كتاب المقدس

Kitab-ul-Muqaddas)
Holy Bible
(Old Testament)

كتب العهد العتيق

كه آنرا

Trans. William ~~Gillan~~ Glen

ولیم گلن قسيس اكسي و معلم علم الهي

از اصل زبان عبراني بزبان فارسي ترجمه نمود

بفرمان المجمع المشهور به برتش فارين بيبل سسيتي

١٨٧٨

Lond 1878

GLEN'S VERSION OF THE PERSIAN OLD TESTAMENT.
THIRD EDITION.

فهرستِ عهدِ عتیق

فهرستِ عهدِ جدید

کتابِ اوّلِ موسي

معروف بسفرِ تکوین المخلوقات

ومشتمل بر پنجاه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر سي و يك آيه)

(١) در ابتدا خدا اسمانها و زمین‌را آفرید (٢) و زمین تهي وخالي بود و تاریکي بر روي لُجّه و روحِ
خدا بر روي آبها متحرّك * (٣) و خدا گفت که روشنائي شود و روشنائي شد (۴) و خدا روشنائي‌را
دید که نیکوست پس خدا روشنائي‌را از تاریکي جدا کرد (٥) و خدا روشنائي‌را روز خواند وتاریکي‌را
شب خواند و بودنِ شام و بودنِ صبح روزِ اوّل شد * (٦) و خدا گفت رقیعي درمیانهٔ آنها بشود
تا آبهارا از آبها جدا کند (٧) پس خدا رقیع‌را ساخت و آبهاي زیرِ رقیعرا از آبهاي بالاي رقیع
جدا کرد وچنین شد (٨) وخدا آن رقیع‌را آسمان خواند و بودنِ شام و بودنِ صبح روزِ دوّم شد *
(٩) و خدا گفت که آبهائي که زیرِ آسمان اند در یك جا جمع شوند تا خشکي نمایان شود و چنین
شد (١٠) پس خدا خشکي‌را زمین خواند و اجتماعِ آبهارا دریا خواند و خدا دید که نیکوست (١١) و
خدا گفت که زمین سبزه‌هارا برویاند علفِ تخم آورنده و درختِ میوه‌داري که موافقِ جنسِ خود میوه
مي‌دهد که تخمش در خودش بر زمین باشد پس چنین شد (١٢) و زمین سبزه‌را رویانید علفِ تخم
آورنده موافقِ جنسِ خود و درختِ میوه دهندهٔ که تخمش موافقِ نوعِ خود در آن است و خدا دید
که نیکوست (١٣) و بودنِ شام و بودنِ صبح روزِ سیوم شد * (١۴) و خدا گفت که در رقیعِ آسمان
نیّرها شوند تا روزرا از شب جدا کنند و باشند براي علامات و اوقاتِ معیّني و روزها و سالها (١٥) و
در رقیعِ آسمانها نیّرها شوند که زمین‌را روشنائي دهند و چنین شد (١٦) پس خدا دُو نیّرِ بزرگ
ساخت نیّرِ بزرگ‌تر بجهةِ سلطنتِ روز و نیّرِ کوچك‌تر بجهةِ سلطنتِ شب و هم چنین ستاره‌هارا (١٧) و
خدا آنهارا در رقیعِ آسمانها وضع کرد تا بزمین روشنائي دهند (١٨) و بروز و شب سلطنت نمایند
و روشنائي‌را از تاریکي جدا کنند و خدا دید که نیکوست (١٩) و بودنِ شام و بودنِ صبح روزِ
چهارم شد * (٢٠) و خدا گفت که ابها جنبندهٔگانِ ذي‌حیات‌را بفراواني بیرون آورند و پرنده‌گاني که
بر زمین در عرصهٔ رقیعِ آسمانها بپرند (٢١) پس خدا نهنگانِ بزرگ‌را و تمامئ ذي‌حیاتي که آنهارا

آبها موافقِ نوعِ خود بفراواني بيرون مي‌آورند و تماميء مرغهاي بال‌داررا موافقِ جنسِ خود آفريد
و خدا ديد که نيکوست (۲۲) و خدا آنهارا برکت داده گفت که بارور و بسيار شده آبهای درياهارا
پُر کنيد و مرغ بر زمين بسيار شود (۲۳) و بودنِ شام وبودنِ صبح روزِ پنجم شد * (۲۴) و خدا
گفت که زمين ذي‌حيات‌را موافقِ نوعِ خودشان بيرون آورد از دواب و حشرات و حيواناتِ زمين موافقِ
جنسِ خودشان پس چنين شد (۲۵) و خدا حيواناتِ زمين‌را موافقِ جنسِ جودشان و دواب‌را موافقِ
نوعِ خودشان و تماميء حشراتِ زمين‌را موافقِ جنسِ ايشان آفريد و خدا ديد که نيکوست * (۲۶) و
خدا گفت که انسان‌را بصورتِ خود موافقِ مشابهتِ خود بسازيم تا بماهيانِ دريا و مرغانِ هوا و
بدواب و بتماميء زمين و بتماميء حشراتي که بر روی زمين مي‌جنبند سلطنت نمايد (۲۷) پس خدا
آدَمْ‌را بصورتِ خود آفريد اورا بصورتِ خدا آفريده ايشان‌را ذُکور و اِناث آفريد (۲۸) و خدا ايشان‌را
برکت داد و ديگر خدا ايشان‌را گفت که بارور و بسيار شده زمين‌را پُر کنيد و اورا ضبط نمائيد و
بماهيانِ دريا و مرغانِ هوا و به تماميء حيواناتي که بر روي زمين مي‌جنبند تسلط نمائيد * (۲۹) و
خدا گفت که اينک تماميء علفهاي تخم‌داري که بر روی تماميء زمين است و تماميء درختانی که
در آنها ميوهء درختِ تخم‌دار هست بشما دادم تا آنکه براي شما خوردني باشد (۳۰) و بتماميء
حيواناتِ زمين و تماميء مرغانِ هوا و تماميء جنبندگانِ روي زمين که آنهارا جانِ زنده مي‌باشد هر
علفِ سبزه‌را بجهةِ خوردن دادم پس چنين شد (۳۱) و خدا هر چه که ساخته بود ديد که اينک بسيار
نيکوست و بودنِ شام و بودنِ صبح روزِ ششم شد *

(فصلِ دوُيم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) پس آسمانها و زمين و تماميءِ لشکرهاي آنها تمام شدند (۲) و در روزِ هفتمين خدا عملي که
کرد باتمام رسانيده بود بلکه در روزِ هفتمين از تماميء کاري که کرد آرام گرفت (۳) پس خدا روزِ
هفتمين‌را متبرّک ساخته آن‌را تقديس نمود زيرا که در آن [روز] از تماميء کاري که خدا آفريد و
ترتيب داد آرام گرفته بود * (۴) اينست [بيانِ] پيدا شدنِ آسمانها و زمين در حينِ آفريدن و
روزِ ساختنِ خداوند خدا زمين و آسمانهارا (۵) و هنوز نهالهاي صحرا هيچ وجود در زمين نداشتند و
سبزه‌هاي صحرا هيچ روئيده نبودند زيرا که خداوند خدا بر زمين باران نبارانيده بود و براي فلاحتِ
زمين آدَمْ نبود (۶) و بخاري از زمين متصاعد مي‌شد و تماميء روي زمين‌را سيراب مي‌نمود *
(۷) پس خداوند خدا آدَمْ‌را از خاکِ زمين صورت داد و نسيمِ حيات‌را بر دماغَش دميد و آدَمْ جانِ
زنده شد * (۸) و خداوند خدا در عَدَنْ از طرفِ شرقِي باغي غرس نمود و انساني که مصوّر ساخته
بود در آنجا گذاشت (۹) و خداوند خدا هر درختِ خوش نما و بخوردن نيکو از زمين رويانيد و هم
درختِ حيات در وسطِ باغ و درختِ دانستنِ نيک و بدرا (۱۰) و نهري از براي سيراب نمودنِ باغ
از عَدَنْ بيرون مي‌آمد و از آنجا منقسم شده چهار شعبه مي‌شد (۱۱) اسمِ اوّلين پِيشُونْ که تماميء

زمینِ حَوِیلاه‌را که طلا در آنجاست گردش می‌نمود (۱۲) و طلاي آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و
سنگِ عقیق نیز هست (۱۳) و اسمِ نهرِ دویم گیحون است که بتماميء زمینِ کوش گردش میکند (۱۴) و
اسمِ نهرِ سیوم حِدِّقِل است که بطرفِ شرقيء آشور جاریست و نهرِ چهارم فرات است * (۱۵) و خداوند خدا
آدم‌را گرفته اورا در باغِ عَدَن گذاشته تا آنکه آن‌را تیمار و نگاهباني نماید (۱۶) و خداوند خدا آدم‌را
امر فرموده گفت که از تماميء درختانِ باغ مُختاري که بخوري (۱۷) امّا از درختِ دانستنِ نیك و بد مخور
چه در روزِ خوردنت از آن مستوجبِ مرگ میشوي * (۱۸) و خداوند خدا گفت بودنِ آدم تنها خوب
نیست بجهةِ او یاوري‌را بسازم که با او باشد (۱۹) و خداوند خدا تماميء حیواناتِ صحرا و تماميء مرغانِ
هوارا از خاك آفرید و به آدم آورد تا ببیند که ایشان‌را چه خواهد نامید پس هرچه که آدم آن ذي
حیات‌را نامید اسمِ آنها همان شد (۲۰) پس آدم بتماميء بهایم و مرغانِ هوا و همگيء حیواناتِ صحرارا
نام نهاد امّا از براي آدم یاوري که بهمراهش باشد پیدا نبود * (۲۱) و خداوند خدا خوابِ گراني بر آدم
مستولي گردانید که خفت پس یکي از استخوانهاي پهلویش‌را گرفت و گوشت‌را در جایش پُر کرد
(۲۲) و خداوند خدا از استخوانِ پهلوي که از آدم گرفته بود زني ساخت و اورا به آدم آورد (۲۳) و آدم
گفت که حال این استخواني از استخوانهایم و گوشتي از گوشتم مي‌باشد پس باین نسا گفته شود زیرا که از
انسان گرفته شده است (۲۴) باین سبب مرد پدر و مادرِ خودرا ترك کرده بزنش متّصل مي‌شود و یك
گوشت میشوند (۲۵) و آدم و زنش هردو برهنه بودند و شرمندگي نداشتند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و مار از تماميء جانورانِ صحرا حیله‌سازتر بود که خداوند خدا آفریده بود و بزن گفت آیا خدا في
الحقیقة گفته است که از تماميء درختانِ باغ مخورید (۲) و زن بمار گفت که از میوهء درختانِ باغ میخوریم
(۳) امّا از میوهء درختي که در وسطِ باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن‌را لمس ننمائید
مبادا که بمیرید (۴) و مار بزن گفت که البتّه نمیمیرید (۵) و حال اینکه خدا میداند روزي که از آن
میخورید چشمانِ شما کشوده شده چون خدایاني که نیك و بدرا میدانند خواهید شد * (۶) پس زن
درخت‌را دید که بخوردن نیکوست و اینکه در نظرها خوش آیند است و درختي که مردانشمندي‌را
مرغوب است پس از میوه‌آش گرفت و خورد و بشوهرِ خودش نیز داد که خورد (۷) آنگاه چشمهای هردوي
ایشان کشوده شده دانستند که برهنه اند و برگهاي درختِ انجیررا دوخته از براي خود فوطه ساختند *
(۸) و آوازِ خداوند خدارا شنیدند که بهنگامِ نسیمِ روز در باغ مي‌خرامید و آدم وزنش خویشتن‌را از حضورِ
خداوند خدا درمیانِ درختانِ باغ پنهان کردند (۹) و خداوند خدا آدم‌را آواز کرده ویرا گفت که کجائي
(۱۰) او دیگر جواب گفت که آوازِ ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه اَم بجهةِ آن پنهان شدم (۱۱) و
خدا به او گفت که ترا کِه گفت که برهنهء آیا از درختي که ترا امر فرمودم که نخوري خوردي (۱۲) و آدم

گفت زني که از براي بودن با من دادي او از آن درخت بمن داد که خوردم (۱۳) و خداوند خدا بزن
گفت این که کردي چیست و زن گفت که مار مرا اغوا نمود که خوردم * (۱۴) و خداوند خدا بمار گفت
چونکه این‌را کردي از تماميء بهایم و تماميء حیواناتِ صحرا ملعوني برشکمَت خواهي رفت و تماميء
روزهاي عُمرَت خاك خواهي خورد (۱۵) و درمیانِ تو و زن و درمیانِ ذریّهٔ تو و ذریّهٔ او عداوت میگذارم
و او سرِ ترا خواهد کوبید و تو پاشنهٔ اورا خواهي گزید * (۱۶) و بزن نیز گفت این اَلَمِ تو و حملِ ترا
بغایت زیاد خواهم گردانید که بزحمت اولادهارا خواهي زائید و اشتیاقِ تو بشوهرَت خواهد بود و اُو بر تو
مسلّط خواهد شد * (۱۷) و بآدَم گفت چونکه سخنِ زنَت‌را شنیدي و از درختي که ترا امر فرموده گفتم
که مخور از آن خوردي پس بسببِ تو زمین مقرون بلعنت است از آن در تماميء روزهاي عُمرَت بزحمت
خواهي خورد (۱۸) و خار و خسك‌را از برایَت خواهد رویانید و سبزه‌هاي صحرارا خواهي خورد (۱۹) و با عرقِ
جبینِ خود تا برگردیدنَت بزمین نان خواهي خورد زیراکه از آن گرفته شدهٔ چونکه خاکي و بخاك
مراجعت خواهي کرد * (۲۰) و آدَم اسمِ زنِ خودرا حَوّا نامید زیراکه مادرِ تماميء زنده‌گان اوست (۲۱) و
خداوند خدا جامهاي پوستین بجهةِ آدَم و زنَش ساخته برایشان پوشانید * (۲۲) و خداوند خدا گفت که
اینك آدَم نظر بدانستنِ نیك و بد چون یکي از ما شده است پس حال مبادا که دستِ خودرا درازکرده هم
از درختِ حیات بگیرد و خورده دایماً زنده ماند (۲۳) پس از آن سبب خداوند خدا اورا از باغِ عَدَن راند
تا آنکه در زمیني که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید (۲۴) و آدَم‌را راند و درطرفِ شرقيء باغِ عَدَن
کَرُوبیان‌را و شمشیرِ آتشباري که بجهةِ نگاهبانيء راهِ شجرهٔ حیات گردش میکردند مسکن داد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و آدَم زنِ خود حَوّارا دانست و حامله شده قاین‌را زائیده گفت ذکوري‌را از خداوند تحصیل نمودم
(۲) و دیگر برادرِ او هابیل‌را زائید و هابیل شبانِ گوسفندان بود و قاین فلّاحِ زمین * (۳) و بعد از مرورِ
ایّامي این واقع شد که قاین از محصولِ زمین بخداوند هدیّهٔ آردي آورد (۴) و هابیل نیز از اوّل زاده‌هاي
گوسفندانِ خود و از پیهِ آنها آورد و خداوند هابیل و هم هدیّهٔ اورا قبول فرمود (۵) امّا قاین‌را و هم
هدیّهٔ اورا قبول ننمود و قاین غضبناك شده چهره‌اَش پژمرده شد (۶) و خداوند بقاین گفت که چرا
غضبناك شدي و چهره‌اَت چرا پژمرده شد (۷) اگر نیکوئي مي‌کردي آیا قبول نمیشدي و اگر بدي کردي آیا
گناه در پیشِ دَر نمایان نخواهد شد و اشتیاقِ برادرَت بر تو خواهد بود و تو مسلّط براو خواهي شد *
(۸) و قاین به برادرَش هابیل متکلّم شد و واقع شد هنگامِ بودنِ ایشان درصحرا که قاین به برادرِ خود
هابیل برخاسته و اورا بکُشت (۹) و خداوند بقاین گفت که برادرَت هابیل کجاست و او دیگر گفت که
نمیدانم آیا پاسبانِ برادرَم مي‌باشم (۱۰) و اورا گفت که چه کردهٔ آوازِ خونِ برادرَت از زمین به من فریاد
میکند (۱۱) پس حال تو ملعوني تا درزمیني که دهانِ خودرا ازبراي گرفتنِ خونِ برادرَت از دستَت باز نموده

است نباشي (۱۲) و هنگامي كه زمين‌را فلاحت ميكني محصولش‌را بتو نخواهد داد در زمين مطرود و آواره
خواهي شد (۱۳) و قاينْ بخداوند گفت كه عقوبتم از تحمّلم زياده است (۱۴) اينك امروز مرا از روي اين زمين
راندي بلكه از حضورِ تو پنهان شدم تا در زمين مطرود و آواره شوم و واقع مى شود هركس مرا كه يابد
مرا خواهد كشت (۱۵) و خداوند اورا گفت پس هركسي كه قاينْ‌را بكشد ازاو هفت باره انتقام
كشيده خواهد شد و ديگر خداوند بقاينْ يك نشاني گذاشت كه هركه اورا بيابد نكشد (۱۶) پس قاينْ
از حضورِ خداوند بيرون رفت و بطرفِ شرقيءِ عَدَنْ بزمينِ نُودْ ساكن شد * (۱۷) و قاين زنِ خودرا
دانست كه او حامله شده حَنوكْ‌را زائيد بعد از آن شهري‌را ساخت و اسم آن شهررا باسم پسرش حَنوكْ ناميد
(۱۸) و حَنوكْ‌را عِيرادْ زائيده شد و عِيرادْ مِحُويائيلْ‌را توليد نمود و مِحُويائيل مِتُوشائيلْ‌را توليد نمود و
مِتُوشائيلْ لِمِكْ‌را توليد نمود * (۱۹) و لِمِكْ از براي خود دو زن گرفت اسمِ يكي عاداه و اسمِ ديگري صِلَّاهْ
بود (۲۰) و عاداهْ يابالْ‌را زائيد آنكه پدرِ چادرنشينان و صاحبان دواب بود (۲۱) و اسمِ برادرش يُوبالْ
بود آنكه پدرِ كلِّ نوازندگانِ با بربط و ني بود (۲۲) و صِلَّاه نيز تُوبَلْ قاينْ‌را زائيد آنكه اُستادِ تماميءِ
صنعتگرانِ برنج و آهن بود و خواهرِ تُوبَلْ قاينْ نَعَماهْ بود (۲۳) و لِمِكْ بزنانش عاداه و صِلَّاهْ گفت كه اي
زنانِ لِمِكْ آوازِ مرا بشنويد و بسخنم گوش دهيد بتحقيق من مردي‌را كشتم كه باعثِ مجروح شدنم بلكه
جواني‌را بقتل آوردم كه موجبِ صدمه خوردنم شد (۲۴) اگر انتقامِ قاينْ هفت باره باشد البتّه انتقامِ لِمِكْ
هفتاد و هفت باره خواهد شد * (۲۵) پس آدَمْ ديگرباره زنِ خودرا دانست كه پسري‌را زائيد و اسمش‌را
شيثْ خوانده گفت ازآنرو كه خدا ذرّيهء ديگر عوضِ هابيلْ كه قاينْ كشت بمن داده است (۲۶) و ديگر
شيث‌را پسري زائيده شد و اسمِ اورا اِنُوشْ ناميد آن وقت بخوانده شدن باسمِ خداوند شروع نمودند *

(فصلِ پنجم مشتمل برسي و دو آيه)

(۱) اين كتابِ تناسُلِ آدَمْ است در روزيكه خدا آدَمْ‌را آفريد اورا بصورةِ خدا ساخته (۲) ايشان‌را ذكور
و اناث آفريد و آنهارا بركت داده اسمِ ايشان‌را در روزِ آفريدنشان آدَمْ نهاد * (۳) و آدَمْ يك صد و سي سال
زندگاني كرده پسري‌را بمشابهتِ خود و بصورتِ خود توليد نمود و اسمِ اورا شيثْ گذارد (۴) و ايّامِ [عُمرِ]
آدَمْ بعد از توليد نمودنش شيث‌را هشت صد سال بود و پسران و دختران‌را توليد نمود (۵) و تماميءِ ايّامِ
آدَمْ كه زندگاني نمود نهصد و سي سال شد و وفات نمود * (۶) و شيثْ يكصد و پنج سال زندگاني نموده
اِنُوش‌را توليد نمود (۷) و بعد از آنكه شيثْ اِنُوش‌را توليد نمود هشتصد و هفت سال زندگاني نمود و
پسران و دختران‌را توليد نمود (۸) و تماميءِ روزهاي شيثْ نهصد و دُوازده سال شد و وفات نمود *
(۹) و اِنُوشْ نود سال زندگي نمود و قِينانْ‌را توليد نمود (۱۰) و اِنُوشْ بعد از توليد نمودنش قِينانْ‌را
هشتصد و پانزده سال زندگاني نموده پسران و دختران‌را توليد نمود (۱۱) و تماميءِ روزهاي اِنُوشْ نهصد و
پنج سال شد و وفات نمود * (۱۲) و قِينانْ هفتاد سال زندگي كرده مَهَلَئيلْ‌را توليد نمود (۱۳) و قِينانْ بعد

از تولید نمودنش مَهَلَلْئِیلْرا هشتصد و چهل سال زندگانی نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۱۴) و
تمامیء روزهای قِینانْ نهصد و ده سال شد و وفات نمود * (۱۵) و مَهَلَلْئِیلْ شصت و پنج سال زندگی
نموده یِرِدْرا تولید نمود (۱۶) و مَهَلَلْئِیلْ بعد از تولید نمودنش یِرِدْرا هشتصد و سی سال زندگانی نموده
پسران و دختران‌را تولید نمود (۱۷) و تمامیء روزهای مَهَلَلْئِیلْ هشتصد و نود و پنج سال شد و وفات
نمود * (۱۸) و یِرِدْ یکصد وشصت و دو سال زندگی نموده اَخْنُوخْ‌را تولید نمود (۱۹) و یِرِدْ بعد از تولید
نمودنش اَخْنُوخْ‌را هشتصد سال زندگانی نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۲۰) و تمامیء روزهای یِرِدْ
نهصد و شصت و دو سال شد و وفات نمود * (۲۱) و اَخْنُوخْ شصت و پنج سال زندگانی نموده مِتُوشَلَحْ‌را
تولید نمود (۲۲) و اَخْنُوخْ بعد از تولید نمودنش مِتُوشَلَحْ‌را سیصد سال با خدا سلوك نمود و پسران و
دختران‌را تولید نمود (۲۳) و تمامیء روزهای اَخْنُوخْ سیصد وشصت و پنج سال شد (۲۴) و اَخْنُوخْ با خدا
سلوك نموده بعد از آن ناپدید شد چه خدا اورا گرفته بود * (۲۵) و مِتُوشَلَحْ یکصد و هشتاد و هفت سال
زندگی نموده لِمِكْ‌را تولید نمود (۲۶) و مِتُوشَلَحْ بعد از تولید نمودنش لِمِكْ‌را هفتصد و هشتاد ودو سال
زندگانی نمرده پسران و دختران‌را تولید نمود (۲۷) و تمامیء روزهای مِتُوشَلَحْ نهصد و شصت و نه سال شد
و وفات نمود * (۲۸) و لِمِكْ یکصد وهشتاد ودو سال زندگی نموده پسری‌را تولید نمود (۲۹) و اسمش‌را
نُوحْ نهاده گفت که این مارا در بابِ اعمالِ ما و بجهةِ زحمتِ دستهای ما از زمینی که خداوند لعنت کرده
است تسلّی خواهد داد (۳۰) و لِمِكْ بعد از تولید نمودنش نُوحْ‌را پانصد و نود و پنج سال زندگانی نموده
پسران و دختران‌را تولید نمود (۳۱) و تمامیء روزهای لِمِكْ هفتصد و هفتاد و هفت سال شد و وفات
نمود * (۳۲) و نُوحْ پانصد ساله بود که نُوحْ سامْ و حامْ و یافِثْ‌را تولید نمود *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و واقع شد هنگامی که آدمیان اغازِ زیاد شدن بر روی زمین نمودند و از برای ایشان دختران زائیده
شدند (۲) اینکه فرزندانِ خدا دخترانِ انسان‌را دیدند که خوش منظرند پس بجهةِ خویشتن از هرچه که
اختیار کردند بزنی گرفتند * (۳) و خداوند گفت که روحِ من با انسان همیشه اوقات کوشش نخواهد نمود
بسبب بودنِ ایشان بشر ضالّه نهایت [مدّتِ] ایّامِ ایشان یك صد و بیست سال خواهد شد * (۴) ودرآن
روزها جبّاران در زمین بودند وبعد از آن هم هنگامی که فرزندانِ خدا بدخترانِ انسان درآمدند و از برای
ایشان اولاد زائیدند ایشان نیز جبّاران شدند و در ایّامِ سابق از نامداران بودند * (۵) و خداوند دید که
شرارتِ انسان در زمین بسیار شد و اینکه هر تصوّری از تدبیراتِ قلبِ ایشان همواره محضِ بدی می بود
(۶) پس خداوند از برای ساختنِ انسان در زمین تغییر باراده‌ء خود داد ودر قلبِ خود رنج کشید (۸) پس
خداوند گفت انسانی که خلق کرده‌ام از روی زمین محو می نمایم از انسان و از بهایم و از حشرات تا بمرغانِ
هوا زیرا که در خصوصِ ساختنِ ایشان تغییر باراده‌ام دادم * (۸) امّا نُوحْ در نظرِ خداوند التفات یافت

(۹) و تناسلِ نوح اینست نوح در عصرِ خود مردِ صادقِ کامل بود و هم نوح با خدا سلوك مي نمود (۱۰) و نوح سه پسر تولید نمود سام و حام و یافث (۱۱) و زمین در حضورِ خدا فاسد شد چه زمین از ظلم پُر گردید (۱۲) و خدا بزمین ملاحظه نمود که اینك فاسد شده چونکه هر بشر بر روي زمین طریقهء خودرا فاسد گردانیده بود (۱۳) وخدا بنوح گفت انهدامِ تماميءِ بشر در حضورم آمد زیرا که از ایشان زمین پُر از ظلم شد پس اینك من ایشان‌را با زمین نابود خواهم ساخت (۱۴) و بجهةِ خود کشتي از چوبِ گوفر بساز و در آن کشتي حجره‌ها ترتیب نما و آن‌را از اندرون و بیرون به زفت اندود کن (۱۵) و آن‌را بدین أسلوب بساز طولِ آن کشتي سیصد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاعش سي ذراع (۱۶) و بآن کشتي پنجره بساز وآن‌را از بالا بیك ذراع تمام کن و به جنبِ کشتي دري بگذار وطبقهء تحتاني ودوّمین وسیّمین بساز (۱۷) واینك من طوفان‌را از آب بزمین مي آورم تا آنکه تماميءِ بشررا که روحِ حیات در اوست از زیرِ آسمان‌ها هلاك سازم وهرچه در زمین است خواهد مرد (۱۸) امّا عهدِ خودرا باتو مقرّر مي نمایم پس بکشتي در آي تو و پسرانت و زنت و زنانِ پسرانت با تو (۱۹) و از تماميءِ جان‌داران از تمامي بشر بلکه از تماميءِ ایشان دُو دُو ذکور و اناث‌را بکشتي داخل گردان تا آنکه باتو زنده بمانند (۲۰) و از مرغان بجنسِ ایشان و از بهایم بنوعِ ایشان و از تماميءِ حشراتِ زمین بجنسِ ایشان از هر جنس دُوتا بنزدِ تو بیایند تا زنده بمانند (۲۱) و بجهةِ خود از هرگونهء أزوقه‌ها که خورده شود بگیر و بنزدِ خود جمع نما تا آنکه هم از براي خودت و هم از براي ایشان أزوقها باشد (۲۲) و نوح چنین کرد [بلکه] موافقِ هرچه خدا اورا مأمور داشته چنان عمل نمود *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و خداوند بنوح گفت بکشتي در آي تو و تماميءِ خاندانت زیرا که دراین عصر ترا در حضورِ خود صادق دیدم (۲) و از تماميءِ حیواناتِ طاهر بجهةِ خود از نر و ماده‌اش هفت هفت بگیر امّا از حیواناتِ غیرِطاهر از نر و مادهء او دُو دُو بگیر (۳) و نیز از مرغانِ هوا از نر و ماده هفت هفت از براي زنده نگاه داشتن هر ذریّه‌را بتماميءِ روي زمین (۴) چه بعد از هفت روزِ دیگر من بر روي زمین چهل روز و چهل شب باران مي بارانم و کلِّ جانوراني که ساخته‌ام از روي زمین محو مي نمایم (۵) ونوح موافقِ هرچه خداوند اورا امر فرموده بود عمل نمود * (۶) و نوح شش صد ساله بود در حیني که آبِ طوفان بر روي زمین شد (۷) و نوح وهم پسرانش و زنش و زنانِ پسرانش با او بسببِ آبِ طوفان بکشتي درآمدند (۸) و از حیواناتِ پاك و از حیواناتِ ناپاك و هم از مرغان واز تماميءِ جنبنده‌گان بر روي زمین (۹) دُو دُو نر و ماده نزدِ نوح بکشتي درآمدند بنوعي که خدا نوح‌را امر فرموده بود (۱۰) و واقع شد بعد از روزِ هفتم که آبهاي طوفان بر روي زمین ظاهر شدند * (۱۱) و در روزِ هفدهم ماهِ دوّیم سالِ شش صدمِ عمرِ نوح در همان روز تماميءِ چشمه‌هاي لجّهء عظیم شکافته و روزنه‌هاي آسمان باز شد (۱۲) و باران چهل روز و چهل شب بر روي زمین بارید (۱۳) و در همان روز نوح وسام و حام ویافث پسرانِ نوح و زنِ نوح و سه زنِ پسرانش با ایشان

بکشتي درآمدند (۱۴) ایشان و هر ذي حیات بجنسِ خودش و هر بهیمه بنوعِ خودش و هر حشرهٔ که بجنسِ
خودش بر زمین مي جنبد وهر مرغ بنوعِ خود وهر مرغِ صاحب بال (۱۵) پس نزدِ نُوحْ از تماميءِ ابدانِ ذي
روحِ حیات دو دو بکشتي درآمدند (۱۶) و داخل شونده‌گان از تماميءِ ذوي‌الابدان نر و ماده درآمدند
بنحوي که خدا اورا امر فرموده بود و خداوند دررا بر رویش بست * (۱۷) و طوفان چهل روز بر زمین واقع
شد و آبها زیاد شده کشتي‌را برداشت تا از زمین بلند شد (۱۸) پس آبها غلبه کرده بر روي زمین بسیار زیاد
شدند تا کشتي بر روي آب روانه شد (۱۹) و آبها بسیار بسیار بر زمین غلبه کرده تماميءِ کوه‌هاي بلندي که
در زیرِ کلِّ آسمان بودند مستور شدند (۲۰) و آبها از بالا پانزده ذراع غلبه کرده آن کوه‌ها پوشیده شدند *
(۲۱) و تماميءِ ذي جسدي که بر روي زمین حرکت میکرد از مرغ و بهیمه و حیوان وازکلِّ حشراتي که بر
روي زمین مي جنبید با تماميءِ انسان مردند (۲۲) و هر آنچه که نسیمِ روحِ حیات در دماغَش بود از آنچه
در خشکي بود مرد (۲۳) و هر ذي حیاتي که بر روي زمین از انسان و بهیمه و حشرات تا بمرغِ هوا بودند
محو شدند بلکه از زمین محو گشته و تنها نُوحْ و آناني که درکشتي با او بودند باقي ماندند (۲۴) و آبها
یك صد و پنجاه روز بر زمین غلبه کردند *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و خدا نُوحْ و هر ذي حیاتي و هر بهیمهٔ که با او درکشتي بودند بخاطر آورد و خدا بادي بر روي
زمین وزانید تا بوقتِ ساکن شدنِ آبها (۲) و چشمه‌هاي لُجّه و روزن‌هاي آسمان بسته شدند و باران از
آسمان منقطع شد (۳) و آبها رفته رفته از روي زمین برگشتند و بعد از انتهاي صد و پنجاه روز آبها کم
شدند * (۴) و کشتي در روزِ هفدهم از ماهِ هفتم بریکي از کوه‌هاي آرارَاطْ قرار گرفت (۵) و آبها تا ماهِ
دهم بتدریج کم مي شدند و در روزِ اوّلِ ماهِ دهم سرهاي کوه‌ها پیدا شد * (۶) و واقع شد بعد از انتهاي
چهل روز آنکه نُوحْ روزنهء کشتي‌را که ساخته بود باز نمود (۷) و زاغ‌را رها داد که بیرون رفت و تردّد
نموده باز آمد تا خشك شدنِ آبها بر روي زمین (۸) پس کبوتررا از نزدِ خود رها داد تا به بیند که
آیا آبها از رويِ زمین کم شده‌اند (۹) امّا کبوتر جاي آرام گرفتنِ کفِ پاي خودرا نیافته نزدِ او بکشتي
باز آمد چه آبها بتماميءِ روي زمین بودند پس دستِ خودرا درازکرده آنرا گرفت ونزدِ خود بکشتي در آورد
(۱۰) و هفت روزِ دیگر انتظار کشیده کبوتررا باز ازکشتي رها داد (۱۱) و کبوتر وقتِ شام نزدِ او باز
آمد و اینك برگِ چیده شدهٔ از درختِ زیتون در دهانَش بود و نُوحْ دانست که آبها از رويِ زمین کم
شده‌اند (۱۲) نهایت هفت روزِ دیگر انتظار کشیده باز کبوتررا رها داد که بارِ دیگر نزدِ او باز نیآمد * (۱۳) و
واقع شد در روزِ اولِ ماهِ اوّلِ سالِ شش صد و یکم که آبها از روي زمین خشك شدند و نُوحْ پوشِ
کشتي‌را بر داشت و نگریست که اینك روي زمین خشك شده (۱۴) و در روزِ بیست و هفتم ماهِ دوّیم زمین
خشك شد * (۱۵) و خدا با نُوحْ متکلّم شده گفت (۱۶) که ازکشتي بیرون آي تو با زَنت و پسرانَت

وزنانِ پسرانت بهمراهت (۱۷) و نیز هر ذي حیاتي‌را که با تو اند از کلِّ ذوي الاجساد چه از مرغها و چه از بهایم و چه از همگيءِ جنبنده‌گاني که بر زمین جنبند باخود بیرون آور تا آنکه بر زمین منتشر شده در روي زمین بارور و بسیار شوند (۱۸) و نُوحْ با پسرانش وزنش وزنانِ پسرانش باهمراهش بیرون آمدند (۱۹) هر ذي حیات وکلِّ حشرات و تماميءِ مرغها وهر چه در روي زمین مي جنبد موافقِ جنس‌هاي خودشان ازکشتي بیرون آمدند * (۲۰) و نُوحْ قربانگاهي‌را از براي خداوند بر پا کرد و از هر بهیمهء طاهر و از هر مرغِ پاك گرفته قربانيهاي سوختني بر آن مذبح تقریب نمود (۲۱) و خداوند رایحهء خوش بوئید و خداوند با قلبش گفت که من بعد زمین‌را در خصوصِ انسان زیادهء لعنت نخواهم کرد هرچند فکرتِ قلبِ انساني از جوانيءِ خود بر شرارت باشد و بارِ دیگر هر ذي حیاتي‌را بنحوي که کرده‌ام زیادهء نخواهم زد (۲۲) و تماميءِ ازمنهء بودنِ زمین کاشتن و درویدن و سرما وگرما و تابستان و زمستان و روز وشب نابود نخواهد شد *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و خدا نُوحْ و پسرانش‌را برکت داده ایشان‌را گفت که بارور و بسیار شوید و زمین‌را پُر کنید (۲) و ترس از شما و خوف از شما بر هر حیوانِ زمین و هر مرغِ هوا مستولي شود هرچه بر زمین مي جنبد و تماميءِ ماهیانِ دریا اندر دستِ شما تسلیم باشند (۳) و هر جنبنده‌ء که زنده‌گي نماید براي شما طعام خواهد شد همه‌را چون علفِ سبزه بشما دادم (۴) امّا گوشت‌را با جانش که خونِ اوست مخورید (۵) و یقین که خونِ شمارا که جانهاي شماست طلب خواهم نمود بلکه از دستِ هر حیوان و از دستِ انسان طلب خواهم نمود و جانِ انسان‌را از دستِ هر برادرش خواهم طلبید (۶) و ریزنده‌ء خونِ انسان خونش از انسان ریخته خواهد شد زیرا که خدا انسان‌را بصورتِ خود آفرید (۷) و شما بارور و بسیار شوید و در زمین منتشر شده در آن فراوان شوید * (۸) و خدا با نُوحْ و هم با پسرانش متکلّم شده گفت (۹) که اینك من عهدِ خودرا با شما و ذرّیهء شما بعد از شما برپا خواهم داشت (۱۰) و همچنین با تماميءِ ذي حیاتي که با شمایند از مرغ و از بهایم و تماميءِ جانورانِ زمین که با شمایند از تماميءِ بیرون رونده‌گان از کشتي تا تماميءِ حیواناتِ زمین (۱۱) و عهدِ خودرا با شما بر پا خواهم نمود که تماميءِ ذي جَسَدان از آبِ طوفان دیگر نابود نشوند و بارِ دیگر طوفان باعثِ خرابيءِ زمین نشود (۱۲) و خدا گفت نشانِ عهدي که میانِ من و شما و در میانِ تماميءِ ذي حیاتي که با شمایند دهر بدهر اَبَداً بر پا مي‌نمایم این خواهد بود (۱۳) که قوسِ قزحِ خودرا در ابر میگذارم و میانِ من و زمین نشانِ عهد مي‌باشد (۱۴) و واقع شود هنگامِ گسترانیدنم ابررا بر زمین که در آن ابر قوسِ قزح نمایان خواهد شد (۱۵) و عهدِ خودرا که در میانِ من وشما و میانِ تماميءِ ذي حیات است از هر ذي جسد بیاد خواهم آورد و آبهاي طوفان از

برای هلاکتِ تمامیِء ذی جَسَدان دیگر نخواهد شد (۱۶) و آن قوسِ قزح در ابر خواهد شد و بر آن
خواهم نگریست تا آنکه عهدِ دایمی که میانِ خدا و تمامیِء ذی حیات از هر ذی جسدی که بر
زمین است یاد آورم (۱۷) و خدا بنُوَحْ گفت نشانِ عهدی که میانِ خود و تمامیِء ذی جَسَدانی که
بر روی زمین اند بر پا نمودم همین است * (۱۸) و پسرانِ نُوَحْ که از کشتی بیرون آمدند سامْ
و حامْ و یافثْ اند و حامْ پدرِ کِنَعَنْ است (۱۹) سه پسرانِ نُوَحْ اینانند و از آنها تمامیِء زمین
معمور شد * (۲۰) و نُوَحْ آغازِ فلاحتِ زمین کرده تاکستانی غرس کرد (۲۱) و از شراب خورده مست
شد و در میانِ چادرَش بی‌ستر بود (۲۲) و حامْ پدرِ کِنَعَنْ برهنگیِء پدرَش‌را دید و بدو برادرَش در
بیرون خبر داد (۲۳) وسامْ و یافِثْ بالاپوشی گرفته بر دوشِ هر دوی خود گذاشته و بعقب رفته
برهنگیِء پدرِ خودشان‌را مستور کردند و روی خودشان بعقب بوده برهنگیِء پدرِشان‌را ندیدند
(۲۴) و نُوَحْ از سُکر خود بیدار شد و آنچه پسرِ کوچکَش باو کرده بود فهمید (۲۵) و گفت که
کِنَعَنْ ملعون باشد و برادرانَش‌را بندهء بنده‌گان باشد (۲۶) و هم گفت خداوند خدای سامْ مبارك
باشد و کِنَعَنْ بندهء او باشد (۲۷) خدا یافِثْ‌را توسیع بدهد و در چادرهای سامْ بنشیند و کِنَعَنْ
اورا بنده باشد (۲۸) و نُوَحْ بعد از طوفان سی‌صد و پنجاه سال زندگی نمود (۲۹) و تمامیِء روزهای نُوَحْ
نه صد و پنجاه سال شد و وفات نمود *

(فصلِ دهم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) و تناسُلهای پسرانِ نُوَحْ این است سامْ و حامْ و یافِثْ که ایشان‌را بعد از طوفان اولاد زائیده شد
(۲) پسرانِ یافِثْ گُومِر و ماگُوگْ و مادَیْ و یاوانْ و تُوبالْ و مِشِكْ و تیراسْ (۳) و پسرانِ گُومِرْ اَشْکِنازْ
و رِیفاثْ و تُوگَرْماهْ (۴) و پسرانِ یاوانْ اِلیشاهْ و تَرْشیشْ و کِتّیمْ و دُودانِیمْ (۵) از اینان جزیره‌هایِء قبایل
درولایاتِ ایشان هر یك موافقِ زبانَش و قبیله‌اَش وطایفه‌اَش تقسیم شدند * (۶) و پسرانِ حامْ کُوشْ
و مِصْرَیِمْ و فُوطْ و کِنَعَنْ (۷) و پسرانِ کُوشْ سِبا و حَوِیلاهْ و سَبْتاهْ و رَعْماهْ و سَبْتِکا و پسرانِ رَعْماهْ
شِبا و دِدان * (۸) و کُوشْ نِمْرُودْرا تولید نمود آنکه بجبّاری در زمین شروع نمود (۹) او در حضورِ
خداوند صیادیِء قوی بود از آن سبب گفته میبود مانندِ نِمْرُودْ صیادِ قوی در حضورِ خداوند است
(۱۰) وابتدای مملکتَش بابِل و عِرِكْ و اَکّدْ و کَلْنِهْ درمرزبومِ شِنْعارْبود (۱۱) ازآن مرزبوم اَشُّورْ بیرون
آمد و نِینْوِیَهْ وشهرِ رِحوبُثْ و کالَحْ‌را بنا کرد (۱۲) و همچنین رِسِنْ که میانِ نِینْوِیَهْ و کالَحْ است
و آن شهرِ عظیمست * (۱۳) و مِصْرَیِمْ لُودیانْ و عَنامیانْ و لِهابیانْ و نَفْتُوحیانْ‌را تولید نمود
(۱۴) و پَتْرُوسیانْ وکَسْلُوحیانْ که فِلِسْطیانْ از آنها بیرون آمدند و هم کَفْتُوریانْ‌را * (۱۵) و کِنَعَنْ
اوّل زاده‌ء خود صِیدُونْ و حِیثْ‌را تولید نمود (۱۶) و هم یِبُوسیانْ و اَموریانْ و گِرگاشیانْ (۱۷) و حِوّیانْ
و عَرْقیانْ وسِینیانْ (۱۸) و اَرْوادیانْ و صِماریانْ و خَماثیانْ‌را و بعد از آن قبایلِ کِنَعَنیانْ منتشرشدند

(۱۹) و سرحدِ کنعنیانْ از صیدونْ هنگامِ رفتنِ تو بگرارْ تا غزّاهْ و هنگامِ رفتنِ تو بسدومْ و عموراهْ و اَدماهْ و صبویمْ تا لاشع مي رسید (۲۰) اینانند پسرانِ حامْ موافقِ قبایل و زبانشان در ولایات و طوایفشان * (۲۱) و همچنین براي سامْ پدرِ تمامیء پسرانِ عیبرْ و برادرِ بزرگِ یافثْ اولاد زائیده شدند (۲۲) پسرانِ سامْ عیلامْ و اشورْ و ارفکشدْ و لودْ و ارمْ بودند (۲۳) و پسرانِ ارمْ عوصْ و حولْ و گترْ و مشْ بودند (۲۴) و ارفکشدْ شلحْرا تولید نمود و شلحْ عیبرْرا تولید نمود (۲۵) و براي عیبرْ دو پسر زائیده شدند اسمِ یکي پلگْ زیرا که در عصرِاو زمین تقسیم شد و اسم برادرش یقطانْ بود (۲۶) و یقطانْ الموداد و شلفْ و حضرماوتْ و یرحْرا تولید نمود (۲۷) و هم هدورامْ و اوزالْ و دقلاهْ (۲۸) و عوبالْ و ابیمائیلْ و شباءْ (۲۹) و اوفیرْ و حویلاهْ و یوبابْرا همگيء اینان پسرانِ یقطانْ بودند (۳۰) و مسکنِ ایشان از میشاءْ هنگامِ رفتنِ تو به سفارْ کوهِ شرقيْ بود (۳۱) و اینانند پسرانِ سامْ موافقِ قبایل و زبان‌هاي شان درولایات و طوایفشان (۳۲) اینانند قبایلِ پسرانِ نوحْ موافقِ تناسل‌هاي ایشان درطوایفِ ایشان و بعد ازطوفان طوایف از ایشان درزمین منقسم شدند *

(فصلِ یازدهم مشتمل برسي و دو آیه)

(۱) و درتماميء زمین زبان و تکلّم یکي بود (۲) و واقع شد هنگامي که ازطرفِ شرقي میکوچیدند اینکه وادي‌را درزمینِ شنعارْ یافتند و درآنجا ساکن شدند * (۳) و بهمدیگر گفتند که بیائید تا خشتهارا بسازیم و آنهارا بآتش بسوزانیم و ایشان‌را خشت بجاي سنگ وگلِ چرب بجاي گچ بود (۴) و گفتند که بیائید بجهةِ خود شهري و برجي‌را که سرش بآسمان بساید بنا کنیم واز براي خود نامي پیدا بکنیم مبادا که بر روي تماميء زمین پراکنده شویم (۵) و خداوند بجهةِ ملاحظه کردنِ شهر و برجي که بني آدمیان میساختند بزیرآمد (۶) و خداوند گفت که اینك قوم یکي اند و از براي همگيء ایشان زبان یکیست و بکردنِ این کار شروع نموده اند و حال ازهرچه که قصدِ ساختنش دارند چیزي از ایشان منع نمیشود (۷) بیا بزیر آئیم و درآنجا زبانِ ایشان‌را مخلوط نمائیم تا آنکه زبانِ همدیگررا نفهمند (۸) و خداوند ایشان‌را از آنجا بر روي تماميء زمین پراکنده نمود که از بنا کردنِ شهر باز ماندند (۹) ازآن سبب اسمش بابِلْ گذاشته شد زیرا که خداوند زبانِ تماميء زمین‌را در آنجا مخلوط نمود بلکه خداوند ایشان‌را از آنجا بر روي تماميء زمین پراکنده نمود * (۱۰) این است تناسلِ سامْ و سامْ بعد از دو سال ازطوفان درصد سالگي ارفکشدْرا تولید نمود (۱۱) و سامْ بعد از تولید نمودنش ارفکشدْرا پانصد سال زندگي نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۱۲) و ارفکشدْ سي و پنج سال زندگي نموده شلحْرا تولید نمود (۱۳) و ارفکشدْ بعد از تولید نمودنش شلحْرا چهارصد و سه سال زندگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۱۴) و شلحْ سي سال زندگي نموده عیبرْرا تولید نمود (۱۵) و شلحْ بعد از تولید نمودنش عیبرْرا چهارصد و سه سال زندگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۱۶) و عیبرْ سي و چهار سال زندگي نموده پلگْرا

تولید نمود (۱۷) و عِبِرْ بعد از تولید نمودنَش پِلِگْرا چهار صد و سي سال زندهگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۱۸) و پِلِگْ سي سال زندهگي نموده رِعُوْرا تولید نمود (۱۹) و پِلِگْ بعد از تولید نمودنَش رِعُوْرا دویست و نه سال زندهگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۲۰) و رِعُوْ سي و دو سال زندهگي نموده سِرُوْگْرا تولید نمود (۲۱) و رِعُوْ بعد از تولید نمودنَش سِرُوْگْرا دویست و هفت سال زندهگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۲۲) و سِرُوْگْ سي سال زندهگي نموده نَاحُوْرْرا تولید نمود (۲۳) و سِرُوْگْ بعد از تولید نمودنَش نَاحُوْرْرا دو یست سال زندهگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۲۴) و نَاحُوْرْ بیست و نه سال زندهگي نموده تَرَحْرا تولید نمود (۲۵) و نَاحُوْرْ بعد از تولید نمودنَش تَرَحْرا یك صد و نوزده سال زندهگاني نموده پسران و دختران‌را تولید نمود (۲۶) و تَرَحْ هفتاد سال زندهگاني نموده اَبْرَامْ و نَاحُوْرْ و هَارَانْ‌را تولید نمود * (۲۷) و تناسُلِ تَرَحْ اینست تَرَحْ اَبْرَامْ و نَاحُوْرْ و هَارَانْ‌را تولید نمود و هَارَانْ لُوْطْرا تولید نمود (۲۸) و هَارَانْ در حضورِ پدرَش تَرَحْ در زمینِ تولّدِ خود یعني اُوْرِ كَلْدَانِیَانْ وفات نمود (۲۹) و اَبْرَامْ و نَاحُوْرْ بجهة خویشتن زنان‌را گرفتند اسم زنِ اَبْرَامْ سَارَيْ بود و اسم زنِ نَاحُوْرْ مِلْكَاهْ دخترِ هَارَانْ پدرِ مِلْكَاهْ و پدرِ یِسْكَاهْ بود (۳۰) و سَارَيْ عاقره بود و ویرا اولاد نبود (۳۱) و تَرَحْ پسرِ خود اَبْرَامْ و پسرِ پسرِ خود لُوْطْ پسرِ هَارَانْ و عروسِ خود سَارَيْ زنِ پسرَش اَبْرَامْ‌را بر داشت وباهم‌دیگر از اُوْرِ كَلْدَانِیَانْ بقصدِ رفتن بزمینِ كِنَعَنْ بیرون آمدند و به حَارَانْ در آمده در آنجا ساكن شدند (۳۲) و روزهاي تَرَحْ دویست و پنج سال بود و تَرَحْ در حَارَانْ وفات نمود *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و خداوند به اَبْرَامْ گفت كه از زمینِ خود و از خویشاوندانِ خود و از خانهء پدرِ خود بزمیني كه ترا نشان میدهم نهضت نما (۲) و ترا قبیلهء عظیمي نموده بتو برکت خواهم داد و اسمِ ترا بلند خواهم نمود و مُتَبَرَّكْ خواهي شد (۳) و كساني كه ترا دعاي خیر نمایند مُتَبَرَّكْ خواهم ساخت وكساني كه ترا لعنت مینمایند ملعون خواهم ساخت و تمامئِ قبایلِ زمین از تو برکت خواهند یافت * (۴) پس اَبْرَامْ چنان كه خداوند بأو فرموده بود رفتار نمود و لُوْطْ بهمراهَش روانه شد و اَبْرَامْ حینِ بیرون آمدنَش از حَارَانْ هفتاد و پنج ساله بود (۵) و اَبْرَامْ زنِ خود سَارَيْ و پسرِ برادرِ خود لُوْطْ و تمامئِ اموالي كه جمع كرده بودند و نفوسي كه در حَارَانْ بتصرُّف آورده بودند گرفتند و بقصدِ رفتن بزمینِ كِنَعَنْ بیرون آمدند و بزمینِ كِنَعَنْ داخل شدند * (۶) و اَبْرَامْ از زمین گذشت تا جاي شِكِمْ به بلوطستانِ مُوْرِهْ و در آن وقت كِنَعَنِیَانْ در آن زمین ساكن بودند (۷) و خداوند به اَبْرَامْ مرئي شده گفت كه این زمین‌را به ذرّیهء تو خواهم داد و او مذبحي‌را در آنجا به خداوند كه بر او نمودار شده بود بر پا نمود * (۸) و از آنجا بكوهي كه در طرفِ شرقئِ بَیْتِ اُیْلْ بود كوچید و چادرِ خودرا بر پا نمود [در جائي كه] بَیْتِ اُیْلْ بطرفِ غربي و عَيْ بطرفِ شرقیش بود و در آنجا مذبحي‌را بخداوند بر پا نموده بنامِ خداوند استدعا كرد (۹) و اَبْرَامْ رفته رفته بطرفِ جنوب

راه پیمود * (۱۰) پس در زمین قحطي واقع شد و اَبْرَامْ بمِصْرْ فرود آمد تا در آنجا بسر برد زیراکه در زمین قحطيء عظیمي بود (۱۱) و واقع شد در هنگامي که نزدیك شد که بمِصْرْ داخل شود بزنِ خود سارَيْ گفت که اینك البتّه میدانم که تو زنِ خوش‌منظري (۱۲) و احتمال دارد که مِصْرِیانْ هنگامِ دیدنّت بگویند که این زنِ او است و مرا خواهند کُشت و ترا زنده نگاه خواهند داشت (۱۳) تمنّا اینکه بگوئي تو که خواهرِ مني تا آنکه بسببِ تو بمن نیکي بشود و جانَم بسببِ تو زنده ماند * (۱۴) و واقع شد وقتِ در آمدنِ اَبْرَامْ بمِصْرْ این که مِصْرِیانْ دیدند که آن زن بسیار زیباست (۱۵) و سردارانِ فَرْعَوْنْ اورا دیده بفَرْعَوْنْ تعریف نمودند و زن بخانهء فَرْعَوْنْ برده شد (۱۶) و اَبْرَامْ‌را بنا بر خاطرِ او احسان نمود و اورا گوسفندان و گاوان و حماران و بنده‌گان و کنیزکان و خرانِ ماده و شتران موجود شد (۱۷) لکن خداوند فَرْعَوْنْ و خانه‌اَش‌را بجهةِ سارَيْ زنِ اَبْرَامْ بصدماتِ عظیم انداخت (۱۸) و فَرْعَوْنْ اَبْرَامْ‌را خواند و گفت که چیست اینکه بمن کردي چرا بمن نگفتي که زنِ تُست (۱۹) چرا گفتي که خواهرِ من است چه اورا بلکه نزدِ خود بزني میگرفتم و حال اینك زنَت‌را بگیر و روانه شو (۲۰) و فَرْعَوْنْ مردمانِ خودرا در حقِ او امر فرمود تا اورا و زنَش و هرچه مایَمْلِكِ او بوده باشد رها نمایند *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر هشدده آیه)

(۱) و اَبْرَامْ و زنَش با تماميء مایَمْلِكِ خود و لُوطْ بهمراهَش از مِصْرْ بجانبِ جنوب برآمدند (۲) و اَبْرَامْ از گلّه‌ها و نقره و طلا بغایت غني بود (۳) پس منزل بمنزل از سمتِ جنوب به بَیْتِ اِیْلْ رفت بجاي که چادرش در اوّل بود میانهء بَیْتِ اِیْلْ و عَيْ (۴) [یعني] بجائي که اولاً در آنجا مذبح‌را بنا نموده بود و اَبْرَامْ در آنجا نامِ خداوندرا استدعا نمود * (۵) و نیز لُوطْ‌را که با اَبْرَامْ گردش میکرد گلّه‌ها وگلوها و چادرها بود (۶) و زمین ایشان‌را گنجایش نمي‌داد که با همدیگر ساکن شوند چونکه مالِ ایشان بسیار بود از آن سبب با همدیگر سکونت نتوانستند نمود (۷) و در میانِ شبانانِ گلّه‌هاي اَبْرَامْ و شبانانِ گلّه‌هاي لُوطْ نزاع افتاد و کِنَعَنیانْ و پِرِیزِیانْ در آن هنگام در زمین ساکن بودند (۸) پس اَبْرَامْ بلُوطْ گفت تمنّا اینکه میانِ من و تو و میانِ شبانانِ من و شبانانِ تو نزاع نشود بسببِ اینکه برادرانیم (۹) آیا تماميء زمین در حضورَت نیست خواهش اینکه از من جدا شوي و اگر تو بجانبِ چپ روي من بجانبِ راست میروم و اگر بجانبِ راست بروي من بجانبِ چپ خواهم رفت * (۱۰) و لُوطْ چشمانِ خودرا کشاده و تماميء واديء اَرْدَنْ‌را دید که همه‌اَش سیراب بود مثلِ جنّتِ خداوند و دیارِ مِصْرْ هنگامِ رفتنَت به صُوعَرْ قبل از آنیکه سِدُومْ و عَمُورَاهْ‌را خداوند خراب نموده بود (۱۱) و لُوطْ تماميء واديء اَرْدَنْ‌را اختیار نمود و لُوطْ بطرفِ شرقي کوچید که ایشان از یکدیگر جدا شدند (۱۲) و اَبْرَامْ در زمینِ کِنَعَنْ ساکن بود و لُوطْ در شهرهاي وادي ساکن شد و تا بسِدُومْ چادرها زد (۱۳) و مردمانِ سِدُومْ شریر و بخداوند بسیار گناه‌کار بودند * (۱۴) و خداوند به اَبْرَامْ گفت بعد از آنیکه لُوطْ از وي جدا شده بود حال چشمانَت‌را بکشا و از مکاني که در آن

میباشي بشمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر (۱۵) زیرا که تماميءِ زمیني که مي‌بیني بتو و ذریّهٔ تو تا بابد خواهم داد (۱۶) و ذریّهٔ ترا مثلِ خاكِ زمین خواهم نمود که هرگاه کسي خاكِ زمین‌را تواند شمرد ذریّهٔ ترا هم تواند شمرد (۱۷) برخیز و در زمین بطول و عرضش گذر نما زیرا که آن‌را بتو میدهم (۱۸) آنگاه اَبْرامْ چادرِ خودرا کشیدهٔ روانه شد و در بلوطستانِ مَمري که نزدِ حِبرون است ساکن شد و در آنجا مذبحي‌را بخداوند برپا نمود *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و واقع شد در ایام اَمْرافِلْ مَلِكِ شِنْعارْ و اَرْیوكْ مَلِكِ اِلّاسارْ و كِدُرْلاعومِرْ مَلِكِ عِیلامْ و تِدْعالْ مَلِكِ گُوییمْ (۲) که ایشان با بِرَعْ مَلِكِ سِدُومْ و بِرْشَعْ مَلِكِ عَمُوراهْ و شِنْابْ مَلِكِ اَدْماهْ و شِمْئیبِرْ مَلِكِ صِبوییمْ و مَلِكِ بِلَعْ یعني صُوعَرْ جنگ میکردند (۳) تماميءِ آنها در واديءِ سِدّیمْ که آن دریاي نمك است جمع شدند (۴) ایشان دوازده سال كِدُرْلاعومِرْرا خدمت میکردند و در سالِ سیزدهم باغي شدند (۵) پس در سالِ چهاردهم كِدُرْلاعومِرْ و مُلوكي که بهمراهش بودند آمده رِفائیانْ‌را در عَشْتِروتِ قَرْنَیمْ و زوزیانْ‌را در هامْ و اِیْمیانْ‌را در شاوِهِ قِرْیاتایِمْ شکست دادند (۶) و نیز حُوریانْ‌را در کوهِ خودشان سِیعیرْ تا اَیْلِ‌پارانْ که در نزدیكِ صحراست (۷) و برگشته بعَیْنِ مِشْپاطْ که قادیشْ است آمدند و تماميءِ مرزوبومِ عَمالِیقیانْ و هم اَموریاني که در حَصَصُونِ تامارْ ساکن بودند شکست دادند (۸) و مَلِكِ سِدُومْ و مَلِكِ عَمُوراهْ و مَلِكِ اَدْماهْ و مَلِكِ صِبوییمْ و مَلِكِ بِلَعْ که صُوعَرْ است بیرون آمده معرکه‌را در واديءِ سِدّیمْ بر ایشان صف‌آرائي نمودند (۹) [یعني] بر كِدُرْلاعومِرْ مَلِكِ عِیلامْ و تِدْعالْ مَلِكِ گُوییمْ و اَمْرافِلْ مَلِكِ شِنْعارْ و اَرْیوكْ مَلِكِ اِلّاسارْ چهار مُلوك با پنج مُلوك (۱۰) و واديءِ سِدّیمْ از چاه‌هاي گِلِ چرب پُر بود و مُلوكِ سِدُومْ و عَمُوراهْ گریخته در آنجا افتادند و باقي مانده‌گان بکوهستان فرار کردند (۱۱) و تماميءِ اموالِ سِدُومْ و عَمُوراهْ‌را و تماميءِ ماکولاتِ ایشان‌را گرفته روانه شدند (۱۲) و نیز لُوطْ پسرِ برادرِ اَبْرامْ که ساکنِ سِدُومْ بود با اموالَش گرفته روانه شدند (۱۳) و یکي از فراریان آمده اَبْرامْ عِبْريْ‌را مخبر ساخت در حالتي که در بلوطستانِ مَمْريِ اَموْري برادرِ اِشْکُولْ و برادرِ عانیرْ که هم‌عهدانِ اَبْرامْ بودند ساکن بود (۱۴) و هنگامي که اَبْرامْ اسیر شدنِ برادرَش‌را شنید از خانه‌زاده‌گانِ اموخته شدهٔ خود سي صد و هجده نفررا مسلّح ساخته ایشان‌را تا دانْ تعاقب نمود (۱۵) و او و بنده‌گانَش در وقتِ شب بخلافِ ایشان خویشتن‌را تقسیم نمود و بر ایشان شکست داده تا حُوباهْ که در طرفِ شماليءِ دَمِشْق است ایشان‌را تعاقب نمودند (۱۶) و تماميءِ متروکات‌را باز پس آورد و هم برادرَش لُوطْ‌را با اموالَش و هم زنان و قوم‌را باز پس آورد * (۱۷) و مَلِكِ سِدُومْ بجهةِ استقبالَش بیرون آمد بعد از آنیکه از شکست دادنِ كِدُرْلاعومِرْ و ملوکي که بهمراهَش بودند در واديءِ شاوِهْ که واديءِ مَلِك است رجعت نمودهٔ (۱۸) و مَلْکیصِدِقْ مَلِكِ شالیمْ از براي ایشان نان و شراب بیرون آورد در حالتي که او کاهنِ خداي

تعالي بود (۱۹) و بأو مبارك باد نموده گفت كه أَبْرَامْ از جانبِ خداي تعالي مالكِ آسمانها و زمين
متبارك باشد (۲۰) پس خداي تعالي متبارك باد كه دشمنانِ ترا بدستت تسليم نمود و أَبْرَامْ بأو از هر
چيز عُشري داد * (۲۱) آنگاه مَلِكِ سِدُومْ بأَبْرَامْ گفت كه نفوسي‌را بمن بده و اموال‌را براي خود نگاه دار
(۲۲) و أَبْرَامْ بمَلِكِ سِدُومْ گفت كه دستِ خودرا بخداوند خداي تعالي مالكِ آسمانها و زمين بلند كردم
(۲۳) كه از هرچه مالِ تُست از خياطه تا بندِ نعلين نخواهم گرفت تا نگويي كه أَبْرَامْ‌را غني كردم
(۲۴) مگر آنچه كه جوانان خوردند به تنها و حصهٔ عانيرْ و إشْكُولْ و مَمْرِيْ مردماني كه بهمراهم
رفتند ايشان نيز قسمتِ خودرا بگيرند *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) و بعد از آن واقعات كلامِ خداوند در رؤيا بأَبْرَامْ رسيده گفت كه اي أَبْرَامْ مترس كه من بجهةِ تو سپرم و
اجرِ تو بسيار بسيار عظيم است (۲) و أَبْرَامْ گفت كه اي خداوند خدا بمن چه خواهي داد چونكه من بي
ولد گذران مي‌نمايم وكارگذارِ خانه‌ام اين اِلْيِعِزرِ دَمِّشقيست (۳) و ديگر أَبْرَامْ گفت اينك بمن ذريّه ندادي
و اينك خانه‌زادِ من وارثِ من است (۴) پس اينك كلامِ خداوند بأو آمده گفت اين وارثِ تو نمي‌شود.
بلكه كسي كه از صلبِ تو بيرون آيد او وارثِ تو خواهد بود (۵) پس اورا به بيرون آورده گفت كه
حال بآسمانها بنگر و ستاره‌هارا بشمار اگر آنهارا بشمردن قادر باشي و ديگر اورا گفت ذريّهٔ تو چنين خواهد
شد (۶) و او بخداوند ايمان آورد كه اورا اين بجاي صداقت محسوب شد * (۷) و بأو گفت كه من آن
خداوندم كه ترا از اُورِ كَلْدانيانْ آورده تا آنكه اين زمين‌را بوراثت بتو دهم (۸) و او جواب داد كه اي
خداوند خدا از چه راه خواهم دانست كه وارثِ آن خواهم شد (۹) و خداوند اورا گفت كه از براي من
گاوِ سه‌ساله و بُزِ مادهٔ سه‌ساله و قوچِ سه‌ساله و قُمري و كبوتري‌را بگير (۱۰) و او بجهةِ خود تماميءِ آنهارا
گرفت و آنهارا از ميانْ دوپاره ساخت و هر پاره‌را درمقابلِ پارهٔ ديگر گذاشت امّا مرغان‌را پاره نكرد
(۱۱) و طيور بر آن لاشه‌ها فرود آمدند و أَبْرَامْ آنهارا راند (۱۲) و در حينِ فرو رفتنِ آفتاب خوابيءِ گران بر
أَبْرَامْ مستولي شد و اينك ظلمتِ بزرگِ خوفناكي براو عارض شد (۱۳) و او بأَبْرَامْ گفت كه يقين بدان كه
ذريّهٔ تو درزميني كه از آنِ ايشان نيست غريب خواهند شد و ايشان آنهارا بنده‌گي خواهند نمود و آنها
ايشان‌را چهار صد سال ظلم خواهند نمود (۱۴) امّا بر طايفهٔ كه ايشان بندهٔ آنها مي‌شوند من عقوبت
خواهم كرد و بعد از آن ايشان با اموالِ فراوان بيرون خواهند آمد (۱۵) و تو بآباي خود بسلامت خواهي
رسيد و دركمالِ پيري مدفون خواهي شد (۱۶) و در دورهٔ چهارم باينجا باز خواهند آمد زيرا كه تا بحال
عصيانِ أَمُوريانْ تمام نشده است (۱۷) و هنگامِ فرو رفتنِ آفتاب و قتي كه تاريك بود اينك واقع شد كه
تنورِ دود كنندهٔ و مشعلِ آتشي از ميانِ اين پارچه‌ها گذر نمودند (۱۸) در آن روز خداوند عهدي‌را با
أَبْرَامْ بسته گفت كه اين زمين‌را از نهرِ مِصْر تا نهرِ بزرگ كه نهرِ فرات است بذريّهٔ تو خواهم داد (۱۹) از

قینیان و از قنیزیان و از قدمونیان (٢٠) و از حتیان و پریزیان و رفاییان (٢١) و از اموریان و از کنعنیان و گرگاشیان و یبوسیان *

(فصل شانزدهم مشتمل بر شانزده آیه)

(١) و ساری زن ابرام از برایش اولاد نمی زائید و اورا کنیزك مصری بود که اسمش هاجر بود (٢) پس ساری به ابرام گفت حال اینك خداوند مرا از زائیدن باز داشت پس بیا بجاریه‌ام درآی بلکه از او پسری بیابم و ابرام قول ساری‌را قبول نمود (٣) و ساری زن ابرام کنیزك خود هاجر مصری‌را گرفت بعد از آنی که ابرام ده سال در زمین کنعن ساکن بود و اورا بشوهرش ابرام داد تا اورا زن باشد (٤) پس او بهاجر درآمد که او حامله شد و خودرا چون حامله دید خانمش در نظرش خوار نمود (٥) و ساری بابرام گفت ظلمی که به من شده است بتو برگردد من جاریهٔ خودرا بآغوش تو دادم پس او خودرا چون حامله دید من در نظرش خوار نمودم خداوند درمیان من و تو حکم نماید (٦) و ابرام بساری گفت که اینك جاریه‌ات در دستت میباشد پس هرچه درنظرت خوش آید باو بنما پس ساری اورا جفا مینمود تا او از حضورش فرار کرد * (٧) و فرشتهٔ خداوند اورا در بیابان نزد چشمهٔ آب [یعنی] نزد چشمهٔ که براه شور است یافت (٨) و بهاجر جاریهٔ ساری گفت که ازکجا میآئی و بکجا میروی اوگفت از حضور خانمم ساری فرار کرده ام (٩) و فرشتهٔ خداوند ویرا گفت که بخانمت برگرد و در زیر دست او مطیع شو (١٠) و فرشتهٔ خداوند باز باو گفت که ذریهٔ ترا چنان بسیار نمایم که از بسیاری شمردن نتوان (١١) و فرشتهٔ خداوند ویرا گفت که اینك تو حامله شدهٔ و پسری‌را خواهی زائید و اسمش‌را اسمعیل خواهی خواند زیرا که خداوند مصیبتی که کشیدهٔ استماع نموده است (١٢) و او مرد وحشی خواهد بود که دست او بضد هرکس و دست هرکس بضد او باشد و در حضور تمامیٔ برادرانش ساکن خواهد بود (١٣) و [هاجر] اسم بخداوندی که با او متکلم شد خدای رویا توئی نامید زیراکه گفت آیا میشود که بعد از [دیدن] این رویا من در اینجا بینا بوده باشم (١٤) از آن سبب آن چشمه به بئیرلحی روئی خوانده شد اینك درمیان قادیش و بارد واقع است (١٥) و هاجر بجهة ابرام پسری زائید و ابرام اسم پسرش‌را که هاجر برایش زائیده بود اسمعیل نهاد (١٦) و ابرام وقتی که هاجر اسمعیل‌را از برای او زائید او هشتاد و شش ساله بود *

(فصل هفدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(١) و هنگامی که ابرام نود و نه ساله بود خداوند به ابرام مرئی شده ویرا گفت که من خدای قادر هستم درحضورم سلوك نموده کامل شو (٢) و میان من و تو عهد خودرا بسته ترا بزیادتی زیاد خواهم نمود (٣) و ابرام بر روی خود افتاد و خدا با او متکلم شده گفت (٤) نسبت بمن اینك عهد من با تست که پدر امتهای بسیار خواهی بود (٥) و ازین بعد اسمت ابرام خوانده نشود بلکه اسمت ابراهام [یعنی

اِبراهیم] باشد زیرا که ترا پدرِ طوایفِ بسیاری نموده‌ام (۶) و ترا بزیادتی بارور خواهم نمود و طوایف‌را از تو پیدا نموده از تو ملوك بیرون خواهند آمد (۷) و عهدِ خودرا میانِ من و تو و هم با ذریّه‌آت بعد از تو در قرنهای ایشان بجای عهدِ دائمی استوار خواهم نمود تا آنکه از برای تو و برای ذریّهٔ تو بعد از تو خدا باشم (۸) و برای تو و ذریّهٔ تو بعد از تو دیاری‌را که در آن بیگانه می باشی [یعنی] تمامِ زمینِ کَنعان‌را بوَراثتِ دائمی خواهم داد و ایشان‌را خدا خواهم بود * (۹) و دیگر خدا باِبراهیم گفت که تو عهدِ مرا نگاه خواهی داشت تو و ذریّهٔ تو بعد از تو در قرنهای ایشان (۱۰) میانِ من و شما و با ذریّهٔ تو بعد از تو عهدی که نگاه خواهید داشت این است که در میانِ شما هر ذکوری خُتنَه شود (۱۱) و گوشتِ غلفهٔ خودتان‌را خُتنَه خواهید کرد تا میانِ من و شما علامتِ عهد باشد (۱۲) هر وَلَدِ ذُکورِ هشت‌روزهٔ شما نسلاً بعد نسلٍ خُتنَه خواهد شد [خواه] در خانه زائیده شود و [خواه] از هر اَجنبیانی که از ذریّهٔ تو نیست که بنقره خریده شده باشد (۱۳) کسی که در خانه‌آت زائیده شود و کسی که بنقره‌آت خریده شود البتّه باید خُتنَه شود و عهدِ من در گوشتِ شما میثاقِ ابدی خواهد بود (۱۴) و ذکورِ غلفه‌داری که گوشتِ غلفه‌اَش خُتنَه نشود آن کس از قومِ خود قطع خواهد شد [چونکه] عهدِ مرا باطل کرده است * (۱۵) و خدا به اِبراهیم گفت نسبت بزنِ خود ساری اسمَش‌را ساری مگو بلکه اسمَش ساراه باشد (۱۶) و اورا بَرکت خواهم داد و هم پسری‌را از او بتو میدهم بلکه اورا متبرّك ساخته [مادرِ] اُمَم خواهد بود و هم مُلوكِ قومها از او بظهور می آیند (۱۷) و اِبراهیم بر روی خود افتاد و خندید و با دلِ خود گفت که آیا صدساله‌را پسری زائیده میشود و مگر ساراه که نودساله است میشود که بزاید (۱۸) و اِبراهیم بخدا گفت که ای کاش اِسمَعیل در حضورِ تو زندگی نماید (۱۹) و خدا گفت بتحقیق زنَت ساراه از برایَت پسری‌را خواهد زائید و اسمِ اورا اِسحق خواهی خواند و عهدِ خودرا با او وذریّهء او بعد از او بجای عهدِ دائمی ثابت میکنم (۲۰) و در حقّ اِسمَعیل ترا شنیدم اینك اورا برکت داده‌ام و اورا بارور گردانیده بغایت زیاد خواهم نمود و دوازده سَرور تولید خواهد نمود و اورا اُمّتِ عظیمی خواهم نمود (۲۱) امّا عهدِ خودرا با اِسحق که اورا ساراه از برایَت خواهد زائید در همین وقت بسالِ آینده ثابت خواهم گردانید * (۲۲) و خدا با اِبراهیم تکلّم‌را باتمام رسانیده از نزدِ او صعود نمود (۲۳) پس اِبراهیم پسرِ خود اِسمَعیل‌را و تمامیءِ زائیده شده‌گانِ خانهٔ خود و تمامیءِ خریده شده‌گان بنقرهٔ خود هر آنچه ذُکور بود در اهالیءِ خانهٔ خود گرفته در همان روز گوشتِ غلفهٔ ایشان‌را بنهجی که خدا اورا مأمور داشت خُتنَه کرد (۲۴) و اِبراهیم نود و نه ساله بود در حینی که گوشتِ غلفه‌اَش خُتنَه کرده شد (۲۵) و پسرَش اِسمَعیل سیزده ساله بود در حینی که گوشتِ غلفه‌اَش خُتنَه کرده شد (۲۶) در همان روزِ اِبراهیم و پسرَش اِسمَعیل خُتنَه شدند (۲۷) و همچنین تمامیءِ مردمانِ خانه‌اَش [خواه] زائیده شده‌گانِ خانه‌اَش و [خواه] خریده شده‌گان از غریبان بنقره بهمراهَش خُتنَه شدند *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و خداوند ويرا در بلوطستانِ مَمْرِي ظاهر شد در حالتي كه بر درِ چادر بگرميء روز مي نشست (۲) و
چشمانِ خودرا كشاده نگريست كه اينك سه شخص در مقابلَش ايستاده اند و هنگامي كه ايشانرا ديد
از براي استقبالِ ايشان از دَرِ چادر دويد و بسوي زمين خم شد (۳) و گفت كه اي آقايَم حال اگر در
نظرِ التفات يافتم تمنّا اينكه از نزدِ بندهء خود نگذري (۴) و حال اندك آبي آورده شود تا آنكه
پايهاي خودرا شسته و شو داده در زيرِ اين درخت استراحت فرمائيد (۵) و لقمهء ناني خواهم آورد تا
كه دلِ خودرا تقويت نمائيد و بعد از آن بگذريد زيراكه از اين سبب بنزدِ بندهء خود عبور نموديد پس
گفتند بنحوي كه گفتي عمل نما (۶) پس اِبْرَاهيم به چادر نزدِ سَارَاهْ شتافت و گفت كه تعجيل نموده
سه پيمانهء آردِ رقيق خمير كرده گرده ها بر اوجاق بپز (۷) پس اِبْرَاهيم بگلّهء گاو شتافت و گوسالهء تر و
تازهء خوبي گرفته بجواني داد كه آنرا بسرعت حاضر ساخت (۸) و كَرَهْ و شير با گوساله ئيكه
حاضر كرده بود گرفت و در حضورِ ايشان گذاشت و نزدِ ايشان بزيرِ آن درخت ايستاد تا خوردند *
(۹) پس ويرا گفتند كه زنَت سَارَاهْ كجاست و او گفت اينك در چادر است (۱۰) او ديگر گفت كه
البتّه بر طبقِ زمانِ عمر بتو ميگردم و اينك زنَت سَارَاهْرا پسري خواهد شد و سَارَاهْ بدرِ چادر مي شنيد در
حالتي كه در عقبِ او بود (۱۱) و اِبْرَاهيم و سَارَاهْ پير و سالخورده بودند و از سَارَاهْ عادتِ زنان بُريده
شده بود (۱۲) و سَارَاهْ خود بخود خنديده گفت بعد از آني كه من پير شدم و آقايَم پير شده است آيا
مي شود كه مسرور شوم (۱۳) پس خداوند بِاِبْرَاهيم گفت سَارَاهْ چرا خنديده گفت كه آيا بتحقيق خواهم
زائيد در حالتي كه پير شده ام (۱۴) آيا براي خداوند چيزي هست كه دشوار باشد [وحال اينكه]
در وقتِ موعود بر طبقِ زمانِ عمر بتو مراجعت ميفرمايم من و سَارَاهْرا پسري خواهد شد (۱۵) و سَارَاهْ انكار
كرده گفت كه نخنديده ام چه مي ترسيد پس او گفت چنين نيست بتحقيق تو خنديدي * (۱۶) و آن
اشخاص از آنجا برخاستند و بسوي سِدُوم توجّه نمودند و اِبْرَاهيم ايشانرا مشايعت نمود تا آنكه ايشانرا
روانه نمايد (۱۷) و خداوند گفت كه آيا از اِبْرَاهيم چيزي كه ميكنم پنهان نمايم (۱۸) چونكه
اِبْرَاهيم حقيقةً قومِ عظيم و بزرگ خواهد شد و تماميء طوايفِ زمين در او متبرّك خواهند بود (۱۹) زيرا كه
اورا ميدانم كه فرزندان و خانزادهء خودرا بعد از خود امر خواهد فرمود تا كه راه خداوندرا نگاهداشته
صدق و انصاف نمايند تا آنكه خداوند آنچه بِاِبْرَاهيم وعده فرموده است باو برساند (۲۰) و خداوند
گفت چونكه فريادِ سِدُوم و عَمُورَاهْ زياده و گناهِ ايشان بسيار سنگين است (۲۱) پس حال فرود آمده
خواهم ديد كه آيا بِالْكلّيه مثلِ فريادي كه بمن رسيده است عمل نموده اند و اگر چنين نباشد خواهم
دانست (۲۲) و آن اشخاص از آنجا توجّه نموده بسوي سِدُوم روانه شدند در حالتي كه اِبْرَاهيم در حضورِ
خداوند مي ايستاد * (۲۳) پس اِبْرَاهيم تقرّب جسته گفت كه آيا حقيقةً صالحرا با طالح هلاك خواهي

ساخت (٢٤) احتمال دارد که در اندرونِ شهر پنجاه نفر صالح باشند آیا میشود که آن مکان‌را هلاك سازي و بسبب آن پنجاه نفرِ صالحي که در اندرونش مي باشند نجات ندهي (٢٥) حاشا از تو که مثلِ این کار بکني و صالحان‌را با طالحان هلاك سازي و صالح با طالح مساوي باشد حاشا از تو آیا ميشود که حاکمِ تمامیء زمین عدالت نکند (٢٦) پس خداوند گفت اگر در میانِ شهرِ سِدُوم پنجاه نفر صالح پیدا بکنم تمامیء اهلِ آن مکان‌را بسببِ ایشان نجات خواهم داد (٢٧) و اِبْراهیم در جواب گفت اینك حال منکه خاك و خاکستر هستم آغازِ تکلّم نمودن با آقایَم مینمایم (٢٨) بلکه از پنجاه نفرِ صالح پنج نفر کمي نمایند آیا مي شود که تمامیء [اهلِ] شهررا بسببِ آن پنج نفر هلاك سازي پس گفت اگر در آنجا چهل و پنج نفر یابم هلاكِ آن نخواهم کرد (٢٩) و بارِ دیگر با او متکلّم شده گفت بلکه در آن چهل نفر یافت شود پس او گفت که بسببِ چهل نفر آن عمل نخواهم نمود (٣٠) و او گفت تمنّا اینکه آقایَم غضبناك نشود که تکلّم نمایم بلکه در آن سي نفر یافت شوند او گفت اگر در آنجا سي نفر پیدا بکنم آن عمل نخواهم نمود (٣١) دیگر گفت اینك حال آغازِ تکلّم با آقایَم نموده‌ام بلکه در آنجا بیست نفر یافت شود او گفت که بسببِ بیست نفر هلاكِ آن نخواهم کرد (٣٢) و دیگر گفت تمنّا اینکه آقایَم غضبناك نشود تا آنکه یکبارِ دیگر تکلّم نمایم بلکه در آنجا ده نفر پیدا شود او گفت که بسببِ ده نفر هلاکشان نخواهم کرد (٣٣) و خداوند هنگامي که کلام‌را با اِبْراهیم بانجام رسانیده بود روانه شد و اِبْراهیم بمکانش رجعت نمود *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(١) پس آن دو مَلَكْ بوقتِ شام بسِدُوم در آمدند و لُوطْ بدروازهء سِدُوم مي نشست و هنگامي که لُوط ملاحظه کرد از براي استقبالِ ایشان بر خاست و رو بزمین خم شد (٢) و گفت اینك حال اي آقایانَم تمنّا اینکه بخانهء بندهء خودتان بیائید و بیتوته نموده پایهاي خودرا شست و شو نمائید و سحرخیزي نموده براهِ خود روانه شوید پس ایشان گفتند که نَيْ بلکه در چهارسو بیتوته مینمائیم (٣) پس چونکه ایشان‌را بسیار اِبْرام نمود با او آمده بخانه‌اش داخل شدند و او ضیافتي بجهةِ ایشان برپا نموده گردهاي فطیري پُخت که خوردند * (٤) و هنگامي که هنوز بخواب نرفته بودند مردمانِ شهرِ سِدُوم از جوان و پیر تمامیء قوم از هر جانب خانه‌را احاطه نمودند (٥) و لُوطْرا آواز نموده ویرا گفتند مردماني که امشب نزدِ تو آمده‌اند کجایند ایشان‌را بما بیرون آور که ایشان‌را بدانیم (٦) پس لُوطْ بایشان از دَرْ بیرون آمد و دررا از عقبِ خود بست (٧) و گفت که اي برادرانَم تمنّا اینکه شرارت نکنید (٨) حال اینك مرا دو دختریست که مردي‌را ندانسته‌اند تمنّا اینکه ایشان بشما بیرون آورم و با ایشان آنچه در نظرِ شما پسند است بکنید غرض اینکه باین مردان چیزي نکنید بنابراینکه باین سبب بسایهٔ سقفَم در آمده‌اند (٩) و ایشان گفتند که بعقب برو و دیگر گفتند این یك شخصي که بجهةِ سکونت آمده‌است مي خواهد که حکم‌ران باشد پس حال با تو بدتر

از ایشان عمل خواهیم نمود پس بآن مرد یعني به لُوطْ با شدّت زورآور شده بقصدِ شکستنِ دَرْ نزدیکي نمودند (۱۰) و آن اشخاص دستهاي خودرا دراز کرده لُوطْرا نزدِ خودشان بخانه آوردند و دررا بستند (۱۱) و مردماني‌را که نزدِ دهنهٔ خانه بودند از کوچك و بزرگ بکُوري مبتلا کردند که از جستنِ دَرْ خسته شدند * (۱۲) و آن اشخاص بلُوطْ گفتند که درِ اینجا از آنِ تو دیگري نیست دامادها و پسران و دخترانِ خود بلکه هرچه که در شهر از آنِ توست از این مکان بیرون آور (۱۳) زیراکه این مکان‌را بایست هلاك سازیم چه فریادِ ایشان در حضورِ خداوند بلند است و خداوند مارا فرستاده است تا آنرا هلاك سازیم (۱۴) پس لُوطْ بیرون رفته و بدامادهایَش که دخترانَش‌را بنکاح آورده بودند متکلّم شده گفت که برخیزید از این مکان بیرون آئید زیراکه خداوند خراب‌کنندهٔ این شهر است امّا در نظرِ دامادهایَش مثلِ مُزَخرِفْ نمود * (۱۵) و هنگامِ طلوعِ فجر آن فرشتگان لُوطْرا شتابانیده گفتند برخیز و زنِ خود و دو دخترانِ خود که حاضرند بگیر مبادا که در عقوبتِ شهر هلاك شوي (۱۶) و چونکه تأخیر مینمود آن اشخاص دستِ او و دستِ زنِ او و دستِ دو دخترانِ اورا گرفتند بسببِ اینکه خداوند باو رحمت فرمود و اورا بیرون آورده خارج از شهر گذاشتند (۱۷) و واقع شد بعد از بیرون آوردنِ ایشان بخارج گفت که از براي جانِ خود فرار نما و در عقبَت منگر و در تماميِ وادي مایسْت و بکوه فرار کن مبادا که هلاك شوي (۱۸) و لُوطْ بایشان گفت که اي آقایَم چنین نباشد (۱۹) اینك حال بندهٔ تو در نظرِ تو التفات یافته است و رحمتي که با من کردي زیاد کرده جانَم‌را زنده نگاه داشتي امّا من قادر نیستم که بکوه فرار نمایم مبادا که بلائي بمن رسیده بمیرم (۲۰) اکنون معلوم که این شهر جهتِ فرار کردن بآن نزدیك است و هم کوچك آیا کوچك نیست پس تمنّا اینکه بآن فرار نمایم و جانَم زنده ماند (۲۱) و او دیگر ویرا گفت اینك در این باب ترا سرافراز داشتم تا آنکه شهري که دربارهٔاَش گفتي سرنگون نسازم (۲۲) پس بزودي بآنجا فرارکن زیراکه تا رسیدنَت بآنجا چیزي نتوانم کرد از آن سبب اسمِ آن شهر صُوعَرْ خوانده شد (۲۳) هنگامي که لُوطْ بصُوعَرْ رسید آفتاب بر زمین طلع نمود * (۲۴) آنگاه خداوند گوگرد و آتش‌را بر سِدُومْ و عَامُورَاهْ از نزدِ خداوند از آسمان بارانید (۲۵) و آن شهرها و تماميِ وادي و تماميِ ساکنانِ آن شهرها و هرچه از زمین رُوئیده بود واژگون نمود (۲۶) و زنَش بعقبِ خود نگریسته ستوني از نمك شد (۲۷) پس در صبحدم اِبْرَاهِیمْ سحرخیزي نموده بمکاني که در حضورِ خداوند ایستاده بود رفت (۲۸) و بسوي سِدُومْ و عَامُورَاهْ و تماميِ زمیني که در آن وادي بود نگریست و دید که اینك دودِ زمین مثلِ دودِ تنور متصاعد بود * (۲۹) و واقع شد هنگامي که خدا شهرهاي وادي‌را هلاك کرد که خدا اِبْرَاهِیمْ‌را یاد نمود و لُوطْرا از میانِ واژگوني رها داد هنگامي که شهرهائي که لُوطْ در آنها ساکن بود واژگون نموده بود (۳۰) و لُوطْ از صُوعَرْ بر آمد و در کوه ساکن شد و دو دخترانَش بهمراهَش زیرا که از سکون در صُوعَرْ ترسید و او و دو دخترانَش در مغاره ساکن شدند (۳۱) و دخترِ بزرگ بدخترِ کوچك گفت که پدرِ ما پیر شد و کسي در زمین نیست که موافقِ عادتِ کُلِّ زمین بما درآید (۳۲) بیا پدرِ خودرا شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از پدرِ خود نسلي‌را زنده

نگاه داریم (۳۳) پس در ان شب پدرِ خویشتن‌را شراب نوشانیدند و دخترِ بزرگ داخل شده با پدرِ خود خوابید و او نه بوقتِ خابیدنَش و نه بوقتِ بر خاستنَش اطّلاع بهم رسانید (۳۴) و روزِ دیگر واقع شد که دخترِ بزرگ بدخترِ کوچك گفت که اینك دیشب با پدرِ خود خوابیدم امشب نیز اورا شراب بنوشانیم و تو داخل شده با او بخوابي و از پدرِ خود نسلي‌را زنده نگاه داریم (۳۵) و آن شب نیز پدرِ خودرا شراب نوشانیدند و دخترِ کوچك برخاسته با او خوابید که او نه بوقتِ خوابیدنَش و نه بوقتِ برخاستنَش اطّلاع بهم رسانید (۳۶) و دو دخترِ لُوطْ از پدرِ خودشان حامله شدند (۳۷) و دخترِ بزرگ پسري‌را زائید و اسمَش‌را مُوآبْ نامید که تا بحال پدرِ مُوآبِیانْ او است (۳۸) و دخترِ کوچكِ او نیز پسري‌را زائید و اسمَش‌را بِنْ عَمِّيْ نامید که تا بحال پدرِ بنِي‌عَمُّونْ او است *

(فصلِ بیستم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) پس اِبْرَاهِیمْ از آنجا بزمینِ جنوب کوچید و درمیانِ قَادِیْشْ و شُوْر ساکن شده در گِرَارْ اقامت نمود (۲) و اِبْرَاهِیمْ درحقِ زنِ خود سَارَاهْ گفت که خواهرِ من است و اَبِيْ مِلِكْ مَلِكِ گِرَارْ فرستاده سَارَاه‌را گرفت * (۳) امّا خدا برُویاي شب بر اَبِيْ مِلِكْ آمده ویرا گفت که اینك بسببِ زني که گرفتهٔ میمیري زیرا که زن شوهردار است (۴) و اَبِيْ مِلِكْ باو نزدیکي ننموده بود و گفت که اي خداوند آیا قومِ صدیق‌را خواهي کُشت (۵) آیا بمن نگفت که خواهرِ من است و آن زن نیز گفت برادرِ من است بقلبِ سلیمِ خود و پاکيءِ دستِ خود این کاررا کردم (۶) و خدا درجواب ویرا گفت بلي میدانم که بقلبِ سلیمِ خود این‌را کردي و من نیز ترا از ورزیدنِ گناه بمن منع نمودم از آن سبب ترا نگذاشتم که اورا لمس نمائي (۷) پس حال زنِ آن مردرا باز بفرست زیرا که پیغمبر است و او از براي تو دعا خواهد نمود که زنده خواهي ماند و اگر باز نفرستي بدان که البتّه خواهي مرد تو و هرچه نسبت بتو دارد * (۸) پس اَبِيْ مِلِكْ صبحدم سحرخیزي نموده تماميءِ بنده‌گانَش‌را طلبید و تماميءِ این کلمات‌را بگوشِ ایشان رسانید و آن مردمان بسیار ترسیدند (۹) و اَبِيْ مِلِكْ اِبْرَاهِیمْ‌را طلبیده ویرا گفت که بما چه کردهٔ و من بتو چه گناه کرده‌ام که گناهِ عظیمي بر من و بر مملکتِ من آوردي نسبت بمن کارهائي که نبایست کرده شود کردهٔ (۱۰) و دیگر اَبِيْ مِلِكْ باِبْرَاهِیمْ گفت که چه دیده بودي که این کار کردي (۱۱) و اِبْرَاهِیمْ گفت از اینکه گُمان بردم که البتّه ترسِ خدا دراینجا نیست و مرا بسببِ زنِ من میکشند (۱۲) نهایت براستي خواهرِ من است دخترِ پدرِ من امّا نه دخترِ مادرَم و بمن زن شد (۱۳) و واقع شد هنگامي که خدا مرا از خانهٔ پدرَم آواره نموده که بسَارَاهْ گفتم احساني که بمن باید بکني این است که بهرجاي که بآن برویم دربارهٔ‌آم بگو که برادرِ من است (۱۴) پس اَبِيْ مِلِكْ گوسفندان و گاوان و بنده‌گان و کنیزکان‌را گرفته باِبْرَاهِیمْ داد و زنَش سَارَاهْ‌را باو باز فرستاد (۱۵) و اَبِيْ مِلِكْ گفت که اینك ولایتِ من درحضورِ تُست بهر جاي که درنظرَت خوش آید ساکن شو (۱۶) و بسَارَاهْ گفت اینك به برادرَت هزار مثقال نقره دادم اینك او براي تو و بجهةِ

تماميء همراهانت باکلِّ سایرین پردهء چشم است و ازین متنبّه شد (۱۷) و اِبْراهِیمْ بخدا دعا نمود و خدا
بابِي مِلِكْ و هم بزنَش و کنیزکانَش شفا داد که زائیدند (۱۸) زیراکه خداوند تماميء رَحِمْهاي اهلِ خانهء
اَبِيْ مِلِكْرا بخصوصِ سارَاهْ زنِ اِبْراهِیمْ بِاَلْکُلّ مسدود ساخته بود *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و خداوند بنهجي که فرموده بود سارَاهْرا تفقّد نمود و بسارَاهْ خداوند نظر به وعدهء خود وفا
نمود (۲) و سارَاهْ حامله شده براي اِبْراهِیمْ در پیريِ‌اَش پسري‌را زائید در وقتِ معیّني که خدا اورا وعده
فرموده بود (۳) و اِبْراهِیمْ اسمِ پسري که از برایَش زائید شده بود که سارَاهْ از برایش زائید اِسْحٰقْ نام
نهاد (۴) و اِبْراهِیمْ پسرَش اِسْحٰقْرا هنگامي که هشت روزه بود خُتْنَهْ نمود بنحوي که خدا اورا امر
فرموده بود (۵) و اِبْراهِیمْ در حیني که پسرَش اِسْحٰقْ از برایَش زائیده شده بود صدساله بود
(۶) و سارَاهْ گفت که خدا مرا بخنده آورده است که هر شنوندهء با من خنده خواهد کرد (۷) و بازگفت
که باِبْراهِیمْ کیست که گفته باشد که سارَاهْ با ولاد شیر خواهد داد زیرا که پسري‌را باو در پیريِ‌اَش
زائیده‌ام * (۸) و آن پسر نشو و نما نمود و از شیرباز داشته شد و اِبْراهِیمْ در روزِ باز داشته شدنِ
اِسْحٰقْ از شیر ضیافتِ عظیمي نمود (۹) و سارَاهْ پسرِ هاجَرِ مصري‌را که بجهةِ اِبْراهِیمْ زائیده شده بود دید
که استهزا مینماید (۱۰) و باِبْراهِیمْ گفت که این کنیزك و پسرِ اورا اخراج نما زیراکه پسرِ این
کنیزك با پسرِ من اِسْحٰقْ وارث نخواهد شد (۱۱) و این سخن در نظرِ اِبْراهِیمْ بسیار ناخوش آمد بسببِ
پسرَش (۱۲) و خدا باِبْراهِیمْ گفت بجهةِ این جوان و کنیزکَت در نظرَت ناخوش نیاید هرچه که سارَاهْ
بتوگفته باشد قولَش‌را استماع نما زیرا که ذریّهء تو از اِسْحٰقْ خوانده مي شود (۱۳) و از پسرِ کنیزك نیز
اُمّتي خواهم گردانید زیرا که از نسلِ تُست (۱۴) و اِبْراهِیمْ در صبحدم سحرخیزي نموده نان و مطهرهء
آب‌را گرفته و بهاجَرْ داده به دوشَش گذاشت و هم پسرَش‌را [باوُ داده] اورا روانه نمود پس راهي شده در
بیابانِ بِئیرِشِبَعْ سرگردان شد * (۱۵) و آبي که در مطهرة بود تمام شد و پسررا در زیرِ بوتهء از بوتها
گذاشت (۱۶) و روانه شده در برابرَش بمسافتِ یك تیرپرتاب نشست و گفت که مرگِ پسررا نه بینم
و در برابرَش نشسته آوازِ خودرا بلند کرده گریست (۱۷) و خدا آوازِ پسررا شنید و مَلَكِ خدا
هاجَرْرا از آسمان آواز داده باو گفت که اي هاجَرْ ترا چه واقع شد مترس زیراکه خدا آوازِ پسررا در
جاي بودَنَش شنیده است (۱۸) برخیز و پسررا بردار و بدستَت اورا بگیر زیرا که اورا اُمّتِ عظیمي
خواهم کرد (۱۹) و خدا چشمانِ اورا کشاده کرد و چاهِ آبي دید و روانه شده مطهره‌را از آب پُر کرد
و به پسر نوشانید (۲۰) و خدا با پسر بود که نشو و نما نمود و در بیابان ساکن شده تیر انداز
گردید (۲۱) و در بیابانِ پارَانْ ساکن شد و مادرَش از برایَش از دیارِ مِصْر زني گرفت * (۲۲) و در آن
زمان واقع شد که اَبِيْ مِلِكْ و فِیْکُلْ سردارِ لشکرَش با اِبْراهِیمْ متکلّم شده گفت که خدا در هرچه

میکنی با تُست (۲۳) پس حال اینجا با خدا سوگند بجهةِ من بخور که بمن و به پسرِ من و به نبیرهٔ من خیانت نخواهی نمود بلکه موافقِ احسانی که بتو نمودم با من و هم بزمینی که در آن ساکنی احسان نمائی (۲۴) و اِبْراهیمْ گفت که سوگند می خورم (۲۵) امّا اِبْراهیمْ اَبِیْ مِلِکْرا بسببِ چاهِ آبی که بندهگانِ اَبِیْ مِلِکْ غصب نموده بودند ملامت نمود (۲۶) و اَبِیْ مِلِکْ گفت ندانستم که این عملرا که کرده است و تو نیز هیچ بمن اعلام نکردی و من نیز تا بامروز نشنیدم (۲۷) پس اِبْراهیمْ گوسفندان و گاوانرا گرفته باَبِیْ مِلِکْ داد و هر دوی ایشان عهدرا بستند (۲۸) و اِبْراهیمْ هفت برّهٔ ماده از گلّه در جای جداگانه ایستاده گردانید (۲۹) و اَبِیْ مِلِکْ باِبْراهیمْ گفت که این هفت برّهٔ مادهٔ که جداگانه بر پا داشتهٔ چیست (۳۰) او گفت مراد اینکه آن هفت برّهٔ مادهرا از دستم بگیری تا آنکه از جانبِ من شاهد باشند که این چاهرا کندهام (۳۱) از آن سبب آنجاهرا بِئیرِ شِبَعْ خواند چونکه هر دوی ایشان در آنجا سوگند خوردند (۳۲) و عهدیرا در بِئیرشِبَعْ بستند پس اَبِیْ مِلِکْ و فِیْکُلْ سردارِ لشکرش بر خاسته بزمینِ فِلِسْطِیانْ برگشتند * (۳۳) و اِبْراهیمْ درختزاریرا در بِئیرِ شِبَعْ غرس کرد و در آنجا به اسمِ خداوند خدای ابدی استدعا نمود (۳۴) و اِبْراهیمْ در زمینِ فِلِسْطِیانْ ایّامِ بسیاری بسر برد *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) بعد از این مقدمات واقع شد که خدا اِبْراهیمْرا امتحان نمود و باو گفت ای اِبْراهیمْ و او گفت که اینک حاضرم (۲) و [خداوند] گفت که حال پسرِ یگانهٔ خود اِسْحٰقْرا که دوست میداری بگیر و بزمینِ مُورِیاهْ برو و در آنجا اورا در یکی از کوههائی که بتو میگویم از برای قربانیِٔ سوختنی تقریب نما (۳) و اِبْراهیمْ بامدادان سحرخیزی نموده حمارِ خودرا زین کرد و دو نفر از بندهگانش و پسرِ خود اِسْحٰقْرا بهمراهِ خود گرفته چوبهای قربانیِٔ سوختنیرا شکافت و برخاست و بسوی آن مکان که خدا باو گفته بود روانه شد (۴) و اِبْراهیمْ بروزِ سیوم چشمانِ خودرا بازکرده آنمکانرا از دور بنظر آورد (۵) و اِبْراهیمْ بملازمانش گفت شما اینجا با حمار بمانید و من و این جوان بآنجا خواهیم رفت و سجده نموده بشما بازگشت خواهیم نمود (۶) و اِبْراهیمْ چوبهای قربانیِٔ سوختنیرا گرفته بر پسرش اِسْحٰقْ گذاشت و آتش و کاردرا بدستِ خود گرفت و ایشان هر دو باهم روانه شدند (۷) و اِسْحٰقْ با پدرِ خود اِبْراهیمْ متکلّم شده گفت که ای پدرِ من و او دیگر گفت که ای پسرِ من اینک حاضرم و [اِسْحٰقْ] گفت که اینک آتش و چوبها امّا برّهٔ از برای قربانیِٔ سوختنی کجاست (۸) اِبْراهیمْ گفت که ای پسرِ من خدا از برای خود برّهرا بجهةِ قربانیِٔ سوختنی تدارک خواهد نمود و ایشان هم هر دو با همدیگر میرفتند * (۹) و بمکانی که خدا باو گفته بود رسیدند و در آنجا اِبْراهیمْ مذبحرا برپا نموده چوبهارا ردیف نهاد و پسرِ خود اِسْحٰقْرا بست و اورا بر مذبح بالای چوبها گذاشت (۱۰) پس اِبْراهیمْ دستِ خودرا درازکرده کاردرا از برای کُشتنِ پسر خود برگرفت (۱۱) آنگاه فرشتهٔ خداوند اورا از آسمان ندا کرده گفت که

اي اِبْرَاهِيمْ اِبْرَاهِيمْ و او گفت که اينك حاضرم (۱۲) پس [فرشته] گفت که دستِ خودرا به پسر دراز مکن و به او چيزي مکن زيرا که حال ميدانم که از خدا مي‌ترسي چونکه پسرِ يگانهٔ خودرا از من دريغ نداشتي (۱۳) و اِبْرَاهِيمْ چشمانِ خودرا کشاده نگريست که اينك در عقبش قوچي که شاخهايش در بوته گرفتار ميباشد [ايستاده است] پس اِبْرَاهِيمْ رفت و آن قوچرا گرفته در جاي پسرِ خود براي قربانيِ سوختني تقريب نمود (۱۴) و اِبْرَاهِيمْ اسمِ آنمکان‌را يَهْوَاهْ يِرْأَهْ گذاشت که تا امروزش چنين هم ميخوانند و در کوهِ خداوند نمايان است (۱۵) و فرشتهٔ خداوند مکرّراً از آسمان اِبْرَاهِيمْ‌را ندا کرد (۱۶) و گفت که خداوند ميفرمايد که بذاتِ خود سوگند ميخورم چونکه اين کاررا نمودي و پسرِ يگانهٔ خودرا از من دريغ نداشتي (۱۷) بنا بر اين البتّه ترا برکت خواهم داد و ذريّهٔ ترا مثلِ ستاره‌هاي آسمان و مانندِ ريگيکه بر کنارِ درياست بسيار زياد خواهم گردانيد بلکه ذريّهٔ تو دروازه‌هاي دشمنانشان‌را بميراث خواهند گرفت (۱۸) و تماميِ اُمّتهاي زمين از ذريّهٔ تو برکت خواهند يافت چونکه فرمانِ مرا اطاعت نمودي (۱۹) پس اِبْرَاهِيمْ بسوي ملازمانِ خود برگشت و ايشان برخاسته باهمديگر به بِئِيرِ شَبَعْ رسيدند و اِبْرَاهِيمْ در بِئِيرِ شَبَعْ ساکن شد * (۲۰) و بعد از آن مقدمات اين واقع شد که بدين مضمون خبر بِاِبْرَاهِيمْ رسيد که اينك مِلْکَاهْ او نيز پسران‌را بجهةِ برادرت نَاحُورْ زائيده است (۲۱) يعني اوّل زاده‌اش عُوصْ و برادرش بُوزْ و قِمُوئِيلْ پدرِ آرَمْ (۲۲) و کِسِدْ و حَزُوْ و پِلْدَاشْ و يِدْلَفْ و بِتُوئِيلْ (۲۳) و بِتُوئِيلْ رِبْقَاهْ توليد نمود اين هشت [وَلَدرا] مِلْکَاهْ بجهةِ نَاحُورْ برادرِ اِبْرَاهِيمْ زائيد (۲۴) و متعهٔ او که اسمش رِئُومَاهْ بود نيز طِبَحْ و گَحَمْ و تَحَشْ و مَعْکَاهْ‌را زائيد *

(فصلِ بيست و سيّم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و عُمرِ سَارَاهْ يك صد و بيست و هفت سال بود و سالهاي عمرِ سَارَاهْ چنين بود (۲) و سَارَاهْ در قِرْيَتِ اَرْبَعْ که حِبْرُونْ در زمينِ کَنَعَنْ همان است وفات يافت و اِبْرَاهِيمْ از براي عزاداري و گريستن بر سَارَاهْ آمد (۳) و اِبْرَاهِيمْ از پهلوي مَيِّتَش برخاست بپا و با پسرانِ حِيْثْ متکلّم شده گفت (۴) که من نزدِ شما غريب و مسافرم مِلْكِ مدفني در ميانِ خود بمن بدهيد تا آنکه مَيِّتِ خودرا از پيشِ نظرِ خود مدفون سازم * (۵) و پسرانِ حِيْثْ اِبْرَاهِيمْ‌را جواب داده باو گفتند (۶) که اي آقاي من از ما استماع نما در ميانِ ما تو اميرِ عظيمي در پسنديده‌ترينِ مزارهاي ما مَيِّتِ خودرا مدفون نما که از ماها کسي مزارِ خودرا از تو دريغ نخواهد نمود مَيِّتِ خودرا مدفون ساز * (۷) پس اِبْرَاهِيمْ برخاست و در حضورِ قومِ زمين يعني پسران حِيْثْ خويشتن‌را خم کرد (۸) و با ايشان متکلّم شده گفت اگر مَرْضِيِ طبعِ شما باشد که مَيِّتِ خودرا از پيشِ رويم دفن نمايم از من بشنويد از جانبِ من نزدِ عِفْرُونْ پسرِ صُوعَرْ درخواست نمائيد (۹) که مغارهٔ مَکْپِيلَاهْ‌را که مِلْكِ اوست و در کنارِ کشت‌زارش واقع مي باشد بمن دهد بقيمتيِ تمام که در ميانِ شما ارزد آن‌را از براي مِلْكِ مدفن بمن نه بخشد * (۱۰) و عِفْرُونْ در ميانِ پسرانِ حِيْثْ ساکن بود پس عِفْرُونِ

حتّي در سمع پسرانِ حِيثْ بحضورِ تماميء داخل شوندهگانِ دروازهٔ شهرِ خود بابْراهيمْ جواب داده گفت (۱۱) كه اي آقايم چنين نشود از من استماع نما اين كشتزاررا بتو ميدهم و هم مغارهئيكه در آنست بتو ميدهم و درحضورِ پسرانِ قومم آنرا بتو ميبخشم ميّتِ خودرا دفن نما * (۱۲) آنگاه اِبْراهيمْ خويشتنرا در حضورِ قومِ زمين خم كرد (۱۳) و در سمعِ قومِ زمين با عِفْرونْ متكلّم شده گفت كه اگر راضي هستي تمنّا اينكه بمن گوش دهي قيمت كشتزاررا بتو ميدهم از من بگير تا آنكه ميّتِ خودرا در آنجا دفن نمايم * (۱۴) و عِفْرونْ اِبْراهيمْرا جواب داده ويرا گفت (۱۵) كه اي آقايم از من بشنو كه زمين لايقِ چهار صد مثقال نقره است درميانِ من و تو اين چيست پس ميّتِ خودرا دفن نما * (۱۶) و اِبْراهيمْ از عِفْرونْ شنيد و اِبْراهيمْ براي عِفْرونْ نقرهئيكه بسمعِ پسرانِ حِيثْ ذكر نموده بود سنجيد يعني چهار صد مثقال نقرائيكه درميانِ بازرگانان رايج است (۱۷) پس كشتزارِ عِفْرونْ كه در مَكْپيلاهْ كه در برابرِ مَمْرِيْ واقع است خودِ كشتزار و مغارهٔ كه دراوست و تماميء درختزاري كه در كشتزار و در تماميء حدودَش ازگرداگرد است مقرّر شد (۱۸) يعني درحضورِ پسرانِ حِيثْ و تماميء داخل شوندهگانِ دروازهٔ شهرَش از راهِ مِلْكيّتْ بابْراهيمْ [مقرّر شد] * (۱۹) و بعد از آن اِبْراهيمْ زنِ خود سارَاهْ در مغارهٔ كشتزارِ مَكْپيلاهْ كه برابرِ مَمْرِيْ كه او حِبْرونْ است در زمينِ كِنْعَنْ مدفون ساخت (۲۰) و كشتزار و مغارهٔ كه در اوست از جانب پسرانِ حِيثْ بابْراهيمْ از براي مِلْكيّت آن مزار مقرّر شد *

(فصلِ بيست و چهارم مشتمل بر شست و هفت آيه)

(۱) و اِبْراهيمْ پير و سالخورده شد و خداوند اِبْراهيمْرا در هر باب متبرّك ساخته بود (۲) و اِبْراهيمْ به پيرترين بندهٔ خانهٔ خود كه بر تماميء ما يَمْلِكَش ضابط بود گفت كه اكنون دستِ خودرا بزيرِ رانَم بگذار (۳) و بتو سوگند بخداوند خداي آسمان و خداي زمين ميدهم كه از براي پسرَم زني از دختران كِنَعَنيانْ كه درميانِ ايشان ساكن ميباشم نگيري (۴) بلكه بزمين و قبيلهٔ من رفته زني بجهةِ پسرَم اِسْحٰقْ بگير * (۵) و آن غلام ويرا گفت بلكه آن زن راضي نشود كه بهمراهِ من باين زمين بيايد آيا بر من لازم است كه پسرَترا بزميني كه از آن بيرون آمدهٔ برگردانم * (۶) و اِبْراهيمْ ويرا گفت باحذر باش كه پسرِمرا بآنجا نبري (۷) خداوند خداي آسمان كه مرا از خانهٔ پدرَم و زمينِ قبيلهٔ خود بيرون آورده بمن متكلّم شده و سوگند بمن خورده گفت كه اين زمينرا بذريّهٔ تو ميدهم او فرشتهٔ خودرا دربرابرِ تو خواهد فرستاد تا زني از براي پسرَم از آنجا بگيري (۸) و اگر زن راضي نشود كه با تو بيايد از اين سوگندِ من بري خواهي بود غرض اينكه پسرِ مرا بآنجا نبري (۹) پس آن غلام دستِ خودرا بزيرِ رانِ آقايش اِبْراهيمْ گذاشت و از برايَش بهمين دستورسوگند خورد * (۱۰) و آن غلام ده شتر از شترانِ آقايَش برگرفته روانه شد زيراكه تماميء اموالِ آقايَش دردستِ او بود پس برخاست و به اَرَمِ نَهَرَيم بشهرِ ناحُورْ رفت (۱۱) بخارجِ شهر نزدِ چاهِ آب وقتِ شام هنگامي كه دختران بجهةِ كشيدنِ آب بيرون مي آمدند شترهارا بزانو نشانيد (۱۲) و گفت كه اي

خداوند خداي آقايم ابراهيم تمنّا اينكه امروز مرا كامياب سازي و احسان به آقايم ابراهيم نمائي
(۱۳) اينك من بسرِ چشمهٔ آب مي ايستم و دخترانِ اهاليء اين شهر از براي آب كشيدن بيرون مي آيند
(۱۴) پس چنين شود كه دختري كه به او بگويم تمنّا اينكه سبوي خودرا فرود آر تا بنوشم و او بگويد كه
بنوش و شترانت‌را هم خواهم نوشانيد همين دختر باشد كه براي بنده‌ات اِسحق نصيب كردهء تا از اين و
اقعه يقين نمايم كه بآقايم احسان فرمودهء (۱۵) و واقع شد در هنگامي كه اين سخنان‌را باتمام نرسانيده
بود اينك رِبقاه كه براي بِتوئيل پسرِ مِلكاه زنِ ناحورِ برادرِ ابراهيم زائيده شده بود بيرون آمد و سبويش بر
دوشش بود (۱۶) و اين دختر بسيار خوش منظر و باكره بود و مردي اورا نشناخته بود پس بآن چشمه
فرود آمد و سبوي خودرا پُركرده برآمده (۱۷) و آن غلام از براي استقبالش دويد و گفت تمنّا اينكه
اندك آبي از سبويت بنوشم (۱۸) و گفت اي آقايم بنوش و بزودي سبوي خودرا بر دستش فرود آورده
اورا نوشانيد (۱۹) و هنگامي كه نوشانيدنِ اورا تمام نمود گفت كه از براي شترانت هم خواهم كشيد تا
نوشيدن‌را باتمام برسانند (۲۰) و بتعجيل سبوي خودرا به سنگآب خالي كرد و ديگرباره از براي كشيدنِ آب
بسرِ چاه دويد و براي تماميء شترانش كشيد (۲۱) و آن مرد از او متحيّر مانده خاموش شد تا آنكه بداند
كه آيا خداوند اورا بدين راه برخوردار كرده است يا نه * (۲۲) و واقع شد هنگامي كه شتران نوشيدن‌را
بانجام رسانيده بودند كه آن مرد حلقهء بيني از طلا كه وزنش نيم مثقال بود و دو دست‌بند كه وزنش ده
مثقال از طلا بود برآورد از براي دستهايش (۲۳) و گفت كه دخترِ كيستي تمنّا اينكه بمن بگوئي آيا در
خانهء پدرت براي ما مكاني هست كه بيتوته نمائيم (۲۴) او ويرا گفت كه من دخترِ بِتوئيل پسرِ مِلكاه كه
براي ناحور زائيده بود ميباشم (۲۵) و ديگر ويرا گفت كه هم كاه و هم علفِ فراوان با ما هست و هم جاي
از براي بيتوته (۲۶) پس آن مرد ركوع نمود و خداوندرا سجده كرد (۲۷) و گفت كه خداوند خداي آقايم
ابراهيم متبارك باد كه احسانِ خودرا و حقيقتِ خودرا از آقايم دريغ نفرمود و در حالتي كه بسرِ راه بودم
خداوند مرا بخانهء برادرانِ آقايم هدايت نموده است * (۲۸) پس آن دختر دويد و مثلِ اين اخباررا
بخانهء مادرش بيان كرد (۲۹) و رِبقاه‌را برادري بود كه اسمش لابان بود و لابان نزدِ آن مرد بيرون به
چشمه دويد (۳۰) و واقع شد هنگامي كه حلقهء بيني و دست‌بندها بر دستهاي خواهرِ خود ديد و حيني
كه كلامِ رِبقاه خواهرِ خودرا شنيد كه مي گفت كه آن مرد بمن چنين گفت كه او نزدِ آن مرد آمد و اينك
نزدِ شتران به پهلوي چشمه ايستاد (۳۱) و گفت كه اي متبرّكِ خداوند در آي چرا بيرون مي‌ايستي چه من
خانه و جاي شترانت‌را حاضر ساخته‌ام (۳۲) پس آن مرد بخانه در آمد و شتران‌را كشود و بآنها كاه و علف
داد و هم از براي او و مردماني كه با او بودند بجهةِ شست و شوي پايهايشان آب [آورد] (۳۳) و خوردنيها
در حضورش گذاشت امّا او گفت تا بيان كردنم پيغامِ خودرا چيزي نمي خورم و [لابان] گفت كه بگوي *
(۳۴) آنگاه گفت كه من غلامِ ابراهيمم (۳۵) و خداوند آقايم‌را بسيار بركت داده است و معزّز نموده است
از آنكه باو گلّهاي گوسفند و گاوها و نقره و طلا و بندهگان و كنيزكان و شتران و حماران‌را داده است

(۳۶) و سارَاهْ زنِ آقایَم بعد از پیر شدنَش پسري‌را از براي آقایَم زائیده است که اورا هرچه مایَمْلِك بود باو داده است (۳۷) و آقایَم سوگند بمن داده گفت که از براي پسرَم زني از دخترانِ کَنَعَنیاني که در ولایتِ ایشان ساکن میباشم مگیر (۳۸) مگر اینکه بخانهٔ پدرَم و قبیله‌اَم بروي و بجهةِ پسرَم زني بگیري (۳۹) پس بآقایَم گفتم که بلکه آن زن با من نیاید (۴۰) او بمن گفت خداوندي که در حضورَش سلوك نموده‌اَم فرشتهٔ خودرا بهمراهِ تو فرستاده ترا براه برخوردار خواهد کرد و تو براي پسرَم زني از قبیله‌اَم و خانهٔ پدرَم خواهي گرفت (۴۱) و آنگاه از سوگندِ من فارغ خواهي شد هنگامي که بقبیلهٔ من بیائي اگر بتو زني ندهند از سوگندِ من خلاص خواهي بود (۴۲) و امروز بسرِ چشمه آمدم و گفتم که اي خداوند خداي آقایَم اِبْراهِیمْ اگر حال براهي که دراو سالکَم مرا برخوردار گرداني (۴۳) اینك بسرِ چشمهٔ آب مي‌ایستم پس چنین شود که دختري که بجهتِ آب کشیدن بیرون آید و اورا بگویم که تمنّا اینکه قدري آب از سبویَت بمن بنوشاني (۴۴) و او بمن بگوید هم خودَت بنوش و هم از براي شترانِ تو خواهم کشید همان دختر زني باشد که خداوند خدا از براي پسرِ آقایَم تصیب کرده است (۴۵) و من هنگامي که هنوز تکلّم نمودن با قلبِ خودرا باتمام نرسانیده بودم اینك رِبْقاهْ بیرون آمد و سبویَش بر دوشَش بود و بآن چشمه فرود آمده آب کشید و من باو گفتم تمنّا اینکه بمن بنوشاني (۴۶) و او دیگر بتعجیل سبوی خودرا از دوشِ خود فرود آورد و گفت که بنوش و شترانَت‌را نیز خواهم نوشانید پس من نوشیدم و او نیز شتران‌را نوشانید (۴۷) و از او سؤال نموده گفتم که تو دخترِ کیستي او گفت دخترِ بِتُوئِیلْ پسرِ ناحُورْ که مِلْکاهْ از برایَش زائید میباشم پس حلقهٔ بیني‌در بیني‌اَش و دستبندهارا بدستهایَش گذاشتم (۴۸) و رکوع نموده خداوندرا سجده کردم و خداوندِ خداي آقایَم اِبْراهِیمْ‌را که مرا براهِ حقیقت هدایت نمود تا آنکه دخترِ برادرِ آقایَم‌را بجهةِ پسرَش بگیرم تمجید نمودم (۴۹) و حال اگر ارادهٔ احسان و حقیقت نمودن‌را به آقایَم دارید بمن بگوئید و اگر ندارید هم بمن بگوئید تا آنکه براست یا بچپ بگردم (۵۰) پس لابانْ و بِتُوئِیلْ درجواب گفتند که این کار از خداوند صادر شد ما بتو به بدي و یا نیکي گفتن قادر نیستیم (۵۱) اینك رِبْقاهْ در حضورَت است بگیر و روانه شو تا آنکه براي پسرِ آقایَت زن شود موافقِ فرمانِ خداوند (۵۲) و واقع شد اینکه بمحضِ شنیدنِ غلامِ اِبْراهِیمْ سخنانِ ایشان‌را خداوندرا بسوي زمین خم شده سجده کرد (۵۳) بعد از آن غلام آلاتِ نقره و طلا و جامه‌ها بیرون آورده به رِبْقاهْ داد و هم به برادر و مادرَش هدیه‌هاي قیمتي داد (۵۴) و او و مردماني که بهمراهَش بودند اکل و شرب نموده بیتوته نمودند و در صبحدَم برخاستند و گفت که مرا بسوي آقایَم روانه سازید (۵۵) و برادر و مادرِ دختر گفتند که دختر چند روزي و یا ده روز با ما باشد بعد روانه شود (۵۶) پس او بایشان گفت که مرا بتأخیر میندازید چونکه خداوند براه مرا برخوردار گردانیده است مرا رها دهید تا بسوي آقایَم بروم (۵۷) و گفتند که دخترا بخوانیم و از دهانَش بپرسیم (۵۸) و رِبْقاهْ‌را خوانده ویرا گفتند که آیا با این مرد میروي او گفت که میروم (۵۹) پس خواهرِ ایشان رِبْقاهْ و دایهٔ اورا و غلامِ اِبْراهِیمْ و مردمانَش‌را روانه کردند (۶۰) و رِبْقاهْ‌را وداع نموده ویرا گفتند که

خواهرِ ما توئي و مادرِ هزار هزار باشي و ذريّهء تو وارثِ دروازهء دشمنانشان باشد * (۶۱) و رِبْقاهْ و
کنیزکانَش برخاستند و بر شتران سوار شده با آن مرد رفتند و آن غلام رِبْقاهْرا گرفته روانه شد (۶۲) و
اِسْحٰقْ از راهِ بِئیرِلَحَيْ رُوئِي آمده بود زیرا که در ارضِ جنوب ساکن میبود (۶۳) و اِسْحٰقْ هنگامِ شام از
براي تفکّر به صحرا بیرون رفت و چشمانِ خودرا کشوده نگریست و اینك شتران مي‌آیند (۶۴) و رِبْقاهْ
چشمانِ خودرا کشود و اِسْحٰقْرا دید و از شتر بزیر آمد (۶۵) و بغلام گفت این شخصي که از براي استقبالِ
ما در صحرا مي‌آید کیست غلام گفت که آقاي منست پس روبند گرفته خودرا مستور نمود (۶۶) پس غلام
تماميء کارهائي که نموده بود باِسْحٰقْ حکایت نمود (۶۷) و اِسْحٰقْ اورا به خیمهء مادرِ خود سارٰاهْ آورد و
رِبْقاهْ گرفت و از برایَش زن شد و اورا دوست میداشت و اِسْحٰقْ بعد از وفاتِ مادرَش تسلّي یافت *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و دیگر اِبْرٰاهیمْ زني گرفت که اسمَش قِطُورٰاهْ بود (۲) و برایَش زِمْرٰانْ و یُقْشٰانْ و مِدٰانْ و مِدْیٰانْ
و یِشْباقْ و شُوحْرا زائید (۳) و یُقْشٰانْ شِبا و دِدٰانْرا تولید نمود و پسرانِ دِدٰانْ اَشُّوریمْ و لِطُوشیمْ
و لِئُومیمْ بودند (۴) و پسرانِ مِدْیٰانْ عِیفاهْ و عِیفِرْ و حَنُوكْ و اَبِیداعْ و اِلْداعٰاهْ بودند تماميء ایشان
پسرانِ قِطُورٰاهْ بودند (۵) پس اِبْرٰاهیمْ تماميء مایَمْلَكِ خودرا به اِسْحٰقْ داد (۶) و اِبْرٰاهیمْ هدیه‌ها به
پسرانِ متعه‌هاي خود داد و ایشان‌را از نزدِ پسرِ خود اِسْحٰقْ هنگامي که هنوز حیات داشت بسوي مشرق
به ولایتِ شرقي فرستاد * (۷) و روزهاي سالهاي عُمرِ اِبْرٰاهیمْ که زندگي نمود اینست یك صد و هفتاد
و پنج سال (۸) و اِبْرٰاهیمْ نَفَسِ آخرین کشیده در پیريء خوش کهن و سالخورده شده وفات نمود و بقومِ
خود ملحق شد (۹) و پسرانَش اِسْحٰقْ و اِسْمَعیلْ اورا در مغارهء مَکْپِیلاهْ در کشت‌زارِ عِفْرُونْ پسرِ صُوحَرِ حِتّي
که در برابرِ مَمْرِيْ مي‌باشد دفن کردند (۱۰) یعني کشت‌زاري که اِبْرٰاهیمْ از پسرانِ حِیثْ خرید و هم
اِبْرٰاهیمْ و هم زنِ او سارٰاهْ در آنجا مدفون شدند (۱۱) و واقع شد بعد از وفاتِ اِبْرٰاهیمْ که خدا پسرَش
اِسْحٰقْرا متبارك ساخت و اِسْحٰقْ نزدِ بِئیرِ لَحَيْ رُوئِي ساکن شد * (۱۲) و تناسُلِ اِسْمَعیلْ پسرِ اِبْرٰاهیمْ
که هاجَرِ مِصْري کنیزكِ سارٰاهْ باِبْرٰاهیمْ زائیده بود اینست (۱۳) و اینانند اسمهاي پسرانِ اِسْمَعیلْ موافقِ
اسمها و قبیله‌هاي ایشان اوّل‌زادهء اِسْمَعیلْ نِبایُوتْ و قِیدٰارْ و اَدْبِئیلْ و مِبْسٰامْ (۱۴) و مِشْماعْ و دُومٰاهْ
و مَسّاء (۱۵) و حَدَرْ و تِیماء و یِطُورْ و نافِیشْ و قِیدِماهْ (۱۶) اینانند پسرانِ اِسْمَعیلْ و اینانند اسمهاي
ایشان موافقِ قصبه‌ها و قلعه‌هاي ایشان دوازده سَرْوَرْ بر طبقِ اُمّتهاي ایشان (۱۷) و سالهاي عُمرِ اِسْمَعیلْ
این است یك صد و سي و هفت سال و نَفَسِ آخرین کشیده وفات نمود و بقومِ خود ملحق شد (۱۸) و
ایشان از حَوِیلاهْ تا شُورْ که هنگامِ رفتنِ تو به اَشُّورْ در برابرِ مِصْرْ است ساکن بودند و مسکنِ او در
حضورِ تماميء برادرانَش افتاد * (۱۹) و تناسُلِ اِسْحٰقْ پسرِ اِبْرٰاهیمْ این است اِبْرٰاهیمْ اِسْحٰقْرا تولید نمود
(۲۰) و اِسْحٰقْ چهل ساله بود هنگامي که رِبْقاهْ دخترِ بِتُوئِیلِ اَرَمي و خواهرِ لابانِ اَرَميرا از پَدَنِ اَرَمْ بزني
گرفت (۲۱) و اِسْحٰقْ خداوندرا در خصوصِ زنَش که عاقره بود استدعا نمود و خداوند اورا استجابت

فرموده زنَش رِبْقاهْ حامله گردید (۲۲) و پسرانِ در رَحِمَش بهم میخوردند بآن سبب گفت اگر چنین است چرا حامله شدم و بقصدِ پرسیدن از خداوند اقدام نمود (۲۳) و خداوند ویرا گفت که در شکمَت دُوِ قبائل است و دُو اُمّت از رَحِمِ تو جدا خواهند شد و یك اُمّت از اُمّتِ دیگر قویتر شده بزرگ کوچكرا بندهگي خواهد نمود (۲۴) و هنگامي که ایّامَش بجهةِ زائیدن بانْجام رسید اینك در شکمَش توام بودند (۲۵) و نخستین سرخفامِ بظهور آمد و تماميِ بدنَش مثلِ جامهء مودار بود و اسمَشرا عِیسُوْ خواندند (۲۶) و بعد از او برادرَش بظهور آمد در حالتي که دستَش پاشنهء عِیسُوْرا گرفته بود بآنسبب اسمِ اورا یَعْقُوبْ خواندند و إِسْحٰقْ شصت ساله بود هنگامِ زائیدهء شدنِ ایشان * (۲۷) و آن دو پسر نشو و نما نموده عِیسُوْ مردِ صیّادِ ماهرِ صحرائي و یَعْقُوبْ مردِ ساده دلِ چادرنشین بود (۲۸) و إِسْحٰقْ عِیسُوْرا دوست میداشت از اینکه صیدِ او در دهانَش مي‌بود امّا رِبْقاهْ یَعْقُوبْرا دوست مي‌داشت (۲۹) و یَعْقُوبْ و قتي شوربا پخته بود و عِیسُوْ از صحرا مي‌آمد در حالتي که مانده شده بود (۳۰) و عِیسُوْ بیَعْقُوبْ گفت تمنّا اینکه مرا از این شورباي سرخفام بخوراني از اینکه مانده شده‌ام بآن سبب اسمَشرا اِدُومْ خواندند (۳۱) و یَعْقُوبْ گفت الحال بمن حقِّ بَکُوریّتَترا بفروش (۳۲) و عِیسُوْ گفت اینك من رفته رفته میمیرم پس براي من بکُوریّت چه فایده دارد (۳۳) و یَعْقُوبْ گفت الحال سوگند بمن بخور و او از برایَش سوگند خورد و حقِّ بَکُوریّتِ خودرا بیَعْقُوبْ فروخت (۳۴) و یَعْقُوبْ بعِیسُوْ نان و شورباي عدسرا داد و او خورد و نوشید و برخاسته روانه شد باین نهج عِیسُوْ حقِّ بَکُوریّتِ خودرا خوار شمرد *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و در زمین قحطي شد سواي قحطي اوّلیني که در ایّامِ اِبْرٰاهِیمْ بود و إِسْحٰقْ نزدِ اَبِيْ مِلِكْ مَلِكِ فِلِسْطِیانْ بگرارْ رفت * (۲) و خداوند ویرا نمودرا شده گفت که بمِصْر فرود مَیا بد زمیني که بتو میگویم ساکن شو (۳) در این زمین توقّف نما که با تو خواهم بود و ترا برکت خواهم داد زیراکه بتو و ذُرّیّتِ تو تماميِ این زمینهارا داده سوگندي که به پدرَت اِبْرٰاهِیمْ یاد نموده بودم ثابت خواهم گردانید (۴) و ذرّیّهء ترا مثلِ ستاره‌هاي آسمان بسیار گردانیده تماميِ این زمینهارا بذرّیّهء تو میدهم و از ذرّیّهء تو تماميِ اُمّتهايِ زمین برکت خواهند یافت (۵) چونکه اِبْرٰاهِیمْ فرمانِ مرا اطاعت نموده اَوامر و وصایا و فرایض و شرایعِ مرا نگاه داشت (۶) و إِسْحٰقْ درگرارْ ماند * (۷) و مردمانِ آن مکان درخصوصِ زنَش سؤال نمودند او گفت خواهرِ من است زیرا بگفتنِ اینکه زنِ من است ترسید مبادا که مردمانِ این مکان مرا بواسطهء رِبْقاهْ بکُشند چونکه خوش‌منظر است (۸) و واقع شد که در آنجا ایّامِ ماندنَش بطول انجامید و اَبِيْ مِلِكْ مَلِكِ فِلِسْطِیانْ از منظرهِ ملاحظه نموده نگریست و اینك إِسْحٰقْ با زنِ خود رِبْقاهْ بازي میکند (۹) و اَبِيْ مِلِكْ إِسْحٰقْرا احضار نموده گفت که اینك بتحقیق زنِ تُست پس چرا گفتي که خواهرِ من است و إِسْحٰقْ ویرا گفت باین سبب گمان کردم مبادا که بواسطهء او بمیرم (۱۰) و اَبِيْ مِلِكْ گفت این

عملي که بما کردهٔ چیست احتمال میرفت که یکي از قوم نزدِ زنَت میخوابید و جرم از این عمل بما میرسانیدي (۱۱) پس اَبِيْ مِلِكْ بتمامئ قوم امر نموده گفت کسیکه این مرد و یا زنَش‌را دست بگذارد البتّه کُشته میشود * (۱۲) و اِسْحٰقْ در آن زمین زراعت کرد و در آن سال یك‌را صد حاصل نمود و خداوند اورا برکت داد (۱۳) و آن مرد بزرگ مي‌شد و رفته رفته بحدّي بزرگ شد که تا غایتِ بزرگي رسید (۱۴) و اورا گلّهاي گوسفند و گلّهاي گاو و غلامانِ بسیار شد که فِلِسْطِیانْ بر او حسد بردند (۱۵) و تمامئ چاه‌هائیکه بنده‌گانِ پدرَش در ایّام پدرَش اِبْرٰاهِیْمْ کنده بودند آنهارا فِلِسْطِیانْ مسدود و او خاك پُر کرده بودند (۱۶) و اَبِيْ مِلِكْ به اِسْحٰقْ گفت که از نزدِ ما برو زیراکه از ما زیاده مقتدر شدي * (۱۷) پس اِسْحٰقْ از آنجا کوچیده بدرّهٔ گرٰارْ چادر زد و در آنجا ساکن شد (۱۸) و اِسْحٰقْ دیگر چاه‌هاي آبي که در عصرِ پدرَش اِبْرٰاهِیْمْ کنده شده بود که فِلِسْطِیانْ آنهارا بعد از وفاتِ اِبْرٰاهِیْمْ مسدود ساخته بودند دو باره کند و اسمهاي آنهارا مثلِ اسمهائي که پدرش گذاشته بود نام نهاد (۱۹) و بنده‌گانِ اِسْحٰقْ در درّه [حُفرهٔ] کنده چشمهٔ آبِ جاري در آنجا یافتند (۲۰) و شبانانِ گرٰار با شبانانِ اِسْحٰقْ مجادله کرده گفتند که آب از آنِ ماست و اسمِ آن چشمه‌را عِیْسَقْ نامیدند زیراکه با او مجادله کرده بودند (۲۱) و چاهِ دیگریرا کندند همچنین بخصوصِ آن مجادله نمودند و اسمَش‌را سِطْنَهْ گذاشت (۲۲) پس از آنجا کوچیده چاهِ دیگري‌را کندند و از براي آن مجادله نکردند به آن جهت اسمِ آنرا رِحُوبُوثْ گذاشته گفت که حال خداوند بما توسیع داده است و در زمین بارور خواهیم شد (۲۳) و از آنجا به بِئْیِرشِبَعْ برآمد (۲۴) و در آن شب خداوند بأو نمودار شده گفت که من خداي پدرَت اِبْرٰاهِیْمْ هستم مترس زیراکه من با تو بوده ترا برکت خواهم داد و نسلِ ترا بسیار خواهم نمود بسبب بنده‌ام اِبْرٰاهِیْمْ (۲۵) و در آنجا او مذبح‌را بنا نمود و اسمِ خداوندرا استدعا نمود و هم در آنجا چادرِ خودرا زد و بنده‌گانِ اِسْحٰقْ چشمهٔ را در آنجا کندند * (۲۶) و اَبِيْ مِلِكْ با مصاحبَش اَحُزَّثْ و سرعسکرَش فِیْکُوْلْ به او از گرٰارْ آمد (۲۷) و اِسْحٰقْ به ایشان گفت چرا نزدِ من آمده‌اید چونکه بمن عداوت دارید و مرا از خود دور نمودید (۲۸) و ایشان گفتند بتحقیق دیدیم که خداوند با تُست و گفتیم که اکنون درمیانِ ماها یعني میانِ ما و تو سوگندي باشد و با تو عهدي به بندیم (۲۹) که بما ضرري نرساني بنحوي که ترا دست‌درازي نکردیم و بطوري که با تو محضِ خوبي کرده ترا بسلامت روانه نمودیم و تو حال متبارکِ خداوندي (۳۰) پس بجهتِ ایشان ضیافتي بر پا نمود که خوردند و نوشیدند (۳۱) و عَلَيَ الصّباح سحرخیزي نموده با یکدیگر سوگند خوردند و اِسْحٰقْ ایشان‌را روانه نمودهٔ از نزدِ وي بسلامت رفتند (۳۲) و در همان روز واقع شد که بنده‌گانِ اِسْحٰقْ آمده اورا بخصوصِ چاهي که کنده بودند خبر دادند و ویرا گفتند که آب‌را پیدا نمودیم (۳۳) و اسمِ آن چاه‌را او شِبَعْ نهاد بآن سبب اسمِ آنشهر تا بامروز بِئْیِرشِبَعْ است * (۳۴) و عِیْسَوْ چهل‌ساله بود که یِهُوْدِیْثْ دخترِ بِئْیِرئ حِتّي و باسِمَثْ دخترِ اِیْلُوْنِ حِتّي‌را بزني گرفت (۳۵) و آن زنان باعثِ تلخئ جانِ اِسْحٰقْ و رِبْقٰاهْ بودند *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و واقع شد هنگامي كه اِسْحٰقْ پير شد كه چشمانَش از ديدن تار شد و پسرِ بزرگِ خود عِيْسَوْرا خوانده
ويرا گفت كه اي پسرَم و او ديگر گفت كه اينك حاضرم (۲) و گفت كه اينك حال پير شدم و بروزِ وفاتِ خود
عارف نيستم (۳) پس حال اسلحهٔ خود يعني تركش و كمانِ خودرا بگير و بصحرا رفته از براي من شكاري
صيد كن (۴) و براي من چنان كه ميل دارم طعامي ترتيب داده بمن بياور تا آنكه بخورم و جانَم پيش
از وفاتَم ترا بركت دهد (۵) و رِبْقاهْ آنچه كه اِسْحٰقْ به پسرَش عِيْسَوْ گفت شنيد پس عِيسَوْ بصحرا رفت تا
آنكه براي شكار صيد كرده [بپدرَش] بياورد * (۶) و رِبْقاهْ به پسرِ خود يَعْقُوبْ متكلّم شده گفت اينك
پدرِ ترا شنيدم كه با برادرَت عِيْسَوْ بدين مضمون گفت (۷) كه از برايَم صيدي آوردهٔ طعامي ترتيب نما تا
بخورم و پيش از وفاتَم ترا در حضورِ خداوند دعاي خير نمايم (۸) پس اي پسرِ من فرمانَم‌را اطاعت نما
بنوعي كه ترا ميفرمايم (۹) حال بگلّه برو و از برايَم دو بزغالهٔ خوبي از آن بياور تا از آنها براي پدرَت به
نحوي كه ميل دارد طعامي ترتيب نمايم (۱۰) و تو از براي پدرَت ببر تا آنكه بخورد و پيش از وفاتَش ترا
بركت بدهد * (۱۱) و يَعْقُوبْ بمادرَش رِبْقاهْ گفت كه اينك برادرَم عِيْسَوْ مردِ موداريست و من مردِ ساده
هستم (۱۲) احتمال دارد كه پدرَم مرا مسّ نمايد و من در نظرَش مثلِ فريبنده باشم و برخود بجاي بركت
لعنت بياورم (۱۳) امّا مادرَش ويرا گفت كه اي پسرَم لعنتِ تو بر من باشد مراد اينكه فرمانِ مرا اطاعت
نموده بروي و از برايَم بياري (۱۴) پس روانه شده گرفت و از براي مادرَش آورد و مادرَش طعامي بر
طبقِ ميلِ پدرَش ترتيب داد * (۱۵) و رِبْقاهْ لباسِ مرغوبِ پسرِ بزرگَش عِيْسَوْرا كه بخانه نزدَش بود گرفت
و به پسرِ كوچكَش يَعْقُوبْ پوشانيد (۱۶) و پوستهاي آن بزغاله‌هارا بر دستها و بسطحِ گردنِ او بست
(۱۷) و طعام و ناني كه ترتيب نموده بود بدستِ پسرِ خود يَعْقُوبْ داد * (۱۸) و او بنزدِ پدرِ خود رفته
گفت كه اي پدرَم و او در جواب گفت كه اينك حاضرَم اي پسرَم تو كيستي (۱۹) و يَعْقُوبْ بپدرِ خود گفت
كه من اوّل‌زادهٔ تو عِيْسَوْ هستم بطوري كه مرا امر فرمودي كردم تمنّا اينكه برخاسته بنشيني و از صيدِ
من بخوري تا آنكه جانَت مرا دعاي خير نمايد (۲۰) و اِسْحٰقْ به پسرِ خود گفت كه اي پسرَم از كجاست
كه باين زودي يافتي و او گفت از اينكه خداوند خداي تو در برابرَم راست آورد (۲۱) و اِسْحٰقْ بيَعْقُوبْ
گفت بتحقيق اي پسرم نزديك بيا تا آنكه ترا مسّ نمايم كه آيا پسرَم عِيْسَوْ هستي يا نه (۲۲) پس يَعْقُوبْ
به پدرِ خود اِسْحٰقْ نزديك آمد و اورا مسّ نموده گفت كه آواز آوازِ يَعْقُوبْ است امّا دستها دستِ عِيْسَوْ
است (۲۳) و اورا تشخيص نداد زيراكه دستهايَش مثلِ دستهاي برادرَش عِيْسَوْ مودار بود پس اورا بركت
داد (۲۴) و گفت آيا خودِ پسرَم عِيْسَوْ هستي و او گفت كه هستم (۲۵) و باز گفت كه بمن نزديك بيآور تا از
صيدِ پسرم بخورم و جانم ترا بركت دهد و بنزدِ او آورد كه خورد و هم شراب‌را باو آورد كه آشاميد (۲۶) و
پدرَش اِسْحٰقْ باو گفت كه اي پسرَم نزدِ من آمده مرا ببوس (۲۷) و به اِسْحٰقْ نزديك آمده اورا بوسيد و

[اِسْحٰقْ] لباسِ اورا بوئید و اورا برکت داده گفت ببین که رایحهٔ پسرَم مثلِ رایحهٔ زراعتیسْت که خداوند
آنرا برکت داده است (۲۸) پس خدا ترا از شبنمِ آسمان و از فربهیِٔ زمین و فراوانیِٔ گندم و شیرهٔ انگور
عطا نماید (۲۹) وقومها ترا بندهگي نمایند و اُمّتها ترا تعظیم نمایند و مولایِ برادرانَت باش و پسرانِ مادرَت
ترا کرنش نمایند لعنت کنندهاَت ملعون و دعایِ خیر کنندهاَت متبارك باشد * (۳۰) و واقع شد بعد از
تمام کردنِ دعایِ خیرِ اِسْحٰقْ یَعْقُوبْرا درحینِ بیرون رفتنِ یَعْقُوبْ از حضورِ پدرَش اِسْحٰقْ که برادرَش
عِیسُوْ از صید باز آمد (۳۱) و او هم طعامي ترتیب نموده بجهةِ پدرَش آورد و بپدرَش گفت که پدرَم برخیزد
و از صیدِ پسرِ خود بخورد تا آنکه جانَتْ بمن برکت بدهد (۳۲) و پدرَش اِسْحٰقْ ویرا گفت که تو کیستي
و او [در جواب] گفت که من پسرِ اوّل زادهاَت عِیسُوْ هستم (۳۳) پس اِسْحٰقْ بلرزشِ بسیار شدیدي لرزیده
گفت کیست و از کجاست آنکه صیدرا صید نموده بمن آورده است و پیش از آمدنِ تو از همه خوردم و
اورا برکت دادم که متبارك هم او خواهد بود (۳۴) و هنگامي که عِیسُوْ سخنانِ پدرِ خودرا شنید بفریادِ
عظیم و بزیادتیِٔ تلخي فریاد کرده بپدرَش گفت که بمن هم بمن برکت بده اي پدرَم (۳۵) و او گفت که
برادرَت از راهِ حیلهبازي آمده برکتِ ترا گرفته است (۳۶) و [عِیسُوْ] گفت که بحقیقت اورا یَعْقُوبْ خواندند
زیرا که این دوباره مرا فریب داده است حقِّ بکوریتَمرا گرفت و اینك حال برکتِ مرا گرفته است و گفت
که آیا از براي من برکتيرا وانگذاشتهٔ (۳۷) اِسْحٰقْ درجوابِ عِیسُوْ گفت که اینك اورا مولاي تو گردانیدم
و تمامیِٔ برادرانَشرا به اُو بنده دادم و هم اورا بگندم و شیرهٔ انگور تقویت دادم پس از براي تو اي
پسرَم حال چه بکنم (۳۸) و عِیسُوْ بپدرَش گفت که اي پدرَم آیا ترا یك برکتیست بتنها و بمن هم بمن
برکت بده اي پدرَم و عِیسُوْ آوازِ خودرا بلند کرده گریست (۳۹) و پدرَش اِسْحٰقْ جواب داده ویرا گفت
که اینك مسکنِ تو از فربهیِٔ زمین و از بالا از شبنمِ آسمان خواهد بود (۴۰) و بشمشیرَت زندهگي خواهي
نمود و ببرادرَت بنده خواهي شد و واقع شود هنگامي که قوي شوي پالهنگِ اورا از گردنَت خواهي شکست
(۴۱) پس عِیسُوْ بر یَعْقُوبْ بخصوصِ برکتي که پدرَش باو داده بود کینه ورزید و عِیسُوْ در دلِ خود گفت که
ایّامِ نوحهگري از براي پدرَم نزدیك است و برادرِ خود یَعْقُوبْرا خواهم کُشت (۴۲) و به رِبْقَاهْ سخنانِ پسرِ
بزرگِ خود عِیسُوْ خبر داده شد و فرستاده پسرِ کوچكِ خود یَعْقُوبْرا احضار نموده ویرا گفت که اینك برادرَت
عِیسُوْ بسببِ تو خودرا تسلّي میدهد تا آنکه ترا بکُشد (۴۳) پس حال اي پسرَم فرمانِ مرا اطاعت نما و
برخاسته بنزدِ برادرَم لَابَانْ بحَارَانْ فرار نما (۴۴) و با اُو چند روز بنشین تا خشمِ برادرَت بنشیند (۴۵) که تا
غیظِ برادرَت از تو رفع شود و آنچه که باو کردي فراموش کند آنگاه فرستاده ترا از آنجا خواهم آورد چرا از
هر دوي شما دریکروز محروم بمانم * (۴۶) و رِبْقَاهْ به اِسْحٰقْ گفت که بسببِ دخترانِ حِیْثْ از جانَم بیزار
شدهام اگر یَعْقُوبْ زني از دخترانِ حِیْثْ مثلِ اینان که از دخترانِ این زمین اند بگیرد از براي من از زندهگي
چه فایده خواهد بود

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) پس إسحق یعقوبرا طلب نمود و اورا دعاي خیر نمود و هم اورا وصیّت نموده گفت که زني از دختران کنعَني نگیري (۲) برخیز بخانهء بتوئیل پدرِ مادرت بپدّنِ‌اَرَم برو و از آنجا زني از دختران لابان برادرِ مادرت از براي خود بگیر (۳) و خداي قادرِ مطلق ترا برکت داده ترا بارور و بسیار گرداند تا صاحبِ جماعتِ امّتها باشي (۴) و برکتِ إبراهیمرا بتو و بذریّتت بهمراهت بدهد تا آنکه ارضِ مسافرتترا که خدا بإبراهیم داده بود وارث شوي (۵) و إسحق یعقوبرا فرستاد و او بپدّنِ‌اَرَم به نزدِ لابان پسرِ بتوئیلِ اَرَمي و برادرِ ربقاه مادرِ یعقوب و عیسو روانه شد * (۶) هنگامي که عیسو دید که إسحق حیني که یعقوبرا دعاي خیر نموده اورا بپدّنِ‌اَرَم فرستاد که تا از آنجا بجهةِ خود زني بگیرد و اینکه بهنگامِ دعاي خیر نمودنش ویرا وصیّت کرده گفت که از دخترانِ کنعَني زني مگیر (۷) و اینکه یعقوب پدر و مادرِ خودرا اطاعت نمود و بپدّنِ‌اَرَم روانه شد (۸) آنگاه عیسو دید که دخترانِ کنعَني در نظرِ پدرش إسحق پسند نیامدند (۹) پس عیسو نزدِ إسمعیل رفت وغیر از زناني که داشت مَحَلَت دخترِ إسمعیل پسرِ إبراهیم خواهرِ نبایوترا براي خود بزني گرفت (۱۰) پس یعقوب از بئیرشبع بیرون آمد و بحاران روانه شد (۱۱) و بجائي رسید که در آنجا بیتوته نمود زیراکه آفتاب فرو مي رفت و از سنگهاي آنمکان گرفته بجهةِ بالینِ گذاشته و همانجا خوابید (۱۲) پس بخواب دید که اینك نردباني برزمین بر پا گشته سرش بآسمان میخورد و اینك فرشتگانِ خدا از آن ببالا و زیر مي رفتند (۱۳) و اینك خداوند بر آن ایستاده گفت من خداوند خداي پدرت إبراهیم و هم خداي إسحق این زمیني که بر آن میخوابي بتو و بذریّهء تو میدهم (۱۴) و ذریّهء تو مانندِ خاكِ زمین گردیده بمغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهند شد و هم از تو و از ذریّهات تماميء قبائلِ زمین متبرّك خواهند شد (۱۵) و اینك من با تو ام و هرجاي که میروي ترا نگاه داشته باین زمین بازپس خواهم آورد و تا بوقتي که آنچه بتو گفته‌ام بجاي آورم ترا وا نخواهم گذاشت * (۱۶) و یعقوب از خوابِ خود بیدار شده گفت بدرستي که خداوند در این مکان است و من ندانستم (۱۷) پس ترسیده گفت که این مکان چه ترسناك است این نیست مگر خانهء خدا و این است دروازهء آسمان (۱۸) پس بامدادان یعقوب سحرخیزي نموده سنگي که بجهةِ بالینش گذاشته بود برگرفته اورا چون عمودي نصب نمود و روغن بسرش ریخت (۱۹) و اسمِ این مکانرا بَیتِ ایل گذاشت امّا اسمِ آن شهر اوّلاً لوز بود (۲۰) و یعقوب نذر کرده گفت اگر خداوند خدا بامن باشد و مرا درراهي که میروم محافظت نماید و براي خوردن بمن نان و براي پوشیدن لباس بدهد (۲۱) تا آنکه بخانهء پدرم بسلامت برسم خداوند مرا خدا خواهد بود (۲۲) و این سنگي که چون عمودي نصب نمودم خانهء خدا خواهد بود و از هرچه بمن میدهي یقیناً عُشرِ آنرا بتو میدهم *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) پس یعقوب از آنجا حرکت کرده بر زمینِ بني المشرِق رفت (۲) و نگریست که اینك در صحرا چاهي

است و اینك سه گلّهٔ گوسفند در آنجا خوابیده که از آن چاه گلّهها‌را آب میدادند و سنگ بزرگي بر دهنهٔ
آنچاه بود (۳) و در آنجا تماميءِ گلّهها جمع میشدند و سنگ‌را از دهنهٔ چاه مي غلطانیدند و بگلّهها آب
مي دادند و بعد سنگ‌را بجاي خود بدهنهٔ چاه باز پس مي آوردند (۴) پس یَعْقُوبْ بایشان گفت که اي
برادرانِ من شما از کجائید گفتند ما از حَارَانْ ایم (۵) او به ایشان گفت که آیا لَابَانْ پسرِ ناحُورْرا مي
شناسید گفتند مي شناسیم (۶) و دیگر بایشان گفت که آیا بسلامت است گفتند بسلامت مي باشد و
اینك دخترش رَاحِیلْ با گوسفندان مي آید (۷) پس گفت هنوز روز بلند است وقتِ جمع کردنِ گلّهها
نرسیده گوسفندان‌را آب دهید و روانه شده بچرانید (۸) ایشان گفتند نمیشود تا آنکه تماميءِ گلّهها
جمع بشوند وسنگ‌را از دهنهٔ چاه بغلطانند آنگاه گوسفندان‌را آب میدهیم * (۹) و همان هنگام که هنوز
بایشان متکلّم بود رَاحِیلْ با گوسفندانِ پدرش آمد زیراکه او شبان بود (۱۰) و واقع شد هنگامي که
یَعْقُوبْ رَاحِیلْ دخترِ لَابَانْ برادرِ مادرِ خود و گوسفندانِ لَابَانْ برادرِ مادرِ خودرا دید آنگاه یَعْقُوبْ نزدیك
آمد و سنگ‌را از دهنهٔ چاه غلطانید و گوسفندانِ لَابَانْ برادرِ مادرِ خودرا نوشانید (۱۱) و یَعْقُوبْ رَاحِیلْ‌را
بوسید و آوازِ خودرا بلند کرده گریست (۱۲) و یَعْقُوبْ رَاحِیلْ‌را خبر داد که او برادرِ پدرش و پسرِ رِبْقَاهْ
است پس او دوید و بپدرش خبر داد (۱۳) و واقع شد بمجرّدِ شنیدنِ لَابَانْ خبرِ یَعْقُوبْ پسرِ خواهرش‌را
این که از براي استقبالش دوید و اورا ببغل گرفته بوسید و بخانهٔ خود آورد پس او تماميءِ این اخبار‌را
به لَابَانْ گفت (۱۴) و لَابَانْ بأو گفت که البتّه استخوان و گوشتِ من توئي و با او مدّتِ یکماه ساکن
شد * (۱۵) و لَابَانْ بیَعْقُوبْ گفت بتحقیق که برادرِ من توئي آیا سزاست که مرا مُفْت خدمت نمائي مرا
بگو که اجرتِ تو چه خواهد بود (۱۶) و لَابَانْ‌را دو دختر بود که اسمِ بزرگتر لِیَاهْ و اسمِ کوچکتر رَاحِیلْ
(۱۷) و چشمانِ لِیَاهْ رمد داشت امّا رَاحِیلْ خوب‌صورت و خوش‌منظر بود (۱۸) و چونکه یَعْقُوبْ رَاحِیلْ‌را
دوست میداشت گفت بواسطهٔ دخترِ کوچکت رَاحِیلْ ترا هفت سال خدمت خواهم نمود (۱۹) و لَابَانْ
گفت که اورا بتو دادن بهتر از آنست که بدیگري بدهم با من بمان (۲۰) و یَعْقُوبْ براي رَاحِیلْ هفت سال
خدمت کرد و در نظرِ او روزهاي چندي نمودند زیراکه اورا دوست مي داشت * (۲۱) پس یَعْقُوبْ به
لَابَانْ گفت که زنِ مرا بمن بده تا به او درآیم چونکه روزهاي خدمتم تمام شد (۲۲) و لَابَانْ تماميءِ
مردمانِ آنمکان‌را جمع کرده ضیافت کرد (۲۳) و واقع شد وقتِ شام که دخترِ خود لِیَاهْ‌را گرفت و بأو آورد
که [یَعْقُوبْ] بأو در آمد (۲۴) و لَابَانْ کنیزكِ خود زِلْپَاهْ بدخترش لِیَاهْ بجهةِ کنیزي داد (۲۵) و واضح شد
در صبحدم که اینك او لِیَاهْ بود پس به لَابَانْ گفت آنچه که بمن کردي چیست آیا بجهةِ رَاحِیلْ بتو خدمت
نمیکردم پس مرا چرا فریب دادي (۲۶) لَابَانْ در جواب گفت که در ولایتِ ما چنین نمي شود که کوچك
پیش از بزرگ داده شود (۲۷) هفتهٔ این‌را تمام کن و بسببِ خدمتي که بمن خواهي کرد بمدّتِ هفت سالِ
دیگر این‌را هم بتو میدهم * (۲۸) و یَعْقُوبْ چنین کرد و هفتهٔ اینرا تمام کرد و [لَابَانْ] دخترِ خود رَاحِیلْ
بزني بأو داد (۲۹) و هم لَابَانْ کنیزكِ خود بِلْهَاهْ‌را بدخترش رَاحِیلْ بجهةِ کنیزیش داد (۳۰) و برَاحِیلْ نیز در

آمد و راحیل‌را از لیاه زیاده دوست می داشت و به لابان هفت سالِ دیگر خدمت کرد * (۳۱) و خداوند لیاه‌را چون دید که مبغوضه است رَحِم اورا کشود امّا راحیل عاقره ماند (۳۲) و لیاه حامله شده پسری‌را زائید و اسمِ اورا رِوبِن خواند زیرا که گفت یقین خداوند مصیبتِ مرا دیده است پس حال شوهرَم مرا دوست خواهد داشت (۳۳) و دیگر حامله شده پسری‌را زائید و گفت چونکه خداوند مبغوضه شدنَم‌را شنید این پسررا بمن داده است و اسمش‌را شِمعون خواند (۳۴) و دیگر حامله شده پسری‌را زائید و گفت حال این نوبت شوهرَم بمن متّصل میشود چونکه سه پسر از برایَش زائیده‌ام از آن سبب اسمِ اورا لیوِی خواند (۳۵) و دیگر حامله شده پسری‌را زائید و گفت این نوبت خداوندرا ستایش خواهم نمود بنابراین اسمَش‌را یِهوداه خواند و از زائیدن باز ماند *

(فصلِ سی‌ام مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) هنگامی که راحیل دید که از برای یَعقوب فرزندی نزائید آنگاه راحیل بخواهرَش حسد برد و بیَعقوب گفت که بمن اولاد بده و اِلّا میمیرم (۲) پس غضبِ یَعقوب براحیل افروخته شد و گفت آیا من در مقامِ خدایَم که میوهٔ رحِم‌را از تو منع کرد (۳) او دیگر گفت که اینك کنیزكِ من بِلهاه باو درآی تا بر زانوهای من بزاید و من هم از او فرزندان بگیرم (۴) پس کنیزكِ خود بِلهاه‌را باو بزنی داد و یَعقوب باو در آمد * (۵) و بِلهاه حامله شده پسری‌را برای یَعقوب زائید (۶) و راحیل گفت که خدا بمن حَکَم شده است و نالهٔ مرا شنیده است و پسری بمن عطا فرموده است از این سبب اسمِ اورا دان خواند (۷) و بِلهاه کنیزكِ راحیل دیگر باره حامله شده پسرِ دوّمین‌را برای یَعقوب زائید (۸) و راحیل گفت که با خواهرَم ستیزهٔ عظیمی نموده باو غالب آمدم و از این سبب اسمِ اورا نَفتالِی نامید * (۹) و هنگامی که لیاه دید که از زائیدن باز مانده است کنیزكِ خود زِلپاه‌را گرفت و اورا بیَعقوب بزنی داد (۱۰) و زِلپاه کنیزكِ لیاه برای یَعقوب پسری زائید (۱۱) و لیاه گفت که فوجی می آید و اسمِ اورا گاد نامید (۱۲) و زِلپاه کنیزكِ لیاه پسرِ دوّمین‌را برای یَعقوب زائید (۱۳) و لیاه گفت که این بمن سعادت است زیراکه دختران مرا سعادتمند خواهند گفت و اسمِ اورا اَشیر خواند (۱۴) و در ایّامِ درویدنِ گندم رِوبِن رفت و در کشت‌زار دستَنبوها یافت و آنهارا بمادرَش لیاه آورد و راحیل به لیاه گفت تمنّا اینکه از دستَنبوهای پسرَت بمن بدهی (۱۵) او دیگرویرا گفت که آیا سهل است که شوهرِ مرا گرفتی و دستَنبوهای پسرَم‌را هم میخواهی بگیری و راحیل گفت پس امشب بسببِ دستَنبوهای پسرَت باتو بخوابد (۱۶) و یَعقوب وقتِ شام از صحرا بر می گشت و لیاه جهةِ استقبالَش بیرون آمده گفت بمن در آی زیراکه بتحقیق به دستَنبوهای پسرَم ترا اجیر کردم پس آنشب با او خوابید * (۱۷) و خدا لیاه‌را استجابت نمود و او حامله شده برای یَعقوب پسرِ پنجمین‌را زائید (۱۸) و لیاه گفت خدا اَجری بمن داده است چونکه کنیزكِ خودرا بشوهرَم دادم پس اسمَش‌را

یسّاکارْ نهاد (١٩) و لیاهْ دیگر حامله شده پسرِ ششمین‌را برای یَعْقُوبْ زائید (٢٠) و لیاهْ گفت خدا
بخششِ نیکوئی بمن داده است این دفعه شوهرم بمن ساکن خواهد شد چونکه شش پسر از برایش
زائیده‌ام پس نامِ اورا زِبُولُونْ خواند (٢١) بعد از آن دختری‌را زائید و اسمش‌را دِینَاهْ نهاد * (٢٢) و
خدا رَاحِیلْ‌را بیاد آورد بلکه خدا اورا استجابت نموده رَحِمَش‌را باز نمود (٢٣) و او حامله شده پسری‌را
زائید و گفت که خدا ملامتِ مرا برداشت (٢٤) و اورا یُوسِفْ نامیده گفت که خداوند پسرِ دیگررا
بمن خواهد افزود (٢٥) و واقع شد بعد از آنیکه رَاحِیلْ یُوسِفْ‌را زائیده بود که یَعْقُوبْ به لَابَانْ گفت
که مرا مرخص کن تا بمکانِ خود و بزمینِ خود بروم (٢٦) زنانم و اولادی که بجهةِ ایشان ترا خدمت
کردم بمن بده تا بکوچم زیراکه خدمتی که بتو کرده‌ام میدانی (٢٧) و لَابَانْ ویرا گفت حال اگر در
نظرت التفات یافتم به مان زیراکه تجربه حاصل کرده‌ام که خداوند مرا بواسطهٔ تو برکت داده است
(٢٨) و دیگر گفت که اُجرتِ خودرا برایم تعیین نما که بتو بدهم * (٢٩) پس [یَعْقُوبْ] و یرا گفت
که تو میدانی که چگونه ترا خدمت کرده‌ام و مواشیت چگونه با من بوده‌اند (٣٠) زیراکه پیش از
آمدنم آنچه که داشتی کم بود و حال به بسیاری زیاده شد و خداوند ترا بعد از آمدنم متبرّك ساخته
است و حال من نیز تدارك خانواده‌امرا کَیْ خواهم دید * (٣١) [لَابَانْ] دیگر گفت بتو چه بدهم و
یَعْقُوبْ گفت که بمن چیزی مده اگر این کاررا برایم بکنی بارِ دیگر شبانی نموده گلّه‌های ترا نگاهبانی
خواهم کرد (٣٢) امروز از میان تمامیٔ گلّه‌هایت می گذرم و از آنها تمامیٔ گوسفندانِ منقّط
و ابلق و از میانِ برّه‌ها برّه‌های سیاه‌فام و هم از میانِ بزها ابلقها و منقّطهارا جدا خواهم کرد پس از اینها
اُجرتم خواهد بود (٣٣) و ایّامِ آینده صداقتم از برای من جواب خواهد داد هنگامی که در حضورِ تو
بخصوصِ اُجرتم بیاید و هر [بزی] که از میانِ بُزها منقّط و ابلق نباشد و هر [برّهٔ] از برّه‌ها که سیاه‌فام
نباشد نزدِ من دزدیده محسوب خواهد شد * (٣٤) لَابَانْ گفت که اینك موافقِ کلامت باشد *
(٣٥) و در آن روز بُزهای نرِ مخطّط و ابلق‌نشان و تمامیٔ بُزهای مادهٔ منقّط و ابلق‌نشان هر یکی که
خالِ سفید داشت و از گوسفندان تمامیٔ سیاه‌فامهارا جدا کرده بدستِ پسرانش سپرد (٣٦) و در میانِ
خود و یَعْقُوبْ بمسافتِ سه روز راه گذاشت پس یَعْقُوبْ باقی مانده‌گانِ گلّه‌های لَابَان‌را چرانید *
(٣٧) و یَعْقُوبْ عصاها از چوبِ سبزِ کبوده و بادام و چنار گرفت و در آنها خطهای سفید خراشید و
سفیدی که در عصاها بود ظاهر گردانید (٣٨) و عصاهائی که خراشیده بود در مقابلِ گلّه‌ها در جوی خوضهای
آب نشاند هنگامی که گوسفندان برای نوشیدن می آمدند تا آنکه در حینِ آمدنِ آنها بجهتِ نوشیدن
حامله شوند (٣٩) و گلّه‌ها در مقابلِ عصاها حامله میشدند و برّه‌های مخطّط و منقّط و ابلق‌نشان‌را
میزائیدند (٤٠) و یَعْقُوبْ برّه‌هارا جدا می گردانید و بر روی گلّه‌های مخطّط و تمامیٔ گوسفندانِ سیاه‌فام
لَابَانْ برمی گردانید و گلّه‌های خودرا بتنها می گذاشت و با گلّه‌های لَابَانْ آنهارا نمیگذاشت (٤١) و واقع
شد هر وقتی که مواشیٔ قَوِیْ گرم بودند یَعْقُوبْ عصاهارا در نظرِ آنها در جویها می گذاشت تا آنکا

در میانِ عصاها حامله گردند (۴۲) امّا وقتِ ضعیف شدنِ مواشیْ نمیگذاشت که ضعیفها از آنِ لابانْ و قویها از آنِ یعقوبْ میشدند (۴۳) و آن مرد بزیادتی میافزود که ویرا گلّهها و کنیزکان و غلامان و شتران و حماران فراوان بودند *

(فصلِ سی و یکم مشتمل بر پنجاه و پنج آیه)

(۱) پس سخنانِ پسرانِ لابانْرا شنید که میگفتند که یعقوبْ هر آنچه که پدرِ ما داشت گرفته است و از مالِ پدرِ ما کلِّ این شوکترا تحصیل نموده است (۲) و هم یعقوبْ رویِ لابانْرا دید که اینک مثلِ سابق با او نبود * (۳) و خداوند بیعقوبْ گفت که بزمینِ پدرانِ خود و خویشانِ خود مراجعت نما که با تو خواهم بود (۴) و یعقوبْ فرستاده راحیلْ و لیاهْرا بصحرا نزدِ گلّههای خود خواند (۵) و بایشان گفت که رویِ پدرِ شمارا میبینم که مثلِ سابق با من نیست امّا خدای پدرم با منست (۶) و شما میدانید که پدرِ شمارا بتمامیءِ قدرتم خدمت کردم (۷) امّا پدرِ شما مرا فریب داد و أجرتِ مرا ده بارَه تغییر داد نهایت خدا اورا نگذاشت که ضرر بمن برساند (۸) اگر چنین گفت که منقّطها أجرتِ تو خواهد بود آنگاه تمامیءِ گوسفندان منقّطهارا میزائیدند اگر چنین گفت که مخطّطها أجرتِ تو خواهد بود آنگاه تمامیءِ گوسفندان مخطّطهارا میزائیدند (۹) بدین منوال خدا گلّههای پدرِ شمارا گرفته بمن عطا کرده است (۱۰) و واقع شد هنگامی که گوسفندان حامله میشدند در خواب چشمانِ خودرا برداشته نگریستم که اینک قوچهائیکه بر مادهها جمع میشدند مخطّط و منقّط و ابلقنشان بودند (۱۱) و فرشتهء خداوند در خواب بمن گفت که ای یعقوبْ گفتم اینک حاضرم (۱۲) پس او گفت حال چشمانَترا بکشا و تمامیءِ قوچها که بر مادهها جمع میشوند به بین که مخطّط و منقّط و ابلقنشانند زیرا که هر چه لابانْ بتو کرده است دیدم (۱۳) من خدای بیْتِایلْ ام که در آنجاستونرا روغن زدی و از برایَم در آنجا نذر کردی حال برخیز و ازاین زمین بیرون آمده به زمینِ خویشاوندانَت مراجعت نما * (۱۴) و راحیلْ و لیاهْ در جواب ویرا گفتند که آیا در خانهء پدرِ ما از برای ما هنوز حصّه و یا میراثی هست (۱۵) آیا نزدِ او مثلِ بیگانهگان محسوب نیستیم زیراکه مارا فروخته و نقدِ مارا هم بالْکلّ خورده است (۱۶) زیراکه تمامیءِ غنیمتی که خدا از پدرِ ما گرفته است از آنِ ما و پسرانِ ماست پس حال هرچه که خدا ترا فرموده است عمل نما * (۱۷) آنگاه یعقوبْ برخاسته پسران و زنانِ خودرا بر شتران گذاشت (۱۸) و تمامیءِ دواب و تمامیءِ اموالی که تحصیل نموده بود یعنی دوابی که در پَدّنِاَرَمْ کسب نموده بود برد تا آنکه به پدرَش إسحقْ بزمینِ کِنعَنْ مراجعت نماید (۱۹) و لابانْ از برای بریدنِ پشمِ گلّههای خود رفته بود و راحیلْ بتهائی که از پدرَش بود دزدید (۲۰) و یعقوبْ خودرا از لابانِ أرَمی بیخبر دزدید زیراکه فرار کردنَشرا از برایَش بیان نکرد (۲۱) بلکه او و هرکه با او بود فرار کردند و بر خاسته از نهر گذشتند و بسوی کوهِ گِلْعادْ توجّه نمود (۲۲) و در روزِ سیّم به لابانْ گفته شد که یعقوبْ فرار کرده است (۲۳) پس او برادرانَشرا بهمراهَش

برداشته و هفت روز راه اورا تعاقب نمود و به او در کوهِ گِلْعَادْ رسید (۲۴) و خدا درخوابِ شبانه به لابانِ
اَرَمِی آمده ویرا گفت که باحذر باش که بیعقوبْ به نیکوئی ویا به بدی چیزی نگوئی (۲۵) هنگامی که لابانْ
بیعقوبْ رسید یعقوبْ چادرِ خودرا در آن کوه زده بود و لابانْ نیز با برادرانش چادرهای خودشانرا در کوهِ
گِلْعَادْ زدند * (۲۶) و لابانْ به یعقوبْ گفت که چه کردی که خودرا بیخبر از من دزدیدی و دخترانِ مرا مثلِ
اسیرشدگانِ بشمشیر بردی (۲۷) چرا فرار کردنترا پنهان کردی و خودرا از من دزدیدی و بمن خبر ندادی
تا آنکه با سرور و سرودها و دف و بربط ترا روانه نمایم (۲۸) و مرا وا نگذاشتی که پسران و دخترانِ
خودرا ببوسم حال در این عمل احمقانه رفتار نمودی (۲۹) بشما ضرر رسانیدن از دستم می‌آید امّا دیشب
خدای پدرِ شما با من متکلّم شده گفت که با حذر باش تا آنکه به یعقوبْ از نیکوئی ویا بدی چیزی نگوئی
(۳۰) و حال هرچند از شدّتِ اشتیاقِ خانهء پدرت میل برفتن داشتی خدایانِ مرا چرا دزدیدی * (۳۱) و
یعقوبْ در جواب بلابانْ گفت سبب اینکه ترسیدم زیراکه گفتم محتمل است که دخترانترا از من بزور
بگیری (۳۲) با هرکسی که خدایانترا پیدا میکنی زنده نماند درحضورِ برادرانِ ما آنچه که مالِ تست مشخّص
کن و از برای خود بگیر امّا یعقوبْ نمیدانست که راحیلْ آنهارا دزدیده بود (۳۳) پس لابانْ بچادرِ
یعقوبْ و بچادرِ لیاهْ و هم بچادرِ دو کنیزکان داخل شده نیافت و از چادرِ لیاهْ بیرون آمده بچادرِ راحیلْ در
آمد (۳۴) امّا راحیلْ بتهارا گرفته آنهارا میان احمال و اثقالِ شتر نهاد و برویش نشست و لابانْ تمامیء
چادررا تفتیش نموده نیافت (۳۵) و او بپدرِ خود گفت که در نظرِ آقایم ناخوش نیاید که در حضورت
نتوانم بر خاست زیراکه عادتِ زنان در من است و تفحّص نموده و بتهارا نیافت * (۳۶) آنگاه یعقوبْ
غضبناک شده با لابانْ ستیزه نمود بلکه یعقوبْ جواب داده به لابانْ گفت که عصیانم چیست و گناهم چه
که باین حرارت مرا تعاقب نمودی (۳۷) با وجودی که تمامیء احمال و اثقالمرا تفتیش نمودی از تمامیء
اسبابِ خانه‌ات چه چیز است که یافتی آنرا درپیشِ برادرانِ من و برادرانِ خود بگذار تا آنکه درمیانِ
هر دوی ما حَکَم باشند (۳۸) این بیست سال که باتو بوده‌ام گوسفندان و بزهای ماده‌ات حملِ خودرا
سقط نکرده‌اند و قوچهای گلّه‌هایترا نخوردم (۳۹) دریده شدگانِ ترا برایت نیاوردم و نقصان با من
بود و از دستِ من میطلبیدی خواه در روز دزدیده میشد وخواه درشب مسروق (۴۰) احوالم چنین بود
که بروز حرارت و بشب سرما مرا تلف می‌نمود و از چشمانم خواب میگریخت (۴۱) این بیست سال در
خانه‌ات خدمت کردم چهارده سال از برای دو دخترانت و شش سال از برای گلّه‌هایت با وجودی که ده
باره اجرتِ مرا تغییر دادی (۴۲) اگر خدای پدرم خدای اِبْراهیمْ و معبودِ اِسْحٰقْ با من نمیبود بتحقیق
حال مرا دستخالی روانه میکردی خدا مصیبتِ من و رنجِ دستهای مرا دید ودی شب ترا عتاب نمود *
(۴۳) و لابانْ در جواب بیعقوبْ گفت که این دختران دخترانِ من و این پسران پسرانِ من و این
گلّه‌ها گلّه‌های من و هرچه که میبینی از آنِ من است نهایت امروز بخصوصِ این دخترانم و بخصوصِ اولادی
که زائیده اند چه بکنم (۴۴) پس حال بیا من و تو عهدیرا به بندیم تا در میانِ من و تو گواه باشد *

(۴۵) آنگاه یَعْقُوبْ سنگي‌را گرفته آنرا براي ستون برپا نمود (۴۶) و هم یَعْقُوبْ ببرادرانش گفت که سنگهارا جمع نمائید و سنگهارا جمع نموده توده‌ء ساختند و بالاي آن توده در آنجا [خوردني] خوردند (۴۷) و لابانْ آن [توده‌را] یِگَرْشاهَدُوثَا نامید و یَعْقُوبْ آنرا گَلْعِیدْ نامید * (۴۸) و لابانْ گفت امروز این توده در میانِ من و تو شاهد باشد از آن سبب اسمَش گَلْعِیدْ خوانده شد (۴۹) و هم مِصْپاهْ زیراکه گفته بود که خداوند در میانِ من و تو دیده‌باني نماید در حالتي که از یکدیگر غایب هستیم (۵۰) اگر دخترانِ مرا ایذا نمائي و سواي دخترانِ من زنان بگیري در میانِ ماها کسي نیست به بین که میانِ من و تو خدا شاهد است (۵۱) و لابانْ بیَعْقُوبْ گفت که اینك این توده و اینك این ستوني که در میانِ من و تو بر پا نمودم (۵۲) این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من بتو از این توده نگذرم و تو بمن از این توده و از این ستون بجهة اذیّت نگذري (۵۳) خداي اِبْرَاهِیمْ و خداي نَاحُورْ یعني خداي پدرِ ایشان در میانِ ماها حکم نماید و یَعْقُوبْ بمعبودِ پدرش اِسْحٰقْ سوگند خورد * (۵۴) و یَعْقُوبْ در آن کوه قرباني‌را ذبح نمود و برادرانِ خودرا به نان خوردن دعوت کرد و ایشان هم نان خوردند و در آن کوه بیتوته نمودند (۵۵) و لابانْ در صبحدم سحرخیزي نموده پسران و دخترانِ خودرا بوسید و ایشان‌را دعاي خیر نمود بعد از آن لابانْ روانه شده بمکانِ خود برگشت *

(فصلِ سي و دویم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) و یَعْقُوبْ راهِ خود پیش گرفت و فرشتگانِ خدا ویرا ملاقات کردند (۲) و هنگامي که یَعْقُوبْ ایشان‌را دید گفت که این لشکرِ خداست و اسمِ آنمکان‌را مَحَنَیِم خواند * (۳) و یَعْقُوبْ پیش روي خود بدیارِ سِعِیرْ بزمینِ اِدُومْ نزدِ برادرش عِیسُوْ رسولان فرستاد (۴) و ایشان‌را امر فرموده گفت که بآقایم عِیسُوْ چنین بگوئید که بنده‌اَت یَعْقُوبْ بدین مضمون میگوید که با لابانْ ساکن شده تا بحال توقّف نمودم (۵) و مرا گاوان و حماران و گوسفندان و بندگان و کنیزکان هست و به آقاي خود خبر فرستادم تا آنکه در نظرِ تو التفات یابم * (۶) و رسولان بیَعْقُوبْ برگشته گفتند که به برادرت عِیسُوْ رفتیم و او هم بجهةِ استقبالَت با چهارصد نفر آدم مي‌آید * (۷) پس یَعْقُوبْ بسیار ترسیده در تنگي بود و خلقي که بهمراهَش بودند با گلّه‌ها و گاوها و شترها بدو فوج منقسم کرد (۸) و گفت اگر عِیسُوْ بیك فوج بیاید و اورا بزند فوج دیگر رها خواهد شد (۹) و یَعْقُوبْ گفت که اي خداي پدرم اِبْرَاهِیمْ و خداي پدرم اِسْحٰقْ خداوندي که بمن گفتي که بزمینِ خود و خویشاوندانَت برگرد که با تو نیکوئي خواهم کرد (۱۰) از تماميِ احسانها و تماميِ حقیقتي که به بنده‌اَت نمودي نالایقَم زیرا که با چوب دستَم از این اَرْدَنْ گذشتم و حال صاحبِ دو فوج شده‌ام (۱۱) تمنّا اینکه مرا از دستِ برادرَم عِیسُوْ مستخلص سازي زیراکه از او میترسم مبادا که آمده مرا و مادر و اطفال‌را بزند (۱۲) و تو گفتي که البتّه نیکوئي بتو خواهم نمود و هم ذریّه‌ء ترا مثلِ ریگِ دریا که از بسیاري نتوانِ شمرد خواهم نمود * (۱۳) پس در آن شب در آنجا بیتوته نمود و از آنچه بدستَش آمد

پیشکش بجهةِ برادرَش عِیسَوْ حاضر ساخت (۱۴) دویست بُزِ ماده و بیست بُزِ نَرْ دویست گوسفندِ ماده و
بیست قوچ (۱۵) سي شترِ شیردِه با بچّهگانَش چهل گاوِ ماده و ده گاوِ نَرْ بیست اُلاغِ ماده و ده کُرّهٔ
اُلاغ (۱۶) و آنهارا بدستِ بندهگانَش جداگانه فرقه بفرقه سپرد و ببندهگانَش گفت که پیشِ روي من
بگذرید بنحوي که درمیانِ هر فرقه فاصلهٔ بگذارید (۱۷) و نخستینرا فرموده گفت هنگامي که برادَرم عِیسَوْ
به تو راست ميآید اگر ترا پرسیده بگوید که ازآنِ کیستي و بکجا میروي و این اشیائي که درپیشِ تُست
ازکیست (۱۸) آنگاه بگو این پیشکشي است که از جانبِ بندهآت یَعْقُوبْ بآقایَم عِیسَوْ فرستاده شده
است و اینك او نیز در عقبِ ماست (۱۹) و همچنین دویمین و هم سیّمین و تماميءِ آناني که درعقبِ
فرقهها ميآمدند امر فرموده گفت بدینطور وقتي که عِیسَوْرا ملاقات کنید باو بگوئید (۲۰) و هم دیگر
بگوئید که اینك بندهآت یَعْقُوبْ در عقبِ ماست زیراکه با خود گفت که غضبِ اورا با پیشکش که در
مقابلَم میرود تسکین خواهم داد و بعد از آن روي اورا خواهم دید بلکه مرا قبول بکند * (۲۱) پس
پیشکشرا از پیشاپیشِ خود گذرانید امّا درآن شب او در اُرْدُو بیتوته نمود (۲۲) و در آنشب برخاسته
دو زنَش و دو جاریهآش و یازده پسرانَشرا گرفت و از مَعْبرِ یبُّوق گذشت (۲۳) بلکه ایشانراگرفته ازآن
نهرگذرانید و هر آنچه مایَمْلِکَش بود نیز گذرانید * (۲۴) و یَعْقُوبْ بتنها باقي ماند و شخصي تا طلوعِ
فجر اورا مصارعت نمود (۲۵) و هنگامِ دیدنَش که [بیَعْقُوبْ] غالب نیامد کَفِ رانِ اورا لمس کرد و کَفِ
رانِ یَعْقُوبْ سُست شد وقتي که با او مصارعت نمود (۲۶) پس آن شخص گفت مرا رها نما زیراکه صبح
طالع است و [یَعْقُوبْ] گفت که ترا رها نمیدهم تا که مرا برکت دهي (۲۷) و آن شخص گفت که اسمِ تو
چیست و او گفت یَعْقُوب (۲۸) پس او گفت اسمَت دیگر باره یَعْقُوبْ گفته نشود مگر اِسْرائِیلْ زیراکه
مثلِ سَرْوَرْ با خدا بودي و برمردمان نیزغالب ميآئي (۲۹) پس یَعْقُوبْ از او سؤال نموده گفت تمنّا
اینکه اسمِ خودرا بگوئي و او گفت که از چه سبب است که اسمِ مرا میپرسي و اورا درآنجا برکت داد
(۳۰) و یَعْقُوبْ اسمِ آنمکان پِنُوئِیلْ خواند زیرا که گفت خدارا رو برو دیدم و جانَم رها یافته است *
(۳۱) هنگامي که از پِنُوئِیلْ گذشت آفتاب براو طلوع نمود و برران خود ميلنگید (۳۲) از آن سبب بني
اِسْرائِیلْ ازعروقِ سُسْت شدهٔ کفِ رانِ تا به امروز نمیخورند زیراکه بکفِ رانِ یَعْقُوبْ عروقي که سُسْت
شد آنشخص لمس نمود *

(فصلِ سي و سیوم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و یَعْقُوبْ چشمانِ خودرا برداشته نگریست که اینك عِیسَوْ ميآمد و بهمراهَش چهار صد نفر پس
اولادِ خودرا با لِیاهْ و راحِیلْ و دو جاریهآش تقسیم نمود (۲) و کنیزکان و هم اولادِشانرا در پیش بجا و
بعد ازآنها لِیاهْ و پسرانَش و راحِیلْ و یُوسِفْرا آخرگذاشت (۳) و او خود درپیشِ ایشان روانه شد و هفت
باره بسوي زمین خم شد تا نزدیك شدنِ او ببرادرَش (۴) و عِیسَوْ نیز بجهةِ استقبالَش دوید و اورا بآغوش

گرفت و بگردنَش پیچیده اورا بوسید و [هر دو] گریستند (۵) و [عِیسَوْ] چشمانِ خودرا برداشته زنان و
پسرانرا دید وگفت اینان که با تو اند کیانند گفت پسراني که خدا به بندهاَت کرامت فرموده اینانند
(۶) آنگاه کنیزکانِ با پسرانِشان نزدیك آمده خم شدند (۷) و همچنین لِیْاَهْ و اولادَش نزدیك شده خم
شدند و بعد یُوسِفْ و راحِیلْ نزدیك آمده خم شدند (۸) و [عِیسَوْ] گفت مرادِ تو از تماميءِ این گروه که
بآنها راست آمدهام چیست اوگفت تا آنکه در نظرِ آقایَم التفات یابم (۹) و عِیسَوْ گفت که اي برادرَم
با من بسیاري هست آنچه با تُست از تو باشد (۱۰) پس یَعْقُوبْ گفت که نَيْ اگر حال در نظرِ تو التفات
یافتهام پیشکشِ منرا از دستَم قبول فرما بسببِ آنکه رويِ ترا دیدنْ مثلِ دیدنِ رويِ خداست چونکه
ازمن راضي شدي (۱۱) تمنّا اینکه هدیهٔ مرا هر که بتو آورده شده بگیري چونکه بمن خدا احسان
نموده است و مرا از هر چیز هم کفایت است پس اورا اِبرام نموده تا قبول فرمود (۱۲) و [عِیسَوْ] گفت
عزم نما تا برویم و من درپیشِ تو میروم (۱۳) و [یَعْقُوبْ] گفت آقایَم میداند که این پسرکان نازك اند
وگوسفندان وگاوان که با مایند نیز آبستناند و اگر آنهارا در یکروز بتعجیل رانند تماميءِ گلّهها خواهد
مرد (۱۴) تمنّا اینکه آقایَم درپیشاپیشِ بندهٔ خود بگذرد و من آهسته میروم موافقِ توانائيءِ گلّهها که
درپیش دارم و مناسبِ طاقتِ پسران تا بنزدِ آقاي خود به سِیعِیرْ برسم (۱۵) و عِیسَوْ دیگر گفت تمنّا
اینکه از خلقي که با من اند بعضيرا بتو وا سپارم و [یَعْقُوبْ] گفت چه ضرورت است مراد همین که در
نظرِ آقایَم التفات یابم * (۱۶) پس عِیسَوْ در آنروز براهِ خود تا بسِیعِیرْ برگشت (۱۷) و یَعْقُوبْ بسُکُّوتْ
کوچید و از براي خود خانهٔ بنا کرد و از براي مواشيءِ خود سایبانها ساخت و از آن سبب اسمِ آنمکان
سُکُّوتْ خوانده شد * (۱۸) پس یَعْقُوبْ بسلامتي بشهرِ شِکِمْ که در زمینِ کِنْعَنْ است آمد در حینِ باز
آمدنَش از پَدَّنِ اَرَمْ و چادرِ خودرا در برابرِ شهر بر پا نمود (۱۹) و آن حصّهٔ زمیني که چادرِ خودرا در آن
زده بود از دستِ پسرانِ حَمُورْ پدرِ شِکِم بیك صد پارهٔ نقره خرید (۲۰) و مذبحيرا در آنجا برپا نموده و
اورا اِیلْ اِلُوهِيءِ اِسْرائِیلْ خواند *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) پس دِینَاهْ دخترِ لِیاَهْ که بجهةِ یَعْقُوبْ زائیده بود بقصدِ تماشاي دخترانِ ولایت بیرون رفت (۲) و شِکِمْ
پسرِ حَمُورِ حِوِيْ رئیسِ زمین اورا دید وگرفت و با او خوابید و اورا بي عِصمت کرد (۳) و جانِ او بدِینَاهْ
دخترِ یَعْقُوبْ چسپید و از اینکه آن دخترا دوست میداشت بآن دختر بدل نوازي سخن میراند (۴) و شِکِمْ
به پدرَش حَمُورْ متکلّم شده گفت که این دخترا از برایَم بزني بگیر (۵) و یَعْقُوبْ شنید که دخترَش دِینَاهْرا
بي عِصمت نموده و از اینکه پسرانَش با گلّهها در صحرا ميبودند یَعْقُوبْ تا باز آمدنِ ایشان سکوت نمود
(۶) و حَمُورْ پدرِ شِکِمْ نزدِ یَعْقُوبْ آمد تا آنکه با او صحبت بدارد (۷) و پسرانِ یَعْقُوبْ از صحرا باز آمدند
و هنگامِ شنیدنِ ایشان این خبررا متألّم شدند و بسیار غضبناك گشتند زیراکه از خوابیدن بدخترِ یَعْقُوبْ
کاریکه نبایست کرده شود در اِسْرائِیلْ قباحت ورزیده بود * (۸) پس حَمُورْ با ایشان متکلّم شده گفت که

(۲۴) و پسرانِ راحیل یوسف و بنیامین (۲۵) و پسرانِ بلهاه کنیزکِ راحیل دان و نفتالي (۲۶) و پسرانِ
زلپاه کنیزکِ لیاه گاد و آشیر اینان پسرانِ یعقوب اند که از برایش در پدّن‌ارام زائیده شدند * (۲۷) و
یعقوب بنزدِ پدرِ خود اسحق بممریء بقریتِ اربع که حبرون است آمد [جائي که] ابراهیم و اسحق در
آنجا ساکن بودند (۲۸) و روزهاي اسحق یك صد و هشتاد سال بود (۲۹) و اسحق نفسِ آخر کشیده وفات
نمود و بقومِ خود پیر و سالخورده ملحق شد و پسرانش عیسو و یعقوب اورا دفن نمودند *

(فصلِ سي و ششم مشتمل برچهل و سه آیه)

(۱) و تناسلِ عیسو یعني ادوم این است (۲) عیسو زنانِ خودرا از دخترانِ کنعني گرفت [یعني] عاداه
دخترِ ایلونِ حتّي و اهلیباماه دخترِ عناه دخترِ صبعونِ حوّي (۳) و باسمث دخترِ اسمعیل و خواهرِ نبایوث
(۴) و عاداه از براي عیسو الیفزرا زائید و باسمث رعوئیل‌را زائید (۵) و اهلیباماه یعوش و یعلام و قورح‌را
زائید پسرانِ عیسو که از براي او در زمینِ کنعن زائیده شدند اینانند * (۶) و عیسو زنان و پسران و دخترانِ
خودرا و تماميءِ ذي‌حیاتِ خانهٔ خود وگلّهها و تماميءِ چهارپایانِ خود و تماميءِ اموالي که در زمینِ
کنعن کسب کرده بود گرفت و از پیشِ یعقوب برادرش بزمینِ [دیگر] رفت (۷) زیراکه اموالِ ایشان از
این بیشتر بود که با هم دیگر بسکونت توانند بود چه زمیني که در آن ساکن بودند ایشان‌را تحمّل نتوانست
کرد بسببِ مواشيءِ ایشان (۸) و عیسو درکوهِ سیعیر ساکن شد و عیسو همین ادوم است (۹) و تناسلِ
عیسو پدرِ ادومیان درکوهِ سیعیر این است (۱۰) و اساميءِ پسرانِ عیسو اینانند الیفز پسرِ عاداه زنِ عیسو
و رعوئیل پسرِ باسمث زنِ عیسو (۱۱) و پسرانِ الیفز تیمان و اومر و صفو و گعتم و قنز بودند (۱۲) و
تمنع متعهٔ الیفز پسرِ عیسو بود که او از براي الیفز عمالیق‌را زائید پسرانِ عاداه زنِ عیسو اینانند (۱۳) و
پسرانِ رعوئیل اینانند نحث و زرح و شمّاه و مزّاه اینان پسرانِ باسمث زنِ عیسو بودند (۱۴) و پسرانِ
اهلیباماه دخترِ عناه دخترِ صبعون زنِ عیسو اینان بودند که او براي عیسو یعوش و یعلام و قورح‌را زائید *
(۱۵) و روساي پسرانِ عیسو اینانند از پسرانِ الیفزِ اوّل‌زادهٔ عیسو تیمان رئیس و اومر رئیس و صفو رئیس
و قنز رئیس (۱۶) و قورح رئیس و گعتم رئیس و عمالیق رئیس اینان روساي الیفز در زمینِ ادوم و هم
اینان از پسرانِ عاداه بودند (۱۷) و پسرانِ رعوئیل پسرِ عیسو اینانند نحث رئیس و زرح رئیس و شمّاه
رئیس و مزّاه رئیس اینان روساي رعوئیل در زمینِ ادوم بودند و هم اینان از پسرانِ باسمث زنِ عیسو
بودند (۱۸) و پسرانِ اهلیباماه زنِ عیسو اینان بودند یعوش رئیس و یعلام رئیس و قورح رئیس و هم
اینان روساي اهلیباماه دخترِ عناه زنِ عیسو بودند (۱۹) اینانند پسرانِ عیسو که ادوم است و هم اینانند
روساي ایشان * (۲۰) و پسرانِ سیعیرِ حوري که در زمین ساکن بودند اینانند لوطان و شوبال و صبعون
و عناه (۲۱) و دیشون و ایصر و دیشان روساي حوریان پسرانِ سیعیر در زمینِ ادوم اینان بودند (۲۲) و
پسرانِ لوطان حوري و هیمان بودند و خواهرِ لوطان تمنع بود (۲۳) و پسرانِ شوبال اینان بودند علوان و

مانَحَتْ و عِیبالْ وَ شِفُوْ و اُوْنانْ (۲۴) و پسرانِ صِبْعُونْ اینان بودند [یعنی] اَیّاهْ و عَناهْ همین عَناهْ است که آبهای گرم‌را در بیابان یافت هنگامی که حمارهای صِبْعُونْ پدرِ خودرا میچرانید (۲۵) و پسرانِ عَناهْ اینان بودند دِشُونْ و اَهْلِیْبامَاهْ دخترِ عَناهْ (۲۶) و پسرانِ دِیْشُونْ اینان بودند حِمْدانْ و اِشْبانْ و یِثْرانْ و کِرانْ (۲۷) پسرانِ اِیْصِرْ اینان بودند بِلْهانْ و زَعْوانْ و عَقانْ (۲۸) پسرانِ دِیْشانْ اینان بودند عُوصْ و اَرانْ (۲۹) ورؤسای حُوْرِیانْ اینان بودند لُوطانْ رئیس و شُوْبالْ رئیس و صِبْعُونْ رئیس و عَناهْ رئیس (۳۰) و دِیْشُونْ رئیس و عِیْصِرْ رئیس و دِیْشانْ رئیس رؤسای حُوْرِیانْ از جملهء رؤسای ایشان در زمینِ سِیْعِیْرْ اینان بودند * (۳۱) و ملوکی که در زمینِ اِدُوْمْ سلطنت نمودند قبل از آنیکه پادشاهی بر بنی اِسْرائیلْ سلطنت نماید اینان بودند (۳۲) بِلَعْ پسرِ بِعُورْ در اِدُوْمْ سلطنت نمود و اسمِ شهرش دِنْهابَاهْ بود (۳۳) و بِلَعْ وفات نمود و یُوْبابْ پسرِ زِرَحْ از بُصْرَاهْ در جایش سلطنت نمود (۳۴) و یُوْبابْ وفات نمود و حُوْشامْ از زمینِ تِیمانِی درجایش سلطنت نمود (۳۵) و حُوْشامْ وفات نمود و هَدَدْ پسرِ بِدَد که مِدْیانیهان‌را در صحرای مُوْآبْ شکست داد درجایش سلطنت نمود و اسمِ شهرش عَوِیتْ بود (۳۶) و هَدَدْ وفات نمود و سَمْلاهْ از مَسْرِیقاهْ درجایش سلطنت نمود (۳۷) و سَمْلاهْ وفات نمود و شائُوْلْ از شهرِ رِحُوبُوْتْ بکنارِ نهر درجایش سلطنت نمود (۳۸) و شائُوْلْ وفات نمود و بَعَلْ حانانْ پسرِ عَکْبُوْرْ درجایش سلطنت نمود (۳۹) و بَعَلْ حانانْ پسرِ عَکْبُوْرْ وفات نمود و هَدَرْ درجایش سلطنت نمود و اسمِ شهرش پاعُوْ و اسمِ زنش مِهِیطَبْئیلْ دخترِ مَطْرِیْدْ دخترِ مِی زاهابْ بود * (۴۰) و اسامیء رؤسای عِیْسُوْ موافقِ قبایل و مکان‌ها و اسمهای ایشان اینان بودند تِمْنَعْ رئیس و عَلْوَاهْ رئیس و یِتِیْتْ رئیس (۴۱) و اَهُلِیْبامَاهْ رئیس و اِیْلاهْ رئیس و پِینُونْ رئیس (۴۲) و قنَزْ رئیس و تِیْمانْ رئیس و مِبْصَرْ رئیس (۴۳) مَگْدِیْئیلْ رئیس و عِیْرامْ رئیس اینانند رؤسایِ اِدُوْمْ موافقِ مسکنهای ایشان درزمینِ املاکِ ایشان اینست عِیْسُوْ پدرِ اِدُوْمِیانْ *

(فصلِ سی و هفتم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) و یَعْقُوْبْ بزمینِ کِنْعَنْ در زمینی که پدرش به سر می‌بُرد ساکن شد * (۲) تناسُلِ یَعْقُوْبْ اینست یُوْسُفْ هفده ساله بود و گوسفندان‌را با برادرانش می‌چرانید و آنجوان با پسرانِ بِلْهاهْ و پسرانِ زِلْپاهْ زنانِ پدرش می‌بود و یُوْسُفْ بدنامیء ایشان‌را بپدرش اخبار نمود (۳) و اِسْرائیلْ یُوْسُفْ‌را از تمامیء پسرانش بیشتر دوست میداشت زیراکه پسرِ پیریء او بود و از برایش قبای رنگارنگ ساخت (۴) و برادرانش دیدند که پدرِ ایشان اورا از تمامیء برادرانش بیشتر دوست میداشت و باو حَسَد ورزیدند و با او سخن بدوستانه گفتن قادر نبودند * (۵) و یُوْسُفْ خوابی‌را دید که آن‌را به برادرانِ خود اخبار نمود پس ایشان‌را بر او حَسَد زیاده شد (۶) و به ایشان گفت تمنّا اینکه خوابی‌را که دیده‌ام بشنوید (۷) اینک در میانِ کشت‌زار دسته‌هارا می‌بستیم و اینک دستهء من بر خاسته راست ایستاد و ناگاه دسته‌های شما در اطرافِ ایستادند و دستهء مرا خم شدند (۸) برادرانش ویرا گفتند که آیا حقیقةً بر ما سلطنت خواهی

نمود مگر بر ما فی ٱلواقع تسلّط خواهی یافت نهایت بسببِ خوابها و سخنانَش اورا بزیادتی کینه ورزیدند
(۹) و باز خوابِ دیگری‌را دید و آن‌را به برادرانَش بیان کرده گفت که اینك بارِ دیگر خوابی دیدم که ناگاه
آفتاب و ماه و یازده ستاره برمن خم شدند (۱۰) و به پدر و ببرادرانَش بیان کرد و پدرَش اورا عتاب کرده
ویرا گفت که این خوابی که دیدهٔ چیست آیا میشود که من و مادرَت و برادرانَت بیائیم و ترا بزمین خم
گردیم (۱۱) پس برادرانَش باو حَسَد بردند امّا پدرَش آنکلام‌را در خاطر نگاه داشت * (۱۲) و برادرانَش
از برای چرانیدنِ گلّه‌های پدرِ خود به شِکِمْ رفتند (۱۳) و اِسْرائیلْ بیُوسُفْ گفت که آیا برادرانَت در شِکِمْ
بچرانیدن مشغول نیستند بیا که ترا بایشان بفرستم و او ویرا گفت که حاضرم (۱۴) اورا گفت که اکنون برو
و سلامتیِٔ برادرانَت و سلامتیِٔ گلّه‌هارا به بین و بمن خبر باز آور و اورا از درّهٔ حِبرونْ فرستاد و او
بشِکِمْ روانه شد (۱۵) و شخصی باُو بر خورده دید که او در صحرا گم گردیده است و آن مرد اورا سؤال
نموده گفت که چه چیز تفحّص مینمائی (۱۶) و اورا جواب گفت برادرانِ خودرا میجویم تمنّا اینکه بمن بیان
کنی که در کجا گلّه‌هارا میچرانند (۱۷) آن مرد گفت که ازاینجا کوچیدند زیراکه ایشان‌را شنیدم میگفتند
که بدُوثانْ برویم پس یُوسُفْ در عقبِ برادرانَش رفته ایشان در دُوثانْ یافت * (۱۸) و ایشان اورا از دور
دیدند و هنگامی که هنوز بایشان نزدیك نیامده بود بقصدِ کُشتنَش متّفق شدند (۱۹) و بیکدیگر گفتند اینك
این بینندهٔ خوابها میاید (۲۰) پس حال بیائید تا اورا بکُشیم و بیکی ازاین چاه‌ها بیندازیم وبگوئیم
که جانورِ درنده اورا خورده است آنگاه به بینیم که خوابهایَش چگونه خواهد شد (۲۱) و رءُوبینْ شنیده
بقصدِ رهانیدنِ او ازدستِ ایشان گفت که اورا نکُشیم (۲۲) و دیگر رءُوبینْ بایشان گفت که خون مریزید
اورا باین چاهی که در بیابان است بیندازید و باُو دست بلند مکنید مقصودِ او این بود که اورا ازدستِ
ایشان رهانیده به پدرَش بازپس آورد * (۲۳) و واقع شد هنگامی که یُوسُفْ به نزدِ برادرانِ خود آمد که
ازیُوسُفْ قبایَش‌را یعنی قبای رنگارنگی که دربرَش بود ازاو کندند (۲۴) و اورا گرفته درچاه انداختند و
آن چاه خالی بود و آب در آن نبود (۲۵) بعد از آن بنان خوردن نشستند و چشمانِ خودرا برگماشته
دیدند که اینك کاروانِ اِسْمَعیلیانْ از گِلْعادْ میامد و شترانِ ایشان با ادویه‌ها وَبَلَسانْ و مُرِّ صافی بار شده
بقصدِ بردن بمِصْرْ میرفتند (۲۶) و یهُوداهْ به برادرانَش گفت که ازکُشتنِ برادرِ خود و مستور ساختنِ
خونَش از برای ما چه فایده (۲۷) بیائید اورا باِسْمَعیلیانْ بفروشیم و دستِ ما باُو نخورد زیرا که او برادر و
گوشتِ ماست پس برادرانَش قبول نمودند (۲۸) و مردمانِ بازرگانِ مِدْیانی میگذشتند و یُوسُفْ‌را از چاه
کشیده برآوردند و یُوسُفْ‌را باِسْمَعیلیانْ به بیست پارهٔ نقره فروختند که آنها یُوسُفْ‌را بمِصْرْ بردند (۲۹) و
رءُوبینْ بر سرِ چاه آمده دید که یُوسُفْ درچاه نبود پس لباسهای خودرا پاره کرد (۳۰) و ببرادرانَش برگشته
گفت که پسر پیدا نیست و من بکجا بروم * (۳۱) آنگاه قبای یُوسُفْ‌را گرفتند و بزغالهٔ کُشته قبارا بخون
فرو بردند (۳۲) و آن قبای رنگانگ‌را فرستاده نزدِ پدرِشان رسانیده گفتند که اینرا یافتیم پس تشخیص بده که
قبای پسرَت است یا نه (۳۳) و اورا تشخیص داده گفت قبای پسرِ من است و جانورِ درنده اورا خورده است

یقین که یُوسِفْ دریده شده است (۳۴) پس یَعْقُوبْ جَامَهاي خودرا درید و پلاس بکمرش بست و روزهاي بسياري از براي پسرَش نوحه‌گري نمود (۳۵) و تماميء پسران و تماميء دخترانَش از براي تسلّي دادن باُو برخاستند امّا او از تسلّي گرفتن امتناع نمود و گفت که به پسرِ خود بقبر محزوناً فرود خواهم رفت و پدرَش از برايَش گريست (۳۶) و مِدْيانِيانْ اورا در مِصْرْ به پُوطِيفَرْ خواجه سراي فَرْعَوْنْ که سردارِ لشکريانِ خاصَش بود فروختند *

(فصلِ سي و هشتم مشتمل بر سي آيه)

(۱) و در آنزمان واقع شد که يِهُوداهْ از نزدِ برادرانِ خود جدا شده بنزدِ مردِ عَدُلّامِي که اسمَش حِيْراهْ بود کناره جست (۲) و در آنجا يِهُوداهْ دخترِ مردِ کَنعَنِي که اسمَش شُوعْ بود ديد و اورا گرفته باُو در آمد (۳) و او حامله شده پسري‌را زائيد و اسمِ اورا عِيرْ ناميد (۴) و ديگر حامله شده پسري‌را زائيد و اورا اُونانْ نام نهاد (۵) و هم ديگر حامله شده پسري‌را زائيد و اسمِ اورا شِيلاهْ خواند و حيني که اورا زائيده بود [پدرَش] در کِزِيبْ بود (۶) بعد از آن يِهُوداهْ از براي عِيرْ اوّل‌زاده‌ء خود زني‌را گرفت و اسم او تامارْ بود (۷) و عِيرْ اوّل‌زاده‌ء يِهُوداهْ در نظرِ خداوند شرير بود و خداوند اورا کُشت (۸) و يِهُوداهْ به اُونانْ گفت که بزنِ برادرَت در آي و اورا تَزْوِيجْ نموده نسلي از براي برادرَت پيدا کن (۹) امّا اُونانْ دانست که اين نسل از او نخواهد بود و ميشد که هنگامي که بزنِ برادرَش در مي‌آمد بزمين إنزال ميکرد تا آنکه نسلي از براي برادرِ خود بوجود نيآورد (۱۰) و آنچه مي‌کرد در نظرِ خداوند ناپسند آمد و هم اورا کُشت (۱۱) پس يِهُوداهْ بعروسِ خود تامارْ گفت که در خانه‌ء پدرَت بيوه بمان تا پسرَم شِيلاهْ بزرگ شود زيراکه ميگفت مبادا که او هم مثلِ برادرانَش بميرد و تامارْ رفت و در خانه‌ء پدرَش ماند * (۱۲) و بعد از ايّامِ بسياري زنِ يِهُوداهْ دخترِ شُوعْ وفات کرد و يِهُوداهْ بعد از تسلّي يافتن به پشم بُرَندگانِ گلّه‌هاي خود با دوستَش حِيراهِ عَدُلّامِيْ به تِمْناتْ بر آمد (۱۳) و بتامارْ بدين مَضْمون گفته شد که اينك پدرِ شوهرَت از براي پشم بُريدنِ گوسفندانِ خود بتِمْناتْ بر مي‌آيد (۱۴) او ديگر لباسِ بيوه‌گيء خودرا از برِ خود کنده بروي‌بند مستورشده خودرا پوشيد و بدهنه‌ء عِينَيمْ بسرِراهِ تِمْناتْ نشست زيرا که ديد شِيلاهْ بزرگ شد و اينکه او ويرا بزني داده نشد (۱۵) و يِهُوداهْ اورا ديد و اورا فاحشه گمان کرد زيراکه رويَش‌را پوشيده بود (۱۶) پس از راه نزدِ او کناره جُسته گفت که اکنون بيا که بتو در آيم زيراکه ندانست که عروسِ او است وَيْ گفت بمن چه ميدهي که بمن در آئي (۱۷) [يِهُوداهْ] گفت که بزغاله‌ء از گلّه ميفرستم او ديگر گفت که تا فرستادنَت گَرَوْ نميدهي (۱۸) و او گفت گَرَوْ بتو چه بدهم و او ديگر گفت مُهرِ تو و بازوبندِ تو و عصائي که در دستِ تُست [بده] و [يِهُوداهْ] ويرا داده باُو در آمد و [تامارْ] از او حامله شد (۱۹) پس بر خاست و رفت و روي‌بندِ خودرا از روي خود برداشت و لباسِ بيوه‌گيء خودرا پوشيد (۲۰) و يِهُوداهْ بدستِ دوستِ خود عَدُلّامِيْ بزغاله‌را فرستاد تا آنکه گَرَوْرا از دستِ زن بگيرد امّا اورا نيافت (۲۱) پس مردمانِ آنمکان‌را پرسيده گفت فاحشه‌ء که بدهنه‌ء عِينَيمْ بسرِراه نشسته بود کجاست گفتند در اينجا فاحشه‌ء نبود (۲۲) پس

به نزدِ یهوداه بر گشت و گفت که اورا نیافتم و مردمانِ آنمکان هم گفتند که در اینجا فاحشهٔ نبود
(۲۳) یهوداه گفت که بگذار نگاه دارد مبادا که رسوا شویم اینك این بزغالهرا فرستادم امّا تو اورا نیافتي
(۲۴) و واقع شد بعد از سه ماه که به یهوداه بدین مَضْمون خبر رسید که عروسَت تامارْ زنا کرده است و
اینك از زنا نیز حامله شده و یهوداه گفت که اورا بیرون آورید تا بآتش سوخته شود (۲۵) و هنگامي
که بیرون آورده شد بپدرِ شوهرَش فرستاده گفت از مردي که این چیزها از اوست حاملهام و هم گفت
که تمنّا اینکه تشخیص نمائي که این مُهر و بازوبند و عصا از آنِ کیست (۲۶) و یهوداه تشخیص نموده
گفت که از من صادقتر است بسببِ اینکه اورا بشیلاهْ پسرِ خود ندادم و زیاده اورا دیگر ندانست *
(۲۷) و واقع شد وقتِ زائیدنَش اینکه در شکمَش توام بودند (۲۸) و وقتِ زائیدنَش چنین شد که یکي
دستِ خودرا بیرون کرد و قابله ریسمانِ قرمزي گرفته بر دستَش بست و گفت که این اوّل بیرون آمد
(۲۹) اما وقتي که دستِ خودرا کشید واقع شد که اینك برادرَش بیرون آمد و گفت که چرا بمن شکستگي
دادي این شکستگي بر تو باد و اسمَشرا پِرِصْ گذاشتند (۳۰) بعد از آن برادرَش که ریسمانِ قرمزي در
دستَش بود بیرون آمد و اسمَش زِرَحْ خوانده شد *

(فصلِ سي و نهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و یوسفْ بمصر فرود آورده شد و پوطیفَرْ خواجه سراي فرعونْ سردارِ لشکریانِ خاصْ مردِ مصريْ اورا از
دستِ اسمعیلیاني که اورا بآنجا بزیر آورده بودند خرید (۲) و خداوند با یوسفْ بود و کامیاب گردید و در
خانهٔ آقاي مصريَش میبود (۳) چونکه آقایَش دید که خداوند با اوست و اینکه هرچه او میکرد خداوند
در دستَش راست ميآورد (۴) پس یوسفْ در نظرَش التفات یافته اورا خدمت میکرد و او نیز[یوسفْرا]
ناظرِ خانهٔ خود نمود و تماميِ مایملكِ خودرا بدستِ او تسلیم کرد (۵) و بعد از آنیکه اورا ناظرِ خانهٔ خود
و تماميِ مایملکَش گردانید واقع شد که خداوند خانهٔ آن مصريرا بپاسِ خاطرِ یوسفْ برکت داد
بحدّیکه برکتِ خداوند بر کلِّ مایملکَشرا [چه] در خانه و [چه] در صحرا بود قرار گرفت (۶) پس
تماميِ ما یملکَش بدستِ یوسفْ وا گذاشت و بغیر از ناني که میخورد از آنچه داشت خبر نداشت
و یوسفَ نیك اندام و خوش منظر بود * (۷) و بعد از این مقدمات واقع شد این که زنِ آقایَش چشمانِ
خودرا بر یوسفْ انداخته باو گفت که با من بخواب (۸) امّا او ابا نموده بزنِ آقایَش گفت اینك آقایَم
بآنچه با من در خانه است عارف نیست و تماميِ مایملکَش بدستِ من سپرده است (۹) در اینخانه
از من بزرگتري نیست و از من چیزي مضایقه نکرده است جز تو چونکه زنِ او ميباشي پس این قباحتِ
عظیمرا چگونه خواهم کرد که بخدا گناه بورزم (۱۰) و واقع شد هنگامي که روز بروز به یوسفْ میگفت که
او ویرا نميشنید تا آنکه با او بخوابد و با او باشد (۱۱) و روزي اِتّفاق افتاد که او بجهتِ تمشیتِ کارِ
خود بخانه آمد و از اهلِ خانه کسي در خانه نبود (۱۲) پس [زن] اورا بجامهاَش گرفته گفت که با من

بخواب و او جامهٔ خودرا در دستِ او وا گذاشته فرار کرد و بیرون آمد (۱۳) و واقع شد هنگامِ دیدنِ [زن] که او جامهٔ خودرا بدستَش وا گذاشته به بیرون فرار کرده است (۱۴) اینکه مردمانِ خانه‌اَش‌را آواز کرد و به ایشان متکلّم شده گفت که به بینید این مردِ عِبْرِي‌را بما آورده است که تا مارا بشوخي در آرد و بقصدِ اینکه با من بخوابد حال نزدِ من آمد و من بآوازِ بلند فریاد کردم (۱۵) و واقع شد بمحضِ شنیدنَش که من آوازِ خودرا بلند کرده فریاد کردم اینکه جامهٔ خودرا نزدِ من وا گذاشته و فرار کرده به بیرون شتافت (۱۶) پس جامهٔ اورا نزدِ خود گذاشت تا بخانه آمدنِ آقایَش (۱۷) و باُو موافقِ این سخنان بیان کرده اورا گفت که غلامِ عِبْرِي که نزدِ ما آوردي بقصدِ اینکه مرا بشوخي در آرد بنزدِ من آمد (۱۸) و واقع شد هنگامي که آوازِ خودرا بلند کرده فریاد نمودم آنکه جامهٔ خودرا نزدِ من وا گذاشته به بیرون فرار کرد (۱۹) و واقع شد بهنگامي که آقایَش سخنانِ زنَش‌را شنید در حیني که ویرا بدین مضمون مي‌گفت که بندهٔ تو با من چنین و چنان کرد اینکه بسیار غضبناک گردید (۲۰) پس آقایَش یُوْسِفْ‌را گرفت و اورا در زندان خانه گذاشت جائي که محبوسانِ مَلِكْ محبوس بودند و در آنجا در زندان ماند (۲۱) امّا خداوند با یُوْسِفْ بود و احسان باُو مي‌نمود و اورا در نظرِ بزرگِ زندان‌خانه احترام داد (۲۲) و بزرگِ زندان خانه تماميِ محبوساني که در زندان بودند بدستِ یُوْسِفْ سپرد و هر چه در آنجا کرده میشد سرکار او بود (۲۳) و بزرگِ زندان‌خانه بچیزي که در دستِ او بود نگاه نمي‌کرد زیراکه خداوند با او بود و هر چه او مي‌کرد خداوند راست مي‌آورد *

(فصلِ چهلم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و بعد از این مقدمات واقع شد که ساقي و خبّازِ مَلِكِ مِصْرْ بآقاي خود مَلِكِ مِصْرْ خطا ورزیدند (۲) و فَرْعَوْنْ با دو خواجگانِ خود [یعني] بزرگِ ساقیان و رئیسِ خبّازان غضبناک شد (۳) و ایشان‌را در خانهٔ سردارِ لشکریانِ خاص در زندان‌خانه جاي که یُوْسِفْ در آن محبوس شده بود حبس کرد (۴) و سردارِ لشکریانِ خاص یُوْسِفْ‌را بر ایشان گماشت تا آنکه ایشان‌را خدمت نماید و ایشان مُدّتي در زندان بودند * (۵) و ایشان هر دو خوابي‌را دیدند هر کس خوابِ خودرا در همان شب و خوابِ هر کس موافقِ تعبیرَش [یعني] ساقي و نانواي مَلِكِ مِصْرْ که در زندان بسته شدند (۶) پس یُوْسِفْ بامدادان بایشان آمد و ایشان‌را دید که اینك مکدّرند (۷) و خواجگانِ فَرْعَوْنْ‌را که در خانهٔ آقایَش با ایشان محبوس بود سؤال کرده گفت که چهره‌هاي شما امروز چرا مکدّر است (۸) و ایشان ویرا گفتند که خوابي‌را دیده‌ایم و تعبیر کنندهٔ آن نیست و یُوْسِفْ بایشان گفت که آیا تعبیرها مخصوصِ خدا نیست تمنّا اینکه بمن بگوئید * (۹) پس خواجهٔ ساقیان خوابِ خودرا بیُوْسِفْ بیان کرده ویرا گفت در خواب دیدم که اینك تاکي در حضورَم هست (۱۰) و آن تاك سه شاخه داشت و گویا غنچه بر آورد و شکفت و خوشه‌هایَش انگورهاي رسیده‌را بر آورد (۱۱) و جامِ فَرْعَوْنْ در دستَم بود و انگورهاي‌را چیده بجامِ فَرْعَوْنْ فشردم و جام‌را بدستِ

فَرْعَوْن دادم (۱۲) و یُوْسُفْ ویرا گفت که تعبیرَش اینست سه شاخه سه روز است (۱۳) بمرورِ سه روز فَرْعَوْن ترا سر بلند خواهد کرد و ترا باز بمنصَبت خواهد گذاشت و بعادتِ اوّلین بهنگامِ سِقاَیتت جامِ فَرْعَوْن‌را بدستش خواهي داد (۱۴) امّا هنگامي که ترا خوشي رسد مرا بیاد آور و تمنّا اینکه با من احسان نموده مرا بنزدِ فَرَعَوْن ذکر نماي و مرا از این خانه بیرون آوري (۱۵) زیراکه بتحقیق از زمینِ عِبْریانْ دزدیده شده‌ام و در اینجا نیز کاري نکرده‌ام که مرا بچاه گذارند * (۱۶) و هنگامي که بزرگِ خبّازان دید که تعبیر خوب است بیُوْسُفْ گفت که من نیز خوابي‌را دیدم که اینك سه زنبیلِ سفیدي بر سَرم بود (۱۷) و زنبیلِ بالائي از تماميءِ طعامِ پخته شدهٔ براي فَرْعَوْن بود و مرغان آنهارا از زنبیل از بالاي سَرَم مي‌خوردند (۱۸) و یُوْسُفْ در جواب گفت که تعبیرَش اینست سه زنبیل سه روز است (۱۹) بمرورِ سه روز فَرْعَوْن سرِ ترا از تو بر خواهد داشت و ترا از دار خواهد آویخت و مرغان گوشتِ ترا از برِ تو خواهند خورد * (۲۰) و در روزِ سیّم که روزِ تولّدِ فَرْعَوْن بود واقع شد که ضیافتي بجهةِ همگيءِ بندهٔگانَش کرد و سَرِ رئیسِ ساقیان و سَرِ رئیسِ نانوایان در میانِ بندهٔگانِ خود بلند نمود (۲۱) و رئیسِ ساقیان‌را بمَنْصَبِ ساقي‌گريءِ خود بر آورد که جام بدستِ فَرْعَوْن داد (۲۲) امّا رئیسِ نانوایان‌را آویخت بطوري که یُوْسُفْ ایشان‌را تعبیر نموده بود (۲۳) و رئیسِ ساقیان یُوْسُفْ‌را بیادَش نیاورد بلکه اورا فراموش کرد *

(فصلِ چهل و یکم مشتمل بر پنجاه و هفت آیه)

(۱) و بعد از اِتْمامِ ایّامِ دو سال واقع شد این که فَرْعَوْن خوابي‌را دید که اینك در کنارِ رود ایستاده است (۲) و اینك هفت گاوِ خوش‌منظر و فربه‌گوشت از نهر بیرون آمدند و در مرغزار مي‌چریدند (۳) و اینك هفت گاوِ دیگرِ بدمنظر و لاغرگوشت بعد از آنها از نهر بر آمدند و به پهلوي آن گاوان بکنارِ نهر ایستادند (۴) و گاوانِ بدمنظرِ لاغرگوشت آن هفت گاوِ خوش‌منظرِ فربه‌را بلعیدند و فَرْعَوْن بیدار شد (۵) و دیگر باره خوابید و باز خوابي دید که اینك هفت خوشه بیك ساقهٔ گندم پُر و خوش‌نما بر آمدند (۶) و اینك هفت خوشهٔ لاغر و پژمرده شدهٔ ببادِ شرقي بعد از آنها روئیدند (۷) و آن هفت خوشهٔ لاغر هفت خوشهٔ پُر و مملورا بلعیدند پس فَرْعَوْن بیدار شد که اینك خواب بود * (۸) و در صبحدم چنین شد که روحَش مضطرب شده فرستاد و تماميءِ دانایانِ مِصْر و حکیمانَش‌را احضار نمود و فَرْعَوْن خوابِ خودرا بایشان تقریر نمود و از ایشان براي فَرْعَوْن تعبیر کنندهٔ نبود * (۹) آنگاه رئیسِ ساقیان بفَرْعَوْن متکلّم شده گفت که امروز خطاهایَم بخاطرَم آمده است (۱۰) که فَرْعَوْن با بندهٔگانَش غضبناك شده مرا بخانهٔ سردارِ لشکریانِ خاص با رئیسِ نانوایانْ حبس نموده بود (۱۱) و در یکشب من و هم او خوابي‌را دیدیم هر یکي موافقِ تعبیرِ خوابَش دید (۱۲) و با ما در آنجا جوانِ عِبْرِيْ غلامِ سردارِ لشکریانِ خاص بود و باُو تقریر نمودیم و او خوابهاي مارا از براي ما تعبیر نمود هر یکي‌را موافقِ خوابَش تعبیر نمود (۱۳) و چنانکه او بما تعبیر نمود هم چنان واقع شده مرا بمَنْصَبِ من مقرّر نمود و اورا بر دار کشید *

(۱۴) پس فرعون فرستاد و یوسفرا خواند و اورا بتعجیل از چاه برآوردند پس خودرا تراشیده و تبدیلِ لباس نموده بفرعون آمد (۱۵) و فرعون بیوسف گفت که خوابیرا دیدم و آنرا تعبیر کنندهٔ نبود و من در بارهٔ تو خبری شنیدم که اگر خوابیرا بشنوی تعبیر توانی کرد * (۱۶) و یوسف بفرعون جواب داده گفت از آن من نیست خدا بفرعون جواب با سلامت بدهد * (۱۷) و فرعون بیوسف گفت که در خوابِ خود [دیدم] که اینك بکنارِ نهر ایستاده بودم (۱۸) و اینك هفت گاوِ فربه گوشتِ نیك اندام از نهر بر آمدند و در مرغزار میچریدند (۱۹) و اینك بعد از آنها هفت گاوِ دیگر زبون و بسیار بد منظر و لاغرگوشت بر آمدند که در تمامیٔ زمینِ مصریان بان زشتی هیچ ندیدم (۲۰) و گاوانِ لاغرِ زشت آن هفت گاوِ فربهِ اوّلینرا بلع نمودند (۲۱) و آنها در شکمِ اینها فرو رفتند امّا معلوم نشد فرو رفتنِ آنها در شکمِ اینها چنانچه صورتِ ایشان مثلِ اوّل زشت ماند بعد بیدار شدم (۲۲) و دیگر در خواب دیدم که اینك هفت خوشهٔ پُر و نیکو بر یك ساقه برآمدند (۲۳) و اینك هفت خوشهٔ افسردهٔ لاغرِ پژمرده شدهٔ ببادِ شرقی بعد از آنها روئیدند (۲۴) و این خوشههای لاغر آن هفت خوشههای نیکورا فرو بردند پس بدانایان گفتم امّا از برایم بیان کنندهٔ نبود * (۲۵) پس یوسف بفرعون گفت که خوابِ فرعون یکی است خدا بفرعون آنچه که میکند اعلام کرده است (۲۶) هفت گاوِ نیکو هفت سال است و هفت خوشهٔ نیکو نیز هفت سال است خواب یکیست (۲۷) و هفت گاوِ لاغرِ زشتی که بعد از آنها برآمدند هفت سال است و هفت خوشهٔ لاغرِ پژمردهٔ شدهٔ ببادِ شرقی نیز هفت سالِ قحطیست (۲۸) کلامی که بفرعون گفتهام این است که خدا بفرعون آنچه میکند نموده است (۲۹) اینك هفت سالِ فراوانیٔ بسیار در تمامیٔ زمینِ مصر میآید (۳۰) و بعد از آنها هفت سالِ قحطی بظهور خواهد آمد که تمامیٔ این فراوانی در زمینِ مصر فراموش خواهد شد و قحطی ولایترا تلف خواهد نمود (۳۱) و این فراوانی در زمین دانسته نخواهد شد بسببِ قحطی که بعد از آن واقع میشود زیراکه بسیار گران خواهد بود (۳۲) و نظر بمکرّر شدنِ خوابِ بفرعون دو بارهٔ از این است که فرمان از جانبِ خدا مقرّر است و خدا اینرا بزودی بجا خواهد آورد (۳۳) پس حال صلاح در آنست که فرعون یك مردِ زیرك و دانارا بنظر آورد و اورا ناظرِ زمینِ مصر سازد (۳۴) فرعون چنین بکند و ناظران بر زمین نصب نماید که در این هفت سالِ فراوانی خُمسِ زمینِ مصررا بگیرد (۳۵) و تمامیٔ مأکولاتِ این سالهای نیکوی آیندهرا جمع نمایند و غلّهرا در تحتِ دستِ فرعون ذخیره نمایند و مأکولاترا در شهرها نگاه دارند (۳۶) تا آنکه از برای ولایت این مأکولات ذخیره باشد بجهةِ هفت سالِ قحطی که در زمینِ مصر واقع خواهد شد مبادا که زمین از قحطی ضایع شود * (۳۷) و این سخن در نظرِ فرعون و در نظرِ تمامیٔ بندهگانش پسندیده آمد (۳۸) پس فرعون به بندهگانش فرمود که آیا امکان دارد که مثلِ این مرد که روحِ خدا در اوست یافت شود (۳۹) پس فرعون بیوسف گفت چونکه خدا تمامیٔ این خبررا بتو اعلام نموده است و مردِ زیرك و دانائی مثلِ تو پیدا نیست (۴۰) علی هذا پیشکارِ خانهام تو خواهی بود و تمامیٔ قومِ من محکومِ حکمِ تو خواهند شد و من همین بحسبِ تخت از تو

بزرگتر خواهم بود (۴۱) و دیگر فرعون بیوسف گفت که ببین ترا بزرگِ تمامیِ مصر گردانیدم (۴۲) و
فرعون انگشترینِ خودرا از دستِ خود در آورد و بدستِ یوسف گذاشت و هم اورا بکتانِ نازک ملبّس
ساخت و طوقِ زرّین بگردنش انداخت (۴۳) و اورا بعرّادهء دویمینِ خود سوار کرد و در حضورش ندا
کردند زانو بزنید و اورا حاکمِ تمامیِ مُلکِ مصر گردانید (۴۴) هم فرعون بیوسف گفت که من فرعونم و
بدونِ [اذنِ] تو کسی در تمامیِ مُلکِ مصر دستِ خود و پای خودرا نخواهد بر داشت (۴۵) و فرعون
یوسفرا صافنت پعنیح نام نهاد و اسنت دخترِ پوطی فرع کاهنِ اونرا به وی بزنی داد و یوسف بر
زمینِ مصر به سیر بیرون آمد * (۴۶) و یوسف هنگامِ ایستادنش در حضورِ فرعونِ ملکِ مصر سی ساله بود
پس یوسف از حضورِ فرعون بیرون آمده تمامیِ زمینِ مصررا گردید (۴۷) و در هفت سالِ فراوانی زمین
به پُریِ دستها محصولات آورد (۴۸) و هم تمامیِ مأکولاتِ هفت ساله‌ئیکه در زمینِ مصر بود جمع
کرد و غلّه‌را در شهرها گذاشت و غلّهء کشت‌زارهای اطرافِ هر شهررا در همان شهر گذاشت (۴۹) و یوسف
غلّهء بسیار بسیار مثلِ ریگِ دریا بحدّی که از حسابش باز ماند جمع نمود زیراکه بحساب نمی‌آمد *
(۵۰) و پیش از آمدنِ سالهای قحطی برای یوسف دو پسر زائیده شد که اسنت دخترِ پوطی فرع کاهنِ اون
ایشان‌را برای او تولید نمود (۵۱) و یوسف اسمِ اوّل‌زاده‌را منسّه نامید زیراکه گفت خدا مرا از تمامیِ
مشقّتِ خود و تمامیِ خانهء پدرم ناسی فرمود (۵۲) و اسمِ دویمین‌را اِفریم خواند زیراکه خدا مرا در
زمینِ مُصیبتم بارور گردانید * (۵۳) و هفت سالِ فراوانی که در زمینِ مصر بود به اِتمام رسید (۵۴) و هفت
سالِ قحطی به آمدن شروع نمود موافقِ گفتهء یوسف و قحطی در تمامیِ زمینها بود امّا در تمامیِ زمینِ
مصر نان بود (۵۵) نهایت اهلِ تمامیِ زمینِ مصر گرفتارِ قحطی شدند و قوم بفرعون برای نان فریاد نمودند
و فرعون بتمامیِ مصریان گفت که بیوسف بروید و هر چه شمارا فرماید بجا آورید (۵۶) و قحطی برروی
تمامیِ زمین اِستیلا یافت و یوسف تمامیِ انبارها مفتوح ساخت و بمصریان فروخت زیراکه قحطی در
زمینِ مصر پُرزور شد (۵۷) و اهالیِ تمامیِ زمینها بخصوصِ خریدنِ غلّه نزدِ یوسف بمصر می‌آمدند چونکه در
تمامیِ زمینها قحطی غالب آمد *

(فصلِ چهل و دویم مشتمل برسی و هشت آیه)

(۱) و یعقوب دانست که در مصر غلّه هست پس یعقوب به پسرانش گفت که بیکدیگر چرا مینگرید (۲) و
گفت اینک شنیدم که در مصر غله هست بآنجا فرود آئید و از آنجا بجهةِ ما بخرید تا زنده مانده نمیریم
(۳) پس ده برادرِ یوسف از برای خریدنِ غلّه بمصر فرود آمدند (۴) امّا یعقوب بنیامین برادرِ یوسف‌را با
برادرانش نفرستاد زیراکه گفت مبادا بلائی باو دوچار شود * (۵) و پسرانِ اِسرائیل در میانِ سایرِ رونده‌گان
بجهتِ خریدنِ غلّه رفتند زیراکه در زمینِ کنعن قحطی بود (۶) و یوسف بر زمین والی بود و فروشندهء
بتمامیِ خلقِ زمین او بود پس برادرانِ یوسف رسیدند و در حضورش روی بزمین خم شدند (۷) و یوسف

چونکه برادرانِ خودرا دید ایشانرا شناخت لیکن خودرا بر ایشان بیگانه‌وار نموده با ایشان با درشتي تکلّم
نمود و از ایشان پرسید که از کجا مي‌آئید ایشان گفتند از زمینِ کَنْعَنْ بخصوصِ خریدنِ مأکولات (٨) و یُوسُفْ
برادرانِ خودرا شناخت درحالتي که ایشان اورا نمیشناختند (٩) و یُوسُفْ خوابهائي که در بارهٔ ایشان
دیده بود بخاطر آورده بایشان گفت که شما جاسوسان اید و بجهتِ دیدنِ برهنه‌گيءِ زمین آمده اید
(١٠) ایشان ویرا گفتند که نَيْ اي آقایَم همین بنده‌گانَت بجهةِ خریدنِ مأکولات آمدند (١١) تماميءِ ما
پسرانِ یك مُرد ایم و ما مردمانِ صادق ایم و بنده‌گانَت جاسوس نیستند (١٢) و بایشان گفت که نَيْ
البتّه بخصوصِ دیدنِ برهنه‌گيءِ زمین آمده اید (١٣) و ایشان گفتند که بنده‌گانَت دوازده برادر پسرانِ یك
مرد در زمینِ کَنْعَنْ هستیم و اینك حال آن کوچك با پدرِ ماست و دیگري نا پیداست (١٤) و یُوسُفْ
بایشان گفت همین است که بشما گفتم هنگامِ گفتنَم که جاسوسان اید (١٥) باین طور تجربه کرده
خواهید شد بحیاتِ فَرْعَوْنْ [قَسَم] که از اینجا بیرون نخواهید رفت مگر اینکه برادرِ کوچك شما اینجا بیآید
(١٦) از میانِ خود یك نفررا بفرستید تا برادرِ شمارا بیآورد و شما محبوس خواهید ماند تا سخنانِ شما
تجربه شود که آیا راستي است با شما [یا نه] و اِلّا به حیاتِ فَرْعَوْنْ [قَسَم] که شما جاسوسان اید (١٧) پس
همهٔ ایشان‌را سه روز در زندان حبس کرد (١٨) و در روزِ سیّم یُوسُفْ بایشان فرمود این عمل‌را بکنید و
زنده بمانید چه من از خدا میترسم (١٩) اگر شما صادق میباشید یکي از برادرانِ شما در محبسِ خود
مُقیَّد باشد و شما بروید غلّه بجهتِ قحطيءِ خانه‌هايِ خودتان ببرید (٢٠) و برادرِ کوچك خودرا نزدِ من
بیآورید تا کلامِ شما مُحَقَّق شود و نه میرید پس چنین کردند (٢١) و ببکدیگر گفتند بدرستیکه در حقِّ
برادرِ خود گناهگار هستیم از اینکه تنگيءِ جانَش‌را هنگامِ التماس نمودنِ او بما دیدیم و از او نشنیدیم بنا
بر آن این تنگي برما مستولي شده است (٢٢) و رِءُوبِنْ ایشان‌را جواب داده گفت که آیا با شما صحبت
کرده نگفتم که به پسر ظلم نورزید و شما نشنیدید پس اینك خونِ او نیز از شما مؤاخذه شد (٢٣) و ایشان
ندانستند که یُوسُفْ فهمید زیراکه در میانِ ایشان ترجمان واسطه بود (٢٤) پس از ایشان رويِ خودرا بر
گردانید و گریست و بایشان باز آمده با ایشان سخن گفت و شِمْعُونْ‌را از میانِ ایشان برگرفته اورا
درحضورِ ایشان دربند نمود * (٢٥) و یُوسُفْ فرمود که جوالهايِ ایشان‌را از غلّه پُر کنید و نقدِ ایشان‌را بر
جوالِ هر کس برگردانید و توشهٔ راه‌را بایشان بدهید پس بایشان چنین عمل نمود (٢٦) و ایشان غلّه‌را
بر حمارهایِشان حمل نموده از آنجا روانه شدند (٢٧) و یکي از ایشان جوالِ خودرا باز نمود تا آنکه
خوراکي بحمارِ خود در منزل بدهد پس او نقدِ خودرا دید که اینك در دهنهٔ جوالَش میبود (٢٨) و به
برادرانِ خود گفت که نقدَم پس داده شده است و اینك در جوالِ منست آنگاه ایشان‌را جان برلب آمده
و ترسان به یك دیگر گفتند این چه باشد که خدا بما کرده است * (٢٩) پس به پدرِ خود یَعْقُوبْ
بزمینِ کَنْعَنْ رسیدند و هر چه بایشان واقع شد از برایش بیان کرده گفتند (٣٠) که آنمردِ واليءِ زمین با
ما بدرشتي گفت و مارا جاسوسانِ زمین محسوب کرد (٣١) و باو گفتیم که ما صادقیم جاسوسان نیستیم

(۳۲) دوازده برادر پسرانِ پدرِ خود هستیم یکي ناپیدا و آن کوچك حال در زمینِ کَنْعَنْ با پدرِ ماست (۳۳) و آنمرد والیء زمین بما گفت از این خواهم دانست که شما راستگو مي‌باشید که یکي از برادرانِ خودرا نزدِ من واگذارید و از براي قحطيء خانه‌هاي خود غلّه‌را گرفته روانه شوید (۳۴) و برادرِ کوچكِ خودرا بمن بیاورید آنگاه خواهم دانست که شما جاسوس نیستید و صادق خواهید بود بعد برادرِ شمارا بشما خواهم داد و شما درین ولایت تجارت خواهید کرد (۳۵) و واقع شد هنگامِ خالي کردنِ جوالهایِشان که اینك کیسهء نقدِ هرکس در جوالش بود و کیسهء نقدِ خودشان‌را که دیدند ایشان و هم پدرِ ایشان ترسناك شدند (۳۶) پس پدرِ ایشان یَعْقُوبْ بایشان گفت که مرا بي اولاد کردید یُوسُفْ نیست و شِمْعُونْ نیست و بِنْیامِینْ‌را نیز میخواهید بگیرید تماميء این حادثه‌ها بر من واقع شده است (۳۷) آنگاه رِئُوبِنْ به پدرِ خود متکلّم شده گفت که اگر اورا به تو باز پس نیآورم این دو پسرِ مرا بُکش اورا بدستِ من بسپار که من اورا بتو باز پس مي‌آورم (۳۸) و [یَعْقُوبْ] گفت که پسرِ من با شما نخواهد آمد زیراکه برادرش مُرده است و او بتنها باقي مانده است و اگر براهي که میروید بلائي باو واقع شود البتّه مویهاي سفیدِ مرا باندوه بقبر فرود خواهید آورد *

(فصلِ چهل و سیوم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و قحطي در زمین با شدّت بود (۲) و واقع شد بعد از آنیکه خوردنِ غلّه که از مِصْرْ آورده بودند باتمام رسانیدند این که پدرِ ایشان بایشان گفت بارِ دیگر بروید و اندك آذوقهء از براي ما بخرید (۳) پس یِهُوداهْ باو متکلّم شده گفت که آن مرد صریحاً بما بیان کرده گفت که روي مرا نخواهید دید سواي اینکه برادرِ شما با شما باشد (۴) اگر برادرِ مارا با ما بفرستي روانه شده غلّه‌را از برایَت میخریم (۵) امّا اگر اورا نفرستي نمیرویم زانروکه آن مرد بما گفت اگر برادرِ شما با شما نباشد روي مرا نخواهید دید (۶) و اِسْرائِیلْ گفت با من چرا به بَدي رفتار نموده بآنمرد گفتید که شمارا دیگر برادري هست (۷) ایشان گفتند که آنمرد در بارهء ما و در بارهٔ خویشاوندانِ ما مفصلاً استفسار نموده گفت که آیا پدرِ شما تا حال زنده است و شمارا برادري هست و ما اورا موافقِ مضمونِ اینکلام بیان کردیم آیا بیقین مي‌توانستیم دانست که او خواهد گفت برادرِ خودرا بمن آورید (۸) و یِهُوداهْ بپدرِ خود اِسْرائِیلْ گفت که این جوان‌را با من بفرستي که برخاسته روانه شویم تا ما و هم تو و هم اطفالِ ما زنده مانده نمیریم (۹) من از برایَش ضامن میشوم اورا از دستِ من بطلب اگر اورا باز نیآورده در پیشَت حاضر ننمایم بتو در تماميء آیّام گناهکار میشوم (۱۰) زیراکه اگر تأخیر نمي‌نمودیم یقین مرتبهء دویمین بر میگردیدیم (۱۱) و پدرِ ایشان اِسْرائِیلْ بایشان گفت حال اگر چنین است این [قسم] بکنید که از میوه‌هاي برگزیدهٔ این زمین در جوالهاي خود برگیرید و پیشکش بآنمرد قدري بَلَسان و قدري عسل و اَدْویه‌جات و مُرِّ صافي و فندق و بادام بردارید (۱۲) نقدِ مضاعفي بدستِ خود بگیرید و هم نقدي که در دهانِ جوالهاي شما باز داده شده بود در دستِ خود پس

ببرید بلکه سهوي شده باشد (۱۳) پس برادرِ خودرا گرفته بر خیزید و بآنمرد برگردید (۱۴) و خداي قدیر شمارا درحضورِ آنمرد عنایت دهد تا برادرِ دیگرِ شما و هم بِنیامِین‌را پس بفرستد و من اگر باید که بي ولد شوم میشوم * (۱۵) پس مردمان پیشکش‌را گرفتند و نقدِ مضاعف‌را بدستِ خود با بِنیامِین گرفتند و برخاستند و بمِصر فرود آمده درحضورِ یُوسُف استادند (۱۶) و یُوسُف بِنیامِین‌را هنگامي که با ایشان دید بناظرِ خانهٔ خود گفت که این مردمان‌را بخانه ببر و کُشتَنیهارا بکُش و حاضر نما که وقتِ ظُهر این مردمان با من خواهند خورد (۱۷) پس آن مرد به نحوِي که یُوسُف امر فرمود کرد و آنمرد آن کسان‌را بخانهٔ یُوسُف درآورد (۱۸) و آن مردمان هنگامي که بخانهٔ یُوسُف آورده شدند مخوف گشته گفتند که بسببِ نقدي که اوّلاً درجوالهاي ما آورده شد ماها آورده شده‌ایم تا آنکه به ما بهانه یافته به ما هجوم آورد و مارا بجهةِ بندهگي بگیرد و همچنین حمارانِ مارا (۱۹) پس پیشِ آن شخص که ناظرِ خانهٔ یُوسُف بود آمدند و درِدرِ خانه با او متکلّم شدند (۲۰) وگفتند که اي آقا حقیقةً در اوّل ما بجهةِ خریدنِ آذوقه فرود آمدیم (۲۱) و واقع شد هنگامي که بمنزل آمدیم که جوالهاي خودرا کشودیم و اینك نقدِ هرکس بدهانِ جوالش بود و نقدِ ما بوزنِ کاملش بود و آنرا بدستِ خود باز آورده‌ایم (۲۲) و نقدِ دیگر از براي خریدنِ آذوقه بدستِ خود آورده‌ایم نمیدانیم که بود که نقدِ مارا در جوالهاي ما گذاشت (۲۳) او دیگرگفت که بسلامت باشید و مترسید خداي شما و خداي پدرِ شما بشما دفینه‌را در جوالهاي شما ارزاني داشته است نقدِ شما بمن رسید پس شِمعون‌را نزدِ ایشان بر آورد * (۲۴) و آنمرد آنمردمان‌را بخانهٔ یُوسُف در آورد و آب بایشان داد که پایهاي خودشان‌را شُستشو نمودند و هم علوفه بحمارانِ ایشان داد (۲۵) و قبل از آنیکه یُوسُف بوقتِ ظُهر بیآید پیشکش‌را حاضر ساختند چونکه شنیده بودند که نان‌را در آنجا خواهند خورد (۲۶) و یُوسُف بخانه آمد و ایشان پیشکش‌را که در دستِ ایشان بود بخانه بجهةِ او حاضر نمودند و اورا بسوي زمین خم شدند (۲۷) و او سلامتيِ ایشان‌را پرسیده گفت که آیا پدرِ شما پیر مردي که در باره‌اش گفته بودید بسلامت است آیا تا بحال زنده است (۲۸) و ایشان جواب گفتند که بنده‌آت پدرِ ما بسلامت است و تا بحال زنده است و هم خم شده کرنش نمودند (۲۹) و [یُوسُف] چشمانِ خودرا برداشته برادرَش بِنیامِین پسرِ مادرَش‌را دید وگفت که آیا برادرِ کوچكِ شما که در بارهٔاو بمن میگفتید اینست وگفت که اي پسرَم خدا بتو مرحمت فرماید (۳۰) و یُوسُف از اینکه خونش از براي برادرَش بجوش آمده بود تعجیل نموده جاي گریستن خواست و بخلوت خانه درآمده در آنجا گریست (۳۱) و روي خودرا شُستشو داده بیرون آمد و خودرا ضبط نموده گفت که طعام‌را بگذرید (۳۲) و باُو جدا و بایشان جدا و بمِصریاني که بهمراهَش خوردند جدا گذاشتند زیراکه مِصریان با عِبرانیان نان خوردن‌را قادر نبودند چونکه براي مِصریان این مکروه بود (۳۳) پس درحضورَش نشستند اوّل‌زاده موافقِ بَکُوریّتَش وکوچك موافقِ کوچکیَش وآنمردمان بیکدیگر تعجّب مینمودند (۳۴) و او حصّه‌هارا برگرفته از نزدِ خود بایشان فرستاد و حصّهٔ بِنیامِین از حصّهٔ هر یك از ایشان پنج مساوي بود و نوشیدند و با او خوشدل شدند *

(فصلِ چهل و چهارم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) پس بشخصي که ناظرِ خانه‌اش بود امر فرموده گفت که جوالهاي این مردمان‌را از آذوقه‌ها هر آنچه که بتوانند برد پُرکن و نقدِ هرکس‌را بدهانِ جوالَش گذار (۲) و جامِ من یعني جامِ نقره‌ء مرا بدهانِ جوالِ برادرِ کهترین بگذار با نقدِ غلّه‌ء او پس موافقِ کلامِ یُوسِفْ که گفته بود عمل نمود * (۳) و هنگامِ طلوعِ صبح آنمردمان رها کرده شدند ایشان و هم حمارانِ ایشان (۴) و هنگامي که از شهر بیرون آمده چندان هم دور نشده بودند یُوسِفْ بناظرِ خانه‌ء خود گفت بر خیز و آنمردمان‌را تعاقب نما و بعد از رسیدنت بایشان ایشانرا بگو که چرا بدي بجاي نیکي کردید (۵) آیا جامي که آقایَم از آن مینوشد و با او تفأّل مینماید این نیست این کار که کردید بد است (۶) پس بایشان رسیده این سخنان‌را بایشان گفت (۷) و ایشان ویرا گفتند که آقایَم مثلِ این سخنان‌را چرا مي‌گوید حاشا از بنده‌گانَت که مثلِ این کار کنند (۸) اینك نقدي که در دهانِ جوالهاي خود یافتیم از زمینِ کَنْعَنْ از برایَت واپس آوردیم پس چگونه میشود که از خانه‌ء آقایَت نقره و یا طلا دزدیده باشیم (۹) از بنده‌گانَت هر کس که نزدِ او یافت شود بمیرد و ما نیز بنده‌گانِ آقایَم بشویم (۱۰) و او دیگر گفت که اکنون موافقِ کلامِ شما چنین باشد و کسي که با او یافت شود بنده‌ء من باشد و شما بي تقصیر باشید (۱۱) پس هر کس جوالِ خودرا تعجیل نموده بزمین فرود آورد و هر کس جوالِ خودرا کشود (۱۲) و [ناظر] تفحّص کرده آغاز از بزرگ و انجام از کوچك نمود و جام در جوالِ بِنْیامِین یافت شد * (۱۳) آنگاه جامه‌هاي خودرا دریدند و هر کس حمارِ خودرا بار کرده بشهر برگشتند (۱۴) و یِهُودَاهْ و برادرانَش بخانه‌ء یُوسِفْ آمدند درحالتي که او هنوز در آنجا بود و در حضورَش بزمین افتادند (۱۵) و یُوسِفْ بایشان گفت که این چه کار است که کرده اید آیا ندانسته اید که مردِ مثلِ مني البته تفأّل خواهد نمود (۱۶) یِهُودَاهْ گفت که به آقایَم چه بگوئیم و چه تکلّم نمائیم و خودرا چه گونه صادق شماریم خدا گناهِ بنده‌گانَت‌را بظهور آورده است اینك بنده‌گانِ آقایَم هستیم هم ما و هم کسي که جام بنزدَش یافت شده است (۱۷) و او دیگر گفت حاشا از من که مثلِ این کار بکنم کسي که جام بنزدَش یافت شد او بنده‌ء من خواهد بود و شما بنزدِ پدرِ خود بسلامت برگردید * (۱۸) آنگاه یِهُودَاهْ ویرا نزدیك آمده گفت آوخ اي آقایَم تمنّا اینکه بنده‌اَت سخني در گوشِ آقایَم بگوید و غضبَت به بنده‌اَت نگیرد زیرا چنانکه فِرْعَوْنْ است همچنان توئي (۱۹) آقایَم بنده‌گانِ خودرا بدین مضمون پرسید که شمارا پدر یا برادري هست (۲۰) ما دیگر بآقایَم گفتیم که مارا پدرِ پیري هست و هم پسرِ کوچك در پیریَش هست که برادرَش مُرده است و او از مادرَش تنها باقي است و پدرَش اورا دوست میدارد (۲۱) و تو به بنده‌گانَت گفتي که اورا نزدِ من فرود آورید تا آنکه چشمانِ خودرا باو بدوزم (۲۲) و ما بآقایَم گفتیم که آن جوان نتواند که پدرِ خودرا واگذارد زیراکه اگر پدرَش‌را واگذارد میمیرد (۲۳) و به بنده‌گانَت گفتي که اگر برادرِ کوچكِ شما با شما نیاید روي مرا دیگر نتوانید دید (۲۴) پس واقع شد هنگامي که بنزدِ بنده‌اَت پدرِ خود رفتیم و سخنانِ آقاي خودرا

باو بیان کردیم (۲۵) این که پدرِ ما گفت که باز بروید و اندك اذوقه از برای ما بخرید (۲۶) و ما گفتیم نمیتوانیم رفت پس اگر برادرِ کوچكِ ما با ما باشد آنگاه توانیم رفت زیراکه روي آنمردرا نتوانیم دید مگر اینکه برادرِ کوچكِ ما با ما باشد (۲۷) و پدرم بندهأت بما گفت میدانید که زنِ من دو پسر از برایم زائید (۲۸) و یکي از نزدِ من رفت و گفتم البتّه دریده شده است و تا حال اورا ندیدم (۲۹) و اگر این‌را هم از من بگیرید و بلائي باو عارض شود مویهاي سفیدِ مرا با غم بقبر فرود خواهید آورد (۳۰) و حال وقتي که بنزدِ بندهأت پدرم برسم اگرکه پسر با ما نباشد چونکه جانش بجانِ او بسته است (۳۱) آنگاه واقع میشود که بمحضِ دیدنش که پسر نیست آنکه میمیرد و بندگانت موي سفیدِ بندهأت پدرِ مارا با غم بقبر فرود خواهیم آورد (۳۲) چونکه بندهأت در بابِ پسر نزدِ پدرم ضامن شده گفتم که اگر اورا بتو باز نیاورم در تماميِ ایّام بپدرم مقصّر باشم (۳۳) پس حال تمنّا اینکه بندهأت در جاي پسر بندهء آقایم شده بمانم و پسر با برادرانش برود (۳۴) زیراکه اگر پسر با من نباشد بپدرم چگونه میروم مبادا بلائي که بپدرم واقع میشود به بینم *

(فصلِ چهل و پنجم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و چونکه یوسف پیشِ تماميِ کساني که در حضورش مي ایستادند خودرا نتوانست ضبط کرد فریاد کرد که هر کس‌را از پیشم اخراج نمائید و کسي در حضورش نماند حیني که یوسف خودرا به برادرانش معلوم ساخت (۲) و باوازِ بلند گریست که هم مصریان و هم اهلِ بیتِ فرعون شنیدند (۳) و یوسف به برادرانِ خود گفت که من یوسفم آیا پدرم هنوز زنده است و برادرانش باو جواب نتوانستند داد زیرا که درحضورش مشوّش بودند (۴) و یوسف ببرادرانش گفت که حال بمن نزدیك آئید پس نزدیك آمدند و او دیگر گفت که من برادرِ شما یوسفم که مرا بمصر فروختید (۵) و حال رنجیده نشوید و در نظرِ شما ناخوش نیاید که مرا باینجا فروختید چه خدا از براي حفظِ حیات مرا از پیشِ روي شما باینجا فرستاده است (۶) زیراکه حال دو سال است که قحطي در زمین است و هنوز پنج سال باقي ماند که کِشتن و درویدن نخواهد شد (۷) و خدا مرا در پیشِ روي شما فرستاده است تا آنکه بجهةِ شما اعقابي در زمین باقي گذارم و شمارا بنجاتِ عظیمي حیات دهم (۸) و حال شما نیستید که مرا باینجا فرستاده اید بلکه خداست که مرا براي فرعون پدر و هم براي تماميِ خانمانش والي و هم بر تماميِ زمینِ مصر مسلّط گردانید (۹) بشتابید و نزدِ پدرم رفته ویرا بگوئید که پسرت یوسف چنین میگوید که خدا مرا واليِ تماميِ مصر ساخته است بسوي من فرود آي تأخیر منما (۱۰) و در زمینِ گوشن ساکن شو تا بمن نزدیك شوي تو و پسرانت و پسرانِ پسرانت و گوسفندان و گاوانت و هرچه مایملكِ تست (۱۱) که ترا در آنجا خواهم پرورید زیراکه از قحطي هنوز پنج سال باقیست مباداکه تو و خاندانت و تماميِ متعلّقانت فقیر شوید (۱۲) و اینك چشمانِ شما و چشمانِ برادرم بنیامین مي بینند که دهانِ من است که بشما تلفّظ مي نماید (۱۳) و بپدرم

تماميء شوکتم‌را در مصر و هرچه که دیده اید بیان کنید و بشتابید و پدرم‌را باینجا فرود آورید (۱۴) پس بگردنِ برادرِ خود بنیامین بپیچیده گریست و بنیامین نیز بگردنش گریست (۱۵) و هم تماميء برادرانش‌را بوسیده پیشِ ایشان گریست و بعد از آن برادرانش با وي صحبت کردند * (۱۶) پس این خبر بخانهء فرعون بدین مضمون مسموع شد که برادرانِ یوسف آمده اند و در نظرِ فرعون و هم در نظرِ بندگانش خوش آمد (۱۷) و فرعون بیوسف گفت که به برادرانت بگو که چنین عمل نمائید مرکبهاي خودرا بارکرده و راهي شده بزمینِ کنعان برگردید (۱۸) و پدرِ خود و خانمانِ خودتان‌را گرفته بمن بیائید و نیکوئيء زمینِ مصررا بشما میدهم که از فربهيء زمین بخورید (۱۹) و تو مأموري که این‌را بکنید از زمینِ مصر بجهةِ بچگان و زنانِ خود عرّاده‌ها بگیرید و پدرِ خودرا برداشته بیائید (۲۰) و چشمانِ شما بر احمال و اثقالِ خود نگران نباشد زیراکه نیکوئيء تماميء زمینِ مصر از آنِ شماست * (۲۱) و پسرانِ اسرائیل چنین کردند و یوسف موافقِ فرمانِ فرعون عرّاده‌ها بایشان داد و نیز توشهء راه بایشان ارزاني داشت (۲۲) و بتماميء ایشان فرداً فرداً جامه‌هاي عوض کردني داد و به بنیامین سي صد مثقال نقره و پنج جامهء عوض کردني داد (۲۳) و بپدرش بهمین قدر فرستاد [یعني] ده حمارِ بارکرده شدهء بنفایسِ مصر و ده حمارِ مادهء بار شدهء با غلّه و نان و اذوقهء راه بجهةِ پدرش (۲۴) پس برادرانِ خودرا رها نمود که روانه شدند و بایشان گفت که در راه بهیجان نیائید * (۲۵) و از مصر بر آمده بپدرِ خود یعقوب بزمینِ کنعان در آمدند (۲۶) و اورا بیان کرده گفتند که یوسف تا حال در حیات است و واليء تماميء زمینِ مصر است آنگاه دلِ او بي حس شد زیراکه ایشان‌را باور نکرد (۲۷) و اورا تماميء سخناني که یوسف بایشان القا کرده بود نقل نمودند و هنگامِ دیدنش عرّاده‌هائي‌را که یوسف بجهةِ آوردنش فرستاده بود روحِ یعقوب پدرِ ایشان زنده شد (۲۸) و اسرائیل گفت همین بمن بس است پسرم یوسف هنوز زنده است که روانه شده پیش از مردنم اورا به بینم *

(فصلِ چهل و ششم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و اسرائیل با هر آنچه داشت کوچیده به بئیرِ* شبع آمد و ذبایح بخداي پدرش اسحق ذبح نمود
(۲) پس خدا باسرائیل در رویاهاي شبانه متکلّم شده گفت اي یعقوب یعقوب او گفت حاضرم (۳) پس
فرمود منم خدا خداي پدرت از فرود آمدن بمصر خوف مدار چه در آنجا ترا امّتيء عظیم خواهم *نمود
(۴) با تو بمصر فرود مي‌آیم و ترا البتّه بیرون مي آورم و یوسف دستِ خودرا بچشمانت خواهد گذارد
(۵) پس یعقوب از بئیرِ شبع برخاست و پسرانِ اسرائیل پدرِ خود یعقوب و اطفال و زنانِ خودرا بعرّاده‌هائي
که فرعون از براي آوردنِ اورا فرستاده بود برداشتند (۶) و مواشيء خودشان و اموالي‌را که در زمینِ کنعان
تحصیل کرده بودند برگرفته یعقوب با تماميء ذریّه‌اش‌را بهمراهش بزمینِ مصر در آمدند (۷) و پسرانش‌را او
با پسرانِ پسرانش بهمراهش با دخترانش و دخترانِ پسرانش و تماميء ذریّه‌اش‌را باتّفاقِ خود بمصر آورد *
(۸) و اسامیء پسرانِ اسرائیل که بمصر آمدند اینانند یعقوب و پسرانش اوّلزادهء یعقوب رؤبین (۹) و

پسرانِ رءُوبن حنوك و فلّو و حصرون و كرمي (۱۰) و پسرانِ شمعون يموئيل و يامين و اوهد و ياكين
و صوحر و شاءول پسرِ كنعنيه (۱۱) و پسرانِ ليوي گرشون و قهات و مراري (۱۲) و پسرانِ يهوداه عير و
اونان و شيلاه و پرص و زرح امّا عير و اونان در زمينِ كنعن مردند و پسرانِ پرص نيز حصرون و حمول
بودند (۱۳) و پسرانِ يسّاكار تولاع و فوّاه و يوب و شمرون (۱۴) و پسرانِ زبولون سرد و ايلون و يحلئيل
(۱۵) اينان پسرانِ لياه‌اند كه ايشان‌را در پدّن‌ارم با دخترش ديناه بجهةِ يعقوب زائيد تماميءِ نفوس از
پسران و دخترانش سي و سه نفر بودند (۱۶) و پسرانِ گاد صفيون و حگّي و شوني و اصبون و عيري و
ارودي و ارئيلي (۱۷) و پسرانِ اشير يمناه و يشواه و يشوي و بريعاه و خواهرِ ايشان سرح و پسرانِ
بريعاه حبر و ملكي ئيل (۱۸) و اينانند پسرانِ زلپاه كه لابان بدخترِ خود لياه داده بود كه از براي
يعقوب اينهارا تولّد نمود [تماميْ] شانزده نفر (۱۹) و پسرانِ راحيل زنِ يعقوب يوسف و بنيامين (۲۰) و
بيوسف در زمينِ مصر منسّه و افريم زائيده شدند كه ايشان‌را اسنث دخترِ پوطي فرع كاهنِ اون براي او
زائيد (۲۱) و پسرانِ بنيامين بلع و بكر و اشبيل و گيرا و نعمان و ايحي و روش و مپيم و حپيم و ارد
(۲۲) اينانند پسرانِ راحيل كه بجهةِ يعقوب زائيده شدند تماميءِ نفوس چهارده نفر (۲۳) و [از] پسرانِ
دان حشيم بود (۲۴) و پسرانِ نفتالي يحصئيل و گوني و يصر و شلّيم (۲۵) و اينانند پسرانِ بلهاه كه لابان
بدخترِ خود راحيل داد كه آنهارا بجهةِ يعقوب زائيد تماميءِ نفوس هفت نفر * (۲۶) و تماميءِ نفوس كه با
يعقوب بمصر آمدند كه، از صلبِ او بيرون آمدند سواي زنانِ پسرانِ يعقوب تماميءِ آن نفوس شصت و
شش نفر (۲۷) و پسرانِ يوسف كه از برايش در مصر زائيده شدند دو نفر بود پس تماميءِ نفوسِ خاندانِ
يعقوب كه بمصر آمده بودند هفتاد نفر بود (۲۸) و [يعقوب] يهوداه‌را پيش از خودش بيوسف فرستاد تا
آنكه اورا بگوشن هدايت نمايد و بزمينِ گوشن آمدند (۲۹) و يوسف عرّاده‌اش‌را بست و باستقبالِ پدرش
اسرائيل بگوشن برآمد و هنگامي كه اورا ديد بگردنش بپيچيد و مدّتي بگردنش گريست (۳۰) و اسرائيل
بيوسف گفت حال بميرم بعد از اينكه روي ترا ديدم چونكه تا حال تو زنده‌ءِ (۳۱) و يوسف ببرادرانش
و بخانواده‌ء پدرش گفت كه ميروم تا آنكه بفرعون خبر بدهم و اورا بگويم كه برادرانم و خانواده‌ء پدرم كه
در زمينِ كنعن بودند بنزدِ من آمده‌اند (۳۲) و اين مردمان راعيانِ گوسفندان اند زيراكه صاحبانِ
مواشيند و گوسفندان و گاوان و تماميءِ مايملكِ خودرا آورده‌اند (۳۳) و چنين شود هنگامي كه فرعون شمارا
طلب مينمايد و ميگويد كه كسبِ شما چيست (۳۴) آنگاه بگوئيد كه بنده‌گانت از عهدِ شبابِ خود تا حال
هم ما و هم آباي ما راعيانِ مواشي هستيم تا آنكه در زمينِ گوشن ساكن شويد زيراكه هر شبانِ گوسفند
مكروهِ مصريان است *

(فصلِ چهل و هفتم مشتمل برسي و يك آيه)

(۱) پس يوسف آمد و بفرعون خبر داده گفت پدرم و برادرانم با گوسفندان و گلّه‌ها و تماميءِ مايملكِ

ایشان از زمینِ کَنعَن آمدند و اینك در زمینِ گُوشِن اند (۲) و بعضي از برادرانِ خود یعني پنج نفر برگرفت و
ایشان‌را در حضورِ فَرعَون حاضر ساخت (۳) و فَرعَون ببرادرانِ او گفت که صنعتِ شما چیست ایشان بفَرعَون
گفتند که بنده‌گانِ تو راعیانِ گوسفند هستیم هم ما و هم پدرانِ ما (۴) و دیگر بفَرعَون گفتند که باین زمین
بجهتِ سکونت آمده‌ایم بسببِ اینکه از براي گلّه‌هاي بنده‌گانِ تو مَرتَعي نیست چونکه در زمینِ کَنعَن قحطي
با شدّت است حال تمنّا اینکه بنده‌گانت در زمینِ گُوشِن ساکن شوند (۵) و فَرعَون با یوسف
متکلّم شده گفت که پدرت و برادرانت بنزدِ تو آمده‌اند (۶) زمینِ مِصر در حضورِ تُست در بهترینِ
زمین پدر و برادرانت‌را ساکن گردان یعني در زمینِ گُوشِن ساکن شوند و اگر ترا معلوم است
که در میانِ ایشان مردانِ هنرمند باشند آنهارا سرکارِ مواشيء من بکن * (۷) پس یوسف پدرش یعقوب‌را
آورده اورا در حضورِ فَرعَون حاضر نمود و یعقوب فَرعَون‌را دعاي خیر نمود (۸) و فَرعَون بیعقوب گفت که
ایّامِ سالهاي عمرت چند است (۹) و یعقوب بفَرعَون گفت که ایّامِ سالهاي سیاحتم یکصد و سي سال است
ایّامِ سالهاي زندگانيء من اندك و پر مصیبت و به ایّامِ سالهاي آبایم در ایّامِ سیاحتِ ایشان نرسیده است
(۱۰) و یعقوب فَرعَون‌را دعاي خیر نموده از حضورِ فَرعَون بیرون آمد (۱۱) پس یوسف پدرش و برادرانش‌را
سکونت داده مِلکي‌را در زمینِ مِصر در بهترینِ زمین در زمینِ رَعمسیس موافقِ فرمانِ فَرعَون بخشید (۱۲) و
یوسف پدرش و برادرانش و تماميء خانواده‌اَش‌را موافقِ عیالِ ایشان بنان پرورانید * (۱۳) و در تماميء
زمین نان موجود نبود زیراکه قحطي بسیار شدید بود و زمینِ مِصر و زمینِ کَنعَن از قحطي ویران‌ماند (۱۴) و
یوسف تماميء نقودیکه در زمینِ مِصر و زمینِ کَنعَن یافت مي‌شد در عوضِ غلّه‌ئیکه میخریدند جمع کرد و
یوسف آن نقودرا بخانهٔ فَرعَون آورد (۱۵) و بعد از تمام شدنِ نقدینه در زمینِ مِصر و زمینِ کَنعَن تماميء
مِصریان نزدِ یوسف آمده گفتند که بما نان بده چرا بجهتِ نبودنِ نقد در حضورِ تو بمیریم (۱۶) و یوسف گفت
که اگر نقدینهٔ شما نماند مواشيء خودرا بدهید که در عوضِ مواشيء شما نان بشما خواهم داد (۱۷) پس
مواشيء خودرا نزدِ یوسف آوردند و یوسف بعوضِ اسبان و گلّه‌هاي گوسفند و گلّه‌هاي گاو و حماران
بایشان نان داد و در آنسال بواسطهٔ همگيء مواشيء ایشان ایشان‌را پرورانید * (۱۸) و بعد از تمام
شدنِ آنسال در سالِ دویم نزدِ او آمده باو گفتند که از آقایم پنهان نمیکنیم که في الحقیقه نقدِ ما تمام شد
و گلّه‌هاي بهایم از آنِ آقايِ ماست و حال در حضورِ آقايِ ما زیاده از اجسامِ ما و زمینِ ما چیزي باقي
نیست (۱۹) چرا در مدّ نظرت هم ما و هم [اهلِ] زمینِ ما بمیریم پس مارا و زمینِ مارا بنان بخر که ما و
زمینِ ما بندهٔ فَرعَون بشویم نهایت تخم بما بده که زنده مانده نمیریم و زمین ویران نماند (۲۰) پس
یوسف تماميء زمینِ مِصررا بجهتِ فَرعَون خرید زیراکه مِصریان از اینکه قحطي بر ایشان غلبه کرد هر کس
مزرعهٔ خودرا فروخت و زمین از فَرعَون شد (۲۱) و خلق‌را در شهرها کوچانید از این سرحدّ تا بسرحدّ
دیگرِ مِصر (۲۲) همین زمینِ کاهنان‌را نخرید بسببِ اینکه حصّهٔ معیّني از جانبِ فَرعَون بکاهنان مي‌رسید و آن
حصّهٔ معیّني‌را که فَرعَون بایشان داده بود میخوردند از آن جهت زمینِ خودرا نفروختند (۲۳) و یوسف

بخلق گفت که اینك امروز شمارا و زمینِ شمارا بجههٔ فرعون خریدم اینك از براي شما تخم که در زمین بکارید (۲۴) و مقرّر است از محصولاتش خُمسي بفرعون بدهید و چهار حصّه از شماست تا آنکه زمین‌را زراعت نمائید بجههٔ خوردنِ شما و اهلِ خانهٔ شما و بچه‌گانِ شما آذوقه باشد (۲۵) و ایشان گفتند که مارا زنده نگاه داشتي و تمنّا آنکه در نظرِ آقایم التفات یابیم که بنده‌گانِ فرعون خواهیم شد (۲۶) و یوسف این‌را تا بامروز بزمینِ مصر قانوني گذارد که خُمس بفرعون داده شود جز زمینِ کاهنان بتنها که از فرعون نبود * (۲۷) و اِسرائیل در زمینِ مصر بسرحدّ گوشن ساکن شد و مِلکها در آن گرفته بارور و زیاده شدند (۲۸) و یعقوب در زمینِ مصر هفده سال زنده‌گي نمود و ایّامِ سالهاي عمرِ یعقوب یکصد و چهل و هفت سال بود (۲۹) و هنگامِ مردنِ اِسرائیل نزدیك شده پسرِ خود یوسف‌را آواز کرد و اورا گفت چونکه در نظرت التفات یافتم لکنون دستت‌را بزیرِ رانم بگذار و احسان و حقیقت بمن نماي تمنّا اینکه مرا در مصر دفن ننمائي (۳۰) با پدرانم بخوابم و مرا از مصر برداري و مرا در مزارِ ایشان مدفون بسازي و [یوسف] گفت که موافقِ کلامت خواهم کرد (۳۱) و [اِسرائیل] گفت که بمن سوگند بخور که او برایش سوگند خورد و اِسرائیل بسرِ بستر خم شد *

(فصلِ چهل و هشتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و بعد ازین مقدمات واقع شد که بیوسف گفته شد که اینك پدرت بیمار است و او دو پسرش مَنسّه و اِفریم‌را بهمراهش گرفت (۲) و یعقوب‌را بدین مضمون گفته شد که اینك پسرت یوسف بنزدِ تو مي آید و اِسرائیل خویشتن‌را تقویت داده بر بستر نشست (۳) و یعقوب بیوسف گفت خداي قدیر در لوز در ولایتِ کنعن بمن نمودار شد و بمن برکت داد (۴) و بمن گفت که اینك ترا بارور و بسیار میگردانم و ترا صاحبِ جماعتِ اُمّتها میسازم و این زمین‌را بذریّهٔ تو بعد از تو بجههٔ میراثِ ابدي خواهم داد (۵) پس حال دو پسرانت که قبل از آمدنم بنزدِ تو در مصر از برایت بزمینِ مصر زائیده شدند یعني اِفریم و مَنسّه از من اند مثلِ رِؤوبن و شِمعون از من خواهند شد (۶) و اولادِ تو که بعد از ایشان تولید نمائي از تو خواهند بود و در اِرثِ خود موافقِ اسمِ برادرانِ خود مسمّي خواهند شد (۷) و هنگامي که من از پدّن در زمینِ کنعن بسرِ راه درجائي که تا رسیدن باِفراث بقدرِ یك میل مانده بود پیشم راحیل وفات یافت و اورا در آنجا براهِ اِفراث که بیت‌لحم است مدفون ساختم * (۸) و اِسرائیل پسرانِ یوسف‌را بنظر آورده گفت که اینان کیان اند (۹) یوسف بپدرش گفت که اینان پسرانِ من اند که خدا بمن اینجا داده است [یعقوب] گفت تمنّا اینکه ایشان‌را نزدِ من بیاوري تا ایشان‌را دعاي خیر نمایم (۱۰) و چشمانِ اِسرائیل از پیري بي نور بود که نتوانست دیدن پس او ایشان‌را نزدیكِ وي آورد و ایشان‌را بوسید و در بغل گرفت (۱۱) و اِسرائیل بیوسف گفت گمان نمیکردم که روي ترا خواهم دید و اینك خدا ذریّهٔ ترا نیز بمن نموده است (۱۲) و یوسف ایشان‌را از زانویش بر آورد و رو بزمین خم شد (۱۳) و یوسف ایشان هر دورا گرفته اِفریم‌را بدستِ راستش برابرِ دستِ چپِ اِسرائیل و مَنسّه‌را بدستِ چپش

برابرِ دستِ راستِ اِسْرائِیْلْ گذاشت و باو نزدیك آورد (۱۴) و اِسْرائِیْلْ دستِ راستِ خودرا بلند کرد و
آن‌را بسَرِ اِفْرَیِمْ پسرِ کوچك و دستِ چپش‌را بسرِ مَنَسّهْ گذاشت بلکه دستهاي خودرا حکمةً چنین گذاشت
چونکه مَنَسّهْ اوّل زاده بود * (۱۵) و بیوسفْ دعاي خیر نموده گفت آنخداي که اِبْراهِیْمْ و اِسْحٰقْ اٰبایَمْ در
حضورش سلوك نمودند خداي که مرا از وجود آمدنَم تا بامروز پرورانید (۱۶) آن فرشتهٔ که مرا از هر
بلا رهانید این جوانان‌را برکت دهاد و اسمِ من و اسمِ آبایَم اِبْراهِیْمْ و اِسْحٰقْ بایشان خوانده شود و درمیانِ
زمین بزیادتي زیاد شوند (۱۷) و هنگامي که یُوْسِفْ دید که پدرش دستِ راستش‌را بسرِ اِفْرَیِمْ گذاشته است
درنظرش ناپسند آمده دستِ پدرش‌را گرفت تا آنکه از سرِ اِفْرَیِمْ بسرِ مَنَسّهْ بگذارد (۱۸) و یُوْسِفْ بپدرش
گفت که اي پدرَم چنین نشود زیراکه اوّل‌زاده اینست دستِ راستِ خودرا بسرِ او بگذار (۱۹) و
پدرش ابا نموده گفت که اي پسرَم میدانم میدانم این نیز صاحبِ اُمّت خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد
شد لیکن برادرِ کوچکش حقیقةً بزرگ‌تر از او مي‌شود و از ذریّه‌اش چندین اُمّت بیرون خواهد آمد (۲۰) و
هم در آن روز بایشان دعاي خیر نموده گفت که در تو اِسْرائیلیانْ دعاي خیر نموده خواهند گفت که خدا
ترا مثلِ اِفْرَیِمْ و مثلِ مَنَسّهْ گرداند و اِفْرَیِمْ‌را بمَنَسّه ترجیح داد * (۲۱) و اِسْرائِیْلْ بیُوْسِفْ گفت که اینك من
میمیرم و خدا با شما خواهد بود و شمارا بزمینِ آباي شمارا باز پس خواهد آورد (۲۲) و دیگریك حصّه‌را
علاوه از برادرانَت بتو میدهم که آن‌را با شمشیر و کمانِ خود از دستِ اَمُوْرِیانْ گرفتم *

(فصلِ چهل و نهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و یَعْقُوْبْ پسرانِ خودرا احضار کرده گفت جمع شوید تا آنچه شمارا در ایّامِ آخرین واقع میشود
بشما بگویم (۲) اي پسرانِ یَعْقُوْبْ جمع شده بشنوید و بپدرِ خود اِسْرائِیْلْ گوش دهید * (۳) اي
رِءُوْبِنْ تو اوّل‌زاده‌اَم و قوّتَم و رأسِ قدرتَم و هنرِجاه و کمالِ عزّت (۴) مثلِ آبِ لبریز شده برتري نخواهي
یافت زیراکه به بسترِ پدرَت برآمدي و آن‌را تنجیس نمودي این بر بسترِ من برآمد * (۵) شِمْعُوْنْ و
لِیْوِيْ برادران اند اسلحهٔ ایشان آلاتِ ظُلم است (۶) اي جانَم در [محفلِ] سرِّ ایشان داخل مشو و اي
جلالَمْ در جمعیّتِ ایشان مُتّحِد مشو زیراکه در غضبِ خودشان مردمان‌را کشتند و در قهرِ خودشان
گاوان‌را پي کردند (۷) غضبِ ایشان ملعون شود زیراکه پُر زور بود و خشمِ ایشان نیز زیراکه پُر
سخت بود ایشان‌را در یَعْقُوْبْ متفرّق و در اِسْرائِیْلْ پراکنده خواهم ساخت * (۸) اي یِهُوْداٰهْ تو آن
کسي که برادرانَت ترا مدح خواهند نمود دستِ تو برقفاي دشمنانَت باشد و پسرانِ پدرَت بر تو کُرنش
نمایند (۹) یِهُوْداٰهْ بچهٔ شیر است اي پسرَم از شکار بر آمدي مثلِ شیرِ خم شده خوابید و مثلِ شیرِ
ماده کیست که اورا بر خیزاند (۱۰) عصاي [سلطنت] از یِهُوْداٰهْ و فرمانفرمائي از میانِ پایهایَش نهضت
نخواهد نمود تا وقتي که شِیْلُوْهْ بیاید که باو اُمّتها جمع خواهند شد (۱۱) حمارِ خودرا بتاك و کُرّهٔ
اُلاغِ خودرا به بهترین تاك‌ها خواهد بست لباسِ خودرا بشراب و جامهٔ خودرا بخونِ انگور مي‌شُوَید

(۱۲) چشمانَش از شراب سرخ و دندانهایَش از شیر سفید خواهد شد * (۱۳) زِبُولُون بکنارِ دریا خواهد نشست و او بندرِ کشتیها خواهد بود و حدودَش بصِیدُون خواهد کشید * (۱۴) یِسّاکار حمارِ پُر قویست که در میانِ دُو سرحد میخوابد (۱۵) و آرامگاهرا دید که خوب است و زمینرا [دید] که دلاویز است و دوشِ خودرا برای بار بُردن خم کرده بندهٔ خراج گذار شد * (۱۶) دان بر قومِ خود مثلِ یکی از اسباطِ اِسْرائیل حکمران خواهد شد (۱۷) دان بسَرِ راه مثلِ مار و بطریق مثلِ افعیست که پاشنهٔ اسبانرا میگزد که سوارَش بعقب میافتد * (۱۸) ای خداوند منتظرِ نجاتَت هستم * (۱۹) گاد فوجی بر او غالب خواهد آمد امّا بالآخره او غالب خواهد شد (۲۰) اَشیر نانِ او گوارا باشد که طعامِ لذیذِ شاهانه خواهد داد * (۲۱) نَفْتالی غزالِ از بند رها شده ایست که سخنانِ پسندیده میدهد (۲۲) یُوسِف شاخِ بارور بلکه شاخِ بارورِ پهلوی چشمه ایست که نهالهایَش بر دیوار ارتفاع جُویَد (۲۳) تیراندازان اورا از انداختنِ تیرها رنجانیدند و باو کینه ورزیدند (۲۴) امّا کمانَش با قوّت ایستاد و بازوهای دستَش بعونِ خدای قدیرِ یَعقُوب متقوّی شدند پس شبان و سنگِ اِسْرائیل از اوست (۲۵) و از خدای پدرَت که مددگارِ تُست و از قادری که ترا به برکتهای آسمانی از بالا و به برکتهای لجّهٔ که در زیر میخوابد و به برکتهای پستانها و رَحِم متبرّک خواهد ساخت (۲۶) برکتهای پدرَت از برکتهای اجدادَم تا باقصای کوههای ابدی غلبه نمُوده است بر سَرِ یُوسِف و بر تارکِ آن کسی که به برادرانَش فضیلت یافت بوده باشند * (۲۷) بِنْیامِین گرگِ درنده است در صبحدم صید خورده وقتِ شام غارترا تقسیم خواهد نمود (۲۸) تمامیِ اینان دوازده سبطِ اِسْرائیل اند و آنچه که پدرِ ایشان بایشان گفت وقتی که بایشان دعای خیر نمود اینست و ایشانرا هرکسی موافقِ برکتِ خاصِ خود دعای خیر نمود (۲۹) و ایشانرا وصیّت نموده بایشان گفت که من بقومِ خود ملحق میشوم مرا نزدِ آبای خود در مغارهٔ که در کشتزارِ عِفرُونِ حِتّی است دفن نمائید (۳۰) آن مغارهٔ که در کشتزارِ مَکْپِیلاه که در برابرِ مَمْرِی در زمینِ کِنَعَن است که آنرا اِبْراهِیم با کشتزار از عِفرُونِ حِتّی بجهةِ مِلْکِ مدفن خرید (۳۱) و آنجا اِبْراهِیم و زنَش سارَاهرا دفن نمودند و آنجا اِسْحق و زنَش رِبْقاهرا دفن نمودند و در آنجا لیاهرا دفن نمودم (۳۲) و خریدنِ آن کشتزار و مغارهٔ که در آنست از پسرانِ حِیث شد (۳۳) و بعد از آنیکه یَعقُوب وصیّت نمودنِ پسرانِ خودرا باتمام رسانیده بود پایهای خودرا بر بستر جمع کرد و جان تسلیم نموده بقومِ خود ملحق شد *

(فصلِ پنجاهم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و یُوسِف بر روی پدرِ خود افتاد و بر او گریه نمود و اورا بوسید (۲) پس یُوسِف به بندهگانِ خود که اطبّا بودند فرمود که پدرَشرا بروغنِ بَلَسان بمالند پس طبیبان اِسْرائیلرا بروغنِ بَلَسان مالیدند (۳) و چهل روز بکارِ وی بسر بردند چونکه روزهای بَلَسان مالیدنِ کسان چنین تمام میشد

و مصریان از برایش هفتاد روز نوحه‌گری نمودند (۴) و بعد از انقضاي روزهاي نوحه‌گریش یوسف بخلقِ خانهٔ فرعون متکلّم شده گفت حال اگر در نظرِ شما التفات یافتم تمنّا اینکه بگوشِ فرعون بیان کرده بگوئید (۵) که پدرم بمن سوگند داده گفت که اینك میمیرم مرا در مدفني که در زمینِ کنعن از براي خود حاضر نمودم در آنجا دفن نمائي پس حال مرا بگذار که بروم و پدرِ خودرا دفن نمایم و باز مراجعت خواهم کرد (۶) پس فرعون گفت برو و بنوعي که سوگند بتو داد پدرِ خودرا دفن نما * (۷) و یوسف بخصوصِ دفن کردنِ پدرش بر آمد و تماميءِ بنده‌گانِ فرعون که مشایخِ خانهٔ او بودند و تماميءِ مشایخِ زمینِ مصر با او بر آمدند (۸) و هم تماميءِ خاندانِ یوسف و برادرانش و هم خلقِ خانهٔ پدرش جز به تنها اطفال و گوسفندان و گاوانِ خودرا که در زمینِ گوشن واگذاشتند (۹) و هم عرّاده‌ها و هم سواران بهمراهش رفتند و جمعیتيءِ بسیار بودند (۱۰) و بخرمن‌گاهِ أطاد که بآنطرفِ اردن است در آمدند و در آنجا نوحه‌گريءِ بزرگ و بسیار شدیدي کردند و [یوسف] براي پدرش هفت روز نوحه‌گري نمود (۱۱) و هنگامي که ساکنانِ زمین یعني کنعنیان این نوحه‌گري‌را در خرمن‌گاهِ أطاد دیدند گفتند که این نوحه‌گريءِ مصریان شدید است از آن سبب آنخرمن‌گاه‌را آبیلِ مصریم نام نهادند که بآن طرف اردن است (۱۲) و پسرانش با او بنهجي که ایشان‌را امر فرموده بود عمل نمودند (۱۳) زیراکه پسرانش اورا بزمینِ کنعن بردند و در مغارهٔ کشت‌زارِ مکپیلاه که ابراهیم آن [مغاره‌را] با کشت‌زار بجهةِ مِلْكِ مدفن در مقابلِ ممري از عفرونِ حتّي خریده بود اورا دفن کردند (۱۴) و یوسف بمصر برگشت او و برادرانش و تماميءِ اشخاصي که بجهتِ دفن کردنِ پدرش رفته بودند بعد از آنیکه پدرِ خودرا دفن کرده بود * (۱۵) و برادرانِ یوسف هنگامِ دیدنشان که پدرِ ایشان مرده است گفتند که بلکه یوسف مارا عداوت کرده تماميءِ شرارتي که باو کردیم بر ما فِي‌الواقع مکافات کند (۱۶) پس بیوسف فرستاده گفتند که پدرِ تو پیش از مردنش وصیّت کرده گفت (۱۷) که بیوسف چنین بگوئید تمنّا اینکه خطا و گناهِ برادرانت‌را* عفو نمائي زیراکه با تو شریرانه رفتار نمودند پس حال تمنّا اینکه خطاي بنده‌گانِ خداي پدرت‌را عفو نمائي و یوسف در حینِ گفتنِ ایشان باو گریست (۱۸) و برادرانش بعد آمده در حضورش افتادند و گفتند که اینك ما بنده‌گانِ تو هستیم (۱۹) یوسف ایشان‌را گفت مترسید آیا من بجاي خدا هستم (۲۰) شما قصدِ بدي بمن کردید امّا خدا قصدِ نیکي کرد تا آنکه مثلِ فعلِ امروز خلقِ بسیاري‌را زنده نگاه دارد (۲۱) پس حال نترسید من شمارا و اطفالِ شمارا پرورش خواهم داد و ایشان‌را بدین منوال تسلّي داده بدلِ ایشان گفت (۲۲) و یوسف بمصر ساکن شد او و اهلِ بیتِ پدرش و یوسف یکصد و ده سال زنده‌گي نمود (۲۳) و یوسف پسرانِ افریم‌را تا به پشتِ سیّم دید و هم پسرانِ ماکیر پسرِ منسّه بر زانوهاي یوسف پرورده شدند (۲۴) و یوسف به برادرانش گفت که میمیرم و بتحقیق خدا شمارا توجّه نموده شمارا از این زمین بزمیني که دربارهٔاش به پدرانِ شما ابراهیم و اسحق و یعقوب سوگند یاد نموده بود بر خواهد

آورد (۲۵) پس يُوسُفْ به پسرانِ إسْرائيْلْ سوگند داده گفت که بتحقيق خدا شمارا توجّه خواهد نمود و شما استخوانهاي مرا از اينجا بر آريد (۲۶) و يُوسُفْ يكْ صد و ده ساله بوده وفات نمود و اورا بروغنِ بَلَسان ماليده در مِصْرْ بتابوتي گذاشتند *

كتابِ دويمِ موسى

معروف بسفرِ خروج و مشتمل

بر چهل فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و اسامیِ پسرانِ إسْرائيْلْ كه بمِصْرْ آمدند اينانند هركس با اهلِ بَيْتِ خود كه بهمراهِ يَعْقُوبْ آمدند (۲) رئُوبِنْ و شِمْعُونْ و لِيوِي و يِهُوداهْ (۳) و يِسّاكارْ و زِبُولُونْ و بِنْيامِينْ (۴) و دانْ و نَفْتالِي و گادْ و أشِيرْ (۵) و تماميِ نفوسي كه از صُلبِ يَعْقُوبْ بيرون آمدند با يُوسُفْ كه در مِصْرْ بود هفتاد نفر بودند (۶) پس يُوسُفْ با تماميِ برادرانش و هم تماميِ آن طبقه وفات يافتند (۷) و بني إسْرائيْلْ بارور و كثير العدد و بسيار و بي نهايت قوي گرديدند كه زمين از ايشان پُر شد * (۸) امّا در مِصْرْ پادشاهِ جديدي كه يُوسُفْ‌را ندانست بظهور آمد (۹) و بقومِ خود گفت كه اينك قومِ بنيِ إسْرائيْلْ از ما زياده و تواناتر اند (۱۰) بيائيد با ايشان بحكمت رفتار نمائيم مبادا كه زياد شوند و واقع شود آن كه هرگاه جنگي اِتّفاق افتد ايشان بدشمنانِ ما ملحق شوند و با ما جنگيده از اين زمين خروج نمايند (۱۱) پس برايشان سركاران‌را گماشتند تا آنكه ايشان‌را در كار و بارهايشان برنجانند و از براي فَرْعَونْ شهرهاي خزانه‌دار يعني پِيثُونْ و رَعْمِسِيسْ‌را بنا كردند (۱۲) امّا بهر قدري كه ايشان‌را اذيّت دادند بهمان قدر زياد و بسيار مي‌شدند كه آنها بسببِ بني إسْرائيْلْ رنجيده شدند (۱۳) ولي مِصْرِيانْ بني إسْرائيْلْ‌را بظلم خدمتگارِ خود گردانيدند (۱۴) و زندگانيِ ايشان‌را به بندگيِ سخت در كارِ گِلِ لاي و خشت و هرگونه كارِ زراعتي تلخ گردانيدند و هر خدمتي كه ايشان‌را عاملِ آن گردانيدند بظلم بود * (۱۵) و مَلِكِ مِصْرْ به قابله‌هاي عِبْرانيْ كه اسمِ يكي شِفْراهْ و اسمِ ديگري پُوعاهْ بود تكلّم فرموده (۱۶) گفت وقتي كه كارِ قابلگي بزنانِ عِبْرِيانْ ميكنيد بسنگ آنها بنگريد اگر پسر باشد اورا بكُشيد و اگر دختر باشد اورا زنده نگاه داريد (۱۷) امّا آن قابله‌ها از خدا ترسيدند و بطوري كه مَلِكِ مِصْرْ ايشان‌را فرموده بود عمل نكرده پسران‌را زنده نگاه داشتند (۱۸) پس مَلِكِ مِصْرْ قابله‌هارا احضار نموده بايشان گفت كه چرا اينكار كرديد و پسران‌را زنده چرا نگاه داشتيد (۱۹) و قابله‌ها بفَرْعَونْ گفتند سبب اينكه زنانِ عِبْرانيْ

مثلِ زنانِ مِصْرِيْ نیستند بلکه ایشان قويترند و قبل از رسیدنِ قابِلَهها بایشان میزایند (٢٠) پس خدا بقابِلهها نیکوئي کرد و قوم بسیار و بي نهایت توانا گردیدند (٢١) و واقع شد چونکه قابِلهها از خدا ترسیدند اینکه از براي ایشان خانهها بر پا نمود (٢٢) پس فَرْعَوْن بتماميء قومَش فرمان داده گفت که هر پسري که زائیده شود اورا بنهر بیندازید و هر دختريرا زنده نگاه دارید *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(١) پس شخصي از خاندانِ لِیْوِيْ روانه شده از دخترانِ لِیْوِيْ زنيرا گرفت (٢) و آن زن حامله شده پسريرا زائید و هنگامي که اورا دید که خوش منظر است اورا سه ماه پنهان کرد (٣) وچونکه نتوانست اورا زیاده پنهان دارد از برایَش صندوقچهء از نَيْ گرفت و آنرا بنفط و زفت اندوده پسررا در آن نهاد و اورا در نَیْزار بکنارِ نهر گذاشت (٤) و خواهرِ آن پسر از دور ایستاد تا آنکه بداند که از براي او چه واقع خواهد شد * (٥) آنگاه دخترِ فَرْعَوْن بجهةِ شستشو بنهر فرود آمد وکنیزکانَش بکنارِ نهر گردش میکردند و او در میانِ نَیْزار صندوقچهء دیده کنیزکِ خودرا فرستاد که اورا گرفت (٦) و آنرا گشاده پسري دید و اینك طفل ميگریست و باو ترحّم نموده گفت که این یکي از اطفالِ عِبْرانیانْ است (٧) و خواهرِ آن پسر بدخترِ فَرْعَوْن گفت که آیا بروم و از برایَت زنِ شیردهيرا از عِبْریانْ آواز کنم تا آنکه از برایَت طفلرا شیر دهد (٨) و دخترِ فَرْعَوْن اورا گفت که برو پس دخترك رفت و مادرِ طفلرا خواند (٩) و دخترِ فَرْعَوْن باو گفت که این طفلرا بگیر و اورا از برایَم شیر ده و مُزدِ ترا بتو میدهم و آن زن طفلرا گرفته اورا شیر میداد (١٠) و طفل نشو و نما نموده اورا بدخترِ فَرْعَوْن آورد که اورا بجاي پسر بود و اسمَشرا مُوْسَيٰ نهاد وگفت از اینکه اورا از آب کشیدم * (١١) و واقع شد در آنروزها که مُوْسَيٰ بزرگ شده بنزدِ برادرانَش بیرون آمد و ببارهاي ایشان نگریست و مردِ مِصْرِيْرا دید که مردِ عِبْرانِيْ از برادرانَشرا ميزد (١٢) و باین طرف و آن طرف نگاه کرده چونکه کسيرا ندید مِصْرِيْرا کُشت و اورا در ریگ پنهان کرد (١٣) و روزِ دیگر بیرون آمد و اینك دو مردِ عِبْرانِيْ منازعه ميکردند و بظالم گفت که رفیقِ خودرا چرا میزني (١٤) و او جواب گفت کیست که ترا سَروَر یا حاکم برما نصب گذارده است آیا قصدِ کُشتنِ مرا چنانکه مِصْرِيْرا کُشتي داري پس مُوْسَيٰ ترسیده با خود گفت که بتحقیق این قصّه معلوم شد (١٥) و فَرْعَوْن این قصّهرا که شنید خواست که مُوْسَيٰرا بکشد * امّا مُوْسَيٰ از حُضورِ فَرْعَوْن فرارکرد و در ولایتِ مِدْیانْ ساکن شد و بر سَرِ چاهي نشست (١٦) وکاهنِ مِدْیانْرا هفت دختر بود که ایشان ميآمدند و آب میکشیدند و سنگ آبهارا پُر میکردند تا آنکه گلّهاي پدرِ خودرا بنوشانند (١٧) و شبانان آمده ایشانرا راندند آنگاه مُوْسَيٰ برخاست و ایشانرا نصرت کرده گلّهاي ایشانرا نوشانید (١٨) و آن دختران نه رِعُوْئیلْ پدرِشان آمدند و او گفت چه گونه است که امروز باین زودي باز آمده اید (١٩) وگفتند مردِ مِصْرِيْ مارا از دستِ شبانان رها کرد و نیز از براي ما آب وافر کشید و گلّهارا نوشانید (٢٠) و او بدخترانَش گفت که در کجاست چرا آن مردرا وا گذاشتید اورا دعوت نمائید تا نان بخورد

(٢١) و موسیٰ راضي شد که بآنمرد ساکن شود که او دخترِ خود صِپّوراهْرا بموسیٰ داد (٢٢) و او از برآیش
پسريرا زائید و اسمَشرا گِرشُومْ نامید زیراکه گفت در زمینِ بیگانه غریب هستم * (٢٣) و بعد از ایّامِ
بسیاري واقع شد که مَلِكِ مِصْروفات نمود و بني اِسْرائیلْ از بندهگي اه کرده فریاد نمودند و فریادِ ایشان
بسببِ بندهگي بخدا برآمد (٢٤) و خدا نالهٔ ایشانرا شنید و خدا عهديرا که با اِبْرٰهیمْ و اِسْحٰقْ و
یعقوبْ بسته بود بیاد آورد (٢٥) و خدا بني اِسْرائیلْرا دید و ایشانرا توجّه فرمود *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(١) و موسیٰ گلّهاي پدرِ زنِ خود یِثْرُو کاهنِ مِدْیانْرا میچرانید و گلّهارا بطرفِ دیگرِ بیابان رانده بحُوریبْ
بکوهِ خدا رسید (٢) و فرشتهٔ خداوند از میانِ بوته در شعلهٔ آتش باو نمودار شد و نگریست و اینك آن
بوته بآتش شعلهور بود امّا بوته فاني نمیشد (٣) پس موسیٰ گفت که حال بطرفِ دیگر میگردم تا آنکه این
تماشاي عظیمرا به بینم که بوته چرا سوخته نمیشود (٤) و خداوند چون دید که بآن طرف از براي نگریستن
گردید خدا ویرا از میانِ بوته آواز داد وگفت که اي موسیٰ موسیٰ و او دیگر گفت که اینك حاضرم (٥) و او
گفت که باینجا نزدیك میا نعلینِ خودرا از پاي خود خلع کن زیرا مقامي که ایستادهٔ زمینِ مقدّس است
(٦) و دیگر گفت که من خداي پدرت اِبْرٰهیمْ و خداي اِسْحٰقْ و خداي یَعْقوبَم و موسیٰ روي خودرا
پوشید زیراکه از نگریستنِ بخدا ترسید * (٧) و خداوند گفت بتحقیق مصیبتِ قومِ خودرا در مِصْر دیدم و
فریادِشانرا بسببِ مشقّت دادنِ سرکارانِشان شنیدم چه اَلَمِ ایشانرا میدانم (٨) بخصوصِ اینکه ایشانرا
از دستِ مِصْریانْ رهانیده ایشانرا از آن زمین بزمینِ نیکو و وسیع بزمیني که شیر و شهد جاریست بمکانِ
کِنْعَنیانْ و حِتّیانْ و اَموریانْ و پِریزِیانْ و حِوّیانْ و یِبوسیانْ بر آرم فرود آمدم (٩) و حال اینك فریادِ
بني اِسْرائیلْ بنزدِ من آمده است و نیز ظلمي که مِصْریانْ بایشان نموده اند بنظر آوردم (١٠) پس حال بیا
تا ترا نزدِ فِرعَونْ بفرستم که قومَم بني اِسْرائیلْرا از مِصْر بیرون آوري * (١١) و موسیٰ بخدا گفت که من
کیستم که بفرعونْ بروم و بني اِسْرائیلْرا از مِصْر بیرون آورم (١٢) [خدا] فرمود البتّه با تو خواهم بود و
این برایَت علامت خواهد شد که ترا فرستادم هنگامي که این قومرا از مِصْر بیرون آورده باشي خدارا بر این
کوه عبادت خواهید کرد * (١٣) پس موسیٰ بخدا گفت اینك وقتي که ببني اِسْرائیلْ میرسم و بایشان
بگویم که خداي پدرانِ شما مرا بشما فرستاده است و ایشان بمن بگویند که اسمِ او چیست بایشان
چه بگویم * (١٤) و خدا بموسیٰ گفت که منْ آن هستم که هستم و دیگر گفت ببني اِسْرائیلْ چنین بگو که
اِهیِهْ [یعني من هستم] مرا بشما فرستاده است (١٥) و خدا دیگر بموسیٰ گفت که ببني اِسْرائیلْ چنین بگو
که خداوند خداي پدرانِ شما خداي اِبْرٰهیمْ و خداي اِسْحٰقْ و خداي یَعْقوبْ مرا بشما فرستاده است
ابداً اسمِ من همینست و تَذْکِرَهٔ من دهر بدهر اینست (١٦) برو و مشایخانِ اِسْرائیلْرا جمع کرده بایشان
بگو که خداوند خداي پدرانِ شما خداي اِبْرٰهیمْ و اِسْحٰقْ و یَعْقوبْ بمن نمودار شده گفت که بتحقیق بشما

توجّه نمودم و آنچه که بشما واقع شد در مِصْر دیدم (۱۷) و چنین گفتم که شمارا از مصیبتِ مِصْر بزمینِ کِنَعَنِیانْ و حِتّیانْ و اَموُریانْ و پِرِزّیانْ و حِوّیانْ و یِبوُسِیانْ بزمینی که شیر و عسل در آن جاریست بر خواهم آورد (۱۸) و قولِ ترا ایشان خواهند شنید پس تو و مشایخ اِسْرائیلْ بمَلِكِ مِصْر بروید و باو بگوئید که خداوند خدای عِبْرانیانْ مارا استقبال کرده است پس حال تمنّا اینکه سه روزه راه به بیابان برویم تا بخداوند خدای خود ذبح نمائیم (۱۹) و من میدانم که مَلِكِ مِصْر شمارا نخواهد گذاشت که بروید مگر بتأثیرِ دستِ قوی (۲۰) که دستِ خودرا بلند کرده مِصْررا بتمامیءِ اُموراتِ عجیب که در میانَش بظهور می‌آورم خواهم زد و بعد ازآن شمارا رها خواهد کرد (۲۱) و این قوم‌را در نظرِ مِصْریانْ عنایت خواهم نمود و واقع میشود هنگامِ رفتنِ شما که تهی‌دست نخواهید رفت (۲۲) و هر زن از همسایهء خود و ازآنکه در خانه‌اَش بسر می‌برد آلاتِ نقره و آلاتِ طلا و جامه‌ها طلب خواهد نمود و آنهارا به پسرانِ خود و دخترانِ خود پوشانیده مِصْریانْ‌را غارت خواهید نمود *

(فصلِ چهارم مشتمل برسی و یك آیه)

(۱) و مُوسیِ دیگر جواب داده گفت که اینك ازمن باوَرْ نکرده قولِ مرا نخواهند شنید بلکه خواهند گفت که خداوند بتو نمودار نشد (۲) و خداوند باو گفت آنچه که در دستِ تُست چیست و او گفت عصائی است (۳) و [خداوند] باو گفت که بزمین انداز و او بزمین انداخت که مار شد و مُوسی از پیشَش گریخت (۴) و خداوند بمُوسیِ گفت که دستِ خودرا دراز کرده دُمِ ویرا بگیر و او دستِ خودرا دراز کرد و اورا گرفته در دستَش باز عصا شد (۵) غرض اینکه باور نمایند که خداوند خدای آبای تو خدای اِبْراهیمْ و خدای اِسْحَقْ و خدای یَعْقوُبْ بتو نمودار شده است * (۶) و خداوند باز باو گفت که حال دستِ خودرا به آغوشِ خود گذار که دستِ خودرا بآغوشِ خود گذاشت و اورا بیرون آورد و اینك دستَش مانندِ برف مبروص شد (۷) پس گفت که دستِ خودرا بآغوشِ خود بگذار و او دستِ خودرا به آغوشَش گذاشت و اورا از آغوشِ خود بیرون نمود و اینك مثلِ بدنَش گردید (۸) و واقع میشود که اگر ترا باور نکرده آوازِ علامتِ نخستین‌را نشنوند آوازِ علامتِ دیگررا باور خواهند نمود (۹) و هم واقع میشود که اگر این دو علامت‌را باور نکنند و آوازِ ترا نشنوند آنگاه از آبهای نهر بگیر و بخشکی بریز و آبی که از نهر می‌گیری برگشته در خشکی خون خواهد شد (۱۰) پس مُوسیِ بخداوند گفت آوخ ای خداوند نه در ایّامِ سابق و نه از زمانِ گفتنَت به بنده‌اَت صاحبِ فصاحت نیستم بلکه بَطِیءُ اَلْکَلام و کُنْد زبانَم (۱۱) و خداوند ویرا گفت که دهانِ اِنْسان کِه آفرید و گُنگ و کَر و بینا و نابینارا که خلق کرد آیا من که خداوندَم نکردم (۱۲) پس حال برو و من بدهانَت مددکار خواهم بود و ترا تعلیم میدهم که چه باید بگوئی (۱۳) او دیگر گفت آوخ ای خداوند تمنّا اینکه بواسطهء هرکس که میخواهی بفرستی بفرست * (۱۴) و غضبِ خداوند بمُوسیِ فروخته شده گفت آیا هاروُنِ لِیوِی برادرِ تو نیست من میدانم که

فَصِیحُ ٱلْکَلام است و نیز اینك بقصدِ استقبالِ تو بیرون میآید و هنگامي که ترا ميبیند در دلش شاد خواهد شد (۱۵) تو باو بگو و سخنانرا بدهانش بگذار و من مددگارِ دهانِ تو و دهانِ او شده شمارا تعلیم میدهم که چه باید کرد (۱۶) و او از جانبِ تو بقوم خواهد گفت و او از براي تو بجايِ دهان خواهد شد و تو از براي او بجاي خدا خواهي بود (۱۷) و این عصارا بدستِ خود بگیر تا بوساطتِ آن معجزاترا بنمائي * (۱۸) پس مُوسي روانه شد و به پدرزنش یِثرُو باز آمده ویرا گفت تمنّا اینکه بروم و نزدِ برادرانم که در مصر اند مراجعت نمایم و به بینم که آیا تا حال زنده اند و یِثرُو بموسی گفت که بسلامت برو (۱۹) و خداوند بموسی در مِدْیانْ گفت که روانه شده بمصر رجعت نما زانرو که تمامیِ کسانی که در قصدِ جانت بودند مرده اند (۲۰) و موسی زنِ خود و [دو] پسرانشرا گرفت و ایشانرا بر اُلاغ سوار کرده و بزمینِ مصر بر گشت و موسی عصاي خدارا بر دستش گرفت (۲۱) و خداوند بموسی گفت هنگامي که بقصدِ رجعت بمصر روانه میشوي به بین که تمامیِ معجزاتي که بدستِ تو تفویض نمودم در حضورِ فرعون بعمل آوري و من دلِ اورا بسختي وا خواهم گذاشت تا آنکه قومرا رها ندهد (۲۲) و بفرعون بگو که خداوند چنین میفرماید که إسْرائیلْ پسرِ اوّلزادهء من است (۲۳) و بتو میفرمایم که پسرِ مرا رها دهي تا آنکه مرا عبادت نماید و اگر از رها نمودنِ او ابا نمائي اینك من پسرِ اوّلزادهاَترا ميکُشم (۲۴) و واقع شد درراه در منزلگاهي که خداوند اورا یافته قصدِ کُشتنش نمود (۲۵) و صِپوراه کاردِ سنگي گرفته غُلفهء پسرشرا خَتنه کرد و درپیشِ قَدَمش انداخت و گفت بدرستي که تو از براي من شوهرِ خوني هستي (۲۶) بعد اورا رها نمود آنگاه [صِپُوراه] گفت که نظر بختنه شوهرِ خوني توئي * (۲۷) و خداوند بهارون گفت که بخصوصِ استقبالِ موسی به بیابان برو که او روانه شده اورا در کوهِ خدا استقبال نمود و اورا بوسید (۲۸) و موسي تمامیِ سخنانِ خداوند که اورا فرستاده بود بهارون بیان کرد و هم تمامیِ علاماتي که اورا امر فرموده برد * (۲۹) پس موسی و هارون روانه شده تمامیِ مشایخِ بني إسْرائیلْرا جمع کردند (۳۰) و هارون تمامیِ کلماتي که خداوند بموسی فرموده بود بیان کرد و هم آیاترا در حضورِ قوم بجا آورد (۳۱) و قوم نیز باور نمودند هنگامِ شنیدنِ ایشان که خداوند بني إسْرائیلْرا توجّه نمود و اینکه بمصیبتِ ایشان نگران شد رکوع نموده سجده کردند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و بعد از آن موسی و هارون درآمده بفرعون گفتند که خداوند خداي إسْرائیلْ چنین میفرماید که قومِ مرا رها ده تا آنکه در بیابان برایم عید نمایند (۲) و فرعون گفت خداوند کیست که قولِ اورا اطاعت نموده إسْرائیلْرا رها دهم خداوندرا نمیشناسم و هم إسْرائیلْرا رها نمیدهم (۳) و ایشان گفتند خداي عِبْرانیانْ مارا استقبال کرد تمنّا اینکه سه روزه راه به بیابان بروم و بخداوند خداي ما ذبح نمائیم مبادا که بطاعون و یا بشمشیر بما هجوم آورد (۴) و مَلِكِ مصر بایشان گفت که اي موسی و هارون چرا قومرا

از کارِ خودشان باز میدارید بکار و بارِ خود بروید (۵) و فَرعَونْ گفت که اینك حال در این ولایت قوم بسیارند و شما ایشان‌را از کار و بارِشان فارغ میسازید * (۶) و در آنروز فَرعَونْ سرکاران و ناظرانِ قوم‌را امر فرموده گفت (۷) که مثلِ ایّامِ سابق دیگر کاه بخصوصِ ساختنِ خشتها بقوم مدهید خود بروند و از برای خودشان کاه‌را جستجو بکنند (۸) و بهمان حسابی که پیش از این خشتها ساخته بودند بر ایشان بگذارید و از آن چیزی موضوع نکنید زیرا که کاهل هستند و از آن سبب فریاد کرده میگویند که برویم و بخدای خود ذبح نمائیم (۹) بر این مردمان خدمت‌را گران بکنید تا آنکه در آن مشغول شوند و حرفهای باطل‌را متوجّه نشوند * (۱۰) و سرکاران و ناظرانِ قوم بیرون رفتند و بقوم متکلّم شده گفتند که فَرعَونْ چنین میفرماید که کاه‌را بشما من نخواهم داد (۱۱) شما بروید و از هرجائیکه پیدا بکنید کاه‌را بیاورید نهایت از خدمتِ شما چیزی کم نمیشود (۱۲) و قوم در تمامیء زمینِ مِصرْ متفرّق شدند تا بعوضِ کاه کاه‌بن‌را جمع نمایند (۱۳) و سرکاران ایشان‌را تعجیل داده گفتند که کارِ خودرا هر روز در روزَش باتمام برسانید مثلِ وقتِ بودنِ کاه (۱۴) و ناظرانِ بنی اِسْرائیلی که سرکارانِ فَرعَونْ ایشان‌را بر آنها نصب کرده بودند مضروب شدند چونکه گفتند چرا در خشت‌سازی خدمتِ معیّنِ خودرا در این روزها مثلِ ایّامِ سابق باتمام نرسانیده اید * (۱۵) بآن سبب ناظرانِ بنی اِسْرائیلْ آمده فریاد کنان بفَرعَونْ گفتند که با بنده‌گانَت چرا چنین عمل مینمائی (۱۶) به بنده‌گانَت کاه داده نشد با وجودِ این بما میگویند که خشتها بسازید و اینك بنده‌گانَت مضروب شدند امّا این تقصیر با قومِ تُست (۱۷) او دیگر گفت که کاهلید کاهلید شما از این سبب میگوئید که برویم و بخداوند ذبح نمائیم (۱۸) پس حال بروید و مشغولِ خدمت باشید بشما کاه داده نمیشود امّا بهمین حساب خشت خواهید داد (۱۹) و ناظرانِ بنی اِسْرائیلْ دیدند که در بلا بودند وقتی که گفته شد از خشت مالیهای شما چیزی از کارِ روز بروز کم نشود * (۲۰) و ایشان بموسیٰ و هارونْ که از برای ملاقاتِ ایشان ایستاده بودند. راست آمدند هنگامی که از پیشِ فَرعَونْ بیرون آمده بودند (۲۱) و بایشان گفتند که خداوند بشما نگریسته حکم نماید زیرا که رایحهء مارا در حضورِ فَرعَونْ و بنده‌گانَش گنده کردید و بخصوصِ کُشتنِ ما شمشیر بدستِ ایشان نهادید * (۲۲) و موسیٰ بخداوند برگشت و گفت که ای خداوند این قوم‌را چرا مبتلا ساختهء و از چه سبب مرا فرستادی (۲۳) چه از وقتی که بخصوصِ گفتنِ اسمَت بفَرعَونْ آمده ام این قوم‌را مبتلا گردانیده است و قومَت‌را مطلقاً نجات ندادی *

(فصلِ ششم مشتمل بر سی آیه)

(۱) آنگاه خداوند بموسیٰ گفت حال خواهی دید که بفَرعَونْ چه خواهم کرد زیراکه ایشان‌را با دستِ قوی رها داده بلکه به دستِ قوی ایشان‌را از ولایتِ خود خواهد راند * (۲) و خدا بموسیٰ متکلّم شده باو گفت که خداوند مَنَم (۳) و بابْراهیمْ و اِسْحقْ و یَعقوبْ باسمِ خدای قدیر نمودار شدم امّا باسمِ خود یِهْوَاهْ [یعنی واجِبُ الوجودْ] بایشان معروف نشدم (۴) و نیز با ایشان عهدِ خودرا

مقرّر نمودم تا آنکه زمینِ کِنَعَنْ زمینِ سیاحتِ ایشان‌را که در آن بسر می‌بردند خواهم داد
(٥) و دیگر نالهٔ بني إسْرائِیْلْ که ایشان‌را مِصْریانْ خدمتکارِ خود گردانیده بودند شنیدم و عهدِ خودرا
بیاد آوردم (٦) پس ببني إسْرائِیْلْ بگو که من خداوندَم و شمارا از زیرِ بارهاي مِصْریانْ بیرون خواهم
آورد و شمارا از بنده‌گيِء ایشان فارغ خواهم گردانید و هم شمارا ببازوي بلند و إجْراي احکامِ عظیم
خلاص خواهم ساخت (٧) و شمارا بجهةِ خود بمنزلهٔ قوم خواهم گرفت و براي شما خدا خواهم بود
و خواهید دانست که من خداوند خداي شما بیرون آورندهٔ شما از زیرِ بارهاي مِصْریانْ هستم
(٨) وشمارا بزمیني که دستِ خودرا بخصوصِ دادنَش بِاَبْراهِیمْ و إسْحٰقْ و یَعْقوبْ بلند کردم خواهم
آورد و هم آن‌را بجهةِ إرْثیّت من که خداوندَم بشما میدهم (٩) و موسیٰ ببني إسْرائِیْلْ چنین بیان
کرد امّا بسببِ دلتنگي و بنده‌گيِء شدید بموسیٰ گوش ندادند * (١٠) و خداوند بموسیٰ بدین
مضمون گفت (١١) که برو بفرعونْ مَلِكِ مِصْر بگو که بني إسْرائِیْلْ‌را از ولایتِ خود رها دهد (١٢) و
موسیٰ در حضورِ خداوند متکلّم شده گفت که اینك بني إسْرائِیْلْ بمن گوش ندادند پس چگونه فَرْعونْ بمن
گوش خواهد داد که لبهاي من نامَخْتون است (١٣) پس خداوند بموسیٰ و هارونْ متکلّم شد و در بارهٔ
إخراجِ بني إسْرائِیْلْ از زمینِ مِصْر پیغامي بایشان براي بني إسْرائِیْلْ و براي فَرْعونْ مَلِكِ مِصْر داد *
(١٤) رُؤساي خاندانِ آباي ایشان اینانند پسرانِ رِؤْبِنْ اوّل‌زادهٔ إسْرائِیْلْ حَنوكْ و پَلّوُ و حِصْرونْ و
کَرْمِي قبائلِ رِؤْبِنْ اینانند (١٥) و پسرانِ شِمْعونْ یِموئیلْ و یامینْ و أوهَدْ و یاکینْ و صوحَر و
شاوولْ پسرِ کِنَعَنیّه قبائلِ شِمْعونْ اینانند (١٦) و اسامي بني لِیْوِيْ موافقِ نسلهاي ایشان اینانند
گِرْشونْ و قِهاثْ و مِراريْ و سالهاي عُمرِ لِیْوِيْ یکصد و سي و هفت سال بود (١٧) پسرانِ گِرْشونْ لِبْني
و شِمْعِيْ موافقِ قبائلِ ایشان (١٨) و پسرانِ قِهاثْ عَمْرامْ و یِصْهارْ و حِبْرونْ و عُزّيإیلْ و سالهاي عُمرِ
قِهاثْ یکصد و سي و سه سال بود (١٩) و پسرانِ مِراريْ مَحْلِيْ و موشِيْ اینان قبائلِ لِویانْ اند موافقِ
نسل‌هاي ایشان (٢٠) و عَمْرامْ یوکِبِدْ عمّهٔ خودرا بجهةِ خود بزني گرفت و او از برایَش هارونْ و موسیٰ‌را
زائید و سالهاي عُمرِ عَمْرامْ یکصد و سي و هفت سال بود (٢١) و پسرانِ یِصْهارْ قورَحْ و نِفِگْ و زِکْري
(٢٢) و پسرانِ عُزّيإیلْ میشائیلْ و إلْصافانْ و سِتْريْ بودند (٢٣) و هارونْ إلیشِبَعْ دخترِ عَمّیْ ناداب
خواهرِ نَحْشونْ‌را بجهةِ خود بزني گرفت و او از برایَش ناداب و اَبیهوُ و إلْعازارْ و إیثامَرْ‌را زائید
(٢٤) و پسرانِ قورَحْ آسّیرْ و إلْقاناه و اَبي‌آسافْ بودند قبائلِ قُرْحیانْ اینانند (٢٥) و إلْعازارْ پسرِ
هارونْ یکي از دخترانِ پوطي‌إیلْ‌را بجهةِ خود بزني گرفت که او از برایَش فینحاسْ‌را زائید رُؤساي
اجدادِ لِویانْ موافقِ قبائلِ ایشان اینانند (٢٦) همین هارونْ و موسیٰ اند که خداوند بایشان فرمود که
بني إسْرائِیْلْ‌را موافقِ عساکرِ ایشان از زمینِ مِصْر بیرون آورید (٢٧) ایشان آن اشخاصي اند که بفرعونْ
مَلِكِ مِصْر بخصوصِ إخراجِ بني إسْرائِیْلْ از مِصْر گفتند ایشان آن موسیٰ و هارونْ اند (٢٨) و واقع شد در
روزِ گفتنِ خداوند بموسیٰ در زمینِ مِصْر (٢٩) که خداوند بموسیٰ متکلّم شده گفت که من خداوندگارَم

بفرعون مَلكِ مصر هرچه که بتو میگویم بگو (۳۰) و موسی در حضورِ خداوند گفت اینك لبهایم نامختون است
پس فرعون چگونه بمن گوش خواهد داد *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و خداوند بموسی گفت که ببین ترا برای فرعون خدا نصب کردم و برادرت هارون از جانبِ تو
پیغمبر خواهد بود (۲) هر چه که بتو امر فرمایم بگو و برادرت هارون بفرعون خواهد گفت که بنی
اسرائیلرا از ولایتِ خود رها دهد (۳) و من دلِ فرعونرا بسختی واگذاشته آیات و معجزاتِ خودرا در
زمینِ مصر بسیار خواهم گردانید (۴) و فرعون بشما گوش نخواهد داد تا آنکه دستِ خودرا بمصر انداخته
عساکرِ خود یعنی قومِ خود بنی اسرائیلرا باجرای احکامِ عظیم از زمینِ مصر بیرون آورم (۵) و مصریان
خواهند دانست که خداوند منم هنگامی که دستِ خودرا بر مصریان بلند میکنم و بنی اسرائیلرا از میانِ
ایشان بیرون می آورم (۶) پس موسی و هارون چنانچه که ایشانرا خداوند امر نمود چنین کردند (۷) و
موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله بود وقتی که بفرعون متکلم بودند * (۸) و خداوند
بموسی و هارون متکلم شده گفت (۹) هنگامی که فرعون بشما بدین مضمون میگوید که بجهةِ خود
معجزاترا بنمائید آنگاه بهارون بگو که عصایترا بگیر و بحضورِ فرعون انداز که ماری بشود * (۱۰) پس
موسی و هارون بفرعون آمدند و بنهجی که خداوند فرموده بود عمل کردند و هارون عصای خودرا در حضورِ
فرعون و هم در حضورِ بندهگانش انداخت که ماری شد (۱۱) و فرعون حکما و بیان کنندهگانِ اسراررا
حضار نمود و ایشان یعنی ساحرانِ مصر بسحرهای خودشان چنین کردند (۱۲) و هرکس عصای خودرا
انداخت که مار شدند و عصای هارون عصاهای ایشانرا بلعید (۱۳) و قلبِ فرعون سخت شده بایشان گوش
نداد بنحوی که خداوند بود * (۱۴) پس خداوند بموسی گفت که دلِ فرعون سخت شده از رها نمودنِ
قوم ابا مینماید (۱۵) و در صبحدم بفرعون برو اینك بآب بیرون میآید و تو بخصوصِ استقبالش بکنارِ
نهر بایست و عصائی که بمار مبدل شد به دستت بگیر (۱۶) و باو بگو که خداوند خدای عبرانیان مرا بتو
فرستاد و گفت که قوممرا رها ده تا آنکه مرا در بیابان عبادت نمایند و اینك تا بحال گوش ندادی
(۱۷) خداوند چنین میفرماید که از این خواهی دانست که خداوند منم اینك بعصائی که در دستم هست
آبهای نهررا میزنم که بخون مبدل خواهد شد (۱۸) و ماهیانی که در نهرند میمیرند و نهر گندیده میشود
که مصریان از نوشیدنِ آبِ نهر مکره خواهند شد * (۱۹) و خداوند بموسی گفت که بهارون بگو که عصای
خودرا گرفته دستترا بر آبهای مصر بالای نهرهایش و رودهایش و حوضهایش و تمامیء مجمعِ آبها درازکن
تا خون شوند و در تمامیء زمینِ مصر هم در ظروفِ چوبین و هم بظروفِ سنگی خون خواهد شد (۲۰) و
موسی و هارون چنین کردند موافقِ فرمانِ خداوند و او عصارا بلند کرده آبهای نهررا در حضورِ فرعون و هم در
حضورِ بندهگانش زد و تمامیء آبهای نهر بخون مبدل شدند (۲۱) و ماهیانی که در نهربودند مردند و نهرچنان

گندیده شد که مِصْریانْ از آبِ نهر نمیتوانستند نوشید و در تماميء زمینِ مِصْرخون بود (۲۲) و ساحرانِ مِصْر دیگر بسحرِ خودشان چنین کردند و فَرْعَونْ دل سخت شده بایشان گوش نداد بنحوي که خداوند فرموده بود (۲۳) و فَرْعَونْ برگشته به خانهء خود در آمد و هم بر این دلِ خودرا نبست (۲۴) پس تماميء مِصْریانْ بخصوصِ آبِ نوشیدنيِ اطرافِ نهررا کندند زیراکه از آبهاي نهر نتوانستند نوشید (۲۵) و بعد از اینکه خداوند نهررا زده بود هفت روز باتمام رسید *

(فصلِ هشتم مشتمل برسي و دو آیه)

(۱) و خداوند بمُوسيٰ گفت که بفَرْعَونْ روانه شده باو بگو که خداوند چنین میفرماید که قومِ مرا رها ده تا آنکه مرا عبادت نمایند (۲) و اگر از رها دادن إبا نمائي اینك تماميء حدُودَترا بغُوكها مبتلا میسازم (۳) و رودخانه غُوكهارا بفراواني بیرونِ خواهد آورد که بر آمده به خانهاَت و بخوابگاهَت و به بسترَت و بخانهء بندهگانَت و بقومَت و به تنورها و حَسیِنْهایَت داخل خواهند شد (۴) و هم بتو و هم بر قومَت و تماميء بندهگانَت غُوكها خواهند بر آمد * (۵) و خداوند بمُوسيٰ فرمود که بهارُونْ بگو که با عصایَت دستِ خود بر نهرها و رُودها و حَوْضها دراز کن و غُوكهارا بزمینِ مِصْر بیرون آور (۶) و هارُونْ دستِ خودرا بر آبهاي مِصْر بلند کرد و غُوكها بیرون آمدند و زمینِ مِصْررا مستُور کردند (۷) و ساحران بسحرِ خود چنین کردند و غُوكهارا بزمینِ مِصْر بیرون آوردند * (۸) آنگاه فَرْعَونْ مُوسيٰ و هارُونْرا آواز کرد و گفت که خداوندرا استدعا نمائید تا آنکه غُوكهارا از من و از قومِ من دور نماید که من قومرا براي ذبح نمودن بخداوند رها خواهم داد (۹) و مُوسيٰ بفَرْعَونْ گفت که از من تفاخر نما از براي تو و از براي بندهگانَت و قومَت کَيْ استدعا نمایم تا آنکه غُوكهارا از تو و از خانهاَت دورنموده به تنها در نهر بمانند (۱۰) و او گفت فردا و [مُوسيٰ] گفت موافقِ کلامَت باشد تا آنکه بداني که مثلِ خداوند خداي ما کسي نیست (۱۱) و غوكها از تو و از خانهاَت و از بندهگانَت و از قومَت جدا شده به تنها در نهر خواهند ماند * (۱۲) و مُوسيٰ و هارُونْ از نزدِ فَرْعَونْ بیرون آمدند و مُوسيٰ خداوندرا بسببِ غُوكهائي که بفَرْعَونْ فرستاده بود استدعا نمود (۱۳) و خداوند موافقِ کلامِ مُوسيٰ عمل نمود و غُوكها از خانَها و دهات و صحرا هلاك گردیدند (۱۴) و آنهارا توده توده جمع نمودند و زمین گندید (۱۵) و هنگامي که فَرْعَونْ دید که نَفَسْ کشیدَنْي هست دلِ خودرا سخت گردانیده گوش بایشان نداد بنحوي که خداوند فرموده بود * (۱۶) و خداوند بمُوسيٰ گفت که بهارُونْ بگو که عصاي خودرا بلند کرده خاكِ زمینرا بزن تا آنکه در تماميء زمینِ مِصْر شِپِشْها گردند (۱۷) و چنین کردند زیرا که هارُونْ دستِ خودرا با عصایَش دراز کرده خاكِ زمینرا زد که شِپِشْها بانسان و حیوانات یافت شدند و تماميء خاكِ زمین در تماميء ولایتِ مِصْر شِپِشْ شد (۱۸) و ساحران نیز بسحرِ خود بخصوصِ بیرون آوردنِ شِپِشْ چنین عمل نمودند امّا نتوانستند و شِپِشْها در انسان و حیوان بود (۱۹) و ساحران بفَرْعَونْ گفتند که اینست انگُشتِ خدا امّا فَرْعَونْ دلِ خودرا

سخت گردانیده گوش بایشان نداد همچنانکه خداوند فرموده بود * (۲۰) بعد خداوند بمُوسی گفت که در
صبحدم سحرخیزي نموده در حضورِ فرعون بایست اینك بآب بیرون مي‌آید و اورا بگو که خداوند چنین
میفرماید که قومِ مرا رها ده تا آنکه بمن عبادت نمایند (۲۱) و اگر قومم‌را رها ندهي اینك بر تو و بر
بنده‌گانت و هم بر قومت و هم بر خانه‌آت انواع پشه‌ها میفرستم و خانه‌هاي مصریان و هم زمیني که در آن
میباشند از پشه‌ها پُر خواهند شد (۲۲) و در آن روز زمینِ گوشن‌را که قومم در آن ایستاده اند فرق میگذارم
که در آنجا هیچ پشه نباشد تا که بداني که در میانِ زمین خداوند منم (۲۳) و در میانِ قومِ من و قومِ تو
علامتِ نجاتي میگذارم و فردا این علامت واقع خواهد شد (۲۴) و خداوند چنین کرد و پشه‌هاي بسیاري
بخانهء فرعون و بخانهء بنده‌گانش داخل شدند و بر تماميء زمینِ مصر بسببِ آن پشه‌ها زمینش ویران شد *
(۲۵) و فرعون موسی و هارون‌را آواز کرده گفت بروید در این ولایت بخداي خود ذبح نمائید (۲۶) و
موسی گفت که لایق نیست چنین بکنیم زیرا که بخداوند خداي ما آنچه که مکروهِ مصریان است باید ذبح
نمائیم اینك مي‌شود آنچه که مکروهِ مصریان است در نظرِ ایشان ذبح نمائیم آیا مارا سنگسار نخواهند کرد
(۲۷) سه روزه راه به بیابان برویم و بخداوند خداي ما ذبح نمائیم بنهجي که مارا امر میفرماید (۲۸) و
فرعون گفت شمارا رها میدهم تا آنکه بخداوند خداي خودتان در بیابان ذبح نمائید امّا بسیار دور نروید
و از براي من استدعا نمائید (۲۹) و موسی گفت که اینك از نزدِ تو بیرون رفته خداوندرا استدعا خواهم
کرد تا آنکه آن پشه‌ها از فرعون و از بنده‌گانش و هم از قومش فردا دوري نمایند امّا فرعون بارِ دیگر
نیرنگ ننماید که قوم‌را رها ندهد که بخصوصِ خداوند ذبح نمایند * (۳۰) بعد از آن موسی از فرعون
بیرون آمد و خداوندرا استدعا نمود (۳۱) و خداوند موافقِ کلامِ موسی عمل نموده آن پشه‌ها از فرعون و
از بنده‌گانش و هم از قومش دور نمود که یکي باقي نماند (۳۲) امّا فرعون این مرتبه نیز دلِ خودرا سخت
گردانیده قوم‌را رها نداد *

(فصلِ نهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و خداوند بموسی گفت که بفرعون روانه شده باو بگو که خداوند خداي عبریان چنین میفرماید که
قومم‌را رها ده تا آنکه مرا عبادت نمایند (۲) امّا اگر از رها دادن إبا نمائي و ایشان‌را دیگر سختگیري
نمائي (۳) اینك دستِ خداوند بر مواشيء تو که در صحرایند با اسبان و حماران و شتران و گاوان و
گوسفندان موثّر شده صدمهء بسیار شدیدي خواهد شد (۴) و خداوند در میانِ مواشيء إسرائیل و در
میانِ مواشيء مصر فرقي گذاشته حیواني از تماميء بني إسرائیل نخواهد مُرد (۵) و خداوند مدّتي تعیین
نموده گفت که فردا خداوند این عمل‌را در ولایت بجا خواهد آورد (۶) پس فردایش خداوند این کاررا بجا
آورده تماميء مواشيء مصر مرد امّا از مواشيء بني إسرائیل هیچ یك نمرد (۷) و فرعون فرستاده اینك هیچ
یك از مواشيء إسرائیل نمرد مع هذا دلِ فرعون سخت شده قوم‌را رها نداد * (۸) و خداوند بموسی و

هارُون گفت که از خاکسترِ تنور به پُریِء دستِ خود بگیرید و آن‌را مُوسیٰ در نظرِ فِرعَون بسُویِ آسمان بپاشد (۹) و بر تمامیِء زمینِ مِصْر گَرْد شده هم بانسان و هم بحیوان دُمل‌هایِ آبله آورنده در تمامیِء ولایتِ مِصْر بظهور آید (۱۰) پس خاکستر از تنور گرفته در حضورِ فِرعَون ایستادند و آن‌را مُوسیٰ بسُویِ آسمان پاشید و در انسان و حیوان دُملِ آبله آورنده پیدا شد (۱۱) و ساحران بسبب دُمل‌ها در حضورِ مُوسیٰ نتوانستند بایْستند زیرا که دُمل‌ها هم بساحران و هم بتمامیِء مِصْریانْ عارض بود (۱۲) و خداوند دلِ فِرعَون‌را بسختی وا گذاشت که ایشان‌را گوش نداد بنهجی که خداوند بمُوسیٰ گفته بود * (۱۳) و خداوند بمُوسیٰ گفت در صبحدم سحرخیزی نموده در حضورِ فِرعَون بایْست و اورا بگو که خداوند خدایِ عِبْریانْ چنین میفرماید که قومَم‌را رها ده تا آنکه مرا عبادت نمایند (۱۴) زیرا که این دفعه تمامیِء صدماتِ خودرا بر دلِ تو و بنده‌گانت و قومت میفرستم تا که بدانی که در تمامیِء زمین مثلِ منی نیست (۱۵) زیرا که حال دستِ خودرا بلند کرده ترا با قومت بصدمه میزنم و از زمین منقطع خواهی شد (۱۶) و بتحقیق ترا برپا نمودم تا آنکه قدرتِ خودرا بر تو ظاهر سازم و اسمَم در تمامیِء عالم مشهور شود (۱۷) آیا تا حال بر قومِ من تکبّر نموده ایشان‌را رها نخواهی داد (۱۸) اینک فردا در این زمان تگرگ بسیار شدیدی‌را که مثلِ آن در مِصْر از روزِ بنیادَش تا بحال عارض نشده می‌بارانم (۱۹) پس حال بفرست و مواشیِء خودرا و هر چه که درصحرا از آنِ تُست جمع نما زیرا که بهر انسان و حیوان که در صحرا یافت شوند و بخانه جمع نشوند آن تگرگ بر آنها فرود خواهد آمد که هلاک شوند (۲۰) از بنده‌گانِ فِرعَون هر کسی که از خداوند میترسید بنده‌گان و مواشیَش‌را بخانها گریزانید (۲۱) امّا هر کسی که دلِ خودرا بکلامِ خداوند نبست بنده‌گان و مواشیَش‌را در صحرا وا گذاشت (۲۲) و خداوند بمُوسیٰ گفت دستِ خودرا بسوی آسمان دراز کن تا آنکه در تمامیِء زمینِ مِصْر تگرگ بر انسان و حیوان و بر تمامیِء سبزه‌هایِ صحرا که در زمینِ مِصْر است فرود آید (۲۳) و مُوسیٰ عصایِ خودرا بسوی آسمان بلند کرد و خداوند با رعد تگرگ‌را فرستاد که آتش بزمین فرود آمد و خداوند تگرگ‌را بزمینِ مِصْر بارانید (۲۴) و تگرگ شد چنانی که آتش در میانِ تگرگ ملفوف بود بشدّتِ زیاد که در تمامیِء زمینِ مِصْریانْ از زمانی که اُمّتی شدند مثلِ آن نشده بود (۲۵) و تگرگ در تمامیِء زمینِ مِصْر هر چه که در صحرا بود از انسان و حیوان زد بلکه تگرگ تمامیِء سبزه‌هایِ صحرارا زد و هم تمامیِء درختانِ صحرارا شکست (۲۶) نهایت در زمینِ گُوشِن که بنی اِسْرائیل در آن بودند تگرگ نبود * (۲۷) و فِرعَون فرستاده مُوسیٰ و هارُون‌را خواند و ایشان‌را گفت که این دفعه گناه کردم خداوند عادل است امّا من و قومَم ظالم ایم (۲۸) خداوندرا استدعا نمائید تا آنکه رعدِ خدائی و تگرگ نشود چونکه بس است که شمارا رها میدهم که زیاده نخواهید ایستاد (۲۹) و مُوسیٰ ویرا گفت که بمجرّدِ بیرون رفتنَم از شهر دست‌هایِ خودرا بجانبِ خداوند فرش خواهم کرد که رعدها ساکت شده و تگرگ زیاده نخواهد شد تا بدانی که زمین از آنِ خداوند است (۳۰) امّا میدانَم که تو و بنده‌گانت هنوز از خداوند خدا نخواهید ترسید (۳۱) و کتان و جَوْ زده شدند زیرا که جَوْ خوشه‌دار و کتان تخم‌دار بود (۳۲) امّا گندم و گندمِ سیاه چونکه

نشو و نما نکرده بودند زده نشدند * (۳۳) پس موسي از نزدِ فرعون از شهر بیرون رفته دستهاي
خودرا پیشِ خداوند فرش کرد و رعد و تگرگ موقوف شد و باران بزمین ریخته نشد (۳۴) و هنگامِ دیدنِ
فرعون که باران و تگرگ و رعد موقوف شد دیگرگناه ورزید و دلِ خودرا سخت گردانید او و بندهگانش
(۳۵) و دلِ فرعون سخت شد که بني اِسْرائیلرا رها نداد بنحوي که خداوند بواسطهٔ موسي فرموده بود *

(فصلِ دهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و خداوند بموسي گفت که نزدِ فرعون برو زیرا که دلِ او و دلِ بندهگانشرا بسختي واگذاشتم تا آنکه
این آیاترا از جانبِ خود در حضورش بگذارم (۲) و بقصدِ اینکه آنچه که در مصر بجا آوردم و آیاتمرا که
در میانِ ایشان بظهور آوردم بگوشِ پسرت و پسرِ پسرت برساني تا که بدانید که خداوند مَنَم * (۳) و
موسي و هارون نزدِ فرعون آمده ویرا گفتند که خداوند خداي عِبریان چنین میفرماید که از تواضع
نمودن در حضورِ من تا بکي امتناع خواهي کرد قومَمرا رها ده تا آنکه مرا عبادت نمایند (۴) امّا اگر از
رها دادنِ قومِ من اِبا نمائي اینك فردا ملخرا بحدودت مي‌آورم (۵) و رويِ زمینرا مستور خواهند کرد
بنوعي که دیدنِ زمین ممتنع خواهد شد و بقیهٔ که براي شما از تگرگ باقي مانده است خواهند خورد و
هر درختي که از براي شما در صحرا مي‌روید خواهند خورد (۶) و خانهٔ تو و خانهاي کلِّ بندهگانِ تو و
خانهاي تمامئِ مصریانرا بنحوي که پدرانِ تو و پدرانِ پدرانِ تو از روزِ بودنِ ایشان در این زمین تا
امروز ندیدند پُر خواهند کرد پس برگردیده از حضورِ فرعون بیرون آمد * (۷) و بندهگانِ فرعون ویرا
گفتند که بجهةِ ما این مرد تا بکي بمنزلهٔ دام خواهد بود این مردمانرا رها ده تا خداوند خداي
خودرا عبادت نمایند آیا تا بحال نمیداني که مصر بر باد رفت (۸) پس موسي و هارون بفرعون برگردانیده
شدند که بایشان گفت که روانه شده خداوند خداي خودتانرا عبادت نمائید امّا روندهگان کیان و
کدامند (۹) و موسي گفت که با جوانان و پیرانِ خودمان میرویم با پسران و دخترانِ خود و باگوسفندان
و گاوانِ خود میرویم زیرا که مارا عیدي با خداوند است (۱۰) و او بایشان گفت [اگر] چنین است
خداوند با شما باشد که من شمارا و بچگانِ شمارا رها دهم متوجّه شوید زیرا که بدي در پیشِ رويِ
شماست (۱۱) چنین نمیشود حال شما که مردان هستید روانه شده خداوندرا عبادت نمائید چونکه شما
همینرا طلب نمودید و ایشانرا از حضورِ فرعون راندند * (۱۲) و خداوند بموسي گفت که بخصوصِ مَلَخْ
دستِ خودرا بزمینِ مصر بلند کن تا آنکه بزمینِ مصر برآمده تمامئِ سبزههاي زمینرا هر چه که تگرگ
واگذاشته است بخورند (۱۳) و موسي عصاي خودرا بزمینِ مصر بلند کرد و خداوند تمامئِ آن روز و تمامئِ
آنشب بادِ شرقيرا بزمین وزانید و هنگامِ طُلوعِ صبح آن بادِ شرقي مَلَخرا آورد (۱۴) و مَلَخ بر تمامئِ زمینِ
مصر بر آمدند و در تمامئِ حدودِ مصر نزول نمود یعني گُروهِ بیشماري که قبل از آنها مثلِ آن چنین مَلَخ
نبود و بعد از آنها چنین نخواهد شد (۱۵) و آنها رويِ تمامئِ زمینرا مستور کردند بحدّي که زمین تاریك

شد و تماميءِ سبزه‌هاي زمين و تماميءِ ميوهٔ درختهائي که تگرگ واگذاشته بود خوردند که در تماميءِ زمينِ مِصْر در درختها و سبزه‌هاي صحرائي هيچ سبزي باقي نماند * (۱۶) آنگاه فَرْعَون بسرعت مُوسيٰ و هارُون‌را خوانده گفت بخداوند خداي شما و بشما گناه ورزيدم (۱۷) پس حال تمنّا اينکه همين نوبت گناهِ مرا عفو نمائيد و بخداوند خداي خودتان استدعا نمائيد که اين مرگ‌را از من دور نمايد و بس (۱۸) و او ديگر از پيشِ فَرْعَون بيرون آمد و خداوندرا استدعا نمود (۱۹) و خداوند بادِ غربيءِ بسيار شديديرا برگردانيد که مَلَخْهارا برداشته آنهارا بدرياي اَحْمر ريخت که در تماميءِ حدودِ مِصْر هيچ مَلَخي نماند (۲۰) و خداوند دلِ فَرْعَون‌را بسختي واگذاشت که بني اِسْرائيل‌را رها نداد * (۲۱) و خداوند بمُوسيٰ گفت که دستت‌را به آسمان بلند نما تا آنکه تاريکي بر زمينِ مِصْر بشود بلکه تاريکيءِ لمس شُدَنْي (۲۲) و مُوسيٰ دستِ خودرا بسوي آسمان بلند کرد و در تماميءِ زمينِ مِصْر تاريکيءِ غليظي تا سه روز شد (۲۳) و يکديگررا نميديدند و هيچ کس تا سه روز از جاي خودَش بر نميخاست امّا تماميءِ بني اِسْرائيل‌را در مسکنهايشان نور بود * (۲۴) و فَرْعَون مُوسيٰ‌را خوانده گفت که روانه شده خداوندرا عبادت نمائيد همين گلّهاي شما و گاوانِ شما بماند و اطفالِ شما نيز با شما بروند (۲۵) و مُوسيٰ گفت که ذبايح و قربانيهاي سوختني‌را بايد بدستِ ما بدهي که با خداوند خداي خود تقريب نمائيم (۲۶) و هم چنين مواشيءِ ما با ما خواهند آمد که يك سُمّي باقي نخواهد ماند زيرا که از آنها براي عبادتِ خداوند خداي ما بايد بگيريم و ما تا رفتنِ ما بآنجا نميدانيم که خداوندرا بچه چيز عبادت خواهيم نمود * (۲۷) و خداوند دلِ فَرْعَون‌را بسختي واگذاشت که ايشان‌را رها دادن نخواست (۲۸) و فَرْعَون باو گفت که از نزدِ من برو با حذر باش که بارِ ديگر روي مرا نه بيني زيرا که روزِ ديدَنَت روي مرا بايد بميري (۲۹) و مُوسيٰ گفت درست گفتي رويت‌را بارِ ديگر نخواهم ديد *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر دهٔ آیه)

(۱) و خداوند بمُوسيٰ گفته بود که يك صدمهٔ ديگر بفَرْعَون و برمِصْر خواهم رسانيد بعد از آن شمارا از اينجا رها خواهد داد و هنگامي که شمارا رها ميدهد البتّه شمارا از اينجا بالْکلّيه خواهد راند (۲) حال بگوشِ قوم بگو که هر مرد از همسايه‌اَش و هر زن از همسايه‌اَش نقره آلات و طلا آلات‌را بخواهند (۳) و خداوند قوم‌را در نظرِ مِصْريانْ عنايت داد و هم مُوسيٰ در زمينِ مِصْر در نظرِ بندهگانِ فَرْعَون و در نظرِ قوم بسيار مردِ بزرگي بود (۴) و مُوسيٰ گفت خداوند چنين ميفرمايد که بوقتِ نيم شب من بميانِ مِصْر خواهم برآمد (۵) و در زمينِ مِصْر هر اوّل‌زادهٔ از نخست‌زادهٔ فَرْعَون که بر تخت مينشيند تا به نخست‌زادهٔ کنيزکي که بر پُشتِ‌دست آس باشد با تماميءِ نخست‌زادهگانِ بهايم خواهند مرد (۶) و در تماميءِ زمينِ مِصْر فريادِ عظيمي ميشود که مثلِ آن نشده و مانندِ آن ديگر نخواهد شد (۷) امّا بهيچ يك از بني اِسْرائيل از انسان تا حيوان سگي زبانَش‌را حرکت نخواهد داد تا بدانيد که خداوند درميانِ مِصْريانْ و اِسْرائيليانْ فرق

گذاشته است (۸) و این همهٔ بندهگانت بنزدِ من فرود آمدهٔ مرا تعظیم خواهند نمود و خواهند گفت که تو و تمامیءِ قومي که بتو تابع اند بیرون روید آنگاه بیرون خواهم رفت پس [مُوسیٰ] از نزدِ فرعون با شدّتِ غضب بیرون آمد * (۹) و خداوند بمُوسیٰ گفت که فرعون بشما گوش نخواهد داد تا آنکه عجایباتِ من در زمینِ مصر زیاد شود (۱۰) و مُوسیٰ و هارون این همه معجزاترا در نظرِ فرعون بجا آوردند امّا خداوند دلِ فرعونرا بسختي وا گذاشت که بني اِسْرائیلرا از ولایتِ خود رها نداد *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) و خداوند بمُوسیٰ و هارون در زمینِ مصر متکلّم شده گفت (۲) که این ماه بجهةِ شما سرِ ماهها خواهد بود بلکه بجهةِ شما از ماههاي سال این ابتدا خواهد بود (۳) و بتمامیءِ جماعتِ اِسْرائیل بدین مضمون بگوئید که بروزِ دهمِ این ماه هرکس موافقِ خاندانِ آبایش از براي خود برّهٔ بگیرد یك برّه براي هر خانه (۴) امّا اگر خانداني بخصوصِ خوردنِ برّه کمي نماید آنگاه او و همسایهٔ خود که بخانهاش اقرب است موافقِ شمارهٔ نفوس بگیرد هر کس موافقِ خوردنش براي برّه حساب خواهد کرد (۵) برّهٔ شما بي عیبِ ذکورِ یکساله باشد از گوسفندان و یا از بزان بگیرید (۶) و نزدِ شما تا روزِ چهاردهمِ آنماه محفوظ باشد و آنرا تمامیءِ جماعتِ جمهورِ اِسْرائیل در میانِ عصرین بکشند (۷) و از خون گرفته بدُو باهُو و سرِ دَرِ خانهٔ که اورا در آنجا خواهند خورد بزنند (۸) و درهمان شب گوشتِ بریان شدهٔ بآتش و نانِ فطیري خواهند خورد و با سبزيهاي تلخ بخورند (۹) از آن هیچ خام و با آب جوشیده نخورید امّا بآتش بریان کرده با کلّه و پاچهاش و آنچه که در جوفِ شکمست بخورید (۱۰) و از آن تا بصبح وا نگذارید و [اگر] از آن چیزي تا بصبح وا گذاشته شود بآتش بسوزانید (۱۱) و آنرا چنین خواهید خورد با کمر بسته و نعلین بر پا و چوب دستي در دستِ شما و آنرا بتعجیل بخورید چونکه فصحِ خداوند است (۱۲) و در آن شب از زمینِ مصر میگذرم و تمامیءِ نخستزادههاي زمینِ مصررا از انسان تا بحیوان ميزنم و هم بر تمامیءِ خدایانِ مصر منکه خداوندم اِجْراي حکم خواهم نمود (۱۳) و از براي شما خون بمنزلهٔ آیتي خواهد بود در خانههائي که در آنها میباشید و هنگامِ دیدنم خونرا از شما خواهم گذشت و وقتي که ولایتِ مصررا ميزنم بلاي مُهلك بر شما نخواهد بود (۱۴) و آنروز براي شما تذکرهٔ خواهد بود و آنرا براي خداوند عیدي نگاه خواهید داشت و آنرا بقانونِ ابدي در قرنهاي شما عید نگاه دارید * (۱۵) مدّتِ هفت روز نانِ فطیري خواهید خورد یعني روزِ اوّل از خانهاي خود خمیررا بیرون نمائید زیرا هرکسي که از روزِ اوّل تا بروزِ هفتمین نانِ خمیري بخورد آن کس از اِسْرائیل منقطع خواهد شد (۱۶) و در روزِ اوّل مجمعِ مقدّس و در روزِ هفتمین مجمعِ مقدّس براي شما باشد در آن روزها هیچ کار کرده نشود جُز آنکه هرکس بخوردِ این در میانِ شما جائز است و بس (۱۷) و عیدِ فطیررا نگاه دارید زیرا که در خودِ آن روز عساکرِ شمارا از ولایتِ مصر بیرون آوردم بنابر این همان روزرا در قرنهاي خودتان بقانونِ ابدي نگاه دارید

(۱۸) در روزِ چهاردهمِ ماهِ اوّل وقتِ شام تا روزِ بیست و یکمِ ماه وقتِ شام نانِ فطیری‌را بخورید (۱۹) هفت روز در خانهای شما خمیر یافت نشود زیرا هر کسی که خمیری‌را بخورد آن کس از جماعتِ إسرائیل خواه غریب و خواه اهلِ ولایت منقطع خواهد شد (۲۰) هیچ خمیری‌را نخورید در تمامیء مسکنهای خود فطیری بخورید * (۲۱) پس موسی تمامیء مشایخِ إسرائیل‌را طلبیده ایشان‌را گفت برّه‌را بحسبِ خاندانهای خود إمتیاز کرده بجههٔ خود بگیرید و فصح‌را ذبح نمائید (۲۲) و دستهٔ زوفارا بگیرید و در خونی که در طشت باشد فرو برید و سردر و دو باهورا از خونی که در طشت است بزنید و از شما هیچ کس از درِ خانهٔ خود تا صبحدم بیرون نرود (۲۳) زیرا که خداوند بجههٔ زدنِ مصریان عبور خواهد نمود و هنگامی که خون‌را بر سردر و دو باهو ببیند خداوند از آن در خواهد گذشت و بخراب‌کنندهٔ إختیارِ درآمدن بخانهٔ شما بقصدِ زدن نخواهد داد (۲۴) و این کاررا بقانونِ ابدی برای خود و برای پسرانِ خود نگاه دارید (۲۵) و مقرّر است هنگامِ آمدنِ شما بزمینی که خداوند بطوری که وعده کرده است بشما بدهد این عبادت‌را مرعی دارید (۲۶) و واقع شود هنگامی که پسرانِ شما بشما بگویند که مراد از این عبادتِ شما چیست (۲۷) اینکه بگوئید این قربانیء فصحِ خداوند است که در مصر از خانهای بنی إسرائیل گذشت وقتی که مصریان‌را زد و خانهای مارا خلاص نمود پس قوم رکوع نموده سجده کردند (۲۸) و بنی إسرائیل روانه شده بفعل آوردند بنحوی که خداوند بموسی و هارون فرموده بود چنان بجا آوردند * (۲۹) و واقع شد وقتِ نیم شب که خداوند تمامیء اوّل‌زاده‌های زمینِ مصررا از اوّل‌زادهٔ فرعون که بر تختش مینشست تا اوّل‌زادهٔ اسیرِ سیاه چال و هر اوّل‌زادهٔ بهایم‌را زد (۳۰) و همان شب فرعون و تمامیء بندگانش و تمامیء مصریان برخاستند و فریادِ عظیمی در مصر پیدا شد زیرا که خانهٔ که میّتی در آن نبود وجود نداشت * (۳۱) و موسی و هارون‌را وقت شب طلب داشته گفت که برخیزید از میانِ قومِ من بیرون روید هم شما وهم بنی إسرائیل و روانه شده خداوندرا چنانکه گفته اید عبادت نمائید (۳۲) هم گلّه‌ها و هم رمه‌های خودرا بطوری که گفتید بگیرید و بروید و مرا نیز دعای خیز نمائید * (۳۳) و مصریان قوم‌را ابرام نموده ایشان‌را بتعجیل از ولایت رها کردند زیرا که گفتند همهٔ ماها میمیریم (۳۴) و قوم آردِ سرشته‌را پیش از آنکه خمیر مایه شود بر داشتند و بر لگنها در جامها بدوشِ ایشان بسته شد (۳۵) و بنی إسرائیل بنوعی که موسی فرموده بود نقرهٔ آلات و طلا آلات و لباسهارا از مصریان خواستند (۳۶) و خداوند در نظرِ مصریان بقوم عنایت داد که بایشان خواسته شده‌هارا دادند و مصریان‌را غارت کردند * (۳۷) بعد از آن بنی إسرائیل از رعمسیس بسکوت کوچیدند بقدرِ ششصد هزار مردِ پیادهٔ سوای اطفال (۳۸) و نیز گروهِ ممزوج بهم با گلّه‌ها و رمه‌ها مواشیء بسیار سنگینی بهمراهِ ایشان بر آمدند (۳۹) و از آردِ سرشتهٔ که از مصر بیرون آوردند گرده‌های فطیری پختند زیرا که خمیرمایه نشده بود چونکه از مصر رانده شدند تأخیر نتوانستند نمود و نیز آذوقهٔ راه‌را بجههٔ خود مهیّا نساخته بودند * (۴۰) امّا بودنِ بنی إسرائیل که در مصر ساکن بودند مدّتِ چهار صد و سی سال بود (۴۱) و واقع شد بعد از انقضای چهار صد و سی سال بلکه در خودِ

آنروز واقع شد که تماميءِ لشکرهاي خداوند از زمينِ مِصْر بيرون آمدند * (۴۲) اين همين شبِ واجب الرِّعايَة براي خداوند است که ايشان‌را از ولايتِ مِصْر اخراج نمود اين همين شبِ خداوند است که از تماميءِ بني إِسْرائِيْل در قرنهاي ايشان واجب الرِّعايَة است * (۴۳) و خداوند بمُوسي و هارُون گفت که قانُونِ فصح اينست که هيچ بيگانهء از آن نخورد (۴۴) امّا هر بندهء زرخريدي که آقايَش اورا خَتْنَه نموده باشد از آن ميتواند بخورد (۴۵) بيگانه و مُزدُور از آن نخورد (۴۶) در يك خانه خورده شود از آن گوشت چيزي از خانه بيرون مبر و از او استخواني‌را مشکنيد (۴۷) تماميءِ جماعتِ إِسْرائِيْل آنرا عمل نمايند (۴۸) و اگر بيگانهء که نزدِ تو اقامت ورزد بخواهد که فصحِ خداوندرا نگاه دارد تمامِ ذُکورانَش بايد خَتْنَه شوند بعد از آن نزديك آمده عمل نمايد چونکه مثلِ مُتوطّن است امّا هرکه غيرِ مختون است از آن نبايد بخورد (۴۹) از براي متوطّن و از براي غريبي که درميانِ شما بسر مي‌برد شريعت يکيست (۵۰) و تماميءِ بني إِسْرائِيْل عمل نمودند بنوعي که خداوند مُوسي و هارُون‌را امر فرموده بود چنين کردند * (۵۱) و در خودِ آنروز واقع شد که خداوند بني إِسْرائِيْل‌را موافقِ لشکرهاي ايشان اززمينِ مِصْر بيرون آورد *

(فصلِ سيزدهم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و خداوند بمُوسي بدين مضمون گفت (۲) که تماميءِ اوّل‌زادگان‌را از برايَم تقديس نما و هرکشايندهء رَحِمْ در ميانِ بني إِسْرائِيْل اگر انسان و اگر حيوان باشد از مَنست * (۳) و مُوسي بقوم گفت اين روزي که از مِصْر از خانهء بندگي بيرون آمده‌ايد بخاطر داريد زيرا که خداوند شمارا از اينجا بدستِ قوي بيرون آورده است پس نانِ خميري خورده نشود (۴) امروز شما در ماهِ أَبِيْب بيرون آمده ايد (۵) و مقرّر است هنگامي که خداوند ترا بزمينِ کِنَعَنِيانْ و حِتّيانْ و أَمُورِيانْ و حِوِّيانْ و يِبُوسِيانْ که به آبايَت سوگند خورد که بتو بدهد بزميني که شير و عسل در آن جاري است بيآورد آنگاه اين عبادت‌را دراين ماه بجا خواهي آورد (۶) هفت روز نانِ فطيري خواهي خورد و درروزِ هفتمين از براي خداوند عيدي خواهد بود (۷) هفت روز نانِ فطيري خورده خواهد شد و نانِ خميري در پيشَت ديده نخواهد شد و نزدِ تو در تماميءِ حدودَت خميرمايه پيدا نشود (۸) و در آن روز به پسرانَت بيان کرده بگوي سببِ اين کار آن [عمليست] که خداوند وقتي که از مِصْر بيرون آمدم بمن بجا آورد (۹) و بتو بر دستَت علامت و در ميانِ چشمانَت تَذْکِرَة باشد تا آنکه شريعتِ خداوند در دهانَت باشد زيرا که خداوند ترا بدستِ قوي از مِصْر بيرون آورده است (۱۰) و اين قانون‌را در مَوْسِمَش هر ساله نگاه بدار* (۱۱) و واقع شود هنگامي که خداوند بطوري که بتو و به آبايَت سوگند خورده بود ترا بزمينِ کِنَعَنِيانْ بيآورد و آن‌را بتو بدهد (۱۲) آنگاه هرکشايندهء رَحِمْ‌را موقوفِ خداوند کن و هم چنين هر نُطْفهء حيواني که از تُست و کشايندهء رَحِمْ است هر نرينه‌اَش مخصوصِ خداوند است (۱۳) و هر اوّل‌زادهء حمار‌را ببرّه فديه بده و اگر فديه ندهي گردنَش‌را بشکن و از ميانِ فرزندانَت هر اوّل‌زادهء انسان‌را فديه بده * (۱۴) و واقع شود هنگامي که من

بعد پسرِ تو ترا پرسیده بگوید که این چیست باو بگو که خداوند مارا بدستِ قوي از مِصْر از خانهء بندهگي
بیرون آورد (۱۵) و واقع شد وقتي که فَرْعَوْن از رها دادنِ ما دل سختي نمود که خداوند تماميء
اوّل‌زادهگانِ زمینِ مِصْررا از اول‌زادهء انسان تا اوّل‌زادهء حیوان کُشت بنابراین من هرکشایندهء رَحِم
نرینه‌را بخداوند ذبح مینمایم و هر اوّل‌زادهگانِ پسرانم‌را فدیه میدهم (۱۶) و بر دستَت بمنزلهء علامت و در
میانِ چشمانَت حِرزي باشد زیرا که خداوند مارا بدستِ قوي از مِصْر بیرون آورد * (۱۷) و واقع شد
هنگامي که فَرْعَوْن قوم‌را رها کرد که خدا ایشان‌را از راهِ زمینِ فِلِسْطِیانْ رهبري نکرد با وجودي که آن
نزدیك‌تر بود چونکه خدا گفت مبادا که قوم حینِ دیدنِ جنگ پشیمان شده بمِصْر برگردند (۱۸) امّا خدا
قوم‌را از راهِ بیابانِ دریاي سُرخ گردش میداد و بني إِسْرائِیلْ مسلّح شده از زمینِ مِصْر بیرون آمدند
(۱۹) و موسي استخوانهاي یُوسِفْ‌را بهمراهِ خود بر داشت زیرا که ببني إِسْرائِیلْ سوگندِ مُحکمي داده
گفت که البتّه خدا شمارا التفات خواهد نمود و شما استخوانهایَم‌را از اینجا بهمراهِ خودتان برخواهید
آورد * (۲۰) و از سُکُّوتْ کوچیده در إِیثامْ بکنارِ بیابان أُرْدُو زدند (۲۱) و خداوند پیشاپیشِ ایشان
وقتِ روز در ستونِ ابر تا آنکه ایشان‌را رهبري نماید و وقتِ شب در ستونِ آتش تا آنکه ایشان‌را مُنَوَّر
سازد میرفت تا که روز و شب راهي باشند (۲۲) ستونِ ابر وقتِ روز و ستونِ آتش‌را وقتِ شب از حضورِ
قوم برنداشت *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و خداوند بموسي چنین گفت (۲) که به بني إِسْرائِیلْ بگو که برگردیده در برابرِ پِیهاحِیرُوثْ در
میانهء مِجْدُولْ و دریا أُرْدُو زنند یعني در برابرِ بَعَلِ‌صِفُونْ بکنارِ دریا أُرْدُو زنید (۳) زیرا که فَرْعَوْن در
حقِّ بني إِسْرائِیلْ خواهد گفت که ایشان در آن زمین گرفتارند و بیابان ایشان‌را محصور کرده است (۴) و
دلِ فَرْعَوْن‌را بسختي وامي‌گذارم که ایشان‌را تعاقب خواهد نمود و در فَرْعَوْن و تماميء لشکرَش
جلالِ خودرا نمایان خواهم کرد تا مِصْرِیانْ بدانند که خداوند مَنَم پس چنین کردند * (۵) و
بمَلِكِ مِصْر گفته شد که قوم فرار کردند پس دلِ فَرْعَوْن و هم بندهگانَش در حقِّ قوم مُنقلب شده
گفتند این چه کار است که کردیم چونکه إِسْرائِیلْ‌را از بندهگيء خود رها دادیم (۶) و [فَرْعَوْن]
عرّادهء خودرا بست و قومِ خودرا بهمراهِ خود بر داشت (۷) و ششصد عرّادهء برگزیده‌را با تماميء
عرّادههاي مِصْر گرفت که برهر یك از آنها سرداري بود (۸) و خداوند دلِ فَرْعَوْن مَلِكِ مِصْررا بسختي
وا گذاشت که بني إِسْرائِیلْ‌را تعاقب نمود و بني إِسْرائِیلْ بدستِ بلند بیرون رفتند (۹) و مِصْرِیانْ یعني
همگيء اسبها و عرّادههاي فَرْعَوْن با سواران و لشکریانَش ایشان‌را تعاقب نموده بایشان در حالتي که
در أُرْدُو بکنارِ دریا در قُربِ پِیهاحِیرُوثْ در برابرِ بَعَلِ‌صِفُونْ بودند رسیدند * (۱۰) و هنگامي که
فَرْعَوْن نزدیك میشد بني إِسْرائِیلْ چشمهاي خودرا بر داشتند و اینك مِصْرِیانْ در عقبِ ایشان راهي
بودند که بسیار ترسیدند و بني إِسْرائِیلْ بخداوند فریاد کردند (۱۱) و بموسي گفتند آیا از اینست

که در مصر قبرهائي نبود که مارا گرفتي که در بيابان بميريم اين چه کار است که کردي براي ما
چونکه مارا از مصر بيرون آوردهٔ (١٢) آيا سخني که در مصر بتو گفتيم همين نبود آن سخن که
مارا واگذار تا آنکه مصريانرا خدمت نمائيم زيرا که بندهگيءِ مصريانرا نمودن بجهةِ ما از مردنِ در
بيابان بهتر است * (١٣) و موسي بقوم گفت که مترسيد بايستيد و نجاتي که امروز خداوند بشما
خواهد نمود به بينيد زيرا که مصريانرا در حالتي که امروز ايشانرا ميبينيد بارِ ديگر تا اَبَدَالآباد
نخواميد ديد (١٤) خداوند از براي شما جنگ خواهد نمود و شما خاموش بمانيد * (١٥) و خداوندِ
بموسي گفت چرا بمن استغاثه مينمائي ببني اسرائيل بگو که بکوچند (١٦) و تو عصاي خودرا بلند
نموده دسترا بدريا دراز کن و آنرا شقّ نما تا آنکه بني اسرائيل از ميانِ دريا بخشکي روانه شوند
(١٧) اينك من دلِ مصريانرا بسختي وا ميگذارم تا ايشانرا تعاقب نمايند و من جلالِ خودرا در
فرعون و در تماميءِ لشکريانِ او و عرّادهها و سوارانَش ظاهر خواهم نمود (١٨) و هنگامي که جلالِ
خودرا در فرعون و عرّادههايَش و سوارانَش ظاهر ميسازم مصريان خواهند دانست که خداوندگاز مَنَم
(١٩) آنگاه فرشتهٔ خدا که پيشِ اُردوي اسرائيل ميرفت برگشته از عقبِ ايشان روانه شد و همچنين
ستونِ ابر که پيشِ روي ايشان بود در عقبِ ايشان ايستاد (٢٠) و بميانِ اُردوي مصريان و اُردوي
اسرائيليان آمده واز براي آنها ابر و تاريکي و از براي اينها روشنائي درشب بود که تماميءِ شب بهم
بر نخوردند * (٢١) و موسي دستِ خودرا بر دريا دراز کرد و خداوند تماميءِ شب به تندبادِ شرقي
دريارا برگردانيد و دريارا خشکي نموده آبها شقّ شدند (٢٢) و بني اسرائيل بخشکي بميانِ دريا بر
آمده آبها براست و چپ بجهةِ ايشان ديوار بود * (٢٣) و مصريان يعني تماميءِ اسبهاي فرعون با
عرّادهها و سوارانَش ايشانرا تعاقب نموده بميانِ دريا در آمدند (٢٤) و در پاس سَحَري واقع شد که
خداوند از ستونِ آتش و ابر به اُردوي مصريان نگريسته اُردوي مصريانرا مضطرب گردانيد (٢٥) چرخهاي
عرّادههاي ايشانرا جدا کرده که بدُشواري آنهارا ميراندند و مصريان گفتند که از حضورِ اسرائيليان
بگُريزيم زيرا که خداوند بجهةِ ايشان با مصريان جنگ مينمايد (٢٦) و خداوند بموسي گفت که
دسترا بر دريا دراز کن تا آبها بر مصريان بر عرّادهها و بر سوارانِ ايشان برگردند (٢٧) و موسي
دستِ خودرا بر دريا دراز کرد و در طلوعِ صبح دريا بقوّتِ اصليءِ خود برگشت و مصريان در مقابلَش
فرار کردند و خداوند مصريانرا در ميانِ دريا واژگون ساخت (٢٨) و آبها برگشته عرّادهها و سواران
و تماميءِ لشکريانِ فرعونرا که در پيءِ ايشان بدريا آمدند فرو پوشيد که از ايشان احدي
باقي نماند (٢٩) امّا بني اسرائيل در ميانِ دريا بخشکي ميرفتند و آبها بجهةِ ايشان براست و
چپ ديوار شد (٣٠) و در آن روز خداوند اسرائيليانرا از دستِ مصريان خلاص کرد و اسرائيليان
مصريانرا ديدند که در کنارِ دريا مردهاند (٣١) و اسرائيليان آيتِ عظيمي که خداوند بر مصريان کرد
ديدند و قوم از خداوند ترسيده بر خداوند و بندهاَش موسي ايمان آوردند *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) آنگاه مُوسی و بنی اِسْرائِیلْ این سرودرا بخداوند سرائیده گفتند * که بخداوند سرود خواهم نمود زیرا بجلالِ عظیم متجلّی شده است اسب و سوارَش‌را بدریا انداخته است (۲) خداوند عزّت و سرودِ من است و باعثِ نجاتِ من گردیده این خدای من است که اورا تمجید خواهم نمود خدای پدرِ من که اورا تعظیم مینمایم (۳) خداوند شخصِ جنگی است و اسمَش یهُوَاهْ است (۴) عرّاده‌های فَرْعَوْنْ و لشکریانَش‌را بدریا انداخته است که سردارهای برگزیده‌آش بدریای اَحْمَرْ غرق شدند (۵) لجّه‌ها ایشان‌را پوشید مثلِ سنگ بعُمقِ دریا فرو رفتند (۶) ای خداوند دستِ راستَت در قوّت بزرگوار است دستِ راستَت ای خداوند دشمن‌را بَخْش کرد (۷) و در کثرتِ جلالتِ خود اعدایَت‌را واژگون ساختی غضبِ خودرا فرستادی که ایشان‌را چون کاهبُن خورد (۸) و از نسیمِ بینی تو آبها فراهم گردید آبهای جاری مثلِ تَلْ ایستادند لُجّه‌ها در میانِ دریا منعقد شدند (۹) دشمن گفت که تعاقب نموده خواهم رسید و غارت‌را تقسیم نموده جانَم از آنها سیر میشود شمشیرِ خودرا میکَشَم دستِ من ایشان‌را استیصال خواهد نمود (۱۰) نفخهٔ خودرا وزانیدی دریا ایشان‌را پوشید در میانِ آبهای شدید مثلِ سُرب فرو رفتند (۱۱) ای خداوند در میانِ خُدایانْ مثلِ تو کیست که در قدّوسی ذُوالْجلالْ و در اَوْصاف مهیب شده عجایبات‌را بجا می آوری (۱۲) دستِ راستِ خودرا درازکردی که زمین ایشان‌را بلعید (۱۳) در رحمتِ خود قومی‌را که فدا کردی رهبری نمودی در قُدْرتِ خود ایشان‌را بمقامِ قُدْسِ خود رهبری نمودی (۱۴) قومها شنیده خواهند ترسید خوف بر ساکنانِ فِلِسْطِینْ غلبه خواهد نمود (۱۵) پس سروَرانِ اِدُومْ پریشان خواهند شد لرزهٔ پهلوانانِ مُوآبْ‌را خواهد گرفت تمامیءِ ساکنانِ کَنعَنْ گداخته میشوند (۱۶) خوف و هراس بر ایشان بیفتد از عظمتِ بازویَت مثلِ سنگ ساکت میشوند تا آنکه قومِ تو ای خداوند بگذرند تا بوقتی که قومی که تحصیل نمودی گذر نمایند (۱۷) ایشان‌را آورده بکوهِ میراثِ خود بمکانی که تو ای خداوند برای سکونتِ خود ساختی و در مقامِ مقدّسی که بدستهایَت ای خداوند آماده ساختی غرس خواهی نمود (۱۸) خداوند تا آبَدُ‌الآباد سلطنت خواهد نمود * (۱۹) زیرا که اسبهای فَرْعَوْنْ با عرّاده‌ها و سوارانَش بدریا درآمدند و خداوند آبهای دریارا برایشان برگردانید درحالتی که اِسْرائِیلِیانْ درمیانِ دریا بخشکی میرفتند * (۲۰) و مِریَامِ نَبِیّهْ خواهرِ هارُونْ بدستَش دف گرفت و تمامیءِ زنان در عقبَش با دفها هَروَله کنان بیرون رفتند (۲۱) و مِرْیَامْ ایشان‌را جواب گفت که * بخداوند بسرائید زیرا که با کمالِ جلال متجلّی است اسب و سوارَش‌را بدریا انداخت * (۲۲) پس مُوسی اِسْرائِیلِیانْ‌را از دریای اَحْمرکوچانید و به بیابانِ شُورْ رفتند و سه روز در بیابان راهی شده آب نیافتند (۲۳) و بمارَاهْ آمدند و از آبِ مارَاهْ نتوانستند نوشید چونکه تلخ بود بنابراین آن موضع بمارَاهْ نامیده شد (۲۴) و قوم بمُوسی شکایت کرده گفتند چه خواهیم نوشید (۲۵) و او بخداوند استغاثه نمود و خداوند باو درختی‌را نمود و آن درخت‌را بآب انداخت که آب شیرین

شده در آنجا بجهةِ ایشان قانون و حکم داد وایشان‌را در آنجا امتحان نمود (۲۶) و گفت اگر بتحقیق قولِ خداوند خداي خودرا استماع نمائي و آنچه که در نظرَش راست است بجا آورده گوش به اَحکامَش بدهي و تماميِ فرایضَش‌را نگاه داري هیچ یك از این بلایا که بمِصریانْ فرستادم بر تو نخواهم رسانید چونکه خداوندِ شفا دهندهٔ تو منَم * (۲۷) بعد از آن به اِیلِمْ آمدند و در آنجا دوازده چشمهٔ آب و هفتاد درختِ خرما بود و در آنجا به پهلوي آب اُردو زدند *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) پس از اِیلِمْ کوچیده تماميِ جماعتِ بني اِسْرائیلْ به بیابانِ سِینْ که میانِ اِیلِمْ و سِینيْ است در روزِ پانزدهمِ ماهِ دویمِ بیرونِ آمدنِ ایشان از مِصْر آمدند (۲) و تماميِ جماعتِ بني اِسْرائیلْ بمُوسيٰ و هارُونْ در بیابان شکایت کردند (۳) و بني اِسْرائیلْ بایشان گفتند اي کاشکي بدستِ خداوند در ولایتِ مِصْر میمُردیم در حیني که به پهلوي دیگهاي گوشت مینشستیم و نانرا بسیري میخوردیم چونکه مارا باین بیابان آوردید تا آنکه همگيِ این جماعت‌را بگُرسنگي بکُشید * (۴) و خداوند بمُوسيٰ گفت که اینك من بشما نان از آسمان خواهم بارانید و قوم بیرون رفته کفایتِ هرروز در روزَش بر خواهند چید تا آنکه ایشان‌را تجربه نمایم که آیا بر شریعتِ من رفتار خواهند نمود یا نه (۵) و مقرّر است که در روزِ ششم آنچه که بیاورند حاضر کنند و دو مقابلهٔ آنچه که روز بروز بر چینند خواهد بود * (۶) پس مُوسيٰ و هارُونْ بتماميِ بني اِسْرائیلْ گفتند که وقتِ شام خواهید دانست که خداوند بیرون آورندهٔ شما از زمینِ مِصْر بود (۷) وصبحدم جلالِ خداوندرا خواهید دید از اینکه خداوند شکایتي که باو نمودید شنیده است و ما کیستیم که از ما شکایت کنید (۸) و هم مُوسيٰ گفت اینرا خواهید دانست هنگامي که خداوند در شام گوشتِ خوردَني‌را بشما و در صبحدم نان تا بسیري میدهد چونکه گِلهائي که بخداوند کرده اید شنیده است و ما کیستیم و بر ما گِلهاي شما نیست مگر بخداوند (۹) و مُوسيٰ بهارُونْ گفت که بتماميِ جماعتِ بني اِسْرائیلْ بگو که بحضورِ خداوند نزدیك شوید زیرا که گِلهاي شمارا شنیده است * (۱۰) و واقع شد هنگامي که هارُونْ بتماميِ جماعتِ بني اِسْرائیلْ میگفت که بسوي بیابان نگریستند و اینك جلالِ خداوند در ابر نمایان شد (۱۱) و خداوند بمُوسيٰ چنین گفت (۱۲) که گِلهاي بني اِسْرائیلْ‌را شنیدم بایشان بدین مضمون بگو که ما بَینِ عَصْرَینْ گوشت خواهید خورد و در صبحدم از نان سیر خواهید شد و خواهید دانست که خداوند خداي شما منَم * (۱۳) پس واقع شد که در شام سَلْوَيٰ بر آمده رُوي اُردورا پوشید و در صبحدم ژاله در اطرافِ اُردو نشست (۱۴) و هنگامِ متصاعد شدنِ ژالهٔ که نشسته بود اینك بر روي دشت دانهٔ کوچكِ مُدوّري بقدرِ ژاله بر زمین افتاده نمایان بود (۱۵) و بني اِسْرائیلْ دیدند و بیکدیگر گفتند که این مَنّ است زیرا که ندانستند که آن چیست و مُوسيٰ بایشان گفت که نانی که خداوند بشما داده است بجهةِ خوردن همین است (۱۶) فرماني که خداوند امر نموده است اینست که از آن هر کس بقدرِ خوردنَش بگیرد یك عُومِرْ

براي هر نفر موافقِ شمارهٔ نفوسِ خود بر چينيد هر كس موافقِ تعدادِ چادرِ خود بگيريد (۱۷) و بني إسْرائيلْ چنين كردند بعضي زياد و بعضي كم بر چيدند (۱۸) و هنگامي كه بعُومِرْ پيموده بودند كسي كه زياد برچيده بود زياد نداشت و كسي كه كم برچيده بود نقصاني نداشت [بلكه] هركس موافقِ خوردنش برچيد (۱۹) ومُوسيٰ [بايشان] گفت كه كسي تا صبح از آن چيزي وا نگذارد (۲۰) امّا بمُوسيٰ گوش ندادند و بعضي تا بصبح از آن وا گذاشتند كه كِرْمها برآورده گنديده شد و مُوسيٰ بر ايشان خشمناك شد (۲۱) و صبح بصبح آن‌را هركس بقدرِ خوراكِ خود بر ميچيد و حينِ گرم شدنِ آفتاب ميگُداخت (۲۲) و واقع شد بروزِ ششمين كه نانِ مضاعف يعني دو عُومِرْ براي هر يكي بر ميچيدند و تماميءِ سَرْوَرانِ جماعت آمده بمُوسيٰ حكايت كردند * (۲۳) و او بايشان گفت آنچه كه خداوند فرموده بود همينست فردا آرامِ سبتِ مُقدّسِ خداوند است آنچه كه پُختني است به پزيد و آنچه كه جُوشانيدَني است بجُوشانيد و هر چه كه زياد است پيشِ خود نگاه داشته تا صبح‌دم محفوظ داريد (۲۴) پس آن‌را بطوري كه مُوسيٰ فرموده بود تا صبح‌دم گذاشتند و نه گنديده شد و نه كِرْمي در آن پيدا شد (۲۵) و مُوسيٰ گفت امروز اينرا بخوريد زيرا روزِ سبتِ خداوند است امروز آن‌را در صحرا پيدا نخواهيد كرد (۲۶) تا شش روز بر خواهيد چيد و روزِ هفتمين كه روزِ سبت است در آن پيدا نخواهد شد (۲۷) و واقع شد كه در روزِ هفتمين بعضي از قوم بيرون رفتند بجهةِ بر چيدن امّا نيافتند (۲۸) و خداوند بمُوسيٰ گفت كه تا بكَي از نگاه داشتنِ اَوامِرْ و شريعتم امتناع خواهيد نمود (۲۹) به بينيد از اينكه خداوند روزِ سبت‌را بجهةِ شما تعيين نموده است بنابراين در روزِ ششمين نانِ دو روزرا بشما مي دهد هركس در جايش بنشيند و در روزِ هفتمين هيچ كس از جايش بيرون نرود (۳۰) و قوم در روزِ هفتمين آرام گرفتند (۳۱) و خاندانِ إسْرائيلْ اسمَش‌را مَنّ گذاشتند كه مانند تخمِ كِشْنيزْ سفيد و طَعَمَش مثلِ كلوچهءِ عَسَلي بود * (۳۲) و مُوسيٰ گفت امري كه خداوند فرموده بود اينست كه از آن يك عُومِري بجهةِ محفوظ ماندن در قرنهاي خود پُركن تا آنكه ناني كه در بيابان وقتِ بيرون آوردنَم شمارا از زمينِ مِصْرْ خورانيدم به بينند (۳۳) و مُوسيٰ بهارُونْ گفت كه ظرفي بگير و از مَنّ به پُريءِ يك عُومِرْ نهاده آن‌را از براي نگاه داشتن در قرنهاي شما در حضورِ خداوند بگذار (۳۴) و هارُونْ بنهجي كه خداوند بمُوسيٰ فرموده بود آن‌را بجهةِ نگاه داشتن در حضورِ صندوقِ شهادت گذاشت (۳۵) و بني إسْرائيلْ مَنّ‌را چهل سال تا رسيدنِ ايشان بزمينِ معمور خوردند يعني مَنّ‌را تا رسيدنِ ايشان بحدودِ ولايتِ كِنَعَنْ خوردند (۳۶) و يك عُومِرْ دهْيك از إيفاست *

(فصلِ هفدهم مشتمل برشانزده آيه)

(۱) و تماميءِ جماعتِ بني إسْرائيلْ از بيابانِ سِيْنْ فرقه بفرقه موافقِ فرمانِ خداوند كوچيدند و در رِفيدِيمْ أردو زدند و در آنجا آب نبود كه قوم بنوشند (۲) و قوم بمُوسيٰ شكايت نموده گفتند كه بما آب بدهيد تا بنوشيم و مُوسيٰ بايشان گفت كه با من چرا منازعه مينمائيد و خداوندرا چرا امتحان مينمائيد

(۳) و در آنجا قوم تشنه شدند بعلّتِ [نبودنِ] آب و قوم با مُوسَی گله کرده گفتند که این از چه رهگذر است که مارا از مِصْر بیرون آوردی تا آنکه مارا و پسرانِ مارا و مَواشیِء مارا به تشنگی بکُشی * (۴) و مُوسَی بخداوند استدعا نموده گفت که با این قوم چه خواهم کرد دیگر نزدیك است که مرا سنگسار نمایند (۵) و خداوند بمُوسَی گفت در پیشاپیشِ قوم بگذر و بعضی از مشایخِ اِسْرائیلْرا بهمراهت بگیر و عصائی که بآن نهررا زده بودی بدستت گرفته روانه شو (۶) اینك من در آنجا در برابرِ تو بکوهِ حُورِیبْ می ایستم و صخره‌را بزن که آب از آن جاری خواهد شد تا قوم بنوشند و مُوسَی در حضورِ مشایخِ اِسْرائیلْ چنین کرد (۷) و اسمِ آن مکان‌را مَسّاهْ و مِرِیباهْ نامید نظر به شکایتِ بنی اِسْرائیلْ و امتحان کردنِ خداوندرا چونکه گفتند که آیا خداوند درمیانِ ما هست یا نه * (۸) پس عَمالِیقْ آمده با اِسْرائیلْ در رِفیدِیمْ جنگ نمودند (۹) و مُوسَی بیُوشَعْ گفت که بجهتِ خودِ ما مردمان‌را برگزین و از برای جنگ نمودن با عَمالِیقْ بیرون رو که فردا من عصای خدا در دستم بسرِکوه خواهم ایستاد (۱۰) و یُوشَعْ بطوری که مُوسَی اورا امر فرموده بود کرده با عَمالِیقْ جنگ مینمود و مُوسَی و هارُونْ و حُور بسرِکوه برآمدند (۱۱) و واقع شد هنگامی که مُوسَی دستِ خودرا بلند میکرد اِسْرائیلْ غالب می آمد و وقتی که دستِ خودرا فرود می آورد عَمالِیقْ غالب می آمدند (۱۲) و چونکه دستهای مُوسَی سنگین شد سنگی‌را گرفته بزیرش گذاشتند که بر آن نشست و هارُونْ و حُور یکی از این طرف و یکی از آن طرف بدستهایش تکیه دادند که دستهایش تا فرو رفتنِ آفتاب برقرار ماند (۱۳) و یُوشَعْ عَمالِیقْ و قومِ اورا بدمِ شمشیر منهزم گردانید (۱۴) و خداوند بمُوسَی فرمود که این‌را از راهِ تَذْکِرَه بکتاب بنویس و بسمعِ یُوشَعْ برسان زیرا که البتّه ذکرِ عَمالِیقْ‌را از تحتِ آسمان محو میگردانم (۱۵) و مُوسَی مذبحی‌را بنا کرد و اسمش‌را یِهوَاهْ نِسّی نامید (۱۶) و گفت چونکه دستِ عَمالِیقْ بر تختِ خداوند بلند شد پس خداوندرا پشت به پشت با عَمالِیقْ جنگ خواهد بود *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و یِتْرُو کاهنِ مِدْیانْ پدرزنِ مُوسَی هر آنچه که خدا بجهتِ مُوسَی و قومِ خود اِسْرائیلْ کرده بود و چگونه خداوند اِسْرائیلْ‌را از مِصْر بیرون آورده بود شنید (۲) آنگاه یِتْرُو پدرزنِ مُوسَی صِپُّوراهْ زنِ مُوسَی‌را بعد از اینکه [مُوسَی] اورا پس فرستاده بود بگرفت (۳) و همچنین دو پسرش‌را که اسمِ یکی گِرْشُونْ بود چونکه گفت در زمینِ بیگانه غریب بودم (۴) و اسمِ دیگری اِلِیعِزِر بود بسببِ اینکه خدای پدرم یاری کننده من بوده مرا از شمشیرِ فَرْعَونْ نجات داد (۵) و یِتْرُو پدرزنِ مُوسَی با پسران و زنِ مُوسَی به بیابانی که او در آنجا بکوهِ خدا خیمه زده بود آمد (۶) و بمُوسَی گفت که من که پدرزنِ تو یِتْرُو ام بنزدِ تو می آیم با زنِ تو و دو پسرانش بهمراهش (۷) و مُوسَی از برای استقبالِ پدرزنِ خود بیرون آمد و خم شده اورا بوسید و بعد از پرسیدنِ سلامتیِء یکدیگر بچادر درآمدند (۸) و مُوسَی هرچه که خداوند بفَرْعَونْ و مِصْرِیانْ بسببِ اِسْرائیلْ عمل نموده بود و تمامیِء رحمتهائی که بسرِ راه کشیده بودند که خداوند ایشان‌را از آنها

نجات داده بود بپدرزنِ خود حکایت نمود (۹) و یِثْرُو بسببِ تمامیءِ احسانی که خداوند باِسْرَائیِلْ نموده بود حینی که ایشان‌را از دستِ مِصْرِیانْ خلاص کرد مسرور شد (۱۰) و یِثْرُو گفت مبارک باد خداوندی که شمارا از دستِ مِصْرِیانْ و از دستِ فَرْعَونْ خلاصی داد هنگامی که قوم‌را از زیردستیءِ مِصْرِیانْ نجات داد (۱۱) حال میدانم که خداوند از تمامیءِ خدایان عظیم‌تر است چون که در کاری که با نخوت رفتار نمودند او برآنها غالب آمد (۱۲) و یِثْرُو پدرزنِ مُوسی قربانیءِ سوختنی و هدیه‌ها بخصوصِ خدا گرفت و هارُونْ و تمامیءِ مشایخِ اِسْرَائیِلْ بجههِ خوردنِ نان با پدرزنِ مُوسی بحضورِ خدا آمدند * (۱۳) و در فردایش واقع شد که مُوسی بجههِ حکم نمودن بر قوم نشست و قوم در برابرِ مُوسی از صبح تا بشام ایستادند (۱۴) و پدرزنِ مُوسی هر چه که او بقوم عمل میکرد دید و گفت این عملی که با قوم مینمائی چیست از چه سبب است که تو بتنها مینشینی و تمامیءِ قوم از صبح تا شام می‌ایستند در برابرت (۱۵) و مُوسی بپدرزنِ خود گفت سبب اینست که قوم بجهتِ طلب نمودنِ [اَوامِرِ] خدا بمن می‌آیند (۱۶) و هرگاه مصلحتی میانِ ایشان واقع شود نزدِ من می‌آیند و من نیز در میانِ مرد و رفیقش حکم نموده فرایضِ خدا و شریعتهایش‌را بایشان اعلام مینمایم (۱۷) و پدرزنِ مُوسی ویرا گفت کاری که میکنی خوب نیست (۱۸) یقین که تو و هم قومی که با تو اند تلف خواهید شد زیرا که این کار از تو سنگین‌تر است آن‌را بتنهائی نتوانی نمود (۱۹) حال قولِ مرا بشنو و ترا نصیحت میکنم و خدا با تو باشد و بخصوصِ قوم تو در حضورِ خدا حاضر باش و مصلحتهارا پیشِ خدا بیآور (۲۰) و ایشان‌را بفرایض و شریعت تعلیم ده و راهی که در آن رفتار نمایند و کاری که باید بکنند بایشان اعلام نما (۲۱) و از تمامیءِ قوم مردمانِ هنرمندی که خداترس باشند مردمانِ صادقِ مُبغضِ طمع‌را درنظر آرو بر ایشان سردارِ هزاره و سردارِ صده و سردارِ پنجاهه و سردارِ دهه نصب نما (۲۲) تا آنکه بر قوم همیشه اوقات حکم نمایند و مقرّر شود که هر مصلحتِ عظیم‌را نزدِ تو بیآورند و هر مصلحتِ جُزوی‌را خودِ ایشان حکم نمایند و برای تو سبکتر خواهد شد و ایشان بهمراهت باربردار خواهند شد (۲۳) اگر این کاررا عمل نمائی و خدا ترا امر فرماید آنگاه طاقتِ ایستادن خواهی داشت و این قوم نیز همگی بمکانِ خود بسلامت خواهند رسید * (۲۴) و مُوسی سخنِ پدرزنِ خودرا قبول نمود و هرچه که گفته بود عمل نمود (۲۵) و مُوسی مردمانِ هنرمند از تمامیءِ اِسْرَائیِلْ انتخاب کرد و ایشان‌را سَرْوَرانِ قوم گردانید [یعنی] سردارِ هزاره و سردارِ صده و سردارِ پنجاهه و سردارِ دهه [نصب نمود] (۲۶) و ایشان قوم‌را همیشه اوقات حکم مینمودند و مُهمّاتِ مُشکله‌را نزدِ مُوسی می‌آوردند و هر کارِ جزوی‌را خودِ ایشان حکم مینمودند (۲۷) بعد از آن مُوسی پدرزنِ خودرا رها داد که او بولایتِ خودش رفت *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و در ماهِ سیّم بیرون آمدنِ بنی اِسْرَائیِلْ از زمینِ مِصْرْ در خودِ آن روز به بیابانِ سِینَیْ رسیدند (۲) یعنی از رِفیدیمْ کوچیدند و به بیابانِ سِینَیْ در آمده اُردو در بیابان زدند و در آنجا برابرِ کوه بنی

إسْرائيلْ خيمه‌نشين شدند (۳) و مُوسىٰ نزدِ خدا برآمد چونكه خداوند اورا ازكوه آواز كرده گفت كه
بخاندانِ يَعْقوبْ چنين بگو و بني إسْرائيلْ‌را اخبار نماي (۴) كه شما آنچه كه بمِصْريانْ كردم ديديد كه
چگونه شمارا ببالهاي عُقاب بر داشته نزدِ خود آوردم (۵) پس اگر حال فيِ‌الْحقيقه فرمانِ مرا استماع نموده
عهدِ مرا نگاه داريد آنگاه از ميانِ تماميءِ قومها مالِ خاصِّ من خواهيد بود چونكه تماميءِ زمين از آنِ
منست (۶) و شما از برايم كاهنانِ مُلوكانه و قومِ مقدّس خواهيد بود همين است كلامي كه ببني إسْرائيلْ
بايد بگوئي * (۷) و مُوسىٰ فرود آمده مشايخانِ قوم‌را آواز كرد و تماميءِ اين كلامي كه خداوند باو امر فرموده
بود بپيشِ ايشان بيان كرد (۸) و تماميءِ قوم مُتّفق جواب داده گفتند كه هر چه خداوند فرموده است
بجا خواهيم آورد و مُوسىٰ سخنانِ قوم‌را بخداوند باز رسانيد (۹) و خداوند بمُوسىٰ گفت اينك من در غمامهء
مُظلمه بتو مي‌آيم مراد اينكه وقتِ مُتكلّم شدنَم بتو قوم بشنوند و نيز بتو اَبَداً باور كنند و بعد از اينكه
مُوسىٰ سخنانِ قومرا بخداوند رسانده بود (۱۰) خداوند بمُوسىٰ گفت كه نزدِ قوم روانه شده ايشان‌را امروز و
فردا تقديس نماي تا كه جامَهاي خودرا شستشو نمايند (۱۱) و بروزِ سيّم مهيّا باشند زيرا كه در روزِ سيّم
خداوند در نظرِ تماميءِ قوم بر كوهِ سِينيْ نازل خواهد شد (۱۲) و بجهتِ قوم ازگِرداگرْد حدودي تعيين
كرده بگو كه با حذر باشيد از برآمدن بكوه و از لَمْس نمودنِ سرحدّش هركسي كه بكوه برخورد البتّه
كُشته خواهد شد (۱۳) بآن دست نخورد زيرا هر ذي‌حياتي كه لَمْس نمايد چه از حيوان چه از انسان
سنگسار و يا سُوراخ كرده شده زنده نماند و بعد از آنيكه كشيدنِ كرنا باتمام رسد آنگاه ايشان بكوه بر
آيند * (۱۴) و مُوسىٰ از كوه بقوم فرود آمد و قومرا تقديس نموده ايشان لباسِ خودرا شستشو كردند
(۱۵) و ديگر بقوم گفت كه بروزِ سيّم مهيّا باشيد بزنان نزديكي ننمائيد * (۱۶) و واقع شد در روزِ سيّم
بوقتِ طلوعِ صبح كه رعدها و برقها و غمامهء مُظلمه بالاي كوه نمايان شد و آوازِ كرنا بحدّي شديد شد كه
تماميءِ قومي كه در أُردو بودند لرزيدند (۱۷) و مُوسىٰ قومرا بخصوصِ ملاقاتِ خدا از أُردو بيرون آورد و
در پايينِ كوه ايستادند (۱۸) و تماميءِ كوهِ سِينيْ‌را دُود فرا گرفت سبب اينكه خداوند در آتش بر آن
نزول نمود و دُودَش مثلِ دُودِ تنورِ متصاعد بود و تماميءِ كوه بغايت مُتزلزل شد (۱۹) و آوازِ كرنا رفته رفته
بنهايت بلند مي‌شد و مُوسىٰ تكلُّم مينمود و خدا اورا بآوازي جواب ميداد (۲۰) و خداوند بر كوهِ سِينيْ
بسرِ كوه نازل شد و خداوند مُوسىٰ‌را بسرِ كوه آواز كرده كه مُوسىٰ برآمد (۲۱) و خداوند بمُوسىٰ گفت كه
بزير رفته قومرا امر نما مبادا بجهتِ ديدنِ خداوند از سرحدّ تجاوز نموده بسياري از ايشان هلاك شوند
(۲۲) وكاهنان نيز كه بخداوند تقرّب ميجويند خويشتن‌را تقديس نمايند مبادا كه خداوند بايشان هجوم آورد
(۲۳) و مُوسىٰ بخداوند گفت كه قوم نميتوانند كه بكوهِ سِينيْ بر آيند چونكه تو مارا امر فرموده گفتي كه
كوه‌را محدود نموده اورا تقديس نما (۲۴) و خداوند ويرا گفت رَوانه شده فرود آي و تو و هارُونْ
بهمراهَت باز بر آي امّا كاهنان و قوم بخصوصِ برآمدن بخداوند از حدّ تجاوز ننمايند مبادا كه بايشان
حمله‌ور شود (۲۵) پس مُوسىٰ بقوم فرود آمده با ايشان متكلّم شد *

(فصلِ بیستم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و خدا تمامیء این کلمات‌را متکلّم شده گفت * (۲) که من خداوند خدای تُو اوکه ترا از زمینِ مِصْر
ازخانهء بنده‌گی بیرون آوردم (۳) در حضورِ من ترا خدایانِ غیر نباشند * (۴) بجهةِ خود صورتِ تراشیده و
هیچ شکل از چیزهائی که در آسمان است در بالا و یا در زمین است در پایین و یا در آبهائی که در زیرِ
زمین است مساز (۵) آنهارا سجده ننموده ایشان‌را عبادت منما زیرا منکه خداوند خدای تو ام خدای
غَیورَم که گناهِ پدران بر پسران تا پُشتِ سیّم و چهارمِ بُغض کننده‌گانِ خود میرسانم (۶) و رحم کننده
ام بر هزاران از کسانی که مرا دوست داشته اَوامِرَم‌را نگاه دارند * (۷) اسم خداوند خدای خودرا بی
سبب بزبان میآور زیرا که خداوند کسی که اسمَش‌را بی سبب بزبان بیآورد مُبرّیٰ نخواهد شمرد *
(۸) روزِ سبت‌را بخاطر دار تا آنکه آن‌را تقدیس نمائی (۹) شش روز بکار مشغول شو و تمامیء کارِ خودرا
بجا آور (۱۰) امّا روزِ هفتمین سبتِ خداوند خدای تُست هیچ کاری [در آن] نکنی نه تو و نه پسر و نه
دخترِ تو و نه بنده و نه کنیزكِ تو و نه بهایمِ تو و نه غریبی که در اندرونِ دروازَهایَت باشد (۱۱) زیرا
که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و هرچه که در آنهاست ساخت و در روزِ هفتمین توقّف
نمود بنابراین خداوند روزِ سبت‌را برکت داد و هم آن‌را تقدیس نمود * (۱۲) پدر و مادرِ خودرا احترام نما
تا آنکه روزهایَت بزمینی که خداوند خدای تو بتو بخشد طول بکشد * (۱۳) قَتْل مکن * (۱۴) زِنا منما *
(۱۵) دُزدی مکن * (۱۶) بر همسایه‌اَت شهادتِ دروغ مده * (۱۷) بخانهء همسایه‌اَت طمع مورز به زنِ
همسایه‌اَت و به بنده‌اَش و به کنیزَکَش و به گاوَش و به اُلاغَش و بهیچ چیزی که از همسایه‌اَت هست طمع
منما * (۱۸) و تمامیء قوم رعدها و برقها و صدای کرنا و کوه‌را پُر دود دیدند و قوم ترسیدند و از آنجا باز
پس رفته دور ایستادند (۱۹) و بمُوْسیٰ گفتند که تو با ما متکلّم شو تا بشنویم و خدا با ما متکلّم نشود
مبادا که بمیریم (۲۰) و مُوْسیٰ بقوم گفت که مترسید زیرا که بسببِ امتحانِ شما خدا نازل شد تا آنکه ترسِ
او در مقابلِ رویهای شما بوده گناه نورزید * (۲۱) و قوم از دور ایستادند و مُوْسیٰ بظلمتِ غلیظی که خدا
در آن بود تقرّب جُست * (۲۲) و خداوند بمُوْسیٰ فرمود که ببنی اِسْرائیْل چنین بگو که شما دیده اید که
با شما از آسمان متکلّم شدم (۲۳) نزدِ من خدایانِ سیمین مسازید و بجهةِ خود خدایانِ زرّین‌را درست
نکنید (۲۴) مذبحی‌را برای من از خاك بساز و قربانیهای سوختنی و هدیه‌های سلامتیء خودرا ازگوسفندان
وگاوانَت بر آن تقریب نما•در هر جائی که اسمِ خودرا مذکور سازم نزدِ تو آمده ترا برکت خواهم داد
(۲۵) و اگر از برای من مذبحِ سنگی بسازی آن‌را از سنگهای تراشیده بنا مکن زیرا که اگر آلتِ [تراشنده‌ء]
خودرا بآن برداری آن‌را تَدْنیس خواهی نمود (۲۶) و بر مذبحِ من از نردبان بالا مَرَوْ تا آنکه برهَنگیء تو
بر آن باز نشود *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) و قَوانینْی که بر ایشان خواهی گذاشت اینانند * (۲) اگر بنده‌ء عِبْرِی‌را بخری شش سال ترا بنده‌گی

خواهد نمود و در سالِ هفتمین بي چيز دادن به آزادي بيرون برود (۳) اگر تنها آمده باشد تنها برود و
اگر صاحبِ زن بود زنَش بهمراهَش بيرون خواهد رفت (۴) اگر آقايَش زني‌را به او بدهد كه براي او
پسران و يا دختران زائيده باشد آن زن با اولادَش از آنِ آقايَش خواهد بود و او بتنها بيرون خواهد
رفت (۵) و اگر آن بنده صريحاً بگويد كه آقايَم و هم زن و اولادِ خودرا دوست ميدارم و نمي‌خواهم آزاد
بيرون روم (۶) آنگاه آقايَش اورا نزدِ قاضيان احضار كرده و نزديكِ دَرْ يا باهوي دَرْ برساند و آقايَش
گوشَش‌را با دِرَفْش سوراخ بكند و او وَيْرا اَبَداً بنده باشد * (۷) و اگر مردي دخترِ خودرا بكنيزي
بفروشد مثلِ بنده‌گان بيرون نخواهد رفت (۸) اگر در نظرِ آقايَش كه اورا بخود نام زد كرده است ناپسند
آيد پس احتياط نمايد كه فدا داده شود و قدرت نخواهد داشت كه بقومِ بيگانه اورا بفروشد زيرا كه با او
دُورَنگي نموده است (۹) و اگر اورا بجهةِ پسرَش نام‌زد كرده باشد برسمِ دختران با او رفتار نمايد (۱۰) و
اگر زنِ ديگري بجهةِ خود بگيرد نفقه و كِسْوَة و حقِّ مُضاجعهء اورا كَمْ نكند (۱۱) و اگر برايَش اين سه
چيزرا بجا نيآورد آنگاه بي آنكه نقدي بدهد آزاد بيرون خواهد رفت (۱۲) كسي كه مردي‌را چندان بزند
تا بميرد البتّه بايد كُشته شود (۱۳) امّا اگر بي كمين نشستنَش همين خدا آن‌را بدستَش مجاري ساخت
آنگاه بتو مقامي‌را تعيين مينمايم تا بآنجا بگُريزد (۱۴) و اگر كسي برفيقَش جبراً درآيد و اورا بحيله بكُشد
اورا هم از مذبحِ من بيرون آور تا كه بميرد (۱۵) كسي كه پدر و يا مادرَش‌را بزند البتّه بايد كُشته شود *
(۱۶) و اگر كسي مردي‌را دزديده اورا بفروشد و يا اينكه نزدِ وَيْ يافت شود البتّه بايد كه كُشته شود
(۱۷) كسي كه پدر و يا مادرِ خودرا لعنت نمايد البتّه بايد كُشته شود (۱۸) و اگر مردمان منازعه نمايند و
كسي رفيقَش‌را با سنگ و يا مُشت بزند كه نميرد لكن بستري شود (۱۹) اگر برخيزد و با چوب دستي
بيرون رود آنگاه زننده مُبرّي خواهد شد جُز اينكه تاوانِ بيكاريَش‌را ادا نمايد و اورا بالْكُلّ معالجه
نمايد * (۲۰) و اگر كسي بندهء خود و يا كنيزكِ خودرا بچوب دستي بجدّي بزند كه زيرِ دستَش بميرد البتّه
از او انتقام بايد كشيده شود (۲۱) امّا اگر يك دو روز زنده بماند از او انتقام كشيده نخواهد شد چونكه
زرخريدِ اوست * (۲۲) و اگر مردمان منازعت نمايند و زنِ حاملهء چنان زده شود كه اولادَش سِقْط شود و
اذيّتِ ديگر بزن نرسد آنگاه موافِقِ هرچه كه شوهرِ زن باو بگذارد البتّه بايد جريمه شود و در حضورِ قاضيان
ادا كند (۲۳) و اگر اذيّتِ ديگر رسيده باشد آنگاه جان عوضِ جان بايد داده شود (۲۴) چشم بعوضِ
چشم دندان بعوضِ دندان دست بعوضِ دست پا بعوضِ پا (۲۵) سوختن بعوضِ سوختن زخم بعوضِ زخم
لطمه بعوضِ لطمه * (۲۶) و اگر كسي چشمِ بندهء خود و يا چشمِ كنيزكِ خودرا بزند بجدّي كه ضايع شود
اورا بسببِ چشمَش به آزادي رها نمايد (۲۷) و اگر دندانِ بندهء خود و يا دندانِ كنيزكِ خودرا بيندازد
اورا بمكافاتِ دندانَش به آزادي رها نمايد * (۲۸) و اگر گاوي مردي و يا زني‌را شاخ زند چنانكه بميرد
آن گاوْ البتّه بايد كه سنگسار شود و گوشتَش نبايد كه خورده شود امّا صاحبِ گاوْ مُبرّي خواهد بود (۲۹) و
امّا اگر آن گاوْ قبل از آن عادتِ شاخ زدن ميداشت و صاحبَش آگاهي داشته اورا حبس نكرد كه او مرد

و یا زنی‌را کُشت گاوْ سنگسار کرده شود و صاحبَش نیز کُشته خواهد شد (۳۰) و اگر دیَت بر او گذاشته شود آنگاه فدیهٔ جانِ خودرا موافقِ هر چه که باو مقرّر شود تسلیم نماید (۳۱) خواه پسر و خواه دختررا شاخ زده باشد باو موافقِ این حکم باید معمول شود (۳۲) اگر گاوْ بنده و یا کنیزکی‌را بشاخ زده باشد سی مثقال نقره بصاحبِ ایشان داده شود و خودِ گاوْ سنگسار شود * (۳۳) و اگر کسی چاهی‌را بگُشاید و یا چاهی‌را کنده آن‌را نپوشد و گاوی یا حماری بآن بیفتد (۳۴) صاحبِ چاه بصاحبِ آنها باید مکافات نماید و قیمت بدهد و مرده از آنِ او باشد * (۳۵) و اگر گاوِ کسی گاوِ دیگری‌را بزند چنانکه بمیرد پس گاوِ زنده‌را فروخته قیمتَش‌را تقسیم نمایند و مرده‌را نیز تقسیم خواهند نمود (۳۶) و اگر معلوم شود که گاوْ قبل از آن عادتِ شاخ زدن داشت و صاحبَش اورا حبس نکرد البتّه باید گاوْرا بعوضِ گاو بدهد و مُردار از آنِ وَیْ باشد *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر سی و یك آیه)

(۱) اگر کسی گاوی یا گوسفندی‌را بُدزدد و اورا بَکُشد و یا بفروشد بعوضِ یك گاوْ پنج گاوْ و بعوضِ یك گوسفند چهار گوسفند خواهد داد * (۲) اگر دُزدی در حالتِ نقب زدن یافته شده بحدّی زده شود که بمیرد به خصوصِ آن خون ریخته نشود (۳) امّا اگر آفتاب بر او طلوع نموده باشد از برایَش خون ریخته میشود چونکه بایست که مکافاتِ کُلّی بدهد و اگر چیزی ندارد بایست بسببِ دُزدیَش فروخته شود (۴) اگر چیزِ دُزدیده شده چه از گاوْ و چه از حمار و چه از گوسفند بدستِ او زنده یافت شود دو مقابله باید ردّ نماید * (۵) اگر کسی زراعتی و یا تاکستانی‌را بچراند و چهارپای خودرا رها داده مرتعِ غیری‌را بچراند از بهترین مرتعِ خود و بهترین تاکستانِ خودرا ادا نماید (۶) اگر آتشی ظاهر شود و خارهارا فرا گیرد که دسته‌های غلّه و یا نا درَویده‌ها و یا مزرعهٔ از آن سوخته شود سوزاننده‌ٔ ان سوخته شده‌ها البتّه باید تاوان ادا نماید * (۷) اگر کسی بهمسایه‌اَش نقره و یا ظروف بخصوصِ نگاه داشتن بدهد و از خانهٔ آنکس دُزدیده شود چنانچه دُزد یافت شود باید که دو مقابله ادا نماید (۸) و اگر دُزد یافت نشود آنگاه صاحبِ خانه بپیشِ قاضیان باید احضار کرده شود که آیا دستِ خودرا بمالِ همسایه‌اَش دراز کرده یا نه (۹) از برای هرگونهٔ فساد چه از گاوْ و چه از اُلاغ و چه ازگوسفند و چه از لباس و چه از هر چیزی که گُمْ شده باشد که دیگری ادّعا میکند که این مالِ اوست ادّعای هر دوی ایشان باید پیشِ قاضیان بیآید و هر کسی‌را که قاضی مُجرم نماید باید دو مقابله برفیقَش ادا نماید * (۱۰) اگر کسی بهمسایهٔ خود اُلاغ و یا گاوْ و یا گوسفند و یا هرگونهٔ بهایم‌را بخصوصِ نگاه داشتن بدهد و آن حیوان بمیرد و یا سَقَط و یا رانده شود بی آنکه کسی به بیند (۱۱) آنگاه سوگندِ خداوندی در میانِ هر دوی ایشان جاری شود بر اینکه دستِ خودرا بمالِ همسایه‌اَش دراز نکرد و صاحبِ مال آن سوگندرا قبول خواهد کرد که او تاوان ندهد (۱۲) و اگر از نزدِ او بدُزدی رفته باشد بصاحبَش ادا خواهد کرد (۱۳) اگر دَریده شود آن‌را از راهِ شهادت

خواهد آورد و دریده شده‌را ادا نخواهد نمود * (۱۴) و اگر کسي حيواني‌را از همسايه‌اش بعاريه بگيرد و سَقَطْ و مُرده شود در حالتيکه صاحبش بهمراهش نيست البتّه تاوان بايد بدهد (۱۵) امّا اگر صاحبش بهمراهش بُوَد ادا نخواهد کرد و اگر اجير شود بسببِ اُجرتش محسوب شود * (۱۶) اگر کسي دختري که منسوب بمردي نباشد فريب داده با او بخوابد البتّه باو مَهْر بدهد تا که زنش باشد (۱۷) و اگر پدرش هيچ راضي نشود که اورا بوي بدهد بقدرِ مَهْرِ دوشيزه‌گان نقره باو بسنجد * (۱۸) زنِ ساحره زنده نماند * (۱۹) هرکسي که با حيواني بخوابد البتّه کُشته شود * (۲۰) کسي که بخدائي غير از خداوند و بس ذبح نمايد البتّه هلاك شود * (۲۱) غريبي‌را جَوْر ننموده باو ستم مکن زيرا که در زمينِ مِصْر شما غريب بوديد (۲۲) هيچ بيوه زن و يتيم‌را ظلم مکن (۲۳) اگر ايشان‌را بوجهي ستم نمائي هر وقتي که بمن فرياد نمايند فريادِ ايشان‌را البتّه ميشنوم (۲۴) و غضبم شعله‌ور شده شمارا بشمشير خواهم کشت که زنانِ شما بيوه و فرزندانِ شما يتيم خواهند شد * (۲۵) اگر نقدي‌را به يکي از قومِ من که نزدِ تو فقير است قرض‌بدهي مثلِ تقاضا کننده مباش و ربا بروي مگذار (۲۶) اگر وقتي لباسِ همسايه‌ات‌را بِرَهْن بگيري پيش از غروبِ آفتاب اورا پس بده (۲۷) زيرا که ميشود بانفراده پوشاكِ او باشد و بر بدنش رخوت است در چه چيز بخوابد و واقع ميشود هنگامي که بمن فرياد مينمايد استماع مينمايم چونکه رحيمم (۲۸) قاضيان‌را دشنام مده بزرگِ قومت‌را لعنت مکن * (۲۹) در نوبرِ غلّه‌ها و نوبرِ شيره‌ها تأخير منما اوّل‌زاده‌ء اولادِ خودرا بمن بده (۳۰) با گاوان و گوسفندانِ خود چنين بکن هفت روز پيشِ مادرش باشند و روزِ هشتمين بمن بده * (۳۱) و بجهةِ من مردمانِ مقدّس باشيد و گوشتِ دريده شده‌ء درصحرارا مخوريد آن‌را پيشِ سگها بيندازيد *

(فصلِ بيست و سيوم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) خبرِ دروغ‌را باور مکن بخصوصِ دادنِ شهادتِ زور با اشرار دست يکي مکن (۲) در عملِ بد تابعِ گروهي مباش و در دعوائي ميل به پيرويء گروهي ننموده [حق‌را] درجوابت حيف مکن (۳) فقيررا در دعوي‌اش طرف‌گيري منماي * (۴) اگر گاو يا حمارِ دشمنت‌را در آوارگي راست بيائي آن‌را البتّه باو باز رسان (۵) اگر حمارِ بغض‌کننده‌ات‌را به بيني که در زيرِ بارِ خودش خوابيده است و ميل بامدادش نداري البتّه باو کومك بکن (۶) حقِ فقيرت‌را در دعويش حيف مکن (۷) از امرِ دروغ دور باش و بي گناه و صادق‌را مکُش زيرا من شريررا عادل نخواهم شمرد * (۸) رشوه مگير زيرا که رشوه بينايان‌را کور مينمايد و سخنانِ صادقان‌را خلاف ميکند * (۹) غريبي‌را ستم منما زيرا که دلِ غريبان‌را شما مي‌شناسيد چونکه در زمينِ مِصْر غريب بوديد * (۱۰) شش سال مزرعه‌ات‌را بکار و محصولش‌را جمع کن (۱۱) امّا در سالِ هفتمين آن‌را واگذاشته ترك نماي تا آنکه فقيرانِ قومت بخورند و بقيّه‌اش‌را حيواناتِ صحرائي بخورند با تاکستان و باغِ زيتونت چنين عمل نماي * (۱۲) شش روز بکارِ خويش مشغول باش امّا در روزِ هفتم توقّف نما تا آنکه گاوْ و حمارِ تو آرام گيرند و پسرِ کنيزکت و هم غريبي نَفَس بکشند (۱۳) بهر چه که شمارا مأمو

داشتم رعایت نمائید و اسمِ خدایانِ غیررا ذکر ننموده از دهانت شنیده نشود * (۱۴) هر ساله سه مرتبه ازبرایِ من عید نگاه دار (۱۵) عیدِ فطیریرا نگاه دار هفت روز بنهجي که ترا امر فرمودم بوقتِ معیّنيءِ ماهِ أبیب نانِ فطیررا بخور چونکه در آنماه از مصْر بیرون آمدي و بحضورم تهيدست مرئي نشوید (۱۶) و عیدِ دِرَوْرا [نگاه دار] از نَوْبَرْهايِ کِشتکارِ خود که در مزرعه کاشتي و هم عیدِ برچیدني در آخرِ سال حیني که محصولِ کارَترا از مزرعه بر مي‌چیني (۱۷) هر ساله سه مرتبه تماميءِ ذکورانت در حضورِ خداوند خدا دیده شوند (۱۸) خونِ ریخته شدهٔ قربانيءِ مرا با نانِ خمیري تقریب منما و پیهِ قربانيءِ من تا صبحدم باقي نماند (۱۹) اوّلین نَوْبَرْهايِ زمینَترا بخانهٔ خداوند خدایَت بیآور بزغاله‌را در شیرِ مادرَش مجوشان * (۲۰) اینك فرشته‌را در حضورِ تو میفرستم تا آنکه ترا بسرِ راه نگاه دارد و ترا بمکاني که حاضر ساختم بیآورد (۲۱) از أو با حذر باش و آوازَش‌را بشنو و اورا غضبناك مکن زیرا که عصیانِ شمارا عفو نخواهد نمود چونکه اسمَم در اوست (۲۲) امّا اگر آوازِ اورا في‌الْواقع بشنوي و هر چه بگویم بجا آوري آنگاه دشمنِ دشمنانت و خلافِ مخالفانَت خواهم بود (۲۳) زیرا که فرشتهٔ من در حضورِ تو راهي شده ترا به أَمُوریانْ و حِتّیانْ و پِرِیزیانْ و کِنْعَنیانْ و حِوّیانْ و یِبُوسیانْ خواهد آورد و من ایشان‌را قطع خواهم نمود (۲۴) خدایانِ ایشان‌را سجده ننموده بآنها عبادت مکن و موافقِ اعمالِ ایشان عمل منما بلکه ایشان‌را بالْکُلّ منهدم ساخته و بُتْهايِ ایشان‌را بالتّمام بشکن (۲۵) و خداوند خدایَت‌را عبادت نما تا نان و آبَت‌را برکت بدهد و من ناخوشي‌را از میانِ تو بر میدارم (۲۶) در ولایتِ تو سقط کننده و عاقره نخواهد بود و شمارهٔ روزهایَت‌را بانجام خواهم رسانید (۲۷) ترسِ خودرا در پیشاپیشِ تو میفرستم و هر قومي که به ایشان برسي منهزم میسازم و پشتِ تماميءِ دشمنانَت‌را بتو بر میگردانم (۲۸) و هم پیشاپیشِ تو خرمگس‌را میفرستم که حِوّیانْ و کِنَعَنیانْ و حِتّیانْ‌را از حضورِ تو براند (۲۹) ایشان‌را در یکسال از حضورِ تو نخواهم راند مبادا که زمین ویران شود و جانورِ صحرا بخلافَت بسیار بشود (۳۰) ایشان‌را کم کم از حضورَت میرانم تا تو بسیار شوي و زمین‌را بوراثت بگیري * (۳۱) و حدودتَ‌را از دریايِ احمَر تا بحرِ فِلِسْطِینْ و از بیابان تا بنهر مي‌گذارم زیرا که ساکنانِ زمین‌را بدستِ تو خواهم داد و ایشان‌را از حضورَت خواهي راند (۳۲) با ایشان و با خدایانِ ایشان عهد مبند (۳۳) در ولایتَت ساکن نشوند مبادا که ترا بمن مُرتکبِ گناه گردانند زیرا اگر خدایانِ ایشان‌را عبادت کني یقین که از برایَت دام خواهند شد *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر هشده آیه)

(۱) پس بمُوسيٰ گفت که بخداوند بر آي تو و هارُونْ و نادابْ و اَبِیهُوء از مشایخِ اِسْرائِیلْ هفتاد نفر و از دور سجده نمائید (۲) و مُوسيٰ بتنها بخداوند تقرُّب جُوید امّا ایشان نزدیك نیآیند و قوم بهمراهِ او بر نیآیند * (۳) و مُوسيٰ آمد و تماميءِ کلماتِ خداوند و تماميءِ احکام‌را براي قوم حکایت کرد و همگيءِ قوم بیك قول جواب داده گفتند که تماميءِ اوامري که خداوند فرمود بجا خواهیم آورد

(۴) و مُوسي تماميءِ كلماتِ خداوندرا مكتوب ساخت و در صبحدم سحرخيزي نموده مذبحرا بزيرِ كوه
با دوازده ستون موافقِ دوازده سبطِ إسْرائِيْل ساخت (۵) و جوانانِ بني إسْرائِيْلرا فرستاد كه ايشان
قربانيهاي سوختنيرا تقريب نموده ذبايحِ سلامتي از گاوان بجهةِ خداوند ذبح نمودند (۶) و مُوسي
نصفِ خونرا گرفت و در لگنها ريخت و نصفِ ديگرِ خونرا بر مذبح پاشيد (۷) و كتابِ عهدرا گرفته
بسمعِ قوم خواند و ايشان گفتند هر چه كه خداوند گفته است بجا مي‌آوريم و اطاعت ميكنيم
(۸) و مُوسي خونرا گرفته بر قوم پاشيد و گفت اينك خونِ عهدي كه خداوند در بارهء تماميءِ اين
كلمات با شما بسته است (۹) و مُوسي و هارُون و ناداب و اَبِيهُوء با هفتاد نفر از مشايخِ إسْرائِيْل بر
آمدند (۱۰) و خداي إسْرائِيْلرا مشاهده كردند و در زيرِ پايهايش مثلِ كارِ سنگ بست از ياقوتِ كبود
كه صفا چون خودِ آسمانها بود (۱۱) و بر عُظَماي بني إسْرائِيْل دست نگذاشت و خدارا مشاهده
كردند و خوردند و هم نوشيدند * (۱۲) پس خداوند بمُوسي گفت كه نزدِ من بكوه بر آي و آنجا به
ايست و لوحهاي سنگي و تورية و اَوامِري كه نويشتم بتو ميدهم كه ايشانرا تعليم نمائي (۱۳) و
مُوسي و يوشَع خدمتگارش برخاستند و مُوسي بكوهِ خدا بر آمد (۱۴) و مشايخانرا فرمود كه تا
برگشتنِ ما بشما در اينجا بمانيد و اينك هارُون و حُور با شمايند هر كسي كه دعوائي دارد پيشِ
ايشان برود * (۱۵) و مُوسي بكوه برآمد و ابر كوهرا پوشيد (۱۶) و جلالِ خداوند بر كوهِ سِينَي ساكن
شد و ابر آنرا شش روز پوشانيد و در روزِ هفتمين مُوسيرا از ميانِ ابر خواند (۱۷) و سيماي جلوهء
خداوند مثلِ آتشِ سوزنده در نظرِ بني إسْرائِيْل بر سرِ كوه نمايان شد (۱۸) و مُوسي بميانِ ابر داخل
شده بكوه برآمد و مُوسي چهل روز و چهل شب در كوه مي‌بود *

(فصلِ بيست و پنجم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و خداوند بمُوسي چنين فرمود (۲) كه ببني إسْرائِيْل بگو كه از براي من هديه بياورند از هر
كسي كه به إرادتِ دل بدهد هديهء مرا از او بگيريد (۳) و هديهء كه از ايشان بايد بگيريد اينست
طلا و نقره و برنج (۴) و لاجورد و ارغوان و قرمزي و كتانِ نازك و مُوي بُز (۵) و پوستِ سرخ رنگ
كرده‌ء قوچي و پوستهاي سگِ آبي و چوبهاي شِطِّيم (۶) و روغن بجهةِ قنديل و ادويه‌جات براي روغنِ
ماليدَني و از براي بخورِ معطّر (۷) سنگهاي عقيق و سنگها بجهةِ نصب كردن بر إيفود و سينَه بند
(۸) و مقامِ مقدّسرا از برايم بسازند تا آنكه در ميانِ ايشان ساكن شوم (۹) موافقِ هر چه كه بتو
بنمايم موافقِ نمونهء مسكن و هم موافقِ نمونهء كلِّ ظروفش همچنان بسازيد * (۱۰) صندوقِ چوبِ
شِطِّيمي بسازند كه طولَش دو ذراع و نيم و عرضَش يك ذراع و نيم و بلنديش يك ذراع و نيم باشد
(۱۱) و آنرا از زرِ خالص بپوش آنرا از اندرون و بيرون بپوش و ببالايش از گرداگرد تاجِ زرّين
بساز (۱۲) و از ايش چهار حلقهء زرّين بريز و آنهارا بر چهار گوشه‌اش بگذار يعني دو حلقه بيك پهلو

و دو حلقه به پهلوي ديگرش (۱۳) و چوبْ دستْها از درختِ شِطّيمْ بساز و آنهارا بطلا بپوش (۱۴) و آن
چوبْ دستهارا در حلقههاي پهلوي صندوق بگذران تا كه صندوق از آنها برداشته شود (۱۵) و آن
چوبْ دستْها درحلقههاي صندوق بمانند و از آن برداشته نشوند (۱۶) و شهاداتي كه من بتو ميدهم
در آن صندوق بگذار * (۱۷) و هم از زرِ خالص سَرپوشِ آمرزش بساز كه طولَش دو ذراع و نيم و
عرضَش يك ذراع و نيم باشد (۱۸) و دو كَرّوبِ زرّين بساز آنهارا از دو سرِ سرپوشِ آمرزش از سَبيك
بساز (۱۹) يك كَرّوبْ از اين سَرْ و كَرّوبِ ديگر از آن سَرْ بساز اين كَرّوبيانْرا از سرپوشِ
آمرزش بر هر دو سَرَش بساز (۲۰) و كَرّوبيانْ دو بالهايشانرا به بالا گسترانند و سرپوشِ آمرزشرا
ببالهايشان بپوشانند و رويهاي ايشان بيكديگر رو برو باشند و رويهاي كَرّوبيانْ بسوي سرپوشِ
آمرزش باشند (۲۱) و سرپوشِ آمرزشرا از بالا بر صندوق بگذار و شهاداتي كه بتو ميدهم در آن
صندوق بگذار (۲۲) و در آنجا خودرا بتو معروف ميسازم و با تو از ميانِ دو كَرّوبيانْ كه بر
صندوقِ شهادت اند از بالاي سرپوشِ آمرزش در بارهٔ هرچيزي كه ترا بخصوصِ بني إسْرائيلْ امر فرمايم
تكلّم خواهم نمود * (۲۳) و از چوبِ شِطّيمْ خوانِي بساز كه طولَش دو ذراع و عرضَش يك ذراع و
قدّش يك ذراع و نيم باشد (۲۴) و آنرا بزرِ خالص بپوشان و بجهتَش از گِرداگِرد تاجِ زرّين بساز
(۲۵) و چوببستي بقدرِ پهناي دست از گِرداگِرد بساز و براي آن چوببست از گِرداگِرد تاجِ زرّين
بساز (۲۶) و چهار حلقهٔ زرّين از برايش بساز كه آنهارا بر چهار گوشهٔ چهار پايهاَش بگذاري
(۲۷) و حلقهها در برابرِ آن چوببست باشد براي رَوزنهٔ چوبْ دَستْها آنكه خوان بر داشته شود
(۲۸) و آن چوبْ دَستْهارا از درختِ شِطّيمْ بساز و آنهارا بطلا بپوشان تا بواسطهٔ آنها خوانْ بر داشته
شود (۲۹) و لنگريها و بخوردانها و جامها و آبريقْهائي كه بتوسّطِ آنها ميريزند بساز آنهارا از زرِ
خالص بساز (۳۰) و برسرِ خوانْ نانِ تَقْدِمَه تا كه هميشه در حضورَم باشد بگذار * (۳۱) و ديگر از
زرِ خالص شَمْعَدانِي بساز اين شَمْعَدانْ از سَبيك ساخته شود و ساقَش و شاخهايَش و فِنْجانْهايَش و
سِيبهايَش و شكوفهايَش از آن باشند (۳۲) و شش شاخه از پهلوهايَش بر آيد سه شاخهٔ شمعدان از يك
پهلو و سه شاخهٔ شمعدان از پهلوي ديگر (۳۳) سه فنجانِ بادام آسا بيكي از شاخها با سيبي و
شكوفهٔ و سه فنجانِ بادام آسا بديگري از شاخهها با سيبي و شكوفهٔ باشد آن شش شاخه كه از
شمعدان بر آيند همچنين باشند (۳۴) و در [ساقِ] شمعدان چهار فنجانِ بادام آسا با سيبها و شكوفها
باشند (۳۵) و سيبي در زيرِ دو شاخهٔ كه از آن [بر ميآيند] و سيبي در زيرِ دو شاخهٔ كه از آن
[بر ميآيند] و سيبي در زيرِ دو شاخهٔ كه از آن [بر ميآيند] براي آن شش شاخهٔ كه از ساقِ
شمعدان بر ميآيند باشد (۳۶) سيبها و شاخهاي آنها از ساقَش بر آيند [تا] همهگيَش از يك سبيكِ
زرِ خالص [باشد] (۳۷) و ديگر هفت چراغَشرا بساز و چراغهايَشرا روشن كنند تا كه رو برويَش
روشنائي بدهند (۳۸) و گُلگيرها و ظروفِ آن از زرِ خالص باشد (۳۹) آن با همهٔ اسبابَش از يك

قنطار زرِ خالص ساخته شود (۴۰) و ببین که آنهارا موافقِ نمونهٔ که برایت درکوه نمودار شد بسازي *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و مسکن‌را ده پرده از کتانِ نازکِ لاجوردي و ارغواني و قرمز رنك بساز آنهارا با کَرُوبیان از صنعتِ استاد ترتیب ده (۲) طولِ هر یك پرده ببیست و هشت ذراع و عرضِ هر یك پرده چهار ذراع و اندازهٔ همهٔ پرده‌ها یکي باشد (۳) پنج پرده بیکدیگر پیوسته باشند و پنج پردهٔ دیگر هم بیکدیگر پیوسته باشند (۴) و برلبِ یك پردهٔ بکنارِ پیوستنی‌اَش حلقهاي لاجوردي رنگ بساز و بر لبِ پردهٔ بیروني در پیوستگيِ دویمین چنین بساز (۵) پنجاه حلقه در یك پرده بساز و پنجاه حلقهٔ دیگر بکنارِ پردهٔ که در پیوستگيِ دویمین باشد بساز و حلقه‌ها مقابلِ یکدیگر باشند (۶) و هم پنجاه چپ و راستهاي زرّین بساز و پرده‌هارا بیکدیگر بآن چپ و راستها پیوست کن تا یك مسکن باشند * (۷) و از براي چادري که بر بالاي مسکن است از پشمِ بُزْ پردها بساز و آنهارا یازده پرده دُرُست کن (۸) طُولِ یك پردهٔ سي ذراع و عرضِ یك پرده چهار ذراع و اندازهٔ آن یازده پرده یکي باشد (۹) و پنج پرده‌را جداگانه و شش پرده‌را جداگانه پیوند کن امّا پردهٔ ششمین‌را مقابلِ روي چادر دُوتاه نماي (۱۰) پنجاه حلقه بلبِ بیرونيِ پردهٔ در پیوستگیَش و هم پنجاه حلقه بلبِ پردهٔ دویم در پیوستگیَش بسازي (۱۱) و پنجاه چپ‌وراستهاي برنجین بساز و چپ‌وراستهارا از حلقه‌ها بگذران و چادررا بهم پیوسته کن تا یکي باشد (۱۲) و زیادتيِ پرده‌هاي چادر که باقي میماند [یعني] نِصْفِ پردهٔ که باقي میماند بر پُشْتِ مسکن آویزان باشد (۱۳) و یك ذراع از زیادتيِ طولِ پردهٔ چادر باین طرف و یك ذراع بان طرف بر پهلوهاي مسکن از این طرف و از آن طرف براي پوشیدَنَش آویزان باشد * (۱۴) و دیگر بجهةِ چادر پوشش از پوستهاي سُرخ فام کردهٔ قوچي و هم از بالا پوشش از پوستهاي سگِ‌آبي بساز * (۱۵) و هم بجهةِ مسکن تخته‌هاي قائم از چوبهاي شِطّیمْ بساز (۱۶) طولِ هر تخته ده ذراع و عرضِ هر تخته یك ذراع و نیم باشد (۱۷) بجهةِ هر تخته دو زبانه در برابرِ یکدیگر ردیف شود همه‌گيِ تخته‌هاي مسکن‌را چنین بساز * (۱۸) و بجهةِ مسکن تخته‌ها بساز بیست تخته از طرفِ جنوب بسمتِ راست (۱۹) و چهل پایهٔ نقره در زیرِ آن بیست تخته بساز یعني دو پایه بزیرِ یك تخته بجهةِ آن دو زبانه و دو پایه بزیرِ یك تخته بجهةِ آن دو زبانهٔ دیگر * (۲۰) و بجهةِ پهلوي دویميِ مسکن از طرفِ شمال بیست تخته (۲۱) و چهل پایهٔ نقره دو پایه در زیرِ یك تخته و دو پایه در زیرِ تختهٔ دیگر * (۲۲) و از براي طرفِ غربيِ مسکن شش تخته بساز (۲۳) و براي گوشهاي مسکن در پهلوهایَش دو تخته بساز (۲۴) در زیر بهم پیوسته بشوند و هم در سَرْ بیك حلقه پیوسته شوند از براي هر دوي آنها چنین شود و آنها بجهةِ دو گوشه باشند (۲۵) چنین هشت تخته باشد و پایَهاي نقرهٔ آنها شانزده پایه شود دو پایه در زیرِ یك تخته و دو پایه درزیرِ تختهٔ دیگر * (۲۶) و پُشْتْ بَنْدْها ازچوبِ شِطّیم بساز پنج از براي تخته‌هاي یك پهلوي مسکن (۲۷) و پنج پُشْتْ بَنْدْ از

برای تختهای آن پهلوی دیگرِ مسکن و پنج پُشْتْ بَنْدْ از برای تختهای طرفِ مسکن که بجانبِ مغرب است (۲۸) و پُشْتْ بَنْدِ میانی که در میانِ تختههاست از سَرْ تا سر بگذرد (۲۹) و تختههارا بطلا بپوشان و هم حلقههای آنهارا یعنی رَوزَنه پُشتبندهارا از طلا بساز و آن پشتبندهارا با طلا مستور کن * (۳۰) و مسکنرا بقاعدهء که درکوه دیدهء برپا نما * (۳۱) و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافته از صنعتِ استاد بساز و با کَرُّوبیانْ ساخته شود (۳۲) و آنرا بر چهار ستونِ چوبِ شِطّیم پوشیدهء شدهء بطلا بگذار قُلّابهای زرّینِ آنها بر چهار پایهء نقره باشند (۳۳) و آن حجابرا در زیرِ قُلّابها بگذار تا آنکه صندوقِ شهادترا بآنجا باندرونِ حجاب بیآوری و این حجاب بجهةِ شما مقامِ مقدّسرا از قُدْسِ قُدْسِیّین جدا خواهد نمود (۳۴) و سرپوشِ آمرزشرا بر صندوقِ شهادت در قُدْسِ قُدْسِیّین بگذار (۳۵) و آن خَوانرا از طرفِ بیرونیءِ حجاب بگذار و شَمْعَدانْرا در برابرِ خَوان در طرفِ جنوبیءِ مسکن و خَوانرا بطرفِ شمالی بگذار * (۳۶) و از برای دروازهء چادر پردهء لاجوردی و ارغوانی و قرمزی و کتانِ نازکِ تافتهُ کارِ زَرْدوز بساز (۳۷) و بجهةِ آن پرده پنج ستون از چوبِ شِطّیم ساخته و آنهارا بطلا بپوشان و قلّابهای آنها از طلا باشند و بجهةِ آنها پنج پایهٔ بُرنجین بریز *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و مذبحیرا نیز از چوبِ شِطّیمْ بساز طولَش پنج ذراع و عرضَش پنج ذراع آن مذبح مُرَبّع می باید و بلندیَش سه ذراع (۲) و بر چهار گوشهاَش شاخها درست کن و شاخهای وَیْ از آن باشد و آنرا با برنج بپوشان (۳) و بجهةِ برداشتنِ خاکستر خاكاندازهایَشرا بساز و بیلها و لنگریها و چنگالها و منقلچهایَشرا و همگیءِ ظروفَشرا از برنج بساز (۴) و از برایَش آتشدانِ مشبّكِ کارِ برنجیرا بساز و بر آن شبکه چهار حلقهٔ برنجین بر چهار گوشهاَش ترتیب نما (۵) و آنرا در پایین بزیرِ لَبهء مذبح بگذار تا که آن شبکه حتّی به نصفِ مذبح بر آید (۶) و برای مذبح چُوبْ دَسْتْها بساز چُوبْ دَسْتْها از درختِ شِطّیم باشد و آنهارا با برنج بپوشان (۷) و چوبدستهایَش از آن حلقها گذرانده شود و آن چُوبْدَسْتْها بر دو پهلوی مذبح باشند جهةِ برداشتنَش (۸) و آنرا از تختهها مُجَوَّف بساز بنحوی که ترا درکوه نمایان شد همچنان بسازند *

(۹) و صحنِ مسکنرا بساز بجهةِ طرفِ جنوبی بدستِ راست از برای صحن تجیرها از کتانِ نازکِ تافته طولَش یکصد ذراع بیك طرف (۱۰) و بیست ستونَش و بیست پایهء آنها از برنج و قُلّابهای ستونهایَش و بندهایَش از نقره باشد (۱۱) و همچنین بدرازیءِ طرفِ شَمالْ تجیرها طولَش یکصد ذراع و بیست ستون و بیست پایهء آنها از برنج باشد و قُلّابهای ستون و بندهای آنها از نقره باشد (۱۲) و بجهةِ عرضِ صحن بسمتِ غربی تجیرهای پنجاه ذراعیْ و ستونهایَش ده و پایههایَش ده باشد (۱۳) و عرضِ صحن بطرفِ مشرق بسمتِ شرقی پنجاه ذراع باشد (۱۴) بیك جانب تجیرهای پانزده ذراعیْ ستونهای آنها سه و پایههای آنها سه باشد (۱۵) و بجانبِ دیگر تجیرهای پانزده ذراعیْ ستونهای آنها سه و پایههای آنها سه باشد (۱۶) و از برای دروازهء صحن

پوششِ بیست ذراعي از لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافتهء صنعتِ زردوز ستونهایش چهار و پایه‌هایش چهار باشد (۱۷) تماميء ستونهاي صحن از اطراف بندهایش از نقره و قلابهایش از نقره و پایهایش از برنج باشد (۱۸) طولِ صحن یکصد ذراع و پهنایش پنجاه به پنجاه و بلندیش پنج ذراع از کتانِ نازکِ تافته و پایهایش از برنج باشد (۱۹) همهء اسبابِ مسکن در تماميء خدمتش و تماميء میخهایش و هم تماميء میخهاي صحن از برنج باشد * (۲۰) و تو بني إسْرائیلْ‌را امر فرما که نزدِ تو بجهةِ روشنائي روغنِ صافِ حلّ شدهء زیتون‌را بیاورند تا قندیلهارا همیشه منوّر سازند (۲۱) آنهارا هارون و پسرانش از شام تا بصبح در حضورِ خداوند در چادرِ جماعت از بیرونيء حجابي که در برابرِ صندوقِ شهادت است به ردیف بیارایند این بر تماميء بني إسْرائیلْ پشت در پشت آیینِ ابدي باشد *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و تو برادرت هارون و پسرانش‌را بهمراهش از میانِ بني إسْرائیلْ به نزد خود بیاور یعني هارون و پسرانِ هارون نادابْ و أبیهُوء و إلْعازارْ و إیثامَرْرا تا آنکه از براي من کاهن باشند (۲) و از براي برادرت هارون جهةِ عزّت و زینت لباسهاي مقدّس بساز (۳) و همگيء حکمت‌دلاني که ایشان‌را بروحِ مهارت پُرکرده‌ام بگو که لباسهاي هارون‌را بسازند تا که مقدّس شدهء کاهنِ من باشد (۴) و لباسهائي که باید بسازند اینست سینه‌بند و إیفود و قبا و پیراهنِ زردوز و عمامه و کمربند بدین طور جامهاي مقدّسِ برادرت هارون و پسرانش‌را ترتیب نمایند تا کاهنِ من باشند (۵) و طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازک بگیرند * (۶) و إیفودرا از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافتهء کارِ استاد بسازند (۷) دو کتف انداز بر دو کنارهء آن و به پیوندند تا [بواسطهء آنها] پیوسته شود (۸) و کمربندِ چکن دوزي که بر إیفود است موافقِ کارش هم از این شود یعني از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافته باشد (۹) و دو سنگِ عقیق‌را بگیر و اساميء پسرانِ إسرائیلْ‌را بر آنها نقش کن (۱۰) از اساميء آنها شش اسم در یک سنگ و شش اسمِ باقي در سنگِ دیگر مطابقِ ولادتِ ایشان (۱۱) بصنعتِ حکّاکي مثلِ کندنِ خاتم آن دو سنگهارا باسمهاي پسرانِ إسْرائیلْ نقش نما و آنهارا بر نگین‌دانِ طلا نصب کن (۱۲) و آن دو سنگ‌را بر دو کتفِ إیفود بگذار تا که سنگهاي تذکره بجهةِ پسرانِ إسْرائیلْ باشد و هارون اسمهاي ایشان‌را در حضورِ خداوند بر دو کتفِ خود داشته باشد از براي تذکره (۱۳) و سنگ‌خانها از طلا بساز (۱۴) و دو زنجیر از زرِ خالص از دو حدّ باشند و آنها پیچ در پیچ ساخته شود و زنجیرهاي پیچیده‌را بر آن سنگ‌خانها بپیوند * (۱۵) و سینه بندِ حُکم از صنعتِ استاد بساز آن‌را مثلِ صنعتِ إیفود بساز یعني از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافته ترتیب نما (۱۶) مُربّع و دو تاه باشد طولش یک وجب و عرضش یک وجب (۱۷) و جوفش‌را بپریء سنگها پُر کن بچهار قطارِ سنگها قطارِ اوّل لعل و زبرجد و گوهرِ شبچراغ قطارِ اوّل اینست (۱۸) و قطارِ دویم زمرّد و فیروزه و الْماس (۱۹) و قطارِ سیوم سنگِ لشم و

یَشْمْ و سنگِ اَحْلَمَهْ (۲۰) و قطارِ چهارم سنگِ تَرْشِیش و عَقِیق و یَشْبْ در خانَهایِ زرّینْ آنها نصب شوند
(۲۱) و این سنگها موافقِ اسمهای پسرانِ اِسْرائیلْ بر طبقِ اسامیء ایشان دوازده باشند مثلِ کندنِ نقشِ
نگین اسمِ هرکس موافقِ دوازده سِبْطْ باشد (۲۲) و بر آن سِینَه بَنْدْ از هر دو حدّ زنجیرهای بیچیده از زرِ
خالص بساز (۲۳) و بر سِینَه بَنْدْ دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه‌را بدو سَرِ سِینَه بَنْدْ بگذار (۲۴) و آن
دو زنجیرهای بیچیدهء از طلارا بر دو حلقهائی که بر سَرِ سِینَه بَنْدْ است بگذار (۲۵) و هم دو سَرِ دیگرِ آن دو
زنجیرهای بیچیده‌را بدو سنگخانَها بگذران و بر دو کتف انداز اِیفُودْ از جانبِ پیشینَش بگذار (۲۶) و دو
حلقهٔ زرّین بساز و آنهارا بر دو سَرِ سِینَه بَنْدْ بر کنارهٔاش [یعني] کنارهٔ که بطرفِ اندرونيء اِیفُودْ است
بگذار (۲۷) و دو حلقهء دیگرِ زرّین بساز و آنهارا بر دو کتف انداز از پایینِ اِیفُودْ در جانبِ پیشینَش [جائی
که] در برابرِ پیوستَنَش بالای کَمَرْبَنْدِ چکن دوزِ اِیفُودْ است بگذار (۲۸) و سِینَه بَنْدْرا بواسطهء حلقهایَش
بحلقه‌های اِیفُودْ با پَهْنِ لاجوردی به بَندند تا آنکه بالای کَمَرْبَنْدِ چکن دوزِ اِیفُودْ باشد و سِینَه بَنْدْ از
اِیفُودْ باز نشود (۲۹) و هارُونْ اسمهای پسرانِ اِسْرائیلْ‌را حینِ در آمدَنَش بمقامِ مُقدّس بر دلَش بسِینَه بَنْدِ
حُکم بر دارد تا آنکه بجهةِ تَذْکَرَهء دائمی در حضورِ خداوند باشد * (۳۰) و در سِینَه بَنْدِ حُکم اُورِیم و تُمّیم‌را
بگذار تا بر دلِ هارُونْ وقتِ در آمدَنَش بحضورِ خداوند باشند و هارُونْ حکمِ پسرانِ اِسْرائیلْ‌را بر دلَش
بحضورِ خداوند دائماً بر دارد * (۳۱) و قبای اِیفُودْرا بالتّمام از لاجوردی بساز (۳۲) و در میانِ سرِ آن قبا
دهنهء باشد و لَبکی از کارِ نسّاجان مثلِ دهنهٔ زرَه از گرداگرد باشد تا که دریده نشود (۳۳) و بر دامنه‌اَش
انارهای لاجوردی و ارغوانی و قرمزی از اطرافِ دامنه‌اَش و زَنْگُولَهای زرّین در میانِ آنها دَوْراً بساز (۳۴) و
یك زَنْگُولَهء زرّین و یك انار و یك زَنْگُولَهء زرّین و یك انار از گرداگردِ دامنِ قبا باشد (۳۵) و در بَرِ
هارُونْ بوقتِ خدمت باشد تا که آوازَش حینِ در آمدنِ بحضورِ خداوند و بیرون رفتنَش مسموع شود مبادا
که بمیرد * (۳۶) و گُلی از زرِ خالص بساز و بر آن همچو نقشِ نگین بکَن که اَلْقُدْس لِلرَّبّ (۳۷) و آن‌را
به پهنِ لاجوردی به بَنْدْ تا که بر عِمامَه باشد یعنی بر پیشانیء عِمامَه باشد (۳۸) و بر پیشانیء هارُونْ باشد
تا آنکه هارُونْ گناهِ چیزهای مُقدّسی که بنی اِسْرائیلْ در تمامیء هدیهای مقدّسِ ایشان تقدیس نمایند
ببرد و دائماً بر پیشانیَش باشد تا بحضورِ خداوند قبول شوند * (۳۹) و پیراهَنِ کتانِ نازك زر اندوزی بساز
و هم عِمامه‌را از کتانِ نازك بساز و هم کَمَرْبَنْدی از صنعتِ زر دوزی بساز * (۴۰) و بجهةِ پسرانِ هارُونْ
پیراهَنها بساز و هم کَمَرْبَنْدها بساز و هم برای ایشان بخصوصِ عزّت و زینت کلاهها بساز (۴۱) و آنهارا به
برادرَت هارُونْ و بهمراهَش پسرانَش بپوشان و هم ایشان‌را مسح نموده و تخصیص کرده ایشان‌را تقدیس نما
تا برای من کاهن باشند (۴۲) و از برای ایشان زیرجامه بجهةِ پوشیدنِ عورتین بساز تا از کَمَر برانها برسد
(۴۳) و بر هارُونْ و پسرانَش وقتی که بخیمهٔ جماعت در آیند و یا نزدیك آمدنِ ایشان بمذبح برای خدمتِ
مقامِ مقدّس باشد تا آنکه منسوب بگناه شده نمیرند این از برای او و هم از برای ذریّه‌اَش بعد از او آیینِ
ابدی باشد *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(١) و عملي که بايشان بايد بکني وقتِ تقديس نمودنِشان بجهةِ کهانتِ من اينست که يك گوسالهء جوان
و دو قوچِ بي عيب بگيري (٢) و نيز نانِ فطيري و گِردههاي فطيرِ سرشته شدهء بروغن و رقيقهاي فطيريء
بروغن چرب کردهرا و آنهارا ازآردِ گندم بپز (٣) و آنهارا در يك سبد بگذار و سبدرا با گوساله و دو قوچ
تقريب نما (۴) و هارونْ و پسرانَشرا بدهنهء چادرِ جماعت نزديك آورده ايشانرا بآب شستشو ده (٥) و
لباسهارا گرفته بهارونْ پيراهَنْ و قَباي اِيفودْ و خودِ اِيفودْ و سِينهبَندْرا بپوشان و اورا بکَمَربَنْدِ چکن دوزِ
اِيفودْ به بند (٦) و عِمامَهرا بر سَرَش نهاده تاجِ قُدسْرا بالاي عِمامَه وضع نما (٧) و روغنِ مسحرا بگير
و بر سَرَش ريخته اورا مسح کن * (٨) و بعد پسرانَشرا نزديك آورده پيراهنها بايشان بپوشان (٩) و ايشانرا
يعني هارونْ و پسرانَشرا بکمربندها به بند و کلاهها بايشان بپوشان و منصبِ کهانت بقانونِ ابدي از آنِ
ايشان خواهد بود بدين طريق هارونْ و پسرانَشرا تخصيص نما * (١٠) و آن گوسالهرا برابرِ چادرِ جماعت
برسان و هارونْ و هم پسرانَش دستهاي ايشانرا بر سرِ گوساله بگذارند (١١) پس گوسالهرا در حضورِ خداوند
بنزدِ دهنهء چادرِ جماعت ذبح نما (١٢) و از خونِ گوساله گرفته بشاخهاي مذبح با انگشتِ خود بگذار و
همهء خونرا به بُنيانِ مذبح بريز (١٣) و تماميء پيهي که احشارا ميپوشد و سفيدي که بر جگر است و دو
گُردَه و پيهي که بر آنها است گرفته بر مذبح بسوزان (١۴) امّا گوشتِ گوساله و پوستَش و هم سرگينَشرا
بيرون از اُردو بآتش بسوزان چونکه قربانيء [کفّارهء] گناهي است * (١٥) و يکي از آن قوچهارا بگير و
هارونْ و پسرانَش دستِشانرا بر سرِ قوچ بگذارند (١٦) بعد از آن قوچرا بکُش و خونَشرا گرفته از گِرداگِرد
بر مذبح بپاش (١٧) و قوچرا پاره پاره کرده احشا و ساقهايَشرا شستشو کن و بر پارهها و بر سرَش بگذار
(١٨) و همهء قوچرا بر مذبح بسوزان براي خداوند قربانيء سوختني است يعني رايحهء خوش و براي
خداوند قربانيء آتشين است * (١٩) آنگاه قوچِ دويميرا بگير و هارونْ و پسرانَش دستهاي خودرا بر سَرِ
قوچ بگذارند (٢٠) و قوچرا بکُش و از خونَش بگير و به نرمهء گوشِ راستِ هارونْ و به نرمهء گوشِ راستِ
پسرانَش و بانگشتِ بزرگِ دستِ راستِ ايشان و هم بانگشتِ بزرگِ پايِ راستِ ايشان بمال و خونرا بر
مذبح از گِرداگِرد بپاش (٢١) و از خوني که در مذبح است و از روغنِ مسح گرفته بر هارونْ و بر جامَهايَش
و بر پسرانَش و بر جامَهاي پسرانَش بهمراهَش بپاش تاکه او و هم لباسَش و هم پسرانَش و لباسهاي
پسرانَش بهمراهَش مقدّس شوند (٢٢) و از قوچ پيه و دُنبه و پيهي که احشارا مستور مينمايد و سفيدي که
بر جگر است و دو گُردَه و هم پيهي که بر آنها است و دوشِ راسترا بگير چونکه قوچِ تخصيصي است
(٢٣) و يك قرصِ نان و يك گِردَهء نانِ روغني و يك رقيقي از سبدِ نانِ فطيري که در حضورِ خداوند است
[بگير] (٢۴) و همهرا بدستِ هارونْ و بدستِ پسرانَش بگذار و آنهارا براي هديهء جُنبانيدَني بحضورِ خداوند
بجُنبان (٢٥) و آنهارا از دستِ ايشان بگير و بر مذبح از راهِ قربانيء سوختني بسوزان تا آنکه رايحهء

خوش برای خداوند باشد که قربانیء آتشین است برای خداوند (٢٦) و سینهء قوچ مخصوصیء هارون‌را بگیر و آن‌را برای هدیهء جنبانیدنی بحضور خداوند بجنبان و این حصّهء تو باشد (٢٧) و سینهء جنبانیدنی و دوشِ برداشتنی‌را که جنبانیده و برداشته میشود از قوچ تخصیصیء هارون و پسرانش تقدیس نما (٢٨) و این برای هارون و پسرانش از بنی اسرائیل قانونِ ابدی باشد زیرا که هدیهء برداشتنی است و از جانبِ بنی اسرائیل هدیهء برداشتنی از قربانیهای سلامتی که برای خداوند از ایشان برداشته میشود همین است (٢٩) و لباسهای مقدّسی که از هارون است بعد از وی از آنِ پسرانش باشند تا آنکه در آنها ممسوح و مخصوص شوند (٣٠) و از پسرانش کاهنی که جانشینِ او باشد آنهارا هفت روز بپوشد هنگامی که بچادرِ جماعت بجهةِ خدمت درمقامِ مقدّس در می‌آید (٣١) و قوچِ مخصوص‌را گرفته گوشتش‌را درمقامِ مقدّس بجوشان (٣٢) و هارون و پسرانش گوشتِ قوچ‌را با نانِ سبدی که بدهنهء چادرِ جماعت است بخورند (٣٣) و از چیزهائی که بواسطهء آنها کفّاره کرده میشود تا آنکه مخصّص و مقدّس شوند بخورند امّا بیگانه نخورد چونکه مقدّس اند آنها (٣٤) و اگر از گوشتِ مخصوصی و نان تا وقتِ صبح چیزی باقی بماند آن بقیه‌را بآتش بسوزان خورده نشود چونکه مقدّس است (٣٥) بدین منوال بهارون و پسرانش بر طبقِ هر آنچه که ترا امر فرمودم عمل نما هفت روز ایشان‌را تخصیص بنما (٣٦) و هر روزه گوسالهء رفعِ گناهی بجهةِ کفّاره تقریب نما و مذبح‌را بعد از حصولِ کفّاره‌اش پاک کن و آن‌را بخصوصِ مقدّس نمودنش مسح کن (٣٧) هفت روز بخصوصِ مذبح کفّاره نموده آن‌را تقدیس نما چونکه این مذبح قدسِ قدسیین است هر چه که مذبح‌را لمس نماید باید که هم مقدّس باشد (٣٨) و آنچه که بمذبح باید تقریب نمائی این است هر روز علی الدّوام دو برّهء یک ساله (٣٩) یک برّه‌را در صبحدم تقریب نما و برّهء دیگررا در مابینِ عصرین بگذران (٤٠) و برای یک برّه ده یک از آردِ سرشته شده بیک ربعِ هینِ روغنِ حلّ شده و بجهةِ هدیهء نوشیدنی یک ربعِ هین از شراب برسان (٤١) و برّهء دیگررا بین العصرین تقریب نما و بآن موافقِ هدیهء آردیء صبحدم و هدیهء نوشیدنیش عمل نما تا آنکه رایحهء خوش و هدیهء آتشین بجهةِ خداوند باشد (٤٢) و این همیشه اوقات در قرن‌های شما بدهنهء چادرِ جماعت برای خداوند قربانیء سوختنی خواهد شد که در آنجا با شما ملاقات نموده بتو در آن متکلّم خواهم شد (٤٣) و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات خواهم کرد و از جلالِ من آنمقام مقدّس خواهد شد (٤٤) و چادرِ جماعت و مذبح‌را تقدیس خواهم نمود و هارون و هم پسرانش‌را تقدیس مینمایم تا آنکه کاهنِ من باشند (٤٥) و درمیانِ بنی اسرائیل ساکن شده خدای ایشان خواهم بود (٤٦) و خواهند دانست که من خداوند خدای ایشان آنکس می‌باشم که ایشان‌را از زمینِ مصر بیرون آوردم تا آنکه در میانِ ایشان ساکن باشم که خداوند خدای ایشان منم *

(فصلِ سی‌ام مشتمل بر سی و هشت آیه)

(١) و مذبحی‌را جهةِ سوزانیدنِ بخور بساز آن‌را از چوبِ شطّیم ترتیب نما (٢) طولش یک ذراع و عرضش یک

ذراع مُربّع باشد و بلندیَش دو ذراع شاخَهایَش از خودش باشد (۳) و آن‌را بزرِ خالص بپوشان و همچنین
سَطْح و پهلُوهایَش‌را از گرداگِرد و هم شاخَهایَش و از گرداگِرد باو تاجي از طلا بساز (۴) و نیز از برایَش
دو حلقهء زرّین بساز و آنهارا در زیرِ تاج از دو گوشه بر دو پهلویَش نصب کن تا روزنهء چوب دستها باشد
که آن‌را با آنها بر دارند (۵) و چوب دستهارا از درختِ شِطّیم بساز و آنهارا بطلا بپوشان (۶) و آن‌را
برابرِ حجابي که روبروي صندوقِ شهادت در پیشِ سرپوشِ آمرزش که بالاي شهادت است جائیکه با تو
ملاقات خواهم نمود بگذار (۷) و هارُون بر آن هرصبح بخورِ خوشبوي تبخیر نماید وقتي که قندیلهارا مي
آراید آن‌را تبخیر نماید (۸) و هنگامِ عصر وقتي که قندیلهارا هارُون افروخته نماید آن‌را بسوزاند تا آنکه
در قرنهاي شما در حضورِ خداوند بخورِ دائمي باشد (۹) در آن نه بخورِ بیگانه و نه قربانيءِ سوختني و نه
هدیهء آردي‌را بسوزانید و هدیهء نوشیدَني بر آن نریزید (۱۰) و هارُون هر ساله یك بار بخونِ قربانيءِ رفعِ
گناهي جهةِ کفّارهها بر شاخَهایَش کفّاره نماید هر ساله یك بار در قرنهاي شما بر آن کفّاره نماید این مذبح
براي خداوند قُدْسِ قُدْسیّین است * (۱۱) و خداوند بموسیٰ متکلّم شده گفت (۱۲) که وقتي که سَر
شماريءِ شمردهء شوندهگانِ بني اِسْرائیل‌را مینمائي هر کسي وقتِ شمردنَت آنهارا جهةِ نفسِ خود فدیه
بخداوند بدهد تا آنکه وقتِ شمردنِ ایشان بایشان بلائي نرسد (۱۳) این‌را بدهند از شمردهء شوندهگار هر
کسي که میگذرد نیم مثقال موافقِ مثقالِ مقدّس که یك مثقال بیست قِیراط است این نیم مثقال هدیه
براي خداوند است (۱۴) و از شمردهء شوندهگان هرکس از بیست سال و بالاتر که عبور نماید هدیهء
خداوندرا بدهد (۱۵) غني از نیم مثقال زیاده و فقیر کمتر ندهد هنگامي که بجهةِ کفّارهءِ نفوسِ خودشان
بخداوند فدیه بدهند (۱۶) و نقدِ فدیههارا از بني اِسْرائیل بگیر و آن‌را بخصوصِ خدمتِ چادرِ جماعت بده
تا براي بني اِسْرائیل بجهةِ کفّارهء نَفْسِ ایشان در حضورِ خداوند تَذْکِرَه باشد * (۱۷) و خداوند بموسیٰ
بدین مضمون فرمود (۱۸) که حوضِ برنجیني براي شستشو و پایههایَش‌را نیز از برنج بساز و آن‌را در میانِ
چادرِ جماعت و مذبح بگذار و بر آن آب بریز (۱۹) و هارُون و پسرانَش دستها و پایهاي ایشان‌را در
آن شستشو نمایند (۲۰) هنگامي که بچادرِ جماعت در آیند با آب شستشو نمایند مبادا که بمیرند و
یا اینکه هنگامِ آمدنِ ایشان بمذبح بخصوصِ خدمتِ سوزانیدنِ هدیهء آتشین بخداوند (۲۱) و دستها و
پایهایشان‌را بشُویند تا آنکه نمیرند و این از براي ایشان اورا و ذریّهاَشرا در قرنهاي ایشان قانونِ ابدي
باشد * (۲۲) و خداوند بموسیٰ بدین مضمون فرمود (۲۳) که بجهةِ خود سَرِ آدویهجات‌را بگیر از مرِّ صافي
پانصد مثقال و از دارچینيءِ خوشبوي نصفِ آن یعني دویست و پنجاه مثقال و از نيءِ خوشبوي دویست و
پنجاه مثقال (۲۴) و از سلیخه پانصد مثقال موافقِ مثقالِ مقدّس و از روغنِ زیتون یك هین (۲۵) و از اینها
روغنِ مسح شدَنيءِ مقدّس یعني عطري که بصنعتِ عَطّاران ترکیب شده باشد بساز که روغنِ مسح شدَنيءِ
مقدّس اینست (۲۶) و بآن چادرِ جماعت و صندوقِ شهادت‌را مسح نما (۲۷) و هم خَوانْ و همهء
اسبابَش و شَمْعَدان و آلاتَش و مذبحِ بخُوري (۲۸) و مذبحِ قربانيءِ سوختني و تماميءِ اسبابَش و حوض

و پایه‌اَش‌را (۲۹) و آنهارا تقدیس نما که از قدسِ قدسیّین باشند که هر چه بآنها لمس نماید باید که
مقدّس باشد (۳۰) و هارونْ و پسرانَش‌را مسح نموده ایشان‌را تقدیس نما تا کاهنِ من باشند (۳۱) و ببني
اِسْرائِیْلْ بدین مضمون بگرکه این بجهةِ من روغنِ مسحِ مقدّس درقرنهاي شما خواهد بود (۳۲) بربدنِ انسان
ریخته نشود و چیزِ دیگر مثلِ آن بر وفقِ ترکیبَش مسازید پیشِ شما مقدّس است و باید مقدّس باشد
(۳۳) هرکسي که مثلِ آن ترکیب نماید و یا اینکه ازآن به بیگانه بدهد ازقومِ خود منقطع شود * (۳۴) و
خداوند بمُوْسی گفت از براي خود اَدْویه‌جات‌را بگیر مَیْعَتْ و شَحِیْلَتْ و حِلْبِناهْ اینْ ادویه‌جات‌را با کُنْدَرِ
صاف که وزنِ هریك برابر باشد (۳۵) و از آن بُخوري یعني عطرِ طَیّبِ مقدّسِ سرشته شده بصنعتِ عطّاري
بساز (۳۶) و قدري از آن نازك کُوبیده آن‌را پیشِ شهادت درچادرِ جماعت جائي که ترا ملاقات مینمایم
بگذار از براي شما قُدْسِ قُدْسیّین باشد (۳۷) و نسبت به بُخوري که باید بکني از براي خودتان موافقِ
ترکیبَش هیچْ نباید بسازي پیشِ شما براي خداوند مقدّس است (۳۸) هرکسي که مثلِ آن بخصوصِ
بوئیدَنَش بُخوري بسازد ازقومَش منقطع شود *

(فصلِ سي و یکم مشتمل بر هشده آیه)

(۱) و خداوند بمُوْسی بدین مضمون فرمود (۲) ببین که بِصَلْئِیْلْ پسرِ اُوْرِيْ پسرِ حُوْرْ ازسبطِ یَهُوْداهْ‌را اسماً
خواندم (۳) و اورا بروحِ خدا درحکمت و فطانت و دانش و هرهنري پُرکردم (۴) تا آنکه تدبیرات‌را در
یافته بکارِ طلا و نقره و برنج به پردازد (۵) و تراشیدنِ سنگ‌هاي نصب شدَنيْ و تراشیدنِ چوبها جهةِ
صنعتِ هرگونهٔ کار (۶) و اینك من اَهُلِیابْ پسرِ اَحِیْسامَكْ ازسبطِ دانْ‌را باو عطا نمودم و درقلبِ تمامئِ
صاحب‌دلان فطانت‌را گذاشتم تا هرچه که ترا امرنمودم بسازند (۷) چادرِجماعت و صندوقِ شهادت و
سرپوشِ آمرزش که بالاي اوست و تمامئِ اسبابِ چادر (۸) و خَوانْ با اسبابَش و شمعدانِ طاهر با آلاتَش
و مذبحِ بُخور (۹) و مذبحِ قربانئِ سُوختني با تمامئِ آلاتَش و حوض و پایه‌اَش (۱۰) و لباسهاي خدمت و
جامَهاي مقدّس براي هارونْ کاهن و جامَهاي پسرانَش جهةِ خدمتِ کهانت (۱۱) و روغنِ مسح شدَنيْ و بُخورِ
خوشبوي جهةِ مقامِ مقدّس بر طبقِ هر چه که ترا امر فرمودم بسازند * (۱۲) و خداوند بدین مضمون
بمُوْسی گفت (۱۳) که تو با بني اِسْرائِیْلْ متکلّم شده بگوي که البتّه روزهاي سبتِ مرا نگاه دارید زیرا که
درمیانِ من و شما درقرنهاي شما آیتي است تا بدانید که خداوندي که شمارا تقدیس میکند مَنَم (۱۴) پس
روزِ سبت‌را نگاه دارید زیرا که براي شما مقدّس است هرکسي که آن‌را پلید سازد البتّه کُشته شود بجهةِ
این که هرکسي که بکاري درآن مشغول شود آنکس از میانِ قومَش منقطع شود (۱۵) شش روز کارکرده
شود امّا روزِ هفتم سبتِ استراحت و براي خداوند مقدّس است هرکسي که در روزِ سبت بکاري مشغول شود
البتّه کُشته شود (۱۶) پس بني اِسْرائِیْلْ سبت‌را نگاه خواهند داشت تا که در قرنهاي خودشان سبت‌را
بعهدِ دائمي محافظت نمایند (۱۷) در میانِ من و بني اِسْرائِیْلْ آیتِ دائمي است چونکه در شش روز

خداوند آسمانها و زمین‌را ساخت و در روزِ هفتمین توقّف نموده فراغت یافت (۱۸) و هنگامی که تکلّم
نمودن‌را بمُوسیٰ در کوهِ سِینٰی باتمام رسانیده بود دو لَوْحِ شهادت یعنی لَوْحهای سنگیء مکتوبِ
بانگشتِ خدارا باو سپرد *

(فصلِ سی و دویم مشتمل برسی و پنج آیه)

(۱) و هنگامِ دیدنِ قوم که مُوسیٰ در فرود آمدنِ ازکوه درنگ مینماید آنقوم نزدِ هارُون جمع آمده ویرا
گفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیشِ ما بروند زیرا که این مُوسیٰ مردی که مارا از
مُلْکِ مِصْر بیرون آورد نمیدانیم که وَیْرا چه واقع شد (۲) و هارُون بایشان گفت گوشوارهای زرّینی که در
گوشهای زنان و پسران و دخترانِ شمایند بیرون کرده نزدِ من بیاورید (۳) پس تمامیء قوم گوشوارهای
زرّینی که درگوشهای ایشان بودند بیرون کرده بهارُون آوردند (۴) و آنهارا از دستِ ایشان گرفته آن‌را
به آلتِ حکّاکی تصویر نموده از آن گوساله‌ء ریخته شده‌ء ساخت وگفتند که ای اِسْرائِیْل اینانند خدایانِ
تو که ترا از زمینِ مِصْر بیرون آوردند (۵) پس چون اینرا هارُون دید مذبحی‌را در برابرِ آن ساخت و
هارُون ندا کرده گفت که فردا از برای خداوند عید خواهد بود (۶) و بامداد سحرخیزی نموده قربانیهای
سوختنی تقریب نمودند و هدیهای سلامتی نزدیك آوردند و قوم بخصوص اکل و شرب نشستند و برای
بازی کردن برخاستند * (۷) و خداوند بمُوسیٰ فرمود که روانه شده بزیر آی زیرا که قومِ تو که از زمینِ مِصْر
بیرون آوردی فاسد شدند (۸) بلکه از طریقی که امر فرموده بودم بزودی انحراف ورزیده گوساله‌ء ریخته شده
از برای خودشان ساختند و باو سجده نموده و هم برایَش قربانی نموده گفتند که ای اِسْرائِیْل خدایانِ تو
که ترا از زمینِ مِصْر بیرون آورده است اینانند (۹) و خداوند بمُوسیٰ گفت که این قومرا دیده ام که
اینك قومِ گردن‌کشی اند (۱۰) پس مرا واگذار تا آنکه غضبَم برایشان شعله‌ور شده ایشان‌را تلف نمایم و
ترا اُمّتِ عظیمی سازم * (۱۱) امّا مُوسیٰ از خداوند خدای خود درخواست نموده گفت که ای خداوند
غضبِ تو چرا بر قومی که ایشان‌را از زمینِ مِصْر با قوّتِ عظیم و دستِ قوی بیرون آوردی افروخته شده
است (۱۲) چرا مِصْرِیانْ مُتکلّم شده بگویند که ایشان‌را بقصدِ بدی بیرون آورده است تا آنکه ایشان‌را در
میانِ کوهها بقتل رسانیده ایشان‌را از روی زمین منقرض سازد ازشدّتِ قهرِ خود برگرد و نظر بانزالِ بلا
بقومَت تغییر به ارادهآت بده (۱۳) و بندهگانِ خود اِبْراهِیْم و اِسْحٰق و اِسْرائِیْل‌را بخاطر آور چونکه بذاتِ
خود برای ایشان قَسَم یاد نموده بایشان گفتی که ذرّیه‌ء شمارا مثلِ ستارهای آسمان بسیار خواهم گردانید
و تمامیء زمینی که در باره‌آش گفته ام بذرّیه‌ء شما خواهم داد تا آنکه ابداً وارثِ آن باشند (۱۴) و
خداوند نظر به بلائی که گفته بود که بقومِ خود نازل بگرداند تغییر باراده‌آش داد * (۱۵) و مُوسیٰ برگشته
ازکوه بزیر آمد و بدستَش دو لَوْحِ شهادت لَوْحهائی که بهردو طرفِ آنها مکتوب شده هم باین طرف و
هم بر آن طرف مرقوم شده بود (۱۶) و آن لَوْحها عملِ خدا بود و نوشته‌ء که بر لَوْحها حكّ شده بود

مکتوبيء خدا بود (۱۷) و يُوشَعْ چون آوازِ قومرا شنيد که مي‌خروشيدند بموسي گفت که در اُردو صداي
جنگ است (۱۸) و او ديگر گفت که نه آوازِ غالبان و نه آوازِ مغلوبان است بلکه من آوازِ مطربان‌را ميشنوم
(۱۹) و واقع شد هنگامي که به اُردو نزديک آمد که گوساله و هَرْوله کنندگان‌را ديد و غضبِ موسي
افروخته شده لَوْحهارا از دستش انداخت و آنهارا بزيرِ کوه شکست (۲۰) و گوسالهء که ساخته بودند گرفته
بآتش سوزاند و آن‌را تا گَرْد نمودَنَش سَحْق کرد و بر روي آب پاشيد و بني اِسْرائيل‌را نوشانيد * (۲۱) و
موسي بهارون گفت که اين قوم بتو چه کردند که باين گناهِ عظيم ايشان‌را مرتکب گردانيدي (۲۲) و
هارون گفت که غضبِ آقايَم افروخته نشود که اين قومرا ميداني که مائل ببدي هستند (۲۳) و بمن گفتند
که از براي ما خدايانْ بساز که پيشاپيشِ ما بروند زيرا که اين موسي مردي که مارا از زمينِ مِصْر بيرون
آورد نميدانيم که وَيْرا چه شد (۲۴) و من بايشان گفتم هرکس که طلا دارد آن‌را بيرون نمايد پس بمن
دادند و آن‌را بآتش انداختم و اين گوساله بيرون آمد * (۲۵) و موسي قومرا ديد که برهنه اند زيرا که
هارون ايشان‌را برهنه کرده بود تا که درميانِ دشمنانِ شان رسوا کرده شوند (۲۶) و موسي بدروازهء
اُردو ايستاد و گفت هرکه از جانبِ خداوند است نزدِ من آيد و تماميء پسرانِ لِيْوِيْ نزدِ او جمع شدند
(۲۷) او ديگر بايشان گفت خداوند خداي اِسْرائيل چنين ميفرمايد که هرکس شمشيرِ خودرا بکمَرش به
بندد و در اُردو دروازه بدروازه آمد و رفت نمايد و هرکس برادرِ خود و هرکس مصاحبِ خود و هرکس
همسايهء خودرا بقتل رساند (۲۸) و پسرانِ لِيْوِيْ موافقِ فرمانِ موسي عمل نمودند و در آن روز از قوم
بقدرِ سه هزار نفر افتادند (۲۹) و موسي گفت که امروز خودتان‌را بجهةِ خداوند تخصيص نمائيد بلکه هر
کس بخلافِ پسرِ خود و برادرِ خود تا که امروز بشما برکتي بدهد * (۳۰) و بامدادان واقع شد که
موسي بقوم گفت که شما مُرتکبِ گناهِ عظيم شديد پس حال بحضورِ خداوند برمي‌آيم شايد که گناهِ
شمارا آمرزشي حاصل کنم (۳۱) و موسي بخداوند باز رفته گفت که آوخ اين قوم مرتکبِ گناهِ عظيم
گرديده چونکه بجهةِ خودشان خدايانِ زرّين ساختند (۳۲) پس حال اگر گناهِ ايشان‌را رفع نمائي [که
خوب] و اِلّا تمنّا اينکه مرا از کتابي که مکتوب ساختي محو نمائي (۳۳) و خداوند بموسي گفت هر
کسي که بمن گناه ورزيده است اورا از کتابِ خود محو ميسازم (۳۴) پس حال روانه شده اين قوم‌را بجائي
که بتو گفته بودم هدايت نما اينک فرشتهء من پيشاپيشِ تو ميرود امّا روزِ انتقام کشيدنَم انتقامِ گناهِ
ايشان‌را از ايشان خواهم کشيد (۳۵) و خداوند قوم‌را مبتلا ساخت بسببِ اينکه گوسالهء که هارون ساخته
بود ساختند *

(فصلِ سي و سيوم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) و خداوند بموسي گفت که روانه شده از اينجا تو و قومي که از زمينِ مِصْر برآوردي بزميني که بابْرَاهيم
و اِسْحق و يَعْقوبْ سوگند ياد نموده گفتم که آن‌را بذريّهء تو خواهم داد بيرون آي (۲) و فرشته‌را پيشِ
روي تو فرستاده کِنَعنيانْ و اَموريانْ و حِتّيانْ و پِرِيْزيانْ و حِوّيانْ و يبوسيانْ‌را اخراج خواهم نمود

(۳) یعني بزمیني که شیر و عسل در آن جاریست زیرا که در میانِ شما روانه نخواهم شد تا آنکه شمارا
بسرِ راه هلاك نسازم چونکه شما قومِ گردن کش اید * (۴) و هنگامِ شنیدنِ قوم این سخنانِ بدرا غمناك
شدند و هیچ کس حُلیه‌هاي خودرا بخودَش نپوشید (۵) و خداوند بمُوسيٰ فرمود که به بني اِسْرائِیْلْ بگو
شما قومِ گردن‌کش میباشید [اگر] در میانِ شما یك لحظه روانه شوم شمارا هلاك خواهم کرد پس حال
حُلیه‌هایِتان‌را از برِ خود به کَنید تا بدانم که در میانِ شما چه بایدَم کرد (۶) و بني اِسْرائِیْلْ خویشتن‌را از
حُلیهء خودشان نزدِ کوهِ حُوْرِیْبْ عاري ساختند * (۷) و مُوسيٰ چادري‌را گرفت و [آن‌را] خارج از اُردو و
دور از اُردو بجهتِ خود بر پا نمود و آن‌را چادرِ جماعت نام نهاد و واقع شد که هر کسي که خداوندرا طلب
مینمود بچادرِ جماعت که خارج از اُردو بود بیرون مي‌آمد (۸) و واقع شد وقتي که مُوسيٰ بسوي خیمه
روانه میشد این که تماميِ قوم برخاسته مي‌ایستادند هر کس بدهنهء چادرِ خود و در عقبِ مُوسيٰ تا داخل
شدَنَش بچادر نگران بودند * (۹) و واقع شد بمجرّدِ داخل شدنِ مُوسيٰ بچادر که ستونِ ابر نازل گردیده
بدهنهء چادر ایستاد و خداوند با مُوسيٰ تکلّم مینمود (۱۰) و تماميِ قوم ستونِ ابررا دیدند که بدهنهء
چادر مي‌ایستد و تماميِ قوم برخاسته هر کس بدهنهء چادرِ خود سجده نمودند (۱۱) و خداوند با مُوسيٰ
رُو برُو بطوري که کسي با دوستِ خود تکلّم نماید سخن میراند و بعد از آن به اُردو بر میگشت امّا خدمتکارَش
یُوشُع بِنْ نُونْ مردِ جوان از میانِ چادر بیرون نمي‌آمد * (۱۲) و مُوسيٰ بخداوند گفت ببین که بمن
فرمودي که این قوم‌را راهنمائي نما امّا کسي که با من میخواهي بفرستي بمن معروف نگردانیدي با وجودي
که مرا گفته بودي که ترا اسماً میشناسم و نیز در نظرِ من التفات یافتهء (۱۳) پس حال تمنّا اینکه اگر در
نظرَت التفات یافتم راهِ خودرا اکنون بمن معروف ساز تا آنکه ترا بدانم و التفات در نظرَت یابم و هم
نظر کن که این طائفه قومِ تُو اند (۱۴) و [خداوند] گفت که حَضْرَتَمْ با تو میرود و ترا آرام خواهم داد (۱۵) و
او دیگر ویرا گفت اگر حَضْرَتِ تو با ما نرود مارا از اینجا مبر (۱۶) زیرا در اینجا بچه چیز معروف میشود که
در نظرِ تو التفات یافتم من و قومِ تو آیا از رفتنَت با ما [معلوم] نخواهد شد چونکه من و قومِ تو از
تماميِ طوائفي که بروي زمینند منفرد خواهیم بود * (۱۷) و خداوند بمُوسيٰ گفت این مطلب هم که از من
طلبیدي ادا خواهم نمود چونکه در نظرَم التفات یافتهء و ترا اسماً میشناسم (۱۸) و [مُوسيٰ] گفت تمنّا
اینکه جلالِ خودرا بمن نمایان سازي (۱۹) و [خداوند] فرمود که تماميِ احسانِ خودرا پیشِ روي تو
میگذرانم و در حضورِ تو اسمِ خداوندرا ندا خواهم نمود بهر کسي که میخواهم رأفت نمایم رأفت خواهم نمود
و بهر کسي که میخواهم رحمت فرمایم رحمت خواهم نمود (۲۰) و دیگر گفت که روي مرا نتواني دید زیرا که
آدمي نیست که مرا به بیند و زنده بماند (۲۱) و خداوند گفت اینك نزدِ من مکاني هست و تو بر صخرهء
خواهي ایستاد (۲۲) و هنگامِ گذشتنِ جلالِ من چنین میشود که ترا بر شکافِ صخره میگذارم و ترا بدستِ
خود میپوشانم وقتي که گذر مینمایم (۲۳) و دستِ خودرا بر میدارم تا آنکه قفاي مرا ببیني امّا رویَم
دیدَنْي نیست *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر سي و پنج آيه)

(۱) و خداوند بموسي فرمود كه از براي خود دو لوحِ سنگي مثلِ اوّلين بتراش و من بر آن لوحها كلامي
كه بر لوحهاي اوّليني كه شكسته بودي نگارش يافته بود خواهم نوشت (۲) و بامدادان حاضر شده در
صبحدم بكوهِ سينيْ برآي و خودرا درآنجا بسرِ كوه در حضورم ايستاده گردان (۳) وكسي با تو بر نيآيد و
نيز كسي در تماميءِ كوه مرئي نشود و نيز گوسفند و گاو در برابرِ اين كوه چرا نكنند * (۴) و دو لوحِ
سنگي مثلِ اوّلين تراشيد پس موسي در صبحدم سحرخيزي نموده بنهجي كه خداوند اورا امر فرموده بود
بكوهِ سينيْ برآمد و دو لوحِ سنگي‌را بدستش گرفت (۵) و خداوند در ابر نازل شده درآنجا با او ايستاد
و باسمِ خداوند ندا كرد (۶) و خداوند در حضورش ميگذشت و ندا كرد كه خداوند خداوند خداي رحمن و
رحيم و دير خشم و در رأفت و نيك عهدي فراوان (۷) رحمت دارنده بر هزاران و عفو كننده تقصير و
عصيان و گناه امّا [خبيثان‌را] بهيچ وجه مبرّي ننموده بلكه تقصيرِ پدران‌را به پسران و پسرِ پسران تا
سيم و چهارم پشت مي‌رساند (۸) و موسي تعجيل نموده رو بزمين ركوع و سجده كرد (۹) و گفت كه اي
خداوند اگر حال در نظرت التفات يافتم تمنّا اينكه خداوندم در ميانِ ما برود اگر چه قوم گردن كش اند
و تقصير و گناهِ مارا عفو نما و مارا بميراثِ خود بگير * (۱۰) و او ديگر گفت كه اينك عهدي ميبندم كه در
حضورِ قومِ تو عجايباتي كه در تماميءِ زمين و در ميانِ همگيءِ طوائف وجود نداشت خواهم نمود و همگيءِ
قوم كه در ميانِ‌شان ميباشي عملِ خداوندرا خواهند ديد زيرا عملي كه بواسطهٔ شما بجا مي‌آورم مهيب
خواهد بود (۱۱) بآنچه كه امروز بتو امر ميفرمايم متوجّه باش اينك من اموريانْ و كنعنيانْ و حتّيانْ و
پريزيانْ و حوّيانْ و يبوسيانْ‌را از حضورت خواهم راند (۱۲) با حذر باش تا آنكه با ساكنانِ زميني كه
درآن در مي‌آئي عهدي نبندي مبادا كه در ميانِ شما دام باشد (۱۳) بلكه مذبحهاي ايشان‌را خراب
كنيد و نصب شده‌هاي ايشان‌را بشكنيد و درخت‌زارهاي ايشان‌را قطع نمائيد (۱۴) زانرو كه خداي غيررا
پرستش نخواهي نمود چونكه خداوندي كه اسمش غيور است خدائيست غيور (۱۵) مبادا كه با ساكنانِ
زمين عهدي به بندي و هنگامي كه ايشان از راهِ زنا پيرويءِ خدايانِ خود كرده بخدايانِ خود ذبح نمايند
كسي ترا دعوت كرده از ذبايحِ ايشان بخوري (۱۶) و دخترانِ ايشان‌را براي پسرانِ خود بگيري و دخترانِ
ايشان از راهِ زنا پيرويءِ خدايانِ خودشان نمايند و پسرانِ شمارا هم از راهِ زنا پيروِ همان خدايان گردانند
(۱۷) از براي خود خدايانِ ريخته شده‌را مساز * (۱۸) عيدِ فطيري‌را نگاه دار نانِ فطيري‌را بنهجي كه ترا
امر فرمودم هفت روز در وقتِ معيّنيءِ ماهِ ابيب بخور چونكه در ماهِ ابيب از مصر بيرون آمدي (۱۹) هر
گشاينده رحم از آنِ منست و هم تماميءِ اوّل‌زاده ذكورِ گلّات چه از گاو و چه از گوسفند (۲۰) امّا
نخست‌زاده حماررا گوسفند فديه بده و اگر فديه ندهي گردنش‌را بشكن همگيءِ نخست‌زادگانِ پسرانت‌را
فديه بده و بحضورِ من هيچ كس [از ايشان] تهي دست مرئي نشود * (۲۱) شش روز مشغولِ كار باش امّا

در روز هفتمین استراحت کن وقتِ زراعت کردن و هم وقتِ دِرَویدن استراحت کن * (۲۲) و عیدِ هفته‌هارا
نگاه دار از نَوْبَرْهای دِرَوْ شدنِ گندم و عیدِ خرمن‌را در تحویلِ سال * (۲۳) تمامیء ذکورانَت هر ساله سه
بار در حضورِ پروردگار و خداوند خدای اِسْرائیلْ حاضر شوند (۲۴) زیرا که طوائف‌را از حضورت رانده حدودت‌را
وسیع خواهم گردانید و هنگامِ برآمدنَت بخصوصِ مرئی شدنَت در حضورِ خداوند خدایَت هر ساله سه مرتبه
کسی زمینت‌را طمع نخواهد کرد * (۲۵) خونِ قربانیء مرا با خمیر تقریب مکن و قربانیء عیدِ فصح تا به
صبح باقی نماند (۲۶) اوّلین نَوْبَرْهای زمینت‌را بخانهٔ خداوند خدای خود برسان بزغاله‌را در شیرِ مادرش
مجوشان * (۲۷) و خداوند بموسیٰ فرمود که بجهةِ خود این کلمات‌را مرقوم ساز زیرا که موافقِ مفهومِ این
کلامِ عهدی با تو و با بنی اِسْرائیلْ بستم (۲۸) و در آنجا چهل روز و چهل شب با خداوند میبود و نان
نمی‌خورد و آب نمی‌نوشید و بر آن لوحها کلماتِ این عهدرا یعنی آن ده کلمات‌را نوشت * (۲۹) و هنگامِ
فرود آمدنِ موسیٰ از کوهِ سینیْ با دو لَوْحِ شهادت در دستش وقتِ فرود آمدنَش از کوه واقع شد که موسیٰ
نمیدانست که پوستِ چهره‌اَش وقتی که با [خداوند] تکلّم میکرد درخشان است (۳۰) و هارونْ و تمامیء
بنی اِسْرائیلْ موسیٰ‌را دیدند که اینك پوستِ چهره‌اَش درخشنده است و از نزدیك آمدنِ باو ترسیدند
(۳۱) و موسیٰ ایشان‌را آواز کرد و هارونْ و تمامیء سَرْوَرانِ جماعت باو برگردیدند و موسیٰ با ایشان
متکلّم شد (۳۲) و بعد از آن همگیء بنی اِسْرائیلْ نزدیك آمدند که او هرچه که خداوند با وَیْ در کوهِ
سینیْ فرموده بود برای ایشان امر فرمود (۳۳) و موسیٰ تا وقتِ اتمام رسانیدنِ تکلّم با ایشان نقابی بر
رویَش میگذاشت (۳۴) و وقتِ در آمدنِ موسیٰ بحضورِ خداوند تا آنکه با او مکالمه نماید نقابرا تا وقتِ
بیرون آمدنَش رفع مینمود و بعد از بیرون آمدن هر چه که باو امر شده بود ببنی اِسْرائیلْ اظهار مینمود
(۳۵) و بنی اِسْرائیلْ روی موسیٰ‌را دیدند که پوستِ روی موسیٰ درخشان است و موسیٰ نقابرا بر رویَش باز
پس می‌انداخت تا وقتی که به جهةِ مکالمه نمودن با [خداوند] میرفت *

(فصلِ سی و پنجم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) و موسیٰ تمامیء جماعتِ بنی اِسْرائیلْ‌را جمع کرده بایشان گفت کلماتی که خداوند امر فرموده
است که بجا آورید اینانند (۲) شش روز کار بکنید امّا روزِ هفتمین به جهةِ شما روزِ مقدّس [یعنی]
سبتِ آرام از برای خداوند است هر کسی که در آن کار بکند کُشته شود (۳) در روزِ سبت در تمامیء
مسکن‌های شما آتش مفروزید * (۴) و موسیٰ بتمامیء جماعتِ بنی اِسْرائیلْ متکلّم شده گفت فرمانی
که خداوند شمارا امر میفرماید اینست که گفته است (۵) از میانِ خودتان هدیه بجهةِ خداوند بگیرید
هر صاحبِ دلِ با ارادت هدیه بخداوند از طلا و نقره و برنج بیاورد (۶) و از لاجورد و ارغوان و قرمز رنك
و کتانِ نازك و پشمِ بُز (۷) و پوستهای سرخ فام کردهء قوچی و پوستهای سگِ آبی و چوبهای شِطّیمْ
(۸) و روغن بجهةِ روشنائی و ادویه‌جات بجهةِ روغنِ مسح کردَنیْ و بخورِ خوشبوی (۹) و سنگهای عقیق
و سنگهای نصبِ کردَنیْ بجهةِ اِیفودْ و سینه‌بَندْ (۱۰) و تمامیء آگاه دلان از میانِ شما آمده هر آنچه

که خداوند امر کرده است بسازند (۱۱) یعني مسکن و چادرَش و پوشَش و چپ‌وراستهایَش و تختههایَش و پُشت‌بندهایَش و ستونهایَش و پایَهایَش‌را (۱۲) و صندوق و چوب‌دستهایَش و سرپوشِ آمرزش و پردهٔ حجاب (۱۳) و خوان و چوب‌دستها با تماميءِ اسبابَش و نانِ تَقَدُّمه (۱۴) و شمعدان بجهةِ روشنائي با اسبابها و قندیلهایَش و روغن از براي روشنائي (۱۵) و مذبحِ بخوري و هم چوب دستهایَش و روغنِ مسح کردني و بخورِ عطري و پردهٔ دَر بجهةِ دَرِ مسکن (۱۶) و مذبحِ قربانيءِ سوختني و آتش‌دانِ برنجینَش با چوب‌دستها و همهٔ اسبابَش و حوض و پایداَش (۱۷) و تجیرهاي صحن و ستونها و پایَهایَش و پردهٔ دروازهٔ صحن (۱۸) و میخهاي مسکن و میخهاي صحن و ریسمانهایشان (۱۹) ولباسهاي خدمتي جهةِ خدمتِ مقامِ مقدّس و لباسهاي مقدّسِ هارُونِ کاهن و لباسهاي پسرانَش بجهةِ خدمتِ کهانت * (۲۰) پس تماميءِ جماعتِ بني اِسرائیل از حضورِ موسیٰ بیرون آمدند (۲۱) و هرکسي که قلبَش اورا راغب گردانید و هر کسي که روحَش اورا بارادت آورد آمده هدیهٔ بخداوند براي کارِ چادرِ جماعت و تماميءِ خدمتَش و بجهةِ لباسهاي مقدّس آوردند (۲۲) و از مرد و زن تماميءِ صاحبانِ دِلِ با ارادت حاضر شده دست‌بندها و حلقههاي بیني و انگشتري‌ها و گردن‌بندها تماميءِ این اسباب از طلا آوردند و هرکسي که هدیه آورد هدیهٔ زرّین بجهةِ خداوند عرض کرد (۲۳) و هر کسي که لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازک و پشمِ بز و پوستهاي سرخ کردهٔ قوچي و پوستهاي سگِ آبي نزدِ او یافت شد آنهارا آوردند (۲۴) و هر کسي که هدیه از نقره و برنج تقریب نمود هدیهٔ خودرا بخداوند عرض کرد و هر کسي که چوبهاي شِطّیم از براي هر کارِ خدمتي نزدِ او یافت میشد آورد (۲۵) و هر زني که صاحبِ دلِ ماهر بود بدستهایَش مي‌ریشت و رشته شدههایَش‌را از لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازک مي‌آورد (۲۶) و تماميءِ زناني که دلشان بصنعت مائل بود پشمِ بزرا مي‌ریشتند (۲۷) و سروران سنگهاي عقیق و سنگهاي نصب کردني‌را بجهةِ ایفود و سینه بند مي‌آوردند (۲۸) و ادویه‌جات‌را و روغن بجهةِ روشنائي و روغنِ مسح کردني و بخورِ عطري‌را (۲۹) و هر مرد و زني که دلَش باین مائل بود که هدیهٔ بجهةِ هر کاري که خداوند بواسطهٔ موسیٰ امر فرموده بود که بجا آورده شود بیاورد بني اِسرائیل آن هدیه‌را بارادت بخداوند آوردند * (۳۰) و موسیٰ ببني اِسرائیل فرمود به بینید که خداوند بِصَلْئیل پسرِ اوريءِ پسرِ حور از سبطِ یهوداه‌را بنام خوانده است (۳۱) و اورا بروحِ خدائي در حکمت و فطانت و دانش و هرهنرمندي پُر ساخت (۳۲) تا آنکه تدبیرات‌را دریافته درکارِ طلا و نقره و برنج بپردازد (۳۳) و بکارِ تراشیدنِ سنگها بجهةِ نصب کردن و بریدنِ چوبها تا در هرکارِ صنعتگري مشغول شود (۳۴) و دلِ اورا و هم اَهُلیابْ پسرِ اَحیسامَک‌را از سبطِ دان تعلیم دادن‌را القا نمود (۳۵) و دلِ ایشان‌را از حکمت پُر کرده است تا آنکه هر کارِ تراشنده‌گان و تدبیر کننده‌گان و قلّاب دوزان در لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازک و هم کارِ نسّاجان‌را بسازند و بهر نوعِ صنعتگري پرداخته کلِّ تدبیرات‌را ابداع نمایند *

(فصلِ سي و ششم مشتمل برسي و هشت آيه)

(۱) پس بصَلْئيلْ و اَهُلياَبْ و تماميء آگاهدلاني كه خداوند حكمت و فَراسَتْ بايشان داده بود تا ايشان مُستعدّ هر صنعتي باشند تماميء خدمتِ مقامِ مقدّس‌را موافقِ هر چه كه خداوند امر فرموده بود بجا آوردند (۲) و مُوسيِ بصَلْئيلْ و اَهُلياَبْ و همهگيء آگاهدلاني كه خداوند حكمت در قلبِ ايشان نهاده بود يعني هركسي كه دلَش اورا راغب گردانيد تا اُنكه از براي كاركردن آمده باشد خواند (۳) و از حضورِ مُوسيِ همهگيء هديهائي كه بني اِسْرائيلْ بجهةِ عمل نمودنِ كارِ خدمتِ مقامِ مقدّس آورده بودند گرفتند و ديگر هرصبح هديهاي اِرادتي‌را نزدِ او آوردند * (۴) پس همهگيء حكمت‌پيشهگاني كه بكلِّ كارِ مقامِ مقدّس مشغول بودند هر يكي از كاري كه ميكردند مي‌آمدند (۵) و با مُوسيِ متكلّم شده گفتند كه قوم از آنچه كه براي خدمتگاري كه خداوند بجا آوردنَش‌را امر فرموده است كفايت نمايد زياده آوردند (۶) پس مُوسيِ امر فرمود تا در اُردو ندا كرده بگويند كه هيچ يك از مرد و زن بخصوصِ هديهاي مقامِ مقدّس ديگر كاري نكند پس قوم از هديه آوردن ممنوع شدند،(۷) زيرا اسبابيكه داشتند براي عمل نمودنِ تماميءِ كار كافي بود بلكه زياده * (۸) و همهگيء آگاهدلانيكه در ميانِ كساني كه بكارِ مسكن مشغول بودند ده پردهء كتانِ نازكِ تافته و لاجوردي و ارغواني و قرمزي ساختند و آنهارا با كَروُّبيانْ از صنعتِ استادان ترتيب دادند (۹) طولِ يك پرده بيست و هشت ذراع و عرضِ آن پرده چهار ذراع اندازهء تماميء پردهها يكي بود (۱۰) پنج پردهرا بهمديگر پيوست و پنج پردهء ديگررا نيز بهم پيوست (۱۱) و بر لَبِ يك پرده در حاشيهء پيوستَنيْ مادهگيهاي لاجوردي‌را ساخت و همچنين بر لَبِ بيرونيِء پرده در پيوستَنيء دويمين نيز ساخت (۱۲) در يك پرده پنجاه مادهگي ساخت و پنجاه مادهگي در حاشيهء پردهء كه در پيوستَنيء دويمين بود ساخت و مادهگيها بيكديگر مقابل بردند (۱۳) و پنجاه چپ وراستهاي زرّين‌را ساخت و بواسطهء چپ وراستها پردههارا بيكديگر پيوست كه مسكن يكي شد * (۱۴) و پردهها از پشمِ بُز بجهةِ چادرِ مسكن ساخت آنهارا يازده پرده ساخت (۱۵) طولِ يك پرده سي ذراع و عرضِ يك پرده چهار ذراع اندازهء يازده پرده يكي بود (۱۶) و پنج پردهرا جداگانه و شش پردهرا جداگانه پيوست (۱۷) و بر لَبِ بيرونيء پرده جاي پيوستَگيَش پنجاه مادهگي ساخت و بر لَبِ پردهء ديگر جاي پيوستگيء ثاني پنجاه مادهگي ساخت (۱۸) و پنجاه چپ‌وراستهاي برنجين‌را بجهةِ پيوستنِ چادر ساخت كه يكي باشد * (۱۹) و براي چادر پوششي از پوستهاي سرخ رنگ كردهء قوچي و از بالا پوششي‌را از پوستهاي سگِ آبي ساخت * (۲۰) و بجهةِ مسكن تختههاي بر پا شدَنيْ از چوبِ شِطّيمْ ساخت (۲۱) طولِ تخته ده ذراع و عرضِ آن تخته يك ذراع و نيم بود (۲۲) دو زبانههاي هر يك تخته مقابلِ يكديگر مُرتّبْ شدند بدين نهج تماميء تختهاي مسكن‌را ساخت (۲۳) تختهارا براي مسكن ساخت بيست تخته بطرفِ راست بسمتِ جنوب (۲۴) و چهل پايهء نقره در زيرِ آن بيست

تخته ساخت دو پایه براي دو زبانه در زیرِ یك تخته و دو پایه براي دو زبانه در زیرِ تختهٔ دیگر (۲۵) و
براي پهلوي دیگرِ مسکن که بسوي شمال است بیست تخته ساخت (۲۶) و چهل پایهٔ نقرهٔ دو پایه در
زیرِ یك تخته و دو پایه در زیرِ تختهٔ دیگر [ساخت] (۲۷) و براي طرفِ غربيِ مسکن شش تخته ساخت
(۲۸) و دو تخته براي گوشهاي مسکن در دو پهلوهایش ساخت (۲۹) و در زیر بیکدیگر پیوسته شدند و هم
بسَرْ بیك حلقه با هم پیوسته شدند و بدین طَوْر براي هر دوي آنها بهر گوشه چنین کرد (۳۰) و هشت
تخته بود و شانزده پایهٔ نقره در زیرِ هر یك تخته دو پایه * (۳۱) و پُشت‌بندها از چوبِ شِطّیم ساخت
پنج از براي تختهاي یك پهلوي مسکن (۳۲) و پنج پُشت‌بند از براي تختهاي پهلوي دیگرِ مسکن و پنج
پُشت‌بند براي تختهاي طرفِ غربيِ مسکن (۳۳) و پُشت‌بندِ وسطي‌را بطوري ساخت که از میانِ آن
تختها سراسر بگذرد (۳۴) و تخته‌هارا بطلا پوشید و حلقه‌هاي آنهارا از طلا ساخت تا آنکه براي
پُشت‌بندها روزنه باشد و هم پُشت‌بندهارا بطلا پوشید * (۳۵) و حجابي از لاجوردي و ارغواني و قرمزي
و کتانِ نازكِ تافته ساخت و آن‌را با کَرّوبیانْ از صنعتِ استاد ساخت (۳۶) و از برایش چهار
ستون از چوبِ شِطّیم ساخت و آنهارا با طلا پوشانید وقُلّابهاي آنها از طلا بود و بجهةِ آنها چهار پایهٔ
نقره ریخت * (۳۷) و از براي دَرِ چادر پوششي از لاجوردي و ارغواني و قرمزي و کتانِ نازكِ تافته از
کارِ زَردوزان ساخت (۳۸) و پنج ستونش با قُلّابهاي آنهارا ساخته تاجهاي آنها و بندهاي آنهارا از طلا
اندود امّا پنج پایهٔ آنها از برنج بود *

(فصلِ سي و هفتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و بِصَلْئیلْ صندوقي از چوبِ شِطّیمْ ساخت که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یك ذراع و نیم و بلندیش
یك ذراع و نیم بود (۲) و آن‌را بزرِ خالص از اندرون و بیرون پوشید و از برایش تاجِ زرّیني به گرداگرد
ساخت (۳) و از برایش چهار حلقهٔ زرّین ریخت تا که بر چهار گوشه‌اش نصب شوند یعني دو حلقه بر یك
جانبش و دو حلقه بر جانبِ دیگرش (۴) و چوب‌دست‌ها از چوبِ شِطّیم ساخته آنهارا بطلا پوشانید (۵) و
آن چوب‌دستهارا در حلقه‌ها بر جَنْبَینِ صندوق گذاشت بجهةِ برداشتنِ صندوق * (۶) و سرپوشِ آمرزشي از زرِ
خالص ساخت که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یك ذراع و نیم بود (۷) و دو کَرّوبِ زرّین ساخت آنهارا
از سبیك از دو سَرِ سرپوشِ آمرزش ترتیب داد (۸) یك کَرّوبْ از سَرِ این طرفي و کَرّوبِ دیگر از سَرِ
آنطرفيِ دیگر یعني کَرّوبیانْ‌را از سرپوشِ آمرزش برهر دو سَرَش ساخت (۹) و کَرّوبیانْ بالهاي خودرا از
بالا پهن کرده سرپوشِ آمرزش‌را ببالهاي خودشان پوشانیدند و رویهایشان رُوبروي هم بلکه رُویهاي
کَرّوبیانْ بسوي سرپوشِ آمرزش بود * (۱۰) و خَواني از چوبِ شِطّیم ساخت طولش دو ذراع و عرضش
یك ذراع و بلندیش یك ذراع و نیم (۱۱) و آن‌را بزرِ خالص پوشانید و از برایش به گرداگرد تاجِ زرّیني
ساخت (۱۲) و از برایش حاشیهٔ به گرداگرد بپهناي کفِ دست ساخت و از براي آن حاشیه تاجِ زرّین به

گرداگرد ترتیب داد (۱۳) و از برایَش چهار حلقهٔ زرّین ریخت و حلقهارا بر چهار گوشهٔ که بر چهار پایهاَش بود گذاشت (۱۴) و آن حلقهها برابرِ حاشیه بود تا آنکه روزنهاي چوب‌دستها باشند جهةِ برداشتنِ خَوانْ (۱۵) و چوب‌دستهارا از درختِ شِطّیمْ ساخته آنهارا جهةِ برداشتنِ خَوانْ بزرِ خالص پوشانید (۱۶) و ظروفي که بر خَوانْ بود از لنگریها و بُخوردانها و جامها و اَبْریقهائي که بتوسّطِ آنها میریزند از زرِ خالص ساخت * (۱۷) و شَمْعَداني از زرِ خالص ساخت آن شَمْعَدان‌را از سبیك ترتیب داد و ساقش و شاخهایَش و فنجانهایَش و سیبهایَش و شکوفههایَش از خودِ آن بودند (۱۸) و از پهلوهایَش شش شاخه بیرون آمد سه شاخهٔ شمعدان از یك پهلو و سه شاخهٔ دیگرِ شمعدان از پهلوي دیگرَش (۱۹) سه فنجانِ بادام آسا به یکي از شاخها با سیبي و شکوفهٔ و سه فنجانِ بادام آسا بدیگري از شاخها با سیبي و شکوفهٔ آن شش شاخهٔ که از شمعدان بر مي‌آمدند چنین بود (۲۰) و در ساقِ شمعدان چهار فنجانِ بادام آسا بود با سیبها و شکوفهایَش (۲۱) و سیبي در زیرِ دو شاخه از آن [بر مي‌آمد] و سیبي در زیرِ دو شاخه از آن [بر مي‌آمد] و سیبي در زیرِ دو شاخه از آن [بر مي‌آمد] موافقِ شش شاخهٔ که از آن بر مي‌آمد (۲۲) سیبها و شاخها از خودَش بودند همهٔگیش یك سبیك از زرِ خالص بود (۲۳) و هفت چراغَش و گُلگیرهایَش و ظروفِ آن‌را از زرِ خالص ساخت (۲۴) آن‌را و تماميِ اسبابَش‌را از یك قنطار زرِ خالص ساخت * (۲۵) و مذبحِ بُخوري از چوبِ شِطّیمْ ساخت طولَش یك ذراع و عرضَش یك ذراع مُربّعْ بلندیَش دو ذراع شاخهایَش از خودِ آن بود (۲۶) و آن‌را بزرِ خالص پوشانید و سطحَش و پهلوهایَش به گرداگرد وهم شاخهایَش‌را و از برایَش به گرداگرد تاجِ زرّیني ساخت (۲۷) و دو حلقهٔ زرّین در زیرِ تاج بر دو پهلویَش در دو گوشه از دو طرفَش براي روزنهٔ چُوب‌دستها جهةِ برداشتنَش بواسطهٔ آنها از برایَش ساخت (۲۸) و چُوب‌دستهارا از چوبِ شِطّیمْ ساخته آنهارا بطلا پوشانید (۲۹) و روغنِ مقدّسِ مسح کردَنْ و بُخورِ طاهرِ خوشبوي بطرزِ عطّاران ساخت *

(فصلِ سي و هشتم مشتمل برسي و یك آیه)

(۱) و مذبحي براي قربانيِ سوختَني از چوبِ شِطّیمْ ساخت که طولَش پنج ذراع و عرضَش پنج ذراع مُربّعْ و بلندیَش سه ذراع بود (۲) و شاخهایَش‌را بر چهار گُوشهاَش ساخت شاخهایَش از خودِ آن بودند و آن‌را ببرنج پوشانید (۳) و تماميِ آلاتِ مذبح از دیگها و بیلها و لنگریها و چنگالها و آتش‌دان‌هارا ساخت همهٔگيِ آلاتَش‌را از برنج ترتیب داد (۴) و براي مذبح آتش‌دانِ مشبّك کارِ برنجي در زیرِ لَبَداَش از پایین تا بنصْفَش ساخت (۵) و چهار حلقه براي چهار انجامِ آتش‌دانِ برنجین ریخت تا آنکه روْزنهها براي چُوب‌دستها باشند (۶) و چُوب‌دستهارا از چوبِ شِطّیمْ ساخته آنهارا ببرنج پوشانید (۷) و آن چُوب‌دستهارا در حلقهها بپهلُوهاي مذبح گذرانید تا بآنها برداشته شود و آن‌را از تختههاي مُجوّفْ ساخت * (۸) و حَوْضي از برنج و پایهاَش از برنج از آیینههاي زناني که در دهنهٔ چادرِ جماعت خدمت میکردند ساخت * (۹) و صحن‌را نیز ساخت و بسوي جنوب بسمتِ راست تجیرهاي صحن از کتانِ نازك تافته باندازهٔ یکصد ذراع بود (۱۰) ستونهاي

آنها بیست و پایهای آنها بیست از برنج و قُلّابها و بندهای ستونها از نقره بود (۱۱) و همچنین بسوی شمال باندازهٔ یکصد ذراع ستونهای آنها بیست و پایهای آنها بیست از برنج بود و قُلّابهای ستونها و بندهای آنها از نقره بود (۱۲) و بسوی مغرب تجیرها به اندازهٔ پنجاه ذراع ستونهای آنها ده و پایهای آنها ده و قُلّابهای ستونها و بندهای آنها از نقره بود (۱۳) و بسوی مشرق بسمتِ شرقی باندازهٔ پنجاه ذراع بود (۱۴) تجیرهای یك جنبِ دروازه پانزده ذراع بوده ستونهای آنها سه و پایهای آنها سه بود (۱۵) واز برای جنبِ دیگرِ دروازهٔ صحن از اینطرف و از آنطرف تجیرها باندازهٔ پانزده ذراع بوده ستونهایش سه و پایهایش سه بود (۱۶) تمامیءِ تجیرهای صحن از گِرداگِرد از کتانِ نازك تافته بودند (۱۷) و پایهای ستونها از برنج و قُلّابهای ستونها با بندهایش از نقره و هم پوششِ سَرِ آنها از نقره بود و تمامیءِ ستونهای صحن بندهای نقره داشتند (۱۸) و پردهٔ دروازهٔ صحن از صنعتِ قُلّابدوزان از لاجوردی و ارغوانی و قرمزی و کتانِ نازك تافته بود طولش بیست ذراع و بلندیش پنج ذراع عرضاً برابرِ تجیرهای صحن (۱۹) و ستونهای آنها چهار و پایهای آنها چهار از برنج و قُلّابهای آنها از نقره و پوششِ سرهای آنها و هم بندهای آنها از نقره بود (۲۰) و تمامیءِ میخهای مسکن و صحن از گِرداگِرد از برنج بود * (۲۱) اینست حسابِ اسبابِ مسکن یعنی مسکنِ شهادت که بفرمانِ موسی برای خدمتِ لاویان بدستِ ایثامَرِ پسرِ هارونِ کاهن شمرده شد (۲۲) و بَصَلْئیلِ پسرِ اوریءِ پسرِ حور از سبطِ یهوداه هر چه که خداوند بموسی امر فرموده بود ساخت (۲۳) و بهمراهش اَهُلیابْ پسرِ اَحیسامَكْ از سبطِ دانْ تراشنده و تدبیر کننده و قُلّابدوز در لاجوردی و ارغوانی و قرمزی و کتانِ نازك [کارکننده] بود * (۲۴) و تمامیءِ طلائی که درهمهٔ کارِ مقدّس بکار برده شد یعنی طلای هدیّه بیست و نه قنطار و هفتصد و سی مثقال بود موافقِ مثقالِ مقدّس * (۲۵) و نقرهٔ شمردهٔ شدهٔگانِ جماعت یکصد قنطار و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود مطابقِ مثقالِ مقدّس (۲۶) یك بَقَعْ یعنی نیم مثقال موافقِ مثقالِ مقدّس برای هر کس از تمامیءِ اشخاصی که بشمار آمدند از بیست سال و بالاتر که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند (۲۷) و از آن یکصد قنطار نقره پایهای مقامِ مقدّس و پایهای پرده ریخته شد یکصد پایه از یکصد قنطار هر یك پایه یك قنطار (۲۸) و از یك هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قُلّابها از برای ستونها ساخت و سرها و بندهای آنهارا پوشانید * (۲۹) و برنجِ هدیه هفتاد قنطار و دو هزار و چهارصد مثقال بود (۳۰) و از آن پایهای دروازهٔ چادرِ جماعت و مذبحِ برنجین و آتشدانِ برنجینِ آن و تمامیءِ آلاتِ مذبحرا ساخت (۳۱) با پایهای صحن از گِرداگِرد و پایهای دروازهٔ صحن و تمامیءِ میخهای مسکن و تمامیءِ میخهای صحن از گِرداگِرد *

(فصلِ سی و نهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و لباسهای خدمتی جهةِ خدمتِ مقامِ مقدّس از لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ ساختند و بجهةِ هارون لباسهای مقدّسرا بنهجی که خداوند موسیرا امر فرموده بود ترتیب دادند * (۲) و ایفودرا از طلا و لاجورد

و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافته ساخت (۳) و تُنکهٔ طلارا صفحهٔ نازک ساخته تارها کشیدند
تا درمیانِ لاجوردي و ارغواني و قرمزي و کتانِ نازک از صنعتِ استادي ببافند (۴) و از براي آن دو
کتف‌انداز بجهةِ پیوستن ساختند که از دو کنارهٔ پیوسته شد (۵) و کَمَربَندِ چکن‌دوزي که بر اِیفود
بود موافقِ صنعتش از خودِ آن بود یعني از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ و کتانِ نازکِ تافته بنوعي
که خداوند موسیرا امر فرموده بود * (۶) و سنگهاي عقیقي که درخانهاي طلا نصب شده بود و بطرزِ
صنعتِ کنده‌کاري مطابقِ اسامیِ پسرانِ اِسرائیل کنده شده بود ساختند (۷) وآنهارا بدو کتفِ
اِیفود گذاشت تا آنکه جهةِ پسرانِ اِسرائیل سنگهاي تذکره باشند بنهجي که خداوند بموسی امر
فرموده بود * (۸) و سینه‌بندرا ازکارِ چکن‌دوزي مثلِ صنعتِ اِیفود ساخت از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز
رنگ و کتانِ نازکِ تافته (۹) مُرَبَّع بود سینه‌بندرا دو تاه ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب
دو تاه (۱۰) و جَوْفَش‌را بچهار قطارِ سنگها پُرکردند قطارِ اوّل لَعْل و زَبَرْجَد و گوهرِ شَبْچَراغ قطارِ اوّل
این بود (۱۱) و قطارِ دویم زمرّد و فیروزه و اَلْماس (۱۲) و قطارِ سیوم سنگِ لِشِم و یَشْم و سنگِ اَحْلَمَه
(۱۳) و قطارِ چهارم سنگِ تَرْشیش و عَقیق و یَشْپ در جایهاي معیّنیِ خودشان یعني در خانهاي طلائي
نصب شدند (۱۴) آن سنگها موافقِ اسامیِ پسرانِ اِسرائیل دوازده بود بر طبقِ اسامیِ خودشان بمثل
کندنِ نقشِ نگین اسم هرکسي موافقِ دوازده سبط بود (۱۵) و بر سِینَه‌بَنْد از هر دو حدّ زنجیرهاي پیچیدهٔ
از زرِ خالص ساختند (۱۶) و دو خانهٔ زرّین و دو حلقهٔ زرّین‌را ساختند و آن دو حلقه‌را از دو سَرِ
سینه‌بند گذرانیدند (۱۷) و دو زنجیرهاي پیچیدهٔ طلارا بدو حلقهٔ که بر دو سَرِ سینه‌بند مي‌بود انداختند
(۱۸) و دو سَرِ دیگرِ آن دو زنجیرهاي پیچیده‌را بدو سنگ‌خانها گذرانیدند و آنهارا بر دو کتف‌اندازِ اِیفود
از جانبِ پیش گذاشتند (۱۹) و دو حلقهٔ زرّین ساختند و آنهارا بر دو سَرِ دیگرِ سینه‌بند بر کناره‌اش
یعني کنارهٔ که بطرفِ اندرونیِ اِیفود است گذاشتند (۲۰) و دو حلقهٔ دیگرِ زرّین ساختند و آنهارا بر
دو کتف از پایینِ اِیفود در جانبِ پیشش جائیکه در برابرِ پیوستنش بالاي کمربندِ چکن‌دوزیِ اِیفود
بود گذاشتند (۲۱) و سینه‌بندرا از خودِ حَلْقَهایش بحَلْقَهاي اِیفود با رشتهٔ لاجوردي بستند تا آنکه بالاي
کمربندِ چکن‌دوزیِ اِیفود باشد و سینه‌بند از اِیفود باز نشود بنهجي که خداوند بموسی امر فرموده
بود * (۲۲) و دیگر قباي اِیفودرا ازکارِ نسّاجي تماماً لاجوردي ساخت (۲۳) و دهنهٔ قَبا در میانش مثلِ
دهنهٔ زِرَه بود و از براي دهنه لَبهٔ از گرداگرد بَخْیَه بود تا دریده نشود (۲۴) و بر دامنهٔ قبا انارهاي
لاجوردي و ارغواني و قرمزي و کتانِ تافته ساختند (۲۵) و هم زنگولهاي زرِ خالص ساختند و آن
زنگولهارا در میانهٔ انارها بر دامنهٔ قبا دَوْراً گذاشتند درمیانِ انارها (۲۶) و بدامنهٔ قبا از گرداگرد یک
زنگوله و یک انار و یک زنگوله و یک انار بود بجهةِ کارِ خدمت بنحوي که خداوند بموسی امر فرموده بود *
(۲۷) و پیراهنها از کتانِ نازکِ عملِ نسّاجان بجهةِ هارون و پسرانش بافتند (۲۸) و عمامهٔ از کتانِ
نازک و کُلاههاي خوش‌نما از کتانِ نازک و زیرجامهاي کتاني‌را از کتانِ نازکِ تافته (۲۹) و کمربند

.زِکتانِ نازکِ تافته و لاجورد و ارغوان و قرمز رنگ از کارِ قلّابدوزان [ساختند] بنهجي که خداوند بموسيٰ
امر فرموده بود * (۳۰) و گُلِ تاجِ قُدسي از زرِ خالص ساختند و بر رويش نوشتهٔ مثلِ کَندَنِ نقشِ
نگين نقش کردند که اَلْقُدسْ لِلرَّبْ (۳۱) و آن‌را به رشتهٔ لاجوردي بر روي عمامه يعني بر پيشانيِ
عمامه بستند بنهجي که خداوند بموسيٰ امر فرموده بود (۳۲) بدين منوال تماميِ کارِ مسکنِ چادرِ جماعت
باتمام رسيد و بني اِسرائيل عمل کردند موافقِ هر چه که خداوند بموسيٰ امر فرموده بود چنين کردند *
(۳۳) و مسکن يعني چادر و هم تماميِ اسبابَش‌را بموسيٰ آوردند از چپ و راستها و تختهها و پُشت‌بندها
و ستُونها و پايهاي آنهارا (۳۴) و پوششِ پوستهاي سرخ رنگ کردهٔ قوچي و پوششِ پُوستهاي سگِ آبي
و پوششِ پرده (۳۵) و سندوقِ شهادت و چُوب‌دستهايَش و سَرپوشِ آمرزش (۳۶) و خَوان با تماميِ
ظُروفَش و هم نانِ تَقَدُّمَه (۳۷) و شَمْعَدانِ طاهر با قنديلهايَش يعني قنديلهاي آراسته شدَنيْ و تماميِ
آلاتَش و هم روغن براي روشنائي (۳۸) و مذبحِ زرّين و روغنِ مسح کردَنيْ و بُخوراتِ خوشبوي و هم
پوششِ دَرِ چادر (۳۹) و مذبحِ برنجين و آتش‌دانِ برنجينَش با چوب‌دستهايَش و تماميِ آلاتَش و حوض و
پايه‌اَش (۴۰) و تجيرهاي صحن و ستونهايَش و پايه‌هايَش و پردهٔ دروازهٔ صحن و ريسمانهايَش و ميخهايَش
و تماميِ آلاتِ کارِ مسکن بخصوصِ چادرِ جماعت (۴۱) لباسهاي خدمتي بجهةِ خدمتِ مقامِ مقدّس و
لباسهاي مقدّس براي هارُونِ کاهن و لباسهاي پسرانَش جهةِ خدمتِ کهانت (۴۲) موافقِ هر چه که خداوند
بموسيٰ امر فرموده بود بني اِسرائيل تماميِ کاررا چنين عمل کردند (۴۳) و موسيٰ تماميِ کاررا ملاحظه
فرمود و اينک آن‌را چنان کردند بنحوي که خداوند امر فرموده بود چنين کردند و موسيٰ بر ايشان دعاي
خير نمود *

(فصلِ چهلم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(۱) و خداوند بموسيٰ بدين مضمون فرمود (۲) که در روزِ اوّلِ ماهِ نخستين مسکنِ چادرِ جماعت‌را بر پا
نما (۳) و صندوقِ شهادت‌را در آن گذاشته صندوق‌را بحجاب مستور ساز (۴) و خَوان‌را درآور و مرتّب
کردَني‌هايش‌را ترتيب کن و هم شمعدان‌را درآورده قنديلهايَش‌را افروخته کن (۵) و مذبحِ زرّينِ بخوريرا
در پيشِ روي صندوقِ شهادت بگذار و پوششِ دهنهٔ مسکن‌را بيآويزان (۶) و مذبحِ قربانيِ سوختني‌را
روبروي دَرِ مسکنِ چادرِ جماعت بگذار (۷) و حوض‌را درميانِ چادرِ جماعت و مذبح گذاشته آب‌را بر آن
بريز (۸) و صحن‌را ازگرداگرد ترتيب داده پرده‌را بر دروازهٔ صحن بيآويزان (۹) و روغنِ مسح کردَني‌را
گرفته مسکن و تماميِ آلاتَش‌را مسح کن و آن‌را و تماميِ آلاتَش‌را تقديس نما تا مقدّس باشد (۱۰) و
مذبحِ قربانيِ سوختني و تماميِ اسبابَش‌را مسح کن و مذبح‌را تقديس نما تا آنکه آن مذبحِ قُدسِ
قُدسيين باشد (۱۱) و حوض و پايه‌اَش‌را مسح نموده آن‌را تقديس نما (۱۲) و هارُون و پسرانَش‌را بدَرِ
چادرِ جماعت تقريب کن و ايشان‌را با آب شستشو کن * (۱۳) و لباسِ مقدّس‌را بهارُون بپوشان و اورا

مسح نموده تقدیسَش نما تا آنکه براي من کاهن باشد (۱۴) و پسرانَش‌را تقریب نموده ایشان‌را به لباسها
مُلبَّس ساز (۱۵) و ایشان‌را مسح کن بطوري که پدرِ ایشان‌را مسح کردي تا آنکه از براي من کاهن باشند
زیرا که مسح کردنِ ایشان بجهةِ ایشان در قرنهاي خودشان البتّه [موروثِ] کهانتِ ابدي خواهد بود *
(۱۶) پس موسي عمل کرده موافقِ هر چه که خداوند اورا امر فرموده بود چنین کرد (۱۷) و در روزِ اوّلِ ماهِ
نخستین از سالِ دویم واقع شد آن که مسکن بر پا شد (۱۸) پس موسي مسکن‌را بر پا نموده پایهایَش‌را محکم
ساخت و تختهایَش‌را ترتیب داد و پُشت‌بندهایَش‌را گذرانید و ستونهایَش‌را قائم نمود (۱۹) و چادررا بالاي
مسکن پهن کرد و پوششِ چادررا بالاي آن گسترانید بنحوي که خداوند بموسي امر فرموده بود * (۲۰) و
شهادت‌را گرفته در صندوق گذاشت و چوب دستهارا بصندوق گذرانید و سرپوشِ آمرزش‌را از بالاي صندوق
گذاشت (۲۱) و صندوق‌را بمسکن آورد و پردهء حجاب‌را آویخت و صندوقِ شهادت‌را پوشید چنانکه
خداوند بموسي امر فرموده بود * (۲۲) و خوان‌را در چادرِ جماعت بطرفِ شماليءِ مسکن از بیرونِ حجاب
نهاد (۲۳) و نانِ تَقَدُّمه‌را درحضورِ خداوند بر آن مُرتّب ساخت بنهجي که خداوند بموسي امر فرموده بود *
(۲۴) و شمعدان‌را در چادرِ جماعت بسمتِ جنوبيءِ مسکن رو بروي خوان نهاد (۲۵) و قندیلهارا در حضورِ
خداوند روشن کرد چنانکه خداوند بموسي امر فرموده بود * (۲۶) و مذبحِ زرّین‌را در چادرِ جماعت رو
بروي حجاب نهاد (۲۷) و بخوراتِ خوشبورا بر آن سوزانید بنحوي که خداوند موسي‌را امر نموده بود *
(۲۸) و پردهء دَرِ مسکن‌را آویزان نمود (۲۹) و مذبحِ قربانيءِ سوختني‌را پیشِ دَرِ مسکنِ چادرِ جماعت
نهاد و بر آن قربانیهاي سوختني و هدیهاي آردي‌را تقریب نمود بنحوي که خداوند بموسي امر فرموده
بود * (۳۰) و حوض‌را درمیانِ چادرِ جماعت و مذبح قرار داد و آب‌را جهةِ شستشو بر آن ریخت (۳۱) و
موسي و هارون و پسرانَش دستها و پایهاي ایشان‌را در آن میشُستند (۳۲) و هنگامي که به چادرِ جماعت
در مي‌آمدند و وقتي که بمذبح نزدیك میشدند شستشو مینمودند بنهجي که خداوند بموسي امر فرموده
بود * (۳۳) و بعد از آن صحنِ مسکن و مذبح‌را ازگرداگرد بر پا نمود و پردهء دروازهء صحن‌را انداخت و
موسي بدین منوال کاررا بانجام رسانید * (۳۴) و ابرْ چادرِ جماعت‌را پوشانید و جلالِ خداوند مسکن‌را پُر
کرد (۳۵) و موسي بچادرِ جماعت قادر نبود که داخل شود زیرا که ابر بر آن ساکن مي‌بود و جلالِ
خداوند مسکن‌را پُرکرده بود (۳۶) و چون ابر از بالاي مسکن رفع میشد بني اِسْرائیلْ در تماميءِ
مرحلهایِشان میکوچیدند (۳۷) و هروقتي که ابر مرتفع نمیشد تا روزِ رفع شدَنَش نمیکوچیدند (۳۸) زیرا
که ابرِ خداوند درروز برمسکن مي‌بود و درشب آتش بر آن در نظرِ تماميءِ خاندانِ اِسْرائیلْ در
همهگيءِ مرحلهاي ایشان مي‌بود *

کتابِ سیومِ موسیٰ
معروف بسفرِ لویان و مشتمل بر
بیست و هفت فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و خداوند موسیٰرا خواند و اورا از چادرِ جماعت خطاب کرده فرمود (۲) که بني اِسرائیلرا تکلّم
نموده بایشان بگو که اگر کسي از شما قُرباني بخداوند تقریب نماید آن قربانيرا از بهایم خواه از گاو
و خواه از گوسفند تقریب نماید * (۳) اگر قُربانيء او قُربانيء سوختني از گاو باشد آنرا از
نرِ بي عیب تقریب نماید و آنرا از ارادتِ خود بحضورِ خداوند بدرِ چادرِ جماعت تقریب نماید (۴) و
دستشرا بر سرِ آن قُرباني بگذارد که از جانبِ او قبول شده برایش کفّاره خواهد بود (۵) پس
گوسالهرا در حضورِ خداوند ذبح نماید و کاهنان از پسرانِ هارون خونرا آورده خونرا بر مذبحي که در
برابرِ درِ چادرِ جماعت است از گرداگرد بپاشند (۶) و قربانيء سوختنيرا پوست کنده آنرا پاره پاره
نماید (۷) و پسرانِ هارونِ کاهن آتشرا بر مذبح بگذارند و هیزمرا بالاي آتش بچینند (۸) و کاهنان از پسرانِ
هارون آن پارهها و سر و چربيرا بر هیزمي که بالاي آتشِ مذبح است بچینند (۹) امّا امعایش و
پاچههایشرا در آب بشوید و کاهن همهرا بر مذبح بسوزاند تا قربانيء سوختنيء آتشینِ رایحهء خوش براي
خداوند باشد * (۱۰) و اگر قربانيء سوختنیش از گلّها باشد خواه از گوسفند و خواه از بُز آنرا از
نرِ بي عیب تقریب نماید (۱۱) و آنرا در حضورِ خداوند در طرفِ شماليء مسکن ذبح نماید و
کاهنان از پسرانِ هارون خونشرا بر مذبح از گرداگرد بپاشند (۱۲) و آنرا با سر و چربیش پاره پاره
نماید و کاهن آنهارا بالاي هیزمي که بر آتشِ مذبح است بچیند (۱۳) و امعا و پاچههارا در آب بشوید
و کاهن آن همهرا تقریب نموده بر مذبح بسوزاند که آن قربانيء سوختنيء آتشینِ رایحهء خوش براي
خداوند است * (۱۴) و اگر قربانیش قربانيء سوختني از براي خداوند از مُرغها باشد آن قربانرا از
قُمري و یا از کبوتربچه تقریب نماید (۱۵) و کاهن آنرا بر مذبح تقریب نموده سرشرا پیچ داده
[نکَنَد] و بر مذبح بسوزاندش و خونشرا بر دیوارِ مذبح بیفشرد (۱۶) و چینهدان با پرهایشرا بر
داشته آنرا بپهلوي شرقيء مذبح بجاي گلخن بیندازد (۱۷) و آنرا با دو بالهایش چاك کرده از هم

جدا نکند و کاهن آن‌را بر مذبح بالاي هیزمي که بر آتش است بسوزاند که آن قرباني سوختنيء آتشينِ رايحهء خوش براي خداوند است *

(فصلِ دويم مشتمل بر شانزده آيه)

(۱) و اگر کسي هديهء آردي بخداوند تقريب نمايد هديه‌اش از آردِ رقيق باشد و روغن‌را بر آن ريخته کُندررا بر آن بنهد (۲) و آن‌را به کاهنان از پسرانِ هارُون بياورد و از آن به پُريء دست از آردِ رقيق و روغنش با تماميء کُندرش بگيرد و کاهن تَذْکِرَهء آن‌را بر مذبح بسوزاند تا هديهء آتشينِ رايحهُ خوش براي خداوند باشد (۳) و بقيّهء آن هديه از آنِ هارُون و پسرانش باشد از هديَهاي آتشين براي خداوند قُدْسِ قُدسِيّين است * (۴) و هرگاه هديهء آردي پخته شدهء در تنوررا تقريب نمائي از گِرْدَه‌هاي آردِ رقيقِ فطيريء ممزوج شدهء با روغن و يا از کُليچهاي رقيقِ فطيريء ماليده شدهء بروغن تقريب نماي * (۵) و اگر هديهء تو از هديهء آرديء پخته شدهء در تابه باشد از آردِ رقيقِ فطيريء ممزوج شدهء بروغن خواهد بود (۶) آن‌را پاره پاره کرده روغن بر آن بريز هديهء آردي اينست * (۷) و اگر هديهء تو هديهء آرديء پخته شدهء در پاتيل باشد از آردِ رقيق با روغن ترتيب کرده شود (۸) و هديهء آردي که از اين چيزها مُرتّب شود بخداوند بيآوري آن‌را بکاهن برسان تا آنکه بر مذبح تقريب نمايد (۹) و کاهن تَذْکِرَهء از هديهء آردي گرفته بر مذبح بسوزاند تا هديهء آتشينِ رايحهُ خوش براي خداوند باشد (۱۰) و بقيّهء آن هديه از آنِ هارُون و پسرانش باشد از هديَهاي آتشين براي خداوند قُدْسِ قُدسِيّين است * (۱۱) و هر هديهء آردي که بخداوند تقريب نمائيد از خمير ممزوج نشود زيرا که از هديهء آتشين براي خداوند هيچ خمير و عسل نبايد بسوزانيد (۱۲) و در بابِ هديه‌هاي نوبرها آنهارا بخداوند تقريب نمائيد امّا براي رايحهُ خوش بر مذبح سوخته نشود (۱۳) و هر هديهء آرديء خودرا با نمك نمکين کن و نمكِ عهدِ خدايَت از هديهء آرديء تو موقوف نشود در هر هديه‌اَت نمك‌را بگذران * (۱۴) و اگر هديهء از نوبرها بخداوند تقريب نمائي هديهء نوبرهاي خودرا از خوشَهاي برشته شدهء به آتش بنما يعني از غَلّه‌هائي که از خوشَها گرفته شده باشند (۱۵) و روغن بر آن بريز و کندر بر آن بگذار هديهء آردي اينست (۱۶) و کاهن تَذْکِرَه‌اَش‌را قدري از غَلّه‌هاي کوفته شده‌اَش و قدري از روغنَش با تماميء کندرَش بسوزاند که هديهء آتشين براي خداوند است *

(فصلِ سيوم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و اگر هديهء کسي از ذبيحهء سلامتي باشد هرگاه از گاوان تقريب نمايد خواه نَرْ و خواه مادهٔ آن‌را بي عيب بحضورِ خداوند بگذراند (۲) و دستَش‌را بر سَرِ ذبيحهء خود بگذارد و آن‌را بر دَرِ چادرِ جماعت ذبح نمايد و کاهنان از پسرانِ هارُون خونَش‌را بر مذبح از گِرداگرد بپاشند (۳) و ذبيحهء سلامتي‌را چون هديهء آتشين براي خداوند تقريب نمايد يعني پيهي که امعارا مستور ميسازد و تماميء پيهي که بر

امعا است (۴) و دو گُردهها و پیهي که بر آنها بر اطرافِ کمرها است و سفیدي که بالاي جگر است با-
گُردهها جدا کند (۵) و پسرانِ هارُون آن‌را بر مذبح با ذبیحهٔ سوختني که بالاي هیزم که بر آتش است
بسوزانند تا هدیهٔ آتشینِ رایحهٔ خوش براي خداوند باشد * (۶) و اگر هدیه‌اش ذبیحهٔ سلامتي براي خداوند
از گلّها باشد خواه نَرْ و خواه ماده آن‌را بي عیب تقریب نماید (۷) اگر ذبیحه‌اش‌را از برّها تقریب نماید
آنگاه آن‌را بحضورِ خداوند بگذراند (۸) و دستِ خودرا بر سَرِ ذبیحه گذاشته آن‌را در مقابلِ چادرِ جماعت
ذبح نماید و پسرانِ هارُون خونش‌را بر مذبح از گرداگرد بپاشند (۹) و از ذبیحهٔ سلامتي چون هدیهٔ آتشین
براي خداوند تقریب نماید یعني پیهش و همگيِ دنبهٔ برابرِ عُصعُص‌را بر دارد و هم پیهي که امعارا مستور
میسازد و تماميِ پیهي که بر امعا است (۱۰) و دو گُردهها و پیهي که بر آنها در اطرافِ کمرها است و
سفیدي که بر جگر است با گُردهها جدا کند (۱۱) و آنهارا کاهن بر مذبح بسوزاند که آذوقهٔ هدیهٔ
آتشین براي خداوند است * (۱۲) و اگر هدیه‌اش از بُزْ باشد آن‌را بحضورِ خداوند بگذراند (۱۳) و دستِ
خودرا بر سرش گذاشته آن‌را مقابلِ چادرِ جماعت ذبح نماید و پسرانِ هارُون خونش‌را بر مذبح از گرداگرد
بپاشند (۱۴) و از آن ذبیحهٔ خودرا چون هدیهٔ آتشین براي خداوند تقریب نماید یعني پیهي که امعارا
میپوشد و همگيِ پیهي که بر امعا است (۱۵) و دو گُردهها و پیهي که بر آنها در اطرافِ کمرها است و
سفیدي که بر جگر است با گُردهها جدا کند (۱۶) و کاهن آنهارا بر مذبح بسوزاند آذوقهٔ هدیهٔ آتشینِ
رایحهٔ خوش است تماميِ پیه از آنِ خداوند است (۱۷) در قرنهاي شما و در تماميِ مسکنهاي شما قانونِ
ابدي است که خون و پیه‌را مُطلق نخورید *

(فصلِ چهارم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و خداوند بمُوسی بدین مضمون فرمود (۲) که بني إِسْرائِیلْ‌را خطاب کرده بگو که اگر کسي بناداني
خطائي ورزیده یکي از تماميِ منهیّاتِ خداوند که کردَنيْ نیست برخلاف عمل نماید (۳) و اگر کاهنِ
مسح کرده شده گناهي ورزد که موجبِ گناهِ قوم باشد آنگاه بخصوصِ خطائي که ورزیده است گوسالهٔ
جوانِ بي عیبي‌را بجهةِ قربانيِ رفعِ گناه بحضورِ خداوند تقریب نماید (۴) و آن گوساله‌را بدهنهٔ چادرِ
جماعت بحضورِ خداوند بیاورَد و دستِ خودرا بسرِ گوساله گذاشته گوساله‌را درحضورِ خداوند ذبح نماید
(۵) و کاهنِ مسح کرده شده از خونِ گوساله گرفته آن‌را بچادرِ جماعت آورَد (۶) و کاهن انگشتِ خودرا بخون
فرو برده از خون هفت مرتبه درحضورِ خداوند در برابرِ حجابِ مقامِ مقدّس بپاشد (۷) و هم کاهن از خون
بر شاخهاي مذبحِ بخورِ طیّبي که درحضورِ خداوند در چادرِ جماعت است بگذارد و تماميِ بقیّهٔ خونِ
گوساله‌را بپایهٔ مذبحِ قربانيِ سوختني که در برابرِ دَرِ چادرِ جماعت است بریزد (۸) و تماميِ پیهِ
گوسالهٔ رفعِ گناهي‌را از آن بگیرد یعني پیهي که امعارا مستور میسازد و تماميِ پیهي که بالاي امعا است
(۹) و دو گُردهها و پیهي که بر آنها در اطرافِ کمرها است و سفیدي که برجگر است با گُردهها جدا نماید

(١٠) بطوري که از گاوِ ذبیحهٔ سلامتي برداشته شد وکاهن آنهارا بر مذبحِ قربانيءِ سوختني بسوزاند (١١) و
پوستِ گوسالهرا و تماميءِ گوشتَش با سرَش و پاچههایَش و امعایَش و سُرگینشَرا (١٢) یعني تماميءِ گوسالهرا
بخارج از أردو بمکانِ طاهر در گلخنزار بیاورد و آنرا بالاي هیزم بآتش بسوزاند در جاي گلخنزار سوخته
شود * (١٣) و اگر تماميءِ جماعتِ اِسْرائیلْ از ناداني خطائي بورزند و آن کار از نظرِ جماعت مخفي باشد و
خلافِ یکي از تماميءِ منهیّاتِ خداوندرا که کردَنيْ نیست عمل نموده مقصّر باشند (١٤) هنگامِ معلوم شدنِ
گناهي که ورزیده بودند آنگاه جماعت گوسالهٔ جوانِ رفعِ گناهيرا تقریب نموده آنرا بحضورِ چادرِ
جماعت بیاورند (١٥) و مشایخِ جماعت دستهاي خودرا بر سرِ گوساله در حضورِ خداوند گذاشته گوساله در
حضورِ خداوند ذبح کرده شود (١٦) وکاهنِ مسح کرده شدهٔ از خونِ گوساله بچادرِ جماعت در آورد (١٧) و
کاهن انگشتِ خودرا بخون فرو بردهٔ در برابرِ حجاب در حضورِ خداوند هفت مرتبه بپاشد (١٨) و قدري از
خون برشاخهاي مذبحي که در حضورِ خداوند در چادرِ جماعت است بمالد و تماميءِ بقیّهٔ خونرا بپایهٔ
مذبحِ قربانيءِ سوختني که بدَرِ چادرِ جماعت است بریزد (١٩) و تماميءِ پیهَشرا از آن برداشته بر مذبح
بسوزاند (٢٠) و بنحوي که با گوسالهٔ رفعِ گناه کرده بود با این گوساله چنین بکند وکاهن از براي ایشان
کفّاره نموده از براي ایشان عفو کرده خواهد شد (٢١) وگوسالهرا بخارجِ أُردو به برَد و آنرا بنحوي که
گوسالهٔ اوّلینرا سوخته بود بسوزاند قربانيءِ رفعِ گناهِ جماعت اینست * (٢٢) و اگر سرْوَري خطائي
بورزد و یکي از تماميءِ منهیّاتِ خداوند خدایَشرا که کردَنيْ نیست از ناداني مخالفت نموده مُقصّر شود
(٢٣) اگر از برایَش خطائي که ورزیده بود معلوم شود آنگاه قربانيءِ خودرا بُزغالهٔ نَرِ بي عیبي بیاورَد
(٢٤) و دستِ خودرا بر سَرِ بُزغاله بگذارد و آنرا در حضورِ خداوند جائي که عادتِ ذبح نمودنِ قربانيءِ
سوختني دارند ذبح نماید قربانيءِ رفعِ گناه اینست (٢٥) و کاهن از خونِ آن قربانيءِ رفعِ گناهي
بانگشت بگیرد و برشاخهاي مذبحِ قربانيءِ سوختني بمالد و بقیّهٔ خونَشرا بپایهٔ مذبحِ قربانيءِ سوختني
بریزد (٢٦) و تماميءِ پیهَشرا مثلِ پیهِ ذبیحهٔ سلامتي برمذبح بسوزاند و کاهن از برایَش نسبت بگُناهَش
کفّاره خواهد نمود تا بجهتِ او عفو کرده شود * (٢٧) و اگرکسي از قومِ زمین بناداني گناه ورزد و یکي
از منهیّاتِ خداوندرا که کردَنيْ نیست مخالفت ورزیدهٔ مقصّر شده (٢٨) و یا گناهي که مُرتکب شده است
از برایَش معلوم شود آنگاه قربانيءِ خودرا بُزغالهٔ مادهٔ بي عیبي بسببِ گناهي که ورزیده است بیاورد
(٢٩) و دستِ خودرا بر سَرِ قربانيءِ رفعِ گناهي بگذارد و آن قربانيءِ رفعِ گناهرا در جاي قربانيءِ
سوختني ذبح نماید (٣٠) وکاهن بانگشتِ خود از خونَش بگیرد و بشاخهاي مذبحِ قربانيءِ سوختني بمالد
و تماميءِ بقیّهٔ خونَشرا بپایهٔ مذبح بریزد (٣١) و تماميءِ پیهَشرا بنحوِ پیهي که از ذبیحهٔ سلامتي
جدا شده بود جدا نماید و آنرا کاهن در مذبح بسوزاند تا رایحهٔ خوش براي خداوند باشد وکاهن از
برایَش کفّاره خواهد نمود تا بجهةِ او عفو کرده شود * (٣٢) و اگر بجهةِ قربانيءِ رفعِ گناهَش برّهٔرا
بیاورد آنرا مادهٔ بي عیب برساند (٣٣) و دستِ خودرا بر سَرِ قربانيءِ رفعِ گناه گذاشته آنرا در مکاني که

عادتِ ذبح نمودنِ قربانیهاي سوختني دارند بجاي قرباني‌ء رفعِ گناهي ذبح نماید (۳۴) و کاهن از خونِ قرباني‌ء رفعِ گناه بانگشتش بگیرد و بر شاخهاي مذبحِ قربانیهاي سوختني بمالد و تمامي‌ء بقیه‌ء خونش‌را بر پایه‌ء مذبح بریزد (۳۵) و تمامي‌ء پیه‌اش‌را بنهجِ پیهِ برّه‌ء که از قرباني‌ء سلامتي جدا شده بود جدا نماید و کاهن آنهارا بر مذبح مثلِ هدیهاي آتشینِ خداوند بسوزاند و کاهن از برایش نسبت بگناهي که مرتکب شده بود کفّاره خواهد نمود تا بجهةِ او عفو کرده شود *

(فصلِ پنجم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و اگر کسي گناهي ورزد و آوازِ سوگند دهنده‌را شنیده شاهد شود که آیا دیده و یا میداند اگر اطّلاع ندهد گناهش‌را باید بردارد (۲) و یا کسي بچیزِ نجس برخورد خواه میته‌ء ناپاكِ وحشي و یا میته‌ء ناپاكِ بهایم و خواه میته‌ء ناپاكِ حشرات اگرچه از این امر آگاه نبود آنگاه آنکس نیز نجس و مقصّر خواهد بود (۳) و یا بنجاستِ آدم برخورد هرنجاستي که بآن متنجّس میشود اگرچه از این امر آگاه نبود لکن وقتِ دانستنش مقصّر خواهد شد (۴) و اگر کسي به بي تأمّلي با لبهایش بخصوصِ عمل نمودن به بد و یا خوب سوگندي یاد نماید هر چه که آدم آن‌را سوگند خورده بي تأمّل مؤکّد نماید اگرچه از این امر آگاه نبود لکن وقتِ دانستنش در یکي از این چیزها مقصّر خواهد شد (۵) و مقرّر است که اگر در یکي از این چیزها مقصّر باشد اعتراف نماید که در آنچیز گناهکار است (۶) و از براي گناهي که ورزیده است هدیه‌ء مقصّري یعني ماده‌ء ازگلّها چه از برّه و چه از بزغاله بحضورِ خداوند بسببِ تقصیرش بیاورد و کاهن از برایش بجهةِ تقصیرش کفّاره خواهد نمود * (۷) و اگر قادر نباشد که برّه تقریب نماید آنگاه براي تقصیري که کرده است دو قمري و یا دو کبوتر بچه یکي از راهِ هدیه‌ء مقصّري و دیگري از راهِ قرباني‌ء سوختني بحضورِ خداوند بیاورد (۸) و آنهارا بکاهن بیاورد و او آنچه که از براي قرباني‌ء تقصیري است نخست تقریب نماید و سرش‌را از زیرِ حلقوم پیچ داده جدا نکند (۹) از خونِ قرباني‌ء مقصّري بر دیوارِ مذبح بپاشد و بقیّه‌ء خون‌را بر پایه‌ء مذبح بیفشرد قرباني‌ء مقصّري اینست (۱۰) و آن دیگري‌را موافقِ عادت از راهِ قرباني‌ء سوختني تقریب نماید و کاهن از برایش بجهةِ تقصیري که ورزیده بود کفّاره نماید که از برایش عفو کرده شود * (۱۱) و اگر قادر نباشد که دو قمري و یا دو کبوتر بچه بیاورد پس تقصیر کننده بخصوصِ تقصیرش بجاي قرباني‌ء رفعِ گناهي ده یك ایفا از آردِ رقیق بیاورد روغن بر آن نگذارد و کندر بر آن ننهد چون که قرباني‌ء مقصّري است (۱۲) و آن‌را بکاهن بیاورد و کاهن بپري‌ء دستِ خود بخصوصِ تذکره برایش از آن بگیرد و آن‌را بر مذبح موافقِ قرباني‌ء آتشین براي خداوند بسوزاند که قرباني‌ء تقصیري است (۱۳) و کاهن بخصوصِ تقصیري که در یکي از آن چیزها کرده است از برایش کفّاره نماید که از برایش عفو کرده شود و بقیه‌اش مثلِ هدیه‌ء آردي از آنِ کاهن خواهد بود * (۱۴) و دیگر خداوند بموسي بدین مضمون فرمود (۱۵) که اگر کسي تقصیر ورزیده بناداني در چیزهاي مقدّسِ خداوند گناه نماید

پس قربانيء مقصّري‌را يعني قوچ ِبي عيبي از گلّها موافقِ حسابِ تو بقيمتِ مثقال‌هاي نقرهٔ مطابقِ مثقالِ مقدّس بجاي قربانيء تقصيري بخداوند بيآورد (۱٦) و بخصوصِ تقصيري كه بچيزهاي مقدّس كرده است عوض نمايد و خُمسِ آن‌را بر آن اضافه نموده آن‌را بكاهن بدهد وكاهن با آن قوچِ قربانيء تقصيري برايَش كفّاره نمايد كه بجهتَش عفو كردهٔ خواهد شد * (۱۷) و اگر كسي گناه ورزيده يكي از تماميء منهيّاتِ خداوند كه كردَنِي نيست عمل نمايد اگرچه آگاه نبود مقصّر است وگناهَش‌را بايد بر دارد (۱۸) و قوچِ بي عيبي از گلّها بحسابِ تو از راهِ قربانيء تقصيري بكاهن بيآورد وكاهن از برايَش بخصوصِ گناهي كه سهوا بناداني كرده است كفّاره نمايد كه از برايَش عفو كرده خواهد شد (۱۹) قربانيء تقصيري آنكسي كه صريحاً بخلافِ خداوند تقصير كرده است اينست *

(فصلِ ششم مشتمل برسي آيه)

(۱) و خداوند بموسيٰ بدين مضمون فرمود (۲) كه اگر كسي گناه ورزيده تقصيري بخداوند نمايد و بهمسايه‌اَش در بارهٔ امانت و يا شراكت و يا چيزي كه بزور و يا بحيله از همسايه‌اَش گرفته باشد اِنكار نمايد (۳) و يا گُم شده‌را پيدا كرده در باره‌اَش اِنْكار نموده سوگندِ دروغ بخورد بخصوصِ يكي از تماميء چيزهائي كه كسي بجا آورده در آن خطا ورزد (۴) پس مُقرّر است كه نظر باينكه خطا ورزيده مقصّر است بايد كه غَصْب كرده شده و يا بحيله گرفته شده و يا به امانت گذاشته شده و يا گُمْ شده كه پيدا كرده است باز پس دهد (۵) و يا هر چه در بارهٔ آن بدروغ سوگند خورده باشد بايد كه اصلِ آنچيزرا پس بدهد و بآن خُمسي اضافه نموده در روزِ [تقريب نمودنِ] قربانيء تقصيريء خود بمالِكَشْ باز پس دهد (٦) و قربانيء تقصيريء خودرا بحضورِ خداوند آورده از گلّها قوچِ بي عيبي بحسابِ تو جهةِ قربانيء تقصيري بكاهن [برساند] (۷) و كاهن در حضورِ خداوند از برايَش كفّاره نمايد تا بخصوصِ هريكي از تماميء چيزهائي كه بجا آورده در آن خطا ورزيده است از برايَش عفو كرده شود * (۸) و خداوند بدين مضمون بموسيٰ گفت (۹) كه بهٰارون و پسرانَش امر فرموده بگو كه قانونِ قربانيء سوختني اينست يعني قرباني كه براي سوخته شدن تماميء شب تا صبح بر مذبح بماند كه تا آتشِ مذبح در آن سوزان باشد (۱۰) و كاهن لباسِ كتانِ خودرا در بر كرده و زيرِ جامهٔ كتان‌را سترِ عورت نموده و خاكسترِ قربانيء سوختني كه بر مذبح آتش آن‌را سوخته است بر داشته بيك طرفِ مذبح بريزد (۱۱) پس لباسهاي خودرا كنده لباسِ ديگر بپوشد و خاكستررا بخارج از اُردو بمكانِ طاهر به برد (۱۲) و آتشي كه بر مذبح است مُنطفي نشده سوزان باشد و كاهن هر صبح هيزم بر آن بسوزاند و قربانيء سوختني بر آن مُرتّب سازد و پيهِ قربانيهاي سلامتي‌را بر آن بسوزاند (۱۳) آتش بر مذبح هميشه مُنطفي نشده سوزان باشد * (۱۴) و قانونِ هديهٔ آردي اينست آن‌را پسرانِ هٰارون در حضورِ خداوند در برابرِ مذبح تقريب نمايند (۱۵) و از آرد و روغنِ آن هديه به پُريء دست و تماميء كُندري كه بر روي آن هديه است بر داشته بر مذبح بسوزاند

تا تذکره‌اش رایحهٔ خوش برای خداوند باشد (۱۶) و بقیه‌اش‌را هارون و پسرانش بخورند فطیری در مقامِ مقدّس خورده شود آن‌را در صحنِ چادرِ جماعت بخورند (۱۷) خمیری پخته نشود آن‌را از هدیه‌های آتشینِ خود بحصّهٔ ایشان دادم مانندِ هدیه‌های خطائی و تقصیری مقدّس است (۱۸) هر ذکوری از بنی هارون آن‌را بخورد در قرنهای شما قانونِ ابدی است از قربانیهای آتشینِ خداوند هر کسی که آنها‌را لمس نماید باید که مقدّس باشد * (۱۹) و دیگر خداوند بموسی بدین مضمون فرمود (۲۰) که قربانیءِ هارون و پسرانش که در روزِ مسح شدنِ ایشان بخداوند باید که تقریب نمایند اینست ده یك ایفا از آردِ رقیق جهةِ هدیهٔ دائمیءِ آردی نصفش در صبح و نصفش در شام (۲۱) در تابه با روغن پخته شود آن‌را بعد از پختن بیاور و این هدیهٔ آردیءِ پخته شده‌را پاره پاره بیاور تا رایحهٔ خوش برای خداوند باشد (۲۲) و از پسرانِ [هارون] کاهنی که در جایش مسح کرده شود آن هدیه‌را تقریب نماید برای خداوند قانونِ ابدی است بالتّمام سوخته شود (۲۳) زیراکه هر هدیهٔ آردیءِ کاهن تماماً سوخته شود و هیچ خورده نشود * (۲۴) و خداوند بموسی بدین مضمون فرمود (۲۵) که بهارون و پسرانش متکلّم شده بگو که قانونِ قربانیهای رفعِ گناهی اینست در مکانی که قربانیءِ سوختنی ذبح میشود قربانیءِ رفعِ گناهی در حضورِ خداوند ذبح کرده شود که از قدسِ قدسیّین است (۲۶) کاهنی که آن‌را بجهةِ رفعِ گناه تقریب مینماید از آن بخورد در مقامِ مقدّس در صحنِ چادرِ جماعت خورده شود (۲۷) هر کسی که گوشتِ آن‌را لمس نماید باید که مقدّس باشد و هنگامی که قدری از خونش بر جامهٔ پاشیده شد آنچه که بر آن پاشیده شده است در مقامِ مقدّس شُستشو ده (۲۸) امّا ظرفِ سفالین که در آن پخته شده است باید شکسته شود و اگر در ظرفِ برنجین پخته شود باید که زدوده بآب شُسته شود (۲۹) و از کاهنان هر ذکوری از آن بخورد که از قدسِ قدسیّین است (۳۰) و هر هدیهٔ گناهی‌را که خونش بچادرِ جماعت آورده شود تا آنکه در مقامِ مقدّس کفّاره کرده شود هیچ نباید خورد بلکه بآتش سوخته شود *

(فصلِ هفتم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) و قانونِ قربانیءِ تقصیری اینست که از قدسِ قدسیّین است (۲) در مکانی که قربانیءِ سوختنی‌را ذبح مینمایند قربانیءِ تقصیری‌را نیز ذبح نمایند و خونش‌را از گرداگرد بر مذبح بپاشد (۳) و تمامیءِ پیهش‌را تقریب نماید دُنبه و پیهی که امعارا میپوشد (۴) و دو گُرده‌ها و پیهی که بر آنها باطرافِ کمر است و سفیدی که بالای جگر است باگُرده‌ها جدا کند (۵) و کاهن آنهارا بمذبح از راهِ هدیهٔ آتشین بخداوند بسوزاند قربانیءِ تقصیری اینست (۶) هر ذکوری از کاهنان آن‌را بخورد در مقامِ مقدّس خورده شود که از قدسِ قدسیّین است * (۷) قربانیءِ رفعِ گناه مانند قربانیءِ تقصیری است هر دورا قانون یکی است کاهنی بآن کفّاره می‌نماید از آنِ وَی باشد (۸) و کاهنی که قربانیءِ سوختنیءِ کسی‌را تقریب می‌نماید پوستِ قربانی که کاهن تقریب نموده است از آنِ او باشد (۹) و تمامیءِ هدیهٔ آردی که

بتنور پخته میشود و هر چه که در پاتیل و یا در تابه بریان شود از آنِ کاهني که آن‌را تقریب
نموده است خواهد بود (۱۰) و هر هدیهٔ آردي چه ممزوجِ بروغن و چه خشك از آنِ تماميِ بني
هارون علي السّوا باشد * (۱۱) و قانونِ ذبیحهٔ سلامتي که پیشِ خداوند ميگذراند اینست (۱۲) اگر
آن‌را از راهِ شکرانه تقریب نماید با ذبیحهٔ شکرانه باید که قرصهاي نانِ فطیريِ ممزوج شدهٔ بروغن و
کلیچهاي رقیقِ فطیريِ مالیدهٔ شدهٔ بروغن و گردهاي ممزوج شدهٔ بروغن از آردِ خاصه برشته شدهٔ
بگذراند (۱۳) و سواي گردها نانِ خمیري‌را بجهتِ قربانيِ خود با ذبیحهٔ شکرانهٔ سلامتیش بگذراند (۱۴) و
از همگيِ این قربان یك حصّه از راهِ هدیّهٔ برداشتني بخداوند برساند که از آنِ کاهني که خونِ قربانيِ
سلامتي‌را میپاشد خواهد بود (۱۵) و گوشتِ ذبیحهٔ شکرانهٔ قربانيِ سلامتیش در روزِ تقریب نمودنش
خورده شود و از آن تا بصبح هیچ باقي نگذارد (۱۶) و اگر ذبیحهٔ قربانيِ وي نذري و یا اِرادتي باشد در
روزي که ذبیحهٔ خودرا تقریب مینماید باید که خورده شود و بقیّهٔ آن فردایش خورده میشود (۱۷) امّا
بقیّهٔ گوشتِ آن ذبیحه در روزِ سیّم باید بآتش سوخته شود (۱۸) و اگر چیزي از گوشتِ ذبیحهٔ سلامتيِ وي
در روزِ سیّم في الواقع خورده شود مقبول نخواهد شد و بکسي که آن‌را میرساند محسوب نخواهد شد مکروه
است و کسي که از آن میخورد گناهش‌را باید بردارد (۱۹) و گوشتي که بهر چیزِ ناپاك برخورد خورده نشود
بآتش سوخته شود و نسبت بگوشت هر کسي که طاهر است از آن بخورد (۲۰) و کسي که گوشتِ ذبیحهٔ
سلامتي‌را که از آنِ خداوند است در حالتي که ناپاك است بخورد آنکس از قومش منقطع شود (۲۱) و
هر کسي که بچیزِ ناپاك بر خورد چه نجاستِ انسان و چه بهایمِ ناپاك و یا هر مکروههٔ ناپاك و از گوشتِ
ذبیحهٔ سلامتي که از آنِ خداوند است بخورد آنکس از قومش منقطع شود * (۲۲) و خداوند بموسی
بدین مضمون فرمود (۲۳) که بني اِسرائیل‌را خطاب کرده بگو که از پیهِ گاو و یا گوسفند و یا بز هیچ مخورید
(۲۴) و پیهِ میتَه و پیهِ دریدهٔ شدگان بهر گونهٔ کار استعمال میشود امّا از آن هیچ مخورید (۲۵) زیرا هر
کسي که پیهِ بهایمي که از آنها مردمان بخصوصِ قربانيِ آتشینِ خداوند تقریب مینمایند بخورد آنکسِ
خورندهٔ از قومش منقطع شود (۲۶) و در تماميِ مسکنهاي خودتان خون‌را چه از مرغ و چه از بهایم هیچ
مخورید (۲۷) هر کسي که از تماميِ خونها بخورد آنکس از قومش منقطع شود (۲۸) و دیگر خداوند بموسی
بدین مضمون فرمود (۲۹) که بني اِسرائیل‌را مخاطب ساخته بگو که هر شخصي که ذبیحهٔ سلامتيِ خودرا
بخداوند میرساند باید که قربانيِ خودرا از ذبیحهٔ سلامتيِ خودش بحضورِ خداوند بیاورد (۳۰) دستهاي
خودش قربانیهايِ آتشینِ خداوندرا بیاورد پیه و سینه‌را بیاورد تا آنکه سینه براي قربانيِ جنبانیدني در
حضورِ خداوند جنبانیدهٔ شود (۳۱) و کاهن پیه‌را برمذبح بسوزاند و سینه از آنِ هارون و پسرانش خواهد بود
(۳۲) و دوشِ راست از ذبیحهاي سلامتيِ شمارا از براي قربانيِ جنبانیدني بکاهن بدهید (۳۳) از بني هارون
کسي که خونِ قربانيِ سلامتي و پیه‌را تقریب مي‌نماید دوشِ راست حصّهٔ او خواهد بود (۳۴) زیرا
که سینهٔ جنبانیدني و دوشِ برداشتني‌را از بني اِسرائیل از ذبایحِ سلامتيِ ایشان گرفته‌ام و آنهارا بهارونِ

کاهن و پسرانَش از جانبِ بني إسرائيل بقانونِ ابدي داده‌ام (۳۵) اينست حصّهء هارون و حصّهء پسرانَش از قربانيهاي آتشينِ خداوند در روزي که ايشان‌را جهةِ کهانتِ خداوند احضار نمود (۳۶) [يعني حصّهء] که خداوند در روزي که ايشان‌را مسح نموده بود امر فرمود که از جانبِ بني إسرائيل بايشان داده شود بقانونِ ابدي در قرنهاي ايشان * (۳۷) اين است قانونِ قربانيءِ سوختني و قربانيءِ رفعِ گناهي و قربانيءِ تقصيري و قربانيءِ تخصيصي و ذبيحهء سلامتي (۳۸) که خداوند موسي‌را در کوهِ سينئي امر فرمود در روزي که بني إسرائيل‌را امر فرموده بود که قربانيهاي خودرا بخداوند در بيابانِ سينئي تقريب نمايند *

(فصلِ هشتم مشتمل بر سي و شش آيه)

(۱) و خداوند بموسي بدين مضمون فرمود (۲) که هارون و پسرانَش بهمراهَش و لباسها و روغنِ مسح و گوسالهء رفعِ گناهي و دو قوچ و زنبيلِ نانِ فطيري‌را بگير (۳) و تماميءِ جماعت‌را بدَرِ خيمهء مجمع جمع نما (۴) و موسي بنحوي که خداوند اورا فرموده بود بعمل آورد و جماعت بدَرِ خيمهء مجمع جمع گرديدند * (۵) و موسي بجماعت گفت چيزي که خداوند امر کرده است بجا آوردَنَش‌را اينست (۶) پس موسي هارون و پسرانَش‌را نزديك آورده ايشان‌را بآب شستشو داد (۷) و پيراهنرا بر او پوشانيد و اورا بکمربند بست و جامه در برَش کرد و إيفود بر او نهاد و اورا بکمربندِ چکن دوزِ إيفود بسته آن‌را بواسطه‌اَش استوار ساخت (۸) هم سينه‌بندرا بر آن نهاد و در سينه‌بند أوريم و تميم‌را نصب نمود (۹) و عمامه‌را بر سرَش گذاشت و بالاي عمامه بر پيشانيَش گُلِ زرّينِ تاجِ مقدّس‌را نصب کرد چنانکه خداوند موسي‌را امر فرموده بود * (۱۰) و موسي روغنِ مسح‌را گرفته مسکن و هر چه که در آن بود مسح کرده آنهارا تقديس نمود (۱۱) و از آن هفت مرتبه بر مذبح پاشيد و مذبح و تماميءِ آلاتَش و حوض با پايه‌اَش‌را بخصوصِ تقديس نمودن آنهارا مسح نمود (۱۲) و روغنِ مسح‌را بر سرِ هارون ريخت و اورا جهةِ تقديس نمودنَش مسح کرد (۱۳) و موسي پسرانِ هارون‌را نزديك آورده بر ايشان پيراهن‌هارا پوشانيد و ايشان‌را بکمربند بست و کلاه‌ها بر ايشان پوشانيد چنانکه خداوند بموسي امر فرموده بود * (۱۴) و گوسالهء رفعِ گناهي‌را نزديك آورده هارون و پسرانَش دستهاي خودشان‌را بر سَرِ گوسالهء رفعِ گناه گذاشتند (۱۵) و آن‌را کشت و موسي خون‌را گرفته بانگشتَش بر شاخهاي مذبح ازگرداگرد ماليده مذبح‌را پاك کرد و [بقيّهء] خون‌را بر پايهء مذبح ريخت و آن‌را تقديس نمود تا دربارهء آن کفّاره نمايد (۱۶) و تماميءِ پيهي که برامعا بود و سفيديءِ جگر و دو گُرده با پيهِ آنهارا گرفته موسي آن‌را بر مذبح سوزانيد (۱۷) و گوساله با پوست و گوشت و سرگينَش‌را خارج از أردو بآتش سوزانيد چنانکه خداوند موسي‌را فرموده بود * (۱۸) و قوچِ قربانيءِ سوختني‌را نزديك آورد و هارون و پسرانَش دستهاي خودرا بر سرِقوچ نهادند (۱۹) و آن‌را کشت و موسي خون‌را برمذبح ازگرداگرد پاشيد (۲۰) و قوچ‌را پاره کرد و موسي سَر و پاره‌ها و پيه‌را سوزانيد (۲۱) و امعا و پاچّهارا بآب شُست و موسي تماميءِ قوچ‌را برمذبح سوزانيد قربانيءِ سوختني بود تا آنکه

رایحهٔ خوش و قربانیءِ آتشین برای خداوند باشد چنانکه خداوند بموسی امر فرموده بود * (۲۲) و قوچ دیگری یعنی قوچِ تخصیصیرا نزدیک آورد و هارون و پسرانَش دستهای خودرا بر سرِ قوچ نهادند (۲۳) و آنرا کُشت و موسی از خونَش گرفت و بنرمهٔ گوشِ راستِ هارون و انگشتِ بزرگِ دستِ راستَش و بر انگشتِ بزرگِ پایِ راستَش مالید (۲۴) بعد از آن پسرانِ هارونرا نزدیک آورد و موسی از خون گرفته بنرمهٔ گوشِ راستِ ایشان و بانگشتِ بزرگِ دستِ راستِ ایشان و بانگشتِ بزرگِ پایِ راستِ ایشان مالید و موسی [بقیّهٔ] خونرا گرفته بر مذبح ازگرداگرد پاشید (۲۵) و پیه و دُنبه و تمامیءِ پیهی که بر امعا بود و سفیدیءِ جگر و دو گُرده با پیهَش و دُوشِ راسترا گرفت (۲۶) و از زنبیلِ نانِ فطیری که در حضورِ خداوند بود یک گِرْدَهٔ فطیری و یک گِرْدَهٔ نانِ روغنی و یک کلیچه گرفت و آنهارا بر آن پیهها و بر دُوشِ راست نهاد (۲۷) و همهرا بر دستهای هارون و بر دستهای پسرانَش نهاد و آنهارا از راهِ قربانیءِ جنبانیدَنی بحضورِ خداوند جنبانید (۲۸) و موسی آنهارا از دستهای ایشان گرفته بر مذبح بالای قربانیءِ سوختَنی سوزانید آنها قربانیءِ تخصیصی بودند تا آنکه رایحهٔ خوش و قربانیءِ آتشین برای خداوند باشد (۲۹) و موسی سینهرا گرفته آنرا برای قربانیءِ جنبانیدَنی درحضورِخداوند جنبانید از اینکه از قوچِ تخصیصی حصّهٔ موسی همین بود چنانکه خداوند موسیرا امر فرموده بود * (۳۰) و موسی از روغنِ مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته بر هارون و بر لباسهایَش و بر پسرانَش و بر لباسهای پسرانَشرا بهمراه پاشید و هارون و لباسهایَش و پسرانَش و لباسهای پسرانَشرا بهمراه تقدیس نمود * (۳۱) و موسی بهارون و پسرانَش گفت که گوشترا بدَرِ خیمهٔ مجمع بجوشانید و آنرا بنانی که در زنبیلِ تخصیصات است در آنجا بخورید بطوری که گفته بودم هنگامِ فرمودنَم که هارون و پسرانَش از آن بخورند (۳۲) و بقیّهٔ گوشت و نانرا بآتش بسوزانید (۳۳) و از دهنهٔ خیمهٔ مجمع مدّتِ هفت روز بیرون مروید تا روزِ تمام شدنِ روزهای تخصیصیءِ شما زیرا که شمارا هفت روز باید تخصیص نماید (۳۴) بنحوی که امروز عمل نموده است خداوند فرموده است که چنین عمل نمائید تا آنکه از برای شما کفّاره باشد (۳۵) پس بدَرِ خیمهٔ مجمع هفت روز شب و روز بمانید و امرِ خداوندرا بجا آورید تا که نمیرید زیرا که چنین مأمور شدم (۳۶) و هارون و پسرانَش تمامیءِ اوامری که خداوند بواسطهٔ موسی فرموده بود بجا آوردند *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و در روزِ هشتم واقع شد که موسی هارون و پسرانَش و مشایخِ اِسْرائیلْرا خواند (۲) و بهارون گفت که از برای خود گوسالهٔ جوانی جهةِ قربانیءِ رفعِ گناه و قوچِ بی عیبی جهةِ قربانیءِ سوختَنی گرفته بحضورِ خداوند تقریب نما (۳) و با بنی اِسْرائیلْ متکلّم شده بگو که بُزِغالهٔرا بجهةِ قربانیءِ رفعِ گناه وگوسالهٔ و برّهٔ بی عیبی که هر دو یکساله باشند برای قربانیءِ سوختنی بگیرید (۴) و هم گاوی و قُوچی بجهةِ قربانیءِ سلامتی تا آنکه در حضورِ خداوند ذبح نمائید و هدیهٔ آردیءِ ممزوج شدهٔ بروغنرا بیاورید زیرا

که امروز خداوند بشما نمایان خواهد شد * (۵) و آنچه که مُوسیٰ امر فرموده بود بحضورِ خیمهٔ مجمع آوردند و تماميء جماعت نزديك آمده بحضورِ خداوند ايستادند (۶) و مُوسیٰ گفت كاري كه خداوند شمارا امر فرموده است كه بكنيد اين است كه جلالِ خداوند بر شما نمايان خواهد شد * (۷) و مُوسیٰ بهارُونْ گفت كه بمذبح رسيده قربانيء رفعِ گناهيء خود و قربانيء سوختنيء خودرا تقريب نما و بجهةِ خود و هم بجهةِ قوم كفّاره نما و هم بجهةِ قوم قرباني كن و از براي ايشان چنانكه خداوند امر فرمود كفّاره نما * (۸) پس هارُونْ بمذبح نزديك آمد و گوساله‌ء خاصِ خودرا براي قربانيء رفعِ گناه كُشت (۹) و پسرانِ هارُونْ خون‌را باو آوردند و او انگشتِ خودرا بخون فرو بُرده بر شاخهاي مذبح ماليد و بقيّهٔ خون‌را بپايهٔ مذبح ريخت (۱۰) و پيه و گُرده‌ها و سفيديء جگرِ قربانيء رفعِ گناه‌را بر مذبح سوزانيد چنانكه خداوند مُوسیٰ‌را امر فرموده بود (۱۱) امّا گوشت و پوست‌را بخارجِ از اُردو بآتش سوزانيد (۱۲) پس قربانيء سوختني‌را ذبح نمود و پسرانِ هارُونْ خون‌را باو آوردند كه آن‌را بر مذبح ازگرداگرد پاشيد (۱۳) و قربانيء سوختني‌را با پاره‌ها و سرش نزدِ او آوردند و بر مذبح آنهارا سوزانيد (۱۴) و امعا و پاچه‌هارا شُست و آنهارا در مذبح بالاي قربانيء سوختني سوزانيد * (۱۵) پس قربانيء قومرا نزديك آورد و بزِ قربانيء رفعِ گناهيء قومرا گرفته ذبح نمود و آن‌را مانندِ اوّلين جهةِ رفعِ گناه رسانيد (۱۶) و قربانيء سوختني‌را نزديك آورده برسمِ مأموريّت گذرانيد (۱۷) و هديّهء آرديرا حاضر ساخته از آن به پُريء دست گرفته علاوهء قربانيء سوختنيء صبحدمي برمذبح سوزانيد (۱۸) وگاو و قوچِ ذبيحهء سلامتيء خاصهٔ قوم‌را ذبح نمود و پسرانِ هارُونْ خون‌را باو آوردند كه آن‌را برمذبح ازگرداگرد پاشيد (۱۹) و پيه گاو و قوچ‌را با دُنبه و آنچه كه امعارا مستور ميسازد وگُرده‌ها و سفيديء جگررا نزديك آوردند (۲۰) و پيه‌هارا بر سينه‌ها گذاشتند كه پيه‌هارا برمذبح سوزانيد (۲۱) و هارُونْ سينه‌ها و دُوشِ راست‌را براي قربانيء جنبانيدني در حضورِ خداوند جنبانيد چنانكه مُوسیٰ امر فرموده بود * (۲۲) پس هارُونْ دستِ خودرا بسوي قوم بلند كرده ايشان‌را دعاي خير نمود و ازگذراندنِ قربانيء رفعِ گناهي و قربانيء سوختني و قربانيء سلامتي بزيرآمد (۲۳) پس مُوسیٰ و هارُونْ بخيمهء مجمع آمدند و بيرون آمده قوم‌را دعاي خير نمودند و جلالِ خداوند بر تماميء قوم هويدا شد * (۲۴) و آتشي از حضورِ خداوند بيرون آمده قربانيء سوختني و پيه‌هارا بر مذبح سوزانيد و تماميء قوم مشاهده كرده گلبانگ كشيده بروي خود در افتادند *

(فصلِ دهم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و ناداب و أبيهو پسرانِ هارُونْ هر يكي بخوردانِ خودرا گرفته آتش در آنها انداختند و بخور بر آن گذاشته آتشِ اَجنبي بحضورِ خداوند كه ايشان‌را امر نفرموده بود تقريب نمودند (۲) و آتشي از حضورِ خداوند برآمده ايشان‌را سوزانيد كه در حضورِ خداوند مردند (۳) و مُوسیٰ بهارُونْ گفت كه اينست كلامي كه خداوند گفت هنگامِ فرمودنَش كه نزدِ مُقرّبانِ خود مقدّس و در حضورِ تماميء قوم معزّز خواهم بود و

هارُونْ خاموش ماند (۴) و مُوسی مِیشائیلْ و اِلْصافانْ پسرانِ عُزّیئیلْ عموي هارُونْرا طلبیده ایشانرا فرمود که نزدیك بیائید و برادرانِ خودرا از مقامِ قدس به بیرونِ اُردو به برید (۵) پس ایشان نزدیك آمده مطابقِ فرمانِ مُوسی ایشانرا با پیراهنهایشان بخارجِ اُردو بر داشتند * (۶) و مُوسی بهارُونْ و پسرانش اِلْعازارْ و اِیثامَرْ گفت که سرهاي خودرا برهنه مسازید و لباسهاي خودرا مدرید مبادا که بمیرید و غضب بر تماميء جماعت نازل شود امّا برادرانِ شما همگيء خانوادهٔ اِسْرائیلْ بجهةِ سوزانیدنيء خداوند که سوزانده است گریه نمایند (۷) و از دَرِ خیمهٔ مجمع بیرون مروید مبادا که بمیرید چونکه روغنِ مسحِ خداوند بر شما است و ایشان موافقِ فرمانِ مُوسی عمل نمودند * (۸) و خداوند هارُونْرا متکلّم شده گفت (۹) که تو و پسرانت بهمراهَت هنگامِ در آمدنِ شما بخیمهٔ مجمع شراب و مسکراترا مخورید مبادا که بمیرید در قرنهاي شما قانونِ ابدي است (۱۰) تا آنکه درمیانِ چیزهاي مقدّس و چیزهاي غیرِ مقدّس و غیرِ طاهر و طاهر تمییز بدهید (۱۱) و تا بني اِسْرائیلْرا بتماميء قانونهائي که خداوند بواسطهٔ مُوسی بایشان اعلام نموده بود تعلیم دهید * (۱۲) و دیگر مُوسی بهارُونْ و بباقي ماندهگانِ پسرانش اِلْعازارْ و اِیثامَرْ فرمود که قربانيء آرديء باقي ماندهٔ از قربانیهاي آتشینِ خداوندرا بگیرید و آنرا فطیر به نزدِ مذبح بخورید که از قُدسِ قدسیّین است (۱۳) و آنرا در مقامِ مقدّس بخورید زیرا که از قربانیهاي آتشینِ خداوند حقِّ تو و حقِّ پسرانت اینست چونکه چنین مأمورم (۱۴) و سینهٔ جنبانیدَني و دُوشِ برداشتَنيرا درجاي پاکیزه تو و پسرانت و دخترانت بهمراه بخورید زیرا که حقِّ تو و حقِّ پسرانِ تو است که از ذبایحِ سلامتيء بني اِسْرائیلْ داده شده است (۱۵) دُوشِ برداشتَني و سینهٔ جنبانیدَني با پیهِ قربانیهاي آتشینرا بیاورند تا آنکه براي قربانيء جنبانیدَني درحضورِ خداوند بجنبانند و از براي تو و پسرانِ تو بهمراه بقانونِ ابدي باشد چنانکه خداوند امر نموده است * (۱۶) و مُوسی بُزي که بجهةِ قربانيء رفعِ گناه بود بجدّ تجسّس کرد و اینك سوخته بود و با اِلْعازارْ و اِیثامَرْ باقي ماندهگانِ پسرانِ هارُونْ غضبناك شده گفت (۱۷) که چرا قربانيء رفعِ گناهيرا در مقامِ مقدّس نخورده اید چونکه از قُدسِ قُدسیّین بود و آنرا خدا بشما داده است تا آنکه گناهِ جماعترا برداشته از براي ایشان درحضورِ خداوند کفّاره نمائید (۱۸) اینك خونَش بمقامِ مقدّسِ اندروني آوردهٔ نشد البتّه برشما لازم میبود که آنرا در مقامِ مقدّس بخورید چنانکه امر فرمودم (۱۹) و هارُون بمُوسی گفت که اینك امروز قربانيء رفعِ گناهي و قربانيء سوختنيء خودشانرا بحضورِخداوند تقریب نمودند و مثلِ این واقعات بمن واقع شد و اگر قربانيء رفعِ گناهيرا امروز میخوردم آیا درنظرِ خداوند خوش مي آمد (۲۰) و هنگامي که مُوسی اینرا شنید درنظرش پسند آمد *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و خداوند مُوسی و هارُونْرا خطاب کرده بایشان گفت (۲) که با بني اِسْرائیلْ متکلّم شده بگوئید که از تماميء بهایمي که بر روي زمینند جانورانی که توانید خورد اینانند (۳) از میانِ بهایم هرذيسُمِ چاكداري

که تمام شکاف و نوشخوار کننده باشد بخورید (۴) امّا از نوشخوار کنندهگان و سُم‌چاکان اینهارا نخورید شُتررا با وجودی که نوشخوار میکند امّا تمام سُم‌چاك نیست آن برای شما ناپاك است (۵) و یَربوع با وجودی که نوشخوار میکند امّا تمام سُم‌چاك نیست آن برای شما ناپاك است (۶) و خرگوش با وجودی که نوشخوار میکند امّا تمام سُم‌چاك نیست آن برای شما ناپاك است (۷) و خوك با وجودی که ذی سُم‌چاك و تمام شکاف است امّا نوشخوار نمیکند آن برای شما ناپاك است (۸) از گوشتِ آنها نخورید و لاشهء آنهارا مَسّ نکنید آنها از برای شما ناپاك اند (۹) از تمامیء آنهائی که در آب اند اینهارا بخورید هرچه که در آبها چه در دریا و چه در نهرها هرصاحب بالی و فِلْسی آنهارا توانید خورد (۱۰) و از تمامیء جنبندهگانِ در آبها یعنی از تمامیء جاندارانی که در آب هستند همهگیء آنانی که بالها و فِلْسها ندارند چه بدریا و چه بنهرها آنها برای شما مکروه اند (۱۱) البتّه برای شما مکروه اند ازگوشتِ آنها نخورید و لاشهء آنهارا اکراه دارید (۱۲) هرچه که در آبها بال و فِلْس ندارد آن برای شما مکروه است * (۱۳) و از مُرغان اینان‌را مکروه دارید خورده نشوند چونکه مکروه اند عُقاب و استخوان‌خوار و نسرِ بحری (۱۴) و کرکس و لاش‌خوار بجنسِ آنها (۱۵) هر زاغ بجنسِ خود (۱۶) و شُترمُرغِ ماده و ظَلیم و جُغد و شاهین بجنسِ آنها (۱۷) و بوم و اِسْفَرُودْ و یَنْشُوفْ (۱۸) و قاز و قاءتْ و رَخَمْ (۱۹) و لقلق و کُلنگ بجنسِ خود و هُدهُد و شَبْپَرَه * (۲۰) تمامیء حشراتِ پرندهء که بچهار پا روان اند آنها از برای شما مکروه اند (۲۱) امّا از تمامیء حشراتِ پرندهء که بچهار پا روان اند که بالای پای آنها ساق برای جَسْتنِ بر زمین دارند اینان‌را بخورید (۲۲) بلکه از آنها اینان‌را بخورید مَلَخ‌را بجنسِ خود و سُلعامْ بجنسِ خود و حَرْگُلْ بجنسِ خود و حاگابْ بجنسِ خود (۲۳) غیر تمامیء حشراتِ پرندهء که چهارپا دارند از برای شما مکروه اند (۲۴) بخصوصِ آنها ناپاك خواهید شد هر کسی که لاشهء آنهارا مسّ میکند تا بشام ناپاك خواهد شد (۲۵) و هرکسی که از لاشهء آنها بردارد جامهاَش‌را بشُوید و تا بشام ناپاك باشد * (۲۶) لاشهای تمامیء بهایمی که ذی سُم و تمام‌چاك نیست و نوشخوار نمیکنند از برای شما ناپاك اند هرکسی که آنهارا مسّ نماید ناپاك خواهد بود (۲۷) و از تمامیء جاندارانی که بچهارپا روان اند همهگیء آنها که برکف میروند از برای شما ناپاك اند هرکسی که لاشهء آنهارا مس نماید تا شام ناپاك خواهد شد (۲۸) و هرکسی که لاشهء آنهارا برمیدارد لباسِ خودرا بشُوید و تا شام ناپاك باشد آنها از برای شما ناپاك اند * (۲۹) و از حشراتی که بر زمین می‌جنبند اینان از برای شما ناپاك اند خَلَدْ و موش و سوسمار بجنسِ خود (۳۰) و دَلَهْ و وَرَل و چلپاسه و حَرْبا و اَبْرَصْ (۳۱) از همهگیء حشرات اینان از برای شما ناپاك اند هرکسی که مَیتّهء آنهارا مسّ نماید تا بشام ناپاك باشد (۳۲) هرچیزی که از آنها بعد از مُردن بچیزی بیفتد ناپاك است چه هرظرفِ چوبین و یا جامه و یا پوست و یا جوالِ هرظرفِ مستعمل بآب انداخته شود و تا شام ناپاك شده بعد پاك گردد (۳۳) و بهرظرفِ سفالینی که یکی از آنها بآن بیفتد هرچه که در اندرونش باشد ناپاك است و آن‌را بشکنید (۳۴) برهرمأکولِ خوردنی که چنین آب برآن برسد ناپاك است و هرمشروبیء آشامیدنی که دریکی از آن ظرفها باشد ناپاك است (۳۵) و هرچیزی

که از لاشهء آنها بر آن بیفتد ناپاك خواهد شد خواه تنور و خواه اوجاق خراب باید کرد آنها ناپاك اند و برای شما ناپاك خواهند بود (۳۶) امّا چشمه و چاه که آبِ فراوان در آن باشد پاك است لیکن هر چه که لاشهء آنهارا لمس نماید ناپاك است (۳۷) و اگر چیزی از لاشهء آنها بر تخمِ کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد پاك است (۳۸) امّا اگر آب بر آن تخم ریخته شود و چیزی از لاشهء آنها بر آن بیفتد از برای شما ناپاك خواهد شد * (۳۹) و اگر یکی از بهایمی که برای شما خوردنی است بمیرد کسی که لاشهء آن‌را لمس نماید تا بشام ناپاك خواهد شد (۴۰) وکسی که از لاشهء آن بخورد باید که لباسِ خودرا بشوید و تا بشام ناپاك باشد و هم آنکس که لاشهء آن‌را بر میدارد باید که لباسِ خودرا بشوید و تا بشام ناپاك باشد * (۴۱) و هر حَشَری که بر زمین میجنبد مکروه است خورده نشود (۴۲) هرچه بر شکم روان است و هر چه که بر چهار دست و پا روان است و یا هر چه که پایهایَش بیشتر است از همهٔ گیءِ حشراتی که بر زمین میجنبند مخورید چونکه مکروه اند (۴۳) خویشتنرا بهیچ یك از همهٔ گیءِ حَشَراتی که می‌جنبند مکروه مسازید و خودتان‌را با آنها ملوّث مکنید مبادا که از آنها نجس شوید (۴۴) چونکه مَنَم خداوند خدای شما پس خویشتن‌را تقدیس نمائید و مقدّس باشید زانرو که من مقدّسم و خویشتن‌را بچیزی از همهٔ گی حَشَراتی که بر زمین می‌جنبند ملوّث مسازید (۴۵) زیرا که من خداوندَم که شمارا از زمینِ مِصْر بر آوردم تا آنکه خدای شما باشم پس مقدّس شوید چونکه من مقدّسَم * (۴۶) اینست قانونِ بهایم و پرنده‌گان و هر نفسِ ذی حیاتی که در آب می‌جنبند و هر جانوری که بر زمین نرم رَوْاست (۴۷) تا آنکه در میانِ ناپاك و پاك و در میانِ ذی حیاتِ خوردَنی و ذی حیاتِ نخوردَنی امتیاز کرده شود *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) و خداوند بمُوسیٰ بدین مضمون گفت (۲) که با بنی اِسْرائِیْل متکلّم شده بگو اگر زنی حامله شده ذُکوری‌را بزاید هفت روزِ نفاس ناپاك باشد مثلِ روزهای جدائی از حیضَش ناپاك شود (۳) و در روزِ هشتمین گوشتِ غُلفه‌اَش خْتْنَه شود (۴) بعد سی و سه روز در خونهای تطهیرَش بنشیند چیزِ مقدّس‌را مسّ ننماید و بمقامِ مقدّس تا تمام شدنِ روزهای تطهیرَش داخل نشود (۵) و اگر مُؤنّثی‌را زاید دو هفته مثلِ ایّامِ جدائیَش ناپاك باشد و شصت و شش روز در خونهای تطهیرَش بنشیند * (۶) و از برای پسر و یا دختر بعد از تمام شدنِ روزهای تطهیرَش بجهةِ قربانیءِ سوختنی برّهء یك ساله‌را و کبوتر بچه و یا قُمری‌را بجهةِ قربانیءِ رفعِ گناه بدَرِ خیمهء مجمع بکاهن برساند (۷) و آن‌را او بحضورِ خداوند تقریب نموده از برایَش کفّاره نماید که از جریانِ خونِ نفاسَش پاك شود قانونِ زاینده‌ء ذکور و یا اناث همین است (۸) و اگر قادر بتقریب نمودنِ برّه نباشد پس دو قُمری و یا دو کبوتربچه یکی بجهةِ قربانیءِ سوختنی و دیگری بجهةِ قربانیءِ رفعِ گناه بگیرد و کاهن از برایَش کفّاره نماید تا پاك گردد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر پنجاه و نه آیه)

(۱) و خداوند بمُوسیٰ و هارُونْ بدین مضمون گفت (۲) چون کسي‌را در پوستِ بشَرش اماس و یا جَرَبْ و یا لکهء درخشندهء باشد و در پوستِ بشَرش مثلِ علّتِ بَرَص باشد آنگاه بهارُونِ کاهن و یا بیکي از پسرانَش کاهنان آورده شود (۳) و کاهن به علّتِ پوستِ بشَرش بنگرد و هرگاه مُو درجاي علّت سفید گردیده است و نمایشِ علّت از پوستِ بشَرش عمیق‌تر نماید علّتِ بَرَص است و کاهن براو نگریسته اورا ناپاك خواهد گفت (۴) و اگر آن لکهء درخشنده در پوستِ بشَرش سفید باشد و نمایشَش از پوست عمیق‌تر ننماید و مویَش سفید نگردیده است آنگاه کاهن آن صاحبِ علّت‌را هفت روز محجوب دارد (۵) و در روزِ هفتم کاهن باو بنگرد و اینك اگر درنظرَش آن علّت توقّف نماید و علّت درپوست پهن نشده است آنگاه کاهن اورا در هفت روزِ ثاني محجوب دارد (۶) و در روزِ هفتمین دو باره کاهن آن‌را بنگرد و اینك اگر علّت سیاه‌فام شده در پوست پهن نشده است آنگاه کاهن آن‌را پاك خواهد گفت آن جَرَبْ است و جامه‌اَش‌را شستشو داده پاك خواهد شد (۷) و اگر بعد از دیده شدنَش بکاهن بخصوصِ تطهیرَش آن جَرَبْ زیاده در پوست منتشر شود آنگاه بارِ دیگر بکاهن نمودار شود (۸) و کاهن ملاحظه بکند و اینك اگر جَرَبْ در پوست منتشر شده است کاهن آن‌را ناپاك خواهد گفت که بَرَص است * (۹) و چون علّتِ بَرَص آدمي‌را فرا گیرد بکاهن آورده شود (۱۰) و کاهن بنگرد و اینك اگر اماس در پوست سفید باشد و هم مورا سفید کرده است و هم گوشتِ زنده در آن اماس اثر دارد (۱۱) در پوستِ بشَرش بَرَصِ مُزمن است پس کاهن آن‌را ناپاك خواهد گفت اورا محجوب نسازد چونکه ناپاك است (۱۲) و اگر بَرَص در پوست بسیار منتشر شود بَرَص تماميء پوستِ مبروص‌را هر جائي که چشمانِ کاهن از سر تا پا مینگرد مستور سازد (۱۳) آنگاه کاهن ملاحظه نماید و اینك اگر بَرَص تماميء بشَرش‌را مستور ساخته است آن مبروص‌را پاك بگوید چونکه همه‌اَش سفید گردیده است پاك است (۱۴) امّا در روزِ نمایان شدنِ گوشتِ زنده در او ناپاك باشد (۱۵) و کاهن بگوشتِ زنده نگریسته اورا ناپاك خواهد گفت چونکه گوشتِ زنده ناپاك است آن بَرَص است (۱۶) و اگرگوشتِ زنده برگشته مبدّل بسفیدي شود بکاهن بیآید (۱۷) و کاهن باو بنگرد و اینك اگر علّت بسفیدي مبدّل باشد کاهن آنمبروص‌را پاك خواهد گفت چونکه پاك است * (۱۸) هرگاه گوشتي که در پوستَش دُنبلي بود که اِنْدِمال یافت (۱۹) و اگر در جاي دُنبل اماسِ سفید و یا لکهء درخشندهء سفیدِ مائلِ بسرخ باشد بکاهن نمودار شود (۲۰) و کاهن بنگرد و اینك اگر نمایشَش از پوست پست‌تر باشد و مویَش بسفیدي مبدّل است کاهن اورا ناپاك خواهد گفت علّتِ بَرَص است که از دُنبل متفرّع شده است (۲۱) و اگر کاهن بآن بنگرد و اینك اگر موي سفید برآن نباشد و پست‌تر از پوست نباشد و سیاه‌فام شده باشد آنگاه کاهن آن‌را هفت روز محجوب سازد (۲۲) و اگر درپوست زیاده منتشر شود کاهن اورا ناپاك خواهد گفت علّتِ [بَرَص] است (۲۳) و اگر آن لکهء درخشنده درجایش مانده

K 2

منتشر نشود دُنبلِ سوزنده است و کاهن اورا پاك خواهد گفت * (۲۴) و هرگاه در پوستِ بشرش سوزشِ آتش واقع شود و در گوشتِ زندهٔ که میسوزد لکهٔ درخشندهٔ مائلِ بسرخي و یا محضِ سفید باشد (۲۵) پس کاهن آن‌را بنگرد و اینك اگر مو در لکهٔ درخشنده مبدّل بسفیدي است و نمایشش از پوست عمیق‌تر باشد بَرَصي است که از سوزش روئیده است پس کاهن اورا ناپاك خواهد گفت چونکه علّتِ بَرَص است (۲۶) و اگر کاهن بآن بنگرد و اینك اگر در لکهٔ درخشنده موي سفیدي نباشد و از پوست پست‌تر نباشد و سیاه‌فام باشد کاهن اورا هفت روز محجوب سازد (۲۷) و در روزِ هفتمین کاهن باو بنگرد و اگر در پوست زیاده منتشر شده باشد کاهن اورا ناپاك خواهد گفت علّتِ بَرَص است (۲۸) و اگر لکهٔ درخشنده در جایش مانده در پوست منتشر نشود و سیاه‌فام باشد اماسِ سوزنده است و کاهن اورا پاك خواهد گفت که جمرهٔ سوزان است * (۲۹) اگر کسي‌را چه مرد و چه زن علّتي در سر و یا ریش باشد (۳۰) کاهن بآن علّت بنگرد و اینك اگر نمایشش عمیق‌تر باشد از پوست و در آن موي زردِ نازك باشد کاهن اورا ناپاك بگوید که سَعْفَهٔ یابسهٔ است یعني بَرَصي بر سر و یا ریش است (۳۱) و اگر کاهن بسَعْفَهٔ یابسه بنگرد و اینك نمایشش از پوست عمیق‌تر نباشد و در آن موي سیاه نباشد کاهن آن علیلِ سَعْفَهٔ یابسه‌را هفت روز محجوب سازد (۳۲) و در روزِ هفتمین کاهن بآن علیل بنگرد و اینك اگر آن سَعْفَهٔ یابسه منتشر نشده و در آن موي زرد نباشد و هم نمایشِ سَعْفَهٔ یابسه از پوست عمیق‌تر نباشد (۳۳) پس آنکس تراشیده شود امّا جاي سَعْفَه تراشیده نشود و کاهن علیلِ سَعْفَه‌را دویم بار هفت روز محجوب سازد (۳۴) و در روزِ هفتمین کاهن بعلیلِ سَعْفَه بنگرد و اینك اگر سَعْفَه در پوست منتشر نباشد و نمایشش از پوست عمیق‌تر نباشد آنگاه کاهن اورا پاك خواهد گفت و او لباسِ خودرا شستشو نماید که پاك خواهد شد (۳۵) و اگر سَعْفَه بعد از تطهیرش در جلد منتشر شود (۳۶) کاهن باو بنگرد و اینك اگر سَعْفَه بپوست منتشر شده است کاهن موي زردرا تفحّص نکند که او ناپاك است (۳۷) امّا اگر در نظرش سَعْفَه متوقّف باشد و موي سیاه در آن روئیده باشد علیلِ سَعْفَه بِهْ شده است پاك است اورا کاهن پاك بگوید * (۳۸) و اگر کسي‌را چه مرد و چه زن در پوستِ بشرش لکهٔ درخشندهٔ سفیدي عارض شده باشد (۳۹) آنگاه کاهن بنگرد و اینك اگر در پوستِ بشرِ ایشان لکهٔ سفیدِ مائلِ بسیاهي باشد آن بَهَق است که در پوست روئیده شده است او پاك است * (۴۰) و کسي که موي سرش ریخته باشد اَقْرَعْ است و پاك است (۴۱) و اگر موي سرش از طرفِ پیشاني ریخته باشد اَصْلَعْ است و پاك است (۴۲) و اگر در قَرَعْ و صَلَعْ علّتِ سفیدِ مائلِ بسرخي باشد بَرَص است که از قَرَعْ و یا از صَلَعْ روئیده شده است (۴۳) آنگاه کاهن باو بنگرد و اینك اگر اماسِ علّت سفیدِ مائلِ بسرخي در قَرَعْ و یا در صَلَعْ مثلِ نمایشِ بَرَصِ پوستِ بشر باشد (۴۴) مبروص است و ناپاك است البتّه کاهن اورا ناپاك بگوید علّتش در سرش است * (۴۵) پس مبروصي که صاحبِ علّت است لباسهایش دریده شود و سرش برهنه باشد و لب پوشیده ندا کند که ناپاك ناپاك (۴۶) تماميِ روزهائي که علّت در اوست ناپاك باشد زیرا که ناپاك

است تنها بنشیند مکانش بیرون ازاُردو باشد * (۴۷) و لباسي که علّتِ بَرَص درآن باشد خواه لباسِ پشم و خواه لباسِ کتان (۴۸) خواه در تار و خواه در پود از کتان و یا پشمینه خواه درچرم و یا هر چیزي که از چرم ساخته شده باشد (۴۹) و اگر علّت درلباس و یا درچرم و یا در تار و یا در پود و یا هر چیزي که از چرم ساخته شده است سبز فام و سرخ نماید علّتِ بَرَص است بکاهن نمودارشود (۵۰) و کاهن بعلیل بنگرد و علیل‌را هفت روز محجوب سازد (۵۱) و در روزِ هفتمین بعلّت بنگرد اگر علّت در لباس خواه در تارخواه درپود خواه درچرم خواه درهر چیزي که ازچرم ساخته شده است منتشر شده است آن ناخوشي بَرَص رنج‌آور است که ناپاك است (۵۲) پس آن لباس‌را چه تار و چه پود چه پشمینه چه کتان و یا هر چیزي که از چرم ساخته شده که علّت درآنست بسوزاند چونکه بَرَصِ رنج‌آور است بآتش سوخته شود * (۵۳) و اگر کاهن بنگرد و اینك اگر علّت درلباس یا تار و یا پود و یا درهرظرفِ چرمي منتشر نشده باشد (۵۴) آنگاه کاهن امر فرماید که آنچه که علّت درآنست بشویند و اورا دویم بار هفت روز محجوب سازد (۵۵) و کاهن بعلّت بعد از آنکه آن چیز شُسته شده است بنگرد و اینك اگر [مادّهٔ] آن علّت تغییر برنگ نداده است و علّت منتشر نشده است ناپاك است آن‌را بآتش بسوزاني در بیرونیَش و یا اندرونیَش ناخوشيِ مُزمن است (۵۶) و اگر کاهن بنگرد و اینك مادّهٔ علّت بعد از شُستنَش سیاه‌فام باشد آن‌را چه ازجامه و چه از چرم و چه از تار و چه از پود بدرَد (۵۷) و اگر باز در جامه چه در تار و چه در پود و چه درهرظرفِ چرمي نمایان شود بَرَصِ روئیدَني است آن چیزي که علّت در آن است بآتش بسوزان (۵۸) و لباس چه از تار و چه از پود و یا هر چیزِ چرمي که آن‌را شُستي اگر علّت از آن رفع شد آن دو باره شُسته شود که پاك خواهد شد * (۵۹) اینست قانونِ علّتِ بَرَص در لباسِ پشمینه و یا کتان چه در تار و چه در پود و چه درهرظرفِ چرمي تا آن‌را پاك و یا ناپاك بداني *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر پنجاه و هفت آیه)

(۱) و خداوند بموسيٰ بدین مضمون گفت (۲) که قانونِ مَبروص در روزِ تطهیرش اینست که بکاهن آورده شود (۳) و کاهن ببیرون از اُردو بر آید و کاهن بنگرد و اینك اگر علیلِ بَرَص از مبروصي بِهْ شده است (۴) کاهن امر فرماید که براي طالبِ تطهیر دو گنجشكِ زندهٔ پاك و چوبِ سروِ آزاد و قرمزي و زوفا گرفته شود (۵) و کاهن امر فرماید که یکي از آن دو گنجشك در ظرفِ سفالین بالاي آبِ روان کُشته شود (۶) نسبت بگنجشكِ زنده آن‌را و هم چوبِ سروِ آزاد و قرمزي و زوفارا بگیرد و آنهارا و هم گنجشكِ زنده‌را در خونِ گنجشکي که بالاي آبِ روان کُشته شد فرو برد (۷) و بر طالبِ تطهیر از بَرَص هفت مرتبه بپاشد و اورا پاك بگوید و گنجشكِ زنده‌را بفضاي صحرا رها کند * (۸) و طالبِ تطهیر لباسِ خودرا بشوید و تمامئ موي خودرا بتراشد و خویشتن‌را بآب بشوید تا پاك شود و بعد باُردو آمده هفت روز

بیرون از چادرِ خود بماند (۹) و مقرّر است که روزِ هفتمین تمامیِ موي از سرَش و ریشَش و ابروي بالاي چشمَش‌را بتراشد یعني تمامیِ موي خودرا بستُرَد و لباسِ خودرا بشوید و هم بدنَش‌را بآب بشوید تا پاك شود * (۱۰) و روزِ هشتم دو برّهٔ نرِ بي‌عیبي و یك برّهٔ مادهٔ یك سالهٔ بي عیبي و سه عُشرِ آردِ رقیق بخصوصِ هدیّهٔ آردیِ ممزوجِ شدهٔ بروغن و هم یك لوگِ روغن بگیرد (۱۱) و کاهنِ تطهیر کنندهٔ شخصِ طالبِ تطهیر و آن چیزهارا در دهنهٔ خیمهٔ جماعت بحضورِ خداوند احضار نماید (۱۲) و کاهن یك برّهٔ نررا بگیرد و آن‌را بجهةِ قربانیِ تقصیري و هم لوگِ روغن‌را تقریب نماید و آنهارا براي هدیهٔ جنبانیدَني بحضورِ خداوند بجنباند (۱۳) و آن برّه‌را در جائي که قربانیِ رفعِ گناه و قربانیِ سوختني کشته میشود در مقامِ مقدّس ذبح نماید چونکه قربانیِ تقصیري مثلِ قربانیِ رفعِ گناه از آنِ کاهن و از قُدسِ قُدسیّین است (۱۴) و کاهن از خونِ قربانیِ تقصیري بگیرد و کاهن آن‌را بنرمهٔ گوشِ راستِ طالب تطهیر و انگشتِ بزرگِ دستِ راستَش و هم بانگشتِ بزرگِ پاي راستَش بمالد (۱۵) و کاهن قدري از لوگِ روغن بگیرد و بکفِ دستِ چپِ خودَش بریزد (۱۶) و کاهن انگشتِ راستِ خودرا بروغني که بر کفِ دستِ چپَش است فرو برد و هفت مرتبه از آن روغن با انگشتِ خود بحضورِ خداوند بپاشد (۱۷) و از بقیّهٔ روغني که در دستَش باشد کاهن آن‌را بنرمهٔ گوشِ راستِ طالبِ تطهیر و بر انگشتِ بزرگِ دستِ راستَش و هم بر انگشتِ بزرگِ پاي راستَش بر روي خونِ قربانیِ تقصیري بمالد (۱۸) و بقیّهٔ روغني که در دستِ کاهن است بسرِ طالبِ تطهیر بریزد و کاهن از برایَش بحضورِ خداوند کفّاره خواهد نمود (۱۹) پس کاهن قربانیِ رفعِ گناهي‌را گذرانیده در حقِّ طالبِ تطهیر از ناپاکیَش کفّاره نماید و بعد قربانیِ سوختني‌را ذبح نماید (۲۰) و کاهن قربانیِ سوختني و هدیهٔ آردي‌را بر مذبح متصاعد گرداند و کاهن از براي او کفّاره نماید که پاك خواهد شد * (۲۱) و اگر فقیر باشد و قادر برسانیدنِ اینها نباشد پس یك برّهٔ جهةِ قربانیِ تقصیري از راهِ هدیهٔ جنبانیدَني بگیرد تا از برایَش کفّاره نماید و یك عُشر آردِ رقیقِ ممزوجِ شدهٔ بروغن از راهِ هدیهٔ آردي و هم یك لوگِ روغن‌را بگیرد (۲۲) و همچنین دو قُمري و یا دو کبوتربچهٔ که دست‌رسَش باشد که یکي قربانیِ رفعِ گناه و دیگري قربانیِ سوختني خواهد بود (۲۳) و آنهارا جهةِ تطهیرَش در روزِ هشتم بکاهن بدهنهٔ خیمهٔ مجمع بحضورِ خداوند بیاورد (۲۴) و کاهن برّهٔ قربانیِ تقصیري و لوگِ روغن‌را بگیرد و کاهن آنهارا از راهِ هدیهٔ جنبانیدَني بحضورِ خداوند بجنباند (۲۵) بعد از آن برّهٔ قربانیِ تقصیري‌را بکُشد و کاهن قدري از خونِ قربانیِ تقصیري گرفته بنرمهٔ گوشِ راستِ طالبِ تطهیر و بانگشتِ بزرگِ دستِ راستَش و هم بانگشتِ بزرگِ پاي راستَش بمالد (۲۶) و کاهن قدري از روغن بکفِ چپِ خود بریزد (۲۷) و کاهن قدري از روغن که در کفِ چپَش است بانگشتِ راستَش هفت مرتبه بحضورِ خداوند بپاشد (۲۸) و کاهن قدري از روغني که در دستِ وَيْ است بنرمهٔ گوشِ راستِ طالبِ تطهیر و بر انگشتِ بزرگِ دستِ راستَش و هم بر انگشتِ بزرگِ پاي راستَش در جاي خونِ قرباني تقصیري بمالد (۲۹) و بقیّهٔ روغني که در

کفِ کاهن است بر سَرِ طالبِ تطهیر بریزد تا آنکه از برایَش در حضورِ خداوند کفّاره نماید (۳۰) و یکي از قمریها و یا از کبوتر بچّهها را از آنچه که دست‌رَسِ اوست تقریب نماید (۳۱) و آنچه که دست‌رَسِ او باشد یکي‌را قربانيء رفعِ گناهي و دیگري‌را قربانيء سوختني با هدیهء آردي [تقریب نماید] و کاهن از براي طالبِ تطهیر در حضورِ خداوند کفّاره نماید * (۳۲) این است قانونِ علیلِ بَرَصي که بجهةِ تطهیرَش دست‌رَس نداشته باشد * (۳۳) و خداوند بموُسيٰ و هاروُنْ بدین مضمون فرمود (۳۴) وقتي که بزمینِ کَنَعَنْ که بجهةِ ارثیّت بشما میدهم درآئید اگر در خانهء از زمینِ میراثيء شما علّتِ بَرَص‌را عارض بگردانم (۳۵) و صاحبِ خانه بیاید و بیان کرده بکاهن بگوید که در خانه‌اَم بمن مانندِ علّت چیزي نمایان است (۳۶) آنگاه کاهن امر فرماید که پیش از در آمدنِ کاهن جهةِ ملاحظهء علّت آنخانه‌را خالي کنند تا آنکه هر چه که در آن خانه است ناپاك نشود و کاهن بعد از آن جهةِ ملاحظهء خانه درآید (۳۷) و بآن علّت بنگرد و اینك اگر در دیوارهاي خانه خطوطهايء مُجَوَّفِ مائلِ بسبز و سرخي نمودار است و نمایشِ آنها از دیوار پست‌تر باشد (۳۸) پس کاهن از خانه بدَرِ خانه بیرون برود و خانه‌را هفت روز ببندد (۳۹) و در روزِ هفتم کاهن برگشته بنگرد و اینك اگر آن علّت در دیوارهاي خانه پهن شده است (۴۰) آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهائي که علّت در آن اثر کرده است کنده و آنهارا بمکانِ ناپاكِ خارج از شهر بیندازند (۴۱) و اندرونِ خانه‌را از اطراف بتراشند و خاکي که تراشیده اند بمکانِ ناپاكِ خارج از شهر بریزند (۴۲) و سنگهاي دیگررا گرفته در جاي آن سنگها نصب نمایند و خاكِ دیگر گرفته خانه‌را اندود نمایند (۴۳) و اگر علّت بعد از بر آوردنِ سنگها و بعد از تراشیدنِ خانه و اندود کردنَش برگشته بُروز بکند (۴۴) آنگاه کاهن برگشته بنگرد و اینك اگر علّت در خانه پهن شده است بَرَصِ رنج‌آور در خانه است و ناپاك است (۴۵) پس آن خانه و سنگهایَش و چوبهایَش و تماميء گِلِ اندودَش‌را خواب کرده و در جاي ناپاكِ خارج از شهر بیرون نماید (۴۶) و کسي که در خانه در تماميء آن روزهاي بسته شده داخل شود تا بشام ناپاك خواهد بود (۴۷) و آن کسي که در آن خانه خوابیده باشد لباسِ خودرا شستُشو دهد و هم کسي که در آن خانه چیزي بخورد لباسِ خودرا بشوید * (۴۸) امّا اگر کاهن داخل شده بنگرد و اینك اگر علّت بعد از اندود کردنِ خانه در خانه پهن نشد پس کاهن آنخانه‌را پاك خواهد گفت چونکه آن علّت رفع شده است (۴۹) و براي تطهیر نمودنِ خانه دو گنجشك و چوبِ سروِ آزاد و قرمزي و زوفارا بگیرد (۵۰) و یکي از گنجشکهارا در ظرفِ سفالین بالاي آبِ روان بکُشد (۵۱) و چوبِ سروِ آزاد و زوفا و قرمزي و گنجشكِ زنده‌را گرفته آنهارا در خونِ گنجشكِ کُشته شده و در آبِ روان فرو برده بخانه هفت مرتبه بپاشد (۵۲) و خانه‌را با خونِ گنجشك و آبِ روان و گنجشكِ زنده و چوبِ سروِ آزاد و زوفا و قرمزي تطهیر نماید (۵۳) امّا گنجشكِ زنده‌را بخارج از شهر در فضاي صحرا رها دهد و خانه‌را کفّاره نماید تا پاك شود (۵۴) قانون اینست از براي هر علّتِ بَرَصْ و بَهَقْ * (۵۵) و هم براي بَرَصِ لباس و خانه (۵۶) و هم براي اماس و جَرَبْ و

لکهء در خشنده (۵۷) تا آنکه تعلیم بدهد که چه روز ناپاك و چه روز پاك خواهد بود قانونِ بَرَص همین است *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و خداوند بموسیٰ و هارون بدین مضمون فرمود (۲) که ببني إسرائیل متکلّم شده بایشان بگوئید که اگر از بدنِ کسي جَریان واقع شود بسببِ جَریانَش ناپاك است (۳) و ناپاکيء او بسببِ جریانَش این گونه است که خواه جریان از بدنَش مُسلسل باشد و خواه بدنَش از جریانَش مسدود باشد ناپاکيء او اینست (۴) هر بستري که علیلِ جریان در آن بخوابد ناپاك است و هر چیزي که بر آن بنشیند ناپاك است (۵) و هرکسي که بسترِ اورا لمس نماید لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را در آب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۶) و کسي که بر چیزي که علیلِ جریان بر آن نشسته است بنشیند لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را در آب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۷) و کسي که بدنِ علیلِ جریان‌را لمس نماید لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را در آب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۸) و اگر علیلِ جریان برکسي که پاك است خُیو بیندازد آنکس لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را درآب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۹) و بر هر زینی که علیلِ جریان سوار شود ناپاك است (۱۰) و هرمسّ کنندهء هر چیزي که در زیرَش بود تا بشام ناپاك خواهد بود و بردارندهء آنچیزها لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را در آب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۱۱) و هرکسي که علیلِ جریان اورا مسّ کرده است و دستهاي خودرا نشُسته است باید لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را در آب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۱۲) و ظرفِ سفالین که علیلِ جریان مسّ کرده است شکسته شود و هر ظرفِ چوبین بآب شُسته شود (۱۳) و هنگامي که علیلِ جریان از جریانَش پاك گردیده است هفت روز جهةِ تطهیرِ خود شمرده لباسِ خودرا بشوید و بدنَش‌را بآبِ روان شستُشو دهد که طاهر خواهد شد (۱۴) و در روزِ هشتم از براي خود دو قُمري و یا دو کبوتر بچه بگیرد و بدهنهء چادرِ مجمع بحضورِ خداوند آمده آنهارا بکاهن بدهد (۱۵) وکاهن آنهارا یکي از راهِ قربانيء رفعِ گناه و دیگري‌را از راهِ قربانيء سوختني تقریب نماید و کاهن بخصوصِ جریانَش از برایَش در حضورِ خداوند کفّاره نماید * (۱۶) و اگر کسي‌را آبِ مني برآید تماميء بدنَش‌را در آب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۱۷) و هر لباس و هر چرمي که آبِ مني درآن باشد بآب شُسته شود و تا بشام ناپاك باشد (۱۸) و زني که مرد با او خوابیده مني بر او بریزد هردو بآب غُسل کرده تا بشام ناپاك باشند * (۱۹) و اگر زني صاحبهء جریان باشد و جریان از بدنَش خونِ حیض باشد تا هفت روز جدا خواهد ماند و هر کسي که اورا مسّ کند تا بشام ناپاك باشد (۲۰) و هرچیزي که بر آن وقت جدا ماندنَش بخوابد ناپاك و هر چه که بر آن نشسته باشد ناپاك باشد (۲۱) و هرکسي که بسترَش‌را لمس نماید لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را بآب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۲۲) و هرکسي که بچیزي که بر آن نشسته است برخورد لباسَش‌را بشوید و خویشتن‌را بآب شستُشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۲۳) و اگر بر

بسترَش و یا بر چیزي که بأن نشسته است آن خون باشد آنکس وقتي که برآن برخورد تا بشام ناپاك خواهد بود (۲۴) و اگرکسي في ألواقع باو بخوابد و خونِ حیضَش براو باشد هفت روز ناپاك خواهد شد و همهٔ بستري که برآن خوابیده است ناپاك خواهد شد * (۲۵) و هرگاه زني را جریانِ خون روزهاي بسیار باشد درحالتي که ازحیض جدا نیست و یا اگر جریانَش ازجدائیء حیضَش زیاده باشد همهٔ روزهاي جریانِ ناپاکیَش مثلِ روزهاي حیضَش باشد او ناپاك است (۲۶) هر بستري که تماميء روزهاي جریانَش بر آن بخوابد از برایَش مثلِ بسترِ جدائیَش از حیض خواهد بود و هرچیزي که برآن بنشیند مثلِ ناپاکيء جدائیَش ازحیض خواهد بود (۲۷) و هرکسي که آن ناپاکیهارا لمس نماید ناپاك خواهد شد باید که لباسِ خودرا بشوید و خویشتن‌را بآب شستشو دهد و تا بشام ناپاك باشد (۲۸) و اگر ازجریانَش پاك شود از براي خودَش هفت روز بشمارد که بعد از آن پاك خواهد شد (۲۹) و در روزِ هشتم از براي خودَش دو قُمري و یا دو کبوتربچه‌را گرفته آنهارا بدرِ خیمهٔ مجمع بکاهن برساند (۳۰) و کاهن یکي‌را بجههٔ قربانيء رفعِ گناهي و دیگري‌را بجههٔ قربانيء سوختني تقریب نماید وکاهن از برایَش بخصوصِ جریانِ خونِ ناپاکیَش در حضورِ خداوند کفّاره نماید * (۳۱) بدین اُسلوب بني اِسْرائیل‌را از ناپاکيء ایشان جدا نمائید تا آنکه بسببِ ناپاکيء ایشان نمیرند وقتي که مسکنِ مرا که درمیانِ ایشان است ملوّث سازند * (۳۲) قانونِ کسي که جریان دارد وکسي که آب منيء او بیرون آید که بسببِ آن ناپاك است اینست (۳۳) و هم از براي زني که ازحیضَش علیل است و هم از براي کسي که جریان دارد هم ازمرد و هم اززن و هم ازکسي که با زنِ ناپاك بخوابد قانون اینست *

(فصلِ شانزدهم مشتمل برسي و چهار آیه)

(۱) و خداوند بعد از وفاتِ دو پسرِ هارون هنگامي که بحضورِ خداوند تقریب نموده مُردند بموسی خطاب فرمود (۲) و خداوند بموسي گفت که ببرادرَت هارون بگوکه همهٔ اوقات بمقامِ مقدّس به اندرونِ حجاب بحضورِ سرپوشِ آمرزش که بالاي صندوق است داخل نشود تا که نمیرد زیرا که در ابر بالاي سرپوشِ آمرزش نمایان خواهم شد (۳) باین طور هارون بمقامِ مقدّس بیاید یعني بگوساله جههٔ قربانيء رفعِ گناه و قوچ جههٔ قربانيء سوختني (۴) پیراهنِ کتانِ مقدّس‌را دربرکند و زیرجامهٔ کتان بجسدَش بپوشد و با کمربندِ کتان بسته شود و بعمامهٔ کتان آراسته شود لباسهاي مقدّس اینانند پس جسدِ خودرا بآب شُسته آنهارا بپوشد (۵) و ازجماعتِ بني اِسْرائیل دو بُزِنَاله جههٔ قربانيء رفعِ گناه و هم قوچي جههٔ قربانيء سوختني بگیرد * (۶) و هارون گوسالهٔ رفعِ گناهيء خاصِ خودرا تقریب نموده از براي خود و ازبراي خانهٔ خود کفّاره نماید (۷) بعد دو بُزرا گرفته آنهارا بدرِ خیمهٔ مجمع بحضورِ خداوند حاضرگرداند (۸) و هارون برآن دو بُز قُرعه انداخته یك قُرعهٔ براي خداوند و دیگر قُرعه براي بُزِ طلیقه (۹) و هارون آن بُزي که قرعهٔ خداوند برایَش برآمد تقریب نموده جههٔ قربانيء رفعِ گناه

بگذراند (۱۰) و بُزي كه بر آن قرعهء بُزِ طليقه بنامَش بر آمده بايد كه زنده بحضورِ خداوند حاضر كرده شود تا آنكه بواسطهآش كفّاره شود و آن‌را از راهِ طليقه بصحرا سر دهد * (۱۱) پس هارون گوسالهء رفع گناهي خاصّ خودرا تقريب نموده براي خودَش و براي خاندانَش كفاره نمايد و اين گوسالهء رفعِ گناهِ خاصّ خودرا ذبح نمايد (۱۲) و بخوردانِ پُر از زُغالِ آتشين‌را از مذبحِ خداوند و به پُريءِ دستهايَش از بخورِ معطّرِ كوبيده بگيرد و باندرونِ حجاب بياورد (۱۳) و بخوررا درحضورِ خداوند بالاي آتش بگذارد تا آنكه ابرِ بخورِ سرپوشِ آمرزشي كه بر صندوقِ شهادت است بپوشاند مبادا كه بميرد (۱۴) و از خونِ گوساله قدري گرفته بانگشتِ خود بر روي سرپوشِ آمرزش بطرفِ شرقي بپاشد و در پيشِ سرپوشِ آمرزش آن خون‌را بانگشتِ خود هفت مرتبه بپاشد (۱۵) بعد آن بُزِ رفعِ گناهيءِ خاصِّ قوم‌را ذبح نموده خونَش‌را باندرونيءِ حجاب بياورد و با آن خون بنهجي كه با خونِ گوساله كرده بود عمل نمايد يعني آن‌را بر سرپوشِ آمرزش و در پيشِ سرپوشِ آمرزش بپاشد (۱۶) و بسببِ ناپاكيءِ بني اِسْرائيلْ و بسببِ معاصيءِ ايشان در تماميءِ گناهاني كه مرتكب شده اند جهةِ مقامِ مقدّس كفّاره نمايد و از براي خيمهء مجمع كه با ايشان در ميانِ ناپاكيءِ ايشان ساكن است ديگر چنين نمايد (۱۷) و هنگامي كه جهةِ كفّاره نمودن بمقامِ مقدّس داخل ميشود هيچ كس در خيمهء مجمع نباشد تا آنكه براي خود و براي خاندانِ خود و براي تماميءِ جماعتِ اِسْرائيلْ كفّاره نموده بيرون آيد (۱۸) پس بمذبحي كه در حضورِ خداوند است بيرون آيد و از برايَش كفّاره نمايد و از خونِ گوساله و از خونِ بز گرفته بر شاخهاي مذبح از گرداگرد بمالد (۱۹) و از آن خون بانگشتِ خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن‌را از ناپاكيءِ بني اِسْرائيلْ تطهير و تقديس نمايد * (۲۰) و هنگامي كه از براي مقامِ مقدّس و خيمهء مجمع و مذبح كفّاره نمودن‌را بانجام رسانيده است بُزِ زنده‌را حاضر سازد (۲۱) و هارون هر دو دستِ خودرا بر سرِ بُزِ زنده بگذارد و همگيءِ تقصيراتِ بني اِسْرائيلْ و تماميءِ عصيانِ ايشان‌را در هر گناهِ ايشان ببالايَش اعتراف نموده آنهارا بر سرِ آن بُز گذارد و آن‌را بدستِ كسي كه سزاوارِ اينكار است بصحرا سر دهد (۲۲) و بُز همگيءِ تقصيراتِ ايشان‌را بر خودَش بواديءِ غيرِ ذي زرع ببرد و او بُزرا بصحرا سر دهد * (۲۳) و هارون بخيمهء مجمع آمده لباسهاي كتاني كه وقتِ آمدنَش بمقامِ مقدّس پوشيده بود خلع كند و آنهارا در آنجا وا گذارد (۲۴) و جسدِ خودرا بآب در مقامِ مقدّس بشويد و لباسِ خودرا پوشيده بيرون آيد و قربانيءِ سوختنيءِ خود و هم قربانيءِ سوختنيءِ قوم‌را بگذراند و بخصوصِ خود و بخصوصِ قوم كفّاره نمايد (۲۵) و پيهِ قربانيءِ رفعِ گناهي‌را بر مذبح بسوزاند (۲۶) * و رها كنندهء بُزِ طليقه لباسهاي خودرا بشويد و جسدِ خودرا در آب شستشو دهد و بعد از آن بأردو در آيد (۲۷) و گوسالهء رفعِ گناهي و بُزِ رفعِ گناهي كه خونِ آنها جهةِ كفّارهِ نمودن بمقامِ مقدّس آورده شد بخارجِ اُردو بر آرد تا پوست و گوشت و فضلاتِ آنهارا بآتش بسوزاند (۲۸) و سوزانندهء آنها لباسهاي خودرا بشويد و جسدِ خودرا بآب شستشو دهد و بعد از آن بأردو در آيد * (۲۹) و اين از براي شما قانونِ دائمي است كه در ماهِ هفتم روزِ دهم

ماه جانهاي خودرا به رنج داريد و بهيچ كار نپردازيد نه متوطّن و نه غريبي كه در ميانِ شما ساكن است (۳۰) زيرا كه در آن روز كاهن بجهةِ تطهيرِ شما كفّارهٔ براي شما خواهد نمود تا آنكه از تماميءِ گناهانِ خود در حضورِ خداوند پاك باشيد (۳۱) اين سَبْتِ آرامي است از براي شما تا آنكه نفوسِ خودرا به رنج داريد كه قانونِ ابدي است (۳۲) وكاهني كه درجاي پدرش بجهةِ كهانت مسح و تخصيص كرده شده باشد كفّاره نمايد و لباسهاي كتاني يعني لباسهاي مقدّس بپوشد (۳۳) و بجهةِ مقامِ مقدّس كفّاره نمايد و براي خيمهٔ مجمع و مذبح نيز كفّاره نمايد و هم براي كاهنان و همهگيءِ قومِ جماعت كفّاره نمايد (۳۴) و اين براي شما قانونِ ابدي است كه در حقِّ بني إسْرائِيْل كفّارهٔ بخصوصِ تماميءِ گناهانِ ايشان هرسال يك مرتبه كرده ميشود و مُوسىٰ بنهجي كه خداوند اورا امر فرموده بود عمل نمود *

(فصلِ هفدهم مشتمل برشانزده آيه)

(۱) و خداوند بمُوسىٰ بدين مضمون فرمود (۲) كه بهارُونْ و پسرانش و تماميءِ بني إسْرائِيْل متكلّم شده بايشان بگو كه اينست امري كه خداوند فرموده وگفته است (۳) كه هركسي از خاندانِ إسْرائِيْل كه گاو يا گوسفند يا بُز در اُردو ذبح نمايد و يا خارج از اُردو ذبح نمايد (۴) و آن‌را بدرِ خيمهٔ مجمع جهةِ تقريب نمودنِ قربان براي خداوند پيشِ مسكنِ خداوند نيآورد آنكس خوني محسوب شود چون كه خون ريخته است و آن شخص از ميانِ قومِ خود منقطع خواهد شد (۵) تا آنكه بني إسْرائِيْل ذبايحي كه بروي صحرا ذبح نمايند بيآورند يعني بحضورِ خداوند بدرِ خيمهٔ مجمع بكاهن برسانند و آنهارا پيشِ خداوند از راهِ قربانيءِ سلامتي ذبح نمايند (۶) وكاهن خون‌را بر مذبحِ خداوند بدرِ خيمهٔ مجمع بپاشد و پيه‌را بسوزاند تا براي خداوند رايحهٔ خوش باشد (۷) و بارِديگر ذبايحِ خويشتن‌را بديوهائي كه در پيِ‌ءِ آنها ازراهِ زنا ميرفتند ذبح ننمايند اين از براي ايشان در قرنهايشان قانونِ ابدي است * (۸) و هم بايشان بگو كه هركس از خاندانِ إسْرائِيْل و يا از غريباني كه در ميانِ شما ساكن شده قربانيءِ سوختني و يا ذبيحه بگذراند (۹) و آن‌را بدرِ خيمهٔ مجمع نيآورد بجهةِ تقريب نمودنش بخداوند آنكس از قومِ خود منقطع خواهد شد * (۱۰) و هركسي از خاندانِ إسْرائِيْل و يا غريباني كه در ميانِ شما ساكن ميشوند كه از هر نوعِ خون بخورد بآن نفسِ خورندهٔ خون روي [غضبم‌را] بر ميگردانم و اورا از ميانِ قومش منقطع ميگردانم (۱۱) بسببِ آنكه حياتِ بشر در خون است و آن‌را بشما بر مذبحِ جهةِ كفّاره براي خانهاي شما دادم زيرا خون است كه از براي جان كفّاره مينمايد (۱۲) بنابراين ببني إسْرائِيْل فرمودم كه هر نفس از شما خون‌را نخورد و هم از غريبي كه در ميانِ شما ساكن است خون‌را نخورد * (۱۳) و از بني إسْرائِيْل و هم از غريباني كه درميانِ شما ساكنند هركسي كه شكاريرا چه از جانور و چه از مرغِ خوردني صيد نمايد خونش‌را بعد از ريختنش بايد بخاك بپوشاند (۱۴) زيرا كه جانِ هر ذي حيات است [بلكه] خونش در [مقامِ] جانش ميباشد بآن سبب ببني إسْرائِيْل فرمودم كه خونِ هر ذي حياتي‌را مخوريد زيرا كه جانِ هر ذي حياتي خونِ اوست هر كه

آن‌را بخورد منقطع شود * (۱۵) و هر کسي که مَیْتَه یا دریده شده‌را چه از متوطّن چه از غریب بخورد لباسهاي خودرا بشوید و خویشتن‌را بآب شستشو دهد و تا بشام ناپاك باشد و بعد از آن پاك باشد (۱۶) و اگر آنهارا نَشُوید و جسدِ خودرا شستشو ندهد بي‌عدالتيءِ خودرا بردارد *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي آیه)

(۱) و خداوند بمُوسیٰ بدین مضمون گفت (۲) که با بني إسْرائيلْ متکلّم شده بایشان بگو که خداوند خداي شما مَنَم (۳) مثلِ اعمالِ زمینِ مِصْرکه در آنجا سکونت داشتید عمل منمائید ومانندِ اعمالِ اهلِ زمینِ کِنَعَن که شمارا بآنجا مي‌آورم رفتار مکنید و بقانونهاي آنها سلوك ننمائید (۴) احکامِ مرا بجا آورده و قانونهاي مرا اِجْرا دارید تا آنکه در آن ساوك نمائید خداوند خداي شما مَنَم (۵) پس قانونهاي مرا و احکامِ مرا که اگر کسي بجا آورد موجبِ حیاتِ او خواهد بود نگاه دارید خداوند مَنَم * (۶) از شما هیچ کس باحدي از تماميءِ اقرباي خود بقصدِ کشفِ عورت نزدیکي ننماید خداوند مَنَم (۷) کشفِ عورتِ پدر و مادرِ خود مکن مادرِ تُست کشفِ عورتِ اورا نباید کرد (۸) کشفِ عورتِ زنِ پدرِ خود مکن عورتِ پدرِ تُست (۹) عورتِ خواهرِ خودرا چه دخترِ پدرَت و چه دخترِ مادرَت خواه در خانه زائیده شود و خواه در بیرون زائیده شود کشفِ عورتِ آنها مکن (۱۰) عورتِ دخترِ پسرَت‌را و یا دخترِ دخترَت کشفِ عورتِ آنها مکن چونکه عورتِ آنها عورتِ تُست (۱۱) عورتِ دخترِ زنِ پدرَت که از پدرَت تولید شده است چونکه خواهرِ تُست کشفِ عورتِ اورا مکن (۱۲) کشفِ عورتِ خواهرِ پدرِ خودرا مکن که از اقرباي پدرِ تُست (۱۳) کشفِ عورتِ خواهرِ مادرَت‌را مکن که از اقرباي مادرِ تُست (۱۴) کشفِ عورتِ برادرِ پدرِ خود مکن یعني با زنِ وَيْ نزدیکي منما چونکه زنِ عموي تُست (۱۵) کشفِ عورتِ عروسِ خودرا مکن چونکه زنِ پسرِ تُست کشفِ عورتِ اورا مکن (۱۶) کشفِ عورتِ زنِ برادرِ خود مکن که عورتِ برادرِ تُست (۱۷) کشفِ عورتِ زن و دخترِ اورا مکن و هم دخترِ پسرِ او و یا دخترِ دخترِ اورا بخصوصِ کشفِ عورتَش مگیر که ایشان از اقربایَش اند فجور میشود (۱۸) زني‌را با خواهرَش بهمراه مگیر مبادا که عورتِ غیري‌را کشف کرده در اثناي زندگیَش اورا اذیّت رساني * (۱۹) بهمین طور با زني هنگامِ جدائیَش از حیض بخصوصِ کشفِ عورتَش نزدیکي منما (۲۰) بزنِ همسایه‌اَت منيءِ خودرا مریز که تا با او متنجّس شوي (۲۱) و کسي از ذریّهء خودرا بخصوصِ گذرانیدنَش از آتش بمُولِكْ ندهي و اسمِ خداي خودرا ملوّث نسازي که خداوند مَنَم (۲۲) با ذکُوري مثلِ خوابیدنِ با زنِ مخواب که فِسْق است (۲۳) با هیچ حیواناتْ جمع مشو که تا با او ناپاك باشي و زني پیشِ حیواني بقصدِ جمع شدن نه ایستد چونکه مُخالطه است * (۲۴) بهیچ یك از آنها خویشتن‌را ملوّث مسازید زیرا که طوائفي که ایشان‌را از حضورِ شما اخراج مینمایم باین اعمال ملوّث شده اند (۲۵) پس زمین ملوّث شده است بآن سبب من انتقامِ عصیانَش‌را از آن خواهم کشید که زمین ساکنانَش‌را قَيْ خواهد نمود (۲۶) پس شما قانونها و احکامِ مرا نگاه داشته هیچ یك از این اعمالِ مکروهه‌را مکنید نه متوطّن و نه غریبي که در

میانِ شما ساکن خواهد شد (۲۷) زیرا مردُمانی که پیش از شما ساکنانِ آن زمین بودند تمامیء این اعمالِ مکروهه‌را مرتکب بودند که زمین ملوّث شد (۲۸) تا آنکه زمین شمارا هم قیْ نکند وقتی که آن‌را شما ملوّث ساخته باشید بنهجی که طوائفی که پیش از شما بودند ایشان‌را قیْ نموده است (۲۹) زانرو هر کسی که یکی از این اعمالِ مکروهه‌را بجا آورد همان نفوسی که چنین عمل نمایند از میانِ قومِ خودشان منقطع خواهند شد (۳۰) پس این قانونهای مرا نگاه دارید تا آنکه یکی از قانونهای مکروهی که پیش از شما مرتکب شدند عمل ننمائید و خویشتن‌را بآن اعمال ملوّث مسازید چونکه خداوند خدای شما مَنَم *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و خداوند بموسیٰ بدین مضمون گفت (۲) که بتمامیء جماعتِ بنی اِسْرائیلْ متکلّم شده بایشان بگو که مقدّس باشید چونکه من خداوند خدای شما مقدّس هستم * (۳) هر یك از شما از مادر و پدرش بترسد و روزهای سبتِ مرا نگاه دارید خداوند خدای شما مَنَم * (۴) به بُتها توجّه منمائید و خدایانِ ریخته شده از برای خود مسازید خداوند خدای شما مَنَم * (۵) و اگر قربانیء سلامتی‌را بخداوند تقریب نمائید آن‌را بارادتِ خودتان تقریب نمائید (۶) در روزی که آن‌را ذبح مینمائید و فردایش خورده شود و آنچه که در روزِ سیّم باقی میماند بآتش سوخته شود (۷) و اگر در روزِ سیّم فی الْواقع خورده شود مکروه است و مقبول نخواهد شد (۸) و خورندهء آن گناهِ خودرا خواهد برداشت زیرا که چیزِ مقدّسِ خداوندرا پلید کرده است و آن کس از قومِ خود منقطع شود * (۹) و هنگامِ درویدنِ شما محصولِ زمینِ خودرا کنارهای کشتزارترا کُلًّا مَدرَوْ و خوشهای خرمنِ خودرا بر مچین (۱۰) دانههای تاکستانِ خودرا بر مچین یعنی باقی ماندهء خوشهای تاکستانِ خودرا مچین آنهارا از برای فقیران و غریبان وا گذارید خداوند خدای شما مَنَم (۱۱) دُزدی مکنید مَکْر و دروغ گوئی با همدیگر مورزید (۱۲) و باسمِ من بدروغ سوگند مخورید و اسمِ خدای خودرا ملوّث مساز خداوند مَنَم (۱۳) بهمسایهء خود ظلم مکن و غصب منما و مُزدِ مُزدورْ تا بصبح پیشِ تو نماند * (۱۴) کررا لعن مکن و در راهِ کورچیزِ لغزنده میانداز و خدایت بترس خداوندا مَنَم * (۱۵) در حکم کارِ ناحق مکن بفقیر رو مده و بزرگان‌را محترم مدار با همسایه‌اَت حکم بعدل نما * (۱۶) در میانِ قومَت با سخن چینی گردش مکن و بخونِ همسایه‌اَت بر مَخیز خداوند مَنَم (۱۷) به برادرِ خود در دلَت کینه مورز همسایه‌اَت‌را البتّه الزام بخش تا بسببش بارِ گناه نبری (۱۸) از ابنای قومَت انتقام مَکش و حِقد منما و همسایهء خودرا چون خود دوست دار خداوند مَنَمْ * (۱۹) قانونهای مرا نگاه دارید بهایمِ خودرا با غیرِ جنسِ بجماع وا مدار زراعتِ خودرا بانواعِ تخم مکار و لباسهای پشم و کتانِ بافتهء بهم‌را بر خود مپوش (۲۰) هرکسی که با زنی خوابیده جماع نماید در حالتی که کنیزك و مخطوبه بشوهری است نه باز خریده شده و نه آزاد شده آن زن‌را تازیانه باید زد ایشان کُشته نشوند زیرا که او آزاد نیست (۲۱) و مرد قربانیء تقصیریء خود یعنی قوچِ قربانیء تقصیری‌را بحضورِ خداوند بدرِ خیمهء مجمع بیاورد (۲۲) و کاهن

از قوچِ قربانيءِ تقصيري از برايش بخصوصِ گناهي که مرتکب شده بود در حضورِ خداوند کفّاره خواهد نمود که از گناهي که ورزيده بود عفو کرده خواهد شد * (۲۳) و هنگامي که بولايتِ خود برسيد و هر درختِ مأکوليرا غرس نموده باشيد ميوه‌اشرا نامختون خواهيد شمرد از براي شما سه سال نامختون بوده خورده نشود (۲۴) و در سال چهارم تماميءِ ميوه‌اش جهةِ شکرگذاريءِ خداوند مقدّس ميشود (۲۵) و در سالِ پنجم ميوه‌اشرا بخوريد تا آنکه از براي شما محصولاتشرا زياد گرداند خداوند خداي شما منم * (۲۶) چيزي با خون مخوريد فال مگيريد بزمانها منگريد (۲۷) گوشه‌هاي سرِخودرا مُدَوَّر متراشيد و گوشه‌هاي ريشِ خودرا خراب مکن (۲۸) بجهةِ مُرده‌گان بدنِ خودرا مخراشيد و در بَرِ خود داغ نوشته مگذاريد خداوند منم * (۲۹) دخترِ خودرا ملوّث مساز تا آنکه زانيه شود مبادا که ولايت مشغولِ زنا شود و زمين از فجور پُر شود * (۳۰) روزهاي سبتِ مرا نگاه داريد و مقامِ مقدّسِ مرا محترم سازيد خداوند منم (۳۱) با صاحبانِ اجنّه توجّه مکنيد و جادوگرانرا متفحّص نشويد تا از آنها ناپاك شويد خداوند خداي شما منم * (۳۲) در پيشِ ريش‌سفيد برخيز و روي کُهن‌سالرا محترم دار و از خداي خودت بترس خداوند منم * (۳۳) و اگر غريبي با تو در زمينِ شما ساکن باشد اورا ميازاريد (۳۴) غريبي که در ميانِ شما ساکن است براي شما مثلِ متوطّنانِ شما خواهد بود و اورا مثلِ خودت دوست داري زيرا که در زمينِ مصر غريب بوديد خداوند خداي شما منم * (۳۵) در حکم و در پيمايش و در وزن و در پيمانه کارِ ناحق مکنيد (۳۶) ترازوهاي درست و سنگهاي درست و ايفاي درست و هينِ درسترا شما نگاه داريد منم خداوند خداي شما که شمارا از زمينِ مصر اخراج نمودم (۳۷) بنابراين همهٔ قانونهاي من و همه‌گيءِ احکامِ مرا نگاه داشته آنهارا بجا آوريد خداوند منم *

(فصلِ بيستم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

(۱) و خداوند بموسي بدين مضمون گفت (۲) که ببني اسرائيل بگو هرکسي از بني اسرائيل يا از غريباني که در اسرائيل توقّف نمايند که ذرّيهٔ خودرا بمولك دهد البتّه کُشته شود قومِ ولايت اورا با سنگ سنگسار نمايند (۳) و من روي عتابِ خودرا بسوي آن کس ميگردانم بلکه اورا از ميانِ قومش منقطع ميگردانم چونکه او ذرّيهٔ خودرا بمولك داده است تا آنکه مقامِ مقدّسِ من ناپاك و اسمِ مقدّسِ مرا ملوّث سازد (۴) و اگر قومِ ولايت چشمانِ خودرا في‌الواقع از آنکس بپوشند هنگامي که ذرّيهٔ خود بمولك داده است تا آنکه اورا نکُشند (۵) آنگاه من روي عتابِ خودرا بسوي آنکس و خاندانش ميگردانم بلکه اورا و هم تماميءِ کساني که از راهِ زنا پيرويءِ اورا نموده زنا کنان متابعتِ مولك نمايند از ميانِ قومشان ايشانرا منقطع خواهم ساخت (۶) و کسي که بصاحبانِ اجنّه و جادوگران توجّه مينمايد تا آنکه از راهِ زنا پيرويءِ ايشان نمايد روي عتابِ خودرا بسوي آنکس گردانيده اورا از ميانِ قومش منقطع خواهم ساخت (۷) پس خويشتنرا تقديس نمائيد و مقدّس باشيد چونکه خداوند خداي شما منم (۸) و قانونهاي مرا نگاه داشته آنهارا بجا آوريد منم خداوند که شمارا تقديس مينمايم * (۹) و هر کسي که پدر و يا مادرِ

خودرا لعنت نموده است خونَش بگردنِ خودَش میباشد * (۱۰) و کسي که با زنِ غیري زنا کند یعني با زنِ همسایهء خود زنا نماید البتّه زاني و زانیه کُشته شوند * (۱۱) و کسي که با زنِ پدرَش بخوابد کشفِ عورتِ پدرَش‌را نموده است البتّه ایشان هر دو کُشته شوند خونِ ایشان بر گردنِ خودِ ایشان است * (۱۲) و اگر کسي با عروسِ خود بخوابد البتّه ایشان هر دو کُشته شوند چونکه مخالطه نموده اند خونشان برگردنِ خودِ ایشان است * (۱۳) و اگر کسي با ذکوري مثلِ خوابیدنِ با زن جماع نماید چونکه هر دوي ایشان به مکروهه اِقْدام نموده اند البتّه کُشته شوند خونِ ایشان برگردنِ خودِ ایشان است * (۱۴) اگر کسي دختري و مادرَش‌را بزني بگیرد فجور است او و ایشان هر دو سوخته شوند تا آنکه در میانِ شما فجور نشود * (۱۵) و اگر مردي با بهیمهٔ جماع نماید البتّه کُشته شود و هم بهیمه‌را بکُشید (۱۶) و زني که بخصوصِ اجتماع بحیواني نزدیکي نماید زن و بهیمه‌را بکُش البتّه کُشته شوند خونشان برگردنِ ایشان است * (۱۷) اگر کسي خواهرِ خود دخترِ پدرَش و یا دخترِ مادرَش‌را گرفته عورتِ اورا به بیند و هم آنزن عورتِ وَي‌را به بیند فجور است در پیشِ چشمِ قومِ خودشان منقطع شوند چونکه کشفِ عورتِ خواهرِ خود کرده است بارِ عصیانِ خودرا بکشد (۱۸) و اگر کسي با زنِ حایض بخوابد و کشفِ عورتِ اورا بکند او و چشمهء عورتِ زن‌را کشف نموده است و زن چشمهء خونش‌را کشف نموده است پس ایشان هر دو از میانِ قومِ خودشان منقطع خواهند شد * (۱۹) کشفِ عورتِ خواهرِ مادرِ خود و یا خواهرِ پدرِ خودرا مکن چونکه عورتِ اقرباي خود کشف نموده است بارِ عصیانِ خودشان‌را بکشند (۲۰) و اگر کسي بزنِ عموي خود بخوابد کشفِ عورتِ عموي خودرا کرده است بارِ عصیانِ خودرا کشیده بي ولد خواهند مرد (۲۱) و اگر کسي زنِ برادرِ خودرا بگیرد آن فعلِ نجسي است کشفِ عورتِ برادرِ خودرا نموده است بي ولد خواهند شد * (۲۲) پس تماميء قانونهاي مرا و تماميء احکامِ مرا نگاه داشته آنهارا اِجْرا دارید تا آنکه زمیني که شمارا جهةِ سکونت در آن بآن مي‌آورم شمارا قَيْ نکند (۲۳) و در قانونهاي اقوامي که از حضورِ شما اخراج خواهم نمود سُلوك ننمائید زیرا که آنها تماميء این چیزهارا معمول داشتند که من از ایشان نفرت ورزیدم (۲۴) و بشما گفتم که شما زمینِ ایشان‌را وراثت خواهید نمود و من آن‌را بشما خواهم داد تا آنکه وارثِ آن باشید یعني زمیني که شیر و عسل در آن جاري است من خداوند خداي شما که شمارا از سایرِ قومها جدا نموده ام هستم * (۲۵) پس شما در میانِ بهایمِ پاك و ناپاك و میانِ مُرغانِ ناپاك و پاك فرق بگذارید و جانهاي خودرا با آن بهایم و مُرغان و بهیچ چیزي که درزمین میجنبد مکروه نسازید که من آنهارا براي شما بجهةِ ناپاکي جدا کرده ام (۲۶) و براي من مقدّس باشید زیرا من که خداوندَم قدّوس هستم و شمارا از سایرِ طوائف جدا کردم تا از آنِ من باشید * (۲۷) و مرد و یا زني که صاحبِ اجنّه و یا جادوگر باشد البتّه کُشته خواهند شد آنهارا با سنك سنگسار خواهند نمود خونِ ایشان بگردنِ ایشان است *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و خداوند بموسی گفت که بکاهنان از پسرانِ هارون متکلّم شده بایشان بگو که در میانِ قومِ خود
کسی از برای مردگان خویشتن‌را ناپاك نسازد (۲) امّا اگر از برای خویشان که اقربای او باشند یعنی از
برای مادر و یا پدرِ خود و یا پسر و یا دختر و یا برادرِ خود (۳) و یا خواهرِ باکرهٔ که از اقربای اوست
که شوهری ندارد از برای او خویشتن‌را ناپاك توان کرد (۴) چونکه در میانِ قومش بزرگ است
خویشتن‌را ناپاك نسازد تاکه ملوّث شود (۵) سرهای خودرا بی مو نکنند کنارهای ریشِ خودرا نتراشند
و جسدِ خودرا نخراشند (۶) برای خدای خود مقدّس باشند و اسمِ خدای خودرا ملوّث نسازند از اینکه
قربانیهای آتشینِ خداوند و نانِ خدای خودشان‌را تقریب مینمایند باید که مقدّس باشند (۷) زنِ زانیه
و پلیدرا نکاح ننمایند و زنِ مطلّقهٔ از شوهرش‌را نگیرند چونکه ایشان برای خدای خود مقدّس اند
(۸) پس [کاهن‌را] تقدیس نما زیرا که اوست که نانِ خدای خودرا تقریب مینماید از برایت مقدّس باشد
چونکه منم خداوندِ قدّوس که شمارا مقدّس مینمایم (۹) و دخترِ هر مردِ کاهنی که خودرا بزنا پلید
سازد او پدرِ خویشتن‌را پلید ساخته است باتش سوخته شود * (۱۰) و کاهنی که از برادرانش بزرگتر
باشد که بر سرش روغنِ مسح ریخته شده باشد و بجهةِ پوشیدنِ لباسها مخصّص شود سرِ خودرا برهنه نکند
و لباسِ خودرا ندرد (۱۱) و بنزدِ هیچ میّتی نرود و بجهةِ پدر و مادرش خودرا ناپاك نسازد (۱۲) و از مقامِ
مقدّس بیرون نرود و هم مقامِ مقدّسِ خدای خودرا ملوّث نسازد زیرا که تاجِ روغنِ مسحِ خدای خودش
بر اوست خداوند منم (۱۳) و هم زنرا در حالتِ دوشیزگی بگیرد (۱۴) بیوه زن و طلاق یافته و پلید شده و
زانیه آنهارا نگیرد لیکن دوشیزهٔرا از قومِ خود بزنی بگیرد (۱۵) و ذریّهٔ خودرا در میانِ قومش ملوّث
نسازد چونکه منکه خداوندم اورا مقدّس ساخته ام (۱۶) و خداوند بموسی بدین مضمون گفت (۱۷) که
بهارون متکلّم شده بگو که هیچ کسی از ذریّهٔ تو که در قرنهای ایشان معیوب باشد جهةِ تقریب نمودنِ
نانِ خدای خویش نزدیکی ننماید (۱۸) زیرا که هیچ معیوبی نباید که نزدیکی نماید نه مردِ کور و نه
لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضا (۱۹) و نه کسی که شکسته پا و شکسته دست باشد (۲۰) و نه
کوز پشت و نه کوتاه‌قد و نه کسی که در چشمش لکه داشته باشد و نه صاحب جرب و حزاز و نه
شکسته خصیه (۲۱) هر کسِ معیوبی از ذریّهٔ هارونِ کاهن جهةِ تقریب نمودنِ قربانیهای آتشینِ خداوند
نزدیکی ننماید چونکه معیوب است جهةِ تقریب نمودنِ نانِ خدای خود نزدیکی ننماید (۲۲) [نهایت] نانِ
خدای خودرا از قدسِ قدسیین و از قدس بخورد (۲۳) امّا بحجاب نرود و بمذبح نزدیکی ننماید چونکه
معیوب است تا که مقامِ مقدّسِ مرا ملوّث نسازد زیرا منم خداوند که ایشان‌را تقدیس می‌نمایم
(۲۴) پس موسی بهارون و پسرانش وهم بتمامیٔ بنی اسرائیل این چیزهارا بیان کرد *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و خداوند بموسی بدین مضمون گفت (۲) که بهارون و پسرانش بگو که خودرا از مقدّساتِ بني اسرائیل جدا سازند و اسمِ مقدّسِ مرا در چیزهائي که از برایم تقدیس نموده اند ملوّث نسازند خداوند منم (۳) بایشان بگو که هر کسي از تمامیء ذریّهء شما که در قرنهاي شما بچیزهاي مقدّسي که بني اسرائیل براي خداوند تقدیس نموده اند در حالتِ ناپاکیش نزدیکي نماید آن کس از حضورِ من منقطع شود خداوند منم (۴) هیچ کسي از ذریّهء هارون که مبروص و یا علیلِ جریان است تا پاك شدنش از چیزهاي مقدّس نخورد و هم کسي که هرچیزي که از میّت ناپاك شده باشد و یا کسي که از او آبِ مني برآمده است لمس نماید (۵) و یا کسي که بهر نوعِ حشرات که موجبِ ناپاکیش تواند شد و یا بمردي که اورا ازهرگونهء ناپاکي که داشته باشد ناپاك ساخته است (۶) کسي که اورا لمس نماید تا شام ناپاك باشد و از چیزهاي مقدّس مادامي که جسدِ خودرا بآب نشسته است نخورد (۷) وقتِ غروبِ آفتاب پاك شود بعد از آن از مقدّسات بخورد چونکه خوراكِ وي است (۸) میّته و دریده شده‌را نخورد تا از آن ناپاك شود خداوند منم (۹) و اوامرِ مرا نگاه دارند مبادا که بسببِ آن بارِ عصیان کشیده از آن جهة بمیرند که آن‌را ملوّث ساخته اند من که خداوندم ایشان‌را تقدیس نموده ام * (۱۰) هیچ غریبي از چیزِ مقدّس نخورد و کسي که با کاهن ساکن است و یا اجیر از چیزِ مقدّس نخورد (۱۱) امّا هر کسي که زر خریدهء کاهن و یا متولّد در خانه‌اش باشد بخورد ایشان از خوراکیء او بخورند (۱۲) اگر دخترِ کاهن بمردِ غریبي منکوحه باشد او از هر هدیه‌هاي مقدّس نخورد (۱۳) امّا اگر دخترِ کاهن بیوه و یا مطلّقه باشد و اولاد نداره و بخانهء پدرش مراجعت کرده باشد مثلِ ایّامِ طفولیّتش از خوراكِ پدرش بخورد لیکن هیچ غریبي از آن نخورد (۱۴) و اگر کسي سهواً از چیزِ مقدّس بخورد بر آن یك خُمسي مُلحق ساخته آن‌را بکاهن با چیزِ مقدّس بدهد (۱۵) و چیزهاي مقدّسِ بني اسرائیل که بخداوند تقریب نموده اند ملوّث نسازند (۱۶) و خودرا از خوردنِ چیزهاي مقدّس محمولِ بارِ گناه نسازند چونکه من که خداوندم ایشان‌را تقدیس نموده ام (۱۷) و خداوند بموسی بدین مضمون گفت (۱۸) که بهارون و پسرانش و هم بتمامیء بني اسرائیل متکلّم شده بایشان بگو که هر کسي از خاندانِ اسرائیل و یا از غریباني که در اسرائیل اند که قربانیء خودرا میگذارند جهةِ هر نذر و یا هر هدیهء ارادتي که بخداوند از راهِ قربانیء سوختني تقریب مینمایند (۱۹) به ارادتِ خودتان از گاوان و از گوسفندان و از بزانِ نرِ بي عیبي تقریب نمائید (۲۰) هیچ چیزِ معیوبي‌را تقریب ننمائید زیرا که بجهةِ شما مقبول نخواهد شد (۲۱) و کسي که قربانیء سلامتي جهةِ تکمیلِ نذر و یا هدیهء ارادتِ خود تقریب نماید چه از گاو و چه از گوسفند باید بي عیب باشد تا مقبول گردد البتّه هیچ عیب در آن نباشد (۲۲) هر چه کور یا شکسته عضو یا ناقص یا آبله یا جَرَب یا جزاز باشد اینهارا بخداوند تقریب ننمائید و بر مذبح از اینها بجهةِ قربانیء آتشینِ خداوند مگذرانید (۲۳) و گاو و

L

گوسفندي که زايد و يا ناقص الاعضا است بجهة قربانيء ارادتي ميتواني رسانيد امّا جهة نذر مقبول نخواهد شد (۲۴) آنچه که آسيب‌دار و يا پخش شده و يا دريده شده و يا بريده شده باشد بخداوند تقريب ننمائيد و در زمينِ شما اينهارا قرباني ننمائيد (۲۵) و هم از دستِ بيگانه خوراكِ خداي خودرا از هيچ يك از آن چيزها تقريب ننمائيد زيرا كه فساد در آنها و عيب در آنها است بجهةِ شما مقبول نخواهد شد * (۲۶) و خداوند بموسيٰ بدين مضمون فرمود (۲۷) هنگامي که گاو و گوسفند و بُز زائيده است هفت روز در پيشِ مادرِ خود بماند و روزِ هشتمين و بعد از آن بخصوصِ قربانيء آتشين براي خداوند مقبول خواهد شد (۲۸) و چه گاو و چه گوسفند آن‌را با بچه‌اَش دريك روز ذبح ننمائيد * (۲۹) و هنگامي که ذبيحهء شکرگذاري بخداوند ذبح نمائيد آن‌را به ارادتِ خودتان ذبح نمائيد (۳۰) در همان روز خورده شود از آن چيزي تا بصبح باقي نماند خداوند مَنَم * (۳۱) پس اوامرِ مرا نگاه داشته آنهارا بجا آوريد خداوند مَنَم (۳۲) و اسمِ مقدّسِ مرا ملوّث مسازيد كه در ميانِ بني إسرائيل مقدّس خواهم بود من که خداوندم شمارا تقديس نموده ام (۳۳) و شمارا از زمينِ مصر بيرون آوردم تا خداي شما باشم خداوند مَنَم *

(فصلِ بيست و سيوم مشتمل بر چهل و چهار آيه)

(۱) و خداوند بموسيٰ بدين مضمون گفت (۲) كه با بني إسرائيل متكلّم شده بايشان بگو كه نسبت به عيدهاي خداوند که آنهارا شما جماعتهاي مقدّس خواهيد خواند آنها اعيادِ من اند * (۳) شش روزکار كرده شود و در روزِ هفتم سبتِ آراميء جماعتِ مقدّس باشد هيچ كاري مكنيد در تماميء مسكنهاي شما براي خداوند سبت است * (۴) اينانند اعيادِ خداوند يعني جماعتهاي مقدّسي که آنهارا در فصلهاي آنها بايد که ندا نمائيد (۵) در روزِ چهاردهمِ ماهِ اوّل بين العشائين فصح خداوند است (۶) و در روزِ پانزدهمِ همان ماه عيدِ فطيريء خداوند است كه هفت روز فطيري‌را بخوريد (۷) در روزِ اوّل براي شما جمعيّتِ مقدّس باشد بهيچ شغلِ متعلّق بخدمت مشغول نشويد (۸) و هفت روز قربانيء آتشين‌را بخداوند تقريب نمائيد در روزِ هفتمين جمعيّتِ مقدّس باشد هيچ كارِ متعلّق بخدمت در آن مكنيد * (۹) و خداوند بموسيٰ بدين مضمون گفت (۱۰) كه به بني إسرائيل متكلّم شده بايشان بگو هنگامي که برميني که بشما ميدهم دَر مي‌آئيد و محصولش‌را ميدرويد يك دستهء از نوبرِ محصولاتِ خودتان‌را بكاهن بيآوريد (۱۱) كه آن دسته‌را بحضورِ خداوند بجنباند تا آنكه مقبول شويد و فرداي روزِ سبت آن‌را كاهن بجنباند (۱۲) و در روزِ جنبانيدنِ شما دسته‌را برّهء يك ساله بي عيبي‌را از راهِ قربانيء سوختني بخداوند تقريب نمائيد (۱۳) و هديهء آرديَش دو عُشر آردِ رقيقِ مخلوطِ بروغن باشد تا آنكه قربانيء آتشينِ خوش رايحه براي خداوند باشد و هديهء ريختنيء آن چهار يك هين از شراب خواهد بود (۱۴) و نان و غلّهء برشته و خوشهاي تازه‌را تا خودِ آن روزي كه هديه بخداي خودتان بگذرانيد مخوريد در تماميء مسكنهاي شما در قرنهاي شما قانونِ ابدي است * (۱۵) و از فرداي

روزِ سبت از روزِ آوردنِ شما دستهٔ جنبانيدنيرا بجهةِ خودتان تا تمام شدنِ هفت هفته بشماريد
(١٦) تا فرداي روزِ سبتِ هفتمين پنجاه روز بشماريد و هديهٔ آردئ تازه بخداوند تقريب نمائيد (١٧) و
از مسكنهاي خودتان دو نانِ جنبانيدَني كه از دو عشر آردِ رقيقِ پخته شدهٔ با خمير باشد بيآوريد تا
نوبرها براي خداوند باشند (١٨) و بهمراهِ نان هفت برّهٔ نَرِ يكسالهٔ بي عيبي و هم يك گوساله و دو قوچ
بگذرانيد تا آنكه آنها با هديَهاي آردي و هديَهاي ريختَنئ آنها بجهةِ خداوند قربانئ سوختني يعني
قربانئ آتشينِ خوش رايحه براي خداوند باشند (١٩) و ديگر يك بُزغالهٔ قربانئ رفعِ گناهي و دو برّهٔ
يكساله براي ذبيحهٔ سلامتي ذبح نمائيد (٢٠) و كاهن آنهارا با نانِ نوبرها جهةِ هديهٔ جنبانيدَني بحضورِ
خداوند با دو برّه بجنباند كه در راهِ خداوند بجهةِ كاهن مقدّس باشند (٢١) و در خودِ آن روز ندا نمائيد
تا آنكه جمعيّتِ مقدّس براي شما باشد بهيچ كارِ متعلّقِ بخدمت مشغول نشويد و در تمامئ مسكنهاي
شما موافقِ قرنهاي شما قانونِ ابدي است * (٢٢) و وقتِ درويدنِ شما محصولِ زمينِ خودرا كنارهاي
مزرعهٔ خودرا بالكلّ مدروي وقتِ درويدنت و خوشهاي خرمنِ خودرا بر مچين آنهارا از براي فقيران
و غريبان وا گذار خداوند خداي شما مَنَم * (٢٣) و خداوند بموسيٰ بدين مضمون فرمود (٢٤) كه با
بني إسْرائيْل متكلّم شده بگو كه در روزِ اوّلِ ماهِ هفتم از براي شما روزِ سبت تَذْكِرَهٔ نواختنِ كرنا
و جمعيّتِ مقدّس باشد (٢٥) بهيچ كارِ متعلّقِ بخدمت مشغول نشويد بلكه قربانئ آتشين بخداوند
تقريب نمائيد * (٢٦) و خداوند بموسيٰ خطاب كرده گفت (٢٧) كه ديگر در دهمِ اين ماهِ هفتمين
روزِ كفّاره است از براي شما جمعيّتِ مقدّس باشد و جانهاي خودتانرا در رنج داريد و قربانئ
آتشينرا بخداوند تقريب نمائيد (٢٨) و خودِ آن روز هيچ كار نكنيد زيرا كه روزِ كفّاره است تا آنكه
براي شما در حضورِ خداوند خداي شما كفّاره باشد (٢٩) چه هر نفسي كه در آن روز رنج نكشد از
قومِ خود منقطع خواهد شد (٣٠) و هر نفسي كه در آن روز به هرگونهٔ كار مشغول شود آن نفسرا
از ميانِ قومِ خودَش معدوم ميسازم (٣١) هيچ كار مكنيد در تمامئ مسكنهاي شما موافقِ قرنهاي شما
همين قانون دائمي است (٣٢) از براي شما آن روز سبتِ آرامي است كه نفوسِ خودتانرا در رنج
داريد بروزِ نهمِ ماه وقتِ شام از شام تا شام سبتِ خودرا بجا آوريد (٣٣) و خداوند بموسيٰ خطاب
كرده گفت (٣٤) كه ببني إسْرائيْل بدين مضمون بگو كه بروزِ پانزدهمِ اين ماهِ هفتم عيدِ سايبانها براي
خداوند تا هفت روز باشد (٣٥) در روزِ اوّل جمعيّتِ مقدّس است هيچ كارِ متعلّقِ بخدمت مكنيد
(٣٦) هفت روز قربانئ آتشين بخداوند بگذرانيد و در روزِ هشتمين براي شما جمعيّتِ مقدّس خواهد
بود تا آنكه قربانئ آتشين براي خداوند تقريب نمائيد آن روزِ عيد است كه در آن هيچ كارِ
متعلّقِ بخدمت مكنيد (٣٧) اينها عيدهاي خداوند است كه آنهارا بجهةِ جمعيّتهاي مقدّس ندا نمائيد
تا آنكه براي خداوند قربانئ آتشين و قربانئ سوختني و هديهٔ آردي و ذبيحه و هديَهاي ريختنيرا
كارِ لازمِ هر روز در روزش تقريب نمائيد (٣٨) سواي روزهاي سبتِ خداوند و سواي هديَها و سواي

همهٔ نذرها و همهگيءِ هديهٔ ارادتيءِ شما كه بخداوند ميرسانيد (۳۹) و همچنين در روزِ پانزدهمِ ماهِ
هفتم بعد از بر چيدنِ شما محصولِ زمينرا عيدِ خداوندرا هفت روز بر پا داريد در روزِ اوّل سبت و در
روزِ هشتم نيز سبت خواهد بود (۴۰) و بجهةِ خود در روزِ اوّل ميوههاي درختانِ خوشنما و شاخههاي
خُرما و شاخهاي درختانِ چتردار و بيدهاي جويبار بگيريد و در حضورِ خداوند خداي خودتان تا هفت
روز مسرور شويد (۴۱) و آنرا هر سال هفت روز بخداوند عيد نگاه داريد در قرنهاي شما قانونِ ابدي
است كه در ماهِ هفتم آنرا عيد نگاه داريد (۴۲) هفت روز در سايبانها ساكن شويد تماميءِ
متوطّنانِ اِسْرائِيْلْ در سايبانها ساكن شوند (۴۳) تا آنكه [همهگيءِ] اعقابِ شما بدانند كه من بني
اِسْرائِيْلْرا وقتي كه ايشانرا از مِصْر بيرون آوردم در سايبانها ساكن گردانيدم خداوند خداي شما مَنَم *
(۴۴) و مُوْسيٰ عيدهاي خداوندرا ببني اِسْرائِيْلْ بيان كرد *

(فصلِ بيست و چهارم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) و خداوند بمُوْسيٰ خطاب كرده گفت (۲) كه بني اِسْرائِيْلْرا امر فرما كه روغنِ زيتونِ صافِ حلّ شدهرا
بجهةِ روشنائي بگيرند تا آنكه چراغهارا هميشه برايَت روشن گردانند (۳) و هارُوْنْ آنرا در بيرونِ حجابِ
شهادت در خيمهٔ مجمع از شام تا بصبح در حضورِ خداوند هميشه بيآرايد در قرنهاي شما اين قانونِ ابدي
است (۴) قنديلهارا بر شمعدانِ طاهر هميشه در حضورِ خداوند بيآرايد * (۵) و آردِ رقيق گرفته از آن دوازده
كليچه بپزي جهةِ هر يك كليچه دو عشر باشد (۶) و آنهارا دو رديف هر رديف شش در حضورِ خداوند بر خوانِ
پاك بگذار (۷) و بالاي هر رديف بخورِ صاف بگذار تا آنكه بالاي نان تَذْكِرَهٔ يعني قربانيءِ هديهٔ
آتشين بجهةِ خداوند باشد (۸) در هر روزِ سبت آنرا هميشه در حضورِ خداوند بيآرايد از جانبِ بني
اِسْرائِيْلْ عهدِ ابدي است (۹) و از آنِ هارُوْنْ و پسرانَش باشد تا آنرا در مقامِ مقدّس بخورند زيرا كه
از هديَهاي آتشينِ خداوند از برايَش بقانونِ ابدي از قُدْسِ قُدْسِيّين است * (۱۰) آنگاه پسرِ زنِ
اِسْرائِيْلِيَّهْ كه پدرَش مردِ مِصْرِيْ بود در ميانِ بني اِسْرائِيْلْ بيرون آمده بود و آن پسرِ اِسْرائِيْلِيَّهْ و مردِ
اِسْرائِيْلِيْ در اُردو مشاجره مينمودند (۱۱) و پسرِ زنِ اِسْرائِيْلِيَّهْ اسمِ خدارا كفر گفت و لعنت كرد و اورا
بمُوْسيٰ آوردند و اسمِ مادرَش شِلُوْمِيْتْ دخترِ دِبْرِيْ از سبطِ دانْ بود (۱۲) و اورا حبس كردند تا آنكه
از براي ايشان ارادهٔ خداوند منكشف شود (۱۳) و خداوند بمُوْسيٰ خطاب كرده گفت (۱۴) كه آن
لعنت كُنندهرا به بيرونِ اُردو اخراج نما و تماميءِ شنوندهگان دستِ خودرا بر سرِ او بگذارند و همهگيءِ
جماعت اورا سنگسار نمايند (۱۵) و با بني اِسْرائِيْلْ خطاب كرده بگو كه هر كسي كه خدارا لعنت نمايد
بارِ گناهِ خودرا بايد بكشد (۱۶) و هر كسي كه اسمِ خداوندرا كُفر بگويد البتّه بايد كُشته شود تماميءِ
جماعت بايد اورا بي تأمّل سنگسار نمايند خواه غريب و خواه متوطّن چونكه اسمِ خداوندرا كُفر
گفته است كُشته شود (۱۷) و كسي كه نفسي ز نفوسِ بني آدمرا بكُشد البتّه كُشته شود (۱۸) و

کسي که نفسِ چهارپائي‌را بکُشد بدلِ آن‌را بدهد جان در عوضِ جان (۱۹) و اگر کسي همسايهٔ
خودرا مَعيوب سازد چنانکه عمل نموده است باو همان عمل کرده شود (۲۰) شکسته‌گي عوضِ شکسته‌گي
چشم عوضِ چشم دندان عوضِ دندان چنانکه انساني‌را مَعيوب کرده است چنين باو معمول شود
(۲۱) کُشندهٔ بهيمه آن‌را عوض دهد کُشندهٔ مرد کُشته شود (۲۲) از براي شما قانون يکي است
خواه غريب و خواه متوطّن باشد چونکه خداوند خداي شما مَنَم (۲۳) پس مُوسيٰ بني إِسْرائِيلْ‌را فرمود
که آن لعنت کننده‌را بخارج از اُردو بيآورند و اورا با سنگ سنگسار نمايند و بني إِسْرائِيلْ بنهجي
که خداوند بمُوسيٰ فرمود عمل نمودند *

(فصلِ بيست و پنجم مشتمل بر پنجاه و پنج آيه)

(۱) و خداوند بمُوسيٰ در کوهِ سِيناي بدين مضمون گفت (۲) که بني إِسْرائِيلْ‌را خطاب کرده بايشان بگو
هنگامِ در آمدنِ شما بزميني که بشما ميدهم آن زمين بايد سبتِ آرامي‌را جهتِ خداوند نگاه دارد
(۳) شش سال مزرعهٔ خودرا بکار و شش سال تاکستانِ خودرا به پيراي و محصولش‌را بچين (۴) امّا سالِ
هفتم براي زمين سبتِ آرام باشد يعني سبتي از براي خداوند مزرعهٔ خودرا مکار و تاکستانِ خودرا
مَپيراي (۵) آنچه که از خرمنِ تو خودرُو است مدرَوْ و انگورهاي دَيَمْ خودرا مچين جهةِ زمين سالِ
آرام باشد (۶) و سبتِ زمين بجهةِ شما خوراکي باشد براي خودِ تو و بنده‌اَت و کنيزکت و
مزدورت و غريبي که با تو ساکن است (۷) و براي چهارپايانت و هم براي وحشيائي که در
زمينت ميباشند تماميءِ محصولِ آن سال بجهةِ خوراکي باشد * (۸) واز براي خود هفت هفتهٔ سالها
بشمار يعني هفت سال و از براي تو مدّتِ آن هفت سبتِ سالها چهل و نُه سال باشند (۹) و در
روزِ دهمِ ماهِ هفتم بروزِ کفّارهٔ کرناي يُوبِلِيْ‌را بنواز در تماميءِ زمينِ خودتان کرنارا بنوازيد (۱۰) و
سالِ پنجاهم‌را تقديس نمائيد و در همه‌گيءِ ولايت براي تماميءِ ساکنانش آزاده‌گي ندا نمائيد جهةِ
شما يُوبِلِيْ باشد که شما هر کس بميراثِ خود برگرديد و شما هر کس بقبيلهٔ خود رجعت نمائيد
(۱۱) از براي شما آن سالِ پنجاهم يُوبِلِيْ شود مکاريد و خودرُواش‌را مدرويد و انگورهاي دَيَمَش‌را
مچينيد (۱۲) چونکه يُوبِلِيْ است براي شما مقدّس باشد محصولِ آنسال‌را از مزرعه بخوريد (۱۳) در اين
سالِ يُوبِلِيْ برگرديد هر کس بميراثِ خود (۱۴) و اگر چيزي بهمسايه‌اَت بفروشي يا چيزي از دستِ
همسايه‌اَت بخري بيکديگر فريب مدهيد (۱۵) بعددِ سالهائي که از يُوبِلِيْ گذشته است از همسايهٔ خود
بخر و موافقِ سالهاي محصولِ او بتو بفروشد (۱۶) موافقِ زيادتيءِ سالها قيمتش‌را زياده و مطابقِ قلّتِ سالها
قيمتش‌را کمتر نمائي چونکه بشمارهٔ محصولات بتو ميفروشد (۱۷) پس يکديگررا فريب مدهيد و از
خداي خود بترس چونکه خداوند خداي شما مَنَم * (۱۸) لهذا قوانينِ مرا عمل نمائيد و احکامِ مرا
نگاه داشته آنهارا بجا آوريد تا در زمين به امنيّت ساکن باشيد (۱۹) و زمين بارِ خودرا خواهد داد و تا

بسیري خواهید خورد و بر آن به امنیّت ساکن خواهید شد (۲۰) و اگر بگوئید که در سالِ هفتم چه بخوریم که اینك نمیکاریم و محصولاتِ خودرا جمع نمیکنیم (۲۱) پس در سالِ ششم برکتِ خودرا بر شما امر خواهم نمود که محصولِ سه ساله خواهد داد (۲۲) و در سالِ هشتم بکارید و از محصولاتِ کُهنه تا بسالِ نُهم بخورید تا وقتي که محصولاتَش برسد از کُهنه بخورید (۲۳) امّا زمین ابداً فروخته نشود زیرا که زمین از آنِ من است چونکه شما پیشِ من غریبان و میهمانان اید (۲۴) و در تماميءِ زمینِ میراثِ خودتان فدیهء زمین‌را بدهید (۲۵) هرگاه برادرَت فقیر شده میراثِ خودرا بفروشد و اگر احدي از اقربایش بیآید بقصدِ باز خریدنَش آنگاه فروخته شدهء برادرَش‌را باز بخرد (۲۶) و اگر آنمرد کسي‌را ندارد که فدیه دهد و دستِ او بآن حدّ برسد که کفایتِ باز خریدنَش‌را یافته باشد (۲۷) آنگاه سالهاي بیعَش‌را بشمارد و هر چه زیاده باشد تسلیمِ کسي که بدستِ او فروخته شد بکند تا آنکه بمیراثِ خود باز آید (۲۸) و اگر دستِ او قابلیّتِ کفایتِ تسلیم نمودنِ باو ندارد آنگاه آنچه که فروخته بود بدستِ شخصِ خرندهءآش تا بسالِ یُوْبِلِيْ بماند و در یُوْبِلِيْ رها شود تا بایع بمیراثِ خود بر گردد * (۲۹) و اگر کسي خانهء مسکني‌را در شهرِ حصاردار بفروشد تا تمام شدنِ یك سال از فروختنَش باز تواند خرید یعني بمرورِ یك سالِ تمام باز تواند خرید (۳۰) و اگر تا کامل شدنِ یك سالِ تمام باز نخرد پس آن خانهء که در شهرِ حصاردار است ابداً براي خرندهءآش نسلاً بعدَ نسلٍ استوار است و در یُوْبِلِيْ رها نشود (۳۱) امّا خانَهاي دهاتي که از اطراف حصار ندارند مثلِ کشت‌زارهاي زمین شمرده شوند باز خریدنِ آنها جائز است و در یُوْبِلِيْ رها شوند (۳۲) لیکن بشهرهاي لِوِیانْ و خانَهاي شهرهاي مُلكِ ایشان آنهارا لِوِیانْ همیشه توانند باز خرید (۳۳) و اگر کسي از لِوِیانْ بخرد آنگاه خانهء فروخته شده و شهرِ مُلكِ ایشان در یُوْبِلِيْ رها شود زیرا که خانَهاي شهرهاي لِوِیانْ در میانِ بني اِسْرائیلْ میراثِ ایشان است (۳۴) امّا کشت‌زارهاي پیرامونِ شهرهاي ایشان فروخته نشوند زیرا که از براي ایشان مُلكِ ابدي است * (۳۵) و اگر برادرِ تو فقیر شده نزدِ تو تهي دست شود اورا دستگیري نماي اگرچه غریب و یا میهمان باشد تا آنکه با تو زندگاني نماید (۳۶) از او ربا و مرابحه مگیر و از خداي خود بترس تا برادرَت با تو زندگاني نماید (۳۷) نقدِ خودرا باو بربا مده و خوراكِ خودرا بمرابحه باو مده (۳۸) من خداوند خداي شمایَم که شمارا از زمینِ مِصْر بر آوردم تا آنکه زمینِ کِنَعَنْ‌را بشما داده خداي شما باشم * (۳۹) و اگر برادرَت نزدِ تو فقیر شده بتو فروخته شود بندهءگيءِ بندهءگان‌را باو مگذار (۴۰) با تو مثلِ مُزدور یا چون میهمان باشد و تورا تا سالِ یُوْبِلِيْ خدمت نماید (۴۱) آنگاه از نزدِ تو بیرون رود او و اولادَش بهمراهَش تا بقبیلهء خود بر گردد و هم بمُلكِ آباي خود رجعت نماید (۴۲) زیرا که بندهءگانِ منند که ایشان‌را از زمینِ مِصْر بیرون آوردم مثلِ فروشِ بندهءگان فروخته نشوند (۴۳) با وَيْ بجفا حکمراني منما و از خداي خود بترس (۴۴) بندهءگان و کنیزکاني که از آنِ تو اند از طوائفي که در اطرافِ شمایند باشند از ایشان بندهءگان و کنیزکان‌را بخرید (۴۵) و هم از پسرانِ مسافرانِ غریبي که با شمایند از

ایشان و هم قبیلههاي ایشان که با شما بوده در زمینِ شما تولید یافته اند بخرید تا براي شما مملوك باشند (۴۶) و ایشان‌را براي پسرانِ شما بعد از شما مملوك سازید تا آنکه مُلك موروثي باشند و ایشان‌را ابداً بنده سازید امّا با برادرانِ شما پسرانِ اِسْرائِیْل با یکدیگر بجفا حکمراني ننمائید * (۴۷) اگر دستِ غریب یا میهماني که با تُست پرُ باشد و برادري که با تُست مسکین شده بغریبِ مسافري که با تُست و یا بنسلِ خاندانِ آن غریب فروخته شود (۴۸) بعد از فروخته شدنَش باز پس خریدن میتوان کسي از برادرانَش اورا باز پس خرد (۴۹) اورا یا عمویَش و یا پسرِ عمویَش بخرد و یا احدي از باقي ماندگان اقربایَش از قبیله‌اَش اورا بخرد و یا اگر دستَش بمال برسد خودَش خودَش‌را بخرد (۵۰) و با خریدارَش از سالي که بوَيْ فروخته شد تا سالِ یُوبِلِيْ حساب بکند و قیمتِ فروشَش موافقِ عددِ سالها بر طبقِ ایّامِ مُزدوَري با وَيْ شمرده شود (۵۱) و اگر هنوز سالهاي بسیار باقي مانده است بر طبقِ عددِ آنها قیمتِ باز خریدنَش‌را ادا نماید (۵۲) و اگر سالهاي قلیل تا سالِ یُوبِلِيْ باقي مانده است با وَيْ حساب کرده موافقِ عددِ سالها قیمتِ باز خریدنَش‌را ادا نماید (۵۳) مثلِ مُزدوَرِ سال بسال نزدِ وَيْ باشد بر او در نظرِ تو بجفا حکمراني ننماید (۵۴) و اگر باینها باز خریده نشود پس در سالِ یُوبِلِيْ بیرون رود خودَش و هم اولادَش بهمراهَش (۵۵) زیرا که براي من بني اِسْرائِیْل بندگان اند یعني بندگانِ منند که ایشان‌را از زمینِ مصر بیرون آوردم خداوند خداي شما مَنَم *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) از براي خودتان بُتان و اصنامِ تراشیده شده مسازید و نصب شده‌ها از براي خودتان بر پا منمائید و در زمینِ خودتان تصویرهاي سنگي جهةِ سجده نمودنَش مگذارید زیرا که خداوند خداي شما مَنَم (۲) روزهاي سبتِ مرا نگاه دارید و مقامِ مقدّسِ مرا احترام نمائید خداوند مَنَم * (۳) اگر موافقِ قانونهاي من سلوك نمائید و اوامرِ مرا نگاه داشته آنهارا بجا آورید (۴) پس باران‌هاي شمارا در موسمِ آنها خواهم بارانید و زمین محصولَش‌را زیاد خواهد کرد و درختانِ صحرا میوهٔ خودرا خواهند داد (۵) و کوفتنِ خرمنِ شما تا بچیدنِ انگور خواهد رسید و چیدنِ انگور تا بوقتِ کاشتن خواهد رسید و نانِ خودرا تا بسیري خورده در مُلكِ خود بامنیّت سُکونت خواهید ورزید (۶) و صلح بزمین عطا خواهم فرمود که بي وجودِ ترساننده خواهید خوابید و سباعِ مُضرّرا از زمین معدوم میسازم و شمشیر در زمینِ شما گذر نخواهد کرد (۷) و دشمنانِ خودتان‌را تعاقب خواهید کرد که ایشان از حضورِ شما بشمشیر خواهند افتاد (۸) و از شما پنج کس صدرا تعاقب نمایند و از شما صد کس ده هزاررا خواهند دوانید که دشمنانِ شما از حضورِ شما بشمشیر خواهند افتاد (۹) و بشما توجه فرموده شمارا بارور و زیاد خواهم گردانید و عهدِ خودرا با شما استوار خواهم نمود (۱۰) و غلّهٔ پارینه‌را خواهید خورد و بجهةِ توگذاشتنِ کُهنه‌را بیرون خواهید آورد (۱۱) و مسکنِ خودرا درمیانِ شما بر پا خواهم داشت و نفسِ من از شما نفرت نخواهد ورزید (۱۲) و در

میانِ شما گردش کرده از براي شما خدا و شما از براي من قوم خواهید شد (۱۳) من خداوند خداي شمایم که شمارا از زمینِ مصْراخراج نمودم تا آنکه بندهگانِ ایشان نباشید و چوبهاي پالهنگ شمارا شکستم و شمارا راستقد گردانیدم * (۱۴) و اگر شما بمن مطیع نشده تماميء این اوامررا بجا نیاورید (۱۵) و اگر قانونهاي مرا تحقیرکرده و جانهاي شما احکامِ مرا مکره شوند تا تماميء اوامرِ مرا بجا نیاورده عهدِ مرا بشکنید (۱۶) پس من این طوررا بشما رفتارخواهم نمود که خوف و سِلّ و تبِ محرقهرا بر شما مستولي میگردانم تا چشمانرا بي نور و جانرا مغموم نمایند و بذرِ خودرا بي فایده خواهید کاشت چونکه دشمنانِ شما آنرا خواهند خورد (۱۷) و روي عتابِ خودرا بر شما خواهم گردانید که از حضورِ دشمنانِ خود منهزم خواهید شد و بُغض کنندهگانِ شما بر شما مسلّط خواهند شد و با وجودِ آنکه کسي شمارا تعاقب ننماید خواهید گریخت (۱۸) و اگر با وجودِ این همه واقعات از من نشنوید آنگاه هفت دیگر چندان بخصوصِ گناهانِ شما شمارا تعزیر خواهم نمود (۱۹) و جاهِ قوّتِ شمارا شکسته آسمانهاي شمارا مثلِ آهن و زمینِ شمارا مثلِ مسّ خواهم گردانید (۲۰) و قوّتِ شما بي فایده صرف خواهد شد زیرا که زمینِ شما محصولشرا نداده و درختانِ زمین میوهشانرا نخواهند داد (۲۱) و اگر با من بخلاف رفتار نموده وگوش دادنرا بمن ابا نمآئید آنگاه صدمهء شمارا مطابقِ گناهانِ شما هفت دیگر چندان خواهم افزود (۲۲) و سباعِ صحرارا بشما خواهم فرستاد تا شمارا بي اولاد نمایند و بهایمِ شمارا هلاك سازند و شمارا قلیل العدد نمایند و شاهراههاي شما ویران خواهند شد (۲۳) و اگر با وجودِ این صدمات از من متنبّه نشده با من بخلاف رفتار نمائید (۲۴) آنگاه من نیز بشما بخلاف رفتار خواهم نمود بلکه من شمارا بخصوصِ گناهانِ شما هفت دیگر چندان سزا خواهم داد (۲۵) و شمشیرِگیرندهء اِنتقامِ عهدِ خودرا بر شما خواهم کشید و وقتي که بشهرهاي خودتان جمع میشوید درمیانِ شما طاعونرا مياندازم و بدستِ دشمنان تسلیم میشوید (۲۶) و هنگامِ شکستنَم عصاي نانِ شمارا ده زن نانِ شمارا در یك تنور خواهند پُخت و نانِ شمارا بوزن بازخواهند داد و خورده سیرنخواهید شد * (۲۷) و اگر با وجودِ این همه بلایا بمن گوش ندهید و با من بخلاف رفتار نمائید (۲۸) من نیز بخلافِ شما بغضب رفتار خواهم نمود بلکه من بخصوصِ گناهانِ شما شمارا هفت دیگرچندان تنبیه خواهم نمود (۲۹) و گوشتِ پسرانِ خودرا خواهید خورد و هم گوشتِ دختران خودرا خواهید خورد (۳۰) و مقامهاي بلندِ شمارا معدوم خواهم ساخت و اصنامِ شمارا قطع خواهم کرد و لاشهاي شمارا بر لاشهاي بُتهاي شما خواهم افکند و جانِ من از شما نفرت خواهد ورزید (۳۱) و شهرهاي شمارا خرابه و مقامهاي مقدّسِ شمارا ویران خواهم گردانید و رایحهء خوشِ شمارا نخواهم بوئید (۳۲) و من زمینرا ویران خواهم گردانید و دشمنانِ شما که در آن ساکنند از این حال حیران خواهند شد (۳۳) و شمارا در میانِ طوائف پراکنده خواهم نمود و شمشیررا در عقبِ شما خواهم کشید و زمینِ شما خراب و شهرهاي شما ویران خواهند شد * (۳۴) آنگاه زمین از سبتهاي خود استراحت خواهد ورزید تا تماميء روزهاي ویرانیِش هنگامي که شما در ولایتِ دشمنانِ خود باشید آنگاه

زمين آرام خواهد گرفت و از سبتهاي خود استراحت خواهد ورزيد (۳۵) تماميء روزهاي ويرانيش سبت
خواهد نمود چونكه در سبتهاي شما كه در آن ساكن بوديد سبت ننموديد (۳۶) و باقي
مانده‌گانِ شمارا به دلِ ايشان در زمينِ دشمنانِ شما ضعف خواهم انداخت و آوازِ جُنبشِ برگ ايشان‌را
خواهد دوانيد و مثلِ گُريزنده‌گانِ از شمشير خواهند گريخت و بي وجودِ تعاقب كننده خواهند افتاد
(۳۷) و بي وجودِ تعاقب كننده مثلِ كساني كه از شمشير ميگُريزند بروي يكديگر خواهند غلطيد و از براي
شما با دشمنانِ شما تابِ مقاومت نخواهد ماند (۳۸) و در ميانِ قبائل هلاك خواهيد شد و زمينِ دشمنانِ
شما شمارا خواهد خورد (۳۹) و باقي مانده‌گانِ شما بسببِ گناهِ شما در زمينِ دشمنانِ شما كاهيده خواهند
شد و هم بسببِ گناهانِ پدرانِ ايشان با ايشان خواهند كاهيد (۴۰) و اگر بگناهِ خودشان و گناهِ پدرانِ
خودشان با عصياني كه با من نموده اند و نيز آنكه بخلافِ من رفتار نموده اند اعتراف نمايند (۴۱) و
هم باينكه من بايشان بخلاف رفتار نموده‌ام و ايشان‌را بزمينِ دشمنانِ ايشان آورده‌ام آنگاه اگر دلِ
نامختونِ ايشان متواضع گردد و بسزاي گناهِ خود راضي باشند (۴۲) آنگاه عهدِ خودرا با يَعْقُوبْ بياد
خواهم آورد و هم عهدِ خود با إِسْحٰقْ و نيز عهدِ خود با إِبْرَاهِيمْ بياد خواهم آورد و زمين‌را هم ياد خواهم
كرد (۴۳) يعني زميني كه از ايشان متروك شد و سبتهاي خودرا در ويرانيش بدونِ ايشان حاصل نمود و
ايشان بسزاي گناهِ خود راضي شدند بسببِ اينكه احكامِ مرا خوار شمردند و هم جانِ ايشان قانونهاي مرا
مُكرِه شدند (۴۴) و با وجودِ اين همه وقوعات من ايشان‌را هنگامِ بودنشان در زمينِ دشمنانشان مردود
نخواهم ساخت و از ايشان نفرت نخواهم ورزيد بحدّيكه ايشان‌را باتمام رسانم و عهدِ خودرا با ايشان بشكنم
چونكه خداوند خداي ايشان مَنَم (۴۵) امّا بپاسِ خواطرِ ايشان عهدِ اوّلينياني‌را كه بنابر بودنم خداي
ايشان ايشان‌را درحضورِ طوائف از زمينِ مِصْرْ بيرون آوردم بياد خواهم آورد خداوند مَنَم * (۴۶) اينانند
قانونها و احكام و شريعتهائي كه خداوند در ميانِ خودش و بني إِسْرَائِيلْ بواسطهء مُوسىٰ در كوهِ سِينَيْ
مقرّر فرمود *

(فصلِ بيست و هفتم مشتمل برسي و چهار آيه)

(۱) و خداوند بمُوسىٰ بدين مضمون فرمود (۲) كه بني إِسْرَائِيلْ‌را خطاب كرده بايشان بگو اگر كسي نذرِ
مخصوصي نمايد نفوس بحسابِ تو از آنِ خداوند باشند (۳) و حسابِ تو جهةِ ذكور از بيست سال تا شصت
سال باشد و حسابِ تو بنجاه مثقال نقره بمثقالِ مقدّس خواهد بود (۴) و اگر اناث باشد بحسابِ تو سي
مثقال خواهد بود (۵) و اگر از پنج سال تا بيست سالگي است حسابِ تو جهةِ ذكور بيست مثقال و
از براي اناث ده مثقال باشد (۶) و اگر از يك ماهه تا پنج ساله است حسابِ تو جهةِ ذكور پنج مثقال
نقره و جهةِ اناث حسابِ تو سه مثقال نقره باشد (۷) و اگر از شصت سالگي و بالاترباشد چنانچه ذكوراست
حسابِ تو پانزده مثقال و براي اناث ده مثقال باشد (۸) و اگر نظر بحسابِ تو فقير باشد در حضورِ كاهن
حاضر شود و كاهن در باره‌اش حسابي نمايد و كاهن بقدرِ آنچه كه از دستِ نذركننده برآيد حساب نمايد *

(۹) و اگر بهایم باشد که مردمان از جنسِ آنها قربانی بخداوند تقریب نمایند هرچه مردی از آن جنس
بخداوند وقف نماید مقدّس باشد (۱۰) آن‌را تبدیل ننماید و خوب‌را ببد و بدرا بخوب عوض نکند و
اگر فی‌الواقع حیوان بحیوانی عوض کرده باشد پس آن حیوان و هم عوض کرده شده مقدّس باشند (۱۱) و
اگر از هرنوعِ بهایمِ ناپاکی که از آن جنس قربانی بخداوند تقریب ننمایند باشد آن بهایم‌را درحضورِ
کاهن ایستاده گرداند (۱۲) وکاهن آن‌را چه خوب و چه بد بحساب خواهد آورد بحساب تو ای کاهن چنین
باشد (۱۳) و اگر حقیقةً آن‌را باز بخرد آنگاه بحسابِ تو یك خُمس علاوه نماید * (۱۴) و چنانچه کسی خانهٔ
خودرا تقدیس نماید تا از برای خداوند مقدّس باشد و آن‌را کاهن خواه خوب و خواه بد حساب نماید
بطوری که کاهن آن‌را بحساب بیاورد بهمان طور بماند (۱۵) و اگر تقدیس کننده میخواهد که خانهٔ خودرا
باز بخرد پس خُمسِ نقرهٔ حسابِ ترا بآن علاوه نماید و از آنِ او باشد * (۱۶) و اگر کسی قطعهٔ از زمینِ
مُلكِ خودرا بخداوند تقدیس نماید پس بحسابِ تو موافقِ بذری باشد که در آن پاشیده شود حُومر تخمِ
جوی با پنجاه مثقال نقره برابر باشد (۱۷) و اگر زمینِ خودرا از سالِ یُوبِلِیْ تقدیس نماید مطابقِ حسابِ
تو بماند (۱۸) و اگر بعد از یُوبِلِیْ زمینِ خودرا تقدیس نماید آنگاه کاهن از برایش نقدرا موافق سالهائی
که بسالِ یُوبِلِیْ باقی میمانند حساب بکند تا از حسابِ تو تخفیف یابد (۱۹) و اگر کسی که زمینی‌را
تقدیس‌را مینماید حقیقةً میخواهد که باز بخرد پس خُمسِ قیمتِ حسابِ تورا بآن علاوه نماید تا از برایش
باقی بماند (۲۰) و اگر زمینی‌را نخواهد که باز خرد و یا زمین‌را بکسِ دیگر فروخته باشد من بعد باز خریده
نشود (۲۱) و آن زمین چون در یُوبِلِیْ رها شود مثلِ زمینِ موقوفی برای خداوند مقدّس باشد و بملکیّتِ
کاهن درآید * (۲۲) و اگر کسی زمینِ تحصیلیء خودرا که از زمینِ میراثیّتش نباشد برای خداوند تقدیس
نماید (۲۳) آنگاه کاهن از برایش مبلغِ حسابِ ترا تا سالِ یُوبِلِیْ حساب خواهد کرد و در آن روز موافقِ
حسابِ تو ادا نماید تا از برای خداوند مقدّس باشد (۲۴) در سالِ یُوبِلِیْ آن زمین بکسی که از آن خریده
شده بود رجعت خواهد کرد یعنی بکسی که زمینِ موروثیء او بود (۲۵) و هر حساب تو بمثقالِ مقدّس باشد
که بیست گیْراه یك مثقال است * (۲۶) امّا اوّل‌زادهٔ بهایمی که از برای خداوند نخست زاده است آن‌را
کسی تقدیس ننماید چه گاو و چه گوسفند چونکه از آنِ خداوند است (۲۷) و اگر از بهایمِ ناپاك باشد
آنگاه بحسابِ تو باز بخرد و خُمسی بر آن علاوه نماید و اگر باز خریده نشود موافقِ حسابِ تو فروخته
شود * (۲۸) امّا هر چیزی که کسی بخداوند موقوف نماید از هر چه که دارد چه از انسان چه از بهایم و چه
از زمینِ موروثیء خود نه فروخته و نه باز خریده شود هرچیزِ موقوف کرده برای خداوند از قُدْسِ قُدُوسیّین
است (۲۹) هرچیز موقوفی که حرام از انسانیان باشد فدیه کرده نشود البتّه باید کُشته شود (۳۰) و تمامیء
عُشرهای زمین چه از تخمِ زمین چه از میوهای درختان از آنِ خداوند است برای خداوند مقدّس است
(۳۱) و اگر کسی حقیقةً میخواهد که از عُشرهای خود چیزی باز بخرد یك خُمسش‌را بآن علاوه نماید (۳۲) و
تمامیء عُشرهای گاو و یا گوسفند یعنی هر چه که از زیرِ چوبدستی میگذرد ده یکی از برای خداوند مقدّس

باشد (۳۳) و درخوبي و بديء آن تفحّص ننمايد و آنرا بدل ننمايد و اگر آنرا في الواقع بدل نمايد
پس آن و تبديل كرده شده‌اش مقدّس شده باز خريده نشود * (۳۴) اينانند اوامري كه خداوند بموسي
بخصوصِ بني اِسرائيل دركوهِ سينَي امر فرموده بود *

كتابِ چهارمِ موسى
معروف بسفرِ اعداد و مشتمل بر
سي و پنج فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پنجاه و چهار آيه)

(۱) و در روزِ اوّلِ ماهِ دويمِ سالِ دويمِ خروجِ ايشان از زمينِ مصر خداوند بموسي در بيابانِ سينَي در خيمهء
مجمع خطاب كرده فرمود (۲) كه حسابِ تماميء جماعتِ بني اِسرائيل را موافقِ قبائل و خاندانِ آباي
ايشان با تعدادِ اسمهاي همگيء ذكوران مطابقِ رؤسِ ايشان بگيريد (۳) از بيست ساله و زياده تماميء
كساني كه در اِسرائيل بجنگ بيرون ميروند تو و هارون ايشانرا مطابقِ افواجِ ايشان سان بهنيد (۴) و
از هر سبط يك نفر بهمراهِ شما باشد كه هر يكي رئيسِ خاندانِ آبايش بوده باشد * (۵) و اسمهاي مردماني
كه با شما خواهند ايستاد اينانند از رؤبن اِليصورِ پسرِ شديئور (۶) از شمعون شلوميئيلِ پسرِ صوريشدّاي
(۷) از يهوداه نحشونِ پسرِ عميناداب (۸) از يسّاكار نثنئيلِ پسرِ صوعار (۹) از زبولون اِلياب پسرِ حيلون
(۱۰) از پسرانِ يوسف از اِفريم اِليشاماعِ پسرِ عميهود از منسّه گمليئيلِ پسرِ پداهصور (۱۱) از بنيامين
اَبيدانِ پسرِ گدعوني (۱۲) از دان اَحيعزرِ پسرِ عميشدّاي (۱۳) از اَشير فَگعئيلِ پسرِ عكران (۱۴) از گاد
اِلياساف پسرِ دعوئيل (۱۵) از نفتالي اَحيرعِ پسرِ عينان (۱۶) اينانند ناموران جماعت و سرورانِ اسباطِ
آباي ايشان و رؤساي هزاره‌هاي اِسرائيل * (۱۷) و موسى و هارون اين مردماني كه اسماً مذكور شدند
گرفتند (۱۸) و تماميء جماعترا بروزِ اوّلِ ماهِ دويم جمع كردند و دفترِ تناسلهارا موافقِ قبائل و خاندانِ
آباي ايشان از بيست سال و زياده مطابقِ رؤسِ ايشان بتعدادِ اسمها بيان نمودند (۱۹) و موسى بنحوي
كه خداوند باو امر فرموده بود ايشانرا در بيابانِ سينَي سان ديد * (۲۰) پس تناسلهاي پسرانِ رؤبن
اوّل زادهء اِسرائيل موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ايشان هر ذكوري از بيست سال و زياده تماميء كساني
كه بجنگ بيرون ميرفتند به تعدادِ اسمها بر وفقِ رؤسِ ايشان اين شد (۲۱) سان ديده شده‌گانِ سبطِ
رؤبن چهل و شش هزار و پانصد نفر * (۲۲) از پسرانِ شمعون موافقِ دفترِ تناسل‌هاي قبائل و خاندانِ
آباي ايشان سان ديده‌گانِ ايشان مطابقِ رؤسِ شان هر ذكوري از بيست سال و زياده تماميء كساني كه

بجنگ بیرون میرفتند به تعدادِ اسمها (٢٣) سان دیده شده‌گانِ سبطِ شِمْعُونْ پنجاه و نه هزار و سیصد *
(٢٤) از پسرانِ گادْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ
کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٢٥) سان دیده شده‌گانِ سبطِ گادْ چهل و پنج هزار و ششصد
و پنجاه * (٢٦) از پسرانِ یِهُوداهْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و
زیاده تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٢٧) سان دیده شده‌گانِ سبطِ یِهُوداهْ هفتاد
و چهار هزار و ششصد * (٢٨) از پسرانِ یِسّاکارْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از
بیست سال و زیاده تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٢٩) سان دیده شده‌گانِ سبطِ
یِسّاکارْ پنجاه و چهار هزار و چهار صد * (٣٠) از پسرانِ زِبُولُونْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ
آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٣١) سان دیده
شده‌گانِ سبطِ زِبُولُونْ پنجاه و هفت هزار و چهار صد * (٣٢) از پسرانِ یُوسِفْ یعنی از پسرانِ اِفْرَیِمْ موافقِ
دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون
میرفتند بتعدادِ اسمها (٣٣) سان دیده شده‌گانِ سبطِ اِفْرَیِمْ چهل هزار و پانصد * (٣٤) از پسرانِ مَنَسّهْ
موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون
میرفتند بتعدادِ اسمها (٣٥) سان دیده شده‌گانِ سبطِ مَنَسّهْ سی و دو هزار و دویست * (٣٦) از پسرانِ
بِنْیامِینْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ کسانی
که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٣٧) سان دیده شده‌گانِ سبطِ بِنْیامِینْ سی و پنج هزار و چهارصد *
(٣٨) از پسرانِ دانْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ
کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٣٩) سان دیده شده‌گانِ سبطِ دانْ شصت و دو هزار و
هفتصد * (٤٠) از پسرانِ اَشِیرْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده
تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٤١) سان دیده شده‌گانِ سبطِ اَشِیرْ چهل و یک هزار
و پانصد * (٤٢) از پسرانِ نَفْتالِیْ موافقِ دفترِ تناسلهای قبائل و خاندانِ آبای ایشان از بیست سال و زیاده
تمامیِ کسانی که بجنگ بیرون میرفتند بتعدادِ اسمها (٤٣) سان دیده شده‌گانِ سبطِ نَفْتالِیْ پنجاه و سه
هزار و چهار صد بودند * (٤٤) اینانند سان دیده‌گانی که مُوسیٰ و هارُونْ با سرورانِ اِسْرائِیلْ دوازده نفر هر
یک نفر از برای خاندانِ آبایَش سان دیدند (٤٥) و تمامیِ سان دیده‌گانِ بنی اِسْرائِیلْ موافقِ خاندانِ
آبای ایشان از بیست سال و زیاده تمامیِ کسانی که در اِسْرائِیلْ بجنگ بیرون میرفتند چنین بودند
(٤٦) یعنی تمامیِ سان دیده‌گان ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند * (٤٧) امّا لِویانْ از سبطِ
آبای خودشان درمیانِ آنها سان دیده نشدند (٤٨) چونکه خداوند مُوسیٰرا چنین فرموده بود (٤٩) که
بدرستی که سانِ سبطِ لِیْوِیْرا مبین وحسابِ ایشانرا در میانِ بنی اِسْرائِیلْ مگیر (٥٠) امّا لِویانرا بر مسکنِ
شهادت با تمامیِ اسبابَش و بر هر چه که نسبت باو دارد نصب نما که ایشان مسکن و تمامیِ اسبابَشرا بر

دارند و ايشان آن‌را خدمت نمايند و در اطرافِ مسكن چادرنشين باشند (۵۱) و هنگامِ كوچانيدنِ مسكن لِوِيانْ آن‌را از هم بكشايند و هنگام برپا نمودنِ مسكن لِوِيانْ آن‌را ايستاده گردانند و غيري كه نزديكي نمايد كُشته شود (۵۲) و بني اِسْرائيلْ هركس در اُردوي خود و هركس نزدِ عَلَمِ خود موافقِ افواجِ خودشان چادرنشين باشند (۵۳) امّا لِوِيانْ باطرافِ مسكنِ شهادت چادرنشين شوند تا آنكه غضب بجماعتِ بني اِسرائيلْ صادر نگردد و لِوِيانْ نگاهبانيء مسكنِ شهادت‌را بجا بيآورند (۵۴) و بني اِسْرائيلْ موافقِ هرچه كه مُوسيٰ امر فرموده بود كردند و چنين عمل نمودند *

(فصلِ دويم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(۱) و خداوند مُوسيٰ و هارُونْ‌را خطاب كرده فرمود (۲) كه هركس از بني اِسْرائيلْ نزدِ عَلَمِ خود با نشانِ خاندانِ آباي خود خيمه زند در برابرِ خيمهء مجمع از اطرافِ خيمه زنند * (۳) و بطرفِ مشرق بجانبِ طلوعِ آفتاب اهلِ عَلَمِ اُردوي يِهُوداهْ موافقِ افواجِ ايشان خيمه زنند و سرورِ پسرانِ يِهُوداهْ نَحْشُونِ پسرِ عَمّينادابْ باشد (۴) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند (۵) و پهلوي او سبطِ يِسّاكارْ خيمه بزنند و سرورِ پسرانِ يِسّاكارْ نِتَنْئيلِ پسرِ صُوعارْ باشد (۶) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد (۷) [و پهلوي ديگرِ او] سبطِ زِبُولُونْ و سرورِ پسرانِ زِبُولُونْ اِلْيابِ پسرِ حيلُونْ باشد (۸) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند پنجاه و هفت هزار و چهار صد (۹) تماميء سان ديده‌گانِ اُردوي يِهُوداهْ موافقِ افواجِ ايشان يكصد و هشتاد و شش هزار و چهار صد نفر بودند و كوچِ ايشان نخستين باشد * (۱۰) و بطرفِ جنوب عَلَمِ اُردوي رُوبِنْ موافقِ افواجِ ايشان باشد و سرورِ پسرانِ رُوبِنْ اِليصُورِ پسرِ شِدِيئُورْ خواهد بود (۱۱) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند چهل و شش هزار و پانصد (۱۲) و پهلوي او سبطِ شِمْعُونْ خيمه بزنند و سرورِ پسرانِ شِمْعُونْ شِلُومِيئيلِ پسرِ صُوريشَدّايْ خواهد بود (۱۳) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند پنجاه و نه هزار و سيصد (۱۴) و [پهلوي ديگرِ وَيْ] سبطِ گادْ و سرورِ پسرانِ گادْ اِلْياسافِ پسرِ رِعُوئيلْ باشد (۱۵) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند چهل و پنج هزار و شش صد و پنجاه (۱۶) تماميء سان ديده‌گانِ اُردوي رُوبِنْ موافقِ افواجِ ايشان يك صد و پنجاه و يك هزار و چهار صد و پنجاه نفر بودند و كوچيدنِ ايشان نوبتِ دويم باشد * (۱۷) آنگاه خيمهء مجمع با اُردوي لِوِيانْ در ميانِ اُردوي جماعت چنانكه خيمه ميزنند چنين بكوچند هركس نزدِ عَلَمِ خود درجايش * (۱۸) و بطرفِ مغرب عَلَمِ اُردوي اِفْرَيِمْ موافقِ افواجِ ايشان باشد و سرورِ پسرانِ اِفْرَيِمْ اِلْيشاماعِ پسرِ عَمّيهُودْ خواهد بود (۱۹) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند چهل هزار و پانصد (۲۰) و پهلوي او سبطِ مَنَسّهْ باشد و سرورِ پسرانِ مَنَسّهْ گَمْليئيلِ پسرِ پِداهْصُورْ باشد (۲۱) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند سي و دو هزار و دويست (۲۲) و [پهلوي ديگرِ او] سبطِ بِنْيامينْ و سرورِ پسرانِ بِنْيامينْ اَبيدانِ پسرِ گِدْعُونيي خواهد بود (۲۳) و فوجِ وَيْ كه سان ديده شدند سي و پنج هزار و چهارصد (۲۴) تماميء سان ديده‌گانِ اُردوي اِفْرَيِمْ

موافقِ افواجِ ایشان یك صد و هشت هزار و صد نفر و کوچیدنِ ایشان نوبتِ سیّم باشد * (۲۵) و بطرفِ شمال علَمِ اُردوي داٰنْ موافقِ افواجِ ایشان باشد و سرورِ پسرانِ داٰنْ اَخِیعَزِرِ پسرِ عَمِّیشَدّاٰيْ خواهد بود (۲۶) و فوجِ وَيْ که سان دیده شدند شصت و دو هزار و هفت صد (۲۷) و پهلوي او سبطِ اَشِیرْ خیمه بزنند و سرورِ پسرانِ اَشِیرْ پَگْعِیْئیلِ پسرِ عُکْرانْ خواهد بود (۲۸) و فوجِ وَيْ که سان دیده شدند چهل و یك هزار و پانصد (۲۹) و [پهلوي دیگرِ وَيْ] سبطِ نَفْتاٰلِيْ و سرورِ پسرانِ نَفْتاٰلِيْ اَخِیْرَعِ پسرِ عِیْنانْ باشد (۳۰) و فوجِ وَيْ که سان دیده شدند پنجاه و سه هزار و چهار صد (۳۱) تماميء سان دیده‌گانِ اُردوي داٰنْ یك صد و پنجاه و هفت هزار و شش صد نفر بودند کوچیدنِ ایشان موافقِ عَلَمْهاي ایشان در آخر باشد * (۳۲) سان دیده‌گانِ بني اِسراٰئِیْلْ موافقِ خاندانِ آباي ایشان اینانند تماميء سان دیده‌گانِ در اُردو موافقِ افواجِ ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نر بودند (۳۳) امّا لِوِیانْ در میانِ بني اِسْراٰئِیْلْ سان دیده نشدند چنانکه خداوند بمُوسیٰ امر فرموده بود (۳۴) و بني اِسْراٰئِیْلْ موافقِ هر چه که خداوند بمُوسیٰ امر فرموده بود رفتار نمودند بدین منوال نزدِ عَلَمْهاي خودشان خیمه زدند و هر کس موافقِ قبائلِ خود و خاندانِ آبایش بهمان منوال کوچ نمودند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) تناسُلِ هارُونْ و مُوسیٰ اینست در روزي که خداوند بمُوسیٰ در کوهِ سِیْنَيْ متکلّم شد (۲) و اساميء پسرانِ هارُونْ اینانند اوّل زاده ناٰداٰبْ پس اَبِیهُوءْ و اِلْعاٰزاٰرْ و اِیْثاٰمَرْ (۳) اینانند اساميء کاهنانِ مسح کرده شده از پسرانِ هارُونْ که ایشان‌را جهةِ کهانت تخصیص نمود (۴) امّا ناٰداٰبْ و اَبِیهُوءْ در حضورِ خداوند مردند هنگامي که در بیابانِ سِیْنَيْ آتشِ بیگانه‌را در حضورِ خداوند تقریب نمودند و ایشان‌را پسران نبود و اِلْعاٰزاٰرْ و اِیْثاٰمَرْ در نظرِ پدرِ ایشان هارُونْ کهانت مینمودند * (۵) و خداوند بمُوسیٰ بدین مضمون فرمود (۶) که سبطِ لِیْوِي‌را نزدیك آورده ایشان‌را در حضورِ هارُونِ کاهن ایستاده گردان تا آنکه وَيْ‌را خدمت نمایند (۷) و نگاهبانيء وَيْ و نگاهبانيء تماميء جماعت‌را در برابرِ خیمهء مجمع نموده خدمتِ مسکن بجا آورند (۸) و تماميء اسبابِ خیمهء مجمع‌را نگاه‌دارند و نگاهبانيء بني اِسْراٰئِیْلْ‌را [بانجام رسانند] تا آنکه خدمتِ مسکن‌را بجا آورند (۹) و لِوِیانْ‌را بهارُونْ و پسرانش بده که ایشان از میانِ بني اِسْراٰئِیْلْ بِاٰلْکُلّ بوَيْ داده شده اند (۱۰) و هارُونْ و پسرانش‌را تعیین نما تا آنکه بلَوازمِ کهانتِ خود توجّه نمایند و هر غریبه‌ء که نزدیك آید کُشته شود * (۱۱) و خداوند مُوسیٰ‌را مخاطب ساخته گفت (۱۲) که اینك من لِوِیانْ‌را از میانِ بني اِسْراٰئِیْلْ بعوضِ هر نخست زاده‌ء کشاینده‌ء رَحِمْ در میانِ بني اِسْراٰئِیْلْ گرفته ام پس لِوِیانْ از آنِ من باشند (۱۳) زیرا که تماميء نخست زاده‌گان از آنِ منند چه در روزي که جمیع نخست زاده‌گان در زمینِ مِصْرْرا زدم تماميء اوّل زاده‌گان در اِسْراٰئِیْلْ‌را از براي خود تقدیس کردم خواه از انسان و خواه از بهایم تا از آنِ من باشند خداوند مَنَم * (۱۴) و خداوند مُوسیٰ‌را در بیابانِ سِیْنَيْ خطاب کرده

گفت (۱۵) که بني لیوي را موافقِ خاندانِ آبا و قبائلِ ایشان بشمار هر ذکوریرا از یك ماهه و زیاده از
ایشان بشمار (۱۶) و موسی مطابقِ فرمانِ خداوند ایشان را شمرد بطوریکه مأمور شد (۱۷) و پسرانِ
لیوي موافقِ اسامیء خودشان اینان اند گرشون و قهاث و مراري (۱۸) و اسامیء پسرانِ گرشون موافقِ
قبائلِ ایشان اینانند لبني و شمعي (۱۹) و پسرانِ قهاث موافقِ قبائلِ ایشان عمرام و یصهار و حبرون و
عزي ئیل (۲۰) و پسرانِ مراري موافقِ قبائلِ ایشان محلي و موشي قبائلِ لویان موافقِ خاندانِ آباي ایشان
اینانند * (۲۱) از گرشون قبیلهء لبني و قبیلهء شمعي اینانند قبائلِ بني گرشون (۲۲) و شمرده شدهگانِ ایشان
بتعدادِ هر ذکور از یك ماهه و زیاده سمرده شدهگانِ ایشان هفت هزار و پانصد نفر (۲۳) بطرفِ غربي بعقبِ
مسکن قبائلِ بني گرشون خیمه بزنند (۲۴) و سرورِ خاندانِ پدرِ گرشونیان الیاساف پسرِ لائیل باشد
(۲۵) نگاهبانیء پسرانِ گرشون در خیمهء مجمع مسکن و چادر و روپوشِ آن و پردهء درِ خیمهء مجمع باشد
(۲۶) وهم تجیرهاي صحن و پردهء درِ صحن که برابرِ مسکن و برابرِ مذبح از اطراف است با طنابهایش بجهةِ
انواعِ خدمتِ آن * (۲۷) و از قهاث قبیلهء بني عمرام و قبیلهء بني یصهار و قبیلهء بني حبرون و قبیلهء بني
عزي ئیل اینانند قبائلِ قهاثیان (۲۸) در تعدادِ تمامیء ذکوران از یك ماهه و زیاده هشت هزار و شش صد
نفر بودند که نگاهبانیء خدمتِ مقدّس را نمودند (۲۹) قبائلِ پسرانِ قهاث بپهلوي مسکن بطرفِ جنوب
خیمه بزنند (۳۰) و سرورِ خاندانِ پدر قبائلِ قهاثیان الیصافان پسرِ عزي ئیل بوده باشد * (۳۱) و نگاهبانیء
ایشان صندوق و خوان و شمعدان و مذبحها و اسبابِ مقامِ مقدّس که با آنها خدمت کرده میشود و پرده
و انواعِ خدمتش باشد (۳۲) و سرورِ سرورانِ لویان العازار پسرِ هارونِ کاهن باشد که ناظرِ نگاهبانانِ خدمتِ
مقامِ مقدّس اوست * (۳۳) از مراري قبیلهء بني محلي و قبیلهء موشي اینانند قبیلهء مراریان (۳۴) و
شمرده شدهگانِ ایشان بتعدادِ هر ذکور از یك ماهه و زیاده شش هزار و دویست نفر بودند (۳۵) و سرورِ
خاندانِ پدرِ قبیلهء مراري صوري ئیل پسرِ ابیحایل بود ایشان بپهلوي مسکن بطرفِ شمال خیمه بزنند (۳۶) و
منصبِ نگاهبانیء پسرانِ مراري تختههاي مسکن و پشتبندهایش و ستونهایش و پایههایش و تمامیء
اسبابش وهم انواعِ خدمتش باشد (۳۷) و هم ستونهاي صحن از اطراف و پایههاي آنها و میخهاي آنها و هم
ریسمانهاي آنها * (۳۸) امّا موسی و هارون و پسرانش که نظارةِ خدمتِ مقامِ مقدّس براي بني اسرائیل
میکنند در برابرِ مسکن بطرفِ مشرق در پیشِ چادرِ جماعت بسمتِ طلوعِ آفتاب خیمه بزنند و هر بیگانهء
که نزدیکي نماید کشته شود (۳۹) تمامیء شمرده شدهگانِ لویان که ایشان را موافقِ قبائلِ ایشان
موسی و هارون بفرمانِ خداوند شمردند همهگیء ذکوران از یك ماهه و زیاده بیست و دو هزار بودند *
(۴۰) و خداوند بموسی فرمود که تمامیء اوّل زادهگانِ نرینهء بني اسرائیل را از یك ماهه و زیاده بشمار و
تعدادِ اسمهاي ایشان را بگیر (۴۱) و لویان را بجهةِ من که خداوندم بعوضِ تمامیء اوّل زادگانِ بني
اسرائیل و نیز بهایمِ لویان را عوضِ تمامیء نخست زادهگانِ بهایمِ بني اسرائیل بگیر (۴۲) پس موسی بنهجي
که خداوند وي را فرمود تمامیء اوّل زادهگانِ بني اسرائیل را شمرد (۴۳) و تمامیء اوّل زادگانِ نرینه از یك

ماهه و زیاده موافقِ شمرده شدهگانِ ایشان بتعدادِ اسمها بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند * (۴۴) و خداوند بموسی خطاب کرده فرمود (۴۵) که لِویانرا در عوضِ تمامیء اوّل زادهگانِ بني إسرائيل و هم بهایمِ لِویانرا در عوضِ بهایمِ ایشان بگیر تا آنکه لِویان از آنِ من باشند خداوند منم (۴۶) و بجهةِ آن دویست و هفتاد و سه نفرِ خریده شدني از اوّل زادهگانِ بني إسرائيل كه بر عددِ لِویان زیاده اند (۴۷) براي هر يك سري پنج مثقال بگیر بمثقالِ مقدّس بگیر كه يك مثقال بيست گيراه است (۴۸) و نقدِ باز خریدهگاني كه از ایشان زیاده اند بهارون و پسرانَش بده (۴۹) پس موسی نقدِ فدیهء كساني كه از باز خریدهگانِ لِویان زیاد آمدند گرفت (۵۰) آن نقدرا از اوّل زادهگانِ بني إسرائيل مبلغِ يك هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال بمثقالِ مقدّس گرفت (۵۱) و موسی نقدِ آن فدیه شدهگانرا بفرمانِ خداوند بهارون و پسرانَش داد بنهجي كه خداوند موسیرا امر فرموده بود *

(فصلِ چهارم مشتمل بر چهل و نه آیه)

(۱) و خداوند موسی و هارونرا خطاب كرده گفت (۲) كه حسابِ بني قهاترا موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان از میانِ پسرانِ لیوي بگیر (۳) از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله تمامیء كساني كه بفوج داخل شوند تا آنكه خدمتِ خیمهء مجمعرا بجا بیاورند * (۴) خدمتِ بني قهات در خیمهء مجمع اینست كه بكارِ قُدسِ قُدسیّین باشند (۵) هنگامِ كوچیدنِ اُردو هارون و پسرانَش بیایند و پوششِ حجابرا پائین آورده صندوقِ شهادترا بآن بپوشانند (۶) و بر آن پوششِ پوستِ سگِ آبي بگذارند و جامهء تمام لاجوردي بالاي آن پهن نموده چوبدستهایَشرا بگذرانند (۷) و بر خوانِ نانِ تقدّمه جامهء لاجوردي بگسترانند و بر آن لنگریها و كفگیرها و جامها و ابریقهاي ریختني و نانِ دائمي گذاشته شود (۸) و بالاي آنها جامهء قرمزي بگسترانند و هم آنرا بپوششِ پوستِ سگِ آبي بپوشانند و چوبدستهایَشرا بگذرانند (۹) و جامهء لاجورديرا گرفته شمعدانِ روشنائي و قندیلهایَش و گُلگیرهایَش و ظروفَش و تمامیء اوانيء روغنَش كه با آنها به آن خدمت مینمایند بپوشانند (۱۰) و آن شمعدانرا بتمامیء آلاتَش در پوششِ پوستِ سگِ آبي بگذارند و بالاي چوبدست بنهند (۱۱) و بر مذبحِ زرّین جامهء لاجوردي بگسترانند و آنرا بپوششِ پوستِ سگِ آبي پوشانیده چوبدستَشرا بگذرانند (۱۲) و تمامیء اسبابِ خدمترا كه با آنها در مقامِ مقدّس خدمت مینمایند بگیرند و بجامهء لاجوردي بگذارند و بپوششِ پوستِ سگِ آبي پوشانیده بر چوبدست بنهند (۱۳) و مذبحرا از خاكستر خالي كرده جامهء ارغواني بر آن بگسترانند (۱۴) و بر روي آن تمامیء اسبابَشرا كه با آنها خدمت میكنند یعني بخوردانها و چنگالها و بیلها و لگنها و تمامیء آلاتِ مذبحرا بنهند و بر آن پوششِ پوستِ سگِ آبي گسترانیده چوبدستهایَشرا بگذرانند (۱۵) و وقتي كه هارون و پسرانَش از پوشانیدنِ مقامِ مقدّس و تمامیء اسبابِ مقدّس هنگامِ كوچ كردنِ اُردو با تمام رسانیده باشند بعد از آن بني قهات جهةِ بر داشتنَش حاضر شوند امّا هیچ چیزِ مقدّسرا لمس ننمایند مبادا كه بمیرند

اینست کار و بارِ بني قِهاثْ در خیمهٔ مجمع * (۱۶) و تحویلیِ اِلْعَازارِ پسرِ هارُونِ کاهن روغن جهةِ روشنائي و بخورِ خوشبوي و هديهٔ آرديِ دائمي و روغنِ مسح شدَني و کارفرمائيِ همهٔگيِ مسکن و هرچه در آن است باشند چه در مقامِ مقدّس و چه در اسبابَش (۱۷) و خداوند بمُوسي و هارُون خطاب کرده گفت (۱۸) که سبطِ قبیلهٔ قهاثرا از میانِ لویانْ منقطع مکنید (۱۹) بلکه با ایشان چنین رفتار نمائید تا آنکه زنده مانده هنگامي که بقُدسِ قُدسیِّین نزدیك آیند نمیرند [یعني] هارُون و پسرانَش داخل شوند و هر يك از ایشان‌را بکار و بارِ خود وا دارند (۲۰) امّا بقصدِ نگریستن وقتِ پوشیدنِ چیزهاي مقدّس داخل نشوند مبادا که بمیرند * (۲۱) و خداوند بمُوسي خطاب فرموده گفت (۲۲) که حسابِ پسرانِ گرْشُونْ‌را نیز موافقِ خاندانِ آبا و قبیلَهاي ایشان بگیر (۲۳) از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله تمامیِ داخل شوندهٔگانِ بکارِ فوج جهةِ خدمت نمودن در خیمهٔ مجمع بشمار (۲۴) خدمتِ قبیلَهاي بني گرشون و کار و بارِ ایشان اینست (۲۵) که پردَهاي مسکن و خیمهٔ مجمع با پوششِ آن و پوششِ پوستِ سگِ آبي که بر آن از بالا است و هم پردهٔ دَرِ خیمهٔ مجمع‌را بردارند (۲۶) و هم تجیرهاي صحن و پردهٔ دَرِ دروازهٔ صحن که در برابرِ مسکن و مذبح از اطراف است و ریسمانهاي آنها و تمامیِ آلاتِ خدمتِ آنها و هرچه از براي آنها معمول است بدین منوال خدمت نمایند (۲۷) و تمامیِ خدمتِ پسرانِ گرشون در همهٔ بار و تمامیِ کارِ ایشان بفرمانِ هارُون و پسرانَش کرده شود و شما خدمتِ هر باري‌را براي ایشان تعیین نمائید (۲۸) خدمتِ خیمهٔ مجمع در قبیلَهاي بني گرشون اینست و محکومِ حُکم بودنِ ایشان در دستِ اِیْثامَرِ پسرِ هارُونِ کاهن باشد * (۲۹) پسرانِ مِراريْ‌را موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان بشمار (۳۰) ایشان‌را از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله بشمار هر کسي که بکارِ فوج جهةِ خدمت نمودن در خیمهٔ مجمع داخل شود (۳۱) بارِ حَمليِ ایشان در تمامیِ خدمتِ ایشان در خیمهٔ مجمع تختَهايِ مسکن و پُشت بندهایَش و ستونهایَش و پایهٔهایَش است (۳۲) و هم ستونهاي صحن از اطراف و پایهٔهاي آنها و میخهاي آنها و ریسمانهاي آنها با تمامیِ آلاتِ آنها و هر خدمتِ آنها پس آلاتِ بارِ حَمليِ ایشان‌را باسمها بشمارید (۳۳) خدمتِ قبیلَهاي بني مِراريْ در تمامیِ خدمتِ ایشان در خیمهٔ مجمع زیر دستِ اِیْثامَرِ پسرِ هارُونِ کاهن اینست * (۳۴) و مُوسي و هارُون و سرورانِ جماعت پسرانِ قِهاثْ‌را موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان شمردند (۳۵) از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله هر کسي که بفوج جهةِ خدمت نمودن در خیمهٔ مجمع داخل میشد (۳۶) و شمردهٔ شدهٔگانِ ایشان موافقِ قبائلِ ایشان دو هزار و هفت صد و پنجاه نفر بودند (۳۷) اینانند شمردهٔ شدهٔگانِ قبائلِ قِهاثیانْ که تمامیِ ایشان در خیمهٔ مجمع خدمت میکردند [یعني] کساني که مُوسي و هارُون از فرمانِ خداوند بدستِ مُوسي شمردند * (۳۸) و شمردهٔ شدهٔگانِ بني گرشون موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان (۳۹) از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله هر کسي که بفوج بجهةِ خدمت در خیمهٔ مجمع داخل میشد (۴۰) یعني شمردهٔ شدهٔگانِ ایشان موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان دو هزار و شش صد و سي نفر بودند (۴۱) شمردهٔ شدهٔگانِ قبائلِ بني گرشون هر کسي که در خیمهٔ مجمع خدمت میکرد

اینانند یعني کساني که مُوسىٰ و هارُون بفرمانِ خداوند شمردند * (۴۲) و شمرده شدهگانِ قبائلِ پسرانِ مِرارِي موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان (۴۳) از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله هر کسي که بفوج جهةِ خدمت در خیمهٔ مجمع داخل میشد (۴۴) یعني شمرده شدهگانِ ایشان موافقِ قبائلِ ایشان سه هزار و دویست نفر بودند (۴۵) شمرده شدهگانِ قبائلِ بني مِرارِي که ایشانرا مُوسىٰ و هارُون بفرمانِ خداوند بواسطهٔ مُوسىٰ شمردند اینانند * (۴۶) تمامیءِ شمرده شدهگان از لِویان که مُوسىٰ و هارُون و سرورانِ إِسْرائِیْل ایشانرا موافقِ قبائل و خاندانِ آباي ایشان شمردند (۴۷) از سي ساله و زیاده تا پنجاه ساله هر کسي که جهةِ خدمت نمودن و جهةِ بردنِ بار در خیمهٔ مجمع داخل میشد (۴۸) یعني شمرده شدهگانِ ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند (۴۹) ایشان از فرمانِ خداوند بواسطهٔ مُوسىٰ هر یك موافقِ خدمتش و بارش شمرده شدند و خداوند بمُوسىٰ چنانکه امر فرموده بود ایشان چنین شمرده شدند *

(فصلِ پنجم مشتمل برسي و یك آیه)

(۱) و خداوند مُوسىٰرا خطاب کرد وگفت (۲) که بني إِسْرائِیْلرا امر فرما که هر مبروص و هر علیلِ جَریان و هر کسي که از مَیِّتَه ناپاك باشد از اُردو اخراج نمایند (۳) چه مرد و چه زن بیرون نمائید ایشانرا بخارج از اُردو بیرون نمائید تا آنکه اُردوهاي خودرا که من در میانِ آنها ساکنم ملوّث نسازند (۴) و بني إِسْرائِیْل چنین عمل نمودند و آن کسانرا بخارجِ اُردو راندند بنهجي که خداوند مُوسىٰرا فرموده بود بني إِسْرائِیْل بدان نهج عمل کردند * (۵) و خداوند بمُوسىٰ خطاب کرده گفت (۶) که با بني إِسْرائِیْل بگو که اگر مرد و یا زني یکي از تمامیءِ گناهانِ انسانيرا مرتکب شده بخداوند عصیان نمایند در حالتِ مقصّر بودنش (۷) آنگاه گناهي که ورزیده است اعتراف نماید و جریمهرا با سرمایهاَش پس دهد و یك خُمسي بآن اضافه نموده بکسي که باو جُرم نموده است باز دهد (۸) و اگر آن کس خویشاوندي ندارد که جریمهرا باو باز دهد پس باید مکافاتِ گناهي بخداوند یعني بکاهن پس داده شود علاوهٔ قوچِ کفّارهٔ که در حقِّ وَيْ کفّاره داده میشود * (۹) و هر هدیّهٔ برداشتني از چیزهاي مقدّسِ بني إِسْرائِیْل که پیشِ کاهن میرسانند از آنِ وَيْ باشد (۱۰) پس چیزهاي مقدّسيءِ هر کس از آنِ وَيْ باشد آنچه که هر کس بکاهن برساند از آنِ وَيْ باشد * (۱۱) و خداوند بمُوسىٰ خطاب کرده گفت (۱۲) که با بني إِسْرائِیْل متکلّم شده بایشان بگو که اگر زنِ کسي از راه بیرون رفته باو خیانت روا دارد (۱۳) و مردِ غیري با او خوابیده جماع نماید و این حال از شوهرش پوشیده و مستور باشد و با وجودِ ملوّث شدنش شاهد نباشد و در عینِ فعل گرفتار نشود (۱۴) و خیالِ غیرتانگیز باو استیلا یافته بزنش غیور شود در حالتي که زن ملوّث شده است و یا خیالِ غیرتانگیز بر او استیلا یافته بزنش غیور شود در حالتي که زن ملوّث نشده است (۱۵) پس آن مرد زنِ خودرا بکاهن احضار نماید و از جهةِ وَيْ هدیّهاَشرا یعني ده یك ایفاي آردِ جو برساند و روغن بر آن نریزد و کُندر بر آن نگذارد زیرا که هدیّهٔ غیرتي است بلکه هدیّهٔ یادگاري

است که گناه‌را بیاد مي آورد * (۱۶) و کاهن اورا نزدیك آورده در حضورِ خداوند ایستاده گرداند (۱۷) و کاهن آبِ مقدّس‌را در ظرفِ سفالین بگیرد و هم قدري از غباري که بر زمینِ مسکن باشد کاهن بگیرد و بر آب بپاشد (۱۸) وکاهن آن زن‌را در حضورِ خداوند ایستاده گرداند و سَرِ زن‌را برهنه کرده هدیّهء تَذْکِرَه‌را یعني هدیّهء غیرتي‌را بدستِ وَيْ بسپارد و آبِ تلخِ مقرونِ بلعنت در دستِ کاهن باشد (۱۹) و کاهن سوگند بزن داده بوَيْ بگوید که اگر غیري با تو نخوابیده است و اگر جهةِ ناپاکي بعوضِ شوهرَت از راه بیرون نرفتي از اثرِ این آبِ تلخِ مقرونِ بلعنت فارغ شوي (۲۰) امّا اگر بعوضِ شوهرَت بدیگري انحراف ورزیده ناپاك شده و بغیر از شوهرَت کسِ دیگر با تو خوابیده است (۲۱) پس کاهن سوگندِ مقرونِ بلعنت بآن زن بدهد وکاهن بزن بگوید که خداوند ترا مَوْرِدِ لعن و سوگند در میانِ قومَت یکند بنوعي که خداوند رَحِم ترا متعفّن و شکم ترا منتفخ سازد (۲۲) و این آبِ مقرونِ بلعنت در رودَهاي تو رفته شکمَت‌را منتفخ و رَحِمَت‌را متعفّن سازد و آن زن آمین آمین بگوید (۲۳) وکاهن آن لعنتهارا بکتابي بنویسد و آنهارا بآبِ تلخ محو سازد (۲۴) پس آن آبِ تلخِ مقرونِ بلعنت‌را بزن بنوشاند که آن آبِ تلخِ مقرونِ بلعنت در بطنِ او فرو رفته تلخ خواهد گردید * (۲۵) و کاهن هدیّهء غیرتي‌را از دستِ آن زن بگیرد و آن هدیّه‌را در حضورِ خداوند بجنباند و آن‌را بر مذبح تقریب نماید (۲۶) وکاهن قدري از آن هدیّه گرفته براي یادگاريِء آن بر مذبح بسوزاند و بعد از آن آب‌را بزن بنوشاند * (۲۷) و بعد از آنکه آن آب‌را باو نوشانید واقع میشود که اگر ناپاك شده بشوهرَش خیانت ورزیده است آن آبِ مقرونِ بلعنت در شکمَش داخل شده تلخ خواهد گردید و شکمَش منتفخ شده و رَحِمَش متعفّن گردیده آن زن در میانِ قومِ خود مَوْرِدِ لعن باشد (۲۸) و اگر آن زن ملّوث نبوده طاهره باشد از اثرَش فارغ شده اولادرا خواهد زائید * (۲۹) آیینِ غیرتي هنگامي که زني عوضِ شوهرِ خود بدیگري از راه بیرون رفته ملّوث گردد این است (۳۰) ویا هنگامي که خیالِ غیرت انگیز بر مرد ستیلا یافته با زنَش غیُور باشد و زنِ خودرا بحضورِ خداوند ایستاده گرداند و کاهن تماميِء این شریعت‌را باو اِجْرا داشته است (۳۱) آنگاه آن مرد ازگناه مبرّا شود و آن زن عقوبتِ گناهِ خودرا بکشد *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و خداوند بمُوسیٰ خطاب کرده گفت (۲) که با بني اِسْرائیْل متکلّم شده بایشان بگو که اگر مرد و یا زني نذرِ پرهیزگاري کرده خودرا پارسا سازد تا آنکه براي خداوند پارسا باشد (۳) از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکهء شراب و سرکهء سائرِ مسکرات‌را ننوشد و هر خوش آبِ انگور ننوشد و خودِ انگوررا چه تر و چه خشك نخورد (۴) تماميِء ایّامِ پرهیزگاريِء خود از هرچیزي که از تاكِ انگور ساخته شود از هسته تا بپوست چیزي نخورد (۵) و تماميِء ایّامِ نذرِ پرهیزگاریَش اُستره بر سَرَش بر نیآید تا تمام شدنِ روزهائي که خودرا بجهةِ خداوند پارسا کرده مقدّس باشد و جُعدِ موي سَرَش‌را بلند دارد (۶) تماميِء روزهائي که خویشتن‌را براي خداوند پارسا سازد بجسدِ میّت نزدیك نشود (۷) از براي پدر و یا مادرِ خود و یا برادر و یا

خواهرِ خود وقتي كه بميرند خودرا ناپاك نسازد زيرا كه نذرِ پرهيزگاريِ خدايش برسرِ او هويدا است
(۸) تماميِ روزهاي پرهيزگاريش براي خداوند مقدّس است (۹) و اگر كسي بناگهاني دفعةً نزدِ وي بميرد
كه سرِ پرهيزگاريِ خودرا ناپاك سازد آنگاه سرِ خودرا در روزِ تطهيرش بتراشد آن‌را بروزِ هفتم بتراشد (۱۰) و
در روزِ هشتم دو قمري و يا دو كبوتربچه‌را نزدِ كاهن بدرِ خيمهٔ مجمع بياورد (۱۱) و كاهن يكي‌را بجهةِ قربانيِ
رفعِ گناه و ديگري‌را بجهةِ قربانيِ سوختني تقريب نمايد و از برايش كفّاره نمايد چونكه بسببِ ميّت منسوبِ
بگناه شد و هم سرِ اورا در آن روز تقديس نمايد (۱۲) و روزهاي پرهيزگاريِ خود براي خداوند تقديس
نموده برّهٔ يك‌ساله از راهِ قربانيِ تقصيري برساند امّا روزهاي گذشته در حساب نمي آيد چونكه پرهيزگاريش
ملوّث شد * (۱۳) و قانونِ حصور در روزِ تمام شدنِ ايّامِ پرهيزگاريِ او اينست كه بدرِ خيمهٔ مجمع آورده
شود (۱۴) و قربانيِ خودرا بخداوند تقريب نمايد يعني يك برّهٔ نرِ يك‌سالهٔ بي عيبي جهةِ قربانيِ
سوختني و يك برّهٔ مادهٔ يك سالهٔ بي عيبي جهةِ قربانيِ رفعِ گناه و هم يك قوچِ بي عيبي جهةِ
قربانيِ سلامتي (۱۵) و هم يك سبدِ نانهاي فطيري يعني گِردهائي از آردِ رقيقِ آميخته شدهٔ بروغن و كليچه‌هاي
فطيرِ ماليده شدهٔ بروغن و هديّهٔ آرديِ آنها و هديّهٔ ريختنيِ آنها (۱۶) و كاهن آنهارا در حضورِ خداوند
تقريب نمايد و قربانيِ رفعِ گناهي و قربانيِ سوختنيِ اورا بگذراند (۱۷) و هم قوچي جهةِ قربانيِ سلامتي
براي خداوند با آن سبدِ نانهاي فطيري تقريب نمايد و همچنين كاهن هديّهٔ آردي و هديّهٔ ريختنيِ اورا
تقريب نمايد (۱۸) و آن حصورْ سرِ پرهيزگاريِ خودرا بنزدِ درِ خيمهٔ مجمع بتراشد و موي سرِ پرهيزگاريِ
خودرا گرفته آن‌را در آتشي كه زيرِ قربانيِ سلامتي است بيندازد (۱۹) و كاهن دوشِ پخته شدهٔ قوچ و يك
گِردهٔ نانِ فطيري از سبد و يك كليچهٔ فطيري‌را گرفته آنهارا بر دستِ حصور بعد از تراشيدنِ موي سرِ
پرهيزگاريش بگذارد (۲۰) و كاهن آنهارا از راهِ قربانيِ جنبانيدني در حضورِ خداوند بجنباند اين قدر براي
كاهن مقدّس است با سينهٔ جنبانيدني و دوشِ برداشتني و بعد از آن حصوررا شراب خوردن جائز است
(۲۱) قانونِ حصوري كه نذر كرده است و قانون قربانيِ او براي خداوند بحسبِ نذرش اينست علاوهٔ آنچه
كه دستش برسد موافقِ نذري كه كرده است چنين بجا آورد نظر برسم پرهيزگاريش * (۲۲) و خداوند
موسي‌را مخاطب ساخته فرمود (۲۳) كه با هارون و پسرانش متكلّم شده بگو كه بني اِسرائيل‌را چنين دعاي
خير نموده بايشان بگوئيد * (۲۴) كه خداوند ترا بركت بدهد و ترا محفوظ دارد * (۲۵) خداوند [نورِ] روي
خودرا بر تو افروزد و رحمت بر تو نمايد * (۲۶) و خداوند روي خودرا بر تو متوجّه سازد و سلامتي بر تو
نازل گرداند * (۲۷) و اسمِ مرا بر بني اِسرائيل بگذارند كه من ايشان‌را بركت خواهم داد *

(فصلِ هفتم مشتمل برهشتاد و نه آيه)

(۱) و واقع شد در روزي كه موسي بر پا نمودنِ مسكن و مسح كردن و تقديس نمودنِ آن و تماميِ
اسبابش‌را بانجام رسانيده بود هم مذبح و تماميِ آلاتش‌را مسح كرده تقديس نمود (۲) كه سرورانِ اِسرائيل

از رؤساي خاندانِ آباي ايشان كه سرورانِ اسباط و نصب شده‌گان بر شمرده‌گان بودند هديّه‌ها‌را تقريب
نمودند (٣) و هديّه‌هاي خودرا بحضورِ خداوند آوردند يعني شش عرّادهٔ پرده‌دار و دوازده گاو يك عرّادهٔ
بجهةِ دو سرور و گاوي بجهةِ هر يك و آنهارا پيشِ مسكن آوردند (٤) و خداوند بموسيٰ خطاب كرده گفت
(٥) كه از ايشان بگير تا آنكه براي بجا آوردنِ كارِ خيمهٔ مجمع حاضر باشند و آنهارا به لِوِيانْ تسليم نما
بهر كسي باندازهٔ كارَش (٦) و موسيٰ عرّاده‌ها و گاوهارا گرفته آنهارا به لِوِيانْ تسليم نمود (٧) دو عرّاده و
چهار گاورا بني گِرشونْ باندازهٔ كارِ ايشان تسليم نمود (٨) و چهار عرّاده و هشت گاورا بني مِراريْ باندازهٔ
كارِ ايشان بزيرِ دستِ اِيثامَرِ پسرِ هارونِ كاهن تسليم نمود (٩) امّا به پسرانِ قِهاتْ هيچ نداد چونكه
خدمتِ مقامِ مقدّس متعلّق بايشان بود ومي بايست كه بر دوش بردارند * (١٠) و سروران جهةِ تبرّكيء
مذبح در روزِ مسحِ شدنَش هديّه‌هارا گذرانيدند يعني سروران هديّهٔ خودرا در پيشِ مذبح تقريب نمودند
(١١) و خداوند بموسيٰ فرمود كه سروران هر يك در روزَش هديّهٔ خودرا براي تبرّكيءِ مذبح بگذرانند *
(١٢) و كسي كه روزِ اوّل هديّهٔ خودرا گذرانيد نَحشونِ پسرِ عَمّيناداب از سبطِ يهوداه بود (١٣) و هديّهٔ او
يك لگن از نقره كه وزنَش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هردوي
آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هديّهٔ آردي (١٤) و يك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور
(١٥) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهٔ نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (١٦) و يك بُزِ تكه جهةِ
قربانيءِ رفعِ گناهي (١٧) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهٔ نَرِ يك ساله
هديّهٔ نَحشونِ پسرِ عَمّيناداب اين بود * (١٨) و در روزِ دويم نِثَنئيلِ پسرِ صوعارِ سرورِ يسّاكار (١٩) هديّهٔ
خودرا گذرانيد يعني يك لگن از نقره كه وزنَش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد مثقالي بمثقالِ
مقدّس هردوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هديّهٔ آردي (٢٠) و يك قاشقِ ده مثقالي از طلا
پُر از بخور (٢١) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهٔ نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (٢٢) و يك بُزِ
تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (٢٣) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهٔ نَرِ يك
ساله هديّهٔ نِثَنئيلِ پسرِ صوعار اين بود * (٢٤) و در روزِ سيوم اِلياب پسرِ حيلونِ سرورِ بني زِبولون
(٢٥) هديّهٔ خودرا گذرانيد يعني يك لگن از نقره كه وزنَش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد
مثقالي بمثقالِ مقدّس هردوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هديّهٔ آردي (٢٦) و يك قاشقِ
ده مثقالي از طلا پُر از بخور (٢٧) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهٔ نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ
سوختني (٢٨) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (٢٩) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و
پنج بُزِ نَر و پنج برّهٔ نَرِ يك ساله هديّهٔ اِليابِ پسرِ حيلون اين بود * (٣٠) و در روزِ چهارم اِليصورِ پسرِ
شِديئورِ سرورِ بني رؤبين (٣١) هديّهٔ خودرا گذرانيد يعني يك لگن از نقره كه وزنَش يكصد و سي
مثقال و يك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هردوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بروغن
جهةِ هديّهٔ آردي (٣٢) و يك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (٣٣) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك

بّرهء نَرِ يك‌ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (٣٤) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (٣٥) و جهةِ قربانيءِ
سلامتي دوگاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهء نَرِ يك ساله هديّهء اِليصورِ پسرِ شِدِيئورِ اين بود *
(٣٦) و در روزِ پنجم شِلُومِيئيلِ پسرِ صُورِيشَدّايْ سرورِ بني شِمْعُون (٣٧) هديّهء خودرا گذرانيد يعني يك
لگن از نقره كه وزنش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهء هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هردوي آنها پُر
از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن جهةِ هديّهء آردي (٣٨) و يك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (٣٩) و
يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهء نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (٤٠) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ
رفعِ گناهي (٤١) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دوگاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهء نَرِ يك ساله هديّهء
شِلُومِيئيلِ پسرِ صُورِيشَدّايْ اين بود * (٤٢) و در روزِ ششم اِلياسافِ پسرِ دِعُوئيلِ سرورِ بني گادْ
(٤٣) هديّهء خودرا گذرانيد يعني يك لگن از نقره كه وزنش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهء
هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هردوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن جهةِ هديّهء آردي (٤٤) و يك
قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (٤٥) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهء نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ
سوختني (٤٦) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (٤٧) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دوگاو و پنج قوچ
و پنج بُزِ نَر و پنج برّهء نَرِ يك ساله هديّهء اِلياسافِ پسرِ دِعُوئيلِ اين بود * (٤٨) و در روزِ هفتم
اِلِيشاماعِ پسرِ عَمّيهودِ سرورِ بني اِفْرَيِمْ (٤٩) هديّهء خودرا گذرانيد يعني يك لگن از نقره كه وزنش
يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهء هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هردوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط
شدهء بروغن جهةِ هديّهء آردي (٥٠) و يك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (٥١) و يك گاوِ جوان و
يك قوچ و يك برّهء نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (٥٢) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي
(٥٣) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دوگاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهء نَرِ يك ساله هديّهء اِلِيشاماعِ پسرِ
عَمّيهودْ اين بود * (٥٤) و در روزِ هشتم گَمْلِيئيلِ پسرِ پِدَاهْصُورِ سرورِ بني مَنَسّه (٥٥) هديّهء خودرا گذرانيد
يعني يك لگن از نقره كه وزنش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهء هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هر
دوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن جهةِ هديّهء آردي (٥٦) و يك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از
بخور (٥٧) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهء نَرِ يك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (٥٨) و يك بُزِ تكه
جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (٥٩) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دوگاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهء نَرِ يك
ساله هديّهء گَمْلِيئيلِ پسرِ پِدَاهْصُورِ اين بود * (٦٠) و در روزِ نهم اَبِيدانِ پسرِ گِدْعُونِيءِ سرورِ بني بِنْيامِين
(٦١) هديّهء خودرا گذرانيد يعني يك لگن از نقره كه وزنش يكصد و سي مثقال و يك لنگريءِ نقرهء
هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هر دوي آنها پُر از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن جهةِ هديّهء آردي (٦٢) و
يك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (٦٣) و يك گاوِ جوان و يك قوچ و يك برّهء نَرِ يك ساله جهةِ
قربانيءِ سوختني (٦٤) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (٦٥) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دوگاو و پنج
قوچ و پنج بُزِ نَر و پنج برّهء نَرِ يك ساله هديّهء اَبِيدانِ پسرِ گِدْعُونِيءِ اين بود * (٦٦) و در روزِ دهم

أَحِیْعِزِرِ پسرِ عَمِّیْشَدّایْ سرورِ بني دانْ (۶۷) هدیّهٔ خودرا گذرانید یعني یك لگن از نقرهٔ که وزنَش یکصد و سي مثقال و یك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هر دوي آنها پُر از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هدیّهٔ آردي (۶۸) و یك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (۶۹) و یك گاوِ جوان و یك قوچ و یك برّهٔ نَرِ یك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (۷۰) و یك بُزِ تکه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (۷۱) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَرو پنج برّهٔ نَرِ یك ساله هدیّهٔ أَحِیْعِزِرِ پسرِ عَمِّیْشَدّایْ این بود * (۷۲) و در روزِ یازدهم پَگْعِیْئِیْلِ پسرِ عُکْرانْ سرورِ بني أَشیرْ (۷۳) هدیّهٔ خودرا گذرانید یعني یك لگن از نقره که وزنَش یکصد و سي مثقال و یك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هر دوي آنها پُر از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هدیّهٔ آردي (۷۴) و یك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (۷۵) و یك گاوِ جوان و یك قوچ و یك برّهٔ نَرِ یك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (۷۶) و یك بُزِ تکه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (۷۷) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَرو پنج برّهٔ نَرِ یك ساله هدیّهٔ پَگْعِیْئِیْلِ پسرِ عُکْرانْ این بود * (۷۸) و در روزِ دوازدهم أَحِیْرَعِ پسرِ عِیْنانْ سرورِ بني نَفْتالِيْ (۷۹) هدیّهٔ خودرا گذرانید یعني یك لگن از نقره که وزنَش یکصد و سي مثقال و یك لنگريءِ نقرهٔ هفتاد مثقالي بمثقالِ مقدّس هر دوي آنها پُر از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هدیّهٔ آردي (۸۰) و یك قاشقِ ده مثقالي از طلا پُر از بخور (۸۱) و یك گاوِ جوان و یك قوچ و یك برّهٔ نَرِ یك ساله جهةِ قربانيءِ سوختني (۸۲) و یك بُزِ تکه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (۸۳) و جهةِ قربانيءِ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بُزِ نَرْ و پنج برّهٔ نَرِ یك ساله هدیّهٔ أَحِیْرَعِ پسرِ عِیْنانْ این بود * (۸۴) تبرّکيءِ مذبح در روزي که سرورانِ إِسْرائِیْلْ آنرا مسح نمودند همین بود یعني دوازده لگن از نقره و دوازده لنگريءِ [نقره] و دوازده قاشق از طلا (۸۵) هر یك لگن از نقره بوزنِ یکصد و سي مثقال و هر لنگريءِ نقره بوزنِ هفتاد مثقال بود تماميءِ اسبابِ نقره دو هزار و چهار صد مثقال بمثقالِ مقدّس بود (۸۶) قاشقهاي طلائي دوازده بود پُر از بخور هر یك بوزنِ ده مثقال بمثقالِ مقدّس تماميءِ طلاي قاشقها یکصد و بیست مثقال بود (۸۷) تماميءِ گاوها جهةِ قربانيءِ سوختني دوازده گوساله و قوچها دوازده و برّههاي یك ساله دوازده با هدیّهٔ آردي آنها و دوازده بُزِ تکه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناهي (۸۸) و تماميءِ گاوها جهةِ قربانيءِ سلامتي بیست و چهار گوساله و شصت قوچ و شصت بُزِ نَرْ و شصت برّهٔ نَرِ یك ساله تبرّکيءِ مذبح بعد از مسح شدنَش همین بود * (۸۹) و هنگامي که مُوْسَیٰ جهةِ تکلّم نمودنِ با [خدا] بخیمهٔ مجمع داخل میشد آوازِ تکلّم کنندهٔ باو از بالاي سرپوشِ آمرزش که بر صندوقِ شهادت میبود از میانِ دو کَرُوْبْ میشنید و با وَيْ او تکلّم مینمود *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و خداوند بمُوْسَیٰ خطاب کرده گفت (۲) که بهارُوْنْ متکلّم شده وَيْرا بگو هنگامي که قندیلهارا ميافروزي هفت قندیل د برابرِ شمعدان روشنائي بدهند (۳) و هارُوْنْ چنین کرده قندیلهارا در برابرِ شمعدان افروخت

بنهجي که خداوند موسیرا امر فرموده بود (۴) و ساختِ شمعدان از طلاي سبيك تا بساق و شكوفههايش
كارِ سبيك بود موافقِ نمونهء که خداوند بموسي نمودار كرده بود بهمين نهج شمعدانرا ساخت * (۵) و
خداوند موسيرا خطاب كرده گفت (۶) که لِويانرا از ميانِ بني إسرائيل بگير و ايشانرا تطهير نما (۷) و
جهةِ تطهيرِ ايشان بايشان چنين عمل نما آبِ تطهيري بر ايشان بپاش و تماميء جسدِ خودرا اُستره
بگذرانند و رختِ خودرا بشويند و خويشتنرا تطهير نمايند (۸) بعد از آن گاوِ جوان و هديهء آرديش يعني
آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن بگيرند و هم توگوسالهء ديگر جهةِ قربانيء رفعِ گناه بگير (۹) و لِويانرا در پيشِ
خيمهء مجمع نزديك بيآور و هم تماميء جماعتِ بني إسرائيلرا جمع نما (۱۰) و لِويانرا بحضورِ خداوند
بيآور و بني إسرائيل دستهاي خودرا بر لِويان بگذارند (۱۱) و هارون لِويانرا از جانبِ بني إسرائيل بطريقِ
هديّه در حضورِ خداوند بگذراند تا آنكه خدمتِ خداوندرا بجا بيآورند (۱۲) و لِويان دستهاي خودرا بر سرِ
گوسالهها بگذارند و تو يكيرا براي قربانيء رفعِ گناهي و ديگريرا براي قربانيء سوختني بخداوند تقريب
نمائي تا بجهةِ لِويان كفّاره باشد * (۱۳) و لِويانرا در پيشِ هارون و پسرانش ايستاده گردانيده ايشانرا
بطريقِ هديّه براي خداوند بگذراني (۱۴) و لِويانرا از ميانِ بني إسرائيل جدا نما كه لِويان از آنِ من
باشند (۱۵) بعد از آن لِويان بخدمتِ خيمهء مجمع در آيند و تو ايشانرا تطهير كرده ايشانرا بطريقِ هديّه
بگذران (۱۶) زيرا كه ايشان از ميانِ بني إسرائيل بالكلّ بمن داده شده اند و ايشانرا بعوضِ هر
كشايندهء رَحِم يعني بعوضِ تماميء اوّل زادهگانِ بني إسرائيل از براي خود گرفته ام (۱۷) چونكه تماميء
اوّل زادهگانِ بني إسرائيل چه از انسان و چه از بهايم از آنِ منند در روزي كه تماميء اوّل زادهگانِ
زمينِ مصررا زدم ايشانرا از براي خود تقديس نمودم (۱۸) و لِويانرا بعوضِ جميعِ اوّل زادهگانِ بني
إسرائيل پذيرفتم (۱۹) و لِويانرا از ميانِ بني إسرائيل بهارون و پسرانش عطا نمودم تا آنكه خدمتِ
بني إسرائيلرا در خيمهء مجمع بجا آورند و بجهةِ بني إسرائيل كفّاره نمايند تا چون بني إسرائيل بمقامِ
مقدّس نزديك آيند بلائي ببني إسرائيل واقع نشود * (۲۰) پس موسي و هارون و تماميء جماعتِ بني
إسرائيل به لِويان موافقِ هر چه كه خداوند در حقِّ لِويان بموسي امر فرموده بود عمل نمودند و بني
إسرائيل بايشان چنين رفتار كردند (۲۱) و لِويان خويشتنرا پاك كرده لباسِ خودرا شستند و هارون ايشانرا
بطريقِ هديّه بحضورِ خداوند گذرانيد و هارون براي تطهيرِ ايشان كفّاره نمود (۲۲) و بعد از آن لِويان به پيشِ
هارون و پسرانش داخل شدند تا آنكه در خيمهء مجمع بخدمتِ خودشان به پردازند بنحوي كه خداوند در
حقِّ لِويان بموسي امر فرموده بود بايشان چنين عمل نمودند * (۲۳) و خداوند بموسي خطاب كرده گفت
(۲۴) كه كارِ متعلّقِ به لِويان اينست كه از بيست و پنج ساله و زياده داخلِ فوج شده بخدمتِ خيمهء
مجمع مشغول شوند (۲۵) و بعد از پنجاه سالگي از خدمت نمودن مُعاف شوند و بارِ ديگر خدمت نكنند
(۲۶) امّا با برادرانِ خود در خدمتِ خيمهء مجمع بنگاهباني نمودن مشغول شوند و ديگر خدمتي نكنند
بدين منوال با لِويان نسبت بعُهدهء ايشان رفتار نمائي *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و در ماهِ اوّلِ سالِ دویم بعد از خروجِ ایشان از زمینِ مِصْر خداوند مُوسیٰ‌را در بیابانِ سِیْنَیْ مخاطب
ساخته گفت (۲) که بني إِسْرائِیْل عیدِ فصح‌را در موسمش بجا آورند (۳) در روزِ چهاردهمِ این ماه آن‌را بَیْنَ
اَلْعِشَائَیْن دروقتش بجا آورید آن‌را موافقِ کُلِّ قوانین و همه‌گیء احکامَش مرعي دارید (۴) پس مُوسیٰ بني
إِسْرائِیْل فرمود که فصح‌را بجا آورند (۵) و ایشان فصح‌را در روزِ چهاردهمِ ماهِ نخستین بَیْنَ اَلْعِشَائَیْن در
بیابانِ سِیْنَیْ نمودند موافقِ هر چه که خداوند بمُوسیٰ امر فرموده بود بني إِسْرائِیْل چنین عمل نمودند *
(۶) و بعضي از مردمان بودند که از مَیِّتِ آدمي ناپاك شده فصح‌را در آن روز نتوانستند بجا آورد که بحضورِ
مُوسیٰ و هارُوْن در آن روز نزدیك آمدند (۷) و آن مردمان وَیْ‌را گفتند که ما از مَیِّتِ انساني ناپاکیم
چرا ممنوعیم تا آنکه قربانيء خداوندرا در وقتش در میانِ بني إِسْرائِیْل تقریب ننمائیم (۸) و مُوسیٰ
بایشان گفت که بایستید تا بشنوم آنچه‌را که خداوند در حقِّ شما حکم میفرماید (۹) پس خداوند مُوسیٰ‌را
مخاطب ساخته گفت (۱۰) که با بني إِسْرائِیْل متکلّم شده بگو که هر کسي یا از شما و یا از اعقابِ شما
که از مَیِّتْ ناپاك باشد و یا در سفر دور باشد مع هذا براي خداوند فصح‌را نگاه دارد (۱۱) آن‌را در روزِ
چهاردهمِ ماهِ دویم ما بَیْنَ اَلْعِشَائَیْن بجا بیاورند و با نانِ فطیري و سبزیهاي تلخ بخورند (۱۲) و چیزي از
آن تا بصبح وا نگذارند و از آن استخواني‌را نشکنند موافقِ تماميء قانونهاي فصح آن‌را بجا آورند (۱۳) امّا
کسي که پاك است و در سفر نیست اگر از فصح نمودن باز بماند آن کس از قومِ خود منقطع شود
چونکه قربانيء خداوندرا در وقتش بر پا ننمود آن کس بارِ گناهِ خودرا بکَشَدْ (۱۴) و اگر غریبي در
میانِ شما ساکن باشد و خواسته باشد که بخداوند فصح نماید موافقِ قانونها و احکامِ فصح چنین بجا آورد
بجهةِ شما قانون یکي است چه براي غریب و چه براي متوطّن * (۱۵) و در روزِ بر پا شدنِ مسکن یعني
خیمهء شهادت ابري آن مسکن‌را فراگرفت و از شام تا بصبح بر مسکن مثلِ نمایشِ آتشي نمودار بود
(۱۶) همیشه چنین بود ابر آن‌را در روز میپوشید و در شب نمایشِ آتشي بود (۱۷) و هنگامي که ابر
از مسکن بر مي‌خاست بعد از آن بني إِسْرائِیْل میکوچیدند و هر جائي که ابر سکونت داشت بني
إِسْرائِیْل در همانجا خیمه میزدند (۱۸) و بني إِسْرائِیْل بفرمانِ خداوند میکوچیدند و بفرمانِ خداوند خیمه
میزدند و همه‌گيء روزهائي که ابر بر مسکن ساکن بود خیمه‌نشین بودند (۱۹) و هنگامي که ابر روزهاي
بسیاري بالاي مسکن طول میکشید بني إِسْرائِیْل نگاهبانيء [خدمتِ] خداوندرا رعایت مینمودند و
نمیکوچیدند (۲۰) و چون ابر تا بروزِ چندي بالاي مسکن مي‌ایستاد بفرمانِ خداوند خیمه‌نشین بودند و
بفرمانِ خداوند میکوچیدند (۲۱) و چونکه ابر از شام تا بصبح میماند و در صبح ابر بر میخاست
میکوچیدند چه روز و چه شب هنگامِ برخاستنِ ابر میکوچیدند (۲۲) خواه دو روز و خواه یکماه و خواه
مدّتِ یك سال بالاي مسکن طول کشیده مي‌ماند بني إِسْرائِیْل خیمه‌نشین میبودند و نمیکوچیدند امّا

وقتِ برخاستنِ ابر میکوچیدند (٢٣) بفرمانِ خداوند خیمه‌نشین بودند و بفرمانِ خداوند میکوچیدند و
نگاهبانیءِ خدمتِ خداوندرا بجا می‌آوردند موافقِ فرمانِ خداوند بدستِ مُوسیٰ *

(فصلِ دهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(١) و خداوند مُوسیٰرا خطاب کرده گفت (٢) که از براي خود دو کرناي سیمین بساز آنهارا ازکارِ سبیك
درست نما تا آنکه ترا براي نداي جماعت و کوچیدنِ أردو بکار آید (٣) و هنگامي که آنهارا میکشند
تمامیءِ جماعت پیشِ تو بدروازهء خیمهء مجمع جمع شوند (٤) و اگر یکيرا بنوازند سرورانِ رؤساي
هزاره‌هاي اِسْرائیلْ نزدِ تو جمع شوند (٥) و هنگامي که تیز آهنگ میکشید خیمه‌نشینانی که بسمتِ مشرق
جا دارند بکوچند (٦) و چونکه دویم مرتبه تیز آهنگ میکشید خیمه‌نشینانی که بسمتِ جنوب جا دارند
بکوچند بجهةِ کوچ نمودنشان تیز آهنگ بکشند (٧) و وقتِ فراهم آوردنِ جماعت [کرنارا] بکشید امّا تیز
آهنگ مکشید (٨) وکاهنان از پسرانِ هارُونْ آنهارا بنوازند از براي شما در قرنهاي شما قانونِ ابدي باشد
(٩) و اگردرمُلْكِ خود بر دشمني که بر شما تعدّي مینماید بجنگ میروید آن کرناهارا تیز آهنگ بکشید و
شما در حضورِ خداوند خداي شما مذکورشده ازاعداي خود نجات خواهید یافت (١٠) و درروزِ شادمانیءِ
شما و درعیدها و دراوایلِ ماه‌هاي شما کرناهارا بالاي قربانیهاي سوختني و ذبائحِ سلامتي بنوازید تا براي
شما درحضورِ خداي شما تَذْکِرَه باشد خداوند خداي شما مَنَم * (١١) و واقع شد درروزِ بیستمِ ماهِ دویمِ
سالِ دویم که ابراز بالاي مسکنِ شهادت برخاسته شد (١٢) و بني اِسْرائیلْ از بیابانِ سِینَيْ کوچ نمودند و
ابردربیابانِ پارانْ ساکن شد (١٣) و در ابتدا بفرمانِ خداوند بدستِ مُوسیٰ [بردیف] کوچیدند *
(١٤) یعني اوّلاً عَلَمِ أردوي بني یِهُوداهْ فوج بفوج روانه شد و سرورِ لشکرَش نَحْشُونِ پسرِعَمّیناداب بود (١٥) و
برلشکرِسبطِ بني یِسّاکارْ نَتَنْئیلِ پسرِ صُوعارْ (١٦) و برلشکرِ سبطِ بني زِبولُونْ اِلیابِ پسرِ حیلُونْ (١٧) و
مسکن فرود آورده شد و بني گِرْشُونْ و بني مِرارِيْ بردارنده‌گانِ مسکن کوچیدند (١٨) بعد عَلَمِ أردوي رُوبِنْ
فوج بفوج روانه شد و سرورِ لشکرَش اِلیصُورِ پسرِ شِدیئُور بود (١٩) و برلشکرِسبطِ بني شِمْعُونْ شِلُومِیْئیلِ
پسرِ صُورِیشَدّايْ (٢٠) و بر لشکرِ سبطِ بني گاد اِلْیاساف پسرِ دِعُوئیلْ (٢١) و بني قِهاتْ بردارنده‌گانِ
[آلاتِ] مقدّس میکوچیدند و تا آمدنِ آنها ایشان مسکن‌را برپا مینمودند (٢٢) پس عَلَمِ أردوي بني اِفْرایِمْ
فوج بفوج روانه شد و سرورِ لشکرَش اِلیشاماعِ پسرِ عَمّیهُودْ (٢٣) و بر لشکرِ سبطِ بني مِنَسّه گَمْلیئیلِ پسرِ
پِداهصُورْ (٢٤) و برلشکرِ سبطِ بني بِنْیامینْ اَبیدانِ پسرِ گِدعُونيْ بود (٢٥) پس عَلَمِ أردوي بني دانْ دُنبالهء
همه‌گیءِ أردوها فوج بفوج روانه شد و سرورِ لشکرَش اَحیعَزِرِ پسرِ عَمّیشَدّايْ بود (٢٦) و برلشکرِ سبطِ بني
اَشیرْ پَگْعیئیلِ پسرِ عُکْرانْ (٢٧) و برلشکرِ سبطِ بني نَفْتالِيْ اَحیرَعِ پسرِ عِینانْ (٢٨) قِسمتهاي کوچ کننده‌گانِ
بني اِسْرائیلْ وقتي که میکوچیدند چنین بود * (٢٩) و مُوسیٰ بحُوباب پسرِ رِعُوئیلِ مِدْیانِيْ پدرزنِ خود گفت
که ما بمکاني که خداوند دربارهَ‌اَش گفت که بشما میدهم میکوچیم بهمراهِ ما بیا که بتو احساني خواهیم
نمود زیرا که خداوند در بارهء بني اِسْرائیلْ بنیکوئي وعده نموده است (٣٠) و او بوَيْ گفت که نمیروم مگر

اینکه بوطنِ خود و خویشاوندانِ خود خواهم رفت (۳۱) و [مُوسیٰ] گفت تمنّا اینکه مارا وا نگذاري چونکه تو أردو زدنِ مارا در بیابان میداني و از براي ما بجاي چشمانِ ما هستي (۳۲) و اگر با ما بیائي البتّه واقع میشود نیکوئي که خداوند با ما بنماید همانرا بتو خواهیم نمود (۳۳) پس از کوهِ خداوند سه روز راه کوچیدند و صندوقِ عهدِ خداوند در آن راه سه روزي در حضورِ ایشان روانه بود تا آنکه از براي ایشان آرامگاهي‌را تفحّص کند (۳۴) و ابرِ خداوند بروز بر ایشان بود وقتي که از أردو میکوچیدند * (۳۵) و چون صندوق روانه میشد مُوسیٰ میگفت که اي خداوند برخیز تا دشمنانَت پراکنده شوند و مبغضانَت از پیشِ رویَت بگریزند (۳۶) و هنگامي که آرام میگرفت میگفت که اي خداوند بطرفِ هزارانِ هزارهاي إسْرائیلْ رُجوع نماي *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و قوم در گوشِ خداوند بناشایستگيِ گله جو بودند و خداوند استماع نموده غضبَش افروخته شد بلکه آتشِ خداوند در میانِ ایشان شعله‌ور گردیده اطرافِ أردو نشینان‌را تلف نمود (۲) و قوم بمُوسیٰ فریاد نمودند و مُوسیٰ خداوندرا استدعا نمود که آتش منطفي شد (۳) و اسمِ آن مکان‌را تَبْعیرْاهْ نهاد بسببِ اینکه آتشِ خداوند در میانِ ایشان شعله‌ور شده بود * (۴) و گُروهِ مُختلفهٔ که در آن میان بودند بشدّت مُشتهي شدند و بني إسْرائیلْ بارِ دیگر گریسته گفتند کیست که گوشت‌را بما بخوراند (۵) ماهیاني که در مِصْر مفْت میخوردیم و از خیارها و خربزه‌ها و گندناها و پیازها و سیرها بیاد مي‌آوریم (۶) و حال آنکه جانِ ما خشك شد و در نظرِ ما بجز این مَنّ چیزي نیست (۷) امّا آن مَنّ مثلِ تخمِ گِشْنیز و رنگش مثلِ رنگِ مروارید بود (۸) و قوم گردش کرده آن‌را جمع مینمودند و در سنگ آسیا میسائیدند و یا در هاون میکوبیدند و در تابه میپختند و از آن گِرْدَه‌ها میساختند و طعمِ آن مثلِ روغنِ تازه بود (۹) و هنگامِ افتادنِ ژاله وقتِ شب بر أردو مَنّ نیز بالاي آن میریخت * (۱۰) پس مُوسیٰ قومرا شنید که خانه بخانه هر کس بدَرِ خیمهٔ خود میگریست و خشمِ خداوند بي نهایت افروخته شد و هم در نظرِ مُوسیٰ نا پسند آمد (۱۱) و مُوسیٰ بخداوند گفت که بنده‌اَت‌را چرا مبتلا گردانیدي و چگونه در نظرَت التفات نیافتم که بارِ همه‌گيِ این قوم بر من گذاردي (۱۲) آیا بتمامي این قوم من حامله شده اَم و آیا من ایشان‌را تولید نمودم که بمن بگوئي ایشان‌را در آغوشِ خود چون لالا که طفلِ شیرخواره‌را بر میدارد به بَرْگیر تا بزمیني که با پدرانِ ایشان سوگند یاد نمودي (۱۳) گوشت بمن از کجا مُیَسّر میشود که بهمه‌گي این قوم بدهم چونکه ایشان در نظرِ من گریسته میگویند که مارا گوشت بده تا بخوریم (۱۴) من بتنها طاقتِ بر داشتنِ همه‌گي این قومرا ندارم زیرا که از براي من سنگین است (۱۵) و اگر بدین منوال با من رفتار نمائيَ پس اگر در نظرَت التفات یافتم تمنّا این که مرا البتّه بکُش که بلاي خودرا نه بینم * (۱۶) پس خداوند بمُوسیٰ فرمود که هفتاد نفر از مشایخِ إسْرائیلْ که ایشان‌را میداني که مشایخِ قوم و ضابطانِ آنهایند نزدِ من جمع کن و ایشان‌را بخیمهٔ مجمع آور تا با تو در آنجا حاضر باشند (۱۷) که من نازل شده با تو در آنجا متکلّم خواهم شد و از روحي که با تست

گرفته بر ایشان خواهم نهاد تا آنکه با تو بارِ قومرا بردارند و تو بتنها آن‌را برنداري (۱۸) و قومرا بگوي
که خویشتن‌را براي فردا تقدیس نمائید که گوشت خواهید خورد چونکه درگوشِ خداوند گریسته گفته اید
کیست که گوشت‌را بما بخوراند زانروکه در مِصْر بر ما خوش میگذشت پس خداوند بشما گوشت‌را خواهد
داد تا بخورید (۱۹) نه یك روز نه دو روز نه پنج روز نه ده روز نه بیست روز خواهید خورد (۲۰) بلکه یك
ماهِ تمام تا از دماغ شما بیرون آید و از براي شما مکروه شود چونکه خداوندي که در میانِ شما است
تحقیر نمودید و درحضورش گریه کنان گفتید که چرا از مِصْر بیرون آمدیم * (۲۱) و مُوسىٰ گفت قومي که
در میانِ آنها هستم ششصد هزار پیاده اند مع هذا گفتي که گوشت بایشان خواهم داد تا آنکه یك ماهِ تمام
بخورند (۲۲) آیا گوسفندان وگاوان جهةِ ایشان کُشته میشود تا براي ایشان کفایت کند و یا تماميء ماهیانِ
دریا جهةِ ایشان جمع میشوند تا براي ایشان کفایت نماید (۲۳) و خداوند بمُوسىٰ گفت که آیا دستِ
خداوند کوتاه گردیده است الحال خواهي دید که گفتهء من در نظرِ تو بوقوع میرسد یا نه * (۲۴) و مُوسىٰ
بیرون آمده این کلامِ خداوندرا بقوم بیان کرد و هفتاد نفراز مشایخِ قوم جمع کرده ایشان‌را در اطرافِ
خیمه حاضرگردانید (۲۵) و خداوند درابر نازل شده با او تکلّم نمود و از روحي که دراو میبود گرفته بهفتاد
نفرِ مشایخ نهاد و واقع شد بمجرّدِ نُزولِ روح بر ایشان که نبوّت کردند و توقّف ننمودند (۲۶) امّا دو مرد
در أُردو باقي مانده بودند اسمِ یکي إِلْدَادْ و اسمِ دیگري مِیْدَادْ و روح برایشان نازل شد و با وجودي که از
نوشته شدگان بودند بخیمه بیرون نیامده در أُردو نبوّت میکردند (۲۷) و جواني دوید و بمُوسىٰ خبر داده
گفت که إِلْدَادْ و مِیْدَادْ در أُردو نبوّت مینمایند (۲۸) آنگاه یُوشَعْ پسرِ نُونْ خادمِ مُوسىٰ که یکي از جوانانَش
بود جواب داده گفت که اي آقایَم مُوسىٰ ایشان‌را منع نما (۲۹) و مُوسىٰ وَیْرا گفت که آیا بپاسِ خاطرِ من
حسد میورزي اي کاشکي همگيء قومِ خداوند پیغمبر باشند و اینکه خداوند روحِ خودرا بایشان نازل
گرداند (۳۰) و مُوسىٰ با مشایخِ إِسْرَائِیلْ بأُردو برآمدند * (۳۱) و بادي از جانبِ خداوند وزیده سَلْوي‌را
از دریا آورد و باطرافِ أُردو تخمیناً یك روز راه باین جانب و تخمیناً یك روز راه بآن جانب در اطرافِ أُردو
[آنهارا] گویا دو ذراع بر سطحِ زمین فرود آورد (۳۲) و قوم برخاسته تماميء آن روز و تماميء شب و تماميء
روزِ دیگر سَلْوي‌را جمع کردند کسي که کم جمع کرد ده حُومِرْ بود و آنهارا باطرافِ أُردو بجهةِ خودشان پهن
کردند (۳۳) وگوشت هنوز در میانِ دندانِ ایشان پیش از خائیدن بود که غضبِ خداوند برایشان افروخته
شد و خداوند قومرا بمصیبتِ بسیار عظیمي مُبتلا ساخت (۳۴) و اسمِ آنمکان‌را قِبْرُوتْ هَتَّاوَاهْ نهاد زیرا که در
آنجا قومِ مُشتهي‌را دفن کردند * (۳۵) و قوم از قِبْرُوتْ هَتَّاوَاهْ بحَصِیرُوتْ کوچیدند و در حَصِیرُوتْ مقام کردند *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و مِرْیَامْ و هَارُونْ بر مُوسىٰ دربارهء زنِ حَبَشِیَّهء که گرفته بود گفتگو کردند زیرا که زنِ حَبَشِیَّه‌را گرفته بود (۲) و
گفتند که آیا خداوند بتنهائي بواسطهء مُوسىٰ فرموده است آیا با ما نیز نفرموده است و خداوند این‌را
شنید (۳) امّا مُوسىٰ از تماميء مردماني که بر روي زمین بودند بیشتر حلیم بود (۴) و خداوند بناگهاني

بموسی و هارون و مریام گفت که شما هر سه بخیمهٔ مجمع بر آئید و ایشان هر سه بر آمدند (۵) و خداوند در ستونِ ابر نزول نمودهٔ بدرِ خیمه ایستاد و هارون و مریام را طلب داشت که ایشان هر دو بیرون آمدند (۶) و گفت که حال سخنانِ مرا بشنوید که اگر کسی از شما از پیغمبران باشد من که خداوندم خویشتن را بآن کس در عالمِ رؤیا نمودار مینمایم و یا با او در خواب تکلّم میکنم (۷) امّا بندهٔ من موسی چنین نیست چه او در تمامیٔ خاندانِ من امین است (۸) با وی بآ لمشافهه و آشکارا تکلّم میکنم نه برموز تجلّیٔ خداوندرا مشاهده میکند پس چرا از اعتراض بر بندهٔ من موسی نترسیدید (۹) و غضبِ خداوند بر ایشان افروخته شد و رفت (۱۰) و ابر از بالای خیمه برخاست و اینك مریام مثلِ برف مبروص شد و چون هارون بمریام نگریست اینك مبروص بود (۱۱) پس هارون بموسی گفت که دریغ ای آقایم تمنّا این که بار این گناه را برما نگذاری چونکه به بیعقلی و خطا رفتار کردیم (۱۲) تمنّا اینکه مثلِ میّته نباشد که چون از رحمِ مادرش میافتد نصفِ بدنش پوسیدهٔ باشد (۱۳) و موسی بخداوند استغاثه کردهٔ گفت که ای خدا اکنون تمنّا این که اورا شفا دهی (۱۴) و خداوند بموسی گفت که اگر پدرش فی آلواقع خیو برویش میانداخت آیا تا هفت روز خجل نمیشد تا هفت روز خارج از اردو گرفته شود و بعد از آن داخل شود (۱۵) پس مریام هفت روز بیرون از اردو گرفته شد و قوم تا رجعتِ مریام نکوچیدند * (۱۶) و بعد از آن قوم از حصیروث کوچیدند و در بیابانِ پاران اردو زدند *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) و خداوند موسی را خطاب کردهٔ گفت (۲) که مردمانی بفرست تا آنکه زمینِ کنعان را که به بنی اسرائیل میدهم تجسّس نمایند از هر سبطِ آبای ایشان یك نفری که در میانِ ایشان سرور باشد بفرستید (۳) پس موسی ایشان را بفرمانِ خداوند از بیابانِ پاران فرستاد و آن مردمان همگیٔ روسای بنی اسرائیل بودند (۴) و اسامیٔ ایشان اینانند از سبطِ روبین شموع پسرِ زکّور (۵) از سبطِ شمعون شافاط پسرِ حوری (۶) از سبطِ یهوداه کالیب پسرِ یفنّه (۷) از سبطِ یسّاکار یگآل پسرِ یوسف (۸) از سبطِ افریم یوشع بنِ نون (۹) از سبطِ بنیامین پلطیٔ پسرِ رافو (۱۰) از سبطِ زبولون گدّی ئیل پسرِ سودی (۱۱) از سبطِ یوسف یعنی از سبطِ منسّه گدّیٔ پسرِ سوسی (۱۲) از سبطِ دان عمّی ئیل پسرِ گملّی (۱۳) از سبطِ آشیر ستور پسرِ میکائیل (۱۴) از سبطِ نفتالی نحبیٔ پسرِ وفسی (۱۵) از سبطِ گاد گئوئیل پسرِ ماکی (۱۶) اسامیٔ مردمانی که موسی جهةِ تجسّسِ زمین فرستاد اینان بودند و موسی هوشیع پسرِ نون را یهوشوع نام نهاد * (۱۷) پس موسی ایشان را جهةِ تجسّسِ زمینِ کنعان فرستادهٔ بایشان گفت از این سمت بجانبِ جنوب بر آمدهٔ بکوهستان بروید (۱۸) و آن زمین را ملاحظه نمائید که چگونه است و قومی که در آن ساکنند قویند یا ضعیف قلیلند یا کثیر (۱۹) و زمینی که در آن ساکنند چیست نیك است یا بد و شهرهائی که در آن میباشند چگونه است خیمه نشین اند یا حصاردار (۲۰) و زمین چیست سمین یا لاغر آیا درختها در آن هست یا نه پس قوّتمند بودهٔ قدری از میوهٔ زمین بیآورید و آن روزها موسمِ نوبرِ انگور بود (۲۱) پس برآمدهٔ زمین را از

بیابانِ صِینْ تا به رِحُوبْ بمدخلِ حَماتْ تجسّس کردند (۲۲) و از طرفِ جنوب برآمدند و بحِبرُونْ رسیدند که
اَحِیمَنْ و شِیْشَیْ و تَلْمَيْ پسرانِ عَناقْ در آنجا بودند امّا حِبرُونْ هفت سال پیش از بنا شدنِ صُوعَنْ که در
مصْر است بنا کرده شد * (۲۳) بعد از آن تا نهرِ اِشْکُولْ رسیدند و از آنجا شاخي با خوشهء انگور بُریدند و
آن‌را بر چوبي با دوکس بردند و هم از انارها و انجیرها آوردند (۲۴) و آن مکان بخصوصِ خوشهء انگوري که
بني اِسْرائیلْ از آنجا بُریدند به نهرِ اِشْکُولْ مسمّي شد (۲۵) و بعد از چهل روز از تجسّسِ زمین مراجعت
نمودند * (۲۶) و روانه شده پیشِ مُوسیٰ و هارُونْ و تماميء جماعتِ بني اِسْرائیلْ در بیابانِ پارانْ
بقادِیشْ رسیدند و بایشان و هم بتماميء جماعت خبر رساندند و هم بایشان میوهء زمین‌را نمودند (۲۷) و
باو حکایت کرده گفتند که بزمیني که مارا فرستادي رفتیم و یقین که در آن شیر و عسل جاري است و میوه‌اش
اینست (۲۸) نهایت قومي که در آن زمین سکونت دارند نیرومند اند و شهرهاي آنها حصاردار و بسیار بزرگ
و اولادِ عَناقْ‌را در آنجا دیدیم (۲۹) و عَمالِیقیانْ در زمینِ جنوب ساکنند و حِتّیانْ و یِبُوسیانْ و اَمُوریانْ
در کُوهستان سکونت دارند و کَنعَنیانْ بکنارِ دریا و بساحلِ اَرْدَنْ مینشینند (۳۰) و کالیبْ قوم‌را درحضورِ
مُوسیٰ ساکت گردانید و گفت که البتّه بر مي‌آئیم و آن‌را بتصرّف مي‌آوریم زیرا که حقیقةً آن‌را مسخّر خواهیم
نمود (۳۱) امّا مردماني که با او رفته بودند گفتند که باین قوم نمیتوانیم مقاومت نمائیم چونکه از ما قوي‌تر
اند (۳۲) و همچنین در بارهء زمیني که تجسّس نموده بودند خبرِ بد از آن ببني اِسْرائیلْ رسانیده گفتند
زمیني که از آن جهة تجسّس نمودنش گذر کردیم زمیني است که ساکنانش‌را تلف مینماید و تماميء قومي
که در آن دیدیم مردمانِ بلندقدّ اند (۳۳) و هم در آنجا بلندقدّان یعني اولادِ عَناقْ که بلندقدّان اند
دیدیم و ما در نظرِ خود مثلِ ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظرِ ایشان نیز مینمودیم *

(فصلِ چهاردهم مشتمل برچهل و پنج آیه)

(۱) آنگاه تماميء جماعت آوازِ خودرا بلند کرده فریاد نمودند و قوم در آن شب میگریستند (۲) و تماميء
بني اِسْرائیلْ بر مُوسیٰ و هارُونْ گله‌جو شدند و همگيء جماعت بایشان گفتند اي کاش در زمینِ مصْر مي
مُردیم و یا اینکه در بیابان وفات میکردیم (۳) که خداوند چرا مارا باین مرزبوم آورده است تا آنکه بشمشیر
افتاده زنانِ ما و اطفالِ ما به یغما بُرده شوند آیا از براي ما اولي نیست که بمصْر برگردیم (۴) و بیکدیگر
گفتند که سرداري نصب نموده بمصْر روانه شویم * (۵) پس مُوسیٰ و هارُونْ در حضورِ جمهورِ جماعتِ بني
اِسْرائیلْ برو افتادند (۶) و یُوشَعِ بنِ نُونْ و کالیبِ بنِ یِفُنّهْ که از جملهء مُتجسّسانِ زمین بودند لباسِ
خودرا دریدند (۷) و بهمگيء جماعتِ بني اِسْرائیلْ متکلّم شده گفتند زمیني که براي تجسّسش از آن عبور
نمودیم بي نهایت زمینِ خوبي است (۸) اگر خداوند از ما راضي شود مارا باین زمین آورده آن‌را بما
عطا خواهد نمود زمیني که شیر و عسل در آن جاري است (۹) زینهار از خداوند عاصي نشوید و از خلقِ
زمین ترسان نباشید که ایشان خوراکِ ما هستند سایهء ایشان از ایشان گذشته است و خداوند با ما است

از ایشان نترسید * (۱۰) آنگاه تمامیِ جماعت در بارهٔ سنگسار نمودنِ ایشان بگفتگو بودند پس جلالِ خداوند در خیمهٔ مجمع بر تمامیِ بني إِسْرَائِيلْ نمودار شد * (۱۱) و خداوند بمُوسیٰ گفت که این قوم تا بکَیْ مرا غضبناك خواهند کرد و تا بچند بمن ایمان نخواهند آورد با وجودِ این همه آیات که در میانِ ایشان ظاهر کردم (۱۲) ایشان‌را بطاعون مبتلا کرده بي اِرث خواهم گردانید و ترا قومي بزرگتر و پُر زورتر از ایشان خواهم گردانید (۱۳) و مُوسیٰ بخداوند گفت که البتّه مِصْرِیانْ خواهند شنید زیرا که این قوم‌را از میانِ ایشان باقتدارِ خود بیرون آوردي (۱۴) و بساکنانِ این زمین اخبار خواهند داد و حال آنکه شنیده اند که تو اي خداوند درمیانِ این قوم هستي و اینکه تو اي خداوند رو برو مرئي شدي و ابرِ تو بر ایشان مي ایستد و هم برابرِ ایشان بروز درسُتونِ ابر و بشب درسُتونِ آتش رفتار مینمائي (۱۵) و اگر این قوم‌را مثلِ یك نفر بکُشي قبائلي که آوازهٔ ترا شنیده اند چنین خواهند گفت (۱۶) از اینکه خداوند برسانیدنِ این قوم بزمیني که در باره‌اَش بایشان سوگند خورده بود قادر نبود لهذا ایشان‌را در بیابان کُشته است (۱۷) پس حال اي خداوند تمنّا اینکه قدرتَت عظیم شود بطوري که فرموده بودي وقت گفتنَت (۱۸) که خداوند دیرخشم و بسیار رحیم است و بخشندهٔ عصیان و گناه امّا خبیثان‌را بهیچ وجه ابرا ننموده عقوبتِ گناهِ پدران از پسران تا سیوم و چهارم پُشت میکَشد (۱۹) تمنّا اینکه گناهِ این قوم‌را موافقِ بسیاريِ رحمتت ببخشي چنانکه این قوم‌را از مِصْر تا بحال عفو کرده‌ٔ * (۲۰) و خداوند فرمود که موافقِ کلامَت عفو کردم (۲۱) امّا بحیاتِ خود قَسَم که تمامیِ زمین از جلالِ خداوند پُر خواهد شد (۲۲) بنابر این که تمامیِ مردماني که جلالِ مرا و آیاتِ مرا که در مِصْر و در بیابان ظاهر کردم دیده اند و مرا ده باره امتحان کردند و آوازِ مرا نشنیدند (۲۳) یقیناً زمیني که در باره‌اَش بپدرانِ ایشان سوگند خوردم نخواهند دید بلکه هیچ یك از کساني که مرا بغضب آوردند آن‌را نخواهند دید (۲۴) امّا بندهٔ من کالِیْبْ چونکه با او روحِ دیگر بود و مرا کُلّیّةً اطاعت نمود اورا بزمیني که در آن رفته بود خواهم رسانید و ذریّهٔ او آن‌را وارث خواهند شد (۲۵) امّا عَمَالِیْقِیانْ و کِنَعَنیانْ در درّه سکونت داشتند پس فردا برگردید و در بیابان از راهِ دریاي احمر بکوچید * (۲۶) و خداوند بمُوسیٰ و هارُونْ خطاب کرده گفت (۲۷) که تا بچند از این جماعتِ بدي که از من گِلّه میکنند تحمّل ورزم گِلّه‌هائي که بني إِسْرَائِيلْ از من گِلّه کردند شنیدم (۲۸) بایشان بگو که خداوند میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که با شما بنوعي که در گوشِ من گفتید چنین رفتار خواهم نمود (۲۹) لاشهاي شما در این بیابان خواهند افتاد و تمامیِ سان دیده‌گانِ شما موافقِ تعدادِ همگیِ شما از بیست ساله و زیاده که از من گِلّه‌مند شده اید (۳۰) البتّه بزمیني که دستِ خودرا بلند کردم بدین معني که ساکنِ آن خواهید شد داخل نخواهید شد مگر کالِیْبِ بنِ یِفُنِّهْ و یُوشَعِ بنِ نُوْنْ (۳۱) امّا اطفالِ شما که در بارهٔ آنها گفتید که یغما خواهند شد ایشان‌را داخل خواهم گردانید و ایشان زمیني که آن‌را حقیر شمردید خاصیّت آن‌را خواهند دانست (۳۲) امّا لاشهاي شما در این بیابان خواهد افتاد (۳۳) و پسرانِ شما در این بیابان چهل سال آواره بوده بارِ زناکاريِ شمارا تا تمام شدنِ لاشهاي شما در آن بیابان خواهند کشید (۳۴) و بشمارهٔ

روزهائي كه تجسّسِ زمين ميكرديد چهل روز يعني هر يك روز عوضِ يك سال چهل سال بارِ گناهانِ خودرا خواهيد كشيد و نقضِ عهدِ مرا خواهيد دانست (۳۵) من كه خداوندم فرمودم كه البتّه اين‌را بتماميءِ اين جماعتِ بدي كه بمخالفتِ من مجتمع شدند ظاهر خواهم كرد در اين بيابان برباد شده در اينجا خواهند مرد (۳۶) و مردماني كه مُوسىٰ بتجسّسِ زمين فرستاده بود كه ايشان مراجعت نمودند و در بارهٔ زمين خبرِ بد آورده تماميءِ جماعت‌را از او گلّه‌مند گردانيدند (۳۷) همان مردماني كه خبرِ بد در بارهٔ زمين آوردند در حضورِ خداوند بطاعون مُردند (۳۸) امّا يُوشَع بنِ نُون وكاليب بنِ يِفُنّه از جملهٔ مردماني كه جهةِ تجسّسِ زمين رفته بودند زنده ماندند * (۳۹) پس مُوسىٰ اين كلمات‌را بهمه‌گيءِ بني إسْرائيل بيان كرد كه قوم بسيار غمگين شدند (۴۰) و بامدادان سحرخيزي نمودند و برسرِ كوه برآمده گفتند كه اينك حاضريم و بمكاني كه خداوند فرموده بود خواهيم رفت زيرا كه گنهكار شده ايم (۴۱) و مُوسىٰ گفت از چه رهگذر است كه از فرمانِ خداوند عُدول نموده ايد امّا برخوردار نخواهيد شد (۴۲) برنيآئيد زيرا كه خداوند در ميانِ شما نيست تا آنكه از پيشِ دشمنانِ خود مُنهزم نگرديد (۴۳) زانرو كه عَمالِيقيانْ وكَنَعَنيانْ در آنجا مقابلِ شما هستند و بشمشير خواهيد افتاد از اَنجائي كه از متابعتِ خداوند برگشتيد لهذا خداوند با شما نخواهد بود (۴۴) ليكن از روي تكبّر برسرِ كوه رفتند امّا صندوقِ عهدِ خداوند و مُوسىٰ از قلبِ اُردو بيرون نرفتند * (۴۵) و عَمالِيقيانْ و كَنَعَنيانْ كه در آن كوه سكونت داشتند هجوم آورده ايشان‌را زدند و آنهارا تا حُرْماهْ منهزم ساختند *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر چهل و يك آيه)

(۱) و خداوند مُوسىٰ‌را خطاب كرده گفت (۲) كه با بني إسْرائيل متكلّم شده بايشان بگو هنگامي كه بزمينِ مسكنِ خود كه من بشما ميدهم داخل شويد (۳) و ميخواهيد كه هديّهٔ آتشين براي خداوند بگذرانيد چه قربانيءِ سوختني و چه ذبيحهٔ ديگر جهةِ اداي نذر و يا ذبيحهٔ ارادتي و يا در عيدهاي خودتان تا آنكه بجهةِ خداوند رايحهٔ خوش از گاو و يا گوسفند نمآئيد (۴) آنگاه كسي كه قربانيءِ خودرا براي خداوند ميگذراند هديّهٔ آردي از دهٔ يك آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بيك ربعِ هينِ روغن بيآورد (۵) و جهةِ هديّهٔ ريختني يك ربعِ هينِ شراب بر قربانيءِ سوختني و يا ذبيحهٔ ديگر جهةِ يك برهٔ تقريب نما (۶) و يا جهةِ قوچ هديّهٔ آردي از دو عُشرِ آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بيك ثُلثِ هينِ روغن بگذران (۷) و جهةِ هديّهٔ ريختني يك ثُلثِ هينِ شراب بخصوصِ رايحهٔ خوش براي خداوند تقريب نما (۸) و هنگامي كه گوساله‌را جهةِ قربانيءِ سوختني و يا ذبيحهٔ ديگر از براي اداي نذر و يا قربانيءِ سلامتي بخداوند احضار مينمائي (۹) آنگاه هديّهٔ آرديءِ دهٔ سه از آردِ رقيقِ مخلوط شدهٔ بنصفِ هينِ روغن با آن گوساله تقريب نمايد (۱۰) و جهةِ هديّهٔ ريختني نصفِ هينِ شراب بخصوصِ هديّهٔ آتشينِ رايحهٔ خوش براي خداوند تقريب نما (۱۱) از براي يك گوساله و يا از براي يك قوچ و يا از براي برّه چه از گوسفند و چه از بُز چنين كرده شود (۱۲) بحَسَبِ عددي كه تقريب مينمآئيد

بدین قِسم برای هر یك موافقِ شمارهٔ آنها عمل نمائید (۱۳) هر متوطّنی وقتِ رسانیدنِ هدیّهٔ آتشینِ رایحهٔ خوش برای خداوند مثلِ این اوامر بجا آورد (۱۴) و اگر غریبی که در میانِ شما ساکن است و یا هر که در قرنهای شما درمیانِ شما بوده باشد میخواهد که هدیّهٔ آتشینِ رایحهٔ خوش برای خداوند تقریب نماید بنوعی که شما عمل مینمائید او نیز عمل نماید (۱۵) از برای شما که اهلِ جماعت هستید و از برای غریبی که با شما ساکن است قانونْ یکی است در قرنهای شما قانونِ دائمی است که در حضورِ خداوند حالِ غریب مثلِ حالِ شما باشد (۱۶) برای شما و برای غریبی که در میانِ شما ساکن شود شریعت یکی و قانون یکی است * (۱۷) و خداوند مُوسیٰرا خطاب کرده گفت (۱۸) که با بنی إِسْرائِیْلْ متکلّم شده بایشان بگو وقتِ دخولِ شما بزمینی که شمارا داخل میگردانم (۱۹) واقع شود حینی که شما از محصولِ زمین بخورید که هدیّهٔ برداشتنی برای خداوند برسانید (۲۰) جهةِ هدیّهٔ برداشتنی گِرْدهٔرا از خمیرِ نخستینِ خود بگذرانید آنرا بمثلِ هدیّهٔ برداشتنی از خرمن چنین احضار نمائید (۲۱) از خمیرِ نخستینِ خود هدیّهٔ برداشتنی در قرنهای خودتان بخداوند برسانید * (۲۲) و اگر از روی نادانی تمامیٔ این اوامری که خداوند بمُوسیٰ گفته است بجا نیاورید (۲۳) یعنی هر چه که خداوند بواسطهٔ مُوسیٰ از روزی که خداوند مُوسیٰرا امر فرمود و بعد از آن در قرنهای شما بشما امر فرمود (۲۴) آنگاه واقع شود که اگر از روی نادانی بدونِ وقوفِ جماعت عملی کرده شود تمامیٔ جماعت گاوِ جوانی جهةِ قربانیٔ سوختنیٔ رایحهٔ خوش برای خداوند با هدیّهٔ آردی و ریختنیَش موافقِ حکم تقریب نمائید و هم یك بُزغاله جهةِ قربانیٔ رفعِ گناهی (۲۵) و کاهن بخصوصِ تمامیٔ جماعتِ بنی إِسْرائِیْلْ کفّاره نماید و بایشان عفو کرده خواهد شد چونکه از نادانستگی شد و ایشان قربانیٔ خودرا هدیّهٔ آتشین برای خداوند و قربانیٔ رفعِ گناهی دربابِ نادانیٔ خودشان بحضورِ خداوند بگذرانند (۲۶) و بتمامیٔ جماعتِ بنی إِسْرائِیْلْ و غریبی که در میانِ ایشان ساکن است عفو کرده خواهد شد چونکه همگیٔ قوم از روی نادانی خطا نمودند * (۲۷) و اگر یك کسی بنادانی خطائی ورزد بُزِ مادهٔ یك سالهرا جهةِ قربانیٔ رفعِ گناه تقریب نماید (۲۸) و کاهن جهةِ آن کسی که بنادانی خطا ورزیده است هنگامی که از نادانی در حضورِ خداوند خطا ورزد کفّاره خواهد نمود تا آنکه از برایَش کفّاره نموده باو عفو کرده شود (۲۹) و بخصوصِ کسی که بنادانستگی خطا نماید چه متوطّن در میانِ بنی إِسْرائِیْلْ و چه غریبی که در میانِ ایشان ساکن است شمارا شریعت یکی است * (۳۰) امّا نفسی که جُرءت کرده گناهی کند چه متوطّن و چه غریب هتكِ حُرمتِ خداوند نموده است و آن کس از میانِ قومِ خود منقطع خواهد شد (۳۱) از آنجائی که کلامِ خداوندرا تحقیر نموده فرمانَشرا ابطال کرده است آن کس بالْکُلّ قطع شود عقوبتِ گناهَش برگردنَش باشد * (۳۲) وهنگامی که بنی إِسْرائِیْلْ در بیابان بودند کسیرا یافتند که در روزِ سبت هیزم بر میچید (۳۳) و کسانی که اورا یافتند که هیزم بر میچید اورا نزدِ مُوسیٰ و هارُونْ و تمامیٔ جماعت آوردند (۳۴) و اورا محبوس نمودند زیرا که در بارهٔ وَیْ چگونه باید رفتار شود بیان نشده بود (۳۵) و خداوند بمُوسیٰ فرمود که البتّه آن کس باید بمیرد اورا تمامیٔ جماعت بیرونِ از اُردو سنگسار نمایند (۳۶) و

تماميء جماعت اورا از أردو بيرون آوردند و اورا سنگسار نمودند و هلاك شد بنهجي كه خداوند مُوسيرا
امر فرموده بود * (۳۷) و خداوند مُوسيرا خطاب كرده گفت (۳۸) كه با بني إسْرائيل متكلّم شده بايشان
بگو كه جهةِ خود بركناره‌ء جامه ريشه‌ها در قرنهاي خود بسازند و بر ريشه‌ء كناره فتيله‌ء لاجوردي نصب نمايند
(۳۹) و از براي شما ريشه‌ء باشد تاكه بر آن نگريسته تماميء اوامرِ خداوندرا بياد آورده بجا آوريد و در
پيِ‌ء دل خواه و چشمانِ خودتان كه درعقبِ آنها زناكاري ميكنيد تفحّص ننمائيد (۴۰) تا آنكه تماميء
اوامرِ مرا ياد نموده بجا آوريد و براي خداي خود مقدّس باشيد (۴۱) من خداوند خداي شما هستم كه
شمارا از زمينِ مصر بيرون آوردم تاكه خداي شما باشم خداوند خداي شما مَنم *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر پنجاه آيه)

(۱) بعد از آن قُورَح پسرِ يِصْهارِ پسرِ قِهاثِ پسرِ لِيْوِيْ و داثانْ و اَبِيْرامْ پسرانِ اِلِيابْ و أُونِ پسرِ پِلِتْ از
بني رُوبِنْ مردمانِ چنديرا همراه گرفتند (۲) و باتّفاقِ چند نفر از بني إسْرائيل يعني دويست و پنجاه نفر از
سردارانِ جماعت كه شُهرت يافتگان و نامدارانِ مجمع بودند بمقابله‌ء مُوسي برخاستند (۳) و بخلافِ مُوسي
و هارُون جمع شده بايشان گفتند كه ادّعاي زياده مينمائيد زيرا كه تماميء جماعت هر يكي از ايشان
مقدّسند و خداوند در ميانِ ايشان است پس خويشتن‌را چرا بر جماعتِ خداوند سر بلند مينمائيد * (۴) و
هنگامي كه مُوسي شنيد بر روي خود افتاد (۵) و قُورَح و تماميء جماعتش‌را متكلّم شده گفت كه فردا
خداوند اعلام خواهد نمود كه چه كس از آنِ وَيْ و چه كس مقدّس است و اورا نزدِ خود خواهد رساند
يعني آن كسي‌را كه برگزيده است بخود قُربت خواهد بخشيد (۶) اين‌را بكنيد اي قُورَح و تماميء جماعتِ
تو بخوردانهارا از براي خود بگيريد (۷) و آتش در آنها كرده فردا بحضورِ خداوند بخور بر آنها بريزيد و آن
كسي كه خداوند برگزيده است مقدّس خواهد شد اي پسرانِ لِيْوِيْ ادّعاي زياده مينمائيد (۸) و مُوسي
بقُورَح گفت كه اي بني لِيْوِيْ تمنّا اينكه بشنويد (۹) آيا براي شما سهل است كه خداي إسْرائيل شمارا
از جماعتِ إسْرائيل مُمتاز كرده است و شمارا نزدِ خود قُربت بخشيده تا آنكه در مسكنِ خداوند خدمت
نمائيد و در حضورِ جماعت ايستاده براي ايشان خدمت نمائيد (۱۰) و ترا با همگيء برادرانَت بهمراهَت از
پسرانِ لِيْوِيْ قُربت بخشيده است و هم شما كهانت‌را جستجو مينمائيد (۱۱) بنابر اين است كه تو و اين
همه جمعيّت بمخالفتِ خداوند مجتمع شده ايد و هارُون كيست كه از وَيْ گِلَه جو ميباشيد * (۱۲) و مُوسي
جهةِ احضار نمودنِ داثانْ و اَبِيْرامْ پسرانِ اِلِيابْ فرستاد و گفتند نميآئيم (۱۳) آيا سهل است كه مارا از
زميني كه شير و عسل در آن جاري است جهةِ كُشتنِ ما در بيابان بيرون آوردي مگر اينكه خودرا سُلطان
نموده بر ما تسلّط نمائي (۱۴) نهايت مارا بزميني كه شير و عسل در آن جاري است نياوردي و مارا وارثِ
كِشت‌زارها و تاكستانها نگردانيدي آيا ميخواهي كه چشمهاي اين مردمان‌را بَكَني نخواهيم آمد (۱۵) و
مُوسي‌را بسيار ناخوش آمد كه بخداوند گفت بهديّه‌ء ايشان التفات منماي از ايشان يك خري نگرفتم و يكي

از ایشان‌را زیانی نرسانیدم (۱۶) و مُوسِی بقُورَحْ گفت که تو با تمامیءِ جمعیّتت بحضورِ خداوند حاضر شوید تو و ایشان و هارُونْ فردا [حاضر شوید] (۱۷) و هر کس بخوردانِ خودرا گرفته بخور در آنها بگذارد و شما هر کس بخوردانِ خودرا دویست و پنجاه بخوردان‌را بحضورِ خداوند بیاورید تو نیز و هارُونْ هریك بخوردانِ خودرا [بیاورید] * (۱۸) و هر کس بخوردانِ خودرا گرفته و آتش در آنها کرده و بخور بالایَش پاشیده بدروازهٔ خیمهٔ مجمع با مُوسِی و هارُونْ ایستادند (۱۹) و قُورَحْ تمامیءِ جماعت‌را بدروازهٔ خیمهٔ مجمع مقابلِ آنها جمع نمود و جلالِ خداوند بر تمامیءِ جماعت مرئی شد * (۲۰) و خداوند مُوسِی و هارُونْ‌را خطاب کرده گفت (۲۱) که خویشتن‌را از این جماعت دور کنید تا ایشان‌را بیك لحظه هلاك سازم (۲۲) پس ایشان بر رو افتاده گفتند که ای خدا خدای ارواحِ تمامیءِ بشر یك نفر گناه ورزیده است و تو آیا بتمامیءِ جماعت غضبناك خواهی شد (۲۳) و خداوند مُوسِی‌را خطاب کرده گفت (۲۴) که با جماعت متکلّم شده بگو که از اطرافِ مسکنِ قُورَحْ و داثانْ و اَبیرامْ دور شوید * (۲۵) و مُوسِی برخاسته نزدِ داثانْ و اَبیرامْ رفت و مشایخِ اِسْرائیلْ در عقبِ وَیْ رفتند (۲۶) و با جماعت متکلّم شده گفت که اکنون از نزدِ خیمه‌های این مردمانِ شریر دوری نموده و هر چیزی که از آنِ ایشان است لمس ننمائید مبادا که در همگیءِ گناهانِ ایشان هلاك شوید (۲۷) و از مسکنِ قُورَحْ و داثانْ و اَبیرامْ از هر طرف دور شدند و داثانْ و اَبیرامْ بیرون آمده بدَرِ خیمهٔ خودشان با زنان و پسران و کودکانِ ایشان ایستادند (۲۸) و مُوسِی گفت که ازین خواهید دانست که خداوند مرا بخصوصِ بجا آوردنِ تمامیءِ این اعمال ارسال کرده است و بخواهشِ خود نکرده ام (۲۹) اگر این کسان مثلِ مرگِ تمامیءِ بنی آدم بمیرند و جزای تمامیءِ مردمان بر ایشان داده شود خداوند مرا نفرستاده است (۳۰) امّا اگر خداوند چیزِ بدیع‌را ابداع نماید که زمین دهانِ خودرا کشاده ایشان‌را و هر چه که ما مَلَكِ ایشان است بلع نماید تا زنده بگور فرود آیند آنگاه میدانید که این مردمان خداوندرا تحقیر نموده اند * (۳۱) و واقع شد که چون تمامیءِ این سخنان‌را بانجام رسانید زمینی که در زیرِ ایشان بود شکافت (۳۲) و زمین دهانِ خودرا کشاده ایشان‌را و خانها و همگیءِ متعلّقانِ قُورَحْ‌را با تمامیءِ اموالِ ایشان فرو برد (۳۳) و ایشان و هرچه که تعلّق بایشان داشت زنده بگور فرو رفتند و زمین ایشان‌را مستور نمود و از میانِ جماعت ناپدید گشتند (۳۴) و مجموعِ اِسْرائیلیانی که در اطرافِ ایشان بودند از فریاد نمودنِ ایشان گریختند چونکه گفتند مبادا که زمین مارا فرو برد (۳۵) و آتشی از جانبِ خداوند بیرون آمده آن دویست و پنجاه نفری که آن بخوررا تقریب نموده بودند سوزانید * (۳۶) و خداوند بمُوسِی خطاب کرده گفت (۳۷) که به اِلْعازارِ پسرِ هارُونِ کاهن بگو که بخوردانهارا از میانِ شعله‌ها بردار و آتش‌را به اطراف پراکنده کن زیرا که آنها مقدّس شده اند (۳۸) و از بخوردانهای این گناهکاران بجانِ خود تخته‌های پهن جهةِ پوششِ مذبح بسازند چونکه از تقریب نمودنِ آنها بحضورِ خداوند مقدّس شده اند تا برای بنی اِسْرائیلْ آیتی باشند (۳۹) پس اِلْعازارِ کاهن بخوردانهای برنجینی که آن سوخته شدگان تقریب نموده بودند گرفته و آنهارا برای

پوششِ مذبح پهن نمود (۴۰) تا آنکه براي بني إسرائيل يادگاري باين معني باشد که هر غيري که از ذرّيهٔ هارون نباشد براي گذرانيدن بخور در حضورِ خداوند نزديك نيآيد مبادا كه مثلِ قورح و جمعيّتش بشود بنهجي كه خداوند ويرا بوساطتِ موسي امر فرموده بود * (۴۱) و روزِ ديگر تماميءِ جماعتِ بني إسرائيل بر موسي و هارون گلهمند شده گفتند که شما قومِ خداوندرا كشتيد (۴۲) و واقع شد هنگامِ جمع شدنِ جماعت بر موسي و هارون كه بخيمهٔ مجمع نگريستند که اينك ابر آنرا مستور كرد و جلالِ خداوند مرئي شد (۴۳) و موسي و هارون بنزدِ چادرِ مجمع آمدند (۴۴) و خداوند موسيرا خطاب كرده گفت (۴۵) که از ميانِ اين جماعت دور شويد تا ايشانرا بيك لحظه هلاك سازم و ايشان بر رو افتادند (۴۶) و موسي بهارون گفت که بخوردانرا گرفته آتش از مذبح در آن بگذار و بخور بر رويش بريز و بجماعت بسرعت رفته جهةِ ايشان كفّاره ده که غضب از حضورِ خداوند برآمده است و طاعون آغاز كرده است (۴۷) پس هارون بنهجي که موسي فرموده بود گرفته بميانِ جماعت دويد و اينك طاعون در ميانِ قوم شروع نموده بود و بخوررا ريخته در حقِّ قوم كفّاره داد (۴۸) و در ميانِ مردهگان و زندهگان ايستاد تا طاعون رفع شد (۴۹) و عددِ كساني که از طاعون مردند چهارده هزار و هفتصد نفر بود سواي كساني که در امرِ قورح هلاك شدند (۵۰) و هارون نزدِ موسي به درِ خيمهٔ مجمع رجعت نمود كه طاعون رفع شد *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) و خداوند موسيرا خطاب كرده گفت (۲) که با بني إسرائيل متكلّم شده از ايشان عصائي بگير يعني عصائي از براي خاندانِ پدري از تماميءِ سرورانِ ايشان موافقِ خاندانِ آباي ايشان دوازده عصا و نامِ هر يكرا بر عصايش بنويس (۳) و اسمِ هارونرا بر عصاي ليوي بنويس زيرا که سرورِ خاندانِ آباي ايشانرا عصائي ميبايد (۴) و آنهارا در خيمهٔ مجمع در برابرِ شهادت که در آنجا شمارا ملاقات خواهم نمود بگذار * (۵) و چنين ميشود که عصاي كسي که اورا بر ميگزينم شكوفه خواهد نمود و گلههائي که بني إسرائيل بر شما گله ميكنند از نزدِ خود رفع ميكنم (۶) و موسي ببني إسرائيل اين خبررا رساند و تماميءِ سرورانِ ايشان هر سرور يك عصا داد موافقِ خاندانِ آباي خود يعني دوازده عصا و عصاي هارون در ميانِ عصاهاي ايشان بود (۷) و موسي آن عصاهارا در حضورِ خداوند در خيمهٔ شهادت نهاد * (۸) و واقع شد كه روزِ ديگر موسي بخيمهٔ شهادت داخل شد و اينك عصاي هارون بخصوصِ خاندانِ ليوي تكمه كرده و غنچه بر آورده شكوفه نمود و بادامها داد (۹) و موسي تماميءِ آن عصاهارا از حضورِ خداوند نزدِ مجموعِ بني إسرائيل بيرون آورد كه هر يك نگريسته عصاي خودرا گرفت * (۱۰) و خداوند بموسي فرمود که عصاي هارونرا بحضورِ شهادت باز بيآر تا آنكه جهةِ علامت بر ضدّ فتنه انگيزان محفوظ باشد و گلههاي ايشانرا از نزدِ من بالكلّ دفع نما تا نميرند (۱۱) و موسي بنهجي كه خداوند اورا امر فرموده بود عمل نموده چنين بجا آورد * (۱۲) و بني إسرائيل بموسي متكلّم شده گفتند که اينك ميميريم و هلاك ميشويم بلكه تماميءِ ما هلاك ميشويم (۱۳) هر كسي که بمسكنِ خداوند قربت جسته نزديكي نمايد ميميرد آيا ميشود كه وفات يافته بالتّمام شويم *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و دو آيه)

(۱) و خداوند بهارون فرمود كه تو و پسرانَت و خاندانِ آبايَت بهمراهَت بارِ گناهِ مقامِ مقدّس‌را خواهيد
كشيد و تو و پسرانَت بهمراهَت بارِ گناهِ كهانتِ خودتانرا خواهيد كشيد (۲) و هم برادرانِ خودرا از سبطِ
لِيوِيْ يعني سبطِ پدرِ خودرا با خود نزديك آور تا آنكه با تو مُلصق شده ترا خدمت نمايند امّا تو و پسرانَت
بهمراهَت در مقابلِ خيمهٔ شهادت خدمت نمائيد (۳) و ايشان بخدمتِ تو و بنگاهبانيِ تماميِ خيمه
متوجّه شوند نهايت بظروفِ مقدّس و بمذبح نزديك نيايند تا آنكه هم ايشان و هم شما نميريد (۴) و بتو
مُلصق شده بنگاهبانيِ خيمهٔ مجمع در تماميِ خدمتِ آن خيمه متوجّه شوند و غيري بشما نزديك نشود
(۵) و بنگاهبانيِ مقامِ مقدّس و بنگاهبانيِ مذبح مشغول شويد تا ديگر غضب بر بني اِسْرائِيلْ نازل نشود
(۶) و من اينك برادرانِ شما لِويانْ‌را از ميانِ بني اِسْرائِيلْ گرفتم بشما جهةِ بخشش براي خداوند داده شده‌
اند تا خدمتِ خيمهٔ مجمع بجا آورند (۷) و تو و پسرانَت بهمراهَت بكهانتِ خودتان در تماميِ
خدمتِ مذبح و اندرونِ حجاب متوجّه باشيد و خدمت نمائيد خدمتِ منصبِ كهانتِ خودتان‌را بشما از راهِ
بخشش داده ام و غيري كه نزديك آيد كُشته شود * (۸) و خداوند بهارون فرمود كه اينك من نگاهبانيِ
هديّه‌هاي برداشتنيِ خودرا از جملهٔ چيزهاي مقدّسِ بني اِسْرائِيلْ بتو بخشيدم و هم آنهارا بتو و پسرانَت
جهةِ قسمت بقانونِ ابدي دادم (۹) از چيزهاي قُدسُ‌القُدسي كه از آتش باقي مانده باشد اينها از آنِ تو
خواهد بود هر قربانيِ ايشان و هر هديّهٔ آرديِ ايشان و هر قربانيِ رفعِ گناهيِ ايشان و هر قربانيِ
تقصيريِ ايشان كه نزدِ من بگذرانند از براي تو و پسرانَت از قُدسِ قُدسِيّين است (۱۰) آنهارا در جاي
قُدسُ‌القُدسيّين بخور هر ذكور از آن بخورد از برايَت مقدّس است (۱۱) و اين هم از آنِ تو خواهد بود هديّهٔ
برداشتني از هديّهٔ ايشان با تماميِ قربانيهاي جنبانيدنيِ بني اِسْرائِيلْ اينهارا بتو و به پسرانَت و دخترانَت
بهمراهَت بقانونِ ابدي بخشيدم هر طاهري كه در خانهٔ تُست از آن بخورد (۱۲) تماميِ بهترين روغن و
تماميِ بهترين شيرهٔ انگور و غلّه يعني نوبرهاي آنهارا كه بخداوند تقريب نمايند بتو بخشيده ام (۱۳) نوبرهاي
هر چه كه در زمينِ ايشان است كه بخداوند مي‌آورند از آنِ تو باشد هر طاهري كه در خانهٔ تُست از آن بخورد
(۱۴) هر چيزِ موقوفه در اِسْرائِيلْ از آنِ تو باشد (۱۵) هر كشايندهٔ رَحِمْ از هر بشري كه بخداوند تقريب
نمايند چه از انسان و چه از بهايم از آنِ تو خواهد شد امّا اوّل زادهٔ انسان‌را البتّه فدا دهي و هم اوّل زادهٔ
بهايمِ ناپاكرا فديه بده (۱۶) و فديهِ شوندگان از يك ماهه بحسابِ خود به پنج مثقال نقرهٔ بمثقالِ مقدّس
كه بيست گيراهْ است فديه نما (۱۷) امّا اوّل زادهٔ گاو و يا اوّل زادهٔ گوسفند و يا اوّل زادهٔ بُزرا فديه
نخواهي داد آنها مقدّسند خونِ آنهارا بر مذبح بپاش و پيهِ آنهارا جهةِ قربانيِ آتشينِ رايحهٔ خوش براي
خداوند بسوزان (۱۸) و گوشتِ آنها از آنِ تو باشد مثلِ سينهٔ جُنبانيدَني و دوشِ راست كه از آنِ تُست
(۱۹) تماميِ هديّه‌هاي برداشتنيِ چيزهاي مقدّسي كه بني اِسْرائِيلْ بخداوند احضار نمايند آنهارا بتو و به

پسرانِ تو و هم بدخترانِ تو بهمراهَت بقانونِ ابدي بخشيدم از براي تو و بذريّهء تو بهمراهَت درحضورِ خداوند عهدِ نمكيءِ دائمي خواهد بود * (۲۰) و خداوند بهارُونْ فرمود كه ميراثي در زمينِ ايشان نخواهي گرفت و در ميانِ ايشان قِسمتي برايَت نخواهد بود قِسمتِ تو و ميراثِ تو در ميانِ بني إسْرائيْل مَنَم (۲۱) و اينك تماميءِ عُشرِ بني إسْرائيْل‌را از براي ارثيّت به پسرانِ لِيوِيْ بخشيدم بسببِ خدمتي كه ميكنند يعني خدمتِ خيمهء مجمع (۲۲) و بارِ ديگر بني إسْرائيْل بخيمهء مجمع نزديك نيآيند مبادا كه بارِ گناه كشيده بميرند (۲۳) امّا لِوِيانْ خدمتِ خيمهء مجمع‌را بكنند و بارِ گناهِ ايشان‌را بكشند در قرنهاي شما قانونِ ابدي است كه در ميانِ بني إسْرائيْل ميراثي نگيرند (۲۴) امّا عُشرهاي بني إسْرائيْل كه در حضورِ خداوند از راهِ هديّهء برداشتني بگذرانند جهةِ ميراث به لِوِيانْ بخشيدم بنابراين ايشان‌را فرمودم كه در ميانِ بني إسْرائيْل ارثي نگيرند * (۲۵) و خداوند بمُوسيٰ خطاب كرده گفت (۲۶) كه با لِوِيانْ متكلّم شده ايشان‌را بگو هنگامي كه از بني إسْرائيْل عُشرهائي كه بشما از جانبِ ايشان جهةِ ارثيّت بشما دادم ميگيريد جهةِ هديّهء برداشتني براي خداوند عُشرِ عشير از آن تقريب نمائيد (۲۷) كه اين هديّهء برداشتنيء شما مثلِ غلّهء خرمن و مثلِ پُريءِ حوضِ شراب از براي شما محسوب خواهد شد (۲۸) بدين منوال شما نيز از همگيءِ عُشرهائي كه از بني إسْرائيْل ميگيريد هديّهء برداشتني بخداوند خواهيد گذرانيد و از آن ميان هديّهء برداشتنيءِ خداوندرا بهارُونِ كاهن خواهيد داد (۲۹) از تماميءِ هديّهاي شما جميعِ هديّهاي برداشتني براي خداوند از هرچه كه بهترينِ آن باشد يعني حصّهء كه از آن مقدّس است برسانيد (۳۰) پس بايشان بگو هنگامي كه بهترينِ آن‌را تقريب نموده باشيد آنگاه از براي لِوِيانْ مثلِ محصُولِ خرمن و حاصلِ حوضِ شراب محسوب ميشود (۳۱) و آن‌را در هر مكان بخوريد شما و خاندانهاي شما زيرا كه مزدِ شماست بسببِ خدمتي كه در خيمهء مجمع ميكنيد (۳۲) و بسببِ اين بارِ گناه نخواهيد كشيد هنگامي كه بهترينِ آن‌را تقريب نموده باشيد و چيزهاي مقدّسِ بني إسْرائيْل‌را ناپاك نسازيد مبادا كه بميريد *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و خداوند بمُوسيٰ و هارُونْ خطاب كرده گفت (۲) قانونِ شريعتي كه خداوند امر نموده فرمود اين است كه ببني إسْرائيْل بگوي تا گاوِ مادهء سُرخِ بي عيبيءِ بي داغ كه پالهنگ بر گردنَش نرسيده باشد نزدِ تو بياورند (۳) و آن‌را به إلْعازارِ كاهن تسليم نمائيد تا آنكه آن‌را بخارجِ اُردو بيرون ببرد و آن‌را پيشِ روي وَيْ ذبح نمايند (۴) و إلْعازارِ كاهن بانگشتِ خود از خونِ وَيْ بگيرد و رو بروي خيمهء مجمع از خونِ آن هفت مرتبه بپاشد (۵) و آن گاورا درمدِّ نظرِ وَيْ بسوزانند يعني پوست و گوشت و خون و فضلاتِ آن‌را بسوزانند (۶) و كاهن چوبِ سروِ آزاد و زوفا و قرمزي‌را گرفته در ميانِ گاوي كه مي‌سوزد بيندازد (۷) پس كاهن لباسِ خودرا بشويد و جسدِ خودرا بهء آب شُستشو دهد و بعد از آن به اُردو داخل شود و كاهن تا شام ناپاك باشد (۸) و سوزانندهء آن لباسِ خودرا بشويد و جسدِ خودرا به آب شُستشو دهد و تا شام ناپاك

باشد (۹) و شخصي که پاك باشد خاكسترِ آن گاورا جمع نموده در جاي پاك خارج از اُردو بگذارد تا آنکه براي آبِ تنزيه بجهةِ جماعتِ بني إِسْرائيلْ محفوظ ماند که موجبِ رفع گناهي است (۱۰) و جمع کنندهٔ خاكسترِ گاو لباسِ خودرا بشويد و تا شام ناپاك باشد تا براي بني إِسْرائيلْ و غريبي که در ميانِ ايشان ساكن است قانونِ ابدي باشد * (۱۱) هر کسي که مَيْتَهٔ هر آدميرا مسّ کند تا هفت روز ناپاك شود (۱۲) خويشتن‌را در روزِ سيوم از آن آبِ [تنزيه] تطهير نمايد تا در روزِ هفتم پاك باشد و اگر در روزِ سيوم خويشتن‌را تطهير ننمايد در روزِ هفتم پاك نشود (۱۳) هرکسي که مَيْتَهٔ مردي که مُرده باشد مسّ کند و خويشتن‌را تطهير ننموده باشد او مسکنِ خداوندرا پليد ساخته است آن کس از إِسْرائيلْ منقطع شود چونکه آبِ تنزيه بر او پاشيده نشد ناپاك باشد هنوز ناپاكيءِ وَيْ باقي است (۱۴) شريعت از براي مردي که در چادري بميرد اين است که هر داخل شوندهٔ آن چادر و هرکه در آن چادر بوده است هفت روز ناپاك باشد (۱۵) و هر ظرفِ سرکشادهٔ که سرپوش بر آن نباشد ناپاك است (۱۶) و هرکسي که بشمشير کُشته شدهٔ در صحرارا و يا بمَيْتَه و يا باستخوانِ آدمي و يا قبريرا مسّ نمايد تا هفت روز ناپاك باشد * (۱۷) از براي شخصِ ناپاك از خاكسترِ گاوِ سوخته شدهٔ جهةِ رفعِ گناهي بگيرند و آبِ روان بر آن در ظرفي بريزند (۱۸) و شخصي پاك زوفارا گرفته در آب فرو برد و بر چادر و بر همهٔ اسباب و بر کساني که در آنجا بودند و بر شخصي که استخوان يا کُشته يا مَيْتَه يا قبررا مسّ کرده است بپاشد (۱۹) و شخصِ پاك بر آن شخصِ ناپاك در روزِ سيوم و در روزِ هفتم بپاشد و او در روزِ هفتم خويشتن‌را تطهير کرده لباسِ خودرا بشويد و خويشتن‌را در آب شُستشُو دهد تا بوقتِ شام پاك گردد (۲۰) و کسي که ناپاك بوده خويشتن‌را تطهير نکند آن کس از ميانِ جماعت منقطع شود چونکه مقامِ مقدّسِ خداوندرا ملوّث ساخته است و آبِ تنزيه بر او پاشيده نشده است او ناپاك است (۲۱) و از براي ايشان قانونِ ابدي اين است که پاشندهٔ آبِ تنزيه لباسِ خودرا بشويد و مسّ کنندهٔ آبِ تنزيه تا شام ناپاك باشد (۲۲) هر چه که آن کسِ ناپاك آن‌را مسّ نمايد ناپاك شود و هم نفسي که آن‌را مسّ نمايد تا شام ناپاك باشد *

(فصلِ بيستم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) پس تماميءِ جماعتِ بني إِسْرائيلْ در بيابانِ صِينْ در ماهِ اوّل رسيدند و قوم در قادِيشْ مقام گرفتند و مِرْيامْ در آنجا وفات يافت و در آنجا مدفون شد * (۲) و از براي جماعت آب يافت نشد پس بر موسيٰ و هارونْ اجتماع نمودند (۳) و قوم با موسيٰ منازعت کردند و متکلّم شده گفتند اي کاشکي ميمرديم هنگامي که برادرانِ ما در حضورِ خداوند مُردند (۴) و چرا جماعتِ خداوندرا در اين بيابان رسانيديد تا در اينجا بميريم ما و بهايمِ ما (۵) و مارا از مِصْر چرا بر آورديد تا آنکه مارا باين جاي بد داخل کنيد که جاي زراعت و انجير و تاك و انار نيست و جهةِ نوشيدن آب نيست * (۶) و موسيٰ و هارونْ از حضورِ جماعت بدروازهٔ خيمهٔ مجمع آمدند و بر رو افتادند و جلالِ خداوند بر ايشان مرئي شد (۷) و خداوند موسيٰ‌را

خطاب کرده گفت (۸) که عصارا بگیر و تو با برادرت هارون جماعت‌را جمع کن و در نظرِ ایشان این صخره‌را خطاب نمائید که آبش‌را خواهد داد و هم بجهةِ ایشان آب از آن صخره بیرون مي‌آوري تا جماعت‌را با بهایمِ ایشان بنوشاني * (۹) پس موسیٰ عصارا از حضورِ خداوند بنهجي که اورا فرموده بود گرفت (۱۰) و موسیٰ و هارون آن جماعت‌را برابرِ آن صخره جمع کرده [موسیٰ] ایشان‌را گفت که اي بغي کنندهگان حال بشنوید آیا آب بجهةِ شما از این صخره بیرون بیاوریم (۱۱) و موسیٰ دستِ خودرا بلند کرده صخره‌را با عصایش دو مرتبه زد که آبِ بسیاري بیرون آمد که جماعت و هم بهایمِ ایشان آشامیدند * (۱۲) و خداوند بموسیٰ و هارون گفت چونکه بمن اعتقاد نیاورده مرا در نظرِ بني اِسرائیل تقدیس ننمودید بنابراین این جماعت‌را بزمیني که بایشان داده ام نخواهید رسانید (۱۳) اینانند آبهاي مِریباه که بني اِسرائیل با خداوند منازعت نمودند که او در میانِ ایشان خودرا مقدّس نمود * (۱۴) پس موسیٰ از قادیش نزدِ مَلِكِ اِدوم ایلچیان فرستاد که برادرِ تو اِسرائیل چنین میگوید که هر مصیبتي که بر ما واقع شد میداني (۱۵) که آباي ما چگونه بمصر فرود آمدند و مدّتِ مدیدي در مصر ماندیم و مصریان مارا و پدرانِ مارا جور نمودند (۱۶) و چونکه بخداوند فریاد نمودیم آوازِ مارا شنید و فرشته‌را فرستاده مارا از مصر بیرون آورد و اینك ما در قادیش شهري که در اقصاي حدودِ تست هستیم (۱۷) تمنّا این که از ولایتت بگذریم و در مزارع و تاکستانها نخواهیم گذشت و آبِ چاهي نخواهیم نوشید از شاهراه روانه شده براست و چپ انحراف نخواهیم کرد تا از حدودِ تو بگذریم (۱۸) و اِدوم وَي‌را گفت که از ولایتِ من نخواهي گذشت مبادا که جهةِ مقابلهٔ‌ات بشمشیر خروج کنم (۱۹) و بني اِسرائیل وَي‌را گفتند که از شارع خواهیم رفت و هرگاه آبهاي ترا من و یا بهایمِ من بخوریم قیمتش‌را میدهم فقط پیاده میگذرم بدونِ چیزي (۲۰) و او گفت که نخواهي گذشت و اِدوم با خلقِ بسیاري و نیروي بازو جهةِ مقابله‌اش بیرون آمد (۲۱) و همچنین اِدوم اجازتِ گذشتن از حدودش بر اِسرائیل ابا نمود و اِسرائیل از طرفِ وَي کناره نمودند * (۲۲) پس تماميِ جماعتِ بني اِسرائیل از قادیش کوچ نموده بکوهِ هور رسیدند * (۲۳) و خداوند بموسیٰ و هارون در کوهِ هور بر سرحدِّ ولایتِ اِدوم متکلّم شده گفت (۲۴) که هارون بقومِ خود مجتمع خواهد شد چونکه بزمیني که به بني اِسرائیل بخشیده ام داخل نخواهد شد بنابرآن که از حکمِ من بر آبهاي مِریباه عاصي شدید (۲۵) و هارون و پسرش اِلعازاررا گرفته ایشان‌را بکوهِ هور فراز آر (۲۶) و لباسهارا از هارون خلع نموده بر پسرش اِلعازار آنهارا بپوشان و هارون در آنجا وفات نموده بقومِ خود مجتمع خواهد شد (۲۷) و موسیٰ بنهجي که خداوند [اورا] فرموده بود عمل نمود که ایشان در نظرِ تماميِ جماعت بکوهِ هور فراز رفتند (۲۸) و موسیٰ لباسهارا از هارون خلع کرده آنهارا به پسرش اِلعازار پوشانید و هارون در آنجا بر سرِ کوه وفات یافت و موسیٰ و اِلعازار از کوه فرود آمدند (۲۹) و هنگامي که تماميِ جماعت دیدند که هارون وفات نموده است مجموعِ خاندانِ اِسرائیل جهةِ هارون سي روز ماتم گرفتند *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) هنگامي که مَلِكِ عَرادِ کَنعَنِيْ که بطرفِ جنوب سکونت داشت شنید که اِسْرائیْلْ از راهي که جاسوسان [آمدند] مي‌آیند با اِسْرائیْلْ جنگ کرده اسیرانِ چندي از ایشان گرفت (۲) و اِسْرائیْلْ بخداوند نذر کرده گفت که اگر این قوم‌را فيِ‌الْواقع بدستِ من تسلیم نمائي شهرهاي ایشان‌را بالْکُلّ خراب خواهم کرد (۳) پس خداوند دعاي اِسْرائیْلْ‌را استجابت نمود و کَنعَنیانْ‌را تسلیم نمود و ایشان و شهرهاي ایشان‌را بالْکُلّ خراب نمودند و آنمکان‌را حُرْماهْ نام نهادند * (۴) و از کوه هُورْ براه دریاي احمر کوچیدند جهة احاطه نمودنِ ولایتِ اِدُومْ و دلِ قوم از راه رفتن تنگ شد (۵) و قوم بر خدا و مُوسیٰ گفتند که مارا از زمینِ مِصْر چرا برآوردید تا آنکه در بیابان بمیریم زیرا که نان نیست و آب هم نیست و طبعِ ما از این خوراکِ خفیف مُکره است (۶) و خداوند مارهاي آتشین در میانِ قوم فرستاد که قوم‌را گزیدند و خلقِ بسیاري از اِسْرائیْلْ هلاك شدند (۷) و قوم نزدِ مُوسیٰ آمده گفتند که خطا ورزیدیم زیرا که بخداوند و تو حرفهاي ناشایسته گفتیم خداوندرا استدعا نما تا مارهارا از ما دفع کند و مُوسیٰ جهةِ قوم استدعا نمود (۸) و خداوند بمُوسیٰ فرمود که مارِ آتشیني بساز و بر سَرِ تیري نصب کن و واقع میشود اینکه هر گزیده شده‌ٔ که بر او نظر افکند زنده خواهد ماند (۹) و مُوسیٰ مارِ برنجیني ساخته بر سرِ تیر نصب کرد و چنین شد که اگر مار کسي‌را گزیده بود بمجرّدِ نگاه کردنِ بر آن مارِ برنجین زنده میماند *
(۱۰) بعد از آن بني اِسْرائیْلْ کوچیده در اُوبُوثْ اُردو زدند * (۱۱) و از اُوبُوثْ کوچیده در عِییّ عَبارِیْم در بیاباني که بسمتِ طُلوعِ شمس برابرِ مُوابْ است اُردو زدند * (۱۲) و از آنجا کوچیده بدرّه‌ٔ زارِدْ اُردو زدند (۱۳) و از آنجا کوچیده بآن طرفِ اَرْنُونْ در بیاباني که از حُدودِ اَموریانْ بیرون مي‌آید اُردو زدند زیرا که اَرْنُونْ سرحدّ مُوابْ است درمیانِ مُوابْ و اَموریانْ (۱۴) از این سبب در کتابِ حُروبِ خداوند ذکر میشود * که واهیب که در سُوفا هست و نهرهاي اَرْنُونْ (۱۵) و جَریانِ رودهائي که بمسکنِ عار مایل است و بسرحدّ مُوابْ متّصل * (۱۶) و از آنجا به بِئْیر رفتند همین بِیر است که خداوند در باره‌اش بمُوسیٰ گفت که قوم‌را جمع کن که آب‌را بایشان خواهم داد (۱۷) آنگاه اِسْرائیْلْ این سُرودرا سرائیدند * که اي بِیر بجوش شما اورا بسرائید (۱۸) سروران این بِیررا کَنْدند نُجباي قوم از نشانِ چوبدستهاي خودشان آن‌را حفر کردند * بَعْدَهُ از بیابان بمَتّاناهْ رفتند (۱۹) و از مَتّاناهْ بنَحَلیئیلْ و از نَحَلیئیلْ بباموثْ (۲۰) و از باموثْ درّه که در ولایتِ مُوابْ است بسرِ پِسْگاهْ که برابرِ یِشیمُونْ نگران است کوچیدند * (۲۱) و بني اِسْرائیْلْ ایلچیان نزدِ سِیحُونْ مَلِكِ اَموریانْ فرستاده گفتند (۲۲) که از ولایتِ تو بگذریم و بسوي مزارع و تاکستانها انحراف نخواهیم ورزید و از آبِ چاه نخواهیم نوشید امّا از شاهراه خواهیم رفت تا آنکه از سرحدّ تو بگذریم (۲۳) و سِیحُونْ باِسْرائیْلْ اجازتِ گذشتن از حدودش نداد و سِیحُونْ تماميِ قومِ خودرا جمع نموده بمقاومتِ اِسْرائیْلْ در بیابان بیرون آمد و به یَهَصْ رسیده با اِسْرائیْلْ جنگ کرد (۲۴) و اِسْرائیْلْ اورا بدمِ

شمشیر زد و زمینَش‌را از اَرنُون تا به یَبُّوق و تا ببنی عَمُّون بتصرف آورد چونکه سرحدّ بني عَمُّون مستحکم بود (۲۵) و اِسْرائیل تماميء این شهرهارا گرفتند بلکه اِسْرائیلیان در تماميء شهرهاي اَمُوریان هم در حِشْبُون و هم در تماميء قَصَبَهایَش ساکن شدند (۲۶) زیرا که حِشْبُون شهرِ سِیحُونِ مَلِكِ اَمُوریان بود که او با مَلِكِ پیشینِ مُوآب جنگ کرده تماميء سر زمینَش‌را تا به اَرنُون از دستَش گرفته بود (۲۷) بنابراین مَثَل گویان میگویند * که بحِشْبُون بیائید تا شهر سِیحُون بنا شده معمور شود (۲۸) زیرا که آتشي از حِشْبُون و شعلهء از شهرِ سِیحُون بیرون آمده عارِ مُوآبي و صاحبانِ مقامهاي بلندِ اَرنُون‌را سوزانید (۲۹) اي مُوآب واي بر تو اي قومِ کَمُوش هلاكِ شدید پسرانِ جان‌برِ خود و دخترانِ خودرا به اسیري سِیحُونِ مَلِكِ اَمُوریان داد (۳۰) چراغِ ایشان از حِشْبُون تا دِیبُون خاموش و [مُلکِشان] تا به نُوفَح که مُتّصل بمِیدْبا است ویران شد * (۳۱) پس اِسْرائیلیان در زمینِ اَمُوریان ساکن شدند (۳۲) و مُوسيٰ از براي تجسّسِ یَعزیر فرستاد و قصبه‌هایَش‌را گرفته اَمُوریاني که آنجا بودند بیرون کرد * (۳۳) و گردش کرده براهِ باشان بر آمدند و عوگِ مَلِكِ باشان او و تماميء قومَش بمقاومتِ ایشان به اِدْرِعي براي جنگ بیرون آمدند (۳۴) و خداوند بمُوسيٰ گفت که از او مترس زیرا که اورا و تماميء قوم و زمینَش‌را بتو تسلیم کردم تا بنهجي که با سِیحُونِ مَلِكِ اَمُوریان که ساکنِ حِشْبُون بود عمل نمودهء باو نیز عمل نمائي (۳۵) پس اورا با پسرانَش و همگيء قومَش کشتند بحدّي که کسي از برایَش باقي نماند و ولایتَش‌را بتصرّف آوردند *

(فصلِ بیست و دویم مشتملِ برچهل و یك آیه)

(۱) و بني اِسْرائیل کوچ کرده در صحراهاي مُوآب باین طرفِ اَرْدَن در برابرِ یریحُو اُردو زدند * (۲) و بالاقِ پسرِ صِپُّور هرچه که اِسْرائیل به اَمُوریان کردند دید (۳) و مُوآب از قوم بسیار ترسید بسببِ کثرتِ ایشان هم مُوآب از بني اِسْرائیل در تنگي بود (۴) و مُوآب بمشایخِ مِدْیان گفت که حال این جماعت تماميء اطرافِ مارا میلیسند بنوعي که گاو سبزهء صحرارا میلیسد و در آن وقت بالاقِ پسرِ صِپُّور پادشاهِ مُوآب بود (۵) و رسولانرا نزدِ بِلْعامِ بنِ بَعُور به پِثُور که بر کنارِ نهرِ ولایتِ قومِ خود بود فرستاد تا اورا طلب داشته بگویند که اینك قومي از مِصْر بیرون آمده است اینك روي زمین‌را مستور میکنند و در برابرِ من ساکنند (۶) پس تمنّا این که بیائي و براي من این قوم‌را لعنت بکني زیرا که از من قویتر اند مُحتمل است که بر ایشان غالب آمده و ایشان‌را شکست داده از ولایت اخراج نمایم چه میدانم که هرکه‌را برکت دهي متبرّك است و هرکه‌را لعنت نمائي ملعون است (۷) پس مشایخِ مُوآب و مشایخِ مِدْیان مزدِ فالگیري بدست گرفته روانه شدند و به بِلْعام رسیده سخنانِ بالاق‌را از برایَش بیان کردند (۸) و ایشان‌را گفت که وقتِ شب در اینجا بیتوته نمائید تا چناني که خداوند بمن بگوید بشما خبر دهم و سرورانِ مُوآب نزدِ بِلْعام ماندند * (۹) و خدا ببِلْعام آمده گفت که این کساني که با تُست کیانند (۱۰) و بِلْعام بخدا گفت که بالاقِ پسرِ صِپُّور پادشاهِ مُوآب بمن فرستاده است (۱۱) که اینك قومي از مِصْر بیرون آمده روي زمین‌را مستو

کرده است پس بیا برای من ایشان‌را لعنت نما محتمل است که قوّه جنگیدن با ایشان بهم رسانده ایشان‌را اخراج نمایم (۱۲) و خدا به بِلْعامْ فرمود که همراه ایشان مرو و این قوم‌را لعن مکن چونکه متبرّك هستند * (۱۳) و بِلْعامْ صبحدم بر خاسته بسرورانِ بالاقْ گفت که بولایتِ خودتان بروید زیرا که خداوند از اجازت دادنِ بمن که با شما بروم منع نموده است (۱۴) و سرورانِ موآبْ بر خاسته ببالاقْ باز آمدند و گفتند که بِلْعامْ از آمدنِ با ما انکار نمود * (۱۵) و بالاقْ بارِ دیگر از اینان سرورانِ زیاده و عزیزتر فرستاد (۱۶) که ببِلْعامْ رسیده وَیْ‌را گفتند که بالاقِ پسرِ صِپّورْ چنین میفرماید تمنّا این که از آمدنِ بمن امتناع نورزی (۱۷) زیرا که ترا البتّه بسیار تکریم خواهم نمود و هر چه که بمن بگوئی بجا خواهم آورد پس تمنّا اینکه بیائی و این قوم‌را جهةِ من لعنت نمائی (۱۸) و بِلْعامْ جواب داده بملازمانِ بالاقْ گفت که اگر بالاقْ خانهٔ خودرا پُر از نقره و طلا بمن بخشد از فرمانِ خداوند خدای خود نتوانم تجاوز نمود تا آنکه بکمی یا زیادتی عمل نمایم (۱۹) پس تمنّا این که شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند بمن زیاده چه خواهد گفت * (۲۰) و خدا بوقتِ شب ببِلْعامْ آمده وَیْ‌را گفت اگر آن مردمان جهةِ طلبیدنِ تو بیآیند برخیز با ایشان برو امّا کلامی که با تو بگویم همانرا عمل نما * (۲۱) پس بِلْعامْ صبحدم برخاسته حمارِ خودرا پالان کرده با سرورانِ موآبْ راهی شد (۲۲) و غضبِ خدا از اینکه او روانه شد افروخته گشت و فرشتهٔ خداوند بر سَرِ راه بمقاومتَش ایستاد در حالتی که او بر حمار سوار بود و دو جوانَش بهمراهَش (۲۳) و حمار فرشتهٔ خداوندرا دید که با شمشیرِ برهنه در دستَش بر سَرِ راه ایستاده است که حمار از راه انحراف نموده بزراعت رفت و بِلْعامْ حماررا زد تا آنکه آن‌را براه باز آورد (۲۴) و فرشتهٔ خداوند در تنگیِ راهِ تاکستانها که از هر دو طرفَش دیواری بود ایستاد (۲۵) و حمار فرشتهٔ خداوندرا دیده خودرا بدیوار چسپانیده پای بِلْعامْ‌را بدیوار فشرد که بارِ دیگر آن‌را زد (۲۶) و فرشتهٔ خداوند بارِ دیگر پیش رفته در جای تنگی که جهةِ انحراف براست و چپ راهی نبود ایستاد (۲۷) و حمار چونکه فرشتهٔ خداوندرا دید در زیرِ بِلْعامْ خوابید و غضبِ بِلْعامْ افروخته شده حماررا از چوبدست زد (۲۸) پس خداوند زبانِ حماررا کشاد که بِلْعامْ‌را گفت که با تو چه کرده ام که مرا این سه مرتبه زده (۲۹) و بِلْعامْ بحمار گفت چونکه مرا بازی دادی کاش شمشیری در دستِ من میبود که الحال ترا میکُشتم (۳۰) و حمار ببِلْعامْ گفت که آیا حمارِ تو نیستم که بر من سوار بوده از وقتی که مالِ تو بودم تا به امروز آیا گاهی عادت میکردم که باین طور بتو رفتار نمایم و او گفت که نَیْ (۳۱) و خداوند چشمانِ بِلْعامْ‌را کُشود تا فرشتهٔ خداوندرا دید که با شمشیرِ برهنه در دستَش بسَرِ راه می‌ایستاد و رُکوع کرده رو بزمین افتاد (۳۲) و فرشتهٔ خداوند وَیْ‌را گفت که حمارِ خودرا این سه مرتبه چرا زدی اینك جهةِ مقاومتِ تو بیرون آمدم زیرا که در نظرِ من رفتارِ تو کج است (۳۳) و حمار مرا ملاحظه کرده این سه مرتبه از من کناره جُست اگر از من کناره نمیجُست

يقين كه حال ترا ميكُشتم و اورا زنده نگاه ميداشتم (۳۴) و بِلْعَامْ بفرشتهء خداوند گفت كه گناه ورزيدم زيرا كه ندانستم كه تو بمقاومتِ من در راه ايستادهٔ و حال اگر در نظرِ تو ناپسند آيد بر ميگردم (۳۵) و فرشتهء خداوند ببِلْعَامْ گفت بهمراهِ آن مردمان برو نهايت كلامي كه بتو ميگويم همان‌را بايشان بگوي پس بِلْعَامْ با سرورانِ بَالَاقْ رفت * (۳۶) و هنگامِ شنيدنِ بَالَاقْ كه بِلْعَامْ مي‌آيد باستقبالَش بشهرِ مُوآبْ كه بر سرحدِّ اَرْنُونْ دراقصاي حُدود است بيرون آمد (۳۷) و بَالَاقْ به بِلْعَامْ گفت كه آيا في اَلْحقيقة جهةِ طلبيدنِ تو بنزدت نفرستادم چرا نزدِ من نيآمدي آيا حقيقةً برعايت نمودنِ تو قادر نيستم (۳۸) و بِلْعَامْ ببَالَاقْ گفت اينك نزدِ تو آمده ام آيا حال اين اقتداررا في اَلْواقع دارم كه چيزي بگويم آنچه كه خداوند در دهانِ من ميگذارد همان‌را خواهم گفت * (۳۹) و بِلْعَامْ بهمراهِ بَالَاقْ روانه شد كه هر دو بقِرْيَتِ حُصُوثْ آمدند (۴۰) و بَالَاقْ گاوان و گوسفندان ذبح نموده ببِلْعَامْ و سروراني كه با وَيْ بود فرستاد * (۴۱) و بامدادان واقع شد كه بَالَاقْ بِلْعَامْ‌را گرفته و اورا بمقامهاي بلند بَعَلْ بر آورد تا از آنجا اقصاي قوم‌را مشاهده نمايد

(فصلِ بيست و سيوم مشتمل بر سي آيه)

(۱) و بِلْعَامْ ببَالَاقْ گفت كه دراينجا ازِ برايَم هفت مذبح بساز و در اينجا از برايَم هفت گوساله و هفت قوچ حاضر كن (۲) و بَالَاقْ بنحوي كه بِلْعَامْ گفت بعمل آورده بَالَاقْ و بِلعَامْ بر هر مذبح گوسالهٔ و قوچي گذرانيدند (۳) و بِلْعَامْ ببَالَاقْ گفت كه نزدِ قربانيِء سوختنيِء خود بايست تا روانه شوم شايد كه خداوند جهةِ ملاقاتِ من راست آيد و هر چيزي كه بمن نمايان كند بتو بيان خواهم كرد پس بتلّي بر آمد (۴) خدا ببِلْعَامْ راست آمد كه او وَيْ‌را گفت كه هفت مذبح‌را ترتيب داده ام و بر هر مذبح گوسالهٔ و قوچي گذرانيدم (۵) و خداوند سخني بدهانِ بِلْعَامْ گذاشت و گفت ببَالَاق برگشته چنين بگو (۶) پس به نزدِ او برگشت كه اينك او بر سرِ قربانيِء سوختنيِء خود با تماميِء سرورانِ مُوآبْ مي‌ايستاد (۷) و تمثيلِ خودرا بزبان آورده گفت * كه بَالَاقِ پادشاهِ مُوآبْ مرا از اَرَمْ ازكوههاي شرقي آورده كه بيآ از برايَم يَعْقُوبْ‌را لعنت نما و بيآ إِسْرَائِيْلْ‌را نفرين كن (۸) كساني‌را كه خدا ملعون نكرده است چگونه لعنت نمايم و كساني كه خدا نفرين نكرده است چه طور نفرين كنم (۹) و حال اينكه ايشان‌را از سَرِ كوهها مي‌بينم و از گريوه‌ها مشاهده مينمايم اينك اين قوم بتنها ساكن خواهند شد و در ميانِ قبائل محسوب نخواهند شد (۱۰) غبارِ يَعْقُوبْ و تعدادِ چهار يك از إِسْرَائِيْلْ‌را كه خواهد شمرد جانِ من با وفاتِ صالحان بميرد و عاقبتِ من مثلِ عاقبتِ آنها باشد * (۱۱) و بَالَاقْ ببِلْعَامْ گفت كه از برايَم چه كار كردي ترا بجهةِ لعنت كردنِ دشمنانَم آوردم و اينك به بركتِ وافر ايشان‌را متبرّك ساختي (۱۲) و او جواب داده گفت آنچه كه خداوند بدهانَم گذاشت آيا همان‌را متوجّه شده نبايست بگويم * (۱۳) پس بَالَاقْ وَيْ‌را گفت تمنّا اينكه بجاي ديگر كه ايشان‌را از آنجا تواني ديد با

من بیائي بتنها اقصاي ایشان‌را خواهي دید همه‌گيء ایشان‌را نخواهي دید پس از براي من ایشان‌را از
آنجا لعنت نما (۱۴) و اورا بچمنِ صُوْفِیْمْ تا بسَرِ پِسْگاهْ آورد و هفت مذبح بنا کرده گوساله و قوچي‌را بر
هر مذبح گذرانید (۱۵) و ببالاقْ گفت که بنزدِ قربانيء سوختنيء خود اینجا بایست تا امن در آنجا
[خداوندرا] ملاقات نمایم (۱۶) و خداوند بِلْعامْ‌را ملاقات نمود و سخني بدهانش گذاشته گفت که نزدِ
بالاقْ برگشته چنین بگو (۱۷) و بنزدِ وَيْ باز آمده اینك نزدِ قربانيء سوختنيء خود با سرورانِ مُوْآبْ
مي‌ایستاد و بالاقْ از او پرسید که خداوند چه فرموده است (۱۸) پس تمثیلِ خودرا بزبان آورده گفت *
که اي بالاق برخیز و بشنو و اي پسرِ صِپُّوْرْ بمن گوش ده (۱۹) خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بني
آدم نیست که تغییر به اراده‌اش دهد آیا آنچه که گفته است بجا نخواهد آورد و آنچه که فرموده است
استوار نخواهد نمود (۲۰) اینك حکمِ تبرّك ساختن‌را گرفتم که او متبرّك ساخته است و من آن‌را باطل
نتوانم کرد (۲۱) در یَعْقُوْبْ بجور نخواهد نگریست و در اِسْرائِیْلْ بجفا مشاهده نخواهد کرد خداوند
خدایَش با وَيْ است و گُلبانگِ پادشاهي در اوست (۲۲) خدا ایشان‌را از مِصْرْ بیرون آورد و نیرومندي
با او مثلِ کرکدن است (۲۳) بدرستي که بر یَعْقُوْبْ سِحْر نیست و بر اِسْرائِیْلْ فالگیري نَيْ مثلِ این وقت
گفته خواهد شد که خدا در حقِّ یعقوبْ و در حقِّ اِسْرائِیْلْ چه کرده است (۲۴) اینك آن قوم مثلِ شیرِ
ماده بر خواهند خاست و مانندِ شیرِ نَرْ خودرا بلند خواهند کرد و تا صیدرا نخورد و خونِ کُشته
شده‌گان‌را نیاشامد نخواهد خوابید * (۲۵) و بالاقْ به بِلْعامْ گفت که ایشان‌را مطلقا نه لعنت بکن و ایشان‌را
مطلقا برکت مخواه (۲۶) و بِلْعامْ جواب داده ببالاقْ گفت که آیا با تو متکلّم شده نگفتم هر چه که
خدا مرا فرماید همان‌را میکنم * (۲۷) و بالاقْ به بِلْعامْ گفت تمنّا اینکه بیائي تا ترا بجاي دیگر بردارم
شاید در نظر خدا خوش آید که ایشان‌را بجهةِ من از آنجا لعنت نمائي (۲۸) و بالاقْ بِلْعامْ‌را بر سرِ پِعُوْرْ
که بر یِشِیْمُوْنْ نگران است آورد (۲۹) و بِلْعامْ ببالاقْ گفت که در اینجا از برایَم هفت مذبح بساز و در
اینجا از برایَم هفت گوساله و هفت قوچ حاضر کن (۳۰) و بالاقْ بنوعي که بِلْعامْ گفته بود عمل نموده بر
هر مذبح گوساله و قوچي گذرانید *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و هنگامي که بِلْعامْ دید که در نظرِ خداوند مُتبرّك ساختنِ اِسْرائِیْلْ خوش است مثلِ اوقاتِ
پیشین بطلبِ سِحْرها نرفت مگر اینکه بسوي بیابان روي نهاد (۲) و بِلْعامْ چشمانِ خودرا بر داشته
اِسْرائِیْلیانْ‌را دید که موافقِ اسباطِ خودشان ساکنند و روحِ خدا بر او نازل شد (۳) و تمثیلِ خودرا
بزبان آورده گفت * که بِلْعامْ بنِ بِعُوْرْ میگوید و مردي که چشمانَش کشاده اند میگوید (۴) شنونده
کلامِ خدا و بیننده رؤیاي قادرِ مطلق در حالتي که افتاده است با چشمِ کشاده میگوید (۵) که
اي یَعْقُوْبْ خیمه‌هاي تو و اي اِسْرائِیْلْ مسکنهاي تو چه زیبا است (۶) مثلِ درّه‌ها میلان دارد و

مانندِ باغها بپهلوي نهرها و مثلِ درختانِ عودِ غرس شدهٔ خداوند و مانندِ سروهاي آزاد که بر کنارِ جويبار است (۷) آبهارا از دلوهايش ميريزد و بذرِ او در ميانِ آبهاي بسيار خواهد بود و هم پادشاهش از آگگ بلندتر و مملکتش مرتفع‌تر (۸) خدا اورا از مصر اخراج نمود نيرومندي با او مثلِ کرگدن است قبائلِ دشمنانِ خودرا خواهد خورد و استخوانهاي ايشان‌را خواهد شکست و هم ايشان‌را به تيرهاي خود سوراخ خواهد نمود (۹) مثلِ شيرِ نر و مانندِ شيرِ مادهٔ خم شده ميخوابد کيست که اورا برخيزاند متبرک کنندهگانِ تو متبرک است و لعنت کنندهگانِ تو ملعون است * (۱۰) و غضبِ بالاق ببلعام افروخته شد که دستهاي خودرا بر هم زد و بالاق ببلعام گفت ترا جهةِ لعن کردنِ دشمنانم خواندم و اينک اين سه مرتبه محضِ برکت دادي (۱۱) پس حال بمکانِ خود بگريز با خود گفتم که احترامِ ترا زياد خواهم کرد و اينک خداوند ترا از احترام منع کرد (۱۲) و بلعام ببالاق گفت که آيا هم با رسولاني که نزدِ من فرستاده بودي متکلّم شده نگفتم (۱۳) که اگر بالاق خانهٔ خودرا پر از نقره و طلا بمن بدهد قادر نيستم که از فرمانِ خداوند تجاوز نمايم تا آنکه باراده‌ٔ خويش نيک و يا بد بجا آورم آنچه که خداوند گفته است خواهم گفت (۱۴) و حال اينک بنزدِ قومِ خود ميروم بيا ترا اعلام نمايم که اين قوم با قومِ تو در ايّامِ آخرين چه خواهند کرد (۱۵) پس تمثيلِ خودرا بزبان آورده گفت * که بلعامِ بنِ بعور ميگويد و کسي که چشمانش کشاده است ميگويد (۱۶) شنوندهٔ کلامِ خدا و دانندهٔ علمِ خداي تعالي و بينندهٔ رؤياي قادرِ مطلق در حالتي که افتاده است با چشمانِ کشاده ميگويد (۱۷) که اورا خواهم ديد امّا حال ني اورا مشاهده خواهم کرد امّا نزديک ني ستارهٔ از يعقوب طلوع خواهد کرد و عصائي از اسرائيل پيدا خواهد شد که نواحي موآب‌را و هم تمامئ بني شيث‌را خواهد شکست (۱۸) و ادوم مملوک خواهد شد و سعير نيز مملوک دشمنانش خواهد شد و اسرائيل دل آوري خواهد نمود (۱۹) و فرمانفرمائي از يعقوب بيرون آمده باقي ماندهگانِ شهررا هلاک خواهد کرد (۲۰) و بعماليق نگاه کرده تمثيلِ خودرا بزبان آورد و گفت * که عماليق از اوّلينِ طوائف بود امّا عاقبتش اينست که ابداً هلاک شود * (۲۱) و بر قينيان نگاه کرده تمثيلِ خودرا بزبان آورد و گفت * که مسکنِ تو مستحکم است و آشيانهٔ خودرا در صخره نهادهٔ (۲۲) امّا قينيان تخريب خواهند شد تا وقتي که آشور ترا اسير نمايد * (۲۳) و تمثيلِ خودرا بزبان آورده گفت * که افسوس وقتي که خدا اين‌را بجا مي‌آورد که زنده خواهد ماند (۲۴) و کشتيها از جانبِ کتيم آمده آشوررا مبتلا خواهند کرد و هم عبيررا جفا خواهند داد که او نيز ابدًا هلاک خواهد شد * (۲۵) و بلعام برخاسته روانه شد و بمکانِ خود مراجعت نمود و بالاق نيز راهِ خويشتن‌را پيش گرفت *

(فصلِ بيست و پنجم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و اسرائيل در شطّيم ساکن شدند و قوم آغازِ زنا نمودن با دخترانِ موآب کردند (۲) که آنها قوم‌را

بذبائحِ خدایانِ خودشان طلبیدند پس قوم خوردند و بخدایانِ ایشان سجده نمودند (۳) و إسرائیل به بَعَلِ
پِعور ملحق شد و غضبِ خداوند بر إسرائیل افروخته گردید (۴) و خداوند بموسی فرمود که تماميء سرهاي
این قوم‌را بگیر و بحضورِ خداوند رو بروي آفتاب بیاویزان تا آنکه شدّتِ قهرِ خداوند از إسرائیل مُندفع
شود (۵) و موسی بحاکمانِ إسرائیل فرمود که شما هر کس مردمانِ خودرا که به بَعَلِ پِعور ملحق شدند
بکُشید (۶) و اینك مردي از بني إسرائیل آمد و نزدِ برادرانَش در نظرِ موسی و در نظرِ تماميء جماعتِ بني
إسرائیل درحالتي که بدروازهء خیمهء مجمع گریه میکردند زنِ مِدْیانیّهء آورد (۷) و فِینحاسِ پسرِ اِلْعازارِ پسرِ
هارونِ کاهن مشاهده کرده از میانِ جماعت برخاست و نیزهء بدستِ خود گرفت (۸) و درعقبِ مردِ إسرائیلي
داخلِ خلوتگاه شده هر دوي ایشان هم مردِ إسرائیلي و هم زن‌را بشکمَش فرو کرد که طاعون از بني إسرائیل
دفع شد (۹) و کساني که از طاعون مردند بیست و چهار هزار نفر بودند * (۱۰) و خداوند بموسی خطاب
کرده گفت (۱۱) که فِینحاسِ پسرِ اِلْعازارِ پسرِ هارونِ کاهن غضبِ مرا از بني إسرائیل مُندفع ساخته است
چونکه او غیرتِ مرا کشید از ایشان که بني إسرائیل‌را از غیرتَم نابود نساختم (۱۲) بنا براین بگو که اینك
عهدِ سلامتِ خودرا باو میدهم (۱۳) و عهدِ کهانتِ ابدي از آنِ وَيْ و از آنِ ذریّه‌اَش بعد از وَيْ خواهد
بود جهةِ اینکه از براي خداي خود غیرت کشید و در حقّ بني إسرائیل کفّاره نمود (۱۴) و اسمِ مردِ
إسرائیلي که کُشته شد یعني مردي که با زنِ مِدْیانیّه بقتل رسید زِمْريء پسرِ سالُوء سرورِ خاندانِ پدريء
شِمْعُونیان بود (۱۵) و اسمِ زنِ مِدْیانیّه که کُشته شد کُزْبيء دخترِ صُورِ رئیسِ قبیلهء خاندانِ پدريء
مِدْیانیان بود * (۱۶) و خداوند موسی‌را خطاب کرده گفت (۱۷) که مِدْیانیان‌را آزرده بکُشید (۱۸) زیرا که
ایشان شمارا آزردند بحیله‌هائي که در امرِ پِعور و در امرِ کُزْبيء دخترِ سرورِ مِدْیانیان خواهرِ ایشان که در روزِ
طاعون بسببِ پِعور کُشته شده بود بشما فریب دادند *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر شصت و پنج آیه)

(۱) و بعد از طاعون واقع شد که خداوند بموسی و به اِلْعازارِ پسرِ هارونِ کاهن خطاب کرده گفت (۲) که
حسابِ تماميء جماعتِ بني إسرائیل‌را موافقِ خاندانِ آباي ایشان از بیست ساله و زیاده بگیرید یعني
تماميء إسرائیلیاني که بجنگ بیرون میروند (۳) پس موسی و اِلْعازارِ کاهن در صحراهاي موآب بکنارِ اُرْدُن
برابرِ یریحو ایشان‌را خطاب کرده گفتند (۴) که از بیست ساله و زیاده چناني که خداوند موسی و بني
إسرائیل‌را هنگامي که از زمینِ مصر بیرون آمدند امر فرموده بود حسابِ قوم‌را بگیرید * (۵) اوّل زادهء
إسرائیل رُوبِن بود و پسرانِ رُوبِن اینانند از حَنُوك قبیلهء حَنُوکیان و از پَلُّوء قبیلهء پَلُّوئیان (۶) و از
حِصرون قبیلهء حِصرونیان و از کَرْمي قبیلهء کَرْمیان (۷) قبیلهء رُوبنیان اینانند و سان دیدگانِ ایشان
چهل و سه هزار و هفتصد و سي نفر بودند (۸) پسرِ پَلُّوء اِلیاب (۹) و پسرانِ اِلیاب نَمُوئیل و داثان و اَبیرام
بودند بلکه همین داثان و اَبیرامي که نامدارانِ جماعت بوده با موسی و هارون در مجمعِ قُورَح منازعت

کردند هنگامي که بر خداوند منازعت کردند (١٠) و زمین دهانِ خودرا کشاده ایشان و قورحرا فرو برد
وقتِ هلاك شدنِ آن جماعت که آتش دویست و پنجاه نفررا سوزانیده موجبِ عبرت گردیدند (١١) امّا
پسرانِ قورح هلاك نشدند * (١٢) پسرانِ شمعون موافقِ قبائلِ خودشان اینانند از نموئیل قبیلهء نموئیلیان
و از یامین قبیلهء یامینیان و از یاکین قبیلهء یاکینیان (١٣) و از زرح قبیلهء زرحیان و از شاؤل قبیلهء
شاؤلیان (١٤) قبائلِ شمعونیان اینانند که بیست و دو هزار و دویست نفر بودند * (١٥) پسرانِ گاد موافقِ
قبائلِ خودشان اینانند از صفون قبیلهء صفونیان و از حگّي قبیلهء حگّیان و از شوني قبیلهء شونیان (١٦) و از
اُزني قبیلهء اُزنیان و از عیري قبیلهء عیریان (١٧) و از ارود قبیلهء ارودیان و از ارئیلي قبیلهء ارئیلیان
(١٨) قبائلِ پسرانِ گاد اینانند که موافقِ سان دیدهگانِ خودشان چهل هزار و پانصد نفر بودند * (١٩) پسرانِ
یهوداه عیر و اونان که عیر و اونان در زمینِ کنعن مردند (٢٠) و پسرانِ یهوداه موافقِ قبائلِ خودشان اینان
بودند از شیلاه قبیلهء شیلانیان و از پرص قبیلهء پرصیان و از زرح قبیلهء زرحیان (٢١) و پسرانِ پرص اینان
بودند از حصرون قبیلهء حصرونیان و از حامول قبیلهء حامولیان (٢٢) اینانند قبائلِ یهوداه که موافقِ سان
دیدهگانِ ایشان هفتاه و شش هزار و پانصد نفر بودند * (٢٣) پسرانِ یسّاکار موافقِ قبائلِ خودشان اینانند
از تولاع قبیلهء تولاعیان از پواه قبیلهء پونیان (٢٤) از یاشوب قبیلهء یاشوبیان و از شمرون قبیلهء شمرونیان
(٢٥) قبائلِ یسّاکار اینانند که موافقِ سان دیدهگانِ خودشان شصت و چهار هزار و سیصد نفر بودند *
(٢٦) پسرانِ زبولون موافقِ قبائلِ خودشان اینانند از سرد قبیلهء سردیان و از ایلون قبیلهء ایلونیان و از
یحلئیل قبیلهء یحلئیلیان (٢٧) اینانند قبائلِ زبولونیان که موافقِ سان دیدهگانِ خودشان شصت هزار و
پانصد نفر بودند * (٢٨) پسرانِ یوسف موافقِ قبائلِ خودشان منسّه و افریم بودند (٢٩) پسرانِ منسّه اینانند
از ماکیر قبیلهء ماکیریان و ماکیر گلعادرا تولید نمود و از گلعاد قبیلهء گلعادیان بود (٣٠) پسرانِ
گلعاد اینانند از ایعزر قبیلهء ایعزریان و از حیلق قبیلهء حیلقیان (٣١) و از اسریئیل قبیلهء اسریئیلیان
و از شکم قبیلهء شکمیان (٣٢) و از شمیداع قبیلهء شمیداعیان و از حیفر قبیلهء حفریان (٣٣) و صلفحاد
پسرِ حیفررا پسري نبود مگر دختران و اسامیِ دخترانِ صلفحاد محلاه و نوعاه و حگلاه و ملکاه و ترصاه
بودند (٣٤) قبائلِ منسّه اینانند که سان دیدهگانِ ایشان پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بودند * (٣٥) پسرانِ
افریم موافقِ قبائلِ خودشان اینانند از شوتلح قبیلهء شوتلحیان و از بکر قبیلهء بکریان و از تحن قبیلهء
تحنیان (٣٦) و پسرانِ شوتلح اینانند از عیران قبیلهء عیرانیان (٣٧) قبائلِ پسرانِ افریم اینانند که سان
دیدهگانِ ایشان سي و دو هزار و پانصد نفر بودند پسرانِ یوسف موافقِ قبائلِ ایشان اینانند * (٣٨) پسرانِ
بنیامین موافقِ قبائلِ ایشان اینانند از بلع قبیلهء بلعیان و از اشبیل قبیلهء اشبیلیان و از احیرام قبیلهء
احیرامیان (٣٩) و از شفوفام قبیلهء شوفامیان و از حوفام قبیلهء حوفامیان (٤٠) و پسرانِ بلع ارد و نعمان
بودند از ارد قبیلهء اردیان و از نعمان قبیلهء نعمیان (٤١) پسرانِ بنیامین موافقِ قبائلِ ایشان اینانند که
سان دیدهگانِ ایشان چهل و پنج هزار و شش صد نفر بودند (٤٢) پسرانِ دان موافقِ قبائلِ ایشان اینانند

از شُوحامْ قبیلهٔ شُوحامیانْ قبیلهٔ دانْ موافقِ قبائلِ خودشان همین است (۴۳) تمامیءِ قبائلِ شُوحامیانْ موافقِ سان دیدهٔگانِ ایشان شصت و چهار هزار و چهار صد نفر بودند * (۴۴) پسرانِ آشِیرْ موافقِ قبائلِ خودشان اینانند از یِمْناهْ قبیلهٔ یِمْنیانْ و از یِشْوِيْ قبیلهٔ یِشْویانْ و از بِرِیْعاهْ قبیلهٔ بِرِیْعیانْ (۴۵) پسرانِ بِرِیْعاهْ اینانند از حِیبِرْ قبیلهٔ حِبْریانْ و از مَلْکِیْئیلْ قبیلهٔ مَلْکِیْئیلیانْ (۴۶) و اسمِ دخترِ آشیرْ سارَحْ بود (۴۷) قبائلِ پسرانِ آشیرْ اینانند که سان دیدهٔگانِ ایشان پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر بودند * (۴۸) پسرانِ نَفْتالِيْ موافقِ قبائلِ ایشان اینانند از یَحْصِیْئیلْ قبیلهٔ یَحْصِیْئیلیانْ و از گُونِيْ قبیلهٔ گُونیانْ (۴۹) و از یِصْرِ قبیلهٔ یِصْریانْ و از شِلِّیمْ قبیلهٔ شِلِّیمیانْ (۵۰) قبیلهٔ نَفْتالِيْ موافقِ قبائلِ خودشان این است که سان دیدهٔگانِ ایشان چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند * (۵۱) اینانند سان دیدهٔگانِ بني اِسْرائیلْ که شش صد و یك هزار و هفت صد و سي نفر بودند (۵۲) و خداوند بمُوسیٰ خطاب کرده گفت (۵۳) که این زمین براي ایشان جهةِ ارثیّت بتعدادِ اسمها قسمت شود (۵۴) به گروهِ بسیار میراثِ زیاده بده و بگروهِ قلیل میراثِ کم بده بهر کس موافقِ سان دیدهٔگانش میراثي داده شود (۵۵) نهایت زمین بقرعه تقسیم شود که موافقِ اساميءِ اسباطِ آباي خودشان میراث بگیرند (۵۶) حقِّ ارثیّتِ ایشان درمیانِ زیاد و کم بقرعه منقسم شود * (۵۷) و شمردهٔ شدهٔگانِ لِویانْ موافقِ قبائلِ خودشان اینانند از گِرْشُونْ قبیلهٔ گِرْشُونیانْ و از قِهاتْ قبیلهٔ قِهاتیانْ و از مِراريْ قبیلهٔ مِراریانْ (۵۸) قبائلِ لِویان اینانند قبیلهٔ لِبْنیانْ و قبیلهٔ حِبرُونیانْ و قبیلهٔ مَحْلیانْ و قبیلهٔ مُوشیانْ و قبیلهٔ قُرْحیانْ و قِهاتْ عَمْرامْرا تولید نمود (۵۹) و اسمِ زنِ عَمْرامْ یُوکَبِدِ دخترِ لِیْوِيْ بود آنکه براي لِیْوِيْ در مِصْر تولّد یافت و او براي عَمْرامْ هارُونْ و مُوسیٰ و مِریامِ خواهرِ ایشانرا زائید (۶۰) و بجهةِ هارُونْ ناداب و اَبِیهُوْ و اِلْعازارْ و اِیثامَرْ زائیده شدند (۶۱) و نادابْ و اَبِیهُوْ بسببِ تقریب نمودنِ ایشان آتشِ بیگانهرا در حضورِ خداوند مُردند (۶۲) و شمردهٔ شدهٔگانِ لِویانْ بیست و سه هزار بودند یعني تماميءِ ذُکوران از یك ماهه و زیاده زیرا که ایشان درمیانِ بني اِسْرائیلْ سان دیده نشدند چونکه ارثي بایشان درمیانِ بني اِسْرائیلْ داده نشد * (۶۳) اینانند شمردهٔ شدهٔگانِ مُوسیٰ و اِلْعازارِ کاهن که بني اِسْرائیلْرا در صحراهاي مُوآبْ برکنارِ اُرْدُنْ در برابرِ یرِیحُوْ سان دیدند (۶۴) و درمیانِ ایشان کسي نبود که مُوسیٰ و هارُونِ کاهن شمردند هنگامي که بني اِسْرائیلْرا در بیابانِ سِینَيْ شمردند (۶۵) زیرا که خداوند در حقِّ ایشان فرموده بود که البتّه دربیابان خواهند مرد و از ایشان سواي کالِیْبِ بنِ یِفُنّهْ و یُوشَعِ بنِ نُونْ کسي باقي نمانده بود *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) آنگاه دخترانِ صِلُفْحادِ پسرِ حِیفِرِ پسرِ گِلْعادْ پسرِ ماکِیرْ پسرِ مَنَسّهْ از قبائلِ مَنَسّهِ پسرِ یُوسُفْ حاضر شدند و اساميءِ دخترانش اینست مَحْلاهْ و نُوعاهْ و حُگْلاهْ و مِلْکاهْ و تِرْصاهْ (۲) و ایشان پیشِ مُوسیٰ و پیشِ اِلْعازارِ کاهن و هم پیشِ سروران و تماميءِ جماعت بدروازهٔ خیمهٔ مجمع ایستاده گفتند (۳) که پدرِ ما در بیابان مرد امّا از جملهٔ جمعیّتي که برخداوند در جمعیّتِ قُورَحْ جمع شدند نبود لیکن

بواسطهٔ گناهِ خود وفات یافت که وَيْرا پسري نبود (۴) اسمِ پدرِ ما درمیانِ خانوادهٔاش چرا باید که محو شود چونکه وَيْرا پسري نیست پس مارا درمیانِ برادرانِ پدرِ ما مُلْکي بده * (۵) مُوْسيٰ دعواي ایشانرا بحضورِ خداوند معروض داشت (۶) و خداوند بمُوْسيٰ خطاب کرده گفت (۷) که دخترانِ صِلُفْحاد راست میگویند البتّه بایشان درمیانِ برادرانِ پدرِ ایشان حقِّ موروثي بده و میراثِ پدرِ ایشانرا بایشان انتقال نما (۸) و با بني اِسْرائیْل متکلّم شده بگو که اگر کسي بمیرد و پسري ندارد میراثِ وَيْرا بدخترَش انتقال نمائید (۹) و اگر دختري ندارد میراثَشرا به برادرانَش بدهید (۱۰) و اگر برادري ندارد میراثِ وَيْرا ببرادرانِ پدرَش بدهید (۱۱) و اگر پدرَش برادري ندارد میراثِ اورا بباقي ماندهٔ او از نزدیك ترینِ خویشاوندانَش بدهید تا وارثِ آن باشد و این امر براي بني اِسْرائیْل حکمِ واجبي باشد بنوعي که خداوند بمُوْسيٰ امر فرموده است * (۱۲) و خداوند بمُوْسيٰ فرمود که باین کوهِ عَبارِیْم برآي و زمیني که ببنئ اِسْرائیْل داده ام ملاحظه نماي (۱۳) و بعد از ملاحظه نمودنَش تو نیز بقومِ خود مجتمع خواهي شد چنانکه هارُوْنِ برادرَت جمع شد (۱۴) چونکه از فرمانِ من در بیابانِ صِیْن وقتِ منازعتِ جماعت تجاوز نمودید در عوضِ تقدیس نمودنِ من در حضورِ ایشان بکنارِ آبها یعني آبهاي مِرِیْباهِ قادِیْش در بیابانِ صِیْن * (۱۵) و مُوْسيٰ بخداوند بدین مضمون عرض نمود (۱۶) که اي کاش خداوند خداي ارواحِ تمامئ بشر کسيرا بر این جماعت نصب نماید (۱۷) تا آنکه در حضورِ ایشان بیرون رود و در حضورِ ایشان به اندرون آید و ایشانرا بیرون به برد و هم ایشانرا به اندرون بیاورد تا جماعتِ خداوند چون گلّهٔ بي شبان نباشند * (۱۸) و خداوند مُوْسيٰرا فرمود که یُوْشَعِ بنِ نُوْنرا مردي که صاحبِ روح است بگیر و دستِ خودرا براو بگذار (۱۹) و اورا بحضورِ اِلْعازارِ کاهن و هم بحضورِ تمامئ جماعت ایستاده گردان و اورا در نظرِ ایشان وصیّت کن (۲۰) و اورا از عزّتِ خود بهره‌ور گردان تا تمامئ جماعتِ بني اِسْرائیْل [اورا] اطاعت نمایند (۲۱) و در حضورِ اِلْعازارِ کاهن بایستد تا آنکه از براي او بحکمِ اُوْرِیْم در حضورِ خداوند سؤال نماید و بفرمانِ او خُروج نمایند و بفرمانِ او دُخول نمایند خود او و تمامئ بني اِسْرائیْل بهمراهَش یعني تمامئ جماعت * (۲۲) و مُوْسيٰ بنوعي که خداوند اورا فرموده بود عمل نموده یُوْشَعرا گرفت و اورا در حضورِ اِلْعازارِ کاهن و هم در حضورِ تمامئ جماعت ایستاده گردانید (۲۳) و دستهاي خودرا براو گذاشته اورا بنهجي که خداوند بواسطهٔ مُوْسيٰ فرموده بود وصیّت نمود *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و خداوند مُوْسيٰرا خطاب کرده گفت (۲) که بني اِسْرائیْلرا امر فرموده بایشان بگو که ذبیحهٔ مرا و نانِ مرا براي هدیّهاي آتشینِ رایحهٔ خوشِ من احتیاط نمائید تا آنکه بوقتَش نزدِ من بگذرانید * (۳) و هم ایشانرا بگو که هدیّهٔ آتشیني که بخداوند تقریب خواهید نمود این است دو برّهٔ یکسالهٔ بي عیب هر روز براي قربانئ سوختنئ دائمي (۴) یك برّهرا در صبحدم تقریب نما و برّهٔ دیگررا درمیانِ عَصْرَیْن

تقریب نمای (۵) و جهةِ هدیهٔ آردیَش ده یك از ایفای آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بچهار یك از هینِ روغنِ مخلول (٦) این است قربانیٔ سوختنیٔ دائمی که درکوهِ سینی تعیین شده بود تا آنکه از برای خداوند هدیهٔ آتشینِ خوشبوی باشد (۷) و جهةِ هدیهٔ ریختنیَش چهار یك از هین از برای یك برّه که آن مسکررا جهةِ خداوند درمقامِ مقدّس بریزان (۸) و برّهٔ دیگررا ما بینِ عصرین تقریب نما مثلِ هدیهٔ آردی ومثلِ هدیهٔ ریختنیٔ صبحدمی تقریب نما تا آنکه هدیهٔ آتشینِ رایحهٔ خوش برای خداوند باشد * (۹) و در روزِ سبت دو برّهٔ یکسالهٔ بی عیب و دو عُشر از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن با هدیهٔ ریختنیَش جهةِ هدیهٔ آردی بگذران (۱۰) قربانیٔ سوختنیٔ هر روزِ سبت همین است سوای قربانیٔ سوختنیٔ دائمی با هدیهٔ ریختنیَش * (۱۱) و درسَرِ ماههای خودتان قربانیٔ سوختنی بخداوند تقریب نمائید یعنی دو گاوِ جوان و یك قوچ و هفت برّهٔ یك سالهٔ بی عیب (۱۲) و سه عُشرِ آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هدیهٔ آردی از برای یك گوساله و دو عُشرِ آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن جهةِ هدیهٔ آردی از برای یك قوچ (۱۳) و ده یكِ مختصّی از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن از برای هر یك برّه از راهِ هدیهٔ آردی تا آنکه قربانیٔ سوختنیٔ رایحهٔ خوش و هدیهٔ آتشین برای خداوند باشد (۱۴) و هدیهٔ ریختنیٔ آنها نصفِ هینِ شراب از برای گوساله و ثلثِ هین از برای قوچ و چهار یك از هین از برای برّه قربانیٔ سوختنیٔ ماهیانه موافقِ ماههای سال این است (۱۵) و یك بزغاله جهةِ قربانیٔ رفعِ گناه سوای قربانیٔ سوختنیٔ دائمی با هدیهٔ ریختنیَش بخداوند تقریب شود * (۱٦) و در روزِ چهاردهمِ ماهِ اوّل برای خداوند عیدِ فصح است (۱۷) و در روزِ پانزدهمِ این ماه عیدی است که هفت روز نانِ فطیری خورده شود (۱۸) و در روزِ اوّل جمعیّتِ مقدّس باشد و بهیچ کارِ متعلّقِ بخدمت مشغول نشوید (۱۹) ولیکن جهةِ قربانیٔ سوختنی هدیهٔ آتشین برای خداوند تقریب نمائید یعنی دو گاوِ جوان و یك قوچ و هفت برّهٔ یك ساله که برای شما بی عیب باشند (۲۰) و هدیهٔ آردیٔ آنها از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن باشد برای هرگوساله سه عُشر و برای قوچ دو عُشر بگذرانید (۲۱) و ده یكِ مختصّی برای هر برّهٔ از آن هفت برّه تقریب نمائی (۲۲) و یك بُزِ نَررا جهةِ قربانیٔ رفعِ گناه تا آنکه از برای شما کفّاره کرده شود (۲۳) آنهارا سوای قربانیٔ سوختنیٔ صبحدمی که قربانیٔ سوختنیٔ دائمی باشد تقریب نمائید (۲۴) بدین منوال روز بروز تا مدّتِ هفت روز نانِ هدیهٔ آتشینِ رایحهٔ خوش برای خداوند تقریب نمائید سوای قربانیهای سوختنیٔ دائمی و هدیهٔ ریختنیَش تقریب کرده شود (۲۵) و در روزِ هفتمین جمعیّتِ مقدّسِ شما باشد هر کارِ مُتعلّقِ بخدمت مکنید * (۲٦) و در روزِ نوبرها وقتی که هدیهٔ آردیٔ جدیدی برای خداوند بعد از انقضای هفتههای موعودِ شما تقریب نمائید جهةِ شما جمعیّتِ مقدّس باشد هیچ کارِ متعلّقِ بخدمت در آن مکنید (۲۷) و هم قربانیٔ سوختنیٔ رایحهٔ خوش برای خداوند تقریب نمائید یعنی دو گاوِ جوان و یك قوچ و هفت برّهٔ یك ساله (۲۸) و هدیهٔ آردیٔ آنها از آردِ رقیقِ مخلوط شدهٔ بروغن سه عُشر برای هر یك گوساله و دو عُشر برای یك قوچ (۲۹) و ده یكِ مختصّی برای هر برّهٔ

از آن هفت برّه (۳۰) و يك بزغاله تا آنكه از براي شما كفّاره كرده شود (۳۱) و آنهارا سواي قربانيءِ سوختنيءِ دائمي و هديّهء آرديّش تقريب نمائيد آنها با هديّهاي ريختنيش براي شما بي عيب باشند *

(فصلِ بيست و نهم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و در روزِ اوّلِ ماهِ هفتم شمارا جمعيّتِ مقدّس باشد بهيچ كارِ متعلّقِ بخدمت مشغول نشويد از براي شما روزِ نواختنِ كرنا است (۲) و قربانيءِ سوختنيءِ رايحهء خوش براي خداوند تقريب نمائيد يعني يك گاوِ جوان و يك قوچ و هفت برّهء يك سالهء بي عيب (۳) و هديّهء آرديءِ آنها از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن سه عُشر براي گاو و دو عُشر براي قوچ (۴) و يك عُشر از براي هر برّهءِ از آن هفت برّه (۵) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناه تا آنكه از براي شما كفّاره كرده شود (۶) سواي قربانيءِ سوختنيءِ ماهيانه با هديّهء آرديّش و قربانيءِ سوختنيءِ دائمي با هديّهء آرديّش و هديّهاي ريختنيء آنها موافقِ قانونهايشان تا آنكه هديّهء آتشينِ رايحهء خوش براي خداوند باشد * (۷) و در روزِ دهمِ اين ماهِ هفتم براي شما جمعيّتِ مقدّس باشد تا آنكه نفوسِ خودتان‌را در رنج داريد و بهيچ كاري مشغول نشويد (۸) و قربانيءِ سوختنيءِ رايحهء خوش براي خداوند تقريب نمائيد يعني يك گاوِ جوان و يك قوچ و هفت برّهء يك ساله كه براي شما بي عيب باشد (۹) و هديّهء آرديءِ آنها از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن سه عُشر براي گوساله و دو عُشر براي هر يك قوچ (۱۰) و ده يكِ مختصّي براي هر برّهءِ از آن هفت برّه (۱۱) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناه سواي قربانيءِ رفعِ گناهيءِ جهةِ كفّاره و قربانيءِ سوختنيءِ دائمي با هديّهء آرديّش و هديّهاي ريختنيءِ آنها * (۱۲) و در روزِ پانزدهمِ ماهِ هفتم جمعيّتِ مقدّس براي شما باشد هيچ كارِ متعلّقِ بخدمت درآن مكنيد و هفت روز براي خداوند عيد بر پا داريد (۱۳) و قربانيءِ سوختنيءِ آتشينِ رايحهء خوش براي خداوند تقريب نمائيد يعني سيزده گاوِ جوان و دو قوچ و چهارده برّهء يك ساله كه بي عيب باشند (۱۴) و هديّهء آرديءِ آنها از آردِ رقيقِ مخلوط شدهء بروغن سه عُشر براي هرگوسالهءِ از آن سيزده گوساله و دو عُشر براي هر قوچي از آن دو قوچ (۱۵) و ده يكِ مختصّي براي هر برّهءِ از آن چهارده برّه. (۱۶) و يك بُزِ تكه جهةِ قربانيءِ رفعِ گناه سواي قربانيءِ سوختنيءِ دائمي با هديّهء آردي و ريختنيش * (۱۷) و در روزِ دويم دوازده گاوِ جوان و دو قوچ و چهارده برّهء يك سالهء بي عيب (۱۸) با هديّهء آردي و ريختنيءِ آنها از براي گوسالهها و قوچها و برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانون (۱۹) و يك بُزِ تكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيءِ سوختنيءِ دائمي با هديّهء آرديّش و هديّهاي ريختنيءِ آنها * (۲۰) و در روزِ سيوم يازده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهء يك سالهء بيعيب (۲۱) با هديّهء آردي و هديّهاي ريختنيءِ آنها از براي گوسالهها و قوچها و برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانون (۲۲) و يك بُزِ تكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيءِ سوختنيءِ دائمي با هديّهء آردي و

ریختنیش * (۲۳) و در روزِ چهارم ده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهء یك سالهء بيعيب (۲۴) با هدیّهء اَردي و هدیّهاي ريختنيِء آنها از براي گوسالها و قوچها و برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانون (۲۵) و يك بُزِ نكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيِء سوختنيِء دائمي با هديّهء اَردي و ريختنيش * (۲۶) و در روزِ پنجم نه گوساله و دو قوچ و چهارده برّهء يك سالهء بي عيب (۲۷) با هديّهء اَردي و هديّهاي ريختنيِء آنها از براي گوسالها و قوچها و برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانون (۲۸) و يك بُزِ نكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيِء سوختنيِء دائمي با هديّهء اَردي و ريختنيش * (۲۹) و در روزِ ششم هشت گوساله و دو قوچ وچهارده برّهء يك سالهء بي عيب (۳۰) با هديّهء اَردي و هديّهاي ريختنيِء آنها از براي گوسالها و قوچها و برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانون (۳۱) و يك بُزِ نكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيِء سوختنيِء دائمي با هديّهء اَردي و ريختنيش * (۳۲) و در روزِ هفتم هفت گوساله و دو قوچ و چهارده برّهء يك سالهء بي عيب (۳۳) با هديّهء اَردي و هديّهاي ريختنيِء آنها براي گوسالها و قوچها و برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانونِ آنها (۳۴) و يك بُزِ نكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيِء سوختنيِء دائمي با هديّهء اَردي و ريختنيش * (۳۵) و در روزِ هشتمين از براي شما عيديِء اعظم باشد كه هيچ كارِ متعلّقِ بخدمت مكنيد (۳۶) و قربانيِء سوختنيِء آتشينِ رايحهء خوش براي خداوند تقريب نمائيد يك گوساله و يك قوچ و هفت برّهء يك سالهء بي عيب (۳۷) با هديّهء اَردي و هديّهاي ريختنيِء آنها براي گوساله و براي قوچ و براي برّهها بتعدادِ آنها موافقِ قانون (۳۸) و يك بُزِ نكه جهةِ رفعِ گناه سواي قربانيِء سوختنيِء دائمي با هديّهء اَردي و ريختنيش * (۳۹) اين قربانيهارا بحضورِ خداوند در اعيادِ معيّنيِء خودتان تقريب نمائيد سواي هديّهاي نذريِء شما و هديّهاي اَرديِء خودتان جهةِ قربانيهايِء سوختني و هديّهاي اَردي و هديّهاي ريختني و قربانيهاي سلامتيِء خودتان (۴۰) پس موافقِ هرآنچه كه خداوند بموسي فرموده بود موسي با بني اِسرائيل اعلام نمود *

(فصلِ سيِ‌ام مشتمل بر شانزده آيه)

(۱) و موسي برؤساي اسباطِ بني اِسرائيل خطاب كرده گفت امري كه خداوند فرموده است اينست (۲) كه اگر مردي نذري بخداوند نمايد و يا سوگند بخورد باين معني كه خودرا مقيّد ميسازم پس كلامِ خودرا باطل نسازد بر طبقِ هر آنچه كه از دهانش برآمده است عمل نمايد (۳) و هرگاه زني نذري بخداوند نموده خويشتنرا در خانهء پدرش در ايّامِ شبابش مقيّد سازد (۴) اگر پدرش نذرِ اورا و قيدي كه بر خودش بسته است بشنود و پدرش در بابِ او خاموش باشد پس تماميِء نذرهايش استوار و تماميِء قيدهائي كه برخودش بسته است قائم خواهد شد (۵) امّا اگر پدرش اورا در روزِ شنيدنش مانع آيد پس تماميِء نذرها و يا قيدهائي كه بر خودش بسته است ثابت نخواهد شد و خداوند اورا خواهد بخشيد از اينكه پدرش اورا مانع آمد * (۶) و اگر في الواقع بشوهر رفته باشد و نذري بر او

باشد و یا چیزي از لبهایَش بیرون رفته باشد که خودرا بآن مقیّد ساخته است (۷) و شوهرَش بشنود و در روزِ شنیدنَش از وَيْ خاموش شود آنگاه نذرهایَش قائم و قَیْدهائي که برخود بسته است استوار خواهد بود (۸) امّا اگر شوهرَش در روزِ شنیدنَش اورا مانع آید آنگاه نذري که براوست و چیزي که از لَبَش جاري شد که خودرا بآن مقیّد ساخته است باطل خواهد گردانید و خداوند اورا عفو خواهد نمود * (۹) امّا نذرِ بیوه زن و مطلّقه هرآنچه که خودَش‌را مقیّد ساخته است براو ثابت باشد * (۱۰) و اگر در خانهٔ شوهرَش نذري نموده و یا خویشتن‌را بسوگند مقیّد ساخته است (۱۱) و شوهرَش شنیده ازاو خاموش مانده اورا منع نکند پس تماميءِ نذرهایَش قائم و هرقَیْدي که برخود بسته است ثابت باشد (۱۲) و اگر شوهرَش آنهارا فيٱلْواقع باطل ساخته است در روزِ شنیدنَش پس هرچه که در بابِ نذرَش و در بابِ مقید ساختنِ خودَش از لبهایَش جاري شده باشد استوار نخواهد شد چونکه شوهرَش آنهارا باطل گردانیده است خداوند اورا عفو خواهد کرد (۱۳) هرنذري و هرسوگندي که جهةِ رنجانیدنِ نفسِ خود مُؤَکَّدْ میسازد شوهرَش آن‌را قائم و یا باطل تواند کرد (۱۴) و اگر شوهرَش روز بروز ازاو خاموش ماند پس تماميءِ نذرهایَش و تماميءِ قَیْدهائي که برخود منعقد ساخته است ثابت نموده است چونکه در روزِ شنیدنَش ازاو خاموش ماند آنهارا اثبات مینماید (۱۵) و هرگاه بعد از شنیدنَش بوجهي باطل گرداند پس بارِگناهِ وَيْ‌را بردارد * (۱۶) اینانند قانونهاي که خداوند بمُوسيٰ فرمود درمیانِ مردي و زنَش و در میانِ پدر و دخترَش که درایّامِ شبابَش درخانهٔ پدرَش بوده باشد *

(فصلِ سي و یکم مشتمل بر پنجاه و چهار آیه)

(۱) و خداوند مُوسيٰ‌را خطاب کرده گفت (۲) که انتقامِ بني إِسْرائِیْلْ‌را از مِدْیانِیانْ بکَش بعد از آن بقومِ خود خواهي پیوست * (۳) و مُوسيٰ با قوم متکلّم شده گفت از میانِ خودتان مردمانِ چنديرا براي جنگ مسلّح سازید تا آنکه برمِدْیانِیانْ حمله‌ور شده انتقامِ خداوند ازمِدْیانِیانْ بکشند (۴) یك هزار از هر سبط از تماميءِ اسباطِ إِسْرائِیْلْ بجنگ بفرستید (۵) و از هزاره‌هاي إِسْرائِیْلْ یك هزار از براي هر سبط یعني دوازده هزار مسلّح شده براي جنگ انتخاب کرده شدند (۶) و مُوسيٰ ایشان‌را یك هزار از براي هر سبط بجنگ فرستاد هم ایشان و هم فِیْنحاسِ پسرِ إِلْعازارِ کاهن‌را با اسبابِ مقدّس و کرناهاي نواختني در دستَش روانهٔ جنگ ساخت (۷) و با مِدْیانِیانْ بنهجي که خداوند مُوسيٰ‌را امر فرموده بود جنگ کردند و تماميءِ ذکوران‌را کُشتند (۸) و با سائرِ کشته شدگان مُلوكِ مِدْیانْ‌را یعني إِوِيْ و رِقِمْ و صُوْرْ و حُوْرْ و رِبَعْ پنج مَلِكِ مِدْیانْ‌را کُشتند و هم بِلْعامِ بنِ بِعُوْررا مقتولِ شمشیر کردند (۹) و بني إِسْرائِیْلْ زنانِ مِدْیانِیْ و اطفالِ ایشان‌را اسیر کردند و تماميءِ بهایم و همگيءِ دواب و تماميءِ اموالِ ایشان‌را به یغما بردند (۱۰) و تماميءِ شهرهائي که در آنها ساکن بودند و تماميءِ قَلعه‌هاي ایشان‌را بآتش سوزانیدند (۱۱) و تماميءِ غنایم و همگيءِ منهوبات چه از انسان و چه از بهایم‌را گرفتند (۱۲) و اسیران و منهوبات و غنایم‌را پیش

موسی و اِلْعازارِ کاهن و جماعتِ بنی اِسْرائیلْ به اُردو در صحراهای مُوآبْ که در کنارِ اُرْدُنْ در برابرِ یریحو بود آوردند * (۱۳) و موسی و اِلْعازارِ کاهن و تمامیء سرورانِ جماعت جهةِ استقبالِ ایشان بیرون از اُردو آمدند (۱۴) و موسی با نصب شدهگانِ لشکر یعنی سردارانِ هزاره و سردارانِ صدهء که از معرکهء جنگ باز آمدند غضبناك شد (۱۵) و موسی بایشان گفت که آیا همهگیء زنانرا زنده نگاه داشتید (۱۶) اینك اینانند که از کلامِ بلْعامْ در عملِ فَعُورْ باعثِ تجاوز نمودنِ بنی اِسْرائیلْ از خداوند شدند و طاعون بر جماعتِ خداوند پیدا شد (۱۷) پس حال از اطفال هر ذکوریرا بکشید و هر زنی که از خوابیدنِ با ذکور مردرا دانسته باشد بکشید (۱۸) و از زنانِ هر دختری که از خوابیدنِ با ذکورِ مردرا ندانسته باشد جهةِ خودتان زنده نگاه دارید (۱۹) و شما بیرونِ از اُردو تا هفت روز خیمه نشین باشید یعنی هر کسی که شخصیرا کشته باشد و هر کسی که کشته شدهءرا مسّ نموده باشد در روزِ سیوم و در روزِ هفتم هم شما و هم اسیرانِ شما خویشتنرا تطهیر نمائید (۲۰) و هر جامه و هر ظرفِ چرمی و هر ساخته شدهء از پشمِ بز و هر آلتِ چوبین آنهارا تطهیر نمائید * (۲۱) و اِلْعازارِ کاهن بمردمانی که به جنگ رفته بودند گفت که قانونِ شریعتی که خداوند بموسی امر فرموده همین است (۲۲) نهایت طلا و نقره و برنج و آهن و قَلْع و سُرب (۲۳) هر چیزی که داخلِ آتش میشود آنرا بآتش بگذرانید تا پاك باشد نهایت با آبِ تطهیری پاك کرده شود و هر چیزی که بآتش داخل نمیشود آنرا از آب بگذرانید (۲۴) و در روزِ هفتم لباسِ خودرا بشوئید تا پاك شوید و بعد به اُردو داخل شوید * (۲۵) و خداوند موسیرا خطاب کرده گفت (۲۶) که تو با اِلْعازارِ کاهن و رؤسای آبای جماعت حسابِ گرفتار شدهگانِ باسیری چه از انسان و چه از بهایم بگیر (۲۷) و منهوباترا در میانِ جنگ جویانی که بمعرکه بیرون رفتند و تمامیء جماعت دو حصّه نمائید (۲۸) و از مردانِ جنگی که بمعرکه بیرون رفتند غرامتی برای خداوند از هر پانصد یك نفس بگیرید چه از انسان و چه از گاو و چه از حمار و چه از گوسفند (۲۹) از حصّهء ایشان بگیرید و باِلْعازارِ کاهن بدهید بطریقِ هدیهء برداشتنی برای خداوند (۳۰) و از حصّهء بنی اِسْرائیلْ از گرفته شدهگان هر پنجاه یکی بگیر چه از انسان و چه از گاو و چه از حمار و چه از گوسفند و چه از هر قسمِ بهایم و آنهارا به لویانی که بنگاهبانیء مسکنِ خداوند مشغولند بده (۳۱) و موسی و اِلْعازارِ کاهن چنانی که خداوند بموسی امر فرموده بود معمول داشتند * (۳۲) و منهوبات یعنی باقی ماندهء غنایمی که مردانِ جنگی بیغما گرفته بودند ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس گوسفند بود (۳۳) و هفتاد و دو هزار رأس گاو (۳۴) و شصت و یك هزار حمار (۳۵) و از نفوسِ انسانی از زنانی که از خوابیدنِ با ذکور مردیرا ندانستند تمامیء نفوس سی و دو هزار نفر بودند * (۳۶) و نصفی که قسمتِ بیرون روندهگانِ بجنگ بود تعدادِ گوسفندان سیصد و سی و هفت هزار و پانصد رأس شد (۳۷) و از آن گوسفندان غرامت برای خداوند ششصد و هفتاد و پنج رأس بود (۳۸) و گاوان سی و شش هزار بودند و از آنها غرامت برای خداوند هفتاد و دو رأس بود (۳۹) و حماران سی هزار و پانصد و از آنها غرامت برای خداوند شصت و یك بود (۴۰) و نفوسِ انسانی شانزده هزار بودند و از ایشان غرامت برای خداوند سی و

دو نفر بود (۴۱) و مُوسیٰ غرامتی بجهةِ هدیّهٔ برداشتنی برای خداوند بِاَلْعَازَارِ کاهن داد بنوعی که خداوند
مُوسیٰ‌را امر فرموده * (۴۲) و از حصّهٔ بنی اِسْرَائِیْلْ که آن‌را مُوسیٰ از مردانِ جنگی جدا کرد (۴۳) و حال
اینکه نصفی که حصّهٔ جماعت بود سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود (۴۴) و سی و شش هزار
گاو (۴۵) و سی هزار و پانصد حمار (۴۶) و نفوسِ انسانی شانزده هزار نفر (۴۷) و مُوسیٰ از حصّهٔ بنی
اِسْرَائِیْلْ از گرفتاران از هر پنجاه یکی چه از انسان و چه از بهایم گرفت و آنها را به لِوِیانی که بنگاهبانیءِ مسکنِ
خداوند مشغول بودند داد بنهجی که خداوند مُوسیٰ‌را امر فرموده بود * (۴۸) و نصب شده‌هائی که بر
هزاره‌های لشکر بودند یعنی سردارانِ هزاره و سردارانِ صده بمُوسیٰ نزدیك آمدند (۴۹) و بمُوسیٰ گفتند که
بندگانَت حسابِ مردانِ جنگی که در دستِ ما بودند گرفتیم و از ماها کسی مفقود نشد (۵۰) و از ما
هدیّهٔ برای خداوند هر کسی آنچه که یافت آلاتِ زرّین و زنجیرها و دست‌بَنْدها و انگشتری‌ها و گوشواره‌ها
و گردن‌بَنْدها آوردیم تا آنکه جهةِ جانهای ما در حضورِ خداوند کفّاره شود (۵۱) و مُوسیٰ و اِلْعَازَارِ کاهن از
ایشان این طلا یعنی تمامیءِ آلاتِ مصنوعی‌را گرفتند (۵۲) و تمامیءِ طلای هدیّه‌ئی که از جانبِ
سردارانِ هزاره و سردارانِ صده بخداوند گذرانیدند شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود (۵۳) و حال
اینکه هر یك از مردانِ جنگی از برای خود یغما آورده بود (۵۴) و مُوسیٰ و اِلْعَازَارِ کاهن آنطلارا از
سردارانِ هزاره و صده گرفتند و در خیمهٔ مجمع آوردند تا آنکه برای بنی اِسْرَائِیْلْ در حضورِ خداوند
تَذْکِرَه باشد *

(فصلِ سی و دویم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و بنی رِوبِنْ و بنی گادْرا دوابِ بسیار کثیری بود و زمینِ یَعزیر و زمینِ گِلْعادْرا دیدند که اینك امکنهٔ
لایقِ دواب است (۲) و بنی گادْ و بنی رِوبِنْ حاضر شدند و با مُوسیٰ و با اِلْعَازَارِ کاهن و هم با سرورانِ
جماعت متکلّم شده گفتند (۳) که عَطارُوتْ و دِیبُونْ و یَعزیر و نِمْرَاهْ و حِشبُونْ و اِلْعَالِیَهْ و سِبامْ و نبُو و
بِعُونْ (۴) [یعنی] مرزوبومی که خداوند در حضورِ جماعتِ اِسْرَائِیْلْ مغلوب ساخت زمینِ لایقِ دواب است و
بنده‌گانَت صاحبِ دوابند (۵) پس گفتند که اگر در نظرَت التفات یافته ایم این زمین به بنده‌گانَت از
راهِ ارثیّت داده شود و مارا بآن طرفِ اَرْدَنْ روانه مساز * (۶) و مُوسیٰ به بنی گاد و به بنی رِوبِنْ گفت که
آیا سزاست که برادرانِ شما بجنگ بروند و شما در اینجا اقامت ورزید (۷) چرا بنی اِسْرَائِیْلْ‌را دل شکسته
میکنید که تا بزمینی که خداوند بایشان داده است عبور ننمایند (۸) پدرانِ شما چنین رفتار نمودند
هنگامی که ایشان‌را جهةِ تجسّسِ زمین از قادِیشِ بَرنِیعْ فرستادم (۹) زیرا بعد از در آمدن بدرّهٔ اِشْکُولْ
و ملاحظه کردنِ زمین بنی اِسْرَائِیْلْ‌را بحدّی دل شکسته گردانیدند که از رفتن بزمینی که خداوند ایشان‌را
بخشیده بود ابا نمودند (۱۰) و در آن روز غضبِ خداوند افروخته شده سوگند یاد نموده گفت (۱۱) یقیناً
مردمانی که از مِصْر بیرون آمدند از بیست ساله و زیاده بر آن زمینی که در بارهٔ آن بابْراهیم و اِسْحٰق و

یعقوب سوگند یاد نموده بودم نخواهند دید زیرا که اطاعتِ مرا کلیّةً نکردند (۱۲) سوای کالیب بن
یفنّهِ قنزّی و یوشع بن نون که اطاعتِ خداوندرا کلیّةً بجا آوردند (۱۳) و غضبِ خداوند بر اسرائیل
افروخته شده ایشان‌را چهل سال در بیابان آواره گردانید تا تمام شدنِ کلّ طبقهٔ که در نظرِ خداوند
ببدی رفتار نمودند (۱۴) و اینك شما در جای پدرانِ خودتان گروهِ مردمانِ خاطی برخاستید تا مرتبهٔ
دیگر شدّتِ قهرِ خداوندرا بر اسرائیل زیاده گردانید (۱۵) از آنجائی که شما اگر از اطاعتِ او برگردید
ایشان‌را مرتبهٔ دیگر در بیابان وا خواهد گذاشت و شما باعثِ هلاکتِ تمامیءِ این قوم خواهید شد *
(۱۶) پس ایشان باو نزدیك شده گفتند که در اینجا آغلها جهةِ دواب و شهرها برای اطفالِ خود بنا میکنیم
(۱۷) و خودِ ما تعجیل نموده کمر بسته شده در پیشِ بنی اسرائیل خواهیم رفت تا آنکه ایشان‌را بمکانِ
خودشان برسانیم و اطفالِ ما بسببِ ساکنانِ زمین در شهرهای حصاردار بمانند (۱۸) و تا وقتی که بنی
اسرائیل هرکس وارثِ میراثِ خود نشود ما بخانهای خود مراجعت نخواهیم کرد (۱۹) زیرا که با ایشان
در آن طرفِ اُرْدُن و ما ورای آن میراثی نخواهیم گرفت اگر میراثِ ما در این سمتِ مشرقیءِ اُرْدُن بما
برسد * (۲۰) و موسی بایشان گفت که اگر این عمل‌را بکنید که در حضورِ خداوند برای جنگ کمر بسته
باشید (۲۱) و تمامیءِ کمر بسته‌های شما در حضورِ خداوند از اُرْدُن عبور نمایند تا آنکه دشمنانِ خودرا
از پیشِ روی خود اخراج نماید (۲۲) و زمین پیشِ روی خداوند مسخّر گردد پس بعد از آن برگردیده
بحضورِ خداوند و پیشِ بنی اسرائیل بی‌گناه خواهید شد و این زمین بحضورِ خداوند میراثِ شما خواهد بود
(۲۳) و اگر چنین عمل ننمائید اینك در حضورِ خداوند گناهکارید و بدانید که گناهِ شما شمارا پیدا خواهد
کرد (۲۴) پس بجهةِ اطفالِ خودتان شهرها و برای گلّهای خود آغلها بسازید و آنچه که از دهانِ شما بر
آمده است عمل نمائید * (۲۵) پس بنی گاد و بنی رؤبن بموسی متکلّم شده گفتند که بندگانت
بنهجی که آقای ما فرموده است خواهیم کرد (۲۶) اطفال و زنان و دواب و تمامیءِ بهایمِ ما در آنجا در
شهرهای گلعاد باشند (۲۷) و بندگانِ تو تمامیءِ کمر بستگانِ لشکر از برای جنگ در حضورِ خداوند عبور
خواهند نمود بطوری که آقای ما فرموده است (۲۸) پس موسی اِلْعازار کاهن و یوشع بن نون و رؤسای
پدریءِ بنی اسرائیل‌را در بارهٔ ایشان وصیّت نمود (۲۹) و موسی بآنها گفت که اگر بنی گاد و بنی رؤبن
با شما هریکی کمر بسته برای جنگ در حضورِ خداوند از اُرْدُن عبور نمایند و آنمرزبوم در حضورِ شما مسخّر
شود زمینِ گلعادرا از راهِ ارثیّت بایشان بدهید (۳۰) و اگر با شما کمر بسته عبور ننمایند ملکی در
میانِ شما بزمینِ کنعان بگیرند (۳۱) و بنی گاد و بنی رؤبن جواب داده گفتند آنچه که خداوند به
بندگانت فرموده است چنین عمل خواهیم نمود (۳۲) ماها در حضورِ خداوند کمر بسته شده بزمینِ
کنعان عبور خواهیم نمود تا آنکه ملكِ میراثِ ما باین طرفِ اُرْدُن از آنِ ما باشد * (۳۳) و موسی بایشان
یعنی ببنی گاد و بنی رؤبن و نیم سبطِ منسّه پسرِ یوسف مملکتِ سیحونِ ملكِ اموریان و مملکتِ عوگِ
ملكِ باشان‌را یعنی مرزبوم‌را با شهرهای حدودش شهرهای اطراف و جوانبِ آن زمین‌را داد * (۳۴) و بنی

گاد دِیبون و عَطاروث و عَروعیر (۳۵) و عَطروث و شوفان و یَعزیر و یُکبهاه (۳۶) و بَیتِ نِمراه و بَیتِ هاران‌را شهرهاي حصاردار با آغلهاي گلّها بنا کردند * (۳۷) و بني رِوبِن حِشبون و اِلعالیه و قِریَتَیم (۳۸) و نِبو و بَعَلِ مِعون که اسمِشان تبدیل شد و هم سِبماه‌را بنا کردند و اسامیء شهرهائي که بنا کردند بدیگر نام خواندند * (۳۹) و بني ماکیرِ پسرِ مَنَسّه بگِلعاد رفته آن‌را تسخیر نمودند و اَموریاني که در آن سکونت داشتند اخراج نمودند (۴۰) و موسی گِلعادرا بماکیرِ پسرِ مَنَسّه داد که در آن ساکن شد (۴۱) و یائیرِ پسرِ مَنَسّه رفته قصبه‌هاي ایشان‌را بتصرّف آورد و آنهارا حَوّوثِ یائیر نامید (۴۲) و نوبَح روانه شده قِنَث با قصبه‌هایَش‌را بتصرّف آورد و آن‌را باسمِ خود نوبَح مسمّي گردانید *

(فصلِ سي و سیوم مشتمل بر پنجاه و شش آیه)

(۱) منازلهاي بني اِسرائیل موافقِ لشکرهاي ایشان منگامِ بیرون آمدنِ ایشان از زمینِ مِصر براهنمائيء موسی و هارون اینانند (۲) و موسی سفرهاي ایشان‌را موافقِ منازِلِ ایشان بفرمانِ خداوند تحریر نمود پس منازلها موافقِ سفرهاي ایشان اینانند * (۳) و در ماهِ اوّل یعني در روزِ پانزدهمِ ماهِ اوّل از رَعمِسیس کوچیدند در فرداي عیدِ فَصح بني اِسرائیل در نظرِ تماميء مِصریان بیَدِ اَعلي بیرون آمدند (۴) و مِصریان تماميء اوّل زادهگاني که خداوند آنهارا کشته بود دفن میکردند و خداوند برخدایانِ ایشان حکمها نمود (۵) و بني اِسرائیل از رَعمِسیس کوچیدند و در سُکّوث اُردو زدند (۶) و از سُکّوث کوچیده در اِیثام که بکنارِ بیابان است اُردو زدند (۷) و از اِیثام کوچیده بسوي پِيِ هَحیروث که رو بروي بَعَلِ صِفون است برگشتند و درمقابلِ مِگدول اُردو زدند (۸) و از پِيِ هَحیروث کوچیده در میانِ دریا بسوي بیابان عبور نمودند و سه روز راه در بیابانِ اِیثام رفته در مارّاه اُردو زدند (۹) و از مارّاه کوچیده به اِیلِم رسیدند و در اِیلِم دوازده چشمهء آب و هفتاد درختِ خُرما بود و در آنجا اُردو زدند (۱۰) و از اِیلِم کوچیده بنزدِ درياي احمر اُردو زدند (۱۱) و از درياي احمر کوچیده در بیابانِ سِین اُردو زدند (۱۲) و از بیابانِ سِین کوچیده در دُفقاه اُردو زدند (۱۳) و از دُفقاه کوچیده در آلوش اُردو زدند (۱۴) و از آلوش کوچیده در رِفیدِم اُردو زدند که در آنجا از براي قوم آبِ نوشیدني نبود (۱۵) و از رِفیدِم کوچیده در بیابانِ سِیني اُردو زدند (۱۶) و از بیابانِ سِیني کوچیده در قِبروثِهَتّاَواه اُردو زدند (۱۷) و از قِبروثِهَتّاَواه کوچیده در حَصیروث اُردو زدند (۱۸) و از حَصیروث کوچیده در رِثماه اُردو زدند (۱۹) و از رِثماه کوچیده در رِمّونِ پِرِص اُردو زدند (۲۰) و از رِمّونِ پِرِص کوچیده در لِبناه اُردو زدند (۲۱) و از لِبناه کوچیده در رِسّاه اُردو زدند (۲۲) و از رِسّاه کوچیده در قِهیلاثاه اُردو زدند (۲۳) و از قِهیلاثاه کوچیده در کوهِ شافِر اُردو زدند (۲۴) و از کوهِ شافِر کوچیده در حَراداه اُردو زدند (۲۵) و از حَراداه کوچیده در مَقهیلوث اُردو زدند (۲۶) و از مَقهیلوث کوچیده در تاحَث اُردو زدند (۲۷) و از تاحَث کوچیده در تارَح اُردو زدند (۲۸) و از تارَح کوچیده در مِثقاه اُردو زدند (۲۹) و از مِثقاه کوچیده در حَشموناه

أردو زدند (٣٠) و از حَشْمُوناهْ کوچیده در مُوسیروتْ أردو زدند (٣١) و از مُوسیروتْ کوچیده در
بِنِيْ یَعَقانْ أردو زدند (٣٢) و از بِنِيْ یَعَقانْ کوچیده در حُورِ هَگِدْگادْ أردو زدند (٣٣) و از حُورِ هَگِدْگادْ
کوچیده در یُطْباتاهْ أردو زدند (٣٤) و از یُطْباتاهْ کوچیده در عَبْرُوناهْ أردو زدند (٣٥) و از عَبْرُوناهْ
کوچیده در عِصْیُونِ گِبْرْ أردو زدند (٣٦) و از عِصْیُونِ گِبْرْ کوچیده در بیابانِ صِینْ که قادیشْ اوست
أردو زدند (٣٧) و از قادیشْ کوچیده در کوهِ هُورْ بکنارِ زمینِ إدُومْ أردو زدند * (٣٨) و هارُونِ کاهن از
فرمانِ خداوند بکوهِ هُورْ برآمده در سالِ چهلمِ خروجِ بني إسْرائِیلْ از زمینِ مِصْر در روزِ أوّلِ ماهِ پنجم در
آنجا وفات یافت (٣٩) و هارُونْ وقتِ وفات یافتنش در کوهِ هُورْ یك صد و بیست و سه ساله بود *
(٤٠) و مَلِكِ عَرادِ کِنعَنيْ که بسمتِ جنوبِ زمینِ کِنَعَنْ ساکن بود از آمدنِ بني إسْرائِیلْ اطّلاع یافت
(٤١) پس از کوهِ هُورْ کوچیده در صَلْمُوناهْ أردو زدند (٤٢) و از صَلْمُوناهْ کوچیده در پُونُونْ أردو زدند
(٤٣) و از پُونُونْ کوچیده در أُوبُوثْ أردو زدند (٤٤) و از أُوبُوثْ کوچیده در عِیّيِ عَبارِیمْ بحدودِ
مُوابْ أردو زدند (٤٥) و از عِیِّیمْ کوچیده در دِیبُونِ گادْ أردو زدند (٤٦) و از دِیبُونِ گادْ کوچیده در
عَلْمُونِ دِبْلاثَیمْ أردو زدند (٤٧) و از عَلْمُونِ دِبْلاثَیمْ کوچیده در کوههاي عَبارِیمْ رو بروي نِبُوْ أردو زدند
(٤٨) و از کوههاي عَبارِیمْ کوچیده در صحراهاي مُوابْ نزدِ أرْدَنْ در برابرِ یرِیحُوْ أردو زدند (٤٩) و از
نزدِ أرْدَنْ از بَیْتِ یِشیمُوثْ تا أبیلِ شِطِّیمْ در صحراهاي مُوابْ خیمه نشین شدند * (٥٠) و خداوند مُوسیٰرا
در صحراهاي مُوابْ نزدِ أرْدَنْ در برابرِ یرِیحُوْ خطاب کرده گفت (٥١) که با بني إسْرائِیلْ متکلّم شده بایشان
بگو هنگامي که از این أرْدَنْ بزمینِ کِنَعَنْ عبور نمائید (٥٢) آنگاه تماميِ ساکنانِ زمینرا از پیشِ
رويِ خودتان اخراج نمائید و تماميِ صورتهاي ایشانرا خراب کنید و تماميِ اصنامِ ریخته شدهٔ ایشانرا
بشکنید و تماميِ مقامهاي بلندِ ایشانرا مُنهدم سازید (٥٣) و زمینرا بتصرّف آورده در آن ساکن
باشید زیرا که آن زمینرا بشما داده‌ام تا وارثِ آن باشید (٥٤) و آن زمینرا در میانِ قبائلِ خودتان
بقُرعه وارث شوید کثیررا زیاده میراث دهید و قلیلرا اندك میراث دهید جائي که قرعه براي هر کس
برآید آن جا از آنِ او باشد موافقِ اسباطِ آباي خود میراث بگیرید (٥٥) و اگر ساکنانِ زمینرا از پیشِ
رويِ خود اخراج ننمائید آنگاه واقع میشود که باقي ماندگانِ آنها در چشمانِ شما مثلِ تیر و در
پهلوهاي شما مثلِ خار خواهند بود و شمارا در زمیني که در آن ساکن میشوید خواهند رنجانید
(٥٦) و واقع میشود بنهجي که اراده کردم که با ایشان رفتار نمایم بشماها چنین رفتار خواهم
نمود *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(١) و خداوند مُوسیٰرا خطاب کرده گفت (٢) که بني إسْرائِیلْرا امر فرموده بایشان بگو هنگامي که
بزمینِ کِنَعَنْ داخل شوید چون زمیني که بشما براي ارثیّت مي‌افتد اینست یعني زمینِ کِنَعَنْ با
حدودش * (٣) آنگاه براي شما سرحدِّ جنوبي از بیابانِ صِینْ تا حدودِ إدُومْ باشد و سرحدِّ جنوبيِ شما از

انتهاي درياي نمك در سمتِ شرقي باشد (۴) و سرحدِّ شما از جنوب بفرازِ عَقْرَبِّيم گردش كرده تا بصِين
بكَشد و انتهايَش ازجنوب تا قادِيشِ بَرْنِيَعْ باشد و بحَصَرْ أدّارْ كشيده بعَصْمُونْ برسد (۵) و اين سرحدّ
از عَصْمُونْ تا بنهرِ مِصرْ گردش كرده انتهايَش دريا باشد * (۶) و نسبت بسرحدِّ غربي درياي بزرگ سرحدِّ
شما باشد سرحدِّ غربيءِ شما همين باشد * (۷) و سرحدِّ شماليءِ شما اين باشد از درياي بزرگ براي خودتان
كوهِ هُوررا علامت قراردهيد (۸) و ازكوهِ هُور تا بمدخلِ حَماتْ علامت قرار دهيد و انتهاي سرحدّ
بسوي صِدادْ باشد (۹) و اين سرحدّ بزِفْرُونْ كشيده انتهايَش حَصَرِ عِيْنانْ باشد سرحدِّ شماليءِ شما
همينست * (۱۰) و سرحدِّ شرقي براي خودتان از حَصَرِ عِيْنانْ تا بشِفامْ علامت قراردهيد (۱۱) و اين سرحدّ
از شِفامْ درطرفِ شرقيءِ عَيِنْ تا به رِبْلاهْ فُرود آيد و اين سرحدّ فُرود آمده بپهلوي درياي كِنِرِّتْ بجانبِ
شرقي برخورد (۱۲) و اين سرحدّ به أرْدَنْ فرود آمده انتهايَش درياي نمك باشد سرزمينِ شما با حدودَش از
گرداگرد اينست * (۱۳) پس مُوسى بني اِسْرائِيْلْرا امر فرموده گفت زميني كه آنرا بقرعه بتصرّف مي‌آوريد
كه خداوند امر فرمود كه به نُه سبط و هم بنيم سبطِ [مِنَسّه] داده شود اينست (۱۴) چونكه سبطِ
بني رُوبِنْ موافقِ خاندانِ آباي ايشان و سبطِ بني گادْ موافقِ خاندانِ آباي ايشان ميراثِ خودرا گرفتند و
نيم سبطِ مِنَسّه نيز ميراثِ خودرا گرفته بودند (۱۵) اين دو سبط و هم نيم سبطِ [مِنَسّه] دراين طرفِ شرقيءِ
أرْدَنْ برابرِ يرِيحُو بسوي برخاستنِ آفتاب ميراثِ خودشانرا گرفتند * (۱۶) و خداوند مُوسىرا خطاب كرده
گفت (۱۷) كه اساميءِ مردماني كه زمينرا براي شما تقسيم خواهند نمود اينانند اِلْعازارِ كاهن و يُوشَعِ
بنِ نُونْ (۱۸) و از براي هر سبط جهةِ تقسيم نمودنِ زمين سروري بگيريد (۱۹) و اساميءِ آنمردمان
اينانند از سبطِ يِهُوداهْ كالِيبِ بنِ يِفُنّه (۲۰) و از سبطِ بني شِمْعُونْ شِمُوئِيلِ پسرِ عَمِّيهُودْ (۲۱) و از سبطِ
بِنْيامِينْ اِلِيْدادِ پسرِ كِسْلُونْ (۲۲) و سرورِ سبطِ بني دانْ بُقّيءِ پسرِ يُگْلِيْ (۲۳) و سرورِ بني يُوسِفْ براي
سبطِ بني مِنَسّه حَنِّيئِيلِ پسرِ اِيفُودْ (۲۴) و سرورِ سبطِ بني اِفْرَيِمْ قِمُوئِيْلِ پسرِ شِفْطانْ (۲۵) و سرورِ سبطِ بني
زِبولُونْ اِلِيْصافانِ پسرِ پَرْناكْ (۲۶) و سرورِ سبطِ بني يِسّاكارْ پَلْطِيئِيْلِ پسرِ عَزّانْ (۲۷) و سرورِ سبطِ بني
أشِيرْ أحِيهُودِ پسرِ شِلُومِيْ (۲۸) و سرورِ سبطِ بني نَفْتالِيْ پِدَهْئِيلْ پسرِ عَمِّيهُودْ * (۲۹) كساني كه خداوند
جهةِ تقسيم نمودنِ ارثهاي بني اِسْرائِيْلْ در زمينِ كِنَعَنْ امر فرمود اينانند *

(فصلِ سي و پنجم مشتمل برسي و چهار آيه)

(۱) و خداوند مُوسىرا درصحراهاي مُوابْ نزدِ أرْدَنْ دربرابرِ يرِيحُو خطاب كرده گفت (۲) كه بني اِسْرائِيْلْرا
امر فرما كه از مُلْكِ مَوْرُوثيءِ خودشان بجهةِ سكونت به لِوِيانْ شهرها بدهند و هم پيرامونِ آن شهرهارا از
گرداگرد به لِوِيانْ بدهيد (۳) و آن شهرها بجهةِ سكونت براي ايشان باشد و پيرامونهاي آنها براي بهايم و
اموال و هر ذي‌حياتِ ايشان باشد (۴) و پيرامونهاي آن شهرها كه بايد به لِوِيانْ بدهيد بيرون از حصارِ شهر
يك هزار ذراعِ بهر طرف باشد (۵) و از بيرونيءِ شهر بسمتِ شرقي دو هزار ذراع و بسمتِ جنوب دو هزار

ذراع و بسمتِ غربي دو هزار ذراع و بسمتِ شمالي دو هزار ذراع به پیمائید و شهر در وسط باشد از براي ایشان پیرامونِ شهرها همین قدر باشد (۶) و از شهرهائي که به لِوِیانْ باید بدهید شش شهرِ مختصّ ملجاء بدهید تا که خوني بآنجا بگریزد و هم سواي آنها چهل و دو شهر بدهید (۷) تماميِ شهرهائي که باید به لِوِیانْ بدهید چهل و هشت شهر باشد هر یكرا با پیرامونهایَش (۸). و شهرهائي که میدهید از املاكِ بني إسْرائیْلْ باشد از کثیر زیاده بدهید و از قلیل اندك بدهید هرکس موافقِ میراثي که گرفته است از شهرهایَش به لِوِیانْ بدهد * (۹) و خداوند مُوسىٰ‌را خطاب کرده گفت (۱۰) که با بني إسْرائیْلْ متکلّم شده بایشان بگو هنگامي که از أرْدَنْ بزمینِ کَنَعَنْ عبور نمائید (۱۱) آنگاه از براي خودتان شهرها تعیین نمائید تا آنکه براي شما شهرهاي مختصِّ ملجاء باشد تا خوني که شخصي‌را خَطَاءً میکُشد بانجا بگریزد (۱۲) و براي شما آنها شهرهاي مختصّ بملجاء از وليِ مقتول باشند تا که خوني پیش از آنکه جهةِ فتوا در حضورِ جماعت بایستد نمیرد (۱۳) و از شهرهائي که میدهید شش شهر براي شما ملجاء باشد (۱۴) سه شهر در این طرفِ أرْدَنْ بدهید و سه شهر در زمینِ کَنَعَنْ بدهید تا که شهرهاي مختصّ بملجاء باشند (۱۵) این شش شهر از براي بني إسْرائیْلْ و هم براي غریب وکسي که درمیانِ ایشان متوقّف است ملجاء باشند تا هرکسي که شخصي‌را خطاءً بکُشد در آنجا بگریزد * (۱۶) و اگر اورا به آلتِ آهنین بجدّي بزند که بمیرد زننده قاتل است و قاتل البتّه کُشته شود (۱۷) و اگر اورا بسنگي که سببِ قتلَش باشد بزند که بمیرد زننده قاتل است و قاتل البتّه کُشته شود (۱۸) و اگر بچوبدستي که باعثِ قتلَش باشد بزند که بمیرد زننده قاتل است و قاتل البتّه کُشته شود (۱۹) وليِ مقتول خودَش قاتل‌را بکُشد وقتي که باو برخورد بکُشد (۲۰) و اگر اورا از روي عداوت هدف نماید و یا اینکه براو از کمین گاه چیزي بیندازد که بمیرد (۲۱) و یا اینکه از روي کینه بدستِ خود بزند که بمیرد پس زننده البتّه کُشته شود چونکه قاتل است وليِ مقتول وقتي که بقاتل برخورد اورا بکُشد * (۲۲) و اگر اورا خَطَاءً بي کینه هدف ساخته است و یا بدونِ کمین چیزي براو انداخت (۲۳) و یا اورا نادیده بهر سنگي که باعثِ قتل باشد باو بیندازد که بمیرد درحالتي که با وَيْ دشمني نداشت و جویاي ضررَش نبود (۲۴) آنگاه جماعت درمیانِ زننده و وليِ مقتول موافقِ این احکام فتوي دهند (۲۵) و جماعت خوني‌را از دستِ وليِ مقتول رهائي دهند و هم جماعت وَيْ‌را بشهرِ ملجاءَش که به آن گریخته بود برگردانند که در آنجا تا وفاتِ کاهنِ بزرگي که بروغنِ مقدّس مسح شده بود ساکن باشد * (۲۶) و اگر خوني گاهي از حدودِ شهرِ ملجائي که بآن گریخته بود بیرون آید (۲۷) و وليِ مقتول اورا در بیرونِ حدودِ شهرِ ملجاءَش بیابد و وليِ مقتول خوني‌را بکُشد خون براو نیست (۲۸) زیرا که در شهرِ ملجاءَش تا وفاتِ کاهنِ بزرگ بایست که بماند امّا بعد از وفاتِ کاهنِ بزرگ آن خوني بزمینِ موروثيِ خود بر خواهد گشت (۲۹) و این احکام از براي شما در همه‌گيِ مسکنهاي شما در تماميِ قرنهاي شما قانونِ فتوي باشد * (۳۰) هرکسي که شخصي‌را بکُشد آن قاتل بگواهي شاهدان کُشته شود امّا یك کس بتنها بر شخصي شهادت ندهد تا آنکه کُشته شود (۳۱) و از براي جانِ قاتلي که واجبُ الْقتل است دِیَت گرفته

نشود البتّه کُشته شود (۳۲) و بخصوصِ کسي که بشهرِ ملجاءش گریخته است دِیَت مگیرید تا آنکه جهةِ
سکونتِ در زمین برگردد پیش از وفاتِ کاهن * (۳۳) و زمیني که در آن ساکنید مُلوَّث مسازید زیرا که
خون زمین‌را پلید میسازد و زمین از خوني که در آن ریخته شدهٔ است کفّارهٔ نمیشود مگر بخونِ کسي که آن‌را
ریخته است (۳۴) پس زمیني که درآن ساکن میشوید و من هم درمیانِ آن ساکن میشوم مُلوَّث مسازید
زیرا من که خداوندم درمیانِ بني إِسْرائِیْلْ ساکنم *

(فصلِ سي و ششم مشتمل برسیزدهٔ آیه)

(۱) و رؤساي پدريءِ قبیلهٔ بني گِلْعادِ پسرِ ماکِیْرِ پسرِ مَنَسّهٔ از قبائلِ بني یُوْسِفْ نزدیك آمدهٔ درحضورِ
مُوْسيٰ و رؤساي پدريءِ آباي بني إِسْرائِیْلْ متکلّم شدند (۲) وگفتند که خداوند آقاي مارا فرمود که
سرزمین‌را جهةِ وراثت با قُرعه به بني إِسْرائِیْلْ بدهد و هم آقاي ما ازخداوند مأمور شد که میراثِ صِلُفْحادِ
برادرِ مارا بدخترانَش بدهد (۳) و اگر ایشان بیکي از پسرانِ سائرِ اسباطِ بني إِسْرائِیْلْ منکوحه شوند ارثِ
ما از میراثِ پدرانِ ما قطع شدهٔ بمیراثِ سبطي که ایشان بآن مُلحق میشوند اضافه خواهد شد و از قرعهٔ
میراثِ ما قطع خواهد شد (۴) و هنگامِ رسیدنِ یُوْبِلْيءِ بني إِسْرائِیْلْ میراثِ ایشان بمیراثِ سبطي که بآن
مُلحق میشوند اضافه خواهد شد و میراثِ ایشان از میراثِ سبطِ پدرانِ ما قطع خواهد شد * (۵) پس مُوْسيٰ
از حکمِ خداوند بني إِسْرائِیْلْ‌را امر فرمودهٔ گفت که سبطِ بني یُوْسِفْ راست میگویند (۶) امري که خداوند
بدخترانِ صِلُفْحادْ مأمور داشت اینست که گفت هرکسي که درنظرِ ایشان پسند آید بنکاحِ او در آیند نهایت
بقبیلهٔ سبطِ پدرانِ خودشان تزویج شوند (۷) تا آنکه میراثِ بني إِسْرائِیْلْ از فرقهٔ بفرقهٔ مُنتقل نشود بلکه
بني إِسْرائِیْلْ هرکس بمیراثِ سبطِ آباي خودش مُلحق شود (۸) و هر دختري که از اسباطِ بني إِسْرائِیْلْ مالكِ
ارثي باشد بیکي از قبائلِ سبطِ پدرانِ خود تزویج شود تا آنکه بني إِسْرائِیْلْ هرکس وارثِ مُلكِ آباي خود
باشد (۹) و میراث از سبط بسبطِ دیگر مُنتقل نشود بلکه هرکس از اسباطِ بني إِسْرائِیْلْ بمیراثِ خود مُلحق
شود * (۱۰) چنانکه خداوند مُوْسيٰ‌را امر فرمودهٔ بود دخترانِ صِلُفْحادْ چنین کردند (۱۱) و مَحْلاهْ و تِرْصاهْ و
حُگْلاهْ و مِلْکاهْ و نُوْعاهْ دخترانِ صِلُفْحاد بنکاحِ بني اَعمامِ خود درآمدند (۱۲) بقبائلِ بني مَنَسّهِ پسرِ یُوْسِفْ
بنکاح آمدند و میراثِ ایشان بسبطِ قبیلهٔ پدرانِ خودشان باقي ماند * (۱۳) اوامر و احکامي که خداوند
بواسطهٔ مُوْسيٰ ببني إِسْرائِیْلْ درصحراهاي مُوْاب نزدِ اَرْدُنْ در برابرِ یِرِیْحُوْ امر فرمود اینانند *

کتابِ پنجمِ موسی

معروف بسفرِ توریةِ مثنّی و مشتمل

بر سی و چهار فصل

فصلِ اوّل مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) کلماتي که موسی بتمامیء بني اسرائیل در این طرفِ اردن در بیابان در صحراي مقابلِ سوف در
میانِ پاران و توفل و لابان و حضیروت و دي‌زاهب گفته بود اینانند (۲) و حال این که از حوریب براهِ
کوهِ سعیر تا قادیش برنیع یازده روز راه است (۳) در روزِ اوّلِ ماهِ یازدهمِ سالِ چهلم واقع شد که
موسی بني اسرائیل موافقِ هر آنچه که خداوند اورا مأمور داشت بایشان تبلیغ نمود (۴) بعد از آنیکه
سیحون ملکِ اموریان‌را که در حشبون ساکن بود و هم عوگ ملکِ باشان‌را که در عشتاروت ساکن بود
[بمعرکهء] ادرعي کشته بود * (۵) بدین طرفِ اردن در زمینِ مواب موسی آغازِ بیان کردنِ این شریعت
کرده گفت (۶) که خداوند خداي ما در حوریب با ما متکلّم شده گفت که سکونتِ شما در این کوه
کافي است (۷) گردش کرده بکوچید و بکوهِ اموریان و همگيء مواضعي که نزدیك به آن باشد در صحرا و
در کوه و هامون و بطرفِ جنوب و بکنارِ دریا بسرزمینِ کنعنیان تا به لبنان و بنهرِ بزرگ که نهرِ
فرات است بروید (۸) ببین که سرزمین‌را بشما دادم داخل شده زمیني که خداوند به آباي شما به
ابراهیم و اسحق و یعقوب سوگند یاد نمود که بایشان و هم بعد از ایشان بذریّهء ایشان خواهد بخشید
بوراثتِ خود در آورید * (۹) و در آن وقت بشما متکلّم شده گفتم بتنها طاقتِ برداشتنِ بارِ شمارا ندارم
(۱۰) خداوند خداي شما شمارا افزوني داده است و اینك امروز شما در تعداد مثلِ ستاره‌هاي آسمانید
(۱۱) خداوند خداي آباي شما شمارا هزار چندان که هستید بگرداند و شمارا بنهجي که بشما فرموده
است برکت دهد (۱۲) من بتنها این محنت و بار و منازعتِ شمارا چگونه متحمّل شوم (۱۳) از براي
خودتان مردمانِ حکمت پیشه و صاحبِ فطانت که در میانِ اسباطِ شما معروفند انتخاب نمائید تا
ایشان‌را بسروريء شما تعیین نمایم (۱۴) و شما بمن جواب داده گفتید چیزي که امر فرمودهء بجا آوردنش
نیکوست (۱۵) پس رؤساي اسباطِ شمارا مردمانِ حکمت پیشه و مشهور گرفتم و ایشان‌را بسروريء شما
تعیین نمودم تا که سردارانِ هزاره و سردارانِ صده و سردارانِ پنجاهه و سردارانِ دهه و سرهنگانِ اسباطِ
شما باشند (۱۶) و در آن وقت قاضیانِ شمارا مأمور داشته گفتم که دعواي برادرانِ خودتان‌را بشنوید و در
میانِ مردي با برادرش و با غریبي که با اوست بانصاف حکم نمائید (۱۷) در فتوي دادن طرف گیري

مکنید کوچکان‌را مثلِ بزرگان بشنوید و از انسان مترسید زیرا که حکم از آنِ خدا است و دعوائي که بر شما مشکل است نزدِ من بیاورید که آن‌را بشنوم (۱۸) و در همان وقت هر کاري که بایست بکنید بشما امر فرمودم * (۱۹) و از حُورِیبْ کوچیده از تمامیءِ این بیابانِ عظیم و مُهیبي که بسمتِ کوهِ اَمُورِیانْ دیدید راهي شدیم بنوعي که خداوند خداي ما مارا امر فرموده بود تا بقادِیشِ بَرْنِیَعْ رسیدیم (۲۰) و بشما گفتم که بکوهِ اَمُورِیانْ که خداوند خداي ما بما میدهد رسیده اید (۲۱) ببین که خداوند خداي تو سرزمین‌را بتو داده است برو بنهجي که خداوند خداي پدرانِ تو ترا فرموده است بوراثت در آر ترسان و هراسان مباش (۲۲) و همگيءِ شما نزدِ من آمده گفتید که مردمانِ چندیرا در پیشاپیشِ خود بفرستیم تا براي ما مرزبوم‌را تجسّس نمایند و مارا براهي که باید برویم و بشهرهائي که بآنها روانه هستیم خبر بیاورند (۲۳) و این سخن در نظرم پسند آمد و دوازده نفر از شما براي هر سبط یك کس انتخاب کردم (۲۴) که گردش کرده بکوه برآمدند و بدرّهءِ اِشْکُولْ رسیده آن‌را تجسّس نمودند (۲۵) و از میوهءِ آن زمین بدستِ خودشان گرفته آن‌را نزدِ ما آوردند و مارا مخبر ساخته گفتند زمیني که خداوند بما میدهد نیکوست * (۲۶) امّا نخواستید که بر آئید بلکه از فرمانِ خداوند خداي خود عاصي شدید (۲۷) و در چادرهاي خودتان گِلّه‌مند شده گفتید از اینکه خداوند مارا عداوت نموده است مارا از زمینِ مِصْر بیرون آورده است تا آنکه مارا بدستِ اَمُورِیانْ تسلیم نموده بهلاکت رساند (۲۸) ما تا بکجا برآئیم که برادرانِ ما دلِ ماوا گداختند و گفتند که این قوم از ما بزرگ‌تر و بلندبالاتر اند شهرهاي ایشان بزرگ و تا به آسمان محصون و هم بني عَناقیم‌را در آنجا دیدیم (۲۹) و من بشما گفتم که از آنها مترسید و خوفناك مباشید (۳۰) خداوند خداي شما که پیشِ روي شما روانه است اوست که براي شما جنگ خواهد نمود موافقِ هر چه که جهةِ شما در نظرِ شما در مِصْر بجا آورده بود (۳۱) همچنین در بیابان که در آنجا مشاهده کردي که خداوند خداي تو ترا چون کسي که پسرِ خودرا میبرَد ترا در تمامیءِ راهي که رفتید تا رسیدنِ شما باین مکان برداشت (۳۲) و در این کار بخداوند خداي خودتان ایمان نیآوردید (۳۳) که او پیشاپیشِ شما در راه روانه شد تا آنکه وقتِ شب به آتش و وقتِ روز به ابر از براي مکانِ اُردو زدن‌را تفحّص نماید تا که راهي که در آن بایست بروید بشما بنماید * (۳۴) و خداوند آوازِ گفتهاي شمارا استماع نموده غضبناك شد و سوگند یاد نموده گفت (۳۵) که یکي از این مردمانِ این طبقهءِ بَدْ آن زمینِ نیکورا که در بارهءِ دادنَش بپدرانِ شما سوگند خورده بودم البتّه نخواهد دید (۳۶) سواي کالِیبْ بنِ یِفُنّه که آن‌را او خواهد دید و در زمیني که در آن رفته بود بوَيْ و هم بفرزندانَش خواهم داد چونکه خداوندرا کُلّیةً تابع شد (۳۷) و خداوند بر من نیز در بارهءِ شما غضبناك شده گفت که تو نیز در آنجا داخل نخواهي شد (۳۸) یُوشَعِ بنِ نُونْ که در حضورِ تو مي‌ایستد او در آنجا داخل خواهد شد اورا قوي گردان زیرا که اوست که اِسْرائِیلْ‌را وارثِ آن خواهد ساخت (۳۹) و اطفالِ شما که در بارهءِ آنها گفتید که یغما خواهند شد و کودکانِ شما که در آن روز نیك و بدرا تشخیص نتوانستند کرد

ایشان بآنجا داخل خواهند شد که آن‌را بایشان خواهم داد تا آن‌را بوراثت در آورند (۴۰) امّا شما
برگردیده در بیابان بسمتِ دریایِ احمر یکوچید * (۴۱) پس جواب داده بمن گفتید که بخداوند گناه
ورزیده ایم ماها برآمده موافقِ هر چه که خداوند خدای ما مارا امر فرموده است محاربه خواهیم نمود
و هر کس اسلحهء جنگِ خودرا بسته به رفتن بفرازِ کوه مستعد شدید (۴۲) و خداوند بمن گفت که ایشان‌را
امر فرما که برنیائید و جنگ هنمائید چونکه من در میانِ شما نیستم مبادا که در حضورِ دشمنانِ خود
مغلوب شوید (۴۳) و من با شما تکلّم نمودم امّا شما نشنیدید بلکه از فرمانِ خداوند عاصي شدید و
مغرور شده بکوه بر آمدید (۴۴) و اَمُوریانی که در آن کوه ساکن بودند جهةِ مقاومت با شما بیرون آمده
شمارا تعاقب نمودند بطوري که زنبورها میکنند و شمارا در سِعِیر تا حُرْماه هلاك ساختند (۴۵) پس
برگشته در حضورِ خداوند گریه نمودید امّا خداوند آوازِ شمارا نشنیده بشما گوش نداد (۴۶) و در قادِیش
ایّامِ بسیاري ماندید موافقِ روزهائي که در آنجا ساکن شدید *

(فصلِ دویم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) پس برگشته به بیابان براهِ دریايِ احمر کوچیدیم بنهجي که خداوند مرا فرمود و کوهِ سِعِیررا روزهاي
بسیار احاطه نمودیم (۲) و خدا مرا خطاب کرده گفت (۳) که احاطه نمودنِ شما این کوهرا کافي است
بطرفِ شمال برگردید (۴) و قوم‌را امر فرموده ایشان‌را بگو که شما بسرحدّ برادرانِ خود بني عِیسُو که در
سِعِیر ساکنند راه گذرید که ایشان از شما میترسند پس بسیار احتیاط نمائید (۵) تا ایشان‌را نینگیزانید
زیرا که از مُلكِ ایشان بقدرِ يك كفِ پا بشما نمیدهم بسببِ آنکه کوهِ سِعِیررا به عِیسُو بطریقِ ارثیّت داده
ام (۶) و ماکولات‌را از ایشان بنقره بخرید تا که بخورید و هم آب‌را از ایشان بقیمت بخرید تا که
بنوشید (۷) زیرا که خداوند خدایَت ترا در تماميِ کارهاي دستَت برکت داده است او سُلوك ترا در این
بیابانِ عظیم میداند این چهل سال که خداوند خدایت با تو بوده است بچیزي محتاج نشدي *
(۸) پس چونکه از برادرانِ خود بني عِیسُو که در سِعِیر ساکن بودند براهِ صحرا از اِیلَتْ و عِصْیُونِ گِبْر
عُبور نمودیم آنگاه برگشته از راهِ بیابانِ مُوآبْ گذر نمودیم (۹) و خداوند بمن فرمود که مُوآب‌را اذیّت
مرسان و با ایشان جنگ مکن زیرا که ارثیّتِ مُلكِ اورا بتو نخواهم داد چونکه ارثیّتِ عارْرا به بني لُوط
داده ام (۱۰) در ایّامِ پیشین اِیمیانْ قومِ عظیم و کثیر و بلند قدّ مثلِ عَناقیانْ در آنجا سکونت داشتند
(۱۱) ایشان نیز مثلِ عَناقیانْ از بلند قدّان محسوب شدند و مُوآبیانْ ایشان‌را اِیمیانْ میگفتند (۱۲) و
در ایّامِ پیشین حُوریانْ در سِعِیر سکونت داشتند امّا بني عِیسُو ایشان‌را اخراج نمودند و ایشان‌را از
حضورِ خود نابود ساخته در جايِ ایشان ساکن شدند بنوعي که اِسْرائیلْ زمینِ موروثيِ خودشان‌را که
خدا بایشان داد عمل نمودند (۱۳) حال برخیزید و از نهرِ زِرِدْ عُبور نمائید که ما از نهرِ زِرِدْ عُبور
نمودیم * (۱۴) و ایّامي که از قادِیشِ بَرْنِیعْ راهي شدیم تا وقتي که از نهرِ زِرِدْ گذشتیم سي و هشت
سال بود تا تمام شدنِ کُلِّ طبقهء مردمانِ جنگي از میانِ اُردو بنهجي که خداوند بایشان سوگند یاد

نموده بود (۱۵) و دستِ خداوند هم مخالفِ ايشان بوده تا معدوم شدنِ ايشان ايشان‌را از اُردو اخراج
نمود * (۱۶) و واقع شد بعد از نابود شدنِ تماميءِ مردانِ جنگي از ميانِ قوم از مرگ (۱۷) كه خداوند
مرا خطاب كرده گفت (۱۸) امروز از عارْ كه سرحدِّ مُوْآب است عُبور خواهي نمود (۱۹) و چونكه رو بروي
بني عَمُّونْ رسيده باشي بايشان اذيّت مرسان و ايشان‌را مَيَنگيزان زيرا كه ارثيّتِ بني عَمُّونْ‌را بتو نخواهم
داد چونكه ارثيّتش‌را به بني لُوطْ داده ام (۲۰) آن هم بزمينِ بلندقدّانْ محسوب است [چه] در ايّامِ
پيشين بلندقدّان در آن سُكونت داشتند و عَمُّونيانْ ايشان‌را زَمزُمّيانْ خواندند (۲۱) قومِ عظيم و كثير و
مثلِ عَناقيانْ بلندقدّ بودند و خداوند ايشان‌را در حضورِ بني اِسْرائيلْ نابود ساخت كه ايشان‌را اخراج
نموده در جاي ايشان‌را ساكن شدند (۲۲) بنوعي كه به بني عِيسُوْ كه در سِعِيرْ ساكن بودند عمل
نمود هنگامي كه حُورِيانْ‌را از حضورِ آنها نابود گردانيد كه ايشان‌را اخراج نموده در جاي ايشان تا امروز
ساكنند (۲۳) و عَوِّيانِي كه در حَصِيرِيمْ تا بَعزَّاهْ ساكن بودند ايشان‌را كَفتوريانْ كه از كَفتورْ بيرون
آمدند نابود گردانيده در جاي ايشان ساكن شدند (۲۴) برخاسته بكوچيد و از نهرِ آرْنُونْ بگذريد ببين
كه سِيحُونِ اَمُورِيءِ مَلِكِ حِشْبُونْ و سرزمينش‌را بدستِ تو داده ام آغاز نموده بتصرّف آور و با ايشان
جنگ نما (۲۵) امروز آغاز نموده خوف و هراسِ ترا بر اقوامِ زيرِ تماميءِ آسمان كه آوازه‌آت‌را ميشنوند
مستولي ميگردانم كه لرزش نموده در حضورِ تو مضطرب خواهند شد * (۲۶) پس ايلچيان‌را از بيابانِ
قِدِيمُوتْ با كلماتِ صلح آميز نزدِ سِيحُونِ مَلِكِ حِشْبُونْ فرستاده گفتم (۲۷) كه از مُلْكِ تو بگذرم و بر شاه‌راه
روانه شده براست و چپ مُنحرف نميشوم (۲۸) و مأكولات‌را بنقره بمن بفروش تا بخورم و هم آب‌را بنقره
بمن بده تا بنوشم بتنها پياده ميگذرم (۲۹) بنهجي كه بني عِيسُوْ كه ساكنِ سِعِيرْ اند و مُوْآبيانِي كه
ساكنِ عارْ اند با من رفتار نمودند تا آنكه از اَرْدُنْ بزميني كه خداوند خداي ما بما دهنده است
بگذرم (۳۰) امّا سِيحُونِ مَلِكِ حِشْبُونْ نخواست كه ما‌را از سرحدِّ خود بگذراند زيرا كه خداوند خداي تو
روحِ اورا بسختي و دلِ وَيْ‌را بقساوت وا گذاشت تا آنكه اورا مثلِ امروز بدستت تسليم نمايد * (۳۱) و
خداوند بمن فرمود ببين كه آغاز نموده سِيحُونْ و سرزمينش‌را بتو ميدهم پس شروع نموده بتصرّف آور تا
آنكه زمينش‌را وارث شوي (۳۲) پس سِيحُونْ او و تماميءِ قومش بقصدِ مقاومت نمودنِ ما بجنگ به يَهَصْ
بيرون آمدند (۳۳) و خداوند خداي ما اورا بما تسليم نمود كه اورا و هم پسران و همه‌گيءِ قومش‌را
شكست داديم (۳۴) و در آن ايّام تماميءِ شهرهايش‌را تسخير نموده مردان و زنان و اطفالِ تماميءِ
شهرهارا بالكلّ هلاك ساختيم كه يكي‌را باقي نگذاشتيم (۳۵) نهايت بهايم‌را كه جهةِ خود يغما نموديم
و غارتي كه از شهرها بتصرّف آورديم (۳۶) از عَرُوعِيرْ كه بكنارِ نهرِ آرْنُونْ است و شهري كه در ميانِ
نهر است تا بجِلْعادْ شهري كه بما سربلندي نمايد وجود نداشت خداوند خداي ما همه‌را بما بخشيد
(۳۷) امّا بسرزمينِ بني عَمُّونْ بسمتِ تماميءِ نهرِ يَبُّوقْ و شهرهاي كوهستان و بهر جائي كه خداوند خداي
ما نهي فرموده بود نزديك نشدي *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) پس گردش نموده براهِ باشان بر آمدیم و عُوگِ مَلِکِ باشان او و تمامیءِ قومَش در اِدْرِعِي بقصدِ جنگ بمقابلهء ما بیرون آمدند (۲) و خداوند بمن گفت که از او مترس زیرا که اورا با تمامیءِ قوم و سرزمینَش‌را بدستِ تو میدهم تا آنکه بنهجي که با سِیحُونِ مَلِکِ اَموریان که در حِشْبون ساکن بود عمل نمودي با او رفتار نمائي (۳) و خداوند خداي ما نیز عُوگِ مَلِکِ باشان و تمامیءِ قومَش‌را بدستِ ما تسلیم نمود که اورا بجدّي شکست دادیم که احدي از برایَش باقي نماند (۴) و در آن وقت تمامیءِ شهرهایَش‌را بتصرّف آوردیم و شهري نماند که آن‌را از ایشان نگرفتیم تا شصت شهر تمامیءِ مرزبومِ اَرْگوبِ مملکتِ عُوگِ باشاني (۵) تمامیءِ این شهرها بحصارهاي بلند و دروازه‌ها و پُشت بندها محکم بودند سواي شهرهاي بیحصارِ بیشمار (۶) و آنهارا مستأصل نمودیم بنوعي که با سِیحُونِ مَلِکِ حِشْبون سلوک نمودیم مردان و زنان و اطفالِ هر شهررا بالْکلّ هلاک ساختیم (۷) و تمامیءِ بهایم و غارتِ آن شهرهارا از براي خود بیغما بردیم (۸) و در آن زمان سرزمیني که باین طرفِ اَرْدَن است از نهرِ اَرْنون تا بکوهِ حِرمون از دستِ دو مَلِکِ اَموریان گرفتیم (۹) و حِرمون‌را صِیدونیان سِریون مینامند و اَموریان آن‌را شِنِیر مینامند (۱۰) یعني تمامیءِ شهرهاي هامون و همگيءِ گِلْعاد و مجموعِ باشان تا سَلْکاه و اِدْرِعِي که شهرهاي مملکتِ عُوگِ باشاني است (۱۱) زیرا که عُوگِ مَلِکِ باشان از بقیّهء بلندقدّان بتنها باقي بود اینک بسترِ وي که بسترِ آهنین است آیا در رَبّتِ بني عَمّون نیست طولَش نُه ذراع و عرضَش چهار ذراع به پیمایشِ ذراعِ آدمي * (۱۲) و سرزمیني که در آن وقت بتصرف آوردیم از عَروعِیر که بر کنارِ نهرِ اَرْنون است و نصفِ کوهِ گِلْعاد با شهرهایِ وي ببني رُوبِن و ببني گاد دادم (۱۳) و ما بقيءِ گِلْعاد و تمامیءِ باشانِ مملکتِ عُوگ‌را به نیم سبطِ مِنَسّه دادم یعني تمامیءِ سرحدّ اَرْگوب با تمامیءِ باشان که بزمینِ بلند قدّان مسمّي شد (۱۴) یائِیرِ پسرِ مِنَسّه تمامیءِ سرحدّ اَرْگوب‌را تا بحدودِ گِشوري و مَعَکاثي گرفته آنهارا باسمِ خود باشانِ حَوّث یائِیر مسمّي کرد تا امروز (۱۵) و گِلْعادرا بماکِیر دادم (۱۶) و به رُوبِنیان و هم بگادیان از گِلْعاد تا به نهرِ اَرْنون میانِ نهر که سرحدّ باشد تا بنهرِ یَبوق که سرحدّ بني عَمّون است دادم (۱۷) و هم صحرا و اَرْدَن‌را که سرحدّ باشد از کِنِّرِث تا بدریاي صحرا یعني دریاي نمک در زیرِ اَشْدوثِ پِسْگاه بطرفِ شرقي (۱۸) و در آن وقت شمارا امر فرموده گفتم که خداوند خداي شما ارثیّتِ این زمین‌را بشما داده است پس کمر بسته در پیشاپیشِ برادرانِ خود بني اِسْرائیل بگذرید تمامیءِ مردمانِ جنگي (۱۹) نهایت زنان و اطفال و مواشيءِ شما در شهرهائي که بشما داده ام ساکن شوند زیرا که میدانم شمارا مواشيءِ بسیاراست (۲۰) تا وقتي که خداوند به برادرانِ شما مثلِ شما آرام دهد و ایشان نیز سرزمیني‌را که خداوند خداي شما به آن طرفِ اَرْدَن بایشان دهنده است وارث شوند آنگاه هر کس بمیراثِ خود که بشما داده ام مراجعت نمائید * (۲۱) و در آن زمان یُوشَع‌را امر فرموده گفتم که چشمانِ تو هرچه که خداوند خداي شما باین

دو پادشاه کرده است ديد خداوند بتماميء ممالکي که بآنها ميگذري چنين خواهد کرد (۲۲) از ايشان مترس زيرا که خداوند خداي شما اوست که براي شما مي جنگد * (۲۳) و در آن وقت خداوندرا التماس کرده گفتيم (۲۴) که اي خدواند خدا تو آغاز نموده عظمتِ خود و دستِ قويء خودرا به بنده‌آت نموده‌ء زيرا که در آسمان و يا در زمين آنخدائي که مثلِ کارِ تو و کبريائي تو عمل نموده باشد کيست (۲۵) تمنّا اينکه بگذرم و زمينِ خوبي که به آن طرفِ اَرْدَنْ است و اين کوهِ خوشنماي لُبْنانْ‌را به بينم (۲۶) و خداوند با من بسببِ شما غضبناك شده مرا استجابت نفرمود بلکه خداوند بمن فرمود ترا کافي است بمن بارِ ديگر در بارهء اين کار مگو (۲۷) بسرِ پِسْگاهْ برآي و چشمانِ خودرا بسوي مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده برأي آنْعين به بين زيرا که از اين اَرْدَنْ نخواهي گذشت (۲۸) امّا يُوشَعْ‌را وصيّت نموده اورا قوي و دلير کن زيرا که او پيشاپيشِ اين قوم عبور نموده ايشان‌را وارثِ زميني که مي‌بيني خواهد گردانيد (۲۹) پس در درّه در برابرِ بَيْتِ پِعُورْ مانديم *

(فصلِ چهارم مشتمل بر چهل و نه آيه)

(۱) الحال اي بني اِسْرائِيلْ فرايض و احکامي که در بارهء بجا آوردنِ آنها شمارا تعليم ميدهم بشنويد تا آنکه زنده مانده داخل شويد و زميني که خداوند خداي آباي شما بشما داده است وارثِ آن گرديد (۲) بکلامي که شمارا امر فرمودم نه زياد و نه کم نمائيد تا که اوامرِ خداوند خداي خودرا که من بشما امر فرمودم مرعي داريد (۳) چشمانِ شما آنچه که خداوند به بَعَلِ پِعُورْ بعمل آورد مشاهده کرد چونکه خداوند خداي تو تماميء کساني که بَعَلِ پِعُورْرا تابع شدند از ميانِ تو معدوم ساخت (۴) امّا شما که بخداوند خداي خود مُلصق شديد تماميء شما امروز زنده ايد (۵) به بين که شمارا قوانين و احکام بنوعي که خداوند خدايَم مرا امر فرمود تعليم نمودم تا درميانِ زميني که جهةِ ارثيّتش در آن در مي‌آئيد چنين بجا آوريد (۶) پس آنهارا نگاه داشته بجا آوريد زيرا که در نظرِ اقوامي که تماميء اين قوانين‌را ميشنوند حکمت و فطانتِ شما همين است و خواهند گفت که البتّه اين قومِ بزرگ قبيلهء حکيم و فطانت پيشه اند (۷) زيرا که چه قومي اين قدر عظيم است که ايشان‌را خدا نزديك باشد بنهجي که خداوند خداي ما در هرچيزي که اورا استدعا نمائيم قريب است (۸) و چه طايفه اين قدر بلند است که ايشان‌را قوانين و احکامِ صَديق است مثلِ تماميء اين شريعتي که من بشما امروز ميدهم (۹) نهايت خودرا نگاه دار وجانت‌را خوب محافظت کن مبادا که وقايعي که چشمانت ديده است فراموش نمائي و مبادا که در تماميء روزهاي عُمرت از خاطرت محو شود بلکه آنهارا به پسرانت و پسرانِ پسرانت بشناسان (۱۰) مخصوصاً روزي که درحضورِ خداوند خدايت در حُورِيبْ ايستادي هنگامي که خداوند مرا فرمود که اين قوم‌را نزدِ من جمع نما تا کلماتِ خودرا بايشان بشنوانم که تا بيآموزند که چگونه از من در تماميء روزهائي که درزمين زنده باشند بترسند و هم پسراني خودرا تعليم نمايند (۱۱) و شما نزديك آمده در زيرِکوه ايستاديد

درحالتي كه كوه تا به اوجِ آسمان در ميانِ تاريكي و ابرها و غمامهٔ مُظلمه به آتش ميسوخت (۱۲) و خداوند با شما از ميانِ آتش متكلّم شد صداي كلماترا شنيديد امّا صورتي سواي آواز نديديد (۱۳) پس عهدِ خود كه شمارا بعمل آوردنش امر فرمود يعني كلمهٔ كه آنهارا بر دو لوحِ سنگي تحرير نمود بشما اعلام فرمود (۱۴) و درآنزمان خداوند مرا مأمور داشت كه قوانين و احكامرا بشما تعليم دهم تا درزميني كه جهةِ ارثيّتش بآن عبور مينمائيد آنهارا معمول داريد * (۱۵) پس جانِ خودتان‌را نيكو محافظت نمائيد چون در روزي كه خداوند بشما در حُوريبْ از ميانِ آتش تكلّم نمود هيچ صورتي‌را نديديد (۱۶) مبادا كه طُغيان ورزيده از براي خود صورتِ تراشيدهٔ شبيهِ هرشكلي چه صورتِ ذكورو يا اناث بسازيد (۱۷) نه شبيهِ هرحيواني كه برزمين است نه شبيهِ هر پرندهٔ بال داري كه در هوا ميپرد (۱۸) نه شبيهِ هر حشرات الْأرض نه شبيهِ هرماهي كه درآن درزيرِ زمين است (۱۹) و مبادا كه چشمانِ خودرا به آسمان بداري و آفتاب و ماه و ستارگان يعني تماميِ عساكرِ آسمان‌را ملاحظه نمائي و رانده شده آنهارا سجده و عبادت نمائي بنحوي كه خداوند خدايَت آنهارا بر تماميِ اقوامي كه در زيرِ تماميِ آسمانند واگذاشت (۲۰) و خداوند شمارا گرفته از كورهٔ آهنين از مِصْر ببيرون آورد تا از برايش قوم موروثي مثلِ امروز باشيد * (۲۱) و خداوند با من بسببِ شما غضبناك شده سوگند ياد نمود كه من از آرْدَنْ نگذرم و بآن زمينِ زيبائي كه خداوند خدايَت آن‌را بتو جهةِ ميراث ميدهد داخل نشوم (۲۲) كه من دراين زمين بايد بميرم و از اين آرْدَنْ عبور نخواهم نمود امّا شما عبورنموده اين زمينِ نيكورا وارث خواهيد شد (۲۳) از خود احتياط نمائيد مبادا كه عهدِ خداوند خداي خودرا كه با شما بسته است فراموش كرده از براي خود صورتِ تراشيدهٔ شبيهِ هر چه كه خداوند خدايَت ترا نهي كرده است بتراشي (۲۴) زيرا كه خداوند خدايَت آتشِ سوزنده و خداي غَيور است * (۲۵) چونكه فرزندان و فرزندِ فرزندان‌را توليد نمائي و در زمين مدّتي ساكن باشيد اگر طُغيان ورزيده صورتِ تراشيدهٔ شبيهِ هر چيزي‌را بتراشيد و در نظرِ خداوند عملِ بدي بجا آورده اورا غضبناك گردانيد (۲۶) امروز آسمان و زمين‌را بر شما گواه ميگردانم كه بزودي از روي زميني كه جهةِ ارثيّتش از آرْدَنْ بآن ميگذريد البتّه هلاك خواهيد شد و روزهاي خودرا در آن طويل نخواهيد گردانيد بلكه بِالْكُلّ مستأصل خواهيد شد (۲۷) و خداوند شمارا در ميانِ قومها پراكنده خواهد نمود و در ميانِ قبائلي كه خداوند شمارا در آنجا ميبرد قليلُ الْعدد وا گذاشته خواهيد شد (۲۸) و در آنجاها بخدايانِ ساخته شدهٔ دستِ انسان از چوب و سنگ كه نمي بينند و نمي شنوند و نمي خورند و نمي بُويند عبادت خواهيد كرد (۲۹) نهايت اگر در آنجاها خداوند خداي خودرا جُستجو نمائي بشرطي كه اورا بتماميِ دل و تماميِ جانت تفحّص نمائي خواهي يافت (۳۰) هنگامي كه در تنگي بوده تماميِ اين واقعات در ايّامِ آخرين بر تو مستولي گردد اگر بخداوند خدايَت برگردي و آوازش‌را بشنوي (۳۱) چونكه خداوند خداي تو رحيم است ترا وا نخواهد گذاشت و ترا هلاك نخوهد نمود و عهدِ آباي تو كه بايشان بسوگند ياد نموده بود فراموش نخواهد كرد * (۳۲) پس

حال از ایّامِ سابقي که پیش از تو بودند از روزي که خدا آدمرا بر روي زمین آفرید بلکه از یك کنارهٔ آسمان تا بکنارِ دیگر استفسار نما که آیا مثلِ این امرِ عظیم واقع شد و یا مثلِ این مسموع شد (۳۳) آیا قومي آوازِ خدارا که از میانِ آتش متکلّم شد شنیده است بنوعي که تو شنیدهٔ و زنده بماند (۳۴) و یا اینکه خدائي هست که عزیمت نموده و روانه شده از براي خود قومي از میانِ قومِ دیگر بگیرد بواسطهٔ امتحانها و آیات و معجزات و جنگ و دستِ قوي و بازوي افراشته و اعمالِ مُهیبِ عظیم موافقِ هر آنچه خداوند خداي شما از براي شما در نظرِ شما در مِصْر بجا آورد (۳۵) ترا مرئي شد تا آنکه بداني که خداوند خدا است و سواي او دیگري نیست (۳۶) از آسمان آوازِ خودرا بتو شنوانید تا ترا تربیّت نماید و بر زمین آتشِ عظیمِ خودرا بتو ظاهر کرد و کلماتش‌را از میانِ آتش شنیدي (۳۷) و از آنجائي که پدرانِ ترا دوست میداشت ذریّهٔ ایشان‌را بعد از ایشان برگزید و ترا در حضورِ خود بقوّتِ عظیم از مِصْر بیرون آورد (۳۸) تا آنکه طوائفِ بزرگتر و قوي‌تر از ترا از حضورِ تو اخراج نموده ترا داخل گرداند تا زمینِ ایشان‌را بارثیّت بتو بدهد مثلِ امروز * (۳۹) پس امروز بدان و در دلِ خود اندیشه کن که خداوند در آسمانِ عُلْیا و در زمینِ سُفْلي خدا اوست و دیگري نیست (۴۰) بنابراین قوانین و اوامرش‌را که من امروز ترا امر میفرمایم نگاهدار تا آنکه ترا و فرزندانِ ترا بعد از تو نیکو باشد و روزهایت‌را در تماميِ اوقات در زمیني که خداوند خدایت بتو میدهد طویل نمائي * (۴۱) آنگاه مُوْسیٰ سه شهر در این طرفِ اَرْدَن بسوي برخاستنِ آفتاب جدا کرد (۴۲) تا آنکه خونئ که بنادانستگي همسایهٔ خودرا در حالتي که پیشتر باو بُغضي نداشت کُشته باشد به آنها بگریزد و بعد از گُریختن بیکي از آن شهرها زنده بماند (۴۳) یعني بِصِرْ در بیابانِ زمینِ هموار رَؤُوبینیانْ و رامُوْثْ در گِلْعادْ از گادیانْ و گُوْلانْ در باشانْ از بني مِنَسّهْ * (۴۴) پس شریعتي که مُوْسیٰ پیشِ بني اِسْرائیلْ نهاد اینست (۴۵) و شهادات و قوانین و احکامي که مُوْسیٰ با بني اِسْرائیلْ وقتِ بیرون آمدنِ ایشان از مِصْر فرموده بود اینهایند (۴۶) بدین طرفِ اَرْدَنْ در درّهٔ روبروي بَیْتِ‌پِعُوْر در ولایتِ سِیْحُوْن مَلِكِ اَمُوْریانْ که در حِشْبُوْن سکونت داشت که مُوْسیٰ و بني اِسْرائیلْ وقتِ بیرون آمدنِ ایشان از مِصْر اورا مغلوب ساختند (۴۷) و زمینِ اورا و زمینِ عُوْگْ مَلِكِ باشانْ دو مَلِكِ اَمُوْریانْ باین طرفِ اَرْدَنْ بسوي برخاستنِ آفتاب که بودند بتصرّف آوردند (۴۸) از عَرُوعِیر که بر کنارِ نهرِ اَرْنُوْنْ است تا بکوهِ سِیُوْن که حِرْمُوْن است (۴۹) و تماميِ صحراي این طرفِ اَرْدَنْ بسمتِ شسرقي تا دریاي صحراي زیرِ اَشْدُوْثِ پِسْگاهْ *

(فصلِ پنجم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) پس مُوْسیٰ تماميِ بني اِسْرائیلْ‌را طلبیده ایشان‌را گفت که اي اِسْرائیلْ قوانین و احکامي که من امروز بگوشِ شما میرسانم بشنوید تا آنکه آنهارا آموخته بجهةِ معمول داشتن محفوظ دارید (۲) خداوند خداي ما

عهدي با ما در حُورِيبْ بست (۳) خداوند اين عهدرا با پدرانِ ما نبست بلكه با ما كه همگيء ما امروز در اينجا زنده هستيم (۴) خداوند با شما در كوه از ميانِ آتش رو برو مكالمه نمود (۵) و در آن وقت من ميانِ خداوند و شما ايستادم تا آنكه كلامِ خداوندرا بشما بگويم زيرا كه از آتش ترسيده بكوه بر نيآمديد و او گفت * (۶) كه مَنَم خداوند خداي تو كه ترا از زمينِ مِصْر از خانهء بندهگي بيرون آوردم (۷) ترا در حضورِ من خدايانِ غير نباشند * (۸) بجهةِ خود صورتِ تراشيده و يا تمثيلِ هر چيزي كه در آسمان در بالا و يا در زمين از پائين و يا در آبهاي زيرِ زمين است مساز (۹) آنهارا سجده ننموده آنهارا عبادت مكن زيرا من كه خداوند خداي تو ام خداي غَيورَم كه گناهِ پدران بر پسران تا بسيُّم و چهارمِ پُشتِ بُغض كنندهگانِ خود مي رسانم (۱۰) و رحمت كننده بر هزاران از كساني كه مرا دوست داشته اوامرِ مرا بجا مي آورند * (۱۱) اسمِ خداوند خداي خودرا عَبَثاً بر زبان ميآور زيرا خداوند كسي كه اسمِ اورا عَبَثاً بزبان مي آورد بي تقصير نخواهد داشت * (۱۲) روزِ سبترا جهةِ تقديس نمودنَش نگاه دار بنهجي كه خداوند خدايَت ترا امر فرموده است (۱۳) شش روز مشغولِ كار بوده هر مصالحِ خودرا بجا آور (۱۴) امّا روزِ هفتم سبتِ خداوند خداي تُست [در آن] هيچ كاري مكن نه تو و نه پسر و دخترِ تو و نه غلام و كنيزِ تو و نه گاو و حمارِ تو و نه هيچ يك از بهايمِ تو و نه غريبي كه در اندرونِ دروازههايَت باشد تا غلام و كنيزِ تو مثلِ تو آرام گيرند (۱۵) بياد آور كه در زمينِ مِصْر غلام بودي و خداوند خداي تو ترا از آنجا با دستِ قوي و بازوي افراشته بيرون آورد بنابراين خداوند خداي تو ترا امر فرموده است كه روزِ سبترا نگاه داري * (۱۶) پدر و مادرِ خودرا محترم دار چناني كه خداوند خدايَت ترا امر فرموده است تا آنكه روزهايَت طويل شده در زميني كه خداوند خدايَت بتو ميدهد ترا نيكو باشد * (۱۷) قتل مكُن * (۱۸) و زنا مكُن * (۱۹) دُزدي مكُن * (۲۰) و بهمسايهء خود گواهيء دروغ مده * (۲۱) و هم بزنِ همسايهء خود طمع مدار و بر خانهء همسايهء خود و مزرع و غلام و كنيز و گاو و حمارِ وَيْ و هر چه از آنِ همسايهء تو باشد شائق مباش * (۲۲) اين كلماترا خداوند به آوازِ بلند بتماميء جماعتِ شما در كوه از ميانِ آتش و ابر و غمامهء مظلمه تكلّم نمود و اضافه نكرد و آنهارا بر دو لَوْحِ سنگي تحرير نموده بمن سپرد (۲۳) و واقع شد هنگامي كه آن آوازرا از ميانِ ظُلمت در حالتي كه كوه به آتش ميسوخت استماع نموديد كه تماميء رؤساي اسباط و مشايخِ شما نزديكِ من آمديد (۲۴) و گفتيد كه اينك خداوند خداي ما جلال و عظمتِ خودرا بر ما ظاهر كرده است و آوازَشرا از ميانِ آتش شنيديم و امروز ديدهايم كه خدا با انسان تكلّم نمايد و وَيْ زنده بماند (۲۵) و حال چرا بايد بميريم زيرا كه اين آتشِ عظيم مارا خواهد سوخت اگر بارِ ديگر آوازِ خداوند خداي خودرا بشنويم خواهيم مُرد (۲۶) زيرا كه از تماميء بشر كيست كه چون ما آوازِ خداي حَيّرا كه از ميانِ آتش تكلّم نمود شنيده زنده بماند (۲۷) تو نزديك برو و هر چه كه خداوند خداي ما ميگويد بشنو و هر چه خداوند خداي ما بتو ميگويد با ما بيان كن و ما استماع نموده بعمل خواهيم آورد * (۲۸) و خداوند وقتي كه بمن گفتيد آوازِ سخنانِ شمارا شنيد و خداوند بمن گفت كه آوازِ سخناني كه اين قوم گفتند قبول كردم هر چه گفتند نيكوست (۲۹) اي كاش در دلِ

ایشانِ همیشه چنینِ باشد کهِ از من خائف شده تماميِء اوامرِ مرا درهمه‌گيِءایّام بجا آورند تا آنکه با
ایشان و اولادِ ایشانِ همیشه خوشي باشد (۳۰) برو و ایشانرا بگوکه بچادرهاي خودتانِ برگردید (۳۱) و تو
در اینجا نزدِ من به ایست تا تماميِء اوامر و قوانینِ واحکامي که ایشانرِا مي باید تعلیم دهي بتو بگویم تا
ایشان درزمیني که من بایشانِ جهةِ وراثت میدهم آنهارا بجا آورند (۳۲) پس احتیاط نمائید تا آنکه مطابقِ
آنچهِ که خداوند خداي شما شمارا امر فرموده است بعملِ آورید و براست و چپ انحراف نورزید (۳۳) در
تماميِء راه‌هائي که خداوند خداي شما شمارا مامور داشته است سلوك نمائید تا آنکه زنده بمانید و
شمارا خوشِ باشد و ایّامِ خودتانرا درزمیني که وارثِ آن میشوید طویل نمائید *

(فصلِ ششم مشتمل بربیست و پنج آیه)

(۱) اینانند اوامر و قوانین و احکامي که خداوند خداي شما مرا امر فرمود جهةِ تعلیم دادنِ شما که در زمیني
که بتصرّفِ آن روانه میشوید بعمل آورید (۲) تا آنکه از خداوند خدایَت ترسیده تماميِء قوانین و
اوامري که من بتو امر میفرمایم مرعي داري تو و فرزندِ تو و فرزندِ فرزندِ تو تماميِء روزهاي عُمرَت تا که
روزهایَت طویل شود (۳) پس اي اِسْرائِیْلْ بشنو و بعمل نمودن متوجّه باش تا آنکه با تو خوشي بوده
بسیار مُتوافر شوي بنوعي که خداوند خداي آبایَت بتو وعده نمود در زمیني که شیر و عسل جاري است *
(۴) اي اِسْرائِیْلْ استماع نما خداوند خداي ما خداوندي است واحد (۵) پس خدواند خداي خودرا بهمه‌گيِء
دل و همه‌گيِء جان و بهمه‌گيِء قوّتَت دوست دار (۶) و این کلماتي که بتو امروز امر میفرمایم در دلِ تو
باشند (۷) و بجهدِ تمام آنهارا به پسرانَت تعلیم نما و حینِ نشستنَت درخانه و رفتنَت براه و وقتِ خوابیدن
و برخاستنَت از آنها گفتگو نما (۸) و آنهارا بمنزلهء علامت بر دستَت به بند و در میانِ چشمانَت بمنزلهء
پیشاني بند (۹) و آنهارا بر باهوهاي دَرِخانه‌اَت و بردروازه‌هایَت بنویس * (۱۰) و چنین شود هنگامي که
خداوند خدایَت ترا بزمیني که به آبایت به اِبْراهِیمْ و اِسْحقْ ویَعْقوبْ سوگند یاد نمود که بتو خواهد داد مي
آورد بشهرهاي بزرگ و خوش نمائي که بنا نکردي (۱۱) و خانَهاي مملوّ از همه‌گيِء نعمتهائي که تو خود پُر
نکردي و چشمه‌هاي کَنَده شده‌ء که تو نکَنده بودي و تاکستانها و باغاتِ زیتوني که تو خود غرس
نکرده بودي چون از آنها خورده سیر میشوي (۱۲) با حذر باش مبادا که خداوندي که ترا از زمینِ مِصْر از
خانهء بنده‌گي بیرون آورده است فراموش کُني (۱۳) از خداوند خداي خود بترس و اورا عبادت نما و هم
باسمِ او سوگند یاد کُن (۱۴) پیْرَويِء خدایانِ غَیْر از خدایانِ اقوامي که دراطرافِ شما باشند منمائید
(۱۵) چونکه خداوند خداي تو که درمیانِ شماست خداي غَیور است مبادا که غضبِ خداوند خداي تو
بر تو مشتعل شده ترا از روي زمین نابود سازد * (۱۶) خداوند خداي خودرا امتحان منمائید چنانکه در
مَسّاهْ امتحان کردید (۱۷) اوامرِ خداوند خداي خود و شهادات و قوانیني که شمارا امر فرموده است باجهدِ
تمام نگاه دارید (۱۸) و آنچه که در نظرِ خداوند راست و نیکوست معمولِ دار تا آنکه با تو خوشي باشد

و بزمینِ خوبي که خداوند با پدرانَت سوگند یاد نموده بود داخل شده بتصرّف آوري (۱۹) تا که تماميءِ
دشمنانَت‌را از حضورَت اخراج نماید چناني که خداوند فرموده بود * (۲۰) هنگامي که فرزندانِ تو در ایّامِ
آینده از تو سؤال نموده بگویند که مراد از شهادات و قوانین و احکامي که خداوند خداي ما بشما امر فرموده
است چیست (۲۱) پس بفرزندانِ خود بگو که ما در زمینِ مِصْر بنده‌گانِ فِرْعَوْن بودیم و خداوند مارا از مِصْر
با دستِ قوي بیرون آورد (۲۲) بلکه خداوند آیات و معجزاتِ عظیم و هولناك بمِصْریانْ و بفِرْعَوْن و تماميءِ
خانداَش در نظرِ ما نمود (۲۳) و مارا از آنجا بیرون آورد تا آنکه مارا بزمیني که با پدرانِ ما بسوگند یاد
نموده بود که بما بدهد بیاورد (۲۴) و خداوند مارا امر فرمود که تماميءِ این قوانین‌را معمول داریم و از
خداوند خداي خود بترسیم تا در همهء اوقات با ما خوشي باشد که مارا مثلِ امروز زنده نگاه دارد (۲۵) و
صداقتِ ما خواهد بود که بعمل نمودنِ تماميءِ این اوامر در حضورِ خداوند خداي خود بنحوي که مارا امر
فرموده است متوجّه باشیم *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) هنگامي که خداوند خداي تو ترا بزمیني که بوراثتِ آن میروي مي‌آورد و قبائلِ بسیاري‌را از
حِتّیانْ و گِرْگاشیانْ و اَمُوریانْ و کِنَعَنیانْ و پرِیزیانْ و حِوّیانْ و یِبُوسیانْ هفت قبیلهء که از تو بزرگتر
و قوي‌تر اند از حضورِ تو اخراج مینماید (۲) و خداوند خداي تو ایشان‌را بتو تسلیم مینماید آنگاه
ایشان‌را مغلوب ساخته بالکلّ هلاك نما با ایشان عهدي مبند و بایشان ترحّم منما (۳) و مناکحت با
ایشان مکن دخترِ خودرا به پسرِ ایشان مده و دخترِ ایشان‌را براي پسرِ خود مگیر (۴) زیرا که اولادِ ترا از
متابعتِ من برخواهند گردانید تا که خدایانِ غیررا عبادت نمایند و غضبِ خداوند بر شما مشتعل شده
شمارا بزودي نابود گرداند (۵) بلکه بایشان چنین رفتار نمائید مذبحهاي ایشان‌را منهدم سازید و بُتهاي
ایشان‌را بشکنید و درخت‌زارهاي ایشان‌را قطع نموده اصنامِ تراشیده شدهء ایشان‌را به آتش بسوزانید
(۶) زیرا که شما براي خداوند خداي خود قومِ مقدّس اید خداوند خداي شما شمارا برگُزیده است تا
آنکه از تماميءِ قبائلي که در روي زمین‌اند از برایَش قومِ مخصوص باشید (۷) خداوند نه بسببِ اینکه
شما از همهء اقوام کثیرُالعدد بودید دوست داشتهٔ برگُزیده است بلکه از همهء اقوام قلیلُ‌العدد
بودید (۸) امّا سبب این بود که خداوند شمارا محبوب داشت و آنکه خواست سوگندي‌را که با پدرانِ
شما یاد نموده بود ادا نماید خداوند شمارا بدستِ قوي بیرون آورد و از خانهء بنده‌گي از دستِ فِرْعَوْنِ
مَلِكِ مِصْر باز خرید (۹) پس بدان که خداوند خداي تو اوست خدا خداي اميني که عهد و رحمت‌را با
کساني که اورا دوست دارند و اوامرِ اورا نگاه دارند تا هزاران طبقه مرعي میدارد (۱۰) و کساني که اورا
بُغض مینمایند ایشان‌را آشکارا سزا میدهد تا ایشان‌را هلاك سازد بلکه با کساني که اورا عداوت مینمایند
تأخیر ننموده ایشان‌را آشکارا سزا میدهد * (۱۱) بنابراین اوامر و قوانین و احکامي که من امروز ترا مأمور

ميدارم بجهةِ معمول داشتن نگاه دار (۱۲) پس واقع ميشود اگر اين احکام‌را استماع نموده و مرعي داشته بجا آوريد که خداوند خداي تو برايَت اين عهد و رحمتي که با پدرانِ تو سوگند ياد نمود نگاه خواهد داشت (۱۳) و ترا دوست داشته برکت خواهد داد و زياد خواهد نمود و هم ثَمَرِ رَحِمْ و ثَمَرِ زمينِ ترا يعني غلّه و شرابِ تو و روغنِ زيت و نتائجِ گاوها و گلّهاي گوسفندانِ تو در زميني که بپدرانِ تو سوگند ياد نموده بود که بتو بدهد برکت خواهد بخشيد (۱۴) از همهء اقوام زياده مبارك خواهي شد درميانِ شما و هم درميانِ بهايمِ شما نه عاقِرْ و نه عاقِرهَ خواهد بود (۱۵) و خداوند از تو هر نوعِ امراض‌را دور خواهد کرد و از تماميء امراضِ هولناكِ مِصْرْ که ميداني هيچ يك‌را بر تو نازل نخواهد کرد بلکه بر تماميء دشمنانِ شما آنهارا عارض خواهد گردانيد * (۱۶) و تماميء اقوامي که خداوند خداي تو بتو تسليم مينمايد هلاك ساز چشمِ تو بر ايشان ترحّم نکند و خدايانِ ايشان‌را عبادت منما که براي تو دام است (۱۷) و اگر دردلت بگوئي که اين اُمّتها از من زياده اند چگونه ايشان‌را توانم اخراج نمايم (۱۸) از ايشان مترس آنچه که خداوند خدايَت با فَرْعَوْنْ و همهگيء مِصْرِيانْ عمل نمود نيك بخاطر دار (۱۹) امتحانهاي عظيمي که چشمانَت ديدند و آيات و معجزات و دستِ قوي و بازوي افراشتهء که خداوند خدايَت ترا به آن بيرون آورد خداوند خدايَت بهمهگيء اقوامي که از آنها ميترسي چنين عمل خواهد نمود (۲۰) و هم خداوند خدايَت خرمگس‌را بايشان خواهد گماشت تا هلاك شدنِ باقي ماندگاني که خويشتن‌را از حضورِ تو پنهان کردند (۲۱) از ايشان خونناك مباش زيرا خداوند خدايَت که درميانِ شماست خداي قوي و مُهيب است (۲۲) و خداوند خدايَت اين اقوامرا بتدريج از حضورَت اخراج خواهد نمود ايشان‌را اجازت نيست که بزودي تلف نمائي مبادا که سباعِ صحرائي بر تو زياد شوند (۲۳) و خداوند خدايَت ايشان‌را بتو تسليم خواهد نمود و ايشان‌را بصدمهء عظيمي هلاك خواهد ساخت تا نابود شوند (۲۴) و مُلوكِ ايشان‌را بدستَت تسليم خواهد نمود تا اسمِ ايشان‌را از زيرِ آسمان محو گرداني کسي در حضورَت مقاومت نخواهد کرد تا تو ايشان‌را نابود گرداني (۲۵) صورتهاي تراشيده شدهء خدايانِ ايشان‌را به آتش بسوزانيد بسيم و زري که برآنها است طمع ننموده براي خود مگير مبادا که از آن گرفتارِ دام شوي چونکه منفورِ خداوند خداي تُست (۲۶) و مکروهي‌را بخانهء خود ميآور مبادا که تو مثلِ آن حرام شوي آن‌را بغايت مکروه و بشدّت منفور دار چونکه حرام است *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) تماميء اوامري که امروز بتو امر ميفرمايم جهةِ معمول داشتن نگاه داريد تا آنکه زنده مانده زياد شويد و بزميني که خداوند در بارهٔ‌آش به آباي شما سوگند ياد نموده بود داخل شده بتصرّف آوريد (۲) و بياد دار تماميء راهي که خداوند خدايَت ترا در بيابان اين چهل سال رهبري نمود تا ترا مبتلا و مُمتحن گردانيده آنچه که در قلبِ تُست بداند که آيا اوامرِ اورا نگاه خواهي داشت و يا نه

(۳) بلکه ترا مبتلا گردانیده گرسنه داشت و بعد مَنّ‌را که نه تو واقف بودي و نه پدرانت بآن عارف بودند خورانید تا که ترا بفهماند که انسان نه بتنها بنان زنده مي‌ماند بلکه بهر کلمهٔ که از زبانِ خداوند صادر میگردد انسان زنده خواهد ماند (۴) لباسِ تو در برت هیچ کهنه نشد و پاي تو در این چهل سال اماس نکرد (۵) و در خاطرت اندیشه کن بنهجي که پدر پسرِ خودرا تأدیب مینماید خداوند خدایت ترا تأدیب مي‌نماید (۶) پس اوامرِ خداوند خداي خودرا نگاه دار تا در راههایش رفتار نموده از او بترسي * (۷) زیرا که خداوند خدایت ترا بزمینِ نیکو زمیني که نهرهاي آب و چشمه‌ها و منبعهائي که از درّه و کوه جاري است میرساند (۸) زمینِ گندم و جو و تاك و انجیر و انار و زمینِ زیتونِ روغني و عسل (۹) زمیني که در آن نان‌را بفقیري نخوري و در آن بچیزي محتاج نشوي زمیني که سنگهایش آهن است و از کوههایش مس تواني کند * (۱۰) و هنگامي که تا بسیري بخوري خداوند خداي خودرا بسببِ زمینِ نیکوئي که بتو داده است متبارك خواهي نمود (۱۱) از خود با حذر باش مبادا که خداوند خداي خودرا فراموش نمائي بحدّي که اوامر و احکام و قوانینش‌را که ترا امروز امر مینمایم محافظت ننمائي (۱۲) مبادا که خورده سیر شوي و خانهاي خوشنما بنا کرده در آن ساکن شوي (۱۳) و گاوان و گوسفندانت زیاد شوند و سیم و زرِ تو بسیار شوند و هر چه که داري افزون شوند (۱۴) پس دلِ تو مغرور شده خداوند خداي خودرا که ترا از زمینِ مصر از خانهٔ بندهگي بیرون آورده است فراموش کني (۱۵) که ترا به بیابانِ وسیع و هولناك که در آن مارِ سوزنده و عقرب و زمینِ خشكِ بي آبي بود رهبري نمود و از براي تو آب از سنگِ خارا بیرون آورد (۱۶) که ترا در بیابان مَنّ خورانید که پدرانِ تو از آن واقف نبودند تا آنکه ترا مبتلا کرده امتحان نماید و ترا در آخرت احسان نماید (۱۷) و مبادا که در قلبت بگوئي که قدرتم و نیرومندئ دستم این اموال‌را از برایم بهم رسانیده است (۱۸) بلکه خداوند خداي خودرا یاد دار زیرا اوست که قدرتِ آن‌را بتو میدهد که این اموال‌را بهم رساني تا عهدي که با پدرانِ تو بسوگند یاد نموده بود مثلِ امروز اثبات نماید * (۱۹) و واقع میشود اگر في الواقع خداوند خداي خودرا فراموش کني و پیروئ خدایانِ غیررا نموده ایشان‌را عبادت و سجده نمائي امروز بشما شهادت میدهم باین که البتّه هلاك خواهید شد (۲۰) مثلِ اقوامي که خداوند در حضورِ شما هلاك میسازد چنین هلاك خواهید شد سبب اینکه قولِ خداوند خداي خودرا استماع ننمودید *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) اي إسْرائیلْ بشنو تو امروز از اُرْدُنْ عبور مینمائي تا داخل شده اقوامي که از تو عظیم و نیرومندتر اند و شهرهاي بزرگي که بآسمان محصون است بتصرّف آوري (۲) یعني قومئ عظیم و بلندقدّان پسرانِ عَناقیمْ که ایشان‌را میداني و این سخنرا شنیدي که کیست با بني عَناقْ مقاومت تواند نمود (۳) پس امروز بدان که خداوند خداي تو که در پیشاپیشت عبور مینماید آتشِ سوزنده است ایشان‌را او در حضورِ

تو محو کرده مغلوب خواهد ساخت و ایشان‌را اخراج نموده بزودي هلاك خواهي نمود بنهجي که خداوند
بتو فرموده است (۴) هنگامي که خداوند خدايَت ایشان‌را از حضورَت اخراج مینماید در دلِ خود چنین
مگوي که خداوند مرا بسببِ صداقتَم بوراثتِ این زمین اندرون آورده است بلکه بسببِ شرارتِ
این اقوامْ خداوند ایشان‌را از حضورِ تو اخراج مینماید (۵) نه بسببِ صَداقتِ خودَت و نه بسببِ راستيءِ
دلِ خود بتصرّفِ زمینِ ایشان داخل میشوي بلکه بسببِ شرارتِ این اقوام خداوند خداي تو ایشان‌را از
حضورِ تو اخراج مینماید و تا آنکه کلامي که خداوند به آباي تو به إبْراهِيمْ و إسْحٰقْ و يَعقوبْ سوگند یاد
نموده است اثبات نماید * (۶) پس بدان که خداوند خدايَت بسببِ صداقتِ تو این زمینِ خوب‌را جهةِ
ارثيّتش بتو نمیدهد زیرا که قومِ گردن کَش هستي (۷) بخاطر دار و فراموش مکن که چگونه خداوند
خداي خود را در بیابان غضبناك کردي که از روزي که از زمینِ مِصْرْ بیرون آمدي تا داخل شدنِ شما در
این مکان از خداوند عاصي شدید (۸) و در حُورِيبْ خداوندرا غضبناك کردید که خداوند با شما غضبناك شد
بحدّي که شمارا هلاك نماید * (۹) هنگامِ برآمدنَم بکوه که لَوْحهاي سنگي یعني لَوْحهاي عهدي که خداوند
با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندمْ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم (۱۰) و
خداوند دو لُوْحِ سنگي که بانگشتِ خدا مکتوب شد بمن داد و بر آنها موافقِ تماميءِ کلماتي که
خداوند با شما درکوه از میانِ آتش در روزِ جمعیّت گفته بود تحریر یافت (۱۱) و واقع شد بعد از انقضاي
چهل روز و چهل شب که خداوند دو لُوْحِ سنگي یعني لُوْحهاي عهدنامه‌را بمن داد (۱۲) و خداوند بمن
گفت که برخیز و بزودي از این کوه به نشیب اي زیرا قومي که از مِصْرْ بیرون آوردي بغي ورزیده بزودي
از راهي که ایشان‌را مأمور داشتم انحراف ورزیدند و از براي خودشان صورتِ ریخته شده‌را ترتیب دادند
(۱۳) و خداوند با من متکلّم شده گفت که این قوم‌را دیدم و اینك قومِ گردن کَش است (۱۴) مرا واگذار
تا ایشان‌را نابود گردانیده اسمِ ایشان‌را از زیرِ آسمان محو سازم و ترا قوم قويتر و کثیرتر از ایشان میگردانم
(۱۵) پس برگشته ازکوه فرود آمدم درحالتي که کوه بآتش میسوخت و دو لَوْحِ عهدنامه در دو دستَم بود
(۱۶) و نگریسته دیدم که از خداوند خداي خودتان عاصي شده گوساله‌ء ریخته شده‌ء براي خود ساخته
بودید و از راهي که خداوند شمارا امر فرموده بود بزودي مُنحرف شدید (۱۷) پس دو لَوْحِ‌را گرفتم و آنهارا
از دو دستِ خود انداخته در نظرِ شما شکستم (۱۸) و مثلِ اوّل باز چهل روز و چهل شب در حضورِ خداوند
بر رو افتادم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم بسببِ تماميءِ آن گناهاني که ورزیده بودید که کارهاي
ناشایسته در نظرِ خداوند بجا آورده اورا غضبناك کردید (۱۹) زیرا که بسببِ غضب و حرارتِ خشمي که
خداوند بجهةِ نابود کردنِ شما برشما کرد ترسیدم و خداوند مرا هم در آنمرتبه استجابت نمود (۲۰) و
خداوند بر هارُونْ نیز براي نابود ساختنَش بسیار غضبناك شد و در آن وقت جهةِ هارُونْ نیز تضرّع نمودم
(۲۱) و گناهِ شمارا یعني گوساله‌ء که ساختید گرفتم و آن‌را به آتش سوزانیدم و آن‌را کوفته خوب سائیدم تا
مثلِ غبار رقیق شد پس غبارَش‌را بنهري که ازکوه جاري بود پاشیدم * (۲۲) و در تَبْعِيرَاهْ و در مَسّاهْ و در

قِبْرُوْتِ هَتَّأْوَاْهْ خداوندرا غضبناك گردانيديد (۲۳) و وقتِ فرستادنِ خداوند شمارا از قادِيْشِ بَرْنِيعْ و گفتنَش که برويد و سرزميني که بشما داده ام بتصرّف آوريد از فرمانِ خداوند خداي خود عاصي شديد و باو ايمان نياورده قولَش‌را استماع نكرديد (۲۴) از روزي که شمارا شناختم بر خداوند باغي بوديد * (۲۵) پس در حضورِ خداوند چهل روز و چهل شب مثلِ اوّل بر رو افتادم چونكه خداوند در بارهٔ نابود كردنِ شما فرموده بود (۲۶) و در حضورِ خداوند التماس كرده گفتم كه اي خداوند خدا قومِ خود و ميراثِ خود كه بعظمتِ خود باز خريدي و از زمينِ مِصْر بدستِ قوي بيرون آوردي هلاك مساز (۲۷) بندگانِ خود اِبْرَاهِيْمْ و اِسْحَقْ و يَعْقُوْبْ‌را بياد آور و بقساوت و شرارت و گناهِ اين قوم توجّه منما (۲۸) مبادا كه اهلِ زميني كه مارا از آن بيرون آوردهٔ بگويند بسببِ آنكه خداوند نتوانست كه ايشان‌را بزميني كه وعده كرده بود برساند و بجهةِ اينكه ايشان‌را بغض نموده بود ايشان‌را براي هلاك كردن در بيابان بيرون آورد (۲۹) مع هذا ايشان قومِ تو و ميراثِ تو اند كه ايشان‌را بقوّتِ عظيم و بازوي افراشتهٔ خود آوردي *

(فصلِ دهم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و در آن هنگام خداوند بمن فرمود كه از براي خود دو لَوْحِ سنگي موافقِ اوّلين بتراش و نزدِ من بكوه برآي و براي خود صندوقي از چوب بساز (۲) و بر اين لَوْحها كلماتي كه بر لَوْحِ اوّلين كه شكستي تحرير يافته بودند خواهم نوشت و آنهارا در آن صندوق بگذار (۳) پس صندوقي از چوبِ شِطِّيْم ساختم و دو لَوْحِ سنگي موافقِ اوّلين تراشيدم و آن دو لَوْح در دستم بكوه برآمدم (۴) و بر آن لَوْحها موافقِ كتابتِ اوّلين آن ده كلمهٔ كه خداوند خداي شما در كوه از ميانِ آتش در روزِ جمعيّت گفته بود نوشت و خداوند آنهارا بمن داد (۵) پس برگشته از كوه فرود آمدم و آن لَوْحهارا بصندوقي كه ساخته بودم گذاشتم و در آنجا بنهجي كه خداوند مرا امر فرمود هستند * (۶) پس بني اِسْرَائِيْلْ از بِئِيْرُوْتِ بني يَعْقَانْ بمُوْسِيْرَاهْ كوچيدند كه هارُوْنْ در آنجا وفات يافت و همانجا مدفون شد و پسرش اِلْعَازَارْ در جايش كاهن شد (۷) و از آنجا بگُدْگُوْدَاهْ و از گُدْگُوْدَاهْ به يُطْبَاهْ تا بزميني كه در آن نهرهاي آب است كوچيدند * (۸) و در آن وقت خداوند سبطِ لِيْوِيْ‌را ممتاز كرد جهةِ برداشتنِ صندوقِ عهدِ خداوند تا آنكه در حضورِ خداوند ايستاده اورا خدمت نمايند و باسمِ وَيْ تا امروز دعاي خير نمايند (۹) بنابراين لِوِيانْ‌را حصّه و ميراث با برادرانِ خود نيست خداوند ميراثِ ايشان است بنهجي كه خداوند خدايَت بايشان گفته بود * (۱۰) و من در كوه چهل روز و چهل شب مثلِ روزهاي اوّلين اقامت نمودم و خداوند در آن وقت نيز مرا اجابت فرمود و خداوند نخواست كه ترا هلاك سازد (۱۱) و خداوند بمن فرمود كه برخيز و در پيشِ اين قوم روانه شو تا بزميني كه به آباي ايشان بسوگند ياد نمودم كه بايشان بدهم داخل شده بتصرّف آورند * (۱۲) پس حال اي اِسْرَائِيْلْ خداوند خداي تو از تو چه مسئلت مينمايد جز اينكه از خداوند خدايَت ترسيده در همگيِ راههايَش رفتار نمائي و اورا دوست داري و هم خداوند خداي خودرا بتماميِ

دل و تماميءِ جانّت بندهگي نمائي (۱۳) تا آنكه اوامرِ خداوند و قوانينِ او که امروز بتو امرميفرمايم جهةِ خيريّتِ خود نگاه داري (۱۴) اينك آسمان بلكه آسمانِ آسمانها و زمين و هرچه که در آن باشد از آنِ خداوند خداي تُست (۱۵) نهايت خداوند از پدرانِ تو راضي شده ايشانرا دوست ميداشت و بعد از ايشان ذرّيهء ايشان يعني شمارا از تماميءِ اُمّتها مثلِ امروز برگزيد (۱۶) پس غلفهء دلهاي خودرا مختون سازيد و زيادة گردنِ خودرا قوي مسازيد (۱۷) زيرا که خداوند خداي شما خداي خدايان و خداوندِ خداوندان خداي اعظمِ اكبرِ مُهيب اوست که طرف گيري نميكند و رشوه نميگيرد (۱۸) حكم براي يتيمان و بيوه زنان مينمايد و غريبانرا دوست داشته نان و لباسرا بايشان ميدهد (۱۹) پس غريبانرا دوست داريد چونكه در زمينِ مِصْر غريب بوديد (۲۰) از خداوند خداي خود بترس و اورا عبادت نما و باو مُلصق شده باسمش سوگند ياد كن (۲۱) مَحْمُودِ تو اوست و خداي تو اوست كه براي تو اين اعمالِ عظيم و مُهيبي كه چشمانت ديدند بجا آورده است (۲۲) پدرانِ تو بقدرِ هفتاد نفر بمِصْر فرود آمدند و حال خداوند خدايِ تو تعدادِ ترا مثلِ تعدادِ ستارهگانِ آسمان گردانيده است *

(فصلِ يازدهم مشتمل برسي و دو آيه)

(۱) پس خداوند خداي خودرا دوست دار و فرمانها و قوانين و احكام و اوامرشرا در تماميءِ اوقات رعايت كن * (۲) و امروز بدانيد که اولادِ شمارا مخاطب نميسازم كه آگاه نبوده تنبيهِ خداوند خداي شمارا و عظمت و دستِ قوي و بازوي افراشتهاشرا نديدند (۳) و هم آياتش و اعمالي كه در ميانِ مِصْر با فَرْعَوْنِ مَلِكِ مِصْر و با تماميءِ ولايتش بجا آورد (۴) و آنچه بلشكرِ مِصْرِيانْ به اسبها و عرّادههايشان نمود كه چگونه آبهاي درياي احمررا برايشان جاري گردانيد وقتي كه شمارا تعاقب مينمودند كه خداوند ايشانرا تا به امروز نابود گردانيده است (۵) و آنچه كه براي شما در بيابان عمل نمود تا رسيدنِ شما باين مكان (۶) و آنچه كه با داثانْ و اَبيرامْ پسرانِ اِلياب پسرِ رُوبِن عمل نمود كه چگونه زمين دهانِ خودرا باز نموده ايشانرا و هم خانهها و چادرهاي ايشانرا و همهگيءِ اسبابي كه داشتند درميانِ تماميءِ اِسْرائيلِيانْ بلع نمود (۷) چونكه چشمانِ شما تماميءِ اعمالِ عظيمي كه خداوند بجا آورد ديده است (۸) پس تماميءِ اوامري كه امروز شمارا امر ميفرمايم نگاه داريد كه قوي بوده بزميني كه جهةِ ارثيّتش بآن عبور مينمائيد داخل شده بتصرّف آوريد (۹) و تا در زميني كه خداوند به آباي شما سوگند ياد نمود كه بايشان و ذُرّيهء ايشان بدهد زميني كه شير و عسل در آن جاري است روزهاي شما طويل شوند * (۱۰) زيرا زميني كه جهةِ ارثيّتش بآن داخل ميشوي مثلِ زمينِ مِصْر كه از آن بيرون آمدهء نيست كه در آنجا بَزْرِ خودرا كاشته آنرا مثلِ باغِ سبزهها از پاي خود سيراب ميگردانيدي (۱۱) امّا زميني كه جهةِ وراثتش بآن ميرويد. زميني است كه مشتمل بر كوهها و درّهها است و آبها از بارشِ آسمان ميخورد (۱۲) زميني كه خداوند خداي تو بر آن التفات مينمايد چشمانِ خداوند خدايت هميشه از ابتداي سال تا انتهاي سال بر آن نگران است * (۱۳) و واقع ميشود اگر اوامري كه

امروز بشما امر مینمایم فی الواقع بشنوید تا آنکه خداوند خدای خودرا دوست داشته اورا بتمامیءِ دل و تمامیءِ جانِ خود عبادت نمائید (۱۴) که بارانی که سزاوارِ زمینِ شما باشد بارانِ اوّلین و آخرین در فصلش خواهم بخشید تا غلّه و شیره و روغنِ زیتونِ خودرا جمع نمائی (۱۵) و در چمنهایت علف برای ستورانِ تو خواهم رویانید تا خورده سیر شوی * (۱۶) از خودتان با حذر باشید مبادا که دلهای شما فریفته شده انحراف ورزید و خدایانِ غیررا عبادت و سجده نمائید (۱۷) و غضبِ خداوند برشما افروخته شود بحدّی که آسمانرا مسدود سازد تا باران نبارد و زمین محصولش‌را ندهد و شما از زمینِ نیکوئی که خداوند بشما میدهد بزودی هلاک شوید * (۱۸) پس این کلماتِ مرا در دل و در جانِ خود جای دهید و آنهارا بمنزلهء علامت بر دستِ خود به بندید تا چون پیشانی‌بند مابَیْنِ چشمهای شما باشند (۱۹) و آنهارا به اولادِ خود تعلیم دهید و از آنها وقتِ نشستن در خانه‌اَت و روانه شدن براهَت و خواه وقتِ خوابیدن و برخاستنَت گفتگو نما (۲۰) و آنهارا بر باهوهای دَرِ خانه و بر دروازه‌هایَت بنویس (۲۱) تا آنکه روزهای شما و روزهای اولادِ شما در زمینی که خداوند به آبای شما بسوگند یاد نمود که بایشان بدهد بسیار شوند مثلِ روزهای آسمان در زمین * (۲۲) زیرا که اگر تمامیءِ این اوامری که من بخصوصِ بجا آوردنِ آنها بشما امر میفرمایم خوب نگاه دارید تا آنکه خداوند خدای خودرا دوست داشته در تمامیءِ راههایَش رفتار نمائید و باو مُلحق شوید (۲۳) آنگاه خداوند تمامیءِ این طوائفرا از حضورِ شما اخراج خواهد نمود تا اقوامی‌راکه از شما عظیمتر و نیرومندتر اند بتصرّف آورید (۲۴) تمامیءِ مکانهای که کفِ پای شما قدم زده است از آنِ شما خواهد بود از بیابان و لُبْنانْ از نهر یعنی نهرِ فراتْ تا بدریای غربی حدودِ شما خواهد بود (۲۵) کسی در حضورِ شما مقاومت نخواهد نمود زیرا که خداوند خدای شما بیم و ترسِ شمارا برروی تمامیءِ زمینی که بآن قدم میزنید بنهجی که بشما فرموده است نازل میگرداند * (۲۶) اینک امروز من برکت و لعنت‌را پیشِ شما میگذارم (۲۷) برکت‌را اگر اوامرِ خداوند خدای خود که امروز بشما امر میفرمایم اطاعت نمائید (۲۸) و لعنت‌را اگر اوامرِ خداوند خدای خودرا اطاعت ننموده از راهی که شمارا امروز امر میفرمایم دوری ورزید و پَیْرَویءِ خدایانِ غیری که آنهارا نمیدانید نمائید * (۲۹) و می‌باید هنگامی که خداوند خدایَت ترا بزمینی که برای مُتصرّفیَش بآن میروی می‌آورد که این برکت بر کوهِ گِریزِیمْ و آن لعنت‌را بر کوهِ عِیبالْ بگذاری (۳۰) آیا آنها بآن طرفِ اَرْدَنْ نیستند بسمتِ غروبِ آفتاب در زمینِ کَنْعَنیانی که در بیابان در برابرِ گِلْگالْ در حوالیءِ بلوطستانِ مُورِهْ ساکنند (۳۱) زیرا بقصدِ تصرّف آوردنِ زمینی که خداوند خدای شما بشما میدهد از اَرْدَنْ عبور می‌نمائید تا آنکه آن‌را بتصرّف آورده در آن ساکن باشید (۳۲) پس بعمل آوردنِ تمامیءِ قوانین و احکامی که امروز پیشِ شما میگذارم توجّه نمائید *

(فصلِ دوازدهم مشتمل برسی و دو آیه)

(۱) اینهایند قوانین و احکامی که بعمل آوردنِ آن برشما لازم است در زمینی که خداوند خدای پدرانِ تو

آن‌را جهةِ ارثيّتش بتماميءِ ايّامي كه بر روي زمين زنده باشيد بشما مي بخشد * (۲) تماميءِ مكانهاي اقوامي
كه شما آنهارا بتصرّف آوريد كه خدايانِ خودشان‌را خدمت كردند بر كوه‌هاي مُرتفع و در گريوه‌ها و در
زيرِ هر درختِ سبز آنمكانهارا بالكلّ مُنهدم سازيد (۳) و مذبحهاي ايشان‌را خراب كنيد و نُصُبهاي ايشان‌را
بشكنيد و درخت‌زارهاي ايشان‌را بآتش بسوزانيد و صورتهاي تراشيده شده‌ء خدايانِ ايشان‌را مُنكسر نموده
اسمِ آنهارا از آنمكان محو سازيد * (۴) بخداوند خداي خودتان چنين عمل منمائيد (۵) بلكه بمكاني كه
خداوند خداي شما از تماميءِ اسباطِ شما برگزيند تا آنكه اسمِ خودرا در آنجا گذارد يعني بمسكنِ او مُتجسّس
شده بآنجا برويد (۶) و قربانيهاي سوختني و سائرِ ذبائحِ خود و عُشرهاي خود و هديّهاي برداشتنيءِ دستهاي
خود و هديّهاي نذري و هديّهاي ارادتيءِ خود و اوّل زاده‌هاي گاوان و گوسفندانِ خودرا بآنجا برسانيد (۷) و
در آنجا در حضورِ خداوند خداي خود بخوريد و در هر چيزي كه دستهاي خودرا بآن ميگذاريد شما و اهلِ
بَيْتِ شما كه خداوند خداي شما مُتبرّك ساخته است شادمان باشيد * (۸) موافقِ هر چه كه اينجا ماها امروز
عمل مينمائيم كه هركس آنچه كه در نظرش پسند مي‌آيد معمول دارد عمل مكنيد (۹) زيرا كه تا حال به
آرامگاه و ارثيّتي كه خداوند خداي تو بتو ميدهد نرسيده ايد (۱۰) امّا چون از اَرْدَنْ عبور نموده در زميني
كه خداوند خداي شما شمارا وارثِ آن ميگرداند ساكنِ شويد و او شمارا از كلِّ اعداي شما دَوْرًا آرام
داده بأمن مسكن نمائيد (۱۱) آنگاه جائي خواهد بود كه خداوند خداي شما خواهد برگزيد تا آنكه
اسمش‌را در آنجا ساكن گرداند بآنجا هر چه كه من بشما امر ميفرمايم بيآوريد از قربانيهاي سوختني و سائرِ
ذبائحِ خود و عُشرهاي خود و هديّهاي برداشتنيءِ دستهاي خود و كلِّ هديّه‌هاي نذريءِ برگزيده‌ء كه براي
خداوند نذر مينمائيد (۱۲) و در حضورِ خداوند خداي خود شادمان باشيد شما و پسران و دخترانِ شما و
بنده‌گان و كنيزانِ شما و لِوِيانِي كه درونِ دروازه‌هاي شمااَيند چونكه ايشان‌را با شما حصّه و ارثي نيست *
(۱۳) از خود با حذر باش مبادا كه قربانيهاي سوختنيءِ خودرا در هرجائي كه منظورِ تُست تقريب ننمائي
(۱۴) بلكه در مكاني كه خداوند در يكي از اسباطِ تو برميگزينند قربانيهاي سوختنيءِ خودرا بآنجا تقريب نما
و در همانجا هر چه كه بتو امر ميفرمايم معمول دار * (۱۵) نهايت گوشت‌را موافقِ بركتي كه خداوند خدايَت
در تماميءِ دروازه‌هايَت بتو ميدهد بر طبقِ خواهشِ دلت ذبح نموده بخور ناپاك و پاك آن‌را مثلِ آهو و گَوَزَنْ
بخورند (۱۶) امّا خون‌را مخوريد آن‌را مثلِ آب بزمين بريزيد * (۱۷) عُشرِ غلّه و شيره و روغنِ زيتونِ خود و
اوّل زاده‌گانِ گاوان و گوسفندانِ خود و هر هديّه‌ء نذري كه مينمائي و هديّهاي ارادتي و هديّهاي برداشتنيءِ
دستهاي خودرا در اندرونِ دروازه‌هايَت مختار نيستي كه بخوري (۱۸) بلكه آنهارا در حضورِ خداوند خدايَت
در مكاني كه خداوند خدايَت برميگزيند آنهارا بخوري تو و پسر و دخترِ تو و بنده و كنيزِ تو و لِوِيائِي كه در
اندرونِ دروازه‌هايَت باشند و بهر چيزي كه دستِ خودرا بآن ميگذاري بحضورِ خداوند خدايَت شادمان باش
(۱۹) از خود با حذر باش مبادا كه تماميءِ روزهائي كه برزمينِ خود زنده باشي لِوِيانْ‌را فراموش نمائي *
(۲۰) هنگامي كه خداوند خداي تو حدودِ ترا بنهجي كه بتو وعده كرده است وسيع ميگرداند اگر بگوئي كه

گوشت‌را میخواهم بخورم از اینکه اشتیاقِ نفسِ تو بخوردنِ گوشت است پس گوشت‌را طبقِ خواهشِ نفسَت توانی خورد (۲۱) اگر مکانی که خداوند خدایَت برمیگزیند که اسمِ خودرا در آن بگذارد از تو دور باشد آنگاه از گاوان و گوسفندانِ خود که خداوند بتو میدهد بنهجی که بتو فرمودم ذبح نما و در اندرونِ دروازه‌هایَت از هر چه که نفسَت شائق است بخور (۲۲) یعنی بنهجی که آهو و گَوَزْن خورده میشود آنهارا چنین بخور ناپاک و پاک آنهارا مثلِ هم بخورند (۲۳) نهایت نیك متوجّه باش که خون‌را نخوری زیرا که خون جان است و جان‌را با گوشت مخور (۲۴) آن‌را مخور و مثلِ آب بر زمینَش بریز (۲۵) آن‌را مخور تا آنکه با تو و بعد از تو با اولادِ تو خوشی باشد هنگامی که آنچه در نظرِ خداوند پسندیده است بجا آوری * (۲۶) نهایت چیزهای مقدّسی که از آنِ تو باشند و هدیّهای نذریء خودرا گرفته بمکانی که خداوند برمیگزیند بیاوری (۲۷) و قربانیهای سوختنیء تو یعنی گوشت و خون‌را بر مذبحِ خداوند خدای خود تقریب نما و خونِ ذبائحِ خودرا بر مذبحِ خداوند خدای خود پاشیده و گوشت‌را بخور * (۲۸) متوجّه شده تمامیء این کلماتی که بتو امر میفرمایم استماع نما تا آنکه با تو و بعد از تو با اولادِ تو دائماً خوشی باشد هر وقت آنچه که در نظرِ خداوند خدایَت پسندیده و صواب است بجا آورده باشی * (۲۹) هنگامی که خداوند خدای تو اقوامی که بمیراث گرفتنِ آنها روانه میشوی بحضورَت قطع کند و وارثِ ایشان شده در زمینِ ایشان ساکن میشوی (۳۰) از خود با حذر باش مبادا که از پَیْرَوِیء ایشان بدام افتاده شوی بعد از آنیکه از حضورِ تو نابود شده باشند و مبادا که خدایانِ ایشان‌را تجسّس نموده بگوئی که این اقوام چگونه خدایانِ خودرا عبادت کردند که من نیز بهمین طور عمل نمایم (۳۱) بخداوند خدای خود چنین عمل منما چه هر چیزِ مکروهی که خداوند مبغوض دارد ایشان برای خدایانِ خودشان بجا آوردند چونکه پسرانِ و هم دخترانِ خودرا برای خدایانِ خودشان بآتش میسوزانیدند (۳۲) هر کلمهء که من بشما امر میفرمایم بعمل نمودنَش متوجّه باشید بآن چیزی زیاده مکنید و از آن چیزی کم منمائید *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) اگر پیغمبری یا بینندهء خوابها از میانِ شما برخیزد و آیت و یا معجزاتی بشما بنماید (۲) و آن آیت و یا معجزهء که بتو گفته بود بوقوع پیوندد و او بتو بگوید که خدایانِ غیری که نمیدانی متابعت نموده بآنها عبادت نمائیم (۳) سخنانِ آن پیغمبر و یا آن بینندهء خوابهارا استماع منما زیرا که خداوند خدای شما شمارا امتحان مینماید تا آنکه بداند که آیا خداوند خدای خودرا باتمامیء دل و با تمامیء جانِ خود دوست دارید [یا نه] (۴) خداوند خدای خودرا تابع شوید و از او ترسیده اوامرِ اورا نگاه دارید و قولِ وَیْ‌را بشنوید و اورا عبادت نمائید و باو مُلحق شوید (۵) و آن پیغمبر یا بینندهء خوابها کُشته شود زیرا اِرْتِدادِ شمارا از خداوند خدای خودتان که شمارا از زمینِ مِصْر بیرون آورد و شمارا از خانهء بندهگی باز خرید گفته است تا آنکه شمارا از راهی که خداوند خدای شما رفتنِ آن‌را امر فرموده

بود براند بدين منوال بديرا از ميانِ خود دورخواهي كرد * (٦) اگر برادرت پسرِ مادرت و يا پسر و يا دخترِ تو يا زنِ هم آغوشِ تو و يا رفيقِ توكه مثلِ جانِ تُست ترا سرّاً إغوا نموده بگويد كه برويم تا خدايانِ غيري كه تو و آباي تو ندانستيد عبادت نمائيم (٧) از خدايانِ اقوامي كه در اطرافِ شمايند خواه بتو نزديك و خواه از تو دور باشند از كناره زمين تا بكناره ديگرش (٨) اورا قبول مكن و اورا گوش مده و چشمِ تو بر او رحمت ننمايد و اورا متحمّل مشو و وَيْرا پنهان مدار (٩) البتّه اورا بقتل رسان أوّلا دستِ تو بقتلش دراز شود و بعد دستِ تماميِ قوم (١٠) و اورا با سنگ سنگسار نما تا بميرد بسببِ اينكه جوياي ابن بودكه ترا از خداوند خداي توكه ترا از زمينِ مِصْر از خانه بندگي بيرون آورد براند (١١) تا تماميِ إسْرائيلِيانْ بشنوند و بترسند و بارِ ديگر چنين امرِ شنيع را در ميانِ شما مرتكب نشوند * (١٢) اگر در يكي از شهرهائي كه خداوند خداي تو جهةِ سكونتِ در آن بتو ميدهد سخني باين معني بشنوي (١٣) كه مردمانِ پست فطرتي از ميانِ شما بيرون رفته ساكنانِ شهرِ خود را گمراه كرده گفتند كه برويم و خدايانِ غيري كه آنهارا شما ندانستيد عبادت نمائيم (١٤) آنگاه تفحّص و تجسّس نموده خوب استفسار نما و اينك اگر راست و يقين باشد كه اين امرِ شنيع در ميانِ شما معمول شده است (١٥) البتّه ساكنانِ آن شهررا بدمِ شمشير بكُش و آن را و هر چه كه در آن است و هم بهايمَش را بدمِ شمشير بالْكُلّ هلاك ساز (١٦) و تماميِ منهوباتَش را در ميانِ چهار سو جمع كن و آن شهر و تماميِ منهوباتَش را در راهِ خداوند خدايَت كُلّاً به آتش بسوزان تا ابداً تلّي باشد و بارِ ديگر بنا نشود (١٧) و از حرام شده‌ها چيزي بدستَت نچسپد تا آنكه خداوند از شدّتِ قهرَش برگردد و رحمت و رأفت بتو بنمايد و ترا بنهجي كه به آبايَت سوگند ياد نمود تكثير نمايد (١٨) هرگاه قولِ خداوند خدايَت را بشنوي و همگيِ اوامرَش را كه امروز ترا امر ميفرمايم بجا آورده آنچه كه در نظرِ خداوند خدايَت راست است بعمل آوري *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(١) شما پسرانِ خداوند خداي خود هستيد و براي اموات خويشتن را مخراشيد و موي پيشانيِ خود را مكَنيد (٢) زيرا كه تو از براي خداوند خداي خود قومِ مقدّسي و خداوند ترا از جهةِ خود برگزيده است تا از تماميِ اقوامي كه بر روي زمينند قومِ مخصوص باشي * (٣) چيزِ مكروه هيچ مخور (٤) حيواناتي كه توانيد خورد اينانند گاو و گوسفند و بُز (٥) و گَوَزْن و آهو و يحمُور و بُزِ كوهي و رِيْم و گاوميش و تكهء كوهي (٦) و از بهايم هر ذي سُم چاك داري كه دو شكاف و نوشخوار كننده باشد بخوريد (٧) امّا از نوشخوار كننده‌گان و سُم چاكان اينهارا مخوريد شتر و خرگوش و يربوع را هر چند نوشخوار كننده اند امّا سُم چاك نيستند از براي شما ناپاك اند (٨) و خوك هر چند سُم‌چاك است امّا نوشخوار نميكند از براي شما ناپاك است از گوشتِ آنها مخوريد و لاشه‌هاي آنهارا لمس ننمائيد * (٩) از هرچه كه در آب است اينهارا بخوريد هرچه كه صاحبِ بال و فلس باشد بخوريد (١٠) و هرچه كه صاحبِ بال و فلس

نباشد مخورید از براي شما ناپاك است * (۱۱) هرِ پرندهٔ طاهررا بخورید (۱۲) و آنهائي که نبایست خورد
اینانند عُقاب و استخوان‌خوار و نسرِ بحري (۱۳) غَلیواژ و لاش خوار و کرکس بجنسِ ایشان (۱۴) و هرزاغ بجنسِ
خود (۱۵) و شترمرغ و ظلیم و جُغد و شاهین بجنسِ ایشان (۱۶) و بوم و یَنشوف و قاز (۱۷) و قاٴث و رَخَم
و اسْقَرود (۱۸) و لقلق و کُلنگ بجِنس ایشان و هُدهُد و شَبپَرَه (۱۹) و هر جنبندهٔ که میپرد از براي شما
ناپاك است آنهارا مخورید (۲۰) از هر مرغِ پاك بخورید * (۲۱) هیچ مَیِّتَه مخورید بغریبي که در دروازه‌هاي
شما ساکنند جهةِ خوردَنش بدهید و یا به بیگانگان بفروشید زیرا که از براي خداوند خدایَت قومِ
مقدّسي بُزغاله‌را در شیرِمادَرش مجوشان * (۲۲) عُشرِ تماميءِ محصولاتِ زراعتِ خود که سال بسال از زمین
بر مي‌آید البتّه بده (۲۳) و در حضورِ خداوند خداي خود مکاني که برمیگُزیند تا آنکه اسمِ خودرا در
آنجا بگذارد عُشرِ غلّه و شیرهٔ و روغنِ زیتَت و اوّل زادگانِ گاوانِ و گوسفندانَت‌را بخور تا که تماميءِ اوقات
ترسیدن از خداوند خدایَت‌را بیآموزي * (۲۴) و اگر راه از تو آن قدر دور باشد که آن‌را نتواني برداشت
و یا مکاني که خداوند خدایَت برمیگزیند تا آنکه اسمِ خودرا در آنجا بگذارد وقتي که خداوند خدایَت
ترا متبرّك میسازد از تو دور باشد (۲۵) آنگاه آنهارا بنقد تبدیل کرده و نقدرا بدستِ خود بگیر و بمکاني
که خداوند خدایَت بر میگزیند برو (۲۶) و آن نقدرا براي هرچه که نَفْسَت شائق است از گاوان و
گوسفندان و شراب و مسکرات و هر چه که دلَت خواهش مینماید داده در آنجا در حضورِ خداوند
خدایَت بخور و تو خود و هم اهلِ بَیْتَت مسرور باشید (۲۷) و لِویاني که در اندرونِ دروازه‌هایَت
ساکنند وا مگذار چونکه ایشان‌را با تو حصّه و میراثي نیست * (۲۸) و بعد از انقضاي سه سال تماميءِ
عُشرهاي محصولاتِ خودرا در آنسال بیرون آر و در اندرونِ دروازه‌هایَت ذخیره بنه (۲۹) و لیوِیانْ چونکه
با تو حصّه و میراثي ندارند و هم غریبان و یتیمان و بیوه زنان که در اندرونِ دروازه‌هایَت باشند بیآیند و
بخورند و سیر شوند تا که خداوند خداي تو ترا در هر اعمالِ دستَت که مشغولي برکت دهد *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) بعد از انقضاي هفت سال اِبرا نمایي (۲) و قاعدهٔ ابرا اینست هر قرض خواهي که بهمسایهٔ خود
قرضي داده باشد آن‌را ابرا نماید از همسایه و از برادرِ خود مطالبه نکند چونکه به ابراي خداوند
مسمّي است (۳) از غریب مطالبه تواني کرد امّا هرآنچه از تُست که نزدِ برادرَت باشد دستِ تو آن‌را
ابرا سازد (۴) تا آنکه در میانِ شما فقیري نباشد زیرا که خداوند ترا در زمیني که خداوند خدایَت از
راهِ مُلك براي ارثیّت بتو میدهد برکتِ بسیار بتو خواهد داد (۵) امّا بشرطي که قولِ خداوند خداي خودرا
في الْواقع بشنوي تا آنکه بعمل آوردنِ تماميءِ این اوامري که امروز ترا میفرمایم متوجّه شوي (۶) زیرا
که خداوند خداي تو ترا بنهجي که گفته است برکت خواهد داد و به اقوامِ بسیاري قرض خواهي داد
امّا تو مدیون نخواهي شد و بر قبائلِ بسیاري مسلّط خواهي شد و ایشان بر تو مسلّط نخواهند شد *

(۷) اگر در ميانِ شما مسكيني از احدي از برادرانت از هويكي از دروازه‌هاي تو در زميني كه خداوند خدايت بتو ميدهد باشد دلِ خودرا باو سخت مساز و دستت‌را به برادرِ مسكينت مبند (۸) بلكه با وَيْ دستِ خودرا نيك مبسوط دار و بقدرِ كفايت در امري كه بآن محتاج است بي مضايقه باو قرض ده (۹) از خود با حذر باش مبادا فكرِ فاسد در دلت بوده بگوئي كه سالِ هفتم يعني سالِ ابرا قريب است و چشمِ تو بر برادرِ مسكينت بد شده چيزي باو ندهي و او از تو بخداوند فرياد نموده از برايت گناه باشد (۱۰) البتّه باو چيزي بده و از دادنش آزرده دل نشوي چونكه خداوند خدايت بسببِ اين كار ترا در تماميءِ كارهايت و هرچه كه دستِ خودرا بآن دراز ميكني بركت خواهد داد (۱۱) از اينكه مسكين از سر زمينت نا پديد نخواهد شد بنابراين ترا امر فرموده ميگويم كه دستِ خودرا بر برادرت و بر فقير و مسكينت كه در زمينِ تو باشند نيك مبسوط دار * (۱۲) اگر كسي از برادرِ تو چه عبري و چه عبريّه بتو فروخته شود و ترا شش سال خدمت نمايد پس در سالِ هفتم اورا از نزدِ خود در حالتِ آزادي رخصت ده (۱۳) و اگر اورا از نزدِ خود در حالتِ آزادي رخصت دهي اورا تُهي‌دست روانه مساز (۱۴) اورا عطاي فراوان از گوسفندان و از خرمن و از ميخانهء خود بده از آنچه كه خداوند خدايت ترا بركت داده است باو بده (۱۵) و ياد دار كه تو در زمينِ مصّر بنده بودي و خداوند خدايت ترا باز خريد بنابراين اين كاررا امروز بتو امر ميفرمايم * (۱۶) و اگر ترا بگويد كه از نزدِ تو بيرون نميروم بسببِ اينكه ترا و خانواده‌اترا دوست دارد كه در نزدِ تو باو خوش گذشته است (۱۷) آنگاه درفش‌را گرفته در گوشش تا بدر فرو كن تا ترا ابداً بنده باشد و هم بكنيزِ خود چنين عمل نما (۱۸) و چونكه اورا از نزدِ خود رخصتِ آزادي بدهي در نظرت ناخوش نيآيد زيرا خدمتي كه كرده است دو مقابلهء بندهء اجير است چه شش سال ترا خدمت كرده است و خداوند خدايت ترا در هرچه كه مشغولي بركت خواهد داد * (۱۹) هر ذكورِ اوّل زادهٔگانِ گاوان و گوسفندانِ خودرا براي خداوند خدايت تقديس نما گوسالهء اوّل زادهء خودرا بعملِ خود ميآور و گوسفندِ اوّل زادهء خودرا پشم مبُر (۲۰) آنهارا سال بسال در حضورِ خداوند خدايت در مكاني كه خداوند برميگزيند تو و خانواده‌ات بخوريد * (۲۱) و اگر عيبي داشته باشد مثلاً اگر لنگ و يا كور و يا هر قسمِ عيبِ ناخوشي داشته باشد آن‌را بخداوند خدايت ذبح منما (۲۲) آن‌را در اندرونِ دروازه‌هايت بخور آن‌را ناپاك و پاك مثلِ يكديگر چون آهو و گوزن بخوريد (۲۳) نهايت خونش‌را مخور آن‌را مثلِ آب بر زمين بريز *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) ماهِ آبيب‌را متوجّه شده براي خداوند خدايت عيدِ فصح‌را بنما زيرا كه در ماهِ آبيب خداوند خدايت ترا از زمينِ مصّر وقتِ شب بيرون آورد (۲) پس قربانيءِ فصح‌را از براي خداوند خدايت از گوسفند و گاو در مكاني كه خداوند برميگزيند تا آنكه اسمِ خودرا در آن ساكن گرداند ذبح نماي (۳) نانِ فطيري با آن بخور هفت روز نانِ فطيريءِ سوگواري‌را بخور زيرا كه بتعجيل از زمينِ مصّر بيرون آمدي تا آنكه در

تماميءِ روزهاي عمرت روزِ خروجت‌را از زمينِ مصر بخاطر داري (۴) و مدّتِ هفت روز خمير مايه در تماميءِ حدودت ديده نشود و از گوشتي كه در شامِ روزِ اوّلين ذبح مينمائي چيزي بصبح باقي نماند (۵) قربانيءِ فصح‌را در هر يكي از شهرهائي كه خداوند خدايت بتو ميدهد ذبح نتواني كرد (۶) بلكه در مكاني كه خداوند خدايت برميگزيند تا آنكه اسمِ خودرا در آنجا ساكن گرداند فصح‌را وقت شام حينِ فرو رفتنِ آفتاب مثلِ هنگامِ بيرون آمدنت از مصر در آنجا ذبح نماي (۷) و آن‌را كباب كرده در مكاني كه خداوند خدايت برميگزيند بخور و صبحدم برگشته بچادرهاي خود برو (۸) شش روز نانِ فطيري‌را بخور و روزِ هفتم از براي خداوند خدايت جمعيّتِ مخصوص باشد و در آن هيچ كار مكن * (۹) از براي خود هفت هفته بشمار از ابتداي رسيدنِ داس بغلّه آغازِ شمردنِ آن هفت هفته بنما (۱۰) و عيدِ هفته‌هارا براي خداوند خداي خود بگذرانيدنِ هديّهٔ اراديءِ دستِ خود مرعي دار بقدري كه خداوند خدايت ترا بركت داده است (۱۱) و در حضورِ خداوند خدايت شادمان باش تو و پسر و دختر تو و بنده و كنيزِ تو و هم لِوِياني كه در اندرونِ دروازه‌هايت هستند و غريبان و يتيمان و بيوه زناني كه در ميانِ شمايند در مكاني كه خداوند خدايت برميگزيند تا آنكه اسمِ خودرا در آن ساكن گرداند (۱۲) و بياد آر كه در مصر بنده بودي پس متوجّه شده اين قوانين‌را بجا آر * (۱۳) از براي خود عيدِ سايبانهارا هفت روز نگاه دار بعد از جمع كردنِ خرمن و ميخانهء خود (۱۴) و در عيدِ خود شادمان باش تو و پسر و دخترِ تو و بنده و كنيزِ تو و لِوِيانْ و غريبان و يتيمان و بيوه زناني كه در اندرونِ دروازه‌هايت ميباشند (۱۵) هفت روز در مكاني كه خداوند بر ميگزيند از براي خداوند خدايت عيدرا نگاه دار كه خداوند خدايت ترا در همهء محصولاتت و در تماميءِ اعمالِ دستت بركت خواهد داد پس بيقين شادمان باش * (۱۶) هر ساله سه دفعه هر ذكورت در حضورِ خداوند خداي تو در مكاني كه بر ميگزيند حاضر شوند در عيدِ فطيري و در عيدِ هفته‌ها و در عيدِ سايبانها و در حضورِ خداوند تُهي دست حاضر نشوند (۱۷) هر كسي موافقِ آنچه كه از دستش بر آيد بر طبقِ بركتي كه خداوند خدايت بتو عطا نموده است بيآورد * (۱۸) قاضيان و ضابطان‌را در تماميءِ دروازه‌هائي كه خداوند خدايت در ميانِ اسباطت بتو ميدهد از براي خود تعيين نما تا قوم‌را بفتواي عادلانه حكم دهند (۱۹) در فتوي تمايُل مكن و طرف گيري منما و رشوه مگير چونكه رشوه چشمانِ حاكمان‌را بي نور و گفتهاي عادلان‌را فسخ مينمايد (۲۰) محضِ عدالت‌را تابع شو تا آنكه زنده مانده زميني كه خداوند خدايت بتو بدهد وارث شوي * (۲۱) از هيچ نوع درختي در نزدِ مذبحِ خداوند خدايت كه از براي خود ساخته باشي غرس مكن (۲۲) و از براي خود نُصُبي كه مبغوضِ خداوند خداي تُست بر پا منما *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) از براي خداوند خدايت گاو و يا گوسفندي كه در آن عيبي و يا هر چيزِ بدنمائي باشد ذبح منما چونكه مكروهِ خداوند خداي تُست * (۲) اگر در ميانِ شما در يكي از دروازه‌هائي كه خداوند خدايت

بتو ميدهد مرد و يا زني يافت شود كه در نظرِ خداوند خدايت كارِ ناشايسته نموده از عهدِ او تخلّف ورزد
(۳) و عزيمت كرده بخدايانِ غير عبادت كرده آنهارا سجده نمايد يعني آفتاب يا ماه يا هريك از عساكرِ
آسمان كه من امر نفرموده ام (۴) اگر بتو بيان كرده شده بشنوي و خوب متفحّص شوي و اينك اگر راست
و يقين باشد كه اين امرِ مكروه در إِسْرائِيلْ واقع شده است (۵) پس آن مرد و يا زني كه اين عملِ
ناشايسته‌را در اندرونِ دروازه‌هايت مرتكب شده است آن مرد و يا آن زن‌را بيرون آر و با سنگ سنگسارش
نما تا بميرند * (۶) از گواهيء دو شاهد و يا سه شاهد آن شخصي كه مستوجب مرگ است كُشته شود
از گواهيء يك كس كُشته نشود (۷) اوّلًا دستِ آن شاهدان بجهةِ قتلش بر او بلند شود و بعد دستِ
تماميء قوم بدين منوال اين بديرا از ميانِ خود دور نمائيد * (۸) اگر از ميانِ شما امرِ مشكلي براي حكم
نمودن در ميانِ خون و خون و يا در ميانِ دعوي و دعوي و يا در ميانِ صدمه و صدمه كه در اندرونِ
دروازه‌هايت مادّهٔ نزاع باشد بظهور آيد آنگاه برخاسته بمكاني كه خداوند خدايت برگزيند برآي (۹) و
پيشِ كاهنان از بني لِيْوِيْ و پيشِ حاكمِ آن زمان حاضر شده استفسار نما و ايشان فتواي حكم‌را بتو
بيان خواهند كرد (۱۰) و موافقِ فتوائي كه بتو بيان ميكنند از مكاني كه خداوند برميگزيند عمل
نماي و متوجّه شده موافقِ هرچه كه ترا تعليم ميدهند بجا آر (۱۱) موافقِ حكمِ شريعتي كه بتو تعليم
ميدهند و مطابقِ حكمي كه بتو ميگويند عمل نموده از فتوائي كه بتو بيان ميكنند براست و چپ عدول
منماي (۱۲) و كسي كه بغُرور رفتار نموده بكاهني كه در آنجا جهةِ خدمتِ خداوند خدايت اقامت
نمايد و يا بقاضي گوش ندهد همان كس بايد بميرد بدين منوال بديرا از ميانِ بني إِسْرائِيلْ دور كني
(۱۳) تا آنكه تماميء قوم بشنوند و بترسند و بارِ ديگر مُتكبّرانه رفتار ننمايند * (۱۴) چون بزميني كه
خداوند خدايت بتو ميدهد در آئي و بتصرّف آورده در آن ساكن شوي و بگوئي كه مثلِ تماميء اقوامي
كه در اطرافِ من هستند پادشاهي بر خود نصب نمايم (۱۵) پادشاهي‌را كه خداوند خدايت برميگزيند
البتّه بر خود نصب نما از ميانِ برادرانِ خود پادشاهي‌را بر خود نصب نما مردِ بيگانهٔ كه از برادرانت نباشد
مختار نيستي كه بر خود مسلّط نمائي (۱۶) نهايت اسبهارا بجهةِ خود بسيار نگرداند و قوم‌را مائلِ رفتن
بمصر نكند تا آنكه اسبهارا زياد گرداند چونكه خداوند شمارا امر فرموده است كه مرتبهٔ ديگر باز به
آن سمت مراجعت نكنيد (۱۷) و زنان‌را از براي خود زياد نكند مبادا كه دلش فريفته شود و نقره و
طلا از براي خود بزيادتي فراوان نسازد (۱۸) و ميبايد وقتي كه بتختِ مملكتِ خود مينشيند اين
نُسخهء توريةرا از كتابي كه در پيشِ كاهنانِ بني لِيْوِيْ است در كتابي تحرير نمايد (۱۹) و آن نزدِ او باشد
تا در تماميءِ روزهاي عمرش آن‌را بخواند غرض اينكه ترسيدن از خداوند خداي خودرا آموخته تماميء
كلماتِ اين تورية و اين قوانين‌را بعمل آوردن محفوظ دارد (۲۰) تا دلش بر برادرانش مغرور نگردد
و از حكم براست و چپ انحراف نورزد تا آنكه در ميانِ بني إِسْرائِيلْ در مملكتش روزهارا
خودش و پسرانش طويل نمايند *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) کاهنانِ بني لِیْوِيْ و تماميء سبطِ لِیْوِيْرا حصّه و میراثي با بني اِسْرائِیْلْ نباشد قربانیهاي آتشینِ خداوند و میراثِ وَيْرا بخورند (۲) پس در میانِ برادرانِ ایشان ایشانرا ارثي نیست خداوند ارثِ ایشان است بنهجي که ایشانرا فرموده است * (۳) و حقِّ کاهنان از قوم از کساني که ذبیحه چه ازگاو و چه از گوسفند مینمایند اینست که دوش و دو چانه و شِکَنْبَه بکاهن داده شود (۴) نوبرِ غلّه و شیره و روغنِ زیتِ خود و اوّل چیدنِ پشمِ گوسفندِ خودرا باو بدهید (۵) زیرا که خداوند خدایَت اورا از همهگيء اسباطَت برگزیده است تا آنکه اقامت نموده باسمِ خداوند او و پسرانَش دائماً خدمت نمایند * (۶) و اگر کسي از لِوِیانْ از یکي از هر دروازههایَت از میانِ تماميء اِسْرائِیْلْ که او در آن مینشیند بیآید مشروط بر اینکه بهمهء خواهشِ نفسِ خود بمکاني که خداوند برمیگزیند برسد (۷) پس باسمِ خداوند خدایَش مثلِ سائرِ برادرانَش از بني لِیْوِيْ که در آنجا در حضورِ خداوند اقامت نمایند خدمت نماید (۸) حصّهرا مثلِ سائرین برابر بخورند سواي آنچه که از فروختنِ تَرَکهء آبایَش حاصل شود * (۹) چون بزمیني که خداوند خدایَت بتو میدهد داخل شوي بعمل نمودنِ مثلِ مکروهاتِ آنطوائف میآموز (۱۰) و در میانِ شما کسي که پسر و یا دخترِ خودرا از آتش میگذراند یافت نشود و نه فال گیر و نه مُنَجِّم و نه افسونگر و نه غیبگو (۱۱) و نه ساحر و نه آشناي جنّ و نه رمّال و نه تسخیرکنندهء ارواح (۱۲) زیرا تماميء کساني که باین چیزها مشغولند مکروهِ خداوند اند و بسببِ این مکروهات خداوند خداي تو ایشانرا از حضورِ تو اخراج مینماید (۱۳) با خداوند خدایَت کامل باش (۱۴) زیرا آن اقوامي که تو وارثِ ایشان میشوي بقولِ منجّمان و فالگیران گوش میدادند امّا خداوند خدایَت ترا وا نمیگذارد که چنین بکني * (۱۵) خداوند خدایَت از میانِ شما از برادرانَت پیغمبريرا مثلِ من مبعوث میگرداند اورا بشنوید (۱۶) موافقِ هر آنچه که از خداوند خدایَت در حُورِیْبْ در روزِ جمعیّت درخواستي هنگامِ گفتنَت که قولِ خداوند خداي خودرا دیگر نشنوم و این آتشِ عظیمرا دیگر نه بینم مبادا که بمیرم (۱۷) و خداوند بمن فرمود آنچه که گفتند نیکوست (۱۸) از براي ایشان پیغمبريرا مثلِ تو از میانِ برادرانِ ایشان مبعوث خواهم کرد و کلامِ خودرا بدهانَش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر میفرمایم بایشان برساند (۱۹) و واقع میشود شخصي که کلماتِ مرا که او باسمِ من بگوید نشنود من از او تفتیش میکنم * (۲۰) امّا پیغمبري که متکبّرانه در اسمِ من سخني که بگفتنَش امر نفرمودم بگوید و یا باسمِ خدایانِ غیر تلفّظ نماید آن پیغمبر باید البتّه بمیرد (۲۱) و اگر در دلَت بگوئي کلامي که خداوند نگفته است چگونه بدانیم (۲۲) چنانچه پیغمبري چیزي بنامِ خداوند بگوید و آن چیز واقع نشود و بانجام نرسد این امري است که خداوند نفرموده است بلکه آن پیغمبر آنرا از روي غرور گفته است از او مترس *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) چون خداوند خدايَت اقوامي كه خداوند خدايَت زمينِ ايشان‌را بتو ميدهد منقطع ميگرداند و تو
وارثِ ايشان شده در شهرها و خانهاي ايشان سكونت داري (۲) از براي خود سه شهررا در ميانِ زميني
كه خداوند خدايَت بتو جهةِ ارثيّتش ميدهد جدا كن (۳) از براي خود شاهراهي درست كن و سرحدِّ
زمينِ خودرا كه خداوند خدايَت ترا وارثِ آن ميگرداند سه قِسمت نمائي تا هر خوني بآنجا بگريزد *
(۴) حالتِ خوني كه بآنجا ميگريزد تا زنده ماند اينست كه هر كسي كه همسايهء خودرا بنادانستگي
كُشته باشد در حالتي كه پيش از آن با او عداوتي نداشت (۵) بر فرض اگر كسي با همسايهء خود
جهةِ بُريدنِ درختها بجنگل برود و دستش براي قطع نمودنِ درخت تبررا بردارد و آهن از دسته بيرون
رفته بآن همسايه بخورد كه بميرد پس به يكي از اين شهرها بگريزد تا كه زنده ماند (۶) مبادا كه
وليءِ مقتول خوني‌را وقتي كه دلش حرارت دارد تعاقب كرده و بسببِ مسافتِ راه بوي رسيده اورا
بكُشد در حالتي كه مستوجبِ مرگ نبود چونكه بر مقتول پيشتر عداوتي نداشت (۷) بنابراين من امر
فرموده ميگويم كه از براي خود سه شهررا جدا كن * (۸) و اگر خداوند خدايَت حدودِ ترا بنهجي
كه به آباي تو سوگند ياد نموده است وسيع گرداند و تماميءِ زميني كه در بارهء دادنش به آبايَت وعده
كرده است بتو بدهد (۹) چنانچه تماميءِ اين اوامري كه امروز ترا امر ميفرمايم متوجّه شده بجا آوري
تا خداوند خداي خودرا دوست داشته دائمًا در راههايَش رفتار نمائي پس سه شهرِ ديگر نيز از براي خود
باين سه شهر علاوه نما (۱۰) تا آنكه خونِ بيگناهي در ميانِ زميني كه خداوند خدايَت جهةِ ارثيّتش
بتو ميدهد ريخته نشود و خون بگردنِ تو نباشد * (۱۱) امّا اگر كسي همسايهء خودرا مبغوض دارد و بقصدِ
او در كمين باشد و بر او مقاومت نموده زخمكاري بزند كه بميرد و به يكي از آن شهرها بگريزد
(۱۲) آنگاه مشايخانِ شهرِ خوني فرستاده اورا از آنجا بگيرند و اورا بدستِ وليءِ مقتول تسليم نمايند
كه تا بميرد (۱۳) چشمِ تو بر او ترحّم نكند تا خونِ بيگناهي‌را از إسْرائيلْ رفع نموده كه از براي تو
خوشي باشد * (۱۴) نشانِ سرحدِّ همسايهء خودرا كه پيشينيان گذاشته بودند در ميراثِ زميني كه
خداوند خدايَت جهةِ مِلكيّت و ارثيّتش بتو ميدهد حركت مده * (۱۵) يك شاهد بكسي براي هر گناه
و هر خطا از تماميءِ گناهي كه مرتكب شده باشد برنخيزد از گواهيءِ دو شاهد يا از گواهيءِ سه شاهد
دعوي ثابت شود (۱۶) اگر شاهدِ كاذبي بر كسي بر خيزد تا بمعصيتش شهادت دهد (۱۷) آنگاه هر دو
شخصي كه در ميانِ ايشان مُنازعت است در حضورِ خداوند در پيشِ كاهنان و قاضيانِ آن زمان حاضر شوند
(۱۸) و قاضيان نيك استفسار نمايند و اينك اگر شاهد شاهدِ كاذب است و شهادتِ بدروغ بر برادرش
داده است (۱۹) پس بنهجي كه خواست بر برادرش رفتار نمايد باو همان رفتار نمائيد تا بديرا از
ميانِ خود دور نمائي (۲۰) و اينكه بقيهء مردمان بشنوند و بترسند و من بعد مثلِ اين اعمالِ شنيع‌را

در میانِ شما مرتکب نشوند (۲۱) و چشمِ تو ترحُّم ننماید جان بعوضِ جان و چشم بعوضِ چشم و
دندان بعوضِ دندان و دست بعوضِ دست و پا بعوضِ پا داده شود *

(فصلِ بیستم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) هنگامي که بقصدِ جنگ بمقاومتِ اعدایَت بیرون رفته اسبها و عرّادهها و قومي که از تو بسیار
اند ميبیني از ایشان مترس زیرا خداوند خدایَت که ترا از زمینِ مِصْر بیرون آورده است با تُست
(۲) و واقع شود هنگامي که بجنگ پیش آئید که کاهن نزدیك آمده قومرا مخاطب سازد (۳) و
ایشانرا بگوید که اي [بني] إسْرائِیْلْ بشنوید امروز شما براي جنگ با دشمنانِ خود پیش میروید دلِ
شما ضعیف نشده از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مشوید (۴) زیرا کسي که با شما همراه است تا
براي شما با دشمنانِ شما جنگ کرده شمارا نجات دهد خداوند خداي شماست * (۵) و منصب داران
قومرا خطاب کرده بگویند کیست که خانهء نَوْرا بنا کرده آنرا تخصیص نکرده است روانه شده
بخانهاَش برگردد مبادا که در جنگ بمیرد و دیگري آنرا تخصیص نماید (۶) و کیست که تاکستانيرا غرس
کرده باشد و از آن بَري نخورده است روانه شده بخانهاَش مراجعت نماید مبادا که در جنگ بمیرد و
دیگري از آن بخورد (۷) و کیست که دختريرا نام زد کردم بنکاح نیآورده است روانه شده بخانهاَش
مراجعت نماید مبادا که در جنگ بمیرد و دیگري اورا بنکاح آورد (۸) و منصبداران ایضاً قومرا
متکلّم شده بگویند کیست که خوفناك و ضعیفُ اَلْقلب است روانه شده بخانهاَش مراجعت نماید مبادا
که دلِ برادرانَش چون دلِ وَيْ گداخته شود (۹) و میباید هنگامي که منصبداران از تکلّم نمودنِ بقوم
فراغت یابند که سردارانِ لشکررا بسرکردهگيء قوم مقرّر دارند * (۱۰) هنگامي که بشهري پیش میروي
تا آنکه بآن جنگ نمائي باو نداي صلح برسان (۱۱) و لازم است اگر ترا جوابِ صلح آمیز بدهند و
دروازهرا بتو بکشایند که تماميء قومي که در آن یافت میشوند بأداي جِزْیَه ترا بنده شوند (۱۲) و
اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند آنرا محاصره نماي (۱۳) و چون خداوند خدایَت آنرا
بدستَت بسپارد تماميء ذکورانَشرا بدمِ شمشیر بکُش (۱۴) نهایت زنان و اطفال و مواشي و هر چه که
در شهر یافت شود یعني تماميء غنایمَشرا براي خودَت بیغما ببر تا غنایمِ دشمنانِ خودرا که خداوند
خدایَت بتو میدهد بخوري (۱۵) بتماميء شهرهائي که از تو بسیار دور اند که از شهرهاي اینطوائف
نباشند چنین رفتار نماي (۱۶) امّا از شهرهاي این اقوامي که خداوند خدایَت بتو جهةِ ارثیّت میدهد هیچ
ذي نفسيرا زنده وا مگذار (۱۷) بلکه ایشانرا یعني حِتّیانْ و اَمُوریانْ و کِنَعَنیانْ و پِرِیزیانْ و حِوّیانْ
و یِبُوسیانْرا بنهجي که خداوند خدایَت امر فرموده است بالْکُلّ هلاك ساز (۱۸) تا آنکه شمارا بعمل
نمودن موافقِ تماميء مکروهاتي که ایشان با خدایانِ خود عمل نموده اند تعلیم ندهند تا بخداوند
خداي خود گناهکار نباشید * (۱۹) و چون شهريرا روزهاي بسیار محاصره کني هنگامي که بقصدِ تسخیرَش

با آن جنگ مينمائي درختهايش‌را بضربِ تبر مبُر بلكه از آنها مُختاري بخوري پس آنهارا بقصدِ اينكه در محاصره بكارت بيآيند قطع مكن چونكه درختانِ زمين خوراكِ انسان است (۲۰) نهايت درختاني كه ميداني كه مأكول نيستند آنهارا قلع و قمع كن و مقابلِ شهري كه با تو جنگ مينمايد سنگري‌را بنا كن تا مُسخّر شدنش *

(فصلِ بيست و يكم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) اگر مقتولي‌را در زميني كه خداوند خدايت براي ارثيّت بتو ميدهد در صحرا افتاده بيابي و معلوم نشود كه قاتلِ او كيست (۲) آنگاه مشائخ و قاضيانِ تو بيرون رفته مسافتِ شهرهائي كه در اطرافِ قتيل است به پيمايند (۳) و مُقرّر است آن شهري كه بقتيل نزديكتر است مشائخِ آن شهر گوساله‌ء ماده‌ء كه بكارِ شيار نرفته و پالهنگ نكشيده است بگيرند (۴) و مشائخِ آن شهر آن گوساله‌را بدرّه‌ء اهموار كه هيچ شيار و كِشْته نشده باشد فرود آورند و همانجا در درّه گردنِ گوساله‌را قطع كنند (۵) و كاهنانِ بني لِيْوِيْ نزديك آيند چونكه خداوند خدايت ايشان‌را برگزيده است تا آنكه اورا خدمت كنند و باسمِ خداوند دعاي خير بخوانند و انفصالِ هر نزاع و هر صدمه مطابقِ حكمِ ايشان باشد (۶) و تماميء مشائخِ آن شهري كه بقتيل نزديك است دستهاي خودرا بر گوساله‌ء كه در درّه سر بُريده شده است بشويند (۷) و متكلّم شده بگويند كه اين خون‌را دستهاي ما نريخته است و چشمانِ ما نديده است (۸) اي خداوند قومِ خود اِسْرائِيْل‌را كه باز خريده‌ء بيآمُرز و قومِ خود اِسْرائِيْل‌را بخونِ ناحق منسوب مكن و خون از براي ايشان عفو كرده خواهد شد (۹) بدين منوال خونِ ناحق‌را از ميانِ خود رفع خواهي كرد چون آنچه كه در نظرِ خداوند راست است بعمل مي‌آوري * (۱۰) اگر بقصدِ جنگ بر دشمنانِ خود بيرون بروي و خداوند خدايت ايشان‌را بدستت تسليم نمايد و تو ايشان‌را اسير كني (۱۱) و در ميانِ اسيران زنِ خوبصورتي‌را به بيني و بجدّي باو عاشق شوي كه وَيْ‌را از براي خود بزني بگيري (۱۲) پس اورا بخانه‌ء خود بيآر و او سرِ خودرا بتراشد و ناخنِ خودرا بگيرد (۱۳) و لباسِ اسيريء خودرا از بَرِ خود خلع نمايد و در خانه‌ء تو بماند و مدّتِ يك ماه بجهةِ پدر و مادرِ خود گريه نمايد و بعد از آن به او داخل شو كه تو شوهرِ وَيْ و او زنِ تو خواهد بود (۱۴) و مقرّراست اگر باو راضي نباشي اورا بخواهشِ جانَش رها كن امّا اورا البتّه بنقره مفروش و اورا مال آلتّجاره مكن بسببِ آنكه وَيْ‌را خوار كرده‌ء * (۱۵) اگر مرديرا دو زن باشد يكي محبوبه و ديگري مبغوضه و هر دو محبوبه و مبغوضه فرزندان از براي او بزايند و پسرِ زنِ مبغوضه اوّل زاده باشد (۱۶) پس مقرّر آنكه در روزي كه پسرانِ خودرا وارثِ اموالِ خود ميگرداند مختار نيست كه پسرِ زنِ محبوبه‌را مقدّم بر پسرِ مبغوضه اوّل زاده گرداند كه في آلحقيقه اوّل‌زاده اوست (۱۷) بلكه پسرِ مبغوضه‌را باوّل زادگي اقرار نموده حصّه‌ء وَيْ‌را از تماميء اموالِ او دو چندان بدهد از اينكه ابتداي قوّتش

اوست و حقِّ اوّل زادهگي از اوست * (۱۸) اگر شخصي‌را پسريء باغي و ياغي باشد كه بقولِ پدر و بقولِ مادرش گوش ندهد و هرچند اورا تنبيه نمايند ايشان‌را استماع ننمايد (۱۹) پس اورا پدر و مادرش گرفته پيشِ مشائخِ شهرش بدرِ دروازهء مكانش بيرون آورند (۲۰) و بمشائخِ شهرش بگويند كه اين پسرِ ما باغي و ياغي شده بقولِ ما گوش نميدهد اكول و ميخواره است (۲۱) پس تماميء مردمانِ شهرش اورا بسنگ سنگسار نمايند تا كه بميرد بدين منوال شرارت‌را از ميانِ خود رفع نما تا تماميء إسْرائِيلْ بشنوند و بترسند * (۲۲) و اگر دركسي خطاي مستلزمِ مرگ باشد و او كُشته شود و اورا بر دار آويزان كني (۲۳) نعشِ او در شب بر دار آويزان نماند بلكه اورا بايد كه در همان روز مدفون نمائي چون شخصي كه بر دار آويخته شد ملعونِ خدا است تا آنكه زميني كه خداوند خدايت جهةِ ارثيّت بتو ميدهد ملوّث نشود *

(فصلِ بيست و دويم مشتمل بر سي آيه)

(۱) اگرگاو و يا گوسفندِ برادرِ خودرا گم شده به بيني خويشتن‌را از آنها معاف مدار البتّه آنهارا به برادرِ خود باز بيآور (۲) و اگر برادرت بتو نزديك نباشد و يا اورا نشناسي آنهارا بخانهء‌ات بيآور و نزدِ تو ميباشد تا آنكه برادرت آنهارا طلب نمايد آنگاه باو باز پس دهي (۳) و با حمارش چنين عمل نما و با لباسش چنين عمل نما و هر چيزِ گم شدهء برادرت كه از او گم شد و يافته باشي چنين عمل نماي و مختار نيستي كه خودرا پنهان كني (۴) اگر حمار يا گاوِ برادرت‌را به بيني كه در راه افتاده است خويشتن‌را از آنها پنهان مكن مددگارِ او شده البتّه آنهارا برخيزان * (۵) زن باسبابِ مرد ملبّس نشود و مرد بلباسِ زن ملبّس نشود زيرا هركسي كه اين چيزهارا عمل نمايد مكروهِ خداوند خداي تُست * (۶) هرگاه آشيانهء مرغي بسرِ راه بتو راست آيد خواه بر درخت و خواه بر زمين كه بچّهگان و يا بيضه در آن باشند در حالتي كه مادر به بچّهگان و يا به بيضه ميخوابد مادررا با بچّهگان مگير (۷) مادررا البتّه رها كن و بچّهگان‌را از براي خود بگير تا آنكه با تو خوش گذشته ايّامت‌را طويل گرداني * (۸) اگر خانهء نَوْرا بنا كني براي پُشتِ بامَش شبكها بساز تا كسي اگر از آن بيفتد خون بخانهء‌ات نيآوري * (۹) در تاكستانِ خود انواعِ تخمها مكار مبادا محصولِ تخمي كه كاشتي و ميوهء تاكستانت نجس شود (۱۰) گاورا با حمار هم جُفت كرده شيار مكن (۱۱) پارچهء مختلط از پشم و كتان بافته مپوش * (۱۲) از براي خود بر چهارگوشهء جامهء كه خودرا بآن ميپوشي بندها بدوز * (۱۳) اگركسي زني بگيرد و باو دخول كرده از او متنفّر شود (۱۴) و در بارهء او سخنانِ افترا بزند و به بدناميء اورا شهرت دهد و بگويد كه اين زن‌را گرفتم و چونكه باو نزديكي نمودم اورا باكره نيافتم (۱۵) آنگاه پدر و مادرِ آن دختر علامتِ دوشيزهگيء دختررا گرفته پيشِ مشائخِ آن شهر بدروازه بيآورند (۱۶) و پدرِ دختر بمشائخان بگويد كه دخترِ خودرا باين مرد بزني دادم و از وَيْ متنفّر است (۱۷) و اينك در بارهء او سخنانِ افترا زده ميگويد كه دخترِ ترا باكره نيافتم و حال

اینکه علامتِ دوشیزه‌گیءِ دخترم اینست پس آن پارچه‌را پیشِ مشائخِ شهر بگستراند (۱۸) بعد مشائخِ آن شهر آن مردرا گرفته تعزیر نمایند (۱۹) و اورا بیك صد مثقال نقره جریمه نموده به پدرِ دختر بدهند بسببِ آنکه باعثِ بدنامیءِ باکرهء اِسْرائیلیْ شده است و او از برایش زن باشد و در تمامیءِ عمرش مختار نیست که اورا مطلّقه سازد (۲۰) امّا اگر قصّه راست باشد و علامتِ دوشیزه‌گیءِ دختر یافت نشود (۲۱) آنگاه دختررا بدرِ خانهء پدرش بیرون آورند و مردمانِ شهرش اورا با سنگ سنگسار نمایند تا که بمیرد زیرا که در اِسْرائیلْ قباحت ورزیده درخانهء پدرش زانیه شد بدین منوال شرارت‌را از میانِ خود دورکن * (۲۲) اگر مردي با زنِ شوهرداري یافت شود که بخوابد پس هر دوي ایشان مردي که با آن زن خوابید و آن زن نیز بمیرند بدین منوال شرارت‌را از اِسْرائیلْ دورکن (۲۳) اگر دخترِ باکرهء بمردي نام زد شود و دیگري اورا در شهر یابد و با او بخوابد (۲۴) آنگاه ایشان‌را هردو بدروازهء آن شهر بیرون آورده ایشان‌را با سنگ سنگسار نمائید تا بمیرند دختررا بسببِ اینکه درشهر بود و فریاد نکرد و مردرا سببِ اینکه زنِ همسایهء خودرا خوار کرده است بدین منوال شرارت‌را از میانِ خود دورکن * (۲۵) امّا اگر مردي دخترِ نام زدي‌را در صحرا بیابد و آن مرد باو زور آورده با او بخوابد آنگاه آن مردي که با او خوابیده است بتنها بمیرد (۲۶) و بدختر چیزي کرده نشود با دختر گناهي که مستلزمِ مرگ است نیست زیرا چنانکه مردي برهمسایهء خود برخاسته اورا کُشته است این کار چنین است (۲۷) از آنجائي که اورا درصحرا یافت و دخترِ نام زد فریاد کرد و از برایش رهانندهء نبود * (۲۸) اگر مردي دخترِ باکرهء نامنسوبه‌ءرا بیابد و اورا بدست آورده با او بخوابد و هر دو گرفتار شوند (۲۹) آنگاه مردي که با او خوابیده است پنجاه مثقالِ نقره بپدرِ دختر بدهد و او از برایش زن باشد بسببِ اینکه وَيْ‌را خوار نموده است و تا تمامیءِ عمرش مختار نیست که اورا مُطلّقه نماید * (۳۰) هیچ کس زنِ پدرِ خودرا نگیرد و دامنِ پدرش‌را منکشف نسازد *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) شخصي که مدقوق اَلْخُصْیَه و آلت بُریده باشد داخلِ جمعیّتِ خداوند نشود (۲) حرام زاده داخلِ جمعیّتِ خداوند نشود هم تا پُشتِ دهم داخلِ جمعیّتِ خداوند نشود (۳) عَمُّونِي و یا مُوآبِي داخلِ جمعیّتِ خداوند نشود تا به پُشتِ دهم بلکه ابداً داخلِ جمعیّتِ خداوند نشود (۴) بسببِ اینکه وقتِ بیرون آمدنِ شما از مِصْرْ شمارا بر سرِ راه بنان و آب استقبال نکردند و اینکه بِلْعامِ بنِ بِعُورْ از پِثُورْ از اَرَمِ بَیْنَ اَلنَّهْرَیْنْ‌را بر تو جهةِ لعنت نمودنت بمُزدوري طلبیدند (۵) امّا خداوند خدایت نخواست که بِلْعامْ‌را بشنود بلکه خداوند خدایت آن لعنت‌را براي تو ببرکت مبدّل نمود چونکه خداوند خدایت ترا دوست میداشت (۶) ابداً در تمامیءِ عمرت جویاي خیریّت و سعادتِ ایشان مباش (۷) از اِدُومِي متنفّر مشو زیرا که او برادرِ تُست و از مِصْرِي هم متنفّر مشو چونکه درزمینِ وَيْ غریب بودي (۸) اولادي که از براي ایشان زائیده میشوند در

پَشتِ سیّم داخلِ جمعیّتِ خداوند شوند * (۹) هنگامي که اُردو بخلافِ دشمنانت بیرون میرود از هر چیزِ ناشایسته احتیاط نما (۱۰) اگر در میانِ شما کسي باشد که از واقعاتِ دوشینه جُنُب شود از اُردو بیرون رود و داخلِ اُردو نشود (۱۱) و مقرّر است هنگامِ نزدیك شدنِ غروبِ خویشتن‌را بآب بشُوید و بمحضِ فرو رفتنِ آفتاب به اُردو داخل شود (۱۲) مکاني بیرون از اُردو ترا باشد تا به آنجا بیرون روي (۱۳) و در میانِ اسبابِ توکُلنگي باشد تا چون بقضاي حاجت در آنجا به نشیني گودي با آن بکَني و برگشته فضلهء خودرا از آن بپوشاني (۱۴) زیرا که خداوند خدایَت در میانِ اُردوي تو سالك است تا آنکه ترا رهائي داده دشمنانت‌را بتو تسلیم نماید پس اُردویَت مقدّس باشد مبادا که چیزِ پلیدیّي در تو دیده از تو انصراف نماید * (۱۵) غلامي که از آقایَش بتو میگریزد بآقایَش مسپار (۱۶) در میانِ تو در مکاني که در یکي از شهرهاي تو بر میگزیند ساکن شود براو زور مکن * (۱۷) از دخترانِ اِسْرائِیْلْ کسي فاحشه نشود و از پسرانِ اِسْرائِیْلْ کسي ملوّط نشود (۱۸) اُجرتِ زنِ فاحشه یا قیمتِ سگ براي هیچ نذري بخانهء خداوند خدایَت میاور زیرا که آنها هر دو نزدِ خداوند خدایَت مکروه است * (۱۹) با برادرَت معاملهء سودي مکن نه معاملهء نقره و نه معاملهء آذوقه و نه معاملهء هر چیزي که جهةِ سود داده میشود (۲۰) به بیگانه معاملهء سودیرا مختاري امّا به برادرَت معاملهء سودي منما تا که خداوند خدایَت ترا در آن زمیني که جهةِ تملُّکش داخل میشوي بهر چه که دستَت‌را بآن دراز میکني برکت دهد * (۲۱) هنگامي که نذري بخداوند خدایَت مینمائي در ادا نمودنَش تأخیر منما زیرا که خداوند خدایَت البتّه آن‌را از تو مطالبه خواهد نمود و باعثِ گناهِ تو خواهد شد (۲۲) امّا اگر از نذر کردن احتیاط نمائي براي تو گناهي نخواهد بود (۲۳) هر کلامي که از دهانَت بیرون آمد وفا کرده بنهجي که بخداوند خدایَت نذر کردهء هدیّهء ارادتي که بزبان آوردي تقریب نما * (۲۴) هرگاه بتاکستانِ همسایهء خود در مي‌آئي انگور بقدرِ اشتهایَت تا بسیري بخور امّا در ظرفَت هیچ مگذار (۲۵) هنگامي که به غلّهء ندرویدهء همسایه‌اَت داخل شود بچیدنِ خوشه‌ها بدستهایَت مختاري امّا داس‌را بحاصلِ غلّهء همسایه‌اَت مگذار *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) اگر کسي زني‌را گرفته بنکاحِ خود در آورد و واقع شود که بسببِ چرکیني که در او یافت شد در نظرَش التفات نیابد آنگاه طلاق نامهء نوشته بدستَش بدهد و اورا از خانه‌اَش رخصت دهد (۲) و بعد از آنکه از خانه‌اَش بیرون رفت مختار است که منکوحهٔ دیگري شود (۳) و اگر شوهرِ دویمین نیز از او متنفّر شود و طلاق نامه نوشته بدستَش بدهد و اورا از خانه‌اَش رخصت دهد و یا آنکه شوهرِ ثاني که اورا براي خود بزني گرفته بود فوت شود (۴) شوهرِ اوّلینِي که اورا رخصت داده بود مختار نیست که دو باره اورا براي خود بزني بگیرد بعد از آنکه ناپاك شده است زیرا که در نظرِ خداوند چیزِ مکروهي است پس زمیني که خداوند خدا بتو جهةِ ارثیّت میدهد مرتکبِ گناهَش مکن * (۵) چون مردي زنِ تازهء بگیرد بجنگ بیرون نرود و هیچ کار باو تکلیف نشود مدّتِ یك بسال در خانهء خود آزاده باشد و زني که گرفته است مسرور سازد * (۶) هیچ

کس سنگِ بالا و زیرینِ آسیارا برهن نگیرد زیرا که جان‌را برهن گرفته است * (۷) اگر کسي یافت شود
که نفسي از برادرانَش بني إسْرائيْلْ‌را دزدیده و اورا مال اَلتِّجاره کرده بفروشد آن دزد باید بمیرد بدین
منوال شرارت‌را از میانِ خود دور نما * (۸) در علّتِ مبروصي با حذر باش و نیك متوجّه شو تا موافقِ هر
آنچه که کاهنان بني لِیْویْ شمارا تعلیم میدهند رفتار نمائید بنهجي که ایشان‌را امر فرموده‌ام متوجّه شده رفتار
نمائید (۹) بخاطر دار آنچه که خداوند خدایَت بسرِ راه بمرْیَم وقتِ بیرون آمدنِ شما از مِصْر عمل نمود *
(۱۰) هنگامي که بهمسایهء خود چیزي بعاریت بدهي براي گرفتنِ رهن بخانه‌اَش داخل مشو (۱۱) به بیرون
به ایست تا مردي که باو عاریه دادي رهن‌را بتو بیرون آورد (۱۲) و اگر آن مرد فقیر باشد با مرهونِ او
مخواب (۱۳) البتّه بوقتِ فرو رفتنِ آفتاب آن مرهون‌را باو باز دهي تا آنکه در رختِ خود بخوابد و ترا
دعاي خیر نماید و در حضورِ خداوند خدایَت ترا صداقتي خواهد بود * (۱۴) مُزدوري که فقیر و مسکین
است خواه از برادرانَت و خواه از غریبانی که در زمینت و در اندرونِ دروازه‌هایَت باشند زور منما (۱۵) در
همان روز اُجرتَش‌را باو بده پیش از آنکه آفتاب براو فرو رود چونکه محتاج است و دلَش‌را بآن بسته است
مبادا که بخلافِ تو بخداوند فریاد نماید و بتو گناه شود * (۱۶) بعوضِ اولاد پدران کُشته نشوند وهم اولاد
بعوضِ پدران کُشته نشوند هر کس بسببِ گناهِ خود کُشته شود * (۱۷) در حکمِ غریب و یتیم حیف مکن و
جامهء بیوه‌را برهن مگیر (۱۸) و بخاطر دار که در زمینِ مِصْر غلام شده خداوند خدایَت ترا از آنجا باز خرید
بنابراین من ترا امر میفرمایم که این کاررا معمول داري * (۱۹) اگر محصولِ خودرا در مزرعه‌اَت بدروي و در
مزرعه دستهء‌را فراموش کني به باز آوردنِ آن برمگرد از براي غریبان و یتیمان و بیوه زنان باشد تا آنکه
خداوند خدایَت ترا در تماميِ اعمالِ دستت برکت دهد (۲۰) هنگامي که درختهاي زیتونِ خودرا میتکاني
باقي ماندهء شاخه‌هارا مکاو تا براي غریبان و یتیمان و بیوه‌گان باشد (۲۱) چون انگورِ تاکستانِ خودرا
میچیني باقي مانده‌هایَش‌را مچین براي غریبان و یتیمان و بیوه‌گان باشد (۲۲) و بیاد آر که در زمینِ مِصْر
بنده بودي بنابراین امر میفرمایم که این کاررا بعمل آوري *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) اگر در میانِ مردمان دعوي باشد و بمحکمه نزدیك آیند تا آنکه ایشان‌را حکم نمایند آنگاه صدیقان‌را
تصدیق و کاذبان‌را تکذیب نمایند (۲) و مقرّر است اگر آن کاذب لائقِ تازیانه باشد قاضي حکم بدهد که
اورا در حضورَش بر رو بیندازند تا آنکه موافقِ شرارتَش تازیانه بتعداد زده شود (۳) چهل تازیانه اورا بزند
و زیاد نکند مبادا که اگر زیاد کرده اورا بتازیانه‌هاي بسیاري علاوه بر آنها بزند برادرَت در نظرَت خوار
نماید * (۴) بهنگامِ خرمن کوبي گاورا دهن مبند * (۵) اگر برادران باهم ساکن باشند و یکي از آنها
لاولد بمیرد زنِ آن مُتوفّي بنکاحِ بیگانه بیرون نرود بلکه برادرِ شوهرَش باو داخل شده اورا بزني بگیرد و حقِّ
برادرِ شوهري‌را مرعي دارد (۶) و مقرّر است اوّل زادهء که میزاید به اسمِ برادرِ مُتوفّي قائم گردد تا

آنکه اسمش از بني اسرائيل محو نشود (۷) و اگر آن مرد بگرفتنِ زنِ برادرش راضي نشود زنِ برادرش بدروازهٔ پیشِ مشائخ برود و بگوید که برادرِ شوهرِ من به برخیزانیدنِ اسمِ برادرِ خود در اسرائیل انکار میکند و برعایتِ حقِّ برادرِ شوهري با من راضي نیست (۸) پس مشائخِ شهرش آن مردرا طلب داشته باو مکالمه کنند و اگر اقرار نموده بگوید که اورا نمیخواهم بگیرم (۹) آنگاه زنِ برادرش در نظرِ مشائخِ پیشِ او آمده نعلینِ اورا از پایش بکشد و بر رویش خیو بیندازد و در جواب بگوید بشخصي که به بنا کردنِ خانهٔ برادرش راضي نیست چنین کرده شود (۱۰) و در اسرائیل اسمِ اورا خانه کشیده نعلین بگذارند * (۱۱) اگر مردي با برادرش مجادله نماید و زنِ یکي جهةِ رها دادنِ شوهرش از دستِ زنندهاش پیش آمده دستِ خودرا دراز کند و عورتینِ اورا بگیرد (۱۲) پس دستِ اورا قطع کن چشمِ تو بر او ترحّم نکند * (۱۳) ترا انواعِ وزنهها بزرگ و کوچك در جوالت نباشد (۱۴) ترا در خانهات انواعِ پیمانهها بزرگ و کوچك نباشد (۱۵) وزنهٔ راست و درست ترا میباید و پیمانهٔ راست و درست ترا میباید تا آنکه در زمیني که خداوند خدایت بتو میدهد روزهایت دراز گردند (۱۶) زیرا هر کس که این کارها بکند و هر کس که عملِ ناشایستهرا بکند منفورِ خداوند خداي تُست * (۱۷) آنچه که عمالیق وقتِ بیرون آمدنِ شما از مصر بسرِ راه با تو نمودند بخاطر دار (۱۸) که چگونه ترا بسرِ راه دوچار نموده تماميِ واپس ماندهگانترا در حالتِ خستگي و واماندهگیت زدند و از خدا نترسیدند (۱۹) پس مقرّر است هنگامي که خداوند خدایت در زمیني که خداوند خدایت از راهِ ملکیّت بتو میدهد تا وارثِ آن شوي ترا از تماميِ دشمنانِ اطرافت آرام مي‌بخشد آنکه ذکرِ عمالیقرا از زیرِ آسمان محو کني و فراموش نکني *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) چون بزمیني که خداوند خدایت ترا از راهِ ملکیّت مي بخشد داخل شده بتصرّف مي‌آوري و در آن ساکن میگردي (۲) پس تو نوبرِ تماميِ زمیني که آنرا از آن زمین که خداوند خدایت بتو میبخشد مي آوري بگیر و بزنبیلي گذاشته بمکاني که خداوند خدایت برمیگزیند تا آنکه اسمشرا درآن ساکن گرداند برو (۳) و بکاهنِ آن زمان رفته ويرا بگو که امروز بخداوند خدایت اقرار مینمایم که بزمیني که خداوند در بارهٔ دادنش بما سوگند به آباي ما یاد نموده بود داخل شده ام (۴) و کاهن آن زنبیلرا از دستت گرفته در برابرِ مذبحِ خداوند خدایت بگذارد (۵) و متکلّم شده در حضورِ خداوند خدایت بگو که پدرم آرمي بدوي بود که بمصر فرود آمد و در آنجا با چنديِ قلیل العدد سکونت داشت و در آنجا قومِ عظیم و توانا و کثیر العدد شد (۶) و مصریان با ما بد رفتاري نموده مارا آزردند و بندهگيِ سنگین بر ما گذاشتند (۷) و چون بخداوند خداي آباي ما فریاد کردیم خداوند آوازِ مارا شنید و آزردهگي و محنت و مظلوميِ مارا ملاحظه کرد (۸) و خداوند مارا از مصر بدستِ قوي و بازوي افراشته و بهیبتِ شدید

و با آيات و معجزات بيرون آورد (۹) و مارا باين مكان رسانيد و اين زمين‌را زميني كه شير و عسل در آن جاريست بما بخشيد (۱۰) و حال اينك نوبرهاي زميني كه تو اي خداوند بمن دادهٔ آورده ام پس آن‌را درحضورِ خداوند خدايَت بگذار و در حضورِ خداوند خدايَت سجده نما (۱۱) بر هر يك از نيكوئيهائي كه خداوند خدايَت بتو و بخاندانَت بخشيده است تو و لِوِيانْ و غريباني كه در ميانِ شمايَند شادمان باشيد * (۱۲) در سالِ سيوم كه سالِ عُشر است بعد از باتمام رسانيدنِ جميعِ عُشرِ محصولاتَت و دادنَت آنهارا به لِوِيانْ و غريبان و يتيمان و بيوه‌زنان تا آنكه در اندرونِ دروازه‌هايَت بخورند و سير شوند (۱۳) آنگاه در حضورِ خداوند خدايَت بگو كه چيزهاي مقدّس‌را از خانهٔ خود بيرون آوردم و هم به لِوِيانْ و غريبان و يتيمان و بيوه‌زنان موافقِ تمامئ اوامري كه مرا امر فرمودي دادم و از اوامرِ تو تجاوز نكرده فراموش نكردم (۱۴) وقتِ غمگيني از آن نخوردم و براي كارِ ناپاك از آن نگرفتم و از آن براي اموات ندادم بلكه بقولِ خداوند خدايَم گوش داده موافقِ هر چه كه مرا امر فرمودي رفتار نمودم (۱۵) از مقامِ مقدّسِ خود از آسمان بنگر و بر قومِ خود اِسْرائِيْلْ و بزميني كه بما بخشيدهٔ چنانكه با پدرانِ ما سوگند ياد نمودي زميني كه شير و عسل در آن جاري است بركت بده * (۱۶) امروز خداوند خدايَت ترا بعملِ نمودنِ اين قوانين و احكام امر ميفرمايد پس متوجّه شده آنهارا بتمامئ دل و بتمامئ جانَت بجا آور (۱۷) امروز اقرار نمودي كه خداوند خداي تُست و اينكه در راه‌هايَش رفتار نموده قوانين و اوامر و احكامَش‌را نگاه داشته قولِ اورا استماع خواهي كرد (۱۸) و نيز خداوند امروز مقرّر كرده است كه تو از براي او قومِ خاصّ باشي بنهجي كه با تو وعده فرمود تا آنكه تمامئ اوامرِ اورا مرعي داري (۱۹) تا ترا در مدح و نامداري و حرمت از تمامئ طوائفي كه بوجود آورد رفيع سازد و هم براي خداوند خدايَت قومِ مقدّس باشي بنهجي كه وعده فرموده است *

(فصلِ بيست و هفتم مشتمل بر بيست و شش آيه)

(۱) و مُوسىٰ و مشائخِ اِسْرائِيْلْ قوم‌را امر فرموده گفتند كه تمامئ اوامري كه امروز بشما امر ميفرمايم نگاه داريد (۲) و مقرّر است روزي كه از اَرْدَنْ بزميني كه خداوند خدايَت بتو ميدهد عبور نمائي كه از براي خود سنگهاي بزرگ بر پا كرده آنهارا بگچ اندود نمائي (۳) و بعد از عبور نمودنَت تمامئ كلماتِ اين توريةرا بر آنها تحرير نمائي تا آنكه بزميني كه خداوند خدايَت بتو ميدهد زميني كه شير و عسل در آن جاري است بنهجي كه خداوند خداي آبايَت در حقِّ تو وعده كرده است داخل شوي (۴) و مقرّر است كه بعد از عبور نمودنِ شما از اَرْدَنْ اين سنگهائي كه امروز شمارا امر ميفرمايم در كوهِ عِيْبالْ بر پا كرده آنهارا بگچ اندود نمائيد (۵) و در آنجا مذبحي‌را بخداوند خدايَت بنا كن يعني مذبحي از سنگهائي كه بر آنها آلتِ آهنين بكار نبرده باشي (۶) مذبحِ خداوند خدايَت‌را از سنگهاي نتراشيده بنا كن تا آنكه قربانيهاي سوختني در آن براي خداوند خدايَت بگذراني (۷) و قربانيهاي سلامتي‌را ذبح نموده در

آنجا تناول نماي و در حضورِ خداوند خدايَت شادمان باش (۸) و بر آن سنگها تماميِ کلماتِ این توریةرا بخطّ روشن بنویس * (۹) و موسى و کاهنانِ بني لِيوِي تماميِ بني إسرائيلرا خطاب کرده گفتند که اي إسرائيل متوجّه شده بشنو که امروز قوم خداوند خداي خود شده (۱۰) و بقولِ خداوند خدايَت گوش داده اوامر و قوانینِ اورا که امروز ترا امر میفرمایم بجا آر * (۱۱) و موسى در همان روز قومرا امر فرموده گفت (۱۲) که بعد از گذشتنِ شما از أرْدُن اینان یعني شمعون و لیوِي و یهوداه و یسّاکار و یوسف و بنیامین بکوهِ گریزیم جهةِ دعاي خیر نمودنِ بقوم به ایستند (۱۳) و اینان یعني رؤبین و گاد و أشیر و زبولون و دان و نفتالي برکوهِ عیبال جهةِ لعنت نمودن به ایستند (۱۴) و لویان متکلّم شده بتماميِ مردمانِ إسرائيل بآوازِ بلند بگویند (۱۵) که لعنت برکسي که صورتِ تراشیده و یا ریخته شده از صنعتِ استادان که مکروهِ خداوند است ساخته آنهارا در مکاني پنهان بگذارد و تماميِ قوم در جواب بگویند آمین (۱۶) لعنت بر کسي که پدر و مادرِ خودرا خوار داشته باشد و تماميِ قوم بگویند آمین (۱۷) لعنت بر کسي که نشانِ سرحدِّ همسایهٔ خودرا حرکت دهد و تماميِ قوم بگویند آمین (۱۸) لعنت برکسي که نابینارا گمراه نماید و تماميِ قوم بگویند آمین (۱۹) لعنت برکسي که در حکم نمودنِ غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان حیف نماید و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۰) لعنت بر کسي که با زنِ پدرِ خود بخوابد چونکه دامنِ پدرِ خودرا کشف نموده است و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۱) لعنت بر کسي که با هر قسمِ چهارپائي نزدیکي نماید و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۲) لعنت بر کسي که با خواهرِ خود چه دخترِ پدر و چه دخترِ مادرش بخوابد و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۳) لعنت بر کسي که با مادرِ زنِ خود بخوابد و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۴) لعنت بر کسي که همسایهٔ خودرا به پنهاني بزند و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۵) لعنت برکسي که بریختنِ خونِ بیگناهي رشوه بگیرد و تماميِ قوم بگویند آمین (۲۶) لعنت بر کسي که این کلماتِ شریعت‌را براي بجا آوردنش اثبات ننماید و تماميِ قوم بگویند آمین *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر شصت و هشت آیه)

(۱) و واقع میشود اگر بقولِ خداوند خدايَت بدقّت گوش داده بعمل نمودنِ تماميِ اوامرِ او که امروز بتو امر میفرمایم متوجّه شوي که خداوند خدايَت ترا بر تماميِ قبائلِ زمین رفیع خواهد گردانید (۲) و تماميِ این برکتها بتو رو نموده بتو خواهد رسید مشروط بر آنکه قولِ خداوند خدايَت‌را بشنوي (۳) در شهر متبرّك و در صحرا متبرّك خواهي شد (۴) میوهٔ جسمِ تو و میوهٔ زمینِ تو و میوهٔ بهایمِ تو بچگانِ گاو و گلّهاي گوسفندِ تو متبرّك شوند (۵) زنبیل و طبقِ تو متبرّك خواهد شد (۶) وقتِ در آمدنَت متبرّك و وقتِ بیرون رفتنَت متبرّك خواهي شد (۷) خداوند دشمناني که بر تو مقاومت مینمایند در حضورِ تو مغلوب خواهد ساخت از یك راه بر تو برآیند و از هفت راه از پیشِ تو بگریزند (۸) خداوند در انبارهاي

تو و بهر چيزي كه دستت‌را دراز مينمائي از براي تو بركت مأمور خواهد داشت بلكه در زميني كه خداوند خدايت بتو ميدهد ترا متبرّك خواهد ساخت (۹) خداوند ترا از براي خود بنهجي كه بتو سوگند ياد نموده است قومِ مقدّس نصب خواهد نمود اگر اوامرِ خداوند خداي خودرا مرعي داشته در راههايش رفتار نمائي (۱۰) و تماميء اقوامِ زمين خواهند ديد كه اسمِ خداوند بر تو خوانده شده است و از تو خواهند ترسيد (۱۱) و خداوند ترا در نيكوئيها در ميوهٔ جسمِ تو و در ميوهء بهايمِ تو و در محصولِ زمينِ تو در زميني كه خداوند به آباي تو سوگند ياد نموده بود كه بتو بدهد خواهد افزود (۱۲) خداوند براي تو مخزنهاي نيكِ خود يعني آسمان‌را خواهد كشاد تا بزمينِ تو باران در وقتش بباراند و تماميء اعمالِ دستت‌را متبرّك سازد كه تو بطوائفِ بسياري قرض خواهي داد و تو قرض نخواهي گرفت (۱۳) و خداوند ترا سر خواهد گردانيد نه دنباله و فقط بلند خواهي بود و پست نخواهي شد مشروط بر آنكه اوامرِ خداوند خدايت‌را كه امروز بتو ميفرمايم استماع نموده بعمل نمودنِ آن متوجّه شوي (۱۴) و از تماميء كلماتي كه امروز ترا امر ميفرمايم بقصدِ پيرَويء خدايانِ غير و عبادت نمودنِ آنها براست و چپ انحراف نورزي *
(۱۵) امّا اگر بقولِ خداوند خدايت گوش ندهي و بعمل نمودنِ تماميء اوامر و قوانينش كه امروز ترا امر ميفرمايم متوجّه نشوي پس تماميء اين لعنتها بتو رو نموده خواهند رسيد (۱۶) در شهر ملعون و در صحرا ملعون خواهي بود (۱۷) زنبيل و طبقِ تو ملعون باشد (۱۸) ميوهء جسمِ تو و ميوهء زمينِ تو و بچه‌گانِ گاو و گلّهاي گوسفندِ تو ملعون باشند (۱۹) وقتِ در آمدنت ملعون و وقتِ بيرون رفتنت ملعوني (۲۰) بر هر كاري كه بعمل آوردنش دستِ خودرا دراز مينمائي خداوند لعن و محنت و عتاب‌را بر تو خواهد فرستاد تا آنكه بزودي هلاك و معدوم شوي بسببِ شرارتِ اعمالِ تو كه بآنها مرا ترك كردي (۲۱) خداوند بتو طاعون‌را مُلحق خواهد ساخت تا ترا از زميني كه جهةِ تصرّف آوردنش بآن داخل ميشوي بالكلّ نابود گرداند (۲۲) خداوند ترا به سِلْ و تبِ مُحرقه و تبِ لرزه و خناق و بشمشير و بادِ سموم و يَرَقانْ خواهد زد كه اينها ترا تا هلاك شدنت تعاقب خواهند نمود (۲۳) و آسماني كه بالاي سرِ تُست از برنج و زميني كه در زيرِ تُست از آهن خواهند گرديد (۲۴) و خداوند بارانِ زمينت‌را بگرد و غبار مبدّل خواهد كرد بلكه از آسمان بر تو نازل خواهد گرديد تا بمعدوم شدنت (۲۵) و خداوند ترا در حضورِ دشمنانت مغلوب خواهد ساخت از يك راه بر ايشان خروج خواهي نمود و از هفت راه از حضورِ ايشان فرار خواهي كرد و تو در همهء ممالكِ زمين زحمت‌كش خواهي شد (۲۶) و نعشِ تو خوراكِ كلِّ پرنده‌گانِ هوا و سباعِ زمين خواهد گرديد كه آنهارا هيچ كس نخواهد راند (۲۷) و خداوند ترا به دُملِ مِصْر و بواسير و جَرَبْ و خارشي كه از آن شفا نتواني يافت مبتلا خواهد ساخت (۲۸) و خداوند ترا بديوانه‌گي و نابينائي و آشفته‌گيء دل مبتلا خواهد كرد (۲۹) و بوقتِ ظُهر مثلِ نابينائي كه در تاريكي لمس نمايد لمس خواهي كرد و در راهت كامياب نخواهي شد و فقط در تماميء ايّام مظلوم و غارت زده شده از براي‌ات رهاننده‌ء نخواهد بود (۳۰) زني‌را نام زد خواهي كرد و ديگري با او خواهد خوابيد و خانه‌را بنا

خواهي کرد و در آن ساکن نخواهي شد و تاکستاني‌را غرس خواهي کرد و از آن نخواهي چيد
(۳۱) گاوِ تو در نظرت کشته ميشود و از آن نخواهي خورد و حمارِ تو در حضورت غارت ميشود و باز آورده
نخواهد شد گوسفندِ تو بدشمنانت داده ميشود و از برايت رهاننده‌ٔ نخواهد بود (۳۲) پسران و دخترانِ
تو بقومِ ديگر تسليم شده چشمهاي تو خواهند ديد و تماميِ روز جهةِ ايشان حسرت کشيده در
دستت قوّت نخواهد ماند (۳۳) ميوهٔ زمينِ ترا بهر چه مشقّت کشيدهٔ قومي که نميداني خواهند خورد در تماميِ
روز فقط مظلوم و مقهور خواهي شد (۳۴) از چيزهائي که چشمت مي بيند ديوانه خواهي شد (۳۵) خداوند
ترا بر زانوها و ساقها از کفِ پا تا فرقِ سرت به دملِ بدي که علاج پذير نيست خواهد زد (۳۶) خداوند
ترا و ملکيرا که بر خود نصب مينمائي بطائفهٔ که نه تو و نه آباي تو دانستيد خواهد رسانيد و در
آنجا خدايانِ غيررا از چوب و سنگ عبادت خواهي کرد (۳۷) و در ميانِ تماميِ اقوامي که خداوند ترا
بآنجا ميرساند سببِ عبرت و ضربُ‌المثل و ريشخند خواهي شد (۳۸) تخمِ بسيار بمزرعه بيرون خواهي برد
و اندک برخواهي چيد چونکه آن‌را ملخ خواهد خورد (۳۹) تاکستاني‌را غرس کرده ترتيب خواهي داد
امّا شراب نخواهي خورد و انگور نخواهي چيد زيرا که کرم آن‌را خواهد خورد (۴۰) ترا در تماميِ
حدودت درختِ زيتون خواهد بود و روغن بر خود نخواهي ماليد زيرا که دانهايش ريخته خواهد شد
(۴۱) پسران و دختران‌را توليد مينمائي و ترا نخواهند بود زيرا که به اسيري خواهند رفت (۴۲) تماميِ
درختانت و ميوهٔ زمينت‌را ملخ خواهد خورد (۴۳) غريبي که در ميانِ شماست از تو به اوجِ بلندي
خواهد بر آمد و تو بحضيضِ پستي خواهي افتاد (۴۴) او بتو قرض خواهد داد و ويرا تو قرض نخواهي
داد و او بمنزلهٔ سر خواهد بود و تو بمنزلهٔ دنباله * (۴۵) و تماميِ اين لعنتها بتو رو نموده و
تعاقب نموده بتو خواهند رسيد تا هلاک شدنت زيرا که بقولِ خداوند خدايت گوش ندادي تا آنکه
اوامر و قوانيني که ترا امر فرموده بود مرعي داري (۴۶) براي تو و براي اولادِ تو ابداً بجاي آيت و معجزه
خواهد بود (۴۷) بسزاي اينکه در خدمتِ خداوندِ خدايت با شادماني و خوشدلي بسببِ کثرتِ اين
چيزها اطاعت نکردي (۴۸) لهذا دشمنانِ خودرا که خداوند بر تو ميفرستد در گرسنگي و تشنگي و
برهنگي و احتياجِ کلّي خدمت خواهي کرد و طوقِ آهنين بر گردنت خواهد گذاشت تا ترا هلاک سازد
(۴۹) و خداوند از دور از کنارِ زمين قوميرا چون عقابِ تيز پرواز بر تو حمله‌ور خواهد گردانيد قومي
که زبانِ ايشان‌را نخواهي فهميد (۵۰) قومِ ترش‌روي که آبروي پيرانرا نگاه ندارد و بر جوانان رحم
نکنند (۵۱) و نتايجِ بهايم و ميوهٔ زمينِ ترا خواهند خورد تا هلاک شدنت و از برايت غلّه و شيره و
روغنِ زيت و بچه‌گانِ گاو و گلّهاي گوسفندت‌را باقي نخواهند گذاشت تا ترا هلاک نموده باشند (۵۲) و ترا
در تماميِ دروازه‌هايت محاصره خواهند کرد تا آنکه ديوارهاي بلند و محصوني که بر آنها مطمئنّي در
تماميِ مملکتِ تو سرنگون شوند بلکه در تماميِ دروازه‌هايت در همگيِ زميني که خداوند خدايت
بتو ميدهد ترا محاصره خواهند کرد (۵۳) و ميوهٔ بدنت يعني گوشت پسران و دخترانِ خودرا که خداوند

خدايت بتو ميدهد بسببِ محاصره و تنگنائي كه دشمنانت ترا ميرسانند خواهي خورد (۵۴) در ميانِ شما مردي كه مُتلذّذ و بسيار مُتنعّم است چشمش بر برادرِ خود و زنِ هم آغوشِ خود و بر فرزندانش كه باقي مانده اند بدنگاه خواهد كرد (۵۵) بحدّيكه بهر يك از ايشان از گوشتِ فرزندانِ خود كه ميخورد نخواهد داد زيرا كه كه بسببِ محاصره تنگنائي كه دشمن ترا در تماميءِ دروازهايت ميرساند چيزي از برايش باقي نخواهد ماند (۵۶) و در ميانِ شما زني كه مُتلذّذه و مُتنعّمه باشد بحدّي كه بسببِ تنعّم و تلذّذ كفِ پاي خودرا بر زمين يارا نداشت كه بگذارد او نيز چشمش بر شوهرِ هم آغوشِ خود و بر پسران و دخترانِ خود بدنگاه خواهد كرد (۵۷) و همچنين بمشيمهءِ كه از ميانِ پايهاي خود بيرون مي آورد و بر اولادي كه ميزايد زيرا كه آنهارا بسببِ احتياجِ كُلّي و بعلّتِ محاصره و تنگنائي كه دشمنت ترا در اندرونِ دروازهايت ميرساند به پنهاني خواهد خورد * (۵۸) اگر بعمل نمودنِ تماميءِ كلماتِ اين شريعت كه در اين كتاب مرقوم است متوجّه نشوي تا آنكه از اِسمِ اين ذوالجلال و مُهيب بترسي يعني از خداوند خدايت (۵۹) آنگاه خداوند صدمهاي تو و صدمهاي اولادِ ترا عجيب خواهد گردانيد يعني صدمهاي عظيم و مُزمن و امراضِ ردّيه و مُزمن (۶۰) بلكه تماميءِ امراضِ مِصرّرا كه از آنها ميترسيدي بر تو مستولي خواهد گردانيد و بتو ملصق خواهند بود (۶۱) و همچنين تماميءِ امراض و همگيءِ صدمهائي كه در اين كتابِ توريةِ مكتوب نيستند آنهارا خداوند بر تو مستولي خواهد كرد تا هلاك شدنت (۶۲) و چون ستارگانِ آسمان كثير بوديد بر عكس قليل العدد خواهيد ماند بسببِ آنكه بقولِ خداوند خداي خود گوش ندادي (۶۳) و واقع ميشود چناني كه خداوند از شما خوشنود بوده شمارا نيكوئي كرده بسيار گردانيد همچنين خداوند از معدوم و نابود كردنِ شما خوشنود خواهد بود و از زميني كه جهةِ تصرّف آوردنش بآن ميروي مستأصل خواهيد شد (۶۴) و خداوند ترا در ميانِ همگيءِ قبائل از كرانِ زمين تا بكرانِ ديگرش پراكنده خواهد ساخت و در آنجا خدايانِ غيري كه نه تو و نه آباي تو ميدانستيد از چوب و سنگ عبادت خواهيد كرد (۶۵) و در ميانِ آنطوائف استراحت نخواهي يافت و براي كفِ پايت آرامي نخواهد بود و در آنجا خداوند ترا دلِ لرزان و چشمانِ خيره و جانِ در الم خواهد داد (۶۶) و حياتت رو بروي تو آويزان خواهد بود كه روز و شب خوفناك خواهي بود و بزندگيت اطمينان نخواهي داشت (۶۷) در صبحدم خواهي گفت اي كاشكي شام مي‌بود و در شام خواهي گفت اي كاشكي صبح بود از ترسِ دلت كه بآن گرفتاري و از چيزهائي كه چشمت بنظر مي‌آورد (۶۸) و خداوند ترا در كشتيها براهي كه بتو گفته بودم كه آنرا بارِ ديگر نخواهي ديد بمصر باز خواهد رسانيد و در آنجا بدشمنانِ خود جهةِ غلامي و كنيزي فروخته خواهيد شد و خريداري نخواهد بود *

(فصلِ بيست و نهم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) اينانند كلماتِ عهدي كه خداوند در زمينِ موآب بموسي امر فرمود كه تا با بني إسرائيل به بندد

سواي آن عهدي كه با ايشان در حُورِيبْ بسته بود * (۲) و مُوسَى تماميء بني إسْرائيلْرا طلبيده داشته بايشان گفت كه هرآنچه كه خداوند در نظرِ شما در زمينِ مِصْر بفرعُونْ و تماميء بندگانش و همگيء مملكتش عمل نمود ديده ايد (۳) يعني امتحانهاي عظيم و آيات و معجزاتِ عظيمي كه چشمهاي شما آنهارا ديد (۴) امّا خداوند دلِ دانا و چشمِ بينا وگوشِ شنوا تا امروز بشما نداده است (۵) و شمارا تا چهل سال در بيابان گردانيدم كه لباسِ شما در بَرِ شما مُندرس نگرديد و نعلين در پاي شما پاره نشد (۶) نان نخورده ايد و شراب و مسكراترا ننوشيده ايد تا آنكه بدانيد كه خداوند خداي شما مَنَم (۷) و هنگامِ آمدنِ شما باين مكان سِيحُونْ مَلِكِ حِشْبُونْ و عُوگْ مَلِكِ باشانْ مارا بقصدِ جنگ دوچار نمودند كه ايشانرا مغلوب ساختيم (۸) و زمينِ ايشانرا بتصرُّف آورده به رُوبِنيانْ وگاديانْ و نيم سبطِ مَنَسَّه بجهةِ وراثت داديم (۹) پس كلماتِ اين عهدرا نگاه داشته آنهارا بجا آوريد تا آنكه در هركاري كه مشغوليد برخوردار باشيد * (۱۰) امروز تماميء شما در حضورِ خداوند خداي خود حاضريد يعني سرورانِ اسباط و مشائخ و منصب دارانِ شما با تماميء مردمانِ إسْرائيلْ (۱۱) اطفال و زنانِ شما و غريباني كه درميانِ أردوي شمايَند از بُرندهء درختان تا آب كشِ شما (۱۲) تا بعهدي كه خداوند خدايت با تو بسته است و سوگندي كه خداوند خدايَت امروز بتو داده است داخل شوي (۱۳) و تا اينكه امروز ترا از براي خود قومي برقرار دارد و او خداي تو باشد بنهجي كه بتو گفته است و بطوري كه به آباي تو إبْراهيمْ و إسْحقْ و يَعقُوبْ سوگند ياد نمود (۱۴) و من اين عهدرا بشما به تنها نه بسته ام و اين سوگندرا نداده ام (۱۵) بلكه با هركسي كه امروز درحضورِ خداوند خداي ما دراينجا با ما حاضراست و هم با كساني كه امروز با ما حاضرنيستند * (۱۶) زيرا كه خود ميدانيد كه چگونه در زمينِ مِصْر سكونت داشتيم و چگونه از ميانِ طوائفي كه عبور نموديد گذشته ايم (۱۷) مكروهاتِ ايشانرا يعني بتهاي چوبي و سنگي و سيمين و زرّين كه درميانِ خود داشتند ديديد (۱۸) مبادا كه در ميانِ شما مردي و يا زني و يا طائفهء و يا سبطي باشد كه دلش امروز از خداوند خداي ما منحرف گردد تا آنكه روانه شده خدايانِ آن طوائفرا عبادت نمايد مبادا كه درميانِ شما ريشهء باشد كه زهر و أفسَنتين از آن بر مي‌آيد (۱۹) و واقع شود وقتِ شنيدنش كلامِ اين سوگند خويشتن‌را در دل متبرّك ساخته بگويد كه هرچند بخيالِ دلِ خود رفتارنمايم و مستي بتشنگي بيفزايم بسلامت خواهم ماند (۲۰) خداوند اورا عفو نخواهد كرد بلكه آن وقت غضب و غيرتِ خداوند بآن كس دود خواهد نمود و تماميء لعنتهائي كه دراين كتاب مرقوم است برآن كس نازل خواهد شد و خداوند اسمِ آن كس‌را از زيرِ آسمان محو خواهد نمود (۲۱) و خداوند اورا ازميانِ تماميء اسباطِ إسْرائيلْ موافقِ همگيء لعنتهاي عهدي كه دراين كتابِ تورية نوشته است بمحنت جدا خواهد كرد (۲۲) و طبقهء واپسينِ اولادِ شما كه بعد ازشما بوجود مي‌آيند و هم غريبي كه اززمينِ دور مي‌آيد خواهند گفت چون صدماتِ اين زمين و امراضي كه خداوند بآن ميرساند مي‌بينند (۲۳) و اينكه تماميء زمين بگوگرد و شورهٔ بحدّي ميسوزد كه زراعت نشود و چيزي برآن نرويد و هيچ

سبزه در آن نشو و نما نکند مانند سرنگونيء سِدُوم و عَمُوراه و اَدماه و صِبُوئيم که آنهارا خداوند از غيظ و غضبِ خود سرنگون گردانيد (۲۴) پس همگيء قبائل خواهند گفت که خداوند اين زمين‌را چرا چنين کرده است و سببِ حرارتِ اين غضبِ شديد چيست (۲۵) و گفته خواهد شد بسببِ اينکه عهدِ خداوند خداي آباي ايشان که بوقتِ بيرون آوردنِ ايشان از زمينِ مِصر با ايشان بسته بود ترك کردند (۲۶) و روانه شده خدايانِ غيررا عبادت نموده سجده کردند خداياني که آنهارا نميدانستند و آنهارا بايشان وا نگذاشته بود (۲۷) و غضبِ خداوند براين زمين افروخته شد تا تماميء لعنتهائي که در اين کتاب مرقوم است برآن نازل گرداند (۲۸) و خداوند ايشان‌را بغضب و غيظ و قهرِ شديد از زمينِ خودشان استيصال نموده ايشان‌را بزمينِ ديگر مثلِ امروز انداخت (۲۹) اسرارِ پيشِ خداوند خداي ما است و مکشوفات ابداً از آنِ ما و از آنِ اولادِ ما است تا آنکه تماميء کلماتِ اين توريةرا عمل نمائيم *

(فصلِ سي‌ام مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و واقع ميشود هنگامي که تماميء اين کلمات يعني برکتي و لعنتي که در حضورت گذاشتم بر تو عارض شوند اگر آنهارا درميانِ تماميء قبائلي که خداوند خدايت ترا در آنجا رانده است بخاطرت بياوري (۲) و بخداوند خدايت رجعت نموده قولِ اورا موافقِ هرآنچه که امروز بتو امر ميفرمايم تو و اولادِ تو بتماميء دل و بتماميء جانِ خودتان استماع نمائيد (۳) که خداوند خدايت اسيرانِ ترا باز پس خواهد آورد و رحمت بر تو خواهد نمود و باز ترا از ميانِ اقوامي که خداوند خدايت ترا پراکنده کرده است جمع خواهد کرد (۴) اگر از تو کسي تا بکناره آسمان رانده شود خداوند خدايت ترا از آنجا جمع نموده و ترا از آنجا خواهد آورد (۵) و خداوند خدايت ترا بزميني که آبايت وارثِ آن بودند خواهد رسانيد تا آن‌را بتصرّف آوري و بتو احسان نموده از آبايت زياده خواهد گردانيد (۶) و خداوند خدايت دلِ تو و دلِ ذريه ترا مختون خواهد ساخت تا آنکه خداوند خداي خودرا بتماميء دل و بتماميء جانت دوست داشته زنده بماني (۷) و خداوند خدايت تماميء اين لعنتهارا بر دشمنانت و بر مبغضاني که ترا آزردند نازل خواهد گردانيد (۸) و تو رجوع نموده بقولِ خداوند گوش داده تماميء اوامرِ اورا که امروز بتو امر ميفرمايم بجاي خواهي آورد (۹) و خداوند خدايت ترا در تماميء اعمالِ دستت يعني ميوه جِسمت و نتاجِ بهايمت و ثمرِ زمينت‌را بجهةِ خيريّتِ تو خواهد افزود زيرا که خداوند مرتبه ديگر از جهةِ خيريّتِ تو از تو خوشنود خواهد شد بنهجي که از پدرانِ تو خوشنود بود (۱۰) مشروط باينکه بقولِ خداوند خدايت گوش داده اوامر و قوانينِ اورا که در اين کتابِ تورية نوشته شده است نگاه داري و بخداوند خدايت بتماميء دل و تماميء جانت رجوع نمائي * (۱۱) زيرا حکمي که امروز بتو امر ميفرمايم از تو نه مخفي و نه بعيد است (۱۲) در آسمان نيست تا بگوئي که از براي ما کيست که بآسمان صعود نموده آن‌را بما بياورد تا آنکه آن‌را بشنويم و بعمل آوريم (۱۳) و بآن طرفِ دريا نيست تا بگوئي که از براي

ما کیست که از دریا عبور نموده آن‌را بما بیاورد تا آن‌را بشنویم و بعمل آوریم (۱۴) زیرا که این کلام بتو بسیار نزدیك است بلکه در دهان و دلِ تُست تا آن‌را بجا بیاوری * (۱۵) ببین که امروز حیات و خوشی و ممات و بدی‌را درحضورت میگذارم (۱۶) چونکه امروز ترا امر میفرمایم که خداوند خدایت‌را دوست داشته در راههایش رفتار نمائی و اوامر و قوانین و احکامش‌را منظور داری تا زنده مانده بسیار شوی و خداوند خدایت ترا در زمینی که جهة تصرّفش بآن در می‌آئی برکت دهد (۱۷) و اگر دلت برگردد و اطاعت ننمائی و رانده شده خدایانِ غیررا سجده کرده عبادت نمائی (۱۸) امروز شمارا آگاه میسازم که بیقین هلاك شده روزهای خودرا بر روی زمینی که از اَرْدُنّ میگذری تا آنکه جهة ارثیّتش بآن داخل شوی طویل نخواهید گردانید (۱۹) امروز آسمان و زمین‌را برشما گواه میگیرم که من حیات و ممات و برکت و لعنت‌را درحضورِ شما گذاشتم پس حیات‌را برگزین تا تو و ذرّیهء تو زنده بمانید (۲۰) تا خداوند خدایت‌را دوستِ داشته قولِ اورا بشنوی و باو ملصق شوی زیرا که حیاتِ تو و درازیء عمرِ تو اوست تا بر روی زمینی که خداوند به آبایِ تو بابْراهیمْ و اِسْحٰق و یَعْقُوبْ سوگند یاد نموده بود که آن‌را بایشان خواهد داد ساکن شوی *

(فصلِ سی و یکم مشتمل بر سی آیه)

(۱) و مُوسیٰ روانه شده این کلمات‌را با تمامیء بنی اِسْرائیْلْ تکلّم نمود (۲) و بایشان گفت که امروز یکصد و بیست ساله ام طاقتِ خروج و دخول دیگر ندارم و هم خداوند بمن گفته است که از این اَرْدُنّ عبور نخواهی کرد (۳) خداوند خدای تُست که درحضورِ تو عبور مینماید و او این قبائل‌را از حضورت هلاك خواهد ساخت تا وارثِ ایشان گردی و یُوشَعْ درحضورِ تو بطوری که خداوند فرموده است عبور خواهد نمود (۴) و خداوند چنان که بسِیحُونْ و عُوگْ ملوكِ اَمُورِیانْ و با مملکتِ ایشان کرد که ایشان‌را هلاك ساخت با ایشان نیز خواهد نمود (۵) و خداوند ایشان‌را بشما تسلیم خواهد کرد تا آنکه بایشان موافقِ تمامیء اوامری که شمارا امر فرموده ام رفتار نمائید (۶) قوی و دلیر بوده ازایشان ترسان وهراسان مشوید زیرا که خداوند خدایت با تو روانه میشود و از تو غفلت نکرده ترا وا نخواهد گذاشت * (۷) و مُوسیٰ یُوشَعْ‌را طلبیده وَیْ‌را در نظرِ تمامیء بنی اِسْرائیْلْ گفت که قوی و دلیر باش زیرا که با این قوم بزمینی که خداوند به آبای ایشان سوگند یاد نمود که بایشان بدهد خواهی رفت و ایشان‌را وارثِ آن خواهی گردانید (۸) و خداوند درحضورِ تو میرود و او با تو خواهد بود و ترا ترك نکرده وا نخواهد گذاشت پس ترسان و هراسان مباش * (۹) و مُوسیٰ این توریة‌را نوشته بکاهنانِ بنی لِیوِیْ که صندوقِ عهدِ خداوندرا بر میداشتند و هم بتمامیء مشائخِ اِسْرائیْلْ سپرد (۱۰) و مُوسیٰ ایشان‌را امر فرموده گفت که بعد از انقضای هر هفت سال در عیدِ سالِ اِبْرا دَرِ عیدِ سایبانها (۱۱) وقتِ بر آمدنِ تمامیء اِسْرائیْلْ تا آنکه درحضورِ خداوند خدایت در مقامی که بر میگزیند مرئی شوند آنگاه این توریة‌را در گوشِ ایشان بحضورِ تمامیء اِسْرائیْلْ

بخوان (۱۲) قومرا یعنی مردان و زنان و اطفال و غریبی که در اندرون دروازهایت میباشند جمع کن تا
آنکه بشنوند و بیآموزند و از خداوند خدای شما ترسیده بعمل نمودن تمامیء کلماتِ این توریة متوجّه
شوند (۱۳) و اینکه اولادِ ایشان که این چیزهارا نمیدانند بشنوند و بیآموزند و از خداوند خدای شما
تمامیء روزهائی که زنده باشند در زمینی که جهة تملیکش از اُرْدُنْ بآنجا میگذرید بترسند * (۱۴) و
خداوند بمُوسیٰ گفت اینك ایّامِ مردنِ تو نزدیك است یُوشَعْرا طلب نما و هر دو در خیمهء مجمع به
ایستید تا آنکه اورا وصیّت نمایم و مُوسیٰ و یُوشَعْ روانه شده در خیمهء مجمع ایستادند (۱۵) و خداوند
در خیمه بستونِ ابر هُوَیْدا شد و ستونِ ابر بدهنهء خیمه ایستاد (۱۶) و خداوند بمُوسیٰ گفت که اینك تو با
پدرانِ خود میخوابی و این قوم برخاسته از راهِ زنا پَیْرَوِیءِ خدایانِ اغیارِ آن زمینی که در آنجا در میانِ
آنها داخل میشوند خواهند نمود و مرا ترك کرده عهدی که با ایشان بسته بودم خواهند شکست (۱۷) و
درآن روز غضبِ من برایشان شعلهور شده ایشانرا فرو خواهم گذاشت و روی خودرا از ایشان پنهان
خواهم ساخت تا تلف شوند و بلاهای مُضرِّ بسیاری بایشان عارض خواهند شد که درآن روز خواهند
گفت که آیا سببِ عارض شدنِ این بلاها همین نیست که خدای ما در میانِ ما نیست (۱۸) و من در
آن روز بسببِ تمامیءِ اعمالِ ناشایستهء که کردند البتّه روی خودرا خواهم پنهان کرد چونکه بخدایانِ غیر
پَیْرَوِی نمودند (۱۹) پس حال از برای خودتان این سرودرا بنویسید و به بنی اِسْرائِیْلْ تعلیم دهید و آنرا
در دهانِ ایشان بگذارید تا آنکه برای من این سرود بر بنی اِسْرائِیْلْ گواه باشد (۲۰) زیرا چون ایشانرا
بزمینی که به آبای ایشان بسوگند یاد نمودم که شیر و عسل در آن جاری است برسانم و ایشان از آن
خورده سیر و فربه شوند پس پَیْرَوِیءِ خدایانِ دیگر نموده و آنهارا عبادت کرده مرا تحقیر نموده عهدِ مرا
خواهند شکست (۲۱) و واقع میشود هنگامی که بلاهای مُضرِّ بسیاری بایشان عارض میگردند پس این
سرود ایشانرا چون گواه شهادت خواهد داد زیرا که از دهانِ اولادِ ایشان فراموش نخواهد شد و حال
اینکه خیالاتی که امروز تصویر مینمایند قبل از آوردنَم ایشانرا بزمینی که سوگند یاد نمودم آگاه ام
(۲۲) و مُوسیٰ این سرودرا درهمان روز نوشته بنی اِسْرائِیْلْرا تعلیم داد (۲۳) و یُوشَعِ بنِ نُوْنْرا وصیّت
نموده گفت که قوی و دلیر باش زیرا که بنی اِسْرائِیْلْرا بزمینی که بایشان سوگند یاد نمودم تو خواهی آورد
و من با تو خواهم بود * (۲۴) و واقع شد هنگامی که مُوسیٰ تحریرِ کلماتِ این توریةرا در کتاب تا باتمام
رساندنَش بانجام رسانید (۲۵) که مُوسیٰ به لِویانی که صندوقِ عهدِ خداوندرا بر میداشتند وصیّت نموده
گفت (۲۶) که این کتابِ توریةرا گرفته آنرا بپهلوی صندوقِ عهدِ خداوند خدای خود بگذارید که
تا در آنجا بر شما گواه باشد (۲۷) زیرا که متمرّدی و گردنکشیءِ ترا میدانم اینك امروز با وجودی که
من با شما زنده هستم متمرّدِ خداوند بودهاید چه جای بعد از مردنِ من (۲۸) همهگیءِ مشائخِ اسباط و
منصبداران خودرا نزدِ من جمع کنید تا آنکه این کلماترا بگوشِ ایشان برسانم و آسمان و زمینرا بر
ایشان گواه گردانم (۲۹) زیرا که میدانم که بعد از وفاتِ من خویشتنرا بالْکُلّ فاسد گردانیده از راهی

كه شمارا وصيّت نمودم عُدول خواهيد كرد و اينكه در ايّام واپسين ببلائي عارض خواهيد شد چونكه اعمالِ بد در نظرِ خداوند بجا آورده اورا به افعالِ دستهاي خودتان غضبناك خواهيد گردانيد * (۳۰) و موسي سخنانِ اين سرودرا تا باتمام رسيدنش بگوشِ تماميِ جماعتِ بني إسرائيل رسانيد *

(فصلِ سي و دويم مشتمل بر پنجاه و دو آيه)

(۱) اي آسمانها گوش دهيد تا آنكه بگويم و اي زمين سخنهاي دهانمرا بشنو (۲) تعليمِ من مثلِ باران خواهد باريد وكلامِ من مثلِ شبنم خواهد ريخت چون رشحات بر سبزه و مانندِ امطار بر گياه (۳) چونكه اسمِ خداوندرا ميخوانم وصفِ عظمت بخداي ما بدهيد (۴) او كوه است و كارِ او كامل است از اينكه تماميِ طريقهايش به عدل است خداي امين و بي كذب و صادق و مستقيم اوست (۵) خويشتنرا مفسد كردند عيبي كه دارند بعيبِ فرزندانِ او نميماند طبقهء كج و معوّج ميباشند (۶) اي قومِ ابله و نادان اينرا با خداوند معاوضه مينمائيد آيا او پدرِ تو كه ترا باز خريد نيست آيا او نيست كه ترا آفريد و استقامت داد (۷) ايّامِ قديمرا بياد آر بسالهاي پُشت در پُشت انديشه نما از پدرِ خود بپرس تا ترا آگاه سازد و مشائخِ خودرا بپرس تا ترا مطلّع سازند (۸) هنگامي كه خداي تعالي قبائلرا متصرّفِ املاكِ خودشان گردانيد وقتي كه بني آدمرا متفرّق ساخت پس حدودِ قبائلرا موافقِ تعدادِ بني إسرائيل تعيين نمود (۹) زيرا كه حصّهء خداوند قومِ وي است يعقوب قرعهء ميراثِ اوست (۱۰) اورا در زمينِ غيرِ ذيزرع و در بيابانِ ويرانِ هولناك يافت و اورا احاطه نموده تعليمش داد و اورا چون مردمكِ چشمِ خود محفوظ داشت (۱۱) بنهجي كه عقاب آشيانهء خودرا برانگيزد و بالاي بچّگانِ خود پرواز نموده بالهاي خودرا فرش نموده آنهارا بگيرد و بر اجنحهء خود بردارد (۱۲) بهمان طور خداوند بتنها ويرا رهنموني كرد و با او خداي بيگانهء نبود (۱۳) و اورا بر مكانهاي رفيعِ زمين نشانيد تا از محصولاتِ مزرعه بخورد و اورا عسل از صخره و روغن از سنگِ خارا مكانيد (۱۴) كرهء گاو و شيرِ گوسفند با پيهِ برّهها و قوچهاي باشاني و بزها و بهترين مغزِ گندمرا و خونِ خالصِ انگوررا نوشيدي (۱۵) امّا يشرون فربه گرديد و لكد زد تو فربه و سطبر و به پيه مستور شدهء پس او خداي آفرينندهء خودرا فروگذاشت و كوهي كه اورا نجات داد تحقير نمود (۱۶) اورا بخدايانِ بيگانه متغيّر گردانيد و اورا بمكروهات غضبناك گردانيد (۱۷) براي شياطين نه براي خدا ذبح نمودند براي خداياني كه ندانستند بتهاي جديدي كه در اين ايّام پيدا شدند كه پدرانِ شما از آنها نميترسيدند (۱۸) از كوهي كه ترا بوجود آورد غافل شده از خداي خالقِ خود فراموش كردي (۱۹) و خداوند ديد و بسببِ غضبش بر پسران و دخترانِ خود ايشانرا مردود گردانيد (۲۰) و گفت روي خودرا از ايشان خواهم پوشيد تا به بينم كه عاقبتِ ايشان چه خواهد شد زيرا كه طبقهء گردنكش و اولادِ بي وفايند (۲۱) ايشان مرا به آنچه كه غيرِ خدا بود بغيرت آوردند و به اباطيلِ خودشان مرا خشمناك گردانيدند پس ايشانرا بغيرِ قومي بغيرت ميآورم و بگروهِ نادان ايشانرا خشمناك خواهم گردانيد (۲۲) زيرا كه از غضبم آتشي افروخته شده است كه تا به اسفل السّافلين خواهد سوخت و زمين و محصولاتشرا احراق

خواهد نمود و اساسِ کوه‌هارا شَرَر خواهد انداخت (۲۳) بلاهارا بر ایشان خواهم انباشت و تیرهاي خودرا
بِاَلْکُلّ بر ایشان صرف خواهم کرد (۲۴) ازگرسنگي کاهیده و از نیزهٔ حارّ و هم از وباي تلخ تلف میشوند
و دندانهاي سباع‌را با زهرهاي خَزِنْدگانِ بر زمین بر ایشان رها خواهم کرد (۲۵) شمشیر از بیرون و
دهشت از اندرون هم جوانان و هم دوشیزگان و هم شیرخواره‌را با مردِ ریش‌سفید هلاك خواهند کرد
(۲۶) میگفتم که ایشان‌را گوشه بگوشه پراکنده کنم و ذکرِ ایشان‌را از میانِ مردمان بر اندازم (۲۷) اگر
از کینهٔ دشمن نمیترسیدم مبادا که دشمنانِ ایشان بقولِ بیگانه متکلّم میبودند مبادا که میگفتند که
دستِ ما بلند شد و این همه‌را خداوند نکرده است (۲۸) زیرا که تدبیراتِ این قوم مُنْجِز بگمراهي است
و فطانت در ایشان نیست (۲۹) کاشکي دانا میبودند و این‌را میفهمیدند و از عاقبتِ خود اندیشه میکردند
(۳۰) یکي تعاقبِ هزاري چگونه میکرد و دو کس ده هزاررا چگونه میدوانیدند اگر کوهِ ایشان ایشانرا
نمیفروخت و خداوند ایشان‌را حبس نمیکرد (۳۱) زیرا که کوهِ ایشان مثلِ کوهِ ما نیست اگرچه دشمنانِ
ما حَکَم شوند (۳۲) چونکه تاكِ ایشان از تاكِ سِدُوم و از صحراي عَمُوْرَاهْ است انگورهاي ایشان انگورهاي
پر زهر و خوشه‌هاي ایشان تلخ است (۳۳) شرابِ ایشان زهرِ اژدها و زهرِ مُهلكِ صاغر مار است (۳۴) آیا
همین نزدِ من ذخیره نیست و در خزانهاي من مختوم (۳۵) انتقام از آنِ من است که وقتِ لغزیدنِ پاي
ایشان سزا دهم چونکه روزِ ذلّتِ ایشان نزدیك است و حوادثاتِ ایشان میشتابد (۳۶) بعلّتِ اینکه
خداوند قومِ خودرا حکم خواهد نمود و بخصوصِ بندگانش تغییر بارادهٔ خود خواهد داد وقتِ دیدنش که
قوّتِ ایشان رفته است و اینکه کسي محبوس و واگذاشته نیست (۳۷) و خواهد گفت که خدایانِ ایشان
و کوهي که بآن اعتماد داشتند کجاست (۳۸) که پیهِ ذبائحِ ایشان‌را میخوردند و شرابِ هدیّه‌هاي
ریختنيِ ایشان‌را مینوشیدند آنها برخیزند و شمارا کومك دادهٔ ملجاء شما باشند (۳۹) الحال به بینید که
آن من هستم و با من خداي دیگر نیست من میراننده و زنده کننده و زخم‌زننده و التیام دهنده‌ام که از
دستَم رهانندهٔ نیست (۴۰) زیرا دستِ خودرا بآسمان بلند نموده میگویم که من ابداً زنده هستم (۴۱) اگر
شمشیرِ درخشندهٔ خودرا تیز کنم و دستَم بحکم بچسپد انتقام از دشمنانَم خواهم کشید و سزا بمُبغضانَم
خواهم رسانید (۴۲) تیرهاي خودرا از خون مست میگردانم و شمشیرَم گوشترا با خونِ کُشتگان و اسیران
از ابتداي انتقام کشیدن از دشمن میخورد (۴۳) اي قبائل با قومِ وَيْ ترنّم نمائید زیرا که انتقامِ خونِ
بندگانِ خودرا کشیده بدشمنانِ خود عقوبت خواهد کرد و بر مُلكِ خود و قومِ خود مغفرت خواهد
نمود * (۴۴) و مُوسيٰ روانه شده تماميِ کلماتِ این سرودرا بسمعِ قوم رسانید او و یُوشَعْ بن نُون
(۴۵) و مُوسيٰ بعد از اتمامِ رسانیدنِ بیاناتِ تماميِ این کلمات با همگيِ بني اِسْرائیْل (۴۶) بایشان
گفت که دلهاي خودرا بر همهٔ کلماتي که امروز بشما اداي شهادت مینمایم مشغول سازید تا آنکه
آنهارا باولادِ خود امر نمائید که بعمل نمودنِ تماميِ کلماتِ این توریة توجّه نمایند (۴۷) زیرا که براي
شما امرِ باطل نیست بلکه موجبِ حیاتِ شما است و بواسطهٔ این کار روزهاي خودرا در زمیني که بخصوصِ
تصرّف آوردنش از اَرْدَنْ بآنجا میگذرید طویل خواهید کرد * (۴۸) و خداوند در همان روز مُوسيٰ‌را خطاب

کرده گفت (۴۹) که باین کوهِ عَبارِیمْ برکوهِ نِبُوْ که درزمینِ مُوآبْ است رو بروی یرِیحُو صعود نمای
و سرزمینِ کِنعَنْرا که من از راهِ تملُّك ببنی اِسْرائِیلْ میدهم مشاهده نما (۵۰) و در کوهی که بآن
صعود مینمائی وفات کرده بقومِ خود ملحق شو چنانی که برادرَت هارُونْ درکوهِ هُورْ وفات کرده بقومِ
خود ملحق شد (۵۱) زیرا که درمیانِ بنی اِسْرائِیلْ نزدِ آبِ مِرِیباهِ قادیْش در بیابانِ صِینْ از قولِ من
تجاوز نمودید چونکه مرا درمیانِ بنی اِسْرائِیلْ تقدیس ننمودید (۵۲) مع هذا آن سرزمینرا رو برو خواهی
دید امّا بآنجا بزمینی که ببنی اِسْرائِیلْ میدهم داخل نخواهی شد *

(فصلِ سی و سیوم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و دعای خیری که مُوسیٰ مردِ خدا قبل از وفاتَش بر بنی اِسْرائِیلْ کرد اینست (۲) که گفت * خداوند
از سِینی برآمد و از سِعِیرْ برایشان تجلّی کرد و از کوهِ پارانْ درخشنده شد و با هزار هزارانِ مقدّسان وُرُود
نمود و از دستِ راستَش بایشان شریعتیءِ آتشین رسید (۳) بدرستی که قبائلِ خودرا دوست داشت تمامیءِ
مقدّسانِ ایشان در دستِ تُست ایشان نزدِ پای تو نشسته کلامِ ترا قبول نمودند (۴) مُوسیٰ مارا بشریعتی
امر فرمود که میراثِ جماعتِ یَعقُوبْ باشد (۵) و او در یِشُرُونْ مَلِكْ بود وقتی که رؤسای قوم و اسباطِ بنی
اِسْرائِیلْ بهم گرد آمدند * (۶) رِئُوبِنْ زنده بماند و نمیرد و مردمانَش قلیل العدد نشوند * (۷) و برکتِ
یِهُوداهْ اینست که گفت * ای خداوند گفتارِ یِهُوداهْرا بشنو و اورا بقومِ خودَش برسان دستهایَش از برایَش
کفایت نماید و از دشمنانَش تو کومك دهنده باش * (۸) و در بارهء لِیوِیْ گفت * که تُمیمْ و اُورِیمِ تو نزدِ
شخصِ مقدّسِ تو باشد که اورا در مَسّاهْ امتحان نمودی و نزدِ آبِ مِرِیباهْ با او منازعت نمودی (۹) که در
بارهء پدر و مادرَش گفت که ایشانرا نمیبینم و برادرانِ خودرا اقرار نکرد و پسرانِ خودرا نشناخت زانرو
بامرِ تو متوجّه شده عهدِ ترا منظور داشتند (۱۰) احکامِ ترا به یَعقُوبْ و شریعتِ ترا به اِسْرائِیلْ تعلیم خواهند
داد بخوررا در حضورِ تو و قربانیهای تمام سوختنیرا بمذبحِ تو خواهند رسانید (۱۱) ای خداوند بر اموالِ او برکت
ده و از افعالِ دستِ او راضی شو کمرِ آن کسانی که بر او مقاومت نموده بغض نمایند بشکن تا دیگر بر
نخیزند * (۱۲) و در بارهء بِنْیامِینْ گفت * که حبیبِ خداوند نزدِ او بامنیّت خواهد نشست و خداوند
همیشه اورا صیانت خواهد نمود تا درمیانِ کتفهایَش ساکن شود * (۱۳) و در بارهء یُوسِفْ گفت * که
زمینَش از خداوند متبرّك شود بسببِ نفائسِ آسمانها بشبنم و در قعرها که در پائین جا دارند (۱۴) و بسببِ
محصولاتِ نفیسِ آفتاب و بسببِ نفائسِ نتائجِ ماهتاب (۱۵) بسرِ کوههای قدیمه و بنفائسِ گریوههای ابدی
(۱۶) و بنفائسِ زمین وهم بپُریءِ آنها و بخوشنودیءِ آنکه در بوته سکونت داشت آن برکت بر سرِ یُوسِفْ
و بفرقِ سرِ آن کس که به برادرانَش فضیلت یافت (۱۷) جاهِ او مثلِ اوّل زادهء گاوَش و شاخهای او چون
شاخهای کرگدن که بآنها به یکبارهگی قبائلرا تا بکنارههای زمین حمله خواهد کرد و اینان ده هزارانِ اِفرَیِمْ و
اینان هزارانِ مِنَسِّهْ هستند * (۱۸) و در بارهء زِبُولُونْ گفت * که ای زِبُولُونْ در خروجِ خود و ای یِسّاکارْ
در خیمههای خود شادمان باش (۱۹) قومهارا بکوه خواهند طلبید در آنجا ذبائحِ راستیرا ذبح خواهند نمود

چونكه از فراوانيء درياها و خزانهاي مخفيء ريگ خواهند مكيد * (۲۰) و در بارهء گادْ گفت * كه مبارك باد آنكه گادْرا وسيع ميگرداند مثلِ شيرِ مادهء مينشيند و هم بازو و هم فرقِ سررا ميدرد (۲۱) بهرهء اوّل‌را از براي خود ديد چونكه در آنجا قسمتِ [معيّنيء] شارع از برايَش مقرّر شد و با رُؤساي قوم همراه شدهء عدالتِ خداوند و احكامَش‌را با بني اِسْرائيلْ بجا آورد * (۲۲) و در بارهء دانْ گفت * كه شيرِ بچّه اوست از باشانْ خواهد جَسْت * (۲۳) و در بارهء نَفْتالي گفت * كه اي نَفْتالي از لطف سير گشته و از بركتِ خداوند مملّو شدهء مغرب و جنوب‌را بتصرّف آور * (۲۴) و در بارهء أشير گفت * كه أشيرْ بفرزندان متبرّك شود و مقبولِ برادرانَش گردد و پاي خودرا بروغن فرو برد (۲۵) نعلينَت از آهن و برنج و قوّتَت مثلِ روزهايَت باد * (۲۶) مثلِ خداي يِشُرُونْ كه بمددگاريء تو بر آسمانها و بجاهَش در سپهر سوار است كسي نيست (۲۷) خداي قديم ملجاء تو و بازوهاي سرمدي در زيرِ تُست تا دشمنان‌را از حضورِ تو براند و بگويد كه ايشان‌را هلاك كن (۲۸) پس اِسْرائيلْ بتنها به اطمينان ساكن و چشمهء يَعقُوبْ بر زمينِ غلّه و شيرهء خواهد بود و آسمانَش هم شبنم‌را خواهد چكانيد (۲۹) خوشا حالِ تو اي اِسْرائيلْ مانندِ تو كيست اي قومي كه رستگارِ خداوند شدي كه سپرِ نُصرتِ تو و شمشيرِ جاهِ تُست و دشمنانِ تو بتو مطيع خواهند شد و تو مقامهاي بلندِ ايشان‌را پايمال خواهي ساخت *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) و مُوسيٰ از بيابانهاي مُوآبْ بكوهِ نِبُو بر سرِ پِسْگاهْ كه رو بروي يِرِيحُو است بر آمد و خداوند تماميء زمينِ گِلْعادْرا تا به دانْ اورا مرئي گردانيد (۲) و تماميء نَفْتالي‌را و زمينِ اِفْرَيمْ و مِنَسّهْ و تماميء زمينِ يِهُودَاهْ تا بدرياي غربي (۳) و جنوب و ميدانِ درّهء يِرِيحُو كه شهرِ درختانِ خُرما است تا بصُوعَرْ (۴) و خداوند وَيْرا گفت اينست سرزميني كه با اِبْراهيمْ و اِسْحقْ و يَعقُوبْ سوگند ياد نمودهء گفتم كه اين‌را بذريّهء تو ميدهم و آن‌را بچشمانَت مرئي گردانيدم امّا به آنجا نخواهي رفت * (۵) پس مُوسيٰ بندهء خداوند در آنجا بزمينِ مُوآبْ موافقِ قولِ خداوند وفات كرد (۶) و اورا در درّهء زمينِ مُوآبْ برابرِ بَيْتِ پِعُورْ دفن كرد و هيچ كس از مقبرهء او تا به امروز واقف نيست (۷) و مُوسيٰ حينِ وفاتَش يكصد و بيست ساله بود كه نه چشمَش بي نور و نه قوّتَش رفته بود (۸) و بني اِسْرائيلْ از براي مُوسيٰ سي روز در بيابانهاي مُوآبْ گريه نمودند پس روزهاي گريه و نوحه‌گري براي مُوسيٰ سپري شد * (۹) و يُوشَعْ بن نُونْ از روحِ حكمت مملّو شد چونكه مُوسيٰ دستهاي خودرا بر او نهادهء بود و بني اِسْرائيلْ اورا گوش دادهء موافقِ فرمانِ خداوند بمُوسيٰ عمل نمودند * (۱۰) و تا حال در ميانِ بني اِسْرائيل پيغمبري مثلِ مُوسيٰ بر نخاست كه خداوند اورا رو برو تعارف كرد (۱۱) در تماميء آيات و معجزاتي كه خداوند اورا فرستاده بود تا آنكه آنهارا در زمينِ مِصْر بفرعونْ و به تماميء بندهگانَش و تماميء اهلِ زمينَش بنمايد (۱۲) و در تماميء آن دستِ قوي و جميعِ آن هيبتِ عظيم كه مُوسيٰ در نظرِ تماميء بني اِسْرائيلْ نموده بود *

کتابِ اوّلِ مورّخان

معروف بکتابِ یوشعِ بنِ نون و مشتمل

بر بیست و چهار فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و واقع شد بعد از وفاتِ موسی بندهٔ خداوند اینکه خداوند بیوشع بن نون خادمِ موسی متکلّم
شده فرمود (۲) که بندهٔ من موسی وفات یافت پس حال برخیز و از این اُردُن تو و این تماميء قوم
بزمیني که من بایشان یعني به بني اِسرائیل دادم بگذرید (۳) و تماميء زمیني که کفِ پایهاي شما در
آن راهي خواهد شد بشما خواهم داد بنحوي که بموسی گفتم (۴) از بیابان و این لُبنان تا بنهرِ بزرگ
که نهرِ فرات است یعني تماميء زمینِ حِتّیان تا بدریاي بزرگ جاي فرو رفتنِ آفتاب حدودِ شما خواهد
بود (۵) تماميء روزهاي عُمرت در مقابلِ تو کسي مقاومت نخواهد کرد چنانچي که با موسی بودم با تو
خواهم بود و ترا ترك نکرده وا نخواهم گذاشت (۶) قوي و دلیر باش زیرا که این قوم را وارث بزمیني
که بپدرانِ ایشان سوگند خوردم که بایشان خواهم داد تو خواهي کرد (۷) نهایت قوي و بسیار دلیر باش
تا آنکه متوجّه شده موافقِ تماميء توریتي که بندهٔ من موسی ترا امر فرمود عمل نمائي و از آن براست
و چپ عدول مکن تا آنکه هر جا که میروي کامیاب باشي (۸) این کتابِ توریة از دهانِ تو دور
نشود بلکه روز و شب بآن اندیشه نما تا آنکه متوجّه شده موافقِ هر آنچه که در او مکتوب است
عمل نمائي زیرا که در آن اوقات راهت را رستگار نموده بلکه آن وقت برخوردار خواهي شد (۹) آیا
ترا امر نفرمودم پس قوي و دلیر باش و ترسان و هراسان مباش زیرا هر جائي که میروي خداوند
خدایت با تُست * (۱۰) پس یوشع بسرورانِ قوم امر فرموده گفت (۱۱) که از میانِ اُردو گذار آرید و
قوم را امر فرموده بگوئید که تدارکِ خودرا حاضر نمائید زیرا که بعد از سه روز از این اُردُن خواهید
گذشت تا آنکه بزمیني که خداوند خداي شما اورا بشما بارثیّت میدهد در آمده وارثِ آن گردید *
(۱۲) و ببني رُوبین و ببني گاد و نیم سبطِ مَنَسّه یوشع متکلّم شده گفت (۱۳) که بیاد آورید کلامي که
موسی بندهٔ خداوند امر فرموده بشما گفت که خداوند خداي شما آرام بشما داده این زمین را بشما
بخشید (۱۴) زنانِ شما و اطفالِ شما و چهارپایانِ شما باین طرفِ اُردُن در زمیني که موسی بشما داد
خواهند ماند و خودِ شما یعني تماميء صاحبانِ شجاعت در پیشِ برادرانِ خود مسلّح شده خواهید گذشت
و ایشان را نصرت خواهید داد (۱۵) تا بوقتي که خداوند ببرادرانِ شما مثلِ شما آرام داده باشد و

ایشان نیز وارث زمینی که خداوند خدای شما بایشان داده است بشوند آنگاه بزمین میراث خودتان که
موسی بندهٔ خداوند باین طرف اُرْدُن بجای برخاستن آفتاب بشما داد برگشته وارث آن خواهید شد *
(١٦) پس ایشان بیوشع جواب داده گفتند هرچه که مارا امر میفرمائی بجا خواهیم آورد و هر جائی
که مارا میفرستی خواهیم رفت (١٧) بنحوی که موسیٰ‌را در هر باب اطاعت نمودیم بهمان طریق ترا
اطاعت خواهیم کرد نهایت اینکه خداوند خدایت بنحوی که با موسیٰ بود با تو باشد (١٨) هر
کسی که از فرمان تو عاصی شود و کلام ترا در هر چیزی که اورا امر فرمائی اطاعت نکند
کشته شود پس قوی و دلیر باش *

(فصل دویم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(١) و یوشع بن نون دو مرد جاسوسی‌را مخفی از شِطّیم فرستاده گفت روانه شده زمین و شهر یریحورا
نظر نمائید پس روانه شده بخانهٔ زن زانیهٔ که اسمش راحاب بود در آمدند و در آنجا خوابیدند *
(٢) و بملك یریحو باین معنی گفته شد که اینك امشب از بنی اسرائیل مردمانی بقصد تجسّس زمین
باینجا آمده اند (٣) و ملك یریحو براحاب فرستاده گفت مردمانی که نزد تو آمده بخانه‌ات داخل شده اند
بیرون آر زیرا بقصد تجسّس تمامیٔ ولایت آمده اند * (٤) پس زن آن دو مردرا گرفته ایشان‌را پنهان کرد
و گفت که آری مردمان نزد من آمدند امّا ندانستم که از کجایند (٥) و واقع شد وقت بستن دروازه
اینکه در تاریکی آن مردان بیرون رفتند نمیدانم که آن مردان کجا رفتند بزودی ایشان‌را تعاقب نمائید
که بایشان خواهید رسید (٦) و حال اینکه ایشان‌را به پشت بام برده بود و ایشان‌را بشاخهای جوزق
که در پشت بام بردیف گذاشته بود پنهان کرد (٧) پس مردمان ایشان‌را براه اردن تعاقب نمودند تا
بگذرگاهها و بمحض بیرون رفتن تعاقب کنندگان ایشان دروازه‌را بستند * (٨) و قبل از آنکه ایشان
بخوابند او بنزد ایشان بر پشت بام بر آمد (٩) و بآن مردان گفت دانسته ام که خداوند ولایت‌را بشما
داده است و اینکه خوف شما بر ما استیلا یافته است و آنکه تمامیٔ ساکنان زمین بسبب شما گداخته
شده اند (١٠) زیرا که شنیده‌ایم که چگونه خداوند آب دریای احمررا هنگام بیرون آمدن شما
از مصر از برای شما خشك گردانید و نیز آنچه که بدو ملك اموریان سیحون و عوگ که بآن طرف اردن
بودند کردید که ایشان‌را بالکلّ هلاك نمودید (١١) و بمحض شنیدن ما جگر ما آب شد و بسبب شما
روح بکسی باقی نماند زیرا که خداوند خدای شما در آسمان ببالا و در زمین بپایین خدا اوست
(١٢) پس حال تمنّا اینکه از برای من بخداوند سوگند خورید که بنحوی که بشما مرحمت نموده ام
شما نیز بخاندان پدرم مرحمت نموده یك علامت صحیح بمن دهید (١٣) و پدرم و مادرم و برادرانم و
خواهرانم و هرکه نسبتی بایشان دارد زنده نگاه داشته جانهای مارا از مرگ مستخلص سازید * (١٤) و آن
مردان ویرا گفتند که جانهای ما عوض جانهای شما مستوجب مرگ باشند اگر این کار مارا بروز

ندهید پس واقع شود هنگامي که خداوند ولایت‌را بما میدهد ما با تو مرحمت و حقیّت میکنیم (۱۵) بعد از آن ایشان‌را بریسماني از پنجره بزمین رها داد زیرا که خانه‌اَش بحصارِ شهر بود و او بدیوار ساکن میشد (۱۶) و ایشان‌را گفت که بکوه بروید مبادا که تعاقب کننده‌گان شمارا دوچار کنند و در آنجا خودرا سه روز پنهان کنید تا وقتي که تعاقب کننده‌گان برگردند بعد از آن براهِ خود بروید * (۱۷) و آن مردان وَيْ‌را گفتند که از این سوگندي که بما خورانیدي مُبرّا باشیم (۱۸) اینك وقتي که باین ولایت در میآئیم این ریسمانِ قرمزي‌را که مارا باو از پنجره بزمین رها دادي به پنجره ببندي و پدرَت و مادرَت و برادرانَت و تمامیء خانوادهء پدرَت‌را نزدِ خود بخانه جمع نمائي (۱۹) و چنین خواهد شد هرکسي که از دَرِ خانه‌اَت بکوچه بیرون برود خونَش بر سرِ خویش خواهد بود و ما مُبرّا خواهیم بود و هر کسي که در خانه با تو باشد خونَش بگردنِ ما خواهد بود اگر دستِ کسي باو برسد (۲۰) امّا اگر این امرِ مارا بروز بدهي آنگاه از این سوگندي که بما دادي معاف خواهیم بود (۲۱) او گفت موافقِ کلامِ شما چنین باشد پس ایشان‌را رها کرد که رفتند و ریسمانِ قرمزي‌را به پنجره بست * (۲۲) و ایشان روانه شده بکوه بر آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا بوقتي که تعاقب کننده‌گان برگشتند و آن تعاقب کننده‌گان تماميء راهرا هرچند جُستجو کردند نیافتند (۲۳) و آن دو نفر برگشتند و از کوه بزیر آمدند و عبور نموده بیُوشَعْ بنِ نُونْ رسیدند و تماميء وقایعي که بایشان رو داد بیان کردند (۲۴) و بیُوشَعْ گفتند که بتحقیق خداوند تماميء ولایت‌را بدستِ ما تسلیم نموده است زیرا که تماميء ساکنانِ ولایت از بیمِ ما چون آب گردیدند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و بامدادان یُوشَعْ سحرخیزي نموده او و تماميء بني اِسْرائِیلْ از شِطّیمْ کوچیده بأرْدَنْ روانه شدند و قبل از گذشتن در آنجا منزل کردند (۲) و واقع شد که بعد از انقضاي سه روز سروران در میانِ أُردو گذشتند (۳) و قوم‌را امر فرموده گفتند هنگامي که صندوقِ عهدِ خداوند خداي خودتان و کاهنان از فرزندانِ لیِوِيْ‌را بنظر آورید که آن‌را میبرند آنگاه از جاي خود کوچیده از پَيْء آن بروید (۴) نهایت میانِ شما و آن صندوق مسافتِ مقدارِ دو هزار ذراع باشد و بآن نزدیکي ننمائید تا آنکه راهي که میروید بدانید زیرا که پیش از این باین راه نرفته اید * (۵) و یُوشَعْ بقوم گفت که خویشتن‌را تقدیس نمائید زیرا که فردا خداوند در میانِ شما چیزهاي عجیب‌را بجا خواهد آورد (۶) و یُوشَعْ بکاهنان بدین مضمون گفت که صندوقِ عهدرا برداشته پیشاپیشِ قوم بروید و ایشان صندوقِ عهدرا برداشته پیشاپیشِ قوم رفتند * (۷) و خداوند بیُوشَعْ گفت که امروز آغاز نموده ترا در نظرِ تماميء اِسْرائِیلْ عظیم میگردانم تا آنکه بدانند بنحوي که با مُوسيٰ بودم با تو نیز خواهم بود (۸) پس کاهنانِ بردارندهء صندوقِ عهدرا امر فرموده بگو که بمجرّدِ رسیدنِ شما بکنارِ آبِ اَرْدَنْ بنزدِ اَرْدَنْ به ایستید * (۹) و یُوشَعْ ببني اِسْرائِیلْ

گفت که باینجا نزدیك آمده کلماتِ خداوند خدای خودرا بشنوید (۱۰) و دیگر یوشَع گفت بودنِ خداوندِ حیّ در میانِ شما و حقیقتِ اخراج نمودنِ او کِنَعنیانْ و حِتّیانْ و حِوّیانْ و پِرِیزیانْ و گِرگاشیانْ و اَموریانْ و یبوسیانْرا از حضورِ شما از این خواهید دانست (۱۱) اینك صندوقِ عهدِ پروردکارِ تمامیءِ زمین در حضورِ شما باَرْدَنْ میگذرد (۱۲) پس حال از برای خود دوازده نفررا از میانِ اسباطِ اِسْرائیلْ بگزینید از برای هر سبطِ یك نفر (۱۳) و واقع میشود بمجرّدِ آرام گرفتنِ کفِ پایهای کاهنانِ بردارندهٔ صندوقِ خداوند که پروردکارِ تمامیءِ زمین است در میانِ آبهای اَرْدَنْ که آبهای اَرْدَنْ از آبهائی که از بالا میآیند جدا خواهند شد و مثلِ تودهٔ خواهند ایستاد * (۱۴) و واقع شد بمجرّدِ کوچیدنِ قوم از چادرهای خود برای گذشتن از اَرْدَنْ و برداشتنِ کاهنان صندوقِ عهدرا در حضورِ قوم (۱۵) یعنی بمحضِ رسیدنِ بردارندهگانِ صندوق باَرْدَنْ و غوطه خوردنِ پایهای کاهنانِ بردارندهٔ صندوق در کنارِ آبها و حال اینکه اَرْدَنْ تمامیءِ روزهای دِرَوْ بر تمامیءِ جدودَش لبریز است (۱۶) آنگاه آبهائی که از بالا جاری میشدند ایستاده مثلِ تودهٔ از مکانِ بسیار دور یعنی از شهرِ اَدَمْ که بپهلوی صارْتانْ است بلند شدند و آبهائی که بسوی دریای وادی یعنی دریای نمك جاری بودند بالْکلّ قطع شدند بحدّی که قوم از برابرِ یریحُوْ گذشتند (۱۷) و کاهنانِ بردارندهٔ صندوقِ عهدِ خداوند در میانِ اَرْدَنْ بخشکی محکم ایستادند و تمامیءِ اِسْرائیلْ بخشکی میگذشتند تا بوقتی که تمامیءِ قوم عبورِ اَرْدَنْرا باتمام رسانیدند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و واقع شد بعد از آنیکه تمامیءِ قوم عبورِ اَرْدَنْرا باتمام رسانده بودند اینکه خداوند بیوشَعْ متکلّم شده فرمود (۲) که از برای خودتان دوازده نفررا از میانِ قوم بگزینید از برای هر سبط یك نفر (۳) و ایشانرا امر فرموده بگوئید که از اینجا از میانِ اَرْدَنْ از مکانی که پایهای کاهنان محکم ایستادند از برای خودتان دوازده سنگ بگیرید و آنهارا با خودتان آورده بمنزلی که در این شب بیتوته نمائید بگذارید (۴) پس یوشَعْ دوازده نفری که از میانِ بنی اِسْرائیلْ انتخاب کرده بود از هر سبط یك نفرطلبید (۵) و یوشَعْ بایشان گفت که در حضورِ صندوقِ خداوند خدای خودتان بوسطِ اَرْدَنْ عبور نمائید و از برای خود هرکس یك سنگرا موافقِ عددِ اسباطِ اِسْرائیلْ بدوشِ خود بردارید (۶) تا آنکه در میانِ شما آیتی باشد هنگامی که پسرانِ شما بعد از این سؤال نموده بگویند که از برای شما این سنگها چه چیزاست (۷) آنگاه شما بایشان بگوئید که آبهای اَرْدَنْ از حضورِ صندوقِ عهدِ خداوند قطع شدند یعنی وقتِ گذشتنَش از اَرْدَنْ آبهای اَرْدَنْ قطع شدند و این سنگها برای بنی اِسْرائیلْ ابداً حکمِ تَذْکِرَهٔ خواهند داشت * (۸) و بنی اِسْرائیلْ موافقِ فرمانِ یوشَعْ چنین کردند و دوازده سنگ از میانِ اَرْدَنْ برداشتند بنحوی که خداوند بیوشَعْ فرمود مطابقِ عددِ اسباطِ بنی اِسْرائیلْ و آنهارا با خودشان بمنزل آورده در آنجا گذاشتند (۹) و یوشَعْ دوازده سنگ در وسطِ اَرْدَنْ جائی که پایهای کاهنانِ بردارندهٔ صندوقِ عهد ایستادند نصب نمود و

آنها تا امروز در آنجا هستند * (۱۰) و کاهنانِ بردارندهء صندوق در وسطِ اَرْدَنْ تا تمام شدنِ تماميء کارکه خداوند بیُوشَعْ فرموده بود که بقوم بگوید اِیستادند موافقِ هرچه که مُوسیٰ بیُوشَعْ فرموده بود و قوم تعجیل نموده گذشتند (۱۱) و واقع شد بعد از آنیکه تماميء قوم بالکلّ گذشته بودند اینکه صندوقِ خداوند و کاهنان در حضورِ قوم عبور نمودند (۱۲) و بني رُوبِنْ و بني گادْ و نیم سبطِ مَنَسّهْ درحضورِ بني اِسْرائیْلْ مسلّح شده موافقِ فرمانِ مُوسیٰ بایشان گذشتند (۱۳) تخمیناً چهل هزارِ مهیّا شدهء جنگ در حضورِ خداوند بقصدِ محاربه ببیابانِ یِرِیحُوْ گذشتند * (۱۴) در آن روز خداوند یُوشَعْرا در نظرِ تماميء اِسْرائیْلْ معظّم ساخت که از او بنحوي که از مُوسیٰ میترسیدند در تماميء ایّامِ عمرَش ترسیدند * (۱۵) و خداوند بیُوشَعْ بدین مضمون فرمود (۱۶) که کاهنانِ بردارندهء صندوقِ شهادت‌را امر فرما که از میانِ اَرْدَنْ برآیند (۱۷) و یُوشَعْ کاهنان‌را امر فرموده گفت که از اَرْدَنْ برآئید (۱۸) و واقع شد بعد از آنکه کاهنانِ بردارندهء صندوقِ عهدِ خداوند از میانِ اَرْدَنْ بر آمدند و کفِ پایهاي کاهنان برخشکي وضع شدند که آبهاي اَرْدَنْ بجاي خویشتن برگشتند و بطورِ پیشتن بر تماميء سواحلِ آنها جاري شدند * (۱۹) و قوم روزِ دهمِ ماهِ نخستین از اَرْدَنْ برآمدند و بطرفِ شرقيء یِرِیحُوْ در گِلْگالْ اُردو زدند (۲۰) و آن دوازده سنگي که از میانِ اَرْدَنْ گرفته بودند یُوشَعْ درگِلْگالْ نصب کرد (۲۱) و ببني اِسْرائیْلْ متکلّم شده گفت هنگامي که پسرانِ شما بعد از این از پدرِ ایشان سؤال کرده بگویند که این سنگها چیست (۲۲) آنگاه شما پسرانِ خودرا اعلام نموده خواهید گفت که اِسْرائیْلْ از این اَرْدَنْ بخشکي عبور نمود (۲۳) بسببِ اینکه خداوند خداي شما آبهاي اَرْدَنْ‌را از حضورِ شما خشك گردانید تا عبور نمودید بنحوي که خداوند خداي شما به بحرِ احمر عمل نمود که در حضورِ ما تا گذر نمودیم خشك کرد (۲۴) تا آنکه تماميء قومِ زمین دستِ خداوندرا بدانند که قوي است و شما از خداوند خداي خود همیشهء اوقات بترسید *

(فصلِ پنجم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و واقع شد هنگامي که تماميء ملوكِ اَمُورِیانِي که بطرفِ غربيء اَرْدَنْ بودند و تماميء ملوكِ کِنْعَنِیانِي که بکنارِ دریا بودند شنیدند که خداوند آبهاي اَرْدَنْ‌را از حضورِ بنيِ اِسْرائیْلْ تا ما گذر نمودیم خشك گردانیده است اینکه دلِ ایشان گداخته شد و بسببِ بني اِسْرائیْلْ روح در ایشان دیگر باقي نماند * (۲) در آن وقت خداوند بیُوشَعْ فرمود که از براي خود کاردِ سنگي ترتیب نما و باردیگر بختَنه کردنِ بني اِسْرائیْلْ شروع نما (۳) و یُوشَعْ جهةِ خود کاردهاي سنگي ترتیب نمود و بني اِسْرائیْلْ‌را بتلِّ غلفه ختَنه کرد (۴) و سببِ ختَنه کردنِ یُوشَعْ ایشان‌را این بود که تماميء ذکورِ قوم یعني تماميء مردمانِ جنگي که از مِصْر بیرون آمده بودند در بیابان بعد از بیرون آمدنِ ایشان از مِصْر بسرِ راه مردند (۵) و حال اینکه تماميء قوم که بیرون آمدند ختَنه شده بودند امّا تماميء قومي که در بیابان وقتِ بیرون آمدنِ ایشان از مِصْر بسرِ راه تولید یافته بودند ایشان‌را ختَنه نکردند (۶) زیرا که بني اِسْرائیْلْ چهل سال در

بیابان گردش کردند تا تمام شدنِ همهٔ طائفهٔ مردانِ جنگي که از مِصْر بیرون آمده بودند بسبب اینکه
آوازِ خداوندرا نشنیدند و خداوند بخصوصِ ایشان سوگند یاد نمود که زمیني که خداوند بپدرانِ ایشان
سوگند یاد نموده بود که بما خواهد داد زمیني که شیر و عسل در آن جاري است بایشان نشان نخواهد
داد (۷) امّا پسرانِ ایشان که درجاي ایشان قائم گردانیده بود ایشان‌را یُوشَعْ خُتْنَه کرد زیرا که
ایشان نامختون بودند زآنرو که ایشان‌را بسرِ راه خُتْنَه نکردند (۸) و واقع شد هنگامي که خُتْنَه کردنِ
تماميءِ قومرا باتمام رساندند ایشان درمقامِ خویشتن در اُردو تا بِهْ شدن ماندند (۹) و خداوند بیُوشَعْ
گفت که امروز ملامتِ مِصْرِیانْ‌را از شما برداشتم بنابراین اسمِ آنمکان تا امروز بِگِلْگالْ مسمّي است *
(۱۰) و بني اِسْرائِیلْ درگِلْگالْ اُردو زدند و عیدِ فِصْح‌را بشبِ روزِ چهاردهمِ ماه در صحراي یِرِیحُوْ بر پا
داشتند (۱۱) و فرداي فِصْحِ محصولِ زمین از نانِ فطیري و غلّهٔ برشته خود آن روز خوردند (۱۲) و روزِ بعد
از خوردنِ ایشان از محصولِ زمین مَنّ ساقط شد و بارِ دیگر مَنّ ببني اِسْرائِیلْ نیآمد که در آن سال از
محصولِ زمینِ کِنَعَنْ میخوردند * (۱۳) و واقع شد هنگامي که یُوشَعْ در اطرافِ یِرِیحُوْ بود چشمان خودرا
کشاده ملاحظه کرد و اینك کسي در برابرَش با شمشیرِ برهنه در دستَش ایستاده و یُوشَعْ بوَيْ نزدیك شده
اورا گفت که آیا تو از ما هستي یا از دشمنانِ ما (۱۴) و او گفت نَيْ بلکه حال من درمقامِ سردارِ
لشکرِ خداوند آمده ام و یُوشَعْ رو بزمین افتاد و سجده کرده وَيْ‌را گفت که آقایَم ببندهٔ خود چه
میفرماید (۱۵) و سردارِ لشکرِ خداوند بیُوشَعْ فرمود که نعلینَت از پاي خود خَلْع نما زیرا جائي که
ایستادهٔ مقدّس است * و یُوشَعْ چنین عمل نمود *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و یِرِیحُوْ بسببِ بني اِسْرائِیلْ بجدّي محکم بسته شد که بیرون رَوْ و اندرون رَوْ نبود (۲) و خداوند
بیُوشَعْ فرمود که ببین یِرِیحُوْ و مَلِكِ او با صاحبان شجاعت‌را بدستَت تسلیم نمودم (۳) پس شما یعني
تماميءِ مردمانِ جنگي شهررا احاطه نمائید و یك مرتبه شهررا دَوْر نموده تا شش روز چنین کنید (۴) و
هفت کاهن در حضورِ صندوق هفت کرناي یُوْبِلِيْ‌را خواهند برداشت و بروزِ هفتمین شهررا هفت مرتبه دَوْر
خواهید کرد و کاهنان کرناهارا خواهند کشید (۵) و واقع میشود هنگامي که کرناي یُوْبِلِيْ‌را میکشند
بمحضِ شنیدنِ شما آوازِ کرنارا تماميءِ قوم نعرهٔ عظیم خواهند کشید و حصارِ شهر بزمین خواهد افتاد که
قوم هرکس درپیشِ روي خود راست خواهد بر آمد * (۶) پس یُوشَعِ بْنِ نُوْنْ کاهنان‌را آواز کرده ایشان‌را
گفت که صندوقِ عهدرا بردارید و هفت کاهن هفت کرناي یُوْبِلِيْ‌را در حضورِ صندوقِ خداوند بردارند
(۷) و قوم‌را فرمود که عبور نموده شهررا دَوْر نمائید و مُسلّحان در حضورِ صندوقِ خداوند روان شوند *
(۸) و واقع شد بمحضِ گفتنِ یُوشَعْ بقوم که هفت کاهنِ بردارندهٔ هفت کرناي یُوْبِلِيْ در حضورِ خداوند
عبور نمودند و کرناهارا نواختند و صندوقِ عهدِ خداوند درعقبِ ایشان میرفت (۹) مُسلّحان در پیشاپیشِ

کاهناني که کرنارا میکشیدند میرفتند و پسینیان درعقب صندوق میرفتند در حالتي که [دمندهگان] کرنارا حين رفتن میکشیدند (۱۰) و یوشع قومرا امر فرموده گفت که خروش ننموده آوازِ خودرا بلند مکنید و حرفي از دهانِ شما بیرون نیاید تا روزي که شمارا بگویم که نعره زنید آنگاه نعره خواهید زد (۱۱) و صندوقِ خداوند شهررا احاطه نموده یك مرتبه دَوْر کرده بأردو برگشت و دراو بیتوته کردند * (۱۲) و بامدادان یوشع سحرخیزي نموده کاهنان صندوقِ خداوندرا برداشتند (۱۳) و هفت کاهنِ بردارندهء هفت کرناي یوبِلي درحضورِ صندوقِ خداوند روانه شده کرناهارا رفته رفته کشیدند و مسلّحان در پیشاپیشِ ایشان میرفتند و پسینیان بعقبِ صندوقِ خداوند روانه شدند درحالتي که [کاهنان] رفته رفته کرنارا میکشیدند (۱۴) و روزِ دویمین شهررا یك باره دَوْرکرده بأردو باز آمدند و شش روز چنین عمل نمودند * (۱۵) و واقع شد در روزِ هفتمین که بمحضِ طلوعِ فجر سحرخیزي نموده شهررا بنهجِ مذکوره هفت بار دَوْر کردند نهایت اینکه آن روز شهررا هفت مرتبه دَوْر کردند (۱۶) و چنین شد در مرتبهء هفتمین که کاهنان کرنارا کشیدند و یوشع بقوم گفت که بخروشید زیرا که خداوند شهررا بشما تسلیم نموده است (۱۷) و خودِ شهر و هر آنچه در اوست از براي خداوند وقف است نهایت راحابِ زانیه او و هر که درخانه با اوست زنده خواهد ماند زآنرو که رسولاني که فرستادیم پنهان کرد (۱۸) امّا شما خویشتن‌را از مالِ موقوفه معاف دارید مبادا که از مالِ موقوفه گرفته خویشتن‌را از ملعونان گردانید و اُردوي إسْرائیلْ‌را حرام کرده اورا باضطراب اندازید (۱۹) و تماميء نقره و طلا و ظرفهاي برنجین و آهنین بخصوصِ خداوند مقدّس شده داخلِ خزانهء خداوند بشود * (۲۰) و قوم درحالتي که [کاهنان] کرنارا کشیدند میخروشیدند و واقع شد بمحضِ شنیدنِ قوم آوازِ کرنارا که قوم نعرهء بلندي کشیدند و حصار بزمین افتاد آنگاه قوم هرکس پیشِ رويِ خود راست بشهر برآمده شهررا فتح نمودند (۲۱) و هرچه درشهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و گاو و گوسفند و حمار بدمِ شمشیرگذرانیدند * (۲۲) و یوشع بدو مردي که تجسّس زمین‌را میکردند گفت بخانهء زنِ زانیه بر آئید و از آنجا بطوري که باو سوگند خوردید زن‌را و هر آنچه که باو نسبتي دارد بیرون آرید (۲۳) پس جوانانِ جاسوس داخل شده راحابْ و پدرَش و مادرَش و برادرانَش و هرچه که داشت بیرون آوردند بلکه تماميء خویشاوندانشان‌را بیرون آورده ایشان‌را خارج از اُردوي إسْرائیلْ گذاشتند * (۲۴) و شهر و هرچه که در آن بود بآتش سوختند مگر اینکه نقره و طلا و ظروفِ برنجین و آهنین‌را بخزانهء خانهء خداوند تسلیم نمودند * (۲۵) و راحابِ زانیه و خانهء پدرَش و هرچه که داشت یوشع زنده نگاه داشت که او تا امروز درمیانِ إسْرائیلْ ساکن است زیرا که رسولاني که یوشع بخصوصِ تجسّسِ یریحو فرستاد پنهان کرده بود * (۲۶) و در آن زمان یوشع سوگند خورده گفت که از جانبِ خداوند لعنت باد برکسي که برخاسته این شهرِ یریحورا بنا نماید بنیانَش‌را باوّل زادهء خود خواهد نهاد و دروازههایَش‌را به پسرِ کوچکَش برپا خواهد نمود (۲۷) و خداوند با یوشع بود و آوازهاَش بتماميء زمین مشهور شد *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بيست و شش آيه)

(۱) و بني اِسْرائيلْ در مالِ موقوفه عصيان ورزيدند زيرا كه عاكانِ پسرِ كَرْمِيء پسرِ زَبْديء پسرِ زِرَحْ از سبطِ
يِهُوداهْ از مالِ موقوفه گرفت و غضبِ خداوند ببني اِسْرائيلْ افروخته شد * (۲) و يُوشَعْ مردمانرا از يريحو
به عَيْ كه نزديك به بَيْتِ آوِنْ بطرفِ شرقيء بَيْتِ اِيلْ است فرستاده بايشان متكلّم شده گفت كه برآئيد و
زمينرا تجسّس نمآئيد كه مردمان برآمده عَيْرا تجسّس نمودند (۳) و بيُوشَعْ باز آمده وَيْرا گفتند كه
تماميء قوم بر نيآيند بقدر دو هزار و يا سه هزار نفر برآيند و عَيْرا بزنند و تماميء قوم در آنجا زحمت
نكشند زيرا كه ايشان كم اند (۴) و از قوم بقدرِ سه هزار نفر بآنجا برآمدند و از حضورِ مردمانِ عَيْ فرار
كردند (۵) و مردمانِ عَيْ از آنها بقدرِ سي و شش نفر كشتند و ايشانرا از مقابلِ دروازه تا شِبارِيمْ تعاقب
نموده ايشانرا در نشيب كشتند بان سبب دلِ قوم گداخته مثلِ آب گرديد * (۶) و يُوشَعْ لباسِ خودرا
دريده در حضورِ صندوقِ خداوند رو بزمين افتاد تا شام خودِ او و هم مشايخِ اِسْرائيلْ و خاك بسرهاي
خودشان پاشيدند (۷) و يُوشَعْ گفت آه اي خداوند پروردگارا اين قومرا از اَرْدَنْ چرا في الواقع گذرانيدي
تا آنكه مارا بدستِ اَمُورِيانْ تسليم كرده هلاك شويم اي كاشكي راضي بوده بآن طرفِ اَرْدَنْ ميمانديم
(۸) اي پروردگار من چه خواهم گفت در حالتي كه اِسْرائيلْ از حضورِ دشمن پُشت گردانيدند (۹) زيرا كه
كِنَعَنيانْ و تماميء ساكنانِ ولايات شنيده مارا احاطه خواهند نمود و اسمِ مارا از روي زمين محو خواهند
كرد و از براي اسمِ عظيمت تو چه خواهي كرد * (۱۰) و خداوند بيُوشَعْ فرمود كه برخيز چرا بدين منوال
بروي خود افتادهء (۱۱) اِسْرائيلْ گناه ورزيده است بلكه از عهدي كه ايشانرا فرمودم تجاوز نمودند و هم
از مالِ موقوفه گرفته هم دزديدند و هم پنهان كردند و در ميانِ اموالِ خودشان گذاشتند (۱۲) باين سبب
بني اِسْرائيلْ قابليّتِ استقامت در برابرِ دشمنانِ خود نداشته پُشتِ خويشتنرا از مقابلِ دشمنانِ خود گردانيدند
چونكه حرام شدند بارِ ديگر با شما نخواهم بود مگر اينكه مالِ موقوفهرا از ميانِ خود نيست سازيد (۱۳) برخيز
قومرا تقديس نما و بگو كه جهة فردا خويشتنرا تقديس نمائيد زيرا كه خداوند خداي اِسْرائيلْ ميفرمايد
كه اي اِسْرائيلْ مالِ موقوفه در ميانِ تُست در مقابلهء دشمنانِ خود مقاومت نتواني كرد تا بوقتي كه مالِ
موقوفهرا از خودتان دور نمائيد (۱۴) پس صبحدم موافقِ اسباطِ خودتان حاضر كرده خواهيد شد و چنين
ميشود سبطي كه خداوند گرفتار نمايد تقرّب خواهد جُست موافقِ قبيلهاَش و قبيلهء كه خداوند گرفتار
نمايد موافقِ خاندانَش حاضر خواهد شد و خانداني كه خداوند گرفتار نمايد موافقِ مردمانَش تقرّب خواهد
جُست (۱۵) و مقرّر است كسي كه با مالِ موقوفه گرفتار شود بآتش سوخته شود او و هرچه كه نسبت باو
دارد بسببِ اينكه از عهدِ خداوند تجاوز نموده در اِسْرائيلْ مرتكبِ حماقت شد * (۱۶) پس صبحدم يُوشَعْ
سحرخيزي نموده اِسْرائيلْرا موافقِ اسباطِ ايشان احضار نمود و سبطِ يِهُوداهْ گرفتار شد (۱۷) و قبيلهء يِهُوداهْرا
احضار نمود و قبيلهء زَرْحِيْ گرفتار شد و قبيلهء زَرْحِيْرا احضار نموده موافقِ مردانَش و زَبْدِيْ گرفتار شد

(۱۸) و خانوادهٔ‌اش‌را مرد بمرد احضار نمود و عاکانِ پسرِ کَرمِيء پسرِ زَبْدِيء پسرِ زِرَحْ از سبطِ یهودا گرفتار شد * (۱۹) و یوشع به عاکان گفت اي پسرِ من اکنون جلال بخداوند خداي إسرائيل توصيف کن و اورا ستايش نما و حال بمن بگو که چه عمل نمودهٔ و ازمن چيزي پنهان مدار (۲۰) و عاکان بیوشع جواب داده گفت حقيقةً من بخداوند خداي إسرائيل گناه ورزيدم و چنين و چنان عمل نمودم (۲۱) هنگامي که ميانِ غارت خلعتِ خوشنماي شِنْعارِي و دويست مثقال نقره و يك شمشِ طلا که وزنش پنجاه مثقال بود بنظر آوردهٔ بآنها طمع نموده گرفتم و اينك درميانِ خيمهٔ‌ام درزمين پنهان و نقره در زيرِ جامه (۲۲) و یوشع فرّاشان‌را فرستاده و ايشان بچادر دويدند و اينك در چادرش پنهان بود و نقره در زيرش (۲۳) و از ميانِ چادر آنهارا گرفتند و بنزدِ یوشع و تماميء بني إسرائيل آوردند و درحضورِ خداوند وضع کردند * (۲۴) و یوشع عاکانِ پسرِ زِرَحْ و نقره و جامه و شمشِ طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و چادرش و تماميء مايَمْلِکَش‌را گرفت او و تماميء إسرائيل بهمراهش و ايشان‌را بدرّهٔ عاکور آوردند (۲۵) و یوشع گفت چرا مارا باضطراب انداختي خداوند ترا امروز باضطراب خواهد انداخت پس تماميء إسرائيل اورا با سنگ سنگسار کردند و بعد از آنکه ايشان‌را سنگسار کرده بودند ايشان‌را بآتش سوزانيدند (۲۶) و تودهٔ بزرگي از سنگ بالايش برپا نمودند که تا امروز ميماند و خداوند از شدّتِ غضبِ خود برگشت بنابراين اسمِ آن مکان تا به امروز درّهٔ عاکور موسوم است *

(فصلِ هشتم مشتمل بر سي و پنج آيه)

(۱) و خداوند بیوشع گفت که ترسان و هراسان مباش تماميء قومِ جنگي با خود گرفته برخيز و به عَيْ برآي ببين که مَلِكِ عَيْ و قومِ او و شهرِ او و ولايتِ اورا بدستِ تو دادم (۲) و به عَيْ و پادشاهش بنحوي که به يريحو و پادشاهش رفتار نموده بودي عمل نما مگر اينکه منهوباتش و مواشيش‌را براي خود بتاراج خواهيد گرفت و از براي خود کمين نشينندگان‌را مقابلِ شهر در عقبش بگذار * (۳) و یوشع و تماميء قومِ جنگي بهمراهش بقصدِ برآمدن به عَيْ برخاستند و یوشع سي هزار نفر صاحبانِ شجاعت انتخاب کرد و ايشان‌را شبانه فرستاد (۴) و ايشان‌را امر فرموده گفت به بينيد که مقابلِ شهر بعقبش در کمين باشيد و از شهر بسيار دور نيفتيد و همگيء شما مهيّا باشيد (۵) و من و تماميء قومي که همراهِ منند بشهر نزديك خواهيم رفت و واقع ميشود هنگامي که بطورِ اوّلين بجهةِ دوچار نمودنِ ما بيرون آيند که ما از پيشِ ايشان فرار خواهيم کرد (۶) آنگاه از عقبِ ما بيرون خواهند آمد تا ما ايشان‌را از شهر بخارج بکشيم زيرا که خواهند گفت که ايشان بطورِ اوّلين از مقابلِ ما ميگريزند بآن جهة از مقابلِ ايشان گريزان خواهيم شد (۷) پس شما از کمين گاه برخاسته شهررا بتصرّف آوريد زيرا که خداوند خداي شما آن‌را بدستِ شما خواهد سپرد (۸) و واقع ميشود بمحضِ تسخير نمودنِ شما شهررا اينکه موافقِ فرمانِ خداوند عمل نموده آن‌را بآتش خواهيد سوخت به بينيد که شمارا امر فرمودم (۹) و یوشع

ايشان‌را فرستاد كه ايشان بكمينگاه رفتند و درميانِ بَيْتِ إيْلْ وعَيْ بطرفِ غربيءِ عَيْ ماندند و يُوشَعْ در آن شب در ميانِ قوم بيتوته نمود * (۱۰) و يُوشَعْ صبحدم سحرخيزي نموده قومرا سان ديد پس او و مشايخ إسْرائيلْ پيشِ قوم به عَيْ بر مي‌آمدند (۱۱) و تماميءِ قومِ جنگي كه بهمراهش بودند روانه شده و نزديكي نموده بمقابلهء شهر برآمدند و بر طرفِ شماليءِ عَيْ أردو زدند و حال اينكه در ميانِ ايشان و عَيْ درّهء بود (۱۲) و بقدرِ پنج هزار نفررا برگرفت و ايشان‌را در ميانِ بَيْتِ إيْلْ و عَيْ بر طرفِ غربيءِ شهر بكمين گذاشت (۱۳) و قوم‌را يعني تماميءِ أردوئي كه بطرفِ شماليءِ شهر بودند و كمين نشينندهگاني كه بطرفِ غربيءِ شهر بودند مقام دادند و يُوشَعْ در آن شب در ميانِ درّه رفت (۱۴) و واقع شد هنگامي كه مَلِكِ عَيْ اين‌را ديد كه او و تماميءِ خلقش تعجيل نموده سحرخيزي نمودند و مردمانِ شهر بقصدِ دوچار نمودنِ إسْرائيلْ در جنگ در وقتِ معيّن بسوي بيابان بيرون آمدند امّا او ندانست كه در عقبِ شهر بضدّ او در كمين مي‌نشستند (۱۵) پس يُوشَعْ و تماميءِ إسْرائيلْ از حضورِ ايشان ببهانهء شكست يافتن براهِ بيابان فرار كردند (۱۶) و تماميءِ قومي كه در عَيْ بودند آواز كرده شدند تا آنكه ايشان‌را تعاقب نمايند و يُوشَعْ‌را تعاقب نمودند تا از شهر كشيده شدند (۱۷) و در عَيْ و بَيْتِ إيْلْ كسي باقي نماند كه در تعاقب نمودن إسْرائيلْ بيرون نيآمده باشد و شهررا گشاده واگذاشته إسْرائيلْ‌را تعاقب نمودند (۱۸) و خداوند بيُوشَعْ فرمود نيزهء كه در دستت هست بسوي عَيْ بلند نما زيرا كه آن‌را بدستت تسليم مينمايم و يُوشَعْ نيزهء كه در دستش بود بسوي شهر بلند كرد (۱۹) و كمين نشينندهگان از مقامِ خويشتن بزودي برخاستند و بمحضِ بلند كردنِ او دستش‌را ايشان دويدند و داخلِ شهر شدند و آن‌را تسخير نمودند بلكه تعجيل نموده شهررا بآتش سوزانيدند (۲۰) و مردمانِ عَيْ بعقب نگريسته ملاحظه كردند كه اينك دودِ شهر بسوي آسمان متصاعد بود و ايشان‌را باين طرف و آنطرف گريختن قدرت نبود و قومي كه ببيابان فرار كرده بودند بتعاقب كنندهگان برگرديدند (۲۱) و هنگامي كه يُوشَعْ و تماميءِ إسْرائيلْ ديدند كه كمين نشينندهگان شهررا تسخير نمودند و اينكه دودِ شهر متصاعد بود آنگاه برگشتند و مردمانِ عَيْ‌را شكست دادند (۲۲) و اينان ديگر بقصدِ دوچار نمودنِ ايشان از شهر بيرون آمدند بنوعي كه در ميانِ إسْرائيلْ مانده ازاين طرف و ازآن طرف گرفتار شدند كه ايشان‌را ميكشتند بحدّي كه باقي ماندهء و نجات يافتهء از ايشان نماند (۲۳) و مَلِكِ عَيْ‌را زنده گرفته اورا بيُوشَعْ آوردند * (۲۴) و واقع شد هنگامي كه إسْرائيلْ كشتنِ تماميءِ ساكنانِ عَيْ‌را در كِشْت زار و در بياباني كه ايشان دوانيده بودند بانجام رسانيدند و تماميءِ ايشان بدمِ شمشير افتادند تا تمام شدنِ ايشان اينكه تماميءِ إسْرائيلْ بعَيْ برگشتند و آن‌را بدمِ شمشير زدند (۲۵) و چنين شد كه تماميءِ افتادهگان در آن روز از مرد و زن دوازده هزار نفر بودند يعني تماميءِ مردمانِ عَيْ (۲۶) و يُوشَعْ دستِ خودرا كه با نيزه بلند كرده بود تا بوقتي كه تماميءِ ساكنانِ عَيْ‌را نابود گردانيدند باز پس نكشيد (۲۷) مگر اينكه مواشي و غارتِ اين شهررا إسْرائيلْ براي خودشان بيغما

گرفتند موافقِ کلامِ خداوند که بیوشَع امر فرموده بود (٢٨) و یوشَع عَیرا سوزانید و آنرا تودهٔ ویرانِ دائمی که تا به امروز باقی است گردانید (٢٩) و مَلِکِ عَیرا تا بوقتِ غروبِ آفتاب بر دار آویخت و حینِ فرو رفتنِ آفتاب یوشَع امر فرمود که لاشهٔ اورا از دار بزیر آوردند و آنرا بدهنهٔ دروازهٔ شهر نهاده تلّ عظیمی از سنگ که تا به امروز باقی است بالایش بر پا نمودند * (٣٠) آنگاه یوشَع مذبحیرا در کوهِ عیبالْ از برای خداوند خدای اِسْرائیلْ ساخت (٣١) بنحوی که موسیِ بندهٔ خداوند بنی اِسْرائیلْرا امر فرموده بود بَروِشی که درکتاب توریةِ موسیِ مسطور است یعنی مذبحِ از سنگهای بِکْری که کسی آهن بآنها نرسانیده است پس بالای آن قربانیهای سوختنی و ذبایحِ سلامتیرا در راهِ خداوند تقریب نمودند (٣٢) و در آنجا بر آن سنگها نسخهٔ توریةِ موسیرا که در حضورِ بنی اِسْرائیلْ نوشته بود نوشت (٣٣) و تمامیِ اِسْرائیلْ و مشایخانَش و سروران و قاضیانِ ایشان بآن طرف و این طرفِ صندوق در پیشِ کاهنان از پسرانِ لیوی که بردارندهٔ صندوقِ عهدِ خداوند بودند ایستادند خواه از غریبان و خواه از متوطّنان که نصفِ ایشان رو بروی کوهِ گِرِزیم و نصفِ دیگرش رو بروی کوهِ عیبالْ ایستادند تا آنکه بنحوی که موسیِ بندهٔ خداوند در اوّل امر فرموده بود قومِ اِسْرائیلْرا دعای خیر نمایند (٣٤) و بعد از آن تمامِ کلامِ توریة هم برکتها و هم لعنتهارا بنوعی که درکتابِ تورات مکتوب بود خواند (٣٥) و از هر چه که موسی امر فرمود حرفی نبود که یوشَع در مقابلِ تمامیِ جماعتِ اِسْرائیلْ با زنان و اطفال و غریبان که در میانِ ایشان گردش میکردند آنرا نخواند *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(١) و واقع شد چون تمامیِ ملوکِ حِتّیانْ و اَموریانْ و کِنَعَنیانْ و پِرِزّیانْ و حِوّیانْ و یِبوسیانی که باین طرفِ اُرْدُنْ در کوه و هامون و در تمامیِ سواحلِ دریای بزرگ رو بروی لُبْنانْ بودند این خبررا شنیدند (٢) که متّفق شده با همدیگر مجتمع گردیدند تا آنکه با یوشَع و اِسْرائیلْ جنگ نمایند * (٣) و هنگامی که ساکنانِ گِبْعونْ آنچه که یوشَع بیریحو و عَیْ عمل نموده بود شنیدند (۴) ایشان نیز بحیله‌بازی رفتار نمودند و روانه شده توشهٔ راهرا مهیّا ساختند یعنی جوالهای کهنه برای حمارانشان و برای شراب مَشْکهای مندرس و پاره‌شدهٔ بریسمان بسته شده‌را گرفتند (٥) و بپایهایشان نعلَینِ مندرس و پینه زده و بَرْ بَدَنِ ایشان جامهای کهنه و تمامیِ نانِ توشهٔ ایشان خشک و زنگ زده بود (٦) و نزدِ یوشَع به اُردو بگِلْگالْ آمده به او و مردمانِ اِسْرائیلْ گفتند که از ولایتِ بعیده آمده ایم پس حال عهدیرا با ما ببندید (٧) آنگاه مردمانِ اِسْرائیلْ بحِوّیانْ گفتند که بلکه شما در میانِ ما ساکن اید پس چگونه با شما عهد ببندیم (٨) و ایشان بیوشَع گفتند که بندهگانِ تو هستیم و یوشَع بایشان گفت که شما کیانید و از کجا آمده اید (٩) و ایشان وَیْرا گفتند که بندهگانِ تو از ولایتِ بسیار بعیده آمده اند بخصوصِ اسمِ خداوند خدای تو زیرا که آوازهٔ اورا و هر چه که در مصر کرد شنیدیم (١٠) و نیز هر

چه که بدو ملوکِ اَمُورِیانی که بآن طرفِ اَرْدَنْ بودند بسِیحُونِ مَلِکِ حِشْبُونْ و بعُوگِ مَلِکِ باشانْ که در
عَشْتارُوثْ بود کرد (۱۱) بآن علّة مشایخِ ما و تمامیِ ساکنانِ ولایتِ ما با ما متکلّم شده گفتند که
توشهٔ راهرا بدستِ خود بگیرید و برای ملاقاتِ ایشان روانه شده ایشان‌را بگوئید که بنده‌گانِ شما هستیم
پس حال با ما عهدیرا ببندید (۱۲) این نانرا روزِ بیرون آمدنِ ما بخصوصِ آمدن بشما از برای توشهٔ
راه از خانهای خود گرم بیرون آوردیم و حال اینک خشک و زنگ زده شده است (۱۳) و این مَشْکهائی که
از شراب پُر کرده بودیم تازه بودند و اینک پاره شده اند و این جامها و این نعلَینِ ما از کثرتِ طولِ راه
کُهنه شدهٔ اند (۱۴) و آن مردمان از توشهٔ ایشان گرفتند امّا از دهانِ خداوند سؤال نکردند (۱۵) و
یُوشَعْ با ایشان صلح کرده و عهدیرا با ایشان بست که ایشان‌را زنده خواهد گذاشت و امیرانِ جماعت
برای ایشان سوگند خوردند * (۱۶) و واقع شد بعد از انقضای سه روزی که با ایشان عهد بسته بودند
شنیدند که آنها نزدیک بایشان اند و در میانِ ایشان ساکنند (۱۷) و بنی اِسْرائیلْ عازم شده بشهرهای
ایشان بروزِ سیوم رسیدند و شهرهای ایشان گِبْعُونْ و کِفِیراهْ و بِئِیرُوثْ و قِرْیَثِ یِعارِیمْ بود (۱۸) و بنی
اِسْرائیلْ ایشان‌را نکُشتند زیرا که امیرانِ جماعت بخداوند خدای اِسْرائیلْ برای ایشان سوگند خورده
بودند و تمامیِ جماعت بخلافِ امیران هَمْهَمَه کردند * (۱۹) آنگاه تمامیِ امیران بجمهورِ جماعت گفتند
که برای ایشان بخداوند خدای اِسْرائیلْ سوگند خوردیم پس حال ما بایشان ضرر نتوانیم رسانید
(۲۰) بدین طور بایشان رفتار خواهیم نمود و ایشان‌را زنده خواهیم گذاشت مبادا بخصوصِ آن سوگندی که
بایشان خوردیم غضب بر ما مستولی شود (۲۱) پس امیران بایشان گفتند که زنده بمانند امّا برای
تمامیِ جماعت بُرنده‌گانِ چوبها و سقّایانِ آب باشند بنحوی که امیران بایشان فرمایش کردند * (۲۲) و
یُوشَعْ ایشان‌را آواز کرده و متکلّم شده بایشان گفت که چرا مارا فریب داده گفته اید که ما از شما
بسیار دوریم و حال اینکه درمیانِ ما ساکنید (۲۳) پس حال شما ملعونید و شما از بنده‌گی فارغ نشده
بُرنده‌گانِ چوبها و سقّایانِ آب از برای خانهٔ خداوند خدای من خواهید بود (۲۴) و ایشان بیُوشَعْ در
جواب گفتند که سبب اینکه به بنده‌گانِ تو صحیحاً گفته شد که چگونه خداوند خدای تو مُوسیِ بندهٔ
خودرا فرموده بود که تمامیِ زمین‌را بشما بدهد و اینکه ساکنانِ زمین‌را تماماً در حضورِ شما هلاک
گرداند پس بخصوصِ جانهای خویشتن از شما بسیار ترسیدیم و این عمل بجا آوردیم (۲۵) و حال اینک
بدستِ تو هستیم بنحوی که در نظرِ تو نیکو و راست است که بما رفتار نمائی عمل نما (۲۶) و از برای
ایشان بهمان طور عمل نموده ایشان‌را از دستِ بنی اِسْرائیلْ رهائی داد که ایشان‌را نکُشتند (۲۷) و
یُوشَعْ در آن روز ایشان‌را بُرنده‌گانِ چوبها و سقّایانِ آب از برای جماعت و از برای مذبحِ خداوند در
مکانی که اختیارَش بکند تا بامروز گردانید *

(فصلِ دهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و واقع شد هنگامی که اَدُونِیصِدِقِ مَلِکِ اُورشَلِیمْ شنید که یُوشَعْ عَیْ‌را تسخیر نموده اورا بالکلّ

خراب کرد و بنحوي که بيريحُو و مَلِکش عمل نموده بود بهمين نوع به عَيْ و مَلِکش رفتار نمود و اينکه ساکنانِ گِبعُون با بني إسْرائيل صلح کرده در ميانِ ايشان معيشت نمودند (۲) که بسيار ترسيدند زيرا که گِبعُون شهري عظيم مثلِ يکي از شهرهاي شاه‌نشين بود و حال اينکه از عَيْ بزرگتر بود و تماميِ مردمانش شجاع بودند (۳) پس اَدُونِيصِدِق مَلِكِ اُورشَليم به هُوهَامِ مَلِكِ حِبرُون و پِرامِ مَلِكِ يَرمُوث و يافيعِ مَلِكِ لاکيش و دبيرِ مَلِكِ عِگلُون فرستاده گفت (۴) که بنزدِ من بر آمده مرا نصرت دهيد تا آنکه گِبعون‌را بزنيم زيرا که با يُوشَع و بني إسْرائيل صلح کرده است (۵) پس پنج ملوكِ اَمُوري يعني مَلِكِ اُورشَليم و مَلِكِ حِبرون و مَلِكِ يَرمُوث و مَلِكِ لاکيش و مَلِكِ عِگلُون ايشان و تماميِ لشکرهاي ايشان جمع شده برآمدند و در مقابلِ گِبعُون اُردو زده و با او جنگ ميکردند * (۶) و مردمانِ گِبعُون بيُوشَع بارُدو در گِلگال فرستاده گفتند که دستهاي تو از بنده‌گانِ خود باز کشيده نشود و بسرعت نزد ما برآي و مارا نجات داده بما نُصرت ده زيرا که تماميِ ملوكِ اَمُوريانی که در کوهستان ساکنند بخلافِ ما جمع شده اند (۷) پس يُوشَع خودَش و تماميِ قومِ جنگي بهمراهَش و تماميِ صاحبانِ شجاعت از گِلگال برآمدند (۸) و خداوند بيُوشَع فرمود که از ايشان مترس زيرا که ايشان‌را بدستِ تو تسليم نمودم از ايشان کسي در حضورِ تو نخواهد ايستاد (۹) و يُوشَع از گِلگال بتماميِ شب روانه شده نا گهان بايشان برآمد (۱۰) و خداوند ايشان‌را در حضورِ إسْرائيل مغلوب گردانيد و ايشان‌را بصدمهٔ عظيم در گِبعُون زد و ايشان‌را براهِ فرازِ بَيتِ حُورُون تعاقب نموده تا عَزِيقاه و مَقّيداه ايشان‌را زد (۱۱) و واقع شد هنگامي که ايشان از حضورِ إسْرائيل در حالتي که به نشيبِ بَيتِ حُورُون بودند فرار کردند که خداوند سنگهاي بزرگ از آسمان بر ايشان بارانيد تا بعزيقاه و مردند و کساني که از سنگهاي تگرگ مردند از کساني که بني إسْرائيل بشمشير کشتند بيشتر بودند * (۱۲) آنگاه يُوشَع بخداوند در روزي که خداوند اَمُوريان‌را در حضورِ بني إسْرائيل مغلوب ساخت متکلّم شده در نظرِ إسْرائيل گفت که اي آفتاب در گِبعُون به ايست و تو اي ماه در درّهٔ اَيّالُون (۱۳) و آفتاب ايستاد و ماه توقّف نمود تا وقتي که قوم از دشمنانِ خودشان انتقام کشيدند آيا در کتابِ ياشِر اين نوشته نشده است پس آفتاب در نصفِ آسمان ايستاد و بمقدارِ روزِ تمام بفرو رفتن سرعت ننمود (۱۴) و مثلِ آن روز نه پيش از آن و نه بعد از آن نشده بود که خداوند بگفتارِ انسان استماع نمايد زيرا که خداوند بخصوصِ إسْرائيل جنگ نمود (۱۵) و يُوشَع و تماميِ إسْرائيل بهمراهَش به اُردو بگِلگال برگشتند * (۱۶) و آن پنج ملوك فرار کردند و در مغارهٔ در مَقّيداه پنهان شدند (۱۷) و بيُوشَع بدين مضمون گفته شد که پنج ملوك در مغارهٔ در مَقّيداه يافته شدند که پنهانند (۱۸) و يُوشَع فرمود که سنگهاي بزرگ‌را بدهنهٔ مغاره بغلطانيد و مردمان‌را بمحافظتِ ايشان بان بگماريد (۱۹) امّا شما توقّف ننموده دشمنانِ خودرا تعاقب نمائيد و دُمبالهٔ ايشان‌را بزنيد و ايشان‌را مگذاريد که بشهرهاي خودشان درآيند زيرا که خداوند خداي شما ايشان‌را بدستِ شما تسليم نموده است (۲۰) و واقع شد هنگامي که يُوشَع و بني إسْرائيل کشتنِ

ايشان‌را بقتلِ عظيم تا نابود شدنِ ايشان بانجام رسانيدند كه باقي ماندگان از ايشان كه نجات يافتند بشهرهاي حصاردار درآمدند (۲۱) و تماميء قوم بيُوشَعْ بأُردو در مَقّيداهْ بسلامت برگشتند و كسي به بني إسْرائيلْ زبانَش‌را نجُنبانيد * (۲۲) و يُوشَعْ گفت كه دهنهء مغاره‌را بگشائيد و آن پنج ملوك‌را از مغاره نزدِ من بيرون آوريد (۲۳) و همچنان كرده آن پنج ملوك‌را از مغاره باو بيرون آوردند يعني مَلِكِ أُورْشَليمْ و مَلِكِ حِبرونْ و مَلِكِ يَرموتْ و مَلِكِ لاكيشْ و مَلِكِ عِگْلونْ (۲۴) و واقع شد هنگامي كه آن ملوك‌را بيُوشَعْ بيرون آوردند كه يُوشَعْ تماميء مردمانِ إسْرائيلْ‌را آواز كرد و بسرورانِ مردمانِ جنگي كه بهمراهَش بسفر بودند گفت كه نزديك آمده پايهاي خودرا بر گردنِ آن ملوك بگذاريد كه ايشان نزديك آمده پايهاي خودرا بر گردنِ آن [ملوك] گذاشتند (۲۵) و يُوشَعْ بايشان گفت كه ترسان و هراسان مباشيد قوي و دلير باشيد زيرا كه خداوند با تماميء دشمناني كه شما با ايشان جنگ مينمائيد بدين طور عمل خواهد نمود (۲۶) و بعد از آن يُوشَعْ ايشان‌را زد و كُشت و ايشان‌را بر پنج درختِ دار آويخت كه تا شام بر آن دارها آويخته ماندند (۲۷) و واقع شد حينِ فرو رفتنِ آفتاب كه يُوشَعْ امر فرمود تا ايشان‌را از دارها بزير آوردند و ايشان‌را بمغاره‌ء كه در آن پنهان بودند انداختند و سنگهاي بزرگي كه تا بامروز مي‌مانند بدهنهء مغاره گذاشتند * (۲۸) و در آن روز يُوشَعْ مَقّيداهْ‌را تسخير نمود و آن‌را و مَلِكَش‌را بدمِ شمشير زده ايشان‌را و هر نَفْسي كه در شهر بود بآلْكُلّ هلاك كرد و باقي مانده‌ءرا وا نگذاشته بنحوي كه بمَلِكِ يريحُو رفتار نموده بود بهمان رَوِش بمَلِكِ مَقّيداهْ رفتار كرد * (۲۹) بعد از آن يُوشَعْ و تماميء إسْرائيلْ بهمراهَش از مَقّيداهْ به لِبْناهْ گذشتند و با لِبْناهْ جنگ كردند (۳۰) و خداوند آن‌را و مَلِكَش‌را بدستِ إسْرائيلْ تسليم نموده آن‌را و هر نَفْسي كه در آن بود بدمِ شمشير زد باقي مانده‌ءرا در آن وا نگذاشته و بمَلِكَش بنحوي رفتار نمود كه بمَلِكِ يريحُو رفتار نموده بود * (۳۱) و يُوشَعْ و تماميء إسْرائيلْ بهمراهَش از لِبْناهْ به لاكيشْ گذشتند و در مقابلَش أُردو زده بآن جنگ كردند (۳۲) و خداوند لاكيشْ‌را بدستِ إسْرائيلْ تسليم نمود كه آن‌را در روزِ دويم تسخير نمود و آن‌را و هر نَفْسي كه در آن بود بنحوي كه به لِبْناهْ عمل نموده بود بدمِ شمشير زد * (۳۳) آنگاه هُورامِ مَلِكِ گزِرْ بقصدِ امدادِ لاكيشْ برآمد و يُوشَعْ اورا و قومَش‌را بحدّي شكست داد كه از براي او باقي مانده‌ءرا وا نگذاشت * (۳۴) و يُوشَعْ و تماميء إسْرائيلْ بهمراهَش از لاكيشْ بعِگْلونْ گذشتند و در برابرَش أُردو زده بآن جنگ ميكردند (۳۵) و آن‌را در آن روز تسخير نموده آن‌را و هر نَفْسي كه در آن بود بدمِ شمشير زده ايشان‌را در همان روز بنحوي كه به لاكيشْ كرده بود بآلْكُلّ هلاك كرد * (۳۶) و يُوشَعْ و تماميء إسْرائيلْ بهمراهَش از عِگْلونْ بحِبرونْ بر آمده با او جنگ كردند (۳۷) و آن‌را تسخير نموده آن‌را و مَلِكَش‌را و تماميء شهرهايَش و هر نَفْسي كه در آن بود بدمِ شمشير زدند موافقِ هر چه كه بعِگْلونْ كردند باقي مانده‌ءرا وا نگذاشته آن‌را و هر نَفْسي كه در آن بود بآلْكُلّ هلاك كردند * (۳۸) و يُوشَعْ و تماميء إسْرائيلْ بهمراهَش به دِبيرْ برگشتند و با آن جنگ كردند (۳۹) و آن‌را و مَلِكَش و تماميء شهرهايَش‌را تسخير نموده ايشان‌را بدمِ شمشير

زدند و هر نَفْسي كه در آن بود بالْكُلّ هلاك كرده باقي مانده‌ءرا وا نگذاشتشد بنحوي كه بجَبْرُونْ رفتار نمود و چنانكه به لِبْناهْ و مَلِكَش عمل نمود بهمين طور بدِبِيرْ و مَلِكَش رفتار نمود * (۴۰) و يُوشَعْ تماميء زمينِ كوهستان و جنوب و هامون و دشت و تماميء ملوكِ آنهارا زد و باقي مانده‌ءرا وا نگذاشته و هر كه نَفَسْ ميكشيد موافقِ فرمانِ خداوند خداي إسْرائِيلْ بالْكُلّ هلاك كرد (۴۱) و يُوشَعْ ايشان‌را از قادِيشِ بَرْنِيَعْ تا به غَزّاهْ و تماميء زمينِ گُوشِنْ و تا به گِبْعُونْ زد (۴۲) و يُوشَعْ تماميء آن ملوك و زمينشان‌را بيك هجوم گرفت زيرا كه خداوند خداي إسْرائِيلْ براي إسْرائِيلْ جنگ كرد (۴۳) و يُوشَعْ و تماميء إسْرائِيلْ بهمراهَش به أردو بگِلْگال برگرديدند *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) و واقع شد بمجرّدِ شنيدنِ يابِينِ مَلِكِ حاصُورْ اين خبررا اينكه به يُوبابِ مَلِكِ مادُونْ و بمَلِكِ شِمْرُونْ و بمَلِكِ أكْشافْ فرستاد (۲) و همچنين بملوكي كه بطرفِ شمال دركوهستان و درصحراي جنوبِ كِنْرُوتْ و در هامُونْ و نواحيء دُورْ بمغرب بودند (۳) و بكَنْعَنِيانِ طرفِ شرقي و غربي و به أمُورِيانْ و به حِتّيانْ و به پرِيزِيانْ و بيبُوسِيانْ دركوهستان و بحِوِّيان در زمينِ مِصْپِهْ در زيرِ حِرْمُونْ (۴) و ايشان و تماميء لشكرهايشان بهمراهشان قومِ بسياري كه عددِ ايشان مثلِ ريگي كه بلبِ دريا است با اسبها و عرّاده‌هاي بسيار بسيار بيرون آمدند (۵) و تماميء اين ملوك مجتمع گرديده آمدند و بقصدِ جنگيدن با إسْرائِيلْ با همديگر نزدِ آبهاي مِيرُومْ أردو زدند * (۶) و خداوند بيُوشَعْ فرمود كه از ايشان مترس زيرا كه فردا تا اين زمان ايشان‌را كُلاًّ بحضورِ إسْرائِيلْ كُشته شده تسليم خواهم نمود و اسبهاي ايشان‌را پَيْ كرده و عَرّاده‌هاي ايشان‌را بآتش بسوزاني (۷) پس يُوشَعْ و بهمراهَش تماميء قومِ جنگي بمقابلهء ايشان نزدِ آبهاي مِيرُومْ ناگهان آمده بر ايشان يُورش بردند (۸) و خداوند ايشان‌را بدستِ إسْرائِيلْ تسليم نمود كه ايشان‌را زدند و تا بصِيدُونِ بزرگ و تا مِسْرِفُوتْ مَيِمْ و تا درّهء مِصْپِهْ بطرفِ شرقي ايشان‌را تعاقب نموده بحدّي زدند كه باقي مانده‌ءرا از ايشان وا نگذاشتند (۹) و يُوشَعْ بطوري كه خداوند باو فرموده بود بايشان رفتار نموده اسبهاي ايشان‌را پَيْ كرده عرّاده‌هاي ايشان‌را بآتش سوزانيد * (۱۰) و در آن زمان يُوشَعْ بر گشت و حاصُوررا تسخير نموده مَلِك آن‌را بشمشير زد و حال اينكه قبل از آن حاصُورْ سَرِ تماميء آن ممالك بود (۱۱) و تماميء نُفُوسي كه در آن بودند بدمِ شمشير زده ايشان‌را بالْكُلّ هلاك كرد و كسي كه نَفَسْ بكشد هيچ باقي نماند و خودِ حاصُوررا بآتش سوزانيد (۱۲) و يُوشَعْ تماميء شهرهاي آن ملوك و تماميء ملوكِ آنهارا گرفت و بدمِ شمشير آنهارا زده بنحوي كه مُوسَي بندهء خداوند امر فرموده بود ايشان‌را بالْكُلّ هلاك كرد (۱۳) امّا تماميء شهرهائي كه بتلّهاي خويش ايستادند إسْرائِيلْ آنهارا نسوزانيدند سواي حاصُورْ كه آن‌را يُوشَعْ بتنها سوزانيد (۱۴) و بني إسْرائِيلْ تماميء غارتِ آن شهرها و مَواشِيَش‌را براي خويشتن يغما كردند امّا تماميء مردمانشان‌را بدمِ شمشير زدند بحدّي كه ايشان‌را هلاك كرده كسي كه نَفَسْ بكشد باقي نگذاشتند (۱۵) بنحوي كه خداوند

بندهء خود موسي‌را امر فرموده بود موسي نيز بيوشع امر فرمود و يوشع همچنان عمل نمود و از هرچه
خداوند موسي‌را امر فرموده بود چيزي غير معمول وا نگذاشت * (۱۶) و يوشع تماميء اين زمينهارا گرفت
يعني كوهستان و تماميء زمين جنوبي و تماميء زمين گوشن و هامون و صحرا و كوه اسرائيل و هامون اورا
(۱۷) از كوه حالاق كه به سعير ميكشد تا به بعل گاد بدرهء لبنان در زير كوه حرمون و تماميء ملوك ايشان‌را
گرفته ايشان‌را زد و كشت (۱۸) و يوشع روزهاي بسيار با تماميء آن ملوك جنگ ميكرد * (۱۹) و شهري
كه با بني اسرائيل صلح كرده بود نبود مگر حويانى كه در گبعون ساكن بودند و سائرين‌را كلاً بجنگ
گرفتند (۲۰) زيرا كه وا گذاشتن ايشان بقساوت قلب براي استقبال اسرائيل در جنگ از خداوند بود تا
آنكه ايشان‌را رحمت نفرموده ايشان‌را بالكل هلاك سازد و بنحوي كه خداوند بموسي امر فرموده بود
نابود سازد * (۲۱) و در آن زمان يوشع رفته عناقيان‌را از كوهستان از حبرون و از دبير و از عناب و از
تماميء كوهستان يهوداه و از تماميء كوهستان اسرائيل قطع نمود بلكه يوشع ايشان‌را با شهرهاي ايشان
بالكل نابود گردانيد (۲۲) و در ولايت بني اسرائيل عناقيان هيچ باقي نماندند مگر در عزاه و گث و
اشدود كه آنها باقي ماندند * (۲۳) و يوشع تماميء زمين‌را بنحوي كه خداوند بموسي فرموده بود گرفت
بلكه يوشع آن‌را به اسرائيل مطابق قسمتها و اسباط ايشان بوراثت داد و زمين از جنگ آرام گرفت *

(فصل دوازدهم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) و ملوك ولاياتي كه بني اسرائيل ايشان‌را شكست داده زمينهاي ايشان‌را بآن طرف اردن جاي
برخاستن آفتاب از نهر ارنون الي كوه حرمون و تماميء صحراي شرقي بوراثت آوردند اينانند (۲) سيحون ملك
اموريان كه در حشبون ساكن بود و از عروعير كه بكنار نهر ارنون است و وسط نهر و نصف گلعاد تا نهر يبوق
كه سرحد بني عمون است حكمراني نمود (۳) و صحرا تا درياي كنروث بطرف شرقي و تا درياي صحرا كه
درياي نمك است بطرف شرقي براه بيت يشيموث و از تيمان در زير اشدوث پسگاه (۴) و سرحد عوگ
ملك باشان از بقيهء بلندقدان كه او در عشتاروث و ادرعي سكونت داشت (۵) و در كوه حرمون و سلكاه
و در تماميء باشان تا سرحد گشوريان و معكاتيان و نصف گلعاد كه سرحد سيحون ملك حشبون بود سلطنت
نمود (۶) ايشان‌را موسي بندهء خداوند و بني اسرائيل زدند و موسي بندهء خداوند ولاياتشان‌را به رؤبنيان
و گاديان و به نيم سبط منسه براي وراثت داد * (۷) و اينانند ملوك زمينهائي كه يوشع و بني اسرائيل در
اين طرف اردن بسمت غربي از بعل گاد بدرهء لبنان تا كوه حالاق كه بسعير ميكشد كشت و يوشع اينهارا
به اسباط اسرائيل موافق قسمتهاي ايشان براي ارثيت داد (۸) در كوهستان و هامون و صحرا و دشت و
بيابان و زمين جنوب از حتيان و اموريان و كنعنيان و پريزيان و حويان و يبوسيان (۹) ملك يريحو يكي و
ملك عي كه بجانب بيت ايل است يكي (۱۰) و ملك اورشليم يكي و ملك حبرون يكي (۱۱) و ملك يرموث
يكي و ملك لاكيش يكي (۱۲) و ملك عگلون يكي و ملك گزر يكي (۱۳) و ملك دبير يكي و ملك گدر يكي

(۱۴) و مَلِكِ حُرْماهْ یکي و مَلِكِ عَرادْ یکي (۱۵) و مَلِكِ لِبْناهْ یکي و مَلِكِ عَدُلّامْ یکي (۱۶) و مَلِكِ مَقّیداهْ یکي و مَلِكِ بَیْتِ اِیلْ یکي (۱۷) و مَلِكِ تَپّوحْ یکي و مَلِكِ حِیفِرْ یکي (۱۸) و مَلِكِ اَفیقْ یکي و مَلِكِ لَشارُونْ یکي (۱۹) و مَلِكِ مادُونْ یکي و مَلِكِ حاصُورْ یکي (۲۰) و مَلِكِ شِمْرُونِ مِرونْ یکي و مَلِكِ اَکْشافْ یکي (۲۱) و مَلِكِ تَعنَكْ یکي و مَلِكِ مِگِدّوْ یکي (۲۲) و مَلِكِ قِدِشْ یکي و مَلِكِ یُقْنِعامْ از کَرْمِلْ یکي (۲۳) و مَلِكِ دُورْ از نافَتِ دُورْ یکي و مَلِكِ طوائفِ گِلْگالْ یکي (۲۴) و مَلِكِ تِرْصاهْ یکي تمامیء ملوك سي و یك بود *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و یُوشَعْ پیر و سالِ خورده گردید و خداوند وَیْرا گفت که تو پیر و سال خورده گردیدهء و زمیني که براي وراثت باقي میماند بسیار بسیار است (۲) زمیني که باقی میماند اینست تمامیء حدودِ فِلِسْطیانْ و تمامیء گِشُورِیْ (۳) از شِیحُورْ که رو بروي مِصْراست تا سرحدّ عِقْرُونْ بطرفِ شمال که بکَنْعَنِیانْ محسوب است پنج سردارِ فِلِسْطیانْ [یعني] عَزّاثِیانْ و اَشْدُودِیانْ و اَشْقَلُونِیانْ و گِتّیانْ و عِقْرُونِیانْ و هم عَوِّیانْ (۴) از جنوب تمامیء زمینِ کَنْعَنِیانْ و مِعاراهْ که بجانبِ صِیدُونِیانْ است تا اَفیقْ تا سرحدّ اَمُورِیانْ (۵) و زمینِ گِبْلِیانْ و تمامیء لُبْنانْ بطرفِ برخاستنِ آفتاب از بَعَلِ گادْ در زیرِ کوهِ حِرْمُونْ تا مدخلِ حَماتْ (۶) تمامیء ساکنانِ کوهستان از لُبْنانْ تا مِسْرِفُوتِ مَیْمْ و تمامیء صِیدُونِیانْ من ایشان‌را از حضورِ بني اِسْرائِیلْ اخراج خواهم نمود نهایت آن زمین‌را بنحوي که ترا امر فرموده بودم براي وراثت ببني اِسْرائِیلْ بقرعه تقسیم نمائي * (۷) پس حال آن زمین‌را به نُه سبط و نیم سبطِ مَنَسّهْ بمیراث تقسیم نما (۸) و حال اینکه رُوبِنِیانْ و گادِیانْ [و نیم سبطِ دیگرِ مَنَسّهْ] ارثهاي ایشان‌را گرفته بودند که آن‌را مُوسیٰ بآن طرفِ اُرْدُنْ بسوي مشرق بایشان داده بود بنحوي که مُوسیٰ بندهء خداوند بایشان داد * (۹) از عَرُوعِیرْ که بکنارِ نهرِ اَرْنُونْ است و شهري که در وسطِ نهر است و تمامیء صحراي مِیدِباهْ تا دِیبُونْ (۱۰) و تمامیء شهرهاي سِیحُونِ مَلِكِ اَمُورِیانْ که در حِشْبُونْ تا بسرحدّ عَمُّونِیانْ سلطنت مینمود (۱۱) و گِلْعادْ و نواحیء گِشُورِیانْ و مَعَکاثِیانْ و تمامیء کوهِ حِرْمُونْ و تمامیء باشانْ تا سَلْکاهْ (۱۲) تمامیء ممالكِ عُوگْ در باشانْ که در عَشْتارُوتْ و اِدْرِعِیْ سلطنت مینمود که او از بقیّهء بلندقدّان مانده بود که مُوسیٰ ایشان‌را شکست داده اخراج نمود (۱۳) امّا بني اِسْرائِیلْ گِشُورِیانْ و مَعَکاثِیانْ‌را اخراج ننمودند بآن سبب گِشُورِیانْ و مَعَکاثِیانْ تا امروز درمیانِ اِسْرائِیلْ ساکنند (۱۴) نهایت بسبطِ لِیْوِیْ میراث نداد و قربانیهاي سوختنیء خداوند خداي اِسْرائِیلْ بنحوي که بایشان فرموده بود میراثِ ایشان است *

(۱۵) پس مُوسیٰ بسبطِ بني رُوبِنْ ارثیرا موافقِ خانَدانهاي ایشان داد (۱۶) و حدودِ ایشان از عَرُوعِیرْ که بکنارِ نهرِ اَرْنُونْ است و شهري که در وسطِ نهر است و تمامیء صحرائي که پهلوي مِیدِبا است بود (۱۷) حِشْبُونْ و تمامیء شهرهایَش که در صحرا هستند دِیبُونْ و بامُوتِ بَعَلْ و بَیْتِ بَعَلِ مِعُونْ (۱۸) و یَهْصاهْ و قِدِیمُوتْ و مِیفَعَتْ (۱۹) و قِرْیاتَیِمْ و سِبْماهْ و صِرِتِ شَحَرْ در کوهِ میانِ درّه (۲۰) و بَیْتِ پِعُور و

اَشْدُوتِ پِسْگَاهْ و بَیْتِ یِشِیمُوتْ (۲۱) و تماميء شهرهاي صحرا و تماميء ممالكِ سِیحُونِ مَلِكِ اَمُوریانْ كه
در حِشْبُونْ سلطنت مينمود كه مُوسیٰ اورا با اِوِّي و رِقَمْ و صُورْ و حُورْ و رِبَعْ اميرانِ مِدْيانْ كه ايشان
اميرانِ سِيحُونْ بوده در زمين ساكن بودند كُشت (۲۲) و بِلْعَامْ فالگيرِ پسرِ بِعُوررا بني اِسْرائِيلْ در
ميانِ كُشته شدهگانِ خود بشمشير كُشتند (۲۳) و حدودِ بني رِؤُوبِنْ اَرْدَنْ وكنارهآش بود ميراثِ بني
رِوبِنْ موافقِ خاندانهاي ايشان و شهرها و قريَهاي آنها اين بود * (۲۴) و مُوسیٰ به سبطِ گَادْ يعني پسرانِ
گَادْ ارثيرا موافقِ قبيلههاي ايشان داد (۲۵) و سرحدّ ايشان يَعْزِيرْ و تماميء شهرهاي گِلْعَادْ و نصفِ زمينِ
بني عَمُّونْ تا عَرُوعِيرْ كه در برابرِ رَبَّاهْ است بود (۲۶) و از حِشْبُونْ تا رَامَتِ مِصْپِهْ و بِطُونِيمْ و از مَحَنَيمْ
بسرحدِّ دِبِيرْ (۲۷) و در درّهٔ بَيْتِ هَارَامْ و بَيْتِ نِمْرَاهْ و سُكُّوتْ و صَافُونْ بقيّهء ممالكِ سِيحُونْ مَلِكِ
حِشْبُونْ يعني اَرْدَنْ و كنارهآش تا انتهاي درياي كِنْرِتْ بآن طرفِ اَرْدَنْ بسمتِ مشرق (۲۸) ميراثِ بني
گَادْ موافقِ قبيلههايشان از شهرها و قريَهاي آنها اين است * (۲۹) و مُوسیٰ بنيم سبطِ مِنَسَّهْ ميراثيرا داد و
ميراثِ نيم سبطِ بني مِنَسَّهْ موافقِ قبيلَهاي ايشان چنين بود (۳۰) كه سرحدّ ايشان از مَحَنَيمْ تماميء بَاشَانْ
يعني تماميء مملكتِ عُوگْ مَلِكِ بَاشَانْ و تماميء حَوُّوتِ يَائِيرْ كه در بَاشَانْ است شصت شهر (۳۱) و
نصفِ گِلْعَادْ و عَشْتَارُوتْ و اِدْرِعِي شهرهاي مملكتِ عُوگْ در بَاشَانْ از آنِ بني مَاكِيرِ پسرِ مِنَسَّهْ يعني
از آنِ نصفِ پسرانِ مَاكِيرْ موافقِ قبيلَهاي ايشان اين بود (۳۲) و زمينهائي كه مُوسیٰ در صحراي مُوآبْ
بآن طرفِ اَرْدَنْ در برابرِ يرِيحُوْ بسمتِ مشرقي بجهةِ ميراث تقسيم كرد اينهايند (۳۳) امّا بسبطِ لِيوِيْ مُوسیٰ
ارثي نداد خداوند خداي اِسْرائِيلْ بنحوي كه بايشان گفته بود ارثِ ايشان بود *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و [ولاياتي] كه بني اِسْرائِيلْ در زمينِ كِنْعَنْ ميراث گرفتند كه آنهارا اِلْعَازَارِ كاهن و يُوشَعِ بْنِ
نُونْ و رؤساي آباي اسباطِ بني اِسْرائِيلْ بوراثتِ ايشان دادند اينانند (۲) آنهارا موافقِ فرمانِ خداوند
بواسطهء مُوسیٰ بقرعه،به نُه سبط و نيم سبط [مِنَسَّه] بوراثت دادند (۳) زيرا كه مُوسیٰ ارثيرا بدو سبط و
نيم سبط بآن طرفِ اَرْدَنْ داد امّا به لِوِيانْ در ميانِ ايشان ميراث نداد (۴) چون پسرانِ يُوسُفْ كه مِنَسَّهْ و
اِفْرَيِمْ بودند حكمِ دو سبط داشتند پس قسمتي در زمين به لِوِيانْ نداد بغيرِ شهرها بجهةِ سكونت و
پيرامونهاي آنها براي مواشي و اموالِ ايشان (۵) بنحوي كه خداوند مُوسیٰرا امر فرموده بود بني اِسْرائِيلْ
بهمين رَوِش عمل نموده زمينرا قسمت كردند * (۶) آنگاه پسرانِ يِهُودَاهْ نزدِ يُوشَعْ در گِلْگَالْ آمده و
كَالِيبْ اَبْنِ يِفُنَّهِ قِنِزِّي وَيْرا گفت كه سخني كه خداوند بمُوسیٰ مردِ خدا بخصوصِ من و تو در قَادِيشِ
بَرْنِيعْ گفت تو ميداني (۷) هنگامي كه مُوسیٰ بندهء خداوند مرا براي تجسّسِ زمين از قَادِيشِ بَرْنِيعْ
فرستاد چهل ساله بودم و خبررا بنحوي كه در قلبم بود به او آوردم (۸) و برادرانِ من كه همراهِ من
برآمده بودند دلِ قومرا گداختند و من بخداوند خدايم تماماً تابع شدم (۹) و در آن روز مُوسیٰ سوگند

یاد نموده گفت که البته زمینی که پای تو در آن راهی شد ابداً بتو و به پسرانت بوراثت باشد زیرا که
بخداوند خدایم تماماً تابع شدی (١٠) و حال اینك خداوند بطوری که فرموده بود این چهل و پنج سال
مرا زنده نگاه داشته از وقتی که خداوند این کلام بموسی گفته بود هنگامی که اسرائیل در بیابان
گردش کردند و حال اینك امروز هشتاد و پنج ساله هستم (١١) و امروز قوتم مثل قوت روز فرستادن
موسی مرا باقی است و چنانکه قوتم در آن وقت بود حال قوتم از برای جنگ و از برای خروج و دخول
چنان است (١٢) پس حال این کوه را بمن بده که خداوند در آن روز در باره‌اش گفت زیرا که تو در آن
روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند و اینکه شهرهایش بزرگ و حصاردار اند محتمل است که خداوند
با من بوده من موافق کلام خداوند ایشان را اخراج خواهم نمود (١٣) و یوشع اورا دعای خیر نموده
حبرون را بکالیب بن یفنه بوراثت داد (١٤) بآن سبب حبرون ارث کالیب بن یفنه قنزی تا امروز
میباشد چونکه خداوند خدای اسرائیل را تماماً تابع شد (١٥) و قبل از آن اسم حبرون قریت اربع بود
که اربع در میان عناقیان مرد بزرگی بود و ولایت از جنگ آرام گرفت *

(فصل پانزدهم مشتمل بر شصت و سه آیه)

(١) و قرعهٔ [تقسیمیِ] سبط بنی یهوداه موافق قبائل ایشان در طرف تیمان بسرحد ادوم و بیابان جنوبیِ
صین رسید * (٢) و سرحد جنوب ایشان از کنار دریای نمك یعنی از زبانهٔ که بجنوب مینگرد شد (٣) و
بطرف جنوبیِ فراز عقربیم بیرون رفته بصین میگذرد و بجنوب قادیش برنیع برآمده بحصرون میگذرد
و به ادار برآمده به قرقاعاه گردش میکرد (٤) و از آنجا بعصمون میگذشت و بنهر مصر میرفت و انتهای
این سرحد تا بدریا بود سرحد جنوب شما این خواهد بود * (٥) و سرحد شرقی تا انتهای اردن دریای
نمك بود * و سرحد طرف شمالی از زبانهٔ دریا در انتهای اردن بود (٦) و این سرحد به بیت حگلاه
برآمده و بطرف شمالیِ بیت عراباه میگذشت پس این سرحد بسنگ بوهن پسر روبن درآمد (٧) و این
سرحد از درهٔ عاکور بدبیر برآمد و بطرف شمال بگلگال که برابر فراز ادمیم که بطرف جنوب نهر است
مینگرد پس این سرحد به آبهای عین شمس میگذشت و انتهایش بعین روگل بود (٨) و این سرحد بدرهٔ
پسر هنوم بپهلوی جنوبیِ یبوسی که اورشلیم است برآمد پس این سرحد بسر کوه که بطرف غربی
برابر درهٔ هنوم است و بطرف شمالی انتهای درهٔ رفایم است برآمد (٩) و این سرحد از سر کوه
بچشمهٔ آبهای نفتوح میکشید و بشهرهای کوه عفرون می‌آمد پس این سرحد به بعلاه که قریت
یعاریم است میکشید (١٠) و از بعلاه این سرحد بطرف غربی بکوه سعیر گردش کرده بپهلوی شمالیِ
کوه یعاریم که عبارت از کسلون است گذشته به بیت شمس بزیر رفته به تمناه میگذشت (١١) و این
سرحد در طرف شمال بعقرون میرسید پس این سرحد بشکرون میکشید و بکوه بعلاه میگذشت و به
یبنئیل میکشید و انتهای این سرحد دریا بود * (١٢) و سرحد غربی دریای بزرگ و ساحل آن بود

و سرحد بني يهوداه از گرداگرد موافق قبائل ايشان اين بود * (١٣) و بكاليب بن يفنه قسمتي‌را ميان
پسران يهوداه داد موافق فرمان خداوند بيوشع يعني شهر اربع پدر عناق كه حبرون است (١٤) و
كاليب سه پسر عناق يعني شيشي و اخيمان و تلمي اولاد عناق‌را از آنجا اخراج نمود (١٥) و از آنجا
بساكنان دبير برآمد و اسم دبير قبل از آن قريث سيفر بود (١٦) و كاليب گفت كسي كه قريث سيفررا
زده تسخيرش نمايد دختر خود عكساه‌را بزني باو خواهم داد (١٧) و عثنيئيل پسر قنز برادر كاليب
آن‌را فتح نمود كه او دختر خود عكساه‌را بزني باو داد (١٨) و واقع شد هنگام آمدن آن دختر
[بشوهر] كه شوهررا اغوا كرد باينكه از پدر خود كشت زاري‌را طلب نمايد و دختر از الاغش پايين
آمد و كاليب وي‌را گفت كه خواهش تو چه چيز است (١٩) و او گفت كه بركتي‌را بمن ببخش
چونكه بمن زمين جنوبيء [بي آبي] دادهء چشمهاي آب‌را نيز بمن ببخش و او هم چشمهاي فوقاني
و هم چشمه‌هاي تحتاني‌را باو بخشيد * (٢٠) ميراث سبط پسران يهوداه موافق قبائل ايشان اينست *
(٢١) و شهرهاي حدوديء سبط پسران يهوداه بسرحد ادوم بسمت جنوب اينهايند قبصئيل و عيدر و ياگور
(٢٢) و قيناه و ديموناه و عدعاداه (٢٣) و قدش و حاصور و يثنان (٢٤) و زيف و طلم و بعالوث
(٢٥) و حاصور حدتاه و قريوث و حصرون كه حاصور است (٢٦) و امام و شماع و مولاداه (٢٧) و
حصر گداه و حشمون و بيت پالط (٢٨) و حصر شوعال و بئير شبع و بزيوثياه (٢٩) و بعلاه و عييم
و عاصم (٣٠) و التولد و كسيل و حرماه (٣١) و صقلگ و مدمناه و سنسناه (٣٢) و لباءوث و
سلحيم و عين و رمون تماميء شهرها با قريهاي آنها بيست و نه * (٣٣) و در هامون اشتاءول و صرعاه
و اشناه (٣٤) و زانوح و عين گنيم و تپوح و عينام (٣٥) و يرموث و عدلام و شوكوه و عزيقاه (٣٦) و
شعريم و عديثيم و گديراه و گديروثيم چهارده شهر با قريهاي آنها (٣٧) صنان و حداشاه و مگدل گاد
(٣٨) و دلعان و مصپه و يقتئيل (٣٩) و لاكيش و بصقث و عگلون (٤٠) و كبون و لحمام و كتليش
(٤١) و گديروث و بيت داگون و نعماه و مقيداه شانزده شهر با قريه‌هاي آنها (٤٢) و لبناه و عتر و
عاشان (٤٣) و يفتاح و اشناه و نصيب (٤٤) و قعيلاه و اكزيب و ماريشاه نه شهر با قريه‌هاي آنها
(٤٥) و عقرون با قصبه‌ها و قريه‌هايش (٤٦) از عقرون تا دريا هر آنچه به پهلوي اشدود بود با قريه‌هايش
(٤٧) و اشدود با قصبه‌ها و قريهايش و عزاه با قصبه‌ها و قريه‌هايش تا نهر مصر و درياي بزرگ و ساحلش *
(٤٨) و در كوهستان شامير و يتير و سوكوه (٤٩) و دناه و قريث سناه كه دبير است (٥٠) و
عناب و اشتموه و عانيم (٥١) و گوشن و حولون و گلوه يازده شهر با قريه‌هاي آنها (٥٢) و ارب و دوماه
و اشعان (٥٣) و يانوم و بيت تپوح و افيقاه (٥٤) و حمطاه و قريث اربع كه حبرون است و صيعور
نه شهر با قريهاي آنها (٥٥) و ماعون و كرمل و زيف و يوطاه (٥٦) و يزرعيل و يقدعام و زانوح (٥٧) و
قين و گبعاه و تمناه ده شهر با قريه‌هاي آنها (٥٨) و حلحول و بيت صور و گدور (٥٩) و معرات و بيت
عنوث و التقون شش شهر با قريه‌هاي آنها (٦٠) و قريث بعل كه قريث يعاريم است و رباه دو شهر

با قریهاي آنها * (۶۱) در بیابان بَیْتِ عَرَاباه و مِدّین و سِکاکاه (۶۲) و نِبْشان و شهرِ نمك و عَیْنِ گِدِي شش شهر با قریه‌هایش * (۶۳) امّا یِبُوسیان که ساکنانِ اُورشَلیم بودند ایشان‌را بني یِهُوداه نتوانستند بیرون بکنند بآن جهة یِبُوسیان با بني یِهُوداه تا امروز در اُورشَلیم ساکنند *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر ده آیه)

(۱) و سرحدِّ قرعهء [تقسیميء] پسرانِ یُوسُف در سمتِ شرقي از اَرْدَن که برابرِ یِرِیحُو است تا آبهاي یِرِیحُو و بیاباني که بکوهِ بَیْتِ اِیْل بر مي‌آید بیرون آمد (۲) و از بَیْتِ اِیْل بلُوز میرسید و بپهلوي سرحدِ اَرْکِي به عَطارُوث میگذشت (۳) و بسوي سمتِ غربي بپهلوي سرحدِّ یَفْلِیطي بسرحدّ بَیتِ حُورونِ تحتاني و تا گِزِر بزیر آمده بود و انتهایَش بدریا میرسید * (۴) پس پسرانِ یُوسُف مَنَسّه و اِفْرَیم میراث خودرا بتصرّف آوردند (۵) و سرحدِّ پسرانِ اِفْرَیْم موافقِ قبائلِ ایشان چنین شد که در طرفِ شرقي میراثِ ایشان عَطْرُوث اَدّار تا بَیْتِ حُورُونِ فوقاني بود (۶) و این سرحدّ در طرفِ شمال بسوي دریا تا مِکْمِتاه بیرون آمد و این سرحدّ در طرفِ شرقي بد تَأَنَث شِیلُوه گردش میکرد و در طرفِ شرقي از آنجا به یانُوحاه میگذشت (۷) و از یانُوحاه بعَطارُوث و نَعَرَث بزیر آمد و بیرِیحُو خورده به اَرْدَن رسید (۸) و این سرحدّ از تَپُّوح بسمتِ غربي بنهرِ قاناه راهي شده انتهایَش بدریا بود میراثِ سبطِ پسرانِ اِفْرَیم موافقِ قبائلِ ایشان همین است (۹) و شهرهاي مُتفرّقهء پسرانِ اِفْرَیم تماميء آن شهرها و قریه‌هاي آنها در میانِ میراثِ پسرانِ مَنَسّه بود (۱۰) و ایشان کَنْعَنیاني که در گِزِر ساکن بودند اخراج ننموده کَنْعَنیان در میانِ اِفْرَیم تا به امروز ساکنند و بندهء خراج گذار شدند *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و قرعهء [تقسیميء] سبطِ مَنَسّه که اوّل زادهء یُوسُف بود براي ماکِیر اوّل زادهء مَنَسّه پدرِ گِلْعاد بیرون آمد چونکه او مردِ جنگي بود گِلْعاد و باشان باو رسید (۲) و همچنین از براي باقي ماندهگانِ پسرانِ مَنَسّه موافقِ قبائلِ ایشان یعني براي پسرانِ اَبِیعِزِر و پسرانِ حِیلِق و پسرانِ اَسْرِئیل و پسرانِ شِکِم و پسرانِ حِیفِر و پسرانِ شِمِیْداع بیرون آمد که اینان موافقِ قبائلِ ایشان پسرانِ ذُکورِ مَنَسّه پسرِ یُوسُف بودند (۳) و براي صِلْفِحاد پسرِ حِیفِر پسرِ گِلْعاد پسرِ ماکِیر پسرِ مَنَسّه بغیر از دختر پسري نبود و اساميء دخترانَش اینانند مَحْلاه و نُوعاه و حُگْلاه و مِلْکاه و تِرْصاه (۴) و ایشان بحضورِ اِلْعازار کاهن و حضورِ یُوشَع بنِ نُون و حضورِ سروران تقرّب جُسته گفتند که خداوند موسیٰ‌را امر فرمود که میراثي‌را در میانِ برادرانِ ما بما بدهد پس او موافقِ فرمانِ خداوند میراثي‌را در میانِ برادرانِ پدرِ ایشان بآنها داد (۵) و ده حصّه بمَنَسّه افتاد سواي زمینِ گِلْعاد و باشان که بآن طرفِ اَرْدَن میباشند (۶) زیرا که دخترانِ مَنَسّه میراث در میانِ پسرانَش گرفتند و بقیّهء پسرانِ مَنَسّه زمینِ گِلْعادرا داشتند * (۷) و سرحدِّ مَنَسّه از آشِیر

بمكمثاه كه مقابل شكم است رسيد و اين سرحد در طرف راست بساكنان عين تپوح ميرفت (۸) و زمين تپوح از منسّه بود امّا تپوح در سرحدّ منسّه از پسران افريم بود (۹) و اين سرحدّ بنهر قاناه بطرف جنوبيء نهر بزير آمد و شهرهائي كه افريم در ميان شهرهاي منسّه داشتند اينانند و سرحدّ منسّه در طرف شمال نهر بود و انتهايش بدريا (۱۰) و در جنوب بافريم و در شمال بمنسّه افتاد و سرحدّ آن دريا بود و در طرف شمال به آشير و در طرف شرقي به يسّاكار خورد (۱۱) و منسّه در يسّاكار و در آشير بيت شئان و قصبه‌هايش و يبلعام و قصبهايش و ساكنان دور و قصبه‌هايش و ساكنان عين دور و قصبه‌هايش و ساكنان تعنك و قصبه‌هايش و ساكنان مگدّو با قصبه‌هايش سه ناحيه (۱۲) و پسران منسّه اهل آنشهرهارا نتوانستند اخراج نمايند بلكه كنعنيان خواستند كه در آن زمين تمكّن نمايند (۱۳) و واقع شد هنگامي كه بني اسرائيل تقويت يافتند كنعنيان‌را خراج گذار نمودند امّا ايشان‌را اصلاً بيرون نكردند * (۱۴) و پسران يوسف بيوشع متكلّم شده گفتند كه چرا يك قرعه و يك حصّه براي ارثيّت بما داده و حال اينكه قوم بزرگ هستيم چونكه خداوند مارا تا بحال بركت داده است (۱۵) و يوشع بايشان گفت اگر شما قوم بزرگي ميباشيد بجنگل برآئيد و در آنجا در زمين پريزيان و رفائيم از براي خود مكاني‌را بريده وا كنيد اگر كوه افريم از براي شما تنگ باشد (۱۶) و پسران يوسف گفتند كه كوه بما كفايت نميكند و تماميء كنعنياني كه در مرزبوم درّه ساكنند هم آناني كه در بيت شئان و قصبه‌هايش و هم آناني كه در درّهء يزرعيل اند عرّاده‌هاي آهنين دارند (۱۷) و يوشع بخاندان يوسف يعني افريم و منسّه متكلّم شده گفت چونكه قوم بزرگي هستيد و قوّت بسيار داريد براي شما يك قرعه كفايت نميكند بتنها (۱۸) پس كوهي كه جنگل است شمارا خواهد بود و اورا خواهيد بريد و تا انتهايش از شما باشد زيرا كنعنيان‌را اخراج خواهيد كرد اگرچه عرّاده‌هاي آهنين داشته قوي باشند *

(فصل هجدهم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) و تماميء جماعت بني اسرائيل در شيلوه مجتمع گرديده خيمهء جماعت‌را در آنجا بر پا نمودند و زمين در مقابل ايشان مغلوب شد * (۲) و از بني اسرائيل هفت سبط باقي مانده بودند كه هنوز ميراث بايشان تقسيم نشده بود (۳) و يوشع ببني اسرائيل گفت كه تا بكي غفلت ورزيده داخل وراثت زميني كه خداوند خداي آباي شما بشما داده است نميشويد (۴) از ميان خودتان سه نفر از براي هر سبط بدهيد كه ايشان‌را روانه خواهم كرد و ايشان برخاسته از ميان زمين گردش كرده آن‌را موافق ارث خودشان تحرير كرده بمن باز خواهند آمد (۵) و آن‌را بهفت حصّه تقسيم خواهند نمود يهوداه در حدود ايشان بطرف جنوب خواهند ايستاد و خاندان يوسف در حدود ايشان بطرف شمال خواهند ايستاد (۶) پس زمين‌را بهفت حصّه تحرير نمائيد و باينجا بمن بياوريد و در اينجا در حضور خداوند خداي ما براي شما قرعه خواهم انداخت (۷) بعلّت اينكه ليويان در ميان شما حصّه ندارند زيرا كه كهانت خداوند ميراث ايشان است و

گادْ و رِئُوبِنْ و نیم سبطِ مَنَسَّهْ میراثِ خویشتن‌را که مُوسَیِ بندهٔ خداوند بایشان داده بود بآن طرفِ اَرْدَنْ در سمتِ شرقي گرفتند * (۸) و مردمان برخاسته روانه شدند و یُوشَعْ کساني که بجهةِ تحریرِ زمین روانه بودند امر فرموده گفت که روانه شده در زمین گردش کرده آن‌را تحریر نمائید و نزدِ من برگردید تا آنکه از براي شما اینجا در شِیلُوهْ در حضورِ خداوند قرعه اندازم (۹) و مردمان رفتند و از میانِ زمین گذشته آن‌را در کتابي بهفت حصّه موافقِ شهرهایَش تحریر نمودند و بیُوشَعْ به اُردو در شِیلُوهْ باز آمدند (۱۰) و یُوشَعْ بخصوصِ ایشان در حضورِ خداوند در شِیلُوهْ قرعه انداخت بلکه یُوشَعْ در آنجا زمین‌را به بني اِسْرائیلْ موافقِ قسمتهاي ایشان تقسیم نمود * (۱۱) و قرعهٔ [تقسیميِ] سبطِ بِنْیامِینْ موافقِ قبائلِ ایشان برآمد و سرحدِّ قرعهٔ ایشان در میانِ پسرانِ یِهُوداهْ و پسرانِ یُوسِفْ بیرون آمد * (۱۲) و سرحدِّ ایشان در طرفِ شمال از اَرْدَنْ بود و این سرحدّ از شمال بجانبِ یِرِیحُو برآمد و بطرفِ غربي بکوهستان برآمد و انتهایَش بیابانِ بَیْتِ آوِنْ بود (۱۳) و این سرحدّ از آنجا بلُوزْ یعني بپهلوي لُوزْ که بَیْتِ اِیلْ است در جنوب میگذشت و این سرحدّ به عَطْرُوتِ اَدّارْ برابرِ کوهي که بجنوبِ بَیْتِ حُورُونِ تحتاني است بزیر آمد * (۱۴) و این سرحدّ از آنجا کشیده بود و در طرفِ جنوب گوشهٔ دریارا از کوهي که برابرِ بَیْتِ حُورُون در جنوب است گردش میکرد و انتهایَش بقِرْیَتْ بَعَلْ که قِرْیَتْ یِعارِیمْ شهرِ پسرانِ یِهُوداهْ است رسید طرفِ غربي اینست * (۱۵) و جانبِ جنوبي از انتهاي قِرْیَتْ یِعارِیمْ کشید و این سرحدّ بسوي مغرب کشیده بچشمهٔ آبهاي نِفْتُوَحْ میگذشت (۱۶) و این سرحدّ بانتهاي کوهي که در برابرِ درّهٔ پسرِ هِنُّوم بود و در طرفِ شمال در درّهٔ رِفائِیمْ بزیر آمد و از آنجا بدرّهٔ هِنُّومْ که در طرفِ جنوب بپهلوي یِبُوسِي است بزیر آمده بعَیْنِ رُوجِلْ رسید (۱۷) و از طرفِ شمال کشیده بعَیْنِ شَمْسْ میرفت و بجَلِیلُوتْ که رو بروي فرازِ اَدُمِّیمْ است رسید و بسنگِ بُوهَنِ پسرِ رِئُوبِنْ بزیر آمد (۱۸) و در طرفِ شمال بطرفي که رو بروي عَرابَاهْ است میگذشت و بعَرابَاهْ بزیر آمد (۱۹) و از آنجا این سرحدّ بجانبِ بَیْتِ حُگْلاهْ شمالاً میگذشت و انتهاي این سرحدّ بزبانهٔ شماليِ درياي نمك بانجامِ جنوبيِ اَرْدَنْ بود سرحدّ جنوبي این بود * (۲۰) و اَرْدَنْ آن‌را از جانبِ مشرق سرحدّ بود میراثِ پسرانِ بِنْیامِینْ ازگرداگرد موافق حدودَش و مُطابِقِ قبائلِ ایشان این بود * (۲۱) و شهرهاي سبطِ پسرانِ بِنْیامِینْ موافقِ قبائلِ ایشان اینانند یِرِیحُو و بَیْتِ حُگْلاهْ و درّهٔ قِصِیصْ (۲۲) و بَیْتِ عَرابَاهْ و صِمارَیِمْ و بَیْتِ اِیلْ (۲۳) و عَوِّیمْ و پارَاهْ و عُفْرَاهْ (۲۴) و کِفَرِ عَمُّونائِي و عُفْنِي و جَبَعْ دوازده شهر با قریَهاي ایشان (۲۵) و جِبْعُونْ و رامَاهْ و بِئیرُوتْ (۲۶) و مِصْپِهْ و کِفِیرَاهْ و مُوصاهْ (۲۷) و رِقِمْ و یِرْپِئیلْ و تَرْأَلاهْ (۲۸) و صِیلَعْ و اِلِفْ و یِبُوسِي که اُورِشَلِیمْ است و جِبْعَتْ و قِرْیَتْ چهارده شهر با قریَهاي آنها میراثِ پسرانِ بِنْیامِینْ موافقِ قبائلِ ایشان این بود *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) و قرعهٔ [تقسیميِ] دویمین براي شِمْعُونْ یعني سبطِ پسرانِ شِمْعُونْ موافقِ قبائلِ ایشان بیرون آمد

و میراث ایشان میان میراث پسران یهوداه بود (٢) و در میراث ایشان بئیرشبع و شبع و مولاداه
(٣) و حصر شوعال و بالاه و عاصم (۴) و التولد و بتول و حرماه (٥) و صقلگ و بیت مرکابوث و حصر
سوساه (٦) و بیت لباوث و شاروحن سیزده شهر با قریهای آنهارا داشتند (٧) و عین و رمون و عثر و
عاشان چهارشهر با قریهای آنها (٨) و تمامیء قریهائی که در اطراف آن شهرها بودند تا بعلث بئیر
رامث بطرف جنوب میراث سبط پسران شمعون موافق قبائل ایشان این بود (٩) میراث بنی شمعون از
قسمت بنی یهوداه بود چونکه قسمت بنی یهوداه جهة ایشان زیاد بود بنی شمعون میراث خودرا در
میان میراث ایشان گرفتند * (١٠) و قرعهء [تقسیمیء] سیمین برای پسران زبولون موافق قبائل ایشان
برآمد و سرحد میراث ایشان تا ساریذ رسید (١١) و سرحد ایشان بسوی دریا و مرعلاه برآمد و بدباشث
خورده بنهری که مقابل یقنعام است رسید (١٢) و از ساریذ بطرف شرقی جای طلوع کردن آفتاب
بسرحد کسلوث تابور گردش میکرد و بدابرث رسیده بیافیع برآمد (١٣) و از آنجا بطرف شرقیء
گتاه حیفر و عتاه قاصین میگذشت و به رمون متوار نیعاه میرسید (١۴) و این سرحد در طرف شمال
آن‌را تا حناثون گردش میکرد و انتهایش درهء یفتح ایل بود * (١٥) و قطاث و نهلال و شمرون
و یداله و بیت لحم دوازده شهر با قریهای آنها (١٦) میراث پسران زبولون موافق قبائل ایشان
این بود یعنی این شهرها و قریهایش * (١٧) و قرعهء [تقسیمیء] چهارمین برای یساکار یعنی
پسران یساکار موافق قبائل ایشان بیرون آمد (١٨) و بود سرحد ایشان یزرعیل و کسلوث و شونیم (١٩) و
حفاریم و شیئون و اناحراث (٢٠) و ربیث و قشیون وابص (٢١) و رمث و عین گنیم و عین حداه و بیت
پصیص (٢٢) و این سرحد بتابور و شحصیماه و بیت شمس میخورد و انتهای سرحد ایشان اردن بود شانزده
شهر با قریهای آنها (٢٣) میراث سبط پسران یساکار موافق قبائل ایشان از شهرها و قریهای آنها این
بود * (٢۴) و قرعهء [تقسیمیء] پنجمین از برای سبط بنی اشیر موافق قبائل ایشان بیرون آمد (٢٥) و بود
سرحد ایشان حلقث و حلی و بطن و اکشاف (٢٦) و الّملك و عمعاد و مشال پس بسوی غربی بکرمل
و شیحور لبنث میخورد (٢٧) و بطرف برخاستن آفتاب به بیت داگون گردش کرده بزبولون و درهء
یفتح ایل بطرف شمالیء بیت عیمق و نعیئیل میخورد و بطرف چپ بکابول رسید (٢٨) و عبرون و رحوب و
حمون و قاناه تا بصیدون بزرگ (٢٩) و این سرحد براماه و شهر حصاردار صور گردش میکرد پس این سرحد
بحوساه گردش میکرد و انتهایش بسوی دریا از ناحیهء اکزیب بود * (٣٠) و عماه و افیق و رحوب
بیست و دو شهر با قریهای آنها (٣١) میراث سبط بنی اشیر موافق قبائل ایشان یعنی شهرهای مذکوره با
قریهایش این بود * (٣٢) وقرعهء [تقسیمیء] ششمین از برای پسران نفتالی یعنی برای بنی نفتالی
موافق قبائل ایشان بیرون آمد (٣٣) و سرحد ایشان از حیلف و الّون بصعننیم و ادامی و نقب و یبنئیل
تا لقوم بود و انتهایش باردن بود (٣۴) و این سرحد بطرف غربی به ازنوث تابور گردش میکرد و از آنجا
بحقوق میرسید و در طرف جنوب بزبولون میخورد و در طرف مغرب به اشیر و بیهوداه و از سمت برخاستن

آفتاب بأَرْدَنْ میخورد * (۳۵) و شهرهاي حصاردارِ صِدِّيمْ و صِيرْ و حَمَّتْ و رَقَّتْ و كِنِّرِتْ (۳۶) و أَدَامَاهْ و رَامَاهْ و حَاصُورْ (۳۷) و قِدِشْ و إِدْرِعِي و عَيْنِ حَاصُورْ (۳۸) و يِرُونْ و مِگْدَلِئِيلْ و حَرِيمْ و بَيْتِ عَنَاتْ و بَيْتِ شَمْسْ كه نوزده شهر با قريهايش بودند (۳۹) ميراثِ سبطِ بني نَفْتَالِي موافقِ قبائلِ ايشان از شهرها و قريهايش اين بود * (۴۰) و قرعهء [تقسيميء] هفتمين از براي سبطِ بني دانْ موافقِ قبائلِ ايشان بيرون آمد (۴۱) و بود سرحدِّ ميراثِ ايشان صَرْعَاهْ و اِشْتَائُولْ و عِيرِ شَمْسْ (۴۲) و شَعَلَبِّينْ و أَيَّالُونْ و يِثْلَاهْ (۴۳) و إِيلُونْ و تِمْنَتْ و عِقْرُونْ (۴۴) و إِلْتِقِيهْ و گِبِّثُونْ و بَعَلَاتْ (۴۵) و يِهُودْ و بني بَرَقْ و گَتِ رِمُّونْ (۴۶) و مِي يَرْقُونْ و رَقُّونْ با سرحدِّ مقابلِ يَافُو (۴۷) و سرحدِّ بني دانْ از براي ايشان كوچك بيرون آمد بآن سبب بني دانْ برآمده با لِشِمْ جنگ كردند و اورا تسخير نموده بدمِ شمشير زدند و آنرا بتصرُّف آورده درآن ساكن شدند و لِشِمْرا دانْ خواندند موافقِ اسمِ دانِ پدرِ ايشان (۴۸) ميراثِ سبطِ بني دانْ موافقِ قبائلِ ايشان از شهرهاي مذكوره با قريهايش اين بود * (۴۹) هنگامي كه تقسيم نمودنِ زمين موافقِ حدودَشرا باتمام رسانيدند بني إِسْرَائِيلْرا ميراثيرا بيُوشَعْ بِنِ نُونْ در ميانِ خودشان دادند (۵۰) مطابقِ فرمانِ خداوند شهري كه طلب نمود يعني تِمْنَتِ سَرَحْ در كوهِ إِفْرَيِمْ باو دادند كه او شهررا بنا كرده در آن ساكن شد * (۵۱) ميراثهائي كه إِلْعَازَارِ كاهن و يُوشَعْ بِنِ نُونْ و رؤساي أباي اسباطِ بني إِسْرَائِيلْ در شِيلُوهْ در حضورِ خداوند بر درِ خيمهء جماعت بقرعه تقسيم نمودند اينهايند پس ايشان تقسيم نمودنِ زمينرا باتمام رسانيدند *

(فصلِ بيستم مشتمل بر نه آيه)

(۱) و خداوند بيُوشَعْ متكلّم شده گفت (۲) بدين مضمون ببني إِسْرَائِيلْ بگو كه از براي شهرهائي ملجائي كه در بارهء آنها بواسطهء مُوسَى بشما گفتم از براي خودتان تعيين نمائيد (۳) تا آنكه قاتلي كه خطاءً و با ندانستگي نَفْسيرا بكشد بآنجا فرار نمايد و بجهةِ وليء مقتول آنها براي شما ملجاء باشند (۴) و هنگامي كه كسي بيكي از آن شهرها بگريزد و بدرِ دروازهء آن شهر ايستاده قصّهء خودرا بگوشِ مشائخِ آن شهر بگويد ايشان اورا بنزدِ خودشان بشهر قبول كرده مكان باو بدهند تا آنكه با ايشان ساكن شود (۵) و اگر وليء مقتول از عقبِ او آيد آن قاتلرا بدستِ آن نخواهند سپرد زيرا كه همساياء خودرا با ندانستگي كُشته و پيش از آن با او دشمني ننمود (۶) و در آن شهر خواهد ماند تا وقتِ ايستادنش بحضورِ جماعت جهةِ حكم و تا وفاتِ كاهنِ بزرگي كه در آن ايّام ميباشد آنگاه آن قاتل برگشته بشهرِ خود و بخانهء خود يعني بشهري كه از آن فرار كرده بود خواهد درآمد * (۷) پس قِدِشْ در گَالِيلْ در كوهِ نَفْتَالِي و شِكِمْ بكوهِ إِفْرَيِمْ و قِرْيَتْ أَرْبَعْرا كه حِبْرُونْ است در كوهِ يِهُودَاهْ تعيين نمودند * (۸) و از آن طرفِ أَرْدَنْ در برابرِ يِرِيحُو بطرفِ شرقي بِصِرْ در بيابان در هامون از سبطِ رِءُوبِنْ و رَامُوتْ در گِلْعَادْ از سبطِ گَادْ و گُولَانْ در بَاشَانْ از سبطِ مِنَسَّهْ تعيين نمودند * (۹) و شهرهاي معيّني هم از براي تماميء بني إِسْرَائِيلْ و هم از براي غريباني كه در

میانِ ایشان ساکنند تا آنکه هرکسي که نَفسي‌را بخطا بکشد بر آنجا بگریزد و بدستِ وليءِ مقتول نمیرد تا وقتِ ایستادنش در حضورِ جماعت ایانند *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر چهل و پنج آیه)

(۱) و رؤساي آباي لِویان نزدِ اِلْعازارِ کاهن و یوشع بن نون ورؤساي آباي اسباطِ بني اِسْرائیل آمدند (۲) و در شیلوه بزمینِ کَنعان متکلّم شده بایشان گفتند که خداوند بواسطهء موسى امر فرمود که شهرهائي جهةِ سکونت و پیرامونهاي آنها جهةِ مواشيءِ ما بما بدهند (۳) پس بني اِسْرائیل از میراثهاي خودشان این شهرها و پیرامونهاي آنهارا بفرمانِ خداوند به لِویان دادند * (۴) و قرعه از براي قبیلهء قهاثیان بیرون آمد و از براي پسرانِ هارونِ کاهن از لِویان سیزده شهر از سبطِ یهوداه و سبطِ شمعون و سبطِ بِنْیامین بقرعه رسید * (۵) و از براي باقي ماندهگانِ پسرانِ قهاث ده شهر از قبائلِ سبطِ اِفْرَیم و سبطِ دان و نیم سبطِ مَنَسّه بقرعه رسید * (۶) و از براي پسرانِ گرشون سیزده شهر از قبائلِ سبطِ یِسّاکار و سبطِ اَشیر و سبطِ نَفْتالي و نیم سبطِ مَنَسّه در باشان بقرعه بیرون آمد * (۷) و از براي پسرانِ مِراري موافقِ قبائلِ ایشان دوازده شهر از سبطِ رَءوبین و سبطِ گاد و سبطِ زِبولون رسید * (۸) و بني اِسْرائیل این شهرها و پیرامونهاي آنهارا بنحوي که خداوند بواسطهء موسى امر فرموده بود بقرعه به لِویان دادند * (۹) و این شهرهائي که اسماً ذکر میشود از سبطِ بني یهوداه و سبطِ بني شمعون بآنها دادند (۱۰) یعني شهرهائي که براي پسرانِ هارون که از قبیلهء قهاث از بني لِیوي بودند رسید زیرا که قرعهء نخستین از براي ایشان بود (۱۱) و شهرِ اَرْبَع پدرِ عَناق‌را که حِبرون در کوهستانِ یهوداه است آن‌را با پیرامونها از اطرافش بایشان دادند (۱۲) امّا کشتزارِ شهر و قریهایش‌را بکالیب بن یِفُنّه بجهةِ میراثیتش باو دادند (۱۳) و بپسرانِ هارونِ کاهن حِبرون با پیرامونهایش‌را دادند تا آنکه شهرِ ملجاء براي قاتلان باشد و نیز لِبْناه و پیرامونهایش (۱۴) و یَتّیر با پیرامونهایش و اِشْتِموع با پیرامونهایش (۱۵) و حولون با پیرامونهایش و دِبیر و پیرامونهایش (۱۶) و عَین و پیرامونهایش و یطّاه و پیرامونهایش و بَیتِ شَمَس و پیرامونهایش نُه شهر از این دو سبط (۱۷) و از سبطِ بِنْیامین گِبْعون و پیرامونهایش و گِبَع با پیرامونهایش (۱۸) و عَناثوث با پیرامونهایش و عَلْمون با پیرامونهایش چهار شهر (۱۹) تماميءِ شهرهاي پسرانِ هارون ازکاهنان سیزده شهر با پیرامونهایش * (۲۰) و از براي قبائلِ پسرانِ قهاث یعني باقي ماندهگانِ لِویان از پسرانِ قهاث شهرها از سبطِ اِفْرَیم موافقِ قرعه بآنها رسید (۲۱) و بایشان شِکِم با پیرامونهایش در کوهِ اِفْرَیم دادند تا آنکه شهرِ ملجاء براي قاتلان باشد و نیز گِزِررا با پیرامونهایش (۲۲) و قِبْصَیم با پیرامونهایش و بَیتِ حورون با پیرامونهایش چهار شهر (۲۳) و از سبطِ دان اِلْتِقیه با پیرامونهایش و گِبّثون با پیرامونهایش (۲۴) و اَیّالون با پیرامونهایش و گَتِ رِمّون با پیرامونهایش چهار شهر (۲۵) و از نیم سبطِ مَنَسّه تَعْناك با پیرامونهایش و گَتِ رِمّون با پیرامونهایش دو شهر (۲۶) تماميءِ شهرها با پیرامونهاي آنها ده شهر براي باقي ماندهگانِ قبیلهء پسرانِ قهاث شدند * (۲۷) و به پسرانِ گرشون که از قبیلهء لِویان بودند

گُولانْ در باشانْ با پیرامونهایَش‌را از نیم سبطِ دیگرِ مَنَسَّهْ دادند تا آنکه شهرِ ملجاء برای قاتلان باشد و نیز بِعشْتِراهْ با پیرامونهایَش دو شهر (۲۸) و از سبطِ یسّاکارْ قِشیونْ با پیرامونهایَش ودابرَتْ با پیرامونهایَش (۲۹) و یَرموثْ با پیرامونهایَش و عَینِ گَنّیمْ با پیرامونهایَش چهار شهر (۳۰) و از سبطِ آشیرْ مِشْالْ با پیرامونهایَش وعَبْدونْ با پیرامونهایَش (۳۱) و حِلْقَتْ و پیرامونهایَش و رِحُوبْ با پیرامونهایَش چهار شهر (۳۲) و از سبطِ نَفْتالیْ قِدِشْ در گالیلْ با پیرامونهایَش دادند تا آنکه شهرِ ملجاء برای قاتلان باشد و نیز حَمُّوثْ دُورْ با پیرامونهایَش و قَرْتانْ با پیرامونهایَش سه شهر (۳۳) تمامیء شهرهای گِرْشُونیانْ موافقِ قبائلِ ایشان سیزده شهر با پیرامونهای آنها * (۳۴) و بقبائلِ پسرانِ مِرارِیْ که از باقی ماندگانِ لِویانْ بودند از سبطِ زِبُولُونْ یُقْنِعامْ با پیرامونهایَش و قَرْتاهْ با پیرامونهایَش (۳۵) و دِمْناهْ با پیرامونهایَش و نَهَلالْ با پیرامونهایَش چهار شهر (۳۶) و از سبطِ رِؤُوبِنْ بِصِرْ و پیرامونهایَش و یَهْصاهْ با پیرامونهایَش (۳۷) و قِدیمُوثْ با پیرامونهایَش و مِیْفاعَثْ با پیرامونهایَش چهار شهر (۳۸) و از سبطِ گادْ رامُوثْ در گِلْعادْ با پیرامونهایَش دادند تا آنکه شهرِ ملجاء برای قاتلان باشد و نیز مَحَنَیمْ با پیرامونهایَش (۳۹) و حِشْبُونْ با پیرامونهایَش و یَعْزیرْ با پیرامونهایَش تمامیء شهرها چهار (۴۰) و تمامیء شهرهای پسرانِ مِرارِیْ که از باقی ماندگانِ قبائلِ لِویانْ بودند موافقِ قبیلهای ایشان و قرعه‌های ایشان دوازده شهر بود * (۴۱) تمامیء شهرهای لِویانْ در میانِ املاکِ بنی اِسْرائیلْ چهل و هشت شهر با پیرامونهای آنها بود (۴۲) این شهرها هریك با پیرامونهایَش از گرداگردَش بود تمامیء این شهرها چنین بودند * (۴۳) و خداوند تمامیء زمینی که بپدرانِ ایشان سوگند خورده بود که بایشان خواهد داد به اِسْرائیلْ داد و آن‌را بتصرُّف آورده در آن ساکن گردیدند (۴۴) و خداوند بایشان از اطراف آرام داد موافقِ هرچه که بپدرانِ ایشان سوگند خورده بود و احدی از تمامیء دشمنانِ ایشان در مقابلِ ایشان مقاومت نتوانست نمود و خداوند تمامیء دشمنانِ ایشان‌را بدستِ ایشان تسلیم نمود (۴۵) از تمامیء کلماتِ نیکوئی که خداوند بخاندانِ اِسْرائیلْ فرموده بود هیچ حرفی نیفتاد بلکه همه‌اَش واقع شد *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) آنگاه یُوشَعْ رِؤُوبِنیانْ و گادِیانْ و نیم سبطِ مَنَسَّهْ‌را خواند (۲) و بایشان فرمود که شما هرچه که مُوسیٰ بندهء خداوند شمارا امر فرموده بود نگاه داشتید و قولِ مرا استماع نمودید موافقِ هرآنچه که شمارا مأمور داشتم (۳) و برادرانِ خویشتن‌را این ایّام بسیاری تا امروز ترك نکردید بلکه کاری که خداوند خدای شما شمارا مأمور داشت نگاه داشتید (۴) و حال خداوند خدای شما آرام ببرادرانِ شما داده است بطوری که بایشان وعده فرموده بود پس حال برگردید و بچادرهای خود بزمینِ املاكِ خود که مُوسیٰ بندهء خداوند در آن طرفِ اَرْدُنْ بشما داد روانه شوید (۵) امّا بسیار متوجّه بوده اوامر و توریتی که موسیٰ بندهء خداوند شمارا امر فرموده بود بجا آورید و خداوند خدای خودرا دوست داشته بتمامیء راههایَش رفتار نمائید و اوامرَشرا

نگاه دارید و به او اتّصال جُسته بتمامیء دلِ خود و تمامیء جانِ خود اورا عبادت نمائید (۶) و یوشع
ایشان‌را دعاي خیر نموده روانه گردانید که ایشان بچادرهاي خودشان رفتند (۷) و موسی به نیم سبط مَنسّه
در باشان میراث داده بود و یوشع بنصفِ دیگرش در این طرفِ اَردَن بسمتِ مغرب در میانِ برادرانِ ایشان
مِلکي‌را داد و هنگامي که یوشع ایشان‌را بچادرهایشان روانه میکرد اینهارا نیز دعاي خیر نمود (۸) و با
ایشان متکلّم شده گفت بچادرهاي خود بدولتِ بسیار و مواشیء بیشمار با نقره و طلا و برنج و آهن و لباسِ
فراوان برگردیده غنیمتِ دشمنانِ خودرا با برادرانِ خویشتن تقسیم نمائید * (۹) پس بني رئوبین و بني
گاد و نیم سبطِ مَنسّه از نزدِ بني اِسرائیل از شیلوه که در زمینِ کَنعَن است برگردیدند بقصدِ اینکه بزمینِ
گلعاد بزمینِ املاكِ خودشان که آن‌را بواسطهء موسی موافقِ فرمانِ خداوند میراث گرفته بودند بروند *
(۱۰) و هنگامي که بکنارِ اَردَن که در زمینِ کَنعَن است رسیدند بني رئوبین و بني گاد و نیم سبطِ مَنسّه در
آنجا مذبحي‌را در کنارِ اَردَن یعني مذبحِ بزرگ نمایاني بر پا کردند * (۱۱) و بني اِسرائیل این مضمون‌را
شنیدند که اینك بني رئوبین و بني گاد و نیم سبطِ مَنسّه مذبحي‌را مقابلِ زمینِ کَنعَن در کنارِ اَردَن نزدِ گذرگاهِ
بني اِسرائیل ساختند (۱۲) و هنگامي که بني اِسرائیل این خبررا شنیدند تمامیء جماعتِ بني اِسرائیل در
شیلوه جمع گردیدند تا آنکه بقصدِ جنگ بایشان برآیند (۱۳) و بني اِسرائیل ببني رئوبین و بني گاد و نیم
سبطِ مَنسّه فینحاسِ پسرِ اِلعازارِ کاهن‌را بزمینِ گلعاد فرستادند (۱۴) و ده سروران بهمراهش یك سرور از براي
هر خاندانِ آبائي از تمامیء اسباطِ اِسرائیل و هریکي از ایشان رئیسِ خاندانِ آباي ایشان در میانِ هزاره‌هاي
اِسرائیل بود (۱۵) و ایشان ببني رئوبین و بني گاد و نیم سبطِ مَنسّه بزمینِ گلعاد رسیدند و با ایشان متکلّم
شده گفتند (۱۶) که تمامیء جماعتِ خداوند میگویند که این عصیاني که بخداي اِسرائیل ورزیده اید چیست
چونکه امروز از متابعتِ خداوند برگردیده مذبحي‌را از براي خود برپا نمودید و امروز بخداوند عاصي شدید
(۱۷) آیا گناهِ پعور که تا امروز از آن طاهر نشده ایم از براي ما سهل است که از آن سبب طاعون بجماعتِ
خداوند استیلا یافت (۱۸) و امروز شما از متابعتِ خداوند برگردیده اید و واقع میشود اگر امروز بخداوند
عاصي شوید فردا با تمامیء جماعتِ اِسرائیل او غضب خواهد کرد (۱۹) نهایت اگر زمینِ موروثيء شما
ناپاك باشد بزمینِ موروثيء خداوند که در آنجا خیمهء خداوند برپا باشد گذشته مِلکي‌را در میانِ ما بتصرّف
آورید امّا بخداوند عاصي مشوید و هم بما عاصي مشوید از بنا کردنِ مذبحي براي خود سواي مذبحِ خداوند
خداي ما (۲۰) آیا عاکانِ پسرِ زَرَح در مالِ موقوفه گناه نورزیده بود که غضب بر تمامیء جماعتِ اِسرائیل
استیلا یافت و آن کس بخصوصِ گناهش بتنها هلاك نشد * (۲۱) پس بني رئوبین و بني گاد و نیم سبطِ
مَنسّه درجوابِ برؤساي هزاره‌هاي اِسرائیل گفتند (۲۲) که خداي تعالي و خداوندگار بلکه خداي تعالي و
خداوندگار میداند و اِسرائیل نیز خواهد دانست اگر از بغي و اگر از عصیان بخداوند عمل نموده ایم پس
امروز [اي خداوند] مارا مستخلص منما (۲۳) اگر از براي خود مذبحي‌را ساخته ایم بقصدِ اینکه از متابعتِ
خداوند برگردیم و اگر بخصوصِ رسانیدنِ قربانیهاي سوختني و هدیّهاي آردي بر آن و اگر براي نمودنِ

قربانیهاي سلامتي بر آن پس خودِ خداوند تفتیش نماید (۲۴) و این کاررا اگر از شدّتِ خوف بجا نیاوردیم بتصوّرِ اینکه فردا پسرانِ شما بعد از این به پسرانِ ما این معنيرا بگویند که شمارا بخداوند خداي اِسْرائِیلْ چه علاقه است (۲۵) چونکه خداوند اَرْدَنْرا در میانِ ما و شما اي بني رِئُوبِنْ و بني گادْ سرحدّ گردانیده است شمارا نصیبي در خداوند نیست و پسرانِ شما باعثِ این خواهند بود که پسرانِ ما از ترسیدنِ خداوند دست بردارند (۲۶) از آن سبب گفتیم که اکنون شروع کرده مذبحيرا بنا نمائیم نه از براي قربانيء سوختني و نه از براي سائرِ ذبائح (۲۷) بلکه بقصدِ اینکه در میانِ ما و شما و در میانِ ذرّیهٔ ما بعد از ما شاهد باشد تا آنکه عبادتِ خداوند در حضورِ او بجا آورده قربانیهاي سوختني و سائرِ ذبائح و قربانیهاي سلامتيء خودرا برسانیم تا که فردا پسرانِ شما به پسرانِ ما نگویند که شمارا در خداوند نصیبي نیست (۲۸) وگفتیم چنین واقع میشود که اگر ایشان بما و ذرّیهء ما فردا چنین بگویند آنگاه ما خواهیم گفت که نمونهء مذبحِ خداوندرا به بینید که پدرانِ ما ساختند نه براي قربانيء سوختني و نه براي سائرِ ذبائح بلکه براي اینکه در میانِ ما و شما شاهد باشد (۲۹) حاشا بما از اینکه بخداوند عاصي شده و امروز از متابعتِ خداوند برگردیم بقصدِ اینکه مذبحرا بخصوصِ قربانیهاي سوختني و هدّیههاي آردي و سائرِ ذبائح بنا نمائیم سواي مذبحِ خداوند خداي ما که مقابلِ چادرَش باشد * (۳۰) و هنگامي که فِینْحاسِ کاهن و سرورانِ جماعت و رؤساي هزارههاي اِسْرائِیلْ که همراهَش بودند سخناني که بني رِوبِنْ و بني گادْ و بني مَنَسّهْ گفته بودند شنیدند در نظرِ ایشان خوش آمد (۳۱) و فِینْحاسِ پسرِ اِلْعازارِ کاهن به بني رِوبِنْ و بني گادْ و بني مَنَسّهْ گفت که امروز میدانیم که خداوند در میانِ ماست چونکه این گناهرا بخداوند نورزیده اید حال بني اِسْرائِیلْرا شما از دستِ خداوند رهائي دادید (۳۲) پس فِینْحاسِ پسرِ اِلْعازارِ کاهن و سروران از بني رِوبِنْ و بني گادْ از زمینِ گِلْعادْ بزمینِ کِنْعَنْ بنزدِ بني اِسْرائِیلْ برگشته خبر بایشان رسانیدند (۳۳) و این خبر در نظرِ بني اِسْرائِیلْ خوش آمده بني اِسْرائِیلْ خدارا شکر نمودند و بارِ دیگر نگفتند بخلافِ ایشان بقصدِ جنگ برآمده زمیني که بني رِوبِنْ و بني گادْ در آن ساکنند خراب خواهیم کرد * (۳۴) و بني رِوبِنْ و بني گادْ آن مذبحرا عِیدْ نامیدند زیرا که آن در میانِ ما شاهد خواهد بود که خداوند خدا است *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و واقع شد بعد از ایّامِ بسیار بعد از آنیکه خداوند ببني اِسْرائِیلْ از تماميء دشمنانِ ایشان از هر طرف آرام داده بود که یُوشَعْ پیر و سال خورده گردید (۲) و یُوشَعْ تماميء اِسْرائِیلْرا از مشائخ و رؤسا و قاضیان و ناظرانَشرا طلبیده ایشانرا گفت من پیر و سال خورده شدم (۳) و شما هر آنچه که خداوند خداي شما در حضورِ شما بتماميء این قبائل بجهةِ شما نموده است دیده اید زیرا که خداوند خداي شما کسي بود که براي شما جنگ مینمود (۴) ببینید که باقي ماندهگانِ این طوائفرا بشما از راهِ اِرثیّت در میانِ اسباطِ شما بقرعه تقسیم نمودم از اَرْدَنْ و تماميء طوائفي که استیصال نمودم تا دریاي بزرگ بسمتِ فرو

رفتنِ آفتاب * (۵) و خداوند خداي شما ايشان‌را از حضورِ شما رانده بلكه ايشان‌را از حضورِ شما اخراج
خواهد نمود و شما وارثِ زمينِ ايشان خواهيد شد بنحوي كه خداوند خداي شما بشما وعده كرده است
(۶) پس در نگاه داشتن و بجا آوردنِ هرچه كه در كتابِ توريةِ موسي مكتوب است بسيار قوي بوده از
آن براست و چپ انحراف نورزيد (۷) و بباقي ماندگانِ قبائلي كه با شما هستند داخل نشويد و باسمِ
خدايانِ ايشان ذكر نكرده سوگند مخوريد بلكه ايشان‌را عبادت نكرده سجده ننمائيد (۸) نهايت
بخداوند خداي خويش بچسپيد بنحوي كه تا بامروز كرده ايد (۹) زيرا كه خداوند از حضورِ شما قبائلِ
بزرگ و پُر زوررا اخراج نموده است و تا امروز كسي نيست كه در حضورِ شما ايستاده باشد (۱۰) و از
شما يك كس هزارررا خواهد دوانيد كه خداوند خداي شما بنحوي كه بشما وعده كرد بخصوصِ شما جنگ
خواهد نمود * (۱۱) پس بجانِ خويش بسيار متوجّه باشيد تا آنكه خداوند خداي خودرا دوست داريد
(۱۲) زيرا كه اگر في الْواقع برگرديد و به باقي ماندگانِ اين طوائفي كه ميانِ شمايند بچسپيد و خويشي
با ايشان كرده بايشان شما رفته و ايشان بشما بيآيند (۱۳) يقين بدانيد كه خداوند خداي شما اين
قبائل‌را از حضورِ شما زياده اخراج نخواهد نمود و ايشان از براي شما مثلِ پاي‌بند و دام بلكه بپهلوي شما
مثلِ تازيانه و در چشمانِ شما مثلِ خار خواهند بود تا بوقتي كه از اين زمينِ خوبي كه خداوند خداي
شما بشما داده است هلاك شويد (۱۴) و اينك امروز من براهِ تماميءِ اهلِ زمين ميروم و شما بتماميءِ دلِ
خود و تماميءِ جانِ خود ميدانيد كه يك حرفي از تماميءِ كلماتِ نيكوئي كه خداوند خداي شما در بارهء
شما گفته بود نيفتاده است بلكه بخصوصِ شما همه واقع شدند و از آنها يك حرفي نيفتاد (۱۵) و واقع
ميشود بنهجي كه هر كلمهء خيري كه خداوند خداي شما بشما گفته بود بر شما واقع گرديد بهمين طور
خداوند هر كلمهء بدي بر شما بوقوع خواهد آورد تا كه شمارا از اين زمينِ نيكوئي كه خداوند خداي شما
بشما داده است هلاك گرداند (۱۶) چرا كه بسببِ تجاوز نمودنِ شما از عهدِ خداوند خداي شما كه
بشما امر فرموده بود و بخصوصِ رفتن و عبادت نمودنِ شما خدايانِ غير و سجده نمودنِ شما ايشان‌را
غضبِ خداوند بر شما افروخته خواهد شد و شما از اين زمينِ نيكوئي كه [خداوند] بشما داده
است بزودي هلاك خواهيد شد *

(فصلِ بيست و چهارم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و يوشع تماميءِ اسباطِ إسْرائيلْ‌را به شِكِمْ جمع آورده مشائخِ إسْرائيلْ با رؤسا و قاضيان و ناظرانِ
يشان‌را خواند و ايشان خويشتن‌را در حضورِ خداوند حاضر گردانيدند * (۲) و يوشع بتماميءِ قوم گفت كه
خداوند خداي إسْرائيلْ چنين ميفرمايد كه آباي شما تَرَح پدرِ إبْراهيمْ و پدرِ ناحُورْ در زمانِ قديم بآن
طرفِ نهر ساكن بودند و خدايانِ غيررا عبادت ميكردند (۳) و پدرِ شما إبْراهيمْ‌را از آن طرفِ نهر گرفته
ورا در تماميءِ زمينِ كَنْعَنْ گردش دادم و ذريّهء اورا زياد كرده إسْحقْ‌را باو دادم (۴) و باسْحقْ يَعْقُوبْ

و عِیْسُورا دادم و کوهِ سِیْعِیرْرا به عِیْسُو دادم تا آنکه وارثِ آن باشد امّا یَعْقُوبْ و پسرانش بِمِصْرْ بزیر آمدند (٥) و مُوسَی و هارُونْرا فرستاده مِصْرِیانْرا بانواعِ صدمات زدم بنحوي که درمیانِ ایشان عمل نمودم و بعد از آن شمارا بیرون آوردم (٦) بلکه پدرانِ شمارا از مِصْرْ بیرون آوردم و شما بدریا رسیدید و مِصْرِیانْ پدرانِ شمارا با عرّادهها و سواران تا بدریاي احمر تعاقب نمودند (٧) و هنگامي که ایشان بخداوند فریاد نمودند او درمیانِ شما و مِصْرِیانْ ظلمت نهاد و دریارا برایشان مستولي گردانیده ایشانرا مستور کرد و چشمانِ شما آنچه که در مِصْرْ عمل نمودم دیدند و شما روزهاي بسیار در بیابان ساکن شدید (٨) بعد از آن شمارا بزمینِ اَمُورِیانِي که بآن طرفِ اُرْدُنْ ساکن بودند آوردم و هنگامي که ایشان با شما جنگ کردند ایشانرا بدستِ شما تسلیم نمودم تا آنکه وارثِ زمینِ ایشان شوید و ایشانرا در حضورِ شما هلاك کردم (٩) و بالاقِ پسرِ صِپُّورِ مَلِكِ مُوآبْ برخاست تا آنکه با اِسْرائِیْلْ جنگ نماید و فرستاده بِلْعامِ پسرِ بِعُورْرا دعوت کرد تا آنکه شمارا لعنت کند (١٠) و نخواستم که بِلْعامْرا بشنوم و او شمارا همیشه دعاي خیر نمود که شمارا از دستِ او رهائي دادم (١١) و شما از اُرْدُنْ گذشتید و بیرِیحُو آمدید و مردمانِ یرِیحُوْ از اَمُورِیانْ و پرِیزِیانْ و کِنَعَنِیانْ و حِتِّیانْ و گرْگاشِیانْ و حِوِّیانْ و یبُوسِیانْ با شما جنگ نمودند و ایشانرا بدستِ شما دادم (١٢) و در حضورِ شما خرمگسهارا فرستادم که آن دو ملوكِ اَمُورِیانْرا از حضورِ شما اخراج نمودند نه بشمشیر و نه بکمانِ شما (١٣) و زمیني که زحمت نکشیدید و شهرهائي که بنا ننمودید بشما دادم که در آنها ساکنید و از تاکستانها و باغاتِ زیتوني که غرس ننمودید از آنها میخورید * (١٤) پس حال از خداوند بترسید و اورا براستي و صدق عبادت نمائید و خدایاني که پدرانِ شما در آن طرفِ نهر و در مِصْرْ عبادت نمودند از خود دور نمائید و خداوندرا عبادت نمائید (١٥) و اگر عبادت نمودنِ بخداوند در نظرِ شما پسند نیاید امروز از براي خود اختیار نمائید که کرا عبادت خواهید نمود چه از خدایاني که پدرانِ شما که بآن طرفِ نهر بودند عبادت نمودند و چه از خدایانِ اَمُورِیانِي که در زمینِ ایشان ساکنید امّا من و خانوادهام خداوندرا عبادت خواهیم نمود * (١٦) و قوم درجواب گفتند حاشا بما از اینکه خداوندرا ترك نموده خدایانِ غیررا عبادت نمائیم (١٧) زیرا که خداوند خداي ما آنکسي است که مارا و پدرانِ مارا از زمینِ مِصْرْ از خانهٔ بندهگي بیرون آورد و این آیاتِ بزرگرا در نظرِ ما نمود و مارا در تماميِ راهي که روانه شدیم و در میانِ تماميِ قومهائي که از میانِ ایشان گذشتیم نگاه داشت (١٨) و خداوند تماميِ قومها و اَمُورِیانِي که ساکنِ زمین بودند از حضورِ ما اخراج نمود پس ما خداوندرا عبادت خواهیم نمود زیرا که خداي ما اوست * (١٩) و یُوشَعْ بقوم گفت که خداوندرا عبادت نتوانید کرد زیرا که خداي قدّوس است بلکه او خداي غیّور است که عصیان و گناهانِ شمارا عفو نمیکند (٢٠) اگر خداوندرا ترك کنید و خدایانِ غیررا عبادت کنید آنگاه برگشته شمارا ضرر خواهد رسانید و بعد از آنکه شمارا احسان نموده است شمارا فاني خواهد ساخت * (٢١) و قوم بیُوشَعْ گفتند که نَيْ بلکه بخداوند عبادت خواهیم نمود * (٢٢) و یُوشَعْ بقوم گفت که شما

بخود شاهد اید که خداوند براي خود اختيار نموديد تا آنكه اورا عبادت نمائيد * و ايشان گفتند كه
بلي شاهد ايم * (۲۳) پس اكنون خدايانِ غيركه در ميانِ شما باشند دور نمائيد و دلِ خويشتن بخداوند
خداي اِسْرائِيْلْ مائل سازيد * (۲۴) و قوم بيُوشَعْ گفتند كه خداوند خداي خودرا عبادت كرده
قَوْلَش‌را خواهيم شنيد * (۲۵) پس يُوشَعْ درآن روز عهدي با قوم بست و از براي ايشان فرايض و احكام
در شِكِمْ وضع كرد (۲۶) و يُوشَعْ اين كلمات‌را در كتابِ توريةِ خدا نوشت و سنگِ بُزرگي‌را گرفته آن‌را
درآنجا بزيرِ درختِ بلوطي كه درمقامِ مقدّسِ خداوند بود بر پا نمود (۲۷) و يُوشَعْ بتماميءِ قوم گفت
كه اينك اين سنگ از براي ما عوضِ شاهد باشد كه تماميءِ كلماتِ خداوند كه با ما بيان كرد شنيده
است پس براي شما عوضِ شاهد خواهد بود كه مبادا كه از خداي خودتان مُنكر شويد (۲۸) بعد ازآن
يُوشَعْ قوم‌را هركس بميراثِ خودَش فرستاد * (۲۹) و بعد ازاين واقعات واقع شد كه يُوشَعْ بِنْ نُونْ بندهء
خداوند درحالتي كه صد و ده ساله بود وفات نمود (۳۰) و اورا در حدودِ ميراثِ خود در تِمْنَتْ سِرَحْ كه
دركوهِ اِفْرَيِمْ بطرفِ شماليءِ كوهِ گَعَش است دفن كردند * (۳۱) و اِسْرائِيْلِيانْ تماميءِ ايّامِ يُوشَعْ و
تماميءِ ايّامِ مشائخي كه تا بعد ازايّامِ يُوشَعْ زندگاني نمودند و تماميءِ اعمالِ خداوند كه بخصوصِ
اِسْرائِيْلْ عمل فرموده بود دانستند خداوندرا عبادت مينمودند (۳۲) * و استخوانهاي يُوسُفْ‌را كه بني
اِسْرائِيْلْ از مِصْرْ بيرون آوردند آنهارا در شِكِمْ درحصّهء زميني كه يَعقوبْ از بني حَمُورِ پدرِ شِكِمْ بصد بارهء
نقرهء خريده بود دفن كردند و آن ميراثِ بني يُوسُفْ گرديد (۳۳) و ديگر اِلْعازارِ پسرِ هارُونْ وفات نمود و
اورا در تَلّي كه دركوهستانِ اِفْرَيِمْ كه بپسرش فِيْنِحاسْ داده شده بود دفن كردند *

كتابِ دويمينِ مورّخان

معروف بكتابِ قُضاتِ بني اِسْرائِيلْ و مشتمل

بر بيست و يك فصل

(فصلِ اوّل مشتمل برسي و شش آيه

(۱) و واقع شد بعد از وفاتِ يُوشَعْ كه بني اِسْرائِيْلْ ازخداوند سؤال نموده گفتند كيست كه اوّلاً براي ما
بكَنْعَنِيانْ برآيد تا آنكه با ايشان جنگ نمايد (۲) و خداوند فرمود كه يِهُوداهْ خواهد برآمد اينك
زمين‌را بدستِ او تسليم نمودم (۳) و يِهُوداهْ ببرادرش شِمْعُونْ گفت كه بقرعهء [تقسيميء] من بهمراهِ
من برآي تا آنكه با كَنْعَنِيانْ جنگ نمائيم و من هم بهمراهِ تو بقرعهء [تقسيميء] تو خواهم برآمد
پس شِمْعُونْ بهمراهَش رفت (۴) و يِهُوداهْ برآمده خداوند كَنْعَنِيانْ و پِرِزِّيانْ‌را بدستِ ايشان تسليم

نمود که ایشان از آنها بقدرِ ده هزار نفر در بِزِقْ کُشتند (۵) و اَدُونِیبِزِقْرا در بِزِقْ یافتند و با او جنگ نمودند و کِنَعَنِیانْ و پِرِیزِیانْرا شکست دادند (۶) و اَدُونِیبِزِقْ فرار کرد و اورا تعاقب نمودند و اورا گرفته انگشتِ بزرگِ دست و پایشرا قطع نمودند (۷) و اَدُونِیبِزِقْ گفت که هفتاد مَلِكِ با انگشتِ بزرگِ دست و پایشان بُریده در زیرِ سفرهء من برمیچیدند بنحوي که رفتار نمودم بهمین طور خدا بمن مکافات نموده است و اورا به اُورشَلیمْ آوردند و در آنجا مرد * (۸) و بني یِهُوداهْ باُورشَلیمْ جنگ کردند و اورا تسخیر نمودند بلکه اورا بدمِ شمشیر زده شهررا بآتش سوختند (۹) و بعد از آن بني یِهُوداهْ بقصدِ اینکه با کِنَعَنِیاني که در کوهستان و جنوب و هامون ساکن بودند جنگ نمایند فرود آمدند (۱۰) و یِهُوداه بکِنَعَنِیاني که در حِبرُونْ ساکن بودند عزیمت نمودند و اسمِ حِبرُونْ قبل از آن قِرْیَتِ اَرْبَعْ بود و شِیشَيْ و اَحِیمَنْ و تَلْمَيْرا کُشتند (۱۱) و از آنجا بساکنانِ دِبِیرْ رفتند و اسمِ دِبِیرْ قبل از آن قِرْیَتِ سِیفِرْ بود (۱۲) و کالِیبْ گفت هر کسي که قِرْیَتِ سِیفِرْرا زده اورا فتح نماید دخترِ خود عَکْساهْرا بزني به او خواهم داد (۱۳) و عُثْنِیئِیلْ پسرِ قِنَزِ برادرِ کوچكِ کالِیبْ آنرا تسخیر نمود که او دخترِ خود عَکْساهْرا بزني باو داد (۱۴) و واقع شد هنگامِ آمدنِ آن دختر بشوهر که شوهررا اغوا کرد باین که از پدرِ خود کِشْتِ زاريرا طلب نماید و دختر از الاغش پایین آمده کالِیبْ ويرا گفت که خواهشِ تو چه چیز است (۱۵) و او وَيرا گفت که برکتيرا بمن بخش چونکه بمن زمینِ جنوبيء [بي‌آبيرا] دادهء چشمهاي آبرا نیز بمن بخش و کالِیبْ هم چشمهاي فوقاني و هم چشمهاي تحتانيرا باو داد * (۱۶) و پسرانِ قِینِيء پدر زنِ مُوسَی از شهرِ درختانِ خُرما با بني یِهُوداهْ ببیابانِ یِهُوداهْ که در جنوبيء عَرَدْ است برآمدند و رفته در میانِ قوم ساکن شدند * (۱۷) و یِهُوداهْ با برادرش شِمْعُونْ عازم شده و ایشان کِنَعَنِیاني که در صِفَتْ ساکن بودند زده آنرا بالْکُلْ خراب کردند و اسمِ شهر حُرْماهْ نامیده شد (۱۸) و یِهُوداهْ عَزّاهْ و نواحِیش و اَشْقِلُونْ با نواحِیش و عِقْرُونْ با نواحِیشرا تسخیر نمودند (۱۹) و خداوند با یِهُوداهْ بود که ایشان اهاليء کوهرا اخراج نمودند امّا ساکنانِ درّهرا اخراج نکردند زیرا که عَرّادههاي آهنین داشتند (۲۰) و حِبرُونرا بکالِیبْ دادند موافقِ فرمودهء مُوسَی که او سه پسرانِ عَناقْرا از آنجا اخراج نمود * (۲۱) و پسرانِ بِنْیامِینْ یِبُوسِیاني که در اُورشَلیمْ ساکن بودند اخراج ننمودند پس یِبُوسِیانْ با پسرانِ بِنْیامِینْ تا امروز در اُورشَلیمْ ساکنند * (۲۲) و خاندانِ یُوسِفْ ایشان نیز به بَیْتِ اِیلْ برآمدند و خداوند با ایشان بود (۲۳) و خاندانِ یُوسِفْ به بَیْتِ اِیلْ فرستاده تجسّس نمودند و اسم شهر پیش از آن لُوزْ بود (۲۴) و جاسوسان مرديرا دیدند که از شهر بیرون مي‌آید و اورا گفتند تمنّا اینکه مَدْخَلِ شهررا بما بنمائي که ما احسان بتو خواهیم نمود (۲۵) و او مدخلِ شهررا بایشان نشان داده ایشان اهلِ شهررا بدمِ شمشیر زدند و آن مرد و تماميء عیالشرا رها کردند (۲۶) و آن مرد بزمینِ حِتّیانْ رفته شهريرا بنا کرد و اسمشرا لُوزْ نهاد که تا بامروز نامش همان است * (۲۷) و مِنَسّهْ ساکنانِ بَیْتِ

شِئانْ و قَصَبَهايَش و تَعَناكْ و قَصَبَهايَش و ساكنانِ دُورْ و قَصَبَهايَش و ساكنانِ يِبْلِعامْ و قَصَبَهايَش و
ساكنانِ مِگِدُّوْ و قَصَبَهايَش‌را اخراج ننمودند و كِنَعَنِيانْ خواستند كه در آن زمينها تمكّن نمايند
(۲۸) و واقع شد هنگامي كه إِسْرائِيلْ تقويت يافتند اينكه كِنَعَنِيانْ‌را خراج گذار نموده ايشان‌را
بالكُلّ اخراج ننمودند (۲۹) و إِفْرَيِمْ كِنَعَنِياني كه در گِزِرْ ساكن بودند اخراج ننمودند و كِنَعَنِيانْ در
ميانِ ايشان در گِزِرْ ساكن بودند (۳۰) و زِبُولُونْ ساكنانِ قِطْرُونْ و ساكنانِ نَهَلُولْ‌را اخراج
ننمودند امّا كِنَعَنِيانْ در ميانِ ايشان ساكن شده خراج گذار شدند (۳۱) و أَشِيرْ ساكنانِ
عَكُّوْ و ساكنانِ صِيدُونْ و أَحْلابْ و أَكْزِيبْ و حِلْبَاهْ و أَفِيقْ و رِحُوبْ‌را اخراج ننمودند (۳۲) و
أَشِيرِيانْ در ميانِ كِنَعَنِيانْ ساكنانِ زمين بودند زيرا كه ايشان‌را اخراج ننمودند (۳۳) و نَفْتالِي
ساكنانِ بَيْتِ شَمْسْ و ساكنانِ بَيْتِ عَناثْ‌را اخراج ننموده در ميانِ كِنَعَنِياني كه از ساكنانِ
زمين بودند ساكن شدند امّا ساكنانِ بَيْتِ شَمْسْ و بَيْتِ عَناثْ خراج گذارِ ايشان شدند (۳۴) و
أَمُورِيانْ بني دانْ‌را إِجْباراً بكوه راندند و ايشان‌را نگذاشتند كه بدرّه بزير آيند (۳۵) و أَمُورِيانْ
خواستند كه در كوهِ حِرِسْ و أَيَّالُونْ و شَعَلْبِيمْ سكونت نمايند امّا دستِ خاندانِ يُوسُفْ
سنگين آمده ايشان خراج گذار شدند (۳۶) و سرحدّ أَمُورِيانْ از فرازِ عَقْرَبِّيمْ و سِلَعْ و بالاتر بود *

(فصلِ دويم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) و فرشتهء خداوند از گِلْگالْ به بُوكِيمْ برآمده گفت كه شمارا از مِصْرْ بيرون آوردم و شمارا بزميني
كه به آباي شما سوگند خوردم رسانيدم و گفتم كه عهدِ خودرا با شما هرگز نخواهم شكست (۲) و
عهديرا بساكنانِ اين زمين نبسته مذبحهاي ايشان‌را مُنهدم سازيد امّا فرمانِ مرا اطاعت ننموديد اين
چكار است كه كرديد (۳) و من نيز گفتم كه ايشان‌را از حضورِ شما نخواهم راند و ايشان بپهلوي شما
مثلِ تازيانه و خدايانِ ايشان بخصوصِ شما مثلِ دام خواهند بود (۴) و واقع شد بمجرّدِ گفتنِ فرشتهء
خداوند اين كلمات‌را بتماميء بني إِسْرائِيلْ كه قوم آوازِ خودرا بلند كرده گريستند (۵) و اسمِ آنمكان‌را
بُوكِيمْ نام نهادند و در آنجا بخداوند ذبح نمودند * (۶) و هنگامي كه يُوشَعْ قوم‌را رها كرده بود
بني إِسْرائِيلْ هر كس بميراثِ خود رفتند تا آنكه زمين‌را تملّك نمايند (۷) و قوم در تماميء أَيّامِ يُوشَعْ
و تماميء ايّامِ مشائخي كه تا بعد از ايّامِ يُوشَعْ زندگاني نمودند و تماميء اعمالِ بزرگي كه خداوند براي
إِسْرائِيلْ بجا آورد ديدند خداوندرا عبادت نمودند (۸) و يُوشَعِ بْنِ نُونْ بندهء خداوند در حالتي كه صد
و ده ساله بود مُرد (۹) و اورا در حدودِ ميراثش در تِمْنَتِ حِرِسْ در كوهِ إِفْرَيِمْ از طرفِ شماليء كوهِ
گَعَشْ دفن كردند (۱۰) و هم تماميء آن طبقه به آبايشان جمع شدند * و بعد از ايشان طبقهء ديگري
برخاستند كه خداوندرا و اعمالي كه براي إِسْرائِيلْ معمول نموده بود ندانستند (۱۱) و بني إِسْرائِيلْ در نظرِ
خداوند بدي كرده بَعَلِيمْ‌را عبادت كردند (۱۲) و خداوند خداي آباي ايشان كه ايشان‌را از زمينِ مِصْرْ

بیرون آورده بود ترك كردند و خدایانِ غیر از خدایانِ قبائلي كه در اطرافِ ایشان بودند پَیروي نموده آنهارا سجده نمودند و خداوندرا بغضب آوردند (۱۳) و خداوندرا ترك كرده بَعَل و عَشْتارُوثْرا عبادت كردند (۱۴) و غضبِ خداوند بإسْرائیْل افروخته شد و ایشان‌را بدستِ یغمائیانْ داد كه ایشان‌را غارت كردند و ایشان‌را از اطراف بدستِ دشمنانِ ایشان فروخت كه دیگر در حضورِ دشمنانشان مقاومت نتوانستند نمود (۱۵) و بهر جائي كه برآمدند دستِ خداوند براي اذیّت بر ایشان بود بنحوي كه خداوند گفته بود و بنوعي كه خداوند بایشان سوگند خورده بود كه از براي ایشان بسیار تنگي بود * (۱۶) و خداوند بر ایشان حاكمان بر انگیزانید كه ایشان‌را از دستِ غارت كنندگانِ ایشان مُستخلص نمودند (۱۷) و نیز حاكمانِشان‌را اطاعت ننموده از راهِ زنا از پَيْءِ خدایانِ غیر رفتند و آنهارا سجده نمودند و از راهي كه آباي ایشان گردش كردند بسُرعت برگشتند كه اوامرِ خداوندرا اطاعت نموده بودند و ایشان چنین نكردند (۱۸) و هنگامي كه خداوند از براي ایشان حاكمان‌را انگیخته بود آنگاه خداوند با حاكم میبود و ایشان‌را در تماميءِ ایّامِ آن حاكم از دستِ دشمنانِ ایشان مُستخلص ساخت زیرا كه نظر بآه و نالهء كه بسببِ ظالمان و ستم‌كنندگانِ خود میكشیدند خداوند تغییر بارادهء‌اَش داد (۱۹) و واقع شد بمحضِ وفات یافتنِ یكي از حاكمان كه ایشان برگشته از آباي خود مُفسدتر بودند و پیرَويءِ خدایانِ غیر نموده آنهارا عبادت و سجده نمودند از اعمالِ [بد] و راههاي مُعوّجِ خود برنگشتند * (۲۰) پس غضبِ خداوند بر إسْرائیْل افروخته گردیده گفت چونكه این قوم از عهدي كه به آباي ایشان امر فرمودم تجاوز نمودند و فرمانِ مرا نشنیدند (۲۱) من نیز هیچ یك از اُمّتهائي كه یُوشَعْ وقتِ وفاتَش وا گذاشت از حضورِ ایشان دیگر اخراج نخواهم نمود (۲۲) تا آنكه إسْرائیْل‌را بواسطهء ایشان تجربه نمایم كه آیا راهِ خداوندرا نگاه داشته در آن بطوري كه آباي ایشان نگاه داشتند رفتار خواهند نمود یا نه (۲۳) پس خداوند آنطوائفرا وا گذاشته ایشان‌را بسُرعت اخراج ننمود بلكه ایشان‌را بدستِ یُوشَعْ تسلیم ننمود *

(فصلِ سیوم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و اینانند قبائلي كه خداوند وا گذاشت تا آنكه بتوسّطِ ایشان بني إسْرائیْل‌را امتحان نماید یعني تماميءِ آنانیكه جمیع جنگهاي كِنَعَنیانْ‌را ندانستند (۲) غرض اینكه نسلهاي بني إسْرائیْل‌را بعلمِ جنگ تعلیم دهند خصوصاً كساني كه جنگهائي كه قبل از ایشان واقع شد نمیدانستند (۳) پنج سردارانِ فِلِسْطِیانْ و تماميءِ كِنَعَنیانْ و صِیدُونْیانْ و حِوّیاني كه در كوهِ لُبْنانْ ساكن بودند از كوهِ بَعَلِ حِرمُونْ تا مدخلِ حَماثْ (۴) و ایشان وا گذاشته شدند تا آنكه بتوسّطِ ایشان بني إسْرائیْل‌را امتحان نموده بدانند كه آیا اوامرِ خداوند كه بواسطهء مُوسیٰ به آباي ایشان فرموده بود خواهند شنید [یا نه] * (۵) و بني إسْرائیْل در میانِ كِنَعَنیانْ و حِتّیانْ و اَمُوریانْ و پِرِیزّیانْ و حِوّیانْ و یِبُوسیانْ ساكن شده (۶) دخترانِ ایشان‌را بخودشان بزني گرفتند و دخترانِ خودشان‌را بپسرانِ ایشان دادند و خدایانِ ایشان‌را

عبادت کردند (۷) و بني إِسْرائِيْلْ اين عملِ بدرا در نظرِ خداوند کردند که خداوند خداي خودشانرا
فراموش کردند و بَعلِيْمْ و عَشْتارُوْثْرا عبادت کردند (۸) بآن سبب غضبِ خداوند بر إِسْرائِيْلْ افروخته
شد که ايشانرا بدستِ کُوْشَنِ رِشْعاتَيِمْ مَلِكِ أَرَمِ نَهْرَيْن فروخت و بني إِسْرائِيْلْ بکُوْشَنِ رِشْعاتَيِمْ هشت
سال خدمت کردند * (۹) و بني إِسْرائِيْلْ بخداوند استغاثه کردند و خداوند بجهة بني إِسْرائِيْلْ رهانندهءرا
بر پا کرد که ايشانرا خلاص کرد يعني عُثْنِيْئِيلِ پسرِ قِنَزِ برادرِ کوچكِ کالِيْبْ (۱۰) و روحِ خداوند
بر او مؤثّر بود که بر إِسْرائِيْلْ حکمران شده بقصدِ جنگ بيرون رفت و خداوند کُوْشَنِ رِشْعاتَيِمْ مَلِكِ أَرَمْرا
بدستِ او تسليم نموده و دستِ او بر کُوْشَنِ رِشْعاتَيِمْ مُستولي بود (۱۱) و زمين چهل سال آرام گرفت
پس عُثْنِيْئِيلِ پسرِ قِنَزْ وفات يافت * (۱۲) و بني إِسْرائِيْلْ عملِ بد نمودنرا در نظرِ خداوند زياده
کردند و خداوند عِگْلُوْنِ مَلِكِ مُوْآبْرا بر إِسْرائِيْلْ قوي گردانيد بسببِ اينکه در نظرِ خداوند بديرا
عمل نمودند (۱۳) و او بني عَمُّوْن و عَمالِيقْرا نزدِ خود جمع نمود و عازم شده إِسْرائِيْلْرا شکست داد و
شهرِ درختانِ خُرمارا بتصرّف آورد (۱۴) و بني إِسْرائِيْلْ عِگْلُوْنِ مَلِكِ مُوْآبْرا هجده سال خدمت کردند *
(۱۵) و بني إِسْرائِيْلْ بخداوند استغاثه نمودند و خداوند بخصوصِ ايشان رهانندهءرا برخيزانيد يعني إِيهُوْدِ
پسرِ گِيْرَاي بِنْيامِينيءْ مردِ کارکنِ بدستِ چپ و بني إِسْرائِيْلْ بواسطهء او هدِيّهء بعِگْلُوْنِ مَلِكِ مُوْآبْ
فرستادند (۱۶) و إِيهُوْدْ از براي خود يك خَنْجَرِ دو دَمي که طولَش يك ذراع بود درست کرد و آنرا به
رانِ راستَش در زيرِ لباسِ خود بست (۱۷) و هدِيّهرا بعِگْلُوْنِ مَلِكِ مُوْآبْ عرضه نمود و عِگْلُوْن مردِ
بسيار فربه بود * (۱۸) و واقع شد بعد از آنيکه عرضه نمودنِ هدِيّهرا باتمام رسانيد خلقي که هدِيّهرا آورده
بودند مُرخّص کرد (۱۹) و او از مَعْدَنْهاي سنگ بُران که در گِلْگالْ بود برگرديده گفت که اي مَلِكْ حرفِ
مخفي بتو دارم و او گفت خاموش که تماميءِ ايستادهگانِ در اطرافَش از نزدَش بيرون رفتند (۲۰) و
إِيهُوْدْ نزدِ او آمد در حالتي که در کُوْشكِ تابستاني که تنها براي خودَش بود مينشست و إِيهُوْدْ
گفت که از برايَت پيغامي از خدا دارم که او از کرسيءِ خود برخاست (۲۱) و إِيهُوْدْ دستِ چپَشرا
دراز کرده خَنجررا از رانِ راستَش کشيد و بشکمِ او فرو کرد (۲۲) و از عقبِ تيغه قبضه هم فرو رفت
و بر تيغه پيه بهم آمد بنوعي که خَنْجررا از شکمَش بيرون نياورد و نجاستَش بيرون آمد (۲۳) و إِيهُوْدْ
به دهليز بيرون آمده درهاي کُوْشکرا برويَش بسته و قُفل کرد * (۲۴) و هنگامي که بيرون رفت
بندهگانَش آمده مُلاحظه کردند و اينك درهاي کُوْشكْ قُفل شده گفتند که البتّه پايهاي خودرا در کُوْشكِ
تابستاني مستور ميکند (۲۵) و تا بوقتِ خجالت منتظر شدند و اينك درهاي کُوْشكرا نکشود پس کليدرا
گرفته باز کردند و اينك آقاي ايشان مُرده بزمين افتاده بود * (۲۶) و هنگامي که ايشان بتأخير انداختند
إِيهُوْدْ رهائي يافت و از معدنهاي سنگي عبور نموده به سِعِيرَثْ بسلامت رسيد (۲۷) و واقع شد بمحضِ
رسيدنَش که کَرنّارا در کوهِ إِفْرَيِمْ کَشيد و بني إِسْرائِيْلْ بهمراهَش از کوه بزير آمدند در حالتي که
او پيشرَوِ ايشان بود (۲۸) و بايشان گفت در پيءِ من روانه شويد زيرا که خداوند دشمنانِ شما

مُوآبيان‌را بدستِ شما تسليم نموده است و ايشان پَيْرَويء او نموده بزير آمدند و گذرگاههاي اُرْدُنْ‌را
در برابرِ مُوآبْ گرفته احديرا نگذاشتند كه عبور نمايد (۲۹) و در آنزمان از مُوآبيانْ بقدرِ ده هزار نفر كه
همهء ايشان نيرومند و همه‌گي پر دل بودند كُشتند كه احدي رهائي نيافت (۳۰) و در آن روز
مُوآبْ در زيرِ دستِ إسرائيْلْ مغلوب شدند و زمين هشتاد سال آرام شد * (۳۱) و بعد از او شَمْگَر
پسرِ عَنَاتْ حُكمران بود و از فِلِسْطِيانْ شش صد نفر به نيزهء گاوراني كُشت و او نيز إسْرائيْلْ‌را
رهائي داد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) و بني إسْرائيْلْ بعد از مردنِ إيْهودْ باز اعمالِ بدرا در نظرِ خداوند نمودند (۲) و خداوند ايشان‌را
بدستِ يابِيْنِ مَلِكِ كَنعَنْ كه در حاصُورْ سلطنت مينمود فروخت و سردارِ لشكرش سِيْسِرا بود كه او در
حَرُوشِتِ گُوئِيْمْ ساكن بود (۳) و بني إسْرائيْلْ بخداوند استغاثه نمودند زيرا كه نه صد عرّادهء آهنين
داشت و مدّت بيست سال بني إسْرائيْلْ‌را با شدّت جَوْر نمود * (۴) و دِبُوراهْ نام نبيّهء زنِ لَپيْدُوثْ در آن
زمان حكمرانِ إسْرائيْلْ او بود (۵) و او در زيرِ درختِ خرماي دِبُوراهْ نام درميانِ راماهْ و بَيْتِ إيْلْ دركوهِ
إفْرَيْمْ ساكن بود و بني إسْرائيْلْ بجهةِ محاكمه نزدِ او برمي‌آمدند (۶) و ديگر فرستاده باراقِ پسرِ آبِيْ
نُوعَمْ‌را از قِدِشِ نَفْتالِيْ طلبيده وَيْ‌را گفت كه آيا خداوند خداي إسْرائيْلْ نفرموده است كه برو بكوهِ
تابُورْ لشكر بكش و بهمراهِ خود ده هزار نفر از بني نَفْتالِيْ و بني زِبُولُونْ بگير (۷) و من سِيْسِراي سردارِ
لشكرِ يابِيْنْ و عرّاده‌ها و گروهش‌را نزدِ تو بنهرِ قِيْشُونْ كشيده و اورا بدستِ تو تسليم خواهم نمود
(۸) و باراقْ وَيْ‌را گفت كه اگر همراهِ من بيآئي ميروم امّا اگر بهمراهِ من نيآئي نخواهم رفت (۹) و او
گفت البتّه من بهمراهِ تو ميروم امّا راهي كه ميروي باعثِ حُرمتِ تو نخواهد شد زيرا كه خداوند
سِيْسِرا‌را بدستِ زني خواهد فروخت پس دِبُوراهْ برخاسته بهمراهِ باراقْ به قِدِشْ رفت (۱۰) و باراقْ زِبُولُونْ و
نَفْتالِيْ‌را به قِدِشْ طلبيد و ده هزار نفر بپاي او برآمدند و دِبُوراهْ بهمراهَش برآمد * (۱۱) و حِبِرِ قِيْنِيْ
از پسرانِ حُوبابِ پدرِ زنِ مُوسيٰ خودرا از قِيْنيانْ جدا كرده چادرِ خودرا نزدِ درختِ بلوط در صَعَنَيْمْ كه در
قِدِشْ است بر پا نموده بود * (۱۲) و بسِيْسِرا خبر دادند كه باراقِ پسرِ آبِيْ نُوعَمْ بكوهِ تابُورْ برآمده است
(۱۳) پس سِيْسِرا تماميء عرّاده‌هاي خود نُه صد عرّادهء آهنين و تماميء خلقي كه بهمراهَش بودند از
حَرُوشِتِ گُوئِيْمْ بنهرِ قِيْشُونْ احضار نمود * (۱۴) و دِبُوراهْ به باراقْ گفت كه برخيز امروز روزي است كه
خداوند سِيْسِرا‌را بدستِ تو تسليم خواهد نمود آيا خداوند در پيشاپيشِ تو بيرون نرفته است و باراقْ از
كوهِ تابُور و بهمراهَش ده هزار نفر بزير آمدند (۱۵) و خداوند سِيْسِرا و تماميء عرّادهها و تماميء
أردويَش‌را در حضورِ باراقْ بدمِ شمشير منهزم گردانيد و سِيْسِرا از عرّاده‌آش بزير آمد و پياده فرار كرد
(۱۶) و باراقْ عرّاده‌ها و أردورا تا حَرُوشِتِ گُوئِيْمْ تعاقب نمود و تماميء أردوي سِيْسِرا از دَمِ شمشير افتاد
كه احدي باقي نماند (۱۷) و سِيْسِرا پياده بچادرِ ياعِيْلِ زنِ حِبِرِ قِيْنِيْ فراركرد زيرا كه درميانِ يابِيْنْ

مَلِكِ حاصُورْ و خانَوادهٔ حِبرِ قِینِيْ صلح بود (۱۸) و یاعِیلْ بجهةِ استقبالِ سِیْسِرا بیرون آمده وَیْرا گفت که
اي آقایَم بیا بلکه نزدِ من بیا ترسان مباش و او نزدِ وَیْ بچادر آمد و او وَیْرا بکلیمي مستور کرد (۱۹) و
سِیْسِرا باو گفت تمنّا اینکه قدري آب بمن بنوشاني زیرا که تشنه ام پس مَشْكِ شیررا باز کرد و باو
نوشانید و اورا مستور کرد (۲۰) و بزن گفت در دَرِ چادر به ایْست و واقع شود که اگر کسي بیاید و از
تو پرسیده بگوید که آیا کسي در اینجا هست بگوئي که نَيْ (۲۱) و یاعِیلِ زنِ حِبْر میخي از چادر برداشت
و بدستَش طوقماقي گرفته و نزدِ وَيْ آهسته آهسته آمده میخرا در حالتي که از خستگي مُخفت بشقیقهاَش
فرو کوفت که تا بزمین فرو دوخت و مرد (۲۲) و اینك باراق سِیْسِرارا تعاقب مینمود و یاعِیلْ جهةِ استقبالَش
بیرون آمده وَیْرا گفت که بیا تا کسي که اورا تفحّص مینمائي بتو نشان بدهم و او نزدِ وَيْ در آمد و
اینك سِیْسِرا مُرده افتاده و میخ در شقیقهاَش * (۲۳) و در آن روز خدا یابِیْنِ مَلِكِ کِنَعَنْرا در حضورِ بني
اِسْرائِیْلْ مغلوب ساخت (۲۴) و دستِ بني اِسْرائِیْلْ رفته رفته قوي شد و بر یابِیْنِ مَلِكِ کِنَعَنْ استیلا
یافت تا بوقتي که یابِیْنِ مَلِكِ کِنَعَنْرا مستأصل ساختند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و در آن روز دِبُوراهْ و باراقِ پسرِ اَبِيْ نُوعَمْ سرودي خوانده گفتند که * (۲) خداوندرا نظر بشجاعتِ
سرورانِ اِسْرائِیْلْ و بخصوصِ حاضر شدنِ قوم به ارادت تمجید نمائید (۳) اي ملوك استماع نمائید و اي
سروران گوش دهید من خداوندرا البتّه خواهم سرائید بلکه خداوند خداي اِسْرائِیْلْرا حمد خواهم نمود
(۴) اي خداوند وقتِ بیرون آمدنَت از سِعِیرْ و خروجَت از صحراي اِدُومْ زمین متزلزل شد و هم آسمان
قطرهریز و هم ابرها مطرفشان شد (۵) کوهها درحضورِ خداوند لرزان و این سِینَيْ در حضورِ خداوند خداي
اِسْرائِیْلْ [مُرتعش] شدند * (۶) در ایّامِ شَمْگَرِ پسرِ عَنَاتْ و در ایّامِ یاعِیلْ شاهراهها واگذاشته شده و راهروان
از راههاي مُعوّج رفتند (۷) در اِسْرائِیْلْ سروران مضمحل و نابود شدند تا من دِبُوراهْ برخواستم بلکه من
مثلِ مادر در اِسْرائِیْلْ بظهور آمدم (۸) ایشان خدایانِ جدیدرا اختیار کردند آنگاه در پیشِ دروازهها جنگ
میبود درمیانِ چهل هزارِ اِسْرائِیْلْ سپر و نیزه مرئي نشد * (۹) قلبِ من با سرورانِ اِسْرائِیْلْ با کساني که از
میانِ قوم به اِرادت حاضر شدند مایل است خداوندرا تمجید نمائید (۱۰) اي آن کساني که بحمارانِ سفید
سوار اید و در مَحْکَمَه مینشینید و در راه رفتار مینمائید سرودرا بسرائید (۱۱) بسببِ آوازِ کساني که
بمقامِ کَشیدنِ آبها [غنایمرا] تقسیم مینمایند و در آنجا اعمالِ صادقِ خداوند بل اعمالِ صادقَشرا بسرورانِ
اِسْرائِیْلْ بیان مينمایند آنگاه قومِ خداوند بدروازهها فرود آیَند (۱۲) بیدار شو بیدار شو اي دِبُوراهْ
بلکه آگاه و آگاه شده سُرودي بخوان برخیز اي باراقْ و اسیرانِ خودرا اسیر کن اي پسرِ اَبِيْ نُوعَمْ *
(۱۳) آنگاه [گفتم] اي باقي ماندهگان بزیر آئید اي قوم بخلافِ نیرومندان [بزیر آئید] اي خداوند از
براي من بخلافِ شجاعان بزیر آي (۱۴) از بني اِفْرَیِمْ که در عَمالِیْقْ ریشه زدند و بعقبِ ایشان تو اي

بنیامین با قومهایت و سرورانِ بني ماکیر و از زبولون کساني که تعلیميء سان بیني میکشیدند
بزیر آمدند (۱۵) با مي که دبوراه ام سرورانِ یساکار و بني یساکار مثلِ باراق بپایش بدرّه روانه شدند
در تقسیماتِ رؤبن تدبیراتِ قلوب عظیم بود (۱۶) چرا در میانِ آغل بخصوصِ شنیدنِ نغمهٔ شبانان نشستي
در تقسیماتِ رؤبن افکارِ قلوب عظیم بود (۱۷) گلعاد بآن طرفِ اُردن ساکن شد و دان در کشتیها چرا
ماند و آشیر بکنارِ دریا نشست و در بندرهایش قرار گرفت (۱۸) زبولون و نفتالي قومي بودند که در
مقامهاي بلندِ صحرا جانهاي خویشتن‌را تا بمرگ بمقامِ خطر انداختند * (۱۹) ملوك آمده جنگ میکردند
آنگاه ملوكِ کنعن در تعناك نزدِ آبهاي مگدو جنگ کردند امّا پارهء نقره نبردند (۲۰) از آسمان جنگ
کردند ستاره‌ها در منازلِ خودشان با سیسرا جنگ کردند (۲۱) نهر قیشون بلکه نهرِ قدیم [جنگي] نهر
قیشون ایشان‌را ربود اي جانِ من تو شجاعان‌را پایمال کردي (۲۲) آنگاه سُم اسپان از جهنده‌گي بلکه
از جهنده‌گيء سوارانِ ایشان شکست شدند * (۲۳) فرشتهء خداوند میفرماید که میروزرا لعنت نمائید البتّه
ساکنانش‌را لعنت نمائید زیرا که براي نُصرتِ خداوند یعني به امدادِ خداوند بر ضدّ جبّاران نیآمدند *
(۲۴) از سائرِ زنان یاعیلِ زنِ حِبرِ قیني متبارك باد ‧ بلي از سائرِ زنانِ چادر نشین متبارك باشد (۲۵) آب
درخواست شیر داد در ظرفِ عزیزان ماست‌را آورد (۲۶) دستِ خودرا بمیخ و دستِ راستِ خودرا بطُقماقِ
عاملان دراز کرد و سیسرا‌را زده سرش‌را فرو کوفت و شقیقه‌اش‌را میخ دوز کرده سوراخ کرد (۲۷) نزدِ
اقدامش خم شده افتاد و خوابید نزدِ پایهایش خم شده افتاد و در جائي که خم شد در همانجا مُرده
افتاد * (۲۸) مادرِ سیسرا از پنجره مینگریست و از شبکه فریاد کرده که عرّاده‌اش در آمدن چرا تأخیر
مینماید و چرخهاي عرّاده‌اش چرا توقّف مینماید (۲۹) زنانِ دانشمندش ويرا جواب دادند بلکه او جهةِ
خویشتن کلمات‌را برگردانید (۳۰) که آیا غنیمت‌را نیافته تقسیمش نکردند یك دختر بلکه دو دختر براي
هر مردي و براي سیسرا غنیمتِ رنگارنگ بلکه غنیمتِ رنگارنگ زراندود غنیمتِ رنگارنگ قلّابدوزها
براي گردنهاي برداننده‌گانِ غنیمت نگرفتند (۳۱) اي خداوند تماميء دشمنانت همچنان نابود گردند امّا
دوستانِ او مثلِ آفتاب وقتِ بیرون آمدنش بقوّت باشند * و زمین چهل سال در آرام بود *

(فصل ششم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) پس بني اسرائیل در نظرِ خداوند ببدي رفتار نمودند تا خداوند ایشان‌را بدستِ مدیان هفت سال
تسلیم نمود (۲) و دستِ مدیان بر بني اسرائیل استیلا یافت که بني اسرائیل بسببِ مدیانیان بجهةِ
خودشان در کوهها زیرزمینها و مغاره‌ها و حصارها ساختند (۳) و واقع میشد هنگامي که بني اسرائیل زراعت
میکردند مدیانیان و عمالیقیان و پسرانِ شرقي برآمده بر ایشان هجوم مي آوردند (۴) و در مقابلِ ایشان
اُردو میزدند و محصولِ زمین‌را تا بغزّاه برسي غارت میکردند و بجهةِ اسرائیلیان اسبابِ معیشت و گوسفند و
گاو و حمار باقي نمیماند (۵) زیرا که ایشان با چهار پایان و چادرهاي خویشتن بر مي‌آمدند بلکه در

شمارهٔ مثلِ ملخ مي‌آمدند و ایشان‌را و شترانِ ایشان‌را حسابي نبود و بجهةِ خرابئِ زمین مي‌آمدند (٦) و
إِسْرائِیْلْ درمقابلِ مِدْیانْ بسیار بینوا شدند پس بني إِسْرائِیْلْ بخداوند فریاد کردند * (٧) و واقع شد
هنگامي که بني إِسْرائِیْلْ بسببِ مِدْیانْ بخداوند استغاثه مینمودند (٨) که خداوند پیغمبري‌را به بني إِسْرائِیْلْ
فرستاد که بایشان گفت خداوند خداي إِسْرائِیْلْ میفرماید که منْ شمارا از مِصْرْ بیرون آوردم بلکه شمارا
از خانهٔ بندهگي اخراج نمودم (٩) و شمارا از دستِ مِصْریانْ و از دستِ تمامئِ ستم کنندهگانِ شما
رهائي دادهٔ ایشان‌را از مقابلِ شما راندهٔ ولایتِ ایشان‌را بشما دادم (١٠) و بشما گفتم چونکه من
خداوند خداي شمایَم پس از خدایانِ أَمُوریانی که در زمینِ ایشان ساکنید مترسید امّا شما کلامِ مرا
نشنیدید * (١١) پس فرشتهٔ خداوند آمدهٔ در زیرِ درختِ بلوطي که در عُفْراهْ است که از یُوآشِ أَبيْعِزْرِيْ
بود نشست و پسرَش گِدْعُونْ گندمرا در میخانه میکوبید تا آنکه از مِدْیانِیانْ پنهان سازد (١٢) و فرشتهٔ
خداوند براو مرئي شدهٔ وَيْ‌را گفت که اي صاحبِ قوّتِ خداوند با تُست (١٣) وگِدْعُونْ وي‌را گفت که
اي آقایَم دریغ اگر خداوند با ما باشد چرا تمامئِ این واقعات براي ما واقع شده وکُجایَند تمامئِ
عجایباتي که آباي ما بما ذکرکرده گفتند که آیا خداوند مارا از مِصْرْ بیرون نیاورد امّا حال خداوند
مارا واگذاشته و مارا بدستِ مِدْیانِیانْ تسلیم نموده است (١٤) و خداوند باو نگریسته گفت با این قوّت
که داري روانه شده إِسْرائِیْلْ‌را از دستِ مِدْیانْ رهائي ده آیا من ترا نفرستاده ام (١٥) و [گِدْعُونْ] باو
گفت اي آقایَم دریغ إِسْرائِیْلْ‌را چگونه رهائي دهم اینك هزارهٔ من از هزاره‌هاي مَنَسَّه ذلیل‌تر است و من
درخانوادهٔ پدرَم کوچکَم (١٦) و خداوند وَيْ‌را گفت چونکه من با تو ام مِدْیانْ‌را مثلِ یك نفر شکست
خواهي داد (١٧) پس اورا گفت اگرکه درنظرِلُطف یافتم تمنّا اینکه آیتي بمن نشان دهي که متکلّم با
من توئي (١٨) تمنّا اینکه ازاینجا نروي تا باز بتو آمدهٔ هدیّهٔ خودرا آورده در پیشَت بگذرانم اوگفت
تا بازآمدنَت خواهم ماند * (١٩) وگِدْعُونْ رفته بزغالهٔ وگِرْده‌هاي فطیري‌را از إِیفاي آرد حاضر ساخت و
گوشت‌را برطبق گذاشت و شوربارا در تیانچه نهاده و بجهةِ او بزیرِ درختِ بلوط آورده عرض نمود (٢٠) و
فرشتهٔ خدا باوگفت که گوشت وگِرْده‌هاي فطیري‌را بگیر و باین سنگ بگذار و این شوربارا بریز و چنین
کرد (٢١) پس فرشتهٔ خداوند نُوكِ چوبي که در دستَش بود درازکرده گوشت وگِرْده‌هاي نان‌را لَمْس
کرد که آتشي از سنگ بیرون آمدهٔ گوشت وگرده‌هاي فطیري‌را سوزاند و فرشتهٔ خداوند از نظرَش غایب
شد * (٢٢) وگِدْعُونْ فهمید که او مَلَكِ خداوند بود پس گِدْعُونْ گفت که دریغ اي خداوند خدا بعلّتِ
اینکه فرشتهٔ خداوندرا رو برو دیده ام (٢٣) و خداوند باو گفت سلام بر تو مترس که نمي‌میري *
(٢٤) وگِدْعُونْ درآنجا بجهةِ خداوند مذبحي بنا نمود و آن‌را سَلامِ اَلرَّبّ نام نهاد که تا بامروز در عُفْراهْ
أَبيْ عِزْرِيْ باقی است (٢٥) و درآن شب واقع شد که خداوند اورا فرمود که گوسالهٔ پدرِ ترا بگیر یعني
گوسالهٔ دویمینِ هفت ساله‌را بگیر و مذبحِ بَعَلْ که از پدرِ تُست مُنهدم ساز و درختستاني که در اطرافَش
میباشد قطع کن (٢٦) و مذبحي‌را بخصوصِ خداوند خداي خود بسرِ این قُلّه درمقامِ معیّني برپا نما و

گوسالهٔ دویمین‌را بگیر و با چوبهای درختستانی که بُریدهٔ آن‌را بجههٔ قربانیء سوختنی بسوزان (۲۷) پس
گِدْعُونْ ده نفر از بندهگانَش گرفت و بنوعی که خداوند اورا مأمور ساخته بود کرد و واقع شد از اینکه
از خاندانِ پدرِ خود و مردمانِ شهر میترسید این کاررا بروز نمیتوانست کرد آن‌را بشب کرد * (۲۸) و
بامدادان مردمانِ شهر سحرخیزی نمودند و اینك مذبحِ بَعَلْ منهدم و درختستانی که در اطرافَش بود بُریده
و گوسالهٔ دویمین بالای مذبحی که بنا شده بود سوخته شده (۲۹) و بیکدیگر گفتند که این کاررا که
کرد پس تفحّص و تجسّس نموده گفتند که گِدْعُونِ پسرِ یُوآشْ این کار کرده است (۳۰) آنگاه مردمانِ
شهر به یُوآشْ گفتند که پسرِ خودرا بیرون آر تا بمیرد زیرا که مذبحِ بَعَلْ‌را مُنهدم ساخته و درختستانی که
در اطرافَش بود بُریده است (۳۱) و یُوآشْ بتمامیء کسانی که با او ستیزه میکردند گفت که آیا از برای بَعَلْ
مُجادله میکنید مگر اورا رهائی خواهید داد کسی که برای او مجادله کند این صبح بمیرد اگر او خدا باشد
کسی که مذبحش‌را منهدم ساخته است با او دعوا بکند (۳۲) و در آن روز اورا یِربَعَلْ نام نهاده گفت
که بَعَلْ برای خودَش مجادله بکند چونکه مذبحَش‌را منهدم ساخته است * (۳۳) و تمامیء مِدْیانْ
و عَمالِیْق و پسرانِ شرقی جمع شده گذشتند و در درّهٔ یِزْرِعِیْلْ اُردو زدند (۳۴) و روحِ خداوند بگِدْعُونْ
نازل شده کرنارا نواخت و اَبِیْ عِزْرِیانْ در عقبش جمع شدند (۳۵) و ایلچیان بتمامیء مَنَسّه فرستاد که
ایشان نیز در عقبِ او جمع شدند و نیز ایلچیان‌را به اَشِیْر و زِبُولُونْ و نَفْتالِیْ فرستاد که ایشان جهةِ
استقبالَش برآمدند (۳۶) و گِدْعُونْ بخدا گفت اگر میخواهی که اِسْرائیْلْ‌را بنحوی که فرموده بودی بواسطهٔ
من رهائی دهی (۳۷) اینك من جِلْدِ پشمین‌را بخرمن میگذارم اگر شبنم بر روی جِلْدِ پشمین بتنها باشد و
خشکی بر تمامیء زمین بوده آنگاه خواهم دانست که اِسْرائیْلْ‌را بنحوی که گفته بودی بواسطهٔ من رهائی
خواهی داد (۳۸) و چنین شد زیرا که بامداد وقتی که سحرخیزی نمود جِلْدِ پشمین‌را بپیچانیده یك کاسهٔ پُر
از آبِ آن شبنم فشُرد (۳۹) و نیز گِدْعُونْ بخدا گفت که غضبِ تو بمن افروخته نگردد همین یك مرتبه
خواهم گفت تمنّا اینکه این یك مرتبه با جلدِ پشمین امتحان نمایم اکنون بالای جلدِ پشمین بتنها خشك
باشد و بالای تمامیء زمین شبنم باشد (۴۰) و خدا در آن شب چنین کرد و بالای جلدِ پشمین بتنها
خشکی و بر تمامیء زمین شبنم بود *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و یِربَعَلْ که گِدْعُونْ اوست و تمامیء قومی که بهمراهَش بودند سحرخیزی نموده اُردو در اطرافِ
چشمهٔ حَرُودْ زدند و اُردوی مِدْیانیانْ بطرفِ شمالِ ایشان بسَمْتِ کوهِ مُورِهْ در درّه بود (۲) و خداوند
بگِدْعُونْ گفت قومی که با تو اند زیاده از آن است که مِدْیانْ‌را بدستِ ایشان تسلیم نمایم مبادا که
اِسْرائیْلْ بمن مفاخرت نموده بگویند که دستِ ما است که مارا رهانیده است (۳) پس حال بگوشِ قوم ندا
کرده صریحاً بگو هر کسی که هراسان و ترسان است برگردیده از کوهِ گِلْعادْ بشتابد و از قوم بیست و دو

هزار آدم برگشتند و ده هزار باقي ماندند (۴) و خداوند به گِدْعُونْ گفت که دیگر قوم زیاده است ایشان را باین آبها بزیر آور تا ایشان را در آنجا براي تو تجربه نمایم و مُقرّراست هرکسي که بتو میگویم که او با تو خواهد رفت او با تو رفتني است و هرکسي که بتو بگویم که این با تو نخواهد رفت او رفتني نیست (۵) پس قوم را بآن آبها بزیر آورد و خداوند به گِدْعُونْ گفت هرکسي که آب را بزبانَش میلیسد بنحوي که سگ میلیسد اورا تنها بگذار و هرکسي که بر زانویَش خم شده بنوشد همچنین تنها بگذار (۶) و عددِ آنکساني که [آب را] دست بدهان میلیسیدند سي صد نفر آدم بود و تماميء باقي ماندگانِ قوم بر زانوي خویش خم شده آب را نوشیدند (۷) و خداوند به گِدْعُونْ گفت که شمارا با آن سي صد نفري که لیسیدند رهانیده مِدْیانْ را بدستِ شما تسلیم خواهم نمود و تماميء قوم هرکس بجایَش بروند (۸) پس قوم توشهء راه و کرناهاي خودرا بدست گرفتند غرض اینکه تماميء مردمانِ إِسْرَائِیْلْ را هرکس بچادرَش فرستاد و آن سي صد نفر را نگاه داشت و أردوي مِدْیانْ در درّهء زیرِ او بود * (۹) و واقع شد در آن شب که خداوند وي را گفت که برخیز و بآن أردو بزیر آي زیرا که اورا بدستِ تو تسلیم نمودم (۱۰) و اگر بفرود آمدن بتنهائي خائف باشي خودَت و فُوْراهِ خدمتکارَت به أردو بزیر آي (۱۱) و خواهي شنید که ایشان چه میگویند و بعد از آن دستِ تو قوي تر شده به أردو فرود خواهي آمد پس او و فُوْراهِ خدمتکارَش بکنارِ سلاح دارانِ أردو فرود آمدند (۱۲) و مِدْیانْ و عَمالِیْقْ و تماميء پسرانِ شرقي که شمارهء ایشان مثلِ ملخ بود در درّه میخوابیدند و شترانِ ایشان را حسابي نبود و در زیادتي مثلِ ریگِ لبِ دریا بودند (۱۳) پس بمحضِ رسیدنِ گِدْعُونْ اینک مردي خوابي برفیقَش نقل کرده گفت که اینک خوابي دیدم که اینک گِرْدهء نانِ جَویني به أردوي مِدْیانْ میگردید و بچادري رسیده اورا زد بحدّي که افتاد بلکه اورا سرازیر برگردانید که چادر افتاد (۱۴) و رفیقَش جواب داده گفت که این هیچ نیست مگر شمشیرِ گِدْعُونْ پسرِ یُوْآشِ مردِ إِسْرَائِیْلِي خدا مِدْیانْ و تماميء أردورا بدستِ او داده است * (۱۵) و واقع شد بمجرّدِ شنیدنِ گِدْعُونْ نقلِ خواب و تعبیرَش را که سجده نموده بر أردوي إِسْرَائِیْلْ برگشت و گفت که برخیزید زیرا که خداوند أردوي مِدْیانْ را بدستِ شما داده است (۱۶) و آن سي صد نفر را بسه حصّه تقسیم نمود و بهرکس از ایشان بدستَش کرناها و بستوي خالي و چراغ در میانَش داد (۱۷) و بایشان گفت مرا نگریسته و چنین بکنید و اینک من بکنارِ أردو میروم و مأمور است بطوري که عمل نمایم بهمان طور عمل نمائید (۱۸) و من و تماميء همراهانَم کرنارا وقتي که بکَشیم شما نیز از تماميء اطرافِ أردو کرنا کَشیده بگوئید که [شمشیرِ] خداوند و گِدْعُونْ * (۱۹) پس گِدْعُونْ و صد نفر که بهمراهَش بودند در ابتداي پاسبانانِ وسطي بمحضِ گُذشتنِ پاسبانان بکنارِ أردو آمدند و کرناهارا کشیده و بستوهائي که بدستِ ایشان بود شکستند (۲۰) و آن سه فوج کرناهارا کشیدند و بستوهارا شکستند و شمعدانها بدستِ چپ و کرناهارا بدستِ راست گرفته کَشیدند و آواز کردند که شمشیرِ خداوند و گِدْعُونْ (۲۱) و هرکس از اطرافِ أردو در مقامَش ایستاد و تماميء لشکر دویدند و فریاد کرده گریختند (۲۲) و هنگامي که آن سي صد نفر کرناهارا میکشیدند خداوند

شمشیرِ هر کسرا در میانِ تماميءِ أُردو بخلافِ رفیقش برگردانید و لشکر به بَیْتِ شِطَّاهْ در صِرِیرَتْ تا سرحدِ أَبِیْلِ مِحُولَاهْ الي طَبَّتْ فرار کردند * (۲۳) و مردمانِ إِسْرائِیْلْ از نَفْتَالِيْ و أَشِیْر و تماميءِ مَنَسَّهْ جمع شده مِدْیَانْرا تعاقب نمودند (۲۴) و گِدْعُونْ چاپاران بتماميءِ کوهستانِ إِفْرَیِمْ فرستاده گفت که بقصدِ دوچار نمودنِ مِدْیَانْ بزیر آئید و آبهارا قبل از ایشان تا بَیْتِ بَارَاهْ و أَرْدَنْ اخذ نمائید و تماميءِ مردمانِ إِفْرَیِمْ جمع شده آبهارا تا بَیْتِ بَارَاهْ و أَرْدَنْ اخذ نمودند (۲۵) و دو سردارِ مِدْیَانْ عُورِیبْ و زِئِیبْرا گرفتند و عُورِیبْرا بقلّهء عُورِیبْ کُشتند و زِئِیبْرا در میخانهء زِئِیبْ کُشته مِدْیَانْرا تعاقب نمودند و سرهاي عُورِیبْ و زِئِیبْرا بآن طرفِ أَرْدَنْ بگِدْعُونْ آوردند

(فصلِ هشتم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و مردمانِ إِفْرَیِمْ اورا گفتند که این چکار است که بما کرده‌ که مارا وقتِ رفتنت بجنگ نمودن با مِدْیَانْ آواز نکردي و با او بشدّت معارضه کردند (۲) و او بایشان گفت که حال مثلِ شما چه چیز است که کرده ام آیا خوشه‌چینيءِ إِفْرَیِمْ از تاکهاي أَبِیعِزْرِ بهتر نیست (۳) و خدا سردارانِ مِدْیَانْ عُورِیبْ و زِئِیبْرا بدستِ شما تسلیم نموده است و مثلِ شما چه چیز من قادر بودم که بکنم پس وقتِ گفتنش این کلماترا قلبِ ایشان از او مُطمَئِنّ شد * (۴) و گِدْعُونْ بأَرْدَنْ رسیده خودش و آن سیصد نفر که بهمراهش بودند از آن گذشتند و با وجودِ خستگي از عقبش دوانیدند (۵) و بمردمانِ سُکُّوثْ گفت تمنّا اینکه بقومي که بهمراهم هستند گِرده‌هاي نان بدهید زیرا که خسته اند و من زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْ ملوکِ مِدْیَانْرا میدوانم (۶) و سردارانِ سُکُّوثْ گفتند که آیا حال مُشتِ زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْ در دستِ تُست که نان بلشکرت بدهیم (۷) و گِدْعُونْ [بایشان] گفت هنگامي که خداوند زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْرا بدستِ من داده باشد گوشتِ شمارا بشَوْكْ و خارِ صحرائي خواهم کوفت (۸) و از آنجا بپِنُوئِیْلْ برآمد و بایشان همچنین گفت و مردمانِ پِنُوئِیْلْ اورا جواب دادند بطوري که مردمانِ سُکُّوثْ اورا جواب داده بودند (۹) و بمردمانِ پِنُوئِیْلْ متکلّم شده گفت وقتي که بسلامت برگردم این بُرجرا مُنهدم خواهم ساخت * (۱۰) و زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْ و أُردویشان بهمراهشان بقدرِ پانزده هزار نفر یعني تماميءِ أُردوي پسرانِ شرقي که باقي مانده بودند در قَرْقُورْ بودند درحالتي که صد و بیست هزار مردِ شمشیرزن افتاده بود (۱۱) و گِدْعُونْ از راهِ چادرنشینانِ شرقي به نُوبَحْ و یُگْبِهَاهْ برآمد و أُردورا زد درحالتي که أُردو مُطمَئِنّ بود (۱۲) و زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْ فرار کردند که [گِدْعُونْ] ایشانرا تعاقب نموده دو مَلِكِ مِدْیَانْ زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْرا گرفت و تماميءِ أُردورا مُنهزم گردانید * (۱۳) و گِدْعُونِ پسرِ یُوآشْ پیش از برآمدنِ آفتاب از جنگ برگشت (۱۴) و جواني از مردمانِ سُکُّوثْرا گرفته از او استفسار نمود و او از برایش کیفیّتِ سردارانِ سُکُّوثْ و مشایخانش هفتاد و هفت نفررا بیان نمود (۱۵) و بمردمانِ سُکُّوثْ آمده گفت که اینك زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْ است که مرا ملامت کرده گفتید که آیا مُشتِ زِبَحْ و صَلْمُنَّاعْ حال در دستِ تُست که تا نانرا بمردمانِ خستهء تو بدهیم (۱۶) پس

مشايخانِ شهررا و شَوْكْ و خارهاي صحرارا گرفته بتوسّطِ آنها مردمانِ سُكُّوثْرا تأديب نمود (۱۷) و برجِ پِنُوئِيْلْرا مُنهدم ساخت و هم مردمانِ شهررا كُشت * (۱۸) و بزِبَحْ و صَلْمُنّاعْ گفت كه شكلِ مردماني كه در تابُورْ كُشتيد چگونه بود و ايشان گفتند كه تو هر چه هستي ايشان همچنين هر يكي بخوبيء پسرانِ مَلِكْ بودند (۱۹) و [گِدْعُونْ] گفت كه برادرانم پسرانِ مادرم بودند بخداوندِ حيّ قسم كه اگر ايشانرا زنده ميگذاشتيد شمارا نميكُشتم (۲۰) پس به اوّل زادهاش يِثْرِ گفت برخيز ايشانرا بكُش امّا آنجوان شمشيرِ خودرا نكشيد زيرا نظر بجوان بودنش ترسيد (۲۱) پس زِبَحْ و صَلْمُنّاعْ گفتند كه تو برخيز و برما هجوم آور زيرا شجاعتِ مرد مثلِ مرد است پس گِدْعُونْ برخاست و زِبَحْ و صَلْمُنّاعْرا كُشت و زيوَرِ ماهچهء كه بگردنِ شترانشان بود گرفت * (۲۲) و مردمانِ اِسْرائِيْلْ بگِدْعُونْ گفتند كه برما سلطنت نما هم تو و هم پسرِ تو و هم پسرِ پسرِ تو چونكه مارا از دستِ مِدْيانْ رهانيدي (۲۳) و گِدْعُونْ بايشان گفت من بشما سلطنت نخواهم نمود و هم پسرم بشما سلطنت نخواهد نمود خداوند برشما سلطنت نمايد (۲۴) و ديگر گِدْعُونْ بايشان گفت كه چيزي از شما سؤال ميكنم هر يكي از شما حلقهء بيني از غنيمتِ خود بمن بدهد و حال اينكه نظر به بودنشان اِسْمَعِيْلِيانْ حلقهء ايشان از طلا بود (۲۵) و گفتند البتّه كه ميدهيم و خرقهرا گسترانيده هر يكي حلقهء غنيمتِ خودرا بان انداخت (۲۶) و وزنِ حلقهء طلائي كه سؤال نموده بود هزار و هفت صد مثقال طلا بود سواي زيوَراتِ ماهچهها و گوشوارهها و جامهاي اَرْغَواني كه بر تنِ ملوكِ مِدْيانْ بود و سواي گردنِ بند كه بر گردنِ شترانِ ايشان بود (۲۷) و گِدْعُونْ از آنها يك اِيفُودْ ساخت و آنرا در شهرِ خويش عُفْرَاهْ نصب نمود و تماميء اِسْرائِيْلْ در آنجا از پيء آن از راهِ زنا رفتند كه اين براي گِدْعُونْ و خانوادهاش بمنزلهء دام شد * (۲۸) و مِدْيانْ در حضورِ بني اِسْرائِيْلْ مغلوب شدند و ديگر سر نتوانستند برداشت و ولايت در روزگارِ گِدْعُونْ چهل سال آرام شد (۲۹) و يِرُبَّعَلِ پسرِ يُوآشْ آمده در خانهء خويش ساكن شد (۳۰) و گِدْعُونْرا هفتاد پسر بود كه ا زصُلبش بيرون آمدند بسببِ اينكه زنانِ بسياري داشت (۳۱) و مُتعهاش كه در شِكِمْ بود او نيز پسري از برايش زائيد كه اسمشرا اَبِيْ مِلِكْ ناميد (۳۲) و گِدْعُونْ پسرِ يُوآشْ خوش پير شده مُرد و در مزارِ پدرش يُوآشْ در عُفْرَاهِ اَبِيعِزْرِيْ دفن شد * (۳۳) و واقع شد بعد از وفاتِ گِدْعُونْ كه بني اِسْرائِيْلْ برگشته از راهِ زنا پيْرَويء بَعَلِيْمْ نمودند و از براي خود بَعَلِ بِرِيْثْرا خدا بر پا نمودند (۳۴) و بني اِسْرائِيْلْ خداوند خداي خويشتنرا كه ايشانرا از دستِ دشمنانِشان از اطراف رهائي داده بود بياد نياوردند (۳۵) و بخانوادهء يِرُبَّعَلْ كه گِدْعُونْ است موافقِ تماميء احساني كه او باسْرائِيْلْ نموده بود نيكي نكردند *

(فصلِ نهم مشتمل بر پنجاه و هفت آيه)

(۱) و اَبِيْ مِلِكْ پسرِ يِرُبَّعَلْ نزدِ برادرانِ مادرش به شِكِمْ رفت و با ايشان و تماميء قبيلهء خانوادهء پدرِ مادرش متكلّم شده گفت (۲) تمنّا اينكه بگوشهاي تماميء مردمانِ شِكِمْ بگوئيد كه از براي شما كدام بهتر

است که هفتاد نفر تمامیء پسرانِ یِرُبَّعَلْ بر شما سلطنت نمایند و یا اینکه یکشخص حکمران بر شما باشد و بخاطرهایتان بیندازید که من استخوان و گوشتِ شمایَم (۳) و برادرانِ مادرَش تمامیء این سخنان‌را بگوشهای تمامیء مردمانِ شِکِمْ در بارهء او گفتند و قلبِ ایشان بمتابعتِ اَبِیْ مِلِكْ مائل شد زیرا گفتند که برادرِ ما اوست (۴) و اورا هفتاد مثقال نقره از خانهء بَعَلِ بِرِیْتْ دادند و اَبِیْ مِلِكْ مردمانِ پست فطرتِ خود رائی‌را بتوسّط آنها اجیر کرد که ایشان تابعِ او شدند (۵) و بخانهء پدرَش بعُفْرَاهْ رفت و برادرانِ خویش پسرانِ یِرُبَّعَلْ‌را هفتاد نفر در بالای یك سنگی کُشت مگر اینکه یُوْثَامِ پسرِ کوچك یِرُبَّعَلْ که خویشتن‌را پنهان نموده بود زنده ماند * (۶) و تمامیء مردمانِ شِکِمْ و تمامیء بَیتِ مِلُّوْءْ جمع شده و روانه گردیده اَبِیْ مِلِكْ‌را نزدِ درختِ بلوطِ بپهلوی ستونی که در شِکِمْ بود مَلِكْ نصب نمودند (۷) و هنگامی که یُوْثَامْ‌را خبر دادند رفت و بسرِ کوهِ گِرِزِّیمْ ایستاد و آوازِ خودرا بلند کرده فریاد نمود و بایشان گفت که ای مردمانِ شِکِمْ بمن گوش دهید تا آنکه خدا بشما گوش دهد * (۸) یك وقتی درختها بقصدِ اینکه برای خودشان مَلِکِیْ مسح نمایند روانه و راهی شده بدرختِ زیتون گفتند که بر ما مَلِكْ باش (۹) امّا درختِ زیتون بایشان گفت آیا میشود که روغنِ خودرا که خدا و مردمان مرا بسببَش معزّز میسازند ترك نمایم و بقصدِ اینکه مسلّط بر درختان باشم روانه شوم (۱۰) بعد از آن درختان بدرختِ انجیر گفتند که تو بیاً و بر ما مَلِكْ شو (۱۱) امّا انجیر بایشان گفت که آیا میشود که شیرینی و خوشیء میوهء خودرا واگذارده بقصدِ اینکه بر درختان تسلّط نمایم روانه شوم (۱۲) بعد از آن درختان به تاك گفتند که تو بیاً و بر ما مَلِكْ شو (۱۳) امّا تاك بایشان گفت که آیا میشود که من شیرهء خودرا که موربِ مسروریء خدا و انسان است وا گذاشته بقصدِ اینکه بر درختان تسلّط نمایم روانه شوم (۱۴) پس تمامیء درختان بخار گفتند که تو بیاً و بر ما مَلِكْ شو (۱۵) و خار بدرختان گفت که اگر شما براستی مرا بر خودتان مَلِكْ مسح مینمائید بیائید و در سایهء من پناه گیرید و اگر نه آتش از خار بیرون آید و سروهای آزادِ لُبْنَانْ‌را بسوزاند * (۱۶) پس حال اگر براستی و صدق رفتار نمودید درحالتی که اَبِیْ مِلِكْ‌را مَلِكْ نصب کردید و اگر با یِرُبَّعَلْ و خانوادهءاَش بنیکوئی عمل نمودید و موافقِ سزای دستهایَش به او رفتار نمودید (۱۷) و حال اینکه پدرَم بجهةِ شما جنگ کرد و جانَش‌را بخطر انداخت و شمارا از دستِ مِدْیَانیانْ رهانید (۱۸) امّا امروز شما بخانوادهء پدرَم برخاسته پسرانَش‌را هفتاد نفر بالای یك سنگ کُشتید و اَبِیْ مِلِكِ پسرِ کنیزكِ اورا بر مردمانِ شِکِمْ بخصوصِ بودنَش برادرِ شما مَلِكْ نصب نمودید (۱۹) پس اگر امروز براستی و صدق به یِرُبَّعَلْ و خانَدانَش رفتار نموده اید از اَبِیْ مِلِكْ مسرور باشید و او نیز از شما مسرور باشد (۲۰) و اگر نه آتش از اَبِیْ مِلِكْ بیرون آید و مردمانِ شِکِمْ و بَیتِ مِلُّوْءْرا بسوزاند و آتش از مردمانِ شِکِمْ و بَیتِ مِلُّوْءْ بیرون آید و اَبِیْ مِلِكْ‌را بسوزاند (۲۱) بعد از آن یُوْثَامْ فرار کرده گریخت و به بِئِیْرْ روانه شد و از ترسِ برادرَش اَبِیْ مِلِكْ در آنجا ساکن بود * (۲۲) و اَبِیْ مِلِكْ بر اِسْرَائِیْلْ سه سال سروری نمود (۲۳) و خدا روحِ بدی در میانِ اَبِیْ مِلِكْ و مردمانِ شِکِمْ انداخت و مردمانِ شِکِمْ به اَبِیْ مِلِكْ خیانت ورزیدند

(۲۴) تا آنکه ظلم کرده شده‌ء بهفتاد پسر یربّعل برگردد و خون ایشان بر گردن برادر ایشان اَبیملك که
ایشان‌را کُشته بود و بمردمان شِکِم که دستهاي اورا براي کُشتن برادرانَش قوي کرده بودند بیفتد
(۲۵) پس مردمان شِکِم بخلاف او کمین نشینندهگان‌را بسر کوه‌ها گذاشتند که تماميء کساني که در
اطراف ایشان براه میگذشتند راهزني نمودند و خبر به اَبیملك رسید (۲۶) و گَعَل پسر عِبِد و برادرانَش
عازم شده بشِکِم کوچیدند و مردمان شِکِم بر او اعتماد نمودند (۲۷) و بکِشت زار بیرون رفته تاکهارا
چیدند و انگوررا فشُردند و شادي کردند و بخانهء خداي ایشان در آمده اکل و شُرب نمودند و
اَبیملك‌را لعنت کردند (۲۸) و گَعَل پسر عِبِد گفت که اَبیملك کیست و شِکِم کیست که اورا بندهگي
نمائیم آیا پسر یربّعل نیست و وکیلش زِبُول و مردمان حَمور پدر شِکِم‌را بندهگي نمائید اورا چرا بندهگي
خواهیم نمود (۲۹) اي کاشکه این قوم بدست من تسلیم میشدند تا اینکه اَبیملك‌را بیرون نمایم و در
بارهء اَبیملك گفت که لشکرترا زیاده کُن و بیرون آي * (۳۰) و هنگامي که زِبُول سردار شهر سخن
گَعَل پسر عِبِدرا شنید بغضب در آمد (۳۱) و چاپاران مخفي به اَبیملك فرستاده گفت اینك گَعَل پسر عِبِد و
برادرانَش بشِکِم آمده اند و اینك شهررا بضدّ تو محکم میسازند (۳۲) پس وقت شب برخیز تو و قومي که
بهمراهَت هستند و در صحرا بکمین بنشین (۳۳) و چنین شود که بامداد بمحض طلوع آفتاب سحرخیزي
نموده بر شهر هجوم آورید و اینك هنگامي که او و قومي که بهمراهَش هستند بر تو بیرون مي‌آیند آنگاه
بطوري که دستَت قوي باشد باو عمل نما * (۳۴) و اَبیملك و تماميء قومي که بهمراهَش بودند وقت
شب برخاستند و در مقابلهء شِکِم چهار فَوج شده بکمین نشستند (۳۵) و گَعَل پسر عِبِد بیرون آمده
بدهنهء دروازهء شهر ایستاد و اَبیملك و قومي که بهمراهَش بودند از کمینگاه برخاستند (۳۶) و گَعَل قوم‌را
دید و بزِبُول گفت اینك قوم از سر کوه‌ها بزیر مي‌آیند و زِبُول وَي‌را گفت که سایهء کوه‌ها است که تو
مثل آدم مي‌بیني (۳۷) و گَعَل بار دیگر متکلّم شده گفت اینك قوم از وسط زمین بزیر مي‌آیند و فوجيء
دیگر از راه بلوط مِعُونِنیم مي‌آیند (۳۸) آنگاه زِبُول وَي‌را گفت که حال دهانَت کجاست که گفتي کیست
اَبیملك که اورا بندهگي نمائیم آیا این قوم نیست که آن‌را حقیر شمردي حال تمنّا اینکه بیرون رفته
با ایشان جنگ نمائي (۳۹) و گَعَل در پیش مردمان شِکِم بیرون رفته با اَبیملك جنگ نمود (۴۰) و
اَبیملك اورا دوانید که از حضور او فرار کرد و بسیاري تا بدهنهء دروازه مجروح افتادند (۴۱) و
اَبیملك در اَرُوماه ساکن شد و زِبُول گَعَل و برادرانَش‌را راند که تا در شِکِم ساکن نشوند (۴۲) و واقع
شد روز دیگر که قوم بکِشت‌زار بیرون رفتند و خبر به اَبیملك رسید (۴۳) و مردمانرا گرفته ایشان‌را بسه
فَوج تقسیم نمود و در صحرا در کمین بود و ملاحظه کرد و اینك قوم از شهر مي‌آیند و بر ایشان برخاست
و ایشان‌را شکست داد (۴۴) و اَبیملك و فوجي که بهمراهَش بود یورش برده در دهنهء دروازهء شهر
ایستادند و دو فَوج دیگر بتماميء کساني که در کِشت‌زار بودند هجوم آورده ایشان‌را شکست (۴۵) و
اَبیملك تماميء آن روز با شهر جنگ کرد و شهررا تسخیر نموده قومي که در اندرونَش بودند کُشت و

شهررا خراب کرده نمك بر آن پاشید * (۴۶) و هنگامي که تماميءِ مردمانِ بُرْجِ شِكِمْ شنیدند بقلعهء خانهء خداي بِرِيْثْ نام در آمدند (۴۷) و خبر بأَبِيْ مِلِكْ رسید که تماميءِ مردمانِ بُرجِ شِكِمْ در آنجا جمع شده اند (۴۸) آنگاه أَبِيْ مِلِكْ بكوهِ صَلْمُونْ بر آمد او و تماميءِ قومي که بهمراهش بودند و أَبِيْ مِلِكْ تبرْ بدستش گرفت و شاخي از درختستاني بُرید و آن‌را برداشته بر دوشش گذاشت و بقومي که بهمراهش بودند گفت آنچه که مرا دیدید کردم تعجیل نموده مثلِ من بكنید (۴۹) پس تماميءِ قوم نیز هر کسي شاخي‌را بُرید و پیرويءِ أَبِيْ‌مِلِكْ نمودند و برابرِ قلعه نهادند و قلعه‌را بر ایشان بآتش سوزانیدند و همچنین تماميءِ مردمانِ بُرْجِ شِكِمْ تخمیناً هزار مرد و زن مُردند * (۵۰) و أَبِيْ‌مِلِكْ بتِبِيصْ رفت و در مقابلِ تِبِيصْ أُردو زده اورا فتح نمود (۵۱) و در میانِ شهر بُرجِ محکمي بود و تماميءِ مردمان و زنان بلکه تماميءِ مردمانِ شهر به آنجا فرار کردند و درهارا بروي خویشتن بسته به پشتِ بامِ بُرجِ برآمدند (۵۲) و أَبِيْ‌مِلِكْ ببُرجِ آمده و باو جنگ کرده تا دروازهءِ بُرجِ بقصدِ سوختنش بآتش نزدیك شد (۵۳) آنگاه زني پارهءِ سنگِ آسیائي‌را بسرِ أَبِيْ‌مِلِكْ انداخته تا آنکه کاسهءِ سَرِش‌را شکست (۵۴) و بسُرعت بجواني که سلاح دارش بود آواز کرده وَيْ‌را گفت شمشیرِ خودرا بکَشْ و مرا بکُش مبادا که در بارهءِ‌ام بگویند که زني اورا کُشت و آنجوان اورا سوراخ کرد که مُرد (۵۵) و هنگامي که مردمانِ إِسْرائِيْلْ دیدند که أَبِيْ‌مِلِكْ مُرده است هر کس بمقامش رفت * (۵۶) و باین وجه خدا شرارتِ أَبِيْ‌مِلِكْ‌را که بپدرش نمود هنگامي که هفتاد برادرانش‌را کُشت مکافات کرد (۵۷) و تماميءِ شرارتِ مردمانِ شِكِمْ‌را خدا بر سرِ ایشان برگردانید و نفرینِ يُوثَامِ پسرِ يِرُبَّعَلْ بایشان رسید *

(فصلِ دهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و بعد از أَبِيْ‌مِلِكْ تُولاعِ پسرِ پُوآه پسرِ دُودُوِي مردِ يِسّاكارْ بخصوصِ رهانیدنِ إِسْرائِيْلْ برخاست و در شامِيرْ درکوهِ إِفْرَيِمْ ساکن میبود (۲) و بر إِسْرائِيْلْ بیست و سه سال حکمراني نموده وفات کرده و در شامِيرْ مدفون شد * (۳) و بعد از او يائِيرِ گِلْعادِيْ برخاست و بر إِسْرائِيْلْ بیست و دو سال حکمراني نمود (۴) و اورا سي پسر بود که بر سي کُرّهءِ آلاغ سوار میشدند و سي شهر در زمینِ گِلْعادْ داشتند که آنهارا تا به امروز حَوُّوثِ يائِيرْ مینامند (۵) و يائِيرْ وفات نمود و در قامُونْ مدفون شد * (۶) و بني إِسْرائِيْلْ دیگر در نظرِ خداوند مرتکبِ بدي شده بَعَلِيمْ و عَشْتارُوثْ و خدایانِ آرَمْ و خدایانِ صِيدُونْ و خدایانِ مُوآبْ و خدایانِ بني عَمُّونْ و خدایانِ فِلِسْطِيانْ‌را عبادت نمودند و خداوندرا ترك کرده اورا عبادت ننمودند (۷) و غضبِ خداوند بر إِسْرائِيْلْ افروخته شده ایشان‌را بدستِ فِلِسْطِيانْ و بدستِ بني عَمُّونْ فروخت (۸) و از آنسال تا هجده سال بني إِسْرائِيْلْ‌را آزرده ظلم نمودند یعني تماميءِ بني إِسْرائِيْلْ که بان طرفِ أُرْدُنْ در زمینِ أَمُورِيانْ در گِلْعادْ بودند (۹) و بني عَمُّونْ بقصدِ اینکه با يِهُودا و بِنْيامِينْ و خاندانِ إِفْرَيِمْ جنگ نمایند از أُرْدُنْ گذشتند که إِسْرائِيْلِيانْ در شدّتِ تنگي بودند * (۱۰) و بني

إسْرائيْل بخداوند استغاثه نموده گفتند که بتو عصیان ورزیدیم بلکه خداي خودرا ترك کرده بَعَلیمْرا عبادت نمودیم (۱۱) و خداوند به بني إسْرائیْل فرمود که آیا شمارا از مِصْریانْ و اَمُوْریانْ و بني عَمُّونْ و فِلِسْطیانْ [رهائي ندادم] (۱۲) و هنگامي که صِیدُوْنیانْ و عَمَالِیْقیانْ و مَاعُوْنیانْ شمارا جَوْر نمودند مرا استدعا نمودید و شمارا از دستِ ایشان خلاص کردم (۱۳) و چونکه شما مرا ترك کرده خدایانِ غیررا عبادت نمودید باین سبب بارِ دیگر شمارا رها نخواهم نمود (۱۴) بروید و خدایاني که آنهارا اختیار کرده اید استغاثه نمائید تا آنها شمارا در وقتِ تنگنائيء خودتان نجات دهند (۱۵) و بني إسْرائیْل بخداوند گفتند که ما مرتکبِ گناه شدیم و بهرچه که در نظرت پسند آید بما رفتار نمائي نهایت تمنّا اینکه امروز مارا خلاص سازي (۱۶) و ایشان خدایانِ غیررا از میانشان دور نمودند و خداوندرا عبادت کردند و جانِ او بسببِ جفاي إسْرائیلیانْ محزون شد * (۱۷) و بني عَمُّونْ جمع شده در گِلْعَادْ اُردو زدند و بني إسْرائیْل مجتمع شده در مِصْپهْ اُردو زدند (۱۸) و قوم و سرورانِ گِلْعَادْ بیکدیگر گفتند کیست کسي که آغازِ جنگ با بني عَمُّونْ نماید که او سردارِ تماميء ساکنانِ گِلْعَادْ خواهد بود *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و یِفْتَاحِ گِلْعَادِيْ صاحبِ شجاعت بود و حال اینکه پسرِ زنِ زانیه بود که گِلْعَادْ یِفْتَاحْرا تولید نمود (۲) و مَنْکوحهء گِلْعَادْ پسران از براي او زائید و هنگامي که پسرانِ منکوحهاَش بزرگ شدند یِفْتَاحْرا رانده اورا گفتند که در خانهء پدرِ ما تو میراث نميبري زیرا که پسرِ زنِ بیگانهء (۳) و یِفْتَاحْ از حضورِ برادرانَش فرار کرده در ولایتِ طُوْبْ ساکن شد و نزدِ یِفْتَاحْ مردمانِ پستفطرت جمع آمدند و بهمراهَش بیرون رفتند (۴) و واقع شد بمرورِ ایّام که بني عَمُّونْ با إسْرائیْل جنگ نمودند (۵) و واقع شد هنگامي که عَمُّونیانْ با إسْرائیْل جنگ میکردند که مشایخانِ گِلْعَادْ بقصدِ اینکه یِفْتَاحْرا از ولایتِ طُوْبْ باز آورند رفتند (۶) و به یِفْتَاحْ گفتند که بیاَ سردارِ ما باش تا آنکه با بني عَمُّونْ جنگ نمائیم (۷) و یِفْتَاحْ بمشایخانِ گِلْعَادْ گفت که آیا شما مرا بُغض ننموده اید و مرا از خانهء پدرَم نرانده اید و حال که در تنگي هستید چرا بنزدِ من آمده اید (۸) و مشائخِ گِلْعَادْ بیِفْتَاحْ گفتند که حال از آن سبب است که پیشِ تو آمده ایم که بهمراهِ ما آمده با بني عَمُّونْ جنگ نمائي و بما و بتماميء ساکنانِ گِلْعَادْ سردار باشي (۹) و یِفْتَاحْ بمشائخِ گِلْعَادْ گفت اگر شما مرا بقصدِ جنگ نمودن با بني عَمُّونْ باز آورید و خداوند ایشانرا پیشِ روي من مغلوب سازد آیا من سردارِ شما میشوم (۱۰) و مشائخِ گِلْعَادْ بیِفْتَاحْ گفتند که خداوند میانِ ما شاهد باشد اگر موافقِ کلامِ تو عمل ننمائیم (۱۱) پس یِفْتَاحْ با مشائخِ گِلْعَادْ رفت و قوم اورا بر خودشان سردار و حاکم نصب نمودند و یِفْتَاحْ تماميء کلماتِ خودرا در حضورِ خداوند در مِصْپهْ ذکر نمود * (۱۲) و یِفْتَاحْ ایلچیان بمَلِكِ بني عَمُّونْ فرستاده گفت که ترا بمن چکار است که بقصدِ جنگ نمودن در ولایتِ من نزدِ من آمدهء (۱۳) و مَلِكِ بني عَمُّونْ به ایلچیانِ یِفْتَاحْ گفت سبب اینکه إسْرائیلیان وقتِ

برآمدنِ ایشان از مِصْر زمینِ مرا از اَرنُون تا یَبُّوق و اُردُن گرفتند پس حال آن زمینهارا بمصالحه بمن رَدّ
نما * (۱۴) و یِفْتاح بارِ دیگر ایلچیان‌را بمَلِکِ بنی عَمُّون فرستاد (۱۵) و اورا گفت که یِفْتاح چنین میفرماید
که اِسْرائیل زمینِ مُوآب و زمینِ بنی عَمُّون‌را نگرفتند (۱۶) زیرا که اِسْرائیل وقتِ برآمدنِ ایشان از
مِصْر از بیابان تا دریای احمر راهی شده بقادیش رسیدند (۱۷) و اِسْرائیل ایلچیان بمَلِکِ اِدُوم فرستاده
گفتند تمنّا اینکه از میانِ ولایتِ تو بگذریم امّا مَلِکِ اِدُوم قبول نکرد و همچنین بمَلِکِ مُوآب فرستادند
امّا راضی نشد و اِسْرائیل در قادیش ماندند (۱۸) و از بیابان راهی شده از ولایتِ اِدُوم و ولایتِ مُوآب
گردش نموده در سمتِ مشرقیِ بزمینِ مُوآب سیْر کرده بآن طرفِ اَرنُون اُردو زدند امّا بسرحدّ مُوآب داخل
نشدند زیرا که اَرنُون سرحدّ مُوآب بود (۱۹) و اِسْرائیل ایلچیان‌را بسِیحُونِ مَلِکِ اَمُوریان که مَلِکِ حِشْبُون
بود فرستادند و اِسْرائیل وی‌را گفتند تمنّا اینکه از میانِ ولایتِ تو تا مکانِ ما بگذریم (۲۰) امّا سِیحُون
اِسْرائیل‌را اعتماد ننمود که از حدودَش بگذرد بلکه سِیحُون تمامیءِ قومَشرا جمع کرده در یَهْصاه اُردو زدند
و با اِسْرائیل جنگ نمودند (۲۱) و خداوند خدای اِسْرائیل سِیحُون و تمامیءِ قومَشرا بدستِ اِسْرائیل تسلیم
نمود که ایشان‌را شکست دادند و اِسْرائیل بتمامیءِ زمینِ اَمُوریانی که در آن ولایت ساکن بودند وارث
شدند (۲۲) بلکه تمامیءِ حدودِ اَمُوریان‌را از اَرنُون تا یَبُّوق و از بیابان تا اُردُن بتصرّف آوردند
(۲۳) پس حال خداوند خدای اِسْرائیل اَمُوریان‌را از حضورِ قومِ خودِ اِسْرائیل اخراج نموده است آیا تو
وارثِ آن خواهی شد (۲۴) آیا آنچه که خدای تو کَمُوش برای وراثت بتو داده است مالك نخواهی شد
همچنین هرکسی که خداوند خدای ما از حضورِ ما اخراج نماید ما وارثِ زمینِ او خواهیم شد (۲۵) و حال
آیا تو از بالاقِ پسرِ صِپّورِ مَلِکِ مُوآب افضلی هیچ او با اِسْرائیل مجادله میکرد و هیچ با ایشان جنگ مینمود
(۲۶) و چونکه اِسْرائیل در حِشْبُون و قصبه‌هایَش و در عَرُوعِیر و قصبه‌هایَش و در تمامیءِ شهرهائی که بسر
حدّ اَرنُون سیصد سال ساکن بودند پس در آن زمان چرا آنهارا باز نیاوردید (۲۷) پس من بتو خطا
نورزیدم بلکه تو بمن بدی کردی هنگامِ جنگ نمودنت بمن امروز خداوندِ حاکم در میانِ بنیِ اِسْرائیل
و بنی عَمُّون حکم بکند * (۲۸) امّا مَلِکِ بنی عَمُّون کلامِ یِفْتاح‌را که باو فرستاده بود گوش نداد
(۲۹) و روحِ خداوند بر یِفْتاح مؤثّر شد که بگِلْعاد و مَنَسّه گذشت و از آنجا بمِصْپهِ گِلْعادی عبور نمود و از
مِصْپهِ گِلْعادی ببنی عَمُّون گذشت (۳۰) و یِفْتاح بخداوند نذری کرده گفت که اگر بتحقیق بنی عَمُّون‌را
بدستِ من تسلیم نمائی (۳۱) آنگاه واقع شود هرکه جهةِ استقبالِ من وقتی که بسلامت برگردم از بنی
عَمُّون از درِ خانه‌اَم بیرون آید موقوف بخداوند خواهد بود که اورا برای قربانیءِ سوختنی تقریب نمایم *
(۳۲) پس یِفْتاح ببنی عَمُّون گذشت تا با ایشان جنگ نماید و خداوند ایشان‌را بدستِ او داد
(۳۳) و ایشان‌را از عَرُوعِیر تا بمِنّیث برسی بیست شهر تا آبیلِ کِرامیم بصدمهءِ عظیم شکست که بنی
عَمُّون در حضورِ بنی اِسْرائیل مغلوب شدند * (۳۴) بعد از آن یِفْتاح بمِصْپه بخانهءِ خویش رجعت
نموده اینك دخترَش باستقبالَش با دَفْ و هَرْوَله بیرون آمد و او دخترِ یگانه‌اَش بود و بغیر از او پسری

و دختري نداشت (۳٥) و واقع شد هنگامي كه اورا ديد كه لباسِ خودرا دريده گفت كه آه اي دخترم حقيقةً مرا خم گردانيدي و از جملهٔ مُضطرب كنندهگانِ من گرديدي زيرا كه دهانِ خودرا بخداوند باز نمودم و از سخنم قادر نيستم كه برگردم (۳٦) و [دخترش] وَيْرا گفت كه اي پدرم اگر دهانت‌را بخداوند باز نمودي با من چنانكه از دهانت بيرون آمد رفتار نما چونكه خداوند انتقامِ ترا از بني عَمُّونْ دشمنانت كشيده است (۳۷) و ديگر بپدرش گفت كه بدين طور بمن معمول شود مرا دو ماه واگذار تا آنكه بكوهها آمد و رفت نمايم و من بسببِ بكارتم با رفيقانم گريه نمائيم (۳۸) و او گفت برو و اورا دو ماه روانه كرد پس او و رفيقانش روانه شده بسببِ بكارتش دركوهها گريه ميكردند (۳۹) و واقع شد بعد از انقضاي دو ماه كه بپدرش باز آمد و او موافقِ نذري كه كرده بود باو عمل نمود و آن دختر مردي ندانست و در اِسْرائِيْلْ عادت شد كه (۴٠) دخترانِ اِسْرائِيْلْ سال بسال جهةِ تعزية گرفتن از براي دخترِ يِفْتاحِ گِلْعادِيْ در سالي چهار روز ميرفتند *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) و مردمانِ اِفْرَيِمْ جمع شده بطرفِ شمال گذشتند و بيِفْتاحْ گفتند كه چرا بخصوصِ جنگ نمودن با بني عَمُّونْ گذشتي و مارا آواز نكردي كه با تو بيآئيم پس خانه‌ات‌را بر تو بآتش ميسوزانيم (۲) و يِفْتاحْ بايشان گفت كه من و قومِ من با بني عَمُّونْ بمجادلهٔ شديد مشغول شديم و شمارا خواندم امّا شما مرا از دستِ ايشان نجات نداديد (۳) و ديدم كه شما از رها كنندهگان نيستيد و جانم‌را بدستم گذاشتم و پيشِ بني عَمُّونْ گذشتم و خداوند ايشان‌را بدستِ من داد پس بقصدِ اينكه بمن جنگ نمائيد امروز چرا بمن بر آمده ايد * (۴) پس يِفْتاحْ تماميءِ مردمانِ گِلْعادْرا جمع نموده با اِفْرَيِمْ جنگ نمود و مردمانِ گِلْعادْ اِفْرَيِمْ‌را شكست دادند زيرا كه بگِلْعادِيانْ گفته بودند كه شما گريزندهگانِ اِفْرَيِمْ هستيد و درميانِ اِفْرَيِمْ و مَنَسّهْ ساكنيد (٥) و گِلْعاديانْ گذرگاههاي اُرْدُنْ‌را پيش از اِفْرَيِمْ ضبط كردند و واقع شد هنگامي كه فراريانِ اِفْرَيِمْ ميگفتند كه بگذرم مردمانِ گِلْعادْ وَيْرا گفتند كه آيا اِفْرَيِميْ توئي و اگر او ميگفت كه نَيْ (٦) آنگاه اورا ميگفتند كه اكنون شِبُّوْلِتْ بگو و او سِبُّوْلِتْ ميگفت زيرا كه نتوانست براستي تلفُّظ نمايد پس وَيْرا گرفته درگذرگاههاي اُرْدُنْ ميكُشتند پس در آن وقت از اِفْرَيِمْ چهل و دو هزار افتادند * (۷) و يِفْتاحْ بر اِسْرائِيْلْ شش سال حكمران بود بعد از آن يِفْتاحِ گِلْعادِيْ وفات كرد و دريكي از شهرهاي گِلْعادْ مدفون شد * (۸) و بعد از او اِبْصانْ از بَيْتِ لِحِمْ بر اِسْرائِيْلْ حكمراني نمود (۹) و اورا سي پسر و سي دختر بود كه دخترانْ‌را بيرون داد و از بيرون سي دختر از براي پسرانش آورد و هفت سال بر اِسْرائِيْلْ محاكمه كرد (۱٠) و اِبْصانْ وفات كرد و در بَيْتِ لِحِمْ مدفون شد * (۱۱) و بعد از او اِيْلُوْنِ زِبُولُوْنِيْ بر اِسْرائِيْلْ مُحاكمه كرد و ده سال بر اِسْرائِيْلْ حكمراني نمود (۱۲) و اِيْلُوْنِ زِبُولُوْنِيْ وفات نمود و در آيّالُوْنْ در ولايتِ زِبُولُوْنْ مدفون شد * (۱۳) و بعد از او عَبْدُوْنِ پسرِ هِلِّيْلِ پِرْعاثُوْنِي بر اِسْرائِيْلْ حكمران شد (۱۴) و اورا

چهل پسر و سي پسرِ پسر بود که بر هفتاد کُرّهء اُلاغ سوار میشدند و او بر اِسْرائیلْ هشت سال حکمراني نمود (۱۵) و عَبْدُون پسرِ هِلّیْلِ پِرْعاثُونِي وفات کرد و در پِرْعاثُونْ که در زمینِ اِفْرَیمْ بکوهِ عَمالِیقیانْ است مدفون شد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و بني اِسْرائیلْ دیگر آنچه که در نظرِ خداوند ناپسند بود مُرتکب شدند و خداوند ایشان‌را بدستِ فِلِسْطِیانْ چهل سال داد * (۲) و در صُرْعاهْ مردي از قبیلهء دان بود مانُوَحْ نام و زنَش عاقره بود و نمیزائید (۳) و فرشتهء خداوند خودرا بآن زن نمودار کرده وَيْ‌را گفت که حال اینك تو عاقره‌ئي و نزائیده‌ء امّا حامله شده پسري‌را خواهي زائید (۴) پس حال تمنّا اینکه با حذر بوده شراب و مسکرات‌را ننوشي و از هر چیزِ ناپاك نخوري (۵) زیرا که اینك حامله شده پسري‌را خواهي زائید و اُستره بر سَرَش نشاید بیاید زیرا که آن پسر از رَحِمِ مادر حَضُورِ خدا خواهد بود و به رهانیدنِ اِسْرائیلیانْ از دستِ فِلِسْطِیانْ او آغاز خواهد نمود * (۶) و زن نزدِ شوهرَش آمده و متکلّم شده گفت که مردِ خدا بمن آمد و سِیمایَش مثلِ سیماي فرشتهء خدا بسیار مُهیب بود امّا از او نپرسیدم که از کجاست و اسمِ خودرا بمن نگفت (۷) و بمن گفت که اینك حامله شده پسري‌را خواهي زائید پس حال شراب و مسکرات‌را ننوشي و از چیزهاي ناپاك هیچ نخوري زیرا که از رَحِمِ مادر آن پسر تا وفاتَش حَضُورِ خدا خواهد بود * (۸) و مانُوَحْ خداوندرا استدعا نموده گفت که آوخ اي خداوندَم تمنّا اینکه مردِ خدائي که فرستادهء بارِ دیگر بما بیاید و مارا تعلیم نماید که بپسري که زائیده شود چگونه رفتار نمائیم (۹) و خدا استدعاي مانُوَحْ‌را اجابت نمود و فرشتهء خدا بارِ دیگر بآن زن آمد در حالتي که او در کِشْت‌زار مینشست و شوهرَش مانُوَحْ با او نبود (۱۰) و زن تعجیل نموده دوید و بشوهرَش اعلام نموده وَيْ‌را گفت که اینك مردي که آن روز بمن آمد دیگر بمن آمده است (۱۱) و مانُوَحْ برخاسته از عقبِ زنَش روانه شد و نزدِ آن شخص آمده وَيْ‌را گفت که آیا مردي که با این زن متکلّم شده بود توئي و او گفت منم (۱۲) و مانُوَحْ گفت حال کلامِ تو بوقوع آید امّا عادتِ ما و رفتارِ ما در حقّ آن پسر چه خواهد بود (۱۳) و مَلَكِ خداوند بمانُوَحْ فرمود از هر چه بآن زن گفته ام با حذر باشد (۱۴) از هر چیزي که از تاك بیرون آید نخورد و شراب و مسکرات‌را ننوشد و چیزهاي ناپاك‌را هیچ نخورد و از هر چه که اورا امر کردهء ام پرهیز نماید * (۱۵) و مانُوَحْ بفرشتهء خداوند گفت تمنّا اینکه ترا باز داریم تا از برایت بُزغاله‌ءرا حاضر نمائیم (۱۶) و فرشتهء خداوند بمانُوَحْ گفت که اگر مرا باز داري از طعامَت نخواهم خورد و اگر قربانيِ سوختني تقریب نمائي اورا بخصوصِ خداوند تقریب نما بدرستي که مانُوَحْ نمیدانست که فرشتهء خداوند است (۱۷) و مانُوَحْ بفرشتهء خداوند گفت که اسمِ تو چیست تا آنکه وقتِ کامل شدنِ کلامَت ترا اکرام نمائیم (۱۸) و فرشتهء خداوند وَيْ‌را گفت که اسمِ مرا چرا میپرسي و حال اینکه عجیب است (۱۹) پس مانُوَحْ بُزغاله‌ء و هدیّه‌را گرفت و بالاي سنگ بخداوند تقریب نمود و [فرشته] عجیبانه رفتار نمود که مانُوَحْ و زنَش ملاحظه کردند (۲۰) زیرا واقع شد هنگامي که از مذبح شُعله بسوي آسمان مُتصاعد شد که فرشتهء خداوند

در شُعلهء مذبح صعود نمود و مانُوحْ و زنَش ملاحظه کرده رو بزمین افتادند (۲۱) و فرشتهء خداوند خویشتن‌را
دیگر بمانُوحْ و زنَش نمودار ننمود آنگاه مانُوحْ دانست که او مَلَكِ خداوند است (۲۲) و مانُوحْ بزنَش گفت
که البتّه میمیریم زیرا که خدارا نگران شدیم (۲۳) امّا زنَش باو گفت اگر خداوند بکُشتنِ ما راضي بود
قربانيء سوختني و هدّیهء آرديرا از دستِ ما نمیگرفت و تماميء این چیزهارا بما نشان نمیداد و مثلِ این
چیزهارا حال بسمعِ ما نمیرسانید * (۲۴) بعد از آن آن زن پسریرا زائید و اورا شِمْشُونْ نام نهاد و پسر نشو
و نما نمود و خداوند اورا متبارك نمود (۲۵) و روحِ خداوند در مَحَنهِ دانْ گاهگاه در میانِ صَرعاهْ و اِشتاؤُلْ
اورا تحریك مینمود *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و شِمْشُونْ بتِمْناثْ بزیر آمد و در تِمْناثْ از دخترانِ فِلِسْطِیانْ یك زني دید (۲) و باز آمده بپدر و
مادرَش بیان کرده گفت که در تِمْناثْ زني از دخترانِ فِلِسْطِیانْ دیدم پس حال اورا از برایَم بزني بگیرید
(۳) و پدر و مادرَش وَیْرا گفتند که آیا در میانِ دخترانِ برادرانَت و تماميء قومِ ما زني نیست که روانه
شده زني از فِلِسْطِیانِ نامختون بگیري و شِمْشُونْ بپدرَش گفت که اورا از برایَم بگیر زیرا که در نظرَم خوش آمد
(۴) امّا پدر و مادرَش ندانستند که این از جانبِ خداوند بود که در بارهء فِلِسْطِیانْ بهانه جوي بود که در
آن زمان فِلِسْطِیانْ بر اِسْرائِیلِیانْ مُسلّط بودند (۵) پس شِمْشُونْ و پدر و مادرَش به تِمْناثْ بزیر آمدند و
هنگامي که بتاکستانهاي تِمْناثْ مي‌آمدند اینك شیرِ جوانِ غُریني اورا پیش آمد (۶) و روحِ خداوند باو
مُؤثّر شده اورا درید بطوري که بزغالهرا میدرند و حال اینکه چیزي در دستَش نبود امّا پدر و مادرِ خودرا
نگفت آنچه که کرده بود (۷) و بزیر آمده بزني صحبت میکرد که او در نظرِ شِمْشُونْ خوش آمد * (۸) و بعد
از چندي بخصوصِ گرفتنَش برگشت و بقصدِ اینکه لاشهء شیررا به بیند از راه بکنار رفت و اینك خَیْلِ زنبور
و عَسَلْ در لاشهء شیر بود (۹) و بدستَش قدري از آن کَنْده و رفته رفته میخورد و بپدر و مادرِ خود رسیده
بایشان داد که خوردند امّا بایشان نگفت که عَسَلْ‌را از لاشهء شیر کَنْده بود * (۱۰) پس پدرَش نزدِ زن بزیر
آمد و شِمْشُونْ در آنجا یك ولیمهء داد زیرا که جوانان چنان عادت داشتند (۱۱) و واقع شد هنگامي که
اورا دیدند سي رفیق انتخاب کردند تا آنکه همراهَش باشند (۱۲) و شِمْشُونْ بایشان گفت که اکنون
رَمْزیرا بشما میگویم اگر حقیقةً آن‌را در هفت روزِ ضیافت بیان کرده بدانید من بشما سي پیراهنِ کتان و سي
واگردانِ لباس خواهم داد (۱۳) و اگر قادر نباشید که آن‌را از برایَم بیان نمائید شما بمن سي پیراهنِ کتان
و سي واگردانِ لباس خواهید داد پس اورا گفتند که رَمْزِ خودرا بگو تا آن‌را بشنویم (۱۴) پس بایشان گفت
از آکل مأکولي بیرون آمد و از قوي شیریني بیرون آمد و در عرضِ سه روز نتوانستند که رمزرا بیان
نمایند (۱۵) و واقع شد که در روزِ هفتمین بزنِ شِمْشُونْ گفتند که شوهرَت‌را تملّق نمائي که رمزرا بما بیان
نماید مبادا که ترا و خانهء پدرَت‌را بآتش بسوزانیم آیا بقصدِ اینکه مارا بینوا نمائید مارا دعوت کردید مگر
چنین نیست (۱۶) پس زنِ شِمْشُونْ پیشِ او گریسته گفت که بدرستي که مرا بغض مینمائي و مرا دوست

نمیداري رمزيرا به پسرانِ قومِ من گفتي و بمن بيان نكردي و او وَيْرا گفت كه اينك بپدر و مادرم بيان نكردم ميشود كه بتو بيان نمايم (۱۷) و در پيشِ او هفت روزي كه بجهةِ ايشان ضيافت بود ميگريست و در روزِ هفتمين واقع شد كه از برايش بيان كرد زانرو كه حوصلهاَش‌را تنگ بموده بود پس او به پسرانِ قومِ خود رمزرا بيان كرد (۱۸) و مردمانِ شهر روزِ هفتمين پيش از غُروبِ آفتاب وَيْرا گفتند كه از عَسَلْ چيست شيرينتر و از شير كيست قويتر و او بايشان گفت كه اگر با گوسالهٔ من شيار نميكرديد رمزِ مرا چه ميدانستيد (۱۹) و روحِ خداوند بر او مُؤثّر شده به عَشْقَلُونْ بزير آمد و سي نفر از ايشان‌را كُشت و رُخوتِ ايشان‌را گرفت و لباسِ واگردانهاي آنهارا به بيان كنندگانِ رَمْز داد و غضبش شعله‌ور شده بخانهٔ پدرش برآمد * (۲۰) و زنِ شِمْشُونْ به رفيقش كه اورا از براي خود رفيق گرفته بود داده شد *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و بعد از چندي واقع شد كه در ايّامِ درويدنِ گندم شِمْشُونْ زنِ خودش‌را با بُزغالهٔ خواست زيارت بكند و گفت بزنم بخلوت خانه در آيم و پدرِ زنش اورا بدرآمدن نگذاشت (۲) و پدرِ زنش وَيْرا گفت گُمان ميكردم كه حقيقةً اورا بُغض مينمودي و اورا برفيقت دادم آيا خواهرِ كوچكش از او زيباتر نيست تمنّا اينكه اين بجاي او از آنِ تو باشد * (۳) و شِمْشُونْ در حقِّ ايشان گفت كه اين دفعه از فِلِسْطِيانْ بري خواهم بود هرچند اذيّتي بايشان بنمايم (۴) پس شِمْشُونْ روانه شده سيصد شغال گرفت و كُهنه‌ها گرفته دُم بدُمْ برگردانيد و در وسطِ هر دو دُمْ كُهنه گذاشت (۵) و بكُهنه‌ها آتش زده آنهارا بكِشتزارِ فِلِسْطِيانْ انداخت هم به درويده‌ها و هم به ندرويده‌ها تا بتاكستانها و بباغهاي زيتون سوزانيد (۶) و فِلِسْطِيانْ گفتند كه كيست كه اينرا كرده باشد در جواب گفتند شِمْشُونِ دامادِ اين تِمْنِي زيرا كه زنش‌را گرفته وَيْرا برفيقش داد پس فِلِسْطِيانْ برآمده زن‌را و پدرش‌را بآتش سوزانيدند * (۷) و شِمْشُونْ بايشان گفت اگرچه اين كار كرديد لكن من انتقام از شما خواهم كشيد و بعد از آن دست خواهم كشيد (۸) و ايشان‌را از ساق تا ران بصدمهٔ عظيم زد و بعد از آن بزير آمد و بسرِ كوهِ عِيطَامْ نشست * (۹) آنگاه فِلِسْطِيانْ برآمده در يِهُودَاهْ آردو زدند و در لِحْي پهن شدند (۱۰) و مردمانِ يِهُودَاه گفتند كه چرا بر ما برآمده ايد و ايشان گفتند تا آنكه شِمْشُونْ‌را ببنديم بر آمده ايم كه با او چنانكه با ما عمل نموده است رفتار نمائيم (۱۱) آنگاه سه هزار مرد از يِهُودَاهْ بسرِ كوهِ عِيطَامْ رفتند و بشِمْشُونْ گفتند كه آيا ندانستهٔ كه فِلِسْطِيانْ بر ما مُسلّط اند پس اين چه كار است كه بما كردي و ايشان در جواب گفت بنحوي كه بمن رفتار نمودند بايشان همچنان عمل نمودم (۱۲) و ديگر باو گفتند كه بقصدِ اينكه ترا بسته بدستِ فِلِسْطِيانْ بدهيم بزير آمده ايم و شِمْشُونْ بايشان گفت كه بمن سوگند خوريد كه شما بمن هجوم نخواهيد آورد (۱۳) و آنها بدين مضمون باو گفتند كه نَيْ بلكه ترا مُحكم بسته بدستِ ايشان خواهيم داد امّا حقيقةً ترا نخواهيم كُشت بعد از آن اورا بدو ريسمانِ تازه

بستند و اورا از کوه برآوردند * (۱۴) و هنگامي که به لِحِيْ آمد فِلِسْطِیانْ در مقابلَش نعره زدند و روحِ
خداوند بر او مؤثّر شده ریسمانهائي که بر بازوهایَش بود مثلِ کتاني که بآتش سوخته باشد گردیدند
و بندهایَش از دستهایَش فرو ریختند (۱۵) و يك چانهء تازهء حماریرا یافت و دستِ خودرا دراز کرده
آن‌را گرفت و بآن هزار مردرا کُشت (۱۶) و شِمْشُونْ گفت بچانهء حمار توده بتوده بلکه بچانهء حمار
هزار آدم کُشتم (۱۷) و بعد از باتمام رسیدنِ گفتنَش واقع شد که چانه‌را از دستِ خود انداخت
و آنمکان‌را رامَتِ لِحْيِ خواند * (۱۸) پس بسیار تشنه شدا بخداوند استدعا نموده گفت که این نجاتِ
عظیم‌را بدستِ بنده‌ات دادي و حال از تشنگي میمیرم و بدستِ نامختونان مي‌افتم (۱۹) و خدا
رَوْزنهء که در لِحِيْ بود چاك کرد و آب از آن بیرون آمد و نوشید و جانَش برگشته زنده شد بآن
سبب اسمِ آن‌را بعَیْنِ اَلْقارِي نامید که تا به امروز در لِحْيِ است * (۲۰) و اِسْرائِیْل‌را در ایّامِ فِلِسْطِیانْ
بیست سال حکمران بود *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر سي و يك آیه)

(۱) و شِمْشُونْ بعَزّاهْ رفت و در آنجا زنِ زانیه‌را دیده باو در آمد (۲) و بعَزّیانْ گفته شد که
شِمْشُونْ باینجا آمده است که اورا احاطه نمودند و از برایَش تماميء شب بدروازهء شهر در کمین
بودند و تماميء شب خاموش مانده گفتند که صبح روشن شده اورا میکُشیم (۳) و شِمْشُونْ تا بنصفِ
شب خوابید و نصفِ شب برخاسته درهاي دروازهء شهر و دو چوبه با پشت بندهایَش‌را گرفته روانه شد
و بدوشَش گذاشته بسرِ کوهي که در مقابلِ حِبرُونْ بود بر آورد * (۴) و بعد از این واقع شد که در
درّهء سُورِقْ زني‌را دوست داشت که اسمَش دِلِیْلاهْ بود (۵) و باو سرورانِ فِلِسْطِیانْ برآمده وَيْ‌را
گفتند که اورا تملّقْ نما و ببین که قوّتِ بسیارَش از چه است و چگونه بر او غالب آئیم تا آنکه
اورا بسته اذیّتَش نمائیم و هر یکي از ما يك هزار و صد مثقال نقره بتو خواهیم داد * (۶) و دِلِیْلاهْ
بشِمْشُونْ گفت که تمنّا اینکه بمن بگوئي که بسیاريء قوّتَت از چه چیز است و چگونه بقصدِ اذیّت
بسته میشوي (۷) و شِمْشُونْ وَيْ‌را گفت که اگر مرا بهفت شاخهء بیدِ تازهء خشك نشده ببندند ضعیف شده
مثلِ سائرِ مردمان خواهم بود (۸) و سرورانِ فِلِسْطِیانْ هفت شاخهء بیدِ تازهء خشك نشده‌را باو آوردند که
اورا بآنها بست (۹) و کمین نشینندگان در حجره بپهلویَش مي‌نشستند و وَيْ‌را گفت که اي شِمْشُونْ
فِلِسْطِیانْ بر تو آمدند پس شاخه‌هارا شکست بطوري که ریسمانِ کتان وقتِ بوییدنَش آتش‌را گسیخته
میشود که قوّتَشِ معلوم نشد * (۱۰) و دِلِیْلاهْ بشِمْشُونْ گفت اینك مرا فریفتي و بمن دروغها گفتي حال
تمنّا اینکه بمن بگوئي که بچه چیز بسته میشوي (۱۱) و او وَيْ‌را گفت که اگر مرا بریسمانهاي تازهء که
کار کرده نشده باشند به بندند آنگاه ضعیف شده مثلِ سائرِ مردمان خواهم بود (۱۲) پس دِلِیْلاهْ
ریسمانهاي تازه‌را گرفت و بآنها وَيْ‌را بسته باو گفت که اي شِمْشُونْ فِلِسْطِیانْ بر تو آمدند و حال اینکه

کمین نشینندهگان در اوطاق مینشستند و آنهارا از بازوهایش مثلِ خیاطهٔ گسیخت * (۱۳) و دِلیْلاه بشِمْشُون گفت که تا بحال مرا فریفتی و دروغها بمن گفتی بمن بگو که چگونه بسته میشوی و او ویْرا گفت که اگر تو هفت گیسوی سَرِ مرا بتارها ببافی (۱۴) پس آن‌را با میخ فرو بست و اورا گفت که ای شِمْشُونْ فِلِسْطِیانْ بر تو آمدند آنگاه از خوابَش برخاست و هم میخ و هم چوبِ نسّاج و هم تاررا برداشته روانه شد * (۱۵) و دیگر باو گفت که چگونه گفتی که ترا دوست داشتم و حال اینکه قلبَت با من نیست این سه باره مرا فریفتی و بمن نگفتی که بسیاریءِ قوّتَت از کجاست (۱۶) و واقع شد هنگامی که با سخنانَش تمامیءِ روزها حَوْصلهاَش‌را تنگ کرده اورا جفا میداد بحدّی که جانَش تا بمرگ مغموم شد (۱۷) که تمامیءِ قلبَش‌را باو مکشوف کرد و اورا گفت که اُستره بر سَرَم نیآمده است زیرا که از رَحِمِ مادَرَم حَضُورِ خدا هستم اگر تراشیده شوم قُوّتَم از من رفع میشود و ضعیف شده مثلِ سائرِ مردمان میشوم * (۱۸) پس دِلیْلاهْ دید که تمامیءِ قلبَش‌را باو مکشوف نموده است و فرستاد و سرورانِ فِلِسْطِیانْ‌را طلبیده گفت این نوبت برآئید زیرا که تمامیءِ قلبَش‌را بمن مکشوف کرده است و سرورانِ فِلِسْطِیانْ نزدِ او برآمدند و نقره بدستِ خودشان آوردند (۱۹) پس [دِلیْلاهْ] اورا بزانوهای خود خواباند کسیرا طلبید که هفت گیسوی سَرَش‌را تراشید و او به اذیّتَش آغاز نموده که قوّتَش از او رفع شد (۲۰) و گفت که ای شِمْشُونْ فِلِسْطِیانْ بر تو آمدند و او از خوابَش بیدار شده گفت که مثلِ سائرِ اوقات بیرون رفته خودرا بتکانم و حال اینکه مخبر نبود که خداوند از او دوری نمود (۲۱) امّا فِلِسْطِیانْ اورا گرفتند و چشمانَش‌را کَنْدند و اورا به عَزّاهْ بزیر آوردند و اورا بزنجیرهای برنجین بستند و در زندان آسیا میگردانید * (۲۲) و موی سَرَش بعد از تراشیدنَش باز آغازِ روئیدن نمود (۲۳) و سرورانِ فِلِسْطِیانْ جمع شدند تا آنکه ذبحِ عظیمی برای خدایشان داگُونْ تقریب نموده شادی نمایند زیرا که گفتند خدای ما دشمنِ ما شِمْشُون‌را بدستِ ما داده است (۲۴) و خلق باو نگران شده خدایانِ خویشتن‌را شکر نمودند زیرا که گفتند خدای ما دشمنِ مارا که ولایتِ مارا خراب کرده و کُشته‌شده‌گانِ مارا زیاد مینمود بدستِ ما تسلیم نموده است (۲۵) و واقع شد هنگامی که قلوبِ ایشان مسرور میبود گفتند که شِمْشُون‌را احضار نمائید تا برای ما بازی نماید پس شِمْشُون‌را از زندان آوردند که در حضورِ ایشان بازی میکرد و اورا در میانِ ستونها ایستاده گردانیدند (۲۶) و شِمْشُونْ بجوانی که دستِ اورا گرفته بود گفت که مرا واگذار که ستونهارا که خانه بر آنها نهاده است لمس نموده بر آنها تکیه نمایم (۲۷) و آن خانه از مردان و زنان پُر بود و تمامیءِ سرورانِ فِلِسْطِیانْ در آن بودند و از مرد و زن تخمیناً سه هزار نفر در پشتِ بام نگران بودند هنگامِ بازی کردنِ شِمْشُونْ (۲۸) و شِمْشُونْ خداوندرا استدعا نموده گفت ای خداوند و خدای تعالی تمنّا اینکه مرا بیاد آوری بلکه ای خدا تمنّا اینکه این یك نوبت مرا تقویت نمائی تا آنکه دفعةً از فِلِسْطِیانْ بسببِ دو چشمانَم انتقام بکَشم (۲۹) و شِمْشُونْ دو ستونِ وسطی که خانه بالای آنها محکم بود یکی‌را بدستِ راست و دیگری‌را بدستِ چپ ببغل زده بآنها تکیه نمود (۳۰) و شِمْشُونْ گفت که

جانِ من با فِلِسْطِیانْ بمیرد و خودرا بقوّت خم کرده خانه بر سروران و بر تماميءِ خلقي که دراندرونَش بودند افتاد و دروقتِ مُردنَش کُشتهشدهگاني که کُشت از کُشتهشدهگانِ ایّامِ حیاتَش زیاده بودند * (۳۱) و برادرانَش و تماميءِ خاندانِ پدرَش بزیر آمده اورا برداشتند و بر آورده اورا در مزارِ پدرَش مانُوحْ در میانِ صُرْعاهْ و اِشْتاءُولْ دفن نمودند واو بر بني اِسْرائیلْ بیست سال حکمران بود *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و بود مردي از اهلِ کوهِ اِفْرَیِمْ که اسمِ او مِیْکاهْ بود (۲) و بمادرَش گفت که هزار و یکصد مثقال نقرهٔ که از تو گرفته شد که در بارهاَش لعنت کردي و نیز بگوشِ من شنوانیدي اینك نقره با من است که آنرا گرفته آنگاه مادرَش گفت که اي پسرَم از خداوند متبارك باشي (۳) و آن هزار و یکصد مثقال نقرهرا بمادرَش پس داد و مادرَش گفت بدرستي که نقرهرا براي پسرَم از دستِ خود براي خداوند بالْکُلّ وقف نمودم از براي ساختنِ صنمِ تراشیده و ریخته شده پس حال آنرا بتو باز میدهم (۴) واو دیگر بمادرَش نقرهرا پس داد و مادرَش دویست مثقال نقرهرا گرفته آنرا بریختهگر داد که از آن صنمِ تراشیده و ریختهشدهرا ساخت که درخانهء مِیْکاهْ ماند (۵) و مردِ مِیْکاهْ خانهء خداي داشت و اِیفودْ و ترافِیمْرا ساخت و یکي از پسرانَشرا تقدیس نمود تا از برایَش کاهن باشد (۶) در آن ایّام در اِسْرائیلْ پادشاهي نبود و هرکسي که در نظرَش کاري که پسند ميآمد میکرد (۷) و جواني از بَیْتِ لِحِمِ یِهُوداهْ بود که نسبتي بقبیلهء یِهُوداهْ داشت واو از لِویانْ بود و در آنجا بسر میبرد (۸) و آنمرد از شهرِ بَیْتِلِحِمِ یِهُوداهْ راهي شد تا آنکه هرجائي که یابد بسر بَرد و وقتِ راه رفتنَش بخانهء مِیْکاهْ درکوهِ اِفْرَیِمْ آمد (۹) و مِیْکاهْ وَيْرا گفت که از کجا آمدهٔ واو دیگر وَيْرا گفت که من از لِویانَمْ از بَیْتِلِحِمِ یِهُوداهْ راهي شُدم تا آنکه هرجائي که یابم بسر برم (۱۰) و مِیْکاهْ وَيْرا گفت که نزدِ من بمان و از برایَم پدر و کاهن باش و من ترا هر ساله ده مثقال نقره ولباسِ مضاعف و مَعاش میدهم و لِیْوِيْئي در آمد (۱۱) و لِیْوِيْئي ماندن با آن مردرا راضي شد و آنجوان باو مثلِ یکي از پسرانَش شد (۱۲) و مِیْکاهْ آن لِیْوِيْئيرا تقدیس نمود و آن جوان باو کاهن شد و در خانهء مِیْکاهْ ساکن شد (۱۳) و مِیْکاهْ گفت که حال میدانم که خداوند بمن احسان خواهد نمود زیرا که لِیْوِيْئيرا از براي کهانت دارم *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و درآن ایّام دراِسْرائیلْ پادشاهي نبود و در آن ایّام سبطِ دانْ براي خویشتن جویاي میراثي بجههٔ سکونت بودند زیرا که تا آن روز در میانِ اسباطِ اِسْرائیلْ میراثِ کفافي بآنها نیفتاده بود (۲) و بني دانْ از قبیلهء خویشتن پنج نفر که صاحبانِ شجاعت بودند از حدودِ خودشان از صُرْعاهْ و اِشْتاءُولْ بقصدِ اینکه مرزبومرا تجسّس و تفحّص نمایند فرستادند و بایشان گفتند که روانه شده مرزبومرا

تجسّس نمائید و ایشان بکوهِ إِفْرَیْم بخانهٔ مِیْکَاهْ آمده و در آن بیتوته نمودند (۳) و هنگامی که
پهلوی خانهٔ مِیْکَاهْ بودند آوازِ جوانِ لِیْوِیْ‌ئی‌را دانستند و بآنجا گردیدند و باو گفتند ترا کیست که
باینجا آورده است و در این مقام چه کار میکنی و ترا در اینجا چیست (۴) و بایشان گفت که مِیْکَاهْ
بمن چنین و چنان رفتار کرد و مرا اجیر گرفته که از برایش کاهن شدم (۵) و ایشان وَیْ‌را گفتند تمنّا
اینکه از خدا سؤال نمائی تا آنکه بدانیم که آیا راهی که در آن میرویم خیر خواهد بود (۶) و
کاهن بایشان گفت بسلامت بروید در راهی که در آن رفتار می‌نمائید خداوند در حضورِ شماست *
(۷) و آن پنج مرد روانه شده به لَیِشْ در آمدند و خلقی که در آن بودند دیدند که بقاعدهٔ صِیْدُوْنِیَانْ به
اطمینان و امنیّت و رفاهیّت ساکنند و در زمین صاحبِ اقتداری نبود که ایشان‌را در چیزی خجالت
دهد و از صِیْدُوْنِیَانْ دور بودند و با کسی کاری نداشتند (۸) و به برادرانِ خویشتن بِصَرْعَاهْ و إِشْتَائُوْلْ
باز آمدند و برادرانِ ایشان بآنها گفتند که شما چه کردید (۹) و بایشان گفتند که برخیزید که بر آنها
برآئیم زیرا که مَرْزبوم‌را دیدیم که اینک بسیار خوب است پس شما بشتابید و کاهلی ننموده روانه شوید
تا آنکه بوراثتِ زمین برسید (۱۰) و وقتِ وصولِ شما بقومِ مُطمَئنّ و زمینِ وسیع‌آلید خواهید آمد
زیرا که خدا آن‌را بدستِ شما داده است و یک مکانی است که از هر چیزی که در زمین است در
آن نقصانی نیست * (۱۱) پس از آنجا یعنی صُرْعَاهْ و إِشْتَائُوْلْ از قبیلهٔ دَانْ شش صد نفرِ مسلّح شده بآلاتِ
جنگ روانه شدند (۱۲) و بر آمده در قِرْیَثِ یِعَارِیْمْ در یِهُوْدَاهْ اُردو زدند از آن سبب آنمکان‌را تا به
امروز مَحَنِهِ دَانْ مینامند و اینک درعقبِ قِرْیَثِ یِعَارِیْمْ است (۱۳) و از آنجا بکوهِ إِفْرَیْمْ گذشتند و بخانهٔ
مِیْکَاهْ رسیدند (۱۴) و آن پنج نفری که بخصوصِ تجسّس نمودنِ زمینِ لَیِشْ رفته بودند متکلّم شده
ببرادرانِ خود گفتند که آیا میدانید که در اینخانه إِیْفُوْدْ و تَرَافِیْمْ و صنمِ تراشیده و ریخته شده هست پس
حال چه خواهید کرد بدانید (۱۵) پس بآنسو گردیدند و بخانهٔ جوانِ لِیْوِیْ‌ئی بخانهٔ مِیْکَاهْ آمدند و
سلامتیش‌را پرسیدند (۱۶) و آن شش صد نفرِ مسلّح شده بآلاتِ جنگ که از بنی دَانْ بودند در دهنهٔ
دروازه ایستادند (۱۷) بعد از آن آن پنج نفری که از برای تجسّسِ زمین رفته بودند برآمده بآنجا رفته صنمِ
تراشیده و إِیْفُوْدْ و تَرَافِیْمْ و صنمِ ریخته‌شده‌را گرفتند و کاهن با آن شش صد نفرِ مسلّح شده بآلاتِ جنگ
بدهنهٔ دروازه ایستادند (۱۸) و اینها بخانهٔ مِیْکَاهْ در آمدند و صنمِ تراشیده و إِیْفُوْدْ و تَرَافِیْمْ و صنمِ
ریخته‌شده‌را گرفتند و کاهن بایشان گفت چه میکنید (۱۹) و ایشان وَیْ‌را گفتند که خاموش شده دستت‌را
بدهنت بگذار و بهمراهِ ما آمده برای ما پدر و کاهن باش آیا کدام بهتر است که کاهنِ خانهٔ یک نفر
باشی و یا اینکه کاهنِ سبط و قبیلهٔ در إِسْرَائِیْلْ شوی (۲۰) و دلِ کاهن خوش شده إِیْفُوْدْ و تَرَافِیْمْ و صنمِ
تراشیده‌شده‌را گرفت و درمیانِ قوم آمد (۲۱) بعد از آن توجّه نموده رفتند و اطفال و مواشی و خورده‌ریزرا
درحضورِ خود گذاشتند * (۲۲) و هنگامی که ایشان از خانهٔ مِیْکَاهْ دور شدند مردمانی که در خانهای
اطرافِ خانهٔ مِیْکَاهْ بودند جمع شدند و ببنی دَانْ رسیدند (۲۳) و بنی دَانْ‌را آواز کردند و آنها رویهای

خودرا برگردانیده بمیکاه گفتند که ترا چه واقع است که باین جمعیت می‌آئی (۲۴) و او گفت که
خدایانم که ساختم و کاهن‌را گرفته روانه شده اید و از برایم چه باقی ماند و بمن چیز است که میگوئید
ترا چه واقع است (۲۵) و بنی دان ویرا گفتند که آوازت‌را بما بلند مگردان مبادا که مردمان تلخ‌جان
برشما هجوم آورند و جان خودرا و جان خانواده‌ات‌را مستهلک سازی (۲۶) و بنی دان راه خویشتن‌را پیش
گرفتند و هنگامی که میکاه دید که ایشان از او قویتر اند برگردیده بخانه‌اش رجعت نمود * (۲۷) و
ایشان آنچه که میکاه ساخته بود و کاهنی که داشت گرفته به لیش بر قوم مطمئن و رفاهیت هجوم آورده
ایشان‌را بدم شمشیر زدند و شهررا بآتش سوزانیدند (۲۸) و نجات دهنده نبود زیرا که آن از
صیدون دور بود و ایشان با کسی مصلحتی نداشتند و آن شهر نزد بیت رحوب در درّه واقع بود و
[بنی دان] شهررا تعمیر نموده در آن ساکن شدند * (۲۹) و اسم شهررا دان گذاشتند موافق اسم پدر
ایشان دان که برای اسرائیل زائیده شد امّا اسم شهر در اوّل لیش بود (۳۰) و بنی دان صنم تراشیده‌شده‌را
برپا نمودند و یهوناتان پسر گرشوم پسر منسّه او و پسرانش کاهنان سبط دان بودند تا روز اسیر شدن اهل
زمین (۳۱) و صنم تراشیده‌شده که میکاه ساخته بود تمامی روزهائی که خانه خدا در شیلوه بود برای
خودشان نصب نمودند *

(فصل نوزدهم مشتمل بر سی آیه)

(۱) و در آن ایّامی که در اسرائیل پادشاهی نبود واقع شد که مرد لیویی در طرف کوه افریم
بسر میبرد و از جهة خود زن متعه از بیت لحم یهوداه گرفت (۲) و متعه‌اش [وقتی] که در پیش او بود
زنا کرده از نزد وی بخانه پدرش به بیت لحم یهوداه رفت و در آنجا چهار ماه تمام ماند * (۳) و
شوهرش برخاست و از عقبش رفت تا آنکه دلش‌را بدست آورده اورا باز آورد و بهمراهش خدمتکاری
و جفت حماری بود و زن آن‌را بخانه پدرش آورد و هنگامی که پدر دخترک اورا دید از رؤیتش مسرور
شد (۴) و پدر زنش پدر دخترک اورا نگاه داشت که سه روز با او ساکن شد و خوردند و نوشیدند و آنجا بسر
بردند (۵) و در روز چهارم واقع شد که صبحدم سحرخیزی نموده برخاست تا آنکه برود و پدر دختر
بدامادش گفت که دلت‌را بلقمه نان تقویت نما و بعد از آن بروید (۶) پس نشستند و هر دو باهم
خوردند و نوشیدند و پدر دخترک بآن مرد گفت تمنّا اینکه راضی شده در اینجا بیتوته نمائی که دلت
خوش باشد (۷) و آن مرد بقصد رفتن برخاست و پدر زنش باو ابرام نمود که دیگر در آنجا بیتوته نمود
(۸) و در روز پنجمین صبحدم سحرخیزی نموده قصد رفتن نمود و پدر دخترک گفت تمنّا اینکه دلت‌را
تقویت نمائی و تا زوال روز تأخیر نموده ایشان هر دو خوردند (۹) و هنگامی که آن مرد خودش و
متعه‌اش و خدمتکارش بقصد رفتن برخاستند پدرزنش پدر دخترک ویرا گفت اینک حال روز بشام میکشد
تمنّا اینکه بیتوته نمائید اینک روز بشب میکشد اینجا بسر برید تا دلتان خوش باشد و فردا برای رفتن
سحرخیزی نمائید و بچادر خود بروید (۱۰) امّا آن مرد نخواست که بیتوته نماید بلکه برخاسته روانه شد

و تا مقابلِ یِبُوس که اُورشلیم است رسید و بهمراهش دو الاغِ زین دار و مُتعه‌اش بود * (١١) و هنگامی که نزدیک بیبوس بودند آفتاب بسیار فرو رفت و خدمتکار بآقایش گفت که تمنّا اینکه بیا تا باین شهرِ یبوسیان بگردیم و در آنجا بیتوته نمائیم (١٢) امّا آقایش وَی‌را گفت بآنجا بشهرِ بیگانهٔ که از بنی اِسرائیل نیست نمیگردیم بلکه بگِبعاه بگذریم (١٣) و بخدمتکارش گفت که بیا بیکی از آن جاءها یا بگِبعاه و یا به راماه نزدیک شویم تا در آنجا بیتوته نمائیم (١۴) پس عبور نموده رفتند و هنگامی که پهلوی گِبعاهِ بِنیامین بودند بر ایشان آفتاب فرو رفت (١٥) و بآنجا کناره جُستند که بجهةِ بیتوته نمودن بگِبعاه در آیند و داخل شده در چهار سوی شهر نشستند زیرا که کسی نبود که ایشان‌را بجهةِ بیتوته بخانه آورد * (١٦) و اینک پیرِ مردی از کارش از کِشت‌زار وقتِ شام می‌آمد که آن مرد از کوهِ اِفرَیم بود و در گِبعاه غریب بود امّا مردمانِ آن مکان بِنیامینی بودند (١٧) و او چشمانِ خودرا بالا برداشته مردِ راهی‌را در چهار سوی شهر دید و آن پیرِ مرد گفت که بکجا میروی و از کجا می‌آئی (١٨) و او وَی‌را گفت که ما از بَیت‌لِحِمِ یِهُوداه تا بجانبِ کوهِ اِفرَیم میگذریم که از آنجا هستم و تا بَیتِ لِحِمِ یِهُوداه رفتم امّا حالا بخانهٔ خداوند میروم و کسی نیست که مرا بخانه‌اش فرود آورد (١٩) امّا بجهةِ الاغان هم کاه و هم علف هست و نیز نان و شراب برای من و کنیزکِ تو و خدمتکاری که با بنده‌گانت میباشند هست از هیچ چیز نقصانی نیست (٢٠) و مردِ پیر گفت سلام بر تو باد نهایت تمامیءِ ضرورت با من باشد امّا درچهارسو بیتوته منما (٢١) و اورا بخانه‌اش آورد و کاه بالاغان داد و بعد از آن پایهای خودشان‌را شستند و خوردند و نوشیدند * (٢٢) و هنگامی که دلهای خویشتن‌را خوش میکردند اینک مردمانِ شهر که از پست فطرتان بودند خانه‌را احاطه نمودند و دررا میزدند و بصاحبِ خانه بآن پیرِ مرد متکلّم شده گفتند که آن مردی که بخانه‌ات آمد بیرون آر تا آن‌را بدانیم (٢٣) و صاحبِ خانه بیرون آمده بایشان گفت که نه ای برادرانم تمنّا اینکه این اعمالِ شنیعه‌را مکنید چونکه این مرد بخانهٔ من آمده است این حماقت‌را مکنید (٢۴) اینک دخترِ باکرهٔ من و مُتعهٔ این مرد حال آنهارا بشما بیرون آورم بآنها بی حرمتی نموده آنچه که در نظرِ شما پسند است بایشان بکنید امّا باین مرد این کارِ احمقانه‌را مکنید (٢٥) امّا آن مردمان نخواستند که اورا بشنوند بآن سبب آن مرد مُتعهٔ خودرا گرفته بر ایشان بیرون آورد که ایشان اورا دانسته همهٔ شب تا صبحدم عملِ قبیح باو کردند و در طلوعِ فجر اورا رها دادند * (٢٦) و آن زن بطلوعِ فجر باز آمد و بدهنهٔ خانهٔ که آقایش در آنجا بود افتاد تا بروشنائی (٢٧) و صبحدم آقایش برخاست و درهای خانه‌را کشاده بقصد رفتنِ راهش بیرون آمد و اینک زنِ مُتعه‌اش بدهنهٔ خانه افتاده بود و دستهایش بر آستانه (٢٨) و باو گفت که برخیز تا برویم امّا جواب دهندهٔ نبود پس آن مرد اورا گرفته بر حمار گذاشت و آن مرد برخاسته بمکانش رفت * (٢٩) و بخانه‌اش رفته کاردی تحصیل نمود و مُتعهٔ خودرا چسپیده اورا با استخوانهایش بدوازده پاره تقسیم نمود و آنهارا بتمامیءِ حدودِ اِسرائیل فرستاد (٣٠) و

واقع شد که هر کسي که دید گفت که عملي مثلِ این از روزِ برآمدنِ إِسْرَائِیْلْ از زمینِ مِصْرْ تا بامروز
کرده و دیده نشد دلهاي خودتان‌را باین مشغول سازید و مشورت کرده تکلّم نمائید *

(فصلِ بیستم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(١) آنگاه تمامي‌ء بني إِسْرَائِیْلْ بیرون آمدند و جماعت از دانْ تا بِئیرِ شِبَعْ با زمینِ گِلْعَادْ مثلِ یك
مرد در حضورِ خداوند در مِصْپِهْ جمع شدند (٢) و سرورانِ تمامي‌ء قوم از تمامي‌ء اسباطِ إِسْرَائِیْلْ چهار
صد هزار مردِ شمشیر زنِ پیاده خویشتن‌را در جمعیّتِ قومِ خدا حاضر نمودند (٣) و بِنْیَامِیْنِیَانْ شنیدند
که بني إِسْرَائِیْلْ بمِصْپِهْ برآمده اند و بني إِسْرَائِیْلْ گفتند بیان کنید که این فعلِ قبیح چگونه شد *
(٤) و آن مرد لِیْوِیْ‌ئِيء شوهرِ زنِ کُشته‌شده جواب داده گفت که من با مُتعهء خود بگِبْعَاهِ بِنْیَامِیْنْ
بجهةِ بیتوته نمودن رفتم (٥) و مردمانِ گِبْعَاهْ بخلافِ من برخاستند و وقتِ شب خانهء [بسر بردن]
مرا احاطه نمودند و قصدِ کُشتنِ من کردند و مُتعهء مرا بي‌حرمتي نمودند که مُرد (٦) و مُتعهء خودرا
گرفته اورا تقسیم نمودم و بتمامي‌ء مرزبومِ وراثتِ إِسْرَائِیْلْ فرستادم زیرا که کَریهه و قبیحه در إِسْرَائِیْلْ
عمل نمودند (٧) اینك تمامي‌ء شما بني إِسْرَائِیْلِيْ هستید پس براي خودتان فکري و تدبیري در اینجا
بکنید * (٨) و تمامي‌ء قوم مثلِ یك مرد برخاسته گفتند کسي از ما بچادرِ خود نمیرویم و کسي
از ما بخانهء خود نخواهیم رفت (٩) و حال کاریکه بگِبْعَاهْ خواهیم کرد اینست که باو بقُرعه خواهیم برآمد
(١٠) و ده نفر از صد و صد نفر از هزار و هزار نفر از ده هزار از تمامي‌ء اسباطِ إِسْرَائِیْلْ بگیریم تا اینکه
آذوقه بقوم بیاورند و تا آنکه وقتِ آمدنِ ایشان بگِبْعَاهِ بِنْیَامِیْنِيْ با ایشان موافقِ تمامي‌ء حماقتي
که در إِسْرَائِیْلْ عمل نموده اند رفتار نمائیم * (١١) و تمامي‌ء مردمانِ إِسْرَائِیْلْ در مقابلِ شهر مثلِ یك
مردِ بهم چسپیدند (١٢) و اسباطِ إِسْرَائِیْلْ مردمان‌را بتمامي‌ء اسباطِ بِنْیَامِیْنْ فرستاده گفتند این عملِ قبیحي
که در میانِ شما شد چیست (١٣) پس حال آن مردمانِ پست فطرتي که در گِبْعَاهْ هستند بدهید تا
آنهارا بکُشیم و تا اینکه این بدي از إِسْرَائِیْلْ دور کرده شود امّا بِنْیَامِیْنِیَانْ نخواستند که آوازِ برادرانِ
ایشان بني إِسْرَائِیْلْ بشنوند (١٤) بلکه بِنْیَامِیْنِیَانْ از شهرها تا گِبْعَاهْ بقصدِ رفتنِ بجهةِ جنگ نمودن با
بني إِسْرَائِیْلْ جمع شدند (١٥) و در آن روز بِنْیَامِیْنِیَانْ از شهرها بیست و شش هزار مردِ شمشیر زن
سان دیده شدند غیر از ساکنانِ گِبْعَاهْ که هفت صد نفرِ برگزیده سان دیده شدند (١٦) و از تمامي‌ء
این قوم هفت صد نفرِ برگزیده‌ء بدستِ چپ کارکن بودند که تمامي‌ء آنها سنگرا از فلاخُن بدونِ
خطا بپهناي مو میزدند (١٧) و مردمانِ إِسْرَائِیْلْ که سان دیده شدند سواي بِنْیَامِیْنِیَانْ چهار صد هزار نفرِ
شمشیر زن بودند و تمامي‌ء ایشان مردانِ جنگي بودند * (١٨) و بني إِسْرَائِیْلْ برخاسته بخانهء خدا برآمدند و
از خدا درخواسته گفتند که اوّلاً از ما کیست براي جنگ نمودن با بِنْیَامِیْنِیَانْ برآید و خداوند گفت
که ابتدا یِهُوْدَاهْ بیرون رود * (١٩) و بني إِسْرَائِیْلْ در صبحدم برخاسته در برابرِ گِبْعَاهْ اُردو زدند

(۲۰) و مردمان اسرائیل بقصد جنگ نمودن با بنیامین بیرون رفتند و مردمان اسرائیل صف‌آرائی در
برابر گبعاه بخصوص جنگ با ایشان کردند (۲۱) و بنیامینیان از گبعاه بیرون آمدند و در آن روز از
اسرائیلیان بیست و دو هزار نفررا زده بزمین انداختند * (۲۲) و قوم مردمان اسرائیل خویشتن‌را
تقویت داده دو باره بخصوص جنگ صف‌آرائی نمودند در مکانی که روز اوّل صف‌آرائی کرده بودند
(۲۳) و حال اینکه بنی اسرائیل برآمده در حضور خداوند تا شام گریه کرده بودند و از خداوند طلبیده
گفتند که آیا بقصد محاربه با برادران ما بنیامینیان بار دیگر برآئیم و خداوند فرمود که بمقابلهء
ایشان برآئید (۲۴) و بنی اسرائیل در روز دویم بمقابلهء بنیامینیان تقرّب جستند (۲۵) و بنیامینیان روز
دویمین بقصد استقبال ایشان از گبعاه بیرون آمدند و دیگر از بنی اسرائیل هجده هزار نفر که تمامیء
ایشان شمشیر زن بودند زده بزمین انداختند * (۲۶) و تمامیء بنی اسرائیل یعنی تمامیء قوم برآمده
بخانهء خدا رسید گریه کردند و در آنجا بحضور خداوند توقّف نمودند و در آن روز تا شام روزه گرفته
ذبائح سوختنی و سلامتی‌را در حضور خداوند عرض نمودند (۲۷) و بنی اسرائیل از خداوند طلبیدند زیرا
که صندوق عهد خدا در آن روزها آنجا بود (۲۸) و در آن روزها فینحاس پسر العازار پسر هارون در
حضور آن می‌ایستاد و گفتند که آیا بار دیگر بقصد جنگ نمودن با برادران خود بنیامینیان بیرون خواهیم
رفت و یا آنکه فراغت خواهیم نمود و خداوند فرمود که برآئید زیرا که فردا ایشان‌را بدست شما
خواهم داد * (۲۹) و اسرائیل کمین نشینندگان در اطراف گبعاه گذاشتند (۳۰) و بنی اسرائیل در
روز سیوم بمقابلهء بنیامینیان برآمدند و بقاعدهء سابق در برابر گبعاه صف‌آرائی نمودند (۳۱) و بنیامینیان
بخصوص استقبال قوم بیرون آمده از شهر کشیده شدند و بقاعدهء پیشین آغاز زدن و کشتن قوم
در شاه‌راهها نمودند که یکی از آن راهها به بیت ایل و دیگری بگبعاه در کشت‌زار بر می‌آمد و
بقدر سی نفر از اسرائیل [از پا انداختند] (۳۲) و بنیامینیان گفتند که ایشان بطور اوّلین از مقابلهء ما
شکست یافتند امّا بنی اسرائیل گفتند که بگریزیم تا ایشان‌را از شهر بشاه‌راهها بکشیم (۳۳) و
تمامیء مردمان اسرائیل از مقام خودشان برخاستند و در بعل تامار صف‌آرائی نمودند در این اثنا کمین
نشینندگان اسرائیل از مکان خودشان از مغارهای گبعاه بیرون آمدند (۳۴) و ده هزار مرد برگزیده از
تمامیء اسرائیل به برابر گبعاه برآمدند که جنگ اشتداد یافت و حال اینکه [بنیامینیان] ندانستند که
بلا بر ایشان نزدیک شد (۳۵) و خداوند بنیامینیان‌را در حضور اسرائیل مغلوب ساخت که بنی اسرائیل
در آن روز از بنیامینیان بیست و پنج هزار و یک صد نفر که تمامیء ایشان شمشیر زن بودند کشتند
(۳۶) و بنیامینیان ایشان‌را شکسته دیدند زیرا که مردمان اسرائیل بنیامینیان‌را جا دادند بعلّت اینکه
اعتماد بکمین نشینندگانی که در اطراف گبعاه گذاشته بودند نمودند (۳۷) و کمین نشینندگان
شتابیده بر گبعاه هجوم آوردند بلکه کمین نشینندگان کشیده شده تمامیء شهررا بدم شمشیر زدند
(۳۸) و در میان مردمان اسرائیل و کمین نشینندگان علامت معیّن بود که [در آن وقت] از شهر

دود با شُعلهٔ بسياري مُتصاعد خواهند نمود (۳۹) و هنگامي كه مردمانِ إسْرائِيْلْ از جنگ پُشت گردانيدهٔ
بودند بِنْيامِيْنيانْ بزدن و كُشتن بقدرِ سي نفر از مردمانِ إسْرائِيْلْ آغاز نمودند زيرا كه گفتند بتحقيق كه
ايشان از حضورِ ما مثلِ محاربهٔ اوّلين شكست يافتند (۴۰) امّا حيني كه شُعله و ستونِ دود از شهر
آغازِ صعود نمود بِنْيامِيْنيانْ بعقب نگريسته و اينك شُعله از شهر بسوي آسمان مُتصاعد بود (۴۱) و وقتي
كه مردمانِ إسْرائِيْلْ برگرديدند بِنْيامِيْنيانْ مشوّش شدند زيرا كه ديدند كه بلا بايشان نزديك است
(۴۲) و از حضورِ مردمانِ إسْرائِيْلْ براهِ بيابان پُشت دادند امّا محاربه بايشان رسيد و آناني كه از شهر
ايشان بيرون آمدهٔ بودند ايشان‌را در ميانِ خودشان كُشتند (۴۳) و بِنْيامِيْنيانْ‌را احاطه نمودند و از
عقب دوانيدند بلكه ايشان‌را در مقابلِ گِبْعاهْ بطرفِ شرقي به آساني پايمال نمودند (۴۴) و از بِنْيامِيْنْ
هجدهٔ هزار نفر كه تماميءِ آنها صاحبانِ قوّت بودند افتادند (۴۵) و برگشته بسوي بيابان بصَخْرهٔ
رِمُّونْ فرار كردند و [إسْرائِيْلْ] از ايشان پنج هزار نفر بسرِ راهها برچيدند و تا گِدْعُومْ ايشان‌را تعاقب
نمودهٔ از ايشان دو هزار نفر كُشتند (۴۶) و در آن روز جميعاً بيست و پنج هزار نفرِ شمشيرزن كه
تماميءِ ايشان صاحبانِ قوّت بودند از بِنْيامِيْنيانْ افتادند (۴۷) و شش صد نفر برگشته بسوي بيابان
بصَخْرهٔ رِمُّونْ فرار كردند و در صَخْرهٔ رِمُّونْ چهار ماه ماندند * (۴۸) و مردمانِ إسْرائِيْلْ بر بِنْيامِيْنيانْ برگشتند
و ايشان‌را بدمِ شمشير كُشتند هم مردمانِ شهري و هم چهار پايان و هم هر چيزي كه يافت ميشد و
تماميءِ شهرهائي كه بآنها رسيدند بآتش سوزانيدند *

(فصلِ بيست و يكم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) و مردمانِ إسْرائِيْلْ در مِصْپهْ سوگند خوردهٔ گفته بودند كه از ما كسي دخترِ خودرا به بِنْيامِيْنْ بزني
نخواهد داد (۲) و قوم به بَيْت آلْلّهْ آمدند و در آنجا در حضورِ خدا تا شام توقّف نمودند و آوازِ خودرا
بلند كردهٔ با شدّت گريستند (۳) و گفتند كه اي خداوند خداي إسْرائِيْلْ در إسْرائِيْلْ اين چرا واقع شد
كه امروز از إسْرائِيْلْ سبطي كم شود (۴) و واقع شد فرداي آن روز كه قوم سحرخيزي نمودهٔ در آنجا
مذبحي بر پا نمودند و قربانيهاي سوختني و سلامتي‌را تقريب نمودند * (۵) و ديگر بني إسْرائِيْلْ گفتند
كه از تماميءِ اسباطِ إسْرائِيْلْ كيست كه با جماعت بحضورِ خداوند بر نيآمدهٔ باشد زيرا كه سوگندِ
عظيمي خوردهٔ گفته بودند كسي كه بحضورِ خداوند بمِصْپهْ بر نيآيد البتّه كُشته خواهد شد (۶) و بني
إسْرائِيْلْ بخصوصِ برادرِ خود بِنْيامِيْنْ پشيمان شدهٔ گفتند كه امروز سبطي از إسْرائِيْلْ قطع شد (۷) از
براي باقي ماندهٔگانِ ايشان بخصوصِ زنان چه خواهيم كرد زيرا كه بخداوند سوگند خورديم كه ما از
دخترانِ خود بايشان زن نخواهيم داد (۸) و ديگر گفتند از اسباطِ إسْرائِيْلْ كدام يكي است بحضورِ خداوند
بمِصْپهْ بر نيآمدهٔ باشد * و اينك از يابِيْشِ گِلْعادْ كسي به أردو و جماعت نيآمدهٔ بود (۹) زيرا كه قوم
سان ديدند و اينك از ساكنانِ يابِيْشِ گِلْعادْ كسي در آنجا نبود (۱۰) بان سبب جماعت دوازدهٔ هزار

نفر از صاحبانِ شجاعت بآنجا فرستادند و ایشان‌را امر فرموده گفتند که روانه شده ساکنانِ یابیشِ گِلْعادْرا با زنان و اطفال بدمِ شمشیر بکشید (۱۱) و کاری که باید بکنید اینست که هر ذکور و هر زنی که با مرد خوابیده باشد بالْکُلّ هلاك سازید (۱۲) و از ساکنانِ یابیشِ گِلْعادْ چهارصد دخترِ باکره که از خوابیدنِ با ذکور مردی‌را ندانستند یافتند و آنهارا به اُردو در شیلُوهْ که در زمینِ کِنْعَنْ بود آوردند * (۱۳) و تمامیءِ جماعت فرستاده به بِنْیامِیْنیانی که در صَخْرهٔ رِمُّونْ بودند متکلّم شده ایشان‌را از راهِ سلامت دعوت کردند (۱۴) و در آن وقت بِنْیامِیْنیانْ برگردیدند و دخترانی که از زنانِ یابیشِ گِلْعادْ زنده نگاه داشته بودند بایشان بزنی دادند امّا با وجودِ آن بایشان کفاف نداد (۱۵) و قوم بخصوصِ بِنْیامِیْنیانْ پشیمان شدند زیرا که خداوند در میانِ اسباطِ اِسْرائیلْ شکستگی کرده بود * (۱٦) و مشائخِ جماعت گفتند که از برای باقی ماندگان بخصوصِ زن چه کنیم چونکه زنان از بِنْیامِینْ قطع شدند (۱۷) پس گفتند برای رها یافتگانِ بِنْیامِینْ میراثی باید باشد تا آنکه از اِسْرائیلْ سبطی محْو نشود (۱۸) امّا ما قادر نیستیم که زنان از دخترانِ خود بایشان بدهیم زیرا که بنی اِسْرائیلْ سوگند خورده گفته بودند که لعنت باد بر کسی که زنی به بِنْیامِینْ دهد * (۱۹) و دیگر گفتند که اینك هر ساله در شیلُوهْ بجائی که در طرفِ شمالِ بَیْتِ اِیْلْ بسوی مشرقِ شاه‌راهی که از بَیْتِ اِیْلْ بشِکِمْ بر می‌آید و در طرفِ جنوبیءِ لِبُوناهْ است از برای خداوند عیدی است (۲۰) و بِنْیامِیْنیانْ‌را امر فرموده گفتند بروید در تاکستانها در کمین باشید (۲۱) و ملاحظه کنید و اینك اگر دخترانِ شیلُوهْ برای گردش کردنِ هَرْوَلَه بیرون آیند آنگاه از تاکستانها بیرون آئید و از دخترانِ شیلُوهْ هر کس بجههٔ خود زنی بجنگ بیاورد و بزمینِ بِنْیامِینْ بروید (۲۲) و میشود که اگر پدران و یا برادرانِ ایشان بقصدِ شکایت نزدِ ما بیایند بایشان خواهیم گفت که آنهارا بخصوصِ ما رحم نمائید زیرا که در جنگ از برای هر کس زنش‌را نگاه نداشتیم چونکه در این وقت بایشان ندادید تا آنکه معاقب شوید (۲۳) و بِنْیامِیْنیانْ چنین کردند و از هَرْوَلَه کنندگانی که بجنگ آوردند زنان‌را موافقِ عددِ خودشان گرفتند و روانه شده بمیراثِ خودشان برگشتند و شهرهارا بنا کرده در آنها ساکن شدند (۲۴) و در آن وقت بنی اِسْرائیلْ از آنجا روانه شده هر کس بسبطِ خود و بقبیلهٔ خود بلکه هر کس از آنجا بمیراثِ خود انصراف نمود (۲۵) و در آن ایّام در اِسْرائیلْ پادشاهی نبود و هر کسی آنچه که در نظرش راست می‌آمد میکرد *

کتابِ سیومینِ مورّخان

معروف بکتابِ روث و مشتمل

بر چهار فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و واقع شد در ایّامِ حکمرانیءِ قاضیانْ که قحطی در زمین میبود و مردی از بَیْتِ لِحِمِ یِهُوداهْ او و زَنَش
و دو پسرانَش بولایتِ مُوْابْ بجهةِ سکونت رفتند (۲) و اسمِ آن مرد اِلیمِلِكْ و اسمِ زنش ناعُمِیْ و اسمِ دو
پسرانَش مَحْلُونْ و کِلْیُونْ بود که اِفْراثیان از بَیْتِ لِحِمِ یِهُوداهْ بودند و بولایتِ مُوْابْ رفته در آنجا ماندند *
(۳) و اِلِیْمِلِكْ شوهرِ ناعُمِیْ وفات نموده او با دو پسرانَش ماندند (۴) و بجهةِ خودشان زنانِ مُوْابِیْ‌را گرفتند
اسمِ یکی عُرْپاهْ و اسمِ آن دیگری رُوْثْ بود و در آنجا بقدرِ ده سال ساکن شدند (۵) بعد از آن مَحْلُونْ و
کِلْیُونْ هر دو دیگر مُردند و آن زن از دو اولادَش و شوهرَش باقی ماند * (۶) آنگاه او با عروسانَش
برخاستند تا آنکه از ولایتِ مُوْابْ برگردند زیرا که در ولایتِ مُوْابْ شنیده بود که خداوند بقومِ خود نان
داده بایشان التفات نموده است (۷) پس او و دو عروسانَش بهمراهَش از مکانی که در آن بودند بیرون
آمدند و بخصوصِ برگشتن بولایتِ یِهُوداهْ راهی میشدند (۸) و ناعُمِیْ با دو عروسَش گفت که روانه شده بر
گردید هریکی بخانهء مادرَش و خداوند بشما احسان نماید بنحوی که شما بوفات یافتگان و بمن کرده اید
(۹) و خداوند بشما عطا نماید که هر یك درخانهء شوهرَش راحت یابید آنگاه ایشان‌را بوسیده که ایشان
آوازِ خودرا بلند کرده گریه نمودند (۱۰) و به او گفتند که بهمراهِ تو بقومَت برخواهیم گشت * (۱۱) و ناعُمِیْ
گفت که ای دخترانَم برگردید چرا با من خواهید آمد آیا در رَحِمِ من پسرانی هست تا شوهرِ شما باشند
(۱۲) ای دخترانَم برگردیده بروید زیرا که برای شوهر رفتن مُسِنَّم و اگر بگویم از برایَم امید هست و اگر
امشب بشوهر بروم و پسران‌را هم تولید نمایم (۱۳) آیا از برای ایشان تا بوقتی که بزرگ شوند انتظار خواهید
کشید و آیا بشوهر نرفته بخصوصِ ایشان تأخیر خواهید نمود ای دخترانَم نَیْ زیرا که مرارتَم از مرارتِ شما
بیشتر است چونکه دستِ خداوند برمن سنگین است (۱۴) آنگاه بارِ دیگر آوازِ خودرا بلند کرده گریستند
و عُرْپاهْ مادرِ شوهرَش‌را بوسید امّا رُوْثْ باو چسپید * (۱۵) و[ناعُمِیْ] باو گفت اینك زنِ برادرِ شوهرَت بقومِ
خود و خدایانِ خود برگشته است تو درپَیْءِ زنِ برادرِ شوهرت برگرد (۱۶) امّا رُوْثْ گفت که بمن ابرام منما
که ترا واگذاشته از پَیْرَوِیءِ تو برگردم زیرا که هرجائی که میروی خواهم رفت و هرجائی که میمانی میمانم
قومِ تو قومِ من و خدای تو خدای من باشد (۱۷) جائی که بمیری میمیرم و در آنجا مدفون میشوم خداوند

بمن چنین کند بلکه زیاده از این اگر غیر از مُردن چیزي میانِ من و تو تفرقه نماید (۱۸) و هنگامي که
[نَاعُمِيْ] اورا دید که از براي رفتن بهمراهَش نیّت دارد از سُخَن گفتن باو توقُّف نمود * (۱۹) و ایشان هر
دو راهي شده تا رسیدَنِشان به بَیْتِ لِحِمْ و بعضي در آمدنِ ایشان به بَیْتِ لِحِمْ واقع شد که تماميءِ شهر بر
ایشان هَمْهَمَه کردند و گفتند که آیا این نَاعُمِيْ است (۲۰) و او بایشان گفت که مرا نَاعُمِيْ مگوئید بلکه
مرّه بگوئید زیرا که خدا مرا بسیار تلخ کرده است (۲۱) من پُر رفتم و خداوند مرا خالي برگردانید پس چرا
بمن نَاعُمِيْ میگوئید و حال اینکه خداوند مرا مُصیبت داده بلکه پروردگار مرا مبتلا گردانیده است *
(۲۲) و نَاعُمِيْ و بهمراهَش رُوثِ مُوَابِیَّهْ عروسَش که از ولایتِ مُوَابْ آمده بود برگشته در ابتداي درویدنِ
جَوْ به بَیْتِ لِحِمْ در آمدند *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و نَاعُمِيْ را خویشاوندِ شوهرَش مردِ دولتمندي از خانَوادهءِ إِلِیمِلِكْ بود که مسمّي به بُوعَزْ بود (۲) و
رُوثِ مُوَابِیَّهْ بنَاعُمِيْ گفت تمنّا اینکه بکِشْتزارها بروم و در نظرِ هر کسي که لطف یابم در عقبَش خوشه‌چیني
نمایم و او وَيْ را گفت که اي دخترَم برو (۳) و روانه شده بکِشْتزار در آمد و در عقبِ دروندهگان خوشه‌چیني
مینمود و اتّفاقاً بحصّهءِ کِشْتزارِ بُوعَزْ که از خانَوادهءِ إِلِیمِلِكْ بود گذار کرد * (۴) و اینك بُوعَز از بَیْتِ لِحِمْ
آمده بدروندهگان گفت که خداوند با شما باد و ایشان وَيْ را گفتند که خداوند ترا برکت بدهد (۵) و بُوعَز
بخدمتگارَش که بدروندهگان نصب شده بود گفت که این دخترك کیست (۶) و خدمتگاري که بدروندهگان نصب
شده بود در جواب گفت که دخترِك مُوَابِیَّهْ اینست که با نَاعُمِيْ از ولایتِ مُوَابْ برگشته است (۷) و بمن گفت
تمنّا اینکه در عقبِ دروندهگان در میانِ دستهها خوشه‌چیني نموده جمع نمایم و در آمده از صبحدم
تا این زمان ماند و حال اندك بخانه برگشته است (۸) و بُوعَز برُوثْ گفت که اي دخترَم آیا نمیشنوي بخصوصِ
خوشه‌چیني بِکِشْتزارِ دیگران مرو و هم از اینجا مگذر بلکه در اینجا با کنیزکانَم ملحق شو (۹) چشمانَت
بکِشْتزاري که ميدروند متوجّه باشد و در عقبِ ایشان روانه شو اینك پسران را امر فرموده ام که ترا اذیّت
نکنند و هنگامي که تشنهءِ بظرفها رفته از آنچه که جوانان کَشیدند بنوش (۱۰) آنگاه [رُوثْ] بروي خود افتاده
تا بزمین خم شد و اورا گفت که از کجاست که در نظرَت التفات یافتم و با وجودِ غریب بودَنم مرا شناختي
(۱۱) و بُوعَزْ جواب داده وَيْ را گفت که هر چه بعد از مردنِ شوهرَت بمادرِ شوهرَت کردي و چگونه پدر و مادرِ
خود و زمینِ ولادتِ خودرا ترك کرده بقومي که پیش از این ندانستي آمدهءِ بالکلّیه از برایَم بیان شده است
(۱۲) خداوند عملِ ترا جزا دهد و از جانبِ خداوند خداي إِسْرَائِیْلْ که در زیرِ بالهایَش پناه بُردي مُزدِ کامل
بتو برسد (۱۳) و [رُوثْ] گفت که اي آقایَم التفات در نظرَت بیابم زیرا که مرا تسلّي داده بدلِ کنیزكِ خود
گفتي با وجودِ اینکه من مثلِ یکي از کنیزکانَت نیستم (۱۴) و بُوعَز وَيْ را گفت وقتِ طعام خوردن باینجا بیا
و از نان بخور و لقمهءِ خودرا بسِرْکَه فرو بَرْ پس بپهلوي دروندهگان نشست و باو غلّهءِ برشته داد که خورد

سیر شده از آن وا گذاشت (۱۵) و هنگامي که او براي خوشه‌چیني برخاست بُوعَزْ جوانانِ خودرا امر فرموده گفت اورا بگذارید که هم در میانِ دسته‌ها خوشه‌چیني نماید و اورا خجالت مدهید (۱۶) و از برایش هم از دسته‌ها کشیده عمداً وا گذارید تا آنکه برچیند و اورا عتاب منمائید (۱۷) و در آن کِشْت‌زار تا شام برچید و برچیده‌هارا میتکانید که بقدرِ کیله جَوْ شد * (۱۸) بعد از آن برداشته بشهر آمد و مادرِ شوهرَش آنچه که برچیده بود دید و آنچه که بعد از سیر شدنَش باقي مانده بود بیرون آورده وَيْرا داد (۱۹) و مادرِ شوهرَش وَيْرا گفت که امروز در کجا خوشه‌چیني و در کجا کار کردي متبارك باد کسي که ترا شناخت و [روُثْ] از براي مادرِ شوهرَش بیان کرد مردي که بهمراهِ او کار کرده بود و گفت که اسمِ مردي که امروز نزدِ او کار کردم بُوعَزْ است (۲۰) و ناعُمِيْ بعروسِ خود گفت که از خداوند متبارك باشد زیرا که احسانِ خودرا بزنده‌گان و مُرده‌گان ترك نکرد و دیگر ناعُمِيْ وَيْرا گفت که آن مرد از اقرباء ما بلکه از خویشاوندانِ ماست (۲۱) و روُثِ موابیّه نیز گفت که بمن گفت که بخدمتکارانِ من بچسپ تا بوقتي که دِرَوْکاريِ مرا باتمام رسانند (۲۲) و ناعُمِيْ بعروسِ خود روُثْ گفت که اي دخترَم خوب است که با کنیزکانِ او بروي تا آنکه در کِشْت‌زارِ غیر ترا راست نیایند (۲۳) پس بقصدِ خوشه‌چیني با کنیزکانِ بُوعَزْ تا تمام شدنِ دِرَوِ جَوْ و دِرَوِ گندم چسپیده و با مادرِ شوهرَش سکونت کرد *

(فصلِ سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و مادرِ شوهرَش ناعُمِيْ وَيْرا گفت که اي دخترِ من آیا بر من لازم نیست که از براي تو آرامگاهي طلبم تا آنکه بر تو خوش بگذرد (۲) و حال بُوعَزْ که با کنیزکانَش مُعاشرت کردي آیا از خویشاوندانِ ما نیست اینك امشب در خرمنگاه جَوْ خواهد افشاند (۳) پس خودرا شُستُشو کرده و چرب کُن و لباسهایَت‌را بپوش و بخرمن بزیر آي امّا خودرا بآن شخص معلوم منما تا وقتي که اکل و شُرب‌را باتمام رساند (۴) و چنین شود وقتي که بخواب رود خوابگاهَش‌را بدان و در آمده لحافرا از پایهایَش برچین و بخواب و او از برایَت بیان خواهد نمود که چه بایدَت کرد (۵) و [روُثْ] وَيْرا گفت هر چه که بمن گفتي بجا مي‌آورم * (۶) و بخرمن بزیر آمده موافقِ هر چه که مادرِ شوهرَش اورا امر فرموده بود رفتار نمود (۷) و بُوعَزْ اَکْلْ و شُرب نموده و دلَش خوش شد و براي خوابیدن بکنارِ توده غلّه آمد و او آهسته آهسته در آمده لحافرا از پایهایَش برچید و خوابید (۸) و واقع شد که در نصفِ شب آن مرد ترسید و هنگامي که قدري غلطید اینك زني نزدِ پایهایَش خوابیده (۹) و گفت که تو کیستي و او گفت من کنیزکت روُثْ هستم پس دامنَت‌را بروي کنیزکَت بگستر زیرا که خویشاوند توئي (۱۰) و او دیگر گفت که اي دخترَم از خداوند متبارك باشي رأفتِ آخرینِ تو از اوّلین بهتر است از اینکه پیرَويِ جوانان چه از فقیران و چه از غنیان ننموده‌ (۱۱) و حال اي دخترِ من مترس هر چه که گفتهٔ بتو خواهم کرد زیرا که تماميِ شهرِ قومِ من ترا زنِ صالحه میدانند (۱۲) و حال یقین است که خویشاوندَم امّا از من خویشاوندي است که نزدیك‌تر است (۱۳) امشب بیتوته

نما و صبحدم میشود که اگر او کارِ خویشاوندي برايَت بکند خوب بکند حقّ خویشاوندي و اگر نمیخواهد ترا او کارِ خویشاوندي بکند آنگاه من بخداوندِ حيّ قَسَم که کارِ خویشاوندي برايَت میکنم حالا تا صبحدم بخواب * (۱۴) پس او تا بصبحدم نزدِ پايهايَش خوابیده پیش از آنیکه کسي کسي‌را تشخیص بدهد برخاست و [بُوعَزْ] گفت که دانسته نشود که زني بخرمن آمده بود (۱۵) و دیگر گفت جامهٔ که بر تُست بیآر و بگیر و او آن‌را گرفت و باو شش پیمانهٔ جَوْ پیمود و بر او گذارده و رُوثْ بشهر رفت * (۱۶) و بمادرِ شوهرَش آمد و او گفت که اي دخترِمن کیستی و [رُوثْ] از برايَش هرچه که آن مرد بخصوصِ او نموده بود بیان کرد (۱۷) و گفت این شش پیمانهٔ جَوْرا بمن داد زیرا که بمن گفت بمادرِ شوهرَت تُهی‌دست مرو (۱۸) و او گفت که اي دخترِمن خاطرجمع بنشین تا آنکه کاررا بداني که چه رو خواهد نمود زیرا که آن مرد تا این کاررا امروز تمام نکند آرام نخواهد گرفت *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) بعد از آن بُوعَزْ بدرِ دروازه بر آمد و در آنجا نشست و اینك خویشاوندي که بُوعَزْ از برايَش گفته بود میگذشت و باو گفت که اي فلان باینجا برگرد بنشین و او برگردیده نشست (۲) و بُوعَزْ ده نفر از مشائخِ شهر گرفته گفت که اینجا بنشینید و ایشان نشستند (۳) و بآن خویشاوند گفت که حصّهٔ زمیني که از برادرِ ما اِلِیمِلِكْ بود نَاعُمِيْ که از ولایتِ مُوآبْ برگشته است میفروشد (۴) و من مصلحت دیدم که بگوشِ تو کشف کرده بگویم که در برابرِ نشینندگان و در برابرِ مشائخِ قومِ من آن‌را بخري اگر میخَري بخر و اگر نمیخري بمن خبر ده که بدانم زیرا که سواي تو خویشاوندي نیست و بعد از تو منم و او گفت که خواهم خرید (۵) و بُوعَزْ گفت در روزِ خریدنَت کِشت‌زاررا از دستِ نَاعُمِيْ ترا باید که از رُوثِ مُوآبیّهٔ زنِ متوفّي شده بخري تا آنکه اسمِ آن مُتوفّي‌را بر میراثیّتَش اُستوار نمائي (۶) و آن خویشاوند گفت که از براي خود قادر نیستم که بخرم مبادا که میراثِ خودرا پایمال نمایم خریدنيِ مرا تو بخر زیرا که قادر نیستم بخرم (۷) و در اِسْرائِیلْ در بارهٔ خریدن و عوض کردن قاعدهٔ قدیم این بود که تا هرچیزي که برقرار باشد کسي نعلین خودرا خلع کرده برفیقَش میداد و در اِسْرائِیلْ حُکمِ شهادت این بود (۸) و خویشاوند به بُوعَزْ گفت که از براي خود بخر و نَعْلَیْنِ خودرا خلع نمود * (۹) و بُوعَزْ بمشائخ و بتماميِ قوم گفت که امروز شما باین شاهد هستید که هر چه مامَلَكِ اِلِیمِلِكْ و هر چه که مامَلَكِ کِلْیُونْ و مَحْلُونْ بود از دستِ نَاعُمِيْ خریدم (۱۰) و هم رُوثِ مُوآبیّهٔ زنِ مَحْلُونْ‌را براي خود بزني گرفتم تا آنکه اسمِ آن مُتوفّي‌را در میراثیّتَش برقرار داشته و اسمِ آن مُتوفّي از میانِ برادرانَش و از دروازهٔ مکانَش مُنقرض نشود امروز شاهدان شمائید (۱۱) و تماميِ قومي که بدَرِ دروازه بودند و مَشائخ گفتند که شاهدان هستیم خداوند عطا فرماید که این زني که بخانه‌اَت در مي‌آید مثلِ رَاحِیلْ و مثلِ لِیاهْ باشد که آنها هر دو خانه‌سازانِ اِسْرائِیلْ بودند و تو در اِفْراتاهْ صاحبِ فضیلت باش و در بَیْتِ لِحِمْ نام دار باشي (۱۲) و خانوادهٔ تو از نسلي که خداوند از آن زن بتو بدهد مثلِ خانوادهٔ پِرِصْ

باشد كه تامار اورا از براي يهوداه زائيده بود * (۱۳) و بوعز روث‌را گرفت كه برايش زن شد و باو در آمد و خداوند باو قوّهء حمل داد كه پسري‌را زائيد (۱۴) و زنان به ناعمي گفتند كه خداوند متبارك باد كه امروز ترا بي خويشاوند وا نگذاشته است تا اسم او در اِسرائيل مذكور شود (۱۵) و او از براي تسليهء جانت و پرورندهء پيريّت باشد زيرا كه عروست كه ترا دوست دارد اورا زائيده است و از هفت پسر از برايت بهتر است (۱۶) و ناعمي آن ولدرا گرفت و اورا در آغوشش گذاشت و از برايش دايه شد (۱۷) و زنانِ همسايگانش اورا نام نهاده گفتند كه از براي ناعمي پسري زائيده است و اسمش‌را عوبيد گذاشتند كه او پدرِ يشّيء پدرِ داود است * (۱۸) و نسب‌نامهء پرِص اينست كه پرِص حِصرون‌را توليد نمود (۱۹) و حِصرون رام‌را توليد نمود و رام عمّيناداب‌را توليد نمود (۲۰) و عمّيناداب نحشون‌را توليد نمود و نحشون سلمون‌را توليد نمود (۲۱) و سلمون بوعز‌را توليد نمود و بوعز عوبيد‌را توليد نمود (۲۲) و عوبيد يشّي‌را توليد نمود و يشّي داود‌را توليد نمود *

كتابِ چهارمينِ مورّخان

معروف بكتابِ اوّلِ شموئيل و مشتمل

بر سي و يك فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) و مردي بود از راماتيم صوفيم از كوهِ اِفرَيِم و اسمش اِلقاناه پسرِ يروحام پسرِ اِليهوء پسرِ توحوي پسرِ صوفِ اِفراثي بود (۲) و اورا دو زن بود اسمِ يكي حَنّاه و اسمِ ديگري پِنِنّاه و پِنِنّاه‌را اولاد بود امّا حَنّاه‌را اولاد نبود * (۳) و آن مرد سال بسال از براي سجده و ذبح نمودن بحضورِ خداوندِ لشكرها در شيلوه از شهرِ خود برمي آمد و حُفني و فينحاس دو پسرانِ عيلي كاهنانِ خداوند در آنجا بودند (۴) و روزي كه اِلقاناه ذبح مينمود عادتش اين بود كه قسمتهارا بزنش پِنِنّاه و بتمامِ پسرانِ او و دخترانش تقسيم مينمود (۵) و به حَنّاه قسمتِ مضاعف ميداد زيرا كه حَنّاه‌را دوست ميداشت اگرچه خداوند رَحِمِ اورا بسته بود (۶) و رَقيبِ او وي‌را بسيار غضبناك گردانيد تا آنكه اورا برنجاند بخصوصِ آنكه خداوند رَحِمِ اورا بسته بود (۷) و [اِلقاناه] سال بسال چنين مينمود هنگامِ برآمدنِ [حَنّاه] بخانهء خداوند و [پِنِنّاه] اورا همچنان غضبناك ميگردانيد كه گريه نموده چيز نميخورد (۸) و شوهرش اِلقاناه وي‌را گفت كه اي حَنّاه چرا گريه مينمائي و چرا نميخوري و دلت چرا مغموم است آيا من از برايت از ده پسر بهتر نيستم * (۹) و در شيلوه حَنّاه بعد از آنكه اكل و شُرب نمود برخاست و عيليء كاهن به پهلوي ستونِ هيكلِ خداوند در كرسي مينشست (۱۰) و او بتلخيء جان

بخداوند نیاز میکرد و با شدّت میگریست (۱۱) و نذر کرده گفت که ای خداوند لشکرها اگر حقیقةً بمُصیبتِ کنیزکت ملاحظه فرمائی و مرا بیاد آورده کنیزکترا فراموش ننمائی و نسلِ ذکوری بکنیزکت عطا فرمائی اورا بتمامیءِ ایّامِ عُمرَش بخداوند وقف مینمایم و اُستره بسرَش بر نخواهد آمد * (۱۲) و واقع شد هنگامی که نیازِ بسیاری در حضورِ خداوند میکرد اینکه عِیلِیْ بدهانَش نگران بود (۱۳) و حَنّاهْ با قلبَش گفتگو میکرد همین لبهایَش مُتحرّک بود و آوازَش مسموع نمیشد بآن سبب عِیلِیْ گمان کرد که او مست است (۱۴) پس عِیلِیْ وَیْرا گفت که تا بکَیْ مست میشوی شرابَترا از پیشَت دور نما (۱۵) و حَنّاهْ در جواب گفت که ای آقایَم نَیْ بلکه زنی هستم با جانِ مغموم و شراب و مُسکراترا نخورده ام نهایت جانِ خودرا در حضورِ خداوند ریختم (۱۶) کنیزکِ خودرا از دخترانِ پست فطرت مشمار زیرا که از کثرتِ اندیشه و غُصّهَام تا بحال گفتم (۱۷) و عِیلِیْ در جواب گفت که بسلامت برو و خدای اِسْرائِیْلْ مطلبی که از او طلب نمودهء عطا فرماید (۱۸) و حَنّاهْ گفت کنیزکت در نظرَت التفات یابد بعد از آن آن زن راهِ خود پیش گرفته و میخورد و دیگر رویَش مُکدّر نشد * (۱۹) و ایشان در صبحدم سحرخیزی نموده در حضورِ خداوند سجده نمودند و برگشته بخانهء خویش به رامَاهْ در آمدند و اِلْقانَاهْ زنِ خود حَنّاهْرا دانست و خداوند اورا بیاد آورد (۲۰) و بمرورِ ایّام واقع شد که حَنّاهْ حامله شده پسریرا زائید و اورا شِمُوئِیْلْ نام نهاد زیرا که گفت اورا از خداوند سؤال نمودم (۲۱) و شوهرَش اِلْقانَاهْ و تمامیءِ خانوادهءآش بخصوصِ قربانیءِ سالیانه و دادنِ نذرَش بخداوند بر آمدند (۲۲) امّا حَنّاهْ بر نیآمد زیرا که بشوهرَش گفته بود تا بوقتِ باز داشتنِ پسر از شیر بر نخواهم آمد آنگاه اورا خواهم آورد که در حضورِ خداوند ایستاده شود و در آنجا دایماً بماند (۲۳) و شوهرَش اِلْقانَاهْ وَیْرا گفت هر چه که در نظرَت خوش آید بجا آور و تا وقتِ باز داشتنَش از شیر بمان غرض اینکه خداوند کلامِ خودرا اثبات نماید و آن زن ماند و به پسرِ خود شیر میداد تا وقتِ باز داشتنَش از شیر * (۲۴) و بعد از آنیکه اورا از شیر باز داشت اورا با سه گوساله و یك اِیْفاهِ آرد و مَشْكِ شرابی آورده اورا در خانهء خداوند در شِیْلُوهْ در آورد و آن پسر بسیار کوچك بود (۲۵) و گوسالهءرا ذبح نمودند و پسررا بعِیلِیْ آوردند (۲۶) و [حَنّاهْ] گفت ای آقایَم جانَت زنده باد ای آقایَم آن زنی که در اینجا پیشِ تو ایستاده خداوندرا نیاز مینمود مَنَم (۲۷) از برای این پسر نیاز کردم و خداوند مطلبی که از او طلب نمودم عطا نمود (۲۸) از آن سبب اورا بخداوند بخشیدم تمامیءِ ایّامی که زنده باشد موقوفِ بخداوند خواهد بود و در آنجا خداوندرا سجده نمودند *

(فصلِ دویم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) و حَنّاهْ دُعا نموده گفت * که قلبَم بخداوند مسرور است و شاخَم بخداوند بلند شد دهانَم بر دشمنانَم وسیع شد چونکه از نجاتِ تو محظوظَم (۲) مثلِ خداوند قدّوسی نیست بدرستی که غیر از تو [خدائی] نیست و مثلِ خدای ما کوهی نیست (۳) کلامِ تکبّر آمیزرا بارِ دیگر مزنید و از دهانِ شما مغروری بیرون نیاید زیرا که خداوند خدای عالمی است که افعال باو سنجیده میشود (۴) کمانهای جبّاران شکسته است و

کسانی که می لغزیدند بقوّت بسته شده اند (۵) کسانی که سیر بودند بجهةِ نان اجیر شدند و کسانی که
گُرسنه بودند فراغت یافتند بلکه عاقره هفت وَلَد زائیده و صاحبهٔ اولادِ بسیار زبون شد (۶) میراننده و
زنده کننده و زیر آورندهٔ بقبر و بیرون آورنده خداوند است (۷) خداوند فقیر کننده و غنی نماینده و
پست کننده و بلند نماینده است (۸) بردارندهٔ ذلیلان از خاك و بلند کنندهٔ مسکینان از مزبله اوست تا
آنکه ایشان‌را با امیران بنشاند و ایشان‌را وارثِ کُرسیءِ جلال گرداند زیرا که اساسهای زمین از آنِ خداوند
است که عالمرا بر آن‌ها استوار نموده است (۹) پایهای مقدّسانِ خودرا نگاه میدارد امّا شریران در ظلمت
خاموش میشوند بعلّتِ اینکه کسی بقوّتِ [خود] غالب نمی آید (۱۰) مُجادله کنندگانِ با خداوند شکسته
خواهند شد از آسمان بر ایشان صاعقه خواهد انداخت خداوند به اقطارِ زمین حُکم خواهد نمود و بمَلِك خود
عزّت خواهد بخشید و شاخِ مسیحِ کردهٔ خودرا بلند خواهد نمود * (۱۱) و اِلْقاناه بخانهٔ خود به راماه رفت و
آن پسر در حضورِ عیلیءِ کاهن خداوندرا خدمت میکرد (۱۲) امّا پسرانِ عیلی از پسرانِ پست فطرت بودند که
خداوندرا نمیدانستند (۱۳) و قاعدهٔ کاهنان با قوم این بود که هنگامِ ذبح نمودنِ کسی قربانی‌را در حالتِ
پختنِ گوشت خدمتکارِ کاهن با چنگالِ سه دندانهٔ که در دستش بود می آمد (۱۴) و در دیك و مِرجَل و
تیانچه و بُرمه زده هر چه که آن برآورد [از دیك] کاهن از برای خود میگرفت و همچنین با تمامیءِ اِسرائیل که
آنجا بشیلوه می‌آمدند عمل مینمودند (۱۵) و نیز پیش از سوزانیدنِ پیه خدمتکارِ کاهن می‌آمد و بکسی که
ذبح مینمود میگفت که گوشتِ کباب شدنی بکاهن بده زانرو که گوشتِ پخته‌شده از تو نمیگیرد بلکه خام
(۱۶) و اگر آن مرد باو میگفت که حال این پیه‌را بسوزانند بعد از آن بطوری که دلت میخواهد بگیر او در
جواب میگفت که نَیْ بلکه حال بده و الّا بزور میگیرم (۱۷) بآن سبب گناه جوانان در حضورِ خداوند بسیار
عظیم بود زیرا که مردمان از هدیه‌های خداوند مُکرِه بودند * (۱۸) امّا شموئیل در حالتی که پسرِ بسته شدهٔ
به اِیفودِ کتان بود در حضورِ خداوند خدمت میکرد (۱۹) و مادرش از برایش جامهٔ کوچك ترتیب نموده سال بسال
با شوهرِ خود وقتِ برآمدنش بخصوصِ ذبحِ سالیانه از برایش می‌آورد (۲۰) و عیلی اِلْقاناه و زنش‌را دعای
خیر نموده گفت که خداوند ترا اولادی از این زن بدهد در عوضِ بخششی که بخداوند وقف نمودی پس
بمکانِ خویشتن میرفتند (۲۱) پس خداوند حَنّاه‌را التفات نمود که حامله شده سه پسر و دو دختر زائید و
شموئیلِ جوان در حضورِ خداوند بزرگ میشد * (۲۲) و عیلی بسیار سال خورده گشت و هر چه که پسرانش
بتمامیءِ اِسرائیل عمل نمودند و اینکه خوابیدند با زنانی که بدهنهٔ چادرِ جماعت خدمت میکردند شنید
(۲۳) و بایشان گفت مثلِ این کارهارا چرا عمل مینمائید و حال اینکه اعمالِ قبیحِ شمارا از تمامیءِ این
قوم میشنوم (۲۴) همچو نشود ای پسرانم زیرا خبری که میشنوم خوب نیست که باعثِ تجاوزِ قومِ خداوند
شدید (۲۵) اگر کسی بکسی گناه نماید حاکم باو حکم میتواند کرد امّا اگر کسی بخداوند گناه ورزد باو
کیست که شفاعت نماید امّا ایشان قولِ پدرِشان‌را نشنیدند زیرا که خداوند ارادهٔ کشتنِ ایشان‌را داشت
(۲۶) و شموئیلِ جوان رفته رفته بزرگ میشد و هم با خداوند و هم با مردمان خوش بود * (۲۷) و مردِ

خدائي بعِيلِيْ آمده باو گفت که خداوند میفرماید بتحقیق من خویشتن‌را بخاندانِ پدرت درحینِ بودنش در مصر بخانهٔ فرعون منکشف ساختم (۲۸) و اورا از تماميِ اسباطِ إسْرائيلْ براي خودم کاهن اختیار کردم تا آنکه برمذبحِ من قربانیهارا تقریب نموده بخوراترا بخور نماید و ایفود در حضورِ من بپوشد و تماميِ هدیهاي آتشینِ بني إسْرائیلْرا بخانهٔ پدرت دادم (۲۹) و ذبائح و هدیهائي که در مسکنِ خود امر فرموده بودم چرا لگدکوب کردید و پسرانِ خودرا از من زیاده حرمت نمودي که شما خویشتن‌را از خوبترینِ تماميِ هدیهاي قومِ من إسْرائیلْ فربه گردانیدید (۳۰) پس خداوند خداي إسْرائیلْ چنین میفرماید که حقیقةً گفتم که خانهٔ تو و خانهٔ پدرِ تو درحضورِ من ابداً سلوك خواهید نمود امّا حال خداوند میفرماید که حاشا بمن کساني که مرا حرمت نمایند ایشان‌را البتّه محترم میدارم امّا کساني که مرا تحقیر نمایند حقیر خواهند شد (۳۱) اینك روزها مي‌آید که بازوي ترا و بازوي خانهٔ پدرِ ترا قطع مینمایم که پیر مردي در خانه‌ات یافت نشود (۳۲) و درمسکنِ من رقیبي‌را خواهي دید که درهر باب إسْرائیلْرا احسان خواهد نمود امّا در تماميِ ایّام درخانه‌ات پیر مردي نخواهد بود (۳۳) و از تو کسي که از مذبحم قطع نمینمایم باعثِ سوختنِ چشمان و رنجانیدنِ جانت خواهد بود و تماميِ کثرتِ خانه‌ات در جواني خواهند مرد (۳۴) و از براي تو نشان اینست آنچه که بدو پسرانت حُفْنِي و فِینْحاسْ واقع مي شود که در یك روز ایشان هر دو خواهند مرد (۳۵) و بجهةِ خود کاهنِ معتمدي که موافقِ دل و جانِ من رفتار نماید نصب خواهم نمود و از براي او خانهٔ محکمي خواهم ساخت تا در حضورِ مسیحِ کردهٔ من همیشهٔ اوقات رفتار نماید (۳۶) و واقع میشود که هرکسي که درخانه‌ات باقي میماند آمده نزدِ او براي یك فلسِ نقره و لقمهٔ نان خم میشود و میگوید تمنّا اینکه مرا بیك منصبِ کاهني بچسپان که تا یك پارچهٔ نان بخورم *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و شِمُوئِیلِ جوان خداوندرا در حضورِ عِیلِيْ خدمت میکرد و در آن روزها کلامِ خداوند نادر بود و رؤیاي ظاهر نبود (۲) و روزي واقع شد درحالتي که عِیلِيْ چشمانش آغازِ بي نور شدن نموده نتوانست دید و در جایش میخوابید (۳) و قندیلِ خدا هنوز منطفي نشده شِمُوئِیلْ در هیکلِ خداوند که صندوقِ خدا در آنجا بود خوابید (۴) که خداوند شِمُوئِیلْرا آواز کرد و او گفت اینك حاضرم (۵) و نزدِ عِیلِيْ شتافته گفت اینك حاضرم که مرا آواز کردي و او گفت که آواز نکردم برگردیده بخواب و او برگشته خوابید (۶) و خداوند بارِ دیگر شِمُوئِیلْرا آواز کرد و شِمُوئِیلْ برخاسته نزدِ عِیلِيْ رفت و گفت که اینك حاضرم که مرا آواز کردي و او گفت که اي پسرم ترا نخواندم برگردیده بخواب (۷) و شِمُوئِیلْ خداوندرا هنوز نمیدانست و کلامِ خداوند هنوز بر او منکشف نشده بود (۸) و خداوند به تکرار بارِ سیوم شِمُوئِیلْرا خواند و او دیگر برخاسته نزدِ عِیلِيْ رفت و گفت که اینك حاضرم که مرا خواندي آنگاه عِیلِيْ تفهّم کرد که خداوند پسررا خوانده است (۹) و عِیلِيْ بشِمُوئِیلْ گفت که برو بخواب و واقع شود اگر ترا

بخواند بگوئي كه اي خداوند بفرما زيرا كه بندهء تو شنواست پس شِمُوئِيلْ رفت و در جايَش خوابيد
(۱۰) و خداوند آمد و ايستاد و مثلِ نوبتهاي پيش آواز كرد كه شِمُوئِيلْ شِمُوئِيلْ و شِمُوئِيلْ گفت كه
بفرما زيرا كه بندهء تو شنواست * (۱۱) و خداوند بشِمُوئِيلْ گفت كه اينك در اِسْرائِيلْ كاري بجا مي‌آورم
كه گوشهاي هركسي كه اورا ميشنود هر دو زنگ ميزند (۱۲) در آن روز هرچه كه دربارهء خانهء عِيْلِي
گفتم بر او اجرا خواهم داشت و ابتدا نموده بانجام خواهم رسانيد (۱۳) زيرا كه اورا اعلام نمودم كه من بر
خانه‌اَش ابداً حُكم خواهم نمود بسببِ گناهي كه او ميداند هنگامي كه پسرانَش خويشتن‌را مقرونِ
بلعنت ميكردند ايشان‌را عِتاب ننمود (۱۴) بنابراين در حقِّ خاندانِ عِيْلِي سوگند خوردم كه گناهِ خاندانِ
عِيْلِي به ذبيحه و هديهّ كفّاره نخواهد شد ابداً * (۱۵) و شِمُوئِيلْ تا صبحدم خوابيد و بعد از آن درهاي
خانهء خداوندرا باز نمود و شِمُوئِيلْ از اعلام نمودنِ رُويا به عِيْلِي ميترسيد (۱۶) امّا عِيْلِي شِمُوئِيلْ‌را آواز
كرده گفت كه اي پسرم شِمُوئِيلْ او گفت كه اينك حاضرم (۱۷) و [عِيْلِي] گفت كلامي كه بتو گفت
چيست تمنّا اينكه از من چيزي پنهان نكني خدا بتو چنين عمل نمايد بلكه زياده ازاين اگر از تماميء
كلامي كه بتو گفته بود حرفي از من پنهان كني (۱۸) پس شِمُوئِيلْ تماميء اين سخنان‌را از برايَش بيان
نمود و چيزي ازاو پنهان نكرد وَ او گفت كه خداوند است هرچه كه در نظرَش پسند آيد بكند * (۱۹) و
شِمُوئِيلْ بزرگ ميشد و خداوند با او ميبود و از تماميء كلماتَش يكي بزمين نيفتاد (۲۰) و تماميء
اِسْرائِيلْ از دانْ تا بِئيرِ شَبَعْ دانستند كه شِمُوئِيلْ از جانبِ خداوند به پيغمبري منسوب است
(۲۱) و خداوند ديگر در شِيلُوهْ ظاهر شد زيرا كه خداوند در شِيلُوهْ خودرا بشِمُوئِيلْ مُنكشف كرد
بكلامِ خداوند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و كلامِ شِمُوئِيلْ بتماميء اِسْرائِيلْ رسيد * و اِسْرائِيلْ بمقابلهء فِلِسْطِيانْ بقصدِ جنگ بيرون آمده در
اِبنِ عِيْزِرْ اُردو زدند و فِلِسْطِيانْ در اَفِيقْ اُردو زدند (۲) و فِلِسْطِيانْ در مقابلِ اِسْرائِيلْ صف آرائي
كردند و هنگامي كه بجنگ بر آمدند اِسْرائِيلْ از حضورِ فِلِسْطِيانْ شكست يافتند و در معركه بقدرِ چهار
هزار نفر در ميدان كُشته شدند * (۳) و قوم به اُردو آمدند و مشائخِ اِسْرائِيلْ گفتند كه چرا امروز
خداوند مارا از حضورِ فِلِسْطِيانْ شكست داده است صندوقِ عهدِ خداوندرا از شِيلُوهْ نزدِ خود بيآوريم تا
آنكه در ميانِ ما آمده مارا از دستِ دشمنانِ ما رها دهد (۴) و قوم بشِيلُوهْ فرستادند و از آنجا
صندوقِ عهدِ خداوندِ لشكرها كه در ميانِ كَرُوبِيانْ ساكن است آوردند و دو پسرانِ عِيْلِي حُفْنِي و
فِينِحاسْ با صندوقِ عهدِ خدا در آنجا بودند (۵) و واقع شد بمحضِ ورودِ صندوقِ عهدِ خداوند به اُردو كه
تماميء اِسْرائِيلْ گلبانگِ عظيمي كشيدند كه زمين صدا داد (۶) و فِلِسْطِيانْ صداي گلبانگ‌را شنيدند
و گفتند كه صداي اين گلبانگِ عظيم در اُردوي عِبْرانِيانْ چيست و دانستند كه صندوقِ عهدِ خداوند به
اُردو آمده است (۷) و فِلِسْطِيانْ ترسيدند زيرا كه گفتند خدا به اُردو آمده است و هم گفتند كه واي

بر ما زیرا که تا بحال مثلِ این واقع نشد (۸) وای بر ما کیست که مارا از دستِ این خدایانِ قادر برهاند اینان خدایانند که مِصْریان‌را بتمامیءِ صدمات در بیابان زدند (۹) ای فِلِسْطیانْ خویشتن‌را تقویت داده مثلِ مردان باشید مبادا که بنده‌گی بعِبْریانْ نمائید بنحوی که ایشان بشما بنده‌گی نموده اند پس مردانه باشید و جنگ نمائید * (۱۰) و فِلِسْطیانْ جنگ کردند و اِسْرائیلیانْ شکست یافته فرار کردند هر کس بچادرِ خود و انهزامِ عظیمی بود که از اِسْرائیلیانْ سی هزار نفر افتادند (۱۱) و صندوقِ خدا گرفته شد و دو پسرانِ عِیْلِیْ حُفْنِیْ و فِیْنِحاسْ هلاک شدند * (۱۲) و مردِ بِنْیامینیْ از معرکه دوید و در همان روز با جامَهایَش دریده و خاک بر سرَش بشیلُوهْ در آمد (۱۳) و هنگامِ ورودَش اینک عِیْلِیْ بکنارِ راه بر کرسی نگران نشسته بود زیرا که دلَش بخصوصِ صندوقِ خدا میلرزید و آن مرد بخصوصِ خبر دادن بشهر در آمد و تمامیءِ شهر فریاد کردند (۱۴) و عِیْلِیْ آوازِ فریاد کننده‌گان‌را شنیده گفت که صدای این هنگامه چیست پس آن مرد شتافت و عِیْلِیْ‌را خبر داد (۱۵) و عِیْلِیْ نود و هشت ساله بود و چشمانَش بی نور شد که نتوانست دید (۱۶) و آن مرد به عِیْلِیْ گفت که من از معرکه می‌آیم و امروز از معرکه گریختم و او گفت که ای پسرَم چه چیز شد (۱۷) و آن خبر دهنده در جواب گفت که اِسْرائیلْ از حضورِ فِلِسْطیانْ فرار کردند هم در میانِ قوم شکستِ عظیمی افتاد و هم دو پسرانَت حُفْنِیْ و فِیْنِحاسْ مُردند و صندوقِ خدا گرفته شد (۱۸) و واقع شد بمجرّدِ ذکر نمودنَش صندوقِ خدا که [عِیْلِیْ] از کرسی بپهلوی دروازه به پُشت افتاد و گردنَش شکست و مُرد زیرا که مردِ پیر و سنگین بود و به اِسْرائیلْ چهل سال حُکمران بود * (۱۹) و عروسِ او زنِ فِیْنِحاسْ حامله و نزدیک بزائیدن بود و هنگامی که خبرِ گرفتنِ صندوقِ خدا و مرگِ پدرِ شوهرَش و خودِ شوهرَش‌را شنید خم شده زائید زیرا که دردِ زِهْ بر او زور آورد (۲۰) و در حالتِ مُردنَش زنانی که نزدِ او ایستاده بودند گفتند مترس زیرا که پسر زائیدی امّا او جواب نداد و توجّه نکرد (۲۱) و پسررا اِیْکابُودْ نام گذاشته گفت که جلال از اِسْرائیلْ رفت چونکه صندوقِ خدا گرفته شد و پدرِشوهرَش و خودِ شوهرَش [مُرده بودند] (۲۲) و گفت که جلال از اِسْرائیلْ رفت بسببِ گرفتنِ صندوقِ خدا *

(فصلِ پنجم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) و فِلِسْطیانْ صندوقِ خدارا گرفته اورا از اِبنِ‌عِیزِرْ به اَشْدُودْ آوردند (۲) و هنگامی که فِلِسْطیانْ صندوقِ خدارا گرفته بودند اورا بخانهءِ داگُونْ آوردند و بپهلوی داگُونْ نصب کردند (۳) و بامدادان اَشْدُودیانْ سحرخیزی نمودند و اینک داگُونْ در حضورِ صندوقِ خداوند رو بزمین افتاده بود و داگُونْ‌را گرفته باز در جایَش گذاشتند (۴) و روزِ دیگر صبحدم سحرخیزی نمودند و اینک داگُونْ در حضورِ صندوقِ خداوند رو بزمین افتاده و سَرِ داگُونْ و دو کفِ دستَش بر آستانه بُریده و تَنِ داگُونْ از برایَش باقی ماند و بس (۵) از آن سبب کاهنانِ داگُونْ و تمامیءِ داخل شونده‌گانِ خانهءِ داگُونْ بر آستانهءِ داگُونْ در اَشْدُودْ تا بامروز پا نمیگذارند * (۶) و دستِ خداوند بر اَشْدُودیانْ سنگین می‌بود و ایشان‌را ضایع کرد و ایشان‌را

بمرضِ بواسیر یعنی اَشْدُودِیانْ و نواحیَش‌را مبتلا ساخت (۷) و هنگامی که مردمانِ اَشْدُودْ چنین شدن‌را دیدند گفتند که صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ با ما نمانَدْ زیرا که دستِ او بر ما و بر خدایِ ما داگُونْ سنگین است (۸) پس فرستادند و تمامیءِ سرورانِ فِلِسْطیانْ‌را نزدِ خودشان جمع نموده گفتند که با صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ چه بکنیم و ایشان گفتند که صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ بگَتْ نقل شود پس صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ‌را بآنجا نقل نمودند (۹) و واقع شد بعد از نقل کردنَش که دستِ خداوند بر شهر بمخاطرهء بسیار عظیمی مُؤثّر شده مردمانِ شهررا از کوچك و بزرگ زد و ایشان‌را بواسیرِ اندرونی غلبه کرد * (۱۰) پس صندوقِ خدارا به عِقْرُونْ فرستادند و واقع شد بمحضِ در آمدنِ صندوقِ خدا به عِقْرُونْ که عِقْرُونِیانْ فریاد کرده گفتند که صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ‌را بما نقل کردند تا آنکه مارا و قومِ مارا بکُشند (۱۱) آنگاه فرستادند و تمامیءِ سرورانِ فِلِسْطیانْ‌را جمع کرده گفتند که صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ رها نمائید که بجایَش برگردد تا آنکه مارا و قومِ مارا نکُشد زیرا که در تمامیءِ شهر اضطرابِ مرگ بود و دستِ خدا در آنجا بسیار سنگین بود (۱۲) و مردمانی که نمردند بمرضِ بواسیر مبتلا شدند که فریادِ شهر بآسمان مُتصاعد شد *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و صندوقِ خداوند در ولایتِ فِلِسْطیانْ هفت ماه ماند (۲) و فِلِسْطیانْ کاهنان و فالگیران‌را خوانده گفتند که با صندوقِ خداوند چه بکنیم مارا اعلام نمائید که آن‌را بجایَش با چه چیز بفرستیم (۳) و ایشان گفتند که اگر صندوقِ خدایِ اِسْرائیلْ‌را بفرستید آن‌را تُهی مفرستید لا اَقلّ اورا با قربانی برای رفعِ گناه باز دهید آنگاه شفا خواهید یافت و بشما معلوم میشود که دستَش‌را از شما چرا برنداشته بود (۴) و ایشان گفتند که قربانیءِ رفعِ گناهی که باو پس باید بدهیم چه خواهد بود جواب گفتند موافقِ تعدادِ سرورانِ فِلِسْطیانْ پنج بواسیرِ طلا و پنج موشِ طلا [ادا نمائید] زیرا که بر تمامیءِ شما و سرورانِ شما صدمه یکی است (۵) پس صورتهای بواسیرِ خودتان و هم صورتهای موشهای خودتان که زمین‌را خراب میکنند ترتیب نمائید و وصفِ جلال بخدایِ اِسْرائیلْ بدهید بلکه دستِ خودرا از شما و از خدایانِ شما و از ولایتِ شما بردارد (۶) پس چرا قلبِ خودرا سخت مینمائید بنحوی که مِصْریانْ و فِرْعَونْ دلِ خودرا سخت نموده بودند آیا بعد از آنکه در میانِ ایشان عجیبانه رفتار نموده بود ایشان‌را رها نکردند که رفتند (۷) پس حال عرّادهء تازه‌را بسازید و دو گاوِ شیردهندهء که پالهنگ بگردنِ ایشان برنیآمده است بگیرید و آن دو گاورا بعرّاده ببندید و گوسالَهایشان‌را از پَیْرَویءِ ایشان بخانه برگردانید (۸) و صندوقِ خداوندرا گرفته آن‌را بر روی عرّاده بگذارید و اساسِ طلائی که از راهِ قربانیءِ رفعِ گناه اورا دادید بر صندوقچه بپهلوی آن بگذارید و آن‌را رها دهید تا که برود (۹) و نظر کنید اگر براهِ حدودَش به بَیْتِ‌شَمْسْ برآید کسی که این بلای عظیم‌را فرستاده است اوست و اِلّا خواهیم دانست که دستِ او بما لَمس نشده است بلکه آنچه که بما واقع شد عارضی است * (۱۰) و مردمان چنین

کردند و دو گاوِ شیرده‌را گرفته آنهارا بعرّاده بستند و گوساله‌هاي آنهارا در خانه نگاه داشتند (۱۱) و
صندوقِ خداوندرا و صندوقچه‌را با موشهاي طلا و صورتهاي بواسیرِ ایشان در عرّاده گذاشتند (۱۲) و آن
گاوها راهي شده راست براهِ بَیْتِ‌شَمْس رفتند همان بشاه راه رفته رفته بانگ میکردند و براست و چپ
برنگشتند و سرورانِ فِلِسْطِیانْ در عقبِ آنها تا حدودِ بَیْتِ‌شَمْس رفتند (۱۳) و اهلِ بَیْتِ‌شَمْس گندم‌را
در درّهٔ دِرَوْ میکردند و چشمانِ خویشتن‌را بلند کرده صندوق‌را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند
(۱۴) و آن عرّاده بکِشْت‌زارِ یِهُوشُعِ بَیْتِ شَمْسِيْ درآمده آنجا ایستاد و در آنجا سنگيءِ بزرگ بود و چوبِ
عرّاده‌را شکافتند و گاوهارا از راهِ قربانيءِ سوختني بخداوند تقریب نمودند (۱۵) و لِوِیانْ صندوقِ خداوندرا
و آن صندوقچه که با او بود یعني صندوقچهٔ که اساسِ طلا در میانش بود فرود آوردند و بآن سنگِ بزرگ
نهادند و مردمانِ بَیْتِ شَمْس در آن روز قربانیهاي سوختني‌را سوختند و ذبائح‌را بخداوند ذبح نمودند
(۱۶) و آن پنج سرورانِ فِلِسْطِیانْ اینرا دیده در همان روز بعِقْرُونْ برگشتند * (۱۷) و بواسیرِ طلائي که
فِلِسْطِیانْ از راهِ قربانيءِ رفعِ گناه بخداوند ادا نمودند اینانند از براي اَشْدُودْ یکي و از براي عَزّاهْ یکي
و از براي اَشْقَلُونْ یکي و از براي گَتْ یکي و از براي عِقْرُونْ یکي (۱۸) و موشهاي طلا موافقِ تعدادِ تماميءِ
شهرهاي فِلِسْطِیانْ بود که از آنِ پنج سروران بودند از شهرهاي حصاردار و از قَصَبهاي بي‌حصار تا سنگِ
بزرگِ آبِیْلْ که صندوقِ خداوند بر آن گذاشتند که تا امروز در کِشْت‌زارِ یِهُوشُعِ بَیْتِ‌شَمْسِيْ باقي است *
(۱۹) و مردمانِ بَیْتِ‌شَمْس‌را زد زیرا که بصندوقِ خداوند نگریستند و از قوم پنجاه هزار و هفتاد نفر زد
و قوم ماتم گرفتند زانرو که خداوند خلق‌را بصدمهٔ عظیم زده بود (۲۰) و مردمانِ بَیْتِ‌شَمْس گفتند
که در حضورِ این خداوندِ خداي قدّوس که قادر است که به ایستد و از ما بکه خواهد بر آمد
(۲۱) و چاپاران بساکنانِ قِرْیَتِ یِعارِیمْ فرستاده گفتند که فِلِسْطِیانْ صندوقِ خداوندرا پس آورده
اند بزیر آئید و آن‌را نزدِ خود بر آورید

(فصلِ هفتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و مردمانِ قِرْیَتِ یِعارِیمْ آمدند و صندوقِ خداوندرا برآوردند و آن‌را بخانهٔ اَبِي‌نادابْ در تَلّ رسانیدند
و پسرِ او اِلْعازارْرا تقدیس نمودند تا آنکه صندوقِ خداوندرا نگاه دارد * (۲) و واقع شد که از روزِ
گذشتنِ صندوق در قِرْیَت‌یِعارِیمْ روزها افزود یعني بیست سال و تماميءِ خاندانِ اِسْرائِیلْ میل بمتابعتِ
خداوند مینمودند (۳) و شِمُوئِیلْ بتماميءِ خاندانِ اِسْرائِیلْ متکلّم شده گفت که اگر بتماميءِ دلِ خود
بخداوند برگردید پس خدایانِ غیر و عَشْتارُوثْ‌را از میانِ خود دور نمائید و قلوبِ خودرا بخداوند
حاضر ساخته اورا بتنها عبادت نمائید که شمارا از دستِ فِلِسْطِیانْ خواهد رهانید (۴) پس بني اِسْرائِیلْ
بَعَلِیمْ و عَشْتارُوثْ‌را دور نموده خداوندرا بتنها عبادت کردند (۵) و شِمُوئِیلْ گفت که تماميءِ اِسْرائِیلْ‌را
بمِصْپَهْ جمع نمائید که خداوندرا در بابِ شما استدعا خواهم نمود (۶) و ایشان بمِصْپَهْ جمع شده آب

کشیده در حضورِ خداوند ریختند و در آن روز روزه گرفتند و در آنجا گفتند که خداوندرا گناه نمودیم و
شِمُوئِیلْ بنی اِسْرائِیلْ در مِصْپِهْ حکم مینمود (۷) و فِلِسْطِیانْ شنیدند که بنی اِسْرائِیلْ در مِصْپِهْ جمع شده
اند و سروران فِلِسْطِیانْ بمقابلهٔ اِسْرائِیلْ برآمدند و هنگامی که بنی اِسْرائِیلْ شنیدند از فِلِسْطِیانْ ترسیدند
(۸) و بنی اِسْرائِیلْ بشِمُوئِیلْ گفتند که بجهةِ ما از فریاد نمودنِ بخداوند خدای ما سکوت مورز تا
آنکه مارا از دستِ فِلِسْطِیانْ برهاند (۹) و شِمُوئِیلْ برّهٔ شیر خوارهٔرا گرفت و آنرا برای قربانیٔ سوختنی
بخداوند بالکُلّ متصاعد نمود و هم شِمُوئِیلْ خداوندرا در بابِ اِسْرائِیلْ استدعا نمود و خداوند اورا
استجابت نمود (۱۰) و هنگامی که شِمُوئِیلْ قربانیٔ سوختنیرا متصاعد میگردانید فِلِسْطِیانْ بقصدِ جنگ با بنی
اِسْرائِیلْ نزدیك شدند و در آن روز خداوند بصوتِ بلند بر فِلِسْطِیانْ رَعْد کرده ایشانرا متحیّر ساخت که
ایشان از حضورِ اِسْرائِیلْ شکست یافتند (۱۱) و مردانِ اِسْرائِیلْ از مِصْپِهْ بیرون آمدند و فِلِسْطِیانْرا
تعاقب نموده ایشانرا تا بزیرِ بَیْتِکَرْ شکست دادند (۱۲) و شِمُوئِیلْ سنگیرا گرفت و در میانِ مِصْپِهْ
و شِینْ نصب کرد و آنرا اِبنِ عِزِر نام نهاد و گفت که خداوند بما تا بحال نصرت داده است (۱۳) و
فِلِسْطِیانْ مغلوب شدند و زیاده بحدودِ اِسْرائِیلْ نیامدند و دستِ خداوند تمامیٔ روزهای شِمُوئِیلْ بر
فِلِسْطِیانْ بود (۱۴) و شهرهائی که فِلِسْطِیانْ از اِسْرائِیلْ گرفته بودند از عِقْرُونْ تا گَتْ به اِسْرائِیلْ پس
داده شد و اِسْرائِیلْ حدودِ آنهارا از دستِ فِلِسْطِیانْ رهانیدند و در میانِ اِسْرائِیلْ و اَمُورِیانْ مصالحه
شد * (۱۵) و شِمُوئِیلْ به اِسْرائِیلْ بتمامیٔ روزهای عُمرش حکم میکرد (۱۶) و هر ساله روانه شده به
بَیْتِ اِیلْ و گِلْگَالْ و مِصْپِهْ گردش میکرد و به اِسْرائِیلْ در تمامیٔ آنجاها حکم میکرد (۱۷) و به
رامَاهْ بر میگشت زیرا که خانهاَش در آنجا بود و به اِسْرائِیلْ در آنجا حَکَمْ بود و مذبحی در آنجا
بخداوند بنا کرد *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و واقع شد هنگامی که شِمُوئِیلْ پیر شد پسرانِ خودرا به اِسْرائِیلْ قاضیان نصب کرد (۲) و اسمِ پسرِ
اوّلزادهاَش یُوئِیلْ بود و اسمِ دویمینش اَبِیَّاهْ که در بِئْرِ شَبَعْ قاضیان بودند (۳) امّا پسرانش در راههای
او رفتار نمینمودند بلکه در پیرویٔ نفع بودند و رشوه میخوردند و حکمرا خلاف میکردند * (۴) از این
جهة تمامیٔ مشائخِ اِسْرائِیلْ جمع شده نزد شِمُوئِیلْ به رامَاهْ آمدند (۵) و اورا گفتند که اینك تو پیر
شدی و پسرانت در راههایت رفتار نمینمایند پس برای ما مَلِکی نصب نما تا مثلِ تمامیٔ قبائل بر ما
حکم نماید * (۶) امّا این حرف در نظرِ شِمُوئِیلْ ناخوش آمد چونکه گفتند که مَلِکیرا بده بما تا بر ما
حکم نماید و شِمُوئِیلْ بخداوند استدعا نمود (۷) و خداوند بشِمُوئِیلْ فرمود که آوازِ قومرا درهر چه که بتو
گفتند استماع نما زیرا که ترا تحقیر ننموده بلکه مرا تحقیر نمودند تا برایشان سلطنت ننمایم (۸) ایشان
موافقِ تمامیٔ اعمالی که از روزِ بیرون آوردنم ایشانرا از مِصْرْ تا امروز رفتار نموده مرا ترك کردند و
خدایانِ غیررا عبادت نمودند و بتو نیز چنین عمل نمودند (۹) پس حال آوازِ ایشانرا استماع نما لکن

ایشان‌را خوب تنبیه نما و بخصوص ایشان قاعدهٔ پادشاهي که بر ایشان سلطنت نماید بیان کن * (۱۰) و
شموئیل تماميء کلمات خداوندرا بقومي که پادشاه از او خواسته بودند بیان کرد (۱۱) و گفت قاعدهٔ
پادشاهي که بر شما سلطنت نماید این میشود که پسران شمارا گرفته از براي خود بر عرّادهها و بر اسبها
خواهد گذاشت تا آنکه در برابر عرّادهآش بدوند (۱۲) و ایشان‌را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه تعیین
خواهد نمود تا آنکه کشتش‌را بکارند و محصولش‌را درو نمایند و آلات جنگش‌را و اسباب عرّادهآش‌را بسازند
(۱۳) و دختران شمارا تا آنکه عطرکشان و طبّاخان و نانبایان باشند خواهد گرفت (۱۴) و کشت‌زارهاي
شما و تاکستانهاي شما و باغات زیتون شمارا خوبترینش‌را گرفته ببندهگان خود خواهد داد (۱۵) و عشر
زراعات و تاکستانهاي شمارا گرفته بخواجه سرایان خود و بندهگانش خواهد داد (۱۶) و بندهگان شما و
کنیزکان شما و جوانان شما از گزیدهگان ایشان و همچنین حماران شمارا خواهد گرفت و ایشان‌را
کارکنان خود خواهد کرد (۱۷) و عشر گوسفندان شمارا میگیرد و خود شما بندهگانش خواهید بود (۱۸) و
در آن روز بخصوص پادشاهي که از براي خود برگزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شمارا
استجابت نخواهد نمود * (۱۹) امّا قوم از شنیدن قول شموئیل ابا نمودند و گفتند نيّ البتّه از براي ما
پادشاهي باشد (۲۰) تا آنکه ما نیز مثل تماميء قبائل باشیم و پادشاه ما برما حکم نماید و در حضور ما
بیرون رفته جنگهاي مارا بجنگد (۲۱) و شموئیل تماميء سخنان قوم‌را شنید و آنهارا بگوش خداوند رسانید
(۲۲) و خداوند بشموئیل گفت که قول ایشان‌را استماع نموده و بر ایشان پادشاهي نصب نما پس شموئیل
بمردمان اسرائیل گفت که هرکس بشهر خود بروید *

(فصل نهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و مردي بود از بنیامینیان که اسمش قیش پسر ابي‌ایل پسر صرور پسر بکورت پسر افیح مرد
یامیني که صاحب دولت بود (۲) و اورا پسري بود اسمش شائول جوان برگزیدهٔ خوش‌اندام و در بني
اسرائیل از آن خوش‌اندام‌تر مردي نبود و از دوش تا ببالا از تماميء قوم بلندتر بود * (۳) و حماران
مادهٔ قیش پدر شائول گم شدند و قیش به پسرش شائول گفت که حال یکي از جوانان‌را با خود بگیر و
برخاسته برو و حماران ماده‌را جستجو نما (۴) پس از میان کوه افریم گذشت و از آنجا بولایت شالیشاه
عبور نموده نیافتند و دیگر از ولایت شعلیم گذشتند و در آن نبود بعد از آن بولایت یامیني عبور نمودند و
نیافتند (۵) و هنگامي که بولایت صوف آمدند شائول بجواني که همراهش بود گفت بیا تا برگردیم مبادا
که پدرم از فکر الاغها گذشته بخصوص ما اندوهناك شود (۶) و [جوان] اورا گفت که اینك حال در این
شهر مرد خدائي هست و آن مرد محترم است و هرچه میگوید البتّه واقع میشود حال آنجا برویم بلکه
راهي که باید برویم بما نشان دهد (۷) و شائول بجوانش گفت که اینك اگر برویم بآن مرد چه خواهیم آورد
چونکه نان از انبان ما باتمام رسید و هدیهٔ نیست که بآن مرد خدا بدهیم با ما چه چیز است (۸) و آن

جوان دیگر بشاءول جواب داده گفت که اینك در دستم رُبع مثقال نقره یافت میشود و آن‌را بمرد خدا
خواهم داد تا آنکه راه ما‌را بما نشان دهد (۹) در زمان سابق در اسرائیل هر مردی که بقصد طلب نمودن
خدا میرفت چنین میگفت که بیائید تا به بیننده برویم زیرا کسی که حال به نبی مُسمّی است در زمان
سابق بیننده میگفتند (۱۰) و شاءول بآن جوان گفت که کلام تو خوب است بیا برویم آنگاه بشهری
که مرد خدا در آن بود رفتند * (۱۱) و هنگامی که بفراز شهر بر آمدند دختران چندی یافتند که
برای آب کشیدن بیرون آمدند و بآنها گفتند که آیا بیننده در اینجا هست (۱۲) و ایشان جواب
داده گفتند که اینجا هست اینك در پیش شماست حال بشتابید زیرا که امروز بشهر در آمد بعلت
اینکه امروز در مقام بلند برای قوم قربانی هست (۱۳) بمحض در آمدنتان بشهر شما بدو راست خواهید
آمد قبل از بر آمدنش بمقام بلند از برای خوردن زیرا که قوم تا وقت آمدن او نمیخوردند چونکه قربانی‌را
اوّل او دعای خیر میخواند بعد از آن دعوت شدگان میخوردند پس حال برآئید زیرا که در اینزمان
اورا خواهید یافت (۱۴) و ایشان بشهر برآمدند و هنگامی که بشهر داخل شدند اینك شموئیل بجهة برآمدن
بمقام بلند ایشان‌را به پیش رو برآمد * (۱۵) و خداوند یك روز قبل از آمدن شاءول بگوش شموئیل منکشف
کرده گفت (۱۶) که فردا در این زمان کسی‌را از ولایت بنیامین بتو میفرستم و اورا برقومم اسرائیل به
پیشوائی مسح نما تا آنکه قوم مرا از دست فلسطیان برهاند زیرا قوم خودرا ملاحظه کردم بعلّة اینکه فریاد
ایشان بمن رسیده است (۱۷) و هنگامی که شموئیل شاءول‌را دید خداوند اورا الهام نمود که اینك مردی
که در باره‌اش بتو گفتم سلطان قوم من همین است * (۱۸) و شاءول در میان دروازه بشموئیل پیش
آمده گفت تمنّا اینکه خانهٔ بیننده‌را بمن بنمائی که کجاست (۱۹) و شموئیل شاءول‌را جواب داده گفت که
بیننده منم پیش من بمقام بلند برآی تا آنکه امروز با من بخورید و در صبحدم تورا رها داده هرچه که در
دلت هست بتو خواهم گفت (۲۰) و نسبت به الاغهای تو که امروز سه روز است گم شده اند خاطر خودرا
بایشان مبند زیرا که یافت شدند امّا خواهش تمامیء اسرائیل بکیست آیا بتو و تمامیء خاندان پدرت
نیست (۲۱) و شاءول جواب داده گفت که آیا از کوچکترین اسباط اسرائیل بنیامینی من نیستم و از تمامیء
خاندان سبط بنیامین خاندان من صغیرتر نیست پس از کجاست که مثل این سخنان بمن گفتی * (۲۲) پس
شموئیل شاءول و جوانش‌را گرفته آنهارا به اوطاق آورد و ایشان‌را بر صدر دعوت شدگان که بقدر سی نفر
بودند جا داد (۲۳) و شموئیل بطبّاخ گفت که قسمتیرا که بتو دادم و در باره‌اش بتو گفتم که پیش خود
نگاه دار آن‌را بیاور (۲۴) و طبّاخ ران و هرچه که در آن بود برداشته در حضور شاءول گذاشت و شموئیل
گفت اینك آنچه که از برایت نگاه داشته شده است در حضورت بگذار و بخور زیرا که تا این زمان از
برایت نگاه داشته شده است از زمانی که امر فرموده قوم‌را دعوت کردم و شاءول در آن روز با شموئیل
طعام خورد * (۲۵) و از مقام بلند بشهر بزیر آمدند و شموئیل با شاءول در پشت بام گفتگو میکرد
(۲۶) و واقع شد هنگامی که سحرخیزی نمودند بمحض طلوع فجر که شموئیل شاءول‌را به پشت بام

آوازکرده گفت برخیز تا که ترا روانه نمایم پس شاؤل برخاست و هر دوی ایشان او و شموئیل بیرون
رفتند * (۲۷) و وقتی که بکنارِ شهر بزیر آمدند شموئیل بشاؤل گفت که جوان‌را بگو که از پیشِ ما بگذرد
که گذشت و گفت امّا حال تو به ایست که کلامِ خدارا بتو خواهم شنوانید *

(فصلِ دهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) آنگاه شموئیل حُقّهء روغن‌را گرفته بسرِ وی ریخت و اورا بوسیده گفت که آیا این نیست که خداوند ترا
پیشوای میراثِ خود مسح کرد (۲) امروز بعد از رفتنت از نزدِ من دو مرد نزدِ مزارِ راحیل بسرحدِّ بنیامین
در صِلصَح خواهی یافت و ایشان بتو خواهند گفت که الاغهائی که بخصوصِ تفحّصِ آنها بیرون رفتی یافت
شدند و اینک پدرت فکرِ الاغهارا ترک کرده بخصوصِ شما متفکّر شده میگوید که بجهةِ پسرم چه بکنم (۳) و
هنگامی که از آنجا به پیش رفتی بدرختِ بلوطِ تابور خواهی رسید و در آنجا سه مردی که بحضورِ خدا به
بیتِ ایل برمی آیند ترا به پیشِ رو خواهند آمد که یکی از ایشان سه بزغاله میبرد و دیگری سه گردهء نان
میبرد و آخرین یک مشکِ شراب میبرد (۴) و ایشان سلامتیء ترا خواهند پرسید و ترا دو نان خواهند داد
که از دستِ ایشان بگیر (۵) بعد از آن بکوهِ خدا که محافظانِ فلسطیان در آنجایند خواهی رسید و واقع
میشود بمجرّدِ درآمدنت بآنجا بشهر اینکه جماعةِ پیغمبران‌را که از مقامِ بلند بزیر می‌آیند راست خواهی
آمد و در پیشاپیشِ ایشان سنطور و دف و نی و بربط بوده و خودِ ایشان نبوّت مینمایند (۶) و روحِ
خداوند بر تو مؤثّر شده تو با ایشان نبوّت خواهی نمود و متبدّل به آدمِ دیگر خواهی شد (۷) و واقع
شود هنگامی که این علامات بتو رو نماید هر چه که دستت یابد بکن زیرا که خدا با تست (۸) بعد از
این پیشِ من بگلگال بزیر آی و اینک من بخصوصِ تقریب نمودنِ قربانیهای سوختنی و نمودنِ ذبائحِ
سلامتی بتو بزیر می‌آیم و هفت روز منتظر باش تا من بنزدِ تو بیآیم و ترا اعلام نمایم که چه خواهی
کرد * (۹) و واقع شد هنگامی که دوشِ خود از نزدِ شموئیل بقصدِ رفتن برگردانید که خدا باو دیگر
قلبی داد و در آن روز تمامیء آن علامات واقع شد (۱۰) و هنگامی که آنجا به تلّ آمدند اینک جمعیتِ
انبیا براو راست آمدند و روحِ خدا باو مؤثّرشده که در میانِ ایشان نبوّت میکرد (۱۱) و واقع شد هنگامی
که تمامیء کسانی که اورا پیشتر میشناختند دیدند که اینک با پیغمبران نبوّت مینماید قوم بیکدیگر
گفتند که پسرِ قیش‌را چه واقع شد آیا شاؤل از جملهء پیغمبران است (۱۲) و از حاضرین یکی جواب داده
گفت که پدرِ ایشان کیست باین سبب مَثَل شد که آیا شاؤل از جملهء پیغمبران است (۱۳) و هنگامی که
نبوّتهارا بانجام رسانیده بود بمقامِ بلند برآمد * (۱۴) و عمّوی شاؤل باو و بجوانش گفت که کجا رفتید و او
گفت بخصوصِ جستجوی الاغها و هنگامی که دیدیم نیستند بشموئیل رفتیم (۱۵) و عمّوی شاؤل گفت تمنّا
اینکه مرا بگوئی که شموئیل شمارا چه گفت (۱۶) و شاؤل بعمّویش گفت که بما صحیح گفت که الاغها یافت
شدند امّا نقلِ مملکت که شموئیل باو گفته بود از برایش خبر نداد * (۱۷) و شموئیل قوم‌را در مصفه

بخداوند احضار نمود (۱۸) و ببني إسرائيل گفت كه خداوند خداى إسرائيل چنين ميفرمايد كه من إسرائيل‌را
از مصر برآوردم و شمارا از دست مصريان و از دست تمامي‌ء اهل ممالك كه شمارا مظلوم ساخته بودند نجات
دادم (۱۹) و امروز شما خداي خودرا كه شمارا از تمامي‌ء بديها و مصيبتهاي شما رهانيد حقير شمرديد و
اورا گفتيد كه بر ما پادشاهي نصب نما پس حال خودتان‌را بترتيب اسباط و هزاره‌هاي خود در حضور
خداوند حاضر سازيد * (۲۰) و شموئيل تمامي‌ء اسباط إسرائيل‌را احضار نمود كه سبط بنياميين گرفته شد
(۲۱) و بعد از آن سبط بنياميين‌را موافق قبائلشان احضار نمود كه قبيلهء مطري گرفته شد و شائول پسر
قيش گرفته شد و هنگامي كه اورا تفحّص نمودند يافت نشد * (۲۲) پس بخداوند سؤال نمودند كه
آيا آن مرد باينجا ديگر خواهد آمد و خداوند گفت كه اينك خودرا در ميانهء احمال و اثقال پنهان
كرده است (۲۳) آنگاه دويدند و اورا از آنجا گرفتند و در ميان قوم اورا وا داشتند كه از تمامي‌ء
قوم از دوش ببالا بلندتر شد * (۲۴) و شموئيل بتمامي‌ء قوم گفت كه آيا كسي كه اورا خداوند برگزيده
است ميبينيد كه از تمامي‌ء قوم مثل او شخصي نيست و تمامي‌ء قوم نعره زنان گفتند كه ملك زنده بماند
(۲۵) پس شموئيل قاعدهء مملكت‌را بقوم بيان كرده در كتابي نوشت و در حضور خداوند گذاشت بعد
از آن شموئيل تمامي‌ء قوم‌را هركس بخانه‌اش روانه كرد * (۲۶) و شائول نيز بخانهء خود بگبعاه رفت و
بهمراهش فوجي كه خدا دل ايشان‌را مسّ نموده بود راهي شدند (۲۷) امّا پسران پست‌فطرت گفتند كه اين
كس مارا چگونه خواهد رهانيد و اورا تحقير نموده تحفه باو نياوردند امّا او ساكت بود *

(فصل يازدهم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) پس ناحاش عمّوني برآمد و اردو در برابر يابيش گلعاد زد و تمامي‌ء مردان يابيش بناحاش گفتند كه
عهديرا با ما ببند كه ترا بندگي خواهيم نمود (۲) و ناحاش عمّوني بايشان گفت كه باين شرط با شما عهد
خواهم بست كه تمامي‌ء چشمان راست شمارا بكنم و اينرا مورث خجالت تمامي‌ء إسرائيل خواهم ساخت *
(۳) و مشايخ يابيش وي‌را گفتند كه مدّت هفت روز مارا مهلت ده تا رسولان‌را بتمامي‌ء حدود إسرائيل
بفرستيم و اگر از براي ما رهانندهء نباشد بتو بيرون خواهيم آمد (۴) و آن رسولان به گبعث شائول آمده
اين سخنان‌را بگوش قوم رسانيدند و تمامي‌ء قوم آواز خودرا بلند كرده گريستند (۵) و اينك شائول در عقب
گاوها از صحرا مي‌آمد و شائول گفت كه قوم‌را چه واقع شد كه گريه مينمايند و ايشان خبر مردمان يابيش‌را
باو حكايت نمودند (۶) و روح خدا بشائول مؤثّر شد هنگام شنيدنش اين اخباررا و غضبش بشدّت افروخته
شد (۷) و جفت گاوي‌را گرفت و آنهارا پاره پاره نموده بدست چاپاران بتمامي‌ء حدود إسرائيل فرستاده گفت
كه هركسي كه در عقب شائول و شموئيل بيرون نيايد بگاو او چنين كرده شود و خوف خداوند بر قوم
افتاده كه مثل يك مرد بيرون آمدند (۸) و هنگامي كه ايشان‌را در بزق سان ديد بني إسرائيل سيصد هزار
و مردمان يهوداه سي هزار نفر بودند * (۹) پس برسولاني كه آمده بودند گفتند كه بمردمان يابيش گلعاد

چنین بگوئید که فردا وقتِ گرم شدنِ آفتاب خلاصی برای شما خواهد بود و رسولان باز آمده بمردمانِ یابیشْ خبر دادند که ایشان شادمان شدند (۱۰) و مردمانِ یابیشِ گلعادْ گفتند که فردا بشما بیرون خواهیم آمد تا هرچه که در نظرِ شما خوش آید بما عمل نمائید * (۱۱) و واقع شد که روزِ دیگر شائولْ قوم‌را بسه فوج تقسیم نمود و وقتِ پاسِ صبحدمی بمیانِ اُردو درآمدند و عمونیانْ‌را تا گرم شدنِ آفتاب میکشتند و واقع شد که باقی ماندهگان بحدّی پراگنده شدند که از ایشان دو نفر باهم نماندند * (۱۲) و قوم بشموئیلْ گفتند کیست که گفته بود که آیا شائولْ بر ما سلطنت خواهد نمود آن مردمان‌را بدهید که ایشان‌را بکُشیم (۱۳) امّا شائولْ گفت که امروز کسی کُشته نشود زیرا که امروز خداوند نجات در اسرائیلْ نمود * (۱۴) و شموئیلْ بقوم گفت بیائید تا بگلگالْ برویم و در آنجا مملکت‌را تجدید نمائیم (۱۵) و تمامیِ قوم بگلگالْ رفتند و در آنجا در گلگالْ در حضورِ خداوند شائولْ‌را مَلِکْ نصب نمودند و هم در آنجا قربانیهای سلامتی‌را در حضورِ خداوند ذبح نمودند و شائولْ و تمامیِ مردمانِ اسرائیلْ در آنجا شادمانیِ بسیاری نمودند *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و شموئیلْ بتمامیِ اسرائیلْ گفت که اینک قولِ شمارا موافقِ هرآنچه که بمن گفتید شنیدم و مَلِکْ بر شما نصب نمودم (۲) و حال اینک مَلِکْ در حضورِ شما سالک است و من پیر و موسفید شده‌ام و اینک پسرانِ من با شمایند و من خود از عهدِ طفولیّتم تا به امروز در حضورِ شما سلوک نمودم (۳) اینک من حاضرم و در حقّ من در حضورِ خداوند و مسیحِ کرده‌ء او شاهد باشید که گاوِ کرا گرفتم و حمارِ کرا گرفتم و کرا ظلم نموده کرا ستم کردم و رشوه از دستِ که گرفتم تا آنکه بسببِ آن چشمانِ خودرا بپوشانم و من آن‌را بشما پس خواهم داد (۴) و ایشان گفتند که مارا ظلم ننموده ستم نکردی و چیزی از دستِ کسی نگرفتی (۵) و بایشان گفت که خداوند در حقّ شما شاهد است و امروز مسیحِ کرده‌ء او شاهد است که چیزی در دستِ من نیافته اید و ایشان گفتند که او شاهد است * (۶) آنگاه شموئیلْ بقوم گفت خداوند است که موسی و هارون‌را نصب نمود و آبای شمارا از دیارِ مصرْ برآورد (۷) پس حال حاضر شوید تا آنکه در حضورِ خداوند با شما بتمامیِ اعمالِ صادقی که خداوند بشما و پدرانِ شما عمل نمود محاکمه نمایم (۸) هنگامی که یعقوبْ بمصرْ درآمده بود و پدرانِ شما خداوندرا فریاد کردند خداوند موسی و هارون‌را فرستاد که آبای شمارا از مصرْ بیرون آوردند و ایشان‌را در این مکان ساکن گردانیدند (۹) امّا ایشان خداوند خدای خودرا فراموش کردند که او ایشان‌را بدستِ سیسرا سردارِ لشکرِ حاصور و بدستِ فلسطیانْ و بدستِ پادشاهِ موابْ فروخت که با آنها جنگ کردند (۱۰) و بخداوند فریاد کرده گفتند که گناه ورزیدیم زیرا که خداوندرا ترک کرده بعلیم و عشتاروث‌را عبادت نمودیم و حال مارا از دستِ دشمنانِ ما رهائی ده که ترا عبادت خواهیم نمود (۱۱) و خداوند یربعلْ و بدانْ و یفتاح و شموئیل‌را فرستاده شمارا از دستِ دشمنانِ خودتان در اطراف رهانید و در اطمینان ساکن شدید (۱۲) و هنگامی که ناحاشِ مَلِکِ بنی

عَمُّونرا دیدید که برشما می‌آید بمن گفتید که نَیْ بلکه مَلِکی برما سلطنت نماید درحالتی که خداوند خدای شما مَلِکِ شما بود (۱۳) و حال اینك پادشاهی که برگزیدید و طلبیدید و اینك خداوند پادشاهی‌را برشما نصب نموده است (۱۴) اگر از خداوند ترسیده اورا عبادت نمائید و قولِ اورا بشنوید و از فرمانِ خداوند عصیان نورزید پس هم شما و هم پادشاهی که برشما سلطنت مینماید خداوند خدای خویشتن‌را پَیرَوی خواهید کرد (۱۵) امّا اگر قولِ خداوندرا نشنوید و از فرمانِ خداوند عصیان ورزید آنگاه دستِ خداوند برشما بنهجی که بر پدرانِ شما بود خواهد شد (۱۶) پس حال حاضر شده این عملِ عظیمی که خداوند درنظرِ شما بجا می‌آورد مشاهده نمائید (۱۷) آیا امروز وقتِ درویدنِ گندم نیست خداوندرا استدعا خواهم نمود و او رَعْد و باران خواهد فرستاد تا آنکه بدانید و ببینید که شرارتی که نمودید از طلبیدنِ پادشاه برای خود درنظرِ خداوند بزرگ است * (۱۸) بعد از آن شِمُوئِیْل خداوندرا استدعا کرد و خداوند در آن روز رعد و باران‌را فرستاد و تمامیِٔ قوم از خداوند و شِمُوئِیْل بسیار ترسیدند (۱۹) و تمامیِٔ قوم بشِمُوئِیْل گفتند بخصوصِ بندگانَت خداوند خدای خودرا استدعا نما تا نمیریم زیرا که بتمامیِٔ گناهانِ خود این عملِ بدی که از برای خود پادشاه طلبیدیم زیاده کردیم (۲۰) و شِمُوئِیْل بقوم گفت که مترسید هرچند این تمامیِٔ بدیرا کردید امّا از متابعتِ خداوند برنگردید بلکه بخداوند بتمامیِٔ قلبِ خودتان عبادت نمائید (۲۱) و البتّه از او دوری نورزید مبادا چیزهای باطلی‌را که منفعت ندارند متابعت نمائید زیرا که رهائی نتوانند داد بجهةِ باطل بودَنِشان (۲۲) زیرا که خداوند قومِ خودرا بسببِ اسمِ عظیمِ خود ترك نخواهد کرد چونکه خداوند از این راضی بود که شمارا از برای خود قومی سازد (۲۳) حاشا بمن که بخداوند عصیان ورزیده ترك استدعا بخصوصِ شما نمایم بلکه شمارا براهِ خوب و راست تعلیم میدهم (۲۴) نهایت از خداوند بترسید و اورا براستی بتمامیِٔ دلِ خود عبادت نمائید و بچیزهای عظیمی که از برای شما نموده است بنگرید (۲۵) و اگر به اعمالِ بد مشغول شوید هم شما و هم پادشاهِ شما هلاك خواهید شد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و شاءُوْل یك سال سلطنت نمود و هنگامی که دو سال بر إِسْرائِیْل سلطنت نموده بود (۲) شاءُوْل بجهةِ خود سه هزار نفر از إِسْرائِیْل برگزید و از ایشان دو هزار با شاءُوْل در مِکْماش و کوهِ بَیْتِ إِیْل بودند و یك هزار با یُوْناثانْ در گِبْعَث بِنْیامِیْن بود و بقیّهٔ قوم‌را هرکس بچادرهایشان فرستاد * (۳) و یُوْناثانْ مُستحفظانِ فِلِسْطِیانی که در گِبْع بودند شکست داد و فِلِسْطِیانْ این‌را شنیدند و شاءُوْل کرنارا در تمامیِٔ ولایت کشیده گفت که عِبْرِیانْ بشنوند (۴) و تمامیِٔ إِسْرائِیْل بدین مضمون شنیدند که شاءُوْل مستحفظانِ فِلِسْطِیانْ‌را شکست داده است و اینکه إِسْرائِیْل مکروهِ فِلِسْطِیانْ شدند پس قوم در نزدِ شاءُوْل در گِلْگال جمع شدند (۵) و فِلِسْطِیانْ بقدرِسی هزار عرّاده و شش هزار سوار و خلق مثلِ ریگِ کنارِ دریا در تعداد بقصدِ جنگ نمودن با إِسْرائِیْل جمع شده برآمدند و در مِکْماش بطرفِ شرقیِٔ بَیْتِ آوِنْ آردو زدند *

(٦) و هنگامي كه إسرائيليان ديدند كه از ورودِ آن قوم در تنگي شدند قوم خويشتن‌را در مغاره‌ها و جنگلها و كوه‌ها و قلّه‌ها و در چاه‌ها پنهان كردند (٧) و بعضي از عبرانيان از آردن بولايتِ گاد و گلعاد گذشتند و شاءول هنوز در گلگال بود در حالتي كه تماميء قوم در عقبش لرزان بودند (٨) و هفت روز موافقِ زماني كه شموئيل تعيين نموده بود تأخير نمود امّا شموئيل بگلگال نيآمد و قوم از نزدِ او پراكنده شدند (٩) و شاءول گفت كه قربانيء سوختني و هداياي سلامتي‌را نزدِ من بيآوريد و قربانيء سوختني‌را تقريب نمود * (١٠) و واقع شد بعد از آنيكه سوزانيدنِ قربانيء سوختني‌را باتمام رسانيده بود كه اينك شموئيل مي‌آمد و شاءول بجهةِ سلام دادنش باستقبالِ او بيرون آمد (١١) و شموئيل گفت چه كرده‌ء و شاءول گفت از اينكه ديدم قوم از نزدِ من پراكنده شدند و تو در روزهاي معيّني نيآمدي و فلسطيان در مكماش جمع شدند (١٢) پس گفتم كه حال فلسطيان برمن بگلگال فرود مي‌آيند و من در حضورِ خداوند مناجات نكردم پس جرئت نموده قربانيء سوختني‌را تقريب نمودم (١٣) و شموئيل بشاءول گفت كه بي عقلانه رفتار نمودي از اينكه فرماني كه خداوند خداي تو امر نموده بوده بجا نيآوردي زيرا كه حال خداوند مملكتِ تورا بر إسرائيل ابداً ابقا ميداشت (١٤) و حال مملكتِ تو أستوار نميماند خداوند جهةِ خويش مردي موافقِ رأي خود جستجو نموده است و خداوند اورا مأمور كرده است كه پيشواي قومش باشد زيرا كه فرمانِ خداوندرا نگاه نداشتي * (١٥) و شموئيل برخاست و از گلگال با گبعتِ بنيامين برآمد و شاءول قومي كه بهمراهش بودند بقدرِ شش صد نفر سان ديد (١٦) و شاءول و پسرش يوناثان و قومي كه با ايشان حاضر بودند در گبعتِ بنيامين ماندند و فلسطيان در مكماش اردو زدند * (١٧) و غارت كننده‌گان از اردوي فلسطيان بسه فوج منقسم شده بيرون آمدند يك فوج براهِ عفراه به ولايتِ شوعال توجّه نمودند (١٨) و فوجِ ديگر براهِ بيتِ حورون توجّه نموده و فوجِ سيّم براهِ سرحدّي كه بدرّه‌ء ضبوعيم بجانبِ صحرا نگران است توجّه نمودند * (١٩) و در تماميء زمينِ إسرائيل آهنگري يافت نميشد زيرا كه فلسطيان گفتند مبادا كه عبريان شمشير يا نيزه سازند (٢٠) و همه‌گيء إسرائيل بفلسطيان فرود مي‌آمدند تا آنكه هركس گاوآهنِ خود و بيلِ خود و تبرِ خود و كلنگِ خودرا تيز نمايد (٢١) و از براي تيز كردنِ كلنگها و بيلها و چنگالهاي سه دندانه و تبرها و بخصوصِ آهنِ گاوران سوهان داشتند (٢٢) و واقع شد در روزِ جنگ كه شمشير و نيزه در دستِ تماميء كه با شاءول و يوناثان بودند يافت نشد امّا با شاءول و يوناثان بود * (٢٣) و مستحفظانِ فلسطيان بگذرگاهِ مكماش بيرون آمدند

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر پنجاه و دو آيه)

(١) و يك روزي واقع شد كه يوناثان پسرِ شاءول بجوانِ سلاحدارش گفت كه بيا تا بمستحفظانِ فلسطياني كه به آن طرف اند بگذريم امّا پدرِ خودرا مخبر نساخت (٢) و شاءول در كنارِ گبعاه در زيرِ درختِ اناري كه در مگرون بود ساكن ميشد و قومي كه بهمراهش بودند تخميناً شش صد نفر (٣) و اخيّاهِ پسرِ

اَحِیطُوبِ برادرِ اِیکابُودِ پسرِ فِینِحاسِ پسرِ عِیلِيءِ کاهنِ خداوند در شِیلُوه اِیفودْ پوشید و قوم رفتنِ
یُوناثانْرا نمیدانستند (۴) و درمیانِ گذرگاههائي که یُوناثانْ از آنها جُستجوي گذشتن بمُستحفظانِ فِلِسْطِیانْ
میکرد یك سنگِ دندانهدار باینِ طرف و یك سنگِ دندانهدارِ دیگر بآن طرف بود که اسمِ یکي بُوصِیص
و اسمِ دیگري سِنّه (۵) و یك دندانه وضعش در طرفِ شمال دربرابرِ مِکْماشْ و دیگري درطرفِ جنوب رو
بروي گِبَعْ میبود (۶) و یُوناثانْ بجوانِ سلاحدارَش گفت که بیاَ باین مُستحفظانِ نامختون بگذریم بلکه
خداوند بجهةِ ما عملي نماید زیرا که خداوندرا برهانیدن به بسیاري یا بکمي مانعي نیست (۷) و
سِلاحدارَش وَيْرا گفت هرچه که دردلت باشد عمل نما و گردش کن اینك موافقِ رأيِ تو با تو هستم
(۸) و یُوناثانْ دیگر گفت اینك بآن مردمان گذشته خویشتنرا بآنها نمودار خواهیم کرد (۹) اگر بما چنین
بگویند که به ایستید تا ما بشما برسیم آنگاه در مقامِ خود ایستاده بایشان بر نخواهیم آمد (۱۰) امّا اگر
چنین بگویند که پیشِ ما برآئید آنگاه بر خواهیم آمد زیرا که خداوند ایشانرا بدستِ ما تسلیم نموده
است و بجهةِ ما این علامت خواهد بود * (۱۱) و ایشان هر دو بمُستحفظانِ فِلِسْطِیانْ خودشانرا نمودار
ساختند و فِلِسْطِیانْ گفتند که اینك عِبْرِیانْ از سوراخهائي که درآن پنهان بودند بیرون ميآیند (۱۲) و
مُستحفظان با یُوناثانْ و سِلاحدارَش متکلّم شده گفتند که نزدِ ما برآئید تا چیزيرا بشما بنمائیم و یُوناثانْ
بسِلاحدارَش گفت که در عقبِ من برآي زیرا که خداوند ایشانرا بدستِ اِسْرائیلْ تسلیم نموده است
(۱۳) و یُوناثانْ با دستها و بایهاي خود بایشان بر آمد و سِلاحدارَش در عقبَش و ایشان درحضورِ یُوناثانْ
افتادند و سِلاحدارَش در عقبَش میکُشت (۱۴) و مُقابلهء نخستیني که یُوناثانْ و سِلاحدارَش کردند تخمیناً
بقدرِ بیست نفر در حصّهء زمیني که نصفِ جفتگاو شیار تواند نمود بود * (۱۵) و در اُردو و در صحرا
و در میانِ تماميءِ قوم فَزَعي بود و مُستحفظان و یغما بُرندهگان نیز مُتحیّر ماندند بلکه زمین مُتزلزل شده
لرزشِ عظیمي واقع شد * (۱۶) و دیدهبانانِ شاءُولْ در گِبْعَتِ بِنْیامِینْ نگران شده و اینك آن گروه گداخته
شدند و رفته رفته یکدیگررا پایمال کردند (۱۷) و شاءُولْ بقومي که با او بودند گفت که اکنون سان دیده
به بینید که از ما که بیرون رفته است و هنگامي که سان دیدند اینك یُوناثانْ و سِلاحدارَش غایب
بودند (۱۸) و شاءُولْ به اَحِیّاه گفت که صندوقِ خدارا نزدیك بیار زیرا که در آن روز صندوقِ خدا با بني
اِسْرائیلْ بود (۱۹) و واقع شد هنگامي که شاءُولْ بکاهن متکلّم بود در اُردوي فِلِسْطِیانْ هنگامه رفته رفته زیاد
شد و شاءُولْ بکاهن گفت که دستَترا بردار (۲۰) و شاءُولْ و تماميءِ قومي که بهمراهَش بودند مجتمع شده
بعرصهء جنگ آمدند و اینك شمشیرِ هر کس بر روي رفیقِ خودَش بود و قتالِ بسیار عظیمي بود (۲۱) و
عِبْرِیاني که قبل ازآن با فِلِسْطِیانْ بودند و همراهِ ایشان به اُردو از اطراف برآمدند ایشان نیز با اِسْرائیلیاني
که با شاءُولْ و یُوناثانْ بودند برگشتند (۲۲) و تماميءِ مردمانِ اِسْرائیلي که در کوهِ اِفْرَیمْ مخفي بودند
هنگامِ شنیدَنِشان که فِلِسْطِیانْ میگریزند آنگاه ایشانرا در حینِ جنگ تعاقب نمودند (۲۳) و خداوند در آن
روز اِسْرائیلْرا رهانید و جنگ تا بَیْتِ آوِنْ گذشت * (۲۴) و مردمانِ اِسْرائیلْ درآن روز در تنگي بودند

زيرا كه شائول سوگند بقوم داده گفت كسي كه تا شام طعام بخورد ملعون باشد تا آنكه من از
دشمنانِ خود انتقام بكشم و تماميءِ قوم طعام نچشيدند (۲۵) و تماميءِ اهلِ ولايت بجنگلي رسيدند
كه در آنجا عسل بر روي زمين بود (۲۶) و قوم در حيني كه بجنگل رسيدند اينك عسل جاري بود
امّا كسي نبود كه دستِ خودرا بدهانَش ببرد زيرا كه قوم از سوگند ميترسيدند (۲۷) و يوناثان
هنگامي كه پدرَش بقوم سوگند داده بود نشنيد و نوكِ عصائي كه در دستَش بود دراز كرده آنرا
بشانِ عسل فرو بُرد و دستَشرا بدهانَش برد كه چشمانَش روشن شد (۲۸) و شخصي از قوم متكلّم
شده گفت كه پدرَت سوگندِ مُحكمي بقوم داده گفت كسي كه امروز طعام خورد ملعون باشد و
قوم بي حسّ بودند (۲۹) و يوناثان گفت كه پدرَم اهلِ زمينرا باضطراب انداخته است اكنون به
بينيد كه چشمانَم چه قدر روشن شد كه از اين عسل اندكي چشيدم (۳۰) و بر ظاهر است كه
امروز اگر قوم از غارتِ يافت شدهءِ دشمنانِ خود بي موانع ميخوردند كه حال انهزامِ فِلسطيان بيشتر
ميشد * (۳۱) و در آن روز فِلسطيانرا از مِكماش تا اَيّالون كشتند و قوم بسيار بي حِسّ
شدند (۳۲) بعد از آن قوم يغما كرده گوسفند و گاو و گوساله گرفته در زمين كُشتند بلكه قوم
آنهارا خونِ آلود خوردند (۳۳) و شائولرا خبر داده گفتند كه اينك قوم بخداوند خطا ورزيده خون
آلود ميخورند و او گفت خيانت ورزيده ايد امروز سنگِ بزرگي بر من بغلطانيد (۳۴) و شائول ديگر گفت
كه خويشتنرا در ميانِ قوم منتشر ساخته بايشان بگوئيد كه هر كس گاوِ خود و هر كس گوسفندِ
خودرا بنزدِ من بيآورد و در اينجا كشته و بخورد و بخوردنِ خون آلود بخدا گناه نورزيد و تماميءِ
قوم در آنشب هر كس گاوِ خود بدستَش آورده در آنجا كُشتند (۳۵) و شائول مذبحيرا بخداوند
بنا كرد و اين اوّل مذبحي بود كه بخداوند بنا كرد * (۳۶) و شائول گفت كه امشب در عقبِ
فِلِسطيان فرود آئيم و ايشانرا تا طلوعِ فجر غارت نمائيم و از ايشان احديرا باقي نگذاريم و ايشان
گفتند هرچه كه در نظرَت خوش آيد بكن نهايت كاهن گفت كه در اينجا بخدا تقرّب جوئيم (۳۷) و شائول
از خداوند طلب نمود كه آيا در عقبِ فِلِسطيان فرود آيم و آيا ايشانرا بدستِ اِسرائيل خواهي داد امّا
در آن روز اورا جواب نداد * (۳۸) آنگاه شائول گفت كه اي تماميءِ رؤساي قوم باينجا نزديك شويد
و بدانيد و به بينيد كه امروز گناه با كيست (۳۹) زيرا كه بخداوندِ حيّ قَسَم كه رهانندهء اِسرائيل
است اگر با پسرَم يوناثان بوده باشد البتّه بايد بميرد و از تماميءِ قوم احدي باو جواب نداد (۴۰) آنگاه
بتماميءِ اِسرائيل فرمود كه شما بيك طرف باشيد و من با پسرِ خود يوناثان بطرفِ ديگر باشيم و قوم بشائول
گفتند هر چه كه در نظرَت خوش آينده است بكن (۴۱) و شائول بخداوند خداي اِسرائيل گفت كه قرعهء
راستي بده كه يوناثان و شائول گرفتار شدند و قوم فارغ شدند (۴۲) و ديگر شائول گفت كه ميانِ من و
پسرَم يوناثان بيندازيد كه يوناثان گرفتار شد (۴۳) و شائول بيوناثان گفت مرا خبر ده كه چه كردهءِ پس
يوناثان باو خبر داده گفت كه بنوكِ عصائي كه در دستِ من است اندك عسلي چشيدم و بس و اينك من

باید بمیرم (۴۴) و شائول گفت که خدا با من چنین عمل نماید بلکه زیاده از این که ای یوناثان البتّه باید بمیری (۴۵) امّا قوم بشائول گفتند که آیا یوناثان باید بمیرد که او این خلاصیء عظیمرا در اسرائیل بجا آورده است حاشا بخداوندِ حیّ قسم که موئی از سرش بزمین نخواهد افتاد زیرا که امروز با خدا عمل نموده است پس قوم یوناثانرا خلاص کردند که نمرد (۴۶) و شائول از تعاقبِ فلسطیان بر آمد و فلسطیان دیگر بجای خویشتن رفتند * (۴۷) پس شائول سلطنت نمودن بر اسرائیلرا بتصرّف آورد و بتمامیء دشمنانِ خود از هرطرف با موآب و بنی عمّون و ادوم و ملوکِ صوباه و فلسطیان جنگ میکرد و هر جائی که توجّه مینمود ایشانرا میرنجانید (۴۸) و لشکری جمع نموده عمالیقیانرا شکست داد و اسرائیلرا از دستِ یغما کنندگانِ ایشان رهانید * (۴۹) و پسرانِ شائول یوناثان و یشوی و ملکیشوع و اسمِ دو دخترانش اسمِ دخترِ اوّل زادهاش میرب و اسمِ کوچکش میکل بود (۵۰) و اسمِ زنِ شائول اخینوعمِ دخترِ اخیمعص و اسمِ سردارِ لشکرش ابنیرِ پسرِ نیرِ عمّوی شائول بود (۵۱) و قیش پدرِ شائول و نیرِ پدرِ ابنیر پسرانِ ابیئیل بودند * (۵۲) و تمامیء روزهای شائول با فلسطیان جنگِ شدیدی بود و هر صاحبِ شجاعت و هر صاحبِ قوّت که شائول میدید اورا پیشِ خودش میآورد

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) و شموئیل بشائول گفت که خداوند مرا فرستاد تا آنکه ترا بر قومِ خود اسرائیل ملک مسح نمایم پس حال آوازِ کلامِ خداوندرا بشنو (۲) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید آنچه که عمالیق به اسرائیلیان کردند بخاطر دارم که چگونه وقتِ برآمدنِ ایشان از مصر بجهةِ ایشان بسرِ راه در کمین بودند (۳) حال روانه شده عمالیقیانرا شکست بده و هرچه مالکِ ایشان است بالکلّ هلاک ساخته از ایشان دریغ مکن و ایشانرا از مرد و زن و از کودک و شیرخواره و از گاو و گوسفند و از شتر و حمار بکش * (۴) پس شائول قومرا جمع کرده ایشانرا در طلائیم دویست هزار نفرِ پیاده و ده هزار نفر از مردمانِ یهوداه سان دید (۵) و شائول تا شهرِ عمالیق آمد و در درّه بکمین نشست (۶) و شائول به قینیان گفت که عازم شده جدا شوید و از میانِ عمالیقیان بیرون آئید مبادا که شمارا با ایشان هلاک سازم و حال اینکه شما بتمامیء بنی اسرائیل هنگام برآمدنِ ایشان از مصر احسان نمودید پس قینیان از میانِ عمالیقیان کوچیدند (۷) و شائول عمالیقیانرا از حویلاه تا رسیدنت به شور که در برابرِ مصر است شکست داد (۸) و اجاگ پادشاهِ عمالیقرا زنده گرفت و تمامیء خلقرا بدمِ شمشیر بالکلّ هلاک کرد (۹) مگر اینکه شائول و قوم از اجاگ و از بهترینِ گوسفندان و گاوان و پرواریها و برّهها و هرچیزی که بهتر بود دریغ نمودند و نخواستند که آنهارا بالکلّ هلاک سازند امّا هرچیزی که خوار و کمبها بود آنهارا کلّیةً هلاک ساختند * (۱۰) و کلامِ خداوند باین مضمون بشموئیل رسید (۱۱) که بخصوصِ نصب نمودنِ شائول بپادشاهی تغییر بارادهء خود دادم زیرا که از متابعتِ من برگشته کلامِ مرا اثبات ننمود و شموئیل مغموم شده تمامیء شب بخداوند

استغاثه نمود (١٢) و هنگامي كه شِمُوئِيلْ در صبحدم بقصدِ ملاقاتِ شائُولْ سحرخيزي نمود خبر بِشِمُوئِيلْ
رسيد باين معني كه شائُولْ به كَرمِلْ آمد و اينك عَلَمِيْ از براي خود نصب نمود بعد از آن برگرديده
گذشت و بر گِلْگالْ فرود آمده است * (١٣) و شِمُوئِيلْ به شائُولْ آمده شائُولْ باو گفت كه از خداوند
متبارك باشي من فرمانِ خداوندرا اجرا داشتم (١٤) و شِمُوئِيلْ گفت پس اين صداي گوسفندان در گوشم
و اين بانگِ گاوان كه ميشنوم چيست (١٥) و شائُولْ گفت آنهارا از عَمالِيْقيانْ آورده اند زيرا كه قوم
از بهترينِ گوسفندان و گاوان دريغ نموده تا آنكه بخداوند خداي تو ذبح نمايند و باقي مانده‌گان‌را
بِالْكُلّ هلاك ساختيم (١٦) و شِمُوئِيلْ به شائُولْ گفت كه اندكي تأمّل كن تا آنچه كه خداوند امشب بمن
فرمود بتو بگويم و او ويرا گفت كه بگو * (١٧) و شِمُوئِيلْ گفت چنين نيست هنگامي كه در نظرِ خود
كوچك بودي رئيسِ اسباطِ بني إِسْرائِيلْ شدي و خداوند ترا بر إِسْرائِيلْ مَلِكْ مسح نمود (١٨) و خداوند
ترا براهي فرستاده گفت كه برو اين عَمالِيْقيانِ گناهكاررا بالْكُلّ هلاك ساز و با ايشان تا نابود شدنِ
ايشان جنگ نما (١٩) پس چرا قولِ خداوندرا استماع ننمودي بلكه بغارت پرواز نمودي و آنچه كه در
نظرِ خداوند ناپسند آمد كردي (٢٠) و شائُولْ به شِمُوئِيلْ گفت بلي قولِ خداوندرا استماع نموده براهي كه
خداوند مرا فرستاد رفتم و أَگَگِ مَلِكِ عَمالِيْقْ‌را آوردم و عَمالِيْقيانْ‌را بالْكُلّ هلاك كردم (٢١) امّا قوم
از يغما گوسفندان و گاوان بهترين چيزهاي هلاك شدني گرفتند تا آنكه در حضورِ خداوند خداي تو در
گِلْگالْ ذبح نمايند (٢٢) آنگاه شِمُوئِيلْ گفت از تقريب نمودنِ قربانيء سوختني و ذبائح آيا خداوندرا
رضائيست مثلِ شنيدنِ قولِ خداوند اينك شنيدن از ذبح نمودن افضل است و گوش دادن از پيهِ قوچها
انسب (٢٣) زيرا كه بغي ورزيدن مثلِ گناهِ فال گيران و گردن كشي مثلِ گناهِ بُت‌پرستان است چونكه
كلامِ خداوندرا تمرّد نمودي او نيز ترا از مَلِكْ بودن ردّ نموده است (٢٤) و شائُولْ به شِمُوئِيلْ گفت كه
گناه كردم زيرا كه از فرمانِ خداوند و سخنِ تو تجاوز كردم بجهةِ آنكه از قوم ترسيده قولِ ايشان‌را شنيدم
(٢٥) پس حال تمنّا اينكه گناهِ مرا عفو نمائي و بهمراهِ من برگردي تا آنكه خداوندرا سجده نمايم
(٢٦) و شِمُوئِيلْ به شائُولْ گفت بهمراهِ تو بر نميگردم چونكه كلامِ خداوندرا تحقير نمودي و خداوند
ترا از مَلِكْ بودنِ بر إِسْرائِيلْ ردّ نموده است (٢٧) و شِمُوئِيلْ بخصوصِ راهي شدن برگرديد و او دامنِ
جامه‌اَش‌را چسپيد كه پاره شد (٢٨) و شِمُوئِيلْ وَيْ‌را گفت كه امروز خداوند مملكتِ إِسْرائِيلْ‌را از تو پاره
كرده است و آن‌را بهمسايه‌اَت كه از تو بهتر است داده است (٢٩) و هم عَزِيزِ إِسْرائِيلْ دروغ نميگويد
و تغيير به اراده‌اَش نميدهد زيرا كه انسان نيست كه تغيير به اراده‌اَش بدهد (٣٠) و او گفت كه
گناه ورزيدم حال تمنّا اينكه مرا درحضورِ مشائخِ قومَم و درحضورِ إِسْرائِيلِيانْ مُعزّزگرداني و بهمراهَم برگردي
تا آنكه خداوند خداي ترا سجده نمايم (٣١) و شِمُوئِيلْ برگشته شائُولْ‌را تعاقب نمود وشائُولْ خداوندرا
سجده نمود * (٣٢) و شِمُوئِيلْ گفت كه أَگَگْ مَلِكِ عَمالِيقْ‌را نزدِ من بياوريد و أَگَگْ بخرّمي نزدِ او
آمد و أَگَگْ گفت بتحقيق كه تلخيء مرگ گذشت (٣٣) امّا شِمُوئِيلْ گفت بنهجي كه شمشيرِ تو زنان‌را بي

ولد کرده بود بهمین نهج مادرِ تو در میانِ زنان بي ولد میشود پس شِمُوئیلْ اَگَگْرا در حضورِ خداوند
در گِلْگالْ پاره پاره کرد * (۳۴) و شِمُوئیلْ به رامَاهْ برگشت و شاؤُلْ بخانهء خود به گِبْعَتِ شاؤُلْ برآمد
(۳۵) و شِمُوئیلْ شاؤُلْرا تا روزِ وفاتَش زیاده زیارت نکرد نهایت شِمُوئیلْ بخصوصِ شاؤُلْ مغموم بود و
خداوند بخصوصِ مَلِكْ نصب نمودنِ شاؤُلْ بر اِسْرائیلْ تغییر به ارادهءاَش داد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و خداوند به شِمُوئیلْ گفت که تا بکَيْ از براي شاؤُلْ مغموم میشوي چونکه من اورا از سلطنت
نمودنِ بر اِسْرائیلْ ردّ نمودم حُقّهء خودرا از روغن پُر کن و روانه شو که من ترا به یِشَيْءِ بَیْتِ لِحِمي
میفرستم زیرا که از فرزندانِ او بجهةِ خود مَلِكْ تعیین نمودم (۲) و شِمُوئیلْ گفت چگونه بروم اگر شاؤُلْ
بشنود مرا میکُشد و خداوند گفت گوسالهءرا بدستِ خود بگیر و بگو که بجهةِ ذبح نمودنِ بخداوند
آمده ام (۳) و یِشَيْرا به آن ذبیحه دعوت نما و من ترا به آنچه که باید بکني اعلام خواهم نمود
و از جانبِ من آن کسي که بتو امر نمایم مسح نما * (۴) و شِمُوئیلْ آنچه که خداوند امر فرموده بود بجا
آورده به بَیْتِ لِحِمْ آمد و مشائخِ شهر از وُرودَش لرزیدند و گفتند که آیا بمُصالحه مي‌آئي (۵) و او
گفت بمُصالحه بخصوصِ ذبح نمودنِ بخداوند آمده ام و خویشتن‌را تقدیس نموده بهمراهِ من به ذبیحه
بیآئید پس یِشَيْ و پسرانَش‌را تقدیس نموده ایشان‌را به ذبیحه دعوت نمود (۶) و واقع شد هنگام درآمدنِ
ایشان که به اِلیابْ نگریسته گفت بتحقیق مسیحِ نمودهء خداوند در حضورِ اوست (۷) امّا خداوند به
شِمُوئیلْ گفت که بچهرهءاَش و بلنديء قدَّش نگران مباش که اورا ردّ کردم چونکه خداوند مثلِ انسان
نمي‌بیند که انسان بظاهر مینگرد امّا خداوند بقلب مینگرد (۸) و یِشَيْ اَبِیناداابْرا احضار نموده
اورا درحضورِ شِمُوئیلْ گذرانید و او گفت که خداوند این‌را نیز برنگزیده است (۹) و یِشَيْ شَمّاهْرا گذرانید
که او گفت این‌را نیز خداوند برنگزیده است (۱۰) و یِشَيْ هفت پسرِ خودرا در حضورِ شِمُوئیلْ گذرانید
و شِمُوئیلْ به یِشَيْ گفت که خداوند اینان‌را برنگزیده است (۱۱) و شِمُوئیلْ به یِشَيْ گفت که آیا پسرانَت
تمام شدند او جواب گفت که هنوز پسرِ کوچك باقي است و اینك گوسفندان‌را میچراند و شِمُوئیلْ به یِشَيْ
گفت که فرستاده اورا بیآور زیرا تا او باینجا نیآید بسَرِ سُفره نه نشینیم (۱۲) پس فرستاده اورا آورد
و او سُرخ چهره و خوش چشم و خوش منظر بود و خداوند گفت که برخیز و این‌را مسح کن که او اینست
(۱۳) و شِمُوئیلْ حُقّهء روغن‌را گرفت و اورا در میانِ برادرانَش مسح نمود و روحِ خداوند از آن روز و
بعد بر داُودْ مُؤثّر شد بعد از آن شِمُوئیلْ برخاسته به رامَاهْ رفت * (۱۴) امّا روحِ خداوند از شاؤُلْ
جدا شد و روحِ مُضرّ از جانبِ خداوند اورا باضطراب انداخت (۱۵) و بندهگانِ شاؤُلْ وَيْرا گفتند
که اینك حال روحِ مُضرّ از خدا ترا به اضطراب مي‌اندازد (۱۶) اکنون آقاي ما بندهگانَت که در حضورَت
هستند امر فرماید که کسي که بَرْبَطْ نواختن بداند پیدا کنند که واقع میشود که روحِ مُضرّ هنگامي که

از خدا بتو مُؤثّر است او با دستِ خود خواهد نواخت تا که از برایَت خوش آید (۱۷) و شاعُوْلْ به
بندهگانَش گفت که اکنون کسي از برایَم پیدا بکنید که خوب تواند نواخت و اورا نزدِ من بیاورید
(۱۸) و یکي از ملازمانِ جواب داده گفت که اینك پسرِ یِشَيْءِ بَیْتِ لِحِمِيْرا دیدم که نواختن میداند
و صاحبِ قوّت و مردِ جنگي و کاردان و مردِ خوبصورت و خداوند با اوست (۱۹) پس شاعُوْلْ چاپاران به
یِشَيْ فرستاده گفت که پسرت داوُدْرا که با گوسفندان است نزدِ من بفرست (۲۰) و یِشَيْ یك بارِ حماري
از نان و مَشْكِ شراب و بُزغالهءِرا گرفته بدستِ پسرَش داوُدْ به شاعُوْلْ فرستاد (۲۱) و داوُدْ به شاعُوْلْ آمده
در حضورَش ایستاد و [شاعُوْلْ] اورا بسیار دوست داشت که سلاحدارَش شد (۲۲) و شاعُوْلْ به یِشَيْ
فرستاده گفت تمنّا اینکه داوُدْ در پیشِ من بماند زیرا که در نظرَم التفات یافته است (۲۳) و واقع شد
هنگامِ تأثیرِ روحِ مُضرّ از جانبِ خدا به شاعُوْلْ که داوُدْ بَرْبَطْرا گرفت و بدستَش نواخت و بشاعُوْلْ امنیّت
رسیده از برایَش خوش میبود و آن روحِ مُضرّ از او دور میشد *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر پنجاه و هشت آیه)

(۱) و فِلِسْطِیانْ لشکرهاي خودشانرا براي جنگ جمع نموده در سُوْکُوْهْ که در یِهُوْداهْ است گِرْد آمدند و در
میانِ سُوْکُوْهْ و عَزِیْقاهْ در اِفِسِدَمِّیمْ اُردو زدند (۲) و شاعُوْلْ و مردمانِ اِسْرائِیْلْ مجتمع شده در درّهءِ اِیْلاهْ
اُردو زدند و بمقابلِ فِلِسْطِیانْ براي جنگ صفها بستند (۳) و فِلِسْطِیانْ در کوهي از یك طرف ایستادند و
اِسْرائِیْلِیانْ در کوهي از دیگر طرف ایستادند و در میانِ ایشان درّهء بود (۴) و از اُردوي فِلِسْطِیانْ پهلواني که
اسمَش گُلْیاثِ گِتّيْ بود بیرون آمد و قدّش شش ذراع و یك وجب بود (۵) و بر سرَش کلاهخودِ برنجین بود
و ملبّس به زره که وزنِ زره پنج هزار مثقال برنج بود (۶) و بر ساقهایَش چکمهء برنجین و درمیانِ کتفهایَش
سپرِ برنجیني بود (۷) و چوبِ نیزهاَش مثلِ کمانِ نسّاجان و سرِ نیزهاَش شش صد مثقال آهن بود و در
پیشاپیشَش سپرداري میرفت (۸) و بسرپا ایستاده به لشکریانِ اِسْرائِیْلْ نعره زده ایشانرا گفت که چرا
بخصوصِ جنگ صفها بسته بیرون آمده اید آیا من فِلِسْطِيْ نیستم و شما بندهگانِ شاعُوْلْ از براي خود شخصيرا
برگزینید که تا بمن فرود آید (۹) اگر او قادر باشد که با من جنگ کرده مرا بکُشد ما بندهگانِ شما خواهیم
بود و اگر من باو غالب آمده اورا بُکشم شما بندهگانِ ما شده مارا بندهگي خواهید نمود (۱۰) و فِلِسْطِي
دیگر گفت که امروز لشکریانِ اِسْرائِیْلْ به مبارزت مي طلبم شخصيرا بمن بدهید تا بیکدیگر محاربه نمائیم
(۱۱) و شاعُوْلْ و تماميءِ اِسْرائِیْلْ این کلامِ فِلِسْطِيْرا چون شنیدند هراسیده بسیار ترسیدند * (۱۲) و داوُدْ
پسرِ آن مردِ یِشَيْ نامِ اِفْراتِيءِ بیتِ لِحِميءِ یِهُوْداهْ بود که وَيْرا هشت پسر بود و در ایّامِ شاعُوْلْ درمیانِ
مردمان سال خورده بود (۱۳) و سه پسرِ بُزرگِ یِشَيْ عازم شده شاعُوْلْرا بجنگ پَیْرَوي نمودند و اسمِ سه
پسرَش که بجنگ رفته بودند اوّل زادهاَش اِلِیابْ و دویمینَش اَبِیْنادابْ و سیمینَش شَمّاهْ (۱۴) و داوُدْ او
کوچك بود و سه بزرگها شاعُوْلْرا پَیْرَوي مینمودند (۱۵) امّا داوُدْ راهي شده از نزدِ شاعُوْلْ برگشت تا آنکه

گوسفندانِ پدرش‌را در بَيْتِ‌لِحِمْ بچراند (۱۶) و آن فِلِسْطِيْ صبح و شام نزديك مي‌آمد و چهل روز خودرا
ايستاده ميگردانيد * (۱۷) و يَشّيْ به پسرش داوُدْ گفت كه اكنون براي برادرانت يك إيفاهْ از اين غلّهء
برشته و اين ده قُرصِ نانرا بگير و به برادرانت به اُردو بشتاب (۱۸) و اين ده قُرصِ پنيررا بسردارِ هزارهء ايشان
بِبَرْ و سلامتيءِ برادرانت‌را به بين و از ايشان سراغي بگير (۱۹) و شاءُوْلْ و آنها و تماميءِ مردمانِ إسْرائِيلْ
در درّهء إيلاهْ با فِلِسْطِيانْ ميجنگيدند (۲۰) پس داوُدْ بامدادان سحرخيزي نموده گوسفندان‌را بشبان وا
گذاشت و باركرده موافقِ فرمودهء يَشّيْ رفت و بدايرهء عرّاده‌ها آمد در حالتي كه لشكر بمعركه بيرون رفته
براي جنگيدن نعره ميكشيدند (۲۱) و إسْرائِيلْ و فِلِسْطِيانْ لشكر بمقابلِ لشكر صف‌آرائي كرده بودند (۲۲) و
داوُدْ خورده‌ريزِ خودرا بدستِ ديده‌بانِ احمال و اثقال وا گذاشته بمعركه دويد و آمده از سلامتيءِ برادرانش
پرسيد (۲۳) و هنگامي كه او با ايشان متكلّم بود اينك آن پهلواني كه اسمش گُلْياتِ فِلِسْطِيءِ گَتّيْ بود از
لشكرِ فِلِسْطِيانْ برآمد و او سخنانِ مذكوره‌را گفتگو كرد كه داوُدْ شنيد (۲۴) و تماميءِ مردمانِ إسْرائِيلْ
هنگامي كه آن مردرا ديدند از حضورش فرار كردند و بسيار ترسيدند (۲۵) و مردمانِ إسْرائِيلْ گفتند كه آيا
اين مرديرا كه بر مي‌آيد ديده‌ايد كه يقيناً بخصوصِ طلبيدن إسْرائِيلْ بمبارزت مي‌آيد و واقع ميشود هر
كسي كه اورا بزند مَلِكْ اورا از مالِ فراوان غني گردانيده دخترش‌را باو ميدهد و خانهء پدرش‌را در إسْرائِيلْ
آزاد ميكند (۲۶) و داوُدْ با مردماني كه نزدِ او ايستاده بودند متكلّم شده گفت بمردي كه اين فِلِسْطِيْ‌را بكُشد
و ملامت از إسْرائِيلْ بردارد چه كرده خواهد شد زيرا كه اين فِلِسْطِيءِ نامختون كيست كه لشكرهاي خداي
حيّ‌را بمبارزت طلبد (۲۷) و قوم بهمين كلمات متكلّم شده گفتند كه بمردي كه اورا بكُشد چنين كرده ميشود
(۲۸) و برادرِ بزرگش إلِيابْ در هنگامي كه او با مردمان سخن ميراند شنيد و غضبِ إلِيابْ بداوُدْ شعله‌ور شده
گفت چرا اينجا بزير آمدي و آن گلّهء كَمْ عددرا در صحرا با كه وا گذاشتي غُرورت و شرارتِ قلبت‌را ميشناسم
زيرا كه براي ديدنِ جنگ فرود آمده‌ء (۲۹) و داوُدْ گفت كه حال من چه كردم آيا [از براي آمدنم] سببي
نيست (۳۰) پس از نزدِ او گرديده پيشِ ديگري مثلِ اين سخنان ميگفت و قوم در جواب كلامي مثلِ اوّلين
گفتند (۳۱) و كساني كه سخنانِ داوُدْرا شنيدند شاءُوْلْ‌را مخبر ساختند و او [ديگر] وَيْ‌را طلبيد * (۳۲) و
داوُدْ بشاءُوْلْ گفت كه دلِ كسي بخصوصِ او نترسد بنده‌ات روانه شده باين فِلِسْطِيْ خواهد جنگيد (۳۳) و
شاءُوْلْ بداوُدْ گفت كه تو قادر نيستي كه بمقابلهء اين فِلِسْطِيْ رفته با او جنگ نمائي زيرا كه تو جواني و
او از جوانيش مردِ جنگي است (۳۴) و داوُدْ بشاءُوْلْ گفت كه بندهء تو گوسفندانِ پدرِ خودرا ميچرانيد كه
شيْر و خرس آمده بره‌ءرا از گلّه برداشت (۳۵) و من اورا تعاقب نموده كُشتم و از دهانش رهانيدم و هنگامي
كه بر من برخاست ريشِ اورا گرفتم و اورا زده كُشتم (۳۶) بندهء تو هم شيررا هم خرس‌را زد و اين فِلِسْطِيءِ
نامختون مثلِ يكي از آنها خواهد بود چونكه لشكرهاي خداي حيّ‌را بمبارزت طلبيده است (۳۷) و ديگر
داوُدْ گفت آن خداوندي كه مرا از چنگِ شيْر و چنگِ خرْس رهانيد او مرا از دستِ اين فِلِسْطِيْ خلاصي
خواهد داد و شاءُوْلْ بداوُدْ گفت كه برو و خداوند با تو بادا * (۳۸) و شاءُوْلْ بداوُدْ اسلحهء خودرا پوشانيد

وکلاهخودِ برنجینيرا برسرش نهاد و هم ببرش زره پوشانید (۳۹) و داود شمشیرِ خودرا بالاي اسلحهء خویش
بست و برفتن شروع نمود زیرا که تجربه ننموده بود و داود بشاءول گفت که با اینها نتوان رفت بسببِ
اینکه تجربه ننموده ام پس داود آنهارا ازبرش کند (۴۰) و چوبدستيء خودرا بدستش گرفته و بجهة خود
پنج سنگِ صیقلي از نهر انتخاب نموده و آنهارا در جلبندِ شباني که داشت یعني در انبان گذاشت و فلاخنش
بدستش بآن فلسطي نزدیك رفت (۴۱) و آن فلسطي رفته بداود نزدیك میشد و مردِ سپردار پیشِ رویش
بود * (۴۲) و فلسطي ملاحظه کرده داودرا دید و اورا حقیر شمرد زیرا که جوان و سرخچهره و خوشمنظر
بود (۴۳) و آن فلسطي بداود گفت که آیا من سگ میباشم که با چوب دستي نزدِ من میآئي و فلسطي
داودرا با خدایانِ خود لعنت خواند (۴۴) و [دیگر] فلسطي بداود گفت که نزدِ من بیا تا گوشتِ ترا بمرغانِ
هوا و درندهگانِ صحرا بدهم (۴۵) و داود بفلسطي گفت که تو با شمشیر و نیزه و سپر نزدِ من میآئي امّا من
باسمِ خداوندِ لشکرها خداي عساکرِ اسرائیل که اورا ملامت نمودي نزدِ تو میآیم (۴۶) امروز خداوند
ترا بدستِ من خواهد سپرد و ترا زده سرِ ترا از تنت جدا خواهم کرد و لاشهاي اردوي فلسطیانرا امروز
بمرغانِ هوا و درندهگانِ زمین خواهم داد که تا تماميء اهلِ زمین بدانند که در اسرائیل خدائي هست
(۴۷) و تماميء این جماعت خواهند دانست که خداوند بشمشیر و نیزه خلاصي نمیدهد زیرا که جنگ از
خداوند است و شمارا بدستِ ما خواهد داد * (۴۸) و واقع شد هنگامي که آن فلسطي برخاسته راهي شد
و باستقبالِ داود نزدیکي نمود که داود شتابیده بجهة استقبالِ آن فلسطي بسوي معرکه دوید (۴۹) و داود
دستِ خودرا به جلبندش انداخته سنگي از آن گرفت و از فلاخن انداخته آن فلسطيرا به پیشاني زد و آن
سنگ به پیشانيء او فرو رفت که رو بزمین افتاد (۵۰) و داود بر فلسطي با فلاخن و سنگ غالب آمده
آن فلسطيرا زد و کشت اگرچه در دستِ داود شمشیري نبود (۵۱) و داود دوید و بر آن فلسطي ایستاد
و شمشیرِ اورا گرفته از غلافش کشید و اورا کشت و با او سرشرا برید و هنگامي که فلسطیان بهادرِ خودرا
کشته دیدند گریختند (۵۲) و مردمانِ اسرائیل و یهوداه برخاستند و نعره کشیده فلسطیانرا تا بدرّه برسي
و تا دروازههاي عقرون گریزانیدند و مجروحانِ فلسطیان براهِ شعریم تا به گت و عقرون افتادند (۵۳) و بني
اسرائیل از گریزانیدنِ فلسطیان برگشتند و اردوي ایشانرا غارت کردند (۵۴) و داود سرِ آن فلسطيرا گرفته
به اورشلیم آورد امّا اسلحهء اورا بچادرِ خود گذاشت * (۵۵) و هنگامي که شاءول داودرا دیده بود که به
استقبالِ فلسطي میرود بسردارِ لشکرش ابنیر گفت که اي ابنیر این جوان پسرِ کیست و ابنیر گفت اي
ملك بجانِ تو قسم که نمیدانم (۵۶) و ملك گفت استفسار نما که این جوان پسرِ کیست (۵۷) و حیني که
داود از کشتنِ فلسطي باز آمد ابنیر اورا گرفت و بحضورِ شاءول آورد در حالتي که سرِ آن فلسطي در دستش
بود (۵۸) و شاءول ويرا گفت اي جوان پسرِ کیستي و داود گفت پسرِ بندهات یشيء بیتلحمي ام *

(فصلِ هجدهم مشتمل برسي آیه)

(۱) و واقع شد هنگامي که تکلّم نمودنش به شاءول باتمام رسید که جانِ یوناثان بجانِ داود بسته

شد و یُونَاتَانْ اورا مثلِ جانِ خویش دوست داشت (۲) و در آن روز شاؤُلْ اورا گرفت و رخصت نداد که بخانهٔ پدرش برگردد (۳) و یُونَاتَانْ با داوُدْ عهدي بست بجهةِ آنکه اورا مثلِ جانِ خویشتن دوست میداشت (۴) و یُونَاتَانْ جامهٔ که بر بدنِ خودَش بود کَند و آن‌را با سائر لباسها حتّي شمشیر و کمان و کمربندَش‌را به داوُدْ داد * (۵) و داوُدْ بهر جائي که شاؤُلْ اورا میفرستاد بیرون میرفت و عاقلانه حرکت میکرد و شاؤُلْ اورا بمردمانِ جنگي نصب نمود و در نظرِ تمامیءِ قوم و هم در نظرِ ملازمانِ شاؤُلْ مقبول افتاد * (۶) و واقع شد وقتِ آمدنِ ایشان در حینِ برگشتنِ داوُدْ از کُشتنِ آن فِلِسْطِيْ که زنان از تماميءِ شهرهاي اِسْرائِیْلْ سُرود و هَرْوَله کنان با دَفْها بشادي و بآلاتِ موسِیْقي باستقبالِ شاؤُلْ مَلِكْ بیرون آمدند (۷) و آن زنانِ بازیگر بیکدیگر میگفتند * که شاؤُلْ هزارانِ خودرا و داوُدْ ده هزارانِ خودرا کُشته است * (۸) و شاؤُلْ بسیار غضبناك شده و این حرف در نظرَش ناپسند آمد و گفت که به داوُدْ ده هزاران دادند و بمن هزاران دادند پس غیر از مملکت از برایَش چه خواهد شد (۹) و شاؤُلْ از آن روز و بعد به داوُدْ چشم گیرائي انداخت * (۱۰) و واقع شد که روزِ دیگر روحِ مُضرّ از خدا بر شاؤُلْ مُؤثّر شد که در میانِ خانه نبوّت میکرد و داوُدْ مثلِ دیگر روزها با دستَش مینواخت در حالتي که نیزه در دستِ شاؤُلْ بود (۱۱) و شاؤُلْ نیزه‌را انداخت و گفت که داوُدْرا هم بدیوار خواهم زد و داوُدْ دو نوبت از حضورَش پهلو داد * (۱۲) و شاؤُلْ از داوُدْ میترسید زیرا که خداوند با او بود و از شاؤُلْ جدا شد (۱۳) بآن سبب شاؤُلْ اورا از نزدِ خود رانده اورا سردارِ هزاره نصب نمود تا آنکه در حضورِ قوم بیرون و اندرون رود (۱۴) و داوُدْ در تماميءِ راه‌هایَش عاقلانه حرکت مینمود و خداوند با او بود (۱۵) و شاؤُلْ چونکه اورا دید که بسیار عاقلانه حرکت میکند از او میترسید (۱۶) امّا تماميءِ اِسْرائِیْلْ و یِهُوْدَاهْ داوُدْرا دوست میداشتند زیرا که او در حضورِ ایشان بیرون و اندرون مي‌آمد * (۱۷) و شاؤُلْ به داوُدْ گفت که اینك دخترِ بزرگِ خود مِیْرَبْ که اورا بتو بزني میدهم نهایت از برایَم صاحبِ شجاعت باش و جنگهاي خداوندرا مجاهد باش زیرا شاؤُلْ میگفت که دستِ من با او نباشد بلکه دستِ فِلِسْطِیَانْ با او باشد (۱۸) و داوُدْ به شاؤُلْ گفت که من کیستم و حیاتِ من و خاندانِ پدرِ من در اِسْرائِیْلْ کیست که تا آنکه دامادِ مَلِكْ باشم (۱۹) و واقع شد وقتي که مِیْرَبْ دخترِ شاؤُلْ بایست که به داوُدْ داده شود که او به عَدْرِيْ‌ئِیْلِ مَحُوْلاتِيْ بزني داده شد * (۲۰) و مِیْکَلِ دخترِ شاؤُلْ داوُدْرا دوست میداشت و هنگامي که به شاؤُلْ خبر دادند این سخن در نظرَش خوش آمد (۲۱) و شاؤُلْ گفت که اورا بوَيْ میدهم تا آنکه از برایَش دام بوده دستِ فِلِسْطِیَانْ بر او باشد بآن سبب شاؤُلْ بداوُدْ گفت که امروز با یکي از این دو دامادِ من خواهي شد (۲۲) و شاؤُلْ بملازمانَش فرمود که سرّاً بداوُدْ متکلّم شده بگوئید که اینك مَلِكْ از تو راضي است و تماميءِ ملازمانَش ترا دوست دارند پس حال دامادِ مَلِكْ باش (۲۳) و ملازمانِ شاؤُلْ بسمعِ داوُدْ این سخنان‌را رسانیدند و داوُدْ گفت که آیا در نظرِ شما بودنِ دامادِ مَلِكْ سبك مي‌آید و حال اینکه من مردِ فقیر و حقیرم (۲۴) و ملازمانِ شاؤُلْ اورا

مُخبر ساخته گفتند که داوُدْ مثلِ این سخنان‌را میگفت (۲۵) و شائُولْ گفت بداوُدْ چنین بگوئید که
مَلِكْ مَهْر نمیخواهد مگر اینکه صد غُلْفهٔ فِلِسْطِیانْ‌را میخواهد تا آنکه از دشمنانِ مَلِكْ انتقام کشیده
شود امّا شائُولْ فکر کرد که داوُدْرا بدستِ فِلِسْطِیانْ افتاده خواهد گردانید (۲۶) و ملازمانَش این سخنان‌را
بداوُدْ فهمانیدند و این سخن در نظرِ داوُدْ خوش آمد که دامادِ مَلِكْ باشد و چونکه روزها باتمام نرسیدند
(۲۷) داوُدْ برخاسته خودَش و مردمانَش عازم شدند و از فِلِسْطِیانْ دویست نفر کُشتند و داوُدْ غُلْفهٔ
ایشان‌را آورده آنهارا تماماً نزدِ مَلِكْ گذاشتند تا آنکه دامادِ مَلِكْ باشد و شائُولْ باو دخترِ خود مِیْکَلْ‌را
بزنی داد (۲۸) و شائُولْ دید و دانست که خداوند با داوُدْ است و مِیْکَلِ دخترِ شائُولْ اورا دوست میداشت
(۲۹) و شائُولْ از داوُدْ دیگر زیاده ترسید و شائُولْ همیشهٔ اوقات دُشمنِ داوُدْ بود (۳۰) بعد از آن سردارانِ
فِلِسْطِیانْ بیرون آمدند و واقع شد که وقتِ بیرون آمدنِ ایشان داوُدْ از تمامیِ بندهگانِ شائُولْ زیاده
عاقلانه حرکت میکرد بآن سبب اسمَش بسیار مشهور بود *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و شائُولْ به پسرِ خود یُونَاثَانْ و بتمامیِ مُلازمانِ خود فرمود تا آنکه داوُدْرا بکُشند (۲) امّا
یُونَاثَانِ پسرِ شائُولْ بداوُدْ بسیار میل داشت و یُونَاثَانْ داوُدْرا خبر داده گفت که پدرَم شائُولْ میخواهد که
ترا بکُشد پس حال تمنّا اینکه تا صبحدم باحذر باش و در جائی پنهان مانده متواری باش (۳) و
من بیرون خواهم آمد و پهلوی پدرَم بکِشْتزاری که میباشی خواهم ایستاد و دربارهٔ تو به پدرَم
صحبت خواهم کرد و آنچه که ببینم بتو خبر خواهم داد (۴) و یُونَاثَانْ در بارهٔ داوُدْ بپدرِ خود شائُولْ
بنیکوئی تکلّم کرده وَیْ‌را گفت که مَلِكْ به بندهٔ خود داوُدْ گناه نکند زیرا که او بتو گناه نکرده است
بلکه اعمالِ او بخصوصِ تو بسیار نیکوست (۵) و جانِ خود بدستَش نهاده آن فِلِسْطِیْ‌را کشت و
خداوند نجاتِ عظیمی بخصوصِ تمامیِ اِسْرائِیلْ عطا فرمود دیدی و شادمان بودی پس چرا بخونِ بی
تقصیری گناه کرده داوُدْرا بی سبب بکُشی (۶) و شائُولْ قولِ یُونَاثَانْ‌را گوش داد و هم شائُولْ بخداوندِ
حیّ سوگند خورد که کُشته نخواهد شد (۷) آنگاه یُونَاثَانْ داوُدْرا دعوت کرد و یُونَاثَانْ تمامیِ این
سخنان‌را باو اعلام نمود بلکه یُونَاثَانْ داوُدْرا به پیشِ شائُولْ آورد که مثلِ ایّام سابق در حضورَش بود *
(۸) و باز جنگ واقع شده داوُدْ بیرون رفت و با فِلِسْطِیانْ جنگ کرد و ایشان‌را بصدمهٔ عظیمی شکست
داد که از حضورَش گریختند (۹) و واقع شد که روحِ مُضرّ از خداوند بر شائُولْ مُؤثّر شد در حالتی که در
خانهٔ خود با نیزه در دستَش مینشست و داوُدْ با دستَش مینواخت (۱۰) و شائُولْ جهد کرد که هم داوُدْرا
بدیوار بزند با نیزه امّا او از حضورِ شائُولْ پهلو تُهی کرد که نیزه‌را بدیوار زد و داوُدْ باین خصوص فرار کرده
در آن شب نجات یافت (۱۱) و شائُولْ چاپاران بخانهٔ داوُدْ فرستاد تا آن‌را نگاهبانی نمایند و در صبحدم
اورا بکُشند امّا مِیْکَلِ زَنِ داوُدْ خبر داده وَیْ‌را گفت که اگر اِمْشب جانَت‌را خلاص نکنی فردا کُشته

میشوی (۱۲) پس میکَل داوُدرا از پنجره رها نمود که او روانه شده گریخت و نجات یافت (۱۳) و
میکَل تِمثالیرا گرفته آنرا در بستر نهاد و بسرش از موی بُز ردائی انداخت و اورا بجامه مستور کرد
(۱۴) و شائول چاپارانرا فرستاد تا داوُدرا بگیرند و [میکَل] گفت که بیمار است (۱۵) و شائول
چاپارانرا بخصوصِ دیدنِ داوُد فرستاده گفت که اورا در بستر نزدِ من بیاورید تا اورا بکُشم (۱۶) و
چاپاران آمدند و اینك تِمثالی در بستر و از موی بُز ردائی بسرش (۱۷) و شائول بمیکَل گفت که چرا
مرا چنین فریب دادی و دشمنمرا رها کردی که او نجات یافت و میکَل به شائول عرض کرد که او بمن
گفت که مرا رهائی ده چرا ترا بکُشم * (۱۸) و داوُد فرار کرده رهائی یافت و به شموئیل در رامَاه
رسید و از برایش هرچه که شائول باو کرده بود خبر داد پس او و شموئیل روانه شده در نایوث ساکن
شدند (۱۹) و به شائول باین معنی گفته شد که اینك داوُد در نایوث در رامَاه است (۲۰) و شائول
چاپارانرا بخصوصِ گرفتنِ داوُد فرستاد و هنگامی که جماعتِ پیغمبرانرا دیدند که نبوّت مینمایند و اینکه
شموئیل در مقامِ پیشوائیء ایشان میایستد روحِ خدا بر چاپارانِ شائول مؤثّر شد که ایشان نیز نبوّت
مینمودند (۲۱) و شائولرا دیگر مُخبر ساختند و او چاپارانِ غیریرا فرستاد و ایشان هم نبوّت مینمودند و
باز بارِ سیّم شائول چاپارانرا فرستاد و ایشان نیز نبوّت میکردند (۲۲) بعد از آن او خودَش به رامَاه رفت و
تا چشمهء بزرگی که در سیکُو است آمد و سؤال کرده گفت که شموئیل و داوُد کجایَند و یك کسی گفت
که اینك در نایوثِ رامَاه است (۲۳) پس بآنجا به نایوثِ رامَاه روانه شد و روحِ خدا نیز باو مؤثّر شد که
رفته رفته تا رسیدنش به نایوثِ رامَاه نبوّت میکرد (۲۴) و او نیز جامهء خودرا خلع کرده و درحضورِ شموئیل
نبوّت میکرد و تمامیء آن روز و تمامیء آن شب برهنه افتاد بنابراین گفتند که آیا شائول نیز از جملهء
پیغمبران است *

(فصلِ بیستم مشتمل برچهل و دو آیه)

(۱) و داوُد از نایوثِ رامَاه فرار کرد و آمده به یوناثان گفت که چه کردم و عصیانم چیست و در نظرِ پدرت
چه گناه کردم که جانمرا جُستجو نماید (۲) او دیگر ویرا گفت که حاشا نخواهی مرد اینك پدرم چیزی
خواه بزرگ و خواه کوچك نمیکند که بگوشم مُنکشف نکند پس پدرم این چیزرا از من چرا پنهان میکند
چنین نیست (۳) و دیگر داوُد سوگند خورده گفت که پدرت صریحاً میداند که در نظرت التفات یافتم و
میگوید که یوناثان اینرا نداند مبادا که اَلَم بکَشد امّا بتحقیق بحیاتِ خداوند و حیاتِ جانِ تو قَسَم
که درمیانِ من و مرگ مثلِ قَدَمی است (۴) و یوناثان به داوُد گفت هرچه که نَفْسَت بخواهد از برایت
خواهم نمود * (۵) و داوُد بیوناثان گفت که اینك فردا سَرِ ماه است و برمن لازم است که بجهةِ خوردن
با مَلِك بنشینم پس مرا رها ده تا بشامِ سیوم درصحرا پنهان شوم (۶) اگر پدرت مرا فی‌الواقع مفقود بیند
بگو که داوُد از من بسیار درخواست نمود که بشتاب بشهرِ خود به بَیتِ‌لِحِم برود زیرا که ذبیحهء سالیانه از
تمامیء قبیله در آنجا هست (۷) اگر چنین بگوید که خوب است به بندهٔات سلامتی است امّا اگر بسیار

غضبناك شود بدان كه بدي از او معيّن است (۸) پس با بندهٔآت شفقت نما چونكه بندهٔ خودرا با خودَت بعهدِ خداوند آوردي و اگر خطا با منِ باشد تو مرا بكُش مرا بپدرَت چرا ميبري * (۹) و يُونَاثَانْ گفت كه حاشا از تو زيرا كه اگر صريحاً بدانم كه ورودِ بلا بتو از پدرم معيّن است آيا من ترا در بارهٔ آن مُخبر نخواهم ساخت * (۱۰) و داوُدْ بيُونَاثَانْ گفت كه مرا كه مُخبر بسازد و اگر پدرَت بدُرشتي جوابِ بدهد ترا پس چه ميشود (۱۱) و يُونَاثَانْ بداوُدْ گفت كه بيا تا بصحرا برويم و ايشان هر دو بصحرا رفتند (۱۲) و يُونَاثَانْ بداوُدْ گفت كه خداوند خداي إسْرائِيلْ [شاهد باشد] كه فردا يا روزِ سيوم در اين زمان پدرِ خودرا غَوْر خواهم نمود و اينك اگر در خصوصِ داوُدْ شفقت داشته باشد آنگاه البتّه بتو خبر فرستاده در گوشَت منكشف ميسازم (۱۳) خداوند بيُونَاثَانْ چنين عمل نمايد بلكه زياده از اين و اگر رسانيدنِ بلا بتو بپدرَم خوش آيد پس خبر بگوشَت خواهم رسانيد و ترا رها خواهم داد تا آنكه بسلامت بروي و خدا با تو باشد چنانكه با پدرَم بود (۱۴) و نه تنها مادامِ حياتَم بلطفِ خداوند عمل نما تا نميرم (۱۵) بلكه مرحمتِ خودرا از قبيلهٔآم هرگز قطع منما هم در وقتي كه خداوند دشمنانِ داوُدْرا بالجمله از روي زمين قطع نمايد (۱۶) و يُونَاثَانْ بخانوادهٔ داوُد عهد بست و گفت كه خداوند از دستِ دشمنانِ داوُدْ تجسّس نمايد (۱۷) و مُكرّراً يُونَاثَانْ بسببِ محبّتَش باو بداوُدْ قَسَم داد زيرا كه اورا دوست ميداشت مثلِ جانِ خودَش كه دوست داشت * (۱۸) و يُونَاثَانْ بداوُدْ گفت كه فردا سَرِ ماه است و از اينكه جاي تو در مجلس خالي ميماند مفقود ميشوي (۱۹) و بعد از گذراندنِ سه روز بسُرعت برگشته بمكاني كه در روزِ كار كردن در آنجا پنهان شدي بيا و نزدِ سنگِ إزِلْ بمان (۲۰) و من سه تير بطرفِ آن مي‌اندازم كه گويا بهدف انداختهام (۲۱) و اينك جواني فرستاده ميگويم كه برو تيرهارا پيدا كن و اگر بپسر صريحاً بگويم كه اينك تيرها از اين طرفِ تو اند آنهارا بگير آنگاه بيا زيرا كه برايَت سلامتي است و بخداوندِ حيّ قَسَم كه هيچ ضرري نيست (۲۲) امّا اگر بپسر چنين بگويم كه اينك تيرها از آن طرفِ تو اند آنگاه برو زيرا كه خداوند ترا رها داده است (۲۳) و نسبت بكاري كه من و تو در بارهٔآش گفتيم اينك خداوند در ميانِ هر دوي ما ابداً [شاهد] باشد * (۲۴) پس داوُدْ در صحرا پنهان هنگامِ رسيدنِ سَرِ ماه مَلِكْ بخصوصِ طعام بخوردنِ نشست (۲۵) و مَلِكْ مثلِ هر دفعه بكرسئ خود بصدرِ پهلوي نشست و يُونَاثَانْ برخاست و أَبنير بپهلوي شَاؤُولْ نشست و جاي داوُدْ خالي بود (۲۶) و در آن روز شَاؤُولْ چيزي نگفت زيرا كه گمان ميبرد بلكه چيزي باو واقع شد كه پاك نيست و بتحقيق پاك نيست (۲۷) و روزِ ديگر كه دويمِ ماه بود واقع شد كه جاي داوُدْ خالي ماند و شَاؤُولْ بپسرَش يُونَاثَانْ گفت كه سبب چيست كه پسرِ يَشّيْ نه ديروز و نه امروز بطعام نيآمد (۲۸) و يُونَاثَانْ بشَاؤُولْ جواب گفت كه داوُدْ مرا بسيار درخواست نمود كه به بَيْتِ لِحِمْ برود (۲۹) هم گفت تمنّا اينكه مرا رها دهي زيرا كه قبيلهٔ مارا ذبيحهٔ در شهر هست و برادرَم مرا امر فرمود كه حاضر باشم پس حال اگر در نظرَت إلتفات يافتم اكنون رها شوم تا كه برادرانِ خودرا به بينم از آن سبب است كه بسُفرهٔ مَلِكْ نيآمده

است * (۳۰) و غیظِ شاؤول بیوناثان افروخته شد و باو گفت ای پسرِ زنِ خودسر و گردن کش آیا نمیدانم که تو پسرِ یشیرا بخصوصِ شرمندگیء خود و شرمندگیء برهنگیء مادرت اختیار کردی (۳۱) زیرا که تماميء ایّامی که پسرِ یشی بر روی زمین زنده باشد نه تو و نه مملکتت تو پایدار خواهید شد پس حال بفرست و اورا نزدِ من بیاور زیرا که مستوجبِ مرگ است (۳۲) و یوناثان بپدرش شاؤول در جواب ویرا گفت چرا بمیرد چه کرده است (۳۳) و شاؤول نیزهء باو انداخت که تا اورا بزند آنگاه یوناثان دانست که از جانبِ پدرش مقرّر شد که داودرا بکشد (۳۴) و یوناثان با شدّتِ قهر از سفره برخاست و در روزِ دویمِ ماه طعام نخورد زیرا که بخصوصِ داود اَلَم کشید که پدرش اورا منفعل ساخته بود * (۳۵) و در صبحدم واقع شد که یوناثان در زمانِ معیّنی با داود بصحرا بیرون رفت و یك پسرِ کوچکی بهمراهش (۳۶) و بآن پسر گفت بدو این تیرهائی که من اندازم اکنون پیدا کن و آن پسر دوید که او تیررا بنوعی انداخت که از او گذشت (۳۷) و هنگامی که آن پسر بمکانِ تیری که یوناثان انداخته بوده میرفت یوناثان در عقبِ پسر آواز داده گفت که آیا آن تیر از تو بآن طرف نیست (۳۸) و یوناثان دیگر در عقبِ پسر فریاد کرد که شتاب کرده تعجیل نما و درنگ منما و جوانِ یوناثان تیرهارا برچید و به آقای خود باز آمد (۳۹) و آن پسر چیزی نفهمید امّا یوناثان و داود قصدرا میدانستند (۴۰) و یوناثان سلحهء خودرا بجوانی که بهمراهش بود داد و اورا گفت که برو آنهارا بشهر بیاور * (۴۱) و آن جوان رفت و داود از طرفِ جنوب برخاست و رو بزمین افتاد و سه مرتبه خم شد و یکدیگر بوسیدند و با یکدیگر گریه نمودند که داود زیادتی داشت (۴۲) و یوناثان بداود گفت بسلامت برو چونکه ما هر دو باسمِ خداوند سوگند خورده گفتیم که خداوند میانِ من و تو و میانِ ذرّیهء من و ذرّیهء تو ابداً باشد بعد از آن [داود] برخاست و روانه شد و یوناثان بشهر برگشت *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و داود به نوب نزدِ اَخیملِك کاهن رفت و اَخیملِك از ملاقاتِ داود لرزید و اورا گفت که چراست تنها آمدهء وکسی با تو نیست (۲) و داود به اَخیملِك کاهن گفت که مَلِك مرا بکاری امر فرمود و بمن گفت که بکاری که ترا میفرستم و ترا امر فرمودم کسی مطلقاً نداند و جوانانرا بفلان و فلان جا تعیین نمودم (۳) پس حال آنچه که در دستت باشد پنج نان بدستم بده یا هرچه که یافت میشود (۴) و کاهن در جواب بداود گفت که نانِ متعارفی در تحتِ دستِ من نیست نهایت نانِ مقدّس هست اگر جوانان فی الحقیقه خودرا از زنان باز داشته باشند (۵) و داود کاهنرا جواب داده ویرا گفت بتحقیق در مرورِ این سه روز از روزِ بیرون آمدنم زنان از ما باز داشته شدند و احمال و اثقالِ جوانان مقدّس میباشند هرچند راه متعارفی است لکن امروز با احمال و اثقال مقدّس خواهد شد (۶) پس کاهن نانِ مقدّسرا باو داد زیرا که در آنجا نانی نبود غیر از نانِ تقدمهء که در حضورِ خداوند واگذاشته بود تا آنکه در روزِ برداشتنش

نانِ گَرم بگذارند (۷) و در آن روز از ملازمانِ شائُولْ کسي که اسمش دُوئیگْ إِدُومِيْ بود در آنجا در حضورِ خداوند حضور داشت بزرگ‌ترینِ شبانانِ شائُولْ (۸) و داوُدْ دیگر به أَحِیمِلِكْ گفت که آیا اینجا زیرِ دستت نیزهٔ یا شمشیري نیست زیرا که نه شمشیر و نه آلات دیگر بدست گرفته ام بنابر تعجیلِ مصلحتِ مَلِكْ (۹) و کاهن گفت شمشیرِ گُلْیاتِ فِلِسطِيْ که اورا در درّهٔ إِیْلاهْ کُشتي اینك در پسِ إِیفُودْ در جامهٔ ملفوف است اگر میخواهي که آن‌را از براي خود بگیري بگیرا که غیر از آن در اینجا نیست و داوُدْ گفت مثلِ آن دیگري نیست آن‌را بمن بده (۱۰) و داوُدْ برخاسته از حضورِ شائُولْ در آن روز فرار کرد و به أَکِیْشِ مَلِكِ گَتْ آمد (۱۱) و ملازمانِ أَکِیْشْ وَيْرا گفتند که آیا این داوُدْ پادشاهِ ولایت نیست آیا در هَرْوَلَهها بخصوصِ او بیکدیگر جواب داده نگفتند که شائُولْ هزارانِ خودرا و داوُدْ ده هزارانِ خودرا کُشت (۱۲) و داوُدْ این سخنان‌را در قلبش جا داده از أَکِیْشِ مَلِكِ گَتْ بسیار ترسید (۱۳) و در نظرِ ایشان رفتارِ خودرا تغییر داده میانِ ایشان دیوانگي نمود و بروي درها خط میکشید و خیو به ریشش میریخت (۱۴) پس أَکِیْشْ بملازمانِ خود گفت که اینك مردرا مي‌بینید که مجنون است اورا بنزدِ من چرا آوردید (۱۵) آیا میشود که احتیاجِ بمجنونان داشته باشم که این کس‌را بخصوصِ دیوانگي نمودن بنزدِ من آوردید و این کس آیا داخلِ خانهٔ من میشود *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و داوُدْ از آنجا نهضت نموده بمغارهٔ عَدُلّامْ بسلامت رسید و برادرانش و تماميءِ خانوادهٔ پدرش شنیده بآنجا نزدِ او فرود آمدند (۲) و هرکسي که در تنگنائي بود و هرکسي که مقروض بود و هرکسي که تلخ جان بود نزدِ او جمع شدند که او سردارِ ایشان شد و تخمیناً چهار صد نفر با او شدند * (۳) و داوُدْ از آنجا به مِصْپِهِ مُوْآبْ رفته بمَلِكِ مُوْآبْ گفت تمنّا اینکه پدرم و مادرم نزدِ شما بیآیند تا وقتي که بدانم که خدا در بارهٔ من چه خواهد کرد (۴) و ایشان‌را پیشِ مَلِكِ مُوْآبْ آورد و ایشان با او تماميءِ أیّامي که داوُدْ در قلعه بود ساکن شدند (۵) و گادِ پیغمبر بداوُدْ گفت که در این قلعه دیگر مباش بلکه عازم شده بزمینِ یِهُوداهْ برو پس داوُدْ رفت و بجنگلِ حارِثْ در آمد * (۶) و شائُولْ شنید که داوُدْ و مردماني که با او بودند پیدا شدند و شائُولْ در گِبعاهِ رامَاهْ در زیرِ درخت مینشست در حالتي که نیزه‌اش در دستش و تماميءِ بندهگانش در اطرافش ایستاده بودند (۷) و شائُولْ ببندهگاني که در اطرافش ایستاده بودند گفت که حال اي بِنْیامِیْنِیانْ بشنوید آیا میشود که پسرِ یِشَيْ بتماميءِ شما کِشت‌زارها و تاکستانهارا بدهد و آیا تماميءِ شمارا سردارِ هزاره و سردارِ صده نصب خواهد نمود (۸) که تماميءِ شما بر من هم عهد شده کسي بگوشم مُنکشف نکند که پسرِ من با پسرِ یِشَيْ عهدیرا بسته است و از شما بخصوصِ من کسي درد نکشیده بگوشم مُنکشف نسازد که پسرِ من بندهٔ مرا بخلافِ من در کمین نشستن بنحوي که امروز هست برپا دارد * (۹) و دُوئیگْ إِدُومِيْ که به بندهگانِ شائُولْ نصب شده بود جواب داده

گفت که پسرِ یَشّيْ‌را دیدم که بنُوبْ نزدِ اَحیمِلِكِ پسرِ اَحیطُوبْ در آمد (۱۰) و او از برایش خداوندرا سؤال
نمود و توشهٔ راه باو داد هم شمشیرِ گُلیاتِ فِلِسطيْ‌را او داد * (۱۱) باین جهة مَلِكْ فرستادهٔ اَحیمِلِكِ کاهنِ
پسرِ اَحیطُوبْ و تمامیءِ خانوادهٔ پدرش کاهنانی که در نُوبْ بودند خواند که تمامیءِ ایشان نزدِ مَلِكْ آمدند
(۱۲) و شائُولْ گفت که ای پسرِ اَحیطُوبْ حال بشنو و او گفت ای آقایم حاضرم (۱۳) و شائُولْ دیگر باو
گفت تو و پسرِ یَشّيْ بخلافِ من چرا هم عهد شدید چونکه نان و شمشیر باو دادی و از برایش خدارا
سؤال کردی تا که بخلافِ من مقاومت نموده مثلِ امروز درکمین نشیند (۱۴) و اَحیمِلِكْ مَلِكْ‌را جواب داده
گفت که درمیانِ بندهگانت تماماً وفاداری مثلِ داوُدْ کیست هم دامادِ مَلِكْ و هم در امرت روانه و هم در
خانهٔات عزیز (۱۵) آیا در آن روز آغاز بسؤال نمودن از خدا بخصوصِ اوکردم حاشا از من مَلِكْ این کاررا به
بندهٔ خود و بتمامیءِ خانوادهٔ پدرم اسناد ندهد زیرا که بندهٔات در بارهٔ تمامیءِ این کار هیچ کوچك و
بزرگ ندانست (۱۶) و مَلِكْ گفت که ای اَحیمِلِكْ تو و تمامیءِ خانوادهٔ پدرت البتّه باید بمیرید (۱۷) و
مَلِكْ به فرّاشانی که در برابرش ایستاده بودند فرمود که برگردید وکاهنانِ خداوندرا بکشید زیرا که دستِ
ایشان نیز با داوُدْ است بسببِ اینکه با وجودی دانستند که او فرار میکند بگوشم مُنکشف نساختند امّا ملازمانِ
مَلِكْ نخواستند که دستِ خودرا درازکرده بکاهنانِ خداوند هجوم آور شوند (۱۸) پس مَلِكْ بدُوئیگْ گفت که
تو برگرد و بکاهنان حملهور شو و دُوئیگِ اِدُومِيْ برگردید و بکاهنان حملهور شد و هشتاد و پنج نفرِ ایفُودِ
کتان‌پوش‌را در آن روز کُشت (۱۹) و اهلِ نُوبْ‌را که شهرِکاهنان است هم بدمِ شمشیر کُشت از مرد و
زن و ازکودکان و شیرخوارهگان و ازگاو و حمار و گوسفند بدمِ شمشیر [زد] * (۲۰) و پسری از پسرانِ
اَحیمِلِكِ پسرِ اَحیطُوبْ که اسمش اَبْیاثارْ بود رهائی یافت و در پیءِ داوُدْ فرارکرد (۲۱) و اَبْیاثارْ داوُدْرا
مُخبر ساخت که شائُولْ کاهنانِ خداوندرا کُشته است (۲۲) و داوُدْ به اَبْیاثارْ گفت روزیْ که دُوئیگِ اِدُومِيْ
آنجا بود دانستم که او بی شك شائُولْ‌را خبر خواهد داد باعثِ مرگِ تمامیءِ جانهای خانوادهٔ پدرت مَنم
(۲۳) دیگر با من باش مترس زیرا کسی که جویای جانِ من است جویای جانِ تو است نهایت نزدِ من
محفوظ میشوی *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) پس خبر بداوُدْ بدین مضمون دادند که اینك فِلِسْطیانْ با قِعیلاهْ جنگ مینمایند و خرمنهارا غارت
میکنند (۲) و داوُدْ از خداوند سؤال نموده گفت که آیا رفته این فِلِسْطیانْ‌را شکست دهم و خداوند به
داوُدْ فرمود که برو و فِلِسْطیانْ‌را شکست داده قِعیلاهْ‌را خلاص کن (۳) و مردمانِ داوُدْ ویْ‌را گفتند که
اینك ما در یهُوداهْ اینجا خائفیم چه جای اینکه به قِعیلاهْ بخلافِ لشکرهای فِلِسْطیانْ برویم (۴) پس داوُدْ
بارِ دیگر از خداوند سؤال کرد و خداوند اورا جواب داده گفت که برخیز به قِعیلاهْ بزیر آی زانرو که
فِلِسْطیانْ‌را بدستت میدهم (۵) و داوُدْ با مردمانش به قِعیلاهْ رفتند و با فِلِسْطیانْ جنگ کردند و دوابِ
ایشان‌را راندند و ایشان‌را بقتالِ عظیم کُشتند و داوُدْ ساکنانِ قِعیلاهْ‌را نجات داد (۶) و واقع شد هنگامِ

فرارکردنِ اَبْیاثارِ پسرِ اَخیمِلِکْ به قِعِیْلاهْ نزدِ داوُدْ که اِیْفُودْ در دستش بزیر آمد * (۷) و به شاءُولْ خبر رسید که داوُدْ به قِعِیْلاهْ آمده است و شاءُولْ گفت که خدا اورا بدستِ من تسلیم نموده است چونکه بشهرِ دروازه‌دار و پُشت‌بنددار درآمده است محصوراست (۸) پس شاءُولْ تمامیءِ قوم‌را بخصوصِ جنگ جمع نمود تا آنکه به قِعِیْلاهْ فرود آمده داوُدْ و مردمانش‌را محاصره نماید (۹) و داوُدْ دانست که شاءُولْ بجهةِ او بفکرِ مُضرّ مشغول است و به اَبْیاثارِ کاهن گفت که اِیْفُودْرا نزدیك بیآر (۱۰) و داوُدْ گفت که ای خداوند خدای اِسْرائیلْ بنده‌اَت صریحاً شنیده است که شاءُولْ ساعی است به آمدنِ به قِعِیْلاهْ تا آنکه بسببِ من شهررا خراب کند (۱۱) آیا مردمانِ قِعِیْلاهْ مرا بدستِ او تسلیم خواهند نمود آیا شاءُولْ بنحوی که بنده‌اَت شنیده است بزیر می‌آید ای خداوند خدای اِسْرائیلْ تمنّا اینکه ببندهء خود خبر دهی و خداوند فرمود که بزیر خواهد آمد (۱۲) و دیگر داوُدْ گفت که آیا مردمانِ قِعِیْلاهْ مرا و مردمانم‌را بدستِ شاءُولْ تسلیم خواهند نمود و خداوند گفت که تسلیم خواهند نمود (۱۳) آنگاه داوُدْ و مردمانش تخمیناً شش صد نفر برخاسته از قِعِیْلاهْ بیرون رفتند و هرجائی که میتوانستند بروند رفتند و خبر به شاءُولْ رسید که داوُدْ از قِعِیْلاهْ فرار کرد که [شاءُولْ] از بیرون آمدن گذشت (۱۴) و داوُدْ در بیابان درمکانهای مُحکم نشست و درکوهی در بیابانِ زِیْفْ ماند و هر روز شاءُولْ اورا تجسّس مینمود امّا خداوند اورا بدستش تسلیم ننمود (۱۵) و داوُدْ دید که شاءُولْ بجهةِ جُستجوی جانش بیرون آمده است و داوُدْ در بیابانِ زِیْفْ در جنگل ماند * (۱۶) و پسرِ شاءُولْ یُوناثانْ برخاسته بنزدِ داوُدْ بجنگل آمد و دستِ اورا بخدا تقویت نمود (۱۷) و اورا گفت که مترس زیرا که دستِ پدرم شاءُولْ ترا نخواهد یافت و تو بر اِسْرائیلْ مَلِكْ خواهی شد و من بتو دویمین میشوم و پدرم شاءُولْ نیز چنین میداند (۱۸) و ایشان هر دو عهدرا درحضورِ خداوند بستند و داوُدْ در جنگل ماند و یُوناثانْ بخانهء خود رفت * (۱۹) بعد از آن زِیْفیانْ نزدِ شاءُولْ به گِبْعاهْ برآمده گفتند که آیا داوُدْ در مکانهای مُحکم در جنگل درگریوهء حَخِیْلاهْ که در طرفِ جنوبِ یِشِیْمونْ است در میانِ ما پنهان نیست (۲۰) پس حال ای مَلِكْ هرجائی که جانت خواهشمند است که بزیر آئی فرود آی و نسبت بما اورا بدستِ مَلِكْ تسلیم نمودن است (۲۱) و شاءُولْ گفت که شما از خداوند مُتبارك باشید چونکه بمن ترحّم نمودید (۲۲) پس بروید و دیگر مُهیّا شده جائی که پایهایش قدم میزند بدانید و [ببینید] که اورا کیست که درآنجا دید زیرا که بمن گفته شد که بسیار حیله بازاست (۲۳) و تمامیءِ مکانهای مخفی که در آن پنهان است ببینید و بدانید و حقیقتِ حال‌را بمن باز رسانید که با شما خواهم رفت و چنین میشود که اگر در ولایت باشد اورا در میانِ تمامیءِ هزاره‌های یِهُوداهْ تفتیش خواهم نمود (۲۴) پس برخاستند و در پیشاپیشِ شاءُولْ بزِیْفْ رفتند امّا داوُدْ با مردمانش در بیابانِ مَاعُونْ در صحرا در طرفِ جنوبِ یِشِیْمونْ بودند * (۲۵) و شاءُولْ و مردمانش بتفحّصِ ایشان رفتند و وقتی که خبر بداوُدْ رسید بسنگستان فرود آمد و در بیابانِ مَاعُونْ ماند و این‌را که شاءُولْ شنید داوُدْرا در بیابانِ مَاعُونْ تعاقب نمود (۲۶) و شاءُولْ باین طرفِ کوه رفت و داوُدْ با مردمانش بآن طرفِ کوه و داوُدْ بخصوصِ رفتن از حضورِ شاءُولْ شتاب

نمود و شائُولْ و مردمانَش‌را داوُدْ و مردمانَش‌را احاطه مینمودند تا ایشان‌را دستگیر نمایند (۲۷) و خبر آورنده‌ء نزدِ شائُولْ آمده گفت که شتاب کن و بیاً زیراکه فِلِسْطِیانْ بر ولایت هجوم آور شدند (۲۸) باین جهة شائُولْ از تعاقب نمودنِ داوُدْ برگشت و باستقبالِ فِلِسْطِیانْ رفت بنابراین آن مکان‌را صخره‌ء جدائي نام نهادند * (۲۹) و داوُدْ از آنجا برآمده بجایهاي مُحکم در عَیْنِ گِدِيْ ماند

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و واقع شد بعد از برگشتنِ شائُولْ از عقبِ فِلِسْطِیانْ که اورا خبر داده گفتند که اینك داوُدْ در بیابانِ عَیْنِ گِدِيْ است (۲) شائُولْ سه هزار مردِ برگزیده‌را از تمامیء اِسْرائِیْلْ گرفت و بخصوصِ جُستجُوي داوُدْ و مردمانَش بر روي تلّهاي بُزِ کوهي رفت (۳) و بسَرِ راه به آغلِ گوسفندان که مغاره‌ء در آنجا بود آمد که شائُولْ بخصوصِ پوشیدنِ پایهایَش باندرونَش رفت در حالتي که داوُدْ و مردمانَش در اطرافِ مغاره مینشستند (۴) و مردمانِ داوُدْ وَيْ‌را گفتند که اینك روزي که خداوند در باره‌آش بتو گفت که اینك دشمنِ ترا بدستَت تسلیم خواهم نمود تا که هرچه در نظرَت خوش آید باو عمل نمائي و داوُدْ برخاست و دامنِ جامه‌ء شائُولْ‌را آهسته بُرید (۵) و بعد از آن واقع شد که دلِ داوُدْ بخصوصِ بُریدنِ دامنِ شائُولْ مُضطرب شد (۶) و بمردمانَش گفت که حاشا بمن از خداوند اگر این عمل‌را به آقاي خود مسح کرده‌ء خداوند نموده دستِ خودرا باو بلند نمایم از اینکه مسح کرده‌ء خداوند است (۷) و داوُدْ باین سخنان مردمانِ خودرا دفع نموده ایشان‌را رخصت نداد که بخلافِ شائُولْ برخیزند و شائُولْ از مغاره برخاسته راهي شد * (۸) بعد از آن داوُدْ برخاست و از مغاره بیرون رفت و در عقبِ شائُولْ فریاد کرده گفت که اي آقایَم مَلِكْ و شائُولْ بعقبِ خود نگریست و داوُدْ رو بزمین خم شد و کُرنش نمود (۹) و داوُدْ بشائُولْ گفت که چرا سخنانِ مردمان‌را میشنوي هنگامِ گفتنِشان که اینك داوُدْ جویّاي ضررِ تُست (۱۰) اینك امروز چشمانَت مي‌بینند که خداوند چگونه امروز ترا در مغاره بدستَم تسلیم نمود وکسي گفت که ترا بکُشم امّا چشمَم بتو شفقت نموده گفتم دستِ خودرا به آقایَم دراز نخواهم کرد زیراکه مسح کرده‌ء خداوند است (۱۱) پس اي پدرَم به‌بین و دامنِ جامه‌اَت در دستَم نیز ببین از اینکه دامنِ جامه‌اَت‌را بُریده ترا نکُشتم بدان و ببین که بدستَم بدي و خیانَت نیست و بتو گناه نکردم امّا تو جانِ مرا صید نمودي براي گرفتنَش (۱۲) خداوند در میانِ من و تو حُکم نماید و خداوند انتقامِ من از تو بکَشد امّا دستِ من بر تو مباد (۱۳) بنحوي که مَثَلِ قَدیْمِیانْ میگوید که شرارت از شریران صادر میشود امّا دستِ من بر تو نباشد (۱۴) در عقبِ کیست که مَلِكِ اِسْرائِیْلْ بیرون مي‌آید در عقبِ که میدواني در عقبِ سگِ مُرده‌ء بلکه در عقبِ کَیْکي (۱۵) پس خداوند حاکم باشد و میانِ من و تو حُکم نماید و مُلاحظه فرموده گِله‌منديء مرا رفع کند و مرا از دستَت برهاند * (۱۶) و واقع شد هنگامي که داوُدْ بیان کردنِ این سخنان‌را بشائُولْ باتمام رسانیده بود که شائُولْ گفت اي پسرَم داوُدْ آیا این آوازِ تُست پس شائُولْ آوازِ خودرا بلند کرده گریست (۱۷) و بداوُدْ گفت که تو از من صدیق‌تري

زیرا که تو نیکوئي بمن ادا نمودي امّا من بدي‌را بتو ادا نمودم (۱۸) و تو امروز ظاهر کردي که چگونه بمن نیکوئي نمودي چونکه خداوند بدستِ تو مرا داده باز مرا نکشتي (۱۹) اگر مردي دشمن خودرا بیابد مگر اورا به نیکوئي رها نماید پس خداوند نیکوئي بتو ادا نماید بسببِ آنچه که امروز بمن کردي (۲۰) و حال اینك میدانم که البتّه مَلِكْ میشوي و مملکتِ اِسْرائِیْلْ در دستَت ثابت خواهد شد (۲۱) پس حال بمن بخداوند سوگند خوري که ذریّهء مرا بعد از من قطع نخواهي نمود و اسمِ مرا از خانهء پدرَم منعدم نسازي (۲۲) و داوُدْ بشائُولْ سوگند خورد و شائُولْ بخانه‌اَش رفت و داوُدْ و مردمانَش بجاي مُحکم برآمدند *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و شِمُوئِیْلْ وفات نمود و تماميء اِسْرائِیْلْ جمع شده از برایَش نوحه‌گري نمودند و اورا در خانه‌اَش در رامَاهْ دفن کردند * و داوُدْ برخاست و به بیابانِ پارانْ بزیر آمد (۲) و در ماعُونْ کسي بود که عملَش در کَرْمِلْ بود و آن کس بسیار بزرگ بوده آن‌را سه هزار گوسفند و هزار بز بود که او گوسفندانِ خودرا در کَرْمِلْ پشم مي‌بُرید (۳) و اسمِ آن مرد نابالْ و اسمِ زنَش اَبیگَیِلْ و آن زن کامل ألعقل و خوش‌منظر بود امّا مرد بخیل و بد رفتار بود و از خاندانِ کالِبْ (۴) و داوُدْ در بیابان شنید که نابالْ پشمِ گوسفندانِ خودرا میبُرد (۵) و داوُدْ ده جوان‌را فرستاد و داوُدْ بآن جوانان گفت که بکَرْمِل برآئید و پیشِ نابالْ بروید و سلامتيء اورا از زبانِ من بپُرسید (۶) و بکسي که بخوشي زنده‌گي نماید چنین بگوئید که تو در سلامت و خانه‌اَت در سلامت و هر چه که مامَلِك توست در سلامت باد (۷) و حال شنیدم که پشم بُرنده‌گان داري و اکنون شبانانِ تو که با ما بودند ایشان‌را ضرر نرساندیم و تماميء روزهائي که در کَرْمِلْ بودند هیچ چیز بجهةِ ایشان کم نشد (۸) جوانانِ خودرا بپُرس که ایشان تُرا خواهند بیان کرد پس جوانان در نظرِ تو التفات یابند زیرا که در روزِ خوشوقتي آمده ایم تمنّا اینکه آنچه که دستَت بیابد ببنده‌گانَت و به پسرَت داوُدْ بدهي (۹) پس جوانانِ داوُدْ آمدند و به نابالْ از زبانِ داوُدْ بروشِ تماميء این کلمات بیان کرده توقّف نمودند (۱۰) و نابالْ ببنده‌گانِ داوُدْ جواب داده گفت که داوُدْ کیست و پسرِ یِشَيْ کیست که امروز بنده‌گانِ بسیارند که هرکس از روي آقایَش دور میشود (۱۱) آیا نانِ خود و آبِ خود و کُشته‌شده‌گاني که بجهةِ بُرنده‌گانِ خود کُشتم گرفته بمردمان خواهم داد که ایشان‌را نمیدانم که از کجایَند (۱۲) پس بنده‌گانِ داوُدْ براهِ خویشتن برگردیده رجعت نمودند و رسیده موافقِ تماميء این سخنان خبر باو دادند (۱۳) و داوُدْ بمردمانَش فرمود که هرکس شمشیرِ خودرا ببندد که هرکس شمشیرِ خودرا بست و داوُدْ هم شمشیرِ خودرا بست وتخمیناً چهار صد نفر در پَيِء داوُدْ برآمدند و دویست نفر با احمال و اثقال ماندند * (۱۴) و جواني از جوانان اَبیگَیِلِ زنِ نابالْ‌را خبر داده گفت که اینك داوُدْ چاپارانْ از بیابان فرستاد تا آنکه آقاي مارا سلامتي بپرسد و او بایشان خفّت داد (۱۵) امّا آن مردمان نسبت بما نیکوئيء بسیار کردند و بما جفا

نرسید و تمامیء روزهائي که با ایشان مُعاشرت نمودیم هنگامي که در صحرا بودیم از براي ما چیزي کم
نشد (۱۶) و تمامیء روزهائي که با ایشان بوده گوسفندانرا شباني نمودیم هم در شب و هم در روز از
براي ما بجاي حصار بودند (۱۷) پس حال بدان و ببین که چه خواهي کرد زیرا که بدي بر آقاي ما و
تمامیء خانوادهاَش مقرّر است چونکه او بحدّي پست فِطْرت است که احدي اورا سخن نتواند گفت
(۱۸) پس اَبیگَیِلْ تعجیل نموده دویست قُرصِ نان و دو مَشْكِ شراب و پنج گوسفندِ حاضرشده و پنج
کَیلِ غلّهء برشته و يك صد خوشهء انگورِ خشك و دویست زنبیلِ انجیرِ خشك گرفته آنهارا بر حماران
گذاشت (۱۹) و بجوانانِ خود گفت از پیشاپیشِ من بروید اینك من در عقبِ شما ميآیم امّا بشوهرَش
نابالْ خبر نداد (۲۰) و واقع شد هنگامي که او بر حمار سوار شده از پنهانيء کوه بزیر ميآمد که
اینك داوُدْ و مردمانَش به استقبالِ او بزیر آمدند و بایشان راست آمد (۲۱) و داوُدْ گفته بود که به تحقیق
هر چه که مایَمْلِكِ آن کس بود در بیابان عبث عبث نگاه داشتم که از تماميء چیزهایَش چیزي کم نشد
و بدي بجاي نیکي بمن ادا نمود (۲۲) خدا بدشمنانِ داوُدْ چنین عمل نماید بلکه زیاده از آن اگر
از کلِّ مایَمْلِكِ او تا طلوعِ صبح کسي که بدیوار بَوْل بکند وا گذارم * (۲۳) و هنگامي که اَبیگَیِلْ داوُدْرا
بنظر در آورد تعجیل نموده از حمار بزیر آمد و در پیشِ داوُدْ بروي خود افتاده تا بزمین خم شد (۲۴) و
بپایهایَش افتاده گفت که اي آقایَم این تقصیر بمن باشد و تمنّا اینکه جاریهاَت بسمعَت برساند و اینکه
سخنانِ جاریهاَترا بشنوي (۲۵) تمنّا اینکه آقایَم خاطرِ خودرا باین مردِ پستفطرت یعني نابالْ مشغول
نسازد زیرا که مانندِ اسمَش خودِ اوست اِسمَش نابالْ و احمقي با اوست امّا جاریهاَت جوانانی که
آقایَم فرستاده بود ندیدم (۲۶) پس حال اي آقایَم بخداوندِ حيّ و بحیاتِ جانِ تو قَسَم چونکه خداوند
ترا از آمدنِ براي ریختنِ خون و از کَشیدنِ انتقام بدستِ خود منع نمود پس حال دشمنانِ تو و جویندهگانِ
ضررِ آقایَم مثلِ نابالْ بشوند (۲۷) پس این هدیّهء که کنیزکت به آقایَم آورده است بجوانانی که در
قدمهاي آقایَم راهي اند داده شود (۲۸) تمنّا اینکه تقصیرِ جاریهاَترا عفو نمائي زیرا که بتحقیق
خداوند براي آقایَم خانهء اُستواري بنا خواهد نمود چه آقایَم بجنگهاي خداوند مشغول است و بدي در
تماميء روزهاي عُمرَت بتو نخواهد رسید (۲۹) و کسي اگر بقصدِ تعاقب نمودن و جُستجوي جانَت برخیزد
جانِ آقایَم در دستهء حیات با خداوند خدایَت بسته شود امّا جانِ دشمنانَترا گویا که از میانِ فلاخن
خواهد انداخت (۳۰) و واقع میشود هنگامي که خداوند نیکوئیرا موافقِ هر چه که به آقایَم گفته بود بتو
رسانیده ترا پیشوا بر اِسْرائیلْ نصب نماید (۳۱) که این از برایَت پابند و مورثِ شکستهگيء دلِ آقایَم نخواهد
شد که بي سبب خون ریختي و یا اینکه آقایَم انتقام از براي خود کَشیده بود و حیني که خداوند به
آقایَم نیکوئي نموده باشد [سخنِ] کنیزکترا بخاطر بیاور * (۳۲) و داوُدْ به اَبیگَیِلْ گفت که خداوند
خداي اِسْرائیلْ مُتبارك باد که ترا امروز به استقبالِ من فرستاد (۳۳) و نصیحتِ تو دیگر مُتبارك باشد و هم
تو مُتبارك باشي که امروز مرا از آمدن بریختنِ خون و از کَشیدنِ انتقامِ خود بدستَم منع نمودي (۳۴) و

حقًّا بخداوندِ حيّ خداي إسرائيلْ كه مرا از ضرر رسانيدن بتو منع كرد قَسَم اگر شتاب نكرده به استقبالَم نميآمدي البتّه از براي نابالْ تا طلوعِ صبح كسي كه بر ديوار بَوْل كرده باشد باقي نمیماند (۳۵) و داوُدْ آنچه كه بجهةِ او آورده بود از دستش پذيرفت و اورا گفت كه بسلامت بخانهاَت برو ببين كه آوازِ ترا شنيدم و رويَت‌را قبول كردم * (۳۶) و اَبيگَيلْ بنابال باز آمد و اينك او ضيافتي در خانهاَش داشت مثلِ ضيافتيءِ مَلِكْ و قلبِ نابالْ به اندرونَش خوش بود چونكه بسيار نوشيده بود امّا زَنَش تا طلوعِ صبح از خورد و درشت حرفي باو نرسانيد (۳۷) و چنين شد در صبحدم حينِ بيرون رفتنِ شراب از نابالْ كه زَنَش اين قصّهارا باو بيان كرد و قلبَش در ميانَش مُرد و او مثلِ سنگ شد (۳۸) و واقع شد كه بفاصلهءِ ده روز خداوند نابالْ‌را زد و مُرد (۳۹) و هنگامي كه داوُدْ شنيد كه نابالْ مُرده است گفت كه خداوند مُتبارك باد كه گلهمنديءِ ملامتِ مرا از دستِ نابالْ حكم نمود و بندهء خودرا از بدي نگاه داشت زيرا كه خداوند شرارتِ نابالْ‌را بسرَش برگردانيده است * و داوُدْ فرستاده اَبيگَيلْ‌را بخصوصِ گرفتنَش بزنيءِ خود خواستگار شد (۴۰) و بندهگانِ داوُدْ به اَبيگَيلْ بكَرْمِلْ آمدند و با او متكلّم شده گفتند كه داوُدْ مارا نزدِ تو فرستاده است تا ترا از برايَش بزني بگيريم (۴۱) و او برخاست و رو بزمين خم كرده گفت كه اينك جاريهاَت كنيزك باشد تا آنكه پايهاي بندهگانِ آقايَم‌را شُستشو نمايد (۴۲) پس اَبيگَيلْ شتابيده برخاست و بر حمار سوار شده پنج كنيزكانَش در پايَش روانه شد و از عقبِ چاپارانِ داوُدْ رفت و باو زن شد (۴۳) و داوُدْ اَحينوعَمْ‌را از يِزْرِعيلْ گرفت كه ايشان هر دو از برايَش زن بودند (۴۴) و شائولْ ميكَلِ دخترِ خود زنِ داوُدْرا بفَلْطِيءِ پسرِ لَيِش گَلّيمي داد *

(فصلِ بيست و ششم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) و زِيفيانْ به شائولْ به گِبعاهْ آمده گفتند كه آيا داوُدْ در گريوهء حَقيلاهْ رو بروي يِشيمونْ خودرا پنهان نكرده است (۲) آنگاه شائولْ برخاست و به بيابانِ زيفْ بزير آمد و بهمراهَش سه هزار مرد از برگزيدهگانِ إسرائيلْ بخصوصِ جستجوي داوُدْ در بيابانِ زيفْ بودند (۳) و شائولْ در گريوهء حَقيلاهْ كه بسرِ راه رو بروي يِشيمونْ است اُردو زد امّا داوُدْ در بيابان مي‌نشست و شائولْ‌را ديد كه بعقبَش در بيابان آمده است (۴) و داوُدْ جاسوسان‌را فرستاد و دانست كه شائولْ بتحقيق آمده است * (۵) و داوُدْ برخاست و بمكاني كه شائولْ در آنجا اُردو زده بود آمد و هم داوُدْ مكاني كه شائولْ و هم اَبنيرِ پسرِ نيرِ سردارِ لشكرَش خوابيده بودند ملاحظه كرد در حالتي كه شائولْ به اندرونِ دايرهءِ عرّادهها ميخوابيد و قوم در اطرافَش در اُردو بودند (۶) و داوُدْ متكلّم شده به اَحيمِلِكِ حِتّي و اَبيشَيءِ پسرِ صِرُوياهِ برادرِ يوآبْ بدين مضمون گفت كه بهمراهِ من در اُردو به شائولْ كيست كه بزير آيد و اَبيشَي گفت كه من با تو بزير مي‌آيم (۷) و داوُدْ و اَبيشَي وقتِ شب بقوم آمدند و اينك شائولْ به اندرونِ دايرهء عرّادهها خُفته در خواب بود و نيزهاَش نزدِ سرَش در زمين كوفته و اَبنير و قوم در اطرافَش ميخوابيدند (۸) و اَبيشَي بداوُدْ گفت كه امروز خدا دشمن ترا

بدستت تسلیم نموده پس حال تمنّا اینکه من اورا یك باره تا بزمین بزنم و اورا دو باره نخواهم زد (۹) و داوُدْ به اَبِیْشَي گفت که اورا هلاك مکن زیرا کیست که دستِ خودرا بمسیح کردهٔ خداوند دراز کردهٔ بي تقصیر باشد (۱۰) و داوُدْ گفت که بخداوندِ حيّ قَسَم که یا خداوند اورا میزند و یا روزَش مي‌آید که وفات کند و یا بمحاربه بزیر آمده هلاك خواهد شد (۱۱) حاشا بمن از خداوند که دستِ خودرا بمسیح کردهٔ خداوند دراز نمایم امّا حال تمنّا اینکه نیزهٔ که نزدِ سَرَش است و مَطْهَرَهٔ آبرا بگیر که برویم (۱۲) پس داوُدْ نیزه و مَطْهَرَهٔ آبرا از نزدِ سَرِ شاءُوْلْ گرفت و روانه شدند و بیننده و داننده و بیدار شوندهٔ نبود زیرا که تماميءِ ایشان خفتند چونکه خوابِ سنگیني از خداوند برایشان مستولي شد * (۱۳) و داوُدْ بطرفِ دیگر گذشت و از دور بسَرِ کوهي ایستاد درحالتي که مسافتِ بسیاري در میانشان بود (۱۴) و داوُدْ قوم و اَبْنیرِ پسرِ نِیْررا آواز کرده گفت که اي اَبْنیر جواب نمیدهي و اَبْنیر جواب داده گفت که تو کیستي که مَلِكْرا میخواني (۱۵) و داوُدْ به اَبْنیر گفت که آیا تو مرد نیستي و در اِسْرائیْلْ مثلِ توکیست پس چرا آقایَت مَلِكْرا دیده‌باني نمیکني چون یکي از قوم بخصوصِ هلاك ساختنِ آقایَت مَلِكْ آمد (۱۶) این عملي که کردي خوب نیست بخداوندِ حيّ قَسَم که شما مُستحقِّ قتل هستید بسببِ اینکه آقاي خودتان مسیح کردهٔ خداوندرا دیده‌باني نکردید پس حال نیزهٔ مَلِكْ و مَطْهَرَهٔ آبي که نزدِ سَرَش بود ببین (۱۷) و شاءُوْلْ آوازِ داوُدْرا شناخته گفت که اي پسرَم داوُدْ آیا این آوازِ تُست و داوُدْ جواب داد که اي آقایَم مَلِكْ آوازِ منست (۱۸) و دیگر گفت که این از چه راه است که آقایَم بندهٔ خودرا از عقبَش میدواند حال چه کار کرده ام و در دستَم چه شرارت است (۱۹) پس اي آقایَم مَلِكْ تمنّا اینکه سخنانِ بندهٔ خودرا بشنوي اگر خداوند ترا بخلافِ من تحریك کرده باشد قربانيرا قبول نماید و اگر بني آدم باشند درحضورِ خداوند مقرونِ بلعنت باشند زیرا که امروز مرا از اِلْتصاق بمیراثِ خداوند رانده میگویند برو خدایانِ غیررا عبادت نما (۲۰) و حال خونِ من در حضورِ خداوند بزمین نیفتد زیرا که مَلِكِ اِسْرائیْلْ بجُستجوي کَبْکي مثلِ کسي که کَبْکرا بکوه‌ها میدواند بیرون آمده است * (۲۱) و شاءُوْلْ گفت که گناه کردم اي پسرَم داوُدْ برگرد زیاده ترا اذیّت نمیرسانم چونکه امروز جانِ من در نظرَت عزیز نمود اینك جهالت نمودم و بسیار گمراه شدم (۲۲) و داوُدْ در جواب گفت اینك نیزهٔ مَلِكْ پس یکي از جوانان باینجا گذشته آن‌را بگیرد (۲۳) و خداوند هرکس‌را موافقِ صداقت و وفاداریَش جزا دهد که امروز خداوند ترا بدستَم داده بود امّا نخواستم که دستِ خود بمسیح کردهٔ خداوند دراز نمایم (۲۴) و اینك همچنانکه جانِ تو امروز در نظرَم عزیز بود جانِ من نیز در نظرِ خداوند عزیز باشد و مرا از تماميءِ اضطراب خلاصي دهد (۲۵) و شاءُوْلْ بداوُدْ گفت که مُتبارك باشي اي پسرَم داوُدْ کارِ عظیمي کردي و البتّه غالب میشوي پس داوُدْ براهَش رفت و شاءُوْلْ بمکانَش برگشت *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) و داوُدْ در دلَش میگفت که الحال روزي در دستِ شاءُوْلْ تلف میشوم از براي من چیزي از این بهتر

نیست که بتعجیل بزمینِ فِلِسْطیانْ بگریزم تا که شاءُولْ از جُستجوي من در تمامي‌ء حدودِ اِسْرائیلْ مأیوس
شود و من از دستِ او نجات یابم (۲) و داوُدْ برخاست و با آن شش صد نفري که همراهَش بودند به
اَکیشِ پسرِ ماعُوكِ مَلِكِ گَتْ گذشت (۳) و داوُدْ با اَکیشْ در گَتْ ساکن شد او و مردمانَش هر کس
با خانَوادهٔاَش و داوُدْ با دو زنَش اَحینوعَمِ یِزْرِعیلي و اَبیگَیِل زنِ نابالِ کَرْمِلي (۴) و به شاءُولْ گفته شد
که داوُدْ به گَتْ فرار کرده است و زیاده اورا جُستجو نکرد * (۵) و داوُدْ به اَکیشْ گفت اگر حال
التفات در نظرَت یافتم مکاني بمن در یکي از شهرهاي صحرا داده شود تا در آنجا بنشینم زیرا که بندهٔ
تو چرا با تو در شهرِ شاه‌نشین ساکن شود (۶) و اَکیشْ در آن روز صِقْلَگْ‌را باو داد از آن سبب صِقْلَگْ
تا امروز از آنِ مُلُوكِ یِهُوداهْ است (۷) و شمارهٔ ایّامي که داوُدْ در زمینِ فِلِسْطیانْ ساکن بود یك سال و
چهار ماه شد * (۸) و داوُدْ و مردمانَش برآمده به گِشُوریانْ و گِرْزیانْ و عَمالِیقیانْ هجوم آوردند زیرا که
از قدیم الایّام ساکنانِ آن نواحي وقتي که به شُورْ تا به مِصْر بروي بودند (۹) و داوُدْ اهلِ ولایترا زده از
مرد و زن ذي‌حیاتي‌را وا نگذاشت و گوسفندان و گاوان و حماران و شُتران و جامه‌ها گرفتند و برگشته به
اَکیشْ آمدند (۱۰) و اَکیشْ گفت که امروز بکجا تاختید داوُدْ دیگر در جواب گفت بر جنوبي‌ء یِهُوداهْ و
جنوبي‌ء یِرَحْمِئیلیانْ و بجنوبي‌ء قِینیانْ (۱۱) و داوُدْ از مرد و زن ذي‌حیاني‌را وا نگذاشت تا آنکه خبر به
گَتْ رسانند و گفت مبادا که در بارهٔ ما خبر داده بگویند که داوُدْ چنین کرد و عادتَش چنین خواهد بود
تمامي‌ء ایّامي که در زمینِ فِلِسْطیانْ ساکن میشود (۱۲) و اَکیشْ داوُدْ باور نموده گفت که با قومِ خود
در اِسْرائیلْ البتّه مکروه شده همیشه بندهٔ من خواهد شد *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و واقع شد در آن ایّام که فِلِسْطیانْ لشکرهاي‌ء خویشتن‌را براي جنگ جمع نمودند تا آنکه با اِسْرائیلْ
محاربه نمایند و اَکیشْ بداوُدْ گفت که یقین بدان که تو و مردمانَت با من به اُردو بیرون خواهید آمد
(۲) و داوُدْ به اَکیشْ گفت بتحقیق خواهي دانست که بنده‌اَت چه خواهد کرد و اَکیشْ بداوُدْ گفت که
از آن سبب ترا همیشه اوقات نگاه دارندهٔ سَرِ خود نصب خواهم نمود * (۳) و شِمُوئیلْ وفات نموده بود
و تمامي‌ء اِسْرائیلْ بجهةِ او نوحه‌گري نمودند و اورا در شهرِ او در رامَاهْ دفن کردند و شاءُولْ تمامي‌ء
صاحبه‌هاي اجنّه و فالگیران‌را از زمین برداشته بود (۴) پس فِلِسْطیانْ جمع شده آمدند و در شُونِمْ اُردو
زدند و شاءُولْ نیز تمامي‌ء اِسْرائیلیانْ‌را جمع نمود که در گِلْبوعْ اُردو زدند (۵) و هنگامي که شاءُولْ اُردوي
فِلِسْطیانْ‌را دید ترسید و قلبَش بسیار مخوف شد (۶) و شاءُولْ از خداوند سؤال نمود و خداوند اورا جواب
نداد نه در رُؤیاها و نه به اُوریمْ و نه بپیغمبران (۷) و شاءُولْ بملازمانَش گفت که براي من صاحبهٔ اجنّه
پیدا بکنید تا آنکه نزدِ او آمده از او بپُرسم و ملازمانَش وَيْ‌را گفتند که اینك در عَینِ دُور صاحبهٔ
اجنّه میباشد * (۸) و شاءُولْ صورتِ خویشرا تبدیل نموده لباسِ غیري پوشید و او و دو مرد با او روانه

شده به آن زن وقتِ شب آمدند و گفت تمنّا اینکه بواسطهٔ جنّ فالگیری نموده کسی که بتو بیان کنم
از برایم بیرون آور (۹) و آن زن ویرا گفت که اینك آنچه شاؤول کرده است میدانی که چگونه جنّیان را و
فالگیران را از ولایت استصال نموده است پس چرا از برای جانم دام میگذاری تا آنکه مرا بکشند (۱۰) و
شاؤول باو بخداوند قَسَم خورده گفت که بخداوندِ حیّ قَسَم که بخصوصِ این عمل عقوبتی بتو نخواهد آمد
(۱۱) و آن زن گفت که از برایت کرا بیرون بیاورم و او گفت شموئیل را از برایم بیرون آر * (۱۲) و هنگامِ
دیدنِ آن زن شموئیل را به آوازِ بلند فریاد کرد و بعد زن به شاؤول متکلّم شده گفت که مرا چرا فریب
دادهٔ چونکه شاؤول توئی (۱۳) و ملك ویرا گفت که مترس چه دیدهٔ و زن به شاؤول گفت که خدایان را
می‌بینم که از زمین بیرون می‌آیند (۱۴) و او دیگر ویرا گفت که مَنْظَرش چگونه است زن گفت مردِ
پیری بیرون می‌آید که بجامه مُلبّس است و شاؤول دانست که این شموئیل است و رو بزمین خم شده
کورنش نمود (۱۵) و شموئیل به شاؤول گفت که بمن چرا زحمت داده بیرون آوردهٔ شاؤول گفت که من
در شدّتِ تنگی هستم چونکه فلسطیان با من جنگ مینمایند و خدا از من جدا شد و زیاده نه بدستِ
پیغمبران و نه برؤیا جواب نمیدهد پس ترا خواندم تا آنکه بمن خبر دهی که چه خواهم کرد (۱۶) و
شموئیل گفت که چرا از من سؤال مینمائی چونکه خداوند از تو جدا شد و دشمنت گردیده است (۱۷) و
خداوند از برای خود بنحوی که بواسطهٔ من گفته بود کرده است زیرا که خداوند مملکت را از دستِ تو
دریده و بهمسایه‌ات داوُد آن را داده است (۱۸) چونکه آوازِ خداوندرا نشنیدی و شدّتِ قهرش را به
عمالیق اجرا نکردی بآن سبب خداوند امروز این عمل را بتو نموده است (۱۹) و دیگر خداوند اسرائیل را
بهمراهِ تو بدستِ فلسطیان خواهد داد و فردا تو و پسرانت با من خواهید بود و خداوند أردوی اسرائیل را
بدستِ فلسطیان خواهد داد (۲۰) و فی‌الحال شاؤول بتمامیءِ قامتش بزمین افتاد و از کلامِ شموئیل بسیار
ترسید که دیگر طاقتش باقی نماند زیرا که تمامیءِ روز و تمامیءِ شب نان نخورده بود (۲۱) و آن زن
نزدِ شاؤول آمده دید که بسیار پریشان‌حال است و اورا گفت که اینك کنیزکت آوازِ تورا شنید و جانم را
بدستِ خود گذاشتم و سخنانی که بمن گفته بودی گوش دادم (۲۲) پس حال تمنّا اینکه تو نیز آوازِ
کنیزکت را بشنوی تا قرصِ نانی در حضورت بگذارم و بخوری تا طاقت داشته باشی که براه بروی
(۲۳) امّا او انکار نموده گفت نمیخورم و ملازمانش و هم زن نیز اورا ابرام نمودند که آوازِ ایشان را شنید و از
زمین برخاست و بالای بستر نشست (۲۴) و در خانهٔ زن گوسالهٔ پرواری بود و تعجیل نموده آن را کشت
و آرد گرفته سرشت و گرده‌های فطیری پخت (۲۵) پس بحضورِ شاؤول و ملازمانش گذاشت که خوردند پس
برخاستند و در همان شب روانه شدند *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) و فلسطیان تمامیءِ لشکرهای خودرا در آفیق جمع کردند و اسرائیلیان نزدِ چشمهٔ که در یزرعیل بود

أردو زدند (٢) و سردارانِ فِلِسْطِيانْ بر طبقِ صده‌ها و هزاره‌هاي خود ميگذشتند و داوُدْ و مردمانَش در دُنباله
با أَكِيشْ ميگذشتند (٣) و سردارانِ فِلِسْطِيانْ گفتند كه اين عِبْرِيانْ كيانند و أَكِيشْ بسردارانِ فِلِسْطِيانْ
گفت كه آيا اينكس داوُدِ بندهٔ شائُولِ ملكِ إِسْرائِيلْ نيست و حال اينكه اين روزها و يا اين سالها با من
بوده است و از روزِ آمدنَش تا امروز در او عيبي نيافتم (۴) أمّا سردارانِ فِلِسْطِيانْ باو غضبناك شدند بلكه
سردارانِ فِلِسْطِيانْ باو گفتند كه اين مردرا برگردان تا آنكه بمكاني كه از برايَش تعيين نمودي برود و با ما
بجنگ بزير نيآيد مبادا كه در جنگ از براي ما دشمن باشد زيرا كه اينكس چگونه آقاي خودرا راضي سازد
مگر بسرهاي اين مردمان (٥) آيا اين همَين داوُدْ نيست كه بجهةِ او بيكديگر در هَرْوَلَه‌ها جواب داده گفتند
كه شائُولْ هزاره‌هاي خود و داوُدْ ده هزارهاي خودرا كُشت * (٦) آنگاه أَكِيشْ داوُدرا آواز كرده اورا
گفت بخداوندِ حيّ قَسَم كه تو راستي و در نظرِ من خروجِ تو و دخولِ تو با من در أردو پسند آمد زيرا كه
از روزِ آمدنَت تا امروز بدي در تو نيافتم نهايت در نظرِ سرداران خوش نمي‌آئي (٧) پس حال برگرد و
بسلامت برو مبادا كه در نظرِ سردارانِ فِلِسْطِيانْ چيزِ ناپسندرا مرتكب شوي (٨) و داوُدْ به أَكِيشْ گفت
كه من چه كردم و از روزي كه بحضورَت آمدم تا به امروز از بنده‌اَت چه ديده‌ٔ تا آنكه بجنگ نروم و با
دشمنانِ آقايَم مَلِكْ جنگ ننمايم (٩) و أَكِيشْ در جوابِ داوُدْ گفت ميدانم كه در نظرَم نيكوئي مثلِ مَلَكِ
خدا أمّا سردارانِ فِلِسْطِيانْ گفتند كه با ما بجنگ بيرون نيآيد (١٠) پس حال در صبحدم سحرخيزي نما تو و
بنده‌گانِ آقايَت كه بهمراهَت آمده‌اند بلكه بمحضِ برخاستنِ شما در صبحدم و طلوعِ روشنائي بر شما برويد
(١١) و داوُدْ سحرخيزي نموده او و مردمانَش تا آنكه در صبحدم روانه شدند و بزمينِ فِلِسْطِيانْ برگرديدند
و فِلِسْطِيانْ به يِزْرِعِيلْ برآمدند *

(فصلِ سي‌ام مشتمل بر سي و يك آيه)

(١) و واقع شد هنگامِ وُرودِ داوُدْ و مردمانَش بصِقْلَگْ در روزِ سيوم كه عَمالِيقيانْ بر طرفِ جنوب و بر
صِقْلَگْ هجوم آورده بودند و صِقْلَگْرا زده آنرا بآتش سوخته بودند (٢) و زناني كه در آنجا بودند از
كوچك و بزرگ اسير كردند كسيرا نكشتند بلكه اسيروار گرفته براهِ خود رفتند (٣) و داوُدْ و مردمانَش
بشهر آمدند و اينك بآتش سوخته شده و زنان و پسران و دخترانِ ايشان اسير شده بودند (۴) و داوُدْ و
قومي كه بهمراهَش بودند آوازِ خودرا بلند كرده گريستند تا بوقتي كه بخصوصِ گريستن طاقت نماند (٥) و
دو زنِ داوُدْ أَحِينوعَمِ يِزْرِعِيلِيْ و أَبِيگَيِلِ زنِ نابالِ كَرْمِلِيْ اسير شدند (٦) و داوُدرا بسيار تنگ آمد زيرا كه
قوم بسنگسار نمودنَش گفتند بعلّتِ اينكه تماميءِ قوم تلخكام بودند هريك براي پسران و دخترانِ خود أمّا
داوُدْ خودرا تقويت داد بخداوند خداي خود * (٧) و داوُدْ به أَبِياثارِ كاهنِ پسرِ أَحِيمِلِكْ گفت تمنّا اينكه
إيفوُدرا نزدِ من بيآور و أَبِياثارْ إيفوُدرا نزدِ داوُدْ آورد (٨) و داوُدْ از خداوند سؤال نموده گفت كه اين
فوجرا تعاقب نمايم آيا بآن توانَم رسيد او ديگر وَيْرا گفت كه تعاقب نما زيرا كه بتحقيق ميرسي و كُلّرا رها

میدهي (۹) و داوُدْ و شش صد نفري که بهمراهَش بودند روانه شدند و تا نهرِ بِسُورْ آمدند و عقب
ماندهگان در آنجا ماندند (۱۰) و داوُدْ و چهار صد مرد تعاقب نمودند و دویست مردي که بحدّي خسته
شدند که از نهرِ بِسُورْ نتوانستند گذشت توقُّف نمودند * (۱۱) پس مردِ مِصْرِيْرا در صحرا یافتند و اورا به
پیشِ داوُدْ آوردند و باو نان دادند که خورد و آبرا باو نوشانیدند (۱۲) و پارچهء انجیرِ خشك و دو خوشهء
انگورِ خشك باو دادند که خورد و جانَش بجایَش باز آمد و حال اینکه سه روز و سه شب نان نخورده و آب
ننوشیده بود (۱۳) و داوُدْ وَيْرا گفت که از آنِ کیستي و از کجائي او دیگر گفت جوانِ مِصْرِيْ و بندهء مردِ
عَمالِیْقِيْاَم و آقایَم مرا واگذاشت بسببِ اینکه سه روز است که بیمار شدم (۱۴) ما بجنوبيء کِرِیْثِیانْ و
حدودِ یِهُوْداهْ و جنوبيء کالِیْبْ هجوم آوردیم و صِقْلَگْرا بآتش سوختیم (۱۵) و داوُدْ وَيْرا گفت که آیا
مرا بآن گروه بزیر تواني آورد و او گفت که سوگند بخدا از برایَم بخور که مرا نُکشي و مرا بدستِ آقایَم تسلیم
ننمائي و من ترا باین گروه بزیر ميآورم * (۱۶) پس اورا بزیر آورد و اینك بر روي تماميء زمین منتشر
شده میخوردند و مینوشیدند و هَرْوَلَه میکردند بسببِ تماميء غارتِ عظیمي که از ولایتِ فِلِسْطِیانْ و ولایتِ
یِهُوْداهْ گرفته بودند (۱۷) و داوُدْ ایشانرا از غسق اِلي شامِ روزِ دیگر زد که از ایشان هیچکس رهائي نیافت
مگر چهار صد مردِ جواني که بر شتران سوار شده گریختند (۱۸) و داوُدْ هر چه که عَمالِیْقِیانْ گرفته بودند
رهانید و دیگر داوُدْ دو زَنِ خودرا رهانید (۱۹) و بخصوصِ ایشان هیچ چیز کَمي ننمود از کوچك و بزرگ و از
پسران و دختران و از غنایم و از تماميء چیزهائي که بجهةِ خود گرفته بودند داوُدْ همهرا برگردانید (۲۰) و
داوُدْ تماميء گوسفندان و گاواني که در پیشاپیشِ دواب رانده بود پذیرفت و گفتند که این غنیمتِ داوُدْ
باشد * (۲۱) و داوُدْ بآن دویست مردي که بحدّي خسته شده بودند که داوُدْرا متابعت نتوانستند نمود که
ایشانرا نزدِ نهرِ بِسُورْ واگذاشتند آمد و ایشان بخصوصِ استقبالِ داوُدْ و استقبالِ قومي که بهمراهَش بودند
بیرون آمدند و داوُدْ بقوم نزدیك شد و از سلامتيء ایشان پُرسید (۲۲) و تماميء مردمانِ بد و پستفطرت
از مردماني که با داوُدْ رفته بودند متکلّم شده گفتند چونکه با ما نیآمدند بایشان چیزي از غارتي که رها
نمودهایم نمیدهیم بجز اینکه بهر کس زنَش و پسرانَش داده خواهد شد تا آنکه آنهارا گرفته بروند (۲۳) و
داوُدْ گفت که اي برادرانَم چنین عمل منمائید چونکه خداوند آنرا بما داده است و مارا نگاه داشته است
و آن گروهي که بر ما حملهور شدند بدستِ ما تسلیم نموده است (۲۴) و کیست که شمارا در این باب گوش
خواهد داد زیرا چناني که قِسْمتِ آناني که بجنگ بزیر آمدهاند هست قِسْمتِ کساني که با احمال و اثقال
مانده بودند چنان خواهد بود مثلِ یکدیگر تقسیم خواهند نمود (۲۵) و واقع شد از آن روز و بعد از آن که
اینرا قاعده و قانون در اِسْرائِیلْ تا بامروز تعیین نمود * (۲۶) و داوُدْ بصِقْلَگْ باز آمد و از غنیمت بدوستانَش
مشایخِ یِهُوْداهْ فرستاده گفت که اینك از براي شما برکتي است از غنیمتِ دشمنانِ خداوند (۲۷) بکساني که
در بَیْتِایِلْ و بکساني که در رامُوثِ جنوبي و بکساني که در یَتِّیرْ (۲۸) و بکساني که در عَرُوعِیرْ و بکساني که
در سِفْمُوثْ و بکساني که در اِشْتِمُوعْ (۲۹) و بکساني که در راکَلْ و بکساني که در شهرهاي یَرَحْمِئِیلِیانْ و

وبکسانی که درشهرهای قِینیانْ (۳٠) و به آنانی که در حُرْماهْ و به آنانی که در کُورْعاشانْ و به آنانی که در عَتاك (۳١) و بکسانی که در حِبْرُونْ ساکن شدند و بتمامیء مکانهائی که داوُدْ و مردمانَش در آنها رفتار نموده بودند *

(فصلِ سی و یکم مشتمل بر سیزده آیه)

(١) و فِلِسْطِیانْ با اِسْرائیلیانْ جنگ کردند و مردمانِ اِسْرائیلْ از حضورِ فِلِسْطِیانْ گریختند و در کوهِ گِلْبُوعْ مجروح افتادند (٢) و فِلِسْطِیانْ به شائُولْ و پسرانَش چسپیدند و فِلِسْطِیانْ یُوناتانْ و اَبِیناداب و مَلْکیشُوعْ پسرانِ شائُولْرا کُشتند (۳) و جنگ بشائُولْ اشتداد یافت و تیر اندازان اورا یافتند که از تیراندازان بسیار مجروح شد (۴) و شائُولْ بسلاحدارِ خود گفت که شمشیرِ خودرا بَکَشْ و مرا بآن سوراخ کن مبادا که این نامختونان بیآیند و مرا سوراخ کنند و بمن استهزا نمایند امّا سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار مخوّف شد پس شائُولْ شمشیررا گرفته و بروَیش افتاد (۵) و هنگامی که سلاحدار شائُولْرا دید که مُرده است او نیز بر شمشیرِ خود افتاده با او مُرد (٦) و شائُولْ و سه پسرَش و سلاحدارَش و نیز تمامیء مردمانَش در آن روز با هم مُردند * (۷) و هنگامی که مردمانِ اِسْرائیلْ که در این طرفِ دّره بودند و آنانی که باین طرفِ اُرْدُنْ بودند دیدند که مردمانِ اِسْرائیلْ فرار کرده اند و اینکه شائُولْ و پسرانَش مُرده اند ایشان نیز شهرهارا ترك کرده گریختند و فِلِسْطِیانْ آمدند و در آنها ساکن شدند * (۸) و روزِ دیگر واقع شد هنگامی که فِلِسْطِیانْ بخصوصِ برهنه نمودنِ کُشته شدهگان آمدند شائُولْ و سه پسرَشرا یافتند که در کوهِ گِلْبُوعْ افتاده اند (۹) و سرِ اورا بُریدند و اسلحهاَشرا کَنْدند و بزمینِ فِلِسْطِیانْ اطرافاً فرستادند تا آنکه در بُتْخانَهایشان و در میانِ قوم مژده برسانند (١٠) و اسلحهء اورا در خانهء عَشْتارُوثْ گذاشتند و جسدِ اورا بحصارِ بَیْتِ شانْ کوفتند * (١١) و هنگامی که ساکنانِ یابِیشِ گِلْعادْ آنچه که فِلِسْطِیانْ به شائُولْ کرده بودند شنیدند (١٢) تمامیء مردمانِ شجاعت برخاسته و تمامیء شب روانه شدند و جسدِ شائُولْ و اجسادِ پسرانَشرا از حصارِ بَیْتِ شانْ گرفتند و به یابِیشْ باز آمدند و آنهارا در آنجا سوزانیدند (١۳) و استخانهای ایشانرا گرفتند و در زیرِ درختی که در یابِیشْ بود دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند *

کتابِ پنجمینِ مورّخان

معروف بکتابِ دویمینِ شِموئیل و مشتمل

بر بیست و چهار فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و واقع شد بعد از وفاتِ شاؤول که داوُد از مقاتلهٔ عَمالیقیان باز آمد و داوُد دو روز در صِقْلَگ
نشست (۲) پس روزِ سیوم واقع شد که اینک یك نفر از لشکرگاهِ شاؤول آمد با لباسِ پاره‌شده و خاك بر
سرَش ریخته و چنین شد وقتِ رسیدنَش بداوُد بزمین افتاده کُورنش کرد (۳) و داوُد وَیْرا گفت که از کجا
آمده‌ٔ او دیگر جواب گفت اورا که از لشکرگاهِ اِسْرائیل رهائي یافتم (۴) پس داوُد وَیْرا گفت تمنّا اینکه
مرا مُخبر سازي که کار چگونه شد او دیگر گفت که قوم از جنگ فرار کردند و بسیاري از قوم افتاده مُردند و
همچنین شاؤول و پسرَش یُوناثان مُردند (۵) و داوُد بجواني که اورا مُخبر ساخته بود گفت که چگونه دانسته‌ٔ که
شاؤول و یُوناثان پسرَش مُرده اند (۶) و جواني که اورا مُخبر ساخته بود عرض کرد هنگامي که اتّفاقاً در کوهِ
گِلْبوع بودم اینك شاؤول به نیزهٔ خود تکیه نمود و اینك عرّاده‌ها و سواره‌ها اورا تعاقب نمودند (۷) و
بعقب نگریسته مرا دید و مرا خواند پس من گفتم که اینك حاضرم (۸) و مرا گفت که تو کیستي وَیْرا گفتم
که من عَمالیقیم (۹) و بمن گفت که تمنّا اینکه نزدیك آمده مرا بکُشي زیرا که اندوهناکي بر من غلبه
کرده بعلّتِ اینکه تا حال نفسِ من کُلّاً در اندرونِ من موجود است (۱۰) پس نزدِ وَيْ آمده اورا کُشتم
زیرا که دانستم که بعد از افتادنَش زنده نخواهد ماند بنابراین تاجي که بر سرَش و بازوبندي که بر بازویَش
بود گرفتم و آنهارا اینجا به آقایَم آوردم * (۱۱) و داوُد لباسِ خودرا گرفته آنهارا پاره کرد و همچنین تماميِ
مردماني که بهمراهَش بودند (۱۲) و از براي شاؤول و پسرَش یُوناثان و از براي قومِ خداوند و خاندانِ اِسْرائیل
تعزیه داري و گریستن و روزه داشتن تا بشام نمودند زیرا که بشمشیر افتاده بودند * (۱۳) و داوُد بجواني
که اورا مُخبر ساخته بود گفت که تو از کجائي و او عرض کرد که من پسرِ مردِ غریبِ عَمالیقي هستم (۱۴) و
داوُد وَیْرا گفت که چگونه از این نترسیدي که دستِ خودرا بلند کرده مسیح کردهٔ خداوندرا هلاك ساختي
(۱۵) پس داوُد یکي از جوانان‌را خوانده گفت که نزدیك شده اورا هجوم آور شو پس اورا زد که مُرد (۱۶) و
داوُد اورا گفت که خونت بر سرت باشد زیرا که دهانَت بر خلافَت شهادت داد هنگامِ گفتنَت که من مسیح
کردهٔ خداوندرا کُشتم * (۱۷) و داوُد این مرثیه‌را در بارهٔ شاؤول و پسرَش یُوناثان انشا کرد (۱۸) و حال
اینکه امر فرموده بود که پسرانِ یهُوداه‌را به تیراندازي یاد دهند اینك در کتابِ یاشِر مسطور است * (۱۹) رونقِ

إِسْرَائِيلْ در مقامهاي بلندَت كُشته شد شُجاعان چگونه افتادند (۲۰) اين‌را در گَتْ مگوئيد و در كوچه‌هاي اَشْكِلُونْ مُنتشر نسازيد مبادا كه دختران فِلِسْطِيانْ شادي نمايند و مبادا كه دختران نامختونان فخريه نمايند (۲۱) اي كوه‌هاي گِلْبُوعْ شبنم و باران بر شما باريده نشود و نه در كشت زارهاي شما هديّه بعمل آيد بعلّتِ اينكه در آنجا سپرِ شُجاعان انداخته شد يعني سپر شائُولْ كه گويا بروغن مسح نشده بود (۲۲) از خونِ كُشته شده‌گان و از پيهِ شُجاعان كمانِ يُونَاثَانْ بر نگرديد و شمشيرِ شائُولْ بي كار بر نگشت (۲۳) شائُولْ و يُونَاثَانْ در حياتِ خودشان محبوب و لطيف بودند و در مرگِ خودشان نيز جدا نشدند از عُقابها تيز پرتر و از شيرها شجاع‌تر بودند (۲۴) اي دخترانِ إِسْرَائِيلْ بجهةِ شائُولْ كه شمارا بلباسهاي قرمز و سائِر نفائس ملبّس كرد و زيبائيهاي طلائي بلباسِ شما پوشانيد گريه كنيد (۲۵) شُجاعان در معرضِ جنگ چگونه افتادند اي يُونَاثَانْ در مقامهاي بلندَت كُشته شدي (۲۶) اي برادرم يُونَاثَانْ بخصوصِ تو در تنگيم تو از براي من بسيار لطيف بودي محبّتِ تو بمن عجب‌تر بلكه از محبّتِ نسوان زياده‌تر (۲۷) شُجاعان چگونه افتادند و آلاتِ جنگ ضايع شد *

(فصلِ دويم مشتمل بر سي دو آيه)

(۱) و بعد از آن واقع شد كه داوُدْ از خداوند طلب نموده گفت آيا سزاوار است كه به يكي از شهرهاي يِهُودَاهْ بالا بروم و خداوند وَيْ‌را گفت كه برو و داوُدْ عرض كرد بكجا بروم گفت بِحِبْرُونْ (۲) و داوُدْ بآنجا رفت و بهمراهش دو زَنَش اَحِينُوعَمِ يِزْرِعِيلِي و اَبِيگَيِلِ زنِ نابالِ كَرْمِلِي (۳) و داوُدْ مردماني كه با او بودند هر يك با قبيله‌اش ببالا آورد و ايشان در شهرهاي حِبْرُونْ ساكن شدند (۴) و مردمانِ يِهُودَاهْ آمدند و داوُدْرا در آنجا مسح نموده پادشاهِ خانَدانِ يِهُودَاهْ [نصب نمودند] * و داوُدْرا خبر داده گفتند كه مردمانِ يابِيشِ گِلْعَادْ كساني بودند كه شائُولْ‌را دفن نموده بودند (۵) پس داوُدْ قاصدان‌را بمردمانِ يابِيشِ گِلْعَادْ فرستاد و ايشان‌را گفت كه شما از خداوند مُتبارك باشيد زانروكه اين احسان‌را بسُلطانِ خودتان شائُولْ نموديد و اورا دفن كرديد (۶) و اكنون خداوند بشما احسان و حق نمايد و من نيز عوضِ اين خوبي‌را بشما خواهم نمود زيرا كه اين كاررا نموده ايد (۷) و حال دستهاي شما قوي باشند و خود شما شُجاعان باشيد زيرا كه آقاي شما شائُولْ مُرده است و خاندانِ يِهُودَاهْ مرا بجهةِ خودشان بپادشاهي مسح نموده اند * (۸) و اَبْنِيرِ پسرِ نِيرّ سردارِ لشكرِ شائُولْ إِيشِبُوشِتِ پسرِ شائُولْ‌را گرفته اورا به مَحَنَيِمْ كوچانيد (۹) و اورا به گِلْعَادْ و اَشُورِي و يِزْرِعِيلْ و اِفْرَيِمْ و بِنْيامِينْ و جملهء إِسْرَائِيلْ پادشاه نصب نمود (۱۰) إِيشْبُوشِتِ پسرِ شائُولْ در آغازِ سلطنتش بر إِسْرَائِيلْ چهل ساله بود و دو سال سلطنت نمود امّا خاندانِ يِهُودَاهْ داوُدْرا مُتابعت نمودند (۱۱) و تعدادِ آيّامي كه داوُدْ بر خانَدانِ يِهُودَاهْ در حِبْرُونْ سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود * (۱۲) و اَبْنِيرِ پسرِ نِيرّ و بنده‌گانِ إِيشِبُوشِتِ پسرِ شائُولْ از مَحَنَيِمْ به گِبْعُونْ بيرون آمدند (۱۳) و يُوآبِ پسرِ صِرُويَاهْ و بنده‌گانِ داوُدْ بيرون آمده و يكديگررا بپهلوي بِرْكهءِ گِبْعُونْ ملاقات نمودند و اينان باين طرفِ بِرْكه و آنان بآن طرفِ بِرْكه نشستند (۱۴) و اَبْنِيرْ به يُوآبْ گفت

حال جوانان برخیزند و در حضورِما بازي کنند و یُوآبْ گفت که برخیزند (۱۵) آنگاه بتعدادِ دوازده نفر
از بِنْیامِیْنْ از جانبِ اِیْشْبُوْشِتْ پسرِ شاءُولْ و دوازده نفر از بندهٔگانِ داوُدْ برخاستند و عبور نمودند (۱۶) و
ایشان هر یك حریفِ خودرا از سر چسپیده تیغَش‌را بپهلویَش زد و باهم افتادند و آن مکان‌را که در گِبْعُوْنْ
است حِلْقَتْ حَصُّرِیْمْ نام نهادند (۱۷) و آن روز جنگ بسیار سخت بود و اَبْنیْرْ و مردمانِ اِسْرائیلْ در مقابلِ
بندهٔگانِ داوُدْ مغلوب شدند * (۱۸) و سهٔ پسرانِ صِرُوْیاهْ یُوآبْ و اَبِیْشَيْ و عَساهِیلْ در آنجا بودند و
عَساهِیلْ مثلِ یکي از آهواني که در صحرااَند چابك‌پا بود (۱۹) و عَساهِیلْ اَبْنیرْرا تعاقب نمود و در حینِ
رفتار در تعاقبِ اَبْنیرْ براست و چپ مُنحرف نشد (۲۰) و اَبْنیْرْ بعقبِ خود نگریسته گفت که آیا
عَساهِیلْ توئي او گفت مَنَم (۲۱) و اَبْنیرْ وي‌را گفت که یا بطرفِ راست یا بطرفِ چپِ خود مُنحرف شو و
یکي از جوانان‌را بگیر و اسلحه‌اَش‌را بتصرُّف آور امّا عَساهِیلْ نخواست که از تعاقبِ او انحراف ورزد (۲۲) و
اَبْنیرْ بارِ دیگر به عَساهِیلْ گفت که از عقبَم برگرد چرا بایست ترا بزمین بزنم و روي خودرا به برادرَت
یُوآبْ چگونه بالا کنم (۲۳) و چونکه از برگشتن ابا نمود اَبْنیرْ اورا با تَهِ نیزه به استخوانِ پنجم پهلو زد
که سَرِ نیزه از عقبَش بیرون آمد و در آنجا افتاده در جایَش مُرد و واقع شد هرکسي که بمکانِ افتادن و
مُردنِ عَساهِیلْ رسید ایستاد (۲۴) امّا یُوآبْ و اَبِیْشَيْ اَبْنیرْرا تعاقب نمودند و هنگامي که ایشان به گریوهٔ
اَمّاهْ که در برابرِ گِیْحْ است براهِ بیابانِ گِبْعُوْنْ رسیده بودند آفتاب فرو رفت * (۲۵) و پسرانِ بِنْیامِیْنْ
در پَئِ سَرِ اَبْنیرْ گرد آمده یك دسته شدند و بسرِ تَپّه ایستادند (۲۶) و اَبْنیرْ یُوآبْ‌را آواز داده گفت که
شمشیر آیا ابدا بخوردن مشغول خواهد شد البتّه میداني که آخرالامر تلخ میشود پس تا بکَيْ قوم‌را فرمان
نخواهي داد که از تعاقبِ برادرانِ ایشان برگردند (۲۷) و یُوآبْ گفت بخداي حيّ قَسَم که اگر مارا مبارز
نمي‌طلبیدي یقین که قوم از وقتِ صبح هر یك از تعاقبِ برادرَش دست برمیداشت (۲۸) پس یُوآبْ کرنا
کشیده و تمامئِ قوم ایستادند و زیاده اِسْرائیلْ‌را تعاقب ننمودند و بارِ دیگر جنگ نکردند * (۲۹) و
اَبْنیرْ و مردمانَش تمامئِ آن شب از راهِ بیابان روانه شدند و از اُرْدُنْ عبور نمودند و از تمامئِ بِتْرُوْنْ
گذشته به مَحَنَیْمْ رسیدند (۳۰) و یُوآب از تعاقبِ اَبْنیرْ برگشت و هنگامي که تمامئِ قوم‌را جمع کرده بود
از بندهٔگانِ داوُدْ سواي عَساهِیلْ نوزده نفر مفقود بودند (۳۱) امّا بندهٔگانِ داوُدْ از بِنْیامِیْنْ و مردمانِ اَبْنیرْ
سي صد و شصت نفررا زدند که مُردند (۳۲) و عَساهِیلْ‌را برداشته اورا در مزارِ پدرَش که در بَیْتِ‌لِحِمْ است
دفن کردند و یُوآبْ و مردمانَش بتمامئِ شب روانه شدند و هنگامِ طلوعِ فجر بحِبْرُوْنْ آمدند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر سي و نه آیه)

(۱) و جنگ در میانِ خانَدانِ شاءُولْ و خانَدانِ داوُدْ بطول انجامید و داوُدْ رفته رفته قوّتمند میگردید و
خانَدانِ شاءُولْ رفته رفته عاجز میشدند (۲) و براي داوُدْ در حِبْرُوْنْ پسران تولُّد یافتند اوّل زاده‌اَش
اَمْنُوْنْ از اَحِیْنُوعَمِ یِزْرِعِیْلِيْ (۳) و دویمَش کِلْآبْ از اَبِیْگَیْلِ زنِ نابالِ کَرْمِلِيْ و سیوم اَبْسالُوْمِ پسرِ

مَعکاه دخترِ تَلْمَيءِ پادشاهِ گِشُور (۴) و چهارم اَدُونِیاه پسرِ حَگِّیث و پنجم شَفَطْیاه پسرِ اَبِیطَل (۵) و ششم
یِثْرِعام از عِگْلاهِ زنِ داوُد اینان از برای داوُد در حِبْرُون تولید یافتند * (۶) و واقع شد هنگامِ باقیماندنِ
جنگ در میانِ خانَدانِ شاءُول و خانَدانِ داوُد که اَبْنیر خانَدانِ شاءُول‌را تقویت نمود (۷) و بجهة شاءُول
مُتعهٔ بود که اسمش رِصْپاه دخترِ اَیّاه بود و اِیشْبُوشِث به اَبْنیر گفت که چرا بمُتعهٔ پدرم درآمدی (۸) و
اَبْنیر بسببِ حرفِ اِیشْبُوشِث بسیار خشمناک شده گفت که آیا من سرِ سگ هستم که امروز خلافِ یهُوداه
به خانَدانِ پدرت شاءُول و برادرانش و دوستانش احسان نمودم و ترا بدستِ داوُد تسلیم نکردم که
امروز بسببِ این زن گناه بمن اسناد میدهی (۹) خدا به اَبْنیر چنین نماید بلکه بدتر از این اگر بطوری
که خداوند بداوُد سوگند یاد نموده بود که من بهمین منوال از برایش عمل نخواهم نمود (۱۰) تا آنکه
مملکت‌را از خانَدانِ شاءُول انتقال نموده مسندِ داوُد‌را بر اِسْرائیل و یهُوداه از دان اِلی بِئِیرِ شَبَع پایدار
گردانم (۱۱) و دیگر قادر نبود که حرفی به اَبْنیر در جواب بگوید زیرا که از او ترسید * (۱۲) پس اَبْنیر
قاصدها‌را در بارهٔ خودش بداوُد فرستاده گفت ولایت مالِ کیست و دیگر میگفت که عهدیرا با من به بند و
اینک دستِ من با تو خواهد بود تا آنکه تمامیءِ اِسْرائیل‌را بتو راجع گردانم (۱۳) و گفت فهو المطلوب
من عهدیرا با تو خواهم بست و لیکن یک مطلب از تو سؤال مینمایم و آن اینست که روی مرا نخواهی دید
جز اینکه اوّلاً میکَلِ دخترِ شاءُول‌را بیاوری هنگامِ آمدنت برای دیدنِ روی من (۱۴) پس داوُد رسولانی
چند نزدِ اِیشْبُوشِث پسرِ شاءُول فرستاده گفت که زنِ من میکَل که برای خود با صد غُلفهٔ فِلِسْطیان
مخطوبه کردم بمن بفرست (۱۵) و اِیشْبُوشِث فرستاده اورا از شوهرش فَلْطِیئیل پسرِ لایش پس گرفت (۱۶) و
شوهرش بهمراهش رفت بلکه گریه کنان در عقبش اِلی بَحُوریم رفت و اَبْنیر وی‌را گفت برو برگرد
که او برگردید * (۱۷) و اَبْنیر با مشائخِ اِسْرائیل تکلّم نموده گفت که هم قبل از این داوُد‌را جُستجو کردید
تا آنکه بشما پادشاه باشد (۱۸) و حال عمل نمائید زیرا که خداوند بخصوصِ داوُد چنین گفت که بواسطهٔ
بنده‌ام داوُد قوم خود اِسْرائیل‌را از دستِ فِلِسْطیان و از دستِ تمامیءِ دشمنانِ ایشان نجات خواهم داد
(۱۹) و دیگر اَبْنیر بگوشِ بِنْیامینیان گفت بعد از آن اَبْنیر بحِبْرُون رفت تا آنکه بگوشِ داوُد هرآنچه در
نظرِ اِسْرائیل و در نظرِ تمامیءِ خانَدانِ بِنْیامین خوش آمد بگوید (۲۰) و اَبْنیر بنزدِ داوُد بحِبْرُون رفت با
بیست نفر بهمراهش و داوُد میهمانی بخصوصِ اَبْنیر و همراهانش کرد (۲۱) و اَبْنیر بداوُد گفت من
برخاسته و روانه گردیده تمامیءِ اِسْرائیل‌را بصاحبم پادشاه گرد خواهم آورد تا آنکه عهدیرا با تو به بندند
و بر هر آنکه دلت میخواهد سلطنت نمائی و داوُد اَبْنیر‌را مرخّص کرد و بسلامت رفت * (۲۲) و اینک
بندگانِ داوُد و یُوآب از تعاقب نمودنِ فوجی باز آمدند و غنیمتِ بسیاری بهمراهِ خودشان آوردند و
اَبْنیر با داوُد در حِبْرُون نبود زیرا که اورا رخصت داده بود که بسلامت رفته بود (۲۳) و هنگامی که
یُوآب با تمامیءِ لشکری که بهمراهش بود باز آمدند یُوآب‌را خبر داده گفتند که اَبْنیر پسرِ نیر بپادشاه
آمد که اورا رخصت داده بسلامت رفت (۲۴) و یُوآب نزدِ مَلِک آمده گفت که چه کردی اینک اَبْنیر نزدِ

تو آمد چرا اورا رخصت دادي كه او روانه شده رفت (۲۵) اَبْنيرِ پسرِ نيرْرا ميداني كه بقصدِ فريفتنِ تو و
درك نمودنِ خروج و دخولِ تو و هم دانستنِ هركاري كه ميكني آمد * (۲۶) و يوآبْ از پيشِ داوُدْ بيرون
رفت و قاصدهارا درعقبِ اَبْنيرْ فرستاد كه اورا از چشمهٔ سيراهْ باز آوردند كه داوُدْ ندانست (۲۷) و اَبْنير
بحبرونْ برگشت و يوآبْ اورا بميانِ دروازه آورد تا آنكه به آهستهگي باو بگويد و اورا بسببِ خونِ برادرش
عَساهيلْ در آنجا به استخوانِ پنجمِ پهلويَش زد كه مُرد * (۲۸) و بعد از آن داوُدْ اينرا شنيده گفت من و
مملكتِ من درحضورِ خداوند ابداً بي تقصيريم از خونِ اَبْنيرِ پسرِ نيرْ (۲۹) بسَرِ يوآبْ و تماميِ خاندانِ
پدرش حلول نمايد وكسي كه جريان و جُذام داشته باشد و تكيه كنندهٔ بچوبدستي و افتادهٔ شدهٔ
بشمشير و مُحتاج شدهٔ نان از خاندانِ يوآبْ قطع نشود (۳۰) و يوآبْ و اَبيشَيْ برادرش اَبْنيرْرا كُشته
بودند بسببِ اينكه برادرِشان عَساهيلْرا در گِبعونْ درجنگ كُشته بود * (۳۱) و داوُدْ بيوآبْ و تماميِ
قومي كه با او بودند گفت كه رختِ خودرا پاره نمائيد و پلاس بپوشيد و در برابرِ اَبْنيرْ نوحهگري نمائيد و
داوُدْ مَلِكْ در عقبِ جنازه ميرفت (۳۲) و اَبْنيرْرا درحِبرونْ دفن كردند و مَلِكْ آوازِ خودرا بلند كرده نزدِ
قبرِ اَبْنيرْ گريست و تماميِ قوم نيز گريه كردند (۳۳) و مَلِكْ به خصوصِ اَبْنيرْ مرثيه انشا نموده گفت * كه آيا
اَبْنيرْ مثلِ مرگِ احمق مُرد (۳۴) دستهايَت بسته نشدند و پايهايَت را در زنجير نگذاشته بودند مثلِ كسي كه
در ميانهٔ اشقيا افتاده باشد افتادي و تماميِ قوم مكرّراً بخصوصِ او گريستند (۳۵) و همهگيِ قوم
هنگامي كه روز بود بجهةِ طعام خورانيدن بداوُدْ آمدند امّا داوُدْ قَسَم خورده گفت كه خدا بمن چنين عمل
نمايد بلكه بدتر از اين اگر نان و يا چيزِ ديگر پيش از فرو رفتنِ آفتاب بچَشَمْ (۳۶) و تماميِ قوم فهميدند
و درنظرِشان خوش آمد بطوري كه هرچه مَلِكْ عمل مينمود درنظرِ همهگيِ قوم خوش ميآمد * (۳۷) و
همهگيِ قوم و تماميِ اِسْرائيلْ درآن روز دانستند كه قتلِ اَبْنيرِ پسرِ نيرْ از مَلِكْ نبود (۳۸) و مَلِكْ به
بندهگانش گفت كه آيا نميدانيد كه امروز در اِسْرائيلْ سَروَرو بزرگي افتاد (۳۹) و من امروز ضعيفم هرچند
كه بپادشاهي مسح شده ام و اين مردمانْ پسرانِ صِروياهْ از منِ قويتر اند خداوند بدي كنندهرا موافقِ
بديَش جزا دهد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) و پسرِ شائولْ شنيد كه اَبْنير درحِبرونْ مُرد و دستهايَش بي قوّت شدند و تماميِ اِسْرائيلْ پريشان
شدند (۲) و پسرِ شائولْ دو مرد داشت كه سردارانِ فوجها بودند اسمِ يكي بَعَناهْ و اسمِ ديگر ريكَبْ پسرانِ
رِمُونِ بئيروتي از پسرانِ بنْيامينْ زيرا كه بئيروتْ به بنْيامينْ محسوب ميشد (۳) و بئيروتيانْ به گِتّيمْ فرار
كرده بودند و تا امروز در آنجا غريب ميباشند * (۴) و يوناثانِ پسرِ شائولْرا پسرِ لنگي بود كه پنج ساله
بود هنگامِ رسيدنِ خبرِ مرگِ شائولْ و يوناثانْ از يِزرِعيلْ و دايهاَش اورا برداشته فرار كرد و واقع شد هنگامي
كه بتعجيل فرار ميكرد او افتاد و لنگ شد و اسمش مفيبوشثْ بود * (۵) و پسرانِ رِمُونِ بئيروتي ريكَبْ
و بَعَناهْ روانه شدند و وقتِ گرميِ روز بخانهٔ اِيشْبوشثْ آمدند و او وقتِ ظُهر در بسترش خوابيده بود

(۶) و اینك تا بمیانِ خانه آمدند مثلِ گرفتنِ گندم و اورا به استخوانِ پنجم زدند و ریکب برادرش بعناه
رهائي یافتند (۷) یعني هنگامي که بخانه آمدند او در خوابگاهِ خلوتیش به بستر خوابیده بود و اورا زدند
و کشتند و سرش‌را بریده اورا گرفتند و همهء شب از راهِ بیابان روانه شدند (۸) و سرِ ایشبوشت‌را به
حِبرون نزدِ داود آورده بملك گفتند که اینك سرِ دشمنت ایشبوشت پسرِ شاءول است که جویاي جانت بود
و امروز خداوند انتقامِ سلطانِ ما ملك‌را از شاءول و ذریه‌اش کشیده است * (۹) و داود به ریکب و
برادرش بعناه پسرانِ رمونِ بئیروتي جواب داده ایشان‌را گفت که بخداوندِ حيّ قسم که جانِ مرا از هرگونه
تنگنائي رهائي داد (۱۰) وقتي که مردي مرا خبر داده گفت که اینك شاءول مرد درحالتي که در نظرِ خودش
مژدهء خیر آورد اورا گرفتم و در صقلگ کشتم اگرچه مي‌پنداشت که بسببِ خبرش مژده باو خواهم داد
(۱۱) پس پُر ظاهر است که بمردمانِ شریري که مردِ صالحي‌را در خانهء خویش بالاي بسترش کشتند چه خواهم
کرد پس آیا خونش‌را از دستِ شما تجسّس نخواهم کرد و شمارا از زمین نخواهم برداشت (۱۲) آنگاه داود
جوانانِ خودرا امر کرد که ایشان‌را کشته دست و پاي ایشان‌را قطع نموده بالاي برکهء حبرون آویزان نمایند
امّا سرِ ایشبوشت‌را گرفته در حبرون در قبرِ ابنیر دفن نمودند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) بعد از آن تماميء اسباطِ اسرائیل نزدِ داود بحبرون آمدند و متکلّم شده گفتند که اینك ما استخوان و
گوشتِ تو هستیم (۲) و قبل از این هم هنگامي که شاءول برما سلطنت مینمود کسي که اسرائیل‌را بیرون
مي‌آورد و اندرون میبرد تو بودي و خداوند ترا گفت که تو قومِ من اسرائیل‌را رعایت خواهي کرد و پیشواي
اسرائیل خواهي بود (۳) پس تماميء مشائخِ اسرائیل بحبرون نزدِ ملك آمدند و داود ملك عهدي‌را با ایشان
در حضورِ خداوند در حبرون بست و ایشان داودرا بپادشاهيء اسرائیل مسح نمودند (۴) و داود در آغازِ
سلطنتش سي ساله بود و چهل سال سلطنت نمود (۵) در حبرون هفت سال و شش ماه ملك بود و در
اورشلیم سي و سه سال برجملهء اسرائیل و یهوداه سلطنت نمود * (۶) و ملك و هم مردمانش در اورشلیم
بر ضدِّ یبوسیان که ساکنانِ آن ولایت بودند روانه شدند و ایشان بداود متکلّم شده گفتند که باینجا
نتواني آمد جز اینکه کوران و لنگان‌را بیرون نمائي گویا که داود به اینجا نتوانست آمد (۷) و داود قلعهء
صیون‌را گرفت که شهرِ داود آن است (۸) و در آن روز داود گفت که هر کسي که یبوسیان و لنگان و کوران‌را
که مبغوضِ جانِ داود اند شکست دهد و به کاریز برسد اورا سردار خواهم کرد از آن جهة میگویند که کوران
و لنگان بخانه داخل نخواهند شد (۹) و داود در آن قلعه ساکن شد و آن‌را شهرِ داود نام نهاد و داود از
ملّوء تا اندرونِ [شهر] حصاري دورا دور بنا کرد (۱۰) و داود رفته رفته بزرگ شد و خداوند خداي لشکرها
با او بود * (۱۱) و حیرام پادشاهِ صور ایلچیان و درختانِ سروِ آزاد و نجّاران و سنگ تراشان‌را بداود فرستاده
و ایشان خانهء بجهةِ داود بنا کردند (۱۲) و داود دانست که خداوند اورا بپادشاهيء اسرائیل ثابت گردانیده

مملکتش‌را بسببِ قومش اِسْرائیل عالی نموده است * (۱۳) و دیگر بعد از حرکتِ داوُد از حِبرون متعدگان
و زنان از اُورشَلیم گرفت که از براي داوُد پسران و دختران تولید یافتند (۱۴) و اسامیء آناني که در اُورشَلیم
بجهة او متولد شدند اینانند شَمُّوعْ و شُوباب و ناثان و سُلَیمان (۱۵) و یِبْحار و اِلیشوع و نِفِگْ و یافیع
(۱۶) و اِلیشاماع و اِلیاداع و اِلیفالِطْ * (۱۷) و چون فِلِسْطیان شنیدند که داوُدرا بپادشاهيء اِسْرائیل مسح
نمودند تماميء فِلِسْطیان ببالا آمدند تا آنکه داوُدرا جستجو نمایند و هنگامي که داوُد شنید بقلعه فرود
آمد (۱۸) و فِلِسْطیان هجوم آورده خویشتن‌را بدرهء رِفائیم منتشر ساختند (۱۹) و داوُد از خداوند سؤال
نموده گفت که آیا بمقابلهء فِلِسْطیان بروم ایشانرا بدستِ من تسلیم خواهي نمود و خداوند بداوُد فرمود برو
زیرا که ایشان‌را بیقین بدستِ تو تسلیم خواهم نمود (۲۰) و داوُد به بَعَلِ پِراصیم آمد و ایشان‌را داوُد در
آنجا شکست داده گفت که خداوند دشمنانم‌را در برابرِ من شکست داد مثلِ شکستِ آبها بآن جهة اسمِ آن
مکان‌را بَعَلِ پِراصیم نهاد (۲۱) و در آنجا بتهایشان‌را وا گذاشتند و داوُد و آدمهایش آنهارا سوزانیدند (۲۲) و
فِلِسْطیان بارِ دیگر ببالا برآمده خویشتن‌را بدرهء رِفائیم منتشر ساختند (۲۳) و داوُد از خداوند سؤال نمود
و او گفت که [بمقابلهء آنها] مرو و بعقبِ ایشان گردش کرده بر ایشان از برابرِ درختانِ توت حمله‌ور شو
(۲۴) و میشود هنگامِ شنیدنِ تو آوازِ روندگان بسرِ درختانِ توت آنگاه بزودي روانه شو زیرا که در آن وقت
خداوند براي شکست دادنِ لشکرِ فِلِسْطیان پیشاپیشِ تو بیرون خواهد رفت (۲۵) و داوُد چنانکه خداوند
اورا مأمور فرموده بود کرد و فِلِسْطیان‌را از گِبَع تا رسیدنت به گِزِر شکست داد *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و دیگر داوُد تماميء برگزیدگانِ اِسْرائیل‌را بقدرِ سي هزار نفر جمع کرد (۲) پس داوُد و تماميء
قومي که بهمراهش بودند برخاسته از بَعَلِ یِهوداه روانه شدند تا آنکه صندوقِ خدارا که اسمش به اسمِ
خداوندِ لشکرها که در میانِ کَروبیان ساکن است مسمّي است بیاورند * (۳) و صندوقِ خدارا بر
عرّادهء تازه سوار کردند و اورا از خانهء اَبیناداب که در گِبْعاه بود برداشتند و عُزّاه و اَحیو پسرانِ
اَبیناداب عرّادهء تازه‌را میراندند (۴) و آن‌را از خانهء اَبیناداب که در گِبْعاه بود با صندوقِ خدا برداشتند
و اَحیو در برابرِ صندوق میرفت (۵) و داوُد و تماميء خاندانِ اِسْرائیل در حضورِ خداوند به انواعِ چوبهاي
صنوبر یعني به بربطها و سنطورها و طنبورها و بوقها و سنجها شادماني میکردند (۶) و تا خرمنگاهِ ناکون
آمدند و عُزّاه دستِ خودرا بصندوقِ خدا دراز کرده آن‌را گرفت زیرا که گاوان آن‌را تکان میدادند
(۷) و غضبِ خداوند به عُزّاه افروخته شد و خدا اورا در آنجا بسببِ تقصیرش زد و در آنجا در پهلوي
صندوقِ خدا مُرد (۸) داوُد غصّه خورد بسببِ آنکه خداوند شکستگي به عُزّاه داد و آن مکان‌را پِرِصِ
عُزّاه نام نهاد تا به امروز (۹) و در آن روز داوُد از خداوند ترسیده میگفت که صندوقِ خداوند نزدِ من
چگونه خواهد آمد (۱۰) و داوُد نخواست که صندوقِ خداوندرا نزدِ خود بشهرِ داوُد بیاورد امّا داوُد

آن‌را بخانهء عُوبِیدِ اِدُومِ گِتّي بکنار کوچانید (۱۱) و صندوقِ خداوند در خانهء عُوبِیدِ اِدُومِ گِتّي سه ماه ماند و خداوند عُوبِیدِ اِدُوم و تماميء خانَوادهءاَش‌را برکت داد * (۱۲) و مَلِكِ داوُدرا خبر داده گفتند که خداوند خانَوادهء عُوبِیدِ اِدُوم و هر چه منسوب به اوست بخصوصِ صندوقِ خدا برکت داده است پس داوُدْ روانه شده صندوقِ خدارا از خانهء عُوبِیدِ اِدُوم بشهرِ داوُدْ با شادماني آورد (۱۳) و واقع شد هنگامي که بردارندهگانِ صندوقِ خداوند شش قدم رفته بودند که گاوان و پَرواریان‌را ذبح نمود (۱۴) و داوُدْ با قوّتِ تمام در حضورِ خداوند هَرْوَلَه میکرد و داوُدْ به اِیفُودْ کتان ملبّس بود (۱۵) پس داود و تماميء خانَدانِ اِسْرائِیلْ صندوقِ خداوندرا با تهلیل و آوازِ کرنا مي‌آوردند * (۱٦) و هنگامي که صندوقِ خداوند داخلِ شهرِ داوُدْ میشد مِیْکَلِ دخترِ شائُولْ از پنجره نگریسته داوُدْ مَلِكْ‌را دید که در حضورِ خداوند بر میجهد و هَرْوَلَه میکند که اورا در قلبَش حقیرشمرد * (۱۷) و صندوقِ خداوندرا آورده آن‌را در مکانَش در میانِ چادري که داوُدْ از برایَش وضع نموده بود گذاشتند و هم داوُدْ قربانیهاي سوختني و قربانیهاي سلامتي‌را بحضورِ خداوند تقریب نمود (۱۸) و هنگامي که داوُدْ قربانیهايِ سوختني و قربانیهاي سلامتي‌را تقریب نموده بود قوم‌را باسمِ خداوندِ لشکرها برکت داد (۱۹) و بتماميء قوم و همهگیء جماعتِ اِسْرائِیلْ از مرد و زن بهر یك یك قرصِ نان و یك پارچهء گوشت و یك شیشهء شراب تقسیم کرد و تماميء قوم هر کس بخانهاَش رفت * (۲۰) پس داوُدْ برگردید تا آنکه خانهء خودرا دعاي خیر نماید و مِیْکَلِ دخترِ شائُولْ به استقبالِ داوُدْ بیرون آمده گفت که پادشاهِ اِسْرائِیلْ امروز چه عزیز است که امروز خویشتن‌را در نظرِ کنیزکانِ بندهگانَش برهنه نمود بطوري که یکي از کم‌مغزان خویشتن‌را بي حیا برهنه نماید (۲۱) و داوُدْ به مِیْکَلْ گفت که این کار در حضورِ خداوند بود که مرا از پدرَت و تماميء خانَوادهاَش ترجیح داده برگزید تا آنکه مرا پیشواي قومِ خداوند اِسْرائِیلْ نماید بآن جهة بحضورِ خداوند شادماني کردم (۲۲) و از این زیادهتر خودرا حقیر خواهم نمود و در نظرِ خود ادنا شده در پیشِ کنیزکان که در بارهء آنها گفتي مُحترم خواهم شد (۲۳) و مِیْکَلِ دخترِ شائُولْ‌را اولاد نشد الی روزِ وفاتَش *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و واقع شد هنگامي که مَلِكْ در خانهاَش مي‌نشست در حالتي که خداوند اورا از تماميء دشمنانِ اطرافَش آرام داد (۲) که مَلِكْ به ناثانِ نبي گفت که اکنون مرا مي‌بیني که در خانهء سروهاي آزاد ساکن میباشم و صندوقِ خدا در میانِ پردهها ساکن است (۳) و ناثانْ بمَلِكْ گفت که بیا هر آنچه که در دلَت باشد عمل نمائي زیرا که خداوند با تست * (۴) و در آن شب واقع شد که کلامِ خداوند بدین مضمون بناثانْ نازل شد (۵) که برو و به بندهء من داوُدْ بگو که خداوند چنین میفرماید که آیا ارادهء آن‌را داري که خانهءرا از براي من بنا نمائي تا آنکه سکونت ورزم (٦) و حال اینکه از روزِ بیرون آوردنِ بني اِسْرائِیلْ از مِصْرْ تا به امروز در خانهء ساکن نشدم بلکه در چادر و سایه‌بان

گردش کردم (۷) بهرجائي که میانِ تماميء بني إسْرائِيْل گردش کردم آيا به احدي از اسباطِ إسْرائِيْل که ایشان‌را بچرانیدنِ قومَم إسْرائِيْل امر فرمودم سخني بدين مضمون گفتم که چرا خانهء از سروهاي آزاد بجهةِ من بنا نکرده اید (۸) و حال به بندهء من داوُد چنين بگو که خداوندِ لشکرها چنين ميفرمايد که ترا از آغلْ از پي رفتنِ گوسفندان گرفتم تا آنکه پیشواي قومِ من إسْرائِيْل باشي (۹) و هر جائي که رفتي من با تو بودم و تماميء دشمنانَت‌را از حضورَت قطع نمودم و از برايَت اسمِ بزرگي مثلِ اسمِ بزرگانِ روي زمین گذاشتم (۱۰) و بجهةِ قومَم إسْرائِيْل مکاني‌را تعيين خواهم نمود و ایشان‌را غرس خواهم نمود تا آنکه در مقامِ خويش ساکن شده بارِ ديگر متحرّك نشوند و فرزندانِ شرارت‌پیشه ایشان‌را مثلِ ايّامِ سابق نرنجانند (۱۱) و هم مثلِ ايّامي که حاکمان بر قومِ من إسْرائِيْل تعيين نمودم و ترا از تماميء دشمنانَت آرام دادم و خداوند ترا اعلام ميدارد که از براي تو خانهءرا بر پا خواهد نمود (۱۲) و حيني که روزهايَت بسر آمده با پدرانَت میخوابي ذرّيّهء ترا که از پُشتِ تو بيرون مي‌آيد بعد از تو بر پا خواهم نمود و مملکتِ اورا استوار خواهم ساخت (۱۳) او خانهءرا باسمِ من بنا خواهد کرد و مسندِ مملکتِ اورا ابداً پایدار خواهم نمود (۱۴) بخصوصِ او من مثلِ پدر و او بجهةِ من مثلِ پسر خواهد بود اگر او بي انصافي نمايد اورا بچوب دستيء مردمان و بتازيانهاي فرزندانِ آدم تنبيه خواهم نمود (۱۵) امّا احسانِ خودرا از او دور نخواهم نمود بطوري که آن‌را از شاؤُول دور کردم که اورا از حضورِ تو بيرون نمودم (۱۶) و خانهء تو و مملکتِ تو در حضورِ تو ابداً پایدار خواهد شد بلکه تختِ تو ابداً پایدار خواهد شد (۱۷) و موافقِ تماميء اين کلمات و مطابقِ همگيء اين رُؤياها ناثانْ بداوُدْ چنين فرمود * (۱۸) و داوُدْ مَلِكْ روانه شده در حضورِ خداوند نشست و گفت که اي خداوند خدا من کيستم و خانوادهء من چيست که مرا باين پايه رساندي (۱۹) و ديگر اي خداوند خدا در نظرِ تو اين سهل است زيرا که در بارهء خاندانِ بندهء خود در خصوصِ زمانِ بعيدِ آينده گفتي اي خداوند خدا آيا عادتِ انسان اينست (۲۰) و داوُدْ مُکرّراً بتو چه خواهد گفت زيرا که اي خداوند خدا بندهء خودرا دانستهء (۲۱) بسببِ کلامِ خود و موافقِ اختيارِ خود تماميء اين چيزهاي عظيم بجا آوردي تا آنکه بندهء تو به آنها عارف باشد (۲۲) به آن جهة اي خداوند خدا مُعظّمي زيرا که موافقِ هر آنچه با گوشهاي خود شنيديم مثلِ تو کسي نيست و غير از تو خدائي نيست (۲۳) و در روي زمين کدام يك طايفه مثلِ قومِ تو إسْرائِيْل هست که خدا خود آمد تا آنکه ایشان‌را فدا نموده از براي خويش قوم سازد و نامي براي خويش گُذارد و چيزهاي عظيم و مهيب براي شما و زمينِ خود بجا آورد هنگامي که تو در حضورِ قومي که از براي خود از مِصْرْ فدا کرده بودي قومها و خدايانِ ایشان‌را اخراج نمودي (۲۴) و قومِ خود إسْرائِيْل‌را براي خود استوار کردي تا آنکه ابداً قومِ تو باشند و تو اي خداوند خداي ایشان گرديدي (۲۵) و حال اي خداوند خدا کلامي که در بارهء بندهء خود و خاندانَش گفتي ابداً پایدار کن و مطابقِ گفتهء خود عمل نما (۲۶) و اسمِ تو ابداً معظّم باشد تا آنکه گفته شود که خداوندِ لشکرها خداي

اِسْرائیْلْ است و خاندانِ بندهٔاَت داوُدْ در حضورَت پایدار است (۲۷) زیرا که تو ای خداوندِ لشکرها
خدای اِسْرائیْلْ بگوشِ بندهٔ خود کشف نموده گفتی که از برایَت خانه‌را بنا خواهم کرد بنابراین بندهٔ تو
در دلِ خود یافت که این دعارا بحضورِ تو اظهار نماید (۲۸) و حال ای خداوند خدا آن خدا توئی
وکلامِ تو صدق است و این نیکوئی‌را وعده فرمودی به بندهٔاَت (۲۹) و حال لطف فرموده خاندانِ
بندهٔاَت‌را برکت ده تا آنکه ابداً درحضورَت باشد زیرا که ای خداوند خدا وعده کنندهٔ توئی و از
برکتِ تو خاندانِ بندهٔاَت ابداً مُتبارك خواهد شد *

(فصلِ هشتم مشتمل بر هجدهٔ آیه)

(۱) و بعد از آن واقع شد که داوُدْ فِلِسْطِیانْ‌را شکست داده ایشان‌را مغلوب ساخت و داوُدْ مِتِگِ اَمّاه‌را
از دستِ فِلِسْطِیانْ گرفت * (۲) و مُوآبْ‌را شکست داد و بزمین انداخته ایشان‌را به ریسمان پیمود یعنی
با دو ریسمان پیمود با یك ریسمان برای کشتن و با یك ریسمانِ مملوّ برای زنده نگاه داشتن و
مُوآبیانْ بندهگانِ داوُدْ شده پیشکشهارا آوردند * (۳) و داوُدْ هَدَدِ عِزِرِ پسرِ رِحُوبِ پادشاهِ صُوباه‌را شکست
داد وقتِ رفتنَش بقصدِ تصرّف آوردنِ نواحیَش بکنارِ نهرِ فِراتْ (۴) و داوُدْ از او هزار و هفت صد سوار و
بیست هزار نفر پیاده گرفت و داوُدْ پَیِ تمامیِ مرکبهای عرّادهٔ‌را بُرید جز اینکه از ایشان یك صد
مرکب بجههٔ عرّادهٔ نگاه داشت (۵) و اَرَمیانِ دِمَشْق آمدند تا آنکه هَدَدِ عِزِرِ پادشاهِ صُوباه‌را کومك
بدهند و داوُدْ از اَرَمیانْ بیست و دو هزار نفر کشت (۶) و داوُدْ در آرَمِ دِمَشْق محافظان گماشت و
اَرَمیانْ بداوُدْ بندهٔ پیشکش آور شدند و خداوند داوُدْرا هر جا که میرفت نگاه داشت (۷) و داوُدْ
سپرهای طلائی که مالِ بندهگانِ هَدَدِ عِزِرْ بود گرفته آنهارا به اُورْشَلِیمْ آورد (۸) و از بِطَحْ و بِیرُوتِی
شهرهای هَدَدِ عِزِرْ داوُدْ مَلِكْ برنجِ بسیار بسیار گرفت * (۹) و تُوعِیِ پادشاهِ حَماتْ شنید که داوُدْ
تمامیِ لشکرهای هَدَدِ عِزِرْرا شکست داد (۱۰) و تُوعِیْ پسرِ خود یُورامْ‌را بنزدِ داوُدْ مَلِكْ فرستاد که
سلامتیَش‌را بپرسد و اورا دعای خیر نماید از آنجائی که به هَدَدِ عِزِرْ جنگ نموده اورا شکست داده
بود زیرا که تُوعِیْ با هَدَدِ عِزِرْ جنگ داشت و بدستِ یُورامْ ظرفهای نقره و ظرفهای طلا و ظرفهای برنجین
بود (۱۱) و داوُدْ مَلِكْ آنهارا نیز موقوفاتِ خداوند نمود با نقره و طلائی که از تمامیِ طوائفی که
مغلوب کرده بود تقدیس نمود (۱۲) از آرَمْ و مُوآبْ و پسرانِ عَمُّونْ و فِلِسْطِیانْ و عَمالِیْقیانْ و از
غارتِ هَدَدِ عِزِرْ پسرِ رِحُوبِ پادشاهِ صُوباه * (۱۳) و داوُدْ هنگامِ بازگشتنَش از شکست دادنِ اَرَمیانْ هجده
هزار در درّهٔ نمك نامدار شد (۱۴) و در اِدُومْ مُستحفظان گذاشت بلکه در تمامیِ اِدُومْ مُستحفظانْ
گذاشت و تمامیِ اِدُومیانْ بندهگانِ داوُدْ شدند و خداوند داوُدْرا هر جا که میرفت نگاه داشت * (۱۵) و
داوُدْ بر تمامیِ اِسْرائیْلْ سلطنت نمود و داوُدْ بر تمامیِ قومَش حکم و عدالت میکرد (۱۶) و یُوآبِ پسرِ
صِرُویاه سردارِ لشکر و یِهُوشافاطِ پسرِ اَخیلُودْ تذکره‌چی بودند (۱۷) و صادُوقِ پسرِ اَخیطُوبْ و اَخیمِلِكِ پسرِ

اَبْیاثارْ کاهنان بودند و سِرایاهْ نویسنده بود (۱۸) و بِنایاهُوي پسرِ یِهُویاداعْ بر کِرِیْتیانْ و پِلِیْتیانْ و پسرانِ
داوُدْ عُظَما بودند *

(فصلِ نهم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و داوُدْ گفت که آیا از خاندانِ شائُولْ هیچکسي تا بحال مانده است تا آنکه بخصوصِ یُونَاثانْ اورا
احسان نمایم (۲) و از خاندانِ شائُولْ غلامي بود که اسمَش صِیْبا بود و اورا بنزدِ داوُدْ خواندند و مَلِكْ
وَيْرا گفت که آیا صِیْبا توئي او گفت بندهٴاَت هستم (۳) و مَلِكْ گفت که آیا تا بحال از خاندانِ شائُولْ
کسي هست تا آنکه اورا احسانِ خدائي نمایم و صِیْبا بمَلِكْ جواب گفت پسرِ لَنگِ یُونَاثانْ تا حال
هست (۴) و مَلِكْ از او پرسید که وَيْ کجاست و صِیْبا بمَلِكْ جواب گفت که اینك وَيْ در خانهٴ ماکِیرِ پسرِ
عَمِّیئیلْ از لُودِیبَرْ میباشد (۵) و داوُدْ مَلِكْ فرستاده اورا از خانهٴ ماکِیرِ پسرِ عَمِّیئیلْ از لُودِیبَرْ گرفت *
(۶) و مِفِیبُوشِتْ پسرِ یُونَاثانِ پسرِ شائُولْ بنزدِ داوُدْ آمده در حضورَش برو افتاده تعظیم نمود و داوُدْ گفت
که اي مِفِیبُوشِتْ و او جواب گفت که اینك بندهٴاَت (۷) و داوُدْ وَيْرا گفت که ترسان مباش زیرا که
بیقین بتو احسان خواهم نمود بسببِ خاطرِ پدرَت یُونَاثانْ و تماميِ زمینِ شائُولْ پدرِ ترا بتو باز خواهم داد
و تو دائماً در سفرهٴ من نان خواهي خورد (۸) او دیگر تعظیم کرده گفت که بندهٴ تو کیست که تو بسگِ
مُردهٴ مثلِ من نظر نمائي * (۹) و مَلِكْ صِیْبا بندهٴ شائُولْرا خوانده وَيْرا گفت که هرچه که مالِ شائُولْ
و تماميِ خاندانَش بود به پسرِ آقاي تو دادم (۱۰) و تو و پسرانَت و بندهٴگانَت بجهةِ او زمینرا شیار نموده
محصولِ اورا خواهي آورد تا آنکه نان براي پسرِ آقاي تو جهةِ خوردنَش باشد امّا مِفِیبُوشِتِ پسرِ آقایَت
همیشه بسفرهٴ من نان خواهد خورد و صِیبا پانزده پسر و بیست بنده داشت (۱۱) و صِیْبا بمَلِكْ گفت که
موافقِ هر آنچه آقایَم مَلِكْ به بندهٴاَش فرموده است بهمین طور بندهٴاَت عمل خواهد نمود و مَلِكْ باز فرمود
که مِفِیبُوشِتْ بسُفرهٴ من مثلِ یکي از پسرانِ مَلِكْ خواهد خورد (۱۲) و مِفِیبُوشِتْ پسرِ کوچکي داشت که
اسمَش مِیکَا بود و تماميِ ساکنانِ خانهٴ صِیْبا بندهٴگانِ مِفِیبُوشِتْ بودند (۱۳) پس مِفِیبُوشِتْ در اُورُشَلِیمْ
مینشست زیرا که همیشهٴ اوقات از سُفرهٴ مَلِكْ میخورد و هر دو پایَش لنگ بود *

(فصلِ دهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و بعد از این واقع شد که پادشاهِ بني عَمُّونْ مُرد و پسرَش حانُونْ در جایَش سلطنت نمود
(۲) و داوُدْ گفت که بحانُونِ پسرِ ناحاشْ احسان خواهم کرد بنوعي که پدرَش بمن احسان کرده
بود و داوُدْ بواسطهٴ بندهٴگانَش فرستاد تا آنکه اورا بخصوصِ پدرَش تعزیَت کند و بندهٴگانِ داوُدْ
بزمینِ بني عَمُّونْ آمدند (۳) و سردارانِ بني عَمُّونْ بحانُونْ آقاي ایشان عرض کردند که آیا گمان
میبري که داوُدْ پدرِ تورا در نظرِ تو مُحترم میدارد تعزیَت کنندهٴگانرا بتو فرستاده است آیا داوُدْ بندهٴگانِ
خودرا نزدِ تو بقصدِ این نفرستاده است که شهررا تفحّص و تجسّس نموده آنرا منهدم سازد (۴) آنگاه

حانُونْ بندهگانِ داوُدْرا گرفت و نصفِ ریشِ ایشانرا تراشیده و لباسهاي ایشانرا بنصفش تا جاي نشستن بُرید و ایشانرا رها کرد (۵) و هنگامي که خبر بداوُدْ رسانیدند جهةِ استقبالِ ایشان فرستاد زیرا که مردمان بسیار خجل بودند و مَلِكْ گفت که در یریحُو بمانید تا وقتي که ریشهاي شما برویَند بعد از آن رجعت نمائید * (۶) و هنگامي که بني عَمُّونْ دیدند که مکروهِ داوُدْ اند بني عَمُّونْ فرستادند از اَرَمیانِ بَیْتِ رِحُوبْ و اَرَمیانِ صُوبْا بیست هزار پیاده و از مَعَکاهْ هزار نفر و دوازده هزار نفر از اِیشْطُوبْ اجاره کردند * (۷) و چونکه داوُدْ شنید یُوابْ و تماميء لشکریانِ شجاعرا فرستاد (۸) و بني عَمُّونْ بیرون آمدند و لشکررا بپیشِ مدخلِ دروازه صف آرائي کردند و اَرَمیانِ صُوبْا و رِحُوبْ و اِیشْطُوبْ و مَعَکاهْ علاحده در صحرا بودند (۹) و هنگامي که یُوابْ روي جنگرا دید که هم در پیش و هم در عقبش بود از تماميء برگزیدهگانِ اِسرائیلْ انتخاب کرده در مقابلِ اَرَمیانْ صفآرائي داد (۱۰) و بقیهء قومرا بدستِ برادرش اَبِیْشَيْ داد تا آنکه ایشانرا در مقابلِ بني عَمُّونْ صفآرائي کند (۱۱) و گفت که اگر اَرَمیانْ بر من غالب آیند تو کومك بمن خواهي داد و اگر بني عَمُّونْ بر تو غالب آیند بجهةِ امدادِ تو خواهم آمد (۱۲) دلیر باش تا بخصوصِ قومِ خود و بجهةِ شهرهاي خداي خود شجاع باشیم و خداوند آنچه که در نظرش پسندیده است عمل نماید * (۱۳) و یُوابْ و قومي که همراهش بودند بقصدِ جنگ نمودنِ با اَرَمیانْ نزدیك شدند و ایشان از مقابلهء او فرار کردند (۱۴) و هنگامي که بني عَمُّونْ دیدند که اَرَمیانْ گریختند ایشان نیز از مقابلهء اَبِیْشَيْ گریخته داخلِ شهر شدند و یُوابْ از مقابلهء بني عَمُّونْ برگشته باُورْشَلِیمْ آمد * (۱۵) و هنگامي که اَرَمیانْ دیدند که از پیشِ اِسْرائیلْ عاجز شدند خویشتنرا بهمدیگر جمع نمودند (۱۶) و هَدَدِ عِزِرْ فرستاد و اَرَمیانيْ که بآنطرفِ نهر بودند آورد و ایشان به حِیْلامْ آمدند و شُوبَكْ سردارِ لشکرِ هَدَدِ عِزِرْ پیشواي ایشان بود (۱۷) و چون بداوُدْ خبر رسید تماميء اِسْرائیلْرا جمع نمود و از اُرْدُنْ گذشته به حِیْلامْ رسید و اَرَمیانْ خویشتنرا به استقبالِ داوُدْ صفآرائي داده با او جنگ کردند (۱۸) و اَرَمیانْ از مقابلهء اِسْرائیلْ فرار کردند و داوُدْ از اَرَمیانْ از نشینندهگانِ عرّاده هفت صد و از سواران چهل هزار کُشت و شُوبَكْ سردارِ لشکرشرا زد که در آنجا مُرد (۱۹) و هنگامي که تماميء پادشاهان که بندهگانِ هَدَدِ عِزِرْ بودند دیدند که از مقابلهء اِسْرائیلْ عاجز شدند با ایشان صلح نموده بندهء ایشان شدند و اَرَمیانْ زیاده از کومك دادنِ ببني عَمُّونْ ترسیدند *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و واقع شد که بعد از انقضاي سال هنگامِ بیرون رفتنِ پادشاهان داوُدْ یُوابْ و بندهگانش بهمراهش و هم تماميء اِسْرائیلْرا فرستاد و ایشان بني عَمُّونْرا خراب کرده رَبّاهرا محاصره نمودند امّا داوُدْ در اُورْشَلِیمْ ماند * (۲) و واقع شد که وقتِ غروب داوُدْ از بسترش برخاست و بر پُشتِ بامِ خانهء مَلِكْ گردش کرد و از پُشتِ بام زنیرا دید که خویشتنرا شُست و شو میکرد و آن زن بسیار خوبصورت و خوشمنظر بود (۳) و

داوُدْ فرستاد و در بارهٔ آن زن استفسار نمود و کسي گفت که آیا بَتْشَبَع دخترِ اِلِیْعام زَنِ اُوْرِیّاهِ حِتّي
نیست (۴) و داوُدْ ایلچیان‌را فرستاد و اورا گرفت و او نزدِ وي آمده داوُدْ با او خوابید و او بعد از تمیز
شدن از نجاستَش بخانهٔ خود رفت (۵) و زن حامله شده فرستاد و داوُدْرا مخبر ساخته گفت که حامله هستم
(۶) و داوُدْ بیوآبْ فرستاد که اُوْرِیّاهِ حِتّي‌را نزدِ من بفرست و یوآبْ اُوْرِیّاه‌را نزدِ داوُدْ فرستاد * (۷) و اُوْرِیّاهْ
نزدِ وي آمد و داوُدْ از سلامتيءِ یوآبْ و از سلامتيءِ قوم و از خوش گذشتنِ جنگ پرسید (۸) و داوُدْ به
اُوْرِیّاهْ گفت بخانه‌اَت فرود آي و پایهایَت‌را شُستُشو نما و اُوْرِیّاهْ از خانهٔ مَلِکْ بیرون رفت و از عقَبَش
مجموعهٔ طعام از مَلِکْ بیرون رفت (۹) امّا اُوْرِیّاهْ در دهنهٔ خانهٔ مَلِکْ با سائرِ بنده‌گانِ آقایَش خوابید و
بخانه‌اَش فرود نیآمد (۱۰) و هنگامي که داوُدْرا خبر داده گفتند که اُوْرِیّاهْ بخانه‌اَش فرود نیآمده بود داوُدْ
به اُوْرِیّاهْ گفت که آیا از سفر نیآمده‌ٔ چرا بخانه‌اَت فرود نیآمدي (۱۱) و اُوْرِیّاهْ بداوُدْ عرض کرد که صندوق
و اِسْرائِیلْ و یهُوْداهْ در سایبانها ساکنند و آقایَم یوآبْ و بنده‌گانِ آقایَم برروي صحرا خیمه‌نشین اند و من
آیا میشود که بجهةِ خوردن و نوشیدن و خوابیدنِ با زنِ خود بخانهٔ خود بروم بحیاتِ تو و حیاتِ جانَت این
کاررا نخواهم کرد (۱۲) و داوُدْ به اُوْرِیّاهْ فرمود امروز نیز اینجا باش که فردا ترا روانه خواهم کرد و اُوْرِیّاهْ
آن روز و فردایَش‌را در اُوْرشَلِیْمْ ماند (۱۳) و داوُدْ اورا دعوت نمود که در حضورَش خورد و نوشید و اورا
مست گردانید و وقتِ شام بیرون رفت تا آنکه بالاي بسترَش بهمراهِ بنده‌گانِ آقایَش بخوابد و بخانه‌اَش فرود
نیآمد * (۱۴) و واقع شد که داوُدْ صبحدم مکتوبي بیوآبْ نوشته بدستِ اُوْرِیّاهْ فرستاد (۱۵) و در مکتوب
بدین مضمون نوشت که اُوْرِیّاه‌را در مقابلِ رويِ جنگِ شدیدي بگذارید و از عقَبَش پس بروید تا که زده
شده بمیرد * (۱۶) و چنین شد بعد از آنیکه یوآبْ شهررا ملاحظه کرده بود اُوْرِیّاه‌را در مکاني که میدانست
که مردمانِ دلیر درآن بوده باشند درآنجا گذاشت (۱۷) و مردمانِ شهر بیرون آمده با یوآبْ جنگیدند و
بعضي از قومِ بنده‌گانِ داوُدْ افتادند و اُوْرِیّاهِ حِتّي نیز مُرد * (۱۸) آنگاه یوآبْ فرستاده داوُدْرا بتماميءِ
حوادثاتِ جنگ خبر داد (۱۹) و چاپاررا چنین فرمود که بعد از آنیکه تماميءِ حوادثاتِ جنگ‌را بمَلِکْ تمام
کرده باشي (۲۰) اگر غضبِ مَلِکْ افروخته گردد و ترا بگوید که چرا براي جنگ بشهر نزدیک شدید آیا
ندانسته اید که از سَرِ حصار خواهند انداخت (۲۱) که بوده است که اَبِیْمِلِکْ پسرِ یرُبِّشِتْ‌را زد آیا زني پارهٔ
سنگِ آسیارا از سَرِ حصار بسَر او نینداخت که در تِیْبِیْصْ مُرد چرا بحصار نزدیک شدید آنگاه بگو که بندهٔ تو
اُوْرِیّاهِ حِتّي نیز مُرده است * (۲۲) و چاپار روانه شد و آمد و بهر آنچه که یوآبْ اورا فرستاد بداوُدْ اعلام
نمود (۲۳) و چاپار بداوُدْ گفت بدرستي که مردمان بر ما غالب آمدند و نزدِ ما بصحرا بیرون آمدند امّا ما تا
بدهنهٔ دروازه بایشان تاختیم (۲۴) آنگاه اندازنده‌گان ببنده‌گانِ تو از حصار انداختند و بعضي از بنده‌گان
مَلِکْ مُردند و بندهٔ تو اُوْرِیّاهِ حِتّي هم مُرده است (۲۵) پس داوُدْ بچاپار فرمود که بدین مضمون بیوآبْ
بگو که این واقعه در نظرَت ناخوش نیآید زیرا که شمشیر اینرا و آن‌را هلاک میکند جنگیدنَت‌را بخلافِ شهر
قوي دار و آن‌را منهدم ساز و تو اورا خاطرجمع ساز * (۲۶) و زنِ اُوْرِیّاهْ شنید که شوهرَش اُوْرِیّاهْ مُرده

است و بخصوصِ شوهرَش عزاداري نمود (۲۷) و بعد از انقضاي تعزیه داوُدْ فرستاد و اورا بخانهاَش آورد که او زنَش شد و از برایَش پسري زائید امّا کاریکه داوُدْ کرده بود در نظرِ خداوند ناپسند آمد *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و خداوند ناثانْرا بداوُدْ فرستاد که باو آمده وَيْرا گفت که در شهري دو آدم بودند یکي غني و آن دیگري فقیر (۲) غنيرا گوسفند و گاوِ بسیار بسیار بود (۳) و فقیررا جز یك برّهٔ مادهٔ کوچك نبود که اورا خریده و پرورش داده بهمراهِ او و پسرانَش نشو و نما نمود از خوردنيء او میخورد و از کاسهٔ او مینوشید و در آغوشَش میخوابید و از برایَش مثلِ دختر بود (۴) و مسافري نزدِ آن غني آمد و از این دریغ کرد که از گوسفند وگاوانِ خویش بگیرد تا آنکه بخصوصِ مسافري که نزدِ وَيْ آمده بود مهیّا سازد و برّهٔ آن مردِ فقیررا گرفت و آنرا بخصوصِ مردِ مسافري که نزدِ او آمده بود مهیّا ساخت (۵) و غضبِ داوُدْ بآن مرد بسیار افروخته شد و بناثانْ گفت که بخداوندِ حيّ قَسَم مردي که این کارکرده است مستحقّ قتل است (۶) پس برّهرا چهارمقابله باید بدهد بسببِ کردنِ این کارو دریغ ننمودنَش * (۷) آنگاه ناثانْ بداوُدْ گفت که آن مرد توئي خداوند خداي اِسْرائیلْ چنین میفرماید که من ترا بپادشاهيء اِسْرائیلْ مسح کردم و ترا از دستِ شاؤُلْ نجات دادم (۸) و خانهٔ آقاي ترا و هم زنانِ آقاي تورا بآغوشِ تو دادم و خاندانِ اِسْرائیلْ و یِهُوداهْرا بتو دادم و اگر براي توکمي میکرد مثلِ آن و این بتو زیاد میدادم (۹) چرا فرمانِ خداوندرا خوار نموده عملِ بدي در نظرِ او بجا آوردي که اُورِیّاهِ حِتّيْرا بشمشیر زدي و زنَشرا بخودَت عورت نمودي بلکه اورا بشمشیرِ بني عَمُّونْ کُشتي (۱۰) و حال شمشیر از خانهاَت ابداً دور نخواهد شد بعلّتِ اینکه مرا تحقیر نموده زنِ اُورِیّاهِ حِتّيْرا گرفتي تا آنکه زنِ خودَت باشد (۱۱) خداوند چنین میفرماید که اینك بلارا بتو از خانهٔ خودَت بر پا خواهم نمود و زنانِ ترا در پیشِ رویَت گرفته به رفیقَت خواهم داد و او درعینِ این آفتاب با زنانَت خواهد خوابید (۱۲) زیرا که [این عملرا] تو سِرّاً کردي امّا من جزاارا در برابرِ تماميء اِسْرائیلْ و درعینِ آفتاب بجا خواهم آورد (۱۳) و داوُدْ بناثانْ گفت که بضدّ خداوند گناه کردم و ناثانْ نیز بداوُدْ گفت که خداوند گناهِ ترا عفو نموده است که نخواهي مُرد (۱۴) امّا چونکه در این کار باعثِ این شدي که دشمنانِ خداوند بحرفهاي کفرآمیز خواهند گفت لهذا پسري که از برایَت زائیده شد البتّه باید بمیرد * (۱۵) بعد از آن ناثانْ بخانهاَش رفت وخداوند پسري که زنِ اُورِیّاهْ بجهةِ داوُدْ زائیده بود مضروب ساخت که بیمار شد (۱۶) و داوُدْ خدارا بخصوصِ آن کودك تضرّع نمود و داوُدْ روزه گرفته و باندرون رفته و بیتوته کرده برروي زمین خوابید (۱۷) و مشائخِ خانهاَش برخاسته بقصدِ این که اورا از روي زمین برخیزانند آمدند امّا نخواست و با ایشان نان نخورد (۱۸) و واقع شد که در روزِ هفتم آن کودك مُرد و بندهگانِ داوُدْ ترسیدند که از مُردنِ کودك بگویندَش زیرا که گفتند اینك هنگامي که کودك زنده بود اورا گفتیم و قَوْلِ مارا نشنید و اگر اورا بگوئیم که کودك مُرده است بچه حدّ رنجیده خواهد شد (۱۹) و چون داوُدْ دید که بندهگانَش سرگوشي میگویند

داوُدْ درك نمود که کودك مُرده است و داوُدْ به بندهگانَش گفت که آیا کودك مُرده است آنها گفتند که
مُرده است (۲۰) و داوُدْ از زمین برخاست و خویشتنرا شُستشو داده و مسح کرده و لباسرا عوض نموده بخانهٴ
خداوند رفته سجده نمود بعد از آن بخانهاَش آمد و خوراکي خواسته به پیشَش نان گذاشتند و خورد
(۲۱) و بندهگانَش وَیْرا عرض نمودند که این چه کار است که کردي هنگامي که کودك زنده بود روزه گرفتي
و گریستي و بعضِ مُردنِ کودك برخاستي و خوراکي خوردي (۲۲) او گفت وقتی که کودك زنده بود روزه
گرفتم و گریستم زیرا که با خود گفتم که میداند که خداوند بمن عنایت فرموده کودك زنده خواهد ماند
(۲۳) و حال چونکه مُرده چرا بایست روزه بگیرم آیا میشود که اورا باز بیاورم من بنزدِ او باید بروم امّا او
بمن باز نخواهد آمد * (۲۴) و داوُدْ بَتِ شِبَعِ زنِ خودرا تسلّي داد و نزدیکي با او نموده با او خوابید که او
پسريرا زائیده و اسمَشرا سُلَیْمانْ گذاشت و خداوند اورا دوست داشت (۲۵) و بدستِ ناثانِ نبي فرستاد
که یِدِیْدِیاهْ اسمَشرا گذاشت بجهةِ خداوند * (۲۶) و یُوآبْ بضدِّ رَبّاهِ بني عَمُّونْ جنگ کرده شهرِ مَلِكْرا
تسخیر نمود (۲۷) و یُوآبْ بداوُدْ چاپارها فرستاده گفت که به رَبّاهْ جنگ کردم و شهرِ آبهارا گرفتم (۲۸) پس
حال بقیّهٴ قومرا جمع کن و در برابرِ شهر خیمه زده آنرا بگیر مبادا که من آن شهررا گرفته باسمَم
نامیده شود (۲۹) پس داوُدْ تماميٴ قومرا جمع کرده به رَبّاهْ رفت و با او جنگ نموده اورا گرفت (۳۰) و
تاجِ پادشاهِ ایشانرا از سرَش گرفت که وزنِ او یك قنطار طلا بود و سنگهاي قیمتي داشت و آنرا بسرِ داوُدْ
گذاشتند و غنیمتِ بسیار بسیار از شهر بیرون آورد (۳۱) و قومي که در آن بودند بیرون آورده ایشانرا
بزیرِ ارّهها و مازوهاي آهنین و تیشههاي آهنین گذاشت و هم ایشانرا بکورهٴ آجُر پزان گذرانید و بهمین طور
بتماميٴ شهرهاي بني عَمُّونْ رفتار نمود پس داوُدْ و تماميٴ قوم به اُورِشَلِیمْ مراجعت نمودند *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر سي و نه آیه)

(۱) و بعد از آن واقع شد که اَبْشالُومِ پسرِ داوُدْ خواهرِ خوبصورتي داشت که اسمِ او تامارْ بود و اَمْنُونِ
پسرِ داوُدْ اورا عاشق شد (۲) و اَمْنُونْ بسببِ خواهرَش تامارْ در الم بود تا ناخوش شد زیرا که دخترِ
باکره بود و در نظرِ اَمْنُونْ خارج از عادت مینمود که عملي باو بکند (۳) و اَمْنُونْ رفیقي داشت که اسمَش
یُوناداب پسرِ شِمْعاهِ برادرِ داوُدْ بود و یُوناداب بسیار زیرك بود (۴) و باو گفت اي مَلِكْ زاده چرا روز بروز
بدین طور لاغر میشوي آیا مرا بیان نخواهي کرد و اَمْنُونْ باو گفت که بتامارِ خواهرِ اَبْشالُومِ برادرِ خود
عاشقَم (۵) و یُوناداب باو گفت که بالاي بسترَت بخواب و خودرا بیمار ساز و هنگامي که پدرَت براي
دیدنَت ميآید وَیْرا بگو تمنّا اینکه خواهرِ من تامارْ بیاید و طعام بمن بخوراند و در نظرِ من طعامرا حاضر
سازد تا آنکه به بینم و از دستِ او بخورم (۶) و اَمْنُونْ خوابید و تمارض نمود و مَلِكْ بخصوصِ دیدنَش
آمد و اَمْنُونْ بمَلِكْ گفت تمنّا اینکه خواهرَم تامارْ بیاید و دو گِرْدهٴ نان در حضورِ من بپزد تا آنکه از
دستِ او بخورم * (۷) و داوُدْ بنزدِ تامارْ بخانهاَش فرستاده گفت که حال بخانهٴ برادرَت اَمْنُونْ برو و از

برایَش طعام بپز (۸) و تامارْ بخانهء اَمنونِ برادرَش رفت و او خوابیده بود پس آردرا گرفته خمیر کرد و در
مَدِّ نظرَش گِرْدهها را پهن کرده و آن گِرْدهها را پُخْت (۹) و تابه گرفت و در مَدِّ نظرَش آنهارا ریخت امّا او زا
خوردن ابا نمود و اَمْنونْ گفت که هرکس‌را از پیشَم بیرون نمائید و هرکس که پیشَش بود بیرون رفت
(۱۰) و اَمنونْ بتامارْ گفت که طعام‌را به اُوطاق بیاور تا آنکه از دستِ تو بخورم و تامارْ گِرْدَهائی که پخته
بود گرفته ببرادرَش اَمنونْ به اُوطاق آورد (۱۱) و بحضورَش گذاشت تا بخورد و او ویَ‌را گریبان گیر کرده وَیْ‌را
گفت که ای خواهرَم بیآ با من بخواب (۱۲) و [تامارْ] باو گفت ای برادرَم نمیشود مرا زور میآور زیرا که
این چنین کار در اِسْرائیلْ نمیشود این ابلهی‌را مکن (۱۳) و مَن شرمندهگیء خودرا کجا به برم و تو مِثلِ یکی از
ابلهان در اِسْرائیلْ خواهی بود پس حال تمنّاً اینکه بمَلِکْ بگوئی زیرا که او مرا از تو دریغ نخواهد نمود
(۱۴) امّا او نخواست که قولَش‌را استماع نماید و چونکه باو غالب بود باو زور آورشده با او خوابید *
(۱۵) بعد از آن اَمنونْ اورا با شدّت بُغض نمود و بُغضی که باو ورزید زیاده‌تر از عشقی که باو ورزیده بود
شد پس اَمنونْ وَیْ‌را گفت برخیز و برو (۱۶) و تامارْ باو گفت که جهتی ندارد و این بدی یعنی بیرون
کردنِ مرا از دیگر کاری که با من کردی زیادتر است امّا از شنیدنِ از او ابا نمود (۱۷) آنگاه جوانی که
باو خدمت میکرد خواند و گفت اکنون این دختررا از نزدِ من بیرون نما و در عقبَش دررا ببند (۱۸) و
در بَرِ او لباسِ رنگارنگ بود زیرا که دخترانِ باکرهء مَلِکْ باین گونهء لباس مُلبّس میشدند و خدمتکار
اورا بیرون نمود و در عقبَش دررا بست * (۱۹) و تامارْ خاکستر بر سرَش پاشیده و لباسِ رنگارنگی که
در بَرَش بود پاره نمود و دستِ خودرا بالای سرَش گذاشت و رفته رفته فریاد مینمود (۲۰) و اَبیشالومِ
برادرَش وَیْ‌را گفت که آیا برادرَت اَمنونْ با تو میبوده است پس ای خواهرَم اکنون خاموش باش او
برادرِ تست خاطرِ خودرا باین کار مبند و تامارْ در خانهء برادرَش اَبیشالومْ مُکدّر مینشست * (۲۱) و داودِ
مَلِکْ تمامیء این واقعات‌را شنیده با شدّت غضبناك شد (۲۲) و اَبیشالومْ به اَمنونْ از بد و خوب چیزی
نگفت زیرا که اَبیشالومْ اَمنون‌را بسببِ زور کردنِ خواهرَش تامارْ بُغض مینمود (۲۳) و واقع شد بعد از
دو سال که اَبیشالومْ در بَعَلِ حاصورْ که بپهلوی اِفْرَیِمْ است پشم بُرانِ چندی داشت و اَبیشالومْ
تمامیء پسرانِ مَلِکْ‌را دعوت نمود (۲۴) و اَبیشالومْ بمَلِکْ آمده گفت که اینك حال پشم بُران با بنده‌اَت
هستند تمنّاً اینکه مَلِکْ و بنده‌گانَش با بنده‌اَت بیایند (۲۵) و مَلِکْ به اَبیشالومْ گفت ای فرزندَم نمیشود
حال نبایست که تمامیء ماها برویم مبادا که بتو گران باشیم و هرچند اورا ابرام نمود باز نخواست که برود
و لکن اورا دعای خیر نمود (۲۶) و اَبیشالومْ گفت اگر نروی استدعا اینکه برادرَم اَمنونْ با ما بیآید و
مَلِکْ وَیْ‌را گفت که او چرا بایست با تو بیآید (۲۷) امّا اَبیشالومْ اورا ابرام نمود بحدّی که اَمنونْ و
تمامیء مَلِکْ زاده‌گان‌را با او روانه گردانید * (۲۸) و اَبیشالومْ جوانانَش‌را امر کرده فرمود که نظر کنید
اَمنون‌را که دلَش از شراب خوش وقت است و چون من بشما بگویم که اَمنون‌را بزنید آن وقت اورا
بکُشید و مترسید آیا من شمارا مأمور نمیسازم دلیر و جوانانِ شجاع باشید (۲۹) و جوانانِ اَبیشالومْ به

اَمْنُونْ بطوري که اَبِیْشالُومْ امر نموده بود کردند و تماميءِ پسرانِ مَلِكْ برخاستند و هرکس بقاطرِ خود سوار شده گریختند * (۳۰) و واقع شد هنگامي که ایشان در راه بودند خبري بدین مضمون بداوُدْ رسید که اَبِیْشالُومْ همگيءِ مَلِكْ زادهارا کُشت و احدي از ایشان باقي نماند (۳۱) و مَلِكْ برخاسته لباسهاي خودرا درید و در روي زمین خوابید و تماميءِ بندهگانش با لباسِ دریده در اطرافش ایستادند (۳۲) و یُونادابِ پسرِ شِمْعاهْ که برادرِ داوُدْ بود متکلّم شده گفت که آقایم گمان نبرد که تماميءِ جوانانرا یعني مَلِكْ زادهگانرا کُشته اند زیرا که اَمْنُونْ بانفراده مُرد چون این قتل از فرمانِ اَبِیْشالُومْ از روزي که زور بخواهرش تامارْ آورده بود تعیین شد (۳۳) و حال آقایم مَلِكْ دلِ خودرا باین کار نبندد و نگوید که تماميءِ مَلِكْ زادهها مُرده اند زیرا که اَمْنُونْ بتنهائي مُرده است (۳۴) و اَبِیْشالُومْ گریخت * و جواني که مشغولِ دیدهباني بود چشمانِ خودرا برداشته نگاه کرد و اینك خلقِ بسیاري از راهي که در عقبش از پهلوي کوه بود مي‌آمدند (۳۵) و یُونادابْ بمَلِكْ گفت که اینك شاه زادهها مي‌آیند بطوري که بندهآت گفت چنان شد (۳۶) و واقع شد که بمحضِ اتمامِ سخنش اینك شاه زادهها رسیدند و آوازِ خویشتنرا بلند کرده گریستند و هم مَلِكْ و هم تماميءِ بندهگانش بآوازِ بسیار بلند گریستند * (۳۷) امّا اَبِیْشالُومْ فرار کرد و نزدِ تَلْمَيْءِ پسرِ عَمِّیهُودِ پادشاهِ گِشُورْ رفت و داوُدْ هر روز بخصوصِ پسرش نوحهگري مینمود (۳۸) و اَبِیْشالُومْ فرار کرده به گِشُورْ رفت و سه سال در آنجا ماند (۳۹) و بداوُدِ مَلِكْ شوقِ ملاقاتِ اَبِیْشالُومْ مؤثّر آمد بعد از آنیکه در بابِ مرگِ اَمْنُونْ تسلّي یافته بود *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و یُوآبِ پسرِ صِرُویاهْ دریافت کرد که دلِ مَلِكْ به اَبِیْشالُومْ مائل است (۲) و یُوآب به تِقُوعاهْ فرستاد و زنِ عارفهء از آنجا آورده وَيْرا گفت تمنّا اینکه خویشتنرا بصورتِ نوحهگران سازي و حال لباسِ تعزیه بپوش و روغن ممال و مثلِ زني باش که روزهاي بسیار بخصوصِ مردهگان به نوحهگري مشغول بوده است (۳) و بحضورِ مَلِكْ رفته وَيْرا بدین مضمون بگو پس یُوآبْ بدهانِ او سخنها گذاشت * (۴) پس زنِ تِقُوعِیَه بمَلِكْ عرض نموده و بر رویش بزمین افتاده کُورنش نمود و گفت اي مَلِكْ رهائي ده (۵) و مَلِكْ وَيْرا گفت ترا چه واقع شد او عرض کرد که في الحقیقه زنِ بیوهء هستم و شوهرم مُرده است (۶) و کنیزکت دو پسر داشت و ایشان بیکدیگر در صحرا مُخاصمت نمودند و در میانِ ایشان مُصلحي نبوده این یکي آن دیگریرا زده اورا کُشت (۷) و اینك تماميءِ قبیله بکنیزکت مقاومت نموده گفتند که قاتلِ برادرشرا بده تا اورا بعوضِ جانِ برادرش که وَيْرا کُشت بکُشیم و دیگر وارثرا هم هلاك خواهیم ساخت و در این صورت زوغالي که باقي مانده است برایم خاموش خواهند کرد و بشوهرِ من نه اسم و نه اعقاب برروي زمین وا خواهند گذاشت (۸) و مَلِكْ بزن فرمود که بخانهآت برو و در بارهآت من حُکم خواهم نمود (۹) و زنِ تِقُوعِیَه بمَلِكْ عرض نمود که اي آقایم مَلِكْ تقصیر برمن و بر خاندانِ پدرم باد و پادشاه و تختِ او

بي گناه باشد (۱۰) و مَلِكْ فرمود هركسي كه بتو چيزي ميگويد اورا نزدِ من برسان و زياده بتو ضرر نخواهد
رساند (۱۱) بازگفت تمنّا اينكه پادشاه خداوند خداي خودرا ياد آورد و اختيارِ هلاكت بارِ ديگر به وليء
مقتول ندهد مبادا كه پسرِ مرا هلاك سازند مَلِكْ گفت بخداوندِ حَيّ قَسَم كه موئي از سرِ پسرَت بزمين
نخواهد افتاد * (۱۲) و زن گفت استدعا اينكه كنيزكَت بآقايَم مَلِكْ سخني عرض نمايد او گفت كه
ديگر بگو (۱۳) و زن گفت كه پس چرا در بارهء قومِ خدا مثلِ اين تدبير كردي زيرا كه مَلِكْ اين كلامرا
بطوري گفته است كه گويا گناهكار باشد هنگامي كه مَلِكْ رانده شدهء خودرا باز نيآورد (۱۴) زيرا كه بايد
البتّه بميريم و مثلِ آبِ ريخته شدهء بزمين گرديم كه جمع نميشود و خدا هرچند بكسي طرفگيري نمينمايد و
لكن در اين تدبير است كه رانده شدهگانِ خود [بِالْكُلّ] از او رانده نشوند (۱۵) و حال كه بقصدِ عرض
كردنِ اين كار بآقايَم مَلِكْ آمدم سبب اينست كه قوم مرا ترسانيدند و كنيزكَت با خود گفت كه حال
بمَلِكْ واجبُ العرض خواهم شد احتمال ميرود كه مَلِكْ كارِ كنيزكِ خودرا بانجام رساند (۱۶) اُميد اينكه مَلِكْ
شنيدهء كنيزكِ خودرا از دستِ كسي كه ميخواهد كه هم مرا و هم پسرِ مرا با همديگر از ارثِ خدا محروم سازد
رهائي بخشد (۱۷) و ديگر كنيزكِ تو گفت كه حال فرمانِ آقايَم پادشاه باعثِ تسلّي خواهد شد زيرا كه
آقايَم مَلِكْ مثلِ فرشتهء خدا نيك و بدرا تشخيص ميدهد چه خداوند خداي تو با تُست * (۱۸) آنگاه مَلِكْ
جواب داده بزن گفت تمنّا اينكه مطلبي كه از تو سؤال مينمايم از من نگاه نداري و زن گفت استدعا
اينكه آقايَم مَلِكْ بگويد (۱۹) پس مَلِكْ گفت كه آيا دستِ يُوآبْ بهمهء اين كار با تو نبوده است و زن
جواب داده گفت كه اي آقايَم مَلِكْ بحياتِ جانِ تو قَسَم كه هيچكسي از هرچه آقايَم مَلِكْ فرموده است
براست و چپ نميتواند بگردد زيرا كه بندهء تو يُوآبْ او بوده است كه مرا فرمود و اوست كه تماميء
اين سخنانرا بدهانِ جاريهاَت گذاشت (۲۰) تا آنكه اينگونه گفتار بجا آورد بندهاَت يُوآبْ اين كار كرده
است امّا آقايَم مثلِ حكمتِ فرشتهء خدا حكيم است تا آنكه هر چه در روي زمين واقع شود تشخيص
دهد * (۲۱) و مَلِكْ بيُوآبْ فرمود كه اينك حال اين عرضِ [تورا] قبول كردم پس برو و اَبِيْشالُومِ جوانرا باز
پس آور (۲۲) آنگاه يُوآبْ روي بزمين افتاد و تهليل نموده مَلِكْرا دُعاي خير نمود و هم يُوآبْ عرض كرد
اي آقايَم مَلِكْ امروز بندهء تو ميداند كه در نظرَت عنايت يافته است زيرا كه مَلِكْ كارِ بندهء خودرا
بانجام رسانيده است (۲۳) پس يُوآبْ برخاسته به گِشُورْ رفت و اَبِيْشالُومْرا به اُورْشَلِيمْ باز پس آورد (۲۴) و
مَلِكْ فرمود كه بخانهء خويش برگردد و روي مرا نه بيند و اَبِيْشالُومْ بدونِ ديدنِ روي مَلِكْ بخانهء خويش
برگشت * (۲۵) و در تماميء اِسْرائِيلْ كسي خوبصورتتر مثلِ اَبِيْشالُومْ نبود كه بسيار ممدوح شد از
كفِ پا تا مغزِ سر يك عيبي نداشت (۲۶) و هنگامي كه موي سرَشرا ميتراشيد و حال آنكه بعد از
انقضاي يكسال آنرا بسببِ سنگينيَش ميتراشيد موي سرَشرا وزن نموده موافقِ وزنهء شاهي دويست مثقال
بود (۲۷) و اَبِيْشالُومْرا سه پسر و يك دختر كه اسمَش تامارْ بود زائيده شد كه بسيار زنِ خوبصورتي بود *
(۲۸) و اَبِيْشالُومْ دو سالِ تمام در اُورْشَلِيمْ ماند و روي مَلِكْرا نديد (۲۹) پس اَبِيْشالُومْ يُوآبْرا طلبيد تا

آنکه اورا نزدِ مَلِكْ فرستد امّا او نخواست که نزدِ وي بیآید و با وجودي که بارِ دیگر اورا طلبید او دیگر نخواست بیآید (۳۰) آنگاه به بندهگانش گفت که کِشْتزارِ یوآبْرا که بپهلوي کِشْتزارِ من است مي‌بینید که جَوْ درآن میروید بروید و آنرا آتش بزنید و بندهگانِ اَبِیْشالُوْمْ آن کِشْت زاررا آتش زدند (۳۱) آنگاه یوآبْ برخاسته نزدِ اَبِیْشالُوْمْ بخانه‌اش رفته وَيْرا گفت که بندهگانِ توکِشْتزارِ مرا چرا آتش زده اند (۳۲) و اَبِیْشالُوْمْ بیوآبْ گفت که اینك ترا طلبیده گفتم که اینجا بیآ تا آنکه ترا نزدِ مَلِكْ بفرستم که بگوئي که از گِشُوْر چرا بازآمده‌ام از برایم خوب میشد که تا حالْ آنجا میماندم پس اکنون روي مَلِكْرا به بینم و اگر در من تقصیر باشد مرا بکشد (۳۳) پس یوآبْ بنزدِ مَلِكْ رفت و اورا اعلام کرد و مَلِكْ اَبِیْشالُوْمْرا خواند که او بپیشِ مَلِكْ رفت و رو بسوي زمین مقابلِ مَلِكْ بکُورنش افتاد و مَلِكْ اَبِیْشالُوْمْرا بوسید *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و بعد از آن واقع شد که اَبِیْشالُوْمْ بجهةِ خویش عرّادهها و سوارها و پنجاه نفرکه در پیشش بدوند تدارك نموده (۲) پس اَبِیْشالُوْمْ سحرخیزي نمودهٔ بپهلوي راهِ دروازه ایستاد و میشد که هرکسي که مُنازعه میداشت و بنزدِ مَلِكْ بمُحاکمه مي‌آمد اَبِیْشالُوْمْ اورا آواز میکرد و باو میگفت که تو از کدام شهري او دیگر میگفت که بنده‌اَت از یکي از اسباطِ اِسْرائیلْ هستم (۳) و اَبِیْشالُوْمْ وَيْرا میگفت که ببین دعوایت خوب و راست است امّا از براي تو از جانبِ مَلِكْ شنونده‌ٔ نیست (۴) و اَبِیْشالُوْمْ میگفت که کاشکي حاکمِ زمین میبودم تا آنکه هرکسي که دعوا و مُنازعه دارد نزدِ من بیآید که انصافرا باو جاري سازم (۵) و واقع شد هنگامي که کسي نزدیکي نموده اورا کُورنش مینمود او دستِ خویشرا دراز کرده اورا میگرفت و میبوسید (۶) و اَبِیْشالُوْمْ بتمامئ اِسْرائیلْ که بخصوصِ داوري نزدِ مَلِكْ مي‌آمدند بدین منوالْ عمل مینمود و اَبِیْشالُوْمْ دلِ مردمانِ اِسْرائیلْرا میدُزدید * (۷) و بعد از انقضاي چهل سال واقع شد که اَبِیْشالُوْمْ بمَلِكْ گفت تمنّا اینکه بروم و نذري که بخداوند کرده‌ام در حِبْرُوْنْ بجا آورم (۸) زیرا که بنده‌اَت هنگامِ سکونتش در گِشُوْرِ اَرَمْ نذري کرده گفتم که اگر خداوند مرا فيِ‌الحقیقه به اُوْرشَلِیْمْ باز پس آورد آنگاه خداوندرا عبادت خواهم نمود (۹) و مَلِكْ وَيْرا فرمود که برو بسلامت و او برخاسته بحِبْرُوْنْ رفت * (۱۰) و اَبِیْشالُوْمْ بتمامئ اسباطِ اِسْرائیلْ جاسوسان فرستاد تا آنکه بگویند بمحضِ شنیدنِ شما آوازِ کرنارا بگوئید که اَبِیْشالُوْمْ در حِبْرُوْنْ سلطنت مینماید (۱۱) و دویست نفر دعوت شدهها بهمراهِ اَبِیْشالُوْمْ از اُوْرشَلِیْمْ رفتند و اینان بقلبِ صاف رفته و هیچ چیز ندانستند (۱۲) و اَبِیْشالُوْمْ اَحِیْتوفَلِ گِیْلُوْنئ مُشیرِ داوُدْرا از شهرش گِیْلُوْهْ طلبید هنگامي که ذبائحرا ذبح مینمود و هم عهدي استحکام یافت زیرا که قوم رفته رفته به اَبِیْشالُوْمْ زیاد میشدند (۱۳) و اَحَدي نزدِ داوُدْ آمده اورا آگاهي داده گفت که دلِ تمامئ اِسْرائیلْ در پئِ اَبِیْشالُوْمْ است (۱۴) و داوُدْ بتمامئ بندهگاني که در اُوْرشَلِیْمْ با او بودند فرمود که برخیزید تا آنکه فرار نمائیم و اِلّا از براي ما از روي اَبِیْشالُوْمْ

نجاتي نيست پس بتعجيل روانه شويم كه مبادا او ناگهان بما برسد و بلائي بر ما مستولي ساخته و شهررا بدمِ شمشير بزند (۱۵) پس بندهگانِ مَلِكْ بمَلِكْ گفتند كه آقاي ما مَلِكْ موافقِ هر چه اراده نمايد اينك ما بندهگانِ تو ايم (۱۶) و مَلِكْ و تماميء خاندانش بهمراهش بيرون رفتند و مَلِكْ ده زنِ متعه جهةِ نگاه داشتنِ خانه واگذاشت (۱۷) و مَلِكْ و تماميء قوم بهمراهش بيرون رفتند و در بَيْتِ همرحق ايستادند (۱۸) و تماميء بندهگانِ خاصهاش از نظرش ميگذشتند و تماميء كِرِيْتِيانْ و همهگيء پِلِيْتِيانْ و تماميء گِتِّيانْ شش صد نفركه از گَتْ بپاي او آمدند از مَدِّ نظرش گذشتند (۱۹) و مَلِكْ به اِتَّيْء گِتِّيْ گفت تو نيز بهمراهِ ما چرا ميروي برگرد و با مَلِكْ بمان زيرا كه تو هم غريب و هم از شهرِ خود مهجوري (۲۰) ديروز آمدهء و امروز آيا سزاست كه ترا همراهِ ما آواره و تحريك نمايم چه من بجائي كه اتّفاق مي‌افتد روانه هستم تو برگرد و برادرانت‌را بهمراهت برگردان و احسان و حق با تو باشد (۲۱) و اِتَّيْ بمَلِكْ جواب داده عرض كرد كه بخداوندِ حيّ و بحياتِ آقايمَ مَلِكْ قَسَم هرجائي كه آقايمَ مَلِكْ در آنجا باشد خواه در مقامِ مرگ و خواه درحالِ حيات البتّه بندهء تو در آنجا خواهد بود (۲۲) پس داوُدْ به اِتّيْ فرمود كه بيا و بگذر پس اِتَّيْء گِتِّيْ و تماميء مردمانش و تماميء اطفالي كه با او بودند گذر نمودند (۲۳) و تماميء [اهلِ] زمين به آوازِ بلند گريست و تماميء قوم گذشتند و مَلِكْ نيز از نهرِ قِدْرونْ گذشت و تماميء قوم بسوي راهِ بيابان گذشتند * (۲۴) و اينك صادُوقْ نيز و بهمراهش همگيء لِوِيانْ صندوقِ عهدِ خدارا آورده صندوقِ خدارا وضع كردند و اَبْياثارْ بالا رفته تا تماميء قوم از شهر كُلِّيَةً عبور نمودند (۲۵) و مَلِكْ به صادُوقْ گفت كه صندوقِ خدارا بشهر برگردان اگر در نظرِ خداوند عنايت يابم مرا باز پس آوردهء هم آن‌را و هم مسكنش‌را بمن خواهد نمود (۲۶) و اگر چنين بگويد كه از تو راضي نيستم اينك حاضرم هر چه در نظرش خوش است بمن بكند (۲۷) و مَلِكْ بصادُوقِ كاهن گفت كه آيا تو بينندهء نيستي باز بسلامت بشهر مراجعت كن هم اَخِيمَعَصِ پسرِ تو و هم يِهُوناثانِ پسرِ اَبْياثارْ هر دو پسرانِ شما با شمايند (۲۸) ببينيد كه من در سطحِ صحرا تا رسيدنِ خبر از شما براي اعلام نمودنِ من منتظرم (۲۹) آنگاه صادُوقِ كاهن و اَبْياثارْ صندوقِ خدارا باُورِشَلِيمْ باز پس بردهء و در آنجا ماندند * (۳۰) و داوُدْ بفرازِ كوهِ زَيْتونْ ببالا رفت و حينِ بالا رفتنش ميگريست و سرش پوشيده و پايش برهنه راهي شد و تماميء قومي كه بهمراهش بودند هركسي سرش‌را پوشيده رفته رفته ميگريست (۳۱) و كسي چنين خبر به داوُدْ رسانيد كه اَحِيثُوفِلْ از ميانِ هم عهدان با اَبِيشالُومْ است و داوُدْ گفت كه اي خداوند تمنّا اينكه مشورتِ اَحِيثُوفِلْ‌را باطل گرداني * (۳۲) و حيني كه داوُدْ بسرِ كوهي كه خدارا در آنجا سجده نموده بود رسيد اينك حُوشَيء اَرْكِيْ با لباسِ دريده و سرِ غبارآلوده اورا استقبال كرد (۳۳) و داوُدْ ويرا گفت كه با من اگر بگذري از برايم سربار خواهي شد (۳۴) امّا اگر بشهر برگردي و به اَبِيشالُومْ بگوئي كه اي مَلِكْ من بندهء تو خواهم بود بطوري كه بندهء پدرت بودم تا حال بهمين رَوِش الحال بندهء تو هستم آنگاه برايم مشورتِ اَحِيثُوفِلْ‌را باطل خواهي گردانيد (۳۵) و آيا صادُوقْ و اَبْياثارْ كاهنان همراهِ

تو نیستند پس چنین خواهد شد که هر چیزي که از خانهٔ مَلِكْ میشنوي آن‌را بصادُوق و اَبْیاثارْ کاهنان
اعلام خواهي نمود (۳۶) اینك دو پسرانِ ایشان اَخِیمَعَصِ پسرِ صادُوق و یِهُوناثانِ پسرِ اَبْیاثارْ در آنجا با
ایشانند و بتوسّطِ ایشان هر خبري که میشنوید بمن بفرستید (۳۷) پس حُوشَيْ دوستِ داوُدْ بشهر رفت
و اَبْشالُومْ به اُورْشَلِیمْ در آمد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و داوُدْ چون اندکي از سرِ کوه گذشته بود اینك صِیبایِ بندهٔ مِفِیبُوشِثْ اورا استقبال کرد با دو الاغِ
زین‌دار که به پُشتِ ایشان دویست قُرصِ نان و یك صد دستهٔ انگورِ خشك و یك صد میوهٔ تابستاني و
یك مَشْكِ شراب بود (۲) و مَلِكْ بصِیبا گفت این چیزهائي که با تو اند چیست صِیبا دیگر عرض کرد
که حماران بجهةِ سوار شدنِ خانهٔ مَلِكْ و قُرصهاي نان و میوه‌هاي تابستاني جهةِ خورانیدنِ جوانان
و شراب جهةِ نوشانیدنِ خسته شده‌گان در بیابان (۳) و مَلِكْ گفت پسرِ آقایت کجاست و صِیبا بمَلِكْ
عرض کرد که اینك در اُورْشَلِیمْ مینشیند زیرا که گفت امروز خانَدانِ اِسْرائِیلْ مملکتِ پدرم‌را بمن باز پس
خواهند داد (۴) پس مَلِكْ به صِیبا گفت اینك هر چه که به مِفِیبُوشِثْ علاقه داشت مالِ تُست و صِیبا
تعظیم نموده گفت که اي آقایم مَلِكْ تمنّا اینکه در نظرت عنایت یابم * (۵) و داوُدِ مَلِكْ به بَحُورِیمْ
آمد و اینك از آنجا شخصي از قبیلهٔ خانَدانِ شاؤُلْ که اسمش شِمْعِيءِ پسرِ گیرا بود بیرون آمده رفته
رفته لعنت میکرد (۶) و سنگهارا بداوُدْ و بتماميءِ بنده‌گانِ داوُدِ مَلِكْ و بتماميءِ قوم و بتماميءِ شُجاعاني
که براست و چپش بودند مي‌انداخت (۷) و شِمْعِيْ هنگامِ لعنت کردنش چنین میگفت که بیرون
رو اي مردِ خون‌ریز و اي مردِ اوباش (۸) خداوند خونِ تماميءِ خانَدانِ شاؤُلْ‌را که در جایش سلطنت
نمودهٔ بر تو برگردانیده است و خداوند مملکت‌را بدستِ پسرت اَبْشالُومْ تسلیم کرده است و اینك
تو به بدکاريءِ خود گرفتاري زیرا که مردِ خون ریزي (۹) و اَبِیشَيءِ پسرِ صِرُویاهْ بمَلِكْ گفت که این سگِ
مُرده چرا بایست که آقایم مَلِكْ‌را لعنت نماید استدعا اینکه بگذرم و سرش‌را ببرّم (۱۰) و مَلِكْ گفت که
اي پسرانِ صِرُویاهْ مرا با شما چه کار است که اگر لعنت بکند مُختار است و چونکه خداوند اورا امر کرد
که داوُدْرا لعنت نماید کیست که بگوید که از چه سبب این‌را چنین کردي (۱۱) و داوُدْ به اَبِیشَيْ و
تماميءِ بنده‌گانش گفت که اینك پسرِ من که از امعایم بیرون آمده جویاي جانِ منست پس حال چه
تعجّب است که این بِنْیامِینِي چنین بگوید اورا وا گذارید تا که لعنت نماید چونکه خدا اورا امر
کرده است (۱۲) بلکه خداوند بمُصیبتِ من خواهد نگریست و خداوند عوضِ لعنتِ امروزي نیکوئي
بمن ادا خواهد نمود (۱۳) و هنگامي که داوُدْ و بنده‌گانش راهي میشدند شِمْعِيْ در برابرِ ایشان
بپهلوي کوه میرفت و در رفتنش لعنت مینمود و سنگهارا باو مي‌انداخت و غُبارا میپاشید (۱۴) و مَلِكْ
و تماميءِ قوم که همراهش بودند خسته شده آمدند و در آنجا استراحت کردند * (۱۵) و اَبْشالُومْ و تماميءِ

قوم یعني مردمانِ اِسْرائِیلْ باُورْشَلِیْم آمدند و اَحِیتُوفِلْ بهمراهَش (١٦) و هنگامي که دوستِ داوُدْ حُوشَيِء اَرْکِي به اَبِیْشالُوم آمد واقع شد که حُوشَيْ به اَبِیْشالُومْ گفت که مَلِکْ زنده باشد مَلِکْ زنده باشد (١٧) و اَبِیْشالُومْ بحُوشَيْ گفت که احسانِ تو بدوستت همین است چرا با دوستت نرفتي (١٨) و حُوشَيْ به اَبِیْشالُوم عرض کرد که نَيْ امّا آن کسي که خداوند و این قوم و تمامیء مردمانِ اِسْرائِیلْ اورا برمیگزینند خادمِ او بوده بهمراهَش خواهم ماند (١٩) و مکرّراً کرا بایست که خدمت نمایم آیا در حضورِ پسرَش نبایست باشم پس بنوعي که در حضورِ پدرَت خدمت کردم بهمان نوع در حضورِ تو خدمت خواهم نمود * (٢٠) آنگاه اَبِیْشالُوم به اَحِیتُوفِلْ گفت که در میانِ خودتان مشورت بکنید که مارا چه بایست کرد (٢١) و اَحِیتُوفِلْ به اَبِیْشالُومْ گفت که به متعهّگانِ پدرَت که بخصوصِ نگاه داشتنِ خانه گذاشته است درآئي و هنگامي که تمامیء اِسْرائِیلْ میشنوند که مکروهِ پدرَت گردیدهء آنگاه دستهاي تمامیء همراهانَت قوي خواهند شد (٢٢) پس به پُشتِ بام چادري براي اَبِیْشالُومْ زدند و اَبِیْشالُومْ در نظرِ تمامیء اِسْرائِیلْ به متعهّگانِ پدرَش در آمد (٢٣) و در آن روزها نصیحتي که اَحِیتُوفِلْ میکرد بمرتبهء بود که گویا وحي از جانبِ خدا رسیده بود بلکه هم براي داوُدْ و هم براي اَبِیْشالُومْ نصیحتِ اَحِیتُوفِلْ چنین بود *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(١) و اَحِیتُوفِلْ به اَبِیْشالُومْ گفت که حال من دوازده هزار نفر برگزیده و برخاسته داوُدْرا بوقتِ شب تعاقب خواهم نمود (٢) و بر او در حالتي که خسته و دستهایَش سُست است هجوم آورده اورا بتشویش انداخته تمامیء قومي که بهمراهَش هستند خواهند گریخت و مَلِکْرا بتنها خواهم زد (٣) و تمامیء قومرا بتو بر خواهم گردانید زیرا شخصي که متفحّصِ او هستي حُکْمِ برگشتنِ همهگي دارد و تمامیء قوم بسلامت خواهند شد (٤) و این سُخن بنظرِ اَبِیْشالُومْ و بنظرِ تمامیء مشائخِ اِسْرائِیلْ پسند آمد (٥) و اَبِیْشالُومْ گفت که حال حُوشَيِء اَرْکِيرا هم بخوانید تا آنکه بشنویم که در دهانِ او چه چیز است * (٦) و هنگامي که حُوشَيْ بنزدِ اَبِیْشالُومْ آمد اَبِیْشالُومْ وَيْرا چنین گفت که اَحِیتُوفِلْ بدین مضمون گفت آیا بر وفقِ کلامِ او رفتار باید نمود و اگر نه تو بگو (٧) و حُوشَيْ به اَبِیْشالُومْ گفت نصیحتي که اَحِیتُوفِلْ در این وقت کرد خوب نیست (٨) و حُوشَيْ گفت تو پدرَت و مردمانَشرا میداني که مردمانِ شُجاعي هستند و مثلِ خرسي که در صحرا بچهگانَش گرفته شده است تلخ جان اند و پدرَت مردِ جنگ جو است و در میانِ قوم بیتوته نخواهد کرد (٩) اینک حال او در چاهي و یا در مکانِ دیگر مخفي است و میشود که بمحضِ افتادنِ بعضي از ایشان در آغازِ کار هر کس که میشنود خواهد گفت که در میانِ قومي که تابعانِ اَبِیْشالُومْ هستند مقاتله هست (١٠) و هم صاحبِ قوّت که دلَش مثلِ دلِ شیر است بالْکُلّ آب خواهد شد زیرا که تمامیء اِسْرائِیلْ میدانند که پدرِ تو شُجاع است و اینکه همراهانَش صاحبانِ شُجاعت اند (١١) پس نصیحت میکنم که تمامیء اِسْرائِیلْ از دانْ اِلی بِئْیرشَبَعْ که مثلِ ریگِ کنارِ دریا بیشمار اند جمیعاً نزدِ تو جمع شوند و خودَت

بالذّات بجنگ بروي (۱۲) پس در مکاني که یافت میشود باو حمله‌ور خواهیم شد و بر او بطوري که شبنم
بزمین مي‌افتد حلول خواهیم نمود بحدّي که از تماميءِ مردماني که بهمراهش هستند هم یکي باقي نخواهد
ماند (۱۳) و اگر بشهري داخل بشود آنگاه تماميءِ اِسْرائیْلْ بآن شهر ریسمانهارا خواهند آورد که ما آن‌را بنهر
خواهیم کشید تا بوقتي که یك سنگ ریزه پیدا نشود (۱۴) و اَبیْشالُوم و تماميءِ مردمانِ اِسْرائیْلْ گفتند
که نصیحتِ حُوشَيءِ اَرْکِيْ از نصیحتِ اَحِیتُوفِلْ بهتر است زیرا که خداوند مقرّر کرده بود که نصیحتِ
پسندیدهٔ اَحِیتُوفِلْ‌را باطل گرداند تا آنکه خداوند زیان به اَبیْشالُوم برساند * (۱۵) و حُوشَيْ بصادُوق و
اَبیاثارْ کاهنان گفت که اَحِیتُوفِلْ نصیحت چنین و چنان به اَبیْشالُوم و مشائخِ اِسْرائیْلْ داد و من چنان و
چنین نصیحت دادم (۱۶) پس حال بزودي بفرستید و خبر بداوُدْ رسانیده بگوئید که امشب بسطحِ صحرا
بیتوته منما بلکه بزودي عبور نما مبادا که مَلِكْ و تماميءِ قومي که با اویند بَلْع بشوند (۱۷) و یهُوناثان و
اَحِیمَعَصْ به عینِ رُوگَلْ ایستادند و کنیزکي رفت و ایشان‌را خبر داد و ایشان روانه گردیدند تا آنکه مَلِكِ
داوُدرا خبر دهند زیرا که نمیتوانستند در حالِ در آمدنِ بشهر دیده شوند (۱۸) امّا جواني ایشان‌را دید و
خبر به اَبیْشالُوم رسانید و ایشان هر دو روانه شده بخانهٔ کسي در بَحُورِیم بزودي در آمدند و او درْ حیاطِ
خود چاهي داشت که ایشان بآن فرو رفتند (۱۹) و زني پرده‌ءرا داشته بر روي چاه گسترانید و در بالایش
غلّهٔ بلغور پاشید و چیزي معلوم نشد (۲۰) و بندگانِ اَبیْشالُوم پیشِ زن درخانه در آمدند و گفتند که
اَحِیمَعَصْ و یهُوناثان کجایند و زن بایشان گفت که از نهرِ آب گذشتند و ایشان جستجو کرده نیافتند و باز
باوُرشَلِیم آمدند (۲۱) و واقع شد که بعد از رفتنِ آنها اینان از چاه بیرون آمدند و راهي شده داوُدِ مَلِكْ‌را
خبر دادند و بداوُدْ گفتند که برخیزید و بزودي از آبها بگذرید زیرا که اَحِیتُوفِلْ بخصوصِ شما چنین نصیحت
داده است (۲۲) پس داوُدْ و تماميءِ قومي که همراهش بودند برخاسته از اُرْدُنْ عبور نمودند و هنگامِ طلوعِ
فجر هیچ یك باقي نماند که از اُرْدُنْ عبور ننموده بود (۲۳) و هنگامي که اَحِیتُوفِلْ دید که نصیحتش بجا آورده
نشد حمارِ خودرا زین کرد و برخاسته بخانهٔ خود بشهرِ خود رفت و تدارکِ خانه‌اش‌را دیده خویشتن‌را آویزان
کرد و مُرد و اورا در مزارِ پدرش دفن کردند (۲۴) و داوُدْ به مَحَنیِم رسید و اَبیْشالُوم از اُرْدُن گذشت خودش
و تماميءِ مردمانِ اِسْرائیْلْ که بهمراهش بودند (۲۵) و اَبیْشالُوم عَماسارا درجاي یُوآبْ بسرداريءِ لشکر
نصب کرد و عَماسا پسرِ کسي بود که اسمش یِثْراي اِسْرائیْلي بوده که او به اَبِیجَیلِ دخترِ ناحاشِ خواهرِ
صِرُوْیاهِ مادرِ یُوآبْ داخل شد (۲۶) و اِسْرائیْلْ و اَبیْشالُوم بزمینِ گِلْعادْ اُردو زدند (۲۷) و واقع شد هنگامِ
رسیدنِ داوُدْ بمَحَنیِمْ که شُوبيءِ پسرِ ناحاشْ از رَبَّتِ پسرانِ عَمُّونْ و ماکِیرِ پسرِ عَمّیئیلْ از لُودبار و بَرْزِلّيءِ
گِلْعادي از رُوگِلیِمْ (۲۸) بسترها و کاسها و ظرفهاي گلي و گندم و جو و آرد و غلّهٔ برشته و باقلا و عَدَس و
حُبوباتِ برشته (۲۹) و عَسَلْ و کَرِه و گوسفندان و پنیرِ گاوي‌را براي خوردنِ بداوُدْ و قومي که بهمراهش بود
آوردند زیرا که گفتند که این قوم گرسنه و خسته و تشنه در بیابان اند *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و داوُدْ قومي كه بهمراهَش بودند سان ديد و سردارانِ هزاره و سردارانِ صده بر ايشان تعيين نمود
(۲) و داوُدْ قوم‌را فرستاد ثُلثي بدستِ يُوآبْ و ثُلثي بدستِ اَبِيْشَيءِ پسرِ صِرُوْيَاهِ برادرِ يُوآبْ و ثُلثي بدستِ
اِتَّيءِ گِتِّي و مَلِكْ بقوم گفت كه البتّه من نيز بهمراهِ شما بيرون مي‌آيم (۳) و قوم گفتند نبايست كه بيرون
بروي زيرا كه اگر فرار نمائيم دلِ خودرا بما نخواهند بست بلكه اگر نصفِ ما هلاك شويم دلِ خودرا بما
نخواهند بست امّا حال تو مثلِ ده هزارِ ما هستي پس حال انسب آنست كه مارا تا بيرون از شهر امداد كني
(۴) و مَلِكْ بايشان گفت هر چه كه در نظرِ شما پسنديده است خواهم كرد و مَلِكْ بپهلوي دروازه ايستاد و
تماميءِ قوم صد صد و هزار هزار بيرون رفتند * (۵) و مَلِكْ ديگر يُوآبْ و اَبِيْشَيْ و اِتَّيْ‌را چنين فرمود كه
بخاطرِ من باَبِيْشالُوْمِ جوان مُلايمَت نمائيد و تماميءِ قوم شنيدند هنگامي كه مَلِكْ بهمگيءِ سرداران در
خصوصِ اَبِيْشالُوْم فرمان داد * (۶) و قوم بقصدِ مقابلهء اِسْرائِيلْ بصحرا بيرون رفتند و عَرْصهء جنگ در جنگلِ
اِفْرَيِمْ بود (۷) و در آنجا قوم اِسْرائِيلْ در برابرِ بندگانِ داوُدْ شكست خوردند و در آن روز قتالِ عظيمي
شد كه بيست هزار نفر در آنجا [افتاد] (۸) و در آنجا جنگ بر رويِ تماميءِ زمين مُنتشر شد و قومي كه از
جنگل هلاك شدند بيش از آناني كه از شمشير قتل شدند در آن روز بود (۹) و اَبِيْشالُوْم بندگانِ داوُدْرا
مقابله كرد و اَبِيْشالُوْم بر قاطر سوار شد و قاطر بزيرِ شاخه‌هاي چتردارِ بلوطِ بزرگي آمد و سرش درميانِ بلوط
گرفتار شد بحدّي كه درميانِ آسمان و زمين آويزان شد و قاطري كه در زيرش بود گذشت * (۱۰) و مردي
ديده و بيُوآبْ خبر رسانيده گفت كه اينك اَبِيْشالُوْم‌را ديدم كه درميانِ درختِ بلوط آويزان شد (۱۱) و يُوآبْ
بكسي كه اورا خبر رسانده بود گفت كه اينك ديده‌ء و چراست كه اورا در آنجا بزمين نزدي كه من ده مثقال
نقره و كمربندي‌را بتو ميدادم (۱۲) و آن شخص بيُوآبْ گفت كه اگرچه هزار مثقال نقره بدست ميگرفتم
دستِ خودرا به پسرِ مَلِكْ دراز نميكردم زيرا كه مَلِكْ بسمعِ ماها ترا و اَبِيْشَيْ و اِتَّيْ‌را چنين امر فرمود كه
احتياط نمائيد كه كسي اَبِيْشالُوْمِ جوان‌را ضرر نرساند (۱۳) و الّا بجانِ خود غَدْر ميكردم زيرا كه هيچ چيزي
از مَلِكْ پنهان نميماند و تو خودت بخلافِ من مقاومت مينمودي (۱۴) و يُوآبْ وَيْ‌را گفت كه بحضورِ تو بدين
طور نبايدم تأخير نمايم پس سه نيزه بدستش گرفت و آنهارا بدلِ اَبِيْشالُوْم زد درحالتي كه ميانِ درختِ بلوط
زنده بود (۱۵) و ده جواني كه بردارنده‌ء اسلحهء يُوآبْ بودند اَبِيْشالُوْم‌را احاطه نمودند و زده اورا كشتند *
(۱۶) و يُوآبْ كرنا كشيده و قوم از تعاقب نمودنِ اِسْرائِيلْ برگشتند زيرا كه يُوآبْ قوم‌را باز نگاه داشت
(۱۷) و اَبِيْشالُوْم‌را گرفتند و اورا بچاهِ بزرگي در جنگل انداختند و بالاي او توده‌ء بسيار بزرگي از سنگها
چيدند و تماميءِ اِسْرائِيلْ هركس بچادرِ خود فرار كردند (۱۸) و اَبِيْشالُوْم هنگامِ حياتش ستوني كه در درّهء
مَلِكْ است گرفته براي خويش برپا نمود زيرا كه گفت پسري ندارم كه اسمم‌را مذكور سازد و آن ستون‌را
باسمِ خود نام نهاد كه تا بحال اورا مكانِ اَبِيْشالُوْم مينامند * (۱۹) پس اَخِيْمَعَصْ پسرِ صادُوقْ گفت كه حال

بروم و مژدهٔ بمَلِكْ برسانم که خداوند انتقامِ اورا از دستِ دشمنانَش کَشید (۲۰) و یُوآبْ باو گفت که امروز مُبشّر نخواهي شد روزِ دیگر مژده خواهي داد امّا امروز مژدهٔ نخواهي داد چونکه پسرِ مَلِكْ مُرده است (۲۱) و یُوآبْ به کُوشيْ گفت که برو و هرچه که دیدهٔ بمَلِكْ اعلام نما و کُوشيْ یُوآبْرا کُورنش نمود و دوید (۲۲) و اَحِیمَعَصِ پسرِ صادُوقْ مُکرّراً بیُوآبْ گفت هرطوري که باشد تمنّا اینکه من نیز در پَيْءِ کُوشيْ بدوم و یُوآبْ گفت که اي پسرِ من چرا ارادهٔ دویدن داري در حالتي که از برایَت مژدهٔ موجود نیست (۲۳) و باز گفت هرچه که باشد بدوم و اورا گفت که بدو پس اَحِیمَعَصْ براهِ وادي دویده از کُوشيْ گذشت * (۲۴) و داوُدْ در میانِ دو دروازه مینشست و دیدهبان به پُشتِ بامِ دروازهٔ حصار رفت و چشمانِ خودرا کشاده مردیرا دید که اینك بتنها میدود (۲۵) و دیدهبان آواز کرده مَلِكْرا اعلام نمود و مَلِكْ گفت اگر بتنهائي است مژده مي‌آورد و رفته رفته نزدیك میشد (۲۶) و دیدهبان شخصي دیگریرا دید که میدود و دیدهبان دربان‌را آواز کرد وگفت اینك شخصي بتنها میدود و مَلِكْ گفت او نیز مُبشّر است (۲۷) و دیگر دیدهبان گفت دویدنِ اوّلینرا میبینم که مثلِ دویدنِ اَحِیمَعَصِ پسرِ صادُوقْ است و مَلِكْ گفت که او مردِ خوبي است و مژدهٔ خیر مي‌آورد * (۲۸) و اَحِیمَعَصْ ندا کرده بمَلِكْ گفت السّلام و رو بسوي زمین مَلِكْرا تعظیم کرد و گفت متبارك باد خداوند خداي تو که مردماني که دستهاي خویشتن‌را به آقایَم مَلِكْ بلند کرده بودند تسلیم کرده است (۲۹) و مَلِكْ گفت که اَبِیشالُومِ جوان بسلامت است و اَحِیمَعَصْ جواب گفت که هنگامي که یُوآبْ بندهٔ مَلِكْ و مرا که بندهٔ تو هستم فرستاد غلبهگيءِ عظیمي دیدم امّا ندانستم که چه شد (۳۰) و مَلِكْ گفت کنارهٔ جُسته همچو به ایست و کنارهٔ جُسته ایستاد (۳۱) و اینك کُوشيْ آمد و کُوشيْ گفت اي آقایَم مَلِكْ مُژدهٔ خیر است زیرا که امروز خداوند انتقامِ ترا از تماميءِ کساني که با تو مقاومت مینمودند کَشیده است (۳۲) و مَلِكْ به کُوشيْ گفت که اَبِیشالُومِ جوان بسلامت است و کُوشيْ گفت که دشمنانِ آقایَم مَلِكْ و تماميءِ آناني که بقصدِ ضرر با تو مقاومت مینمایند مثلِ این جوان باشند (۳۳) و مَلِكْ مُضطرب شده و به اوطاقِ بالاي دروازه رفت و گریست و وقتِ رفتن چنین گفت که اي پسرَم اَبِیشالُومْ اي پسرَم پسرَم اَبِیشالُومْ اي کاشکي در عوضِ تو من میمُردمي اي اَبِیشالُومْ پسرَم پسرَم *

(فصلِ نوزدهم مشتمل برچهل و سه آیه)

(۱) و بیُوآبْ گفته شد که اینك مَلِكْ بخصوصِ اَبِیشالُومْ گریه و تعزیه مینماید (۲) و در آن روز ظفر از براي جملهٔ قوم بتعزیت مبدّل شد زیرا که در آن روز قوم خبري شنیدند که مَلِكْ بخصوصِ پسرَش آزرده است (۳) و در آن روز قوم از راهِ دُزدي بشهر در مي‌آمدند مثلِ قومي که وقتِ فرار کردن از عرصهٔ جنگ خجالت زده خودرا میدزدند (۴) و مَلِكْ روي خودرا پوشانید و مَلِكْ بآوازِ بلند ناله کرد که اي پسرَم اَبِیشالُومْ اي پسرَم پسرَم اَبِیشالُومْ * (۵) پس یُوآبْ بپیشِ مَلِكْ بخانه درآمد وگفت که امروز چهرهٔ تماميءِ بندهگانِ خودرا که امروز جانَترا و جانِ پسران و دخترانَترا و جانِ زنان و جانِ مُتعهگانَترا

مُستخلص کردند شرمنده نمودي (٦) چونکه بُغض کنندهٔگانترا دوست داشتي و مُحبّانترا بغض نُمودي زيرا که امروز اظهار نمودي که نزدِ تو هم سرداران و هم بندهٔگان حکمِ لاشيء دارند و امروز دانستم که اگر اَبیْشالُومْ زنده میماند و همهٔگيء ماها امروز میمردیم آن وقت در نظرِ تو خوش مي‌آمد (٧) و حال برخاسته و بیرون رو و بدلِ بندهٔگانت بگو زیرا که بخداوند قَسَم میخورم که اگر بیرون نروي امشب کسي با تو بیتوته نخواهد نمود و از برایت این مُصیبت از تماميء مصایبي که از عهدِ شبابت اِلي امروز بر تو استیلا یافت بدتر خواهد شد (٨) پس مَلِکْ برخاست و بدروازه نشست و همهٔگيء قوم‌را بدین مضمون خبر دادند که اینك مَلِکْ بدروازه مینشیند و همهٔگيء قوم بحضورِ مَلِکْ آمدند و اِسْرائیلیانْ هر کس بچادرش فرار کرد * (٩) و تماميء قوم در جمیعِ اسباطِ اِسْرائیلْ منازعه کرده میگفتند که مَلِکْ مارا از دستِ دشمنانِ ما رهانید و او مارا از دستِ فِلِسْطیانْ خلاصي بخشید و حال بخصوصِ اَبیْشالُومْ از ولایت فرار کرد (١٠) و اَبیْشالُومي که بجهة خود مسح نمودیم در جنگ مُرد پس حال در باز آوردنِ مَلِکْ چرا تأخیر مینمائیم * (١١) و داوُدِ مَلِکْ بصادُوقْ و اَبیاثارْ کاهنان بدین مضمون فرستاد که بمشائخِ یِهُوداهْ چنین بگوئید که در باز آوردنِ مَلِکْ بخانه‌اَش چرا از تأخیر نمایندهٔگان اید در حالتي که کلامِ تماميء اِسْرائیلْ بمَلِکْ در خانه‌اش آمد (١٢) اي برادرانم شما استخوانها و گوشتِ منید پس چرا در باز آوردنِ مَلِکْ از تأخیر کنندهٔگانُ اید (١٣) و به عَماسا بگوئید که آیا تو استخوان و گوشتِ من نیستي خدا بمن چنین نماید بلکه بدتر از این اگر در پیشِ من در تماميء اوقات بجاي یُوابْ سردارِ لشکر نباشي (١٤) و دلِ تماميء مردمانِ یِهُوداهْ‌را مثلِ یك کس مائل گردانید که ایشان بمَلِکْ خبر فرستادند که تو و تماميء بندهٔگانت برگردید (١٥) پس مَلِکْ برگردید و به اَرْدَنْ رسیده یِهُوداهْ بقصدِ استقبالِ مَلِکْ بگلْگالْ آمدند تا آنکه مَلِکْ‌را از اَرْدَنْ بگذرانند * (١٦) و شِمْعيء پسرِ گیْراي بِنْیامیني که از بَحُوریمْ بود تعجیل نموده با مردمانِ یِهُوداهْ بخصوصِ استقبالِ مَلِکِ داوُدْ پایین آمد (١٧) و بهمراهش هزار نفر از بِنْیامینیانْ و هم صِیْباي غلامِ خاندانِ شائُولْ و بهمراهش پانزده پسرش و بیست غلامش و ایشان از اَرْدَنْ بحضورِ مَلِکْ گذشتند (١٨) و کشتيء گُذاره‌را از براي گُذرانیدنِ خانوادهٔ مَلِکْ و هر کاري که در نظرش خوش مي‌آمد گذرانیدند و شِمْعيء پسرِ گیْرا بمحضِ گذشتنِ مَلِکْ از اَرْدَنْ در حضورش بخاك افتاد (١٩) و بمَلِکْ گفت که آقایم مرا بتقصیري اسناد ندهد و خطائي که بنده‌ٔ تو در روزي که آقایم مَلِکْ از اُورْشَلیمْ بیرون میرفت ورزید بیاد نیآورد تا آنکه مَلِکْ خاطرِ خودرا باو بندد (٢٠) زیرا که بنده‌ٔ تو معترف است که گناه ورزیدم و امروز اینك از تماميء خاندانِ یُوسُفْ که بقصدِ استقبالِ آقایم مَلِکْ فرود آمدند اوّل کس منم (٢١) و اَبیْشَيْء پسرِ صِرُویاهْ متکلّم شده گفت که آیا شِمْعيْ از این سبب نباید بمیرد که مسح کردهٔ خداوندرا لعنت نمود (٢٢) و داوُدْ گفت که اي پسرانِ صِرُویاهْ مرا با شما چه کار است که امروز برایم حکمِ دشمنان دارید آیا میشود که کسي در اِسْرائیلْ امروز بمیرد آیا نمیدانم که امروز پادشاهِ اِسْرائیلْ منم (٢٣) پس مَلِکْ به شِمْعيْ گفت که نخواهي مُرد بلکه مَلِکْ با او سوگند خورد * (٢٤) و مِفیبوشِتِ پسرِ شائُولْ بخصوصِ استقبالِ مَلِکْ بزیر آمد در حالتي که از روزِ رفتنِ مَلِکْ تا باز آمدنش بسلامت

نه پايهايَش‌را آراسته كرده بود و نه ريشَش‌را آرايش داده بود و نه جامه‌اَش‌را شسته بود (۲۵) و واقع شد هنگامي كه بقصدِ ملاقاتِ مَلِكْ بأُورِشَلِيْم آمد كه مَلِكْ وَيْ‌را گفت كه اي مِفِيبُوشِتْ با من چرا نيآمدي (۲۶) و او عرض كرد كه اي آقايَم مَلِكْ بندهء من مرا فريب داد چه بندهء تو گفته بود كه حمار جهةِ خود زين خواهم كرد تا آنكه بآن سوارشده با مَلِكْ بروم زيرا كه بنده‌اَت لنگ است (۲۷) و او بنده‌اَت‌را بآقايَم مَلِكْ ملامت كرد امّا آقايَم مَلِكْ مثلِ فرشتهء خدا است پس هرچه كه در نظرت خوش آينده است بعمل آر (۲۸) زيرا كه تماميء خاندانِ پدرَم در حضورِ آقايَم مَلِكْ جز مردمانِ واجبُ‌الْقتل كسي نبودند مَع هذا بنده‌ء خودرا در سِلْكِ خورنده‌گانِ مُفره‌اَت مُنسلك گردانيدي و ديگر از براي من چه حقّ است كه بارِ ديگر بمَلِكْ فرياد نمايم (۲۹) و مَلِكْ وَيْرا گفت كه ديگر سخنانَت‌را چرا طول ميدهي گفتم من كه تو و صِيبا زمين‌را تقسيم نمائيد (۳۰) و مِفِيبُوشِتْ بمَلِكْ گفت چونكه آقايَم مَلِكْ بخانهء خود بسلامت باز آمده است ديگر همه‌را بگيرد * (۳۱) و بَرْزِلّيء گِلْعادِيْ از رُوگْلِيْم بزير آمد و باتّفاقِ مَلِكْ از اَرْدَنْ گذشت تا آنكه اورا در اَرْدَنْ راهنما باشد (۳۲) و بَرْزِلّي مردِ بسيار پيرِ هشتاد ساله بود و او مَلِكْ‌را هنگامِ سكونتَش در مَحَنَيِمْ پرورش ميداد زيرا كه او مردِ بسيار بزرگي بود (۳۳) و مَلِكْ به بَرْزِلّي گفت كه همراهِ من عبور نما كه ترا نزدِ خود در أُورِشَلِيمْ پرورش خواهم داد (۳۴) و بَرْزِلّي بمَلِكْ گفت كه ايّامِ سالهاي عمرَم چه چيز است كه تا نزدِ مَلِكْ بأُورِشَلِيمْ برآيم (۳۵) امروز هشتاد ساله هستم آيا ميشود كه نيك و بدرا تشخيص نمايم و آيا بندهء تو آنچه كه ميخورد و آنچه كه مينوشد مزه‌اَش‌را مي‌يابد و نغمهء مُغنّيان‌را از مرد و زن ميتواند بشنود پس چرا بايست كه بندهء تو بيشتر از براي آقايَم مَلِكْ سربار باشد (۳۶) پس بندهء تو اندك از اَرْدَنْ با مَلِكْ عبور خواهد نمود مَلِكْ‌را بمن چرا بايست اين چنين التفات باشد (۳۷) تمنّا اينكه بندهء تو برگردد و در شهرِ خود بميرد و در مزارِ پدر و مادرِ خود مدفون شود امّا اينك بندهء تو كِمْهامْ مختار است كه همراهِ آقايَم مَلِكْ برود و اورا آنچه كه در نظرت پسنديده است عمل نما (۳۸) و مَلِكْ فرمود كه كِمْهامْ بهمراهِ من خواهد برآمد و من آنچه كه در نظرت خوش آيند است باو معمول خواهم داشت و هرچه كه از من ميخواهي از برايَت بعمل خواهم آورد (۳۹) و تماميء قوم از اَرْدَنْ گذشت و وقتي كه مَلِكْ ميگذشت بَرْزِلّي‌را مَلِكْ بوسيده اورا دعاي خير نمود كه او بجايَش برگشت (۴۰) و مَلِكْ بگِلْگالْ گذشت و كِمْهامْ بهمراهَش آمد و تماميء قومِ يِهُوداهْ و نيز نصفِ قومِ إِسْرائِيْلْ مَلِكْ‌را گذرانيدند * (۴۱) و اينك تماميء مردمانِ إِسْرائِيْلْ پيشِ مَلِكْ آمده بمَلِكْ عرض كردند كه برادرانِ ما مردمانِ يِهُوداهْ ترا چرا دُزديدند و خودِ مَلِكْ و خاندانَش و تماميء مردمانِ داوُدْرا بهمراهَش از اَرْدَنْ گذرانيدند (۴۲) و تماميء مردمانِ يِهُوداهْ بمردمانِ إِسْرائِيْلْ جواب دادند سبب اينست كه مَلِكْ از خويشاوندانِ ماست پس بخصوصِ اين كار چرا غيظ كرديد آيا از مَلِكْ چيزي خورديم و يا آنكه انعام بما داده است (۴۳) و مردمانِ إِسْرائِيْلْ بمردمانِ يِهُوداهْ جواب داده گفتند كه ده حصّهء پادشاه ماراست و حقّ ما در داوُدْ از شما بيشتر است پس چرا مارا خوار داشته اوّلاً خبر بما نرسانيديد هنگامِ بازآوردنِ پادشاهِ ما امّا گفتگوي مردمانِ يِهُوداهْ از گفتگوي مردمانِ إِسْرائِيْلْ سخت‌تر بود *

(فصلِ بیستم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و اتّفاقاً مردِ اوباشي که اسمَش شِبَع پسرِ بِکْرِيِ بِنْيامِيني بود در آنجا حضور داشت و کرنارا نواخته
گفت که مارا در داوُد قسمتي نيست و براي ما در پسرِ يِشّي اِرْثي نيْ اي اِسْرائيليانْ هر کس بچادرِ خويش
(۲) و تماميِ مردمانِ اِسْرائيلْ از متابعتِ داوُدْ به پَيْرَوِيِ شِبَع پسرِ بِکْرِي برگشتند امّا مردمانِ يَهُوداهْ از
اُرْدُنْ تا به اُورشَلِيمْ بپادشاهِ خود چسپيده ماندند * (۳) و داوُد بخانهاش به اُورشَلِيمْ آمد و مَلِكْ ده زنانِ
مُتعهِّگاني که بخصوصِ نگاه داشتنِ خانه وا گذاشته بود گرفت و ايشانرا بمحفظخانه گذاشت و ايشانرا پرورش
ميداد امّا بايشان در نيآمد و ايشان تا روزِ مُردن درحالتِ بيوهگي محبوس بودند * (۴) و مَلِكْ به عَماسا
فرمود که مردمانِ يَهُوداهْرا بمرورِ سه روز از برايم جمع کن و خودت در اينجا حاضر شو (۵) و عَماسا بجهةِ جمع
آوردنِ يَهُوداهْ رفت امّا از زماني که برايَش تعيين شده بود زياده ماند (۶) و داوُد به اَبِيشَي گفت که حال
شِبَع پسرِ بِکْرِي از براي ما از اَبِيشالُوم بدتر خواهد شد پس بندهگانِ آقايَترا بگير اورا تعاقب نما مبادا که
بخصوصِ خود شهرهاي حصار دارا تحصيل نموده از نظرِ ما رهائي يابد (۷) و مردمانِ يُوآبْ و کِرِيتِيانْ و
پِلِيتِيانْ و تماميِ شجاعان از عقبِ او بيرون رفتند و از اُورشَلِيمْ بجهةِ تعاقب نمودنِ شِبَع پسرِ بِکْرِي
بيرون آمدند * (۸) هنگامي که ايشان بسنگِ بزرگي که در گِبْعُونْ بود رسيدند عَماسا روبروي ايشان آمد و
يُوآبْ بلباسِ تنگي ملبّس شده که باو بسته شده بود و بالايَش کمربندي با شمشيري که در غلافَش بود
بکمرَش بسته شده بود که آن از غلاف هنگامِ رفتنِ او افتاد (۹) و يُوآبْ به عَماسا گفت که اي برادرِ من
بسلامتي تو پس يُوآبْ ريشِ عَماسارا بدستِ راست گرفته اورا بوسيد (۱۰) امّا عَماسا بشمشيري که در
دستِ يُوآبْ بود متوجّه نبود و يُوآبْ اورا باستخوانِ پنجمين بواسطهء آن زد که امعايَش بزمين ريخت و دوباره
نزد و مُرد بعد از آن يُوآبْ با برادرَش اَبِيشَي شِبَع پسرِ بِکْرِيرا تعاقب نمودند (۱۱) و از پهْلوانانِ يُوآبْ
کسي به پهلويَش ايستاد و گفت کيست که بيُوآبْ رغبت دارد و کيست که از جانبِ داوُدْ است تابعِ يُوآبْ
بشود (۱۲) و عَماسا درميانِ راه بخونَش ميغَلْطيد و هنگامي که آن شخص ديد که تماميِ قوم توقّف نمودند
عَماسارا از ميانِ راه بکنار بُرد و ببالايَش بالاپوشي انداخت چونکه ديد هر کس ميآمد در پيشَش مي‌ايستاد
(۱۳) و هنگامي که از ميانِ راه برداشته شده بود تماميِ مردمان در پَيِ يُوآبْ بقصدِ تعاقب نمودنِ شِبَع
پسرِ بِکْرِي روانه شدند * (۱۴) و او از تماميِ اسباطِ اِسْرائيلْ به آبِيلْ و بَيْتِ مَعَکاهْ و تماميِ بِيرِيانْ عبور
نمود و هنگامي که ايشان جمع شده بودند اورا تعاقب نمودند (۱۵) امّا ايشان آمده اورا در آبِيلِ بَيْتِ
مَعَکاهْ محاصره کردند و در برابرِ شهر مَتْرَسْ کندند و در برابرِ حصار ايستادند و تماميِ قوم که با يُوآبْ بودند
حصاررا صدمه ميزدند تا آنکه منهدم سازند (۱۶) و زنِ حکيمي از شهر فرياد کرد بشنويد بشنويد تمنّا اينکه
بيُوآبْ بگوئيد که باينجا نزديك آيد تا آنکه با او سخن گويم (۱۷) و هنگامي که يُوآبْ نزديك باو شد زن
گفت که يُوآبْ توئي او گفت که مَنَم و زن وَيْرا گفت که کلماتِ کنيزکَترا بشنو او گفت شنوا هستم (۱۸) و

زن چنین گفت که درزمانِ قدیم بدین مضمون میگفتند که البتّه از آبِیْل خواهند پُرسید و همچنین باتمام خواهند رسانید (۱۹) من در اِسْرائیْل سَلِیْم و اَمِیْن هستم و تو متفحّصِ خراب کردنِ شهر و مادر در اِسْرائیْل هستي میراثِ خداوندرا چرا بلع میکني (۲۰) و یُوْآبْ جواب داده گفت حاشا حاشا از من اگر بلع یا تخریب نمایم (۲۱) کار همچنین نیست امّا کسي از کوهِ اِفْرَیِمْ که اسمَش شِبَع پسرِ بِکْرِيْ است دستِ خودرا بمَلِكْ داوُدْ بلند کرده است اورا بانفراده تسلیم نمائید که از برابرِ شهر میروم زن دیگر بیُوْآبْ گفت اینك سَرِ اورا بتو از حصار خواهند انداخت (۲۲) پس زن بحکمَتش پیشِ تماميءِ قوم رفت و ایشان سَرِ شِبَع پسرِ بِکْرِيْ‌را بُریده بیُوْآبْ انداختند و یُوْآبْ کرنارا کشیده ایشان از شهر دوري گزیده هرکس بچادرَش کشیده شد و یُوْآبْ به اُوْرِشَلِیْمْ بپیشِ مَلِكْ مراجعت نمود * (۲۳) و یُوْآبْ سردارِ تماميءِ لشکرِ اِسْرائیْل و بِنایاه پسرِ یِهُوْیادَاعْ سردارِ کِرِیْتِیانْ و پِلِیْتِیانْ بود (۲۴) و اَدُوْرامْ خراج گیرنده بود و یِهُوْشافاط پسرِ اَحِیلُوْدْ تذکره‌چي بود (۲۵) و شِوا کاتب و صادُوْقْ و اَبْیاثارْ کاهنان بودند (۲۶) و عِیْراي یائیْرِيْ نیز بحضورِ داوُدْ از عُظَما بود *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و در ایّامِ داوُدْ سه سال علي الاتّصال قحطي شد و داوُدْ در حضورِ خداوند سؤال کرد و خداوند فرمود که بسببِ شائُوْل و خاندانِ خون‌خوارَش شد زیرا که گِبْعُوْنیانْ‌را میکُشت (۲) و مَلِكْ گِبْعُوْنیانْ‌را احضار نمود بایشان بیان کرد و حال اینکه گِبْعُوْنیانْ از بني اِسْرائیْل نبودند بلکه از بقیّهءِ اَمُوْرِیانْ بودند و با وجودي که بني اِسْرائیْل با ایشان سوگند خورده بودند امّا شائُوْل از غیرتِ خود بخصوصِ بني اِسْرائیْل و یِهُوْداه متفحّصِ کشتنِ ایشان بود (۳) و داوُدْ به گِبْعُوْنیانْ گفت که از براي شما چه بکنم و به چه چیز شمارا راضي نمایم تا اینکه دعاي خیر به ارثِ خداوند نمائید (۴) و گِبْعُوْنیانْ وي‌را گفتند که نه از شائُوْل و خاندانَش نقره و طلا و نه کشتنِ احدي از اِسْرائیْلیانْ‌را میخواهیم پس او گفت که چه میگوئید تا از براي شما معمول دارم (۵) و ایشان بمَلِكْ جواب دادند مردي که ارادهء آن‌را داشت که مارا نابود و معدوم سازد بجدّي که از ماها در تماميءِ حدودِ بني اِسْرائیْل احدي باقي نماند (۶) هفت نفر از فرزندانِ او بما تسلیم شوند تا آنکه ایشان‌را بحضورِ خداوند در گِبْعَت شائُوْلِ برگزیدهءِ خداوند آویزان کنیم و مَلِكْ فرمود که من ایشان‌را تسلیم خواهم نمود * (۷) امّا مَلِكْ مِفِیبُوْشِتْ پسرِ یُوْناثانِ پسرِ شائُوْل‌را دریغ داشت بسببِ سوگندِ خداوندي که درمیانِ ایشان یعني میانهءِ داوُدْ و یُوْناثانِ پسرِ شائُوْل بود (۸) لکن مَلِكْ دو پسرِ رِصْپاه دخترِ اَیّاه که به شائُوْل زائیده شده بودند اَرْمُوْنِي و مِفِیبُوْشِتْ با پنج پسرِ میکَل دخترِ شائُوْل که او به عَدْرِیْ‌اِیْلِ پسرِ بَرْزِلّيِ مِحُوْلاثِيْ زائیده بود گرفت (۹) و ایشان‌را بدستِ گِبْعُوْنیانْ تسلیم نمود و ایشان آنهارا درکوه بحضورِ خداوند آویزان کردند و این هفت نفر با همدیگر افتادند و در ابتداي ایّامِ دِرَویدن یعني آغازِ دِرَویدنِ جوْ کُشته شدند (۱۰) و رِصْپاهِ دخترِ اَیّاهْ پلاسي گرفته و جهةِ خویش در ابتداي دِرَوْ درکوه گسترانید تا چکانیدنِ آب بر آنها از آسمان و در روز پرندهگانِ هوا و در شب بهایمِ صحرارا فُرصت نداد که بر ایشان حلول

نمایند * (۱۱) و آنچه که رِصْپاهِ دخترِ اَیّاهْ مُتعهٔ شائُولْ کرده بود خبرش بداوُدْ رسید (۱۲) پس داوُدْ روانه گردیده استخوانهای شائُولْ و استخوانهای پسرش یُوناثانرا از مردمانِ یابیشِ گِلْعادْ گرفت که آنهارا ایشان از میدانِ بَیْتِشانْ دُزدیدند که فِلِسْطیانْ آنهارا در آنجا آویزان کرده بودند در روزی که فِلِسْطیانْ شائُولْرا در گِلْبوعْ کشتند (۱۳) و از آنجا استخوانهای شائُولْ و استخوانهای پسرش یُوناثانْرا آورد و استخوانهای آن آویزان شدهگانرا جمع کردند (۱۴) و استخوانهای شائُولْ و پسرش یُوناثانْرا در صِیلاعْ زمینِ بِنْیامینْ در قبرِ پدرش قِیْشْ دفن کردند و هرچه مَلِکْ امر فرموده بود بجا آوردند و بعد از آن خدا استدعای ایشانرا بجهةِ زمین اجابت مود * (۱۵) و دیگر میانِ فِلِسْطیانْ و إسْرائیلْ جنگ شد و داوُدْ و بندهگانش بهمراهش رفته با فِلِسْطیانْ محاربه نمودند و داوُدْ خسته گردید (۱۶) و یِشْبیِ بْنُوبْ که از پسرانِ بلندقدّ بود که وزنِ نیزهٔ او سیصد مثقال برنج بود با شمشیر تازه کمر بسته ارادهٔ کُشتنِ داوُدْ نمود (۱۷) امّا اَبِیْشَیْ پسرِ صِرُویاهْ اورا کومك کرده فِلِسْطیْرا زد و اورا کشت آنگاه مردمانِ داوُدْ پیشِ او سوگند خورده گفتند که بارِ دیگر بهمراهِ ما بجنگ نخواهی رفت مبادا که نورِ إسْرائیلْ منطفی شود * (۱۸) و بعد از آن واقع شد که در گُوبْ با فِلِسْطیانْ محاربه شد آنگاه سِبِّکَیِ حُوشاثیْ سَفْرا که از اولادِ آن بلندقدّ بود کُشت (۱۹) و دیگر در گُوبْ باز جنگ با فِلِسْطیانْ واقع شد و اِلْحانانِ پسرِ یَعَرِی اُورِگیمِ بَیْتِ لِحِمی برادرِ گُلْیَتِ گِتّیْرا کُشت که چوبِ نیزهاش مانندِ کمانِ نسّاجان بود (۲۰) و دیگر جنگی در گَتْ واقع شد که در آنجا مردِ بلندقدّی بود که انگشتهای دستش و انگشتهای پایش شش بوده تعدادِ آنها بیست و چهار بود و آن نیز از پسرانِ آن بلندقدّ بود (۲۱) و او از إسْرائیلْ مبارزه طلبید و یُوناثانِ پسرِ شِمْعَیِ برادرِ داوُدْ اورا کُشت (۲۲) این چهار نفر بآن بلندقدّ در گَتْ تولید شده بودند و بدستِ داوُدْ و بدستِ بندهگانش افتادند *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) و داوُدْ در روزی که خدا اورا از دستِ تمامیِ دشمنانش و از دستِ شائُولْ رهائی داد این مزموررا بخداوند سرائید (۲) و گفت * کوهِ من و قلعهٔ من و خلاص کنندهٔ من خداوند است (۳) خدای من کوهی است که باو پناه میبرم سپرِ من و شاخِ نجاتِ من و برجِ بلندِ من و ملجاء من و منجیِ من بلکه خلّاصِ من از ظلم توئی (۴) خداوندرا که سزاوارِ حمد است استدعا خواهم نمود تا آنکه از دشمنانِ خود نجات یابم (۵) هنگامی که موجهای مرگ مرا احاطه نمودند و سیلهای مردمانِ اَوْباش مرا ترسانیدند (۶) ریسمانهای عالمِ غیب مرا احاطه نمودند و دامهای مرگ بمن سبقت جستند (۷) وقتِ تنگنائیِ خود خداوندرا استدعا و خدای خودرا تضرّع نمودم و نالهٔ مرا از هیکلِ خود شنید و فریادم بسمعش رسید (۸) و زمین متزلزل و مرتعش و اساسِ آسمان متحرّك و لرزان گردیدند بجهةِ غضبناکیش (۹) از دماغش دود برآمد و از دهانش آتش میخورد که از آن زُغال افروخته شد (۱۰) آسمانهارا خم کرده بزیر آمد و در زیرِ پایش ظلمت بود (۱۱) و بکَرُوبْ سوار شده پرید و بالای بالهای باد نمایان شد (۱۲) و به اطرافش ظلمت و کثرتِ آبها و غمامهٔ

مظلمهٔ هَوارا چادر ساخت (۱۳) از روشنائي که درپیشش بود زُغالهاي آتشین افروخته شد (۱۴) خداوند از
آسمان رَعْدرا شنوا و تعالي آوازِ خودرا مسموع گردانید (۱۵) و تیرهارا انداخته ایشان‌را پراکندهٔ و برق‌را
جهانیدهٔ ایشان‌را سراسیمه گردانید (۱۶) تَه دریا نمایان و بُنیانِ دنیا ظاهر شد از تنبیهِ خداوند و از نفخهٔ
نَفَسِ دماغش (۱۷) از اَعْلا فرستاده مرا گرفت مرا از آبهاي بسیار بیرون کشید (۱۸) بمن از دشمنِ قويِ‌اَم
و از بُغض کنندهٔگاني که از من نیرومندتر بودند رهائي داد (۱۹) بروزِ ذلّتِ من بر من سبقت جُستند امّا
خداوند براَیَم تکیه‌گاه بود (۲۰) مرا بمقامِ وسیع بیرون آورد و مرا رهائي داد زیرا که از من راضي شد
(۲۱) خداوند مرا بموافقِ صداقتَم جزا و مطابقِ پاکیزهٔگيِ دستَم سزا عَطا نموده است (۲۲) زیرا که راه‌هاي
خداوندرا نگاه داشتم بلکه شریرانه بخداي خود عمل ننمودم (۲۳) چونکه تماميِ احکامَش درمَدِّ نظرَم بود
و فرایضِ اورا از خود دور ننمودم (۲۴) و درحضورِ او براستي رفتار نمودم و از عصیانَم خودرا باز داشتم
(۲۵) پس خداوند مرا موافقِ صداقتَم جزا و مطابقِ پاکیزهٔگیَم در نظرِ خود مرا عوض داد * (۲۶) به رَئُوفان
خویشتن‌را رَئُوف و بکاملانِ خویشتن‌را کامل میکني (۲۷) با پاکان پاکیزهٔگيِ خودرا ظاهر کرده و با کج
روندهٔگان با کجي عمل مي‌نمائي (۲۸) و قومِ متواضع‌را خواهي رهانید و چشمانت بمتکبّران براي پست
نمودنِ ایشان باز است (۲۹) بدرستي که اي خداوند نورِ من توئي و خداوند تاریکيِ مرا به روشنائي مُبدّل
خواهد نمود (۳۰) زیرا که به امدادِ تو از فوجِ گذشته و بخداي خود از حصار جهیدم (۳۱) طریقِ خدا کامل
است و کلامِ خداوند مُصفّي است و بهمه‌گيِ مُتوکّلینَش سپر است (۳۲) زیرا که سواي خداوند خدا کیست
و غیر از خداي ما کوه کیست (۳۳) خدا قوّت و قدرتِ من است و راه‌هاي مرا کامل میگرداند (۳۴) پایهاي
مرا مثلِ پایهاي آهوان میگرداند و مرا بمقامهاي بلند ایستاده میگرداند (۳۵) دستهاي مرا بجنگ تعلیم میدهد
بنوعي که به بازوهایَم کمانِ برنجین پاره میشود (۳۶) و سپرِ نجاتِ خودرا بمن دادي و بواسطهٔ لطفِ خود مرا
عظیم کردي (۳۷) اقدامِ مرا در زیرَم وسیع گردانیدي که پایهایَم نلغزید (۳۸) دشمنانِ خودرا تعاقب نموده
ایشان‌را معدوم ساختم و تا ایشان‌را تلف نکردم برنگشتم (۳۹) ایشان‌را هلاك و مجروح کردم بجدّي که
نتوانستند برخاست بلکه در زیرِ پایهایَم افتادند (۴۰) چه مرا بجهةِ جنگ به نیرومندي کمر بستي و مقاومت
کنندهٔگانَم‌را در زیرَم خم گردانیدي (۴۱) گَردنهاي دشمنانَم‌را بمن تسلیم نمودي تا آنکه بغض کنندهٔگانِ
خودرا معدوم سازم (۴۲) نگریستند امّا رهانندهٔ نبود بخداوند [فریاد نمودند] امّا ایشان‌را جواب نداد
(۴۳) و ایشان‌را مثلِ گَردِ زمین کوبیدم و مثلِ گِلِ کوچها پایمال نموده پهن ساختم (۴۴) مرا از مجادله‌هاي
قومَم نجات دادي مرا محافظت نمودي تا آنکه سَرِ قبائل باشم و قومي که نمیشناختم مرا خدمت میکنند
(۴۵) پسرانِ بیگانه‌گان بمن ادّعاي اطاعت مینمایند بمحضِ شنیدنِ گوش بمن مطیع میشوند (۴۶) پسرانِ
بیگانه‌گان پژمُرده میگردند و از جایهاي مستورِ خودشان میلرزند * (۴۷) خداوند حَيّ است و کوهِ من مُتبارك
است خدا که کوهِ نجاتِ من است مُتعال باشد (۴۸) انتقام کشندهٔ من و فرود آورندهٔ قومها در زیرِ من
خداست (۴۹) که مرا از دشمنانَم نجات میدهد و از مُقاومت کنندهٔگانَم مرا بلند ساختي و از ظلم کنندهٔ مرا

رهائي دادي (۵۰) بنابراین اي خداوند ترا در میانِ قبائل حمد نموده و اسمِ ترا تمجید خواهم نمود (۵۱) بجهة
مَلِکَش بُرجِ نجات است و بمسیحِ کرده‌ء خود داوُدْ و ذرّیه‌اَش ابدا مهربان است *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر سي و نه آیه)

(۱) وکلماتِ آخرینِ داوُدْ اینهایَند * داوُدِ پسرِ یِشَيْ گفت بلکه مردي که عالي شده و مسیحِ کرده‌ء خداي
یَعْقُوبْ و خواننده‌ء شیرینِ اِسْرائِیْلْ بود گفت (۲) روحِ خداوند بمن وحي فرمود و کلامَش بر زبانَم جاري
شد (۳) خداي اِسْرائِیْلْ گفت وکوهِ اِسْرائِیْلْ بمن وحي فرمود بر حکمرانِ آدمیانِ لازم است که عادل باشد و
بخَوْفِ خدا سلطنت نماید (۴) و مثلِ نورِ صبحدم هنگامِ طلوعِ آفتاب باشد یعني صُبحِ بي اَبْر مثلِ سبزه‌ء
که از درخشندگيء بعد از باران از زمین میروید (۵) هرچند خاندانَم با خدا چنین نباشند لکن با من عهدِ
جاویدي‌ء آراسته شده‌ء که در هر باب مُحکم باشد بسته است پس تماميء نجاتِ من و تماميء مرادِ مرا آیا
نخواهد رویانید (۶) و همگيء مردمانِ اَوْباش مثلِ خارهاي انداخته شده خواهند بود که آنهارا بدست نتوان گرفت
(۷) و مردي که میخواهد آنهارا لمس نماید باید که بآهن و چوبِ نیزه مسلّح شود و آنها بهمانجا بالْکُلّ بآتش
سوخته خواهند شد * (۸) و اساميء بهادرانِ داوُدْ اینهایَند یُوْشیبِ بَشّبِتِ پسرِ تَحْکَمُوْنِيْ که معروف به
عَدِینُوْيِ عِصْنِيْ بود و رئیسِ سه‌تائي که به نیزه‌ء هشت صد نفررا به یك حمله مجروح ساخت (۹) و بعد از اوْ
اِلْعازارِ پسرِ دُوْدُوْيِ پسرِ اَحوحِيْ یکي از سه بهادرانِ داوُدْ وقتي که فِلِسْطِیانْ‌را که بخصوصِ جنگ در جائي
جمع شده بودند به مبارزت خواستند و مردمانِ اِسْرائِیْلْ برمیگردیدند (۱۰) او برخاست و فِلِسْطِیانْ‌را تا
وقتي که دستَش خسته شده و بشمشیرَش چسپیده بود زد و خداوند در آن روز بواسطه‌ء او رهايء عظیمي
داد و قوم بمحضِ غارت کردن پَیْرَويء او نمودند * (۱۱) و بعد از او شَمّاه پسرِ آگيء هارارِيْ بود و فِلِسْطِیانْ
درلِحِيْ جمع شدند و در آن مکان حصّه‌ء کشت‌زارِ پر از عَدَس بود و قوم از برابرِ فِلِسْطِیانْ میگریختند (۱۲) و
او درمیانِ آن حصّه ایستاد و اورا حمایت کرد و فِلِسْطِیانْ‌را شکست داد و خداوند ظَفَرِ بزرگي عنایت
فرمود (۱۳) و آن سه نفرِ رئیسِ سه‌تائي بزیر آمده بداوُدْ در مغاره‌ء عَدُلّامْ هنگامِ دِرَوْ رسیدند و لشکرِ
فِلِسْطِیانْ بدرّه‌ء رِفائِیمْ چادرزدند (۱۴) در آن زمان داوُدْ درقلعه بود و مُستحفظانِ فِلِسْطِیانْ در آن حین در
بَیْتِ لِحِمْ بودند (۱۵) و داوُدْ آرزو کرده گفت که اي کاشکي احدي مرا آب از چشمه‌ء بَیْتِ لِحِمْ که بپهلوي
دروازه است بنوشاند (۱۶) آنگاه آن سه بهادر اُردوي فِلِسْطِیانْ‌را شکست داده گذشتند و آب‌را از چشمه‌ء
بَیْتِ لِحِم که به پهلوي دروازه بود کشیدند و گرفته بداوُدْ آوردند امّا نخواست که از آن بیاشامد و آن‌را در
حضورِ خداوند ریخت (۱۷) و گفت که اي خداوند حاشا بمن که این کار بکنم آیا این خونِ مردمان نیست که
بخطرِ جانِ خود رفتند پس نخواست که آن‌را بیآشامد و کارهائي که آن سه بهادرکردند اینهایند * (۱۸) و
اَبِیشَيْء برادرِ یُوْآبِ پسرِ صِرُوْیاهْ رئیسِ سه تائي [ثانوي] بود و نیزه‌ء خودرا در برابرِ سي صد نفرحرکت داده
آنهارا مجروح ساخت و او درمیانِ آن سه تائي [ثانوي] نامدار شد (۱۹) و از آن سه تائي محترم‌تر شده

رئيسِ ايشان شد امّا بسه‌تايِ اوّلين نرسيد * (۲۰) و بناياه پسرِ يهوياداع صاحب قوّتِ كاردانِ قبصئيلي كه
او دو مردِ شيرآساي موآبي‌را زد و هم پايين آمده شيررا در چاه در روزِ برف كُشت (۲۱) و ديگر او مردِ
خوش‌اندامِ مصري‌را كُشت باوجودي كه در دستِ مصري نيزه بود او نزدِ وي با چوب دستي بزير آمد و
نيزه‌را از دستِ مصري بپيچانيد و اورا به نيزهٔ خودش كُشت (۲۲) اين كارهارا بناياه پسرِ يهوياداع بعمل آورده
و درميانِ سه بهادر نامدار شد (۲۳) و از سي تائي عزيزتر بود امّا بسه‌تاي اوّلين نرسيد و داود اورا سردارِ
لشكرِ خاصهٔ خود كرد * (۲۴) و عساهيل برادرِ يوآب يكي از سي تائيها بود و نيز الحانانِ پسرِ دودوي بيتِ
لحمي (۲۵) شمّاه حرودي و اليقاي حرودي (۲۶) حلصِ پلطي و عيراي پسرِ عقّيشِ تقوعي (۲۷) ابي عزرِ
عنثوثي و مبنّيِ حوشاتي (۲۸) صلمونِ اخوحي و مهريِ نطوفاتي (۲۹) حيلب پسرِ بعناه نطوفاتي و اتّيِ
پسرِ ريبي از گبعاهِ بنياميني‌يان (۳۰) بناياه پرعاثوني و هدّي از نهرهاي گعش (۳۱) ابي علبونِ عرباتي و
عزماوتِ برحومي (۳۲) اليحباي شعلبوني و از پسرانِ ياشين يهوناثان (۳۳) شمّاه هراري و احيام پسرِ شارارِ
آراري (۳۴) اليفلط پسرِ احسبيِ پسرِ معكاتي و اليعام پسرِ اخيتوفلِ گيلوني (۳۵) حصريِ كرملي و
پعريِ اربي (۳۶) يگال پسرِ ناثانِ صوبامي و بانيِ گادي (۳۷) صلقِ عموني و نحريِ بئيروثي اسلحه‌دارِ
يوآب پسرِ صرويا (۳۸) عيراي يتري و گاريب يتري (۳۹) و اورياه حتّي تماميِ ايشان سي و هفت *
*

(فصلِ بيست و چهارم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) و خداوند بارِ ديگر به اسرائيليان غضبناك شده داودرا بر ايشان انگيزانيد تا آنكه بگويد برو و
اسرائيل و يهوداه‌را بشمار (۲) پس ملك به يوآب سردارِ لشكرش گفت كه اكنون از ميانِ تماميِ
اسباطِ اسرائيل از دان تا بئيرشبع گردش نموده سانِ قوم‌را ببين تا كه شمارهٔ قوم‌را بدانم (۳) و
يوآب بملك گفت كه حال خداوند خداي تو عددِ قوم‌را هر چه باشد صد مقابله زياد نمايد و اينكه
چشمانِ آقايم ملك اين‌را به بيند امّا آقايم ملك چرا بايست اين كاررا اختيار نمايد (۴) نهايت كلامِ
ملك بر يوآب و سردارانِ لشكر غالب آمد * و يوآب و سردارانِ لشكر بقصدِ سان ديدنِ قومِ اسرائيل از
حضورِ ملك روانه شدند (۵) و از اردن گذشته در عروعير بدستِ راستِ شهري كه در ميانِ نهرِ گاد و
بسوي يعزير بود اردو زدند (۶) و به گلعاد و بمرزوبومِ تحتيم‌حدشي آمدند و از آنجا به دانِ يعن و
گردش كنان به صيدون رسيدند (۷) و بقلعهٔ صور و تماميِ شهرهاي حويان و كنعنيان آمدند و از
آنجاها بجنوبِ يهوداه تا بئيرشبع رفتند (۸) و تماميِ زمين‌را سير كرده بعد از انقضاي مدّتِ نُه ماه
و بيست روز به اورشليم باز آمدند (۹) و يوآب تعدادِ سان ديده‌هاي قوم‌را بملك تسليم نمود و تعدادِ
اسرائيل هشتصد هزار نفرِ جنگيِ شمشيربند بود و مردمانِ يهوداه پانصد هزار نفر بودند * (۱۰) و دلِ داود
ندامت كشيد بعد از شمردنش قوم‌را و داود بخداوند گفت در كاري كه معمول داشتم گناهِ عظيم كردم و
حال اي خداوند تمنّا اينكه گناهِ بندهٔ خودرا عفو فرمائي زيرا كه بسيار احمقانه رفتار كردم (۱۱) و

بامدادان هنگامی که داوُدْ برخاست کلامِ خداوند به گادِ نبیِء بینندهٔ داوُدْ بدین مضمون نازل گردید (۱۲) که روانه شده داوُدْرا بگو که خداوند چنین میفرماید که من اختیارِ سه چیز بتو میدهم یکی از آنهارا اختیار نما تا آنکه بتو برسانم (۱۳) و گادْ بداوُدْ آمد و بجهةِ او بیان کرده وَیْرا گفت که آیا اختیارِ تو اینست که در ولایاتت قحطیِء هفتساله واقع شود و یا اینکه سه ماه از مقابلِ دشمنانت فرار نمائی در حالتی که ایشان ترا تعاقب نمایند و یا اینکه در ولایتت طاعونِ سه روزه بشود حال تشخیص نموده ببین بکسی که مرا فرستاده است چه جواب بگویم (۱۴) و داوُدْ به گادْ گفت که در شدّتِ تنگی هستم تمنّا اینکه بدستِ خداوند بیفتیم زیرا که رحمتهایش بسیار است و اینکه بدستِ انسان نیفتم * (۱۵) و خداوند طاعون به اِسْرائیلْ فرستاد از بامداد اِلی زمانِ مُعَیّن و از میانِ قوم از دانْ تا بِئْیرِشَبَعْ هفتاد هزار نفر مُرد (۱۶) و فرشته دستِ خودرا بالای اُورْشَلیمْ دراز کرد تا آنکه آنرا هلاك سازد امّا خداوند بخصوصِ این بلا تغییر به ارادهٔاش داده بفرشتهٔ که خلقرا هلاك میساخت فرمود که کافیست حال دستِ خودرا باز دار و فرشتهٔ خداوند بپهلوی خرمنگاهِ اَرُوْناهِ یِبُوسِیْ بود (۱۷) و داوُدْ هنگامی که فرشتهٔ هلاك کنندهٔ قومرا دید بخداوند متکلّم شده گفت که اینك گناه ورزنده منم و عصیان کننده منم امّا این گوسفندان چه کرده اند تمنّا اینکه دستِ تو بر من و خاندانِ پدرم باشد * (۱۸) و در آن روز گادْ بداوُدْ آمده وَیْرا گفت که بالا رفته مذبحیرا در خرمنگاهِ اَرُوْناهِ یِبُوسِیْ بخداوند بر پا نما * (۱۹) و داوُدْ موافقِ کلامِ گادْ و مطابقِ فرمانِ خداوند برآمد (۲۰) و اَرُوْناهْ مُلاحظه کرده مَلِكْ و بندهٔگانشرا دید که بنزدِ وَیْ میآیند و اَرُوْناهْ بیرون آمده و رو بسوی زمین مَلِكْرا کورنش نمود (۲۱) و اَرُوْناهْ گفت که آقایم مَلِكْ نزدِ بندهٔ خود چرا آمده است و داوُدْ گفت بخصوصِ خریدنِ خرمنگاهِ تو تا آنکه مذبحی بخداوند بنا نمایم که تا این طاعون از قوم رفع شود (۲۲) و اَرُوْناهْ به داوُدْ عرض کرد که آقایم مَلِكْ هر چه در نظرش پسندیده است بگیرد و قربانی نماید اینك گاوان بجهةِ قربانیِء سوختنیْ و آلاتِ خرمنگاه وگاوان جهةِ هیزم حاضراند (۲۳) و اَرُوْناهْ مثلِ مَلِكْ همهرا بمَلِكْ داده بلکه اَرُوْناهْ بمَلِكْ گفت خداوند خدایت از تو راضی باشد (۲۴) امّا مَلِكْ به اَرُوْناهْ گفت که نَیْ مگر اینکه با قیمت البتّه از تو خواهم خرید و بخدای خود خداوند قربانیهای سوختنیرا مفت تقریب نخواهم نمود پس داوُدْ خرمنگاه وگاوانرا بمبلغِ پنجاه مثقال نقره خرید (۲۵) و در آنجا داوُدْ مذبحیرا بخداوند بنا کرد و قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتیرا تقریب نمود و خداوند استدعاهائی که برای زمین کرده شده بود اجابت فرمود و طاعون از اِسْرائیلْ رفع شد *

کتابِ ششمینِ مؤرّخان

معروفِ بکتابِ اوّلِ ملوك و مشتمل

بر بیست و دو فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(۱) و داوُدِ مَلِكْ پیر و سال خورده شده هرچند اورا به لباس می‌پوشانیدند لکن گرم نمیشد (۲) و
بندهٔگانَش وَیْرا گفتند که بجهةِ آقای ما مَلِكْ باکرهٔ جوانی‌را جُستُجو نمایند تا آنکه در حضورِ مَلِكْ
ایستاده اورا پرستاری نماید بلکه در آغوشِ تو بخوابد تا آنکه آقای ما مَلِكْ گرم شود (۳) پس در
تمامیءِ حدودِ اِسْرائیلْ دختر زیبائی‌را جُستُجو نموده اَبِیْشَگِ شُونَمِّیْ‌را یافتند و اورا بمَلِكْ آوردند
(۴) و آن دختر بسیار زیبا بود و مَلِكْ‌را پرستاری نموده اورا خدمت میکرد امّا مَلِكْ باو نزدیکی نکرد *
*(۵) آنگاه اَدُونِیاهِ پسرِ حَگِّیثْ اِدّعای برتری کرده میگفت که من سلطنت خواهم نمود و از برای خود
عرّاده‌ها و سواران و پنجاه نفر که در پیشاپیشش بدَوند تدارك کرد (۶) و پدرَش اورا گاهی نرنجانید از
گفتنِ اینکه چرا باین طور رفتار مینمائی و او نیز بسیار خوب صورت بود و مادرَش اورا بعد از اَبِیْشالُومْ
زائید (۷) و اورا با یُوآبِ پسرِ صِرُوِیاهْ و اَبْیاثارِ کاهن گفتگوئی بود و ایشان اَدُونِیاهْ‌را کومك دادند
(۸) امّا صادُوقِ کاهن و بِنایاهِ پسرِ یهُویاداعْ و ناثانِ نبی و شِمْعِیِ رِیْعِی و بهادرانِ داوُدْ با اَدُونِیاهْ
نبودند (۹) و اَدُونِیاهْ گوسفندان و گاوان و پرواریهارا نزدِ سنگِ زُوحِلِثْ که به پهلوی عَیْنِ رُوگِلْ بود
ذبح نمود و تمامیءِ برادرانَش پسرانِ مَلِكْ و تمامیءِ مردمانِ یهُوداهْ بندهٔگانِ مَلِكْ‌را دعوت کرد (۱۰) امّا
ناثانِ نبی و بِنایاهْ و بهادران و برادرَش سُلَیْمانْ‌را دعوت نکرد * (۱۱) و ناثانْ به بَتْشِبَعِ مادرِ
سُلَیْمانْ چنین گفت که آیا نشنیدهٔ که اَدُونِیاهِ پسرِ حَگِّیثْ سلطنت مینماید و آقای ما داوُدْ نمیداند
(۱۲) پس حال بیا اکنون ترا نصیحت کنم تا آنکه جانِ خود و جانِ سُلَیْمانِ پسرَت‌را مُستخلص نمائی
(۱۳) بیا بنزدِ داوُدِ مَلِكْ رفته وَیْرا بگو که ای آقای من مَلِكْ آیا بدین مضمون به کنیزکَت سوگند
نخوردی که پسرِ تو سُلَیْمانْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و او بر تختِ من خواهد نشست پس
اَدُونِیاهْ چرا سلطنت مینماید (۱۴) اینك در حالتی که در آنجا با مَلِكْ به گُفتگو مشغولی من نیز بعد از
تو می‌آیم و کلامَت‌را مقرّر خواهم گردانید (۱۵) پس بَتْ شِبَعْ نزدِ مَلِكْ به اوطاق در آمد و مَلِكْ بسیار
پیر بود و اَبِیْشَگِ شُونَمّیْ مَلِكْ‌را خدمت میکرد (۱۶) و بَتْ شِبَعْ خم شده مَلِكْ‌را تعظیم نمود و مَلِكْ فرمود
ترا چه واقع است (۱۷) و او وَیْرا گفت ای آقایَم بخدای خود خداوند سوگند بکنیزکَت خوردی که

پسرِ تو سُلَیْمانْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و بر تختِ من خواهد نشست (۱۸) و حال اینك اَدُونِیاهْ سلطنت مینماید در حالتي که آقایَم مَلِكْ نمیداند (۱۹) و گاوان و پرواریها و گوسفندانِ بسیاري‌را ذبح نموده تمامِ پسرانِ مَلِكْ و اَبْیاثارِ کاهن و یُوْابِ سردارِ لشکررا دعوت کرده امّا بنده‌اَت سُلَیْمانْ‌را دعوت نکرد (۲۰) و اي آقایَم مَلِكْ چشمانِ تماميءِ اِسْرائِیْلْ بسوي تو اَنْد تا آنکه ایشان‌را خبر دهي که بر تختِ آقایَم مَلِكْ بعد از تو که خواهد نشست (۲۱) و اِلاّ واقع میشود هنگامي که آقایَم مَلِكْ با پدرانِ خویش میخوابد که من و پسرم سُلَیْمانْ مُقصّران خواهیم بود * (۲۲) و اینك در حالتي که او با مَلِكْ در گُفتگُو مي‌بود ناثانِ نبي نیز در آمد (۲۳) و مَلِكْ‌را خبر داده گفتند که اینك ناثانِ نبي است و او بحضورِ مَلِكْ در آمده رو بسوي زمین مَلِكْ‌را کُورنش نمود (۲۴) و ناثانْ گفت که اي آقایَم مَلِكْ آیا فرموده‌ءِ که اَدُوْنِیاهْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و اینکه او بالاي تختِ من خواهد نشست (۲۵) زیرا که امروز بزیر آمده گاوان و پرواریان و گوسفندانِ بسیاري‌را ذبح نمود و تماميءِ پسرانِ مَلِكْ و سردارانِ لشکر و اَبْیاثارِ کاهن‌را دعوت کرد و اینك ایشان در حضورش به اکل و شرب مشغولند و میگویند مَلِكْ اَدُوْنِیاهْ زنده باشد (۲۶) و من که بنده‌ءِ تو ام و صادُوْقِ کاهن و بِنایاهِ پسرِ یِهُوْیاداعْ و بنده‌اَت سُلَیْمانْ‌را دعوت نکرد (۲۷) این کار آیا از جانبِ آقایَم مَلِكْ شد و میشود که بنده‌اَت‌را مخبر نساختي که بر تختِ آقایَم مَلِكْ کیست که بعد از او خواهد نشست * (۲۸) پس داوُدِ مَلِكْ جواب داده گفت بَتْشِبَعْ‌را به نزدِ من احضار نمائید و او بحضورِ مَلِكْ در آمد و درحضورِ مَلِكْ ایستاد (۲۹) و مَلِكْ سوگند خورده گفت که بخداوندِ حيّ قَسَم که جانِ مرا از تماميءِ تنگي نجات داد (۳۰) که بطوري که بتو سوگند بخداوند خداي اِسْرائِیْلْ خورده گفتم که البتّه پسرِ تو سُلَیْمانْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و او در جاي من بر تختِ من خواهد نشست یقین که امروز چنین خواهم کرد (۳۱) و بَتِ شِبَعْ رو بسوي زمین خم شده مَلِكْ‌را کُورنش نموده گفت که آقایَم داوُدْ مَلِكْ اَبَداً زنده باشد * (۳۲) و داوُدِ مَلِكْ گفت که صادُوْقِ کاهن و ناثانِ نبي و بِنایاهِ پسرِ یِهُوْیاداعْ‌را بحضورِ من احضار نمائید و ایشان بحضورِ مَلِكْ در آمدند (۳۳) و مَلِكْ بایشان گفت که بندگانِ آقاي خودرا به همراهِ خود ببرید و پسرم سُلَیْمانْ‌را بر قاطرِ خودم سوار نموده اورا به گِیحُوْنْ فرود آرید (۳۴) و صادُوْقِ کاهن و ناثانِ نبي اورا در آنجا به پادشاهيءِ اِسْرائِیْلْ مسح نمایند و کرنارا نواخته بگوئید که سُلَیْمانِ مَلِكْ زنده باشد (۳۵) و شما در عقبِ او خواهید بر آمد تا آنکه او داخل شده بر تختِ من بنشیند و در جاي من پادشاه شود زیرا که اورا مأمور فرمودم که بر اِسْرائِیْلْ و یِهُوْداهْ پیشوا باشد (۳۶) و بِنایاهِ پسرِ یِهُوْیاداعْ مَلِكْ‌را جواب گفت که آمین خداوند خداي آقایَم مَلِكْ چنین فرماید (۳۷) به نحوي که خداوند با آقایَم مَلِكْ بوده است به همین نحو به سُلَیْمانْ باشد و تختِ اورا از تختِ آقایَم داوُدِ مَلِكْ عظیم‌تر گرداند * (۳۸) و صادُوْقِ کاهن و ناثانِ نبي و بِنایاهِ پسرِ یِهُوْیاداعْ و کِرِیْثِیانْ و پِلِیْثِیانْ پایین آمده سُلَیْمانْ‌را بر قاطرِ مَلِكْ داوُدْ سوار کردند و اورا به گِیحُوْنْ آوردند (۳۹) و صادُوْقِ کاهن شاخِ روغن داررا از چادر گرفته سُلَیْمانْ‌را مسح

کرده و کرنارا نواختند و تماميءِ قوم گفتند که سُلَیْمانْ مَلِكْ زنده باشد (۴۰) و تماميءِ قوم درعقبش بالا آمدند و قوم سُرناهارا نواختند و بشادمانيءِ عظیم مسرور شدند و زمین از نعرهٔ ایشان چاك شد (۴۱) و اَدُونِیاهْ و تماميءِ دعوت شدهگاني که با او بودند به محضِ تمام شدنِ ضیافت آن‌را شنیدند و یوآبْ آوازِ کرنارا شنیده گفت صداي شهري که در آشفتگي است چراست (۴۲) و در حالتي که او متکلّم بود اینك یُوناثانِ پسرِ اَبْیاثارِ کاهن در آمد و اَدُونِیاهْ گفت که بیا زیرا که صاحبِ قوّت تويُ و مژدهٔ خیر مي‌آوري (۴۳) و یُوناثانْ جواب داده به اَدُونِیاهْ گفت که به یقین آقاي ما مَلِكِ داوُدْ سُلَیْمانْ‌را به پادشاهي نصب کرده است (۴۴) و مَلِكْ صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبي و بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعْ و کِرِیْتیانْ و پِلیْتیانْ‌را به همراهش فرستاده است و ایشان اورا بر قاطرِ مَلِكْ سوار کرده اند (۴۵) و صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبي اورا در گِیحُونْ به پادشاهي مسح کردند و از آنجا شادي کنان برآمده اند که شهر دیگر آوازه‌دار است و صدايءِ که شنیده اید همین است (۴۶) و دیگر سُلَیْمانْ بر تختِ مملکت جلوس نمود (۴۷) و هم بندهگانِ مَلِكْ بقصدِ مبارك باد بآقاي ما داوُدِ مَلِكْ آمده گفتند که خدا اسمِ سُلَیْمانْ‌را از اسمِ تو افضل و تختِ اورا از تختِ تو اعظم گرداند و مَلِكْ خویشتن‌را در بالاي بستر خم نمود (۴۸) و مَلِكْ نیز چنین گفت که خداوند خداي اِسْرائیلْ که امروز نشینندهٔ بر تختِ من برقرار نموده است در حالتي که چشمانِ من مي‌بینند متبارك باشد * (۴۹) آنگاه تماميءِ میهمانانِ اَدُونِیاهْ ترسان شده برخاستند و هر کسي براهِ خویش روانه شد (۵۰) و اَدُونِیاهْ از سُلَیْمانْ ترسید و برخاسته و روانه شده شاخهاي مذبح‌را گرفت (۵۱) و به سُلَیْمانْ خبر بدین مضمون رسید که اینك اَدُونِیاهْ از سُلَیْمانِ مَلِكْ میترسد و اینك شاخهاي مذبح‌را گرفته میگوید که امروز سُلَیْمانِ مَلِكْ سوگند براي من بخورد که بندهٔ خودرا به شمشیر نخواهد کُشت (۵۲) و سُلَیْمانْ فرمود اگر مردِ صالح باشد یکي از مویهایش بزمین نخواهد افتاد امّا اگر در او شرارت یافت شود خواهد مُرد (۵۳) پس سُلَیْمانِ مَلِكْ فرستاد که اورا از مذبح بیاورند و آمده سُلَیْمانِ مَلِكْ‌را کُورنش نمود و سُلَیْمانْ وي‌را گفت که بخانهٔات برو *

(فصلِ دویم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و ایّامِ وفاتِ داوُدْ نزدیك شده پسرش سُلَیْمانْ‌را بدین مضمون وصیّت فرمود (۲) که چون من براهِ تماميءِ اهلِ زمین میروم تو قوي و مردانه باش (۳) و اوامرِ خداوند خدایت‌را نگاه داشته براههایش رفتار نما و فرائض و اوامر و احکام و شهاداتش‌را بنوعي که در توراةِ مُوسيِ مکتوب است محافظت نما تا آنکه در هر کاري که بجا آوري و هر جائي که توجّه کني برخوردار باشي (۴) به امیدِ اینکه خداوند کلامي که بمن اِلْقا فرموده بود مُقرّر دارد هنگامِ فرمودنش که اگر پسرانِ تو در راهِ خویشتن بتماميءِ دل و بتماميءِ جانشان در حضورِ من براستي رفتار نمایند یقین که از براي تو بر تختِ اِسْرائیلْ کسي کم نخواهد شد (۵) و دیگر آنچه که یُوآبِ پسرِ صِرُویاهْ بمن معمول داشت میداني یعني کاري که بدو سردارِ لشکر

اِسْرائِیْلْ به اَبْنیرِ پسرِ نیر و عَماسای پسرِ یِتِرْ بجا آورده ایشان‌را کُشت و خونِ جنگ در مقامِ سلامت
ریخت بلکه خونِ جنگ برکمربندِ کمرش و نعلینِ پایهایَش ریخت (۶) پس موافقِ حکمتِ خود رفتار نما و
موي سفیدَش‌را بسلامت بقبر فرود میاور (۷) امّا پسرانِ بَرْزِلّيِ ءِ گِلْعادیْ‌را احسان نما تا آنکه از جملهء
خورنده‌گانِ سفره‌اَت باشند زیرا که چنین به نزدِ من تقرّب جستند هنگامي که از روي برادرِ تو اَبیشالُوم
فرار کردم (۸) و اینك شِمْعِيء پسرِ گیراي بِنْیامیني از بَحُورِیم نزدِ تو است آنکه مرا در روزي که به
مَحَنَیْم رسیدم بلعنتِ شدید لعنت کرد امّا جهتِ استقبالِ من به اُرْدُن آمد و من بخداوند بخصوصِ او سوگند
بدین مضمون خوردم که ترا بشمشیر نخواهم کُشت (۹) و حال اورا بي تقصیر نداري زیرا که مردِ حکیم
تؤئي و آنچه که باو باید کرد میداني پس موي‌هاي سفیدَش‌را بقبر بخون فرود آور (۱۰) و داوُدْ با پدرانَش
خوابید و بشهرِ داوُدْ مدفون گردید (۱۱) و ایّامي که داوُدْ بر اِسْرائِیْلْ سلطنت مینمود چهل سال بود در
حِبرون هفت سال سلطنت مینمود و در اُورْشَلِیمْ سي و سه سال سلطنت نمود * (۱۲) و سُلَیْمانْ بر تختِ پدرِ
خود داوُدْ نشست و مملکتَش بسیار مُقیم شد (۱۳) اَدُونیاهِ پسرِ حَگّیثْ نزدِ بَتْ شِبَعِ مادرِ سُلَیْمانْ آمد
و او گفت که آیا آمدنِ تو با سلامت است او جواب داد بسلامت است (۱۴) و دیگر گفت بتو حرفي دارم
و او گفت که بگو (۱۵) و گفت که میداني که سلطنت از آنِ من بود و تماميء اِسْرائِیْلْ روي‌هاي خودرا
بمن گردانیده بودند تا آنکه سلطنت نمایم امّا سلطنت مُنتقل به برادرَم شد زیرا که از جانبِ خداوند از
.و شد (۱۶) و حال یك سؤالي از تو مینمایم روي مرا ردّ ننمائي و او وَيْ‌را گفت که بگو (۱۷) و گفت تمنّا
اینکه به سُلَیْمانِ مَلِكْ بگوئي زیرا که روي ترا ردّ نخواهد کرد که تا اَبیشَگِ شُونَمِيّ‌را بمن بزني دهد (۱۸) و
بَتِ شِبَعْ گفت که خوب بخصوصِ تو بمَلِكْ خواهم گفت * (۱۹) پس بَتِ شِبَعْ به سُلَیْمانِ مَلِكْ درآمد تا
آنکه بخصوصِ اَدُونیاهْ با او بگوید و مَلِكْ باستقبالَش برخاسته اورا تعظیم نمود و بر کرسيء خود نشست و
بجهةِ مادرَش کرسيء غیري گذاشت تا آنکه در یمینَش بنشیند (۲۰) و او گفت که مطلبِ کوچکي دارم که
از تو سؤال نمایم اُمید آنکه روي مرا ردّ ننمائي و مَلِكْ گفت اي مادرَم سؤال نما زیرا که روي ترا ردّ
نخواهم کرد (۲۱) او دیگر گفت که اَبیشَگِ شُونَمِيّ به برادرَت اَدُونیاهْ بزني داده شود (۲۲) و سُلَیْمانِ مَلِكْ
در جواب به مادرَش گفت که چرا اَبیشَگِ شُونَمِيّ‌را براي اَدُونیاهْ طلبیدي اولي آنکه سلطنت‌را از برایَش
طلب نمائي زیرا که برادرِ بزرگِ من اوست هم براي او باتّفاقِ اَبْیاثارِ کاهن و هم یُوآبِ پسرِ صِرُویاهْ
(۲۳) و سُلَیْمانِ مَلِكْ بخداوند سوگند خورده گفت که خداوند بمن چنین عمل نماید بلکه زیاده از این
اگر اَدُونیاهْ این سخن‌را بضررِ جانِ خویش نگفته است (۲۴) و حالا بخداوندِ حيّ قَسَم که مرا مُقیم گردانیده
و بر تختِ پدرِ خود داوُدْ نشانیده و از برایَم خانه‌را بطوري که وعده فرموده بود برپا نموده است که
اَدُونیاهْ امروز کُشته خواهد شد (۲۵) پس سُلَیْمانِ مَلِكْ بواسطهء بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعْ فرستاد تا آنکه بر
او هجوم آورد و مُرد * (۲۶) و مَلِكْ به اَبْیاثارِ کاهن گفت که به کشت‌زارهایَت به عَناثُوثْ برو زیرا که مُستحقِ
قتلي امّا امروز ترا نخواهم کُشت بعلّتِ اینکه صندوقِ خداوند و پروردگاررا در حضورِ پدرَم داوُدْ بردي و

در تماميءِ مُصيبت‌هاي پدرم مُصيبت كشيدي (۲۷) پس سُلَيْمان اَبْياثارْرا ازكهانتِ خداوند اخراج نمود
تا آنكه كلامِ خداوند كه بخصوصِ خانَدانِ عِيلِي درشِيلُوه گفته بود كامل شود * (۲۸) و به يُوآبْ خبر
رسيد و يُوآبْ بخيمهء خداوند فرار كرد و شاخهاي مذبح‌را گرفت و حال اينكه يُوآبْ اَدُونِياهْ‌را متابعت
مي‌نمود هرچند اَبِيشالُومْ‌را متابعت نكرده بود (۲۹) و به سُلَيْمانِ مَلِكْ گفته شد كه يُوآبْ بخيمهء
خداوند فرار كرد و اينك به پهلوي مذبح است آنگاه سُلَيْمانْ بِنايْاهِ پسرِ يِهُويادَاعْ‌را فرستاده گفت كه
برو باو هجوم‌آور شو (۳۰) و بِنايْاهْ بخيمهء خداوند داخل شد و اورا گفت كه مَلِكْ چنين ميفرمايد كه بيرون
آي و او گفت كه نَيْ زيرا كه اينجا خواهم مُرد و بِنايْاهْ بمَلِكْ خبر بدين مضمون رساند و گفت كه
يُوآبْ چنين ميگويد و چنين بمن جواب داد (۳۱) و مَلِكْ وَيْ‌را گفت بطوري كه گفت عمل نما و اورا
هجوم‌آور شده و اورا دفن نما و خونِ بي تقصيري‌را كه يُوآبْ ريخته بود از من و از خانَدانِ پدرم دور نما
(۳۲) و خداوند خونَش‌را به سَرِ خودَش راجع خواهد گردانيد بسبب اينكه دو كسي‌را كه از او صادق‌تر
و بهتر بودند هجوم آورده بشمشير كُشت درحالتي كه پدرم داوُدْ ندانست يعني اَبْنير پسرِ نير سردارِ
لشكرِ اِسْرائِيلْ و عَماساي پسرِ يِثِرِ سردارِ لشكرِ يِهُوداهْ (۳۳) و خونِ ايشان بسرِ يُوآبْ و بسرِ ذرّيه‌اَش ابداً
بر گردد و براي داوُدْ و ذرّيه‌اَش و خاندانَش و تختَش سلامتِ دائمي از خداوند باشد (۳۴) و بِنايْاهِ پسرِ
يِهُويادَاعْ بر آمده و بر او هجوم‌آور شده و اورا كُشت و در خانه‌اَش در بيابان دفن كرد (۳۵) و مَلِكْ بِنايْاهِ
پسرِ يِهُويادَاعْ‌را بجاي او بسرداريءِ لشكر نصب كرد و مَلِكْ صادُوقِ كاهن‌را در جاي اَبْياثار گذاشت * (۳۶) و
مَلِكْ فرستاده شِمْعِيْ‌را احضار نمود و وَيْ‌را گفت كه بخصوصِ خود خانه‌را در اُورشَلِيمْ بنا نما و در آنجا ساكن
شو و از آنجا بجائي بيرون مرو (۳۷) و مقرّر است روزِ بيرون رفتن و گذشتنَت از نهرِ قِدْرُونْ يقين بدان
كه البتّه خواهي مُرد و خونَت بسَرَت خواهد بود (۳۸) و شِمْعِيْ بمَلِكْ گفت كه اين كلام مستحسن است
بطوري كه آقايَم مَلِكْ فرموده است بنده‌اَت چنين رفتار خواهد نمود و شِمْعِيْ روزهاي بسيار در اُورشَلِيمْ
ساكن بود * (۳۹) و واقع شد كه بعد از انقضاي سه سال دو بندهء شِمْعِيْ به اَكِيشِ پسرِ مَعَكاهِ
مَلِكِ گَتْ فرار كردند و شِمْعِيْ‌را خبر كرده گفتند كه اينك بنده‌گانَت در گَتْ اند (۴۰) و شِمْعِيْ برخاسته
حمارِ خودرا زين كرد و بقصدِ جُستجوي بنده‌گانَش بگَتْ نزدِ اَكِيشْ عازم شد و شِمْعِيْ رفته بنده‌گانَش‌را از
گَتْ باز آورد (۴۱) و بسُلَيْمانْ گفته شد كه شِمْعِيْ از اُورشَلِيمْ بگَتْ رفت و باز آمد. (۴۲) و مَلِكْ فرستاد و
شِمْعِيْ‌را احضار نموده وَيْ‌را گفت كه آيا سوگند بخداوند بتو ندادم و از برايَت بدين مضمون بيان نكردم
كه يقين بدان روزي كه عازم شده بجائي بروي البتّه خواهي مُرد و بمن گفتي كه كلامي كه شنيدم نيكوست
(۴۳) پس سوگندِ خداوند و فرماني كه بتو امر فرمودم چرا نگاه نداشتي (۴۴) و مَلِكْ به شِمْعِيْ گفت كه
تماميءِ بدي كه دلَت ميداند خواستي كه به پدرم داوُدْ بكني آن‌را تو ميداني و حال اينكه خداوند شرارتِ
ترا بسَرِ تو برگردانيده است (۴۵) و سُلَيْمانِ مَلِكْ مبارك خواهد شد و تختِ داوُدْ در حضورِ خداوند ابداً

پایدار خواهد ماند (۴۶) پس مَلِكْ بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعْرا فرمان داده و او بیرون رفته و باو هجوم‌آور شد که مُرد و مملکت در دستِ سُلَیْمانْ برقرار ماند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و سُلَیْمانْ خویشاوندي بمَلِكِ مِصْر فَرْعَونْ کرده و دخترِ فِرْعَونْرا گرفت و اورا به شهرِ داوُدْ آورد تا بوقتِ تمام کردنش بناي خانهٔ خویشتن و خانهٔ خداوند و حصارِ أورْشَلِیمْرا ازگرداگرد (۲) و حال اینکه قوم در مقامهاي بلند ذبح میکردند بسببِ اینکه خانهٔ باسمِ خداوند تا آن زمان ساخته نشده بود (۳) و سُلَیْمانْ خداوندرا دوست داشته بفرائضِ پدرش داوُدْ رفتار مینمود مگر اینکه درمقامهاي بلند ذبح و بخور میکرد * (۴) و مَلِكْ به گِبْعُونْ رفت تا آنکه درآنجا ذبح نماید بعلّتِ اینکه مقامِ بلندِ عظیم آن بود و سُلَیْمانْ هزار قربانیهاي سوختني برآن مذبح تقریب نمود (۵) و خداوند به سُلَیْمانْ درگِبْعُونْ بخوابِ شبانه مرئي شد و خدا گفت آنچه که بتو بدهم طلب نما (۶) و سُلَیْمانْ گفت که احسانِ عظیم با بندهٔ‌اَت پدرم داوُدْ نمودي هنگامي که درحضورِ تو براستي و صداقت و بقلبِ سلیم با تو رفتار نمود و این احسانِ عظیمرا براي او کردي که پسري باو دادي که برتختش بنشیند مثلِ امروز (۷) و حال اي خداوند خداي من تو بندهٔ خودرا در جاي پدرم داوُدْ به پادشاهي نصب نمودي و من جوانِ کوچك هستم که خروج و دخول نمیدانم (۸) و در میانِ قومي که برگزیدهٔ بندهٔ‌اَت گذران مینمایم قومِ بزرگي که عددِ ایشانرا نتوان احصا و شُمرد (۹) پس به بندهٔ خود دلِ دانارا عطا فرما تا آنکه قومِ ترا حکم نموده میانِ خوب و بد تشخیص نمایم زیرا کیست که این قومِ بزرگِ ترا حکم تواند نمود * (۱۰) و نسبت بسُلَیْمانْ طلب نمودنش این مطلبرا درنظرِ خداوند پسندیده آمد (۱۱) و خدا وَيْرا گفت از آن جائي که این چیزرا پُرسیدي و براي خویشتن روزهاي بسیار سؤال نکردي و براي خویش دولتمندي سؤال نه نمودي و جانِ دشمنانَت‌را سؤال نکردي بلکه براي خویش حکمت سؤال نمودي تا آنکه حکمرا تشخیص نمائي (۱۲) اینك موافقِ سؤالِ تو میکنم و اینك دلِ حکیم و فهیم بتو دادم که مثلِ تو پیش از تو نبوده است و بعد از تو کسي مثلِ تو نخواهد برخاست (۱۳) و همچنین آنچه که سؤال نکردي بتو عطا نمودم هم دولتمندي و هم جلال که درمیانِ پادشاهان در تماميءِ روزهایَت کسي مثلِ تو وجود نخواهد داشت (۱۴) و اگر در راههاي من رفتار نموده فرائض و اوامرِ مرا بطوري که پدرِ تو داوُدْ سلوك نمود عمل نمائي روزهایَت‌را طولاني خواهم گردانید (۱۵) و سُلَیْمانْ بیدار شد و اینك یافت که خواب است و به أورْشَلِیمْ مُراجعت نموده بحضورِ صندوقِ عهدِ خداوند ایستاد و قربانيهاي سوختني تقریب نمود و قربانیهاي سلامتي‌را احضار نمود هم بتماميءِ بندهٔ‌گانش ضیافت نمود * (۱۶) آنگاه دو زنِ زانیه به نزدِ مَلِكْ آمده درحضورش ایستادند (۱۷) و یك زن گفت که اي خداوندَم من و این زن در یك خانه ساکنیم و در آن خانه نزدِ او وضعِ حمل نمودم (۱۸) و واقع شد که بعد از وضعِ حملِ من روزِ سیوم این زن نیز زائید و با هم دیگر بوده دیگري با ما درخانه نبود بلکه سواي ما دو نفر احدي درآن خانه نبود (۱۹) و پسرِ این زن

وقتِ شب مُرد زيرا كه او بر رويش خوابيده بود (۲۰) و وقتِ نيم شب برخاسته و پسرِ مرا از پهلوي من وقتي كه كنيزكت خوابيده بود از من گرفت و در بغلِ خود خوابانيد و پسرِ مُردهء خودرا در بغلِ من خوابانيد (۲۱) و صبحدم وقتي كه براي شيرداد نِ پسرم برخاستم اينك مُرده است و صبحدم اورا تشخيص نموده اينك پسرم كه زائيده بودم نبوده است (۲۲) و زنِ ديگر عرض كرد كه نَيْ بلكه پسرِ زنده از من است و پسرِ مُرده از تُست و آن ديگري گفت نَيْ بلكه پسرِ مُرده از تُست و پسرِ زنده از من است و چنين درحضورِ مَلِكْ ميگفتند (۲۳) پس مَلِكْ گفت كه اين يكي ميگويد كه اين پسرِ زنده از من است و آن پسرِ مُرده از تُست و آن ديگري ميگويد نَيْ بلكه پسرِ مُرده از تُست و پسرِ زنده از من است (۲۴) و مَلِكْ فرمود كه شمشيريرا بمن آوريد و شمشيررا بنزدِ مَلِكْ آوردند (۲۵) و مَلِكْ فرمود كه پسرِ زندهرا بدو حصّه تقسيم نمائيد و يك نيمهء باين بدهيد و نيمهء ديگر بديگري (۲۶) و زني كه پسرِ زنده از آنِ او بود در حالتي كه رَحمَش برپسرِ خود اضطراب ميكرد بمَلِكْ متكلّم شده گفت كه اي خداوندَم پسرِ زندهرا باو بدهيد و البتّه اورا مَكُشيد امّا آن ديگري گفت كه نه از آنِ من و نه از آنِ تو باشد اورا تقسيم نمائيد (۲۷) پس مَلِكْ جواب داده فرمود كه پسرِ زندهرا باو بدهيد و اورا البتّه مَكُشيد كه مادرَش اوست (۲۸) و تماميء اِسْرائيلْ حُكمي كه مَلِكْ اجرا داشته بود شنيده و از مَلِكْ ترسيدند زيرا كه ديدند كه در قلبَش حِكمَتِ خدائي است تا آنكه حُكمرا جاري سازد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(۱) و سُلَيْمانِ مَلِكْ بر تماميء اِسْرائيلْ مَلِكْ شد (۲) و سردارانَش اينهايَند عَزَرْياه پسرِ صادُوقِ كاهن (۳) اَلِيحُورِفْ و اَحِيّاهْ كاتبانِ پسرانِ شِيشا و يَهُوشافاطِ تذكرهچيء پسرِ اَحِيلُودْ (۴) و بناياه پسرِ يَهُويادَاعْ سردارِ لشكر و صادُوقْ و اَبْياثارْ كاهنان (۵) و عَزَرْياه پسرِ ناثانْ سرورِ سركاران و زابُودِ پسرِ ناثانِ كاهن مُصاحبِ مَلِكْ (۶) و اَحِيشارْ ناظرِ خانه و اَدُونِيرام پسرِ عَبْدا سرورِ خراج گيران * (۷) و سُلَيْمانْ دوازده سركار در تماميء اِسْرائيلْ داشت كه ايشان از براي مَلِكْ و خانوادهاَش آذوقه جمع ميكردند يعني هركس درعرضِ سال يك ماه آذوقه مي‌آورد (۸) و اساميء ايشان اينهايَند در كوهِ اِفْرَيْمْ پسرِ حُورْ (۹) و در ماقَصْ و شَعَلْبِيمْ و بَيْتِ شَمْسْ و اِيلُونِ بَيْتِ حانانْ پسرِ دِقَرْ (۱۰) در اَرُبُوثْ پسرِ حِسِدْ و سُكُوهْ و تماميء زمينِ حِيفَرْ از او بود (۱۱) در تماميء نافَتِ دُورْ پسرِ اَبِي ناداب كه طافَتْ دخترِ سُلَيْمانْ زنِ او بود (۱۲) و بَعَناه پسرِ اَحِيلُودْ كه تَعَناكْ و مَگِدُّو و تماميء بَيْتِشَئانْ به پهلوي صارْثاناهْ در زيرِ يِزْرِعِيلْ از بَيْتِشَئانْ تا آبيلِ مَحُولا بآن طرفِ يَقْنِعامْ از او بود (۱۳) در رامُوثِ گِلْعادْ پسرِ گِبِرْ و قَصَبههاي يائيرِ پسرِ مَنَسّه در گِلْعادْ و نيز كِشْورِ اَرْگُوبْ كه در باشانْ است شصت شهرِ بزرگ حصاردار با پُشت بندهاي برنجين از او بود (۱۴) و اَحِينادابِ پسرِ عِدُّو در مَحَنَيِم (۱۵) در نَفْتالِي اَحِيمَعَصْ او نيز باشَمَث دخترِ سُلَيْمانْرا بزني گرفت (۱۶) در اَشِيرْ و عَلُوثْ بَعَناهِ پسرِ حُوشَيِ (۱۷) در يِسّاكارْ يَهُوشافاطِ پسرِ پارُوحْ (۱۸) در بِنْيامِينْ شِمْعِيء پسرِ اِيلاهْ (۱۹) در زمينِ گِلْعادْ ولايتِ سِيحُونِ

پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان گبر پسر اوری و او در آن ولایت به تنها سرکار بود * (۲۰) و یهوداه
و اسرائیل در تعداد مثل ریگ کنار دریا بیشمار بوده و اکل و شرب کرده مسرور میشدند (۲۱) و سلیمان
بتماميء ممالك از نهر الي زمين فلسطيان و حدود مصر سلطنت مينمود و پيشكشها آورده سليمانرا در
تماميء روزهاي عمرش خدمت ميكردند * (۲۲) و آذوقهء سليمان هر روزه سي پيمانهء آرد رقيق و شصت
پيمانهء آرد خرجي (۲۳) ده گاو پرواري و بيست گاو مرتعي و صد گوسفند سواي قوچها و آهوان و گوزنان
و مرغهاي پرواري بود (۲۴) زيرا كه بتماميء نواحيء اين طرف نهر از تفسح تا عزاه و تماميء پادشاهان
اين طرف نهر حكمراني ميكرد و از تماميء اطراف گرداگرد با او صلح بود (۲۵) و يهوداه و اسرائيل هر كس
بزير تاك و درخت انجيرش درامنيت از دان تا بئيرشبع در تماميء ايام سليمان ساكن بودند * (۲۶) و
سليمانرا چهل هزار طويلهء اسب براي عرادههايش و دوازده هزار سواران بود (۲۷) و سركاران مذكوره از
براي سليمان ملك و تماميء كساني كه بر سفرهء سليمان ملك حاضر ميشدند آذوقهرا هر يك در ماهش مي
آورد و از هيچ چيز كمي نميكردند (۲۸) و جو و كاه بجهة اسبان و شتران تندرو بمكان معيني هر كس موافق
دستور العملش مي‌آورد * (۲۹) و خدا به سليمان حكمت و فطانت بسيار بسياري و وسعت قلب مثل
ريگ كنار دريا عطا فرمود (۳۰) و حكمت سليمان از حكمت تماميء پسران شرق و از حكمت تماميء
مصريان زياده بود (۳۱) بلكه از تماميء آدميان از ايثان ازراحي و هيمان و كلكل و دردع پسران ماحول
حكيمتر بوده اسمش در ميان تماميء قبائل گرداگرد مشهور بود (۳۲) و [سليمان] سه هزار مثل گفت و
سرودهايش هزار و پنج بود (۳۳) و در بارهء درختان از سرو آزاد لبنان تا علف زوفا كه از ديوارها بيرون
مي‌آيد سخن راند و همچنين در بارهء بهائم و مرغان و حشرات و ماهيان سخن راند (۳۴) و بخصوص شنيدن
حكمت سليمان از تماميء قبائل بلكه از تماميء پادشاهان زمين كه حكمت اورا شنيده بودند مي‌آمدند *

(فصل پنجم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و حيرام پادشاه صور بندهگان خودرا به سليمان فرستاد چونكه شنيده بود كه اورا بجاي پدرش به
پادشاهي مسح كرده اند زيرا كه حيرام كل ايام داودرا دوست ميداشت (۲) و سليمان بحيرام فرستاده
گفت (۳) كه تو پدر من داودرا ميداني كه خانهءرا باسم خداوند خداي خويش نتوانست بنا نمايد
بسبب جنگهائي كه اورا احاطه نمودند تا به وقتي كه خداوند آنهارا بزير كف پايهايش نهاد (۴) و
حال خداوند خداي من از هر طرف مرا آرام داده است كه نه دشمن و نه ضرر رسانندهء وجود دارد
(۵) و اينك مراد من اينست كه خانهرا باسم خداوند خداي خود بنا نمايم به نحوي كه خداوند به پدرم
داود وعده فرموده بود هنگام گفتنش كه پسرترا بجاي تو بر تخت تو مي‌نشانم او خانهءرا باسم من بنا
خواهد كرد (۶) و حال امر نما كه سروهاي آزادرا از لبنان براي من ببرند و بندهگان من همراه بندهگان
تو خواهند بود و براي بندهگان تو اجرتشانرا بتو ميدهم موافق هر چه بفرمائي زيرا كه تو ميداني كه

درمیانِ ماها کسي یافت نمیشود که مثلِ صِیدُونیانْ بُریدنِ درختان‌را بداند * (۷) و واقع شد هنگامي که حِیرامْ سخنانِ سُلَیْمانْ‌را شنید بغایت خوشحال شده گفت که امروز خداوند متبارك باد که به داوُدْ پسرِحکیمي بخصوصِ این قومِ عظیم عطا نموده است (۸) و حِیرامْ به سُلَیْمانْ فرستاده گفت که آنچه بمن فرستادي قبول نمودم و من بخصوصِ درختانِ سروِ آزاد و درختانِ صنوبر تماميءِ مرادَت‌را بجاي خواهم آورد (۹) بندهگانِ من از لُبنانْ آنهارا دریا فرود خواهند آورد و من آنهارا از راهِ دریا بالاي پُشته‌ها به هر جائي که از برایَم تعیین نمائي خواهم فرستاد و آنهارا در آنجا خواهم گذاشت و تو آنهارا خواهي گرفت و بخصوصِ آذوقه دادنِ بخوانهء من مُرادِ مرا بجا آوري * (۱۰) و حِیرامْ به سُلَیْمانْ چوبهاي سروِ آزاد و چوبهاي صنوبررا موافقِ کُلِّ مُرادَش داد (۱۱) و سُلَیْمانْ به حِیرامْ جهتِ قوتِ خانه‌اَش بیست هزار پیمانهء گندم و بیست پیمانهء روغنِ صاف داد بلکه سُلَیْمانْ هر ساله به حِیرامْ چنین قدر میداد (۱۲) و خداوند به سُلَیْمانْ حکمت بخشید بنوعي که باو وعده کرد و میانِ حِیرامْ و سُلَیْمانْ صلح بود و هر دو با هم دیگر عهدي بستند * (۱۳) و سُلَیْمانِ مَلِكْ از تماميءِ اِسْرائِیْلْ مردانِ زُبده بیرون آورد و آن زُبده‌ها سي هزار نفر بودند (۱۴) و از ایشان ده هزار هر ماهي بنوبت به لُبنانْ میفرستاد یك ماه در لُبنانْ و دو ماه در خانهء خویش مي‌بودند و اَدُونِیرامْ ناظرِ آن زُبده‌ها بود (۱۵) و سُلَیْمانْ‌را هفتاد هزار نفر بار بردار و هشتاد هزار نفر بُرندهگانِ درخت در کوه بود (۱۶) سواي سرورانِ سرکارانِ سُلَیْمانْ که ناظرِکار بودند سه هزار و سي‌صد نفرکه ضابطِ طائفهء کارکنان بودند (۱۷) و مَلِكْ فرمود و ایشان سنگهاي بزرگ و سنگهاي قیمتي و سنگهاي تراشیده شده بخصوصِ بُنیانِ خانه آوردند (۱۸) و معمارانِ سُلَیْمانْ و معمارانِ حِیرامْ و گِبْلِیانْ آنهارا تراشیدند و چوبها و سنگها بخصوصِ بناي خانه همچنین مُهیّا میساختند *

(فصلِ ششم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) و واقع شد در سالِ چهار صد و هشتاد از بیرون آمدنِ اِسْرائِیْلْ از زمینِ مِصْر در ماهِ زِوْکه ماهِ دویمِ سالِ چهارمِ سلطنتِ سُلَیْمانْ بر اِسْرائِیْلْ بود که آغازِ بناي خانهء خداوند نمود * (۲) و خانهء خداوند که سُلَیْمانِ مَلِكْ بنا کرد طولَش شصت ذراع و عرضَش بیست و بلندیَش سي ذراع بود (۳) و رواق در برابرِ هیکلِ خانه موافقِ عرضِ خانه طولَش بیست ذراع و عرضَش رو برويِ خانه ده ذراع بود (۴) و از براي خانه پنجره‌ها که اندرونَش وسیع و بیرونَش تنگ بود ساخت (۵) و بر دیوارِ خانه ازگرداگرد حجره‌ها بنا کرد یعني ازگرداگردِ دیوارهاي خانه هم از هیکل و هم از محراب از هر طرف حجره‌ها ساخت (۶) حجره‌هاي تحتاني عرضَش پنج ذراع و طبقهء میاني عرضَش شش ذراع و طبقهء سیومي عرضَش هفت ذراع بود بعلّتِ اینکه بیرونيءِ خانه‌را ازگرداگرد دست اندازها داد تا آنکه چوبها دیوارهاي خانه‌را نگیرد (۷) و خانه هنگامِ بنا شدنَش به سنگها که پیش از آوردنِ آنها از معدن مهیّا بود بنا کرده شد و در خانه وقتِ بنا شدنَش نه چکُش و نه تیشه و نه آلاتِ آهني هیچ مسموع نه شد (۸) و درِطبقهء میاني بر جانبِ راستِ

خانه بود و از طبقهٔ تحتاني تا طبقهٔ مياني و از طبقهٔ مياني تا طبقهٔ سُيُّمي بواسطهٔ نردبانهاي گردنده بالا ميرفتند (۹) و خانهرا بنا كرده آنرا به اتمام رسانيد و خانهرا با تيرها و تختههاي چوبِ سروِ آزاد پوشانيد (۱۰) و حجرهها به تماميءِ ديوارِ خانه بنا كرد بلنديءِ آنها پنج ذراع بود و خانهرا بواسطهٔ چوبهاي سروِ آزاد چسپانيد * (۱۱) وكلامِ خداوند به سُلَيْمانْ بدين مضمون نازل شد (۱۲) كه نسبت بخانهٔ كه ميسازي اگر موافقِ فرائضِ من رفتار نمائي و احكامِ مرا مَعْمول داري و تماميءِ اوامرِ مرا نگاه داشته مطابقِ آنها سلوك نمائي آنگاه كلماتي كه به پدرت داوُدْ گفته بودم با تو استوار خواهم گردانيد (۱۳) و در ميانِ بني اِسْرائيلْ ساكن شده قومِ خود اِسْرائيلْرا وا نخواهم گذاشت (۱۴) و سُلَيْمان بنا نمودنِ خانهرا به اتمام رسانيد * (۱۵) و اندرونيءِ ديوارهاي خانهرا به تختههاي چوبِ سروِ آزاد آراست يعني از تحتِ خانه تا بسقفِ ديوارَش و اندرونيَشرا بآن چوبها پوشانيد امّا زمينِ خانهرا به تختههاي چوبِ صنوبر فرش كرد (۱۶) و سمتِ اندرونيءِ خانهرا به فاصلهٔ بيست ذراع از زمين تا بسرِ ديوار به تختههاي سروِ آزاد آراسته و اندرونيءِ آنهارا جهةِ محراب يعني قُدْسِ قُدسيّين پيراسته ساخت (۱۷) و خانه يعني هيكلِ بيرونيَش چهل ذراع بود (۱۸) و چوبهاي سروِ آزادِ اندرونيءِ خانه بنقشِ بادرنگ و شكوفههاي خندان منقّش شد و چونكه همهآش از چوبهاي سروِ آزاد بود هيچ سنگ نمودار نميشد (۱۹) و در ميانِ خانهٔ اندروني محرابرا ساخت تا آنكه صندوقِ عهدِ خداوندرا در آن بگذارد (۲۰) و فاصلهٔ محراب طولَش بيست ذراع و عرضَش بيست ذراع و بلنديَش بيست ذراع بود و اورا بزرِ خالص مستوركرد و مذبحَش كه از چوبهاي سروِ آزاد بود همچنين پوشانيد (۲۱) و نيز سُلَيْمانْ خانهٔ اندرونيرا بزرِ خالص پوشانيد و در برابرِ محراب از زنجيرهاي زرّين فُرْجه گذاشته آنرا به طلا مستور ساخت (۲۲) و همچنين تماميءِ خانهرا با طلا پوشانيد تا تمام شدنِ همهٔ خانه و تماميءِ مذبحِ مقابلِ محرابهرا به طلا مستور ساخت * (۲۳) و دو كَرُّوبيانْرا در محراب از چوبِ زيتون ساخت كه قدّ آنها ده ذراع بود (۲۴) و بالِ يك كَرُّوبْ پنج ذراع و بالِ كَرُّوبِ ديگر پنج ذراع بود كه از سَرِ يك بال تا به سَرِ بالِ ديگر ده ذراع بود (۲۵) و كَرُّوبِ دويمي ده ذراع بود پيمايش و شكلِ هر دو كَرُّوبْ يكي بود (۲۶) بلنديءِ يك كَرُّوبْ ده ذراع و همچنين كَرُّوبِ دويمي (۲۷) و كَرُّوبْهارا در ميانِ خانهٔ اندروني گذاشت و كَرُّوبْها بالهاي خويشتنرا پهن كرده كه بالِ يك كَرُّوبْ به ديوار ميرسيد و بالِ كَرُّوبِ دويمي به ديوارِ ديگر ميرسيد و در ميانِ خانه بالهاي آنها به يك ديگر ميخورد (۲۸) و كَرُّوبيانرا با طلا پوشانيد * (۲۹) و بر تماميءِ ديوارهاي خانه ازگرداگرد نقشهاي كَرُّوبيانْ و درختانِ خُرْما و شكوفههاي خندان از اندرون و بيرون مُنقّش كرد (۳۰) و زمينِ خانهرا از اندرون و بيرون بطلا پوشانيد * (۳۱) و دَرِ محْرابرا به چوبهاي زَيْتون دو دري ساخت و چهار چوبهٔ درها پنج يك ديوار بود (۳۲) و دو در از چوبِ زيتون بود و بروي آنها نقشهاي كَرُّوبيانْ و درختانِ خُرْما و شكوفههاي خندان نقش كرده آنهارا به طلا پوشانيد و بروي كَرُّوبيانْ و هم بروي درختانِ خُرْما طلا گُسْترد (۳۳) و همچنين از براي دَرِ هيكل ستونهاي درختِ زيتون

ساخت كه به مقدارِ چهار يك ديوار بود (۳۴) و آن دو دَرْ از چوبِ صَنوبر بود و دو تختهء درِ اوّلش گردان بود و هم دو تختهء درِ دويمين گردنده بود (۳۵) و بر روي آنها كَرُوبيانْ و درختانِ خُرما و شكوفههاي خندان نقش كرده آنهارا بطلاي راست كرده شدهء بر نقشها پوشانيد (۳۶) و حياطِ اندروني‌را از سه رِيزِ سنگهاي تراشيدهء و يك ريزِ تيرهاي سروِ آزاد ساخت * (۳۷) و بنيانِ خانهء خداوند در ماهِ زِوِ سالِ چهارمين گذاشته شد (۳۸) و در سالِ يازدهم در ماهِ بُولْ كه ماهِ هشتمين است خانه و تماميءِ مُتَعلّقاتش و تماميءِ قاعدههايش به اتمام رسيد و بناي اورا درعرضِ هفت سال بانجام رسانيد *

(فصلِ هفتم مشتمل بر پنجاه و يك آيه)

(۱) و سُلَيْمانْ درعرضِ سيزدهء سال به بناي خانهء خويش مشغول بودهء تماميءِ خانهء خودرا تمام كرد * (۲) و خانهء جنگلِ لُبنانْ‌را كه طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلنديش سي ذراع بود بر بالاي چهار صفِ ستونهاي سروِ آزاد بنا كرد و بالاي ستونها تيرهاي سروِ آزاد گذاشته شد (۳) و خانه از طرفِ فوقاني بر تيرهائي كه بر سَرِ چهل و پنج ستون گذاشته شدهء بودند پانزدهء ستون براي يك صف با چوبهاي سروِ آزاد پوشيدهء شد (۴) و پنجرهها سه صف بودند بطوري كه مَنْظَرْ مقابلِ مَنْظَرَهْ سه رديف بود (۵) و تماميءِ دَهَنَها و چوبهاي پنجرهء چهارگوشه بود و مَنْظَرْ مقابلِ مَنْظَرَهْ به سه رديف بود (۶) و رَواق از ستونها ساخت كه طولش پنجاه ذراع و عرضش سي ذراع بود و رو بروي آن ستونها رَواقيءِ ديگر ساخت كه ستونها و تيرهايش مقابلِ آنها بودند (۷) و رَواقي بمخصوصِ تختي كه بر آن حكم ميكرد ساخت يعني رَواقِ مَحْكَمَه و آن‌را از طَبَقَهْ تا طَبَقَهء ديگر از چوبِ سروِ آزاد پوشانيد (۸) و خانهء كه در آن ساكن بود حياطِ ديگري كه كارش مثلِ اين بود در اندرونِ رَواق داشت * و براي دخترِ فِرْعَونْ كه سُلَيْمانْ بزني گرفته بود خانهءرا مثلِ اين رَواق ساخت * (۹) و تماميءِ اين عمارتها از سنگهاي گران بها موافقِ پيمايشِ سنگهاي تراشيدهء به آرّهها بُريدهء شدند از اندرون و بيرون و از بنيان تا به سَرِ ديوار و از بيرون تا حياطِ بزرگ (۱۰) و بنيانش از سنگهاي گران بها و سنگهاي بزرگ بود كه بعضي از سنگها دهء ذراع و بعضي از آنها هشت ذراعي بود (۱۱) و از طرفِ فَوْقاني سنگهاي گران‌بهارا مطابقِ پيمايشِ سنگهاي تراشيدهء با چوبهاي سروِ آزاد گذاشتند (۱۲) و حياطِ بزرگ از گرداگرد سه رديف از سنگهاي تراشيدهء و يك رديف از چوبهاي سروِ آزاد داشت و حياطِ اندرونيءِ خانهء خداوند و رَواقِ خانه همچنين بود * (۱۳) و سُلَيْمانِ مَلِكْ فرستاد و حِيرامْ‌را از صُورْ آورد (۱۴) او پسرِ زنِ بيوهء از سبطِ نَفْتالِيْ بود و پدرش مردِ صُورِيْ بود و صنعتِ مسگري داشت و حِيرامْ صاحبِ مهارت و فهم و معرفت بود در انجام رسانيدنِ هر كارِ مسگري و سُلَيْمانِ مَلِكْ اورا آوردهء تماميءِ كارش‌را ميكرد * (۱۵) و دو ستونِ برنج ريخت هر يك از آنها قدّش هجدهء ذراع بود و ريسمانِ دوازدهء ذراعي هر دو عمودرا يك يك احاطه مينمود (۱۶) و دو تاج‌را از برنجِ ريخته شدهء ساخت تا آنهارا به سرِ ستونها بگذارد قدِّ يك تاج پنج ذراع و قدِّ ديگري پنج ذراع

بود (۱۷) مُشَبَّك‌هاي شَبَكه‌دار و سِلْسِله‌كارِ رشته داررا ساخت براي تاج‌هائي كه بسرِ آن دو ستون بود هفت از براي تاجِ اوّلين و هفت از براي تاجِ دويمين (۱۸) و ستون‌هارا با دو رديفِ آنار از گِرداگِرد بالاي يك شَبَكه تا آنكه تاجي كه برسَرَش بود بپوشد ساخت و براي تاجِ ديگر همچنين ساخت (۱۹) و تاج‌هاي كه در رَواق بسَرِ ستون‌ها بمقدارِ چهار ذراع از كارِ زَنْبَق بود ساخت (۲۰) و تاج‌ها بالاي دو ستون و همچنين از طرفِ فوقاني از محلِّ شكم كه بالاي شَبَكه بود [انارها داشت] و دويست انار از گِرداگِرد به رديف بالاي تاجِ دويمي بود (۲۱) و آن ستون‌هارا در رواقِ هيكل بر پا نمود و ستونِ طرفِ راست‌را بر پا نموده اسمَش‌را ياكِين گذاشت و ستونِ طرفِ چپ‌را بر پا نموده اسمَش‌را بُوعَز نهاد (۲۲) و بر سرِ ستون‌ها كارِ زَنْبَق بود و كارِ ستون‌ها تمام شد * (۲۳) و ديگر درياچهء ريخته شده‌را ساخت كه اطرافَش مُدَوَّر و از لب تا به لَبَش فاصلهء ده ذراع و بلنديَش پنج ذراع بود و ريسمانِ سي ذراعي دَوْراً آن‌را احاطه مينمود (۲۴) و در زيرِ لبه‌هايَش بادرنگ‌ها ده تا به يك ذراع آن‌را دَوْراً احاطه نموده درياچه‌را از گِرداگِرد چنين مي‌پيچيدند و وقتِ ريخته شدنَش بادرنگ‌ها باهم به دو رديف ريخته شدند (۲۵) و آن درياچه در بالاي دوازده گاو مي‌ايستاد سه تا به شمال نگران و سه تا بمغرب نگران و سه تا بجنوب نگران و سه تا بمشرق نگران بودند و درياچه در پُشتِ آنها مي‌ايستاد و تماميء عقب‌هايشان به اندرون بود (۲۶) و كُلفتيَش به پهناي دست و لَبَش دركارِ شكوفهء زَنْبَق مثلِ لبِ كاسه بود و دو هزار خُمِ [آب] ميگرفت * (۲۷) و ده پايهء برنجين ساخت كه طولِ يك پايه چهار ذراع و عرضَش چهار ذراع و قدَّش سه ذراع بود (۲۸) و كارِ پايه‌ها اين طور بود كه صفحه‌ها داشت و صفحه‌ها در ميانِ بَسْتَني‌ها بود (۲۹) و بروي صفحه‌هائي كه ميانِ بَسْتَني‌ها بودند شيران و گاوان و كَرُّوبِيان مُصَوَّر بود و همچنين بروي بَسْتَني‌ها [تصويرها] از بالا بود و در زيرِ شيران و گاوان صنعت‌هاي زياده آويزان بودند (۳۰) و هر پايه چهار چرخِ برنجين با مِحْوَرهاي برنجين داشت و در چهار گوشه‌هايَش كتفها بودند يعني در اطرافِ صنعت‌هاي علاوه كتفهاي ريخته شده در زيرِ حوض نمايان بود (۳۱) و دهنه‌اَش درميانِ تاج بود و بلنديء آن دهنه يك ذراع و دائرهء دهنه مثلِ كارِ پايه يك ذراع و نيم و نزدِ دهنه‌اَش نقش‌ها نمايان و صفحه‌هايَش مُرَبَّع بودند نه مُدَوَّر (۳۲) و بزيرِ صفحه‌ها چهار چرخ و مِحْوَرهاي چرخها در پايه‌ها قرار داشت و بُلنديء هر چرخ يك ذراع و نيم بود (۳۳) و كارِ چرخ‌ها مثلِ كارِ چرخهاي عَرّاده بود و مِحْوَر و چَنْبَرَه و پرّه‌ها و دائره‌اَش همگي از ريخته بود (۳۴) و از براي چهار گوشه‌هاي پايه چهار كتف بود و كتف‌هايَش از خودِ پايه بود (۳۵) و در سرِ پايه دائرهء مُدَوَّر كه بلنديَش نيم ذراع ميشد بود و بسرِ پايه دست‌ها و صفحه‌هايَش از خودَش بود (۳۶) و بروي لَوْحِ دست‌ها و صفحه‌هايَش كَرُّوبِيانْ و شيْران و درختانِ خرمارا بقدرِ هريكي نقش كرد و همچنين صنعت‌هاي زياده از گِرداگِرد (۳۷) و باين طور آن ده پايه‌را ساخت همه‌را ريختني و پيمايش و طرح يكي بود (۳۸) و بعد ده حوض از برنج ساخت هرحوضي چهل خُمِ [آب] ميگرفت و هرحوض چهار ذراع و بالاي هر پايهء از آن ده پايه يك حوض بود (۳۹) پنج پايه بطرفِ راستِ خانه و پنج بطرفِ چپِ خانه گذاشت و درياچه‌را بطرفِ

راستِ خانه رو بمشرق بسوي جنوب گذاشت * (۴۰) و حِیرامْ حوض‌ها و بیل‌ها و طاس‌ها ساخت و حِیرامْ تماميءِ کارهائي که براي سُلَیْمانِ مَلِكْ بخصوصِ خانهء خداوند میساخت باتمام رسانید (۴۱) دو ستون و دو لَگَنِ تاج‌هاي که بسرِ دو ستون بود و دو شَبَکه‌ها بجهةِ پوشیدنِ دو لَگَنِ تاجي که بسرِ دو ستون بود (۴۲) و چهار صد انار از براي دو شَبَکه‌ها دو رديفِ انار براي يك شَبَکه تا انکه دو لَگَنِ تاجي که بالاي ستون‌ها بود بپوشاند (۴۳) و ده پایه‌را و ده حوضي که بالاي پایه‌ها بودند (۴۴) و يك دریاچه و دوازده گاوي بزيرِ دریاچه (۴۵) و دیگ‌ها و بیل‌ها و طاس‌ها و تماميءِ ظروفي که حِیرامْ براي سُلَیْمانْ بخصوصِ خانهء خداوند ساخت از برنجِ درخشنده بود (۴۶) انهارا مَلِكْ در درّهء اَرْدَنْ در زمينِ گِلِینْ میانِ سُکُّوتْ و صارِتانْ ریخت (۴۷) و سُلَیْمانْ تماميءِ ظروف‌را بدونِ وزن وا گذاشت زیرا که وزنِ برنج‌را از نهایت بسیار بودنَش احصا نمیتوانست کرد * (۴۸) و سُلَیْمانْ تماميءِ ظروفي که نسبت به خانهء خداوند داشت ساخت مذبحِ طلائي و سفرهء طلائي که نانِ تَقَدُّمَه بالایَش بود (۴۹) و شمعدان‌ها از طلاي خالص پنج بطرفِ راست و پنج بطرفِ چپ رو بروي محْراب و شکوفه‌ها و قندیلها و اَنْبُرْها از طلا (۵۰) و طاس‌ها و گُلْگیرها و لنگریها و قاشُق‌ها و بخوردانها از طلاي خالص و نَرْ و ماده‌هاي طلائي هم از براي درهاي خانهء اندروني یعني قُدْسِ قُدْسِیِّینْ و هم از براي درهاي خانه یعني هیکل همه‌را ساخت * (۵۱) پس تماميءِ کاري که سُلَیْمانِ مَلِكْ بخصوصِ خانهء خداوند میساخت باتمام رسید و سُلَیْمانْ چیزهاي موقوفاتِ پدرَش داوُدْ از نقره و طلا و ظروف‌هارا اورده در مخزن‌هاي خانهء خداوند گذاشت *

(فصلِ هشتم مشتمل بر شصت و شش ایه)

(۱) انگاه سُلَیْمانْ مشائخِ اِسْرائِیلْ و تماميءِ رؤساءِ اسباط که سرورانِ اباي بني اِسْرائِیلْ بودند نزدِ سُلَیْمانِ مَلِكْ به اُورْشَلِیمْ گردْ اورد تا انکه صندوقِ عهدِ خداوندرا از شهرِ داوُدْ که صِیُّونْ است بیاورند * (۲) و تماميءِ مردمانِ اِسْرائِیلْ در ماهِ اِیْثانِیمْ که ماهِ هفتمین است در عید بنزدِ سُلَیْمانِ مَلِكْ جمع شدند (۳) و تماميءِ مشائخِ اِسْرائِیلْ امدند و کاهنان صندوق‌را برداشتند (۴) و صندوقِ خداوند و خیمهء جماعت و تماميءِ ظروفِ مقدّسي که در خیمه بود اوردند یعني کاهنان و لِوِیانْ انهارا اوردند (۵) و سُلَیْمانِ مَلِكْ و تماميءِ جماعتِ اِسْرائِیلْ که نزدِ وَيْ جمع شده بودند در مقابلِ صندوق بهمراهَش ایستادند و گوسفندان و گاوان که شمارِ انها احصا و تعداد نمیشد ذبح نمودند (۶) و کاهنان صندوقِ عهدِ خداوندرا بمقامَش بمحرابِ خانه به قُدسِ قُدْسِیِّینْ بزيرِ بالهاي کَرُّوبِیانْ اوردند (۷) زیرا که کَرُّوبِیانْ دو بالِ خویشتن‌را بالاي مقامِ صندوق پهن کردند و کَرُّوبِیانْ صندوق و چوب‌دست‌هایَش‌را از طرفِ بالا مستور میکردند (۸) و چوب‌دست‌هایَش‌را بحدّي بیرون کشیدند که سرهاي چوب‌دست‌ها از مقامِ قُدْس در مقابلِ محراب دیده میشدند امّا از بیرون دیده نمیشدند و تا این زمان در انجا هستند (۹) و در صندوق چیزي نبود سواي دو لوحِ سنگ که موسيٰ در حُورِیبْ در انجا گذاشت هنگامي که

خداوند با بني إسْرائيلْ در حينِ بيرون آمدنِ ايشان از مِصْرْ عهد بسته بود * (۱۰) و واقع شد هنگامِ بيرون آمدنِ كاهنان از مقامِ قُدْس كه ابر خانهٔ خداوندرا پُر ساخت (۱۱) به حدّي كه كاهنان براي خدمت در برابرِ اَبْر نتوانستند ايستاد بسببِ اينكه جلالِ خداوند خانهٔ خداوندرا مملوّ كرده بود * (۱۲) آنگاه سُلَيْمانْ گفت كه خداوند فرموده است كه در غمامهٔ مظلمه خواهم نشست (۱۳) في‌الْواقع خانهٔرا براي سكونتِ تو بنا كردم مكاني‌كه ابداً در آن بنشيني (۱۴) و مَلِكْ رويِ خويشتن‌را برگردانيده تمامئ جماعتِ إسْرائيلْ‌را در حالتي كه جماعتِ إسْرائيلْ ايستاده بودند دعاي خير نمود (۱۵) و گفت كه خداوند خداي إسْرائيلْ مُتبارك باشد زيرا كلامي كه با دهانش به پدرم داوُدْ گفته بود همان‌را بدستش بجا آورده گفت (۱۶) از روزي كه قومِ خود إسْرائيلْ‌را از مِصْرْ بيرون آوردم شهري از تمامئ اسباطِ إسْرائيلْ نگزيدم تا آنكه خانه‌را بنا كرده اسمم در آن بر قرار باشد امّا داوُدْرا برگزيدم تا آنكه پيشواي قومم إسْرائيلْ باشد (۱۷) و در دلِ پدرم داوُدْ بود كه خانهٔرا براي اسمِ خداوند خداي إسْرائيلْ بنا نمايد (۱۸) و خداوند به پدرم داوُدْ فرمود نظر باينكه در دلت بود كه خانهٔ براي اسمِ من بنا نمائي خوب كردي كه در خاطرت بود (۱۹) امّا خانه‌را تو بنا نخواهي كرد لكن پسرِ تو كه از صُلبِ تو بيرون مي‌آيد او خانه‌را براي اسمِ من بنا خواهد كرد (۲۰) و خداوند كلامي كه فرموده بود ثابت گردانيد و من در جاي پدرم داوُدْ برخاسته ام و موافقِ كلامي كه خداوند گفته بود بر تختِ إسْرائيلْ نشستم و خانه‌را باسمِ خداوند خداي إسْرائيلْ بنا كردم (۲۱) و در آنجا مقامي‌را براي صندوق كه عهدِ خداوند در آن است ساختم يعني عهدي كه با آباي ما حينِ بيرون آوردنِ ايشان از مِصْرْ بسته بود * (۲۲) و سُلَيْمانْ در مقابلِ مذبحِ خداوند رو بروي تمامئ جماعتِ إسْرائيلْ ايستاده دستهاي خودرا بسوي آسمان بلند كرد * (۲۳) و گفت كه اي خداوند خداي إسْرائيلْ در آسمان از طرفِ بالائي و در زمين از طرفِ سُفلي خدائي مثلِ تو نيست كه با بندگانِ خود كه در حضورت بتمامئ دلِ ايشان سالك شوند عهد و رحمت‌را نگاه داري (۲۴) و آنچه كه به بندهٔ خود پدرم داوُدْ وعده كردي نگاه داشتي و آنچه كه بدهانت فرمودي بدستت بجا آوردي مثلِ امروز (۲۵) پس حال اي خداوند خداي إسْرائيلْ آنچه كه ببنده‌ات پدرم داوُدْ وعده فرمودي نگاه دار هنگامي كه وَيْ‌را گفتي كه در حضورِ من از برايت كسي كم نخواهد شد كه بر تختِ إسْرائيلْ بنشيند اگر پسرانِ تو براههاي خويشتن متوجّه شده در حضورِ من بطوري رفتار نمايند كه تو در حضورم ميرفتي (۲۶) و حال اي خداي إسْرائيلْ تمنّا اينكه كلامي كه به بنده‌ات پدرم داوُدْ گفتي ثابت گرداني * (۲۷) آيا ميشود كه خدا في‌الْحقيقه در زمين ساكن شود اينك آسمانها بلكه آسمانِ آسمانها ترا گنجايش ندارد پس پُر ظاهر است كه اين خانهٔ كه بنا كردم نتواند (۲۸) نهايت اي خداوند خداي من تضرّع و استدعاي بنده‌ات‌را نظر كن و دعا و تضرّعي كه بنده‌ات امروز در حضورت كرده است استجابت فرما (۲۹) تا آنكه شب و روز چشمانت بر اين خانه مقامي كه در باره‌اش گفتي كه اسمم در آنجا خواهد بود گشاده شده تضرّعي كه

بندهٔ تو در این مقام بنماید استماع نمائي (۳۰) و استدعاي بندهٔ خود و قومِ خود إِسْرائِيْلْ‌را که در این مقام مینمایند استجابت نمائي بلکه از مقامِ نشستنَت از آسمان بشنو و وقتِ شنیدنَت عفو نما * (۳۱) اگر کسي بهمسایهٔ خویش گناه ورزد و سوگندي باو بدهد تا آنکه بخورد و آن سوگند بحضورِ مذبحِ تو باین خانه در آید (۳۲) آنگاه در آسمان بشنو و عمل نموده بندهٔگانَت‌را حکم نما و شریران‌را مُلزم ساخته مکافاتِ راه‌هایَش‌را بسرَش برسان و عادِلان‌را تصدیق نموده ایشان‌را موافقِ صداقتیشان جزا ده * (۳۳) و هنگامي که قومِ تو إِسْرائِيْلْ بخصوصِ گناهي که بتو ورزیده باشند درحضورِ دشمنانِ خویش مغلوب شوند اگر بجانبِ تو رجعت نموده باسمِ تو مُعترف باشند و بسوي این خانه ترا تضرُّع و استدعا نمایند (۳۴) آنگاه از آسمان استماع نما و گناهِ قومِ خود إِسْرائِيْلْ عفو کن و ایشان‌را بزمیني که به اجدادِ ایشان داده بودي باز پس آور * (۳۵) وقتي که آسمانها بحدّي بسته گردند که بخصوصِ عصیاني که بتو ورزیدند بارانْ نَبارَدْ اگر بسوي این مقام تضرُّع نمایند و باسمِ تو اقرار نمایند و گناهانِ خویشتن‌را ترك نمایند هنگامي که ایشان‌را مُبتلا میسازي (۳۶) آنگاه از آسمان استماع نموده خطاي بندهٔگانَت و قومِ خود إِسْرائِيْلْ عفو نما و ایشان‌را براهِ نیکوئي که باید رفتار نمایند تعلیم فرما و باران بزمینِ خود که از راهِ ارث بایشان بخشیدهٔ به باران * (۳۷) اگر بروي زمین قحطي و طاعون و بادِ سموم و یرَقان و ملَخِ أَرْبَه و حاسِيْلْ نام باشد و اگر دشمنانِ ایشان ایشان‌را در زمینِ شهرهاي ایشان مُحاصره نمایند هرصدمه و هرمرضي که بوده باشد (۳۸) آنگاه هر دعا و هر تضرُّعي که از هر آدم و از هر طائفهٔ قومِ تو إِسْرائِيْلْ بتو میرسد هنگامي که هُرکس بصدمهٔ دلِ خود عارف بوده دستهاي خودرا بسوي این خانه بلند نماید (۳۹) آن زمان از آسمانها مکاني که مي‌نشیني استماع نموده عفو کرده عمل نما و بهرکس موافقِ راه‌هاي اوکه تو قلبَش‌را میداني بده زیرا که تو بِانفراده به قلوبِ تمامئ بني آدم عارفي (۴۰) تا آنکه تمامئ روزهائي که بروي زمیني که به پدرانِ ما دادهٔ زنده باشند از تو بترسند * (۴۱) و دیگر نسبت به بیگانه‌گاني که از قومِ تو إِسْرائِيْلْ نبوده بُخصوصِ اسمِ تو از زمینِ بعیده مي‌آیند (۴۲) هنگامي که اسمِ عظیم و دستِ قوي و بازوي بلندِ ترا شنیده بیایند و بسوي این خانه تضرُّع نمایند (۴۳) آنگاه از آسمانها از مکاني که مي‌نشیني استماع نموده موافقِ هر چه بیگانه‌گان از تو استدعا نمایند بجا آور تا آنکه تمامئ قبائلِ زمین اسمِ ترا بدانند و از تو مثلِ قومِ تو إِسْرائِيْلْ بترسند و بدانند که اسمِ تو بر این خانه که بنا کرده ام نهاده شده است * (۴۴) اگر قومِ تو بقصدِ جنگ بخلافِ دشمنانِ خود بیرون روند بهر راهي که ایشان‌را روانه میگرداني و خداوندرا به سمتِ شهري که آن‌را انتخاب کردهٔ و خانهٔ که بخصوصِ اسمِ تو بنا کرده ام تضرُّع نمایند (۴۵) آنگاه از آسمانها تضرُّع و استدعاي ایشان‌را استماع نموده از براي ایشان حق‌را جاري ساز * (۴۶) و اگر بتو گناه ورزند و حال اینکه آدمي نیست که گناه نورزد و تو بایشان غضبناك شده ایشان‌را در حضورِ دشمنان تسلیم نمائي بطوري که اسیرانِ ایشان‌را بزمینِ دشمنان خواه دور و خواه نزدیك ببرند (۴۷) و اگر ایشان در زمیني که در آن اسیرند دلِ

خویشتن‌را بر گردانند و توبه نموده ترا در زمینِ اسیريء ایشان استدعا نموده بگویند که گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و شریرانه رفتار نموده ایم (۴۸) و بتماميء دل و بتماميء جانِ خود در زمینِ دشمناني که ایشان‌را اسیر آورده باشند بتو رجعت نمایند و ترا بسوي زمیني که به پدرانِ ایشان دادهء و شهري که برگزیدهء و خانهء که از براي اسمت بنا کردم استدعا نمایند (۴۹) آنگاه از آسمانها مکاني که مي‌نشیني استدعا و تضرّعِ ایشان‌را استماع نموده براي ایشان حق‌را جاري ساز (۵۰) و قومِ خودرا که بتو گناه ورزیدند عفو نما و تماميء عصیاني که بتو ورزیدند بخشیده ایشان‌را در حضورِ اسیرکنندهگانِ ایشان درمقامِ ترحّم آور تا آنکه آنها ایشان‌را ترحّم نمایند (۵۱) زیرا که قومِ تو و میراثِ تو اینانند که ایشان‌را از مِصْر از میانِ تنورِ آهنین بیرون آوردي (۵۲) و چشمانت بتضرّعِ بندهء خود و به استدعاي قومِ خود اِسْرائیلْ گشاده باشد تا آنکه ایشان‌را در هرچه که ترا دعا نمایند استجابت نمائي (۵۳) زیرا که ایشان‌را از تماميء قبائلِ زمین مُمْتاز ساختي تا آنکه ارثِ تو باشند به نحوي که بواسطهء بندهاَت مُوسيٰ وعده کردي هنگامي که تو اي خداوند خدا آباي مارا از مِصْر بیرون آوردي * (۵۴) و واقع شد هنگامي که سُلَیْمانْ ذکرِ تماميء این تضرّع و استدعارا بحضورِ خداوند به انجام رسانیده بود که او از مذبحِ خداوند برخاسته از زانو زدن و بلند نمودنِ دستهایش بجانبِ آسمان فارغ شد * (۵۵) و بسرِ پا ایستاده تماميء جماعتِ اِسْرائیلْ‌را به آوازِ بلند دعاي خیر نموده گفت (۵۶) مُتبارك باد خداوندي که قومِ خود اِسْرائیلْ‌را موافقِ هرچه که وعده کرده بود آرام داده است چه سُخني از تماميء سُخن‌هاي خوبي که بواسطهء بندهء خود مُوسيٰ گفته بود بزمین نیفتاد (۵۷) خداوند خداي ما با ما باشد به نحوي که با پدرانِ ما مي‌بود و مارا ترك نکرده وا نگذارد (۵۸) و دلهاي مارا بخود مائل گرداند تا آنکه در تماميء راههایش رفتار نموده اوامر و فرائضِ اورا و احکامي که به پدرانِ ما امر فرموده بود نگاه داریم (۵۹) و کلماتِ این دعائي که در حضورِ خداوند ذکر کردم بخداوند خداي ما روز و شب نزدیك باشند تا آنکه حقّ بندهء خود و حقّ قومِ خود اِسْرائیلْ مطلبِ هر روز در زمانَش جاري سازد (۶۰) تا آنکه تماميء قبائلِ زمین بدانند که خودِ خداوند خداست نه دیگري (۶۱) و دلِ شما بخداوند خداي ما سلیم باشد تا آنکه در فرائضَش رفتار نموده اوامرَش‌را مثلِ امروز بجاي آورید * (۶۲) و مَلِكْ و تماميء اِسْرائیلْ به همراهَش ذبائح‌را بحضورِ خداوند ذبح مینمودند (۶۳) و سُلَیْمانْ ذبائحِ سلامتي‌را ذبح نمود یعني بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند در حضورِ خداوند ذبح نمود و مَلِكْ و تماميء اِسْرائیلْ خانهء خداوندرا تقدیس نمودند (۶۴) در آن روز مَلِكْ فضاي صحني که برابرِ خانهء خداوند بود تقدیس نمود تا آنکه قربانیهاي سوختني و هدیّهاي آردي و پیهِ قربانیهاي سلامتي‌را در آنجا تقریب نماید بعلّتِ اینکه مذبحِ برنجیني که در حضورِ خداوند بود بخصوصِ گنجایش دادن بقرباني‌هاي سوختني و هدیّهاي آردي و پیهِ قرباني‌هاي سلامتي کوچك بود * (۶۵) و در آن وقت سُلَیْمانْ و تماميء اِسْرائیلْ به همراهَش جماعتِ بزرگي از مَدْخَلِ حَماتْ تا نهرِ مِصْرْ عیدرا بحضورِ خداوند خداي ما در عرضِ

هفت روز و هفت روز يعني چهارده روز برپا نمودند (۶۶) و در روزِ هشتم قوم‌را روانه گردانيد و ايشان مَلِك‌را دعاي خير مي‌نمودند و بخيمه‌هاي خويشتن بشادماني و خوش دلي رفتند بخصوصِ تماميءِ احساني كه خداوند به بنده‌اَش داوُدْ و بقومَش اِسْرائيلْ نموده بود *

(فصلِ نهم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) و واقع شد بعد از اينكه سُلَيْمانْ بناي خانهء خداوند و خانهء مَلِكْ و هر مقصودي كه سُلَيْمان خواست بجا آورد به انجام رسانيده بود (۲) كه خداوند دو باره به سُلَيْمانْ مرئي شد همچنان كه اورا در گِبْعونْ نمودار شده بود * (۳) و خداوند وَيْ‌را گفت تضرُّع و استدعائي كه بحضورِ من ذكر كرده‌ءِ استجابت كردم اين خانهء كه بقصدِ اينكه اسمِ من ابداً در آن باشد بنا كردي تقديس نمودم و چشمانَم و دلَم هميشهء اوقات آنجا خواهند بود (۴) و اگر در حضورِ من بطوري كه پدرَت داوُدْ رفتار نمود سلوك نمائي بخلوصِ قلب و راستي تا آنكه هرچه ترا مأمور ساختم بجا آوري و فرائض و احكامِ مرا نگاه داري (۵) آنگاه تختِ مملكتِ ترا بر اِسْرائيلْ ابداً مُقيم خواهم گردانيد چنانكه به پدرِ تو داوُدْ وعده كردم هنگامِ گفتنَم كه براي توكسي بر تختِ اِسْرائيلْ كَمْ نخواهد شد (۶) امّا اگر شما و پسرانِ شما فِي‌اَلْواقع از متابعتِ من برگرديده و اوامر و فرائضي كه به پدرانِ شما دادم نگاه نداشته و رفته خدايانِ ديگررا عبادت نموده ايشان‌را سجده نمائيد (۷) آنگاه اِسْرائيلْ‌را از روي زميني كه بايشان دادم مُنقطع خواهم ساخت و خانهء كه بخصوصِ اسمِ خود تقديس نمودم از حضورِ خود دور خواهم نمود و اِسْرائيلْ در ميانِ تماميءِ قبائل حكمِ مَثَلْ و مثال خواهند داشت (۸) و اين خانهء كه رفيع است تماميءِ عابرين از برايَش مُتحيِّر شده و اِسْتهزا كُنان خواهند گفت كه خداوند باين زمين و اين خانه چرا بدين طور عمل نموده است (۹) و جواب خواهند داد بسببِ اينكه خداوند خداي خودرا كه پدرانِ ايشان‌را از زمينِ مِصْر بيرون آورد ترك كردند و بخدايانِ ديگر چسپيده ايشان‌را سجده و عبادت كردند بآن سبب خداوند تماميءِ اين بلارا بر ايشان فرود آورد * (۱۰) و واقع شد بعد از انقضاي بيست سال كه سُلَيْمانْ اين دو خانه‌را يعني خانهء خداوند و خانهء مَلِكْ‌را بنا ميكرد (۱۱) و حيرامِ پادشاهِ صُورْ چوبهاي سروِ آزاد و چوبهاي صنوبر و طلا به سُلَيْمانْ موافقِ خواهشِ او آورده بود آنگاه سُلَيْمانِ مَلِكْ بيست شهر در زمينِ گَليلْ به حيرامْ بخشيد (۱۲) و حيرامْ بقصدِ تفرُّجِ شهرهائي كه سُلَيْمانْ باو بخشيده بود از صُورْ بيرون آمد امّا آنها در نظرَش خوش نيآمد (۱۳) و گفت كه اي برادرِ من اين شهرهائي كه بمن بخشيدهء چه چيز است پس آنهارا تا به امروز بزمينِ كابُولْ خواند (۱۴) و حيرامْ صد و بيست قنطار طلا بمَلِكْ فرستاده بود * (۱۵) و سببِ زُبده‌هائي كه سُلَيْمانِ مَلِكْ برگزيد اين بود كه خانهء خداوند و خانهء خود و مِلُّوءْ و حصارهاي اُورْشَليم و حاصُورْ و مِگِدّوْ و گِزِرْرا بنا نمايد (۱۶) زيرا كه فِرْعَوْنِ مَلِكِ مِصْر برآمده گِزِرْرا تسخير نمود و آن‌را بآتش سوزانيد و كَنْعَنيائي كه در شهر ساكن بودند كُشت و آن‌را به دخترَش زنِ سُلَيْمانْ بخشش داد (۱۷) و سُلَيْمانْ گِزِر و بَيْتِ حورونِ تحتاني‌را بنا كرد (۱۸) و هم چنين

بَعَلَتْ و تَدْمُوررا در صحراي زمينِ [اَرَمْ] (۱۹) و تماميء شهرهاي خزانه‌داري كه از آنِ سُلَيْمانْ بودند و
شهرهاي عرّاده‌دار و شهرهاي سواران و هر چه كه سُلَيْمانْ اراده‌ء آن‌را داشت كه در اُورْشَلِيمْ و لُبنانْ و
تماميء زمينِ مملكتِ خود بنا نمايد (۲۰) و تماميء قومي كه از اَمُورِيانْ و حِتّيانْ و پِرِزِّيانْ و حِوِّيانْ و
يِبُوسِيانْ كه از بني اِسْرائِيلْ نبودند باقي مانده بود (۲۱) يعني پسرانِ ايشان كه بعد از ايشان در زمين باقي
ماندند و بني اِسْرائِيلْ نتوانستند كه آنهارا نابود سازند سُلَيْمانْ ايشان‌را تا امروز خراج‌گُذاركرد (۲۲) امّا
از بني اِسْرائِيلْ سُلَيْمانْ احديرا غلام نگرفت بلكه ايشان مردمانِ جنگ و خُدّامِ او و سروران و سرداران
و سركارانِ عرّاده‌ها و سوارانَش بودند (۲۳) و سرورانِ ناظراني كه دركارِ سُلَيْمانْ بودند اينانند پانصد و پنجاه
نفرضابطِ قومي كه كار ميكردند * (۲۴) امّا دخترِ فِرْعَونْ از شهرِ داوُدْ به خانه‌ء خود كه سُلَيْمانْ برايَش بنا
كرده بود در آمد بعد از آن مِلُّوءرا بنا كرد * (۲۵) و سُلَيْمانْ هرسال سه مرتبه قرباني‌هاي سوختني و
قرباني‌هاي سلامتي بقربانگاهي كه بخصوصِ خداوند بنا كرده بود تقريب مي‌نمود و برمذبحي كه در حضورِ
خداوند بود بُخور مينمود و خانه‌را تمام كرد * (۲٦) و سُلَيْمانِ مَلِكْ كشتي‌هارا در عِصْيونِ گِبِرْ كه در اِيلُوتْ
بكنارِ درياي احمردر زمينِ اِدُومْ است ساخت (۲۷) و حِيرامْ در آن كشتي‌ها بنده‌گانَش ملّاحاني كه درياشناس
بودند به همراهِ بنده‌گانِ سُلَيْمانْ فرستاد (۲۸) و به اُوفِيرْ رفتند و از آنجا طلا بمقدارِ چهار صد و بيست
قنطار گرفته به سُلَيْمانِ مَلِكْ آوردند *

(فصلِ دهم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) و هنگامي كه مَلِكه‌ء سبا آوازه‌ء سُلَيْمانْ‌را بخصوصِ اسمِ خداوند شنيد بقصدِ امتحان كردنَش به رَمْزها
آمد (۲) و با خيلِ بسيار بزرگي و با شترانِ بردارنده‌ء ادويه‌ها و كثرتِ طلا و سنگ‌هاي گران بها به اُورْشَلِيمْ
در آمده بحضورِ سُلَيْمانْ آمد و با او در باره‌ء هر چه كه در دلَش مي‌بود صحبت كرد (۳) و سُلَيْمانْ از
برايَش تماميء مسائلَش‌را بيان كرد كه سؤالي از مَلِكْ مخفي نماند كه برايَش بيان نكرده باشد *
(۴) و مَلِكه‌ء سبا تماميء حكمتِ سُلَيْمانْ‌را با خانه‌ء كه بنا كرده بود (۵) و قاعده‌ء طعامهاي سُفره‌اَش و
نشستنِ بنده‌گان و ايستادنِ خدمت‌گارانَش و ملبّس شدنِ ايشان به لباس‌ها و ساقيانَش و نردبان‌هائي
كه بخانه‌ء خداوند بالا كشيده بود چون ديد روح در قالبَش نماند (٦) و بمَلِكْ گفت خبري كه در باره‌ء
كارها و حكمتِ تو در ولايتِ خود شنيده بودم راست بود (۷) و تا زماني كه آمدم و با چشمانِ خود ديدم
اخباررا باور نكردم و اينك نصفَش بمن اعلام نشده بود حكمت و نيكوئيء تو از خبري كه شنيده بودم زياده
است (۸) خوشحالِ اين مردمانِ تو و خوشحالِ اين بنده‌گانِ تو كه هميشه در حضورَت مي‌ايستند و
حكمتَت‌را مي‌شنوند (۹) مُتبارك باد خداوند خداي تو كه از تو راضي شده ترا بر تختِ اِسْرائِيلْ نشاند از آن
جائي كه خداوند ابداً اِسْرائِيلْ‌را دوست ميدارد ترا به پادشاهي نصب كرده است تا آنكه حكم و عدالت‌را
بجا آوري (۱۰) و بمَلِكْ صد و بيست قنطار طلا و ادويه‌هاي بسيار بسيار و سنگ‌هاي گران بها داد و بارِ ديگر

مثلِ ادویه‌هائي که مَلِکهء سبا به سُلَیْمانِ مَلِكْ داد بزیادتي نیآمده بود * (۱۱) و همچنین کشتي‌هاي حِیرامْ که طلارا از اُوفِیرْ آوردند چوب‌هاي اَلْمُكْ بسیار بسیار و سنگ‌هاي گران‌بها از اُوفِیرْ آوردند (۱۲) و مَلِكْ از چوب‌هاي اَلْمُكْ عُمده‌ها بجهةِ خانهء خداوند و خانهء مَلِكْ و نیز بربطها و سنطورها براي مُغنّیان ساخت و مثلِ اینها چوبهاي اَلْمُكْ تا امروز نیآمد بلکه دیده نشد (۱۳) و سُلَیْمانِ مَلِكْ بمَلِکهء سبا تماميء مراد و مطلبش‌را داد سواي آنچه که سُلَیْمانِ مَلِكْ از راهِ بزرگي باو بخشید پس برگردیده بولایتِ خویش روانه شد او و بندهگانَش * (۱۴) و وزنِ طلائي که در یك سال به سُلَیْمانْ رسید شش صد و شصت و شش قنطار طلا بود (۱۵) به سواي آنچه که از پیلوران و تجارتِ تاجران و تماميء ملوكِ عربستانِ و سرورانِ ولایت میرسید (۱۶) و سُلَیْمانِ مَلِكْ دویست سپرِ طلاي کوفته ساخت از براي هر سپر شش صد مثقال طلا به کار بُرد (۱۷) و سي صد سپرِ طلاي کوفته ساخت از براي هر سپري سه من طلا به کار بُرد و مَلِكْ آنهارا درخانهء جنگلِ لُبْنانْ گذاشت * (۱۸) و مَلِكْ تختِ بزرگي از عاج ساخت و آن‌را بزرِ خالص پوشانید (۱۹) و شش پَلّه بجهةِ تخت بود و سَرِ آن تخت از عقبَش مُدوّرْ بود و دست‌اندازهایَش از این طرف و آن طرفِ مقامِ نشستن بودند و دو شیر به پهلوي دست‌اندازها مي‌ایستادند (۲۰) و در آنجا دوازده شیر به پهلوي شش پَلّه از این طرف و آن طرف مي‌ایستادند و در هیچ مملکت مثلِ این ساخته نشده بود (۲۱) و تمامِ ظروفِ نوشیدنيء سُلَیْمانِ مَلِكْ از طلا و تماميء ظروفِ خانهء جنگلِ لُبنانْ از زَرِ خالص بودند و از نقره هیچ نبود که در ایّامِ سُلَیْمانْ هیچ بحساب نمي‌آمد (۲۲) زیرا که مَلِكْ کشتي‌هاي تَرْشِیْشْ‌را با کشتي‌هاي حِیرامْ بروي دریا داشت و کشتي‌هاي تَرْشِیْشْ در هر سه سال یك مرتبه مي‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمون‌ها و طاووس‌هارا مي‌آوردند * (۲۳) و نظر بدولت‌مندي و حکمت سُلَیْمانِ مَلِكْ از تماميء ملوكِ زمین بزرگتر شد (۲۴) و تماميء زمین متفحّصِ حضورِ سُلَیْمانْ بود تا آنکه حکمتي که خدا در قلبَش نهاده بود بشنوند (۲۵) و ایشان هرکس پیشکشِ خودرا از ظروفِ نقره و ظروفِ طلا و لباسها و سِلاحها و ادویه‌ها و اسبها و قاطرها هرساله بحساب مي‌آوردند (۲۶) و سُلَیْمانْ عرّاده‌ها و سواره‌هارا جمع کرده هزار و چهار صد عرّاده و دوازده هزار سواره داشت و اینهارا بشهرهاي عرّاده‌دار و در اُورْشَلِیْمْ با مَلِكْ گذاشتند * (۲۷) و مَلِكْ نقره‌را در اُورْشَلِیْمْ مثلِ سنگ و چوبهاي سروِ آزادرا مثلِ جُمّیزِ صحرائي فراوان گردانید (۲۸) و سُلَیْمانْ اسبانِ از مِصْرْ آورده‌شده‌را داشت و همچنین ریسمانِ کتاني که تاجرانِ مَلِكْ آنرا بقیمتِ معیّن گرفتند (۲۹) و عرّاده از مِصْرْ بقیمتِ شش صد مثقال نقره اخراج کرده آوردند و اسب‌را بقیمتِ صد و پنجاه مثقال و همچنین براي تماميء ملوكِ حِتّیانْ و ملوكِ اَرَمْ بتوسّطِ آن تاجران آوردند *

(فصلِ یازدهم مشتمل برچهل و سه آیه)

(۱) و سُلَیْمانِ مَلِكْ سواي دخترِ فِرْعَوْنْ زنانِ بیگانهء بسیاري‌را از مُوآبیانْ و عَمُّونیانْ و اِدُوْمیانْ و صِیدُوْنیانْ و حِتّیانْ دوست میداشت (۲) از اُمّتهائي که خداوند بني اِسْرائِیْل‌را فرموده بود که شما به

ایشان در نیآئید و ایشان بشما در نیآیند یقین که ایشان قلب شمارا بخدایانِ خودشان مائل خواهند گردانید و سُلَیْمانْ از راهِ محبّت بایشان ملصق شد (۳) و اورا هفت صد زنِ بانویه و سي صد مُتعه بود و ایشان قلبَش‌را برگردانیدند (۴) و واقع شد وقتِ پیريءِ سُلَیْمان که زن‌هایَش قلبَش‌را به سمتِ خدایانِ غریب برگردانیدند و قلبَش مثلِ قلبِ پدرَش داوُدْ با خداوند خدایَش کامل نبود (۵) و سُلَیْمانْ در عقبِ عَشْتَرُوثِ خداي صِیدُونیانْ و مِلْکُومِ مکروهِ عَمُّونیانْ رفت (۶) و سُلَیْمانْ در نظرِ خداوند بدي کرد و مثلِ پدرَش داوُدْ راهِ خداوندرا تماماً نرفت (۷) آنگاه سُلَیْمان مقام بلنديرا بکوهي که رو بروي اُورْشَلِیمْ است بخصوصِ کِمُوشِ مکروهِ مُوابیانْ و بخصوصِ مُولِکِ مکروهِ پسرانِ عَمُّونْ بنا کرد (۸) و همچنین بخصوصِ تماميءِ زنانِ غریبه‌اَش که بخدایانِ ایشان بُخور و ذبح مینمودند بنا کرد * (۹) پس خداوند به سُلَیْمان غضبناك شد بسببِ اینکه قلبَش از خداوند خداي اِسْرائِیْلْ که وَيْ‌را دو مرتبه مرئي شد برگردید (۱۰) و باین خصوص اورا امر فرمود که بطرفِ خدایانِ غریب نرود امّا آنچه که خدا امر فرموده بود بجا نیآورد (۱۱) و خداوند به سُلَیْمانْ گفت چونکه این عمل از تو صادر شد و عهدِ مرا و فرائضي که بتو امر فرمودم نگاه نداشتي البتّه مملکتِ ترا از دستِ تو خواهم گرفت و به بنده‌اَت خواهم داد (۱۲) نهایت به ایّامِ تو این‌را نخواهم کرد بسببِ پدرَت داوُدْ و از دستِ پسرَت آن‌را خواهم گرفت (۱۳) امّا تماميءِ مملکت‌را نخواهم گرفت و یك سبط‌را به پسرَت بخصوصِ بنده‌اَم داوُدْ و اُورْشَلِیمْ که برگزیده ام خواهم داد * (۱۴) و خداوند براي سُلَیْمانْ دشمني بر انگیزانید یعني هَدَدِ اِدُومِيْ که او از ذُرّیهءِ مَلِكْ در اِدُومْ بود (۱۵) زیرا هنگامي که داوُدْ در اِدُومْ بود بعد از کُشتنِ تماميءِ ذکورانِ اِدُومْ یُوآبِ سردارِ لشکر بقصدِ مدفون ساختنِ کُشته‌شده‌گان رفته بود (۱۶) و حال اینکه یُوآبْ و تماميءِ اِسْرائِیْلْ مدّتِ شش ماه در آنجا ماندند تا تماميءِ ذکورانِ اِدُومْ‌را کُشتند (۱۷) آنگاه هَدَدْ و مردمانَش اِدُومیانْ که از بنده‌گانِ پدرَش بودند به همراهَش بقصدِ رفتن به مِصْرْ فرار کردند در حالتي که هَدَدْ طفلِ کوچك بود (۱۸) و از مِدْیانْ برخاستند و به پارانْ آمدند و مردمانِ چندي از پارانْ به همراهِ خودشان گرفتند و به مِصْر بخدمتِ فَرْعَونِ پادشاهِ مِصْرْ آمدند که وَيْ‌را او خانهء داد و از برایَش معاش تعیین نمود و هم باو زمیني‌را بخشید (۱۹) و هَدَدْ التفاتِ زیادي در نظرِ فَرْعَونْ دیده که وَيْ‌را او زني بخشید یعني خواهرِ زنِ خویش خواهرِ تَحْپِنِیْسِ مَلِکه (۲۰) و خواهرِ تَحْپِنِیْسْ پسرَش گِنُبَتْ‌را از برایَش زائید وتَحْپِنِیْسْ اورا در خانهءِ فَرْعَونْ از شیر باز داشت و گِنُبَتْ در خانهء فَرْعَونْ در میانِ پسرانِ فَرْعَونْ بود * (۲۱) و هَدَدْ در مِصر شنید که داوُدْ با پدرانِ خویش خوابید و اینکه یُوآبِ سردارِ لشکر مُرد و هَدَدْ به فَرْعَونْ گفت که مرا رخصت ده که تا بولایتَم بروم (۲۲) و فَرْعَونْ وَيْ‌را گفت که به نزدِ من چه چیزِ توکم است و اینك جُستجو میکني که بولایتِ خود بروي او گفت که هیچ ولکن مرا البتّه مرخّص نما * (۲۳) و خدا دیگر عدوئي‌را برایَش برانگیزانید یعني رِزُونْ پسرِ اِلْیاداعْ که از نزدِ آقایَش هَدَدِعِزِرِ پادشاهِ صُوباهْ گریخته بود (۲۴) و از براي خود مردمانِ چندي‌را جمع کرد و سردارِ فوجي گردید بعد از آنکه داوُدْ اهلِ صُوباه‌را

کُشته بود و ایشان به دَمِّشقْ رفتند و در آنجا ساکن شدند و در دَمِّشقْ سلطنت مي‌نمودند (۲۵) و
او از براي اِسْرائیلْ عدو بود در تماميء روزهاي سُلَیْمانْ سواي ضرري که هَدَدْ رسانیده بود و او از
اِسْرائیلْ متنفّر شده بر اَرَمْ سلطنت مي‌نمود * (۲۶) و یارُبْعام پسرِ نِباطِ اِفْرائيء بندهء سُلَیْمان از صِرِیْداهْ
که اسمِ مادرَش صِرُوْعاه زنِ بیوهء بود او دستِ خودرا بخلافِ مَلِكْ بلند کرد (۲۷) و سبب بلند نمودنِ
دستَش بخلافِ مَلِكْ این بود که زماني که سُلَیْمانْ مِلُّوْءرا بنا کرد و شکسته شده‌هاي شهرِ پدرَش داوُدْرا
تعمیر نمود (۲۸) در حالتي که یارُبْعامْ صاحبِ قوّت بود و سُلَیْمانْ جواني‌را دید که مردِ کار است اورا
بتماميء خدمتِ خاندانِ یوْسُفْ نصب کرد (۲۹) و در آن زمان واقع شد که یارُبْعامْ از اُوْرِشَلیْمْ بیرون رفت
و اَحِیّاهِ شِیْلُوْنيء نبي اورا در راه ملاقات نمود در حالتي که خویشتن‌را بجامهء جدید مُلَبّس ساخته بود و
ایشان هر دو در صحرا به تنهائي بودند (۳۰) و اَحِیّاهْ جامهء تازهء که در بَرِ او بود چُسْپیده دوازده پاره
کرد (۳۱) و به یارُبْعامْ گفت که ده پاره براي خود بگیر زیرا که خداوند خداي اِسْرائیلْ میفرماید که
اینك مملکت‌را از دستِ سُلَیْمانْ میگیرم و بتو ده سبط میدهم (۳۲) امّا براي خاطرِ بندهء من داوُدْ و
بخصوصِ اُوْرِشَلیْمْ شهري که از تماميء اسباطِ اِسْرائیلْ برگزیدم یك سبط بجهة او باقي خواهد ماند
(۳۳) چونکه ایشان مرا ترك کردند و عَشْتَرُوْثِ خداي صِیْدُوْنیانْ و کِمُوْشِ خداي مُوْابیانْ و مِلْکُوْمِ
خداي پسرانِ عَمُّوْن‌را سجده نمودند و در راه‌هاي من رفتار ننمودند که تا آنچه در نظرَم راست بود بجا
آورند و فرائض و احکامِ مرا مثلِ پدرَش داوُدْ نگاه دارند (۳۴) نهایت تماميء مملکت‌را از دستِ او
نخواهم گرفت بلکه به پاسِ خاطرِ بندهء من داوُدْ که برگزیدم بجهة اینکه اوامر و فرائضِ مرا نگاه داشته
بود اورا در تماميء روزهاي عُمرَش سلطان خواهم گذاشت (۳۵) امّا مملکت‌را از دستِ پسرَش خواهم
گرفت و ده سبط بتو خواهم داد (۳۶) و یك سبط به پسرَش خواهم داد تا آنکه بندهء من داوُدْ همیشهء
اوقات نوري‌را در حضورِ من در اُوْرِشَلیْمْ شهري که جهة خود برگزیده ام که اسمَم‌را در آن بگذارم داشته
باشد (۳۷) و ترا خواهم گرفت تا آنکه موافقِ هر چه که جانَت مراد دارد سلطنت نمائي و بر اِسْرائیلْ
مَلِكْ باشي (۳۸) و واقع میشود که اگر هرچه ترا امر فرموده ام شنیده براه‌هایَم رفتار نمائي و آنچه که
در نظرَم راست است بجا آورده فرائض و اوامرَم‌را بطوري که بندهء من داوُدْ نگاه داشته بود نگاه داري
آنگاه با تو خواهم بود و خانهء محکم‌را براي تو بر پا خواهم نمود به نحوي که براي داوُدْ بر پا نموده بودم و
اِسْرائیلْ‌را بتو خواهم بخشید (۳۹) هرچند ذُرّیهء داوُدْرا باین خصوص مُبتلا میگردانم و لکن تا به ابد نخواهد
بود (۴۰) و چونکه سُلَیْمانْ درجُستجوي کُشتنِ یارُبْعامْ بود لهذا یارُبْعامْ برخاسته بمِصْرْ به نزدِ شِیْشَق
پادشاهِ مِصْرْ فرار کرد و تا وفاتِ سُلَیْمانْ در مِصْرْ ماند * (۴۱) و بقیهء اعمالِ سُلَیْمانْ و هر چه که
میکرد و حکمتَش آیا درکتابِ اعمالِ سُلَیْمانْ مسطور نیستند (۴۲) و ایّامي که سُلَیْمانِ مَلِكْ در اُوْرِشَلیْمْ
بر تماميء اِسْرائیلْ سلطنت مینمود چهل سال بود (۴۳) و سُلَیْمانْ با پدرانِ خویش خوابید و در شهرِ پدرَش
داوُدْ مَدْفون شد و پسرَش رِحَبْعامْ درجایَش سلطنت نمود *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و رِحَبْعامْ بشِکِمْ رفت زيرا که تماميء اِسْرائيْلْ بقصدِ اينکه اورا پادشاه نمايند بشِکِمْ آمده بودند *
(۲) و واقع شد بمحضِ شنيدنِ يارُبْعامِ پسرِ نباطْ در حالتي که در مِصْرْ مي‌بود زيرا که يارُبْعامْ از حضورِ سُلَيْمانِ
مَلِكْ فرار کرده بود و در مِصْرْ ساکن بود (۳) آنگاه ايشان فرستادند و اورا خواندند پس يارُبْعامْ و تماميء
جماعتِ اِسْرائيْلْ آمدند و با رِحَبْعامْ بدين مضمون گفتند (۴) که پدرت پالهنگِ مارا صَعْب گردانيد پس حال
بندگيء صَعْبِ پدرت و پالهنگِ شديدي که بر ما گذاشت قدري سبکتر نما که تا ترا خدمت نمائيم
(۵) و ايشان‌را گفت که مدّت سه روز برويد بعد از آن بمن بيائيد و قوم رفتند * (۶) و رِحَبْعامِ مَلِكْ با
مشائخي که در حضورِ پدرش سُلَيْمانْ وقتِ حياتش مي‌ايستادند مشورت کرده گفت که شما چگونه نصيحت
ميدهيد تا آنکه باين قوم جواب برسانم (۷) و ايشان بدين مضمون باو گفتند که اگر امروز بندهء اين قوم
شوي و ايشان‌را خدمت نموده و جواب دهي و حرفهاي نيکو بايشان بزني آنگاه ترا هميشهء اوقات خدمت
خواهند کرد * (۸) امّا نصيحتِ مشائخ که باو داده بودند ترك کرد و با جواناني که با او تربيت يافته بودند
و در حضورش مي‌ايستادند مشورت کرد (۹) و بايشان گفت که شما چه نصيحت ميدهيد که تا به اين قوم
جواب بدهيم که ايشان بمن بدين مضمون گفتند که پالهنگي که پدرت بر ما نهاد تخفيف بده (۱۰) و جواناني
که با او تربيت يافته بودند وَيْ‌را بدين مضمون گفتند که باين قومي که با تو متکلّم گرديده گفتند که
پدرت پالهنگِ مارا صعب گردانيد و تو آن‌را براي ما تخفيف ده بايشان چنين بگو که انگشتِ کوچكِ من از
کمرِ پدرم کُلفت‌تر است (۱۱) و حال پدرم پالهنگِ سنگين‌را بارِ شما گردانيد و من پالهنگِ شمارا زياده
خواهم گردانيد و پدرم شمارا بتازيانه‌ها تنبيه مينمود و من شمارا به عقربها تنبيه خواهم کرد * (۱۲) و
يارُبْعامْ و تماميء قوم در روزِ سيوم به رِحَبْعامْ باز آمدند بنحوي که ملِكْ فرموده بود هنگام گفتنش که بروزِ
سيوم بمن باز آئيد (۱۳) و مَلِكْ قوم‌را با سختي جواب داد و نصيحتي که مشائخ وَيْ‌را داده بودند ترك کرد
(۱۴) و بايشان موافقِ نصيحتِ جوانان متکلّم شده گفت که پدرم پالهنگِ شمارا شديد کرد و من پالهنگِ
شمارا زياده خواهم کرد پدرم شمارا بتازيانه‌ها تنبيه کرد و من شمارا به عقربها تنبيه خواهم کرد * (۱۵) و
مَلِكْ قوم‌را استجابت نکرد زيرا که سبب از جانبِ خداوند بود تا آنکه کلامي که خداوند بواسطهء آخيّاهِ
شيلُونّي به يارُبْعامِ پسرِ نباطْ فرموده بود ثابت گرداند (۱۶) آنگاه تماميء اِسْرائيْلْ ديدند که مَلِكْ ايشان‌را
قبول نکرد و قوم مَلِكْ‌را جواب داده گفتند که مارا در داوُدْ چه حصّه و در پسرِ يِشَيْ ميراث نداريم اي
اِسْرائيْليانْ بچادرهاي خودتان روانه شويد و حال اي داوُدْ خاندانت‌را به ببين و اِسْرائيْلْ بچادرهاي خويشتن
رفتند (۱۷) و رِحَبْعامْ بر اِسْرائيْلياني که در شهرهاي يهوداهْ ساکن بودند سلطنت مينمود * (۱۸) آنگاه
رِحَبْعامِ مَلِكْ اَدُورامْ‌را که ناظرِ باج گيران بود فرستاد و تماميء اِسْرائيْلْ اورا با سنگ سنگسار نمودند و مُرد و
رِحَبْعامِ مَلِكْ تعجيل نموده به عرّاده‌اش در آمد تا آنکه به اُورشَليمْ فرار نمايد (۱۹) و اِسْرائيْلْ تا باين زمين

از خانوادهٔ داوُدْ عاصي شدند * (۲۰) و واقع شد هنگامي که تماميءِ إِسْرائيلْ شنيدند که يارُبْعامْ باز
گرديده است ايشان فرستادند و اورا بجماعت خواندند و اورا بر تماميءِ إِسْرائيلْ پادشاه گردانيدند و سواي
سبطِ يِهُوداهْ بانفرادهٔ ديگري خانوادهٔ داوُدْرا پَيْرَوي نكردند * (۲۱) و رِحَبْعامْ باُورِشَلِيمْ آمد و تماميءِ
خاندانِ يِهُوداهْ و سبطِ بِنْيامِينْ صد و هشتاد هزار نفرِ برگزيدهٔ جنگيرا جمع نمود تا آنكه با خاندانِ إِسْرائيلْ
جنگ نموده مملكترا به رِحَبْعام پسرِ سُلَيْمانْ برگرداند (۲۲) و كلامِ خدا به شِمَعْياهِ مردِ خدا بدين مضمون
رسيد (۲۳) كه به رِحَبْعام پسرِ سُلَيْمانِ مَلِكِ يِهُوداهْ و بكلِّ بَيْتِ يِهُوداهْ و بِنْيامِينْ و بقيّهٔ قوم متكلّم شده بگو
(۲۴) كه خداوند چنين ميفرمايد كه هجوم نياورده با برادرانِ خودتان بني إِسْرائيلْ جنگ منمائيد برگرديد
هركس بخانهٔ خود زيرا كه اين كار از جانبِ من صادر شد و ايشان كلامِ خداوندرا شنيدند و برگرديده
موافقِ فرمانِ خداوند رفتار نمودند * (۲۵) و يارُبْعامْ شِكِمْرا بكوهِ إِفْرَيِمْ بنا كرد و در آن ساكن شد و از
آنجا بيرون رفته فِنُوئيلْرا بنا كرد (۲۶) و يارُبْعامْ با دلِ خود گفت كه حال مملكت بخانوادهٔ داوُدْ برخواهد
گرديد (۲۷) اگر اين قوم بخصوصِ ذبح نمودن بخانهٔ خداوند در اُورِشَلِيمْ بروند آنكه دلِ اين قوم به آقاي
خويش رِحَبْعام پادشاهِ يِهُوداهْ برخواهد گرديد بلكه مرا خواهند كُشت و به رِحَبْعام مَلِكِ يِهُوداهْ برخواهند
گرديد (۲۸) پس مَلِكْ مشورت كرده دو گوساله از طلا ساخت و بايشان گفت كه رفتنِ شما به اُورِشَلِيمْ زياده
زحمت است اينك اي إِسْرائيلْ خدايانِ تو اَنْدْ كه ترا از زمينِ مِصْر بيرون آورد (۲۹) و يكيرا در بَيْتِ إِيلْ
گذاشت و ديگريرا در دانْ نهاد (۳۰) و اين عمل باعثِ گناه شد زيرا كه قوم بحضورِ آن يكي تا دانْ
ميرفتند (۳۱) و خانهرا در مقامهاي بلند بنا كرد و از پستترينِ قوم كه از پسرانِ لِيوِيْ نبودند كاهنان برپا
نمود (۳۲) و يارُبْعامْ عيدرا در ماهِ هشتمين در روزِ پانزدهمِ ماه مثلِ عيدي كه در يِهُوداهْ بود برپا نمود و
بروي آن مذبح قرباني نمود و به همين طور در بَيْتِ إِيلْ عمل نموده به گوسالههائي كه ساخته بود ذبح
مينمود و كاهنان در مقامهاي بلندي كه ساخته بود در بَيْتِ إِيلْ نصب نمود (۳۳) و در روزِ پانزدهمِ ماهِ هشتم
ماهي كه با دلِ خود تعيين نموده بود بآن مذبحي كه در بَيْتِ إِيلْ ساخته بود رفت و عيدرا از براي بني
إِسْرائيلْ برپا نمود و بخصوصِ نمودنِ بخور بقربانگاه رفت *

(فصلِ سيزدهم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(۱) و اينك يك مردِ خدا بفرمانِ خداوند از يِهُوداهْ به بَيْتِ إِيلْ آمد و يارُبْعامْ بقصدِ بخور نمودن بر جانبِ
مذبح ايستاد (۲) و قربانگاهرا بفرمانِ خداوند خطاب نموده گفت كه اي مذبح اي مذبح خداوند چنين
ميفرمايد كه اينك پسري كه اسمش يُوشِياهْ خواهد بود بجهةِ خانوادهٔ داوُدْ زائيده خواهد شد و كاهنانِ
مقامهاي بلندي كه بر تو بخور مينمايند ايشانرا بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهاي مردمانرا بر تو خواهند
سوزانيد (۳) و در آن روز علامتيرا نشان داده گفت اينست علامتي كه خداوند فرموده است كه اينك اين
مذبح چاك خواهد شد و خاكستري كه بر رويش ميباشد ريخته خواهد شد * (۴) و واقع شد بمحضِ

شنیدنِ یارُبعامِ مَلِكْ كلامِ مردِ خدارا كه مذبح‌را در بَیْتِ‌اِیْلْ خطاب كرده بود او دستِ خودرا از مذبح دراز كرده گفت كه اورا بگیرید و دستَش كه بر او درازكرده بود مجدّي خشك شد كه آن‌را وا پس نتوانست كَشید (۵) و مذبح چاك شده خاكستر موافقِ علامتي كه آن مردِ خدا بفرمانِ خداوند نشان داده بود ریخته شد (۶) پس مَلِكْ متكلّم شده بمردِ خدا گفت تمنّا اینكه خداوند خدایَت‌را تضرُّع نمائي و براي من استدعا كني تا آنكه دستِ من بمن برگردد آنگاه مردِ خدا خداوندرا تضرُّع نموده و دستِ مَلِكْ باو بر گشته مثلِ اوّلین شد (۷) و مَلِكْ بمردِ خدا گفت كه همراهِ من بخانه بیآ و خوراكي بخور و مزدي بتو خواهم داد (۸) و مردِ خدا بمَلِكْ گفت اگر كه نصفِ خانهٔ خودرا بمن ببخشي به همراهَت نمي‌آیم و در اینجا نان نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید (۹) بسببِ اینكه بفرماني كه خداوند بمن داد چنین مأمور شدم كه نان نخوري و آب نَنُوشي و براهي كه آمدهٔ برنگردي (۱۰) پس براهِ دیگر رفت و از راهي كه به بَیْتِ‌اِیْلْ آمده بود رجعت ننمود * (۱۱) و یك پیغمبرِ سالخوردهٔ در بَیْتِ‌اِیْلْ ساكن بود و پسرانَش آمده هركاري كه مردِ خدا آنروز در بَیْتِ‌اِیْلْ معمول داشته بود از برایَش بیان نمودند و هم چنین كلماتي كه به پادشاه گفته بود به پدرِ خویشتن بیان كردند (۱۲) و پدرِ ایشان به ایشان گفت كه بكدام راه رفته است و حال اینكه پسرانَش راهي كه مردِ خدائي كه از یَهُوداهْ آمده بود میرفت دیده بودند (۱۳) پس به پسرانَش گفت كه حمارِ مرا زین كنید و ایشان حمارَش‌را زین كرده او بر آن سوار شد (۱۴) و در پَیْءِ مردِ خدا رفت و اورا یافت كه در زیرِ درختِ بلوط مینشست و وَيْ‌را گفت كه آیا مردِ خدائي كه از یَهُوداهْ آمده بود توئي گفت كه مَنَم (۱۵) و وَيْ‌را گفت كه به همراهِ من بخانه بیآ و نان بخور (۱۶) اوگفت كه با تو بر نتوانم گشت و با تو نخواهم رفت و با تو نان در این مقام نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید (۱۷) زیرا كه بفرمانِ خداوند بمن گفته شد كه در آنجا نان مخور و آب منوش و بقصدِ رفتن براهي كه آمدهٔ باز پس مگرد (۱۸) او وَيْ‌را گفت كه من نیز مثلِ تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمانِ خداوند با من متكلّم شده گفت كه اورا بخانهٔ خود به همراهَت بیآور تا آنكه نان بخورد و آب بنوشد امّا وَيْ‌را دروغ گفت (۱۹) پس به همراهَش برگشت و درخانه‌اَش نان خورد و آب نوشید * (۲۰) و واقع شد هنگامي كه ایشان بسُفره نشستند كلامِ خداوند بآن پیغمبري كه اورا پس آورد رسید (۲۱) و بمردِ خدائي كه از یَهُوداهْ آمده بود آوازكرده گفت كه خداوند چنین میفرماید چونكه بركلامِ خداوند خلاف كردي و فرماني كه خداوند خدایَت ترا امر فرموده بود نگاه نداشتي (۲۲) و برگشتي و نان خوردي و آب آشامیدي در مقامي كه بتو گفته شده بود كه نان مخور و آب منوش لهذا جسدِ تو به قبرِ پدرانَت نخواهد آمد * (۲۳) و واقع شد كه بعد از خوردنِ نان و بعد از آشامیدنَش كه حمارِ پیغمبري‌را كه باز پس آورده بود از برایَش زین كرد (۲۴) و روانه شده و اورا شیري در راه یافت و كُشت و جسدَش در راه افتاده شد و حمار در پهلویَش ایستاد و هم چنین شیر به پهلوي جسد ایستاد (۲۵) و اینك مردمانِ عبوركننده آن جسدرا دیده كه در راه افتاده شد و در نزدِ جسد شیري ایستاده دیدند پس آمدند و در شهري كه آن پیغمبرِ سالخورده در آن ساكن بود خبر دادند

(۲۶) و آن پیغمبري که اورا از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مردِ خدائي است که از امرِ خداوند
عاصي گردیده بآن سبب خداوند اورا به شیر داده که اورا پاره پاره کرده موافقِ کلامِ خداوند که باو فرموده
بود کشت (۲۷) پس بپسرانَش متکلّم شده گفت که حماررا از برایَم زین کنید و زین کردند (۲۸) و رفت و
جسدَش‌را در راه یافت که افتاده شد و حمار و شیر به پهلوي جسد ایستاده بودند و شیر آن جسدرا
نخورده بود و حماررا پاره نکرده بود (۲۹) و آن پیغمبر جسدِ مردِ خدارا برداشته آن‌را بر حمار گذاشت
و باز پس آورد و آن پیغمبرِ سالخورده بقصدِ تعزیت و دفن کردنَش بشهر آمد (۳۰) و آن جسدرا بقبرِ خودَش
گذاشت و از برایَش تعزیت نمودند که واي اي برادرِ من (۳۱) و واقع شد بعد از دفن کردنَش که به
پسرانَش متکلّم شده گفت که وقتِ مُردنَم مرا در قبري که مردِ خدا مدفون است دفن کنید و استخوانهاي
مرابه پهلوي استخوانهاي او بگذارید (۳۲) زیرا کلامي که بفرمانِ خداوند بخصوصِ مذبحي که در بَیْتِ‌اِیْلْ
است و بخصوصِ تماميِ خانه‌هاي مقامهاي بلندي که در شهرهاي شُومِرُونْ آواز داده بود البتّه بوقوع خواهد
پیوست * (۳۳) و بعد از این واقعه یارُبْعامْ از راه‌هاي بدِ خویش برنگشت بلکه بارِ دیگر از پست‌ترینِ
قوم کاهنان از براي مقامهاي بلند نصب کرد و هر کسي که میخواست اورا تقدیس مینمود تا آنکه کاهنِ
مقامهاي بلند باشد (۳۴) و این کار باعثِ گناهِ خاندانِ یارُبْعامْ گردید تا آن‌را از روي زمین نابود و معدوم
گردانید *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و در آن زمان اَبِیّاهِ پسرِ یارُبْعامْ بیمار شد (۲) و یارُبْعامْ بزَنِ خود گفت که اکنون برخیز و صورتِ
خودرا تبدیل نما که تا نشناسند که تو زنِ یارُبْعامي و به شِیلُوهْ برو که اینك اَخِیّاهِ پیغمبر در آنجاست که
او مرا خبر داد بخصوصِ مَلِكْ شدنَم باین قوم (۳) و در دستَت ده قُرصِ نان و حلواي چندي و یك کوزهٔ
عسل گرفته نزدِ وي برو او ترا خواهد گفت که باین پسر چه واقع خواهد شد (۴) و زنِ یارُبْعامْ چنین کرده
برخاست و به شِیلُوهْ رفت و بخانهٔ اَخِیّاهْ رسید در حالتي که اَخِیّاهْ نتوانست دیدن بسببِ اینکه
چشمانَش از پیري بي نور بود (۵) و خداوند به اَخِیّاهْ گفت که اینك زَنِ یارُبْعامْ مي‌آید تا آنکه بخصوصِ
پسرَش خبري از تو بپرسد چه او بیمار است چنان و چنین باو بگو و میشود که هنگامِ وُرودَش تبدیلِ
صورت کرده باشد * (۶) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ اَخِیّاهْ صداي پایهاي اورا که بدر مي‌آید که گفت اي
زنِ یارُبْعامْ بیا چرا تبدیلِ صورت نمودهٔ زیرا که من بخبرِ سخت بتو فرستاده شده ام (۷) برو به یارُبْعامْ
بگو که خداوند خداي اِسْرائِیْلْ چنین مي‌فرماید چونکه ترا از میانِ قوم رفیع نمودم و ترا پیشواي قومَم
اِسْرائِیْلْ گردانیدم (۸) و مملکت‌را از خانوادهٔ داوُدْ گرفته آن‌را بتو دادم و تو مثلِ بندهٔ من داوُدْ
نبودهٔ که اوامرِ مرا نگاه داشته درعقبِ من بتماميِ قلبَش رفتار نموده آنچه که در نظرَم راست نمود به
تنهائي معمول داشت (۹) و تو از تماميِ آناني که پیش از تو بودند زیاده بدي کردي و روانه شده جهة
خود خدایانِ بیگانه و بُت‌هاي ریخته‌شده‌را ساخته مرا غضبناك گردانیدي و مرا پشتِ سر انداختي

(۱۰) بنابراین اینك بلا بخانهٔ یارُبْعامْ نازل گردانیده از یارُبْعامْ هرکسي که بدیوار بَوْل میکند و هرکسي
که در إسْرائیلْ محبوس و وا گذاشته شده باشد نابود خواهم گردانید و بقیّهٔ خانوادهٔ یارُبْعامْرا بر
ميچینم هم چنانکه کسي مزبلهرا تا تمام شدنَش بر ميچیند (۱۱) کسي که از یارُبْعامْ در شهر بمیرد سگان
خواهند خورد وکسي که درصحرا بمیرد مُرغانِ هوایَش خواهند خورد زیرا که فرمانِ خداوند چنین است
(۱۲) پس برخیز و بخانهٔ خود برو که بمحضِ رسیدنِ پایهایَت به شهر آن پسر فوت خواهد شد (۱۳) و
تماميءِ إسْرائیلْ از براي او نوحهگري نموده اورا دفن خواهند ساخت زیرا که او بانفراده از نسلِ یارُبْعامْ
بقبر در خواهد آمد بعلّتِ اینکه با او چیزِ خوبی نسبت بخداوند خداي إسْرائیلْ در خانهٔ یارُبْعامْ یافت
میشد (۱۴) و خداوند از براي خویش مَلِكْ بجهةِ إسْرائیلْ بر پا خواهد نمود که خانموادهٔ یارُبْعامْرا در آن
روز معدوم خواهد ساخت هم در این زمان چه خواهد شد (۱۵) و خداوند إسْرائیلْرا چنین خواهد زد هم
چنانکه ني در میانِ آب حرکت میکند و إسْرائیلْرا از این زمینِ خوبی که به پدرانِ ایشان داده بود مستأصل
ساخته ایشانرا بآن طرفِ نهر پراکنده خواهد ساخت زیرا که درختزارهارا از براي خود ساخته خداوندرا
غضبناك گردانیدند (۱۶) و إسْرائیلْرا بخصوصِ گناهاني که یارُبْعامْ ورزیده بود و وا داشتنَش إسْرائیلیانْرا به
گناه تسلیم خواهد نمود * (۱۷) پس زَنِ یارُبْعامْ برخاسته و روانه شده به تِرْصاهْ رسید و بمحضِ رسیدنَش
به آستانهٔ دَرِ خانه پسر مُرد (۱۸) و تماميءِ إسْرائیلْ اورا دفن کردند و مطابقِ کلامِ خداوند که
بواسطهٔ بندهٔ خود أحیّاهِ پیغمبر فرموده بود بخصوصِ او نوحهگري نمودند * (۱۹) و بقیّهٔ اعمالِ یارُبْعامْ
که چگونه جنگ میکرد و چگونه سلطنت مینمود اینك در کتابِ تواریخِ أیّامِ پادشاهانِ إسْرائیلْ مسطور
اند (۲۰) و ایّامي که یارُبْعامْ سلطنت مینمود بیست و دو سال بود پس با پدرانَش خوابید و پسرَش
نادابْ بجایَش سلطنت نمود * (۲۱) و رِحَبْعامِ پسرِ سُلَیْمانْ در یِهُوداهْ سلطنت میکرد و رِحَبْعامْ در آغازِ
سلطنتَش چهل و یك ساله بود و هفده سال در أورْشَلِیمْ شهري که خداوند از تماميءِ اسباطِ إسْرائیلْ برگزید
تا آنکه اسمِ خودرا در آن بگذارد سلطنت مينمود و اسمِ مادرَش نَعَماهِ عَمُّونیّه بود (۲۲) و یِهُوداهْ در
نظرِ خداوند بدي نموده و از هر چه که پدرانِ خویشتن عمل مینمودند بگناهاني که ورزیده بودند اورا
بیشتر غضبناك نمودند (۲۳) زیرا که ایشان نیز از براي خویشتن مقامهاي بلند و صورتهاي منصوب و
درختزارها بسرِ هرگریوهٔ بلند و بزیرِ هر درختِ سبز ساختند (۲۴) و همچنین در ولایت لَواطه کنندهگان
بودند بلکه موافقِ تماميءِ اعمالِ مکروههٔ طوائفي که خداوند از حضورِ بني إسْرائیلْ اخراج نموده بود عمل
مینمودند * (۲۵) و واقع شد اینکه شِیْشَقِ مَلِكْ مِصْرْ در سالِ پنجمینِ رِحَبْعامِ مَلِكْ بأورشَلِیمْ بر آمد (۲۶) و
خزانههاي خانهٔ خداوند و خزانههاي خانهٔ مَلِكْرا گرفت بلکه همهرا گرفت و همچنین تماميءِ سپرهاي زرّیني
که سُلَیْمانْ ساخته بود بُرد (۲۷) و رِحَبْعامِ مَلِكْ در جاي آنها سپرهاي برنجین ساخت و بدستِ سرورانِ
سپاهِ خاصهٔ خود که درهاي خانهٔ مَلِكْرا محافظ بودند سپرد (۲۸) و واقع شد هنگامِ رفتنِ مَلِكْ بخانهٔ خداوند
که آن سروران آنهارا برمیداشتند و آنهارا باز بخانهٔ مستحفظان پس ميآوردند * (۲۹) و بقیّهٔ اعمالِ

رِحَبْعامْ و هرچه ميكرد آيا دركتابِ تواريخِ اَيّامِ پادشاهانِ يِهُودَاهْ مسطور نيستند (۳۰) و ميانهء رِحَبْعامْ و يارُبْعامْ در تماميء روزهاي ايشان جنگ مي‌بود (۳۱) و رِحَبْعامْ با پدرانِ خود خوابيد و با پدرانَش درشهرِ داوُدْ مدفون شد و اسمِ مادرَش نَعماهِ عَمُّونيّه بود و بعد ازآن پسرَش اَبيّامْ در جايَش سلطنت مي‌نمود *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(۱) و درسالِ هيجدهمِ مَلِكْ يارُبْعامِ پسرِ نِباطْ اَبيّامْ آغازِسلطنت بر يِهُودَاهْ نمود (۲) و در اُورِشَلِيمْ سه سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش مَعَكاهِ دخترِ اَبِيْشالُومْ بود (۳) و در تماميء گناهاني كه پدرَش قبل از او مُرتكب شده بود رفتار نمود و قلبَش با خداوند خدايَش مثلِ قلبِ پدرَش داوُدْ كامل نبود (۴) امّا خداوند خدايَش بخصوصِ داوُدْ وَيْ‌را نوري در اُورِشَلِيمْ داد تا آنكه پسرَش بعد از او مُقيم گرداند و اُورِشَلِيمْ‌را استوار نمايد (۵) چونكه داوُدْ آنچه كه در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود و سواي كارِ اُورِيّاهِ حِتّي از هرچه اورا مأمور داشت تماميء روزهاي عمرَش عدول ننمود (۶) و ميانهء رِحَبْعامْ و يارُبْعامْ تماميء روزهاي عمرَش جنگ بود * (۷) و بقيّهء اعمالِ اَبيّامْ و هرچه ميكرد آيا دركتابِ تواريخِ اَيّامِ پادشاهانِ يِهُودَاهْ مسطور نيستند و همچنين ميانهء اَبيّامْ و يارُبْعامْ جنگ بود (۸) و اَبيّامْ با پدرانِ خويش خوابيد و اورا در شهرِ داوُدْ دفن كردند و پسرَش آسا در جايَش سلطنت نمود * (۹) و درسالِ بيستمِ يارُبْعامِ پادشاهِ اِسْرائِيلْ آسا بر يِهُودَاهْ آغازِسلطنت نمود (۱۰) و در اُورِشَلِيمْ چهل و يك سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش مَعَكاهِ دخترِ اَبِيْشالُومْ بود (۱۱) و آسا آنچه كه در نظرِ خداوند راست بود مثلِ پدرَش داوُدْ عمل نمود (۱۲) و لواطه كنندهگان‌را از ولايت بيرون نمود و تماميء بُتهائي كه پدرانَش ساخته بودند دور نمود (۱۳) و همچنين مادرَش مَعَكاه‌را از بودنَش مَلِكه عزل نمود بسببِ اينكه بُتي‌را در درخت‌زار ساخته بود و آسا بُتَش‌را شكسته آن‌را بكنارِ نهرِ قِدْرُونْ سوزانيد (۱۴) و باوجودي كه مقامهاي بلند برداشته نشدند امّا قلبِ آسا در تماميء اَيّامَش با خداوند كامل بود (۱۵) و موقوفاتِ پدرَش و موقوفاتِ خودَش‌را از نقره و طلا و ظروفها بخانهء خداوند آورد * (۱۶) و درميانِ آسا و بَعَشاي پادشاهِ اِسْرائِيلْ در تماميء روزهاي ايشان جنگ بود (۱۷) و بَعَشاي پادشاهِ اِسْرائِيلْ به يِهُودَاهْ برآمده رامَاه‌را بنا كرد تا آنكه كسي‌را نگذارد كه نزدِ آساي پادشاهِ يِهُودَاهْ رفت و آمد نمايد * (۱۸) آنگاه آسا تماميء نقره و طلائي كه در خزانه‌هاي خانهء خداوند و خزانه‌هاي خانهء مَلِكْ باقي مانده بود گرفت و بدستِ بنده‌گانَش سُپرد و آساي مَلِكْ ايشان‌را نزدِ بِنْ‌هَدَدِ پسرِ طَبْرِمُّونِ پسرِ حِزْيُونِ پادشاهِ اَرَمْ كه در دَمَشْقْ ساكن بود فرستاده گفت (۱۹) كه عهدي ميانِ من و تو باشد بطوري كه ميانِ پدرِ من و پدرِ تو بوده است اينك پيشكش از نقره و طلا بتو فرستادم بيا و عهدِ خودرا با بَعَشاي پادشاهِ اِسْرائِيلْ بشكن تا آنكه از نزدِ من برود * (۲۰) و بِنْ هَدَدْ آساي مَلِكْ‌را شنيده و سردارانِ عساكري كه با او بودند بدعواي شهرهاي اِسْرائِيلْ فرستاد و عِيُّونْ و دانْ و آبِيلْ‌بَيْتِ مَعَكاهْ و تماميء كِنَّرُوتْ با تماميء زمينِ نَفْتالِي‌را شكست داد (۲۱) و واقع شد بمحضِ شنيدنِ بَعَشا كه بنا

نمودنِ رامَاهْرا ترك كرد و به تِرصاهْ تمكّن نمود * (۲۲) و آساي مَلِكْ تماميء يهُوداهْرا بدونِ اِسْتِثْنا ندا
كرده و ايشان سنگهاي رامَاهْ و چوبهائي كه بَعَشا بكار ميبُرْد برداشتند و آساي مَلِكْ گِبَعِ بِنْيامِينْ و
مِصْپاهْرا بواسطهء آنها بنا كرد * (۲۳) و بقيّهء تماميء اعمالِ آسا و تماميء شجاعتَش و هر چه ميكرد و
شهرهائي كه بنا نمود آيا دركتابِ تواريخِ ايّامِ ملوكِ يهُوداهْ مسطور نيستند امّا وقتِ پيريش در پايهايش
دردی بود (۲۴) و آسا با پدرانِ خويش خوابيد و اورا به شهرِ پدرَش داوُدْ با پدرانِ خويش مدفون
ساختند و پسرَش يهُوشافاطْ درجايَش سلطنت نمود * (۲۵) و نادابِ پسرِ يارُبْعامْ در سالِ دويمِ آساي
مَلِكِ يهُوداهْ آغازِ سلطنت براِسْرائيلْ نمود و دو سال بر اِسْرائيلْ سلطنت نمود (۲۶) و در نظرِ خداوند بدي
نمود و براهِ پدرَش وگناهي كه اِسْرائيلْرا مرتكب باو كرده بود رفتار نمود * (۲۷) و بَعَشاي پسرِ
اَخِيّاهْ ازخاندانِ يِسّاكارْ همعهديرا بخلافِ آقايَش برهم زد و بَعَشا اورا دركِبّثُونِ فِلِسْطِيانْ كُشت در
حالتي كه نادابْ و تماميء اِسْرائيلْ كِبّثُونْرا محاصره مينمودند (۲۸) و در سالِ سيومِ آساي مَلِكِ يهُوداهْ
بَعَشا نادابْرا كُشت و درجايَش سلطنت نمود (۲۹) و واقع شد بمحضِ آغازِ سلطنتَش كه تماميء خانوادهء
يارُبْعامْرا كُشت و از يارُبْعامْ هيچ جانداری باقي نگذاشت كه ايشانرا هلاك گردانيد موافقِ كلامِ خداوند
كه بواسطهء بندهء خود اَخِيّاهِ شِيلُونِيْ فرموده بود (۳۰) بسببِ گناهانی كه يارُبْعامْ ورزيده بود و گناهي
كه اِسْرائيلْ مرتكبِ بآن گردانيده بود يعني فتنهء كه خداوند خداي اِسْرائيلْرا بسببِ آن غضبناك
گردانيد (۳۱) و بقيّهء اعمالِ نادابْ و هر چه ميكرد آيا در كتابِ تواريخِ ملوكِ اِسْرائيلْ مسطور نيستند
(۳۲) و درميانِ آسا و بَعَشاي مَلِكِ اِسْرائيلْ درتماميء ايّامِ ايشان جنگ بود * (۳۳) در سالِ سيومِ آساي
مَلِكِ يهُوداهْ بَعَشاي پسرِ اَخِيّاهْ برتماميء اِسْرائيلْ در تِرصاهْ آغازِ سلطنت نمود مدّت بيست و چهار سال
(۳۴) و درنظرِ خداوند بدي كرد و در راهِ يارُبْعامْ و بگناهي كه اِسْرائيلْرا مرتكب گردانيده بود سلوك
نمود *

(فصلِ شانزدهم مشتمل برسي و چهار آيه)

(۱) وكلامِ خداوند بواسطهء ييهُوي پسرِ حَنانِيْ به بَعَشا بدين مضمون رسيد (۲) چونكه ترا از خاك
برداشته پيشواي قومَم اِسْرائيلْ گردانيدم و تو براهِ يارُبْعامْ رفتار نمودي و قومِ مرا مرتكبِ گناه گردانيده
مرا به گناهانِ ايشان بغضب آوردي (۳) اينك اعقابِ بَعَشا و اعقابِ خانوادهاَشْرا قطع نموده خاندانَتْرا
مثلِ خاندانِ يارُبْعامِ پسرِ نِباطْ خواهم ساخت (۴) كسي كه از بَعَشا درشهر بميرد سگان اورا خواهند خورد
و از ويْ كسي كه در صحرا بميرد مرغانِ هوا خواهند خورد * (۵) و بقيّهء اعمالِ بَعَشا و آنچه كه كرد و
شجاعتَش آيا در كتابِ تواريخِ ايّامِ ملوكِ اِسْرائيلْ مسطور نيستند (۶) پس بَعَشا با پدرانَش خوابيد
و در تِرصاهْ مدفون شد و پسرَش اِيلاهْ در جايَش سلطنت نمود * (۷) و همچنين كلامِ خداوند بواسطهء
ييهُوي پيغمبرِ پسرِ حَنانِيْ آمده بود بخصوصِ بَعَشا و خاندانَش بسببِ تماميء بدي كه در نظرِ خداوند
ورزيده بود هنگامي كه اورا به اعمالِ دستهايَش غضبناك كرده مثلِ خانوادهء يارُبْعامْ گرديد از اين

سبب اورا کشت * (۸) و در سالِ بیست و ششمِ آسای مَلِكِ یهوداه ایلاه پسرِ بَعَشا بر اسرائیل در
ترصاه آغازِ سلطنت نمود مدّتِ دو سال (۹) و بندهء او زمری سرکردهء نصفِ [سوارانِ] عرّادهها همعهدیرا
بخلافش بر هم زد در حالتی که در ترصاه در خانهء آرصای ناظرِ خانهاش در ترصاه تا بمست شدنش نوشید
(۱۰) و زمری آمده اورا زد و کشت در سالِ بیست و هفتمِ آسای مَلِكِ یهوداه و در جایش مَلِك شد
(۱۱) و واقع شد در آغازِ سلطنتش بمحضِ نشستن بر تختش که تمامیء خاندانِ بَعَشارا کشته کسی که
به دیوار بول کند هم از خویشاوندان و هم از دوستانشرا وا نگذاشت (۱۲) و زمری تمامیء خاندانِ
بَعَشارا موافقِ کلامی که خداوند بواسطهء ییهوی پیغمبر به بَعَشا گفت هلاك کرد (۱۳) بخصوصِ تمامیء
گناهانِ بَعَشا و گناهانِ پسرش ایلاه که ورزیده بودند و بخصوصِ اینکه اسرائیلرا مرتکبِ گناه گردانیده
خداوند خدای اسرائیلرا به اعمالِ باطلِ خودشان بغضب آوردند (۱۴) و بقیّهء اعمالِ ایلاه و هر آنچه که
میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ اسرائیل مسطور نیستند * (۱۵) و در سالِ بیست و هفتمِ
آسای مَلِكِ یهوداه زمری در ترصاه هفت روز سلطنت نمود در حالتی که قوم در برابرِ گِبّتونِ فلسطی
اُردو زده بودند (۱۶) و قومی که اُردو زده بودند خبر بدین مضمون شنیدند که زمری همعهدیرا بر هم زد
و مَلِكرا نیز کشت پس تمامیء اسرائیل عمریء سردارِ لشکررا در آن روز به پادشاهیء اسرائیل در اُردو
نصب کردند (۱۷) آنگاه عمری و تمامیء اسرائیل به همراهش از گبّتون بر آمده ترصاهرا محاصره نمودند
(۱۸) و واقع شد هنگامی که زمری دید که شهر تسخیر شد به سرای خانهء مَلِك در آمد و خانهء مَلِكرا بالای
خویش بآتش سوزانید و مرد (۱۹) بخصوصِ گناهانی که ورزیده بود هنگامی که در نظرِ خداوند بدی
نموده در طریقِ یاربعام سلوك نمود و بخصوصِ گناهانی که مرتکب شده بود وقتی که اسرائیلرا بگناه وا
داشته بود (۲۰) و بقیّهء اعمالِ زمری و همعهدی که بر هم زده بود آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ اسرائیل
مسطور نیستند * (۲۱) آنگاه قومِ اسرائیل بدو فرقه تقسیم شدند نصفِ قوم تبنیء پسرِ گینترا تابع
شدند تا آنکه اورا مَلِك نصب نمایند و نصفِ دیگر تابعِ عمری بودند (۲۲) امّا قومی که تابعِ عمری
بودند بر قومی که تابعِ تبنیء پسرِ گینت بودند غالب آمدند نهایت تبنی مرد و عمری مَلِك شد *
(۲۳) و در سالِ سی و یکمِ آسای مَلِكِ یهوداه عمری بر اسرائیل مَلِك شد و دوازده سال سلطنت نمود و
در ترصاه شش سال سلطنت کرد (۲۴) و کوهِ شومرونرا از شمر بدو قنطار نقره خرید و در کوه بنا کرد و
شهری که بنا کرد بنامِ شمرِ صاحبِ کوه شومرون خواند (۲۵) و عمری در نظرِ خداوند بدی کرد و از تمامیء
آنانی که پیش از او بودند بدتر کرد (۲۶) زیرا که در تمامیء راههای یاربعام پسرِ نباط و گناهانی که او
اسرائیلرا مرتکبِ آنها کرده بود رفتار نموده خداوند خدای اسرائیلرا به اعمالِ باطلِ ایشان بغضب
آورد (۲۷) و بقیّهء اعمالِ عمری که کرده بود و شجاعتی که نموده بود آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ
اسرائیل مسطور نیستند (۲۸) و عمری با پدرانِ خویش خوابید و در شومرون مدفون شد و پسرش
آحاب بجایش سلطنت نمود * (۲۹) و آحاب پسرِ عمری در سالِ سی و هشتمِ آسای مَلِكِ یهوداه آغازِ

سلطنت نمود و اَحاب پسرِ عُمْري بر اِسْرائيل در شُومِرُون بيست و دو سال سلطنت نمود (۳۰) و اَحاب پسرِ عُمْري از تمامیءِ آناني كه پيشتر از او بودند در نظرِ خداوند بدتر كرد (۳۱) و واقع شد كه گويا رفتنش در گناهانِ يارُبْعام پسرِ نِباط سهل مينمود كه اِيزِبِل دخترِ اِتْبَعَلِ پادشاهِ صِيدُونيانْرا بزني گرفت و روانه شده بَعَلْرا عبادت كرده اورا سجده نمود (۳۲) و بخصوصِ بَعَل مذبحيرا در خانهء بَعَلي كه در شُومِرُون ساخته بود بنا نمود (۳۳) و اَحاب درختزاري ساخت و اَحاب در اعمالش زيادتي نموده از تماميءِ ملوكِ اِسْرائيل كه پيشتر از او بودند خداي اِسْرائيلْرا بيشتر غضبناك كرد * (۳۴) در ايّامِ او حِيئيلِ بَيْتِ‌اِيلي يَرِيحُورا بنا كرد و بنيانشرا در اوّلزاده‌اش اَبِيرامْ نهاد و درهايشرا در پسرِ كوچكش سِگُوبْ موافقِ كلامِ خداوند كه بواسطهءِ يُوشَعِ ابنِ نون گفته بُود بر پا نمود *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) و اِيلِياهِ تِشْبِي كه از ساكنانِ گِلْعادْ بود به اَحابْ فرمود كه بحياتِ خداوند خداي اِسْرائيل كه در حضورش مي‌ايستم قَسَم كه در اين سالها شَبْنم و باران نخواهد بود مگر موافقِ حرفِ من * (۲) و كلامِ خداوند بدين مضمون باو رسيد (۳) كه از اينجا روانه شده بطرفِ شَرْقي توجّه كن و خودرا به پهلوي نهرِ كِرِيثْ كه رو بروي اُرْدُنْ است پنهان كن (۴) و مقرّر است كه از نهرِ خواهي نوشيد و زاغهارا امر فرموده ام كه ترا در آنجا پرورش دهند (۵) پس روانه شده موافقِ كلامِ خداوند عمل نمود زيرا كه رفته به نهرِ كِرِيثْ كه رو بروي اُرْدُنْ است ساكن شد (۶) و زاغان از برايش نان و گوشترا در صبح و نان و گوشترا در شام مي‌آوردند و از نهر مي‌نوشيد (۷) و واقع شد كه بعد از انقضاي ايّامي نهر خشك شد بعلّتِ اينكه در زمين باران نباريد * (۸) و كلامِ خداوند بدين مضمون باو رسيد (۹) كه برخيز و به صارِفَتِ صِيدُونيانْ برو و در آنجا ساكن باش اينك زنِ بيوه‌ءرا در آنجا امر فرمودم كه ترا پرورش دهد (۱۰) پس برخاسته به صارِفَتْ روانه شد و هنگامِ رسيدنش بدروازهءِ شهر اينك آن زنِ بيوه در آنجا هيزم برميچيد و اورا آواز كرده گفت تمنّا اينكه از برايم اندك آب در ظرفي بيآوري كه تا بنوشم (۱۱) و هنگامي كه به آوردنش رفت وَيْرا آواز كرده تمنّا اينكه در دستت از برايم يك لقمهء نان بيآور (۱۲) و او گفت بحياتِ خداوند خدايت قَسَم كه ناني ندارم بجز در ظرف مُشْتِ آردي و اندك روغن در بَسْتو و اينك دو چوب بر مي‌چينم تا آنكه اورا از براي خود و پسرم بپزم و بخوريم و بعد از آن بميريم (۱۳) و اِيلِياهْ وَيْرا گفت كه مترس برو بطوري كه گفتي بكن نهايت اوّل يك قرصِ كوچك از آن بپز و بمن بيآور و بعد از آن از براي خود و پسرت بپز (۱۴) زيرا كه خداوند خداي اِسْرائيل چنين ميفرمايد كه ظرفِ آرد باتمام نخواهد رسيد و بستوي روغن كمي نخواهد نمود تا بروزي كه خداوند بارانرا بروي زمين بباراند (۱۵) پس رفته موافقِ فرمانِ اِيلِياهْ عمل نمود و اِيلِياهْ و زن و خانهء او روزهاي بسياري خوردند (۱۶) و ظرفِ آرد باتمام نرسيد و بستوي روغن كمي ننمود موافقِ كلامِ خداوند كه بواسطهءِ اِيلِياهْ فرمود * (۱۷) و

واقع شد بعد از آن واقعات که پسرِ زنِ صاحبِ خانه بیمار شد و مرضِ او بحدّي شدید بود که در جسدِ او نَفَسي باقي نماند (۱۸) و به اِیْلیاهْ گفت که اي مردِ خدا مرا بتو چه کار است آیا بقصدِ بیاد آوردنِ گناهِ من و کُشتنِ پسرِ من آمدهٔ نزدِ من (۱۹) و او وَيْرا گفت که پسرِ ترا بمن بِده پس اورا از آغوشش گرفت و اورا به حجرهٔ بالاي که در آنجا مینشست آورد و اورا بالاي بسترش خوابانید (۲۰) و بخداوند تضرّع نموده گفت که اي خداوند خداي من آیا میشود که به بیوهٔ که من با او مینشینم بلا رسانیده پسرش‌را بکُشي (۲۱) و خویشتن‌را بالاي پسر سه مرتبه درازکرد و بخداوند استدعا نموده گفت که اي خداوند خداي ما تمنّا اینکه جانِ این پسررا بجسدش برگرداني (۲۲) و خداوند استدعاي اِیْلیاهْ‌را اجابت فرمود و جانِ پسر بجسدش برگردیده زنده شد (۲۳) و اِیْلیاهْ پسررا گرفت و اورا از حجرهٔ بالائي بخانه آورد و اورا بمادرش تسلیم کرد و اِیْلیاهْ گفت ببین که پسرت زنده است (۲۴) پس زن به اِیْلیاهْ گفت که حال از این دانستم که تو مردِ خدائي و اینکه کلامِ خداوند در دهنِ تو حقّ است *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و واقع شد بعد از ایّامِ بسیاري که کلامِ خداوند در سالِ سیوم به اِیْلیاهْ بدین مضمون رسید که روانه شده خودرا به اَحاَبْ بنما و باران‌را بروي زمین خواهم بارانید (۲) و اِیْلیاهْ روانه شد تا آنکه خودرا به اَحاَبْ بنماید و قحطي در شُوْمِرُوْنْ شدید بود * (۳) و اَحاَبْ عُوبَدْیاهْ‌را که ناظرِ خانه بود احضار نمود و عُوبَدْیاهْ از خداوند بسیار میترسید (۴) و واقع شد هنگامي که اِيْزِبِلْ پیغمبرانِ خداوندرا قطع مینمود که عُوبَدْیاهْ صد پیغمبررا گرفت و ایشان‌را در مغاره پنجاه پنجاه پنهان کرد و ایشان‌را به نان و آب پرورش داد (۵) و اَحاَبْ به عُوبَدْیاهْ فرمود که در ولایت به تماميِ چشمه‌هاي آب و بتماميِ نهرها برو احتمال میرود که علف‌را پیدا کرده اَسْبان و قاطران‌را زنده نگاه داریم تا آنکه تماميِ حیوانات قطع نشوند (۶) پس زمین‌را در میانِ خودشان قسمت کردند تا آنکه آن‌را عبور نمایند اَحاَبْ از یك راهي تنها رفت و عُوبَدْیاهْ براهِ دیگر تنها رفت * (۷) و هنگامي که عُوبَدْیاهْ بسرِراه بود اینك اِیْلیاهْ اورا ملاقات نمود و اورا شناخته بر روي خود افتاد و گفت آیا آقاي من اِیْلیاهْ توئي (۸) و وَيْرا جواب داده که منم برو به آقایت بگو که اینك اِیْلیاهْ است (۹) و او دیگر گفت چه گناه کردم که بنده‌آت‌را بدستِ اَحاَبْ بخصوصِ کُشته شدنَم تسلیم مي‌نمائي (۱۰) بحیاتِ خداوند خداي تو قَسَم که هیچ قوم و مملکتي نیست که آقایَم بخصوصِ جُستجوي تو نفرستاده است و ایشان گفتند که اینجا نیست پس بآن مملکت و قوم سوگند داد که ترا نیافتند (۱۱) و حال میگوئي که روانه شده به آقایَت بگو که اینك اِیْلیاهْ است (۱۲) و واقع میشود هنگامي که از نزدِ تو میروم که روحِ خداوند ترا بجائي که نمیدانم خواهد برداشت و وقتي که رفته تا آنکه اَحاَبْ‌را بگویم و او ترا نیافته مرا خواهد کشت و حال اینکه بندهٔ تو از جوانيِ خود از خداوند میترسم (۱۳) آیا به آقایَم گفته نشد آنچه که کردم هنگامي که اِيْزِبِلْ پیغمبرانِ خداوندرا میکشت که چگونه صد نفر از پیغمبرانِ خداوندرا پنجاه

بنجاه درمغارهٔ پنهان کرده ایشان‌را بنان و آب پروردم (۱۴) و حال تو میگوئی که روانه شده آقایت‌را بگو که اینك اِیْلیاهْ است و مرا خواهد کُشت (۱۵) و اِیْلیاهْ گفت بحیاتِ خداوندِ لشکرها که در حضورش میایستم قَسَم که امروز خودرا باو مینمایم * (۱۶) آنگاه عُوبَدْیاهْ بخصوصِ ملاقاتِ اَحابْ روانه شده وی‌را خبرداد و اَحابْ بقصدِ ملاقاتِ اِیْلیاهْ آمد (۱۷) و واقع شد بمحضِ دیدنِ اَحابْ اِیْلیاهْ‌را که اَحابْ وَیْ‌را گفت که آیا مضطرب کنندهٔ اِسْرائیْلْ توئی (۱۸) او گفت مضطرب کنندهٔ اِسْرائیْلْ نیستم بلکه تو و خاندانِ پدرت از اینکه اوامرِ خداوندرا ترك کرده و در پیْءِ بَعْلِیْم رفتید (۱۹) پس حالا بفرست و تماميءِ اِسْرائیْلْ‌را نزدِ من بکوهِ کَرْمِلْ جمع آور و هم پیغمبرانِ بَعْلْ‌را چهار صد و پنجاه نفر و پیغمبرانِ درخت‌زارهارا چهارصد نفر که به سفرهٔ اِیْزِبِلْ میخورند (۲۰) و اَحابْ بتماميءِ بني اِسْرائیْلْ فرستاد و آن پیغمبران‌را بکوهِ کَرْمِلْ جمع کرد * (۲۱) و اِیْلیاهْ بتماميءِ قوم نزدیکي نموده گفت تا بچند درمیانهٔ دو فکر لغزانید اگر خداوند خداست تابعِ او شوید و اگر بَعْلْ است اورا متابعت نمائید و قوم حرفي باو جواب ندادند (۲۲) و اِیْلیاهْ بقوم گفت که منِ بانفرادهٔ پیغمبرِ خداوند ماندم و پیغمبرانِ بَعْلْ چهار صد و پنجاه نفر اند (۲۳) پس بما دو گوساله بدهند و یك گوساله‌را بجهةِ خودشان انتخاب کرده و آن‌را پاره پاره نموده و بروي چوبها گذارند امّا آتش بزیرش نزنند و من گوسالهٔ دیگررا مُهیّا کرده بالاي چوبها میگذارم و آتش بزیرش نمیزنم (۲۴) بعد از آن اسمِ خدایانِ خودرا بخوانید و من باسمِ خداوند خواهم خواند و مقرّراست آنخدائي که بآتش جواب میدهد خدا اوست و تماميءِ قوم جواب داده گفتند که خوب حرفي است * (۲۵) و اِیْلیاهْ به پیغمبرانِ بَعْلْ گفت که یك گوسالهٔ براي خود انتخاب نمائید و اوّل شما آماده بکنید زیرا که شما بسیار اید و باسمِ خداي خود بخوانید امّا آتش بزیرش مزنید (۲۶) و بایشان گوساله‌ءرا که داده شده بود گرفتند و عمل نمودند و باسمِ بَعْلْ از صبح تا بوقتِ ظُهر خوانده میگفتند که اي بَعْلْ مارا استجابت کن امّا صدائي و جوابي مسموع نشد و ایشان بالاي مذبحي که ساخته بودند میجهیدند (۲۷) و واقع شد بوقتِ ظُهر که اِیْلیاهْ ایشان‌را استهزا نموده گفت که به آوازِ بلند بخوانید زیرا که او خدائي است احتمال میرود که درگفتگو است و یا اینکه کاري دارد و یا اینکه بسرِ راه است و یا بلکه در خواب است و باید بیدار کرده شود (۲۸) و ایشان باوازِ بلند میخواندند و موافقِ عادتِ خود خودرا به تیغها و نیزه‌ها مجروح ساختند بحدّي که خون برایشان جاري شد (۲۹) و واقع شد بعد از گذشتنِ ظُهر درحالتي که ایشان تا به تقریبِ قربانيءِ عصر پیغمبري کردند که آواز نبود و جواب دهنده نبود بلکه متوجّه شوندهٔ هیچ نبود * (۳۰) و اِیْلیاهْ بتماميءِ قوم گفت که نزدِ من بیائید و تماميءِ قوم نزدِ او آمدند و او مذبحِ خداوند که شکست یافته بود تعمیر نمود (۳۱) و اِیْلیاهْ دوازده سنگ‌را موافقِ عددِ اسباطِ بني یَعْقُوبْ که کلامِ خداوند باو بدین مضمون رسیده بود که اسمِ تو اِسْرائیْلْ خواهد بود گرفت (۳۲) و بواسطهٔ آنِ سنگها مذبحي‌را باسمِ خداوند بنا کرد و از گرداگردِ مذبح خندقي‌را بقدرِ دو پیمانهٔ بذْرگیر ساخت (۳۳) بعد از آن هیمه‌هارا ترتیب داده و گوساله‌را پاره پاره نموده بالاي هیزم گذاشت و گفت چهار خُم پُر آب کنید و بالاي قربانيءِ سوختني و هیزم

بریزید (۳۴) پس گفت دو بارهٔ بکنید و دو باره کردند و گفت بارِ سیوم بکنید و بارِ سیوم نیز کردند (۳۵) و آب از گرداگردِ مذبح جاري شد که خندق نیز از آب پُر شد (۳۶) و واقع شد هنگامِ تقریب نمودنِ قربانيءِ عصري که اِیْلیاهِ پیغمبر نزدیك آمد و گفت که اي خداوند خداي اِبْراهِیْمْ و اِسْحٰق و اِسْرائِیْلْ امروز در اِسْرائِیْلْ معلوم شود که تو خدائي و اینکه من بندهٔ تو بوده تماميءِ این اعمال‌را بفرمانِ تو بجاي مي‌آوردم (۳۷) اي خداوند مرا استجابت فرما مرا استجابت فرما تا اینکه این قوم بدانند که توئي خداوند خدا و اینکه قلبِ ایشان‌را برگردانیدي آخرالامر (۳۸) آنگاه آتشِ خداوند افتاده و قربانيءِ سوختني و هیزم و سنگها و خاك‌را سوزانید و آبي که در خندق بود جذب کرد * (۳۹) و تماميءِ قوم دیدند و بر روي خودشان افتاده گفتند که خداوند او خداست خداوند او خداست (۴۰) و اِیْلیاهْ بایشان گفت که پیغمبرانِ بَعَلْ‌را بگیرید که یك مرد از ایشان خلاص نشود پس ایشان‌را گرفتند و اِیْلیاهْ آنهارا به نهرِ قِیْشُوْنْ بزیر آورده و در آنجا ایشان‌را کُشت * (۴۱) و اِیْلیاهْ به اَحابْ گفت که بیرون آي و اَکل و شُرب نما زیرا که آوازِ بسیاريءِ باران است (۴۲) و اَحابْ بیرون آمده و اَکل و شُرب نمود و اِیْلیاهْ بسرِ کَرْمِلْ برآمد و بزمین خم شده رویش‌را بمیانِ زانوهایش گذاشت (۴۳) و بخدمت کارِ خود گفت که اکنون بالا برو و بسمتِ دریا بنگر و به بالا رفته نگریست و گفت که چیزي نیست و اِیْلیاهْ گفت که هفت مرتبه برو (۴۴) و واقع شد که در مرتبهٔ هفتم گفت که اینك ابرِ کوچك بقدرِ کفِ دستِ آدمي از دریا متصاعد است پس گفت برو و به اَحابْ بگو که عرّادهٔ خودرا ببند و بزیر آي مبادا که باران ترا ممانعت نماید (۴۵) و واقع شد از این طرف و از آن طرف که آسمان از ابرِ غلیظ و باد سیاه فام شده بارانِ عظیمي شد و اَحابْ سوار شده به یِزْرِعِیْلْ روانه شد (۴۶) و دستِ خداوند به اِیْلیاهْ مؤثّر شده کمرِ خودرا بست و در حضورِ اَحابْ تا بوقتِ دخولش به یِزْرِعِیْلْ دوید *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و اَحابْ در آنچه که اِیْلیاهْ کرد و چگونه تماميءِ پیغمبران‌را بشمشیر کشت همه‌را به اِیْزِبِلْ خبر داد (۲) و اِیْزِبِلْ چاپاریرا به اِیْلیاهْ فرستاد که تا بگوید که خدایان بمن چنین بکنند بلکه زیاده از این که اگر فردا تا این وقت جانِ ترا مثلِ جانِ یکي از ایشان نسازم (۳) و اِیْلیاهْ هنگامي که اینرا دیده برخاست و بپاسِ جانش روانه شده و به بِئیرشِبَعْ که در یِهُوْداهْ است رسید و خدمت‌کارِ خودرا در آنجا وا گذاشت * (۴) و او خودش بقدرِ یك روز راه به بیابان رفت و رسیده در زیرِ درختِ اَرْدِجْ نشست و بجان خود مرگرا خواسته گفت که اي خداوند بس است جانِ مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم (۵) و زیرِ درختِ اَرْدِجْ دراز شده خوابید و اینك فرشتهٔ در آن وقت اورا لمس کرد و باو گفت برخیز و بخور (۶) و او نگریست و اینك نزدیكِ سَرَش قُرصِ نانِي بروي سنگ تفسیده و کوزهٔ آبي و خورد و آشامید و باز خوابید (۷) و فرشتهٔ خداوند مرتبهٔ دویم برگشته و اورا لمس کرد و گفت که برخیز و اَکل نما زیرا که راه از براي تو دور است (۸) آنگاه برخاست و اَکل و شرب نموده و بقوّتِ آن طعام مُدّتِ چهل روز و چهل شب تا حُوْرِیْبِ

کوهِ خدا رفت * (۹) و در آنجا بمغارهٔ در آمد و در آنجا بیتوته نمود و اینك کلامِ خداوند باو رسیده
وَيْرا گفت که ای اِیْلِیاهْ ترا در اینجا چه کاراست (۱۰) او دیگر گفت بخصوصِ خداوند خدای لشکرها غیرتِ
عظیمی کشیدم زیرا که بنی اِسْرائِیْلْ عهدِ ترا وا گذاشته مذبح‌های ترا مُنهدم ساختند و پیغمبرانَت‌را
بشمشیر کشتند که من بانفرادهٔ باقی ماندم و بقصدِ گرفتنِ جانِ من در جُستجویَند (۱۱) و او گفت که
بیرون آی و در حضورِ خداوند در کوه به ایست و اینك خداوند عبور نمود و در حضرِ خداوند بادِ عظیم و
شدیدی که کوه‌هارا چاك چاك و سنگ‌هارا پاره پاره می‌نمود بود امّا خداوند در باد نبود و بعد از باد زلزله
امّا خداوند در زلزله نبود (۱۲) و بعد از زلزله آتش امّا خداوند در آتش نبود و بعد از آتش آوازِ دقیقِ
آهسته (۱۳) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ اِیْلِیاهْ که رویِ خودرا در ردای خود پیچید و بیرون آمده در دهنهٔ
مغاره ایستاد و اینك آوازی باو رسید و گفت که ای اِیْلِیاهْ در اینجا ترا چه کار است (۱۴) او دیگر گفت
بخصوصِ خداوند خدای لشکرها غیرتِ عظیمی کشیدم زیرا که بنی اِسْرائِیْلْ عهدِ ترا وا گذاشته مذبح‌های
ترا مُنهدم ساختند و پیغمبرانَت‌را بشمشیر کُشتند که من تنها باقی ماندم و بقصدِ جان گرفتنِ من در
جُستجویند (۱۵) و خداوند وَيْرا گفت روانه شده براهِ خود به بیابانِ دَمِّشْق برگرد و هنگامِ رسیدنَت
حَزائِیْلْ‌را به پادشاهیِٔ آرَمْ مسح نما (۱۶) و یِیْهُوی پسرِ نِمْشِیْ‌را بر اِسْرائِیْلْ مَلِكْ مسح نما و اِلِیْشاعِ پسرِ
شافاط از آبِیْلِ مِحُوْلاهْ با پیغمبری در جای خود مسح نما (۱۷) و واقع میشود کسی که از شمشیرِ حَزائِیْلْ
رهائی یابد یِیهُوْ خواهد کُشت و کسی که از شمشیرِ یِیهُوْ رهائی یابد اِلِیْشاعْ خواهد کُشت (۱۸) و
در اِسْرائِیْلْ هفت هزار نفررا باقی گذاشته ام که تمامیِٔ زانوهای ایشان به بَعَلْ خم نشده است و تمامیِٔ
دهان‌های ایشان اورا نبوسیده اند * (۱۹) و از آنجا روانه شده اِلِیْشاعِ ابنِ شافاطرا یافت در حالتی که با
دوازده جُفت گاو در حضورَش زمین‌را شیار میکرد و خودَش بجُفْتِ دوازدهمین و اِیْلِیاهْ از او گذشت و ردای
خودرا باو انداخت (۲۰) و او دیگر گاوهارا وا گذاشت و اِیْلِیاهْ‌را تعاقب نموده گفت تمنّا اینکه پدر و مادرِ
خودرا ببوسم بعد از آن ترا تعاقب خواهم نمود و او دیگر وَيْرا گفت که روانه شو و باز برگرد که من
بتو چه کردم (۲۱) و از عقبَش برگشت و یك جُفت گاو گرفته آنهارا کُشت و گوشتِ آنهارا به آلاتِ شیارِ گاو
پُخت و بقوم داد و خوردند بعد از آن برخاسته اِیْلِیاهْ‌را تعاقب نموده خدمتَش‌را می‌کرد *

(فصلِ بیستم مشتمل بر چهار و سه آیه)

(۱) و مَلِكِ آرَمْ بِنْهَدَدْ تمامیِٔ لشکرَش‌را جمع نموده و به همراهَش سی و دو مَلِكْ و اسبان و عرّاده‌ها
بودند و بر آمده شُومِرُوْن‌را محاصره نمود و به او جنگ نمود (۲) و ایلچی‌ها نزدِ آحابِ مَلِكِ اِسْرائِیْلْ بآن
شهر فرستاد و وَيْرا گفت که بِنْهَدَدْ چنین میفرماید (۳) که نقرهٔ تو و زَرِ تو از من است و زنانِ تو و پسرانِ
مقبولَت از آنِ من اند (۴) و پادشاهِ اِسْرائِیْلْ جواب داده گفت که ای آقایَم مَلِكْ موافقِ فرمانِ تو من و هر
چه که دارم از آنِ تو اند * (۵) و ایلچی‌ها باز آمده گفتند که بِنْهَدَدْ چنین امر فرموده میگوید هر چند

نزدِ تو فرستاده گفته بودم که تو نقره و زَرِ خود و زنان و پسرانِ خودرا بمن بدهي (۶) مع هذا فردا در این وقت بنده‌گانِ خودرا نزدِ تو میرستم تا آنکه خانهٔ ترا و خانهٔ بنده‌گانت‌را جُستجو نمایند و مقرّر است که هر چه در نظرِ تو پسندیده آید بدستِ خودشان گرفته خواهند بُرد (۷) پس پادشاهِ إِسْرائِیلْ تماميءِ مشائخِ ولایت‌را احضار نموده گفت تمنّا اینکه متوجّه شده به بینید که این مرد در جُستجوي بدي است زیرا هنگامي که نزدِ من بخصوصِ زنان و پسرانم و نقره و طلاّیم فرستاده بود اورا منع نکردم (۸) و تماميءِ مشائخ و تماميءِ قوم وَيْ‌را گفتند که مَشنو و قبول مکن (۹) پس به ایلچیانِ بِنْهَدَدْ گفت که به آقایم مَلِكْ بگوئید که هر چه بارِ اوّل به بندهٔ خود فرستادهٔ بجا خواهم آورد امّا این کاررا قادر نیستم پس ایلچیان روانه شده خبر باو رسانیدند * (۱۰) و بِنْهَدَدْ باو فرستاده گفت که خدایان بمن چنین نمایند بلکه زیاده از این اگر خاكِ شُومِرُونْ کفایت نماید که تماميءِ قومي که تابعِ من هستند پُري دست‌هاي ایشان‌را باشد (۱۱) و پادشاهِ إِسْرائِیْلْ جواب داده گفت که وَيْ‌را بگوئید کسي که اسلحه مي‌بندد مثلِ کسي که اسلحه باز مي‌کند تفاخر ننماید (۱۲) و واقع شد بمحضِ شنیدنَش این خبررا در حالتي که خودِ او و پادشاهاني که به همراهَش بودند در چادرها مینوشیدند که به بنده‌گانَش گفت که صف آرائي نمائید و ایشان در برابرِ شهر صف‌آرائي نمودند * (۱۳) و اینك یك پیغمبري نزدِ اَحابِ مَلِكِ إِسْرائِیْلْ تقرُّب جُسته گفت که خداوند چنین میفرماید که آیا این گروهِ عظیم‌را دیدهٔ اینك من امروز آن‌را بدستِ تو خواهم سپرد تا آنکه بداني که خداوندگار مَنَم (۱۴) و اَحابْ گفت بتوسّطِ که او دیگر گفت خداوند میفرماید که بتوسّطِ جوانانِ سرورانِ کشورها بعد از آن گفت که فرمان فرماي جنگ که خواهد بود جواب داد که تو * (۱۵) و جوانانِ سرورانِ کشورهارا سان دید که ایشان دویست و سي و دو نفر بودند و بعد از ایشان تماميءِ قوم یعني تماميءِ بني إِسْرائِیْلْ‌را سان دید که هفت هزار بودند (۱۶) و وقتِ ظُهر بیرون رفتند در حالتي که بِنْهَدَدْ خودَش و آن سي و دو نفر مَلِكْ که امدادِ اورا میکردند در چادرها تا بمشت شدن مینوشیدند (۱۷) و اوّلاً جوانانِ سرورانِ کشورها بیرون رفتند و بِنْهَدَدْ فرستاد و [فرستاده شده‌گان] وَيْ‌را خبر داده گفتند که مردمان از شُومِرُونْ بیرون میآیند (۱۸) او دیگر فرمود که خواه از براي صلح بیرون آمده باشند ایشان‌را زنده بگیرید و خواه بجهةِ جنگ بیرون آمده باشند ایشان‌را زنده بگیرید (۱۹) پس این جوانانِ سرورانِ کشورها از شهر بیرون آمدند با لشکري که در عقبِ ایشان بود (۲۰) و ایشان هرکس حریفِ خودَش‌را کُشت و اهلِ اَرَمْ فرار کردند و إِسْرائِیْلْ ایشان‌را دوانیدند و بِنْهَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ با اسب و سواران خلاصي یافتند (۲۱) و پادشاهِ إِسْرائِیْلْ بیرون آمده اسبان و عرّاده‌هارا شکست داد و اَرَمیانْ‌را بمقاتلهٔ عظیمي کُشت (۲۲) و پیغمبري بنزدِ پادشاهِ إِسْرائِیْلْ آمده وَيْ‌را گفت که روانه شده خودرا قوي ساز و متوجّه شده به بین که چه میکني زیرا که وقتِ برگشتنِ سال مَلِكِ اَرَمْ بر تو حمله‌ور خواهد شد * (۲۳) و بنده‌گانِ مَلِكِ اَرَمْ وَيْ‌را گفتند که خدایانِ ایشان خدایانِ کوه‌هایَند بآن سبب با ما غالب آمدند امّا اگر با ایشان در وادي جنگ نمائیم البتّه بر ایشان ما غالب خواهیم آمد

(۲۴) پس باین طور عمل نما که پادشاهان‌را هر یك از مقامش بیرون کرده و بجاي ایشان سرداران‌را بگذار (۲۵) و از براي خود لشکري مثلِ لشکرِ افتاده شدهٔ خود و اسبان مثلِ اسبان و عرّاده‌ها مثلِ عرّاده‌ها بشمار تا آنکه با ایشان در وادي جنگ نمائیم و بتحقیق بایشان غالب خواهیم آمد و قولِ ایشان‌را شنیده چنین کرد * (۲۶) و واقع شد هنگامِ برگشتنِ سال که بنْ هَدَدْ آرَمیانْ‌را سان دیده و به اَفیق بر آمد تا به اِسرائیلیانْ جنگ نماید (۲۷) و بني اِسْرائیلْ سانِ خودرا و تدارك خودرا دیده بقصدِ رو برو شدنِ ایشان رفتند و در برابرِ ایشان بني اِسْرائیلْ مثلِ دو گلّهٔ کوچك بزغاله اُردو زدند امّا آرَمیانْ زمین‌را پُر کرده بودند (۲۸) و مردِ خدا نزدیك آمده به پادشاهِ اِسْرائیلْ متکلّم شده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه آرَمیانْ گفتند که خداوند خداي کوه‌ها است و خداي درّه‌ها او نیست بنابراین تمامئ این گروهِ عظیم‌را بدستِ تو تسلیم خواهم نمود تا آنکه بدانید که من خداوندگارم (۲۹) و اینان در مقابلِ آنان هفت روز اُردو زدند و واقع شد که در روزِ هفتمین جنگ مغلوبه شد و بني اِسْرائیلْ از آرَمیان صد هزار پیاده در یك روز کُشتند (۳۰) و باقي ماندگان به اَفیق به شهر فرار کردند و حصاري بالاي بیست و هفت هزار نفر از باقي ماندگان افتاد و بنْ هَدَدْ فرار کرده و به شهر بخانهٔ اندروني در آمد * (۳۱) و بندگانش باو گفتند که اینك حال شنیده ایم که پادشاهانِ خاندانِ اِسْرائیلْ پادشاهانِ مرحمت‌شعار اند تمنّا اینکه پلاسها برکمر و ریسمانها برسرِ خود به پیچیم و به پادشاهِ اِسْرائیلْ بیرون رویم محتمل است که جانِ ترا زنده نگاه دارد (۳۲) پس پلاسهارا بکمر و ریسمان‌ها بسر پیچیدند و به پادشاهِ اِسْرائیلْ آمده گفتند که بندهٔ تو بنْ هَدَدْ میگوید تمنّا اینکه جانَم زنده بماند او دیگر گفت که تا حال زنده است او برادرِ من است (۳۳) و مردمان با دقّت متوجّه شدند که تا از دهانِ او چه حرف بیرون مي‌آید بزوديْ بفهمند و گفتند که برادرِ تو بنْ هَدَدْ [زنده است] و او گفت که بروید و اورا بیاورید و بنْ هَدَدْ باو بیرون آمد که او وَيْ‌را بعرّاده سوار کرد (۳۴) و بنْ هَدَدْ وَيْ‌را گفت شهرهائي که پدرِ من از پدرِ تو گرفت پس میدهم و در دَمِشْق مختاري که از براي خود کوچه‌ها بسازي چنانکه پدرم در شُومْرُونْ ساخت و اَحابْ گفت که باین عهد ترا مرخّص میکنم پس با او عهد بسته اورا روانه کرد * (۳۵) و یك مردي از پسرانِ پیغمبران بفرمانِ خداوند برفیقش گفت که تمنّا اینکه مرا بزني امّا آن مرد از زدنش ابا نمود (۳۶) آنگاه باو گفت چونکه آوازِ خداوندرا نشنیدي اینك بمحضِ رفتنت از نزدِ من شیري ترا خواهد کُشت پس بمحضِ رفتنش از او شیري اورا یافته کُشت (۳۷) و او مردِ دیگریرا پیدا کرده گفت تمنّا اینکه مرا بزني و آن کس اورا بشدّتي زد که مجروح شد (۳۸) بعد از آن آن پیغمبر روانه شده بسرِ راه مُنتظرِ مَلِكْ شد و برویش خاکستر مالیده تبدیلِ صورت نمود (۳۹) و هنگامِ گذشتنِ مَلِكْ بمَلِكْ فریاد کرد و گفت که بندهٔ تو بمیانِ جنگ رفت و اینك مردي کناره جُسته کسي‌را بمن آورده گفت که این مردرا نگاه دار اگر في الْواقع مفقود شود جانِ تو در عوضِ جانِ او خواهد بود و یا اینکه یك قنطار نقره ادا نمائي (۴۰) و وقتي که بندهٔ تو اینجا و آنجا کاري میکرد او غائب شد و مَلِكِ اِسْرائیلْ وَيْ‌را گفت حُکمِ تو چنین است که

خودَت فتوا دادي (۴۱) پس تعجيل نموده خاكستر از رويش دور كرد و مَلِكِ اِسْرائِيْلْ اورا شناخت كه از پيغمبران است (۴۲) و باو گفت كه خداوند چنين ميفرمايد چونكه مردي كه به هلاكت تعيين نمودم از دستَت رها كردي لهذا جانِ تو عوضِ جانِ او و قومِ تو عوضِ قومِ او خواهد بود (۴۳) پس مَلِكِ اِسْرائِيْلْ مُكدّر و آشفته حال شده بخانه‌اش به شُومِرُونْ در آمد *

(فصلِ بيست و يكم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) و بعد از آن واقعات در حالتي كه نابُوثِ يِزْرِعِيْلِي تاكستاني داشت در يِزْرِعِيْلْ به پهلوي سراي مَلِكِ شُومِرُونْ واقع شد (۲) كه اَحابْ بنابُوثْ چنين گفت كه تاكستانِ خودرا بمن بده تا آنكه براي من باغچهٔ سبزه‌ها باشد زيرا كه بخانهٔ من نزديك است و در عوضِ آن تاكستاني كه از آن بهتر است بتو بدهم و اگر در نظرَت پسنديده‌تر آيد قيمتَش‌را بنقره بتو بدهم (۳) و نابُوثْ به اَحابْ گفت كه حاشا بمن از خداوند كه ارثِ پدرانِ خودرا بتو بدهم * (۴) پس اَحابْ مكدّر و آشفته حال بخانهٔ خود رفت بخصوصِ كلامي كه نابُوثِ يِزْرِعِيْلِي باو گفت هنگامِ متكلّم شدنَش كه ارثِ پدرانِ خودرا بتو نخواهم داد و بالاي بسترِ خود دراز شد و رويَش‌را برگردانيد و طعام نخورد (۵) و زنَش اِيزِبِلْ نزدِ وَيْ آمده اورا گفت كه روحِ تو چرا مكدّر است كه طعام نخوري (۶) و او وَيْ‌را گفت بسببِ اينكه در وقتي كه به نابُوثِ يِزْرِعِيْلِي متكلّم شده گفتم كه تاكستانِ خودرا به نقره بمن بدهي و يا اينكه اگر ميخواهي در عوضِ او تاكِسْتانِ ديگررا بتو بدهم و او جواب گفت كه تاكِسْتانِ خودرا بتو نميدهم (۷) و زَنَش اِيزِبِلْ وَيْ‌را گفت كه حال آيا بر اِسْرائِيْلْ سلطنت مينمائي برخيز و طعام بخور تا آنكه دلَت خوش باشد من تاكِسْتانِ نابُوثِ يِزْرِعِيْلِي‌را بتو خواهم داد (۸) آنگاه رُقعه‌جات باسمِ اَحابْ نوشته و بمُهرِ او مَمهور ساخت و آن رُقعه‌جات‌را بمشائخ و نُجَبائي كه با نابُوثْ در شهرَش مي‌نشستند فرستاد (۹) و در آن رُقعه‌جات بدين مضمون نوشت كه روزه‌را ندا نمائيد و نابُوثْ‌را در صدرِ قوم بنشانيد (۱۰) و در مقابلِ او دو مردِ پست فطرت بداريد كه تا باين معني براو شهادت بدهند كه تو خدا و مَلِكْ‌را لعنت كردي پس اورا اخراج نموده سنگسار نمائيد كه بميرد * (۱۱) و مردمانِ شهرَش يعني مشائخ و نُجَبائي كه در شهرَش ساكن بودند چنانكه بايشان اِيْزِبِلْ فرستاده بود موافقِ نوشته شده‌هاي رُقعه‌جاتي كه بايشان فرستاده شده بود معمول داشتند (۱۲) و روزه ندا كردند و نابُوثْ‌را بصدرِ قوم نشانيدند (۱۳) و دو مردِ پست فطرت در آمده در مقابلِ او نشستند و آن مردُمانِ پست فطرت بر نابُوثْ در برابرِ قوم شهادت بدين مضمون دادند كه نابُوثْ ناسَزا بخدا و مَلِكْ كرد پس اورا از شهر بيرون كشيده و اورا به سنگها سنگسار نموده كه مُرد (۱۴) و به اِيْزِبِلْ فرستاده گفتند كه نابُوثْ سنگسار شد و مُرد * (۱۵) و واقع شد بمحضِ شنيدنِ اِيْزِبِلْ كه نابُوثْ سنگسار شده مُرد كه اِيْزِبِلْ به اَحابْ گفت برخيز و تاكستانِ نابُوثِ يِزْرِعِيْلِي‌را متصرّف شو كه نخواست ترا بنقره بدهد زيرا كه نابُوثْ زنده نيست بلكه مُرده است (۱۶) و واقع شد بمجرّدِ شنيدنِ اَحابْ كه نابُوثْ مُرد كه

اَحابْ براي تصرّف آوردنِ تاكستانِ نابُوْثِ يِزْرِعيلي برخاسته بآن فرود آمد * (۱۷) و كلامِ خداوند بدين
مضمون به اِيلْياه تِشْبيْ آمد (۱۸) كه برخيز و بقصدِ مُلاقاتِ اَحابِ مَلِكِ اِسْرائِيلْ كه در شُومْرُونْ است
بزيرآي اينك در تاكستانِ نابُوْثْ كه بقصدِ تصرّف آوردنش برآنجا فرود آمده است ميباشد (۱۹) و با
او متكلّم شده بگو كه خداوند چنين ميفرمايد كه آيا هم كُشتي و هم بتصرّف آوردي و ديگر با او متكلّم
شده بگو كه خداوند چنين فرمود كه درمكاني كه سگان خونِ نابُوْثْرا ليسيدند در همان جا سگان خونِ
خودِ ترا نيز خواهند ليسيد (۲۰) و اَحابْ به اِيلْياه گفت كه اي دشمنِ من آيا مرا يافتهٔ او گفت بلي يافته‌ام
چونكه براي بجا آوردنِ آنچه كه در نظرِ خداوند بد است خودترا فروختي (۲۱) اينك بلا بتو مي‌آورم و
اعقابِ ترا قطع نموده و از اَحابْ هركسي كه بَوْل بديوار ميكند و در اِسْرائِيلْ محبوس و وا گذاشته باشد
منقطع خواهم ساخت (۲۲) و خانوادهٔ ترا مثلِ خانوادهٔ يارُبْعامِ پسرِ نباطْ و مانندِ خانوادهٔ بَعَشاي
پسرِ اَحِيّاهْ خواهم گردانيد بخصوصِ فعلِ بدي كه مرا بآن بغضب آوردي و گناهي كه اِسْرائِيلْرا مرتكبِ آن
گردانيدي (۲۳) و همچنين در بارهٔ اِيزِبِلْ خداوند چنين فرمود كه سگان اِيزِبِلْرا در محلِّ يِزْرِعيلْ خواهند
خورد (۲۴) و از اَحابْ كسي كه در شهر بميرد سگان خواهند خورد و كسي كه در صحرا بميرد مُرغانِ هوا
خواهند خورد * (۲۵) و حال اينكه مثلِ اَحابْ كسي نبود كه خويشتن‌را براي بجا آوردنِ آنچه كه در نظرِ
خداوند بد مينمود كه زَنَش اِيزِبِلْ اورا اغوا كرده بود فروخت (۲۶) و فعلِ بسيار مكروه بجا آورده
بُت‌هارا پَيْرَوِي مينمود مثلِ هرآنچه اَمُوْرِيانْ كه خداوند ايشان‌را از حضورِ بني اِسْرائِيلْ اخراج نموده بود
كردند * (۲۷) و واقع شد كه بمحضِ شنيدنِ اَحابْ اين كلمات‌را كه جامهٔ خودرا پاره پاره نمود و
پلاس بر بدنش پوشيد و روزه گرفته با پلاس خوابيد و آهسته آهسته گردش مينمود (۲۸) و كلامِ خداوند
به اِيلْياهِ تِشْبيْ نازل شده فرمود (۲۹) كه آيا اَحابْرا مي‌بيني كه درحضورِ من متواضع شد چونكه درحضورِ
من متواضع شده است بلارا در روزگارِ او نمي‌رسانم بلكه در ايّامِ پسرش بلارا بخانواده‌اش خواهم آورد *

(فصلِ بيست و دويم مشتمل بر پنجاه و سه آيه)

(۱) و مدّتِ سه سال گذشت كه در ميانهٔ اَرَمِيانْ و اِسْرائِيلْ جنگ نبود (۲) و واقع شد در سالِ سيوم كه
يِهُوشافاطْ مَلِكِ يِهُوداه بمَلِكِ اِسْرائِيلْ بزير آمد (۳) و مَلِكِ اِسْرائِيلْ به بندگانش گفت كه آيا نميدانيد كه
رامُوْثِ گِلْعادْ از ماست و ما غفلت ورزيده آن‌را از دستِ مَلِكِ اَرَمْ نگرفته ايم (۴) پس به يِهُوشافاطْ گفت
كه آيا بقصدِ جنگ نمودن به رامُوْثِ گِلْعادْ با من خواهي رفت و يِهُوشافاطْ بمَلِكِ اِسْرائِيلْ گفت چنان
كه تو هستي من همچنان و چنانكه قومِ تو اند قومِ من همچنان و چنانكه اسب‌هايت اسب‌هاي من
نيز چنان است * (۵) و يِهُوشافاطْ بمَلِكِ اِسْرائِيلْ گفت تمنّا اينكه امروز كلامِ خداوندرا مسئلت نمائي (۶) و
مَلِكِ اِسْرائِيلْ پيغمبران‌را تخميناً چهار صد نفر جمع نموده ايشان‌را گفت كه آيا بقصدِ جنگ به رامُوْثِ گِلْعادْ
برآيم و يا اينكه توقّف خواهم نمود و ايشان گفتند بالا برو زيرا كه خداوند اورا بدستِ مَلِكْ تسليم

خواهد نمود * (۷) وَ يِهُوشَافَاطْ گفت كه آيا سواي اينها پيغمبرِ خداوند در اينجا نيست كه تا از او
مسئلت نمائيم (۸) و مَلِكِ إِسْرَائِيلْ به يِهُوشَافَاطْ گفت كه يك آدمِ ديگر هست كه بواسطهٔ او خداوندرا
مسئلت توان كرد امّا من اورا بغض مينمايم زيرا كه بخصوصِ من به نيكوئي نبوّت نمينمايد بلكه به بدي
و او مِيكَايَاهْ پسرِ يِمْلاهْ است و يِهُوشَافَاطْ گفت مَلِكْ چنين نگويد * (۹) و مَلِكِ إِسْرَائِيلْ يكي از خواجهٔ
سرايانِ خودرا خواند و فرمود كه مِيكَايَاهْ پسرِ يِمْلاهْرا زود بيآور (۱۰) و مَلِكِ إِسْرَائِيلْ و يِهُوشَافَاطْ مَلِكِ
يِهُودَاهْ هر يكي بلباسِ خاصِ خويش ملبّس شده در فزاي دهنهٔ دروازهٔ شُومْرُونْ برتختِ خود نشستند و
تماميءِ پيغمبران در برابرِ ايشان پيغمبري مينمودند (۱۱) و صِدْقِيّاهْ پسرِ كِنَعَنَاهْ براي خود شاخهاي آهنينرا
ساخت و گفت كه خداوند چنين ميفرمايد كه بواسطهٔ اينها آرَمِيانْرا تا تمام كردنشان خواهي زد (۱۲) و
تماميءِ پيغمبران نبوّت كنان چنين گفتند كه به رَامُوتِ گِلْعَادْ بالا برو و برخوردار باش و خداوند اورا
بدستِ مَلِكْ خواهد داد * (۱۳) و قاصدي كه براي احضار نمودنِ مِيكَايَاهْ رفته بود وَيْرا بدين مضمون
گفت كه اينك حال كلامِ پيغمبران بيكسان بخصوصِ مَلِكْ نيكويند تمنّا اينكه كلامِ تو مثلِ كلامِ يكي از
آنها بوده نيكو بگوئي (۱۴) و مِيكَايَاهْ گفت بخداوندِ حيّ قَسَم آنچه كه خداوند بمن فرموده است همانرا
خواهم گفت (۱۵) و نزدِ مَلِكْ آمده * و مَلِكْ وَيْرا گفت كه اي مِيكَايَاهْ آيا بقصدِ جنگ برامُوتِ گِلْعَادْ
برويم و يا توقّف نمائيم و او وَيْرا گفت كه برو و برخوردار باش و خداوند آنرا بدستِ مَلِكْ خواهد داد
(۱۶) و مَلِكْ وَيْرا گفت كه تا چند مرتبه سوگند بتو بدهم كه سواي راستي چيزي باسمِ خداوند بمن نگوئي
(۱۷) او ديگر گفت كه تماميءِ إِسْرَائِيلْرا مثلِ گلّهٔ كه بي شبان باشد ديدم كه در كوهها پراكنده اند و
خداوند فرمود كه اينها صاحب ندارند پس هر كس بخانهٔ خويش بسلامت برگردد (۱۸) و مَلِكِ إِسْرَائِيلْ به
يِهُوشَافَاطْ گفت كه آيا ترا نگفتم كه بخصوصِ من به نيكوئي نبوّت نخواهد كرد بلكه به بدي (۱۹) و
مِيكَايَاهْ گفت پس كلامِ خداوندرا بشنو خداوندرا ديدم كه بر كُرسيّش مي‌نشيند و تماميءِ لشكرِ آسمان
براست و چپ در اطرافَش مي‌ايستادند (۲۰) و خداوند فرمود كه آحَابْرا كه اغوا خواهد نمود تا آنكه
بر آمده در رَامُوتِ گِلْعَادْ بيفتد و اين يكي چنين گفت و آن ديگري چنان گفت (۲۱) آنگاه روحي بيرون
آمده در حضورِ خداوند ايستاد و گفت كه من اورا فريفته خواهم نمود (۲۲) و خداوند وَيْرا گفت بچه چيز
و او گفت كه بيرون رفته در دهانِ تماميءِ پيغمبرانَش حكمِ روحِ كاذب خواهم داشت و [خداوند] گفت
اورا فريفته خواهي كرد و هم غالب خواهي آمد برو و چنين بكن (۲۳) و حال اينك خداوند روحِ كاذبرا
در دهانِ تماميءِ اين پيغمبرانَت گذاشته است و خداوند بخصوصِ تو به بدي گفته است * (۲۴) و صِدْقِيّاهْ
پسرِ كِنَعَنَاهْ نزديك آمده به چانهٔ مِيكَايَاهْ زد و گفت كه روحِ خداوند از چه راه از من بيرون آمد تا
آنكه بتو بگويد (۲۵) و مِيكَايَاهْ گفت اينك روزي كه به حجرهٔ اندروني بقصدِ پنهان شدنَت در من آئي
خواهي ديد * (۲۶) و مَلِكِ إِسْرَائِيلْ گفت كه مِيكَايَاهْرا بگير و اورا به آمُونِ حاكمِ شهر و به يُوآشِ
پسرِ مَلِكْ ببر (۲۷) و بگو كه مَلِكْ چنين مي‌فرمايد كه اورا به حبس‌خانه بگذاريد و اورا به نانِ تنگي

و به آبِ تنگي تا باز آمدنم بسلامت پرورش دهید (۲۸) و میکایاه گفت که اگر في الواقع بسلامت باز
ائي خداوند بمن نفرموده است و دیگر گفت که اي قوم همگيء شما بشنوید * (۲۹) و مَلِكِ إسرائیل و
مَلِكِ یهوداه یهوشافاط برامُوثِ گِلعاد برآمدند (۳۰) و مَلِكِ إسرائیل به یهوشافاط گفت که من تبدیلِ صورت
نموده به عرصهء جنگ میروم و تو لباسِ خاصّت‌را بپوش و مَلِكِ إسرائیل تبدیلِ صورت نموده بجنگ رفت
(۳۱) و مَلِكِ آرَم بسردارانِ عرّاده‌هاي خود سي و دو نفر امر کرده گفت که نه بکوچکان و نه ببزرگان مگر
بمَلِكِ إسرائیل به تنها جنگ نمائید (۳۲) و واقع شد بمحضِ دیدنِ سردارانِ عرّاده‌ها یهوشافاط‌را که گفتند
به تحقیق مَلِكِ إسرائیل اوست و بقصدِ جنگیدنِ با او کناره جُستند و یهوشافاط نعره زد (۳۳) و بمجرّد دیدنِ
سردارانِ عرّاده‌ها که او مَلِكِ إسرائیل نیست واقع شد که از تعاقب نمودنِ او برگردیدند (۳۴) و کسي
کمانِ خودرا اتّفاقاً کشیده مَلِكِ إسرائیل‌را درمیانِ حلقه‌هاي زِرَه زد و او بعرّاده‌چيء خود گفت که
دستت‌را برگردان و مرا از اُردو بیرون ببر زیرا که مجروح شدم (۳۵) و در آن روز جنگ اشتداد یافت
و مَلِك در مقابلهء ارَمیان در عرّاده‌اش ایستاد و وقتِ غروب مُرد و خونِ زخمش بمیانِ عرّاده ریخت (۳۶) و
هنگامِ فرو رفتنِ آفتاب ندا از میانِ لشکرگذشت بدین مضمون که هر کس به شهرش و هر کس بولایتش
برگردد (۳۷) و مَلِك مُرد و به شُومِرُون آورده شد و مَلِك‌را در شُومِرُون مدفون ساختند (۳۸) و کسي
عرّاده‌را در برکهء شُومِرُون شُستشو کرد و سگان خونش‌را لیسیدند و اسلحهء اورا موافقِ کلامِ خداوند که
فرموده بود شُستشو کردند * (۳۹) و بقیّهء اعمالِ آحاب و هر چه میکرد و خانهء عاجي که ساخته بود و
تماميء شهرهائي که بنا کرده بود آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ إسرائیل مسطور نیستند (۴۰) و آحاب
با پدرانش خوابید و پسرش آحزیاه در جایش سلطنت نمود * (۴۱) و یهوشافاط پسرِ آسا در سالِ چهارمِ
آحابِ مَلِكِ إسرائیل بر یهوداه آغازِ سلطنت نمود (۴۲) و یهوشافاط هنگامِ آغازِ سلطنتش سي و پنج ساله
بود و در اُورشَلیم بیست و پنج سال سلطنت نمود و اسمِ مادرش عَزُوباه دخترِ شِلحِي بود (۴۳) و در تماميء
راه‌هاي پدرش آسا رفتار نمود و از آن دوري نورزیده آنچه که در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود مگر
اینکه مقامهاي بلند دور کرده نشدند و قوم دیگر در مقامهاي بلند ذبح و بخور مینمودند (۴۴) و یهوشافاط
با مَلِكِ إسرائیل صُلح کرد * (۴۵) و بقیّهء اعمالِ یهوشافاط و شجاعتي که نموده بود و چگونه جنگ میکرد
آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یهوداه مسطور نیستند (۴۶) و بقیّهء لواطه کنندگاني که در ایّامِ پدرش آسا
وا گذاشته شده بودند از ولایت اخراج نمود (۴۷) و در اِدُوم مَلِك نبود امّا نائب در جاي مَلِك بود *
(۴۸) و یهوشافاط کشتي‌هاي تَرشِیشي‌را ساخت تا آنکه به اُوفِیر بجهةِ طلا آوردن بروند و لیکن نرسیدند
زیرا که آن کشتي‌ها در عِصیُون گِبِر شکست یافتند (۴۹) آنگاه آحزیاه پسرِ آحاب به یهوشافاط گفت که
بندگانِ من با بندگانِ تو در آن کشتي‌ها بروند و یهوشافاط راضي نشد (۵۰) و یهوشافاط با پدرانش
خوابید و با پدرانش در شهرِ داوُد پدرش مدفون گردید و پسرش یهورام در جایش سلطنت نمود *
(۵۱) و آحزیاه پسرِ آحاب در سالِ هفدهمِ یهوشافاطِ مَلِكِ یهوداه آغازِ سلطنت بر إسرائیل در شُومِرُون نمود

و دو سال بر اِسْرائِیْلْ مَلِكْ بود (۵۲) و آنچه که در نظرِ خداوند ناپسند نمود عمل نموده در راهِ پدرش و راهِ مادرش و راهِ یارُبْعامِ پسرِ نباطْ که اِسْرائِیْلْ مُرتکبِ گناه کرده بود رفتار نمود (۵۳) و بَعَلْرا عبادت نموده سجده کرد و خداوند خدای اِسْرائِیْلْرا به هرچه که پدرش عمل نموده بود بغضب آورد *

کتابِ هفتمینِ مورّخان
معروف بکتابِ دویمینِ ملوك و مشتمل بر بیست و پنج فصل

(فصلِ اوّلِ مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و بعد از مرگِ اَحابْ مُوآبْ از اِسْرائِیْلْ عاصی شد (۲) و اَحَزْیاهْ از شَبَکهٔ بالاخانهٔ کوشكِ خویش که در شومرون بود افتاد و بیمار شد و ایلچیانرا فرستاده ایشانرا گفت که بروید بَعَلِ زِبوبْ خدای عِقرونرا مسئلت نمائید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت (۳) و فرشتهٔ خداوند به اِیْلیاهِ تِشْبِیْ گفت که برخیز برای ملاقاتِ ایلچیانِ مَلِكِ شومرون برآی و بایشان بگو که آیا خدا در اِسْرائِیْلْ نیست که شما برای مسئلت نمودنِ بَعَلِ زِبوبْ خدای عِقرون روانه شده اید (۴) بنابراین خداوند میفرماید از بستری که به رویش رفتی بزیر نخواهی آمد بلکه به تحقیق خواهی مُرد و اِیْلیاهْ روانه شد * (۵) و ایلچیان به وَیْ برگردیدند و او بایشان گفت که از چه سبب برگشتید (۶) و ایشان وَیْرا گفتند که شخصی برای ملاقاتِ ما برآمده مارا فرمود که بروید به مَلِکی که شمارا فرستاده است برگردید و اورا بگوئید که خداوند چنین میفرماید که آیا در اِسْرائِیْلْ خدا نبود که تو بقصدِ مسئلتِ بَعَلِ زِبوبْ خدای عِقرون فرستادهٔ بنابراین از بستری که به رویش برآمدهٔ بزیر نخواهی آمد بلکه بتحقیق خواهی مُرد (۷) و او بایشان گفت که اُسلوبِ مردی که برای ملاقاتِ شما بر آمده و این کلماترا بشما گفت چگونه بود (۸) و ایشان وَیْرا عرض کردند که مردِ صاحب مو و بکمرش کمربندِ چرمی بسته بود و او دیگر گفت که اِیْلیاهِ تِشْبِیْ است * (۹) پس مَلِكْ نزدِ وَیْ سردارِ پنجاهی با دستهٔ پنجاهیش فرستاد و او نزدِ وَیْ برآمد و اینك بسرِ کوه نشسته بود و او دیگر به وَیْ گفت که ای مردِ خدا مَلِكْ میفرماید که بزیر آی (۱۰) و اِیْلیاهْ جواب داده به پنجاه باشی گفت اگر من مردِ خدا باشم که آتش از آسمان بزیر آمده ترا و دستهٔ پنجاهیترا بسوزاند و آتش از آسمان فرود آمده اورا و دستهٔ پنجاهیشرا سوزانید (۱۱) و باز پنجاه باشیءِ دیگررا با دستهٔ پنجاهیش نزدِ او فرستاد و او متکلّم شده وَیْرا گفت که ای مردِ خدا مَلِكْ چنین میفرماید که بزودی بزیر آی (۱۲) و اِیْلیاهْ جواب داده بایشان گفت که

اگر من مردِ خدا باشم آتش از آسمان آمده ترا و دستهٔ پنجاهیَت‌را بسوزاند و آتشِ خدا از آسمان فرود آمده اورا و هم دستهٔ پنجاهیَش‌را سوزانید (۱۳) پس پنجاه باشيِ سیوم‌را با دستهٔ پنجاهیَش فرستاد و پنجاه باشيِ سیومي بر آمده و نزدیکي نموده بزانوهایَش در برابرِ اِیْلیاهْ افتاد و اورا التماس کرده گفت که اي مردِ خدا تمنّا اینکه جانِ من و جانِ این پنجاه نفر بنده‌گانِ تو در نظرِ تو عزیز باشند (۱۴) اینك آتش از آسمان فرود آمده دو پنجاه باشيِ اوّلین و دسته‌هاي پنجاهيِ ایشان‌را سوزانید پس حال جانِ من در نظرت عزیز باشد (۱۵) و فرشتهٔ خداوند به اِیْلیاهْ فرمود همراهِ او بزیر‌آي و از او مترس پس برخاسته همراهِ او بمَلِكْ فرود آمد (۱۶) و وَيْ‌را گفت خداوند چنین میفرماید چونکه ایلچیان‌را فرستادهٔ تا آنکه بَعَلِ زِبُوبِ خداي عِقْرُون‌را مسئلت نمایند آیا در اِسْرائیْلْ خدا نبود که خبر از او مسئلت کرده باشي بنابراین از بستري که به رویَش بر آمدهٔ فرود نخواهي آمد و به تحقیق خواهي مُرد * (۱۷) پس موافقِ کلامي که خداوند به اِیْلیاهْ فرموده بود مُرد و یِهُورامْ در سالِ دویمِ یِهُورامِ پسرِ یِهُوشافاطِ مَلِكِ یِهُوداهْ بجایَش مَلِكْ شد زیرا که اَحَزْیاهْ‌را پسري نبود (۱۸) و بقّیهٔ اعمالِ اَحَزْیاهْ که بجا آورده بود آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ اِسْرائیْلْ مسطور نیستند *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و واقع شد هنگامي که خداوند ارادهٔ آن‌را داشت که اِیْلیاهْ‌را در گردبادي باسمان مُتصاعد گرداند که اِیْلیاهْ و اِلِیْشاعْ از گِلْگالْ روانه شدند (۲) و اِیْلیاهْ به اِلِیْشاعْ گفت تمنّا اینکه در اینجا بماني زیرا که خداوند مرا به بَیْتِ اِیْلْ فرستاده است و اِلِیْشاعْ گفت که بخداوندِ حيّ و بحیاتِ جانِ تو قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس به بَیْتِ اِیْلْ رفتند (۳) و پسرانِ پیغمبراني که در بَیْتِ اِیْلْ بودند نزدِ اِلِیْشاعْ بیرون آمده وَيْ‌را گفتند که آیا میداني که امروز خداوند آقاي ترا از نزدِ تو بر خواهد داشت او گفت من هم میدانم خاموش باشید (۴) و اِیْلیاهْ باز به اِلِیْشاعْ گفت تمنّا اینکه اینجا بماني زیرا که خداوند مرا به یِرِیحُوْ فرستاده است او دیگر گفت بخداوندِ حيّ و بحیاتِ جانَت قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس به یِرِیحُوْ در آمدند (۵) و پسرانِ پیغمبراني که در یِرِیحُوْ بودند بنزدِ اِلِیْشاعْ آمده وَيْ‌را گفتند که آیا میداني که امروز خداوند آقاي ترا از نزدِ تو برمیدارد او گفت که من هم میدانم خاموش باشید (۶) و اِیْلیاهْ دیگر وَيْ‌را گفت تمنّا اینکه اینجا بماني زیرا که خداوند مرا به اَرْدَنْ فرستاده است او گفت بخداوندِ حيّ و بحیاتِ جانِ تو قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس ایشان هر دو روانه شدند (۷) و پنجاه نفر از پسرانِ پیغمبران راهي شدند و از دور در مقابلِ ایشان ایستادند و ایشان هر دو بکنارِ اَرْدَنْ ایستادند (۸) و اِیْلیاهْ بالاپوشِ خودرا گرفته پیچیده به آبها زد که آنها باین طرف و آن طرف منقسم شدند و ایشان هر دو بخشکي عبور نمودند * (۹) و بعد از گذشتنِ ایشان واقع شد که اِیْلیاهْ به اِلِیْشاعْ گفت آنچه که براي تو بجا آورم پیش از آنکه از نظرِ تو برداشته شوم مسئلت نما و اِلِیْشاعْ گفت تمنّا اینکه واقع شود که دو مقابلهٔ روحِ تو بر من مؤثّر شود

(۱۰) او دیگر گفت چیز مشکلی پرسیدی اگر وقت برداشته شدنم از نزد تو مرا به بینی از برایت چنین
واقع خواهد شد و الّا نخواهد شد * (۱۱) و واقع شد هنگامی که ایشان رفته رفته متکلّم بودند اینك عرّادهٔ
آتشین و اسبان آتشین نمایان شدند که ایشان‌را از یك دیگر جدا ساخت و ایلیاهْ در گردباد بآسمان صعود
نمود (۱۲) و الیشاعْ دید و فریاد کرد که ای پدرم ای پدرم عرّادهٔ اسرائیلْ و سوارانش و اورا دیگر ندید
پس لباس خودرا گرفته آنهارا بدو حصّه پاره پاره کرد (۱۳) و جامهٔ ایلیاهْ که از او افتاده بود گرفت و
برگشته بکنار اردنْ ایستاد (۱۴) و جامهٔ ایلیاهْ که از او افتاده بود گرفت و به آبها زد و گفت که خداوند
خدای ایلیاهْ کجاست و هنگامی که او نیز به آبها زده بود آنها باین طرف و آن طرف منقسم شدند و الیشاعْ
عبور نمود * (۱۵) و پسران پیغمبرانی که رو بروی او در سمت یریحو بودند اورا دیده گفتند که روح
ایلیاهْ بر الیشاعْ حلول نموده است و بقصد ملاقاتش نزدیکی نموده اورا رو بزمین کورنش کردند (۱۶) و ویْرا
گفتند اینك حال با بندگان تو پنجاه مرد صاحب قوّت هستند تمنّا اینکه ایشان بروند و آقای ترا جستجو
نمایند مبادا که روح خداوند اورا برداشته بیك کوهی از کوه‌ها و یا بدرّهٔ از درّه‌ها بیندازد و او گفت
مفرستید (۱۷) و اورا ابرام کرده بحدّ خجل شدنش که او گفت بفرستید و ایشان پنجاه نفر فرستادند و سه روز
تفحّص نموده امّا اورا نیافتند (۱۸) و ایشان نزد او برگشتند در حالتی که او در یریحو میبود و او بایشان
گفت که آیا من بشما نگفتم که مروید * (۱۹) و مردمان شهر به الیشاعْ گفتند که اینك حال موضع شهر
نیکوست بطوری که آقایم می‌بیند امّا آبها بد و زمین بی ثمر است (۲۰) و او گفت کاسهٔ تازهٔ بمن آرید
و نمك در آن بگذارید و آن‌را برایش آوردند (۲۱) و به چشمهٔ آب بیرون آمده و نمك بآن انداخته گفت
که خداوند چنین میفرماید که این آبهارا شفا دادم من بعد مرگ و زمین بی ثمری از آنها نخواهد بود
(۲۲) و آن آبها تا به امروز شفامند شدند موافق کلامی که الیشاعْ گفته بود * (۲۳) و از آنجا به بیتْ ایلْ
برآمد و هنگامی که براه برمی‌آمد اطفال کوچك از شهر بیرون آمدند و اورا تمسخر نموده ویْرا گفتند ای
سرکچلْ صعود نما ای سرکچلْ صعود نما (۲۴) او دیگر برگردیده بایشان نگریست و ایشان‌را باسم خداوند
لعنت کرد که دو خرس ماده از جنگل بیرون آمده از ایشان چهل و دو پسر پاره کردند (۲۵) و از آنجا بکوه
کرملْ رفت و از آنجا بشومرونْ برگشت *

(فصل سیوم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و یهورام پسر آحابْ در سال هجدهم یهوشافاط ملك یهوداهْ در شومرونْ آغاز سلطنت بر اسرائیلْ نمود و
دوازده سال ملكْ بود (۲) و در نظر خداوند بدی کرد امّا مثل پدر و مادرش نی زیرا که صورت
نصب شدهٔ بعلْ که پدرش ساخته بود دور نمود (۳) مع هذا بگناهان یاربعام پسر نباطْ که اسرائیلْ‌را
مرتکب گناه کرده بود چسپیده از آن دوری نورزید * (۴) و میشع پادشاه موابْ صاحب گلّه‌ها بود و به
پادشاه اسرائیلْ صد هزار برّه و صد هزار قوچ با پشم تسلیم مینمود (۵) و واقع شد بعد از مرگ آحابْ که

مَلِكِ مُوآبْ از مَلِكِ اِسْرائِیلْ عاصي شد * (۶) پس یِهُورام مَلِكْ در آن روز از شُومْرُونْ بیرون آمد و تماميء اِسْرائِیلْرا سان دید (۷) و روانه شده به یِهُوشافاطِ مَلِكِ یِهُوداْهْ فرستاده گفت که مَلِكِ مُوآبْ از من عاصي شد آیا به همراهِ من براي جنگ بمُوآبْ بر خواهي آمد و او گفت خواهم برآمد تو چگونهء مَنْ هم چنانم و قومِ تو چگونه اند قومِ من همچنان اند و اسبانِ تو چگونه اند اسبانِ من همچنان اند (۸) و گفت بکدام راه بر خواهیم آمد و او گفت براهِ بیابانِ اِدُومْ (۹) و مَلِكِ اِسْرائِیلْ و مَلِكِ یِهُوداْهْ و مَلِكِ اِدُومْ روانه شده هفت روز راه گردش میکردند و بجهةِ أردو و چهار پایاني که همراهِ ایشان بودند آب نبود * (۱۰) و مَلِكِ اِسْرائِیلْ فرمود دریغ که خداوند این سه مَلِكْرا احضار نموده است تا آنکه ایشانرا بدستِ مُوآبْ تسلیم نماید (۱۱) و یِهُوشافاطْ گفت که آیا پیغمبرِ خداوند در اینجا نیست که خداوندرا بواسطهء او مسئلت نمائیم و یکي از بندهگانِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ جواب داده گفت که اِلِیْشاعِ پسرِ شافاطْ که آب بر دستهاي اِیْلیاْهْ میریخت در اینجا است (۱۲) و یِهُوشافاطْ گفت که کلامِ خداوند با اوست پس مَلِكِ اِسْرائِیلْ و یِهُوشافاطْ و مَلِكِ اِدُومْ نزدِ وَيْ بزیر آمدند (۱۳) و اِلِیْشاعْ بمَلِكِ اِسْرائِیلْ گفت که مرا با تو چه کاراست به پیغمبرانِ پدرَت و به پیغمبرانِ مادرَت برو امّا مَلِكِ اِسْرائِیلْ وَيْرا گفت که نيْ زیرا خداوند این سه مَلِكْرا احضار نموده است تا آنکه ایشانرا بدستِ مُوآبْ تسلیم نماید (۱۴) و اِلِیْشاعْ گفت بحیاتِ خداوندِ لشکرها که در حضورَش مي‌ایستم قَسَم که هرگاه چنین نبود که آبروي یِهُوشافاطِ مَلِكِ یِهُوداْهْرا نگاه دارم ترا در نظر نیآوردهْ و نمیدیدم (۱۵) امّا حال از برایَم مُغنّي بیآورید و واقع شد هنگامي که مُغنّي بربط مینواخت که دستِ خداوند بر او مؤثّر شد (۱۶) و گفت خداوند چنین میفرماید که این درّهرا خندق بسیار بکَنید (۱۷) زیرا که خداوند میفرماید که باد نخواهید دید و باران هم نخواهید دید امّا این درّه از آب پر خواهد شد تا آنکه شما و دوابِ شما و بهایمِ شما بنوشید (۱۸) و در نظرِ خداوند این سهل است زیرا که مُوآبْرا بدستِ شما تسلیم خواهد کرد (۱۹) و تماميء شهرهاي حصاردارا و شهرهاي گُزیدهرا شکست خواهید داد و تماميء درختهاي خوش نمارا قطع خواهید نمود و تماميء چشمههاي آبرا مسدود خواهید ساخت و هر زمینِ خوبيرا بسنگها ویران خواهید گردانید * (۲۰) و واقع شد هنگامِ صبح وقتِ تقریب نمودنِ هدیّهء آردي که اینك از راهِ اِدُومْ آبها روان شده و زمینرا از آب پر ساخت (۲۱) و هنگامي که تماميء مُوآبیانْ شنیدند که آن ملوك بقصدِ جنگ نمودنِ با ایشان بر مي‌آیند تماميء آناني که قابلِ برداشتنِ شمشیر بکمر و بالاتر بودند آوازکردند و ایشان در حدود ایستادند (۲۲) و بامدادان سحرخیزي نمودند و آفتاب بر آب تابید و مُوآبیانْ ازطرفِ رو برو آبرا دیدند که مثلِ خون سرخ فام بود (۲۳) و گفتند که این خون است به تحقیق آن ملوك زده شده اند بلکه یکدیگررا زده اند پس حال اي مُوآبْ به یغما (۲۴) و هنگامي که به أردوي اِسْرائِیلْ آمدند اِسْرائِیلیانْ برخاسته مُوآبیانْرا شکست دادند که از حضورِ ایشان فرارکردند و پیش رفته مُوآبیانْرا هم درولایتِ خودِ ایشان کُشتند (۲۵) و شهرهارا مُنهدم ساختند و بر تماميء زمینهاي خوب هرکسي سنگ انداخته آنرا پُرکرد و تماميء چشمههاي آبرا مسدود ساختند و تماميء

درختانِ خوش نمارا قطع نمودند و به تنهائي سنگهاي قِرحَرِسِتْرا وا گذاشتند و سنگاندازان اورا احاطه کرده زدند (۲۶) و هنگامي که مَلِكِ مُوآبْ دید که جنگ از برایَش غلبه بود هفتصد نفر شمشیرکش گرفت تا بمَلِكِ اِدُومْ شکست داده بگذرد امّا نتوانستند (۲۷) پس پسرِ اوّل زادهٔ خودرا که در جایَش بایست سلطنت نماید گرفت و اورا بسَرِ دیوار در مقامِ قربانيِ سوختني تَصْعید نمود و براي اِسْرائیلْ به این خصوص غُصّهٔ عظیمي شد و از نزدِ وَيْ نُهضت نموده به ولایتِ خویش رجعت نمودند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و یك زني از زنانِ پسرانِ پیغمبران به اِلِیْشاعْ فریاد کرده گفت که بندهٔ تو شوهَرم مُرد و تو میداني که بندهٔ تو از خداوند میترسید و قرض خواه بقصدِ اینکه دو پسرِ مرا براي بندهگيِ خویش بگیرد آمده است (۲) و اِلِیْشاعْ وَيْرا گفت که از برایَت چه بکند بمن بگو که در خانهاَت چه داري و او گفت که در خانهٔ کنیزکَت چیزي نیست سواي ظرفي از روغن (۳) و اِلِیْشاعْ گفت برو از براي خودَت ظرفها از بیرون از تماميِ همسایههاي خود یعني ظرفهاي خالي که کمي ننماید سؤال بکن (۴) وْ بخانه داخل شده دررا بروي خود و بروي پسرانِ خود به بند و بتماميِ این ظرفها بریز و پُر شدههاي آنهارا بکنار بگذار (۵) آنگاه از نزدِ وَيْ رفت و دررا بروي خود و بروي پسرانِ خود که بجهةِ او ظرفها آورده بودند بست و او میریخت (۶) و واقع شد که بعد از پُرکردنِ آن ظرفها به پسرِ خویش گفت که ظرفِ دیگر بمن بیاور و او وَيْرا گفت که ظرفِ دیگري نیست و روغن ایستاد (۷) آنگاه روانه شده از براي مردِ خدا بیان کرد و او وَيْرا گفت که برو روغنرا بفروش و قرضِ خودرا ادا کن پس تو و پسرانِ تو از باقي مانده گذران نمائید * (۸) و یك روزي واقع شد که اِلِیْشاعْ به شُونِیْمْ گذشت که زنِ بزرگي در آنجا بود که اورا ابرام نمود که تا طعام بخورد و چنین واقع شد هنگامِ عبور نمودنَش براي طعام خوردن بدانجا وارد شد (۹) پس بمردَش گفت که اینك حال فهمیدم که این مردِ مقدّسِ خدا است که همیشه از پیشِ ما میگذرد (۱۰) تمنّا اینکه اوطاقِ کوچکي به پهلوي دیوار برایَش بسازیم و در آنجا از برایَش بستري و سُفره و کُرسي و شمعدان بگذاریم و ميباشد هنگامِ آمدنَش بما در آنجا فرود آید (۱۱) و یك روزي آمده در آن حجره فرود آمد و در آنجا خوابید (۱۲) و بخدمتکارَش گِیْحَزِيْ گفت که این شُونَمِيرا آواز کن و اورا آواز کرده و او در حضورَش ایستاد (۱۳) و اِلِیْشاعْ باو گفت که اکنون باو بگو که اینك بتماميِ این سعي که بما متوجّه شدي پس از برایَت چه چیز کرده شود آیا با پادشاه کاري داري و یا بسردارِ لشکر و او جواب گفت که من در میانِ قومِ خود ساکنم (۱۴) و او گفت که از براي زن چه باید کرد و گِیْحَزِيْ گفت به تحقیق که پسر ندارد و شوهرَش پیر است (۱۵) و اِلِیْشاعْ گفت که اورا آواز کن پس اورا آواز کرده که بسرِ در ایستاد (۱۶) و گفت در این مَوْسِمِ موافقِ زمانِ حیات پسررا به آغوشَت خواهي آورد و آن زن گفت اي آقایَم نمیشود اي مردِ خدا به کنیزکَت دروغ مگو (۱۷) پس آن زن حامله شده پسريرا در همان موسم موافقِ زمانِ حیات

بموجبِ کلامي که اِلیْشاعْ باو گفته بود زائید * (۱۸) و پسر نشو و نما میکرد که یك روزی واقع شد که با پدرش نزدِ دِرَوگران بر آمد (۱۹) و به پدرش گفت سَرَم سَرَم و پدرش بخدمتکاري گفت که اورا بمادرش به بر (۲۰) و اورا برداشته بمادرش برد و او بزانوهایش تا بوقتِ ظُهر نشست و مُرد (۲۱) پس مادرش بر آمده اورا به بسترِ مردِ خدا خوابانید و دررا باو بسته بیرون رفت (۲۲) و شوهرِ خودرا آواز داده گفت تمنّا اینکه یکي از جوانان و خري از خران بفرست تا آنکه بمردِ خدا بشتابم و برگردم (۲۳) و او گفت که امروز چرا باو بروي سَرِ ماه نیست و روزِ سبت نیست و او دیگر گفت که با سلامت خواهد بود (۲۴) پس خررا زین کرد و بخدمتکارش گفت که بران و برو و بخصوصِ من هیچ کوتاهي ننمائي در سوار کردن اگر ترا نگویم (۲۵) پس روانه شده بنزدِ مردِ خدا بکوهِ کَرْمِلْ رفت و واقع شد هنگامي که مردِ خدا اورا از دور بنظر در آورد که به گیْحَزِيْ خدمتکارش گفت که اینك آن شُونَمّي است (۲۶) پس تمنّا اینکه به تعجیل اورا استقبال نموده وَيْرا بگوي که آیا تو سلامتي و شوهرت سلامت است و پسر سلامت است او جواب گفت که سلامت (۲۷) و هنگامي که بنزدِ مردِ خدا بکوه رسید به پایهایش چسپید و گیْحَزِي نزدیك آمد تا آنکه اورا پس بکشد امّا مردِ خدا گفت که اورا رها کن زیرا که جانِ او برایش تلخ است و خداوند از من پنهان کرده بمن خبر نداد (۲۸) و زن گفت که آیا پسريرا از آقایم سؤال کردم و یا مگر نگفتم که مرا فریب مده (۲۹) پس اِلیْشاعْ به گیْحَزِيْ گفت که کمرترا به بند و چوبدستيء مرا بدستت بگیر و روانه شو اگر کسيرا ملاقات کني اورا سلام مگو و اگر کسي ترا سلام نماید جوابش مده و چوبدستيء مرا بروي طفل بگذار (۳۰) پس مادرِ طفل گفت بخداوندِ حيّ و بحیات جانِ تو قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس اِلیْشاعْ برخاست و اورا تعاقب نمود (۳۱) و گیْحَزِيْ پیشاپیشِ ایشان گذشت و چوبدستيرا بروي طفل گذاشت امّا نه آواز و نه توجّه پس براي استقبالِ آقایش برگشت و اورا خبر داده گفت که طفل بیدار نشد (۳۲) و اِلیْشاعْ بخانه در آمد و اینك طفل مُرده بود و بر بسترش خوابیده (۳۳) پس در آمده دررا بروي هر دو بسته خداوندرا دعا نمود (۳۴) و بر آمد و بالاي طفل خوابید و دهانِ خود بدهانِ او و چشمِ خود بچشمِ او و دستِ خودرا بدستِ او گذاشت و خودرا بالاي طفل دراز کرد که گوشتِ پسر گرم شد (۳۵) بعد از آن برگشته و اینجا و آنجا در خانه گردش کرد و باز بر آمد و خودرا بالایش دراز کرده که طفل هفت مرتبه عَطْسه کرد و طفل چشمانشرا باز نمود (۳۶) و گیْحَزِيْرا آواز داده گفت که این شُونَمّيْرا آواز ده و اورا آواز داد و هنگامي که نزدِ او در آمد اِلیْشاعْ گفت که پسرترا بگیر (۳۷) آنگاه در آمده به پايهایش افتاد و رو بزمین خَمْ شد و طفلِ خودرا گرفته بیرون رفت * (۳۸) بعد از آن اِلیْشاعْ به گِلْگالْ برگشت درحالتي که در ولایت قحطي بود و پسرانِ پیغمبران در حضورش نشستند و او بخدمتکارش گفت که دیگِ بزرگرا بگذار و شوربا بجههٔ پیغمبرزادهگان به پز (۳۹) و کسي به صحرا میرفت تا آنکه سبزيها بر چیند و تاكِ صحرائيرا یافت و از آن به پُريء دامنش حَنْظَلِ صحرائي چید و در آمد و آنهارا به دیگِ شوربا افشرد زیرا که آنها دانسته نشدند (۴۰) پس ریختند براي مردمان تا بخورند و واقع شد وقتي که

شوربارا میخوردند که نعره زده گفتند که ای مردِ خدا مرگ در دیگ است و نتوانستند بخورند (۴۱) و اِلِیشاعْ گفت که آردرا بیاورید و به دیگ انداخت و گفت بخصوصِ خلق بریز تا بخورند و در دیگ چیزِ مُضرّ نبود * (۴۲) و مردی از بَعَلِ شالِیشاهْ در آمد و از برای مردِ خدا قُرصهای نانِ نوبری بقدرِ بیست قُرصِ نانِ جَوینرا و خوشههای غلّه با پوست آورد و اِلِیشاعْ گفت که بقوم بده تا بخورند (۴۳) و خدمتگارش گفت که اینرا بحضورِ صد نفر چگونه بگذارم امّا او گفت که بقوم بده تا بخورند زیرا که خداوند میفرماید که خواهند خورد و از آن باقی خواهند گذاشت (۴۴) پس بحضورِ ایشان گذاشت و موافقِ کلامِ خداوند خوردند و باقی گذاشتند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و نَعمانِ سردارِ لشکرِ مَلِكِ اَرَمْ در حضورِ آقایَش مَرْدِ بزرگ با وقاری بود زیرا که خداوند بواسطهء او نجات به اَرَمْ داده بود امّا این مرد صاحبِ قوّت و شجاعت مبروص بود (۲) و فوجهای اَرَمیانْ بیرون رفته کنیزكِ کوچکیرا از ولایتِ اِسْرائِیلْ اسیر آوردند و او در حضورِ زنِ نَعمانْ خدمت میکرد (۳) و بخانمش گفت ای کاشکی آقایَم در حضورِ پیغمبری که در شُومْرُونْ است میبود که اورا از مبروصیَش شفا میداد (۴) پس [احدی] در آمده به آقایَش گفت که کنیزکی که از ولایتِ اِسْرائِیلْ آمده است چنین و چنان گفت (۵) پس مَلِكِ اَرَمْ فرمود بیا برو و مکتوبی به مَلِكِ اِسْرائِیلْ میفرستم پس روانه شد و ده قنطار نقره و شش هزار پارهء طلا و ده دستِ لباس بدستَش گرفت (۶) و مکتوبی بمَلِكِ اِسْرائِیلْ آورده گفت که اکنون وقتِ رسیدنِ این مکتوب بحضورت اینك بندهء خود نَعمانْرا بتو فرستادَم تا آنکه اورا از مبروصیَش شفا دهی (۷) و واقع شد بمجرّدِ خواندنِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ آن مکتوبرا که لباسِ خودرا دریده گفت که آیا من خدایَم که بمیرانم و زنده کنم که این مرد نزدِ من فرستاده است که تا این مبروصرا شفا بخشم پس تمنّا اینکه بدانید و به بینید که او بهانه جوئی بمن میکند * (۸) و در وقتی که اِلِیشاعِ مردِ خدا شنید که مَلِكِ اِسْرائِیلْ لباسِ خودرا دریده است بمَلِكْ فرستاده گفت که لباسِ خودرا چرا دریدی تمنّا اینکه نزدِ من بیاید تا آنکه بداند که در اِسْرائِیلْ پیغمبری هست (۹) پس نَعمانْ با اسبان و عرّادهاَش بدهنهء خانهء اِلِیشاعْ ایستاد (۱۰) و اِلِیشاعْ قاصدی باو فرستاده گفت که برو و خویشتنرا در اَرْدَنْ هفت مرتبه شُست و شو نما و گوشتَت بتو بر خواهد گشت و پاك خواهی شد (۱۱) و نَعمانْ غضبناك شده میرفت و میگفت که اینك با خود گفتم که البتّه نزدِ من بیرون آمده خواهد ایستاد و باسمِ خداوند خدایَش استدعا خواهد نمود و مقامِ بَرَصْرا با دستَش مسّ خواهد نمود و مبروصیرا شفا خواهد بخشید (۱۲) آیا اَبانَاهْ و فَرْفَرْ نهرهای دَمِّشْق از تمامیءِ آبهای اِسْرائِیلْ بهتر نیستند آیا نمیشود که در آنها شُست و شو کرده پاك گردم پس برگشته بغیض رفت (۱۳) و بندهگانَش نزدیك آمده با او متکلّم شده گفتند که ای پدرَم اگر پیغمبر ترا بعملِ سختی مامور میداشت آیا بجا نمیآوردی پس بطریقِ اولی هنگامی که ترا میگوید که شُست و

شو نموده پاك باش نخواهي كرد (۱۴) پس بزير آمده و در اَرْدُنْ هفت مرتبه موافقِ كلامِ مردِ خدا غوطه خورد وگوشتِ او مثلِ گوشتِ طفلِ كوچك باز آمده پاك شد * (۱۵) و بمردِ خدا رجوع كرده او و تماميءِ طائفهاَش و در آمده در حضورَش ايستاد وگفت حال اينك ميدانم كه در تماميءِ زمين خدائي نيست مگر دراِسْرائِيْلْ و حال تمنّا اينكه از بندهاَت تبرّكي قبول نمائي (۱٦) و او ديگرگفت كه بخداوندِ حيّ كه در حضورَش مي‌ايستم قَسَم نميگيرم و هرچند اورا ابرام نموده كه بگيرد امّا امتناع ميكرد (۱۷) و نَعَمَانْ گفت كه آيا بارِ يك جفت قاطر از خاك به بندهاَت داده نخواهد شد زيرا كه بندهء تو بارِ ديگر قربانيءِ سوختني و ذبائح بخدايانِ غيري تقريب نخواهد كرد الّا بخداوند (۱۸) در اين باب خداوند بندهء ترا عفو نمايد هنگامِ در آمدنِ آقايَم بخانهء رِمُّونْ تا آنكه در آنجا سجده نمايد و او بدستِ من تكيه نموده در خانهء رِمُّونْ سجده كند و من خويشتن‌را در خانهء رِمُّونْ خم نمايم تمنّا اينكه خداوند در اين باب بندهء ترا عفو فرمايد (۱۹) پس وَيْ‌را گفت كه بسلامت برو و او بقدرِ اندك راهي از وَيْ رفت * (۲۰) و گِيْحَزِيءِ خدمتكارِ اِلِيْشَاعِ مردِ خدا گفت كه اينك آقايَم از اين نَعَمَانِ اَرَمِيْ كوتاهي نمود كه چيزهائي كه آورده بود از دستش نگرفت بخداوندِ حيّ قَسَم كه در عقبِ او خواهم دويد و چيزي از او خواهم گرفت (۲۱) پس گِيْحَزِيْ نَعَمَانْ‌را تعاقب نمود و هنگامي كه نَعَمَانْ اورا ديد كه از عقبَش ميدود از عرّادهء خود بقصدِ استقبالَش بزير آمد وگفت كه آيا سلامت است (۲۲) و او گفت سلامت است آقايَم مرا فرستاده است تا آنكه بگويم اينك حال دو جوانان از پسرانِ پيغمبران از كوهِ اِفْرَيِمْ نزدِ من آمده اند تمنّا اينكه بايشان قنطار نقرهءِ و دو دستِ لباس بدهي (۲۳) و نَعَمَانْ گفت كه راضي شده دو قنطار بگير و اورا ابرام نمود و دو قنطار نقره بدو كيسه بست و دو دستِ لباس بر دو غلامِ خود نهاد و در مقابلِ او بردند (۲۴) و هنگامِ رسيدنَش بجاي مخفي از دستِ ايشان گرفت و در خانه گذاشت و مْردمان‌را مرخّص كرد كه رفتند (۲۵) و او در آمده در حضورِ آقايَش ايستاد و اِلِيْشَاعْ وَيْ‌را گفت كه اي گِيْحَزِيْ از كجا آمدهءگفت كه بندهء تو بجائي نرفته بود (۲٦) و اِلِيْشَاعْ وَيْ‌را گفت كه آيا دلِ من با تو نرفت هنگامي كه آن شخص از عرّادهء خود جهةِ استقبالِ تو برگشت آيا اين زمانْ زمانِ گرفتنِ نقره و گرفتنِ لباس و باغاتِ زيتون و تاكستان‌ها و گوسفندان وگاوان و غلامان و كنيزان است (۲۷) پس مبروصيءِ نَعَمَانْ بتو و به ذرّيهء تو ابداً بچسپد پس از حضورِ او مبروص مثلِ برف بيرون رفت *

(فصلِ ششم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و پسرانِ پيغمبران به اِلِيْشَاع گفتند كه اينك حال مقامي كه در حضورت ساكنيم از براي ما تنگ است (۲) تمنّا اينكه به اَرْدُنْ رفته هريكي چوبي از آنجا بگيريم و در آنجا از براي خود مكاني سازيم كه در آن ساكن باشيم او ديگرگفت برويد (۳) و ديگركسي گفت تمنّا اينكه راضي شده با بندهگانَت بروي او جواب داد كه ميروم (۴) و همراهِ ايشان روانه شد و ايشان به اَرْدُنْ رسيده چوبهارا بُريدند (۵) و واقع شد هنگامي

که شخصي چوبي‌را میبرّید که آهنِ تیشه‌اَش به آب افتاد و او فریاد کرده گفت که اي آقایَم دریغ که
عاریت گرفته بودم (۶) و مردِ خدا گفت که کجا افتاد و او بوَيْ جائي‌را نشان داد و او دیگر چوبي‌را بُرّید
و در آنجا انداخت که آهن شنا کرد (۷) و گفت از براي خود بردار و دستِ خودرا دراز کرده آن‌را گرفت *
(۸) و هنگامي که مَلِكِ اَرَمْ با اِسْرائیلْ جنگ مینمود با بنده‌گانِ خود مشورت کرده میگفت که در فُلان فُلان
جا اُردویَم‌را خواهم زد (۹) و مردِ خدا بمَلِكِ اِسْرائیلْ فرستاده گفت که با حذر باش که از فُلان جا نگذري
زیرا که اَرَمیانْ بآنجا نزول کرده اند (۱۰) و مَلِكِ اِسْرائیلْ بجائي که مردِ خدا بوَيْ بیان میکرد و خبر میداد
فرستاد و در آنجاها نه یك باره نه دو باره [بلکه همواره] خودرا محافظت نمود * (۱۱) و دلِ مَلِكِ اَرَمْ به
این خصوص مضطرب شد و بنده‌گانِ خودرا آواز داده ایشان‌را گفت که آیا بمن نخواهید گفت که از ماها
کیست که بطرفِ مَلِكِ اِسْرائیلْ است (۱۲) و یکي از بنده‌گانَش گفت که اي آقایَم مَلِكْ همچنین نیست حال
اینکه اِلِیْشاعِ پیغمبري که در اِسْرائیلْ است مَلِكِ اِسْرائیلْ‌را مخبر میسازد که تو در حجرهٔ خوابگاهِ خود چه
میگوئي (۱۳) و او گفت که روانه شده به بینید که او کجاست تا آنکه فرستاده اورا بگیرم و وَيْ‌را خبر داده
شد که اینك در دُوثانْ است * (۱۴) پس اسبان و عرّاده‌ها و لشکرِ سنگیني به آنجا فرستاد و ایشان وقتِ شب
آمده شهررا احاطه نمودند (۱۵) و خدمتگارِ مردِ خدا صحرخیزي نموده برخاست و بیرون رفته اینك لشکري
و اسبان و عرّاده‌ها شهررا احاطه نمودند پس خدمتکارَش وَيْ‌را گفت که اي آقایَم دریغ چه خواهیم کرد
(۱۶) او گفت مترس زیرا آناني که با مایَند بیشتر از آنهائي که با ایشان اند هستند (۱۷) و اِلِیْشاعْ استدعا
نموده گفت که اي خداوند تمنّا اینکه چشمانِ اورا کشاده نمائي تا آنکه به بیند و خداوند چشمانِ
خدمتگاررا کشاده نمود و دید که اینك کوه از گرداگردِ اِلِیْشاعْ از اسبان و عرّاده‌هاي آتشین پُر بود (۱۸) و
هنگامي که نزدِ وَيْ بزیر آمدند اِلِیْشاعْ خداوندرا استدعا نموده گفت تمنّا اینکه این گروهرا با کوري بزن
و ایشان‌را بکوري زد موافقِ کلامِ اِلِیْشاعْ (۱۹) و اِلِیْشاعْ ایشان‌را گفت که راه این نیست و شهر این نیست
در عقبِ من بیائید و شمارا بکسي که مُتفحّص اید برسانم و ایشان‌را به شُومْرُونْ آورد (۲۰) و واقع شد
هنگامي که در شُومْرُونْ در آمدند که اِلِیْشاعْ گفت که اي خداوند چشمانِ اینان‌را کشاده نما تا آنکه به
بینند و خداوند چشمانِ ایشان‌را کُشود و دیدند که اینك در فضاي شُومْرُونْ بودند * (۲۱) و مَلِكِ اِسْرائیلْ
در حالتي که ایشان‌را دید به اِلِیْشاعْ گفت که اي پدرَم ایشان‌را بزنَم بزنَم (۲۲) او گفت مزن آیا کساني
که به شمشیر و کمانِ خود اسیر میکردي میزدي نان و آب در پیشِ ایشان بگذار تا آنکه اکل و شرب
نموده به آقاي خودشان بروند (۲۳) و ضیافتِ بزرگ از براي ایشان تدارك کرد و بعد از اینکه ایشان اکل
و شرب نمودند ایشان‌را مرخّص کرد که به آقاي خویشتن رفتند و فوجهاي اَرَمْ بارِ دیگر بزمینِ اِسْرائیلْ
زیاده نیآمدند * (۲۴) و بعد از آن واقع شد که بِنْ هَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ تماميءِ لشکرِ خودرا جمع کرده و برآمده
شُومْرُونْ‌را محاصره نمود (۲۵) و در شُومْرُونْ قحطيءِ عظیمي بود و اینك اورا محاصره نمودند بحدّیکه سرِ حماري
به هشتاد پارهٔ نقره و ربعِ پیمانهٔ جلغوزِ کبوتري به پنج مشقال نقره فروخته میشد * (۲۶) و هنگامي که

مَلِكِ اِسْرائِيلْ بسَرِ ديوار عبور مينمود زني وَيْرا فرياد كرده گفت كه اي آقايَم مَلِكْ مرا رهائي ده (۲۷) او گفت اگر خداوند ترا نجات ندهد من ترا از كجا رهائي دهم از خرمن‌گاه و يا از ميخانه (۲۸) و ديگر مَلِكْ وَيْرا گفت كه ترا چه واقع شد او گفت كه اين زن بمن گفت كه پسرَت‌را بده تا آنكه اورا امروز بخوريم و پسرِ مرا فردا خواهيم خورد (۲۹) پس پسرِ مرا پُختيم و خورديم و روزِ ديگر وَيْرا گفتم كه پسرَت‌را بده تا آنكه اورا بخوريم امّا او پسرِ خودرا مخفي نمود (۳۰) و واقع شد بمجرّدِ شنيدنِ مَلِكْ كلماتِ زن‌را كه لباسِ خودرا دريد درحالتي كه به سَرِ حصار ميگذشت و قوم ديد كه اينك پلاس دَر اندرون بگوشتَش مُلصَقْ بود (۳۱) و گفت خدا بمن چنين عمل نمايد بلكه زياده اگر سَرِ اِلِيْشاعِ پسرِ شافاطْ امروز در تَنَش بماند * (۳۲) و اِلِيْشاع درخانه مينشست در حالتي كه مشائخ به همراهَش مينشستند و مَلِكْ از قِبَلِ خود كسي‌را فرستاد و پيش از آمدنِ آنكس به نزدَش اِلِيْشاعْ بمشائخ گفت كه آيا مي‌بينيد اين پسرِ مردِ قتّال كه بقصدِ اينكه سَرِ مرا بردارَد ميفرستد متوجّه شويد بمحضِ آمدنِ رسول دررا به بنديد و اورا بدر نگاه داريد آيا صداي پاي‌هاي آقايَش از عقبَش مسموع نيست (۳۳) و هنگامي كه با ايشان درگُفتگو مشغول بود اينك رسول نزدِ وَيْ بزير آمد او گفت كه اينك اين بلا از خداوند است پس از خداوند ديگر چرا زياده انتظار بكَشم

(فصلِ هفتم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و اِلِيْشاعْ گفت كه كلامِ خداوندرا بشنويد خداوند چنين ميفرمايد كه فردا در اين وقت پيمانهٔ آردِ رقيق به يك مثقال و دو پيمانهٔ جَوْ به يك مثقال بدروازهٔ شُومِرُونْ فروخته ميشود (۲) و سروري كه مَلِكْ بدستِ او تكيه مينمود مردِ خدارا جواب داده گفت كه اينك اگر خداوند پنجره‌هارا در آسمان بسازد اين عمل واقع تواند شد و او گفت اينك با چشمانَت خواهي ديد امّا از آن نخواهي خورد * (۳) و چهار مردِ مبروصي بدهنهٔ دروازه ميبودند و بيكديگر گفتند كه تا بمرگ چرا اينجا بنشينيم (۴) اگر بگوئيم به شهر درآئيم در شهرِ قحطي است كه در آنجا خواهيم مُرد و اگر در اينجا بمانيم خواهيم مُرد پس حال روانه شده به اُرْدوي اَرَميانْ بيفتيم اگر مارا زنده نگاه دارند زنده خواهيم ماند و اگر مارا بكُشند نهايت خواهيم مُرد (۵) پس به هنگامِ غَسَقْ بقصدِ رفتن به اُردوي اَرَميانْ برخاستند و بكنارِ اُردوي اَرَميانْ رسيدند و اينك در آنجا كسي نبود (۶) زيرا كه خداوند صداي عرّاده‌ها و صداي اسبان و صداي لشكرِ بزرگي‌را به اُردوي اَرَمْ شنوانيد و ايشان به يكديگر گفتند كه اينك مَلِكِ اِسْرائيلْ ملوكِ حِتّيانْ و ملوكِ مِصْرِيانْ‌را استيجار نموده است تا آنكه برما هجوم آورند (۷) پس برخاسته در غَسَقْ فرار كردند و چادرها و اسبها و حمارها و اُردو بطوري كه بود وا گذاشته بپاسِ جانِ خود فرار كردند * (۸) و آن مبروصان بكنارهٔ اُردو آمدند و بچادري داخل شدند و اكل و شربه نمودند و از آنجا نقره و طلا و لباسها گرفته روانه شدند و آنهارا پنهان كردند پس باز آمده بچادرِ ديگر در آمدند و از آن بُردند و روانه شده پنهان كردند (۹) و ايشان به يكديگر گفتند كه ماها براستي رفتار نمي‌نمائيم امروز روزِ مُژدهٔ خير است اگر

خاموش باشیم و تا نورِ صبح انتظار بکشیم زیان بما خواهد رسید پس بیائید برویم و خانهٔ مَلِكْ‌را خبر بدهیم * (۱۰) پس روانه شده دربانِ شهررا خوانده و ایشان‌را بدین مضمون خبر داده گفتند که به اُردوی اَرَمیانْ درآمدیم و اینك در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی مگر اسب‌های بسته شده و حمارانِ بسته شده و چادرها همچنانی که بودند (۱۱) و او دربانان‌را آواز کرده و ایشان بخانهٔ اندرونیءِ مَلِكْ خبر رسانیدند * (۱۲) و مَلِكْ وقتِ شب برخاست و به بندهٔگانَش گفت حال شمارا میگویم که اَرَمیانْ بما چه میخواهند بکنند میدانند که گرسنه ایم از آن سبب از اُردو بیرون آمده خویشتن‌را در صحرا پنهان کرده اند و میگویند هنگامی که از شهر بیرون می‌آیند ایشان‌را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد (۱۳) و یکی از بندهٔگانَش جواب داده گفت که صلاح در اینست که پنج اسب از اسبانی که در شهر باقی مانده اند بگیرند تا آنکه بفرستیم و به بینیم اینك آن اسبان مثلِ تماميءِ گروهِ اِسْرائیلْ که در آن باقی اند به تحقیق مثلِ تماميءِ گروهِ اِسْرائیلْ که تمام شده اند میباشند * (۱۴) پس دو اسبِ عرّادهٔکشی گرفته و مَلِكْ آنهارا به عقبِ اُردوی اَرَمیانْ فرستاده گفت بروید و به بینید (۱۵) و ایشان تا به یَرْدَنْ از عقبِ ایشان رفتند و اینك تماميءِ راه از لباس‌ها و ظروف‌هائی که اَرَمیانْ در اضطرابِ خودشان انداخته بودند پُر بود و رسولان برگشته خبر بمَلِكْ رسانیدند * (۱۶) و قوم بیرون رفته اُردوی اَرَمیان‌را غارت کردند و آردِ رقیق پیمانه‌اَش بمثقالی و جَوْ دو پیمانه‌اَش بمثقالی موافقِ کلامِ خداوند بفروش آمد (۱۷) و مَلِكْ آن سروری که بدستِ او تکیه مینمود بر دروازه نگهبان کرد و خلق اورا در دَرِ دروازه پایمال کردند که مُرد موافقِ کلامی که مردِ خدا گفت وقتی که مَلِكْ نزدِ او بزیر آمده بود (۱۸) یعنی موافقِ کلامِ مردِ خدائی که بمَلِكْ گفته بود واقع شد که فردا در این زمان در دروازهٔ شُوْمِرُونْ از جَوْ دو پیمانه بمثقالی و از آردِ رقیق پیمانهٔ بمثقالی فروخته خواهد شد (۱۹) و آن سرور بمردِ خدا جواب داده گفته بود که اینك اگر خداوند پنجره‌هارا در آسمان بکند مثلِ این چیز تواند شد و او گفت اینك با چشمانِ خود خواهی دید امّا از آن نخواهی خورد (۲۰) و اورا همچنین واقع شد زیرا که قوم اورا بدَرِ دروازه پایمال کردند که مُرد *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و اِلِیْشاعْ بزنی که پسرَش‌را زنده کرده بود متکلّم شده گفت که برخیز خودَت و عیالَت بروید و در جائی که میتوانی بنشینی بنشین زیرا که خداوند قحطی‌را خوانده است و هم بر زمین هفت سال عارض خواهد شد (۲) و زن برخاسته موافقِ کلامِ مردِ خدا عمل نمود و او و عیالَش رفته بزمینِ فِلِسْطیانْ هفت سال ساکن شدند * (۳) و بعد از انقضای آن هفت‌سال واقع شد که زن از زمینِ فِلِسْطیانْ باز آمد و بقصدِ فریاد نمودنِ به مَلِكْ بخصوصِ خانهٔ خود و زمینِ خود بیرون آمد (۴) و مَلِكْ با گیحَزِیءِ خدمتکارِ مردِ خدا متکلّم شده گفت که حال تماميءِ اعمالِ بزرگی که اِلِیْشاعْ بجا آورده است بمن بگوئی (۵) و

واقع شد هنگامي که او بمَلِكْ بیان میکرد که چگونه مُرده‌را زنده نمود که اینك زني که پسرش‌را زنده
نموده بود بخصوصِ خانه و زمینش بمَلِكْ فریاد کرد و گیحَزي گفت که اي آقایَم مَلِكْ زن این است و پسري که
اِلِیشاعْ اورا زنده کرد همین است (۶) و مَلِكْ از زن پُرسید و او وَيْ‌را خبر میداد پس مَلِكْ یك خواجه‌سرائي
برایش تعیین نموده گفت که هر آنچه مالِ او بود و تماميءِ محصولِ زمین از روزِ ترك کردنش اِلي حال
باز برسان * (۷) و اِلِیشاعْ به دَمِّشِقْ رفت در حالتي که بِنْ هَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ مریض بود و به او اعلام کرده
شد چنین که مردِ خدا اینجا آمده است (۸) و مَلِكْ به حَزائِیلْ گفت که هدیه‌ء بدستت بگیر و بجهةِ ملاقاتِ
مردِ خدا برو و خداوندرا بواسطهء او طلب نموده بگو که آیا از مرضِ خود شفا خواهم یافت (۹) و
حَزائِیلْ بقصدِ ملاقاتش روانه شد و هدیه از تماميءِ طیّباتِ دَمِّشِقْ بارِ چهل شتر بدست گرفته آمد و در
حضورش ایستاده گفت که پسرت بِنْ هَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ مرا بنزدِ تو فرستاده و میگوید که آیا از مرضِ خود
شفا خواهم یافت (۱۰) و اِلِیشاعْ وَيْ‌را گفت که برو اورا بگو که مُمکن است شفا بیابي امّا خداوند بمن
اعلام فرمود که البتّه خواهد مُرد (۱۱) و چهرهء خودرا ایستاده کرده بجدّي دوخت تا به خجل شدنش
و مردِ خدا گریه کرد (۱۲) و حَزائِیلْ گفت که آقایَم چرا گریه مینماید او دیگر جواب گفت بعلّتِ اینکه
ضرري که تو به بني اِسْرائِیلْ برساني میدانم قلعه‌هاي ایشان‌را آتش خواهي زد و برگزیدگانِ ایشان‌را
بشمشیر خواهي کُشت و کودکانِ ایشان‌را پخش کرده و زنانِ حاملهء ایشان‌را شکم پاره خواهي کرد
(۱۳) و حَزائِیلْ گفت که بندهء تو مگر سگ است که این عملِ بزرگ‌را بکند پس اِلِیشاعْ گفت که خداوند
مرا اعلام نموده است که تو مَلِكِ اَرَمْ خواهي شد (۱۴) پس از اِلِیشاعْ رفته و به آقایش در آمد و او
وَيْ‌را گفت که اِلِیشاعْ بتو چه گفت او گفت که بمن فرمود که البتّه شفا خواهي یافت (۱۵) و روزِ دیگر
واقع شد که [حَزائِیلْ] عبائي گرفته به آب فرو برد و برویش فرش کرد که مُرد و حَزائِیلْ در جایش
مَلِكْ شد * (۱۶) و در سالِ پنجمِ یُورامِ پسرِ اَحابِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ در حالتي که یِهُوشافاطْ پادشاهِ یِهُوداهْ بود
یِهُورامِ پسرِ یِهُوشافاطِ مَلِكِ یِهُوداهْ پادشاه شد (۱۷) و هنگامِ آغازِ سلطنتش سي و دو ساله بود و در اُورشَلِیم
هشت سال سلطنت نمود (۱۸) و براهِ ملوكِ اِسْرائِیلْ بنحوي که خاندانِ اَحابْ عمل مینمودند رفتار نمود
زیرا که دخترِ اَحابْ زنِ او بود و در نظرِ خداوند بدي کرد (۱۹) امّا خداوند نخواست که یِهُوداهْ‌را هلاك
سازد به پاسِ خاطرِ بندهء خود داوُدْ چونکه وَيْ‌را وعده کرده بود که اورا و پسرانش‌را همیشهء اوقات
نوري خواهد داد * (۲۰) و در ایّامِ او اِدُومْ از زیردستيءِ یِهُوداهْ عاصي شد و براي خودشان مَلِكْ نصب
کردند (۲۱) و یُورامْ و تماميءِ عرّاده‌ها بهمراهش بسِیعِیرْ عبور نمود و وقتِ شب برخاست و اِدُومِیاني
که اورا احاطه نموده بودند و هم سردارانِ عرّاده‌هارا شکست داد و قوم بچادرهاي خودشان فرار کردند
(۲۲) امّا اِدُومِیانْ از زیردستيءِ یِهُوداهْ بیرون رفته تا امروز عاصي اند آن وقت لِبْناهْ نیز عاصي شد *
(۲۳) و بقیّهء اعمالِ یُورامْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ یِهُوداهْ مسطور نیستند (۲۴) و
یُورامْ با پدرانِ خویش خوابید و در شهرِ داوُدْ با پدرانِ خود مدفون شد و پسرش اَحَزْیاهْ در جایش مَلِكْ

شد * (۲۵) و در سالِ دوازدهمِ یُورامِ پسرِ اَحابِ مَلِكِ اِسْرائیْلْ اَحَزْیاهِ پسرِ یِهُورامِ مَلِكِ یِهُودَاهْ آغازِ سلطنت
نمود (۲۶) هنگامِ آغازِ سلطنتَش اَحَزْیاهْ بیست و دو ساله بود و در اُورْشَلِیْمْ یك سال سلطنت نمود و اسمِ
مادرَش عَتَلْیاهِ دخترِ عُمْرِيِءِ مَلِكِ اِسْرائیْل بود (۲۷) و براهِ خاندانِ اَحابْ رفتار نموده در نظرِ خداوند مثلِ
خاندانِ اَحابْ بدي نمود زیرا که دامادِ خاندانِ اَحابْ بود (۲۸) و با یُورامِ پسرِ اَحابْ بخصوصِ جنگ
نمودنِ با حَزائیلِ مَلِكِ اَرَمْ به رامُوْتِ گِلْعادْ رفت و اَرَمیانْ یُورامْرا مجروح ساختند (۲۹) و یُورامِ مَلِكْ
بخصوصِ شفا یافتن از جراحتهائي که اَرَمیانْ وَيْرا در راماهْ زده بودند هنگامي که جنگ با حَزائیلِ
پادشاهِ اَرَمْ مینمود به یِزْرِعیْلْ برگشت و اَحَزْیاهِ پسرِ یِهُورامِ مَلِكِ یِهُودَاهْ بخصوصِ ملاقاتِ یِهُورامِ پسرِ اَحابْ
که بیمار بود به یِزْرِعیْلْ فرود آمد *

(فصلِ نهم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و اِلیْشاعِ پیغمبر یکي از پسرانِ پیغمبرانرا خوانده وَيْرا گفت کمرِ خودرا به بند و این حُقّهء روغنرا
بدستَت بگیر و برامُوْتِ گِلْعادْ روانه شو (۲) و هنگامي که بآنجا میرسي یِیهُوِيِ پسرِ یِهُوشافاطِ پسرِ نِمْشِيْرا
بنظر بیاور و داخل شده از میانِ برادرانَش برخیزان و اورا به اوطاقِ خلوت بیاور (۳) و حُقّهء روغنرا
گرفته بسرَش بریز و بگو که خداوند چنین میفرماید که ترا به پادشاهيء اِسْرائیْلْ مسح کردم بعد از آن
دررا باز نموده و بي تأمّل فرارکن (۴) و آن جوان یعني پیغمبر زاده برامُوْتِ گِلْعادْ رفت * (۵) و هنگامِ
رسیدنَش اینك سردارانِ لشکر مینشستند و اوگفت که اي سرور بتو سُخني دارم و یِیهُوء گفت بکدام یکي
از جُملهء ماها و او گفت از براي تو اي سرور (۶) پس برخاست و بخانه در آمد و بسرَش روغن ریخته وَيْرا
گفت خداوند خداي اِسْرائیْلْ چنین میفرماید که ترا برقومِ خداوند اِسْرائیْلْ مَلِكْ مسح کردم (۷) و خاندانِ
آقایَت اَحابْرا خواهي زد تا آنکه انتقامِ خونِ بندهگانِ من پیغمبران و خونِ تماميء بندهگانِ خداوندرا
از دستِ اِیزِبِلْ بکشم (۸) زیرا که تماميء خاندانِ اَحابْ هلاك خواهند شد و از اَحابْ هر کسي که به
دیوار بَوْل کند و در اِسْرائیْلْ کسي که محبوس و وا گذاشته شود قطع خواهم نمود (۹) و خاندانِ اَحابْرا
مثلِ خاندانِ یارُبْعامِ پسرِ نباطْ و مانندِ خانهء بَعَشايِ پسرِ اَخیّاهْ خواهم ساخت (۱۰) و سگان اِیزِبِلْرا در
قسمتِ یِزْرِعیْلْ خواهند خورد بدونِ دفن کنندهء پس دررا باز نموده گریخت * (۱۱) و یِیهُوء به بندهگانِ
آقایَش باز آمد و کسي وَيْرا گفت که سلامت است این دیوانه چرا نزدِ تو آمد و او بایشان گفت که
مردرا و سلوکشرا میدانید (۱۲) امّا گفتند که دروغ است تمنّا اینکه بیان نمائي و او گفت چنین و
چنان بمن گفته فرمود که خداوند چنین میفرماید که ترا بر اِسْرائیْلْ مَلِكْ مسح کردم (۱۳) پس تعجیل نموده
هرکسي جامهء خودرا گرفت و بزیرِ خودشان بالاي یکي از نردبانها گذاشتند و کرنارا نواخته گفتند که
یِیهُوء پادشاهي مینماید (۱۴) پس یِیهُوِيِ پسرِ یِهُوشافاطِ پسرِ نِمْشِيْ بخلافِ یُورامْ هم عهديرا بست و حال
اینکه یُورامْ خودَش و تماميء اِسْرائیْلْ بخصوصِ حَزائیلِ مَلِكِ اَرَمْ رامُوْتِ گِلْعادْرا محافظت میکردند (۱۵) و

یهورام مَلِك به یِزرِعیل مراجعت نموده بود تا از جراحاتی که اَرَمیان به او زدند وقتی که با حَزائیلِ مَلِكِ
اَرَم جنگ مینمود شفا یابد * و ییهوء گفت اگر مرادِ شما چنین باشد رها شوندهٔ از شهر بیرون نرود تا
آنکه روانه شده در یِزرِعیل خبر بدهد (۱۶) و ییهوء بعرّاده سوار شده به یِزرِعیل رفت زیرا که یورام
درآنجا میخوابید و اَحَزیاهِ مَلِكِ یهوداه بخصوصِ دیدنِ یورام بزیر آمده بود (۱۷) و دیده‌بانی که بالای
برج در یِزرِعیل می‌ایستاد فوجِ ییهوءرا دید که می‌آید وگفت فوجی‌را می‌بینم و یهورام گفت که سواری‌را
گرفته باستقبالِ ایشان بفرست و بگوید که آیا سلامت است (۱۸) پس اسب‌سواری بجهةِ استقبالَش رفت و
گفت که مَلِك چنین میفرماید که آیا سلامت است و ییهوء گفت ترا بسلامت چه کار است به عقبِ من
برگرد و دیده‌بان بیان کرده گفت که چاپار بایشان رسید امّا بر نمیگردد (۱۹) و اسب سواریءِ دیگررا
فرستاد که او نزدِ ایشان آمده گفت که مَلِك میفرماید که آیا سلامت است و ییهوء گفت ترا بسلامت چه
کار است به عقبِ من بگرد (۲۰) و دیده‌بان بیان کرده گفت که بایشان رسید امّا برنمیگردد و راندنَش مثلِ
راندنِ ییهویِ پسرِ نِمشی است زیرا که دیوانه‌وار میراند (۲۱) و یهورام فرمود که به بند و عرّاده‌را بستند
و یهورامِ مَلِكِ اِسرائیل و اَحَزیاهِ مَلِكِ یهوداه هر یکی در عرّاده‌اَش سوار شده به استقبالِ ییهوء بیرون
رفتند واورا در قسمتِ نابوتِ یِزرِعیلی یافتند * (۲۲) و واقع شد هنگامی که یهورام ییهوءرا دید که گفت
ای ییهوء آیا سلامت است اوگفت چه سلامتی که با وجودِ اینکه زناکاریءِ مادرَت اِیزِبل و کثرتِ
جادوگریَش باقی است (۲۳) آنگاه یهورام دستِ خودرا برگردانیده فرارکرد و به اَحَزیاه گفت که ای اَحَزیاه
خیانت هست (۲۴) و ییهوء دستِ خودرا با کمان پُر کرده یهورام‌را بمیانِ بازوهایَش زد و تیر از دلَش
بیرون آمده و درعرّاده‌اَش خم شد (۲۵) و ییهوء به بِدقَرِ سردارِ خود گفت که این‌را بردار و به حصّهٔ زمینِ
نابوتِ یِزرِعیلی بینداز البتّه درخاطر داری که من و تو باهم دیگر هنگامی که در عقبِ پدرَش اَحاب سوار
بودیم که خداوند این باررا باوگذاشت (۲۶) به تحقیق خداوند میفرماید دیروز خونِ نابوث و خونِ
پسرانَش‌را دیدم بلکه خداوند میفرماید که در این حصّه از تو مکافات خواهم کشید پس حال اورا بردار و
موافقِ کلامِ خداوند به این حصّه انداز * (۲۷) و هنگامی که اَحَزیاهِ مَلِكِ یهوداه دید براهِ خانهٔ باغچه فرارکرد
و ییهوء اورا تعاقب نمود وگفت اورا نیز درعرّاده بزنید و اورا بفرازِ گور که نزدیك به یِبلِعام است زدند
و بمِگِدّو فرارکرد و درآنجا مُرد (۲۸) و بنده‌گانَش اورا درعرّاده به اورشَلیم آوردند و اورا در مزارِ خود در
شهرِ داود با پدرانَش دفن کردند (۲۹) و در سالِ یازدهمِ یورامِ پسرِ اَحاب اَحَزیاه آغازِ سلطنت بر یهوداه
نمود * (۳۰) و ییهوء به یِزرِعیل درآمد و اِیزِبل شنیده بچشمانَش شنجرف کشید و سرَش‌را خوش نما
کرده از پنجره نگریست (۳۱) و هنگامی که ییهوء بدرِ سرای آمد اوگفت که آیا زِمری که آقایَش‌را کُشت
سلامت بود (۳۲) و او رویَش‌را بسوی پنجره برداشت وگفت با من کیست کیست و دو سه خواجه‌سرا باو
نگریستند (۳۳) و بایشان گفت که اورا بیندازید و اورا بزیر انداختند و از خونَش قدری بدیوار و اسبان
پاشیده شد که اورا پایمال کردند (۳۴) و [ییهوء] داخل شده اکل و شرب نمود وگفت اکنون این

ملعونه‌را ملاحظه کنید و اورا دفن کنید زیرا که دخترِ مَلِكْ است (۳۵) و براي دفن کردنَش رفتند امّا
بجُز کاسهٔ سر و پایها و کفِ دستها از او چیزي نیافتند (۳۶) پس برگشته وَيْ‌را خبر دادند و او گفت این
کلامِ خداوند است که بواسطهٔ بندهٔ خود اِیْلیاهِ تِشْبي گفت هنگامِ فرمودنَش در حصّهٔ یِزْرِعِیْلْ
سَگان گوشتِ اِیْزِبِلْ‌را خواهند خورد (۳۷) و لاشهٔ اِیْزِبِلْ مثلِ سرگین بر روي زمین در حصّهٔ یِزْرِعِیْلْ خواهد
بود چنانکه نخواهند گفت که این اِیْزِبِلْ است *

(فصلِ دهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و اَحابْ هفتاد پسر در شُوْمِرُوْنْ داشت و یِیهُوْ مکتوبها نوشته به شُوْمِرُوْنْ براي سردارانِ یِزْرِعِیْلْ و
مشائخ و لالایانِ پسرانِ اَحابْ فرستاده گفت که (۲) حال بمحضِ رسیدنِ این مکتوب بشما چونکه پسرانِ
آقاي خودتان و عرّابه‌ها و اسبها و شهرِ حصاردار و اسلحه با شما است (۳) پس بهترین و لایق‌ترینِ پسرانِ
آقاي خودرا بنظر آورده اورا به تختِ پدَرَش بنشانید و بخصوصِ خانهٔ آقاي خود جنگ نمائید (۴) امّا ایشان
بسیار بسیار ترسان شده گفتند اینك دو مَلِكْ باو مقاومت نکردند ماها چگونه مقاومت خواهیم کرد (۵) پس
شخصِ ناظرِ خانه و سردارِ شهر و مشائخ و لالایان به یِیهُوْ فرستاده گفتند که ما بندگانِ تو ایم و
هر چه که مارا امر فرمائي خواهیم کرد و هیچ کس‌را به پادشاهي نصب نمي‌نمائیم آنچه که در نظرَت پسند
آید بکن * (۶) و به ایشان مرتبهٔ دویم مکتوب نوشته گفت اگر از جانبِ من هستید و بقولِ من گوش دهید
سرهاي پسرانِ آقاي خودرا بگیرید و فردا در این زمان به نزدِ من به یِزْرِعِیْلْ بیائید و مَلِكْ زادگان هفتاد
نفر با بزرگانِ شهر یعني تربیت کنندگانِ ایشان بودند (۷) و واقع شد بمحضِ رسیدنِ مکتوب بایشان که
آن هفتاد نفر مَلِكْ زادگان‌را گرفته کُشتند و سرهاي ایشان‌را بزنبیلها گذاشته نزدِ وَيْ به یِزْرِعِیْلْ فرستادند
(۸) و چاپاري آمد و به او خبر داده گفت که سَرْهاي مَلِكْ زادگان‌را آوردند و او فرمود آنهارا به دو توده
در دهنهٔ دروازه تا صبحدم بگذارید (۹) و در صبحدم واقع شد که بیرون آمده ایستاد و بتماميِ قوم گفت
که شما صادقید اینك من بخلافِ آقایَم همعهدي‌را بسته اورا کُشتم امّا که این جُمله‌را کُشته است
(۱۰) پس بدانید از کلامِ خداوند که بخصوصِ خانهٔ اَحابْ فرموده بود حَرْفي بزمین نخواهد افتاد زیرا که
خداوند آنچه که بواسطهٔ بندهٔ خود اِیْلیاهْ فرموده بود بجا آورده است (۱۱) و یِیهُوْ تماميِ باقي ماندگانِ
خانهٔ اَحابْ‌را در یِزْرِعِیْلْ کُشت و تماميِ بزرگانَش با خویشاوندان و کاهنانَش تا از برایَش کسي باقي
نماند * (۱۲) پس برخاسته و روانه شده به شُوْمِرُوْنْ آمد و هنگامي که در راه بمنزلِ شبان رسید (۱۳) آنگاه یِیهُوْ
برادرانِ اَحَزْیاهِ مَلِكِ یِهُوْداهْ‌را یافت و گفت که شما کیستید و ایشان گفتند که برادرانِ اَحَزْیاهْ ایمْ و بزیر
مي‌آئیم تا آنکه پسرانِ مَلِكْ و پسرانِ مَلِکه‌را سلام بگوئیم (۱۴) و یِیهُوْ گفت اینهارا زنده بگیرید و
ایشان‌را زنده گرفتند و ایشان‌را نزدِ چشمهٔ منزلِ شبان چهل و دو نفر کشتند و از ایشان احدي رهائي
نیافت * (۱۵) و از آنجا روانه شده یِهُوْناداب پسرِ رِیْکابْ‌را که به استقبالَش مي‌آمد یافت و اورا دعاي

خیر نموده گفت که آیا قلبِ تو راست است مثلِ قلبِ من با قلبِ تو و یِهُوناداب گفت که هست و [یِیهُوء
گفت] اگر هست دستت‌را بمن بده و دستِ خودرا داده و یِیهُوء نزدِ خود وَیْ‌را بعرّاده سوار کرد (۱۶) و
گفت به همراهِ من بیآ و غیرتِ مرا بخصوصِ خداوند به بین و اورا بعرّاده‌اَش سوار کردند * (۱۷) و هنگامی
که به شُومِرُون آمد تمامیءِ باقی ماندهگانِ آحاب‌را در شُومِرُون کشت تا تمام شدنِ ایشان موافقِ کلامی
که خداوند به اِیلیاه فرموده بود (۱۸) و یِیهُوء تمامیءِ قوم‌را جمع نموده ایشان‌را گفت آحابْ بَعَل‌را
اندك عبادت میکرد امّا یِیهُوء اورا بسیار عبادت خواهد کرد (۱۹) پس حال تمامیءِ پیغمبرانِ بَعَل و تمامیءِ
بندهگان و تمامیءِ کاهنانش‌را بنزدِ من احضار نمائید که احدی مفقود نشود بعلّتِ اینکه من ذبحِ عظیمی از
برای بَعَل دارم هر کسی که مفقود شود زنده نخواهد ماند امّا یِیهُوء این‌را به حیله میکرد تا که عابدانِ
بَعَل‌را هلاك سازد (۲۰) و یِیهُوء فرموده که عیدیرا بخصوصِ بَعَل تقدیس نمائید و ایشان عیدرا ندا کردند
(۲۱) و یِیهُوء بتمامیءِ اِسْرائیل فرستاد و تمامیءِ عابدانِ بَعَل آمدند و کسی که نیآمده بود نماند و بخانهء
بَعَل رفتند و خانهء بَعَل سرتاسر پُر شد (۲۲) و لباس‌چی باشی‌را فرمود که لباس بخصوصِ تمامیءِ عابدانِ بَعَل
بیرون آوردی و او از برای ایشان لباسها بیرون آورد (۲۳) و یِیهُوء و یِهُوناداب پسرِ رِیکاب بخانهء بَعَل در
آمدند و بعابدانِ بَعَل گفتند که تفحّص نموده به بینید که با شما از بندهگانِ خدا کسی در اینجا نباشد مگر
عابدانِ بَعَل بتنها (۲۴) و بخصوصِ تقریب نمودنِ ذبائح و قربانیهای سوختنی در آمدند و یِیهُوء از برای
خود در بیرون هشتاد نفر گذاشت و بایشان گفت اگر کسی از مردمانی که بدستِ شما سپُردم رهائی یابد
جانِ آنکس عوضِ جانِ او باشد * (۲۵) و واقع شد بمحضِ تمام کردنِ قربانیءِ سوختنی که یِیهُوء به
سپاهیانِ خاص و به سروران گفت بیآئید و آنهارا به قتل رسانید که کسی بیرون نرود و ایشان‌را بدمِ
شمشیر کُشتند و سپاهیانِ خاص و سروران ایشان‌را بیرون انداخته بعد از آن به شهرِ خانهء بَعَل رفتند
(۲۶) و صورت‌های نصب شدهء خانهء بَعَل‌را بیرون آورده سوزانیدند (۲۷) و صورتِ بَعَل‌را شکسته و خانهء
بَعَل‌را منهدم ساختند و آن‌را تا به امروز مزبله ساختند (۲۸) و یِیهُوء بَعَل‌را از اِسْرائیل منقطع گردانید
(۲۹) امّا یِیهُوء از پَیرَوی نمودنِ گناهانِ یارُبْعام پسرِ نباط که اِسْرائیل‌را مرتکبِ گناه گردانیده بود عدول
ننمود یعنی از گوسالههای زرینی که در بَیْتِ اِیْل و دانْ بودند * (۳۰) و خداوند به یِیهُوء گفت چونکه
به نیکوئی عمل نموده آنچه که در نظرم راست بود بجا آوردی و مطابقِ هرچه که در دلم بود بخانهء آحاب
عمل نمودی پس پسرانِ تو تا پشتِ چهارم بر تختِ اِسْرائیل خواهند نشست (۳۱) امّا یِیهُوء در رفتار نمودنِ
به توراتِ خداوند خدای اِسْرائیل با تمامیءِ قلبش احتیاط ننموده از گناهانِ یارُبْعام که اِسْرائیل‌را مرتکب
گناه گردانیده بود اجتناب ننمود (۳۲) در آن ایّام خداوند شروع به قطع نمودنِ اِسْرائیل نمود و حَزائیل
ایشان‌را در تمامیءِ حدودِ اِسْرائیل کُشت (۳۳) از اَرْدَنْ بطرفِ طلوعِ آفتاب تمامیءِ زمینِ گِلْعاد و گاد و
رُؤبِن و مِنَسّه از عَرُوعِیر که به پهلوی نهرِ اَرْنون است یعنی گِلْعاد و باشان * (۳۴) و بقیّهء اعمالِ یِیهُوء و هر
چه میکرد و تمامیءِ شجاعتش آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ اِسْرائیل مسطور نیستند (۳۵) و یِیهُوء با پدرانِ

خود خوابید و اورا به شومرون دفن کردند و پسرش یهوآحاز بجایش سلطنت نمود (۳۶) و روزهائی که ییهوء در شومرون بر اسرائیل سلطنت مینمود بیست و هشت سال بود *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و هنگامی که عَتَلْیاه مادرِ اَحَزْیاه دید که پسرش مُرده است برخاست و تمامیء ذرّیهء مَلِكْرا هلاك کرد (۲) و یهوشبع دخترِ یورام مَلِكْ خواهرِ اَحَزْیاه یوآشِ پسرِ اَحَزْیاهرا گرفت و اورا از میانِ پسرانِ مَلِكْ که کُشته شده بودند دزدیدهء اورا و دایهاَشرا به اوطاقِ خوابگاه از عَتَلْیاه پنهان کرده که او کُشته نشد (۳) و بهمراهِ او در خانهء خداوند شش سال مخفي ماند و عَتَلْیاه بر زمین سلطنت مینمود * (۴) و در سالِ هفتم یهویاداع فرستاد و سردارانِ صده و سائرِ سروران و سپاهیانِ خاصرا گرفت و ایشانرا نزدِ خود بخانهء خداوند آورد و عهدیرا بایشان بست و سوگند بایشان در خانهء خداوند داد و پسرِ مَلِكْرا بایشان نمود (۵) و ایشانرا فرمان داده گفت کاري که خواهید کرد اینست که یك ثُلثِ شما که بروزِ سَبْت در میآئید به دیدهبانیء خانهء مَلِكْ مشغول خواهید بود (۶) و ثُلثي بدروازهء سور و یك ثُلثِ دیگر بدروازهء که عقبِ سپاهیانِ خاص است [خواهید ایستاد] و نگاهبانیء خانهرا خواهید نمود تا آنکه شکست نیابد (۷) و دو دستهء شما یعني تمامیء آنانی که بروزِ سبت بیرون میروند دیدهبانیء خانهء خداوندرا نزدِ مَلِكْ خواهید نمود (۸) و مَلِكْرا از گرداگرد هر کس سلاحَش در دستَش احاطه نمائید و هر کسي که به اندرونِ صفها رود کُشته خواهد شد و شما به همراهِ مَلِكْ وقتِ بیرون رفتن و اندرون آمدنَش باشید * (۹) و سردارانِ صده موافقِ هر چه یهویاداع کاهن امر فرموده بود کردند و هر کس مردمانَشرا که بروزِ سبت داخل میشدند با کسانی که بروزِ سبت بیرون میرفتند گرفتند و به یهویاداعِ کاهن آمدند (۱۰) و کاهن نیزهها و سپرهاي داوُدِ مَلِكْرا که در خانهء خداوند بودند بسردارانِ صده داد (۱۱) و سپاهیانِ خاص هر کس اسلحه در دستَش از طرفِ راستِ خانه تا بطرفِ چپِ خانه به پهلوي مذبح و خانه از گرداگردِ مَلِكْ ایستادند (۱۲) و مَلِكْزادهرا بیرون آورده تاج بسَرَش گذاشت و شهادتنامه بدستَش داد و اورا به پادشاهي نصب نموده مسح کردند و دستها بدست زده گفتند که مَلِكْ زنده باشد (۱۳) و عَتَلْیاه آوازِ سپاهیانِ خاص و قومرا شنید و نزدِ قوم بخانهء خداوند آمد (۱۴) و نگریسته اینك مَلِكْ موافقِ عادت به پهلوي ستون ایستاده و سروران و کرنا نوازان در پهلوي مَلِكْ و تمامیء خلقِ زمین شادي کنان کرنارا مینواختند و عَتَلْیاه لباسِ خودرا دریده فریاد کرد که خیانت خیانت (۱۵) و یهویاداعِ کاهن سردارانِ صدهرا که نصب شدهگانِ لشکر بودند امر فرموده ایشانرا گفت اورا از میانِ صفها اخراج نمائید و کسي که اورا تعاقب نماید بشمشیر کُشته شود زیرا که کاهن فرموده بود که در خانهء خداوند کُشته نشود (۱۶) و دستهاي خودرا بر او نهاده و او براهي که اسبان بخانهء مَلِكْ میآمدند رفت و در آنجا کُشته شد * (۱۷) و یهویاداع عهدیرا میانِ خداوند و مَلِكْ و قوم بست تا آنکه قومِ خداوند باشند و همچنین میانهء مَلِكْ و قوم (۱۸) و تمامیء قومِ زمین بخانهء بَعَل رفته آنرا منهدم ساختند

و مذبح‌هایش و بُت‌هایش‌را تماماً شکستند و کاهنِ بَعْل مَتّان‌را در مقابلِ مذبح کُشتند و کاهن در خانهٔ خداوند ناظران گذاشت (۱۹) و سردارانِ صده و سروران و سپاهیانِ خاصه و تمامیِ قومِ زمین‌را گرفت و ایشان مَلِك‌را از خانهٔ خداوند بزیر آورده براهِ دروازهٔ سپاهیانِ خاص بخانهٔ مَلِك آمدند و او بر تختِ پادشاهان نشست (۲۰) و تمامیِ قومِ زمین شادي کردند و شهر آرام شد و عَتَلْیاه‌را نزدِ خانهٔ مَلِك بشمشیر کُشته بودند * (۲۱) و یِهُوآش در آغازِ سلطنتش هفت ساله بود *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) در سالِ هفتمِ یِیهُوءِ یِهُوآش آغازِ سلطنت نمود و چهل سال در اُورْشَلیم سلطنت کرد و اسمِ مادرش صِبْیاه از بئیرِ شَبَع بود (۲) و یِهُوآش آنچه که در نظرِ خداوند پسند آمد کرد در تمامیِ روزهایش که یِهُویاداع کاهن اورا تعلیم میداد (۳) امّا مقامهاي بلند برداشته نشدند و قوم هنوز در مقامهاي بلند ذبح و بخور مینمودند * (۴) و یِهُوآش بکاهنان گفت که تمامیِ نقرهٔ موقوفاتي که بخانهٔ خداوند آورده شده باشد یعني نقرهٔ هر کس که بحساب آورده میشود و نقرهٔ که به هرکس تعیین شده باشد و تمامیِ نقرهٔ که بدلِ کسي درآید که بخانهٔ خداوند به بَرَد (۵) کاهنان آن‌را بگیرند هر کس از آشناي خود و شکسته‌گي‌هاي خانه‌را هرجائي که آن‌را شکسته یابند مرمّت نمایند * (۶) و واقع شد در سالِ بیست و سیومِ یِهُوآشِ مَلِك که کاهنان شکسته‌گي‌هاي خانه‌را مرمّت نکرده بودند (۷) و یِهُوآشِ مَلِك یِهُویاداعِ کاهن و سائرِ کاهنان‌را احضار کرده ایشان‌را گفت که شکسته‌گي‌هاي خانه‌را چرا مرمّت نکردید پس حال از آشنایانِ خود نقره مگیرید بلکه آن‌را بخصوصِ مرمّتِ شکسته‌گي‌هاي خانه بدهید * (۸) و کاهنان راضي شده نقره‌را از قوم نگرفتند ولي شکسته‌گیهاي خانه‌را هم مرمّت نکردند (۹) و یِهُویاداعِ کاهن یك صندوقي‌را گرفت و سوراخي در سرپوشِ آن کرد و آن‌را بجائي که بجهةِ اندرون آینده‌گانِ خانهٔ خداوند بطرفِ راستِ مذبح بود گذاشت و کاهناني که مُحافظِ دَر بودند تمامیِ نقرهٔ که بخانهٔ خداوند آورده شده بود در آنجا گذاشتند * (۱۰) و واقع شد هنگامي که دیدند که نقره در صندوق بسیار شد نویسندهٔ مَلِك و کاهنِ بزرگ بر آمدند و کیسه‌هارا بستند و نقرهٔ که در خانهٔ خداوند یافت میشد شمردند (۱۱) و نقره‌را بعد از شمرده شدنش بدستِ سرکاران که ناظرِ خانهٔ خداوند بودند دادند و ایشان آن‌را به نجّاران و سائرِ مرمّت کننده‌گانِ خانهٔ خداوند خرج کردند (۱۲) و همچنین به معْماران و سنگ تراشان تا آنکه چوبها و سنگهاي تراشیده شده‌را بخصوصِ مرمّتِ شکسته‌گي‌هاي خانهٔ خداوند بخرند دادند و نیز براي هر خرجي که بخصوصِ مرمّتِ خانه ضرور شود (۱۳) امّا از براي خانهٔ خداوند طاس‌هاي نقره و گلگیرها و لنگریها و کرناها و هیچ ظرفي از طلا و یا نقره از نقدي که بخانهٔ خداوند مي‌آوردند ساخته نشد (۱۴) زیرا که آن‌را به کارکنان میدادند تا آنکه خانهٔ خداوندرا بواسطه‌اش مرمّت نمایند (۱۵) و مردماني که نقد بدستِ ایشان داده بودند تا آنکه به کارکنان بدهند محاسبه از ایشان نخوستند زیرا که ایشان به امانت رفتار مینمودند (۱۶) پس نَقْدِ جِنایَت و نَقْدِ خطا بخانهٔ خداوند

آورده نشده بود و مالِ کاهنان بود * (۱۷) آنگاه حَزائیلِ مَلِكِ آرَمْ بر آمد و با گَتْ جنگ نموده و آن‌را تسخیر نمود پس حَزائیلْ توجّه نموده بسوي أُورشَلیمْ روانه شد (۱۸) و یِهُوآشِ مَلِكِ یِهُوداهْ تماميء موقوفاتي كه پدرانَش یِهُوشافاطْ و یِهُورامْ و اَحَزْیاهْ ملوكِ یِهُوداهْ تقدیس نموده بودند و موقوفات خود و تماميء طلاهائي كه در خزانه‌هاي خانهء خداوند و خانهء مَلِكْ یافت میشد گرفت و بحَزائیلِ مَلِكِ آرَمْ فرستاد كه از أُورشَلیمْ انصراف کرد * (۱۹) و بقیّهء اعمالِ یُوآشْ و هر چه میکرد آیا در كتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوكِ یِهُوداهْ مسطور نیستند (۲۰) و بندهگانَش برخاستند و همعهدي‌را بر پا نموده یُوآشْ‌را در بَیْتِ مِلُّوء كه به سِلّا میکشد کُشتند (۲۱) و یُوزاكارِ پسرِ شِمْعاتْ و یِهُوزابادِ پسرِ شُومِیرْ بندهگانَش اورا زدند که مُرد و اورا با پدرانَش در شهرِ داوُدْ دفن کردند و پسرَش اَمَصْیاهْ در جایَش مَلِكْ شد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و در سالِ بیست و سیومِ یُوآشِ پسرِ اَحَزْیاهْ مَلِكِ یِهُوداهْ یِهُوآحازِ پسرِ یِیهُوء بر اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود هفده سال (۲) و در نظرِ خداوند بدي کرده و در پَيِء گناهانِ یارُبْعامِ پسرِ نباطْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود رفتار نمود و از آن اجتناب نکرد (۳) و غضبِ خداوند به اِسْرائیلْ افروخته شده ایشان‌را بدستِ حَزائیلْ مَلِكِ آرَمْ و بدستِ بِنْ هَدَدِ پسرِ حَزائیلْ همیشهء اوقات تسلیم نمود (۴) و یِهُوآحازْ در حضورِ خداوند تضرّع نمود و خداوند اورا استجابت نمود زیرا که ستمِ اِسْرائیلْ‌را که مَلِكِ آرَمْ ایشان‌را ظلم مینمود دید (۵) و خداوند رهانندهء به اِسْرائیلْ بر پا نمود که ایشان از زیردستيء آرَمیانْ بیرون آمدند و بني اِسْرائیلْ بطورِ پیشین در چادرهاي خود ساکن شدند (۶) امّا از گناهانِ خانهء یارُبْعامْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود دوري نورزیده در آن رفتار نمودند و همچنین درخت‌زار در شُومِرُونْ باقي ماند (۷) و براي یِهُوآحازْ از قوم بجز پنجاه سوار و ده عرّاده و ده هزار پیاده وا نگذاشت زیرا که پادشاهِ آرَمْ ایشان‌را هلاك کرده بود و ایشان‌را کوفته مثلِ غُبار گردانید * (۸) و بقیّهء اعمالِ یِهُوآحازْ و هر چه میکرد و شُجاعتَش آیا درکتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوكِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۹) و یِهُوآحازْ با پدرانَش خوابید و اورا در شُومِرُونْ دفن کردند و پسرَش یُوآشْ به جایَش سلطنت نمود * (۱۰) و در سالِ سي و هفتمِ یُوآشِ مَلِكِ یِهُوداهْ یِهُوآشِ پسرِ یِهُوآحازْ بر اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود شانزده سال (۱۱) و بدي در نظرِ خداوند کرده از تماميء گناهانِ یارُبْعامِ پسرِ نباطْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب ننموده در آنها رفتار نمود (۱۲) و بقیّهء اعمالِ یُوآشْ و هر چه میکرد و شُجاعتَش هنگامي که به اَمَصْیاهِ مَلِكِ یِهُوداهْ جنگ مینمود آیا در کتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوكِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۱۳) و یِهُوآشْ با پدرانَش خوابید و یارُبْعامْ برتختَش نشست و یُوآشْ با ملوكِ اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ مدفون شد * (۱۴) و اِلِیْشاعْ بمرضي که از آن مُرد مریض شد و یُوآشِ مَلِكِ اِسْرائیلْ بزیر آمده در حضورَش میگریست و میگفت اي پدرَم اي پدرَم عرّادهء اِسْرائیلْ و سوارانَش (۱۵) و اِلِیْشاعْ وَيْ‌را گفت که کمان و تیرهارا بگیر که بجهةِ خود کمان

و تیرهارا گرفت (۱۶) و بمَلِكِ اِسْرائِیْل گفت که دست‌هایت‌را بروی کمان سوار کن و او دستِ خودرا سوار
کرد و اِلِیْشاعْ دستِ خودرا بدستِ مَلِكْ گذاشت (۱۷) و گفت پنجره‌را بسوی مشرق باز کن و باز کرد و
اِلِیْشاعْ گفت که بینداز و بینداخت و گفت تیرِ نجاتِ خداوند و تیرِ نجات از اَرَمْ زیرا اَرَمیانْ‌را در اَفِیْقْ تا
تمام شدن شکست خواهی داد (۱۸) و دیگر گفت که تیرهارا بگیر و گرفت و بمَلِكِ اِسْرائِیْل گفت که بزمین
بزن و سه مرتبه زد و بازایستاد (۱۹) و مردِ خدا باو غضبناك شد و گفت بایست پنج شش مرتبه بزنی آنگاه
اَرَمیانْ‌را تا تمام شدن میزدی امّا حال اَرَمیانْ‌را سه مرتبه خواهی زد و بس * (۲۰) و اِلِیْشاعْ وفات کرد و
اورا دفن کردند و وقتِ برگشتنِ سال لشکرهای مُوْابِیانْ باز بولایت آمدند (۲۱) و واقع شد هنگامی که
مردی‌را دفن میکردند که اینك فوجی‌را دیدند و آن مردرا بقبرِ اِلِیْشاعْ انداختند که میّت فرود آمده به
استخوانهای اِلِیْشاعْ خورده زنده شد و بر پایهایش ایستاد * (۲۲) و حَزائِیْلِ مَلِكِ اَرَمْ اِسْرائِیْل‌را در تمامیءِ
ایّامِ یِهُوْاحاز در تنگنائی گذاشت (۲۳) و خداوند رأفت و رحمت بایشان نمود و بخصوصِ عهدِ خود به
اِبراهیم و اِسْحٰق و یَعْقُوبْ بایشان لطف نمود و نخواست ایشان‌را هلاك سازد و هنوز ایشان‌را از حضورِ خود
نینداخت (۲۴) و حَزائِیْلِ مَلِكِ اَرَمْ وفات یافت و پسرش بِنْهَدَدْ در جایش مَلِكْ شد (۲۵) و یِهُوْاشِ پسرِ
یِهُوْاحازْ برگشته و آن شهرهارا از دستِ بِنْهَدَدِ پسرِ حَزائِیْلْ که او از دستِ پدرش یِهُوْاحازْ بجنگ گرفته بود
پس گرفت و سه مرتبه یِهُوْاشْ اورا شکست داد و شهرهای اِسْرائِیْل‌را برگردانید *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) در سالِ دویم یُوْاشِ پسرِ یِهُوْاحازِ مَلِكِ اِسْرائِیْلْ اَمَصْیاهِ پسرِ یُوْاشِ مَلِكِ یِهُوْداهْ آغازِ سلطنت نمود (۲) و
هنگامِ آغازِ سلطنتش بیست و پنج ساله بود و در اُوْرشَلِیْم بیست و نه سال سلطنت نمود و اسمِ مادرش
یِهُوعَدّانْ از اُوْرشَلِیْم بود (۳) و آنچه که در نظرِ خداوند راست بود کرد امّا مثلِ پدرش داُوُدْ نَیْ بلکه
موافقِ هر چه که پدرش یُوْاشْ نموده بود رفتار نمود (۴) نهایت مقامهای بلند دور کرده نشدند و قوم
هنوز در مقامهای بلند ذبح و بخور مینمودند (۵) و واقع شد هنگامی که مملکت در دستش مستحکم شد
بندگانش‌را که پدرش مَلِكْ‌را کشته بودند کُشت (۶) امّا پسرانِ قاتلان‌را نکُشت موافقِ نوشته‌های
کتابِ توراتِ مُوْسیٰ که خداوند امر فرموده گفت که پدران بخصوصِ پسران کُشته نشوند و پسران
بخصوصِ پدران کُشته نشوند بلکه هر کس بخصوصِ گناهِ خود کُشته شود (۷) و او از اِدُوْمیانْ ده هزار
نفررا در درّهءِ نمك کُشت و سِلَعْ‌را با جنگ بتصرّف آورد و آن‌را تا امروز به یُقْتِئِیْلْ خواند * (۸) آنگاه
اَمَصْیاهْ ایلچیان‌را به یِهُوْاشِ پسرِ یِهُوْاحازِ پسرِ یِیهُوْیِ مَلِكِ اِسْرائِیْلْ فرستاده گفت که بیا رو برو همدیگررا
به بینیم (۹) و یِهُوْاشِ مَلِكِ اِسْرائِیْلْ به اَمَصْیاهِ مَلِكِ یِهُوْداهْ فرستاده گفت که خارِ شترِ لُبْنانیِ به سروِ آزادِ
لُبْنانیْ فرستاده گفت که دخترِ خودرا به پسرِ من بزنی بده و حیوانِ صحرای لُبْنانیْ گذشته خارِ شتررا پایمال
کرد (۱۰) به تحقیق که اِدُوْمیانْ‌را شکست دادهء و قلبت مرتفع شد از آن تفاخر نما و بخانه‌ات بمان چرا

به شرارت مخلوط شده خودت و يهوداه به همراهت افتاده گرديد (۱۱) امّا اَمَصْياه گوش نداد و يهواش مَلِكِ اِسْرائيل برآمده او و اَمَصْياه مَلِكِ يهوداه هم ديگررا در بيت شمس كه در يهوداه است رو برو ديدند (۱۲) و يهوداه در مقابلِ اِسرائيل مغلوب شد و هر كس بچادرِ خود فرار كردند (۱۳) و يهواش مَلِكِ اِسْرائيل اَمَصْياه مَلِكِ يهوداه پسرِ يهواش پسرِ اَحَزياه را در بيت شمس گرفت و به اُورشليم درآمد و حصارِ اُورشليم را از دروازهٔ اِفْرَيم تا دروازهٔ گوشه چهار صد ذراع منهدم ساخت (۱۴) و تماميء طلا و نقره و تماميء ظروفي كه در خانهٔ خداوند و خزانههاي خانهٔ مَلِك يافت شدند و پسرانِ گروئي گرفته به شومرون مراجعت كرد * (۱۵) و بقيّهٔ اعمالِ يهواش كه ميكرد و شجاعتش و چگونه به اَمَصْياه مَلِكِ يهوداه جنگ مينمود آيا دركتابِ تواريخِ ايّام ملوكِ اِسْرائيل مسطور نيستند (۱۶) و يهواش با پدرانِ خود خوابيد و با ملوكِ اِسْرائيل در شومرون مدفون شد و پسرش يارُبعام در جايش مَلِك شد * (۱۷) و اَمَصْياه پسرِ يواش مَلِكِ يهوداه بعد از وفاتِ يواش پسرِ يهواحازِ مَلِكِ اِسْرائيل پانزده سال زندهگي نمود (۱۸) و بقيّهٔ اعمالِ اَمَصْياه آيا دركتابِ تواريخِ ايّامِ ملوكِ يهوداه مسطور نيستند (۱۹) و در اُورشليم بعضي بخلافش همعهدي بستند كه او به لاكيش فرار كرد امّا به عقبش به لاكيش فرستادند و اورا در آنجا كشتند (۲۰) و اورا بر اسبها گذاشته آوردند و با پدرانش در اُورشليم به شهرِ داوُد مدفون شد * (۲۱) و تماميء قومِ يهوداه عَزَرْياه را در حالتي كه شانزده ساله بود گرفتند و اورا در جاي پدرش اَمَصْياه به پادشاهي نصب نمودند (۲۲) و او ايلَث را بنا كرد و باز به يهوداه داد بعد از خوابيدنِ مَلِك با پدرانِ خود * (۲۳) و در سالِ پانزدهمِ اَمَصْياه پسرِ يواشِ مَلِكِ يهوداه يارُبعام پسرِ يواشِ مَلِكِ اِسْرائيل در شومرون آغازِ سلطنت نمود چهل و يك سال (۲۴) و در نظرِ خداوند بدي نموده از تماميء گناهانِ يارُبعام پسرِ نباط كه اِسْرائيل را مرتكبِ گناه ميگردانيد اجتناب ننمود (۲۵) او حدودِ اِسْرائيل را از مَدْخَلِ حَمات تا درياي واديِ موافقِ كلامِ خداوند خداي اِسْرائيل كه بواسطهٔ بندهٔ خود يوناهِ پيغمبرِ پسرِ اَمِتّي كه از گَتِ حيفر بود پس گرفت (۲۶) زيرا كه خداوند تنگنائيء اِسْرائيل را ديد كه بسيار شديد است كه نه كسي بسته بود و نه كسي وا گذاشته بود بلكه از براي اِسْرائيل نصرتكنندهٔ باقي نماند (۲۷) و چونكه ارادهٔ خداوند باين تعلّق نيافت كه اسمِ اِسْرائيل را از زيرِ آسمان محو سازد لهذا ايشانرا بواسطهٔ يارُبعام پسرِ يواش رهانيد * (۲۸) و بقيّهٔ اعمالِ يارُبعام و هر چه ميكرد و شجاعتش و چگونه جنگ ميكرد و چگونه دَمِشق و حَمات را كه از يهوداه بود به اِسْرائيل پس آورد آيا دركتابِ تواريخِ ايّامِ ملوكِ اِسْرائيل مسطور نيستند (۲۹) و يارُبعام با پدرانش ملوكِ اِسْرائيل خوابيد و پسرش زَكَرْياه در جايش مَلِك شد *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(۱) در سالِ بيست و هفتمِ يارُبعامِ مَلِكِ اِسْرائيل عَزَرْياه پسرِ اَمَصْياهِ مَلِكِ يهوداه آغازِ سلطنت نمود (۲) و در آغازِ سلطنتش شانزده ساله بود و پنجاه و دو سال در اُورشليم سلطنت نمود و اسمِ مادرش يِكُلْياه از

أُورْشَلِيمْ بود (۳) و آنچه که در نظرِ خداوند راست بود موافقِ هر چه که پدرش أَمَصْيَاهْ عمل کرده بود رفتار نمود (۴) نهایت مقامهاي بلند دور کرده نشدند و قوم هنوز در مقامهاي بلند ذبح و بخور مینمودند * (۵) و خداوند مَلِكْ‌را زد و تا روزِ وفاتش مبروص بوده در خانهٔ جداگانه ساکن بود و يُوثَامِ پسرِ مَلِكْ برخانه نصب شده بر قوم ولایت حکمران بود * (۶) و بقیّهٔ اعمالِ عَزَرْيَاهْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ يِهُودَاهْ مسطور نیستند (۷) و عَزَرْيَاهْ با پدرانش خوابید و اورا با پدرانش در شهرِ داوُدْ دفن کردند و پسرش يُوثَامْ در جایش مَلِكْ شد (۸) و در سالِ سي و هشتمِ عَزَرْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ زِکَرْيَاهْ پسرِ يَارُبْعَامْ بر إِسْرَائِيلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود شش ماه (۹) و آنچه که در نظرِ خداوند ناپسند بود کرد به نحوي که پدرانش میکردند از گناهانِ يَارُبْعَامْ پسرِ نِبَاطْ که إِسْرَائِيلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب ننمود (۱۰) و شَلُّومِ پسرِ يَابِيشْ بخلافِ او همعهدي‌را بست و اورا در مقابلِ قوم زده کشت و در جایش سلطنت نمود * (۱۱) و بقیّهٔ اعمالِ زِکَرْيَاهْ اینك در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ إِسْرَائِيلْ مسطور اند (۱۲) کلامِ خداوند همین بود که به يِيهُوءْ خبر داده گفت که پسرانِ تو تا پشتِ چهارم بر تختِ إِسْرَائِيلْ خواهند نشست و چنین بوقوع پیوست * (۱۳) و در سالِ سي و نهمِ عُزِّيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ شَلُّومِ پسرِ يَابِيشْ آغازِ سلطنت نمود و يك ماه تمام در شُومِرُونْ مَلِكْ بود (۱۴) زیرا که مَنَحِيمِ پسرِ گَادِيْ از تِرْصَاهْ بر آمده به شُومِرُونْ داخل شد و شَلُّومِ پسرِ يَابِيشْ‌را در شُومِرُونْ زده و اورا کُشت و در جایش مَلِكْ شد * (۱۵) و بقیّهٔ اعمالِ شَلُّومْ و همعهدي که کرد اینك در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ إِسْرَائِيلْ مسطور اند (۱۶) آنگاه مَنَحِيمْ طِفْسَحْ و هرچه که در آن بود و همچنین نواحیش‌را از تِرْصَاهْ زد و [ساکنانش‌را] بخصوصِ باز نکردنِ [دروازه‌اش] زده تماميءِ زنانِ حامله‌اش‌را شکم درید * (۱۷) و در سالِ سي و نهمِ عَزَرْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ مَنَحِيمِ پسرِ گَادِيْ بر إِسْرَائِيلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود ده سال (۱۸) و در نظرِ خداوند بدي کرده از گناهانِ يَارُبْعَامِ پسرِ نِبَاطْ که إِسْرَائِيلْ‌را مرتکبِ گناه گردانیده بود در تماميءِ روزهایش اجتناب نکرد (۱۹) پُولِ مَلِكِ أَشُّورْ بر ولایت هجوم آور شد و مَنَحِيمْ هزار قنطار نقره به پُولْ داد تا آنکه دستِ او با او بوده مملکت‌را در دستِ او استوار سازد (۲۰) و مَنَحِيمْ آن نقره‌را از إِسْرَائِيلْ از تماميءِ صاحبانِ دولت بیرون آورد تا آنکه هرکس پنجاه مثقال نقره به مَلِكِ أَشُّورْ بدهد پس مَلِكِ أَشُّورْ برگشت و در آن ولایت نه ایستاد * (۲۱) و بقیّهٔ اعمالِ مَنَحِيمْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ إِسْرَائِيلْ مسطور نیستند (۲۲) و مَنَحِيمْ با پدرانِ خویش خوابید و پسرش پِقَحْيَاهْ در جایش مَلِكْ شد * (۲۳) و در سالِ پنجاهمِ عَزَرْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ پِقَحْيَاهِ پسرِ مَنَحِيمْ بر إِسْرَائِيلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود دو سال (۲۴) و در نظرِ خداوند بدي کرده از گناهانِ يَارُبْعَامِ پسرِ نِبَاطْ که إِسْرَائِيلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب نورزید (۲۵) و سردارش پِقَحِ پسرِ رِمَلْيَاهْ بخلافش همعهدي‌را بست و اورا در شُومِرُونْ در ایوانِ خانهٔ مَلِكْ به اتّفاقِ أَرْگُوبْ و أَرْيِيهْ و از گِلْعَادِيَانْ پنجاه نفر به همراهش زد و کُشت و در جایش مَلِكْ شد * (۲۶) و بقیّهٔ اعمالِ پِقَحْيَاهْ و هر چه میکرد اینك در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ إِسْرَائِيلْ مسطور اند * (۲۷) و در سالِ پنجاه

و دویمِ عَزَریاهِ مَلِكِ یهوداه پقح پسرِ رملیاه درشومرون براسرائیل آغازِ سلطنت نمود بیست سال (۲۸) و
درنظرِ خداوند بدي کرده ازگناهانِ یاربعامِ پسرِ نباط که اسرائیل‌را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب نورزید
(۲۹) و درایّامِ پقحِ مَلِكِ اسرائیل تِگلَتِ پلئسرِ مَلِكِ آشور هجوم آورده عیون و آبیلِ بیتِ معکاه و یانوح
و قدِش و حاصور و گلعاد و گلیلاه و تمامیءِ زمینِ نفتالي‌را گرفت و ایشان‌را به آشور اسیر برد (۳۰) و
هوشیعِ پسرِ ایلاه بخلافِ پقحِ پسرِ رملیاه همعهدي‌را بسته اورا زد و اورا کشته در سالِ بیستمِ یوثامِ پسرِ
عزّیاه درجایَش مَلِك شد * (۳۱) و بقیّهء اعمالِ پقح و هرچه میکرد اینك درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ
اسرائیل مسطور اند * (۳۲) و درسالِ دویمِ پقحِ پسرِ رملیاهِ مَلِكِ اسرائیل یوثامِ پسرِ عزّیاهِ مَلِكِ یهوداه
آغازِ سلطنت نمود (۳۳) و هنگامِ آغازِ سلطنتَش بیست و پنج ساله بود و شانزده سال در اورشلیم سلطنت
نمود و اسمِ مادرَش یروشاي دخترِ صادوق بود (۳۴) و درنظرِ خداوند موافقِ هرچه که پدرَش عزّیاه عمل
نموده بود براستي عمل و رفتارکرد (۳۵) امّا مقام‌هاي بلند هنوز دورکرده نشدند زیرا که قوم درمقام‌هاي
بلند ذبح و بخور مینمودند و دروازهء بالائيءِ خانهء خداوندرا او بنا کرد * (۳۶) و بقیّهء اعمالِ یوثام و
هرچه میکرد آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ یهوداه مسطور نیستند (۳۷) و در آن ایّام خداوند آغازِ
فرستادنِ رصینِ مَلِكِ آرم و پقحِ پسرِ رملیاه‌را بخلافِ یهوداه نمود (۳۸) و یوثام با پدرانِ خود خوابید و
در شهرِ پدرَش داود با پدرانِ خود مدفون شد و پسرَش آحاز درجایَش مَلِك شد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و درسالِ هفدهمِ پقحِ پسرِ رملیاه آحازِ پسرِ یوثامِ مَلِكِ یهوداه آغازِ سلطنت نمود (۲) و آحاز در هنگامِ
اغازِ سلطنتَش بیست ساله بود و شانزده سال دراورشلیم سلطنت نمود امّا مثلِ پدرَش داود درنظرِ خداوند
خداي خود براستي عمل ننمود (۳) بلکه براهِ ملوكِ اسرائیل رفتارنمود و همچنین موافقِ اعمالِ مکروهِ
طوائفي که خداوند ایشان‌را ازحضورِ بني اسرائیل اخراج نموده بود پسرِ خودرا از آتش گذرانید (۴) و در
مقامهاي بلند و گریوه‌ها و درزیرِ هر درختِ سبز ذبح و بخور نمود * (۵) آنگاه رصینِ مَلِكِ آرم و پقحِ پسرِ
رملیاهِ مَلِكِ اسرائیل بقصدِ جنگ به اورشلیم برآمده آحازرا محاصره کردند امّا نتوانستند غالب آیند (۶) در
آن وقت رصینِ مَلِكِ آرم ایلَث‌را به آرم باز پس آورد و یهودیان‌را از ایلَث راند و آرمیان به ایلَث در
آمدند و درآنجا الی امروز ساکنند (۷) و آحاز ایلچیان‌را به تِگلَتِ پلئسرِ مَلِكِ آشور فرستاده گفت که من
بندهء تو و پسرِ تو ام پس درآمده مرا از دستِ مَلِكِ آرم و ازدستِ مَلِكِ اسرائیل که بمن مقاومت نموده
اند رهائي ده (۸) و آحاز نقره و طلائي که درخانهء خداوند و در خزانه‌هاي خانهء مَلِك یافت شده گرفته
پیشکش بمَلِكِ آشور فرستاد (۹) و مَلِكِ آشور وي‌را گوش داد بلکه مَلِكِ آشور بدمّشق برآمده آن‌را تسخیر
نمود و آنهارا بقیر اسیروار برد و رصین‌را کشت * (۱۰) و آحازِ مَلِك بقصدِ استقبالِ تِگلَتِ پلئسرِ مَلِكِ
آشور بدمّشق رفت و مذبحي‌را که در دمّشق بود بنظرآورد و آحازِ مَلِك شکلِ آن مذبح و سیماي آن‌را

موافقِ تماميءِ صنعتش به اُورِیّاهِ کاهن فرستاد (۱۱) و اُورِیّاهِ کاهن مذبح‌را بنا کرد موافقِ هرچه که آحازِ مَلِكْ
از دَمِّشْق فرستاده بود و اُورِیّاهِ کاهن تا وقتِ وُرودِ آحازِ مَلِكْ از دَمِّشْق چنان کرد (۱۲) و مَلِكْ از دَمِّشْق باز
آمد و مَلِكْ مذبح‌را دیده مَلِكْ بمذبح تقرّب جُسته بالایَش قربانی نمود (۱۳) و قربانیءِ سوختنی و هدیّهء
آردیءِ خودرا سوزانید و هدیّه‌های ریختنی‌را ریخت و خونِ قربانی‌های سلامتیءِ خودرا بر مذبح پاشید
(۱۴) و مذبحِ برنجینی که درحضورِ خداوند بود از رو بروی خانه یعنی از فضائی که میانِ مذبح و خانهء
خداوند بود آورد و آن‌را بطرفِ شمالیءِ مذبح گذاشت (۱۵) و آحازِ مَلِكْ اُورِیّاهِ کاهن‌را امر فرموده گفت
که قربانیءِ سوختنیءِ صبحدمی و هدیّهء آردیءِ شامی و قربانیءِ سوختنیءِ مَلِكْ و هدیّهء آردیءِ او و قربانیءِ
سوختنیءِ تماميءِ قومِ ولایت و هدیّه‌های آردیءِ ایشان و قربانی‌های ریختنیءِ ایشان‌را بر قربانگاهِ بزرگ
تقریب نما و تماميءِ خونِ قربانیءِ سوختنی و تماميءِ خونِ سائرذبائح‌را بر آن به پاش و مذبحِ برنجین
از برای طلبیدنِ من خواهد ماند (۱۶) و اُورِیّاهِ کاهن موافقِ هرچه که آحازِ مَلِكْ امر فرموده بود عمل نمود
(۱۷) و آحازِ مَلِكْ بَسْت‌های پایه‌هارا قطع نمود و از آنها حوض‌هارا برداشته و دریاچه‌را از بالای گاوانِ
برنجینی که در زیرِ آن بودند فرود آورد و آن‌را بر سنگ بست گذاشت (۱۸) و پُوشِشِ روزِ سبت‌را که در
خانه ساخته بودند و مدخلِ بیرونیءِ مَلِكْ‌را از خانهء خداوند بجهةِ مَلِكِ آشّور برداشت * (۱۹) و بقیّهء
اعمالِ آحاز که میکرد آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یهُوداه مسطور نیستند (۲۰) و آحازْ با پدرانِ خویش
خوابید و با پدرانِ خود در شهرِ داوُد دفن شد و پسرش حِزْقِیاهْ در جایَش مَلِكْ شد *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر چهل و یك آیه)

(۱) در سالِ دوازدهمِ آحازِ مَلِكِ یهُوداه هُوشِیَع پسرِ اِیلَاه بر اِسْرائیل در شُومِرون آغازِ سلطنت نمود نُه سال
(۲) و در نظرِ خداوند بدی کرد امّا نه مثلِ پادشاهانِ اِسْرائیل که پیش از او بودند (۳) و شَلْمَنْئِسرِ مَلِكِ
آشّور بر او هجوم آورشد و هُوشِیَع بندهء اوگردیده به او پیشکش میداد * (۴) و مَلِكِ آشّور در هُوشِیَع
خیانت یافت زیرا که به سُوْء پادشاهِ مِصْر ایلچیان فرستاد و بمَلِكِ آشّور مثلِ هر ساله پیشکش نفرستاد و
مَلِكِ آشّور اورا حبس کرد و اورا در حبس خانه بست (۵) و مَلِكِ آشّور بتماميءِ ولایت هجوم آورده به
شُومِرون برآمد و آن‌را سه سال محاصره کرد (۶) و در سالِ نُهمِ هُوشِیَع مَلِكِ آشّور شُومِرون‌را گرفت و
اِسْرائیل‌را به آشّور اسیر بُرد و ایشان‌را به حَلَح و حابُور بکنارِ نهرِ گُوزان و شهرهای مَدایِن نشانید *
(۷) و واقع شد هنگامی که بنی اِسْرائیل از خداوند خدای خودشان که ایشان‌را از دیارِ مِصْر از زیرِ
دستِ فِرْعونِ پادشاهِ مِصْر بیرون کرده بود عاصی گردیدند و از خدایانِ دیگر ترسیدند (۸) و در فرائضِ
قبائلی که خداوند آنهارا از حضورِ بنی اِسْرائیل اخراج نموده بود و به آیینی که ملوکِ اِسْرائیل بر پا
نموده بودند سلوك نمودند (۹) و بنی اِسْرائیل کارهائی که راست نبودند درحضورِ خداوند خدای خود به
پنهانی کردند و بخصوصِ خودشان در تماميءِ شهرهای خود از بُرجِ دیده‌بانان تا شهرِ حصاردار مقام‌های

بلند ساختند (۱۰) و صورتهاي نصب شدهء و درخت‌زارهارا از براي خود در تماميء گریوه‌هاي بلند و در زيرِ هر درختِ سبز ساختند (۱۱) و در آنجاها در تماميء مقامهاي بلند مثلِ طوائفي که خداوند آنهارا در حضورِ ایشان اسیر ساخت بخور نمودند و اعمالِ زشت بجا آورده خداوندرا غضبناك گردانیدند (۱۲) و بت‌هارا عبادت کردند در حالتي که خداوند بایشان فرموده بود که این عمل‌را نکنید * (۱۳) و خداوند بواسطهء تماميء پیغمبران و تماميء بینندهگان به اِسْرائِیْلْ و یِهُوْداْهْ شهادت داده فرمود که از راه‌هاي زشتِ خود برگردید و اوامر و فرائضِ مرا موافقِ تماميء شریعتي که به پدرانِ شما امر فرمودم و بواسطهء بندهگانِ خودَم پیغمبران بشما فرستادم نگاه دارید (۱۴) امّا اطاعت ننموده گردن‌هاي خودرا مثلِ گردنهاي پدرانِ خود که بخداوند خداي خودشان ایمان نیاوردند قوي گردانیدند (۱۵) و فرائضَش و عهدي که با پدرانِ ایشان بست و شهاداتي‌را که بایشان داده بود ردّ نمودند و اَباطیل‌را پَیْروي نموده باطل شدند و طوائفي که در اطرافِ ایشان بودند که خداوند ایشان‌را در بارهء آن طوائف امر فرموده بود که مثلِ آنها رفتار ننمایند پَیْروي کردند (۱۶) و تماميء اوامرِ خداوند خداي ایشان‌را ترك کردند و از براي خود اصنامِ ریخته‌شده یعني دو گوساله ساختند و درخت‌زارهارا ساخته بتماميء لشکرِ آسمان سجده و بَعْل‌را عبادت کردند (۱۷) و پسران و دخترانِ خودرا از آتش گذرانیدند و بفال‌گیري و به سِحر مشغول بودند و خودشان‌را در نظرِ خداوند براي نمودنِ اعمالِ بد فروخته خداوندرا غضبناك کردند (۱۸) پس به آن سبب خداوند از اِسْرائِیْلْ بسیار غضبناك شده و ایشان‌را از حضورِ خود دور نمود که سبطِ یِهُوْداْهْ بانفراده باقي ماند (۱۹) و همچنین یِهُوْداْهْ اوامرِ خداوند خداي خودشان‌را نگاه نداشته بقانون‌هائي که اِسْرائِیْلْ عمل نموده بودند رفتار نمودند * (۲۰) بآن جهة خداوند تماميء ذریّهء اِسْرائِیْلْ‌را ردّ نموده ایشان‌را مبتلا ساخته و ایشان‌را بدستِ مُخرّبان تسلیم نموده از حضورِ خود ایشان‌را دور نمود (۲۱) زیرا که اِسْرائِیْلْ‌را از خاندانِ داوُدْ جدا ساخت که ایشان یاُرُبْعاْم پسرِ نِباْطْرا مَلِكْ نصب نمودند و یاُرُبْعاْم اِسْرائِیْلْ‌را از پَیْرویء خداوند راند و ایشان‌را مرتکبِ گناهِ عظیم گردانید (۲۲) و بني اِسْرائِیْلْ در تماميء گناهانِ یاُرُبْعاْم که عمل نموده بود رفتار کرده از آنها اجتناب نکردند (۲۳) تا خداوند اِسْرائِیْلْ‌را از حضورِ خود دور نمود موافقِ آنچه که بواسطهء تماميء بندهگانَش پیغمبران گفته بود و اِسْرائِیْلْ‌را از ولایتِ خودشان به اَشُّوْر به اسیري برداشت الی امروز * (۲۴) و مَلِكِ اَشُّوْر از بابِلْ و کُوْثاْهْ و عَوّاْ و حَماْث و سِفَرْوَیْمْ مردمان‌را آورده ایشان‌را در شُوْمِرُوْنْ بجاي بني اِسْرائِیْلْ ساکن گردانید که ایشان شُوْمِرُوْن‌را مِلْكْ نموده در شهرهایَش ساکن شدند (۲۵) و واقع شد که در آغازِ سکونتِ ایشان در آنجا از خداوند نترسیدند از آن سبب خداوند به ایشان شیرهارا فرستاد که بعضي از ایشان‌را کشتند (۲۶) و بمَلِكِ اَشُّوْر بیان کرده گفتند طوائفي که کوچانیدي و ساکنِ شهرهاي شُوْمِرُوْنْ گردانیدي قاعدهء خداي ولایت‌را نمیدانند که او شیران‌را بمیانِ ایشان فرستاد و اینك آنهارا میکُشند بعلّتِ اینکه قاعدهء خداي زمین‌را نمیدانند (۲۷) و مَلِكِ اَشُّوْر امر فرموده گفت یکي از کاهناني که از آنجا کوچانیدید بفرستید تا آنکه روانه شده

در آنجا ساکن باشد و ایشان‌را به قاعدهٔ خدای زمین تعلیم نماید (۲۸) پس یکی از کاهنانی که از شُومِرُون کوچانیدند آمد و در بَیْتِ اِیْل ساکن شدهٔ ایشان‌را تعلیم نموده که چگونه از خداوند باید بترسند (۲۹) امّا ایشان هر طائفه خدایانِ خودرا ساختند و در خانه‌های مقامهای بلند که شُومِرُونیان ساخته بودند گذاشتند هر طائفه به شهری که در آن ساکن بودند (۳۰) و مردمانِ بابِل سُکّوثِ بِنُوثْ‌را ساختند و مردمانِ کُوثْ نِرْگَلْ‌را ساختند و مردمانِ حَماثْ اَشِیْمارا ساختند (۳۱) و عَوّیانْ نِبْحَزْ و تَرْتاقْ‌را ساختند و سِفَرْوِیانْ پسرانِ خویشتن‌را برای اَدْرَمَّلِکْ و عَنَمَّلِکْ خدایانِ سِفَرْوِیْمْ در آتش سوختند (۳۲) و از خداوند ترسیدند امّا کاهنانِ مقام‌های بلندرا از پست‌ترینانِ خودشان از برای خویشتن نصب کردند که بجهةِ ایشان در خانه‌های مقامهای بلند ذبح میکردند (۳۳) و از خداوند میترسیدند امّا خدایانِ خودشان‌را موافقِ قاعدهٔ قبائلی که ایشان‌را از میانِ آنها کوچانیده بودند عبادت مینمودند * (۳۴) ایشان تا به امروز موافقِ قاعدهٔ نخستین رفتار نموده از خداوند [به تنها] نمیترسند و موافقِ فرائض و احکامِ او و مطابقِ شریعت و اوامری که خداوند فرمود به بنی یَعْقُوبْ که اورا اِسْرائِیْلْ نام نهاد رفتار نمیکنند (۳۵) و حال اینکهِ خداوند عهدرا بایشان بسته بود و ایشان‌را امر فرموده گفته بود که از خدایانِ بیگانه نترسید و ایشان‌را سجده مکنید و ایشان‌را عبادت نکنید و بخصوصِ ایشان ذبح ننمائید (۳۶) بلکه از آن خداوندی که شمارا از زمینِ مِصْرْ با قوّتِ عظیم و بازوی بلند بیرون آورد از او بترسید و اورا سجده نموده باو ذبح نمائید (۳۷) و فرائض و احکام و شریعت و اوامری که بخصوصِ شما نوشت نگاه داشته همیشهٔ اوقات عمل نمائید و از غیرِ خدایان مترسید (۳۸) و از عهدی که با شما بستم فراموش نکنید و از خدایانِ غیر نترسید (۳۹) بلکه از خداوند خدای خودتان بترسید که شمارا او از دستِ تمامیءِ دشمنانِ شما خواهد رهانید (۴۰) امّا ایشان نشنیده موافقِ قواعدِ نخستینِ خود رفتار نمودند * (۴۱) پس آن طوائف از خداوند میترسیدند و اصنامِ خودشان‌را عبادت میکردند و همچنین پسرانِ ایشان و پسرانِ پسرانِ ایشان به نحوی که پدرانِ ایشان رفتار نموده بودند تا به امروز رفتار مینمایند *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و واقع شد در سالِ سیوم هُوشِیَعِ پسرِ اِیْلاهِ مَلِکِ اِسْرائِیْلْ که حِزْقِیاهِ پسرِ آحازِ مَلِکِ یِهُوداهْ آغازِ سلطنت نمود (۲) در آغازِ سلطنتش بیست و پنج ساله بود و در اُورْشَلِیْمْ بیست و نه سال سلطنت نمود و اسمِ مادرش اَبِیءِ دخترِ زِکَرْیاهْ بود (۳) و در نظرِ خداوند براستی موافقِ هر چه که پدرش داوُدْ عمل نموده بود رفتار نمود (۴) و مقامهای بلندرا برداشت و اصنامِ نصب شده‌را شکست و درخت‌زارهارا قطع نمود و مارِ برنجینی که مُوسی ساخته بود پاره کرد زیرا که بنی اِسْرائِیْلْ تا به آن ایّام بخصوصِ او بخور مینمودند و آن‌را او نُحُشْتانْ اسم گذاشت (۵) و به خداوند خدای اِسْرائِیْلْ توکّل نمود و بعد از او از تمامیءِ ملوکِ یِهُوداهْ کسی مثلِ او نبود و همچنین از آنانی که پیش از او بودند (۶) و بخداوند چسپیده از پیرویءِ او

عدول ننمود و اوامري كه خداوند بموسي امر فرموده بود نگاه داشت * (۷) و خداوند با او بود و بهر
جائي كه توجّه ميكرد برخوردار بود و از مَلِكِ آشور عاصي شده باو خدمت نكرد (۸) و فلسطيان‌را تا به غزّاه
و حدودش از برجِ ديده‌بانان تا شهرِ حصاردار شكست داد * (۹) و واقع شد در سالِ چهارمِ حزقياه مَلِك
موافقِ سالِ هفتمينِ هوشيع پسرِ ايلاه مَلِكِ اسرائيل كه شلمنئسر مَلِكِ آشور به شمرون برآمد و آن‌را محاصره
كرد (۱۰) و بعد از انقضاي سه سال در سالِ ششمِ حزقياه اورا گرفت كه سالِ نهمِ هوشيع مَلِكِ اسرائيل بود
شومرون گرفته شد (۱۱) و مَلِكِ آشور اسرائيل‌را به آشور اسير برد و ايشان‌را در حلح و حابور بكنارِ نهرِ گوزان
و شهرهاي مداين نشاند (۱۲) بسبب اينكه كلامِ خداوندِ خداي خودشان‌را نشنيدند بلكه از عهدِ او و از
هرچه موسي بندهٔ خداوند امر فرموده بود تجاوز نموده نشنيدند و نكردند * (۱۳) و در سالِ چهاردهمِ
حزقياهِ مَلِك سنحيريب مَلِكِ آشور بتماميِ شهرهاي حصاردارِ يهوداه بر آمده تا آنكه آنهارا تسخير نمايد
(۱۴) و حزقياهِ مَلِكِ يهوداه به مَلِكِ آشور به لاكيش فرستاده گفت كه خطا كردم از نزدِ من برگرد آنچه كه
برمن تكليف مينمائي ادا خواهم كرد و مَلِكِ آشور سيصد قنطار نقره و سي قنطار طلا بر حزقياهِ مَلِكِ يهوداه
گذاشت (۱۵) و حزقياه تماميِ نقره كه در خانهٔ خداوند و در خزانه‌هاي خانهٔ مَلِك يافت ميشد داد
(۱۶) درآن وقت حزقياه طلاي درهاي هيكلِ خداوند و طلاي ستونهائي كه حزقياهِ مَلِكِ يهوداه آنهارا مستور
ساخته بود شكافت و آن‌هارا بمَلِكِ آشور داد * (۱۷) و مَلِكِ آشور ترتان و ربساريس و ربشاقيه‌را از لاكيش
با لشكرِ سنگين نزدِ حزقياهِ مَلِك به اورشليم فرستاد و ايشان برآمده به اورشليم رسيدند و هنگامي كه برآمده
نزديك شدند به گذرگاهِ حوضِ بالائي كه در شاه‌راهِ كشت‌زارِ زمينِ گازران بود ايستادند (۱۸) و مَلِك‌را آواز
دادند و الياقيم پسرِ حلقياه كدخداي خانه و شبناهِ كاتب و يواح تذكره‌چيِ پسرِ آساف بحضورِ ايشان بيرون
رفتند * (۱۹) و ربشاقيه به ايشان گفت تمنّا اينكه به حزقياه بگوئيد كه مَلِكِ عظيم مَلِكِ آشور چنين ميفرمايد
كه معتمدي كه براو اعتماد داري كيست (۲۰) ميگوئي امّا حرفِ [مفتِ] لبي است بخصوصِ جنگ تدبير
و شجاعت ازمن است پس بركه اعتماد مينمائي كه بمن عاصي شده (۲۱) اينك حال به اين عصاي نيِ
شكسته يعني بر مصر كه اگركسي دستِ خود برآن بگذارد بدستش فرو رفته اورا سوراخ ميكند اعتماد كرده
زيرا كه فرعونِ مَلِكِ مصر برتماميِ كساني كه براو اعتماد نمايند چنان است (۲۲) و اگر بمن بگوئيد كه
بخداوندِ خداي خود اعتماد مينمائيم آيا او آن [خدائي] نيست كه حزقياه مقامهاي بلندش و مذبح‌هايش‌را
برداشته به يهوداه و اورشليم گفت در حضورِ اين مذبح در اورشليم بسجده نمائيد (۲۳) و حال تمنّا اينكه
اشخاصي‌را به آقايم مَلِكِ آشور گرو بدهي و بتو دو هزار اسب ميدهم اگر از طرفِ خود سواران‌را برايشان
بگذاري قادري (۲۴) پس چگونه روي يك سروري از كمترينِ بندگانِ آقايم‌را برخواهي گردانيد كه اعتماد
مينمائي برمصر بجهةِ عرّاده‌ها و سواران (۲۵) و حال آيا بدونِ خداوند به اين مقام بجهةِ خراب نمودنش
برآمده ام و حال آنكه خداوند بمن فرمود كه باين زمين برآي و اورا خراب كن * (۲۶) و الياقيم پسرِ
حلقياه و شبناه و يواح به ربشاقيه گفتند تمنّا اينكه به بندگانِ خود بزبانِ ارمي بگوئي زيرا كه ما ميفهميم

و بما بزبانِ یهودي در گوشِ قومي که بالاي حصار اند نگوئي (۲۷) امّا رَبْشاقیه بایشان گفت که آیا آقاي من مرا فرستاده است تا آنکه این کلمات‌را به آقاي تو و بخودِ تو بگویم آیا به مردماني که بالاي حصار مینشینند نفرستاده است تا آنکه نجاست و بولِ خودرا به همراهِ شما اکل و شرب نمایند * (۲۸) آنگاه رَبْشاقیه ایستاد و به آوازِ بلند بزبانِ یهودي صدا زد و متکلّم شده گفت که کلامِ مَلِكِ عظیم مَلِكِ اَشُّور‌را بشنوید (۲۹) مَلِك چنین میفرماید که حِزْقِیاه شمارا فریب ندهد زیرا که شمارا دستِ او نتواند رهانید (۳۰) و حِزْقِیاه شمارا معتمد بخداوند نسازد از گفتنِ اینکه به تحقیق خداوند شمارا خواهد رهانید و این شهر بدستِ مَلِكِ اَشُّور تسلیم نخواهد شد (۳۱) حِزْقِیاه‌را گوش ندهید زیرا که مَلِكِ اَشُّور چنین میفرماید که پیشکش داده عهدي‌را با من به بندید و نزدِ من بیرون آمده هرکس از تاکستانِ خود و هرکس از درختِ انجیرِ خود بخورید و هرکس از آبهاي چشمهء خود بنوشید (۳۲) تا وقتي که بیآیم و شمارا بزمیني که مثلِ زمینِ شماست ببرم زمینِ غلّه و شیرهء انگور زمینِ نان و تاکستان‌ها زمینِ روغنِ زیتون و عسل تا آنکه زنده مانده نمیرید و به حِزْقِیاه گوش ندهید زیرا از گفتنِ اینکه خداوند شمارا خواهد رهانید شمارا فریب میدهد (۳۳) آیا از خدایانِ طوائف یکي زمینِ خودرا به تحقیق از دستِ مَلِكِ اَشُّور رهانیده است (۳۴) خدایانِ حَماث و اَرْپاد کجایند خدایانِ سِفَرْوَیِم و هِینَع و عِوّاه کجایند آیا ایشان شومرون‌را از دستِ من رهانیده اند (۳۵) از تماميِ خدایانِ زمین‌ها کیست که زمینِ خودشان‌را از دستِ من رهانیده اند تا آنکه خداوند اورشلیم‌را از دستِ من برهاند * (۳۶) امّا قوم سکوت کرده حرفي به او جواب ندادند زیرا که فرمانِ مَلِك این بود که گفت اورا جواب ندهید * (۳۷) بعد از آن اِلْیاقیم پسرِ حِلْقِیاه کَدْخداي خانه و شِبْناي کاتب و یوآحِ تذکره‌چيء پسرِ آساف با حِزْقِیاه با لباسِ دریده برگشتند و کلماتِ رَبْشاقیه‌را از برایش بیان کردند

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ حِزْقِیاهِ مَلِك که لباسِ خودرا درید و خویشتن‌را به پلاس پوشیده بخانهء خداوند درآمد (۲) و اِلْیاقیم کدخداي خانه و شِبْناي کاتب و مشائخِ کاهنان که ملبّس به پلاس بودند به یَشَعْیاهِ پیغمبرِ پسرِ آموص فرستاد (۳) و اورا گفتند که حِزْقِیاه چنین میفرماید که امروز روزِ تنگي و تنبیه و حقارت است زیرا که پسران تا به محلّ تولید شدن آمده اند و قوّتِ زائیدن نیست (۴) بلکه خداوند خداي تو تماميِ کلماتِ رَبْشاقیه‌را که آقایش مَلِكِ اَشُّور اورا فرستاد تا آنکه بخداي حيّ ملامت نماید شنیده آن کلماتي که خداوند خداي تو شنیده است تنبیه نماید پس استدعاي خودرا براي باقي ماندگاني که یافت میشوند بلند نما * (۵) و بندگانِ حِزْقِیاهِ مَلِك نزدِ یَشَعْیاه آمدند (۶) و یَشَعْیاه بایشان گفت به آقاي خود چنین بگوئید که خداوند چنین میفرماید که از کلماتي که شنیده که ملازمانِ مَلِكِ اَشُّور بواسطهء آنها مرا ملامت کردند مترس (۷) اینك روحي به او بیندازم که او خبري شنیده بزمینِ خود رجعت خواهد نمود و اورا در ولایتِ خود بشمشیر افتاده خواهم گردانید * (۸) پس رَبْشاقیه برگشت و مَلِكِ

اَشُّورِرا درحالتي كه با لِبْناهْ جنگ میکرد یافت زیرا كه شنیده بود كه او از لاكِیْشْ كوچ كرده است (۹) از
آنجائي كه [مَلِكِ اَشُّور] در بارهٔ تِرْهاقاه مَلِكِ حَبْش به این معني شنیده بود كه اینك بقصدِ جنگ نمودن
با تو بیرون آمده است لهذا ایلچیان‌را به حِزْقِیاهْ فرستاده گفت (۱۰) كه به حِزْقِیاه مَلِكِ یِهُوداهْ بدین
مضمون متكلّم شده بگوئید كه خداي تو كه به او اعتماد مینمائي ترا نفریبد وقتي كه میگوید كه اُورشَلِیْمْ
بدستِ مَلِكِ اَشُّورْ تسلیم نخواهد شد (۱۱) اینك آنچه كه ملوكِ اَشُّورْ بتمامیءِ ولایت‌ها نموده است كه
ایشان‌را نابود كرده اند شنیدهٔ پس آیا میشود كه تو رهائي بیابي (۱۲) آیا خدایانِ قبائلي كه پدرانِ من
هلاك كردند یعني گُوزانْ و حارانْ و رِصِفْ و پسرانِ عِدِنْ كه در تِلَسّارْ بودند ایشان‌را رهائي دادند
(۱۳) كو مَلِكِ حَماتْ و مَلِكِ اَرْپادْ و مَلِكِ شهرِ سِفَرْوَیِمْ و هِینَعْ و عِوّاهْ * (۱۴) و حِزْقِیاهْ مكتوب‌را از دستِ
ایلچیان گرفت و آن‌را خواند و بخانهٔ خداوند برآمده حِزْقِیاهْ آن‌را در حضورِ خداوند گسترانید (۱۵) و
حِزْقِیاهْ درحضورِ خداوند تضرّع نموده گفت كه اي خداوند خداي اِسْرائِیلْ كه درمیانِ كَرُّوبِیانْ ساكني تو بانفرادهٔ
خداي تماميءِ ممالكِ زمیني بلكه آفرینندهٔ آسمان و زمین (۱۶) اي خداوند گوشِ خودرا مائل ساخته بشنو اي
خداوند چشمانِ خودرا كشوده و به بین و كلماتِ سَنْحِیرِیْبْ كه اورا بقصدِ ملامت نمودنِ خداي حيّ فرستاده بشنوي
(۱۷) اي خداوند یقین كه ملوكِ اَشُّورْ هم طوائف و هم ولایاتِ ایشان‌را خراب كردند (۱۸) و خدایانِ
ایشان‌را به آتش انداختند زیرا كه خدا نبودند بلكه صنایعِ دستِ آدم از چوب و سنگ بودند بآن سبب
ایشان‌را نابود كردند (۱۹) و حال اي خداوند خداي ما تمنّا اینكه مارا از دستِ او نجات بخشي تا آنكه
تماميءِ ممالكِ زمین بدانند كه تو به تنها خداوند خدائي * (۲۰) آنگاه یِشَعْیاهْ پسرِ آمُوصْ به حِزْقِیاهْ
فرستاده گفت كه خداوند خداي اِسْرائِیلْ چنین میفرماید كه دعائي كه بخصوصِ سَنْحِیرِیْبْ مَلِكِ اَشُّور بمن
نمودي شنیدم (۲۱) كلامي كه خداوند در بارهٔ او میگوید اینست كه دخترِ باكرهٔ صِیُّونْ ترا تحقیر نمودهٔ
بلكه ترا استهزا كرد دخترِ اُورْشَلِیمْ در پيءِ تو سررا جُنبانیده است (۲۲) به‌كه ملامت كردي و حرف‌هاي
كفرآمیز زدي و آوازت‌را بكه بلند كرده و چشمانت‌را بالا دوختي به قدّوسِ اِسْرائِیْلْ بوده (۲۳) بواسطهٔ
ایلچیانت پروردگاررا ملامت كرده گفتي كه به كثرتِ عرّاده‌هایم بسرِ كوه‌ها و به اطرافِ لُبْنانْ برآمدم و
سروهاي آزاد بلند و صنوبرانِ مُختارش‌را خواهم برید و بمنزلِ اندرونیش و بجنگلِ خُرّمش داخل خواهم شد
(۲۴) من آبهاي غریب‌را كَنْده نوشیدم و تماميءِ نهرهاي مقامهاي مُشیّدرا بكفِ پاي‌هاي خود خشك نمودم (۲۵) آیا
از ایّامِ قدیم نشنیدهٔ كه چگونه عمل نمودم و در روزگارِ پیش چگونه تقدیر كردم حال اورا بجا آوردم تا
آنكه تو بوجود آمده شهرهاي حصاردارا بتوده‌هاي خراب شده مُبدّل سازي (۲۶) بآن علّت ساكنانِ آنها
كوتاه‌دست بوده ترسان و مُشوّش بودند مثلِ علفِ صحرا و مثلِ سبزه‌ها بلكه مثلِ سبزه‌هاي پُشتِ
بام‌ها و مثلِ غلّهٔ كه پیش از رسیدنش پژمرده شود (۲۷) امّا من نشستنت و بیرون رفتن و اندرون
آمدنت و غضبي كه بمن ورزیدهٔ میدانم (۲۸) چونكه غیظت بمن و غرورت بگوشم رسید بآن سبب به
بینيءِ تو مَهارِ خودرا و به لب‌هایت لُجامِ خودرا میگذارم و ترا براهي كه آمدهٔ برمیگردانم (۲۹) و بخصوصِ تو

علامت اینست که إمْسال چیزهائي که خودسر میرویند و سالِ دویم دانههائي که از آن روئیده شوند خواهید خورد و در سالِ سیوم بکارید و بدروید و تاکستانهارا غرس کرده میوههاي آنهارا بخورید (۳۰) و باقي ماندهگانِ خاندانِ یَهُوداه که رهائي یابند ریشههاي خودرا از زیر رویانیده و از بالا میوه بدهند (۳۱) زیرا که باقي ماندهگان از أُورْشَلِیمْ و رها شدهگان از کوهِ صِیونْ بیرون خواهند آمد غیرتِ خداوندِ لشکرها اینرا بجا خواهد آورد (۳۲) پس خداوند بخصوصِ مَلِكِ آشُورْ چنین میفرماید که در این شهر نخواهد درآمد و بان تیر نخواهد انداخت و در برابرش سپر نخواهد گرفت و در برابرش سنگر بنا نخواهد کرد (۳۳) خداوند میفرماید براهي که آمد بر خواهد گشت و به این شهر نخواهد در آمد (۳۴) و این شهررا بسببِ خود و به پاسِ خاطرِ بندهاَم داؤدْ حمایت کرده خلاص خواهم نمود * (۳۵) و در آن شب واقع شد که فرشتهء خداوند بیرون آمده از أُردوي آشُّوریانْ صد و هشتاد و پنج هزار نفر زد و صبحدم هنگامِ برخاستنِشان اینك تماميء اینها اجسادِ مُرده شده (۳۶) پس سَنْحِیرِیْبْ مَلِكِ آشُّورْ رحلت نموده و روانه شده برگشت و در نِینِوِیهْ ساکن شد (۳۷) و واقع شد هنگامي که در خانهء خداي خود نِسْرُوكْ سجده میکرد پسرانَش أَدْرَمَّلِكْ و شَرْاصِرْ اورا بشمشیر زدند و بولایتِ آرارَاطْ فرار کردند و پسرَش إیسَرِ حَدُّونْ بجایَش مَلِكْ شد *

(فصلِ بیستم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) در آن ایّام حِزْقِیاهْ از مرضِ مُهلکي بیمار شد و یِشَعْیاهِ پیغمبرِ پسرِ آمُوصْ نزدِ او آمده وَیرا گفت که خداوند چنین میفرماید که بخانهء خود وصیّت کن زیرا که میمیري و زنده نخواهي ماند (۲) آنگاه روي خودرا بدیوار بر برداشت و بخداوند تضرّع نموده گفت (۳) که اي خداوند حال تمنّا اینکه بیاد آوري که چگونه در حضورِ تو براستي و قلبِ سلیم رفتار نمودم و در نظرِ تو نیکوئي کردم و حِزْقِیاهْ بگریهء عظیم گریست * (۴) و واقع شد هنگامي که یِشَعْیاهْ بحیاطِ میانهء بیرون نرفته بود که کلامِ خداوند بدین مضمون باو رسید (۵) برگرد به پیشواي قومِ من حِزْقِیاهْرا بگو که خداوند خداي پدرَت داؤدْ چنین میفرماید که استدعاي ترا شنیدم و اشکهاي ترا دیدم اینك ترا شفا میدهم که روزِ سیوم بخانهء خداوند بر خواهي آمد (۶) و بروزهاي تو پانزده سال خواهم افزود و ترا و این شهررا از دستِ مَلِكِ آشُّورْ نجات خواهم داد و بسببِ خود و به پاسِ خاطرِ بندهاَم داؤدْ این شهررا حمایت خواهم نمود (۷) و یِشَعْیاهْ گفت که قدري قرصِ انجیر بگیرید و ایشان گرفته به بالاي دُمَّلْ گذاشته که شفا یافت (۸) و حِزْقِیاهْ به یِشَعْیاهْ گفت آیتي که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و روزِ سیوم بخانهء خداوند بر خواهم آمد چیست (۹) و یِشَعْیاهْ گفت از جانبِ خداوند آیت اینست که خداوند کلامي که فرموده بود بجا خواهد آورد که آیا سایه ده دَرَجَه پیش آید یا ده دَرَجَه برگردد میخواهي (۱۰) و حِزْقِیاهْ گفت سهل است که سایه ده درجه پیش برود چنین نشود امّا سایه ده درجه برگردد (۱۱) پس یِشَعْیاهِ پیغمبر خداوندرا استدعا نمود و سایه نظر به دَرَجاتي که در دائرهء ساعتيء آحاز هبوط نموده بود ده دَرَجَه برگردید * (۱۲) آن وقت بِرُودَكْ بَلْاَدانِ پسرِ بَلْاَدانِ مَلِكِ

بابِلْ مکتوباتي و پیشکشي به حِزْقِیاهْ فرستاد زیرا که شنیده بود که حِزْقِیاهْ بیمار شده بود (۱۳) و حِزْقِیاهْ ایشان‌را قبول کرد و تماميِ مخزنِ خانهٔ خودرا از نقره و طلا و ادویه‌ها و روغنِ طیّب و تماميِ خانهٔ اسلحهٔ خود و هر چه که در مخزنهایَش یافت میشد بایشان نشان داد و در خانهٔ خود و در تماميِ مملکتِ خود چیزي نماند که حِزْقِیاهْ بایشان نشان نداده باشد * (۱۴) و یِشَعْیاهِ پیغمبر به حِزْقِیاهِ مَلِكْ آمده وَيْ‌را گفت که این مردمان چه گفتند و بنزدِ تو از کجا آمدند و حِزْقِیاهْ گفت که از زمینِ دور یعني از بابِلْ آمده اند (۱۵) و دیگر او گفت که در خانه‌اَت چه دیده اند و حِزْقِیاهْ گفت هر چه که در خانهٔ من بود دیدند و در خزانه‌اَم چیزي نبود که ندیده باشند * (۱۶) و یِشَعْیاهْ گفت که کلامِ خداوندرا بشنو (۱۷) اینك روزها مي‌آیند که هر آنچه در خانهٔ تُست و هر آنچه در خانهٔ پدرانِ تو تا این زمان ذخیره نمودند به بابِلْ بُرده خواهد شد خداوند میفرماید که چیزي باقي نخواهد ماند (۱۸) و از پسرانِ تو که از نسلِ تو ببیرون مي‌آیند که تولید میکني خواهند گرفت و ایشان در ایوانِ خانهٔ مَلِكِ بابِلْ خادمان خواهند بود (۱۹) و حِزْقِیاهْ به یِشَعْیاهْ گفت کلام خداوند که گفتي خوبست و دیگر گفت که آیا چنین نیست چونکه صلح و امان در روزهاي من خواهد بود * (۲۰) و بقیّهٔ اعمالِ حِزْقِیاهْ و تماميِ شجاعتَش و چگونه حوضي و آب‌گذري ساخته آب‌را به شهر در آورد آیا در کتابِ تواریخِ ایّام ملوكِ یِهُوداهْ مسطور نیستند (۲۱) و حِزْقِیاهْ با پدرانِ خویش خوابید و پسرَش مِنَسّهْ در جایَش مَلِك شد *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) مِنَسّهْ هنگامِ آغازِ سلطنتَش دوازده ساله بود و پنجاه و پنج سال در اُورِشَلِیمْ سلطنت نمود و اسمِ مادرَش حِفْصِي‌باهْ بود (۲) و در نظرِ خداوند بدي‌را مثلِ اعمالِ مکروهِ طوائفي که خداوند از حضورِ بني اِسْرائیلْ اخراج نموده بود عمل نمود (۳) و برگشته مقامهاي بلندي که پدرَش حِزْقِیاهْ خراب کرده بود دو باره بنا کرد و مذبح‌هارا بخصوص بَعَلْ برپا نمود و درخت‌زاررا بنوعي که اَحابِ مَلِكِ اِسْرائیلْ ساخته بود ساخت و بتماميِ لشکرِ آسمان سجده نموده به آنها عبادت کرد (۴) و مذبح‌هارا در خانهٔ خداوند ساخت که در باره‌اَش خداوند فرموده بود که اسمِ خودرا در اُورِشَلِیمْ خواهم گذاشت (۵) و مذبح‌هارا براي تماميِ لشکرِ آسمان در هر دو صحنِ خانهٔ خداوند بنا کرد (۶) و پسرانِ خودرا از آتش گذرانید و بطالع نگاه کرده سحر میکرد و جنّ گیران و فال‌گیران‌را طلبیده در نظرِ خداوند عملِ بدرا زیاد کرد تا اورا غضبناك گرداند (۷) و بُتِ تراشیده شده‌را در درخت‌زاري که ساخته بود برپا نمود در خانهٔ که خداوند در باره‌اَش به داوُدْ و به پسرَش سُلَیْمانْ فرموده بود که در این خانه و در اُورِشَلِیمْ که از تماميِ اسباطِ اِسْرائیلْ انتخاب کرده اسمِ خودرا ابداً خواهم گذاشت (۸) و بارِ دیگر پایهاي اِسْرائیلْ‌را از زمیني که به پدرانِ ایشان بخشیدم نخواهم کوچانید اگر حقیقةً متوجّه شده موافقِ هر آنچه ایشان‌را امر فرموده و تماميِ شریعتي که بندهٔ من مُوسيٰ امر فرموده بود عمل نمایند (۹) امّا اطاعت ننمودند زیرا که مِنَسّهْ ایشان‌را اضلال نمود تا آنکه از طوائفي که خداوند از حضورِ

بني إسرائيل نابود گردانيد بدتر رفتار نمودند * (۱۰) و خداوند بواسطهٔ بندهگانش پيغمبران متكلّم شده فرمود
(۱۱) چونكه مَنَسّه مَلِكِ يهوداه باين اعمالِ مكروه مرتكب شده از هر آنچه كه أموريان كه پيش از او بودند
بدتر كرد و بواسطهٔ بتهاي خود يهوداه‌را نيز مرتكبِ گناه گردانيد (۱۲) بنابراين خداوند خداي إسرائيل
چنين ميفرمايد كه اينك من بر أورشليم و يهوداه بلا ميرسانم كه هر كه اورا بشنود گوشهايش هر دو صدا ميكند
(۱۳) و بر أورشليم ريسمانِ شومرون و هنجارهٔ خاندانِ أحاب‌را خواهم كشيد و أورشليم‌را پاك ميكنم چنانكه
كسي طرفي‌را پاك كند و اورا سرنگون برگرداند (۱۴) و بقيّهٔ ميراثِ خودرا وا گذاشته بدستِ دشمنانِ
ايشان تسليم خواهم نمود كه از براي تماميءِ دشمنانِشان غارت و يغما بشوند (۱۵) بسببِ اينكه آنچه در
حضورِ من بد است عمل نموده از روزي كه پدرانِ ايشان‌را از مصر بيرون آوردم إلي امروز مرا غضبناك
گردانيده اند (۱۶) و علاوه بر آن مَنَسّه خونِ بيگناهان‌را بسيار بسيار ريخت بحدّي كه أورشليم‌را سراسر پر
كرد سواي گناهاني كه يهوداه‌را مرتكبِ آن گردانيد از كردنِ آنچه كه در نظرِ خداوند بد بود * (۱۷) و
بقيّهٔ اعمالِ مَنَسّه و هر چه ميكرد و گناهاني كه ميورزيد آيا دركتابِ تواريخِ أيّامِ ملوكِ يهوداه مسطور نيستند
(۱۸) و مَنَسّه با پدرانِ خود خوابيد و در باغِ خانهٔ خود در باغِ عزّا مدفون شد و پسرش أمون در جايش
مَلِك شد * (۱۹) أمون در آغازِ سلطنتش بيست و دو ساله بود و در أورشليم دو سال سلطنت نمود و اسمِ
مادرش مشلّمت دخترِ حاروص از يطباه بود (۲۰) و در نظرِ خداوند بديرا موافقِ آنچه كه پدرش مَنَسّه كرد
عمل نمود (۲۱) و در تماميءِ راههائي كه پدرش سلوك نمود رفتار كرد و بتهائي كه پدرش عبادت كرده
آنهارا عبادت كرده سجده نمود (۲۲) و خداوند خداي پدرانِ خودرا وا گذاشته در راهِ خداوند رفتار ننمود
(۲۳) و بندهگانِ أمون بخلافش همعهدي‌را بسته مَلِك‌را در سراي خودش كشتند (۲۴) و قومِ ولايت
تماميءِ كساني كه بخلافِ أمونِ مَلِك همعهد شده بودند كشتند بلكه قومِ ولايت يوشيّاه پسرِ اورا در
جايش مَلِك نصب كردند * (۲۵) و بقيّهٔ اعمالِ أمون كه ميكرد آيا دركتابِ تواريخِ أيّامِ ملوكِ يهوداه مسطور
نيستند (۲۶) و اورا در مزارِ خود در باغِ عزّا دفن كردند و پسرش يوشيّاه در جايش مَلِك شد *

(فصلِ بيست و دويم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و يوشيّاه در آغازِ سلطنتش هشت ساله بود و سي و يك سال در أورشليم سلطنت نمود و اسمِ مادرش
يديداه دخترِ عداياه از بصقث بود (۲) و آنچه كه در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود و بتماميءِ راهِ پدرش
داود رفتار نموده براست و چپ انحراف نورزيد * (۳) و واقع شد در سالِ هجدهمِ يوشيّاهِ مَلِك كه مَلِك
شافانِ كاتب پسرِ أصلياه پسرِ مشلّام‌را بخانهٔ خداوند فرستاده گفت (۴) كه نزدِ حلقياهِ كاهنِ بزرگ برآي تا
آنكه نقرهءِ كه بخانهٔ خداوند آورده شده است بشمارد كه آورا دربانان از قوم جمع كرده اند (۵) و آن‌را
بدستِ سركاراني كه بخانهٔ خداوند منصوب اند بدهند تا آنكه ايشان آن‌را بكساني كه در خانهٔ خداوند
كار ميكنند بخصوصِ مرمّتِ شكستهگيهاي خانه بدهند (۶) يعني بصنعتگران از بنّايان و معماران تا آنكه

چوبها و سنگهای تراشیده بخصوص مرمّت خانه بخرند (۷) امّا نقره که بدست ایشان سپردند بحساب آورده
نشد زیرا که با امانت رفتار کردند * (۸) و حلقیاه کاهن بزرگ بشافان کاتب گفت که کتاب توراةرا در خانهٔ
خداوند یافتم و حلقیاه آن کتابرا بشافان داد که اورا خواند (۹) و شافان کاتب بملک باز آمد و خبر بملک
آورده گفت که بندگان تو نقرهٔ که در خانه یافت شد بر چیدند و آنرا بسرکارانی که بر خانهٔ خداوند منصوب
بودند دادند (۱۰) و هم شافان کاتب بملک نقل کرده گفت که حلقیاه کاهن کتابیرا بمن داده است و شافان
آنرا در حضور ملک خواند (۱۱) و واقع شد بمجرّد شنیدن ملک کلام کتاب توراةرا که لباس خودرا درید
(۱۲) و ملک حلقیاه کاهن و اخیقام پسر شافان و عکبور پسر میکایاه و شافان کاتب و عسایاه بندهٔ ملکرا امر
فرموده گفت (۱۳) که بروید و از خداوند بخصوص من و بخصوص قوم و بخصوص تمامیء یهوداه در بارهٔ
کلماتی که در این کتاب یافت شده است طلب نمائید زیرا که غضب خداوند که بر ما افروخته شده است
بزرگ است بعلّت اینکه پدران ما بکلام این کتاب گوش ندادند تا آنکه موافق هر آنچه که در بارهٔ ما
مکتوب است عمل نمایند * (۱۴) پس حلقیاه کاهن و اخیقام و عکبور و شافان و عسایاه بحلداه نبیّه که
زن شلّوم لباس دار پسر تقواه پسر حرحس بود رفتند و باو متکلّم شدند و حال اینکه او در اورشلیم در
مدرسه مینشست (۱۵) و او بایشان گفت که خداوند خدای اسرائیل میفرماید بکسی که شمارا نزد من
فرستاده است بگوئید (۱۶) که خداوند چنین میفرماید که اینک من بلارا باین مکان و ساکنانش میرسانم
یعنی تمامیء کلمات کتابی که ملک یهوداه خوانده است (۱۷) بسبب اینکه مرا ترک کردند و بخدایان غیر
بخور نموده مرا بتمامیء اعمال دستهای ایشان غضبناک گردانیدند و غضب من به این مکان افروخته شده
اطفا پذیر نیست (۱۸) امّا به ملک یهوداه که شمارا بخصوص طلب نمودن خداوند فرستاد ویرا چنین بگوئید
که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید در بارهٔ کلامی که شنیدهٔ (۱۹) چونکه قلبت نرم شده است
و خودترا در حضور خداوند متواضع کردی هنگام شنیدنت کلمات مرا بخصوص این مکان و ساکنانش که
چگونه محلّ ویرانی و لعنت خواهند شد و لباسترا دریده در حضورم گریستی بنابراین خداوند میفرماید که
من نیز ترا استجابت کردم (۲۰) پس اینک ترا به اجدادت جمع خواهم کرد و در قبر خود بسلامت گذاشته
خواهی شد و تمامیء بلائی که باین مکان میرسانم چشمانت نگران نخواهد شد پس ایشان خبر بملک
آوردند *

(فصل بیست و سیوم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و ملک فرستاد و تمامیء مشائخ یهوداه و اورشلیمرا نزد وی جمع کردند (۲) و ملک و تمامیء
مردمان یهوداه و تمامیء ساکنان اورشلیم به همراهش و همچنین کاهنان و پیغمبران بلکه تمامیء قوم
از کوچک تا بزرگ بخانهٔ خداوند برآمدند و او تمامیء کلمات کتاب عهدی که در خانهٔ خداوند یافت
میشد در گوش ایشان خواند (۳) و ملک به پهلوی ستون ایستاد و عهدیرا در حضور خداوند بست

باین معني که خداوندرا تابع شده أوامرِ او و شهاداتِ او و فرائضِ اورا بتماميءِ قلب و بتماميءِ جان نگاه داشته وکلماتِ این عهدي که در این کتاب مکتوب است پایدار خواهند گردانید و تماميءِ قوم این عهدرا پایدار کردند * (۴) و مَلِكْ حِلْقِیاهِ کاهنِ بزرگ و کاهنانِ مدرسه و نگاه‌بانانِ دررا امر فرمود که تماميءِ ظروفهائي که بخصوصِ بَعَلْ و درخت‌زار و تماميءِ عساکرِ آسمان ساخته شده بودند از هیکلِ خداوند بیرون آورند و آنهارا در بیرونِ أُورْشَلِیمْ در کِشْت‌زارهاي قِدْرُونْ سوزانید و خاکسترِ آنهارا به بَیْتِ إِیلْ برداشت (۵) و کاهنانِ بُتاني که ملوكِ یِهُوداهْ تعیین نموده بودند تا که در شهرهاي یِهُوداهْ درمقام‌هاي بلند و اطرافِ أُورْشَلِیمْ بخُور نمایند ایشان‌را معزول نمود و همچنین کساني که بخصوصِ بَعَلْ و آفتاب و ماه و بُرجهاي دوازده‌گانه و تماميءِ عساکرِ آسمان بخُور نمودند (۶) و درخت‌زاررا از خانهء خداوند به بیرونيءِ أُورْشَلِیمْ به نهرِ قِدْرُونْ آورد و آن‌را بکنارِ نهرِ قِدْرُونْ سوزانید و آن‌را مثلِ غبار سائید و گَرْدِ آن‌را بر قبرهاي پسرانِ عَوام پاشید (۷) و خانه‌هاي لواطه کننده‌گان که در خانهء خداوند بودند مُنهدم ساخت در مکاني که زنان در آنجا پرده‌ها براي درخت‌زارها میبافتند (۸) و تماميءِ کاهنان‌را از شهرهاي یِهُوداهْ آورد و مقامهاي بلندي که کاهنان در آنها بخور مینمودند از گِبَعْ تا بِئِیرْشَبَعْ تنجیسْ کرد و مقامهاي بلندِ دروازه‌هائي که بدهنهء دروازهء یِهُوشُوعِ سردارِ شهر که بچپِ کسي که بدروازهء شهر [به ایستد] بود مُنهدم ساخت (۹) نهایت کاهنانِ مقامهاي بلند بمذبحِ خداوند در أُورْشَلِیمْ برنیآمدند بلکه نانِ فطیررا درمیانِ برادرانشان خوردند (۱۰) و تُوفْت‌را که بدرّهء پسرانِ هِنُّومْ بود تنجیسْ نمود که تا کسي پسر و یا دخترِ خودرا بخصوصِ مُولِكْ از آتش نگذراند (۱۱) و اسب‌هائي که ملوكِ یِهُوداهْ آنهارا بمدخلِ خانهء خداوند به پهلوي خانهء نِتْنِ مِلِكِ خواجه‌سرا که در پیرامونِ شهر بود که بخصوصِ آفتاب نصب نموده بودند رفع کرد و عرّاده‌هاي آفتاب‌را بآتش سوزانید (۱۲) و مذبح‌هائي که در پُشتِ بامِ اوطاقِ بالائيءِ آحازْ بود که آنهارا ملوكِ یِهُوداهْ ساخته بودند و مذبح‌هائي که مِنَسّهْ در دو صحنِ خانهء خداوند ساخته بود مَلِكْ مُنهدم ساخت و از آنجا برداشت و گَرْدِ آنهارا به نهرِ قِدْرُونْ پاشید (۱۳) و مقامهاي بلندي که مقابلِ أُورْشَلِیمْ یعني بطرفِ راستِ کوهِ مُفْسِدْ بودند که آنهارا سُلَیْمانِ مَلِكِ إِسْرائِیلْ بخصوصِ عَشْتُرُوثِ مکروههء صِیدُونِیانْ و بخصوصِ کِمُوشِ مکروههء مُوآبِیانْ و بخصوصِ مِلْکُومِ مکروههء پسرانِ عَمُّونْ بنا کرده بود مَلِكْ تنجیسْ نمود (۱۴) و بُت‌هاي نصب شده‌را شکست و درخت‌زارهارا بُرید و مقامهاي آنهارا به استخوانهاي مردم پُر کرد * (۱۵) و نیز مذبحي که در بَیْتِ إِیلْ بود و هم مقامِ بلندِ ساخته شدهء یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ که إِسْرائِیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود هم مذبح و هم مقامِ بلندرا منهدم ساخت و مقامِ بلندرا سوزانیده مثلِ خاك پایمال نمود و درخت‌زاررا سوزانید (۱۶) و یُوشِیّاهْ برگشته و مزارهائي که آنجا درکوه بودند بنظر در آورد و فرستاده استخوان‌هارا از آن مزارها گرفت و بالاي مذبح سوزانید و موافقِ کلامِ خداوند که مردِ خدا این حرف‌را ندا کرد یعني این کلمات‌را ندا کرد آن‌را تنجیسْ کرد (۱۷) و پُرسید که این تُربت چیست که مي‌بینم و مردمانِ شهر وَيْ‌را گفتند که مزارِ مردِ خدائي

است که از یهوداه آمده این چیزهائي که بخصوصِ مذبحِ بیتِ ایل میکني ندا کرده بود (۱۸) و
[ملِك] گفت آن‌را وا گذارید کسي استخوان‌هاي اورا لمس نکند و استخوان‌هاي اورا با استخوان‌هاي
پیغمبري که از شومرون آمده بود رهائي دادند * (۱۹) و همچنین تماميء خانه‌هاي مقامهاي بلندي
که در شهرهاي شومرون بودند که آنهارا ملوكِ اسرائیل بخصوصِ غضبناك کردنِ خداوند ساخته بودند
یوشیاه برداشت و به آنها موافقِ تماميء اعمالي که در بیتِ ایل کرده بود عمل نمود (۲۰) و تماميء
کاهنانِ مقامهاي بلند که در آنجا بودند بالاي مذبح‌ها ذبح نمود و استخوان‌هاي مردمان‌را بالاي ایشان
سوزانیده به اورشلیم برگشت * (۲۱) و ملِك تماميء قوم‌را امر فرموده گفت که بخصوصِ خداوند خداي
خود عیدِ فصح‌را بنحوي که در این کتابِ عهد مسطور است بر پا نمائید (۲۲) به تحقیق مثلِ این فصح از
ایّامِ حاکمان که بر اسرائیل حکمران بودند و در تماميء ایّامِ ملوكِ اسرائیل و ملوكِ یهوداه فصحي
بر پا نموده نشد (۲۳) و حال اینکه این فصح در سالِ هجدهم یوشیاهِ ملِك در اورشلیم بجهةِ خداوند بر پا
کرده شد * (۲۴) و همچنین یوشیاه زنانِ جن‌گیر و فال گیران و صورت‌ها و بت‌ها و تماميء مکروهاتي
که در زمینِ یهوداه و اورشلیم دیده شدند استیصال کرد تا آنکه کلماتِ نوشتهء توراة که در کتابي
که حلقیاهِ کاهن در خانهء خداوند یافته بود بجا بیاورد (۲۵) و پیش از او مثلِ او ملِکي که بتماميء
قلب و تماميء جانش و بتماميء قوّتش موافقِ تماميء توراةِ موسي بخداوند رجوع نموده یافت نشد و
بعد از او مثلِ او بظهور نیآمد (۲۶) امّا خداوند از شدّتِ غضبِ عظیمِ خود که غیظش به یهوداه
افروخته شده بود بسببِ تماميء اعمالِ غضب آورندهء که منسّه اورا بغضب آورد بر نگشت (۲۷) و
خداوند گفت که یهوداه‌را نیز از حضورِ خود دور خواهم نمود بطوري که اسرائیل‌را دور نموده ام و این
شهرِ اورشلیم که برگزیده ام و این خانهء که گفته بودم که اسمم در آنجا خواهد ماند ردّ خواهم نمود *
(۲۸) و بقیّهء اعمالِ یوشیاه و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ یهوداه مسطور نیستند *
(۲۹) و در ایّامِ او فرعونِ نکوهِ ملِكِ مصر بخلافِ ملِكِ اشور به نهرِ فرات برآمد و یوشیاهِ ملِك بخصوصِ
استقبالش بیرون آمد و [فرعون] بمحضِ دیدنش اورا در مگدّو کشت (۳۰) و بندهگانش اورا مرده در
عرّادهء بارکرده از مگدّو به اورشلیم آوردند و اورا در مزارِ خودش دفن کردند و قوم ولایت یهوآحازِ
پسرِ یوشیاه‌را گرفته و اورا مسح کرده بجاي پدرش ملِك نصب کردند * (۳۱) و یهوآحاز در آغازِ سلطنتش
بیست و سه ساله بود و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود و اسمِ مادرش حموطلِ دخترِ یرمیاه از لبناه
بود (۳۲) و در نظرِ خداوند بدیرا موافقِ هر آنچه که پدرانش کرده بودند عمل نمود (۳۳) و فرعونِ نکوه
اورا در ربلاه در ولایتِ حماث به بندها مقیّد نمود تا آنکه در اورشلیم سلطنت ننماید و بر ولایت صد
قنطار نقره و یك قنطار طلا باج گذاشت (۳۴) و فرعونِ نکوه الیاقیم پسرِ یوشیاه‌را در جاي پدرش
یوشیاه ملِك نصب کرد و اسمش‌را به یهویاقیم تبدیل نمود و یهوآحاز‌را گرفته بمصر آمد که در آنجا وفات
کرد (۳۵) و یهویاقیم آن نقره و طلارا بفرعون داد امّا بر ولایت باج نهاد تا آنکه نقره‌را موافقِ فرمانِ

فرعون بدهند و از هر کس موافقِ بدهیءِ خود از قومِ ولایت نقره و طلا اخذ کرد تا آنکه بفرعونِ نکوه بدهد * (۳۶) و یهویاقیم در آغازِ سلطنتش بیست و پنج ساله بود و در اورشلیم یازده سال سلطنت نمود و اسمِ مادرش زبوداه دخترِ پدایاه از روماه بود (۳۷) و در نظرِ خداوند بدیرا موافقِ هر آنچه که پدرانش کرده بودند عمل نمود *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و در ایّامِ او نبوکدنصّر ملکِ بابل بر آمد و یهویاقیم مدّت سه سال اورا خدمت نمود پس برگشته از او عاصی شد (۲) و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای آرمیان و فوجهای موابیان و فوجهای پسرانِ عمّون‌را بر ضدّ او فرستاد بلکه بر ضدّ یهوداه ایشان‌را فرستاد تا آنکه آنهارا موافقِ کلامِ خداوند که بواسطهٔ بندهگانش پیغمبران گفته بود هلاك سازد (۳) به تحقیق از فرمانِ خداوند این بجهةِ یهوداه واقع شد تا آنکه بخصوصِ گناهِ منسّه موافقِ هرچه میکرد آنهارا از حضورِ خود دور نماید (۴) و نیز بسببِ خونِ بیگناهانی که ریخته بود زیرا که اورشلیم‌را بخونِ بیگناهان پُر کرد و خداوند نخواست که اورا عفو نماید * (۵) و بقیّهٔ اعمالِ یهویاقیم و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ یهوداه مسطور نیستند * (۶) و یهویاقیم با پدرانِ خود خوابید و پسرش یهویاکین در جایش ملك شد (۷) و ملكِ مصر زیاده از ولایتِ خودش بیرون نیامد زیرا که ملكِ بابل هر آنچه که مالِ ملكِ مصر بود از نهرِ مصر الی نهرِ فرات بتصرّف آورده بود (۸) یهویاکین در آغازِ سلطنتش هجده ساله بود و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود و اسمِ مادرش نحشتای دخترِ الناثان از اورشلیم بود (۹) و در نظرِ خداوند بدی‌را موافقِ هر آنچه پدرانش کرده بودند عمل نمود * (۱۰) و در آن وقت بندهگانِ نبوکدنصّر ملكِ بابل بر اورشلیم بر آمدند که شهر محصور شد (۱۱) و ملكِ بابل نبوکدنصّر به شهر بر آمد و بندهگانش آن‌را محاصره میکردند (۱۲) و یهویاکین ملكِ یهوداه او و مادرش و بندهگانش و سردارانش و خواجه‌سرایانش بملكِ بابل بیرون آمدند و ملكِ بابل اورا در سالِ هشتمِ سلطنتِ خودش پذیرفت (۱۳) و از آنجا تمامیءِ خزانه‌های خانهٔ خداوند و خزانه‌های خانهٔ ملك‌را بیرون آورد و تمامیءِ ظروفِ طلائی که سلیمانِ ملكِ اسرائیل در هیکلِ خداوند ساخته بود شکست موافقِ کلامِ خداوند (۱۴) و تمامیءِ ساکنانِ اورشلیم و تمامیءِ سرداران و تمامیءِ صاحبانِ شجاعت‌را ده هزار نفر اسیر کرده برد و هم تمامیءِ نجّاران و آهنگران‌را که سوای آدنای قومِ زمین کسی باقی نماند (۱۵) و یهویاکین و مادرِ ملك و زنانِ ملك و خواجه‌سرایانش و بزرگانِ ولایت‌را به بابل اسیر برده ایشان‌را از اورشلیم به بابل اسیروار روانه کرد (۱۶) و تمامیءِ مردمانِ جنگی هفت هزار نفر و نجّاران و آهنگران یك هزار تمامیءِ شجاعانی که بجنگ قادر بودند ایشان‌را ملكِ بابل به بابل اسیروار برد (۱۷) و ملكِ بابل عموی او متنیاه‌را در جای او ملك نصب کرد و اسمشرا به صدقیاه تبدیل نمود * (۱۸) و صدقیاه در آغازِ سلطنتش بیست و یك ساله بود و در اورشلیم یازده سال سلطنت نمود و اسمِ مادرش حموطل دخترِ یرمیاه از لبناه بود (۱۹) و در نظرِ

خداوند بدیرا موافقِ هر آنچه یهُویاکین کرده بود عمل نمود (۲۰) زیرا که از غضبِ خداوند در اُورشلیم و یهُوداه چنین بوقوع پیوست که صِدْقیاه به مَلِكِ بابِلْ بحدّي عاصي شد که خداوند از حضورِ خود ایشان‌را ردّ نمود *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر سي آیه)

(۱) و واقع شد در روزِ دهمِ ماهِ دهمِ سالِ نهم از سلطنتش که نبُوکَدْنصّر مَلِكِ بابِلْ او و خودش و تماميِ لشکرش بر اُورشَلیم برآمدند و در برابرش اُردو زدند و سنگررا از گرداگردش بنا کرد (۲) و شهر تا به سالِ یازدهمِ صِدْقیاهِ مَلِكْ محاصره شد (۳) و روزِ نهمِ ماه قحطي در شهر بحدّي اشتداد یافت که بخصوصِ قومِ ولایت نان یافت نشد (۴) و شهرشکست دارشد و تماميِ مردمانِ جنگي از راهِ دروازهٔ میانهٔ دو دیوار که پهلوي باغِ مَلِكْ بود وقتِ شب فرار کردند و کَلْدانیانْ شهررا از اطراف احاطه کرده بودند و مَلِكْ از راهِ بیابان رفت (۵) و لشکرِ کَلْدانیانْ مَلِكْ‌را تعاقب نمودند و باو در بیابانِ یریحُو رسیدند در حالتي که تماميِ لشکرش از او پراکنده شده بودند (۶) و مَلِكْ‌را دستگیر نموده اورا به پیشِ مَلِكِ بابِلْ به رِبْلاهْ آوردند و بر او حکم نمودند (۷) و پسرانِ صِدْقیاه‌را در پیشِ نظرش کُشته و چشمانِ صِدْقیاه‌را کَندند و اورا بزنجیرهاي برنجین بسته و اورا به بابِلْ بُردند * (۸) و در روزِ هفتمِ ماهِ پنجم که سالِ نوزدهمِ مَلِكْ یعني نبُوکَدْنصّرِ مَلِكِ بابِلْ نبُوزَرِ اَدانِ سردارِ سپاهِ خاص بندهٔ مَلِكِ بابِلْ به اُورشَلیمْ برآمد (۹) و خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِكْ‌را سوزانید و تماميِ خانه‌هاي اُورشَلیمْ یعني تماميِ خانه‌هاي بُزرگ‌را بآتش سوزانید (۱۰) و حصارِ اُورشَلیم‌را از گرداگردْ تماميِ لشکرِ کَلْدانیانْ که همراهِ سردارِ سپاهِ خاص بودند منهدم ساختند (۱۱) و بقیّهٔ قوم که در شهر مانده بودند و فراریاني که به مَلِكِ بابِلْ رفتند و بقیّهٔ گروه‌را نبُوزَرِ اَدانِ سردارِ سپاهِ خاص اسیر برد (۱۲) امّا سردارِ سپاهِ خاص ادناي ولایت‌را رها کرد که باغبانانِ تاکستان و زارعان باشند * (۱۳) و کَلْدانیانْ ستون‌هاي برنجیني که در خانهٔ خداوند بودند و پایه‌ها و دریاچهٔ برنجیني که در خانهٔ خداوند بود شکستند و برنجِ آنهارا به بابِلْ بردند (۱۴) و دیگ‌ها و بیلها و گُلگیرها و قاشُق‌ها و تماميِ ظروفِ برنجیني که با آنها خدمت میکردند برداشتند (۱۵) و بخوردان‌ها و لنگریها آنچه که از طلا بود طلایش‌را و آنچه که از نقره بود نقره‌اش‌را سردارِ لشکرِ خاص برداشت (۱۶) دو ستون و یك دریاچه و پایه‌هائي که سُلَیْمانْ بخصوصِ خانهٔ خداوند ساخته بود وَزْنِ برنجِ تماميِ این ظروف‌ها بکشِشْ نمي‌آمد (۱۷) بُلنديِ یك ستون هجده ذراع بود و تاجِ بالایش از برنج بود و بلنديِ تاج سه ذراع بود و برروي تاج ازگرداگرد کارِ مُشبّك و انارها هم از برنج بودند و ستونِ دویمي کارِ مشبّك مثلِ اینها بود * (۱۸) و سردارِ سپاهِ خاص سِرایاهِ کاهنِ بزرگ و صِفَنْیاهِ کاهنِ دویمي و سه نگاهبانانِ دررا گرفت (۱۹) و از شهر خواجه‌سرائي که سردارِ مردمانِ جنگي بود و پنج نفر اشخاصي که روي مَلِكْ‌را میدیدند و در شهر یافت شدند و کاتبِ سرورِ لشکر که سانِ خلقِ ولایت‌را میدید و شصت نفر از خلقِ ولایت که در شهر یافت شدند گرفت (۲۰) و نبُوزَرِ اَدانِ سردارِ سپاهِ خاص ایشان‌را گرفته و به رِبْلاهْ نزدِ مَلِكِ بابِلْ آورد (۲۱) و مَلِكِ بابِلْ ایشان‌را زد و در رِبْلاهْ در ولایتِ حَماتْ

گشت نهایت یهوداه از ولایتِ خودشان اسیر رفتند * (۲۲) و قومي که در زمینِ یهوداه باقي ماندند که نبوکدنصّرِ مَلِكِ بابل ایشان‌را رها نموده بود بر ایشان گدلیاهِ پسرِ أحیقام پسرِ شافان‌را والي نصب کرد (۲۳) و هنگامي که تماميِ سردارانِ لشکرها خودشان و مردمانشان شنیدند که مَلِكِ بابل گدلیاه‌را والي نصب کرد ایشان نزدِ گدلیاه به مصپاه آمدند یعني إسمعیلِ پسرِ نتنیاه و یوحانانِ پسرِ قاریح و سرایاهِ پسرِ تنحومثِ نطوفاتي و یاعزنیاهِ پسرِ معکاتي خودشان و مردمانِ ایشان (۲۴) و گدلیاه بخصوصِ ایشان و بخصوص آدمهاي ایشان سوگند خورده بایشان گفت که از بودنِ بنده‌گانِ کلدانیان مترسید بولایت ساکن شوید و بمَلِكِ بابل خدمت نمائید و با شما خوش خواهد بود (۲۵) امّا در ماهِ هفتمین واقع شد که إسمعیلِ پسرِ نتنیاهِ پسرِ الیشاماع از ذریّهء مَلك و به همراهِ أو ده نفر آمدند و گدلیاه‌را زد که مُرد و نیز یهودیان و کلدانیاني که در مصپاه به همراهش بودند (۲۶) آنگاه تماميِ قوم از کوچك و بزرگ و سردارانِ لشکرها برخاسته به مصر آمدند زیرا که از کلدانیان ترسیدند * (۲۷) و واقع شد در سالِ سي و هفتمِ اسیر شدنِ یهویاکینِ مَلِكِ یهوداه به ماهِ دوازدهم بروزِ بیست و هفتمِ ماه که اویلِ مرودكِ مَلِكِ بابل در سالي که آغازِ سلطنت نمود سرِ یهویاکینِ مَلِكِ یهوداه‌را مفتخر ساخته از زندان خانه بیرون آورد (۲۸) و کلماتِ خیرآمیز باو گفت و کرسيء اورا از کرسيء ملوکي که در بابل به همراهش بودند مرتفع گردانید (۲۹) و لباسِ زندانش‌را تبدیل نمود و در تماميء روزهاي عُمرش همیشه در حضورش نان میخورد (۳۰) و آذوقهء همیشهء که از جانبِ مَلِك باو تعیین بود حسابِ روز بروزش در تماميء روزهاي عُمرش داده میشد *

کتابِ هشتمینِ مورّخان

معروف بکتابِ اوّلِ تواریخِ ایّام و مشتمل

بر بیست و نُه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پنجاه و چهار آیه)

(۱) آدم شیث أنوش (۲) قینان مهللئیل یرد (۳) حنوك متوشلح لمك (۴) نوح و سام و حام و یافث * (۵) بني یافث گومر و ماگوگ و مادي و یاوان و توبال و مشك و تیرس (۶) و بني گومر أشکنز و ریفث و توگرماه (۷) و بني یاوان الیشاه و ترشیشاه و کتیم و دودانیم * (۸) بني حام کوش و مصریم و فوط و کنعن (۹) و بني کوش سبا و حویلاه و سبتا و رعما و سبتکا و بني رعما شبا و ددان (۱۰) و کوش نمرودرا تولید کرد و او شروع کرد باینکه جبّار باشد در زمین (۱۱) و مصریم لودیم و

عنامیم و لهابیم و نفتوحیم‌را تولید کرد (۱۲) و پتروسیم و کسلوحیم‌را که فلسطیان از ایشان بیرون آمدند و همچنین کفتوریم (۱۳) و کنعان اوّل پسرش صیدون و حیث‌را تولید کرد (۱۴) و یبوسیان و اموریان و گرگاشیان (۱۵) و حویان و عرقیان و سینیان (۱۶) و اروادیان و صماریان و حماثیان * (۱۷) بنی سام عیلام و آشور و ارفکشد لود و ارم و عوص و حول و گتر و مشک (۱۸) و ارفکشد شلح‌را تولید کرد و شلح عیبررا تولید کرد (۱۹) و عیبررا دو پسر زائیده شدند نام یکی پلگ زیرا که در روزگار او زمین تقسیم شد و نام برادرش یقطان بود (۲۰) و یقطان الموداد و شلف و حضرماوث و یرح‌را تولید کرد (۲۱) و نیز هدورام و اوزال و دقلاه (۲۲) و عیبال و ابیمائیل و شبا (۲۳) و اوفیر و حویلاه و یوباب‌را همهٔ آنها بنی یقطان بودند * (۲۴) سام و ارفکشد و شلح (۲۵) و عیبر و پلگ و رعو (۲۶) و سروگ و ناحور و ترح (۲۷) و ابرام که ابراهیم باشد * (۲۸) بنی ابراهیم اسحق و اسمعیل * (۲۹) تولّد شده‌های آنان اینان اند اوّل زادهٔ اسمعیل نبایوث و قیدار و ادبئیل و مبسام (۳۰) و مشماع و دوماه و مسّا و حدد و تیما (۳۱) و یطور و نافیش و قیدماه بنی اسمعیل اینها هستند * (۳۲) و بنی قطوراه متعهٔ ابراهیم [اینانند] او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوح‌را زائید و بنی یقشان شبا و ددان اند (۳۳) و بنی مدیان عیفاه و عیفر و حنوک و ابیداع و الداعاه همهٔ اینها بنی قطوراه میباشند * (۳۴) و ابراهیم اسحق‌را تولید کرد و بنی اسحق عیسو و اسرائیل * (۳۵) بنی عیسو الیفاز و رعوئیل و یعوش و یعلام و قورح (۳۶) بنی الیفاز تیمان و اومار و صفی و گعتام و قنز و تمنع و عمالیق (۳۷) بنی رعوئیل نحث و زرح و شمّاه و مزّاه (۳۸) و بنی سعیر لوطان و شوبال و صبعون و عناه و دیشون و ایصر و دیشان (۳۹) و بنی لوطان حوری و هومام و خواهر لوطان تمناع (۴۰) بنی شوبال علیان و مانحث و عیبال و شفی و اونام و بنی صبعون آیّاه و عناه (۴۱) بنی عناه دیشون و بنی دیشون حمران و اشبان و یثران و کران (۴۲) بنی ایصر بلهان و زعوان و یعقان و بنی دیشان عوص و اران (۴۳) پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت مینمودند پیش از سلطنت نمودن پادشاهی بر بنی اسرائیل اینها هستند بلع پسر بعور و نام شهرش دنهاباه (۴۴) و بلع مرد و یوباب پسر زرح از بصراه در جایش پادشاهی نمود (۴۵) و یوباب مرد و حوشام از زمین تیمانی بجایش سلطنت نمود (۴۶) و حوشام مرد و هدد پسر بدد که مدیانیان‌را در زمین مواب شکست داد در جایش پادشاهی نمود و نام شهرش عویث بود (۴۷) و هدد مرد و سملاه از مسریقاه در جایش پادشاهی نمود (۴۸) و سملاه مرد و شاءول از رحوبوث از پهلوی رود خانه در جایش پادشاهی نمود (۴۹) و شاءول مرد و بعل حانان پسر عکبور در جایش پادشاهی نمود (۵۰) و بعل حانان مرد و هدد در جایش پادشاهی مینمود و نام شهرش پعی و نام زنش مهیطبئیل دختر مطرید دختر میزاهاب بود (۵۱) و هدد مرد و رؤسای ادوم اینانند تمناع رئیس و علیاه رئیس و یثیث رئیس (۵۲) و اهلیباماه رئیس و ایلاه رئیس و پینون رئیس (۵۳) و قنز رئیس و تیمان رئیس و مبصار رئیس (۵۴) و مگدیئیل رئیس و عیرام رئیس اینان رؤسای ادوم اند *

(فصلِ دویم مشتمل بر پنجاه و پنج آیه)

(۱) بني إسرائيل اينانند رئوبين و شمعون و ليوي و يهوداه و يساكار و زبولون (۲) و دان و يوسف و
بنيامين و نفتالي و گاد و أشير * (۳) بني يهوداه عير و أونان و شيلاه اين سه از دخترِ شوع كنعنيه بجهةِ
او توليد يافتند و اوّل زادهء يهوداه عير در حضورِ خداوند ناپسند آمد و اورا كشت (۴) و عروسش
تامار پرص و زرحرا بجهةِ او زائيد همهء پسرانِ يهوداه پنج بودند * (۵) بني پرص حصرون و حامول
(۶) و بني زرح زمري و إيثان و هيمان و كلكول و دارع همهء ايشان پنج بودند * (۷) و بني كرمي
عاكارِ مشوّش كنندهء إسرائيل كه به مالِ موقوفه خيانت نمود (۸) و از بني إيثان عزرياه (۹) و بني
حصرون كه از برايش توليد شدند يرحمئيل و رام و كلوبي * (۱۰) و رام عمّيناداب‌را توليد نمود و
عمّيناداب نحشون سرورِ بني يهوداه‌را توليد نمود (۱۱) و نحشون سلمارا توليد نمود و سلما بوعزرا توليد
نمود (۱۲) و بوعز عوبيدرا توليد نمود و عوبيد يشّي‌را توليد نمود (۱۳) و يشّي اوّل زاده‌اش إلياب و
دويمي أبيناداب و سيومي شمعارا (۱۴) چهارمي نتنئيل و پنجمي رَدّي (۱۵) ششمي أوصم و هفتمين
داودرا توليد نمود (۱۶) و خواهرانِ ايشان صرویاه و أبيگيل و بني صروياه سه پسرش أبشّي و يوآب و
عساهيل بود (۱۷) و أبيگيل عماسارا زائيد و پدرِ عماسا يثرِ إسمعيلي بود * (۱۸) و كاليب پسرِ حصرون
از زوجه‌اش عزوباه پسران توليد نمود كه اينها باشند يريعوث و ييشر و شوباب و أردون (۱۹) و
عزوباه مرد و كاليب إفراث‌را بزني گرفت كه از برايش حوررا زائيد (۲۰) و حور أوري‌را توليد نمود و أوري
بصلئيل‌را توليد نمود (۲۱) و بعد از آن حصرون بدخترِ ماكير پدرِ گلعاد درآمد و اورا گرفت و در آن وقت
او شصت ساله بود و او از برايش سگوب‌را زائيد (۲۲) و سگوب يائيررا توليد نمود كه او در زمينِ گلعاد
بيست و سه شهر داشت (۲۳) و شهرِ گشور و آرام‌را با قصبه‌هاي يائير از ايشان بتصرّف آورد همچنان قناث
و قريه‌هايش شصت شهررا همهء آنها از آنِ پسرانِ ماكير پدرِ گلعاد بودند (۲۴) و بعد از مردنِ حصرون
در كاليب إفراثاه أبيّاه زنِ حصرون أشحور پدرِ تقوع‌را بجهةِ او زائيد * (۲۵) و پسرانِ يرحمئيل كه اوّل
زادهء حصرون بود اينها اند اوّل زاده‌اش رام و بوناه و أورن و أوصم و أحيّاه (۲۶) و يرحمئيل‌را زنِ ديگر
بود و نامش عطاراه كه مادرِ أونام اوست (۲۷) و پسرانِ رامِ اوّل زادهء يرحمئيل معص و يامين و عيقر
بودند (۲۸) و پسرانِ أونام شمّي و ياداع و پسرانِ شمّي ناداب و أبيشور بودند (۲۹) و نامِ زنِ أبيشور
أبيهيل كه بجهةِ او أحبان و موليدرا زائيد (۳۰) و پسرانِ ناداب سلد و أپّيم بود و سلد بي اولاد مرد
(۳۱) و از پسرانِ أپّيم يشعي و از پسرانِ يشعي شيشان و از پسرانِ شيشان أحلي بودند (۳۲) و پسرانِ
ياداعِ برادرِ شمّي يثر و يوناثان بودند و يثر بي اولاد مرد (۳۳) و پسرانِ يوناثان پلث و زازا اينها
پسرانِ يرحمئيل بودند * (۳۴) و شيشان‌را اولادِ ذكور نبود لكن دختران بود و شيشان يك بندهء مصري
داشت كه نامش يرحاع بود (۳۵) و شيشان دخترِ خودرا به يرحاع غلامش بزني داد و او از برايش عتّي‌را

زائید (۳۶) و عتّي ناثان‌را تولید نمود و ناثان زاباد‌را تولید نمود (۳۷) و زاباد افلال‌را تولید نمود و افلال عوبید‌را تولید نمود (۳۸) و عوبید ییهوء‌را تولید نمود و ییهوء عزریاه‌را تولید نمود (۳۹) و عزریاه حلص‌را تولید نمود و حلص العاساه‌را تولید نمود (۴۰) و العاساه سسمّي‌را تولید نمود و سسمّي شلّوم‌را تولید نمود (۴۱) و شلّوم یقمیاه‌را تولید نمود و یقمیاه الیشاماع‌را تولید نمود * (۴۲) و پسران کالیب برادر یرحمئیل اوّل زاده‌اش میشاع که پدر زیف بود و پسران ماریشاه پدر حبرون بودند (۴۳) و پسران حبرون قورح و تپّوح و رقم و شمع (۴۴) و شمع رحم پدر یرقعام‌را تولید نمود و رقم شمّي‌را تولید نمود (۴۵) و پسر شمّي ماعون بود و ماعون پدر بیت صور بود (۴۶) و عیفاه متعهء کالیب حاران و موصا و گازیز‌را زائید و حاران گازیز‌را تولید نمود (۴۷) و پسران یهدي رگم و یوثام و گیشان و پلط و عیفاه و شعف (۴۸) و معکاه متعهء کالیب شبر و ترحناه‌را زائید (۴۹) و نیز شعف پدر مدمنّاه و شواي پدر مکبیناه و پدر گبعا‌را زائید و دختر کالیب عکسا بود * (۵۰) اینانند پسران کالیب ابن حور اوّل زادهء افراتاه و شوبال پدر قریث یعاریم (۵۱) و سلماي پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت گدر (۵۲) و اینانند پسران شوبال پدر قریث یعاریم هاروأه و حصي و منوحوث (۵۳) و خاندانهاي قریث یعاریم اینانند یثریان و پوثیان و شوماثیان و مشراعیان که از آنها صارعاثیان و اشتاءولیان بیرون آمدند (۵۴) پسران سلما بیت لحم و نطوفاثیان و عطروث و بیت یوآب و حصي و منحتیان و صرعیان بودند (۵۵) و خاندانهاي نویسندگان که در یعبیص سکونت داشتند ترعاثیان و شمعاثیان و سوکاثیان بودند ایشان قینیان بودند که از حمّث پدر خاندان رکاب آمدند *

(فصل سیوم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و اولاد داود که از براي او در حبرون زائیده شدند اینها اند اوّل زاده‌اش امنون از اخینوعم یزرعیلیّه دویم دانیئیل از ابیگیل کرملیّه (۲) سیوم ابشالوم پسر معکاه دختر تلمي پادشاه گشور چهارم ادونیاه پسر حگّیث (۳) پنجم شفطیاه از ابیطال ششم یثرعام از زنش عگلاه (۴) این شش از برایش در حبرون زائیده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود بعد از آن در اورشلیم سي و سه سال سلطنت نمود (۵) و در اورشلیم بجهة او زائیده شده اینها اند شمعا و شوباب و ناثان و سلیمان این چهار از بتشوع دختر عمّیئیل (۶) و یبحار و الیشاماع و الیفلط (۷) و نوگه و نفگ و یافیع (۸) و الیشاماع و الیاداع و الیفلط [جمله‌اش] نه پسر است (۹) همهء آنها اولاد داود سواي اولاد متعه‌ها و خواهر آنها که تامار بود * (۱۰) و پسر سلیمان رحبعام و ابیاه پسرش و آسا پسرش و یهوشافاط پسرش (۱۱) و یورام پسرش احزیاه پسرش و یواش پسرش (۱۲) امصیاه پسرش عزریاه پسرش و یوثام پسرش (۱۳) و احاز پسرش و حزقیاه پسرش و منسّه پسرش (۱۴) امون پسرش و یوشیاه پسرش * (۱۵) و پسران یوشیاه اوّل زاده‌اش یوحانان و دویم یهویاقیم سیوم صدقیاه چهارم شلّوم * (۱۶) و پسران یهویاقیم یکنیاه پسرش و

صدقیاه پسرش بودند * (۱۷) و پسرانِ یکنیاه اسّر و شئلتی‌ایل پسرش (۱۸) و نیز ملکیرام و پدایاه
و شناصر و یقمیاه و هوشاماع و ندبیاه * (۱۹) و اولادِ پدایاه زربّابل و شمعي و پسرانِ زربّابل مشلّام و
حننیاه و خواهرِ ایشان شلومیث (۲۰) و حشوباه و اوهل و برکیاه و حسدیاه و یوشب حسد [که
همه‌اش] پنج نفر است * (۲۱) و پسرانِ حننیاه پلطیاه و یشعیاه و پسرانِ رفایاه و پسرانِ ارنان و پسرانِ
عوبدیاه و پسرانِ شکنیاه * (۲۲) و پسرانِ شکنیاه شمعیاه و پسرانِ شمعیاه حطّوش و یگال و باریح و
نعریاه و شافاط [که جمله‌اش] شش نفر است * (۲۳) و پسرانِ نعریاه الیوعیني و حزقیاه و عزریقام
[همه‌اش] سه نفر است * (۲۴) و پسرانِ الیوعیني هودایاه و الیاشیب و پلایاه و عقّوب و یوحانان و
دلایاه و عناني [تمام] هفت نفر اند *

(فصلِ چهارم مشتمل برچهل و سه آیه)

(۱) پسرانِ یهوداه پرص و حصرون و کرمي و حور و شوبال (۲) و رایاهِ پسرِ شوبال یحثرا تولید نمود و
یحث احومي و لهدرا تولید نمود خاندانهاي صرعاثیان اینها هستند (۳) و اینان از پدرِ عیطام آمدند
یزرعیل و یشما و یدبش و نامِ خواهرِ ایشان هصّللپوني (۴) و پنوئیل پدرِ گدور و عیزر پدرِ حوشاه و
پسرانِ حورِ اوّل زادهٔ افراتاه و پدرِ بیتِ لحم اینانند * (۵) و اشحور پدرِ تقوع دو زن داشت حلاه و
نعراه (۶) و نعراه احزام و حیفر و تیمني و ها احشتاري‌را از برایش زائید پسرانِ نعراه اینانند (۷) و
پسرانِ حلاه صرث و یصوحر و اثنان بودند (۸) و قوص عانوب و صوبیباه و خاندان‌هاي احرحیلِ پسرِ
هاروم‌را تولید نمود * (۹) و یعبیص از برادرانش عزیزتر بود و مادرش نامِ اورا یعبیص نهاد و گفت سبب
اینکه اورا باندوهناکي زائیدم (۱۰) و یعبیص خداي اسرائیل‌را استدعا کرد و گفت کاشکي مرا برکت
میدادي و حدودِ مرا زیاد میگردانیدي و دستِ تو همراهِ من بودي و مرا از بلا نگاه میداشتي که بي غم
باشم و خدا آنچه‌را که خواست باو عطا فرمود * (۱۱) و کلوبِ برادرِ شوحاه محیررا تولید نمود که او پدرِ
اشتون بود (۱۲) و اشتون بیتِ رافا و پاصیح و تحنّاهِ پدرِ عیرِ نحش‌را تولید نمود اینان مردمانِ ریکاه اند
(۱۳) و پسرانِ قنز عثنیئیل و سرایاه بود و پسرِ عثنیئیل حتث (۱۴) و معونوثي عفراه‌را تولید نمود و
سرایاه یوآبِ پدرِ ساکنانِ درّهٔ حراشیم‌را تولید نمود که صنعتکاران بودند (۱۵) و پسرانِ کالیبِ ابنِ
یفنّه عیرو و ایلاه و نعم و پسرِ ایلاه قنز بود (۱۶) و پسرانِ یهللئیل زیف و زیفاه و تیریا و اسرئیل
(۱۷) و پسرانِ عزرا یتر و مرد و عیفر و یالون و [زوجهٔ مرد] مریام و شمّي و یشبح پدرِ اشتموع را زائید
(۱۸) و زنش یهودیّه یرد پدرِ گدور و حبر پدرِ سوکو و یقوثیئیل پدرِ زانوح‌را زائید و پسرانِ بثیاهِ
دخترِ فرعون که مرد اورا بزني گرفت اینانند (۱۹) و پسرانِ زنش هودیاه خواهرِ نحم پدرِ قعیلاهِ گرمي و
اشتموعِ معکاثي (۲۰) و پسرانِ شیمون امنون و رنّاه و بن حانان و تیلون و پسرانِ یشعي زوحیث و بن
زوحیث * (۲۱) پسرانِ شیلاهِ ابنِ یهوداه عیر پدرِ لیکاه و لعداه پدرِ ماریشاه و خاندانهاي بیتِ اشبیع که

صنعت‌کاران کتان بودند (۲۲) و یوقیم و مردمان کوزیبا و یوآش و ساراف که فرمان فرمای موآب بودند و ساکنان لحم و این چیزهای قدیم اند (۲۳) ایشان و ساکنان نطاعیم و گدیراه کوزه‌گرن در خدمت پادشاه بودند و در آنجا مسکن داشتند * (۲۴) پسران شمعون نموئیل و یامین و یاریب و زرح و شاؤل (۲۵) شلوم پسرش و مبسام پسرش و مشماع پسرش بودند (۲۶) و پسران مشماع حموئیل پسرش و زکور پسرش و شمعي پسرش بودند (۲۷) و شمعي‌را شانزده پسر و شش دختر بود و لکن برادرانش‌را پسران بسیار نبود و تمامیء خاندان‌های ایشان مثل پسران یهوداه نیفزودند (۲۸) و ایشان در بئیر شبع و مولاداه و حصر شوعال ساکن بودند (۲۹) و هم در بلهاه و عصم و تولاد (۳۰) و در بتوئیل و حرماه و صقلاگ (۳۱) و در بیت مرکابوث و حصر سوسیم و بیت برئي و شعریم اینها تا زمان سلطنت نمودن داود شهرهاي ایشان بودند (۳۲) و قصبه‌هاي ایشان عیطام و عین و رمون و توکن و عاشان پنج شهر بودند (۳۳) و همهء قصبه‌هایشان که در اطراف آن شهرها بودند الی بعل پس مکانهاي ایشان و نسب‌هاي ایشان اینست (۳۴) و مشوباب و یملیك و یوشاه پسر امصیاه (۳۵) و یوئیل و ییهوي پسر یوشبیاه پسر سرایاه پسر عسیئیل (۳۶) و الیوعیني و یعقوباه و یشوحایاه و عسایاه و عدیئیل و یسیمیئیل و بنایاه (۳۷) و زیزاي پسر شفعيء پسر آلون پسر یدایاه پسر شمريء پسر شمعیاه (۳۸) اینان که اسمشان مذکور شد در قبیله‌هاي خود سرور بودند و خاندان پدران ایشان بسیار زیاد شد * (۳۹) و تا مدخل گدور حتّي طرف شرقيء درّه به جستجوي مرتع گوسفندانشان رفتند (۴۰) و مرتع سمین و خوب و زمین وسیع آلید. با راحت و آرام یافتند و حال اینکه اولاد حام سابق بر این در آنجا ساکن بودند (۴۱) و آنکساني که به اسمها مذکورند در ایّام حزقیاه پادشاه یهوداه آمدند و چادرها و مسکنها که در آنجا یافت شدند زدند و خراب کردند و الی امروز در جاي ایشان ساکن گردیدند بعلّت اینکه مرتع از براي گوسفندان ایشان در آنجا میبود (۴۲) و از میان ایشان یعني پسران شمعون پانصد نفر بکوه سیعیر رفتند و پلطیاه و نعریاه و رفایاه و عزّیئیل پسران یشعي رؤساي ایشان بودند (۴۳) و بقیّهء فارغ شدگان عمالیق‌را زدند و در آنجا الی این زمان ساکنند *

(فصل پنجم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و پسران رؤبن اوّل زادهء اسرائیل اینانند و حال اینکه او بود اوّل زاده امّا نظر به آلوده نمودن بستر پدرش‌را حقّ اوّل زادگيء او به پسران یوسف ابن اسرائیل داده شد و نسب‌نامه بر وفق اوّل زادگي شمردني نیست (۲) زیرا که یهوداه از برادرانش غالب آمد که پیشوا هم از [نسل] او برآمد و لکن حقّ اوّل زادگي بجهة یوسف شد (۳) پس پسران رؤبن اوّل زادهء اسرائیل حنوك و پلوء و حصرون و کرمي بودند (۴) پسران یوئیل شمعیاه پسرش و گوگ پسرش و شمعي پسرش (۵) و میکاه پسرش و رایاه پسرش و بعل پسرش (۶) بئیراه پسرش که تلگت پلنصر پادشاه اشّور اورا اسیر برد و حال اینکه رئیس بني رؤبن بود * (۷) و برادرانش یعیئیل و زکریاه وقت ثبت نمودن نسب نامهء ایشان

مطابقِ خاندانهاي ايشان از رؤسا بودند (۸) و بِلَع پسرِ عازاز پسرِ شمع پسرِ يوئيل بود که او در زمينِ عروعير تا نِبو و بَعَلِ معون ساکن ميشد (۹) و بطرفِ شرقي تا مدخلِ بيابان که بکنارِ نهرِ فرات باشد ساکن ميشدند زيرا که در زمينِ گِلعاد گلّههاي ايشان زياد ميشدند (۱۰) و در زمانِ شاؤول ايشان با هگريان دعوا کردند که آنها بدستِ ايشان افتادند و در چادرهاي ايشان در تماميء مرزبومي که بطرفِ گِلعاد باشد ساکن شدند * (۱۱) و پسرانِ گاد در برابرِ ايشان در زمينِ باشان اِلي سَلکاه ساکن شدند (۱۲) يوئيل رئيس و شافام دويمي و يَعني و شافاط در باشان بودند (۱۳) و برادرانِ ايشان از خاندانِ اجدادِ ايشان ميکائيل و مِشُلّام و شِبَع و يوري و يعکان و زيع و عيبِر [همگي] هفت نفر بودند (۱۴) پسرانِ اَبيحَيِلِ ابنِ حوريء ابنِ ياروح ابنِ گِلعادِ ابنِ ميکائيلِ ابنِ يشيشيء ابنِ يحدوي ابنِ بوز بودند (۱۵) اَحيء پسرِ عَبدِئيلِ پسرِ گوني رئيسِ خاندانِ پدرانِ ايشان بود (۱۶) و در گِلعاد و در باشان و قصبههايش و در تماميء مرتعهاي شارون که در نواحيء ايشان بود ساکن شدند (۱۷) تماميء ايشان در زمانِ يوثام پادشاهِ يهوداه و روزهاي يارُبعامِ پادشاهِ اسرائيل در نسبنامه نگارش يافتند * (۱۸) پسرانِ رئوبين و گاديان و نيم سبطِ مَنَسّه که مردمانِ جنگآورِ بردارندهء سپر و شمشير و کشندهگانِ کمان و آموخته شدهء جنگ چهل و چهار هزار و هفت صد و شصت نفر بودند که بجنگ بيرون رفتند (۱۹) و با هگريان جنگ نمودند و با يطور و نافيش و نوداب جنگ کردند (۲۰) و بر خلافِ آنها کومك يافتند که هگريان و همگيء آنهائي که با ايشان بودند بدستِ ايشان تسليم شدند سبب اينکه در حينِ جنگ بخدا استدعا نمودند و او ايشانرا اجابت فرمود زيرا که بر او متوکّل شدند (۲۱) و رمههاي ايشانرا غارت کردند از جملهء شتران پنجاه هزار و گوسفندان دويست و پنجاه هزار و حماران دو هزار و نفوسِ انساني صد هزار (۲۲) زانرو که بسياري از مجروح شدهگان افتادند بجهة آنکه اين دعوا از جانبِ خدا بود و اِلي انتقال در مکانهاي ايشان ساکن شدند * (۲۳) و پسرانِ نيم سبطِ مَنَسّه در زمين ساکن شدند و از باشان تا بَعَلِ حرمون و تا سنير اِلي کوهِ حرمون افزودند (۲۴) و رؤساي خاندانِ پدرانِ ايشان اينانند يعني عيفر و يشعي و اِلي‌ئيل و عزري‌ئيل و يرمياه و هوداوياه و يحدي‌ئيل که مردمانِ شجاع و نامدار و سردارِ خاندانِ پدرانِ ايشان بودند * (۲۵) امّا از خداي پدرانِ ايشان تجاوز نموده زنا کنان در پيء خدايانِ امّتِ زمين که خدا آنهارا در حضورِ ايشان هلاك کرد رفتند (۲۶) و خداي اسرائيل روحِ پول پادشاهِ آشور و روحِ تِلگَت پِلنصرِ پادشاهِ آشوررا برانگيزانيد که او بني رئوبينرا و بني گادرا و نيم سبطِ مَنَسّهرا اسير نموده ايشانرا به حَلَح و حابور و هارا و نهرِ گوزان برداشت تا امروز *

(فصلِ ششم مشتمل بر هشتاد و يك آيه)

(۱) پسرانِ ليوي گرشون و قهات و مراري (۲) و پسرانِ قهات عمرام و يصهار و حبرون و عزي‌ئيل (۳) و

فرزندان عمرام هارون و موسی و مریام و پسران هارون ناداب و ابیهوء و العازار و ایثامر (۴) العازار
فینحاس‌را تولید نمود و فینحاس ابیشوع‌را تولید نمود (۵) و ابیشوع بقی‌را تولید نمود و بقی عزی‌را
تولید نمود (۶) و عزی زرحیاه‌را تولید نمود و زرحیاه مرایوث‌را تولید نمود (۷) و مرایوث امریاه‌را تولید
نمود و امریاه اخیطوب‌را تولید نمود (۸) و اخیطوب صادوق‌را تولید نمود و صادوق اخیمعص‌را تولید نمود
(۹) و اخیمعص عزریاه‌را تولید نمود و عزریاه یوحانان‌را تولید نمود (۱۰) و یوحانان عزریاه‌را تولید نمود او
در خانهء که سلیمان در اورشلیم بنا کرد کاهن بود (۱۱) و عزریاه امریاه تولید نمود و امریاه اخیطوب‌را
تولید نمود (۱۲) و اخیطوب صادوق‌را تولید نمود و صادوق شلوم‌را تولید نمود (۱۳) و شلوم حلقیاه‌را تولید
نمود و حلقیاه عزریاه‌را تولید نمود (۱۴) و عزریاه سرایاه‌را تولید نمود و سرایاه یهوصاداق‌را تولید نمود
(۱۵) و یهوصاداق به اسیری رفت در هنگامی که خداوند یهوداه و اورشلیم‌را بدست نبوکدنصر اسیر
ساخت * (۱۶) پسران لیوی گرشوم و قهاث و مراری (۱۷) و نامهای پسران گرشوم اینانند لبنی و شمعی
(۱۸) و پسران قهاث عمرام و یصهار و حبرون و عزیئیل (۱۹) و پسران مراری محلی و مشی و خاندانهای
لویان موافق اجداد ایشان اینانند (۲۰) بجهة گرشوم پسرش لبنی که پسر او یحث که پسر او زماه
(۲۱) که پسر او یواح که پسر او عدو که پسر او زرح که پسر او یأثری بود (۲۲) و پسران قهاث پسرش
عمیناداب که پسر او قورح که پسر او اسیر (۲۳) که پسر او القاناه که پسر او ابیاساف که پسر
او اسیر (۲۴) که پسر او تحث که پسر او اوریئیل که پسر او عزیاه که پسر او شائول بود (۲۵) و
پسران القاناه عماسی و اخیموث (۲۶) پسران القاناه که پسرش صوفی که پسر او نحث (۲۷) که
پسر او الیاب که پسر او یروحام که پسر او القاناه بود (۲۸) و پسران شموئیل اول زاده‌اش وشنی و
ابیاه (۲۹) پسران مراری محلی که پسرش لبنی که پسر او شمعی که پسر او عزاه (۳۰) که
پسر او شمعا که پسر او حگیاه که پسر او عسایاه بود * (۳۱) و اینها آن کسانند که داود
ایشان‌را بجهة سرائیدن زبور در خانهء خداوند تعیین نمود بعد از آرام گرفتن صندوق (۳۲) و ایشان
بسرائیدن زبور در حضور مسکن چادر جماعت تا بنا نهادن سلیمان خانهء خداوندرا در اورشلیم
خدمت میکردند و بر وفق قانونهای خویش در خدمت مأموریت می‌ایستادند * (۳۳) آنهائی که
باتفاق فرزندان خودشان در خدمت ایستادند اینانند از پسران قهاث هیمان مغنیء پسر یوئیل پسر
شموئیل (۳۴) پسر القاناه پسر یروحام پسر الیئیل پسر توح (۳۵) پسر صوف پسر القاناه پسر محث پسر
عماسیء (۳۶) پسر القاناه پسر یوئیل پسر عزریاه پسر صفنیاه (۳۷) پسر تحث پسر اسیر پسر ابیاساف پسر
قورح (۳۸) پسر یصهار پسر قهاث پسر لیویء پسر اسرائیل بود (۳۹) و برادرش آساف بدست راستش
می‌ایستاد یعنی آساف پسر برکیاه پسر شمعای (۴۰) پسر میکائیل پسر بعسیاه پسر ملکیاه (۴۱) پسر اثنیء
پسر زرح پسر عدایاه (۴۲) پسر ایثان پسر زماه پسر شمعیء (۴۳) پسر یحث پسر گرشوم پسر لیوی (۴۴) و
برادران ایشان پسران مراری بر دست چپ ایشان می‌ایستادند یعنی ایثان پسر قیشیء پسر عبدیء پسر

مَلُّوك (۴۵) پسرِ حَشَبْیاه پسرِ اَمَصْیاه پسرِ حِلْقِیاه (۴۶) پسرِ اَمْصِي پسرِ بانِي پسرِ شامِر (۴۷) پسرِ مَحْلِي پسرِ مُوشِي پسرِ مِرارِي پسرِ لِیْوِي (۴۸) و برادرانِ ایشان لِوِیانْ از براي هر خدمتي در مسکنِ خانهٔ خدا تعیین شده بودند * (۴۹) امّا هارُونْ و پسرانَش هدیّه‌هارا بر مذبحِ قربانيهاي سوختني و بر مذبحِ بخور در هر خدمتِ قُدْسِ قُدْسیین گذاشتند تا آنکه براي بني اِسْرائِیلْ موافقِ هر آنچه مُوسیِ بندهٔ خدا مقرّر فرموده بود کفّارت نمایند (۵۰) و پسرانِ هارُونْ اینانند اِلْعازار پسرَش که پسرِ او فِینْحاسْ که پسرِ او اَبِیشُوع (۵۱) که پسرِ او بُقِّي که پسرِ او عُزِّي که پسرِ او زِرَحْیاهْ (۵۲) که پسرِ او مِرایُوثْ که پسرِ او اَمَرْیاهْ که پسرِ او اَحِیطُوبْ (۵۳) که پسرِ او صادُوقْ که پسرِ او اَحِیمَعَصْ بود * (۵۴) و مسکنهاي ایشان موافقِ عمارت‌ها و سُنُورِ ایشان اینهایَند بجههٔ پسرانِ هارُونْ یعني خاندانهاي قِهاتْ که قُرعهٔ ایشان این بود (۵۵) پس حِبْرُونْ در زمینِ یِهُوداهْ با پیراموَنَش که گرداگِردِ شهر باشد بایشان دادند (۵۶) امّا کشت‌زارِ شهر و دهاتَش‌را به کالِیبِ ابنِ یِفُنَّه دادند (۵۷) و به پسرانِ هارُونْ از شهرهاي یِهُوداهْ حِبْرُونْ‌را دادند تا اینکه ملجاء باشد و نیز لِبْناهْ با پیراموَنَش و یَتِّیرْ و اِشْتِمُوعْ با پیراموَنَش (۵۸) و حِیلِینْ با پیراموَنَش و دِبِیرْ با پیراموَنَش (۵۹) و عاشانْ با پیراموَنَش و بَیْتِ شَمْسْ با پیراموَنَش (۶۰) و از سبطِ بِنْیامِینْ گِبَعْ با پیراموَنَش و عَلِّمِتْ با پیراموَنَش و عَناثُوثْ با پیراموَنَش تمامیِ شهرها با خاندان‌هاي ایشان سیزده شهر بودند (۶۱) و بجههٔ فرزندانِ قِهاتْ که از خاندان‌هاي آن فرقه باقي ماند ده شهر با قرعه از نیم سبطِ مَنَسَّه داده شد (۶۲) و به پسرانِ گِرْشُومْ بر وفقِ خاندان‌هاي ایشان سیزده شهر از سبطِ یِسّاکارْ و از سبطِ اَشِیرْ و از سبطِ نَفْتالِي و از سبطِ مَنَسَّه در باشانْ سیزده شهر (۶۳) و بجههٔ بني مِرارِي موافقِ خاندانهایَش از سبطِ رِئُوبِنْ و از سبطِ گادْ و از سبطِ زِبُولُونْ با قرعه دوازده شهر (۶۴) و بني اِسْرائِیلْ این شهرهارا با پیراموَنهایشان به لِوِیانْ دادند (۶۵) و از سبطِ پسرانِ یِهُوداهْ و از سبطِ پسرانِ شِمْعُونْ و از سبطِ پسرانِ بِنْیامِینْ این شهرهائي که باسم مسموع مي‌باشند با قرعه دادند * (۶۶) و سائرِ قبیله‌هاي بني قِهاتْ شهرها در حدودِ سبطِ اِفْرَیِمْ داشتند (۶۷) و بایشان شهر شِکِمْ با پیراموَنَش در کوهِ اِفْرَیِمْ بجههٔ ملجأً دادند و گِزِر با پیراموَنَش (۶۸) و یُقْمِعامْ با پیراموَنَش و بَیْتِ حُورُونْ با پیراموَنَش (۶۹) و اَیّالُونْ با پیراموَنَش و گَتْ رِمُّونْ با پیراموَنَش (۷۰) و از نیم سبطِ مَنَسَّه عانِیرْ با پیراموَنَش و بِلْعامْ با پیراموَنَش بجههٔ باقي ماندگانِ خاندانِ پسرانِ قِهاتْ داده شد * (۷۱) بجههٔ پسرانِ گِرْشُومْ از خاندانِ نیم سبطِ مَنَسَّه گُولانْ در باشان با پیراموَنَش و عَشْتارُوثْ با پیراموَنَش (۷۲) و از سبطِ یِسّاکارْ قِدِشْ با پیراموَنَش و دُبْرَثْ با پیراموَنَش (۷۳) و رامُوثْ با پیراموَنَش و عانِیمْ با پیراموَنَش (۷۴) و از سبطِ اَشِیرْ ماشالْ با پیراموَنَش و عَبْدُونْ با پیراموَنَش (۷۵) و حُوقُوقْ با پیراموَنَش و رِحُوبْ با پیراموَنَش (۷۶) و از سبطِ نَفْتالِي قِدِشْ در گالِیلْ با پیراموَنَش و حَمُّونْ با پیراموَنَش و قِرْیاتَیِمْ با پیراموَنَش‌را دادند * (۷۷) و بجههٔ باقي ماندگانِ پسرانِ مِرارِي از سبطِ زِبُولُونْ رِمُّونْ با پیراموَنَش و تابُورْ با پیراموَنَش (۷۸) و از آن طرفِ اُرْدُنْ در برابرِ یِرِیحُو یعني از طرفِ شرقيِ اُرْدُنْ از سبطِ رِئُوبِنْ بِصِرْ در بیابان با پیراموَنَش و یَهْصاهْ با پیراموَنَش (۷۹) و قِدِیمُوثْ با پیراموَنَش و

مِیْفَعَتْ با پیراموِنَش (۸۰) و از سبطِ گادْ رامُوثْ در گِلْعادْ با پیراموِنَش و مَحَنَیِمْ با پیراموِنَش (۸۱) و حِشْبُونْ با پیراموِنَش و یَعْزِیرْ با پیراموِنَش‌را دادند *

(فصلِ هفتم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و پسرانِ یِسّاکارْ تُولاعْ و پُوآهْ و یاشُوبْ و شِمرُونْ چهار نفر (۲) و پسرانِ تُولاعْ عُزّیِ و رِفایاهْ و یِرِیئیلْ و یَحْمیِ و یِبْسامْ و شِمُوئیلْ که رؤسای خاندانِ اجدادِ ایشان یعنی تُولاعْ و صاحبانِ شجاعت در قرن‌های ایشان بودند و در روزگارِ داوُدْ شمارِ ایشان بیست و دو هزار و شش صد نفر بود (۳) و از پسرانِ عُزّیِ یِزْرَحْیاهْ و پسرانِ یِزْرَحْیاهْ مِیْکائیلْ و عُوبَدْیاهْ و یُوئیلْ و یِشّیاهْ جُمْلَةً پنج رؤسا بودند * (۴) و از میانِ ایشان موافقِ تولیدها و خاندانِ اجدادِ ایشان فوج‌های لشکریانِ جنگی سی و شش هزار نفر بودند زانرو که زن‌ها و فرزندانِ بسیار داشتند (۵) و عددِ برادرانِ ایشان از تمامیِء خاندان‌های یِسّاکارْ از صاحبانِ شجاعت بحسابِ نسب نامهء ایشان هشتاد و هفت هزار بود * (۶) پسرانِ بِنْیامِینْ بِلَعْ و بِکِرْ و یِدِیعَئیلْ سه نفر (۷) و پسرانِ بِلَعْ اِصْبُونْ و عُزّیِ و عُزّیِ‌ئیلْ و یِرِیموثْ و عِیرِیِ پنج نفر که رؤسای خاندانِ اجداد و صاحبانِ شجاعت بودند تعدادِ ایشان بحسابِ نسب نامهء ایشان بیست و دو هزار و سی و چهار نفر بود (۸) و پسرانِ بِکِرْ زِمِیراهْ و یُوعاشْ و اِلیعِزِرْ و اِلْیُوعِینیِ و عُمْرِیِ و یِرِیموثْ و اَبِیّاهْ و عَناثُوثْ و عَلَمِثْ جملهء ایشان فرزندانِ بِکِرْ بودند (۹) و موافقِ دفترِ تناسلهایِشان عددِ صاحبانِ شجاعت از رؤسای خاندانِ آبایِ ایشان بیست هزار و دویست نفر بود (۱۰) از پسرانِ یِدِیعَئیلْ بِلْهانْ و پسرانِ بِلْهانْ یِعُوشْ و بِنْیامِینْ و اِیهُودْ و کِنَعَناهْ و زِیْتانْ و تَرْشِیشْ و اَحِیشَحَرْ (۱۱) تمامیِء اینها پسرانِ یِدِیعَئیلْ و رؤسای اجداد و صاحبانِ شجاعت هم بودند [بتعداد] هفده هزار و دویست نفر که به لشکرِ جنگی بیرون آمدند (۱۲) و شُپِّیمْ و حُپِّیمْ پسرانِ عِیرْ بودند و حُشِیمْ پسرِ اَحِیرْ بود * (۱۳) پسرانِ نَفْتالیِ یَحْصیِ‌ئیلْ و گُونیِ و یِیصِرْ و شَلُّومْ پسرانِ بِلْهاهْ بودند * (۱۴) پسرانِ مَنَسّهْ اَسْرِیئیلْ که اورا زوجه‌اَش زائید و متعهء اَرَمِیدّاَش ماکِیرِ پدرِ گِلْعادْرا زائید (۱۵) و ماکِیرْ خواهرِ حُپِّیمْ و شُپِّیمْ‌را که نامَش مَعَکاه بود بزنی گرفت و نامِ پسرِ دویمِ [زوجه‌اَش] صِلُفْحَدْ بود و بجههٔ صِلُفْحَدْ دختران چند بود (۱۶) و مَعَکاهِ زنِ ماکِیرْ یك پسررا زائید و اورا پِرِشْ نام نهاد و اسمِ برادَرَش شِرِشْ و پسرانَش اُولامْ و رِقِمْ بودند (۱۷) و پسرِ اُولامْ بِدانْ بود اینها پسرانِ گِلْعادِ پسرِ ماکِیرِ پسرِ مَنَسّهْ بودند (۱۸) و خواهرَش هَمُّولِکِثْ اِیشْهُودْ و اَبِیعِزِرْ و مَحْلاهْ‌را زائید (۱۹) و پسرانِ شِمِیداعْ اَحْیانْ و شِکِمْ و لِقْحیِ و اَنِیعامْ بودند * (۲۰) و پسرانِ اِفْرَیِمْ شُوتَلَحْ که پسرِ او بِرِدْ و پسرِ او تَحَثْ که پسرِ او اِلْعاداهْ که پسرِ او تَحَثْ (۲۱) که پسرِ او زابادْ بود که پسرانِ او شُوتَلَحْ و عِزِر و اِلْعَدْ بودند و مردمانِ گَتْ که متولّد شدهء زمینِ ایشان بودند ایشان‌را کُشتند هنگامی که بقصدِ گرفتنِ دوابِ ایشان بر ایشان هجوم آوردند (۲۲) و اِفْرَیِمْ پدرِ ایشان روزهای بسیاری بجههٔ ایشان اندوهگین بود و برادرانِ او برای تعزیّتَش آمدند (۲۳) و بعد از آن

بزنش داخل شد که حامله شده پسري زائيد و پدرش اسمش‌را بريعاه نهاد زيرا که خاندانش در مصيبت بود (۲۴) و دخترش شيراه بود که بيت حورون تحتاني و فوقاني و أزين شيراه‌را بنا کرد (۲۵) و پسران او رفح و رشف که پسر او تلح که پسر او تحن (۲۶) که پسر او لعدان که پسر او عميهود که پسر او اليشاماع (۲۷) که پسر او نون که پسر او يوشع بود * (۲۸) و ملکها و مسکنهاي ايشان بيت ايل و قريه‌هايش بودند و بطرف شرقي نعران و بطرف غربي گزر و قريه‌هايش و شکم و قريه‌هايش تا عزاه و قريه‌هايش (۲۹) و در درون حدود پسران منسه بيت شئان و قريه‌هايش و تعناك و قريه‌هايش و مگدو و قريه‌هايش و دور و قريه‌هايش در اينها پسران يوسف پسر إسرائيل ساکن شدند * (۳۰) پسران أشير اينانند يمناه و يشواه و يشوي و بريعاه و سرح خواهر ايشان (۳۱) و پسران بريعاه حبر و ملکيئيل که پدر برزاوث بود (۳۲) و حبر يفليط و شومير و حوثام و خواهر ايشان شوعارا توليد نمود (۳۳) و پسران يفليط پاسك و بمهال و عشوث اند و پسران يفليط همين اند (۳۴) و پسران شامر أحي و رهگاه و يحباه و أرم (۳۵) و پسران برادرش هيلم صوفح و يمناع و شيلش و عامل (۳۶) پسران صوفح سوح و حرنفر و شوعال و بيري و يمراه (۳۷) بصر و هود و شما و شلشاه و يثران و بئيرا (۳۸) و پسران يثر يفنه و فسپاه و أرا (۳۹) و پسران علا أرح و حنيئيل و رصيا * (۴۰) جملهء ايشان پسران أشير از رؤساي خاندان پدران و از برگزيدگان و صاحبان شجاعت بلکه رؤساي اميران بودند و عدد ايشان بر وفق دفتر لشکر جنگي بيست و شش هزار مرد بود *

(فصل هشتم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و بنيامين اول زاده‌اش بلع و دويمي أشبيل و سيومي أخرح (۲) و چهارمي نوحاه و پنجمي رافارا توليد نمود (۳) بجهة بلع پسران چند بودند أدار و گيرا و أبيهود (۴) و أبيشوع و نعمان و أخوح (۵) و گيرا و شفوفان و حورام (۶) اينها پسران إيهود بودند که رؤساي اجداد ساکنان گبع بودند و ايشان‌را بمنحث کوچانيدند (۷) و نعمان و أحياه و گيرا که ايشان‌را نيز کوچانيد بعد عزا و أحيحودرا توليد نمود (۸) و شحريم بعد از کوچانيدن ايشان‌را فرزندان در زمين مواب توليد نمود و حوشيم و بعرا زنهايش بودند (۹) و از حودش زنش يوباب و صبيا و ميشا و ملکم (۱۰) و يعوص و شکياه و مرماه‌را توليد نمود اينها پسران او و رؤساي اجداد بودند (۱۱) و از حوشيم أبيطوب و إلپعل از برايش توليد شدند (۱۲) و پسران إلپعل عيبر و مشعام و شمر که أونو و لود و قريه‌هايش‌را او بنا گذاشت (۱۳) و بريعاه و شمع که ايشان رؤساي اجداد ساکنان أيالون بودند ايشان نيز ساکنان گث‌را گريزانيدند (۱۴) و أحيو و شاشق و يريموث (۱۵) و زبدياه و عراد و عادر (۱۶) و ميکائيل و يشپاه و يوحا پسران بريعاه (۱۷) و زبدياه و مشلام و حزقي و حبر (۱۸) و يشمري و يزلياه و يوباب پسران إلپعل بودند (۱۹) و ياقيم و زکري و زبدي (۲۰) و إليعيني و صلتي و إليئيل (۲۱) و عداياه و براياه و شمرث پسران شمعي بودند (۲۲) و يشپان

و عِيبِرْ و اِلِيئِيلْ (۲۳) و عَبْدُونْ و زِكْرِي و حانانْ (۲۴) و حَنَنْياهْ و عِيلامْ و عَنْتُوثِياهْ (۲۵) و يِفْدِياهْ و
پِنُوئِيلْ بني شاشَقْ بودند (۲۶) و شَمْشِرَي و شِحَرْياهْ و عَثَلْياهْ (۲۷) و يَعَرِشْياهْ و اِيلِيّاهْ و زِكْرِي پسرانِ
يِرُوحامْ بودند (۲۸) اينان رؤساي اجداد بلكه در ميانِ نسلهاي ايشان رئيس بودند و ايشان در اُورِشَلِيمْ
ساكن شدند (۲۹) و پدرِ گِبْعونْ در گِبْعونْ ساكن شد و اسمِ زَنَش مَعَكاهْ بود (۳۰) و اوّل زادهاَش
عَبْدُونْ بعد از آن صُورْ و قِيشْ و بَعَلْ و نادابْ (۳۱) و گِدُورْ و اَحْيُو و زِكِرْ (۳۲) و مِقْلُوثْ شِمْآهْرا توليد
نمود ايشان نيز همراهِ برادرانِ خويش در اُورِشَلِيمْ در برابرِ ايشان ساكن شدند (۳۳) و نيرْ قِيشْرا توليد
نمود و قِيشْ شاءُولْرا توليد نمود و شاءُولْ يِهُوناثانْ و مَلْكِيشُوعْ و اَبِينادابْ و اِشْبَعَلْرا توليد نمود (۳۴) و
پسرِ يِهُوناثانْ مِرِيبْبَعَلْ بود و مِرِيبْ بَعَلْ مِيكاهْرا توليد نمود (۳۵) و پسرانِ مِيكاهْ پِيثُونْ و مِلِكْ و تَارِيعْ
و آحازْ بودند (۳۶) و آحازْ يِهُوعَدّاهْرا توليد نمود و يِهُوعَدّاهْ عَلِمِثْ و عَزْماوِثْ و زِمْرِي توليد نمود و زِمْرِي
مُوصارا توليد نمود (۳۷) و مُوصا بِنْعاهْرا توليد نمود كه پسرِ او رافاهْ كه پسرِ او اِلْعاساهْ كه پسرِ او آصِيلْ
بود (۳۸) و آصِيلْ شش پسر داشت و نامهاي ايشان اينانند عَزْرِيقامْ و بُوكِرُو و اِسْمَعِيلْ و شِعَرْياهْ و
عُوبَدْياهْ و حانانْ جملهء اينها پسرانِ آصِيلْ بودند (۳۹) و پسرانِ عِيشِقِ برادرَش اوّل زادهاَش اُولامْ و دويمي
يِعُوشْ و سيومي اِلِيفِلِطْ (۴۰) و پسرانِ اُولامْ مردمانِ صاحبِ قُوّتِ تيرانداز بودند و فرزندان و فرزندِ
فرزندانِ ايشان بسيار بودند يعني صد و پنجاه نفر جملهء ايشان پسرانِ بِنْيامِينْ بودند *

(فصلِ نهم مشتمل بر چهل و چهار آيه)

(۱) و تماميء اِسْرائِيلِيانْ بر وفقِ نسبنامههاي خود شمرده شدند و اينك در كتابِ ملوكِ بني اِسْرائِيلْ و يِهُوداهْ
كه بخصوصِ عصيانِ خودشان به بابِلْ انتقال يافته بودند مكتوب اند * (۲) و كساني كه اوّلاً در
مِلْكها و شهرهاي خود ساكن شدند اِسْرائِيلِيانْ از كاهنان و لِويانْ با نِثِينِيمْ بودند (۳) و بعضي از بني
يِهُوداهْ و بِنْيامِينْ و از بني اِفْرَيِمْ و مَنَسّهْ در اُورِشَلِيمْ ساكن گرديدند * (۴) از پسرانِ پِرِصِ ابنِ يِهُوداهْ
عُوثَيء ابنِ عَمِيهُودِ ابنِ عُمْرِيء ابنِ اِمْرِيء ابنِ بانِي (۵) و از اولادِ شِيلُونْ اوّل زادهاَش عَساياهْ و پسرانَش
(۶) و از پسرانِ زِرَحْ يِعُوئِيلْ و برادرانِ ايشان بقدرِ شش صد و نود نفر * (۷) و از پسرانِ بِنْيامِينْ سَلُّوي
ابنِ مِشُلّامِ ابنِ هُودَوْياهِ ابنِ هَسِنُواهْ (۸) و يِبْنِياهِ پسرِ يِرُوحامْ و اِيلاهِ پسرِ عُزّيء پسرِ مِكْرِي و مِشُلّامِ پسرِ
شِفَطْياهِ پسرِ رِعُوئِيلِ پسرِ يِبْنِياهْ (۹) و برادرانِ ايشان بر وفقِ [دفتر] نسلهاي ايشان نه صد و پنجاه و شش
نفر كُلِّ ايشان رؤساي اجداد بر وفقِ خاندانِ آباي ايشان * (۱۰) و از كاهنان يِدَعْياهْ و يِهُوياريبْ و
ياكِينْ (۱۱) و عَزَرْياهِ پسرِ حِلْقِياهِ پسرِ مِشُلّامِ پسرِ صادُوقِ پسرِ مِرايُوثِ پسرِ اَحِيطُوبِ سردارِ خانهء خدا
(۱۲) و عَداياهِ پسرِ يِرُوحامِ پسرِ پَشْحُورِ پسرِ مَلْكِيّاهْ و مَعْسَيء پسرِ عَدِيئِيلِ پسرِ يَحْزِيراهِ پسرِ مِشُلّامِ پسرِ
مِشِلِّيمِيثِ پسرِ اِمِّرْ (۱۳) و برادرانِ ايشان رؤساي خاندانِ اجدادشان هزار و هفت صد و شصت نفر صاحبانِ
قوّت در كارِ بندگيء خانهء خدا * (۱۴) و از لِويانْ شِمَعْياهِ پسرِ حَشُّوبِ پسرِ عَزْرِيقامِ پسرِ حَشَبْياهْ از پسرانِ

مراري (۱۵) و بقبقر و حرش و گالال و متنياه پسر ميكاي پسر زكري پسر آساف (۱۶) و عوبدياه پسر
شمعياه پسر گالال پسر يدوثون و بركياه پسر آساي پسر القاناه كه در قريه‌هاي نطوفاتي ساكن شدند
(۱۷) و دربانان شلوم و عقوب و طلمون و اخيمان و از برادران ايشان شلوم رئيس بود (۱۸) و ايشان الي
الآن بدروازهٔ پادشاهي بطرف شرقي مسكن داشتند و نيز ايشان دربانان دسته‌هاي پسران ليوي بودند (۱۹) و
شلوم پسر قوري پسر ابياساف پسر قورح و برادرانش از خاندان اجداد ايشان پسران قورح ناظر كار بنده‌گي
و نگاهبانان دروازه‌هاي خيمهٔ جماعت و اجداد ايشان بر لشكر خداوند سردار و نگاهبانان مدخل بودند
(۲۰) و فينحاس پسر العازار رئيس ايشان در ايام قديم بود كه خداوند با او بود (۲۱) و زكرياه پسر
مشلمياه دربان درهٔ چادر جماعت بود (۲۲) تمامي ايشان از براي اينكه دربانان دروازه‌ها باشند منتخب
گرديدند بتعداد دويست و دوازده نفر و در قريه‌هاي خودشان موافق نسبنامه‌هايشان شمرده شدند كه
داود و شموئيل نبي ايشان‌را در منصب‌هاي خودشان تعيين نموده بودند (۲۳) و ايشان با پسرانشان در
بالاي دروازه‌هاي خانهٔ خداوند يعني خانهٔ خيمه موافق دسته‌هاي خود بودند (۲۴) و دربانان برابر چهار
جانب كه مشرق و مغرب و شمال و جنوب باشد بودند (۲۵) و برادران ايشان‌را كه در دهات بودند لازم بود
كه وقت بوقت بعد از هفت روز با ايشان بيآيند (۲۶) زيرا كه از لويان اين چهار رؤساي دربانان در
منصب خود در بالاي حجره‌ها و مخزن‌هاي خانهٔ خداوند بودند (۲۷) و در گرداگرد خانهٔ خدا بسر ميبردند
زيرا كه نگاهبانيش بر ايشان لازم بود و ايشان هر صباح بكشودن دروازه‌ها مأمور بودند (۲۸) و بعضي از
ايشان در بالاي آلات بندگي بودند زيرا كه آنهارا بشماره بخانه مي‌آوردند و بشماره بيرون مي‌بردند
(۲۹) و بعضي از ايشان مأمور بودند كه در بالاي ظرفها و بالاي تمامي اسباب قدس و آرد رقيق و شراب و
روغن و كندر و ادويه‌جات بودند (۳۰) و بعضي از پسران كاهنان مشغول ساختن روغن عطري از ادويه‌جات
بودند (۳۱) و متثياه كه از جملهٔ لويان و اول زادهٔ شلوم قرحي بود منصبش سركاري پزنده‌گان طعامهاي
در تابه‌ها بود (۳۲) و بعضي از پسران قهات كه برادران ايشان بودند سركار نان‌هاي تقدمه بودند تا آنكه
هر روز سبت مهيا سازند (۳۳) و مغنيان از رؤساي اجداد لويان كه به حجره‌ها ساكن شده فارغ بودند اينانند
زيرا كه روز و شب مشغول آن كار بودند (۳۴) رؤساي اجداد لويان كه موافق نسبهاي ايشان رئيس بوده
در اورشليم ساكن شدند اينانند * (۳۵) و يعيئيل پدر گبعون در گبعون ساكن شد و اسم زنش معكاه
بود (۳۶) و اول زاده‌اش عبدون بود بعد صور و قيش و بعل و نير و ناداب (۳۷) و گدور و اخيو و زكرياه
و مقلوث (۳۸) و مقلوث شمعام‌را توليد نمود و ايشان نيز با برادرانشان در برابر ايشان در اورشليم ساكن
شدند (۳۹) و نير قيش‌را توليد نمود و قيش شائول‌را توليد نمود و شائول يهوناثان و ملكيشوع و ابيناداب
و اشبعل‌را توليد نمود (۴۰) و پسر يهوناثان مريب بعل بود و مريب بعل ميكاه‌را توليد نمود (۴۱) و پسران
ميكاه پيثون و ملك و تحريع بودند (۴۲) و آحاز يعراه‌را توليد نمود و يعراه علمث و عزماوث و زمري‌را
توليد نمود و زمري موصارا توليد نمود (۴۳) و موصا بنعارا توليد نمود كه پسر او رفاياه كه پسر او العاساه

که پسرِ او آصیل بود (۴۴) آصیل‌را شش پسر بود که نامهایشان اینانند عَزْرِیقام و بُوکْرُو و اِسْمَعِیل و شَعْرِیاه و عُوبَدْیاه و حانان پسرانِ آصیل همین اند *

(فصلِ دهم مشتمل بر چهاردهٔ آیه)

(۱) و فِلِسْطِیان با بني اِسْرائیل جنگ کردند و مردمانِ اِسْرائیل از رویِ فِلِسْطِیان فرار کردند و در کوهِ گِلْبُوع مقتول افتادند (۲) و فِلِسْطِیان در عقبِ شائُول و فرزندانش تعاقب کردند و فِلِسْطِیان پسرانِ شائُول یُوناثان و اَبِیناداب و مَلْکِیشُوع‌را کُشتند (۳) و جنگ بر شائُول سنگین شد و تیراندازان اورا دریافتند و او از ایشان مجروح شد (۴) آنگاه شائُول به سِلاح‌دارِ خود گفت که شمشیرِ خودرا بَکَش و مرا بآن سوراخ کن مبادا که این نامختونان بر من هجوم آورند و استهزایم نمایند امّا سِلاحدارَش نخواست زیرا که بسیار میترسید پس شائُول شمشیررا گرفت و برویَش افتاد (۵) و سِلاح‌دارَش چون شائُول‌را مُرده دید او نیز بر رویِ شمشیر افتاد و مُرد (۶) و شائُول مُرد با سه پسرَش بلکه تمامیءِ عیالَش به همراهَش مردند (۷) و تمامیءِ مردمانِ اِسْرائیل که در دَرّه بودند دیدند که [سپاهیان] گریختند و اینکه شائُول و پسرانَش مُرده بودند ایشان نیز شهرهای خویشتن‌را ترک کرده گریختند و فِلِسْطِیان آمدند و در آنها قرار گرفتند * (۸) و روزِ دیگر چنین واقع شد که فِلِسْطِیان بجههِ برهنه کردنِ کُشتگان آمدند و شائُول و پسرانَش‌را یافتند در کوهِ گِلْبُوع افتاده (۹) پس اورا برهنه کردند و سرَش و سِلاحَش‌را برگرفتند و بزمینِ فِلِسْطِیان باطراف فرستادند تا آنکه بُت‌ها و قومِ خودشان‌را مژده بدهند (۱۰) و سِلاحَش‌را در خانهءِ خدایِ خودشان گذاشتند و سرَش‌را در خانهءِ داگُون محکم ساختند * (۱۱) و تمامیءِ اهلِ یابِیشِ گِلْعاد هر آنچه فِلِسْطِیان بشائُول کرده بودند شنیدند (۱۲) و جملهءِ صاحبانِ شجاعت برخاستند و جسدِ شائُول و اجسادِ پسرانَش‌را برداشته آنهارا به یابِیش بُردند و استخوان‌های ایشان‌را در زیرِ درختِ بلوط که در آنجا بود دفن کردند و مُدّتِ هفت روز روزه گرفتند (۱۳) و شائُول بسببِ عصیانی که ورزیده بود بخداوند مُرد بعلّتِ نگاه نداشتنِ فرمانِ خداوند و نیز بخصوصِ سؤال کردن و تفحّص نمودن از صاحبهءِ جنّ (۱۴) و چونکه خداوندرا جُستجو نکرد اورا کُشت و مملکتَش‌را بداوُدِ پسرِ یِشّی تحویل نمود *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و جملهءِ اِسْرائیلیان در پیشِ داوُد در حِبْرُون جمع آمدند و گفتند اینک ما استخوان و گوشتِ تو ایم (۲) و پیش از این هنگامی که شائُول پادشاه میبود تو بیرون آورنده و اندرون برندهءِ اِسْرائیلیان بودی و خداوند خدایِ تو ترا گفت بني اِسْرائیل قومَم‌را رعایت خواهی نمود بلکه بر قومَم بني اِسْرائیل پیشوا خواهی بود (۳) و تمامیءِ مشائخِ اِسْرائیلیان نزدِ پادشاه در حِبْرُون آمدند و داوُد عهدی در حضورِ خداوند با ایشان در حِبْرُون بست و ایشان داوُدرا بجههِ پادشاهیءِ بني اِسْرائیل مسح نمودند بر

وفقِ کلامِ خداوند بتوسّطِ شِمُوئِیل (۴) و داوُد و تماميء اِسرائِیل باُورشَلِیم که یِبُوس باشد رفتند در حالتي که یِبُوسِیان ساکنانِ آن زمین بودند (۵) و یبُوسیان بداوُد گفتند که باینجا داخل نخواهي شد امّا داوُد قلعهء صِیونرا گرفت که شهرِ داوُد آنست (۶) و داوُد گفت هر کسي که اوّلاً یبُوسیانرا مغلوب سازد رئِیس و امیر خواهد شد پس یوُابِ پسرِ صِرُویاه نخستین او بود که بالا رفت و رئِیس شد (۷) و داوُد بر آن قلعه ساکن شد بنابراین اورا به شهرِ داوُد مسمّا نمودند (۸) و شهررا گرداگرد بنا کرد از مِلُّوه و یوُاب ما بقيء شهررا تعمیر نمود (۹) و داوُد مرتبه بمرتبه بزرگ شد زیرا که خداوندِ لشکرها با او بود * (۱۰) و رؤساي شجاعاني که به اتّفاقِ تماميء اِسرائِیلیان تقویت کنندهء داوُد در مملکتش بودند بخصوصِ اینکه اورا موافقِ کلامِ خداوند در بارهء بني اِسرائِیل پادشاه نمایند اینانند (۱۱) و عددِ بهادراني که با داوُد بودند اینانند یاشُبعام پسرِ حَکمُونيء رئِیسِ سه پهلوانِ [اوّلین] او نیزهء خودرا برابرِ سي صد نفر بلند کرد که در یك حمله ایشانرا کُشت (۱۲) و بعد از او اِلعازارِ پسرِ دُودُويء اَخوخِي که او یکي از جملهء سه پهلوانان بود (۱۳) آن کس در پَسِ دَمّیم با داوُد بود و فِلِسطِیان در آن مقام نزدِ حصّهء زمین که پُر از جو بود گرد آمدند و خلق از حضورِ فِلِسطِیان فرار کردند (۱۴) و ایشان درمیانِ آن حصّهء زمین ایستاده آنرا حراست نمودند و فِلِسطِیانرا شکست دادند و خداوند خلاصِ عظیمي [بجهةِ قومَش] نمود * (۱۵) و سه نفر از جملهء سي رئِیس بکوه نزدِ داوُد در مغارهء عَدُلّام فرود آمدند و لشکرِ فِلِسطِیان درِ درّهء رِفائِیم چادر زدند (۱۶) و داوُد در آن زمان در قلعه بود و مستحفظانِ فِلِسطِیان در آن هنگام در بَیتِلِحِم بودند (۱۷) و داوُد آرزو کرد و گفت اي کاشکي کسي آبِ چشمهء بَیتِلِحِمرا که به پهلوي دروازه باشد بمن بنوشاند (۱۸) و آن سه نفر از میانِ اُردوي فِلِسطِیان رفتند و آبرا از چشمهء بَیتِ لِحِم که به پهلوي دروازه بود کشیدند و برداشتند و بجهةِ داوُد آوردند امّا داوُد نخواست که آن آبرا بنوشد و در حضورِ خداوند ریخت (۱۹) و گفت حاشا در حضورِ خدایَم که این کاررا بکنم آیا میشود که خونِ این مردمانرا بنوشم زیرا که نفوسِ خودرا بمعرضِ خطر انداختند و آنرا [با خطرِ] جانِ خویشتن آوردند بآن سبب نخواست که آنرا بنوشد آن سه بهادر این چیزهارا بجا آوردند * (۲۰) و اَبشَيء برادرِ یوُابِ رئِیسِ همین سه نفر بود و او نیزهء خودرا برابرِ سي صد نفر که کُشته بود بلند کرد و در میانِ آن سه نفر نامدار بود (۲۱) در میانِ آن سه نفر از دوتا عزیزتر بود و رئِیسِ ایشان بود امّا بمرتبهء سه نفرِ اوّلین نمیرسید * (۲۲) بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعِ پسرِ صاحبِ قوّتِ قَبصِئِیل که افعالِ بزرگ بجا آورده بود او دو مردِ شیرآساي مُوابرا کشت و نیز فرو رفته شیررا در چاهي بروزِ برفي کشت (۲۳) و او دیگر مردِ مِصرِیرا کشت که بلندیَش پنج ارش بود و در دستِ مِصريِ نیزه مثلِ چوبِ نسّاج بود و نزدِ وَيْ بچوبدستي فرود آمد و نیزهرا از دستِ مِصريِ برگرفت و اورا به نیزهء خودَش کشت (۲۴) این چیزهارا بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداع بجا آورد و او در میانِ سه بهادران نامدار بود (۲۵) اینك او در میانِ سي نفر محترم بود امّا بآن سه نفرِ اوّلین نمیرسید و داوُد اورا سردارِ لشکرِ خاصهء خود نمود * (۲۶) و

دیگر بهادرانِ لشکری اینانند عَساهیل برادرِ یوآب و اِلحانانِ پسرِ دودو از بیتِ لِحِم (۲۷) شَمّوتِ هَروری و حِیلِصِ پِلونی (۲۸) عیرای پسرِ عِقّیشِ تِقوعی و اَبیعِزِرِ عَنتوثی (۲۹) سِبّکیِ حوشاتی و عیلَیِ اَحوحی (۳۰) مَهرَیِ نِطوفاتی و حیلِدِ پسرِ بَعَناهِ نِطوفاتی (۳۱) اِیتَیِ پسرِ ریبَی از گِبعَتِ بِنیامینیان و بنایاهِ پِرعاتونی (۳۲) حوری از نهرهای گَعَش و اَبی‌ئیلِ عَرباتی (۳۳) عَزماوتِ بَحَرومی و اِلیَحبای شَعَلبونی (۳۴) پسرانِ هاشیمِ گِزونی و یوناتانِ پسرِ شاگیِ هَراری (۳۵) اَحیامِ پسرِ ساکارِ هَراری و اِلیفالِ پسرِ اور (۳۶) حیفِرِ مِکیراتی و اَحیّاهِ پِلونی (۳۷) حِصرویِ کَرمِلی و نَعَرَیِ پسرِ اَزبَی (۳۸) یوئیلِ برادرِ ناتان و مِبحارِ پسرِ هَگری (۳۹) صِلقِ عَمّونی و نَحرَیِ بیروتیِ سلاحدارِ یوآبِ پسرِ صِرویاه (۴۰) عیرای یِتری و گاریبِ یِتری (۴۱) اوریّاهِ حِتّی و زابادِ پسرِ اَحلَی (۴۲) عَدینای پسرِ شیزای رؤبینیِ رئیسِ رؤبینیان و بهمراهش سی نفر (۴۳) حانانِ پسرِ مَعَکاه و یوشافاطِ مِتنی (۴۴) عُزّیای عَشتراتی و شاماع و یَعی‌ئیلِ پسرانِ حوتامِ عَروعیری (۴۵) یِدیعَئیلِ پسرِ شِمری و برادرش یوحای تیصی (۴۶) اِلیئیلِ مَحَوی و یِریبَی و یوشَویاه پسرانِ اِلنَعَم و یِتماهِ موآبی (۴۷) اِلیئیل و عوبید و یَعَسیئیلِ مِصُبایاهی *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و اینان کسانی اند که پیشِ داود در صِقلَغ هنگامی که او بخصوصِ شاؤلِ پسرِ قیش متواری ماند آمدند و ایشان از جملهٔ صاحبانِ قوّت و در وقتِ جنگ معاونِ او بودند (۲) ایشان مسلّحانِ کمان و هم بدستِ راست و هم بدستِ چپ سنگ‌هارا از فلاخن و تیرهارا از کمان می‌انداختند و از برادرانِ شاؤل بِنیامینیان بودند (۳) رئیسِ ایشان اَحیعِزِر و بعد یوآش پسرانِ شِماعاهِ گِبعاتی و یِزیئیل و پِلِط پسرانِ عَزماوت و بِراکاه و ییهوی عَنتوتی (۴) و یِشمَعیاهِ گِبعونیِ بهادر در میانِ سی تائی‌ها بلکه رئیسِ ایشان و یِرمیاه و یَحَزیئیل و یوحانان و یوزابادِ گِدیراتی (۵) اِلعوزی و یِریموت و بَعَلیاه و شِمَریاه و شِفَطیاهِ حَروفی (۶) اِلقاناه و یِشّیاه و عَزرئیل و یوعِزِر و یاشبعامِ قُرحیانی (۷) و یوعیلاه و زِبَدیاه پسرانِ یِروحام از گِدور * (۸) و از پسرانِ گاد چندی که صاحبانِ قوّت و مردمانِ لشکریِ جنگی و مسلّح بسپر و رمح که روی ایشان مثلِ روی شیر و تند رفتنِ ایشان مثلِ آهوها بر سرِ کوهها بود خویشتن‌را جدا کرده به داود بقلعه در بیابان ملحق شدند (۹) یعنی عِیزِر اوّلی و عوبَدیاه دویمی و اِلیاب سیومی (۱۰) و مِشمَنّاه چهارمی و یِرمیاه پنجمی (۱۱) عَتّی ششمی و اِلیئیل هفتمی (۱۲) یوحانان هشتمی و اِلزاباد نهمی (۱۳) یِرمیاه دهمی و مَکبَنَی یازدهمی (۱۴) اینها از پسرانِ گاد و رئیسِ لشکری بودند یکی از کوچکان برای صد نفر و از بزرگان یکی از برای هزار نفر بودند (۱۵) اینان کسانی اند که در ماهِ نخستین از اُردن عبور نمودند هنگامی که آن بر تمامیِ ساحل‌هایش لب‌ریز میشد و همگیِ ساکنانِ درّه‌هارا هم بسوی مشرق و هم بسوی مغرب دوانیدند * (۱۶) و بعضی از پسرانِ بِنیامین و یهوداه در قلعه به نزدِ داود آمدند (۱۷) و داود بجهةِ ملاقات کردنِ ایشان بیرون رفت و متکلّم شده بایشان گفت اگر

بسلامت نزدِ من بجهةِ کومك آمده اید دلِ من بشما ملحق خواهد بود و اگر جهةِ تسلیم نمودن بدشمنانم
هنگامي که شرارتي در دستِ من نیست آمده اید پس خداي اجدادِ ما مُلاحظه فرموده عتاب نماید
(۱۸) آنگاه روح بر عَماسَيْءِ رئیسِ سي تایان نازل شد و گفت اي داُودْ از آنِ تو هستیم و اي
پسرِ یِشَّيْ همراهِ تو میباشیم سلام بر تو و سلام بر نصرت‌کننده‌گانِ تو باد زیرا که خداي تو نصرت کننده‌ء
تُست آنگاه داُودْ ایشان‌را قبول فرموده ایشان‌را رئیسِ جنگي نمود * (۱۹) و از پسرانِ مِنَسَّهْ بعضي به
داُودْ ملحق شدند هنگامي که او بهمراهِ فِلِسْطِیانْ بر خلافِ شاءُوْلْ میرفت امّا کومك ندادند زیرا که
بعد از مشورت نمودن سردارانِ فِلِسْطِیانْ اورا باز فرستاده گفتند که بآقایش شاءُوْلْ با خطرِ سرهاي ما
ملحق خواهد شد (۲۰) و هنگامي که به صِقْلَگْ میرفت بعضي از مِنَسَّهْ باو ملحق شدند عَدْناحْ و
یُوزاباْدْ و یِدِیعَئیلْ و مِیکائیلْ و یُوزاباْدْ و اِلِیهُوْء و صِلِّتَيْ رئیسانِ هزاره‌هاي مِنَسَّهْ (۲۱) و ایشان داُودْرا
کومك کردند بخلافِ فوجهاي اعدا بعلّتِ اینکه همگيء ایشان صاحبانِ قوّت و سردارهاي لشکر بودند
(۲۲) زیرا که در آن هنگام نزدِ داُودْ بجهةِ آنکه اورا کومك بکنند روز بروز مي‌آمدند تا زماني که
لشکرِ بزرگ گردیدند مثلِ لشکرِ خداي * (۲۳) و شماره‌هاي رؤساي مسلّح شده‌ء لشکري که نزدِ داُودْ به
حِبْرُونْ آمدند تا آنکه مملکتِ شاءُوْلْ‌را موافقِ فرمانِ خداوند باو تحویل نمایند اینهایند (۲۴) پسرانِ
یِهُوداْهْ بردارنده‌ء سپر و نیزه شش هزار و هشتصد نفر مسلّح شده‌گانِ لشکري بودند (۲۵) از پسرانِ
شِمْعُونْ صاحبانِ قوّتِ لشکري هفت هزار و یك صد نفر (۲۶) از پسرانِ لِیْوِيْ چهار هزار و شش صد نفر
(۲۷) و یِهُویاداعْ سردارِ پسرانِ هارُونْ و همراهَش سه هزار و هفت صد نفر (۲۸) و صادُوقِ جوانِ صاحبِ
قوّت با خاندانِ اجدادَش بیست و دو سردار (۲۹) و از پسرانِ بِنْیامِینْ خویشاوندانِ شاءُوْلْ سه هزار نفر
زیرا که تا این زمان اکثرِ ایشان بنگاهبانيءِ خانه‌ء شاءُوْلْ مشغول بودند (۳۰) و از پسرانِ اِفْرَیِمْ
بیست هزار و هشت صد نفر صاحبانِ قوّت و در میانِ خاندانِ اجدادِشان نامدار بودند (۳۱) و از نیم
سبطِ مِنَسَّهْ هجده هزار نفر که اسمًا تعیین شده بودند تا آنکه بروند و داُودْرا به پادشاهي نصب
نمایند (۳۲) و از پسرانِ یِسّاکارْ که مردمانِ دانا [و] درك کننده‌گانِ اوقات که بني اِسْرائیلْ‌را
بآنچه که ضرور بود آگاه سازند رؤساي ایشان دویست نفر و همگيء برادرانِ ایشان که فرمان بردارِ
ایشان بودند (۳۳) از پسرانِ زِبُولُونْ بیرون رونده‌گانِ لشکري و مُهیّا شده‌گانِ جنگي با تماميءِ آلاتِ جنگ
پنجاه هزار نفر صف کشیده‌گانِ بدونِ دو دلي (۳۴) و از نَفْتالِيْ هزار سردار و همراهِ ایشان با سپر
و نیزه سي و هفت هزار نفر (۳۵) و از پسرانِ داْنْ آماده شده‌ء جنگ بیست و هشت هزار و شش صد
نفر (۳۶) و از پسرانِ اَشِیرْ رونده‌گانِ لشکري آماده شده‌ء جنگي چهل هزار نفر (۳۷) و از آن طرفِ اُرْدُنْ
از پسرانِ رِءُوبِینْ و گادْ و نیم سبطِ مِنَسَّهْ با همگيءِ اسبابِ لشکریان و جنگ جویان صد و بیست هزار نفر
(۳۸) تماميءِ ایشان مردمانِ جنگ جوي صف صف ایستاده‌گانِ بادلِ صاف که به حِبْرُونْ آمدند تا آنکه
داُودْرا بر تماميءِ اِسْرائیلیانْ به پادشاهي نصب نمایند بلکه تماميءِ سردارانِ اِسْرائیلْ در باره‌ء نصب

نمودنِ داوُدْ به پادشاهي يك دل بودند (۳۹) و در آنجا به همراهِ داوُدْ مدّتِ سه روز به اكل و شرب مشغول بودند زيرا كه برادرانِ ايشان جهةِ ايشان مهيّا كرده بودند [خوردني‌هارا] (۴۰) و نيز كساني كه از يسّاكارْ و زبولونْ و نفتاليْ نزديك بايشان بودند بر حماران و شتران و قاطران و گاوان نان و از خوردني‌ها آرد و زنبيلهاي انجير و مويز و شراب و روغن و گاوان و گوسفندانِ فراواني‌را آوردند بسببِ اينكه شادماني در ميانِ اِسْرائيلِيانْ زياد شد *

(فصلِ سيزدهم مشتمل بر چهارده آيه)

(۱) و داوُدْ با سردارانِ هزاره و صده و تمامِ سركردگانش مشورت كرد (۲) پس داوُدْ بتماميءِ جماعتِ اِسْرائيلْ گفت اگر شمارا پسند آيد و خداوند خداي ما راضي باشد [قاصدانرا] هر جا بفرستيم به برادرانِ ما كه در تماميءِ زمين‌هاي اِسْرائيلْ باقي مانده اند و همراهِ ايشان به كاهنان و لويانْ كه در شهرها و پيرامونِ ايشان اند تا آنكه نزدِ ما جمع آيند (۳) و صندوقِ خداي مارا نزدِ خود برگردانيم زانرو كه در ايّامِ شاؤولْ آنرا تفحّص ننموديم (۴) و تماميءِ جماعت گفتند كه همچنان بكنيم زيرا كه آن كلام در نظرِ همهءِ قوم مقبول افتاد * (۵) پس داوُدْ تماميءِ بني اِسْرائيلْ‌را از شيحورِ مصريْ تا مدخلِ حماتْ جمع كرد تا آنكه صندوقِ خدارا از قريتِ يعاريمْ بياورند (۶) و داوُدْ و تماميءِ بني اِسْرائيلْ به بعلاهْ كه عبارت از قريتِ يعاريمِ يهوداهْ بود به بالا رفتند تا آنكه صندوقِ خداوند خدائي كه درميانِ كروبيانْ ساكن است و اسمش بر آن نهاده شده بود از آنجا بياورند (۷) و صندوقِ خدارا بالاي عرّادهءِ تازه از خانهءِ اَبيناداب روانه ساختند و عزّا و اَحيو عرّاده‌را ميراندند (۸) و داوُدْ با تماميءِ اِسْرائيلْ با سرودها و بربطها و سنطورها و دفها و سنجها و كرناها بقوّتِ تمام درحضورِ خدا شادماني ميكردند (۹) و هنگامي كه بخرمنگاهِ كيدونْ رسيدند عزّا دستِ خودرا درازكرد تا آنكه صندوق‌را بگيرد زيرا كه گاوان ميلغزيدند (۱۰) و غضبِ خداوند برعزّا افروخته شده اورا زد بسببِ آنكه دستش‌را بصندوق دراز كرد و در آنجا در حضورِ خدا مرد (۱۱) و داوُدْ غصّه خورد بعلّتِ اينكه خداوند شكستگي‌را بر عزّا مستولي كرد و آن مقام‌را الي اين زمان پرصِ عزّا نام نهاد (۱۲) و در آن روز داوُدْ از خدا خائف گشته ميگفت كه صندوقِ خدارا نزدِ خود چگونه خواهم آورد (۱۳) پس داوُدْ صندوق‌را نزدِ خود بشهرِ داوُدْ نياورد امّا اورا بخانهءِ عوبيدِ اِدومِ گتّي برد * (۱۴) و صندوقِ خدا مدّتِ سه ماه درخانهءِ عوبيدِ اِدومْ درميانِ عيالش ماند و خداوند خانهءِ عوبيدِ اِدومْ و جملهءِ ما يملكش‌را بركت داد *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و حيرامِ پادشاهِ صورْ قاصدان بداوُدْ فرستاد با درختانِ سروِ آزاد و سنگ تراشان و نجّاران تا آنكه عمارتي از برايش بسازند (۲) و داوُدْ دانست كه خداوند سلطنتش‌را بر بني اِسْرائيلْ مستقيم نموده است

زیرا که مملکتش بسبب قومش بني اسرائیل بلند گردید * (۳) پس داود در اورشلیم زنهاي دیگر
گرفت و پسران و دختران دیگررا داود تولید نمود (۴) و نامهاي اولادش که در اورشلیم داشت اینانند
شموع و شوباب و ناثان و سلیمان (۵) و یبحار و الیشوع و الیلط (۶) و نوگه و نفک و یافیع (۷) و
الیشاماع و بعلیاداع و الیفلط * (۸) و هنگامي که فلسطیان شنیدند که داود به پادشاهي به همگيء بني
اسرائیل مسح شده بود تماميء فلسطیان بتفحص داود بر آمدند و چون داود شنید در برابر ایشان بیرون
رفت (۹) و فلسطیان آمدند و خویشتنرا بدرهء رفائیم منتشر ساختند (۱۰) و داود از خدا سؤال نموده
گفت که آیا خلاف فلسطیان بایدم رفت و ایشانرا بدست من تسلیم خواهي نمود و خداوند باو گفت برو
که ایشانرا بدست تو تسلیم خواهم نمود (۱۱) پس ایشان به بعل پراصیم بالا رفتند و داود آنهارا در
آنجا شکست داد و داود گفت که خدا بتوسط من بر دشمنانم شکست داد هم چنانکه آبها [سدهارا]
میشکنند بنابراین آن مقامرا بعل پراصیم نام نهاد (۱۲) و از آنجائي که خدایان خودشانرا در آنجا ترك کردند
داود فرمان داد که ایشانرا بسوزانند * (۱۳) و فلسطیان بار دیگر خویشتنرا در دره منتشر نمودند (۱۴) و
داود باز از خدا سؤال نمود و خدا باو گفت که در عقب ایشان مرو بلکه از ایشان برگرد و بر ایشان
مقابل درختان توت حملهور شو (۱۵) و هنگامي که از بالاي سرهاي درختان توت صداي روندهگانرا بشنوي
آن وقت بجنگ بیرون رو زآنرو که خدا براي شکست دادن بلشکر فلسطیان پیش از تو بیرون رفت
(۱۶) و داود هم چنانکه خدا اورا امر فرموده بود چنان کرد و لشکر فلسطیانرا از گبعون تا گزر شکست
داد (۱۷) و اسم داود بتماميء زمینها مشهور شد و خداوند خوف اورا بر تماميء طوائف انداخت *

(فصل پانزدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و او عمارتهارا بجهة خویش در شهر داود بنا کرد و مقامي بجهة صندوق خدا آماده ساخت و خیمهرا
بجهة او بر پا ساخت (۲) آنگاه داود فرمود که احدي سواي لویان نبایست صندوق خدارا بردارد زآنرو
که خداوند ایشانرا برگزید تا آنکه صندوق خدارا بردارند و اورا ابداً خدمت نمایند * (۳) و داود
همگيء بني اسرائیلیانرا باورشلیم جمع آورد تا آنکه صندوق خداوندرا بمقامي که از برایش آماده ساخته
بود بیاورند (۴) و داود پسران هارون و لویانرا جمع آورد (۵) از پسران قهات اوریئیل سردار و
برادرانش صد و بیست نفر (۶) از پسران مراري عسایاه سردار و برادرانش دویست و بیست نفر (۷) از
پسران گرشوم یوئیل سردار و برادرانش صد و سي نفر (۸) از پسران الیصافان شمعیاه سردار و برادرانش
دویست نفر (۹) از پسران حبرون الیئیل سردار و برادرانش هشتاد نفر (۱۰) از پسران عزیئیل عمیناداب
سردار و برادرانش صد و دوازده نفر * (۱۱) و داود صادوق و ابیاثار کاهنان و لویان و اوریئیل و عسایاه
و یوئیل و شمعیاه و الیئیل و عمینادابرا خواند (۱۲) و ایشانرا گفت رؤساي اجداد لویان شما اید
خویشتن و برادران خودرا مقدس سازید تا آنکه صندوق خداوند خداي اسرائیلرا بمقامي که از برایش

مهیّا کرده ام بیاورید (۱۳) تا آنکه مثلِ نوبتِ اوّلین رفتار ننمائید که خداوند خدای ما شکستگی‌را بر ما نازل ساخت بسببِ آنکه اورا بموافقِ قانون تفحّص ننمودیم * (۱۴) پس کاهنان و لِویان خودرا مقدّس ساختند تا آنکه صندوقِ خداوند خدای اِسْرائیل‌را بردارند (۱۵) و پسرانِ لِویان صندوقِ خدارا موافقِ فرمانِ موسی از کلامِ خداوند بر کتف‌های خود با چوب‌دستی‌ها برداشتند * (۱۶) و دیگر داوُد سردارانِ لِویان‌را گفت که از برادرانِ خود مغنّیان‌را با سازهای موسیقی از سنطورها و بربطها و سنجها تعیین نمایند تا آنکه آوازِ شادمانی بلند نموده [مردمان‌را] بشنوانند (۱۷) و لِویان هیمانِ پسرِ یوئیل و از برادرانش آسافِ پسرِ بِرِکْیاه و از برادرانِ ایشان پسرانِ مِراری اِیْتانِ پسرِ قوشایاه‌را تعیین نمودند (۱۸) و با ایشان از برادرانِ ثانیِ ایشان زِکَرْیاه و بین و یَعَزیئیل و شِمیراموث و یِحیئیل و عُنّی و اِلیاب و بِنایاه و مَعَسیاه و مَتّثیاه و اِلیفِلِه و مِقْنیاه و عوبیدِ اِدوم و یِعیئیل دربانان (۱۹) و مغنّیان هیمان و آساف و اِیْتان با سنجهای برنجی می‌شنوانیدند (۲۰) و زِکَرْیاه و عَزیئیل و شِمیراموث و یِحیئیل و عُنّی و اِلیاب و مَعَسیاه و بِنایاه سنطورهای بلند آوازرا داشتند (۲۱) و مَتّثیاه و اِلیفِلِه و مِقْنیاه و عوبیدِ اِدوم و یِعیئیل و عَزَزْیاه بربطهای هشت تار بجهةِ پریءِ آواز داشتند * (۲۲) و کِنَنْیاه در علمِ موسیقی سرآمدِ لِویان [بوده] نغمهء موسیقی‌را تعلیم میکرد زیرا که مهارت داشت (۲۳) و بِرِکْیاه و اِلْقاناه دربانانِ صندوق بودند * (۲۴) و شِبَنْیاه و یوشافاط و نِتَنْئیل و عَماسی و زِکَرْیاه و بِنایاه و اِلیعِزِر کاهنان مقابلِ صندوقِ خدا کرنا میزدند و عوبیدِ اِدوم و یِحیاه دربانانِ صندوق بودند * (۲۵) و داوُد و مشائخِ اِسْرائیل و سردارانِ هزاره بجهةِ آوردنِ صندوقِ عهدِ خداوند از خانهء عوبیدِ اِدوم بشادمانی میرفتند (۲۶) و واقع شد هنگامی که خدا کومك کرد به لِویانِ بردارندهء صندوقِ عهدِ خداوند که ایشان هفت گاو و هفت قوچ قربانی کردند (۲۷) و داوُد و جملهء لِویانِ بردارندهء صندوق و خوانندهها و کِنَنْیاه سرآمد در علمِ موسیقی با مغنّیان بجامهء کتانِ نازك ملبّس شدند و در برِ داوُد ایفودِ کتانی بود (۲۸) و تمامیءِ اِسْرائیل با نعرهها و آوازِ بوق‌ها و کرناها و سنجها و سنطورها و بربطها شنوانیده صندوقِ عهدِ خداوندرا به بالا می‌آوردند (۲۹) و چنین واقع شد هنگامی که صندوقِ عهدِ خداوند داخل بشهرِ داوُد شد میکَلِ دخترِ شائول از پنجره نگاه کرده و داوُد شاه‌را دید که هروله و شادی میکرد اورا در دلش خوار شمرد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و صندوقِ خدارا آورده اورا در میانِ خیمهء که داوُد از برایش وضع کرده بود گذاشتند و قربانیهای سوختنی و قربانی‌های سلامتی درحضورِ خدا تقریب نمودند (۲) و چون داوُد تقریب نمودنِ قربانی‌های سوختنی و قربانیهای سلامتی‌را باتمام رسانید قومرا باسمِ خداوند دعای خیر داد (۳) پس برای جملهء مردمانِ بنی اِسْرائیل از مرد و زن به هرکس گِردهء نان و حصّهء گوشت و یك شیشهء شراب تقسیم نمود *
(۴) و بعضی از لِویانِ خدمت کنندهء در برابرِ صندوقِ خداوندرا تعیین نمود تا آنکه خداوند خدای

إسْرائِيلْرا به تذکّر و شکر و حمد مشغول باشند (٥) یعني أَصاف رئیس و ثانیش زِکَرْیاهْ و یعِیْئیلْ و شمیراموتْ و یحِیْئیلْ و مَتّیثیاهْ و الِیابْ و بنایاهْ و عُوبِیدِ اِدُومْ و یعِیْئیلْ سنطورها و بربطها میزدند و خودِ أَصافْ سنج میزد (٦) بنایاهْ و یحَزِیْئیلِ کاهنان در حضورِ صندوقِ عهدِ خدا با کرناها همیشه حاضر بودند *
(٧) پس در همان روز داوُدْ اوّلاً این سرودرا بدستِ أَصافْ و برادرانَش داد تا اینکه خداوندرا حمد نمایند *
(٨) که خداوندرا شکر نمائید نام اورا بخوانید و اعمالَش‌را در میانِ قومها معلوم سازید (٩) بجهةِ او بسرأئید بجهةِ او مزمورها بسرأئید دربارهٔ تماميءِ عجایباتَش حکایت نمائید (١٠) نامِ مقدّسَش‌را فخر نمائید دلِ جویندهٔگانِ خداوند شاد باشد (١١) خداوند و عظمتَش‌را تفحّص نمائید حضورَش‌را همیشه طلب نمائید (١٢) عجایباتي که کرده با آیات و با احکامِ دهانَش ذکر نمائید (١٣) اي ذرّیهٔ بندهٔاَش إسْرائیلْ و اي فرزندانِ برگزیدهٔاَش یَعقُوبْ (١٤) خداوند خداي ما اوست که احکامَش در تماميءِ زمینها است (١٥) عهدِ اورا و کلامي که بجهةِ هزار پشت امر فرموده بود علي ٱلدّوام ذکر نمائید (١٦) عهدیرا که با إبْراهیمْ بسته بود و سوگندي که با إسْحقْ خورده بود (١٧) که اورا به یَعقُوبْ براي قانون و به إسْرائیلْ براي عهدِ دائمي برپا داشت (١٨) وگفت زمینِ کَنعَنْ‌را بتو میدهم تا أنکه قرعهٔ موروثيءِ شما باشد (١٩) هنگامي که شما مردمانِ شمارهٔ کم‌عدد و در اندرونَش بیگانه بودید (٢٠) از طائفه بطائفه و از قومِ یك مملکت بمملکتِ قومِ دیگر گردش کردند (٢١) وکسي‌را اختیار نداد که ایشان‌را ستم نماید و بسببِ ایشان پادشاهان‌را تنبیه کرد (٢٢) و گفت مسح شدهٔگانم‌را مَسّ مکن و پیغمبرانَم‌را ضرر مرسان * (٢٣) اي تماميءِ اهلِ زمین خداوندرا بسرأئید و نجاتَش‌را روز بروز منتشر سازید (٢٤) جلالَش‌را در میانِ طوائف و عجایباتَش‌را در میانِ قبائل حکایت نمائید (٢٥) زیرا که خداوند عظیم و بسیار سزاوارِ حمد است و از تماميءِ خدایان او مُهیبتر است (٢٦) زأنرو که تماميءِ خدایانِ قبائل بُتهایَند امّا خداوند آفرینندهٔ آسمانها است (٢٧) جلال و عزّت در حضورَش و قوّت و سرور در مکانَش میباشد (٢٨) اي فِرقَهاي قبائل خداوندرا توصیف نمائید بل جلال و عظمت‌را بخداوند منسوب دارید (٢٩) بخداوند جلالِ اسمَش‌را برسانید و هدیّه‌را برداشته در حضورَش بیأئید و بزیبائيءِ تقدیس اورا سجود نمائید (٣٠) اي تماميءِ اهلِ زمین از او بترسید که دنیا مُقیم و بي حرکت بماند (٣١) آسمان‌ها شادمان و زمین مسرور باشند و در میانِ طوائف بگویند که خداوند سلطنت مینماید (٣٢) دریا و پُریَش خروش نمایند و صحراها و هر آنچه در آن‌هاست فرحناك شوند (٣٣) آنگاه درختانِ جنگل در حضورِ خداوند ترنّم خواهند کرد زیرا که مي‌آید تا بر زمین حکم نماید (٣٤) خداوندرا شکر نمائید زیرا که نیکوست و احسانَش ابدي است (٣٥) و بگوئید که اي خداي نجات دهندهٔ ما مارا نجات ده و مارا جمع کرده از میانِ طوائف خلاصي ده تا أنکه اسمِ مُقدّسِ ترا شکر نمائیم و در حمدِ تو فخر نمائیم (٣٦) خداوند خداي إسْرائیلْ مبارك باد ابد ٱلآباد * و تماميءِ قوم گفتند آمین و خداوندرا حمد نمودند *
(٣٧) و در آنجا پیشِ صندوقِ عهدِ خداوند أَصافْ و برادرانَش‌را وا گذاشت تا أنکه در پیشِ او بر وفقِ کارِ روزانه علي ٱلدّوام خدمت نمایند (٣٨) و عُوبِیدِ اِدُومْ و برادرانِ ایشان شصت و هشت مرد و نیز عُوبِیدِ

اِدُومْ پسرِ یِدُوثُونْ و حُوسَاهْ دربانانِ بودند (۳۹) و صَادُوقِ کاهن و برادرانَش کاهنان در حضورِ مسکنِ خداوند
در مقامِ بلندي که در گِبْعُونْ بود حاضر بودند (۴۰) تا آنکه صبح و شام قربانيهاي سوختنيرا بر مذبحِ
قربانيءِ سوختنيءِ دائمي درحضورِ خداوند تقریب نمایند موافقِ هر آنچه که در توراتِ خداوند مکتوب
شده که به بني اِسْرائِیْلْ فرموده بود (۴۱) و همراهِ ایشان هِیمانْ و یِدُوثُونْ و سائرِ برگزیدهگاني که اسماً
تعیین شده بودند حاضر شدند تا آنکه خداوندرا حمد نمایند زیرا که رحمتَش ابدیست (۴۲) و با ایشان
هِیمانْ و یِدُوثُونْ بودند بقصدِ اینکه کرناها و سنجها و اسبابِ موسیقيءِ خدائيرا بشنوانند و نیز پسرانِ
یِدُوثُونْ دربانان بودند (۴۳) و تماميءِ قوم هرکس بخانهء خودَش رفت و داوُدْ بجهةِ نمودنِ دعاي خیر به
اهلِ خانهاَش مراجعت نمود *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و واقع شد بعد از اینکه داوُدْ درخانهء خودَش ساکن بود که داوُدْ به ناثانِ پیغمبر گفت اینك من در
خانهء سروِ آزادي ساکنم امّا صندوقِ عهدِ خداوند درزیرِ پردهها است * (۲) و ناثانْ به داوُدْ گفت که هر
آنچه در دلَت باشد بنما زیرا که خدا با تُست (۳) و در همان شب واقع شد اینکه کلامِ خدا بر این مضمون
به ناثانْ نازل شد (۴) که برو و ببندهء من داوُدْ بگو که خداوند چنین میفرماید که براي من بجهةِ ساکن
شدنِ خانهءرا بنا نخواهي کرد (۵) زآنرو از روزي که بني اِسْرائِیْلْرا بیرون آوردم الي این زمان در خانهء
ننشستم بلکه از چادر بچادر و از مسکن بمسکن رفتم (۶) و هر جائي که با تماميءِ اِسْرائِیْلْ رفته بودم آیا
یك حرفي بحکماي اِسْرائِیْلْ که ایشانرا فرمان دادم که قومَمرا رعایت نمایند گفتم باین معني که خانهء سروِ
آزاديرا چرا ازبرایَم بنا نگذاشتید (۷) و حال بدین مضمون به بندهاَم داوُدْ بگو که خداوندِ لشکرها چنین
میفرماید که من ترا از آغل از پَیْرويءِ گوسفندان گرفتم تا آنکه پیشواي قومَم اِسْرائِیْلْ باشي (۸) و هر
جائي که رفتي با تو بودم و تماميءِ دشمنانَترا در حضورِ تو نابود کردم و ترا نامدار مثلِ نامِ بزرگاني که
برروي زمین اند گردانیدم (۹) و مقامي از براي قومَم اِسْرائِیْلْ تعیین خواهم نمود و ایشانرا در ان خواهم
نشاند تا آنکه درمکانشان ساکن شده بارِ دیگر متحرّك نشوند که فرزندانِ ظلم بارِ دیگر ایشانرا مثلِ اوّل
نرنجانند (۱۰) و یا مثلِ ایّامي که حُکَما بر قومِ خود اِسْرائِیْلْ بر قرار نمودم [نرنجانند] و نیز تماميءِ
دشمنانَترا مغلوب ميسازم و دیگر ترا اعلام میکنم که خداوند خانهءرا از براي تو بنا خواهد کرد (۱۱) و
واقع میشود هنگامي که روزهاي عمرِ تو مملوّ میگردند تا آنکه باجدادِ خود برسي که من ذریّهء ترا در
عقبِ تو که از فرزندانَت خواهد بود بظهور خواهم رسانید و مملکت اورا استوار خواهم نمود (۱۲) و او از
براي من خانهءرا برپا خواهد نمود و تختِ اورا تا به ابَدْ پایدار خواهم نمود (۱۳) و من از براي او پدر و
او بجهةِ من پسر خواهد بود و رحمتَمرا از او دور نخواهم کرد بطوري که رحمتِ خودرا از کسي که پیش از تو
بود دور نمودم (۱۴) و اورا درخانهاَم و در مملکتَم ابداً مُقیم خواهم داشت و تختَش ابداً استوار خواهد

بود * (۱۵) و ناثان موافق كل اين كلمات و مطابق تمام اين رؤيا چنين به داود گفت * (۱۶) بعد از آن داود پادشاه رفت و در درگاه خداوند نشست و گفت كه اي خداوند خدا من كيستم و خاندان من چه چيز است كه مرا تا به اين مرتبه رسانيدي (۱۷) و اي خدا اين در نظرت سهل نمود كه در بارهء خاندان بندهات در زمان بعيد آينده فرمودي و بمن مثل شخص بلندمرتبه نگريستي اي خداوند خدا (۱۸) ديگر داود بتو چه تواند گفت بخصوص حرمت تو به بندهات زيرا كه بندهاترا شناختي (۱۹) اي خداوند بخصوص بندهء خود و موافق اختيار خود تماميء اين عظمتهارا كردي تا آنكه تماميء اين بزرگيهارا بفهماني (۲۰) اي خداوند مثل تو احدي نيست بل سواي تو خدائي ني مطابق هرآنچه با گوشهاي خود شنيده ايم (۲۱) و مثل قوم تو اسرائيل آيا قومي بر روي زمين هست كه تو اي خدا جهة خلاص ايشان عمل فرموده تا آنكه قوم خاصت باشند و از براي خود اسم عظيم و مهيب بر قرار نمودهء هنگامي كه قومهارا اخراج مينمودي در برابر قوم خود كه از مصر بيرون آورده بودي (۲۲) زانرو كه قوم خود اسرائيلرا ابداً قوم خود گردانيدي بلكه تو اي خداوند خداي ايشان بودي (۲۳) و حال اي خداوند تمنا اينكه كلامي كه فرموده به بندهء خود و خاندانش ابداً مقيم باشد و بطوري كه وعدهء فرمودهء عمل فرمائي (۲۴) بل مقيم باشد تا آنكه اسم تو ابداً عظيم باشد و بگويند كه خداوند لشكرها خداي اسرائيل از براي اسرائيليان خداست و خاندان بندهء تو داود در حضور تو پايدار شود (۲۵) زيرا كه تو اي خداي من به بندهء خود اظهار فرمودهء كه خانهءرا از برايش بنا خواهي نمود بنابراين بندهء تو يافته است كه در حضور تو استدعا نمايد (۲۶) و حال اي خداوند تو خدائي و در خصوص بندهء خود اين نيكوئيرا وعده فرمودي (۲۷) و غرض اينكه راضي باشي كه خانهء بندهء خودرا بركت دهي تا آنكه ابداً در حضورت باشد زيرا كه اي خداوند تو بركت ميدهي و علي الدوام متبارك خواهد شد *

(فصل هجدهم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و بعد از آن واقع شد كه داود فلسطيانرا شكست داده ايشانرا مغلوب ساخت و گثرا با قريههايش از دست فلسطيان گرفت * (۲) و نيز موابيانرا شكست داد و موابيان بندهء پيشكش آور داود گرديدند * (۳) و داود هدرعزر پادشاه صوباهرا در حمات شكست داد هنگامي كه ميرفت كه سنور خودرا بكنار نهر فرات استوار كند (۴) و داود هزار عراده و هفت هزار سواره و بيست هزار پياده از او گرفت و داود پيهاي كل اسبهاي عراده كشيهارا بريد مگر صد عراده كه نگاه داشت * (۵) و آرميان دمشقي بجهة كومك نمودن هدرعزر پادشاه صوباه آمدند و داود از آرميان بيست و دو هزار نفر كشت (۶) و داود مستحفظاني چند در آرام دمشق تعيين نمود و آرميان بندهء پيشكش آور داود گرديدند و خداوند داودرا هرجا كه ميرفت محافظت كرد (۷) و داود سپرهاي زرينهء كه بر بندهگان هدرعزر بود گرفت و باورشليم آنهارا آورد (۸) و از طبحث و كون شهرهاي هدرعزر داود برنج بسيار بسياري برداشت كه از آن برنج

سلیمان دریاچه و ستونها و ظروف برنجینرا ساخت * (۹) و وقتیکه توعوی پادشاه حمات شنید که
داود تمامیء لشکر هدر عزر پادشاه صوباهرا شکست داد (۱۰) پسر خود هدورامرا نزد داود ملك فرستاد تا
نکه سلامتی گفته مبارك باد نماید زیرا که با هدر عزر جنگ کرده اورا شکست داد بجهة آنکه میان
توعو و هدر عزر دعوا میبود و به همراهش هر نوع ظروف از طلا و نقره و برنج فرستاد (۱۱) و داود ملك
آنهارا نیز تقدیس کرد برای خداوند با سیم و طلائی که از سائر طوائف گرفته بود از ادومیان و موابیان
و پسران عمون و فلسطیان و عمالیقیان * (۱۲) و ابشیء پسر صرویاه از ادومیان هجده هزار در درهء نمك
کشت (۱۳) و مستحفظان چند در ادوم تعیین نمود و تمامیء ادومیان بندهگان داود گردیدند و خداوند
داودرا هر جائی که میرفت محافظت نمود * (۱۴) و داود بر تمامیء اسرائیلیان سلطنت مینمود و حکم و
راستی بتمامیء قومش میکرد (۱۵) و یواب پسر صرویاه سردار لشکر و یهوشافاط پسر احیلود وقائعنگار
(۱۶) و صادوق پسر احیطوب و ابیملك پسر ابیاثار کاهنان و شوشا نویسنده (۱۷) و بنایاه پسر یهویاداع
سردار کریتیان و پلیتیان و پسران داود در نزد پادشاه از نخستین سرداران بودند *

(فصل نوزدهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و بعد از آن واقع شد که ناحاش پادشاه پسران عمون مرد و پسرش در جایش سلطنت مینمود (۲) و
داود گفت که مهربانی با حانون پسر ناحاش خواهم نمود زیرا که پدرش بمن مهربانی مینمود پس داود
قاصدانرا فرستاد تا آنکه اورا بخصوص پدرش تعزیت نمایند و بندهگان داود بزمین بنی عمون نزد
حانون آمدند بجهة تعزیت نمودنش (۳) و سرداران بنی عمون بحانون گفتند که آیا داود در نظر تو
پدرترا عزت مینماید که تعزیت کنندهگانرا نزد تو فرستاده است آیا بندهگان او نزد تو بقصد این نیامده
اند که زمین ترا تفحص و تجسس و خراب نمایند (۴) و حانون بندهگان داودرا گرفت و تراشید و لباس
ایشانرا از نیم تا سرین برید و ایشانرا روانه ساخت (۵) آنگاه رفتند و بخصوص آن مردمان داودرا اعلام
نمودند و او جهة ملاقات ایشان [کسیرا] فرستاد زیرا که مردان بسیار منفعل شدند و ملك گفت در
یریحو بمانید تا ریشهای شما بیرون بیاید بعد از آن برگردید * (۶) و هنگامی که بنی عمون دیدند که
مکروه داود اند حانون و بنی عمون هزار قنطار نقره فرستادند تا آنکه بجهة خود عرادهها و سوارهها از
آرم بین النهرین و از آرم معکاه و از صوباه کرایه نمایند (۷) و بجهة خود سی و دو هزار عراده و
پادشاه معکاه و قومشرا کرایه نمودند و ایشان آمدند و در برابر میدبا چادر زدند و بنی عمون از
شهرهای خود گرد آمده بقصد جنگ روانه شدند * (۸) و داود اینرا که شنید یواب و تمامیء لشکر بهادرانرا
فرستاد (۹) و بنی عمون بیرون آمدند و لشکررا صفآرائی کردند در مقابل دروازهء شهر و پادشاهانی که
آمده بودند بانفراده در صحرا ماندند (۱۰) و هنگامی که یواب دید که لشکریان هم در پیش و هم در عقب
در برابرش میباشند از کل برگزیدهگان اسرائیل انتخاب کرد و ایشانرا در مقابل آرمیان صفها تعیین نمود

(۱۱) و بقیّهء قوم‌را بدستِ برادرش اَبْشَيْ تسلیم نمود تا آنکه خویشتن‌را در مقابلِ بني عَمُّونْ صف‌آرائي نمایند (۱۲) وگفت که اگر اَرَمیانْ برمن غالب آیند تو کومك بمن خواهي داد و اگر بني عَمُّونْ بر تو غالب آیند من کومك بتو خواهم داد (۱۳) و بجهةِ قومِ خود و بجهةِ شهرهاي خداي ما قوي و دلیر باشیم و خداوند آنچه‌را که درنظرش پسند آید بجا بیاورد * (۱۴) و یوْآبْ و قومي که به همراهش بودند بقصدِ جنگ نزدیك به اَرَمیانْ آمدند و ایشان در حضورِ او فرارکردند (۱۵) و مادامي که بني عَمُّونْ دیدند که اَرَمیان فرارنمودند ایشان نیز از مقابلِ اَبْشَيْءِ برادرش فرار نموده داخلِ شهرگردیدند بعد از آن یُوْآبْ بأورشَلِیْمْ آمد * (۱۶) و وقتي که اَرَمیانْ دیدند که در برابرِ اِسْرائِیْلْ مغلوب شدند ایلچیان فرستادند و اَرَمیاني که در آن طرفِ نهر بودند بیرون آوردند و شُوْفَكْ سردارِ لشکرِ هَدَرِ عِزِرْ پیشواي ایشان بود (۱۷) و بداُودْ خبر رسید و او تماميءِ اِسْرائِیْلْ‌را جمع کرده از اَرْدَنْ عبورنمود و برایشان هجوم آورشده و در برابرِ ایشان صف‌آرائي نموده و بعد از آن که داُودْ لشکرِ خودرا صف‌آرائي نمکرد در برابرِ اَرَمیانْ ایشان با او جنگ نمودند (۱۸) و اَرَمیانْ از برابرِ اِسْرائِیْلیانْ فرار نمودند و داُودْ از اَرَمیانْ سوارانِ هفت هزار عرّاده و چهل هزار پیاده‌را کُشت و شُوْفَكِ سردارِ لشکررا بقتل رسانید (۱۹) و بنده‌گانِ هَدَرِ عِزِرْ چونکه دیدند که در برابرِ اِسْرائِیْلْ مغلوبند با داُودْ صلح نموده بنده‌گانِ اوگردیدند و اَرَمیانْ نخواستند که بارِ دیگر کومك به بني عَمُّونْ بدهند *

(فصلِ بیستم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) پس واقع شد بعد از تمام شدنِ سال وقتي که پادشاهان بخصوصِ جنگ بیرون میروند آنکه یُوْآبْ بهادرانِ جنگي‌را بیرون آورد و زمینِ بني عَمُّونْ‌را خراب کرد و آمده رَبّاه‌را محاصره کرد امّا داُودْ در أُورْشَلِیْمْ ماند و یُوْآبْ اهلِ رَبّاه‌را شکست داد و اورا خراب کرد (۲) و داُودْ تاجِ پادشاهِ ایشان‌را از سرش برداشت و وزنِ آن تاج یك قنطار طلا بود و در آن سنگهاي گران بها بود پس آن تاج‌را بر سرِ داُودْ نهادند و او غارتهاي بسیار و بیشمار از آن شهر بیرون آورد (۳) و مردماني که در درونِ شهر بودند بیرون آورد و ایشان‌را به اَرّه‌ها و مازوهاي آهنین و تیشه‌ها بُرید و داُودْ بتماميءِ شهرهاي بني عَمُّونْ چنین نوعِ عمل نمود بعد از آن داُودْ با جملهء قوم به أُورْشَلِیْمْ مراجعت نمودند * (۴) و بعد از این واقعات اتّفاق افتاد که جنگ در گِزِرْ با فِلِسْطِیانْ بظهور آمد آنگاه سِبِّکَيْءِ حُشّاتيْ سِپّيْ‌را که از اولادِ بلندقدّي بود کُشت و ایشان مغلوب شدند * (۵) و بارِ دیگر جنگي با فِلِسْطِیانْ واقع شد و اِلْحانانِ پسرِ یاعِیْرْ لَحْميءِ برادرِ گُلْیاتِ گِتّي‌را کُشت که چوبِ نیزه‌ء او مثلِ چوبِ نسّاجان بود * (۶) و دیگر جنگي در گَتْ واقع شد و مردِ بلند قدّي بود که انگشتهایش شش شش بودند یعني عددشان بیست و چهار بود و او نیز از فرزندانِ آن بلندقدّ بود (۷) و از اِسْرائِیْلیانْ مبارز خواست و یِهُوْناثانِ پسرِ شِمْعاي برادرِ داُودْ اورا کُشت (۸) اینان بجهةِ آن بلندقدّ در گَتْ زائیده شدند و بدستِ داُودْ و بدستِ بنده‌گانش افتادند *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سي آیه)

(۱) و شَیْطانْ بخلافِ إِسْرائیلْ ایستاد و داوُدْرا وسوسه نمود تا آنکه إِسْرائیلْرا بشمارد (۲) و داوُدْ به یُوآبْ و سردارانِ قوم فرمود که بروید و إِسْرائیلْرا از بِئیرِشَبَعْ الی دانْ بشمارید و شمارهٔ ایشانرا نزدِ من بیاورید تا بدانم (۳) و یُوآبْ گفت که خداوند قومِ خودرا صد مقابله آنچه هستند افزاید اي آقایَم پادشاه آیا تمامیءِ آنها بندهگانِ آقایَم نیستند پس چرا باید آقایَم طالبِ این عمل باشد و چرا باید که باعثِ گناهِ إِسْرائیلْ باشد (۴) امّا کلامِ مَلِكْ بر یُوآبْ غالب آمد و یُوآبْ بیرون رفت و در میانِ تمامیءِ إِسْرائیلْ سَیْر کرده و باز به أُورْشَلِیمْ مراجعت نمود (۵) و یُوآبْ جمعِ شمارهٔ قومرا به داوُدْ تسلیم نمود و شمارهٔ تمامیءِ بني إِسْرائیلْ هزار هزارو یك صد هزار مردِ شمشیرکش بسواي شمارهٔ بني یِهُوداه که چهار صد و هفتاد هزار مردِ شمشیرکش بود (۶) و لِویانْ و بِنْیامِینیانْرا در میانِ ایشان سان ندید زیرا که فرمانِ پادشاه باعثِ کراهتِ یُوآبْ بود * (۷) و این عمل در نظرِ خداوند ناپسند آمد که او بني إِسْرائیلْرا مضروب ساخت (۸) و داوُدْ بخداوند اقرار نمود که گناهِ بزرگي کردم بسببِ اینکه این کاررا معمول داشتم و حال تمنّا اینکه از گناهِ بندهات درگذري زیرا که بسیار احمقي نمودم (۹) پس خداوند به گادِ بینندهٔ داوُدْ بدین مضمون فرمود (۱۰) که برو خبر به داوُدْ بده و بگو خداوند چنین میفرماید که سه چیز ترا تکلیف میکنم یکي از آنرا اختیار نما تا آنکه بتو بنمایم (۱۱) پس گادْ به پیشِ داوُدْ رفت و اورا گفت که خداوند چنین میفرماید که از براي خودَت قبول نما (۱۲) یا سه سالِ قحطي یا اینکه سه ماه در برابرِ دشمنانَت مغلوب شوي هنگامي که شمشیرِ دشمنانَت بتو میرسد و یا اینکه سه روز شمشیرِ خداوند یعني طاعون در زمینِ تو باشد و فرشتهٔ خداوند در تمامیءِ حدودِ إِسْرائیلْ بهلاکت مشغول باشد پس حالا ببین که چه جواب که بکسي که مرا فرستاده برسانم بدهي (۱۳) و داوُدْ به گادْ گفت که در شدّتِ تنگي میباشم تمنّا اینکه بدستِ خداوند بیفتم زآنرو که رحمتهایَش بسیار و بیشمار است و بدستِ انسان نیفتم * (۱۴) و خداوند طاعونرا به إِسْرائیلْ گماشت که از إِسْرائیلْ هفتاد هزار آدم افتاد (۱۵) و خدا فرشتهءرا بأُورْشَلِیمْ فرستاد جهةِ خراب کردنَش و هنگامي که او مشغولِ بهلاکت بود خداوند ملاحظه فرموده بجهةِ این بلا تغییر به ارادهاَش داد و بفرشتهٔ هلاك کننده امر فرمود که بس است حال دستَترا بردار در حالتي که فرشتهٔ خداوند نزدِ خرمنگاهِ أَرْنانِ یِبُوسِي ایستاد (۱۶) و داوُدْ چشمانَشرا بلند کرده فرشتهٔ خداوندرا دید که ما بین زمین و آسمان مي ایستد و شمشیرِ برهنه در دستَش که به بالاي أُورْشَلِیمْ بلند کرده بود پس داوُدْ و مشائخ به پلاس مُتلبّس شدند و بر روي خودشان افتادند (۱۷) و داوُدْ بخدا عرض کرد که آیا کسي که بشمارهٔ قوم امر کرد من نبودم و من اویَم که گناه ورزیدم و این عملِ بسیار بدرا معمول داشتم و این گوسفندان چه کرده اند اي خداوندگار و خدایَم تمنّا اینکه دستَت بر من و بر خاندانِ پدرَم باشد نه اینکه

بقومِ تو باشد تا آنکه ایشان مبتلاي طاعون بشوند * (۱۸) پس فرشتهٔ خداوند به گاد امر فرمود که به
داود بگو که براو لازم است که به بالا بر آمده قربانگاهي براي خداوند در خرمن‌گاهِ ارنانِ یبوسي بر پا
نماید (۱۹) و داود موافقِ کلامي که گاد باسمِ خداوند باو فرمود به بالا آمد (۲۰) و ارنان برگشته
فرشته‌را دید و چهار پسرش به همراهِ او متواري گشتند در حالتي که ارنان گندم‌را میکوبید (۲۱) و داود
نزدِ ارنان آمد و ارنان نگریسته داود‌را دید و از خرمن‌گاه بیرون آمده در حضورِ داود رو بزمین خم شد
(۲۲) و داود به ارنان گفت که محلِّ خرمنگاه‌را بمن بده تا آنکه قربان‌گاهي براي خداوند در آن بر پا
نمایم بتماميءِ قیمتش بمن بفروش که طاعون از قوم رفع شود (۲۳) و ارنان به داود عرض کرد که
زا براي خودت بگیر و آقایم پادشاه هر چه در نظرش پسند آید بکند و به بین که گاوان‌را جهةِ قربانيءِ
سوختني دادم بلکه آلاتِ خرمن‌گاه‌را بجهةِ هیزم و گندم‌را بجهةِ هدیّهٔ آردي این همه‌را بتو دادم (۲۴) و
داودِ مَلِك بارنان گفت که نَي زیرا که بتماميءِ قیمت خواهم خرید زآنرو آنچه که مالِ تُست در خدمتِ
خداوند نخواهم گرفت و قربانيءِ سوختني‌را بي خرج تقریب نخواهم نمود (۲۵) پس داود به ارنان بوزنِ
شش صد مثقال طلا داد (۲۶) و داود قربان‌گاه‌را براي خداوند در آنجا بر پا نمود و قرباني‌هاي سوختني
و قربانیهاي سلامتي‌را تقریب نمود و بخداوند استدعا نمود که [خدا] آتشي‌را از آسمان بر مذبحِ
قربانيءِ سوختني نازل گردانیده اورا استجابت نمود (۲۷) و خداوند فرشته‌را امر فرمود که شمشیرِ خودرا
درغلافش بگذار * (۲۸) در آن زمان هنگامي که داود دید که خداوند اورا در خرمن‌گاهِ ارنانِ یبوسي
استجابت نموده است در آنجا قرباني نمود (۲۹) و مسکنِ خداوند که موسي در بیابان ساخته بود و
مذبحِ قربانيءِ سوختني در آن ایّام در مقامِ بلندِ گبعون بود (۳۰) و داود نتوانست که بآن قربانگاه
برود تا آنکه از خدا طلب نماید زیرا که از شمشیرِ فرشتهٔ خداوند میترسید

(فصلِ ببست و دویم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و داود گفت که این است خانهٔ خداوند خدا و این است مذبحِ قربانيءِ سوختني براي بني اسرائیل *
(۲) و داود فرمود که غریباني که در زمینِ اسرائیل اند جمع نمایند بعد از آن سنگ تراشان‌را تعیین
فرمود تا آنکه سنگهاي تراشیدني‌را جهةِ بناي خانهٔ خدا بتراشند (۳) و داود آهنِ بسیاري‌را از براي
میخها بجهةِ درهاي دروازه‌ها و پیوستها و برنجهاي بسیارِ بي وزن آماده کرد (۴) با چوبهاي سروِ
آزاديءِ بیشمار زیرا که صیدونیان و صوریان چوبهاي سروِ آزادِ بسیاري بجهةِ داود آوردند (۵) و داود
گفت که پسرم سلیمان جوان و نازنین است و خانهٔ که براي خداوند باید بنا نهاد بسیار بزرگ و بلند و
در تماميءِ زمین‌ها نامدار و با جلال و حال از برایش مهیّا میسازم و داود پیش از مردنش تهیّهٔ چیزهاي
بسیاري نمود * (۶) و داود پسرش سلیمان‌را احضار نموده و اورا امر فرمود که خانهٔ بجهةِ خداوند خداي
اسرائیل بنا نماید (۷) و دیگر داود به سلیمان فرمود که اي پسرم در دلم بود که خانهٔ باسمِ خداوند خداي

خود بنا نمایم (۸) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن نازل شد که چونکه خونِ بسیاری‌را ریختی و جنگهای عظیمی‌را معمول داشتی بنابراین خانه‌را باسمَم بنا نخواهی کرد بسببِ اینکه خونهای بسیاری‌را در نظرَم بزمین ریختی (۹) اینك برای تو پسری زائیده میشود که مردِ آرامی خواهی شد زیرا که من از تمامیء دشمنانی که در اطرافَش باشند اورا آرام خواهم داد و بجهةِ آنکه اسمَش سُلَیْمانْ باشد در ایّامِ او اِسْرائیْلَ‌را سلامتی و راحت خواهم داد (۱۰) و خانه‌ءرا باسمِ من بنا خواهد کرد بلکه او از برای من پسر و من از برای او پدر خواهم بود و تختِ مملکتِ اورا بر اِسْرائیْلْ ابداً پایدار خواهم گردانید (۱۱) حال ای فرزندَم خداوند با تو باشد و بکام خواهی رسید و خانهء خداوند خدایَت به نهجی که ترا امر فرموده است بنا خواهی کرد (۱۲) مراد اینکه خداوند حکمت و فطانت بتو بخشد و ترا بخصوصِ اِسْرائیْلْ امر نماید تا آنکه شریعتِ خداوند خدایَت‌را محافظت نمائی (۱۳) آنگاه بکام خواهی رسید در صورتی که بجا آوردنِ قانونها و احکامی که خداوند مُوسیٰ‌را در بارهء بنی اِسْرائیْلْ امر فرمود متوجّه باشی پس قوی و دلیر بوده ترسان و هراسان مباش * (۱۴) و اینك در فروتنیء خود صد هزار قنطار طلا و هزار هزار قنطار نقره و برنج و آهن که به بسیاریَش بوزن نمی‌آمد بجهةِ خانهء خداوند حاضر کردم بلکه چوبها و سنگهارا بسیار جمع کرده ام که تو بآنها علاوه نمائی (۱۵) و بنزدِ تو کارکنانِ بسیار است از تراشنده‌گان هم از سنگ و هم از چوب و هر قسمِ دانایان برای هر کاری (۱۶) زر و سیم و برنج و آهن بی شمار است پس برخیز و معمول دار و خداوند با تو باشد * (۱۷) و داُودْ تمامیء سرورانِ اِسْرائیْلْ‌را امر فرمود که کومك به پسرَش سُلَیْمانْ بکنند (۱۸) و گفت که آیا خداوند خدای شما با شما نیست و مگر شمارا آرام از هر طرف نداده است زآنرو که ساکنانِ زمین‌را بدستِ من تفویض نموده است و روی زمین در حضورِ خداوند و حضورِ قومَش منقاد شد (۱۹) حال دلها و جانهای خودتان‌را بجهةِ طلب نمودنِ خداوند خدای خود متوجّه سازید و برخیزید مقامِ مقدّسِ خداوند خدارا بنا نمائید تا آنکه صندوقِ عهدِ خداوند و ظروفِ مقدّسِ خدارا بخانه‌ءکه باسمِ خداوند بنا میشود بیآورید *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) و چونکه داُودْ پیر و سال خورده شد پسرَش سُلَیْمانْ‌را بر اِسْرائیْلْ به پادشاهی نصب نمود * (۲) و تمامیء سرورانِ اِسْرائیْلْ و کاهنان و لِویانْ‌را جمع نمود (۳) و لِویانْ از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و شمارهء ایشان موافقِ سرانِ شُجاعانِ ایشان سی و هشت هزار بود (۴) از ایشان بیست و چهار هزارَش جهةِ سرکاریء خانهء خداوند و شش هزار قاضیان و حاکمان بودند (۵) و چهار هزار دربانان و چهار هزار حمد کننده‌ء خداوند به آلاتی که داُودْ جهةِ حمد ساخته بود * (۶) و داُودْ تقسیم شونده‌گانِ بنی لِویْ‌را از گِرْشُونْ و قِهاتْ و مِراریْ تقسیم نمود * (۷) از گِرْشُونیانْ لَعْدانْ و شِمْعِیْ (۸) پسرانِ لَعْدانْ اوّلَش یِحِیْئیْلْ و زِیْثامْ و یُوئیْلْ سه نفر (۹) پسرانِ شِمْعِیْ همین سه شِلُومِیثْ و حَزِیْئیلْ و هارانْ ایشان رؤسای اجدادِ

لَعْدانْ اند (۱۰) و پسرانِ شِمْعِي يَحَثْ و زِينا و يعُوش و بِريعاهْ اين چهار پسرانِ شِمْعِي بودند (۱۱) و يَحَثْ وّلين بود و زِيزاهْ دويمي بود و امّا يعُوش و بِريعاهْ پسرانِ بسيار نداشتند از آن سبب در خاندانِ پدريي دريك شماره بودند * (۱۲) پسرانِ قِهاتْ عَمْرامْ و يِصْهارْ و حِبرون و عُزّيئيلْ چهار بودند (۱۳) پسرانِ عَمْرامْ هارون و موسي بودند و هارون تا آنكه او و پسرانَش قُدسِ قُدسيّين‌را عليَ الدّوام تقديس نمايند و براي بخور كردن و خدمت نمودن در حضورِ خداوند و براي دعاي خير نمودن باسمَش ابداً تعيين شده بودند (۱۴) و پسرانِ موسي مردِ خدا در سبطِ لِوِيانْ شمرده شدند (۱۵) پسرانِ موسي گِرشُوم و اِلِيعزِرْ بودند (۱۶) پسرانِ گِرشُوم شِبُوئيلْ اوّلَش بود (۱۷) و پسرانِ اِلِيعزِرْ اوّلَش رَحَبياهْ بود و اِلِيعزِرْرا پسرانِ ديگر نبود و امّا پسرانِ رَحَبياهْ بسيار بسيار شدند (۱۸) پسرانِ يِصْهارْ اوّلَش شِلُوميتْ (۱۹) پسرانِ حِبرون اوّلَش يِريّاهْ و دويمي اَمَرْياهْ و سيومي يَحَزِيئيلْ و چهارمي يِقَمعامْ بود (۲۰) پسرانِ عُزّيئيلْ مِيكاهْ اوّلَش و يِشّياهْ دويم بود * (۲۱) و پسرانِ مِراري مَحْلي و مُوشي و پسرانِ مَحْلي اِلْعازارْ و قِيشْ بودند (۲۲) و اِلْعازارْ مُرد و اورا پسران نَي بلكه دختران بودند و پسرانِ قِيشْ خويشاوندانِ ايشان ايشان‌را گرفتند (۲۳) پسرانِ مُوشي مَحْلي و عِيدِرْ و يِريموتْ سه بودند * (۲۴) پسرانِ لِوِي اينان اند موافقِ خاندانِ پدرانِ ايشان يعني رؤساي اجداد بطوري كه شمارهٔ ايشان اسماً مطابقِ سرهاي ايشان محسوب شد كه ايشان بكارِ بندهگيِء خانهٔ خداوند مشغول بودند از بيست ساله و بالاتر (۲۵) زيرا داود گفت كه خداوند خداي اِسْرائيلْ آرامي بقومَش داد تا آنكه دائماً در اُورشَليمْ ساكن گردند (۲۶) و تا آنكه بر لِوِيانْ لازم نباشد كه چادر و تماميِء ظروفَش‌را بردارند بجهةِ خدمتَش (۲۷) زيرا كه موافقِ آخرين كلامِ داودْ شمارهٔ پسرانِ لِوِي از بيست ساله و بالاتر نوشته شد (۲۸) زيرا كه مشغلهٔ ايشان اين بود كه از براي خدمتِ خانهٔ خداوند پهلوي دستِ پسرانِ هارون در صحنها و حجرهها بايستند تا آنكه تماميِء چيزهاي مقدّس‌را طاهر سازند و بكارِ بندهگيِء خانهٔ خدا مشغول باشند (۲۹) و بجهةِ نانِ تَقَدُّمه و آردِ هديّهها و بجهةِ نان‌هاي فطيري و پخته شدنيهاي در تابه و كبابِ برياني و هرگونهٔ پيمانه كردن و مساحت نمودن (۳۰) و تا آنكه جهةِ حمد و ثناي خداوند هر صبح ايستاده شوند و نيز وقتِ شام (۳۱) و بجهةِ رسانيدنِ تماميِء قرباني‌هاي سوختني براي خداوند بروزهاي سبت و ماههاي تازه و عيدهاي معيّن در شماره موافقِ قانون‌هائي كه در حضورِ خداوند بر ايشان ابداً لازم بود (۳۲) مراد اينكه نگاهبانيِء چادرِ جماعت و ديدهبانيِء مقامِ مقدّس و اطاعت نمودن خويشاوندانِ خود پسرانِ هارون‌را در خدمتِ خانهٔ خداوند بجا آورند *

(فصلِ بيست و چهارم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) و تقسيماتِ پسرانِ هارون اينان اند پسرانِ هارون ناداب و اَبيهوء و اِلْعازارْ و اِيثامَرْ بودند (۲) و ناداب و اَبيهوء قبل از پدرِشان فوت شدند و ايشان‌را اولاد نبود از آن سبب اِلْعازارْ و اِيثامَرْ كهانت كردند (۳) و داودْ ايشان‌را تقسيم كرد يعني صادُوقْ‌را از پسرانِ اِلْعازارْ و اَحِيمِلِكْ‌را از پسرانِ اِيثامَرْ درِ خدمتِ

خودشان مطابقِ منصبشان * (۴) و شمارهٔ مردانِ رئیسِ پسرانِ اِلْعازار یافته شد که از پسرانِ اِیثامَر زیاده
اند و ایشان‌را بدین طور تقسیم کردند از پسرانِ اِلْعازار رؤسای خاندانِ اجدادِ ایشان شانزده و از پسرهای
اِیثامَر موافقِ خاندانِ اجدادِ ایشان هشت بودند (۵) ایشان‌را باهم دیگر موافقِ قرعه تقسیم کردند تا آنکه
سرورانِ مقامِ مقدّس و سردارانِ خانهٔ خدا از فرزندانِ اِلْعازار و از فرزندانِ اِیثامَر باشند * (۶) و شِمَعْیاه
پسرِ نَتَنْئیل کاتب از لاویان ایشان‌را در حضورِ پادشاه و سروران و صادُوق کاهن و اَخیمَلِک پسرِ اَبیاتار و
رؤسای اجدادِ کاهنان و لاویان مکتوب ساخت یك خانهٔ پدری از اِلْعازار و دیگر خانه از اِیثامَر بشمار گرفته
شد * (۷) و قرعهٔ اوّل از برای یَهُویاریب بیرون آمد و دویمی برای یَدَعْیاه (۸) و سیومی برای حاریم و
چهارمی برای سِعُوریم (۹) و پنجمی برای مَلْکیّاه و ششمی برای مِیامِن (۱۰) و هفتمی برای هَقُّوص و
هشتمی برای اَبیاه (۱۱) و نهمی برای یِشُوع و دهمی برای شِکَنْیاه (۱۲) و یازدهمی برای اِلْیاشیب و
دوازدهمی برای یاقیم (۱۳) و سیزدهمی برای حُپّاه و چهاردهمی برای یِشْباب (۱۴) و پانزدهمی برای بِلْگاه
و شانزدهمی برای اِمّیر (۱۵) و هفدهمی برای حِیزیر و هجدهمی برای هَپِّیصِّص (۱۶) و نوزدهمی برای فَتَحْیاه
و بیستمی برای یِحِزْقِئیل (۱۷) و بیست و یکمی برای یاکین و بیست و دویمی برای جامُول (۱۸) و
بیست و سیومی برای دِلایاه و بیست و چهارمی برای مَعَزْیاه * (۱۹) و ترتیبِ خدمتِ ایشان بوقتِ
داخل شدن بخانهٔ خداوند موافقِ قانون‌هایشان بدستِ پدرِ ایشان هارُون بطوری که خداوند خدای
اِسْرائیل اورا امر فرموده بود این بود * (۲۰) و بقیّهٔ پسرانِ لاوی اینانند از پسرانِ عَمْرام شُوبائیل و از
پسرانِ شُوبائیل یِحْدیاه (۲۱) و از رَحَبْیاه یعنی پسرانِ رَحَبْیاه اوّلین یِشّیاه بود (۲۲) و از یِصْهاریان شِلُوموت
و از پسرانِ شِلُوموت یَحَث (۲۳) و از پسرانِ حِبْرُون اوّلین یِرِیاه و دویمی اَمَرْیاه و سیومی یَحَزِیئیل و
چهارمی یِقْمَعام (۲۴) از پسرانِ عُزّیئیل میکاه و از پسرانِ میکاه شامیر (۲۵) برادرِ میکاه یِشّیاه بود و از پسرانِ
یِشّیاه زَکَرْیاه (۲۶) پسرانِ مراری مَحْلی و مُوشی و پسرانِ یَعَزِیاه بِنُو (۲۷) پسرانِ مراری از یَعَزِیاه بِنُو و
شُوهَم و زَکُّور و عِبْری (۲۸) از مَحْلی اِلْعازار و اورا اولاد نبود (۲۹) از قیش یعنی پسرانِ قیش یِرَحْمِئیل
(۳۰) و پسرانِ مُوشی مَحْلی و عیدِر و یِریموت پس پسرانِ لاویان موافقِ خاندانِ اجدادِ ایشان اینان بودند
(۳۱) و ایشان نیز در برابرِ خویشاوندانِ خود از فرزندانِ هارُون در حضورِ داوُد مَلِك و صادُوق و اَخیمَلِك و
رؤسای اجدادِ کاهنان و لاویان یعنی پدرانِ رئیسی در برابرِ خویشاوندانِ کوچك ایشان قرعه انداختند *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر سی و یك آیه)

(۱) پس داوُد و سردارانِ لشکر بجهةِ خدمتِ فرزندانِ آساف و هیمان و یِدُوثُون اشخاصِ چندی‌را تعیین
کردند تا آنکه بنواختنِ بربطها و سنطورها و سنجها اظهارِ نبوّت نمایند و شمارهٔ نوازندگان موافقِ خدمتِ
ایشان اینست (۲) از فرزندانِ آساف زَکُّور و یُوسیف و نَتَنْیاه و اَشَرْئیلاه اینان پسرانِ آساف بودند که
زیرِ دستِ او و مطابقِ فرمانِ مَلِك اظهارِ نبوّت می‌نمودند (۳) از یِدُوثُون پسرانِ یِدُوثُون گِدَلْیاه و صِری و

یِشَعْیاهْ و حَشَبْیاهْ و مَتِّتْیاهْ شش بودند که زیرِ دستِ پدرِ خود یِدُوثُونْ بخصوصِ حمد و ثنای خداوند بنواختنِ بربطها اظهارِ نبوّت مینمودند (۴) از هِیمانْ پسرانِ هِیمانْ بُقِّیاهْ و مَتَّنیاهْ و عُزِّیئیلْ و شِبُوئیلْ و یِریموثْ و حَنَنْیاهْ و حَنانیْ و اِلیاثاهْ و گِدَّلْتیْ و رُمَمْتیْ عِزِرْ و یُشْبِقاشاهْ و مَلُّوثیْ و هُوثیر و مَحَزْیوثْ (۵) جملهٔ اینها فرزندانِ هِیمانِ بینندهٔ مَلِكْ بودند که هنگامِ ذکرِ کلامِ خدا بوقرا میزدند و خدا به هِیمانْ چهارده پسر و سه دختر داده بود (۶) و تمامیءِ این کسان زیرِ دستِ پدرشان بودند تا آنکه در خانهٔ خداوند هنگامِ خدمت نمودن در آن خانه به سنجها و سنطورها و بربطها مطابقِ فرمانِ مَلِکی که به آسافْ و یِدُوثُونْ و هِیمانْ داده بود بنوازند (۷) پس شمارهٔ ایشان باتّفاقِ خویشاوندانِ ایشان که بسرائیدنِ مزمورِ خداوند مُتعلّم بودند یعنی تمامیءِ مردانِ ماهر دویست و هشتاد و هشت بودند * (۸) و اهلِ نظارت در برابرِ یکدیگر قرعه انداختند کوچك و بزرگ و مُعلّم و مُتعلّم (۹) و قرعهٔ اوّلِ آسافْ به یُوسِف بیرون آمد و دویمی به گِدَلْیاهْ که او و برادرانش و پسرانش دوازده بودند (۱۰) سیومی به زَکُّورْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۱) و چهارمی به یِصْرِیْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۲) و پنجمی به نِتَنْیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۳) و ششمی به بُقِّیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۴) و هفتمی به یِسَرْئیلاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۵) و هشتمی به یِشَعْیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۶) و نهمی به مَتَّنیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۷) و دهمی به شِمْعِیْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۸) و یازدهمی به عَزَرْئیلْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۱۹) و دوازدهمی به حَشَبْیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۲۰) و سیزدهمی به شُوبائیلْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۲۱) و چهاردهمی به مَتِّتْیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۲۲) و پانزدهمی به یِریموثْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۲۳) و شانزدهمی به حَنَنْیاهْ که او و پسرانش و برادرانش دوازده (۲۴) و هفدهمی به یُشْبِقاشاهْ که او با پسران و برادرانش دوازده (۲۵) و هجدهمی به حَنانیْ که او با پسران و برادرانش دوازده (۲۶) و نوزدهمی به مَلُّوثیْ که او با پسران و برادانش دوازده (۲۷) و بیستمی به اِلیاثاهْ که او با پسران و برادرانش دوازده (۲۸) و بیست و یکمی به هُوثیر که او با پسران و برادرانش دوازده (۲۹) و بیست و دویمی به گِدَّلْتیْ که او با پسران و برادرانش دوازده (۳۰) و بیست و سیومی به مَحَزْیوثْ که او با پسران و برادرانش دوازده (۳۱) و بیست و چهارمی به رُومَمْتیْ عِزِر که او با پسران و برادرانش دوازده بودند *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) از قسمتهای دربانان از قُرحیانْ مِشِلِمْیاهِ پسرِ قُورِیْ از پسرانِ آسافْ (۲) و پسرانِ مِشِلِمْیاهْ اینان بودند اوّل زادهاش زِکَرْیاهْ دویمی یِدیعِئیلْ سیومی زِبَدْیاهْ چهارمی یَثْنیئیلْ (۳) پنجمی عِیلامْ ششمی یِهُوحانانْ هفتمی اِلْیهُوعِینیْ (۴) و پسرانِ عُوبِیدْ اِدُومْ اینان بودند اوّل زادهاش شِمَعْیاهْ دویمی یِهُوزاباد سیومی یُوآح

چهارمي ساکارْ پنجمي نِتَنْئِيلْ (۵) ششمي عَمّيئِيلْ هفتمي يِسّاکارْ هشتمي پِعُلْتَيْ که اورا خدا برکت داد
(۶) و بجهةِ پسرَش شِمَعْياهْ پسرانِ چندي توليد يافتند که درخاندانِ پدرِشان حکمراني کردند بسببِ اينکه
صاحبانِ قوّت بودند (۷) پسرانِ شِمَعْياهْ عُثْنِيْ و رِفائِيلْ و عُوبِيدْ و اِلْزاباد که برادرانَش اِلِيهُو و سِمَکْياهْ
صاحبانِ قوّت بودند (۸) تماميءِ اينان از پسرانِ عُوبِيدِ اِدُومْ ايشان و پسرانِ ايشان و برادرانِ ايشان
صاحبانِ قوّت که قابلِ خدمت بودند شصت و دو نفرکه ازعُوبِيدِ اِدُومْ بيرون آمدند (۹) و پسران و برادرانِ
مِشِلْمياهْ از صاحبانِ قوت هجده نفر (۱۰) از پسرانِ مِرارِيْ حُوساهْرا پسران اينها بودند شِمْرِيءِ سردارکه
اگرچه اوّل زاده نبود لکن اورا پدرَش رئيس نمود (۱۱) دويمي حِلْقِياهْ سيومي طِبَلْياهْ چهارمي زِکَرْياهْ
تماميءِ پسران و برادرانِ حُوساهْ سيزده نفر * (۱۲) و قِسمتهاي دربانان که رؤساي مردمان بودند و منصبِ
ديدهباني دربرابرِ برادرانِ خويش داشتند تا آنکه درخانهء خداوند خدمت نمايند ازجملهء ايشان بودند
(۱۳) و ايشان هم ازکوچك و هم از بزرگ موافقِ خاندانِ اجدادِ ايشان بجهةِ هر دروازه قرعه انداختند
(۱۴) و قرعهء شرقي به شِلِمْياهْ افتاد بعد از آن به پسرَش زِکَرْياهْ که وزيرِ دانا بود قرعه انداختند و قرعهء
او بشمالي بيرون آمد (۱۵) و به عُوبِيدِ اِدُومْ و پسرانَش از خاندانِ اَسُپِّيمْ سمتِ جنوبي (۱۶) و به شُپِّيمْ
و حُوساهْ قرعهء مغربي با دروازهء شَلِّکِتْ به پهلوي شاهراهِ سنگبَسْت بالائي منظره مِقابلِ منظره بيرون
آمد (۱۷) و بطرفِ مشرق شش نفرازلِوِيانْ و بطرفِ شمال هر روزه چهار نفرو بطرفِ جنوب هر روزه چهار
نفر و بطرفِ اَسُپِّيمْ دوتا دوتا (۱۸) و در پَرْبارْ بطرفِ غربي بپهلوي [شاهراه] سنگ بَسْت چهار نفر و در
پَرْبارْ دو نفر (۱۹) تقسيماتِ دربانان در ميانِ پسرانِ قُورَحْ و پسرانِ مِرارِيْ اينانند * (۲۰) و اَحِياهْ که از
لِوِيانْ بود بر مخزنهاي خانهء خدا و مخزنهاي اموالِ موقوفه خزينهدار بود (۲۱) از پسرانِ لَعَدانَ يعني
پسرانِ لَعَدانِ گِرْشُونِيْ از رؤساي اجدادِ لَعَدانِ گِرْشُونِيْ يِحِيْئِيلِيْ بود (۲۲) پسرانِ يِحِيْئِيلِيْ زِيثامْ و
برادرَش يُوئِيلْ برخزينههاي خانهء خداوند خزينهدار بودند (۲۳) از عَمْرامِيانْ و يِصْهارِيانْ حِبْرُونِيانْ و
عُزِّيئِيلِيانْ (۲۴) و شِبُوئِيلِ پسرِ گِرْشُومِ پسرِ مُوسي حکمرانِ خزينهها بود (۲۵) و برادرانَش از پسرانِ اَلِيعِزِرْ
که پسرِ او رِحَبْياهْ که پسرِ او يِشَعْياهْ که پسرِ او يُورامْ که پسرِ او زِکْرِيْ که پسرِ او شِلُومِيثْ بود (۲۶) اين
شِلُومِيثْ و برادرانَش خزانهدارِ تماميءِ مخزنهاي موقوفهء که داودِ مَلِكْ و رؤساي اجداد از سردارانِ هزاره و
صده و سردارانِ لشکر تقديس نموده بودند بودند (۲۷) و ايشان اين چيزهارا از غنيمتهاي جنگي تقديس
نمودند تا آنکه خانهء خداوندرا برپا نمايند (۲۸) و تماميءِ چيزهائي که شِمُوئِيلِ نبي و شاءُولِ بنِ قِيشْ و
اَبْنِيرِ پسرِ نِيرْ و يُوابِ پسرِ صِرُوياهْ تقديس نمودند با هرچيزي که سائرين تقديس نموده بودند دردستِ
شِلُومِيثْ و برادرانَش بود * (۲۹) از يِصْهارِيانْ کِنَنْياهْ و پسرانَش سرکارِ کارهاي بيرونيءِ اِسْرائِيلِيانْ يعني
ضابطان و قاضيان بودند (۳۰) از حِبْرُونِيانْ حَشَبْياهْ و برادرانَش که صاحبانِ قوّت بودند يك هزار و هفتصد
نفرْدراين طرفِ اَرْدَنْ بجانبِ غربي درهرکارِ خداوند و خدمتِ مَلِكْ درنظارتِ اِسْرائِيلِيانْ بودند (۳۱) و
از حِبْرُونِيانْ يِرِياهْ رئيسِ حِبْرُونِيانْ موافقِ تناسلِ اجدادَش بود در سالِ چهلم از سلطنتِ داودْ تفحّص

کرده شدند و از جملهء ایشان صاحبانِ شجاعت در یَعْزِیرِ گِلْعادْ یافت شدند (۳۲) و برادرانش از صاحبانِ قوّت دو هزار و هفتصد نفر رئیسِ اجداد بودند و داوُدْ ایشان را ناظرانِ رِءُوبِنیانْ و گادیانْ و نیم سبطِ مِنَسّه در هر کارِ خدای و کارِ مَلِکْ معیّن گردانید *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) و پسرانِ اِسْرائیلْ موافقِ شمارهء ایشان یعنی رؤسای اجداد و سرورانِ هزاره و صده و ضابطانی که مَلِکْ را در هر کاری که بقسمت‌ها نسبت داشت خدمت کرده از جملهء ماه‌های سال هر ماه دخول و خروج میکردند هر قسمتی بیست و چهار هزار آدم بود * (۲) از قسمتِ نخستین جهةِ ماهِ نخستین یاشُبْعامِ پسرِ زَبْدِیئیلْ ناظر و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۳) و رئیسِ جملهء سردارانِ لشکر برای ماهِ نخستین از پسرانِ پِرِصْ بود (۴) و دُودَیِء اَخُوخِیْ ناظرِ قسمتِ ماهِ دویم بود و مِقْلُوثْ نیز وکیلِ قسمتِ او بود و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۵) و سردارِ سیّمینِ لشکر بجهةِ ماهِ سیّمی بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعِ کاهنِ بزرگ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۶) این همین بِنایاهْ بود که در میانِ آن سی نفر بهادر بلکه سردارِ ایشان بود و در قسمتِ او پسرش عَمّیزاباْدْ بود (۷) و سردارِ چهارمین جهةِ ماهِ چهارمی عَساهِیلِ برادرِ یُوابْ و بعد از آن پسرش زِبَدْیاهْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۸) و سردارِ پنجمین بجهةِ ماهِ پنجمی شَمْهُوثِ یِزْرَحِیْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۹) و سردارِ ششمین بجهةِ ماهِ ششمی عِیْرایِ پسرِ عِقّیشِ تِقُوعِیْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۰) و سردارِ هفتمین بجهةِ ماهِ هفتمی حِیلِصِ پِلُونِیْ از پسرانِ اِفْرَیِمْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۱) و سردارِ هشتمین بجهةِ ماهِ هشتمی سِبْکَیِء حُشّاتِیْ از زَرْحِیانْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۲) و سردارِ نُهمین بجهةِ ماهِ نُهمی اَبِیعِزِرِ عَنْتُوثِیْ از بِنْیامِینیانْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۳) سردارِ دُهمین بجهةِ ماهِ دُهمی مَهْرَیِء نِطُوفاتِیْ از زَرْحِیانْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۴) و سردارِ یازدهمین بجهةِ ماهِ یازدهمی بِنایاهِ پِرْعاثُونِیْ از پسرانِ اِفْرَیِمْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۵) و سردارِ دوازدهمین بجهةِ ماهِ دوازدهمی حِلْدَیِء نِطُوفاتِیْ از نسلِ عُتْنِیئیلْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود * (۱۶) و دیگر سردارانِ اسباطِ اِسْرائیلْ اینانند سردارِ رِءُوبِنیانْ اِلِیعِزِرِ پسرِ زِکْرِیْ و از شِمْعُونیانْ شِفَطْیاهِ پسرِ مَعَکاهْ بود (۱۷) و از لِویانْ حَشَبْیاهِ پسرِ قِمُوئیلْ و از هارُونیانْ صادُوقْ (۱۸) و از یِهُوداهْ اِلِیهُوْ که از برادرانِ داوُدْ بود و از یِسّاکارْ عُمْرِیِء پسرِ میکائیلْ (۱۹) و از زِبُولُونْ یِشْمَعْیاهِ پسرِ عُوبَدْیاهْ و از نَفْتالِیْ یِرِیمُوثِ پسرِ عَزْرِیئیلْ (۲۰) و از پسرانِ اِفْرَیِمْ هُوشِیعِ پسرِ عَزَزْیاهْ و از نیم سبطِ مِنَسّه یُوئیلِ پسرِ پِدایاهْ (۲۱) و از نیم سبطِ مِنَسّهِ گِلْعادی یِدُّوِیِ پسرِ زِکَرْیاهْ و از بِنْیامِینیانْ یَعَسِیئیلِ پسرِ اَبْنِیرْ (۲۲) و از دانْ عَزَرْئیلِ پسرِ یِرُوحامْ و ناظرانِ اسباطِ بنی اِسْرائیلْ اینان بودند * (۲۳) و داوُدْ شمارهء کسانی که بیست سال و یا کمتر داشتند نگرفت زیرا که خداوند فرموده بود که اِسْرائیلیانْ را مثلِ کواکبِ آسمان‌ها

زیاد خواهد گردانید (۲۴) و یُوآبِ پسرِ صِرُویاهْ آغاز بشمردن نمود امّا به اتمام نرسانید بسببِ اینکه بآن
جهة غضب بر بني إِسْرائیلْ نازل شد و شمارهٔ آنها بحسابِ واقعاتِ ایّامِ داوُدِ مَلِكْ مندرج نشد * (۲۵) و
عَزْماوِتِ پسرِ عَدِیئیلْ ناظرِ مخزن‌هاي مَلِكْ بود یِهُوناثانِ پسرِ عُزِّیاهْ بر مخزن‌هائي که در کشت‌زارها و شهرها
و قریه‌ها و قلعه‌ها بود ناظر بود (۲۶) و عِزْرِيِ پسرِ کْلُوبْ براي فلاحتِ زمین ناظرِ کارکنانِ کشت‌زارها بود
(۲۷) و شِمْعِيِ رامائيْ ناظرِ تاکستان‌ها و زَبْدِيِ شِفْمِيْ ناظرِ محصولاتِ تاکستانها براي مخزن‌هاي شراب
بود (۲۸) و بَعَلِ حانانِ گدیرِيْ ناظرِ درخت هاي زیتون و درخت‌هاي جُمّیزيْ که در اسفل‌ها میباشند و
یُوعاشْ ناظرِ مخزن‌هاي روغن بود (۲۹) و شِطْرِيِ شارُونيْ ناظرِ گاواني که در شارُونْ میچریدند و شافاطِ
پسرِ عَدْلَيْ ناظرِ گاواني که در درّه‌ها میچریدند بود (۳۰) و اُوبِیلِ إِسْمَعِیلِيْ ناظرِ شترها و یِحْدِیاهِ مِیرونُوثِيْ
ناظرِ الاغان بود (۳۱) و یازِیزِ هَگْرِيْ ناظرِ گلّه‌هاي گوسفندان بود تمامیِ اینان ضابطانِ اموالِ داوُدِ مَلِكْ
بودند * (۳۲) و یِهُوناثانِ عموي داوُدْ که مردِ دانا و نویسنده بود وَزِیرْ بود و یِحِیئیلِ پسرِ حَکْمُونيْ با
مَلِكْ زاده‌ها بود (۳۳) و اَحِیثُوفِلْ مشیرِ مَلِكْ و حُوشَيِ اَرْکِيْ مُصاحبِ مَلِكْ بود (۳۴) و بعد از اَحِیثُوفِل
یِهُویاداعِ پسرِ بِنایاهْ و اَبیاثارْ [مشیر] بودند و سردارِ لشکرِ مَلِكْ یُوآب بود *

فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و یك آیه

(۱) پس داوُدْ تمامیِ سردارانِ إِسْرائیلْ‌را از سرورانِ اسباط و سرورانِ قسمت‌هائي که نَوْبةً بمَلِك خدمت
میکردند و سردارانِ هزاره و سردارانِ صده و سرورانِ جملهٔ امتعه و ما یَمْلِكِ مَلِكْ و پسرانَش با ظابطان و
شجاعان و تمامیِ صاحبانِ قوّت در اُورْشَلِیمْ جمع نمود * (۲) و داوُدِ مَلِكْ بر پایهایَش ایستاده فرمود
که اي برادرانَم و اي قوَمَم بشنوید مرا در خاطرِ من بود که خانهٔ آرامي‌را بجهةِ صندوقِ عهدِ خداوند و
بجهةِ پاي تختِ خداي ما بنا نمایم و بجهةِ آن بنا تدارك کردم (۳) امّا خدا بمن فرمود که تو خانه‌را باسمِ
من بنا نخواهي کرد زیرا که مردِ جنگي بودي و خون‌ریز (۴) امّا خداوند خداي إِسْرائیلْ مرا از تمامِ خاندانِ
پدرَم اختیار نمود تا آنکه ابداً پادشاهِ إِسْرائیلْ باشم زیرا که یِهُوداهْ‌را بجهةِ پیشوائي برگزید و از خاندانِ
یِهُوداهْ خاندانِ پدرَم‌را و از پسرانِ پدرَم مرا اختیار نمود تا آنکه بر تمامیِ إِسْرائیلیانْ به پادشاهي نصب
نماید (۵) و خداوند بمن بسیار پسرها داده و لکن از همهٔ پسرانَم پسرَم سُلَیْمانْ‌را اختیار نمود تا آنکه
بر مسندِ مملکتِ خداوند نشسته بر إِسْرائیلیانْ حکمران باشد (۶) و بمن فرمود که پسرَت سُلَیْمانْ او کسي
است که خانهٔ مرا و صحنهایَش‌را بنا خواهد نمود زیرا که اورا بجهةِ خود به پسري اختیار نمودم و من
از براي او به جاي پدر خواهم بود (۷) و مملکتَش‌را تا به ابد پایدار خواهم گردانید اگر که ثابت قدم
بوده اوامر و احکامِ مرا مثلِ امروز بجا آورد (۸) پس حالا در حضورِ تمامیِ إِسْرائیلیانْ جماعتِ خداوند
و در استماعِ خداي ما تمامیِ اوامرِ خداوند خداي خودتان‌را نگاه دارید و طلب نمائید تا آنکه وارث
این زمینِ خوب باشید و آن‌را از راهِ ارث به پسرانِ خودتان که بعد از شمایَند دائماً وا گذارید * (۹) و

تو اي پسرم سُلَيْمانْ خداي پدرترا بشناس و اورا بقلبِ سليم و بنفسِ إرادت‌پيشه عبادت نما زيرا كه
خداوند جملهٔ دلهارا تفحّص مينمايد و تماميءِ صُوَرِ فكرهارا درك مينمايد اگر اورا طلب نمائي بتو يافت
خواهد شد و اگر ترك نمائي اورا ترا ابداً مخذول خواهد ساخت (١٠) حالا نظر كن كه خداوند ترا اختيار
كرد تا آنكه جهةِ مقامِ مقدّس خانه‌را بنا نمائي پس قوي‌دل بوده كار كن (١١) و داوُدْ به پسرش سُلَيْمانْ
نمونهٔ رواق و خانه‌هايَش و مخزن‌هايَش و حجره‌هاي بالايَش و اوطاق‌هاي اندرونيَش و خانهٔ كفّارت‌را داد
(١٢) و نيز نمونهٔ هر آنچه كه از روح باو كشف شد از حياطهاي خانهٔ خداوند و تماميءِ حجره‌هاي
گرداگردَش و مخزن‌هاي خانهٔ خدا و مخزن‌هاي چيزهاي موقوفه‌را (١٣) و بجهةِ قسمت‌هاي كاهنان و لِويانْ
و بجهةِ تماميءِ كارِ بندگيءِ خانهٔ خداوند بلكه براي تماميءِ آلاتِ بندگيءِ خانهٔ خداوند (١٤) و زرهارا
با وزن جهةِ آلاتِ طلائي يعني جهةِ تماميءِ آلاتِ هرگونهٔ خدمت و جملهٔ نقره‌هارا نيز جهةِ تماميءِ آلاتِ
نقرهٔ يعني جهةِ تماميءِ آلاتِ هرگونهٔ خدمت بوزن داد (١٥) و [طلاهارا] بوزن جهةِ شمعدان‌هاي طلائي
و فتيله‌دان‌هاي طلائيَش [داد] طلاي هر شمعدان با فتيله‌دانهايَش با وزن بود و شمعدانهاي نُقرهٔ هم
شمعدانها و هم فتيله‌دان‌هايَش بوزنِ موافقِ خدمتِ هر شمعدان بود (١٦) و طلاهارا براي سُفره‌هاي نانِ
تَقْدِمهٔ هر سُفره و نقره‌هارا نيز براي سُفره‌هاي نقرهٔ بوزن [داد] (١٧) و براي چنگالها و كاسه‌ها و قدح‌ها
زرِ خالص‌را و براي طاس‌هاي طلائي طلاي هر طاس‌را بوزن و براي طاس‌هاي نقرهٔ نقرهٔ هر طاس‌را بوزن
[داد] (١٨) و براي مذبحِ بخوري طلاي خالص‌را بوزن و براي نمونهٔ عرّادهٔ كَرّوبيانى كه بالهاي خودرا
بلند كرده صندوقِ عهدِ خداوندرا مستور مي‌نمودند طلارا بوزن [داد] (١٩) و داوُدْ فرمود كه تماميءِ اين
چيزهارا يعني نمونهٔ هر كاري‌را خداوند بكتابتِ دست بمن اعلام نمود * (٢٠) پس داوُدْ به پسرش
سُلَيْمانْ فرمود كه قوي و دلير باش و كار كن و هراس و خوف مدار زيرا كه خداوند خدا خدايَم با
تُست ترا وا نگذاشته ترك نخواهد كرد تا تو تماميءِ كارِ خدمتِ خانهٔ خداوندرا بانجام رساني (٢١) و حال
تقسيماتِ كاهنان و لِويانْ براي تماميءِ خدمتِ خانهٔ خدا و بجهةِ هر گونهٔ خدمت همگيءِ دانشمندان
ارادةً در هر صنعتي با تو اند و سروران و تماميءِ قوم بالكُلّ مُطيعِ امرِ تو خواهند بود *

(فصلِ بيست و نهم مشتمل بر سي آيه)

(١) پس داوُدِ مَلِكْ بتماميءِ جماعت گفت كه پسرم سُلَيْمانْ كه اورا بانفراده خدا براي خود اختيار فرموده
جوان و نازنين است امّا كار بزرگ است زيرا كه اين بنيان نه بجهةِ آدم بلكه بجهةِ خداوند خدا است
(٢) و از براي خانهٔ خدايَم بتماميءِ قدرتَم طلاها براي چيزهاي طلائي و نقره‌ها براي چيزهاي نقرهٔ و
برنجها براي چيزهاي برنجي و آهن‌ها براي چيزهاي آهني و چوب‌هارا براي چيزهاي چوبين و سنگهاي
عقيق و سنگهاي نصب‌شدني و سنگهاي شنگرف‌گون و سنگهاي رنگارنگ و انواعِ سنگهاي گران بها
و سنگهاي مرمر بفراواني مهيّا ساختم (٣) و ديگر رضاي خودرا بخانهٔ خدايَم دادم و از مالِ خاصِّ خود طلا و

نقره براي خانهٔ خدايم دادم سواي تماميءِ چيزهائي که بجهةِ خانهٔ مقدّس آماده ساختم (۴) سه هزار قنطار طلا از طلاي اُوْفِيرْ و هفت هزار قنطار از نقرهٔ خالص بجهةِ اندودِ ديوارهاي خانهها (۵) که طلاهارا براي چيزهاي طلائي و نقرهها براي چيزهاي نقرهٔ و براي تماميءِ کارهاي دستِ صنعتکاران پس کيست که امروز راضي است که پُريءِ دستشرا به اِرادت بخداوند برساند * (۶) آنگاه سرورانِ اجداد و رؤساي اسباطِ اِسْرائيلْ و سردارانِ هزاره و صده و ضابطانِ کارهاي مَلِكْ قلباً هديّهها دادند (۷) پس بخصوصِ خدمتِ خانهٔ خدا پنج هزار قنطار طلا و ده هزار درهم و ده هزار قنطار نقره و هجده هزار قنطار برنج و صد هزار قنطار آهن دادند (۸) و بهر کسي که سنگهاي گرانبها پيدا شد آنهارا بخزانهٔ خانهٔ خداوند بدستِ يِحِيئيلِ گِرشُوْنيْ سپردند (۹) و خصوصِ دادنِ ايشان هديّهرا به اِرادت قوم دلشاد بودند زيرا که به قلبِ سليم هديّههارا به اِرادت بخداوند دادند و داُودِ مَلِكْ نيز بزياديءِ شادماني مسرور بود * (۱۰) و داُودْ درحضورِ تماميءِ جماعت بخداوند شکر کرد و داُودْ گفت که اي خداوند خداي پدرِ ما اِسْرائيلْ تا ابد الآباد متبارك باشي (۱۱) اي خداوند عظمت و کبريا و جلال و غلبه و عزّت از آنِ تُست زيرا که هر آنچه در آسمان و زمين است از آنِ تُست اي خداوند مملکت از تُست و بهر رئيس درهرجا رفعت با تو خواهد بود (۱۲) غنا و جلال ازحضورِ تُست و تو بکُلِّ چيزها سلطاني و بدستِ تُست قدرت و کبريا و بدستِ تست عظمت و قوّت دادن بکُلِّ اشياء (۱۳) پس اي خداي ما حال ترا شکر نمائيم و اسمِ ذوالجلالِ ترا حمد نمائيم (۱۴) امّا من کيستم و قومِ من کيانند که قابليّتِ آنرا داشته باشيم که بدين منوال هديّهها به ارادت برسانيم زيرا که همه از آنِ تُست و از دستِ تو گرفته باز بتو رسانيديم (۱۵) زيرا که درحضورِ تو مثلِ تماميءِ اجدادِ خود غريبان و مسافران هستيم روزهاي ما بر روي زمين مثلِ سايه ميباشد و بقا ندارد (۱۶) اي خداوند خداي ما تماميءِ اين فراواني که جمع کرديم براي اينکه خانهرا باسْمِ مقدّست بنا نمائيم از دستِ تُست و همه از تُست (۱۷) و ميدانم اي خدايم که تو مُمْتحِنِ دلهائي و از راستي راضي ميباشي و من از صداقتِ دلِ خود تماميءِ اين چيزهارا به اِرادت دادم و حالا قوم ترا که اينجا حاضر اند ديدم که بخرّمي ترا به اِرادت دادند (۱۸) اي خداوند خداي اجدادِ ما اِبْراهِيمْ و اِسْحٰقْ و اِسْرائيلْ اينرا علي الدّوام در مُخيَّلِ تصوّرهاي دلِ قومِ خود بر قرار دار و دلهاي ايشانرا بسوي خود مائل گردان (۱۹) و به پسرم سُلَيْمانْ ديگر قلبِ کامل بده تا آنکه اوامر و شهادات و فرائضِ ترا نگاه دارد و هر چيزرا بجا آورده اين عمارترا که برايش تدارك کردم بنا نمايد * (۲۰) پس داُودْ بتماميءِ جماعت گفت که حال خداوند خداي خودرا شکر نمائيد پس تماميءِ جماعت خداوند خداي اجدادِ خودرا شکر نمودند و رکوع کرده خداوندرا سجود و پادشاهرا تعظيم نمودند (۲۱) و بخداوند ذبيحهها ذبح کردند و فرداي آن روز قربانيهاي سوختني بخداوند تقريب نمودند هزار گاو و هزار قوچ و هزار برّه با هديّههاي نوشيدني و هديّههاي وافر بجهةِ تماميءِ اِسْرائيليانْ (۲۲) و در آن روز درحضورِ خداوند بشادمانيءِ عظيم اکل و شرب نمودند و دو باره پسرِ داُودْ سُلَيْمانْرا به پادشاهي نصب نموده اورا درحضورِ خداوند بجاي سلطان

و صادوق‌را بکهانت مسح نمودند (۲۳) و سُلَیْمانْ بجاي پدرَش داوُدْ پادشاه شده به تختِ خداوند جلوس
نمود و کامیاب شد و تماميءِ بني اِسْرائیْلْ اورا مُطیع شدند (۲۴) و تماميءِ سرداران و شجاعان و هم
تماميءِ پسرانِ داوُدِ مَلِكْ دستِ خودرا بزیرِ دستِ سُلَیْمانِ مَلِكْ دادند (۲۵) و خداوند سُلَیْمانْ‌را در نظرِ
تماميءِ اِسْرائیْلیانْ بغایت بزرگ گردانید و اورا عزّت و سلطنت داد بحدّي که به هیچ پادشاهي که پیش
ازاو بر اِسْرائیْلْ پادشاه بود واقع نشد * (۲۶) و داوُدِ پسرِ یِشّيْ بر تماميءِ بني اِسْرائیْلْ پادشاهي نمود
(۲۷) و ایّامي که بر اِسْرائیْلیانْ پادشاهي نمود چهل سال بود یعني در حِبْرونْ هفت سال و در اُورُشَلیمْ
سي و سه سال سلطنت نمود (۲۸) و بسیار خوش پیر شد از عُمر و از روز و عزّت و جلال پُر شد و وفات
نمود و پسرَش سُلَیْمانْ در جایَش پادشاهي نمود (۲۹) و اعمالِ اوّلین و آخرینِ داوُدِ مَلِكْ اینك دراخبارِ
شْمُوئیْلِ بیننده و اخبارِ ناثانِ نبي و اخبارِ گادِ بیننده (۳۰) با جملهء سلطنتَش و قوّتَش و ایّامي که
براو و بر اِسْرائیْلیان و بر تماميءِ ممالكِ زمین‌ها عبور نمودند مکتوب اند *

کتابِ نُهمینِ مورّخان
معروف بکتابِ دویمینِ تواریخِ ایّام و مشتمل
بر سی و شش فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و سُلَیْمانِ پسرِ داوُدْ در مملکتَش قوي شد و خداوند خدایَش با او بوده اورا بسیار عظیم نمود (۲) و
سُلَیْمانْ بتماميءِ اِسْرائیْلیانْ بسردارانِ هزاره و صده و به قُضاة و بهمهء امیران و رؤساي اجدادِ کُلِّ
اِسْرائیْلیانْ گفت (۳) پس سُلَیْمانْ باتّفاقِ همگيءِ عامت بمقامِ بلندي که در گِبْعونْ بود رفتند زیرا
که چادرِ جماعتِ خدا که بندهء خداوند موسیٰ در بیابان بر پا نموده بود آنجا بود (۴) امّا داوُدْ
صندوقِ خدارا از قِرْیَتِ یِعارِیمْ بجائي که داوُدْ از برایَش مهیّا ساخته بود بالا آورد زیرا که از برایَش چادررا
دراُورُشَلیمْ بر پا نموده بود (۵) و مذبحِ برنجیني که بِصَلْئیْلِ پسرِ اُوریْءِ پسرِ حُورْ آماده ساخته بود آنجا در
برابرِ مسکنِ خداوند بود و سُلَیْمانْ و جماعت اورا طلب کردند (۶) و سُلَیْمانْ بآنجا رفته یعني بمذبحِ
برنجیني که در حضورِ خداوند نزدِ چادرِ جماعت بود و بر آن هزار قربانيءِ سوختني تقریب نمود (۷) در آن
شب خدا به سُلَیْمانْ مرئي شده باو گفت آنچه که بتو بدهم طلب نما (۸) پس سُلَیْمانْ بخدا عرض کرد که تو
احسانِ عظیم به پدرَم داوُدْ نمودي و مرا در جایَش به پادشاهي نصب نمودي (۹) حال اي خداوند خدا

کلامَت به پدرَم داؤدْ برقرار باشد زیرا که تو مرا بر قومِ بیشماري مثلِ غبارِ زمین به پادشاهي نصب نمودي (۱۰) حال حکمت و معرفت‌را بمن به بخشا تا آنکه در حضورِ این قوم رفت و آمد نمایم زیرا کیست که قابلیّتِ آن‌را داشته باشد که باین قومِ بزرگِ تو حکمراني نماید (۱۱) و خدا بسُلَیمانْ فرمود چونکه در دلت این بود که گفتي و اموال و دولت و جلال نطلبیدي و جانِ بغض کنندگانِ خودَت و کثرتِ عُمررا طلب نکردي بلکه از براي خودَت حکمت و معرفت‌را طلبیدي تا آنکه بر قومي که ترا بر ایشان به پادشاهي نصب نموده بودم حکمراني نمائي (۱۲) بنابراین حکمت و معرفت‌را بتو بخشیدم و هم اموال و هم دولت و هم جلال‌را بتو خواهم داد بحدّي که مثلِ آن براي پادشاهاني که قبل از تو بودند نشده بود و بعد از تو هم مثلِ این نخواهد شد (۱۳) پس سُلَیْمانْ از چادرِ جماعت که در مقامِ بلندِ گبعونْ بود مراجعت نمود باُوْرِشَلِیْمْ و بر بني اِسْرائِیْلْ سلطنت نمود * (۱۴) و سُلَیْمانْ عرّاده‌ها و سواره‌هارا جمع کرده هزار و چهار صد عرّاده و دوازده هزار سوار داشت و آنهارا در شهرهاي عرّاده‌دار و نزدِ مَلِكْ در اُوْرِشَلِیْمْ وا نهاد * (۱۵) و پادشاه نقره و طلارا در اُوْرِشَلِیْمْ مثلِ سنگ‌ها و چوب‌های سروِ آزادرا مثلِ درختانِ جُمّیز که در صحرا [میرویند] فراوان نمود (۱۶) و از براي سُلَیْمانْ اسباني بودند که از مِصْرْ آورده بودند و تاجرانِ مَلِكْ مختار بودند که آنهارا بقیمتِ مُعیّني بگیرند (۱۷) پس عرّاده‌ءرا بششصد و اسبي‌را بصد و پنجاه پارهٔ نقره گرفته از مِصْرْ بیرون می‌آوردند و همچنین بجهةِ تمامئِ ملوكِ حِتّیانْ و ملوكِ اَرَمْ بدستِ آن تاجران آورده شدند *

(فصلِ دویم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و سُلَیْمانْ تعیین نمود که خانه‌ءرا براي اسمِ خداوند و خانه‌ءرا براي مُلكِ خود بنا نماید (۲) و سُلَیْمانْ هفتاد هزار نفر براي بُردنِ بار و هشتاد هزار نفر براي بُریدنِ چوب در کوه و سه هزار و ششصد نفر براي نظارتِ آنها شمرد * (۳) پس سُلَیْمانْ به حُوْرامِ مَلِكِ صُوْرْ فرستاده گفت بطوري که با پدرَم داؤدْ معمول داشته درختانِ سروهاي آزادرا باو فرستاده بودي تا آنکه خانه‌ءرا برایش بنا نمایند بجهةِ نشستن همچنین با من عمل نما (۴) اینك من خانهٔ براي اسمِ خدایَم خداوند بنا مینمایم تا آنکه اورا بجهتَش تقدیس نموده بخورِ خوش‌بورا در حضورَش بخور نمایم و نانِ تَقَدُّمه‌ء دائمي‌را [ترتیب] و قربانیهاي سوختني‌را صبح و شام در روزهاي سبت و سرماه‌ها و در روزهاي عیدِ خداوند خداي ما [تقریب] نمایم که این از براي بني اِسْرائِیْلْ دائماً واجب است (۵) و خانهٔ که بنا مینمایم بزرگ است زیرا که خداي ما از همهٔ خدایان بزرگتر است (۶) و کیست که قادر است که خانه‌ءرا بجهتَش بنا نماید زآنرو که آسمانها بلکه آسمانِ آسمانها اورا گُنجایش ندارد و من کیستم که بجهتَش خانه‌را بنا نمایم مگر براي اینکه در خدمتَش بخورات‌را بخور نمایم (۷) و حال بجهتَم مردي بفرست که بکارِ طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و لاجورد ماهر باشد و نیز بشغلِ حکّاکي عارف بوده باتّفاقِ دانایاني که با من در یِهُوْداهْ و اُوْرِشَلِیْمْ حاضر اند که پدرَم داؤد تدارك کرده بود باشد (۸) و درختانِ سروهاي آزاد و صنوبر و الگوم‌را از لُبْنانْ بمن

بفرست زیرا که بندهٔگانِ ترا میدانم که جهةِ بُریدنِ درختانِ لُبْنانیْ وقوف دارند و اینك بندهٔگانِ من با بندهٔگانِ تو خواهند بود (۹) تا آنکه درختانِ بسیاررا برایم مهیّا سازند زیرا که خانهٔرا که بنا نمایم او عظیم و عجیب خواهد بود (۱۰) و حال من به بندهٔگانت بُرّندهٔگان یعنی بُرّندهٔگانِ درخت بیست هزار پیمانهٔ گندمِ کوبیده و بیست هزار پیمانهٔ جو و بیست هزار خُم شراب و بیست هزار خُم روغن میدهم * (۱۱) و حُورامِ پادشاهِ صُورْ در مکتوبي که بسُلَیْمانْ فرستاد جواب داد از آنجائي که خداوند قومَش‌را دوست داشت لهذا ترا به پادشاهيءِ ایشان نصب نموده است (۱۲) و دیگر حُورامْ فرمود که خداوند خداي إسْرائیْلْ که آفرینندهٔ آسمان و زمین است مُتبارك باد بعلّتِ اینکه بداُودِ مَلِكْ يك پسرِ حکیم و دانا و عارف و زیرك داده است تا آنکه خانهٔرا براي خداوند و خانهٔرا براي مُلْکَش بنا نماید (۱۳) و حال یکمردِ حکیم و دانا و عارف‌را فرستادم که از آنِ پدرَم حُورامْ بود (۱۴) پسرِ زني از دخترانِ دانْ است و پدرَش مردِ صُوريْ بود که بکارِ طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و لاجورد و کتانِ نازك و قرمز و قلمکاريءِ هرگونهٔ حکّاکي و درك نمودنِ هرگونهٔ تدبیرات که از او مي‌پُرسند عارف باشد تا آنکه او با استادانِ تو و با استادانِ خداوندِ من پدرَت داُودْ [مشغولِ کار] باشد (۱۵) پس حال آقایَم براي بندهٔگانَش گندم و جو و روغن و شراب که ذکر نموده بود بفرستد (۱۶) و ما چوبهارا از لُبْنانْ هر چه ضرور است برایَت خواهیم بُرّید و آنهارا در بالاي عَمَدْها از راهِ دریا به یافا خواهیم فرستاد و تو آنهارا باُورْشَلِیمْ به بالا خواهي آورد * (۱۷) و سُلَیْمانْ تماميءِ غریباني که بزمینِ إسْرائیْلْ بودند بطوري که داُودْ پدرَش شمرده بود شمرد و یافته شد یکصد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر بودند (۱۸) و از ایشان هفتاد هزار نفر براي حمّالي تعیین نمود و هشتاد هزار نفر بُرّندگانِ چوبها در کوه و سه هزار و ششصد نفر براي نظارت تا آنکه خلق‌را بکار کردن بیندازند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و سُلَیْمانْ شروع نمود به بناي خانهٔ خداوند در اُورْشَلِیمْ در کوهِ مُورِیاهْ جائیکه خداوند به پدرَش داُودْ مرئي شد یعني مقامي که داُودْ در خرمنگاهِ اُرْنانِ یبوسيْ تعیین کرده بود (۲) و بروزِ دویم ماهِ دویم در سالِ چهارمِ سلطنتَش به بنا کردن شروع کرد * (۳) و چیزهاي آموخته شدهٔ سُلَیْمانْ بخصوصِ بنا نمودنِ خانهٔ خدا اینهایند موافقِ مساحتِ اوّلین طولَش ذَرْعاً شصت ذراع و عرضَش بیست ذراع (۴) و طولِ رواقي که پیشِ روي خانه بود مطابقِ عرضِ خانه بیست ذراع و بلندیَش صد و بیست ذراع و اندرونَش‌را بزرِ خالص اندود نمود * (۵) و خانهٔ بزرگ‌را بچوبهاي صنوبر پوشاند و بزرِ خالصَش اندود نمود و بالایَش درختهاي خرما و زنجیرها نقش نمود (۶) و خانه‌را بسببِ زینت بسنگهاي قیمتي پوشانید و زَرَش زَرِ پَرْوَیِمْ بود (۷) و خودِ خانه مع تیرها و ستونها و دیوارها و درهایَش‌را بطلا اندود نمود و کَرُوبِیانْ‌را بر دیوارها نقش نمود (۸) و خانهٔ قُدسِ قُدْسیّین‌را که طولَش موافقِ عرضِ خانه بیست ذراع و عرضَش

نیز بیست ذراع بود ساخت و آن‌را بطلاي خالص بمقدارِ شش صد قنطار اندود نمود (۹) و وزنِ میخها پنجاه مثقال طلا بود و حجره‌هاي بالائي‌را بطلا پوشانید * (۱۰) و در خانهٔ قُدسِ قُدسیّین دو کَرُوبْ از کارِ حکّاکان نقش نمود و آنهارا بطلا پوشانید (۱۱) و طولِ بالهاي کَرُوبیانْ بیست ذراع یك بالِ پنج ذراع که بدیوارِ خانه میرسید و بالِ دیگرش پنج ذراع که به بالِ کَرُوبِ دیگر میخورد (۱۲) و بالِ کَرُوبِ دیگر پنج ذراع که بدیوارِ خانه میرسید و بالِ دیگرش پنج ذراع که به بالِ کَرُوبِ دیگر ملصق بود (۱۳) بالهاي این کرّوبیانْ بیست ذراع فرش میشد و به بالاي پایهاي خود مي‌ایستادند و رويهاي ایشان بسوي اندرونِ خانه بود (۱۴) و پردهٔ از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتانِ نازك ساخت و کَرُوبیانْ‌را بالاي آنها کشید * (۱۵) و برابرِ خانه دو ستون ساخت که درازيِ آنها سي و پنج ذراع بود و برسرِ هردوي آنها تاجِ پنج ذراعيْ بود (۱۶) و زنجیرهارا مثلِ مقامِ مقدّس ساخت و بر سرِ ستون‌ها گذاشت و صد انار ساخته بر زنجیرها نصب نمود (۱۷) و آن ستون‌هارا در برابرِ هیکل بر پا نمود یکي بدستِ راست و دیگري بدستِ چپ و اسمِ دستِ راستي‌را یاکِینْ و اسمِ دستِ چپي‌را بُوعَزْ نهاد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و مذبحِ برنجیني ساخت که طولَش بیست ذراع و عرضَش بیست ذراع و ارتفاعَش ده ذراع بود * (۲) و دریاچهٔ ریخته شده‌را ساخت که اطرافَش مُدَوَّرْ و از لب تا بلبَش [فاصله‌اَش] ده ذراع و بلندیَش پنج ذراع بود و ریسمانِ سي ذراعي دَوْرِ اورا احاطه مینمود (۳) و درزیرش نمایشِ گاواني بود که آن‌را دَوْراً [بطَوْري] احاطه نمودند که در[هر] ذراعي ده [گاوي] دریاچه‌را ازگرداگرد دَوْر کردند و وقتِ ریختنِشان آن گاوان دو صف بودند (۴) و آن دریاچه در بالاي دوازده گاو مي‌ایستاد سه تا بشمال نگران و سه تا بمغرب نگران و سه تا بجنوب نگران و سه تا بمشرق نگران بودند و دریاچه در پُشتِ آنها مي‌ایستاد و تماميِ عقب‌هایشان باندرون بود (۵) و کُلُفتیَش به پهناي دست و لبَش درکارِ شکوفهٔ زنبق مثلِ لبِ کاسه بود و سه هزار خُم آب گرفته نگاه میداشت * (۶) و ده حوض ساخت پنج از راست و پنج از چپ گذاشت تا آنکه در آنها شُستشو نمایند و در آنها چیزهائي‌را که بقربانيِ سوختني تعلّق داشت میشستند امّا دریاچه براي شُستشوي کاهنان بود و بس * (۷) و ده شمعدانِ زرّین‌را موافقِ قاعدهٔ آنها ساخت و انهارا در هیکل پنج از راست و پنج از چپ گذاشت * (۸) و دیگر ده سفره ساخت و آنهارا پنج از راست و پنج از چپ درهیکل نهاد و صد لنگريِ طلا ساخت * (۹) پس صحنِ کاهنان و صحنِ بزرگي و درهاي آن صحن‌را ساخت و درهاي آنهارا با برنج اندود نمود (۱۰) و دریاچه‌را بجانبِ راست بسمتِ شرقيِ هیکل بسوي جنوب گذاشت * (۱۱) و حُورامْ دیگ‌ها و بیلها و طشت‌ها ساخت پس حُورامْ کاري که بجهتِ سُلَیمانِ مَلِكْ درخانهٔ خدا میساخت بانجام رسانید (۱۲) یعني دوستون و کُرَه‌ها و تاج‌ها بر سرِ آن دو ستون و دو شَبَکه براي پوشیدنِ دو کُرهٔ تاج‌هائي که بسرستون بود (۱۳) و چهار صد انار براي دو شَبَکه دو

صف انار بالاي هر شَبَکَه براي پوشانيدنِ دو کُرهء تاجهائي که بسرِ ستون بود ساخت (۱۴) و پايهها ساخت و بالاي آن پايهها حوضهارا گذاشت (۱۵) يك درياچه و زيرِ آن دوازده گاو (۱۶) و ديكها و بيلها و چنگالها و تماميء آلتهاي آنها پدرَش حُورامْ بجههِ سُلَيْمانِ مَلِكْ براي خانهء خداوند از برنجِ درخشنده ساخت (۱۷) آنهارا مَلِكْ در درّهء اَرْدَنْ در زمينِ گِلين ميانِ سُکُّوتْ و صِرِيداثاه ريخت * (۱۸) و سُلَيْمانْ تماميء اين آلاترا بنهايت فراواني ساخت زيرا که وزنِ برنج يافت نشد (۱۹) و سُلَيْمانْ تماميء آلاتِ خانهء خدا و مذبحِ زرّين و سُفرههائي که نانِ تَقَدُّمَه برآنها بود ساخت (۲۰) و شمعدانهارا و فتيلهدانهاي آنهارا از طلاي خالص [ساخت] تا آنکه موافقِ آئينِ در مقابلِ محراب بسوزند (۲۱) و شکوفهها و نَيرها و اَنبرها از طلا يعني طلاي خالص ساخت (۲۲) وگُلْگيرها و طاسها و قاشُقها و بخوردانها از طلاي خالص بود و مَدْخَلِ خانه درهاي اندرونيَش از براي قُدسِ قُدْسيّينْ و درهاي خانهء هيکل از طلا بودند *

(فصلِ پنجم مشتمل برچهارده آيه)

(۱) پس تماميء کاري که سُلَيْمانْ بجههِ خانهء خداوند ميکرد تمام شد و سُلَيْمانْ چيزهاي مقدسي که پدرَش داوُدْ [وقف] نموده بود آورده نقره و طلا و تماميء آلاترا در مخزنِ خانهء خدا گذاشت * (۲) آنگاه سُلَيْمانْ مشائخِ اِسْرائِيلْ و تماميء رؤساي اسباط و امراي اجدادِ بني اِسْرائِيلْرا در اُورْشَلِيمْ جمع کرد تا آنکه صندوقِ عهدِ خداوندرا از شهرِ داوُدْ که صِيونْ باشد بياورند * (۳) و تماميء مردمانِ اِسْرائِيلْ در عيدِ ماهِ هفتمين خودرا نزدِ مَلِكْ جمع کردند (۴) و تماميء مشائخِ اِسْرائِيلْ حاضر شدند و لِوِيانْ صندوقرا برداشتند (۵) و صندوق و چادرِ جماعت و تماميء آلاتِ مقدّس که در چادر بود آوردند يعني کاهنان و لِوِيانْ آن چيزهارا حاضر کردند (۶) و سُلَيْمانِ مَلِكْ و تماميء جماعتِ اِسْرائِيلْ که نزدِ وَيْ مقابلِ صندوق جمع شدند گوسفندان و گاوانرا که از بسياري تحرير و تعداد نتوانست کرد ذبح کردند (۷) و کاهنان صندوقِ عهدِ خداوندرا در جايَش در محرابِ خانه که قُدسِ قُدْسيّينْ باشد بزيرِ بالهاي کَرُوبِيانْ آوردند (۸) و کَرُوبِيانْ بالهاي خودرا بالاي مقامِ صندوق پهن کردند بلکه کَرُوبِيانْ صندوق و چوبدستهايَشرا از بالا پوشانيدند (۹) و چوبدستهايَشرا بيرون کشيدند بطوري که سرهاي آنها رو بروي محراب از صندوق مرئي ميشدند امّا بطرفِ بيروني مرئي نميشدند و تا اين زمان در آنجا ماندند (۱۰) و در اندرونِ صندوق سواي دو لوحي که مُوسيٰ در حُورِيبْ در آن نهاد هنگامي که خداوند عهديرا با بني اِسْرائِيلْ ميبست در زمانِ بيرون آمدنِ ايشان از مِصْرْ چيزي نبود * (۱۱) و واقع شد هنگامي که کاهنان از مقامِ مقدّس بيرون آمدند و چونکه تماميء کاهنان که حاضر بودند خويشتنرا مقدّس کرده بودند خدمت بنوبت نميکردند (۱۲) و لِوِيانِ خوانندهء تماميء قِسمتِ آسافْ و هِيمانْ و يِدُوثُونْ و فرزندان و برادرانِ ايشان بکتانِ نازك ملبّس شده با سنجها و سنطورها و بربطها بطرفِ شرقيء مذبح ايستادند و با ايشان صد و بيست کاهن که کرنا مينواختند [حضور داشتند] (۱۳) و

واقع شد هنگامي که نوازنده‌گانِ کرنا و مغنّیانْ آوازِ خودرا یك آهنگ مسموع کرده خداوندرا حمد و ثنا مینمودند و هنگامي که صداي خودرا در کرناها و سنجها و آلاتِ موسیقي بلند کرده و در وقتِ حمدِ خداوند [ميگفتندي] که او نیکوست زیرا که رأفتش تا به ابد است آنگاه خانه یعني خانهء خداوند از ابر مملوّ شد (۱۴) و کاهنان بسببِ آن ابر براي خدمت نتوانستند ایستاد زیرا که جلالِ خداوند خانهء خدارا پُرکرده بود *

(فصلِ ششم مشتمل برچهل و دو آیه)

(۱) آنگاه سُلَیْمانْ گفت که خداوند گفته است که در غمامهء مظلمه ساکن خواهم شد (۲) و لکن من خانه‌را براي ساکن شدنِ تو و مکاني‌را بنا کردم تا آنکه ابداً در آن ساکن باشي (۳) پس مَلِكْ روي خودرا برگردانید و از براي کلِّ جماعتِ إسْرائیْلیانْ دعاي خیر نمود و جملهء جماعتِ إسْرائیْلیانْ ایستادند * (۴) و [مَلِكْ] گفت مُتبارك باد خداوند خداي إسْرائیْلْ چه کلامي که از دهانِ خود به پدرَم داوُدْ گفته بود همان‌را بدستِ خود کامل کرد و گفت (۵) از روزي که قومَم‌را از زمینِ مِصْرْ بیرون آوردم شهري‌را از میانِ تماميءِ اسباطِ إسْرائیْلْ نگزیدم تا که خانه‌را بنا نمایند و اسمَم در آنجا بر قرار باشد و کسي‌را نگزیدم تا که پیشواي قومَم إسْرائیْلْ باشد (۶) امّا أوْرشَلیْم‌را گزیدم تا آنکه اسمَم در آنجا بر قرار باشد و داوُدْرا انتخاب کردم که ناظرِ قومَم إسْرائیْلْ باشد (۷) هر چند در قلبِ پدرَم داوُدْ بود که خانه‌را خود باسمِ خداوند خداي إسْرائیْلْ بنا نماید (۸) ولي خداوند به پدرَم داوُدْ فرمود که چون در دلَت بود که خانه‌را باسمَم بنا نمائي نیکو کردي که در دلَت بوده است (۹) امّا تو خانه‌را بنا نخواهي کرد بلکه پسرَت که از پُشتِ تو بیرون مي‌آید او باسمِ من خانه‌را بنا خواهد گذاشت (۱۰) و خداوند کلامي که بیان کرده بود بجا آورد زیرا که من در جاي پدرَم داوُدْ برخاستم و در مسندِ إسْرائیْلْ بطوري که خداوند وعده فرموده بود نشستم و خانه‌را باسمِ خداوند خداي إسْرائیْلْ بنا گذاشتم (۱۱) و در آنجا آن صندوق‌را گذاشتم که در اندرونَش بود عهدِ خداوندي که با بني إسْرائیْلْ بسته بود * (۱۲) و [مَلِكْ] در پیشِ مذبحِ خداوند رو بروي تماميءِ جماعتِ إسْرائیْلْ ایستاده دستهاي خودرا بلند کرد (۱۳) چه سُلَیْمانْ منبرِ برنجین‌را که طولَش پنج ذراع و عرضَش پنج ذراع و قدّش سه ذراع بود ساخته آن‌را در میانِ فضا گذاشت و بالاي آن ایستاد و روء بروي تماميءِ جماعتِ إسْرائیْلْ زانوزده دستهایَش‌را بسوي آسمان دراز کرد (۱۴) وگفت * اي خداوند خداي إسْرائیْلْ در آسمان‌ها و زمین مانندِ تو خدائي نیست که عهد و رحمت با بنده‌گانِ خود که در حضورِ تو بتماميءِ دل خودشان رفتار نمایند نگاه نمائي (۱۵) بسببِ آنکه کلامي که به پدرَم بنده‌اَت داوُدْ فرموده بودي نگاه داشتي و آنچه که با دهانَت وعده کردي با دستَت بجا آوردي مثلِ امروز (۱۶) و حال اي خداوند خداي إسْرائیْلْ آنچه که به پدرَم بندهء تو داوُدْ وعده کرده بودي معمول دار چونکه گفتي از برایَت کسي در حضورِ من کم نخواهد شد که تا بر مسندِ

اِسْرائِیْلْ بنشیند اگر پسرانت طرائقِشان‌را نگاه داشته به توراتِ من بنوعي که تو در حضورِ من رفتهٔ بروند
(١٧) اکنون اي خداوند خداي اِسْرائِیْلْ کلامي که به بندهٔ خود داوُدْ فرمودهٔ کامل بشود * (١٨) آیا
میشود که خدا حقیقةً در زمین با آدم ساکن باشد اینک آسمانها بلکه آسمانِ آسمانها گُنجایشِ ترا
ندارد پُر ظاهر است این خانهٔ که بنا کردم گُنجایشِ ترا ندارد (١٩) ولکن اي خداوند خداي من به
استدعاي بنده‌اَت و تضرّعِ او نظر بکن و دعا و استغاثهٔ که بندهٔ تو در حضورِ تو نموده است استجابت
فرما (٢٠) تا آنکه روز و شب چشمانِ تو کشاده باشد بر این خانه بر مقامي که گفتي اسمِ خودرا آنجا
خواهم گذاشت مراد اینکه استغاثهٔ که بندهٔ تو بسوي این مقام کرده است استماع نمائي (٢١) پس
استدعاي بندهٔ خود و قومِ خود اِسْرائِیلیانْرا که بسوي این مقام میکنند استماع نما بلکه تو از مقامي
که می‌نشیني از آسمان‌ها بشنو و بعد از شنیدن عفو نما * (٢٢) اگر کسي بر همسایهٔ خود خطا نماید
و سوگندي بر او بدهد که سوگند بخورد و این سوگند بحضورِ مذبحِ تو در این خانه برسد (٢٣) آنگاه از
آسمانها بشنو و بجا آور و براي بنده‌گانِ خود حکم نما و شریررا جزا داده رفتارِ اورا بر سرش برگردان
و صدیق‌را تصدیق نموده موافقِ صداقتش به او رفتار نما * (٢٤) و اگر قومِ تو اِسْرائِیْلْ بسببِ گناهي
که بتو ورزیده اند در حضورِ اعدا عاجز شوند و توبه نموده باسمت اقرار نمایند و بسوي این خانه در
حضورِ تو استغاثه و تضرّع نمایند (٢٥) آنگاه از آسمانها استماع نموده گناهِ قومِ خود اِسْرائِیْلْرا عفو نما و
ایشان‌را بزمیني که بایشان و اجدادِ ایشان داده بودي برگردان * (٢٦) هنگامي که آسمان‌ها بسببِ
گناهي که ایشان بتو ورزیدند بحدّي بسته میگردد که باران نبارد و ایشان بسوي این مقام دعا نموده
باسمِ تو اقرار مینمایند و از گناهانِ خود زماني که اذیّت بایشان بنمائي توبه مینمایند (٢٧) آنگاه از
آسمان‌ها استماع نما و گناهِ بنده‌گانِ خود و قومِ خود اِسْرائِیْلْرا عفو نما هنگامي که ایشان‌را براهِ نیکوئي
که بایست بروند هدایت نمائي و باران‌را بزمینِ خود که بقومِ خود از راهِ میراث داده بودي بفرست *
(٢٨) اگر بر روي زمین قحطي و طاعون و بادِ سَموم و یَرَقان و مَلَخِ اَرْبِه و حاسِیْل نام باشد و اگر دشمنانِ
ایشان ایشان‌را در شهرهاي ولایتشان محاصره نمایند هر صدمه و مرضي که باشد (٢٩) آنگاه هر دعا و هر
تضرّعي که از هر آدم و از هر طائفهٔ قومِ تو اِسْرائِیْلْ بتو میرسد هنگامي که هر کس بصدمهٔ
خود و دردِ خود عارف بوده دستهاي خود بسوي این خانه بلند نماید (٣٠) آن زمان از آسمانها مکاني
که مینشیني استماع نموده ایشان‌را عفو نما و بهر کس موافقِ راه‌هاي او که تو قلبش‌را میداني بده زیرا
که تو با نفراده بقلوبِ بني آدم عارفي (٣١) تا آنکه از تو ترسیده تماميءِ روزهائي که بر روي زمیني
که به پدرانِ ما عطا نمودي در راه‌هاي تو رفتار نمایند * (٣٢) و دیگر نسبت به بیگانه‌گاني که از قومِ تو
اِسْرائِیْلْ نیستند و بجهةِ اسمِ عظیم و دستِ قوي و بازوي رفیعِ تو از زمینِ دور آمده و حاضر شده در این
خانه استدعا نمایند (٣٣) آنگاه از آسمان‌ها جاي نشستنت استماع نموده موافقِ هر آنچه آن بیگانه از
تو سؤال نماید عمل نما تا آنکه تماميءِ طوائفِ زمین باسمِ تو عارف بوده از تو مثلِ قومِ تو اِسْرائِیْلْ

بترسند و بدانند که اسمِ تو باین خانهٔ که بنا کردم خوانده میشود * (۳۴) هنگامي که قومِ تو براي نمودنِ جنگ با دشمنانِ خود براهي که ایشان‌را میفرستي بیرون روند و بسوي این شهر که اختیار کردهٔ و این خانهٔ که براي اسمِ تو بنا کردم استدعا نمایند (۳۵) آنگاه از آسمانها استغاثه و تضرّعِ ایشان‌را استماع نما و از براي ایشان اجراي حکم فرما * (۳۶) هنگامي که بتو گناه میورزند و حال آنکه کسي نیست که گناه نورزد و تو بایشان غضب نموده ایشان‌را پیشِ دشمنانِ ایشان شکست دهي و ایشان آنهارا بزمین دور و یا نزدیك اسیر برند (۳۷) اگر در ولایتي که بآن اسیر بُرده شوند [گناهِ] خودشانرا بخاطر آورده و توبه نموده و در زمینِ اسیريِ خودشان بتو استدعا نموده بگویند که گناه و عصیان ورزیده شریرانه رفتار نمودیم (۳۸) و بتماميِ دل و تماميِ جانِ ایشان در زمینِ اسیري که بان اسیر شده اند بتو برگردند و بسوي زمیني که باجدادِ ایشان دادهٔ و شهري که اختیار کردهٔ و بخانهٔ که باسمِ تو بنا کردم استدعا نمایند (۳۹) پس از آسمان از جاي نشستنت استدعا و تضرّعِ ایشان‌را استماع نما و از براي ایشان حکم فرما و قومِ خودرا که بتو گناه ورزیدند عفو نما * (۴۰) حال اي خدایم تمنّا اینکه چشمانِ تو مفتوح و گوشهاي تو بتضرّعي که در این مقام مینمایند شنونده باشد (۴۱) و حال اي خداوند خدا برخیز تو و صندوقِ قوّتِ تو به آرامگاهِ خود داخل شو اي خداوند خدا کاهنانِ تو برستگاري ملبّس شده و مقدّسانت به نیکوئيِ تو شادمان باشند (۴۲) اي خداوند خدا روي مَسْحِ کرده شدهٔ خودرا برمگردان و رحمتهائي که به بندهٔات داوُدْ وعده فرمودهٔ بیاد آر *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و هنگامي که سُلَیْمانْ دعایش‌را تمام کرده بود آتش از آسمان فرود آمده قربانيِ سوختني و سائرِ ذبائح‌را سوزانید و جلالِ خداوند خانه‌را پُر کرد (۲) بحدّي که کاهنان داخلِ خانهٔ خداوند نتوانستند شد زیرا که جلالِ خداوند خانهٔ خداوندرا پُر کرده بود (۳) و تماميِ بني اِسْرائِیْلْ چون آتش‌را دیدند که فرود مي‌آید و جلالِ خداوند که خانه‌را فروگرفته است آنگاه رويهاي خودرا بسنگ‌بستِ زمین گذارده رکوع و سجود کرده و خداوندرا حمد نموده بعلّتِ اینکه او نیکوست و رحمتش ابدي است * (۴) و مَلِكْ و تماميِ قوم ذبائح‌را در حضورِ خداوند ذبح کردند (۵) و سُلَیْمانِ مَلِكْ بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و مَلِكْ و تماميِ قوم خانهٔ خدارا تقدیس مینمودند (۶) و کاهنان بشغلِ مخصوصيِ خود مي‌ایستادند و همچنین لِوِیانْ به آلاتِ موسیْقيِ خداوند که داوُدِ مَلِكْ ساخته بود [ایستادند] تا آنکه خداوندرا که رحمتش ابدي است بمزامیرِ داوُدْ در دستِ‌شان حمد نمایند و کاهنان در برابرِ ایشان کرنارا مینواختند و تماميِ اِسْرائِیْلْ مي‌ایستادند (۷) و سُلَیْمانْ وسطِ صحني که در برابرِ خانهٔ خداوند بود تقدیس نمود تا آنکه در آنجا قربانيهاي سوختني و پیهِ قربانيهاي سلامتي‌را تقریب نماید بسببِ اینکه مذبحِ برنجیني که سُلَیْمانْ ساخته بود قابلیّت نداشت که قربانيهاي سوختني و هدیّه‌هاي آردي

و پیه‌هارا گنجایش دهد * (۸) و سُلَیْمانْ و تمامیِٔ إِسْرائیلیانْ به همراهش جماعتِ بسیار بزرگی از مدخلِ حَماثْ تا نهرِ مِصْرْ در آن زمان عیدِ هفت روزی‌را نگاه داشتند (۹) و در روزِ هشتمین نیز عیدِ معیّنی نگاه داشتند زیرا که بمرورِ هفت روز مذبح‌هارا تقدیس مینمودند و بمرورِ هفت روزِ دیگر عید نگاه داشتند (۱۰) و بروزِ بیست و سیومِ ماهِ هفتمین [سُلَیْمانْ] قوم‌را بچادرهای خود مرخّص کرد با شادمانی و دلخوشی بسببِ احسانی که خداوند بداوُدْ و سُلَیْمانْ و قومش إِسْرائیلْ نموده بود * (۱۱) و سُلَیْمانْ خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِکْ‌را تمام کرد و هرآنچه که بخاطرِ سُلَیْمانْ رسید که برای خانهٔ خداوند و خانهٔ خویش بجا آورد همان‌را بکامِ دل بانجام رسانید * (۱۲) و خداوند بهنگامِ شب بسُلَیْمانْ مرئی شده وی‌را گفت که دعای ترا شنیدم و این مقام‌را برای خود اختیار کردم تا آنکه خانهٔ ذبائح باشد (۱۳) اگر آسمانهارا به بندم بحدّی که باران نبارد و اگر مَلَخ‌را مأمور نمایم که زمین‌را بخورد و اگر طاعون‌را بر قومِ خود بفرستم (۱۴) و اگر قومی که اسمَم بر ایشان خوانده شده است خشوع و دعا نمایند و جویای حضورِ من باشند و از راه‌های قبیحِ خودِشان برگردند آنگاه من از آسمان خواهم شنید و گناهِ ایشان‌را عفو خواهم نمود و زمینِ ایشان‌را شفا خواهم بخشید (۱۵) حال چشمانِ من بدعای این مقام باز و گوش‌هایم شنوا خواهد بود (۱۶) زیرا که این خانه‌را حال اختیار کرده تقدیس نمودم تا آنکه اسمَم در آنجا تا به ابد بر قرار باشد و چشمان و دلِ من تمامیِٔ ایّام بر آن خواهد بود * (۱۷) و اگر تو در حضورِ من بطوری که پدرت داوُدْ رفتار نمود رفتار نمائی و موافقِ هرآنچه ترا امر نمایم معمول داری و فرائض و احکام مرا بجا آوری (۱۸) آنگاه تختِ مملکتِ ترا مقیم خواهم ساخت چنانکه به پدرت داوُدْ عهد بسته گفتم که از برای تو کسی نقص نخواهد نمود که سلطنت بر إِسْرائیلْ نماید * (۱۹) و اگر شما برگشته فرائضِ مرا و فرمان‌هائی که بشما دادم واگذارید و خدایانِ بیگانه‌را پیرویِ و عبادت نموده بایشان سجده نمائید (۲۰) آنگاه ایشان‌را از زمینی که بایشان داده ام خواهم کَند و این خانهٔ که باسمِ خود تقدیس نموده ام از پیشِ رویِ خود دور ساخته مَثَل و مثال خواهم گردانید در میانِ تمامیِٔ قبائل (۲۱) و این خانهٔ که رَفیع است باعثِ تحیّرِ تمامیِٔ عبورکنندگانش خواهد شد هنگامی که میگویند از چه سبب است که خداوند باین زمین و باین خانه بدین طور عمل نموده است (۲۲) و جواب خواهند گفت سبب اینکه ایشان خداوند خدای اجدادِ ایشان‌را که ایشان‌را از زمینِ مِصْرْ بیرون آورد ترک نموده و بخدایانِ بیگانه چسپیده و بایشان سجده و عبادت کردند بنابراین او تمامیِٔ این بلایارا بر ایشان آورد *

(فصلِ هشتم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سُلَیْمانْ در بنا نمودنِ خانهٔ خداوند و خانهٔ خویش مشغول بود (۲) شهرهائی که حُورامْ به سُلَیْمانْ داده بود آنهارا سُلَیْمانْ تعمیر نمود و بنی إِسْرائیلْ‌را در آنجا ساکن گردانید * (۳) و سُلَیْمانْ به حَماثِ صُوباهْ رفته آن‌را تسخیر نمود (۴) پس تَدْمُورْرا در بیابان با تمامیِٔ

شهرهاي مخزني که در حَماتْ بنا نموده بود باتمام رسانید (۵) و بَیْتِ حورونِ بالائي و بَیْتِ حورونِ پائیني‌را شهرهائی که بدیوارها و دروازه‌ها و پُشت‌بندها مُحکم شده بودند بنا کرد (۶) و همچنین بَعَلَتْ‌را با تماميء شهرهاي مخزني که تعلّق بسُلَیْمانْ داشت و تماميء شهرهاي عرّاده‌دار و شهرهاي سواران و هر آنچه که سُلَیْمانْ در اُورشَلیمْ و لُبْنانْ و تماميء زمینِ سلطنتَش میخواست بنا نماید باتمام رسانید * (۷) و تماميء باقي ماندهگانِ قوم از حِتّیانْ و اَموریانْ و پِرِیزیانْ و حِوّیانْ و یبُوسیانْ چونکه از اِسْرائیلیان نبودند (۸) بلکه از فرزندانِ آنکسان بودند که بعد از ایشان در زمین باقي مانده بودند که بني اِسْرائیلْ آنهارا هلاك نکرده بودند ایشان‌را سُلَیْمانْ تا به امروز خراج‌گذار نمود (۹) امّا سُلَیْمانْ کسي‌را از بني اِسْرائیلْ از براي کارَش بنده نکرده بود بلکه ایشان مردمانِ جنگي و سرورانِ سردارانَش و سردارانِ عرّاده‌ها و سواره‌هایَش بودند * (۱۰) و سرورانِ سرکارانِ سُلَیْمانْ مَلِكْ اینان بودند دویست و پنجاه نفر که ضبطِ قوم میکردند * (۱۱) و سُلَیْمانْ دخترِ فِرْعَونْ‌را از شهرِ داوُدْ بخانهٔ که برایَش ساخته بود آورد زیرا که گفت زنِ من نبایست در خانهٔ داوُدِ پادشاهِ بني اِسْرائیلْ بنشیند باین سبب که جایهائي که صندوقِ خداوند داخلِ آنها شده است مقدّس مي‌باشند * (۱۲) آنگاه سُلَیْمانْ قرباني‌هاي سوختني در مذبحِ خداوند که در برابرِ رواق بنا کرده بود بخداوند تقریب نمود (۱۳) و بر وفقِ عادتِ هر روز مطابقِ فرمانِ موسيٰ در روزهاي سبت و سرماهها و عیدهاي مُعیّنه سه مرتبه قربانیها تقریب نمود یعني در عیدِ فطیر و عیدِ هفته‌ها و عیدِ سایه‌بانها (۱۴) و موافقِ حکمِ پدرَش داوُدْ قسمت‌هاي کاهنان‌را بخدمتِ ایشان و لِویان‌را بشغلِ ایشان نصب نمود تا آنکه در برابرِ کاهنان بحسبِ خدمتِ هر روزه بسرائیدن و خدمت مشغول باشند و دربانان‌را نیز موافقِ قسمت‌هاي ایشان دروازه بدروازه نصب نمود زآنرو که فرمانِ داوُدِ مردِ خدا چنین بود (۱۵) و در هر کاري و هم بمحافظتِ خزینه‌ها از امرِ مَلِكْ بکاهنان و لِویانْ ایشان دوري نورزیدند (۱۶) پس تماميء کارِ سُلَیْمانْ از روزِ گذاشتنِ بنیانِ خانهٔ خداوند تا به اتمام رسانیدنَش آراسته شده که خانهٔ خداوند کامل شد * (۱۷) پس سُلَیْمانْ به عِصْیونِ گِبْر و اِیلُوثْ که در لبِ دریا بزمینِ اِدومْ است رفت (۱۸) و حُورامْ بواسطه بنده‌گانَش کشتي‌هارا با خادمانِ آموخته شدهٔ بکارِ دریارا فرستاد و ایشان با بنده‌گانِ سُلَیْمانْ به اُوفیرْ رفتند و از آن جا چهار صد و پنجاه قنطارِ طلارا گرفته به سُلَیْمانِ مَلِكْ آوردند *

(فصلِ نهم مشتمل برسي و یك آیه)

(۱) و مَلِکهٔ سِبا آوازهٔ سُلَیْمانْ‌را شنیده جهةِ امتحان کردنِ سُلَیْمانْ بَرَمْز به اُورشَلیمْ با قبیلهٔ بسیار سنگین و شترهاي بارکش از ادویه‌ها و فراوانيء طلا و سنگ‌هاي گران‌بها آمد و بعد از ورودَش به سُلَیْمانْ در بارهٔ هر آنچه که در دلَش بود با او صحبت کرد (۲) و سُلَیْمانْ تماميء سؤالاتَش‌را از برایَش بیان نمود و چیزي از سُلَیْمانْ پنهان نشد که براي او بیان نکرده باشد * (۳) و مَلِکهٔ سِبا حکمتِ سُلَیْمانْ‌را و خانهٔ که بنا کرده بود دید (۴) و طعامهاي سفره‌اَش و مجلسِ بنده‌گانَش و ایستادنِ ملازمانَش و ملبّس شدنِشان

و ساقیانَش و ملبّس شدَنشان و نردبان‌هائي که بخانهٔ خداوند بالا کشیده بود [چون دید] جان در جسدَش نماند (٥) و بمَلِكْ گفت سخنِ راستي بود که در بارهٔ اعمالِ تو و حکمتِ تو در ولایتِ خود شنیدم (٦) امّا سخن‌هاي ایشان‌را الی زماني که آمده و بچشمانِ خود مُلاحظه کردم باور نکردم و اینك نصفِ عظمتِ حکمتِ تو از برایَم بیان نشده بود از خبري که شنیده بودم زیادهٔ (٧) خوشحالِ مردمانِ تو و خوشحالِ این ملازماني که دائماً در حضورَت ایستاده حکمتِ تورا میشنوند (٨) خداوند خداي تو متبارك باد که از تو راضي بوده ترا به تختَش نشاند تا که از جانبِ خداوند خدایَت پادشاهي نمائي بسببِ اینکه خداي تو اِسْرائیلْ‌را دوست داشت تا آنکه ایشان‌را دائماً پایدار گرداند و از اینست که ترا بر ایشان به پادشاهي نصب نمود تا که حکم و عدالت نمائي (٩) پس مَلِکه بمَلِكْ صَد و بیست قنطار طلا و فراوانيءِ بسیاري از ادویه‌ها و سنگ‌هاي گران‌بهارا داد و مثلِ ادویه‌هائي که مَلِکهٔ سبا به سُلَیْمانِ مَلِكْ داد نبود * (١٠) و بنده‌گانِ حُورامْ و بنده‌گانِ سُلَیْمانْ طلا از اُوفیرْ آوردند و چوب‌هاي اَلْگُومْ و سنگ‌هاي قیمتي نیز آوردند (١١) و مَلِكْ از چوب‌هاي اَلْگُومْ بندها از براي خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِكْ و از براي مغنّیان بربطها و سنطورها ساخت و پیش از آن در زمینِ یهُوداهْ مثلِ آن درخت‌ها دیده نشده بود (١٢) و سُلَیْمانِ مَلِكْ به مَلِکهٔ سبا تماميءِ آرزوَیش هر آنچه که درخواست نمود ارزاني داشت سواي آن چیزي که او بمَلِكْ آورد پس او و بنده‌گانَش برگردیده بولایتِ خویش رفتند * (١٣) و وزنِ طلائي که در یك سال به سُلَیْمانْ آمده بود شش صد و شصت و شش قنطار طلا بود (١٤) علاوه بر آنکه پیلَوَران و تاجران آوردند و تماميءِ ملوكِ عَرَبِسْتانْ و سرورانِ ولایات طلا و نقره‌را بجهةِ سُلَیْمانْ مي‌آوردند * (١٥) و سُلَیْمانِ مَلِكْ دویست سپر از طلاي کوفته‌شده ساخت که شش صد مثقال طلا از براي هر سپري مصرف شده بود (١٦) و دیگر سیصد سپرِ طلاي کوفته‌شده‌را که سیصد مثقال طلا از براي هر سپري مصرف شده بود ساخت و آنهارا مَلِكْ در خانهٔ جنگلِ لُبْنانْ گذاشت * (١٧) و دیگر مَلِكْ تختِ بزرگي از عاج ساخت و آن‌را بزرِ خالص اندود نمود (١٨) و شش پلّه بجهةِ تخت و پایهٔ زرّیني که بتخت ملصق شده بود و دست اندازها بر هر طرفِ مقامِ نشستن و دو شیري که به پهلوي آن دست‌اندازها مي‌ایستادند ساخت (١٩) و دوازده شیر در آنجا به پهلوي آن شش پلّه از این طرف و از آن طرف مي‌ایستادند و در تماميءِ ولایات هیچ چیزي مثلِ این تخت ساخته نشد (٢٠) و تماميءِ ظروفِ آشامیدنيءِ سُلَیْمانِ مَلِكْ از طلا و تماميءِ ظروفِ خانهٔ جنگلِ لُبنانْ از طلاي خالص بود از نقره هیچ نبود و در روزگارِ سُلَیْمانْ نقره حکم لاشيٌ داشت (٢١) زیرا که کشتي‌هاي مَلِكْ به همراهِ بنده‌گانِ حُورامْ بتَرْشیشْ رفته و در عرضِ سه سال آن کشتي‌هاي تَرْشیشي یك کرّه آمده طلا و نقره و دندان‌هاي فیل و میمون‌ها و طاوؤس‌هارا مي‌آوردند * (٢٢) و سُلَیْمانِ مَلِكْ از تماميءِ ملوكِ زمین بحسبِ مال و حکمت برتري داشت (٢٣) و تماميءِ ملوكِ زمین مُتفحّصِ حضورِ سُلَیْمانْ بودند تا آنکه حکمتي‌را که خدا در قلبَش گذاشته بود بشنوند (٢٤) و ایشان هر یك پیشکشِ خود از ظروفِ نقره و ظروفِ طلا و لباس‌ها و اسلحه‌ها و ادویه‌ها و اسب‌ها و قاترها سال بسال بحساب مي‌آوردند * (٢٥) و سُلَیْمانْ چهار هزار آخور بجهةِ اسب‌ها و

عرّادهها داشت و دوازده هزار سواران که ایشان‌را در شهرهاي عرّاده‌دار و در اُورْشَلِيمْ نزدِ مَلِكْ گذاشت * (۲۶) و بر تماميءِ ملوك از نهرِ [فُراتْ] الي زمينِ فِلِسْطِيانْ و سنورِ مصْرْ سلطنت مينمود (۲۷) و در اُورْشَلِيمْ مَلِكْ نقره‌را مثلِ سنگ‌ها و سروهاي‌آزادرا مثلِ درختانِ جمّيز كه در اسفل‌ها ميرويند فراوان گردانيد (۲۸) و از براي سُلَيْمانْ اسب‌هارا از مصْرْ و تماميءِ ولايت‌ها آوردند * (۲۹) و بقيّهء افعالِ سُلَيْمانْ اوّلاً و آخراً آيا در مكتوباتِ ناثانِ نبي و در نبوّت‌هاي اَحِيّاهِ شِيلُونِيْ و رؤياهاي يِعْدُوي بيننده در بارهء يارُبْعامِ پسرِ نباطْ مكتوب نيستند (۳۰) و سُلَيْمانْ در اُورْشَلِيمْ بر تماميءِ إسْرائِيلِيانْ چهل سال سلطنت كرد (۳۱) بعد از آن سُلَيْمانْ با آبايَش خوابيد و اورا در شهرِ پدرَش داوُدْ دفن كردند و پسرَش رِحَبْعامْ در جايَش سلطنت نمود *

(فصلِ دهم مشتمل بر نوزده آيه)

(۱) و رِحَبْعامْ به شِكِمْ رفت زيرا كه تماميءِ إسْرائِيلْ بقصدِ آنكه اورا مَلِكْ گردانند بشِكِمْ آمده بودند * (۲) و هنگامي كه يارُبْعامِ پسرِ نباطْ كه از حضورِ سُلَيْمانِ مَلِكْ فرار كرده در مصْرْ ساكن شد اين خبررا شنيد او خودَش از مصْرْ برگشت (۳) و إسْرائِيلِيانْ فرستاده اورا احضار نمودند پس يارُبْعامْ و تماميءِ إسْرائِيلْ آمده بدين مضمون به رِحَبْعامْ گفتند (۴) كه پدرَت طَوْقِ مارا صعب گردانيد پس حالِ بندگيءِ صعبِ پدرَت و پالهنگِ شديدي كه بر ما گذاشت قدري سبك گردان كه تا ترا خدمت نمائيم (۵) و او بايشان فرمود كه بعد از سه روز باز بنزدِ من آئيد و قوم رفتند * (۶) و رِحَبْعامِ مَلِكْ با مشائخي كه در حضورِ پدرَش سُلَيْمانْ هنگامي كه زنده بود مي‌ايستادند مشورت نموده گفت كه در بارهٔ جواب دادن به اين قوم چه نصيحت ميكنيد (۷) و ايشان متكلّم شده باو گفتند كه اگر باين قوم مهرباني نمائي و ايشان‌را راضي گرداني و بايشان سخنانِ نيكو گوئي ايشان دائماً ترا بندهگي خواهند كرد (۸) امّا نصيحتي كه مشائخ به او كرده بودند او ترك كرده و با جواناني كه با او نشو و نما نموده بودند و در حضورَش مي‌ايستادند مشورت كرد (۹) و بايشان گفت كه شما چه پند ميدهيد تا آنكه جواب باين قوم بدهيم كه باين طور بمن گفتند كه اين پالهنگي كه پدرَت بگردنِ ما گذاشت قدري سبكتر گردان (۱۰) پس جواناني كه با او نشو و نما كرده بودند متكلّم گرديده گفتند كه بدين مضمون بقومي كه بتو گفته بودند كه پدرَت پالهنگِ مارا شديد گردانيد و تو آنرا از براي ما قدري سبك گردان بايشان بدين مضمون بگو كه انگشتِ كوچكِ من از كمرِ پدرَم كلفت‌تر است (۱۱) چونكه پدرَم پالهنگِ شديد بر شما گذاشت پالهنگِ شمارا من شديدتر خواهم كرد پدرَم شمارا بتازيانه‌ها متنبّه ساخت و من شمارا بعقرب‌ها تنبيه خواهم كرد * (۱۲) پس يارُبْعامْ و تماميءِ قوم بروزِ سيوم برِحَبْعامْ باز آمدند بموجبِ فرمانِ مَلِكْ هنگامِ گفتنَش كه بروزِ سيوم نزدِ من باز آئيد (۱۳) و مَلِكْ بسختي ايشان‌را جواب داد بلكه رِحَبْعامِ مَلِكْ نصيحتِ مشائخ‌را ترك كرد (۱۴) و بايشان موافقِ نصيحتِ جوانان متكلّم شده گفت كه پدرَم پالهنگِ شمارا سنگين گردانيد و من آن‌را شديدتر خواهم گردانيد پدرَم شمارا بتازيانه‌ها متنبّه ساخت و من شمارا بعقرب‌ها تنبيه خواهم كرد * (۱۵) و مَلِكْ قوم‌را نشنيد زيرا كه سبب از جانبِ

خدا بود تا آنکه خداوند کلامی که بواسطهٔ اَخیّاهِ شیلونی به یاربعام پسرِ نباط فرموده بود ثابت گرداند
(١٦) و تمامیِ اِسرائیل چون دیدند که مَلِک عرضِ ایشان‌را قبول نفرمود پس قوم بدین مضمون به مَلِک
جواب دادند که مارا در داود چه حصّه و میراثی در پسرِ یِشّی نداریم ای اِسرائیلیان هرکس بچادرِ خود
بروید حال ای داود خاندانترا به بین پس تمامیِ اِسرائیل بچادرهایشان رفتند (١٧) امّا رِحَبعام بر بنی
اِسرائیل که در شهرهای یهوداه ساکن بودند سلطنت نمود * (١٨) و رِحَبعام مَلِک هَدورام‌را که ناظرِ خراج
بود فرستاد و بنی اِسرائیل اورا بسنگها سنگسار نمودند و مُرد و رِحَبعامِ مَلِک شتابان بعرّاده‌اش بالا رفته
باورشَلیم فرار کرد (١٩) و اِسرائیلیان بخاندانِ داود الی این زمان یاغی بودند *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(١) و رِحَبعام باورشَلیم آمد و از خاندانِ یهوداه و بنیامین صد و هشتاد هزار مردِ برگزیدهٔ جنگجو جمع کرد
تا آنکه با اِسرائیلیان محاربه نموده مملکترا به رِحَبعام باز آورد (٢) پس کلامِ خداوند به شمَعیاهِ مردِ خدا
بدین مضمون رسید (٣) که به رِحَبعام پسرِ سُلَیمانِ پادشاهِ یهوداه و تمامیِ اِسرائیلیانی که در [زمینِ]
یهوداه و بنیامین [ساکنند] متکلّم گردیده بگو (٤) که خداوند چنین میفرماید که بالا نرفته با برادرانِ
خود محاربه ننمائید برگردید هرکس بخانه‌اش زیرا که این کار از جانبِ من است پس کلامِ خداوندرا شنیده
از پیرویِ یاربعام برگشتند * (٥) و رِحَبعام در اورشَلیم ساکن شد و در زمینِ یهوداه شهرهای حصاردار
ساخت (٦) و بیتِ لِحِم و عیطام و تِقوع‌را بنا کرد (٧) و بیتِ صور و سوکو و عدُلّام (٨) و گَث و
ماریشاه و زیف (٩) و اَدورَیم و لاکیش و عَزیقاه (١٠) و صرعاه و اَیّالون و حِبرون که در یهوداه و
بنیامین شهرهای حصاردار اند (١١) و قلاع‌را استوار گردانید و در اندرونش سرداران و ذخیرهٔ مأکولات و
روغن و شراب گذاشت (١٢) و در تمامیِ شهرها سپرها و نیزه‌ها گذاشته آنهارا بسیار قوی گردانید و یهوداه
و بنیامین اورا تابع بودند (١٣) و کاهنان و لِویانی که در میانِ تمامیِ اِسرائیلیان ساکن بودند از همگیِ
حدودِ خودشان پیشِ او جمع گردیدند (١٤) زیرا که لِویان پیرامونهای [شهرها] و مُلکهایشان‌را ترک کرده
بیهوداه و اورشَلیم رفتند چونکه یاربعام و فرزندانش ایشان‌را از کهانتِ خداوند راندند (١٥) و از برای
خود بجهةِ مقامهای بلند و دیوان و گوساله‌هائی که ساخته بود کاهنان‌را نصب نمود (١٦) و از تمامیِ اسباطِ
اِسرائیل آنکسانی که دلهای خودشان‌را بطلبِ خداوند خدای اِسرائیل دادند از پیرویِ آنها باورشَلیم
آمدند تا آنکه خداوند خدای اجدادِ خودرا قربانی نمایند (١٧) و مملکتِ یهوداه‌را مستحکم و رِحَبعامِ
پسرِ سُلَیمان‌را بمرورِ سه سال قوی گردانیدند زیرا که مدّتِ سه سال بطریقِ داود و سُلَیمان سلوک کردند *
(١٨) و رِحَبعام مَحَلَث دخترِ یِریموث پسرِ داود و اَبیحَیِل دخترِ الیابِ پسرِ یِشّی‌را بزنی گرفت (١٩) که از
برای او یعوش و شمَریاه و زاهَم نام پسران زائید (٢٠) و بعد از آن مَعکاه دخترِ اَبشالوم‌را گرفت که از
برای او اَبیّاه و عَتّی و زیزا و شلومیث‌را زائید (٢١) و رِحَبعام مَعکاه دخترِ اَبشالوم‌را از تمامیِ زنان و

متعه‌گانَش زیاده دوست میداشت در حالتي که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نموده بود (۲۲) و رِحَبْعامْ اَبیّاه پسرِ مَعَکاهْرا رئیس و پیشواي برادرانَش تعیین نمود زیرا که اورا میخواست به پادشاهي نصب نماید (۲۳) و عاقلانه رفتار نموده جملهء فرزندانَش‌را در تماميء کشورهاي یِهُوداهْ و بِنْیامِینْ و در تماميء شهرهاي حصاردار فرداً فرداً گذاشت و ذخیرهٔ بفراواني داده [از براي ایشان] بسیار زنان طلب کرد *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و بعد از آنکه رِحَبْعامْ مملکت‌را ثابت و خویشتن‌را قوي گردانیده بود واقع شد که او و تماميء اِسْرائیلْ بهمراهَش شریعتِ خداوندرا ترك کردند * (۲) و دیگر واقع شد که بسالِ پنجمِ رِحَبْعامِ مَلِكْ شِیشاقِ پادشاهِ مِصْر به اُورْشَلِیمْ بالا آمد زیرا که بخداوند عاصي شده بودند (۳) با هزار و دویست عرّاده و شصت‌هزار سوار و گروهِ بیشماري که از مِصْرِیانْ و لُوبِیانْ و سُکِّیانْ و حَبْشِیانْ به همراهَش آمدند (۴) و شهرهاي حصاردارِ یِهُوداهْرا تسخیر نموده تا اُورْشَلِیمْ آمدند (۵) و آن زمان شِمَعْیاهِ نبي به رِحَبْعامْ و سردارانِ یِهُوداهْ که بسببِ شِیشاقْ به اُورْشَلِیمْ جمع گردیده بودند آمد و بایشان گفت که خداوند چنین میفرماید که شما چون مرا ترك نموده اید بنابر این من شمارا بدستِ شِیشاقْ وا گذاشتم (۶) پس سردارانِ اِسْرائیلْ و مَلِكْ تَواضع نموده گفتند که خداوند عادل است (۷) و هنگامي که خداوند تواضع کردنِشان‌را دید کلامِ خداوند به شِمَعْیاهْ بدین مضمون رسید که چون ایشان متواضع شدند ایشان‌را هلاك نکرده بایشان اندك رهائي خواهم داد و غَضَبَم بواسطهٔ شِیشاقْ به اُورْشَلِیمْ ریخته نخواهد شد (۸) و لکن بندهء او خواهند شد تا آنکه بنده‌گيء مرا و بنده‌گيء ممالكِ زمینهارا بدانند (۹) در آن حال شِیشاقِ پادشاهِ مِصْر به اُورْشَلِیمْ هجوم آورد و خزینه‌هاي خانهء خداوند و خزینه‌هاي خانهء مَلِكْرا گرفت بلکه همگي‌را گرفت و سپرهاي طلائي که سُلَیْمانْ ساخته بود نیز گرفت (۱۰) و رِحَبْعامِ مَلِكْ بجاي آنها سپرهاي برنجین‌را ساخت و آنهارا بدستِ سردارهاي سپاهِ خاصّي که دَرِ خانهء مَلِكْرا پاسبان بودند تسلیم نمود (۱۱) و هنگامي که مَلِكْ بخانهء خداوند میرفت سپاهیانِ خاصّ آمده آنهارا برمیداشتند و باز بکشیك‌خانه مي‌آوردند (۱۲) و بسببِ تواضع نمودنِ او غضبِ خداوند از او رفع شد که اورا بالکلّیه هلاك نکرد و در یِهُوداهْ نیز اوقات خوش میگذشت * (۱۳) و رِحَبْعامِ مَلِكْ خودرا در اُورْشَلِیمْ قوي نموده پادشاهي مینمود و در حالتي که شروع به پادشاهي نمود او چهل و یك سال داشت و هفده سال در اُورْشَلِیمْ سلطنت نمود در شهري که خداوند آن‌را از تماميء شهرهاي اسباطِ اِسْرائیلْ برگزیده بود تا آنکه اسمَش‌را در او گذارد و اسمِ مادرَش نَعَماهِ عَمُّونِیَّه بود (۱۴) و [مَلِكْ] بدي کرد سببِ اینکه دلِ خودرا براي طلبِ خداوند آماده نکرده بود * (۱۵) وگذارشاتِ رِحَبْعامْ اوّلاً و آخراً آیا در اخبارِ شِمَعْیاهِ نبي و عِدُّوي بیننده در بارهء نسب‌نامه‌ها مکتوب نیستند و تماميء روزها میانهء رِحَبْعامْ و یارُبْعامْ جنگها بود (۱۶) و رِحَبْعامْ با اجدادَش خوابید و در شهرِ داُودْ مدفون گشت و اَبیّاهِ پسرَش در جایَش سلطنت نمود *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) در سالِ هجدهمِ یارُبعامْ مَلِكْ اَبیّاهْ به یهُوداهْ پادشاه شد (۲) سه سال در اُورشَلیمْ سلطنت نمود و اسمِ
مادرش میکایاهْ دخترِ اوریئیلْ از گبعاهْ بود * و درمیانِ اَبیّاهْ و یارُبعامْ جنگ مي‌بود (۳) و اَبیّاهْ با
لشکرِ شجاعِ جنگیء چهار صد هزار مردمِ برگزیده عرصهء جنگ‌را صف‌آرائي کرد و یارُبعامْ در مقابلِ او با
هشت صد هزار مردمِ برگزیدهء جنگ جو عرصهء جنگ‌را صف‌آرائي نمود * (۴) و اَبیّاهْ برکوهِ صِمارَیمْ که از
کوهستانِ اِفْرَیمْ بود برخاست وگفت اي یارُبعامْ و تماميء اِسْرائیلْ از من بشنوید (۵) که آیا بر شما
معلوم نیست که خداوند خداي اِسْرائیلْ بداُودْ منصبِ پادشاهي بر اِسْرائیلیانْ ابداً داده است هم باو و هم
به پسرانَش با عهدِ نمکین (۶) و یارُبعامِ پسرِ نِباطِ بندهء سُلَیمانِ پسرِ داُودْ برخاسته به آقاي خود بغَيْ
ورزید (۷) و مردمانِ پوچِ پست فطرت نزدِ وَيْ جمع گردیدند و بر خلافِ رِحَبعامِ پسرِسُلَیمانْ قوي
شدند درحالتي که رِحَبعامْ جوان و نازك دل بوده در برابرِ ایشان نتوانست ایستاد (۸) و حال شما گمان
میبرید که خلافِ مملکتِ خداوند که بدستِ پسرانِ داُودْ است مقاومت خواهید نمود و شما گروهِ بسیار
هستید و همراهِ شما گوساله‌هاي زرّیني که یارُبعامْ براي شما ساخته بود بجاي خدایان میباشند (۹) آیا
کاهنانِ خداوند از فرزندانِ هارُونْ و لِویان‌را نرانده اید و بجهةِ خود مثلِ طوائفِ زمین‌ها کاهنان‌را ساختید و
هرکسي که بقصدِ اینکه مقدّس باشد با بچهء گاو و هفت قوچ بیآید آنکس از کاهنانِ بي‌خدایان خواهد
بود (۱۰) لیکن خداي ما خداوند است و اورا ترك نکردیم و کاهناني که خادمِ خداوند اند از پسرانِ
هارُونْ اند و لِویانْ بشغلِ خویشتن مشغول اند (۱۱) و هرصبح و هر شام قرباني‌هاي سوختني‌را و بخوراتِ
خوشبورا درحضورِ خداوند مي‌سوزانند و نانِ تَقَدُّمه‌را بر سفرهء طاهر و شمعدانِ زرّین و فتیله‌دان‌هایَش‌را
هر شام جهةِ سوزانیدن مي‌گذارند زیرا که مأموریّاتِ خداوند خداي خودرا نگاه میداریم و شما اورا ترك
کردید (۱۲) و اینك خدا سردارِ ماست وکاهنانِ او با کرناهاي آوازه دارحاضرند تا آنکه خلافِ شما
صدا نمایند اي بني اِسْرائیلْ با خداوند خداي پدرانِ خود جنگ ننمائید زیرا که بکام نخواهید رسید *
(۱۳) آنگاه یارُبعامْ کمین نشیننده‌گان‌را امر فرمود که گردش‌کنان در عقبِ ایشان بروند و ایشان در
پیشِ روي یهُوداهْ و کمین نشیننده‌گان درعقبِ ایشان بودند (۱۴) و بني یهُوداهْ نگریسته و اینك جنگ
هم در پیشِ رو و هم درعقب بود پس بخداوند استغاثه میکردند وکاهنان کرناهارا مي‌نواختند (۱۵) و
مردمانِ یهُوداهْ خروش نمودند و بوقوع آمد هنگامي که مردمانِ یهُوداهْ خروش مینمودند که خدا یارُبعامْ
و تماميء اِسْرائیلیانْ‌را درحضورِ اَبیّاهْ و بني یهُوداهْ شکست داد (۱۶) و بني اِسْرائیلْ از حضورِ یهُوداهْ فرار
کردند و خدا ایشان‌را بدستِ آنها تسلیم نمود (۱۷) و اَبیّاهْ و قومش ایشان‌را بصدمهء عظیم شکست دادند
و از اِسْرائیلیانْ پانصد هزار مردمانِ برگزیده مقتول افتادند (۱۸) و درآن زمان بني اِسْرائیلْ مغلوب شدند
و بني یهُوداهْ غالب گردیدند زیرا که بخداوند خداي اجدادِ خودشان تکیه نمودند (۱۹) و اَبیّاهْ

یاْرُبعاْمرا تعاقب نمود و شهرهاي بَيْتِ‌اِيْلْ و قريه‌هايَش و يِشاناهْ و قريه‌هايَش و عِفْرَينْ و قريه‌هايَش‌را از او تسخير نمودند (۲۰) و ياْرُبعاْمْ در روزهاي اَبِيّاهْ ديگر قوّت بهم نرسانيد و خداوند اورا زده كه مُرد * (۲۱) و اَبِيّاهْ قوي گرديد و بخود چهارده زن گرفت و بيست و دو پسر و شانزده دختر توليد نمود * (۲۲) و بقيّهٔ گذارشاتِ اَبِيّاهْ مع راهها و كلامَش در مِدْرَسِ عِدُّوي نبي مكتوبند *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) و اَبِيّاهْ با اجدادَشِ خوابيد و اورا در شهرِ داْوُدْ دفن كردند و پسرَش آسا در جايَش مَلِكْ شد و در روزگارَش زمين مدّتِ ده سال آرام شد * (۲) و آسا آنچه كه در نظرِ خداوند خداي خود پسنديده و راست بود معمول داشت (۳) زيرا كه مذابحِ خدايانِ بيگانه و مقامهاي بلندِ ايشان‌را برداشت و بُت‌هارا شكست و درخت‌زارهارا بُريد (۴) و يِهُوداْهْرا امر فرمود كه خداوند خداي اجدادِ خودِشان‌را طلب نموده شريعت و فرمانَش‌را بجا آورند (۵) و از تماميءِ شهرهاي يِهُوداْهْ مقامهاي بلند و بُت‌هارا برداشت كه مملكت در حضورَش با آرام بود * (۶) و در يِهُوداْهْ شهرهاي حصاردار بنا كرد زيرا كه زمين آرام شده در آن سالها جنگ باو واقع نشد بسببِ آنكه خداوند اورا آرام داده بود (۷) پس به يِهُوداْهْ گفت كه اين شهرهارا بنا بكنيم و ديوارها و برج‌ها با دروازه‌ها و پُشت‌بندهارا دَوراً سازيم هنگامي كه زمين بتصرّفِ ماست زيرا كه خداوند خداي خودرا طلب نموده بوديم و بعد از طلب نمودنِ ما اورا آرام در اطراف داد آنگاه بنا كرده و بخوشي بانجام رسانيدند (۸) و آسا لشكريانِ سپردار و نيزه‌دار داشت از يِهُوداْهْ سيصد هزار نفر و از بِنْيامينْ سپردار و تيرانداز دويست و هشتاد هزار تماميءِ ايشان صاحبانِ قوّت بودند * (۹) آنگاه زِرَحِ حَبَشيْ با لشكرِ هزارهزاري و سيصد عرّاده بيرون آمده تا ماْرِيشاْهْ رسيد (۱۰) و آسا رو بروي او بيرون آمد و لشكررا در درّهءِ صِفاتاهْ در ماْرِيشاْهْ صف‌آرائي نمود (۱۱) و آسا بخداوند خداي خود استغاثه نموده گفت كه اي خداوند نزدِ تو نصرت كردن به پُر قوّتان و كم قوّتان تفاوت ندارد اي خداوند خداي ما بما نصرت بده زيرا كه بر تو تكيه نموده باسمِ تو در مقابلِ اين گروه ميرويم اي خداوند كه خداي ما ميباشي مگذار كه انسان بر تو غالب آيد (۱۲) پس خداوند حَبَشيانْ‌را در برابرِ آسا و يِهُوداْهْ شكست داد و حَبَشيانْ فرار كردند (۱۳) و آسا و هم قومي كه همراهَش بود ايشان‌را تا گِرارْ تعاقب نمودند و بر حَبَشيانْ چنان ريختند كه جُرئتِ مقاومت نداشتند زيرا كه در حضورِ خداوند و لشكرَش شكست يافته بودند و غنيمتِ بسيار زيادهءِ برداشتند (۱۴) و تماميءِ شهرهاي اطرافِ گِرارْرا زدند زيرا كه خوفِ خداوند بر ايشان مستولي شد و تماميءِ شهرهارا غارت نمودند در حالتي كه غنيمتِ بسياري در آنها موجود بود (۱۵) و چادرهاي دواب‌را خراب كرده و گوسفندان و شترانِ فراواني برداشته به اُورِشَلِيْمْ برگشتند *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر نوزده آيه)

(۱) آنگاه روحِ خدا بعَزَرِياهِ پسرِ عُوْدِيدْ نازل شد (۲) و پيشِ آسا آمده باو گفت اي آسا و تماميءِ

یهوداه و بنیامین از من بشنوید خداوند با شما خواهد بود هنگامي که شما با او هستید و اگر اورا طلب نمائید اورا خواهید یافت امّا اگر اورا ترك نمائید شمارا وا خواهد گذاشت (۳) و اسرائیلرا روزهاي بسیاري بود که بي خداي حقیقي و بی کاهنِ معلّم و بي شریعت بودند (۴) و هنگامي که در تنگنائي بودند بخداوند خداي اسرائیل بازگشت نمودند و اورا طلب نموده ويرا یافتند (۵) و در آن ایّام از براي بیرون رونده‌گان و داخل شونده‌گان سلامتي نبود زیرا که اذیّت‌هاي بسیار بر تماميِ ساکنانِ زمین‌ها رسید (۶) و قومي از قومي و شهري از شهري هلاك شدند بسببِ اینکه ایشان‌را خدا بهر نوع بلا مبتلا گردانید (۷) پس شما دلیري نمائید و دست‌هاي خودرا سُست ننمائید زیرا که از براي عملِ شما مُزدي هست * (۸) و هنگامي که آسا این کلمات و نبوّتِ عودیدِ نبي‌را شنید دلیر شده بُت‌هاي مکروهي‌را از تماميِ زمینِ یهوداه و بنیامین و شهرهائي که درکوهستانِ افریم تسخیر نموده بود دور نمود و مذبحِ خداوند که در مقابلِ رواقِ خداوند بود تجدید نمود (۹) و تماميِ یهوداه و بنیامین و بهمراهِ ایشان غریبان از افریم و منسّه و شمعون‌را جمع نمود زیرا که بسیاري از اسرائیل نزدِ وي آمدند هنگام ملاحظه کردنِ ایشان که خداوند خدایَش با او بود (۱۰) پس در ماهِ سیومِ سالِ پانزدهمِ سلطنتِ آسا در اورشلیم جمع آمدند (۱۱) و در آن روز هفت صد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتي که آورده بودند بخداوند ذبح نمودند (۱۲) و عهدیرا با تماميِ قلب و همهٔ جانِ خود بقصدِ اینکه خداوند خداي اجدادشان‌را طلب خواهند کرد بستند (۱۳) باینکه هرکسي که خداوند خداي اسرائیل‌را طلب ننماید ازکوچك و بزرگ و از مرد زن کشته خواهد شد (۱۴) و بآوازِ بلند و تهلیل و بنواختنِ سُرنا و کرنا سوگند بخداوند خوردند (۱۵) و تماميِ یهوداه بخصوصِ این سوگند شادمان شدند زیرا که بتماميِ قلبشان آن سوگندرا خوردند و اورا بتماميِ مرادِ خود طلب نموده و اورا یافتند و خداوند ایشان‌را از هرطرف آرام داد * (۱۶) و نیز مَعَکاه مادرِ آساي مَلك‌را از رُتبهٔ مَلِکهٔ انداخت بسببِ اینکه بُتي‌را در درخت‌زار ساخته بود و آسا بُتَش‌را پاره کرده پایمال نمود و به پهلوي نهرِ قدرون سوزانید (۱۷) نهایت مقام‌هاي بلند از اسرائیل دور انداخته نشدند و لکن قلبِ آسا در تماميِ روزهایَش سلیم بود (۱۸) و موقوفاتِ پدرَش و موقوفاتِ خودَش‌را از نقره و طلا و ظروف بخانهٔ خدا آورد (۱۹) و اِلی سالِ سي و پنجمِ سلطنتِ آسا جنگ نبود *

(فصلِ شانزدهم مشتمل برچهارده آیه)

(۱) در سالِ سي و ششمِ سلطنتِ آسا بَعَشاي پادشاهِ اسرائیل در مقابلِ یهوداه بر آمد و راماه‌را بنا کرد تا آنکه هیچ کس از بیرون رونده‌گان و داخل‌شونده‌گانِ آساي مَلكِ یهوداه‌را فرصت ندهند * (۲) و آسا نقره و طلارا از خزینه‌هاي خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلك بیرون آورد و به بن هَدَدِ مَلكِ اَرَم که در دمّشق ساکن بود فرستاده گفت (۳) که در میانِ من و تو بنوعي که در میانهٔ پدرِمن و پدرِ تو بود عهدي باشد اینك نقره و طلارا بتو فرستادم پس برو عهدِ خودرا به بَعَشاي پادشاهِ اسرائیل بشکن تا

آنكه از من دوري ورزد (۴) و بِن هَدَدْ سخنِ آساي مَلِكْرا بشنيد و سرعسكرهايَشرا بشهرهاي اِسْرائيلْ فرستاد و ايشان عِيُّونْ و دانْ و اَبيْلِ مَيِمْ و تماميءِ شهرهاي خزانه‌دارِ نَفْتالِيْرا زدند * (۵) و هنگامي كه بَعَشا اين خبررا شنيد واقع شد كه از بنا كردنِ رامَاهْ دست كشيد و كارِ خودرا وا گذاشت (۶) آنگاه آساي مَلِكْ تماميءِ يِهُوداهْرا بُرد و سنگهاي رامَاهْ و چوبهائي كه بَعَشا بآنها مشغولِ ساختن بود برداشت و از آنها گِبَعْ و مِصْپاهْرا بنا نمود * (۷) و در آن زمان حانانيءِ بيننده در پيشِ آساي پادشاهِ يِهُوداهْ رفت و اورا گفت بخصوصِ تكيه نمودنَت به پادشاهِ اَرَمْ و تكيه ننمودنَت بر خداي خود خداوند بنابراين لشكرِ پادشاهِ اَرَمْ از دستَت رهائي يافت (۸) آيا حَبَشِيانْ و لُوبِيانْ لشكرِ بسيار بزرگ با عرّاده‌ها و سواران كثير نبودند و بخصوصِ تكيه نمودنَت بخداوند آنهارا او بدستِ تو سپُرد (۹) زيرا كه چشمانِ خداوند بتماميءِ زمين بهمه جا سَيْر مينمايد تا آنكه بآن كساني كه دلِ ايشان باو سليم است خودرا قوي نمايد در اين خصوص ابلهانه رفتار نمودي باين سبب بعد از اين با تو جنگها خواهد شد (۱۰) آنگاه آسا بآن بيننده غضبناك شده اورا در حبس‌خانه انداخت زيرا باين خصوص باو غضب كرد و درهمان ايّام آسا بعضي از قومرا ظلم نمود * (۱۱) و اينك اعمالِ آسا اوّلاً و آخرًا معلوم كه در كتابِ پادشاهانِ اِسْرائيْلْ و يِهُوداهْ مكتوبند * (۱۲) و در سالِ سي و نهمِ سلطنتَش آسا از پايها ناخوش شد بلكه ناخوشيَش زياده شد امّا هنگامِ ناخوشيءِ خود خداوندرا طلب نكرده طبيبان‌را طلب كرد (۱۳) پس آسا با اجدادَش خوابيد و در سالِ چهل و يكمِ سلطنتَش وفات كرد (۱۴) و اورا در قبرستاني كه بجهةِ خود مزاركَننده بود در شهرِ داوُدْ دفن كردند و اورا بر بستري كه از ادويه‌ها و انواعِ عطرهاي ساخته شدهء بصنعتِ عطّاران بود گذاشتند و از براي او سوزانيدني‌هاي بسيار سوزانيدند *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر نوزده آيه)

(۱) و پسرَش يِهُوشافاطْ درجاي او مَلِكْ شد و در مقابلِ اِسْرائيْلْ خودرا قوي ساخت (۲) و در تماميءِ شهرهاي حصاردارِ يِهُوداهْ فوجهارا گذاشت و در زمينِ يِهُوداهْ و شهرهاي اِفْرَيِمْ كه پدرَش آسا تسخير نموده بود مستحفظان‌را گذاشت (۳) و خداوند با يِهُوشافاطْ بود زيرا كه بر طريقه‌هاي اوّليءِ پدرَش داوُدْ رفتار مينمود و از خدايانِ بَعَل نام طلب نمي‌نمود (۴) چه خداي پدرَش‌را طلب كرد و موافقِ فرمانهايَش سلوك نموده نه برطبقِ افعالِ اِسْرائيْلِيانْ (۵) پس خداوند مملكت‌را در دستَش ثابت گردانيد و همگيءِ يِهُوداهْ پيشكشهارا به يِهُوشافاطْ گذرانيدند كه اورا مال و عزّت وافر بود (۶) و قلبَش بطريقهاي خداوند رفيع شد و ديگر مقامهاي بلند و درخت‌زارهارا از يِهُوداهْ دور نمود * (۷) و در سالِ سيومِ سلطنتَش از سردارانِ خود بِنْ حايِلْ و عُوبَدْياهْ و زِكَرْياهْ و نِثَنْئيلْ و ميكاياهْرا فرستاد تا آنكه در شهرهاي يِهُوداهْ تعليم دهند (۸) و همراهِ ايشان از لِوِيانْ شِمَعْياهْ و نِتَنْياهْ و زِبَدْياهْ و عَساهيلْ و شِميرامُوتْ و يِهُوناثانْ و اَدُونِياهْ و طُوبِياهْ و طُوبِ اَدُونِياهْ از لِوِيانْ و همراهِ ايشان از كاهنان اِلِيشاماعْ و يِهُورامْرا فرستاد (۹) و ايشان در

یِهُوْدَاهْ تعلیم میدادند و کتابِ توراتِ خداوند بهمراهِ ایشان بود و ایشان درهمهٔگیءِ شهرهاي یِهُوْدَاهْ گردش کنان رفتند و قومرا تعلیم دادند * (۱۰) و خوفِ خداوند بر تماميءِ ممالكِ زمینهائي که در اطرافِ یِهُوْدَاهْ بودند مستولي گردید بحدّي که با یِهُوْشَافَاطْ جنگ نکردند (۱۱) و دیگر بعضي از فِلِسْطِیَانْ پیشکشها و نقرهء خراجيرا به یِهُوْشَافَاطْ آوردند و اهلِ عَرَبِسْتَانْ نیز از مواشي هفت هزار و هفت صد قوچ و هفت هزار و هفت صد بزغاله پیشِ او گذرانیدند (۱۲) و یِهُوْشَافَاطْ رفته رفته بزرگ شد بمرتبهء رفیع و قلعهها و شهرهاي خزینهدارارا در یِهُوْدَاهْ بنا کرد (۱۳) و او در شهرهاي یِهُوْدَاهْ مهمّاتِ بسیار داشت و مردمانِ جنگيءِ صاحب شجاعت در اُوْرِشَلِیْمْ بودند * (۱۴) و تعدادِ ایشان موافقِ خاندانِ اجدادِ ایشان اینست از یِهُوْدَاهْ سردارانِ هزاره اوّلش عَدْنَاهِ سردار و با او صاحبانِ شجاعت سي صد هزار (۱۵) و بعد از او یِهُوْحَانَانِ سردار و به همراهِ او دویست و هشتاد هزار (۱۶) و بعد از او عَمَسْیَاهِ پسرِ زِکْرِيْ که با ارادت خودرا بخداوند عرض کرد و همراهَش دویست هزار صاحبانِ شجاعت (۱۷) و از بِنْیَامِیْنْ صاحبِ شجاعت اِلْیَادَاعْ و بهمراهَش مسلّحانِ کمان و سپر دویست هزار (۱۸) و بعد از او یِهُوْزَابَدْ و همراهَش صد و هشتاد هزار مُسلّحانِ جنگ (۱۹) و خدمت کنندهگانِ مَلِكْ سواي آن کساني که مَلِكْ در تماميءِ یِهُوْدَاهْ در شهرهاي حصاردار گذاشته بود اینانند *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و یِهُوْشَافَاطْ مال و عزّتِ فراوان داشت و با اَخْابْ خویشاوندي نمود (۲) و بعد از چند سال نزدِ اَخْابْ به شُوْمِرُوْنْ فرود آمد و اَخْابْ از براي او و قومي که همراهَش بودند گوسفندان و گاوانِ وافري ذبح نمود و اورا بر انگیزانید که به بالا به رَامُوْتِ گِلْعَادْ برود (۳) و پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ اَخْابْ به پادشاهِ یِهُوْدَاهْ یِهُوْشَافَاطْ گفت آیا به همراهِ من به رَامُوْتِ گِلْعَادْ بر مي آئي و او وَیْرا جواب گفت که من مثلِ تو ام و قومِ من مثلِ قومِ توست و در جنگ با تو خواهم بود * (۴) پس یِهُوْشَافَاطْ به پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ گفت تمنّا اینکه امروز جویاي کلامِ خداوند باشي (۵) و پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ از انبیا چهار صد نفر جمع کرد و بایشان گفت که آیا بعزمِ جنگ به رَامُوْتِ گِلْعَادْ بر آئیم و یا توقّف نمایم و ایشان گفتند که برو زیرا که خدا آنرا بدستِ مَلِكْ تسلیم خواهد کرد * (۶) و یِهُوْشَافَاطْ گفت که آیا در اینجا سواي اینان پیغمبرِ خداوند نیست تا آنکه از او تفحّص نمائیم (۷) و پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ به یِهُوْشَافَاطْ گفت که شخصِ دیگري هست که بتوسّطِ او خداوندرا طلب توان کرد امّا اورا مبغوض دارم زیرا که در بارهء من هرگز نبوّتِ خیري نکرد بلکه همیشهء اوقات نبوّتِ بدي میکرد یعني مِیْکَایَاهِ پسرِ یِمْلَا پس یِهُوْشَافَاطْ گفت که پادشاه چنین نگوید * (۸) و پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ یکي از خواجهسرایانرا طلبیده گفت که مِیْکَایَاهِ پسرِ یِمْلَارا بزودي احضار کن (۹) و پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ و یِهُوْشَافَاطِ پادشاهِ یِهُوْدَاه هر یکي بر مسندِ خود ملبّس بخلعت ها نشستند یعني در میدان دهنهء دروازهء شُوْمِرُوْنْ نشستند و تماميءِ انبیا در برابرِ ایشان نبوّت

ميكردند (۱۰) و صِدْقِياهِ پسرِ كِنَعْناهْ بجهةِ خويش شاخهاي آهنين ساخته بود و گفت كه خداوند چنين
ميفرمايد كه بواسطهء اينها اهلِ اَرَمْرا خواهي راند تا آنكه ايشانرا نابود گرداني (۱۱) و تماميء انبيا چنين
نبوّت كرده گفتند كه به رامُوثْ گِلْعادْ برو و بكام برس زيرا كه خداوند آنرا بدستِ مَلِكْ خواهد سپُرد *
(۱۲) و قاصدي كه بجهةِ احضارِ ميكاياهْ رفته بود وَيْرا بدين مضمون گفت كه اينك كلماتِ انبيا متّفق
اللّفظ براي پادشاه خوش است و تمنّا اينكه كلامِ تو مثلِ يكي از ايشان باشد و نيكو بگو (۱۳) و
ميكاياهْ گفت بخداوندِ حيّ قَسَم كه هرچه خداي من بگويد همانرا خواهم گفت * (۱۴) پس بحضورِ
مَلِكْ آمد و پادشاه وَيْرا گفت كه اي ميكاياهْ به رامُوثْ گِلْعادْ بخصوصِ جنگ بالا برويم و يا توقّف
نمايم و او ديگر جواب داد كه برويد و بكام برسيد كه ايشان بدستِ شما تسليم خواهند شد (۱۵) پس
پادشاه با او گفت كه چند باره بايست كه ترا سوگند بدهم كه بغير از راستي چيزي باسمِ خداوند بمن
نگوئي (۱۶) آنگاه او جواب داد كه تماميء اِسْرائيلِيانْرا بسرِ كوهها مثلِ گوسفنداني كه شبان ندارند
پراكنده ديدم و خداوند فرمود كه ايشان صاحبي ندارند هركس بسلامت بخانهء خويش برگردد (۱۷) پس
پادشاهِ اِسْرائيلْ به يِهُوشافاطْ گفت كه آيا ترا نگفتم كه در بارهء من نبوّتِ خير نكرده بلكه نبوّتِ ناپسند
خواهد كرد (۱۸) و [ميكاياهْ] گفت پس كلامِ خداوندرا بشنويد خداوندرا ديدم كه بر تختش نشسته و
تماميء لشكرهاي سماوي به راست و چپش ايستاده (۱۹) و خداوند فرمود كيست كه اَخْابِ پادشاهِ
اِسْرائيلْرا برانگيزاند تا آنكه بالا رفته در رامُوثِ گِلْعادْ بيفتد و متكلّم گرديده يكي بدين مضمون و ديگري
بآن مضمون گفت (۲۰) پس روحي بيرون آمده در حضورِ خداوند ايستاد و گفت كه من اورا بر خواهم
انگيزانيد و خداوند باو گفت كه چگونه (۲۱) او ديگر جواب داد كه ميروم و در دهنِ تماميء انبيايش
روحِ كاذب خواهم بود و خداوند گفت كه اورا برانگيز و بر او نيز غالب آئي برو و چنين بكن (۲۲) و
اكنون بدان كه خداوند روحِ كاذبرا بدهنِ اين انبياي تو گذاشت و خداوند در بارهء تو بديرا گفته
است * (۲۳) پس صِدْقِياهِ پسرِ كِنَعْناهْ نزديك آمده ميكاياهْرا بچانه‌اش زد و گفت كه روحِ خداوند
از من بچه راه رفته بود تا آنكه با تو بگويد (۲۴) و ميكاياهْ گفت اينك در روزي كه بخلوتِ خانه
جهةِ پنهان كردنِ خود ميروي خواهي ديد * (۲۵) و پادشاهِ اِسْرائيلْ فرمود كه ميكاياهْرا به بريد و اورا به
آمُونِ سردارِ شهر و يُوآشِ پسرِ مَلِكْ بسپاريد (۲۶) و بگوئيد كه مَلِكْ چنين ميفرمايد كه اين شخصرا به
زندان خانه بگذاريد و نانِ تنگنائي و آبِ تنگنائي باو بنوشانيد تا برگشتنِ من بسلامت (۲۷) و ميكاياهْ
گفت كه اگر فيالحقيقه بسلامت باز آئي خداوند بواسطهء من نگفته است و ديگر فرمود كه اي تماميء
قوم بشنويد * (۲۸) پس پادشاهِ اِسْرائيلْ و يِهُوشافاطِ پادشاهِ يِهُوداهْ به بالا به رامُوثْ گِلْعادْ رفتند (۲۹) و
پادشاهِ اِسْرائيلْ به يِهُوشافاطْ گفت كه تبديلِ صورت كرده بجنگ خواهم رفت و تو بجامهء خود ملبّس باشي
پس پادشاهِ اِسْرائيلْ تبديلِ صورت كرده بجنگ رفت (۳۰) و پادشاهِ اَرَمْ سردارانِ عرّاده‌هايشرا فرمان داده
گفت كه نه بكوچك و نه به بزرگ جنگ نمائيد مگر تنها به پادشاهِ اِسْرائيلْ (۳۱) و واقع شد هنگامي كه

سردارانِ عرّاده‌ها يِهُوشافاطْرا ديدند گفتند اين پادشاهِ اِسْرائِيلْ است و اورا بقصدِ جنگ احاطه نمودند امّا يِهُوشافاطْ استغاثه نموده و خداوند نصرت باو داد و خدا ايشان‌را از او برگردانيد (۳۲) زيرا كه واقع شد هنگامي كه سردارانِ عرّاده‌ها ديدند كه اين پادشاهِ اِسْرائِيلْ نبوده است از تعاقب نمودنِ او برگشتند (۳۳) پس اتّفاقاً كمان كشيده پادشاهِ اِسْرائِيلْ‌را درميانِ حلقه‌هاي زره زد و او به عرّاده‌چي گفت كه دستِ خودرا برگردان و مرا از ميدانِ جنگ بيرون بر زيرا كه مجروح شدم (۳۴) و در آن روز جنگ اشتداد داشت و پادشاهِ اِسْرائِيلْ خويشتن‌را در مقابلِ اهلِ آرَمْ الي غروب در عرّادهٔ خود مُقيم ساخت و وقتِ غروبِ آفتاب مُرد *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر يازده آيه)

(۱) و يِهُوشافاطِ پادشاهِ يِهُوداهْ بخانهٔ خود به اُورِشَلِيمْ بسلامت برگشت (۲) و يِيهُوء نام بينندهٔ پسرِ حَنانِيْ جهةِ استقبالِ او بيرون آمد و به يِهُوشافاطِ مَلِكْ گفت كه آيا سزاوار است كه به شريران كومك بدهي و بُغض كنندگانِ بر خداوندرا دوست داري كه بدين سبب غضب از جانبِ خداوند بر تو مستولي گردد (۳) امّا با تو اعمالِ نيكو يافت ميشود زيرا كه آن درخت‌زارهارا درزمين سوزانيدي و قلبِ خودرا بجهةِ طلبِ خدا آماده ساختي * (۴) و يِهُوشافاطْ در اُورِشَلِيمْ ساكن شد و بارِ ديگر ميانِ قوم از بِئِيرِشِبَعْ بكوهستانِ اِفْرَيِمْ بيرون رفت و ايشان‌را بخداوند خداي اجدادِ ايشان برگردانيد (۵) و در زمين در تماميِ شهرهاي حصاردارِ يِهُوداهْ شهر به شهر حاكمان نصب نمود (۶) و بحاكمان گفت كه به بينيد كه بچه طور رفتار مينمائيد زيرا كه نه براي انسان بلكه براي خداوند حكم مينمائيد در حالتي كه هنگامِ اجراي حكم او با شماست (۷) و اكنون ترسِ خداوند بر شما مؤثّر گردد با حذر باشيد و عملِ نيك نمائيد زيرا كه با خداي ما كه خداوند است بي انصافي و طرف گيري و رشوه خوري نيست (۸) و در اُورِشَلِيمْ نيز يِهُوشافاطْ بعضي از لِوِيانْ و كاهنان و رؤساي اجدادِ اِسْرائِيلْ‌را بجهةِ احكامي كه بخداوند نسبت داشت و براي مُنازعاتِ ساكنانِ اُورِشَلِيمْ نصب نمود (۹) و ايشان‌را فرمان داده گفت كه بدين طور براستي و بقلبِ سليم در خشيتِ خداوند رفتار نمائيد (۱۰) و هر نزاعي كه از برادرانِ خود از ساكنانِ شهرهاي ايشان ميانِ خون به خون و در ميانِ شريعت و فرمان و فرائض و احكام بشما مي‌آيد آنهارا نصيحت بدهيد تا آنكه از خداوند تجاوز ننمايند مبادا كه غضب بر شما و برادرانِ شما مستولي گردد بدين منوال عمل نمائيد كه مستوجبِ عقوبت نباشيد (۱۱) و اينك آمَرْياهِ كاهنِ بزرگ در هر كارِ خداوند و زِبَدْياهِ پسرِ اِسْمَعِيلِ پيشواي خانهٔ يِهُوداهْ در هر كارِ مَلِكْ ناظرِ شمايند و در حضورِ شما لِوِيانْ سروران خواهند شد پس قوي شده عملِ نيك نمائيد و خداوند با نيكان خواهد بود *

(فصلِ بيستم مشتمل بر سي و هفت آيه)

(۱) و بعد از اين واقع شد كه پسرانِ مُوآبْ و پسرانِ عَمُّونْ و به همراهِ ايشان ديگران سواي عَمُّونِيانْ

بر يِهُوشافاطْ به جنگ حملهور آمدند (۲) و بعضي آمدند و يِهُوشافاطْرا مخبر ساخته گفتند كه گروهِ بزرگي
از آن طرفِ دريا از أَرَمْ بر تو حملهور مي آيند و اينك ايشان در حَصِصُونِ تامارْكه عِيْنِ گِدِيْ باشد
قرار دارند (۳) و يِهُوشافاطْ ترسيده توجّه نمود بطلبِ خداوند و بتماميءِ يِهُوداهْ روزه گرفتن ندا كرد
(۴) و مردمانِ يِهُوداهْ جمع گرديدند تا آنكه نصرت از خداوند طلب نمايند بلكه از تماميءِ شهرهاي
يِهُوداهْ جهةِ طلبِ خداوند گرد آمدند * (۵) و يِهُوشافاطْ در جماعتِ يِهُوداهْ و أُورِشَلِيمْ در خانهء خداوند
در برابرِ حياطِ جديد ايستاد (۶) و گفت كه اي خداوند خداي اجدادِ ما آيا تو آن كس نيستي كه در
آسمانها خدا ميباشي و در تماميءِ ممالكِ قبائل سلطنت نماينده توئي و در دستِ تو قوّت و كبريا است
و كسي نيست كه با تو مقاومت نمايد (۷) آيا خداي ما نيستي كه ساكنان اين زمينرا از حضورِ قومِ
خود إِسْرائِيلْ اخراج نمودي و آنرا بذرّيهء خليلِ تو إِبْراهِيمْ ابداً دادي (۸) و در آن ساكن گرديده
مقامِ مقدّسرا براي اسمِ تو در آن بنا كرده گفتند (۹) كه اگر بلائي بر ما برسد بر فرض شمشيرِ قضا يا
طاعون يا قحطي باشد و ما در برابرِ اين خانه و در حضورِ تو به ايستيم زيرا كه اسمِ تو در اين خانه بر
قرار است و در تنگنائيءِ خود بتو استغاثه نمائيم آنگاه مارا شنيده مستخلص خواهي فرمود (۱۰) و اينك
در اين زمان پسرانِ عَمُّونْ و مُوآبْ و كوهِ سِيْعِيرْ كه إِسْرائِيلْرا رخصت ندادي كه هنگامِ بيرون آمدن از
زمينِ مِصْرْ بايشان هجوم آورند بلكه از ايشان دوري ورزيده ايشانرا نكشتند (۱۱) اينك ايشان بدين
منوال بما عوض ميكنند كه بقصدِ اخراج نمودنِ ما از ميراثي كه تو مارا وارث آن گردانيدهء آمده اند
(۱۲) اي خداي ما آيا تو بايشان سزا نخواهي داد زيرا كه در برابرِ اين گروهِ بزرگي كه بر ما حملهور
ميگردند با ما قوّتي نيست و ما نميدانيم كه چه بايد بكنيم امّا چشمانِ ما بسوي تست * (۱۳) و تماميءِ
يِهُوداهْ با كودكان و زنان و پسرانِ ايشان در حضورِ خداوند ايستادند (۱۴) آنگاه روحِ خداوند بر
يَحَزِيْئِيلِ پسرِ زِكَرْياهِ پسرِ بِنايَاهِ پسرِ يِعِيْئِيلِ پسرِ مَتَنْياهِ لِوِيْئي از پسرانِ آسافْ در ميانِ جماعت
نازل گرديده (۱۵) و گفت كه اي كلِّ يِهُوداهْ و ساكنانِ أُورِشَلِيمْ و اي مَلِكْ يِهُوشافاطْ بشنويد خداوند
بشما چنين ميفرمايد كه بسببِ اين گروهِ بزرگ ترسان و هراسان مباشيد زيرا كه جنگ از آنِ شما
نيست بلكه از آنِ خدا است (۱۶) فردا بنزدِ ايشان فرود آئيد اينك ايشان بفرازِ صِيصْ بالا ميآيند و
ايشانرا به انتهاي درّهء كه برابرِ بيابانِ يِرُوئِيلْ است خواهيد يافت (۱۷) در اين وقت بر شما لازم
نيست كه جنگ نمائيد اقامت نموده در جاي خود به ايستيد و خلاصيءِ خداوند كه با شماست به
بينيد اي يِهُوداهْ و أُورِشَلِيمْ ترسان و هراسان مباشيد فردا پيشِ روي ايشان برويد و خداوند با شما
خواهد بود (۱۸) و يِهُوشافاطْ رو بزمين ركوع نمود و تماميءِ يِهُوداهْ و ساكنانِ أُورِشَلِيمْ در حضورِ خداوند
بجهةِ سجودِ خداوند افتادند (۱۹) و لِوِيانْ از پسرانِ قِهاتْ و از پسرانِ قُورَحْ بجهةِ حمدِ خداوند خداي
إِسْرائِيلْ بآوازِ بسيار بلند برخاستند * (۲۰) و صبحدم سحرخيزي نموده به بيابانِ تِقُوعْ بيرون رفتند و
هنگامِ بيرون رفتنِ ايشان يِهُوشافاطْ ايستاد و گفت كه اي يِهُوداهْ و ساكنانِ أُورِشَلِيمْ از من بشنويد

بخداوند خدای خودتان ایمان آورید که اَمینْ خواهید شد و به پیغمبرانَش ایمان آورید تا که کامیاب
شوید (۲۱) و بعد از مشورت کردنِ با قوم مغنّیانِ خداوندرا تعیین نمود که وقتِ رفتنِ ایشان در
پیشاپیش مُسلّحان زیبائیِٔ قُدْس‌را حمد نمایند و بگویند که خداوندرا شکر نمائید زیرا که رحمتَش
ابدی است * (۲۲) و هنگامی که ایشان بسرآئیدن و حمد آغاز نمودند خداوند کمین نشینندگان‌را
مقابلِ پسرانِ عَمّونْ و مُوآبْ و کوهِ سِیعِیرْ که به یِهُوداهْ هجوم می‌آوردند گذاشت که ایشان مغلوب شدند
(۲۳) و پسرانِ عَمّونْ و مُوآبْ بر ساکنانِ کوهِ سِیعِیرْ بقصدِ نابود و استیصالِ ایشان بر خاستند و هنگامی
که ساکنانِ سِیعِیرْرا بانجام رسانیده بودند هر کس یکدیگررا بکارِ هلاکت امداد کرد * (۲۴) و یِهُوداهْ
بمَصْپِهْ در بیابان رفتند و بآن گروه نگریستند و اینك لاشه‌های ایشان بر زمین افتاده بود و رها شده
وجود نداشت (۲۵) و یِهُوشافاطْ و قومَش بجهةِ گرفتنِ غارتِ ایشان رفتند و در میانِ لاشه‌ها بسیاری از
امتعه و جامه‌ها و ظروفهای قیمتی یافتند و از جهةِ خود آن قدر بتصرّف آوردند که طاقتِ بُردن نداشتند
و بمرورِ سه روز مشغولِ غارت بودند زیرا که بسیار بود (۲۶) و در روزِ چهارم در درّهٔ بِراکاهْ جمع
شدند زیرا که در آنجا خداوندرا توصیف برکت نمودند بنابراین اسمِ آن مکان‌را الی این زمان درّهٔ بِراکاهْ
مینامند * (۲۷) و تمامیِٔ مردمانِ یِهُوداهْ و اُورشَلِیمْ و یِهُوشافاطِ پیشوای ایشان برگردیدند تا آنکه
بشادمانی باُورشَلِیمْ بروند بعلّتِ اینکه خداوند ایشان‌را بجهةِ هلاکتِ دشمنانشان خوشحال ساخت (۲۸) و
باُورشَلِیمْ بخانهٔ خداوند با سنطورها و بربطها و کرناها آمدند (۲۹) و ترسِ خدا بر تمامیِٔ ممالكِ زمین‌ها
استیلا یافت هنگامِ شنیدنِ ایشان که خداوند با دشمنانِ اِسْرائیلْ جنگ کرد (۳۰) و مملکتِ یِهُوشافاطْ
آرام شد زیرا که خدایَش اورا از هر طرف رفاهیّت داد * (۳۱) و یِهُوشافاطْ بر یِهُوداهْ سلطنت نمود و
هنگامی که آغازِ سلطنت مینمود سی و پنج ساله بود و بیست و پنج سال در اُورشَلِیمْ سلطنت نمود و اسمِ
مادرَش عَزُوباهِ دخترِ شِلْحِیْ بود (۳۲) و در راهِ پدرَش آسا رفت و از آن عدول نکرده آنچه که در نظرِ
خداوند راست بود بجا آورد (۳۳) امّا مقامهای بلندرا بر نداشت زیرا که قوم الی آن زمان قلبِ خودرا
بخدای پدرانشان مُهیّا نساخته بودند * (۳۴) و بقیّهٔ اعمالِ یِهُوشافاطْ اوّلاً و آخراً اینك در کتابِ یِیهُوءِ
پسرِ حَنانِیْ که در کتابِ ملوكِ اِسْرائیلْ مسطور است مرقوم است * (۳۵) و بعد از آن یِهُوشافاطِ مَلِكِ
یِهُوداهْ با اَحَزْیاهِ پادشاهِ اِسْرائیلْ که شریرانه رفتار مینمود معاهده کرد (۳۶) یعنی باو مشارکت نمود که
کشتی‌هارا بقصدِ رفتنِ تَرْشِیشْ درست نمایند و کشتی‌ها ساختند در عِصْیونِ گِبِرْ (۳۷) و اِلِیعِزِرِ پسرِ
دُوداوَهِ مارِیشاهی بر یِهُوشافاطْ نبوّت کرده گفت که نظر به معاهده نمودنَت با اَحَزْیاهْ خداوند کارهای ترا
بر هم زد و آن کشتی‌ها بطوری شکست یافتند که نتوانستند که به تَرْشِیشْ بروند *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و یِهُوشافاطْ با پدرانِ خود خوابید و با پدرانِ خود در شهرِ داوُدْ مدفون شد و پسرَش یِهُورامْ بجای

او سلطنت نمود * (۲) و برادرانَش پسرانِ يِهُوشَافَاطْ اينانند عَزَرْيَاهَ و يِحِيئِيلْ و زِكَرْيَاهْ و عَزَرْيَاهْ و مِيكَائِيلْ و شِفَطْيَاهْ تماميء اينان پسرانِ يِهُوشَافَاطِ پادشاهِ إِسْرَائِيلْ بودند (۳) و پدرِ ايشان پيشكشهاي عظيم از نقره و طلا و امتعهء گرانبها با شهرهاي حصاردار در يِهُودَاهْ بايشان بخشيد امّا مملكترا به يِهُورَامْ داد بعلّتِ آنكه او اوّل زادهاَش بود (۴) و هنگامي كه يِهُورَامْ بر مملكتِ پدرَش نصب شد خويشتنرا قوي ساخته تماميء برادرانَش و بعضي از سردارانِ إِسْرَائِيلْرا با شمشير كُشت * (۵) و زماني كه آغازِ پادشاهي نمود يِهُورَامْ سي و دو ساله بود و هشت سال در أُورِشَلِيمْ سلطنت نمود (۶) و براهِ پادشاهانِ إِسْرَائِيلْ بطوري كه خاندانِ اَحْابْ سالك ميبود سلوك كرد سبب اينكه دخترِ اَحْابْرا بزني داشت و در نظرِ خداوند بدي كرد (۷) و لكن خداوند نخواست كه خاندانِ دَاوُدْرا هلاك سازد بسببِ عهدي كه با دَاوُدْ بسته بود باينكه گفته بود كه باو و پسرانَش در تماميء اوقات روشنائي خواهد بخشيد * (۸) و در روزگارِ او إِدُومِيَانْ از زيردستيء يِهُودَاهْ عاصي شده و پادشاهي بجهةِ خود نصب نمودند (۹) و يِهُورَامْ با سرداران و تماميء عرّادههايَش به همراهَش بيرون آمده و شبانه برخاسته إِدُومِيَانِي كه اورا احاطه نموده بودند و سردارانِ عرّادههارا شكست داد (۱۰) و إِدُومِيَانْ الي امروز از زيردستيء يِهُودَاهْ عاصي شدند و در همان وقت لِبْنَاهْ از زيردستيء او عاصي شد بعلّتِ اينكه خداوند خداي پدرانَشرا ترك نمود * (۱۱) و او نيز مقامهاي بلند در كوههاي يِهُودَاهْ ساخت و ساكنانِ أُورِشَلِيمْرا مرتكبِ زنا گردانيد و يِهُودَاهْرا منحرف گردانيد (۱۲) و مكتوبي از إِيلِيَاهِ نبي بدين مضمون باو رسيد كه خداوند خداي پدرَت دَاوُدْ چنين ميفرمايد چونكه براههاي پدرَت يِهُوشَافَاطْ و بطريقهاي آسَاي پادشاهِ يِهُودَاهْ سلوك ننمودي (۱۳) بلكه بطريقِ پادشاهانِ إِسْرَائِيلْ رفتار نموده و يِهُودَاهْ و ساكنانِ أُورِشَلِيمْرا مرتكبِ زنا مثلِ زناكاريء خاندانِ اَحْابْ گردانيدي و هم برادرانَت از خاندانِ پدرِ خودرا كه بهتر از تو بودند كُشتي (۱۴) اينك خداوند قومَت و پسرانَت و زنانَت و جملهء اموالَترا بصدمهء عظيم خواهد زد (۱۵) و تو بمرضهاي شديد يعني بناخوشيء رودهها مبتلا خواهي شد تا وقتي كه رودههايَت از مرضِ روزانهء تو بيرون آيد * (۱۶) پس خداوند روحِ فِلِسْطِيَانْ و اعرابي كه به پهلوي حَبَشِيَانْ مقام دارند بر يِهُورَامْ انگيزانيد (۱۷) كه ايشان به يِهُودَاهْ بر آمده براو هجومآور شدند و تماميء امتعهء يافته شدهء خانهء مَلِكْرا بُردند و نيز پسران و زنانَشرا و از برايَش پسري نماند بجز يِهُوَاحَازِ پسرِ كوچكَش (۱۸) و بعد از آن خداوند رودههايَشرا بمرضي كه علاجپذير نبود مبتلا ساخت (۱۹) و بمرورِ ايّام بعد از انقضاءِ مُدّتِ دو سال رودههايَش از شدّتِ مرض بيرون آمد كه از دردهاي شديد مُرد و قومَش از برايَش سوزانيدنيهارا مثلِ سوزانيدنيء آبايَش نكردند (۲۰) و هنگامِ آغازِ سلطنتَش سي و دو ساله بود و هشت سال در أُورِشَلِيمْ سلطنت نمود و بدونِ آرزو رحلت نمود و اورا در شهرِ دَاوُدْ دفن كردند امّا نه در قبرستانِ ملوك *

(فصلِ بيست و دويم مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) و ساكنانِ أُورِشَلِيمْ پسرِ كوچكَش اَحَزْيَاهْرا در جايَش پادشاه نمودند زيرا كه گروهي كه با اعرابْ به

اُردو آمده بودند تماميِ اولادِ بزرگش‌را کُشتند پس اَحَزْیاهِ پسرِ یهورامِ مَلِكِ یهوداه پادشاه شد (۲) و
اَحَزیاه هنگامي که آغازِ سلطنت نمود چهل و دو ساله بود و یك سال در اُورشَلیم سلطنت نمود و اسمِ
مادرش عَتَلْیاهِ دخترِ عُمْرِي بود (۳) و او نیز براههاي خاندانِ اَخْاب رفتار نمود زیرا که مادرش نصیحت
کنندهٔ او به اعمالِ شریر بود (۴) و مثلِ خاندانِ اَخْاب آنچه که در نظرِ خداوند ناپسند آمد عمل نمود
زیرا که بعد از وفاتِ پدرش ایشان تا بهلاکتش نصیحت کُننده‌گانش بودند (۵) پس موافقِ نصیحتِ ایشان
سلوك مینمود و باتّفاقِ یهورامِ پسرِ اَخْابِ پادشاهِ اِسْرائیل به رامُوثِ گِلْعاد بقصدِ جنگ نمودن با حَزائیلِ
پادشاهِ اَرَم رفت و اَرَمیان یورام‌را مجروح نمودند (۶) و او به یِزْرِعیل جهةِ شفا یافتن برگشت بسببِ
جراحاتي که از اهلِ اَرَم یافت هنگامِ جنگ نمودنش با حَزائیلِ پادشاهِ اَرَم * و عَزَرْیاهِ پسرِ یهورامِ
پادشاهِ یهوداه بخصوصِ ملاقاتِ یهورامِ پسرِ اَخْاب به یِزْرِعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود (۷) و هلاکتِ
اَحَزْیاه وقتِ رفتنش به یورام از جانبِ خدا بود زیرا که بعد از رسیدنش باتّفاقِ یهورام بضدِّ ییهوئ پسرِ
نِمْشِي که خداوند اورا براي نابود کردنِ خاندانِ اَخْاب مسح نموده بود بیرون رفت (۸) و واقع شد
هنگامي که ییهوء حکم بخاندانِ اَخْاب میداد و سردارانِ یهوداه و پسرانِ برادرانِ اَحَزْیاه که از ملازمانِ
اَحَزْیاه بودند یافت و ایشان‌را کُشت (۹) و اَحَزْیاه‌را جویا شده و اورا دستگیر کردند در حالتي که در
شومرون پنهان شده بود و اورا پیشِ ییهوء آوردند و اورا کُشته دفن کردند زیرا که گفتند او پسرِ
یهوشافاط است که او خداوندرا بهمهٔ قلبش جویا بود و خاندانِ اَحَزْیاه قدرتِ نگاه داشتنِ مملکت‌را
نداشتند * (۱۰) و عَتَلْیاهِ مادرِ اَحَزْیاه چونکه دید پسرش کُشته شده برخاست و تماميِ ذرّیهٔ شاهيِ
خاندانِ یهوداه‌را هلاك کرد (۱۱) و لیکن یهوشَبْعَتِ دخترِ پادشاه یوآشِ پسرِ اَحَزْیاه‌را گرفته اورا از
میانِ پسرانِ پادشاه که کُشته شدند دزدید و اورا و دایه‌اش‌را در حجرهٔ خوابگاه گذاشت پس یهوشَبْعَتِ
دخترِ یهورامِ مَلِك زنِ یهویاداعِ کاهن که خواهرِ اَحَزْیاه بود اورا از عَتَلْیاه پنهان کرد که عَتَلْیاه اورا
نکُشت (۱۲) و او با ایشان در خانهٔ خدا مدّتِ شش سال پنهان ماند و عَتَلْیاه بر زمین
سلطنت میکرد *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و در سالِ هفتم یهویاداع خودرا قوّتمند کرد و سردارانِ صده یعني عَزَرْیاهِ پسرِ یِروحام و اِسْمَعیلِ
پسرِ یهوحانان و عَزَرْیاهِ پسرِ عُوبید و مَعَسیاهِ پسرِ عَدایاه و اِلیشافاطِ پسرِ زِکْرِي‌را با خودش هم عهد کرد
(۲) و ایشان در یهوداه گردش میکردند و لِوِیان و رؤساي اجدادِ اِسْرائیل‌را از تماميِ شهرهايِ یهوداه
جمع کرده به اُورشَلیم آمدند (۳) و تماميِ جماعت عهدي با پادشاه در خانهٔ خدا بستند و [یهویاداع]
بایشان گفت که اینك پسرِ پادشاه سلطنت خواهد کرد بنحوي که خداوند در بارهٔ پسرانِ داود گفته بود
(۴) و کاري که بر شما لازم است اینست که ثُلثي از شما که کاهنان و لِوِیان هستید بروزِ سبت داخل
میشوید و دربانانِ درها خواهید بود (۵) و ثُلثيِ دیگر بخانهٔ پادشاه و ثُلثِ سیومي بدروازهٔ بنیاني و

تماميءِ قوم در صحنهاي خانهء خداوند حاضر باشند (۶) و سواي کاهنان و خادمان از لِویان کسي بخانهء خداوند داخل نشود و ایشان داخل شوند زیرا که مقدّس اند و تماميءِ قوم نگاهبانيءِ خداوند نمایند (۷) و لِویانْ پادشاهرا از اطراف احاطه نمایند هر کس سِلاحِ خود بدستش و غیر از ایشان کسي که بخانه برود کُشته شود و شما بهمراهِ پادشاه باشید وقتِ دخول و خروجش * (۸) و لِویانْ و تماميءِ یهُوداهْ موافقِ هر آنچه یهُویاداعِ کاهن امر فرموده بود بجا آوردند و هر کس مردمانش‌را که به [روزِ] سَبْت داخل شدند باتّفاقِ بیرون روندهگانِ سَبْت گرفتند زیرا که یهُویاداعِ کاهن قِسمتهارا مرخّص نکرد (۹) و یهُویاداعِ کاهن نیزهها و سپرها و جُنّهائي که مالِ مَلِكْ داوُدْ درِ خانهء خدا بودند بسردارانِ صده داد (۱۰) و تماميءِ قوم‌را هر کس اسلحه در دستش از جانبِ راستِ خانه الی جانبِ چپِ خانه در برابرِ مذبح و خانه در اطرافِ مَلِكْ گذاشت (۱۱) و مَلِكْ زادهرا بیرون آورده تاج بر سرش گذاشتند و شهادت نامه به او داده اورا مَلِكْ کردند و یهُویاداعْ و پسرانش اورا مسح نمودند و گفتند که پادشاه زنده بماند * (۱۲) و عَثَلْیاهْ آوازِ قوم‌را هنگامي که دَوان دَوان مَلِكْ‌را مدح میکردند شنید و نزدِ قوم بخانهء خداوند آمد (۱۳) و نگاه کرده و اینك پادشاه به پهلوي ستون بمدخل ایستاده و سرداران و کرناچیان نزدِ پادشاه و تماميءِ قومِ زمین دلشان بوده کرناهارا میزدند و مغنّیان با آلاتِ موسیقي و استادانِ تهلیل پس عَثَلْیاهْ لباسِ خودرا دریده خیانت خیانت فریاد کرد (۱۴) و یهُویاداعِ کاهن سردارانِ صدهرا که بر لشکر تعیین شده بودند بیرون آورده بایشان فرمود که این‌را از میانِ صفها بیرون ببرید اگر کسي اورا تعاقب نماید کُشتهء شمشیر باشد زیرا که کاهن امر فرموده بود که اورا در خانهء خداوند نکُشند (۱۵) پس اورا دستگیر کردند و هنگامي که بمدخلِ دروازهء اسب‌ها نزدِ خانهء پادشاه رسیده بود اورا در آنجا کُشتند * (۱۶) و یهُویاداعْ عهدرا میانِ خودش و تماميءِ قوم و مَلِكْ بست تا آنکه قومِ خداوند باشند (۱۷) و تماميءِ قوم بخانهء بَعَلْ آمدند و اورا منهدم ساختند و مذبح‌ها و بت‌هایش‌را شکستند و مَتّانِ کاهنِ بَعَلْ‌را در برابرِ مذبح‌ها کُشتند (۱۸) و یهُویاداعْ ضبط و ربطِ خانهء خداوندرا وا گذاشت بدستِ کاهنان از لِویاني که داوُدْ براي خانهء خداوند تقسیم کرده بود تا آنکه قربانیهاي سوختنيءِ خداوندرا بنوعي که در توراتِ موسیٰ مکتوب شده بود بشادماني و سرود تقریب نمایند موافقِ فرمانِ داوُدْ (۱۹) و دربانان‌را بدروازههاي خانهء خداوند گذاشت تا آنکه هر کسي که ناپاك باشد به هیچ کاري داخل نشود (۲۰) و سردارانِ صده و نجبا و ضابطانِ قوم و تماميءِ خلقِ ولایت‌را گرفته پادشاهرا از خانهء خداوند آورد و ایشان از میانِ دروازهء بالائي به خانهء مَلِكْ داخل شدند و مَلِكْ‌را بر تختِ مملکت نشانیدند، (۲۱) و تماميءِ خلقِ ولایت مسرور شده و شهر آرام شد بعد از آنکه عَثَلْیاهْ‌را بشمشیر کُشته بودند *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و یُوآشْ هنگامي که آغازِ سلطنت نمود هفت ساله بود و چهل سال در اُورِشَلِیْم سلطنت نمود و اسم

مادرش صِبیاه از بئیر شَبَع بود (۲) و یوآش آنچه که در نظر خداوند راست بود کرد در تمامیء روزهاي
یهویاداع کاهن (۳) و یهویاداع دو زن از برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود * (۴) و بعد از
آن واقع شد که بخاطر یوآش آمد که خانهء خداوندرا تعمیر نماید (۵) و کاهنان و لویانرا جمع کرده
بایشان گفت که بشهرهاي یهوداه بیرون بروید و نقره‌را از تمامیء اسرائیل بجهة تعمیر کردن خانهء خداي
خودتان سال بسال جمع نمائید و این کاررا بزودي بانجام رسانید امّا لویان اقدام نکردند * (۶) پس
پادشاه یهویاداع رئیس‌را خوانده ويرا گفت که چرا لویانرا طلب ننمودي که از یهوداه و اورشلیم
بخششي که موسي بندهء خداوند و جماعت اسرائیل بخصوص چادر شهادت فرموده بودند بیاورند (۷) زیرا
که پسران عَتَلْیاه شریره خانهء خدارا شکستند و تمامیء موقوفات خانهء خداوندرا صرف بَعَلیم کردند *
(۸) و مَلِك فرمود که صندوقي‌را بسازند و آن‌را بدروازهء بیرونيء خانهء خداوند بگذارند (۹) و در یهوداه
و اورشلیم ندا نمایند تا آنکه بخششي که موسي بندهء خدا به اسرائیل در بیابان فرموده بود بخداوند
بیاورند (۱۰) و تمامیء سروران و تمامیء قوم مسرور شده آوردند و در صندوق انداختند تا تمام شدنش
(۱۱) و واقع شد که هنگام آوردن صندوق بواسطهء لویان بخدمت مَلِك و هنگامي که نقدینه‌را دیدند
که بسیار شد آنگاه نویسندهء مَلِك و وکیل کاهن بزرگ آمدند و صندوق‌را خالي کردند و آن‌را برداشته
بجایش برگردانیدند روز بروز چنین کردند و نقد وافري جمع کردند (۱۲) و مَلِك و یهویاداع آن‌را بسرکاران
بندگيء خانهء خداوند تسلیم کردند و ایشان سنگ تراشان و نجّاران از براي تعمیر خانهء خداوند و
همچنین آهنگران و مسگران‌را جهة مرمّت خانهء خداوند اجاره نمودند (۱۳) و سرکاران عمل نمودند و
بواسطهء ایشان کار بانجام رسید و خانهء خدارا بحالت اوّلش برگردانیدند و آن‌را محکم ساختند (۱۴) و
بعد از اینکه کاررا بانجام رسانیده بودند بقیّهء نقره‌را پیش پادشاه و یهویاداع آوردند و از آن ظروف
براي خانهء خداوند یعني ظروف براي خدمت و قرباني و قاشق‌ها و ظروف طلا و نقره ساختند و قربانیهاي
سوختني‌را تمامیء ایّام یهویاداع در خانهء خداوند تقریب نمودند * (۱۵) و یهویاداع پیر و سال خورده
شده وفات یافت و هنگام وفاتش صد و سي ساله بود (۱۶) و اورا در شهر داود با ملوك دفن کردند زیرا
که در اسرائیل هم بخدا و هم بخانه‌اش نیکوئي کرد * (۱۷) و بعد از وفات یهویاداع سروران یهوداه
آمدند و مَلِك‌را تعظیم نمودند آن وقت مَلِك ایشان‌را استماع نمود (۱۸) و خانهء خداوند خداي اجدادشان‌را
ترك کردند و به درخت‌زارها و بت‌ها عبادت کردند و بسبب این عصیان ایشان غضب بر یهوداه و اورشلیم
استیلا یافت (۱۹) و اگرچه خداوند بایشان انبیارا فرستاد تا آنکه ایشان‌را بخداوند برگردانند و ایشان‌را
متنبّه سازند گوش ندادند (۲۰) پس روح خدا بزکریاه پسر یهویاداع کاهن نازل گردید و او بطرف بالاي
قوم ایستاد و بایشان گفت که خدا چنین میفرماید که شما چرا از احکام خداوند تجاوز نموده اید پس
بخوشي نتوانید گذرانید چونکه شما خداوندرا ترك نمودید او شمارا وا خواهد گذاشت (۲۱) پس بر
خلاف او همعهد گردیدند و اورا سنگسار کردند بامر پادشاه در صحن خانهء خداوند (۲۲) و یوآش مَلِك

احساني كه يهُوياداعِ پدرِ زِكَرْياهْ باو نموده بود بياد نياورد بلكه پسرَش‌را كُشت و هنگامِ وفاتش گفت كه خداوند به بيند و طلب نمايد * (۲۳) و واقع شد كه بعد از انقضاي سال لشكرِ آرَمْ بر او هجوم آورشده داخلِ يهُوداهْ و اُورشَليمْ گرديدند و تماميء سردارانِ قوم‌را از ميانِ قوم هلاك كردند و همگيء غنيمتِ ايشان‌را به پادشاهِ دَمِّشقْ فرستادند (۲۴) زيرا كه لشكرِآرَمْ با مردمانِ كمي آمدند و خداوند لشكرِ بسيارِ بزرگي‌را بدستِ ايشان تسليم نمود بسببِ اينكه‌خداوند خداي اجدادِشان‌را ترك كردند پس اجراي حكم بر يُوآشْ نمودند * (۲۵) و هنگامي كه اورا ترك كردند درحالتي كه اورا بجراحاتِ بسيارا گذاشتند بندهٔگانَش بر خلافَش معاهد گرديدند بخصوصِ خونِ پسرانِ يهُوياداعِ كاهن و اورا بر بسترَش كُشتند و مُرد و اورا در شهرِ داُودْ دفن كردند امّا اورا در قبرستانِ ملوك دفن نكردند (۲۶) وكساني كه بخلافِ او معاهد بودند اينانند زاباد پسرِ شِمْعاتِ عَمُّونيّهْ و يهُوزاباد پسرِ شِمْريتِ مُوآبيّهْ (۲۷) و اخبارِ پسرانَش و كثرتِ بارِ كَشيدَنيَش و مرمّتِ خانهء خدا اينك در مدرسِ كتابِ ملوك مسطور اند و پسرَش اَمَصْياهْ درجايَش سلطنت نمود *

(فصلِ بيست وپنجم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) اَمَصْياهْ هنگامي كه آغازِ سلطنت نمود بيست و پنج ساله بود و در اُورشَليمْ بيست و نه سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش يهُوعَدّانِ اُورشَليمي بود (۲) و آنچه كه در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود امّا نه بقلبِ سليم (۳) و واقع شد هنگامي كه مملكت بدستِ او استحكام يافت غلاماني كه پادشاهِ پدرَش‌را كُشته بودند كُشت (۴) امّا پسرانِ ايشان‌را نكُشت بلكه عمل نمود بنوعي كه در توراتِ كتابِ مُوسيٰ كه خداوند آن‌را فرمان داده گفت كه پدران بخصوصِ فرزندان نخواهند مُرد و فرزندان بخصوصِ پدران نخواهند مُرد امّا هر كس بجهةِ گناهِ خويش بايد بميرد * (۵) و اَمَصْياهْ يهُوداهْ‌را جمع كرده و از تماميء يهُوداهْ و بِنْيامينْ چندي‌را موافقِ خاندانِ پدرانِ ايشان سردارانِ هزاره و سردارانِ صده نصب كرد و ايشان‌را از بيست سال و بالاتر سان ديده ايشان‌را يافت كه سيصد هزار نفرِ مُنتخب جنگ جوي صاحبِ نيزه و سپر بودند (۶) و ديگر از اِسْرائيليانْ صد هزار مردِ صاحب قوّت‌را بصد قنطار نقره كرايه نمود * (۷) امّا مردِ خدائي نزدِ وَيْ آمده فرمود كه اي پادشاه لشكرِ اِسْرائيلْ نبايد كه با تو برود زيرا كه خداوند با اِسْرائيلْ يعني تماميء پسرانِ اِفْرَيمْ نيست (۸) امّا اگر ميخواهي بروي برو و بجهةِ جنگ قوي باش والّا خدا ترا درمقابلِ دشمن مغلوب خواهد ساخت زيرا كه قدرتِ امداد نمودن و مغلوب ساختن از آنِ خدا است (۹) پس اَمَصْياهْ بمردِ خدا گفت كه بخصوصِ صد قنطار نقرهء كه بلشكرِ اِسْرائيلْ دادم چه بكنيم و مردِ خدا گفت كه خداوند قدرت دارد كه ترا بيشتر از اين بدهد * (۱۰) آنگاه اَمَصْياهْ لشكري كه از اِفْرَيمْ به او آمده بود جدا كرد كه تا بمقامِ خودشان باز روند و باين خصوص قهرِ ايشان به يهُوداهْ با شدّت شعله‌ور شد كه بمقامِ خود بشدّتِ غضب برگشتند (۱۱) پس اَمَصْياهْ صاحبِ قوّت شده و به قومَش

هادي شده بدرهء نمك رفت و از پسرانِ سِعِير ده هزار نفر کشت (۱۲) و بني يهوداه ده هزار نفررا زنده اسير گردانيده و ايشان‌را بسرِ قُلّه آورده و ايشان‌را از سرِ قُلّه انداختند که همگي پاره شدند (۱۳) و طائفهء لشکري که اَمَصْياه باز فرستاده بود تا آنکه به همراهش بجنگ نروند به شهرهاي يهوداه از شومرون الي بيتِ حورون هجوم آورده و سه هزار از ايشان‌را کشتند و غارتِ بسياري کردند * (۱۴) و بعد از آن که اَمَصْياه از کشتنِ اِدوميان برگشت واقع شد که خدايانِ پسرانِ سِعِيررا آورد و ايشان‌را جهةِ خود خدايان نصب کرد و درحضورِ ايشان سجده نموده و بجهةِ ايشان بخورات نمود (۱۵) و غضبِ خداوند به اَمَصْياه افروخته شد و به او پيغمبري‌را فرستاد که وَي‌را گفت که چرا خدايانِ قومي که نتوانستند که قومِ خودرا از دستِ تو خلاصي دهند طلب نمودهء (۱۶) و واقع شد هنگامِ تکلّمش بمَلِكْ اينکه مَلِكْ باو گفت که آيا ترا واعظِ مَلِكْ گردانيدند توقّف نما چرا ترا بکشند پس پيغمبر توقّف نموده گفت داتستم که ارادهء خدا اينست که ترا هلاك نمايد زيرا که باين طور رفتار کردي و پندِ مرا نشنيدي * (۱۷) آنگاه اَمَصْياهِ پادشاهِ يهوداه مشورت کرده به يوآشِ پسرِ يهوآحازِ پسرِ ييهوئ پادشاهِ اِسرائيل بدين مضمون فرستاد که بيا تا آنکه روبهاي هم ديگررا به بينيم (۱۸) و يوآشِ پادشاهِ اِسرائيل به اَمَصْياهِ پادشاهِ يهوداه بدين مضمون فرستاد که خارِ شتري که در لُبنان بود به سرو‌آزادي که در لُبنان بود فرستاده گفت که دخترِ خودرا به پسرِ من بزني بده و حيوانِ وحشي که در لُبنان بود گذر نموده خارِ شتررا پايمال کرد (۱۹) گفتي که اينك اِدوميان‌را شکست دادم و دلت ترا مرتفع ساخت تا آنکه تکبّر نمائي حال بخانهء خود برگرد چرا بايست که شرّ بينگيزي تا آنکه تو و يهوداه بهمراهت بيفتيد (۲۰) اما اَمَصْياه گوش نداد زيرا که از جانبِ خدا بود تا آنکه ايشان‌را بدستِ دشمن تسليم نمايد بعلّتِ اينکه خدايانِ اِدوم‌را طلب نمودند (۲۱) پس يوآشِ پادشاهِ اِسرائيل به بالا رفته او و اَمَصْياهِ پادشاهِ يهوداه هم ديگر در بيتِ اَلشّمس که در يهوداه است ديدند (۲۲) و يهوداه در پيشِ روي اِسرائيل مغلوب شده هر کس بچادرِ خويش فرار کرد (۲۳) و يوآشِ پادشاهِ اِسرائيل اَمَصْياهِ پادشاهِ يهوداه پسرِ يوآشِ پسرِ يهوآحازرا در بيتِ اَلشّمس گرفت و اورا به اُورشَليم آورد و حصارِ اُورشَليم‌را از دروازهء اِفرَيم الي دروازهء گوشه چهار صد ذراع خراب کرد (۲۴) و همچنين تماميء طلا و نقره و تماميء ظروفي که در خانهء خدا با عوبيدِ اِدوم بود و خزانه‌هاي خانهء مَلِك‌را با پسرانِ گَرَوئي گرفته به شومرون برگشت * (۲۵) و اَمَصْياهِ پسرِ يوآشِ پادشاهِ يهوداه بعد از وفاتِ يوآشِ پسرِ يهوآحازِ پادشاهِ اِسرائيل پانزده سال زندگاني نمود (۲۶) و بقيهء افعالِ اَمَصْياه اوّلاً و آخراً آيا در کتابِ ملوكِ يهوداه و اِسرائيل مسطور نيستند (۲۷) و از زماني که اَمَصْياه از متابعتِ خداوند برگشت بخلافِ او در اُورشَليم [اشخاصِ چندي] همعهد گرديده بودند و به لاکيش او فرار کرد و به عقبش ايشان به لاکيش فرستادند و اورا در آنجا کشتند (۲۸) و اورا با اسبان آورده و اورا با آباي خود در شهرِ يهوداه دفن کردند *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و تماميء قومِ يهوداه عزياه‌را در حالتي كه شانزده ساله بود گرفته اورا در جاي پدرش امصياه ملك
نصب نمودند (۲) و او بعد از خوابيدنِ پادشاه با اجدادش ايلوث‌را بنا كرد و به يهوداه پس داد *
(۳) عزياه هنگامي كه آغاز سلطنت نمود شانزده ساله بود و پنجاه و دو سال در اورشليم سلطنت نمود و
اسمِ مادرش يكلياهِ اورشليمي بود (۴) و آنچه كه در نظرِ خداوند راست بود موافقِ هرآنچه كه پدرش امصياه
كرده بود كرد (۵) و در ايامِ زكرياه كه در رؤياي خدائي مدرك بود خدارا طلبيد و در روزهاي طلب
كردنش خداوندرا خدا كارش‌را راست آورد * (۶) و بيرون رفته با فلسطيان جنگ كرد و ديوارِ
گث و ديوارِ يبنه و ديوارِ اشدودرا شكست و شهرهارا در اطرافِ اشدود و ميانِ فلسطيان بنا كرد (۷) و
خدا اورا بر ضدِ فلسطيان و اعرابي كه در گورِ بعل و معونيم ساكن بودند نصرت داد (۸) و عمونيان
پيشكش‌ها به عزياه دادند و آوازه‌اش تا مدخلِ مصر بپيچيد زيرا كه بغايت قوي شد * (۹) و عزياه
برجهارا در اورشليم بدروازهء گوشه و دروازهء درة و گردشِ ديوار ساخت و آنهارا محكم گردانيد (۱۰) و
برجهارا در بيابان بنا كرد و چشمه‌هاي بسياري‌را كند زيرا كه هم در وادي و هم در هامون گله‌هاي
بسياري و در كوهستان و كرمل زارعان و باغبانانِ تاكستان داشت بعلتِ اينكه فلاحت‌را دوست
ميداشت * (۱۱) و عزياه لشكرِ جنگي كه براي جنگ دسته دسته بيرون ميرفتند داشت بحسابِ سانهائي
كه بواسطهء يعيئيلِ كاتب و معسياهِ ضابط بحكمِ حننياه كه از سردارانِ ملك بود ديده شدند (۱۲) و همگيء
شمارهء رؤساي اجدادِ صاحبانِ شجاعت دو هزار و شش صد نفر بود (۱۳) و زيرِ دستِ ايشان لشكرِ جنگي سيصد
و هفت هزار و پانصد نفر بود كه بقوتِ شجاعت بجهةِ امدادِ ملك بر دشمنانش جنگ مينمودند (۱۴) و عزياه
جهةِ تماميء لشكريان سپرها و نيزه‌ها و كلاه‌خودها و زره‌ها و كمانها و فلاخنهاي سنگي تدارك كرد (۱۵) و
در اورشليم منجنيق‌هاي مخترعهء عقلارا مهيا ساخت تا آنكه بر برجها و گوشه‌هاي [ديوار] جهةِ انداختنِ
تيرها و سنگ‌هاي بزرگ باشند و آوازه‌اش بدوردست‌ها بپيچيد زيرا كه بطورِ عجيبانه كومك يافت تا وقتي
كه قوي شد * (۱۶) و حينيكه قوي گرديده بود قلبش [از نخوت] بهلاكتش بلند شد زيرا كه بخداوند
خدايش عاصي شده داخلِ هيكلِ خداوند بقصدِ بخور نمودن در مذبحِ بخوري شد (۱۷) و عزرياهِ كاهن و به
همراهش هشتاد كاهنانِ خداوند كه صاحبانِ قوت بودند درعقبش رفتند (۱۸) و مقابلِ عزياهِ ملك مقاومت
نموده وي‌را گفتند كه اي عزياه كارِ تو نيست كه بخداوند بخور نمائي بلكه كارِ كاهنانِ پسرانِ هارون كه
جهةِ تبخير نمودن تقديس شده بودند هست و از مقامِ مقدس بيرون رو زيرا كه عصيان ورزيدي و از
جانبِ خداوند خدا موجبِ عزت براي تو نخواهد شد * (۱۹) و عزياه غضبناك شد در حالتي كه بخوردان
جهةِ بخور كردن در دستش بود و هنگامِ غضبناك شدنش بكاهنان برص در جبينش پيدا شد در حضورِ كاهنان
درخانهء خداوند در برابرِ مذبحِ بخوري (۲۰) و عزرياهِ كاهنِ رئيس و تماميء كاهنان اورا ملاحظه كردند و

اینك یَرَص در جبینش ظاهر بود و اورا از آنجا به تعجیل بیرون کردند و خودَش نیز در بیرون رفتن تعجیل نمود زیرا که خداوند اورا زده بود (۲۱) و عُزّیاه مَلِك تا روزِ وفاتش مبروص بود و در خانهٔ تنهائی مبروص نشست زیرا که از خانهٔ خداوند جدا شد و پسرش یُوثام بر خانهٔ مَلِك بوده برقومِ زمین حکم میکرد * (۲۲) و بقیّهٔ افعالِ عُزّیاه اوّلاً و آخراً یِشَعیاهِ پیغمبرِ پسرِ آموص نوشت (۲۳) و عُزّیاه با اجدادش خوابید و اورا با پدرانش در زمینِ مقابرِ ملوك دفن کردند زیرا که گفتند او مبروص است و پسرش یُوثام در جایش سلطنت نمود *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر نه آیه)

(۱) یُوثام هنگامِ آغازِ سلطنتش بیست و پنج ساله بود و شانزده سال در اُورشَلیم سلطنت نمود و اسمِ مادرش یِروشاه دخترِ صادوق بود (۲) و در نظرِ خداوند راستی موافقِ هر آنچه که پدرش عُزّیاه کرده بود کرد امّا بهیکلِ خداوند داخل نشد و قوم الی آن زمان مفسد بودند (۳) و او دروازهٔ بالائی خانهٔ خداوندرا بنا نمود و در دیوارِ عُوفِل بسیار بناها کرد * (۴) و در کوهستانِ یهوداه شهرهارا بنا کرد و در بیشدها قلعهها و برجها بنا کرد (۵) و او به پادشاهِ پسرانِ عَمّون جنگ کرد و بر ایشان غالب آمد و پسرانِ عَمّون همان سال صد قنطار نقره و ده هزار پیمانهٔ گندم و ده هزار پیمانهٔ جو باو دادند و پسرانِ عَمّون اینرا باو ادا کردند هم در سالِ دویم و هم در سالِ سیوم (۶) و یُوثام قوی شد زیرا که راههای خویشتنرا در حضورِ خداوند خدای خود راست کرد * (۷) و بقیّهٔ اعمالِ یُوثام و تمامیِ جنگها و راههایش اینك در کتابِ ملوكِ اِسْرائیل و یهوداه مسطورند (۸) و هنگامی که شروع به سلطنت نمود بیست و پنج ساله بود و در اُورشَلیم شانزده سال سلطنت نمود (۹) و یُوثام با اجدادش خوابید و اورا در شهرِ داود دفن کردند و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) آحاز هنگامی که شروع بسلطنت نمود بیست ساله بود و در اُورشَلیم شانزده سال سلطنت نمود اما آنچه که در نظرِ خداوند راست بود مثلِ پدرش داود نکرد (۲) و بطریقهای ملوكِ اِسْرائیل سلوك نمود و بتهای ریختهشدهرا از برای بَعلیم ساخت (۳) و در درهٔ بِن هِنّوم بخور نمود و پسرانِ خودرا موافقِ اعمالِ مکروههٔ طائفههائی که خداوند از حضورِ بنی اِسْرائیل اخراج نموده بود بآتش سوزانید (۴) و در مقامهای بلند و بسَرِ گریوهها و در زیرِ هر درختِ سبز ذبح و تبخیر نمود * (۵) بآن سبب خداوند خدایش اورا بدستِ پادشاهِ آرَم تسلیم نمود و ایشان اورا شکست داده اسیرانِ بسیاریرا از او گرفته بدَمِّشق بردند و همچنین بدستِ پادشاهِ اِسْرائیل تسلیم شد که اورا بصدمهٔ عظیم شکست داد (۶) و فِقَح پسرِ رِمَلیاه در یهوداه صد و بیست هزار نفر که همگی شجاعت پیشه بودند در یك روز کُشت بسببِ آنکه خداوند

خدایِ پدرانِشان‌را ترك کردند (۷) و زِکْرِیء شجاعِ اِفْرَیمْ مَعَسیاهِ مِلّكْ زاده‌را و عَزْرِیْقامِ کدخدایِ سرای و
اِلْقانَاهْ قایم‌مقامِ پادشاه‌را کُشت (۸) و بنی اِسْرائیْلْ از برادرانِ خود دویست هزار نفر زنان و پسران و
دختران اسیر بردند و غنیمتِ بسیاری از ایشان گرفته آن‌را به شُومْرُونْ بردند * (۹) و در آنجا پیغمبرِ
خداوند بود اسمَش عُودِیدْ که باستقبالِ لشکری که به شُومْرُونْ آمد رفت و بایشان گفت که اینك نظر
باینکه خداوند خدایِ اجدادِ شما بر یِهُوْدَاهْ غضب کرد ایشان‌را بدستِ شما تسلیم کرد و شما ایشان‌را
بخشمی که به آسمان میرسد کُشتید (۱۰) و حال گمان میبرید که پسرانِ یِهُوْدَاهْ و اُورِشَلِیْم‌را عاجز کرده
ایشان‌را بندهگانِ و کنیزکانِ خود خواهید گردانید آیا شما حقیقةً پیشِ خودتان گناهان بخداوند خدایِ خود
ندارید (۱۱) پس حال از من بشنوید و اسیرانی که از برادرانِ خود آوردید برگردانید زیرا که شدّتِ غضبِ
خداوند بر شماست (۱۲) پس مردمانِ چندی از رؤسایِ پسرانِ اِفْرَیمْ یعنی عَزَرْیاهِ پسرِ یِهُوحانَانْ و بِرِکْیاهِ
پسرِ مِشِلّیموثْ و یِحِزْقِیاهِ پسرِ شَلُّومْ و عماسایِ پسرِ حَدْلَیْ بضدِّ کسانی که از جنگ می‌آمدند برخاستند
(۱۳) و ایشان‌را گفتند که اسیران‌را اینجا میآورید زیرا که بخداوند گناه‌کار شدیم و شما گمان میبرید که
گناهان و عصیانِ مارا زیاد نمائید در حالتی که گناهِ ما بسیار است و شدّتِ غضب بر اِسْرائیْلْ مستولی است
(۱۴) آنگاه کمر بستهگان اسیران و غنایم‌را در پیشِ رویِ سرداران و تمامیِٔ جماعت واگذاشتند (۱۵) پس
مردمانی که اسمشان مذکور شد برخاستند و اسیران‌را گرفتند و تمامیِٔ برهنه شدهگانِ ایشان‌را از غنایم
پوشانیدند بلکه ایشان‌را ملبّس کردند و نعلین پوشانیدند و ایشان‌را خورانیده و نوشانیده و ایشان‌را روغن
زدند و تمامیِٔ عاجزانِ ایشان‌را بر حماران سوار کردند و ایشان‌را به یِرِیْحُویْ شهرِ درختانِ خرما نزدِ برادرانِ
خودشان آوردند و به شُومْرُونْ برگشتند * (۱۶) و در آن زمان آحازِ مَلِكْ بملوكِ آشُّورْ فرستاد تا آنکه اورا
کومك دهند (۱۷) بعد از اینکه بارِ دیگر اُدُومِیانْ آمده یِهُوْدَاهْ‌را شکست داده بودند و اسیران برده
بودند (۱۸) و فِلِسْطِیانْ بشهرهایِ زمینِ اسفل و جنوبیِٔ یِهُوْدَاهْ هجوم آورده بَیْتْ‌الشّمس و اَیّالُونْ و
گِدِیرُوثْ و شُوکُوْ و بناهایش و تِمْناهْ و بناهایش و گِمْزُوْ و بناهایش‌را تسخیر نموده در آنها نشسته بودند
(۱۹) زیرا خداوند یِهُوْدَاهْ‌را بسببِ آحازِ پادشاهِ اِسْرائیْلْ ذلیل گردانید چونکه یِهُوْدَاهْ‌را برهنه گردانید و
بخداوند عصیانِ عظیم ورزید (۲۰) و تِلْگَتْ پِلْنِسِرِ پادشاهِ آشُّورْ آمد و اورا اضرار داده قوی نساخت
(۲۱) زیرا که آحازْ حصّهٔ از خانهٔ خداوند و از خانهٔ پادشاه و هم از آنِ سرداران‌را گرفته به پادشاهِ آشُّورْ
داد امّا باو کومك نکرد (۲۲) و در وقتِ تنگیِٔ خویش عصیانِ خودرا بخداوند زیاد گردانید و آحازْ مَلِكْ
همین است * (۲۳) زیرا که بخدایانِ دَمِّشْقْ که اورا شکست داده بودند قربانی نمود و گفت چونکه
خدایانِ ملوكِ آرَمْ بایشان نصرت دادند پس من بایشان قربانی خواهم کرد تا آنکه مرا نیز کومك دهند
امّا ایشان سببِ لغزیدنِ او و تمامیِٔ اِسْرائیْلِیانْ بودند (۲۴) و آحازْ ظروفِ خانهٔ خدارا جمع کرده و
ظروفِ خانهٔ خدارا شکست و درهایِ خانهٔ خداوندرا بست و از برایِ خویش مذبح‌را در هر گوشهٔ
اُورِشَلِیْم ساخت (۲۵) و در هر شهری از شهرهایِ یِهُوْدَاهْ مقامهایِ بلند جهةِ تبخیر بخدایانِ بیگانه ساخت و

خداوند خدای اجدادَش‌را غضبناك گردانید * (۲۶) و بقیهٔ اعمالَش و تمامیِ راههایَش اوّلاً و آخراً اینك در کتابِ ملوكِ یهُوداهْ و اِسْرائیلْ مسطورند (۲۷) و آحازْ با اجدادَش خوابید و اورا در شهرِ اُورشَلیمْ دفن کردند امّا اورا بمقابرِ ملوكِ اِسْرائیلْ نیاوردند و پسرَش حِزْقیاهْ در جایَش سلطنت نمود *

فصلِ بیست و نهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و حِزْقیاهْ در آغازِ سلطنتَش بیست و پنج ساله بود و در اُورشَلیمْ بیست و نه سال سلطنت نمود و اسم مادرَش اَبیّاهِ دخترِ زِکَرْیاهْ بود (۲) و او آنچه که در نظرِ خداوند پسند آمد به موافقِ هر آنچه پدرَش داوُدْ کرده بود بجا آورد * (۳) و در ماهِ اوّلِ سالِ اوّلِ سلطنتَش درهای خانهٔ خداوندرا کشوده و آنهارا تعمیر نمود (۴) و کاهنان و لِویانْ‌را آورده ایشان‌را در میدانِ شرقی جمع نمود (۵) و بایشان گفت که ای لِویانْ از من بشنوید حال خویشتن‌را تقدیس نمائید و خانهٔ خداوند خدای اجدادِ خودرا تقدیس نمائید و نجاست‌هارا از مقامِ قُدس بیرون ببرید (۶) زیرا که پدرانِ ما عصیان ورزیدند و آنچه که در نظرِ خداوند خدای ما ناپسند آمد بجای آورده و اورا ترك کردند و روی‌های خودرا از مسکنِ خداوند گردانیده پشت دادند (۷) و درهای رواق‌را نیز بستند و نیّرهارا خاموش کرده و بخورات‌را تبخیر ننمودند و قربانیهای سوختنی در مقامِ مقدّس بخدای اِسْرائیلْ تقریب ننمودند (۸) و غضبِ خداوند بر یهُوداهْ و اُورشَلیمْ فرود آمد و ایشان‌را بمحنت و حیرانی و استهزا داد بنوعی که با چشمانِ خود میبینید (۹) و اینك پدران ما از شمشیر افتادند و پسرانِ ما و دخترانِ ما و نسوانِ ما باین سبب اسیر اند (۱۰) حال در دلَم هست که عهدی‌را با خداوند خدای اِسْرائیلْ به بندم تا آنکه شدّتِ غضبَش از ما برگردد (۱۱) ای پسرانِ من حال غافل مباشید زیرا که خداوند شمارا برگزیده است تا آنکه در حضورَش ایستاده اورا خدمت نمائید و خادمانَش باشید و تبخیر نمائید * (۱۲) آنگاه لِویانْ برخاستند یعنی از پسرانِ قِهاتْ مَحَتِ پسرِ عَماسَیْ و یُوئیلِ پسرِ عَزَرْیاهْ و از پسرانِ مِرارِیْ قیشِ پسرِ عَبْدِی و عَزَرْیاهِ پسرِ یهَلَّلْئیلْ و از گِرْشُونیانْ یُوآحِ پسرِ زِمّاهْ و عیدِنِ پسرِ یُوآحْ (۱۳) و از فرزندانِ اِلیصافانْ شِمْرِیْ و یعیئیلْ و از پسرانِ آسافْ زِکَرْیاهْ و مَتَّنیاهْ (۱۴) و از پسرانِ هیمانْ یحیئیلْ و شِمْعِیْ و از پسرانِ یدُوثُونْ شِمْعیاهْ و عُزّیئیلْ (۱۵) و ایشان برادرانِ خویشتن‌را جمع کردند و خودرا تقدیس نموده موافقِ فرمانِ مَلِكْ ازکلامِ خداوند برای تطهیرِ خانهٔ خداوند آمدند (۱۶) وکاهنان به اندرونِ خانهٔ خداوند بجهة تطهیر نمودنَش داخل شدند و تمامیِ نجاستهائی که در هیکلِ خداوند یافتند به حیاطِ خانهٔ خداوند آوردند و لِویانْ اورا گرفته بیرون به نهرِ قِدْرُونْ بردند (۱۷) و در روزِ نخستینِ ماهِ اوّل شروع بتقدیس نمودند و در روزِ هشتمِ ماه به رواقِ خداوند رسیدند و در هشت روزِ [دیگر] خانهٔ خداوندرا تقدیس نموده بروزِ شانزدهمِ ماهِ اوّل تمام کردند * (۱۸) و بعد از آن به حِزْقیاهِ مَلِكْ آمده گفتند که تمامیِ خانهٔ خداوند و مذبحِ قربانیِ سوختنی‌را با تمامیِ ظروفَش و سُفرهٔ نانِ تَقَدُّمه‌را با تمامیِ ظروفَش تطهیر نمودیم (۱۹) و تمامیِ ظروفی که آحازِ مَلِكْ در ایّامِ سلطنتَش و عصیانَش ردّ نموده بود حاضر

ساخته تقدیس کردیم و اینك در حضورِ مذبحِ خداوند برقرارند * (۲۰) پس حِزْقِیاهِ مَلِكْ سحرخیزی نموده سردارانِ شهررا جمع کرده بالا بخانهء خداوند رفت (۲۱) و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت برّه و هفت بزغالهء نررا آوردند تا که قربانیءِ رفعِ گناه باشد بجهةِ مملکت و مقامِ مقدّس و یِهُوداهْ پس بکاهنان از فرزندانِ هارُونْ امرنمود که آنهارا بمذبحِ خداوند تقریب نمایند (۲۲) پس گاوان‌را کشتند وکاهنان خون‌را گرفته بمذبح پاشیدند و همچنین قوچ‌هارا کشتند و خون‌را بر مذبح پاشیدند و برّه‌هارا نیز کشتند و خون‌را بمذبح پاشیدند (۲۳) و بزغاله‌هارا بجهةِ قربانیءِ رفعِ گناه بحضورِ پادشاه و جماعت آوردند و دستهای خودشان‌را برآنها گذاشتند (۲۴) وکاهنان آنهارا کشتند و خونِ آنهارا بر مذبح ریختند تا آنکه از برای تمامیءِ اِسْرائِیلْ کفّاره باشد زیرا که پادشاه امر فرموده بود که قربانیءِ سوختنی و قربانیءِ رفعِ گناه بجهةِ کلِّ اِسْرائِیلْ تقریب نمایند (۲۵) و لِوِیانْ‌را نیز در خانهء خداوند با سنج‌ها و سنطورها و بربطها موافقِ فرمانِ داوُدْ و گادِ بینندهء شاهی و ناثانِ نبی نصب نمود زیرا که امرِ خداوند بواسطهء پیغمبرانش همین بوده است (۲۶) آنگاه لِوِیانْ با آلاتِ [موسیقیءِ] داوُدْ وکاهنان با کرناها ایستادند (۲۷) و حِزْقِیاهْ امر نمود که قربانیءِ سوختنی‌را بمذبح تقریب نمایند و هنگامی که شروع به تقریبِ آن قربانی نمودند مزمورِ خداوند نیز بدست‌یاریءِ کرناها و آلاتِ [موسیقیءِ] داوُدِ پادشاهِ اِسْرائِیلْ آغاز شد (۲۸) و تمامیءِ جماعت سجده میکردند و مغنّیان میخواندند و بوقچیان مینزدند و تمامیءِ این کارهارا الی تمام شدنِ قربانیءِ سوختنی میکردند (۲۹) و هنگامِ تمام شدنِ قربانی پادشاه و تمامیءِ حضّار با او رکوع کرده سجود نمودند (۳۰) و حِزْقِیاهِ مَلِكْ و سرداران به لِوِیانْ امر فرمودند که خداوندرا بکلماتِ داوُدْ و آسافِ بیننده حمد نمایند و بسرور حمد نمودند و رکوع و سجود کردند * (۳۱) آنگاه حِزْقِیاهْ متکلّم شده گفت که حال خودتان‌را برای خداوند تقدیس نمودید پس تقرُّب جسته ذبائح و هدیه‌های حمدی بخانهء خداوند بیاورید آنگاه جماعت ذبائح و هدیه‌های حمدی آوردند و همچنین هر کسی که قلبِ سخی داشت قربانیهای سوختنی آورد (۳۲) و عددِ قربانیهای سوختنی که جماعت آوردند هفتاد گاو و صد قوچ و دویست برّه بود و تمامیءِ این‌ها قربانیءِ سوختنی برای خداوند بودند (۳۳) و چیزهای مقدّسه ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود (۳۴) امّا کاهنان چونکه کم بودند سلّاخیءِ تمامیءِ قربانیهای سوختنی‌را قادر نبودند بآن سبب برادرانِ ایشان از لِوِیانْ ایشان‌را کومك کردند تا تمام شدنِ کار و تقدیس شدنِ سائرِ کاهنان زیرا که در تقدیس کردنِ خودشان لِوِیانْ سلیم قلب‌تر از کاهنان بودند (۳۵) و همچنین قربانیهای سوختنی با پیهِ هدایای سلامتی و هدایای ریختنی از برای هر قربانیءِ سوختنی فراوان بودند پس بندهگیءِ خانهء خداوند آراسته شد (۳۶) و حِزْقِیاهْ و تمامیءِ قوم سرور شدند زیرا که خدا قوم‌را مهیّا ساخته بود بسببِ اینکه این کارها بناگهانی واقع شد *

(فصل سی‌ام مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و حِزْقِیاهْ بتمامیءِ اِسْرائِیلْ و یِهُوداهْ فرستاد و هم مکتوبات‌را به اِفْرَیِمْ و مِنَسّهْ مرقوم ساخت تا آنکه

بخانهٔ خدواند به اُورشَلِیمْ بیآیند و عیدِ فصح براي خداوند خداي اِسْرائیلْ بر پا دارند (٢) زیرا که
پادشاه و سردارانَش و تماميءِ جماعت در اُورشَلِیمْ مشورت کردند که عیدِ فصح‌را در ماهِ دویم بر پا نمایند
(٣) بعلّتِ اینکه در آن زمان آن‌را بر پا نمودن قادر نبودند زیرا کاهنان خودرا بحدِّ کفایت تقدیس
ننموده بودند و قوم به اُورْشَلِیمْ جمع نشده بودند (۴) و این چیز در نظرِ مَلِکْ و در نظرِ تماميءِ
جماعت پسند آمد (٥) پس حکم‌را اجرا داشتند که بتماميءِ اِسْرائیلْ از بِئْرِ شِبَعْ تا دانْ ندا
نمایند که بجهةِ بر پا نمودنِ عیدِ فصح براي خداوند خداي اِسْرائیلْ در اُورشَلِیمْ جمع گردند زیرا که
مدّتِ مدیدي بطوري که مسطور شده بود نکرده بودند * (٦) پس قاصدان با مکتوبات از جانبِ مَلِکْ و
سردارانَش موافقِ فرمانِ پادشاه بتماميءِ اِسْرائیلْ و یهُوداهْ رفتند و گفتند که اي بني اِسْرائیلْ بخداوند
خداي اِبْراهِیمْ و اِسْحٰقْ و اِسْرائیلْ برگردید تا آنکه او به ناجیانِ شما که از دستِ ملوکِ آشّور باقي اند
برگردد (٧) و مثلِ پدرانِ خود و برادرانِ خود که از خداوند خداي پدرانِ خود عاصي شدند مباشید
که ایشان‌را بحیراني بطوري که مي‌بینید وا گذاشت (٨) و حال گردنِ خویشتن‌را مثلِ گردنِ پدرانِ خود
قوي مگردانید و دستِ خودرا بخداوند تسلیم نمائید و بمقامِ مقدّسَش که ابداً تقدیس نموده است
بیآئید و خداوند خداي خودرا عبادت نمائید تا آنکه از شما شدّتِ غضبَش برگردد (٩) و اگر شما
بخداوند رجوع نمائید برادرانِ شما و پسرانِ شما در حضورِ اسیرکنندگانِ شما مرحمت خواهند یافت
و باین زمین معاودت خواهند نمود زیرا که خداوند خداي شما رحمان و رحیم است و روي خودرا
از شما بر نخواهد گردانید اگر شما باو رجوع نمائید * (١٠) پس قاصدان شهر به شهر در زمینِ
اِفْرَیِمْ و مِنَسّهْ گذشتند تا به زِبولُونْ و لیکن مردمان بر ایشان استهزا و ریشخند نمودند (١١) نهایت
مردمانِ چندي از اَشیرْ و مِنَسّهْ و زِبولُونْ تواضع نموده به اُورشَلِیمْ آمدند (١٢) همچنین در یهُوداهْ دستِ
خدا در این میبود که دلِ ایشان‌را یکي کند براي بجا آوردنِ فرمانِ شاه و سردارانَش موافقِ کلامِ خداوند *
(١٣) و قوم بسیاري در اُورشَلِیمْ براي بر پا نمودنِ عیدِ فطیري در ماهِ دویم جمع گردیدند جماعتِ بسیار
بزرگي (١۴) و برخاستند و مذبح‌هائي که در اُورشَلِیمْ بودند برداشتند و تماميءِ مذبح‌هاي بخوري‌را نیز
برداشته به نهرِ قِدْرُونْ انداختند (١٥) و در روزِ چهاردهمِ ماهِ دویمي [قربانيءِ] فصح‌را کشتند و کاهنان
و لِوِیانْ خجالت کشیده خویشتن‌را تقدیس نمودند و قربانیهاي سوختني‌را بخانهٔ خداوند آوردند (١٦) و
در مقامِ خود موافقِ قاعدهٔ خودشان مطابقِ توراةِ مُوسيِ مردِ خدا ایستادند و کاهنان از دستِ لِوِیانْ
خون‌را گرفته پاشیدند * (١٧) زیرا که در جماعت بسیاري بودند که خویشتن‌را تقدیس ننموده بودند و
بر لِوِیانْ لازم بود که قربانیهاي فصح‌را براي تماميءِ ناطاهران بکشند تا آنکه ایشان‌را در حضورِ
خداوند تقدیس نمایند (١٨) زیرا که بسیاري از قوم از اِفْرَیِمْ و مِنَسّهْ و یِسّاکارْ و زِبولُونْ بسیارِشان
طاهر نشده بودند مع هذا فصح‌را بطوري که نوشته نبود خوردند امّا حِزْقیاهْ از براي ایشان استدعا نموده
گفت که خداوندِ خوبْ ایشان‌را به بخشد (١٩) یعني تماميءِ آناني که قلبِ خودرا بخصوصِ طلبِ خدا

خداوند خداي اجدادِ ایشان آماده ساختند اگرچه موافقِ طهارتِ مقامِ مقدّس تطهیر نشده بودند (۲۰) و
خداوند حِزْقیاه‌را استجابت نمود و قوم‌را عفو کرد * (۲۱) و بني اِسْرائیل که در اُورَشلیم حضور داشتند
عیدِ فطیررا هفت روز بسرورِ عظیم نگاه داشتند و لِویان و کاهنانِ خداوندرا روز بروز حمد نمودند و
بسازهاي بلند آواز خداوندرا ستایش نمودند (۲۲) و حِزْقیاه بقلبِ تماميء لِویاني که معرفتِ خداوندرا
تعلیم میدادند گفت و ایشان بسرورِ هفت روز ضیافتِ عیدرا میخوردند و ذبائحِ سلامتي‌را ذبح مینمودند
و حمد بخداوندِ خداي پدرانشان نمودند * (۲۳) و تماميء جماعت مشورت کردند که عیدرا هفت
روزِ دیگر بر پا خواهند داشت پس هفت روزِ دیگر با سرور عیدرا نگاه داشتند (۲۴) زیرا که
حِزْقیاه پادشاهِ یِهُوداه هزار گاو و هفت هزار گوسفندرا بجماعت بخشید و سرداران نیز هزار گاو و ده
هزار گوسفند بجماعت بخشیدند و بسیاري از کاهنان خویشتن‌را تقدیس نمودند (۲۵) و تماميء
جماعتِ یِهُوداه با کاهنان و لِویان و تماميء جماعتي که از اِسْرائیل آمد و غریباني که از ولایتِ اِسْرائیل
آمدند و آناني که در یِهُوداه ساکن بودند شادماني نمودند (۲۶) بحدّي که در اُورَشلیم سرورِ عظیم
شد زیرا که از ایّامِ سُلَیمانِ پسرِ داوُدِ پادشاهِ اِسْرائیل در اُورَشلیم مثل این واقع نشده بود (۲۷) پس
کاهنان و لِویان برخاسته براي قوم دعاي خیر نمودند و دعاي ایشان مستجاب شد و مناجاتِ ایشان تا
مقامِ مقدّسش به آسمان رسید *

(فصلِ سي و یکم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و بعد از اتمام شدنِ کلّ این کارها تماميء اِسْرائیلیان که در شهرهاي یِهُوداه حضور داشتند بیرون
رفتند و بُت‌هارا شکستند و درخت‌زارهارا بُریدند و مقامهاي بلند و مذبح‌هارا از تماميء یِهُوداه و بِنْیامین
و اِفْرایِم و مَنَسّه کُلّیةً منهدم کردند پس تماميء بني اِسْرائیل هر کس بمُلكِ خود و شهرهاي خود برگشتند *
(۲) و حِزْقیاه قِسمتهاي کاهنان و لِویان‌را بر وفقِ قِسمتهاي خودشان هر کس‌را از کاهنان و لِویان موافقِ
خدمتِ خود نصب کرد تا آنکه قربانيء سوختني و هداياي سلامتي‌را تقریب نمایند و خدمت نموده
شکر و حمد در دروازه‌هاي مُخَیّمِ خداوند نمایند (۳) و حصّهء از اموالِ پادشاه‌را براي تقریب نمودنِ
قربانیهاي سوختني تعیین نمود یعني براي قربانیهاي سوختنيء صبح و شام و قربانیهاي سوختنيء
روزهاي سبت و سرماهها و عیدهاي معیّن بنحوي که در توراةِ خداوند مکتوب است * (۴) و با قومي
که در اُورَشلیم ساکن بودند امر نمود که تا حصّهء کاهنان و لِویان‌را بدهند تا آنکه در شریعتِ خداوند
قوي شوند (۵) و بمحضِ منتشر شدنِ فرمانِ بني اِسْرائیل نوبرهاي گندم و شیرهء انگور و روغن و عسل و
تماميء ماحصلِ کشت‌زاررا به بسیاري آوردند و عُشرِ هر چیزرا بزیادتي دادند (۶) و بني اِسْرائیل و
یِهُودیاني که در شهرهاي یِهُوداه ساکن بودند ایشان نیز عُشرِ گاو و گوسفند و عُشرِ چیزهاي مقدّس
که براي خداوند خداي خودشان تقدیس شده بود آوردند و آنهارا توده توده نمودند (۷) و در ماهِ

سیوم آغاز به جمع نمودنِ توده‌ها نمودند و در ماهِ هفتم تمام کردند (۸) و هنگامي که حِزْقیاهْ و سرداران آمدند و توده‌هارا دیدند آنگاه خداوندرا شکر نموده و قومَش اِسْرائیلْرا دعاي خیر نمودند (۹) و حِزْقیاهْ در بارهٔ توده‌ها از کاهنان و لِوِیانْ سؤال نمود (۱۰) و عَزْریاهِ کاهنِ رئیس از خاندانِ صادُوقْ وَيْرا جواب داده گفت از زماني که قوم آغازِ آوردنِ هدیّه‌ها بخانهٔ خداوند نموده اند مأکولات‌را بفراواني خوردیم و باقي مانده‌را بزیادتي وا گذاشتیم زیرا که خداوند قومِ خودرا برکت داده است و این انبار باقي مانده است * (۱۱) و حِزْقیاهْ امر فرمود که انبارها در خانهٔ خداوند مهیّا سازند و مهیّا ساختند (۱۲) پس هدیّه‌ها و عُشرها و چیزهاي تقدیس شده‌را با امانت آوردند و کُنَنْیاهِ لِوِيْئي ناظرِ آنها و برادرَش شِمْعِيْ ثاني بود (۱۳) و یِحِیْئیلْ و عَزَرْیاهْ و نَحَتْ و عَساهیلْ و یِریموتْ و یوزابادْ و اِلیْئیلْ و یِسْمَکْیاهْ و مَحَتْ و بِنایاهْ در زیرِ دست کُنَنْیاهْ و برادرَش شِمْعِيْ ضابط بودند موافقِ فرمانِ حِزْقیاهِ مَلِکْ و عَزْریاهِ پیشواي خانهٔ خدا (۱۴) و قُورِيءِ پسرِ یِمْناهِ لِوِيْئيْ که بطرفِ شرقي دربان بود ناظرِ هدیّه‌هاي اراديءِ خدا بود تا آنکه هدیّه‌هاي خداوند و مقدّس ترینِ چیزهاي مقدّس‌را تقسیم نماید (۱۵) و بعد از او عِیْدِنْ و مِنْیامینْ و یِیْشُوعْ و شِمَعْیاهْ و اَمَرْیاهْ و شِکَنْیاهْ در شهرهاي کاهنان با امانت بودند تا آنکه به برادرانِ خود [مقدسات‌را] بر وفقِ قسمتها از بزرگ و کوچك تقسیم نمایند (۱۶) سواي [چیزهائي که] به ذکورانِ حساب شدهٔ نسب‌نامه از سه ساله و بالاتر [باید بدهند] یعني هر کسي که بخانهٔ خداوند مي‌آید براي خدمتِ خود در عُبودیّتَش موافقِ قسمتَش مایحتاجِ هر روزرا در روزَش (۱۷) هم بکاهناني که موافقِ خاندانِ پدرانِ خودشان محسوب شدهٔ نسبنامه بودند و هم به لِوِیانْ از بیست ساله و بالاتر موافقِ خدمتهاي ایشان در قسمتهاي ایشان (۱۸) و نیز بتماميءِ محسوب شده‌گانِ نسبنامه از کوچکان و نسوان و پسران و دخترانِ ایشان از تماميءِ جماعت زیرا که در کارهاي معیّنيءِ خودشان خویشتن‌را بقُدْس تقدیس نموده اند (۱۹) و هم بر کاهنان از فرزندانِ هارُونْ که در کشت‌زارهاي پیرامونِ شهرهاي خودشان در هر شهري از شهرها مردماني که به اسمها مسطور اند [بر ایشان لازم بود] که حصّه‌هارا بتماميءِ ذکورانِ کاهنان و تماميءِ محسوب شده‌گانِ نسبنامه از لِوِیانْ بدهند * (۲۰) و حِزْقیاهْ در تماميءِ یِهُوداهْ بدین طور عمل نمود و آنچه که در حضورِ خداوند خدایَش نیکو و راست و حق بود بجا مي‌آورد (۲۱) و در هر کاري که در بنده‌گيءِ خانهٔ خدا و در شریعت و اوامر براي طلبیدنِ خدایَش آغاز نموده بود همین‌را بتماميءِ قلبَش عمل میکرد و بختیار مي‌شد *

(فصلِ سي و دويم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و بعد از وقوعِ این اعمال و استقامتِ ایشان سَنْحیریْبِ مَلِکِ آشُورْ هجوم آور شده داخلِ یِهُوداهْ گردید و خیمه‌هارا در برابرِ شهرهاي حصاردار بر پا نمود و گمان بُرد که آنهارا متصرّف خواهد شد * (۲) و هنگامي که حِزْقیاهْ ملاحظه نمود که سَنْحیریْبْ هجوم مي‌آورد و اینکه رویَش بقصدِ جنگ بسوي اُورْشَلیمْ

است (٣) آنگاه با سرداران و شجاعانَش مشورت کرد تا آنکه آبهاي چشمه‌هائي که بیرونِ شهر بودند مسدود نماید و ایشان اورا کومك کردند (٤) پس خلقِ بسیاري گِرد آمدند و تماميِ چشمه‌ها و نهري که در میانِ آن مرزبوم جاري بود مسدود کردند و گفتند چرا بایست پادشاهانِ اَشّور بیآیند و آبهاي بسیار به بینند (٥) پس خویشتن‌را مستحکم کرده تماميِ شکستگیهاي دیوارا تعمیر نموده تا به برجها بلند نمود و در بیرون دیوارِ دیگر ساخت و مِلّوءِ در شهرِ داوُدرا استحکام داد و مزراقها و سپرهاي بسیاری ساخت (٦) و سردارانِ جنگي بر قوم گماشت و ایشان‌را در حضورِ خود در میدانِ دروازهء شهر جمع نمود و بدین مضمون بقلبِ ایشان گفت (٧) که قوي و دلیر باشید و از پادشاهِ اَشّور و تماميِ گروهي که با او هست هراسان و ترسان مباشید زیرا آناني که با ما هستند از آناني که با او هستند بیشتراند (٨) با او بازوي گوشتي است و با ما خداوند خداي ماست تا آنکه مارا کومك نماید و جنگهاي مارا غالب گرداند و قوم بر کلماتِ حِزْقیاه پادشاهِ یِهُوداه تکیه نمودند * (٩) بعد از آن سَنْحیریبِ پادشاهِ اَشّور بنده‌گانَش‌را باُورشَلیم در حالتي که او و تماميِ لشکریانَش بهمراه او در برابرِ لاکیش بودند نزدِ حِزْقیاهِ پادشاهِ یِهُوداه و تماميِ اهلِ یِهُوداه که در اُورشَلیم بودند فرستاد تا آنکه بگویند (١٠) سَنْحیریبِ پادشاهِ اَشّور چنین میفرماید که آنچه که به او اعتماد نمائید چیست که تا در اُورشَلیم هنگامِ محاصره مانده باشید (١١) آیا حِزْقیاه شمارا نینگیزانید تا آنکه شمارا بمرگ و قحطي و تشنه‌گي تسلیم نماید هنگامِ گفتنَش که خداوند خداي ما مارا از دستِ پادشاهِ اَشّور رهائي خواهد داد (١٢) آیا همان حِزْقیاه مقامهاي بلند و مذبح‌هایَش‌را منهدم نساخت و به یِهُوداه و اُورشَلیم بدین منوال نگفته است که در حضورِ همین یك مذبح سجده و بخور نمائید (١٣) آیا بآنچه که من و پدرانَم بتماميِ طوائفِ زمینها کردم عارف نیستید مگر خدایانِ طوائفِ آن زمینها حقیقةً قادر بودند که ولایت‌هاي خودرا از دستِ من نجات دهند (١٤) از تماميِ خدایانِ طوائفي که پدرانِ من نابود گردانید کدام یکي قادر بود که قومَش‌را از دستِ من رهائي بخشد که تا خداي شما قادر بوده شمارا از دستِ من رهائي دهد (١٥) پس حِزْقیاه شمارا فریب ندهد و شمارا در این کار نینگیزاند و باو اعتماد ننمائید زیرا که از تماميِ خدایانِ سائرِ طوائف و ممالك کیست که قادر بوده قومَش‌را از دستِ من و از دستِ پدرانِ من رهائي داده است پس پُر ظاهر است که خداي شما قادر نیست که شمارا از دستِ من رهائي بخشد (١٦) و دیگر بندگانَش خلافِ خداوند خدا و خلافِ بنده‌اَش حِزْقیاه حرفهاي ناسزا گفتند * (١٧) و او براي ملامتِ خداوند خداي اِسْرائیل و براي گفتنِ حرفهاي نالایق مکتوبات نوشت و گفت بطوري که خدایانِ طوائفِ سائرِ ولایات قومِ خودرا از دستِ من رهائي ندادند خداي حِزْقیاه نیز قومِ خودرا از دستِ من نخواهد رهانید (١٨) پس به آوازِ بلند در زبانِ یِهُودي بقومِ اُورشَلیم که در سرِ دیوار بودند فریاد کردند تا آنکه ایشان‌را بترسانند و مضطرب سازند بقصدِ اینکه شهررا تسخیر نمایند (١٩) و در بارهء خداي اُورشَلیم مثلِ خدایانِ قومهاي زمین که معمولِ دستهاي انسان بود گفتند * (٢٠) و باین سبب حِزْقیاهِ مَلِكْ و

يِشَعْياهِ نبيء پسرِ آمُوص استدعا نموده بطرفِ آسمان فرياد كردند (٢١) و خداوند فرشتهءرا فرستاد كه تماميء صاحبانِ شجاعت و پيشوايان و سردارانِ لشكرِ پادشاهِ آشُوررا قطع نمود و او با رويِ شرمنده بزمينِ خود برگشت و بخانهء خدايَش داخل شد و بيرون آمدهگانِ از امعايَش اورا در آنجا بشمشير كشتند (٢٢) و خداوند حِزْقِياهْ و ساكنانِ أُورشَلِيْمْرا از دستِ سَنْحِيْرِيْبِ پادشاهِ آشُور و از دستِ جملهء [دشمن] رهائي داد و ايشانرا از هر طرف هدايت فرمود (٢٣) و بسياري پيشكشها بخداوند در أُورشَلِيْمْ و تحفهها به حِزْقِياهِ پادشاهِ يِهُوداهْ آوردند كه او بعد از آن در نظرِ تماميء طوائف مُعَزّز شد * (٢٤) در آن ايّام حِزْقِياهْ بحدِّ مرگ ناخوش شد و خداوندرا استدعا نمود كه اورا استجابت نمود و آيتيّ باو داد (٢٥) امّا حِزْقِياهْ موافقِ احسانِ باو عوضي نكرد بسببِ اينكه قلبَش متكبّر شد و غضب براو و يِهُوداهْ و أُورشَلِيْمْ شد (٢٦) نهايت حِزْقِياهْ بخصوصِ متكبّريء قلبَش او و ساكنانِ أُورشَلِيْمْ تواضع نمودند كه غضبِ خداوند در روزگارِ حِزْقِياهْ رو نه نمود (٢٧) و حِزْقِياهْرا غنا و عزّتِ بسيار بسيار شد و از براي خود مخزنها بجهةِ نقره و طلا و سنگهاي قيمتي و ادويهها و سپرها و تماميء آلاتِ پسنديده مهيّا ساخت (٢٨) و نيز انبارهارا براي محصولِ گندم و شيرهء انگور و روغن و آخورها براي انواعِ مواشي و آغلها بجهةِ گلّها ساخت (٢٩) و از براي خود شهرها ساخت و از گوسفندان و گاوان بزيادتي مالك شد زيرا كه خدا مالِ بسيار فراوان باو عطا نموده بود * (٣٠) و ديگر حِزْقِياهْ راهِ بالائيء آبهاي گِيحُونْرا مسدود ساخت و آنهارا راست بطرفِ غربيء شهرِ داوُدْ انداخت و حِزْقِياهْ در تماميء اعمالَش برخوردار شد (٣١) امّا در بيناتَش بسرداراني كه از بابِلْ نزدِ وَيْ فرستاده شده بودند تا آنكه در بارهء آيتي كه در زمين واقع شد طلب نمايند خدا اورا واگذاشت تا آنكه اورا امتحان نموده هر چه در قلبَش بود بداند * (٣٢) و بقيّهء اعمالِ حِزْقِياهْ و حسناتَش اينك در رؤياي يِشَعْياهِ نبيء پسرِ آمُوص و در كتابِ ملوكِ يِهُوداهْ و إِسْرائِيْلْ مكتوب اند (٣٣) و حِزْقِياهْ با پدرانَش خوابيد و اورا در بالاترينِ قبرهاي پسرانِ داوُدْ دفن كردند و تماميء يِهُوداهْ و ساكنانِ أُورشَلِيْمْ اورا وقتِ مرگَش مُعَزّز داشتند و پسرَش مَنَسّهْ در جايَش سلطنت نمود *

(فصلِ سي و سيوم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(١) مَنَسّهْ هنگامي كه آغازِ سلطنت نمود دوازده ساله بود و پنجاه و پنج سال در أُورشَلِيْمْ سلطنت نمود (٢) و در نظرِ خداوند بدي كرد موافقِ مكروهاتِ طوائفي كه خداوند از حضورِ بني إِسْرائِيْلْ اخراج نموده بود (٣) بعلّتِ اينكه مقامهاي بلندي كه پدرَش حِزْقِياهْ منهدم ساخته بود دو باره بنا كرد و بجهةِ بَعَلِيْمْ مذبحهارا بر پا نمود و درختزارهارا غرس كرد و تماميء عساكرِ آسمانهارا سجده كرده آنهارا عبادت نمود (٤) و مذبحهارا در خانهء خداوند بنا كرد جائي كه خداوند در بارهاَش گفته بود كه اسمَم در أُورشَلِيْمْ ابداً بر قرار خواهد بود (٥) و نيز مذبحهارا براي جميعِ عساكرِ آسمانها در دو صحنِ خانهء خداوند

بر پا نمود (۶) و دیگر پسرانِ خودرا در درّهٔ ابنِ هِنّوم از آتش گذرانید و بطالع نگاه کرده به افسونگری و غیبگوئی و جنّیگری و فال گیری مشغول شد و در نظرِ خداوند عملِ بدیرا زیاد کرده اورا بغضب آورد (۷) و بتِ حکّاکیءِ درست کردهٔ خودرا در خانهٔ خدا گذاشت [جائی] که خدا در بارهاش بداوود و پسرش سُلَیمان فرموده بود که در این خانه و در اورشَلیم که از تمامیءِ اسباطِ اِسرائیل بر گزیدم اسمِ خودرا ابداً خواهم گذاشت (۸) و پایِ اِسرائیلرا بارِ دیگر از این زمینی که به پدرانِ شما تعیین نموده ام دور نخواهم نمود اگر بقصدِ بجا آوردنِ هر آنچه که امر فرمودم موافقِ کلِّ شریعت و فرائض و احکامی که بواسطهٔ موسی دادم متوجّه باشند (۹) پس مَنَسّه یهوداه و ساکنانِ اورشَلیمرا بحدّی بضلالت انداخت که از طوائفی که خداوند در حضورِ بنی اِسرائیل نابود کرده بود بدتر رفتار نمودند (۱۰) و خداوند به مَنَسّه و قومش [هر چند] تکلّم فرمود لیکن ایشان گوش ندادند (۱۱) پس خداوند سردارانِ لشکرِ پادشاهِ آشوررا بر ایشان حملهور گردانید که ایشان مَنَسّهرا در میانِ خارها دستگیر کرده بزنجیرش قید نموده اورا به بابِل بردند (۱۲) و هنگامِ تنگنائیءِ خود خداوند خدایِ خودرا استدعا نمود و در حضورِ خدایِ پدرانش بسیار تواضع نمود (۱۳) و هنگامی که اورا تضرّع مینمود [خدا] اورا استجابت فرموده تضرّعشرا قبول نمود و اورا بمملکتش به اورشَلیم باز آورد آنگاه مَنَسّه دانست که خداوند خدا اوست * (۱۴) و بعد از آن دیواریرا در بیرونِ شهرِ داوود بطرفِ غربیءِ گیحون در درّه الی مدخلِ دروازهٔ ماهی بنا کرد و عوفیلرا احاطه نموده آنرا بسیار بلند کرد و سردارانِ جنگی در جمیعِ شهرهایِ حصاردارِ یهوداه گذاشت (۱۵) و خدایانِ بیگانهرا و صَنَمرا از خانهٔ خداوند و تمامیءِ مذبحهائی که در کوهِ خانهٔ خداوند و در اورشَلیم بنا کرده بود برداشت و آنهارا از شهر بیرون انداخت (۱۶) و مذبحِ خداوندرا تعمیر نموده قربانیهایِ سلامتی و شکرگذاریرا در بالایش ذبح کرد و یهوداهرا فرمود که خداوند خدایِ اِسرائیلرا عبادت نمایند (۱۷) امّا قوم مستمرّاً در مقامهایِ بلند ذبح میکردند لیکن بتنهائی بخداوند خدایِ خودشان * (۱۸) و بقیّهٔ اعمالِ مَنَسّه و دعائی که بخدایش نمود و کلماتِ پیغمبران که باسمِ خداوند خدایِ اِسرائیل باو گفتند اینك در کتابِ ملوكِ اِسرائیل مسطور اند (۱۹) و دعایش و استجابت شدنش و تمامیءِ خطا و گناهانش و مکانهائی که در آنها مقامهایِ بلند ساخته بود و درختزارها و صورتهایِ حکّاکی شدهٔ که پیش از تواضعش بر پا نموده بود اینك در اخبارِ بینندهگان مسطور اند (۲۰) پس مَنَسّه با پدرانش خوابید و اورا در خانهاش دفن کردند و پسرش آمون در جایش سلطنت نمود * (۲۱) آمون هنگامِ آغازِ سلطنتش بیست و دو ساله بود و در اورشَلیم دو سال سلطنت نمود (۲۲) و بدیرا در نظرِ خداوند بطوری که پدرش مَنَسّه عمل کرده بود کرد زیرا آمون بکلِّ صورتهایِ حکّاکی شدهٔ که پدرش مَنَسّه ساخته بود ذبح نموده ایشانرا عبادت کرد (۲۳) و خودرا در حضورِ خداوند متواضع نگردانید بطوری که مَنَسّهِ پدرش خودرا متواضع گردانیده بود بلکه همین آمون عصیانِ خودرا زیاد کرد (۲۴) پس بندهگانش همعهد گردیده اورا در خانهٔ خودش کشتند (۲۵) امّا قومِ زمین تمامیءِ

کساني که همعهد شده بودند بخلافِ اَمُونِ مَلِكْ کشتند و نیز قومِ زمین یُوشِیاهِ پسرش‌را در جایش به پادشاهي نصب کردند *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) و یُوشِیاهْ هنگامي که شروع بسلطنت نمود هشت ساله بود و سي و يك سال در اُورشَلِیمْ سلطنت نمود (۲) و آنچه که در نظرِ خداوند راست بود کرد و براههاي پدرش داوُدْ رفتار نموده براست و چپ انحراف نورزید (۳) و در سالِ هشتمِ سلطنتش درحالتي که جوان بود بطلبیدنِ خداي پدرش داوُدْ شروع نمود و در دوازده سال [از سلطنتش] بطاهر نمودنِ یهُوداهْ و اُورشَلِیمْ از مقامهاي بلند و درخت‌زارها و صورتهاي حکّاکي و ریخته شده شروع نمود (۴) و در حضورِ او مذبح‌هاي بَعَلِیمْ‌را منهدم گردانیدند و صورتهائي که بالاي آنها بودند بُریدند و درخت‌زارها و صورتهاي حکّاکي و ریخته شده‌را شکستند و آنهارا کوبیده بر روي قبرهاي آناني که بجهةِ ایشان ذبح نموده بودند پاشیدند (۵) و استخوانهاي کاهنان‌را در مذبح‌هاي خودشان سوزانیده یهُوداهْ و اُورشَلِیمْ‌را طاهر نمود (۶) و در شهرهاي مَنَسّهْ و اِفْرَیِمْ و شِمْعُونْ تا نَفْتالِيْ بُت‌خانه‌هاي ایشان‌را با پُتك از هر طرف [خراب کرد] (۷) و مذبح‌ها و درخت‌زارهارا خراب کرد و صورتهاي حکّاکي شده‌را پارچه کرده کوبید و در تماميء زمینِ اِسْرائِیلْ جمیع بُت‌هارا شکسته به اُورشَلِیمْ مراجعت نمود * (۸) و در سالِ هجدهمِ سلطنتش بعد از طاهر نمودنش زمین و خانه‌را شافانِ پسرِ اَصَلْیاهْ و مَعَسِیاهِ سردارِ شهر و یوآحِ تذکره‌چيءِ پسرِ یوآحازْرا جهةِ تعمیر نمودنِ خانهء خداوند خداي خویش فرستاد (۹) و بکاهنِ بزرگ حِلْقِیاهْ آمده و نقدِ آورده شدهٔ بخانهء خدا که اورا لِوِیانْ نگاهبانانِ درها از دستِ مَنَسّهْ و اِفْرَیِمْ و تماميءِ باقیان از اِسْرائیلْ و از تماميءِ یهُوداهْ و بِنْیامِینْ جمع کرده بودند تسلیم نمودند و به اُورشَلِیمْ برگشتند (۱۰) و ایشان بدستِ سروراني که بخانهء خداوند ناظر بودند سپردند و آنرا ایشان بسرکاراني که در خانهء خداوند مشغولِ کار بودند تسلیم نمودند تا آنکه خانه‌را اصلاح و تعمیر نمایند (۱۱) یعني بصنعت‌گران و معماران بجهةِ ابتیاع نمودنِ سنگهاي حجّاري شده و چوبهاي پیوستني تا آنکه تخته‌هاي خانه‌هائي که ملوكِ یهُوداهْ خراب کرده بودند بسازند دادند (۱۲) و آن مردمان در آن کار براستي عمل نمودند و ناظرانِ ایشان اینانند یَحَتْ و عُوبَدْیاهْ لِوِیانْ از پسرانِ مِراري و زَکَرْیاهْ و مِشُلّامْ از پسرانِ قِهاتْ تا آنکه کاررا باتمام رسانند و این لِوِیان همه‌گي در سازهاي موسیقي ماهر بودند (۱۳) و همچنین ناظرانِ حمّالان و سرورانِ تماميءِ سرکاران در انواعِ عبودیّت مستقیم بودند و نویسنده‌گان و ضابطان و دربانان از لِوِیانْ بودند * (۱۴) و هنگامي که نقدِ آورده شدهء بخانهء خداوندرا بیرون آوردند حِلْقِیاهِ کاهن کتابِ توراةِ خداوند از دستِ موسی‌را پیدا کرد (۱۵) و حِلْقِیاهْ متکلّم شده بشافانِ کاتب گفت که کتابِ توراةرا در خانهء خداوند پیدا کردم و حِلْقِیاهْ آن کتاب‌را بشافانْ سپرد (۱۶) و شافانْ کتاب‌را بنزدِ مَلِكْ آورد و دیگر خبر بمَلِكْ بدین مضمون آورده که هرچه بدستِ بندگانت سپردي عمل مي‌کنند (۱۷) و

نقد یافته شده در خانهٔ خداوندرا جمع کرده بدست ناظران و بدست سرکاران سپردند (۱۸) و شافان کاتب بملك چنین نقل کرد که حلقیاه کاهن کتابی بمن سپرد و شافان آن‌را در حضور ملك خواند (۱۹) و واقع شد که بمحض شنیدن ملك کلام توراةرا رخوت خودرا پاره نمود (۲۰) و ملك به حلقیاه و اَحیقام پسر شافان و عبدون پسر میکاه و شافان کاتب و عسایاه بندهٔ ملك چنین فرمود (۲۱) که بروید و از براي من و بقیهٔ إسرائیل و یهوداه بخصوص کتاب یافته‌شدهٔ از خداوند طلب نمائید زیرا که خشم خداوند که بر ما ریخته میشود عظیم است بعلت اینکه پدران ما فرمان خداوندرا متوجه نشدند تا آنکه موافق هرآنچه در این کتاب مرقوم است معمول دارند * (۲۲) و حلقیاه و مردمان ملك به پیش حلداه نبیهٔ زن شلوم پسر تقهت پسر حسراه نگاه‌دارندهٔ لباسها رفتند در حالتي که او در اورشلیم در مدرسه نشسته بود و این خبررا باو رسانیدند (۲۳) و او بایشان گفت که خداوند خداي إسرائیل چنین میفرماید که بگوئید بکسي که شمارا نزد من فرستاده است (۲۴) که خداوند چنین میفرماید که بلارا باین مقام و ساکنانش یعني تمامئ لعنتهاي مسطورهٔ کتابي که در حضور پادشاه یهوداه خواندند نازل میکنم (۲۵) بعلت اینکه مرا ترك کرده بخدایان بیگانه بخور نموده مرا بتمامئ اعمال دست‌هاي خودشان بغضب آوردند پس غضب من باین مقام ریخته خواهد شد و منطفي نخواهد شد (۲۶) و در بارهٔ پادشاه یهوداه که شمارا بطلب خداوند فرستاده است وي‌را چنین بگوئید که خداوند خداي إسرائیل در بیان کلماتي که شنیدهٔ چنین مي‌فرماید (۲۷) چونکه قلبت نرم شده خودت‌را در حضور خدا متواضع نمودي دروقتي که کلام اورا در بارهٔ این مقام و ساکنانش شنیدي و در حضورم متواضع شدي و اثواب خودرا دریده و در حضورم گریستي پس من نیز استجابت نمودم منکه خداوندم چنین میفرمایم (۲۸) اینك ترا به پدران خود ملحق خواهم ساخت و در قبرت بسلامت مدفون خواهي شد و چشمانت تمامئ بلائي که باین مقام و ساکنانش نازل میگردانم نخواهند دید پس خبر بملك بازآوردند * (۲۹) آن زمان ملك فرستاده تمامئ مشائخ یهوداه و اورشلیم‌را جمع نمود (۳۰) و ملك و تمامئ مردمان یهوداه و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لویان و همهٔ قوم از بزرگ و کوچك بخانهٔ خداوند بالا رفتند و او در سمع ایشان تمامئ کلمات کتاب عهد یافت شدهٔ در خانهٔ خداوندرا خواند (۳۱) و ملك در مقامش ایستاده در حضور خداوند عهدي‌را باین مضمون بست که خداوندرا متابعت نموده اوامرش و شهاداتش و فرائضش‌را با تمامئ قلبش و تمامئ جان خویشتن نگاه خواهد داشت تا آنکه کلمات عهد مکتوب شدهٔ این کتاب‌را عمل نماید (۳۲) و تمامئ حاضران اورشلیم و بنیامین‌را ایستاده گردانیده و ساکنان اورشلیم موافق عهد خدا خداي پدران ایشان عمل نمودند (۳۳) و یوشیاه تمامئ اشیاء مکروه‌را از تمامئ زمینهائي که منسوب ببني إسرائیل بودند برداشت و تمامئ حاضران إسرائیل‌را متعبد گردانیده تا آنکه خداوند خداي خودرا عبادت نمایند و تمامئ روزهاي او از متابعت خداوند خداي پدران ایشان دست بر نداشتند *

(فصلِ سي و پنجم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

(۱) و يُوشِياهْ در اُورْشَلِيمْ بخداوند عيدِ فصحرا كرد و قربانيءِ فصحرا در روزِ چهاردهمِ ماهِ اوّل ذبح نمودند (۲) و كاهنانرا در منصبهاي ايشان تعيين نمود و ايشانرا درخدمتِ خانهء خداوند متعصّب نمود (۳) و نه لِوِيانْ كه مُعَلِّمانِ تماميءِ إِسْرائِيلْ و از مقدّسانِ خداوند بودند گفت كه صندوقِ قدسرا بخانهء كه سُلَيمانِ پسرِ داوُدِ پادشاهِ إِسْرائِيلْ ساخته بود بگذاريد تا آنكه بدوشِ شما بار نباشد و بخداوند خداي خود و بقومَش إِسْرائِيلْ خدمت نمائيد (۴) و مطابقِ خاندانهاي پدرانِ خود به موافقِ قِسمتهاي خودتان مطابقِ نوشتهء داوُدِ پادشاهِ اسْرائِيلْ و نوشتهء پسَرش سُلَيمانْ خودرا حاضر سازيد (۵) و موافقِ قِسمتهاي خاندانهاي پدرانِ برادرانِ شما كه قومند و مطابقِ قِسمتهاي خاندانهاي پدرانِ لِوِيانْ به مقامِ قدس به ايستيد (۶) و قربانيهاي فصحرا ذبح نمائيد و خودتانرا تقديس نموده برادرانِ خودرا مُهيّا سازيد تا آنكه موافقِ كلامِ خداوند بواسطهء مُوسى عمل نمايند (۷) و يُوشِياهْ به پسرانِ قوم از گلّه برّهها و بزغالهها همگي بجهةِ قربانيءِ فصح بشمارهء سي هزار بتماميءِ حاضرين و از گاوان سه هزار بخشيد اينان از مالِ پادشاه بودند (۸) و سرورانَش بقوم و به كاهنان و به لِوِيانْ [بخششهارا] به ارادت دادند و حِلْقِياهْ و زِكَرْياهْ و يَحِيئِيلْ پيشوايانِ خانهء خدا بكاهنان دو هزار و ششصد غنم و سيصد گاو بجهةِ قربانيهاي فصح دادند (۹) و كُنَنْياهْ با شِمَعْياهْ و نِتَنْئِيلْ از برادرانَش و حَشَبْياهْ و يعِيئِيلْ و يُوزاباد از بزرگانِ لِوِيانْ پنج هزار غنم و پانصد گاو جهةِ قربانيهاي فصح به لِوِيانْ دادند * (۱۰) و بعد از مُهيّا شدنِ خدمت كاهنان در مقامهاي خود و لِوِيانْ موافقِ قِسمتهاي خودشان مطابقِ فرمانِ پادشاهْ ايستادند (۱۱) و قربانيءِ فصحرا ذبح نمودند و كاهنانِ خون از دستِ ايشان [گرفته] افشاندند و لِوِيانْ سلّاخي نمودند (۱۲) و قربانيهاي سوختنيرا برداشتند تا آنكه آنهارا موافقِ قِسمتهاي خاندانهاي پدرانِ پسرانِ قوم تقسيم نمايند غرض اينكه آنهارا مطابقِ نوشتههاي كتابِ مُوسى بخداوند تقريب نمايند و بگاوان نيز چنين عمل نمودند (۱۳) و موافقِ قانون قربانيءِ فصحرا بآتش كباب كردند امّا سائرِ هديههاي مقدّسرا در تيانها و ديكها و تابهها پخته آنهارا بتماميءِ پسرانِ قوم بسرعت تقسيم نمودند * (۱۴) و بعد از آن بخصوصِ خودشان و كاهنان مُهيّا ساختند زيرا كه كاهنان از پسرانِ هارُونْ الى وقتِ شام در تقريب نمودنِ قربانيهاي سوختني و پيه مشغول بودند بنابراين لِوِيانْ بجهةِ خودشان و بجهةِ كاهنانِ پسرانِ هارُونْ تدارك كردند (۱۵) و مغنّيان از پسرانِ آسافْ موافقِ فرمانِ داوُدْ و آسافْ و هيمانْ و يدُوثُونِ بينندهء مَلِكْ در مقامِ خودشان بودند و دربانان به هر دروازه حاضر تا از خدمتِ خودشان دور نباشند بسببِ اينكه برادرانِ ايشان از لِوِيانْ بجهةِ ايشان مهيّا ساختند (۱۶) پس تماميءِ بندهگيءِ خداوند بخصوصِ نگاه داشتنِ فصح و تقريب نمودنِ قربانيهايءِ سوختني بمذبحِ خداوند موافقِ فرمانِ يُوشِياهِ مَلِكْ درهمان روز آماده شد (۱۷) درهمان وقت بني إِسْرائِيلي كه حضور داشتند عيدِ فصح و فطيررا هفت روز نگاه داشتند * (۱۸) و از زمانِ شِمُوئِيلِ پيغمبر عيدي مثلِ اين در إِسْرائِيلْ بر پا كرده نشده بود و

تمامیءِ پادشاهانِ اِسْرائیلْ عیدِ فصحي که یُوشِیاهْ و کاهنان و لِوِیانْ و تمامیءِ حاضرانِ یِهُوداهْ و اِسْرائیلْ و ساکنانِ اُورشَلیمْ نگاه داشته بودند بر پا ننمودند (۱۹) و این فصح بسالِ هجدهمِ سلطنتِ یُوشِیاهْ واقع شد * (۲۰) و بعد از تمامیءِ این چیزها هنگامي که یُوشِیاهْ هیکل‌را آماده کرده بود نِکُوهْ پادشاهِ مِصْر بقصدِ جنگ نمودن به کَرْکِمیشِ پهلوي فِراتْ روانه شد و یُوشِیاهْ به برابرَش بیرون آمد (۲۱) و[نِکُوهْ] قاصدان‌را باو فرستاده گفت که اي پادشاهِ یِهُوداهْ مرا با تو چه کار است امروز بر ضدّ تو نیآمده ام بلکه بضدّ خانداني که بآن محاربه مي‌نمایم آمده ام و خدا بمن امر فرمود که بزودي بروم و از خلاف نمودنِ با خدائي که با من است توقّف فرما تا آنکه ترا هلاك نسازد (۲۲) امّا یُوشِیاهْ رویش‌را از او بر نگردانید بلکه تبدیلِ صورت نموده تا آنکه با او جنگ نماید بکلامِ نِکُوهْ از زبانِ خدا گوش نداده بقصدِ محاربه بدرّهءِ مَگِدّو برفت (۲۳) و تیراندازان یُوشِیاهِ مَلِكْ تیرباران کردند و مَلِكْ به بندگانَش گفت که مرا بیرون برید زیرا که بسیار جراحت برداشتم (۲۴) آنگاه بندگانَش اورا از عرّادهٔآش بیرون آورده و بعرّادهءِ دویمینش سوار کردند و باُورشَلیمْ آوردند و مُرد و در مزارِ پدرانَش مدفون شد و تمامیءِ یِهُوداهْ و اُورشَلیمْ بجهةِ یُوشِیاهْ نوحه‌گري نمودند (۲۵) و اَرْمِیاهْ بجهةِ یُوشِیاهْ مراثي خواند و تمامیءِ مغنّیان از مرد و زن در بارهءِ یُوشِیاهْ مرثیه‌ها گفتند الیٰ امروز و آنهارا در اِسْرائیلْ قانون کردند و اینك درمراثي‌ها مسطور اند * (۲۶) و بقیّهءِ اعمالِ یُوشِیاهْ و احسانهایَش بنوعي که در توراتِ خداوند نوشته شده است (۲۷) یعني اعمالَش اوّلاً و آخراً اینك در کتابِ ملوكِ اِسْرائیلْ و یِهُوداهْ نوشته اند *

(فصلِ سي و ششم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و قوم ولایت یِهُوآحازِ پسرِ یُوشِیاهْ‌را گرفته اورا در جاي پدرَش در اُورشَلیمْ مَلِكْ نصب کردند (۲) یُوآحازْ هنگامِ آغازِ سلطنت بیست و سه سال داشت و سه ماه در اُورشَلیمْ سلطنت نمود (۳) و پادشاهِ مِصْر اورا از اُورشَلیمْ معزول نمود و ولایت‌را صد قنطار نقره و یك قنطار طلا جریمه کرد (۴) و پادشاهِ مِصْر اِلْیاقیمِ برادرَش‌را بر یِهُوداهْ و اُورشَلیمْ پادشاه نصب کرده اسمَش‌را یِهُویاقیمْ تبدیل کرد و نِکُوهْ یِهُوآحازِ برادرَش‌را گرفته اورا بمِصْر برد * (۵) یِهُویاقیمْ بیست و پنج ساله بود در آغازِ سلطنتَش و یازده سال در اُورشَلیمْ سلطنت نمود و در نظرِ خداوند خداي خود بدي کرد (۶) و پادشاهِ بابِلْ نِبُوکَدْنصّرْ بضدّ او بر آمد و اورا بزنجیرِ برنجین بسته تا آنکه اورا به بابِلْ بَرَد (۷) و نِبُوکَدْنصّرْ ظروفِ خانهءِ خداوندرا به بابِلْ بر داشته در هیکلِ خودَش در بابِلْ گذاشت * (۸) و بقیّهءِ اعمالِ یِهُویاقیمْ و چیزهاي مکروهي که کرد و اعمالي که در او پیدا شدند اینك در کتابِ ملوكِ اِسْرائیلْ و یِهُوداهْ مکتوب اند و یِهُویاکینِ پسرَش در جایَش سلطنت نمود * (۹) یِهُویاکینْ در آغازِ سلطنتَش هشت ساله بود و سه ماه و ده روز در اُورشَلیمْ سلطنت نمود و در نظرِ خداوند بدي کرد (۱۰) و بعد از انقضاي سال نِبُوکَدْنصّرِ مَلِكْ فرستاده اورا به بابِلْ آورد باتّفاقِ ظروفِ مقبولِ خانهءِ خداوند و برادرَش صِدْقِیاهْ‌را به یِهُوداهْ و اُورشَلیمْ مَلِكْ نصب کرد * (۱۱) صِدْقِیاهْ در آغازِ سلطنتَش بیست و یك ساله بود و در اُورشَلیمْ یازده سالِ سلطنت نمود (۱۲) و در نظرِ خداوند خداي خود بدي کرده

خویشتن‌را در حضورِ اَرْمِیاهِ پیغمبر از زبانِ خداوند متواضع نساخت (۱۳) و هم به نِبُوْکَدْنِصَّرِ مَلِكْ عاصي
شده که اورا بخدا سوگند داده بود وگردنِ خودرا قوي و دلِ خودرا سخت گردانید تا آنکه بخداوند خداي
اِسْرائیْلْ رجوع ننماید (۱۴) و همچنین تماميِ رؤساي کاهنان و قوم بسيار عاصي شدند موافقِ تماميِ
اعمالِ مکروهِ سائرِ طوائف و خانهٔ خداوند که در اُورْشَلِیْمْ تقدیس نموده بود تدنیس کردند (۱۵) و خداوند
خداي اجدادِ ایشان بواسطهٔ رسولانَش به مبالغه ارسال و روانه کرده زیرا که برقومِ خود و مکانِ خود رحمان
بود (۱۶) امّا ایشان رسولانِ خدارا استهزا نموده کلامَش‌را خوار شمردند و پیغمبرانَش‌را مسخره نمودند تا
بوقتي که غضبِ خداوند بر ضدّ قومَش بحدّي شدید شد که چاره پذیر نبود * (۱۷) آنگاه پادشاهِ کَلْدانیانْ‌را
بایشان حمله‌ور نمود که برگزیدگانِ ایشان‌را در خانهٔ مقدّسِ ایشان بشمشیر کُشت و نه بجوانان و نه به
دختران و نه به پیران و نه به فَرْتوتان رحمت کرده همه‌را بدستِ او تسلیم کرد (۱۸) و تماميِ ظروفِ خانهٔ
خدا از بزرگ و کوچك و خزانه‌هاي خانهٔ خداوند و خزانه‌هاي پادشاه و سردارانَش‌را همه‌را به بابِلْ آورد
(۱۹) و خانهٔ خدارا سوزانیدند و حصارِ اُورْشَلِیْمْ‌را منهدم کردند و تماميِ عمارتهایَش‌را بآتش سوختند و
تماميِ ظروفِ مقبولش‌را ضایع کردند (۲۰) و بقیّةالسّیف‌را به اسیري به بابِلْ آورد که ایشان به او و
پسرانَش الی زمانِ سلطنتِ سلاطینِ فارْسْ بنده بودند (۲۱) تا آنکه کلامِ خداوند از زبانِ اَرْمِیاهْ کامل
شود تا وقتي که زمین از روزهاي سَبْتَش راضي شد زیرا که تماميِ روزهاي ویرانیَش سَبت‌را گرفت تا تمام
شدنِ هفتاد سال * (۲۲) و بسالِ اوّلِ کُوْرِشِ پادشاهِ فارْسْ تا آنکه کلامِ خداوند از دهنِ اَرْمِیاهْ کامل
شود خداوند روحِ کُوْرِشِ پادشاهِ فارْسْ‌را انگیزانید که تا در تماميِ مملكِ خود فرماني صادر کرده بدین
مضمون در کتاب نوشته شود (۲۳) که کُوْرِشِ پادشاهِ فارْسْ چنین میفرماید که خداوند خداي آسمانها
تماميِ ممالكِ زمین‌را بمن داده است و او مرا مأمور ساخته که از برایَش خانه‌ءِا در اُورْشَلِیْمْ که در یهُوْداهْ
است بنا نمایم از شما درمیانِ تماميِ قومَش کیست که برود خداوند خدایَش با او باشد و برفتن مختار است *

کتابِ دهمِ مورّخان

معروف بکتابِ عزرا و مشتمل

بر ده فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر یازده آیه)

(۱) در سالِ اوّلِ سلطنتِ کُوْرِشِ مَلِكِ فارْسْ بخصوصِ تکمیلِ کلامِ خداوند از دهانِ اَرْمِیاهْ خداوند روحِ

كورش ملك فارس را برانگيزانيد تا آنكه در تمامي ء ممالك خود فرماني صادر كرده بدين مضمون در كتاب
نوشته شود (٢) كه كورش ملك فارس چنين ميفرمايد كه خداوند خداي آسمانها تمامي ء ممالك زمين را
بمن داده است و او مرا مأمور ساخته كه بجهة او خانه را به اورشليم كه در يهوداه است بنا نمايم (٣) از
شما در تمامي ء قوم او كيست كه خدايش با او باشد تا بر اورشليم كه در يهوداه است بر آيد و براي
خداوند خداي اسرائيل آنچنان خدائي كه در اورشليم است خانه ء بنا نمايد (٤) و هر كسي كه از تمامي ء
مكانهائي كه در آن ساكن بوده باقي ميماند مردمان آن مكانها اورا بنقره و طلا و امتعه و دواب اعانت
نمايند سواي هديهائي كه به ارادت داده ميشود بجهة خانه ء خدا كه در اورشليم است (٥) پس رؤساي
اجداد يهوداه و بنيامين و كاهنان و لويان با تمامي ء كساني كه خدا روح ايشان را انگيزانيده بود
برخاستند تا آنكه بر آمده خانه ء خداوند كه در اورشليم است بنا نمايند (٦) و تمامي ء كساني كه در
اطراف ايشان بودند ايشان را بظروف نقره و طلا و امتعه و دواب و تحفهاي قيمتي كومك دادا سواي
تمامي ء هديهاي ارادتي (٧) و ملك كورش ظروف خانه ء خداوند كه نبوكدنصر از اورشليم آورده در خانه ء
خدايان خود گذاشته بود بيرون آورد (٨) و اينهارا كورش ملك فارس با دست مثرداث خزانه دارش بيرون
آورد و بشيش بصر سرور يهوداه شمرد (٩) و تعداد آنها اينست لنكري ء طلا سي لنكري ء نقره يك هزار كاردها
بيست و نه (١٠) كاسهاي طلائي سي كاسهاي نقره ء نوع دويمي چهار صد و ده و سائر ظروف يك هزار
(١١) تمامي ء ظروف از طلا و نقره پنج هزار و چهارصد تمامي ء آنهارا شيش بصر با اسيراني كه از بابل
باورشليم آورده شدند آورد *

(فصل دويم مشتمل بر هفتاد آيه)

(١) و اينانند پسران كشور يعني كساني كه نبوكدنصر ملك بابل به بابل اسيروار روانه كرده بود كه از
حالت اسيري بر آمدند و به اورشليم و يهوداه هركس بشهر خود برگرديدند (٢) كه ايشان همراه زربابل و
يشوع و نحمياه و سراياه و رعلاياه و مردكي و بلشان و مسپار و بگوي و رحوم و بعناه آمدند تعداد
مردمان قوم اسرائيل اينست (٣) پسران پرعوش دو هزار و يك صد و هفتاد و دو (٤) پسران شفطياه سيصد
و هفتاد و دو (٥) پسران آرح هفتصد و هفتاد و پنج (٦) پسران پحث مواب از پسران يشوع و يواب دو
هزار و هشت صد و دوازده (٧) پسران عيلام يك هزار و دويست و پنجاه و چهار (٨) پسران زتوء نه صد و
چهل و پنج (٩) پسران زكي هفت صد و شصت (١٠) پسران باني شش صد و چهل و دو (١١) پسران
بيبي شش صد و بيست و سه (١٢) پسران عزگاد يك هزار و دويست و بيست و دو (١٣) پسران ادونيقام
شش صد و شصت و شش (١٤) پسران بگوي دو هزار و پنجاه و شش (١٥) پسران عادين چهار صد و پنجاه
و چهار (١٦) پسران آطير از حزقياه نود و هشت (١٧) پسران بيصي سيصد و بيست و سه (١٨) پسران يوراه
يك صد و دوازده (١٩) پسران حاشم دويست و بيست و سه (٢٠) پسران گبار نود و پنج (٢١) پسران

بیتِ لِحِم یك صد و بیست و سه (۲۲) مردمانِ نِطُوفاه پنجاه و شش (۲۳) مردمانِ عَناثُوث یك صد و
بیست و هشت (۲۴) پسرانِ عَزْماوِث چهل و دو (۲۵) پسرانِ قِریَتِ عارِیم و کِفیراه و بِئیروث هفت صد
و چهل و سه (۲۶) پسرانِ راماه و گِبَع شش صد و بیست و یك (۲۷) مردمانِ مِکماس یك صد و بیست
و دو (۲۸) مردمانِ بَیتِ ایل و عَي دویست و بیست و سه (۲۹) پسرانِ نِبو پنجاه و دو (۳۰) پسرانِ
مَگبیش یك صد و پنجاه و شش (۳۱) پسرانِ عِیلامِ دیگر یك هزار و دویست و پنجاه و چهار (۳۲) پسرانِ
حارِم سیصد و بیست (۳۳) پسرانِ لُود و حادِید و أونو هفت صد و بیست و پنج (۳۴) پسرانِ یِریحو
سیصد و چهل و پنج (۳۵) پسرانِ سِناآه سه هزار و شش صد و سي * (۳۶) از کاهنان پسرانِ یِدَعیاه از
خاندانِ یِیشوع نه صد و هفتاد و سه (۳۷) پسرانِ اِمِّر یك هزار و پنجاه و دو (۳۸) پسرانِ پَشحور یك هزار و
دویست و چهل و هفت (۳۹) پسرانِ حارِم یك هزار و هفده * (۴۰) از لِویان پسرانِ یِیشوع و قَدمِیئیل
از پسرانِ هُودَویاه هفتاد و چهار * (۴۱) از مغنّیان پسرانِ آساف یك صد و بیست و هشت * (۴۲) از
پسرانِ دربانان پسرانِ شَلُّوم و پسرانِ آطیر و پسرانِ طَلمون و پسرانِ عَقُّوب و پسرانِ حَطیطا و پسرانِ شُوبَي
همه‌گي یك صد و سي و نه * (۴۳) از نِثینیم پسرانِ صیحا و پسرانِ حَسُوفا و پسرانِ طَبّاعوث (۴۴) و پسرانِ
قیروس و پسرانِ سیعَها و پسرانِ پادون (۴۵) و پسرانِ لِباناه و پسرانِ حَگاباه و پسرانِ عَقُّوب (۴۶) و
پسرانِ حاگاب و پسرانِ شَملَي و پسرانِ حانان (۴۷) و پسرانِ گِدیل و پسرانِ گَحَر و پسرانِ رِایاه (۴۸) و
پسرانِ رِصین و پسرانِ نِقُودا و پسرانِ گَزّام (۴۹) و پسرانِ عُزّا و پسرانِ پاسیَح و پسرانِ بیسَي (۵۰) و
پسرانِ أسناه و پسرانِ مِعونیم و پسرانِ نِفوسیم (۵۱) و پسرانِ بَقبوق و پسرانِ حَقوفا و پسرانِ حَرحور
(۵۲) و پسرانِ بَصلوث و پسرانِ مِحیدا و پسرانِ حَرشا (۵۳) و پسرانِ بَرقوس و پسرانِ سیسِرا و پسرانِ ثامَح
(۵۴) و پسرانِ نِصیَح و پسرانِ حَطیفا (۵۵) و از پسرانِ بنده‌گانِ سُلَیمان پسرانِ سُوطَي و پسرانِ سُوفِرِث و
پسرانِ پِرودا (۵۶) و پسرانِ یَعَلاه و پسرانِ دَرقون و پسرانِ گِدّیل (۵۷) و پسرانِ شِفَطیاه و پسرانِ حَطّیل و
پسرانِ پُوکِرِث از صِبَیم و پسرانِ آمِي (۵۸) تماميء نِثینیم و پسرانِ بنده‌گانِ سُلَیمان سیصد و نود و دو *
(۵۹) و اینان کساني بودند که از تیلِ مِلَح و تیلِ حَرشا و کِروب و اَدّان و اِمّیر برآمدند امّا خاندانِ پدران و
ذریّهء خودشانرا نشان نتوانستند داد که آیا از اِسرائیل اند (۶۰) یعني پسرانِ دِلایاه و پسرانِ طُوبیاه و
پسرانِ نِقُودا شش صد و پنجاه و دو (۶۱) و از پسرانِ کاهنان پسرانِ حَبَّیاه و پسرانِ هَقّوص و پسرانِ بَرزِلّي
که زني از دخترانِ بَرزِلّيءِ گِلعادي گرفت و باسمِ او نامیده شد (۶۲) اینان نسبنامهء خودرا درمیانِ دفترِ
تناسلها تفحّص کردند و نیافتند بآن سبب مثلِ ناپاکان از کهانت ردّ شدند (۶۳) و تِرشاثا بآنها گفت که
از قُدسِ قُدسیّین نخورند تا وقتِ برخواستنِ کاهن به أوریم و تُمّیم * (۶۴) تماميء جماعت معاً چهل و دو
هزار و سیصد و شصت (۶۵) سواي بنده‌گان و کنیزکانِ ایشان که هفت هزار و سیصد و سي و هفت بودند و
از جملهء ایشان از زن و مرد دویست مغنّیان بودند (۶۶) اسبانِ ایشان هفت صد و سي و شش و قاطرانِ
ایشان دویست و چهل و پنج (۶۷) و شترانِ ایشان چهار صد و سي و پنج و حمارانِ ایشان شش هزار و

هفت صد و بیست بودند * (۶۸) و بعضي از رؤساي آبا وقتِ آمدنِ ایشان بخانهٔ خداوند که در أُورْشَلِيمْ
است براي خانهٔ خدا به ارادت [هديّه‌هارا] عرض کردند تا آنکه آن‌را در مکانَش بر پا نمایند (۶۹) بر
طبقِ قابلیّتِ خودشان بخزانهٔکار شصت و یك هزار درهم طلا و پنج هزار پارهٔ نقره و یك صد جامهٔ کاهنان
رسانیدند * (۷۰) و کاهنان و لِوِیانْ و بعضي از قوم و از مغنیّان و دربانان و نِتِینِیمْ در شهرهاي خودشان
ساکن شدند بلکه تماميِ إِسْرائِیلِیانْ در شهرهاي خودشان مسکن داشتند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و هنگامي که ماهِ هفتم رسید در حالتي که بني إِسْرائِیلْ در شهرها بودند قوم مثلِ یك شخص
بأُورْشَلِيمْ جمع شدند (۲) و یِیشُوعِ پسرِ یُوصاداقْ و برادرانَش کاهنان و زِرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِیئِیلْ و برادرانَش
برخاستند و مذبحِ خداي إِسْرائِیلْ‌را بنا کردند تا آنکه بنهجي که در توریةِ موسیِ مردِ خدا مکتوب
است قربانیهاي سوختني‌را بر آن تقریب نمایند * (۳) و مذبح‌را بر بُنیانِ خودَش بر پا نمودند زیرا
بسببِ قومِ آن ولایات خوف بر ایشان استیلا یافت و بالایَش ذبائح از قربانیهاي سوختني‌را در صبح و
شام بخداوند تقریب میکردند (۴) و عیدِ سایبانهارا بنحوي که مسطور است کردند و ذبائحِ سوختنيِ
روزینه‌را کارِ هر روز در روزَش موافقِ عادت بحساب تقریب مینمودند (۵) و بعد از آن ذبائحِ سوختنيِ
دائمي‌را هم از سرِ ماه‌ها و هم از تماميِ أعیادِ مقدّسِ خداوند و هم از تماميِ کساني که هدایاي إرادتي
بخداوند دادند تقریب نمودند (۶) از روزِ اوّلِ ماهِ هفتمین آغاز بتقریب نمودنِ قربانيِ سوختني بخداوند
کردند در حالتي که بُنیانِ هیکلِ خداوند گذاشته نشده بود (۷) و به حجّاران و نجّاران نقره و به
صِیدُونِیانْ و صُورِیانْ مأکولات و مشروبات و روغن دادند تا آنکه از لُبْنانْ بدریا به یافُو درختانِ
سروِ آزادرا بیاورند موافقِ فرماني که از کُورِشِ مَلِكِ فارْسْ بجهةِ ایشان صادر شد * (۸) و در ماهِ دویم
از سالِ دویم ورودِ ایشان بخانهٔ خدا در أُورْشَلِيمْ زِرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِیئِیلْ و یِیشُوعِ پسرِ یُوصاداقْ و سائرِ
برادرانِ ایشان از کاهنان و لِوِیانْ و تماميِ کساني که از اسیري بأُورْشَلِيمْ آمده بودند آغاز نموده لِوِیانْ‌را
از بیست ساله و بیش از آن بجهةِ اقدام نمودنِ کارِ خانهٔ خداوند بنظارت نصب کردند (۹) پس
یِیشُوعْ با پسرانَش و برادرانَش و قَدْمِیئِیلْ با پسرانَش از پسرانِ یِهُوداهْ معاً بسرِ پا ایستادند تا آنکه
ناظرِ سرکارانِ خانهٔ خدا باشند و همچنین پسرانِ حِیناداذْ با پسران و برادرانِ ایشان از لِوِیانْ * (۱۰) و
حینیکه معماران بُنیانِ هیکلِ خداوندرا میگذاشتند ایشان کاهنانِ ملبّس بلباسِ خاص با کرناها و لِوِیانْ‌را
از پسرانِ آسافْ با سنجها ایستاده گردانیدند تا آنکه خداوندرا بطرزِ داوُدِ مَلِكِ إِسْرائِیلْ حمد نمایند
(۱۱) و در حیني که خداوندرا حمد و شکر مینمودند بخصوصِ اینکه نیکوست و رحمتَش بر إِسْرائِیلْ
ابدیست نوبةً میخواندند تماميِ قوم به آوازِ بلند خروش مینمودند هنگامي که ایشان بخصوصِ گذاشتنِ
بُنیانِ خانهٔ خداوند خداوندرا حمد میکردند (۱۲) و از کاهنان و لِوِیانْ و رؤساي آبائي که پیر شده خانهٔ

اوّلین‌را دیده بودند بسیاري در حیني که بُنیانِ این خانه در نظرِ ایشان نهاده میشد بآوازِ بلند میگریستند و بسیاري از خرّمي بآوازِ بلند خروش مینمودند (۱۳) و مردم آوازِ خروشِ شادي‌را از آوازِ گریستنِ قوم تشخیص نمیکردند زیرا که قوم بخروشِ عظیم خروش مینمودند که آوازِ ایشان از دور شنیده میشد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و هنگامي که دشمنانِ یِهُوداه و بِنْیامِین شنیدند که برگشتگان از اسیري هیکلِ خداوند خداي اِسْرائِیلْ‌را بنا میکنند (۲) بنزدِ زِرُبّابِلْ و رؤساي اجداد آمدند و بایشان گفتند که ما بهمراهِ شما بنا نمائیم زیرا که ما مثلِ شما در طلبِ خداي شما هستیم و از زمانِ اِیسَرحَدُّون مَلِکِ آشُورْ که مارا باینجا آورد اورا ذبائح تقریب مینمودیم (۳) امّا زِرُبّابِلْ و یِیشُوعْ و سائرِ رؤساي آباي اِسْرائِیلْ بایشان گفتند که شمارا با ما در بنا کردنِ خانهٔ خداي ما کاري نیست بجهةِ اینکه ما بتنها بخصوصِ خداوند خداي اِسْرائِیلْ بنحوي که کُورِشِ مَلِکْ که مَلِکِ فارْس است مارا مأمور داشت بنا خواهم کرد (۴) آنگاه قومِ آن ولایت دستهاي قومِ یِهُوداه‌را سست کردند و ایشان‌را در حینِ بنا اذیّت رسانیدند (۵) و بر ایشان مُشیران اجاره نمودند تا آنکه ارادهٔ ایشان‌را باطل سازند در تمامئِ روزهاي کُورِشِ مَلِکِ فارْس تا بسلطنتِ داراُیوسِ مَلِکِ فارْس * (۶) و در سلطنتِ اَحَشْوِیرُوشْ در ابتداي سلطنتش شکایتي بضدِّ ساکنانِ یِهُوداه و اُورشَلِیمْ نوشتند (۷) و در ایّامِ اَرْتَحْشَشْتا بِشْلامْ و مِثْرِداثْ و طابِئِیلْ و سائرِ اصحابشان باَرْتَحْشَشْتاي مَلِکِ فارْس نامهٔ نوشتند و خطِّ آن نامه بخطِّ اَرَميْ و ترجمه‌اش هم اَرَمي بود (۸) رِحُومِ خزانه‌دار و شِمْشَيِ کاتب عریضهٔ به اَرْتَحْشَشْتاي مَلِکْ در بارهٔ اُورشَلِیمْ بدین مضمون نوشت (۹) پس رِحُومِ خزانه‌دار و شِمْشَيِ کاتب و سائرِ اصحابشان از دِیناییانْ و اَفَرْسَتْکِیانْ و طَرْپِلیانْ و اَفَرْسِیانْ و اَرْکَویانْ و بابِلیانْ و شُوشَنْکِیانْ و دِهاوِیانْ و عِیلامِیانْ (۱۰) و سائرِ قبائل که ایشان‌را اَسْنَپّرِ اَعْظَمْ و اَعَزّ اسیر بُرده در قریهاي شُومِرُون گذاشت با سائرِ کساني که در این طرفِ نهر بودند نوشت بفلان تاریخ (۱۱) و صورتِ عریضهٔ که به اَرْتَحْشَشْتاي مَلِکْ فرستادند اینست بندگانِ تو مردمانِ این طرفِ نهر بفلان تاریخ * (۱۲) بمَلِکْ معلوم شود که یِهُودِیاني که از شما بما برآمده اند و باُورشَلِیمْ داخل شده شهرِ عاصي و شریر بنا مینمایند و حصارهارا برپا کرده و اساسش‌را وصل میکنند (۱۳) حال بمَلِکْ معلوم شود که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش بر پا کرده شود آنگاه خراج و تکالیف و گُمرک نخواهند داد و مداخلِ مُلُوک‌را نقصان میدهي (۱۴) پس چون آذوقه از جانبِ مَلِکْ میگیریم مارا شایسته نبود که بمذلّتِ مَلِکْ نگران شویم بآن سبب فرستاده-مَلِکْ‌را اعلام نمودیم (۱۵) تا آنکه در کتابِ تواریخِ اجدادت تفتیش کرده شود و در آن تواریخ پیدا نمائي و بداني که این شهر شهرِ عاصي و مُضِرّ بملوک و کشورها است و اینکه از ایّامِ قدیم در میانش فتنه مي‌انگیختند از آن سبب این شهر خراب شد (۱۶) مَلِکْ‌را اعلام مینمائیم که اگر این شهر بنا کرده شود و حصارهایش بر پا نموده شود از این کار باین طرفِ نهر از برایت نصیبي نمیشود *

(۱۷) آنگاه مَلِكْ اين جوابرا بِرِحُوم خزانه‌دار و شِمْشَيء كاتب و بقيّهء اصحاب ايشان كه در شُومِرُون ساكن بودند و سائرِ كساني كه در آن طرفِ نهر بودند فرستاده سلام و در فلان تاريخ (۱۸) مكتوبي كه بما فرستاده ايد در حضور من آشكار خوانده شد (۱۹) و از من فرمان صادر شد تا تفحّص نمايند و يافت شد كه اين شهر از زمانِ قديم براي ملوك فتنه‌انگيز بود وگردنكشي و فتنه در آن بر پا مينمودند (۲۰) و در أُورِشَلِيم پادشاهانِ قوي بودند كه بر تماميء كشورهاي آن طرفِ نهر سلطنت مينمودند و بايشان خراج و تكاليف و گُمرك داده ميشد (۲۱) پس فرمان جاري سازيد كه آن مردمان متوقّف شوند تا آنكه آن شهر تا به وقتي كه امر از من صادر شود بنا نشود (۲۲) و با حذر باشيد تا آنكه در اين كار غفلت نورزيد چرا آن فتنه باعثِ خسارتِ ملوك شود * (۲۳) و هنگامي كه صورتِ نامهء أَرْتَحْشَشْتاي مَلِكْ در حضورِ رِحُوم و شِمْشَيء كاتب و اصحابِ ايشان خوانده شد بتعجيل بأُورِشَلِيم به يِهُودِيانْ رفتند و ايشان‌را با زور و قوّت متوقّف ساختند (۲۴) آنگاه كارِ خانهء خدا كه در أُورِشَلِيم است موقوف شد و تا سالِ دويم سلطنتِ دارْيُوسِ مَلِكِ فارْس موقوف ماند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) آنگاه حَگَّيء پيغمبر و زِكَرْياهْ پيغمبرِ پسرِ عِدُّو به يِهُودِياني كه در يِهُوداهْ و أُورِشَلِيم بودند باسمِ خداي إِسْرائِيلْ پيغمبري ميكردند (۲) پس زِرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِيئِيلْ و يِشُوعِ پسرِ يُوصاداقْ برخاستند و شروع به بنا كردنِ خانهء خدا كه در أُورِشَلِيم است نمودند و پيغمبرانِ خدا همراهِ ايشان بوده كومك بايشان ميكردند * (۳) در همان وقت تَتْنَيء واليء اين طرفِ نهر و شِتَرِ بُوزِنَّي و اصحابِ ايشان آمدند و بايشان چنين گفتند كه شمارا كه امر فرمود كه اين خانه‌را بنا و اين ديواررا بر پا نمائيد (۴) و ديگر بايشان گفتند كه اساميء مردماني كه اين بنارا بنا مينمايند چيست (۵) امّا بر مشائخِ يِهُوداهْ نظرِ خداي ايشان بود كه ايشان‌را موقوف نتوانستند كرد تا رسيدنِ عريضه به دارْيُوسْ آنگاه بخصوصِ اين كار مكتوبي‌را برگردانيدند * (۶) و صورتِ عريضهء كه تَتْنَيء واليء اين طرفِ نهر و شِتَرِ بُوزِنَّي و اصحابِ ايشان أَفَرْسِكِياني كه باين طرفِ نهر بودند به دارْيُوسِ مَلِكْ فرستادند اين است (۷) و عريضهء باو فرستادند و در ميانش چنين نوشته شده بود * كه به دارْيُوسِ مَلِكْ سلامِ كلّي (۸) بمَلِكْ معلوم شود كه بكشورِ يِهُودِيانْ بخانهء خداي عظيم كه از سنگهاي بزرگ بنا و چوبها بر ديوارش گذاشته ميشود رفتيم و اين كار در دستهاي ايشان بسعي ميسّر و بانجام ميرسد (۹) آنگاه از آن مشائخ پرسيده باين نحو بايشان گفتيم كه شمارا بخصوصِ بنا نمودنِ اين خانه و بر پا نمودنِ ديوارهايش كه فرمان داده است (۱۰) و نيز اساميء ايشان‌را از ايشان پرسيديم تا آنكه ترا اعلام نمائيم و اسمهاي مردماني كه رؤساي ايشانند بنويسيم (۱۱) و بما چنين جواب داده گفتند كه ما بندگانِ خداي آسمانها و زمين ايم و خانهء كه چندين سال قبل از اين بنا شده بود كه آن‌را مَلِكِ بزرگِ إِسْرائِيلْ ساخته و بر پا نموده بود آن‌را تعمير مينمائيم (۱۲) لكن بعد از آني

که آباي ما خداي آسمانهارا غضبناك كرده بودند ايشان‌را بدستِ نَبُوْكَدْنَصَّرِ كَلْدانيء مَلِكِ بابِلْ تسليم نمود که این خانه‌را خراب و قوم‌را ببابِلْ اسیر برد (۱۳) امّا در سالِ اوّلِ كُورِشِ مَلِكِ بابِلْ همین كُورِشِ مَلِكْ بخصوصِ بنا نمودنِ خانهء خدا فرمان داد (۱۴) و همچنین ظروفهاي خانهء خدا از طلا و نقره که آنهارا نَبُوْكَدْنَصَّرْ از هیکلِ اُوْرِشَلِیْم گرفت و به هیکلِ بابِلْ آورد كُورِشِ مَلِكْ از هیکلِ بابِلْ بیرون آورد و بِشِشْبَصَّرْ نامي كه اورا والي نصب كرده بود تسليم شدند (۱۵) و اورا گفت که این ظروف‌را بگیر برو آنهارا بهیکلي که در اُوْرِشَلِیْمْ است به بَرْ و خانهء خدا در جایَش بنا کرده شود (۱۶) آنگاه این شِشْبَصَّرْ آمد و بُنیانِ خانهء خدا که در اُوْرِشَلِیْمْ است نهاد و از آن زمان تا بحال درحالتِ بنا شدن است و تمام نشد (۱۷) پس حال اگر بمَلِكْ خوش آید درخزانه‌خانهء مَلِكْ که در بابِلْ است تفحّص کرده شود که آیا چنین باشد که از كُورِشِ مَلِكْ فرماني بخصوصِ بنا نمودنِ این خانهء خدا در اُوْرِشَلِیْمْ صادرگردیده است و مَلِكْ مرادِ خودرا در بارهء این کار بما بفرستد *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) آنگاه داراْیُوْسِ مَلِكْ فرمان داد که درکتاب خانه جائي که خزینه‌هاي بابِلْ محفوظ بودند تفحّص کرده شود (۲) و در اَحْمِثا در بارگاهِ کِشْوَرِ مَداْیِنْ طوماري یافت شد و در آن تذکرهء بدین مضمون نوشته بود * (۳) در سالِ اوّلِ كُوْرِشِ مَلِكْ همین كُوْرِشِ مَلِكْ درخصوصِ خانهء خدا در اُوْرِشَلِیْمْ فرمان صادر گردانید که آن خانه جائي که ذبائح‌را ذبح مینمودند بنا کرده شود و بنیانَش محکم بسته شود و ارتفاعَش شصت ذراع و عرضَش شصت ذراع (۴) سه ردیفِ سنگهاي بزرگ و یك ردیفِ چوبِ تازه و خرجَش از خانهء مَلِكْ داده شود (۵) و ظروفِ خانهء خدا از طلا و نقره که نَبُوْكَدْنَصَّرْ از هیکلِ اُوْرِشَلِیْمْ بیرون آورده به بابِلْ برد ردّ کرده شود و باز بهیکلِ اُوْرِشَلِیْمْ آورده شود هر یکي بجایَش و آنهارا در خانهء خدا بگذارید * پس تَتْنَيْء والیء آن طرفِ نهر و شِتَرِ بُوْزَنَيْ و اصحابِ شما از اَفَرْسِکِیانی که بآن طرفِ نهر میباشید از آنجا دور شوید (۷) این کارِ خانهء خدارا وا گذارید تا والیء یَهُوْدِیانْ و مشائخِ ایشان این خانهء خدارا در جایَش بنا نمایند (۸) و از من فرمان صادرشده است که شما بخصوصِ بنا نمودنِ این خانهء خدا بمشائخِ این یَهُوْدِیانْ چگونه رفتار خواهید نمود که از مالِ مَلِكْ از خراجِ آن طرفِ نهر بلا تأخیر بآن مردمان خرج داده شود تا آنکه باز داشته نشوند (۹) و آنچه که براي ایشان لازم است ازگوساله‌ها و از قوچها و از برّه‌ها بخصوصِ قربانیهاي سوختنيء خداي آسمانها وگندم و نمك و شراب و روغن برطبقِ امرِ کاهناني که در اُوْرِشَلِیْمْ اند بي‌نقصان بایشان روز بروز داده شود (۱۰) تا آنکه هدیّهاي خوشبوي بخداي آسمانها تقریب نمایند و بجهةِ عُمرِ مَلِكْ و پسرانَش دعا نمایند (۱۱) و دیگر فرمان دادم هرکسي که این فرمان‌را مخالفت ورزد از خانه‌اَش چوب بر داشته شود و بر پا شده بآن آویزان شود و باین سبب خانه‌اَش مزبله شود (۱۲) و خدائي که اسمِ خودَش‌را در آن سکونت داده است هر مَلِکيْ و قوميَ که دستِ خودرا از براي تغییر

دادن و خراب کردنِ این خانهٔ خدا که در اُورشَلِیم است دراز نماید آن‌را هلاک کند من که داْرایوُش
فرمان دادم که بلا تأخیر ساخته شود * (۱۳) آنگاه تَتْنَیْ والیِ این طرفِ نهر و شَتَرْبُوزَنی و اصحاب ایشان
برطبقِ فرمانی که داْرایوُش مَلِك فرستاده بود بلا تأخیر چنین عمل نمودند (۱۴) و مشایخِ یهوُدیان بنا
میکردند و به اِمْدادِ نبوّتِ حَگّیِ پیغمبر و زَکَرْیاهِ پسرِ عِدّوُ میسّر میشد و موافقِ امرِ خدای اِسْرائیل و بر
طبقِ فرمانِ کوُرِش و داْرایوُش و اَرْتَحْشَشْتایِ مَلِكِ فارْس بنا کرده بانجام رسانیدند (۱۵) و این خانه
بروزِ سیوم ماهِ آدار که سالِ ششمِ سلطنتِ داْرایوُشِ مَلِك بود تمام شد * (۱۶) و بنی اِسْرائیل و کاهنان و
لوِیان و بقیّهٔ برگشته‌گانِ از اسیری تقدیسِ خانهٔ خدارا بشادمانی کردند (۱۷) و بخصوصِ تقدیسِ این
خانهٔ خدا یك صد گاو و دویست قوچ و چهار صد برّه و بخصوصِ قربانیِ رفعِ گناهِ تمامیِ اِسْرائیل دوازده
بُزِ نَر موافقِ عددِ اسباطِ اِسْرائیل تقریب نمودند (۱۸) و کاهنان‌را موافقِ مراتبِ خودشان و لوِیان‌را مطابقِ
تقسیماتِ خودشان بخدمتِ خدائی که در اُورشَلِیم است نصب نمودند موافقِ نوشته شده‌های کتابِ
موُسیٰ * (۱۹) و برگشته‌گانِ از اسیری فصح‌را بروزِ چهاردهمِ ماهِ اوّل کردند (۲۰) زیرا که کاهنان و لوِیان
مثلِ یك شخص طاهر شدند بلکه تمامیِ ایشان مطهّر شده هم از برای تمامیِ برگشته‌گانِ از اسیری و هم
از برای برادرانِ ایشان از کاهنان و هم از برای خودشان فصح‌را کُشتند (۲۱) و از اسیری برگشته‌گانِ بنی
اِسْرائیل با تمامیِ کسانی که خودرا از نجاستِ امّتانِ زمین برای [وصل شدن] بایشان جدا کردند بخصوصِ
طلب نمودنِ خداوند خدای اِسْرائیل [از آن] خوردند (۲۲) و عیدِ فطیررا هفت روز بشادمانی نگاه
داشتند بسببِ اینکه خداوند ایشان‌را شادمان نموده قلبِ مَلِكِ اَشُّوررا بایشان مائل گردانید که دستهای
ایشان‌را درکارِ خانهٔ خدا یعنی خدای اِسْرائیل قوی گرداند *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از این واقعات در سلطنتِ اَرْتَحْشَشْتایِ مَلِكِ فارْس عِزْرایِ پسرِ سِرایاهِ پسرِ عَزَرْیاهِ پسرِ حِلْقیاهِ (۲) پسرِ
شَلُّوم پسرِ صادُوقِ پسرِ اَحیطُوب (۳) پسرِ اَمَرْیاهِ پسرِ عَزَرْیاهِ پسرِ مِرایُوث (۴) پسرِ زِرَحْیاهِ پسرِ عُزّیِ پسرِ بُقّیِ
(۵) پسرِ اَبیشُوعِ پسرِ فِینْحاسِ پسرِ اِلْعازارِ پسرِ هارُونِ کاهنِ رئیس (۶) این عِزْرا از بابِل برآمد که او در
شریعتِ موُسیٰ که خداوند خدای اِسْرائیل داده بود کاتبِ ماهر بود و پادشاه اورا تمامیِ مطلبش برطبقِ
دستِ خداوند خدایش که با او بود داد (۷) و از پسرانِ اِسْرائیل و کاهنان و لوِیان و مغنّیان و دربانان و
نِثینیم بعضی در سالِ هفتمِ اَرْتَحْشَشْتایِ مَلِك باُورْشَلِیم برمی‌آمدند (۸) و در ماهِ پنجم که سالِ هفتمِ مَلِك
بود باُورْشَلِیم رسید (۹) زیرا که بروزِ اوّل از ماهِ نخستین او آغازِ بیرون آمدنِ از بابِل نموده بروزِ اوّلِ ماهِ
پنجم برطبقِ دستِ نیکوی خدا که با او بود باُورْشَلِیم رسید (۱۰) زانرو که عِزْرا قلبِ خودرا بخصوصِ طلبیدن
و بجا آوردنِ شریعتِ خداوند و بخصوصِ تعلیم نمودنِ فرائض و احکام باِسْرائیل حاضر کرد * (۱۱) و صورتِ
نامهٔ که مَلِك اَرْتَحْشَشْتا بعِزْرایِ کاهنِ کاتب یعنی کاتبِ کلامِ فرمانهای خداوند و فرائضش به اِسْرائیل داده

بود اینست * (۱۲) مَلِكِ ملُوك اَرتَحشَشتا بعِزرای کاهِنِ کاتبِ شریعتِ خدای آسمانها سلام و بفلان تاریخ
(۱۳) از من فرمان صادر شد که تمامیء کسانی که از قومِ اِسرائیل و کاهنان و لِویان در مملکتِ من به
ارادت بهمراهِ تو باُورشَلیم خواهش برفتن دارند بروند (۱۴) چونکه تو از جانبِ مَلِك و هفت مُشیرش بخصوصِ
تفحص نمود در بارهء یهوداه و اُورشَلیم بر طبقِ شریعتِ خدایت که در دستت هست ارسال شدی (۱۵) تا
آنکه نقره و طلائی که مَلِك و مُشیرانش بخدای اِسرائیل که مسکنش در اُورشَلیم است به ارادت اهدا نمودند
ببری (۱۶) و همچنین تمامیء نقره و طلائی که در تمامیء کشورِ بابل بیابی با هدیهای اِرادتیء قوم و
کاهنانی که به اِرادت بخانهء خدای ایشان که در اُورشَلیم است اهدا نمایند (۱۷) پس با این نقره گاوان و
قوچها و برّهها و هدیهای آردی و هدیهای ریختنیء آنهارا تحصیل نمائی و آنهارا بالای مذبحِ خانهء خدای خودتان
که در اُورشَلیم است تقریب نمائی (۱۸) و هرچه که در نظرِ تو و برادرانت خوش آید که با بقیّهء نقره و
طلا بکنی همین را موافقِ رضای خدای خودتان بکنید (۱۹) و ظروفی که بخصوصِ خدمتِ خانهء خدای تو
بتو داده شده است بحضورِ خدای اُورشَلیم تسلیم نما (۲۰) و بقیّهء ضروریّاتِ خانهء خدایت که بر تو لازم
است که بدهی از خزینهء خانهء مَلِك بده (۲۱) و از من که اَرتَحشَشتای مَلِکَم فرمان بتمامیء خزانهدارانِ آن
طرفِ نهر صادر شد که هرچه عِزرای کاهِنِ کاتبِ شریعتِ خدای آسمانها از شما خواهش نماید بِلا تأخیر
داده شود (۲۲) از نقره تا صد قنطار و از گندم تا صد پیمانه و از شراب تا صد بَط و از روغن تا صد خُم
و از نمك بی اندازه (۲۳) هرچه که از فرمانِ خدای آسمانها است برای خانهء خدای آسمانها بِلا تأخیر
کرده شود تا آنکه بر مملکتِ مَلِك و پسرانش غضب نشود (۲۴) و شمارا معلوم شود که بتمامیء کاهنان
و لِویان و مغنّیان و دربانان و نِتینیم و خادمانِ این خانهء خدا خراج و تکالیف و گُمرك گذاشتنِ برایشان
جائز نشود (۲۵) و تو ای عِزرا موافقِ حکمتِ خدایت که در دستت میباشد قاضیان و حاکمان از جملهء
کسانی که بشریعتِ خدایت عارف اند نصب نمائی تا آنکه بر همهء قومِ آن طرفِ نهر حکم نمایند و
کسانی که نمیدانند تعلیم دهید (۲۶) و هرکسی که بشریعتِ خدایت و بفرمانِ مَلِك عمل ننماید بِلا
تأخیر حکم بر او جاری شود خواه بمرگ و خواه براندن و خواه بغرامت و خواه بحبس * (۲۷) متبارك شود
خداوند خدای آبای ما که مثلِ این مطلب را در قلبِ مَلِك گذرانید که خانهء خداوند که در اُورشَلیم است
زینت دهد (۲۸) و رأفت بمن در حضورِ مَلِك و مُشیرانش و تمامیء سردارانِ قویء مَلِك رسانید و من موافقِ
دستِ خداوند خدایم که با من بود تقویت یافتم و رؤسارا از اِسرائیل جمع کردم تا آنکه با من برآیند *

(فصلِ هشتم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) و نسبنامهء رؤسای آبای کسانی که در سلطنتِ اَرتَحشَشتای مَلِك از بابل با من برآمدند اینست (۲) از
پسرانِ فینحاس گِرشوم از پسرانِ اِیثامَر دانیئیل از پسرانِ داوُد حَطّوش (۳) از پسرانِ شِکَنیاه از پسرانِ فَرعوش
زِکَریاه و نسبنامهء ذکورانی که با او بودند تعدادش صد و پنجاه نفر (۴) از پسرانِ پَحَتموآب اِلیهوعینیء

پسرِ زرحیاه و بهمراهش دویست ذکور (٥) از پسرانِ شکنیاه پسرِ یحزیئیل و بهمراهش سیصد ذکور (٦) و
از پسرانِ عادین عبدِ پسرِ یوناثان و بهمراهش پنجاه ذکور (٧) و از پسرانِ عیلام یشعیاهِ پسرِ عثلیاه و
بهمراهش هفتاد ذکور (٨) و از پسرانِ شفطیاه زبدیاهِ پسرِ میکائیل و بهمراهش هشتاد ذکور (٩) از پسرانِ
یواب عوبدیاهِ پسرِ یحیئیل و بهمراهش دویست و هجده ذکور (١٠) و از پسرانِ شلومیث پسرِ یوسفیاه و
بهمراهش یک صد و شصت ذکور (١١) و از پسرانِ بیبی زکریاهِ پسرِ بیبی و بهمراهش بیست و هشت
ذکور (١٢) و از پسرانِ عزگاد یوحانانِ پسرِ هقاطان و بهمراهش یک صد و ده ذکور (١٣) و از پسرانِ
پسینِ ادونیقام که اسامیء ایشان اینست الیفلط و یعیئیل و شمعیاه و بهمراهشان شصت ذکور (١۴) و از
پسرانِ بگوی عوتی و زبود و با ایشان هفتاد ذکور * (١٥) و ایشان‌را بکنارِ نهری که به اهوا جاری است
جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم و هنگامی که قوم و کاهنان‌را سان دیدم از پسرانِ لیوی یکی‌را در
آنجا نیافتم (١٦) پس به الیعزر و اریئیل و شمعیاه و الناثان و یاریب و الناثان و ناثان و زکریاه و مشلام
از رؤسا و به یویاریب و الناثان از دانایان فرستادم (١٧) و ایشان‌را بخصوصِ ادوی رئیسِ مکانِ کاسفیا فرمان
دادم و کلمات‌را بر دهانِ ایشان گذاشتم تا آنکه به ادو و برادرانش از نثینیم در مکانِ کاسفیا بگویند که از
برای ما خادمان جهةِ خانهء خدای ما بیاورند (١٨) و از دستِ نیکوی خدای ما که با ما بود مردِ زیرک از
پسرانِ محلیء پسرِ لیویء پسرِ اسرائیل و شیربیاه و پسران و برادرانش هجده نفر برای ما آوردند (١٩) و
حشبیاه و بهمراهش از پسرانِ مراری یشعیاه‌را برادران و پسرانِ ایشان بیست نفر (٢٠) و از نثینیم که
ایشان‌را داود و سرداران از برای خدمتِ لویان تعیین نموده بودند نثینیم دویست و بیست تمامیء
ایشان اسماً نامیده شدند * (٢١) پس در آنجا نزدِ نهرِ اهوا روزه‌را ندا کردم تا آنکه خویشتن‌را در حضورِ
خدای ما متواضع گردانیده از او راهِ راست‌را از برای خودِ ما و عیالِ ما و تمامیء مایملکِ ما طلب نمائیم
(٢٢) زیرا که از طلب کردنِ از ملک سپاهیان و سواران بجهةِ اعانتِ ما از دشمنان بسرِ راه خجالت کشیدم
چونکه با ملک متکلم شده گفته بودیم که دستِ خدای ما بخصوصِ مساعدت بر تمامیء جویندگانش قوی
است امّا قوّتش و غضبش بر تمامیء آن کسانی که اورا فراموش میکنند مؤثّر است (٢٣) پس روزه گرفته
خدای خودرا باین خصوص طلب کردیم که از ما راضی شد * (٢۴) و از سرورانِ کاهنان دوازده نفر جدا
کردم یعنی شیربیاه و حشبیاه و بهمراهِ ایشان از برادرانِ ایشان ده نفر (٢٥) و بجهةِ ایشان نقره و طلا و
ظرفهارا کشیدم یعنی هدیّهء از برای خانهء خدای ما که آن‌را ملک و مشیران و سردارانش و تمامیء اسرائیلیانی
که حاضر بودند اهدا نموده بودند (٢٦) بلکه ششصد و پنجاه قنطار نقره و یکصد قنطار ظروفِ نقره و
یکصد قنطار طلا بدستِ ایشان کشیدم (٢٧) و بیست لنکری از طلا از هزار درهم و دو ظرفِ برنجِ خوش
صفا که مثلِ طلا قیمتی بود (٢٨) پس بایشان گفتم شما مقدّس اید از برای خداوند و ظروف هم مقدّس
ند و این نقره و طلا هدیّهء ارادتی بخداوند خدای آبای شما میباشد (٢٩) و خبردار بوده آنهارا محفوظ
دارید تا آنکه در حضورِ سرورانِ کاهنان و لویان و سردارانِ آبای اسرائیل در اورشلیم در حجره‌های خانهء

خداوند بکشید (۳۰) پس کاهنان و لیویان وزن طلا و نقره و ظروفهارا گرفتند تا آنکه آنهارا باورشلیم بخانهٔ خداي ما بیاورند * (۳۱) و در روز دوازدهم ماهِ نخستین از نهر اَهَوا کوچیدیم تا آنکه باورشلیم برویم ودستِ خداي ما با ما بوده مارا از دستِ دشمنان وکمین نشینندهگانِ سرِ راه نجات داد (۳۲) خلاصه باورشلیم رسیده سه روز در آنجا راحت جستیم (۳۳) و در روزِ چهارم نقره و طلا و ظروف در خانهٔ خداي خود بدستِ مریموثِ پسرِ اوریاهِ کاهن کشیده شد و با او اِلعازارِ پسرِ فینحاس بود و با ایشان یوزاباد پسرِ یشوع و نوعَدیاهِ پسرِ بنوي از لیویان (۳۴) تماماً بعدد و وزن [حساب کردند] و مقدارِ وزن درهمان زمان نوشته شد * (۳۵) و پسرانِ اُسَرا که ازاسیري برگشته بودند ذبائحِ سوختنيرا بخداي اِسرائیل تقریب نمودند از براي تمامیِ اِسرائیل دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت برّه و دوازده بزِ نر بجههٔ قربانیِ رفعِ گناه تمامیِ اینها بخصوصِ خداوند قربانیِ سوختني بود (۳۶) پس فرمانهاي مَلِكرا به وکلاي مَلِك و والیانِ آن طرفِ نهر دادندکه ایشان قوم و خانهٔ خدارا رعایت نمودند *

(فصلِ نهم مشتمل برپانزده آیه)

(۱) بعد از تمام شدنِ این چیزها سروران نزدِ من آمده گفتند که قوم اِسرائیل و کاهنان و لیویان خویشتنرا از قبائلِ زمین امتیاز نداده موافقِ اعمالِ مکروههٔ ایشان یعني از کِنعَنیان و حِتّیان و پِرِیزیان و یِبوسیان و عَمّونیان و موآبیان و مِصریان و اَموریان رفتار مینمایند (۲) زیرا که از دخترانِ ایشان از براي خودشان و پسرانشان گرفتند که ذریّهٔ مقدّس با خلقِ زمینها مخلوط شد حتّي دستِ سروران و حاکمان در این گناه بیشتر بود (۳) و بمحضِ شنیدنم این خبررا جامه و بالاپوشِ خودرا دریدم و موي سر و ریشِ خودرا کندم و حیران نشستم (۴) و تمامیِ کساني که از کلامِ خداي اِسرائیل ترسیدند در بابِ عصیانِ برگشتهگانِ از اسیري نزدِ من جمع شدند و من تا تقریب نمودنِ هدیّهٔ شامي حیران نشستم * (۵) و هنگامِ هدیّهٔ شام از مصیبتِ خود بر خاستم و با جامه و بالاپوشِ دریدهٔ خود بر زانو خم شده دستهاي خودرا بسوي خداوند خدایم برداشتم (۶) و گفتم که اي خداي من از برداشتنِ روي خود بسوي تو اي خدایم خجالت و شرمنده ام زیرا که گناهانِ ما ما فوقِ سرِ ما زیاد شد و جرمِ ما تا به آسمانها عظیم شد (۷) از ایّامِ آباي ما تا به امروز بجرمِ عظیم مرتکب بودیم و خودِ ما و ملوكِ ما و کاهنانِ ما بخصوصِ عصیانِ ما بدستِ ملوكِ ولایات بشمشیر و اسیري و غارت و بخجالتِ رو مثلِ امروز تسلیم شده ایم (۸) و حال اندك زماني از جانبِ خداوند خداي ما عنایت شد تا آنکه فارغ شدهگانرا بما وا گذارد و بما پناهي در مکانِ مقدّسِ خود بدهد و اینکه خداي ما چشمانِ مارا منوّر سازد و در بندهگيِ ما اندك عمر بما عطا فرماید (۹) زیرا که بندهگان بودیم امّا خداي ما مارا در حالتِ بندهگي وا نگذاشت بلکه در حضورِ ملوكِ فارس مرحمت بما اجرا داشت تا آنکه مارا زندهگي دهد بخصوصِ بر پا نمودنِ خانهٔ خداي خودِ ما و تعمیر نمودنِ خرابیهایش و تا اینکه بما پناهگاهي در

یِهُوداَهْ و اُوْرِشَلِیمْ بدهد (۱۰) و حال اي خداي ما بعد از این مرحمت چه خواهیم گفت در حالتي که اوامرِ ترا ترك کردیم (۱۱) که آنهارا بواسطهء بندهگانِ خود پیغمبران امر فرموده گفتي ولایتي که بان داخل میشوید براي ارثیّتش زمینِ ناپاك است بسببِ نجاساتِ خلقِ ولایتها و به اعمالِ مکروهي که آنرا با آنها سراسر به نجاساتِشان پُر کردند (۱۲) پس حال دخترانِ خودرا به پسرانِ ایشان مدهید و دخترانِ ایشانرا به پسرانِ خود مگیرید و سلامت و خیریّتِ ایشانرا ابداً طلب ننمائید تا آنکه قوي بوده محصولِ خوبِ زمینرا بخورید و آنرا به پسرانِ خودتان از راهِ ارث ابداً وا گذارید (۱۳) و بعد از آنکه تماميء این حوادثات بخصوصِ اعمالِ بد و جُرمِ عظیمِ ما بر ما عارض شد چون تو اي خداي ما عقوبتِ مارا از گناهِ ما کمتر گردانیدي و این فارغ شدهگانرا بما وا گذاشتي (۱۴) آیا سزاست که اوامرِ ترا بشکنیم و بقومي که باین اعمالِ مکروهه مرتکبند مناکحه نمائیم آیا بما غضبناك نخواهي شد تا بهلاکت رساندنِ ما بحدّي که باقي ماندهگان و رها شدهگان نمانند (۱۵) اي خداوند خداي اِسْرائِیلْ تو عادلي زیرا که مثلِ امروز از جملهء بقیّهء رها شدهگان هستیم اینك بخصوصِ جُرمهاي ما در حضورِ تو آمده ایم و بسببِ اینها در حضورِ تو نتوانیم ایستاد *

(فصلِ دهم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و بعد از آنکه عِزْرا در حضورِ خانهء خدا گریه کنان برکوع افتاده دعا و اعتراف نمود از اِسْرائِیْلیانْ جماعتِ بسیار بزرگي از مرد و زن و اطفال نزدِ او جمع گردیدند و خلق بسیار گریستند (۲) و شِکَنْیاهِ پسر یِحِیْئیلْ از پسرانِ عِیلامْ متکلّم شده به عِزْرا گفت که ما بخداي خود گناه ورزیدیم و زنانِ غریبه از قومِ زمین گرفتیم امّا حال در اِسْرائِیلْ باین خصوص اُمیدي هست (۳) پس اکنون با خداي خود عهد بسته تماميء آنزنان و اولادهاي ایشانرا موافقِ نصیحتِ آقاي ما و خواهشِ کساني که از امرِ خداي ما میترسند بیرون نمائیم و موافقِ شریعت عمل کرده شود (۴) برخیز زیرا که این کار تُست و ما با تو هستیم پس قوي بوده بکار اقدام نما * (۵) پس عِزْرا برخاسته سوگند بسرورانِ کاهنان و لِویانْ و تماميء اِسْرائِیلْ داد که ایشان موافقِ این نصیحت رفتار نمایند که سوگند خوردند (۶) و عِزْرا از حضورِ خانهء خدا برخاست و به حجرهء یِهُوحانانِ پسر اِلیاشِیْبْ رفت امّا وقتِ رسیدنش بآنجا نان نخورد و آب ننوشید زیرا بسببِ گناهِ برگشتهگانِ از اسیري مغموم بود (۷) و در یِهُوداهْ و اُوْرِشَلِیمْ بتماميء برگشتهگان از اسیري ندا کردند تا در اُوْرِشَلِیمْ جمع شوند (۸) و هر کسي که در مرورِ سه روز بر طبقِ نصیحتِ سروران و مشائخ نیاید همهء مایَمْلَکَش حرام شود و خودش از جماعتِ برگشتهگانِ از اسیري جدا شود * (۹) پس تماميء مردمانِ یِهُوداهْ و بِنْیامِینْ در روزِ سیوم که بیستم ماهِ نهم بود در اُوْرِشَلِیمْ جمع شدند و تماميء قوم در میدانِ خانهء خدا بخصوصِ این کار و بخصوصِ بارانها لرزان نشستند (۱۰) و عِزْراي کاهن برخاسته بایشان گفت که شما گناه ورزیدید و زنانِ غریبه گرفته جرمِ اِسْرائِیلْرا افزودید (۱۱) پس حال بخداوند

خداي آباي خود اعتراف نمائيد و به ارادهٔاش عمل نمائيد و از قومِ ولايت و از زنانِ غريبه جدا شويد * (۱۲) تماميءِ جماعت جواب داده بآوازِ بلند گفتند چناني كه بما فرمودي چنين عمل مينمائيم (۱۳) امّا قوم بسيار اند و فصلِ باران كه طاقتِ ايستادن در بيرون نيست و اين كارِ يك روزه و دو روزه نيست زيرا كه در اين باب گناه كننده بسيار است (۱۴) پس تمنّا اينكه سرورانِ ما از تماميءِ جماعت تعيين كرده شوند و تماميءِ كساني كه در شهرهاي ما زنانِ غريبه گرفته اند در زمانهاي مشخّص بيآيند و بهمراهِ ايشان مشائخ و قاضيانِ هرشهر تا اينكه شدّتِ غضبِ خداي ما به خصوصِ اين كار ازما رفع شود (۱۵) نهايت يوناثانِ پسرِ عساهيل و يحزياهِ پسرِ تقواه براي اين كار نصب شدند و مشلّام و شبتّي ازلويان بايشان كومك كردند (۱۶) و برگشتگانِ از اسيري چنين كردند * و عزراي كاهن و رئيسانِ اجداد موافقِ خاندانِ آباي ايشان كلّهم ايشان اسماً منتخب شدند و در روزِ اوّلِ ماهِ دهم بخصوصِ تفتيشِ اين كار نشستند (۱۷) و بروزِ اوّلِ ماهِ نخستين كارِ تماميءِ مردماني كه زنانِ غريبه گرفته بودند تمام كردند (۱۸) و از پسرانِ كاهنان كه زنانِ غريبه گرفته بودند اينان يافت شدند يعني از پسرانِ ييشوعِ پسرِ يوصاداق و برادرانش معسياه و اليعزر و ياريب و گدلياه (۱۹) و ايشان دستهاي خودرا دادند كه زنانِ خودرا بيرون نمايند كه ايشان مجرم شده براي جرمِ خود قوچي از گلّه تقريب نمودند (۲۰) و از پسرانِ اميرحناني و زبدياه (۲۱) و از پسرانِ حارِم معسياه و ايلياه و شمعياه و يحيئيل و عزياه (۲۲) و از پسرانِ پشحور اليوعيني و معسياه و اسمعيل و نثنئيل و يوزاباد و العاساه (۲۳) و از لويان يوزاباد و شمعي و قيلاياه كه قليطا اوست و پثحياه و يهوداه و اليعزر (۲۴) و از مغنّيان الياشيب و از دربانان شلّوم و طلم و اوري (۲۵) و از اسرائيليان از پسرانِ پرعوش رمياه و يزياه و ملكياه و ميبامين و العازار و ملكياه و بناياه (۲۶) و از پسرانِ عيلام متّنياه و زكرياه و يحيئيل و عبدي و يريموث و ايلياه (۲۷) و از پسرانِ زتّو اليوعيني و الياشيب و متّنياه و يريموث و زاباد و عزيزا (۲۸) و از پسرانِ بيبي يهوحانان و حننياه و زبّي و عثلي (۲۹) و از پسرانِ باني مشلّام و ملّوك و عداياه و ياشوب و شئال و راموث (۳۰) و از پسرانِ پحث مواب عدنا و كلال و بناياه و معسياه و متّنياه و بصلئيل و بنوي و منسّه (۳۱) و از پسرانِ حارم اليعزر و يشياه و ملكياه و شمعياه و شمعون (۳۲) و بنيامين و ملّوك و شمرياه (۳۳) و از پسرانِ حاشوم متّني و متّتاه و زاباد و اليفلط و يريمي و منسّه و شمعي (۳۴) از پسرانِ باني معدي و عمرام و اوئيل (۳۵) و بناياه و بيدياه و كلوه (۳۶) و ونياه و مريموث و الياشيب (۳۷) و متّنياه و متّني و يعسو (۳۸) و باني و بنوي و شمعي (۳۹) و شلمياه و ناثان و عداياه (۴۰) و مكندبي و شاشي و شاري (۴۱) و عزرئيل و شلمياه و شمرياه (۴۲) و شلّوم و امرياه و يوسف (۴۳) از پسرانِ نبو يعيئيل و متّثياه و زاباد و زبينا و يدّو و يوئيل و بناياه (۴۴) تماميءِ اينان زنانِ غريبهرا گرفته بودند و بعضي از ايشان زناني داشتند كه پسرانرا توليد نمودند *

کتاب یازدهم مورّخان
معروف بکتاب نحمیاه و مشتمل
بر سیزده فصل

(فصل اوّل مشتمل بر یازده آیه)

(۱) کلام نحمیاه پسر حکلیاه اینست * و واقع شد در ماه کسلیو در سال بیستم حین بودنم در دار السّلطنهٔ شوشن (۲) اینکه حنانی یکی از برادران من او و مردمان چندی از یهوداه آمدند و ایشان‌را در باب نجات یافتهگان یهودیان که از باقی ماندهگان از اسیری بودند و در باب اورشلیم پرسیدم (۳) و ایشان بمن گفتند که باقی ماندگان اسیران که آنجا درکشور ساکن اند در مصیبت عظیم و حالت رسوائی میباشند و حصار اورشلیم خراب شده و دروازهایش بآتش سوخته است * (۴) و واقع شد هنگام شنیدنم این کلمات‌را که نشسته گریستم و چند روز مغموم شدم و در حضور خدای آسمانها روزه گرفته دعا نمودم (۵) و گفتم که حال ای خداوند خدای آسمانها خدای عظیم و مهیب که عهد و مرحمت‌را بآن کسانی که ترا دوست میدارند و اوامر ترا نگاه میدارند محافظت مینمائی (۶) تمنّا اینکه گوشت‌را فرا داشته و چشمانت‌را باز نموده استدعای بندهات‌را بشنوی چونکه حال روز و شب در حضور تو بخصوص بندهگانت بنی اسرائیل دعا مینمایم و بگناهان بنی اسرائیل که بتو ورزیدیم اعتراف مینمایم هم من و هم خانهٔ پدرم گناه کردیم (۷) بتو مخالفت عظیمی کردیم و اوامر و فرائض و احکامی که به بندهٔ خود موسی فرموده بودی نگاه نداشتیم (۸) تمنّا اینکه کلامی که به بندهات موسی فرمودی بیاد آر هنگام گفتنت که اگر عصیان ورزید شمارا من در میان طوائف پراگنده خواهم نمود (۹) و اگر بمن رجوع نمائید و اوامر مرا نگاه داشته بجا آورید اگرچه پراگنده شدههای شما تا به اقطار آسمانها بوده باشد از آنجا شمارا جمع کرده در مکانی که جهة سکونت اسمم در آن اختیار کرده ام شمارا میآورم (۱۰) و حال اینکه ایشان بندهگان و قوم تو اند که بقوّت عظیم و دست قوی آنهارا نجات دادهٔ (۱۱) حال ای خداوند تمنّا اینکه گوشت‌را بدعای بندهات و بدعای بندهگانت که بخصوص ترسیدن اسمت مائل اند فرا داری و تمنّا اینکه امروز بندهٔ خودرا خلاصی دهی و اورا در حضور این شخص مرحمت دهی زیرا که ساقیء ملك بودم *

(فصل دویم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و واقع شد در ماه نیسان درسال بیستم ارتحششتای ملك که شراب در حضورش بود و آن شراب‌را گرفته بملك دادم و درحضورش هیچ ملول نشده بودم (۲) و ملك مرا گفت که رویت چرا ملول است

چونکه بیمار نیستي این نیست چیزي مگر ملالتِ دل آنگاه بسیار بسیار ترسیدم (۳) و بمَلِكْ گفتم که مَلِكْ ابداً زنده باشد رویَم چگونه ملول نشود چونکه شهرِ جاي مزارهاي آبایَم خراب و دروازه‌هایَش بآتش سوخته است (۴) و مَلِكْ بمن گفت چه چیز است که میطلبي آنگاه من بخداي آسمان‌ها دعا کردم (۵) و بمَلِكْ گفتم که اگر بمَلِكْ خوش آید و اگر بنده‌اَت در نظرَت لطف یابد اینکه مرا بیهُوداهْ بشهرِ مزارهاي اَبایَم بفرستي تا آنکه آن‌را تعمیر نمایم (٦) و مَلِكْ بمن در حالتي که مَلِکَه در پهلویَش نشسته بود گفت سفرَت تا بکَيْ خواهد بود وکَيْ بر خواهي گشت و مَلِكْ راضي شد که مرا بفرستد و زماني از برایَش تعیین نمودم (۷) و دیگر بمَلِكْ گفتم که اگر مَلِكْ‌را خوش آید مکتوباتي بمن مخصوصِ والیانِ آن طرفِ نهر عطا شود تا مرا برسیدنَم بیهُوداهْ بگذرانند (۸) و نیز مکتوبي به آساف نگاهبانِ درخت‌زارِ مَلِكْ تا آنکه چوبها بمن داده شود بخصوصِ ساختنِ تیرها براي دروازه‌هاي عمارتِ خانهء [خدا] و حصارِ شهر و خانهء که داخلَش مي‌شوم و مَلِكْ موافقِ دستِ نیکوي خدایَم که با من بود خواهشَم‌را داد * (۹) پس به والیانِ آن طرفِ نهر آمده نامهاي مَلِكْ‌را بایشان دادم و مَلِكْ با من سردارانِ سپاهي و سوارانِ چندي فرستاده بود (۱۰) و هنگامي که سَنْبَلَّط حورونِيْ و طُوبیاهِ غلامِ عَمُّونِيْ شنیدند ایشان‌را بسیار ناخوش آمد که مردي بطلبِ خوبيِء بني اِسْرائِیلْ آمده است * (۱۱) پس باُورُشَلِیمْ رسیدم و سه روز در آنجا ماندم (۱۲) و شبانه برخاستم با مردمانِ چندي که با من بودند و بکسي نگفته بودم که خداي من در قلبَم چه گذاشته بود که باُورُشَلِیمْ عمل نمایم و چهار پائي بغیر از چهارپائي که بر آن سوار بودم نبود (۱۳) و وقتِ شب از دروازهء درّه در برابرِ چشمهء اژدها و بدروازهء مزبله بیرون رفتم و بحصارهاي اُورُشَلِیمْ که خراب شده و بدروازه‌هایَش که بآتش سوخته بود نظر افکندم (۱۴) بعد از آن بدروازهء چشمه و به بِرکهء مَلِكْ گذشتم و در آنجا براي عبورِ چهارپائي که در زیرَم بود گذرگاهي نبود (۱۵) و دیگر در آن شب بکنارِ جوي بر آمده بحصار نظر کردم و برگردیده به دروازهء درّه داخل شده رجعت نمودم * (۱٦) و سروران ندانستند که من کجا رفته بودم و یا چه کردم زیرا که نه به یهُودِیانْ و نه بکاهنان و نه به اعیان و نه بسروران و نه بسائرِ کساني که کار میکردند الي‌الآن چیزي اعلام نکرده بودم (۱۷) و بایشان گفتم بلائي که در آن هستیم شما مي‌بینید که چگونه اُورُشَلِیمْ خراب و دروازه‌هایَش بآتش سوخته است بیائید تا حصارِ اُورُشَلِیمْ‌را تعمیر نمائیم تا پیش از این رسوا نباشیم (۱۸) پس بایشان در بارهء دستِ نیکوئيِء خدایَم که با من بود و همچنین سخناني که مَلِكْ با من گفته بود بیان کردم و ایشان گفتند که برخیزیم و بنا نمائیم پس دستهاي خویشتن‌را بجهةِ امرِ خیر قوي گردانیدند * (۱۹) امّا هنگامي که سَنْبَلَّط حورونِيْ و طُوبیاهِ غلامِ عَمُّونِيْ وگِیشِمِ عَرَبِيْ این‌را شنیدند مارا استهزا نمودند و مارا تحقیر نموده گفتند این کاري که میکنید چیست آیا میخواهید که بمَلِكْ عاصي شوید (۲۰) آنگاه جواب بایشان داده بایشان گفتم خداي آسمانها مارا برخوردار خواهد گردانید پس ما که بندگانَش هستیم برخاسته بنا خواهیم کرد امّا شمارا در اُورُشَلِیمْ نه نصیبي و نه حقّي و نه تذکرهء هست *

(فصل سیوم مشتمل بر سي و دو آیه)

(١) و اِلْیاشِیب کاهن بزرگ و برادرانش از کاهنان برخاستند و دروازهء گوسفندرا بنا کردند ایشان آن‌را تقدیس نمودند و درهایش‌را بر پا نمودند بلکه تا برج میاه و برج حننئیل آن‌را تقدیس نمودند (٢) و به پهلوي او مردمان یریحو بنا کردند و بپهلوي ایشان زکّور پسر اِمري بنا نمود * (٣) و پسران هسّناأه دروازهء ماهي‌را بنا نمودند ایشان تیرهایش‌را بهم پیوسته درها با قفلها و پشت‌بندهایش‌را بر پا نمودند (٤) و بپهلوي ایشان مریموث پسر اُوریاه پسر هقّوص تعمیر نمود و بپهلوي ایشان مشلّام پسر برکیاه پسر مشیزبئیل تعمیر نمود و بپهلوي ایشان صادوق پسر بعنا تعمیر نمود (٥) و بپهلوي ایشان تقوعیان تعمیر نمودند اما نجباي ایشان گردن خودشان‌را ببندهگيء آقاي ایشان فرود نیآوردند * (٦) و دروازهء کهنه‌را یویاداع پسر پاسیح و مشلّام پسر بسودیاه تعمیر نمودند ایشان تیرهایش‌را بهم پیوسته درها با قفلها و پشت‌بندهایش بر پا نمودند (٧) و بپهلوي ایشان ملطیاه گبعوني و یادون میرونوثي از مردمان گبعون و مصپاه تا به تخت واليء این طرف نهر تعمیر نمودند (٨) و بپهلوي او عزّیئیل پسر حرهیاه از زرگران تعمیر نمود و بپهلوي او حننیاه پسري از عطّاران تعمیر نمود و ایشان اُورشلیم‌را تا دیوار پهنادار محکم نمود (٩) و بپهلوي ایشان رفایاه پسر حور سرور نصف بلد اُورشلیم تعمیر نمود (١٠) و بپهلوي ایشان یدایاه پسر حروماف در برابر خانهء خود تعمیر نمود و بپهلوي او حطّوش پسر حشبنیاه تعمیر نمود (١١) و ملکیاه پسر حاریم و حشّوب پسر پحث موآب پیمایش دیگررا با برج تنورها تعمیر نمودند (١٢) و بپهلوي او شلّوم پسر هلّوحیش سرور نصف دیگر بلد اُورشلیم او و دخترانش تعمیر نمودند * (١٣) و دروازهء درّه‌را حانون و ساکنان زانوح تعمیر نمودند ایشان آن‌را بنا کرده درهایش با قفلها و پشت‌بندهایش‌را بر پا نمودند و هزار ذراع از حصار تا دروازهء مزبله * (١٤) و دروازهء مزبله‌را ملکیّاه پسر ریکاب سرور حصهء بلد بیت کرم تعمیر نمود آن‌را او بنا کرده درهایش با قفلها و پشت‌بندهایش‌را بر پا نمود * (١٥) و شلّون پسر کلحوزه سرور بلد مصپاه دروازهء چشمه‌را تعمیر نمود و آن‌را بنا نموده و پوشیده درهایش با قفلها و پشت‌بندهایش‌را بر پا نمود و حصار برکهء شلح نزد باغ ملك تا مرتبه‌هائي که از شهر داود بزیر میکشند (١٦) و بعد از او نحمیاه پسر عزبوق سرور نصف بلد بیت صور تا برابر مزارهاي داود و تا برکهء ساخته شدهء و تا بیت بهادران تعمیر نمود (١٧) بعد از او لویان و رحوم پسر باني تعمیر نمودند و بپهلوي او حشبیاه سرور نصف بلد قعیلاه در حصهء خود تعمیر نمود (١٨) بعد از او برادران ایشان بوّيء پسر حیناداد سرور نصف دیگر بلد قعیلاه تعمیر نمود (١٩) و بپهلوي او عیزر پسر یشوع سرور مصپاه پیمایش دیگررا در برابر فراز جبّه‌خانه نزد گوشه تعمیر نمود (٢٠) و بعد از او باروك پسر زبّي پیمایش دیگررا از گوشه تا در خانهء اِلیاشیب کاهن بزرگ با سعيء تمام تعمیر نمود (٢١) بعد از او مریموث پسر اُوریاه پسر هقّوص پیمایش دیگررا از در خانهء اِلیاشیب تا انتهاي خانهء

اِلْیاشِیْبْ تعمیر نمود (۲۲) و بعد از او کاهنان از مردمانِ هامون تعمیر نمودند (۲۳) بعد از او بِنْیامِیْنْ و حَشُوْبْ در برابرِ خانهٔ خودشان تعمیر نمودند و بعد از او عَزَرْیاهِ پسرِ مَعَسِیاهِ پسرِ عَنَنْیاهْ نزدِ خانهٔ خویش تعمیر نمود (۲۴) بعد از او بِنُوئِیِءِ پسرِ حِیْنادادْ پیمایشِ دیگررا از خانهٔ عَزَرْیاهْ تا گوشه و برج تعمیر نمود (۲۵) و پالالِ پسرِ اُوْزَیْ از برابرِ گوشه و برجی که بیرون میرود از سرای فوقانیِءِ مَلِکْ که پهلوی فضای محبس بود تعمیر نمود و بعد از او پِدایاهِ پسرِ پَرْعُوشْ (۲۶) و نِتِینِیمْ در عُوْفَلْ تا برابرِ دروازهٔ آب بسوی مشرق و برجِ بیرون روندهٔ ساکن شدند * (۲۷) و بعد از ایشان تِقُوْعِیانْ پیمایشِ دیگررا از برابرِ برجِ بزرگِ بیرون روندهٔ تا حصارِ عُوْفَلْ تعمیر نمودند (۲۸) و کاهنان از بالای دروازهٔ اسبان هر کس در برابرِ خانهٔ خود تعمیر نمودند (۲۹) و بعد از ایشان صادُوْقِ پسرِ اِمِّیْرْ در برابرِ خانهٔ خود تعمیر نمود و بعد از او شِمَعْیاهِ پسرِ شِکَنْیاهِ نگاهبانِ دروازهٔ شرقی تعمیر نمود (۳۰) و بعد از او حَنَنْیاهِ پسرِ شِلْمِیاهْ و حانُوْنِ پسرِ ششمِ صالافْ پیمایشِ دیگررا تعمیر نمودند بعد از او مِشُلّامِ پسرِ بِرِکْیاهْ مقابلِ حجرهٔ خود تعمیر نمود (۳۱) بعد از او مَلْکِیاهِ پسری از زرگران تا محلّهٔ نِتِینِیمْ و تاجران در برابرِ دروازهٔ مِفْقادْ تا گوشهٔ فوقانی تعمیر نمود (۳۲) و از گوشهٔ فوقانی تا بدروازهٔ گوسفند زرگران و تاجران تعمیر نمودند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و واقع شد هنگامی که سَنْبَلَّطْ شنید که بنای حصار مشغول بودیم غضبش شعله‌ور شده بسیار غمگین شد و یِهُوْدِیانْرا استهزا نمود (۲) و در حضورِ برادرانش و لشکرِ شُوْمِرُوْنْ متکلّم شده گفت که این یِهُوْدِیانِ زبون چه کار میکنند آیا ایشان‌را وا میگذارند آیا ذبح خواهند نمود آیا در یکروز باتمام خواهند رسانید آیا سنگها از توده‌های خاک بیرون خواهند آورد در حالتی که سوخته شده اند (۳) و طُوْبِیاهِ عَمُّوْنِیْ که نزدِ او بود گفت اگر هم شغالی بر آنچه که بنا مینمایند برآید حصارِ سنگیِءِ ایشان خواهد شکست *
(۴) ای خدای ما بشنو زیرا که در خاری هستیم و ملامتِ ایشان‌را بسرِشان برگردان و ایشان‌را در زمینِ اسیریِءِ خودشان بغارت بده (۵) و گناهِ ایشان‌را مستور مکن و خطای ایشان‌را از حضورت محو مگردان زیرا که در حضورِ بنّایان غضب آور شدند * (۶) پس این حصاررا بنا میکردیم که تمامیِءِ حصار تا نصفش بهم پیوسته شد زیرا که قوم میل بکار داشتند * (۷) و واقع شد هنگامی که سَنْبَلَّطْ و طُوْبِیاهْ و عَرَبِیانْ و عَمُّوْنِیانْ و اَشْدُوْدِیانْ شنیدند که بنای حصارِ اُوْرُشَلِیْمْ بالا گرفت و اینکه شکسته گیهایش بَبَستهگی شروع شد بسیار غضبناک شدند (۸) و همه‌گیِءِ ایشان همعهد گردیده تا آنکه روانه شده باُوْرُشَلِیْمْ جنگ نمایند و ضرر باو رسانند (۹) آنگاه بخدای خود دعا نمودیم و از ترسِ ایشان شب و روز نگاهبانان در برابرِ ایشان بر پا نمودیم (۱۰) و یِهُوْدِیانْ گفتند که قوّتِ حمّالان زبون شد و خاک بسیار است که ما حصاررا نمی‌توانیم بنا نمائیم (۱۱) و دشمنانِ ما گفتند که آگاه نشوند و نه بینند تا ما در میانِ ایشان

داخل شده ایشان‌را بکشیم و کاررا بتعویق اندازیم * (۱۲) و واقع شد هنگامِ آمدنِ یهودیانِ ساکن شونده‌ء در اطرافِ ایشان بما ده مرتبه گفتند که از هر جائي که هستند بر ما مي‌آیند (۱۳) آنگاه در جایهاي پستِ خاليءِ پشتِ حصار قوم‌را موافقِ قبیله‌ها با شمشیرها و نیزه‌ها و کمانهاي ایشان تعیین و برپا نمودم (۱۴) و نگران شده برخاستم و به اعیان و سروران و بقیه‌ء قوم گفتم که از ایشان مترسید خداوندِ عظیم و مهیب‌را یاد آورده بخصوصِ برادران و پسران و دختران و زنان و خانهاي خودتان جنگ نمائید * (۱۵) و واقع شد هنگامي که دشمنانِ ما شنیدند که قصدِ ایشان بما معلوم شد و اینکه خدا مشاوره‌ءِ ایشان‌را فسخ نمود که تماميءِ ما بحصار برگشتیم هرکس بکارِ خود (۱۶) و چنین شد که بعد از آن روز نصفِ جوانانم بکار مشغول میشدند و نصفِ دیگرِ ایشان نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها نگاه میداشتند و سروران در عقبِ خانه‌ء تماميءِ یهودیان بودند (۱۷) و بنّایانِ حصار و بار برداران و بارکنندگان بیك دست کار میکردند و بدستِ دیگر اسلحه نگاه میداشتند (۱۸) و بنّایان هر یکي در کمرش شمشیر بسته کار میکرد و کرناکش در پیشِ من بود (۱۹) و به اعیان و سروران و بقیه‌ء قوم گفتم که کار عظیم است و وسیع و ما بر روي حصار متفرّق شده از یکدیگر دوریم (۲۰) هر جائي که آوازِ کرنارا بشنوید در آنجا نزدِ ما جمع شوید خداي ما بخصوصِ ما جنگ خواهد کرد (۲۱) و ما کار میکردیم و نصفِ آنها از طلوعِ فجر تا بیرون آمدنِ ستاره‌ها نیزه نگاه میداشتند (۲۲) و هم در آن وقت بقوم گفتم که هر کس با ملازمانش در اندرونِ اورشلیم بیتوته نماید تا آنکه در شب براي ما پاسباني نموده و در روز مشغولِ کار باشند (۲۳) و من و برادرانم و جوانانم و مردماني که در عقبِ من پاسباني مي‌نمودند هیچ یك از ماها لباسِمان‌را نکندیم مگر بخصوصِ شستشو میکندیم *

(فصلِ پنجم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و فریادِ عظیمي از قوم و زنانِشان بر یهودیانِ برادرانِشان شد (۲) چه از ایشان بعضي گفتند که خود ما با پسران و دخترانِ ما بسیار اند پس گندم‌را گرفتیم تا آنکه خورده زنده بمانیم (۳) و بعضي میگفتند که کشت‌زارها و تاکستانها و خانهاي خود رهن گذاشتیم تا که بسببِ قحطي غلّه بگیریم (۴) و بعضي میگفتند که نقدینه بخصوصِ خراجِ ملك از براي کشت‌زارها و تاکستانهاي خود قرض گرفتیم (۵) و حال گوشتِ ما مثلِ گوشتِ برادرانِ ما و پسرانِ ما مثلِ پسرانِ ایشان است و اینك ما پسران و دخترانِ خودرا بقیدِ بندگي در مي‌آوریم بلکه هنوز بعضي از دخترانِ ما کنیزك اند و در دستِ ما قدرت نیست و کشت‌زارهاي ما و تاکستانهاي ما دیگران‌را است * (۶) و من هنگامي که فریادِ ایشان و این کلمات‌را شنیدم بسیار غضبناك شدم (۷) و در دلم مشورت کرده اعیان و سروران‌را عتاب کرده بایشان گفتم که شما هر کس از برادرانِ خود ربا میگیرید و جماعتِ بسیاري بخلافِ ایشان گذاشتم (۸) و بایشان گفتم که ما برادرانِ خودرا یهودیاني که بسائرِ قبائل فروخته شده بودند موافقِ قدرتِ خود فدا کردیم و شما

آيا برادرانِ خودرا ميفروشيد و يا آنكه بما فروخته شوند و ايشان ساكت شده جوابرا نيافتند (٩) و ديگر گفتم كاري كه ميكنيد خوب نيست آيا سزا نيست كه از خداي خود بترسيد بسببِ ملامتِ طوائفي كه دشمنانِ ما هستند (١٠) و من نيز با برادران و ملازمانم اختيارِ گرفتنِ نقد و گندم از ايشان داريم تمنّا اينكه اين ربارا وا گذاريم (١١) تمنّا اينكه امروز كشتزارها و تاكستانها و باغاتِ زيتون و خانهاي ايشان و صد يك از نقد و گندم و شيرهء انگور و روغنِ زيتي كه از ايشان گرفتيد بايشان پس بدهيد (١٢) آنگاه ايشان گفتند كه پس ميدهيم و از ايشان چيزي طلب نميكنيم چناني كه امر فرمودهء چنين ميكنيم آنگاه كاهنان‌را خوانده بايشان سوگند دادم كه موافقِ اين كلام عمل خواهند نمود (١٣) و ديگر دامنِ خودرا تكانيده گفتم كه خدا هر كس كه اين كلام‌را ثابت نكند اورا از خانهء خودش و ما حصلش بتكاند و چنين تكانيده و خالي بماند و تماميء جماعت آمين گفتند و خداوندرا شكر نمودند و قوم موافقِ اين كلام عمل نمودند * (١٤) و از روزي كه مرا واليء ولايتِ يهوداه گردانيده بود از سالِ بيستم ارتحششتاي مَلِكْ تا سالِ سيء دويم دوازده سال من و برادرانم طعامِ واليگري‌را نخورديم (١٥) امّا واليانِ سابقي كه قبل از من بودند خلق‌را ثقالت داده طعام و شراب غير از نقره بقدرِ چهل مثقال از ايشان ميگرفتند و نيز خدمتكارانِ ايشان بقوم مسلّط بودند لكن من بسببِ خشيّتِ خدا چنين نكردم (١٦) ديگر در كارِ اين حصار مجدّ بودم و كشتزاري‌را نخريديم و تماميء ملازمانم در آنجا بخصوصِ كار مجتمع بودند (١٧) از يهوديان و از سروران يك صد و پنجاه نفر سواي كساني كه از قبائلِ اطراف بما مي‌آمدند در سفرهء من حاضر بودند (١٨) و هر روز آنچه كه حاضر ميشد يك گاو و شش گوسفندِ پرواري بود و مرغان از برايم آماده بودند و هر ده روز از هر گونهء شراب بسياري امّا باوجودِ اين‌ها طعامِ واليگري نطلبيدم زيرا كه باين قوم بندگي سنگين بود * (١٩) اي خداي من مرا به نيكوئي بياد آور موافقِ هرآنچه با اين قوم عمل نموده ام *

(فصلِ ششم مشتمل بر نوزده آيه)

(١) و واقع شد هنگامي كه سَنْبَلَّطْ و طُوبياهْ و گِشِمِ عَرَبِيْ و سائرِ دشمنانِ ما شنيدند كه حصاررا بنا كردم و اينكه شكستگي در آن نماند هرچند تا آن وقت درهاي دروازهايش‌را برپا ننموده بودم (٢) كه سَنْبَلَّطْ و گِشِمْ بمن فرستاده گفتند كه بيا تا در كفيريم در بُقعهء أُونُو با همديگر جمع باشيم امّا ايشان در فكرِ اين بودند كه ضرر بمن برسانند (٣) پس رسولان بايشان فرستاده گفتم چونكه در كارِ بزرگي مشغولم نميتوانم بزير آيم چرا كار تعريق افتاده شود هنگامي كه آن‌را ترك كرده بشما فرود آيم (٤) و مثلِ اين كلام چهار دفعه بمن فرستادند و من مثلِ اين جواب بايشان دادم * (٥) پس سَنْبَلَّطْ بمن دفعهء پنجمين غلامِ خودرا بهمان كلام فرستاد و در دستش مكتوبِ كشودهء (٦) كه در آن نوشته بود در ميانِ طوائف شنيده شده است و گَشْمُو گفته است كه تو و يهوديان در فكرِ عاصي شدن هستيد از آن سبب حصاررا بنا ميكني كه بايشان مَلِكْ باشي بر طبقِ اين كلام (٧) و همچنين پيغمبران بر پا نموده تا آنكه در أُورِشَلِيمْ در

بارهآت ندا کرده بگویند که در یِهُوداه مَلِكْ است و حال بر طبقِ این کلام خبر بمَلِكْ میرسد پس بیاً تا با همدیگر مشورت نمائیم (۸) آنگاه باو فرستاده گفتم مثلِ این کلامی که میگوئی بی بنیاد است بلکه تو این‌را در قلبت پیدا کردی (۹) زیرا که تمامیِ ایشان مارا ترسانیده گفتند که دستهای ایشان از کار باز ماند تا ساخته نشود پس حال ای خدا دستهای مرا قوی ساز * (۱۰) و بخانهٔ شَمَعْیاه پسرِ دِلایاه پسرِ مِهیطَبْئِیلْ رفتم در حالتی که در بسته بود و او بمن گفت که در خانهٔ خدا درمیانِ هیکل جمع شویم و درهای هیکل‌را به بندیم زیرا که بقصدِ کُشتنت می‌آیند بلکه امشب برای کُشتنت می‌آیند (۱۱) و من گفتم که آیا مردی مثلِ من بگریزد و مثلِ من کیست که داخل هیکل شود تا آنکه زنده بماند نمیروم (۱۲) و اینك یافتم که خدا اورا نفرستاده بود بلکه [خودسر] بمن نبوّت کرده بود در حالتی که طُوبیاه و سَنْبَلَّطْ اورا اجیر کرده بودند (۱۳) باین سبب اجیر شده بود که مرا ترسانیده و من چنین عمل نمایم و خطا ورزم که تا آنکه بهانهٔ بدنامیِ من بهم رسانیده مرا ملامت نمایند * (۱۴) ای خدای من بطُوبیاه و سَنْبَلَّطْ موافقِ اعمالِشان و همچنین به نُوعَدْیاهِ نبیّه و سائرِ انبیائی که مرا میترسانیدند بیاد آور * (۱۵) و حصار در بیست و پنجم ماهِ إِلُولْ در عرضِ پنجاه و دو روز باتمام رسید (۱۶) و واقع شد هنگامی که تمامیِ دشمنانِ ما این خبررا شنیدند و تمامیِ طوائفی که در اطرافِ ما بودند دیدند که در نظرِ خودشان بسیار پست شدند و دانستند که معمول شدنِ این کار از جانبِ خدای ماست * (۱۷) و دیگر در آنروزها اعیانِ یِهُوداه مکاتیبِ بسیاری بطُوبیاه فرستادند و مکاتیبِ طُوبیاه بایشان میرسید (۱۸) چون در یِهُوداه بسیاری با او قَسَم خورده بودند زیرا داماد شِکَنْیاه پسرِ آرَحْ بود و پسرش یِهُوحانانْ دخترِ مِشُلّامِ پسرِ بِرِکْیاه‌را گرفته بود (۱۹) هم در حضورِ من خوبیهای اورا میگفتند و سخنانِ مرا باو میرسانیدند و طُوبیاه بجهةِ ترسانیدنِ من مکتوبات میفرستاد *

(فصلِ هفتم مشتمل بر هفتاد و سه آیه)

(۱) و واقع شد بعد از اینکه حصار ساخته شده بود و درهایش‌را برپا نموده بودم و دربانان و مغنّیان و لِویانْ تعیین شده بودند (۲) که برادرم حَنانیْ و حَنَنْیاه کدخدای سرای‌را بر أُورُشَلِیمْ فرمان دادم زیرا که او مردِ راست و از اکثرِ مردمان خداترس بود (۳) و ایشان‌را گفتم دروازه‌های أُورُشَلِیمْ تا گرم شدنِ آفتاب باز نشود و هنگامِ حضورِ ایشان درهارا بسته پُشت‌بندهایش‌را بیندازند و نگاهبانان از ساکنانِ أُورُشَلِیمْ تعیین نمایند هر کس در نگاهبانیِ خود و هر کس در مقابلِ خانهٔ خودش * (۴) و شهر وسیع و عظیم بود امّا قوم در اندرونش کم و خانها ساخته نشده (۵) و خدایم در قلبم گذاشت که اعیان و سروران و قومرا جمع نمایم تا آنکه در نسبنامه تحریر شوند و نسبنامهٔ أشخاصی که در اوّل بر آمده بودند یافتم و در آن نوشته دیدم * (۶) که اینانند پسرانِ کِشْوَرْ یعنی کسانی که نُبُوکَدْنِصَّرِ مَلِكِ بابِلْ اسیرواو روانه کرده بود که از حالتِ اسیری بر آمده به أُورُشَلِیمْ و یِهُوداه هر کس بشهرِ خود برگردیدند (۷) و

ایشان با زرّبابل و یشوع و نحمیاه و عزریاه و رعمیاه و نحمانی و مردکی و بلشان و مسپرت و
بگوی و نحوم و بعناه آمده بودند تعداد مردمان قوم اسرائیل اینست (۸) پسران پرعوش دو هزار و یك
صد و هفتاد و دو (۹) پسران شفطیاه سیصد و هفتاد و دو (۱۰) پسران آرح شش صد و پنجاه و دو
(۱۱) پسران پحت موآب از پسران یشوع و یوآب دو هزار و هشت صد و هجده (۱۲) پسران عیلام هزار
و دویست و پنجاه و چهار (۱۳) پسران زتو هشت صد و چهل و پنج (۱۴) پسران زکّی هفت صد و شصت
(۱۵) پسران بنوی شش صد و چهل و هشت (۱۶) پسران بیبی شش صد و بیست و هشت (۱۷) پسران
عزگاد دو هزار و سیصد و بیست و دو (۱۸) پسران ادونیقام شش صد و شصت و هفت (۱۹) پسران
بگوی دو هزار و شصت و هفت (۲۰) پسران عادین شش صد و پنجاه و پنج (۲۱) پسران آطیر از حزقیاه
نود و هشت (۲۲) پسران حاشم سیصد و بیست و هشت (۲۳) پسران بیصی سیصد و بیست و چهار
(۲۴) پسران حارف یك صد و دوازده (۲۵) پسران گبعون نود و پنج (۲۶) مردمان بیت لحم و نطوفاه
یك صد و هشتاد و هشت (۲۷) مردمان عناثوث یك صد و بیست و هشت (۲۸) مردمان بیت عزماوت
چهل و دو (۲۹) مردمان قریت یعاریم و کفیراه و بئیروث هفت صد و چهل و سه (۳۰) مردمان رامه
و گبع شش صد و بیست و یك (۳۱) مردمان مکماس یك صد و بیست و دو (۳۲) مردمان بیت ایل و
عی یك صد و بیست و سه (۳۳) مردمان نبوی دیگر پنجاه و دو (۳۴) پسران عیلام دیگر یك هزار و دویست
و پنجاه و چهار (۳۵) پسران حارم سیصد و بیست (۳۶) پسران یریحو سیصد و چهل و پنج (۳۷) پسران
لود و حادید و اونو هفت صد و بیست و یك (۳۸) پسران سناأه سه هزار و نه صد و سی * (۳۹) از
کاهنان پسران یدعیاه از خاندان یشوع نه صد و هفتاد و سه (۴۰) پسران امیر یك هزار و پنجاه و دو
(۴۱) پسران پشحور یك هزار و دویست و چهل و هفت (۴۲) پسران حارم یك هزار و هفده * (۴۳) از لویان
پسران یشوع از قدمیئیل از پسران هودواه هفتاد و چهار * (۴۴) از مغنّیان پسران آساف یك صد و
چهل و هشت * (۴۵) از دربانان پسران شلّوم و پسران آطیر و پسران طلمون و پسران عقّوب و پسران
حطیطا و پسران شبی یك صد و سی و هشت * (۴۶) از نثینیم پسران صحا و پسران حسفا و پسران
طبّاعوث (۴۷) و پسران قیروس و پسران سیعا و پسران پادون (۴۸) و پسران لبانا و پسران حگابا و
پسران سلمی (۴۹) و پسران حانان و پسران گدّیل و پسران گاحر (۵۰) و پسران رأیاه و پسران رصین و
پسران نقودا (۵۱) و پسران گزّام و پسران عزّا و پسران فاسیح (۵۲) و پسران بیسی و پسران معونیم
و پسران نفیشسیم (۵۳) و پسران بقبوق و پسران حقوفا و پسران حرحور (۵۴) و پسران بصلیث و پسران
محیدا و پسران حرشا (۵۵) و پسران برقوس و پسران سیسرا و پسران تامح (۵۶) و پسران نصیح و پسران
حطیفا (۵۷) از پسران بندهگان سلیمان پسران سوطی و پسران سوفرث و پسران پریدا (۵۸) و پسران
یعلا و پسران درقون و پسران گدّیل (۵۹) و پسران شفطیاه و پسران حطّیل و پسران پوکرث از صبائیم
و پسران آمون (۶۰) تمامیء نثینیم و پسران بندهگان سلیمان سیصد و نود و دو * (۶۱) و اینك کسانی

بودند، كه از تِيْلِ مِلَحْ و تِيْلِ حَرْشا و كِرُوبْ و آدُّون و اِمِّيرْ برآمدند امّا خاندانِ پدران و ذريّهء
خودشان‌را نشان نتوانستند داد كه آيا از اِسْرائِيْلْ اند (٦٢) يعني پسرانِ دِلاياهْ و پسرانِ طُوبياهْ و پسرانِ
نِقُودا شش صد و چهل و دو * (٦٣) و از كاهنان پسرانِ حُباياهْ و پسرانِ هَقُّوص و پسرانِ بَرْزِلّيْ كه زني
از دخترانِ بَرْزِلّيْء گِلعاديْ گرفت و باسمِ او ناميده شد (٦۴) اينان نسبنامهء خودرا درميانِ دفترِ تناسُلها
تفحّص كردند و نيافتند بآن سبب مثلِ ناپاكان از كهانت ردّ شدند (٦٥) و تِرْشاثا بآنها گفت كه از قُدسِ
قُدسيّين نخورند تا وقتِ برخاستنِ كاهن به اُورِيْم و تُمِّيمْ * (٦٦) تماميء جماعت معاً چهل و دو هزار و
سيصد و شصت (٦٧) سواي بنده‌گان و كنيزكانِ ايشان كه هفت هزار و سيصد و سي و هفت بودند و از
جملهء ايشان از زن و مرد دويست و چهل و پنج مغنّيان بودند (٦٨) اسبانِ ايشان هفت صد و سي و
شش و قاطرانِ ايشان دويست و چهل و پنج (٦٩) و شترانِ ايشان چهار صد و سي و پنج و حمارانِ ايشان
شش هزار و هفت صد و بيست بودند * (٧٠) و بعضي از رؤساي آبا براي اين كار هديّه دادند تِرْشاثا از
طلا هزار درهم و از لنگري پنجاه عدد و از لباسِ كاهنان پانصد و سي بخزانه داد (٧١) و ديگر بعضي از
رؤساي آبا از طلا بيست هزار درهم و از نقره دو هزار و دويست من بخزانه براي اين كار دادند (٧٢) و
آنچه كه بقيّهء قوم دادند اين بود از طلا بيست هزار درهم و از نقره دو هزار من و از لباسِ كاهنان
شصت و هفت * (٧٣) و كاهنان و لِوِيانْ و دربانان و مغنّيان و بعضي از قوم و نِثِيْنِيمْ و تماميء اِسْرائِيْلْ
در شهرهاي خودشان ساكن شدند بلكه حينِ رسيدنِ ماهِ هفتم بني اِسْرائِيْلْ در شهرهاي خودشان بودند *

(فصلِ هشتم مشتمل بر هجده آيه)

(١) و تماميء قوم مثلِ يكمرد بميداني كه در مقابلِ دروازهء آب بود جمع شدند و بعِزْراي كاتب گفتند كه
كتابِ توريةِ موسيٰ‌را كه خداوند به اِسْرائِيْلْ امر فرموده بود بيآورد (٢) و عِزْراي كاهن كتابِ توريةرا
بحضورِ جماعت از مرد و زن و تماميء شنونده‌گانِ فهمنده در روزِ اوّلِ ماهِ هفتمين آورد (٣) و درميداني كه
مقابلِ دروازهء آب بود از طلوعِ صبح تا نصفِ روز در حضورِ مردان و زنان و فهمنده‌گان آن‌را خواند و
گوشهاي تماميء قوم بسوي كتابِ توريةِ بود (۴) و عِزْراي كاتب بر منبرِ چوبيني كه از براي اين كار ساخته
بودند ايستاد و بپهلويَش از دستِ راستَش مَتِّثْياهْ و شَمَعْ و عَناياهْ و اُورِياهْ و حِلْقِياهْ و مَعَسِياهْ و از دستِ
چپَش پِداياهْ و مِيْشائِيْلْ و مَلْكِياهْ و حَشُمْ و حَشْبَدّاناهْ و زِكَرْياهْ و مِشُلّامْ ايستادند (٥) و عِزْرا كتاب‌را در
حضورِ تماميء قوم كشود درحالتي كه از تماميء قوم بالاتر بود و بمجرّدِ كشودنَش تماميء قوم برپا ايستادند
(٦) و عِزْرا خداوند خداي عظيم‌را حمد نمود و تماميء قوم دستهاي خودرا برداشته درجواب گفتند آمين
آمين و ركوع نموده رو بزمين خداوندرا سجده نمودند (٧) و يِيشُوعْ و بانِيْ و شِيرِبْياهْ و يامِينْ و عَقُّوبْ و
شَبَّتَيْ و هُودِياهْ و مَعَسِياهْ و قِلِيطا و عَزَرْياهْ و يُوزاباد و حانانْ و پِلاياهْ و لِوِيانْ قوم‌را بتورية ميفهمانيدند
درحالتي كه قوم درجاي خود مي‌ايستادند (٨) و دركتابِ توريةِ خدا مُبيّناً خواندند و معنيَش‌را رسانيدند

و خواندنهايِشان‌را ميفهمانيدند * (۹) و نحمياهْ كه او ترشاثا است و عزرايِ كاهنِ كاتب و لِويانيكه قوم‌را ميفهمانيدند بتماميءِ قوم گفتند كه امروز از براي خداوند خداي شما مقدّس است محزون نباشيد و گريه مكنيد بجهةِ اينكه تماميءِ قوم از شنيدنِ كلامِ توريةِ ميگريستند (۱۰) و بايشان گفت كه برويد پرواريها بخوريد و شربتها بنوشيد و بجهةِ كساني كه چيزي حاضر ندارند حصّهها بفرستيد زيرا كه امروز براي پروردگارِ ما مقدّس است پس غمگين مباشيد بجهةِ اينكه شادمانيءِ خداوند قوّتِ شما است (۱۱) و لِويانْ تماميءِ قوم‌را خاموش گردانيده گفتند كه ساكت باشيد زيرا كه روزِ مقدّسي است و غمگين مباشيد (۱۲) پس تماميءِ قوم بخصوصِ خوردن و نوشيدن و فرستادنِ حصّهها و نمودنِ شاديءِ زياده رفتند زيرا كلماتي كه بايشان ياد داده بودند فهميدند * (۱۳) و در روزِ دويم رؤساي آباي تمامِ قوم و كاهنان و لِويانْ بنزدِ عزرايِ كاتب جمع شدند تا آنكه كلماتِ توريةرا بفهمند (۱۴) و در توريةِ چنين نوشته يافتند كه خداوند بواسطهءِ موسيِ امر فرموده بود كه بني إِسْرائِيلْ در عيدِ ماهِ هفتمين در سايبانها ساكن شوند (۱۵) و اينكه ندا كرده فرماني در تماميءِ شهرهاي ايشان و هم در اُورشَلِيمْ گذرانيده بگويند كه بكوه بيرون رويد و شاخهاي درختِ زيتون و شاخهاي درختِ صنوبر و شاخهاي مورد و شاخهاي درختِ خرما و شاخهاي درختهاي شاخه‌دار بجهةِ ساختنِ سايبانها بنهجي كه مسطور است بيآوريد (۱۶) پس قوم بيرون رفتند و آنهارا آوردند و بجهةِ خودشان سايبانها ساختند هر كس بالاي بامِ خانه‌اش و در حياطش و در صحن‌هاي خانهءِ خدا و در ميدانِ دروازهءِ آب و در ميدانِ دروازهءِ إِفْرَيِمْ (۱۷) و تماميءِ جماعتِ برگشتگانِ از اسيري سايبانهارا ساختند و در سايبانها ساكن شدند زيرا كه از ايّامِ يوشَعِ بنِ نونْ تا آن روز بني إِسْرائِيلْ چنين نكرده بودند و شادمانيءِ بسيار عظيمي شد * (۱۸) و در كتابِ توريةِ خدا روز بروز از روزِ اوّلين تا روزِ آخرين ميخواند و هفت روز عيد نمودند و در روزِ هشتم موافق آيينِ جمعيّتِ عظيمي بود *

(فصلِ نهم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(۱) و در روزِ بيست و چهارمِ اين ماه بني إِسْرائِيلْ با روزه و با پلاس و خاك در سرشان جمع شدند (۲) و ذرّيهءِ إِسْرائِيلْ از تماميءِ پسرانِ بيگانه منفرد شده ايستادند و بگناهانِ خود و عصيانِ پدرانشان اعتراف نمودند (۳) و در جاي خودشان ايستاده يك ربعِ روز كتابِ توريةِ خداوند خدايِشان‌را خواندند و در ربعِ ديگر اعتراف نموده خداوند خدايِشان‌را سجده نمودند (۴) پس يِيشُوعْ و بانيْ و قَدمِيئيلْ و شَبَنياهْ و بُنّي و شِيرِبْياهْ و بانيْ وكنانيْ از لِويانْ بر منبر برخاسته بآوازِ بلند بخداوند خدايِشان استغاثه كردند (۵) آنگاه از لِويانِ يِيشُوعْ و قَدمِيئيلْ و بانيْ و حَشَبْنياهْ و شِيرِبْياهْ و هُودياهْ و شَبَنياهْ و پتَحْياهْ گفتند * كه برخيزيد خداوند خداي خودتان‌را دهر بدهر متبارك سازيد و اسمِ عزيزت كه از تماميءِ متبرّكات و تسبيح متعالي است مبارك باد (۶) تو آن كسي كه بتنها خداوندي تو آسمان‌هارا ساختي بلكه آسمانِ آسمانها و تماميءِ عساكرش و زمين و هر چه كه بر آن است و درياها و هرچه كه در آنهاست و تماميءِ اينهارا تو زنده

ميداري و لشكرِ آسمانها ترا سجده مينمايند * (۷) تو آن خداوند خدائي كه اَبْرامْرا اختيار كرده از
اُورِ كَلْدانيانْ بيرون آوردي و اسم اورا اَبْراهامْ [يعني اِبْراهِيمْ] نهادي (۸) و قلب اورا در حضورت صديق
يافته عهديرا با او بستي كه زمين كِنَعَنيانْ و حِتّيانْ و اَمُوريانْ و پِرِيزِيانْ و يِبُوسِيانْ و گِرْگاشِيانْرا ارزاني
داشته بنسلِ او خواهي داد و وعدهء خودرا ثابت گردانيدي زانرو كه صادقي * (۹) و در مِصْر مصيبتِ پدرانِ
مارا نظر نمودي و در بحرِ احمر فريادِ ايشانرا شنيدي (۱۰) و آيات و معجزاترا بفَرْعَوْن و تماميء بندهگانش
و تماميء قومِ ولايتَش نمودي زيرا دانستي كه برايشان متكبّرانه رفتار نمودند و بجهةِ خود نامي مثلِ امروز
بر قرار نمودي (۱۱) و در برابرِ ايشان دريارا شقّ نمودي تا ازميانِ دريا بخشكي گذشتند و تعاقب كنندهگانِ
ايشانرا بقعرِ دريا مثلِ سنگ در آبهاي عظيم انداختي (۱۲) و ايشانرا بروز بستونِ ابر و بشب بستونِ آتش
هدايت نمودي تا آنكه راهي كه در آن ميرفتند براي ايشان مُنوّر سازي (۱۳) و بكوهِ سِينَيْ فرود
آمدي و از آسمان با ايشان متكلّم شده احكامِ راست و شرايعِ حقّ و فرائض و اوامرِ نيكورا بايشان دادي
(۱۴) و سبتِ مقدّسِ خودرا بايشان شناسانيدي و بواسطهء بندهاَت مُوسي وصايا و فرائض و شرايعرا وصيّت
فرمودي (۱۵) و در قحطي براي ايشان نان از آسمان دادي و در تشنهگيء ايشان آب از صخره جاري
ساختي و بايشان فرمودي كه براي وراثتِ زميني كه سوگند ياد نموده بودي كه بايشان خواهي داد داخلِ
آن گردند * (۱۶) و ايشان يعني پدرانِ ما متكبّرانه رفتار نموده گردنِ خودرا قوي نمودند و اوامرِ ترا بجا
نياوردند (۱۷) و از شنيدن ابا نمودند بلكه عجايباتي كه در ميانِ ايشان نمودي بخاطر نياوردند و گردنِ
خودرا قوي نمودند و در بغيء ايشان سَرْوَري بخصوصِ برگشتن به بندهگيء خودشان تعيين نمودند امّا تو
خداي غفّار و حنّان و رحيم و متأنّي و كثيرُ الْفضلي كه ايشانرا وا نگذاشتي (۱۸) و ديگر هنگامي كه براي
خودشان گوسالهء ريخته شدهرا ساختند و گفتند خدائي كه ترا از مِصْر بيرون آورد اينست و اعمالِ كُفرشعارِ
بسياري بجا آوردند (۱۹) باز از كثرتِ رحمتِ خود ايشانرا در بيابان وا نگذاشتي ستونِ ابر بجهةِ هدايتِ
ايشان براه در روز و ستونِ آتش در شب بجهةِ مُنوّر كردنِ راهي كه بآن ميرفتند از ايشان دوري ننمود
(۲۰) و روحِ نيكوي خودرا بجهةِ تعليمِ ايشان دادي و از دهانِ ايشان مَنِّ خودرا منع نكردي و آب درحالتِ
تشنهگي بايشان دادي (۲۱) و ايشانرا در بيابان چهل سال پرورش دادي كه بهيچ چيزي احتياج نبود
لباسِ ايشان مُندرس نگرديد و پايهاي ايشان ورم نكرد (۲۲) و ممالك و قومهارا بايشان دادي و ايشانرا
كشورها تقسيم نمودي كه ولايتِ سِيحُونْ و ولايتِ مَلِكِ حِشْبُونْ و ولايتِ عُوْگِ مَلِكِ باشانْرا به ارثيّت
گرفتند (۲۳) و پسرانِ ايشانرا مثلِ ستارهء آسمان زياد گردانيدي و ايشانرا بزميني كه بپدرانِ ايشان
فرموده بودي كه در بابِ ارثيّتش داخل شوند آوردي (۲۴) و پسران داخل شده زمينرا وراثت كردند و
كِنَعَنيانِي كه ساكنِ زمين بودند از حضورِ ايشان مغلوب نمودي و خودِ ايشان و ملوكِ ايشان و سائرِ
قبائلِ ولاياترا بدستِ ايشان دادي تا آنكه موافقِ ارادهء خودشان با آنها رفتار نمايند (۲۵) و ديگر شهرهاي
حصاردار و زمينهاي باروررا بتصرّف آوردند و خانهاي مملوّ از خوبيها و چشمههاي كَنده و تاكستانها و

باغاتِ زیتون و درختانِ میوه‌دارِ بسیاری‌را وارث شدند و خوردند و سیر شدند و فربه شدند و بنعمتِ بزرگِ
تو مُتلذّذ شدند * (٢٦) و باز عاصی شده بتو بغی ورزیدند و شریعتِ ترا به پشتِ سر انداختند و پیغمبرانِ
ترا که بخصوصِ برگردانیدنِ‌شان بسوی تو ایشان‌را متنبّه نمودند ایشان‌را کُشته اعمالِ کفرشعارِ بسیاری‌را
بجا آوردند (٢٧) باین سبب ایشان‌را بدستِ دشمنانِشان که بایشان ستم نمودند تسلیم نمودی و در حینِ
تنگنائیءِ خود بتو استغاثه نمودند و ایشانرا تو از آسمانها استجابت نموده موافقِ رحمتهای بسیارَت برای
ایشان نجات دهنده‌گان دادی که ایشان‌را از دستِ دشمنانشان رهانیدند (٢٨) و هنگامی که در آرامی بودند
دیگر در حضورَت بدی نمودند که ایشان‌را در دستِ دشمنانِ‌شان وا گذاشتی که ایشان‌را مسلّط شدند و باز
بتو استغاثه نموده تو ایشان‌را از آسمان‌ها استجابت نمودی و موافقِ رحمتهایَت ایشان‌را بارها مستخلص
نمودی (٢٩) و ایشان‌را مُتنبّه نمودی تا آنکه ایشان‌را بشریعتِ خود برگردانی امّا ایشان مغرور شده
اوامرِ ترا نشنیدند و در احکامِ تو که هر کسی آنهارا بجا آورد زنده میماند خطا کردند و کتفِ متمرّدی بتو
داده و گردنِ خودرا توی گردانیده اطاعت ننمودند (٣٠) و سالهای بسیار با ایشان مُدارا نموده بواسطهءِ
روحِ تو و پیغمبرانِ تو تنبیه نمودی امّا گوش ندادند بآن سبب ایشان‌را بدستِ قبائلِ زمینها دادی
(٣١) امّا بسببِ رحمتهای بسیارَت ایشان‌را بالکلّ هلاک نکرده وا نگذاشتی زیرا که خدای حَنّان و رَحیم
تو ئی * (٣٢) پس ای خدای ما که خدای عظیم و کبیر و مُهیبی که نگاه‌دارندهءِ عهد و رحمتی تمامیءِ
مصیبتی که بما و ملوکِ ما و سرورانِ ما و کاهنانِ ما و پیغمبرانِ ما و آبای ما بلکه بتمامیءِ قومِ تو از
ایّامِ ملوکِ اشّور تا امروز استیلا یافت در نظرَت اندک ننماید (٣٣) و تو عادلی بر تمامیءِ چیزهائی که بما
واقع شده است زیرا که تو براستی رفتار نمودی و ما بشرارت عمل نمودیم (٣٤) ملوکِ ما و سرورانِ ما و
کاهنانِ ما و آبای ما شریعتَت‌را اجرا نداشتند و اوامر و شهاداتَت‌را که بایشان فرمودی گوش ندادند
(٣٥) و در مملکتِ ایشان و در کثرتِ احسانی که بایشان نمودی و در زمینِ وسیع و بارور که بایشان دادی
ترا عبادت ننمودند و از افعالِ بدِشان برنگشتند (٣٦) اینک امروز بنده‌گان هستیم و در زمینی که بپدرانِ ما
دادی تا آنکه میوه و نیکوئیهایَش‌را بخوریم اینک بنده‌گان در آن هستیم (٣٧) و محصولِ بسیاررا برای
ملوکی که بخصوصِ گناهانِ ما بر ما نصب نمودی میدهد و همچنین برجسدهای ما و چهار پایانِ ما موافقِ
ارادهءِ خود مسلّط اند که در شدّتِ تنگنائیءِ هستیم * (٣٨) و بخصوصِ تمامیءِ این با تو عهدی براستی
بسته نوشتیم و سرورانِ ما و لِویانِ ما و کاهنانِ ما برویَش مُهر زدند *

(فصلِ دهم مشتمل بر سی و نه آیه)

(١) و کسانی که مُهر زدند اینانند نحمیاه ترشاثای پسرِ حکلیاه و صِدقیاه (٢) و سِرایاه و عَزَریاه و یِرمیاه
(٣) و پَشحور و اَمَریاه و مَلکیاه (٤) و حَطّوش و شِبَنیاه و مَلّوک (٥) و حارِم و مِریموث و عوبدیاه (٦) و
دانیئیل و گِنتون و باروک (٧) و مِشُلّام و آبیّاه و میّامین (٨) و مَعزیاه و بِلگَی و شِمَعیاه که اینان کاهنان

بودند * (۹) و از لِوِیانْ یِیشُوع پسر اَزَنْیاهْ و بِنُّوِي و از پسرانِ حِینادادْ قَدْمِیئیلْ (۱۰) و برادرانِ ایشان شِبَنْیاهْ و هُودِیّاهْ و قِلِیطا و پِلایاهْ و حانانْ (۱۱) و مِیکا و رِحُوبْ و حَشَبْیاهْ (۱۲) و زَکُّور و شِیرِیبْیاهْ و شِبَنْیاهْ (۱۳) و هُودِیاهْ و بانِي و بِنِینُو * (۱۴) و از رؤسای قوم پَرْعُوش و پَحَتْمُوآبْ و عِیلامْ و زَتُّوء و بانِي (۱۵) و بُنِّي و عَزْگادْ و بِیبَي (۱۶) و اَدُونِیّاهْ و بِگْوِي و عادِینْ (۱۷) و اَطِیر و حِزْقِیاهْ و عَزُّور (۱۸) و هُودِیاهْ و حاشُمْ و بِیصَي (۱۹) و حارِیفْ و عَناتُوتْ و نِیبَي (۲۰) و مَگْپِیعاشْ و مِشُلّامْ و حِیزِیر (۲۱) و مِشِیزَبْئِیلْ و صادُوقْ و یَدُّوعْ (۲۲) و پِلَطْیاهْ و حانانْ و عَنایاهْ (۲۳) و هُوشِیعْ و حَنَنْیاهْ و حَشُّوبْ (۲۴) و هَلُّوحِیشْ و پِلْحا و شُوبِیقْ (۲۵) و رِحُومْ و حَشَبْناهْ و مَعَسِیاهْ (۲۶) و اَخِیّاه و حانانْ و عانانْ (۲۷) و مَلُّوکْ و حارِمْ و بَعَناهْ * (۲۸) و بقیّهٔ قوم از کاهنانْ و لِوِیانْ و دربانان و مغنّیان و نِتِینِیمْ و تمامیء کسانی که از قومهای ولایات بخصوصِ توریةِ خدا خودرا جدا کردند با زنان و پسران و دخترانِ ایشان هر دانندهٔ و فهمندهٔ (۲۹) به برادرانِ خود از اعیان چسپیدند و بلعنت و سوگند داخل شدند که به توریةِ خدا که بواسطهٔ مُوسی بندهٔ خدا داده شده بود سلوك نمایند و اینکه تمامیء اوامر و احکام و فرائضِ خداوند و پروردگارِ مارا نگاه داشته بجا آورند (۳۰) و اینکه دخترانِ خودِ مارا به اقوامِ ولایات ندهیم و دخترانِ ایشان‌را برای پسرانِ خود نگیریم (۳۱) و اینکه اگر در روزِ سَبْت اقوامِ ولایات متاع و هرگونهٔ آذوقها بخصوصِ فروختن بیآورند آنهارا بروزهای سبت و روزهای مقدّس از ایشان نخواهیم خرید و سالِ هفتمین‌را بحالِ خود و هر مطالبهٔ قرضی‌را وا خواهیم گذاشت * (۳۲) و از برای خود قانونی تعیین نمودیم که هر ساله ثُلثِ مثقالی از مالِ خود بجهةِ خدمتِ خانهٔ خدای خود بدهیم (۳۳) بخصوصِ نانِ تَقْدِمه و هدیّهٔ دائمیء آردی و هدیّهٔ دائمیء سوختنیء روزهای سبتِ و سر ماهها و عیدهای معیّنی و چیزهای مقدّس و بخصوصِ قربانی‌های رفعِ گناه تا آنکه بجهةِ اِسْرائیلْ کفّاره باشد و بخصوصِ تمامیء مصلحتِ خانهٔ خدای ما * (۳۴) و از برای هدیّهٔ چوبها میانِ کاهنان و لِوِیانْ و قوم قرعه انداختیم تا آنکه بخانهٔ خدای ما موافقِ خاندانهای آبایِ ما هر ساله بوقتهای معیّن آورده بر مذبحِ خداوند خدای ما بسوزانیم مطابقِ نوشته شده‌های توریة (۳۵) و نوبرهای زمینِ خود و هم نوبرهای هرگونهٔ میوهٔ هر درخت‌را سال بسال بخانهٔ خداوند خواهیم آورد (۳۶) و اوّل زاده‌های پسرانِ ما و حیواناتِ ما موافقِ نوشته‌شده‌های توریة و اوّل زاده‌های گاوان و گوسفندانِ مارا بخانهٔ خدای ما بخصوصِ کاهنانی که در خانهٔ خدای ما خدمت میکنند بیآوریم (۳۷) و نیز سَرِ خمیرهای ما و هدیّهای ما و میوهٔ هر درخت و شراب و روغنِ زیتون بخصوصِ کاهنان به اوطاقهای خانهٔ خدای ما و بجهةِ لِوِیانْ عُشرِ زمینِ مارا خواهیم آورد تا آنکه آن لِوِیانْ در تمامیء شهرهای زراعتیء ما عُشر بگیرند (۳۸) و هنگامی که لِوِیانْ عُشررا میگیرند کاهنی از پسرانِ هارُونْ به لِوِیانْ حاضر باشد و لِوِیانْ عُشری از آن عُشرها بخانهٔ خدای ما بحجره‌های بیت‌المال برخواهند آورد (۳۹) زیرا که بنی اِسْرائیلْ و پسرانِ لِیْوِي هدیّهای غلّه و شراب و روغنِ زیتون بآن حجره‌ها خواهند آورد که ظروفِ مقامِ مقدّس و کاهنانِ خدمت کننده و دربانان و مغنّیان در آنجا هستند و خانهٔ خدای خودمانرا ترك نخواهیم کرد *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و سرورانِ قوم در اُورشَلیم ساکن شدند و بقیّهء قوم قرعه‌ها انداختند تا آنکه یکي‌را از دَه بشهرِ مقدّس به اُورشَلیم براي سکونت بیاورند و نُه حصهء دیگر در سائرِ شهرها ساکن شوند (۲) و قوم تماميء مردماني که به ارادت خویشتن‌را براي سکونت در اُورشَلیم حاضر کردند ایشانرا دعاي خیر نمودند * (۳) و رؤساي کشور که در اُورشَلیم ساکن بودند اینانند و سائرِ اِسرائیلیان و کاهنان و لِویان و نِثینیم و پسرانِ بنده‌گانِ سُلَیمان در شهرهاي یِهُوداه ساکن بودند هر کس در مِلْكِ شهرِ خود (۴) و بعضي از پسرانِ یِهُوداه و بعضي از پسرانِ بِنیامین در اُورشَلیم ساکن شدند * از پسرانِ یِهُوداه عَثایاهِ پسرِ عُزّیاهِ پسرِ زِکَریاهِ پسرِ اَمَریاهِ پسرِ شِفَطیاهِ پسرِ مَهَلَلْئیل از پسرانِ پِرِص (۵) و مَعَسیاهِ پسرِ باروك پسرِ کُلْحوزِه پسرِ حَزایاهِ پسرِ عَدایاهِ پسرِ یُویاریب پسرِ زِکَریاهِ پسرِ شِیلُونِي (۶) تماميء پسرانِ پِرِص که در اُورشَلیم ساکن بودند چهارصد و شصت و هشت مردمانِ شجاع * (۷) و پسرانِ بِنیامین اینانند سَلُّوي پسرِ مِشُلّامِ پسرِ یُوعِید پسرِ پِدایاهِ پسرِ قُولایاهِ پسرِ مَعَسیاهِ پسرِ اِیثیئیلِ پسرِ یِشَعیاه (۸) و بعد از او گَبّي و سَلّي نه صد و بیست و هشت (۹) و یُوئیلِ پسرِ زِکْري ناظر بر ایشان شد و یِهُوداهِ پسرِ سِنُواه بر شهر دویمین شد * (۱۰) از کاهنان یِدَعیاهِ پسرِ یُویاریب و یاکِین (۱۱) و سِرایاهِ پسرِ حِلْقیاهِ پسرِ مِشُلّامِ پسرِ صادُوقِ پسرِ مِرایُوثِ پسرِ اَحیطُوب پیشواي خانهء خدا بود (۱۲) و برادرانِ ایشان که بخدمتِ خانه مشغول بودند هشت صد و بیست و دو و عَدایاهِ پسرِ یِرُوحامِ پسرِ پِلَلْیاهِ پسرِ اَمصيءِ پسرِ زِکَریاهِ پسرِ پَشْحُورِ پسرِ مَلْکیاه (۱۳) و برادرانش رؤساي اجداد دویست و چهل و دو و اَمَشّيءِ پسرِ عَزَرْئیلِ پسرِ اَحْزَيءِ پسرِ مِشِلّیموثِ پسرِ اِمیر (۱۴) و برادرانِ ایشان صاحبانِ قوّت یك صد و بیست و هشت و زَبْدیئیلِ پسرِ گِدُولیم بر ایشان ناظر بود * (۱۵) و از لِویان شِمَعیاه پسرِ حَشُوبِ پسرِ عَزْریقامِ پسرِ حَشَبْیاهِ پسرِ بُنّي (۱۶) و شَبْتَي و یُوزاباد از رؤساي لِویان سرکارِ بیرونيءِ خانهء خدا بودند (۱۷) و مَتَّنیاهِ پسرِ مِیکاي پسرِ زَبْديءِ پسرِ آساف رئیسِ آغازِ تسبیح و دعا بود و بَقْبُقیاه دویمي از برادرانش و عَبْداي پسرِ شَمُّوعِ پسرِ گالالِ پسرِ یِدُوثُون (۱۸) تماميءِ لِویان در شهرِ مقدّس دویست و هشتاد و چهار * (۱۹) و دربانان عَقُّوب و طَلْمون و برادرانِ ایشان نگاهبانانِ دروازه‌ها یك صد و هفتاد و دو * (۲۰) و بقیّهء اِسْرائیلیان و کاهنان و لِویان بتماميءِ شهرهاي یِهُوداه هر کس بمیراثِ خود بود * (۲۱) و نِثینیم در عُوفیل ساکن بودند و صِیحا و گِشْپا بر نِثینیم بودند * (۲۲) و در اُورشَلیم ناظرِ لِویان عُزّيءِ پسرِ بانيءِ پسرِ حَشَبْیاهِ پسرِ مَتَّنیاهِ پسرِ مِیکا بود و مغنّیان از پسرانِ آساف سرکارانِ خانهء خدا بودند (۲۳) زیرا که در بابِ ایشان فرمانِ مَلِك این بود که بمغنّیان وظیفهء معیّني موافقِ کارِ هر روز داده شود * (۲۴) و فَتَحیاهِ پسرِ مِشیزَبْئیل از پسرانِ زَرَحِ پسرِ یِهُوداه در تماميءِ مصالحِ متعلّقِ بقومِ وَکیلِ مَلِك بود * (۲۵) و بخصوصِ قصبه‌هاي ناحیه‌ها بعضي از پسرانِ یِهُوداه در قِرْیَت اَرْبَع و قصبه‌هایش و در دِیبُون و قصبه‌هایش و یِقَبْصِیئیل و قصبه‌هایش ساکن بودند (۲۶) و در

یِیشُوعْ و مولاداهْ و بَیتِ فِلطْ (۲۷) و در حَصَرِ شُوعالْ و بِئیرشِبَعْ و قصبه‌هایَش (۲۸) و در صِقْلَگْ و مِکُوناهْ و قصبه‌هایَش (۲۹) و در عِینْ رِمُونْ و صَرعاهْ و یَرمُوثْ (۳۰) و در زانُوحْ و عَدُلّام و قصبه‌هاي آنها ر در لاکِیشْ و کشت‌زارهایَش و عَزِیقاهْ و قصبه‌هایَش و ایشان از بِئیرشِبَعْ تا درّهٔ هِنّومْ ساکن بودند * (۳۱) و پسرانِ بِنیامِینْ از گِبَعْ و مِکْمَشْ و عَیّا و بَیتِ‌ایلْ و قصبه‌هایَش (۳۲) و عَناثُوثْ و نُوبْ و عَنَنْیاهْ (۳۳) و حاصُورْ و راماهْ و گِتّیمْ (۳۴) و حادِیدْ و صِبُوعِیمْ و نِبَلّاطْ (۳۵) و لُودْ و اُونُو در درّهٔ صنعت‌گران * (۳۶) و از لِوِیانْ تقسیمات در یهُوداهْ و بِنیامِینْ ساکن میبودند *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و کاهنان و لِوِیانی که با زِرُبّابِلِ پسرِ شَئَلْتِیئیلْ و یِیشُوعْ بر آمدند اینانند سِرایاهْ و یِرْمِیاهْ و عِزْرا (۲) و اَمَرْیاهْ و مَلُّوکْ و حَطُّوشْ (۳) و شِکَنْیاهْ و رِحُومْ و مِرِیمُوثْ (۴) و عِدُّوءْ و گِنْتُوِيْ و اَبِیاهْ (۵) و مِیامِینْ و مَعَدْیاهْ و بِلْگاهْ (۶) و شِمَعْیاهْ و یُویارِیبْ و یِدَعْیاهْ (۷) و سَلُّو و عامُوقْ و حِلْقِیاهْ و یِدَعْیاهْ رؤسای کاهنان و برادرانِ ایشان در ایّامِ یِیشُوعْ اینان بودند * (۸) و از لِوِیانْ یِیشُوعْ و بِنُّوِيْ و قَدْمِیئیلْ و شِیرِیبیاهْ و یِهُوداهْ و مَتَّنْیاهْ که او و برادرانَش بر مُسَبِّحان پیشوا بودند (۹) و برابرِ ایشان بَقْبُقْیاهْ و عُنِّيْ برادرانِ ایشان بمقامِ پاسبانان بودند * (۱۰) و یِیشُوعْ یُویاقِیمْرا تولید نمود و یُویاقِیمْ اِلْیاشِیبْ‌را تولید نمود و اِلْیاشِیبْ یُویاداعْ‌را تولید نمود (۱۱) و یُویاداعْ یُوناثانْ‌را تولید نمود و یُوناثانْ یَدُّوعْ‌را تولید نمود * (۱۲) و در ایّامِ یُویاقِیمْ رؤسای اجدادِ کاهنان اینان بودند از سِرایاهْ مِرایاهْ و از یِرْمِیاهْ حَنَنْیاهْ (۱۳) و از عِزْرا مِشُلّامْ و از اَمَرْیاهْ یِهُوحانانْ (۱۴) و از مَلِیکُو یُوناثانْ و از شِبَنْیاهْ یُوسُفْ (۱۵) و از حارِمْ عَدْنا و از مِرایُوثْ حِلْقَيْ (۱۶) و از عِدُّوءْ زَکَرْیاهْ و از گِنْتُونْ مِشُلّامْ (۱۷) و از اَبِیاهْ زِکْرِيْ و از مِنْیامِینْ [و] از مُوعَدْیاهْ پِلْطَيْ (۱۸) و از بِلْگاهْ شَمُّوعْ و از شِمَعْیاهْ یِهُوناثانْ (۱۹) و از یُویارِیبْ مَتْنَيْ و از یِدَعْیاهْ عُزِّيْ (۲۰) و از سَلَّيْ قَلَّيْ و از عامُوقْ عِیبِرْ (۲۱) و از حِلْقِیاهْ حَشَبْیاهْ و از یِدَعْیاهْ نَتَنْئیلْ * (۲۲) و رؤسای آبای لِوِیانْ که در ایّامِ اِلْیاشِیبْ تحریر شده بودند یُویاداعْ و یُوحانانْ و یَدُّوعْ بودند با کاهنان تا سلطنتِ داریُوشِ فارسِيْ (۲۳) و رؤسای اجدادِ پسرانِ لِیوِيْ در کتابِ تواریخِ ایّام تا روزهاي یُوناثانِ پسرِ اِلْیاشِیبْ مکتوب اند (۲۴) و رؤسای لِوِیان حَشَبْیاهْ و شِیرِبْیاهْ و یِیشُوعْ پسرِ قَدْمِیئیلْ و برادرانِ ایشان در مقابلِ ایشان بودند تا آنکه موافقِ فرمانِ داوُدِ مردِ خدا دستهٔ برابرِ دسته حمد و تسبیح نمایند (۲۵) و مَتَّنْیاهْ و بَقْبُقْیاهْ و عُوبَدْیاهْ و مِشُلّامْ و طَلْمُونْ و عَقُّوبْ پاسبانانِ دروازه‌ها در پیشِ آستانهٔ دروازه‌ها (۲۶) اینان در ایّامِ یُویاقِیمْ پسرِ یِیشُوعْ پسرِ یُوصاداقْ و در ایّامِ نِحِمْیاهِ والِيْ و عِزْرايِ کاهنِ کاتب بودند (۲۷) و هنگامِ تقدیس نمودنِ حصارِ اُورْشَلِیمْ لِوِیانْ‌را از تماميءِ مکانهاي ایشان طلب نمودند تا آنکه ایشان‌را باُورْشَلِیمْ بیاورند بخصوصِ نمودنِ این تقدیسي با شادماني و شکرگذاري و سرود نمودن با سنج و سنطور و بربط (۲۸) پس پسرانِ مغنّیان هم از وادیهاي اطرافِ اُورْشَلِیمْ هم از قصبه‌هاي نِطُوفاتِيْ

جمع شدند (۲۹) و از بیتِ گلگال و از کشت‌زارهاي گبع و عزماوِت و حال اینکه مغنّیان جهةِ خودشان
قصبه‌ها در اطرافِ اورشلیم بنا کرده بودند (۳۰) و کاهنان و لویان خودشان‌را تطهیر نموده قوم و دربانان و
حصاررا تطهیر نمودند * (۳۱) و سرورانِ یهوداه‌را بر حصار برآوردم و دو دستهٔ بزرگ از تسبیح کنندگان
نصب نمودم روشِ یکي از آنها بدستِ راست بسرِ مردروِ حصار بسوي دروازهٔ مزبله بود (۳۲) و در عقبِ
ایشان هوشعیاه و نصفِ سرورانِ یهوداه روانه شدند (۳۳) و عزریاه و عزرا و مشلّام (۳۴) و یهوداه و
بنیامین و شمعیاه و یرمیاه (۳۵) و از پسرانِ کاهنان با کرناها زکریاهِ پسرِ یوناثانِ پسرِ شمعیاهِ پسرِ
متّنیاهِ پسرِ میکایاهِ پسرِ زکّورِ پسرِ آساف (۳۶) و برادرانش شمعیاه و عزرئیل و ملَلَي و گلَلَي و ماعَي و
نتنئیل و یهوداه و حنانِي با آلاتِ موسیقيِ داودِ مردِ خدا و عزراي کاتب پیش روِ ایشان بود * (۳۷) و
نزدِ دروازهٔ چشمه که برابرِ ایشان بود از نردبانهاي شهرِ داود به بالاي حصار برآمدند بالاتر از خانهٔ داود
تا دروازهٔ آب بسمتِ شرقي (۳۸) و دستهٔ دیگرِ مسبّحان در برابرِ ایشان روانه شدند و من و نصفِ قومي
که بالاي مردروِ حصار بودند از آن طرفِ برجِ تنور تا حصارِ پهنادار در عقبش رفتیم (۳۹) و از
بالاي دروازهٔ افرایم و دروازهٔ کهنه و دروازهٔ ماهیان و هم از برجِ حننئیل و برجِ میاه الی دروازهٔ
گوسفند [گذشته] نزدِ دروازهٔ زندان ایستادند * (۴۰) و دو دستهٔ تسبیح کنندگان در خانهٔ خدا
ایستادند و من و نصفِ سروران بهمراهم (۴۱) و از کاهنان الیاقیم و معسیاه و منیامین و میکایاه و الیوعیني
و زکریاه و حننیاه با کرناها (۴۲) و معسیاه و شمعیاه و العازار و عزّي و یهوحانان و ملکیاه و عیلام و
عزر و مغنّیان و یزرحیاهِ رئیسِ ایشان بآوازِ بلند سرائیدند (۴۳) و در آن روز ذبایحِ عظیم‌را ذبح نموده
شادي نمودند زیرا که خدا ایشان‌را بسیار شادمان گردانید حتّي زنان و بچگانِ [ایشان] شادي کردند و
شادمانيِ اورشلیم از دور مسموع شد * (۴۴) و در آن روز مردمان چندی به بیت‌المال و هدیّها و نوبرها
و عشرها تعیین شده بودند تا آنکه حصّهاي شریعتيِ کاهنان و لویان‌را از کشت‌زارهاي شهرها مخزون
نمایند زیرا که یهودیان از حاضر بودنِ کاهنان و لویان خوشحال بودند (۴۵) که مغنّیان و دربانان خدمتِ
خداي ایشان و خدمتِ تطهیر نگاه داشتند موافقِ فرمانِ داود و پسرش سلیمان (۴۶) زیرا که از ایّامِ
قدیم در ایّامِ داود و آساف رؤساي مغنّیان و حمد و شکرخوانانِ بخدا بودند (۴۷) و تماميِ اسرائیل در
ایّامِ زربّابل و در ایّامِ نحمیاه بمغنّیان و دربانان حصّه‌ها هر روز موافقِ احتیاجش میدادند و بخصوصِ لویان
هدیّهاي مقدّسي تقدیس نمودند و لویان آنهارا به پسرانِ هارون تقدیس کردند *

(فصلِ سیزدهم مشتمل برسي و یك ایه)

(۱) در آن روز بگوشِ قوم درکتابِ موسی خوانده شد و در آن نوشتهٔ یافت شد که عمّونیان و موابیان
ابداً بجماعتِ خدا داخل نشوند (۲) زیرا بني اسرائیل‌را با نان و آب استقبال ننمودند بلکه بلعام‌را بر
ایشان اجیر گرفتند تا آنکه ایشان‌را لعنت کند امّا خداي ما آن لعنت‌را مبدّل به برکت نمود (۳) و

واقع شد بمحضِ شنيدنِ ايشان توراةرا كه تماميء غريبانرا از إسرائيل جدا نمودند * (٤) و پيش از آن
إلياشيبِ كاهن كه به اوطاقهاي خانهء خداي ما نصب شده بود خويشِ طوبياه بود (٥) و برايش اوطاقِ
بزرگيرا ترتيب داده بود كه در آن اوطاق قبل از اين هديّهاي آردي و بخورات و ظروف
و عُشرِ غلّه و شيرهء شراب و روغنِ زيتون كه براي لِويان و مغنّيان و دربانان تعيين شده بود گذاشته
بودند با هديّهاي كاهنان (٦) و حينِ تماميء اين واقعات من در أورشليم نبودم زيرا در سالِ سي و دويمِ
أرتحششتاي مَلِكِ بابِل نزدِ مَلِك رفتم و بمرورِ ايّام از مَلِك اجازت طلبيدم (٧) و باز بأورشليم آمدم و به
بدي كه إلياشيب بخصوصِ طوبياه كرده بود آگاه شدم از اينكه بجهتش اوطاقيرا در صحنِ خانهء خدا
ترتيب نموده بود (٨) چونكه بسيار ناخوشم آمد تماميء اثاثالبيتِ طوبياهرا از اوطاق بيرون
انداختم (٩) و فرمودم كه حجرههارا تطهير نمودند و در آنجا ظروفِ خانهء خدا با هديّهاي آردي و بخوريرا
مكرّر آوردم * (١٠) و ديگر دانستم كه حصّههاي لِويان داده نشده بود چونكه لِويان و مغنّيانِ كاركن
گريخته بودند هر كس بكشتزارِ خود (١١) بآن سبب سرورانرا عتاب نموده گفتم كه چرا خانهء خدا
واگذاشته شد و ايشانرا جمع نموده درجايهايشان بر قرار نمودم (١٢) و تماميء يهوديان عُشرهاي غلّه
و شيرهء شراب و روغنِ زيتونرا بمخزنها آوردند (١٣) و بر مخزنها شِلمياهِ كاهن و صادوقِ كاتب و پداياه
يكي از لِويان و بپهلوي ايشان حانانِ پسرِ زكّورِ پسرِ متّنياه خزاندار نصب كردم زيرا كه معتمد
محسوب شده بودند و ببرادرانشان تقسيم نمودن كارِ ايشان بود * (١٤) اي خداي من بخصوصِ اين
عمل مرا ياد آر و احسانهائي كه بخانهء خدايم و براي خدمتهايش كردم محو مكن * (١٥) و در آن ايّام
كسانيرا در يهوداه ديدم كه بروزِ سبّت انگورهارا در ميخانه ميفشردند و دستههاي غلّه مي‌آوردند و
حمارانرا بار ميكردند و همچنين شراب و انگور و انجير و هر گونهء باري كه در روزِ سبّت بأورشليم
مي‌آوردند و در روزِ فروختنِ ايشان مأكولاترا من ايشانرا عتاب نمودم (١٦) و صوريان در آنجا
ساكن شدند كه ماهيان و هر گونهء متاع آورده در روزِ سبّت بپسرانِ يهوداه در أورشليم ميفروختند
(١٧) آنگاه اعيانِ يهوداهرا عتاب كرده بايشان گفتم كه اين چه عملِ بدي است كه ميكنيد و روزِ سبّترا
نا پاك ميسازيد (١٨) آيا آباي شما چنين نكردند كه خداي ما تماميء اين بلارا بر ما و باين شهر آورد
و حال آنكه شما غضبِ خداي إسرائيلرا از ناپاك نمودنِ روزِ سبّت زياد ميكنيد * (١٩) پس واقع شد
قبل از ورودِ سبّت بمجرّدِ افتادنِ سايه بردروازههاي أورشليم كه فرمان دادم دروازهها بسته شود بلكه
امر فرمودم كه تا انجامِ سبّت نكشايند و بعضي از خدمتكارانِ خودرا بدروازهها نصب نمودم كه بار در روزِ
سبّت آورده نشود (٢٠) و پيلوران و سوداگرانِ هر نوعِ امتعه دربيرونِ أورشليم يكباره دو باره بيتوته
نمودند (٢١) و ايشانرا عتاب نموده بايشان گفتم كه شما در برابرِ حصار چرا بيتوته مينمائيد اگر ديگر
بكنيد شمارا دستگير مينمايم كه از آن زمان ديگر بروزِ سبّت نيآمدند (٢٢) و لِويانرا امر فرمودم كه
خويشتنرا تطهير نموده بيآيند و دروازههارا بخصوصِ تقديس نمودنِ روزِ سبّت محافظ باشند * بجهة اين

اي خداي من مرا ياد آورو بر طبقِ كثرتِ رحمتت بمن مرحمت نما * (۲۳) ديگر در آن روز يهوديانرا ديدم كه زنانِ اَشدودي و عموني و موابي گرفتند (۲۴) و پسرانِ ايشان نيمزبان اَشدودي گفتگو ميكردند و بزبانِ يهودي تلفّظ نتوانستند بلكه بزبان يكي از آن قومها [تلفّظ] ميكردند (۲۵) بآن سبب بايشان عتاب كرده ايشانرا نفرين كردم و بعضي از ايشانرا زده مويشانرا كندم و بخدا سوگندي بايشان دادم كه دخترانِ خودتانرا بپسرانِ ايشان ندهيد و از دخترانِ ايشان بجهةِ پسرانِ شما و بجهةِ خودتان نگيريد (۲۶) آيا سُلَيمانِ مَلِكِ اِسرائيل در اين اعمال گناه نكرد با وجودي كه در ميانِ طوائفِ بسيار مثلِ او مَلِكي نبود و محبوبِ خدايش بود و خدا اورا بر تماميء اِسرائيل مَلِك نصب نموده بود باز زنانِ غريبه سببِ گناه كردنِ او شدند (۲۷) پس ما آيا شمارا گوش داده تماميء اين بديء عظيمرا مرتكب شويم و بگرفتنِ زنانِ غريبه بخداي خود عاصي شويم * (۲۸) و يكي از پسرانِ يوياداعِ پسرِ اِلياشيبِ كاهنِ بزرگ دامادِ سَنبَلَّطِ حوروني بود از آن سبب اورا از پيشِ خود اخراج نمودم (۲۹) اي خداي من آنهارا ياد نما بخصوصِ اينكه كهانت و عهدِ كهانت و لِويانرا نيز نا پاك كردند * (۳۰) بدين وجه ايشانرا از تماميء بيگانگان تطهير نمودم و دستهاي كاهنان و لِويانرا باز ايستاده گردانيدم هر كس بكارِ خود (۳۱) و بخصوصِ هديهء چوبها در زمانهاي معيّن و بخصوصِ نوبرها * اي خداي من مرا بنيكوئي ياد آور *

كتابِ دوازدهمِ مورّخان

معروف بكتابِ اِستير و مشتمل

بر ده فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و واقع شد در ايّامِ اَحَشويروش آن اَحَشويروش كه از هند تا حَبَشه بر صد و بيست و هفت كشور سلطنت ميكرد (۲) كه در آن ايّام زمانِ نشستنِ مَلِكِ اَحَشويروش بر تختِ مملكتش كه در دارالسّلطنهء شوشن بود (۳) اينكه در سالِ سيومِ سلطنتش ضيافتي بهمگيء سرورانش و بندگانش كه اشرافِ فارس و مَداين بودند در حالتي كه واليان و سردارانِ ولايات در حضورش بودند كرد (۴) و روزهاي بسيار يعني يك صد و هشتاد روز برتريء جلالِ مملكتش و وقارِ رونقِ عظمتشرا جلوه‌گر ساخت * (۵) پس بعد از انقضاي آن روزها ضيافتِ هفت روزهءرا براي تماميء قومي كه از بزرگ و كوچك در دارالسّلطنهء شوشن يافت شدند در حياطِ باغِ سراي مَلِك نمود (۶) و در آنجا پردههاي حرير و كرباسِ

لاجوردي موجود كه بر طنابهاي كتانِ نازكِ ارغواني بحلقهاي سيمين و ستونهاي سنگِ مَرمَر بسته شده بودند و بسترها از طلا و سيم بر سنگ بستِ قرمز و كبود و سفيد و سياه مرمري گسترده شده بودند (٧) و بظروفِ متنوّع زرّين ايشان‌را مي‌نوشانيدند و شرابهاي شاهيء بسياري موافقِ شأنِ مَلِكْ بود (٨) و نوشيدن موافقِ قانون بود و بر كسي ابرام نمينمود زيرا كه فرمانِ مَلِكْ بخصوصِ تماميء اعيانِ خانه‌اَش چنين بود كه هركس موافقِ اراده‌اَش رفتار نمايد (٩) و همچنين وَشْتِيْ نام مَلِكه در سراي شاهيء مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ زنان‌را ضيافت نمود * (١٠) و در روزِ هفتمين حيني كه قلبِ مَلِكْ از شراب خوش بود مِهُومَانْ و بِزْتَا و حَربُونَا و بِگْتَا و اَبَگْتَا و زِيتَرْ و كَرْكَسْ هفت خواجه‌سرائي كه در حضورِ مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ خدمت ميكردند [مَلِكْ] امر فرمود (١١) كه وَشْتِيء مَلِكه‌را با تاجِ ملوكانه بحضورِ مَلِكْ بياورند تا آنكه بقوم و سروران زيبائيء اورا نشان دهد زيرا كه خوش‌منظر بود (١٢) امّا وَشْتِيء مَلِكه برفتن از فرمانِ مَلِكْ با خواجه‌سرايان انكار نمود و مَلِكْ بسيار غضبناك شد و غضبَش در قلبَش شعله‌ور شد * (١٣) پس مَلِكْ بعُلَمائي كه بزمانها عارف بودند مشورت نمود زيرا كه عادتِ مَلِكْ بتماميء كساني كه شريعت و احكام ميدانستند بدين وجه بود (١٤) و مقرّبانِ او كَرْشِنَا و شِيتَارْ و اَدْمَاتَا و تَرْشِيشْ و مِرِسْ و مَرْسِنَا و مِمُوكَانْ هفت سرورانِ فَارْسْ و مَدَايِنْ بينندگانِ روي مَلِكْ بودند و در مملكت صدرنشين بودند * (١٥) [مَلِكْ بايشان گفت] كه موافقِ شريعت به وَشْتِيء مَلِكه چه بايد كرد چونكه از فرمانِ اَحَشْوِيرُوشْ مَلِكْ با خواجه‌سرايان سر پيچيد * (١٦) آنگاه مِمُوكَانْ در حضورِ مَلِكْ و سروران گفت كه وَشْتِيء مَلِكه نه تنها بمَلِكْ گردن‌كشي نمود بلكه بتماميء سروران و تماميء قبائلي كه در تماميء ممالكِ مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ اند (١٧) زيرا كه اين عملِ مَلِكه بتماميء زنان منتشر خواهد شد كه در نظرِ ايشان شوهرِ ايشان خار خواهند نمود هنگامي كه گفته شود كه مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ وَشْتِيء مَلِكه‌را امر فرمود كه بحضورش بياورند و نيامد (١٨) و در آن روز بانوهاي فَارْسْ و مَدَايِنْ كه اين فعلِ مَلِكه‌را بشنوند به تماميء سرورانِ مَلِكْ چنين خواهند گفت كه موردِ كثرتِ خاري و غضب خواهد شد (١٩) اگر بمَلِكْ خوش آيد فرمانِ شاهي از حضورش صادر گردد و در قانونهاي فَارْسْ و مَدَايِنْ نوشته شود تا فسخ نشود كه وَشْتِيْ ديگر بحضورِ مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ نيايد و اينكه مَلِكْ رتبهء مَلِكه بودنَش‌را بديگري كه بهتر از او باشد بدهد (٢٠) پس هنگامِ مسموع شدنِ فرماني كه مَلِكْ بتماميء مملكتَش كه وسيع است ميرساند تماميء زنان بشوهرانِ خود از بزرگ و كوچك احترام خواهند نمود * (٢١) و اين سخن در نظرِ مَلِكْ و سروران خوش آمد و مَلِكْ موافقِ سخنِ مِمُوكَانْ عمل نمود (٢٢) و مكتوبات‌را بتماميء كشورهاي مَلِكْ بهر كشور موافقِ نوشته‌اَش و بهر قوم موافقِ زبانَش فرستاد تا هر كس در خانهء خود حكمران شود و موافقِ زبانِ قومِ خود سخن راني نمايد *

(فصلِ دويم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(١) بعد از اين واقعات هنگامي كه غضبِ مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ ساكن شد وَشْتِيْ و آنچه كرد و آنچه كه

در بارهٔ‌اَش فرمان شد بیاد آورد (۲) و ملازمانِ مَلِكْ كه اورا خدمت میكردند گفتند كه دخترانِ باكرهٔ خوش منظر از براي مَلِكْ تفتیش كرده شوند (۳) و مَلِكْ وُكَلارا در هر ولایتِ مملكتِ خود تعیین نماید كه هر باكرهٔ خوش منظررا بدارالسّلطنهٔ شُوشَنْ به حرمخانهٔ زنان بزیرِ حكمِ هیگَيِ محافظِ زنان [و] خواجه‌سراي مَلِكْ جمع كنند و اینكه بآنها اسبابِ تطهیرِشان دادهٔ شود (۴) و دختري كه در نظرِ مَلِكْ خوش آید در جاي وَشْتِيْ مَلِكَه شود و این سخن در نظرِ مَلِكْ پسند آمد و چنین كرد * (۵) و در دارالسّلطنهٔ شُوشَنْ یك مردِ یهُودِيْ بود و اسمش مُرْدِكَيِ پسرِ یائیرِ پسرِ شِمْعِيِ پسرِ قِیشِ بِنْیامِینِيْ (۶) كه از اُورِشَلِیمْ اسیر كرده شد با اسیراني كه باتّفاقِ یِكُنْیاهِ مَلِكِ یِهُوداهْ اسیر شدند كه نِبُوكَدْنَصَّرِ مَلِكِ بابِلْ ایشان‌را باسیري برده بود (۷) و او پرورندهٔ هَدَسّاهْ یعني اِسْتِیرِ دخترِ عمّویش بود در حالتي كه اورا نه پدر و نه مادر بود و آن دختر زیبا و خوش‌منظر بود و بعد از وفاتِ پدر و مادرش مُرْدِكَيْ براي خودش اورا بجاي دختر گرفت * (۸) و واقع شد هنگامِ مسموع شدنِ امر و فرمانِ مَلِكْ و حینِ جمع شدنِ دخترانِ بسیاري بدارالسّلطنهٔ شُوشَنْ بزیرِ حكمِ هیگَيْ كه اِسْتِیرْ بسراي مَلِكْ بزیرِ حكمِ هیگَيِ محافظِ زنان آورده شد (۹) و آن دختر بنظرِ او پسند آمده در حضورش التفات یافت و او بسرعت اسبابِ تطهیرش و تحفه‌هاي مُعَیَّنِي‌اَش و از سراي مَلِكْ هفت كنیزكانِ لایق دادن باو داد و همچنین اورا و كنیزكانش‌را به بهترین حرم‌سراي زنان كوچانید (۱۰) و اِسْتِیرْ قومِ خود و مَوْلِدِ خودرا بیان نكرده بود زیرا كه مُرْدِكَيْ اورا فرموده بود كه بیان نكند * (۱۱) و مُرْدِكَيْ هر روز در حضورِ حیاطِ حرم سراي زنان گردش مي‌كرد بخصوصِ دانستنِ سلامتيِ اِسْتِیرْ و آنچه كه باو كرده شود (۱۲) و هنگامِ آمدنِ نوبتِ هر دختر تا نزدِ مَلِكِ اَحَشْوِیرُوشْ در آید بعد از بودنش موافقِ عادتِ زنان دوازده ماه زیرا كامل شدنِ روزهاي تطهیرِ زنان چنین بود شش ماه بروغنِ مرّ و شش ماه بادویه‌جاتِ خوشبو و سائرِ اسبابِ تطهیرِ زنان (۱۳) آنگاه بدین منوال دختر نزدِ مَلِكْ در مي‌آمد و هر چه كه سؤال میكرد باو داده میشد تا آنكه بهمراهش از حرم‌سراي زنان بخانهٔ مَلِكْ بیآید (۱۴) و وقتِ شام در مي‌آمد و وقتِ صبح بحرم‌سراي دویميِ زنان بزیرِ حكمِ شَعَشْگَزْ كه از خواجه‌سرایانِ مَلِكْ و محافظِ خاصه‌گیان بود بر میگشت و زیاده نزدِ مَلِكْ نمیرفت مگر اینكه مَلِكْ باو مائل بود و اسماً اورا میخواند * (۱۵) و هنگامِ آمدنِ نوبتِ اِسْتِیرِ دخترِ اَبِیحَیِلِ عمّوي مُرْدِكَيْ كه اورا بجاي دختر گرفته بود تا بمَلِكْ درآید چیزي نخواست مگر آنچه هیگَيْ كه از خواجه‌سرایانِ مَلِكْ و محافظِ زنان بوده باو بیان كرده بود و اِسْتِیرْ در نظرِ هر كه اورا میدید التفات یافت (۱۶) پس اِسْتِیرْ نزدِ مَلِكْ اَحَشْوِیرُوشْ بسراي ملوكانه در ماهِ دهم كه ماهِ طِیبِتْ است در سالِ هفتمِ سلطنتش آورده شد (۱۷) و مَلِكْ اِسْتِیرْرا از تماميِ زنان بیشتر دوست میداشت و از تماميِ دختران در حضورش بیشتر التفات و رعایت یافت كه تاجِ ملوكانه‌را بسرش گذاشت و اورا در جاي وَشْتِيْ مَلِكَه نصب نمود (۱۸) و مَلِكْ ضیافتِ عظیمي كه ضیافتِ اِسْتِیرْ بود بتماميِ سروران و بنده‌گانِ خود كرد و بولایات آرام داد و هدیّه‌ها موافقِ شأنِ مَلِكي فرستاد * (۱۹) و هنگامي كه دختران بارِ دیگر

جمع شدند مُرْدِکَیْ در دروازهٔ مَلِكْ مینشست (۲۰) و اِسْتِیرْ مُوْلِدْ و قومِ خودرا موافقِ فرمانِ مُرْدِکَیْ باو نشان نمیداده زیرا که اِسْتِیرْ امرِ مُرْدِکَیْرا بجا میآورد بطوری که هنگام پرورش یافتن باو میکرد * (۲۱) و در آن أیّام حینی که مُرْدِکَیْ در دَرِ سرای مَلِكْ مینشست بِگْثانْ و تِیرِشْ دو خواجه‌سرای مَلِكْ از نگاهبانانِ آستانه غضبناك شدند و جویای فرصتِ دست‌درازی بر اَحَشْوِیرُوشِ مَلِكْ بودند (۲۲) و این قصّه به مُرْدِکَیْ معلوم شده به اِسْتِیرِ مَلِکه خبرداد و اِسْتِیرْ بمَلِكْ باسمِ مُرْدِکَیْ بیان نمود (۲۳) و این قصّه تفحّص شده صحیح یافت شد و ایشان هر دو بچوب دار آویخته شدند و این قصّه بحضورِ مَلِكْ در کتابِ تواریخ نوشته شد *

(فصلِ سیوم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و بعد از آن واقعات اَحَشْوِیرُوشِ مَلِكْ هامانِ پسرِ هَمِّداثای اگاگیرا معظّم و عالی گردانیده کرسیِ اورا از تمامیِ سرورانی که با او بودند بلندتر کرد (۲) و تمامیِ بندهگانِ مَلِكْ که بدَرِ دروازهٔ مَلِكْ بودند رکوع نموده هامانْرا سجده میکردند زیرا که مَلِكْ در بارهٔاش چنین امر فرموده بود امّا مُرْدِکَیْ رکوع ننموده اورا سجده نکرد (۳) و بندهگانِ مَلِكْ که بدَرِ دروازهٔ مَلِكْ بودند بمرِدکَیْ گفتند که از فرمانِ مَلِكْ چرا تجاوز مینمائی * (۴) و واقع شد هنگامی که روز بروز باو میگفتند و او ایشانرا نشنید که هامانْرا خبردادند تا آنکه به ببینند که آیا کلامِ مُرْدِکَیْ ثابت خواهد شد زیرا که بایشان یِهُوْدِیْ بودنشرا گفته بود (۵) و هنگامی که هامانْ مُرْدِکَیْرا دید که رکوع ننموده اورا سجده نمیکرد هامانْ پُر غضبناك شد (۶) و چونکه در نظرش حقیر نمود که بمُرْدِکَیْ بتنها دست بیندازد زیرا که باو قومِ بودنِ مُرْدِکَیْرا بیان کرده بودند بآن سبب هامانْ جویای هلاك نمودنِ قومِ مُرْدِکَیْ یعنی تمامیِ یِهُوْدِیانی که در تمامیِ مملکتِ اَحَشْوِیرُوشْ بودند بود (۷) و در ماهِ نخستین که ماهِ نِیسانْ بود در سالِ دوازدهمِ مَلِكْ اَحَشْوِیرُوشْ پُورْ یعنی قرعه درحضورِ هامانْ روز بروز و ماه بماه تا ماهِ دوازدهم که ماهِ أدار است انداخته شد (۸) و هامانْ به اَحَشْوِیرُوشِ مَلِكْ گفت که در تمامیِ کشورهای ممالکت یك قومی هست که در میانِ قومها پراکنده و متفرّق اند و قاعده‌های ایشان از تمامیِ قومها جداست و اَوامرِ مَلِكْرا بجا نمیآورند پس آنهارا بحالتِ خود واگذاشتن بمَلِكْ لایق نیست (۹) اگر بمَلِكْ پسند آید نوشته شود که ایشانرا هلاك سازند و من ده هزار قنطار نقره بدستِ کارکنندهگان ادا خواهم کرد تا که به مخزنِ مَلِكْ بیآورند (۱۰) پس مَلِكْ انگشترین از دستِ خود گرفت و بهامانِ پسرِ هَمِّداثای اگاگیِ دشمنِ یِهُوْدِیانْ داد (۱۱) ودیگر مَلِكْ بهامانْ گفت که بتو نقره و هم خلق داده شد تا آنکه بایشان بطوری که در نظرت خوش آید بکنی * (۱۲) پس کاتبانِ مَلِكْ در ماهِ نخستین در روزِ سیزدهم خوانده شدند و بر طبقِ هرچه که هامانْ فرمود به نوّابِ مَلِكْ و والیانی که در هر کشور و بسردارانِ هر قوم در هر کشور موافقِ نوشتهٔ آن و بهر قوم موافقِ زبانش نوشته شد بلکه باسمِ مَلِكِ اَحَشْوِیرُوشْ نوشته شده و بمُهرِ مَلِكْ مُهر شده بود (۱۳) و مکتوبات بواسطهٔ چاپاران بتمامیِ ولایاتِ مَلِكْ ارسال شد بخصوصِ زدن و کشتن

و هلاك ساختنِ تماميءِ يهوديانْ از جوان و پير و كودكان و زنان در يك روز يعني بروزِ سيزدهمِ ماهِ دوازدهم كه ماهِ أدارْ است و تاراجِ ايشان‌را يغما نمايند (۱۴) و مسوّدهء فرمانِ مكتوبي كه بايد بهر ولايت داده شود براي تماميءِ قومها بيان شده بود اينست كه بأن روز حاضر شوند (۱۵) پس چاپاران به اقدامِ فرمانِ مَلِكْ بيرون رفتند و فرمان بدارألسّلطنهء شوشنْ داده شد و مَلِكْ و هامانْ بجهةِ نوشيدن نشستند امّا شهرِ شوشن مضطرب شد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و مُرْدِكَيْ هر چه كه كرده شد دانست پس مُرْدِكَيْ جامهايش‌را پاره كرد و پلاس با خاكستر پوشيد و بميانِ شهر بيرون رفته و بفريادِ بلندِ تلخي فرياد كرد (۲) و تا رو بروي دروازهء مَلِكْ آمد چه كسي‌را بلباسِ پلاس بدروازهء سراي مَلِكْ داخل شدن جائز نبود (۳) و در هر كشوركه امر و فرمانِ مَلِكْ بأن رسيد يهوديانْ‌را حزنِ عظيم و روزه وگريه كردن و نوحه گري بود و بسياري با پلاس و خاكستر مي‌خوابيدند * (۴) و كنيزكان و خواجه‌سرايانِ إستيرْ آمدند و اورا خبر دادند كه مَلِكه بسيار محزون شد و لباسها فرستاد تا آنكه مُرْدِكَيْ‌را بأنها بپوشانند و پلاسَشرا از او بگيرند امّا قبول نكرد (۵) آنگاه إستيرْ هَتاكْ يكي از خواجه‌سرايانِ مَلِكْ كه اورا بجهةِ خدمت نمودنِ بمَلِكه تعيين نموده بود خواند و اورا امر نمود كه از مُرْدِكَيْ اين چه چيز است و از براي چه است بداند (۶) و هَتاكْ بميدانِ شهر برابرِ دروازهء مَلِكْ بمُرْدِكَيْ برآمد (۷) و مُرْدِكَيْ اورا بهر چه كه بخودَش واقع شده بود و مبلغِ نقرهءِ كه هامانْ وعده كرده بود بجهةِ هلاك نمودنِ يهوديانْ بخزانهء مَلِكْ بسنجد خبر داد (۸) و مسوّدهء نسخهء فرماني كه در شوشنْ بجهةِ استيصالِ يهوديانْ داده شده بود باو داد تا آنكه به إستيرْ نشان دهد و اورا مخبر سازد و امر نمايد كه بمَلِكْ برآمده باو التماس نمايد و بجهةِ قومِ خود در حضورَش مسئلت نمايد * (۹) و هَتاكْ آمده سخنانِ مُرْدِكَيْ‌را به إستيرْ اعلام نمود (۱۰) و إستيرْ به هَتاكْ متكلّم شده و مأمور داشت كه بمُرْدِكَيْ بگويد (۱۱) كه تماميءِ بندگانِ مَلِكْ با قومِ كشورهاي مَلِكْ ميدانند كه هر مرد و زن كه نخوانده بنزدِ مَلِكْ بحياطِ اندرونيِ آش داخل شود يك فرماني است كه كشته شود مگر آنكسي كه مَلِكْ باو عصاي زرّين‌را بلند كند تا زنده بماند و من سي روز است كه خوانده نشدم بخصوصِ داخل شدن بمَلِكْ (۱۲) و سخنانِ إستيررا بمُرْدِكَيْ اعلام نمودند * (۱۳) و مُرْدِكَيْ گفت كه به إستيرْ جواب بدهند كه بنفسِ خود گمان مبر كه در خانهء مَلِكْ از تماميءِ يهوديانْ همين تو خلاص شوي (۱۴) زيرا كه اگر تو در اين وقت حقيقةً خاموش باشي نجات و خلاص از جاي ديگر براي يهوديانْ بظهور خواهد آمد امّا تو و خانوادهء پدرَت هلاك خواهيد شد و كه ميداند كه گويا تو بجهةِ مثلِ اين زمان بمملكت نزديك شدي (۱۵) و إستيرْ ديگر فرمود كه مُرْدِكَيْ‌را اين جواب بگويند (۱۶) كه روانه شده و تماميءِ يهودياني كه در شوشنْ حضور دارند جمع نما و بخصوصِ من روزه گرفته سه شبانه روز اكل و شرب ننمائيد كه من نيز با كنيزكانَم بهمين منوال روزه

خواهیم گرفت و بهمین طور بمَلِكْ داخل خواهم شد اگرچه مخالفِ قانون باشد و اگر هلاك شدني باشم هلاك شوم (۱۷) پس مُرْدَکَيْ روانه شده موافقِ هرچه که اِسْتِیْر اورا امر فرموده بود کرد *

(فصلِ پنجم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و در روزِ سیوم واقع شد که اِسْتِیْر لباسِ ملوکانهٔ خودرا پوشیده در حیاطِ اندرونيءِ سراي مَلِكْ در مقابلِ خانهٔ مَلِكْ مي‌ایستاد درحالتي که مَلِكْ در کرسيءِ ملوکانهٔ خود در خانهٔ شاهي رو بروي دهنهٔ خانه مینشست (۲) و واقع شد که بمجرّد دیدنِ مَلِكْ اِسْتِیْرِ مَلِکه‌را که درحیاط مي‌ایستد که او در نظرَش التفات یافت و مَلِكْ عصاي زرّیني که در دستَش بود به اِسْتِیْر دراز کرد اِسْتِیْر نزدیك شده سَرِ عصارا لمس نمود (۳) و مَلِكْ وَیْرا گفت که اي اِسْتِیْرِ مَلِکه ترا چه است و مطلبَت چیست تا نصفِ مملکت بتو داده شود (۴) و اِسْتِیْر گفت اگر بمَلِكْ خوش آید مَلِكْ و هامانْ بضیافتي که امروز بجهتَش مهیّا کرده ام بیآید (۵) و مَلِكْ فرمود که هامانْ‌را بخصوصِ عمل نمودنِ بسخنِ اِسْتِیْر زود بیآورید پس مَلِكْ و هامانْ بضیافتي که اِسْتِیْر مهیّا نموده بود آمدند * (۶) و در مجلسِ شراب مَلِكْ به اِسْتِیْر گفت که مسئلتِ تو چیست که بتو داده شود و مطلبِ تو چیست که تا نصفِ مملکت بجا آورده شود (۷) و اِسْتِیْر جواب داده گفت مسئلتَم و مطلبَم اینست (۸) که اگر در نظرِ مَلِكْ التفات یافتم و اگر بمَلِكْ خوش آید که مسئلتَم‌را بمن عطا نماید و مطلبَم‌را بجا آورد مَلِكْ و هامانْ بضیافتي که از جهةِ ایشان میکنم بیآیند و فردا موافقِ امرِ مَلِكْ عمل خواهم نمود * (۹) و در آن روز هامانْ شادمان و خوش‌دل بیرون آمد امّا بمحضِ دیدنِ هامانْ مُرْدَکَيْ‌را بدَرِ دروازهٔ مَلِكْ که از برایَش برنخاسته حرکتي نکرد بمُرْدَکَيْ بشدت غضبناك شد (۱۰) نهایت هامانْ تحمّل نمود و بخانهٔ خود آمد و فرستاده دوستانِ خود و زنِ خود زِرِشْ‌را دعوت نمود (۱۱) و هامانْ عزّتِ مالِ خود و کثرتِ فرزندانِ خود و بهرچه که مَلِكْ اورا معظّم میداشت و چگونه اورا از سروران و بندگانِ مَلِكْ برتري میداد بایشان حکایت نمود (۱۲) و دیگر هامانْ گفت بتحقیق اِسْتِیْرِ مَلِکه سواي من کسي بضیافتي که کرده بود بهمراهِ مَلِكْ دعوت نکرد و فردا نیز من با مَلِكْ دعوت کردهٔ او هستم (۱۳) امّا همهٔ این چیزها بمن فایده ندارد مادامي که من مُرْدَکَيْءِ یِهُوْدِيْ‌را میبینم که بدروازهٔ مَلِكْ مینشیند (۱۴) آنگاه زنَش زِرِشْ و تماميءِ دوستانَش باو گفتند که چوبِ داري ساخته شود که بلندیَش پنجاه ذراع و بامدادان بمَلِكْ بگو تا مُرْدَکَيْ‌را برآن آویزان نمایند بعد از آن نزدِ مَلِكْ بضیافت شادمان داخل شو و این سخن بهامانْ خوش نموده چوبِ دار‌را ساخته گردانید *

(فصلِ ششم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و در آن شب خوابِ مَلِكْ فرار کرد و فرمود که کتابِ تذکره‌هاي اخبارِ ایّام بیآورند و در حضورِ مَلِكْ بخوانند (۲) و نوشتهٔ یافت شد که مُرْدَکَيْ در بارهٔ بِگْتانْ و تِرِشْ دو خواجه‌سراي مَلِكْ که

محافظِ آستانه بودند و جویایِ دست‌درازي کردن بر مَلِكِ اَحَشْوِيرُوشْ شده بودند خبر داد * (٣) و مَلِكْ گفت که چه حرمت و عزّت بخصوصِ این بمُرْدَکَيْ شده است و ملازمانِ مَلِكْ که اورا خدمت میکردند گفتند که اورا هیچ چیز صادر نشد (٤) و مَلِكْ گفت که در حیاط کیست در حالتي که هامانْ بحیاطِ بیرونيِ سرايِ مَلِكْ آمده بود تا آنکه بخصوصِ آویختنِ مُرْدَکَيْ بر چوبِ داري که از برايش حاضر ساخته بود بمَلِكْ بگوید (٥) و بندهگانِ مَلِكْ وَيْرا گفتند که اینك هامانْ در حیاط مي‌ایستد و مَلِكْ گفت که در آید * (٦) و هامانْ در آمد و مَلِكْ وَيْرا گفت بکسي که مَلِكْ میل باحترامَش دارد چه کرده شود و هامانْ با دلِ خود میگفت که مَلِكْ از من زیاده حرمت بکه میل دارد که بکند (٧) و هامانْ بمَلِكْ گفت کسي که مَلِكْ میل باحترامَش دارد (٨) براي او لباسِ ملوکانهٔ که مَلِكْ میپوشد و اسبي که مَلِكْ سوار میشود و تاجِ ملوکانهٔ که بسرَش نهاده شود بیآورند (٩) و آن لباس و آن اسب بدستِ یکي از عالي سرورانِ مَلِكْ داده شود و به آن مردي که مَلِكْ میل باحترامَش دارد بپوشانند و اورا در میدانِ شهر بر اسب سوار کنند و در حضورَش ندا کنند که بمردي که مَلِكْ میل باحترامَش دارد چنین کرده خواهد شد (١٠) آنگاه مَلِكْ بهامانْ فرمود تعجیل نموده آن لباس و آن اسبرا بطوري که گفتي بگیر و بمُرْدَکَيْءِ یهُودِيْ که در دَرِ دروازهٔ مَلِكْ مینشیند چنین کن و از هر چه گفتي چیزي کم نشود * (١١) پس هامانْ آن لباس و آن اسبرا گرفت و مُرْدَکَيْرا پوشانیده اورا بمیدانِ شهر سوار گردانید و در حضورَش ندا کرد که بمردي که مَلِكْ میل باحترامَش دارد چنین کرده میشود * (١٢) و مُرْدَکَيْ بدَرِ سرايِ مَلِكْ باز آمد و هامانْ محزون و سر پوشیده بخانهٔ خود شتافت (١٣) و هامانْ بزنَش زِرِشْ و بتماميِ دوستانَش ماجرايِ خودَشرا حکایت نمود و دانشمندانَش و زنَش زِرِشْ اورا گفتند که اگر مُرْدَکَيْ که در حضورَش آغازِ افتادن نمودي از نسلِ یهُودِیانْ باشد براو غالب نخواهي آمد البتّه در حضورَش خواهي افتاد * (١٤) و هنگامي که با او در تکلّم میبودند خواجه‌سرایانِ مَلِكْ آمدند و تعجیل نمودند تا هامانْرا بضیافتي که اِسْتِیرْ مهیّا ساخته بود بیآورند *

(فصلِ هفتم مشتمل بر ده آیه)

(١) پس مَلِكْ و هامانْ آمدند تا آنکه با اِسْتِیرِ مَلِکه بضیافتي بنشینند (٢) و مَلِكْ هم در روزِ دویمي در مجلسِ شرابِ باِسْتِیرْ گفت که اي اِسْتِیرِ مَلِکه مسئلتِ تو چیست که بتو داده شود و مطلبِ تو چیست که تا نصفِ مملکت بجا آورده شود (٣) و اِسْتِیرِ مَلِکه جواب داده گفت که اي مَلِكْ اگر در نظرت التفات یافتم و اگر بمَلِكْ خوش آید جانِ من بمسئلتِ من و قومِ من بمطلبِ من بمن داده شود (٤) زیرا که من و قومَم فروخته شده ایم که نابود و مقتول و هلاك شویم و اگر درجاي بندهگان و کنیزکان فروخته میشدیم سکوت میکردم اگرچه دشمن ضررِ مَلِكْرا مساوي نتواند داد * (٥) و اَحَشْوِيرُوشِ مَلِكْ متکلّم شده به اِسْتِیرِ مَلِکه گفت که او کیست و او کجاست که دلَش بچنین عمل فتوا دهد (٦) و اِسْتِیرْ گفت که عدو و دشمن این شرارت پیشه هامانْ است و هامانْ درحضورِ مَلِكْ و مَلِکه مخوف شد * (٧) و مَلِكْ درحینِ غضبَش از

مجلسِ شراب برخاسته بباغِ سرايِ رفت و هامان بخصوصِ طلبیدنِ جانِ خود از اِستیرِ ملکه ایستاد چونکه
دید که از جانبِ ملك از برایش بلا تمام شد (۸) و ملك از باغِ سرايِ بخانهٔ مجلسِ شراب برگشت درحالتي
که هامان بر بستري که اِستیر بر آن بود افتاده بود و ملك گفت آیا در حضورِ من درخانه بملکه زور
مي‌آورد و بمحضِ بیرون آمدنِ این سخن از دهانِ ملك رويِ هامان‌را پوشیدند (۹) و حربوناه یکي از
خواجه‌سرایان در حضورِ ملك گفت که اینك چوبِ دارِ پنجاه ذراعي که هامان آن‌را بخصوصِ مردکي که به
نیکوئيِ ملك سخن میگفت آماده ساخته بود درخانهٔ هامان حاضر است و ملك گفت که اورا بر آن آویزان
نمائید (۱۰) پس هامان‌را برچوبِ داري که از براي مردکي حاضر ساخته بود آویزان کردند و غضبِ ملك
تسکین یافت *

(فصلِ هشتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و در آن روز اَحشویروشِ ملك خانهٔ هامانِ دشمنِ یهودیان‌را به اِستیرِ ملکه داد و مردکي بحضورِ ملك
درآمد زیرا که اِستیر اورا خبر داده که مردکي با او چه نسبت داشت (۲) و ملك انگشتریني که از هامان
انتزاع کرده بود از [دستش] در آورده بمردکي داد و اِستیر مردکي‌را برخانهٔ هامان نصب نمود * (۳) و
اِستیر بارِ دیگر درحضورِ ملك متکلّم شده بپایهایش افتاد وگریه‌کنان اورا التماس نمود که شرِّ هامانِ اَگاگي
و تدبیري که بر یهودیان نموده بود نابود سازد (۴) و ملك عصاي زرّین‌را به اِستیر درازکرد و اِستیر برخاسته
درحضورِ ملك ایستاد (۵) وگفت اگر بملك خوش آید و اگر درحضورش التفات یافتم و سخنم بملك راست
نماید و من در نظرش پسند آیم نوشته شود که مکتوباتِ تدبیريِ هامانِ پسرِ همّداتايِ اَگاگي که بخصوصِ
هلاك نمودنِ یهودیاني که در تماميِ کشورهاي ملك هستند نوشته بود برگشت نماید (۶) چه بلائي که بر
قومم واقع میشود چگونه ملاحظه توانم کرد و باستیصالِ خویشاوندانِ خود چگونه نگران توانم بود *
(۷) آنگاه اَحشویروشِ ملك به اِستیرِ ملکه و مردکيِ یهودي گفت که اینك خانهٔ هامان‌را به اِستیر دادم
و اورا بر چوبِ دار آویختند بسببِ بلند کردنِ دستش به یهودیان (۸) پس شما بنحوي که در نظرِ شما خوش
آید باسمِ ملك درحقّ یهودیان بنویسید و بمهرِ ملك ممهور سازید زیرا مکتوبي که باسمِ ملك نوشته و بمهرِ
ملك ممهور شود برگردیدني نیست * (۹) پس درآن وقت درماهِ سیوم که ماهِ سیوان است در روزِ بیست
و سیمش کاتبانِ ملك آواز کرده شدند و موافقِ هر آنچه که مردکي به یهودیان و نوّاب و والیان و سرورانِ
کشورهائي که از هند تا حبشه بودند یك صد و بیست و هفت کشور بهر کشور موافقِ نوشته‌اش و بهر قوم
مطابقِ زبانش و به یهودیان موافقِ نوشته و زبانِ خودشان فرموده بود نوشته شد * (۱۰) باسمِ اَحشویروشِ
ملك نوشت و بمهرِ ملك ممهور ساخت و نوشته‌جات‌را بتوسّطِ چاپارانِ سوارهٔ باسبان و قاطران و شتران
همچنین بشترانِ مادهٔ تیزرو فرستاد (۱۱) و مفهومش اینکه ملك به یهودیاني که در هر شهري باشند اجازت
داد که جمع شوند و بخصوصِ جانِ خودشان مقاومت نموده تماميِ صاحبانِ قوّتِ قومها وکشورهائي که
میخواستند که هجوم بایشان بیآورند با کودکان و زنانِ آنها نابود وکشته و هلاك سازند و غارتِ ایشان بیغما

برند (۱۲) در یك روز در تمامیء کشورهای اَحَشْوِیرُوشِ مَلِكْ بروزِ سیزدهمِ ماهِ دوازدهم که ماهِ اَدارْ است * (۱۳) مضمونِ فرمانِ مکتوب مُبَیِّنی که بتمامیء کشورها بایست که داده شود درمیانِ تمامیء قومها این بود که یِهُودِیانْ در آن روز بخصوصِ انتقام کشیدنِ از دشمنانِ خود حاضر باشند (۱۴) پس چاپارانی که بقاطران و شتران سوار شدند تظر بامرِ مَلِكْ بتعجیل و زودی بیرون رفتند و فرمان در دار اَلسّلطنهء شُوشَن داده شد * (۱۵) و مُرْدِکَیْ از حضورِ مَلِكْ بلباسِ ملوکانهء آسمان‌گونی و سفید و تاجِ بزرگ از طلا و جامهء کتانِ نازكِ ارغوانی بیرون آمد و شهرِ شُوشَنْ شادمان و مسرور شد (۱۶) و یِهُودِیانْرا روشنائی و مسروری و خورسندی و حرمت بود (۱۷) و در هر کشور و در هر شهری که امرو فرمانِ مَلِكْ رسید در آنجا یِهُودِیانْرا سُرور و خوشحالی و ضیافتی و روزِ خوشی بود و از اقوامِ زمین بسیاری یِهُودِیْ شدند زیرا که ترسِ یِهُودِیانْ برآنها افتاده بود *

(فصلِ نهم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) پس در ماهِ دوازدهم که ماهِ اَدار است در روزِ سیزدهمش هنگامی که اجرا داشتنِ امر و فرمانِ مَلِكْ نزدیك شد آن روزی که دشمنانِ یِهُودِیانْ امیدوارِ مسلّط شدن بر آنها بودند اگرچه بر عکس شده خودِ یِهُودِیانْ مبغضانِ خودرا مسلّط شدند (۲) یِهُودِیانْ در شهرهای خویشتن در تمامیء کشورهای اَحَشْوِیرُوشِ مَلِكْ جمع شدند تا آنکه بجویندهگانِ بدیء ایشان هجوم آور شوند و در برابرِ ایشان کسی مقاومت نکرد زیرا که ترسِ ایشان بر تمامیء قومها افتاده بود (۳) و تمامیء سرورانِ کشورها و نوّاب و والیان و سرکارانی که بمصالحِ مَلِكْ مشغول بودند یِهُودِیانْرا اِمداد کردند زیرا که ترسِ مُرْدِکَیْ بر ایشان افتاده بود (۴) چونکه در خانهء مَلِكْ مُرْدِکَیْ معظّم شد و شهرتش بتمامیء کشورها بپیچیده بود زیرا مُرْدِکَیْ رفته رفته مردِ بزرگی میشد * (۵) پس یِهُودِیانْ تمامیء دشمنانِ خودرا بضربِ شمشیر زدند و کشتند و هلاك کردند و موافقِ مرادِ خودشان با دشمنانشان رفتار نمودند (۶) و در دارالسّلطنهء شُوشَنْ یِهُودِیانْ پانصد نفر کشته هلاك کردند (۷) و پَرْشَنْدَاثَا و دَلْفُونْ و اَسْپَاثَا (۸) و پُورَاثَا و اَدَلْیَا و اَرِیْدَاثَا (۹) و پَرْمَشْتَا و اَرِیْسَیْ و اَرِیْدَیْ و وَیْزَاثَارا (۱۰) ده پسرانِ هامانِ پسرِ هَمّداثای دشمنِ یِهُودِیانْرا کشتند امّا به یغما دست نگذاشتند * (۱۱) در آن روز تعدادِ کشته شدهگانِ دارالسّلطنهء شُوشَنْ بحضورِ مَلِكْ آورده شد (۱۲) و مَلِكْ به اِسْتِیرِ مَلِکه گفت که یِهُودِیانْ در دارالسّلطنهء شُوشَنْ پانصد نفر و ده پسرانِ هامانْرا کشته هلاك کردند آیا در سائرِ کشورهای مَلِكْ چه کرده اند حال مسئلتِ تو چیست که بتو داده شود و دیگر مطلبِ تو چیست که بجا آورده شود * (۱۳) و اِسْتِیرْ گفت که اگر بمَلِكْ خوش آید بیِهُودِیانْ اجازت داده شود که فردا در شُوشَنْ مثلِ فرمانِ امروز عمل نمایند و اینکه ده پسرانِ هامانْ بر چوبِ دار آویخته شوند (۱۴) و مَلِكْ گفت که چنین شود پس این فرمان در شُوشَنْ داده شد و ده پسرانِ هامانْ آویخته شدند (۱۵) و یِهُودِیانی که هم در شُوشَنْ بودند دیگر در روزِ چهاردهمِ ماهِ اَدارْ جمع شده سیصد نفر در شُوشَنْ کشتند امّا به یغما دست نگذاشتند * (۱۶) و سائرِ یِهُودِیانی که در کشورهای مَلِكْ بودند جمع شدند و بخصوصِ جانِ خویشتن

ایستادند و از دشمنانِ خود آرام گرفتند بعد از کشتنِ هفتاد و پنج هزار نفر مبغضانِ خود امّا بیغما دست نگذاشتند (١٧) یعني در روزِ سیزدهمِ ماهِ آدارْ [واقع شد] و در روزِ چهاردهمِ ماه آرام گرفتند و آن روزرا روزِ ضیافت و شادماني تعیین نمودند (١٨) امّا یِهُودِیانِيْ که در شُوشَنْ بودند در سیزدهم و چهاردهمِ آن ماه جمع شدند و در روزِ پانزدهمِ ماه آرام گرفتند و آن‌را روزِ ضیافت و شادماني تعیین نمودند (١٩) از آن سبب یِهُودِیانِ دهات که در قصبه‌هاي بي‌حصار ساکن شدند روزِ چهاردهمِ ماهِ آدارْرا روزِ شادماني و ضیافت و خوشي تعیین نمودند و هدیّه‌ها بهمدیگر فرستادند * (٢٠) و مُرْدَکَيْ این چیزهارا نوشته مکتوبات‌را بتماميءِ یِهُودِیانِيْ که در همه‌گيءِ کشورهاي مَلِكِ اَحَشْوِیرُوشْ بودند از نزدیك و دور فرستاد (٢١) تا آنکه این‌را از براي خودشان اثبات نموده سال بسال روزِ چهاردهم و روزِ پانزدهمِ ماهِ آدارْرا عید نمایند (٢٢) مثلِ روزهائي که یِهُودِیانْ در آن از دشمنانِ خود آرام گرفتند و ماهي که بخصوصِ ایشان از غم بشادماني و از حزن بروزِ خوشي مبدّل شد تا آنکه آنهارا روزهاي ضیافت و شادي و فرستادنِ هدیّها بیکدیگر و بفُقَرا بخششها تعیین نمایند (٢٣) و یِهُودِیانْ از عمل نمودنِ آنچه که آغاز کردند و آنچه که مُرْدَکَيْ بایشان نوشته بود قبول کردند (٢٤) زیرا که هامانِ پسرِ هَمِّداثاي اگاگيءِ دشمنِ تماميءِ یِهُودِیانْ که تدبیرِ هلاك نمودنِ یِهُودِیانْرا نموده بود و پُورْ یعني قُرعه بخصوصِ نابود و هلاك نمودنِ ایشان انداخته بود (٢٥) امّا هنگامي که اِسْتِیرْ بحضورِ مَلِكْ آمد مَلِكْ بواسطهء مکتوبات تدبیرِ مضرّي که بر یِهُودِیانْ نموده بود بسرِ خودَش برگردانید که اورا و پسرانِ اورا بر چوبِ دار آویختند (٢٦) از آن سبب آن روزهارا از اسمِ پُور پُورِیمْ نامیدند پس بخصوصِ تماميءِ کلماتِ این مکتوب و آنچه که دیده بودند در این باب و آنچه که بایشان واقع شد (٢٧) یِهُودِیانْ ثابت گردانیدند و براي خودشان و براي نسلِ خودشان و براي لواحقِ شونده‌گانِ بایشان قبول کردند که بدونِ تغییر دادنِ این دو روزرا موافقِ نوشتنِ ایشان و موافقِ زمانهاي معیّن سال بسال عید نگاه دارند (٢٨) و دیگر این روزها در هر نسل و هر قبیله و هر کشور و هر شهر بیاد آورده و نگاه‌داشته شود تا آنکه این روزهاي پُورِیمْ از میانِ یِهُودِیانْ فسخ نشود و ذکرِ آنها از نسلِ ایشان بُریده نشود * (٢٩) آنگاه اِسْتِیرِ مَلِکهء دخترِ اَبِیحَیِلْ و مُرْدَکَيءِ یِهُودِيْ بقدرتِ تمام نوشتند که این مکتوبِ دویميءِ پُورِیمْرا مقرّر نمایند (٣٠) و مکتوبات‌را بتماميءِ یِهُودِیانْ به یکصد و بیست و هفت کشورِ مملکتِ اَحَشْوِیرُوشْ با کلماتِ سلامت و امنیّت فرستادند (٣١) تا آنکه این روزهاي پُورِیمْرا در زمانهاي معیّنيءِ آنها مقرّر دارند بنحوي که مُرْدَکَيءِ یِهُودِيْ و اِسْتِیرِ مَلِکه آنهارا امر فرموده بودند و بطوري که از براي خودشان و نسلِ خودشان اعمالِ روزه‌ها و ناله‌هاي خودشان‌را تعیین نموده بودند (٣٢) و امرِ اِسْتِیرْ این اعمالِ پُورِیمْرا مقرّر نمود که در کتاب نوشته شد *

(فصلِ دهم مشتمل بر سه آیه)

(١) بعد از آن اَحَشْوِیرُوشِ مَلِكْ خراج بر زمین‌ها و جزیره‌هاي دریا نهاد (٢) و تماميءِ اعمالِ جبروت و

عظمتش و بیانِ بزرگیء مُردکَي که مَلِكْ اورا معظّم داشت آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ مَدایِنْ و فارِسْ مسطور نیستند (۳) زیرا که مُرْدِکَيء یِهُودِيْ به اَحَشْوِیرُوْشِ مَلِكْ دویمین بود و در میانِ یِهُودیانْ بزرگ و درمیانِ کثرتِ برادرانَش مقبول و جویاي نیکوئيء قومِ خود و رسانندهء سلامت بتماميء نسلَش بود *

کتابِ ایوب

مشتمل بر چهل و دو فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) درزمینِ عُوصْ مردي اَیُّوبْ نام بود و آن مرد کامل و راست و خداترس و اجتناب کنندهء از بدیها بود (۲) و از برایَش هفت پسر و سه دختر زائیده شدند (۳) و اموالِ او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفتِ گاو و پانصد ماده خر و عیالِ بسیار بسیار بود و آن مرد از تماميء پسرانِ شرقي بغایت بزرگ بود * (۴) و پسرانَش روانه شده هر کس در روزِ تولّدَش در خانهٔ خود ضیافتي مینمود و فرستاده سه خواهرِ خویشتن‌را دعوت میکردند تا آنکه با ایشان بخورند و بنوشند (۵) و واقع میشد که بعد از دَوْرهء روزهاي ضیافتِ ایشان اَیُّوبْ میفرستاد و ایشان‌را تقدیس مینمود بلکه در صبحدم سحرخیزي نموده قربانیهاي سوختني‌را موافقِ اعدادِ تماميء ایشان تصعید مینمود چونکه اَیُّوبْ میگفت بلکه پسرانِ من گناه ورزیده اند و خدارا در قلبِ خود بدرود گفته اند و اَیُّوبْ کلِّ ایّام چنین عمل مي‌نمود * (۶) و روزي واقع شد که فرزندانِ خدا جهةِ ایستادنِ درحضورِ خداوند آمدند و شَیْطانْ نیز در میانِ ایشان آمد (۷) و خداوند بشَیْطانْ گفت که از کجا مي‌آئي و شَیْطانْ در جوابِ خداوند گفت که از سَیْر و گردش نمودنِ درزمین [مي‌آیم] (۸) و خداوند بشَیْطانْ گفت که آیا دلِ خودرا به بندهء من اَیُّوبْ مشغول ساختي که در زمین مثلِ او مردِ کامل و راست و خداترس و اجتناب کنندهء از بدیها نیست (۹) و شَیْطانْ در جوابِ خداوند گفت که آیا اَیُّوبْ عبثاً از خدا مي‌ترسد (۱۰) آیا خودِ او و خانهء او و تماميء ما مَلَکَش‌را از گرداگردِ حصارِ قرار ندادي کارِ دستهایَش‌را برکت دادي که اموالَش در زمین مُنتشر شد (۱۱) امّا حال دستِ خودرا دراز کرده تماميء ما مَلَکَش‌را لمس نما آیا ترا مُشافهةً بدرود نخواهد گفت (۱۲) و خداوند بشَیْطانْ گفت که اینك همگيء ما مَلَکَش در دستِ تو باشد جز اینکه بخودَش دست نیندازي و شَیْطانْ از حضورِ خداوند بیرون رفت * (۱۳) و روزي واقع شد که پسران و دخترانَش در خانهء برادرِ نخست زادهٔ خودشان میخوردند و شراب مي‌نوشیدند (۱۴) و رسولي به اَیُّوبْ آمده گفت که گاوان در حالِ شیار بودند و ماده خران در نزدِ آنها میچریدند (۱۵) و مردمانِ سِبا هجوم آورده آنهارا گرفتند

و جوانان‌را بدمِ شمشیر کشتند و بانفراده من بجهتِ خبر دادنِ بتو رهائي یافتم (۱۶) و در حیني که او در
تکلّم میبود دیگري آمده گفت که آتشِ خدائي از آسمانها فرود آمد و گلّها و هم جوانان‌را سوزانیده تلف
نمود و من بانفراده به جهتِ خبر دادنِ بتو رهائي یافتم (۱۷) و در حیني که او متکلّم مي‌بود دیگري آمده
گفت که کَلْدانیانْ سه دسته شده بر شتران هجوم آوردند و آنهارا گرفتند و هم جوانان‌را بدمِ شمشیر کشتند
و من بانفراده بجهتِ خبردادنِ بتو رهائي یافتم (۱۸) و در حیني که او متکلّم مي‌بود دیگري آمده گفت که
پسران و دخترانت در خانهٔ برادرِ نخست‌زادهٔ خودشان میخوردند و شراب مي‌نوشیدند (۱۹) و اینك از
طرفِ بیابان بادِ شدیدي وزیده بر چهار گوشهٔ خانه زد که بر رويِ پسران افتاد و مردند و من بانفراده
بجهتِ خبر دادنِ بتو رهائي یافتم * (۲۰) آنگاه اَیُّوبْ بر خاسته جامهٔ خودرا درید و سرِ خودرا تراشید و رو
بزمین افتاده سجده نموده (۲۱) و گفت که از شکمِ مادرم برهنه بیرون آمدم و به آنجا برهنه برخواهم
گشت خداوند داد و خداوند هم گرفت اسمِ خداوند مبارك بادا (۲۲) در همهٔ اینها اَیُّوبْ خطا نکرده
سخنِ ناسزا بخدا نگفت *

(فصلِ دویم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و روزي واقع شد که فرزندانِ خدا بجهتِ ایستادنِ درحضورِ خداوند آمدند و شَیْطانْ هم بجهتِ ایستادنِ
درحضورِ خداوند در میانِ ایشان آمد (۲) و خداوند بشَیْطانْ گفت که از کجا مي‌آئي و شَیْطانْ در جوابِ
خداوند گفت که از سَیْر و گردش نمودنِ در زمین [مي‌آیم] (۳) و خداوند به شَیْطانْ گفت که آیا دلِ
خودرا به بندهٔ من اَیُّوبْ مشغول ساختي که در زمین مثلِ او مردي کامل و راست و خداترس و اجتناب
کنندهٔ از بدیها نیست و تا بحال صلاحیّتِ خودرا میگیرد اگرچه مرا بر او انگیزانیدي که اورا بي
سبب هلاك سازم (۴) و شَیْطانْ درجوابِ خداوند گفت که پوست بجاي پوست بلکه هرچه که آدمي دارد
براي جانَش خواهد داد (۵) امّا حال دستِ خودرا درازکرده استخوان و گوشتش‌را مسّ نما آیا ترا مشافهةً
بدرود نخواهد گفت (۶) و خداوند بشَیْطانْ گفت که اینك دردستِ تو باشد جز اینکه جانَش‌را نگاه داري *
(۷) و شَیْطانْ از حضورِ خداوند بیرون رفته اَیُّوبْ‌را از کَفِ پا تا فرقِ سرَش به دُمَلِ مضرّ زد (۸) و او از
براي خود سفالي‌را گرفت تا آنکه بآن خویشتن‌را بخارد درحالتي که درمیانِ خاکستر مي‌نشست * (۹) و
زنَش باو گفت که مگر تا بحال صلاحیّتِ خودرا میگیري خدارا بدرود بگو و بمیر (۱۰) و او وَيْ‌را گفت که
مثلِ گفتارِ یکي از زنانِ ابله میگوئي آیا نیکوئي‌را از خدا قبول خواهیم کرد و بدي‌را قبول نخواهیم نمود و به
تماميءِ اینها اَیُّوبْ به لبهاي خود گناه نکرد * (۱۱) و هنگامي که سه رفیقِ اَیُّوبْ یعني اِلِیْفَزِ تیمانِيْ و
بِلْدَدِ شُوحانِيْ و صُوفَرِ نَعَماتِيْ تماميءِ این بلائي که بر او واقع شد شنیدند با همدیگر مُقاوله نموده
هر یکي ازمکانَش آمدند تا آنکه رفته اورا تعزیت و تسلّي بدهند (۱۲) و هنگامِ رفعِ چشم نمودنِ ایشان
ازدور اورا نشناختند و آوازِ خودرا بلند کرده گریستند و هر کس جامهٔ خودرا دریده خاك‌را بر سرِشان

بسوي آسمان پاشيدند (۱۳) و با او در روي زمين هفت روز و هفت شب نشستند و كسي باو سخن راني نميكرد چونكه ديدند كه دردش بزيادتي عظيم بود *

(فصلِ سيوم مشتمل بر بيست و شش آيه)

(۱) بعد از آن اَيُّوبْ دهانِ خودرا بازكرده روزِ تولّدِ خودرا نفرين كرد (۲) و اَيُّوبْ متكلّم شده گفت * (۳) كه كاش روزِ تولّدم و آن شبي كه گفته شد كه ذكوري تولّد شده است نيست ميشد (۴) كاش آن روز تاريك شده خدا از بالا آن‌را طلب نمينمود و نور بر آن نمي‌تابيد (۵) و تاريكي و سايهٔ مرگ آن‌را پليد ميساخت و ابري بر آن ساكن شده تلخيهاي روزگار آن‌را ميترسانيدند (۶) و آن شب‌را ظلمت فرو ميگرفت و به روزهاي سال متّحد نشده بشمارهٔ ماه‌ها در نمي‌آمد (۷) اي كاشكي آن شب منفرد مانده خرّمي در آن مسموع نميشد (۸) لعنت كنندهگانِ روزها كه در انگيزانيدنِ [نهنگ] لِوياتانْ ماهر اند آن‌را لعنت نمايند (۹) ستاره‌هاي شبَش تاريك شوند و منتظرِ نور باشد و نشود و مژگانِ سَحَررا نه بينند (۱۰) زانرو كه درهاي شكمِ مادرَمرا نبسته زحمت از چشمانَم مستور نشد * (۱۱) چرا از رَحِمِ مادر نمردم و نَفَسِ آخرين وقتِ بيرون آمدنَم از شكم نكشيدم (۱۲) مرا زانوها چرا قبول نمودند و از براي چه پستانهارا مكيدم (۱۳) زيرا كه درين حال ميخوابيدم و ساكت شده مي‌غنودم آنگاه آرام ميگرفتم (۱۴) به همراهِ پادشاهان و مشيرانِ زمين كه خرابه‌هارا براي خويشتن تعمير مينمودند (۱۵) و يا بسروراني كه مالكِ زر بوده خانه‌هاي خودرا از نقره مملوّ كردند (۱۶) و يا مثلِ سِقْطشدهگانِ پنهاني و كودكاني كه نوررا نديده بودند موجود نميشدم (۱۷) جائيكه ظالمان از ظلم نمودن دست‌ميكشند و در جائيكه خسته‌شدهگان آرام ميگيرند (۱۸) [جائيكه] محبوسان با هم استراحت نموده آوازِ ضابطرا نميشنوند (۱۹) كوچك و بزرگ و بندهٔ كه از آقايش آزاد است در آنجايَند * (۲۰) چرا نور بصاحبِ درد و حيات بتلخ جانان داده ميشود (۲۱) كه مرگ‌را منتظر اند و يافت نميشود و آن‌را از دفينه‌ها بيشتر حفر مي‌نمايند (۲۲) و وقتي كه قبررا مي‌يابند با وجد شادمان و مسرور ميشوند (۲۳) [چرا نور داده ميشود] بآن كسي كه راهَش مستور است كه خدا اطرافِ اورا مسدود ساخته است (۲۴) زيرا كه نالهاَم پيش از نانم مي‌آيد و نعره‌هايَم مثلِ آبها جاري ميشود (۲۵) زانرو ترسي كه از آن ميترسيدم بر من مستولي و خوفي كه از آن خائف بودم بمن واقع شد (۲۶) نه سلامت و نه راحت و نه آرام دارم بلكه با شدّت مضطربم *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) پس اِلِيْفَزِ تيمانيْ جواب داده گفت * (۲) كه اگر با تو سخن‌راني تجربه نمائيم ناخوشَت خواهد آمد امّا از سخن راندن كيست كه خودرا باز تواند داشت (۳) اينك بسياري‌را تنبيه نمودهٔ و دستهاي سست‌را تقويت دادهٔ (۴) كلامَت لغزندهگان‌را تكيه داده است و زانوهاي خم شده‌را قوي گردانيدي

(۵) امّا حال این بتو رسیده است و ناخوشَت می‌آید ترا لمس نموده است و آشفته میشوي (۶) آیا اعتمادِ تو از خشیتَت و رجاي تو از صلاحیّتِ رفتارَت نیست (۷) تمنّا اینکه ذکر نمائي که کدام بي‌تقصیر هلاك شده است و راستان در کجا منقرض گردیده اند (۸) بنهجي که دیده‌ام که شیار کنندهٔگانِ بي‌انصافي و کارندهٔگانِ فساد همان‌را میدروند (۹) از نفخهء خدا هلاك و از روحِ غضبَش تمام میشوند (۱۰) غرّشِ شیر و آوازِ اسد و دندانهاي شیر بچهٔگان شکسته شدند (۱۱) شیر از عدمِ شکار هلاك و شیر بچهٔگان پراکنده میشوند * (۱۲) و سخني بمن بدزدي رسید و گوشَم شمّهٔ از آن احساس نمود (۱۳) در میانِ خیالاتِ رؤیاي شب هنگامي که خوابِ سنگین بر مردمان غالب میشود (۱۴) بمن جزع و فزعي واقع شد که تماميِ استخوانهایَم لرزیدند (۱۵) و روحي از پیشِ رویَم گذشت که مویهاي جسدَم راست ایستاد (۱۶) ایستاد امّا سیمایَش‌را تشخیص ننمودم صورتي در پیشِ نظرَم بود و مثلِ نسیم آوازي‌را شنیدم که میگفت (۱۷) که آیا انسان در نظرِ خدا صادق شمرده میشود و مگر مردي پیشِ خالقِ خود پاك شمرده میشود (۱۸) اینك به بندهٔگانِ خود اعتماد ندارد و فرشتهٔگانِ خودرا به سهو اسناد میدهد (۱۹) کجا مانده که بساکنانِ خانهاي گلي که بُنیانِ ایشان از خاك بوده مثلِ پروانه کوفته میشوند (۲۰) از صبح تا بشام سحْق میشوند و بیوجودِ کسي که دلَش‌را مشغول نماید ابداً تلف میگردند (۲۱) آنچه که در میانِ ایشان شرافت دارد رفع میشود که بدونِ حکمت میمیرند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) تمنّا اینکه بخواني اگر از برایَت استجابت کننده باشد امّا بکدام یك از مقدّسان توجّه خواهي نمود (۲) چونکه غضب احمق‌را میکُشد و حسد ابله‌را میمیراند (۳) من ابله‌را دیدم که ریشه میزد امّا مسکنَش‌را بزودي مقرونِ بلعنت یافتم (۴) فرزندانَش از سلامت دور شده در دروازه بي وجودِ رهانندهٔ کوفته شدند (۵) که گرسنهٔگان محصولِ ایشان‌را میخورند و هم از میانِ خارها میگیرند و راه‌زنان دولتِ ایشان‌را مي‌بلعند (۶) اگر چه زحمت از خاك بیرون نمي‌آید و مشقّت از زمین نمیروید (۷) مع هذا آدمي براي مشقّت زائیده شده است به نهجي که طیور از براي پریدنِ در هوا * (۸) امّا من [خداي] قدیررا تفحّص میکردم و کارِ خودرا به خداي [تعالي] مي‌گذاشتم (۹) آنکه اعمالِ عظیمي که تفحّص کرده نمیشود و افعالِ عجیبي که بحساب درنمي‌آید بجا مي‌آورد (۱۰) آنکه باران‌را بر روي زمین مي‌باراند و آبهارا بر سطحِ صحراها جاري میسازد (۱۱) تا آنکه فروتنان‌را بمقامِ بلندي توضیع نماید و محزونان‌را براي خلاصي مرتفع سازد (۱۲) آنکه تدبیراتِ زیرکان‌را باطل میسازد به نوعي که دستهاي ایشان مطلبي‌را بجا نمي‌توانند آورد (۱۳) آنکه عُلَمارا در زیرکيِ خودشان گرفتار میکند و مشورتِ مفسدان‌را مشوّش میسازد (۱۴) وقتِ روز بظلمت راست مي‌آیند و وقتِ ظهر مثلِ شب لمس مینمایند (۱۵) تا آنکه مسکین‌را از شمشیرِ دهان و از دستِ قويِ ایشان برهاند (۱۶) بدین منوال از براي فقیر امید است امّا مفسِد دهانِ خودرا

مي‌بندد * (۱۷) اينك خوشاحالِ كسي كه خدا اورا تنبيه مي‌نمايد پس تنبيهِ [خداي] قديررا تحقير منما (۱۸) زيرا كه او مجروح ميسازد و هم مي‌بندد و دستهايش زخم ميزند و شفا مي‌بخشد (۱۹) در شش مصيبت ترا خلاصي خواهد داد و در هفتمين ضرر بتو نخواهد رسيد (۲۰) در قحطي ترا از مرگ و در جنگ از دمِ شمشير خلاص خواهد ساخت (۲۱) از ضربِ زبان مختفي خواهي شد و وقتِ آمدنِ شدّت از آن نخواهي ترسيد (۲۲) به ويراني و جوع خواهي خنديد و از درندگانِ زمين نخواهي ترسيد (۲۳) چونكه عهدِ تو با سنگهاي صحرا خواهد بود و درندگانِ صحرا با تو صلح‌انديش خواهند شد (۲۴) و خواهي دانست كه در چادرت سلامتي است و آوارهٔ نگرديده جايگاهِ خودرا زيارت خواهي كرد (۲۵) و خواهي دانست كه ذرّيهٔ تو بسيار و اعقابِ تو بقدرِ گياهِ زمين ميشود (۲۶) و بكمالِ پيري بقبر خواهي رفت به نهجي كه دستهٔ غلّه در وقتش بخرمن ميرسد (۲۷) اينك اينرا تفتيش نموده ايم و همچنين است آنرا بشنو و براي خودت بدان *

(فصلِ ششم مشتمل بر سي آيه)

(۱) و ايّوب جواب داده گفت * (۲) كه كاشكي غضبِ من خوش سنجيده و مشقّتِ من در ميزانِ برابر برداشته شود (۳) زيرا كه حال از ريگِ دريا سنگين‌تر است بنابراين كلامم از حدّ بيرون شد (۴) چونكه تيرهاي [خداي] قدير در اندرونِ من است و زهرِ آنهارا جانم مينوشد و ترسهاي خداي [تعالي] بر من صف آرائي ميكنند (۵) آيا گورِ خر در سبزه‌زار عرعر ميكند و يا گاو در نزدِ خوراكش بانگ ميزند (۶) چيزِ بيمزه آيا بي نمك خورده ميشود و يا در سفيديء تخمِ مرغ طعمي هست (۷) چيزهائي كه جانم از مسّ نمودنش مكره بود بمن نانِ رنج‌آميز شدند * (۸) اي كاشكي مطلوبِ من ميرسيد و خدا شوقمنديء مرا بمن ميداد (۹) و اينكه خدا خواسته مرا سحق نمايد و دستِ خودرا دراز كرده مرا منقطع سازد (۱۰) آنگاه بارِ ديگر بمن تسلّي ميشود اگرچه دردم با شدّت شود از من دريغ ننمايد زيرا كه كلماتِ قدّوس‌را پنهان نكردم (۱۱) قوّتم چيست كه تحمّل نمايم و انجامم چيست كه جانم‌را طويل نمايم (۱۲) آيا قوّتم مثلِ قوّتِ سنگها است و يا بدنم از برنج است (۱۳) البتّه در من از براي خود يارائي نيست و تسلّي از من رانده شده است * (۱۴) گداخته شده‌را مرحمت از دوستش لازم است امّا او ترسِ [خداي] قديررا وا گذاشته است (۱۵) برادرانم مرا مثلِ سيل و مانندِ آبهائي كه از درّه ميگذرند فريفتند (۱۶) كه از يخ و برفي كه در آنها مخفي است سياه‌فام اند (۱۷) وقتي كه گرم ميشوند مضمحلّ و حينِ گرما از مكانِ خويشتن خشك ميشوند (۱۸) راهروان راههاي خودرا بسوي آنها مائل ميگردانند بصحراي تهي ميروند و فاني ميگردند (۱۹) كاروانيانِ تيما نگريستند و مسافرانِ شبا بآنها اميدوار شدند (۲۰) از اميدِ خويشتن شرمنده شدند و بآنجا ميرسيده خجالت ميكشند (۲۱) حال بتحقيق هيچ نيستيد مصيبت‌را ديده ميترسيد (۲۲) آيا گفتم كه بمن به بخشيد و از دولتِ خود بمن پيشكش بدهيد (۲۳) و مرا از دستِ دشمن نجات دهيد و مرا از دستِ جبّاران مستخلص سازيد * (۲۴) مرا تعليم نمائيد كه

سکوت خواهم نمود و مرا بفهمانید که در چه آواره شدم (۲۵) کلماتِ راستي چه قوي است امّا تنبیه کردنِ شما چه نتیجه مي‌بخشد (۲۶) آیا مرادِ شما اینست که سخن‌ها و کلماتِ مأیوسي‌را که مثلِ باد است تنبیه نمائید (۲۷) بدرستي که یتیمي‌را انداخته اید و چاهي از براي رفیقِ خود کَنده اید (۲۸) پس حال لطف نموده بمن بنگرید براي شما ظاهر میشود اگر دروغ بگویم (۲۹) حال برگردید امّا بي عدالتي نباشد بلکه برگردید دعويء من با صدق است (۳۰) آیا در زبانَم بي انصافي هست و کامِ من آیا چیزهاي فاسدرا احساس نمي‌نماید *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) آیا براي انسان بر روي زمین گیروداري نیست و روزهایَش مثلِ روزهاي مُزدور نیستند (۲) چناني که بنده سایه‌را مشتاق است و مُزدور به أجرتِ کارَش منتظر است (۳) همچنین من موروثيء ماههاي بطالتَم و شبهاي زحمت‌دار از برایَم معیّن است (۴) هنگامي که بخواب میروم میگویم که کَيْ خواهم برخاست و شب چه وقت گذشته میشود و تا بصبح بشدّتِ تمام مضطربَم (۵) و جسدَم از کِرْم و خاك‌روبه ملبّس است و پوستَم اگر مُنْدَمِلْ شود باز گداخته میشود (۶) روزهایَم از ماکوبِ چولاهْ تندرَوْتر و بِدونِ امید باتمام میرسند (۷) بخاطر دار که حیاتَم مثلِ باد است و چشمانَم بارِ دیگر نیکوئي‌را نخواهند دید (۸) چشمِ کسي که مرا مي‌بیند دیگر مرا نخواهد دید بمجرّدِ انداختنِ چشمَت بمن نابود میگردم (۹) ابر پراکنده شده نابود میشود بهمین طور کسي که بقبر فرود میرود بر نمي‌آید (۱۰) بخانه‌اَش دیگر بر نخواهد گردید و مکانَش دیگر وَيْ‌را نخواهد شناخت (۱۱) پس من دهانِ خودرا منع نکرده در تنگيء روحِ خود متکلّم شده در تلخيء جانَم گِلَه‌مند خواهم بود * (۱۲) آیا من دریا و یا نهنگَم که پاسبانان‌را بر من قرار دادي (۱۳) اگر بگویم که فراشِ من مرا تسلّي خواهد داد و بسترَم شَکْوَهء مرا خواهد برداشت (۱۴) آنگاه مرا بخوابها ترسان و به رؤیاها هراسان میسازي (۱۵) بحدّي که جانَم خُناق و مرگ‌را از حیاتَم رجحان میدهد (۱۶) بیزار شدم و ابداً زنده ماندن‌را نمیخواهم از من بگذر چونکه روزهایَم هباء است (۱۷) انسان چه چیز است که اورا تعظیم نموده دلِ خودرا باو مشغول سازي (۱۸) و اورا هر صبحدم زیارت و هر آني اورا تجربه نمائي (۱۹) چرا چشمِ خودرا از من بر نمیداري و مرا وا نمیگذاري تا آبِ دهنَم‌را فروبرم (۲۰) گناه کردم بتو چه کنم اي ناظرِ انسانیان مرا از چه سبب از براي خود بر هدف گذاشتي که من از براي خودَم بارَم (۲۱) و چرا گناهَم‌را عفو نمیکني و از عصیانَم در نمیگذري چونکه حال بخاك میخوابم و سحرگاه مرا تجسّس خواهي کرد و ناموجود خواهم بود *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) بعد از آن بِلْدادِ شُوحانيْ جواب داده گفت * (۲) که تا بچند این سخنان‌را خواهي گفت و کلماتِ

دهانَت مثلِ تندباد خواهد بود (۳) آیا خدای [تعالی] حکم‌را خَبْط و آیا [خدای] قدیر عدل‌را اِحْباط مي‌نماید (۴) اگر فرزندانَت باو گناه ورزیدند او نیز ایشان‌را بدستِ عصیانِشان تسلیم نمود (۵) اگر تو خدای [تعالی‌را] درسحرگاه طلب نمائي و [خدای] قدیررا تضرّع نمائي (۶) اگر پاك و راست باشي حال از برایَت البتّه او بیدار شده مسکنِ عدلَت‌را سالم خواهد نمود (۷) اگرچه اوّلَت کَمْ شد آخرِ تو بغایت زیاد خواهد شد * (۸) پس تمنّا اینکه ازدَوْرِ قدیم سؤال نمائي و از برای تفحّصِ آبای ایشان مستعدّ باشي (۹) چونکه ما دیروزي هستیم و هیچ مدان و روزهاي ما در روي زمین مثلِ سایه است (۱۰) آیا ایشان بتو تعلیم داده ترا نخواهند گفت و سخنان‌را از قلبِ خودشان بیرون نخواهند آورد (۱۱) آیا هَرْدي بي‌وَحَلْ میروید و یا نَيْ بي آب نموّ میکند (۱۲) هنگامي که هنوز خضرت دارد و بُریده نیست پیش از هرگونهء گیاه پژمرده میشود (۱۳) راههاي تماميء فراموش کنندهگانِ خدا همچنین است و امیدِ مُرائي ضایع میشود (۱۴) که رَجایَش منقطع و اعتمادَش مثلِ خانهء عنکبوت خواهد شد (۱۵) بخانداَش تکیه خواهد نمود امّا نخواهد ایستاد و بآن متمسّك خواهد شد امّا ثابت نخواهد ماند (۱۶) در مقابلِ آفتاب رطیب است و نهالَش بر باغَش بیرون مي‌آید (۱۷) امّا ریشهایَش بر تودهها مُلْتفّ شده سنگلاخ‌را احساس خواهد نمود (۱۸) اگر آن‌را از مکانَش بکَنَدْ آنگاه اورا انکار نموده [خواهد گفت] که ترا ندیدم (۱۹) اینك بهجتِ راهَش همین است و دیگري از خاکَش خواهد روئید * (۲۰) اینك خدا کامل‌را ردّ نخواهد نمود و شریرانرا دستگیري نمي‌نماید (۲۱) تا آنکه دهانَت‌را از خنده و لبهایَت‌را از ترنّم پُر گرداند (۲۲) مبغضانَت بشرمندهگي مُلبّس شده چادرِ شریران نابود گردد *

(فصلِ نهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) پس اَیُّوبْ جواب داده گفت * (۲) که یقین میدانم که همچنین است و انسان درحضورِ خدا ازچه رهگذر صدیق شمرده میشود (۳) اگر ارادهء منازعه نمودن با او داشته باشد به یکی از هزار وَيْ‌را جواب نمي تواند داد (۴) قلبَش حکیم و قوّتَش قوي است کیست که خودرا درمقابلَش قسي گرداند و سلامت بماند (۵) آنکه کوهها‌را بناگهان نقل مینماید و آنهارا از غضبَش سرنگون میسازد (۶) آنکه زمین‌را از جایَش متحرّك ساخته و عمودهایَش میلرزند (۷) آنکه آفتاب‌را امر میفرماید و طالع نمیشود و ستارهها‌را مختوم میسازد (۸) آنکه بانفرادهء آسمان‌هارا تمایُل میدهد و لطمههاي دریارا قدم میزند (۹) آنکه عَیُّوق و جَبّارْ و ثُریّا و برجهاي جنوب‌را آفرید (۱۰) آنکه اعمالِ عظیمي که تفحّص کرده نمیشود و افعالِ عجیبي که بحساب در نمي‌آید بجا مي‌آورد (۱۱) اینك نزدِ من عبور مینماید و نمي‌بینم و میگذرد و اورا احساس نمي‌نمایم (۱۲) اینك بچنگ مي‌آورد و کیست که اورا منع نماید و اورا که تواند گفت که چه میکني (۱۳) اگر خدا کظمِ غیظِ خود ننماید صاحبانِ تکبّر در زیرِ او خم میشوند (۱۴) کجا مانده که من اورا جواب داده در مقابلِ او سخنانِ گزیده بیآرایم (۱۵) و اگر صادق میبودم وَيْ‌را جواب نمیدادم

بلکه حاکمِ خودرا تضرّع مینمودم (۱۶) اگر اورا میخواندم و او مرا جواب میداد باور نمیکردم که آوازِ مرا گوش داده باشد (۱۷) چونکه مرا بتند بادي سحق مینماید و مرا بدونِ سبب بسیار مجروح میسازد (۱۸) مرا فرصت نمیدهد که نَفَسْ بکَشم بلکه مرا از تلخیها سیر میگرداند (۱۹) اگر مراد قوّت باشد اینك قوي است و اگر مراد حکم باشد کیست که مرا احضار نماید (۲۰) اگر ادّعا به صداقت نمایم دهانَم مرا مُجرِم میسازد و اگر ادّعاي کامِلیّت نمایم مرا فاسق مي‌فهماند (۲۱) اگرچه کامل میبودم جانِ خودرا نمي شناختم و از حیات بیزارم * (۲۲) [همه‌را] واقعه یکي است بنابراین گفته بودم که کامل و فاسق‌را فاني سازنده اوست (۲۳) کاشکي تازیانه دفعةً میکُشت چونکه به امتحانِ کردنِ بي‌گناهان مُتبسّم است (۲۴) زمین‌را بدستِ شریران تسلیم مي‌نماید و رویهاي حاکمانَش‌را مستور میکند و الاّ عامِلِ این کارها کیست (۲۵) و روزهایَم از قاصد تیز رَوْتر میگریزند و نیکوئي‌را نمي‌بینند (۲۶) مثلِ کشتیهاي تیز رفتار میگذرند و مثلِ عقابي که بسوي شکار شتابان است (۲۷) اگر بگویم که شکایتِ خودرا فراموش کرده کدورتِ خودرا وا میگذارم و تسلّي خواهم یافت (۲۸) از تماميء مُصیبت‌هایَم میترسم میدانم که مرا بي تقصیر نخواهي شمرد (۲۹) چونکه شریر [شمرده] میشوم این زحمت‌را چرا عبثاً بکَشم (۳۰) اگرچه بآبِ برف شُستشو نمایم و دستهاي خودرا بصابون پاك سازم (۳۱) مع هذا مرا بگَوْدال خواهي انداخت که لباسهایَم از من مکره خواهند شد (۳۲) زیرا که مثلِ من انساني نیست تا اورا جواب بدهم و اینکه براي محاکمه با هم در آئیم (۳۳) در میانِ ما حَکَمي نیست که بر هر دوي ما دست بگذارد (۳۴) چوبدستيء خودرا از من بردارد و ترسِ او مرا مخوف نگرداند (۳۵) آنگاه تکلّم نموده و از او ترسان نباشم امّا خود با خود چنین نیستم *

(فصلِ دهم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) جانَم از حیاتَم بیزار است خویشتن‌را بگِله‌مندي وا میگذارم و در تلخيء جانَم تکلّم خواهم نمود (۲) بخدا خواهم گفت که مرا ملزم نسازي مرا عارف بگردان که چرا با من دعوي مینمائي (۳) آیا از براي تو سزاست که ظلم نمائي و عملِ دستهاي خودرا تحقیر کني و بر مشاورهء شریران روشنائي دهي (۴) آیا ترا چشمانِ بشري هست و مگر مینگري مثلِ نگریستنِ انسان (۵) روزهاي تو آیا مثلِ روزهاي انسان است و سالهاي تو مگر مثلِ روزهاي آدمي است (۶) تا آنکه بجهةِ عصیانَم تفحّص و براي گناهانَم تجسّس نمائي (۷) با وجودِ دانستنت که شریر نیستم و اینکه رهانندهء از دستِ تو نیست * (۸) دستهاي تو مرا مصوّر ساخته مرا کلّیةً از هر طرف ترتیب دادند آیا مرا هلاك خواهي ساخت (۹) تمنّا اینکه بیاد آوري که مرا مثلِ گلِ [فخّار] ساختي و مرا بخاك برمیگرداني (۱۰) آیا مرا مثلِ شیر نریختي و مرا مثلِ پنیر منجمد نساختي (۱۱) مرا بپوست و گوشت ملبّس و مرا به استخوان‌ها و پَيْ‌ها محکم ساختي (۱۲) حیات و احسان بمن عطا فرمودي و زیارتِ تو روحَم‌را محفوظ داشته است (۱۳) تو این چیزهارا در قلبَت پنهان کردي میدانم که این تدبیرات از آنِ تست * (۱۴) اگر گناه ورزیدم مرا نشان کردي و مرا از عصیانَم بري نخواهي ساخت (۱۵) اگر

شرِّیر باشم واي بر من و اگر صادق باشم سرِ مرا نخواهم برداشت از شرمنده‌گي پُرَم پس به مصیبتَم بنگر (۱۶) اگر زیاد شود مرا مثلِ شیر صید خواهي کرد و هم برگردیده عجیبانه بمن رفتار خواهي نمود (۱۷) مُجدّداً گواهانِ تو بر من اند و غضبَت بر من زیاد میشود و لشکرهاي متعاقب هم مرا است * (۱۸) پس مرا از رَحِمْ چرا بیرون آوردي کاشکي نَفَسِ آخرین میکشیدم و چشمي مرا نمیدید (۱۹) چنان میبودم که گویا بوجود نیآمده بودم و از شکم بقبر برداشته میشدم (۲۰) آیا روزهایَم قلیل ٱلْعدد نیستند پس توقّف نموده دست از من بردار تا اندك زماني تسلّي یابم (۲۱) قبل از آنکه بجائي روم که برنگردم بزمینِ تاریك و سایهء مرگ (۲۲) بزمینِ تاریکي مثلِ ظلمات [بزمینِ] سایهء مرگ بي نظام جائي که روشنائي مثلِ تاریکي است *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) پس صُوْفَرِ نَعَمائِیْ درجواب گفت * (۲) که آیا بکثرتِ کلام جواب نباید داد آیا سزا است که مردِ پُر حرف صادق شمرده شود (۳) آیا لایق است که حرفهاي بیهودهء تو مردمان‌را تسکیت دهد و هنگامي که سُخریّه مینمائي ترا آیا کسي شرمنده نسازد (۴) چونکه گفتي که تعلیمِ من زکي و درنظرت پاکم (۵) امّا کاشکي خدا متکلّم میگردید و لبهاي خودرا بر تو میکشود (۶) و اینکه اسرارِ حِکْمتِ [خودرا] بتو بیان میکرد که دو مقابلهء حِکْمتِ [انساني] است پس بدان که خدا از سزاي عصیانَت ترا کمتر عقوبت مي نماید * (۷) آیا بتجسُّس خداي [تعالي‌را] درك تواني کرد و [خداي] قدیررا بکُنهَش تواني رسید (۸) از آسمانها اعلي‌تر است چه تواني کرد از اسفلها عمیق‌تر است چه تواني دانست (۹) پیمایشِ آن از زمین طویل‌تر و از دریا پهناورتر است (۱۰) اگر تار و مار کرده به قیدها بهبندد و یا بمحکمه احضار فرماید کیست که اورا منع نماید (۱۱) چونکه بطالتِ مردمان‌را او میداند و قباحتِ [ایشان‌را] مي‌بیند آیا توجّه نخواهد نمود (۱۲) و حال اینکه انسانِ بیهوده بي دل است و آدمي مثلِ کُرّهء گورِ خَرْزائیده میشود * (۱۳) اگر دلِ خودرا حاضر سازي و کَفِ دستهایَت‌را باو بلند نمائي (۱۴) و اگر شرارت در دستَت باشد آن‌را تبعید نما و بي انصافي‌را در چادرِ خود سکونت مده (۱۵) که آنگاه روي خودرا بي لکّه بر خواهي داشت و استوار شده نخواهي ترسید (۱۶) زیرا مشقّتِ خودرا فراموش کرده مثلِ آبهاي گذشته بیاد خواهي آورد (۱۷) و روزگارَت از نصف ٱلنّهار روشن‌تر خواهد بود و طلوع نموده مثلِ فجر خواهي شد (۱۸) و از اینکه امیدواري مؤتمن خواهي شد و حفر کرده در امنیّت خواهي خوابید (۱۹) و بدونِ ترساننده آرام خواهي گرفت و رویَت‌را بسیاري طلب خواهند نمود (۲۰) امّا چشمانِ شریران بي نور شده گریزگاهِ ایشان ضایع میشود بلکه امیدِ ایشان مثلِ کشیدنِ نَفَسِ آخرین خواهد شد *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پس آیُّوْبْ جواب داده گفت * (۲) بتحقیق شما اشخاصي هستید و حکمت با شما خواهد مُرد (۳) مرا

هم مثلِ شما عقل هست و از شما اَدْناتر نیستم و مثلِ این چیزهارا کیست که نمیداند (۴) مردي که
مثلِ من خدارا میخواند تا آنکه اورا استجابت فرماید مضحکهٔ اصحابَش میشود مردِ عادل و کامل مسخره
میگردد (۵) مردي که پایهایَش در شُرُفِ لغزیدن است در زَعمِ استراحت یافتهگان مثلِ فانوسِ مُحقّراست *
(۶) چادرهاي یغمائیان بسلامت است و بغضب آورندهگانِ خدا امنیّتها است چونکه خدا بدستِ ایشان
[غارترا] میرساند (۷) امّا حالا از بهائم بپرس که ترا تعلیم خواهند داد و یا از مرغانِ هوا و آنها بتو خبر
خواهند داد (۸) و یا زمینرا مخاطب سازکه تعلیم خواهد داد و یا ماهیانِ دریارا که ترا مخبر خواهند
ساخت (۹) کیست که در تماميء این چیزها نمیداند که دستِ خداوند آنهارا بجا آورده است (۱۰) که
جانِ تماميء جانوران و روحِ جسدِ تماميء انسانیان در دستِ اوست (۱۱) آیا گوش سخنانرا امتحان
نمینماید و کامِ خوراکِ خودرا ذوق نميکند (۱۲) حکمت بکهنسالان و فطانت بدرازيء روزها است
(۱۳) حکمت وکبریائي با اوست تدبیر و ادراک از آنِ اوست (۱۴) اینک خراب میکند و تعمیر پذیر نیست
کسرا میبندد وکشوده نمیشود (۱۵) اینک آبهارا باز میدارد و خشک میگرداند و آنهارا رها میکند و زمینرا
زیرُ و زَبر مینمایند (۱۶) قوّت و عینِ حکمت با اوست فریبنده و هم فریب یابنده از آنِ اوست
(۱۷) مشیرانرا بتاراج میرساند و حاکمانرا مجنون میسازد (۱۸) بندِ پادشاهانرا میکشاید و درکمرِ ایشان
کمربند میبندد (۱۹) اُمَرارا بتاراج میرساند و نیرومندانرا سرنگون مینماید (۲۰) بلاغتِ معتمدانرا نابود
میگرداند و استدراکِ پیرانرا میگیرد (۲۱) حقارت بر نُجَبا میریزد و کمربندِ مقتدرانرا سُست میگرداند
(۲۲) عمقهاي تاریکيرا کشف مینماید و سایهٔ مرگرا بنور میرساند (۲۳) قبائلرا زیاد میگرداند و آنهارا
زائل میکند طوائفرا وسیع مینماید و بتنگي برمیگرداند (۲۴) عقلِ رؤساي قومِ زمینرا میگیرد و ایشانرا در
بیابانِ بيراه آواره میگرداند (۲۵) در تاریکی بدونِ نور لمس مینمایند و ایشانرا مثلِ مستان افتان و
خیزان میگرداند *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) اینک چشمَم اینهارا همه دید و هم گوشَم شنید و فهمید (۲) چنان که شما میدانید من هم میدانم
و من از شما ادنا نیستم * (۳) بتحقیق من میخواهم که با [خداي] قدیر تکلّم نمایم و بخداي [تعالي]
حجّتها بیآورم (۴) امّا شما ایجاد کنندهگانِ دروغ اید و تماميء شما طبیبانِ کَوْدن اید (۵) اي کاشکي
بالْکلّیه سکوت میکردید و حکمتِ شما همین است * (۶) تمنّا اینکه دلائلِ مرا بشنوید و حجّتهاي لبهایَمرا
استماع نمائید (۷) آیا از براي خدا ببَدي تکلّم و از برایَش بخُدعه سخن خواهید راند (۸) آیا طرفگیريء
او خواهید نمود و مگر از براي خدا معارضه خواهید کرد (۹) آیا خوش است که شمارا تفتیش نماید و یا
مثلِ کسي که آدميرا رنگ نماید اورا رنگ خواهید کرد (۱۰) البتّه شمارا تنبیه خواهد کرد اگر سِرًّا
طرفگیري نمائید (۱۱) آیا بزرگواريء او شمارا هراسان نميسازد و بیمِ او مگر بر شما مُؤثّر نخواهد شد
(۱۲) مقالاتِ شما امثالِ خاکستر و برجهاي شما مثلِ بروجِ گلي است * (۱۳) ساکت شده مرا وا

بگذارید تا تکلّم نمایم و هرچه که واقع شود برمن بیآید (۱۴) چرا گوشتِ خودرا بدندانهایَم بردارم و جانَمرا بکفِ دستَم بگذارم (۱۵) اینك اگرچه میل بکُشتنَم نماید باو اعتماد خواهم نمود نهایت براستیءِ راههاي خود بحضورِاو دلیل خواهم آورد (۱۶) این نیز مرا مورثِ نجات خواهد بود زیرا که مُزوّر بحضورَش نخواهد درآمد (۱۷) سخنانَم و بیّناتَمرا با گوشهاي خود با دقّت بشنوید (۱۸) اینك حال دعويءِ خودرا مرتّب ساختم میدانم که صادق شمرده میشوم (۱۹) کیست که مرا مُلزم بکند که آنگاه ساکت شد نَفَسِ آخرین میکَشم * (۲۰) نهایت دو چیز با من مکن آنگاه خودرا از حضورَت مستور نمیسازم (۲۱) دستِ خودرا از من دور نما و بیمِ تو مرا هراسان نسازد (۲۲) آنگاه بخوان و من جواب بدهم و یا اینکه من تکلّم نمایم و بمن جواب بدهي (۲۳) معاصي وگناهانَم چه بسیار اند عصیانَم وگناهانَمرا بمن بفهمان (۲۴) رويِ خودرا چرا مستور مي‌سازي و مرا در جاي دشمنَت میشماري (۲۵) برگِ رانده شدهرا آیا مُتحرّك میسازي و کاهبُنِ خشكرا تعاقب مینمائي (۲۶) چونکه تلخیهارا بخلافِ من مرقوم ساختي و مرا وارثِ مکافاتِ گناهانِ جوانیَم نمودي (۲۷) و پایهایَمرا کُنده زدي و تماميءِ راههایَمرا منظورِ خود گردانیدي و به آثَرِ پایهایَم نشان گذاشتي (۲۸) چونکه کسي هستم که بپوسیدهگي مثلِ جامهءِ موریانه خورده ضایع میشوم *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) انسانِ زائیده شدهء از زنِ قصیرالأیّام و پُر زحمت است (۲) مثلِ گُل بر مي‌آید و بُریده میشود و مثلِ سایه میگریزد و نمي‌ایستد (۳) لیکن بر چنین کس چشمانَترا باز مینمائي و مرا با خودَت بمحکمه مي‌آوري (۴) احدي نیست که طاهري از غیرِطاهر بیرون آورد (۵) چونکه روزهایَش مقدّر و شمارهءِ ماههایَش با تُست و از برایَش حدّي گذاشتي که از آن تجاوز نتواند نمود (۶) از او برگرد تا آرام بگیرد و مثلِ مُزدوري از روزهایَش لذّت به برد * (۷) زیرا که از براي درخت امیدي هست اگرچه قطع شود که دیگر بروید و نهالهایَش باز نه ایستد (۸) اگرچه ریشههایَش در زمین کهنه گردند و تنهاَش در خاك بمیرد (۹) لکن از رایحهء آبِ غنچه میزند و مثلِ نهال شاخها مي‌اندازد (۱۰) امّا انسان میمیرد و ضایع میشود و آدمي بعد از جان دادن کجاست * (۱۱) آبها از دریاچه ناپیدا و رودخانه کمي نموده خشك میشود (۱۲) همچنان انسان میخوابد و بر نمیخیزد تا معدوم شدنِ آسمانها بیدار نخواهند شد و از خوابَش مُتَیَقِّظ نخواهد گردید * (۱۳) اي کاشکي مرا در قبر پنهان مینمودي و تا بفرود آمدنِ غضبَت مرا مستور میساختي و از برایَم زماني تعیین مي‌نمودي تا مرا بیاد آوري (۱۴) اگر آدمي بمیرد آیا دیگر زنده مي‌شود پس تماميءِ روزهاي گیر و دارِ خودرا تا برسیدنِ رحلتَم انتظار خواهم کشید * (۱۵) مرا بخوان و ترا جواب بدهم عملِ دستهایَترا لطف فرما (۱۶) امّا حال قدمهاي مرا میشماري آیا گناهانِ مرا منظورِ خود نمیگرداني (۱۷) عصیانَم درکیسه مَمهور است و برگناهَم نشان گذاشتي * (۱۸) چنانيکه کوهِ افتاده فاني میشود و صخره از مکانَش کَنده میشود (۱۹) و آبها سنگهارا میسایند و سَیْلهاي آنها خاكِ زمینرا رُفت و روب میکنند همچنین امیدِ

انسان‌را فاني ميگرداني (٢٠) دايماً براو غالب مي‌آئي كه ميرود و به رويَش تغيير ميدهي و اورا رها
ميگرداني (٢١) فرزندانَش مُعزّز ميشوند و نميداند و ادنا ميگردند و حالِ ايشان نميفهمد (٢٢) نهايت جسدِ
او از برايَش دردناك است و روحَش در اندرونَش محزون است *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و پنج آيه)

(١) و اِلِيْفَزِ تِيْمانِيْ در جواب گفت * (٢) كه آيا عالِمي بدانشِ هوائي جواب ميدهد و شكمَش‌را ببادِ
شرقي مملوّ ميسازد (٣) آيا بسخنانِ بي‌فايده و بكلماتِ بيهوده استدلال مي‌آورد (۴) بتحقيق كه تو تقوي‌را
ميشكني و در حضورِ خدا دعارا كوتاهي مينمائي (٥) زيرا كه دهانَت عصيانَت‌را اظهار مينمايد و زبانِ
حيله‌وران‌را اختيار ميكني (٦) دهانِ تو ترا مُلزم ميسازد نه من و لبهايَت بر تو شهادت ميدهند * (٧) ايا
اوّلين آدمي كه توليد شده بود توئي و پيش از كَريوَه‌ها موجود بودي (٨) آيا سِرِّ خدارا شنيدي و يا
حكمت‌را در نزدِ خود قبض نمودي (٩) به چه عارفي كه ما عارف نيستيم و چه مي‌فهمي كه با ما نيست
(١٠) نزدِ ما ريش‌سفيدان و پيران كه از پدرَت كُهن سال تر اند هستند (١١) آيا تسلّيهاي خدا نزدِ تو
قليل و حرفهاي مُلايم نزدِ تو اندك اند * (١٢) دلَت ترا بكجا مي‌برد و چشمانَت چه ايما مينمايد (١٣) كه
روحِ خودرا برخدا برميگرداني و اين گونهٔ حرفهارا از دهانَت جاري ميسازي (١۴) انسان چيست كه طاهر
باشد و زائيده شدهٔ از زن كه صادق باشد (١٥) اينك بمقدّسانِ خود اعتماد نمي‌نمايد و آسمانها در
نظرَش پاك نيستند (١٦) كجا مانده انسانِ مكروه و منفور كه شرارت‌را مثلِ آب مينوشد * (١٧) از برايَت
بيان خواهم كرد ازمن بشنو و آنچه كه ديده ام [بتو] حكايت خواهم نمود (١٨) آن چيزهائي كه
دانشمندان روايت كردند و از پدرانِ خود [گرفته] مخفي نداشتند (١٩) كه بايشان تنها زمين داده
ميشد درحالتي كه غريبي درميانِ ايشان گذران ننموده بود (٢٠) شرير در تماميءِ روزها رنجكَش است
و بظالم شمارهٔ سالها پنهان است (٢١) آوازهٔ ترسها درگوشِ اوست و درحالتِ سلامتي شدّت كننده
باو خواهد آمد (٢٢) اعتماد به برگرديدنِ از تاريكي ندارد بلكه مُراقب شوندهٔ شمشير است (٢٣) از
براي نان آواره شده ميگويد كه كجاست ميداند كه روزِ تاريكي بدستَش حاضر است (٢۴) تنگنائي و ضيق
اورا هراسان گردانيده مثلِ پادشاهِ مُستعدِّ جنگ براو غلبه مي‌نمايند (٢٥) زيرا كه دستِ خودرا برخداي
[تعالي] دراز ميسازد و خويشتن‌را در برابرِ [خداي] قديرقوي مينمايد (٢٦) بگردنِ بلند بر قُبّهاي غليظِ سپرِ
او ميدَوَد (٢٧) چونكه روي خودرا به پيهِ خود مستور و پهلوهايَش‌را پيه‌دار ميكند (٢٨) و در شهرهاي
ويران و در خانَهاي غيرمعموري كه در شُرُفِ تل شدن است ساكن ميشود (٢٩) غني نميشود و دولتِ او
باقي نمي‌ماند و سعادت‌مندي آنها در زمين طول نخواهد كَشيد (٣٠) از تاريكي جدا نمانده شعله
شاخه‌هايَش‌را خشك خواهد كرد و بروحِ دهانَش از ميان برداشته خواهد شد (٣١) شخصِ فريفته‌شده
ببطالت اعتماد ننمايد زيرا كه بطالت مكافاتَش خواهد شد (٣٢) پيش از تمام شدنِ ايّامَش بوقوع خواهد

آمد و شاخه‌هایَش سبز نخواهد ماند (۳۳) انگورِ نارسیده‌ء خودرا مثلِ تاك مي‌تكاند و مثلِ درختِ زيتون شكوفهء خودرا مي‌اندازد (۳۴) زيرا كه جمعيّتِ رياكاران ويران خواهند شد و چادرِ رشوه‌خواران‌را آتش خواهد سوزانيد (۳۵) از زحمت آبستن شده شرارت‌را خواهند زائيد و شكمِ ايشان حيله‌را آماده مي‌سازد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) پس اَيُّوبْ ديگر در جواب گفت * (۲) چيزهاي بسياري مثلِ اين شنيدم همگيءِ شما تسلّي دهنده‌گانِ رنج‌آور ايد (۳) سخنانِ هوائي‌را آيا انجامي خواهد بود و يا چيزي هست كه تورا انگيزانيده چنين جواب ميدهي (۴) من هم مثلِ شما توانم بگويم كاشكي جانِ شما بجاي جانِ من ميبود سخنانرا بر شما جمع مينمودم و سَرِ خودرا برشما مي‌جنبانيدم (۵) امّا شمارا بدهانِ خود قوّتمند ميساختم و تلفُّظِ لبهايَم اَلَمِ شمارا دفع مينمود * (۶) اگر بگويم دردَم رفع نميشود و اگر توقّف نمايم چه چيز از من ميرود (۷) بدرستي كه حال مرا خسته نموده است تماميءِ جمعيّتَم‌را خراب كردي (۸) بسته كَرْدَنَت مرا بر من شاهد است و لاغريَم برمن حاضرشده بر رويَم شهادت ميدهد (۹) در غضبِ خود مرا ميدرد و زحمت ميدهد و دندانَش‌را بر من ميسايد دشمنَم چشمانِ خودرا بر من تيز ميگرداند (۱۰) دهانِ خودرا بر من كشودند با طعن بگونه‌هايَم زدند و بخلافَم با هم جمع آمدند * (۱۱) خدا مرا بمفسدان تفويض نمود و بدستِ شريران انداخته است (۱۲) در امنيّت بودم و مرا مضطرب ساخت و گردنَمرا گرفته مرا شكست و مرا از براي هَدَفِ خود نصب گردانيد (۱۳) تيراندازانَش مرا احاطه مينمايند گُرده‌هايَم‌را بي دريغ پاره نمود و زَهْرَه‌اَم‌را بزمين ميريزد (۱۴) مرا زخم بر روي زخم مجروح ميسازد و مثلِ جبّار بر من مي‌دَوَد (۱۵) بر جسدَم پلاس مي‌دوزم و شاخِ خودرا درخاك ميگذارم (۱۶) رويَم از گريستن آماس نموده و بر پلكهايَم سايهء مرگ است (۱۷) اگرچه در دستَم ظلم نيست و استدعايَم پاك است * (۱۸) اي زمين خونِ مرا مستور مساز و از براي ناله‌اَم جائي نباشد (۱۹) حال نيز اينك شاهدَم در آسمانها و گواهَم در عِلّيين است (۲۰) استهزا كننده‌گانَم مصاحبانَم اند و چشمانَم در حضورِ خدا اشك‌ريزان اند (۲۱) كاشكي انسان قابل مي‌بود كه با خدا محاكمه نمايد بنهجي كه به بني آدم رفيقَش (۲۲) نهايت شمارهء سالهايَم مي‌آيد و به راهي كه بر نخواهم گشت ميروم *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر شانزده ايه)

(۱) نَفَسَم مُتعفّن شد و روزهايَم اِطْفا مي‌پذيرند قبرها از براي من است * (۲) آيا مستهزِئان با من نيستند و چشمِ من با معارضه‌هاي ايشان بيتوته نمي‌نمايد (۳) تمنّا اينكه [رَهْن] بگذاري و از برايَم خودَت ضامن شوي كيست كه دست بمن بدهد (۴) چونكه دلِ ايشان‌را از حكمت پنهان كردي بنابراين ايشان‌را بلند نخواهي ساخت (۵) كسي كه رفيقانَش‌را بغارت شدن اسناد نمايد چشمانِ اولادَش تار خواهند شد *

(۶) مرا از براي اقوام مَثَل میگردند که در نظرها مکروهَم (۷) چشمانَم از غم خیره شد و تماميء اعضایَم مثلِ
سایه شدند (۸) راستان بسببِ این حیران ميمانند و بي تقصیران بخلافِ مُزَوِّران خویشتن‌را تحریك
خواهند کرد (۹) عادل راهِ خودرا پیش میگیرد و پاك دستان در قوّت ترقّي خواهند نمود (۱۰) امّا تماميء
شما برگشته حال ميآئید و در میانِ شما حکیمي‌را نمیتوانم یافت * (۱۱) روزهایَم گذشتند و تدبیراتِ
موروثيء دلِ من پاره پاره شدند (۱۲) شب‌را بروز مبدّل میسازند و نور بتاریکي قرین است (۱۳) بدرستي
منتظرم از اینکه قبر منزلِ من خواهد بود و بسترم‌را در تاریکي فرش میسازم (۱۴) بقبر گفتم که پدرِ من
توئي و بکرم که مادر و خواهرِ من توئي (۱۵) پس حال امیدِ من کجاست وکیست که امیدم‌را به بیند
(۱۶) بخلوتگاهِ قبر فرو میرود و هم با من در خاك بآرام خواهد بود *

(فصلِ هیجدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) بِلْدادِ شُوحانيِ دیگر در جواب گفت * (۲) که این کلمات‌را کَي بانجام خواهید رسانید متوجّه شوید
بعد از آن تکلّم خواهیم نمود (۳) چرا مثلِ بهائم محسوب و در نظرِ شما کَوْدن بنمائیم (۴) اي تو که
جانِ خودرا بغضب پاره میسازي آیا بسببِ تو زمین متروك وکوه از جاي خودَش منتقل میشود * (۵) البتّه
نورِ شریران منطفي خواهد شد و شعلهء آتشِ ایشان ضیا نخواهد داد (۶) در چادرِ او نور بظلمت
مبدّل و نیّرش بر او منطفي میشود (۷) اَقْدامِ وسیعَش تنگ میشود و تدبیرِ او وَیْرا خراب خواهد کرد
(۸) زیرا که با پایهایَش بدام افکنده میشود و بر بالاي تله گردش مینماید (۹) کَمند به پاشنه‌اَش
میچسپد و قَیْد اورا گرفتار میکند (۱۰) رِشْتَه از برایَش در زمین پنهان و تله بسرِ راه مخفي است
(۱۱) مخافات از هر طرف اورا هراسان میکنند و اورا از عقب میدوانند (۱۲) قوّتِ او از گرسنگي ضعیف و
ذلّت بپهلویَش حاضر میگردد (۱۳) اوّل زادهء مرگ عَضُلاتِ پوستش‌را خورده اعضایَش‌را اکل خواهد نمود
(۱۴) اعتمادِ او از چادرَش مسلوب و خودِ او بپادشاهِ مخافات برداشته میشود (۱۵) در چادرَش کسي که
از آنِ او نباشد ساکن وکوگرد بجایگاهَش پاشیده میشود (۱۶) ریشه‌هایَش از زیر خشك و شاخه‌هایَش از
بالا پژمرده خواهند شد (۱۷) ذکرِ او از زمین معدوم شده از برایَش درکوچها اسمي نخواهد بود (۱۸) از
نور بظلمت رانده شده اورا از دنیا فرار خواهند داد (۱۹) وَیْرا درمیانِ قومَش نه اولادي و نه احفادي و نه
درجایگاهَش کسي باقي خواهد بود (۲۰) آخرینان بر روزگارَش مُتحیّر خواهند بود چناني که مُتقدّمین
گرفتارِ خوف بودند (۲۱) بدرستي که مسکنهاي شریر و مکانِ خداناشناس همین است *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) پس اَیُّوبْ در جواب گفت * (۲) که تا بچند بر جانَم اَلَم میرسانید و مرا بسخنها میکوبید (۳) این
ده باره مرا ملامت نمودید خجالت نمیکشید که بمن بیگانه‌وار رفتار مینمائید (۴) اگر حقیقةً گمراهَم

گمراهیَم با من بماند (٥) و اگر فيالواقع بر من تکبّر نمائید و رسوائیَم‌را بر من استدلال نمائید (٦) پس بدانید که خدا مرا واژگون نموده است و دامِ خودرا بر من مُستدیر ساخته است (٧) اینك از ظلم داد میزنم و به اِجابت نمیرسم و فریاد مینمایم و انصافي نیست (٨) راهَم‌را حصار نموده است که گذر نتوانم نمود و بر طریقهایَم ظلمت‌را نهاده است (٩) جلالَم‌را از من کَنده است و تاجِ سرَم‌را برداشته است (١٠) مرا از گِرداگِرد خراب نمود و بهلاکت میروم و امیدَم‌را مثلِ درخت کوچانید (١١) و غضبَش‌را بر من افروخته است و مرا مثلِ دشمنانَش میشمارد (١٢) فوجهایَش با همدیگر مي‌آیند و راههاي ایشان‌را بر من مي‌آرایند و در اطرافِ چادرَم خیمه میزنند (١٣) برادرانَم‌را از نزدِ من دور نموده است و شناسندگانَم نیز از من بیگانه شدند (١٤) اقربایَم از من دست کَشیدند و آشنایانَم مرا فراموش کردند (١٥) مُتمکّنانِ خانه‌اَم و کنیزکانَم مرا غریب میشمارند در نظرِ ایشان بیگانه هستم (١٦) غلامِ خودرا خواندم و مرا جواب نداد هرچند اورا با دهانَم التماس نمودم (١٧) نَفَسِ من از براي زنَم غریب شد اگرچه بسببِ اولادِ شکمَم باو التماس نمودم (١٨) اطفال نیز مرا تحقیر نمودند هنگام برخاستنَم بر من حرفها انداختند (١٩) همدگيِء اهلِ مشورتَم از من نفرت نمودند و محبوبانَم بر من برگشتند (٢٠) استخوانهایَم بپوست و گوشتَم میچسپد نهایت به پوستِ دندانهایَم خلاص شدم (٢١) بمن ترحّم نمائید بمن ترحّم نمائید اي دوستانَم زیرا که دستِ خدا مرا لمس نموده است (٢٢) چرا مثلِ خدا مرا تعاقب مینمائید و از گوشتَم سیر نمیشوید * (٢٣) کاشکي حال سخنانَم مرقوم میشد و کاشکي در کتابي نگارش مي‌یافت (٢٤) و یا اینکه بقلمِ آهنین و با سُرب بصخره دایماً کَنده میشد (٢٥) بدرستي که میدانم که رهانندهء من حيّ است و روزِ واپسین بر زمین خواهد ایستاد (٢٦) و بعد از پوسیده شدنِ پوست [و جسدَم] دیگر بهمین جسدَم خدارا خواهم دید (٢٧) و اورا از براي خود خواهم دید و چشمانِ من نه آنِ دیگري اورا خواهند دید اگرچه گُردَه‌هایَم در اندرونَم فاني شوند * (٢٨) اگر بگوئید که اورا چگونه تعاقب نمائیم و علّتِ شکایت بر او پیدا کنیم (٢٩) از شمشیر بترسید زیرا که حدّتِ جُرم لایقِ شمشیر است و دانسته باشید که روزِ حکم خواهد بود *

(فصلِ بیستم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(١) پس صُوفَرِ نَعَماتِي در جواب گفت * (٢) که بتحقیق افکارَم مرا جوابدِهْ میگرداند و بآن سبب تعجیل مینمایم (٣) تادیبِ ملامتِ خودرا شنیده ام لکن روحِ فهمَم مرا جوابدِهْ میگرداند * (٤) آیا این‌را نمیداني که از آزَل و از قرارگرفتنِ آدم بر روي زمین (٥) خرّميِء شریران قلیل و سرورِ ریاکاران آني است (٦) اگر رفعتَش بآسمان برآید و سرَش به ابرها بخورد (٧) مع هذا مثلِ فضلهء خودَش دائماً نیست خواهد شد و بینندگانَش خواهند گفت که کجاست (٨) مثلِ خواب خواهد پرید و یافت نخواهد شد و مثلِ رؤیاي شب فرار خواهد کرد (٩) چشمي که اورا دیده بود دیگر نخواهد دید و مکانَش دیگر

اورا نظر نخواهد نمود (۱۰) فرزندانَش مغلوبِ مسکینان خواهند شد و دستهاي ایشان اموالِ منهوبهاَش‌را
ردّ خواهد نمود (۱۱) استخوانهایَش از نهانیهایَش پُر است و با او در خاك خواهند خوابید * (۱۲) اگرچه
شرارت در دهانَش شیرین باشد و آن‌را در زیرِ زبانَش مستور سازد (۱۳) و آن‌را باز داشته متروك‌
نسازد و در میانِ کامَش ضبط نماید (۱۴) لكن طعامَش در اَمعایَش تغییر یافته در اندرونَش زهرِ صاغر
مار خواهد شد (۱۵) اموالي که بلعیده است قَي خواهد نمود خدا آنهارا از شکمَش بیرون خواهد آورد *
(۱۶) زهرِ صاغرماررا خواهد مکید و زبانِ افعي اورا خواهد کُشت (۱۷) رودخانَها یعني نهرهاي سیلهاي
عسل و شیررا نخواهد دید (۱۸) حاصلِ زحمتَش‌را پس داده نخواهد فرو بُرد چونکه مالِ ردّ شدني است
از آن لذّت نخواهد بُرد (۱۹) از اینجائي که مسکینان‌را ظلم نموده وا گذاشته بود و خانهٔ که بنا ننهاده بود
بزور گرفت (۲۰) بنابراین راحت‌را در شکمَش احساس نخواهد نمود و از آرزویَش چیزي رستگار نخواهد
کرد (۲۱) چیزي از خوردنَش باقي نماند بآن سبب خیریّتِ او بر قرار نخواهد ماند (۲۲) حینِ مملوّيِ
خوشحالیَش بتنگي گرفتار خواهد شد و دستِ تماميِ رنجیده‌گان بر او استیلا خواهد یافت * (۲۳) و
واقع میشود در حیني که شکمِ خودرا پُر میکند خدا حدّتِ غضبَش‌را بر او مي‌افکند و بر او و هم بر طعامَش
مي‌باراند (۲۴) از اَسلحهٔ آهنین خواهد فرار کرد و کَمانِ برنجین اورا سوراخ خواهد نمود (۲۵) [تیري]
که از بدنَش و پیکانِ درخشندهٔ که از زهره‌اَش بیرون آمد کشیده میشود و بر او ترسها استیلا خواهد
یافت (۲۶) بجاي گنجهایَش هرگونهٔ ظلمت ذخیره میشود و آتشِ ندمیده اورا خواهد سوخت باقي ماندهٔ
در چادرَش با مشقّت خواهند بود (۲۷) آسمانها عصیانَش‌را کشف خواهند نمود و زمین بخلافَش مقاومت
خواهد کرد (۲۸) آبادیِ خانه‌اَش مُنتقل شده در روزِ غضبِ خدا روانه میشوند (۲۹) حصّهٔ آدمِ شریر از
خدا و اِرثِ مأموریَش از خداي قدیر همین است *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و اَیّوبْ دیگر جواب داده گفت * (۲) کلامَم‌را مُتوجّه شده بشنوید و این بجاي تسلّیهاي شما
باشد (۳) بمن متحمّل شوید تا بگویم و بعد از گفتگویَم استهزا نمائید (۴) آیا نالهٔ من به آدمي میبود
اگر چنین میبود چرا روحَم تنگ نمیشد (۵) بمن بنگرید و مُتحیّر شوید و دست بدهان بگذارید *
(۶) هنگامِ ذکر کردنَم مضطرب میشوم و لرزش جسدِ مرا گرفتار مینماید (۷) شریران چرا زنده مانده پیر
میگردند و در دولت قوي میگردند (۸) ذریّهٔ ایشان در برابر و همراهِ ایشان اُستوار و اعقابِ ایشان در
پیشِ چشمِ ایشان [قائم] است (۹) خانَهاي ایشان از خوف مسلّم اند و چوبِ خدا بر ایشان نیست
(۱۰) گاوَش جماع میکند و ردّ نمیکند و بقره‌اَش میزاید و سِقط نمي‌نماید (۱۱) اطفالِ ایشان‌را مثلِ گلّه رها
میدهند و اولادِ ایشان رقص مینمایند (۱۲) دف و بربطرا بر میدارند و با صداي نَيْ مشرور میشوند
(۱۳) روزهاي خودرا بتعیّش صرف مینمایند و در آني بقبر فرو میروند (۱۴) و هم بخدا میگویند که از

ما دوري نما که بدانستنِ راههایَت راغب نیستیم (۱۵) [خداي] قدیر کیست که اورا عبادت نمائیم و مارا چه فایده که اورا استدعا کنیم * (۱۶) اینك خیریّتِ ایشان در دستِ ایشان نیست کاش نصیحتِ شریران از من دور بوده باشد (۱۷) چند باره چراغِ شریران منطفي است و ذلّتِ ایشان بر ایشان مستولي است و [خدا] در غضبَش حصّههاي ایشانرا وضع مینماید (۱۸) در برابرِ باد مثلِ کاه و مانندِ کاهبُني که تُند بادَش ميرباید گرفتار اند (۱۹) خدا سزاي گناهَشرا براي پسرانَش ذخیره مینماید و اورا مکافات میکند در حالتي که عارف [نیست] (۲۰) چشمانَش بدبختيءِ خودرا خواهد دید و از حدّتِ [خداي] قدیر خواهد نوشید (۲۱) زیرا در خانهاَش بعد از او از برایَش چه لذّتي در حالتي که شمارهء ماههایَش منقضي است * (۲۲) آیا کسي تعلیمِ حکمت بر خدائي که در علیّین حکم مینماید تواند داد (۲۳) این یکي در عینِ کمالَش در حالتي که بالْکلّ در امنیّت و سلامت است ميمیرد (۲۴) کمرگاهَش از پیه پُر و استخوانهایَش از مغز شاداب است (۲۵) و آن دیگري بتلخيءِ جانَش در حالتي که از نیکوئیها نخورده است میمیرد (۲۶) مثلِ یکدیگر در خاك میخوابند و کرمْها ایشانرا مستور میسازند * (۲۷) اینك اندیشهها و تدبیراتِ بدي که بغیرِ حق با من میورزید میدانم (۲۸) از اینکه میگوئید خانهء نجیب کجاست و شادروانِ مسکنهاي شریران در چه جاست (۲۹) آیا روندهگانِ راهرا سؤال ننمودید و علاماتِ ایشانرا عارف نیستید (۳۰) که شریر از براي روزِ ذلّت ضبط کرده شده است و در روزِ عبرت بیرون آورده خواهد شد (۳۱) کیست که راهِ اورا پیشِ رویَش بیان بکند و آنچه که بجا آورده است کیست که باو ادا نماید (۳۲) نهایت او بقبرستان برداشته خواهد شد و بمزارَش پاسباني خواهند نمود (۳۳) کلوخهاي دره از برایَش خوشمزه میشود و تماميءِ آدمیانرا در عقبِ خود خواهد کشید چناني که قبل از او بیشمار رفته اند (۳۴) پس چگونه مرا باطلاً تسلیه میدهید چونکه جوابهاي شما دروغ آمیز است *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر سي آیه)

(۱) و الیفَزِ تیمَنيْ در جواب گفت * (۲) آیا میشود که آدمي بخدا فایدهمند باشد چناني که دانشمندي بجهةِ خودَش فایدهمند است (۳) آیا براي [خداي] قدیر بهجتي است که صادق باشي و مگر از براي او منفعتي است اگر راههایَترا مستقیم گرداني (۴) آیا از ترسِ تو با تو استدلال خواهد نمود و با تو بمحکمه داخل خواهد شد (۵) آیا شرارتِ تو عظیم نیست و معاصيءِ تو بي نهایت نیست (۶) چونکه از برادرانَت بي سبب رهن گرفتي و لباسهاي برهنهگانرا کندي (۷) خستهشدهرا آب ننوشانیدي و نانرا از گرسنه دریغ داشتي (۸) امّا زمین از آنِ صاحبِ قوّت شد و مردِ ذيجاه درآن ساکن شد (۹) بیوهگانرا تُهي دست روانه کردي و بازوهاي یتیمان شکسته شد (۱۰) بنابراین دامها ترا احاطه مینمایند و ترس بناگهان ترا مضطرب میسازد (۱۱) و یا ظلمتي که نتواني دید و کثرتِ آبها ترا میپوشاند * (۱۲) آیا خدا در بلنديءِ آسمانها نیست و بسرِّ ستارهها بنگر که چگونه بلند است (۱۳) و میگوئي که خدا چه میداند آیا از عقبِ مهْ تشخیص

تواند کرد (۱۴) ابرهاي غليظ باو ستر است که نمي‌بيند و بدائرهٔ آسمانها گردش ميکند (۱۵) آيا راهِ قديمي که شريران در آن قدم زدند منظور داشتي (۱۶) که بي وقت قطع شدند و سيلاب به اساسِ آنها ريخته شد (۱۷) کساني که به خدا گفتند که از ما دوري ورز به ايشان [خداي] قدير چه بکند (۱۸) هرحالتي که خانهاي ايشان‌را با احسانها پُر کرد پس مشورتِ شريران از من دور شود (۱۹) صادقان خواهند ديد و مسرور خواهند گرديد و بي تقصير ايشان‌را استهزا خواهد نمود (۲۰) با وجودي که دولتِ ما منقطع نشد مادّهٔ عزّتِ ايشان‌را آتش سوخت * (۲۱) تمنّا اينکه با او اُنس بگيري و سالم باشي که بدين منوال خيريّت بتو ميرسد (۲۲) التماس اينکه شريعت‌را از دهانَش قبول نمائي و اوامرَش‌را در دلَت جاي دهي (۲۳) اگر [بخداي] قدير رجوع نمائي و شرارترا از چادرَت دورگرداني معمور خواهي شد (۲۴) و طلارا مثلِ خاك و زرِ اُوفيررا مثلِ ريزِ نهرها جمع خواهي نمود (۲۵) و [خداي] قدير طلاي تو و از برايَت خزينه‌هاي نقره خواهد بود (۲۶) زيرا در آن وقت از [خداي] قدير محظوظ خواهي شد و روي خودرا بخدا بلند خواهي کرد (۲۷) ويْ‌را التماس خواهي کرد و ترا استجابت خواهد نمود و نذوراتِ خودرا ادا خواهي کرد (۲۸) بچيزي که نيّت نموده باشي از برايَت ميسّر خواهد شد و نور بر راههايَت خواهد تابيد (۲۹) هنگامي که فروتني مينمايند خواهي گفت که رفعت است زيرا که پست‌نظران‌را نجات خواهد داد (۳۰) و هم مردِ ذي‌گناه‌را خواهد رهانيد و بپاکيءِ دستهايَت او خلاص خواهد شد *

(فصلِ بيست و سيوم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) پس اَيّوبْ جواب داده گفت * (۲) که امروز نيز شکايتَم تلخ است و صدمهٔ من از نالهاَم سنگين تراست (۳) کاشکي ميدانستم که اورا کجا بيابم تا آنکه بمکانِ او مي‌رفتم (۴) در حضورَش دعويءِ خودرا مي آراستم و دهانِ خودرا با براهين پُرميکردم (۵) کلماتي که بمن در جواب ميگفت ميدانستم و آنچه که بمن بيان ميکرد ميفهميدم (۶) آيا با من بزيادتيءِ زور مجادله مينمود نه بلکه مرا التفات مينمود (۷) آنگاه صادق با او بحث ميکرد و من نيز دائماً از حاکمِ خود نجات مي‌يافتم (۸) اينك پيش ميروم و يافت نميشود و بعقب [ميروم] و اورا نمي‌يابم (۹) وقتِ عمل نمودنَش بچپ [ميروم] و اورا درك نمي‌نمايم و براست مخفي است و نمي‌بينم (۱۰) راهي که با من است ميداند وقتي که مرا امتحان نموده باشد مثلِ طلا بيرون مي‌آيم (۱۱) پايَم اَثرِ اقدامِ اورا گرفت راهَش‌را منظور داشتم و عدول ننمودم (۱۲) از فرمانِ لبهايَش دوري نورزيدم و اوامرِ دهانَش‌را از حقوقِ خود زياده نگاه داشتم * (۱۳) و حال اينکه [تدبير] او يکي است و کيست که اورا برگرداند آنچه جانَش ميخواهد ميکند (۱۴) زيرا آنچه که بمن مقدّر نمود بجا مي آورد و مثلِ اينها چيزهاي بسيار بمشيّتِ اوست (۱۵) باين سبب از حضورِ او هراسانم تأمّل مينمايم و از او ميترسم (۱۶) بتحقيق که خداي [تعالي] قلبِ مرا نرم و [خداي] قدير مرا هراسان ميسازد (۱۷) سببِ اينکه پيش از حمولِ تاريکي مرا منقطع نه ساخت و ظلمت‌را از رويَم نپوشانيد

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) چونکه اوقات از [خدایِ] قدیر پنهان نیستند از کجاست که خداشناسان روزهایش را درک نمی نمایند
(۲) [مفسدان] حدودرا حرکت میدهند گلّهارا می‌ربایند و می‌چرانند (۳) حمارِ یتیمان‌را می‌رانند و گاوِ
بیوه زنرا رهن میگیرند (۴) مسکینان‌را از راه منحرف میگردانند فُقرایِ زمین باهم پنهان میگردند (۵) اینک مثلِ
گورِ خر جهةِ کارِ خودشان به بیابان بیرون میروند در سحرگاه جهةِ شکار بر می‌خیزند و صحرا از برایِ
خودشان و فرزندانِ‌شان نان‌را میرساند (۶) و غلّه‌را در صحرا جهةِ خود درو میکنند و تاکستانهارا جبراً
میچینند (۷) از نبودنِ لباس برهنه بیتوته مینمایند و در سرما پوششی نی (۸) از امطارِ کوه‌ها تر میشوند و از
عدمِ پناه صخره‌را بغل مینمایند * (۹) یتیم‌را از پستان می‌ربایند و از فقیر رهن میگیرند (۱۰) اورا در حالتِ
برهنگی بی لباس رها مینمایند و بردارندگانِ دسته‌های غلّه‌را گرسنه [نگاه میدارند] (۱۱) در اندرونِ
دروازه‌هایِ‌شان روغن‌را میفشارند و آخورهء انگوررا پا میزنند و تشنه میمانند (۱۲) مردمان از شهر فریاد
مینمایند و جانِ مجروحان صیحه میزند و ایشان‌را خدا بگناه اسناد نمیدهد * (۱۳) ایشان از مبغضانِ نور اند
راه‌هایش‌را تشخیص نمی‌نمایند و در سمتهایش اقامت نمی‌ورزند (۱۴) قتّال بطلوعِ فجر بر خاسته فقیر و
مسکین‌را میکشد و شبانه مثلِ دزد میشود (۱۵) چشمِ زناکننده غسق‌را بنظر درآورده میگوید که چشمی
مرا نخواهد دید و برویش نقاب در میکشد (۱۶) در تاریکی خانه‌هارا نقب میزنند و در روز خویشتن‌را
پنهان میسازند و نوررا قبول نمیکنند (۱۷) زیرا که از برای ایشان صبحدم بسایهء مرگ شبیه است و اگر
کسی ایشان‌را تشخیص دهد در بیمهای سایهء مرگ اند (۱۸) مثلِ خسی اند که بر روی آب روان است
حصّهء ایشان در زمین ملعون است براهِ تاکستانها توجّه نمی‌نمایند * (۱۹) چنانی که خشکی و گرمی
آبهای برف‌را قبر نیز عاصیان‌را می‌رباید (۲۰) رحم ایشان‌را فراموش میکند کِرم از برای ایشان شیرین
می‌آید دیگر بیاد آورده نخواهند شد و شرارت پیشه مثلِ درخت شکسته میشود * (۲۱) به عاقرهء که نمی
زاید ستم میکند و بیوه‌زنرا نیکوئی نمی نماید (۲۲) نیرومندان‌را بقوّتش میکشد و بر میخیزد که کسی بحیات
مؤتمن نیست (۲۳) هرچند [خدا] بایشان امنیّتی که به آن تکیه مینمایند میدهد مع هذا چشمانش به
راه‌های ایشان است (۲۴) اندکی بلند میشوند بعد از آن نیست و نابود شده مثلِ هرکس برداشته میشوند و
مثلِ سرِ سنبلها بریده خواهند شد (۲۵) و اگر چنین نباشد پس کیست که مرا بدروغ ملزم سازد و کلامم‌را
ناچیز نماید *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر شش آیه)

(۱) پس بِلْدَدِ شُوحانی در جواب گفت * (۲) که سلطنت و بیم با اوست در اعلا علیّینش سلامت‌را بر پا
میدارد (۳) آیا از برای عساکرش تعدادی هست و نورش بر کیست که ساطع نمیشود (۴) و انسان در
حضورِ خدا چگونه صادق شمرده میشود و متولّد شدهء از زن چگونه پاک میتواند شد (۵) اینک او بماه

[مینگرد] که تابش نمي‌نماید و ستاره‌گان در نظرش پاك نیستند (۶) کجا مانده انسان که کِرم است و بني آدم که کِرمِ زمین است *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) پس اَیّوبْ در جواب گفت * (۲) که بي قوّتي‌را چگونه نصرت و بازوي ناتوانارا چگونه نجات دادي (۳) چگونه بناداني نصیحت کردي و وُفورِ حکمترا اعلام نمودي (۴) بکیست که سخنان‌را بیان کردي و اِلهام کیست که از تو صدور یافت (۵) ارواحِ [ساکنِ] اسفلها و آبها با مُتمکّنانِ آنها مي‌لرزند * (۶) در نظرِ او اسفلُ ٱلسّافلها برهنه و هلاکت‌را ستري نَيْ (۷) [قُطبِ] شمال‌را در خالي پهن و زمین‌را به لاشَيْ معلّق میدارد (۸) آبهارا در ابرهاي خود مي‌بندد بطوري که ابرها در زیرِ آنها چاك نمیگردند (۹) روي تختش‌را حائل میکند و ابرهاي خودرا بر رویَش میگستراند (۱۰) بر روي آبها حدّي مُدوّر کشید تا نوررا با ظلمت انجامي بوده باشد (۱۱) ستونهاي آسمانها متزلزل شده از عتابَش حیران میمانند (۱۲) بقدرتِ خود دریارا مُتحرّك میسازد و بحکمتِ خود غرورِاورا میزند (۱۳) بروحِ خود آسمانهارا زینت داد و دستِ او مارِ حلقه‌زده‌را تصویر نمود (۱۴) اینك اینها جزئي از راههایَش و از کارِ وَيْ شنیدنیهاي ما چه چیزِ کمي است و رعدِ جبروتَش‌را کیست که ادراك تواند کرد *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و اَیّوبْ دیگر بمثلِ خود مُبادرت نموده گفت * (۲) که بخداي حيّ که حقّ مرا تعویق انداخته و [بخداي] قدیري که جانَم‌را تلخ نموده است (۳) که مادامي که جانَم در من و نَفَسِ خدا در دماغَم هست (۴) لبهایَم به بي انصافي متکلّم نخواهند شد و زبانَم فریبي‌را بیان نخواهد کرد (۵) حاشا بمن که شمارا تصدیق نمایم تا کشیدنِ نَفَسِ آخرین صلاحیّتِ خودرا از خود دور نخواهم ساخت (۶) بصداقتِ خود چسپیده آن‌را رها نمیکنم دلَم در مرورِ ایّامَم مرا ملامت نخواهد کرد (۷) دشمنَم مثلِ شریر و مقاومت کننده‌اَم مثلِ فاجر باشد * (۸) زیرا رِیاکاري‌را که جلبِ نفع مینماید چه امیدي است هنگامي که خدا جانِ اورا میگیرد (۹) آیا خدا فریادِ اورا خواهد شنید وقتي که مصیبت باو میرسد (۱۰) آیا بخداي قدیر مُلتذّ شده هر وقت بخدا استدعا خواهد نمود * (۱۱) شمارا بیَدِ قدرتِ خدا تعلیم نمایم آنچه که نزدِ [خداي] قدیراست پنهان نخواهم کرد (۱۲) اینك همه شما آنهارا دیدید پس چرا باین حرفهاي باطل متکلّم اید (۱۳) قسمتِ مردِ شریراز خدا و اِرثي که جبّاران از[خداي] قدیر خواهند گرفت اینست (۱۴) اگر اولادِشان بسیار شوند از براي شمشیر است و اعقابِ ایشان از نان سیر نخواهند شد (۱۵) باقي مانده‌گانِ ایشان فوت شده مدفون میشوند و بیوه زنانِ ایشان نخواهند گریست (۱۶) اگر که نقره‌را مثلِ خاك جمع و لباسهارا بقدرِ گِل آماده سازد (۱۷) آماده نماید امّا صادق آنهارا خواهد پوشید و زکي نقره‌را قسمت

خواهد نمود (۱۸) خانهٔ خودرا مثلِ موریانه بنا و مثلِ سایبانی که فالیزبان میسازد بر پا مینماید (۱۹) مالدار بدونِ مدفون شدن خواهد خوابید و بطرفةالعینی نابود خواهد شد (۲۰) ترسها مثلِ آبها باو میرسند طوفانِ شبانه اورا میرُباید (۲۱) بادِ شرقی اورا برداشته خواهد رفت بلکه اورا از مکانش خواهد رُبود (۲۲) خدا [تیرها] بر او بیدریغ میاندازد اگرچه بفرار نمودن از دستِ او سعی نماید (۲۳) بر او چَپّه زده از مکانش اورا صفیر خواهند زد *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) بدرستی که از برای نقره معدن و از برای طلای صاف شونده مکانی هست (۲) آهن از خاک گرفته میشود و نیز سنگِ مسِ گداخته شونده (۳) [انسان] بتاریکی حدّ مینهد و تا بحدِّ آخرین تفحّص مینماید بلکه تا بسنگهای تاریکی و سایهٔ مرگ (۴) از [مکانی که در آن] ساکن اند شَعبی ترتیب میدهند و اینک از پا فراموش میشوند و از دلو فرو میروند و از مردمان [جدا شده] می جنبند (۵) از زمین غلّه میروید و زیرش گویا به آتش سرنگون میشود (۶) در میانِ سنگهایش جای یاقوتِ کبود است و خاکش زرآمیز است (۷) هیچ پرندهٔ راهش‌را عارف نیست و چشمِ کرکس آن‌را نمیبیند (۸) بچهگانِ سِباع آن‌را قدم نمیزنند و شیر بآن نمیرسد (۹) دستهای خودرا بسنگِ خارا میاندازند و بیخِ کوهها‌را بر میگردانند (۱۰) صخره‌هارا چاک نموده نهرها جاری میسازند و با چشمانِ خود هر فِلِزِّ قیمتی‌را می بینند (۱۱) فَوَرانِ نهرهارا میبَندند و پنهان شده‌هارا به روشنائی بیرون میآورند * (۱۲) امّا حکمت کجا یافت میشود و مکانِ فطانت کجاست (۱۳) آدمی قیمتِ آن‌را نمیداند و در زمینِ زندهگان یافت نمیشود (۱۴) لُجّه میگوید که در من نیست و دریا نیز میگوید که با من نیست (۱۵) آن‌را بزَرِ خالص برابر نتوان کرد و نقره بقیمتش سنجیده نمیشود (۱۶) نه بطلای اُوفیر و نه بعقیقِ قیمتی و نه بیاقوتِ کبود وزن توان کرد (۱۷) بطلا و بلور برابر نمیشود و آلاتِ زرِ خالص بَدَلِ آن نمیشود (۱۸) مرجان و گابیش با آن مذکور نمیشود و قیمتِ حکمت از مرواریدها بیشتر است (۱۹) زبرجدِ حَبَش با او مساوی نمیشود و بزَرِ پاک سنجیده نمیگردد * (۲۰) پس حکمت از کجا میآید و مکانِ فطانت در چه جاست (۲۱) چونکه از چشمانِ تمامیِ زندهگانِ پنهان و از مرغانِ هوا مخفی است (۲۲) هلاکت و مرگ میگویند که خبرش‌را بگوشهای خود شنیدیم * (۲۳) خدا راهش‌را درک مینماید و مکانش‌را او میداند (۲۴) زانرو که تا کناره‌های زمین او مینگرد و [آنچه که] در زیرِ تمامیِ آسمانها است میبیند (۲۵) هنگامی که وزن از برای باد تعیین نمود و آبهارا به پیمایش قرار داد (۲۶) هنگامی که از برای باران قانونی و از برای برقِ رعد راهی احداث نمود (۲۷) آنگاه دید و آن‌را بیان کرد و آن‌را آماده ساخته هم تفتیشش نمود (۲۸) و بانسان گفت که اینک خشیتِ از خداوند حکمت و دوری ورزیدن از بدی فطانت است *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و اَیّوبْ دیگر بمثلِ خود مبادرت ورزیده گفت * (۲) کاشکي مثلِ ماه‌هاي اوّلین و روزهائي که خدا
مرا نگاه میداشت میبودم (۳) هنگامي که چراغَش بر سرَم میتابید و من با نورِ وَيْ در تاریکي گردش
مینمودم (۴) چناني که در روزهايِ جوانیَم مي‌بودم هنگامي که سِرِّ خدا در چادرَم بود (۵) هنگامي
که [خداي] قدیر با من بود و هم جوانانَم در اطرافَم بودند (۶) وقتي که پِيْ‌هایَم‌را با شیر شُست و
شو میدادم و صخره از برایَم نهرهاي روغن‌را مي‌ریخت * (۷) زماني که بمحکمه در شهر برمي‌آمدم و کرسيءِ
خودرا در چهارسو حاضر مي‌ساختم (۸) جوانان مرا دیده مخفي میشدند و پیران برخاسته مي‌ایستادند
(۹) سرورانِ از گُفتُگو توقُّف مینمودند و دست بدهان مي‌گذاشتند (۱۰) قولِ نُجَبا مخفي شده زبانِ
ایشان بکامِشان میچسپید (۱۱) گوشي که میشنید مرا دعاي خیر مینمود و چشمي که مرا میدید از برایَم
گواه میشد (۱۲) زیرا فقیرِ فریادکننده و یتیمي که معاونِ نداشت نجات میدادم (۱۳) دعاي خیرِ هلاك
شونده بر من میرسید و زنِ بیوه‌را قلبَش‌را مسرور میساختم (۱۴) صِدق‌را میپوشیدم و آن مرا میپوشانید و
عدالتَم مرا مثلِ بالاپوش و تاج بود (۱۵) من بجهةِ کورچشمان و بجهةِ لنگ پایها میبودم (۱۶) و بفُقَرا
پدر بوده بدعواي [شخصي] که عارف نبودم تفتیش میکردم (۱۷) دندانهاي آسیاي شریررا مي‌شکستم
و شکاررا از دندانَش برمیگرفتم (۱۸) و میگفتم که نَفَسِ آخرینِ خودرا در آشیانه‌اَم خواهم کشید و روزهایَم‌را
مثلِ ریگ زیاد خواهم کرد (۱۹) ریشه‌هایَم در آبها باز شده شبنم در شاخه‌هایَم در شب خواهد غنود (۲۰) عزّتَم
در من تازه و کمانَم در دستَم قوي خواهد ماند * (۲۱) مرا میشنیدند و منتظر میبودند و هم از نصیحتِ
من سکوت مینمودند (۲۲) بعد از سخنانَم دو باره جواب نمیدادند و کلامَم بایشان میچکید (۲۳) از من
مثلِ منتظرانِ باران منتظر مي‌بودند و دهانِ خودرا گویا براي بارانِ آخرین میکشودند (۲۴) بایشان
میخندیدم و باور نمیکردند آبرویَم‌را نمي‌ریختند (۲۵) از براي ایشان راهها برگزیده مثلِ رئیس مي‌نشستم
و مانندِ مَلِكْ در میانِ لشکر و مثلِ کسي که محزونان‌را تسلّي میدهد ساکن میشدم *

(فصلِ سي‌ام مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) امّا حالِ کساني که سِنّ ایشان از من کم است که من از گذاشتنِ پدرانِ ایشان با سگانِ گلّه‌اَم مُکرِه
بودم بر من استهزا مي‌نمایند (۲) و نیز قوّتِ دستهاي ایشان بمن چه فایده دارد چونکه توانائيءِ ایشان
ضایع شد (۳) بسببِ احتیاج و قحطي منفرد شده به بیاباني که پیشتر ویران و خراب بود مي‌گریختند
(۴) خبّازي‌را نزدِ بوته‌ها و ریشهء اَردَج‌را از براي نانِ خود بر مي‌چیدند (۵) از میانِ انسانیان رانده شده
بر ایشان مثلِ دزد داد زده فریاد مینمودند (۶) در شکافهاي درّه‌ها و مغاره‌هاي خاك و صخره‌ها ساکن
میشدند (۷) درمیانِ بوته‌ها عَرعَر میکردند و در زیرِ خاربستها جمع میشدند (۸) فرزندانِ اَراذل و هم بي

نام بوده از زمين رانده شدند (۹) حال من سرودِ ايشان شده و هم از براي ايشان ضربُ المثل گرديده ام (۱۰) از من مكره شده ازمن دوري ورزيدند و از خُيو انداختن به رويَم خويشتن‌را منع ننمودند (۱۱) چونكه او ريسمانِ [عنان‌را] بر من رها داده مبتلا گردانيده است ايشان نيز لگامِ خودرا در برابرم رها نموده اند (۱۲) جوانان از راستَم برخاسته پايهايَم‌را لخشك ميزنند و راههاي مُهلكِ خودِ ايشان‌را بر من مهيّا مي‌سازند (۱۳) راههايَم‌را خراب مي‌كنند و بيوجودِ امداد كننده به اذيّتم اقدام مينمايند (۱۴) گويا كه از شكستگيءِ وسيع مي‌آيند و از ميانِ خرابيها هجوم آور ميشوند (۱۵) ترسها بر من برميگردند و جانَم‌را مثلِ باد ميدوانند كه سلامتيَم مثلِ ابر ميگذرد * (۱۶) و حال جانَم در اندرونَم ريخته است و روزهاي محنت مرا گرفتار نموده است (۱۷) وقتِ شب استخوانهايَم در اندرونَم سوراخ كرده ميشوند و عُروقَم نمي‌خوابند (۱۸) از بسياريءِ زورِ [ناخوشيَم] لباسَم تغيير يافته است و مرا مثلِ گريبانِ پيراهنَم تنگ ميگيرد (۱۹) مرا بگِل انداخته است كه مثلِ خاك و خاكستر گرديده ام (۲۰) ترا تضرّع مينمايم و مرا استجابت نميفرمائي و بر مي‌خيزم و مرا توجّه نمينمائي (۲۱) بمن مثلِ عدو گرديدي و بقوّتِ دستهايَت مرا خصومت ورزيدي (۲۲) مرا به باد برداشتي و مرا بآن سوار گردانيدي و دولتَم‌را مي‌گدازي (۲۳) از اينكه ميدانَم كه مرا بمرگ و بخانهء كه از براي هر ذي حيات مُتعيّن است برخواهي گردانيد (۲۴) بدرستي كه اگر دستِ خودرا دراز نمايد استدعا بي ثمر است و اگر ميخواهد كه [انساني‌را] بهلاكت برساند وَيْ‌را فرياد كردن [بي‌فايده] است (۲۵) آيا براي كساني كه محنتِ روزگاررا ميكشند گريه نمي‌نمايم و جانِ من از براي مسكينان غمناك نميگردد (۲۶) هنگامي كه مترصّدِ نيكوئي بودم بدي آمد هنگامي كه منتظرِ نور بودم ظلمت آمد * (۲۷) امعايَم ميجوشند و آرام نميگيرند و روزهاي مصيبت بر من سبقت جسته اند (۲۸) بدونِ آفتاب سياه‌فام گردش مينمايم و در جماعت ايستاده فرياد ميكنم (۲۹) برادرِ اژدرها و مصاحبِ بچّگانِ شتر مرغ ميباشم (۳۰) پوستَم بر بدنَم سياه شده است و استخوانهايَم از حرارت سوختند (۳۱) بربطِ من بنوحه‌گري و نايَم بآوازِ گريه كنندگان مُبدّل است

(فصلِ سي و يكم مشتمل بر چهل آيه

(۱) با چشمانِ خود عهدرا بستم پس از براي دوشيزه چرا فكر نمايم (۲) حصهء خدا از بالا و ارْثِ [خداي] قدير از علّيين چه چيز است (۳) آيا از براي شرير ذلّت و از براي مُفسد عقوبتِ غريبه نخواهد بود (۴) آيا راههايَم‌را او نمي‌بيند و تماميءِ اقدامَم‌را نميشمارد (۵) اگر با مكر گردش نمايم و پايهايَم‌را بحيله شتابان بگردانم (۶) مرا بميزانِ حقّ بسنجد زيرا كه خدا اخلاصِ مرا ميداند (۷) اگر قدمهايَم از راه آواره گرديده و قلبَم در عقبِ چشمانَم رفته است و لكّهء بدستهايَم چسپيده است (۸) من بكارم و غيري بخورد و اعقابَم از ريشه كَنده شوند (۹) اگر قلبَم بزني فريفته شده است و يا نزدِ دَرِ همسايهء خود در كَمين بوده‌ام (۱۰) زنَم با شخصِ غير مساحقه نمايد و ديگري بر او خم شود (۱۱) زيرا كه جُرمِ عظيم است و عصيانِ سزاوارِ حكمِ

قاضیان است (١٢) چونکه آتشی است که تا بهلاکت میسوزد و تمامیءِ ماحصلِ مرا از بیخ خواهد کند * (١٣) اگر حقِّ بنده و یا کنیزکَم‌را خار شمرده ام هنگامی که بمن معارضه مینمودند (١٤) پس چه بکنم زمانی که خدا برمیخیزد و هنگامی که تفتیش مینماید باو چه جواب خواهم داد (١٥) آیا کسی که مرا در رحم ساخت اورا نساخت و آفریننده‌ء ماها در رحمِ یك کس نیست * (١٦) آیا از فُقَرا مرادِ ایشان‌را دریغ داشتم و بچشمانِ بیوه‌زن قصوری رساندم (١٧) و لقمه‌ء خودرا تنها خورده ام و یتیم از آن نخورده است (١٨) و حال آنکه او از طفولیّت با من مثلِ کسی که نزدِ پدرباشد پرورش مییافت و از رحمِ مادرَم به بَعد [بیوه زن‌را] متوجّه میبودم (١٩) اگر هلاك شونده‌ء‌را بی لباس و فقیری‌را بی بالاپوش دیدم (٢٠) مگر کمرهای ایشان بمن دعای خیر ننموده اند و از پشمِ گوسفندانَم گرم نشده اند (٢١) اگر دستِ خودرا بر یتیم بلند کردم هنگامی که نصرتَم در دروازه دیدم (٢٢) دوشَم از شانه بیفتد و بازویَم از مفصل شکسته شود (٢٣) زیرا که هلاکتِ خدا از برایَم ترس بود و بسببِ بلندیَش قدرت نداشتم * (٢٤) مگر به طلا امید بسته بزَرِ خالص گفتم که اعتمادِ من توئی (٢٥) مگر از اینکه دولتَم زیاد شد و دستَم فراوانی‌را بهم رسانیده است شادمان شدم (٢٦) مگر هنگامِ دیدَنَم که خورشید میتابد و ماه که درخشنده راهی است (٢٧) و قلبَم سِرّاً فریفته شد و دهانَم دستَم‌را بوسید (٢٨) این نیز گناهِ سزاوارِ حکمِ قاضی است زیرا که خدائی که در بالا است مُنکر میشدم (٢٩) مگر بسببِ مشقّتِ مُبغضِ خود شاد شدم و هنگامی که بلا باو دوچار شد فخر نمودم (٣٠) بدرستی که کامِ خودرا بگناه نمودن وا نگذاشتم که بجانِ او لعنت‌را سؤال نمایم (٣١) آیا مردمانِ چادرِ من نگفتند کیست که از گوشتِ او سیر نشده است (٣٢) غریب در کوچه بیتوته ننموده و دَرِ خودرا بمسافر کشوده ام (٣٣) مگر مثلِ آدم گناهَم‌را مستور نمودم و عصیانَم‌را در سینه‌اَم مخفی ساختم (٣٤) آیا از این بود که من از هنگامه‌ء عظیمی ترسیدم و رسوائیءِ قبائل مرا هراسان گردانید ساکت شده از دَرِ خود بیرون نرفتم * (٣٥) کاشکی مرا میشنید اینك نشانه‌ء من کاشکی [خدای] قدیر مرا جواب میداد و یا مدّعیءِ من کتابی مینوشت (٣٦) آیا آن‌را بر دوشَم نمیکَشیدم و آن‌را مثلِ تاج بخود نمی‌بستم (٣٧) شماره‌ء اقدامَم‌را از برایَش بیان میکردم و مثلِ نجیب باو تقرّب می‌جستم * (٣٨) اگر زمینِ من بر من فریاد نماید و کَردوهایَش با همدیگر گریه نمایند (٣٩) اگر محصولاتَش‌را بدونِ نقدی خورده ام و یا جانِ صاحبانَش‌را رنجانیده ام (٤٠) مرا بجای گندم خارها و بجای جَو خس بروید *

اقوالِ اَیّوب تمام شد

(فصلِ سی و دویم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(١) آنگاه آن سه مرد از جواب دادن به اَیّوب فارغ شدند چونکه [دیدند که] او در نظرِ خودَش صادق است * (٢) پس غضبِ اِلیهُوی پسرِ بَرَکئیلِ بوزی از قبیله‌ء رام افروخته گردیده غضبَش به اَیّوب مشتعل گردید بسببِ اینکه نَفْسِ خودرا از خدا زیاده تصدیق مینمود (٣) و هم بسه رفیقَش غضبَش افروخته شد

بسببِ اینکه جواب نیافته اَیّوبرا مُلزم ساختند (۴) و اِلِیهوء از کلامِ اَیّوب منتظر میبود زیرا که بحَسَبِ
اَیّام ایشان از او پیرتر بودند (۵) و اِلِیهوء دید که در دهانِ آن سه مرد جوابي نبود از آنجهة غضَبش افروخته
شد (۶) آنگاه اِلِیهُويِ پسرِ بَرَکْئیلِ بُوزِيْ آغازِ تکلُّم نموده گفت * من نظر بایّام کوچکم و شما پیر اید
بنابراین هراسان شده و از بیان نمودنِ گمانِ خود بشما ترسیدم (۷) و میگفتم که صاحبانِ روزها تکلُّم نمایند
و کثیرالسّنّ حکمترا اعلام نماید (۸) بتحقیق که در انسان روحي هست امّا نسیمِ [خداي] قدیر ایشانرا فهیم
میگرداند (۹) اکابر [دائماً] صاحبِ عقل نیستند و پیران [همیشه] عدالترا تشخیص نمیدهند (۱۰) از آن
سبب گفتم که از من بشنوید من نیز ظنِّ خودرا بشما بیان نمایم * (۱۱) اینك از سخنانِ شما منتظر شدم و
دلائلِ شمارا گوش دادم تا آنکه شما سخنانِ خودرا تفتیش نمائید (۱۲) و زماني که بشما توجُّه مينمایم
اینك از شما احدي نیست که اَیّوبرا مُلزم سازد و جواب بسخنانش بدهد (۱۳) تا آنکه نگوئید که حکمترا
در یافته ایم خدا است که اورا ردّ نموده است نه انسان (۱۴) [اَیّوب] در برابرم کلامرا ترتیب نداده است
و من نیز بدلائلِ شما باو جواب نخواهم داد * (۱۵) حیران شده دیگر جواب نتوانستند داد و از سخن راندن
باز ماندند (۱۶) انتظار کشیده ام امّا چونکه سخنراني نمینمایند بلکه توقُّف نموده دیگر جواب نمیدهند
(۱۷) من نیز بقدرِ خود جواب خواهم داد بلکه ظنِّ خودرا بیان خواهم کرد (۱۸) زانرو که با سخنان پُرام و
روحِ درونم مرا ميافشرد (۱۹) اینك درونِ من مثلِ شرابي که مفتوح نیست و مثلِ مشکهاي پُر از شیره
میترکد (۲۰) سخن خواهم راند تا آنکه بمن تنفُّس باشد لبهاي خودرا باز نموده جواب خواهم داد
(۲۱) اکنون طرف گیري نمي نمایم و بکسي سخنانِ تملُّق آمیز نمیگویم (۲۲) چونکه بگفتنِ سخنانِ
تملُّق‌آمیز عارف نیستم وگرنه آفریننده‌ء من مرا بزودي از میانه برخواهد داشت *

(فصلِ سي و سیوم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) پس اي اَیّوب تمنّا اینکه سخنانِ مرا استماع نموده تماميء گفتگویمرا گوش دهي (۲) اینك حال
دهانمرا میگشایم و بزبانم که درکامِ من است متکلّم میشوم (۳) کلامَم موافقِ راستيء قلبم میشود و
لبهایم حکمترا بپاکیزه‌گي متکلّم میشوند (۴) روحِ خداي [تعالي] مرا آفریده است و نسیمِ [خداي]
قدیر مرا احیا نموده است (۵) اگر قادري مرا جواب ده و دلائلِ خودرا در برابرم بیآراي (۶) اینك من
نسبت بخدا با تو یکسانم چونکه من نیز از گل مصوّر شده ام (۷) اینك بیمِ من ترا نخواهد ترسانید و
اقتدارِ من بر تو سنگین نخواهد شد * (۸) بتحقیق درگوشِ من گفتي و آوازِ گفتگویترا شنیدم (۹) که
من زکي و بي گناهم من پاك هستم و در من شرارتي نيْ (۱۰) اینك بر من مادّهء عداوت یافته است و
مرا دشمنِ خود محسوب نموده است (۱۱) پایهایمرا کُنده زده است و تماميء راههایمرا نشان کرده
است (۱۲) اینك ترا جواب میگویم که در این باب صادق نیستي چونکه خدا از انسان رفیع تر است *
(۱۳) چرا با او معارضه مینمائي و حال اینکه در بارهء هر عملش جوابي نمیدهد (۱۴) زیرا که خدا هنگامي

که مردمان متوجّه نیستند یك بارهٔ یا دو بارهٔ تکلّم مینماید (۱۵) در خواب بروٴیای شبانه وقتِ افتادنِ خوابِ سنگین برانسانیان و حینِ غنودن بر بستر (۱۶) آنگاه گوشِ مردمان‌را میکشاید و تربیتِ ایشانرا مهمور میسازد (۱۷) غرض آنکه انسان‌را از عملِ [بَدْ] دور نماید و غروررا از مردمان مستور سازد (۱۸) و جانَش‌را از چاه منع نماید و عمرَش‌را تا نیزه از آن نگذرد * (۱۹) و بر بسترَش بدرد و تماميءِ استخوانهایَش برنجِ متنبّه میشود (۲۰) بحدّي که حیاتَش از نان و جانَش از طعامِ نفیس مُکرِه است (۲۱) وگوشتَش بحدّي تمام میشود که دیدني نیست و استخوانهائي که دیدني نبود عریان بیرون مي‌آیند (۲۲) و جانَش بچاه و حیاتَش بهلاك نمایندهٔگان نزدیك میشود (۲۳) اگر از برایَش رسولي تفسیر کنندهٔ یکي ازهزار باشد تا آنکه انسان‌را به آنچه که بر او لازم است بیان نماید (۲۴) و [خدا] باو رحمت نموده بگوید که اورا از فرو رفتنِ بچاه فدا نماي من کفّارهٔ اورا یافته ام (۲۵) گوشتِ او از جواني تازه‌تر و بایّامِ شبابَش برخواهد گشت (۲۶) خدارا التماس نموده که از او راضي خواهد شد و چهرهٔ اورا بشادماني خواهد دید و [خدا] بآن کس صداقتَش‌را مکافات خواهد نمود (۲۷) بعد [آن کس] بمردمان نگریسته خواهد گفت که گناه ورزیدم و راستي‌را کج نمودم و [خدا] بمن عقوبت ننمود (۲۸) و جانِ مرا از فرو رفتنِ بچاه فدا نمود تا آنکه حیاتَم نورِرا به بیند * (۲۹) اینك خدا تماميءِ این اعمال‌را بانسان بسیار اوقات بجا مي‌آورد (۳۰) تا آنکه جانَش‌را از چاه برگرداند که او با نورِ زندهٔگان منوّر شود * (۳۱) اي اَیّوبْ توجّه نموده مرا استماع نما و خاموش شو تا سخن بگویم (۳۲) اگر سخني داري بمن جواب بده بگو زیرا که از تصدیق نمودنَت شوقمندم (۳۳) و اگر نه خاموش شده مرا بشنو تا حکمت‌را بتو تعلیم نمایم *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و اِلیهُوء به جواب متکلّم شده گفت * (۲) که اي حکیمان سخنانِ مرا استماع نمائید و اي دانشمندان بمن گوش دهید (۳) زیرا گوش سخنان‌را امتحان مینماید مثلِ کام که طعام‌را ذائقه مینماید (۴) عدالت‌را از براي خود اختیار نمائیم و درمیانِ خود بدانیم که خیرکدام است (۵) چونکه اَیّوبْ گفت که من صادقم و خدا حقّ مرا بتعویق انداخته است (۶) با اینکه حقّ از آنِ من است آیا میشود که دروغ بگویم جراحتِ [تیري] که برمنِ بیگناه است التیام پذیر نیست (۷) کدام مرد مثلِ اَیّوبْ است که استهزارا مانندِ آب مي‌نوشد (۸) و برفاقتِ فساد کنندهٔگان سالك شده باتّفاقِ مردمانِ شریر رفتار مینماید (۹) چونکه گفته است که مبتهج بودنِ آدمي از خدا بي فایده است * (۱۰) پس اي صاحبدلان مرا استماع نمائید حاشا که خداي [تعالي] شریر و [خداي] قدیر باشد (۱۱) زیرا که مکافاتِ عملِ آدمي‌را باو ردّ مینماید و بهرکس موافقِ راهَش سزا میدهد (۱۲) و در حقیقت خداي [تعالي] شرارت نمیکند و [خداي] قدیر راستي‌را کج نمینماید (۱۳) کیست که اورا فرمانفرماي زمین کرده است وکیست که تماميءِ عالَم‌را در جایَش قرارداده است (۱۴) اگر او دلِ خودرا برانسان مشغول سازد و روح او و

نَفَسِ اورا نزدِ خود جمع نماید (۱۵) تماميء بشر باهم هلاك میشوند و آدم بخاك برخواهد گشت * (۱۶) پس اگر فهیم باشي اینرا بشنو و بآوازِ کلامم گوش ده (۱۷) آیا میشود که مبغضِ عدالت حکمراني نماید و میخواهي که صادقِ کبیررا شریر انگاري (۱۸) آیا لایق است که بمَلِكْ گفته شود که از اَراذلي و یا به نُجَبا که شریر اید (۱۹) کجا مانده به کسي که طرف گیريء سروران نمي‌نماید و غنيرا از فقیر ترجیح نمیدهد چونکه همگيء ایشان عملِ دستهایش میباشند (۲۰) درآني میمیرند و درنصفِ شب قوم متحرّك شده میگذرند و نیرومندان بي واسطهء دست برداشته میشوند (۲۱) زیرا که چشمانش براههاي انسان است و بتماميء اقدامش نگران است (۲۲) نه تاریکي و نه سایهء مرگ است که فساد کنندهگان در آن مستور شوند (۲۳) زیرا که خدا دلِ خودرا مُکرّراً بآدمي مشغول نمیسازد هنگامي که نزدِ خدا براي حکم مي‌آید (۲۴) نیرومندانرا بدونِ تفتیش میشکند و درجاي ایشان دیگرانرا نصب مینماید (۲۵) از اینکه اعمالِ ایشانرا تشخیص مینماید شبرا برایشان مي‌اندازد تا هلاك شوند (۲۶) ایشانرا بجاي بینندهگان بسببِ شریر بودن مي‌زند (۲۷) علّت اینکه از متابعتِ او دوري ورزیدند و بر تماميء راههایش فکر نکردند (۲۸) پس فریادِ فقیررا بایشان میرساند از اینکه فغانِ مسکینانرا میشنود (۲۹) هنگامي که آرام میدهد کیست که به اضطراب اندازد و زمانيکه روي خودرا چه از طائفهء و چه از انساني وبس مستور میسازد کیست که اورا تواند دید (۳۰) تا آنکه مرائي سلطنت ننماید و قومرا گرفتارِ دام نگرداند * (۳۱) پس بخدا گفته شود که عقوبت کشیدم زیاده شریرانه رفتار نمي‌نمایم (۳۲) آن چیزيرا که ندانسته ام بمن تعلیم ده و اگر بدي کردم زیاده نخواهم نمود (۳۳) آیا سزاست که موافقِ رأيِ تو مکافات نماید هنگامي که تو نه او اینرا ردّ نموده آنرا اختیار مینمائي پس هرچه که میداني بگو (۳۴) صاحبدلان بمن بگویند و حکمت‌پیشهگان از من بشنوند (۳۵) که اَیّوبْ عاقلانه نمیگوید و سخنانش با حکمت نیست (۳۶) مرادِ من اینکه اَیّوبْ تا به آخر امتحان کرده شود بسببِ جوابهائي که مثلِ مردمانِ بي انصاف داده است (۳۷) زیرا که بگناهش بغي ملصق کرده است و درمیانِ ما دستك میزند و برخدا سخنانشرا دراز میگرداند *

(فصلِ سي و پنجم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و دیگر اِلیهوءْ متکلّم شده گفت * (۲) که آیا اینرا راست میشماري که گفتي که من از خدا صادق تر ام (۳) چونکه گفتهء که از برایم چه فایده و از بَري بودنم از گناه چگونه مُفید میشوم (۴) من بتو و به رفیقانت که با تو اند جواب میدهم * (۵) به آسمانها بنگر و ببین و به ابرها نظر نما که از تو بلندتر اند (۶) اگر گناه ورزي باو چه میکني و اگر معصیتهایت بسیار شوند وَيْرا چه کار میکني (۷) اگر صادق باشي وَيْرا چه میدهي و یا از دستِ تو چه میگیرد (۸) شرارتت بکسي مثلِ خودت و صداقتت به بني آدم است (۹) مظلومان از کثرتِ ظلم فریاد مینمایند و بسببِ بازوي مقتدران افغان میکنند (۱۰) امّا نمیگویند که کجاست آفرینندهء من خدا که در شب تسبیحهارا [سبب] میدهد (۱۱) آنکه مارا

از بهائم زمین داناتر و از مرغانِ هوا حکیم‌تر گردانید (۱۲) آنگاه بسببِ غرورِ شریران فریاد مینمایند و استجابت نمیکند * (۱۳) بتحقیق که خدای [تعالی] بطالت‌را نمیشنود و [خدای] قدیر بآن نگران نمیشود (۱۴) هرچند بگوئی که اورا نمی‌بینم امّا حکم در حضورِ اوست پس منتظرِ او باش (۱۵) و حال چون اندکی غضبش‌را جاری نموده بکثرتِ گناه توجّه نمی‌نماید (۱۶) لهذا اَیُّوبْ دهانِ خودرا ببطالت میکشاید و بنادانستگی سخنان‌را زیاد میگرداند *

(فصلِ سی و ششم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) و اِلِیهُوء مکرّراً گفت * (۲) که اندکی از من منتظر باش تا معلوم سازم که دیگر از برای خدا سخنانی هست (۳) دانشم‌را از دور خواهم آورد و بخالقِ خود صداقت‌را توصیف خواهم کرد (۴) چونکه حقیقتاً سخنانم فِرْیَه نیست و دانشمندیء کسی که با تست بی فریب است * (۵) اینك خدای [تعالی] کبیر است و مُکرِه نیست بلکه اکبر وکشاده دل است (۶) شریررا زنده نگاه نمیدارد و حقّ‌را بفقرا میدهد (۷) چشمانِ خودرا از صادقین بر نمیگیرد و ایشان‌را با ملوك بر کرسیء ابدی نشانده رفیع میگرداند (۸) و اگر بزنجیرها بسته شوند و به بندهای مصیبت گرفتار شوند (۹) آنگاه اعمال و معصیتهائی که متکبّرانه مینمودند بایشان بیان مینماید (۱۰) و گوشِ ایشان‌را بتربیت باز مینماید و میفرماید که از شرارت باز گردند (۱۱) اگر اطاعت و عبادت نمایند ایّامِ خویشتن‌را بخیر و سالهای خودرا بتنعُّم خواهند گذرانید (۱۲) امّا اگر اطاعت ننمایند از نیزه گذرانیده خواهند شد و بدونِ دانش خواهند مرد * (۱۳) لکن مرائی‌دلان غضب‌را ذخیره مینمایند و وقتی که ایشان‌را می‌بندد تضرُّع نمی‌نمایند (۱۴) نفسِ ایشان در جوانی میمیرد و حیاتِ ایشان در میانِ الواط است (۱۵) فقیران‌را از مصیبتِ ایشان خلاصی میدهد وگوشِ ایشان‌را در محنت میکشاید (۱۶) و ترا نیز از محلِّ تنگنائی بمکانِ وسیعی که تنگی ندارد بر میدارد و وضع شده‌های سفرهٔ تو از فربهی مملوّ میشود (۱۷) امّا اگر اِصرار بحکمِ شریر نمائی حکم و عدالت ترا گرفتار خواهند کرد (۱۸) چونکه غضبی هست با حذر باش مبادا که ترا با صدمهٔ بردارد و کفّارهٔ عظیم ترا بکنار نیاورد (۱۹) آیا دولتِ ترا اعتبار خواهد نمود نه بطلا و نه بتمامیء اسبابِ اقتدار[اعتبار می‌نماید] (۲۰) از شبی که خلائق از جایشان برداشته میشوند شائق مباش (۲۱) با حذر باش تا به بی‌انصافی بر نگردی چونکه این‌را از مصیبت زیاده برگُزیده‌ٔ * (۲۲) اینك خدا بقوّتش صاحب رفعت میگرداند مثلِ او تعلیم دهندهٔ کیست (۲۳) کیست که راهِ اورا بر او مأمور داشت و کیست که بگوید که بی‌انصافی نمودهٔ (۲۴) بخاطر دار که فعلِ اورا که مردمان بآن مینگرند تعظیم نمائی (۲۵) که هر شخص آن‌را تواند دید [و هر] انسان از دور بنظر در می‌آورد (۲۶) اینك خدا عظیم است و ما اورا نمیدانیم و شمارهٔ سالهایش بی انتها است (۲۷) زیرا قطراتِ آب‌را ریزه میگرداند و آنها باران‌را موافقِ بخارش میریزانند (۲۸) که ابرها آنهارا میریزند و بر آدمیان بفراوانی میچکانند (۲۹) آیا کسی هست که

مفروشيء ابرها و آوازِ سايبانَش‌را ادراك تواند كرد (۳۰) اينك نورِ خودرا بر آن مي‌گستراند و تهِ دريارا مستور ميسازد (۳۱) زيرا كه بواسطهء آنها اقوام‌را حكم ميفرمايد و هم بفراواني رزق‌را ميدهد (۳۲) و اطرافش‌را بنور ميپوشد و بكسي كه دوچار بشود مأمور ميسازد (۳۳) صدايش در بارهء‌آش خبر ميدهد و دواب ورودش‌را احساس مينمايند *

(فصلِ سي و هفتم مشتمل بربست و چهار آيه)

(۱) بسببِ اين دلم لرزيده از جايش متحرك ميشود (۲) توجه نموده خروشِ بيمناكش و آوائي كه از دهانش بيرون مي‌آيد بشنويد (۳) آن‌را در زيرِ تماميء آسمانها و نورش‌را بر كرانهاي زمين ميكشاند (۴) بعد از آن آوائي خروش مينمايد و بآوازِ عظمتِ خود رعد مينمايد و وقتِ مسموع شدنِ آوازش آنهارا بتأخير نمي‌اندازد (۵) خدا بآوازِ خود عجيبانه رعد مينمايد و اعمالِ عظيمي كه درك نتوانيم كرد بجا مي‌آورد (۶) زيرا بقدرتِ خود امر ميفرمايد كه برف و امطارِ نرم و بارانِ درشت بزمين باريده شوند (۷) دستِ هر آدمي‌را مختوم ميسازد تا كه تماميء مردمان اعمالِ اورا بدانند (۸) و جانوران نيز بكمين‌گاهِ خود داخل شده در سوراخِ خود ساكن ميشوند (۹) گردباد از جنوب و برودت از شمال مي‌آيد (۱۰) از نسيمِ خدا يخ‌بسته ميشود و وسعتِ آبها منجمد ميگردد (۱۱) هواي صاف ابررا نيست ميكند و نورش سحابهارا پراكنده ميسازد (۱۲) و آنهارا بحكمتِ خود گردش ميدهد تا آنكه آنها هرچه كه او امر ميفرمايد بر رويِ كرهء ارض بجا آورند (۱۳) چه از براي تأديب و چه از براي زمينش و چه از براي احسان آنهارا بوجود مي‌آورد * (۱۴) اي ايّوب باين گوش ده و به ايست و بعجايباتِ خدا تأمّل نما (۱۵) آيا عارف ميباشي به وقتي كه خدا آنهارا وضع مينمايد و نورِ ابرِ خودرا ساطع ميگرداند (۱۶) آيا به موازنه نمودنِ ابرها و عجايباتِ صاحبِ كمالِ دانش عارف هستي (۱۷) و بچه طور لباست گرم ميگردد وقتي كه زمين‌را بنسيمِ جنوبي آرام مي‌دهد (۱۸) آيا مانندِ او سپهررا تواني گسترانيد تا آنكه مثلِ آيينهء گداخته شده محكم باشد (۱۹) مارا تعليم بده كه باو چگونه بگوئيم چون بسببِ تاريكي كلام‌را ترتيب نتوانيم كرد (۲۰) آيا ويْ‌را ضرور است كه گفته شود كه من متكلّم هستم اگر كسي [بناحق] بگويد البتّه هلاك خواهد شد * (۲۱) و حال مردمان بنورِ درخشندهء كه در سپهر است نگران نتوانند شد در حالتي كه باد وزان گرديده آن‌را پاك نمايد (۲۲) نورِ طلائي از جانبِ شمال مي‌آيد امّا شوكتِ مهيب از آنِ خدا است (۲۳) [خداي] قديررا ادراك نتوان كرد چونكه بقدرت و عدالت و وفورِ صداقت رفيع است و [به انسانيان] جواب نميدهد (۲۴) از اين سبب مردمان از او مي‌ترسند خلاصه هيچ صاحب دلي اورا نتواند ديد *

(فصلِ سي و هشتم مشتمل برچهل و يك آيه)

(۱) بعد از آن خداوند ايّوب‌را از ميانِ گردباد جواب داده گفت * (۲) كه كيست آنكه بكلماتِ بي

معني تدبيررا تاريك ميسازد (۳) اكنون مثلِ مرد كمرِ خودرا به بند و آنچه كه از تو سؤال مينمايم بمن
اعلام نما * (۴) وقتي كه بُنيانِ زمينرا گذاشتم كجا بودي اگر ادراك داري بيان كن (۵) كيست آنكه
پيمايشِ آنرا وضع نمود اگر ميداني و يا كيست كه شاولرا بر آن انداخت (۶) پايههايش بچه چيز
گذاشته شد و يا كيست كه سنگِ زاويهء آنرا نهاد (۸) هنگامي كه ستارههاي صبحدمي با هم تسبيح
ميگفتند و تماميء فرزندانِ خدا خروش ميكردند (۸) و كيست كه دريارا وقتي كه بهيجان آمده گويا كه
از رَحِم بيرون ميآمد آنرا بدرها مسدود كرد (۹) هنگامي كه آنرا به ابر ملبّس و تاريكيرا قماطِ او
گردانيدم (۱۰) و حدّي از برايش قرار دادم و بر آن پُشتبندها و درها تعيين نمودم (۱۱) و گفتم كه
باينجا بيا و از آن مگذر و در اينجا امواجِ غرورت منع كرده ميشوند * (۱۲) و آيا در مرورِ ايّامت بصبح
فرمانفرمائي نمودي و فجررا بمطلعش عارف گردانيدي (۱۳) تا آنكه بكرانهاي زمين متمسّك شده شريران
از آن تكانيده شوند (۱۴) زمين مثلِ گِلِ مختوم تبديل مييابد و گويا ملبّس شده ميايستد (۱۵) و شريران
از نورِ خودشان ممنوع اند و بازوي بلند شكسته ميشود * (۱۶) آيا بمنبعهاي دريا رسيدهء و براي تفحّصِ
لجّه رفتهء (۱۷) آيا دروازههاي مرگ بتو باز شده است و ابوابِ سايهء مرگرا ديدهء (۱۸) آيا بعرضِ زمين
مُدرك شدهء اگر تماميء اين چيزهارا ميداني بيان كن * (۱۹) راهِ مسكنِ نور كجاست و مكانِ ظلمت در
چه جاست (۲۰) تا آنهارا بحدودِ خودشان بياوري و راهِ خانهء آنهارا درك نمائي (۲۱) آيا ميداني و مگر
در آن زمان زائيده شدهء و مگر تعدادِ روزهايت بسيار است * (۲۲) آيا بمخازنِ برف داخل شدهء و مگر
خزينههاي تگرگرا ديدهء (۲۳) كه آنهارا بوقتِ تنگي بروزِ معركه و جنگ مضبوط ساختم * (۲۴) راهي كه
نور قسمت ميشود و بادِ شرقي كه بر روي زمين منتشر ميشود در كجاست (۲۵) كيست كه از براي
سيلها آبشارها و راهي از براي برقِ رعدها تقسيم نمود (۲۶) تا آنكه بزميني كه كسي در آن نيست و
به بياباني كه آدمي در آن نباشد بباراند (۲۷) و بويرانيها و خرابيهارا سيراب گردانيده غنچهء سبزههارا
مروياند * (۲۷) آيا بارانرا پدري هست و كيست كه قطراتِ شبنمرا توليد نموده است (۲۹) از شكمِ
كيست كه يخ بيرون ميآيد و ژالهء آسمانهارا كيست كه توليد نمود (۳۰) آبها گويا بسنگ مستور
اند و روي لجّه منجمد ميشود * (۳۱) آيا تنعّمهاي ثُريّارا تواني بست و يا عقدهاي جبّاررا حلّ تواني
كرد (۳۲) و آيا اخترِ عَجَلَهرا بوقتش بيرون تواني آورد و عيّوقرا با فرزندانش راهبري تواني نمود
(۳۳) آيا نظامهاي آسمانهارا ميداني و آنهارا بر زمين مسلّط تواني گردانيد (۳۴) آيا به ابرها آوازِ خودرا
تواني رسانيد تا آنكه فراوانيء آبها ترا مستور نمايند (۳۵) آيا برقهارا تواني فرستاد تا آنكه روانه شده ترا
بگويند كه اينك حاضريم (۳۶) و كيست كه بصواعق حكمترا داده است و يا كيست كه بشهاب فطانترا
عطا فرموده است (۳۷) و كيست كه ابرهارا بحكمت تواند شمرد و كيست كه مَشْكهاي آسمانهارا بريزاند
(۳۸) هنگامي كه خاك به تنكه ريخته شود و كلوخها باهم ضمّ ميشوند * (۳۹) آيا شكاري از براي شير صيد
تواني كرد و اشتهاي شيربچهگانرا سير تواني نمود (۴۰) هنگامي كه در كنامهاي خودشان خم شده بقصدِ

کمین کردن در مغاره‌ها میخوابند (۴۱) کیست که براي زاغ غذارا آماده میسازد هنگامي که بچه‌گانش بخدا فریاد مینمایند و از عدم رزق آواره میگردند *

(فصل سي و نهم مشتمل بر سي آیه)

(۱) آیا وقت زائیدن بز کوهي‌را میداني و یا وضع حمل آهوهارا رعایت تواني کرد (۲) آیا ماههائي که حمل برمیدارند حساب تواني کرد و زمان زائیدن آنهارا میداني (۳) خم شده بچه‌گان خودرا مي‌زایند و از دردهاي خود فارغ میشوند (۴) بچه‌گان آنها خوش‌نما شده در صحرا بزرگ میشوند به بیرون مي‌روند و دیگر بآنها بر نمیگردند * (۵) کیست که گور خررا درحالت آزاده‌گي رها میدهد و پابند حمار وحشي‌را میگشاید (۶) چونکه من بیابان‌را خانهٔ او و شوره‌زاررا جایگاه او گردانیدم (۷) به غوغاي شهر خنده میکند و بفریاد خربان گوش نمیدهد (۸) محوطهٔ کوهها مرتع اوست و هرگونهٔ سبزه‌هارا تفتیش مینماید * (۹) آیا کرگدن میل بخدمت تو دارد و مگر به آخورت شب میگذراند (۱۰) آیا کرگدن‌را با ریسمانش بشیار تواني بست و مگر دره‌هارا از عقب تو مازو خواهد نمود (۱۱) آیا از اینکه قوتش بسیار است باو اعتقاد خواهي کرد و کار خودرا باو حواله خواهي نمود (۱۲) آیا اورا باورخواهي کرد که [محصول] تخمت‌را باز پس آورده در خرمن‌گاهت جمع خواهد نمود * (۱۳) باوجودي که شتر مرغ بسبب بالهایش که مشابه ببال و پرلق‌لق است فخر مینماید (۱۴) مع هذا بیضه‌هایش‌را بزمین وا میگذارد و آنهارا در خاک گرم میسازد (۱۵) و فراموش میکند که پایها آنهارا مي‌افشرد و وحشیان صحرا آنهارا میشکند (۱۶) به بچه‌گانش چنان قساوت مینماید که گویا از او نبوده اند و پروائي ندارد که زحمتش باطل میشود (۱۷) زیرا که خدا اورا از حکمت محروم کرده است و از فطانت حصهٔ باو نداده است (۱۸) هنگامي که خویشتن‌را بلند مینماید به اسب و هم به راکبش خنده میکند * (۱۹) آیا به اسب تو قوت دادهٔ و گردنش‌را به رعد تو ملبس ساختهٔ (۲۰) آیا اورا مثل ملخ بجست و خیز تواني آورد و شوکت صهیلش مهیب است (۲۱) دره‌را حفر مي‌نماید و بقوتش شادمان است جهة دوچار نمودن مسلحان به پیش مي‌جهد (۲۲) بر خوف میخندد و هراسان نمیشود و از برابر شمشیر بر نمیگردد (۲۳) خش‌خش ترکش و درخشنده‌گي نیزه و مزراق در برابر اوست (۲۴) بغیظ و غضب زمین‌را مینوردد و باور نمیکند که صداي کرناست (۲۵) وقت کشیدن کرنا خه‌خه میزند و جنگ‌را از دور و هم بانگ و خروش سروران‌را میبوید * (۲۶) آیا باحکمت تو شاهین میپرد و بالهایش‌را بطرف جنوب میگستراند (۲۷) آیا از فرمان تو عقاب به بلندي پرواز میکند و آشیانهٔ خودرا رفیع میسازد (۲۸) در صخره مینشیند و بر قلهٔ دندانهٔ صخره بیتوته مینماید (۲۹) از آنجا شکاررا بنظر مي‌آورد و چشمانش از دور مینگرد (۳۰) و بچه‌گانش خون‌را میمکند و هر جائي که لاش است او در همان جاست *

(فصل چهلم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و دیگر خداوند به ایوب در جواب گفت * (۲) که آیا مجادله کنندهٔ با [خداي] قدیر اورا تنبیه

مینماید کسی که با خدا احتجاج مینماید جواب بدهد * (۳) آنگاه اَیُّوبْ بخداوند جواب داده گفت *
(۴) که اینك من حقیرم بتو چه جواب بدهم دستم‌را بدهانم گذاشته‌ام (۵) یك مرتبه گفتم و تکرار نمیکنم
بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود * (۶) و خداوند اَیُّوبْ‌را از گردباد جواب داده گفت * (۷) که اکنون
مانندِ مرد کمر خودرا به بند و آنچه که از تو سؤال مینمایم بمن اعلام نما (۸) آیا حکمِ مرا فسخ می‌نمائی
و مرا مُلزم میسازی تا آنکه صادق باشی (۹) آیا از برای تو بازوئی مثلِ خدا هست و با آوازی مثلِ او
رعد توانی کرد (۱۰) پس حال بشوکت و عظمت مُتحلّی شو و بعزّت وجلال ملبّس باش (۱۱) شدّتِ غضبت‌را
افاضه کن و بهر مُتکبّری بنگر و اورا پست نما (۱۲) و بهر مغروری نظر کن و اورا بزانو در آر و شریرانرا
در جای خودشان پایمال کن (۱۳) آنهارا با هم در خاك پنهان کن چهره‌های ایشان‌را در جایهای مخفی
محبوس نما (۱۴) آنگاه من هم بتو اقرار مینمایم که دستِ راستت ترا نجات تواند داد * (۱۵) اینك حال
چنانی که ترا بِهِیمُوثْ‌را نیز آفریدم که مثلِ گاو گیاه‌را میخورد (۱۶) اینك حال قوّتَش در کمرَش و نیرومندیَش
در ضُرّهٔ شکمَش می‌باشد (۱۷) دُمَش‌را مثلِ چوبِ سروِ آزاد می‌جنباند و اعصابِ رانهایَش بهم پیچیده است
(۱۸) استخوانهایَش مثلِ لُوْلهای برنجین و مَفصلهایَش مثلِ مفتولِ آهنین است (۱۹) سَرِ صنائعِ خدا اوست
آفریننده‌اَش باو حربه‌اَش‌را چسپانده است (۲۰) یقین که کوهها رزق‌را از برای او می‌رویانند که تمامیِ
جانورانِ صحرا در آنجا بازی میکنند (۲۱) در زیرِ بوته‌های سایه‌دار و در سترِ نَی‌زار و وَحَلْ میخوابد
(۲۲) درختهای سایه‌دار اورا بسایهٔ خود میپوشند و بیدهای نهر اورا احاطه مینمایند (۲۳) اینك رودخانه
طغیان مینماید و او نمیترسد و اگر رودِ اَرْدَنْ بدهانَش جاری شود ایمن خواهد بود (۲۴) آیا اورا پیشِ
چشمَش گرفتار توان کرد و وقتی که درمیانِ دام است بینیَش‌را سوراخ توان نمود *

(فصلِ چهل و یکم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) آیا لِوِیاثانْ‌را با قلّاب و زبانَش‌را با ریسمانی که فرو انداخته توانی کَشید (۲) آیا در بینیَش مهار
توانی کَشید و چانه‌اَش‌را بخار سوراخ توانی کرد (۳) آیا ترا نیاز بسیاری خواهد کرد و مگر سخنانِ ملایم‌را
بتو خواهد گفت (۴) آیا عهدرا با تو بسته اورا برای بندهگیِ دائمی خواهی گرفت (۵) آیا با او مثلِ مرغ
بازی توانی کرد و مگر برای کنیزکانت اورا توانی بست (۶) رُفقا از او ضیافت توانند کرد و یا اورا در
میانِ بازرگانان تقسیم توانند نمود (۷) آیا پوستِ اورا با نیزه‌ها و سَرِ اورا با مِزْراقهای ماهی‌گیران مملوّ
توانی کرد (۸) دستت‌را باو بگذار و گیر و دار‌را بخاطر دار تا آنکه دیگر جنگ ننمائی (۹) اینك امیدِ
گرفتار کردنَش محال است و هم از دیدنَش آدمی به پشت می‌افتد (۱۰) احدی نیست که جُرأتِ برانگیزانیدنِ
اورا داشته باشد پس در برابرم کیست که به ایستد (۱۱) کیست که بمن سبقت جسته باشد که من باو
ادا نمایم و هر آنچه که در زیرِ کُلِّ آسمان است از آنِ من است * (۱۲) در بارهٔ اعضایَش و کیفیّتِ
قوّتَش و خوش‌اندامیَش خاموش نخواهم شد (۱۳) و رویِ لباسَش‌را کیست که باز تواند نمود و کیست که

با عنانِ دو قد باو تواند بيآيد (١٤) درهاي دهانَش‌را كيست كه بكشايد دَوْرهٔ دندانهايَش ترسناك است (١٥) او قوّتِ سپرهايَش كه با هم گويا ممهور شده محكم بسته شده است مُفتخر است (١٦) با هم ديگر بحدّي چسپيده اند كه باد در ميانِ آنها نميگذرد (١٧) به يكديگر بطوري ملصق و ملحق شده اند كه جدا نمي‌شوند (١٨) عطسه‌هاي او نوررا ساطع ميگرداند و چشمانَش شبيه به پلكهاي فجر است (١٩) از دهانَش مشعلها بيرون مي‌آيند و شرارهاي آتشين زبانه ميكشد (٢٠) از سوراخهاي بينيَش دودي مثلِ ديك و پاتيلِ چوشنده بيرون مي‌آيد (٢١) نَفَسِ او زوغال‌را افروخته ميگرداند و از دهانَش شعله خروج مينمايد (٢٢) بر گردنَش قوّت نشيمن ميكند و وحشت در حضورَش ميجهد (٢٣) وصله‌هاي گوشتَش بهم چسپيده بر جسدَش بطوري محكم است كه متحرّك نميشود (٢٤) دلَش مثلِ سنگ محكم است و مثلِ سنگ آسياي زيرين صُلب است * (٢٥) از جست و خيزَش نيرومندان ميترسند و شكسته بال شده مدهوش مي‌مانند (٢٦) شمشير و نيزه و مِزراق و رمحِ كسي كه باو نزديك ميشود كارگر نخواهد شد (٢٧) آهن بجاي كاه و برنج‌را مثلِ چوبِ پوسيده محسوب مي‌كند (٢٨) تيرِ كمان اورا فرار نميدهد و سنگهاي فلاخن از برايَش بكاه‌بُن مبدّل ميشوند (٢٩) و گُرز بجاي كاه‌بُن محسوب ميشود و به رعشهٔ مزراق خنده مي‌زند * (٣٠) آلاتِ آهنگران در زيرِ وَيْ [مغلوب] اند چيزهاي بُرنده‌را در وَحْل پخش ميكند (٣١) لُجّه‌را مثلِ ديك ميجوشاند و درياررا مثلِ پاتيلچهٔ مرهم ميگرداند (٣٢) و در عقبَش راه‌را درخشان مي‌سازد بنوعي كه لُجّه حسبَ الظّاهر سفيدرو ميگردد (٣٣) بر روي خاك مثلَش نيست كه بي ترس خلق شده است (٣٤) بهر مغروري خوار مينگرد بر تماميءِ اهلِ تكبّر پادشاه است *

(فصلِ چهل و دويم مشتمل بر هفده آيه)

(١) بعد از آن اَيّوبْ بخداوند جواب داده گفت * (٢) كه ميدانم كه بهر چيز قادري و تصدِ ترا منع نتوان كرد (٣) كيست كه تدبيررا به بي ادراكي مي‌پوشاند پس آنچه كه نفهميدم بيان كردم و عجايباتي كه مافوقِ ادراكِ من بود نميدانستم (٤) تمنّا اينكه استماع نمائي تا من بگويم و آنچه كه از تو سؤال مينمايم بمن اعلام نمائي (٥) به استماعِ گوش از تو شنيده بودم امّا حال چشمَم ترا مي‌بينند (٦) بنابراين [از چيزهائي كه گفته ام] استكراه مينمايم و در غبار و خاكستر ندامت ميكشم * (٧) و واقع شد بعد از اينكه خداوند اين كلمات‌را به اَيّوبْ گفته بود كه خداوند به اِلِيفَزِ تِيمَنيْ گفت كه غضبَم بر تو و بر دو رفيقِ تو افروخته شد زيرا كه در حقّ من آنچه كه راست است مثلِ بنده اَم اَيّوبْ نگفتيد (٨) پس حال از براي خودتان هفت گوساله و هفت قوچ‌را بگيريد و پيشِ بنده اَم اَيّوبْ برويد و از براي خود قربانيءِ سوختني‌را تقريب نمائيد و بنده اَم اَيّوبْ بجهةِ شما استدعا خواهد نمود زيرا كه [دعاي] اورا قبول خواهم كرد مبادا كه ابلهيءِ شمارا بشما ردّ نمايم چونكه در حقّ من آنچه كه راست است مثلِ بنده‌اَم اَيّوبْ نگفتيد * (٩) پس اِلِيفَزِ تِيمَنيْ و بِلْدادِ شُوحانيْ و صُوفَرِ نَعَماتيْ برفتند و بنهجي

که خداوند بایشان فرموده بود عمل نمودند و خداوند [دعاي] اَیّوبْرا قبول فرمود * (۱۰) و خداوند یغما شده‌گانِ اَیّوبْرا باز پس داد بعد از آني که از براي رفقایَش استدعا نموده بود و خداوند هر چه که ما مَلَكِ اَیّوبْ بود بالْمضاعَف زیاد کرد (۱۱) و همه‌گيِء برادرانَش و جملهء خواهرانَش و تماميِء کساني که پیش از آن با او آشنا بودند باو آمدند و در خانه‌اَش بهمراهَش نان‌را خوردند و اورا در حقِ تماميِء بلائي که خداوند باو رسانیده بود تعزیت داده تسلّي نمودند و هرکس از براي او یك پارچهء نقره و یك حلقهء بیني از طلا آورد * (۱۲) و دیگر خداوند آخرِ حالِ اَیّوبْرا از اوّلِ حالَش زیاده برکت داد چناني که چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار ماده خر داشت (۱۳) و اورا هفت پسر و سه دختر شدند (۱۴) و اسمِ اوّلین‌را یِمیماهْ و اسمِ دویمین‌را قِصیعاهْ و اسمِ سیّمین‌را قِرنْ هَپّوك خواند (۱۵) و در تماميِء ولایت مثلِ دخترانِ اَیّوبْ زنانِ خوب صورت یافت نشد و پدرِ ایشان بایشان در میانِ برادرانشان ارثي‌را داد (۱۶) و بعد از آن اَیّوبْ یکصد و چهل زنده‌گاني نمود و پسرانِ خود و هم پسرانِ پسرانِ خودرا تا چهارم پُشت دید (۱۷) و اَیّوبْ پیر و کهن‌سال شده وفات یافت *

کتابِ مزمیر

معروف بکتابِ زبورِ داودْ و مشتمل

بر یکصد و پنجاه مزمور

(مزمورِ اوّل مشتمل بر شش آیه)

(۱) خوشا حالِ کسي که بمشورتِ شریران نرود و در راهِ گناه‌کاران نه ایستد و در مجلسِ استهزا کننده‌گان نه نشیند (۲) بلکه رغبتَش در شریعتِ خداوند است و روز و شب در شریعتَش تفکّر میکند (۳) و مثلِ درختي خواهد بود که بجویهاي آب غرس شده میوهء خودرا در موسمَش میدهد و برگَش پژمرده نمیگردد و هر چه که عمل مینماید برخوردار خواهد شد (۴) شریران چنین نیستند بلکه مثلِ کاه اند که باد آن‌را پراکنده میکند (۵) بنابراین شریران در محکمه و گناه‌کاران درجماعتِ عادلان نخواهند ایستاد (۶) زیرا که خداوند راهِ عادلان‌را پسندیده است امّا راهِ شریران ضایع خواهد شد *

(مزمورِ دویم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) طوائف چرا هنگامه مینمایند و اُمّتها خیالِ باطل‌را اندیشه مینمایند (۲) پادشاهانِ زمین برخاستند و

سروران بخلافِ خداوند و بخلافِ مسیحش با همدیگر همعهد شدند (۳) که گفتند بندهاي ایشان‌را بگسلیم و ریسمانهاي ایشان‌را از خود بیندازیم * (۴) نشیننده‌ٔ در آسمانها متبسّم شده بلکه خداوند ایشان‌را استهزا خواهد نمود (۵) آنگاه با حدّتش بایشان خواهد گفت و بشدّتِ غضبِ خود ایشان‌را آشفته خواهد کرد (۶) که من پادشاهِ خودرا برکوهِ مقدّسِ خود صِیونْ نصب کردم * (۷) فرمان‌را شایع خواهم کرد خداوند بمن گفته است که پسرِ من توئي امروز ترا تولید نمودم (۸) از من سؤال نما که طوائف‌را میراثِ تو وکرانه‌هاي زمین‌را مِلكِ تو خواهم کرد (۹) ایشان‌را به عصاي آهنین خواهي شکست و مانندِ کوزه‌ٔ کوزه‌گر ایشان‌را خورد خواهي نمود * (۱۰) پس حال اي پادشاهانِ عاقل شوید و اي حکّامِ زمین متنبّه گردید (۱۱) خداوندرا بخضوع عبادت نمائید و بخشوع هروله کنید (۱۲) پسررا اقبال نمائید مبادا که غضبناك شود و شما راه‌را گم کنید چونکه نزدیك است که غیضش افروخته شود خوشا حالِ تماميِ کساني که براو توکّل نمایند *

(مزمورِ سیوم مشتمل برهشت آیه)

[مزمورِ داوُدْ وقتِ گریختنِ او از دستِ پسرش اَبْشالُومْ]

(۱) اي خداوند دشمنانِ من چه قدر زیاد شدند بسیاري بضدّ من برمي خیزند (۲) بسیاري دربارهٔ جانم میگویند که از براَیش از خدا خلاصي نیست * سلاه * (۳) امّا تو اي خداوند بجهةِ من سپري هم جلال و هم فرازندهٔ سَرِ من توئي (۴) به آوازِ خود بخداوند استدعا مینمایم که مرا ازکوهِ مقدّسِ خود استجابت خواهد فرمود * سلاه (۵) من بخواب میروم و میغنوم و بیدار میشوم چونکه خداوند تکیه‌گاهِ منست (۶) از ده هزارانِ خلق که از هراطراف بضدّ من صف آرائي نمایند نمي‌ترسم (۷) اي خداوند قائم شو اي خداي من مرا خلاصي ده زیراکه تماميِ دشمنانم‌را به زَنَخ زدي و دندانهاي شریران‌را شکستي (۸) رستگاري از آنِ خداوند است برکتِ تو برقومِ تُست * سلاه *

(مزمورِ چهارم مشتمل برهشت آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را برنِگِینوتْ مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداي راستيِ من وقتي که میخوانم مرا استجابت بفرما هنگامِ تنگنائي مرا وسعت دادي بمن مرحمت فرموده دعاي مرا استماع نما * (۲) اي فرزندانِ انسان جلالم‌را تابکَيْ به انفعال خواهید کشید وبطالت‌را دوست داشته جویاي دروغ خواهید بود * سلاه (۳) امّا هوشیار باشید که خداوند مردِ متّقي‌را از جهةِ خود برگزیده است خداوند وقتي که اورا میخوانم استجابت خواهد نمود (۴) خاضع بوده گناه مورزید بربسترِ خودتان با دلهاي خود گفتگو نمائید و خاموش باشید * سلاه (۵) ذبایحِ صدق‌را ذبح نمائید و بخداوند متوکّل شوید * (۶) بسیاري میگویند کیست که نیکوئي‌را بما بنماید اي خداوند نورِ چهرهٔ خودرا بما درخشان کن

(۷) شادماني زيادہ در دلم گذاشتي از [شادمانيء ايشان] وقتي که غلّه و شيرہء ايشان فراوان شدند (۸) در
سلامت هم بخواب ميروم و هم مي غنوم زيرا که اي خداوند مرا تو بتنها به امنيّت ساکن ميگرداني *

(مزمورِ پنجم مشتمل بر دوازده آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر سُرناي مزمورِ داؤد]

(۱) اي خداوند بسخنانِ من گوش ده و بنالهء من متوجّه شو (۲) بآوازِ فرياد من گوش ده اي پادشاهِ من
و اي خداي من که بتو استدعا مينمايم (۳) اي خداوند آوازِ مرا در صبحدم خواهي شنيد بلکه در سحرگاه
مناجاتم‌را بتو آراسته نموده انتظار خواهم کشيد (۴) زيرا که تو آن خدا نيستي که بشرارت ميل داشته باشي
و بدي در حضورت سکونت نمي‌نمايد (۵) ابلهان در پيشِ نظرِ تو نخواهند ايستاد همه‌گيء مفسدان‌را بغض
مي‌نمائي (۶) دروغ گويانرا هلاک خواهي ساخت خداوند از مردِ خون‌ريز و حيله‌کار متنفّر است (۷) و من در
کثرتِ رحمتِ تو بخانه‌ات خواهم درآمد و بخشوعِ تو بسوي هيکلِ مقدّسِ تو سجده خواهم نمود * (۸) اي
خداوند مرا بسببِ دشمنانم بعدالتِ خود رهبري نموده طريقه‌ات‌را در حضورِ من مستقيم گردان (۹) زيرا که
در دهانِ ايشان راستي نيست و باطنِ ايشان محضِ خيانت است گلوي ايشان قبرِ گشاده است با زبانِ
خودشان چاپلوسي مينمايند (۱۰) اي خدا ايشان‌را الزام ده که از مشورتهاي خودشان بيفتند و بسببِ کثرتِ
گناهشان ايشان‌را پراکنده ساز چونکه بخلافِ تو متمرّد شدند * (۱۱) امّا همه‌گيء متوکّلانت شادمان
بوده هميشه مبتهج باشند که تو ايشان‌را حمايت کردهء و دوست دارانِ اسمِ تو بتو افتخار نمايند (۱۲) زيرا
که تو اي خداوند صادق‌را برکت داده اورا بحسنِ رضا مثلِ سپر احاطه خواهي نمود *

(مزمورِ ششم مشتمل بر ده آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را نِگينوث بر هشتمين تار مزمورِ داؤد]

(۱) اي خداوند مرا در غضبِ خود عتاب منما و مرا در خشمِ خود تنبيه مساز (۲) اي خداوند بمن مرحمت
فرما زيرا که ضعيفم اي خداوند مرا شفا ده چونکه استخوانهايم در اضطراب اند (۳) و جانم بسيار آشفته است
پس تو اي خداوند تا بکي (۴) اي خداوند برگشته جانم‌را خلاصي ده بسببِ رحمتِ خود مرا نجات بخش
(۵) زيرا که در مردگان ذکرِ تو نيست کيست که ترا در قبر تمجيد نمايد (۶) از نالهء خود در ماندم
همه‌گيء شب بسترِ خودرا سيلان ميکنم فراشِ خودرا از اشک ترميسازم (۷) چشمِ من از غم سوخته و بسببِ
تماميء دشمنانم بي نور گرديده است * (۸) اي همه‌گيء مفسدان از من دور شويد زيرا که خداوند آوازِ
گريهء مرا شنيده است (۹) خداوند تضرّعم‌را گوش داده است بلکه خداوند استدعايم‌را قبول فرموده است
(۱۰) تماميء دشمنانم منفعل و بسيار آشفته حال گردند و برگرديده بزودي شرمنده شوند *

(مزمورِ هفتم مشتمل بر هفده آیه)

[سرودِ داوُدْ که بسببِ سخنانِ کوش بِنْیامِیْنِیْ بخداوند سرود نمود]

(۱) اي خداوند خدایَم بتو متوکّلم پس مرا از تماميء تعاقب کنندهگانَم خلاصي داده مرا نجات بخش (۲) مبادا که مثلِ شیرِجانِ مرا بُرباید و در حالتي که رهانندهء نیست بدرد * (۳) اي خداوند خدایَم اگر این کارِرا عمل نمودم و اگر در دستَم فساد باشد (۴) اگر بصلح اندیشِ خود بدیرا عوض کردم و حال اینکه کسيرا که بي سبب بمن دشمن بود رهائي دادم (۵) پس دشمن جانِ مرا تعاقب نموده بآن برسد و حیاتَمرا برزمین پایمال و جلالَمرا در خاك ساکن گرداند * سلاه * (۶) اي خداوند در غضبِ خود برخیز و بسببِ قهرِ دشمنانَم عظمتِ خودرا بنما و از برایَم بحکمي که امر فرمودي بیدار باش (۷) و جماعتِ اُمَم ترا احاطه خواهند نمود پس بسببِ ایشان بمقامِ بلند برگرد (۸) خداوند اقوامرا تحکّم خواهد نمود اي خداوند مرا موافقِ صدقِ من و بخلوصِ نیّتِ من حکم نما (۹) استدعا اینکه شرارتِ شریران به اتمام برسد و صدّیقرا پایدار کني چونکه خداي عادل قلوب وگُردههارا امتحان مینماید * (۱۰) سپرِ من از خداست که راستدلانرا نجات ميبخشد (۱۱) خدا حاکمِ عادل است و خدا هر روز [با شریر] غضبناك است (۱۲) اگر توبه ننماید شمشیرِ خودرا تیز وکمانِ خودرا چلّه کرده حاضر میسازد (۱۳) و از برآیش اسبابِ مرگرا مُهیّا کرده است و تیرهاي خودرا بدشمنان کارگر میسازد * (۱۴) اینك از ظلم بدردِ زه است و از زحمت حامله شده دروغرا خواهد زائید (۱۵) چاهيرا کنده حفر کرده است و در چاهي که کنده است خواهد افتاد (۱۶) زحمتَش بر سرَش برگردیده ستمَش بر فرقَش نازل خواهد شد (۱۷) خداوندرا موافقِ عدالتَش حمد خواهم نمود و اسمِ خداوندِ تعاليرا تسبیح خواهم کرد *

(مزمورِ هشتم مشتمل بر نه آیه)

[سالارِ مغنّیانرا بر هِگّتِیثْ مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند و پروردگارِ ما چه عظیم است اسمِ تو در کلِّ زمین که جلالِ خودرا بر بالاي آسمان نهادي (۲) و از دهانِ کودکان و شیرخوارهگان بسببِ دشمنانَت ثنارا بُنیان دادي تا دشمن و مُنتقمرا ساکت گرداني * (۳) هنگامي که به آسمان معمولِ انگشتهاي تو به ماه و ستارهگاني که آراستي مينگرم (۴) [میگویم که] انسان چه چیز است که اورا یاد آوري و بني آدم که اورا التفات میفرمائي چیست (۵) تا مدّتي اورا کمتر از فرشتهگان داشتي امّا اورا با جلال و عزّت متوّج گردانیدي (۶) اورا به اعمالِ دستِ خود مسلّط گردانیده تماميء چیزهارا زیرِ پایَش گذاشتي (۷) جمیعِ گوسفندان وگاوان و هم بهائمِ صحرارا (۸) مرغانِ هوا و هم ماهیانِ دریا که بسمتهاي آبها میگذرند (۹) اي خداوند و پروردگارِ ما اسمَت در تماميء زمین چه عظیم است *

(مزمورِ نهم مشتمل بر بيست آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر موتِ لبّين مزمورِ داؤد]

(١) خداوندرا بتماميء دلِ خود حمد خواهم كرد همگيء عجايباتِ ترا مشهور خواهم گردانيد (٢) در تو
شادمان و مسرور خواهم بود اي متعال باسمِ تو خواهم سرآئيد * (٣) هنگامي كه دشمنانِ من برگرديدند
لغزيدند و در حضورت هلاك شدند (٤) زيرا كه حكم و دعواي مرا اجرا داشتي و بركرسي نشستي اي حاكمِ
عادل (٥) قبائل‌را تنبيه نمودي شريرانرا هلاك كردي اسمِ ايشان‌را ابد الآباد محو ساختي (٦) اي دشمن
خرابيها هميشه تمام شد شهرهارا منهدم ساختي كه ذكرِ ايشان با آنها ضايع شد (٧) و خداوند ابداً باقي
است كرسيء خودرا بجهةِ اجراي حكم آماده ساخته است (٨) و او جهان‌را بعدالت حكم و اقوام‌را براستي
دينونت خواهد نمود (٩) و خداوند جهةِ مظلومان ملجاء بلكه در زمانهاي تنگي‌ملاذ است (١٠) كساني
كه اسمِ ترا ميدانند بتو متوكّل اند زيرا كه اي خداوند تفحّص كنندگانت‌را وا نمي‌گذاري *
(١١) خداوندي كه در صيون ساكن است تمجيد نمآئيد اعمالِ عظيمش‌را در ميانِ اقوام اعلام نمآئيد
(١٢) وقتي كه خونهارا ميطلبد آنهارا بخاطر مي‌آورد فريادِ مظلومان‌را فراموش نميكند * (١٣) اي خداوند
بمن مرحمت نما اي آنكه مرا از دروازه‌هاي مرگ برميداري ظلمي كه از مبغضانم ميكشم ملاحظه فرما (١٤) تا
آنكه در دروازه‌هاي دخترِ صيون تماميء اوصافت‌را شهرت دهم و از نجاتِ تو مبتهج گردم * (١٥) طوائف
در چاهي كه كنده اند فرو رفته اند پاي ايشان در دامي كه پنهان كرده اند گرفتار است (١٦) خداوند از
حكمي كه مينمايد معروف است ظالم از عملِ دستِ خود در دام گرفتار است * هگّايون * سلاه
(١٧) شريران و همگيء طوائفي كه خدارا فراموش ميكنند بدرك انداخته ميشوند (١٨) زيرا كه مسكين ابداً
فراموش كرده نخواهد شد اميدِ مظلومان ابداً ضايع نخواهد شد (١٩) اي خداوند برخيز تا انسان غالب
نيآيد و طوائف در حضورِ تو حكم كرده شوند (٢٠) اي خداوند ترس بايشان برسان تا آنكه طوائف بدانند
كه انسان اند * سلاه *

(مزمورِ دهم مشتمل بر هجده آيه)

(١) اي خداوند چرا از دور ايستاده خويشتن‌را در وقتِ تنگنائي پنهان ميكني (٢) كه شريران با تكبّر
مظلومان‌را تعاقب مينمايند پس در تدبيراتي كه فكر ميكنند گرفتار شوند (٣) بدرستي كه شرير از هوسِ
نفسِ خود فخر مينمايد طمع كاري كه خداوندرا خوار ميدارد متبرّك ميسازد (٤) شرير از تكبّرِ چهره‌اش
تفحّص نمي‌نمايد در تماميء افكارش خدا نيست (٥) راههايش مضرّ و در تماميء اوقات احكامِ تو از نظرش
بلندتر است كه تماميء دشمنانِ خودرا ريش خند ميكند (٦) در دلش ميگويد كه پشت در پشت متحرّك
نخواهم شد و هرگز بلا بمن نخواهد بود (٧) دهانش از لعنت و حيله و خدعه پر است، و جور و جفا در زيرِ
زبانش است (٨) در كمينهاي دهات مي‌نشيند تا كه بي گناهان‌را در جاي مخفي بكشد چشمانش بر فقيران

به پنهاني مينگرند (۹) درخلوت مثلِ شير در مغارهٔاَش در کمين است بلکه جهةِ گرفتار کردنِ فقيران در کمين است فقيران‌را وقتِ کَشيدنَش بدام گرفتار ميکند (۱۰) خويشتن‌را کوچك و خم مينمايد تا آنکه فقيران به چنگَش بيفتند (۱۱) در دلَش ميگويد که خدا فراموش کرده است روي خودرا پوشيده است که هرگز نه بيند * (۱۲) اي خداوند برخيز اي خدا دستِ خودرا بلند کرده مسکينانرا فراموش مکن (۱۳) از چه راه شرير خدارا خوار ميبيند در دلَش گفته است که تفحّص نميکني (۱۴) البتّه ميبيني زيرا که بزحمت و جفا مينگري تا آنکه بدستت سزا دهي مسکين خويشتن‌را بتو وا ميگذارد به يتيم نصرت دهنده توئي (۱۵) بازويِ ظالم بشکن و شرارتِ شريررا تا يافت نشود تفحّص نما * (۱۶) خداوند تا ابدالآباد پادشاه است طوائف از زمينَش نابود ميگردند (۱۷) اي خداوند مطلبِ متواضعان‌را استجابت مينمائي دلِ ايشان‌را مهيّا ميکني گوشِ خودرا بايشان مائل ميگرداني (۱۸) تا آنکه يتيم و مظلوم‌را اجراي حکم نموده مردمانِ زمين بارِ ديگر ظلم ننمايند *

(مزمورِ يازدهم مشتمل بر هفت آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را زبورِ داوُدْ]

(۱) بخداوند متوکّلم چگونه به نفسِ من ميگوئيد که مثلِ مرغ بکوهِ خود به پر (۲) زيرا اينك شريران کَمانِ خودرا چلّه کرده تيرهاي خودرا بر زهِ آماده ميسازند تا آنکه در تاريکي به راست‌دلان بيندازند (۳) چونکه اساسِ بُنيان خراب شد صديق چه‌کار بکند * (۴) خداوند در هيکلِ مقدّسِ خود است کرسيءِ خداوند در آسمانها است چشمانَش ميبينند پلکهايَش بني آدم‌را امتحان ميکند (۵) خداوند صديق‌را امتحان مينمايد اما جانِ او شرير و دوست‌دارندهٔ ظلم‌را بغض مينمايد (۶) براشرار صاعقه و آتش وگوگرد و بادِ سموم‌را خواهد بارانيد حصّهٔ کاسهٔ ايشان همين است (۷) زيرا که خداوندِ عادل عدالت‌را دوست ميدارد روي او به راستان مينگرد *

(مزمورِ دوازدهم مشتمل بر هشت آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر شِمينيث مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند مرا خلاصي ده زيرا که اهلِ تقوي معدوم و مؤمنين از بني آدم گم ميشوند (۲) هرکس باطل‌را بهمسايه‌اَش ميگويد بلکه بلبهاي چاپلوسي و قلبِ دو رو گُفتگو ميکنند (۳) خداوند همه‌گيءِ لبهاي چاپلوسي کُن و زبانهاي که سخنانِ مغروري ميگويند قطع ميکند (۴) که ميگويند ما با زبانِ خود غالب ميشويم لبهاي ما با ماست مسلّط بر ما کيست * (۵) خداوند ميفرمايد که حال نظر به مظلوميءِ مظلومان و نالهٔ مسکينان برميخيزم و ايشان‌را از مردي که بايشان ريشخند ميکند خلاص مينمايم (۶) کلماتِ خداوند کلامِ پاك است مثلِ نقرهٔ که در بوتهٔ گِلين قال شود که هفت مرتبه مُصفّي شده

باشد (۷) اي خداوند تو ایشان‌را از مردمانِ این دَوْر ابداً محفوظ و مصون دار (۸) هنگامي که اراذلِ بني آدم رفیع میشوند شریران از گرداگردِ گردش کنان اند *

(مزمورِ سیزدهم مشتمل بر شش آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند تا بکَيْ ابداً مرا فراموش خواهي کرد و تا بکَيْ روي خودرا از من مستور خواهي کرد
(۲) و تا بکَيْ بنفسِ خود مشاورت کرده قلبَم روز بروز قسي شود و تا بکَيْ دشمنَم بر من استعلا خواهد
نمود (۳) اي خداوند خداي من نگریسته مرا استجابت فرما چشمانَم‌را نور بخش مبادا که بخوابِ مرگ
بخوابم (۴) مبادا دشمنَم بگوید که براو غالب آمدم و مخالفانَم شادي نمایند هنگامِ مضطرب شدنَم * (۵) امّا
برحمتِ تو متوَکّل شده قلبَم از نجاتِ تو مسرور خواهد شد (۶) خداوندرا خواهم سرآئید چونکه بمن
احسان نموده است *

(مزمورِ چهاردهم مشتمل بر هفت آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را از آنِ داوُدْ]

(۱) ابله با دلِ خود میگوید که خدائي نیست فاسد گردیده اعمالِ مکروه‌را بجا آوردند و نیکوکننده‌ٔ نیست
(۲) خداوند از آسمانها بر بني آدم نگریست تا آنکه به بیند که آیا حکمت‌پیشه‌ٔ هست که جویاي خدا
باشد (۳) همگي با هم گمراه و عَفن شده نیکو کننده‌ٔ نیست بلکه احدي نیست * (۴) آیا تماميِ
مفسدان بي ادراك اند که قومِ مرا میخورند چنانکه نان [میخورند] و خداوندرا استدعا نمي‌نمایند
(۵) آنگاه بغایت مخوف خواهند بود زیرا که خداوند در میانِ نسلِ صدیقان است (۶) فکرِ مظلومان‌را
به انفعال میکَشند چونکه خداوند امیدگاهِ اوست (۷) اي کاشکي نجاتِ اِسْرائِیْل از صِیُّوْنْ نمایان میشد
هنگامي که خداوند اسیرشدگانِ قومِ خودرا باز پس مي‌آورد یَعقُوبْ هروله کنان و اِسْرائِیْل شادمان
خواهد شد *

(مزمورِ پانزدهم مشتمل بر پنج آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) خداوندا کیست که در خیمه‌ٔ تو ساکن وکیست که درکوهِ مقدّسِ تو متمکّن خواهد شد *
(۲) کسیست که بصلاحیّت رفتار و بصدق عمل نماید و در قلبش راستي‌را میگوید (۳) بر زبانَش غیبت‌را
جاري نمیسازد و بهمسایه‌ٔ خود بدي نمیکند و بر قریبِ خود ملامت روا ندارد (۴) در نظرِ او اراذل حقیر
نماید امّا کساني که از خداوند میترسند محترم میدارد هرچند سوگند بضررِ خود بخورد تبدیل نمي‌کند
(۵) نقره‌ٔ خودرا بربا نمیدهد و رشوه بر ضدِّ بي تقصیر نمیگیرد کسي که این چیزهارا بجا مي‌آورد ابداً
متحرّك نخواهد شد *

(مزمورِ شانزدهم مشتمل بر یازده آیه)

[مِکْتامِ داؤدْ]

(۱) اي خدا مرا حفظ کن چونکه بتو متوکّلم (۲) بخداوند گفتم که پروردگارِ من توئي خيريّتِ من از تست
و بس (۳) نسبت بمقدّسين که عزيزانِ زمين اند تماميءِ خوشنوديَم از ايشان است (۴) آلَمهاي کساني که
[بخداي] غيري شتابند بسيار خواهد بود و در هديّههاي خونيءِ ريختنيءِ ايشان شريك نخواهم شد و هم
اسمهاي ايشان‌را بر لبهايَم جاري نخواهم ساخت (۵) حصّهء رَسَدِ من و کاسهء من خداوند است استوار
کنندهء نصيبِ من توئي (۶) ريسمانهاي نصيبِ من بجايهاي متنعّم افتاد يقين که بر من ميراثِ مقبول
رسيد * (۷) بخداوند شکر مينمايم که نصيحت بمن ميدهد و هم گُردههايَم مرا در شبها تأديب مينمايند
(۸) خداوندرا هميشه در مدِّ نظرَم مي‌آورم چونکه بدستِ راستِ من است متحرّك نخواهم شد.(۹) از اين
سبب دلَم مسرور و جلالَم مبتهج است و جسدِ من در اُميدواري ساکن ميشود (۱۰) زيرا که جانِ مرا در
عالمِ غيب وا نخواهي گذاشت و مقدّسِ خودرا نمي‌گذاري که پوسيده‌گي‌را به بيند (۱۱) راهِ حياترا بمن
خواهي نمود در حضورَت بسياريءِ سرورها است صَفاها تا ابدالآباد در دستِ راستِ تُست *

(مزمورِ هفدهم مشتمل بر پانزده آيه)

[دعاي داؤدْ]

(۱) اي خداوند حقّ‌را بشنو استدعاي مرا متوجّه شو و دعائي که از لبهاي بي حيله جاري است گوش ده
(۲) بجهةِ من حکم از حضورِ تو بر آيد نظرِ تو به راستي‌ها بنگرد (۳) قلبَم‌را آزمودهٔ وقتِ شب مرا تفتيش
کردي و در بوته مرا قال گذاشته چيزي نيافتي قصد کردهام که دهانَم از حدّ تجاوز نکند (۴) نسبت به
اعمالِ انسان بکلامِ لبهاي تو به راههاي ظالم احتياط نمودم (۵) قدمهايَم‌را به راههايَت استوار گردان تا که
پايهايَم نلغزند * (۶) اي خدا ترا استدعا مينمايم چونکه مرا استجابت ميفرمائي گوشِ خودرا بمن فرا داشته
کلماتِ مرا بشنو (۷) اي آن کسي که متوکّلانِ خودرا از مخالفان بدستِ راستِ خود نجات ميدهي احسانِ
عجيبِ خودرا بنما (۸) مرا مثلِ مردمكِ چشم نگاه داشته بزيرِ سايهء بالِ خود مرا مستور کن (۹) از روي
شريراني که بر من هجوم مي‌آورند و دشمنانِ جاني که مرا احاطه مينمايند (۱۰) از چربيءِ خود بسته شده
اند و با دهانِ خود متکبّرانه سخن ميگويند (۱۱) الحال اقدامِ مرا احاطه مينمايند چشمانِ خودرا دوخته اند
تا آنکه بزمين بيفکَنند (۱۲) شباهتِ ايشان بشيري که جهةِ دريدن حريص است و مثلِ شيرِ جواني که در
کمين مينشيند مي‌ماند (۱۳) اي خداوند برخيز و پيشِ رويَش آمده اورا بينداز و جانِ مرا با شمشيرِ
خود از ظالم خلاص ساز (۱۴) اي خداوند مرا با دستِ خود [نجات ده] از مردمانِ دنيائي که نصيبِ
ايشان در اين حيات است که شکمِ ايشان‌را با ذخيرههاي خود پُر کردي و فرزندانِ ايشان بسيار اند و

متروکاتِ خودرا به اطفالِ خود وا میگذارند * (۱۵) و من به راستي ديدارِ ترا خواهم ديد و در بيداريَم از سيماي تو خرسند خواهم شد *

(مزمورِ هجدهم مشتمل بر پنجاه آيه)

[سالارِ مغنّيانرا مزمورِ بندهء خداوند داوُدْ که کلماتِ اين سرودرا بخداوند عرض نمود در روزي که خداوند اورا از دستِ تماميءِ دشمنانَش و از دستِ شائُولْ رهانيد و گفت]

(۱) اي خداوندْ ترا دوست ميدارم که قوّتِ من توئي (۲) خداوند صخرهء من و قلعهء من و نجات دهندهء
منست خداي من و کوهي که بر او اعتماد مينمايم و سپرِ من و شاخِ نجاتِ من و هم ملجاء من اوست
(۳) خداونديرا که سزاوارِ حمد است استدعا مينمايم تا آنکه از دشمنانِ خود نجات يابم (۴) قيدهاي
مرگ مرا احاطه نمودند و سَيْلابهاي پست فطرتان مرا ترسانيدند (۵) بندهاي قبر مرا دَوْره کردند دامهاي
مرگ مرا پيش آمدند (۶) وقتِ تنگنائيءِ خود خداوندرا استدعا نمودم و بخداي خود فرياد کردم از هيکلِ
خود آوازِ مرا شنيد و فريادَم در حضورَش بگوشَش رسيد * (۷) آنگاه زمين مرتعش و لرزان و بُنيانِ کوهها
متحرّک و متزلزل گرديدند چونکه غضبناک شد (۸) از دماغَش دود بر آمد و از دهانَش آتشِ سوزنده در
آمد که از آن زغال افروخته شد (۹) آسمانهارا خم کرده بزير آمد و در زيرِ پايهايَش ظلمت بود (۱۰) و
بر کَرُوبْ سوار شده پريد و بر بالهاي باد طيران نمود (۱۱) ظلمت‌را سترِ خود و تاريکيءِ آبها و غمامهء
مظلمهء سپهررا از اطرافَش سايبان گردانيد (۱۲) از روشنائي که در پيشاپيشَش بود غمامهء مظلمهاَش
پراکنده و تگرگ و زغالِ آتشين نمايان شدند (۱۳) و خداوند از آسمانها رعدرا شنوا و مُتعال آوازِ خودرا
مسموع گردانيده تگرگ و زغالِ آتشين نمايان شدند (۱۴) و تيرهاي خودرا انداخته ايشان‌را پراکنده کرد و
برق‌هارا جهانيده ايشان‌را سراسيمه گردانيد (۱۵) آنگاه تهِ دريا نمايان و بُنيانِ دنيا ظاهر شد از تنبيهِ تو و
از نفخهء نَفَسِ دماغِ تو اي خداوند * (۱۶) از اعلي فرستاده مرا گرفت و از آبهاي بسيار مرا بيرون کشيد
(۱۷) مرا از دشمنانِ قوي و از بغض کنندهگاني که از من نيرومندتر بودند رهائي داد (۱۸) بروزِ ذلّتِ
من بر من سبقت جُستند امّا خداوند برايَم تکيه‌گاه بود (۱۹) و مرا بمقامِ وسيع بيرون آورده رهائي داد
زيرا که از من راضي شد (۲۰) خداوند مرا بموافقِ صداقتَم جزا و مطابقِ پاکيزهگيءِ دستَم سزا ادا نموده
است (۲۱) زيرا که راههاي خداوندرا نگاه داشتم بلکه شريرانه بخداي خود عمل ننمودم (۲۲) چونکه
تماميءِ احکامَش در مدِّ نظرَم بود و فرائضِ اورا از خود دور ننمودم (۲۳) و در حضورِ او براستي رفتار نمودم و
از عصيانَم خودرا باز داشتم (۲۴) پس خداوند مرا موافقِ صداقتَم جزا و مطابقِ پاکيزهگيءِ دستَم در
نظرَش مرا عوض داده * (۲۵) برؤوفان خويشتن‌را رؤوف و بکاملان خويشتن‌را کامل ميگرداني (۲۶) با پاکان
پاکيزهگيءِ خودرا ظاهر کرده با کج روان با کجي عمل مينمائي (۲۷) زيرا اقوامِ ستم رسيده‌را خواهي
رهانيد و چشمهاي مغروررا پست مينمائي (۲۸) بدرستي که تو چراغَم‌را منوّر خواهي ساخت خداوند خداي

من تاریکيء مرا بروشنائي مبدّل خواهد ساخت (۲۹) زیرا که به امدادِ تو افواجرا دوانیدم و بخداي خود
از حصار جستم (۳۰) طریقِ خدا کامل است و کلامِ خداوند مُصفّي است و بتماميء مُتوکّلینَش سپر است
(۳۱) زیرا که سواي خداوند خدا کیست و غیر از خداي ما کُوه کیست * (۳۲) خدا مرا بقوّت کمر بسته
است و راههاي مرا کامل میگرداند (۳۳) پایهاي مرا مثلِ پایهاي آهوان میگرداند و مرا بمقامهاي بلند
ایستاده میکند (۳۴) دستهاي مرا بجنگ تعلیم میدهد بنوعي که ببازوهایَم کمانِ برنجین پاره میشود
(۳۵) سپرِ نجاتِ خود بمن دادي و دستِ راستِ تو مرا تکیه داده است و هم لطفِ تو مرا عظیم
کرده است (۳۶) اقدامِ مرا در زیرَم وسیع گردانیدي که پایهایَم نلغزید (۳۷) دشمنانِ خودرا تعاقب
نمودم و بایشان رسیدم و تا ایشانرا تلف نکرده بر نگشتم (۳۸) ایشانرا مجروح ساختم بحدّي که نتوانستند
برخاست بلکه در زیرِ پایهایَم افتادند (۳۹) و مرا بجهةِ جنگ به نیرومندي کمر بستي و مقاومت
کنندهگانَمرا در زیرَم خم گردانیدي (۴۰) گردنهاي دشمنانَمرا بمن تسلیم نمودي تا آنکه بغض کنندهگانِ
خودرا معدوم سازم (۴۱) فریاد نمودند امّا رهانندهء نبود بخداوند فریاد نمودند امّا ایشانرا جواب نداد
(۴۲) آنگاه ایشانرا مثلِ گرد در برابرِ باد سائیدم و ایشانرا مثلِ گِلِ کوچهها پایمال کردم (۴۳) مرا از
مجادلهء قوم نجات دادي و مرا رئیسِ قبائل گردانیدي و قومي که نميشناختم مرا خدمت میکنند
(۴۴) بمحضِ شنیدنِ از من مرا اطاعت خواهند نمود پسرانِ بیگانگان ادّعاي متابعت خواهند نمود
(۴۵) پسرانِ بیگانگان پژمرده میگردند و از جایهاي مستورِ خودشان میلرزند * (۴۶) خداوند حيّ است و
کوهِ من متبارک است خدا که نجاتِ منست مُتعال باشد (۴۷) انتقام کشندهء من و فرود آورندهء
قومها در زیرِ من خداست (۴۸) رهانندهء من از دشمنانَم اوست بلکه مرا از مقاومت کنندهگانَم رفیع
نموده از مردِ ظالم مرا نجات دادي (۴۹) بنابرین اي خداوند ترا در میانِ قبائل حمد نموده اسمِ ترا تمجید
مینمایم (۵۰) که بجهةِ مَلِکَش برجِ نجات است و بمسیحِ کردهء خود داوُدْ و ذریّهاَش ابداً مهربان است *

(مزمورِ نوزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا مزمورِ داوُدْ]

(۱) آسمانها جلالِ خدارا آشکار و رفیع عملِ دستهایَشرا هُوَیدا میسازد (۲) روز بروز سخنرا جاري
میسازد و شب بشب علمرا بیان مینماید (۳) بي سخن و بي کلام آوازِ آنها مسموع نیست (۴) لکن
خطّ آنها بتماميء زمین و کلامِ آنها تا بکنارِ دنیا میرسد در آنها چادري براي آفتاب بر پا داشت (۵) که
او مثلِ داماد از شبستانِ خود بیرون ميآید و مثلِ قوّتمندي از دویدنِ راهَش شادي مینماید (۶) خروجَش
از کرانِ آسمانها و دَوَرانَش تا بکرانِ دیگر است و از حرارتَش چیزي مستور نیست * (۷) شریعتِ خداوند
کامل است و جانرا زنده میگرداند شهاداتِ خداوند حقّ است و سادهدلانرا دانشمند میگرداند (۸) فرائضِ
خداوند راست است و قلبرا مسرور میسازد اوامرِ خداوند پاک است و چشمهارا روشن مینماید (۹) خشیتِ

خداوند طاهر است و ابداً باقي است احکامِ خداوند راست و بالکلّ صادق است (۱۰) از طلا بلکه از
کثرتِ زرِ خالص پسندیده‌تر و از عسل که از شان میچکد شیرین‌تر است (۱۱) بنده‌اَت نیز به أنها متنبّه
است در محافظتِ أنها فَوْزِ عظیم است * (۱۲) سهوهارا کیست که درك نماید مرا از مستورها پاك کن
(۱۳) هم بنده‌اَت‌را از مغروریها باز دار تا بمن مسلّط نشوند آنگاه کامل شده از عصیانِ بزرگ بَري خواهم شد
(۱۴) کلماتِ دهانَم و اندیشهٔ قلبَم در حضورَت اي خداوند که کوهِ من و مخلّصِ مني پسند آید *

(مزمورِ بیستم مشتمل بر نه آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمورِ داوُدْ]

(۱) در روزِ تنگنائي خداوند تراستجابت فرماید و اسمِ خداي یَعْقُوبْ ترا ارتفاع دهد (۲) نصرت از مقامِ
مقدّس بتو بفرستد و از صِیونْ ترا معاونت نماید (۳) تماميِ ذبیحه‌هاي اَردِیَت‌را بیاد آورده قربانیهاي
سوختنيِ ترا قبول فرماید * سلاه (۴) موافقِ قلبَت بتو بدهد و تماميِ مشاوره‌هاي ترا کامل سازد
(۵) بسببِ نجاتِ تو ترنّم خواهیم نمود و بِاسْمِ خداي ما عَلَم‌را بر پا خواهیم داشت غرض اینکه خداوند
تماميِ مَسائلَت‌را تکمیل نماید * (۶) حال دانستم که خداوند مسیحِ کردهٔ خودرا نجات میدهد اورا از
آسمانهاي قدسِ خود بقوّتِ مُنجي دستِ راستِ خود استجابت خواهد فرمود (۷) اینان بعرّاده‌ها و آنان
باسبها [تکیه مینمایند] و ما باسمِ خداوند خداي ما متذکّر خواهیم شد (۸) ایشان خم شده خواهند
افتاد و ما برخاسته قائم خواهیم ایستاد (۹) اي خداوند مَلِكْ‌را نجات ده و مارا در روزي که استدعا
مي‌نمائیم استجابت فرما *

(مزمورِ بیست و یکم مشتمل بر سیزده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند پادشاه از قوّتِ تو شادمان شده از نجاتِ تو چه بسیار مسرور خواهد شد (۲) مرادِ
دلَش‌را باو بخشیدي مطلبِ لبهایَش‌را از او دریغ نداشتي * سلاه (۳) زیرا که با برکاتِ نَعمایَت اورا
تقدّم جُسته بسرَش تاجِ زرّین نهادي (۴) حیات‌را از تو طلبید طولِ أیّام تا ابدالآباد باو بخشیدي
(۵) جلالَش از نجاتِ تو عظیم است و عزّت و زینت بر او گذاشتي (۶) زیرا که اورا تا به ابد متبرّك
ساختي اورا با دیدارَت بسیار شادمان کردي (۷) چونکه پادشاه بخداوند متوکّل است از لطفِ مُتعال
متحرّك نخواهد شد * (۸) دستِ تو تماميِ دشمنانَت‌را خواهد یافت بلکه دستِ راستِ تو مبغضانَت‌را
پیدا خواهد نمود (۹) ایشان‌را در وقتِ غضبِ خود مثلِ تنورِ آتشین خواهي گردانید خداوند ایشان‌را
در غیضَش فرو برده آتش ایشان‌را خواهد سوزانید (۱۰) میوهٔ ایشان‌را از زمین و ذرّیهٔ ایشان‌را از میانِ
بني آدم نابود خواهي گردانید (۱۱) زیرا که بخلافِ تو قصدِ بدي کرده تدبیراتِ مذمومي که بجا نتوانستند

آورد خیال بستند (۱۲) هنگامي که رو بروي ایشان [تیرهاي خودرا] بزِه میگذاري ایشانرا آماجگاه
میسازي (۱۳) اي خداوند بقوّتِ خود مُتعال شو جبروتِ ترا سرائیده تمجید خواهیم نمود *

(مزمورِ بیست و دویم مشتمل برسي و یك آیه)

[سالارِ مغنّیانرا بر طلوعِ فجر مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداي من خداي من از معاونتِ من و از کلماتِ فریادِ من دور شده چرا مرا وا گذاشتي (۲) اي
خداي من وقتِ روز فریاد مینمایم و مرا استجابت نمیفرمائي و نیز در شب مرا خاموشي نیست *
(۳) امّا تو قدُّوسي اي آن کسي که در تسبیحاتِ اِسْرائیلْ ساکني (۴) آباي ما بتو توکُّل نمودند بل
توکُّل نموده ایشانرا خلاصي دادي (۵) بتو فریاد کرده نجات یافتند و بتو اعتماد نموده شرمنده نشدند
(۶) من کِرمم و انسان نیستم رسوائيِ مردمان و حقارتِ قومم (۷) تماميِ بینندهگانم مرا استهزا
مینمایند عبوس بلبها کرده سررا میجنبانند (۸) که بخداوند توکُّل نمود تا که اورا رها دهد پس اورا رهد
چونکه از او محظوظ است (۹) حقّا تو مرا از رَحِم بیرون کشیدي وقتي که نزدِ پستانهاي مادرَم بودم
مرا معتمد گردانیدي (۱۰) از رَحِم بتو انداخته شدم از شکمِ مادرَم خداي من توئي (۱۱) از من دور مباش
چونکه تنگي نزدیك است و امداد کنندهٔ نیست (۱۲) گاوانِ بسیار مرا احاطه نموده اند زورمندانِ باشانْ
مرا دَوَران نمودند (۱۳) دهانِ خویشتنرا مثلِ شیرِ درندهٔ غرّان بمن گُشاده اند (۱۴) مثلِ آب ریخته
شدم و تماميِ استخوانهایَم از هم جدا گردیدند دلَم مثلِ موم شده در میانِ امعایَم گداخته شده است
(۱۵) قوّتِ من مثلِ سفال خشك شد و زبانَم بکامَم چسپیده است و مرا بخاكِ مرگ انداختي (۱۶) زیرا
که سگان مرا احاطه نمودند و جماعتِ اشرار مرا دَوَران نموده دستها و پایهایَمرا سوراخ کردند
(۱۷) همهگيِ استخوانهایَمرا توانم شمرد ایشان نگریستند و بمن با دقّت نظر مینمایند (۱۸) اثوابِ مرا
در میانِ خود قسمت نمودند و بجهةِ لباسَم قُرعه انداختند * (۱۹) اي خداوند تو از من دور مباش اي
قوّتِ من جهةِ نصرتِ من شتاب کن (۲۰) جانِ مرا از شمشیر و محبوبِ مرا از چنگِ سگ برهان (۲۱) مرا
از دهانِ شیر خلاصي ده چونکه از شاخهاي کرگدنها مرا استجابت فرمودي * (۲۲) اسمِ ترا ببرادرانِ خود
مشهور خواهم ساخت و در میانِ جماعت ترا مدح خواهم نمود (۲۳) اي کساني که از خداوند میترسید
اورا مدح نمائید تماميِ ذریّهٔ یَعقوبْ اورا وصفِ جلال نمائید و همهگيِ نسلِ اِسرائیلْ از او خاشع
باشید (۲۴) زیرا که مصیبتِ ستمرسیدهرا تحقیر ننموده از او مُکره نشد و روي خودرا از او نپوشید و هم
هنگامي که اورا فریاد کرد استماع نمود (۲۵) در جماعتِ بزرگ حمدِ من از تو خواهد بود نذرهاي خودرا
در حضورِ خاشعانَش ادا خواهم نمود * (۲۶) متواضعان خواهند خورد و سیر خواهند شد جویندهگانِ
خداوند اورا مدح خواهند نمود دلِ شما ابداً زنده باشد (۲۷) تماميِ کرانههاي زمین ذکر نموده بخداوند
رجوع خواهند نمود و همهگيِ دودمانهاي قبائل در حضورِ تو سجده خواهند کرد (۲۸) زیرا که مملکت

از آنِ خداوند است و در میانِ قبائل سلطان اوست (۲۹) تماميء متموّلانِ زمین خورده سجده خواهند نمود همه‌گيء فرو رونده‌گانِ بخاك اورا رکوع خواهند کرد که از ایشان احدي جانِ خودرا زنده نتواند داشت (۳۰) ذریّهء که اورا عبادت مینمایند از براي خداوند نسلِ خاصّ شمرده خواهند شد (۳۱) خواهند آمد و عدالتِ اورا بقومي که متولّد میشوند اعلام مینمایند که فاعلِ آنها اوست *

(مزمورِ بیست و سیوم مشتمل بر شش آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) خداوند شبانِ من است محتاج نخواهم شد (۲) در مرتعهاي سبز مرا میخواباند بکنارِ آبهاي راحت مرا میگرداند (۳) جانِ مرا زنده میکند و مرا بسببِ اسمِ خود در طریقه‌هاي راستي هدایت میفرماید (۴) اگرچه بدرّهء سایهء مرگ راهي شوم از بلا نخواهم ترسید چونکه تو با مني چوبدستيء تو و عصاي تُست که مرا تسلّي میدهند (۵) سفره‌را از برایَم پیشِ روي دشمنانَم آراسته میسازي و سرِ مرا بروغن چرب میکني و کاسه‌اَم لبریز است (۶) بتحقیق در تماميء روزهاي عمرَم حسنات و رأفت بمن مرافقت خواهند نمود و بطولِ ایّام درخانهء خداوند ساکن خواهم شد *

(مزمورِ بیست و چهارم مشتمل بر ده آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) زمین و آنچه که در اوست جهان و ساکنانَش از آنِ خداوند است (۲) زیرا که اساسِ آن‌را برروي دریاها نهاد و آن‌را بر روي نهرها مقیم کرده است * (۳) کیست که بکوهِ خداوند بر آید و در مقامِ مقدّسِ او کیست که قائم شود * (۴) پاك دست و دل‌صافي که جانَش‌را به بطالت نمیدهد و با حیله سوگند نمي‌خورد (۵) برکت از خداوند و صداقت از خداي مُنجیَش خواهد گرفت * (۶) طبقهء که اورا تفحّص مینمایند و کساني که روي ترا اي [خداي] یَعْقُوبْ میجویند اینان اند * سلاه * (۷) اي دروازه‌ها سرهاي خودرا بلند نمائید و اي درهاي ابدي مرتفع شوید تا پادشاهِ ذي‌جلال داخل شود * (۸) این پادشاهِ ذي‌جلال کیست خداوندِ قوي و ذي‌جبروت و خداوندي که در جنگ قاهر است (۹) اي دروازه‌ها سرهاي خودرا بلند نمائید و اي درهاي ابدي مرتفع شوید تا پادشاهِ ذي‌جلال داخل شود * (۱۰) این پادشاهِ ذي‌جلال کیست خداوندِ لشکرها پادشاهِ ذوالجلال اوست * سلاه *

(مزمورِ بیست و پنجم مشتمل بر بیست و دو آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند جانِ خودرا بتو برمیدارم (۲) اي خداي من بتو متوکّلم که شرمنده نمیشوم و دشمنانَم بر

من افتخار ننمایند (۳) تمامیءِ کسانی که از تو انتظار میکشند نیز خجالت نکشند خیانت کنندهگان
بی سبب خجالت بکشند (۴) ای خداوند راههای خودرا بمن بنما و طریقهای خودرا بمن تعلیم ده (۵) مرا
براستیءِ خود هدایت نموده مرا تعلیم ده چونکه خدای مُنجیءِ من که تمامیءِ روز از تو منتظرم توئی
(۶) ای خداوند رحمت و رأفتِ خودرا بیاد آر چونکه آنها آزلیی اند (۷) گناهانِ جوانیم و معصیتهای مرا
بخاطر میآور مرا موافقِ رحمتِ خود و بسببِ نیکوئیآت بخاطر دار ای خداوند * (۸) خداوند نیکو و راست
است از این جهة گناهکارانرا رهبری میکند (۹) فروتنانرا در حکم روانه میسازد و بمتواضعان راهِ خودرا
تعلیم میدهد (۱۰) تمامیءِ راههای خداوند رحمت و حقّ است بکسانی که عهدِ اورا و شهاداتِ اورا
حفظ مینمایند (۱۱) ای خداوند بسببِ اسمِ خود گناهِ مرا عفو کن اگرچه بزرگ است (۱۲) آن کسی که
از خداوند میترسد کیست که اورا براهی که بایست اختیار نماید تعلیم دهد (۱۳) جانِ او در نیکوئی بیتوته
خواهد کرد و ذریّهء او وارثِ زمین خواهد شد (۱۴) سِرِّ خداوند با خاشعانِ خود است که عهدِ خودرا
بایشان معروف خواهد ساخت * (۱۵) چشمانم همیشه بسوی خداوند است زیرا که بیرون کشندهء پایهایم
از دام اوست (۱۶) بمن نظر فرموده بمن مرحمت کن زیرا که منفرد و مصیبت کشم (۱۷) تنگیءِ قلبم وسعت
گرفت مرا تو از تنگیهایم اخراج کن (۱۸) بمحنتم و زحمتم بنگر و تمامیءِ گناهانمرا عفو کن (۱۹) دشمنانمرا
ببین که بسیار اند و مرا ببغضِ شدید بغض مینمایند (۲۰) جانِ مرا محافظت نموده مرا رهائی ده که خجل
نشوم چونکه بتو متوکلم (۲۱) اخلاص و راستی مرا نگاه دارند چونکه از تو منتظرم (۲۲) ای خدا
اِسرائیلرا از تمامیءِ تنگیهایش مستخلص ساز *

(مزمورِ بیست و ششم مشتمل بر دوازده آیه)

[مزمورِ داوُد]

(۱) ای خداوند از برایم حکم فرما زیرا که در اخلاصِ خود رفتار نمودم چونکه بخداوند اعتماد نمودم نخواهم
لغزید (۲) ای خداوند مرا امتحان نما و مرا تجربه فرما گردههای مرا و قلبِ مرا در بوتهء قال بگذار *
(۳) چونکه رحمتِ تو در مدّ نظرم است و در حقیقتِ تو رفتار نمودم (۴) با مردمانِ باطل ننشستم و با
منافقان دخل نکردم (۵) جماعتِ بدکارانرا بغض نمودم و با شریران نمینشینم (۶) در پاکیزهگی دستهای
خودرا شستشو نمودم تا آنکه مذبحِ ترا ای خداوند طواف نمایم (۷) غرض اینکه به آوازم اوصافِ تورا
مسموع و تمامیءِ عجایباتِ ترا مشهور گردانم * (۸) ای خداوند مسکنِ خانهء تو و مقامِ سکونتِ عزّتِ ترا
دوست میدارم (۹) جانمرا با گناهکاران و حیاتِ مرا بمردمانِ خونی قبض مکن (۱۰) که در دستِ ایشان
تدبیراتِ بد و یمینِ ایشان از رشوه پُر است (۱۱) و من به اخلاصِ خود رفتار مینمایم پس مرا خلاصی ده و
مرحمت فرما (۱۲) پای من در جای مسطّح میایستد خداوندرا در مجامع حمد خواهم نمود *

(مزمورِ بیست و هفتم مشتمل بر چهارده آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) خداوند نورِ من و نجاتِ من است از کهِ بترسم خداوند قوّتِ حیاتِ من است از کهِ خائف شوم (۲) هنگامي
که شریران که اعدا و دشمنِ من بودند بقصدِ خوردنِ گوشتم بمن هجوم‌آور شدند لغزان گردیده افتادند (۳) اگر
لشکر بخلافِ من خیمه زنند دلم نخواهد ترسید و اگر جنگ بر من رو نماید از این اعتماد درام (۴) یك چیزي
از خداوند طلب نمودم و آن‌را جویا هستم که تمامیءِ روزهاي عمرم در خانهٔ خداوند بنشینم تا جمالِ
خداوندرا مشاهده کرده در هیکلش بجویم (۵) زیرا که در روزِ بلا مرا در سایبانِ خود مستور مي‌نماید و مرا
در سترِ خیمه‌اش پنهان نموده مرا بر صخره مرتفع خواهد ساخت (۶) و حال سرم بر دشمناني که در اطرافِ
من اند رفیع خواهد شد پس ذبائح‌را با گلبانك در چادرش ذبح نموده سرود خواهم نمود و بخداوند تسبیح
خواهم نمود * (۷) اي خداوند وقتي که به آوازم میخوانم مرا استماع فرما و مرا مرحمت نموده استجابت نما
(۸) دلِ من از جانبِ تو میگوید که روي مرا تفحّص نمائید پس اي خداوند روي ترا تجسّس خواهم نمود
(۹) روي خودرا ازمن مپوش بندهٔ خودرا در حالتِ غضب دور منما امدادِ من بودي مرا ترك نکرده وا
مگذار اي خداي مُنجيءِ من (۱۰) اگر پدرم و مادرم مرا واگذارند خداوند مرا قبول خواهد کرد (۱۱) اي
خداوند راهِ خودرا بمن بنما و مرا بسببِ دشمنانم بر صراطِ مستقیم هدایت فرما (۱۲) مرا بخواهشِ دشمنانم
تسلیم مکن زیرا که شاهدانِ دروغ که ظلم‌را دمان اند بر من برخاستند * (۱۳) اگر باور نمیکردم که در زمینِ
زنده‌گان احسانِ خداوندرا خواهم دید [مأیوس میشدم] (۱۴) بخداوند منتظر باش و قوي شو که دلت‌را
تقویت خواهد داد پس بخداوند منتظر باش *

(مزمورِ بیست و هشتم مشتمل بر نه آیه)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند که کوهِ مني ترا استدعا مي‌نمایم از من خاموش مباش مبادا که اگر سکوت نمائي
شبیهِ فرو رونده‌گانِ بچاه باشم (۲) وقتي که بتو استدعا مي‌نمایم و دست‌هاي خودرا بمحرابِ قُدسِ
تو بلند مینمایم آوازِ تضرّعِ مرا بشنو (۳) بهمراهِ شریران و بدکاراني که با همسایگانِ خویشتن صلح میگویند
در حالتي که شرارت در قلبِ ایشان است مرا مکش (۴) ایشان‌را موافقِ اعمالِ ایشان سزا ده و
مطابقِ بديءِ اعمالِ ایشان و افعالِ دست‌هاي ایشان بایشان بده مکافاتِ ایشان‌را بایشان برگردان
(۵) چونکه اعمالِ خداوند و کردارِ دست‌هایش‌را تأمّل نمي‌نمایند ایشانرا واژگون کرده بنا نخواهد کرد *
(۶) خداوند متبارك باد چونکه آوازِ تضرّعِ مرا استماع نموده است (۷) خداوند قوّتِ من و سپرِ من است
دلم باو اعتماد نموده از وَيْ نصرت یافتم پس قلبِ من مسرور خواهد شد و اورا بسرودِ خودم تمجید

خواهم نمود (۸) خداوند قوّتِ ایشان است بلکه قوّتِ منجیِء مسح کرده شدهء خود اوست (۹) قومِ خودرا
مستخلص و میراثِ خودرا برکت ده و ایشان‌را پرورش داده ابداً رفیع گردان *

(مزمورِ بیست و نهم مشتمل بر یازده آیه)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) اي فرزندانِ پُر زوران خداوندرا وصف نمائید بلکه بخداوندِ جلال و عزّت‌را وصف نمائید (۲) جلالِ
سزاوارِ اسمش‌را بخداوند وصف نمائید خداوندرا در زینتِ قُدسش سجده نمائید * (۳) آوازِ خداوند بالاي
آبهاست خداي ذُوالجلال رعدرا میخروشاند خداوند بالاي آبهاي بسیار است (۴) اوازِ خداوند با قوّت
است آوازِ خداوند با جلال است (۵) آوازِ خداوند سروهاي آزادرا میشکند بلکه خداوند سروهاي آزادِ
لُبنانْ‌را میشکند (۶) آنهارا مثلِ گوساله و لُبنانْ و شِریونْ‌را مثلِ بچهء کرگدن میجهاند (۷) آوازِ خداوند
شعله‌هاي آتش‌را تقسیم مینماید (۸) آوازِ خداوند بیابانرا میلرزاند بلکه خداوند بیابانِ قادیشْ‌را متزلزل
میسازد (۹) آوازِ خداوند آهوان‌را بدردِ زهِ مي‌اندازد و جنگلهارا برهنه میسازد و در هیکلش هر یکي
بجلالش متکلّم است (۱۰) خداوند در طوفان مینشیند بلکه خداوند ابداً پادشاه مینشیند (۱۱) خداوند
بقومِ خود تقویت خواهد داد خداوند قومِ خودرا بسلامت متبرّک خواهد ساخت *

(مزمورِ سی‌ام مشتمل بر دوازده آیه)

[مزمور و سرود از براي تخصیصِ خانهء داوُدْ]

(۱) اي خداوند ترا تعظیم مینمایم زیرا که مرا بر آوردي و دشمنانم‌را از من فرحناک نگردانیدي (۲) اي
خداوند خداي من ترا فریاد نمودم و مرا شفا دادي (۳) اي خداوند جانِ مرا از قبر بر آوردي مرا زنده
نگاه داشتي تا آنکه بگوْدْ فرو نروم * (۴) خداوندرا تمجید نمائید اي مقدّسانش و بجهةِ ذکرِ قُدسش
شکر نمائید (۵) زیرا که غضبش دقیقه ایست امّا رضاي او باعثِ حیات است وقتِ شام گریه نمایان
است و صبحدم خُرّمي است * (۶) و من در برخورداریِء خود گفتم که ابداً مُتحرّک نخوهم شد (۷) خداوندرا
از رضامندیِء خود کوهِ مرا محکم ایستاده گردانیدي لکن وقتِ پوشانیدنِ روي خود مضطرب شدم (۸) اي
خداوند ترا میخواندم و بخداوند تضرّع مینمودم (۹) که از خونِ من چه فائده وقتِ فرو رفتنم بچاه
آیا خاک ترا شکر خواهد نمود و آیا حقِ ترا مشهور خواهد ساخت (۱۰) اي خداوند مرا بشنو و مرحمت
بفرما پروردگارا نُصرت کنندهء من باش (۱۱) مَغْمومیم‌را بهروله برگردانیدي پلاسِ مرا کَنده مرا بشادماني
ملبّس کردي (۱۲) تا آنکه جلالِ من ترا شکر نموده خاموش نشود اي خداوند خدایم ترا ابدا شکر
خواهم کرد *

(مزمورِ سي و یکم مشتمل بر بیست و چهار آیه)
[سالارِ مغنّیان‌را مزمورِ داوُد]

(۱) اي خداوند بتو متوکّلم ابداً شرمنده نمیشوم مرا بصداقتِ خود خلاصي ده (۲) گوشِ خودرا بمن فرا دار و بزودي مرا نجات ده از برایَم کوهِ قوي و خانهء حصاردار بجهةِ خلاصیَم باش (۳) چونکه صخرهء من و قلعهء حصاردارِ من توئي پس بسببِ اسمِ خود مرا ارشاد و هدایت بفرما (۴) مرا از دامي که از برایَم پنهان کرده اند بیرون آر زیرا که قوّتِ من توئي (۵) روحِ خودرا بدستِ تو میسپارم اي خداوند خداي حقّ مرا خلاصي دادي (۶) آناني که بطالتهاي بي‌معني‌را مراعات میکردند بغض مینمایم امّا من بخداوند متوکّلم (۷) از رحمتِ تو مسرور و شادمان خواهم شد زیرا که مصیبتِ مرا دیدي و جانِ مرا در تنگیها شناختي (۸) و مرا بدستِ دشمن تسلیم نکرده پایهایَم‌را بجاي وسیع ایستاده گردانیدي * (۹) اي خداوند مرا رحمت فرما چونکه در تنگي هستم چشمِ من و جانِ من و شکمِ من از درد ویران شد (۱۰) زیرا که حیاتَم در غم و سالهایَم در ناله باتمام میرسند قوّتم بسببِ معصیتَم ضعیف و استخوانهایَم پوسیده گردید (۱۱) از تماميءِ دشمنانَم خصوصاً از همسایگانَم بسیار رسوا و بجهةِ شناسنده‌گانَم که در بیرون مرا دیدند باعثِ خوف گردیدم که از من دوري ورزیدند (۱۲) مثلِ مُرده‌گاني که از خاطر بروند فراموش شده مثلِ ظرفِ گم شونده گردیدم (۱۳) زیرا که مذمّتِ بسیاران‌را شنیدم از هر طرف چیزي که باعثِ خوف بود رو مینمود وقتي که بخلافِ من بهم مشاوره کرده جهةِ گرفتنِ جانَم فکر میکردند * (۱۴) امّا من اي خداوند بتو متوکّل بوده گفتم که خداي من توئي (۱۵) اوقاتِ من در دستِ توست مرا از دستِ دشمنان و تعاقب کننده‌گانَم برهان (۱۶) روي خودرا به بندهء خود منوّر ساخته از رحمتِ خود مرا خلاصي ده (۱۷) اي خداوند خجل نشوم چونکه ترا استدعا نمودم شریران خجل شوند و در قبر ساکت شوند (۱۸) لبهاي کاذب که خلافِ صدیق حرفهاي سخت با غرور و حقارت میزنند بسته شوند * (۱۹) نیکوئي که از براي کساني که از تو میترسند نگاه داشتي و براي متوکّلانَت در مدِّ نظرِ آدمي بجا آوردي چه بزرگ است (۲۰) ایشان‌را زیرِ سترِ روي خود از فتنه‌هاي مردمان مستور و ایشان‌را از منازعتِ زبان‌ها در چادرَت مخفي نمودي (۲۱) مبارک باد خداوند چونکه رحمتِ عجیبِ خود در شهرِ حصاردار بمن نمودار کرده است (۲۲) و من در تشویشِ خود گفتم که از نظرِ تو منقطع شدم نهایت هنگامي که ترا تضرّع نمودم آوازِ استغاثهء مرا شنیدي * (۲۳) خداوندرا دوست دارید اي تماميءِ مقدّسانَش زیرا که خداوند مؤمنین‌را حفظ مینماید و بمغروران به افراط جزا میدهد (۲۴) اي تمامي منتظرینِ بخداوند قوي باشید که دلِ شمارا تقویت خواهد داد *

(مزمورِ سي و دویم مشتمل بر یازده آیه)
[تعلیم دهنده از آنِ داوُد]

(۱) خوشاحالِ کساني که عصیانِ ایشان معفوّ و گناهانِ ایشان مستور است (۲) خوشاحالِ مردي که خداوند

گناه‌را باو حساب نميكند كه در روح او حيله نباشد * (۳) هنگام سكوتم [از اقرار] استخوانهايم كهنه گرديدند از ناله‌ام در تماميء روز (۴) از آن جائي كه دست تو روز و شب برمن سنگين بود رطوبت من بخشكيء تابستان مبدّل شد * سلاه (۵) گناه خودرا بتو اعتراف نموده عصيان خودرا مستور نساختم و گفتم كه عصيان خودرا بخداوند اعتراف نمايم و تو جرم گناهمرا عفوكردي * سلاه (۶) از اين جهة هر مقدّسي ترا در حين يافت شدنت استدعا خواهد كرد كه البتّه طغيان آبهاي بسيار باو نخواهند رسيد (۷) تو بمن ملجائي مرا از تنگنائي حفظ خواهي كرد مرا بسرودهاي سلامتي احاطه خواهي نمود * سلاه * (۸) ترا دانشمند كرده براهي كه بايد بروي ترا تعليم خواهم داد چشم خودرا بتو [دوخته] نصيحت بتو ميدهم (۹) مثل اسب و استر بي ادراك مباشيد كه دهان ايشان بلگام و دهنه وقتي كه نزد تو نيآيند بايد بسته شود (۱۰) غمهاي شرير بسيار است امّا كسي كه بخداوند متوكّل است رحمت احاطه خواهد نمود (۱۱) اي صديقان از خداوند شادمان و مسرور شويد و اي تماميء راستدلان تهليل نمائيد *

(مزمور سي و سيوم مشتمل بربيست و دو آيه)

(۱) اي صدّيقان خداوندرا تهليل نمائيد چونكه از براي راستان مدح ميسزد (۲) خداوندرا با بربط شكر نمائيد اورا با سنطور و ساز ده‌تاري تزمير نمائيد (۳) اورا با سرود تازه بسرائيد اورا به آهنگها خوش بنوازيد * (۴) زيرا كه كلام خداوند راست است و تماميء اعمالش بر حقّ است (۵) صداقت و حكم‌را دوست ميدارد زمين از رحمت خداوند پر است (۶) آسمانها بكلام خداوند و تماميء عساكر آنها بنفس دهانش ساخته شدند (۷) آبهاي دريارا مثل توده جمع مينمايد و عمقهارا در خزاين ميگذارد (۸) تماميء اهل زمين از خداوند بترسند و همگيء ساكنان عالم از او خائف شوند (۹) زيرا كه او فرمود و شد و او امر فرمود و واقع شد (۱۰) خداوند مشورت قبائل‌را باطل ساخت و تدبيرات امم‌را نابود كرد (۱۱) نصيحت خداوند ابداً باقي و تقديرات قلبش دور بدور قائم است * (۱۲) خوشحال قبائلي كه خداوند خداي ايشان است و قومي كه بجهة ميراث خود برگزيده است (۱۳) خداوند از آسمانها نگريسته تماميء فرزندان آدم‌را ميبيند (۱۴) از مكان جلست خود بهمگيء ساكنان زمين مينگرد (۱۵) دلهاي ايشان‌را يك بيك او ساخت تماميء اعمال ايشان‌را درك مينمايد (۱۶) پادشاه بلشكر بسيارش نجات نمي‌يابد جبّار بكثرت قوّتش خلاص نميشود (۱۷) اسب جهة خلاصي فريب ده است و بكثرت قوّتش نجات نميدهد * (۱۸) اينك چشم خداوند برخائفانش و منتظران احسانش ميباشد (۱۹) تا آنكه جان ايشان‌را از مرگ برهاند و در قحطي زنده نگاه دارد (۲۰) جان ما منتظر خداوند است كه نصرت و سپر ما اوست (۲۱) زيرا دل ما باو شادمان است چونكه باسم مقدّس او متوكّليم (۲۲) اي خداوند رحمت تو با ما باشد بنوعي كه بتو اميدوا ريم *

(مزمورِ سي و چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

[مزمورِ داوُدْ در وقتي که چهرهٔ خودرا در حضورِ اَبِیْمِلِكْ تغییر داد که او وَيْرا راند و رفت]

(۱) خداوندرا در هر وقت شکر نموده تمجیدِ او همیشه در دهانَم خواهد بود (۲) جانِ من از خداوند فخر
خواهد نمود متواضعان شنیده مسرور خواهند شد (۳) خداوندرا با من تعظیم نمائید تا اسمَش‌را با همدیگر
بلند نمائیم * (۴) خداوندرا تفحُّص نمودم که مرا استجابت نموده از تماميءِ ترسهایَم مرا خلاص نمود
(۵) باو نگریسته منوّر شدند و رویهاي ایشان منفعل نشدند (۶) این حقیر خواند و خداوند شنید و اورا از
تماميءِ تنگیهایَش نجات داد (۷) فرشتهٔ خداوند از گِرداگِردِ ترسنده‌گانَش اُردو زده ایشان‌را خلاص میسازد
(۸) بچشید و ببینید که خداوند نیکوست خوشاحالِ کسي که باو متوکّل است (۹) از خداوند بترسید اي
مقدّسانَش زیرا که از براي ترسنده‌گانَش احتیاج نخواهد بود (۱۰) شیربچه‌گان بي نوا شده گرسنه‌گي میکَشند
امّا جوینده‌گانِ خداوندرا به هیچ چیزِ خوبي کمي نخواهد بود * (۱۱) اي فرزندان بیائید مرا بشنوید که
شمارا بترسِ خداوند تعلیم دهم (۱۲) کیست آن کسي که حیات‌را مشتاق بوده روزهارا دوست میدارد تا
آنکه نیکوئي‌را ببیند (۱۳) زبانَت‌را از بدي و لب‌هایَت‌را از حیله‌گوئي نگاه دار (۱۴) از بدي اجتناب کن
و نیکوئي‌را بعمل آر صلح‌را تفحُّص نموده آن‌را تابع شو * (۱۵) چشمانِ خداوند بر صدیقان است و گوش‌هایَش
بفریادِ ایشان [باز] است (۱۶) روي خداوند مقابلِ بد فعلان است تا ذکرِ ایشان‌را از زمین براندازد
(۱۷) [صدیقان] فریاد میکنند و خداوند ایشان‌را میشنود و ایشان‌را از تماميءِ محنت‌هاي ایشان نجات‌میدهد
(۱۸) خداوند بشکسته‌دلان نزدیك است و روح سائیده‌گانرا خلاص مینماید (۱۹) زحمت‌هاي صدیق بسیار
است امّا خداوند اورا از تماميءِ آنها فارغ میگرداند (۲۰) تماميءِ استخوانهایَش‌را نگاه میدارد که یکي از
آنها شکسته نمیشود (۲۱) شرارت ظالم‌را میکُشد و مبغضانِ صدیق معاقب خواهند شد (۲۲) خداوند جانِ
بنده‌گانِ خودرا خلاص مینماید و تماميءِ کساني که به وَيْ متوکّل اند معاقب نخواهند شد *

(مزمورِ سي و پنجم مشتمل بر بیست و هشت آید)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند با جدال کننده‌گانَم مجادله نما و با جنگ نماینده‌گانَم جنگ کن (۲) سپر و جُنّه‌را بگیر و به
امدادِ من برخیز (۳) و نیزه‌را کشیده راهِ تعاقب کننده‌گانَم‌را به بُرّو بجانَم بگو که مُنجيءِ تو منَم (۴) جوینده‌گانِ
جانَم خجل و منفعل گردند و محاسبانِ بديءِ من برگردانیده رسوا شوند (۵) مثلِ کاه در برابرِ باد باشند و
فرشتهٔ خداوند ایشان‌را بدواند (۶) راهِ ایشان تاریك و لغزنده شود و فرشتهٔ خداوند ایشان‌را تعاقب نماید
(۷) چونکه بي سبب از برایَم دامِ خودرا در چاه پنهان کردند و بي جهة از براي جانَم حفر نمودند *
(۸) بلاي ناگهاني باو برسد و دامي که پنهان کرده بود اورا گرفتار سازد وبهمان بلا بیفتد (۹) و جانِ من

أز خداوند شادمان بوده از نجاتَش مسرور خواهد شد (١٠) همهگيء استخوانهايَم ميگويند كه اي خداوند مثلِ تو كيست كه مظلومي‌را از قويتر از او و ستم ديده و مسكين‌را از يغما كننده‌اَش نجات ميدهي * (١١) شاهدانِ زور برميخيزند و آن چيزهائي كه عارف نيستم از من سؤال مينمايند (١٢) بدي بجاي نيكي جهتِ محروميء جانَم عوض مينمايند (١٣) و من وقتِ ناخوشيء ايشان لباَسم پلاس بود و جانِ خودرا به روزه مبتلا ميكردم و دعاي من به آغوشِ من بر ميگشت (١٤) بطوري كه دوستَم و يا برادرَم بود رفتار مينمودم و مثلِ كسي كه از براي مادرَش ماتمدار است سياه پوشيده خم ميشدم (١٥) امّا ايشان در وقتِ لغزيدنَم مسرور و جمع ميشدند بلكه پست فطرتاني كه نمي‌شناختم بر من جمع شده مرا دريدند و خاموش نشدند (١٦) با منافقاني كه جهةِ نان استهزا مينمايند دندانهاي خودرا بر ضدِّ من افشردند * (١٧) اي خداوند تا بكي مينگري جانِ مرا از بلاهاي ايشان و حبيبِ مرا از شيربچه‌گان فراغت بخش (١٨) ترا در جماعتِ بزرگ شكر خواهم نمود و در ميانِ قومِ عظيم ترا تمجيد خواهم كرد (١٩) كساني كه به ناحق دشمنِ من اند از من شادمان نشوند و كساني كه بي‌سبب مرا بغض مينمايند چشم كج نكنند (٢٠) زيرا كه بسلامت سخن نمي‌رانند و كلامِ حيله‌آميز بكساني كه در زمين راحت اند تفكّر مي‌نمايند (٢١) و دهانِ خويشتن‌را بر من كشاده ميگويند كه هَيْ هَيْ چشمِ ما ميبيند * (٢٢) اي خداوند تو ميبيني سكوت مفرما اي پروردگار از من دور مباش (٢٣) اي خداي من و پروردگارِ من بمحاكمهء من و داوريء من بيدار بوده آگاه باش (٢٤) اي خداوند خداي من موافقِ صداقتِ خود مرا حكم نما تا بر من شادماني نكنند (٢٥) و با دلِ خودشان نگويند كه هَيْ مرادِ نفسِ ما و نگويند كه اورا بلعيديم (٢٦) كساني كه از ابتلاي مي شادمان اند خجل بوده با هم شرمنده شوند آناني كه بر من تكبّر مينمايند بشرمنده‌گي و خجالت ملبّس شوند (٢٧) مشتاقانِ صداقتِ من ترنّم نموده شادمان شوند و دائماً بگويند كه خداوند متعظّم باشد كه از سلامتيء بندهء خود مبتهج است (٢٨) و زبانِ من تماميء روز از صداقتِ تو و حمدِ تو تكلّم خواهد نمود *

(مزمورِ سي و ششم مشتمل بر دوازده آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را از آنِ داُودِ بندهء خداوند]

(١) در درونِ قلبَم عصيانِ شرير ميگويد كه ترسِ خدا در مدِّ نظرَش نيست (٢) چونكه خويشتن‌را در نظرِ خود پسند كرده بحدّي كه مبغوضيء گناهَش پُر ظاهر ميگردد (٣) گفته‌هاي دهانَش شرارت و حيله است از دركِ فراست و نيكوئي كردن دست برداشته است (٤) بر بسترِ خود شرارت‌را تفكّر مينمايد و خويشتن‌را بر راهِ ناپسند ايستاده ميگرداند و از شرّ نفرت نمي‌نمايد * (٥) اي خداوند رحمتِ تو تا آسمانها و وفاي تو تا به سپهر است (٦) عدالتِ تو مثلِ كوههاي بلند و احكامِ تو قعرِ عظيم است انسان و هم حيوانرا نگاه دارنده توئي اي خداوند (٧) اي خدا رحمتِ تو چه عزيز است بآن سبب بني آدم زيرِ سايهء بالِ تو پناه ميبرند

(۸) از چربيِء خانهء تو شادآب اند و ايشان‌را از نهرِ لذايذِ خود مينوشاني (۹) زيرا كه منبعِ حيات با
تُست در نورِ تو نور ميبينيم * (۱۰) رحمتِ خود به شناسندهٔگانَت و عدالتِ خودرا به راست‌دلان مُمتدّ
ساز (۱۱) پايِ غُرور بمن نرسد و دستِ شريران مرا مُحرّك نسازد * (۱۲) آنجا بد كِرداران افتاده اند و
انداخته شده نمي‌توانند برخاست *

(مزمورِ سي و هفتم مشتمل بر چهل آيه)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) از شريران رنجيده مشو و بر بدكاران حسد مبر (۲) زيرا كه مثلِ علف زود بُريده ميشوند و مثلِ گياهِ
سبز پژمرده ميگردند (۳) بخداوند متوكّل و به نيكوئي مشغول باش تا در زمين ساكن بوده بحقيقت
پرورش يابي (۴) بخداوند مُتلذّذ شو كه مرادِ دلَت‌را بتو خواهد داد (۵) راهِ خودرا بخداوند تحويل كرده
باو اعتماد كن و او كارسازي خواهد كرد (۶) و صداقتَت‌را مثلِ نور و حُكمَت‌را مثلِ نصف‌النّهار بيرون
خواهد آورد (۷) بخداوند آرام گرفته منتظرِ او باش از كسي كه راهَش برخوردار است و تدبيراتِ مذموم
انديشه مينمايد رنجيده مشو (۸) از غضب دست برداشته غيظرا رها كن رنجيده مشو مبادا كه گرفتارِ
بدي شوي (۹) زيرا كه شريران منقطع ميشوند امّا متوكّلانِ بخداوند وارثِ زمين خواهند شد (۱۰) و
حال اندك است كه شرير نيست ميشود كه هرچند مكانَش‌را استفسار نمائي ناپيدا خواهد بود (۱۱) امّا
متواضعان وارثِ زمين شده ازكثرتِ سلامتي متلذّذ خواهند شد (۱۲) شرير بخلافِ صادق افكارِ مذمومه
مينمايد و دندان‌هاي خويش‌را بر او ميفشارد (۱۳) خداوند باو متبسّم است چونكه ميبيند كه روزِ او
مي‌آيد (۱۴) شريران شمشيررا كشيدند و كمان‌را چلّه كردند تا آنكه مظلوم و مسكين‌را بيندازند و راست
روان‌را بكُشند (۱۵) شمشيرِ ايشان بر دلِشان فرو خواهد رفت و كمانهاي ايشان شكسته خواهد شد
(۱۶) كميِء صديق از فراوانيِء شريران بسيار بهتر است (۱۷) چونكه بازوهاي شريران شكسته ميشود و
خداوند صديقان‌را تكيه‌گاه است (۱۸) خداوند روزهاي صالحانرا ميداند و ميراثِ ايشان ابدي خواهد شد
(۱۹) در زمانِ بلا خجل نخواهند شد و در ايّامِ قحطي سير خواهند بود (۲۰) لكن شريران هلاك خواهند شد
و دشمنانِ خداوند مثلِ پيهِ برّه‌ها فاني بلكه مثلِ دود تلف خواهند شد (۲۱) شرير عاريه ميگيرد و پس
نميدهد امّا صادق رحيم و بخشنده است (۲۲) زيرا متبرّكانِ [خداوند] وارثِ زمين خواهند شد امّا ملعونانِ
وَيْ منقطع خواهند شد (۲۳) اَقدامِ مردِ خوب آراسته شدهء خداوند است و از راهَش مبتهج است
(۲۴) اگرچه بيفتد افتاده نخواهد ماند چونكه خداوند دستگيرِ اوست (۲۵) جوان بودم و پير شدم امّا
صديقرا وا گذاشته و ذريّه‌اَش‌را سؤال كنندهء نان نديدم (۲۶) تماميِء روز كريم و عاريه دهنده است و
ذريّه‌اَش متبرّك خواهند شد (۲۷) از بدي برگرديده به نيكوئي مشغول شو تا پيوسته ساكن شوي
(۲۸) زيرا كه خداوند عدالت‌را دوست ميدارد و مقدّسانِ خودرا وا نميگذارد ابداً محفوظ ميشوند

درحالتي كه ذريّهء شريران منقطع است (۲۹) صديقان وارثِ زمين شده ابداً در آن ساكن خواهند بود (۳۰) دهانِ صديق بحكمت متكلّم و زبانَش بحكم گويا است (۳۱) شريعتِ خدا در قلبَش بوده اقدامَش نخواهد لغزيد (۳۲) شرير بصديق نگران است و جوياي كُشتنَش (۳۳) امّا خداوند اورا بدستِ وَيْ وا نميگذارد و هنگامِ محاكمه براو الزامَش نخواهد داد (۳۴) بخداوند پناه برده راهَش‌را نگاه دار كه ترا به وراثتِ زمين بلند خواهد كرد و در وقتِ منقطع شدنِ شريران اينرا خواهي ديد (۳۵) شريررا پُر زور و مثلِ درختِ سبزِ چتردار ديدم (۳۶) امّا گذشت و اينك نا پيداست كه اورا جُستجو كردم و يافت نشد (۳۷) كامل‌را بنظر آور و به راست بنگر زيرا كه عاقبتِ چنين كس بسلامت است (۳۸) امّا عاصيان با هم مستأصل و عاقبتِ شريران منقطع خواهد شد (۳۹) نجاتِ صديقان از خداوند است كه در زمانِ تنگي قوّتِ ايشان اوست (۴۰) و خداوند ايشان‌را نصرت داده ايشان‌را مستخلص خواهد ساخت بلكه ايشانرا از شريران مستخلص ساختهَ نجات خواهد داد از اينكه باو متوكّل اند *

(مزمورِ سي و هشتم مشتمل بر بيست و دو آيه)

[مزمورِ داوُدْ از براي ذكر كردن]

(۱) اي خداوند مرا در غضبِ خود تنبيه مكن و در غيظِ خود تأديبَم منما (۲) زيرا كه تيرهاي تو بمن فرو رفتند و دستِ تو بر من فرود آمد * (۳) در جسدَم بسببِ غضبِ تو صحّت نيست و در استخوان‌هايَم بعلّتِ گناهَم سلامتي نيست (۴) زيرا كه گناهانَم از سرَم گذشته مثلِ بارِ سنگين مافوقِ طاقتَم سنگين شدند (۵) جراحاتِ من از نادانيَم مُتعفّن و پوسيده شد (۶) مُنحني و بشدّت خم شده تماميء روز سياه‌پوش ميگردم (۷) زيرا كه روده‌هايَم از گرمي پُر و در جسدَم صحّت نيست (۸) ضعيف و بغايت منكسر شدم و از بي‌آراميء دلَم ناليدم * (۹) اي خداوند تماميء اشتياقَم درحضورِ تُست و آهِ من از تو مستور نيست (۱۰) دلَم خَفَقان ميكند و قوّتَم وا گذاشته شد و هم نورِ چشمَم با من نماند (۱۱) دوستان و هم‌صحبتانَم از صدمهء من دور ايستاده اقربايَم نيز از دور مي‌ايستند (۱۲) و خوينده‌گانِ جانَم كمند ميگسترانند و متفحّصانِ بديء من حرفهاي ناشايسته ميزنند و تماميء روز بفكرِ حيله اند (۱۳) و من مثلِ كَرْ نشنيدم و مثلِ گنگ كه دهانَش‌را باز نميكند بودم (۱۴) و مثلِ كسي كه نميشنود و در دهانَش حجّت‌ها نَبوُد شدم * (۱۵) زيرا كه اي خداوند بتو اميدوارم و اي خداوند خدايَم جواب تو خواهي داد (۱۶) چونكه گفتم مبادا كه بر من فخر نمايند و وقتِ لغزيدنِ پايَم بر من تكبّر نمايند (۱۷) زيرا كه من به لنگيدن حاضرم و اَلَمَم هميشه درمدّ نظر من است (۱۸) چونكه گناهِ خودرا اقرار خواهم كرد و بجهةِ خطايَم غمناك خواهم شد (۱۹) امّا دشمنانَم زنده و پُر زور اند و كساني كه بمن بي سببَ بغض مينمايند بسيا راند (۲۰) كساني كه بمن بدي بجاي نيكي ردّ مينمايند بمن مخالفت مي‌ورزند چونكه بنيكوئي تابعم (۲۱) اي خداوند مرا وا مگذار اي خدايَم از من دور مباش (۲۲) جهةِ امدادَم اي خداوندِ نجاتَم تعجيل نما *

(مزمورِ سي و نهم مشتمل بر سیزده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را از براي یدوثون مزمورِ داود]

(۱) گفتم که راه‌هایَم‌را محافظت نمایم تا آنکه بزبانَم خطا ننمایم و مادامي که شریران درحضورَم میباشند دهانَم‌را به لجام نگاه خواهم داشت (۲) گنگ شده و خاموش مانده ازگفتنِ بنیکوئي ساکت شدم امّا اَلَمَم بحرکت آمد (۳) دلَم در اندرونَم گرم شد وقتِ تفکّر نمودنَم آتش مشتعل گردید که بزبانَم میگفتم * (۴) که اي خداوند انجام و پیمایشِ روزهایَم چیست بمن بفهمان تا بدانَم که بچه حدّ فانیَم (۵) اینك روزهاي مرا به پهناي دست برگردانیدي و عمرَم در نظرَت لاشيء است بدرستي که هرکس در حدّ ذاتِ خود بالکلّ فاني است * سلاه (۶) بتحقیق هرکس بر شَبَحِ رفتار مینماید یقین که بي معني هنگامه مینمایند جمع مینماید و نمیداند که جمع شده‌هارا که میگیرد * (۷) و حال اي خداوند ازچه چیز منتظر میباشم امیدِ من بر تُست (۸) مرا از تمامي‌ءِ گناهانَم برهان و مرا در سرزنشِ سُفَها مگذار (۹) گنگ شده دهانِ خودرا باز ننمودم چونکه توکردي (۱۰) صدمهء خودرا از من بردار که از ضربِ دستَت تلف میشوم (۱۱) هنگامي که آدمي‌را بسببِ گناه به عتاب‌ها تأدیب مینمائي رونقَش‌را مثلِ موریانه گداخته میکني یقین که هر آدم فاني است * سلاه * (۱۲) اي خداوند استدعاي مرا بشنو و به استغاثهء من گوش ده و از اشكِ من ساکت مباش زیرا که در نزدَت مثلِ تمامي‌ءِ آبایَم غریب و مسافرم (۱۳) از من دریغ نما تا آنکه پیش از رفتنَم و نیست شدنَم تقویت یابم *

(مزمورِ چهلم مشتمل بر هفده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمورِ داود]

(۱) بخداوند به امیدواري انتظارکشیدم و بمن مائل شده استغاثهء مرا شنید (۲) و مرا از چاهِ مهیب از وَحَلِ فرو رونده بیرون کشید و پایَم‌را بر صخره قائم و اقدامَم‌را محکم نمود (۳) و سرودِ تازه‌ءرا جهةِ حمدِ خداي ما بر دهانَم گذاشت بسیاران دیده و ترسیده و بخداوند متوکّل میشوند (۴) خوشاحالِ کسي که خداوند اعتمادِ خود میگرداند و بمتکبّران و بکساني که به کِذب کناره میجویند توجّه نمي نماید * (۵) اي خداوند خداي من اعمالِ عجایبي که نمودي چه بسیار است و نسبت بما فکرهاي ترا کسي ترتیب نتواند نمود اگر اعلام و تقریر نمایم از تعداد زیاده اند (۶) ذبیحه و هدیّهء آردي‌را نخواستي گوش‌هاي مرا سوراخ کردي و قربانیهاي سوختني و رفعِ گناهي طلب ننمودي (۷) آنگاه گفتم که اینك مي‌آیم در طومارِ کتاب در حقِّ من مرقوم است (۸) که اي خدایَم بجا آوردنِ ارادتِ ترا رغبت داشتم و شریعتِ تو در میانِ قلبِ من است (۹) در جماعتِ بزرگ مبشّرِ عدالت بودم اینك لبهاي خودرا منع نکردم اي خداوند تو میداني (۱۰) صداقتِ ترا در میانِ قلبَم مخفي نساختم بلکه وفا و نجاتِ ترا

بيان كردم احسان و حقّ ترا در جماعتِ بزرگ مستور نكردم * (۱۱) اي خداوند رحمتِ خودرا از من دريغ مفرما و احسان و حقّ تو مرا هميشه حفظ نمايند (۱۲) زيرا كه بلاهاي بيشمار مرا احاطه نمودند و گناهانم بمن رسيدند كه به نگريستن [بآنها] قادر نيستم از مويهاي سرم بيشترند كه دلم مرا ترك كرده است (۱۳) اي خداوند راضي شده مرا خلاصي ده اي خداوند به امدادِ من تعجيل نما (۱۴) كساني كه جوياي جانم بقصدِ هلاكتش هستند شرمنده و يا هم منفعل گردند و كساني كه بضررِ من خواهشمند اند بعقب برگردانيده و رسوا شوند (۱۵) از براي جزاي بي‌آزرمي‌ء ايشان كه بمن هَيْ هَيْ ميگفتند مشوّش شوند (۱۶) تماميء جويندهٔگانت از تو خرّم و شادمان باشند و دوست دارانِ نجاتِ تو دائماً بگويند كه خداوند متعظّم باشد (۱۷) با وجودي كه فقير و مسكينم خداوند بفكرِ من است امداد كننده و خلاص سازندهء من توئي اي خدايم تأخير منما *

(مزمورِ چهل و يكم مشتمل بر سيزده آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را مزمورِ داوُدْ]

(۱) خوشحالِ كسي كه در روزِ بلا به جهةِ فقير عاقلانه فكر ميكند كه خداوند اورا خلاصي خواهد داد (۲) خداوند اورا حفظ نموده زنده نگاه خواهد داشت كه در زمين خوش‌وقت خواهد بود چونكه اورا بخواهشِ دشمنش نخواهي داد (۳) خداوند اورا به بسترِ بيماري تكيه‌گاه خواهد بود و در رنجوريش تماميء بسترش‌را بر خواهد گردانيد * (۴) من گفتم كه اي خداوند بمن مرحمت فرما و جانم‌را شفا بخش زيرا كه بتو گناه ورزيدم (۵) دشمنانم در باره‌ام بدي ميگويند كه كي خواهد مُرد و اسمش گم شود (۶) از ايشان اگر كسي بديدنم بيآيد دروغ ميگويد دلش شرارت‌را با هم جمع ميكند كه بيرون رفته آشكار نمايد (۷) تماميء مبغضانم با من هَمْهَمَه كرده در باره‌ام بفكرِ بدي هستند (۸) و ميگويند كه مرضِ مهلك باو چسپيده است و از اينكه خوابيده است ديگر نخواهد برخاست (۹) و مردِ صلح‌انديشم نيز كه بر او اعتماد نمودم و نانِ مرا ميخورد پاشنهء خود بر من بلند كرده است * (۱۰) امّا تو اي خداوند بمن مرحمت فرموده مرا بر پا دار تا كه ايشان‌را سزا بدهم (۱۱) از اين ميدانم كه از من راضي هستي كه دشمنم بر من فخر نمينمايد (۱۲) و نسبت بمن در اخلاصم مرا تكيه دادي و مرا دائماً در حضورِ خود اقامت فرمودي (۱۳) خداوند خداي إسْرائِيْلْ از أزَل تا ابدالآباد متبارك باشد آمين و آمين *

(مزمورِ چهل و دويم مشتمل بر يازده آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را تعليم از براي فرزندانِ قُورَحْ]

(۱) آن چناني كه آهو به نهرهاي آب مشتاق است جانِ من نيز بتو اي خدايم چنين مشتاق است (۲) جانِ من براي خدا خداي حيّ تشنه است كه كي بيآيم و در حضورِ خدا نمودار شوم (۳) اشكهايم

از برایَم روزان و شبان نان بودند وقتي که هر روز بمن میگفتند که خداي تو کجاست (۴) هنگامي که
این چیزهارا یاد مي‌آورم جانَم‌را در اندرونِ خود میریزم زیرا که باگروه روانه شده در سلکِ جماعتِ
عید نماینده‌گان بآوازِ تهلیل و شکرگذاري بخانهء خدا میخرامیدم * (۵) اي جانِ من چرا خم شدي و در
اندرونَم بي آرام اِي بخدا اعتماد کن زیرا که اورا دیگر بخصوصِ نجاتِ رویَش شکر خواهم کرد * (۶) اي
خدایَم جانَم در اندرونَم خم شده است چونکه ترا از زمینِ اَرْدَنْ و حِرْمُونِیانْ و کوهِ مِصْعارْ بیاد مي‌آورم
(۷) بصوتِ آبشیبهاي تو قعر بقعر آواز میدهد و تماميء تلاطم‌ها و امواجِ تو بر فوقِ من گذشته اند (۸) مع
هذا وقتِ روز خداوند احسانِ خودرا امر میفرماید و وقتِ شب سرودَش با من خواهد بود بلکه
استدعایَم بخداي حیاتِ من است (۹) بخدا میگویم که اي کوهِ من مرا چرا فراموش کردي چرا بسببِ
ظُلمِ دشمن سیاه‌پوش بگردم (۱۰) از برایَم سرزنشِ دشمنانَم چون شکسته‌گيء استخوانهایَم است هنگامي
که تماميء روز بمن میگویند که خداي تو کجاست (۱۱) اي جانِ من چرا خم شدي و در اندرونَم چرا
بي آرام اِي بخدا اعتماد کن زیرا که اورا دیگر شکر خواهم نمود که نجاتِ رویَم و خدایَم اوست *

(مزمورِ چهل و سیوم مشتمل بر پنج آیه)

(۱) اي خدا مرا حکم نما و بدعواي من فتوا ده در حقِّ طائفهء بي رحم و از مردِ حیله‌گر و شرارت پیشه
مرا برهان (۲) چونکه خداي قوّتِ من توئي از چه سبب است که مرا مطرود ساختي چرا بسببِ ظلمِ
دشمن سیاه‌پوش بگردم (۳) نورِ خود و راستيء خودرا بفرست تا مرا راهبري نمایند و مرا بکوهِ مقدّس
و بمسکنِ تو برسانند (۴) آنگاه بمذبحِ خدا که خداي سرور و خرّميء من است درآیم و ترا اي خدا
خداي من با بربط شکر خواهم نمود * (۵) اي جانِ من چرا خم شدي و در اندرونَم چرا بي آرام اِي
بخدا اعتماد کن زیرا که اورا دیگر شکر خواهم نمود که نجاتِ رویَم و خدایَم اوست *

(مزمورِ چهل و چهارم مشتمل بر بیست و شش آیه)

[سالارِ مغنّیانرا تعلیم از براي فرزندانِ قُورَحْ]

(۱) اي خدا بگوش‌هاي خود شنیدیم و آباي ما بما خبر دادند به اعمالي که در ایّامِ ایشان به ایّامِ قدیم
بجا آوردي (۲) طوائف‌را با دستِ خود بیرون کرده پدرانِ مارا غرس نمودي و اُمّت‌هارا جفا نموده
ایشان‌را منتشر ساختي (۳) زیرا که بشمشیرِ خود زمین‌را بتصرّف نیاوردند و بازوي ایشان ایشان‌را نجات
نداد بلکه دستِ راستِ تو و بازوي تو و نورِ روي تو زیرا که از ایشان راضي بودي * (۴) اي خدا
پادشاه من توئي نجات‌ها بجهةِ یَعْقُوبْ امر فرما (۵) به امدادِ تو دشمنانِ خودرا خواهیم راند و باسمِ تو
مقاومت کننده‌گانِ خودرا پایمال خواهیم کرد (۶) زیرا که بکمانِ خود اعتماد نخواهم کرد و شمشیرِ من مرا
خلاصي نخواهد داد (۷) چونکه تو مارا از دشمنانِ ما خلاصي دادي و مبغضانِ مارا منفعل ساختي

(٨) تماميءِ روز بخدا مفتخر ايم و اسمِ ترا ابداً مدح خواهيم نمود * سلاه * (٩) امّا مارا رانده منفعل ساختي و عساكرِ ما بيرون نرفتي (١٠) مارا از حضورِ دشمن برگردانيدي و مبغضانِ ما مارا جهةِ خود يغما مينمايند (١١) مارا مثلِ گوسفندانِ خوراكي تسليم نمودي و مارا در ميانِ طوائف پراكنده ساختي (١٢) قومِ خودرا به لاشيء فروختي و از قيمتِ ايشان نيفزودي (١٣) مارا براي همسايگانِ خودما سرزنش و براي احاطه‌كنندگانِ ما مسخره و خنده‌كن گذاشتي (١٤) مارا در ميانِ قبائل ضربُ‌المثل و در طوائف سببِ جنبشِ سر گردانيدي (١٥) هر روز رسوائيَم در نظرِ من است و خجالتِ رويَم مرا مستور ميسازد (١٦) بسببِ آوازِ سرزنش كننده و كفرگوينده و بعلّتِ دشمن و انتقام كشنده * (١٧) تماميءِ اين چيزها برما واقع شد لكن ترا فراموش نكرديم و در عهدِ تو خيانت نورزيديم (١٨) دلِ ما بعقب برنگرديده است و اقدامِ ما از راهِ تو عدول نكرده است (١٩) اگر چه مارا در مكانِ اژدرها شكسته سايهء مرگرا بما پوشانيدي (٢٠) اگر اسمِ خداي خودرا فراموش ميكرديم و دستهاي خودرا بخداي بيگانه مبسوط ميساختيم (٢١) آيا اين‌را خدا غور نخواهد نمود چونكه درك كننده‌ء اسرارِ قلب اوست (٢٢) بدرستي كه تماميءِ روز بسببِ تو كشته ميشويم و بمنزلهء گوسفندانِ كشته‌شدني محسوب شده ايم * (٢٣) اي خداوند بيدار شو چرا ميغنوي متيقّظ بوده مارا ابدا مردود مساز (٢٤) روي خودرا چرا از ما مستور ميسازي محنت و جفاي مارا فراموش ميكني (٢٥) چونكه جانِ ما به غبار خم شد و شكمِ ما بزمين چسپيد (٢٦) جهةِ امدادِ ما برخيز و بسببِ رحمتِ خود مارا خلاصي بخش *

(مزمورِ چهل و پنجم مشتمل بر هفده آيه)

[سالارِ مغنّيانرا در تارِ شش تاي تعليم از براي فرزندانِ قورَح سرودِ محبتها]

(١) دلِ من سخنِ نيكورا جاري ميتمايد افعالَم‌را بمَلِك عرضه ميدارم زبانَم قلمِ زود نويسنده ايست (٢) از فرزندانِ آدم زيباتري بلاغت بلبهاي تو ريخته است چونكه خدا ترا ابداً بركت داده است * (٣) اي پهلوان شمشيرت‌را كه جلال و جاهِ تُست بكمرت ببند (٤) و با عظمتِ خود برخوردار شده سوار شو بسببِ حقيقت و حلم و عدالت كه دستِ راستِ تو چيزهاي مهيب‌را بتو نشان ميدهد (٥) تيرهاي تو برقومهائي كه از دلِ دشمنِ مَلِك اند تا آنكه در زيرِ تو افتاده شوند تيز است * (٦) اي خدا تختِ تو تا ابدالآباد است عصاي مملكتِ تو عصاي عدالت است (٧) عدالت‌را دوست ميداري و شرارت‌را بغض مينمائي از آن سبب خدا خدايت ترا بروغنِ شادماني زياده از مصاحبانت مسح نمود * (٨) تماميءِ لباسهايت از مُرّ و عود و سَليخه [معطّر] است كه ترا از سراي عاجِ ارمَن مسرور ساخته است (٩) در ميانِ زنانِ با وقارت دخترانِ ملوك هستند بدستِ راستِ تو مَلِكه بطلاي اوفير مي‌ايستد (١٠) اي دختر بشنو و ببين و گوشِ خودرا فرا دار قومِ خود و خانهء پدرت‌را فراموش كن (١١) تا آنكه مَلِك از حُسنِ تو اشتياق مند باشد چونكه آقاي تُست باو كرنش نما (١٢) و دخترِ صُور با پيشكش مي‌آيد و دولتمندانِ قوم بلطفِ تو ملتمس اند * (١٣) دخترِ مَلِك

در خلوتِ خانهاَش تماماً مجلّی است و لباسِ او از زرِ قُلّابدوزي است (۱۴) بلباسِ قُلّابدوز بمَلِكْ آورده میشود دخترانِ دوشیزه که از مصاحبانَش هستند از عقبِ او بتو آورده میشوند (۱۵) بلکه بسرور و خرّمي آورده شده بقصرِ مَلِكْ داخل خواهند شد (۱۶) درجاي پدرانَت فرزندانَت خواهند بود تا ایشان‌را در تماميء زمین سَرُورْ نصب نمائي (۱۷) اسمِ ترا پُشت در پُشت مذکور میگردانم از آن سبب قومها ترا تا ابدالآباد تعریف خواهند نمود *

(مزمورِ چهل و ششم مشتمل بر یازده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا از براي فرزندانِ قُورَحْ سرود در حقّ اسرارها]

(۱) خدا بجهة ما ملجاء و قوّت است و در تنگيها نصرتِ عظیمِ یافت شدني اوست (۲) بنابرین اگرچه زمین متحرّك شود و کوهها بقعرِ دریاها انداخته شود نخواهیم ترسید (۳) و آبهاي آن بنعره و تلاطم درآیند و کوهها از بلندیَش متزلزل شوند * سلاه (۴) نهري است که آب شارهاَیش شهرِ خدا مقامِ مقدّس بل مسکنِ متعال‌را خوشحال میسازد (۵) خدا در اندرونِ اوست که متحرّك نخواهد شد خدا وقتِ طلوعِ فجر بآن نصرت خواهد داد (۶) قبائل هنگامه کردند ممالك متحرّك شدند [خدا] آوازِ خودرا بر آورد که زمین گداخته شد (۷) خداوندِ لشکرها با ماست خداي یَعقُوبْ ملجاء بلندِ ماست * سلاه * (۸) بیائید اعمالِ خداوندرا به بینید که در زمین چه خرابيها نمود (۹) جنگهارا تا انتهاي زمین تسکین مینماید کمان‌را میشکند و نیزه‌را قطع مینماید عرّاده‌هارا بآتش میسوزاند (۱۰) سکوت نموده بدانید که خدا مَنَم درمیانِ طوائف متعال و در زمین عالي خواهم بود (۱۱) خداوندِ لشکرها با ماست خداي یَعقُوبْ ملجاء بلندِ ماست * سلاه *

(مزمورِ چهل و هفتم مشتمل بر نه آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمور از براي فرزندانِ قُورَحْ]

(۱) اي تماميء طوائف دست زنید و بخدا بآوازِ ابتهاج بخروشید (۲) زیرا که خداوند متعال و مهیب و بر تماميء زمین پادشاهِ عظیم است (۳) قومهارا در زیرِ ما و اُمّتهارا در تحتِ اقدامِ ما میگذارد (۴) از براي ما میراثِ مارا برگزیده است برتريء یَعقُوبْ که دوست میدارد * سلاه * (۵) خدا بخروشیدن و خداوند بآوازِ کرنا صعود نمود (۶) خدارا بسرائید بسرائید پادشاهِ مارا بسرائید بسرائید (۷) چونکه خدا پادشاهِ تماميء زمین است با مهارت بسرائید (۸) خدا بر اُمّتها سلطنت مینماید خدا بر تختِ مقدّسِ خود جلست مینماید (۹) سرورانِ قومها یعني قومِ خداي اِبْراهِیمْ مجتمع گردیدند چونکه سپرهاي زمین از آنِ خداست که بسیار متعال است *

(مزمورِ چهل و هشتم مشتمل بر چهارده آیه)

[سرود و مزمور از براي فرزندانِ قُورَحْ]

(۱) خداوند عظیم است و در شهرِ خداي ما در کوهِ مُقدّسَش بسیار ممدوح است (۲) کوهِ صِیُونْ که شهرِ

مَلِكِ بزرگ بطرفِ شمالِ وَيْ است خوش وضع و خرّميء تماميء زمين است (۳) خدا در قصرهايَش بملجاء بلند معروف است * (۴) زيرا اينك پادشاهان مجتمع گرديده با همديگر گذشتند (۵) ايشان به محضِ ديدن تعجّب نمودند آشفته شدند و شتافتند (۶) در آنجا ايشان را لرزش مثلِ دردِ زنِ زاينده گرفت (۷) كشتيهاي تَرْشِيْش را ببادِ شرقي شكستي (۸) چناني كه شنيديم همچنان در شهرِ خداوندِ لشكرها شهرِ خداي ما ديده ايم آن را خدا ابداً محكم خواهد نمود * سلاه * (۹) اي خدا برأفتِ تو در ميانِ هيكلِ تو انديشه نموديم (۱۰) اي خدا بطورِ اسمت بهمين طور حمدت تا انتهاي زمين است و دستِ راستت از عدالت پُر است (۱۱) كوهِ صِيونْ شادمان و دخترانِ يِهُودَاهْ بسببِ قضاياي تو خوش وقت باشند * (۱۲) صِيونْ را احاطه نموده طواف نمائيد و برجهايَش را بشماريد (۱۳) دلِ خودرا به بارههايَش مشغول سازيد و قصرهايَش را انديشه نمائيد تا آنكه به پُشتِ آخرين خبر بدهيد (۱۴) زيرا كه اين خدا تا به ابدالآباد خداي ماست كه مارا تا بمرگ رهبري خواهد نمود *

(مزمورِ چهل و نهم مشتمل بر بيست آيه)

[سالارِ مغنّيان را از براي فرزندانِ قُورَح]

(۱) اي تماميء قبائل اين را بشنويد و اي ساكنانِ تماميء جهان گوش دهيد (۲) هم فرزندانِ عام و هم فرزندانِ خاص و هم غني و فقير (۳) دهانم بحكمتها متكلّم و قلبم بفطانتها متفكّر ميشود (۴) گوشِ خودرا بمَثَل مائل ميگردانم و رموزِ خودرا با بربط فتح خواهم نمود * (۵) در روزهاي بلا از ظلمِ گيرندهگانِ پاشنهام كه مرا احاطه مينمايد چرا بترسم (۶) كساني كه بمالِ خود معتمد اند و بكثرتِ دولتِ خود مفتخر اند (۷) از ايشان كسي برادرِ خودرا مطلقا خلاص نتواند كرد و بجهتش بخدا كفّاره نتواند داد (۸) (چونكه فديهء نفسِ ايشان قيمتي است لهذا ابداً توقُّف از آن بايد بكند) (۹) تا كه ابداً زنده بماند و فسادرا نه بيند * (۱۰) زيرا كه مي بيند كه عُلما مي ميرند و هم ابله و احمق با هم هلاك ميشوند و مالِشان را بديگران وا ميگذارند (۱۱) فكرِ درونِ ايشان اينست كه خانهايِشان دائماً و مسكنهايشان دَوْر بدَوْر بمانند و زمينهاي خودرا باسمِ خود مينامند (۱۲) لكن آدمي به احترام نمي ماند مثلِ بهائم است كه هلاك ميشود (۱۳) اين راهِ ايشان حماقتِ ايشان است مع هذا اعقابِ ايشان از سخنانِ ايشان خشنود اند * سلاه (۱۴) مثلِ گوسفندان در قبر گذاشته ميشوند مرگ راعيء ايشان است و در صبحدم راستان ايشان را مسلّط خواهند شد و زيبائيء ايشان از مكانِ خودشان در قبر كهنه ميگردد (۱۵) نهايت خدا جانِ مرا از دستِ قبر نجات خواهد داد چونكه مرا قبول ميكند * سلاه * (۱۶) هنگامِ دولتمنديء كسي و زياد شدنِ عزّتِ خانهاَش مترس (۱۷) چونكه وقتِ وفاتَش چيزي نخواهد بُرد و عزّتَش از عقبَش فرو نخواهد رفت (۱۸) اگرچه در حياتَش جانِ خودرا متبرّك ساخت و [مردمان] ترا مدح كردند هنگامي كه با خوشي بودي (۱۹) آنكس بدَوْرهء آباي خود خواهد رفت كه ابداً نوررا نخواهند ديد (۲۰) مردِ مكرّم كه بي ادراك است مثلِ بهائمي است كه هلاك ميشود *

(مزمورِ پنجاهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

[مزمورِ آسافْ]

(۱) خدای قدیر که خداوند است متکلّم شد و زمین‌را از مطلعِ آفتاب تا بمغربش خطاب فرمود (۲) خدا از صِیونْ که کمالِ زیبائی است تجلّی کرد (۳) خدای ما میآید و سکوت نخواهد کرد در حضورش آتشِ مشتعل و در اطرافش طوفانِ شدید میباشد (۴) از بالا آسمان‌ها و زمین‌را خطاب می‌نماید تا آنکه قومِ خودرا حکم نماید (۵) که مقدّسانِ مرا که بذبیحه با من عهد بستند نزدِ من جمع گردانید (۶) آسمانها عدالتِ اورا آشکار خواهند کرد چونکه خودِ خدا حاکم است * سلاه * (۷) ای قومِ من بشنوید تا بگویم و ای اِسْرائیلْ استماع نما تا بتو شهادت بدهم که خدا خدای تو منم (۸) ترا درحقِّ ذبائحِ تو و قربانیهای سوختنی که همیشه در حضورم هستند عتاب نمی‌نمایم (۹) گوساله از خانهٔ تو و بزها از آغلِ تو نمیگیرم (۱۰) زیرا که تمامیءِ حیواناتِ جنگل و هزارانِ بهائمی که درکوه‌هایند از آنِ من اند (۱۱) تمامیءِ طیورِ کوه‌هارا میدانم و وحشیانِ صحرا نزدِ منند (۱۲) اگر گرسنه میشوم ترا خبر نمیدهم چونکه جهان و پریءِ آن از آنِ من است (۱۳) آیا میشود که گوشتِ گاوانرا بخورم و خونِ بزانرا بنوشم (۱۴) شکرگذاری بخدا ذبح کن و نذورِ خودرا به متعال ادا نما (۱۵) و درروزِ تنگنائی مرا استدعا کن ترا خلاصی میدهم تا که مرا اکرام نمائی * (۱۶) امّا خدا بشریر میگوید که ترا چه کار است که فرائضِ مرا بیان کنی و عهدِ مرا بدهانت ببری (۱۷) چونکه تأدیبِ [مرا] بغض نمودی و کلماتِ مرا درعقبِ خود انداختی (۱۸) هنگامی که دزدرا دیدی با او همعهد شدی و با زناکاران شریك شدی (۱۹) دهانِ خودرا به بدگوئی باز نمودی و زبانت مصوّرِ حیله است (۲۰) مینشینی بخلافِ برادرت حرف میزنی و به پسرِ مادرت غیبت میکنی * (۲۱) اینهارا کردی و من خاموش شدم پنداشتی که فی‌الْواقع مثلِ تو میبودم نهایت ترا عتاب نموده [افکارت] درمدِّ نظرت ترتیب میدهم (۲۲) ای فراموش کنندگانِ خدا اینرا بفهمید مبادا که شمارا بدرم و رهانندهٔ نباشد * (۲۳) تقریب کنندهٔ شکر مرا احترام میکند و کسی که راهِ خودرا راست میگرداند نجات خدارا باو خواهم نمود *

(مزمورِ پنجاه و یکم مشتمل بر نوزده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا مزمورِ داودْ وقتی که ناثانِ پیغمبر نزدِ او آمد بعد از درآمدنش به بَثِ شبعْ]

(۱) ای خدا از رأفتِ خود مرا ترحّم نما و از کثرتِ رحمتِ خود گناهانِ مرا محو ساز (۲) مرا از عصیانم بالْکلّیه شستشو ده و ازگناهم مرا پاك کن * (۳) زیرا که بگناهم معترفم و خطایم همیشه درنظرِ من است (۴) بتو بمجرّدِ توگناه ورزیده در نظرِ تو این بدی‌را کردم تا آنکه وقتِ گفتنت صادق و هنگامِ حکمت مزکّی باشی (۵) اینك درعصیان زائیده شدم و مادرم درخطا از من حامله شد * (۶) اینك دراندرون حق‌را راغبی و درباطن بمن حکمت‌را اعلام مینمائی (۷) مرا با زوفا پاك کن تا که طاهر شوم مرا شستشو

ده که از برف سفیدتر خواهم شد (۸) مرا بشادماني و خرّمي بنیوشان تا استخوانهائي که شکستهٔ به وجد آیند (۹) روي خود از گناهَم بپوشان و تماميءِ غصیانَمرا محو کن (۱۰) اي خدا قلبِ پاك برایَم ایجاد کن و دراندرونَم روحِ مستقیم تجدید کن (۱۱) مرا از حضورت مینداز و روحِ مقدّسِ خودرا از من مگیر (۱۲) خوشنوديءِ نجاتِ خودرا بمن باز بده و بروحِ عتیق [خود] مرا تکیه بده * (۱۳) تا عاصیانرا بطریقِ تو تعلیم دهم و گناهکاران به تو برگردند (۱۴) اي خدا خداي مُنجيءِ من مرا از خونها خلاصي ده که زبانَم بعدالَتت به بلند آوازي خواهد سرود (۱۵) اي خداوند لبهایَمرا باز کن که دهانَم حمدِ ترا آشکار نماید (۱۶) زیرا که ذبیحهرا طلب نکردي و الّا میدادم و قربانيءِ سوختنيرا قبول نکردي (۱۷) ذبائحِ خدا روحِ شکسته است دلِ مُنکسر و مُنسحقرا اي خدا خوار نخواهي نمود * (۱۸) دررضامنديءِ خود به صِیونْ احسان کن و حصارهاي اُورَشَلیمْرا تعمیر نما (۱۹) آنگاه از ذبائحِ صدق و قربانيءِ سوختني بلکه تمام سوختني راضي خواهي شد آن وقت گوسالههارا برمذبحِ تو تقریب خواهند نمود *

(مزمورِ پنجاه و دویم مشتمل بر نه آیه)

[سالارِ مغنّیانرا تعلیمِ داوُدْ هنگامي که دُوئِگِ اِدُومِيْ آمد و شاؤُولْرا خبر داده گفت که داوُدْ به خانهٔ اَبیمِلِكْ آمده است]

(۱) اي جبّار چرا از بدي فخر مینمائي احسانِ خدا همیشه باقي است (۲) زبانِ تو چیزهاي زشترا تدبیر مینماید مثلِ اُسترهٔ تیزِ حیلهکار (۳) بدیرا از نیکوئي و دروغيرا از راست گوئي زیاده دوست میداري * سلاه (۴) اي زبانِ حیلهباز تماميءِ سخنانِ بلعکنندهرا دوست میداري * (۵) خدا هم ترا ابدا هلاك خواهد ساخت و ترا نیز از میان برداشته ترا از چادر بیرون خواهد کرد بلکه ترا از زمینِ زندهگان استیصال خواهد نمود * سلاه (۶) و صدیقان ملاحظه کرده خواهند ترسید و بر او خنده خواهند کرد (۷) که اینك مردي که خدارا قوّتِ خود نکرده بکثرتِ دولتِ خود اعتماد نمود و از خباثتِ خود قوي شد * (۸) و من مثلِ درختِ زیتونِ سبز در خانهٔ خدا بوده برأفتِ خدا ابدالآباد اعتماد خواهم نمود (۹) ترا ابداً حمد خواهم نمود چونکه اینرا عمل نمودي و از اسمت امیدوار میشوم از اینکه در نظرِ مقدّسانت نیکوست *

(مزمورِ پنجاه و سیوم مشتمل برشش آیه)

[سالارِ مغنّیانرا تعلیمِ داوُدْ بر سرنا]

(۱) ابله با دلِ خود میگوید که خدا نیست فاسد گردیده اعمالِ مکروهرا بجا آوردند و نیکوکنندهٔ نیست (۲) خدا از آسمانها بر بني آدم نگریست تا آنکه ببیند که آیا حکمتپیشهٔ هست که جویاي خدا باشد (۳) همهگيءِ ایشان با هم گمراه و عفن شده نیکوکنندهٔ نیست بلکه احدي نیست * (۴) آیا

مفسدان بي ادراك اند كه قوم مرا ميخورند چنانكه نان ميخورند و خدارا ستدعا نمي.نمايند (٥) جائي كه خوف نبود بغايت خوف‌ناك شدند زيرا كه خدا استخوانهاي كساني كه بر تو خيمه زدند از هم باشيد ايشان‌را شرمنده ساختي زيرا كه خدا ايشان‌را حقير داشت (٦) كاشكي نجاتِ إِسْرائِيْل از صِيُّون نمايان ميشد خدا هنگامي كه اسيرشدهگانِ قومِ خودرا باز پس مي‌آورد يَعقوبْ هروله‌كنان و إِسْرائِيْل شادمان خواهد شد *

(مزمورِ پنجاه و چهارم مشتمل بر هفت آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر نِگِينُوتْ تعليمِ داوُدْ وقتِ آمدنِ زِيفِيانْ و گفتنشان بشائُول كه آيا داوُدْ خويشتن‌را درميانِ ما مستور نكرده است]

(١) اي خدا مرا بسببِ اسمِ خود خلاصي ده و دركبرياي خود از برايم حكم نما (٢) اي خدا استدعاي مرا بشنو و بكلماتِ دهانم گوش ده (٣) زيرا كه غريبان بر من مقاومت نموده اند و قهّاران جوياي جانِ من اند خدارا در حضورِ خود نگذاشتند * سلاه * (٤) اينك خدا بمن معين است خداوند با كساني است كه تكيه دهندهگانِ جانِ من اند (٥) بلا بدشمنانم ردّ خواهد نمود در راستيء خود ايشان‌را منقطع ساز (٦) ترا به ارادتِ خود ذبح خواهم نمود و اسمِ ترا اي خداوند شكر خواهم كرد زيرا كه نيكوست (٧) چونكه از هر تنگنائي مرا نجات داده است و چشمانم بردشمنانم نگران است *

(مزمورِ پنجاه و پنجم مشتمل بر بيست و سه آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر نِگِينُوتْ تعليمِ داوُدْ]

(١) اي خدا به استدعاي من گوش ده و خويشتن‌را از تضرّعِ من پنهان مكن (٢) بمن متوجّه شده استجابت فرما در ناله‌ام غمگين شده فرياد مينمايم (٣) بسببِ آوازِ دشمن و ظلمِ شريران كه عصيان‌را بر من اسناد ميدهند و با حدّت بمن بغض مينمايند * (٤) دلم در اندرونم دردناك است و ترسهاي مرگ بر من مستولي است (٥) ترس و رعشه بمن حمله‌ور شدند و خوف مرا مستور كرد (٦) و گفتم اي كاشكي مرا مثلِ كبوتر بال ميبود كه طيران نموده ساكن ميشدم (٧) اينك دوري گزيده آواره ميگرديدم و در بيابان بسر ميبردم * سلاه (٨) خلاصيء خودرا از تندباد و از طوفان مي‌شتابانيدم * (٩) اي خداوند ايشان‌را هلاك كن و زبان‌هاي ايشان‌را تفريق كن زيرا كه ظلم و منازعه در شهر ديدم (١٠) كه روز و شب بر حصارهايش گردش ميكنند در ميانش رنج و عنا پيداست (١١) در اندرونش شرارت است و حيله و خُدعه از چهار سريش بيرون نميرود * (١٢) زيرا كه ملامت كنندهء من دشمن نبود و الّا باو متحمّل ميشدم و كسي كه برمن تكبّر مينمود مبغضِ من نبود و الّا خويشتن‌را از او پنهان ميكردم (١٣) امّا تو اي مرد كه هم منصبِ من و أليفِ من و آشناي من بودي (١٤) كه با همديگر صحبتِ شيرين

میگردیم و بخانهء خدا در میانِ گروه میرفتیم (۱۵) اجل برایشان بناگهان هجوم آورَد و زنده بقبر فرو بروند چونکه شرارت در مسکنها و در میانِ خودشان هست * (۱۶) و نسبت بمن خدارا تضرّع نمایم که خداوند مرا خلاص نماید (۱۷) در شام و صبح و ظهر آه و ناله مینمایم تا که آوازِ مرا بشنود (۱۸) جانِ مرا از محاربه که بر من است بسلامت دار چونکه مخالفانِ من بسیار اند (۱۹) خدا خواهد شنید کسي که از ازل باقي است ایشانرا مبتلا خواهد کرد * سلاه * زانرو که تبدیلاترا ملاحظه نمي‌کنند از خدا نمي‌ترسند (۲۰) دستهاي خودرا بر صلح‌اندیشانِ خود دراز کرده عهدِ خودرا شکسته است (۲۱) کلامِ دهانَش از کَرَه نرم‌تر امّا در قلبش جنگ بود و سخنانَش هموارتر از روغن بود امّا حقیقةً تیغهاي برهنه بود * (۲۲) بارِ خودرا بخداوند تحویل نما که ترا تکیه‌گاه اوست صدیقرا ابداً متحرّك نخواهد ساخت (۲۳) امّا تو اي خدا ایشانرا بچاهِ هلاکت فرود خواهي آورد مردمانِ خوني و حیله‌ور روزهاي خودرا نیمه نخواهند کرد و من بتو متوکّلم *

(مزمورِ پنجاه و ششم مشتمل بر سیزده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا برکبوترِ خاموشِ بعیدهء تصنیفِ داوُدْ هنگامي که فِلِسْطِیانْ اورا در گَتْ گرفتار کردند]

(۱) اي خدا بمن ترحّم فرما زیرا که آدم میخواهد مرا فرو بَرَد هرروز جنگ کرده مرا مظلوم میسازد (۲) دشمنانَم هر روز میخواهند که بلع نمایند بدرستي که جنگ کنندهگانِ با من بسیار اند اي مُتعال * (۳) روزي که میترسم بتو توکّل مینمایم (۴) با خدا کلامَشرا تمجید خواهم نمود بخدا متوکّل شده از آنچه که بشر بمن نماید نخواهم ترسید * (۵) هرروز سخنانِ مرا به کجي معني میدهند تماميء تدبیراتِ ایشان برایَم با بدي است (۶) ایشان به پنهاني جمع میشوند قدمهایَمرا میپایند هنگامي که بجانَم منتظر اند (۷) آیا میشود که خویشتنرا با شرارت خلاصي دهند اي خدا قومهارا در غضبِ خود بینداز (۸) آوارهگیهاي مرا تو شمردي اشکهاي مرا درِ مشکت بگذار آیا در کتابَت نیستند * (۹) در روزي که ترا تضرّع مینمایم آنگاه دشمنانَم بعقب برگردنده خواهند شد اینرا میدانم که خدا جانبدارِ من است (۱۰) با خدا کلامَشرا تمجید خواهم نمود با خداوند سخنانَشرا مدح خواهم نمود (۱۱) بخدا متوکّل شده از آنچه که آدم بمن نماید نخواهم ترسید (۱۲) اي خدا نذورِ تو بر من است و حمدهارا بتو ادا مینمایم (۱۳) چونکه جانِ مرا از مرگ نجات دادي آیا پایهاي مرا از لغزیدن نگاه نخواهي داشت تا آنکه در نورِ زندهگان درحضورِ خدا سلوك نمایم *

(مزمورِ پنجاه و هفتم مشتمل بر یازده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا غیرِ مهلك تصنیفِ داوُدْ هنگامي که از حضورِ شاؤُلْ بمغارهٔ گُریخت]

(۱) اي خدا مرا ترحّم بفرما مرا ترحّم بفرما زیراکه جانِ من بتو متوکّل است و بسایهء بالهاي تو پناه میبرم

تا این بلاها بگذرند (۲) بخداي مُتعال استدعا مینمایم بخدائي که کارسازِ من است (۳) از آسمان فرستاده مرا از ملامتِ بلع نمایندهاَم نجات خواهد داد * سلاه * احسان و حقیقتِ خودرا خدا میفرستد * (۴) جانِ من در میانِ شیران است در میانِ مشتعل شدهگانِ فرزندانِ آدم میخوابم که دندانهایشان نیزه و تیرهاست و زبانِ ایشان شمشیرِ بُرّنده است * (۵) اي خدا بر آسمانها مُتعال باش و جلالت بر تمامیء زمین باشد (۶) از براي پایهایَم دامرا مهیّا ساختند جانَم خم شد در پیشَم چاهرا کندند که خودشان در آن افتادند * سلاه (۷) اي خدا دلِ من حاضر است دلِ من مهیّاست که خواهم سرائید و تمجید خواهم نمود (۸) اي عزّتَم بیدار شو اي سنطور و بربط بیدار شو من در سحرگاه بیدار میشوم (۹) اي خداوند ترا در میانِ قومها شکر و در میانِ اُمّتها تمجید مینمایم (۱۰) زیرا که مرحمتِ تو تا به آسمان و حقیقتِ تو تا به سپهرِ عظیم است (۱۱) اي خدا مافوقِ آسمانها مُتعال باش و جلالِ تو بر تمامیء زمین باشد *

(مزمورِ پنجاه و هشتم مشتمل بر یازده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا غیرِ مهلك تصنیفِ داوُدْ]

(۱) اي جماعت آیا حقیقةً بصداقت تکلُّم مینمائید و اي فرزندانِ آدم براستي فتوا میدهید (۲) بدرستي که در قلب بشرارت مشغول اید و ظلمِ دستهاي خودرا در روي زمین میسنجید (۳) شریران از رَحِم بیگانهوار رفتار مینمایند از شکمِ مادر دروغ گویان آواره میگردند (۴) زهرِ ایشان مثلِ زهرِ مار و مثلِ صاغرمارِ کَرْ که گوشِ خودرا میبندد (۵) که آوازِ افسونکنندهگانرا نشنود اگرچه بمهارت افسون مینمایند * (۶) اي خدا دندانهاي ایشانرا در دهانِ ایشان بشکن اي خداوند دندانهاي آسیاي شیربچهگانرا منکسر ساز (۷) مثلِ آب گداخته شده جاري گردند تیرهائي که بزِهْ میکنند ریز ریز شوند (۸) مثلِ حَلَزون که در رفتار آب میگردد مثلِ سِقطَ زنْ آفتابرا نبینند (۹) قبل از آنکه دیگهاي شما خارِ آتش زده چه تر و چه خشكرا حِسّ نماید گردباد آنهارا خواهد برداشت * (۱۰) صدیق شادمان میشود از اینکه انتقامرا میبیند پایهاي خودرا در خونِ شریر شُستشو خواهد داد (۱۱) و آدمي خواهد گفت که به تحقیق از براي صادق عوض هست بدرستي که خدائي هست که بزمین حکم نماید *

(مزمورِ پنجاه و نهم مشتمل بر هفده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا غیرِ مهلك تصنیفِ داوُدْ هنگامِ فرستادنِ شاؤُلْ تا آنکه خانهرا احاطه نموده اورا بقتل رسانند]

(۱) اي خدایَم مرا از دشمنانَم خلاصي ده و مرا از کساني که بر من برمیخیزند به بلندي بردار (۲) مرا از مفسدان نجات ده و از مردمانِ خوني مرا مستخلص ساز * (۳) زیرا اینك براي جانَم در کمین اند پُرزوران بر خلافَم جمع شدند نه بجهةِ خیانتَم و نه از براي گناهَم اي خداوند (۴) بدونِ تقصیرِ من میدوند و خویشتنرا آماده میسازند جهةِ استقبالِ من بیدار شده ملاحظه فرما (۵) پس تو اي خداوند خداي لشکرها خداي اِسْرائیْلْ جهةِ عقوبتِ تمامیء قبائل مُتیقّظ شو و تمامیء گناهکارانِ خائنرا عنایت مفرما * سلاه (۶) وقتِ شام

برگردیده مثل سگ عوعو نمایند و شهررا گردش کنند * (٧) اینك به دهانشان هذیان میگویند و در لبهاي
یشان تیغهاست [چونکه میکویند] کیست بشنود (٨) و تو اي خداوند بایشان خنده خواهي کرد تمامي‌ء این
طوائف‌را استهزا خواهي نمود (٩) از زور ایشان به تو مینگرم زیرا که خدا بلند ملجاء من است (١٠) خداي
رحیم من مرا تقدّم خواهد نمود خدا مرا بر دشمنانم نگران خواهد گردانید * (١١) ایشان‌را مکُش مبادا که
قوم من نسیان نمایند ایشان‌را به قوّت پراکنده ساخته بزیر آور اي سپر ما خداوند (١٢) بسبب گناه دهان
و سخنان لبهایشان و هم بسبب لعنت و دروغي که حکایت مینمایند در غرور خود گرفتار شوند (١٣) ایشان‌را
در غضب خود نیست و نابود کن که معدوم شوند و بدانند که در یعقوب خدا تا بکناره‌هاي زمین مسلّط
است * سلاه (١٤) و وقت شام برگردیده مثل سگ عوعو نمایند و شهررا گردش کنند (١٥) از براي خوراکي
آواره گردش کنند و اگر سیر نشوند همهمه نمایند * (١٦) و من قوّت ترا خواهم سرائید و در سحرگاه رحمت
ترا تمجید خواهم نمود چونکه در روز تنگي‌ء من ملجاء بلند و گریزگاه من شدي (١٧) اي قوّت من ترا تمجید
خواهم کرد زیرا که خدا خداي احسان من بلند ملجاء من است *

(مزمور شصتم مشتمل بر دوازده آیه)

[سالار مغنّیان‌را بر سازهاي شش تاري گواهي تصنیف داود جهة تعلیم هنگام بیرون رفتنش به آرم نهریم
و به آرم صوباه وقت برگشتن یوآب و کشتن دوازده هزار نفر از ادومیان بدرّه‌ء نمك]

(١) اي خدا مارا وا گذاشته پراکنده ساختي نا راضي شده‌ء باز بما رجعت نما (٢) زمین‌را متزلزل ساخته
آن‌را شکستي شکستگي‌هایش‌را علاج کن زیرا که متحرّك است (٣) قوم خودرا بر مشکلیها نگران ساختي
شراب سرسامي‌را بما نوشانیدي (٤) امّا بترسندگان خود علم‌را دادي تا بسبب راستي بلند شود * سلاه
(٥) با دست راست خود خلاصي داده مرا استجابت فرما تا آنکه حبیبان تو نجات یابند * (٦) خدا
بمقدّس خود فرموده است که خورسند شده شکم‌را تقسیم کرده و درّه‌ء شکّوث‌را خواهم پیمود
(٧) گلعاد از آن من و منسّه از آن من است و افرایم نیز قوّت سر من و یهوداه شریعت‌ده من است
(٨) مواب لگن غسل من است و بالاي ادوم نعلین خودرا مي‌اندازم اي ولایت فلسطیان بمن مفتخر
باش * (٩) کیست که مرا بشهر حصاردار بیاورد کیست که مرا به ادوم رهبري نماید (١٠) اي خدا که
مارا وا گذاشتي آیا تو نخواهي کرد اي خدا با لشکرهاي ما خروج نخواهي نمود (١١) مارا از تنگي امداد
کن زیرا که نجات آدمي باطل است * (١٢) با خدا شجاعت خواهیم نمود و دشمنان مارا او پایمال
خواهد کرد *

(مزمور شصت و یکم مشتمل بر هشت یه)

[سالار مغنّیان‌را از آن داود بر نگینت]

(١) اي خدا ناله‌ء مرا بشنو و استدعاي مرا متوجّه باش (٢) هنگامي که دلم اندوهناك است از کرانه‌هاي

زمین بتو فریاد مینمایم مرا بکوهي که از من بلندتر است راهبري فرما (۳) چونکه از برایم ملجاء و از روي دشمنم برجِ قوي بودي (۴) در خیمهء تو دائماً بسرخواهم برد در سایهء بالهاي تو پناه خواهم برد * سلاه (۵) زیرا تو اي خدا نذوراتِ مرا قبول کرده میراثِ ترسندهگانِ از اسمترا بمن دادي (٦) روزهاي عمرِ پادشاهرا خواهي افزود و سالهایشرا مثلِ دورهاي متوالي خواهي گردانید (۷) دائماً در حضورِ خدا باقي خواهد ماند رأفت و حقیقترا مهیّا دار تا که اورا نگاه دارند (۸) بدین طور اسمِ ترا دائماً تمجید خواهم نمود تا آنکه نذورِ خودرا روز بروز ادا نمایم *

(مزمورِ شصت ودویم مشتمل بر دوازده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا بر سازِ یدوثون مزمورِ داود]

(۱) بدرستي که جانم از خدا منتظر است نجاتِ من از اوست (۲) بدرستي که کوهم و نجاتم و بلند ملجاءام اوست بسیار متحرّک نخواهم شد (۳) تا بچند تدبیراتِ فاسدرا بکسي میکنید تماميء شما مقتول ميشوید مثلِ دیوارِ خم شده و مثلِ حائطِ لرزنده خواهید شد (۴) بدرستي که بجهةِ انداختنِ او از برتریش مشورت مینمایند از دروغ راضي اند با دهانِ خویشتن دعاي خیر مینمایند امّا باطنِ ایشان دعاي بد مینمایند * سلاه * (۵) اي جانِ من البتّه از خدا منتظر شو زیرا که امیدِ من از اوست (٦) بدرستي که کوهم و نجاتم و بلند ملجاء ام اوست که متحرّک نخواهم شد (۷) نجاتِ من و جلالِ من از خدا و کوهء قوّتِ من و پناهِ من در خداست (۸) اي قوم هر وقت باو اعتماد نمائید دلهاي خودرا در حضورش بریزید خدا از براي ما ملجاء است * سلاه * (۹) بدرستي که بني آدم باطل و فرزندانِ انسان کاذب وقتِ سنجیدنِ ایشان بمیزان بالکلّ از بطالت سبکتر اند (۱۰) در ظلم اعتماد مکنید و در یغما هوا زده نشوید اگر مال زیاد شود دلِ خودرا باو مبند (۱۱) خدا یک باره متکلّم شد و دو باره اینرا شنیدم که قوّت از آنِ خداست (۱۲) اي خداوند رحمت از آنِ تست زیرا که تو بهر کس موافقِ عملش جزا خواهي داد *

(مزمورِ شصت و سیوم مشتمل بر یازده آیه)

[مزمورِ داود هنگامي که در بیابانِ یهوداه بود]

(۱) اي خدا خداي من توئي که ترا در سحرگاه جستجو مینمایم جانِ من بتو تشنه است و جسدِ من در زمینِ خشکِ سوخته شدهء بي آب بتو مشتاق است (۲) تا که قوّتِ تو و مجدِ ترا بنهجي که ترا در مقامِ مقدّس ملاحظه کردة بودم ببینم (۳) رحمتِ تو چونکه از حیات بهتر است لبهایم ترا تسبیح خواهد نمود (۴) وقتِ حیاتم ترا البتّه شکر مینمایم و دستهایمرا باسمِ تو بلند خواهم نمود (۵) جانِ من گویا از مغز و شحم پر خواهد شد و دهانِ من با لبهاي مبتهج ترا تمجید خواهد نمود * (٦) هنگامي که ترا در بسترم ذکر میکنم و در پاسهاي شب ترا فکر مینمایم (۷) از اینکه معینِ من بودي در سایهء بالهاي تو

فرحناك خواهم شد (٨) جانِ من در پَیْ‌اَت ملاصق است دستِ راستِ تو مرا تکیه‌گاه است (٩) امّا کسانی که در هلاکتِ جانَم مُتجسّس اند به اسفل‌های زمین فرو خواهند رفت (١٠) بدَمِ شمشیر خواهند افتاد و نصیبِ شغالان خواهند شد (١١) نهایت پادشاه بخدا مسرور خواهد شد هر کسی که باو سوگند میخورد فرحناك خواهد شد امّا دهانِ دروغ‌گویان مسدود میشود *

(مزمورِ شصت و چهارم مشتمل بر ده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا مزمورِ داوُدْ]

(١) ای خدا آوازِ مرا وقتِ نالیدنَم بشنو و حیاتَم‌را از ترسِ دشمن محفوظ دار (٢) از مشورتِ پنهانیءِ شریران و از هنگامهء مفسدان مرا مستور ساز * (٣) که زبانِ خودرا مثلِ شمشیر تیز میکنند و سخنانِ تلخ‌را مثلِ تیرها به زِه میکنند (٤) تا که درجای پنهان آنهارا برمُخلص بیندازند بناگهان باو می‌اندازند و نمی‌ترسند (٥) خویشتن‌را بعملِ بد دلیر میسازند در بارهءِ دام گستریدن به پنهانی گفتگو کرده میگویند که آنهارا که میبیند (٦) تدبیراتِ بدرا تفتیش مینمایند و به تفحّصِ تمام تفتیش‌را کرده اند باطن و دلِ هر یکی از ایشان عمیق است * (٧) امّا خدا بناگهان تیررا انداخته مجروح خواهند شد (٨) پس زبانِ ایشان‌را بر خودشان راجع خواهند ساخت که تمامیءِ بیننده‌گانِ ایشان فرار خواهند کرد (٩) و تمامیءِ مردمان ترسیده فعلِ خدارا خبر خواهند داد و در بارهء عملَش تعقّل خواهند کرد (١٠) صدیق بخداوند مسرور شده باو پناه خواهد بُرد و تمامیءِ راست‌دلان مفتخر خواهند شد *

(مزمورِ شصت و پنجم مشتمل برسیزده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا مزمور و سرودِ داوُدْ]

(١) ای خدا در صیُّون حمد بتو منتظر است و نذورات [در آنجا] بتو ادا کرده میشود (٢) ای مُستجاب کننده‌ء دعا تمامیءِ بشر بتو رو می‌آورند (٣) اعمالِ گناهکاری بمن غلبه کرده اند امّا معصیت‌های مارا کفّارا نموده‌ء (٤) خوشحالِ برگزیده‌ء توکه اورا تقریب مینمائی تا آنکه در حیاطهای تو ساکن شود [استدعا اینکه] از احسانِ خانهء تو یعنی هیکلِ مقدّسِ تو سیر شویم (٥) ای خدای نجاتِ ما که اعتمادِ تمامیءِ کرانه‌های زمین و دورشده‌گانِ بردریا میباشی مارا از راهِ عدالت بچیزهای مهیب جواب میدهی * (٦) بقوّتِ خود کوههارا محکم ساختی چونکه بکبریائیءِ خود کمر بستهء (٧) نعرهء دریاها و صدای امواجَش و هنگامهء اُمّت‌هارا تسکین میدهی (٨) و ساکنانِ کناره‌ها از آیاتت میترسند بیرون رونده‌گانِ صبح و شام‌را به طرب می‌آوری (٩) زمین‌را ملاحظه کرده سیرابَش میگردانی آنرا بنهرِ خدائی که پُر آب است زیاده غنی میگردانی هنگامی که آنرا بدین منوال مهّیا ساختی غلّه از برای ایشان حاضر میگردانی (١٠) کَرْدوهایَش‌را سیراب میکنی و شیارهایَش‌را صاف مینمائی آنرا به امطارِ نرم میسازی و نموّش‌را برکت میدهی (١١) دَوْرهء

سال‌را به احسانِ خود مکلّل میسازي و راههایت چربي‌را میچکاند (۱۲) بمرتعهاي بیابان ميچکند وگریوه‌ها بخرّمي آراسته شده اند (۱۳) مرتعها بگلّه‌ها ملبّس و درّه‌ها بدانه‌ها مستور شده خروش مینمایند بلکه ميسرایند *

(مزمورِ شصت و ششم مشتمل بر بیست آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را سرود و مزمور]

(۱) اي جمیعِ زمین خدارا بخروشید (۲) جلالِ اسمش‌را تمجید نمائید حمدش‌را متجلّي سازید (۳) بگوئید خدارا که افعالِ تو چه مهیب است دشمنانت از عظمتِ قوّتت ترا مطیع میشوند (۴) تماميءِ اهلِ زمین ترا سجده نموده ترا تسبیح خواهند نمود بلکه اسمت‌را تمجید خواهند نمود * سلاه * (۵) بیائید و افعالِ خدارا ملاحظه نمائید اعمالش بر بني آدم مهیب است (۶) دریارا بخشکي مبدّل گردانید از نهر پیاده گذشتند در آنجا باو شادمان شدیم (۷) در کبریائيءِ خود ابداً مسلّط است چشمانش بقبائل مينگرد عاصیان باو تکبّر ننماید * سلاه * (۸) اي قبائل خداي مارا حمد نموده آوازِ حمدش‌را بشنوانید (۹) آنکه جانِ مارا درحیات نگاه داشت و پایهاي مارا بلغزش جائز نداشت (۱۰) زیرا اي خدا مارا امتحان کردي مارا قال‌گذاشتي مثلِ قال‌گذاشتنِ نقره (۱۱) مارا بدام آوردي و بار بکمرِ ما گذاشتي (۱۲) مردمان‌را بر سرِ ما سوار کردي بآتش و آب داخل شدیم و مارا بزمینِ راحت بر آوردي * (۱۳) با قربانیهاي سوختني بخانه‌ات رفته نذوراتِ خودرا ادا خواهم کرد (۱۴) که آنهارا لب‌هایم بیان کرد و دهانم اقرار نمود وقتِ تنگنائیم (۱۵) قربانيهاي سوختنيءِ پرواریهارا بتو با بخورِ قوچها تقریب خواهم نمود گاوان و بزان‌را ذبح خواهم نمود * سلاه * (۱۶) اي تماميءِ ترسندگانِ از خدا حاضر شده بشنوید تا آنچه که بجانم نموده است حکایت نمایم (۱۷) با دهانم استغاثه نمودم که بزبانم او متعال شد (۱۸) اگر در قلبم بعصیان نگران میشدم خداوند مرا استجابت نميفرمود (۱۹) حقیقةً خدا مرا شنید و بآوازِ دعایم متوجّه شد (۲۰) خدا مبارك باد که دعاي مرا و رأفتِ خودرا از من دور نکرد *

(مزمورِ شصت و هفتم مشتمل بر هفت آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را بر نگینوث مزمور و سرود]

(۱) خدا بما مرحمت فرماید و مارا برکت دهد و روي خودرا بما درخشان نماید * سلاه * (۲) تا آنکه راهِ تو در زمین و نجاتِ تو در میانِ تماميءِ طوائف معروف شود (۳) اي خدا قبائل ترا حمد نمایند و جمیعِ طوائف ترا شکر کنند (۴) امّتها مسرور شده ترنّم نمایند زیرا که قومهارا بعدل حکم خواهي نمود و بر امّتهاي زمین هدایت خواهي کرد * سلاه (۵) اي خدا قبائل تورا حمد نمایند و جمیعِ طوائف ترا شکر کنند (۶) زمین محصولِ خودرا خواهد داد خدا خداي ما برکت بما خواهد بخشید (۷) خدا مارا برکت خواهد داد و تماميءِ کرانهاي زمین از او خواهند ترسید *

(مزمورِ شصت و هشتم مشتمل بر سي و پنج آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمور و سرودِ داوُدْ]

(۱) خدا برخیزد دشمنانَش پراکنده شوند و مبغضانَش از برابرَش بگریزند (۲) به نهجي که دود متفرّق
میشود ایشان‌را متفرّق ساز شریران درحضورِ خداوند هلاك شوند بنوعي که موم از آتش گداخته میشود
(۳) امّا صدیقان در حضورِ خدا مسرور و شادمان شوند بلکه بخرّمي مبتهج شوند * (۴) خدارا بسرائید
اسمش‌را تمجید نمائید آن کسي که در افلاك راکب است تعظیم نمائید که اسمَش یاهْ است و در
حضورَش به وجد آئید (۵) پدرِ یتیمان و حاکمِ بیوه زنان خداست در مسکنِ مقدّسِ خود (۶) خدا
تنهایان‌را خانه نشین میگرداند اسیراني که بزنجیر بسته شده اند بیرون مي‌آورد امّا عاصیان درزمینِ خشك
ساکن خواهند شد * (۷) اي خدا وقتي که درپیشاپیشِ قومِ خود خروج نمودي و زماني که در
بیابان خرامیدي * سلاه (۸) زمین متزلزل شد و آسمان‌ها از رويِ خدا چکیدند و خودِ سینيْ از حضورِ خدا
خداي اِسْرائیلْ [لرزید] (۹) اي خدا بارانِ وافري ریختي و میراثِ خودرا وقتِ خسته شدنَش تقویت
دادي * (۱۰) جماعتِ تو درآن ساکن شدند اي خدا از احسانِ خود بفقرا مهیّا ساختي (۱۱) خداوند
فرماني داد دستهٔ مبشّره‌گان بسیار شد (۱۲) ملوكِ لشکرها گریزان شده فرارکردند و ساکنهٔ خانه‌ها غارت
تقسیم کرد (۱۳) اگرچه درمیانِ دیك‌ها میخوابیدید مثلِ کبوتري که بالهایَش بنقره و پرهایَش بزرِ زرد
مستوراست خواهید شد (۱۴) وقتي که [خداي] قادرِ مطلق دراین [زمین] ملوك‌را پراکنده ساخت بر
صَلْمُونْ برف بارید (۱۵) کوهِ باشانْ کوهِ خدائي است کوهِ باشانْ کوهِ بلند است (۱۶) اي کوههاي
بلند چرا میجهید خدا این کوه‌را جهةِ سکونتَش درخواست بلکه خداوند ابداً درآن ساکن میشود *
(۱۷) عرّاده‌هاي خدا بیست هزاراست بلکه هزارانِ هزاراست خداوند درمقامِ مقدّسِ خود درمیانِ آنها
است مثلِ درسینيْ (۱۸) بمقامِ عالي صعود نمودي اسیرشده‌گان‌را باز پس آوردي بخشش‌هارا براي آدمیان
بلکه براي عاصیان گرفتي تا که خداوند درمیانِ آنها ساکن شود * (۱۹) خداوند خداي نجاتِ ما که
مارا روز بروز محمولِ نعمتها میکند متبارك باشد * سلاه (۲۰) خداي ما خداي مُنجي است و رهائي یافتنِ از
مرگ از آنِ خداوند و پروردگاراست (۲۱) بدرستي که خدا سرِ دشمنانِ خود و فرقِ کاکل‌داري که در
گناهانَش رفتار مینماید مجروح خواهد ساخت (۲۲) خداوند فرمود که قومِ خودرا از باشانْ باز پس
خواهم آورد و هم از لُجّه‌هاي دریا ایشان‌را راجع خواهم گردانید (۲۳) تا آنکه پاي تو و زبانِ سگانِ تو از
خونِ دشمنان آلوده شوند * (۲۴) اي خدا رَوِش‌هاي ترا دیدند یعني رَوِشهاي خداي من و پادشاهِ مرا در
مقامِ مقدّسَش (۲۵) مغنّیان درپیش و سازنده‌گان درعقب و دخترانِ دف‌زن درمیان روانه شدند (۲۶) در
جماعت‌ها خدا یعني خداوندرا شکر نمائید اي آن کساني که ازنسلِ اِسْرائیلْ اید (۲۷) آنجا سالارِ ایشان
بِنْیامینِ کوچك است و سرورانِ یهُوداهْ باگروهِ ایشان و سرورانِ زِبولُونْ و نیز سرورانِ نَفْتالیْ * (۲۸) خداي

تو از برایت قوّترا امر فرمود ای خدا آنچه که از برای ما نمودهٔ قوی ساز (۲۹) بسبب هیکلِ تو که در اُورْشَلِیْمْ است ملوك پیشکشها بتو خواهند آورد (۳۰) حیوانِ نَیْزاری و گروهِ گاوانرا با گوسالهای قبائل تنبیه نما تا آنکه هر یکی به پارههای نقره رُخ بزمین بمالند قبائلی که اشتیاقِ جنگ دارند پریشان ساز (۳۱) بزرگان از مِصْر میآیند و حَبَشِیانْ دستهای خودرا بسوی خدا بتعجیل بلند خواهند کرد * (۳۲) ای ممالكِ زمین خدارا بسرائید خداوندرا تمجید نمائید * سلاه (۳۳) یعنی بکسی که در آسمانِ آسمانهای قدیمی سوار است اینك آوازِ خودرا که آوازِ قوی است صادر میگرداند (۳۴) وصفِ قوّت بخدا به دهید برتریش بر اِسْرائِیْلْ و قوّتش در سپهر است (۳۵) ای خدا از مقامِ مقدّسِ خود مهیبی خدای اِسْرائِیْلْ اوست که قوّت و عظمت بقومِ خود میبخشد خدا مبارك بادا *

(مزمورِ شصت و نهم مشتمل برسی و شش آیه)

[سالارِ مغنّیانرا بر سازهای شش تاری از آنِ داوُدْ]

(۱) ای خدا مرا نجات ده زیرا که آبها تا بجانَم رسیدند (۲) بوَحَلِ عمیق فرو میروم که جای ایستادن نیست به آبهای عمیق رسیدم که سیلاب مرا مستور میکند (۳) از فریاد کردنَم خسته شدم گلویَم خشك شد از کَشیدنِ انتظارِ خدایَم چشمهایَم بی نور شد (۴) کسانی که بی سبب مبغضِ من اند از مویهای سرَم بیشتر اند دشمنانِ من که مرا بناحق میخواهند هلاك نمایند قوی شدند آنگاه آنچه که نبُردم ردّ کردم * (۵) ای خدا ابلهیء مرا میدانی وگناهانَم از تو پنهان نیست (۶) ای پروردگار خداوندِ لشکرها کسانی که بتو امیدوار اند بسببِ من خجل نشوند ای خدای اِسْرائِیْلْ متفحّصانِ تو بسببِ من منفعل نشوند (۷) زیرا که بسببِ تو حاملِ ملامت بودم و شرمندهگی رویَمرا مستور کرده است (۸) به برادرانَم غریب و بفرزندانِ مادرَم بیگانه شدم (۹) زیرا که غیرتِ خانهٔ تو مرا فرو برده است و ملامتهای ملامت کنندهگانِ تو بر من افتادند (۱۰) هنگامِ گریستنَم و مبتلا کردنِ جانَم به روزه این از برای من مادّهٔ ملامت بود (۱۱) وقتی که پلاس پوشیدم از برای ایشان مَثَل شدم (۱۲) دروازه نشینان در ضدِّ من گُفتگو میکردند و سرودِ مَیْ پرستان گردیدم * (۱۳) امّا نسبت بمن ای خداوند در وقتِ رضامندی استدعایَم به تُست ای خدا از کثرتِ رحمتَت و حقیقتِ نجاتَت مرا استجابت فرما (۱۴) مرا از وَحَل خلاصی ده تا فرو نروم و از مبغضانِ خود و از آبهای عمیق مستخلص شوم (۱۵) سیلاب مرا نپوشد و لُجّه مرا فرو نَبَرَد و چاه دهانِ خودرا بر من نه بندد (۱۶) ای خداوند مرا استماع کن که رحمتِ تو نیکو است و موافقِ کثرتِ رحمتهای خود بمن توجّه فرما (۱۷) و روی خودرا از بندهٔ خود مستور مساز چونکه در تنگی هستم مرا بزودی استجابت فرما (۱۸) بجانِ من نزدیك آمده آنرا رها کن و مرا بسببِ دشمنانَم خلاصی ده * (۱۹) تو ملامتِ من و عارِ من و رسوائیء مرا میدانی همهگیء مخالفانَم در حضورِ تو اند (۲۰) ملامت دلِ مرا شکسته است و دردناکی میکشم منتظرِ تعزیت کنندهٔ اَم امّا پیدا نیست و منتظرِ تسلّی دهندهٔ اَم امّا نیافتم (۲۱) برای خوراکی بمن زهر دادند و در

تشنه‌گیَم سرکه‌را بمن نوشانید (۲۲) سفرهٔ ایشان پیشِ رویِ ایشان دام و سلامتی‌ها بجای تله باشد (۲۳) چشمانِ ایشان تاریك گردند که نبینند و کمرهای ایشان همیشه بلرزند (۲۴) قهرِ خودرا بر ایشان بریز و شدّتِ خشمِ تو بایشان برسد (۲۵) مسکنِ ایشان ویران و درچادرهایشان کسی ساکن نشود (۲۶) زیرا آن کسی که اورا زدی تعاقب مینمایند و برای دردِ مجروحانِ تو حکایت میکنند (۲۷) سزای عصیانِ ایشان بایشان بده و به عدالتِ تو نرسند (۲۸) از کتابِ حیات محو شوند و با صدیقان مکتوب نشوند * (۲۹) ای خدا از اینکه فقیر و غمگینم نجاتِ تو مرا رفیع گرداند (۳۰) اسم خدارا با شرود تهلیل خواهم نمود و اورا بحمد تعظیم خواهم کرد (۳۱) که این‌ها از برای خداوند از گاوان و گوساله‌گانِ شاخ‌دار و سُم‌دار پسندیده‌تر اند (۳۲) متواضعان ملاحظه کرده شادمان خواهند شد و دلِ شما که متفحّصانِ خدایند زنده خواهد شد (۳۳) زیرا که خداوند فقیران‌را میشنود و بسته شده‌گانَش‌را تحقیر نمی‌نماید (۳۴) آسمان‌ها و زمین و هم دریاها و هرچه که در آن حرکت مینماید اورا تهلیل نمایند (۳۵) زیرا که خدا صِیّون‌را نجات خواهد داد و شهرهای یهُوداه‌را بنا خواهد نمود تا آنکه ساکنِ آنها شده اورا تملّك نمایند (۳۶) و نیز ذرّیهٔ بنده‌گانَش وارثِ آن خواهند شد و دوست دارانِ اسمَش در آن ساکن خواهند بود *

(مزمورِ هفتادم مشتمل بر پنج آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را از آنِ داوُد از برای ذکر کردن]

(۱) ای خدا مرا خلاصی ده ای خداوند به اعانتِ من شتاب کن (۲) متجسّسانِ جانَم خجل و شرمنده شوند و مشتاقانِ ضررَم بر عقب برگردانیده رسوا شوند (۳) هَیْ هَیْ گویان عوضِ ملامت گردنشان بر عقب بر گردانیده شوند (۴) تمامیءِ جوینده‌گانِ تو از تو مسرور و شادمان شوند و دوست دارانِ نجاتِ تو همیشه بگویند که خدا معظّم باشد (۵) و من فقیر و مسکینم ای خدا برای من شتاب کن که نصرت کننده و خلاص دهندهٔ من توئی ای خداوند تأخیر منما *

(مزمورِ هفتاد و یکم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) ای خداوند بتو متوکّلم هرگز شرمنده نمیشوم (۲) در صداقتِ خود مرا رهائی داده خلاص کن گوشِ خودرا بمن فرا داشته مرا نجات ده (۳) از برایَم کوهِ سکونت باش تا همیشه باو داخل شوم درحقّ نجاتِ من امر فرمودی چونکه صخرهٔ من و قلعهٔ من توئی (۴) ای خدای من مرا از دستِ شریر و از کفِ ظالم و ستم کننده رهائی ده (۵) زیرا که ای پروردگار امیدَم توئی و ای خداوند از کودکیَم اعتمادَم توئی (۶) از رَحِم بمن تکیه‌گاه بودی و از شکمِ مادرَم پرورش دهندهٔ من توئی حمدِ من دائماً از برای تُست * (۷) از برای بسیاران عبرتم امّا ملجاء قویءِ من توئی (۸) دهانِ من بحمد و مجد تو همه‌گیءِ روز مملوّ شود (۹) وقتِ پیری مرا ترك مکن هنگامِ زائل شدنِ قوّتَم مرا وا مگذار (۱۰) زیرا که دشمنانَم دربارهٔ من متکلّم اند و مترصّدانِ

جانَم با همدیگر مشورت مینمایند (۱۱) و میگویند که خدا اورا ترك کرده است پس اورا تعاقب نموده گرفتار
نمائید چونکه رهاننده‌ء نیست (۱۲) اي خدا از من دور مباش اي خدایَم جهةِ امدادِ من شتاب کن
(۱۳) مخالفانِ جانَم شرمنده شده تلف شوند جویندهٔ‌گانِ ضررِ من بملامت و رسوائي محجوب شوند * (۱۴) و
من همیشه امیدوار شوم و تماميِ حمدهاي ترا زیاد خواهم نمود (۱۵) دهانِ من تماميِ روز عدالتِ تو و
نجاتِ ترا آشکار خواهد نمود اگرچه شماره‌اَش‌را نمیدانم (۱۶) در قوّتِ پروردگار و خداوند روانه میشوم
بصداقتِ تو تنها ذکر خواهم نمود (۱۷) اي خدا از طفولیتَم مرا تعلیم دادي و عجایباتِ ترا تا بحال آشکار
نمودم (۱۸) و اي خدا حالی که پیر و سفیدمو شدم مرا وا مگذار تا اینکه بازوي ترا باین پُشت و قوّتِ ترا
به تماميِ [پُشتهاي] آینده اعلام نمایم (۱۹) اي خدائي که اعمالِ عظیم بجا آوردي صداقتِ تو چه رفیع
است اي خدا مثلِ تو کیست * (۲۰) هر چند بلایاي بي‌شمار و شدیدرا بمن نمودي امّا برگشته مرا زنده
خواهي کرد و مرا از قعرِ زمین باز بیرون خواهي آورد (۲۱) عظمتِ مرا زیاد خواهي کرد و از هر طرف بمن
تسلّي خواهي داد (۲۲) من هم ترا اي خدایَم بسازِ سنطور یعني حقیقتِ ترا تعریف مینمایم اي قُدّوسِ
إِسْرائِیْلْ ترا با بربط تمجید خواهم نمود (۲۳) وقتي که ترا تمجید مینمایم لب‌هایَم و جانَم که آن‌را خلاص
نمودي ترنُّم خواهند نمود (۲۴) و زبانَم نیز تماميِ روز بصداقتِ تو متکلّم میشود زیرا که جویندهٔ‌گانِ ضررِ
من شرمنده و مُنفعل گردیدند *

(مزمورِ هفتاد و دویم مشتمل بر بیست آیه)

[از براي سُلَیْمانْ]

(۱) اي خدا احکامِ خود بمَلِكْ و عدالتِ خودرا به مَلِكْ زاده عطا فرما * (۲) تا آنکه قومِ ترا بعدالت و
فقراي ترا به انصاف حکم نماید (۳) بقومِ کوه‌ها سلامت و کریوه‌ها عدالت برسانند (۴) فقیرانِ قوم‌را حکم
نماید و پسرانِ مسکینان‌را نجات دهد و ظالم‌را بشکند (۵) تا باقي ماندنِ آفتاب و ماه دَوْر بدَوْر از تو
بترسند (۶) برگیاهِ بُریده شده مثلِ باران و مانندِ امطاري که زمین‌را سیراب میگرداند خواهد بارید (۷) در
روزهایَش صدیقان شکوفه خواهند نمود و زیادتيِ سلامتي تا باقي ماندنِ ماه [خواهد بود] (۸) از دریا تا
بدریا و از نهر تا به اقصاي زمین سلطنت خواهد نمود (۹) صحرا نشینان در حضورَش خم خواهند شد و
دشمنانَش خاك‌را خواهند بوسید (۱۰) ملوكِ تَرْشِیْش و جزیره‌ها هدیّه‌هارا خواهند آورد و پادشاهانِ شبا و سبا
پیشکش‌ها تقریب خواهند نمود (۱۱) بلکه تماميِ ملوك باو کرنش خواهند نمود و تماميِ اُمَم اورا
بنده‌گي خواهند کرد (۱۲) زیرا فقیررا وقتي که فریاد میکند و مسکیني که نصرت کننده ندارد خلاصي خواهد داد
(۱۳) بذلیل و مُحتاج ترحُّم خواهد فرمود و جانهاي مسکینان‌را نجات خواهد داد (۱۴) جانِ ایشان‌را از ستم
و ظلم نجات خواهد داد و هم در نظرَش خونِ ایشان قیمتي خواهد بود (۱۵) و زنده مانده زرِ شبا باو بخشیده
خواهد شد و از برایَش همیشه دعا کرده خواهد شد و باو هر روزه برکت خواسته خواهد شد (۱۶) در زمین

بسرِ کوهها مُشتيءِ غلّه [کاشته] ميشود که محصولش مثلِ لُبْنانْ متحرّك شده اهلِ شهرها مثلِ گياهِ زمين شکوفه خواهند نمود (۱۷) اسمِ او ابداً بماند و اسمَش مثلِ آفتاب باقي بماند در او مردمان برکت خواهند يافت و تماميءِ قبائل اورا خجسته خواهند گفت * (۱۸) خداوند خدا خداي إِسْرائِيلْ مبارك باد که بتنها عجايبات‌را مينمايد (۱۹) بلکه اسمِ ذو الجلالش ابداً مبارك باد و تماميءِ زمين از جلالش پُرشود آمين و آمين * (۲۰) دعاهاي داوُدِ پسرِ يشّيْ تمام شد *

(مزمورِ هفتاد و سيوم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

[مزمورِ آسافْ]

(۱) بدرستي که خدا به إِسْرائِيلْ نيکوست خصوصاً پاك‌دلان‌را (۲) امّا من نزديك شد که پايهايَم بلغزد و کم مانده بود که اَقدامَم لغزش يابد (۳) زيرا که از ديدنَم سلامتيءِ شريران‌را به ابلهان حسد بُردم * (۴) چونکه تا بمرگ فشرده نشدند و قوّتِ ايشان محکم ماند (۵) در مشقّت مثلِ سائرين نيستند و مثلِ انسانيان زحمت نمي‌کشند (۶) بنابرين غرور ايشان‌را مثلِ زنجير احاطه مينمايد و ايشان‌را ظلم مثلِ لباس ميپوشاند (۷) چشمهايشان از فربهي بر آمده است خيالاتِ دل از حدّ تجاوز مينمايد (۸) فاسد شده به بدي گفتگو مينمايند و از ظلم متکبّرانه سخن ميرانند (۹) دهانِ خويشتن‌را به آسمان ميگيرند و زبانِشان درزمين گردش ميکند (۱۰) از اين سبب قومِ او باين حدّ بر ميگردند که آبهاي بسيار از براي ايشان افشُرده ميشود (۱۱) امّا ايشان ميگويند که خدا چگونه ميداند و مُتعال‌را آيا معرفتي هست (۱۲) اينك اينان منافقان اند و نيك‌بختانِ دنيا شده مال مي‌افزايند * (۱۳) بدرستي که دلِ خودرا بي‌فائده پاك کرده دستهايَم‌را به بيگناهي شُستم (۱۴) زيرا که هر روز زحمت‌کش بودم و هر صبح تنبيه مي‌يافتم (۱۵) اگر بگويم که باين طور تکلّم خواهم نمود اينك به نسلِ فرزندانِ تو خيانت کرده باشم (۱۶) هنگامي که فکر نمودم که اين‌را درك خواهم نمود در نظرَم مشکل نمود (۱۷) تا وقتي که بمقامِ مقدّسِ خدا در آمده عاقبتِ ايشان‌را دانستم * (۱۸) بدرستي که تو ايشان‌را در مکانهاي لغزنده گذاشته بهلاکتها انداختي (۱۹) در آني چگونه خراب شدند از بلاها بالکلّ نابود شدند (۲۰) مثلِ خواب براي کسي که بيدار ميشود تو اي خداوند وقتِ بيداري صورتِ ايشان‌را تحقير خواهي نمود * (۲۱) هنگامي که دلَم مغموم شد و گُردههايَم سوخته شد (۲۲) آنگاه احمق و نادان و در نظرَت مثلِ بهائم بودم (۲۳) نهايت هميشه با تو ام مرا بدستِ راستَم گرفتي (۲۴) به نصيحتِ خود مرا راهبري ميفرمائي و آخر مرا بجلالِ خود خواهي گرفت (۲۵) از برايَم در آسمانها کيست و سواي تو در زمين کسي‌را مشتاق نيستم (۲۶) جسدَم و قلبَم کاهيده شد امّا قوّتِ دلَم و نصيبِ من تا به ابد خداست * (۲۷) زيرا اينك کساني که از تو دوري ورزيدند هلاك ميشوند تماميءِ کساني که زِنا کنان از تو انحراف ميورزند مُنقطع ساختهٔ (۲۸) نهايت از براي من قُربِ بخدا نيکوست اعتمادِ خودرا بخداوند و پروردگار بستم تا آنکه تماميءِ اعمالِ ترا شُهرت دهم

(مزمورِ هفتاد و چهارم مشتمل بر بیست و سه آیه)

[تعلیمِ آساف]

(۱) اي خدا مارا ابداً چرا ردّ نمودي و غیظِ تو بر گوسفندانِ مرتعِ خود چرا دود مینماید (۲) جماعتِ
خودرا که از قدیم تحصیل کردي و عصاي میراثِ خود که باز خریدي و این کوهِ صِیُّون که در آن
ساکني بخاطر دار (۳) اقدامِ خودرا بسببِ خرابیهاي دائمي و تماميء اعمالِ بدي که دشمنان در مقامِ
مقدّسَت کردند بلند نما * (۴) اعداي تو در میانِ جمعیّتِ تو فریاد میکنند عَلَمهاي خودرا آیت گردانیدند
(۵) مردي به نهجي که تبرهاي خودرا بالاي درختهاي ضخیم مي‌انداخت مشهور شد (۶) و حال کارهاي
منقّشِ آن‌را بتبرها و چکشها دفعةً پاره پاره میسازند (۷) آتش‌را بمقامِ مقدّسِ تو انداختند مسکنِ اسمِ
ترا خراب کرده بزمین ریختند (۸) در دلِ خود گفتند که ایشان‌را بالْکُلّ هلاک کنیم تماميء مجامعِ
خدارا در زمین سوزانیدند (۹) علامتهاي خودرا نمي‌بینیم دیگر پیغمبري نیست و با ما کسي نیست
که این حال‌را تا بکي بداند * (۱۰) اَي خدا دشمن تا بچند سرزنش خواهد نمود و عدو اسمِ ترا ابداً
کفر بگوید (۱۱) دستِ تو و یمینِ خودرا چرا باز میداري آن‌را از بغلِ خود بردار (۱۲) نهایت خدا از
قدیم پادشاهِ من است که درمیانِ زمین خلاصي میدهد (۱۳) دریارا به قوّتِ خود مُنشقّ کردي سرهاي
نهنگان‌را در آبها شکستي (۱۴) سرهاي لِوْیاثان‌را شکسته اورا براي صحرانشینان طعام دادي (۱۵) تو
مَنبع و نهررا چاک کردي بلکه تو نهرهاي عظیم‌را خشک‌ساختي (۱۶) روز از آنِ تُست و هم شب از آنِ
تُست نور و شمس‌را تو مهیّا ساختي (۱۷) تماميء حدودِ زمین‌را بر پا نمودي تابستان و زمستان‌را تو
آراستي * (۱۸) اي خداوند این‌را بخاطر دار که دشمن ملامت کرده است و قومِ احمق اسمِ ترا تحقیر نمودند
(۱۹) جانِ قمريء خودرا بدرندگان تسلیم مکن و جمعیتِ فقیرانِ خودرا دائماً فراموش مکن (۲۰) بعهدِ
خود بنگر زیرا که جایهاي تاریکِ زمین از مسکنهاي ظلم پُر اند (۲۱) ذلیلان منفعل برنگردند فقیر و
مسکین اسمَت‌را تهلیل نمایند (۲۲) اي خدا برخیز در دعوايء خود فتوا ده ملامتِ هر روزيء خودرا از
جانبِ ابلهان بیاد آر (۲۳) آوازِ دشمنانِ خودرا فراموش مکن خروشِ مخالفانَت همیشه متصاعد است *

(مزمورِ هفتاد و پنجم مشتمل بر ده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را غیرِ مهلک مزمور و سرودِ آساف]

(۱) اي خدا ترا حمد و شکر مینمائیم چونکه اعمالِ عجیبهء تو قُربِ اسمِ ترا ظاهر میسازند (۲) هنگامي
که جماعت‌را بتصرُّف مي‌آورم حکم براستي خواهم نمود (۳) زمین و تماميء ساکنانَش گداخته اند
امّا من ستونهایَش‌را استوار خواهم کرد * سلاه * (۴) به مفتخران گفتم که فخر منمائید و به شریران که
شاخ‌را مرفوع مسازید (۵) شاخهاي خودرا بلند منمائید و بگردنِ کشي سخن مگوئید (۶) زیرا که برتري

نه از مشرق و نه از مغرب و نه از جنوب بر مي‌آيد (۷) چونکه حاکم خداست اين‌را پست و آن‌را بلند ميسازد (۸) چونکه در دستِ خداوند ساغري پُر از شرابِ سُرخِ ممزوجي هست که از آن ميريزد بدرستي که تماميء شريرانِ زمين دُردهايَش‌را افشرده خواهند نوشيد * (۹) امّا من شکر و حمدِ خداي يَعْقُوب‌را هميشه آشکار خواهم ساخت (۱۰) و همه‌گيء شاخهاي شريران قطع شده شاخهاي صديقان مرتفع خواهند شد *

(مزمورِ هفتاد و ششم مشتمل بر دوازده آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر نِگِينُوثْ مزمور و سرودِ آسافْ]

(۱) خدا در يِهُودَاهْ معروف و اسمَش در اِسْرَائِيلْ عظيم است (۲) و سايبانَش در شالِيمْ و مسکَنَش در صِيونْ است (۳) در آنجا تيرهاي کمان و سپر و شمشير و هم [آلاتِ] جنگ‌را شکست * سلاه * (۴) جليلي تو و از کوه‌هاي پُر شکار قوي‌تر (۵) قوي‌دلان خوابِ غفلت نموده غارت شدند و تماميء مردمانِ شجاع دستهاي خودرا هيچ نيافتند (۶) اي خداي يَعْقُوبْ از عتابِ تو هم سوار و هم اسب بخوابِ غفلت گرفتار شدند (۷) تو مهيبي تو و در زمانِ غضبَت کيست که در حضورَت تواند ايستاد (۸) از آسمان‌ها حکم‌را شنواندی که زمين ترسيد و ساکت شد (۹) در هنگامي که خدا در مقامِ حکم برآمد تا آنکه تماميء متواضعانِ زمين‌را نجات دهد * سلاه * (۱۰) بدرستي که حدّتِ آدمي حمدِ ترا ظاهر خواهد ساخت که بقيّهء حدّتَش‌را باز خواهي داشت (۱۱) خداوند خداي خودرا اي تماميء مقرّبانَش نذر نموده ادا نمائيد و بکسي که مهيب است پيشکش‌ها برسانيد (۱۲) که روحِ سرورانرا قطع خواهد نمود و به پادشاهانِ زمين مهيب است *

(مزمورِ هفتاد و هفتم مشتمل بر بيست آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را بر [سازهاي] يِدُوثُونْ مزمورِ آسافْ]

(۱) بآوازِ خود بخدا بلکه بآوازِ خود بخدا فرياد کردم و مرا استماع نمود (۲) در روزِ تنگيء خود خداوندرا طلبيدم وقتِ شب دستَم دراز بود و کلال نداشت و جانَم از تسلّي ابا مينمود (۳) خدارا بياد آوردم امّا مضطرب شدم ناليدم و روحَم مغموم شد * سلاه (۴) چشمانَم‌را بيدار ساختي بحدّي متحيّرم که تکلّم نتوانم نمود * (۵) روزهای قديم و سالهای پيشين‌را حساب کردم (۶) وقتِ شب سرودِ خودرا بخاطر آوردم با دلِ خود گفتگو کردم و روحَم تفحّص نمود (۷) که آيا خداوند ابداً ردّ خواهد نمود و بارِ ديگر راضي نخواهد شد (۸) آيا رحمتَش دائماً به اتمام رسيده است و کلامَش پُشت به پُشت به انجام آمده است (۹) آيا خدا رحمت‌هارا فراموش کرده است و آيا در غضبَش مرحمت‌هارا ضبط نموده است * سلاه * (۱۰) و گفتم که اين از ضعفِ من است نهايت از تغييرِ دستِ راستِ مُتعال است (۱۱) اعمالِ ياهْ‌را ياد خواهم نمود و عجايباتِ قديمِ ترا البتّه بياد خواهم آورد (۱۲) تماميء افعالِ ترا فکر و کارهاي

ترا اندیشه خواهم نمود * (١٣) ای خدا راهِ تو قدّوس است مثلِ خدا خدای بزرگ کیست (١٤) تو
خدائي که عجایبات‌را بجا مي‌آوری قوّتِ خودرا در میانِ قبائل معروف ساختي (١٥) قومِ خود فرزندانِ
یعقوب و یوسف‌را با بازوي خود خلاصي دادي * (١٦) آبها ترا دیدند ای خدا آبها ترا دیده مخوف
شدند و لجّه‌ها هم مضطرب شدند (١٧) ابرها آبها ریختند آسمانها غرّش نمودند و تیرهای تو روانه شدند
(١٨) صداي رعدِ تو در فلك بود برق‌ها جهان‌را روشن کردند و زمین مرتعش و متزلزل شد (١٩) راهِ تو در
دریا و طریق‌هاي تو در آب‌هاي عظیم بود و نقشِ پایهاي تو معلوم نشد (٢٠) قومِ خودرا بدستِ موشيٰ و
هارون مثلِ گلّه راه بردي *

(مزمورِ هفتاد و هشتم مشتمل بر هفتاد و دو آیه)

[تعلیمِ آساف]

(١) ای قومِ من بشریعتم گوش دهید گوش‌هاي خودرا بسخنانِ دهانم فرا دارید (٢) دهانِ خودرا بمَثَل
خواهم گشاد و رموزِ قدیم‌را جاري خواهم ساخت (٣) که آنهارا شنیده ایم و دانسته ایم و
آباي ما بما حکایت کرده اند (٤) از اولادِ خود پنهان نکرده اوصافِ خداوندرا به پُشتهاي بعد و قوّتِ
اورا و اعمالِ عجیبي که کرده است آشکار خواهیم ساخت * (٥) چونکه شهادت‌را در یعقوب مقیم و
شریعت‌را در اِسرائیل وضع نمود و آباي مارا امر فرمود که تا آنهارا بفرزندانِ خود معلوم نمایند (٦) تا
آنکه بدانند و پُشتِ آینده و فرزندانِ تولید شدني که بظهور خواهند آمد آنهارا به فرزندانِ خود حکایت
نمایند (٧) غرض اینکه امیدِ خودرا بخدا به بندند و اعمالِ خدارا فراموش نکرده اوامرش‌را محفوظ دارند
(٨) و مثلِ آبایشان نسلِ عاصي و گردن‌کش نشوند نسلي که دلِ خودرا براستي مشغول نساختند و روحِ
ایشان بخدا مؤتمن نبود * (٩) فرزندانِ اِفرَیم باوجودِ مسلّح شدن به تیر و کمان در روزِ جنگ برگشتند
(١٠) عهدِ خدارا نگاه نداشتند و از سلوك در شریعتش امتناع نمودند (١١) و اعمال و عجایباتي که او
بایشان نمود فراموش کردند (١٢) در نظرِ پدرانِ ایشان عجایبات در زمینِ مصر و در صحراي صوعن
مرئي ساخت (١٣) دریارا شقّ کرده ایشان‌را گذرانیده آبهارا مثلِ توده بر پا داشت (١٤) و ایشان‌را وقتِ
روز به ابر و تماميِ شب بنورِ آتشین رهبری فرمود (١٥) در بیابان صخره‌هارا چاك نموده ایشان‌را گویا از
لجّه‌هاي عظیم نوشانید (١٦) از صخره سیل‌هارا روانه کرده آب‌هارا مثلِ نهرها جاري ساخت * (١٧) و ایشان
بارِ دیگر به او گناه ورزیدند و حقِ تعالي‌را در بیابان غضبناك گردانیدند (١٨) و در دلِ خودشان خدارا
امتحان کردند چونکه به اشتهاي خوشان مأکولات‌را طلبیدند (١٩) بلکه بخدا متکلّم شده گفتند که آیا
میشود که خدا در بیابان سفره‌را آماده گرداند (٢٠) اینك صخره‌را زد که آبها جاري شدند و جویها
لبریز گردیدند [و گفتند] که آیا نان‌را تواند داد و مگر گوشت‌را از براي قومِ خود حاضر تواند کرد *
(٢١) پس خداوند شنیده غضبناك شد و به یعقوب آتش مشتعل شد و هم به اِسرائیل غضب متصاعد شد

(۲۲) چونکه بخدا ایمان نیآوردند و بنجاتِ او اعتماد ننمودند (۲۳) باوجودي که به سپهر از بالا امر
فرموده درهای آسمانهارا فتح نمود (۲۴) و جهةِ خوردنِ منّ‌را بر ایشان بارانید و گندمِ آسمانی‌را بایشان
داده بود (۲۵) مردمان نانِ فرشتگان‌را خوردند و آذوقه تا به سیري بایشان فرستاد * (۲۶) از آسمانها بادِ
شرقي‌را بر انگیزانید و بقوّتِ خود بادِ جنوبي‌را آورد (۲۷) وگوشت‌را بر ایشان مثلِ غبار و مرغانِ بال دار‌را
مثلِ ریگِ دریا بارانید (۲۸) و هم درمیانِ اُردوی ایشان و در اطرافِ مسکن‌هایشان فرود آورد (۲۹) و
خوردند و خوب سیر شدند چونکه خواهشِ ایشان‌را بایشان عطا فرمود * (۳۰) از اشتهای خودشان دست
نکشیدند بلکه طعامِ ایشان چون در دهانِ ایشان بود (۳۱) غضبِ خدا بر ایشان بر آمد و فربهانِ
ایشانرا کُشت و برگزیدگانِ اِسْرائیل‌را خراب کرد * (۳۲) باوجودِ این همه بازگناه کردند و به اعمالِ
عجیبه‌اَش باور نکردند (۳۳) از این جهة روزهای ایشان‌را در بطلان و سالهای ایشان‌را در سراسیمگي تمام
کرد (۳۴) هنگامي که ایشان‌را میکُشت اورا جُستجو نمودند و برگشته در سحرگاه خدارا طلب مینمودند
(۳۵) و بیاد آوردند که خدا کوهِ ایشان و خداي مُتعال رهانندهٔ ایشان است (۳۶) امّا اورا با دهانِ
خود تملّق نموده با زبانِ خویشتن باو دروغ میگفتند (۳۷) چونکه دلِ ایشان باو مستقیم نبود و عهدِ اورا
امین نبودند * (۳۸) امّا از رحیمیّش گناهِ ایشان‌را عفو نموده ایشان‌را تلف نساخت و چند دفعه غضبِ
خودرا برگردانیده تماميِ خشمَش‌را نینگیزانید (۳۹) و بخاطر داشت که ایشان بشر اند و روحِ گذرندهٔ که
برنمیگردد * (۴۰) چند باره اورا در بیابان غضبناک کردند و در صحرا اورا رنجانیدند (۴۱) بلکه برگشته
خدارا امتحان کردند و قدّوسِ اِسْرائیل‌را بتنگ آوردند (۴۲) و قدرتِ اورا و هم روزي که ایشانرا از دستِ
دشمن نجات داد بیاد نیآوردند (۴۳) که چگونه در مِصْر آیاتِ خودرا و چگونه در صحراي صُوعَن معجزاتِ
خودرا هویدا گردانید (۴۴) و نهرها و رودبارهاي ایشان‌را که نتوانستند نوشید بخون مبدّل نمود (۴۵) و
در میانِ ایشان انواعِ پشه‌هارا انداخت که ایشان‌را گزیدند و غوکهائي که ایشان‌را هلاک کردند (۴۶) و
محصولِ ایشان‌را به کِرمِ صد پا و عمل کِرْدِ ایشان‌را بملخ داد (۴۷) تاکستانِ ایشان‌را به تگرگ و درختانِ
جمّیزِ ایشان‌را به برودت تباه نمود (۴۸) دوابِ ایشان‌را به تگرگ و گلّه‌هاي ایشان‌را بصواعق تسلیم نمود
(۴۹) بر ایشان شدّتِ قهرِ خودرا که غضب و غیظ و خشم است فرستاد هنگامي که رسولانِ موحش‌را ارسال
داشت (۵۰) بجهةِ غضبِ خود راه‌را هموار ساخته جانِ ایشان‌را از مرگ منع نفرمود بلکه حیاتِ ایشان‌را
بطاعون تسلیم نمود (۵۱) نهایت همهٔ نخست زادگانِ مِصْریان‌را و سَرانِ قوّتِ ایشان‌را در چادرهاي حام
کُشت (۵۲) امّا قومِ خودرا مثلِ گوسفندان کوچانید و مانندِ گلّه در بیابان راهبري فرمود (۵۳) بلکه
ایشان‌را در سلامت بي پروا هدایت نمود در حالتي که دریا دشمنانِ ایشان‌را مستور ساخت (۵۴) و ایشان‌را
بسرحدِّ مقامِ مقدّسِ خود باین کوهي که بدستِ راستش تحصیل نموده بود آورد (۵۵) و طوائف‌را از حضورِ
ایشان اخراج نموده ملکي با ریسمان بایشان توزیع نمود و اسباطِ اِسْرائیل‌را در چادرهایشان ساکن
گردانید (۵۶) لکن خداي مُتعال‌را امتحان کرده غضبناک گردانیدند و شهاداتِ اورا نگاه نداشتند (۵۷) و

برگشته مثلِ پدرانِ خود خيانت ورزيدند و مثلِ كمانِ فريب‌دِه منحرف شدند (٥٨) و اورا بمقام‌هاي بلندِ
خودشان غضبناك و با صورت‌هاي كننده‌گارِشان اورا غيرت‌مند نمودند * (٥٩) اينرا خدا شنيد و غضبناك
شده از إسْرائيْل به زيادتي نفرت نمود (٦٠) و مسكنِ شِيلُوْ خيمهٔ كه بجهةِ خود در ميانِ آدميان بر پا
نموده بود ترك نمود (٦١) و [صندوقِ] قوّتِ خودرا به اسيري و جلالِ خودرا بدستِ دشمن تسليم نمود
(٦٢) و قومِ خودرا بشمشير سپُرده با ميراثِ خود غضبناك شد (٦٣) برگزيده‌گانِ ايشان‌را آتش سوزاند و
دخترانِ ايشان تَزويج نشدند (٦٤) كاهنانِ ايشان بشمشير افتادند و بيوه‌هاي ايشان نوحه‌گري ننمودند *
(٦٥) نهايت خداوند مثلِ كسي كه از خواب و مثلِ پهلواني كه از شراب مخمورشد بيدار شد (٦٦) و
دشمنانِ خودرا بعقب‌جا زده بر ايشان رسوائيِ ابدي گذاشت * (٦٧) و چادرِ يُوْسِفْ‌را ردّ نموده سبطِ
إفْرَيْم‌را برنگزيد (٦٨) امّا سبطِ يِهُوْدَاه‌را و اين كوهِ صِيوْن‌را كه دوست داشت انتخاب كرد (٦٩) و مقامِ
مقدّسِ خودرا مثلِ قصرهاي بلند و مثلِ زميني كه دائماً بُنيان كرده است بنا كرد (٧٠) و بندهٔ خود
دَاوُدْرا برگزيده اورا از أغل‌هاي گوسفندان گرفت (٧١) اورا از پَيْرويِ گوسفندانِ شيرده به پرورانيدنِ قومِ
خود يَعْقُوْبْ و ارثِ خود إسْرائيْل برآورد (٧٢) و او ايشان‌را موافقِ صافيِ قلبَش تَرعّي نمود و ايشان با
تدبيرِ دستهايَش راهبري فرمود *

(مزمورِ هفتاد و نهم مشتمل بر سيزده آيه)

[مزمورِ آسافْ]

(١) اي خدا طوائف بميراثِ تو آمدند و هيكلِ مقدّسِ ترا ملوّث ساختند و أُوْرِشَلِيْم‌را توده‌ها گردانيدند
(٢) امواتِ بنده‌گانَت‌را خوراكِ مرغانِ هوا و جسدِ مقدّسانَت‌را بسباعِ زمين دادند (٣) خونِ ايشان‌را در
اطرافِ أُوْرِشَلِيْم مثلِ آب ريختند و دفن كنندهٔ نبود (٤) از براي همسايگانِ خود رسوا و براي آناني كه
در دَوْرِهٔ مايند استهزا و سخريّه شديم (٥) اي خداوند تا بچند دائماً غضبناك ميشوي و غيرتَت مثلِ آتش
سوزنده خواهد شد (٦) قهرِ خودرا بطوائفي كه ترا نميشناسند و بممالكي كه باسمِ تو استدعا نمي‌نمايند
بريز (٧) چونكه يَعْقُوْبْ‌را خوردند و مكانَش‌را خراب كردند * (٨) بجهةِ ما گناهانِ أوّلين‌را بياد ميآور
رحمت‌هاي تو بزودي بر ما سبقت نمايند زيرا كه بسيار ذليل شديم (٩) اي خداي مُنجيِ ما بسببِ
جلالِ اسم خود مارا نصرت ده و مارا مستخلص ساخته بسببِ اسمِ خود گناهانِ مارا بيآمرز (١٠) طوائف چرا
بگويند كه خداي ايشان كجاست از كَشيدنِ انتقامِ خونِ ريخته شدهٔ بنده‌گانَت در ميانِ طوائف در نظرِ
ما معلوم شود * (١١) نالهٔ اسيرشده‌گان بحضورَت برسد موافقِ عظمتِ بازوي خود مستلزمانِ مرگ‌را باقي
دار (١٢) و به آغوشِ همسايه‌گانِ ما آن رسوائي كه ترا اي خداوند اسناد ميدهند هفت مرتبه ردّ نما
(١٣) و ما كه قومِ تو و گوسفندانِ مَرْتَعِ تو هستيم ترا ابداً شكر خواهيم نمود و حمدِ ترا پُشت به
پشت آشكار خواهيم ساخت *

(مزمورِ هشتادم مشتمل بر نوزده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را بر سازهاي شش تارِ شهادتي مزمورِ آساف]

(۱) اي شبانِ اسرائیل که یوسف‌را مثلِ گلّه رعایت میکني استماع نما و اي نشینندهء بر کروبیان تجلّي فرما (۲) جبروتِ خودرا در حضورِ افریم و بنیامین و منسّه جلوه داده جهةِ خلاصيِ ما بیا (۳) اي خدا مارا باز پس آور و روي خودرا منوّر ساز تا نجات بیابیم * (۴) اي خداوند خداي لشکرها تا بچند به دعاي قومِ خود غضبناك میگردي (۵) نانِ اشك آمیز بایشان میخوراني و اشكهاي بي‌اندازه بایشان مینوشاني (۶) مارا از براي همسایه‌گانِ ما مادّهء نزاع میگرداني و دشمنانِ ما در میانِ خودشان مارا استهزا مینمایند (۷) اي خداي لشکرها مارا باز پس آور و روي خودرا منور ساز تا نجات بیابیم * (۸) تاك‌را از مصر نقل کرده طوائف‌را راندي و آن‌را غرس کردي (۹) در پیشِ رویش مکان‌را مهیّا ساختي و ریشه‌هایش ریشه کرده زمین‌را پُر کرد (۱۰) کوه‌ها بسایه‌اش مستور شدند و شاخه‌هایش مثلِ سروهاي آزادِ خدائي گردیدند (۱۱) شُعبهاي خودرا تا بدریا و فرع‌هاي خودرا تا به نهر دراز کرد (۱۲) دیوارهایش‌را چرا منکسر ساختي بحدّي که تماميِ رهِ روان آنرا برمیچینند (۱۳) خوكِ جنگلي آن‌را ویران میسازد و وُحوشِ صحرائي در آن میچرند * (۱۴) اي خداي لشکرها استدعا اینکه برگردي و از آسما ملاحظه فرمائي و ببین و این تاك‌را تفقّد نما (۱۵) و آن نهالي که دستِ راستِ تو غرس کرد و شاخه‌ائي که از براي خود قوي گردانیدي (۱۶) اینك بآتش سوخته و بُریده شده است و از عتابِ روي تو تباه گردیده است (۱۷) دستِ تو بر مردِ دستِ راستِ تو باشد [بر] پسري که از براي خود قوي گردانیدي * (۱۸) و ما از تو برنخواهیم گشت مارا زنده نگاه دار که باسمِ تو استدعا خواهیم نمود (۱۹) اي خداوند خداي لشکرها مارا باز پس آور و روي خودرا منوّر ساز تا نجات بیابیم *

(مزمورِ هشتاد و یکم مشتمل بر شانزده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را برهَگِّتّیث از آنِ آساف]

(۱) بخداي مقوّيِ ما ترنّم نمائید بخداي یعقوب بخروشید (۲) مزموررا بر گیرید و دف و بربطِ دلنوازرا با سنطور بیرون آورید (۳) در اوّلِ ماه در زمانِ معیّني در روزِ عیدِ ما کرنارا بنوازید * (۴) زیرا که این در اسرائیل فرمان و حکمِ خداي یعقوب است (۵) این‌را بیوسف براي شهادت مقرّر فرمود وقتِ بیرون آمدنش از زمینِ مصر که من در آنجا زباني‌را که نفهمیدم شنیدم * (۶) دوشِ اورا از بار فارغ گردانیدم و دستهایش از سبو دست کشیدند (۷) در تنگي استدعا نمودي که ترا من مستخلص ساختم ترا در جاي مستورِ رعد استجابت نمودم ترا نزدِ آبهاي مریباه امتحان کردم * سلاه (۸) اي قومِ من بشنو و اي اسرائیل اگر مرا بشنوي ترا پند میدهم (۹) در میانِ تو خداي غیر نباشد و بخداي بیگانه سجده منما

(۱۰) من خداوند خداي تو ام که ترا از زمینِ مِصْر بر آوردم دهانِ خودرا باز کن و آن‌را مملوّ خواهم
ساخت (۱۱) امّا قومِ من آوازِ مرا نشنیدند و اِسْرائِیْلْ مرا نخواست (۱۲) پس ایشان‌را بسختيء دلِ
خودشان وا گذاشتم که بمشاورهء خودشان رفتار مینمودند * (۱۳) اي کاشکي قومِ من مرا میشنیدند و
اِسْرائِیْلْ در راه‌هاي من سلوك مینمود (۱۴) دشمنانِ ایشان‌را باندك زماني مغلوب میساختم و دستِ خودرا
بر مخالفانِ ایشان راجع میگردانیدم (۱۵) مُبغضانِ خداوند باو مطیع میشدند و زمانِ ایشان تا به ابد
خوش میبود (۱۶) و بایشان بهترین گندم‌را میخورانید و ترا من از عسلِ صخره سیر میگردانیدم *

(مزمورِ هشتاد و دویم مشتمل بر هشت آیه)

[مزمورِ آسافْ]

(۱) خدا در جماعتِ خدائي مي‌ایستد و در میانِ حاکمان حکم مینماید (۲) تا بچند به بي انصافي حکم
خواهید نمود و جانبِ ظالمان‌را نگاه خواهید داشت * سلاه (۳) فقیران و یتیمان‌را حکم نمائید ستم
رسیده‌گان و مسکینانرا عدالت نمائید (۴) فقیران و مسکینان‌را رهائي دهید و از دستِ ظالمان مستخلص
سازید * (۵) نمي‌فهمند و درك نمي‌کنند بتاریکي گردش میکنند تماميء اساسِ زمین متحرّك هستند
(۶) من گفتم که شما خدایان اید و تماميء شما پسرانِ مُتعال اید (۷) نهایت مثلِ آدمیان خواهید مُرد
و مثلِ یکي از سروران خواهید افتاد * (۸) اي خدا برخیز و بزمین حکم فرما چونکه تماميء طوائف‌را
به ارثیّت خواهي آورد *

(مزمورِ هشتاد و سیوم مشتمل بر هجده آیه)

[سرود و مزمورِ آسافْ]

(۱) اي خدا ترا خاموشي نشود اي خدا صامت و ساکت مشو * (۲) زیرا اینك دشمنانَت هنگامه مینمایند
و مبغضانَت سربلندي مینمایند (۳) بر قومِ تو بمشاورهء حیله در مي‌آیند و به پنهان شده‌گانِ تو مشورت
مینمایند (۴) میگویند بیائید و ایشان‌را منقطع نمائیم تا قومي نباشند و اسمِ اِسْرائِیْلْ دیگر مذکور نشود
(۵) زیرا یکدل شده مشورت میکنند و بخلافِ تو عهدي‌را میبندند (۶) چادرهاي اِدُوْمْ و اِسْمَعِیْلِیانْ و
مُوْآبیانْ و هَگْریانْ (۷) وگِبالْ و عَمُّوْنْ و عَمالِیْقْ و فِلِسْطِیانْ با ساکنانِ صُوْرْ (۸) اَشُّوْرْ نیز با ایشان ملحق
شدند و بازوي فرزندانِ لُوْطْ شدند * سلاه * (۹) بایشان مثلِ کردنَت بمِدْیانْ و مثلِ سِیْسِرا و مثلِ یابِیْنْ
در نزدِ نهرِ قیشُوْنْ عمل نما (۱۰) که در عِیْنِ دُوْرْ منقطع گردیده مثلِ سرگین براي زمین گردیدند (۱۱) سرورانِ
ایشان‌را مثلِ عُوْرِیْبْ و زِئیب و تماميء شُرَفاي ایشان‌را مثلِ زِباْعْ و صَلْمُنّاعْ بگردان (۱۲) که میگفتند
مساکنِ خدارا از براي خود بتصرُّف آوریم (۱۳) اي خدایَم ایشان‌را مثلِ دولاب و مانندِ کاه در مقابلِ باد
بگردان (۱۴) چنانیکه آتش جنگل‌را میسوزاند و شعله کوه‌هارا افروخته میسازد (۱۵) همچنین ایشان‌را با

گِردباد خود تعاقب نموده ایشان‌را با تند باد مضطرب ساز (۱۶) رویهاي ایشان‌را برسوائي پُرکن تا آنکه اسمَت‌را اي خداوند بطلبند (۱۷) ابداً‌لاٰباد منفعل و مشوّش شوند بلکه شرمنده شده هلاك شوند (۱۸) تا بدانند توکه اسمَت بتنها یِهُوَاهْ است بر تماميِء زمین مُتعالي *

(مزمورِ هشتاد و چهارم مشتمل بر دوازده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را بر هَگِتّیتْ مزمور از براي فرزندانِ قُورَحْ]

(۱) اي خداوندِ لشکرها مسکنهاي تو چه دل پذیر است (۲) جانَم از براي بارگاه‌هاي خداوند مُشتاق و بي حال است دلَم و جسدَم از براي خداي حيّ میخروشند (۳) هم گنجشك از براي خود خانه و پرستوك از براي خود آشیانه تا آنکه بچّه‌گانِ خودرا در آن بگذارند نزدِ مذبحهاي تو پیدا کرده اند اي خداوندِ لشکرها و اي پادشاه و اي خداي من * (۴) خوشاحالِ ساکنانِ خانهء تو که ترا دائماً تهلیل مینمایند * سلاه (۵) خوشاحالِ آنکسي که قوّتَش از تُست و دلَش بفکرِ راه‌هاي تُست (۶) که از درّهٔ باکا عبور مینمایند و چشمه‌را میکنند و بارانِ هم برکه‌هارا پُر میکند (۷) دسته به دسته میروند تا در صِیونْ در حضورِ خدا نمایان شوند * (۸) اي خداوند خداي لشکرها استدعاي مرا بشنو اي خداي یَعقُوبْ استماع نما * سلاه (۹) اي سپرِ ما خدا به بین و بروي مسیح کرده‌ء خود نظر نما (۱۰) زیرا که در بارگاهِ تو یك روز از هزار بهتر است دربانيِء خانهء خدایَم‌را اختیار کردم از ساکن شدنِ در مسکن‌هاي ظُلم (۱۱) زیرا که خداوند خدا آفتاب و هم سپر است خداوند توفیق و جلال میدهد و بکساني که به راستي راه میروند نیکوئي‌را منع نمیکند (۱۲) اي خداوندِ لشکرها خوشاحالِ کسی که بتو متوکّل است *

(مزمورِ هشتاد و پنجم مشتمل بر سیزده آیه)

[سالارِ مغنّیان‌را مزمور از براي فرزندانِ قُورَحْ]

(۱) اي خداوند از زمینِ خود راضي شده اسیر شده‌گانِ یَعقُوبْ‌را باز پس آوردي (۲) عصیانِ قومِ خودرا عفو کردي تماميِء گناهانِ ایشان‌را مستور ساختي * سلاه (۳) تماميِء غضبِ خودرا بر داشتي و از شدّتِ غیظِ خود برگشتي * (۴) اي خداي مُنجيِء ما مارا برگردان و غضبِ خودرا از ما ساقط نما (۵) آیا دائماً با ما غضبناك شده پُشت به پُشت غیظِ خودرا طول خواهي داد (۶) آیا تو بارِ دیگر مارا زنده نخواهي کرد تا آنکه قومِ تو از تو مسرور شوند (۷) اي خداوند رحمتِ خودرا بما بنما و نجاتِ خودرا بما به بخش * (۸) آنچه که خدا خداوند بگوید خواهم شنید زیرا بقومِ خود و بمقدّسانِ خود بسلامتي خواهد گفت تا به ابلهي بر نگردند (۹) بدرستي که نجاتَش به ترسنده‌گانَش قریب است تا آنکه جلال در زمینِ ما ساکن بماند (۱۰) رحمت و حقیقت با هم دیگر راست آمدند عدالت و سلامت یکدیگررا بوسیدند (۱۱) حقیقت از زمین میروید و عدالت از آسمان مینگرد (۱۲) بدرستي که خداوند نیکوئي‌را خواهد داد و زمینِ ما نیز محصولَش‌را خواهد داد (۱۳) عدالت در پیشاپیشِ او سالك میشود و مارا در راهِ اقدامِ خود روانه میگرداند *

(مزمورِ هشتاد و ششم مشتمل بر هفده آیه)

[دعاي داوُدْ]

(۱) اي خداوند گوشِ خودرا فرا داشته مرا استجابت فرما چونکه فقیر و مسکینم (۲) جانَمرا نگاه دار که من از مقدّسانم تو اي خداي من به بندهٔ تو که بتو متوکّل است نجات ده (۳) اي خداوند مرا مرحمت فرما زیرا هر روزه ترا استدعا مینمایم (۴) جانِ بندهٔ خودرا مسرور کن چونکه اي خداوند جانِ خودرا بتو بر میدارم (۵) زأنرو که تو اي خداوند نیکو و بخشندهٔ و بتماميءِ استدعا کنندهگانت کثیرُالاحساني (۶) اي خداوند دعاي مرا استماع نما و به آوازِ تضرّعهاي من متوجّه شو (۷) در روزِ تنگيءِ خود ترا استدعا خواهم کرد چونکه مرا استجابت خواهي فرمود * (۸) اي خداوند درمیانِ خدایان مثلِ تو کسي نیست و [کاري] مثلِ اعمالِ تو نیست (۹) اي خداوند تماميءِ اقوامي که آفریدي آمده درحضورت سجده مینمایند و باسمِ تو تمجید میکنند (۱۰) زیرا که تو عظیمي و اعمالِ عجیبهرا بجا ميآوري تو بتنها خدائي (۱۱) اي خداوند مرا براهِ خود تعلیم ده که درحقیقتِ تو سالك شوم دلَمرا یکي کن تا از اسمَت بترسم (۱۲) ترا بتماميءِ قلبَم اي خداوند خدایَم شکر خواهم نمود و اسمِ ترا ابداً تمجید خواهم نمود (۱۳) زیرا که رحمتِ تو بمن عظیم است و جانِ مرا از قعرِ تحتاني نجات دادي * (۱۴) اي خدا متکبّران بمن برخاستند و جمعیّتِ زور آورانِ جویاي جانَم هستند و ترا درنظرِشان نميآورند (۱۵) امّا تو اي خداوند خداي رحمانِ و رحیم و در غضب متأنّي و دراحسان و حقیقت بسیاري (۱۶) بسوي من بنگر و رحمت بمن بفرما قوّتِ خودرا به بندهٔ خود ببخش و پسرِ کنیزكِ خودرا خلاصي ده (۱۷) علامتِ خیررا بمن بنما تا آنکه مبغضانَم ببینند و منفعل شوند زیرا که تو اي خداوند مرا نصرت کرده تسلّي دادي *

(مزمورِ هشتاد و هفتم مشتمل بر هفت آیه)

[مزمور و سرود از براي فرزندانِ قورَحْ]

(۱) بُنیانَش در کوههاي مقدّس است (۲) خداوند دروازههاي صِیونْرا از جمیعِ مسکنهاي یَعقوبْ بیشتر دوست میدارد (۳) اي شهرِخدا دربارهٔ تو سخنانِ عزیز گفته میشود * سلاه * (۴) به شناسندهگانَم ذکرِ رَهَبْ و بابِلْ خواهم نمود اینك آرضِ فِلِسْطْ و صُور و حَبَشْ که در آنجا این مرد متولّد شد (۵) و دربارهٔ صِیونْ گفته میشود که این کس و آنکس در آن متولّد شد و آنرا خودِ مُتعال استوار خواهد ساخت (۶) خداوند وقتي که قومهارا مرقوم میسازد حساب خواهد کرد که این مرد درآنجا متولّد شد * سلاه (۷) هم مغنّیان و هم سازندهگان در آنجا خواهند بود و تماميءِ منبعهایَم در تو هستند *

(مزمورِ هشتاد و هشتم مشتمل برهجده آیه)

[سرود و مزمور براي فرزندانِ قورَحْ سالارِ مغنّیانرا بر سُرناي لَعَنُوثْ تعلیمِ هِیمانِ اِزْراحيْ]

(۱) اي خداوند خداي مُنجيءِ من روز و شب در حضورِ تو فریاد مینمایم (۲) دعاي من بحضورَت برسد گوشِ

خودرا بنالهٔ من فرا دار * (۳) زیرا جانَم از بلایا سیر شد و حیاتَم بقبر نزدیك میشود (۴) با فرو روندهگانِ بچاه محسوب شدم و مثلِ مردِ بي قوّت گردیدم (۵) در میان مُردهگان آزادَم مثلِ کُشته شدهگاني که در قبر میخوابند که ایشان‌را دیگر بیاد نميآوري و ایشان از دستِ تو منقطع شدند (۶) مرا در چاهِ تحتاني در ظلمتِ جایهاي عمیق گذاشتي (۷) غضبِ تو بمن شکنجه مینماید و بتماميِ امواجِ خود مرا مبتلا ساختي * سلاه (۸) مرا از آشنایانَم دور نمودي مرا مکروهِ ایشان گردانیدي محبوس شدم که بیرون نتوانم آمد (۹) چشمانَم بسببِ محنت ضعیف شد اي خداوند ترا هر روز استدعا نموده دستهاي خودرا بتو مبسوط میکنم * (۱۰) آیا عجایباتِ خودرا بمُردهگان خواهي نمود مگر مُردهگان برخاسته ترا شکر خواهند نمود * سلاه (۱۱) آیا احسانِ تو درقبر و حقیقتِ تو در هلاکت حکایت میشود (۱۲) ایا عجایباتِ تو درظلمت و عدالتِ تو در زمینِ فراموشي معلوم میشود (۱۳) پس اي خداوند من بتو فریاد مینمایم و در سحرگاه دعایَم بتو مسارعت خواهد کرد * (۱۴) اي خداوند جانِ مرا چرا وا گذاشتهٔ و روي خودرا از من پنهان کردهٔ (۱۵) من ستم‌رسیده و از طفولیّتَم مستعدِّ جان کندنم ترسهاي ترا کَشیده متحیّرم (۱۶) حدّتِ غضبهاي تو بر من گذشت و ترسهاي تو مرا شکستند (۱۷) هر روزه مرا مثلِ آبها احاطه نموده اند مرا با هم دَوَران کردند (۱۸) دوست و رفیق‌را از من دور نمودي و آشنایانَم بظلمت گرفتار اند *

(مزمورِ هشتاد و نهم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

[تعلیمِ إيْثانِ إزْراحِيْ]

(۱) رحمت‌هاي خداوندرا دائماً خواهم سرائید وفاي ترا با دهانَم پُشت به پُشت معروف خواهم گردانید (۲) زیرا که با خود گفتم که رحمت ابداً پایدار خواهد شد و وفاي خودرا تو در آسمانها استوار خواهي نمود (۳) به برگزیدهٔ خود عهدي‌را بستم و با بندهٔ خود داوُدْ سوگند یاد نمودم (۴) که ذریّهٔ ترا ابداً پایدار و مسندِ ترا پُشت به پُشت برقرار خواهم داشت * سلاه * (۵) خداوندا آسمانها عجایباتِ ترا تمجید خوهند نمود و هم حقیقتِ ترا در جمعیّتِ مقدّسان (۶) زیراکه در آسمان کیست که با خداوند مقابله تواند نمود و در میانِ اولادِ جبّاران کیست که بخداوند برابري تواند کرد (۷) خدا در جمعیّتِ مقدّسان بغایت مهیب و بتماميِ کساني که در حَوْلَش هستند بسیار سهمگین است (۸) اي خداوند خداي لشکرها مثلِ تو خداوندِ قوي کیست و وفاي تو در حَوْلِ تُست (۹) بر لَطمهٔ دریا تو مسلّطي و حینِ بلند شدنِ امواجَش ساکن کنندهٔ آنها توئي (۱۰) رَهَبْ‌را مثلِ کُشته شدهٔ ریز ریز کردي و دشمنانِ خودرا به بازوي قوي خود پراکنده نمودي (۱۱) آسمانها از آنِ تو و زمین نیز از آنِ تُست مؤسّسِ اساسِ جهان و هرچه در آن است توئي (۱۲) شمال و جنوب‌را تو آفریدي تابُوْرْ و حِرْمُونْ باسمِ تو مسرور اند (۱۳) ترا بازوي قوي است دستِ تو قوي و دستِ راستِ تو مرتفع است (۱۴) عدالت و انصاف اساسِ تختِ تُست رحمت و حقیقت پیش روي تو مسارعت مینمایند * (۱۵) خوشحالِ قومي که آوازِ شادماني میشنوند و در نورِ روي تو اي خداوند گردش مینمایند

(۱۶) هر روز باسمِ تو خوشنود و در صداقتِ تو رفیع خواهند شد (۱۷) زیرا که رونقِ قوّتِ ایشان توئی و از
رضای تو شاخِ ما مرتفع میشود (۱۸) چونکه سپرِ ما خداوند است و پادشاهِ ما مقدّسِ إِسْرائِیلْ است *
(۱۹) آنگاه بمقدّسِ خود در عالَمِ رؤیا تکلّم نموده گفتی که نُصرتِ خودرا برشجاع نهادم و برگزیده‌ءرا از میانِ
قومِ ارتفاع دادم (۲۰) بندهٔ خود داؤُدْرا یافتم اورا بروغنِ مقدّسِ خود مسح کردم (۲۱) که دستِ من با
او استوار شده بازویَم البتّه اورا قوی خواهد گردانید (۲۲) دشمن براو غلبه نخواهد کرد و پسرِ ظلم باو اذیّت
نخواهد رساند (۲۳) و دشمنانَش‌را در حضورَش مغلوب و مبغضانَش‌را منکسر خواهم ساخت (۲۴) و وفای من و
احسانِ من با او خواهد بود و با اسمِ من شاخَش مرتفع خواهد شد (۲۵) دستَش‌را بر دریا و دستِ راستَش‌را
بر نهرها خواهم گذاشت (۲۶) او بمن خواهد گفت که تو پدرِ من و خدای من و کوهِ مُنجیءِ منی (۲۷) من
نیز اورا اوّل زاده‌ء خود و برملوکِ زمین عالی خواهم ساخت (۲۸) رحمتِ خودرا از برایَش دائماً نگاه خواهم
داشت و عهدِ من با او استوار خواهد بود (۲۹) و ذرّیّه‌ء وَیْ‌را ابداً باقی و تختِ اورا نیز مثلِ روزهای آسمانی
خواهم کرد * (۳۰) اگر فرزندانَش شریعتِ مرا ترک کرده در احکامَم رفتار ننمایند (۳۱) اگر فرائضِ مرا بشکنند
و اوامرَم‌را نگاه ندارند (۳۲) آنگاه عصیانِ ایشان‌را بعصا و گناهِ ایشان‌را بتازیانه تأدیب خواهم نمود
(۳۳) نهایت رحمتِ خودرا از او برنخواهم داشت و وَفایِ خودرا کاذب نخواهم ساخت (۳۴) عهدِ خودرا
نمیشکنم و آنچه که از دهانَم صادر شد تغییر نمیدهم (۳۵) یک باره بقدّوسیءِ خود سوگند یاد نمودم و به داؤُدْ
دروغ نخواهم گفت (۳۶) که ذرّیّه‌ءاو ابداً باقی و تختِ او مثلِ آفتاب در حضورَم بماند (۳۷) مثلِ ماه ابداً بر
قرار و در آسمان مثلِ شاهدِ صادق باشد * سلاه * (۳۸) امّا تو مسح کرده‌ء خودرا واگذاشته و ردّ نموده با
او غضبناک شدی (۳۹) عهدِ بنده‌ء خودرا باطل ساخته تاجِ اورا بزمین انداخته رسوا نمودی (۴۰) تمامیءِ
حصارهایَش‌را شکستی و برجهایَش‌را خراب کردی (۴۱) همگیءِ عبورکنندگانِ از راه اورا یغما میکنند که برای
همسایگانَش علّتِ رسوائی شد (۴۲) دستِ راستِ دشمنانَش‌را بلند کرده تمامیءِ اعدایَش‌را شادمان ساختی
(۴۳) و هم دمِ شمشیرَش‌را برگردانیدی و در معرکه اورا مقیم نکردی (۴۴) عزّتِ اورا باطل ساخته تختَش‌را بزمین
انداختی (۴۵) ایّامِ شبابَش‌را کوتاه کرده خجالت‌را باو پوشانیدی * سلاه * (۴۶) ای خداوند تا بچند همیشه
خودرا پنهان میداری و غضبِ تو مثلِ آتش بسوزد (۴۷) بیاد آورکه [ایّام] حیاتم چه‌کم است تمامیءِ پسرانِ
آدم‌را چرا عبث آفریدی (۴۸) کیست کسی که زنده مانده مرگرا نبیند و جانِ خودرا از دستِ قبر مستخلص
سازد * سلاه (۴۹) ای خداوند احسان‌های پیشینِ تو کجایَند که براستیءِ خود بداؤُدْ سوگند یاد نموده بودی
(۵۰) ای خداوند رسوائیءِ بندگانَت‌را بیاد آر که چگونه در سینه‌اَم [رُسوائیءِ] تمامیءِ قومِ عظیم‌را متحمّلم
(۵۱) که ای خداوند دشمنانَت رسوا نمودند بلکه اَقدامِ مسح کرده‌ء ترا رسوا نمودند (۵۲) خداوند تا به ابد
متبارک باد آمین و آمین *

(مزمورِ نودم مشتمل بر هفده آیه)

[دعاي موسي مردِ خدا]

(۱) اي خداوند مسکنِ ما پُشت به پُشت بودي (۲) پیش از آنکه کوه‌ها بوجود آمدند و قبل از آفریدنت زمین و جهان‌را و هم از ازل تا به ابد خدا توئي (۳) انسان‌را به هلاکت بر میگرداني و میگوئي که اي بني آدم رجعت نمائید (۴) زیرا که در نظرت هزار سال مثلِ دیروز که گذشته باشد و مانندِ پاسبانيء شب است (۵) ایشان‌را مثلِ سیلاب بر میداري مثلِ خواب اند و در صبحدم مثلِ گیاه متغیّر اند (۶) در صبحدم روئیده متغیّر میشود و در وقتِ شام بُریده و پژمرده میشود (۷) چونکه در غضبِ تو باتمام میرسیم و در حدّتِ تو مضطرب میشویم (۸) عصیانِ مارا در نظرِ خود وگناهانِ پنهاني مارا در نورِ روي خود میگذاري (۹) زیرا که تماميء روزهاي ما در غضبِ تو زوال میپذیرند سالهاي ما مثلِ حکایت تمام میشود (۱۰) روزهاي سالهاي ما هفتاد سال است و اگر از زیادتيء قوّت به هشتاد سال برسند وسعتِ آن‌ها رنج و عناست چونکه بزودي قطع شده پریده میرویم (۱۱) قوّتِ غضبِ ترا که میداند و حال اینکه غضبِ تو موافقِ ترسِ تُست (۱۲) مارا بشمردنِ روزهاي ما بنوعي تعلیم ده که دلهاي خودرا بحکمت مائل گردانیم * (۱۳) اي خداوند برگرد تا بچند [تأخیر مینمائي] و ببندگانت تغییر باراده خود ده (۱۴) و در صبحدم مارا از احسانِ خود سیر کن تا آنکه در تماميء روزهاي خود مسرور و شاد شویم (۱۵) مارا موافقِ روزهائي که مبتلا کردي و سالهائي که بلارا دیدیم شادمان گردان (۱۶) اعمالِ تو به بندگانِ خود و جلالِ تو بفرزندانِ ایشان نمایان شود (۱۷) و جمالِ خداوند خداي ما بر ما بوده اعمالِ دستهاي ما براي ما استوار بلکه اعمالِ دستهاي مارا استوار کن *

(مزمورِ نود و یکم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) کسي که در مکانِ پنهانيء مُتعال ساکن است در سایهٔ قادرِ مطلق بسر خواهد بُرد (۲) بخداوند بگویم که ملجاء من و قلعهء من و هم خدائي که باو متوکلم اوست (۳) بدرستي که او ترا از دامِ صیّاد و طاعونِ مهلك نجات خواهد داد (۴) ترا به پرهایش مستور خواهد ساخت تا در زیرِ بالهایش مؤتمن شوی و حقیقتِ او [ترا] سپر و جنّه خواهد بود (۵) از خوفِ شب و از تیری که در روز میپرد نخواهي ترسید (۶) و نه از طاعوتي که در ظلمت سالك است و نه از هلاکتي که وقتِ ظهر شدّت میکند (۷) در پهلوی تو هزار و در دستِ راستِ تو ده هزار مي‌افتند امّا ترا نزدیك نخواهد شد (۸) مگر اینکه با چشمانت نگریسته جزاي ظالمان‌را خواهي دید * (۹) از اینکه خداوندِ مُتعال‌را که ملجاء من است پناهِ خود گردانیدي (۱۰) بلا بتو واقع نخواهد شد و صدمه بچادرِ تو نزدیکي نخواهد نمود (۱۱) زیرا که در بارهء تو فرشتگانِ خودرا مامور خواهد کرد تا که در تماميء راه‌هایت ترا حفظ نمایند (۱۲) ترا بدستهاي خودشان بر خواهند داشت

مبادا که پایهاي خودرا به سنگ بزني (١٣) بر شیر و بر صاغر مار پا خواهي گذاشت و شیر بچه و اژدرهارا پایمال خواهي کرد * (١٤) از آنجائي که او مرا دوست داشت وَيْرا مستخلص خواهم ساخت و چونکه باسمِ من عارف شد اورا بلند خواهم کرد (١٥) مرا استدعا نماید که اورا اجابت خواهم نمود در تنگي با او خواهم بود و اورا نجات داده معزز خواهم گردانید (١٦) بطولِ ایّام اورا سیر گردانیده نجاتِ خودرا باو خواهم نمود *

(مزمورِ نود و دویم مشتمل بر پانزده آیه)

[مزمور و سرود از براي یومِ سبت]

(١) شکر نمودنِ بخداوند و تمجید نمودنِ اسمت اي مُتعال نیکو است (٢) و هم آشکار کردنِ احسانت در صبحدم و وفایت در شبها (٣) بر سازِ ده تار و سنطور و بنغمهٔ هگّایُونْ و بربط (٤) چونکه تو اي خداوند مرا بر اعمالت خوشنود گردانیدي پس از اعمالِ دستهاي تو ابتهاج خواهم نمود * (٥) اي خداوند اعمالِ تو چه عظیم است تدبیراتِ تو بغایت عمیق است (٦) اینرا مردِ احمق نمیداند و ابله نیز این‌را درك نمي کند (٧) که وقتِ روئیدنِ شریران مثلِ علف و شکوفه نمودنِ تماميء مفسدان از براي اینست که همیشه منقطع شوند (٨) امّا تو اي خداوند دائماً عالي هستي * (٩) زیرا که اینك دشمنانت اي خداوند بلکه اینك دشمنانت هلاك میشوند و تماميء بدکاران متفرّق میشوند (١٠) امّا شاخِ مرا مثلِ شاخِ کرگدن بلند میکني و بروغنِ تازه تدهین میشوم (١١) و چشمانِ من بدشمنانم خواهند نگریست و گوشهایم دربارهٔ شریرانی که بر من مخالفت مینمایند خواهند شنید * (١٢) صدیقان مثلِ درختِ خرما شکوفه نموده و مثلِ درختِ سروِ آزادِ لُبْنانْ چتردار خواهند شد (١٣) درخانهٔ خداوند غرس شده در حیاطهای خدای ما شکوفه خواهند نمود (١٤) هم بوقتِ پیري میوه خواهند داد و فربه و رعنا خواهند بود (١٥) تا آنکه معلوم شود که خداوند راست است او کوهِ من است که در او شرارتي نیست *

(مزمورِ نود و سیوم مشتمل بر پنج آیه)

(١) خداوند بجلالت ملبّس شده سلطنت مینماید بلکه خداوند بقدرت ملبّس و هم [بقوّت] بسته است بدرستي که جهان‌را بحدّی استوار کرده است که متحرّك نمیشود (٢) تختِ تو از اَزَل پایدار و خود تو دائمي میباشي (٣) اي خداوند نهرها آوازِ خودرا بلند بلکه نهرها صداي خودرا بلند کرده سیلابها امواجِ خودرا ارتفاع نمودند (٤) خداوند در مقامِ بلند از صداي آبهاي بسیار و از امواجِ پُر زورِ دریا قوي‌تر است (٥) شهاداتِ تو بسیار امین است و مقدّسي بطولِ ایّام اي خداوند از براي خانهٔ تو زیبنده است *

(مزمورِ نود و چهارم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(١) اي خداوند خداي مُنتقم اي خداي مُنتقم تجلّي نما (٢) اي حاکمِ زمین عالي شده سزا به متکبّران

ادا کن * (۳) شریران تا بچند اي خداوند شریران تا بکي فخر خواهند نمود (۴) بکلماتِ سخت تکلّم
نموده گویا شوند و تماميء بدکاران افتخار نمایند (۵) اي خداوند قومِ ترا ستم نموده میراثِ ترا ظلم
مینمایند (۶) بیوه زنان و غریبان‌را میکُشند و یتیمان‌را بقتل میرسانند (۷) و میگویند که خداوند
نمي بیند و خداي یعقوب درك نمي کند * (۸) اي احمقانِ قوم درك نمائید و اي ابلهان چه وقت
عاقل خواهید شد (۹) غرس کننده‌ء گوش آیا نمي‌سنود و مصوّرِ چشم آیا نمي‌بیند (۱۰) تأدیب کننده‌ء
قبائل آیا تنبیه نخواهد کرد و تعلیم دهنده‌ء علم بانسان آیا نخواهد دانست (۱۱) خداوند تدبیراتِ انسان‌را
میداند که باطل اند * (۱۲) خوشحالِ کسي که اي خداوند اورا مُتنبّه میسازي و شریعتِ خودرا باو تعلیم
میدهي (۱۳) تا آنکه اورا از روزهاي بلا راحت بخشي تا از براي شریران گودْ کنده شود (۱۴) زیر
که خداوند قومِ خودرا نمیگذارد و میراثِ خودرا ترك نمي نماید (۱۵) چونکه حکم بعدالت بر خواهد
گردید و تماميء راست‌دلان پیْروِيء آن خواهند نمود * (۱۶) از براي من کیست که با شریران برخیزد
و از برایم کیست که به بدکاران قیام نماید (۱۷) اگر خداوند بمن نصرت نمیکرد کم مي‌ماند که جانَم
بجاي خاموشي ساکن شود (۱۸) هنگامِ گفتنم که پایَم لغزید احسانِ تو اي خداوند مرا تکیه داد
(۱۹) در زیادتيء افکارِ اندرونيء من تسلّیهاي تو جانَم‌را مبتهج نمودند (۲۰) آیا تختِ شرارت که
بي‌انصافي‌را با حکم مصوّر میسازد با تو شرکت تواند نمود (۲۱) خویشتن‌را بر جانِ صدیق بهم جمع
مینمایند و خونِ بي‌گناه‌را [بریختن] حکم مینمایند (۲۲) امّا خداوند بمن بلند ملجاء و از برایم خدا کوهِ
معاذ است (۲۳) و گناهِ ایشان‌را بر ایشان راجع خواهد گردانید و ایشان‌را بسببِ شرارتِ خودشان استیصال
خواهد نمود بلکه خداوند خداي ما ایشان‌را مستاصل خواهد ساخت *

(مزمورِ نود و پنجم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) بیائید تا خداوندرا بسرائیم بکوهِ مُنجيء خود بخروشیم (۲) بحضورش به شکرگذاري حاضر شویم و
بمزمورها باو بخروشیم (۳) زیرا که خداوند خداي عظیم و بر تماميء خدایان پادشاهِ بزرگ است (۴) که
حضیض‌هاي زمین در دستِ اوست و اوْج‌هاي کوه‌ها از آنِ اوست (۵) دریا هم از آنِ اوست که آن‌را
آفرید و دستهایَش خشکي‌را خلق کرد * (۶) بیائید تا سجده و رکوع نمائیم و درحضورِ خداوندِ آفریننده‌ء
خود زانو زنیم (۷) زیرا که او خداي ما است و ما قومِ مرتعَش وگوسفندانِ دستَش میباشیم امروز اگر
بآوازِ او گوش دهید (۸) قلبِ خودرا مثلِ روزِ منازعه و ایّامِ امتحان در بیابان سخت مسازید (۹) هنگامي
که آباي شما مرا امتحان و تجربه کردند و اعمالِ مرا هم دیدند (۱۰) چهل سال از این دوْره بیزار شدم
و گفتم که قومِ آواره دل همین است و راه‌هاي مرا نشناختند (۱۱) که در غضبَم بایشان سوگند یاد نمودم
که به آرامگاهِ من داخل نخواهند شد *

(مزمورِ نود و ششم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) سرود تازه بخداوند بسرائید اي تماميء زمین بخداوند بسرائید (۲) بخداوند سرائیده اسمَش‌را شکر

نمائید روز بروز نجاتَش‌را بیان نمائید (۳) جلالَش‌را در میانِ قبائل و عجایباتَش‌را در میانِ تماميءِ اقوام
حکایت نمائید (۴) زیرا که خداوند عظیم و بزیادتي محمود و بر تماميءِ خدایان مهیب است (۵) زیرا
که تماميءِ خدایانِ قبائل بُت‌هایَند امّا خداوند آفریننده‌ء آسمانها است (۶) در حضورَش عزّت و جاه و در
مقامِ مُقدّسَش قوّت و زیبائي است * (۷) اي قبیله‌هاي اقوام خداوندرا توصیف نمائید بلکه جلال و
قوّت‌را بخداوند وصف نمائید (۸) جلالِ اسمَش‌را بخداوند توصیف نمائید هدیّه‌را آورده به بارگاه‌هایَش
داخل شوید (۹) با عزّتِ قُدس خداوندرا سجده نمائید اي تماميءِ اهلِ زمین از حضورِ او بترسید (۱۰) در
میانِ طوائف بگوئید که خداوند سلطنت مینماید بدرستیکه جهان بحدّي استوار شده است که متحرّك نخواهد
شد اقوام‌را براستي حکم خواهد نمود (۱۱) آسمانها شادمان و زمین مسرور شود دریا و پُریَش بخروشند
(۱۲) و صحرا و هر چه که در آن است بوجد آیند آنگاه تمامِ درختانِ جنگل بترنُّم خواهند آمد (۱۳) در
حضورِ خداوند زیرا که مي‌آید یعني جهةِ حکومتِ زمین میآید جهان‌را بصدق و اقوام‌را به وفاي خود
حکم خواهد نمود *

(مزمورِ نود و هفتم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) خداوند سلطنت مینماید زمین مسرور و کثرتِ جزایر شادمان شوند * (۲) ابرها و ظلمت در اطرافَش
میباشند عدل و انصاف مکانِ تختِ اوست (۳) آتش در حضورَش روان است و دشمنانَش‌را از اطرافَش
میسوزاند (۴) برقهایَش جهان‌را منوّر میسازد زمین میبیند و میلرزد (۵) کوهها در حضورِ خداوند بلکه در
حضورِ پروردگارِ تماميءِ زمین مثلِ موم گداخته میشوند (۶) آسمانها عدالتِ اورا آشکار میسازند و تماميءِ
اقوام جلالَش‌را مي‌بینند (۷) تماميءِ عابدانِ بُت‌هاي تراشیده‌ء که باصنام فخر مینمایند شرمنده شوند اي
تماميءِ خدایان اورا سجده نمائید * (۸) صِیونْ شنید و شادمان شد و دخترانِ یِهُوداهْ نیز بجهةِ احکامِ تو
اي خداوند مسرور شدند (۹) زیرا که تو اي خداوند بر تماميءِ زمین مُتعالي و بر تماميءِ خدایان بسیار
مُعلّائي * (۱۰) اي دوست دارانِ خداوند شرارت‌را بغض نمائید جان‌هاي مقدّسانِ خودرا محفوظ داشته
ایشانرا از دستِ ظالمان نجات میدهد (۱۱) از براي صدیقانِ نور و بجهةِ راست‌دلان شادماني کاشته شده
است (۱۲) اي صدیقان بخداوند شادمان باشید و از ذکرِ قدّوسيءِ او شکرگذارید *

(مزمورِ نود و هشتم مشتمل بر نه آیه)

[مزمور]

(۱) بخداوند سرودِ تازه‌را بسرائید زیرا که عجایبات‌را بجا آورده است دستِ راست و بازوي مقدّسِ او اورا
مظفّر ساخت * (۲) خداوند نجاتِ خودرا اعلام نمود عدالتِ خودرا در نظرِ طوائف آشکار نمود (۳) رحمتِ
خود و وفاي خودرا بخاندانِ إِسْرائِیلْ بخاطر آورد تماميءِ کرانه‌هاي زمین نجاتِ خداي مارا دیده اند *
(۴) اي اهلِ همگيءِ زمین بخداوند بخروشید و در مقامِ شادي برآمده ترنُّم نمائید و زبورهارا بسرائید

(٥) بخداوند به بربط بسرائید بلکه به بربط و به آوازِ مزامیر (٦) با کرناها و صداي سرنا در حضورِ خداوند و پادشاه بخروشید (٧) دریا و پریَش و هم جهان با ساکنانش بخروشند (٨) نهرها کفِ دست زنند و کوهها به هم دیگر ترنّم نمایند (٩) در حضورِ خداوند زیرا که بجهتِ حکم نمودنِ زمین مي‌آید جهان‌را بعدالت و اقوام‌را براستي حکم خواهد نمود *

(مزمورِ نود و نهم مشتمل بر نه آیه)

(١) خداوند سلطنت مینماید قومها بلرزند در بالاي کَرّوبیانْ مینشیند زمین متحرّك شود (٢) خداوند در صِیونْ عظیم و بر تماميءِ قومها عالیست (٣) اسمِ عظیم و مهیبِ ترا تمجید نمایند چونکه مقدّس است (٤) مقوّيءِ پادشاه حکم‌را دوست میدارد راستي‌را تو پایدار میکني در یَعْقُوبْ حکم و عدالت‌را تو امر میفرمائي (٥) خداوند خداي مارا تعظیم نمائید و در قدمگاهَش سجود نمائید چونکه او قدّوس است * (٦) مُوسيٰ و هارُونْ در میانِ کاهنانَش و شِمُوئیلْ در میانِ استدعا کنندگانِ اسمَش ایشان بخداوند استدعا نمودند که ایشان‌را استجابت فرمود (٧) در ستونِ ابر بایشان تکلّم مینمود که ایشان شهاداتَش و قانوني که بایشان عطا فرموده بود نگاه میداشتند (٨) اي خداوند خداي ما تو ایشان‌را استجابت فرمودي از براي ایشان خداي غفور بودي باوجودي که انتقامِ کارهاي ایشان‌را کشیدي (٩) خداوند خداي مارا تعظیم نمائید و در کوهِ مقدّسِ او سجده نمائید چونکه خداوند خداي ما قدّوس است *

(مزمورِ یکصدم مشتمل بر پنج آیه)

[مزمورِ حمد]

(١) اي تماميءِ زمین‌ها بخداوند بخروشید (٢) خداوندرا بشادي عبادت نمائید در حضورَش بترنّم بیآئید (٣) بدانید که خداوند خدا است اوست که مارا آفرید و ما از آنِ اوئیم قومِ او و گوسفندانِ مرتعِ او هستیم (٤) بدروازه‌هایَش با شکر و به بارگاه‌هایَش بحمد داخل شوید اورا شاکر شوید و باسمَش تبارك نمائید (٥) زیرا که خداوند نیکو است رحمتَش دائمي است و وفاي او دَوْر بدَوْر است *

(مزمورِ صد و یکم مشتمل بر هشت آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(١) رحمت و انصاف‌را خواهم سرائید اي خداوند بتو میسرایم (٢) براهِ مستقیم عاقلانه رفتار خواهم نمود بمن کي خواهي آمد که من بقلبِ سلیم در اندرونِ خانه‌اَم سلوك خواهم نمود (٣) چیزِ خبیثه در پیشِ نظرِ خود نمي گذارم عملِ گمراهان‌را بغض مینمایم بمن هیچ نخواهد چسپید (٤) دلِ کج رَوْ از من دور شود

شریررا نخواهم پسندید (۵) آن کسي که در پنهاني همسایگانِ خودرا غیبت مینماید اورا قطع خواهم کرد بلند چشم و غرور دل‌را تأمّل نخواهم نمود (۶) چشمِ من بر صادقانِ زمین خواهد بود تا با من بنشینند کسي که براهِ مستقیم میرود خادمِ من خواهد شد (۷) حیله‌کار در اندرونِ خانه‌اَم نخواهد نشست و دروغ گو در پیشِ نظرَم نخواهد ماند (۸) تماميِ شریرانِ زمین‌را سحرگاهانه قطع خواهم نمود تا آنکه همه‌گيِ مفسدان‌را از شهر خداوند استیصال گردانم *

(مزمورِ صد و دویم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

[دعاي ستم دیده وقتي که مغموم شده نالهٔ خودرا در حضورِ خداوند بیرون میریزد]

(۱) اي خداوند استدعاي مرا بشنو و فریادَم نزدِ تو برسد (۲) در روزِ تنگنائي‌اَم روي خودرا از من مستور مکن در روزي که استدعا مینمایم گوشِ خود را بمن فرا داشته بزودي مرا استجابت فرما * (۳) زیرا که روزهایَم مثلِ دود تلف شدند و استخوانهایَم چون بخاري سوخته شد (۴) دلِ من مثلِ گیاه زده و خشك شد بحدّي که نان خوردنَم‌را فراموش میکنم (۵) استخوانهایَم از آوازِ ناله‌اَم به پوستَم چسپیده شد (۶) مانندِ قَئَتِ دشتي‌اَم و مثلِ بومِ ویرانیها شدم (۷) پاسباني مینمایم و مثلِ گنجشك بر بام منفردم (۸) هر روز دشمنانَم مرا سرزنش مینمایند فخرکننده‌گانَم دربارهٔ‌اَم سوگند یاد مینمایند (۹) یقین که خاکستررا مثلِ نان خوردم و مشروباتِ خودرا باشك آمیختم (۱۰) بسببِ غضب و خشمِ تو چونکه مرا بلند کردي و فرود آوردي * (۱۱) روزهایَم مثلِ سایهٔ زوال پذیر است و من مثلِ گیاه پژمرده شدم (۱۲) امّا تو اي خداوند ابداً مستقیم هستي و ذکرِ تو پشت به پشت است (۱۳) تو بر خاسته بصیونْ ترحّم خواهي فرمود چونکه زمانِ مرحمت نمودنِ بآن بلکه زمانِ معیّن رسیده است (۱۴) زیرا که عابدانَت از سنگهاي آن محظوظ اند و بخاكِ آن تبرّك میجویند (۱۵) تا آنکه طوائف از اسمِ خداوند و تماميِ ملوكِ زمین از جلالِ تو بترسند * (۱۶) هنگامي که خداوند صیونْ‌را بنا مینماید در جلالِ خود ظهور خواهد نمود (۱۷) بدعاي شکسته‌گان متوجّه شده استدعاي ایشان‌را خوار نخواهد شمرد (۱۸) این از براي نسلِ آینده نوشته میشود تا قومي که آفریده میشوند خداوندرا تهلیل نمایند (۱۹) زیرا که از ارتفاعِ مقامِ مقدّسِ خود مینگرد خداوند از آسمان‌ها بزمین نظر مینماید (۲۰) تا آنکه نالهٔ بسته شده‌گان‌را بشنود و مستلزمانِ مرگ‌را رهائي دهد (۲۱) که اسمِ خداوندرا در صیونْ و حمدِ اورا در اورشلیمْ حکایت نمایند (۲۲) در هنگامي که قومها و مملکتها بجهةِ عبادتِ خداوند بهم جمع میشوند * (۲۳) طاقتَم‌را در راه ضعیف نمود و روزهایَم‌را کوتاه کرد (۲۴) گفتم که اي خدایَم مرا در نصفِ روزهایَم بر مدار سالهاي تو دَوْر بدَوْر است (۲۵) از قدیم بنیانِ زمین‌را گذاشتي و آسمان‌ها عملِ دست‌هاي تست (۲۶) آنها زائل میشوند و تو باقي میماني بلکه تماميِ آنها مثلِ جامه مندرس میگردند و آنهارا مثلِ لباس تغییر میدهي و تغییر مي‌یابند (۲۷) امّا تو هماني و سالهاي تو به اتمام نمیرسند (۲۸) فرزندانِ بنده‌گانَت باقي خواهند بود و ذرّیهٔ ایشان در حضورَت مقیم خواهند بود *

(مزمورِ صد و سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) اي جانَم خداوندرا شکر نما و هرچه که در درونَم است باسمِ مقدّسِ او حمد کن (۲) اي جانِ من
خداوندرا شکر نما و تماميِ احسانهایَش‌را فراموش مکن * (۳) که او تماميِ گناهانت‌را عفو مینماید و
همه‌گيِ امراضت‌را شفا میبخشد (۴) آنکه حیاتِ ترا از قبرخلاصي میدهد و ترا برحمت و رأفتها متوّج
میسازد (۵) آنکه دهانِ ترا بنعمتها سیر میگرداند که جوانيِ تو مثلِ عقاب تازه گردیده میشود * (۶) خداوند
تماميِ مظلومان‌را عدالت و انصاف مینماید (۷) راههاي خودرا بموُسيٰ و اعمالِ خودرا ببني اِسْرائِیْلْ
فهمانید (۸) خداوند رحمان و رحیم و دیرغضب و احسانَش بسیار است (۹) ابداً منازعه نمیکند و خشم‌را
همیشه نگاه نخواهد داشت (۱۰) با ما موافقِ گناهانِ ما عمل ننمود و بما موافقِ عصیانِ ما جزا نداد
(۱۱) زیرا مثلِ ارتفاعِ آسمانها از زمین رحمتَش بر ترسنده‌گانَش عظیم است (۱۲) مثلِ تفاوتِ مشرق از مغرب
عصیان‌هاي مارا از ما دور گردانیده است (۱۳) مثلِ شفقتِ پدر بر فرزندانَش خداوند بر ترسنده‌گانَش مرحمت
مینماید * (۱۴) زیرا جِبِلیّتِ مارا میداند و بخاطر مي‌آورد که ما خاك ایم (۱۵) نسبت بانسان روزهایَش مثلِ
گیاه اند مثلِ شکوفهء صحرا میشکوفد (۱۶) که باد بر آن میگذرد نابود میشود و مکانَش دیگر مشخّص نمیشود
(۱۷) امّا خداوند از ازَل تا به ابد بر ترسنده‌گانَش رحیم است و صداقتَش بر فرزندانِ فرزندانِ ایشان است
(۱۸) براي نگاه‌دارنده‌گانِ عهدَش و براي کساني که فرائضِ اورا بیاد مي‌آورند تا آنکه آنهارا بجا آورند *
(۱۹) خداوند تختِ خودرا در آسمانها استوار نمود و مملکتَش بر همه‌گي مسلّط است (۲۰) خداوندرا شکر
نمائید اي فرشته‌گانَش که در قوّت پُرزور شده اوامرَش‌را بجا مي‌آورید و آوازِ کلامَش‌را اطاعت مینمائید
(۲۱) اي تماميِ لشکرهایَش و خادمانَش که مرادِ اورا بجا مي‌آورید خداوندرا شکر نمائید (۲۲) اي تماميِ
اعمالَش در جمیعِ مکان‌هاي سلطنتَش خداوندرا حمد نمائید اي جانِ من خداوندرا تمجید نما *

(مزمورِ صد و چهارم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) اي جانِ من خداوندرا شکر نما اي خداوند خداي من تو بسیار متعظّمي بعزّت و جلالت ملبّسي
(۲) آنکه با نور مثلِ جامه خودرا ملبّس میسازد و آسمانهارا مثلِ پرده بسط میدهد (۳) آنکه بالاخانهاي
خودرا در میانِ آبها آراسته میسازد و ابرهارا عرّاده‌اَش نموده بر بالهاي باد روان است (۴) آنکه اَرواح‌را
فرشته‌گانَش و آتشِ سوزنده‌را خادمِ خود میگرداند * (۵) آنکه زمین‌را با اساسَش چنین تأسیس نمود که
ابدالآباد متحرّك نمیشود (۶) آن‌را تو با لُجّه‌ها مثلِ لباس مي پوشاني که آبها بر کوه‌ها مي‌ایستند (۷) از
عتابِ تو میگریزند از آوازِ رعدِ تو مي شتابند (۸) بکوه‌ها برمي‌آیند از درّه‌ها بمکاني که بجهتِ آنها تعیین
نمودي فرود مي‌آیند (۹) به آن‌ها حدّي قرار دادي که نگذرند و زمین‌را به مستور ساختن بر نگردند *

(١٠) چشمه‌هارا برودها که در میانِ کوه‌ها جاري اند گردش میدهد (١١) تماميءِ وحوشِ صحرارا سیراب
میسازند گورخران تشنگيءِ خودرا دفع میکنند (١٢) نزدِ آنها مرغانِ هوا ساکن بوده بآوازِ خود در میانِ
شاخه‌ها مي‌سرایند (١٣) کوههارا از عُلّیّاتِ خود سیراب میسازد و از ثمراتِ صنائعِ تو زمین پُر است *
(١٤) آنکه گیاه‌را از براي بهائم و سبزه‌را بجهةِ استعمالِ انسان میرویاند و نان‌را از زمین بر مي‌آورد (١٥) و
شراب‌را که دلِ انسان‌را تفریح مینماید و روغن که چهره‌اَش‌را درخشان میسازد و نان که دلِ انسان‌را تکیه‌گاه
است (١٦) درختانِ خداوند یعني سروِ آزادِ لُبنانْ که غرس کرده‌ء اوست پُر رطوبت اند (١٧) که در میان
آنها مرغان آشیانَهاي خودرا میسازند صنوبرها خانه‌ء لَقْلَقْ است (١٨) جبل‌هاي بلند از براي بُزهاي کوهي و
صخره‌ها بجهةِ یَربوع‌ها مأمن اند * (١٩) ماه‌را بجهةِ اوقات ساخت آفتاب فرو رفتنِ خودرا میداند (٢٠) ظلمت
میسازي که شب میشود در آن هر حیوانِ جَنگلي جُنبش مینمایند (٢١) شیر بچه‌گان بجهةِ شکارِشان غُرّش
کرده خوراکِ خودرا از خدا میجویند (٢٢) آفتاب طلوع میکند جمع میشوند و در کمین‌گاه‌هاي خود
میخوابند * (٢٣) انسان از براي کارِ خود و خدمتِ خود تا بشام بیرون مي‌آید (٢٤) اي خداوند اعمالِ
تو چه بسیار شد همه‌گيءِ آنهارا بحکمت عمل مینمائي زمین از املاکِ تو پُر است (٢٥) اینست درياي
بزرگ و وسیعُ الْیَد که در آن حشراتِ بي شمار و جانورانِ کوچك و بزرگ هستند (٢٦) کشتي‌ها در آن جاري
اند و این لِوْیاثانْ نیز که بجهةِ بازي کردن آفریدي در آن است (٢٧) تماميءِ آنها از تو منتظراند تا آنکه
بآنها خوراکي دروقتَش بدهي (٢٨) آنچه که بآنها مي‌دهي بر مي‌چینند دستِ خودرا مبسوط میسازي و از
نیکوئي‌ها سیر میشوند (٢٩) روي خودرا مستور میکني که مضطرب میشوند روحِ آنهارا قبض میکني میمیرند و بخاکِ
خودشان برمیگردند (٣٠) روحِ خودرا میفرستي که خلق میشوند و روي زمین‌را تازه میگرداني (٣١) جلالِ
خداوند ابدي است خداوند از اعمالِ خود راضي است (٣٢) بزمین مینگرد میلرزد به کوه‌ها بر میخورد دود
مینمایند (٣٣) تا در حیاتَم خداوندرا مي سرایم تا وُجود دارم بخداي خود تسبیح مینمایم (٣٤) اندیشه‌هاي
من در حقِّ او لذیذ است در خداوند فرحناك میشوم (٣٥) گناه‌کاران از زمین محو شوند و شریران دیگر
نیست شوند اي جانَم خداوندرا شکر نما پروردگاررا تمجید نمائید *

(مزمورِ صد و پنجم مشتمل بر چهل و پنج آیه)

(١) خداوندرا شکر کنید و باسمِ او استدعا نمائید درمیانِ قبائل اعمالِ اورا آشکار سازید (٢) اورا بسرائید
اورا تسبیح نموده دربارهء تماميءِ عجایباتَش گُفتُگو نمائید (٣) اسمِ قُدُّوسِ اورا تهلیل نمائید دلِ جوینده‌گانِ
خداوند شاد باشد (٤) خداوند و قوّتَش‌را تفحّص نمائید دیدارِ اورا دائماً طلب نمائید (٥) عجایباتي که بجا
آورده است و آیات و احکامِ دهانَش‌را ذکر نمائید (٦) اي ذرّیهء بنده‌ء او اِبْراهیمْ و اي فرزندانِ یَعقوبْ
برگزیده‌ء او * (٧) خداوند خداي ما اوست احکامِ او در تماميءِ زمین است (٨) عهدِ خودرا دائماً و کلامي
که به هزار پُشت مأمور داشت ذکر مینماید (٩) آن عهدي که با اِبْراهیمْ بست و سوگندي که به اِسحٰقْ یاد

نمود (۱۰) و آنرا براي يَعْقُوبْ بمنزلهء قانون و به إِسْرائِيلْ درمكانِ عهدِ دائمي مُقرّر فرمود (۱۱) وگفت كه زمينِ كِنَعَنْرا بتو ميدهم تا حصّهء ميراثِ شما باشد * (۱۲) هنگامي كه مردمانِ معدود و قليلُالْعدد و در آن غريب بودند (۱۳) و از طوائف بطوائف و از مملكت بقومِ ديگري روانه شدند (۱۴) مردي بظلم نمودنِ ايشان وا نگذاشت و ملوكرا بجهةِ ايشان تأديب نمود (۱۵) كه مسح كردهشدههاي مرا دست نگذاريد و پيغمبرانِ مرا ضرر نرسانيد (۱۶) و قحطي بزمين صلا داده همهگيءِ عصاي نانرا منكسر ساخت * (۱۷) در حضورِ ايشان مردي‌را فرستاد يعني يُوسُفي كه مثلِ غلام فروخته شد (۱۸) پايهاي اورا بزنجير رنجانيدند آهن بجانَش رسيد (۱۹) تا وقتي كه زمانِ او آمد كلامِ خداوند اورا تجربه نمود (۲۰) پادشاه فرستاده اورا كشود سلطانِ اقوام اورا اطلاق نمود (۲۱) اورا كدخداي خانهء خود و واليءِ تماميءِ اموالَش گردانيد (۲۲) تا آنكه به ارادهء خود سرورانَشرا بند نمايد و به وزيرانَش تعليمِ حكمت دهد * (۲۳) و إِسْرائِيلْ بمِصْر داخل شد و يَعْقُوبْ در زمينِ حامْ ساكن شد (۲۴) و قومِ خودرا بغايت زياد كرد و ايشانرا از دشمنانشان قوي‌تر ساخت (۲۵) دلِ ايشانرا به بغض نمودنِ قومِ خود برگردانيد تا بيندهگانَش حيلهبازي نمايند (۲۶) بندهء خود مُوسیرا و اختيار كردهء خود هارُونْرا فرستاد * (۲۷) كه آياتَش و عجايباتَشرا ايشان در زمينِ حامْ بجا آوردند (۲۸) ظلمترا فرستاد كه تاريك شد و بكلامِ او مخالفت نكردند (۲۹) آبهاي ايشانرا بخون مبدّل نموده ماهيانِ ايشانرا كُشت (۳۰) زمينِ ايشان غوكها بفراواني ايجاد كرد حتّي درخانَهاى ملوكِ شان [داخل شدند] (۳۱) فرمان داد كه انواعِ پشهها آمدند و هم شپشها بتماميءِ حدودِ ايشان (۳۲) در زمينِ ايشان تگرگ بجاي باران و آتشِ سوزنده بارانيد (۳۳) تاكها و انجيرهاي ايشانرا زد و درختانِ نواحيءِ ايشانرا شكست (۳۴) فرمود و ملخها وكرمِ صدپاي بي شمار آمدند (۳۵) و تماميءِ گياهِ زمينِ ايشانرا خوردند و ثمراتِ ارضِ ايشانرا آكل نمودند (۳۶) و تماميءِ اوّل زادهگانِ ولايتِ ايشانرا سرهمهگيءِ قوّتشانرا زد (۳۷) و ايشانرا با نقره و طلا بيرون آورد و درميانِ اسباطِ ايشان لغزندهء نبود (۳۸) مِصْرِيانْ از خروجِ ايشان خوش وقت شدند چونكه ترسِ آنها بر ايشان افتاده بود (۳۹) ابررا براي پوشش گسترانيد و آتشرا جهةِ روشنائي در شب [ساخت] (۴۰) قوم سؤال كردند و بايشان سَلوي فرستاد و ايشانرا بنانِ آسماني سير كرد (۴۱) صخرهرا شكافت و آبها جاري گرديد در خشكيها مثلِ نهر روانه شدند * (۴۲) زيرا كلامِ مقدّسِ خود و هم بندهء خود إِبْراهِيمْرا بياد آورد (۴۳) و قومِ خودرا با سرور و برگزيدهگانِ خودرا با سرود اخراج نمود (۴۴) و بايشان زمينهاي طوائفرا داد كه عملِ اقوامرا وارث شدند (۴۵) تا كه قوانينِ اورا نگاه داشتهء شريعتهايَشرا منظور دارند خداوندرا بسرائيد *

(مزمورِ صد و ششم مشتمل بر چهل و هشت آيه)

(۱) خداوندرا تهليل نمائيد پروردگاررا شكر نمائيد زيرا كه نيكوست و رحمتَش دائمي است (۲) كيست كه كبريائيءِ خداوندرا تقرير نمايد و تماميءِ اوصافَشرا بشنواند (۳) خوشحالِ كساني كه انصافرا منظور داشته صداقترا هميشهء اوقات بجا آورند * (۴) اي خداوند مرا بآن لطفي كه بقومِ خود ميكني

بخاطر دار مرا به نجاتِ خود تفقّد فرما (۵) تا آنکه نیکوئيء برگزیدهگانت‌را دیده بشادمانيء قومِ تو مسرور شوم و با اهلِ اِرْثِ تو افتخار نمایم * (۶) با پدرانِ خود گناه و عصیان ورزیده شریرانه رفتار نمودیم (۷) آبايِ ما در مِصْر عجایباتِ ترا درك ننمودند كثرتِ رحمتهايِ ترا بیاد نیآورده نزدِ دریا یعني بحرِ احمر متمرّد شدند (۸) نهایت ایشان‌را بسببِ اسمِ خود خلاصي داد تا آنكه جبروتِ خودرا معروف سازد (۹) و بحرِ احمررا عتاب كرد و خشك شد و ایشان‌را در عُمقها مثلِ بیابان رهبري فرمود (۱۰) و ایشان‌را از دستِ خصم نجات داد و هم از دستِ دشمن مستخلص ساخت (۱۱) و آبها دشمنانِ ایشان‌را فرو گرفت كه از ایشان احدي باقي نماند (۱۲) آنگاه كلماتِ اورا ایمان آوردند و حمدِ اورا سرائیدند (۱۳) امّا اعمالِ اورا بزودي فراموش كردند و از نصیحتِ او منتظر نشدند (۱۴) بلكه در بیابان بغایت مشتهي شدند و خدارا در صحرا امتحان كردند (۱۵) و خواهشِ ایشان‌را داد نهایت لاغري بجانِ ایشان فرستاد * (۱۶) و در اُردو به مُوسيٰ و هارُونِ مقدّسِ خداوند حسد بردند (۱۷) و زمین گشاده شد و داثان‌را فرو بُرد و فوجِ اَبِیرام‌را مستور ساخت (۱۸) و آتش در میانِ فوجِ ایشان افروخته شده شُعله‌اش شریران‌را سوزانید * (۱۹) در حُورِیبْ گوساله‌را ساختند و آن بتِ ریخته شده‌را سجده نمودند (۲۰) و عزّتِ خودرا بتمثالِ گاوي كه علف میخورد مبدّل ساختند (۲۱) خدايِ مُنجيء خودشان‌را كه در مِصْر اعمالِ عظیم بجا آورده بود فراموش كردند (۲۲) و هم عجایباتش‌را در زمینِ حامْ و اعمالِ مهیبش‌را در بحرِ احمر (۲۳) پس در بارهء هلاك كردنِ ایشان میفرمود اگر برگزیدهء خود مُوسيٰ هنگامِ فتنه انگیزي در حضورش نمي‌ایستاد بقصدِ برگردانیدنِ غضبش تا آنكه ایشان‌را هلاك نسازد * (۲۴) و زمینِ دل پذیررا تحقیر داشتند و بكلامش‌را ایمان نیآوردند (۲۵) بلكه در چادرهایشان همهمه نموده بقولِ خداوند مستمع نشدند (۲۶) بآن سبب از جهتِ ایشان سوگند یاد نمود كه ایشان‌را در بیابان مُنهزم میگرداند (۲۷) و هم ذرّیّهء ایشان‌را در میانِ طوائف منهزم ساخته ایشان‌را پراكنده مینماید * (۲۸) و به بَعْلِ پِعُور ملصق شدند و ذبائحِ بُتهايِ بي‌جان‌را اكل كردند (۲۹) و اورا به افعالِ خودشان غضبناك ساختند كه بر ایشان طاعون هجوم آورد (۳۰) و فِینِحاسْ برخاسته اجرايِ حكم نمود و طاعون برگشت (۳۱) و این از برایش پُشت به پُشت دائماً برايِ صداقت محسوب شد * (۳۲) و دیگر اورا نزدِ آبهايِ مِرِیباهْ غضبناك كردند كه برايِ مُوسيٰ بسببِ ایشان اِبْتِلا رسید (۳۳) چونكه روحِ اورا بحدّي تنگ نمودند كه با لبهایش بي‌تدبیر سخن راند * (۳۴) و قبائلي كه در بارهء ایشان خداوند بآنها فرموده بود هلاك نكردند (۳۵) بلكه در میانِ طوائف مخلوط شدند و افعالِ ایشان‌را آموختند (۳۶) و بُتهايِ ایشان‌را عبادت كردند كه از برايِ ایشان دام شدند (۳۷) و پسران و دخترانِ خودرا بشیاطین ذبح نمودند (۳۸) و خونِ بیگناه ریختند یعني خونِ پسران و دخترانِ خود كه ایشان‌را به بُتهايِ كَنْعَنْ ذبح نمودند و زمین از خون ملوّث شد (۳۹) و از اعمالِ خودشان پلید شدند و در افعالِ خود از راهِ زنا رفتار نمودند * (۴۰) از آن سبب غضبِ خداوند بقومِ خود افروخته شد و از اِرْثِ خود مُكره شد (۴۱) و ایشان‌را بدستِ طوائف

تسليم نمود و مبغضانِ ايشان بر ايشان مسلّط شدند (۴۲) و دشمنان بايشان ظلم نمودند كه در زيرِ دست ايشان عاجز شدند (۴۳) بارهاي بسيار ايشان‌را نجات داد امّا ايشان بمشورت‌هاي خودشان اورا غضبناك كردند و بسبب گناهِ خودشان ذليل شدند (۴۴) باز وقتِ شنيدنش فريادِ ايشان‌را بتنگيء ايشان ملاحظه كرد (۴۵) و از براي ايشان عهدِ خودرا بياد آورد و موافقِ كثرتِ رحمتش تغيير به ارادهء خود داد (۴۶) و ايشان‌را در نظرِ تماميء اسير كنندگانِ ايشان مرحمت داد * (۴۷) اي خداوند خداي ما مارا نجات ده و مارا از ميانِ طوائف جمع كن تا آنكه اسمِ قدّوسِ ترا شكر نمائيم و از حمدِ تو فخر نمائيم (۴۸) خداوند خداي اِسرائيل از ازل تا به ابد مبارك باد و تماميء قوم آمين بگويند خداوندرا تهليل نمائيد *

(مزمورِ صد و هفتم مشتمل بر چهل و سه آيه)

(۱) خداوندرا شكر نمائيد زيرا كه نيكوست و رحمتِ او ابدي است (۲) نجات يافتگانِ خداوند كه از دستِ دشمن مُستخلص ساخته است چنين بگويند (۳) چونكه ايشان‌را از زمين‌ها از مشرق و از مغرب و از شمال و از جنوب جمع نموده است * (۴) در بيابان در راهِ صحرا آواره شده شهري از براي سكونت نيافتند (۵) ايشان گرسنه و تشنه شدند جانِ ايشان در اندرونِ ايشان خسته شد (۶) در تنگيء خودشان بخداوند فرياد كردند كه ايشان‌را از تنگيهاي خودشان نجات داد (۷) و ايشان‌را براهِ راست رهبري فرمود تا آنكه بشهرِ معموري بروند * (۸) بخداوند بسببِ رحمتش و عجايباتش بر بني آدم شكر نمايند (۹) زيرا كه جانِ مُشتهي‌را سير ميگرداند و جانِ گرسنه‌را از نعمتها مملوّ ميسازد * (۱۰) كساني كه در تاريكي و سايهء مرگ ساكن شده در بلا و آهن محبوس اند (۱۱) زيرا كه به اوامرِ خدا عاصي شدند و نصيحتِ مُتعال‌را تحقير نمودند (۱۲) بآن سبب قلبِ ايشان‌را بمشقّت ذليل گردانيد لغزيدند و نصرت كنندهء نبود (۱۳) آنگاه در تنگيء خودشان بخداوند فرياد كردند كه ايشان‌را از تنگي‌هاي خودشان نجات داد (۱۴) ايشان‌را از تاريكي و سايهء مرگ بيرون آورد و بندهاي ايشان‌را شكست * (۱۵) بخداوند بسببِ رحمتش و عجايباتش بر بني‌آدم شكر نمايند (۱۶) زيرا كه دروازه‌هاي برنجين‌را شكست و پشت بندهاي آهنين بُريد * (۱۷) ابلهان بسببِ عصيان و گناهانِ خودشان مبتلايند (۱۸) كه جانِ ايشان از هر گونهء آذوقه مُكره است و بدروازه‌هاي مرگ ميروند (۱۹) آنگاه در تنگيء خودشان بخداوند فرياد كردند كه ايشان‌را از تنگي‌هاي خودشان نجات داد (۲۰) فرمانِ خودرا فرستاده ايشان‌را شفا داد و ايشان‌را از ذلّت‌هاي ايشان خلاصي داد * (۲۱) بخداوند بسببِ رحمتش و عجايباتش بر بني آدم شكر نمايند (۲۲) و ذبائحِ شكرگذاري ذبح نموده اعمالش‌را بخرّمي حكايت نمايند * (۲۳) كساني كه بدريا با كشتي‌ها رفته بآب‌هاي بسيار كار ميكنند (۲۴) ايشان افعالِ خداوند و عجايباتش‌را در لُجّه مي‌بينند (۲۵) زيرا كه ميفرمايد و بادِ تندرا ميوزاند كه امواجش‌را بلند ميسازد (۲۶) و بآسمان بالا

میروند و به عُمق‌ها فرود می‌آیند جانِ ایشان از بلا گداخته میگردد (۲۷) تکانیده شده مثلِ مستان افتان و خیزان اند بحدّي که تمامیءِ معرفتِ ایشان گم میشود (۲۸) و در تنگیءِ خودشان بخداوند فریاد میکنند که ایشان‌را از تنگیهاي خودشان فارغ میگرداند (۲۹) طوفان‌را بخاموشي مبدّل میسازد و امواجش آرام میگیرد (۳۰) و مسرور میشوند از اینکه آرام گرفتند که به بندرِ مرادْ ایشان‌را میرساند * (۳۱) بخداوند بسببِ رحمتش و عجایباتش بر بني‌آدم شکر نمایند (۳۲) و اورا در جمعیّتِ قوم ارتفاع نمایند و اورا در مجلسِ مشائخ حمد نمایند (۳۳) * نهرهارا به بیابان و چشمه‌هاي آب‌را بخشکي مبدّل میگرداند (۳۴) و هم زمینِ باروَررا به شوره‌زار بسببِ شرارتِ ساکنانش (۳۵) بیابان‌را به برکهء آب و زمینِ خشك‌را به چشمه‌هاي آب مبدّل میسازد (۳۶) و در آنجا گرسنگانرا ساکن میسازد تا آنکه شهرِ مسکون‌را بنا نمایند (۳۷) و کِشت‌زارهارا زراعت و تاکستانهارا غرس نمایند تا اثمارِ محصول بدهند (۳۸) و ایشان‌را برکت داده بغایت بسیار میشوند و بهائمِ ایشان‌را نمي‌گذارد کم شوند (۳۹) بعد کمي مینمایند و از ظلمت و جفا و مشقّت ذلیل میگردند (۴۰) و حقارت بر نجبا میریزد و ایشان‌را در تیه که راهي ندارد آواره میسازد (۴۱) امّا مسکین‌را از مشقّتش بلند مینماید و قبیله‌هاي ایشان‌را مثلِ گلّه‌ها مینماید (۴۲) این‌را راستان دیده مسرور خواهند شد و هر اهلِ فسق دهانِ خودرا خواهد بست (۴۳) کیست که دانا بوده این چیزهارا متوجّه شود که ایشان رحمتِ خداوندرا خواهند فهمید *

(مزمورِ صد و هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

[سرود و مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خدا قلبم حاضراست که خواهم سرائید و هم بجلالتم تمجید خواهم نمود (۲) اي سنطور و اي بربط بیدار شو که من در سحرگاه بیدار خواهم شد (۳) اي خداوند ترا در میانِ اقوام شکر خواهم نمود و ترا در میانِ اُمّتها تسبیح خواهم کرد (۴) زیرا که رحمتِ تو مافوقِ آسمانها است و حقیقتِ تو تا به سپهر میرسد (۵) اي خدا بر آسمانها مُتعال باش و جلالِ تو بر تمامیءِ زمین [مرتفع باشد] (۶) تا آنکه محبوبانِ تو مستخلص شوند مرا بدستِ راستِ خود خلاصي داده استجابت فرما * (۷) خدا در قُدسِ خود فرموده است که خورسند شده شِکِم‌را تقسیم نموده درّهءِ سُکّوث‌را خواهم پیمود (۸) گِلْعادْ از آنِ من و مَنَسّهْ از آنِ منست و اِفْرَیِمْ نیز قوّتِ سَرِ من و یهودْاهْ شریعت دِهِ من است (۹) موآبْ لگنِ غُسلِ من است و بالاي اِدُومْ نعلینِ خودرا مي‌اندازم بر فِلِسْطِیانْ فخر خواهم نمود * (۱۰) کیست که مرا به شهرِ حصاردار بیآورد کیست که مرا به اِدُومْ رهبري نماید (۱۱) اي خدا که مارا او گذاشتي تو نخواهي کرد اي خدا با لشکرهاي ما خروج نخواهي نمود (۱۲) مارا از تنگي امداد کن زیرا که نجاتِ آدمي باطل است (۱۳) با خدا شجاعت خواهم نمود و دشمنانِ مارا او پایمال خواهد کرد *

(مزمورِ صد و نهم مشتمل بر سي و يك آيه)

[سالارِ مغنّيان‌را مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداي حمدِ من خاموش مباش (۲) زيرا دهانِ شرير و دهانِ حيله‌ور بخلافِ من كشوده شده اند
بزبانِ دروغ بمن سخن ميرانند (۳) مرا بسخنانِ مبغوضه تكلّم مينمايند و بي سبب بمن جنگ مينمايند
(۴) بجاي محبّتِ من بمن مخالفت مينمايند امّا من دُعاگويم (۵) و بمن عوضِ نيكي بدي و عوضِ محبّتم
عداوت نموده اند * (۶) شريررا براو حواله نما و بدستِ راستِ او عدو به ايستد (۷) وقتِ حكومتَش
بدي بيرون آيد و ادّعاي او بخطا برگردد (۸) روزهايَش كم شود و منصبَش‌را ديگري بگيرد (۹) اولادَش
يتيم و زنَش بيوه شود (۱۰) و اولادَش هميشه آواره شده سؤال نمايند از مكان‌هاي خرابِ خود اخراج شده
گدائي نمايند (۱۱) طلبكار جميعِ ما مَلَكَش‌را بتصرّف آورد و غريبان عملِ كَرْدَش‌را بيغما ببرند
(۱۲) باو احسان كننده و به يتيمانَش مرحمت كننده نباشد (۱۳) اعقابَش مستأصل شوند و اسمِ ايشان
از طبقهٔ پسين محو شود (۱۴) عصيانِ پدرانِ او نزدِ خداوند مذكور شود و گناهِ مادرَش محو كرده
نشود (۱۵) هميشه در نظرِ خداوند باشند تا آنكه ذكرِ ايشان از زمين منقطع شود * (۱۶) بسببِ اينكه
احسان نمودن‌را بخاطر نيآورده فقير و مسكين‌را مزاحم شد تا آنكه دل شكسته‌را بقتل رساند (۱۷) چونكه
لعنت‌را دوست داشت باو برسد و چونكه دعاي خيررا نخواست از او دور باشد (۱۸) از اينكه لعنت‌را
مثلِ بالاپوش پوشيد پس مثلِ آب باندرونَش و مثلِ روغن باستخوانهايَش داخل شود (۱۹) از برايَش مثلِ
جامه كه اورا ميپوشاند و مانندِ كمربندي كه باو هميشه بسته ميشود باشد (۲۰) جزاي مخالفانِ من از
جانبِ خداوند و [سزاي] بدگويانِ جانِ من اين باشد * (۲۱) امّا تو اي خداوند و پروردگار بسببِ اسمِ
خود كارسازِ من باش چونكه رحمتِ تو نيكوست مرا خلاصي ده (۲۲) زيرا كه فقير و مسكينَم و قلبَم در
اندرونَم مجروح است (۲۳) مثلِ سايه به هنگامِ زوالَش فاني‌ام مثلِ مَلَخْ تكانيده ميشوم (۲۴) زانوهايَم از
روزه ميلغزند وگوشتِ من از عدمِ پيه كاهيده شد (۲۵) و من هم از براي ايشان باعثِ ملامت شدم
بينندهگانَم سرِخودرا ميجنبانند * (۲۶) اي خداوند خداي من مرا نصرت داده موافقِ احسانِ خود مرا
مستخلص ساز (۲۷) تا آنكه بدانند كه اين است دستِ تو و تو اي خداوند اين‌را بجا آوردي (۲۸) هرچند
ايشان لعنت نمايند امّا تو بركت بده هنگامي كه مقاومت نمايند خجالت بكشند و بندهٔ تو مسرور شود
(۲۹) دشمنانَم برسوائي ملبّس شوند و شرمندهگيِ خودشان‌را مثلِ بالاپوش بپوشند (۳۰) خداوندرا با دهانَم
بغايت شكر خواهم نمود و در ميانِ كسانِ بسيار باو تهليل خواهم نمود (۳۱) زيرا كه بدستِ راستِ فقير
خواهد ايستاد تا آنكه اورا ازكساني كه جانِ اورا واجبُ القتل ميدانند نجات دهد *

(مزمورِ صد و دهم مشتمل بر هفت آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) خداوند بخداوندِ من فرمود که بدستِ راستِ من بنشین تا آنکه دشمنانَترا فرشِ پایهاي تو سازم
(۲) خداوند عصاي قوّتِ ترا از صیون خواهد فرستاد تا در میانِ دشمنانَت سلطنت نمائي (۳) قومِ تو در روزِ
شجاعتِ تو به دل خواهي [حاضر] میشوند در زیبائي‌هاي مقدّس ترا شبنمِ جوانیَت از [شبنم] رَحِم سَحرگاه زیاده‌تر
خواهد بود (۴) خداوند سوگند یاد نموده است و به اراده‌اَش تغییر نمي‌دهد تو بر آیینِ مَلْکیصِدِق اَبداً
کاهن خواهي بود (۵) خداوند که بدستِ راستِ تُست در روزِ غضبَش ملوك‌را منکسر خواهد ساخت (۶) در
میانِ اقوام دَیْنونت خواهد نمود مکانهارا از لاشه‌ها پُر خواهد ساخت و سروران‌را در زمین‌هاي بسیار خواهد
شکست (۷) از نهري که بسَرِ راه است خواهد نوشید بنابرین سَرِ خودرا خواهد افراخت *

(مزمورِ صد و یازدهم مشتمل بر ده آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید خداوندرا بتماميء دل در مجلس و جماعتِ راست‌دلان شکر خواهم نمود
(۲) افعالِ خداوند عظیم است و از تماميءِ آن کساني که مائلِ آنهایَند متفحّص خواهند شد (۳) افعالَش
عزیز و جلیل است و عدالَتش ابداً باقي است (۴) عجایباتِ خودرا یاد داشتي داده است خداوند رحمن و
رحیم است (۵) اَذوقه بترسنده‌گانَش داده است عهدِ خودرا ابداً بخاطر خواهد داشت (۶) قوّتِ اعمالِ
خودرا بقومِ خود اظهار نموده است تا آنکه میراثِ اقوام‌را بایشان بدهد (۷) اعمالِ دست‌هایَش حقیقت و
حکمت تماميءِ فرائضِ او حقّ است (۸) تا ابد اَلْآباد پایدار‌اند بحقیقت و راستي معمول اند (۹) خلاصي بقومِ
خود فرستاد عهدِ خود تا به ابد مأمور داشت اسمَش قدّوس و مهیب است (۱۰) ترسِ خداوند ابتداي
حکمتست تماميءِ کساني که آنهارا بجا مي‌آورند عقلِ نیکو دارند حمدِ او ابداً باقي است *

(مزمورِ صد و دوازدهم مشتمل بر ده آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید خوشحالِ کسي که از خداوند میترسد و در اوامرَش بسیار رغبت دارد
(۲) ذریّتَش در زمین قوي است طبقهء راستان مبارك اند (۳) اموال و غنیمت در خانه‌اَش خواهد بود و
صداقتَش ابداً باقي است (۴) راستان‌را در تاریکي نور اشراق میکند رؤف و رحیم و صدیق است (۵) مردِ
نیکو رؤف و قرض دهنده میشود کارهاي خودرا با انصاف به انجام میرساند (۶) بدرستي که هرگز متحرّك
نخواهد شد صدیق دائماً مذکور خواهد شد (۷) از خبرِ بد نمیترسد قلبَش ثابت و بخداوند متوکّل است
(۸) قلبَش ثابت است نخواهد ترسید تا وقتي که بدشمنانِ خود بنگرد (۹) بذل نموده بفقرا عطا مي‌بخشد
و صداقتَش ابداً باقي است شاخِ او بعزّت مرتفع خواهد شد (۱۰) شریر دیده و مغموم خواهد شد
دندان‌هایَش‌را خواهد افشرد و گداخته خواهد شد آرزوي شریران زائل خواهد شد *

(مزمورِ صد و سیزدهم مشتمل بر نه آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید ای بندهگانِ خداوند سپاس نمائید باسمِ خداوند حمد نمائید (۲) اسمِ خداوند از حال تا ابدالآباد مبارك باد (۳) از طلوعِ آفتاب تا غروبش اسمِ خداوند محمود است (۴) خداوند بر تماميء طوائف متعال و جلالش مافوقِ آسمانها است * (۵) مثلِ خداوند خداي ما كه بر علّيين ساكن است كيست (۶) كه به اسفل مي‌آيد تا به آسمانها و زمين بنگرد (۷) كه ذليل‌را از خاك بردارد و مسكين‌را ازمزبله بلند ميسازد (۸) تا آنكه با نُجبا يعني با نُجباي قومِ خود بنشاند (۹) عاقره‌را خانه نشين و مادرِ مسرورِ فرزندان مينمايد خداوندرا تهليل نمائيد *

(مزمورِ صد و چهاردهم مشتمل بر هشت آيه)

(۱) وقتِ خروجِ اِسْرائيلْ از مِصْرْ و خاندانِ يَعْقُوبْ از قومِ زبانِ بيگانه (۲) يِهُودَاهْ مقدّسِ او و اِسْرائيلْ از سلطنت يافته‌گانِ او بود (۳) دريا ديد و فرار كرد اَرْدَنْ بعقب برگشت (۴) كوه‌ها مثلِ قوچها و گريوه‌ها مثلِ برّه‌ها برجستند * (۵) اي دريا ترا چه شد كه گريختي و اي اَرْدَنْ كه بعقب بازگشتي (۶) و اي كوه‌ها كه مثلِ قوچها و اي گريوه‌ها كه مثلِ برّه‌ها برجستيد (۷) اي زمين از حضورِ خداوند بلكه از حضورِ خداي يَعْقُوبْ متزلزل شو (۸) كه او صخره‌را بركهء آب و سنگِ خارارا بچشمه‌هاي آب مبدّل ساخت *

(مزمورِ صد و پانزدهم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) اي خداوند مارا نه مارا نه بلكه به اسمِ خود بسببِ رأفتِ خود و بحقيقتِ خود جلال ده (۲) طوائف چرا بگويند كه حال خداي ايشان كجاست (۳) و حال اينكه خداي ما در آسمانها است هر چه كه مي‌خواهد عمل مينمايد * (۴) بتهاي ايشان از سيم و زر عملِ دستهاي آدم است (۵) ايشان‌را دهان است و نمي‌گويند ايشان‌را چشمان است و نمي‌بينند (۶) و ايشان‌را گوش‌هاست و نمي‌شنوند و ايشان‌را بيني است و نمي بويند (۷) و ايشان‌را دست‌ها است و مسّ نمينمايند و ايشان‌را پايها است و رفتار نمي نمايند و در گلوي ايشان صدائي نيست (۸) سازنده‌گانِ آنها و تماميء متوكّلانِ آنها مثلِ آنها بشوند * (۹) اي اِسْرائيلْ بخداوند توكّل نما نصرتِ ايشان و سپرِ ايشان اوست (۱۰) اي خاندانِ هارُونْ بخداوند متوكّل شويد نصرت و سپرِ ايشان اوست (۱۱) اي ترسنده‌گانِ ازخداوند بخداوند متوكّل شويد نصرت و سپرِ ايشان اوست * (۱۲) خداوند مارا بخاطر آورده متبارك خواهد ساخت بلكه خاندانِ اِسْرائيلْ‌را متبارك خواهد ساخت و هم خاندانِ هارُونْ‌را متبارك خواهد ساخت (۱۳) ترسنده‌گانِ از خداوندرا از كوچك و بزرگ متبارك خواهد ساخت (۱۴) خداوند شمارا بلكه شما و فرزندانِ شمارا خواهد افزود (۱۵) شما متبرّكانِ خداوند ايد كه آسمانها و زمين‌را آفريد * (۱۶) آسمانها بلكه آسمانها از آنِ خداوند است و زمين‌را

بفرزندانِ انسان عطا فرموده است (۱۷) وفات یافته‌گان خداوندرا تهلیل نمي نمایند و همچنین تماميء فرو روندهگانِ بخاموشي نَيْ (۱۸) امّا ماها از حال تا ابدالآباد خداوندرا مبارك باد خواهیم گفت خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و شانزدهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) خداوندرا دوست میدارم زیرا که آوازم و تضرّعم‌را شنید (۲) چونکه گوشِ خودرا بمن فرا داشته است اورا در روزهاي خود استدعا خواهم نمود (۳) دردهاي مرگ مرا احاطه نمودند و تنگي‌هاي قبر بمن رسیدند تنگي و غمگیني یافتم (۴) امّا باسمِ خداوند استدعا نمودم اي خداوند تمنّا اینکه جانم‌را خلاصي ده * (۵) خداوند رؤف و صدیق و خداي ما رحیم است (۶) خداوند ساده‌دلان‌را نگاه میدارد ذلیل شدم که مرا نجات داد (۷) اي جانِ من به آرامگاهِ خود برگرد زیرا که خداوند بتو احسان نموده است (۸) چونکه تو جانِ مرا از مرگ و چشمانِ مرا از اشك و پاي‌هاي مرا از افتادن نجات دادي (۹) در زمینِ زنده‌گان در حضورِ خداوند رفتار خواهم نمود (۱۰) ایمان آوردم اگرچه گفتم بغایت مبتلا شدم (۱۱) در تحیّرِ خود میگفتم که تماميء مردمان دروغ‌گو اند * (۱۲) بخداوند چه ادا خواهم کرد بسببِ همه‌گيء احسان‌هائي که بمن نموده است (۱۳) کاسهء سلامت‌را بگیرم و به اسمِ خداوند استدعا نمایم (۱۴) حال نذوراتِ خودرا درحضورِ تماميء قومش بخداوند ادا خواهم کرد * (۱۵) در نظرِ خداوند وفاتِ مقدّسانش با وقار است (۱۶) بدرستي که اي خداوند بنده‌ء تو ام بلکه بنده‌ء تو و پسرِ کنیزك تو ام که بندهاي مرا گشودي (۱۷) ذبیحه‌ء شکرانه بتو ذبح خواهم نمود و به اسمِ خداوند استدعا خواهم نمود (۱۸) حال نذوراتِ خودرا درحضورِ تماميء قومش بخداوند ادا خواهم کرد (۱۹) در بارگاه‌هاي خانه‌ء خداوند در اندرونِ تو اي اُورِشَلِیمْ خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و هفدهم مشتمل بر دو آیه)

(۱) اي تماميء قبائل خداوندرا تهلیل نمائید اي تماميء اُمّم اورا تسبیح نمائید (۲) زیرا که رحمتِ او بر ما بزرگ است و حقیقتِ خداوند ابدي است خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و هجدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) خداوندرا شکر نمائید زیرا که نیکوست و رأفتِ او ابدي است (۲) حال اِسْرائِیلْ بگوید که احسانِ او ابدي است (۳) حال خاندانِ هارُونْ بگویند که رأفتِ او ابدي است (۴) حال ترسنده‌گانِ از خداوند بگویند که احسانِ او ابدي است * (۵) در تنگنائي خداوندرا استدعا نمودم و خداوند مرا استجابت فرموده درجاي وسیع گذارد (۶) خداوند از آنِ من است از آنچه که آدمي بمن عمل نماید نمیترسم (۷) بجهةِ من خداوند با نصرت‌کننده‌گانِ من است از آن سبب به مبغضانِ خود خواهم نگریست (۸) توکّل نمودنِ

بخداوند از توکّل نمودنِ بآدمي بهتر است (٩) توکّل نمودنِ بخداوند از توکّل نمودنِ به نُجبا خوش‌تر است (١٠) تماميء قبائل مرا احاطه نمودند امّا باسمِ خداوند ايشان‌را قطع خواهم کرد (١١) مرا احاطه نمودند بلکه مرا احاطه نمودند امّا باسمِ خداوند ايشان‌را قطع خواهم کرد (١٢) مرا مثلِ زنبورها احاطه نمودند مثلِ آتشِ خارها منطفي شدند چونکه ايشان‌را باسمِ خداوند قطع نمودم (١٣) اي [دشمن] مرا بجهةِ انداختنَم بغايت حمله‌ور شدي امّا خداوند مرا نصرت داد * (١٤) خداوند قوّتِ من و سرودِ من است و سببِ نجاتِ من شد (١٥) آوازِ ترنُّم و نجات در چادرهاي صديقان است دستِ راستِ خداوند شجاعت مينمايند (١٦) دستِ راستِ خداوند مرتفع است دستِ راستِ خداوند شجاعت نماينده است (١٧) نخواهم مُرد بلکه زنده مانده اعمالِ خداوندرا آشکار خواهم نمود (١٨) خداوند مرا با شدّت تنبيه نموده است امّا بمرگ تسليم نکرد * (١٩) دروازه‌هاي عدالت‌را از برايَم بکشائيد تا بآنها داخل شده خداوندرا شکر نمايم (٢٠) دروازهء خداوند اين است که صديقان بآن درمي‌آيند (٢١) ترا شکر مينمايم زيرا که مرا استجابت فرموده سببِ نجاتِ من شده (٢٢) سنگي که بنّايان ردّ نمودند سَرِ زاويه گرديده است (٢٣) اين از جانبِ خداوند است و در نظرِ ما عجيب است (٢٤) روزي که خداوند تعيين نمود اين است که در آن خُرسند و خوشنود خواهيم شد (٢٥) حال اي خداوند تمنّا اينکه نجات دهي حال اي خداوند تمنّا اينکه سعادت دهي (٢٦) مبارك باد کسي که باسمِ خداوند مي‌آيد شمارا درخانهء خداوند دعاي خير موديم * (٢٧) خداوند خدا است که مارا منوّر ساخته است ذبيحه‌را به منارهاي مذبح با ريسمانها به نديد (٢٨) خداي من توئي که ترا شکر خواهم نمود خداي من توئي که ترا معظّم خواهم کرد (٢٩) خداوندرا شکر نمائيد ا که نيکوست و رأفتش ابدي است *

(مزمورِ صد و نوزدهم مشتمل بر صد و هفتاد و شش آيه)

حرفِ الف

(١) خوشاحالِ کساني که در طريقت کامل اند و در شريعتِ خداوند رفتار مي‌نمايند (٢) خوشاحالِ کساني که شهاداتِ اورا متوجّه شده اورا بجميعِ قلب تفتيش مينمايند (٣) و هم به بي‌انصافي رفتار ننموده در طُرق‌هايَش سالك شوند (٤) تو مارا مأمور داشتي که فرائضَت‌را خوب نگاه داريم (٥) اي کاشکي راه‌هايَم جهةِ نگاه داشتنِ قوانينِ تو آراسته شود (٦) آنگاه شرمنده نخواهم شد هنگامي که تماميء اوامرِ ترا متوجّه ميشوم (٧) ترا بقلبِ مستقيم شکر خواهم نمود هنگامي که احکامِ عدالتِ ترا آموخته باشم (٨) قوانينِ ترا نگاه خواهم داشت مرا باين قدر وا مگذار *

حرفِ با

(٩) جوان راههاي خودرا بچه طور مزکّي سازد مگر اينکه آنهارا موافقِ کلامِ تو متوجّه شود (١٠) بتماميء

قلبِ خود ترا تجسّس کردم مرا مگذار که از اوامرِ تو آواره شوم (۱۱) کلامِ ترا در قلبِ خود مخفي نمودم مبادا که بتو گناه ورزم (۱۲) اي خداوند تو مبارکي قوانینِ خودرا بمن تعلیم بده (۱۳) تماميء احکامِ دهانِ ترا با لب‌هایَم حکایت نمودم (۱۴) در راهِ شهاداتِ تو مثلِ کسي که از تماميء اموالَش [خوشحال است] خورسندم (۱۵) بفرائضِ تو تفکّر خواهم نمود و براههاي تو نگران خواهم شد (۱۶) از قوانینِ تو خورسند شده کلامِ ترا فراموش نخواهم کرد *

حرفِ جیم

(۱۷) به بندهء خود احسان نما تا زنده مانده کلماتِ ترا نگاه دارم (۱۸) چشمانِ مرا بکشا تا عجایباتِ شریعتِ ترا ببینم (۱۹) در زمین غریبم اوامرِ خودرا از من مستور مساز (۲۰) جانِ من از اشتیاق که همیشهء اوقات باحکامَت دارد مسحوق است (۲۱) مغرورانِ مقرونِ بلعنت‌را که از اوامرِ تو آواره شدند تأدیب کردي (۲۲) ملامت و حقارت‌را از من دور نما چونکه شهاداتِ ترا نگاه داشتم (۲۳) سرورانْ نیز نشستند و در حقِّ من متکلّم شدند امّا بندهء تو بقوانینِ تو تفکّرمیکردم (۲۴) وهم شهاداتِ تو ابتهاجِ من و مُشیرانِ من اند *

حرفِ دال

(۲۵) جانِ من بخاك مي‌چسپد مرا موافقِ کلامِ خود زنده نما (۲۶) راههاي خودرا بیان کردم که مرا استجابت فرمودي قوانینِ خودرا بمن بیآموز (۲۷) راهِ فرائضِ خودرا بمن بفهمان که به عجایباتِ تو گفتگو نمایم (۲۸) جانِ من از کدورت گداخته شده است مرا موافقِ کلامِ خود مقیم گردان (۲۹) راهِ کذب‌را از من دور کن و شریعتِ خودرا بمن عنایت فرما (۳۰) راهِ حقّ‌را اختیار کردم احکامِ ترا در برابرِ خود گذاشتم (۳۱) بشهاداتِ تو چسپیدم اي خداوند مرا شرمنده مساز (۳۲) در راهِ اوامرِ تو میدَوَم وقتي که دلِ مرا وسعت میدهي *

حرفِ ها

(۳۳) اي خداوند راهِ اوامرِ خودرا بمن تعلیم ده که آن‌را تا به آخر نگاه دارم (۳۴) مرا فَهیم گردان تا شریعتِ ترا منظور داشته به تماميء قلب محفوظ دارم (۳۵) مرا در راههاي اوامرِ خود هدایت فرما زیرا که بآن رغبت دارم (۳۶) دلِ مرا بشهاداتِ خود نه به طمع مائل گردان (۳۷) چشمانَم‌را از نگریستن به بطالت برگردان و مرا در راهِ خودَت زنده نما (۳۸) کلامِ خودرا ببندهء خود که از تو میترسد مقیم گردان (۳۹) ملامتي که از آن میترسم از من بگذران زیرا که احکامِ تو خوب است (۴۰) اینك بفرائضِ تو مشتاقم مرا در صداقتَت زنده ساز *

حرفِ واو

(۴۱) اي خداوند رحمتهاي تو و نجاتِ تو موافقِ کلامَت بمن برسند (۴۲) تا آنکه ملامت کنندهء

خودرا مجاب سازم چونکه بکلامِ تو متوکّلم (۴۳) و کلامِ حقّ خودرا این قدر از دهانم باز مگیر زیرا که باحکامِ تو امیدوارم (۴۴) و شریعتِ ترا همیشه تا ابدالآباد نگاه خواهم داشت (۴۵) و در وُسعت گردش نمایم زیرا که متجسّسِ اوامرِ تو ام (۴۶) و شهاداتِ ترا در حضورِ ملوك تکلّم نموده شرمنده نخواهم شد (۴۷) و در اوامرِ تو که دوست میدارم خورسند خواهم شد (۴۸) و به اوامرِ ترا که دوست میدارم دست‌هایم‌را بلند کرده فرائضِ ترا فکر خواهم نمود *

حرفِ زا

(۴۹) کلامي که ببندهٔ خود [گفتي] که مرا از آن امیدوار گردانیدي بیاد آر (۵۰) این در مصیبتِ من باعثِ تسلّيءِ منست چونکه کلامِ تو مرا احیا نموده است (۵۱) مغروران مرا بغایت استهزا نمودند امّا از شریعتِ تو عدول نکردم (۵۲) اي خداوند احکامِ ترا از زمانِ قدیم بخاطر آورده تسلّي یافتم (۵۳) بسببِ شریراني که شریعتِ ترا وا گذاشتند واهمه مرا گرفته است (۵۴) قوانینِ تو در خانهٔ غُربتِ خود مرا مادّهٔ سرودهایم شدند (۵۵) اي خداوند اسمِ ترا در شب بیاد آورده شریعتِ ترا محفوظ داشتم (۵۶) این از برایم [غنیمت] بود که فرائضِ ترا منظور داشتم *

حرفِ حا

(۵۷) اي خداوند نصیبِ من توئي گفتم که کلامِ ترا محفوظ خواهم داشت (۵۸) حضورِ ترا بتماميءِ دل استدعا کردم موافقِ کلامَت بمن عنایت فرما (۵۹) راههاي خودرا مُحاسب شدم و پایهاي خودرا بر شهاداتِ تو راجع ساختم (۶۰) تعجیل نموده در نگاه داشتنِ اوامرَت درنگ ننمودم (۶۱) دستههاي شریران مرا احاطه نمودند امّا شریعتِ ترا فراموش نکردم (۶۲) جهةِ شکر نمودنِ تو بسببِ احکامِ عدلَت به نصفِ شب خواهم برخاست (۶۳) مصاحبِ تماميءِ ترسندهگانِ تو و نگاه دارندهگانِ اوامرِ تو هستم (۶۴) اي خداوند از رحمتِ تو زمین پُر است قوانینِ خودرا بمن بیآموز *

حرفِ طا

(۶۵) اي خداوند موافقِ کلامِ خود به بندهأت احسان نمودي (۶۶) بمن عقل و معرفتِ نیکو بیآموز زیرا که باوامرِ تو ایمان آوردم (۶۷) قبل از آني که مصیبت دیدم آواره گردیدم امّا حال کلامِ ترا نگاه میدارم (۶۸) نیکو هستي و نیکي مي‌نمائي قوانینِ خودرا بمن بیآموز (۶۹) متکبّران دروغ‌را بر من بستند امّا من بتماميءِ قلب فرائضِ ترا منظور میدارم (۷۰) دلِ ایشان مثلِ پیه فربه است امّا من از شریعتِ تو خورسندم (۷۱) مصیبت کشیدنَم از برایَم خوب بود تا آنکه قوانینِ ترا بیآموزم (۷۲) بجهةِ من شریعتِ دهانِ تو از هزارههاي زر و سیم خوشتر است *

حرفِ یا

(۷۳) دست‌هاي تو مرا ساختند و تشکیل دادند مرا فهیم گردان تا اوامرِ ترا بیآموزم (۷۴) ترسندگانِ تو از دیدنِ من مسرور خواهند شد چونکه بکلامِ تو امیدوارم (۷۵) اي خداوند میدانم که احکامِ تو عدالت است و اینکه بوفائي مرا اذیّت نمودي (۷۶) تمنّا اینکه رحمتِ تو موافقِ کلامَت به بنده‌اَت موروثِ تسلّيء من شود (۷۷) رحمت‌هاي تو بمن برسند تا زنده بمانم زیرا که شریعتِ تو مادّهء خورسنديء من است (۷۸) متکبّران شرمنده شوند زیرا که ناحق بمن کج‌رفتاري نمودند امّا من بفرائضِ تو فکر خواهم نمود (۷۹) کساني که از تو میترسند و شهاداتِ ترا عارف اند بمن برگردند (۸۰) و دلَم در قوانینِ تو کامل شود تا آنکه شرمنده نگردم *

حرفِ کاف

(۸۱) جانِ من از شوقِ نجاتِ تو مدهوش شد زیرا بکلامِ تو منتظرم (۸۲) چشمانِ من بسببِ کلامِ تو بي‌نور شده گفتم که بمن کي تسلّي خواهي داد (۸۳) زیرا که مثلِ مشکي در دود گردیدم امّا قوانین ترا فراموش نکردم (۸۴) روزهاي بنده‌اَت چند است بتعاقب کننده‌گانَم کي حکم خواهي نمود (۸۵) متکبّران از برایَم چاهها را کنده اند و موافقِ شریعتِ تو نیشت (۸۶) تماميء اوامرِ تو با وفاست و ناحقّ مرا اذیّت میدهند بمن استعانت نما (۸۷) کم مانده بود که مرا در زمین نابود گردانند امّا من فرائضِ ترا ترك نکردم (۸۸) مرا موافقِ رحمتِ خود زنده نگاه‌دار تا آنکه شهاداتِ دهانِ ترا محفوظ دارم *

حرفِ لام

(۸۹) اي خداوند کلامِ تو ابداً در آسمانها قائم است (۹۰) وفاي تو پُشت به پُست است زمین‌را بُنیان کردي تا باقي بماند (۹۱) تا به امروز موافقِ احکامِ تو مي‌ایستد چونکه همگيء آنها بندهء تو اند (۹۲) اگر شریعتِ تو بهجتِ من نمي بود آنگاه در مصیبتَم هلاك میشدم (۹۳) فرائضِ ترا هرگز فراموش نمیکنم زیرا که مرا بآنها زنده نگاه داشتي (۹۴) من از آنِ تو ام مرا نجات ده زیرا که فرائضِ ترا طلب نمودم (۹۵) شریران بجهةِ هلاك ساختنَم در کمین بودند امّا به شهاداتِ تو متفکّرم (۹۶) انجامِ هر کمال‌را دیدم لکن امرِ تو بغایت وسیع است *

حرفِ میم

(۹۷) شریعتِ ترا چه قدر دوست میدارم تماميء روز تفکّرِ من است (۹۸) مرا بواسطهء اوامرَت از دشمنانَم زیاده حکیم گردانیدي زیرا که آنها ابداً نزدِ من است (۹۹) از تماميء معلّمانِ خود فهیم‌تر شدم سبب آنکه شهاداتِ تو تفکّرِ من است (۱۰۰) از مشائخ زیاده فهیم شدم زیرا که اوامرِ ترا حفظ نمودم (۱۰۱) پاي‌هاي خودرا از هر راهِ بد منع کردم تا آنکه کلامِ ترا نگاه دارم (۱۰۲) از احکامِ تو دوري

نورزیدم زیرا که تو معلّمِ من بودي (۱۰۳) کلماتِ تو بمذاقَم چه شیرین است در دهانَم از عسل شیرین تر اند (۱۰۴) بواسطهٔ فرائضِ تو حکمت تحصیل نمودم بنابرین هر راهِ فریبنده‌را بغض مینمایم *

حرفِ نون

(۱۰۵) کلامِ تو از براي پایَم چراغ و بجهةِ راهَم نور است (۱۰۶) سوگند یاد نمودم که احکامِ عدلِ ترا نگاه دارم و وفا خواهم نمود (۱۰۷) بغایت مصیبت‌کش شدم مرا اي خداوند موافقِ کلامَت زنده کن (۱۰۸) اي خداوند تمنّا اینکه هدیّه‌هاي اراده‌تيِ دهانِ مرا قبول فرمائي و احکامِ خودرا بمن بیآموزي (۱۰۹) جانم همیشه در کفِ من است لکن شریعتِ ترا فراموش نمیکنم (۱۱۰) شریران از برایَم دام گذاشتند امّا از فرائضِ تو منحرف نشدم (۱۱۱) شهاداتِ ترا دائماً بوراثتِ خود آوردم چونکه سرورِ قلبِ من آنهایَند (۱۱۲) دلِ خودرا تا به آخر مائل گردانیدم تا فرائضِ ترا به ابد نگاه دارم *

حرفِ سین

(۱۱۳) به افکارِ باطل بغض نمودم و شریعتِ ترا دوست داشتم (۱۱۴) ستر و سپرِ من توئي بکلامِ تو امیدوارم (۱۱۵) اي بدکاران از من دور شوید زیرا که من اوامرِ خدایَم‌را نگاه خواهم داشت (۱۱۶) مرا موافقِ کلامَت تکیه ده تا زنده مانده از امیدِ خود شرمنده نشوم (۱۱۷) پشت‌باني بمن ده تا نجات بیابم و دائماً بفرائضِ تو متوجّه شوم (۱۱۸) همه‌گيِ کساني که از قوانینِ تو آواره گردیدند پایمال کردي زیرا که حیلهٔ ایشان دروغ است (۱۱۹) جمیعِ اشرارِ زمین‌را مثلِ دُردِ آهن دور مي‌اندازي بنابراین شهاداتِ ترا دوست میدارم (۱۲۰) گوشتِ من از خوفِ تو میلرزد و از احکامَت میترسم *

حرفِ عین

(۱۲۱) حکم و عدالت بجا آوردم مرا بظلم کنندهگانَم وا مگذار (۱۲۲) به نیکوئي کفیلِ بنده‌آت باش که متکبّران بمن ظلم نه نمایند (۱۲۳) چشمانَم از انتظارِ نجاتِ تو و کلامِ صدقِ تو بي نور است (۱۲۴) موافقِ رأفتِ خود با بنده‌آت عمل نما و قوانینِ خودرا بمن تعلیم ده (۱۲۵) من بندهٔ تو ام مرا فهیم گردان تا شهاداتِ ترا عارف شوم (۱۲۶) وقتِ کارسازيِ تُست اي خداوند زیرا که شریعتِ ترا باطل نمودند (۱۲۷) بنابراین اوامرِ ترا از زر بلکه زرِ خالص زیاده دوست میدارم (۱۲۸) بآن سبب تماميِ فرائضِ ترا در هر باب راست میدانم و هر راهِ فریبنده‌را بغض مي‌نمایم *

حرفِ فا

(۱۲۹) شهاداتِ تو عجیب است از آن سبب جانِ من آنهارا حفظ مینماید (۱۳۰) ظهورِ کلامِ تو ساده‌دلان‌را منوّر ساخته فهیم میگرداند (۱۳۱) دهانِ خودرا گشوده نَفَس میکشم زیرا به اوامرِ تو

شوقمندم (۱۳۲) بمن بنگر و بمن عنایت فرما بنهجي که محبّانِ اسمِ خودرا دوست میداري (۱۳۳) اقدامِ مرا در کلامَت آراسته ساز تا آنکه هیچ گونهٔ عصیان برمن تسلّط نه نماید (۱۳۴) مرا از ظلمِ انسان خلاصي ده تا فرائضِ ترا محفوظ دارم (۱۳۵) روي خودرا به بندهٔ خود تجلّي کن و قوانینِ خودرا بمن تعلیم ده (۱۳۶) جویهاي آب از چشمهایَم فرو ریخت بجهدِ آنکه شریعتِ ترا نگاه نداشتند *

حرفِ صاد

(۱۳۷) اي خداوند تو صادقي و احکامِ تو راست است (۱۳۸) شهاداتي که امر فرمودهٔ عدل و بسیار با حقیقت است (۱۳۹) غیرتِ من مرا میسوزاند سبب اینکه دشمنانَم کلامِ ترا فراموش کردند (۱۴۰) کلامِ تو بسیار خالص است بآن سبب بندهأت آن‌را دوست میدارد (۱۴۱) من کوچك و حقیرم امّا فرائضِ ترا فراموش نکردم (۱۴۲) عدالتِ تو عدالتِ دائمي است و شریعتِ تو حقّ است (۱۴۳) تنگي و ضیق مرا فروگرفتند امّا اوامرِ تو بهجتِ من است (۱۴۴) شهاداتِ تو دائماً عدل است مرا فهم ده که زنده خواهم ماند *

حرفِ قاف

(۱۴۵) اي خداوند ترا بتماميءِ دل استدعا نمودم مرا اجابت فرما که قوانینِ ترا نگاه دارم (۱۴۶) ترا خواندم مرا نجات ده تا آنکه شهاداتِ ترا محفوظ دارم (۱۴۷) در سحرگاه سبقت جُسته استغاثه نمودم بکلمات تو امیدوارم (۱۴۸) چشمانَم پاسهاي شب‌را سبقت جُستند تا آنکه به کلامِ تو تفکّر نمایم (۱۴۹) آوازِ مرا موافقِ احسانِ خود بشنو اي خداوند موافقِ انصافِ خود مرا احیا کن (۱۵۰) پَیْروانِ شرارت نزدیکي مینمایند و از شریعتِ تو دوراند (۱۵۱) اي خداوند تو نزدیکي و تماميءِ اوامرَت حقّ است (۱۵۲) در خصوصِ شهاداتِ تو از قدیم دانستم که آنهارا ابدي تأسیس کردي *

حرفِ را

(۱۵۳) بمصیبتِ من بنگر و مرا خلاصي ده زیرا که شریعتِ ترا فراموش نکردم (۱۵۴) در دعواي من فتوا ده و مرا نجات ده و موافقِ کلامِ خود مرا احیا کن (۱۵۵) نجات از شریران دور است زیرا که قوانینِ ترا طالب نیستند (۱۵۶) اي خداوند رحمت‌هاي تو بسیار است مرا موافقِ احکامَت زنده نما (۱۵۷) متعدّیان و مخالفانِ من بسیار اند امّا از شهاداتِ تو منحرف نشدم (۱۵۸) بخائنان نگریستم و مغموم شدم چونکه کلامِ ترا نگاه نداشتند (۱۵۹) ببین که بچه قدر فرائضِ ترا دوست میدارم اي خداوند مرا موافقِ رحمتِ خود احیا نما (۱۶۰) اصلِ کلامِ تو حقّ است و هرحکمِ عدلِ تو دائمي است *

حرفِ شین

(۱۶۱) سروران بي سبب مرا تعدّي نمودند امّا قلبِ من از کلماتِ تو میترسد (۱۶۲) من بسببِ کلامِ تو

خورسندم مثلِ کسي که غنيمتِ بسيار تحصيل مينمايد (۱۶۳) دروغرا بغض مينمايم و از آن متنفّر ميشوم أمّا شريعتِ ترا دوست ميدارم (۱۶۴) هر روزه هفت مرتبه ترا بسببِ احکامِ عدلت تهليل مينمايم (۱۶۵) محبّانِ شريعتِ ترا سلامتي بسيار است و ايشانرا باعثِ لغزش نيست (۱۶۶) اي خداوند براي نجاتِ تو منتظر بودم و اوامرِ ترا بجا آوردم (۱۶۷) جانِ من شهاداتِ ترا نگاه داشته آنهارا بسيار دوست ميدارم (۱۶۸) فرائض و شهاداتِ ترا نگاه داشتهام چونکه تماميء راههايم در حضورِ توست *

حرفِ تا

(۱۶۹) افغانِ من بحضورِ تو برسد اي خداوند موافقِ کلامِ خود بمن ادراك ده (۱۷۰) استغاثهء من بحضورِ تو برسد و مرا موافقِ کلامِ خود خلاصي ده (۱۷۱) لبهاي من حمدرا اصدار خواهند کرد هنگامي که مرا بقوانينِ خود تعليم دادي (۱۷۲) زبانِ من بکلامِ تو متکلّم خواهد شد زيرا که تماميء اوامرِ تو عدل است (۱۷۳) دستِ تو معينِ من شود چونکه فرائضِ ترا اختيار کردهام (۱۷۴) اي خداوند شوقمندِ نجاتِ تو ام و شريعتِ تو خورسنديء من است (۱۷۵) جانِ من زنده بماند تا ترا تهليل نمايد و احکامِ تو معينِ من شوند (۱۷۶) مثلِ گوسفندِ گم شده آواره گرديدم بندهء خودرا جستجو کن زيرا که اوامرِ ترا فراموش نکردم

(مزمورِ صد و بيستم مشتمل بر هفت آيه)

[سرودِ درجات]

(۱) در تنگنائيء خود بخداوند فرياد نمودم که مرا استجابت فرمود (۲) اي خداوند جانِ مرا از لبهاي دروغ گوينده و از زبانِ فريبنده نجات ده * (۳) اي زبانِ فريبنده بتو چه داده خواهد شد و بتو چه چيز ملحق خواهد شد (۴) تيرهاي تيز جبّاران با اخگرهاي محرقِ اَرْدج * (۵) واي بر من که در مِشِكْ متمکّن و درچادرهاي قِيْدارْ ساکن ميباشم (۶) جانِ من مدّتيء مديد بکسي که مُبغضِ سلامتي است ساکن شده است (۷) من مردِ سلامتيم امّا وقتي که متکلّم ميشوم ايشان آمادهء جنگ اند *

(مزمورِ صد و بيست و يکم مشتمل بر هشت آيه)

[سرودِ درجات]

(۱) چشمانِ خودرا بسوي کوههائي که نصرتِ من از آنجا مي آيد بلند مينمايم (۲) نصرتِ من از جانبِ خداوند مي آيد که خالقِ آسمانها و زمين است (۳) پاي ترا بلغزش وا نخواهد گذاشت نگاه دارندهء تو نخواهد غنود (۴) اينك نگاه دارندهء اِسْرائيْلْ نمي خوابد و نمي غنود (۵) خداوند نگاه دارندهء تو خداوند بدستِ راستت سايهء تست (۶) آفتاب بوقتِ روز و ماه بوقتِ شب ترا نخواهد زد (۷) خداوند ترا از هر بلا نگاه خواهد داشت و جانِ ترا حفظ خواهد نمود (۸) خداوند خروج و دخولترا از حال تا ابدالآباد نگاه خواهد داشت *

(مزمورِ صد و بیست و دویم مشتمل بر نه آیه)

[سرودِ درجات از آنِ داؤد]

(۱) هنگامي که بمن گفتند که بخانهٔ خداوند برویم شادمان شدم (۲) اي اُورشَلیم پایهاي ما باندرونِ دروازههایت خواهد ایستاد (۳) اُورشَلیم مثلِ شهري که بناهایش بهم ملحق است بنا کرده شده است (۴) که اسباط یعني اسباطِ خداوند بآنجا بشهادتِ اِسْرائیل بخصوصِ شکر نمودنِ باسمِ خداوند بر مي‌آیند (۵) زیرا که در آنجا کرسیهاي قضاوت یعني کرسیهاي خاندانِ داؤد بر قرار اند (۶) سلامتي اُورشَلیم‌را بپرسید دوست دارندهٔگانِ تو خجستهحال باشند (۷) باندرونِ باروهایت سلامتي و در میانِ قصرهایت رفاهیّت باشد (۸) حال به پاسِ خاطرِ برادران و همسایهٔگانِ خود میگویم که بتو سلامت بادا (۹) بسببِ خانهٔ خداوند خداي ما طلبِ خوشي بجهةِ تو خواهم نمود *

(مزمورِ صد و بیست و سیوم مشتمل بر چهار آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) اي آن کسي که در آسمانها ساکني چشمانِ خودرا بسوي تو بلند مینمایم (۲) اینک مثلِ چشمانِ غلامان بدستِ آقایشان و مانندِ چشمهاي کنیزک بسوي خاتونَش چشمان ما به همین طور بسوي خداوند خداي ما مینگرند تا وقتي که بما مرحمت فرماید (۳) اي خداوند رأفت و رحمت بماها بفرما زیرا که از حقارت بغایت پُر شدیم (۴) جانِ ما از استهزاي مُطمئنّان و حقارتِ متکبّران بي نهایت مملوّ شده است *

(مزمورِ صد و بیست و چهارم مشتمل بر هشت آیه)

[سرودِ درجات از آنِ داؤد]

(۱) اگر خداوند با ما نمیبود حال اِسْرائیل بگوید (۲) که هنگامِ مقاومت نمودنِ مردمان بر ماها اگر خداوند از جانبِ ما نمي‌بود (۳) آنگاه ایشان وقتي که غضبشان بر ما افروخته میشد مارا زنده مي‌بلعیدند (۴) آنگاه آبها مارا غرق مینمودند و سیل از جانِ ما میگذشت (۵) انگاه آبهاي پُرغرور از جانِ ما میگذشتند * (۶) مبارک باد خداوند که مارا بدندانهاي ایشان شکار نداد (۷) جانِ ما مثلِ مرغ از دامِ صیّاد خلاص شد دام پاره شد و ما نجاة یافتیم (۸) نصرتِ ما از اسمِ خداوندِ خالقِ آسمانها و زمین است *

(مزمورِ صد و بیست و پنجم مشتمل بر پنج آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) متوکّلانِ بخداوند مثلِ کوهِ صیّون اند که متحرّک نشده دائماً برقرار است (۲) بنهجي که کوهها در دوره

أُورْشَلِيمْ اند به همین نهج خداوند در دَوْرِهٔ قومِ خود از حال تا ابدالآباد است (۳) زیرا که چوبدستيِ
شرارت بقرعهٔ صدیقان فرود نخواهد آمد تا آنکه صدیقان دستهاي خودرا بشرارت بلند نکنند * (۴) اي
خداوند به نیکان و راستدلان نیکوئي کن (۵) لکن خداوند کسانيرا که براههاي کجِ خودشان منحرف اند
با کساني که مفسد اند هلاك خواهد ساخت سلامتي بر اِسْرائِيلْ بادا *

(مزمورِ صد و بیست و ششم مشتمل بر شش آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) وقتِ بازپس آوردنِ خداوند اسیرانِ صِیُّونْرا مثلِ خواب بینندهگان بودیم (۲) آنگاه دهانِ ما از خنده
و زبانِ ما از گلبانگ پُر شد آنگاه در میانِ طوائف گفتند که خداوند با ایشان اعمالِ عظیم نموده است
(۳) خداوند از براي ما چیزهاي عظیم بعمل آورده است که از آنها شادمانیم * (۴) اي خداوند اسیرانِ
مارا برگردان مثلِ سیلها بسمتِ جنوب (۵) کساني که به اشك میکارند با خروش خواهند دروید (۶) کسي
که گریه کنان بیرون رفته بذرِ کاشتنيرا بر میدارد البتّه دستهها در دستش با گلبانگ بر خواهد گردید *

(مزمورِ صد و بیست و هفتم مشتمل بر پنج آیه)

[سرودِ درجات از آنِ سُلَیْمانْ]

(۱) اگر خداوند خانهرا بنا نکند بنّایانش بي فائده عمل خواهند نمود اگر خداوند شهررا پاسباني نه نماید
پاسبان بي فائده پاسباني خواهد کرد (۲) از براي شما بي فائده است که سحرخیزي بنمائید و در نشستن
تأخیر نمائید و نانِ رنج آور بخورید بدین منوال به محبّانش خوابرا میدهد * (۳) اینك پسرانِ میراثِ خداوند
اند و میوهٔ رَحِم انعامِ اوست (۴) مثلِ تیرها در دستِ جبّارانِ صاحبان جوانیّت همچنان اند (۵) خوشاحالِ
پهلواني که ترکشِ خودرا از آنها پُر ساخته است هنگامي که با دشمنان در دروازهها کارسازي مینمایند
شرمنده نخواهند شد *

(مزمورِ صد و بیست و هشتم مشتمل بر شش آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) خوشاحالِ هر ترسندهٔ از خداوند که در راههایش سلوك مینماید (۲) زیرا که از مشقّتِ دستهاي خود خواهي
خورد خوشاحالِ تو که خوشي با تو خواهد بود (۳) زنِ تو مثلِ تاك باروَر باطرافِ خانهٔ تو و فرزندانَت مثلِ
نهالهاي زیتون در دَوْرِهٔ سفرهٔ تو خواهند بود * (۴) اینك کسي که از خداوند میترسد چنین برکت خواهد
یافت (۵) خداوند ترا از صِیُّونْ برکت خواهد داد و در تماميِ روزهاي عمرَت نیکوئيِ أُورْشَلِيمْرا خواهي دید
(۶) وهم فرزندانِ فرزندانِ خودرا خواهي دید سلامتي بر اِسْرائِيلْ بادا *

(مزمورِ صد و بیست و نهم مشتمل بر هشت آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) حال إِسْرائِيْلْ بگوید که مرا بسیار اوقات از جوانیم اذیّت رسانیدند (۲) از جوانيء من مرا بسیار اوقات اذیّت دادند امّا بمن غالب نیآمدند (۳) فلاحت کنندهگان در پُشتِ من شیار کردند و شیارهاي خودرا بر من دراز کردند (۴) امّا خداوند عادل است بندهاي شریران‌را گسیخت * (۵) همهگيء مبغضانِ صِیونّ شرمنده و بعقب برگردانیده شوند (۶) مثلِ گیاهِ بامها شوند که پیش از رسیدن پژمرده میشود (۷) که درونده دستِ خودرا و دسته‌بندانِ دسته‌ها آغوشِ خودرا پُر نمیکنند (۸) و معابرین نمیگویند که برکتِ خداوند بر شما باشد شمارا باسمِ خداوند دعاي خیر مینمائیم *

(مزمورِ صد و سي‌ام مشتمل بر هشت آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) اي خداوند از مکانهاي عمیق ترا فریاد کردم (۲) اي خداوند آوازِ مرا استماع نما گوش‌هايت بآوازِ استغاثهء من متوجّه شوند (۳) اي خداوند اگر گناهان‌را منظور داري کیست که به ایستد اي خداوند (۴) امّا مغفرت با تُست تا آنکه از تو بترسند * (۵) منتظرِ خداوندم جانم باو منتظر است و بکلامَش امیدوارم (۶) جانَم از منتظرانِ صبحدم بلکه از منتظرانِ صبحدم زیاده از خداوند [انتظار] میکشد * (۷) إِسْرائِيْلْ بخداوند امیدوار شود چونکه رحمت با خداوند است و در نزدِ او خلاصي‌ها بسیار است (۸) که او إِسْرائِيْلْ‌را از تماميء گناهانَش نجات خواهد داد *

(مزمورِ صد و سي و یکم مشتمل بر سه آیه)

[سرودِ درجات از آنِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند قلبَم بلند و چشمانَم رفیع نیست بافعالِ عظیم و عجیبتر از منصبَم گردش نکردم (۲) بدرستي که جانِ خودرا مثلِ طفلِ بازداشته‌شدهء از شیرِ مادرَش متواضع و اسکات نمودم بلکه جانَم در اندرونَم مثلِ طفلِ بازداشته‌شدهء از شیر بوده است (۳) إِسْرائِيْلْ از حال تا ابدالآباد بخداوند امیدوار باشد *

(مزمورِ صد و سي و دویم مشتمل بر هجده آیه)

[سرودِ درجات]

(۱) اي خداوند داوُدْرا و تماميء مصایبَش‌را بیاد آر (۲) آنکه بخداوند سوگند یاد نموده [بخداي] قدیرِ یَعْقُوبْ نذر نمود (۳) که بچادرِ خانهء خود داخل نخواهم شد و به بسترِ گسترده شدهء خود بر نخواهم آمد (۴) خواب بچشمانَم و نوم بمژگانَم نخواهم داد (۵) تا مکاني از براي خداوند و مسکني از براي [خداي] قدیرِ

يَعْقُوبْ بيابم (۶) اينك شنيدم كه [صندوقِ عهد] در إفْرَاتَا بود اورا در كشت‌زارهاي جنگل يافتيم (۷) در مسكنهايش برائيم و بقدمگاهش سجده نمائيم (۸) اي خداوند بقصدِ آرامگاهِ خود برخيز تو و هم صندوقِ قوّتِ تو (۹) كاهنانِ تو بصداقت ملبّس شوند و مقدّسانت گلبانگ زنند (۱۰) به پاسِ خاطرِ بنده‌ات داوُدْ رويِ مسحِ كردهء خودرا برمگردان (۱۱) خداوند به داوُدْ بحقيقت سوگند ياد نمود و ازآن بر نخواهد گشت كه از ثمرهء بطنِ تو بر تختِ تو ميگذارم (۱۲) اگر فرزندانِ تو عهدِ مرا و شهاداتِ مرا كه بر ايشان ياد داده باشم منظور دارند فرزندانِ ايشان نيز بر كرسيءِ تو ابداً خواهند نشست (۱۳) زيرا كه خداوند صِيُّونْ‌را برگزيد و اورا بجهةِ مسكنِ خود خواست (۱۴) اينست ابداً آرامگاهِ من در اينجا ساكن ميشوم زيرا كه آن‌را رغبت دارم (۱۵) آذوقهء آن‌را بغايت بركت خواهم داد و فقرايش‌را از نان سير خواهم نمود (۱۶) و كاهنانش‌را بنجات ملبّس كرده مقدّسانش بآوازِ بلند خواهند خروشيد (۱۷) در آنجا شاخِ داوُدْرا شكفته خواهم نمود و چراغ از براي مسحِ كردهء خود آماده خواهم گردانيد (۱۸) دشمنانش‌را بشرمندگي ملبّس خواهم نمود امّا تاجش بر خودش شكوفه كنان خواهد شد *

(مزمورِ صد و سي و سيوم مشتمل بر سه آيه)

[سرودِ درجات از آنِ داوُدْ]

(۱) اينك چه خوش و چه دل آويز است كه برادران يكدل شده با هم بنشينند (۲) مثلِ روغنِ معطر است در سَرْ كه به ريش يعني به ريشِ هَارُونْ فرود مي‌آمد كه بر گريبانِ جامه‌اش نزول مينمود (۳) مثلِ شبنمِ حِرْمُونْ شبنمي كه بر كوه‌هاي صِيُّونْ ترشّح ميكند زيرا كه خداوند در آنجا بركتي يعني حياتِ ابدي عنايت ميفرمايد *

(مزمورِ صد و سي و چهارم مشتمل بر سه آيه)

[سرودِ درجات]

(۱) اينك اي تماميءِ بنده‌گانِ خداوند كه وقتِ شب در خانهء خداوند قيام مينمائيد خداوندرا شكر نمائيد (۲) دست‌هاي خودرا بمقامِ مقدّس بلند نموده خداوندرا شكر نمائيد (۳) خداوند آفرينندهء آسمانها و زمين ترا از صِيُّونْ بركت دهاد *

(مزمورِ صد و سي و پنجم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) خداوندرا تهليل نمائيد اسمِ پروردگاررا تهليل نمائيد اي بنده‌گانِ خداوند بتهليل مشغول باشيد (۲) اي كساني كه در خانهء خداوند در بارگاه‌هاي خانهٔ خداي ما مي‌ايستيد (۳) خداوندرا تهليل نمائيد از اينكه خداوند نيكوست و اسمِ اورا تمجيد نمائيد زيرا كه دل آويز است * (۴) چونكه خداوند يَعْقُوبْ‌را از براي خود و إسْرَائِيلْ‌را از براي كنزِ خاصّ خود برگزيده است (۵) بدرستي كه من ميدانم كه خداوند كبير است و پروردگارِ ما از همه‌گيءِ خدايان مُتعال است (۶) هر چه كه خداوند خواست

همین‌را در آسمانها و زمین و دریاها و تمامیِ لُجّه‌ها بجا آورده است (۷) بُخارهارا از اقصاي زمین متصاعد میگرداند برق‌هارا بجهةِ باران میجهاند و بادرا از مخزنهایَش اخراج مینماید (۸) آنکه نخست‌زاده‌گانِ مِصْررا از انسان تا بهائم زد (۹) و آیات و علامات‌را بر فِرْعَوْن و تمامیِ غلامانَش در اندرونِ تو اي مِصْر فرستاد (۱۰) آن کسي که قبائلِ بسیاررا زد و ملوکِ عظیم‌را کُشت (۱۱) سِیحُونِ پادشاهِ اَمُوْرِیانْ و عُوگِ پادشاهِ باشانْ و تمامیِ ممالکِ کِنعَنْ‌را (۱۲) و زمینِ ایشان‌را تقسیم نموده بقومِ خود اِسْرائیلْ ازراهِ ارثیت داد * (۱۳) اي خداوند اسمِ تو ابدي است اي خداوند ذکرِ تو پُشت به پُشت است (۱۴) زیرا که خداوند قومِ خودرا حکم مینماید و در حقِّ بنده‌گانَش تغییر باراده‌اَش میدهد (۱۵) بُتهاي قبائل از سیم و زر اند و معمول دستهاي آدمي است (۱۶) ایشان‌را دهان است و نمیگویند و ایشان‌را چشمان است و نمي‌بینند (۱۷) ایشان‌را گوش‌هاست و نمي‌شنوند و هم در دهانِ ایشان نَفْس نَيْ (۱۸) سازنده‌گانِ ایشان و هر کسي که بایشان متوکّل است مثلِ آنهاست * (۱۹) اي خانَدانِ اِسْرائیلْ خداوندرا شکر نمائید اي خانَدانِ هارُونْ خداوندرا شکر نمائید (۲۰) اي خانَدانِ لیْوِيْ خداوندرا شکر نمائید اي ترسنده‌گانِ از خداوند خداوندرا شکر نمائید (۲۱) خداوند که در اُورْشَلیْم ساکن است در صِیونْ متبارك باد خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و سي و ششم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) خداوندرا شکر نمائید زیرا که نیکوست و رحمتَش ابدي است (۲) خداي خدایان‌را شکر نمائید زیرا که رحمتَش ابدي است (۳) خداوندِ خداوندان‌را شکر نمائید زیرا که رحمتَش ابدي است * (۴) کسي که عجایباتِ عظیم‌را بانفراده بجا مي‌آورد زیرا که رحمتَش ابدي است (۵) آنکه بحکمتِ خود آسمانهارا آفرید زیرا که رحمتَش ابدي است (۶) آنکه زمین‌را بالاي آبها مبسوط ساخت زیرا که رحمتَش ابدي است (۷) آنکه نیّرهاي عظیم‌را ساخت زیرا که رحمتَش ابدي است (۸) آفتاب‌را جهةِ سلطنت نمودنِ در روز زیرا که رحمتَش ابدي است (۹) و ماه و ستاره‌گان‌را جهةِ سلطنت نمودنِ در شب زیرا که رحمتَش ابدي است * (۱۰) آنکه نخست‌زاده‌گانِ مِصْررا زد زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۱) و اِسْرائیلْ‌را از میانِ آنها اخراج نمود زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۲) با دستِ قوي و بازوي بلند زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۳) آنکه بحرِ احمررا بشکافها شکافت زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۴) و اِسْرائیلْ‌را از میانَش گذرانید زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۵) و فِرْعَوْن و هم لشکرَش‌را در بحرِ احمر فرو بُرد زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۶) آنکه بقومِ خود در بیابان رهبري فرمود زیرا که رحمتَش ابدي است * (۱۷) آنکه پادشاهانِ عظیم‌را زد زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۸) و ملوکِ قهّاررا کُشت زیرا که رحمتَش ابدي است (۱۹) سِیحُونِ پادشاهِ اَمُوْرِیانْ‌را زیرا که رحمتَش ابدي است (۲۰) و عُوگِ پادشاهِ باشانْ‌را زیرا که رحمتَش ابدي است (۲۱) و زمینِ ایشان‌را از راهِ ارثیت

عنايت فرمود زيرا كه رحمتَش ابدي است (۲۲) يعني به بندهٔ خود اِسْرائيلْ از راهِ ارثيّت زيرا كه رحمتَش ابدي است * (۲۳) آنكه مارا در پستيءِ ما بخاطرَش آورد زيرا كه رحمتَش ابدي است (۲۴) و مارا از دشمنانِ ما خلاصي داد زيرا كه رحمتَش ابدي است (۲۵) آنكه نانرا بهمهٔگيءِ بشر ميدهد زيرا كه رحمتَش ابدي است (۲۶) خداي آسمانهارا شكر نمائيد زيرا كه رحمتَش ابدي است *

(مزمورِ صد و سي و هفتم مشتمل بر نه آيه)

(۱) بكنارِ نهرهاي بابِلْ در آنجا نشستيم و صِيونْرا بياد آورده گريستيم (۲) در ميانَش بربطهاي خودرا بر درختهاي بيد آويختيم (۳) زيرا كه در آنجا اسيركنندهگانِ ما سروديرا و مخرّبانِ ما شادمانيرا درخواستند كه از سرودهاي صِيونْ از براي ما يكيرا بسرائيد * (۴) سرودِ خداوندرا در زمينِ بيگانه چگونه بسرائيم (۵) اي اُورْشَلِيمْ اگر ترا فراموش نمايم دستِ راستِ من صنعتِ خودرا فراموش نمايد (۶) اگر ترا بياد نياورم اگر اُورْشَلِيمْرا سرآمدِ شادمانيَم نسازم زبانَم بكامَم بچسپد * (۷) اي خداوند پسرانِ اِدُومْرا بياد آر كه در روزِ اُورْشَلِيمْ ميگفتند كه آنرا كَنده تا به بُنيانَش خراب نمائيد (۸) اي خراب شدني دخترِ بابِلْ خوشحالِ كسي كه سزائي كه بما نمودي بتو ادا نمايد (۹) خوشحالِ كسي كه بچّهگانِ ترا بچنگ آورده بر سنگ بكوبد *

(مزمورِ صد و سي و هشتم مشتمل بر هشت آيه)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) ترا بتماميءِ دلِ خود شكر خواهم نمود و ترا در حضورِ خداوندان تمجيد خواهم نمود (۲) بسوي هيكلِ مقدّسِ تو سجده خواهم نمود و اسمِ ترا بسببِ رحمت و حقيقتِ تو حمد خواهم نمود چونكه كلامِ خودرا بر همهٔگيءِ اسمِ خود معظّم ساختي (۳) در روزي كه ترا استدعا نمودم استجابتَم فرمودهٔ جانِ مرا با قوّت تقويت نمودي (۴) اي خداوند تماميءِ ملوكِ زمين ترا حمد خواهند نمود چونكه كلماتِ دهانِ ترا شنيده اند (۵) در بارهٔ راههاي خداوند خواهند سرائيد كه عزّتِ خداوند عظيم است * (۶) باوجودي كه خداوند رفيع است و لكن پستيرا ملاحظه ميفرمايد و هم متكبّرانرا از دور ميداند (۷) اگرچه در ميانِ تنگنائي رفتار نمايم مرا احيا خواهي نمود و دستِ خودرا بمقابلِ غيظِ دشمنَم دراز خواهي كرد و دستِ راستَت مرا مستخلص خواهد ساخت (۸) خداوند از براي منْ كارسازي خواهد فرمود اي خداوند رحمتِ تو ابدي است اعمالِ دستهاي خودرا وا مگذار *

(مزمورِ صد و سي و نهم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

[سالارِ مغنّيانرا مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند مرا تفتيش نموده شناختي (۲) تو نشستنَم و برخاستنَمرا ميداني و فكرهايَمرا از دور درك

مینمائي (۳) راه رفتنِ مرا و خوابیدنِ مرا احاطه مینمائي بلکه تماميء راههاي مرا ميشناسي (۴) هنگامي که سخن درزبانَم نیست اینك اي خداوند همهاَشرا میداني (۵) مرا از پس و پیش احاطه مینمائي و دستِ خودرا برمن میگذاري * (۶) این گونهء دانش از براي من عجیبست و بحدّي بلند است که مرا بآن وصول ممکن نیست (۷) از روحِ تو بکجا بروم و از حضورِ تو بکجا بگریزم (۸) اگر بآسمان صعود نمایم آنجا توئي و اگر بسترَمرا بقعر [زمین] بگسترانم اینك توئي (۹) اگر بالهاي سحرگاهرا بگیرم و در اقصاي دریا ساکن شوم (۱۰) هم درآنجا دستِ تو مرا رهبري خواهد نمود و دستِ راستِ تو مرا خواهد گرفت (۱۱) اگر بگویم که ظلمت مرا بتحقیق مستور خواهد ساخت پس شب در اطرافَم روشنائي است (۱۲) بدرستي که ظلمت [هیچ چیزيرا] از توْ پنهان نمیسازد و شب مثلِ روز روشنائي خواهد داد که ظلمت و نوردر حضورِ تو علي السّواست (۱۳) زیرا که گردههاي مرا تو آفریدي و در شکمِ مادرَم مرا مستور ساختي (۱۴) ترا شکر خواهم نمود سبب اینکه بطورِ مهیب و عجیبانه خلق شدم اعمالِ تو عجیب است و جانِ من آنرا خوب میداند (۱۵) استخوانهایَم از تو پنهان نبودند وقتي که سِرّاً ساخته شدم و در اسفلِ زمین بحکمت مصنوع شدم (۱۶) مُضغهء مرا چشمانِ تو دیدند و تماميء اعضایَم درکتابِ تو مکتوب شدند روزهائي که مصوّرشدند درحالتي که هیچ یك از آنها وجود نداشت * (۱۷) اي خدا تدبیراتِ تو از برایَم چه گرانبهاست و عددِ آنها چه عظیم است (۱۸) اگر آنهارا بشمارم از ریك زیاده اند وقتي که بیدار میشوم باز با تو ام * (۱۹) اي خدا بتحقیق شریررا بقتل خواهي رسانید پس اي مردمانِ خوني از من دور شوید (۲۰) چونکه در بارهء تو سخنانِ کفرآمیز میگویند و دشمنانِ تو اسمِ ترا به بطلان گرفتند (۲۱) اي خداوند آیا مبغضانِ ترا بغض نمي نمایم و از مقاومت کنندهگانِ بر تو متنفّر نیستم (۲۲) ایشانرا به بغضِ تمام بغض مینمایم که ایشان مرا بجاي دشمن اند (۲۳) اي خدا مرا تفتیش کن و قلبِ مرا بدان مرا امتحان نما و فکرهایَمرا بدان (۲۴) و ببین که آیا درمن راهِ فساد میباشد و مرا در راهِ ابدي رهبري فرماي

(مزمورِ صد و چهلم مشتمل بر سیزده آیه)

[سالارِ مغنّیانرا مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند مرا از آدمِ شریر خلاصي ده و از مردِ ظالم مرا نگاه دار (۲) چونکه در دلِ شان تدبیراتِ بدرا مینمایند و هر روزه از براي جنگ مجتمع میشوند (۳) زبانِ خودشانرا مثلِ مار تیز میکنند و زهرِ صاغر مار در زیرِ لبهاي ایشان است * سلاه (۴) اي خداوند مرا از دستِ آدمِ شریر نگاه دار و از شخصِ ظالم محافظت نما که در قصدِ واژگون ساختنِ اقدامِ من اند (۵) متکبّران از برایَم دام و کمند پنهان کردند و بسمتِ راه تله گستردند و دامها از برایَم گذاشتند * سلاه * (۶) بخداوند گفتم که خداي من توئي اي خداوند آوازِ تضرُّعِ مرا استماع نما (۷) اي خداوند و پروردگار و قوّتِ نجاتِ من سَرِ مرا در روزِ جنگ پوشانیدي (۸) اي خداوند آرزوهاي شریررا باو مده تدبیراتِ بدَشرا مُیسّر مساز [مبادا که] بلند پروازي

نمایند * سلاه * (۹) نسبت بسَرِ احاطه‌کننده‌گانَم شرارتِ لب‌هائي ایشان ایشان‌را مستور سازد (۱۰) اخگرها بایشان ریخته شوند و در آتش انداخته شوند و بگَودالهائي که از آن نتوانند برخاست [افتاده شوند] (۱۱) مردِ بدگوي در زمین پایدار نشود مردِ ظالمِ شریر تا بهلاکت صید کرده شود (۱۲) میدانم که خداوند داوريِ فقیر و حکمِ مسکین‌را بجا خواهد آورد (۱۳) یقین که صدیقان اسمِ ترا شکر خواهند نمود و راستان در حضورت خواهند ماند *

(مزمورِ صد و چهل و یکم مشتمل بر ده آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند ترا استدعا مینمایم از برایَم شتاب کن وقتي که ترا تضرُّع مینمایم آوازِ مرا استماع کن (۲) استغاثهٔ من در حضورِ تو مثلِ بخور [حاضر شود] و بلند نمودنِ دست‌هایَم مثلِ هدیّهٔ غروبي آراسته شود (۳) اي خداوند محافظت بدهانِ من بگذار دَرِ لب‌هایَم‌را حفظ نما (۴) دلِ مرا بعملِ بد مائل مگردان تا آنکه به اعمالِ شریر با مردانِ مفسد مشغول نشوم و چیزهاي لذیذِ ایشان‌را نخورم (۵) صدیق مرا بزند لطف است و مرا عتاب نماید روغنِ معطّري است که سَرِ مرا نخواهد شکست زیرا که استدعاي من در بلاهاي ایشان دیگر [مسموع] میشود * (۶) حاکمانِ ایشان بسنگلاخ انداخته شدند و کلماتِ مرا شنیدند که شیرین است (۷) استخوان‌هاي ما بدهانِ قبر پراکنده شدند مثلِ ریزه‌هاي هیمهٔ که کسي آنرا شکافته و قطع نموده بزمین میپاشد (۸) بدرستي که اي خداوند و پروردگار چشمانَم بسوي تو اند و بتو متوکّلم جانِ مرا به بیچاره‌گي وا مگذار (۹) مرا از دامهائي که از برایَم گذاشتند و از تلّه‌هاي مفسدان محافظت نما (۱۰) شریران بدامهاي خودشان بیفتند هنگامي که من به تنها عبور مینمایم *

(مزمورِ صد و چهل و دویم مشتمل بر هفت آیه)

[تعلیم و دعاي داوُدْ هنگامي که در مغاره بود]

(۱) خداوندرا بآوازَم استغاثه نمودم خداوندرا بآوازَم تضرُّع نمودم (۲) نالهٔ خودرا در حضورَش ریختم تنگنائيِ خودرا در حضورَش آشکار ساختم (۳) وقتي که روحَم در اندرونَم واژگون شد تو راهِ مرا دانستي در راهي که میرفتم از برایَم دام پنهان میکردند (۴) براست نگاه کرده دیدم امّا کسي نبود که مرا بشناسد گریزگاه از من گم شد وَکسي که احوالِ جانَم‌را به پُرسد نبود (۵) اي خداوند ترا فریاد کردم وگفتم که در زمینِ زنده‌گان ملجاء و حصّهٔ من توئي (۶) بنالهٔ من اعتنا نما که بسیار ذلیلم مرا از تعاقب کننده‌گانَم مستخلص ساز که از من قوي‌تر اند (۷) جانِ مرا از زندان خلاصي ده تا آنکه اسمِ ترا شکر نمایم وقتي که بمن احسان مینمائي صدیقان از برایَم اکلیل خواهند بود *

(مزمورِ صد و چهل و سیوم مشتمل بر دوازده آیه)

[مزمورِ داوُدْ]

(۱) اي خداوند استدعاي مرا بشنو و تضرّعِ مرا گوش ده مرا بوفاداري و صداقتِ خود استجابت فرما
(۲) و بر بنده‌ء خود بمحاکمه بر میآ زیرا که در حضورِ تو هیچ ذي‌حیاتي تصدیق کرده نخواهد شد *
(۳) زیرا که دشمن جانِ مرا تعاقب نموده حیاتِ مرا بزمین زد مرا مثلِ کساني که مدّتي مُرده شده اند
در ظلمت ساکن گردانید (۴) پس روحَم در اندرونَم واژگون است و دلَم در درونَم پریشان است (۵) ایّامِ
قدیم‌را بیاد مي‌آورم و بتماميء اعمالِ تو تفکّر نموده بافعالِ دست‌هاي تو اندیشه مینمایم (۶) دست‌هاي
خودرا بتو مبسوط میسازم جانِ من مثلِ زمینِ خشك از براي تو [آرزومند] است * سلاه * (۷) اي خداوند
مرا بزودي استجابت فرما روحِ من فاني میشود پس روي خودرا از من مپوش مبادا که بفرود رونده‌گانِ
بچاه مشابهت بهم رسانم (۸) مرا در صبحدم شنونده‌ء رحمتِ خود گردان چونکه بتو متوکّلم مرا براهي که
باید گردش نمایم عارف گردان زیرا که جانِ خودرا به تو بر میدارم (۹) اي خداوند مرا از دشمنانَم
خلاصي ده چونکه در نزدِ تو پنهان میشوم (۱۰) بعمل نمودنِ مرادِ خود مرا تعلیم ده زیرا که خداي
من توئي روحِ تو نیکو است مرا بزمینِ راستي هدایت نما (۱۱) اي خداوند مرا بسببِ اسمِ خود احیا نما و
بسببِ صدقتِ خود جانَم‌را از تنگي فارغ ساز (۱۲) و بسببِ رحمتِ خود دشمنانَم‌را منقطع ساز و تماميء
اعداي جانِ مرا هلاك کن زیرا که بنده‌ء تو ام *

(مزمورِ صد و چهل و چهارم مشتمل بر پانزده آیه)

[از آنِ داوُدْ]

(۱) کوهِ من خداوند متبارك باد که دست‌هاي مرا بجنگ و انگشتهاي مرا بحرب تعلیم میدهد (۲) احسانِ
من و قلعه‌ء من و بلند مقامِ من و خلاص کننده‌ء من و سپرِ من که باو متوکّلم که قومِ مرا مطیعِ من
میسازد اوست * (۳) اي خداوند آدمي چه چیز است که اورا بشناسي و ابن انسان که اورا بحساب
بیآوري (۴) انسان بطلان‌را میماند روزهایَش مثلِ سایه در گذر اند (۵) اي خداوند آسمانهاي خودرا خم
کن و فرود آي کوهها را مسّ کن که دود خواهند نمود (۶) برق‌را جهنده ساخته ایشان‌را پراکنده کن
تیرهاي خودرا بینداز و ایشان‌را منهزم گردان (۷) دست‌هاي خودرا از بالا بینداز و مرا از آب‌هاي بسیار
رهائي و خلاصي ده [یعني] از دستِ پسرانِ بیگانه (۸) که دهانِ ایشان کاذبانه متکلّم است و دستِ راستِ
ایشان دستِ دروغ است * (۹) اي خدا سرودِ تازه‌را بتو خواهم سرائید و ترا بسنطورِ ده تاري ترمیم خواهم
نمود (۱۰) آنکه نجات بملوك میدهد و بنده‌ء خود داوُدْرا هم از شمشیرِ مضرّ نجات میدهد (۱۱) مرا از
دستِ پسرانِ بیگانهء که دهانِ ایشان بطلان‌را میگوید و دستِ راستِ ایشان دستِ دروغ است رهائي

و خلاصي دهٔ (۱۲) تا آنکه پسرانِ ما مثلِ نهالهائي که در شبابِ خودشان پرورش یافته اند و دخترانِ ما مثلِ زاویه‌هائي که بصنعتِ قصر تراشیده شده اند بشوند (۱۳) و انبارهاي ما مملوّ شده انواعِ نعمت‌هارا برسانند وگوسفندانِ ما هزاره‌ها بلکه ده هزارهارا در بیرونیهاي ما بزایند (۱۴) وگاوانِ ما باربردار شوند و هیچ شکستگي و هیچ خروجي نشده در چهارسوي‌هاي ما غوغا نشود (۱۵) خوشحالِ آن قومي که احوالِ ایشان چنین است بلکه خوشحالِ آن قومي که خداي ایشان خداوند است *

(مزمورِ صد و چهل و پنجم مشتمل بر بیست و یك آیه)

[حمدِ داوُدْ]

(۱) اي خداي من پادشاها ترا تعظیم خواهم کرد و اسمِ ترا ابدٱلآباد شکر خواهم نمود (۲) هر روز ترا شکر خواهم کرد و اسمِ ترا ابدٱلآباد تهلیل خواهم نمود (۳) خداوند عظیم و بسیار ممدوح است و عظمتَش غیرِ متفحّص است (۴) اعمالِ ترا پُشت به پُشت مدح نموده افعالِ قدرتِ ترا بیان خواهند کرد (۵) از عزّتِ جلالِ و جاهِ تو و از افعالِ عجایباتِ تو سخن خواهم راند (۶) مردمان از قوّتِ اعمالِ مهیبِ تو گفتگو خواهند کرد و من عظمتِ ترا حکایت خواهم نمود (۷) ذکرِ کثرتِ احسانِ ترا بیان خواهند کرد و عدالتِ ترا تمجید خواهند نمود * (۸) خداوند رحمن و رحیم و دیرغضب و عظیمٱلاحسان است (۹) خداوند بهمگي نیکو است و رحمتَش بر تماميءِ افعالَش میباشد (۱۰) اي خداوند تماميءِ اعمالِ تو ترا حمد و مقدّسانِ تو ترا شکر خواهند نمود (۱۱) از جلالِ مملکتِ تو سخن خواهند راند و از کبریائيءِ تو گفتگو خواهند کرد (۱۲) تا آنکه فرزندانِ آدم‌را بکبریائیَش و بعزّتِ جلالِ مملکتَش عارف گردانند (۱۳) مملکتِ تو مملکتِ تماميءِ دهرهاست و سلطنتِ تو در تماميءِ دَوْرهاست * (۱۴) خداوند همگيءِ افتادگان‌را تکیه‌گاه است و پُشت بانِ تماميءِ خم‌شدگان است (۱۵) چشمانِ همگي منتظرِ تویَند و تو آذوقهٔ ایشان‌را در وقتَش بایشان میدهي (۱۶) دستِ خودرا میگشائي و اشتیاقِ هر زنده‌را سیر میسازي (۱۷) خداوند در همگيءِ طریق‌هایَش عادل و در تماميءِ اعمالَش کریم است * (۱۸) خداوند بتماميءِ استدعا کنندگانَش یعني تماميءِ کساني که اورا بصدق استدعا میمایند قریب است (۱۹) مُرادِ ترسندگانِ خودرا بجا مي‌آورد و فریادِ ایشان‌را استجابت نموده ایشان‌را نجات خواهد داد (۲۰) خداوند همگيءِ محبّانَش‌را محافظت میکند و تماميءِ شریران‌را هلاك مینماید (۲۱) دهانم مجدِ خداوندرا گفتگو خواهد نمود و کلِّ بشر اسمِ مقدّسِ اورا تا ابد ٱلآباد شکر بنمایند *

(مزمورِ صد و چهل و ششم مشتمل بر ده آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید اي جانِ من خداوندرا تهلیل نماي (۲) خداوندرا مادامِ حیاتَم شکر خواهم نمود من تا وجود دارم خداي خودرا ترمیر خواهم نمود (۳) به اُمرا و بفرزندانِ آدم که در آنها نجاتي نیست

اعتماد مکنید (۴) روحَش بیرون میرود و بخاكِ خود بر میگردد و فکرهایَش در همان روز ضایع میشوند * (۵) خوشاحالِ کسي که خداي یَعْقُوبْ ناصرِ اوست که امیدَش بر خداوندَ خدایش میباشد (۶) آنکه آسمانها و زمین و دریا و هر چه در آن‌هاست آفرید که حقیقت‌را ابداً نگاه میدارد (۷) آنکه براي مظلومان حکم مینماید و بگرسندگان نان‌را عطا میفرماید خداوند بستهگان‌را میگُشاید * (۸) خداوند کوران‌را بینا میسازد خداوند خم شدهگان‌را برمیخیزاند خداوند صدیقان‌را دوست میدارد (۹) خداوند نگاه دارندهء غریبان است و یتیمان و بیوه زنان‌را تقویت میکند و راهِ شریران‌را معوّج میسازد (۱۰) خداوند تا به ابد و خداي تو اي صِیونْ دَوْر بدَوْر سلطنت خواهد نمود خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و چهل و هفتم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید زیرا که تمجید نمودنِ خداي ما نیکو و دل آویز است و حمد نمودن سزاوار است (۲) خداوند أُورْشَلِیمْ‌را بنا میکند و پراکنده شدهگانِ إِسْرَائِیلْ‌را جمع مینماید (۳) دل شکستهگان‌را تقویت میدهد و جراحاتِ ایشان‌را التیام میبخشد (۴) عددِ ستارهگان‌را میشمارد همهگيء آنهارا اسماً میخواند (۵) خداوندِ ما عظیم است و قوّتَش بسیار و براي حکمتَش حساب نیست (۶) خداوند متوضّعان‌را بر میخیزاند و شریران‌را بزمین مي‌اندازد * (۷) خداوندرا بشکرگذاري بسرائید خداي مارا با بربط تزمیر نمائید (۸) آنکه آسمان‌را به ابر مستور میسازد و باران‌را براي زمین مهیّا مینماید و گیاه‌را در کوهها میرویاند (۹) آنکه به بهائم و بچهگانِ زاغ که [باو] فریاد مینمایند غذاي ایشان‌را میدهد (۱۰) نه از قوّتِ اسب مبتهج و نه از ساقهاي مردِ راضي است (۱۱) رضاي خداوند از آن کساني که از او میترسند و به احسانَش امیدوار اند میباشد * (۱۲) اي أُورْشَلِیمْ خداوندرا تسبیح نماي و اي صِیونْ خداي خودرا تهلیل نماي (۱۳) زیرا که پُشت بندهاي دروازههایَت‌را محکم میسازد و اولادَت‌را در اندرونَت برکت میدهد (۱۴) آنکه حدودِ ترا بسلامت میدارد و ترا از مغزِ گندم سیر میدارد (۱۵) آنکه کلامِ خودرا بزمین میفرستد و فرمانَش بسرعت میرود (۱۶) برف‌را چون پشم مي‌بخشد و ژاله‌را مثلِ خاکستر میپاشد (۱۷) یخِ خودرا مثلِ پارچهها مي‌اندازد در مقابلِ سرمایَش که تواند ایستاد (۱۸) فرمانِ خودرا فرستاده آنهارا میگدازد بادِ خودرا میوزاَند که آبها جاري میشوند (۱۹) کلامِ خودرا بیَعْقُوبْ قوانینِ خود و احکامِ خودرا به إِسْرَائِیلْ اعلام مینماید (۲۰) به هیچ طائفه چنین عمل ننمودهٔ است که ایشان به احکامَش عارف نیستند خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و چهل و هشتم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید خداوندرا از آسمانها تهلیل نمائید اورا در عُلوّیین تهلیل نمائید (۲) اي تمامیء فرشتهگانَش اورا تهلیل نمائید اي تمامیء عساکرَش اورا تهلیل نمائید (۳) اي آفتاب و ماه اورا

تهلیل نمائید ای تمامیء ستارگانِ منوّر اورا تهلیل نمائید (۴) ای آسمانِ آسمانها و ای آبهائی که بر
آسمانهائید اورا تهلیل نمائید (۵) اسمِ خداوندرا تهلیل نمائید زیرا که او فرمود و آفریده شدند (۶) و
آنهارا ابدآلآباد ایستاده میگرداند قانونی قرار داده است که باطل نمیشود * (۷) خداوندرا از زمین تهلیل
نمائید ای نهنگان و تمامیء لجّهها (۸) آتش و تگرگ و برف و بُخار و تندبادی که فرمان بردارِ اوست
(۹) کوهها و تمامیء تلها درختهای بارور و تمامیء سروهای آزاد (۱۰) سباع و تمامیء بهائم حشرات
و مرغانِ بالدار (۱۱) ملوكِ زمین و تمامیء اُمّم سَروران و تمامیء حُکّامِ زمین (۱۲) جوانان و هم دختران
پیران و طفلان (۱۳) ایشان اسمِ خداوندرا تهلیل نمایند زیرا که اسمِ او به تنها مُتعال است جلالِ او
برزمین و آسمانهاست (۱۴) شاخِ قومِ خودرا بلند مینماید از تمامیء مقدّسانش از بنی اِسْرائِیْل قومی که
باو نزدیك اند محمود است خداوندرا تهلیل نمائید *

(مزمورِ صد و چهل و نهم مشتمل بر نه آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید سرودِ تازهرا بخداوند بسرائید چهٔ مدحِ او در جماعتِ مقدّسان است
(۲) اِسْرائِیْل بخالقِ خود مسرور باشد و پسرانِ صِیُّون از پادشاهِ خود مبتهج باشند (۳) اسمِ اورا به سرنا
تهلیل نمایند اورا با دف و بربط تزمیر نمایند (۴) چونکه خداوند از قومِ خود راضی است متواضعانرا
به نجاتِ خود معزّز خواهد ساخت * (۵) مقدّسان در جلال مبتهج باشند و بر بسترِ خود بخروشند
(۶) تکبیراتِ خدا در دهانِ ایشان و شمشیرِ دو دمَهٔ در دستِ ایشان باشد (۷) تا آنکه از اُمّتها
انتقام کشیده قومهارا تنبیه نمایند (۸) و ملوكِ ایشانرا با زنجیرها و عزیزانِ ایشانرا با قیدهای آهنین
به بندند (۹) و بر ایشان حکمِ مکتوبیرا اجرا دارند چه عزّتِ تمامیء مقدّسانش همین است خداوندرا تهلیل
نمائید *

(مزمورِ صد و پنجاهم مشتمل بر شش آیه)

(۱) خداوندرا تهلیل نمائید خدارا در مقامِ مقدّسَش تهلیل نمائید اورا در فلكِ اقتدارَش تهلیل نمائید
(۲) اورا بسببِ کبریایَش تهلیل نمائید اورا موافقِ کثرتِ عظمتَش تهلیل نمائید (۳) اورا بآوازِ کرنا
تهلیل نمائید اورا بسنطورو بربط تهلیل نمائید (۴) اورا با دف و سرنا تهلیل نمائید اورا بسازهای تاردار
و نای تهلیل نمائید (۵) اورا بصنجهای ترم آواز تهلیل نمائید اورا بصنجهای بلند آواز تهلیل نمائید (۶) هر ذی
نَفَسی خداوندرا تهلیل نمائید خداوندرا تهلیل نمائید *

کتابِ امثالِ سلیمان شاه

مشتمل برسي و يك فصل

(فصلِ اوّل مشتمل برسي و سه آيه)

(۱) اينهايَند امثالِ سُلَيْمانِ پسرِ داوُدِ پادشاهِ اِسْرائِيْلْ (۲) غرض اينك حكمت و تربيت‌را بدانند و سخنانِ
فطانت آميزرا بفهمند (۳) و تربيتِ حكمت و صداقت و حكم و عدالت‌را قبول نمايند (۴) بقصدِ اينكه
بساده‌دلان زيركي و بجوانان معرفت و امتياز عطا كرده شود (۵) دانشمند اگر بشنود علم‌را خواهد افزود
و صاحبِ فطانت نصائحِ حكمت‌را تحصيل خواهد نمود (۶) تا مَثَل وكنايه‌را و هم كلماتِ حُكَما و رموزِ ايشان‌را
بفهمند * (۷) خشيتِ از خداوند سر آمدِ علم است امّا ابلهان حكمت و تربيت‌را خوار ميشمارند (۸) اي
پسرِ من تربيتِ پدرِ ترا استماع نما و تعليمِ مادرت‌را ترك مكن (۹) چونكه آنها ترا بسر تاجي‌زيبا و از براي
گردنت بمنزلهء طوْقها خواهند بود * (۱۰) اي پسرِ من اگر گناه‌كاران ترا اغوا نمايند راضي مباش (۱۱) اگر
بگويند كه به همراهِ ما بيآ كه بخون در كمين باشيم و براي بي‌گناهان بي سبب مخفي شويم (۱۲) و
ايشان‌را مثلِ قبر زنده و مثلِ فرو رونده‌گانِ بچاه تماماً ببلعيم (۱۳) هر گونهء امتعهء قيمتي‌را پيدا كرده
خانهاي خودرا بغنيمت پُر خواهيم ساخت (۱۴) قُرعهء خودرا در ميانِ ما بينداز تا براي همه‌گيء ما
كيسه يكي باشد (۱۵) اي پسرِ من با ايشان در راه مرو پاي خودرا از طريقهاي ايشان منع نما
(۱۶) زيرا كه پايهاي ايشان به بدي دونده و بريختنِ خون شتابنده اند (۱۷) به تحقيق گستردنِ دام در
نظرِ هرصاحب بال بيفائده است (۱۸) وحال اينكه ايشان بجهةِ خونِ خودشان در كمين اند و براي
جانهايشان [دام] پنهان كرده اند (۱۹) هم چنين است راه‌هاي هركسي كه براي نفع حريص است كه جانِ
صاحبانش‌را ميگيرد * (۲۰) حكمت در بيرون ميخروشد در چهار سوها آوازِ خودرا بلند ميكند (۲۱) در
سَرِ اِزْدِحامها و دهنه‌هاي دروازه‌ها فرياد مينمايد و هم كلماتِ خودرا در شهر بيان ميكند (۲۲) كه اي
ساده‌دلان تا بچند ساده‌دلي‌را دوست خواهيد داشت و استهزا كننده‌گان تا يكي از استهزاي خودشان
مبتهج خواهند بود و ابلهان معرفت‌را بغض خواهند نمود (۲۳) به عتابِ من برگرديد اينك روحِ خودرا بر
شما افاضه خواهم نمود و كلماتِ خودرا بشما معروف خواهم ساخت * (۲۴) چونكه من خواندم و شما ابا
نموديد و دست‌هاي خودرا بلند كردم وكسي اعتنا ننمود (۲۵) و تماميء نصيحتِ مرا باطل شمرديد و
تنبيهِ مرا نخواستيد (۲۶) من نيز در ذلّتِ شما خنده و در ورودِ ترسِ شما استهزا خواهم نمود (۲۷) هنگامي
كه ترسِ شما مثلِ ويراني مي‌آيد و ذلّت شما مثلِ گردباد ميرسد وحيني كه تنگي و ضيق بشما هجوم

می‌آورد (۲۸) آنگاه مرا استدعا خواهند نمود و من استجابت نخواهم کرد و مرا در سحرگاه جُستجو خواهند نمود امّا مرا نخواهند یافت (۲۹) چونکه معرفت‌را بغض نمودند و خشیتِ خداوندرا اختیار نکردند (۳۰) و نصیحتِ مرا نپسندیدند و تمامیءِ عتابهای مرا تحقیر نمودند (۳۱) پس از میوهء راهِ خودشان خواهند خورد و از تدبیراتِ خودشان سیر خواهند شد (۳۲) زیرا که ضلالتِ ساده‌دلان ایشان‌را خواهد کُشت و غفلتِ ابلهان ایشان‌را هلاك خواهد نمود (۳۳) امّا شنوندهء از من در سلامت خواهد ماند و از ترسِ بلا در امنیّت خواهد بود *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) ای پسر من کاشکی سخنانِ مرا قبول مینمودی و اوامرِ مرا نزدِ خود مستور میساختی (۲) و گوشِ خودرا بحکمت متوجّه مینمودی و قلبِ خودرا بفطانت مائل میگردانیدی (۳) زیرا اگر از برای معرفت فریاد مینمائی و آوازِ خودرا بجهةِ فطانت بلند مینمائی (۴) و اگر آن‌را مثلِ نقره جُستجو میکنی و مانندِ دفینها تفحّص مینمائی (۵) آنگاه خشیتِ خداوندرا درك خواهی کرد و معرفتِ خدارا در خواهی یافت * (۶) زیرا که خداوند حکمت‌را عطا میفرماید و از دهانَش معرفت و حکمت [صادر] میشود (۷) از برای راستان عینِ حکمت‌را ذخیره مینماید و از برای روندهگانِ در راهِ مستقیم سپر است (۸) راههای حق‌را منظور داشته طریقِ مقدّسانَش‌را نگاه میدارد (۹) آنگاه تو صداقت و حکم و عدالت و هر طریقِ خوب‌را خواهی فهمید * (۱۰) هنگامی که حکمت بقلبِ تو در می‌آید و معرفت بجانِ تو لذیذ میشود (۱۱) امتیاز ترا نگاه داشته فطانت ترا محفوظ خواهد داشت (۱۲) تا آنکه ترا از راهِ بد و از کسی که کج‌گو باشد رهائی دهد (۱۳) که ایشان بجهةِ گردش کردن براههای تاریکی راههای راست‌را ترك مینمایند (۱۴) و از عملِ بد خوشنود اند و از کج‌رفتاریهای شریران خورسند اند (۱۵) که راههای ایشان مُعوّج و ایشان نیز در راههای خودشان کج‌رَو اند (۱۶) تا آنکه ترا از زنِ غریب و بیگانه که بحرفهایَش چاپلوسی مینماید خلاصی دهد (۱۷) آنکه هادیءِ شبابِ خودرا ترك کرده عهدِ خدای خودرا فراموش میکند (۱۸) چونکه خانه‌اَش بمرگ و طریقهایَش بمُردهگان مبلّغ است (۱۹) هر کسی که باو داخل میشود بر نخواهد گشت و براههای حیات نخواهد رسید (۲۰) تا آنکه تو براهِ خوبان روانه شده طریقهای صادقان‌را نگاه داری (۲۱) چونکه راستان در زمین ساکن خواهند بود و کاملان در آن باقی خواهند ماند (۲۲) امّا شریران از زمین مستأصل شده متجاوزان از آن منسوخ خواهند شد *

(فصلِ سیوم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) ای پسرِ من تعلیمِ مرا فراموش مکن و دلَت اوامرِ مرا نگاه دارد (۲) زیرا که طولِ ایّام و سالهای عمرَت و هم سلامتی‌را بتو اضافه خواهند نمود (۳) رحمت و حقیقت ترا ترك ننمایند آنهارا بگردنِ خود ببند و بلَوْحِ قلبِ خود مکتوب ساز (۴) تا آنکه لطف و خوش رضائی در نظرِ خدا و هم مردمان بیابی * (۵) بتمامیءِ قلبِ خود بخداوند متوکّل شو و بعقلِ خود تکیه منما (۶) در تمامیءِ راه‌هایَت اورا اعتراف

نما که او راه‌هایت‌را راست خواهد گردانید (۷) در نظرِ خود خودرا حکیم مپندار و از خداوند بترس و از بدي دوري نما (۸) این از براي درونت علاج و از براي استخوانهایت مغز خواهد بود (۹) خداوندرا به امتعهء خود و نوبرهاي تماميء محصولاتِ خود حرمت نما (۱۰) تا آنکه انبارهاي تو بوافري پُرشوند و هم حوضهاي تو از شیرهء انگور لبریز شود * (۱۱) اي پسرِ من از تأدیبِ خداوند متنفّر مباش و از عتابش بیزار مشو (۱۲) زیرا کسي‌را که خداوند دوست میدارد تأدیب مینماید مثلِ پدري که از فرزندش خوشنود است * (۱۳) خوشاحالِ کسي که حکمت‌را پیدا بکند و شخصي که فطانت‌را تحصیل مینماید (۱۴) زیرا که تجارت او از تجارتِ نقره بهتر و محصولش از طلاي خالص اولیٰ است (۱۵) از مرواریدها گران بهاتر است و تماميء چیزهاي مرغوبت بآن برابري نتواند کرد (۱۶) بدستِ راستش طولِ ایّام و بدستِ چپش دولت و عزّت قرین است (۱۷) راههایش راههاي نعیم است و تماميء طریقهایش سلامتي است (۱۸) بکساني که باو متمسّك اند شجرهء حیات است و نگاه دارنده‌اش خجسته است (۱۹) خداوند بحکمتِ [خود] زمینرا بُنیان کرد و آسمانهارا بفطانتِ [خویش] آراسته ساخت (۲۰) از معرفتِ او لجّه‌ها چاك شدند و ابرها شبنم‌را میچکانند * (۲۱) اي پسرِ من آنها از چشمِ تو دور نشوند و عینِ حکمت و امتیازرا منظور دار (۲۲) که از براي جانت حیات و هم از براي گردنت زینت خواهند بود (۲۳) آنگاه در راهِ خود بامنیّت سالك خواهي شد و پایت نخواهد لغزید (۲۴) هنگامي که بخوابي نخواهي ترسید و بعد از خوابیدنت خوابت شیرین خواهد بود (۲۵) از خوفِ ناگهان و از وصولِ هنگامهء شریران نخواهي ترسید (۲۶) زیرا که خداوند اعتمادِ تو خواهد بود و پاي ترا از گرفتاري حفظ خواهد نمود * (۲۷) احسان‌را از صاحبانش منع مکن وقتي که ادا نمودنش بقوّتِ دستِ تُست (۲۸) به همسایهء خود مگو که برو و باز بیا که فردا میدهم در حالتي که با تُست (۲۹) به همسایه‌ات در حالتي که باعتماد نزدِ تو ساکن است قصدِ بدي مکن * (۳۰) با شخصي بي سبب مجادله مکن اگر بتو بدي نکرده است (۳۱) بمردِ ظالم حسد مبر و هیچ یك از راههایش‌را اختیار مکن (۳۲) زیرا که کج‌رو مکروهِ خداوند است لکن سِرّش با راستان است (۳۳) لعنتِ خداوند در خانهء شریر است امّا مکانِ صدیقان‌را متبارك میسازد (۳۴) یقین که مستهزئان‌را استهزا خواهد نمود امّا متواضعانرا عنایت خواهد فرمود (۳۵) حکیمان وارثِ جلال خواهند شد و سرافرازيء ابلهان رسوائي خواهد بود *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) اي پسران تربیتِ پدررا استماع نمائید و به استدراكِ فطانت متوجّه شوید (۲) چونکه بشما تعلیمِ نیکو میدهم نصیحتِ مرا وا مگذارید (۳) زیرا که از براي پدرم پسرِ نازنین و در نظرِ مادرم نازك و بي قرین بودم (۴) که او مرا تعلیم نموده بمن گفت که دلِ تو سخنانِ مرا نگاه دارد اوامرِ مرا نگاه داشته زنده بمان * (۵) حکمت‌را تحصیل نما و فطانت‌را بتصرّف آور و فراموش نکرده از کلماتِ دهانم عدول منما (۶) آن‌را ترك مکن که ترا محافظت خواهد نمود آن‌را دوست دار که او ترا نگاه خواهد داشت (۷) سرآمدِ

چیزها حکمت است پس حکمت‌را تحصیل نما و با تمامیءِ مایَمْلِکت فطانَت‌را بدست آور (۸) آن‌را رفیع ساز که او نیز ترا مرتفع خواهد ساخت هنگامی که آن‌را درآغوش می آوری او ترا معزّز خواهد نمود (۹) برسرِ تو تاجِ زیبا می‌نهد و اکلیلِ زینت بتو عطا خواهد نمود (۱۰) ای پسرِ من بشنو و کلماتِ مرا قبول نما که سالهای عمرت بسیار خواهند شد (۱۱) ترا براهِ حکمت تعلیم دادم و ترا درطریق‌های راست روانه گردانیدم (۱۲) وقتِ رفتارت قدمهایت تنگ نخواهند شد و هنگامِ دویدنت لغزان نخواهی شد (۱۳) تربیت‌را بچنگ آور و آن‌را رها مکن و آن‌را نگاه دار چونکه حیاتِ تو آن است * (۱۴) در راهِ شریران روانه مشو و بطریقِ بدکاران عزیمت مکن (۱۵) از آن احتراز کن و بآن عبور مکن از آن اجتناب نموده بگذر (۱۶) زیرا که اگر بدی نکرده باشند نمیخوابند و اگر کسی‌را بلغزش نیاورده باشند خوابِ ایشان منقطع میشود (۱۷) چونکه نانِ شرارت‌را میخورند و شرابِ ظلم‌را مینوشند (۱۸) امّا راهِ صدیقان مثلِ نورِ درخشنده است که تا به نصف‌النّهار رفتا رفته روشنایش در تزاید است (۱۹) و راهِ شریران مثلِ ظلمت است نمیدانند که از چه چیز میلغزند (۲۰) ای پسرِ من سخنانِ مرا متوجّه شو و گوشِ خودرا به کلماتم فرا دار (۲۱) آنها از نظرت نروند آنهارا بدرونِ قلبت نگاه دار (۲۲) زیرا که حیاتِ آنهایند که آنهارا در می‌یابند و از برای همه‌گیءِ جسدِ ایشان علاج اند (۲۳) دلِ خودرا بسعیءِ تمام نگاه دار زیرا که مخارجِ حیات از آن است (۲۴) دهانِ کج‌گورا از خود دور و لبهای معوّج‌را از خویش بعید ساز (۲۵) چشمانت براستی بنگرند و مژگانت در پیشاپیشت راست‌رو باشند (۲۶) راهِ پای خودرا بسنج تا آنکه تمامیءِ راههایت مستقیم باشند (۲۷) براست و به چپ منحرف مشو و پای خودرا از بدی باز دار *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) ای پسرِ من بحکمتم متوجّه شو و گوشِ خودرا بفطانتم فرا دار (۲) تا آنکه امتیازهارا نگاه داشته لبهایت معرفت‌را مرعی دارند * (۳) چونکه لبهای زنِ بیگانه شهدرا میچکاند و کامش از روغن نرم تر است (۴) امّا آخرش مثلِ افسنتین تلخ و مثلِ شمشیرِ دو دمه بُرنده است (۵) پایهایش بمرگ فرو میروند و اقدامش به اسفلها متمسّك است (۶) تا آنکه راهِ حیات‌را نه سنجی چونکه راههای آن زن بحدّی گمراه است که آنهارا درك نتوانی کرد (۷) پس حال ای پسران مرا استماع نموده از کلماتِ دهانم دوری نورزید (۸) راهِ خودرا از آن مُسْتَبْعَد ساز و بدرِ خانه‌اش نزدیك مشو (۹) تا آنکه عزّتِ خودرا بدیگران و سالهای خودرا به بی رحمان ندهی (۱۰) تا آنکه غریبان باموالِ تو سیر نشوند و رنجهایت در خانهء بیگانه نباشند (۱۱) و در عاقبتِ خود هنگامی که گوشت و بدنت بر باد رَوَد فغان ننمائی (۱۲) و بگوئی که تربیت‌را چگونه بغض نمودم و دلم تنبیه‌را تحقیر نمود (۱۳) و آوازِ مُعلّمانِ خودرا نشنیدم و گوشِ خودرا بتعلیم کنندگانم فرا نداشتم (۱۴) کم مانده بود که در میانِ ازدحام و جمعیّت درهرگونهء بدی باشم * (۱۵) آبهارا از حوضِ خود و آبهای جاری‌را از چشمهء خود بنوش (۱۶) چشمه‌هایت در بیرون و نهرهای

آبها درکوچه‌ها افاضه نمایند (۱۷) بمجرّد از آنِ تو باشند و نه از آنِ بیگانه‌گان به همراهَت (۱۸) چشمهٔ تو متبرّک شود و از زنِ جوانیءِ خود مسرور باش (۱۹) از برایَت غزالِ مُحبّه و وَعلِ لطیفه باشد پستانهاي او ترا همیشهٔ اوقات دل پذیر باشند و دائماً از محبّتِ او محظوظ شوي (۲۰) اي پسرِ من چرا از زنِ بیگانه مُلتذّ باشي و سینهٔ غریبه‌را بغل نمائي (۲۱) چونکه راه‌هاي آدمي در مدّ نظرِ خداوند است و او تماميءِ طریقهاي ایشان‌را میسنجد (۲۲) معصیتهاي شریر اورا گرفتار خواهد نمود و بریسمانهاي گناهَش بسته خواهد شد (۲۳) بسببِ عدمِ تربیت خواهد مُرد و بسببِ کثرتِ ابلهیَش گمراه خواهد شد *

(فصلِ ششم مشتمل برسي و پنج آیه)

(۱) اي پسرِ من اگر ازبراي همسایهٔ خود ضامن شده و براي بیگانه دست زدي (۲) ازکلماتِ دهانَت در دامي و با سخنانِ دهانت گرفتاري (۳) حال اي پسرَم اینرا بکن و خلاص شو چونکه بدستِ همسایه‌اَت افتادي برو فروتني نموده رفیقِ خودرا ابرام نما (۴) خوابرا بچشمهایَت و نَوْم‌را بمژگانَت مده (۵) مثلِ غزال ازکمند و مثلِ مرغ ازچنگِ صیّاد خلاص شو * (۶) اي کاهل بسوي مورچه رو و راههاي اورا دیده دانا شو (۷) که وایَرا نه هادي و نه پیشوا و نه ضابطي است (۸) امّا نانِ خودرا در تابستان و آذوقهٔ خودرا دروقتِ درو مهیّا میسازد (۹) اي کاهل تا بچند خواهي خوابید و ازخوابِ خود کي خواهي برخاست (۱۰) اندکي خواب و اندکي نوم و اندکي بپیچیدنِ دست‌ها بقصدِ خواب (۱۱) نهایت فقرَت مثلِ مسافر و احتیاجَت مثلِ مردِ سلاح‌دار خواهد آمد * (۱۲) مردِ پست‌فطرت و شخصِ زشت‌خو بدهانِ کج رفتار میکند (۱۳) با چشمانَش اشاره مینماید و با پایهایَش متکلّم است و با انگشتهایَش تعلیم‌دهنده است (۱۴) در دلَش کجي‌ها هست درهر وقت تدبیرِ بد مینماید و فتنه انگیزي میکند (۱۵) بنابراین ذلّتَش بناگهاني مي‌آید و دفعةً منکسر شده بي علاج خواهد ماند * (۱۶) خداوند این شش چیزرا بغض مینماید بلکه هفت‌چیز است که جانِ او اِکراه میدارد (۱۷) چشمهاي بلند و زبانِ دروغ‌گو و دستهائي که خونِ بي‌گناه میریزند (۱۸) و قلبِ تدبیراتِ فاسدچین و پاي‌هائي که خصوصِ دویدنِ بزیان‌کاري شتابنده اند (۱۹) و شاهدِ دروغي که متکلّم بکذب است و فتنه‌انگیز درمیانِ برادران * (۲۰) اي پسرِ من نصیحتِ پدرِ خود نگاه دار و تعلیمِ مادرَت‌را فرو مگذار (۲۱) همیشه آنهارا بقلبِ خود ببند و آنهارا بگردنَت بیاویز (۲۲) وقتِ راهي شدنَت ترا هدایَت خواهد نمود و وقتِ خوابیدنَت ترا پاسباني خواهد کرد و وقتِ بیدار شدنَت با تو هم صحبت خواهد شد (۲۳) زیرا که امر چراغ و تعلیم نور است و عتابهاي تربیت راهِ حیات است (۲۴) تا آنکه ترا اززنِ خبیثه و از تملّقِ زبانِ زنِ بیگانه نگاه دارد (۲۵) درقلبِ خود به زیبائي‌اَش شوقمند مباش و ترا ازمژگانهایَش نگیرد (۲۶) زیرا مرادِ زنِ فاحشه بقرصِ نانِي میرسد امّا زنِ شوهردار جانِ گران‌بهارا صید مینماید (۲۷) اگرکسي آتش به بغلَش بگیرد آیا جامه‌اَش سوخته نخواهد شد (۲۸) اگر کسي به اخگرهاي سوزنده روانه شود آیا پایهایَش نخواهد سوخت (۲۹) همچنین است کسي که بزنِ همسایه‌اَش داخل

شود هرکسي که اورا لمس نمايد بي گناه نخواهد شد (۳۰) دزدرا اغماز نميکنند اگرچه از گرسنگي جهةِ سير نمودنِ جانَش بدزدد (۳۱) ولکن اگر يافت شود هفت مقابله عوض بايد بدهد بلکه همهگيءِ مايَملَكِ خانهء خودرا بايد ادا نمايد (۳۲) امّا کسي که با زن زنا نمايد ناقصُ‌ٱلعَقل است کسي که چنين عمل مينمايد جانِ خويشتن‌را هلاك ميسازد (۳۳) داغ و رسوائي‌را خواهد يافت و ملامتَش محو نخواهد شد (۳۴) زيرا که غيرت باعثِ حدّتِ مرد است پس در روزِ انتقام عقوبت‌را دريغ نخواهد داشت (۳۵) هيچ کفّارهء قبول نخواهد کرد و اگرچه بخششهارا زياده کني راضي نميشود *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

(۱) اي پسرِ من کلماتِ مرا نگاه دار و اوامرِ مرا نزدِ خود مخفي دار (۲) اوامرِ من و تعليمِ مرا مثلِ مردمكِ چشمِ خود نگاه دار تا زنده بماني (۳) آنهارا به انگشتانِ خود ببند و آنهارا بر لَوحِ قلبِ خود مکتوب ساز (۴) بحکمت بگو که خواهرِ من توئي و فطانت‌را خويشِ خود بخوان (۵) تا آنکه ترا از زنِ غريبه و از بيگانهء که سخنانش تملّق آميز است نگاه دارد * (۶) هنگامي که از پنجرهء خانهء خود از راهِ شبکه‌اَم مينگريستم (۷) بساده‌دلان ملاحظه کرده درميانِ پسران جوانِ ناقصُ‌ٱلعقلي‌را بنظر آوردم (۸) که در کوچه بگوشهء او ميگذرد و بسوي خانه‌اَش روان است (۹) در هنگامِ غَسَق وقتِ غروبِ روز در تيرهگي و ظلمتِ شب (۱۰) و اينك زني به لباسِ فاحشهگي و قلبِ قلّاش اورا استقبال نمود (۱۱) هرزهگوي و هرزهگردي که پايهايَش در خانه‌اَش برقرار نميبود (۱۲) گاهي درکوچه گاهي در چهار سوها و نزدِ هرگوشه درکمين منتظر ميبود (۱۳) و پسررا گرفته بروي بي حيائي بوسيده ويرا گفت (۱۴) که با من هديّه‌هاي سلامتي است امروز نذوراتِ خودرا ادا نمودم (۱۵) از آن سبب جهتِ استقبالِ تو بيرون آمده روي ترا بسعيءِ تمام تجسّس کردم و ترا يافتم (۱۶) بسترِ خودرا به فرش‌ها و پرده‌هاي منقّش وکتانِ نازكِ مِصْرِي آراستم (۱۷) بسترِ خودرا بمرّ و عود و دارچيني بخور نمودم (۱۸) بيا تا به صبحدم از عشق مست شويم و خويشتن‌را از محبّت‌ها خوشوقت سازيم (۱۹) زيرا که کدخدا درخانه‌اَش نيست و براهِ دور رفته است (۲۰) کيسهء نقره‌را در دست گرفت نهايت سرِ ماه بخانه‌اَش برميگردد (۲۱) از کثرتِ گفتگويَش اورا مائل گردانيد و با تملّقِ لب‌هايَش ورا روانه ساخت (۲۲) دفعةً درعقبِ او رفت مثلِ گاوي که بسلّاخ‌خانه ميرود و مثلِ آهوئي که بدام ميدود (۲۳) تا تيرِ جگرَش فرو رفت مثلِ مرغي که بدام ميشتابد و نميداند که بقصدِ جانِ وَيْ است * (۲۴) پس حال اي پسران از من بشنويد و بکلماتِ دهانَم متوجّه شويد (۲۵) دلِ تو براههايَش مائل نشود و درطريق‌هايَش گمراه مشو (۲۶) زيرا مجروحانِ بسياري‌را انداخته است و نيرومندانِ کُشته شدهء او بيشمارند (۲۷) خانهء او راههاي قبر است که به حجره‌هاي مرگ مُبلّغ است *

(فصلِ هشتم مشتمل برسي و شش آيه)

(۱) آيا حکمت فرياد نمي نمايد و فطانت آوازِ خودرا بلند نميکند (۲) به سرِ مقامهاي بلند بکنارِ راه در

میانِ طریقها می‌ایستد (۳) در پهلوي دروازه‌ها بدهنهٔ شهر در مدخلِ درها فریاد کرده [میگوید] (۴) که اي مردمان شمارا میخوانم و آوازِ من به بني آدم است (۵) اي ساده‌دلان زیرکي‌را بفهمید و اي ابلهان حکمت‌را درك نمائید (۶) استماع نمائید زیرا که فضائل‌را تکلّم مینمایم و گشادنِ لب‌هایَم از راستها است (۷) و کامِ من بحقیقت متکلّم و لب‌هایَم از شرارت متنفّر است (۸) تماميء کلماتِ دهانَم با حقّ است و در آنها پیچي و اعوجاجي نیست (۹) تماميء آنها براي فطانت‌پیشه‌گان راست و براي یابنده‌گانِ معرفت صدق است (۱۰) تربیتِ مرا بگیرید و نقره‌را نه [گیرید] و معرفت‌را از زرِ برگزیده خوشتر دارید (۱۱) زیرا که حکمت از مرواریدها نیکوتر و تماميء مرغوبات‌را باو برابر نتوان کرد * (۱۲) مَنم حکمتي که در فطانت ساکنم و معرفتِ امتیازهارا یافتم (۱۳) خشیتِ از خداوند شرارت‌را بغض نمودن است من به غرور و تکبّر و راهِ بد و بدهنِ کجیها بغض مینمایم (۱۴) مشورت و عینِ حکمت از آنِ منست مَنم صاحبِ فطانت و قدرت از آنِ من است (۱۵) پادشاهان بمن سلطنت مینمایند و قاضیان بعدالت فتوا میدهند (۱۶) از من است که سروران و امیران و تماميء حاکمانِ زمین حکمراني مینمایند (۱۷) من دوست دارنده‌گانِ خودرا دوست میدارم و کساني که مرا به سعيء تمام تجسّس مینمایند مرا خواهند یافت (۱۸) دولت و جلال با من است بلکه اموالِ باقي و صداقت نیز (۱۹) میوهٔ من از زر بلکه از زرِ خالص و محصولِ من از نقرهٔ برگزیده بهتر است (۲۰) در راهِ عدالت و در میانِ طریق‌هاي انصاف گردش میکنم (۲۱) تا آنکه محبّانِ خودرا وارثِ دولت گردانیده مخازنِ ایشان‌را مملوّ سازم * (۲۲) خداوند در ابتداي راهَش پیش از افعالَش از قدیم مالكِ من بود (۲۳) و من از ازَل و از اوّل و وقتِ نبودنِ زمین نصب کرده شدم (۲۴) و وقتِ وجود نداشتنِ لجّه‌ها و نبودنِ چشمه‌هاي پُر آب من موجود بودم (۲۵) و پیش از پایدار شدنِ کوه‌ها و گریوه‌ها من موجود بودم (۲۶) و وقتي که زمین و صحراها و بلندترین جایهاي خاكِ دنیارا هنوز خلق نکرد (۲۷) و هنگامي که آسمانهارا آراست و وقتي که دائره‌را بر روي لجّه‌ها کَشید من در آنجا حضور داشتم (۲۸) و حیني که سپهررا از بالا استوار کرد و چشمه‌هاي قعررا تقویت داد (۲۹) و هنگامي که بدریا حکم داد که آب‌ها از فرمانَش تجاوز نکنند و وقتي که بُنیانِ زمین‌را میگذاشت (۳۰) آنگاه من پرورش یافته نزدِ او بودم و روز بروز سببِ ابتهاجِ او بودم و در حضورَش همیشه اوقات فرحناك بودم (۳۱) و از ساکنینِ ارضِ او شادمان و ابتهاجِ من با بني آدم بود * (۳۲) پس حال اي پسران از من بشنوید زیرا که سالکانِ راه‌هاي من خوش‌حال خواهند بود (۳۳) تربیت‌را استماع نموده دانشمند شوید و هم اورا ردّ ننمائید (۳۴) خوشحالِ کسي که مرا مي‌شنود و نزدِ درهاي من همهٔ روزه مراقب بوده پیشِ ستون‌هاي درگاهَم منتظر است (۳۵) زیرا که یابندهٔ من یابندهٔ حیات است و از خداوند لطف تحصیل خواهد نمود (۳۶) امّا کسي که بمن گناه ورزد ظالمِ جانِ خویشتن است و تماميء مبغضانِ من دوست دارندهٔ مرگ اند *

(فصلِ نهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) حکمت خانهٔ خودرا بنا کرده ستونهایَش هفت تراشیده است (۲) ذبایحِ خودرا ذبح نموده است و شرابِ

خودرا ممزوج نموده سفرهٔ خودرا حاضرکرده است (۳) کنیزکانِ خودرا فرستاده است و خودش از بلندترین جایهاي شهر فریاد میکند (۴) کیست که ساده لوح باشد باینجا بیآید وهم به ناقصِ ٱلْعقل میگوید (۵) که بیآئید از نانِ من بخورید و ار شرابِ ممزوجِ من بنوشید (۶) ساده لوحي‌هارا وا بگذارید و زنده بمانید و در راهِ فطانت رفتار نمائید (۷) تنبیه‌کننده‌ٔ مستهزيء جهةِ خویشتن شرمنده‌گي و عتاب‌کننده‌ٔ شریر از ُراي خود داغ تحصیل خواهد کرد (۸) استهزا کننده‌را عتاب منما مبادا ترا بغض نماید دانشمندرا عتاب نما که ترا دوست خواهد داشت (۹) دانشمندرا نصیحت ده که زیاده حکیم خواهد شد صادق‌را تعلیم ده که علمش خواهد افزود (۱۰) ابتداي حکمت خشیتِ از خداوند است و معرفتِ مقدّسان فطانت است (۱۱) زیرا که روزهایت بسببِ من بسیار و سال‌هاي عمر از برایت زیاد خواهند شد (۱۲) اگر دانشمند باشي از براي خود دانمشند خواهي شد و اگر استهزا نمائي مشقّتِ آن‌را به تنها خواهي کشید * (۱۳) زنِ ابله هرزه‌گو و ساده و هیچ مدان است (۱۴) و بدرِ خانهٔ خود و یا در بلندیهاي شهر بر کرسي مینشیند (۱۵) تا آنکه راه‌رونده‌گان که براهِ خویش راست میروند آواز نماید (۱۶) کیست که ساده باشد به اینجا بیآید و به ناقصِ ٱلْعقل میگوید (۱۷) که آبهاي مسروق شیرین اند و نانِ خورده شده‌ٔ به پنهاني لذیذ است (۱۸) و او نمیداند که مُرده‌گان در آنجایند و اینکه میهمان‌هایش در عُمقِ اسفل‌هایند *

(فصلِ دهم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) از امثلهٔ سُلَیْمانْ است * که پسرِ دانشمند باعثِ مسروريء پدرش میباشد امّا پسرِ ابله علّتِ غمگینيء مادرش میشود * (۲) گنجهاي شرارت منفعت ندارند امّا عدالت از مرگ خلاصي میدهد * (۳) خداوند جانِ صدیق‌را بگرسنه‌گي وا نخواهد گذاشت امّا هوسِ شریران‌را به باد میدهد (۴) کسي که بدستِ کاهل کار میکند فقیر میشود امّا دستِ ساعیان غني کننده است * (۵) جمع‌کننده‌ٔ در تابستان پسرِ دانا است کسي که در وقتِ دِرَوْ میخوابد پسرِ شرم آورنده است * (۶) برکت‌ها بر سرِ صدیقان است امّا ظلم دهانِ شریران‌را میپوشد * (۷) ذکرِ عادل مبارك است امّا اسمِ شریران میپوسد * (۸) صاحبِ دلِ دانا فرمان‌پذیر است امّا ابله‌لبان خواهند افتاد * (۹) کسي که براستي میرود باعتماد روان است و کسي که راهِ خودرا مُعوّج میسازد معروف خواهد شد * (۱۰) کسي که چشمك زننده است اَلَم رساننده است امّا ابله‌لبان خواهند افتاد * (۱۱) دهانِ عادل چشمهٔ حیات است امّا ظلم دهانِ شریران‌را میپوشد * (۱۲) بغض فتنه‌انگیز است امّا محبّت هر گناهرا مستورا میسازد * (۱۳) در لب‌هاي فطانت پیشه حکمت یافت میشود امّا از براي پُشتِ ناقصِ ٱلْعقل چوب‌دستي مهیّاست * (۱۴) دانشمندان علمرا ذخیره مینمایند امّا دهانِ ابله بهلاکت نزدیك است * (۱۵) مالِ اغنیا شهرِ حصینِ ایشان است امّا بي نوائيء ذلیلان باعثِ شکسته‌گيء ایشان است * (۱۶) اعمالِ صالح مبلّغِ حَیات است امّا محصولِ طالح مورثِ گناه است * (۱۷) نگاه‌دارنده‌ٔ تربیت در راهِ حیات است و تاركِ تنبیه گمراه است *

(۱۸) پوشانندهٔ بغض بلب‌هاي فریبنده و ملامت‌گو ابله است * (۱۹) در کثرتِ کلام عصیان کم نمیشود پس کسي که لب‌هایش‌را ضبط میکند دانشمند است * (۲۰) زبانِ صادق نقرهٔ خالص است و دلِ شریران کم بهاست * (۲۱) لبهاي عادل بسیاري‌را پرورش میدهند امّا ابلهان از ناقص‌العقلي میمیرند * (۲۲) برکتِ خداوند آنست که غني میسازد که او زحمت بآن اضافه نمیکند * (۲۳) نمودنِ زیانکاري از براي ابله بازیچه است امّا صاحبِ فطانت‌را حکمت هست * (۲۴) خوفِ شریر باو میرسد و آرزوي عادلان عطا کرده خواهد شد * (۲۵) شریر مثلِ گردبادي که گذشته باشد معدوم است امّا عادل بُنیانِ ابدي است * (۲۶) چنانکه سرکه از براي دندان و دود از براي چشمان همچنین است غافل از براي فرستندهٔگانَش * (۲۷) خشیتِ از خداوند باعثِ طولِ عمر است امّا سالهاي شریران کوتاه خواهد شد * (۲۸) امیدِ عادلان مسروري است و رجاي شریران ضایع میشود * (۲۹) راهِ خداوند بجهةِ کاملان قوّت است امّا فسادکنندهٔگان‌را شکسته‌گي است * (۳۰) عادل هرگز متحرّك نخواهد شد و شریران در زمین متمکّن نخواهند شد * (۳۱) دهانِ عادل حکمت‌را اظهار خواهد نمود امّا زبانِ کج‌گو بریده خواهد شد * (۳۲) لب‌هاي عادل مقبولي‌هارا میشناسند امّا دهانِ شریران کج‌گو است *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) میزانِ حیله‌ور مکروهِ خداوند است امّا وزنهٔ تمام مقبولِ او است * (۲) هنگامي که غرور مي‌آید شرمنده‌گي نیز مي‌آید امّا حکمت با متواضعان است * (۳) راستيِ راستان ایشان‌را رهبري مینماید امّا کج‌روییِ متجاوزان ایشان‌را هلاك میکند * (۴) در روزِ غضب دولت بي‌فائده است امّا صداقت از مرگ رهائي میدهد * (۵) عدالتِ کاملان راهِ ایشان‌را راست میگرداند امّا شریر بسببِ شرارتِ خود خواهد افتاد * (۶) عدالتِ راستان ایشان‌را میرهاند امّا متجاوزان در هوسِ خود گرفتار میشوند * (۷) هنگامِ مرگ امیدِ مردِ شریر ضایع میشود و رجاي گناهکاران زائل میگردد * (۸) عادل از تنگي خلاص میشود و شریر بجاي او مي‌آید * (۹) ریاکار همسایهٔ خودرا بدهانش به هلاکت میرساند امّا عادلان بمعرفت خلاص خواهند شد * (۱۰) از سعادت منديِ صادقان شهر مسرور میشود و از هلاکتِ ظالمان ابتهاج مینمایند * (۱۱) از برکتِ راستان شهر با رفعت میشود امّا از دهانِ شریران منهدم میشود (۱۲) ناقص‌العقل همسایهٔ خودرا تحقیر مینماید امّا صاحبِ فطانت خاموش خواهد شد * (۱۳) سخن چین رفته رفته رازرا افشامیکند امّا امین‌القلب چیزرا اخفا مینماید * (۱۴) از عدمِ مشورت قوم مي‌افتد امّا از بسیاريِ مشیران سلامتي است * (۱۵) کفیلِ مردِ غریب البتّه به بلا گرفتار میشود و بغض کنندهٔ ضمانت مؤتمن میشود * (۱۶) زنِ نیکوسیرت عزّت‌را نگاه میدارد مثلِ نیرومندان که اموال‌را محافظت مینمایند * (۱۷) مردِ کریم به نفسِ خود احسان میکند و قسي جسدِ خودرا مکدّر میکند * (۱۸) شریر بعملِ فریبنده در کار است و کارندهٔ عدالت‌را مُزدِ حقیقي است * (۱۹) به نهجي که عدالت مبلّغِ حیات است به همین نهج پیرو

شرارت مورثِ مرگِ خود است * (۲۰) فاسددلان منفورِ خداوند اند و کاملانِ در طریق مقبولِ اویند * (۲۱) شریر اگرچه دست بر دست [زده] باشد بي عقوبت نخواهد بود امّا ذريّهء عادلان رستگار خواهند شد * (۲۲) زيبائيء زنِ بي تميز مثلِ حلقهء زرّين در بينيء خنزير است * (۲۳) آرزوي عادلان محضِ نيكوئي است و اميدِ شريران حدّت است * (۲۴) كساني هستند كه باوجودِ بذلِ در ترقّي اند و ديگران هستند كه باز داشتنِ زياده از حق كرده در تنزّل اند * (۲۵) نفسِ متبرّك غني خواهد شد و شاداب كننده او نيز شاداب خواهد شد * (۲۶) ضبط كنندهء غلّه ملعونِ خلائق است و از براي سَرِ فروشندهء بركت‌ها است * (۲۷) كسي كه بسعي تمام متفحّصِ نيكوئي است لطف خواهد يافت و متجسّسِ زيان زيان باو ميرسد * (۲۸) كسي كه به اموالِ خود تكيه ميكند خواهد افتاد امّا عادلان مثلِ شاخه شكوفه خواهند نمود * (۲۹) كسي كه بخانهء خود اذيّت ميرساند وارثِ باد خواهد بود و ابله بندهء حكمت دلان ميشود * (۳۰) ميوهء عادل شجرهء حيات است و ارشاد كنندهء جانها حكيم است * (۳۱) اينك براي عادل در زمين جزاست و بطريقِ اولي براي شرير و گناهكار هم *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) دوست دارندهء تربيت دوست دلرندهء علم است و بغض كنندهء تأديب احمق است * (۲) مردِ نيكو رضاي خداوندرا تحصيل مينمايد امّا صاحبِ تدبيراتِ بدرا داوري خواهد نمود * (۳) مرد بسببِ شرارت بر قرار نخواهد ماند امّا ريشهء عادلان متحرّك نخواهد شد * (۴) زنِ مُمتاز از براي شوهرَش تاج است امّا خجلت آورنده از براي استخوانهايَش پوسيدگي است * (۵) تدبيراتِ عادلان با انصاف است و مشورت‌هاي شريران حيله‌آميز اند * (۶) كلماتِ شريران بر اين است كه بقصدِ خون در كمين باشند امّا دهانِ راستان مورثِ خلاصيء ايشان خواهد بود * (۷) شريران واژگون و نيست ميشوند امّا خانهء عادلان بر قرار خواهد ماند * (۸) مرد بر طبقِ حكمتَش ممدوح ميشود امّا فاسدالقلب محقّر خواهد شد * (۹) فقيري كه وَيْرا بندهء باشد از فخر كنندهء كه وَيْرا نان نباشد بهتر است * (۱۰) صادق بجانِ حيوانِ خود ناظر است امّا ترحّمِ شريران با خشونت است * (۱۱) شيار كنندهء زمينِ خود از نان سير خواهد شد و پيرويِ كنندهء بطّالان ناقص العقل است * (۱۲) شرير بدامِ بدكاران مشتاق است امّا ريشهء صديقان بارور است * (۱۳) شرير از خيانتِ لب‌هايَش در دام است امّا صادق از تنگي بيرون مي‌آيد * (۱۴) مرد از ثمرِ دهانِ خود از احسان سير خواهد شد و سزاي دستهاي آدم باو ردّ كرده خواهد شد * (۱۵) راهِ ابله در نظرِ خودَش راست مينمايد امّا شنوندهء نصيحت حكيم است * (۱۶) غضبِ احمق دفعةً بروز ميكند امّا خردمند رسوائي‌را مي‌پوشاند * (۱۷) راست‌گو صداقت‌را و شاهدِ دروغ حيله‌را مي‌فهماند * (۱۸) كساني هستند كه تكلّمِ شان مثلِ فرو رفتنِ شمشير است امّا زبانِ حكيمان شفا بخشنده است * (۱۹) لبِ راست‌گو دائماً استوار است امّا زبانِ دروغ‌گو دقيقه ايست (۲۰) حيله در دلِ كساني كه تدبيراتِ بد مينمايند بر

قرار است امّا نصيحت كنندهگانِ سلامتيرا مسروري است * (۲۱) هيچ ضرر بعادل واقع نميشود امّا شريران از بلا پُر خواهند شد * (۲۲) لبهاي دروغ منفورِ خداوند اند امّا كساني كه بوفا عمل مينمايند مقبولِ وَيْ اند * (۲۳) مردِ دانشمند علمرا ميپوشاند و دلِ ابلهان حماقترا شايع ميگرداند * (۲۴) دستِ ساعيان تسلّط خواهد نمود و كاهل خراجگذار خواهد شد * (۲۵) كدورت در قلبِ انسان آنرا خم ميكند امّا سخنِ نيكو آنرا شادمان ميسازد * (۲۶) صادق از همسايهء خود برتري دارد امّا راهِ شريران ايشانرا گمراه ميسازد * (۲۷) كاهل صيدِ خودرا بريان نميكند امّا امتعهء مردِ ساعي قيمتي است * (۲۸) حيات در راهِ صداقت است و در طريقهء راهش مرگ نيست *

(فصلِ سيزدهم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) پسرِ خردمند به تربيتِ پدرش [گوش] ميدهد امّا مستهزيُ تنبيهرا استماع نميكند * (۲) مرد از ميوهء دهانِ خود نيكوئيرا ميخورد امّا جانِ عاصيان [ثمرهء] ظلمرا خواهد خورد * (۳) نگاهدارندهء دهانِ خود حافظِ جانِ خود است امّا گشايندهء لبهاي خود انكسار خواهد كشيد * (۴) غافل جانش آرزو ميكند و چيزي پيدا نميكند امّا جانِ ساعيان فربه خواهد شد * (۵) صادق دروغ گوئيرا بغض مينمايد امّا شرير گنديده و بدنام ميشود * (۶) صدقْ روندهء راهِ كاملرا نگاه ميدارد امّا شرّ گناهكاررا سر به پيش ميكند * (۷) كساني هستند كه خويشتنرا مالدار ميشمارند و چيزي ندارند و هستند كه خويشتنرا فقير ميانگارند و دولتِ بسيار دارند * (۸) دولتِ شخص فديهٔ جانَش ميشود امّا فقير نيز عتابي نخواهد كشيد * (۹) نورِ صادقان شادمان خواهد شد امّا چراغِ شريران منطفي ميشود * (۱۰) مغروريءِ انسان محضِ ستيزهگي است امّا حكمت با قبول كنندهء نصيحت بر قرار است * (۱۱) دولت با بطالت در تنزّل خواهد بود امّا جمع كنندهء بر دست در ترقّي خواهد بود * (۱۲) طولِ اميد قلبرا اذيّت ميدهد امّا حصولِ مراد شجرهء حيات است * (۱۳) تحقير نمايندهء كلام عقوبت خواهد يافت امّا ترسندهء از امر در سلامتي خواهد بود * (۱۴) قاعدهء دانشمند چشمهء حيات است تا آنكه از دامهاي مرگ باز پس كشيده شود * (۱۵) عقلِ نيكو لطف ميبخشد امّا راهِ عاصيان سخت ميباشد * (۱۶) هر خردمند با معرفت رفتار مينمايد امّا ابله حماقتِ خودرا منتشر ميسازد * (۱۷) قاصدِ شرير به بلا گرفتار ميشود لكن رسولِ با وفا صحّت آورنده است * (۱۸) ترك كنندهء تربيت فقر و رسوائي دارد امّا قبول كنندهء تنبيه محترم ميشود * (۱۹) حاصل شوندهٔ آرزو براي جان شيرين است امّا تركِ شرارت منفورِ ابلهان است * (۲۰) رفتار كنندهء با حكيمان حكيم ميشود امّا مصاحبِ ابلهان منكسر خواهد شد * (۲۱) بلا از عقبِ گناهكاران ميدود امّا نيكوئي بصادقان ادا كرده خواهد شد * (۲۲) مردِ خوب پسرانِ پسرانرا وارثِ ارث ميگرداند امّا دولتِ گناهكار از براي عادلان ذخيره ميشود * (۲۳) در زراعتكاريءِ فقرا مأكولاتِ بسيار ميشود امّا هستند كه از عدمِ عقل شكسته ميشوند * (۲۴) دريغ

دارندهٔ چوب‌دستيءِ خود پسرِ خودرا دوست نميدارد امّا دوست دارندهٔ آن آن‌را بزودي تأديب مينمايد * (۲۵) صادق تا به سيريءِ جانِ خود ميخورد امّا شکمِ شريران دراحتياج خواهد بود *

(فصلِ چهاردهم مشتمل برسي و پنج آيه)

(۱) زنِ عاقله خانهٔ خودرا بنا مينمايد امّا ابله آن‌را بدستهاي خود ويران ميسازد * (۲) کسي که براستيءِ خود رفتار مينمايد از خداوند ميترسد امّا کسي که راهِ خودرا کج ميکند اورا تحقير مينمايد * (۳) در دهانِ ابله عصاي غرور است امّا لب‌هاي خردمندان ايشان‌را نگاه خواهد داشت * (۴) از نبودنِ گاوان آخور پاك مي‌ماند امّا محصولِ بسيار از قوّتِ گاو است * (۵) شاهدِ وفادار کذب‌را نخواهد گفت امّا شاهدِ حيله‌ور دروغ‌را ميگويد * (۶) مستهزيُ حکمت‌را متفحّص است و آن‌را نمي‌يابد امّا علم از براي فطانت پيشه آسان است * (۷) از حضورِ مردِ ابله برو وقتي که در لب‌هايش علم‌را نديده باشي * (۸) حکمتِ خردمند اينست که راهِ خودرا درك نمايد امّا ابلهيءِ احمقان حيله‌بازي است * (۹) ابلهان گناه‌را استهزا مينمايند امّا رضامندي در ميانِ راستان است * (۱۰) دل تلخيءِ جانِ خويشتن‌را ميداند و غريبي با مسروريءِ او شريك نيست * (۱۱) خانهٔ شريران خراب خواهد شد امّا چادرِ راستان شکوفه خواهد شد * (۱۲) راهي هست که در نظرِ انسان راست مينمايد امّا آخرش راه‌هاي مرگ است * (۱۳) هم در خنده نمودن قلب متألّم ميشود و آخر از آن خوش‌حالي غم خواهد بود * (۱۴) دلِ برگردندهٔ از راهِ خود سير خواهد شد و مردِ نيکو از [افعالِ] خود مسرور خواهد شد * (۱۵) ساده‌دل هر حرفي‌را باور ميکند امّا خردمند راهِ خودرا تأمّل ميکند * (۱۶) دانشمند ميترسد و از بدي دوري ميورزد امّا ابله بغرور ميگذرد و معتمد است * (۱۷) تُند غضب ابلهانه رفتار مينمايد و مصاحبِ تدبيراتِ بد مبغوض ميشود * (۱۸) ساده‌دلان وارثِ ابلهي اند و زيرکان با حکمت تاجوّر ميشوند * (۱۹) بدکاران در حضورِ نيکان و شريران بدروازه‌هاي صادقان خم ميشوند * (۲۰) مسکين با همسايه‌گانش مبغوض ميشود و دوست دارندهٔ اغنيا بسيار اند * (۲۱) تحقيرکنندهٔ همسايهٔ خود گناه ميورزد امّا ترحّم‌کنندهٔ فقيران خوش‌حال است * (۲۲) آيا کساني که تدبيراتِ بد مينمايند در ضلالت نيستند امّا رحمت و حقيقت بکساني که تدبيراتِ نيکو مينمايند خواهد بود * (۲۳) در هر مشقّتي فائده ايست امّا لاف‌زنندهٔ بلب احتياج حاصل ميکند و بس * (۲۴) از براي دانشمندان دولتِ ايشان تاج ميشود امّا ابلهيءِ ابلهان محضِ ابلهي است * (۲۵) شاهدِ صادق جان‌هارا رهائي ميدهد امّا حيله‌ور بکذب تکلّم مينمايند * (۲۶) اعتمادِ قوي در خشيَتِ خداوند است و هم از براي فرزندانَش پناه خواهد بود * (۲۷) خشيَتِ از خداوند چشمهٔ حيات است تا آنکه از دامهاي مرگ باز پس کشيده شود * (۲۸) جلالِ پادشاه از کثرتِ مخلوق است و شکسته‌گيءِ سلطان از کميءِ اقوام است * (۲۹) دير غضب شأنِ بسياريءِ عقل است امّا تُند مزاج ابلهي‌را بلند مينمايد * (۳۰) قلبِ مصفّي حياتِ بشر است امّا حسد پوسيده‌گيءِ استخوانها

است * (۳۱) ظلم کنندهٔ مسکینان تحقیر کنندهٔ خالقِ خویش است امّا محترم دارندهٔ فقرا اکرام کنندهٔ اوست * (۳۲) شریر در شرارتِ خویش مردود میشود امّا صدیق در حالتِ مرگش امیدوار است * (۳۳) حکمت در قلبِ دانشمند ساکن است و آنچه که در قلبِ ابلهان است معروف میشود * (۳۴) صداقت قومرا رفیع میگرداند امّا گناه از برای اُمّتها مذمّت است * (۳۵) رضای مَلِكْ با بندهٔ دانشمند است و غضبَش با شرم آورندهگان است *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سی و سه

(۱) جوابِ نرم غضبرا بر میگرداند امّا کلماتِ موذیّه غیظرا متصاعد مینماید * (۲) زبانِ دانشمندان علمرا پاکیزه میسازد امّا دهانِ ابلهان ابلهیرا بیان میکند * (۳) چشمانِ خداوند در هر جا به بدان و نیکان نگران است * (۴) علاجِ زبان شجرهٔ حیاتست امّا کجی در آن روحرا میساید * (۵) ابله تربیتِ پدرِ خودرا خار مینماید امّا نگاه دارندهٔ عتاب زیرك میشود * (۶) در خانهٔ صدیق خزینهٔ بسیار است امّا در محصولِ شریر اذیّت است * (۷) لبهای دانشمندان معرفترا منتشر میسازند امّا دلِ ابلهان چنین نیست * (۸) ذبیحهٔ شریران منفورِ خداوند است امّا دعای راستان مقبولِ اوست * (۹) راهِ شریر منفورِ خداوند است امّا پَیْروانِ صداقترا دوست میدارد * (۱۰) برای ترك کنندهٔ راه تربیت مُضرّ است و بغض کنندهٔ تنبیه خواهد مُرد * (۱۱) عالَمِ اسفل و هلاکت در حضورِ خداوند است و بطریقِ اولی دلهای بنی آدم * (۱۲) مستهزی عتاب کنندهٔ خودرا دوست نمیدارد و نزدِ دانشمند نمیرود * (۱۳) دلِ شاد چهرهرا وجیه میکند امّا از رنجِ دل روح منکسر میشود * (۱۴) دلِ خردمند متفحّصِ علم است و دهانِ ابلهان به ابلهی پرورش مییابد * (۱۵) تمامیِ روزهای ستمدیده رنجآور است امّا خوشیِ دل ضیافتِ دائمی است * (۱۶) اندك مایهگیِ با خشیّتِ خداوند از خزانهٔ کثیری که در آن اضطراب باشد بهتر است * (۱۷) خوانِ سبزیاتی که در آنجا محبّت است از گاوِ پرواریئیکه عداوت در آنجا باشد خوشتر است * (۱۸) مردِ تندخو فتنه میانگیزد امّا دیرغضب مجادلهرا تسکین میدهد * (۱۹) راهِ کاهل مثلِ حصارِ خاردار است امّا راهِ راستان مستقیم است * (۲۰) پسرِ دانشمند پدررا خوشحال میگرداند امّا مردِ ابله مادرِ خودرا تحقیر مینماید * (۲۱) ابلهی در نظرِ ناقصالعقل مسروری است امّا مردِ خردمند راست رفتاراست * (۲۲) مشورتها از عدمِ شَوْر پریشان میشود امّا از کثرتِ مُشاوران ثابت میمانند * (۲۳) به آدمی از جوابِ دهانَش مسروری میرسد و کلام در محلّش چه بسیار نیکوست * (۲۴) برای دانشمند راهِ حیات به بالا میکَشد تا آنکه از اسفلهای در پایین اجتناب نماید * (۲۵) خداوند خانهٔ متکبّرانرا منهدم میسازد امّا سرحدِّ بیوه زنرا پایدار خواهد کرد * (۲۶) تدبیراتِ شریر منفورِ خداوند است امّا کلماتِ طاهر نعیم است * (۲۷) طامعِ نفع اذیّت دهندهٔ خانهٔ خویش است امّا مبغضِ هدایای [مردم] زنده خواهد ماند * (۲۸) دلِ صادق در جواب تأمّل میکند امّا دهانِ شریران چیزهای نالایقرا

جاري ميسازد * (۲۹) خداوند از اشرار دور است امّا تضرّعِ صديقان‌را ميشنود * (۳۰) نورِ چشمان دل‌را شادمان ميگرداند و خبرِ نيكو استخوان‌هارا پُر مغز ميسازد * (۳۱) گوشي كه تنبيهاتِ حيات‌را شنواست در ميانِ حكيمان ساكن ميشود * (۳۲) ردّ كنندهء تربيت جانِ خويشتن‌را تحقير مينمايد امّا شنوندهء تنبيه صاحبِ دل ميشود (۳۳) خشيّتِ از خداوند تربيتِ حكمت است و تواضع پيشرُوِ عزّت است *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) تداركاتِ قلب از آنِ انسان است امّا جوابِ زبان از خداوند است * (۲) تماميء راههاي انسان در نظرِ خودَش پاكيزه مينمايد امّا خداوند امتحان كنندهء ارواح است * (۳) افعالِ خودرا تفويض بخداوند كن تا تدبيراتِ تو استوار شود * (۴) خداوند تماميء چيزهارا موافقِ ارادهء خود بجا مي‌آورد و شريران‌را نيز در روزِ بلا * (۵) هر صاحبِ قلبِ مغرور منفورِ خداوند است هرچند دست بر دست زند بي عقوبت نخواهد بود * (۶) عصيان با رأفت و حقيقت مستور ميشود و دوري ورزيدنِ از بدي در خشيّتِ خداوند است * (۷) هنگامي كه راههاي آدمي مرضيء خداوند است دشمنانَش‌را هم با او بمصالحه مي‌آورد * (۸) اندك مايه‌گي از حلال از كثرتِ محصولاتِ از حرام بهتر است * (۹) دلِ انسان راهِ خودرا ميسنجد امّا خداوند اقدامَش‌را مستقيم ميسازد * (۱۰) تفأّل بر لب‌هاي مَلِكْ باشد تا آنكه دهانَش در محاكمه خلاف ننمايد * (۱۱) وزن و ميزانِ حقّ از آنِ خداوند است بلكه تماميء وزنهاي كيسه اعمالِ اوست * (۱۲) عمل نمودنِ بشرارت منفورِ پادشاهان باشد زيرا كه تخت بعدالت مقرّر است (۱۳) لب‌هاي صادق مقبولِ ملوك باشد و راست گويان‌را دوست بدارند * (۱۴) خشمِ پادشاه رسولِ مرگ است امّا مردِ دانشمند آن‌را تسكين ميدهد * (۱۵) در نورِ روي پادشاه حيات است و رضامنديء او مثلِ ابرِ نو بهاري است * (۱۶) تحصيلِ حكمت از زرِ خالص چه بسيار بهتر و تحصيلِ فطانتِ برگزيده از نقره خوشتر است * (۱۷) شاه‌راهِ راستان اجتناب نمودنِ از بدي است حافظِ راهِ خود حافظِ جانِ خود است * (۱۸) تكبّر پيش‌رَوِ شكسته‌گي است و روحِ استعلا پيش‌رَوِ خرابي است * (۱۹) روحِ متواضع با حليمان از تحصيل نمودنِ يغما با متكبّران بهتر است * (۲۰) كسي كه در كار بزيركي رفتار مينمايد نيكوئي‌را پيدا خواهد كرد و متوكّلِ بخداوند سعادتمند خواهد بود * (۲۱) دانشمند بحكيم‌ُالْقلبي مسمّي ميشود و شيرينيء لب‌ها تعليم‌را زياد خواهد نمود * (۲۲) فطانت از براي صاحبَش چشمهء حيات است امّا تربيت ابلهان محضِ ابلهي است * (۲۳) صاحبِ دلِ حكيم دهانِ خودرا دانا ميگرداند و علمرا به لب‌هايَش مي افزايد * (۲۴) سخنانِ دل آويز مثلِ شانِ عسل از براي جان شيرين و از براي استخوانها شفاست * (۲۵) راهي هست كه در نظرِ آدمي راست است امّا آخرِ آن راهِ مرگ است * (۲۶) كسي كه مشقّت ميكَشد از براي جانِ خود مشقّت ميكَشد زيرا كه دهانَش باو الحاح مينمايد * (۲۷) مردِ پست فطرت شرارت‌را ميكَند و بر لب‌هايَش گويا آتشِ سوزنده است * (۲۸) مردِ كج‌گو فتنه مي‌انگيزد و نمّام دوستانِ عزيزرا از هم ديگر

چند میسازد * (۲۹) مردِ غدّار رفیقِ خودرا اغوا میکند و اورا در راهِ غیرِ نیکو هدایت میکند * (۳۰) چشمان خودرا بر هم میزند تا آنکه کجیهارا خیال نماید و لبهاي خویشتن‌را گزیده بدیهارا بانجام میرساند * (۳۱) سفیدموئي اگر براهِ صداقت یافت شود تاجِ زیبائي است * (۳۲) دیرغضبي از شجاعت و مسلّطِ روحِ خود از تسخیرکنندهٔ شهر بهتر است * (۳۳) قرعه در بغل انداخته میشود امّا تماميِ انتظامَش از خداوند است *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) لقمهٔ خشك با امنیّت از خانهٔ پُر از ذبائح با مجادله بهتر است * (۲) بندهٔ با ادراك بر پسرِ خجالت‌دهنده مسلّط خواهد بود و میراث‌را با برادران تقسیم خواهد کرد * (۳) از براي نقره بوته و از براي طلا کوره است امّا امتحان کنندهٔ قلوب خداوند است * (۴) شریر بلبهاي دروغ‌گو استماع میکند و دروغ‌گوي بزبانِ بدگوش میدهد * (۵) مستهزيِ مسکینان ملامت کنندهٔ خالقِ خویش است و مسرّت نمایندهٔ بر ذلّت بي عقوبت نخواهد بود * (۶) فرزندانِ فرزندان تاجِ کهن سالان است و عزّتِ فرزندان نیز پدرانِ ایشان است * (۷) کلامِ با فضیلت به ابله سزا نیست بطریقِ اولي لبهاي دروغ به اَمَرا * (۸) رشوه در نظرِ صاحبَش سنگِ گران بهاست هرکجا توجّه نماید کامیاب میشود * (۹) مستورکنندهٔ عصیان جویاي محبّت است امّا تکرارکنندهٔ کلام دوستانِ عزیزرا از هم جدا میسازد * (۱۰) تأثیرِ عتاب بصاحبِ ادراك از صد تازیانه زدن به ابله زیاده است * (۱۱) مردِ شریر جویاي بغي است وبس پس باو رسولِ با خشونت فرستاده میشود * (۱۲) دوچار شدنِ مرد به خرسي که بچه‌گانَش از او گرفته شده باشند از استقبال نمودنِ ابله درحینِ ابلهیَش بهتراست * (۱۳) کسي که عوضِ خوبي بدي میکند بلا از خانه‌اَش جدا نمیشود * (۱۴) ابتداي منازعه مثلِ جریانِ آبهاست پس مجادله‌را قبل از آشکار شدنَش ترك نما * (۱۵) تصدیق کنندهٔ شریر و ملزم سازندهٔ صدیق هر دوي آنها منفورِ خداوند است * (۱۶) مزد در دستِ ابله براي تحصیلِ حکمت از چه رهگذراست چونکه دلَش بآن مائل نیست * (۱۷) رفیق هر وقت دوست میدارد امّا برادر از براي تنگي زائیده شده است * (۱۸) مردِ ناقص‌العقل بدبست میزند و در برابرِ رفیقِ خود ضامن میگردد * (۱۹) دوست دارندهٔ فساد دوست دارندهٔ منازعه است و بلند کنندهٔ دروازهٔ خود جویاي خرابي است * (۲۰) دلِ فاسد نیکوئي‌را نخواهد یافت و زبانِ کج‌گو در بلا مي‌افتد * (۲۱) تولید کنندهٔ ابله براي خویشتن غم تولید میکند و پدرِ احمق شادمان نخواهد شد * (۲۲) دلِ مسرور بخوبي علاج میکند و روحِ سائیده شده استخوانهارا خشك میسازد * (۲۳) شریر رشوه‌را از بغلِ خود میگیرد تا آنکه راههاي انصاف‌را تمایل دهد * (۲۴) حکمت پیشِ روي دانشمند است امّا چشمانِ ابله در اقصاي زمین اند * (۲۵) پسرِ ابله براي پدرَش غم و از براي مادرَش تلخي است * (۲۶) جریمه نمودنِ صادق و زدنِ نجبا بسببِ راستي خوب نیست * (۲۷) درك کنندهٔ فطانت کلامِ خودرا دریغ مینماید مردِ مُدرك

صاحبِ روحِ قیمتي است * (۲۸) ابله هم در وقتِ سکوت حکیم و کسي که لب‌هاي خودرا بسته دارد دانشمند شمرده میشود *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) مردِ منفرد که جویاي هوسِ [خویشتن] است بر هر فنّ مجادله مینماید * (۲) ابله از فطانت محظوظ نمیشود مگر اینکه دلِ خودرا منکشف سازد * (۳) هنگامي که شریر مي آید حقارت هم مي آید و با رسوائي هم ملامت * (۴) کلماتِ دهانِ انسان آبهاي عمیق است امّا چشمهٔ حکمت نهرِ جاري است * (۵) طرف گیريِ خاطرِ شریر بجهةِ تمایُل نمودنِ از صدیق در حکم خوب نیست * (۶) لب‌هاي ابله بمجادله در مي آید و دهانَش صدمه‌هارا میخواند * (۷) دهانِ ابله انکسارِ خود است و لبهایَش از براي جانَش دام است * (۸) کلامِ نمّام به اشتیاق بلعیده میشود و به اندرونیهاي شکم فرو میرود * (۹) اِهمال کنندهٔ در کارِ خود برادرِ اهلِ اسراف است * (۱۰) اسمِ خداوند برجِ قوي است عادل بآن میدود و در بلندي است * (۱۱) دولتِ متموّل شهرِ محکمِ خود است و در تصوّرِ خود مثلِ حصارِ مرتفع است * (۱۲) قبل از شکستگي قلبِ آدمي دراستعلاست و قبل از جلالِ تواضع است * (۱۳) جواب دهندهٔ شخص کلامي را که هنوز نشنیده است از برایَش نشانِ ابلهي و شرمندگي است * (۱۴) روحِ انسان ضعفَش‌را تکیه میدهد امّا روحِ سائیده‌را کیست که متحمّل تواند شد * (۱۵) دلِ دانشمند معرفترا تحصیل‌مینماید وگوشِ خردمندان حکمت‌را تفحّص میکند * (۱۶) تحفهٔ آدمي از برایَش وسعت بهم میرساند و اورا بحضورِ بزرگان رهبري مینماید * (۱۷) نخستین کسي که در ادّعاي خود مي آید صادق مینماید امّا رفیقَش مي آید و اورا تفتیش میکند * (۱۸) قرعه منازعات‌را تسکین میدهد و در میانِ عُظما تفرقه مي اندازد * (۱۹) [راضي نمودنِ] برادرِ متأذّي از تسخیر نمودنِ شهرِ قوي مشکل‌تر است و مجادله‌هاي آنها مثلِ پُشت بندهاي قصر اند * (۲۰) شکمِ آدمي از میوهٔ دهانَش پُر و از محصولِ لبهایَش سیر خواهد شد * (۲۱) مَوت و حیات در دستِ زبان است و دوست دارندگانِ آن از میوهٔ آن خواهند خورد * (۲۲) یابندهٔ زن یابندهٔ خوبي است و لطف از خداوند خواهد یافت * (۲۳) فقیر حرفهاي ملایم میزند امّا غني جوابِ سختي میدهد * (۲۴) مردي که رُفقا دارد باید که در رفاقت رفق نماید و دوستي هست که از برادر محکم‌تر میچسپد *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) فقیري که براستيِ خود رفتار مینماید از ابلهي که با لبهایَش کج‌گو است بهتر است * (۲) و نیز بي معرفت بودنِ جان خوب نیست و شتابندهٔ به پایهاي خود خطا میکند * (۳) ابلهيِ آدمي راهِ خودرا خراب میکند و دلَش از خداوند رنجه میشود * (۴) دولت رفیقان‌را بسیار میکند و مسکین از همسایهٔ خود جدا میشود * (۵) شاهدِ دروغ‌گو بي عقوبت نخواهد شد و متکلّم بکذب رهائي نخواهد یافت * (۶) بسیاري اند که به روي امیر چاپلوسي میکنند و هر کس رفیقِ مردِ بذل کننده است * (۷) تماميِ خویشاوندانِ فقیر اوار

بغض مینمایند و بطریقِ اولیٰ مصاحبانش از او دوري میورزند ایشان‌را با سخنان تعاقب مینماید امّا بي فائده است * (۸) تحصیل کنندهٔ حکمت دوستِ جانِ خویش است و نگاه دارندهٔ فطانت خوبي‌را خواهد یافت * (۹) شاهدِ دروغ‌گو بي عقوبت نخواهد بود و متکلّم بکذب گمراه خواهد شد * (۱۰) لطائف ابله‌را لایق نیست بطریقِ اولیٰ تسلّط نمودنِ بنده بسروران * (۱۱) حکمتِ انسان غضبِ وَيْ‌را به تأخیر مي اندازد و درگذشتنِ ازگناه باو عزّت است * (۱۲) غضبِ پادشاه مثلِ غُرّشِ شیر است و رضاي او مثلِ شبنم است برگیاه * (۱۳) پسرِ ابله باعثِ اَلَمِ پدرِ خود است و منازعاتِ زن چون دائم چکه کردنِ [منزل] است * (۱۴) خانه و دولت میراثِ پدران است امّا زنِ عاقله از خداوند است * (۱۵) غفلت خوابِ سنگین مي آورد و جانِ کاهل گرسنه میشود * (۱۶) حافظِ امر حافظِ جانِ خویش است و تحقیرکنندهٔ راهَش خواهد مُرد * (۱۷) بخشندهٔ بفقیر بخداوند عاریه میدهد و او بوَيْ مکافاتش‌را ادا خواهد نمود * (۱۸) فرزندِ خویش‌را مادامي که امید هست تأدیب نما امّا جانِ خویشتن‌را بمرگش قصد مکن * (۱۹) شدیدُالغضب عقوبت بکشد زیرا که اگر [اورا] رها نمائي [غضبش‌را] زیاد خواهي گردانید * (۲۰) نصیحت‌را استماع و تربیت‌را قبول نما تا آنکه در عاقبتِ خود دانشمند کردي * (۲۱) تدبیراتِ دلِ انسان بسیار است امّا تدبیرِ خداوند قائم است * (۲۲) مطلوبِ انسان احسانِ اوست امّا فقیر از دروغ‌گو بهتر است * (۲۳) خشیّتِ از خداوند سببِ حیات است و [متصرّفِ آن] در سیري مانده به بلا گرفتار نخواهد شد * (۲۴) کاهل دستِ خودرا در بغلش پنهان میکند و آن‌را هم بدهانِ خود بر نمي آورد * (۲۵) استهزا کننده‌را تادیب کن تا ساده‌دل زیرك شود و صاحبِ فطانت‌را عتاب کن تا آنکه علم‌را درك نماید * (۲۶) خراب‌کنندهٔ پدر و فرار دهندهٔ مادر پسرِ خجالت دهنده و شرم آورنده است * (۲۷) اي پسرِ من از شنیدنِ تربیتي که مورثِ آوارگيِ از سخنانِ معرفت است با حذر باش * (۲۸) شاهدِ پست فطرت حکم‌را استهزا مینماید و دهانِ شریران بي انصافي‌را مي‌بلعد * (۲۹) از براي مستهزئانِ عقوبات و از جهةِ پُشتِ ابلهان تازیانه‌ها مهیّا است *

(فصلِ بیستم مشتمل بر سي آیه)

(۱) شراب مُستهزِيء و مسکرات غوغا آورنده است و هرکسي که باو فریفته شود حکیم نمیشود * (۲) غضبِ پادشاه مثلِ غُرّشِ شیر است کسي که اورا غضبناك میکند بجانِ خود خطا میورزد * (۳) ساکت کردنِ غوغ عزّتِ انسان است امّا هر ابلهي آن‌را بر مي انگیزد * (۴) کاهل بسببِ سرما شیار نمیکند پس در زمانِ دِرَوْ سؤال نموده چیزي پیدا نخواهد کرد * (۵) مشورت در دلِ انسان آبهاي عمیق است امّا صاحبِ فطانت آن‌را استسقا خواهد کرد * (۶) اکثرِ انسانیان هرکس احسانِ خودرا وصف مي نمایند امّا مردِ با وفا کیست که پیدا کند * (۷) عادل براستيِ خود رفتار مي نماید و پسرانش بعد از او خجسته اند * (۸) پادشاهي که برکرسيِ حکم مي نشیند تماميِ بدیهارا با چشمانش متفرّق میسازد * (۹) کیست که تواند بگوید که قلبِ خودرا طاهر ساختم و خویشتن‌را ازگناهِ خود پاك کردم * (۱۰) انواعِ وزنه‌ها و تفرقهٔ

پیمانه‌ها هر دوي آنها منفورِ خداوندند * (۱۱) کودك هم از رفتارش شناخته میشود که آیا کارش پاك و راست است یا نه * (۱۲) گوشِ شنونده و چشمِ بیننده هر دورا خدا آفریده است * (۱۳) خواب‌را دوست مدار مبادا که فقیر شوي چشمانِ خودرا باز کن تا از نان سیر شوي * (۱۴) خریدار میگرید بد است بد است و راهِ خود پیش گرفته آنگاه فخر میکند * (۱۵) طلا و مرواریدها بسیار است امّا لب‌هاي عالم ظروفِ گران‌بهاست * (۱۶) جامهء آنکس‌را بگیر که از براي غریب کفیل است و رهن بگیر از آنکس که ضامنِ بیگانه ایست * (۱۷) نانِ غدر از براي آدمي لذیذ است امّا بعد دهانش از سنگ ریزه‌ها پُر میشود * (۱۸) تدبیرات بمشاورات محکم میشود و با حُسنِ تدبیر جنگ‌نما * (۱۹) سخن چین رفته رفته رازرا افشا میسازد پس با چاپلوسي کننده‌ء به لب‌هایش مخلوط مشو (۲۰) لعنت کننده‌ء به پدر و مادرِ خود چراغش بعینِ ظلمت منطفي میشود * (۲۱) اوّلاً به تعجیل میراث حاصل میشود امّا عاقبتش مبارك نخواهد شد * (۲۲) مگو که انتقام بدي خواهم کشید بخداوند متوکّل شو تا ترا رهائي بخشد * (۲۳) انواعِ وزنه‌ها منفورِ خداوند است و هم میزان‌هاي حیله‌ور خوب نیست * (۲۴) اقدامِ انسان از خداوند است پس مرد راهِ خودرا چگونه بفهمد * (۲۵) بلعیدنِ آنچه که مقدّس است و تفحّص نمودن بعد از نذورات از براي آدمي دام است * (۲۶) پادشاهِ حکیم شریران‌را پراکنده میسازد و بر ایشان چرخرا بر خواهد گردانید * (۲۷) نفسِ انسان چراغِ خداوند است که تماميء اندرونيهاي شکم‌را تفتیش مینماید * (۲۸) رأفت و حقیقت پادشاه‌را محافظت مینمایند و تختش باحسان پایدار خواهد ماند * (۲۹) رونقِ جوانان قوّتِ ایشان و عزّتِ کهن‌سالان موي سفیدِ ایشان است * (۳۰) چنانکه ناسوريهاي جراحت وجع‌را رفع مینماید همچنان تازیانه‌ها اندرونیهاي شکم‌را [تصفیه مینماید] *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) قلبِ پادشاه مثلِ جوي آبها در دستِ خداوند است آن‌را بهر طرف که میخواهد بر میگرداند * (۲) هر راهِ انسان در نظرِ خودش راست مینماید امّا امتحان کننده‌ء قلوب خداوند است * (۳) عمل نمودنِ بصداقت و انصاف در نظرِ خداوند از ذبیحه مقبول تر است * (۴) بلند نظري و قلبِ مغرور که چراغِ اشرار است گناه است * (۵) تدبیراتِ زیرك به زیادتي مُبلّغ امّا [کارِ] هر شتاب زده به احتیاج میکشد * (۶) تحصیل نمودنِ گنج‌ها بزبانِ دروغ بطلانِ رانده شده‌ء جوینده‌گانِ مرگ است * (۷) یغما کردنِ اشرا آنهارا به هلاکت مي اندازد زیرا که از نمودنِ انصاف ابا میکنند * (۸) راهِ مردِ ظالم خراب امّا کارِ راست کردار طاهر است * (۹) نشستن بگوشه‌ء بام از ساکن بودن با زنِ ستیزه کننده در خانه‌ء وسیع بهتر است * (۱۰) جانِ شریر مشتاقِ اذیّت است رفیقش در نظرش عنایت نخواهد یافت * (۱۱) از جریمه نمودنِ مستهزيء ساده‌دل حکیم میشود و حکیم از تربیت یافتن علم‌را تحصیل خواهد نمود * (۱۲) عادل خانه‌ء شریررا بحکمت مي بیند امّا هست [کسي] که اشراررا بسببِ بدي سرنگون میسازد * (۱۳) کسي که

گوشِ خودرا از فریادِ فقیر مسدود میسازد او نیز فریاد خواهد کرد و اجابت نخواهد شد * (۱۴) بخششِ به پنهاني غضبرا فرو مي نشاند و تحفهء به بغل حدّتِ عظیمرا * (۱۵) نمودنِ انصاف خرّميءِ عادل امّا پریشانيءِ بدکاران است * (۱۶) کسي که از راهِ دانشمندي آواره میگردد در جمعیّتِ مردهگان خواهد ماند * (۱۷) دوست دارندهء عیّاشي محتاج میشود و دوست دارندهء شراب و روغن غني نمیشود * (۱۸) شریر از براي عادل و منافق بجاي راستان فدا میشود * (۱۹) ساکن بودنِ در زمینِ ویران از نشستنِ با زنِ ستیزه کنندهء و غضوبه بهتر است * (۲۰) در خانهء دانشمند گنجِ مطلوب و روغن هست امّا مردِ ابله آنهارا مي بلعد * (۲۱) پیروِ صداقت و رأفت حیات و عدالت و عزّترا خواهد یافت * (۲۲) حکیم بشهرِ نیرومندان بر مي‌آید و قوّتِ معتمدَشرا خراب میکند * (۲۳) نگاه دارندهء دهان و زبانِ خود جانِ خودرا از تنگیها نگاه میدارد * (۲۴) کسي که به حدّتِ غرور عمل مینماید به مستهزيء مغروري و بوالهوسي مسمّي میگردد * (۲۵) اشتیاقِ کاهل اورا میکُشد زیرا که دستهایَش از کارکردن ابا مینماید * (۲۶) تماميءِ روز بزیادتي حریص است امّا صدیق مي‌بخشد و دریغ نمي نماید * (۲۷) ذبیحهء شریران منفور است خصوصاً هنگامي که به نیّتِ بد اهدا میکند * (۲۸) شاهدِ دروغگو گمراه میشود امّا کسي که میشنود همیشه تکلّم خواهد نمود * (۲۹) مردِ شریر روي خودرا بي حیا میسازد و راستگو راهِ خودرا مستقیم مینماید * (۳۰) بخلافِ خداوند نه حکمت و نه فطانت و نه مشورت است * (۳۱) اسب بروزِ جنگ مهیّا میشود امّا نجات از خداوند است *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) نیکنامي از کثرتِ دولت برگزیده‌تر و احترام از نقره و طلا بهتر است * (۲) غني و فقیر با هم دیگر مجتمع میشوند و آفرینندهء همهگيءِ آنها خداوند است * (۳) زیرك بدیرا پیش بین است و خویشتنرا مستور میسازد امّا سادهدلان میگذرند و گرفتار اند * (۴) مکافاتِ متواضعي که از خداوند میترسد دولت و عزّت و حیات است * (۵) خار و دامها در راهِ کج‌رَو است نگاه دارندهء جانِ خود از آنها دور میشود * (۶) طفلرا در اوّل براه ارشاد نما تا آنکه وقتي که پیر میشود از آن دوري نورزد * (۷) متموّل بر فقیران تسلّط مینماید و قرض گیرنده بقرض دهنده بنده است * (۸) کارندهء بي‌انصافي بطلانرا خواهد دروید و عصاي غضبَش زائل میشود * (۹) کریم‌چشم مبارك میشود چونکه از نانِ خویشتن بفقرا میدهد * (۱۰) مستهزيءرا اخراج نما که ستیزهگي بیرون میرود بلکه مجادله و رسوائي ساکت میشود * (۱۱) کسي که پاکيءِ قلبرا دوست میدارد لبهایَش پسندیده است و پادشاه باو دوست خواهد شد * (۱۲) چشمانِ خداوند علمرا نگاه میدارد و سخنانِ خائنانرا باطل میگرداند * (۱۳) کاهل میگوید که شیر در بیرون است درمیانِ چهارسويها کُشته میشوم * (۱۴) دهانِ زنانِ بیگانه چاهِ عمیق است که مغضوبِ خداوند در آن خواهد افتاد * (۱۵) ابلهي در قلبِ طفل بسته شده است و عصاي تربیت آنرا از او دور خواهد گردانید *

(۱۶) کسي که فقیررا ظلم نماید تا آنکه از براي خودِ مال زیاد کند و کسي که باغنیا مي‌بخشد البتّه به احتیاج مي‌افتد * (۱۷) گوشِ خودرا فرا داشته کلماتِ حُکمارا بشنو و دلِ خودرا بعلمِ من مشغول ساز (۱۸) زیرا که چیزِ دل آویز میشود اگر آنهارا در اندرونَت نگاه داري و همچنین بر لب‌هایَت آراسته شوند (۱۹) تا آنکه اعتمادِ تو بخداوند باشد آنهارا امروز بتو بلکه بخودِ تو اعلام نمودم (۲۰) آیا فضائلِ مواعظ و علومرا از براي تو مرقوم نساختم (۲۱) و حقّیِ کلامِ راستي‌را بتو اعلام ننمودم تا آنکه جوابِ کلماتِ حقّ‌را اعلام نمائي بکساني که بتو میفرستند * (۲۲) فقیررا یغما نه نمائي چونکه ذلیل است و مسکین‌را در دروازه مشکن (۲۳) زیرا که خداوند بدعواي ایشان حکم خواهد نمود و غارت کنندگانِ جانِ ایشان‌را غارت خواهد کرد * (۲۴) به اهلِ غضب رفیق مشو و به مردِ خشمناك همراه مباش (۲۵) مبادا که راههاي اورا یاد گیري و از براي جانَت دام‌را تحصیل نمائي * (۲۶) از جلمهء دست زنندگان و از براي قروض در سلكِ ضامن شوندگان مباش (۲۷) اگر ترا از براي ادا کردنِ چیزي نباشد بسترَت از زیرَت چرا گرفته شود (۲۸) سرحدِّ قدیمي که پدرانِ تو گذاشته اند متحرّك مساز * (۲۹) مردي‌را مي بیني که در کارَش ماهر است در حضورِ پادشاهان خواهد ایستاد در برابرِ پست فطرتان نخواهد ایستاد *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) هنگامي که جهةِ خوردنِ نان نزدِ سلطان مي‌نشیني بآنچه که در حضورِ تُست خوب متوجّه باش (۲) و اگر صاحبِ اشتها باشي به گلويِ خود کارد بگذار (۳) اطعمهء اورا طمع مدار زیرا که نانِ فریبنده است * (۴) بقصدِ متموّل شدن زحمت مکش و از حکمتِ خود متوقّف شو (۵) آیا بآنچه که یافت نمیشود چشمانِ خودرا خواهي دوخت چه حقیقةً از براي خودَش بالهارا آماده ساخته مثلِ عقاب بآسمان میپرد (۶) نانِ حسود چشم‌را مخور و اطعمهء اورا طمع مدار (۷) زیرا که چنین مردي است که در نفسِ خود فکر میکند ترا میگوید بخور و بنوش امّا قلبَش با تو نیست (۸) لقمهء که خوردي قَيْ خواهي کرد و سخنانِ دل آویزِ خودرا بیهوده خواهي نمود * (۹) بگوشِ ابله سخن مگوي زیرا که حکمتِ کلامَت‌را تحقیر خواهد کرد * (۱۰) سرحدِّ قدیم‌را متحرّك مساز و بکِشت زارِ یتیمان داخل مشو (۱۱) زیرا که انتقام کشندهء ایشان قوي است و در دعواي ایشان بر تو حکم خواهد نمود * (۱۲) دلِ خودرا به تربیت و گوش‌هاي خودرا بکلماتِ علمي بچسپان * (۱۳) تادیب از طفل باز مدار که اگر اورا بچوب‌دستي بزني نخواهد مُرد (۱۴) پس اورا بچوب‌دستي بزن و جانَش‌را از اسفل‌ها نجات ده * (۱۵) اي پسرِ من اگر دلِ تو دانشمند باشد دلِ من شادمان خواهد شد بلکه من هم (۱۶) و در حیني که لب‌هایَت راستي هارا متکلّم است گرده‌هایَم مبتهج خواهد بود * (۱۷) قلبَت به گناهکاران حسد نورزد بلکه تماميِ روز در خشیَتِ خداوند رفتار نما (۱۸) زیرا حقیقةً مکافاتي هست و امیدِ تو قطع نخواهد شد * (۱۹) اي پسرِ من بشنو و حکیم باش و دلِ خودرا در راهِ حقّ راست گردان (۲۰) در سلكِ مي‌پرستان و گوشت خواران مباش (۲۱) زیرا که مي پرستْ

و اکول فقیر خواهد شد. و خواب کردن مردرا بخرقه‌ها ملبّس خواهد ساخت * (۲۲) بد پدرت که ترا تولید نمود گوش ده و مادرِ خودرا در زمانِ پیریش خوار مشمار (۲۳) حقّ‌را بخر و آن‌را مفروش و همچنین حکمت و تربیت و فطانت‌را (۲۴) پدرِ صدیق بغایت مسرور خواهد شد و تولید کننده‌ٔ حکیم باو شادمان خواهد شد (۲۵) پدرت و مادرت شادمان شده والده‌ٔ تو مسرور خواهد شد * (۲۶) اي پسرِ من دلِ خودرا بمن بده و چشمانِ تو براههاي من متوجّه شوند (۲۷) چونکه زنِ فاحشه گودالِ عمیق است و زنِ بیگانه چاهِ تنگ است (۲۸) او نیز مثلِ راه‌زن درکمین است و در میانِ مردمان خائنان‌را زیاد میکند * (۲۹) واي کرا است و آه کرا است و منازعات کرا است و غمگیني کرا است و جراحت‌هاي بي سبب کرا است و حُمرتِ چشمان کرا است (۳۰) مرکساني‌را است که متوقّفین اند در شراب‌وعازم شده مسکراتِ ممزوج‌را تفحّص مینمایند (۳۱) هنگامي که شراب سرخ فام است و رنگش‌را در جام نمایان ساخته و هم براستي حرکت مینماید به آن منگر (۳۲) چه عاقبت مثلِ مار میگزد و مثلِ شاه‌مار نیش میزند (۳۳) چشمانِ تو بزنانِ بیگانه نگران خواهد شد و دلِ تو متدبّرِ کجي‌ها خواهد بود (۳۴) و مثلِ خوابنده‌ٔ درمیانِ دریا و مانندِ نائم بر سرِ دارِ کشتي خواهي بود (۳۵) و [بگوئي] که مرا زدند و اَلَم نکشیدم و مرا کوفتند و دریافت نکردم بیدار کَي خواهم شد تا آنکه بارِ دیگر آن‌را جُستجو نمایم *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) بمردمانِ شریر حسد مبرو با ایشان بودن‌را مشتاق مباش (۲) زیرا که دلِ ایشان بفکرِ غارت و لب‌هاي ایشان متکلّم بعملِ مضرّ میباشد (۳) خانه بحکمت بنا و با عقل استوار میگردد (۴) بسببِ معرفت اوطاقها از هرگونه‌ٔ امتعه و نعمت‌هاي دل پذیر پُر میشود * (۵) مردِ حکیم قوي و صاحبِ معرفت در قوّت ترقّي خواهد نمود (۶) پس بمشورت‌ها جنگ باید بکني زیرا که نجات از کثرتِ مشیران است * (۷) حکمت‌ها مافوقِ ابلهي است در دروازه دهانِ خودرا باز نمي نماید * (۸) تدبیر کننده‌ٔ بدیهارا اهلِ فساد میگویند * (۹) فکرهاي ابلهي گناه است و استهزا کننده منفورِ آدمیان است * (۱۰) اگر در روزِ بلا غافل باشي قوّتِ تو کم خواهد شد * (۱۱) اگر از خلاص نمودنِ مُشرفانِ بمرگ و مُتحملانِ بقتل کوتاهي نمائي (۱۲) و بگوئي که اینك ما اینرا ندانستیم آیا سنجنده‌ٔ قلوب درك نخواهد نمود و نگاه‌دارنده‌ٔ جانِ تو نخواهد دانست و به هر کس موافقِ عملش ادا نخواهد کرد * (۱۳) اي پسرِ من عسل‌را بخور که خوش است و شانِ عسل که بکامت شیرین است (۱۴) از براي جانت دانستنِ حکمت چنین خواهد بود اگر آن‌را بیابي برایت اُجرت خواهد بود و هم امیدت منقطع نخواهد شد * (۱۵) اى شریر بجایگاهِ صدیق درکمین مباش و آرامگاهش‌را خراب مکن (۱۶) زیرا اگر صادق هفت باره بیفتد دیگر خواهد برخاست امّا شریران در بلا خواهند افتاد (۱۷) وقتي که دشمنت مي‌افتد مسرور مشو و در وقتِ لغزیدنش دلت شاد نشود (۱۸) مبادا که خداوند به بیند و در نظرش ناپسند آید و غضبِ خودرا

از او برگرداند (۱۹) به سببِ بدکاران رنجیده مشو و بر شریران حسد مبر (۲۰) زیرا که شریرانرا مزدي نیست و چراغِ شریران منطفي خواهد شد * (۲۱) اي پسرِ من از خداوند و پادشاه بترس و به متبدّلان مخلوط مشو (۲۲) زیرا که ذلّتِ ایشان به ناگهان ميآید و هلاکتِ هر دوي ایشانرا که میداند * (۲۳) اینها نیز از براي حُکّام است که نمودنِ طرفگیری در اجراي حکم خوب نیست (۲۴) کسي که بشریر بگوید که تو عادلي خلائق اورا لعنت خواهند نمود و قبائل اورا نفرت خواهند نمود (۲۵) امّا از براي تنبیه کنندهگان نیکو احوالي خواهد بود و برکتِ مُستحسن به ایشان خواهد رسید * (۲۶) لبهای کسي که کلماتِ راسترا جواب میگوید خواهند بوسید * (۲۷) کارِ خودرا در بیرون آراسته و آنرا در کشتزارَت آماده ساز و بعد از آن خانهٔ خودرا بساز * (۲۸) بي سبب برهمسایهاَت شاهد مشو و با لبهایَت فریب مده (۲۹) مگو چناني که بمن عمل نمود همچنان باو عمل خواهم کرد و باو موافقِ عملَش رفتار خواهم نمود * (۳۰) از کشتزارِ مردِ کاهل و به تاکستانِ مردِ ناقصُ العقل گذشتم (۳۱) و اینك در همهاَش شُترخار روئیده و رویَشرا خارها مستور کرده و دیوارِ سنگیَش مُنهدم بوده (۳۲) پس من نگریسته دلِ خودرا مشغول ساختم بلکه ملاحظه نموده تربیت یافتم (۳۳) اندکي نوم اندکي خواب اندکي پیچیدنِ دستها براي خواب (۳۴) پس فقرِ تو مثلِ مسافر و احتیاجِ تو مثلِ مردِ متسلّح خواهد آمد *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) اینها نیز امثالِ سُلَیْمانْ اند که آنهارا مردمانِ حِزْقِیاهْ مَلِكِ یِهُوْداهْ جمع نمودند * (۲) مستور نمودنِ چیزي شأنِ خدا است و غَوْر نمودنِ مطلبي شأنِ پادشاهان است * (۳) اسمانها در ارتفاع و زمین در عمیقي و قلبِ پادشاهانرا تفتیش نتوان نمود * (۴) دُردهارا از نقره دور نما تا ظرفِ لائقِ صنعتگر بیرون آید * (۵) و نیز شریررا از حضورِ پادشاه اخراج نما تا آنکه تختَش بعدالت پایدار شود * (۶) خویشتنرا درحضورِ پادشاه جلوه مده و در مکانِ بزرگانِ مَایست * (۷) زیرا بهتر است که بتو گفته شود که اینجا برآي از اینکه درحضورِ سلطان که چشمانَت اورا ميبینند فرود آینده شوي * (۸) در دعوائي به مسارعت بیرون مرو مبادا که در آخرِ آن هنگامي که همسایهاَت ترا خجل میسازد [نداني که] چه بایدَت کرد * (۹) دعواي خودرا با همسایهاَت ادّعا نما و رازِ دیگريرا فاش مکن * (۱۰) مبادا که شنونده ترا شرمنده سازد و رسوائيِ تو رفع نشود * (۱۱) سخني که درجایَش گفته شود مثلِ سیبهاي طلائیست که در زنبیلِ مُنقّشِ سیمین است * (۱۲) تنبیه کنندهٔ دانشمند برگوشِ شنونده شبیه است بگوشوارِ طلا و زیورِ زرِخالص * (۱۳) رسولِ صادق از براي فرستندهگانَش شبیه است بسرديِ برف در وقتِ دِرْو و بجانِ آقایانَش قوّت میدهد * (۱۴) مردي که به بخششهاي فریبنده فخر مینماید مثلِ ابرها و بادي است که در آن باران نیست * (۱۵) ازکثرتِ حلم سلطان مائل میشود و زبانِ نرم استخوانرا میشکند * (۱۶) عسلرا که یافتي بقدرِ کفایتَت بخور مبادا که از آن پُر شده استفراغَش نمائي * (۱۷) پاي خودرا از خانهٔ

همسایه‌اَت کَشیده دار مبادا که از تو بیزار شده ترا بغض نماید * (١٨) مردي که در حقّ همسایهٔ خود شهادتِ دروغ میدهد مثلِ کلنگ و شمشیر و تیرِ تیز است * (١٩) اعتماد برخائن در روزِ تنگائي مثلِ دندانِ شکسته و پاي پیچیده شده است * (٢٠) سرائیدنِ سرودها برقلبِ تنگ مثلِ کَندنِ جامه در روزِ سرما و رَیختنِ سرکه برنَطْرون است * (٢١) اگر دشمنِ تو گرسنه باشد اورا نان بخوران و اگر تشنه باشد اورا آب بنوشان * (٢٢) زیرا که اخگرها [باین واسطه] برسَرَش خواهي چید و خداوند ترا ادا خواهد نمود * (٢٣) چناني که بادِ شمال مورثِ باران است همچنان زبانِ غیبت‌گو باعثِ روي خشمناکي است * (٢٤) نشستنِ بگوشهٔ بام از ساکن بودنِ با زنِ ستیزه‌جو درخانهٔ وسیع بهتراست * (٢٥) خبرِ خیراز ولایتِ دورمثلِ آبِ سرد براي جانِ تشنه است * (٢٦) عادلي که در برابرِ شریر متحرّك است مثلِ چشمهٔ گِل‌آلود و منبعِ فاسد است * (٢٧) چنانچه خوردنِ عسل بزیادتي خوب نیست همچنان جُستجو کردنِ عزّتِ خود مورثِ عزّت نخواهد بود * (٢٨) مردي که بروحِ خود تسلّط ندارد مثلِ شهرِ منهدمِ بي حصار است *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(١) چنانکه برف در تابستان و باران وقتِ دِرَوْ [زیبنده نیست] همچنین عزّت از براي ابله نمي زیبد * (٢) درآوارگيِ گنجشك و پریدنِ پرستو اثري نیست به همین نهج لعنتِ بي سبب نمي‌آید * (٣) تازیانه از براي اسب و لُگام براي حمار و چوب از براي پُشتِ ابلهان لازم است * (٤) ابلهرا برطبقِ ابلهیَش جواب مده مبادا که تو نیز مشابهِ او باشي * (٥) دیگرابلهرا موافقِ ابلهیَش جواب بده مبادا که در نظرِ خود خویشتن‌را دانشمند ملاحظه نماید * (٦) فرستندهٔ خبر بدستِ ابله [مثلِ کسي است که] پایهارا مي‌بُرّد و ضرر میخورد * (٧) مَثَل دردهانِ ابلهان مانندِ برداشتنِ پاي‌هاي لنگان است * (٨) دادنِ عزّت به ابله شبیه است به بستنِ سنگ برفلاخن * (٩) مَثَل دردهانِ ابلهان مانندِ خاري است که دردستِ مستان جلوه مي نماید * (١٠) عظیمي که موجِدِ کُلّ است هم ابلهرا جزا و هم مُتجاوِزان‌را سزا میدهد * (١١) ابله به ابلهيِ خود برمیگردد مثلِ سگي که به قَيْءِ خود رجوع مینماید * (١٢) شخصي مي بیني که درنظرِ خویش دانشمند باشد درحقّ ابله امیدوار بودن از [امید داشتنِ] بوَيْ بیشتر است * (١٣) کاهل میگوید که بَبَر در راه است و شیر در کوچه‌ها است (١٤) دَرْ به پاشنه‌اَش و کاهل بر بستَرش میگردد (١٥) کاهل دستِ خودرا به بغلَش میگذارد و از بلند کردنِ آن بدهانَش زحمت میکشد (١٦) کاهل در نظرِ خود از هفت کسي که دلیلِ عاقلانه میگوید دانشمندتراست * (١٧) کسي که وقتِ گردش نمودن بمجادلهٔ که نسبت بخودَش ندارد مخلوط است [مثلِ] کسي است که سگ‌را بگوشَش میگیرد (١٨) چناني که مجنوني اخگرها و تیرها و آلاتِ مرگرا مي‌اندازد (١٩) همچنین است کسي که دوستِ خودرا فریب میدهد و میگوید که آیا ملاعبه نمي نمایم (٢٠) آتش از عدمِ هیزم منطفي و مجادله از عدمِ سخن چین ساکت میشود (٢١) زغال از براي اخگرها و هیزم از براي آتش و مردِ فتنه انگیزاز براي افروختنِ ستیزه به کار مي آید *

(۲۲) سخنانِ نمّام به اشتیاق بلعیده میشوند و تا جوفِ شکم فرو میروند * (۲۳) لبهاي گرم و دلِ فاسد مثلِ ریمِ نقرهٔ که بر سفال اندوده میشود (۲۴) بغض کننده با لبهاي خود نیرنگ مینماید امّا در درونش حیله‌را جمع میکند (۲۵) وقتي که سخنِ خودرا لطیف مینماید باو باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیزِ مکروه است (۲۶) کسي که حِقدرا به حیله مي پوشاند فسادَش در جمعیّت منکشف میشود (۲۷) حفر کنندهٔ چاه بآن مي افتد و کسي که سنگ‌را به بالا مي اندازد آن باو بر میگردد (۲۸) زبانِ دروغ‌گو مظلومانَش‌را بغض مینماید و دهانِ چاپلوس به هلاکت رسانندهٔ خواهد بود *

(فصل بیست و هفتم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) به کامیابيِ فردا مفتخر مباش زیرا که نمیداني که روز چه خواهد زائید * (۲) دیگري نه دهانِ خودَت و بیگانهٔ نه لبهاي خودَت ترا توصیف نماید * (۳) سنگ سنگین است و ریگ ثقیل است امّا خشمِ ابله از هر دوي آنها سنگین‌تر است * (۴) غضب با خشونت و حدّت جوشان است امّا در برابرِ غیرت کیست که به ایستد * (۵) عتابِ آشکار از محبّتِ پنهانيِ بهتر است * (۶) جراحاتِ رفیق با وفا است امّا بوسه‌هاي مبغض نفاق پیشه است * (۷) جانِ سیر از شانِ عسل متنفّر است امّا جانِ گرسنه‌را هر تلخي شیرین است * (۸) کسي که از مکانَش ضالّ میشود مثلِ مرغي است که از آشیانه‌اَش آواره میگردد * (۹) چنانکه روغن و بخور دل‌را شاد میگرداند همچنین حلاوتِ دوستِ انسان به نصیحتِ جاني [لذّت میرساند] * (۱۰) دوستِ خود و دوستِ پدرِ ترا ترا ترک مکن و در روزِ ذلّتِ خود بخانهٔ برادرِ خود داخل مشو زیرا که همسایهٔ نزدیک از برادرِ دور بهتر است * (۱۱) اي پسرِ من دانشمند باش تا دلِ من خورسند شود و ملامت کنندگانِ خودرا مجاب سازم * (۱۲) زیرک بلارا پیش بین است و خویشتن‌را مستور میسازد امّا ساده‌دلان میگذرند و گرفتار اند * (۱۳) کسي که کفیلِ بیگانه میشود جامه‌اَش‌را بگیر و رهنَش‌را بسببِ زنِ غریبه بپذیر * (۱۴) کسي که در صبحدم سحرخیزي نموده دوستِ خودرا به آوازِ بلند دعاي خیر میگوید از برایَش بجاي لعنت محسوب میشود * (۱۵) چکیدنِ متواتر در روزِ پُر باران و زنِ ستیزه جو برابر اند (۱۶) کسي که اورا پنهان میکند بادرا [ضبط میکند] و روغنِ مُعطّرِ دستِ راستِ خودرا که آشکار است پنهان میسازد * (۱۷) آهن آهن‌را تیز میکند و همچنین مرد روي دوستِ خودرا بُرّنده میسازد * (۱۸) محافظِ درختِ انجیر میوه‌اَش‌را میخورد و مراقبِ آقاي خود چنین محترم میشود * (۱۹) چناني که در آب صورت به صورت عکس مي اندازد دلِ انسان به انسان چنین است * (۲۰) قبر و مکانِ هلاکت سیر نمیشود همچنین چشمانِ آدمي سیر نخواهد شد * (۲۱) از براي نقره بوته و از جهةِ طلا کوره هست امّا از براي آدمي دهانِ توصیف کننده‌اَش میباشد * (۲۲) اگرچه ابله‌را در هاون با دسته میانِ حبوبات بکوبي ابلهيَش از او بیرون نخواهد رفت * (۲۳) به احوالِ گلّه‌هاي خود خوب مُدرک شو و دلِ خودرا به رمه‌هاي خود مشغول ساز (۲۴) زیرا که دولت دائمي نیست و تاج پُشت به پُشت نخواهد ماند (۲۵) سبزه ظاهر و

علف نمایان و نباتِ کوه‌ها جمع میشوند (۲۶) برّه‌ها از برای لباسَت و بُزها از برای قیمتِ کشت‌زارَت میباشد (۲۷) تا آنکه شیرِ بُزها از برای نانَت و نانِ خانواده‌اَت و نفقهٔ کنیزکانَت کفایت نماید *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) شریران بدونِ تعاقب کننده میگریزند امّا راستان مانندِ شیران با اطمینان اند * (۲) وقتِ آشوبِ زمین سرورانَش بسیار میشوند امّا بواسطهٔ مردِ عارفِ دانا استقامتَش برقرار خواهد ماند * (۳) مردِ مسکین که ظالمِ فقرا است شبیه است به بارانِ طوفان دار که نان‌را باقی نمیگذارد * (۴) شریرِ تارکانِ شریعت‌را ستایش مینماید امّا نگاه دارنده‌گانِ شریعت برایشان مخالفت مینمایند (۵) مردمانِ شریر انصاف‌را درک نمی نمایند امّا طالبانِ خداوند همه‌را میفهمند * (۶) فقیری که براستیءِ خود رفتار مینماید از کجرو بهتر است اگرچه غنی باشد * (۷) نگاه‌دارندهٔ شریعت پسرِ دانشمند است امّا مصاحبِ اکولان پدرِ خودرا شرمنده میسازد * (۸) کسی که مالِ خودرا به مرابحه و ربا زیاد مینماید آن‌را برای کسی که فقیران‌را احسان مینماید جمع خواهد کرد * (۹) کسی که گوشِ خودرا از شنیدنِ شریعت برمیگرداند دعای او هم مقبول نمیشود * (۱۰) کسی که راستان‌را براهِ بد اضلال مینماید بچاهِ خود خواهد افتاد و صالحان وارثِ احسان خواهند بود * (۱۱) مردِ متموّل در نظرِ خود حکیم است امّا فقیرِ خردمند اورا تفتیش خواهد نمود * (۱۲) وقتِ خرّمیءِ صادقان عزّت بسیار میشود امّا در استقامتِ شریران مردمان مختفی میشوند * (۱۳) مستور کنندهٔ عصیانِ خود برخوردار نخواهد شد امّا کسی که معترف و ترک کننده است به مرحمت خواهد رسید * (۱۴) خوشحالِ کسی که پیوسته میترسد امّا کسی که قلبِ خودرا قسی میسازد به بلا می‌افتد * (۱۵) سلطانِ شریر از برای قومِ فقیر شبیه است به شیرِ غُرّنده و خرسِ گرسنه * (۱۶) امیرِ ناقصُ‌العقل ظالم به زیادتی خواهد بود و بغض کنندهٔ طمع روزهارا طویل خواهد نمود * (۱۷) مردی که بخونِ جانیْ ظلم مینماید تا بگور میگریزد و کسی اورا منع ننماید * (۱۸) کسی که براستی میرود نجات خواهد یافت امّا کج‌رَو دفعةً خواهد افتاد * (۱۹) فلاحت کنندهٔ زمینِ خود از نان سیر میشود و پَیْرَوِ اراذل از احتیاج پُر خواهد شد * (۲۰) مردِ صادق‌را برکت‌ها بسیار میشود امّا شتابندهٔ بغنی شدن بی عقوبت نخواهد بود * (۲۱) طرف گیری [در حکم] خوب نیست زیرا چنین مردی بجهةِ لقمهٔ نان به ناحقّ حکم خواهد نمود * (۲۲) کسی که بجهةِ مال تعجیل مینماید بدچشم خواهد بود و نمیداند که احتیاج باو خواهد رسید * (۲۳) کسی که مردی‌را عتاب مینماید آخرُالامر از کسی که بزبانِ چاپلوسی مینماید بزیادتی عنایت خواهد یافت * (۲۴) کسی که پدر و مادرِ خودرا غارت مینماید و میگوید عصیان نیست مصاحبِ مردِ مفسد است * (۲۵) صاحبِ غرور فتنه انگیز میشود امّا متوکّلِ بر خداوند فربه خواهد شد * (۲۶) اعتماد کنندهٔ بر قلبِ خود ابله است امّا کسی که بحکمت رفتار میکند نجات خواهد یافت * (۲۷) کسی که به فقیر می بخشد محتاج نخواهد گردید امّا کسی که چشمانِ خودرا از آنها میپوشد لعنت‌ها بر او بسیار خواهد بود * (۲۸) وقتی

که شریران در استقامت اند مردمان خویشتن‌را مختفي میسازند امّا وقتِ هلاکتِ ایشان عادلان خواهند افزود *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) مردِ تنبیه رسیده که گردنکشي مینماید به ناگهان شکسته خواهد شد که چارهٔ پذیر نباشد * (۲) از بسیار شدنِ صادقان قوم مسرور میشوند امّا وقتِ تسلّطِ شریران خلائق ناله مینماید * (۳) کسي که حکمت‌را دوست میدارد پدرِ خودرا شادمان میسازد امّا مصاحبِ فاحشه‌گان اموالِ اورا صرف میکند * (۴) پادشاه ولایت‌را به انصاف ثابت میدارد امّا مردِ رشوه خوار آنرا سرنگون میسازد * (۵) مردي که همسایهٔ خودرا چاپلوسي مینماید از براي پایهایش دام میگستراند (۶) در فسادِ مردِ شریر دام پیدا میشود امّا صدیق مسرور و شادمان خواهد شد * (۷) عادل دعواي فقیران‌را درك مینماید امّا شریر از دانستنِ آن تغافل میورزد * (۸) مردمانِ مُستهزيء شهررا بر باد میدهند امّا حکیمان غضب‌را ساکت میگردانند * (۹) هنگامي که مردِ حکیم با مردِ ابله مباحثه مینماید خواه در حالتِ غضب و خواه در حالتِ خنده‌زن باشد استراحتي نیست * (۱۰) مردمانِ خوني صالحان‌را بغض مینمایند امّا راستان طالبِ [نجاتِ] جانَش میباشند * (۱۱) ابله ما في‌الضّمیرِ خودرا اظهار میکند امّا حکیم آن‌را ضبط مي‌نماید تا به آخر * (۱۲) سلطان اگر بدروغ گوي گوش دهد تماميء خدمتکارانَش شریر خواهند شد * (۱۳) فقیر و ظالم بهم دیگر راست مي‌آیند روشن کنندهٔ چشمانِ هر دوي ایشان خداوند است * (۱۴) پادشاهي که بفقرا براستي حکم مینماید تختَش ابداً استوار خواهد ماند * (۱۵) چوب و تنبیه حکمت میرسانند امّا جواني که بخودَش وا گذاشته شده باشد مادرَش‌را شرمنده میسازد * (۱۶) وقتِ زیاد شدنِ شریران فساد زیاد خواهد شد امّا عادلان افتادنِ ایشان‌را خواهند دید * (۱۷) پسرِ خودرا تنبیه نما که ترا استراحت خواهد کرد و جانِ ترا مبتهج خواهد گردانید (۱۸) از عدمِ الهام قوم گمراه میشوند امّا نگاه دارندهٔ شریعت خوش حال خواهد شد * (۱۹) بنده با سخنان متنبّه نمیشود زیرا اگرچه بفهمد جواب نمیدهد * (۲۰) مردي‌را مي‌بیني که در سخنانَش تعجیل کننده است در حقِّ ابله امیدوار بودن از [امید داشتنِ] بوْي بیشتر است * (۲۱) شخصي که بندهٔ خودرا از جوانیَش به ناز پرورش میدهد عاقبتِ کار از برایَش مثلِ پسر خواهد شد * (۲۲) مردِ غضوب فتنه انگیز میشود و صاحبِ حدّت پُر فساد خواهد شد * (۲۳) تکبّرِ انسان اورا پست میسازد امّا نفسِ متواضع عزّت‌را بهم میرساند * (۲۴) شریكِ دُزد مبغضِ جانِ خویش است لعنت‌را میشنود و براستي نمیگوید * (۲۵) ترسِ آدمي گسترانندهٔ دام است و متوکّلِ بخداوند مرتفع خواهد شد * (۲۶) طالبانِ لطفِ سلطان بسیار اند امّا حکمِ هر کس از جانبِ خداوند است * (۲۷) مردِ بي انصاف منفورِ عادلان است و روندهٔ راهِ مستقیم منفورِ شریر است *

(فصلِ سی‌وم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) کلماتِ آگُورِ پسرِ یاقَهْ یعني وحي که آن مرد به اِیثِیئِیْلْ به اِیثِیئِیْلْ و اُوْقَالْ بیان کرد اینست * (۲) بدرستي

که من از هر آدمي نادان‌ترم و عقلِ انسان در من نیست (۳) زیرا که حکمت نیآموختم و علمِ مقدّسین‌را نمیدانم (۴) کیست که بآسمان صعود نموده از آن نزول نمود کیست که بادرا به مشتهایش جمع کرده کیست که آبهارا بجامهٔ خود بسته کیست که تماميِ اقصاي زمین‌را استوار کرده باشد اسمِ او و اسمِ پسرِ او چه چیز است اگر میداني (۵) تماميِ کلماتِ خدا صاف است براي متوکّلانِ خود سپر است (۶) بکلماتِ وي إلحاق منما مبادا که ترا عتاب نموده کاذب محسوب شوي * (۷) دو چیز از تو سؤل مینمایم آنهارا از من دریغ مدار قبل از آنکه بمیرم (۸) بطالت و دروغ‌گوئي‌را از من دور نما نه فقر و نه غنا بمن بده مرا به ناني که مناسبِ من است به پرور (۹) مبادا که سیر شده ترا انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست و مبادا که فقیر شده دُزدي نمایم و اسمِ خداي خودرا عبثاً بر زبان برانم * (۱۰) بر بنده بمَولایش شکایت میآور مبادا که ترا دعاي بد نماید و ملزم شوي (۱۱) طائفهٔ هستند که پدرانِ خویشتن‌را نفرین مینمایند و مادرِ خویشتن‌را مبارك نمي سازند (۱۲) و دستهٔ هستند که در نظرِ خویشتن پاك مینمایند امّا از خباثتِ خویش شُستشُو نیافتند (۱۳) گروهي هستند که چه بسیار عالي نظر اند و جفونِ ایشان مرتفع است (۱۴) جماعتي هستند که دندانهاي ایشان سیوف و اضراسِ ایشان مانندِ کارد است تا آنکه فقرارا از زمین و مسکینان‌را از میانِ مردمان اکل نمایند (۱۵) زالورا دو دختر است که بده بده میگویند سه چیز اند که سیر نمیشوند بلکه چهار چیز است که نمیگویند کفایت مینماید (۱۶) قبر و رَحِمِ عقیمه و زمیني که از آب سیراب نیست و آتش که نمیگوید اکتفا میکند * (۱۷) چشمي که پدررا استهزا مینماید و اطاعتِ مادررا خوار میدارد زاغهاي درّه آن‌را خواهند کَند و بچّه‌گانِ کرکس آن‌را خواهند خورد (۱۸) سه چیز اند که در نظرِ من عجیب اند بلکه چهار چیز است که درك نتوانم کرد (۱۹) طریقِ عقاب در هوا و طریقِ مار بر روي صخره و راهِ کشتي در میانِ دریا و راهِ جوان با دوشیزه (۲۰) همچنان است طریقِ زنِ زانیه که بعد از خوردن دهانش‌را پاك میسازد و میگوید که فساد نکردم * (۲۱) بسببِ سه چیز زمین مُتحرّك میشود بلکه بسببِ چهار چیز تحمّل نتواند کرد (۲۲) بسببِ عبدی که سلطنت مینماید و ابله وقتي که از نان سیر میشود (۲۳) و بسببِ زنِ مُکرِهه وقتي که منکوحه شود و کنیزك وقتي که وارثِ خانمِ خود میگردد (۲۴) چهار چیز اند که کوچك‌ترینِ زمین اند امّا از حُکَما حکیم‌تر اند (۲۵) موران که طائفهٔ بي قوّت اند لکن خوراكِ خودرا در تابستان ذخیره مینمایند (۲۶) یربوعان طایفهٔ ناتوان اند امّا خانهٔ خودرا در صخره میسازند (۲۷) و ملخان اند که پادشاهي ندارند امّا ممه‌گيِ آنها دسته دسته بیرون میروند (۲۸) و عنکبوتان اند که بدستها مي تنند و در قصرهايِ ملوك یافت میشوند * (۲۹) سه چیز است که رَوشِ آنها خوش است بلکه چهار چیز است که خوش خرام اند (۳۰) شیر که در میانِ حیوانات دلیر است و از روي هیچ یك بر نمیگردد (۳۱) و تازيِ کمربسته و بزِ نَرْ و مَلِكْ در میانِ قومَش * (۳۲) اگر در وقتِ ارتفاع نمودنِ خود ابلهي نمودهٔ و اگر بفکرهاي بد مشغول بودهٔ دست بر دهانِ خود بگذار (۳۳) زیرا که چگونه جنبانیدنِ شیر کَرَهْ بیرون مي آورد و افشردنِ دماغ خون اخراج مینماید به همین طور انگیختنِ غضبها مجادله‌را بیرون مي آورد *

(فصلِ سي و يكم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) كلماتِ لِمُوئِيلِ مَلِكْ يعني وحي‌ئيكه مادرَش باو تعليم نمود * (۲) چه چيز است اي پسرِ من و چه است اي پسرِ رَحِمِ من و چيست اي پسرِ نذوراتِ من (۳) نه قوّتِ خويشتن‌را بنسوان بِدِه و نه راه‌هايَت‌را به آنچه كه هلاكتِ ملوك است تسليم نما * (۴) اي لِمُوئِيلْ نوشيدنِ شراب لايقِ ملوك و پادشاهان نيست و ميلِ مسكرات هم لايقِ اَميران نيست (۵) مبادا كه بنوشد و حق‌را فراموش كند و محاكمهء تماميءِ فقرا زاده‌را تغيير دهد (۶) مسكرات‌را بكساني كه مُشرف به هلاكت اند و شراب‌را به تلخ‌جانان بدِه (۷) تا كه بخورد و فقرِ خودرا فراموش كند و مشقّتِ خودرا بارِ ديگر بياد نياورد * (۸) در محاكمهء تماميءِ پسرانِ واگذاشته شده از براي بي‌زبانان دهانِ خودرا بكُشا (۹) دهانِ خودرا كُشوده بعدالت حكم نما و حقِّ فقرا و مسكينان‌را اجرا دار * (۱۰) كيست كه زنِ هنرمندرا پيدا تواند كرد كه بهايَش از مرواريدها زياده است (۱۱) قلبِ شوهرَش باو معتمد است كه بر غنيمت محتاج نخواهد بود (۱۲) تماميءِ روزهاي عمرِ خود وَيْ‌را خوبي نه بدي خواهد كرد (۱۳) پشم و كتان‌را مي جويد و با دستهاي خود به ارادت كار ميكند (۱۴) مثلِ كشتيهاي بازرگان است كه نانِ خويشتن‌را از دور دست مي آورد (۱۵) و هنوز شبانه است كه بر ميخيزد و خوراكي به اهلِ خانهء خود داده كارِ كنيزكانِ خودرا تعيين مينمايد (۱۶) در بارهء كشت‌زار فكر نموده آن‌را ميخرد از ماحَصَلِ دستهايَش تاكستان‌را غرس مينمايد (۱۷) كمرِ خويشتن‌را محكم مي بندد و بازوهاي خودرا قوي ميسازد (۱۸) تجارتِ خودرا مي‌بيند كه نيكوست چراغَش وقتِ شب منطفي نميشود (۱۹) دستهاي خودرا بدوك ميگذارد و كف‌هايَش بچرخ افراشته است (۲۰) كفِ خودرا بر فقرا مبسوط ميسازد و دستهاي خودرا به مسكينان ممدود مينمايد (۲۱) نسبت بكسانِ خانهء خود از برف نميترسد زيرا كه تماميءِ اهلِ خانه‌اَش بدو لباس ملبّس ميشوند (۲۲) از جهةِ خويش پرده‌هاي منقّش ميسازد و رخوتِ وَيْ كتانِ نازك و ارغواني‌رنگ خواهد بود (۲۳) شوهرَش در دروازه‌ها وقتِ نشستنَش با مشائخِ ولايت معروف است (۲۴) كرباس‌را مي‌بافد و ميفروشد و كمربندها به تُجّار ميدهد (۲۵) بعزّت و احترام ملبّس است و در روزِ آينده خنده خواهد كرد (۲۶) دهانِ خودرا بحكمت ميكُشايد و قاعدهء مروّت در زبانَش مي باشد (۲۷) رَوِشِ خانه‌اَش‌را خوب متوجّه است و نانِ غفلت نميخورد (۲۸) فرزندانِ وَيْ برخاسته اورا مبارك خواهند خواند و شوهرَش برخاسته اورا تحميد خواهد كرد (۲۹) دخترانِ بسيار اند كه هُنر نمودند امّا تو بر همه‌گيءِ آنها رُجحان داري (۳۰) خوش منظري فريبنده است و خوب‌صورتي فاني است امّا زني كه از خداوند ميترسد ممدوح ميشود (۳۱) وَيْ‌را از ثمرِ دستهايَش بدهيد و اعمالَش اورا در دروازه‌ها مدح نمايند *

کتابِ واعظ نامِ سلیمان شاه

مشتمل بر دوازده فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هجده آیه)

(۱) کلماتِ واعظِ پسرِ داؤدِ پادشاهِ اُورْشَلِیْم است (۲) واعظ فرمود باطلینِ باطلها بل باطلینِ باطلها همه‌گي
محضِ بطالت است * (۳) انسان‌را از تماميءِ اعمالي که در زیرِ خورشید مشغول است چه فائده است
(۴) دَوْر مي رود و دَوْر میآید امّا زمین دائماً برقراراست (۵) و آفتاب طلوع مینماید و خورشید غروب
میکند و بمکاني که آنجا طلوع نمود میشتابد (۶) باد بطرفِ جنوب میرود و رفته رفته بسمتِ شمال
دَوراً گردش مینماید بلکه باد بدوائرش بر میگردد (۷) همه‌گيءِ نهرها بدریا جاري مي شوند امّا دریا
پُر نمیشود بمکاني که نهرها از آن جاري شدند بهمان جا بارِ دیگر برمیگردند (۸) تماميءِ اشیا بحدّي
زحمت میکَشند که کسي بیان نتواند کرد چشم از دیدن سیر و گوش از شنیدن مملوّ نخواهد شد *
(۹) آنچه که شده است بازهمان خواهد شد و آنچه که معمول شد همان بعمل خواهد آمد و در زیرِ آفتاب
هیچ چیزِ تازهٔ نیست (۱۰) آیا چیزي هست که بخصوصِ آن گفته شود ببین که این تازه است هنوز در
قدیم‌الایّام که پیش از ما بودند وجود داشت (۱۱) ذکرِ پیشینیان نیست و همچنین نسبت بچیزهاي آینده
که واقع میشوند با کساني که بعد ميآیند ذکري نخواهد بود * (۱۲) من که واعظ هستم پادشاهِ اِسْرائِیْل
در اُورْشَلِیْم بودم (۱۳) و قلبِ خودرا بر این وا داشتم که هرچیزي که در زیرِ آفتاب عمل کرده شده باشد
بحکمت تفحّص و تجسّس نمایم این شغلِ مُضرّرا خدا به بني آدم داده است تا آنکه بآن مشغول شوند *
(۱۴) تماميءِ اعمالي که در زیرِ آفتاب معمول اند نگریستم و اینك همه‌گي باطل و آزارِ روح اند (۱۵) آنچه
که کج است راست نتوان کرد و آنچه که ناقص است نتوان شمرد (۱۶) با قلبِ خود متکلّم شده میگفتم
که اینك معظم شدم و حکمت‌را زیاده ازهرکسي که قبل از من در اُورْشَلِیْم بود تحصیل نمودم و قلبِ من
بزیادتي حکمت و معرفت‌را دیده است (۱۷) و دلِ خودرا براین وا داشتم که حکمت‌را درك نمایم و هم
دیوانه‌گي و سفاهت‌را بدانم و دانستم که این نیز آزارِ روح است (۱۸) زیرا که درکثرتِ حکمت کثرتِ
غم است و افزایندهٔ معرفت افزایندهٔ اَلَم است *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیسب و شش آیه)

(۱) من در قلبِ خود گفتم که حال بیا که ترا بتنعّم امتحان نمایم پس نیکوئي‌را ملاحظه نما و اینك این

نيز باطلي است (۲) نسبت بخنده‌گي گفتم كه ديوانه‌گي است و نسبت بمسروري آنچه كه بجا مي آورد چيست * (۳) در دلِ خود غَوْر كردم كه بَشَرِيَّتَم‌را بشراب بكشم و در حالتي كه دلم مرا بحكمت ارشاد نمايد و به ابلهي متمسّك شوم تا آنكه از براي بني آدم آن نيكوئي كه در تماميء روزهاي عمرِ ايشان در زيرِ آسمان بآن مشغول بشوند به بينم (۴) كارهايَم عظيم نموده خانهارا از براي خود بنا و تاكستانهارا بجهةِ خود غرس نمودم (۵) باغچه‌ها و فراديس بجهةِ خود ساختم و در آنها تماميء انواعِ درختهاي ميوه‌داررا غرس كردم (۶) از براي خود بركه‌هاي آب ساختم تا آنكه از آنها جنگلستاني كه درختان‌را مي‌رويانند آبياري نمايم (۷) بنده‌گان و كنيزكان‌را تحصيل نمودم و مرا خانه زاده‌ها نيز بودند و هم مرا از تماميء آناني كه قبل از من در أُورْشَلِيمْ بودند رمه‌هاي گاو و گوسفند زياده بودند (۸) و نيز از براي خود نقره و طلا و اموالِ خاصهٔ پادشاهان و كشورها جمع كردم و از براي خود مردانِ خواننده و زنانِ مغنّيه و لذّتهاي بني آدم و انواعِ سازهاي موسيقي‌را تحصيل نمودم (۹) و عظيم شده از تماميء كساني كه قبل از من در أُورْشَلِيمْ بودند برتري داشتم و حكمتَم نيز نزدِ من برقرار مي بود (۱۰) و هرچه كه چشمانَم درخواستند از آنها دريغ ننمودم و قلبِ خودرا از هيچ تنعّم باز نداشتم زيرا كه دلم از تماميء كارهايَم مسرور شد و نصيبِ من از تماميء مشقّتَم همين بود (۱۱) پس بتماميء اعمالي كه دستهايَم كرده بودند و مشقّتي كه در عمل نمودن كشيده بودم نگريستم و اينك همه‌گي باطل و انكسارِ روح است و هم در زيرِ آفتاب منفعتي نيست * (۱۲) و بقصدِ ملاحظه كردنِ حكمت و ديوانه‌گي و سفاهت برگشتم زيرا مردي كه بعد از مَلِكْ آمده باشد چه خواهد كرد مگر آنچه كه حال بجا آورده شده است (۱۳) و ديدم كه رُجحانِ حكمت بر ابلهي مثلِ رُجحانِ نور بر ظلمت است (۱۴) چشمانِ حكيم در سرَش ميباشد و ابله در ظلمت سالك است و نيز دريافتم كه بتماميءِ ايشان يك واقعهٔ راست مي آيد * (۱۵) آنگاه در دلِ خود گفتم چناني كه به ابله واقع ميشود بمن نيز واقع خواهد شد پس چه فائده كه دانشمند ترشدم و در دلِ خود گفتم كه اين نيز باطلي است (۱۶) زيرا كه استدامتِ ذكرِ حكيم ابداً از ابله بيشتر نخواهد بود چونكه آنچه كه حال هست همه‌گي در ايّامِ آينده فراموش خواهد شد پس چگونه است كه دانشمند مثلِ ابله بايد بميرد (۱۷) بآن سبب حيات‌را بغض نمودم زيرا اعمالي كه در زيرِ آفتاب معمول است بمن ناخوش آمد چونكه همه‌گي باطل و انكسارِ روح است (۱۸) و نيز تماميء اعمالي كه در زيرِ آفتاب معمول داشتم بغض نمودم كه آنهارا بكسي كه بعد از من مي آيد بايد وا بگذارم (۱۹) و كه ميداند كه آيا دانشمند و يا ابله خواهد بود مع هذا بتماميء مشقّتي كه كشيدم و حكمتي كه در زيرِ آفتاب نمودم برآن تسلّط خواهد نمود اين نيز باطلي است * (۲۰) پس باين شروع نمودم كه دلِ خودرا از تماميء مشقّتي كه در زيرِ آفتاب كشيده بودم مائوس سازم (۲۱) زيرا كه مردي هست كه در حكمت و معرفت و انصاف زحمت ميكشد و بمردي كه درآن زحمت نكشيده است براي قسمتَش وا ميگذارد اين نيز بطلان و بلاي عظيم است (۲۲) زيرا مردي‌را از تماميء زحمتَش و دل رنجي كه در زيرِ آفتاب كشيده است چه فائده است

(۲۳) چونكه تماميء روزهايش آلم و زحمتش غم است و دلش نيز وقت شب آرام نميگيرد اين نيز باطلي است (۲۴) از براي آدمي چيزي از اين بهتر نيست كه بخورد و بنوشد و اينكه جان خودرا از مشقتش بيناي نيكوئي گرداند اينرا نيز ديدم كه از جانب خدا است (۲۵) زيرا كيست كه از من بيشترا تواند خورد و كيست كه [لذت‌را] خوشتر از من احساس تواند نمود (۲۶) چونكه خدا بمردي كه در حضورش نيكوست حكمت و معرفت و تنعم ميدهد اما بگناهكار زحمت جمع و ذخيره نمودن ميدهد تا آنكه بكسي كه در حضور خدا نيكوست بدهد اين نيز بطالت و انكسار روح است *

(فصل سيوم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) از براي هر چيزي زماني و از براي هر مطلبي در زير آسمان وقتي هست (۲) از براي متولد شدن وقتي و از براي مردن وقتي از براي غرس نمودن وقتي و از براي كندن مغروسات وقتي است (۳) از براي كشتن وقتي و از براي شفا دادن وقتي از براي خراب كردن وقتي و از براي بنا كردن وقتي است (۴) از براي گريستن وقتي و از براي خنديدن وقتي از براي نوحه‌گري وقتي و از براي رقص نمودن وقتي است (۵) از براي انداختن سنگها وقتي و از براي جمع كردن سنگها وقتي از براي آغوش كشيدن وقتي و از براي دوري ورزيدن از آغوش وقتي است (۶) از براي تحصيل نمودن وقتي و از براي تلف كردن وقتي از براي ضبط كردن وقتي و از براي اخراج نمودن وقتي است (۷) از براي دريدن وقتي و از براي دوختن وقتي از براي ساكت بودن وقتي و از براي سخن گفتن وقتي است (۸) از براي دوست داشتن وقتي و از براي بغض نمودن وقتي از براي جنگ كردن وقتي و از براي صلح نمودن وقتي است * (۹) از براي عامل از آنچه كه در آن زحمت ميكشد چه فائده * (۱۰) شغلي كه خدا به بني آدم داده است تا آنكه بآن مشغول شوند ديده ام (۱۱) هر چيزيرا در زمانش حسني داده است و [عتقاد] جاوداني در دل آنها نهاده است مع هذا انسان عملي كه خدا از ازل تا به ابد بجا مي آورد دريافت نتواند كرد (۱۲) عارف گرديدم باينكه در آنها نيكوئي نيست مگر اينكه انسان تنعم نمايد و در مرور عمرش به نيكوئي مشغول شود (۱۳) و نيز از بخشش خدا است كه هر انسان تواند خورد و نوشيد و نيكوئي‌را در تماميء افعالش تواند ديد (۱۴) دريافتم كه هر چه خدا عمل مينمايد دائمي است چيزي بآن الحاق نتوان كرد و چيزي از آن كم نتوان نمود و خدا چنين عمل مينمايد كه از حضور او بترسند (۱۵) آنچه كه بود حال وجود دارد و آنچه كه خواهد شد پيشتر واقع شده است و آنچه كه بوقوع پيوسته است خدا تكرار مينمايد * (۱۶) و ديگر در زير آسمان مقام حكومت‌را ديدم كه در آنجا ظلم است و مكان عدالت‌را ديدم كه در آنجا بي انصافي است (۱۷) و در دل خود گفتم كه خدا عادل‌را و هم ظالم‌را حكم خواهد نمود چونكه در آنجا از براي هر مطلب و از براي هر كار وقتي است * (۱۸) و در حق احوال بني آدم در قلب خود گفتم كه خدا بايشان آشكار ميسازد تا آنكه به بينند كه ايشان مثل بهائم اند (۱۹) زيرا آنچه كه به بني آدم واقع ميشود

به بهائم نیز واقع میشود از براي هريك واقعه يكي است چناني كه اين ميميرد همچنان آن نيز ميميرد و از براي همهٔگي روح يكسان است و انسان از حيوان رُجحان ندارد چونكه همهٔگي باطل است (۲۰) همهٔگي بيك مكان ميروند همهٔگي از خاك اند و همهٔگي بخاك رجوع مينمايند (۲۱) روحِ بني آدم‌را كه به بالا متصاعد است و روحِ بهائم‌را كه بزمين فرو ميرود كه ميداند (۲۲) پس ديدم كه از اين چيزي بهتر نيست كه انسان از كارِ خويش مسرور شود زيرا كه قسمتش همين است و كيست كه اورا بآنچه كه بعد از او واقع ميشود بينا گرداند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر شانزده آيه)

(۱) و من برگشته تماميءِ ظلمهائي كه در زيرِ آفتاب كرده ميشود ملاحظه كردم و اينك اشكهاي مظلومان كه براي ايشان تسلّي دهندهٔ نيست و از طرفِ ظالمانِ ايشان قدرت است امّا از براي ايشان تسلّي دهندهٔ نيست (۲) پس مُردهٔگاني كه پيش وفات يافته اند از زندهٔگاني كه تا بحال زنده اند زياده ستايش نمودم (۳) و كسي كه تا بحال بوجود نيآمده است از هر دوي ايشان بهتر است چونكه عملِ مضرّي كه در زيرِ آفتاب كرده ميشود نديده است * (۴) و ديگر بهر مشقّتي و بهر عملِ راستي نگريستم كه بسببِ آن انسان از همسايهٔاش محسود است اين نيز باطلي و انكسارِ روح است (۵) ابله دستهاي خودرا بر هم ميگذارد و گوشتِ خودرا ميخورد (۶) پُريءِ يك دست با استراحت از پُريءِ دو دست با مشقّت و انكسارِ روح بهتر است * (۷) ديگر برگشته بطالتي‌را در زيرِ آفتاب ديدم (۸) يك شخصي هست و دويمي ندارد بلكه ويْ‌را پسري و برادري نيست امّا از براي همهٔگيءِ مشقّتَش نهايتي نيست و نيز چشمَش از دولت سير نميشود و نميگويد كه از براي كه مشقّت ميكشم و جانِ خويشتن‌را از تنعّم محروم ميسازم اين نيز باطلي و زحمتِ مضرّ است (۹) دو از يكي بهتر است چونكه ايشان‌را از مشقّتِشان اُجرتِ نيكو ميباشد (۱۰) زانرو اگر يكي از آنها بيفتد مصاحبَش اورا خواهد برخيزانيد امّا واي بر كسي كه واحداً مي افتد چه بجهةِ بر خيزانيدنَش ديگري نيست (۱۱) و همچنين اگر دو كس بهم بخوابند گرم خواهند شد امّا براي يكي چگونه گرمي ميشود (۱۲) اگر يك كس بر يكي غلبه نمايد دو شخص برآن يكي مقاومت توانند كرد و ريسمانِ سهلاي بزودي گسيخته نميشود * (۱۳) پسرِ فقيري كه حكيم باشد از مَلِكِ پير و سفيهي كه ديگر گرفتنِ پندرا نميداند بهتر است (۱۴) زيرا كه از زندان جهةِ سلطنت بيرون مي آيد باوجودي كه در مِلكِ خود فقير توليد يافته بود (۱۵) تماميءِ زندهٔگاني كه در زيرِ آفتاب گردش ميكردند ديدم كه بهمراهِ پسرِ ثاني كه عوضِ او ايستاد بودند (۱۶) از براي تماميءِ قوم يعني تماميءِ كساني كه قبل از ايشان وجود داشتند انجامي نيست مع هذا آخرينان از او مسرور نميشوند بدرستي كه اين نيز باطلي و انكسارِ روح است *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) وقتي كه بخانهٔ خدا ميروي پايهاي خودرا متوجّه باش و بجهةِ شنيدن از رسانيدنِ قربانيءِ ابلهان نزديك

باش چونکه درك نمي نمايند که ببدي مشغول اند (۲) با دهانت مسارعت مکن و قلبت در اظهارِ کلام در حضورِ خدا تعجيل ننمايد چونکه خدا در آسمان است و تو بر زميني بنابر اين سخنانت کم باشند (۳) زيرا که خواب از کثرتِ مشغله بيرون مي آيد و آوازِ ابله از کثرتِ کلام است (۴) هنگامي که بخدا نذر مينمائي در اداى آن تأخير منما زيرا که از ابلهان خشنود نيست بآنچه که نذر کردي ادا نما (۵) بهتر اين است که نذر ننمائي از اينکه نذر نموده ادا نکني (۶) دهانت را وا مگذار که بدنت را مرتکب گناه سازد و در حضورِ مَلَك مگو که اين خطا است خدا چرا از کلامت غضبناك شود و عملِ دستهاي ترا ضائع سازد (۷) زيرا که هم در کثرتِ خوابها و هم در کثرتِ کلامها بطلان است پس تو از خدا بترس * (۸) اگر ظلم نمودنِ فقرا و نقضِ انصاف و عدالت را در کشوري به بيني از اين امر تعجّب منما زيرا که از هر عالي اعلى ئي هست که مينگرد بلکه از آنها نيز متعالي تري هست (۹) و منفعتِ زمين از براي همه کي هست بلکه پادشاه مخدومِ کشت زار است * (۱۰) دوست دارنده ء نقره از نقره سير نميشود و دوست دارنده ء ثروت را منفعتي نَيْ اين نيز باطلي است (۱۱) وقتي که نعمت زياد ميشود خورنده گانش نيز زياد ميشوند پس از براي صاحبش چه فائده غير از آنکه ديدنش با چشمانت (۱۲) خوابِ رنجبر شيرين است خواه کم و خواه زياد به خورد امّا سيريء مالدار اورا بخوابيدن وا نميگذارد (۱۳) مشقّتِ رنج آورنده ايست که در زيرِ آفتاب ديدم مالي که بصاحبش جهةِ ضررِ خويش ضبط کرده شده بود (۱۴) امّا آن مال بحادثه ء مُضرّ ضائع ميشود و پسري را که توليد مينمايد در دستش چيزي ندارد (۱۵) چناني که از رحِمِ مادرش برهنه بيرون آمد چنين رجعت نموده بحالتي که آمده بود برهنه خواهد رفت و از مشقّتش چيزي نخواهد برداشت که بدستش تواند بُرد (۱۶) پس اين نيز مشقّتِ رنج آورنده ايست که در هر باب بطوري که آمده بود بهمان طور خواهد رفت و بکسي که مشقّت براي باد کشيده باشد چه فائده (۱۷) بلکه تماميء روزهاي عمرش در تيرگي ميخورد و مرضِ او از غم و غصّه زياد ميشود * (۱۸) اينك آنچه که ديدم اين است که نيکو و خوش آينده است که کس بخورد و بنوشد و در مرورِ ايّامِ عمرش که خدا باو عطا نموده است در تماميء مشقّتي که در زيرِ آفتاب کشيده بود تنعّم را به بيند زيرا که قسمتِ او همين است (۱۹) و همچنين هر انساني که خدا دولت و نعمت و قوّةِ خوردنِ از آن و گرفتنِ قسمتِ خويش و مسرور بودنِ از مشقّتش وَيْ را بخشيده است اين داده ء خدا است (۲۰) چونکه روزهاي عمرش را بسيار بخاطر نخواهد آورد سبب اينکه در مسروريء دلش خدا اورا اجابت فرموده است *

(فصلِ ششم مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) مصيبتي هست که در زيرِ آفتاب ديدم و درميانِ مردمان فراوان است (۲) کسي که خدا باو دولت و نعمت و عزّت داده بحدّي که هر چه که آرزو دارد از براي جانش نقصي نيست امّا خدا قوّةِ خوردنِ از آنهارا باو نداده است بلکه ديگري از آنها ميخورد اين نيز باطلي و مرضِ مضرّ است (۳) اگر کسي صد اولادرا توليد نمايد و سالهاي بسيار زنده گاني نموده روزهاي عمرش زياد شوند و جانش از نيکوئي

سیر نشود و مدفونی از برای او نباشد میگویم که سقط شده از آن بهتر است (۴) اگرچه عبثاً آمد و بتیرهگی رفت و اسمش در ظلمت مستور (۵) و آفتابرا هم ندیده و چیزی ندانست لکن راحتِ این از آن بیشتر است (۶) زیرا که او اگر هزار سالِ مضاعف زندهگی نماید مع هذا تنعّمرا نمیبیند آیا همهگی بیك مکانِ نمیروند * (۷) تمامیء مشقّتِ انسان از برای دهانش میباشد با وجودِ آن نفسِ او سیر نمیشود (۸) زیرا که از برای حکیم از ابله چه رُجحان و از برای فقیری که در میانِ زندهگان رفتاررا عارف است چه فائده (۹) از آوارهگیء نفس با چشم دیدن بهتر است این نیز باطلی و انکسارِ روح است * (۱۰) آنچه که بالفعل بوجود آمده است هنوز باسمش مسمّیٰ است و معلوم است که آن انسان است پس با کسی که از او قویتر است منازعه نتوان کرد (۱۱) از آنجائی که چیزهای بسیار هست که بطالترا زیاد میکند پس از برای انسان چه فائده ایست (۱۲) زیرا آنچه که از برای انسان وقتِ حیاتش یعنی در مرورِ روزهای حیاتِ باطلیش که آنهارا مثلِ سایه میگذارند نیکوست که میداند و مردیرا بآنچه که در زیرِ آفتاب بعد از او واقع میشود که بیان تواند کرد *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) نیك نامی بجهة انسان از روغنِ خوشبو و روزِ مرگ از روزِ تولّدش بهتر است * (۲) و بخانهء ماتم رفتن از رفتنِ بخانهء مسروری بهتر است چونکه انجامِ هرکس این است و زندهگان اینرا در قلبِ خود جا میدهند (۳) غمگینی از خندیدن بهتر است زیرا که از کدورتِ چهره قلب خوشتر میشود (۴) دلِ دانشمندان در خانهء ماتم و دلِ ابلهان در خانهء شادی است * (۵) شنیدنِ عتابِ حکیمان بهتر است از آنکه کسی سرودِ ابلهانرا بشنود (۶) زیرا چنان که صدای خارها در زیرِ دیگ خنده کردنِ ابلهان همچنان است این نیز باطلی است * (۷) بدرستی که ظلم دانشمندرا دیوانه میکند و رِشوه دلرا ضائع میگرداند * (۸) انتهای چیزی از ابتدایش بهتر است و روحِ حلیم از روحِ مغرور خوشتر است * (۹) در نفسِ خود بغضب مسارعت مکن زیرا که غضب در آغوشِ ابلهان قرار میگیرد * (۱۰) مگو چگونه است که روزهای اوّلین از اینها بهتر بودند زیرا که در این خصوص با حکمت سائل نیستی * (۱۱) هم حکمت و هم ارث نیکوست و برای بینندهگانِ آفتاب فائدهمند (۱۲) زیرا حکمت سایه ایست و نقره نیز سایه ایست امّا ترجیحِ حکمت آن است که حکمت صاحبشرا زنده نگاه میدارد * (۱۳) صنعِ خدارا به بین زیرا آنچهرا که او کج نموده است که راست تواند کرد (۱۴) در روزِ سعادتمندی با خوشی باش و در روزِ محنت تأمّل نما اینرا نیز خدا در مقابلهء آن نهاده است تا آنکه آدمی چیزی که بعد از او واقع میشود درك ننماید * (۱۵) این همهرا در روزهای بطالتِ خود دیدم که عادلی هست که بسببِ عدالتش هلاك میشود و شریری است که با شرارتِ خود روزهارا طویل میگرداند (۱۶) با افراط عادل مباش و در حکمت زیاده روی مکن چرا خویشتنرا بهلاکت برسانی (۱۷) و افراط در

شرارت و ابلهي مکن چرا بي هنگام بميري (۱۸) مصلحت است که باين متمسّك شوي و از آن ديگري
دستت باز پس نکشي زيرا که خداترس از همهگيء اينها بيرون ميرود * (۱۹) حکمت دانشمندرا از
ده نفر سَروَري که در شهر مسلّط اند قوي‌تر ميگرداند (۲۰) چونکه در زمين مردِ عادلي نيست که نيکوئي ،
ورزيده هيچ خطا ننمايد * (۲۱) پس بهمهء سخناني که ميزنند دلِ خويشتن‌را مشغول مساز تا آنکه بندهٔ‌ات‌را
نشنوي که ترا لعنت مينمايد (۲۲) زيرا که بسيار اوقات قلبت ميداند که تو نيز ديگران‌را لعنت نمودهٔ
(۲۳) اين همه‌را بحکمت تجربه کرده گفتم که دانشمند ميشوم امّا حکمت از من دور است (۲۴) آنچه که
دور است و بسيار عميق است که آن‌را ميتواند درك نمايد * (۲۵) و ديگر برگشتم و دلِ خودرا به
شناختن و غَوْر رسي و تفتيشِ حکمت و کيفيّتِ حساب وا داشتم و هم به استدراكِ شرارتِ ابلهي و هم
به احمقي و ديوانگي (۲۶) و زني‌را که مثلِ دامها است و دلَش تلهها و دستهايَش کمندها است يافتم
که تلخ‌تر از مرگ است کسي که در حضورِ خدا پسنديده است از او رهائي خواهد يافت امّا گناهکار
گرفتارِ وَيْ خواهد شد (۲۷) اينك واعظ ميگويد که اين‌را دريافتم بعد از شمردنِ چيزها يك بيك تا آنکه
کيفيّتِ حساب دريابم (۲۸) که جانِ من الي‌الآن در جُستجويَش ميباشد و نمي‌يابد اينست که يك
مرد از هزار پيدا کردم امّا از تماميء آنها زني‌را پيدا نکردم (۲۹) اينك همين‌را يافتم که خدا انسانرا
راست آفريد امّا خيالاتِ [فاسدِ] بسياررا ايجاد کردند *

(فصلِ هشتم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) مانندِ حکيم کيست و تفسيرِ کلامرا [مثلِ او] که ميداند حکمت چهرهء انسان‌را روشن ميسازد
و سختيءِ رويَش‌را تبديل مينمايد * (۲) من ترا پند ميدهم که فرمانِ مَلِكْ‌را نگاه داري بسببِ سوگندِ
خدا (۳) برفتن از حضورَش شتاب مکن در امرِ بد استقامت منما زيرا که هر چه ميخواهد بجا مي‌آورد
(۴) چونکه فرمانِ پادشاه مُقتدر است کيست وَيْ‌را بگويد که چه ميکني * (۵) نگاه دارندهء فرمان عملِ
بدرا احساس نميکند و دلِ دانشمند هم وقت و هم قاعده‌را ميداند (۶) زيرا که از براي هر مطلب وقتي
و قاعده ايست اگرچه محنتِ انسان بر او سنگين است (۷) چون آنچه که واقع ميشود نميداند بلکه
بآنچه که واقع بشود کيست که اورا اعلام نمايد * (۸) کسي نيست که بنفسِ خويش مسلّط شود
بحدّي که نفسِ خودرا نگاه دارد در روزِ مرگ تسلّطي ندارد و از آن گيرودار رهائي نخواهد يافت و شرارت
صاحبَش‌را نجات نميدهد * (۹) اين همه‌را ديدم و دلِ خودرا بهر کاري که در زيرِ آفتاب کرده ميشود
مشغول ساختم وقتي هست که مرد بمرد بجههٔ ضورِ خودَش تسلّط مينمايد (۱۰) پس شريران‌را ديدم
که مدفون شدند و اينکه بمقامِ مقدس داخل شده از آن پس آمدند و همچنين کساني که براستي
عمل نمودند از شهر فراموش شدند اين نيز باطلي است * (۱۱) چونکه براي فعلِ بد اِجراي حکم
مستعجل نيست بنابراين دلِ بني آدم در جوفِ ايشان بجههٔ نمودنِ بدي قوي ميشود (۱۲) اگرچه گناهکار

صد مرتبه شرارت نماید و روزها وَیْ‌را طویل گردد مع هذا میدانم که براي آنکساني که از خدا میترسند و در حضورش خائف اند بخوشي خواهد بود (۱۳) امّا بشریر خوشي نخواهي بود و روزهایش‌را که مثلِ سایه میگذرد طویل نخواهد کرد چونکه از خدا نمیترسد * (۱۴) دیگر باطلي که در روي زمین معمول میشود اینست که صالحاني هستند که براي ایشان مثلِ سزاي کارهاي طالحان واقع میشود و طالحاني هستند که براي ایشان مثلِ لیاقتِ صالحان واقع میشود گفتم که این نیز باطلي است (۱۵) آنگاه مسروري‌را مدح کردم زیرا ازبراي انسان دُر زیرِ آسمان از این چیزي بهتر نیست که بخورد و بنوشد و تنعّم نماید چونکه از مشقّتش در روزهاي حیاتي که خدا در زیرِ آفتاب باو عطا فرموده است همین باو ملاصق خواهد شد * (۱۶) هنگامي که دلِ خودرا به استدراكِ حکمت و بملاحظه کردنِ مشقّتي که بر روي زمین کشیده میشود دادم و حال اینکه هست کسي که با چشمانش خواب‌را هم در روز و هم در شب نمي‌بیند (۱۷) آنگاه تماميءِ صنعتِ خدارا دیدم که هیچ کس کاري که در زیرِ آفتاب کرده مي‌شود نتواند یافت اگرچه انسان در تفحّصِ آن زحمت بکشد نخواهد یافت و اگر مردِ دانا بگوید که خواهم شناخت آخرالأمر به استدراکش قادر نمیشود *

فصلِ نهم مشتمل بر هجده آیه

(۱) زیرا تماميءِ این مطالب‌را در قلبِ خود گذاشتم تا آنکه تماميءِ این مطالب‌را آشکار سازم که عادلان و حکیمان و اعمالِ ایشان در دستِ خدا است به نحوي که انسان نه دوستي و نه دشمني از هرچه که درحضورِ ایشان است نتواند شناخت (۲) تماميءِ وقائع برهمه‌گي عليَ السّوا واقع میشود از براي عادل و شریر و از براي نیکان و طاهران و هم متنجّسان و از براي ذبح کننده و از براي کسي که ذبح نمینماید واقعه یکي است چناني که به نیکان همچنان بگناهکاران و به نحوي که بسوگند خورنده همچنین بکسي که از سوگند میترسد [حادثه یکي] است (۳) در تماميءِ اعمالي که درزیرِ آفتاب کرده میشود بدي این است که بر همه‌گي واقعه یکي است و اینکه قلبِ بني آدم ازشرارت پُر است و در مرورِ حیاتِ ایشان دیوانه‌گي در قلبِ ایشان مندرج است و بعد ازآن بمُرده‌گان مي پیوندند (۴) زیرا از براي کسي که بتماميءِ زنده‌گان شرکت دارد امیدي هست چونکه سگِ زنده ازشیرِ مرده بهتراست (۵) زانروکه زنده‌گان میدانند که باید بمیرند امّا مُرده‌گان هیچ چیز نمیدانند و دیگر براي ایشان اُجرتي نیست چونکه ذکرِ ایشان فراموش شد (۶) هم دوستي و هم دشمني و هم حسدِ ایشان حال نابود شد و دیگر از براي ایشان درهرآنچه که در زیرِ آفتاب کرده میشود ابداً حصّهٔ نیست * (۷) پس برَوْ نانِ خودرا بمسروري بخور و شرابِ خودرا بدلِ خوشي بنوش چونکه حال خدا ازاعمالِ تو راضي است (۸) لباسِ تو همیشه سفید باشد و بر سَرِ تو روغن کم نشود (۹) همه‌گيءِ ایّامِ عمرِ باطلِ خویشتن‌را با زني که دوست میداري که [خدا] آن‌را تماميءِ روزهاي باطلت در زیرِآفتاب بتو داده است بخوشي بگذران زیرا که نصیبِ تو وقتِ حیات و درمشقّتي که در

زیرِ افتاب میکَشي همین است (۱۰) هرچه که به دستِ تو جهةِ عمل نمودن بیآید همان‌را بقوّتِ خود بعمل آر چونکه در قبري که بآن روانهء نه کار و نه تدبیر و نه معرفت و نه حکمت هست * (۱۱) برگشتم و در زیرِ آفتاب دیدم که نه مَیْداني براي تیز دونده‌گان و نه حرب‌گاهي براي شجاعان و نه ناني براي کاردانان و نه دولتي از براي فطانت‌پیشه‌گان و نه التفاتي براي عالمان هست زیرا که براي همگیء آنها وقتي و بختي واقع میشود (۱۲) چونکه انسان وقتِ خودرا نمیداند چناني که ماهیان در دامِ بد گرفتار و مرغانِ بتله مأخوذ میشوند همچنین بني آدم هنگامی که حادثهء بناگهان بایشان مي‌رسد در وقتِ بد گرفتار میشوند * (۱۳) دیگر حکمتي‌را در زیرِ آفتاب دیدم که در نظرِ من عظیم نمود (۱۴) شهرِ کوچکي بود که مردمان در آن قلیل‌العدد بودند و بر خلافش پادشاهي بزرك آمد و آن‌را محاصره نموده مترسهاي عظیم بر پا نمود (۱۵) و در آن شهر مردِ حکیمِ فقیري یافت شد که شهررا بحکمتِ خود رهانید امّا هیچ کس این مردِ فقیررا یاد نیاورد (۱۶) آنگاه گفتم که حکمت از شجاعت بهتر است هرچند حکمتِ فقیر خوار شمرده شود و سخنانش مسموع نشود * (۱۷) کلماتِ دانشمندان که به آرامي گفته شوند از غوغاي کساني که در میانِ ابلهان مسلّط اند زیاده مسموع میشوند * (۱۸) حکمت از آلاتِ جنگ بهتر است امّا یك گناهکار نیکوئیء بسیاررا ضائع تواند کرد *

(فصلِ دهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) چناني که مگسهاي مُرده روغنِ عطّاررا بدبو میکند همچنان اندك احمقي کسي که بسببِ حکمت و عزّت محترم است [بد بو] میسازد * (۲) قلبِ حکیم بدستِ راست و دلِ ابله بدستِ چپِ خویشتن است * (۳) و هم در وقتي که احمق براه میرود قلبش کمي مینماید و بهرکس نمایان میکند که ابله است * (۴) اگر روحِ سلطان بر تو غضبناك بر آید مکانِ خودرا وا مگذار زیرا که حلم خطایاي عظیم‌را ساکت میگرداند (۵) بدیي هست که در زیرِ آفتاب دیدم گویا که غلطي از حضورِ سلطان صادر میشود (۶) ابلهي در مقامهاي بلند گذاشته میشود و دولتمندان در پستي مینشینند (۷) بنده‌گانرا دیدم که بر اسبان سوار اند و سَروَران‌را که مثلِ بنده‌گان بر زمین پیاده میروند * (۸) حفرکنندهء چاه در آن مي افتد و شکنندهء حصار مار وَيْ‌را میگزد * (۹) بردارندهء سنگها از آنها اَلَم میبابد و شکافندهء چوبها از آنها بمخاطره مي‌افتد * (۱۰) اگر آهن کُند باشد و دَمْهایَش‌را تیز نسازد باید که قوّتش‌را بیشتر گرداند امّا حکمت براي هدایت فائده‌مند است * (۱۱) اگر مار بدونِ افسون بگزد از براي صاحب زبان فائده نیست (۱۲) کلماتِ دهانِ دانشمند لطف است امّا لبهاي ابله وَيْ‌را هلاك میسازد (۱۳) ابتداي سخنانِ دهانش ابلهي و انتهاي گفتارش دیوانه‌گيء مضرّ است (۱۴) ابله پُرحرف است بآنچه که واقع میشود انسان عارف نیست و بعد از او آنچه که واقع میشود بَوَيْ که خبر تواند داد (۱۵) شغلِ ابلهان ایشان‌را خسته میسازد چونکه نمیدانند که چگونه بشهر بروند * (۱۶) اي ولایت واي بر تو هنگامي که پادشاه تو طفل است و سَروَرانت

در صبحدم میخورند (۱۷) اي ولايت خوشاحالِ تو هنگامي که پادشاهِ تو پسرِ نجبا است و سَروَرانَت در وقتِ معيّن براي تقويت و نه براي مستي ميخورند * (۱۸) سقف از غفلتها خراب ميشود و از سُستيءِ دستها خانه ميچكد * (۱۹) ضيافت از براي خنديدن مُنعقد ميشود و شراب حياترا مسرور ميگرداند امّا نقد در هر چيز جواب ميدهد * (۲۰) هم در ضميرِ خود پادشاهرا نفرين مكن و هم در بسترگاهِ خلوتِ خود غنيرا لعنت منما زيرا كه مرغِ هوا آن آوازرا خواهد بُرد و صاحبِ بال آن خبررا بيان خواهد كرد *

(فصلِ يازدهم مشتمل بر ده آيه)

(۱) نانِ خودرا بر روي آب بينداز زيرا كه بعد از روزهاي بسيار آنرا خواهي يافت (۲) حصّهء بهفت بلكه بهشت به بخش زيرا بلائي كه بر روي زمين واقع ميشود نميداني (۳) هنگامي كه ابرها پُر ميشوند بارانرا بر زمين ميريزند و اگر درخت بسوي جنوب و يا بسوي شمال بيفتد در همانجائي كه درخت مي‌افتد خواهد ماند (۴) كسي كه بباد نگران است نخواهد كاشت و ملاحظه كنندهء به ابرها نخواهد درو يد (۵) چناني كه راهِ روحرا نميداني كه چگونه است و يا بچه طور استخوانها در رحِمِ آبستن مُنعقد ميشود همچنين كارِ خدا كه خالقِ كلّ است نميداني (۶) در صبحدم بذرِ خودرا بيفشان و در شام دستِ خودرا باز پس مكش زيرا نميداني كه آيا اين و يا آن بكام ميرسد و يا اينكه هر دوي آنها در خوبي مساوي باشند * (۷) البتّه روشنائي شيرين است و ديدنِ آفتاب براي چشم خوشنما است (۸) امّا اگر انسان روزهاي بسيار زندهگاني نمايد و در همهگيءِ آنها مسرور باشد لكن روزهاي تاريكيرا بياد آورد كه بسيار خواهند بود و هر چه كه مي‌آيد باطل است * (۹) اي جوان وقتِ شبابِ خود شادمان باش و قلبِ تو در روزهاي جوانيّت ترا خوش وقت سازد و در راههاي قلبت و موافقِ مرئيّاتِ چشمانت سلوك نما نهايت بدان كه بسببِ همهگيءِ اين چيزها خدا ترا بمعرضِ حكم خواهد آورد (۱۰) پس غمگيني از قلبت دور و بدي از جسدِ خود بعيد نما زيرا كه كودكي و جواني باطل است

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر چهارده آيه)

(۱) پس خالقِ خودرا در روزهاي جوانيّت بخاطر دار هنگامي كه روزهاي بلا نيآمده باشند و سالهائي كه خواهي گفت كه از برايَم از آنها حظّي نيست نزديكي ننموده اند (۲) مادامي كه آفتاب و نور و ماه و ستارهگان تاريك نگرديده اند و ابرها بعد از باران رجعت ننموده اند (۳) در روزي كه محافظانِ خانه ميلرزند و صاحبانِ قوّت خويشتنرا خم ميكنند و سايندهگان بسببِ قليلاً لعددي از سائيدن باز ميمانند و نگرندهگانِ از پنجرهها تاريك شوند (۴) و درها در كوچهها بسببِ پستيءِ آوازِ سائيدن بسته شوند و آدمي از صفيرِ مرغ برخيزد و تماميءِ دخترانِ مُغنّيه به پستي آورده شوند (۵) و همچنين از بلنديها بترسند و مخوفات در راه باشد و درختِ بادام شكوفه نمايد و ملخ آسا از براي خودش بار شود و اشتها شكسته شود از اينكه انسان بخانهء

دائمیءِ خود می رود و نوحه کنندهگان درکوچه گردش میکنند (۶) هنگامی که رشتهء سیمین حلّ نشده و جمجمهء طلا نشکسته و سبو نزدِ چشمه پارچه نشده و هم چرخ بر چاه منکسر نشده باشد (۷) و حینی که خاك بزمین بطوری که وجود داشت برنگردد و روح به خدا که آنرا عطا فرموده بود عَوْد ننماید * (۸) واعظ میفرماید که باطلینِ باطلها همهگي باطل است (۹) و دیگر از اینکه واعظ حکیم بود زیاده علمرا به اَقوام تعلیم داد و متوجّه شده امثالِ بسیاررا تفتیش و ترتیب نمود (۱۰) واعظ متفحّص شد که سخنانِ مقبولرا پیدا بکند و باینکه کلماتِ حقّ براستي نوشته شوند (۱۱) کلماتِ دانشمندان مثلِ مهامیز و مانندِ میخهاي محکم شدهءمیرانِ مجلسها میباشند که ازیك شبان داده شده اند (۱۲) و دیگر اي پسرِ من باینها پند بگیر ساختنِ کتابهاي بسیار نهایت ندارد و کثرتِ فکر باعثِ درماندهگيءِ بشر است * (۱۳) نتیجهء تماميءِ امررا بشنویم از خدا بترس و اَوامرَشرا نگاهدار زیرا که لوازمِ تماميءِ انسانیان همین است (۱۴) چونکه خدا هر عمل با هر فکرِ پنهاني خواه نیکو و خواه بد باشد به معرضِ حکم خواهد آورد *

کتابِ سرودِ سلیمان شاه

مشتمل بر هشت فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هفده آیه)

(۱) سرودِ سرودها از آنِ سُلَیْمانْ * (۲) کاش ببوسّهايِ دهانَش مرا ببوسد زیرا محبّتِ تو از شراب خوشتر است (۳) روغنهاي تو خوشرایحه و اسمِ تو مثلِ روغنِ ریخته شده است باین سبب دختران ترا دوست میدارند (۴) مرا بکَش تا درعقبت بدَویم مَلِكْ مرا به خلوتگاهَش آورده است از تو شادمان و مسرور باشیم محبّتهاي ترا از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود راشتان ترا دوست میدارند * (۵) اي دخترانِ اُوْرشَلِیْمْ من سیاهفامم امّا خوشنما مثلِ چادرهاي قِیْدارْ و مانندِ پردههاي سُلَیْمانْ (۶) مرا مَنگرید چونکه سیاهفامم زیرا که آفتاب بر من تابیده است پسرانِ مادرَم با من غضبناك شدند مرا نگاهبانِ تاکستانها کردند که من تاکستانِ خودرا محارست نکردم * (۷) اي حبیبِ جانِ من مرا خبر ده که در کجا میچراني و وقتِ ظهر در کجا میخواباني زیرا چرا نزدِ گلّهاي رُفقایَت مثلِ برقعپوش باشم * (۸) اي زیباترینِ درزنان اگر نمیداني در پَيِءْ اثرِ گلّها بر آي و بُزغالههایَترا بپلوي چادرهاي شبانان بچران (۹) اي محبوبهء من ترا بمادیانِ در عرّادهء فِرْعَوْنْ تشبیه نموده ام (۱۰) گونههایَت درمیانِ زنجیرها و گردنَت درمیانِ گردنبندها خوشنما است (۱۱) از برایَت زنجیرهاي طلاي [منقّش] به بوتههاي سیمینرا خواهیم ساخت * (۱۲) وقتي که مَلِكْ در

مجلسِ خود است سنبلِ من رایحهٔ خودرا میبخشد (۱۳) محبوبِ مي از برایَم دستهٔ مرّصافي است که درمیانِ پستانهایَم وقتِ شب میخوابد (۱۴) محبوبِ من از برایَم مثلِ خوشهٔ حنا در باغهاي عینِ گدي است * (۱۵) اینك اي محبوبهٔ من زیبائي اینك زیبائي چشمانَت مثلِ چشمانِ کبوتر است * (۱۶) اینك اي محبوبِ من زیبا و نعیمي و فرشِ ما نیز سبز است (۱۷) تیرهاي خانهٔ ما از سروِ آزاد و سقفِ ما از سروها است *

(فصلِ دویم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) من نرکسِ شارونْ و سوسنِ درّههایم * (۲) چناني که سوسن در میانِ خارها محبوبهاَم نیز در میانِ دختران چنان است * (۳) چناني که درختِ سیب درمیانِ درختهای جنگل محبوبِ من نیز در میانِ جوانان چنین است درسایهٔ وَيْ به ابتهاج نشستم و میوهاَش براي کاَمم شیرین بود (۴) مرا باندرونِ میخانه آورد و بَیْدَقش بر من محبّت است (۵) مرا بحلویّات تکیه دهید و مرا بسیبها تقویت نمائید زیرا که بیمارِ محبّتم (۶) دستِ چپَش در زیرِ سرَم باشد و دستِ راستَش مرا در آغوش گیرد * (۷) اي دخترانِ اُورشَلیم شمارا به غزالها و آهوهاي صحرائي سوگند میدهم که این محبوبهرا متحرّك و بیدار مسازید تا آنکه خودَش بخواهد * (۸) آوازِ محبوبِ من است اینك بالای کوهها جَست و خیزان و برگریوهها دوان مي آید (۹) محبوبِ من مثلِ غزال و یا به بچهٔ غزال میماند اینك درعقبِ دیوارِ ما ایستاده از پنجرهها مینگرد و از شبکهها خویشتنرا نمایان میسازد (۱۰) محبوبِ من خطاب کرده بمن گفت که اي محبوبهٔ من و زیبای من برخیز و بیاً (۱۱) زیرا اینك زمستان گذشت و بارانِ روانه شده رفت (۱۲) گلها درچمن نمایان زمانِ سرائیدن رسید و صَوْتِ قُمري در ولایتِ ما مسموع است (۱۳) درختِ انجیر تکمّهایَشرا نموده است و انگورهاي گلدار رایحهٔ خوش میدهد اي محبوبه و زیبایَم برخیز و بیاً (۱۴) اي کبوترِ من که در شکافهاي صخره درسترِ درجههائي چهرهٔ خودرا بمن بنماً و آوازترا بمن بشنوان زیرا که آوازَت لذیذ و چهرهاَت خوشنما است * (۱۵) شغالهارا از براي ما بگیرید یعني شغالهاي کوچکي که تاکستانهارا خراب مینمایند زیرا که تاکستانهاي ما گل کرده اند * (۱۶) محبوبَم از آنِ من است و من نیز از آنِ وَيْ ام در میانِ سوسنها میچَراند * (۱۷) تا وقتي که دَمِ روز فرو میرود و سایهها میگریزند اي محبوبَم برگرد و مثلِ غزال و یا مانندِ بچهٔ غزال برکوههاي بِترْ باش *

(فصلِ سیوم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) وقتِ شب در بسترَم [خوابیده] محبوبِ جانِ خودرا جُستجو کردم بلکه جُستجویَش کردم و نیافتم (۲) [گفتم] که حال برخیزم و گردشِ شهر نموده محبوبِ جانِ خودرا درکوچهها و چهارسوها تفحّص نمایم اورا تفحّص کردم و نیافتم (۳) پاسباناني که درشهر گردش میکردند مرا یافتند گفتم که آیا محبوبِ جانَمرا دیده اید (۴) اندك زماني که از ایشان گذشته بودم محبوبِ جانِ خودرا یافتم و اورا گرفته تا آوردنَم بخانهٔ مادرَم به خلوتگاهِ والدهاَم اورا رها ندادم * (۵) اي دخترانِ اُورشَلیم شمارا بغزالها و آهوهاي صحرائي سوگند

میدهم که این محبوبه‌را متحرّك و بیدار مسازید تا آنکه خودَش بخواهد * (۶) این کیست که مثلِ ستونهای دودِ بخور کرده شده بمرِّ صافی و کُندر و هم بتمامیء گَردهای معطّرِ تاجران از بیابان بر می‌آید (۷) اینك فراشِ سُلَیْمانْ است که شصت پهلوان از پهلوانانِ اِسْرائیلْ در اطرافِ اویند (۸) همهگی شمشیربند و آموخته شدهٔ جنگ هرکس شمشیرَش بر رانَش بسببِ خوفِ شبانه (۹) سُلَیمانِ مَلِكْ از برای خود صُفّهٔ از درختانِ لُبنانْ ساخت (۱۰) ستونهایَش از نقره و فرشَش از زر و پوششَش از ارغوان و ساختِ اندرونَش از محبّتِ دخترانِ اُورْشَلِیمْ مفروش است (۱۱) ای دخترانِ صِیُّونْ بیرون آئید و به سُلَیْمانِ مَلِكْ بنگرید بتاجی که مادرَش اورا در روزِ دامادی و روزِ مسروریء قلبش متوّج ساخت *

(فصلِ چهارم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) ای قرینهٔ من اینك زیبائی اینك زیبائی چشمانَت در میانِ طرّه‌هایَت مثلِ چشمانِ کبوتر است و مویهایَت مثلِ گلّهای بُزان که از کوهِ گِلْعادْ نمایان اند (۲) دندانهایَت مثلِ [گلّهٔ گوسفندانِ] پشم بریدهٔ که از شُستُشو برمی آیند که همهگیء آنها تَوْأَم زائیده اند و در میانِ آنها عقیم نیست (۳) لبهایَت مثلِ ریسمانِ قرمزی و دهانَت خوشنما صُدغَیْنَت در میانِ طرّه‌هایَت مثلِ پارهٔ آنار است (۴) گردنَت مثلِ برجِ داوُدْ است که بجههٔ حبّه خانه ساخته شده است و در آن هزار سپر که همهگیء آنها جنّه‌های پهلوانان می باشند آویزان است (۵) دو پستانَت مثلِ دو بچهٔ آهوی تَوْأَم اند که در میانِ سوسنها میچرند (۶) تا وقتی که دَمِ روز فرو میرود و سایها می گریزند بکوهِ مرِّصافی و گریوه‌های کُندر میروم (۷) ای قرینهٔ من بالْکلّیه زیبائی و در تو عیبی نیست * (۸) ای عروس با من از لُبْنانْ با من از لُبْنانْ بیا از سَرِ آمانَاهْ و از سَرِ شِنِیْرْ و حِرْمُونْ از مکمنهای شیران و از کوه‌های بَبرَان بنگر (۹) ای خواهر و عروسِ من دلَم‌را ربودی بیکی از چشمانَت و بیکی از بندهای گردنَت دلَم‌را ربودی (۱۰) ای خواهر و عروسِ من محبّتهایَت چه لذیذ محبّتهایَت از شراب و رایحهٔ عطرهایَت از تمامیء ادویه‌جات چه قدر بهتر است (۱۱) ای عروس لبهایَت عسل میچکانند در زیرِ زبانَت عسل و شیر است و رایحهٔ لباسَت مثلِ رایحهٔ لُبْنانْ است (۱۲) خواهر و عروسِ من باغچهٔ مقفّل است بل منبعِ مقفّل و چشمهٔ مختوم است (۱۳) مغروساتِ تو فردوسی از انار است با میوه‌های لذیذ و حناها و سنبلها (۱۴) سنبل و زعفران و نَیْ و دارچین و انواعِ درختهای کُندر و مرِّصافی و صَبر و انواعِ ادویه‌جاتِ خاصّ (۱۵) منبعِ باغچَها چشمهٔ آبِ حیات و نهرهای جاری از لُبْنانْ است * (۱۶) ای بادِ شمال برخیز و ای بادِ جنوب بیاَ و بباغِ من بوَزْ تا آنکه ادویه‌جاتَش منتشر شوند محبوبِ من بباغِ خود بیآید و از میوه‌های لذیذِ خود بخورد *

(فصلِ پنجم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) ای خواهر و عروسِ من بباغِ خود آمده ام مرِّصافیء خودرا با ادویه‌جاتَم جمع کردم شانِ خودرا با عسلَم خوردم شرابِ خودرا با شیرَم نوشیدم ای دوستان بخورید و ای یاران تا به سیری بنوشید * (۲) میخوابم

و دلم بیدار است آواز محبوبِ من است که [دررا] میکوبد و میگوید که از برایَم بگُشاي اي خواهرَم و قرینهاَم و کبوترَم و پاکیزهاَم زیرا که سرَم از شبنم و طرّههایَم از ترشّحاتِ شب پُر است (۳) جبکَنِ خودرا کَنده ام آن‌را چگونه بپوشم پایهاي خودرا شُسته ام آنهارا چگونه چرکین نمایم (۴) محبوبِ من از سوراخِ دستِ خودرا درازکرد و امعایَم از براي او متحرّك شد (۵) من برخاستم تا آنکه براي محبوبَم بگُشایم و دستهایَم مُرّرا و انگشتهایَم مُرّصافيرا بر کلیدِ قفل چکانید (۶) و از براي محبوبَم گُشودم امّا محبوبَم برگشته رفته بود و جانَم ازگُفتگُویَش بلب آمد اورا جُستجُو کردم و نیافتم اورا خواندم و جوابَم نداد (۷) پاسبانانی که در شهرگردش میکردند مرا یافتند و زدند و مجروح ساختند و نگاهبانانِ حصارها روبندِ مرا از من گرفتند (۸) اي دخترانِ اُورْشُلیْمْ شمارا سوگند میدهم که اگر محبوبِ مرا بیابید وَيْ‌را چه خواهید گفت [بگوئید] که مریضِ محبّتم * (۹) اي زیباترینِ در میانِ زنان محبوبِ تو از سائرِ محبوب چه برتري دارد که چنین سوگند بما دادي * (۱۰) محبوبِ من [رویَش] سفید و سرخ‌فام است و درمیانِ ده هزار بَیْدق دار است (۱۱) سرِ او مثلِ زرِخالص و طرّههاي آویزانَش مثلِ زاغ سیاه‌فام است (۱۲) چشمانَش مثلِ چشمانِ کبوتر که نزدِ آبِ جاري بوده که در شیرِ شُستُشو یافته به ردیف مینشینند (۱۳) گونَهایَش مثلِ چمن‌هاي ادویه‌جات طبلهٔ عطّاران است لبهایَش مثلِ سوسنها که مُرّصافي میچکانند (۱۴) دستهایَش مثلِ انگشترینِ زرّینِ نصب کرده شدهٔ بسنگهاي تَرْشیْش و اندامَش مثلِ عاجِ صیقليِ مرصّع بیاقوتِ کبود (۱۵) ساقهایَش مثلِ ستونهاي مرمرِ بر پا نمودهٔ بر پایه‌هاي زر و سیمایَش مثلِ لُبْنانْ و برگزیده مثلِ درختانِ سروِ آزاد (۱۶) کامَش بسیار شیرین و خودَش بالْکلّ اشتیاق‌مند است محبوبِ من اینست و یارِ من همین است اي دخترانِ اُورْشَلیْمْ *

(فصلِ ششم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) اي زیباترینِ میانِ زنانِ محبوبِ تو کجا رفت محبوبِ تو بکجا توجّه نمود تا آنکه اورا بهمراهَت جُستجُو نمائیم * (۲) محبوبِ من بباغَش بچمنهاي ادویه‌جات فرود آمده است تا آنکه در باغات بچرد و سوسنهارا بچیند (۳) من از آنِ محبوبَم و محبوبَم از آنِ منست که درمیانِ سوسنها میچَرد * (۴) اي قرینهٔ من مثلِ تِرْصا زیبا و مثلِ اُورْشَلیْمْ رعنا و مانندِ عساکرِ بَیْدق‌دار با هَیْبَتي (۵) چشمانت‌را از حضورِ من برگردان زیرا آنها بمن غلبه نمودند مویهایَت مثلِ گلّهٔ بُزان که ازکوهِ گِلْعادْ نمایان اند (۶) دندانهایَت مثلِ گلّهٔ گوسفندان که از شُستُشو بر مي آیند که همگيِ آنها تَوْأم زائیده اند و در میانِ آنها عقیم نیست (۷) صُدغَیْنَت در میانِ طُرّههایَت مثلِ پارهٔ انار است * (۸) شصت مَلِکه و هشتاد خاصّگي و دخترانِ بي‌حساب (۹) امّا کبوترِ من و پاکیزه من یگانه است یگانهٔ مادرَش و مختارهٔ والده‌اش میباشد * دختران اورا دیده وَيْ‌را خجسته گفتند مَلِکه‌ها و هم خاصّگیان اورا دیده تهلیل نمودند (۱۰) که این کیست که مثلِ فجر نمایان است و مثلِ ماه زیبا و مثلِ خورشید پاك و هم مثلِ عساکرِ بَیْدق دار مهیب است * (۱۱) بباغِ درختانِ جَوْز فرود آمدم تا آنکه خضرتِ درّه‌را بنگرم و به بینم که آیا تاك گل کرده است و انار غُنچه زده است

(۱۲) كه ناگهان جانَم مرا مثلِ يكي از گردونهاي قومِ شريفَم گردانيد * (۱۳) برگرد برگرد اي شُولاميّه بر گرد برگرد تا آنكه ترا بنگريم * در شُولاميّه چه مينگريد كه مثلِ هرولهء دو لشكر است *

(فصلِ هفتم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) اي دُخترِ اميرِ پايهايَت در نعلين چه زيبا ينند دَورهء رانهايَت مثلِ قِلادههاي كارِ دستِ صنعتگران است (۲) نافَتْ مثلِ پيالهء مُدوّريست كه بشربتِ ممزوج محتاج نيست شكَمَت مثلِ تودهء گندم كه محيطِ بسوسنها است (۳) دو پستانَت مثلِ دو بچّهغزال است كه تَوأَم اند (۴) گردنَت مثلِ برجِ عاج چشمانَت مثلِ بركههاي حِشْبُونْ نزدِ دروازههاي بَيْتِ رَبّيمْ بينيآت مثلِ برجِ لُبْنانْ كه بسوي دَمّشِقْ نگران است (۵) سرَت به برَت مثلِ كَرمِلْ است و كاكلِ سَرَتْ مثلِ اُرْغَوان كه مَلِكْ بگرِهْهايَش گرفتار است (۶) چه زيبا و نعيمي اي محبوبه بسببِ لذّتها (۷) اين قامتِ تو مثلِ درختِ خُرما و پستانهايَت بخوشَها شبيه است (۸) گفتم كه بدرختِ خُرما برآيم و بشاخههايَش بچسپم و حال پستانهايَت مثلِ خوشههاي انگور و رايحهء دماغَت مثلِ سيبها باشند (۹) و كامَتْ مثلِ شرابِ خوشگوار كه از براي حبيبَم خوشروان است كه بلبهاي خفتگان بنرمي داخل ميشود (۱۰) من از آنِ محبوبَم و شوقِ او بمن است (۱۱) اي محبوبَم بيآ تا بصحرا برآئيم و بدِهات بيتوته نمائيم (۱۲) و سحرگاه بتاكستانها برويم و به بينيم كه آيا انگور گل كرده است و غُنچه كُشوده است و انارها گل داده اند آنجا محبّتِ خودرا بتو نمايان خواهم ساخت (۱۳) دستَمبوها رايحه ميدهند و در برا بر دروازههاي ما تماميء ميوههاي خوشنما تازه و كهنه است كه آنهارا از برايَت ذخيره كرده ام اي محبوبَم *

(فصلِ هشتم مشتمل بر چهارده آيه)

(۱) اي كاشكي بمن مثلِ برادر ميبودي كه پستانهاي مادرَمرا ميمَكيد كه هنگامي كه ترا در بيرون مييافتم ترا ميبوسيدم و مرا تحقير نمينمودند (۲) ترا برميداشتم و بخانهء مادرَم مي آوردم تا آنكه مرا بيآموزي ترا بشرابِ معطّر و فشردهء انارَم مينوشانيدم * (۳) دستِ چپِ او در زيرِ سَرَم و دستِ راستَش مرا در آغوش ميگرفت * (۴) اي دخترانِ اُورشَلِيْمْ شمارا سوگند ميدهم كه اين محبوبهرا متحرّك و بيدار مسازيد تا آنكه خودَش بخواهد * (۵) اين كيست كه از بيابان برمي آيد و بر محبوبهاَش تكيه مينمايد * ترا در زيرِ درختِ سيب بيدار كردم كه در آنجا مادرَت بتو آبستن شده يعني والدهاَت ترا در آنجا زائيد (۶) مرا مثلِ خاتم بر قلبَت و بر بازويَت مثلِ نگين بگذار زيرا كه محبّت مثلِ مرگ قوي است و غيرت مثلِ قبر قسي است شرارهء او شرارهء آتشيني كه با شدّت شعلهور است (۷) آبهاي بسيار محبّترا خاموش نتوانند كرد و نهرها آنرا سرنگون نميسازد اگر كسي براي محبّت تماميء ماَمَلَك خانهاَشرا بدهد البتّه تحقيرَش خواهند نمود * (۸) مارا خواهرِ كوچكي است كه پستانها ندارد از براي خواهرِ ما در روزي كه در بارهاَش خواستگاري ميكنند چه خواهيم كرد (۹) اگر ديوار باشد بر آن برجِ نقره بنا خواهيم كرد و اگر دَرْ باشد آنرا به

تختهاي چوبِ سروِ آزاد محکم خواهيم ساخت * (۱۰) من ديوارم و پستانهايم مثلِ برجها است آنگاه در
نظرش مثلِ يابندهگانِ لطف خواهم بود (۱۱) سُلَيْمانْرا در بَعَلِهامُونْ تاکستاني بود آن تاکستانرا به
نگاهبانان داد هرکسي از براي ميوهاَش هزار پارهٔ نقره ميداد (۱۲) تاکستانِ منِ در دستِ من است هزار
پارهٔ نقره ازآنِ تو باشد اي سُلَيْمانْ و دويست پاره براي نگاهبانانِ ميوهاَش * (۱۳) اي توکه ساکن در
باغهائي رفيقان آوازِ ترا ميشنوند مرا نيز بآن مسموع گردان * (۱۴) اي محبوبَم تعجيل نما و مثلِ غزال و
يا بچهٔ غزال برکوههاي ادويهجات باش *

کتابِ اِشَعياهِ پيغمبر

مشتمل برشصت وشش فصل

(فصلِ اوّل مشتمل برسي و يك آيه)

(۱) رؤيائي که اِشَعْياهِ پسرِ آمُوصْ درحقِّ يِهُوداهْ و اُورْشَلِيمْ در ايّامِ عُزِّياهْ و يُوثامْ و آحازْ و
حِزْقياهِ سلاطينِ يِهُوداهْ ديد اينست * (۲) اي آسمانها استماع نمائيد و اي زمين گوش ده زيرا که
خداوند ميفرمايد که فرزندانرا پرورش و تربيت نمودم و ايشان بمن عاصي شدند (۳) گاو مالكِ خودرا و
حمار آخورِ صاحبِ خودرا ميداند امّا اِسْرائِيلْ نميداند و قومِ من تشخيص نمينمايد * (۴) آوخ قومِ
گناهکار و اُمّتِ مُتحمّلِ عصيان و ذرّيهٔ بدکار و پسرانِ مفسدي که خداوندرا ترك کردند و مقدّسِ اِسْرائِيلْرا
غضبناك کردند و بيگانهوار قهقري نمودند (۵) چرا بايست که ديگر زده شويد که بغيرا زياد مينمائيد
تمامئ سَرْ دردناك و همهگئ دل ناتوان است (۶) ازکفِ پا تا بسر در آن تندرستي نيست مگر جراحت
و آسيب و صدمهٔ ناسوري که نه افشرده و نه بسته و نه به روغني نرم کرده شده است (۷) زمينِ شما
ويران و شهرهاي شما بآتش سوخته شدند بيگانگان زمينِ شمارا درمدِّ نظرِ شما ميخورند و مثلِ مکاني
که سرنگونِ اجنبيان باشد خراب گرديده است (۸) دخترِ صِيُّونْ مثلِ سايبانِ در تاکستان و مانندِ
جاليزِ بوستانِ خيار و شبيه بشهرِ محاصره کرده شده متروك است (۹) اگر خداوندِ لشکرها از براي ما
بقيّهٔ از اندك وا نميگذاشت مثلِ سَدُومْ شده به عَمُوراهْ شباهت ميداشتيم * (۱۰) اي سرورانِ سِدُومْ
کلامِ خداوندرا استماع نمائيد و اي خلقِ عَمُوراهْ بشريعتِ خداي ما گوش دهيد (۱۱) خداوند ميفرمايد
که ازکثرتِ ذبائحِ شما مرا چه [لذّت] است از قربانيهاي سوختنئ قوچها و از چربئ پرواريها سير
شده ام و از خونِ گاوها و برّهها و تکهها ملتذّ نيستم (۱۲) هنگامي که جهةِ ديدنِ حضرتَم ميآئيد

کیست که این‌را از شما استفسار نموده است که بارگاه‌هاي مرا قدم زنید (۱۳) هدیه‌هاي باطل‌را زیاده به من میآورید بخور از براي من مکروه است غُرّه‌هاي ماه و سَبْتها و دعوت نمودنِ جماعتهارا مُتحمّل نتوانم شد و عیدهاي شما محضِ فساد است (۱۴) غُرّه‌هاي ماهِ شما و عیدهاي شمارا جانِ من بغض مینماید آنها از براي من سربار شده است و از تحمُّل نمودنش بیزار شدم (۱۵) پس وقتي که دستهاي خودرا میگسترانید چشمهاي خودرا از شما خواهم پوشید و زماني که بسیار دعا مي‌نمائید استجابت نخواهم کرد زیرا که دستهاي شما از خون مملّو است (۱۶) غسل نموده پاك باشید بديِء اعمالِ خودرا از برابرِ چشمِ من بر دارید از بدي کردن دست بکَشید (۱۷) نیکوکاري بیآموزید انصاف‌را جُستجو نمائید مظلومانرا اعانت نمائید یتیمان‌را حکم کنید و براي بیوه‌زنان ادّعا نمائید * (۱۸) خداوند میفرماید که حال بیآئید تا با همدیگر محاجّه نمائیم اگر گناهانِ شما مثلِ سَقَرْلات باشد مانندِ برف سفید خواهند شد و اگر مثلِ قرمز سرخ باشد مانندِ پشم [سفید] خواهند شد (۱۹) اگر خواهشمند شده بشنوید طیّباتِ زمین‌را خواهید خوردِ (۲۰) و اگر منکر شده بغي بورزید بشمشیر بلع خواهید شد زیرا که دهان خداوند چنین فرموده است * (۲۱) شهرِ صداقت چگونه زاني شده است و از انصاف مملّو بوده که عدالت در آن منزل داشت حال از قاتلان [پُر] است (۲۲) نقرهء تو به ریم مبدّل و شرابِ تو به آب ممزوج است (۲۳) رؤساي تو متمرّد بوده رفیقِ دزدان گردیدند هر یك از ایشان بخشش دوست و پیْرَوِ رشوه‌هایند یتیمان‌را حکم نمي‌نمایند و دعواي بیوه‌زن بایشان نمیرسد * (۲۴) بنابراین پروردگار که خداوندِ لشکرها و قدیرِ اِسْرائیلْ است میفرماید که آوخ از اعدایَم فراغت خواهم یافت و از دشمنانَم انتقام خواهم کَشید (۲۵) و دستِ خودرا بتو بر آورده ترا به شخار از ریمَت صاف خواهم کرد و تماميِء آرزیرِ ترا بر خواهم چید (۲۶) و حاکمانِ ترا مثلِ نخستین و مشیرانِ ترا مثلِ ابتدا بودنِشان بر خواهم گردانید بعد از آن بشهرِ عادل و مدینهء صادق نامیده خواهي شد (۲۷) صِیونْ با حکومت و برگردندهگانَش با عدالت فدیه خواهند شد (۲۸) و عاصیان و گناهکاران با هم شکسته و تارکانِ خداوند نابود خواهند شد (۲۹) زیرا از درختانِ بلوطي که از آنها مُلتذّ بودید شرمنده خواهند شد و از باغاتِ منتخب خود خجالت خواهید کَشید (۳۰) چونکه مثلِ بلوطي که برگَش افتاده باشد و مانندِ باغي که وَيْ‌را آبي نیست خواهید شد (۳۱) و صاحبِ قوّت مثلِ تارِ کتان و صُنعتَش مثلِ شرارهٔ شده ایشان هر در بدونِ منطفي کننده سوخته خواهند شد *

(فصلِ دویم مشتمل بربیست و دو آیه)

(۱) کلامی که به اِشَعْیاه پسرِ آمُوصْ دربارهٔ یِهُودااهْ واُورِشَلیمْ نازل شد این است * (۲) که درایّامِ آخرین واقع میشود که کوهِ خانهء خداوند بسرِ کوهها برقرار و برتلّها رفیع ترخواهد شد و تماميِء طوائف بسوي آن روان خواهند شد (۳) و قومهاي بیشمار روانه شده خواهند گفت که بیآئید تا بکوهِ خداوند بخانهء

خداي يَعقُوبْ برأئيم كه او راههايش‌را بما نموده در طرائقِ او گردش نمائيم زيرا كه شريعت از صِيُونْ
و كلامِ خداوند از اُورشَلِيمْ بيرون خواهد آمد (۴) و او درميانِ خلائق حكومت نموده قومهاي بيشماررا
متنبّه خواهد ساخت و ايشان شمشيرهاي خودرا به گاوآهن و نيزه‌هاي خودشانرا به آرّه تبديل كرده قوم
بقوم شمشير نكَشيده بارِ ديگر جنگ‌را نخواهند آموخت * (۵) اي خاندانِ يَعقُوبْ بيأئيد كه تا درنورِ
خداوند رفتار نمائيم (۶) بدرستي كه قومِ خود خاندانِ يَعقُوبْ‌را وا گذاشتي زيرا كه از[فال گيران] شرقي
مملوّ و مانندِ فِلِسطِيانْ منجّم گرديدند و نيز به فرزندانِ بيگانه ملتصق شدند (۷) و زمينِ ايشان از سيم
و زر مملّو و گنجهاي ايشان بي نهايت است و زمينِ ايشان از اسبها پُر و عرّاده‌هاي ايشان‌را انجامي
نَي (۸) و ولايتِ ايشان از اصنام پُر است به صنعتِ دستهاي خود كه معمولِ انگشتهايشان است
سجده مينمايند (۹) بدين سبب عوامِ النّاس خم شده خواصِ النّاس پست خواهند شد چونكه ايشان‌را
عفو نخواهي كرد * (۱۰) بصخره داخل شده از ترسِ خداوند و از عظمتِ جلالَش خودرا در خاك پنهان
كن (۱۱) نظرِ بلندِ مردمان پست و رفعتِ آدميان خميده شده خداوند بانفراده در آن روز متعالي
خواهد بود (۱۲) بعلّتِ اينكه روزِ خداوندِ لشكرها بر هر چيزي كه بلند و عالي است و بر هر رفيع تا
پست گردد مؤثّر خواهد برد (۱۳) يعني بر تماميء سروهاي آزادِ اعلا و رفيعِ لُبنانْ و بر همه‌گيء درختانِ
بلُوطِ باشانْ (۱۴) و بر تماميء كوههاي عالي و بر همه‌گيء تلّهاي بلند (۱۵) و بر هر برجِ مرتفع و بر هر
ديوارِ مشيّد (۱۶) و بر تماميء كشتيهاي تَرشِيشْ و بر همه‌گيء صورتهاي پسنديده (۱۷) آنگاه ارتفاع
آدميان خميده و تكبّرِ انسانيان پست شده در آن روز خداوند بانفراده متعالي خواهد بود (۱۸) و بتان‌را
بالكلّ بر طرف خواهد كرد (۱۹) و ايشان در مغاره‌هاي كوهها و روزنه‌هاي خاك از ترسِ خداوند و
عظمتِ جلالَش هنگامي كه جهةِ ترسانيدنِ زمين بر ميخيزد داخل خواهند شد (۲۰) و در آن روز آدميان
بتهاي نقره و اصنامِ طلائي كه بخصوصِ سجده نمودن از براي خود ترتيب نموده بودند بموشهاي
كور و شب پره‌ها وا خواهند گذاشت (۲۱) تا آنكه بمغاره‌هاي كوهها و شكافهاي صخره‌ها از
ترسِ خداوند و از عظمتِ جلالَش حيني كه جهةِ ترسانيدنِ زمين برميخيزد داخل شوند (۲۲) از انساني
كه نَفَسِ او در دماغَش ميباشد دست بكَشيد زيرا كه اعتبارِ او چه خواهد بود *

(فصلِ سيوم مشتمل بربيست و شش آيه)

(۱) چون اينك پروردگاركه خداوندِ لشكرها است از اُورشَلِيمْ و يهُوداهْ عصا و چوب دستي‌را برخواهد داشت
يعني تماميء عصاي نان و همه‌گيء چوب دستيء آب‌را (۲) و پهلوانان و جنگيان و حاكمان و پيغمبران و
خردمندان و مشائخان (۳) و پنجاه باشي و صاحبِ آبرو و مُشير و صنعتگرِ ماهر و فصيحِ الكلام‌را (۴) و
اطفال‌را من سرورِ ايشان خواهم گردانيد و كودكان برايشان مُسلّط خواهند شد (۵) بدين منوال قوم بيكديگر
و هركس به همسايهء خود ظلم خواهد نمود كودك بمردِ پير و پست فطرت بمردِ معزّز تكبّر خواهد نمود

(۶) باین سبب مرد به خویشاوندانَش از خاندانِ پدَرش متمسّك شده که ترا لباسي هست از براي ما سرور
باش که این شکستگيء ما در زیرِ دستِ تو باشد (۷) در آن روز [آوازِ خودرا] بلند کرده خواهد گفت که
من تعمیرکنندهء شما نتوانم شد چونکه در خانهء من نه نان و نه لباس است مرا سرورِ قوم مسازید
(۸) چون اُورشَلیِم خراب و یهُوداه افتاده شده است زیرا که اقوال و افعالِ ایشان بخلافِ خداوند جهة به
غضب آوردنِ چشمانِ جلالَش میباشد (۹) بي آزرميء روي ایشان برایشان شهادت میدهد وگناهانِ خودرا
مثلِ سِدُوم عَیان کرده مخفي نساختند واي برجانِ ایشان که خود بخود بدي آوردند (۱۰) بعادل بگوئید
که با او خوشي خواهد بود زیرا که بَرِ اعمالِ خودرا خواهند خورد (۱۱) واي بر شریر که بدي با اوست
چونکه مکافاتِ دستَش به او داده خواهد شد (۱۲) نسبت بقومِ من کودکان ایشان‌را تعدّي نموده زنان بر
ایشان مسلّط اند اي قومِ من هدایت نمایندهگانَت ترا اضلال مي کنند و سمتِ راههایَت‌را واژگون میسازند *
(۱۳) خداوند در مقامِ معارضه بر آمده و براي محاکمه نمودنِ اقوام مي ایستد (۱۴) خداوند به مقامِ
محاکمه با مشائخِ قومِ خود و سرورانِ ایشان بر مي آید زیرا شما تاکستان‌را خوردید و غارت شدههاي
مسکینان در خانهاي شماست (۱۵) پروردگار که خداوندِ لشکرهاست میفرماید که چه شد شمارا که قومِ مرا
میکوبید و رویهاي فقرارا سحق مینمائید * (۱۶) باین سبب خداوند میفرماید چونکه دخترانِ صِیوّن مغرورة
شده وگردن افراز و غمّازچشم میگردند و در وقتِ رفتارْ قدم میکوبند و به پایهاي خود زنگ میزنند
(۱۷) پس خداوندگار سَرِ دخترانِ صِیوّن‌را کچل و پروردگار جاي عورتِ ایشان‌را برهنه خواهد گردانید (۱۸) در
آن روز خداوند زیورِ خلخالها و تصویرهاي شمسي و هلالي‌را از ایشان خلع خواهد کرد (۱۹) بلکه گوشوارهها
و دست‌بندها و روبندها (۲۰) و لَچَکها و سلسلهاي پایها وکمربندها و عطردانها و تعویذها (۲۱) و انگشترینها
و حلقههاي بیني (۲۲) و چَپْکَنهاي نفیس و ارخالقها و سینه‌بندها وکیسهها (۲۳) و سُندُسها و پیراهنهاي
کتانِ نازك و دستارها و رِداهارا (۲۴) و میشود که بجاي عطر ریم و عوضِ کمربند رشته‌پاره و بجاي مویهاي
مُجعّد طاسيء سر و بجاي سینه‌بند فوطهء پلاس و بجاي زیبائي رو سوختهگي خواهد بود (۲۵) مردمانَت با
شمشیر و پهلوانانَت در معرضِ جنگ خواهند افتاد (۲۶) و دروازههاي صِیوّن محزون و غم دیده و خودَش
ویران شده بر خاك خواهد نشست *

(فصلِ چهارم مشتمل بر شش آیه)

(۱) و در آن روز هفت زن بیك مرد متمسّك شده خواهند گفت که نانِ خودرا خواهیم خورد و بلباسِ خود
ملبّس خواهیم شد محض از براي رفعِ ملامتِ ماها اسمِ تو برسَرِما باشد * (۲) و در آن روز شاخهء خداوند
زیبا و ذي‌جلال و میوهء زمین از براي فراغت یافتهگانِ اِسْرائیل ممتاز و مستحسن خواهد شد (۳) و واقع
میشود که وا گذاشتهء در صِیوّن و باقي ماندهء در اُورشَلیِم مقدّس خوانده خواهد شد یعني هرکس که در میانِ
زندهگانِ اُورشَلیِم مکتوب باشد (۴) هنگامي که خداوند لَوْثِ دخترانِ صِیوّن‌را شُستشو داده خونِ اُورشَلیِم‌را از

میانَش بروح تحکُّم و بروحِ احتراق رفع نماید (۵) و خداوند بر تماميء مکانِ کوهِ صِیونْ و بر جماعَتَش وقتِ روز ابر و دودرا و هنگامِ شب شعلهء آتشِ درخشندهرا خواهد آفرید زیرا که بر تماميء آن جلال صیانت خواهد بود (۶) و وقتِ روز سایبان بجهةِ رفعِ حرارت سایهگستر و از طوفان و باران پناه و پوشش خواهد بود *

(فصلِ پنجم مشتمل بر سي آیه)

(۱) حال از جانبِ حبیبَم سرودي از سرودهاَیش در بارهء تاکستانِ وَيْ خواهم سرود حبیبَم‌را تاکستاني در تلّيء بارور میبود (۲) و آن‌را محصور ساخته سنگهایَش‌را برچید و در آن تاكِ خاصّ‌را غرس کرد و برجي درمیانَش بنا و نیز حوضي‌را درآن تراشید و منتظر بود که انگور خواهد داد امّا تاجریزي بر آورد (۳) پس حال اي ساکنانِ اُورْشَلِیْمْ و مردمانِ یِهُوْداْهْ اکنون درمیانِ من و تاکستانَم حَکَم باشید (۴) بتاکستانَم دیگر چه بایست کرد که درآن نکرده ام پس هنگامِ منتظر بودنَم که انگور خواهد داد چرا تاجریزي برآورد (۵) پس حال شمارا اعلام مي نمایم که بتاکستانِ خود چه خواهم کرد حصارَش‌را بر خواهم داشت که خورده شود و دیوارَش‌را درهم خواهم شکست که پایمال گردد (۶) و آن‌را خراب خواهم کرد نه اَرّه و نه بیل‌کاري خواهد شد بلکه شَوْك و خار خواهند روئید و ابرهارا امر میفرمایم که بر آن باران نباراند (۷) چونکه تاکستانِ خداوندِ لشکرها خاندانِ اِسْرائِیْلْ اند و مردمانِ یِهُوْداْهْ نهالِ محظوظِ اویند و منتظرِ انصاف بود و اینك ظلم و چشم داشتِ عدالت بود و اینك فریاد * (۸) واي بر کساني که. خانهء بخانهء ملحق و مزرعهء بمزرعهء ملصق سازند تا آنکه مکاني یافت نشود بقصدِ اینکه درمیانِ زمین منفرداً بنشینند (۹) درگوشِ من خداوندِ لشکرها فرمود بدرستي که خانَهاي بیشمار ویران خواهند شد یعني خانَهاي بزرگ وخوشنما غیر مسکون خواهند گردید (۱۰) بلکه ده جفت‌وارِ تاکستان یك بَث شراب خوهد داد و بذرِ یك حُوْمِرْ یك ایفاْهْ خواهد داد وبس * (۱۱) واي بر آناني که سحرگاه برمیخیزند تا آنکه پَیْرويِء مسکرات نموده تا بشام درنگ مینمایند که شراب ایشان‌را گرم نماید (۱۲) و در مجالسِ خود بربط و سنطور و دف و ناي و شراب موجود امّا صنائعِ خداوندرا نمي نگرند و اعمالِ دستهایَش‌را ملاحظه نمي نمایند * (۱۳) بنابراین قوم من از عدمِ عرفان اسیر شدند و اشرافِ ایشان ذي جوع و عوامِ ایشان بتشنهگي خشك شدند (۱۴) بایِن سبب عالَمِ غیب شوقِ خودرا زیاد و دهانِ خودرا بي اندازه باز نموده است تا که خواص و عوام و ذي شوکتان و وجدکنندهگانِ ایشان در آن فرو روند (۱۵) و عوامِ اَلنّاس خمیده و خواصِ اَلنّاس پست شده و بلند نظران به نشیب آیند (۱۶) و خداوندِ لشکرها بسببِ حکمِ مُتعال و خداي قدّوس بعلّتِ عدالت تقدیس کرده خواهد شد (۱۷) آنگاه برّهها به رسمِ عادتِ خود خواهند چرید و بیگانگان [ماحَصَلِ] ویرانیهاي متموّلان‌را خواهند خورد * (۱۸) واي بر آناني که عصیان‌را به ریسمانهاي بطالت وگناه‌را به اطنابِ عرّادهها میکَشند (۱۹) و میگویند که تعجیل نموده کارِ خودرا بشتابانَد تا آنکه به بینیم و تدبیرِ قدّوسِ اِسْرائِیْلْ نزدیکي نموده بیآید تا آنکه بدانیم (۲۰) واي بر آناني که بدیرا به خوبي و خوبي‌را ببدي مینامند و

ظلمت‌را بجاي نور و نوررا بجاي ظلمت گذاشته تلخي‌را بجاي شيريني و شيريني‌را بجاي تلخي مي‌نهند
(۲۱) واي بر آناني كه در نظرِ خودشان حكيم و در پيشِ روي خودشان خردمند اند (۲۲) واي بر آناني كه
بنوشيدنِ شراب پهلوان و در مزجِ مسكرات قوّت‌مند اند (۲۳) و شريررا بسببِ رشوه تصديق و صداقتِ
صادقان‌را از ايشان برميدارند * (۲۴) بنابراين بنهجي كه شرارهٔ آتش كاه‌بن‌را ميخورد و حشيش از شعله نابود
ميگردد به همين طور ريشهٔ ايشان مثلِ پوسيده‌گي شده و شكوفهٔ ايشان مثلِ غبار برخواهد خاست زيرا
كه شريعتِ خداوندِ لشكرهارا خوار و فرمانِ قدّوسِ اِسْرائيلْ‌را تحقير نمودند (۲۵) بدين سبب غضبِ
خداوند بقومِ خود افروخته است و دستِ خودرا بر ايشان دراز كرده است و ايشان‌را چنان زد كه كوه‌ها
لرزيدند و اجسادِ ايشان در ميانِ كوچه‌ها مثلِ خاك‌روبه شدند به همه‌گئِ اين وقائع غضبَش دفع نشده
دستَش الي‌الآن دراز است * (۲٦) وعَلَم‌را از براي طوائف از دور برپا نموده ايشان‌را از كرانهاي زمين صَفير
خواهد زد و اينك بزودي پرواز نموده مي آيند (۲۷) و در ميانِ ايشان خسته و لغزندهٔ نمي باشد پينه‌گي
ننموده نخواهد خوابيد و كمربندِ كمرِ ايشان باز نشده بندِ نعلينِ ايشان پاره نخواهد شد (۲۸) و تيرهاي
ايشان تيز و تمامئ كمانهاي ايشان زِه كرده شده سمهاي اسبانِ ايشان مثلِ سنگِ چقماق و چرخ‌هاي
[عرّاده‌هاي] ايشان مثلِ گردباد محسوب خواهند بود (۲۹) غرّشِ ايشان مثلِ شيرِ ماده بلكه مثلِ شيرانِ
جوان غريو خواهند كرد و شورش كرده صيدرا خواهند رُبود و بي وجودِ رهاننده آن‌را بسلامت خواهند بُرد
(۳۰) و در آن روز بر خلافِ ايشان مثلِ شورشِ دريا شورش خواهند كرد و اگر احدي بزمين بنگرد اينك
ظلمت و تنگنائي و نور درميانِ آسمانهايش تاريك ميگردد *

(فصلِ ششم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) و درسالِ وفاتِ عُزّياهِ مَلِكْ خداوندرا ديدم كه عالي و رفيع شده بركرسي مي نشيند و دامَنش هيكل‌را
پُر نموده است (۲) و سرافيانْ در برابرَش مي‌ايستند هر يكي صاحبِ شش بال بود با دو روي خودرا مي
پوشيد و با دو پايهاي خودرا مستور مي ساخت و بدو پرواز ميكرد (۳) و يكي بديگري فرياد كرده ميگفت
كه * قدّوس قدّوس قدّوس خداوندِ لشكرها است تمامئ زمين از جلالَش پُر است (۴) بسببِ آوازِ آن
مُنادي ستونهاي درها مي‌لرزيدند و خانه از دود پُر بود (۵) پس گفتم واي بر من كه هلاك شدم چونكه
مردِ ناپاك‌لبم و درميانِ قومِ ناپاك‌لبها مي نشينم و حال اينكه پادشاهي‌را كه خداوندِ لشكرها است با چشمانَم
ديدم (٦) لكن يكي از سرافيانْ پروازكنان نزدِ من آمد و در دستِ خود اخگري كه آن‌را با انبُراز مذبح
گرفته بود داشت (۷) و بر دهانَم ماليده گفت كه اينك اين برلبهايَت ماليده شده است و عصيانَت رفع و
گناهَت عفو كرده شده است * (۸) آنگاه آوازِ خداوندرا شنيدم كه ميگفت كه كرا بفرستم و از براي ما كيست
كه برود من ديگر گفتم كه اينك حاضرم مرا بفرست (۹) و او گفت كه برو و باين قوم بگو كه * استماع
كنان استماع ميكنيد امّا نمي فهميد و ملاحظه كنان ملاحظه مي نمائيد امّا درك نمي كنيد (۱۰) دلِ اين

قوم‌را بفربهي وگوشهاي ايشان‌را بسنگيني و چشمهاي ايشان‌را بكوري واگذار مبادا كه بچشمانِ خود به بينند
و بگوشهاي خود بشنوند و بدلِ خودشان درك نمايند و رجوع نموده شفا يابند (١١) و من گفتم كه اي خداوند
تا بچند و او گفت تا بوقتي كه شهرها ويران شده غيرِ مسكون باشند و خانّها بدونِ آدم و زمين خرابه شده
ويران بماند (١٢) و خداوند انسانهارا دور نمايد و درميانِ زمين جايهاي متروكه بسيار باشند (١٣) نهايت
در آن يك عُشري خواهد ماند كه رجوع نموده مادّهء سوختن خواهد شد و مثلِ درختانِ كُندر و بلوط كه
بعد از قطع شدن تنهء آنها باقي ميماند همچنين ذريّهء مقدّسِ آن حكمِ اين تنه‌را خواهند داشت *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بيست و پنجم آيه)

(١) و در ايّامِ آحازِ پسرِ يُوثامِ پسرِ عُزّياهِ پادشاهِ يهُوداهْ واقع شد كه رِصِينْ پادشاهِ آرَمْ و پقح پسرِ رَمَلْياهِ
پادشاهِ إسْرائيلْ بر اُورشَليمْ بخصوصِ جنگ نمودنِ بآن بر آمدند امّا بفتح نمودنِ آن قادر نشدند (٢) و بخاندانِ
داوُدْ بدين مضمون گفته شد كه آرَمْ و إفْرَيمْ با هم متّفق شده اند پس دلِ ايشان و دلِ خلقِ ايشان مثلِ
متحرّك شدنِ درختانِ جنگل از باد بلرزه در آمدند (٣) آنگاه خداوند به إشَعْياهْ فرمود كه حال تو و پسرت
شارياشُوبْ به استقبالِ آحازْ تا به انتهاي گذرگاهِ بركهء فوقاني بشاهراهِ مزرعهء گازر برآئيد (٤) و وَيْ‌را بگوي
كه * با حذر بوده ساكت باش وخائف نشده دلت از آن دو دنبالهء آتش پارهء دود كننده نترسد يعني
از شدّتِ قهرِ رِصِينْ و آرَمْ و پسرِ رَمَلْياهْ (٥) چونكه آرَمْ و إفْرَيمْ با پسرِ رَمَلْياهْ به خلافِ تو مشورتِ بدي‌را
كرده ميگويند (٦) كه بر يهُوداهْ برآئيم و آن‌را رنجور سازيم و از براي خودمان آن‌را مُنكسر ساخته در
ميانش پسرِ طابآلْ‌را مَلِكْ نصب نمائيم (٧) خداوند خدا چنين ميفرمايد كه نه ثابت ميشود و نه واقع خواهد
شد (٨) زيرا كه رأسِ آرَمْ دَمِّشقْ است و رأسِ دَمِّشقْ رِصِينْ است و در مرورِ شصت و پنج سال إفْرَيمْ
آنچنان شكست بيابد كه ديگر قومي نباشد (٩) و رأسِ [شهرهاي] إفْرَيمْ شُومْرُونْ و رأسِ شُومْرُونْ پسرِ
رَمَلْياهْ است اگر باور نكنيد البتّه ثابت نخواهيد ماند * (١٠) و خداوند ديگر به آحازْ بدين مضمون گفت
(١١) كه از براي خودت آيتي‌را از خداوند خدايت سؤال نما آن‌را چه از قعرِ زمين و چه از علّيين در بالا
بخواه (١٢) امّا آحازْ گفت كه سؤال نمي نمايم و خداوندرا امتحان نمي كنم (١٣) و گفت كه حال اي خاندانِ
داوُدْ بشنويد كه از جانبِ شما چيزِ سهلي است كه مردمان‌را بيزار ساخته ايد كه خداي مرا نيز ميخواهيد كه
بيزار سازيد (١٤) بنابراين خودِ خداوند بشما آيتي‌را خواهد داد اينك باكرهء حامله شده پسري‌را خواهد
زائيد و اسمش‌را عِمّانُوئيلْ خواهد خواند (١٥) كَرَه و عسل خواهد خورد تا آنكه ردّ نمودنِ بدي و برگزيدنِ
خوبي‌را بداند (١٦) زيرا پيش از آنكه آن كودك ردّ نمودنِ بدي و برگزيدنِ خوبي‌را بداند زميني كه از آن
ناخوشت مي آيد از هر دو پادشاهش متروك خواهد ماند * (١٧) خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندانِ
پدرانت ايّامي‌را خواهد آورد كه از ايّامِ تفرقه شدنِ إفْرَيمْ از يهُوداهْ نيامده باشند يعني پادشاهِ آشُّورْ‌را (١٨) و
در آن روز واقع ميشود كه خداوند مگسهائي كه بكنارههاي نهرهاي مِصْرانَد و زنبورهائي كه در ولايتِ آشُّور

اند صفیر خواهد زد (۱۹) و حاضر شده تماميء آنها بدرّه‌هاي ویران و شکافهاي صخره‌ها و به همه‌گيء بونه‌ها و تماميء درختانِ مرغوب آرام خواهند گرفت (۲۰) و در آن روز خداوند بواسطهء استرهء اجیر شده با اهلِ آن طرفِ نهر یعني با پادشاهِ اَشُّور موي سَر و موي پایهارا خواهد تراشید و ریش‌را هم خواهد سُترد (۲۱) و در آن روز واقع میشود که شخصي یك گاوِ جوان و گوسفندرا خواهد پرورانید (۲۲) و از کثرتِ شیري که میدهند میشود که کرَه‌را خواهد خورد بلکه هر کسي که در میانِ این زمین باقي میماند کَرَه و عَسَل‌را اکل خواهد نمود (۲۳) و نیز در آن روز واقع میشود که در هر جائي که هزار درختِ انگور بقیمتِ هزار پارهء نقره در آنجا موجود بود جاي شوك و خار خواهد بود (۲۴) به آنجا با تیرها و کمانها خواهند آمد زیرا که تماميء زمین شَوك و خار خواهند شد (۲۵) و تماميء کوههائي که با تیشه کَنده شده بودند چونکه مردمان از بیمِ شَوك خار بدآنها بر نخواهند آمد لهذا مرتعِ گاو و چراگاهِ گوسفند خواهند بود *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) پس خداوند به من فرمود که از براي خود طومارِ بزرگیرا بگیر و بر آن با قَلَمِ انسانیان مَاهِیرشَالَالْ حَاشْبَزْ بنویس (۲) آنگاه از براي خودَم شاهدانِ مُؤتمن اُورِیاهِ کاهن و زِکَرْیاهِ پسرِ یِبِرِکْیاهْ‌را جهةِ شهادت احضار نمودم (۳) و به نبیّه نزدیکي نمودم که او حامله شده پسریرا زائید و خداوند به من گفت که اورا مَاهِیرشَالَالْ حَاشْبَزْ نام بگذار (۴) زیرا قبل از این که آن کودك اي پدرَم و اي مادرَم‌را عارف بگفتن بشود دولتِ دَمِشْقْ و یغماي شُومِرُونْ نهبِ پادشاهِ اَشُّور گردد * (۵) و خداوند مرا بار دیگر خطاب کرده گفت (۶) از اینکه این قوم به آبهاي هموارروِ شِیلُوحْ حقیر مي‌نگرند و از رِصِینِ پسرِ رِمَلْیاهْ خورسند اند (۷) بنابراین اینك خداوند آبهاي پُرزور و بسیارِ نهررا یعني پادشاهِ اَشُّور و تماميء جاهَش‌را بر ایشان بیرون مي‌آورد که او بر تماميء تحت‌هایَش برآمده بر همه‌گيء سواحلَش روانه خواهد شد (۸) و از یِهُودَاهْ گذشته طغیان و عبور نموده تا بگردن خواهد رسید و گستردنِ بالهایَش عرضِ ولایتَت‌را اي عِمّانُوئِیلْ خواهد گرفت * (۹) اي قوم فراهم آمده و شکست یابید اي تماميء اهلِ ولایاتِ بعیده گوش دهید و کمربسته شده شکست بیآیید بلکه کمربسته شده شکست بیآیید (۱۰) و مشورت با هم نمائید که باطل خواهد شد و سخن‌راني نمائید که استوار نخواهد شد چونکه خدا با ماست (۱۱) چونکه خداوند بدستِ قوي بمن چنین فرمود و مرا از رفتنِ براهِ این قوم منع کرده گفت (۱۲) که هر چیزیرا که این قوم معاهده بخوانند آن‌را معهدي مگوي و از صولتِ او نترسیده هراسان مباش (۱۳) خداوندِ لشکرهارا تقدیس نمائید وبس او صولتِ شما باشد و او سطوتِ شما باشد (۱۴) و براي [شما] او مقامِ مقدّس خواهد بود امّا از براي هر دو خاندانِ اِسْرائِیلْ سنگِ لغزش ده و صخرهء صدمه‌رسان و از براي ساکنانِ اُورِشَلِیمْ تله و دام خواهد بود (۱۵) و بسیاري از ایشان لغزان و افتان شده شکسته خواهند شد بلکه بدام افتاده گرفتار خواهند گردید (۱۶) شهادت‌نامه‌را به پیچ و شریعت‌را در میانِ شاگردانَم مختوم ساز * (۱۷) پس من از آن

خداوندي كه رويِ خودرا از خاندانِ يَعْقُوبْ مستور ميسازد منتظر و باو اميدوار خواهم بود (۱۸) اينك من و پسراني كه خداوند بمن عطا فرموده است تا در إسْرائِيْلْ از جانبِ خداوندِ لشكرها كه دركوهِ صِيونْ ساكن است براي آيات و معجزات باشيم * (۱۹) هنگامي كه بشما ميگويند از صاحبهاي جِنّيه و جادوگرانِ جِيْكْ جِيْكْ و هَمْهَمَه كننده استفسار نمائيد [بگوئيد] كه آيا قوم‌را لازم نيست كه از خداي خودشان استفسار نمايند آيا ميشود كه مردگان‌را براي زندگان تجسّس نمايند (۲۰) نسبت بشريعت و شهادتنامه اگر موافقِ اين كلام نگويند يقين كه نورِ فجر بر ايشان ساطع نخواهد شد (۲۱) در آن زمين به عسرت و گي گرسنه گذران خواهند نمود و هنگامِ گرسنه شدنِ ايشان واقع ميشود كه دلتنگ شده پادشاهِ خود و خداي خودرا كفران خواهند كرد و به بالا خواهند نگريست (۲۲) بعد از آن بزمين خواهند نگريست و اينك تنگنائي و تاريكي و ظلمت ضيق بلكه به تَرْمْ رانده خواهند شد *

(فصلِ نهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) امّا ظلمتِ ضيق كه زمين از آن گرفتار ميشود باقي نخواهد ماند چناني كه در ايّامِ نخستين زمينِ زِبُولُونْ و ارضِ نَفْتالِي‌را تحقير نموده آخرالامر به همين طور راهِ سمتِ دريارا بكنارِ اَرْدَنْ در جَلِيْلِ قبائل معظّم خواهد ساخت * (۲) قومي كه در ظلمت روانه شده اند نورِ عظيمي‌را خواهند ديد و ساكنانِ زمينِ سايهء مرگ بر ايشان نوري ساطع خواهد شد (۳) تو قوم‌را بسيار و شادمانيء ايشان‌را زياد گرداندي كه در حضورت مثلِ شادمانيء وقتِ دِرَوْ بنهجي كه هنگامِ تقسيم نمودنِ يغما وجد ميكنند شادمان ميشوند (۴) زيرا كه پالهنگِ بارِ ايشان و چوبِ دوشِ ايشان‌را كه عصاي ظالمِ ايشان است مثلِ روزِ مِدْيانْ شكستهء (۵) در حيني كه تماميء موزه‌هاي مسلّحان مرتعش و جامهاي آغشتهء بخون وقفِ سوختگي و خوراكِ آتش شدند * (۶) زيرا كه از براي ما ولدي زائيده و براي ما پسري عطا كرده شده است كه سلطنت در دوشِ او خواهد بود و اسمِ او عجيب و واعظ و خداي كبير و والدِ جاويد و سَرْوَرِ سلامت خوانده خواهد شد (۷) ازديادِ سلطنت و سلامتيش‌را بر تختِ داؤدْ و در مملكتش انجامي نيْ تا آنكه آن‌را بعدالت و صداقت از حال تا به ابد ثابت و بر قرار نمايد و غيرتِ خداوندِ لشكرها اين‌را بجا خواهد آورد * (۸) خداوند كلامي‌را به يَعْقُوبْ فرستاده است كه بر إسْرائِيْلْ مؤثّر شد (۹) و تماميء قوم خواهند دانست يعني إفْرَيِم و ساكنانِ شُوْمِرونْ كه با قلبِ مغرور و متكبّر ميگويند (۱۰) از اين كه خشتهاي خام افتادند با سنگهاي تراشيده تعمير خواهيم نمود و درختهاي جُمّيز قطع شدند امّا بجاي آنها درختهاي سروِ آزاد خواهيم گذاشت (۱۱) پس خداوند مخالفانِ رِصِيْنْ‌را بر او هجوم آور و دشمنانش‌را با هم ملصق خواهد گردانيد (۱۲) آرَمِيانْ‌را از مشرق و فِلِسْطِيانْ‌را از مغرب كه ايشان إسْرائِيْلْ‌را بدهانِ كشاده خواهند خورد به همگيء اين وقائع غضبش دفع نشده دستش هنوز دراز است * (۱۳) از آنجائي كه اين قوم بضاربِ خودشان رجوع نه نموده خداوندِ لشكرهارا طلب نمي نمايند (۱۴) بنابراين خداوند در يك روز از إسْرائِيْلْ

سَر و دُم و شاخه و نَيْ‌را قطع خواهد نمود (١٥) شيخ و صاحب آبرو آن سَر و پيغمبري كه تعليم بدروغ ميدهد دُم او است (١٦) چونكه هاديانِ اين قوم ايشان‌را گمراه مينمايند و هدايت يافتگانِ ايشان بلعيده خواهند شد (١٧) باين سبب خداوند از جوانانِ ايشان مُلتذّ نشده به يتيمان و بيوه‌زنانِ ايشان ترحُّم نخواهد فرمود علّت اينكه همه‌گيء ايشان منافق و شرير اند و هر دهاني به ابلهي متكلّم است با همهء اين وقائع غضبَش دفع نشده هنوز دستَش دراز است * (١٨) زيرا كه شرارت مثلِ آتش شعله‌ور شده شوك و خاررا خواهد سوخت و در بوته‌هاي جنگل افروخته شده در ستونهاي دود متصاعد خواهند شد (١٩) زمين از غضبِ خداوندِ لشكرها تاريك گرديده است و قوم بجاي خوراكِ آتش خواهند شد هيچ كس ببرادرَش شفقت نخواهد كرد (٢٠) و براست بچنگ آورده بازگرسنه خواهد ماند و به چپ خورده باز سير نخواهد شد هر كسي گوشتِ بازوي خودرا خواهد خورد (٢١) مِنَسّهْ اِفْرَيِمْ‌را و اِفْرَيِمْ مِنَسّهْ‌را خورده و ايشان با هم بخلافِ يَهُودَاهْ خواهند بود با همهء اين وقائع غضبَش دفع نشده هنوز دستَش دراز است *

(فصلِ دهم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(١) واي بر حاكماني كه احكامِ بي انصافي‌را اجرا دارند و بر كُتّابي كه مظلمه‌را مرقوم سازند (٢) تا آنكه دعواي مسكينان‌را حَيْف و حقّ فقراي قومِ مرا مَيْل نمايند بقصدِ اينكه بيوه‌زنان بتاراج رفته يتيمان‌را غارت نمايند (٣) و در روزِ باز خواست حيني كه ويراني از دور مي آيد چه خواهيد كرد بخصوصِ پناه بچه كس فرار خواهيد كرد و يا جلالِ خودرا در كدام جا وا خواهيد گذاشت (٤) اگر در جاي اسيران خم نگردند در مقامِ كُشته شده‌گان خواهند افتاد به همه‌گيء اين وقائع غضبَش دفع نشده هنوز دستَش دراز است * (٥) واي بر اَشُّورْ كه عصاي غضبِ من است و چوبي كه در دستِ اوست چوبدستيء غيظ من است (٦) اورا بقومِ نفاق پيشه ميفرستم و بقبيلهء خشمِ خود مأمور ميدارم تا آنكه به يغما نمودن و تاراج كردن مشغول شده ايشان‌را مثلِ گلِ كوچه‌ها پايمال سازد (٧) امّا او چنين گمان نميكند و قلبَش بدين گونه قياس نمي‌نمايد بلكه مرادِ قلبَش اينست كه اقوامي كه قليل نيستند نابود مستأصل گرداند (٨) زيرا ميگويد كه * سرورانِ من آيا كُلاًّ مَلِكْ نيستند (٩) آيا كَلْنُوْ مثلِ كَرْكِمِيشْ و حَمَاثْ مثلِ اَرْپَدْ و شُومْرُونْ مثلِ دَمِّشق نيست (١٠) چناني كه دستِ من ممالكِ بُتها كه اصنامِ تراشيدهء آنها از اصنامِ اُورْشَلِيمْ و شُومْرُونْ افضل بودند يافته است (١١) آيا بنهجي كه بشُومْرُونْ و بُتهايَش عمل نمودم باُورْشَلِيمْ و اصنامَش چنين عمل نخواهم نمود * (١٢) و واقع ميشود بعد از آني كه خداوند كلِّ عملَش‌را بكوهِ صِيُّونْ و اُورْشَلِيمْ بانجام رسانيده باشد كه من از ميوهء دلِ پُر غرورِ پادشاهِ اَشُّورْ و از تفاخرِ بلند نظريء او انتقام خواهم كشيد (١٣) زيرا كه ميگويد كه * بقوّتِ دستَم و به حكمتَم چونكه خردمندم عمل نمودم و حدودِ اقوام‌را متحرّك و گنجهاي ايشان‌را به يغما بُردم و ساكنان‌را هم مثلِ صاحبِ شجاعت فرود آوردم (١٤) و دستِ من دولتِ طوائف‌را مثلِ آشيانه يافت و مثلِ برچيدنِ بيضه‌هاي متروكه تماميء ولايات‌را

برچیدم و احدي نبود که بال‌را بجنباند و یا دهانش‌را بگشاید تا آنکه جیك جیك نماید * (۱۵) آیا تبر بکسي که بواسطه‌اش قطع مینماید تفاخر خواهد کرد و یا ارّه بکسي که آن‌را حرکت میدهد برویش عظمت خواهد نمود که گویا عصا بر کسي که آن‌را بلند مي‌نماید خودرا بلند ساخته باشد و چوبدست که گویا چوب نبوده رفعت نماید * (۱۶) بنابراین خداوند یعني خداوندِ لشکرها بر فربهانش لاغري خواهد فرستاد و در زیرِ جلالش سوختگي‌را مثلِ سوختنِ آتش خواهد افروخت (۱۷) و نورِ اِسْرائِیلْ بجاي آتش و قدّوسش بمقامِ شعله شده در یك روز شوك و خارش‌را سوخته و فاني خواهد نمود (۱۸) و شوکتِ جنگل و عزّتِ زمینِ بارورش‌را از جان و تن باتمام خواهد رسانید که او مثلِ علمدارِ مدهوش شده خواهد گردید (۱۹) و بقیهٔ درختانِ جنگلش بحدّي قلیل‌العدد بوده که طفلي آن‌را ثبت تواند کرد * (۲۰) و در آن روز واقع میشود که باقي ماندگانِ اِسْرائِیلْ و فراغت یافتگانِ خاندانِ یَعْقُوبْ بارِ دیگر بر ضاربِ خودشان تکیه نخواهند نمود بلکه حقیقةً بخداوندگارِ قدّوسِ اِسْرائِیلْ تکیه خواهند نمود (۲۱) باقي ماندگان یعني باقي ماندگانِ یَعْقُوبْ بخداي قدیر رجوع خواهند نمود (۲۲) زیرا که اگرچه قوم تو اي اِسْرائِیلْ مثلِ ریگِ دریا باشد لکن بقیه از آنها معاودت خواهند کرد و متمّمِ مقدّري بصداقت جریان خواهد نمود (۲۳) زیرا که خداوندگارِ خداوندِ لشکرها متمّمِ مقدّري‌را در میانِ تماميِ زمین بانجام خواهد رسانید * (۲۴) بنابراین خداوندگار خداي لشکرها چنین میفرماید که اي قوم من که در صِیُّونْ ساکني از آشُّورْ مترس اگرچه ترا بچوب‌دست بزند و عصاي خودرا بتو مثلِ مِصْرِیانْ بلند نماید (۲۵) زیرا هنوز زمانِ اندك و کمي که غضب و غیظ من در ذلّتِ ایشان باتمام خواهد رسید (۲۶) و خداوندِ لشکرها تازیانه‌را بخلافِ ایشان مثل صدمهٔ مِدْیانْ بصخرهٔ عُورِیبْ بکار خواهد برد و بطوري که عصایش بر دریا بود همچنین آن‌را بطرزِ مِصْر بلند خواهد کرد (۲۷) و در آن روز واقع میشود که بارِ او از دوشِ تو و پالهنگش از گردنِ تو رفع خواهد شد بلکه پالهنگش بسبب آن مسح کرده شده شکسته خواهد شد * (۲۸) که به عَیّاثْ آمد و به مِگْرُونْ گذشته در مِکْماشْ احمال و اثقال‌را باز دید نمود (۲۹) از رهگذر عبور نمودند و در گِبَعْ منزل کرده بیتوته نمودند رامَهْ هراسان شد گِبعَتِ شهرِ شاءُولْ گریزان شد (۳۰) اي دخترِ گَلّیمْ فریادِ خودرا برکش اي لَیشْ گوش ده و اي عَناثُوثْ جواب بگو (۳۱) مَدْمیناهْ فراري شده ساکنانِ گیبیم گریختند (۳۲) امروز هنوز در نُوبْ مي‌ایستد دستِ خودرا بکوهِ دخترِ صِیُّونْ و کریوهٔ اُورْشَلِیمْ خواهد افشاند * (۳۳) اینك پروردگار که خداوندِ لشکرها است شاخه‌را با تخویف قطع خواهد کرد و بلند قامتان بریده شده مرتفعان پست خواهند گردید (۳۴) و درختهاي ملتفّ جنگل‌را به آهن خواهد برید و لُبْنانْ بواسطهٔ جبّاران خواهد افتاد *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و نهالي از تنهٔ یِشَيْ برآمده شاخهٔ از ریشه‌هایش قدّ خواهد کشید (۲) و روحِ خداوند که روحِ حکمت و فطانت و روحِ مشورت و جبروت و روحِ علم و خشیتِ از خداوند است بر آن خواهد

آرامید (۳) و اورا در خشیتِ خداوند تیزهوش گردانیده موافقِ منظورِ نظرش حکم و مطابقِ مسموعِ گوشهایش تنبیه نخواهد فرمود (۴) بلکه ذلیلان‌را بعدالت حکم و برای مسکینانِ زمین براستی تنبیه خواهد نمود و زمین‌را بعصای دهانش زده بروحِ لبهایش شریررا خواهد کُشت (۵) و کمربندِ کمرش عدالت و وفا نطاقِ میانش خواهد بود * (۶) و گرگ با برّه سکونت داشته ببر با بُزغاله و هم گوساله و پرواریها با شیرِ جوان هم خوابه خواهند شد و طفلِ کوچك راعیِ ایشان خواهد بود (۷) و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌گانِ آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثلِ گاو کاه‌بُن‌را خواهد خورد (۸) و شیرخواره بسوراخِ صاغر مار بازی خواهد کرد و کودك از شیر باز داشته شده دستِ خودرا بمغارهٔ افعی دراز خواهد نمود (۹) و در تمامیِ کوهِ مقدّسِ من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که زمین از دانشِ خداوند مثلِ آبهایی که دریارا فرو می‌گیرند پُرخواهد شد (۱۰) و در آن روز واقع میشود که ریشهٔ یِشّی بجای عَلَمِ قومها خواهد ایستاد و طوائف آن‌را تجسّس خواهند نمود و آرامگاهش با جاه خواهد بود (۱۱) و در آن روز واقع میشود که خداوند بارِ دیگر دستِ خودرا دراز خواهد کرد بقصدِ تحصیل کردنِ باقی‌مانده‌گانِ قومش که از اَشّور و مِصر و پَتروس و کُوش و عِیلام و شِنعار و حَمات و جزیره‌های دریا باقی مانده اند (۱۲) و عَلَم‌را برای قبائل بلند خواهد کرد و رانده‌شده‌گانِ اِسرائیل‌را جمع نموده پراکنده شده‌گانِ یِهوداه‌را از چهار رکنِ عالَم فراهم خواهد آورد (۱۳) و حَسَدِ اِفرَیم رفع و کینهٔ یِهوداه دفع خواهد شد که اِفرَیم بر یِهوداه حَسَد نبُرده و یِهوداه اِفرَیم‌را کینه نخواهد ورزید (۱۴) بلکه بجانبِ مغرب بر کتفِ فلِسطیان هجوم‌آور شده با هم دیگر فرزندانِ شرقی‌را به یغما خواهند بُرد و دستِ خودرا بر اِدوم و موآب دراز خواهند کرد و بنی عَمّون نیز فرمان بر ایشان خواهند شد (۱۵) و خداوند زبانهٔ دریای مِصررا خشك گردانیده دستِ خودرا با بادِ شدیدش بسوی نهر خواهد افکند و آن‌را به هفت شُعبه‌اش خواهد زد بنوعی که صاحبانِ نعلین از آن عبور خواهند کرد (۱۶) و از برای بقیّهٔ قومِ خود که از اَشّور باقی مانده اند شاه‌راهی خواهد بود بطوری که برای بنی اِسرائیل به روزِ برآمدنِ ایشان از مِصر واقع شد *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر شش آیه)

(۱) در آن روز خواهی گفت که ترا ای خداوند حمد میکنم که هرچند با من غضبناك بودی غضبت رفع شده به من تسلّی داده‌ٔ (۲) اینك خدا نجاتِ من گردیده است متوکّل شده نخواهم ترسید زیرا که خداوند خدا قوّت و تسبیحِ من شده سببِ نجاتِ من گردیده است * (۳) بنابراین آبهارا از منبعهای نجات بشادمانی خواهید کشید (۴) و در آن روز خواهید گفت که خداوندرا حمد نمائید و اسمِ اورا بخوانید و اعمالش‌را در میانِ قبائل معلوم سازید و ذکر نمائید که اسمِ او عالی است (۵) خداوندرا تمجید نمائید چونکه اعمالِ عظیم بجا آورده است و این در تمامیِ زمین معروف است (۶) ای ساکنِ در صِیّون خروش نموده گلبانگ زن زیرا که در میانت قدّوسِ اِسرائیل عظیم است *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) وحیي که اِشَعْیاهِ پسرِ آموص در بارهٔ بابِلْ دید * (۲) عَلَم‌را بر کوهِ بلند نصب نمائید آوازرا بایشان
بلند نمائید دست‌را اشاره نمائید تا آنکه به درهاي نجبا درآیند (۳) برگزیده‌گانِ خودرا مأمور داشتم و هم
پهلوانانِ غضبِ خودرا که از شوکتِ من ملتذّ گردیدند دعوت نمودم (۴) آوازِ گروه مثلِ همهمهٔ خلقِ
کثیر در کوهها و آوازِ شیونِ ممالكِ طوائفِ جمع شدهٔ مسموع است که خداوندِ لشکرها لشکرِ جنگي‌را
سان میبیند (۵) خداوند و اسبابِ غضبَش بجهةِ ویران کردنِ تمامئ زمین از زمینِ بعیده و از کناره‌هاي
آسمانها مي‌آیند * (۶) واي نمائید زیرا که روزِ خداوند نزدیك شده مي‌آید مثلِ ویراني از خداي قدیر
(۷) بنابراین تمامئ دستها سُست شده دلِ هر انسان گداخته خواهد شد * (۸) آشفته‌حال گردیده دردها و
عذابها ایشان‌را گرفتار خواهند کرد مثلِ زني که وضعِ حمل نماید درد خواهند کَشید و هرکس از رفیقَش
متحیّر شده چهره‌هاي ایشان چهره‌هاي لهب خواهد شد (۹) اینك روزِ خداوند که روزِ بي‌رحمي و قهر و شدتِ
غضب است بخصوصِ ویرانئ زمین مي‌آید تا که گناه‌کارانَش‌را از آن استئصال نماید (۱۰) زیرا که ستاره‌هاي
آسمان و بروجَش نورِ خودرا ساطع نخواهند ساخت و آفتاب وقتِ طلوعَش تاریك شده ماه نورِ خودرا
نخواهد تابانید (۱۱) چه من بدیرا بر جهان و هم برشریران عصیانِ ایشان‌را باز پس خواهم آورد و مغرورئ
متکبّران‌را نابود و ارتفاعِ جبّاران‌را فرود خواهم آورد (۱۲) انسانرا از زرِ خالص و آدمي‌را از طلاي اُوفیر پربهاتر
گردانم (۱۳) باین خصوص آسمانهارا متحرّك سازم و زمین در زمانِ خشمِ خداوندِ لشگرها و در روزِ شدّتِ
غضبَش از جاي خود متزلزل خواهد شد (۱۴) و مثلِ آهوي فرار کرده شده و مثلِ گوسفندِ بي جمع آورنده
خواهد شد هرکس بقومِ خود رجعت و هرکس بزمینِ خود فرار خواهد کرد (۱۵) هرکسي که یافت میشود
سوراخ کرده خواهد شد و هرکسي که باو ملحق است به شمشیر خواهد افتاد (۱۶) و بچه‌گانِ ایشان در نظرِ
ایشان پخش و خانهاي ایشان غارت شده و زنانِ ایشان بي عصمت خواهند شد * (۱۷) اینك من بضدِّ
ایشان مَداینْ‌را که نقره‌را بحساب نمي آورند و از طلا محظوظ نمیشوند برخواهم انگیخت (۱۸) و کمانهاي
ایشان جوانان‌را شقّ نمایند و ثمرهٔ شکم‌را ترحّم نخواهند نمود و چشمِ ایشان برکودکان دریغ نخواهد کرد
(۱۹) و بابِلْ که زینتِ ممالك و رونقِ شوکتِ کَلْدانیانْ است مثلِ سرنگون کردنِ خدا سِدومْ و عَموراه‌را
خواهد شد (۲۰) ابداً مسکون نشده قرن بقرن آباد نخواهد شد اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان
در آنجا نخواهند خوابانید (۲۱) نهایت گربهاي دشتي در آنجا خواهند خوابید و خانهاي ایشان از بومِ
مَیْشوم پُر خواهند بود و در آنجا بچهاي شترمرغ ساکن و غولان در آنجا رقص کنان خواهند شد (۲۲) و
کَفْتارها در قصرهاي ایشان و شغال در هیاکلِ زیبایشان همدیگررا جواب خواهند داد وُرودِ زمانَش هم
نزدیك است و ایّامَش طول نخواهد کَشید *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) زیرا که خداوند به یَعْقُوبْ ترحّم فرموده إِسْرائیلْ‌را بارِ دیگر انتخاب خواهد کرد و ایشان‌را در زمینِ
خودشان متصرّفِ آرام خواهد گردانید و غُربا بایشان ملحق شده بخاندانِ یَعْقُوبْ ملصق خواهند شد
(۲) اقوام ایشان‌را قبول کرده ایشان‌را بمکانِ خودشان خواهند آورد و خاندانِ إِسْرائیلْ در زمینِ خداوند
ایشان‌را بجاي بندهگان و کنیزکان وارث خواهند شد و اسیرکنندهگانِ خودرا اسیر کرده بر خراج‌گیرانِ
خویش مُسلّط خواهند شد (۳) و در روزي که خداوند ترا از عذاب و اضطراب و بندهگيء با شدّتي که ترا
بآن خادم گردانید آرام میدهد بوقوع خواهد آمد (۴) که این مَثَل‌را بر شهریارِ بابِلْ بکار برده خواهي گفت
که * خراج‌گیر چگونه فارغ شد و طلب کنندهء زر معطّل مانده (۵) خداوندگار عصاي شریران و چوبدستيء
مسلّطان‌را شکسته است (۶) کسي که خلائق‌را به خشم با صدمهء متوالي میزد و قبائل‌را با غضب حکمراني
مي نمود معاقب شده و مانعي نیست (۷) تماميء زمین آرام و راحت شده به کمالِ ترنّم مشغول گردیدند
(۸) و همچنین صنوبرها و سروهاي آزادِ لُبْنانْ از براي تو شادمان شده میگویند که * از زمانِ خوابیدنَت
قطع کنندهء بر ما بر نیآمده است (۹) عالَمِ غیبِ تحتاني بجهةِ تو متحرّك است تا آنکه حینِ ورودَت ترا
استقبال نماید و بخصوصِ تو ارواحِ جبّاران از جملهء پهلوانانِ زمین‌را بیدار میسازد و تماميء ملوكِ قبائل‌را
از تختهاي خودشان بر پا داشته است (۱۰) همهگيء ایشان بتو متکلّم شده ترا خواهند گفت که * آیا تو مثلِ
ماها ضعیف شده شبیهِ ما گردیدهء (۱۱) شوکتِ تو با نَغَماتِ سازهایَت بقبر فرود آمده است کِرم‌ها در زیرِ
تو مفروش و دیدانها ترا مستور میسازند (۱۲) اي نَیّرِ سحرگاهي چگونه از آسمان‌ها افتادهء و اي آنکه
طوائفرا عاجز گردانیدي بچه نوع بزمین افکنده شدهء (۱۳) هرچند با دلِ خود گفته بودي که * به آسمانها
صعود نموده کرسيء خودرا بالايِ ستارههاي خدا مرتفع سازم و در اطرافِ شمال در کوهِ جماعت بنشینم
(۱۴) و بر ارتفاعِ ابرها بر آمده برابرِ متعال خواهم بود * (۱۵) مع هذا بعالَمِ غیب و به اطرافِ سیاه چال
سرنگون خواهي شد (۱۶) بینندهگانِ تو بر تو با دقّت نگریسته و متفکّر شده خواهند گفت * آیا کسي
که زمین‌را متحرّك و ممالك‌را مرتعش میگردانید این است (۱۷) و هم کسي که زمینِ معموررا مثلِ بیابان
ساخت و شهرهایَش‌را سرنگون کرده خانهء محبوسانَش‌را نمیگشود * (۱۸) همهگيء ملوكِ طوائف معاً هر کس
با جلال در خانهاَش میخوابد (۱۹) امّا تو مثلِ نهالِ مکروه و مانندِ لباسِ کُشته شدهگاني که با شمشیر زده
شده بودند که بسنگهاي سیاه‌چال فرود مي‌آیند و مثلِ لاشهء پایمال شده از قبرَت به بیرون افکنده
شدهء (۲۰) در تدفین با ایشان متّصل نخواهي شد چونکه زمینِ خودرا خراب کرده قومِ خودرا کُشتي
ابداً تخمِ اشرار نامدار نخواهد شد (۲۱) از براي پسرانَش بسببِ جُرمِ آباي ایشان قتل‌را آماده سازید مبادا
که برخیزند و وارثِ زمین شده رويِ جهانِ معموررا از شهرها پُر سازند * (۲۲) زیرا خداوندِ لشکرها میفرماید
که بر خلافِ ایشان برخاسته از بابِلْ اسم و بقیّه و اولاد و احفادرا منقرض میسازم فرمان خداوند این

است (۲۳) و آن‌را میراثِ خارپشتها و تالابها میسازم بلکه خداوندِ لشکرها میفرماید که آن‌را به جاروبِ هلاکت خواهم روفت * (۲۴) خداوندِ لشکرها سوگند یاد نموده می فرماید به یقین به نهجی که قصد نمودم همچنین بوقوع خواهد پیوست و بطوری که تقدیر نمودم همچنان به ثبوت خواهد رسید (۲۵) و آشوررا در زمینِ خودم شکسته آن‌را بر کوه‌های خودم پایمال خواهم گردانید و پالهنگش از ایشان رفع شده بارِ وی از دوشِ ایشان برداشته خواهد شد (۲۶) تدبیر این است که بر تمامیءِ زمین تقدیر شد و دستی که بر تمامیءِ قبائل دراز است همین است (۲۷) چونکه خداوندِ لشکرها تقدیر نموده است کیست که آن‌را باطل گرداند و دستِ او که دراز است کیست که آن‌را تواند برگرداند * (۲۸) در سالِ وفاتِ آحازِ مَلِکْ این وحی نازل شد * (۲۹) ای تمام فِلِسْطِینْ از اینکه عصای ضاربِ تو شکسته است شادمان مباش زیرا که از نسلِ مار افعی بر می‌آید که نتیجهء آن اژدهای پرندهء آتشین است (۳۰) فقیرترینِ فقرا خواهند چرید و مسکینان با اطمینان بغنوند امّا من ریشهء ترا از گرسنه‌گی فانی گردانم که او باقی مانده‌گانت‌را خواهد کُشت (۳۱) ای دروازه عَوِیْلْ و ای شهر فریاد کن که تو ای فِلِسْطِینْ بِالْکُلّ گداخته میشوی زیرا که از سمتِ شمال دودی می‌آید و از جملهء فوجهایش کسی منفرد نخواهد شد (۳۲) پس به رسولانِ طوائف چه جواب داده خواهد شد اینکه خداوند اساسِ صِیونْ‌را بنا کرد و فقرای قومش در آن پناه خواهند بُرد *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر نه آیه)

(۱) وحی در بارهء مُوْآبْ این است که * عارِ مُوْآبْ در شبی خراب شده ساکت و قیرِ مُوْآبْ هم در شبی ویران شده خاموش گردیده است (۲) اهلِ بَیتْ و دِیبُونْ بمقام‌های بلند جهةِ گریستن بر آمدند و اهلِ مُوْآبْ بر نِبُوْ و مِیدِبا وَیْل مینمایند تمامیءِ سَرِ ایشان اَصْلَعْ و هر ریش کَنده شده است (۳) در کوچه‌هایشان با پلاس بسته شده اند بر پُشتِ بامها و میدانهایشان هر کس وَیْل نموده اشک‌ریزان فرود آیند (۴) اهلِ حِشْبُونْ و اِلْعالِیَهْ فریاد مینمایند بحدّی که آوازِ ایشان تا به یَهَصْ مسموع میشود بنابراین مُسلّحانِ مُوْآبْ ناله مینمایند و از جانِ خویشتن بیزار اند (۵) دلِ من بخصوصِ مُوْآبْ ناله میکند که فرارِیانَش تا صُوعَرْ مثلِ گاوِ سه‌ساله بانگ زنان اند زیرا گریه‌کنان بفرازِ لُوْحِیثْ بر می‌آیند و براهِ حُورُونَیمْ بانگِ شکسته‌گی‌را بر می‌کَشند (۶) بدرستی که آبهای نِمْرِیمْ خشک شدند و گیاه پژمرده و علف تمام شد و سبزه‌ها غیرِ موجود شدند (۷) باین سبب دَوْلتی که تحصیل نمودند و اموالی که جمع کردند آنهارا بنهرِ بیدستان خواهند بُرد (۸) زیرا که فریاد حدودِ مُوْآبْ‌را احاطه نمود عَوِیلِ آن تا اِغْلَیمْ و غَرِیوِ آن تا بِئیرِاِیْلِیمْ رسیده است (۹) بدرستی که آبهای دِیمُونْ پُر از خون شدند مع هذا بر دِیمُونْ بلاهای زیاده میگذارم و بر فارغ شده‌گانِ مُوْآبْ و بر بقیّهء زمینش شیران‌را میگمارم *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) برّه‌های ساطانِ زمین‌را از بیابانِ سِلْع بکوهِ دخترِ صِیونْ بفرستید (۲) و واقع میشود که دخترانِ مُوْآبْ

در نزدِ گذرگاههاي اَرْنُونْ مثلِ مرغِ آوارهٔ که از آشیانه رانده شده باشد خواهند شد (۳) مشورت جوي و اجراي عدالت نماي و در نصف‌النّهار سایهٔ خودرا مثلِ شب گردان رانده شدهگانرا مستور کن و فراریانرا مکشوف مساز (۴) اي مُوآبْ راندهشدهگانِ من نزدِ تو متمکّن شوند بجهتِ ایشان از روي خراب کننده ستر باش زیرا که ظالم نابود و خراب کننده معدوم و ستم کننده از زمین باتمام رسیده است (۵) و تختي برحمت استوار است و حاکمي بر آن در خیمهٔ داوُدْ براستي خواهد نشست که حکمرا جُستجو کرده بعدالت مستعجل خواهد بود * (۶) غرورِ مُوآبْرا شنیدیم که سخت مغرور است و هم تکبّر و عجب و خشمَشرا امّا ادّعایَش راست نخواهد آمد * (۷) بدین سبب مُوآبْ به مُوآبْ وَیْل نموده هر یکي از آنها وَیْل خواهد نمود به سببِ بنیانهاي قِیرِحَرِشِتْ که خراب شدند ناله نمائید (۸) زیرا که مزارعِ حِشْبونْ و تاکستانِ سِبْماهْ پژمرده و اعیانِ طوائف نهال‌هاي برگزیدهاَشرا شکستند تا به یَعْزِیرْ واصل شده در بیابان گردش میکنند شاخههایَش مُنتشر شده از دریا گذشتند (۹) بدین سبب بتاكِ سِبْماهْ مثلِ گریهٔ یَعزِیرْ خواهم گریست اي حِشْبونْ و اِلْعالِیهْ ترا به اشکهاي خودَم سیراب خواهم ساخت زیرا گلبانگ از میوههاي تابستانيِ‌اَت و از محصولِ دِرَوْاَت افتاده است (۱۰) شادماني و وجد از مزارعِ بارور رفع شده است و در تاکستانها ترنّم ننموده گلبانگ نمي کشند و پا زنندهگانِ انگور در مَعْصَرْ پا نمیزنند [چه] من گلبانگرا نابود ساختم (۱۱) باین سبب امعایَم براي مُوآبْ و احشایَم بجهةِ قِیْرِحِرِشْ مانندِ بربطْ نوا پرداز اند (۱۲) و میشود وقتي که دیده میشود که مُوآبْ بر بلندیهایَش خسته شده است که در مقامِ مقدّسَش جهةِ استدعا خواهد آمد لکن قادر نخواهد شد * (۱۳) اینست کلامي که خداوند دربارهٔ مُوآبْ قبل از این فرموده بود (۱۴) امّا حال خداوند متکلّم شده میگوید که * بمرورِ سه سال مثلِ سالهاي مزدور جاهِ مُوآبْ با تمامئِ گروهِ کثیرَش محقّر خواهد شد و بقیّهاَش بسیار کَم و بي قوّت خواهند گردید *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) وحي در بارهٔ دَمِّشْقْ اینست که * اینك دَمِّشْقْ از شهریّت بیرون رفته مبدّل بتودهٔ خرابیها میشود (۲) شهرهاي عَرُوعِیرْ متروك شده از براي گلّها خواهند بود که در آنجا خوابیده احدي آنهارا نخواهد ترسانید (۳) و قلعه از اِفْرَیِمْ و سلطنت از دَمِّشْقْ و بقیّهٔ اَرَمْ سلب شده مثلِ جلالِ بني اِسْرائِیْلْ خواهند شد فرمانِ خداوندِ لشکرها چنین است (۴) و در آن روز واقع میشود که شوکتِ یَعقُوبْ رکیك شده فربهئِ جسدَش تبدیل بلاغري میگردد (۵) و مشابهت خواهد داشت [بعملِ] درونده زماني که غلّهارا فراهم مي‌آورد و خوشهارا با بازویَش میدرود بلکه مثلِ برچیدنِ خوشهها در درّهٔ رِفایِمْ خواهد شد (۶) لکي انگورهاي چیدني در آن مثلِ تکانیدنِ درختِ زیتون دو سه دانه بسرِ شاخهٔ بلند و یا چهار پنج دانه به اَغْصانِ بارورَش باقي خواهند ماند فرمانِ خداوند خداي اِسْرائِیْلْ این است * (۷) و در آن روز انسان بخالقِ خود نگریسته چشمانَش بقدّوسِ اِسْرائِیْلْ نظر خواهد کرد (۸) و به مذبح‌هاي معمولِ دستهاي خودشان نخواهند نگریست

و بچیزهائي که به انگشتهاي خود ساختند از درخت‌زارها و بُتها نظر نخواهند افکند (۹) و در آن روز شهرهاي محکمش مثلِ وا گذاشته شده‌هاي [جنگل] و شاخهاي بلندي که از حضورِ بني إسْرائيلْ وا گذاشتند گرديده محلِّ ويراني خواهند شد (۱۰) از آنجائي که خداي منجيء خودرا فراموش کردي و کوه مقوّيء خودرا بياد نه داشتي بنابراين اگرچه نهالهاي دلپذير در آن غرس نمائي و قلمهاي غريبه تنبيت نمائي (۱۱) و نهالِ خودرا وقتِ روز برويانى و تنبيت شده‌هاي خودرا در صبحدم بشکُفاني امّا توده‌ء محصولش در روزِ تصرّف آوردنت غم و يأس خواهد بود * (۱۲) واي بر گروهِ اقوامِ کثيري که مثلِ شورشِ درياها شورش مي‌نمايند و برشيوَنِ امّتهائي که مثلِ خروشِ آبهاي شديد است ميخروشند (۱۳) هر چند اُمّتها مثلِ خروشِ آبهاي کثير ميخروشند امّا خدا ايشان‌را عتاب خواهد نمود که بمکانِ بعيده خواهند گريخت و مثلِ کاهِ کوه‌ها در برابرِ باد و مثلِ قِرْقِرَه در برابرِ گردباد رانده خواهند شد (۱۴) وقتِ شام و اينك غَلَق و قبل از صبحدم ناپيدا خواهند شد که حصّهء غارت کننده‌گانِ ما و قرعهء تاراج کننده‌گانِ ما همين است *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر هفت آيه)

(۱) اي زميني که باطرافِ نهرهاي کُوشْ ببالها سايه افکني (۲) و ايلچيان بدريا و پرنده‌هاي از نَيْ بروي آبها ميفرستي و اي رسولانِ تيز رفتار که به قومِ زحمت‌کَش و کنده‌مو بقومي که از اوّل تا بحال مهيب بوده است بطايفهء بريسمان پيموده و پايمال شده‌ء که نهرها زمينِ ايشان‌را خراب کرده است برويد (۳) اي تماميء اهاليء جهان و ساکنانِ در زمين به محضِ بلند شدنِ عَلَم بر کوه‌ها بنگريد و به مجرّدِ کشيدنِ کرنا بشنويد (۴) زيرا که خداوند بمن چنين فرموده است که من آرام گرفته بر مکانِ خود مثلِ گرميء صافِ تابشِ آفتاب و مانندِ ابرِ نَم در حرارتِ دِرَوْ نظر خواهم کرد (۵) زيرا که قبل از دِرَوْ وقتي که شکوفه تمام است و گل بغوره مبدّل ميشود قلمهارا به اَرّه‌ها خواهد بُريد و شاخه‌هايش‌را قطع کرده دور خواهد نمود (۶) بالکلّ بمرغانِ کوه‌ها و سباعِ زمين وا گذاشته خواهند شد تا که مرغان بر آنها در تابستان و تماميء سباعِ زمين در زمستان بر آنها گذران نمايند (۷) در آن وقت پيشکشِ قومِ زحمت‌کش و کَنده‌مو و قومي که از اوّل تا بحال مهيب بوده است و طائفه بريسمان و پيموده و پايمال شده‌ء که نهرها زمينِ ايشان‌را خراب کرده است بخداوندِ لشکرها و بمکانِ اسمِ خداوندِ لشکرها بکوهِ صِيّون آورده خواهد شد *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) وحي در بارهء مِصْر اين است که * اينك خداوند برابرِ تيز رفتار سوار شده بمِصْر خواهد آمد که بُتهاي مِصْر در حضورِ او متحرّك و دلِ مِصْريانْ در جوفِ ايشان گداخته خواهد شد (۲) و مِصْريانْ‌را بر همديگر بجدّي بر مي‌انگيزانم که برادر با برادر و همسايه با همسايه و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهد نمود (۳) و روحِ مِصْر در جوفَش افسرده شده مشورتَش‌را باطل خواهم نمود که ايشان طالبِ اصنام و سَحَرَه و صاحبه‌هاي

جنیّه و فالگیران خواهند شد (۴) و مصریان‌را بدستِ سلطانِ قساوت پیشه تسلیم خواهم نمود که پادشاهِ پر
زوري بر ایشان سلطنت خواهد نمود فرمانِ پروردگار خداوندِ لشکرها چنین است (۵) و آبهاي دریا کمي
خواهند نمود و رودخانه خراب و خشك خواهد گردید (۶) و نهرها فروکش کرده جویهاي مصر اندك و
خشکیده گردیده نيها و بردیهایش پژمرده خواهند شد (۷) سبزه‌زار بکنارِ رودخانه و بر دهنهء رودخانه و
همه‌گيء مزروعهاي رودخانه خشك و رانده و نابود خواهند گردید (۸) و ماهي‌گیران اه کشان و تماميء
شست اندازانِ برودخانه ناله کنان و گسترنده‌گانِ دام بر روي آب افسرده خواهند شد (۹) و عاملانِ کتانِ
نازك و بافنده‌گانِ سندس شرمنده خواهند گردید (۱۰) و نسّاجان شکسته شده تحصیل‌کننده‌گانِ نفع تنگ نفس
خواهند شد (۱۱) بدرستي که سرورانِ صوعن ابله و مشورتِ مشیرانِ دانشمندِ فرعون حیوان آسا است چگونه
در برابرِ فرعون ادّعا مینمائید که من پسرِ دانشمندان بلکه زادهء پادشاهانِ قدیم هستم (۱۲) دانشمندانت
کجا و در چه جایند تا آنکه حال از برایت اعلام نموده عارف گردانند که تقدیرِ خداوندِ لشکرها در بارهء مصر
چیست (۱۳) سرورانِ صوعن سفیه و سرورانِ نوف فریب خورنده شدند و سرانِ اسباطِ مصر ایشان‌را گمراه
گردانیدند (۱۴) خداوندگار در جوفش روحِ معوّج‌را آمیخته است که ایشان مصریان‌را در هر مصلحتِ ایشان
مثلِ خیزیدنِ مستان در حالتِ قي گمراه نموده اند (۱۵) و مصریان‌را مصلحتي نخواهد بود که یا سر و یا دم
و یا شاخه و یا ني بانجام توان رسانید (۱۶) در آن روز مصر مثلِ نسوان شده بسببِ تحریكِ دستِ خداوندِ
لشکرها که بر آن خواهد جنبانید لرزان و هراسان خواهد شد (۱۷) زمینِ یهودیّه باعثِ خوفِ مصریان خواهد
شد که هر کسي که ذکرِ آن‌را بایشان نماید از تقدیرِ خداوندِ لشکرها که بر ایشان تقدیر نموده است مخوف
خواهد شد (۱۸) در آن روز در زمینِ مصر پنج شهر بزبانِ کنعني متکلّم شده باسمِ خداوندِ لشکرها سوگند
خواهند خورد و یکي از آنها بشهرالشّمس نامیده خواهد شد (۱۹) در آن روز در میانِ زمینِ مصر از براي
خداوند مذبحي و در نزدِ حدودش ستوني نیز بجهةِ خداوند خواهد بود (۲۰) تا آنکه در زمینِ مصر براي
خداوندِ لشکرها آیتي و شهادتي بوده باشد هنگامي که بسببِ ظالمان بخداوند استدعا نمایند و او نیز براي
ایشان رهانندهء و عظمي‌را خواهد فرستاد که ایشان‌را خلاصي خواهد داد (۲۱) و خداوند به مصریان معروف
خواهد شد و مصریان در آن روز بخداوند اعتراف نموده ذبیحه و هدیّه‌را تقریب خواهند نمود و نذورات
بخداوند نذر کرده ادا خواهند کرد (۲۲) و خداوند مصریان‌را صدمه زده و بعد از صدمه رسانیدن شفا
خواهد بخشید و ایشان نیز بخداوند رجوع نموده که ایشان‌را استجابت کرده صحّت خواهد داد (۲۳) در
آن روز شاه‌راهي از مصر تا به آشّور خواهد بود که آشّوریان به مصر و مصریان به آشّور خواهند رفت
و مصر با آشّور معاً بنده‌گي خواهند نمود (۲۴) در آن روز اسرائیل با مصر و آشّور سیّمي شده در میان
زمین محلِّ برکت خواهند گردید (۲۵) که خداوندِ لشکرها ایشان‌را متبرّك ساخته خواهد گفت که قومِ
من اهلِ مصر و عملِ دستهایم اهلِ آشّور و ارثِ من بني اسرائیل متبارك باشند *

(فصلِ بیستم مشتمل بر شش آیه)

(۱) در سالي که تَرْتانْ به اَشْدُودْ آمد هنگامي که سَرْگُونِ پادشاهِ اَشُّورْ اورا فرستاده بود که او بر
اَشْدُودْ جنگ کرده تسخیرش نمود (۲) در آن وقت خداوند بواسطهء اِشَعْیاهِ ابنِ اَمُوصْ متکلّم شده فرمود
که برو پلاس از کمرِ خود بگشا و نعلین از پاي خود خلع کن و او دیگر چنین کرده عریان و پابرهنه
گردش میکرد (۳) و خداوند فرمود بنهجي که بندهء من اِشَعْیاهْ سه سال عریان و پا برهنه گردش میکرد
تا آنکه آیت و علامت به مِصْرْ و حَبَشْ باشد (۴) به همان نهج پادشاهِ اَشُّورْ اسیرانِ مِصْرْ و بَنْدیانِ
حَبَشْ‌را از جوانان و پیران عریان و پابرهنه با دُبرهاي بي ستر که مورثِ رسوائيِء مِصْرْ باشد خواهد
بُرد (۵) و ایشان آشفته‌حال گردیده از منظورِ خودشان حَبَشْ و افتخارِ خودشان مِصْرْ شرمنده خواهند شد
(۶) و در آن روز ساکنانِ این وِلایت خواهند گفت که اینك منظورِ ما که جهةِ استعانت و نجات یافتن
از دستِ مَلِكِ اَشُّورْ بآنجا فرارکردیم همچنین است پس ما چگونه نجات خواهم یافت *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) وحي در بارهء بیابانِ بحر * بلائي مثلِ گذشتنِ گردبادِ جنوبي از بیابان و زمین هولناك مي‌آید (۲) به
من رؤیاي سختي منکشف شده است یغما کننده یغما میبرد و غارتگر غارت مي‌نماید اي فارْس بر آي و
اي مَدایِنْ محاصره نماي که من ناله‌اَش همه‌را ساکت میکنم (۳) بنابراین کمرگاهِ من از درد پُر
است و دردها مثلِ دردِ زِهِ زني که وضعِ حمل مینماید مرا گرفته است بحدّي خم شده ام که نمیتوانم
بشنوم و بنوعي مضطرب شده ام که نمیتوانم به بینم (۴) دلِ من مي‌طپد و بیم مرا ترسناك گردانیده است
شبِ لذّتِ مرا برایَم بترسناکي مبدّل ساخته است (۵) خوان گستریده است و دیدبان در محرس
است میخورند و مینوشند اي سروران برخیزید و سپررا چرب نمائید (۶) زیرا که خداوند بمن چنین فرموده
است که دیدبان‌را نصب نما تا آنچه که مي‌بیند بیان نماید (۷) و او بجدّ و جهدِ تمام متوجّه شده
دو دسته سوارانِ اسبان و هم بارِ حماري و هم بارِ شتري‌را دید (۸) شیر آسا غُرّید که اي آقایَم من همیشه
در روز در محرس ایستاده ام و من در دیدبانگاهَم در تماميِء شب منصوبم (۹) و اینك فوجِ مردمان
با دسته‌هاي سواران مي‌آیند و متکلّم شده گفت که بابِلْ افتاد افتاد و تماميِء تماثیلِ تراشیده شدهء
خدایانَش‌را بر زمین منکسر گردانیده است (۱۰) اي کوفته شده‌گانَم و اي پسرانِ خرمنَم آنچه که از خداوندِ
لشکرها خداي اِسْرائِیلْ از براي شما شنیدم اعلام نمودم * (۱۱) وحي در بارهء دُوماهْ این است که *
از سِیعِیرْ بمن ندا کنندهء [میگفت] که اي پاسبان از شب چه خبر اي پاسبان از شب چه خبر
(۱۲) پاسبان گفت که صبح مي‌آید و شب هم اگر پرسیدن مي‌خواهید بپرسید و برگردیده بیائید *
(۱۳) وحي در بارهء عَرَبِسْتانْ این است که * اي کاروانیانِ دِیدانِیمْ در میانِ جنگلِ عَرَبِسْتانْ بیتوته نمائید

(۱۴) ساكنانِ زمينِ تِيْما تشنگان‌را استقبال نموده آب مي‌آورند و بنانِ خود فراريان‌را به پيش مي‌آيند (۱۵) زيرا كه از شمشيرها بلكه از شمشيرِ برهنه و كمانِ چلّه شده و از شدّتِ جنگ ميگريزند (۱٦) چونكه خداوند به من چنين فرموده است كه به مرورِ يك سال موافقِ سالهاي مزدوران تماميءِ شوكتِ قِيْدارْ به اتمام خواهد رسيد (۱۷) و باقي ماندگانِ عددِ تير اندازان و پهلوانانِ پسرانِ قِيْدارْ اندك خواهند شد زيرا كه فرمانِ خداوند خداي إِسْرائِيلْ چنين است *

فصلِ بيست و دويم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) وحي در بارهء درّهء رؤيا اين است كه * حال ترا چه شد كه كلّيةً ببامها بر مي‌آئي (۲) واي آنكه از غوغا پُرئي و اي شهرِ غلغله و اي مدينهء شادماني كه مقتولانَت كُشتهء شمشير نيستند و در جنگ هلاك نشدند (۳) سرورانَت همدگي با هم گريختند و بي كمان كَش گرفتار اند و تماميءِ موجود شدگانَت با هم بسته گرديده اند اگرچه از دور گريخته بودند (۴) بنابراين گفتم كه شما بر من منگريد كه بتلخي گريه كنانم و بسببِ خرابيءِ دخترِ قومَم براي تسلّي دادنِ بمن ابرام ننمائيد (۵) زيرا كه در درّهء رؤيا از جانبِ پروردگار خداوند لشكرها روزِ آشفتگي و پايمالي و خلجان است ديواررا منهدم ميسازند بنوعي كه صدايَش بكوه ميرسد (٦) عِيْلامْ تيركَش‌را با عرّادهاي مردمان و فارسان بر ميدارد و قِيْرْ پوششِ سپررا خلع ميكند (۷) و ميشود كه برگزيده‌ترينِ درّهايَت از عرّادهها پُر شده سواران در دروازه‌اَت صف آرائي خواهند نمود (۸) و پوششِ يِهُوْداهْ مكشوف شده كه در آن روز بجبّه خانهء جنگل خواهي نگريست (۹) و بر شكستگيهاي شهرِ داؤُدْ مُلاحظه خواهيد كرد كه بسيار اند و آبهاي بركهء تحتاني‌را جمع خواهيد كرد (۱۰) و خانه‌هاي أُوْرشَلِيْم‌را بشمار مي‌آوريد و خانها‌را بجهةِ مرمّتِ حصارَش خراب مينمائيد (۱۱) و از براي آبهاي بركهء قديم در ميانِ دو حصار حوضي ميسازيد امّا بصانِعِ آن نمي‌نگريد و به كسي كه از ايّامِ پيشين آنرا مصوّر ساخت نگران نميشويد (۱۲) و در آن روز پروردگار خداوندِ لشكرها بگريستن و محزون بودن و به صلعت و بسته شدنِ به پلاس شمارا دعوت كرده است (۱۳) و اينك مسروري و شادماني بلكه كُشتنِ گاو و ذبحِ گوسفندان و خوردنِ گوشت و نوشيدنِ شراب است * بخوريم و بنوشيم زيرا كه فردا خواهيم مُرد (۱۴) و در گوشِ من از جانبِ خداوندِ لشكرها كشف شد كه البتّه اين گناهِ شما تا بمُردن كفّاره نخواهد شد فرمانِ پروردگار خداوندِ لشكرها اين است * (۱۵) پروردگار خداوندِ لشكرها چنين ميفرمايد كه بيا برَوْ باين خزانه دار شِبْنا نام كه ناظرِ خانهء است بگو (۱٦) كه * اينجا ترا چه كار است و در اينجا از آنِ تو كيست كه در اينجا از براي خود قبررا ترتيب ميدهي و حال اينكه از براي خودَش در مقامِ بلند قبررا ترتيب داده و از براي خود در صخرهِ مسكن‌را تراشيده كرده بود * (۱۷) اي صاحبِ [اقتدار] اينك خداوند ترا بشدّت مطروح كرده البتّه ترا خواهد پوشيد (۱۸) و مثلِ گوي ترا بزمينِ وسيعُ الّبيد بچرخ انداخته كه در آنجا خواهي مُرد و در آنجا عرّادهاي

شوکتت خواهند ماند اي مادهء رسوائيء خاندانِ آقايت (۱۹) و ترا از منصبت خواهم راند و از مقامت سرنگون کرده خواهي شد (۲۰) و در آن روز میشود که بندهء خود إلْيَاقِيمْ يسرِ حِلْقِياهْرا خواهم خواند (۲۱) و اورا بجامهٔ تو ملبّس ساخته بکمربندت محکم خواهم ساخت و سلطنتِ ترا بدستِ او خواهم داد تا آنکه به اهاليء أُورشَلِيمْ و خاندانِ يهُوداهْ بجاي پدر باشد (۲۲) و کلیدِ خانهء داوُدْرا بردوشِ وَيْ خواهم نهاد که او بگشاید و احدي نبندد و ببندد که احدي نگشاید (۲۳) و اورا در جاي محکم مثلِ میخ خواهم دوخت که بخصوصِ خاندانِ پدرش بمنزلهء کرسيء عزّت خواهد بود (۲۴) و تماميء عزّتِ خاندانِ پدرشرا باو معلّق میگردانند از اولاد و احفاد تماميء ظروفِ کوچك از جملهء اقداح تا جملهء ظروفِ ابريقيرا (۲۵) خداوندِ لشکرها میفرماید که در آن روز میخي که در مقامِ محکم دوخته شده است متحرّك و کنده شده و خواهد افتاد و باري که بر آن محوّل بود قطع خواهد شد زيرا که خداوند چنین فرموده است *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) وحي در بارهء صُورْ این است که * اي کشتیهاي تَرْشِيشْ وَيْل نمائید چون بحدّي خراب شده است که نه خانه و نه مدخلي موجود است که براي آنها از زمینِ کِتِّيمْ این خبر مکشوف است (۲) و اي ساکنانِ جزیره که تاجرانِ صِيدُونِي که از دریا گذر مینمایند ترا مملوّ میسازند خاموش باشید (۳) و دَخْلِ او در میانِ آبهاي بسیار بود از مزروعاتِ سِيحُورْ و محصولِ رود بود که خودِ آن تجارتگاهِ قبائل بوده است (۴) اي صِيدُونْ شرمنده شو زيرا که دریا یعني قوّتِ دریا بدین مضمون میگوید که * دردِ زِهْ نکشیده تولید نمي نمايم و جوانانرا نپرورده دخترانرا بزرگ نمي کنم * (۵) چنان که بسببِ خبرِ مِصْرْ واويلا کردند همچنان بسببِ خبرِ صُورْ واويلا خواهند نمود (۶) اي ساکنانِ جزیره به تَرْشِيشْ بگذرید و واويلا نمائید (۷) آیا شهرِ مبتهجِ شما که قدیمي بودنش از ایّامِ قدیم است همین است نهایت آنرا پايهايش جهتِ سکونت به مکانِ بعید خواهد بُرد (۸) این تدبیررا بخلافِ صُورِ تاجوري که تاجرانش سرور و بازرگانانش از اشرافِ زمین اند که نموده است (۹) این تدبیررا خداوندِ لشکرها نموده است تا آنکه غرورِ هر صاحبِ شوکترا پلید و تماميء اشرافِ زمینرا تحقیر نماید (۱۰) اي دخترِ تَرْشِيشْ مثلِ نهر از زمینت بگذر که دیگر رانندهء نمانده است (۱۱) دستِ خودرا ببالاي دریا بلند کرده ممالكرا متحرّك ساخته است خداوند بر آن شهرِ تجّار امر نموده است که مقامهاي مشیّدشرا خراب نمایند (۱۲) و گفت که اي دخترِ باکرهء ستمرسیدهء صِيدُونْ بارِ دیگر شادمان نخواهي شد برخاسته بکِتِّيمْ بگذر که در آنجا هم از برايت راحتي نخواهد بود (۱۳) اینك زمینِ کَلْدانِيانْ که آنها اوّلاً قومي نبودند آشُّورْ اینرا براي بادیهنشینان تأسیس نمود لکن همانها برجهاي خودرا قائم مینمایند و قصرهایشرا منهدم و آنرا بخرابي مبدّل میسازند (۱۴) اي کشتیهاي تَرْشِيشْ واويلا نمائید زيرا که مقامِ مشیّدِ شما خراب شده است *

(۱۵) و در آن زمان واقع میشود که صُورْ هفتاد سال مثلِ روزهاي يك نسلِ پادشاهي فراموش کرده خواهد

شد و بعد از انقضاي هفتاد سال صُور مثلِ زنِ زانیه خواهد سرائید * (۱۶) اي زانیهء فراموش کرده شده
بربطرا گرفته شهررا گردش نما خوش بنواز و سرودَترا بسیار کن تا آنکه یاد کرده شوي *
(۱۷) و بعد از هفتاد سال واقع میشود که خداوند صُوررا تفقّد نموده که او به اُجرتِ خود راجع خواهد
شد و با تماميء ممالکِ ارضي که بر روي زمین اند زنا خواهد نمود (۱۸) نهایت معاملهء آن و اُجرتِ آن
براي خداوند تقدیس کرده خواهد شد که خزینه و ذخیره کرده نخواهد شد چونکه معاملهاَش از براي
مقرّبانِ درگاهِ خداوند خواهد بود تا آنکه بخصوصِ کفایتِ رزق و باقي ماندنِ لباس باشد *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) اینک خداوند زمینرا خالي و تهي و ساحتَشرا سرنگون و ساکنانَشرا پراکنده میسازد (۲) و
چناني که بقوم همچنان بکاهن و چناني که به بنده همچنان به آقایَش و چناني که بکنیزک همچنان
بخانمَش و چناني که با مشتري همچنان با بایع و چناني که با قرض دهنده همچنان با قرض گیرنده
و چناني که با سود بخش همچنان با سودگیر واقع خواهد شد (۳) و زمین به تحقیق خالي بلکه زمین
بالکلّ غارتزده خواهد شد زیرا که خداوند باین کلام متکلّم است (۴) و زمین ملول و محزون و
جهان پژمرده و محزون و متکبّرانِ قومِ زمین زبون خواهند شد (۵) بلکه زمین در زیرِ ساکنانَش ملوّث
است زیرا که از شریعتها تجاوز کرده قانونهایَشرا تغییر دادند و عهدِ ابدیرا باطل گردانیدند
(۶) بنابراین لعنت زمینرا فنا کرده است و ساکنانَش ملزم شده اند پس اهاليء زمین سوخته شده بقیّهء
مردمان کَم شده اند (۷) شیرهء انگور محزون مانده تاک زبون است و تماميء شاددلان آهکشان اند
(۸) مسروريء دفها ساقط و آوازِ عشرت کنندهگان متوقّف و شادمانيء بربط ساکت است (۹) شرابرا با
سرائیدن نخواهند خورد و مسکرات از براي نوشندهگانَش تلخ است (۱۰) شهرِ خالي انکسار یافته است
و هر خانه بحدّي بسته شده است که کس داخلِ آن نتواند شد (۱۱) بخصوصِ شراب در کوچّها غوغائي
است هر گونهء شادماني غروب نموده سُرورِ زمین رفع گردیده است (۱۲) در شهر ویراني باقي است و
دروازه بخرابي زده شده است (۱۳) مع هذا درمیانِ زمین ومابینِ خلائق چنین شود که چنانکه تکانیدنِ
درختِ زَیتْ و یا مانندِ خوشههاي انگور بعد از انجامِ چیدن باقي میماند (۱۴) ایشان آوازِ خودرا بلند
کرده بسببِ عظمتِ خداوند ترنّم نموده از اطرافِ دریا نعره خواهند کشید (۱۵) بدین سبب
خداوندگاررا دراطرافِ شرق و اسمِ خداوند خداي اِسْرائیلرا در جزائرِ دریا تمجید نمائید * (۱۶) از
کنارههاي زمین تسبیحهاي جلالة شعاررا براي صاحب صداقت شنیدیم امّا گفتم که * مرا لاغري است
بلکه مرا لاغري است واي بر من که خائنان خیانت میورزند بلکه خائنان بغایت خیانت میورزند
(۱۷) اي ساکنِ در زمین ترس و خندق و کمند بتو حواله است (۱۸) و میشود کسي که از صُوتِ ترس
میگریزد بخندق خواهد افتاد و کسي که از میانِ خندق بر ميآید گرفتارِ کمند خواهد شد زیرا که از

علّیین پنجرهها باز شده اساسِ زمین متزلزل میباشد (۱۹) زمین به انکسار منکسر زمین بچاك شدن چاك زمین بمتحرّك بودن متحرّك است (۲۰) زمین مثلِ مست افتان و خیزان است و مثلِ سایبان از مکانش دور میگردد گناهش بر آن سنگین است که افتاده بارِ دیگر نخواهد برخاست (۲۱) و در آن روز واقع میشود که خداوند در علّیین بلشکرِ علوي و در زمین بر تمامیءِ ملوكِ زمین سیاست کند (۲۲) و مثلِ جمع شدنِ اسیران در چاه جمع شده و بحبس خانه بسته خواهند شد و بعد از ایّامِ کثیر بازدید خواهند گردید (۲۳) و ماه منفعل و آفتاب شرمنده خواهند ماند چه خداوندِ لشکرها در کوهِ صِیون و در اُورشَلیم در حضورِ مشائخانِ خود با جلال سلطنت خواهد نمود *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) اي خداوند خداي من توئي ترا ستایش نموده اسمِ ترا شکر خواهم نمود زیرا که عجایباترا بجا آوردي تدبیراتِ ازليءِ تو امین و حقّ است (۲) چونکه شهررا بتوده و شیرِ محکمرا بخرابه و قصرِ بیگانگانرا بشهر نبودن مبدّل ساختي که هرگز بنا نخواهد شد (۳) بنابراین قومِ قوي ترا تعظیم نموده اهلِ شهرِ طوائفِ مهیب از تو خواهند ترسید (۴) زیرا که از براي فقیر قوّت و بمسکین حینِ تنگنائیش مَلجاء بودي از طوفان پناه و از حرارت سایه شدي هنگامي که نفخهء مهیبان مثلِ سَیلابِ دیوارکَن بود (۵) مثلِ حرارتِ در خشکي غوغاي بیگانگانرا فرود خواهي آورد بلکه سرودِ مهیبان ساکت خواهد گردید مثلِ حرارت از سایهء ابر (۶) و خداوندِ لشکرها در این کوه ضیافتي از پرواریها و میهماني از شرابهاي بر دُرد مانده یعني از مُسمّناتِ پُرمغز و از شرابهاي مصفّيءِ بر درد مانده از براي تماميءِ قبائل خواهد کرد (۷) و در این کوه روپوشي که بر تماميءِ قومها پوشیده است و ستري که بر تماميءِ قبائل گسترده است بر خواهد چید (۸) و مرگرا ابداً نابود خواهد کرد و خداوند خدا اشکهارا از هرچهره پاك خواهد گردانید و سرزنشِ قومِ خودرا از تماميءِ زمین رفع خواهد کرد زیرا که خداوند فرموده است (۹) و در آن روز گفته میشود که * اینك خداي ما که از او منتظر بودیم و مارا نجات داده است این است بلکه خداوندي که از او منتظر بودیم این است از نجاتِ او مسرور و شادمان ایم (۱۰) زیرا که دستِ خداوند در این کوه بر قرار است و مُوآبْ در زیرِ او بنهجي که کاه در مزبله لکد کوب است کوفته خواهد شد (۱۱) و در میانِ ایشان دستهاي خودرا بطوري که شناور جهةِ شنا نمودن دستِ خودرا میگسترد خواهد گسترد و غرورِ ایشان باتّفاقِ غارت شدههاي دستِ ایشان پست خواهد گردید (۱۲) و قلعهء بلندِ دیوارهایَترا خمیده و پست گردانیده بزمین حتي غبار خواهد افکند *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و در آن روز این سرود در زمینِ یِهُوداهْ سرائیده خواهد شد مارا شهرِ محکمي است خلاصي بجاي حصار

و برج نهاده شده است (٢) دروازه‌هارا بکشائید تا آنکه قومِ صادقِ حقّ نگاهدار داخل شوند (٣) کسي که ضمیرَش‌را تکیه‌گاه توئي اورا در سلامتيِء تمام نگاه خواهي داشت چونکه بتو متوکّل است (٤) بخداوند ابدا متوکّل شوید که خداوند خدا کوهِ ابدي است (٥) که ساکنانِ در بلندیهارا فرود آورده شهرِ رفیع‌را پست میگرداند آن‌را تا بزمین پست کرده تا بغبار مي‌اندازد (٦) آن‌را پاي لکد کوب مینماید یعني پایهاي فقرا و اقدامِ مساکین (٧) صادق‌را راهِ راستي است اي تو که صادقي راهِ صالح‌را مي سنجي (٨) اي خداوند در طریقِ احکامَت انتظارِ ترا کشیدیم و جانِ ما باسمِ تو و ذکرِ تو مائل است (٩) در وقتِ شب بتو با جانَم مشتاقم بلکه بروحَم در اندرونَم سحرگاهانه ترا جُستجو مینمایم علّت اینکه حینِ صدورِ حکمهایَت در زمین ساکنانِ جهان عدالت‌را خواهند آموخت (١٠) بشریر هرچند لطف کرده شود عدالت‌را نخواهد آموخت در زمینِ راستان بکج‌رفتاري مشغول است و از صولتِ خداوند نمي ترسد (١١) اي خداوند هنگامِ بلند کردنِ دستَت نمي خواهند که به بینند امّا خواهند دید و منفعل خواهند شد و غیرتِ تو از براي قوم و شدّتِ آتش دشمنانَت‌را خواهد سوزانید (١٢) اي خداوند سلامت‌را از براي ما تعیین خواهي نمود زیرا که تماميِء عمالِ مارا نیز از براي ما بانجام میرساني (١٣) اي خداوند خداي ما غیر از تو خداوندان بما تسلّط نمودند امّا با لطفِ تو بانفراده اسمِ ترا ذکر خواهیم نمود (١٤) مردگانِ ایشان زنده نخواهند شد و وفات یافتگانِ ایشان دیگر بر نخواهند خاست چونکه ایشان‌را تو عقوبت کرده نابود گردانیدي و تماميِء ذکرِ ایشان‌را محو نمودي (١٥) این قوم‌را زیاد کردي اي خداوند این قوم‌را زیاد کردي ذوالجلال توئي که تماميِء حدودِ زمین‌را وسیع گردانیدي (١٦) اي خداوند حینِ تنگنائي ترا جُستجو کردند و حینِ تأدیبَت بایشان آنگاه تضرّع نمودند (١٧) ای خداوند مثلِ زنِ حاملهء که وضعِ حملَش نزدیك است و وقتِ دردِ زِهْ درد کَشیده فریاد مینماید ما نیز در حضورِ تو چنین ایم (١٨) حامله شده درد کَشیدیم گویا بادرا زائیدیم و در زمین هیچ نجات بظهور نیاوردیم و ساکنانِ جهان نیفتادند (١٩) مُردگانِ تو زنده خواهند شد و امواتِ ما خواهند برخاست اي شما که ساکنانِ در خاك اید بیدار شده ترنّم نمائید چونکه شب‌نمِ تو مثلِ شب‌نمِ گیاه‌ها است و زمین مُتوفّیهارا بیرون خواهد انداخت * (٢٠) اي قومِ من بیاً و به خلوت‌گاهَت داخل شده درهاي خودرا در عقبَت به بند لحظهء مخفي بمان تا گذشتنِ خشم (٢١) زیرا اینك خداوند از مکانَش جهةِ عقوبت نمودنِ جُرمِ ساکنانِ در زمین بیرون مي‌آید و زمین خونَش‌را مکشوف ساخته مقتولانَش‌را دیگر مستور نخواهد ساخت *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر سیزده آیه)

(١) و در آن روز خداوند با شمشیرِ سختِ بزرگِ محکمِ خود لِوْیاثانِ مارِ جهنده و لِوْیاثانِ حَیَّهء پیچیده‌را عقوبت خواهد نمود و تِنّین که در دریاست بقتل خواهد رسانید * (٢) و در آن روز بباغِ انگوري چنین بسرائید * (٣) منکه خداوندَم آن‌را نگاهباني میکنم و هر دقیقه آن‌را آبیاري مینمایم آن‌را روز و شب نگاهباني نموده مبادا که احدي بآن ضرر برساند (٤) در من حدّت نیست بعرصهء جنگ کیست که شَوْك و

خاررا بر ضدِّ من بگذارد که من از میانِ آنها گذشته آنهارا با هم بسوزانم (۵) مگر اینکه بقوّتِ من متمسّك
شود و با من آشتي کرده با من آشتي نماید * (۶) در زمانِ آینده یعقوب ریشه دوانده اِسْرائیلْ غنچه و
شکوفه خواهد نمود و رويِ زمین‌را با ثمر مملوّ خواهد گردانید (۷) آیا اورا بصدمهٔ که ضاربانَش اورا زده اند
میزند و یا اینکه مثلِ قتلِ کُشته شُدهٔگانَش کُشته میشود (۸) زمانِ رها دادنِ به او بانصاف با او معارضه
خواهي کرد در روزِ بادِ شرقي [خدا] اورا به ریحِ شدیدِ خود برخواهد داشت (۹) پس بدین منوال گناهِ
یعقوب برداشته خواهد شد و همهٔگيِ نتیجهء رفع شدنِ گناهَش این خواهد بود و حیني که تماميِ سنگهاي
مذبح‌را مثلِ سنگهاي پاره پاره شدهء آهك میگرداند درخت زارها و اصنام برقرار نخواهند ماند (۱۰) زیرا که
شهرِ مشیّد ویران و مسکنَش خالي و مثلِ بیابان وا گذاشته میشود در آنجا گوساله چریده در آن خواهد
خوابید و نهالهایَش‌را باتمام خواهد رساند (۱۱) هنگامي که شاخه‌هایَش پژمرده میشوند شکسته خواهند شد
و زنان آمده آنهارا خواهند سوخت چونکه قومِ بي فهم اند بنابراین آفرینندهء ایشان بر ایشان رحمت
نفرموده خالقِ ایشان برایشان عنایت نخواهد فرمود (۱۲) و در آن روز واقع میشود که خداوند از جریانِ
نهرِ فِراتْ الي رودِ مِصْرْ خواهد تکانید و شما اي بني اِسْرائیلْ یك یك برچیده خواهید شد (۱۳) و هم
درآن روز واقع میشود که کرناي بزرگي نواخته خواهد شد و گم‌شدهٔگانِ زمینِ آشُور و پراگنده شدهٔگانِ دیارِ
مِصْرْ خواهند آمد و خداوندرا در کوهِ مقدّسِ اُورْشَلیمْ سجده خواهند نمود *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) واي بر تاجِ غرورِ مي‌پرستانِ اِفْرَیمْ و هم بر گلِ فانيءِ رونقِ شوکتِ ایشان که بر سَرِ درّهء بارورِ مغلوب
شدهٔگانِ بشراب است (۲) اینك از جانبِ خداوند ذي‌قوّت و شجاعتي موجود است که او چون شورشِ
تگرگ و تُند بادِ مهلك و مانندِ سَیْلِ آبهاي پُرزورِ لبریز آن‌را بدست بزمین مي‌اندازد (۳) تاجِ غرورِ مي
پرستانِ اِفْرَیمْ پایمال خواهد شد (۴) و گلِ فانيءِ رونقِ شوکتِ ایشان که بر سَرِ درّهء بارور است مثلِ انجیرِ
نَوْرسِ پیش از زمستان میشود که بیننده آن‌را بنظر درمي‌آورد و وقتي که هنوز در دستَش باشد مي بلعد
(۵) و در آن روز خداوندِ لشکرها براي باقي ماندهء قومِ خود تاجِ عزّت و اکلیلِ زینت خواهد بود (۶) و
هم روحِ حکم براي جالِسانِ در محکمه و نیز قوّتِ کساني که جنگ‌را تا بدروازه دفع مي نمایند (۷) امّا ایشان
نیز از شراب ضالّ و از مسکرات گمراه شدند هم کاهن و هم پیغمبر با مسکرات گمراه و از شراب سرگردان
گردیدند و از مسکرات آواره شده در رؤیا خاطي و در فتوي ساهي اند (۸) زیرا که تماميِ سفره‌ها از قيْءِ
مُکرِهِ پلیدي پُر گردیده اند که جائي [خالي] نمانده است (۹) کیست که دانش‌را میخواهد تعلیم نماید و
کیست که حکمت‌را بفهماند آیا باز داشتهٔگانِ از شیر و کَشیده شدهٔگانِ از پستان اند (۱۰) زیرا که فرمان
بالاي فرمان فرمان بالاي فرمان قانون فَوْقِ قانون قانون فَوْقِ قانون است اینجا اندك و آنجا اندکي (۱۱) پس
با لبهاي مستهزيء و زبانِ بیگانه باین قوم خواهد گفت (۱۲) هنگامي که بایشان میگفت که آرامگاه این

است خسته شده‌گان‌را آرام بدهید و مرجع نیز اینست از اینکه از شنیدن ابا نمودند (۱۳) پس کلامِ خداوند بایشان فرمان بالاي فرمان فرمان بالاي فرمان و قانون فَوْقِ قانون قانون فَوْقِ قانون اینجا اندك و آنجا اندك خواهد بود تا آنکه روانه شده به قفا بیفتند و منکسر شوند و بدام افتاده گرفتار گردند (۱۴) پس اي مردمانِ مستهزيء که براین قومي که در اُورْشَلِیْمْ اند مسلّط اید کلامِ خداوندرا بشنوید (۱۵) از آنجائي که گفتید که ما با مرگ ممعهد و بعالمِ غیب همشرط شدیم و سَیْلابِ تجاوز کننده هنگامي که میگذرد بر ما نخواهد رسید اگرچه کذبرا ملجاءِ خود گردانیده در دروغ مستور ایم (۱٦) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من در صِیُوْن سنگي‌را بجهةِ بُنیان میگذارم که سنگِ مُجرّبِ زاویه‌دارِ پربهاي بغایت محکم باشد که پناه آورنده بآن تعجیل نخواهد کرد (۱۷) و حکمرا بستّاره و صدق‌را بمقیاس خواهم گذاشت و تگرگ ملجاءِ کذب‌را خواهد روفت و آبها بجاي مستور لبریز خواهد شد (۱۸) و عهدِ شما با مرگ باطل شده و اعتقادِ شما بعالمِ غیب نخواهد ایستاد وقتي که سَیْلِ لبریز میگذرد از آن پایمال خواهید شد (۱۹) حیني که بگذرد شمارا گرفتار خواهد کرد زیرا که صباح صباح و هم روزان و شبان میگذرد بحدّي که محضِ شنیدنِ خبرش اضطرابي خواهد بود (۲۰) که بستر از آن کوتاه‌تر است که احدي بر آن دراز تواند شد و لحاف از آن تنگتر است که مردي در آن ملفوف شود (۲۱) بدرستي که خداوند مثلِ درکوهِ پِراصِیْم خواهد برخاست و مانندِ در درّهء گِبْعُوْن خشمناك خواهد شد تا آنکهَ کارِ خود کارِ غریبهء خودرا بجا آورده عملِ خود عملِ غریبهء خودرا بانجام رساند (۲۲) پس حال استهزا ننمائید مبادا که قیدهاي شما محکم شود زیرا که از جانبِ خداوند خداي لشکرها مُتمّمِ مُقدّريء تماميء زمین‌را شنیده ام (۲۳) گوش داده آوازِ مرا بشنوید متوجّه شده کلامَم‌را استماع نمائید (۲۴) فلّاح آ ا همه روزه زمین‌را شیار میکند و زمینِ خودرا فتح کرده ریز ریز مینماید (۲۵) آیا چنین نیست که بعد از هموار کردنِ ساحتش کِشنیزرا میپاشد و زیره‌را مي‌افشاند و گندمِ خاصّ و جَوْءِ معیّن و چاودارا بجایش میگذارد (۲٦) زیرا که خدایش اورا در قاعده‌داني تعلیم داده مي آموزد (۲۷) چونکه کِشنیز با تختهء خرمن کوفته نمیشود و چرخِ عرّاده بزیره گردیده نمیشود بلکه کِشنیز به عصا و زیره به چوب‌دستي تکانیده میشود (۲۸) غلّه کوبیده میشود زیرا که نمیخواهد که دائماً اورا بکوبد و یا بچرخِ عرّاده‌اَش خورد کند و یا بپایهاي اسبانَش سحق نماید (۲۹) این نیز از جانبِ خداوندِ لشکرها است که در تدبیر عجیب و در صنعت عظیم است *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) واي بر اَرِیْئِیْلْ بر اَرِیْئِیْلْ شهري که داُوُدْ در آن خیمه زد سال بر سال اضافه بکنید عیدها دَوَران نمایند (۲) مع هذا اَرِیْئِیْلْ‌را بتنگي اندازم که غم و غصّه شده از برایَم مثلِ اَرِیْئِیْلْ خواهد بود (۳) از گرداگرد بخلافِ تو خیمه زده مَترَسهارا بر تو مي‌بندم و برجهارا برضدّت بر پا مینمایم (۴) و پست گردیده از زمین تکلّم خواهي نمود و گُفتگُویَت از غبار آهسته بلکه آوازَت مثلِ صاحبِ جِنّي از زمین بیرون آمده و

سُخنت از خاك هَمْهَمَه خواهد كرد (٥) وگروه بیگانگانت مثل گرد دقیق گردیده كثرت جبّاران مثل كاهي كه درگذر است بوده این بناگهان درآني واقع میشود (٦) و از جانب خداوند لشكرها با رعد و زلزله و صَوْت عظیم وگردباد و تندباد و شعلهء آتش سوزنده باز دید خواهي شد (٧) و جمعیّت تماميء طوائفي كه بر اَرِیْئِیْل جنگ مینمایند و همهگيء آناني كه بر آن و بر برجهایَش محاربه نموده آن‌را محاصره مي كنند مثل خواب رؤیاي شبانه خواهد شد (٨) یقین كه مثل گرسنهء كه در خواب مي بیند كه اینك میخورد امّا بیدار شده جانَش تهي است و یا مثل تشنهء كه در خواب مي بیند كه اینك مي نوشد امّا بیدار شده و اینك ضعیف است و جانَش مشتهي است جمعیّت تماميء طوائفي كه بر كوه صِیُّون جنگ مي كنند چنین خواهد شد (٩) مُتحیّر شده حیران باشید و فریاد كنان وَلْوَلَهٔ نمائید مست اند لكن نه بشراب افتان و خیزان اند امّا نه بمسكرات (١٠) زیرا كه خداوند بر شما روح خواب سنگین ریخته چشمان شمارا بست و پیغمبران و رؤساي شمارا كه از پیش بینان اند محجوب كرده است (١١) و بجهة شما رؤیاي هر چیز مثل كلام كتاب ممهوري گردیده است كه آن‌را بشناسندهء كتابت داده میگویند كه تمنّا اینكه این‌را بخواني و او میگوید كه نمیتوانم چونكه مختوم است (١٢) باز آن مكتوب بناشناسندهء كتابت داده شده میگویند كه تمنّا اینكه این‌را بخواني و او میگوید كه خواندن نمیدانم (١٣) پس خداوند میفرماید از آنجائي كه این قوم بدهان خود تقرّب بمن جُسته بلبهاي خود مرا تعظیم مینمایند درحالتي كه قلب ایشان از من دور است و خشیت ایشان از من از اَوامر انسانیان آموخته شده اند (١٤) بنابراین اینك من عازم شده در میان این قوم عجایبات عجیبه و غریبه بجا مي‌آورم چنانكه حكمت حاكمان ایشان نابود شده فطانت فطانت پیشهگان ایشان مستور خواهد شد (١٥) واي بر كساني كه تدبیرات خودرا عمیق گردانیده بقصد پنهان كردنَش از خداوند كه اعمال ایشان در ظلمت بوده مي گویند كیست كه مارا به بیند وكیست كه مارا بشناسد (١٦) آوخ از اعوجاج شما آیا كوزهگر بجاي گِل كوزه محسوب میشود و مگر مصنوع بصانعَش میگوید كه مرا مصنوع نساختي و تصویر بمصوّرَش بگوید كه ادراك نداشت (١٧) آیا چنین نیست كه دراندك زماني لُبْنَانْ بكشت‌زار بارور بَدَل وكشت‌زار بارور بجاي جنگل محسوب شود (١٨) و در آن روزگران كلام كتاب‌را خواهند شنید و چشمان كوران از رفع شدن ظلمت و تاریكي خواهند دید (١٩) و متواضعان شادماني‌را با خداوند زیاد كرده فقراي آدمیان از قدّوس اِسْرائِیْلْ وجد خواهند نمود (٢٠) زیرا كه جبّار نمانده و مستهزيء نابود گردیده تماميء جویندهگان عصیان منقطع خواهند شد (٢١) كه انسان‌را در دعوي مُلزم مینمایند و براي كسي كه در محكمه تنبیه میكند دام میگسترند و از براي لاشيء صادق‌را تمایل میدهند (٢٢) بنابراین خداوندگار كه نجات دهندهء اِبْرَاهِیْمْ است در بارهء خاندان یَعقُوبْ چنین میفرماید كه حال یَعقُوبْ خجل نشده و اكنون رویَش منفعل نخواهد شد (٢٣) زیرا حیني كه اولادَش معمول دستهایَم‌را میگرد در میان خود اسم مرا تقدیس نموده قدّوس یَعقُوبْ‌را تقدیس خواهند نمود و از خداي اِسْرائِیْلْ خواهند ترسید (٢٤) و صاحبان روح ضالّ فطانت‌را خواهند شناخت وگِلهمندان حكمت‌را خواهند آموخت *

(فصلِ سي‌ام مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) خداوند میفرماید واي بر فرزندانِ طاغي که تدبیر میورزند امّا نه از من و خیالي میکنند امّا نه از روحِ من تا آنکه گناه بگناه اضافه نمایند (۲) بدونِ سؤال نمودنِ از دهانِ من عازمِ هبوط به مِصْر گردیدند تا از قوّتِ فَرْعَوْن قوي شوند و پناه بسایهٔ مِصْر برند (۳) پس از براي شما قوّتِ فَرْعَوْن بجاي شرمندهگي و پناه بُردنِ بسایهٔ مِصْر بمنزلهٔ رسوائي خواهد بود (۴) هنگامي که سرورانَش در صُوعَن حاضر شده ایلچیهایَش به حانِیْس رسیدند (۵) تماميءِ ایشان از خلقي که از براي ایشان فائده‌مند نتوانستند بود شرمنده شدند که امداد نداده و منفعت نرسانیده بلکه باعثِ انفعال و ملامت بودند (۶) بارِ چهار پایانِ جانبِ جنوب [اینست که] بزمینِ ضیق و تنگي که از آن شیرِ ماده و شیرِ نر و هم افعي و مارِ آتشینِ پرنده بیرون مي‌آید امتعهٔ خودرا بر دوشِ حماران و گنجهاي خودشان‌را بر کوهانِ شتران [نهاده] بقومي که فائده‌مند نیستند میبرند (۷) از آنجائي که امدادِ مِصْریان باطل و پوچ میشود بنابراین ایشان‌را شجاعِ کاهِلْ نام نهادم (۸) پس روانه شده در نزدِ ایشان این‌را بلَوْحي مرقوم و بکتابي مکتوب ساز تا که از براي روزِ آینده ابدالآباد بماند (۹) زیرا که این قومِ طاغي و فرزندانِ فریبنده و پسراني که شریعتِ خداوندرا نمي خواهند استماع نمایند هستند (۱۰) که با بینندهگان میگویند که مبینید و پیغمبران که راستي‌هارا از براي ما بیان نکنید بماها لطیفه‌هارا گفته و فریفته‌گي‌هارا بیان کنید (۱۱) از راه دور شوید از طریق عدول نمائید و قدّوسِ إِسْرائِیْل‌را از حضورِ ما فارغ گردانید (۱۲) بدین سبب قدّوسِ إِسْرائِیْل چنین میفرماید چونکه شما این کلام‌را تحقیر نمودید و بظلم و فساد اعتماد نموده بآن تکیه مینمائید (۱۳) بنابراین از براي شما این گناه مثلِ شکافِ شکسته‌گيءِ دیوارِ بلندِ شکمدارِ افتاده شدني که خرابیَش بناگهان دفعةً مي‌آید خواهد بود (۱۴) و شکسته‌گیَش مثلِ انکسارِ کوزهٔ کوزه‌گر خواهد بود که بشدّتي منکسر میشود که از شکسته شده‌هایَش سفالي جهةِ آوردنِ آتش از آتشدان و یا نوشیدنِ آبي از حوض یافت نخواهد شد (۱۵) زیرا که پروردگار خداي قدّوسِ إِسْرائِیْل فرمود که شما در رجوع و استراحت ناجي خواهید شد و قوّتِ شما در سکونت و توکّل خواهد بود امّا نخواستید (۱۶) بلکه گفتید که نَي زیرا بر اسبان خواهیم گریخت بنابراین خواهید گریخت و هم بر اسبانِ چابک سوار خواهیم شد بدین سبب تعاقب کننده‌گانِ شما نیز تیز رفتار خواهند بود (۱۷) یک هزاري از حملهٔ یک نفر بلکه از هجومِ پنج نفر خواهید گریخت تا که مثلِ بیَدَقي بسَرِ کوه و یا عَلَم بسَرِ گریوه واگذاشته شوید (۱۸) و لکن خداوند تمهّل نموده که بشما عنایت نماید و رفعت خواهد نمود تا که شمارا مرحمت فرماید چونکه خداوند خداي حکم است خوشا حالِ کساني که امیدوارِ او یند (۱۹) زیرا که قوم در صِیّون و أُورْشَلِیْم ساکن خواهند شد و زیاده گریه نخواهي نمود بسبب فریاد نمودنِ تو البتّه بتو مرحمت فرموده به محضِ شنیدنَش ترا استجابت خواهد نمود (۲۰) اگرچه خداوند بشما نانِ ضیق و آبِ اضطراب بدهد امّا معلّمانَت بارِ دیگر کناره کرده نخواهند شد و چشمانَت معلّمانَت‌را خواهند

دید (۲۱) و اگر براست و یا چپ برگردید گوشهایت از عقبِ تو کلامي بدین مضمون خواهند شنید که راه این است در آن رفتار نمائید (۲۲) بتهاي مستور شده بنقرهآت و اصنامِ ملبوس شده بطلایت را ملوث خواهي ساخت آنهارا مثلِ لتهء حیض بدور انداخته خواهي گفت که تو ازاینجا بیرون رو (۲۳) انگاه به بذرت که زمین را بآن میکاري و ناني که از محصولِ زمینت بر ميآید باران را خواهد بارانید که بارور و سمین خواهد شد و در آن روز مواشیت بمرتعِ وسیع خواهند چرید (۲۴) و گاوان و حماراني که زمین را شیار میکنند خوراكِ نمکیني که با طَبَق و شانه افشانده میشود خواهند خورد (۲۵) و در روزِ قتالِ عظیمي که برجها ميافتند بهر کوهِ بلند و بهر تلِّ رفیع رودبارها و آبهاي جاري روانه خواهند شد (۲۶) و در روزي که خداوند شکستهگيِ قومِ خودرا بسته صدمهء جراحتِ ایشان را بهْ خواهد نمود نورِ ماه مثلِ نورِ آفتاب شده و ضیاء شمس هفت مقابله مثلِ ضیاء هفت روز خواهد گردید (۲۷) اینك اسمِ خداوند از دور مي آید غضبش سوزنده و شعلهاَش شدید و لبهایَش پُرغیظ و زبانَش مثلِ آتشِ سوزان است (۲۸) و روحَش مثلِ سیْلِ لبریزي که بگردن میرسد خواهد بود تا که قبائل بغربالِ فنا بیخته شوند و عنانِ آوارهکننده بر لحیههاي اقوام پیچیده شود (۲۹) شمارا سرودي مثلِ سرودِ تقدیس نمودنِ شبِ عید و دلشادي مثلِ دلشاديءِ کسي که با نواي نَيْ بکوهِ خداوند و بصخرهء اِسْرائیْل صعود مینماید خواهد بود (۳۰) و خداوند صولتِ آوازِ خودرا مسموع و فرود آوردنِ بازویَش را با شدّتِ خشم و شعلهء آتشِ سوزان و پراکندهگي و طوفان و تگرگِ سنگي مرئي خواهد نمود (۳۱) زیرا که اَشّور بآوازِ خداوند شکسته شده با چوبدستيءِ او مضروب خواهد شد (۳۲) تماميءِ راهگذرِ چوبِ مقدّري که آن را خداوند بر ایشان فرود آورد با دف و بربط گذر کرده خواهد شد چونکه بر آن با جنگهاي شدید جنگ خواهد کرد (۳۳) زیرا که دیرگاهي است توفِتْ مهیّا بلکه از براي مَلِكْ آماده است آن را عمیق و وسیع گردانیده است که تودهاَش آتش و هیزمِ بسیار است و نفخهء خداوند مثلِ سیلِ کوگرد آن را مشتعل خواهد ساخت *

(فصلِ سي و یکم مشتمل بر نه آیه)

(۱) واي بر کساني که بجهةِ نصرت بمصّر فرود آمده باسبان تکیه مینمایند و بر عرّادهها که بسیار اند و بر سواراني که بسیار قویَند اعتماد میکنند لکن بقدّوسِ اِسْرائیْل نمي نگرند و خداوندرا طلب نمینمایند (۲) امّا او حکیم است بلارا نازل خواهد کرد و از سخنِ خود بر نگردیده بر ضدّ خانوادهء بدکاران و نصرتکنندهء مفسدان برخواهد خاست (۳) و حال اینکه مِصْریانْ انسان اند نه خدا و اسبانِ ایشان گوشت است نه روح و خداوند دستِ خودرا مبسوط ساخته نصرت دهنده لغزان و نصرت یافته شده افتان گردیده همهگيءِ ایشان با همدیگر تلف خواهند شد (۴) زیرا که خداوند بمن چنین فرموده است که چنانکه شیر و شیرِ جوان بالاي صیدَش غرّش مینماید اگرچه گروهِ شبانان بر او جمع شوند از غوغاي ایشان نترسیده از هنگامهء ایشان خویشتن را ذلیل نخواهد ساخت همچنان خداوندِ لشکرها بخصوصِ جنگیدن براي کوهِ صیون و

تلّش فرود خواهد آمد (۵) بنهجي كه مرغان بچه‌گانِ خودرا همچنان خداوند لشكرها أُورِشَلِيمْرا حمايت
خواهد نمود و حمايت كرده ايشان‌را رستگار و درگذشته خلاصي خواهد داد (۶) بآن كسي كه بني إِسْرائِيلْ
بزيادتي باو بغي ورزيدند بازگشت نمائيد (۷) زيرا كه درآن روز هركسي بتهاي سيمين خودرا و اصنامِ
زرّينِ خودرا كه دستهاي شما از راهِ گناه ساخته بودند دور خواهد ساخت (۸) و آشور بشمشيرِ كسي
افتاده امّا شمشيرِ آدمي نه و شمشيراورا تمام خواهد ساخت لكن شمشيرِ انساني نه و او از حضورِ شمشير
خواهد گريخت و جوانانش گداخته خواهند شد (۹) از ترس از قلعه گذشته سرورانش نيز از عَلَم متخوف خواهند
شد و كلامِ خداوندي كه نورَش بر صِيونْ و گلخنش در أُورِشَلِيمْ است همين است *

(فصلِ سي و دويم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) اينك پادشاهي بعدالت سلطنت كرده سرورانش بانصاف سروري خواهند نمود (۲) و آن مرد مثلِ مقامِ
مخفيء از باد و پوششِ از باران و مثلِ آبهاي جاري در زمينِ خشك و سايهء صخرهء عظيم در ارضِ تفسيده
خواهد بود (۳) و چشمانِ بينندگان پوشيده نشده گوشهاي شنوندگان خواهد شنيد (۴) صاحبانِ دلِ
شتاب‌زده حكمت‌را درك خواهند كرد و زبانِ الكنان بگفتارِ فصيح آماده خواهند شد (۵) و دَني بار ديگر
به نجيب مسمّي نشده بخيل سخي گفته نخواهد شد (۶) زيرا كه دَني به دنائت متكلّم و قلبَش به بي‌انصافي
مشغول است تا آنكه مرتكبِ نفاق شده در بارهء خداوند بضلالت سخن راند و تا جانِ گرسنه‌را تهي
دارد و نوشيدنيء تشنگان‌را كم نمايد (۷) و آلاتِ خسيس نيز زشت است و تدبيراتِ قبيح مينمايد تا
آنكه بكلماتِ فريبنده متواضعان‌را هلاك نمايد در حيني كه فقير بانصاف متكلّم است (۸) امّا نجيب
تدبيراتِ نجيبانه مينمايد و در تدبيراتِ نجيبانه خواهد ايستاد * (۹) اي زنانِ آرام گزين برخاسته آوازِ
مرا بشنويد و اي دخترانِ مطمئنّ بسخنانم گوش دهيد (۱۰) اي مطمئنين روزهاي چندي علاوه بر سالي در
اضطراب خواهيد بود زيرا كه چيدنِ انگور قطع و جمع كردنِ محصول نخواهد شد (۱۱) اي آرام
گزينندگان مرتعش و اي مطمئنّين مضطرب شويد لباس‌را كنده برهنه شويد و پلاس بر كمرِ خود ببنديد
(۱۲) بسببِ پستان‌ها و كشت‌زارهاي پسنديده و تاكِ بارور نوحه‌گري مينمايند (۱۳) بر زمينِ قومِ من شَوْك
و خار خواهد روئيد بلكه بر هر خانهاي تعيّش و هم بر شهرِ مسروري (۱۴) بدرستي كه قصرها متروك و
غلبه‌گيء شهر وا گذاشته خواهند شد و عوفِيلْ و برجِ ديده‌بانان دائماً بمنزلهء كنامها مبدّل شده محلِّ
مسروريء گورِ خران و مرتعِ گلّها خواهند بود (۱۵) تا زماني كه روح از بالا بر ما ريخته شود و بيابان مبدّل
بمزرعهء بارور گردد و مزرعهء باروره‌م به جنگل محسوب شود (۱۶) آن وقت حكم به بيابان ساكن و
عدالت در مزرعهء بارور متمكّن گرديده (۱۷) ثمرِ صداقت سلامتي و نتيجهء عدالت ابداً امنيّت و اطمينان
خواهد بود (۱۸) و قومِ من در مكانِ سالم و مسكنهاي مطمئنّ و بمنزلهاي آرام ساكن خواهند
شد (۱۹) حينِ فرود آمدنِ جنگل تگرگ خواهد باريد كه شهر به دَرَكَتِ اسفل خواهد افتاد

(۲۰) خوشحالِ شما اي كساني كه بر تماميءِ آبها ميكاريد و به آنجاها پايهاي گاو و حماررا مي‌اندازيد *

(فصلِ سي و سيوم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) واي بر تو اي غارتگر كه غارت كرده نشدي و اي تاراج كننده كه بتاراج نرفتي هنگامي كه غارترا باتمام رسانيدي غارت كرده خواهي شد و زماني كه تاراجرا بانجام رسانديِ بتاراج خواهي رفت * (۲) اي خداوند برما مرحمت فرما كه از تو منتظر ايم و هر صبح بازوي ايشان باش و هم زمانِ تنگنائي منجيءِ ما شو (۳) از صداي هنگامهء خلائق گريختند از ارتفاعِ تو قبائل پراكنده شدند * (۴) غارت كرده‌هاي شما مثلِ گرد آوردنِ جرجوان گرد آورده خواهد شد و مثلِ هيجانِ ملخها بر آن‌ها هجوم خواهند آورد (۵) خداوندي كه در اعلا ساكن است علوّ خودرا ظاهر خواهد ساخت صيونرا از عدل و داد مملوّ خواهد كرد (۶) و مصدرِ استحكامِ اوقاتت گرديده [از برايت] مخزنِ سلامت و حكمت و دانش خواهد بود و خشيتِ از خداوند دفينه‌اش ميشود * (۷) اينك شجاعانِ ايشان در بيرون فرياد مي‌كنند و رسولانِ سلامت بتلخي گريه مينمايند (۸) شاه‌راهها ويران اند مسافران متوقّف اند كه او عهدرا شكست و شهرهارا حقير گرفته انسان‌را به لاشيء محسوب ميكند (۹) زمين افسرده و پژمرده است لبنان شرمنده و پژمرده شده است و شارون مثلِ بيابان گرديده است و باشان و كرمل عريان اند * (۱۰) خداوند ميفرمايد كه حال بر ميخيزم و اكنون خودرا مرتفع ميسازم و حال شأنِ خودرا عالي ميگردانم (۱۱) از كاه حامله شده كاه‌بن‌را خواهيد زائيد نفخهء شما آتشين است كه شمارا خواهد سوزانيد (۱۲) اقوام مثلِ آهك سوخته شده گرديده مانندِ خارهاي مقطوع بآتش سوخته خواهند شد * (۱۳) اي دورشده‌گان آنچه كه كردم بشنويد و اي نزديكان جبروتِ مرا بدانيد (۱۴) گناهكاران در صيون مخوف شده ارتعاش منافقان‌را گرفته [ميگويند] از ماها كيست كه در آتشِ سوزان ساكن و از ماها كيست كه در آتش‌كدهء جاويد متمكّن گردد * (۱۵) كسي كه بصداقت سالك و براستي متكلّم شده و منفعتِ مظلمه‌را تحقير نموده و دستهايش‌را از اخذِ رشوه تكانيده گوشهاي خودرا از شنيدنِ تدابيرِ خوني مسدود ميسازد و چشمانش‌را از ديدنِ بديها ميپوشد (۱۶) او در بلنديها ساكن خواهد شد ملجاءِ او قلّه‌هاي صخره‌ها بوده نانش باو داده ميشود و آبهايش بر قرار خواهد بود (۱۷) چشمانت پادشاه‌را در زينتش خواهد ديد و مكانهاي بعيده‌را خواهند نگريست * (۱۸) دلِ تو به بيم‌ها مخاطره كرده [خواهي گفت] كه * نويسنده كجا و وزن‌دار كجا و تحريركنندهء برجها كجاست (۱۹) قومِ سخت‌دل‌را و قومي كه لبهاي ايشان عميق است كه نتواني شنيد و زبانِ ايشان الكن است كه نتواني فهميد نخواهي ديد (۲۰) به صيونِ شهرِ جمعيّتهاي معيّنيءِ ما بنگر و چشمانت اورشليم‌را بنظر در آورند كه مسكنِ امنيّت و چادري كه كوچ نميكند و يكي از ميخهايش هرگز كنده نميشود و از همه‌گيءِ طنابهايش يكي گسيخته نخواهد شد (۲۱) بلكه خداوندِ ذوالجلال در آنجا از براي ما بجاي نهرها و رودخانهاي وسيع اليد خواهد بود كه در آنجا كشتيءِ پاروداز نخواهد رفت و سفينهء بزرگ نيز از آن عبور نخواهد نمود (۲۲) زيرا كه خداوند حاكمِ

ماست و خداوند شریعت دهِ ماست بلکه خداوند پادشاهِ ماست که مارا نجات خواهد داد * (۲۳) ریسمانهاي تو سُست شده پایهٔ دَگلِ خویشتن‌را محکم نتوانند کرد بادبان‌را نیز نتوانند گسترد آنگاه غارتِ بسیار تقسیم کرده خواهد شد که لنگ شده‌گان هم یغمارا خواهند بُرد (۲۴) و ساکني نخواهد گفت که بیمارم چه گناهِ قومي که در آن ساکن است عفو کرده خواهد شد *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) اي قبائل نزدیك آمده بشنوید و اي طوائف گوش دهید زمین و هر چه در آن است جهان و هرچه که از آن صادر است بشنوند (۲) زیرا که غضبِ خداوند بر تماميءِ قبائل و خشمش بر همه‌گيءِ لشکرهاي ایشان است که ایشان‌را لعنت کرده بقتل تسلیم نموده است (۳) کُشته‌گانِ ایشان بخارج انداخته شده از لاشهاي ایشان عفونت بر آمده کوه‌ها از خونِ ایشان جاري خواهند شد (۴) و تماميءِ عساکرِ آسمانها گداخته و خودِ آسمانها مثلِ طومار بپیچیده خواهند شد بلکه همه‌گيءِ عساکرِ ایشان مثلِ افتادنِ برگِ تاك و یا مانندِ دانهٔ انجیر از درختش خواهند افتاد (۵) زیرا که شمشیرِ من در آسمانها آبدار خواهد شد و اینك براِدُوم و بر قومي که ایشان‌را براي عقوبت لعنت کرده بودم فرود خواهد آمد (۶) شمشیرِ خداوند پُر خون است و از پیه و از خونِ برّه‌ها و بُزها پیهِ گردهٔ قوچها شحیم است زیرا که خداوندرا در بُصْراهْ قرباني و درزمینِ اِدُومْ قتالِ عظیمي خواهد بود (۷) و با آنها کرگدنها و گوسالها و گاوها فرود خواهند آمد و زمینِ ایشان از خونِ مالامال شده خاكِ ایشان از پیه شحیم خواهد شد (۸) زیرا که روزِ انتقامِ خداوند و سالِ جزاي دعواي صِیونْ است (۹) و آبهاي جاریَش بزفت و خاکَش بگوگرد مبدّل و زمینَش نیز بزفتِ سوزنده خواهد گردید (۱۰) شب و روز منطفي نشده دودَش دائماً متصاعد خواهد شد نسل بنسل خراب خواهد ماند که ابدَالآبادِ کسي در آن گذر نخواهد کرد (۱۱) بلکه در آن قاقْ و خارپُشت وارث شده بوم و زاغ در آن ساکن خواهند شد و بر آن اندازهٔ خرابي و مقیاسِ ویراني کشیده خواهد شد (۱۲) نجبایَش‌را بسلطنت خوانده احدي یافت نخواهد شد و تماميءِ سرورانَش مفقود خواهند شد (۱۳) در قصرهایَش خارها در حِصنهایَش شترخوار و شَوْك خواهند روئید و مسکنِ اژدرها و حیاطِ بچه‌گانِ شترمرغ خواهند شد (۱۴) گربهٔ دشتي بکفتارمویدکنان و غول بجفتِ خود ندا مینماید و عفریت نیز در آنجا آرام گزین شده از براي خود مکانِ استراحت پیدا خواهد کرد (۱۵) در آنجا مارِ جهنده آشیانهٔ خودرا ساخته بیضه‌ها خواهد نهاد و تفریخ کرده بچه‌گانش‌را در ظلِّ خود جمع خواهد ساخت و هم در آنجا کرگس‌ها ذکور و اِناث جمع خواهند شد * (۱۶) از کتابِ خداوند جُستجو کنید و بخوانید که یکي از آنها ناقص نشده مذکّر مؤنث‌را مفقود نخواهد دید زیرا که خداوند با دهانِ خود امر فرموده است و روحَش ایشان‌را جمع خواهد کرد (۱۷) از براي ایشان قرعه انداخته است و با دستِ خود به اندازه آن‌را براي ایشان قسمت کرده است که تا دائماً وارثِ آن شده نسل به نسل در آن ساکن شوند *

(فصلِ سي و پنجم مشتمل بر ده آيه)

(۱) بيابان و زمينِ خشك شادمان و صحرا مسرور شده مثلِ گل شكوفه خواهد نمود (۲) بزيادتي شكوفه
نموده بلكه بسرور و سرود خرّمي خواهد نمود و شوكتِ لُبْنانْ و زينتِ كَرمِلْ و شارُونْ بان عطا كرده
خواهد شد و ايشان جلالِ خداوند و عظمتِ خداي مارا خواهند ديد (۳) دستهاي سستءرا قوي و زانوهاي
لغزندهءرا محكم سازيد (۴) و بدل طپيدهگان بگوئيد كه * قوي شده مترسيد اينك خداي شما بخصوصِ
انتقام و خدا جهةِ سزا ميآيد بلكه آمده شمارا نجات خواهد داد * (۵) آنگاه چشمانِ كوران مفتوح
و گوشهاي كَران باز خواهد شد (۶) آن زمان لنگ مثلِ غزال بر خواهد جهيد و زبانِ گنگ ترنّم خواهد
نمود زيرا كه آبها در بيابان و رودها در صحرا جاري خواهند شد (۷) و سراب ببركه و مكانهاي تشنه به
منبعهاي آبِ مبدّل شده در مكاني كه اژدرها ميخوابيدند عوض قَصَب و نَيْ گياه خواهد روئيد (۸) درآنجا
شاهراهي بل راهي كه بطريقِ مقدّس مينامند موجود خواهد شد و در آن ناپاكان عبور نخواهند نمود
چونكه بجهةِ [مقدّسان] است و سالكانِ آن راه اگرچه ابله باشند آواره نخواهند گرديد (۹) شير درآنجا
نخواهد بود و حيوانِ درنده بر آن نخواهد بر آمد و در آنجا يافت نخواهد شد و ناجيان در آن گردش
خواهند كرد (۱۰) و رهائي يافتهگانِ خداوند برگشته سرودگويان و تاجِ شادمانيءِ جاويد بر سَر بصيون
خواهند آمد و به شادي و خرّمي رسيده آه و ناله فرار خواهد كرد *

(فصلِ سي و ششم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) در سالِ چهاردهم حِزْقِياهِ مَلِك واقع شد كه سَنْحَرِيْب مَلِكِ اَشُّور بر تماميءِ شهرهاي مشيّدِ يهُوداه
برآمد تا آنكه آنهارا فتح نمايد (۲) و پادشاهِ اَشُّور از لاكِيشْ رَبْشاقيهرا به اُورِشَلِيمْ به حِزْقِياهِ مَلِك با
لشكرِ عظيم فرستاد و او بگذرگاهِ بركهء فوقاني بشاهراهِ مزرعهء قصّار ايستاد (۳) و اِلْياقِيمْ پسرِ حِلْقِياهِ
ناظرِ خانه و شِبْناي كاتب و يوآحِ پسرِ آسافِ تذكرهچي بمقابلهء او بيرون رفتند * (۴) و رَبْشاقيه بديشان
گفت كه حال به حِزْقِياهْ بگوئيد كه پادشاهِ كبير مَلِكِ اَشُّور چنين ميفرمايد كه تكيهگاهي كه بر آن اعتماد
مينمائي چيست (۵) گفتي (لكن افسانهء لبي است) كه مرا تدبير و قوّتِ جنگ است پس بر كيست
كه تكيه مينمائي كه بمن عاصي شدي (۶) اينك بر عصاي اين نَيْءِ شكاف شده يعني بر مِصْر تكيه
مينمائي كه اگر كسي بآن تكيه نمايد بر كفش ميرود و سوراخش ميكند فِرْعَوْنِ مَلِكِ مِصْر بر تماميءِ كساني
كه باو تكيه مينمايند چنان است (۷) و اگر بمن بگوئي كه بر خداوند خداي ما تكيه مينمائيم آيا او آن
كسي نيست كه حِزْقِياهْ مقامهاي بلندش و مذبحهايشرا برداشته به يهوداه و اُورِشَلِيمْ فرمود كه در برابرِ
اين مذبح سجده نمائيد (۸) پس حال به آقايم پادشاهِ اَشُّور رهنهارا بده و من دو هزار اسب بتو ميدهم
اگر از جانبِ خود سوارانرا بر آنها تواني گذاشت (۹) پس چگونه روي يك سردار از كوچكترينِ بندهگانِ

آقایم‌را توانی برگردانید و حال اینکه جهة عرّاده‌ها و سواران به مصر تکیه مینمائی (۱۰) و حال آیا بی‌خداوند بر این زمین جهة خراب کردنش برآمده ام خداوند بمن فرموده است که براین زمین برآمده آن‌را خراب کن * (۱۱) آنگاه اِلْیاقیم و شِبْنا و یُوآح برَبْشاقیه گفتند تمنّا اینکه باین بنده‌گانت به آرَمی گُفتُگو نمائی که آن‌را ما میفهمیم و با ما درگوشهای خلقی که بر دیوار اند به یهودی گری گفتگو منمای (۱۲) و رَبْشاقیه گفت که آیا آقایم مرا به آقایت و تو فرستاده است تا آنکه این سخنان‌را بیان نمایم [وبس] و مگر بجهة مردمانی که بسر دیوار مینشینند نفرستاده است تا با شما فضلهء خودرا بخورند و بول خودرا بنوشند * (۱۳) پس رَبْشاقیه ایستاد و به آواز بلند به یهودی گری فریاد نموده گفت که سخنان پادشاه کبیر مَلِكِ آشّور‌را بشنوید (۱۴) مَلِكْ چنین فرمود که حِزْقیاه شمارا فریب ندهد چونکه شمارا نتواند رهانید (۱۵) و حِزْقیاه شمارا بخداوند متّکی نکند هنگام گفتنش که خداوند البتّه مارا خواهد رهانید و این شهر بدست پادشاه آشّور تسلیم نخواهد شد (۱۶) به حِزْقیاه گوش مدهید زیرا که مَلِكِ آشّور چنین میفرماید که به من پیشکشی بدهید و بنزد من بیرون آئید که هرکس از انگور خود و هرکس از درخت انجیر خود بخورید و هرکس از آب چشمهء خود بنوشید (۱۷) تا بوقتی که می‌آیم و شمارا بزمین شبیه بولایت خودتان بزمین غلّه و شیره و ارض گندم خیز و باغات بیآورم (۱۸) مبادا که حِزْقیاه بگفتن اینکه خداوند مارا نجات میدهد فریب بشما دهد آیا احدی از خدایان قبائل ولایت خودرا از دست پادشاه آشّور رهانیده است (۱۹) خدایان حَماث و اَرْپاد کجا خدایان سِفَرْوَیِم کجایند و کدامین شُمْرون‌را از دست من نجات داده اند (۲۰) از تمامیء خدایان آن ولایتها کدامین اند که ولایت خودرا از دست من نجات داده اند تا آنکه خداوند اُورْشَلیم‌را از دست من نجات دهد (۲۱) امّا ایشان سکوت نموده کلمهء باو جواب ندادند زیرا فرمان پادشاه بدین مضمون بود که باو جواب مدهید * (۲۲) بعد از آن اِلْیاقیم پسر حِلْقیاه ناظر خانه و شِبْنای کاتب و یُوآح پسر آساف تذکره‌چی با لباسهای دریده به حِزْقیاه آمدند و سخنان رَبْشاقیه‌را باو اعلام نمودند *

(فصل سی و هفتم مشتمل برسی و هشت آیه)

(۱) و واقع شد به محض شنیدن مَلِكْ حِزْقیاه که لباس خودرا دریده و پلاس پوشیده بخانهء خداوند در آمد * (۲) و پلاس پوشیده‌گان اِلْیاقیم ناظر خانه و شِبْنای کاتب و مشائخ کاهنان‌را نزد اِشْعیاه پیغمبر پسر آموص فرستاد (۳) و باو گفتند که حِزْقیاه چنین میگوید که امروز روز تنگی و عتاب و کفر است چونکه پسران بحدّ زائیدن رسیدند لکن قوّت وقع حمل نیّ (۴) محتمل است که خداوند خدایت سخنان رَبْشاقیه که صاحبش مَلِكِ آشّور اورا از برای ملامت نمودن خدای حیّ فرستاده است شنیده باشد و سخنانی که خداوند خدایت شنیده است تنبیه خواهد کرد پس از برای باقی مانده‌گانی که یافت میشوند تضرّع نما * (۵) و بنده‌گان حِزْقیاه مَلِكْ به اِشْعیاه آمدند (۶) و اِشْعیاه بایشان گفت که به آقای

خود بدين مضمون بگوئيد كه خداوند چنين ميفرمايد كه از اين سخناني كه شنيدي مترس كه با آنها
بندگانِ مَلِكِ آشّور مرا ملامت نموده اند (۷) اينك من بر او روحي‌را مي‌اندازم كه خبري‌را شنيده بولايتِ
خود برگردد و اورا در ولايتِ خودش با شمشير افتاده خواهم گردانيد * (۸) و رَبشاقيه مراجعت كرده
مَلِكِ آشّوررا در حالتي كه با لِبناه جنگ ميكرد يافت زيرا شنيده بود كه از لاكيش كوچيده است
(۹) چونكه در بارهٔ تِرهاقاه مَلِكِ حَبَش بدين مضمون شنيده بود كه بجهةِ جنگ نمودنِ با تو بيرون آمده
است و به محضِ شنيدنش ايلچيان به حِزقياه فرستاده گفت (۱۰) كه به حِزقياه مَلِكِ يهوداه چنين
فرموده بگوئيد كه خداي تو كه باو تكيه مينمائي وقتِ گفتنت كه اورشليم بدستِ مَلِكِ آشّور داده نميشود
ترا نفريبد (۱۱) اينك شنيدهٔ چگونه پادشاهانِ آشّور به همگيءِ ولايت رفتار نموده اند كه آنهارا بالكلّ
هلاك نموده اند و آيا ميشود كه تو رهائي بيابي (۱۲) اقوامِ گوزان و حاران و رِصِف و پسرانِ عِدِن كه
در تِلَسّار بوده پدرانِ من ايشان‌را خراب كردند آيا خدايانِ ايشان ايشان‌را نجات داد (۱۳) مَلِكِ حَمات
و مَلِكِ اَرپاد و مَلِكِ شهرِ سِفَروَيِم و هينَع و عِوّاه كجايند (۱۴) و حِزقياه از دستِ رسولان مكتوب‌را
گرفت و آن‌را خواند و بخانهٔ خداوند بر آمده حِزقياه آن‌را در حضورِ خداوند گسترد (۱۵) و حِزقياه
به خداوند تضرّع نموده گفت (۱۶) كه اي خداوندِ لشكرها خداي اِسرائيل كه در ميانِ كَرّوبيان
ساكني تو بلكه تو بانفراده خداي تماميءِ ممالكِ زمين مي‌باشي و خالقِ آسمانها و زمين توئي
(۱۷) اي خداوند گوشِ خودرا فرا داشته بشنو اي خداوند چشمانِ خودرا گشوده بنگر و تماميءِ سخنانِ
سَنحِريب كه در خصوصِ ملامت نمودنِ خداي حيّ فرستاده است استماع نما (۱۸) اي خداوند به
تحقيق كه پادشاهانِ آشّور تماميءِ طوائف و ولاياتِ ايشان‌را خراب نمودند (۱۹) و خدايانِ ايشانرا به
آتش انداختند زيرا كه آنها خدا نبودند بلكه معمولِ دستهاي انسان از چوب و سنگ بآن سبب آنهارا
خراب كردند (۲۰) پس حال اي خداوند خداي ما مارا از دستِ او رهائي ده تا آنكه همگيءِ ممالكِ
زمين بدانند كه تو بانفراده خداوندي * (۲۱) پس اِشَعياه پسرِ آموص به حِزقياه فرستاده گفت كه
خداوند خداي اِسرائيل چنين ميفرمايد چونكه به من در بارهٔ سَنحِريبِ مَلِكِ آشّور استدعا نمودهٔ
(۲۲) كلامي كه در بارهٔ او خداوند فرموده است اين است كه * دخترِ باكرهٔ صيون ترا تحقير نموده
ترا استهزا مينمايد دخترِ اورشليم سَرِ خودرا بتو مي‌جنباند (۲۳) به كيست كه ملامت نموده كفر
ميورزي و بر كيست كه آوازرا بلند مينمائي و چشمانت‌را ببالا بر ميداري بر قدّوسِ اِسرائيل مگر نيست
(۲۴) بواسطهٔ بندگانت خداوندرا ملامت نموده گفتي كه * من بكثرتِ عرّاده‌هاي خود بسرِ كوه‌ها
باطرافِ لِبنان بر آمده ام و بلندترين سروهاي آزادش و برگزيده‌ترين صنوبرهايش‌را قطع نموده بعاليءِ
اقصايش بغني‌ترين جنگلش رسيده ام (۲۵) من حفر كرده آبهارا نوشيدم و بكفِ پايهاي خود تماميءِ
نهرهاي مِصرا خشك كردم * (۲۶) آيا نشنيدي كه اين‌را من ديرگاهي است تعيين نموده ام و از ايّامِ
قديم مقدّر ساخته ام حال آن‌را بوقوع آوردم تا آنكه تو بظهور آمده شهرهاي مشيّدرا بتوده‌هاي خرابيها

مبدّل سازي (۲۷) بنابراين ساكنانِ انها قصيراًلّيد بوده مشوّش و شرمنده گرديدند مثلِ گياهِ صحرا و خُضرتِ سبزه‌ها و مثلِ علف بر بام و غلّه پيش از اينكه رسيده شود شدند (۲۸) امّا من نشستنت و بيرون رفتنت و داخل شدنت و هم غضبي كه بر من داري ميدانم (۲۹) از آنجائي كه غضب و هنگامهٔ كه تو بمن نمودهٔ بگوشهايم بر آمده است بنابراين مهارِ خود به بينيءِ تو و لگامِ خودرا بلبهايت گذاشته ترا براهي كه آمدهٔ بر خواهم گردانيد * (۳۰) و از براي تو آيت اين خواهد بود كه امسال از خودرو و سالِ دويم هم از خودرو خواهيد خورد و سالِ سيوم بكاريد و بدرويد و باغات‌را غرس نمائيد و ميوه‌آنش‌را بخوريد (۳۱) و رهائي يافتگانِ خاندانِ يهوداه كه باقي ميمانند بارِ ديگر ريشه بپائين زده ميوه از بالا ميدهند (۳۲) زيرا كه باقي مانده‌گان از اورشليم و رها شده‌گان از كوهِ صيون بيرون خواهند آمد و غيرتِ خداوندِ لشكرها اين‌را بجا خواهد آورد * (۳۳) بنابراين خداوند در بارهٔ مَلِكِ اشّور چنين ميفرمايد كه باين شهر داخل نخواهد شد و بانجا تير نخواهد انداخت و سپررا در مقابلش نخواهد گرفت و مترس بر آن نخواهد كند (۳۴) براهي كه آمد بهمان بر خواهد گشت و باين شهر نخواهد آمد خداوند چنين ميفرمايد (۳۵) و من اين شهررا حمايت خواهم كرد جهةِ خلاص نمودنش بسببِ خود و بسببِ بندهٔ خود داوُد * (۳۶) پس فرشتهٔ خداوند بيرون آمده يك صد و هشتاد و پنج هزار نفررا در اردوي اشّور زد و صبحدم كه بر خاستند اينك تماميءِ آنها ميّتانِ مرده (۳۷) و سَنحِريبِ پادشاهِ اشّور كوچيده روانه شد و برگرديده در نينويه ساكن شد (۳۸) و واقع شد هنگامي كه در خانهٔ خداي خود نِسروك سجده مينمود كه پسرانش ادرمّلك و شَرِاصِر اورا بشمشير زدند و ايشان بولايتِ اراراط فرار كردند و پسرش اِيسرحَدّون در جايش سلطنت نمود *

(فصلِ سي و هشتم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) در آن ايّام حِزقياه تا بمرضِ موت بيمار شد و اِشَعياه پيغمبر پسرِ اموص باو آمده ويرا گفت كه خداوند چنين ميفرمايد كه بخانهٔ خود وصيّت كن زيرا كه تو مي‌ميري و زنده نخواهي ماند (۲) آنگاه حِزقياه وي خودرا بسوي ديوار برگردانيد و خداوندرا تضرّع نمود (۳) و گفت كه * حال اي خداوند تمنّا اينكه بياد آوري كه چگونه در حضورت براستي و قلبِ سليم سلوك نمودم و آنچه كه در نظرِ تو نيكو بود بجا آوردم و حِزقياه بگريهٔ عظيمي گريه نمود (۴) و كلامِ خداوند بدين مضمون به اِشَعياه رسيد (۵) كه روانه شده به حِزقياه بگو كه خداوند خداي پدرت داوُد چنين ميفرمايد كه تضرّعت‌را شنيدم و اشكهايت‌را ديدم اينك من بروزهاي تو پانزده سالِ ديگر افزودم (۶) و ترا و اين شهررا از دستِ مَلِكِ اشّور خواهم رهانيد و اين شهررا حمايت خواهم كرد (۷) و از جانبِ خداوند آيت از برايت اين خواهد بود كه خداوند اين كلامي كه فرموده است بجا خواهد آورد (۸) اينك سايهٔ درجاتي كه موافقِ درجاتِ شمسيءِ آحاز هبوط نموده اند ده درجه پس خواهم آورد و آفتاب ده درجه موافقِ درجاتي

که هبوط نموده بود باز پس آمد * (۹) مکتوبِ حِزْقیاهِ مَلِكِ یهُودَاهْ زماني که بیمار شده و از بیماریش شفا یافت این است * (۱۰) من گفتم که در نصفِ روزهایم بدروازههاي مزار میروم و از بقیهء سالهایم محروم میمانم (۱۱) گفتم که خداوندرا یعني خداوندرا در زمینِ زندهگان [باز] نخواهم دید و با ساکنانِ جهان انسانیانرا دیگر ملاحظه نتوانم کرد (۱۲) عمرِ من کوچیده مثلِ سایبانِ شبان از من انتقال میشود و نسیجهء عمرم مثلِ عملِ نسّاج پیچیده است مرا از تارها قطع میتماید از روز تا بشب مرا باتمام میرساني (۱۳) تا بصبحدم گمان نمودم که شیرآسا تماميء استخوانهایمرا او چنین میشکند از روز تا بشب تو مرا به اتمام مي‌رساني (۱۴) مثلِ پرستوك و کلنگ چنین جیك جیك میکنم و مانندِ کبوتر یاهو میزنم چشمانم از نگریستن ببالا ضعیف است اي خداوند در تنگیم مرا کفیل باش * (۱۵) چه بگویم او بمن هم فرمود و هم بجا آورد تماميء سالهایم بسببِ تلخيء جانم آهسته میروم (۱۶) اي خداوند بوسیلهء این چیزها انسانیان زنده میمانند و حیاتِ روحم بر تماميء این چیزها متعلّق است که تو مرا صحّت داده زنده نگاه خواهي داشت (۱۷) اینك به خصوصِ سلامت بسیار بسیار تلخکام بودم نهایت از راهِ لطف جانمرا از چاهِ هلاکت بر آوردي بلکه همهگيء گناهانمرا بعقبت انداختي (۱۸) زیرا که مزار ترا مدح نمي‌نماید و مرگ ترا تهلیل نمیگوید و فرو روندهگانِ بقبر بحقیقتِ تو امیدوار نتوانند شد (۱۹) زندهگان بل زندهگان به نهجي که امروز میکنم ترا مدح خواهند نمود پدران به پسران حقیقتِ ترا معروف خواهند ساخت (۲۰) خداوند مُنجيء من است بنابراین در جمیعِ روزهاي عمرِ ما در خانهء خداوند سرودهایمرا خواهیم سرائید * (۲۱) و حال اینکه اِشَعْیاهْ گفته بود مقداري از انجیرِ خشك بگیرند و بر روي دُمل بگذارند که زنده خواهد ماند (۲۲) و حِزْقیاهْ نیز گفته بود که آیت چیست که بخانهء خداوند بر خواهم آمد *

(فصلِ سي و نهم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) و در آن زمان مِرُوْدَكْ بَلْدَانِ پسرِ بَلْدَانِ شهریارِ بابِلْ مکتوبها و ارمغان به حِزْقیاهْ فرستاد چونکه شنیده بود که او بیمار شده صحّت یافته است (۲) و حِزْقیاهْ از ایشان مسرور شده خانهء نفائسِ خودرا از سیم و زر و ادویهجات و دهنیّاتِ معطّر با تماميء جبّهخانهاَش و هر چه که در خزینههایش یافت میشد بایشان نمود در خانهاَش و هم در همهگيء سلطنتّش چیزي نبود که حِزْقیاهْ بایشان ننموده بود * (۳) و اِشَعْیاهِ پیغمبر نزدِ حِزْقیاهِ مَلِكْ آمده وَیرا گفت که این مردمان چه گفتند و نزدِ تو از کجا آمدند و حِزْقیاهْ جواب گفت که از مکانِ بعید از بابِلْ بمن آمده اند (۴) و او گفت که در خانهاَت چه دیدند و حِزْقیاهْ جواب داده هر که در خانهء من است دیدند در خزینههایم چیزي نبود که بایشان ننموده باشم (۵) و اِشَعْیاهْ به حِزْقیاهْ گفت که کلامِ خداوندِ لشکرهارا بشنو (۶) اینك روزها مي‌آیند که هر چه که در خانهء تُست و آنچه که آبایت تا به امروز ذخیره کردند بَبابِلْ برداشته خواهد شد خداوند میفرماید که چیزي وا گذاشته نخواهد شد (۷) و از پسرانِ تو که از تو بیرون آمده تولید

خواهي نمود خواهند گرفت و در قصرِ مَلِكِ بابِلْ خواجه‌سرا خواهند شد (۸) و حِزْقِيّاهْ به اِشَعْياهْ گفت كه كلامِ
خداوندي كه گفتي نيكو است و نيز گفت چونكه در روزهاي من سلامت و راستي بر قرار خواهند بود *

(فصلِ چهلم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) خدايتان ميفرمايد كه قومِ مرا تسلّي دهيد تسلّي دهيد (۲) به اُورِشَلِيمْ بخوشي سخن رانده اورا ندا
نمائيد كه گير و دارَش تمام و گناهَش معفوّ است چونكه از دستِ خداوند در برابرِ همه‌گيءِ گناهانَش
بِالْمضاعف گرفته است * (۳) قائلي فرياد ميكند كه راهي از براي خداوند در بيابان مهيّا سازيد و
شاه‌راهي‌را در صحرا از براي خداي ما مستقيم نمائيد (۴) هر درّه مرتفع و هر كوه و گريوه پست و كجي‌ها
براستي و بُلنديها هموار شوند (۵) و جلالِ خداوند جلوه‌گر ميگردد كه تماميءِ بشر جميعاً خواهند ديد زيرا
كه دهانِ خداوند چنين فرموده است * (۶) قائل گفت كه ندا كن وَيْ گفت چه ندا كنم * تماميءِ بشر
گياه و همگيءِ زينتِ ايشان مثلِ گلِ چمن است (۷) گياه پژمرده و گل افسرده ميگردد زيرا كه نفخهءِ
خداوند بر آنها ميوزد حقّا كه قوم گياه است (۸) گياه پژمرده و گل افسرده ميشود امّا كلامِ خداي ما ابداً
قائم است (۹) اي صِيُّونِ مُبشّره بكوهِ بلند برآي و اي اُورِشَلِيمِ مُبشّر آوازترا بقوّت بردار آن‌را بلند ساخته
مترس بشهرهاي يِهُوداهْ بگو كه اينك خداي شما (۱۰) اينك خداوند خداي قدير مي آيد و بازوي خودَش
از براي خود سلطنت خواهد نمود اينك مزدَش با او و اُجرتَش در حضورَش ميباشد (۱۱) گلّهء خودرا مثلِ
شبان خواهد چرانيد برّه‌هارا ببازويَش جمع نموده به بغلَش خواهد گرفت و شيرده‌هارا آهسته خواهد راند *
(۱۲) كيست كه آبهارا بمُشتَش پيموده و آسمانهارا وجب كرده است و يا گردِ زمين‌را بكَيْل در آورده است
و كوه‌هارا بترازو و تلّهارا بميزان سنجيده است (۱۳) كيست كه بروحِ خداوند دلالت نموده است و مشيرَش
كيست كه اورا تعليم داده باشد (۱۴) با كه مشورت كرد و اورا كه تلقين نمود و اورا طريقِ انصاف ياد داد
و اورا كه علم آموخت و اورا براهِ فطانت معروف ساخت (۱۵) اينك طوائف مثلِ قطرهء دلو شده و بجاي
گردِ تُنُكِ ميزان محسوب ميشوند اينك جزيره‌هارا [در نظرَش] مثلِ غبارِ تنُك رانده‌شاني است (۱۶) و لُبْنانْ
از براي سوختن كافي نشده حيواناتَش جهةِ قربانيءِ سوختني كفايت نمينمايند (۱۷) تماميءِ طوائف در
نظرَش لاشيء بلكه از لاشيء كمتر و پيشِ او ناچيز محسوب ميشوند * (۱۸) پس خدارا بكه تشبيه ميكنيد
و بچه تمثالي اورا مقابل ميتوانيد كرد (۱۹) صنعتگر بُت‌را ريخته زرگر آن‌را بطلا مي آلايد و بزنجيرهاي سيمين
ميكَشد (۲۰) كسي كه از مسكيني هديّهء [قيمتي] ندارد درختي كه نمي پوسد آن‌را برميگزيند و صنعتگرِ ماهر
از براي خود ميجويد تا آنكه بُتي كه متحرّك نشود بسازد (۲۱) آيا نميدانيد و نشنيده ايد و از ابتدا بشما
بيان نگرديده است و مگر از بُنيانِ زمين مُطّلع نشده ايد (۲۲) كه او بر دائرهء زمين مي‌نشيند و ساكنانَش
مثلِ ملخ اند و آنكه آسمانهارا مثلِ پرده ميگسترد و از براي سكونت مثلِ سايبان مبسوط ميسازد
(۲۳) آنكه سرورانرا لاشيء گردانيده حاكمانِ زمين‌را مثلِ هيچ ميسازد (۲۴) البتّه غرس نميشوند بلكه

کاشته نمیشوند و بتحقیق تَنَهء آنها ریشه در زمینِ نمیدَواند [جه] او همین بر آنها میوزاند که خشك میگردند وگردباد آنهارا مثلِ کاهبُن بر خواهد داشت * (۲۵) پس قدّوس میفرماید مرا بکه تشبیه خواهید کرد که باو مساوي باشم (۲۶) چشمانِ خودرا ببالا بردارید و به بینید که اینهارا آفرید آنکه عساکرِ آنهارا بشمار بیرون مي آورد تماميء آنهارا اسماً میخواند و از کثرتِ قوّت و شدّتِ قدرتَش یکي کم نخواهد شد * (۲۷) اي یَعقُوبْ چرا میگوئي و اي إسْرائِیْل چرا سخن میراني که راهِ من از خداوند مستور و حقّ من از خدایَم میگذرد (۲۸) آیا نمیداني و مگر نشنیدهء که خداي ابدي خداوندي که خالقِ اقصاي زمین است ضعیف نمیشود و درمانده نخواهد شد و هم حکمتَش درك کرده نمیشود (۲۹) بضعیف قوّت میدهد و قوّت ناتوانانرا زیاد میکند (۳۰) اگرچه جوانان ضعیف و درمانده و پهلوانان بِالْکلّ لغزندهء شوند (۳۱) لکن متوکّلانِ بخداوند قوّتِ تازه خواهند یافت و بالهاي ایشان مثلِ عقاب بر مي‌آید که دویدهء خسته نمیشوند و روانه شده درمانده نخواهند گردید *

(فصلِ چهل و یکم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) اي جزائر در حضورِ من خاموش شوید و اي اُمّتها قوّترا تجدید نمائید نزدیك شده آنگاه تکلّم نمایند جهةِ محاکمه معاً تقرّب جوئیم * (۲) کیست که عادليرا از مشرق برخیزانیدهء است تا آنکه بپایَش استقبال نماید کیست که قبائلرا در حضورَش تسلیم نموده اورا بر ملوك مسلّط گردانیدهء است و ایشانرا در برابرِ شمشیرَش مثلِ گرد و در برابرِ کمانَش مثلِ کاهبُنِ پراگنده شده میسازد (۳) ایشانرا تعاقب نموده براهي که با پایهایَش روانه نشده بود بسلامت مي‌گذرد (۴) کیست که اینرا عمل نموده بجا آورد آن کسي که نسلهارا از ابتدا دعوت مینماید منکه خداوندم اوّل و با آخرینان همان که هستم * (۵) جزیرهها مي‌بینند و میترسند اقصاي زمین میلرزند و تقرّب جُسته مي‌آیند (۶) هرکس به همسایهاَش نصرت میدهد و به برادرَش میگوید که دلیر باش (۷) و صنعتگر زرگررا و پتك زن آن کسي که سندانرا میکوبد دلیر کرده میگوید که لحیمرا شایسته است و آنرا به میخها محکم میسازد تا آنکه متحرّك نگردد * (۸) امّا اي إسْرائِیْل بندهء من توئي و اي برگزیدهء من یَعقُوبْ و نسلِ إبْرَاهِیْم خلیل من (۹) که ترا از اقصاي زمین گرفته از مکانهاي بعیدَش خواندم و بتو گفتم که بندهء مني و ترا برگزیده دور نخواهم انداخت (۱۰) مَترس زیرا من با توام و مُشوّش مشو که من خداي توام ترا قوي میگردانم بلکه ترا نصرت میدهم و البتّه ترا بدستِ راستِ عدلَم میگیرم (۱۱) اینك تماميء کساني که بر تو غضبناك اند شرمنده و خجل گردیدهء لاشيء خواهند شد و مردماني که با تو مجادله مینمایند هلاك خواهند گردید (۱۲) و مردماني که با تو معارضه مینمایند تفحّص کرده نخواهي یافت و کساني که با تو محاربه مینمایند مثلِ لاشيء و مانندِ ناچیز خواهند بود (۱۳) زیرا من که خداوند خداي تو ام دستِ راستِ تورا گرفته بتو میگویم که مَترس که من ترا نصرت خواهم داد (۱۴) اي یَعقُوبِ کرمْ آسا و اي قومِ من إسْرائِیْل مَترس خداوند میفرماید که ترا نصرت خواهم

داد و رهانندهٔ تو قدّوسِ اِسْرائیْل است (۱۵) اینك من ترا چوبِ خرمن‌کوبِ جدید و تیز و دندانه‌دار
مي سازم که کوه‌هارا کوفته ریز ریز نمائي و تلّ‌هارا مثلِ کاهٔبُن خواهي گردانید (۱۶) تو آنهارا خواهي
افشاند و آنهارا باد برداشته گردباد پراکنده گرداند لکن تو از خداوند مبتهج و از قدّوسِ اِسْرائیْل فخرکنان
خواهي گردید * (۱۷) فقیران و مسکینان آب‌را تجسّس کرده نمي یابند و زبانِ ایشان از تشنگي خشك
است من که خداوندم ایشان‌را اجابت خواهم نمود من که خداي اِسْرائیْلم ایشان‌را وا نخواهم گذاشت
(۱۸) نهرها در تلّها و منبعها در میانِ درّه‌ها خواهم کشود و بیابان‌را به برکه‌هاي آب و زمینِ خشك‌را
بچشمه‌هاي آب مبدّل خواهم ساخت (۱۹) و در بیابان درختِ سروِ آزاد و سَنْط و مُوْرْد و درختِ زیتون
میرویانم و در صحرا صنوبر و شمشاد و چنار با هم مینشانم (۲۰) تا آنکه ببینند و بدانند و تفکّر نموده
جمیعاً درك نمایند که دستِ خداوند این‌را بجا آورد و قدّوسِ اِسْرائیْل این‌را ایجاد نموده است *
(۲۱) خداوند میفرماید که دعواي خودرا به پیش آورید و پادشاهِ یعقوب میفرماید که براهینِ قويِ خودرا
نزدیك بیاورید (۲۲) نزدیك بیاورند و از براي ما آنچه که واقع میشود اعلام نمایند وقوعاتِ اوّلین‌را که
چگونه میشوند شما بیان نمائید تا آنکه خاطرِ خودرا بر آن نهاده آخرِ آنهارا بدانیم و یا اینکه حوادثِ
آینده‌را مسموعِ ما گردانید (۲۳) چیزهائي که بعد از این واقع میشوند بیان نمائید تا آنکه بدانیم که
شما خدایان اید یا نیکوئي و یا بدي نمائید تا که نگران شده جمیعاً ببینیم (۲۴) اینك شما هیچ اید و
سازندهٔ شما نیز هیچ است کسي که شمارا بر میگزیند مکروه است * (۲۵) کسي‌را از طرفِ شمال
انگیزانیدم که خواهد آمد و از مطلعِ آفتاب اسمِ مرا خواهد خواند و بر سروران مثلِ کاهِگِل و مانندِ کوزه‌گري
که گِل‌را پا میزند هجوم خواهد آورد (۲۶) از اوّل که خبر داده است تا بدانیم و یا از قدیم تا که بگوئیم که راست
است بدرستي که بیان کنندهٔ نیست و البتّه خبر دهندهٔ وجود ندارد و یقین کسي که سخنانِ شمارا شنیده
باشد یافت نمیشود (۲۷) اوّل کسي که به صِیونّ و به اُورشَلیمّ مُبشّر میدهد منم که اینك اینك واقع میشود
(۲۸) زیرا که نگریستم و کسي یافت نشد بلکه در میانِ آنها مُبشّري نبود که وقتِ سؤال نمودنم ایشان‌را
جواب توانند داد (۲۹) اینك همگيِ آنها باطل اند اعمالِ ایشان هیچ است و بتهاي ریخته شدهٔ ایشان
باد و پوچ است *

(فصلِ چهل و دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) اینك بندهٔ من که اورا تکیه میدهم و برگزیدهٔ من که جانم از او راضي است روحِ خودرا بر او
مي افکنم تا از براي طوائف حکم‌را صادر سازد (۲) فریاد نکرده و آوازِ خودرا بلند ننموده آن‌را در
کوچها مسموع نخواهد کرد (۳) نيِ شکاف شده‌را نخواهد شکست و فتیلهٔ بي نوررا منطفي نخواهد
ساخت تا حکم براستي صادر گرداند (۴) غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم‌را بر زمین قرار
دهد و جزائر منتظرِ شریعتش باشند * (۵) خداوند خدا خالقِ آسمانها و گسترندهٔ آنها آنکه زمین و آنچه که
از آن میروید پهن میسازد و نَفَس بقومي که در آن است و روح بر کسانی که در آن سالك اند میدهد

چنین میفرماید (۶) من که خداوندم ترا بصدق خواندم دستِ تراگرفته ترا نگاه خواهم داشت و ترا بجاي
عهدِ قوم و نورِ طوائف خواهم داد (۷) تا آنکه چشمانِ کورانرا کشوده اسیرانرا از زندان و نشینندهگانِ
تاریکيرا از حبسخانه بیرون آوري (۸) خداوند مَنم اسمِ من همان است جلالِ خودرا بغیر و ستایشِ
خودرا به بُتانِ تراشیده شده نمیدهم (۹) اینك واقعاتِ نخستین بوجود آمدند و من حوادثاتِ جدیدي که
هنوز بعرصهء ظهور نیآمده اند بیان کرده مسموعِ شما میگردانم * (۱۰) اي هبوط کنندهگانِ بدریا و
مملوّیَش و اي جزائر و ساکنانِ آنها بخداوند سرودِ جدید و ستایشِ وَيْرا از اقصاي زمین بسرائید
(۱۱) بیابان و شهرهایَش و قریَهاي مسکونِ قِیدارْ آوازِ خودرا بلند سازند و متمکّنانِ در صخره ترنّم نموده از
سَرِ کوهها گلبانگ زنند (۱۲) وَصفِ عظمت بخداوند نموده حمدِ اورا در جزائر آشکار نمایند (۱۳) خداوند
مثلِ صاحبِ شجاعت بیرون مي آید و مانندِ مردِ جنگي غیرتِ خودرا بحرکت آورده خروش نموده نعره
خواهد زد و بر دشمنانِ خود غالب خواهد شد * (۱۴) مدّتي ساکت و خاموش بوده خودرا ضبط کردم
اکنون مثلِ زنِ زاینده فریاد میکنم و یك باره دم زده نَفَس میکَشم (۱۵) کوهها و گریوههارا خراب کرده
همهگيء گیاههایَشرا خشك مي سازم و نهرهارا بجزائر مبدّل کرده برکههارا خشك میگردانم (۱۶) کورانرا براهي
که عارف نیستند رهبري نموده ایشانرا بطریقي که بيخبر اند هدایت خواهم کرد در حضورِ ایشان
ظلمترا بنور و کجيهارا براستیها مبدّل خواهم ساخت از براي ایشان این چیزهارا عمل نموده ایشانرا ترك
نخواهم نمود * (۱۷) کساني که به اصنامِ تراشیدهشده اعتماد نموده و بریختهشدهها میگویند که خدایانِ ما
شمائید بعقب برگشته بسیار شرمسار خوهند گردید * (۱۸) اي کَرانِ بشنوید و اي کوران بقصدِ دیدن بنگرید
(۱۹) بغیر از بندهء من کور کیست و مثلِ رسولِ من که ارسال نمودم کَر کیست و مثلِ کامل شده نابینا و
مانندِ بندهء خداوند کور کیست (۲۰) چیزهاي بسیار مي بیني امّا توجّه نمي نمائي وآنکه گوشهاي خودرا باز
مینماید لکن مستمع نمیشود (۲۱) خداوند از صداقتِ او ملتذّ است که شریعترا عظیم و عزیز گردانیده
است (۲۲) امّا این قوم یغما و غارت شده تماميء ایشان درمغارهها در دام اند و در حبس خانَها مخفي
اند یغما شدند و رهانندهء نیست غارت شدند وگویندهء نیست که ردّ نما * (۲۳) در میانِ شما کیست
که باین گوش بدهد و توجّه نموده از براي حوادثِ آینده بشنود (۲۴) کیست که یَعقوبْرا بتاراج و
إسْرائیلْرا به یغما تفویض نموده است آیا خداوند نبود که باوگناهکار شدیم چونکه براههایَش نخواستند
که رفتار نمایند و شریعتَشرا اطاعت ننمودند (۲۵) بنابراین شدّتِ قهرِ خود و حدّتِ جنگرا بر او ریخته
است بلکه اورا از گرداگرد مشتعل میگرداند امّا نمیداند و اورا میسوزاند امّا قلبِ خودرا مشغول
نمیسازد *

(فصلِ چهل و سیوم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و اکنون اي یَعقوبْ خالقِ تو خداوند و اي إسْرائیلْ مُصوّرِ تو چنین میفرماید که مَترس زیرا که من
ترا فدیه کردم و ترا به اسمَت خواندم تو از آنِ مني (۲) هنگامي که از آبها عبور میکني من با تو ام و

چون از نهرها میگذری ترا فرو نخواهند گرفت و زمانی که در آتش روانی سوخته نشده لهیب ترا نخواهد
سوزانید (۳) زیرا من خداوند خدایت بل قدّوس اسرائیل و رهاننده تو ام بتو مصررا کفّاره و حبش و سبارا
بتو فدیه خواهم داد (۴) زمانی که در نظرم با وقار بودی عزّت یافتی و من ترا دوست داشتم پس مردمانرا
بجای تو و اُمَمرا برای جان تو خواهم داد (۵) مترس زیرا که من با تو ام ذریّه ترا از مشرق و ترا از مغرب
جمع خواهم آورد (۶) به شمال خواهم گفت که بده و بجنوب که منع مکن پسران مرا از دور و دختران مرا
از کرانهای زمین بیآر (۷) یعنی هر کسیرا که به اسمم خوانده میشود زیرا از برای عظمت خود اورا آفریدم
و اورا مصوّر نمودم بلکه اورا ساختم * (۸) قومیرا که باوجود داشتن چشم کور اند و باوجود داشتن گوش
کر اند بیرون آر (۹) تمامیء قبائل معاً جمع آورده شوند و اُمّتها نیز فراهم آورده شوند در میان آنها
کیست که اینرا آشکار ساخته حادثات اوّلینرا بما معروف سازد شاهدان خودرا بگذرانند تا تصدیق کرده
شوند و یا اینکه بشنوند و بگویند که این راست است * (۱۰) خداوند میفرماید که شاهدان من شمائید و
هم بنده من که برگزیدم تا آنکه آگاه شده به من ایمان آورید و درك نمائید که من او می باشم پیش
از من خدائی مصوّر نشد و بعد از من هم نخواهد شد (۱۱) خداوند منم و بس و غیر از من رهاننده نیست
(۱۲) من اعلام کردم و نجات دادم و هنگامی که در میان شما بیگانه نبود خبر دادم پس خداوند میفرماید
که شما شاهدانم اید که خدا منم (۱۳) و هم از ازل من او میباشم و احدی نیست که از دست من رهائی
تواند داد عمل می نمایم و کیست که آنرا تواند برگرداند * (۱۴) نجات دهنده شما خداوند قدّوس
اسرائیل چنین میفرماید بپاس خاطر شما به بابل میفرستم و فراریانرا کلّاً و هم کلدانیانرا که ناله ایشان در
کشتیها است فرود می آورم (۱۵) من که خداوندم قدّوس شما و آفریننده اسرائیل پادشاه شمایم *
(۱۶) خداوند که راهی در دریا و سمتی در آبهای پرزور میسازد چنین میفرماید (۱۷) آنکه عرّادهها و اسبها ١
و لشکرها و قوّتهارا بیرون می آورد که ایشان معاً خوابیده نخواهند برخاست و منطفی شده مثل فتیله
بی نور خواهند شد (۱۸) واقعات اوّلینرا بیاد نیاورده بحوادث قدیم توجّه ننمائید (۱۹) اینك من حادثه
جدیدیرا بجا می آورم و فی الحال بظهور می آید آیا شما آنرا نخواهید دانست بدرستی که راهرا در بیابان و
نهرهارا در صحرا خواهم گذاشت (۲۰) حیوانات صحرا شغال و بچگان شترمرغ مرا عزیز خواهند ساخت چونکه
آبرا در بیابان و نهرهارا در صحرا از برای نوشانیدن قومم و برگزیدگانم دادم (۲۱) این است قومی که از
برای خود آفریدم تا آنکه حمد مرا آشکار سازند * (۲۲) امّا ای یعقوب مرا استدعا نکردی بلکه از من
ای اسرائیل بتنگ آمدی (۲۳) از برای من برّههای قربانیهای سوختنیء خودرا نیاوردی و مرا بذبائح خود
تکریم نه نمودی اگرچه ترا به هدیّها خادم نگردانیدم و هم ترا به بخورات خسته نساختم (۲۴) از برای من
نیء خوش بو به نقره نخریدی و با پیه ذبائح خود مرا سیر نکردی بلکه با گناه خود مرا خادم گردانیدی
و با معاصیء خود مرا بیزار ساختی (۲۵) منم من که بپاس خاطر خود عصیان ترا محو نمودم و گناهان ترا
بیاد نخواهم آورد (۲۶) از برای من ذکر نما تا آنکه با هم محاکمه نمائیم و تو بیان کن تا تصدیق

کرده شوي (۲۷) پدرِ رئيسِ تو گناه ورزيد و معلّمينت به من عاصي شدند (۲۸) باين جهة من سرورانِ قُدس‌را غيرِ مقدّس نموده يَعقوب‌را محروم و إسرائيل‌را بملامت تسليم كردم *

(فصلِ چهل و چهارم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) پس حال اي بنده من يَعقوب و اي برگزيده من إسرائيل بشنو (۲) خداوند آفريننده تو و مُصوّرِ تو از رَحِم كه نصرت كننده تُست چنين ميفرمايد كه اي بنده من يَعقوب و اي برگزيده من يشرون مترس (۳) زيرا كه آبهارا بر تشنه‌ها و نهرهارا بر خشكيها خواهم ريخت بل روحِ خودرا بر ذريّه تو و بركتِ خودرا بر احفادِ تو خواهم ريزانيد (۴) كه ايشان در ميانِ سبزه‌ها مثلِ درختانِ بيد در ميانِ نهرهاي آب خواهند روئيد (۵) اين يك خواهد گفت كه من از آنِ خداوندم و آن يكي خودرا باسمِ يَعقوب تسميه نموده بدستِ خود از جانبِ خداوندَم خواهد نوشت و خودرا باسمِ إسرائيل مُلقّب خواهد ساخت * (۶) خداوند پادشاهِ إسرائيل و رهاننده‌اَش خداوندِ لشكرها چنين ميفرمايد كه مَنم اوّل و مَنم آخر و غير از من خدائي نيست (۷) و مثلِ من كيست كه آن‌را آشكارا و بيان خواهد كرد و اين‌را از زماني كه خلقِ قديم‌را برقرار نمودم از برايَم آراسته نمايد و [كيانند كه] از براي ايشان آينده و واقع شدني‌را اعلام نمايند (۸) مترسيد و هراسان نشويد آيا از ابتدا ترا مُخبِر ساخته اعلام نه نمودم و شما گواهانِ من ايد آيا غير از من خدائي هست بتحقيق خدائي نيست و اَحَديرا نميدانم (۹) مصوّرانِ بُتهاي تراشيده شده تماماً باطل اند و مقبولانِ ايشان بي‌فائده اند و خودِ بخود گواه اند كه نمي بينند و نمي فهمند تا آنكه شرمنده گردند (۱۰) آن كيست كه خدائي‌را مصوّر و بُتِ بيفائده‌ءرا ريخته باشد (۱۱) اينك تماميء مصاحبانَش و صنعت گراني كه از انسان اند شرمنده خواهند شد همگيء ايشان مجتمع شده به ايستند كه جميعاً مخوف و شرمسار خواهند شد * (۱۲) حدّاد تيشه‌را مي‌سازد و در ميانِ زُغالِ كار كرده آن‌را به پُتك مصوّر مينمايد و به بازوي قوّتَش آن‌را ترتيب ميدهد و هم گرسنه شده بي قوّت است و آب ننوشيده خسته ميشود (۱۳) نجّارِ مِعياري‌را دراز كشيده چوب‌را بشنجرف مي‌آلايد و با رَندَه آن‌را ترتيب ميدهد و با پَرگار نشان مي كند و آن‌را بصورتِ انسان و زيبائيء آدمي ترتيب ميدهد تا آنكه در خانه بماند (۱۴) جهةِ خود سروهاي آزادرا ميبُرّد و سِنديان و بلوط‌را ميگيرد و آنهارا در ميانِ درختانِ جنگل جهةِ خود انتخاب مينمايد و درختِ شمشاد ميكارد و باران آن‌را مي‌پرورد (۱۵) از براي انسان سوختني خواهد شد و از آنها ريزه‌هايَش‌را ميگيرد و گرم ميگردد بلكه آن‌را افروخته نان ميپزد و هم خدائي‌را ميسازد و باو خم ميشود و بُت‌را ترتيب داده و باو سجده مينمايد (۱۶) حصّه آن‌را بآتش ميسوزد بحصّه‌آش گوشت‌را [پخته] ميخورد و كباب‌را بريان كرده سير ميشود و ديگر خودرا گرم كرده ميگويد كه وَهْ گرم شدم و آتش‌را ديدم (۱۷) و باقي مانده آن‌را خدائي ميسازد تا كه از برايَش بُتي باشد و در حضورَش خم شده اورا سجده مينمايد و اورا التماس نموده ميگويد كه * مرا خلاصي ده چونكه خداي من توئي (۱۸) نميدانند و نمي فهمند زيرا كه چشمانِ ايشان‌را پوشيده است تا آنكه نه

ببینند و قلوبِ ایشان‌را تا آنکه نفهمند (۱۹) در خاطرِ خود نمي گذراند و نمیدانند و نمي فهمد تا بگوید
که * حصّهٔ آن‌را در آتش سوختم و بتحقیق که نان‌را با اخگرهایش پختم و گوشت‌را کباب کرده خوردم پس
آیا بقیّهٔ آن‌را چیزِ مُکرِه خواهم ساخت و بکُندهٔ درخت سجده خواهم نمود (۲۰) از خاکستر میخورد دلِ
فریبندهٔ اورا گمراه میسازد که جانِ خودرا بتواند رهانید و نخواهد گفت که آیا در دستِ راستم چیزِ دروغی
نیست * (۲۱) اي یَعْقُوبْ و اِسْرائِیْلْ اینهارا بخاطر دار چونکه بندهٔ من توئي ترا خلق کردم بندهٔ من توئي
اي اِسْرائِیْلْ از من فراموش کرده نخواهي شد (۲۲) عصیانِ ترا مثلِ نژم و گناهِ ترا مثلِ ابر محو ساختم بمن
برگرد زیرا که من ترا رهانیدم * (۲۳) اي آسمانها ترنُّم کنید زیرا که خداوند پرداخته است و اي حفیفهاي
زمین گلبانگ زنید اي کوه‌ها و جنگل و هر درختي که در میانش میباشد به ترنُّمید زیرا که خداوند
یَعْقُوبْ‌را خلاصي داده است و خودرا در اِسْرائِیْلْ ذي‌جلال نموده است * (۲۴) رهانندهٔ تو خداوندي که
ترا در رَحِم مصوّر ساخت چنین میفرماید من خداوند و آفرینندهٔ کُلِّ اشیایم آسمانهارا بتنها مبسوط ساختم و
زمین‌را از جانبِ خود گستردم (۲۵) آنکه آیاتِ دروغ گویانرا باطل و فالگیران‌را دیوانه میسازد و عُلَمارا به
پس کرده دانشِ ایشان‌را بسفاهت برمیگرداند (۲۶) آنکه کلامِ بندهٔ خودرا اثبات کرده نصیحتِ رسولانِ
خودرا باتمام رسانیده به اُوْرِشَلِیْمْ میفرماید که معمور و به شهرهاي یِهُوْدَاهْ که بنا کرده خواهید شد و
خرابیهایش‌را قائم خواهم کرد (۲۷) آنکه به لُجّه میگوید که خشك شو و نهرهایت‌را من خشك خواهم گردانید
(۲۸) آنکه در خصوصِ کُوْرِشْ میفرماید که شبانِ من اوست و تمامئِ مَشِیَّتم‌را باتمام رسانیده باُوْرِشَلِیْمْ
خواهد گفت که بنا کرده خواهي شد و به هیکل که اساست مبتني کرده خواهد شد *

(فصلِ چهل و پنجم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) خداوند در حقِّ مسیحِ کردهٔ خود کُوْرِشْ چنین میفرماید چونکه من اورا به قصدِ اینکه طوائف از
حضورش مغلوب شوند بدستِ راستش گرفتم پس کمرگاهِ ملوك‌را حلّ کرده درهاي دو مصراعي‌را پیشِ رویش
مفتوح خواهم کرد که دروازه‌ها بسته نگردند (۲) من در پیشاپیشت رفته پُشته‌هارا هموار میسازم و درهاي
برنجین‌را شکسته پُشت بندهاي آهنین‌را پاره پاره مینمایم (۳) خزینهاي ظلمت و دفینه‌هاي مستور بتو میدهم تا
که بداني من که ترا باسمت میخوانم خداوند و خداي اِسْرائِیْلم (۴) بپاسِ خاطرِ بندهٔ خود یَعْقُوبْ و
برگزیدهٔ خود اِسْرائِیْل ترا باسمت خواندم ترا لقب گذاشتم اگرچه مرا ندانستي (۵) من خداوندم و غیري
نیست و سواي من خدائي نیست من ترا کمر بستم اگرچه مرا ندانستي (۶) تا آنکه از مطلعِ آفتاب بغروبش
بدانند که سواي من نیست من خداوندم و غیري نه (۷) مُصوِّرِ نور و خالقِ ظلمت و صانعِ سلامت و مُرتِّبِ
ضرِّ من که خداوندم بجا آورندهٔ تمامئِ این چیزهایم * (۸) اي آسمانها از بالا بچکانید و سپهرها صدق‌را
بریزند و زمین مفتوح شده محصولِ هرگونه سلامت‌را بدهد و عدالت معاً بروید من که خداوندم آن‌را ایجاد
نمودم * (۹) واي بستیزه‌کنندهٔ بخالقش سفال بسفالهاي خاکي [ستیزه نماید] آیا حُماء بکوزه‌گرش میگوید

آنچه که ترتیب میدهي چیست و یا مصنوعِ تو بگوید که وَيْرا دستي نیست (۱۰) واي بکسي که بپدر بگوید که چه تولید نمودهٔ و بزن که چه زائیدهٔ (۱۱) خداوندِ قدّوسِ إِسْرائِیْل و مصوّرِش چنین میفرماید که آینده‌هارا از من سؤال نمائید و پسرانِ مرا و اعمالِ دستهاي مرا بمن تفویض نمائید (۱۲) من زمین‌را ساختم و بررویَش آدمي‌را آفریدم من و دستهایَم آسمانهارا مبسوط ساخت و تماميءِ لشکرهاي آنهارا من فرمان دادم (۱۳) من اورا بصدق به ظهور آورده تماميءِ راه‌هایَش‌را راست میگردانم او شهرِ مرا بنا خواهد کرد و اسیرانَم‌را نه بقیمت و نه بمزد آزاد خواهد نمود گفتهٔ خداوندِ لشکرها همین است * (۱۴) خداوند چنین میفرماید که معمولِ مِصْر و تجارتِ حَبَش و اهلِ سبا که مردمانِ بلندقدّ اند بتو عبور نموده از آنِ تو خواهند بود و ترا تابع شده در زنجیرها خواهند گذشت و پیشِ تو خم شده و بتو التماس نموده خواهند گفت البتّه خدا با تو است و غیري نیست بلکه سواي [او] خدائي نیست (۱۵) اي رهانندهٔ خداي إِسرائِیْل بتحقیق خدائي هستي که خودرا مستور میسازي (۱۶) تماميءِ ایشان خجل و شرمسار خواهند شد صنعتگرانِ بُتها معاً برسوائي خواهند رفت (۱۷) امّا إِسْرائِیْل بنجاتِ ابدي از خداوند نجات خواهند یافت و ابدالآباد شرمنده و خجل نخواهند شد * (۱۸) زیرا که خداوند خالقِ آسمانها چنین میفرماید آن خدائي که زمین‌را آفرید و آراست آنکه آن‌را برپا داشته آن‌را عبثاً نیآفرید بلکه جهةِ سکونت آن‌را آفرید من خداوندم و غیري نیست (۱۹) درخفا و درمقامِ ظلمتِ زمین متکلّم نشدم و بذرّیهٔ یَعْقُوْب نگفتم که مرا عبثاً طلب نمائید من که خداوندم حقّ‌را گفته راستي‌هارا اعلام مینمایم (۲۰) اي رها شدگانِ از طوائف جمع شده بیآئید و جمعاً نزدیکي نمائید [چونکه] بردارندگانِ چوبِ بُت تراشیدهٔ شدهٔ خود که بخدائي که نتواند نجات داد تضرّع مینمایند هیچ مدان اند (۲۱) [پس] ایشان‌را اعلام نموده نزدیک آورید بلکه معاً مشورت نمایند که این‌را کیست که از ایّامِ قدیم آشکار نمود و از ازل بیان کرده است آیا منکه خداوندم نبوده است که سواي من خداي غیري نیست [بلي] خداي عادل و رهانندهٔ سواي من نیست (۲۲) اي همگيءِ کرانهاي زمین بمن بنگرید و نجات یابید زیرا که خدا منم و غیري نیست (۲۳) با خودم سوگند خوردم کلام از دهانم بحق بیرون آمده است و برنمیگردد که هرزانو بمن خم شده هرزبان با من سوگند خواهد خورد * (۲۴) و خواهد گفت * بدرستي که از براي من عدالت و قوّت از جانبِ خداوند است نزدِ وَيْ خواهند آمد و تماميءِ کساني که از او غضبناک اند شرمنده خواهند شد * (۲۵) و تماميءِ ذریّهٔ إِسْرائِیْل از خداوند تصدیق یافته فخر خواهند نمود *

(فصلِ چهل و ششم مشتمل برسیزده آیه)

(۱) [معبودِ] بیْلْ [نام] خمید و نَبُوْ مُنحني شده بُتهاي آنها از براي جانوران و بهائم بار اند بارگیرهاي شما از براي خسته‌شدگان ثقیل است (۲) با هم خم و مُنحني شده به رها دادنِ بار قادر نیستند و خودِ ایشان باسیري رفتند * (۳) اي خاندانِ یَعْقُوْب و تماميءِ بقیّهٔ خانوادهٔ إِسْرائِیْل که از بطن محمول و از رَحِم برداشته شدهٔ [من] اید از من بشنوید (۴) که تا به پیريءِ شما من همانم و تا به سفید مویيءِ شما

من شمارا خواهم برداشت من آفريدم و من حامل خواهم شد بلكه من حامل شده نجات خواهم داد * (۵) مرا بكه تشبيه و مساوي و تمثيل خواهيد نمود كه تا بهم مشابه باشيم (۶) طلارا از كيسه بيرون ريخته نقره‌را بميزان مي‌سنجند زرگررا به أجرت ميگيرند تا آنكه آن‌را خدا سازد و ركوع نموده سجده‌اش مينمايند (۷) آن‌را بر دوش برداشته ميبرند و آن‌را درجايش ميگذارند كه او مي‌ايستد و از مقامش متحرّك نميشود و اگر اورا استغاثه نمايند جواب نميدهد و ايشان‌را از بلا نتواند رهانيد * (۸) اي عاصيان اينرا بياد آوريد و مردانه بوده بخاطر بگذرانيد (۹) چيزهاي پيشينرا از ايّام قديم بخاطر داريد زيرا كه خدا منم و غيري نيست و مثل من خدا كسي نيْ (۱۰) كه آخررا از ابتدا و چيزهائي كه از ايّام قديم واقع نشدند اعلام نموده ميگويم كه تدبير من اثبات خواهد شد و تمامي مشيّت خودرا بجا خواهم آورد (۱۱) مرغ درنده از مشرق و مرد تدبير مرا از مكان بعيده ميخوانم هم گفتم و هم بعمل خواهم آورد آنرا مراد كردم و هم بجا خواهم آورد * (۱۲) اي سخت‌دلان كه از عدالت دور ايد از من بشنويد (۱۳) صداقت خودرا نزديك آورده بعيد نخواهد شد و نجات من تأخير نخواهد نمود نجات خودرا در صيّون و جلال خودرا در إسْرائيْل خواهم نهاد *

(فصل چهل و هفتم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) اي دختر باكره بابل فرود آمده برخاك بنشين و اي دختر كَلْدانيان بر زمين بنشين كه سرير نيست زيرا بار ديگر ترا نازنين و رعنا نخواهند خواند (۲) دست آس گرفته آردرا سحق كن نقابت‌را بكشا دامنت‌را بركش ساقهايت‌را برهنه كرده از نهرها بگذر (۳) عورت تو بي‌ستر شده شرمندگيت مرئي خواهد شد انتقام ميكشم و آدمي‌را دريغ نخواهم نمود * (۴) نسبت به رهاننده ما اسمش خداوند لشكرها و قدّوس إسْرائيْل است (۵) اي دختر كلْ ازآنْ خاموش بنشين و داخل ظلمت شو زيرا كه بار ديگر ترا خاتون ممالك نخواهند خواند (۶) من از قوم خود غضبناك بودم و ميراث خودرا پليد كرده ايشان‌را بدستت تسليم نمودم امّا تو مرحمت بايشان نكرده يالهنگ خودرا بركهن‌سالان بي‌حدّ سنگين كردي (۷) و گفتي كه ابداً خاتون خواهم بود بحدّي كه اين چيزهارا بقلبت نياورده آخر اينهارا ياد نكردي * (۸) پس حال اي عيّاشه كه به امنيّت ساكني اينهارا بشنو آنكه در دلش ميگويد كه * منم و غير از من ديگري نيست بيوه نمي نشينم و بي اولادي‌را نخواهم دانست * (۹) پس اين دو يعني بي‌اولادي و بيوه‌گي بناگهان در يك روز بتو مستولي خواهند شد و باوجود كثرت سحرهايت و افراط زيادتيء جادوگريهايت بشدّت تمام بر تو استيلا خواهند يافت (۱۰) زيرا كه بشرارت خود تكيه نموده گفتي كه مرا كسي نخواهد ديد حكمت تو و علم تو ترا گمراه نموده است كه در دل خود گفتي كه منم و غير از من ديگري نيست (۱۱) بآن سبب بتو بلائي كه مطلعش‌را نميداني خواهد رسيد و ترا مصيبتي كه به رفعش قادر نيستي فرود خواهد آمد و بذلّتي كه عارف نيستي بناگهاني بر تو استيلا خواهد يافت (۱۲) حال بسحرهايت و كثرت جادوگريهايت كه از كوچكي بر آنها تا بخستگي مشغول بودي بد ايست شايد كه فائده تواني يافت و محتمل است كه

غالب آئي (۱۳) از کثرتِ مشورت‌هايت خسته شدي حال رصدبندانِ آسمانها و بينندهگان کواکب و کساني که بحوادثاتي که هر ماه بتو واقع ميشوند ترا معروف ميسازند برخيزند و ترا نجات دهند (۱۴) اينك مثلِ کاهبن شده آتش ايشان‌را خواهد سوخت خويشتن‌را از چنگ شعله رها نخواهند کرد زغالي براي پختنِ نانِ [ايشان] و آتشي بجهةِ نشستنِ در برابرش نخواهد بود (۱۵) تاجراني که با ايشان از طفوليت معامله مي‌نمودي از برايت چنين خواهند بود که هرکس رو بروي خود روانه خواهد شد و احدي ترا نخواهد رهانيد *

(فصلِ چهل و هشتم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) اي خاندانِ يَعْقُوبْ که باسمِ اِسْرائِيلْ مسمّي‌ئيد و از آبِ يِهُودَاهْ صادر شده‌ئيد اين‌را بشنويد آناني که باسمِ خداوند سوگند ميخورند و بخداي اِسْرائِيلْ ذکر مينمايند امّا نه بصدق و نه براستي (۲) اگرچه بشهرِ مقدّس خويشتن‌را مي خوانند و بخداي اِسْرائِيلْ که اسمَش خداوندِ لشکرهاست تکيه مينمايند (۳) از ازلِ وقوعاتِ اوّلين‌را اعلام نمودم و از دهانِ من بيرون آمدند و آنهارا مسموع گردانيدم و بناگهان عمل نمودم تا آنکه صادر گردند (۴) چونکه دانستم که تو سخت‌دلي و گردنَت آهنين‌رگ است و جبهه‌اَت برنجين است (۵) بنابراين ترا از ازل اعلام نمودم قبل از اينکه بوقوع آمد ترا شنوانيدم مبادا که گفته باشي که بُتِ من آنهارا بجا آورد و صَنَمِ حکّاکي‌ءِ من و وَثَنِ ريخته شده‌ءِ من اينهارا فرموده است (۶) اينهارا [چون] شنيده‌ءِ [شايد که] همه‌گي‌ءِ آنهارا بنگري پس شما آيا اين‌را اعتراف نخواهيد کرد از اين زمان حوادثِ تازه‌را و چيزهاي مخفي‌را که ندانستي ترا عارف ميگردانم (۷) حال مشهور ميشوند و نه از ازل و قبل از امروز آنهارا نشنيدي مبادا بگوئي که اينك اينهارا ميدانستم (۸) بدرستي که نه شنيدي و ندانستي و گوشَت از ابتدا مفتوح نشد زيرا که دانستم که بي‌حدّ خيانت خواهي ورزيد و از رَحِم بعاصي‌گري مسمّي شدي (۹) بپاسِ خاطرِ اسمِ خود غضبَم‌را تعويق انداختم و بسببِ جلالِ خود خويشتن‌را از تو باز ميدارم تا آنکه ترا منقطع نسازم (۱۰) اينك ترا قال گذاشتم امّا مثلِ نقره نَيْ و از براي تو تنورِ مصيبت‌را انتخاب کردم (۱۱) از براي خود [بلي] از براي خود عمل مينمايم زيرا که اسم من چرا بايد پليد شود و عزّتِ خودرا البتّه بديگري نميدهم * (۱۲) اي يَعْقُوبْ و اي دعوت شده‌ءِ من اِسْرائِيلْ بشنوي من اويَم من اوّل و من هم آخر (۱۳) بتحقيق دستِ من زمين‌را بُنيان کرد و دستِ راستِ من آسمانهارا بوجب پيمود وقتي که آنهارا ميخوانم با هم مي‌ايستند (۱۴) همه‌گي‌ءِ شما جمع شده بشنويد از ايشان کيست که اينهارا اعلام نموده است خداوند آن کسي که مرادِ خودرا بر بَابِلْ بجا آورده بازوي خودرا بر کَلْدانِيانْ دراز ميکند دوست ميدارد (۱۵) من يعني من فرمودم و اورا خواندم و اورا آوردم تا طريقَش ميسّر شود * (۱۶) نزدِ من نزديك شده اين‌را بشنويد از ابتدا در خفا نگفتم و از زماني که اين وجود داشت من آنجا بودم و حال خداوند خدا و روحِ وَيْ مرا فرستاده است (۱۷) رهاننده‌ءِ تو خداوندِ قدوسِ اِسْرائِيلْ چنين فرموده است که مَنم خداوند خداي تو که ترا بآنچه که فائده‌مند است تعليم داده ترا براهي

که باید بروي هدایت مینمایم (۱۸) کاشکي به آوامرِ من گوش ميدادي که آنگاه سلامتِ تو مثلِ نهر و صداقتِ تو مثلِ امواجِ دریا میگردیدند (۱۹) و ذریّهء تو مثلِ ریك وکساني که از امعایَت بیرون مي‌آمدند مثلِ سنگ‌ریزه‌هایَش میشدند و اسمِ وَيْ از حضورَم منقطع نشده معدوم نمي‌گردید * (۲۰) از بابِلْ بیرون آمده ازکَلْدانیانْ بگریزید این‌را باوازِ ترنُّم اعلام نموده معروف سازید این‌را تا بکناره‌هاي زمین افشا نموده بگوئید که * خداوند بندهء خود یَعْقُوبْ‌را رهانید (۲۱) هنگامي که ایشان‌را از ویرانیها گذرانید تشنه نشدند از براي ایشان آبهارا از صخره جاري ساخت بلکه صخره‌را چاك نموده که آبها جریان نمودند (۲۲) خداوند میفرماید که از براي منافقان سلامتي نَيْ *

(فصلِ چهل و نهم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) اي جزائر از من بشنوید و اي اُمّتها از دور گوش دهید خداوند مرا از رَحِم خوانده است و از امعاي مادرَم مرا ذکر نموده است (۲) دهانَم‌را مثلِ شمشیرِ بُرّنده گردانیده مرا بسایهء دستَش پنهان کرده است و مرا تیرِ صیقلي نموده در تَرکَشِ خود مستور کرده است (۳) و مرا گفت که اي اِسْرائِیلْ بندهء من توئي که از تو عزّت میپابم (۴) و من گفتم که عبثاً زحمت کشیدم و قوّتِ خودرا بي معني و بي فائده صرف کردم نهایت حقّي من با خداوند و اُجرتِ من با خدایَم مي باشد (۵) و حال خداوندي که مرا از رَحِم مصوّر نمود تا آنکه بندهء وَيْ شده یَعْقُوبْ‌را باو راجع گردانم و اِسْرائِیلْ نزدِ او جمع شود میفرماید که در نظرِ خداوند معزّز خواهم شد و خداي من قوّتِ من خواهد بود (۶) و گفت که سهل است که تو بندهء من بوده اسباطِ یَعْقُوبْ‌را بر پا داري و محفوظ شده‌گانِ اِسْرائِیلْ‌را برگرداني پس ترا نورِ طوائف میگردانم تا آنکه اِلي کرانَهاي زمین نجاتِ من باشي * (۷) خداوند خلاص کنندهء اِسْرائِیلْ و قدّوسِ وَيْ بکسي که محقّرِ نفوس و مکروهِ طوائف و بندهء سلاطین است چنین میفرماید که پادشاهان تا ترا دیده برخواهند خاست و سروران بسببِ خداوندي که امین است و قدّسِ اِسْرائِیلْ که ترا برگزیده است سجده خواهند نمود (۸) و خداوند چنین میفرماید که در زمانِ رضامندي ترا استجابت فرموده در روزِ نجات ترا استعانت خواهم نمود و ترا محفوظ داشته بجاي عهدِ قوم قرار داد خواهم کرد تا آنکه زمین‌را محکم گردانیده میراثهاي خراب شده‌را مملوك گرداني (۹) و به بسته شده‌گان بگوئي که بیرون آئید و به آناني که در ظلمتکده اند نمایان شوید تا که در اطرافِ راه‌ها بچرند و مرتعهاي ایشان بر تماميِ جایهاي رفیع باشد (۱۰) گرسنه نشده تشنه نخواهند بود و نه حرارت و نه آفتاب ایشان‌را خواهد زد زیرا که رَحْمنِ ایشان بایشان هدایت نموده ایشان‌را به چشمه‌هاي آب رهبري خواهد نمود (۱۱) و تماميِ کوه‌هاي خودرا بمنزلهء راه خواهم گذاشت و شاه‌راه‌هایَم مرتفع خواهند شد (۱۲) اینك بعضي از دور و اینك برخي از شمال و مغرب و جمعي از دیارِ سِینِیم مي‌آیند * (۱۳) اي آسمانها ترنُّم نمائید و اي زمین وجد نماي و اي کوه‌ها گلبانگ زنید زیرا که خداوند بقومِ خود تسلّي داده به مصیبت‌رسیده‌گانِ خود ترحّم فرموده

است * (۱۴) و صیون میگوید که خداوند مرا ترك كرده است و پروردگار مرا فراموش کرده است (۱۵) آیا زن شیرخوارهٔ خودرا فراموش تواند کرد که تا به ولدِ رَحِمِ خود رحم نه نماید محتمل است که اینان فراموش نمایند امّا من ترا فراموش نخواهم کرد (۱۶) اینك ترا بکفهاي دستم کندم و حصارهایَت همیشه در حضورم میباشند (۱۷) بنا کنندهگانَت تعجیل مینمایند و منهدم و خرابکنندهگانَت از تو بیرون میروند (۱۸) چشمانَترا به اطراف برداشته بنگر همهگيءِ ایشان جمع شده نزدِ تو مي‌آیند خداوند میفرماید که بحیاتِ خود قَسَم که با همهگيءِ آنها گویا که با زیور ملبّس خواهي شد و مثلِ عروس آنهارا خواهي بست (۱۹) زیرا که خرابيهایَت و ویرانیهایَت و زمینِ وارگونَت حال بسببِ ساکنانَش تنگي مینمایند و بلع کنندهگانَت دوري خواهند ورزید (۲۰) پسرانِ زمانِ لاوَلَد بودنَت در گوشَت خواهند گفت که این مکان از برایَم تنگ است بمن جاي ده تا ساکن شوم (۲۱) و با دلَت خواهي گفت که اینهارا از برایَم که زائید و حال آنکه لاوَلَد و تنها بودم و اسیروار و آواره بودم پس اینهارا که پرورش داد اینك من بتنها وا گذاشته شدم اینها در کجا بودند * (۲۲) خداوند خدا چنین میفرماید اینك من دستِ خودرا بسوي طوائف دراز و عَلَمِ خودرا بسوي اقوام رفیع سازم که پسرانَترا در بغل کشیده دخترانَت بدوش آورده خواهند شد (۲۳) ملوك مُربّیَت و ملکههایشان دایهاَت خواهند شد ترا رو بزمین کُرنش کرده خاكِ پایَترا خواهند لیسید و خواهي دانست که من خداوندم چونکه مُنتظرانِ من شرمنده نخواهند شد * (۲۴) آیا شکار از جبّار پس گرفته میشود و یا اسیران از عنیف رهانیده میشوند (۲۵) بتحقیق خداوند چنین میفرماید که هم اسیرانِ جبّار پس گرفته شده هم شکارِ زورمندان رهانیده میشود زیرا من بستیزه کنندهگانِ با تو ستیزه خواهم نمود و به پسرانِ تو نجات خواهم داد (۲۶) و ظالمانَترا گوشتِ خودشانرا خورانیده ایشان بخونِ خود گویا که با شیره مست خواهند شد و تماميءِ بشر خواهند دانست منکه خداوندم رهانندهٔ تو ام و قدیرِ یعقوب آزاد کنندهءِ تست *

(فصلِ پنجاهم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) خداوند چنین میفرماید که طلاق نامهٔ مادرِ شما که اورا روانه کردم در کجاست و یا از قرض خواهانِ من کدام یکي است که شمارا باو فروختم اینك به سببِ عصیانِ خودتان فروخته شدید و بجهةِ گناهِ شما مادرِ شما روانه گردیده است (۲) پس از کجاست که وقتِ آمدنَم احدي حاضر نیست و زمانِ خواندنَم جواب دهندهءِ نَي آیا بهیچ وجه دستِ من کوتاه گردیده است که نتوانَم خلاص نمود و یا در من قوّت نیست که نجات دهم اینك به عتابِ خود دریارا خشك میگردانم و نهرهارا به بیابان مبدّل میسازم چنانکه بسببِ نبودنِ آب ماهي ها مي‌گندند و از تشنهگي میمیرند (۳) آسمانهارا بسیاهي ملبّس میکنم و پلاسرا پوششِ آنها میگردانم * (۴) خداوند خدا به من زبانِ فُصَحارا داده است تا آنکه خستهشدهگان بهنگامِ سخن گفتن عارف باشم صباح صباح مرا بیدار کرده گوشَمرا آگاه مي‌کند تا آنکه

مثلِ فصحا بشنوم (۵) خداوند خدا گوشمرا گشود و من عاصي نشده باز پس برنگشتم (۶) پُشتِ خودرا بضاربان و چانهٔ خودرا بموکنان دادم و رويِ خودرا از سرزنش و خیو نپوشانیدم (۷) چونکه خداوند خدا مرا اعانت مینماید بنابراین شرمنده نخواهم شد باین خصوص رويِ خودرا مثلِ سنگِ خارا کرده ام زیرا میدانم که خجل نخواهم گردید (۸) تصدیق کنندهٔ من نزدیك است کیست که با من معارضه نماید تا اینکه با هم به ایستیم و کیست که بر من مُدّعي است نزدِ من بیآید (۹) اینك خداوند خدا مرا اعانت خواهد نمود کیست که مرا تکذیب خواهد نمود اینك همگيء ایشان مثلِ جامهٔ مندرس شده سوس ایشانرا خواهد خورد * (۱۰) در میانِ شما کسي که از خداوند خشیت ورزیده بقولِ بندهٔاش گوش میدهد کیست و آنکه در ظلمت سالك شده ويْرا روشنائي نیست آن کس باسمِ خداوند توکّل و بخدایش اعتماد نماید (۱۱) اینك تماميء شما که آتشرا ميافروزید و اخگرهارا بخود محیط مینمائید مختار اید که در نورِ آتشِ خود و درمیانِ اخگرهائي که افروختید رفتار نمائید این از جانبِ من بشما خواهد رسید که در عذاب خواهید خوابید *

(فصلِ پنجاه و یکم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) اي تابعانِ صدق که خداوندرا طلب مینمائید بمن گوش دهید شما به صخرهٔ که از آن بُرّیده شدید و بسوراخِ چاهي که از آن کنده گردیدید بنگرید (۲) به پدرِ خود اِبْراهیمْ و بساراْ که شمارا زائید بنگرید زیرا که اورا واحداً خواندم و اورا برکت داده بسیارش گردانیدم (۳) بعلّتِ اینکه خداوند صِیونْرا تسلّي خواهد داد بلکه تماميء خرابیهایشرا تسلّي داده بیابانشرا مثلِ عِدِنْ و صحرایشرا مثلِ جنّتِ خداوند خواهد ساخت سرور و شادي با شکر و آوازِ تسبیح در آن یافت خواهد شد * (۴) اي قومِ من بمن متوجّه شوید و اي اُمّتِ من بمن گوش دهید زیرا که شریعت از من صادر میگردد و حکمَرا بخلائق بجاي نورِ آرام خواهم داد (۵) عدالتِ من نزدیك است و نجاتِ من بظهورمي‌آید و بازوهایم اقوامرا حکم خواهد نمود جزائر مُنتظرِ من بوده ببازویم اعتماد خواهند نمود (۶) چشمانِ خودرا بآسمانها بردارید و بزمینِ سُفلي بنگرید زیرا که آسمانها مثلِ دود ناپیدا و زمین مثلِ لباس مندرس خواهد گردید و ساکنانش مثلِ پشه خواهند مُرد امّا نجاتِ من ابداً خواهد ماند و عدالتِ من زائل نخواهد گردید * (۷) اي شناسندهگان صدق و قومي که شریعتِ من در قلبِ ایشان است بمن گوش دهید از ملامتِ انسانیان نترسیده از سرزنشِ ایشان هراسان نشوید (۸) زیرا که بید ایشانرا مثلِ جامه خواهد خورد بلکه سوس ایشانرا مثلِ پشم اکل خواهد کرد امّا عدالتِ من دائماً و نجاتِ من نسل بنسل خواهد ماند * (۹) اي بازوي خداوند بیدار شو بیدار شو قوّترا بپوش و مثلِ ایّامِ قدیم و دَوْرانهاي گذشته بیدار شو آیا تو آن نیستي که مِصْررا قطع کرده نهنگرا مجروح ساختي (۱۰) آیا تو آن نیستي که دریا و ابهاي لُجّهٔ عظیمرا خشك کردي و عُمقهاي دریارا بجهةِ عبورِ رها یافتگان مبدّل براه گردانیدي (۱۱) پس رها یافتهگانِ خداوند

خواهند برگشت و سرورِ جاوید بر سرِ ایشان بوده با ترنّم و سرور به صِیُّونْ خواهند آمد و سرور و شادیرا
خواهند یافت و غمگینی و ناله فرار خواهند کرد (۱۲) من مَنم که شمارا تسلّي میدهم تو کیستي که از
انسانِ مُردنی و از بني آدم که مثلِ گیاه میگردد میترسي (۱۳) و از آفریننده‌ء خود خداوندي که آسمانهارا
گسترد و زمین‌را بُنیاد کرد فراموش میکني و دائماً هر روزه بسببِ شدّتِ غضبِ ظالم که جهةِ هلاك کردن
مهیّاست میترسي پس شدّتِ غضبِ ظالم کجاست (۱۴) بسته شده بزودي مفتوح خواهد شد و در چاه نُمرده
نانش کمي نخواهد نمود (۱۵) امّا من خداوند خدایَت هستم که دریارا وقتي که امواجَش بتلاطم
مي‌آید ساکت میگردانم و اسمَش خداوندِ لشکرها است (۱۶) که کلامَم‌را بر دهانَت گذاشتم و ترا
بسایه‌ء دستَم مستور کردم تا آنکه آسمانهارا آرایش داده زمین‌را بُنیاد کني و به صِیُّونْ بگوئي که
قومِ من توئي * (۱۷) بیدار شده بیدار شده برخیز اي اُورُشَلِیمي که از دستِ خداوند شدّتِ غضبش‌را
نوشیدي [بلکه] دُردِ قدحِ رعشه‌را نوشیده مکیدي (۱۸) از همگيء پسراني که زائیده است احدي
نیست که اورا رهبري نماید و از تماميء پسراني که پرورش داده است کسي نیست که اورا
دستگیري نماید (۱۹) این دو بلا بتو واقع شدند کیست که از برایَت غمگین شود خرابي و شکستگي و
قحطي و شمشیر کیست که ترا تسلّي دهد (۲۰) پسرانَت پخش شده بر سرِ هر کوچها مثلِ گَوزن که گرفته
شده بدام است میخوابند و از شدّتِ غضبِ خداوند و عتابِ خدایَت پُر اند (۲۱) پس اي متم‌رسیده و
بدونِ شراب مست شده حال اینرا بشنو (۲۲) پروردگارَت و خداوند خدایَت که دعواي قومِ خودرا مرافعه
مینماید چنین میفرماید که اینك قدحِ رعشه یعني دُردِ قدحِ شدّتِ غضبِ خودرا از دستِ تو گرفتم که
بارِ دیگر از آن نخواهي نوشید (۲۳) بلکه آن‌را بدستِ ظالمانِ تو که بجانِ تو گفتند که خم شو تا
آنکه بگذریم خواهم نهاد و حال اینکه پُشتِ خودرا مانندِ زمین و مثلِ کوچها بخصوصِ عابرین
گذاشتي *

(فصلِ پنجاه و دویم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) اي صِیُّونْ بیدار شده بیدار شده زیورِ خودرا بپوش و اي اُورُشَلِیمْ شهرِ مقدّس لباسهاي زینتِ خودرا
بپوش زیرا که غیرِ مختون و ناپاك بارِ دیگر داخلِ تو نخواهد شد (۲) اي اُورُشَلِیمْ خودرا از گَرد بتکان و
برخیز و بنشین و اي دخترِ اسیر شده‌ء صِیُّونْ بندهاي گردنِ خودرا بکشا * (۳) زیرا که خداوند چنین میفرماید
که مفته فروخته شدید و بدونِ نقره آزاد خواهید شد (۴) چونکه خداوند خدا چنین میفرماید که قومِ من
در ایّامِ سابق به مِصْر هبوط نموده در آنجا ساکن شدند و آشّوریانْ ایشان‌را بي سبب ظلم نمودند (۵) و
حال خداوند میفرماید که در اینجا مرا چیست که قومِ من عبثاً برداشته شده اند بلکه خداوند میفرماید که
مسلّطانِ ایشان فخر مینمایند که دائماً همه روزه اسمِ من لعن کرده میشود (۶) باین سبب قومِ من اسمِ مرا
خواهند دانست و در آن روز بدین جهة خواهند دانست کسي که گوینده‌ء این چیزهاست مَنم اینك من *
(۷) بر کوه‌ها پایهاي مُبشّري که خبرِ سلامتي میدهد [آري] مُبشّرِ نیکوئي‌ها و خبر دهنده‌ء نجات که

بصیون میگوید که خدایت سلطنت مینماید [پایهایش] چه خوشنما است (۸) آواز دیده بانانت که صدارا
بلند کرده معاً گلبانگ میزنند مسموع است زیرا حین بازپس آوردن خداوند صیونرا با چشمان خود
خواهند دید (۹) ای خرابیهای اورشلیم نعرهزنان جمعاً ترنم نمائید زیرا که خداوند قوم خودرا تسلی داده
اورشلیمرا خلاص نموده است (۱۰) خداوند بازوی مقدس خودرا در نظر تمامیء قبائل برهنه کرده است و
تمامیء کرانهای زمین نجات خدای مارا خواهند دید * (۱۱) ای بردارندهگان ظروف خداوند دور شده بعد
ورزید و از آنجا بیرون آئید چیز ناپاك لمس نکرده از میانش برآئید و پاك باشید (۱۲) زیرا که بتعجیل بیرون
نیآمده فراراً روانه نخواهید شد چونکه خداوند پیش روی شما سالك شده خدای اسرائیل جمع کنندهء
شما خواهد بود (۱۳) اینك بندهء من برخوردار بوده رفیع و اعلا و بسیار بلند خواهد شد (۱۴) و نظر بضعیف
بودن سیمایش از سائرکسان و نحیف گردیدن زیبائیش از بنی آدم پس بطوری که بسیاری از تو متحیر بودند
(۱۵) بهمان طور طوائف بسیاررا وجد کنان خواهد گردانید که پادشاهان در حضورش از او دهان خودرا
خواهند بست زیرا چیزهائی که بایشان بیان کرده نشدند خواهند دید و آنچه که نه شنیده بودند خواهند
فهمید *

(فصل پنجاه و سیوم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) کیست که به خبر ما ایمان آورده است و بر کیست که بازوی خداوند کشف گردیده است (۲) زیرا که
در حضورش مثل نهالی میروید و مثل ریشهء در زمین خشك شده ویرا نه منظری و نه زیبائی است وقتی که
باو می نگریم نمایشی ندارد که باو رغبت داشته باشیم (۳) خوار و در میان آدمیان مردود صاحب غمها و
شناسندهء دردها مثل کسی که از او روگردان میشوند و حقیر شده که اورا به حساب نیآوردیم (۴) بدرستی
که رنجهای مارا برداشته و غمهای مارا کشیده است اما ما اورا بطوری بحساب آوردیم که از خدا کوفته
و مضروب و مبتلا است (۵) و حال اینکه بسبب معصیتهای ما مجروح و بجهة گناهان ما کوفته شد عقوبت
سلامتیء ما براو بود و از آسیبهای وی شفا بما رسیده است (۶) همهگیء ماها مثل گوسفندان آواره
گردیدیم [آری] برگردیدیم هر کس براه خود و خداوند گناهان تمامیء ماهارا باو راست آورد (۷) مظلوم و
رنج کشیده دهان خودرا نگشود مانند برهء که به مقتل آورده شود و مثل گوسفندی که در برابر پشم
برندهآش بیزبان است دهان خودرا باز نکرد (۸) و مجبوراً از حقش باز داشته شد و از هم قرنانش کیست که
بفکر این افتاد که حین قطع شدنش از زمین زندهگان به سبب عصیان قوم من صدمه باو واقع شد
(۹) اگرچه مزار اورا با شریران تعیین نموده بودند اما بعد از مردنش با متمولان بود و حال اینکه
ظلم نه نموده حیله در دهانش نبود (۱۰) و خداوند بکوفتن و رنجانیدنش راضی شد غرض اینکه بعد از قربانی
نمودن جانش جهة رفع گناه ذریهء خودرا به بیند و ایام خودرا طویل نموده ارادهء خداوند در دستش
میسر باشد (۱۱) ثمر رنج جان خودرا دیده راضی خواهد شد و بندهء صادق من به تعلیم خود بسیاریرا
تصدیق خواهد نمود زیرا که بار گناهان ایشانرا او خواهد برداشت (۱۲) بنابراین بزرگانرا باو قسمت خواهم

داد که عُظمارا بجاي يغما تقسيم خواهد نمود سبب اينكه جانِ خودرا بمرگ تسليم نموده با گناهکاران محسوب شد و هم گناهِ بسياران‌را برداشته از براي عاصيان سفاعت نمود *

(فصلِ پنجاه و چهارم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) اي عقيمهء نازائيده ترنّم نما و اي آنكه دردِ زِهْ نمي‌كَشي گلبانگ زده شادمان باش زيرا خداوند ميفرمايد که پسرانِ متروکه از اولادِ منکوحه زياده اند (۲) مکانِ خيمه‌اَت‌را وسيع گردان و بي دريغ پرده‌هاي مسکنهايَت‌را بگستران طنابهايَت‌را دراز کرده وَتَدْهايَت‌را محکم ساز (۳) زيرا که بطرفِ جنوب و شمال خروج نموده ذرّيّهء تو وارثِ قبائل خواهند شد و شهرهاي ويران‌را مسکون خواهند گردانيد (۴) مَترس زيرا که شرمنده نخواهي شد و مشوّش مباش زيرا که رسوا نخواهي گرديد علّت اينکه شرمندگيء جوانيَت‌را فراموش كرده سرزنشِ بيوگيَت‌را بارِ ديگر بياد نخواهي آورد (۵) چونكه آفرينندهء‌اَت که اسمَش خداوندِ لشکرها است به منزلهء شوهرِ تُست و قدّوسِ اِسْرائِيْل که بخداي تماميء زمين مسمّي است رها دهندهء تُست (۶) زيرا که خداوند ترا مثلِ زنِ متروکه و رنجيده‌جان و مثلِ زنِ عهدِ شباب که رانده شده بود دعوت نموده است کلامِ خدايَت اين است (۷) ترا زمانِ اندك وا گذاشتم امّا به رحمتهاي عظيم ترا جمع خواهم كرد (۸) رهانندهء‌اَت خداوند ميفرمايد که روي خودرا آني بشدّتِ غضب از تو پوشانيدم امّا برحمتِ ابدي ترا مرحمت خواهم فرمود (۹) زيرا که اين براي من مثلِ آبهاي نُوحْ است چون بنهجي که سوگند ياد نمودم که آبهاي نُوحْ بارِ ديگر بر زمين جاري نخواهد شد به همين نهج سوگند ياد نمودم که با تو غضبناك نشده ترا عتاب نخواهم کرد (۱۰) هرچند کوهها نهضت نمايند و کريوه‌ها متحرّك شوند لكن رحمتِ من از تو نهضت نه نموده عهدِ سلامتيء من متحرّك نخواهد شد خداوند که رحمنِ تُست چنين ميفرمايد * (۱۱) اي مصيبت رسيدهء که بدونِ يافتنِ تسلّي گرفتارِ گردباد ميباشي اينك من سنگهايَت‌را با شنجرف ميخوابانم و بنيانِ ترا با فيروزه تأسيس مينمايم (۱۲) و برجهايَت از ياقوت و دروازه‌هايَت‌را از شب چراغ و تماميء حدودَت‌را از سنگهاي مرغوب ميسازم (۱۳) و همگيء فرزندانَت از خداوند متعلّم شده سلامتيِ پسرانَت زياد خواهد شد (۱۴) بصداقت ثابت خواهي شد و از ظلم دور شده که نخواهي ترسيد و هم از آشفتگي که بتو نزديکي نخواهد نمود (۱۵) اينك کسي که از من بيگانه است با تو متمكّن نخواهد شد و هر کسي که با تو متمكّن است با تو خواهد افتاد (۱۶) اينك من حدّادي که با دَمْ زغال‌را بآتش مي‌افروزد و آلتي موافقِ هنرَش بيرون مي آورد آفريدم و جبّاري که بخراب کردن مشغول است نيز آفريدم (۱۷) هر آلتي که بضدّ تو ساخته شده است هيچ کارگر نخواهد شد و هر زباني که براي محاکمه بتو مقاومت مينمايد تکذيب خواهد نمود ميراثِ بندگانِ خداوند اين است و خداوند ميفرمايد صداقتِ ايشان از جانبِ من است *

(فصلِ پنجاه و پنجم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) اي تماميء تشنگان به آبها بيائيد و اي کساني که نقره نداريد بيائيد و بخريد و بخوريد بلکه بيائيد [که تا]

بي نقره و بي بها شراب و شيررا بخريد (۲) چرا براي چيزي كه نان نميشود نقرهء خودرا و كدّ خودرا بآنچه كه سير نمي كند صرف مينمائيد گوش داده از من بشنويد و آنچه كه نيكوست بخوريد تا نفوسِ شما از فربهي‌ها ملتذّ شوند (۳) گوشِ خودتان‌را فرا داشته به من بيائيد و به من گوش دهيد و جانِ شما زنده ماند من عهدِ جاويدرا كه به رحمتهاي وعده كرده شدهء بداوُد مشتمل است با شما خواهم بست (۴) اينك من اورا بجهةِ اُمّتها شاهد بلكه بجهةِ اُمّتها پيشوا و فرمانفرما خواهم گردانيد (۵) اينك قومي كه ندانستهء دعوت خواهي كرد و خلقي كه بتو عارف نبودند بتو خواهند دويد بسببِ خداوند خدايت و قدّوسِ اِسْرائيلْ كه ترا زينت ميدهد (۶) خداوندرا حيني كه يافت‌ميشود طلب نمائيد و زمانِ نزديك بودنَش اورا استدعا نمائيد (۷) شرير راهِ خودرا و مردِ فاسق افكارِ خودرا ترك كرده بخداوند بازگشت نمايد كه وَيْ‌را رحمت خواهد فرمود و بخداي ما كه زياده بخشنده است (۸) زيرا خداوند ميفرمايد كه افكارِ من افكارِ شما نيست و نه طريقه‌هاي من طريقه‌هاي شماست (۹) زيرا چناني كه آسمانها از زمين رفيع‌تر است همچنان راههاي من از راه‌هاي شما و افكارِ من از افكارِ شما اعلي است (۱۰) بتحقيق بنهجي كه باران و برف از آسمان ميبارد و بآنجا بر نميگردد بلكه زمين‌را سيرآب كرده آن‌را سبز و باروَر ميسازد تا آنكه تخم به برزگر و نان بخورنده بدهد (۱۱) كلامي كه از دهانَم بيرون مي‌آيد بهمان نهج بوده بي‌ثمر به من رجعت نخواهد نمود بلكه آنچه كه اراده نمودم بجا خواهد آورد و بآنچه كه آن‌را فرستادم ميسّر خواهد شد (۱۲) زيرا كه بشادي بيرون آمده بسلامت راهبري خواهيد يافت كوهها و كَريوه‌ها در حضورِ شما شروع به ترنّم نموده تماميء درختهاي صحرا كَفْ زنان خواهند شد (۱۳) و بجاي خار صنوبر و در عوضِ شَوْك مورد خواهد روئيد و از براي خداوند بجهةِ اسم و آيتِ جاويدي كه قطع نخواهد شد خواهد بود *

(فصلِ پنجاه و ششم مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) خداوند چنين ميفرمايد كه حقّ‌را نگاه داشته بصداقت رفتار نمائيد چونكه ورودِ نجاتِ من و ظهورِ صداقتِ من نزديك است (۲) خوشحالِ كسي كه اين‌را بجا مي آورد و پسرِ آدمي كه آن‌را متمسّك است آنكه روزِ سبت‌را نگاه ميدارد تا آنكه آن‌را ملوّث نسازد و دستِ خودرا از نمودنِ هر گونهء بدي نگاه دارد * (۳) و پسرِ بيگانهء كه بخداوند ملحق است بدين مضمون نگويد كه خداوند مرا از قومِ خود جدا كرده است و خُصي هم نگويد كه اينك من درختِ خشكم (۴) زيرا كه خداوند در بارهء خُصي‌هائي كه سبت‌هاي مرا نگاه ميدارند و آنچه كه ارادهء من است بر ميگزينند و عهدِ مرا متمسّك اند چنين ميفرمايد (۵) كه بايشان در خانهء خود و اندرونِ ديوارهاي خود جائي و اسمي كه از پسران و دختران بهتر است خواهم داد بلكه اسمِ جاويدي‌را كه قطع نخواهد شد بايشان عطا خواهم كرد (۶) و پسرانِ بيگانگاني كه بخداوند ملحق شده اورا خدمت مينمايند و اسمِ خداوندرا دوست ميدارند تا آنكه اورا بنده باشند هر كسي كه سبت‌را نگاه داشته آن‌را ملوّث نسازد و بعهدِ من متمسّك اند (۷) ايشان‌را بكوهِ مقدّسِ خود اورده ايشان‌را در بيت الصّلوةِ دعاي خود

شادمان خواهم گردانید قربانیهاي سوختنيء ایشان و ذبائحِ ایشان در مذبحِ من قبول کرده خواهند شد زیرا که خانهء من براي تماميء قبائل بیت‌الدّعا مسمّی خواهد شد (۸) خداوند خدا که جمع کنندهء راندهشدهگانِ اِسْرائیلْ است میفرماید که سواي آن کساني که باوگرد آمده‌اند دیگران‌را جمع خواهم کرد * (۹) اي تماميء حیواناتِ صحرا بیائید تا آنکه همه‌گيء جانورانِ جنگل‌را بخورید (۱۰) دیده‌بانانَش کور اند و همه‌گيء ایشان هیچ مدان اند تماميء ایشان سگانِ بي‌زبان اند که به نباح قادر نیستند و هَذْیان‌گو و خواب آلوده غُنودن‌را دوست میدارند (۱۱) و سگانِ پُراشتهایَند که سیري‌را نمي دانند بلکه شبانان اند که درك نتوانند کرد تماميء ایشان براهِ خویشتن نگران اند و هریکي جهةِ نفعِ خویش از جانبِ خود [مُترصّد] است (۱۲) و بیکدیگر میگویند که بیائید شراب‌را بر آرم تا آنکه از مسکرات مست شویم و فردا مثلِ امروز بلکه بسیار بسیار زیادتر خواهد بود *

(فصلِ پنجاه و هفتم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) صدیق تلف میگردد و احدي نیست که دلِ خودرا بآن مشغول سازد و مردمانِ رءوف برچیده میشوند و احدي بفکر این نیست که صدیق از پیشِ روي بلا برچیده شده است (۲) و سالکانِ براستي بسلامت داخل شده بر بسترِ خودشان آرام خواهند گرفت * (۳) امّا اي پسرانِ ساحره و ذریّهء فاسق و زانیه باینجا نزدیك آئید (۴) بکه تمسخر مینمائید بکیست که دهانِ خودرا پهن نموده زبان درازي میکنید آیا شما اولادِ عصیان و ذریّهء کذبْ نیستید (۵) که در زیرِ هر درخت سبز خودرا با اصنام بجدّي گرم میکنید که اولادهارا در درّه‌ها در زیرِ شکافِ صخره‌ها ذبح مینمائید (۶) سنگهاي اَمْلسِ نهر حصّهء تُست آنها آنها قُرعهء تو اند هم بآنها هدیّهء ریختني ریختي و هم هدیّهء آردي متصاعد ساختي آیا من از آنها تسلّي خواهم یافت (۷) برکوهِ بلند و رفیع بسترِ خودرا گستردي و بآنجا بر آمده ذبائح‌را ذبح کردي (۸) و تذکرهء خودرا در عقبِ درها و ستونها گذاشتي و هنگامي که از من برگشتي [فِراشِ خودرا] مکشوف ساختي و بر آمدي و بسترِ خودرا وسیع کرده با آنها براي خود عهدرا بستي و به محضِ دیدنت جاي ایشان‌را خوابیدنِ ایشان‌را دوست داشتي (۹) با دُهنیّات بحضورِ مَلِكْ رفتي و عطرهایَت‌را بسیار کردي و رسولانَت‌را بدور فرستادي و خودرا تا به قعرِ زمین پست کردي (۱۰) از کثرتِ راهِ خود درمانده شدي امّا نگفتي که امیدي نیست حیاتِ دستِ خودرا یافتي باین سبب غم نخوردي (۱۱) از که ترسان و هراسان شدي که دروغ گفتي و مرا فراموش کرده بر دلت نگذاشتي آیا دیرگاهي نیست که من ساکت شده تو از من نترسیدي (۱۲) من صداقتِ ترا و اعمالِ بي‌فائدهء ترا بیان خواهم کرد (۱۳) هنگامي که فریاد مینمائي جمعیّت‌هاي تو ترا خلاصي دهند و حال اینکه ناد همه‌گيء آنهارا برداشته هوا گرفتار خواهد کرد امّا توکّل کنندهء بمن زمین‌را بتصرّف آورده وارثِ کوهِ مقدّسِ من خواهد بود (۱۴) و گفته شود که بردارید بردارید و راه‌را هموار سازید و لغزش‌دهرا از راهِ قومِ من بردارید (۱۵) زیرا متعال ورفیعي که در ازل ساکن است و اسمَش قدّوس است چنین میگوید که در مکانِ عالي و قُدس و هم به

مُنکسر و کوچك‌دل ساکنم تا آنکه روحِ متواضعان‌را احیا نموده دل‌شکسته‌گان‌را زنده سازم (۱۶) زیرا که ابداً ستیزه نه نموده دائماً غضبناك نخواهم شد چونکه روح و جانهائي که آفریدم در برابرم ناتوان میگردند (۱۷) بسببِ گناهِ طمعَش غضبناك شده اورا مضروب ساختم و خویشتن‌را مستور ساخته غضب کردم زیرا که او برگشته براهِ دلِ خود رفتار نمود (۱۸) من راه‌هایَش‌را دیدم و اورا شفا خواهم داد و اورا هدایت نموده هم باو هم به محزونانَش تسلّي خواهم داد (۱۹) خداوند میفرماید که نتیجهٔ لبهارا مي آفرینم یعني سلامت سلامت بدوران و نزدیکان که ایشان‌را شفا خواهم داد * (۲۰) امّا شریران مثلِ دریاي موّاج اند که بساکن شدن قادر نیست و آبهایَش گِل و لَجَن‌را بیرون مي‌اندازد (۲۱) خداي من میفرماید که شریران‌را سلامتي نیْ *

(فصلِ پنجاه و هشتم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) بي دریغ از حلقوم فریاد کن آوازِ ترا مثلِ کرنا بلند کرده بقومِ من عصیانِ ایشان و بخاندانِ یَعقُوبْ گناهِ ایشان‌را اعلام نما (۲) و حال اینکه ایشان روز بروز مرا تجسّس میکنند و از دانستنِ طریقه‌هاي من مُبتهج میگردند بلکه مثلِ قومي که بصداقت رفتار نمودند و قانونهاي خدایشان‌را ترك نکردند احکامِ صدق‌را از من سؤال کرده و از قُربِ بخدا مُلتذّ اند (۳) و میگویند که در روزهٔ گرفتنِ ما چرا ندیدي و در رنجِ کشیدنِ جانِ ما چرا ندانستي * اینك شما در روزِ صومِ خود جویاي لذّت اید و تماميءِ اعمالِ رنج آمیزِ خودرا تقاضا مینمائید (۴) اینك بجهةِ ستیزه و معارضه و بخصوصِ مشت زدنِ بظلم روزه میگیرید مثلِ عملِ امروز روزه‌را مگیرید که تا آوازِ خودرا در بلندیها مسموع سازید (۵) آیا روزهٔ پسندیدهٔ من مثلِ این است روزي که آدمي جانِ خودرا برنجاند و سَرِ خودرا مثلِ نَيْ خم ساخته پلاس و خاکستر بگستراند آیا این‌را صوم و روزِ مقبولِ خداوند میگوئي (۶) آیا روزهٔ پسندیدهٔ من این نیست که بندهاي ظلم‌را کشوده عقدهاي پالهنگ‌را حلّ کنید و مظلومان‌را آزاده رها داده هر پالهنگ‌را بشکنید (۷) و مگر این نیست که نانِ خودرا بگرسنه‌گان بشکني و فقیرانِ رانده شده‌را بخانه بیاوري و هنگامي که برهنه‌را به بیني اورا بپوشاني و خویشتن‌را از گوشتِ خود مخفي نسازي * (۸) آنگاه ضیاي تو مثلِ فجر طالع و صحّتِ تو بزودي بروید بلکه صداقتِ تو پیشاپیشِ تو روانه شده جلالِ خداوند جمع آورندهٔ تو خواهد بود (۹) آنگاه استدعا خواهي کرد و خداوند استجابت خواهد فرمود و آواز خواهي کرد و او خواهد گفت که اینك مَنم * اگر از میانِ خود پالهنگ و درازکردنِ انگشت و گفتنِ ناحقّ‌را رفع نمائي (۱۰) و جانِ خودرا بگرسنگان برآري و نفسِ مبتلارا سیر گرداني آنگاه نورِ تو در ظلمت طالع و تاریکیَت مثلِ نصف‌النّهار خواهد شد (۱۱) و خداوند ترا دائماً هدایت نموده جانَت‌را در خشکیها سیر کرده استخوانهایَت‌را قوي خواهد ساخت و مثلِ باغِ آبیاري‌شده و مانندِ چشمهٔ آبهائي که آبَش کم نمیشود خواهي بود (۱۲) و بیرون آینده‌گانِ از تو خرابیهاي دائمي‌را بنا خواهند کرد و تو اساسِ دَوْر بدَوْررا قائم خواهي کرد و ترا مرمّت کنندهٔ شکسته‌گیها و مرتّب سازندهٔ سمت‌ها بجهةِ سکونت

خواهند خواند * (۱۳) اگر پای خودرا از سبت باز پس کشیده لذّتِ خودرا در روزِ مقدّسِ من نه
جوئی و سبت‌را روزِ ذَوْقِ مقدّسِ معزّزِ خداوند بخوانی و براههای خود رفتار نه نموده لذّتِ خود و گفتنِ
کلامِ خودرا نجسته آن‌را معزّز گردانی (۱۴) آنگاه از خداوند ملتذّ خواهی شد که من ترا به مکانهای
بلندِ زمین سوار نموده ارثِ پدرت یَعْقُوبْ‌را بتو خواهم خورانید زیرا که دهانِ خداوند چنین
فرموده است *

(فصلِ پنجاه و نهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) اینك دستِ خداوند کوتاه نیست که تا نرهاند و نه گوشش سنگین است که تا نشنود (۲) امّا
معصیتهای شما در میانِ شما و خدای شما تفرقه کرده است و گناهانِ شما موردِ این است که روی
خودرا از شما بپوشد تا آنکه استجابت نفرماید (۳) زیرا که دستهای شما با خون و انگشتهای شما به
بی انصافی آلوده است لبهای شما دروغگو و زبانِ شما بکذب متکلّم است * (۴) احدی نیست که برای
عدالت بخواند و کسی نیست که به حقّیت ادّعا نماید ببطلان متوکّل شده دروغ میگویند و بفسق آبستن
شده فجوررا میزایند (۵) بیضه‌های افعی‌را تفریخ نموده نسیجهٔ عنکبوترا میبافند خورندهٔ بیضه‌هایَش
میمیرد و آنچه که بشکند بچهٔ افعی بیرون می‌آید (۶) نسیجه‌های ایشان لباس نخواهد شد خویشتن‌را از
اعمالِ خود مستور نخواهند ساخت کارهای ایشان کارِ جَوْر و عملِ ظلم در دستِ ایشان است (۷) پایهای
ایشان ببدی دَونده و بریختنِ خونِ بیگناه رونده است افکارِ ایشان فکرِ جَوْر بوده غارت و شکستگی در
راههای ایشان است (۸) راهِ سلامت‌را نمیدانند و در طریقهای ایشان انصافی نیْ صراطهای خودرا بر خود
کج نمودند که سالكِ در آنها سلامت‌را نخواهد دانست * (۹) از آن سبب حکم از ما دورشد و صداقت
بما نرسیده است منتظرِ نور بودیم و اینك ظلمت و [مترصّدِ] روشنائی بودیم و در تاریکی گردش مینمائیم
(۱۰) دیواررا مثلِ کوران لمس مینمائیم بلکه مانندِ بی چشمان لمس نموده دروقتِ ظهر مثلِ شب لغزش
مینمائیم و در میانِ عشرت کنندگان مثلِ مُردگان ایم (۱۱) همگیء ماها مثلِ خرسها نباح میکشیم
و مانندِ کبوترها بشدّت یاهو میزنیم منتظرِ حکم میباشیم امّا وجود ندارد و [مترصّدِ] خلاصی لکن از ما
دور است * (۱۲) زیرا که معصیتهای ما در حضورت بسیاراست و گناهانِ ما بر ضدّ ما شهادت میدهد
چونکه معصیتهای ما با مایَند و نسبت بگناهانِ ما آنهارا اعتراف مینمائیم (۱۳) هنگامی که بخداوند
عاصی و کاذب شده از خدای خود قهقرا نمودیم به ظلم و بغی تکلّم نمودیم و از کلماتِ کذب آبستن شده
از دل بیرون آوردیم (۱۴) انصاف باز پس گردیده صداقت از دور می‌ایستد زیرا حقّ در چهارسوها لغزش
مینماید و انصاف بداخل شدن قادر نیست (۱۵) و حقّ ضائع شده است و دوری ورزنده از بدی غارت
میشود * پس خداوند ملاحظه فرمود و در نظرَش ناخوش آمد که عدل وجود ندارد (۱۶) و دید مردی
نیست و تعجّب کرد که شافعی وجود ندارد بنابراین بازوی وَیْ اورا خلاص نمود و صداقتش اورا تکیه‌گاه
شد (۱۷) آنگاه صداقت‌را مثلِ زِرِه پوشید و کلاه خُوْدِ نجات بر سر نهاد و لباسِ انتقام برای لباس

پوشید و غیرت‌را مثلِ بالاپوش بپیچید (۱۸) موافقِ سزای ایشان مطابق عوض خواهد کرد و بشدّتِ غضب به مخالفانَش و جزا بدشمنانَش بلکه بجزائر مکافات خواهد داد (۱۹) و از اسمِ خداوند از مغرب و از جلالَش از مطلعِ آفتاب خواهند ترسید هنگامی که عدو مثلِ سَیْل می‌آید نفخهء خداوند ایشان‌را خواهد گریزانید * (۲۰) و خداوند میفرماید رهانندهٔ به صِیونْ و به رجوع کنندگانِ از گناه در یَعقوبْ خواهد آمد (۲۱) نسبت بمن خداوند میفرماید عهدِ من با ایشان اینست که روحِ من که بر تُست و کلامَم که در دهانَت گذاشتم از دهانِ تو و از دهانِ ذریّهء تو و از دهانِ ذریّهء ذریّهء تو از حال تا ابدالآباد نهضت نخواهد نمود فرمانِ خداوند این است *

(فصلِ شصتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) برخیز مُنوّر شو زیرا که بتو نور واصل و جلالِ خداوند بر تو طالع گردیده است (۲) زیرا اینك تاریکی زمین‌را و ظلمت اُمَم‌را می‌پوشد امّا خداوند بر تو طالع و جلالَش بر تو مرئی است (۳) و قبائل بنورِ تو و ملوك به ضیاءِ طلوعِ تو گردش خواهند کرد * (۴) چشمانَت‌را باطراف برداشته بنگر همه‌گیء ایشان مجتمع شده بتو می‌آیند پسرانَت از دور می‌آیند و دخترانَت به آغوشَت آورده خواهند شد (۵) آنگاه خواهی دید و روشن خواهی شد و دلَت متحیّر مانده کُشاده خواهد شد هنگامی که اموالِ دریا بتو برمیگردند و خیلِ قبائل بتو می‌آید (۶) کاروانِ شتران و جمّازه‌های مِدْیانْ و عِیْفاهْ ترا مستور خواهند کرد تمامیءِ اهلِ شِبا حاضر شده طلا و بخورزا خواهند آورد و اوصافِ خداوندرا اخبار خواهند کرد (۷) تمامیءِ گوسفندانِ قِیْدارْ نزدِ تو گردِ آمده قوچهای نِبایُوثْ بکارَت خواهند آمد و بر مذبحَم برضامندی برخواهند آمد و خانهء جلالِ خودرا جلیل خواهم کرد * (۸) آنانی که مثلِ ابر و مثلِ کبوتران بَروْزنهای خود پرواز می‌کنند کیان اند (۹) بدرستی که جزائر و ابتدا کشتیهای تَرْشِیْشْ مرا مُنتظر اند غرض اینکه پسرانَت‌را از دور و با ایشان به همراه نقره و طلا باسمِ خداوند خدایَت و قدّوسِ اِسْرائِیْلْ که عزیز کنندهء تُست می‌آورند (۱۰) و پسرانِ غُرَبا دیوارهایَت‌را بنا کرده ملوكِ ایشان ترا خدمت خواهند نمود اگرچه ترا در غضبَم زدم لکن در لطفَم ترا رحمت خواهم فرمود (۱۱) و دروازه‌هایَت دائماً روز و شب مفتوح شده بسته نخواهند گردید تا آنکه دولتِ قبائل‌را بتو آورند و ملوكِ ایشان رهبری کرده شوند (۱۲) زیرا قبائل و ممالکی که ترا خدمت نخواهند کرد هلاك شده همان اُمّتها بالْکلّ خراب خواهند شد (۱۳) شوکتِ لُبنانْ بتو آمده مع درختانِ صنوبر و ناغ و چنار با هم تا آنکه مقامِ مقدّسِ مرا زیبا سازند چه من مکانِ پایهایَم‌را معزّز خواهم ساخت * (۱۴) پسرانِ کسانی که ترا مبتلا کردند خم شده بتو می‌آیند و تمامیءِ خوار کنندگانَت بکَفِ پایهایَت سجده خواهند نمود و ترا شهرِ خداوند و صِیونِ قدّوسِ اِسْرائِیْلْ خواهند خواند (۱۵) و بجای متروکه و مبغوضه بودنَت بجدّی که کسی از تو گذر نمیکرد ترا فضلِ جاویدی و سرورِ دَوْر بدَوْری خواهم گذاشت * (۱۶) و شیرِ قبائل‌را مَکیده پستانهای ملوك‌را نیز خواهی مَکید

و خواهي دانست که من خداوند و قدیر یعقوب منجيء تو و رهانندهء تو ام (۱۷) و بجاي برنج طلا خواهم آورد و بجاي آهن نقره و عوض چوب برنج و بدل سنگها آهن‌را آورده ناظرانت صلح‌اندیش خراج‌گیرانت‌را صداقت‌کیش خواهم گردانید (۱۸) و بار دیگر ظلم در ولایتت و غارت و شکستگي در حدودت مسموع نخواهند شد و حصارهایت‌را نجات و دروازه‌هایت‌را حمد خواهي خواند (۱۹) و از برایت وقت روز آفتاب بار دیگر بمنزلهء نور نشده ماه جهة روشنائيء تو نخواهد تابید بلکه خداوند از برایت نور ابدي و خدایت عزّتت خواهد بود (۲۰) و بار دیگر آفتاب تو غروب نکرده ماهت ناپدید نخواهد گردید زیرا که خداوند از برایت نور ابدي خواهد بود و روزهاي حزنت بانجام خواهد رسید (۲۱) و تماميء قوم تو صالح شده زمین‌را ابداً وارث خواهند شد آنکساني که شاخه‌هاي مغروس من و عمل دستهاي من اند بجهة معزز بودنم (۲۲) و کوچکي هزار شده قوم صغیر طائفهء عظیم خواهد شد اینرا من که خداوندم در وقتش به تعجیل به انجام خوهم رسانید *

(فصل شصت و یکم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند مرا مسح کرده است تا آنکه بستم رسیدگان مژدهء خیر بدهم و مرا فرستاده است که تا شکسته‌دلان‌را بهٔ کرده آزادي به اسیران و گشودن محبس به زندانیان ندا نمایم (۲) بلکه سال رضامنديء خداوند و روز انتقام خداي مارا ندا کرده تماميء ماتمیانرا تسلّي دهم (۳) و ماتمیان صیون‌را بشارت دهم که بجاي خاکستر عزّت و بجاي ماتم روغن شادماني و بدل روح کدر خلعت مدح داده خواهد شد و اینکه ایشان بدرختان صدق و مغروس شدهٔگان خداوند نامیده خواهند شد تا آنکه او ذي‌جلال گردد * (۴) آنگاه خرابه‌هاي پیشین‌را بنا کرده ویرانه‌هاي نخستین‌را استوار خواهند کرد بلکه شهرهاي خرابه و ویراني‌هاي دور بدوررا مرمّت خواهند نمود (۵) و بیگانگان حاضر شده گلّهاي شمارا خواهند چرانید و پسران اجنبیان فلّاحان شما و باغبانان شما خواهند بود (۶) و خود شما کاهنان خداوند خوانده شده به خدّام خداي ما مسمّی خواهید شد دولت طوائف‌را خواهید خورد و از شوکت ایشان مفتخر خواهید شد (۷) و شمارا عوض شرمندهٔگي حصّهء مضاعف خواهد بود و بدل اینکه [مردمان] فریاد مي‌کنند که حصّهء ایشان رسوائي است در ولایت خودشان دو مقابله وارث خواهند شد و سرور ابدي با ایشان خواهد بود (۸) زیرا من که خداوندم حقّیت‌را دوست میدارم غارت و ستم‌را بغض مینمایم پس اجر کار ایشانرا بحقیقت بایشان داده عهد ابدي‌را با ایشان خواهم بست (۹) و ذریّهء ایشان در میان قبائل و اخفاد ایشان در میان طوائف معروف خواهند شد و تماميء بینندهٔگان ایشان اعتراف خواهند نمود که ایشان ذریّهء مبارك شدهٔ از خداوند اند * (۱۰) از خداوند بسیار خوشنودم جانم از خدایم وجدکنان است زیرا که مرا بجامهء نجات ملبّس ساخته خلعت صداقت بمن پوشانید بنهجي که داماد خودرا بزینتها آرایش میدهد و عروس

خویشتن‌را بزیورآلات زیور میدهد (۱۱) زیرا چنانی که زمین سبزه‌هایش‌را نشو و نما میدهد و باغ مزروعاتِ خودرا میشکوفاند همچنان خداوند خدا صداقت و مجد در پیشِ روي تماميء طوائف خواهد شکوفانید *

(فصلِ شصت و دويم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) به سببِ صِیُون سکوت نکرده بپاسِ خاطرِ اُورِشَلِیم خاموش نخواهم شد تا بوقتي که صداقتش مثلِ ضیا و نجاتَش مانندِ مشعلهء سوزنده خروج نماید (۲) و طوائف صداقتِ ترا و تماميء ملوك جاهِ ترا خواهند دید و باسمِ جدیدي که دهانِ خداوند بر تو میگذارد مسمّي خواهي شد (۳) و تاجِ عزّت در یَدِ خداوند و اکلیلِ ملوکانه در دستِ خدایَت خواهي بود (۴) و تو بارِ دیگر به متروکه مسمّي نشده به زمینَت بارِ دیگر خرابه گفته نخواهد شد بلکه تو حِفْصِيبَاه و زمینَت بِعُولَاه نامیده خواهید شد زیرا که خداوند از تو محظوظ است و زمینَت شوهردار است * (۵) زیرا چنانی که جواني دجتري‌را بتصرّف مي‌آورد همچنان پسرانَت ترا بتصرّف خواهند آورد و بنهجي که داماد از عروس مبتهج است به همان نهج خدایَت از تو مسرور خواهد بود * (۶) اي اُورِشَلِیم ناظراني که هر روز و هر شب مُطلقا سکوت نخواهند کرد بر حصارهایَت میگذارم اي متذکّرانِ خداوند شما ساکت نباشید (۷) هم اورا آرام ندهید تا آنکه اُورِشَلِیم‌را استوار کرده اورا در زمین محلّ تمجید نماید (۸) خداوند بدستِ راستِ خود و بازوي قويء خود سوگند یاد نموده است که البتّه غلّه ترا بارِ دیگر خوراكِ دشمنانَت نخواهم کرد و پسرانِ بیگانگان شیرهء که از برایَش زحمت کشیدهء نخواهند نوشید (۹) امّا جمع کنندگانَش آن‌را خواهند خورد و خداوندرا شکر خواهند نمود و چینندگانِ انگور آن‌را در بارگاه‌هاي قُدسِ من خواهند نوشید * (۱۰) عابر شده از دروازه‌ها بگذرید راهي از براي قومِ هموار سازید و شاه‌راهي بلند کرده مرتفع سازید و سنگها از آن برچیده عَلَم‌را از براي قوم بر پا نمائید (۱۱) اینك خداوند تا به کنارهاي زمین مسموع گردانیده است که بدخترِ صِیُون بگوئید که اینك نجاتِ تو مي‌آید اینك مُزدِ او با او و اُجرتِ او پیشِ رویَش میباشد (۱۲) و ایشان‌را قومِ مقدّسِ رها کرده شدهء خداوند خواهند خواند و تو بشهرِ طلب کرده شدهء غیرِ متروکه مسمّي خواهي شد *

(فصلِ شصت و سیوم مشتمل برنوزده آیه)

(۱) این کیست که از اِدُوم با لباسِ رنگین از بُصْرَاه مي‌آید اینکه در لباسَش مُتجلّي و در کثرتِ قوّتَش خُرامان است * منَم که با صدق متکلّم شده براي رهانندگي عظیمم * (۲) لباسَت چرا سرخ‌فام است و جامه‌هایَت مثلِ قدم زنندهء در معصر (۳) بانفراده در معصرقدم زدم از قبائل احدي با من همراه نبود که بغضبِ خود ایشان‌را لکدکوب و با شدّتِ قهرَم آنهارا پایمال نمودم و خونِ ایشان بر اثوابَم پاشیده شده تماميء لباسَم‌را آلوده کردم (۴) زیرا که روزِ انتقام در قلبَم بوده سالِ نجات‌یافتگانَم آمده است (۵) پس ملاحظه

کردم و ياري‌کنندهٔ نبود و تعجّب نمودم که تکيه‌دهندهٔ نَيْ لکن بازويَم رهانندهٔام گرديد و حدّتَم تکيه‌بانِ من شد (۶) و قبائل‌را در غضبِ خود پايمال نمودهٔ ايشان‌را در حدّتِ خود واله گردانيدم و مظفّريءِ ايشان‌را بزمين انداختم * (۷) رحمتهاي خداوند و اوصافِ خداوندرا ذکر خواهم کرد موافقِ همهٔگيءِ احساني که خداوند بما نموده است و کثرتِ نيکوئي که بخاندانِ اِسْرائِيْلْ بر طبقِ رأفتش و وُفورِ رحمتش کرده است * (۸) چونکه گفت بتحقيق قومِ من پسرانِ نفريبنده خواهند بود بنابراين رهانندهٔ ايشان شده است (۹) و در همهٔگيءِ تنگيهاي ايشان مخالفِ ايشان نشده فرشتهٔ حضرتش ايشان‌را رهائي داد در محبّت و حلمش ايشان‌را نجات داد و در جميعِ ايّامِ پيشين ايشان‌را برداشته از ميانه بُرد (۱۰) امّا ايشان عاصي شده روحِ مقدّسِ اورا مکدّر ساختند که او دشمنِ ايشان شده بر ايشان جنگ نمود * (۱۱) آنگاه قومِ او ايّامِ سابقِ مُوْسيٰ‌را بياد آورده گفتند آنکه اينهارا با شبانانِ گوسفندانش از دريا بيرون آورد کو و آنکه روحِ مقدّسِ خودرا در ميانِ ايشان گذاشت کجاست (۱۲) آنکه بواسطهٔ يمينِ مُوْسيٰ ببازوي عزّتِ خود ايشان‌را رهبري نموده آبهارا در برابرِ ايشان شقّ کرد تا آنکه اسمِ ابديءِ خودرا ظاهر سازد (۱۳) آنکه ايشان‌را در غَمَرات مثلِ اسب در بيابان گردش داد تا لغزش ننمايند (۱۴) روحِ خداوند ايشان‌را مثلِ بهيمهٔ که بدرّه فرود آيد آرام داد که بدين منوال قومِ خودرا رهبري نمودي تا آنکه اسمِ عزيزِ خودرا نمايان گرداني * (۱۵) از آسمانها نگريسته از مقامِ قُدسِ خود و عزّتِ خود بنظر آر غيرتِ تو و کبريائيءِ تو و حرکتِ درونِ تو و رحمتهائي که بمن نمودي کجاست آيا باز داشته شده اند (۱۶) بدرستي که پدرِ ما توئي اگرچه اِبْراهِيْمْ مارا ندانست و اِسْرائِيْلْ مارا نشناخت نهايت اي خداوند پدرِ ما توئي و اسمِ تو از ازل رهانندهٔ ماست (۱۷) اي خداوند چرا مارا از راههايَت ضالّه گردانيدهٔ دلِ مارا سخت کردي که از تو نترسيم برگرد بپاسِ خاطرِ بندهٔگانَت و اسباطِ ميراثِ خود (۱۸) قومِ مقدّسِ تو اندك زماني آن‌را وارث شدند مخالفانِ ما مقامِ مقدّست‌را پايمال نمودند (۱۹) و ما مثلِ کساني که از ايّامِ قديم بايشان مسلّط نشدي و به اسمِ تو تسميه نشدند گرديدند *

(فصلِ شصت و چهارم مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) اي کاشکي آسمانهارا شقّ کرده هبوط مينمودي و کوهها از حضورت جاري ميگرديدند (۲) مثلِ آتشي که خاشاك‌را افروخته ميسازد و ناري که آبهارا ميجوشاند تا آنکه اسمِ تو بدشمنانت معروف شده طوائف از حضورت مرتعش گردند (۳) حيني که واقعاتِ مهيب‌را که منتظرِ آن نبوديم بجا آورده فرود آمدي و کوهها از حضورت جاري شدند * (۴) زيرا که از ايّامِ قديم نشنيدند و بگوش نرسيد و سواي تو اي خدا چشم آنچه که به منتظرانت بجا خواهي آورد نديده است (۵) کاش کسي که با خوشنودي صدق‌را عمل مينمايد و کساني که ترا به راههايَت ذکر مينمايند استقبال مينمودي اينك تو غضبناك شدي زيرا که از ازل در آنها خطا کرديم پس آيا ميشود که نجات يابيم * (۶) و تماميءِ ماها مثلِ چيزِ پليد گرديديم و همهٔگيءِ

اعمالِ صداقتِ ما مثلِ لتّهء حیض است و جمیعِ ما مثلِ برگ پژمرده گردیده مارا گناهانِ ما مثلِ باد از میانه بر میدارد (۷) و احدي نیست که به اسمت استدعا نموده خویشتن‌را براي متمسّك شدنِ بتو بر انگیزاند بتحقیق روي خودرا از ما مستور ساخته بسببِ گناهانِ ما مارا گداختي * (۸) و حال اي خداوند پدرِ ما توئي ما صلصال ایم و تو فخّارِ مائي و تماميء ماها مصنوع دستهاي توئیم (۹) اي خداوند زیاده از ما غضبناك مباش و گناهرا ابداً بخاطر مدار ملتمس اینکه اینك بنگري که همگيء ما قومِ توئیم (۱۰) شهرهاي مقدّسِ تو بیابان گردیدند صِیُّونْ صحرا و اُورِشَلِیْمْ ویرانه گردیده است (۱۱) خانهء مقدّسِ ما بلکه [محلّ] عزّتِ ما که پدرانِ ما در آنجا ترا حمد مینمودند سوختنيء آتش است و تماميء مکانهاي مقبولِ ما خراب شدند (۱۲) اي خداوند باوجودِ تماميء این واقعات آیا خویشتن‌را باز پس میداري و مگر خاموش شده مارا بزیادتي رنجور خواهي داشت *

(فصلِ شصت و پنجم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) به کساني که مرا طلب ننمودند جواب دادم و به اناني که مرا جُستجو نکردند حاضر شدم و بقومي که به اسمِ من خوانده نشدند گفتم که اینك من اینك من (۲) تماميء روز دستهاي خودرا بقومِ عاصي که موافقِ خیالاتِشان در راهِ غیرِ مرضيّ رفتار مینمودند مُنبسط ساختم (۳) قومي که در پیشِ رویَم همیشه مرا غضبناك مي کنند که در باغات ذبح نموده بالاي آجُرها بخور میسوزانند (۴) آناني که در میانِ قبرها ساکن شده در بُت‌خانه‌ها بیتوته مینمایند و گوشتِ خوك میخورند و شورباي مُتنجّس در ظروفِشان موجود است (۵) کساني که میگویند بنزدِ خود باش و به ما نزدیك میا که من از تو مقدّس‌ترم * اینان در دماغَم مثلِ دود و آتشي که همهء روز سوزان است میباشند (۶) اینك در حضورَم مرقوم است که من خاموش نمانده سزا میدهم بلکه به بغلِ ایشان جزارا مي‌نهم (۷) و خداوند میفرماید نسبت بگناهانِ شما و هم گناهانِ پدرانِ شما که بر کوهها بخور نمودند و بر گریوه‌ها کلماتِ کفرآمیز بمن گفتند مکافات گناهِ فعلِ اوّلینِ ایشان‌را به بغلِ ایشان خواهم پیمود * (۸) خداوند چنین میفرماید چناني که شیره در خوشه یافت میشود و کسي میگوید که اینرا ضائع مکن که در این برکتي هست همچنان بسببِ بنده‌گانَم رفتار خواهم نمود تا آنکه همگي‌را هلاك نسازم (۹) و از یَعْقُوبْ نسلي و از یِهُوداهْ وارثِ کوه‌هاي خودرا بظهور مي آورم و برگزیده‌گانِ من آنهارا وارث شده بنده‌گانَم در آن ساکن خواهند گردید (۱۰) و شارُونْ مرتعِ گوسفندان و درّهء عَکُورْ خوابگاهِ گاو از براي قومِ من که مرا طلب کردند خواهد بود * (۱۱) امّا شما که خداوندرا ترك و کوهِ مقدّسَم‌را فراموش کردید و سُفره‌را از براي گَدْ آراستید و هدیهء ریختني‌را به مِنِيْ ریختید (۱۲) البتّه شمارا بشمارهء شمشیر میدهم و تماميء شما بجهتِ کُشته‌شدن خم خواهید شد چونکه وقتِ خواندنَم جواب ندادید و حینِ گفتنَم استماع نکردید و در مدّ نظرَم مرتکبِ بدي شدید و آنچه که راغب نبودم اختیار کردید (۱۳) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید اینك بنده‌گانِ من خواهند خورد و شما گرسنه

خواهید ماند و اینك بندهگانَم خواهند نوشید و شما تشنه خواهید بود و اینك بندهگانِ من مسرور خواهند شد و شما شرمسار خواهید شد (۱۴) اینك بندهگانَم از خوشيءِ دل ترنُّم خواهند نمود و شما از کدورتِ قلب ناله نموده از انکسارِ روح واویلا خواهید نمود (۱۵) و اسمِ خودتان‌را به برگزیدهگانَم به منزلهء لعنت وا خواهید گذاشت که خداوند خدا ترا کُشته بندهگانِ خودرا باسمِ دیگر خواهد خواند (۱۶) آنکه خویشتن‌را در روي زمین دعاي خیر مینماید بخداي حقیقي دعاي خیر خواهد نمود و کسي که سوگند در زمین میخورد بخداي حقّ سوگند خواهد خورد زیرا تنگيهاي اوّلین فراموش کرده شده از نظرَم مستور خواهند گردید * (۱۷) زیرا اینك آسمانهاي جدید و زمینِ تازه‌را احداث مینمایم .و اوّلینها مذکور نشده بخاطر نخواهند آمد (۱۸) پس از آنچه که احداث مینمایم ابداً شادمان و وجدکنان باشید زیرا اینك من اُورْشَلیمْ‌را محلِّ وجد و قومَش‌را مصدرِ سرور ایجاد میکنم (۱۹) و از اُورْشَلیمْ شاد و در قومَم خورسند خواهم بود و در آن بارِ دیگر صداي گریه و صداي ناله مسموع نخواهد شد (۲۰) و بعد از این دیگر کودكِ کم‌روز و پیري که روزهایش‌را باتمام نرسانده است نخواهد بود زیرا که کودكِ ابْنِ صد ساله وفات نموده و بگناهکارِ صد ساله لعنت کرده خواهد شد (۲۱) و در خانَهائي که بنا کرده اند در آنها ساکن و اثمارِ باغاتي که غرس کرده اند خواهند خورد (۲۲) و بجهةِ سکونتِ غیر بنا نخواهند کرد و براي خوردنِ غیر غرس نخواهند نمود زیرا که روزهاي قومِ من مثلِ روزهاي درخت شده برگزیدهگانَم عملِ دستهایشان‌را مُندرس خواهند کرد (۲۳) عبثاً زحمت نخواهند کَشید و بجهةِ اضطراب نخواهند زائید زیرا که ایشان با احفادشان نسلِ برکت یافتهء از خداوند خواهند بود (۲۴) و میشود که قبل از اینکه نخوانده باشند جوابِ خواهم داد و حینی که ایشان متکلّم اند استماع خواهم نمود (۲۵) گرگ با برّه با هم خواهند چرید و شیر مثلِ گاو کاه خواهد خورد و خوراكِ مار خاك خواهد بود خداوند میفرماید که در تماميءِ کوهِ مقدّسِ من ضرر نرساندهء فساد نخواهند کرد *

(فصلِ شصت و ششم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) خداوند میفرماید که آسمانها کُرسيءِ من و زمین قدمگاهِ من است [پس] خانهٔ که از برایَم بنا نموده باشید کجاست و مکانِ آرامِ من در کجا (۲) خداوند میفرماید که دستَم همهء این چیزهارا ساخت و تماميءِ اینها موجود شد نهایت باین خواهم نگریست به فقیر و شکسته روحي که بسببِ کلامِ من میلرزد * (۳) کُشندهء گاو مثلِ کُشندهء آدمي و ذبح کنندهء گوسفند مثلِ گردن‌زنندهء سگ تقریب کنندهء هدیّه مثلِ رسانندهء خونِ خوك سوزانندهء بخور مثلِ تبرّك کنندهء بُت است چرنکه ایشان راههاي خودرا اختیار کرده جانِ ایشان از مکروهاتِشان ملتذّ است (۴) پس من چیزهائي که مُضرّ ایشان است اختیار خواهم کرد و چیزهائي که از آنها مخوف اند دوچارِ ایشان خواهم گردانید بسببِ اینکه وقتِ خواندنَم جواب

دهندهٔ نبود و حینِ تکلّم نمودنم نشنیدند و آنچه در نظرم ناخوش آمد بجا آوردند و آنچه که راغب نبودم
اختیار کردند * (٥) کلام خداوندرا بشنوید ای کسانی که از کلامِ او میلرزید برادرانتان که شمارا بسببِ اسمِ
من بُغض نموده رانده اند میگویند که خداوند تجلّی نماید نهایت به بهجتِ شما خواهیم نگریست در حالتی
که ایشان شرمنده میگردند * (٦) آوازِ غُلغله از شهر و صدا از هیکل و آوازِ خداوند که جزا بدشمنانش میدهد
اینست (٧) قبل از کشیدنِ دَردِ زِهْ زائید بلکه پیش از نیآمدنِ درد ذکوری‌را زائید (٨) مثلِ این کیست
که شنیده باشد و مثلِ این چیزها کیست که دیده باشد آیا میشود که زمین در یك روز محصولش‌را
برویاند و یا اینکه قومی به یك باره زائیده شوند و حال اینکه صِیّون به محضِ گرفتار شدنش بدردِ زِهْ
پسرانش‌را زائیده است (٩) خداوند میفرماید آیا میشود که من بحدِّ زائیدن برسانم و قوّتِ وضعِ حمل ندهم
بلکه خدای تو میفرماید که بعد از اینکه حامله گردانم آیا میشود که رَحِم‌را مسدود گردانم * (١٠) با أُورْشَلِیْم
شادمان بوده با آن وجد نمائید ای همهٔ‌گیِ محبّانش و ای تمامیِ محزونانش با او بسیار مسرور باشید
(١١) زیرا مَکیده از پستانهای تسلّی‌هایش سیر خواهید شد بلکه دوشیده از فیضِ جلالش محظوظ خواهید
شد * (١٢) زیرا خداوند چنین میفرماید که اینك من سلامت‌را باو مثلِ نهر و جلالِ طوائف‌را مثلِ سیلِ
لبریز سیلان میدهم که بمَکید و به بغل برداشته شده بالای زانوها شادی خواهید یافت (١٣) چون کسی که
مادرش اورا تسلّی میدهد همچنان من شمارا تسلّی خواهم داد و در أُورْشَلِیْم مُتسلّی خواهید شد (١٤) و
خواهید دید و قلبِ شما شاد خواهد شد و استخوانهای شما مثلِ گیاه خرّم گردد و معلوم میشود که دستِ
خداوند با بندهگانش حینی که غضبش با دشمنانش می‌باشد هست * (١٥) زیرا اینك خداوند با آتش و
گردونهایش مثلِ گردباد خواهد آمد تا آنکه غضبش با حدّت و عتابش‌را بشعلهٔ آتش برگرداند (١٦) چونکه
خداوند با آتش و به شمشیرِ خود بتمامیِ بشر محاکمه خواهد نمود و مقتولانِ خداوند بسیار خواهند
بود * (١٧) و خداوند میفرماید کسانی که خویشتن‌را مقدّس میسازند و در پَیِ اَحَدْ خویشتن‌را درمیانِ
باغات طاهر نموده گوشتِ خوك و چیزهای نجس و موش‌را میخورند معاً هلاك خواهند شد (١٨) چونکه
اعمالِ ایشان و خیالاتِ ایشان‌را میدانم واقع می شود که تمامیِ قبائل و زبانهارا گرد خواهم آورد که
ایشان آمده جلالم‌را به بینند (١٩) و آیتی‌را در میانِ ایشان گذاشته نجات یافتهگانِ از ایشان‌را بقبائلِ
تَرْشِیْش و پُوْل و لُوْدْ که از تیراندازان اند و هم بتُوْبالْ و یاْوانْ و جزائرِ بعیده که آوازهٔ مرا نشنیدند و
جلالِ مرا ندیدند خواهم فرستاد تا که جلالم‌را بطوائف آشکار سازند (٢٠) و خداوند میفرماید که ایشان
تمامیِ برادرانِ شمارا از همهٔ‌گیِ قبائل بر اسبها و عرّادهها و کجاوهها و برحماران و جمّازهها بخداوند بکوهِ
مقدّسِ من أُورْشَلِیْم از راهِ هدیّهٔ خواهند آورد چنانی که بنی اِسْرائِیْلْ هدیّه‌را در ظروفِ پاك بخانهٔ خداوند
می‌آورند (٢١) و دیگر خداوند میفرماید که بعضی از ایشان‌را برای کاهنان و لِوِیانْ خواهم گرفت * (٢٢) زیرا
که خداوند میفرماید چنانی که آسمانهای جدید و زمینِ تازهٔئی که احداث مینمایم در حضورم خواهند
ماند همچنان ذریّهٔ شما و اسمِ شما خواهند ماند (٢٣) و خداوند باز میفرماید که واقع میشود که هر بشر از

غرّه بدیگر غرّه‌اَش و از سبت بدیگر سبتَش آمده در حضورِ من سجده خواهند نمود (٢٤) و خروج نموده
لاشهاي مردماني كه از من عاصي شدند خواهند ديد زيرا كِرمِ ايشان نخواهد مُرد و آتشِ ايشان مُنطفي
نشده براي تماميءِ بشر مستكره خواهند شد *

كتابِ يِرمِياهِ پيغمبر

مشتمل بر پنجاه و دو فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر نوزده آيه)

(١) كلماتِ يِرمِياهِ پسرِ حِلقِياه كه از كاهنانِ در عَناثوث بزمينِ بِنيامين بود (٢) كه وَي‌را كلامِ خداوند در ايّامِ
يوشِياهِ پسرِ آمونِ پادشاهِ يهوداه در سالِ سيزدهمِ سلطنتَش آمد (٣) و نيز در ايّامِ يِهوياقيمِ پسرِ يوشِياهِ
پادشاهِ يهوداه تا انجاميدنِ سالِ يازدهمِ صِدقِياهِ پسرِ يوشِياهِ پادشاهِ يهوداه الي انتقالِ اورشَليم بماهِ پنجمي
نازل شد * (٤) وكلامِ خداوند بدين مضمون بمن آمده فرمود (٥) كه قبل از آني كه ترا در رَحِم آفريدم ترا
دانستم و پيش از آنكه از شكم بيرون آمدي ترا تقديس نموده ترا به اُمَم پيغمبر نصب كردم * (٦) و
من گفتم كه دريغ اي خداوند خدا اينك من تكلّم كردن‌را نميدانم چونكه هنوز طفلم (٧) لكن خداوند
بمن فرمود كه طفلَم مگو زيرا هر جائي كه ترا ميفرستم خواهي رفت و هر چه كه ترا امر ميفرمايم خواهي گفت
(٨) از رويهاي ايشان مَترس زانرو كه خداوند ميفرمايد جهةِ رهانيدنَت من با تو ام (٩) و خداوند دستِ
خودرا دراز كرده دهانَم‌را مسّ نمود و خداوند بمن فرمود كه اينك كلماتِ خودرا بدهانَت گذاشتم *
(١٠) بنگر امروز ترا بطوائف و ممالك نصب كردم كه بكَني و خراب سازي و تعديم نموده سرنگون نمائي
و هم بنا نموده غرس نمائي * (١١) پس كلامِ خداوند بدين مضمون بمن نازل شده فرمود كه اي يِرمِياه
آنچه كه مي‌نگري چيست و من گفتم عصاي بادامي است كه مي‌بينم (١٢) و خداوند به من فرمود كه
خوب ديده‌ء زيرا بجهةِ تكميلِ كلامَم مُراقبم (١٣) و كلامِ خداوند ثانياً به من رسيده فرمود آنچه كه
مي بيني چيست و من گفتم ديكِ جوشنده‌ءرا مي‌بينم كه رويَش بطرفِ شمال است (١٤) و خداوند بمن
فرمود كه * از طرفِ شمال بلائي بتماميءِ ساكنانِ اين زمين بر خواهد آمد (١٥) زيرا خداوند ميفرمايد
كه اينك تماميءِ قبائلِ ممالكِ شمالي‌را خواهم خواند و آمده هر كس تختِ خودرا در دهنه‌ء
دروازه‌هاي اورشَليم و روبروي تماميءِ حصارهايَش از گرداگرد و هم در پيشِ روي تماميءِ شهرهاى يهوداه
بر پا خواهد نمود (١٦) و بجهةِ تماميءِ شرارتهاي ايشان احكامَم‌را بر ايشان جاري خواهم ساخت چونكه

مرا ترك کرده بخوررا بخدایانِ بیگانه سوزانیدند و اعمالِ دستهاي خودرا سجده نمودند * (۱۷) پس توکمرِ
خودرا بسته برخیز و بهرچه که بایشان ترا امر میفرمایم بگوي از ایشان مترس تا آنکه ترا از حضورِ ایشان
نشکنم (۱۸) زیرا اینك من ترا امروز بجاي شهرِ مشیّد و ستونِ آهنین و حصارهاي برنجین بر ضدّ تماميء این
زمین بر خلافِ ملوكِ یهوداه و سرورانَش وکاهنانَش و قومِ زمین نصب نموده ام (۱۹) و ایشان هرچند با تو
جنگ نمایند امّا بر تو غالب نخواهند آمد زانرو خداوند میفرماید که جهةِ رهانیدنَت من با تو ام *

(فصلِ دویم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) وکلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که برو و بگوشِ اُورشَلیم ندا کرده بگو که خداوندگار چنین
میفرماید که رأفتي که وقتِ جوانیَت و محبّتي که وقتِ نامزد بودنَت حیني که در بیابان در زمینِ غیرِذيزرع
پیروِ من بودي ترا [نمودم] بخاطر دارم (۳) اِسْرائیْل و نوبرِ محصولَش بخداوند مقدّس بود خداوند میفرماید
تماميء خورندهگانَش ملزم شده بلا بایشان مستولي خواهد شد * (۴) اي خاندانِ یَعْقُوب و تماميء فرقهاي
خاندانِ اِسْرائیْل کلامِ خداوندرا گوش دهید (۵) خداوند چنین میفرماید که پدرانِ شما در من چه بيانصافي
یافتند که از من دوري ورزیده در پيء بطلان رفته باطل شدند (۶) و نه گفتند که کجاست خداوندي که
مارا از زمینِ مصر بیرون آورده مارا در بیابان و زمینِ ویران پرگودال بزمینِ خشك سایهء مرگ برمیني که
از آن انساني گذر نکرده آدمي در آنجا ساکن نشد گردش داد (۷) و من شمارا بزمینِ بارور آوردم که
اثمارش و طیّباتَش‌را بخورید امّا شما داخل شده زمینِ مرا ملوّث ساخته میراثمرا مکروهه ساختید (۸) کاهنان
نگفتند که خداوند کجاست و تفسیرکنندهگانِ تورات مرا نشناختند و راعیان به من عاصي شدند و پیغمبران
به بَعَل پیغمبري نمودند و تابعِ چیزهاي بیهوده شدند * (۹) بنابراین خداوند میفرماید که دیگر با شما
معارضه نموده هم به پسرانِ پسرانِ شما معارضه خواهم نمود (۱۰) پس بجزائرِ کتّیم گذشته بنگرید و به قیدار
فرستاده بدقّتِ بسیار تأمّل نمائید و به بینید که آیا مثلِ این حادثهء واقع شد (۱۱) آیا هیچ اُمّتي خدایانِ
خودرا اگرچه خدا نیستند میشود که عوض کرده باشد امّا قومِ من جلالِ خودرا براي چیزِ بیهوده عوض
نمودند (۱۲) پس خداوند میفرماید که اي آسمانها متحیّر مانده از براي این بسیار مخوف و سرگردان باشید
(۱۳) زیرا قومِ من دو عملِ بد مرتکب شدند مرا که منبعِ آبِ حیاتَم وا گذاشته از براي خودشان چشمهارا
تراشیدند بلکه بئرهاي شکستهشدهئي که آبهارا ضبط نتوانند کرد کندند * (۱۴) اِسْرائیْل آیا غلام و یا
خانهزاد است پس چرا یغما شده است (۱۵) شیرانِ جوان بر آن غرّش نموده آوازِ خودرا بلند نموده زمینِ
اورا خراب نمودند و شهرهایَش ویران شده غیرِ مسکون اند (۱۶) همچنین پسرانِ نُوف و تحْپَنْحیش فرقِ سرِ
ترا خواهند کوفت (۱۷) آیا این‌را خود بخودَت نیاوردي چونکه خداوند خدایت‌را حیني که ترا رهبري
میفرمود ترك کردي * (۱۸) و حال ترا در راهِ مصر خصوصِ نوشیدنِ آبِ نیل چه کار است و ترا در راهِ اَشّور
جهةِ نوشیدنِ نهرچه است (۱۹) پروردگار خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که شرارتِ تو ترا تنبیه خواهد کرد

وگمراهيِ تو ترا تأديب خواهد نمود پس بدان و ببين كه ترك كردنت خداوند خدايت‌را و نبودنِ خشيتِ من با تو چيزِ بد و تلخ است * (۲۰) زيرا ديرگاهي است كه پالهنگِ خودرا شكسته بندهاي خودرا پاره كردي وگفتي كه بحقيقت خدمت نخواهم كرد وقتي كه بر هر گريوهٔ بلند و در زيرِ هر درختِ سبز ميل بزنا داشتي (۲۱) و حال اينكه ترا تاكِ خاصّ و همه‌گيش تخمِ صحيح غرس كردم پس از برايم چگونه نهالِ فاسدِ تاكِ بيگانه گرديدهٔ (۲۲) زيرا اگرچه خويشتن‌را با نطرون و بزياديِ صابون شستشو دهي خداوند خدا ميفرمايد كه داغِ عصيانت در نظرم خواهد ماند * (۲۳) چگونه تواني گفت كه ملوّث نشده در پيِ بعليم نرفتم براهِ خود در درّه بنگر و بآنچه كه كردي عارف باش اي آنكه مثلِ جمّازهٔ تيزتكي كه راههايش‌را ميپيمايد ميباشي (۲۴) مانندِ گورخرِ پرورش يافتهٔ در بيابان كه وقتِ حرارتِ نفسش بادرا استنشاق مينمايد شدّتِ شهوتش‌را كيست كه برگرداند تماميِ جويندگانش خسته نشده اورا در ماهش پيدا توانند كرد (۲۵) [گفتم] پايهاي خودرا از برهنگي وگلوئي خودرا از تشنگي منع نما امّا گفتي كه * اميد نيست هيچ نيست زيرا كه من غريب‌هارا دوست داشتم و در پيِ ايشان خواهم رفت (۲۶) مثلِ دزد وقتِ گرفتار شدنش كه خجل ميگردد همچنين خاندانِ إسرائيل شرمنده خواهند شد ايشان و ملوكِ ايشان و سرورانِ ايشان وكاهنانِ ايشان و پيغمبرانِ ايشان * (۲۷) آناني كه به درخت ميگويند كه پدرِ من توئي و بسنگ كه تو مرا زائيدهٔ اگرچه پشت بمن دادند نه رو امّا زمانِ بلاي ايشان ميگويند كه برخيز و مارا خلاصي ده (۲۸) پس خداياني كه از براي خود ساختهٔ كجايند اگر ترا وقتِ بلايت توانند رهانيد برخيزند زيرا اي يهوداه خدايانت مثلِ تعدادِ شهرهايت ميباشند (۲۹) خداوند ميفرمايد كه با من چرا معارضه مينمائيد كه همگيِ شما بمن عاصي شده ايد (۳۰) عبثاً پسرانِ شمارا زدم كه تأديب قبول نكردند شمشيرِ شما پيغمبرانِ شمارا مانندِ شيرِ درنده اكل مينمايد * (۳۱) اي اهلِ اين قرن شما بكلامِ خداوند بنگريد آيا به إسرائيل مثلِ بيابان و يا زمينِ ظلمت بودم قومِ من چرا ميگويند كه * صاحبِ اختيارِ ايم و زياده بتو نخواهيم آمد (۳۲) آيا دختر آرايشِ خودرا و يا عروس زيورِ خودرا فراموش ميكند امّا قومِ من روزهاي بي شمار مرا فراموش كردند * (۳۳) راههاي خودرا جهةِ تجسّسِ عشق چرا خوش مينمائي بدين منوال راههايت‌را به همسايه‌گانت تعليم دادي (۳۴) و نيز خونِ جانهاي فقراي بي تقصير در دامنت يافت شده است كه ايشان‌را در جاي پنهان نيافتم بلكه در برابرِ هر درختِ بلوط (۳۵) بازگفتي كه * بي تقصيرم بتحقيق غضبش از من رفع خواهد شد اينك بسببِ گفتنت كه بي تقصيرم با تو محاكمه خواهم نمود * (۳۶) اين قدر چرا گردش مينمائي بجهةِ عوض نمودنِ راههايت بنحوي كه از آشور شرمنده گرديدي از مصر نيز شرمنده خواهي شد (۳۷) از آن نيز دستهايت بر سرت ببيرون خواهي رفت چونكه خداوند معتمدهايت‌را حقير نموده است و از آنها كامياب نخواهي شد *

(فصلِ سيوم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) ميگويند اگر كسي زنِ خودرا رها دهد و او از وي روانه گرديده زنِ مردِ غيري گردد آيا ديگر باو رجوع

خواهد نمود و مگر آن زمین بسیار مُلوّث نخواهد شد اما خداوند میفرماید باوجودي که با محبوبانِ بیشمار
زنا کردي بمن بازگرد (۲) چشمانت‌را ببلندیها برداشته بنگر که در چه جاست که زنا کرده نشدي بلکه از
براي آنها مانندِ اعراب در بیابان بسَرِ راه‌ها نشستي و زمین‌را بزناکاريء خود و بد رفتاريء خود مُلوّث
ساختي (۳) هرچند امطار ممنوع و بارانهاي بهاري نشدند لکن ترا جبینِ زنِ زانیه بوده از شرمنده شدن
ابا نمودي (۴) آیا قبل از این مرا نخواندي که پدرِ من و هاديء جوانيء من توئي (۵) [و نگفتي] که آیا
ابداً غضبِ خودرا ضبط کرده تا بآخر نگاه خواهد داشت [مع‌هذا] اینك متکلّم شده اعمالِ بدرا بقدري که
توانستي کردي * (۶) و در روزهاي یوشیاهِ مَلِك خداوند به من فرمود که آیا آنچه که إسرائیلیّهء گمراه نمود
دیدي که او بفرازِ هرکوهِ بلند و در زیرِ هر درختِ سبزگردش کرده در آنجاها زنا میکرد (۷) که بعد از نمودنش
تماميء این کارهارا من گفتم که بمن برگرد اما برنگردید و حال اینکه یهودیّه خواهرِ خائنه‌اش این‌را دید
(۸) و بعد از آني که إسرائیلیّهء گمراه‌را رها دادم و طلاق نامه‌را بسببِ اعمالِ فاحشه‌ء که مرتکبِ آن
گردیده بود باو سپردم دیدم که یهودیّه خواهرِ خائنه‌اش نترسید و هم او روانه شده مرتکبِ زنا شد (۹) و
زناکاریش‌را سهل شمرده زمین‌را مُلوّث ساخت و با سنگها و چوبها مرتکبِ زنا گردید (۱۰) و باوجودِ
همه‌گيء این حوادث یهودیّه خواهرِ خائنه‌اش خداوند میفرماید که بتماميء قلب بمن رجوع نکرد بلکه
بریاکاري [رجوع نمود] * (۱۱) و نیز خداوند بمن فرمود که إسرائیلیّهء گمراه خویشتن‌را از یهودیّهء خائنه
اصدق نموده است (۱۲) پس برو این کلمات‌را بسوي شمال ندا کرده بگو که * اي إسرائیلیّهء گمراه خداوند
میفرماید که رجوع نما که غضبِ خودرا برشما نازل نخواهم گردانید زیرا که خداوند میفرماید که من رحیم و
دائماً کینه‌را نگاه نخواهم داشت (۱۳) نهایت بگناهت اعتراف نما که بخداوند خدایت عاصي شدي و در
راه‌هایت درمیانِ بیگانگان زیرِ هر درختِ سبز هرزه‌گرد شدي و خداوند میفرماید که بقولِ من شما گوش
ندادید (۱۴) خداوند باز میفرماید که اي پسرانِ گمراه برگردید باوجودي که شمارا حقیر نمودم لکن شمارا
یك یك از شهر و دو دو از قبیله اخذ نموده شمارا بصیون خواهم آورد (۱۵) و بشما راعیان موافقِ دلِ
خودم خواهم داد که بشما معرفت و حکمت‌را رعایت خواهند کرد * (۱۶) و خداوند میفرماید که در آن
روزها وقتي که بسیار شده در زمین بارور میشوید بوقوع خواهد پیوست که بارِ دیگر بصندوقِ عهدِ خداوند
متکلّم نخواهند شد و بخاطر نخواهد آمد بلکه بآن متذکّر نشده زیارت نخواهند کرد و بارِ دیگر موجود
نخواهد شد (۱۷) آنگاه أورشلیم‌را تختِ خداوند خواهند خواند و تماميء قبائل بهٔ آنجا باسمِ خداوند
بأورشلیم مجتمع خواهند گردید و بارِ دیگر بهوسِ دلِ فاسدِ خود رفتار نخواهند نمود * (۱۸) و در آن روزها
خاندانِ یهوداه بخاندانِ إسرائیل خواهند آمد و از زمینِ شمال بزمیني که بپدرانِ شما براي ارثیّت دادم
باتّفاق خواهند آمد (۱۹) و من بخود گفتم که ترا البتّه درمیانِ فرزندان خواهم گذاشت و زمینِ مرغوبِ
میراث زیباي عساکرِ طوائف‌را بتو خواهم داد و گفتم که مرا پدرم خواهي خواند و از من برنخواهي گشت
(۲۰) بتحقیق خداوند میفرماید که اي خاندانِ إسرائیل بنهجي که زن بشوهرش خائن میگردد به همان نهج شما

بمن خائن گردیدید * (۲۱) آوازِ گریه و تضرّعِ بني إسْرائيلْ از بلنديها مسموع شده است زيرا كه راههاي
خودرا معوّج ساخته خداوند خداي خودرا فراموش كردند (۲۲) اي فرزندانِ گمراه برگردید كه گمراهيِ
شمارا شفا خواهم داد * اينك ماها بتو بازگشت مينمائيم زيرا كه خداوند خداي ما توئي (۲۳) فراوانيِ
گریوهها وكوهها بتحقيق فريبنده است بدرستي كه [نجاتِ] إسْرائيلْ درخداوند خداي ماست (۲۴) شرمندهگي
ماحصلِ مشقّتِ پدرانِ مارا از جوانيِ ما هم گوسفندانِ ایشان و هم گاوانِ ایشان و هم پسرانِ ایشان و هم
دخترانِ ايشانرا خورده است (۲۵) ما در شرمندهگيِ خود ميخوابيم و انفعالِ ما مارا مستور ميكند زيرا كه
بخداوند خداي خود گناه ورزيديم هم خودِ ما و هم پدرانِ ما از جوانيِ خود تا به امروز و آوازِ خداوند
خداي خودرا گوش نداديم *

(فصلِ چهارم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) اي إسْرائيلْ خداوند ميفرمايد كه اگر برگردي بمن برگرد و اگر اعمالِ مكروهاتترا از حضورم دور نمائي
گمراه نخواهي گرديد (۲) و بخداوندِ حيّ بحقيقت و إنصاف و صدق سوگند خواهي خورد و طوائف از او
خويشتنرا متبرّك دانسته باو فخر خواهند كرد * (۳) زيرا كه خداوند بمردمانِ يهُوداهْ و أوْرشَلِيمْ چنين ميفرمايد
كه زمينِ معطّلِ خودرا تَطْس و شيار كرده دَرميانِ خارها مكاريد (۴) اي مردمانِ يهُوداهْ و ساكنانِ أوْرشَلِيمْ
بخداوند مختون شده غُلفهء دلهاي خودرا برداريد تا آنكه بسببِ بديء اعمالِ شما غضبَم مثلِ آتش صادر
شده درنگيرد بحدّي كه منطفي كنندهء نباشد * (۵) در يهُوداهْ اخبار نموده و در أوْرشَلِيمْ مسموع گردانيده
بگوئيد كه در زمين كرنارا بنوازيد بآوازِ بلند ندا كرده بگوئيد كه جمع آئيد تا آنكه به شهرهاي مُشيّد درآئيم
(۶) عَلَمرا بسوي صِيونْ بلند كنيد بگريزيد و توقّف منمائيد زيرا كه من از طرفِ شمال بلائي و شكستگيِ
عظيمرا مستولي ميگردانم (۷) شير از مكمنِ خود بر مي‌آيد و خرابكنندهء طوائف عازم شده بجهةِ ويران كردنِ
زمينت بيرون مي‌آيد و شهرهايت ويران شده عيرِ مسكون خواهند گرديد (۸) بسببِ اين خودرا با پلاس
ملبّس سازيد فرياد و واويلا نمائيد چونكه شدّتِ قهرِ خداوند از ما رفع نگرديده است (۹) و خداوند
ميفرمايد كه در آن روز ميشود كه قلبِ مَلِكْ و دلِ سروران شكسته ميگردند و كاهنان حيران و پيغمبران
سرگردان خواهند شد * (۱۰) آنگاه مي گفتم آوخ اي خداوند خدا بتحقيق اين قوم و أوْرشَلِيمرا بفريفتگيوا
گذاشتي وقتِ گفتنت بايشان سلامت و حال اينكه شمشير تا بجان ميرسد * (۱۱) در آن زمان باين قوم و
أوْرشَلِيمْ گفته ميشود كه بادِ خشكي از بلنديهاي بيابان به سمتِ دخترِ قومِ من نه بجهةِ بيختن و نه بخصوصِ
پاك كردن وزان است (۱۲) بادِ شديدتر از اينها بمن مي‌آيد پس من نيز از براي ايشان حُكمها بيان خواهم
كرد (۱۳) اينك مثلِ ابرها بر مي‌آيد و گردونهايش مثلِ گردباد و اسبهايش از عقاب تيزروتر است واي برما
كه يغما ميشويم (۱۴) اي أوْرشَلِيمْ دلترا از بديها شُستشو ده تا نجات يابي خيالاتِ فاسد دراندرونت تا
بچند خواهند ماند (۱۵) زيرا آوازِ خبركننده از دانْ و شنونندهء مُصيبت از كوهِ إفْرَيمْ مسموع است

(۱۶) بطوائف ذكر نمائيد و اينك باورشليم بشنوانيد كه از زمينِ دور محاصرها مي‌آيند و آوازِ خودرا بر شهرهاي
يهوداه خواهند برداشت (۱۷) و خداوند ميفرمايد مثلِ حارسانِ كشت‌زار دژ برابرش ازگرداگرد خواهند بود
زيرا كه بمن طغيان ورزيد (۱۸) راههايت و اعمالت اين واقعات‌را بتو نموده است اين شرارتِ تو بحدّي تلخ
است كه برقلبت رسيده است * (۱۹) امعايم امعايم از پرده‌هاي دلم دردناك است قلبم در اندرونم بحدّي
در اضطراب است كه خاموش نتوانم ماند چونكه اي جانم آوازِ كرنا و نعرهٔ جنگ‌را شنيدي (۲۰) شكستگي
بالاي شكستگي ندا كرده شده است چونكه تماميءِ ولايت غارت شده است و چادرهايم بناگهان و پرده‌هايم
دفعةً بتاراج رفتند (۲۱) تا به چند بيدق‌را ديده آوازِ كرنارا خواهم شنيد * (۲۲) زانرو كه قومِ من ابله اند و
بمن عارف نيستند فرزندانِ احمق و هيچ مدان اند بنمودنِ بدي ماهر اند لكن بنمودنِ نيكوئي هيچ مدان
اند * (۲۳) بزمين نگريستم و اينك تهي و خالي و آسمانهارا كه بي نور اند (۲۴) و بكوهها نگريستم و اينك
مرتعش و تماميءِ گريوه‌ها متزلزل اند (۲۵) نگريستم و اينك آدمي ني و تماميءِ طيورِ هوا گريزان (۲۶) نگريستم
و اينك كشت‌زارِ بارور مبدّل به بيابان و جميعِ شهرهايش از حضورِ خداوند بسببِ شدّتِ قهرش خراب گرديدند *
(۲۷) زيرا خداوند ميفرمايد اگرچه تماميءِ ولايت خراب خواهد گرديد لكن كلّيةً فاني نخواهم ساخت
(۲۸) باين سبب زمين محزون و آسمانهاي اعلي سياه‌فام ميگردند چونكه گفتم تغيير بتدبيرِ خود نداده از
آن برنخواهم گشت (۲۹) از غلغلهٔ سواران و تيراندازان تماميءِ شهريان فرار كرده به جنگلها داخل و بصخره‌ها
خواهند رفت و جميعِ شهرها بحدّي متروك كه احدي در آنها ساكن نخواهد ماند (۳۰) بعد از آني كه غارت
كرده شدي چه خواهي كرد اگرچه خودرا بقرمزي ملبّس و بزينتهاي زرّين آرايش دهي و چشمانت‌را رنگ
بكشي عبثاً خودرا خوشنما ميكني محبوبانت ترا خار شمرده متجسّسِ جانت ميباشند * (۳۱) زيرا كه آوازي مثلِ
زني كه دردِ زه ميكشد و فريادي مثلِ زني كه نخست زاده‌اش‌را ميزايد شنيدم آوازِ دخترِ صيون است كه
ناله ميكشد و كفِ دستهايش‌را باز مينمايد كه حال واي بمن چونكه جانم بسببِ قاتلان درمانده شده
است *

(فصلِ پنجم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) پس در كوچهاي اورشليم گردش كرده و در چهارسوهايش جستجو نموده به بينيد و درك نمائيد
كه آيا كسي يافت ميشود كه مرتكبِ انصاف شده جوياي راستي است تا آنكه آن‌را عفو نمايم (۲) و
اگرچه بخداوندِ حيّ بگويند لكن كاذبانه سوگند ميخورند (۳) اي خداوند آيا چشمانت براستي نگران
نيستند ايشان‌را مضروب ساختي امّا محزون نشدند و ايشان‌را بهلاك نمودن مرتكب بودي امّا از
پذيرفتنِ تأديب إبا نمودند رويهاي خودرا از سنگ سخت‌تر كرده از رجوع نمودن إبا كردند (۴) و بخود
گفتم كه محتمل است ايشان از مسكينان و ابلهان اند كه راهِ خداوند و حكمِ خداي خودشانرا نميدانند
(۵) پس به اكابر رفته به ايشان متكلّم شوم زيرا كه ايشان راهِ خداوند و حكمِ خداي خودشان‌را
ميدانند امّا ايشان هم پالهنگ‌را پاره كرده هم بندهارا گسيختند * (۶) بنابراين شيرِ جنگلي ايشان‌را

كُشته گرگِ دشتي يغما كرده و ببر بر شهرهاي ايشان پاسباني مينمايد كه هر كسي كه از آنها بيرون ميرود پاره كرده خواهد شد چونكه معصيتهاي ايشان بسيار و تمرّدهاي ايشان زياد است (۷) چگونه ترا براي اين عفو نمايم كه پسرانت مرا ترك كردند و بناخدايان سوگند ميخورند و هنگامِ سير نمودنم ايشان‌را زنا مينمايند و دسته دسته بزناخانه جمع ميگردند (۸) مانندِ اسبانِ نرِ پرورده‌شده‌ء صبحدمي هر كس براي زنِ همسايه‌اش شيهه ميزند (۹) خداوند ميفرمايد كه آيا بسببِ اين كارها ايشان‌را عقوبت نخواهم نمود و مگر از مانندِ اين طائفه جانم انتقام نخواهد كشيد * (۱۰) بحصارهايش برآمده مشغولِ خراب‌كردن شويد امّا بالكلّ باتمام نرسانيد شاخه‌هايش‌را قطع نمائيد زيرا كه از آنِ خداوند نيستند (۱۱) بدرستي كه خداوند ميفرمايد كه خاندانِ اِسْرائيل و خاندانِ يهوداه بمن بشدّت خيانت ميورزند (۱۲) خداوندرا انكار نموده ميگويند كه او نيست كه نه بما بلا خواهد رسيد و نه شمشير و قحطي‌را خواهيم ديد (۱۳) و پيغمبران مانندِ باد اند و در ميانِ ايشان وحي نيست و بايشان چنين واقع ميشود * (۱۴) بنابراين خداوند خداي لشكرها چنين ميفرمايد چونكه اين كلام‌را گفتيد اينك من كلامِ خودرا در دهانِ تو بجاي آتش و اين قوم‌را مثلِ هيزم ميگردانم كه آن ايشان‌را بسوزاند (۱۵) اي خاندانِ اِسْرائيل خداوند ميفرمايد كه اينك بر شما از دور قومي‌را هجوم آور ميسازم قومِ پرزور است قومِ قديم است بل قومي است كه زبانِ ايشان‌را نميداني و گفتارِ ايشان‌را نمي فهمي (۱۶) تركشِ ايشان مانندِ قبرِ گشاده و همگيء ايشان شجاعان اند (۱۷) خرمنِ ترا و نانِ ترا خواهند خورد و پسران و دخترانِ ترا تلف خواهند كرد گوسفندان و گاوانِ ترا خواهند خورد و انگورها و انجيرهاي ترا خواهند خورد و شهرهاي مُشيَّدِ ترا كه بآن تكيه مينمائي با شمشير زبون خواهند كرد (۱۸) نهايت خداوند ميفرمايد كه در آن روزها شمارا كُلّيةً باتمام نخواهم رسانيد * (۱۹) و واقع ميشود هنگامي كه ميگوئيد كه از چه است كه خداوند خداي ما تماميء اين بلايارا بر ما مستولي گردانيده است آنگاه بايشان بگوئي چناني كه مرا ترك كرده خدايانِ بيگانه‌را در زمينِ خودتان خدمت كرديد همچنان در زميني كه از آنِ شما نيست بيگانه‌گان‌را خدمت خواهيد كرد * (۲۰) اين‌را بخاندانِ يعقوب اخبار نموده و در يهوداه مسموع گردانيده بگوئيد (۲۱) كه اي قومِ ابله و بيدل حال اين‌را بشنويد كه باوجودِ داشتنِ چشم نمي‌بينند و باوجودِ داشتنِ گوش نمي شنوند (۲۲) خداوند ميفرمايد كه آيا از من نخواهيد ترسيد و مگر از حضورم نخواهيد لرزيد كه براي دريا ريگ‌را حدود و سنورِ دائمي گذاشتم تا كه از آن نگذرد و امواجش اگرچه متلاطم شوند لكن غالب نخواهند آمد و اگرچه شورش نمايند امّا از آن تجاوز نخواهند كرد (۲۳) امّا اين قومِ دلِ فاسد و ياغي دارند كه قهقري نموده روانه شدند (۲۴) و در دلِ خودشان نميگويند كه حال از خداوند خداي خود بترسيم كه بارانِ بهاري و پائيزي در فصلش بما داده هفته‌هاي معيّنيء دِرَورا براي ما حراست مينمايد (۲۵) معصيتهاي شما اين چيزهارا از شما دور گردانيدند و گناهانِ شما اين طيّبات‌را از شما منع مينمايند (۲۶) زيرا در ميانِ قومِ من شريران يافت ميشوند كه مثلِ دامگسترندگان در كمين بوده

چاه‌هارا مي‌کنند تا آنکه مردمان‌را گرفتار نمايند (۲۷) مثلِ قفسي که پُر مرغ است خانهاي ايشان
بهمين مَثَل از فريفتگي پُراند باين سبب کبير شده دولتمند گرديدند (۲۸) فربه و مُتجلّي شده از اعمالِ
شريران گذشتند دعوي مرافعهء يتيمانرا غور رسي نمي‌کنند و حقِّ فقيران‌را محاکمه نمي‌نمايند مع هذا
کامياب اند (۲۹) و خداوند ميفرمايد که آيا بسببِ اين اعمال عقوبت نخواهم نمود و مگر از مثلِ اين
قوم جانِ من انتقام نخواهد کَشيد * (۳۰) حادثهء عجيب و پُرخوف در زمين موجود است (۳۱) پيغمبران
بدروغ پيغمبري مينمايند و کاهنان بواسطهء ايشان تسلّط مينمايند و قومِ من بچنين بودن خورسند اند پس
در آخرِ آن چه خواهيد کرد *

(فصلِ ششم مشتمل بر سي آيه)

(۱) اي فرزندانِ بِنْيامِينْ از ميانِ اُورْشَلِيمْ فرار کرده کرنارا در تِقُوْعْ بنوازيد و عَلَم‌را بر بَيْتِ كِرِمْ بر
پا سازيد چونکه بلائي و شکستگيء عظيمي از طرفِ شمال نمايان است (۲) من دخترِ رعناي نازنينِ
صِيُون‌را ويران خواهم کرد (۳) که شبانان با گلّهايشان آمده چادرهاي خودرا در برابرَش از گرداگردَش
برپا نموده هر يکي در جاي خودَش خواهد چرانيد * (۴) جنگ‌را بر او حاضر سازيد برخيزيد تا وقتِ
ظهر برآئيم واي بر ما که روز بر ميگردد و سايهاي شام طويل ميگردد (۵) برخيزيد تا آنکه وقتِ شب
برآمده قصرهايَش‌را خراب کنيم * (۶) زيرا که خداوندِ لشکرها چنين ميفرمايد که درختهارا بُرّيده در
برابرِ اُورْشَلِيمْ مترس بسازيد شهرِ باز ديد شدني اينست چونکه در اندرونَش کلّيّةً ظلم است (۷) چناني
که چشمه آبهايَش‌را جاري ميسازد همچنان شرارتِ خودرا جاري ميگرداند ظلم و تعدّي در اندرونَش
مسموع است درد و صدمه دائماً در حضورمَ هُوَيْدا است (۸) اي اُورْشَلِيمْ متنبّه شو مبادا جانَم از تو
دور شده ترا زمينِ ويرانهء غيرِ مسکون گردانم * (۹) خداوندِ لشکرها چنين ميفرمايد که بقيّهء اِسْرائِيلْ مثلِ
خوشهء انگور کلّيّةً خواهند چيد دستَت‌را مثلِ باغبان بر سبد دراز کن (۱۰) به که متکلّم شده خبر دهم
تا بشنوند اينك گوشِ ايشان غُلفه‌دار است که بشنيدن قادر نيستند اينك براي ايشان کلامِ خداوند ملامت
است که از آن محظوظ نيستند * (۱۱) بدين سبب از شدّتِ غضبِ خداوند بحدّي پُرَم که خودرا از ضبط
کردن درمانده ساختم آن‌را بر کودکان در کوچه‌ها و بر جمعيّتِ جوانان بالاتفاق خواهم ريخت زيرا
که شوهر با زن و پير با کهن سال گرفته خواهند شد (۱۲) و خانهاي ايشان با کشت‌زارها و زنانِشان
با هم تحويلِ ديگران خواهند شد زيرا که خداوند ميفرمايد دستِ خودرا برساکنانِ اين زمين دراز خواهم
کرد * (۱۳) چونکه از کهين و مهين همگيء ايشان پُر طمع اند و از پيغمبر الي کاهن همگي
بدروغ گوئي مشغول اند (۱۴) و شکستگيء دخترِ قومم‌را به تخفيف تيمار نموده ميگويند سلامت سلامت
درحالتي که سلامتي نيست (۱۵) کساني که مشغولِ اعمالِ مکروهه ميباشند بي حيا بوده خجالت‌را نميدانند
رسوا خواهند شد به يقين خداوند ميفرمايد که با افتادگان خواهند افتاد و هنگامي که ايشان‌را باز ديد
ميکنم لغزان خواهند بود * (۱۶) خداوند چنين ميفرمايد که بر راهها ايستاده بنگريد و سؤال نمائيد که

از راههاي قديم كدامين خوب است در آن راهي شويد كه فراغت از براي جانِ خود خواهيد يافت
امّا گفتند كه راهي نخواهيم شد (١٧) و پاسبانانرا بر شما نهاده گفتم كه بآوازِ كرنا گوش دهيد
امّا گفتند گوش نخواهيم داد * (١٨) پس اي قوم بشنويد و اي جمعيّت آنچه كه در ميانِ شما است
بدانيد (١٩) اي زمين بشنو اينك براين قوم بلائي مي‌آورم كه نتيجهء خيالاتِ ايشان است زيرا به كلامِ من
و بشريعتِ من گوش نداده تحقيرش نمودند (٢٠) از براي من از اين چه فائده كه بخور از شبا و نيء
خوشبو از زمينِ دور بمن مي‌آيد قربانيهاي سوختنيء شما مرضي نشده ذبيحهاي شما بمن شيرين نيست
(٢١) پس خداوند چنين ميفرمايد بنابراين اينك من در برابرِ اين قوم لغزش دهنده‌هائي‌را بر پا مينمايم
كه پدران و فرزندان باتّفاق بر آنها لغزان خواهند بود و همسايه‌گان و خويشاوندانِ ايشان هلاك خواهند
شد * (٢٢) خداوند چنين ميفرمايد كه اينك قومي از زمينِ شمال مي‌آيد و طوائفِ عظيمي از كرانهاي
زمين انگيخته خواهند شد (٢٣) كه ايشان كمان و سنان گرفته و باخشونت و بي رحمي [عمل نموده]
آوازِ ايشان مثلِ دريا شورش خواهد نمود و بر اسبان سوار شده در برابرت اي دخترِ صيون مثلِ مردمانِ
جنگي آراسته خواهند شد (٢٤) خبرِ آنرا شنيديم دستهاي ما سست گرديدند تنگي و درد مثلِ دردِ زهْ
مارا گرفته است (٢٥) بصحرا بيرون مرو و در راه روانه مشو زيرا كه شمشيرِ دشمن و خوف از گرداگرد
است (٢٦) اي دخترِ قومِ من با پلاس ملبّس شده بخاكستر بغلط ماتم و نوحه‌گريء تلخيء پسرِ يگانه
بكش زيرا كه بناگهان غارتگر بشدّت بر ما هجوم آور است (٢٧) ترا در ميانِ قومِ خود مثلِ ديده‌بانِ
قلعه نصب كردم تا آنكه آگاه شده راههاي ايشانرا تجربه نمائي (٢٨) همه‌گيء ايشان سرآمدِ متمرّدان اند
غيبت‌كنان گردش ميكنند برنج و آهن‌طبيعت اند ايشان بالكلّيه مفسدان اند (٢٩) دَم سوخته شده
است سرب در آتش فاني گرديده است گدازنده عبثاً قال ميگذارد زيرا كه بدكاران از همديگر جدا
نيستند (٣٠) مردمان ايشانرا نقرهء مردود خواهند گفت زيرا كه خداوند ايشانرا ردّ نموده است *

(فصلِ هفتم مشتمل برسي و چهار آيه)

(١) كلامي از جانبِ خداوند به يِرْمياهْ بدين مضمون رسيد (٢) كه بدروازهء خانهء خداوند ايستاده
در آنجا اين كلامرا ندا كرده بگو * اي همه‌گيء اهلِ يهوداهْ كه خصوصِ سجده نمودنِ خداوند داخلِ
اين دروازه‌ها ميگرديد كلامِ خداوندرا بشنويد (٣) خداوندِ لشكرها خداي اِسْرائيلْ چنين ميفرمايد كه
راههاي خود و اعمالِ خودرا نيكو نمائيد و شمارا در اين مكان ساكن خواهم گردانيد (٤) بكلماتِ دروغ
آميز اعتماد ننموده مگوئيد كه هيكلِ خداوند هيكلِ خداوند هيكلِ خداوند اينست * (٥) زيرا اگر بتحقيق
راههاي خود و اعمالِ خودرا نيكو سازيد و اگر حقيقةً انصافرا در ميانِ يكديگر اجرا داريد (٦) و
بيگانه و يتيم و بيوه زنرا ظلم ننموده خونِ بی تقصيررا در اين مكان نريزيد و بجهةِ ضررِ خودتان پيرويء
خدايانِ غير ننمائيد (٧) آنگاه من شمارا در اين مكان در زميني كه بپدرانِ شما از ازل تا بابد

دادم ساکن خواهم گردانید * (۸) اینك شما بکلماتِ دروغ آمیز بي فائده تکیه مینمائید (۹) هنگامي
که بدزدي و قتل و زنا و سوگندِ دروغ و بخور نمودن ببَعَل و پَیروي نمودنِ خدایانِ غیري که ندانستید
مشغول اید (۱۰) آیا مي‌شود که داخل شده در این خانه که باسمِ من مسمّیٰ است در حضورم به
ایستید و بگوئید براي بجا آوردنِ تماميءِ این مکروهات مختاریم (۱۱) آیا این خانهٔ که باسمِ من مسمّیٰ
است در نظرِ شما مغارهٔ راهزنان است خداوند میفرماید که اینك من نیز مي‌بینم (۱۲) پس حال بمکانِ
من که در شیلُوْ بود جائي که اوّلاً اسمِ خودرا در آن نهادم بروید و آنچه که بسببِ شرارتِ قومِ من
اِسْرائیل عمل نمودم به بینید * (۱۳) و حال خداوند میفرماید از آنجائي که تماميءِ این اعمال‌را بجا
آوردید و هنگامِ گفتنم سحرگاهان بشما بکلامِ من گوش ندادید و مادام آواز کردنم شمارا جواب ندادید
(۱۴) بدین سبب باین خانه که باسمِ من مسمّیٰ است و شما بآن معتمد اید و هم بمکاني که بشما و
پدرانِ شما دادم بنوعي عمل خواهم نمود که به شیلُوْ عمل نمودم (۱۵) و شمارا از حضورم خواهم راند
بنوعي که تماميءِ برادرانِ شما همگيءِ نسلِ اِفْرَیِمْ‌را راندم * (۱۶) پس از براي این قوم تضرّع منما
و از براي ایشان استغاثه و استدعا برمکش و نزدِ من شفاعت مکن که ترا استجابت نخواهم نمود (۱۷) آیا
آنچه که در شهرهاي یهُوداه و کوچهاي اُوْرشَلِیم مي‌کنند نمي‌بیني (۱۸) پسران هیزم جمع مي‌کنند
و پدران آتش مي‌افروزند و زنان خمیر میسرشند بقصد اینکه گرده‌هارا براي مَلِکهٔ آسمان بپزند و هدیّهاي
ریختني‌را بخدایانِ غیر بریزند تا آنکه مرا غضبناك سازند (۱۹) خداوند میفرماید که آیا ایشان مرا غضبناك
مي‌گردانند مگر خویشتن‌را نیست که غضبناك مي‌کنند چونکه سببِ شرمندگيءِ رويِ ایشان خواهند
بود * (۲۰) باین سبب خداوند خدا میفرماید اینك غضب و غیظم بر این مکان بر مردمان و بر بهائم و
بر درختانِ صحرا و بر میوه‌هاي زمین میریزد و افروخته‌شده انطفا پذیر نیست * (۲۱) خداوندِ لشکرها خداي
اِسْرائیل چنین میفرماید که قربانیهاي سوختنيءِ خودرا بذبائحِ خود ملحق کنید و گوشت‌را بخورید
(۲۲) زیرا که بپدرانِ شما نگفتم و در روزِ بیرون آوردنم ایشان‌را از زمینِ مِصْر در بارهٔ قربانیهاي سوختني
و ذبائح ایشان‌را مأمور نداشتم (۲۳) مگر اینکه این کلام‌را به ایشان امر فرموده گفتم که قولِ مرا بشنوید
و من خداي شما خواهم بود و شما قومِ من خواهید بود و در هر راهي که بشما امر میفرمایم راهي شوید
تا آنکه خیریّتِ شما باشد (۲۴) امّا نشنیدند و گوشِ خودرا فرا نداشتند بلکه موافقِ تدبیرات و
هواي دلِ فاسدِ خود رفتار نمودند و قهقري نموده به پیش نرفتند (۲۵) از روزي که آباي شما از زمینِ
مِصْر بیرون آمدند تا به امروز جمیعِ بندگانِ خود انبیارا بشما فرستادم بلکه سحرگاهان ارسال نمودم
(۲۶) امّا مرا نشنیدند و گوشِ خودرا بمن فرا نداشتند بلکه قوي گردن شده از پدرانِشان بدتر
گردیدند * (۲۷) و تو تماميءِ این کلمات‌را بایشان بگو امّا ترا نخواهند شنید و ایشان‌را ندا کن که ترا
جواب نخواهند داد (۲۸) و بایشان بگو که این قومي است که قولِ خداوند خداي خودرا نمي‌شنوند و
تأدیب پذیر نیستند حقیقت زائل شده از دهانِ ایشان مقطوع است * (۲۹) موي خودرا تراشیده بینداز

و در بلنديها نوحه بَكَش زيرا كه خداوند طبقهٔ غضبِ خودرا ردّ و ترك كرده است (۳۰) چونكه خداوند ميفرمايد كه پسرانِ يِهُوداهْ در نظرَم بدي كرده چيزهاي مكروههٔ خودشان‌را در خانهٔ كه باسمِ من مسمّيٰ است جهةِ پليد نمودنَش گذاشتند (۳۱) و مقامهاي بلندِ تُوفِتْ كه بدرّهٔ ابنِ هِنُّومْ است بنا كردند تا آنكه پسرانِ خود و دخترانِ خودرا در آتش بسوزانند كه من نه امر فرمودم و نه بخاطرَم آمده بود (۳۲) پس خداوند ميفرمايد كه اينك روزها مي آيد كه بآن تُوفِتْ گفته نشود و نه درّهٔ ابنِ هِنُّومْ بلكه درّهٔ قتل زيرا كه در تُوفِتْ تا يافت نشدنِ مكانِ [خالي] دفن خواهند كرد (۳۳) و لاشهاي اين قوم غذاي مرغانِ هوا و جانورانِ زمين خواهند بود در حالتي كه ترسانندهٔ نخواهد بود (۳۴) و من آوازِ شادماني و آوازِ مسروري و آوازِ داماد و آوازِ عروس از شهرهاي يِهُوداهْ و كوچه‌هاي اُورِشَلِيمْ ساكت خواهم گردانيد زيرا كه زمين خراب خواهد شد *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) خداوند ميفرمايد كه در آن زمان استخوانهاي ملوكِ يِهُوداهْ و استخوانهاي سرورانَش و استخوانهاي كاهنان و استخوانهاي پيغمبران و استخوانهاي ساكنانِ اُورِشَلِيمْ‌را از قُبورِشان بيرون خواهند كشيد (۲) و آنهارا در برابرِ آفتاب و ماه و تمامئِ عساكرِ آسمانها كه آنهارا دوست داشته عبادت ميكردند و پَيْروِي نموده جستجو و سجده ميكردند خواهند گسترد [و آنها] جمع نشده و مدفون نگرديده بجاي سرگين بر روي زمين خواهند بود (۳) خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه از براي همه‌گئِ كساني كه از اين قبيلهٔ شرير باقي ميمانند و در تمامئِ مكانهائي كه باقي مانده‌گانِ ايشان‌را در آن ميرانم مرگ از حيات پسنديده تر خواهد بود * (۴) و ديگر بايشان بگو كه خداوند چنين ميفرمايد اگر كسي بيفتد آيا نخواهد برخاست و اگر كسي آواره گردد مگر بر نخواهد گشت (۵) پس چرا اين قومِ اُورِشَلِيمي بضلالتِ ابدي گمراه ميگردند و بفريفتگي متمسّك اند و از برگشتن ابا مينمايند (۶) گوش داده شنيدم امّا براستي نميگويند احدي بجهةِ شرارتَش پشيمان شده نميگويد كه اين چيست كه كردم هر كس بمكانِ دويدنِ خود بر ميگردد مثلِ اسبي كه بجنگ هجوم مي‌آورد (۷) بتحقيق لكلكِ هوائي مَوْسمهاي خودَش‌را ميداند و قُمري و كلنگ و پرستوك زمانِ آمدنِشان‌را مُراقب اند امّا قومِ من بحكمِ خداوند عارف نيستند * (۸) چگونه توانيد گفت كه ما حكيم ايم و شريعتِ خداوند با ماست اينك بتحقيق قلمِ فريبندهٔ كاتبان بدروغ عمل مينمايد (۹) حكيمان شرمنده و مدهوش و گرفتار اند اينك كلامِ خداوندرا ردّ كردند پس حكمتِ ايشان چيست (۱۰) بنابراين زنانِ ايشان‌را بديگران و كِشت‌زارهاي ايشان‌را بكساني كه وارثِ آنها ميگردند خواهم داد زيرا از كهين و مهين همه‌گئِ ايشان پُرطمع اند و از پيغمبر الي كاهن همه‌گي بدروغ‌گوئي مشغول اند (۱۱) و شكستگئِ دخترِ قومَم‌را تخفيف تيمار نموده ميگويند سلامت سلامت در حالتي كه سلامتي نيست (۱۲) كساني كه مشغولِ اعمالِ مكروهه ميباشند بي حيا بوده خجالت‌را نميدانند رسوا خواهند شد

بیقین خداوند میفرماید که با افتادهگان خواهند افتاد و هنگامي که ایشانرا باز دید میکنم لغزان خواهند
بود (۱۳) خداوند میفرماید بتحقیق ایشان‌را بر خواهم چید نه انگور بر تاك و نه انجیر بر
درختِ انجیر یافت خواهد شد و برگهایش خواهند افتاد و کساني که از میانِ ایشان عبور مینمایند بر
ایشان خواهم گماشت * (۱۴) چرا بنشینیم جمع شوید که تا بشهرهاي مُشیّد برآئیم و در آنجا خاموش
باشیم زیرا که خداوند خداي ما مارا ساکت گردانیده آبهاي مرارهرا بما نوشانیده است چونکه
بخداوند گناه ورزیدیم (۱۵) منتظرِ سلامت بودیم لکن خیري نیست و [چشم داشتِ] زمانِ شفا بودیم
و اینك آشفتگي * (۱۶) از جانبِ دانْ صهیلِ اسبانَش مسموع است و از صداي شیههء اسبانَش تماميء
زمین لرزان زیرا که آمده زمین و هر چه در آن است با شهر و ساکنانش‌را خواهند خورد (۱۷) زآنرو
اینك خداوند میفرماید که من بر شما ماران و افعیهائي که افسون پذیر نیستند و شمارا خواهند
گزید میفرستم * (۱۸) ایکاش مفرّحي از براي دردِ خود میبافتم چونکه دلَم در اندرونَم ضعیف است
(۱۹) اینك آوازِ فریادِ دخترِ قومِ من از زمینِ بعید است که * آیا در صِیونْ خداوند نیست و مگر پادشاهَش
در آن نیست پس از چه سبب است که مرا به بُتهاي تراشیده شده و اَباطیلِ غریبهء خود غضبناك
ساختند (۲۰) زمانِ دِرَوْ گذشت و تابستان باتمام رسید مع هذا نجات نیافتیم (۲۱) بسببِ شکستگيء
دخترِ قومَم شکستهحال گردیدم و سیاهپوش شده مرا حیرت گرفته است (۲۲) آیا بَلَسان در گِلْعادْ نیست
و حکیم در آن یافت نمیشود پس چرا مزاجِ دخترِ قومِ من بِهْ نمیگردد *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) کاشکي سَرِم آبها بوده چشمانَم منبعِ اشکها مي شد که روز و شب براي کُشتهگانِ دخترِ قومِ خود گریه
میکردم * (۲) کاشکي در بیابان منزلِ مسافران‌را مي داشتم که قومِ خودرا وا گذاشته از ایشان میرفتم
چونکه همهگيء ایشان زناکار و جمعیّتِ خائنانَ اند (۳) و زبانِ خودرا مثلِ کمانِ خود بدروغ خم
میکنند و در زمین بجهةِ حقیقت قوي نیستند زیرا که خداوند میفرماید از شرارت بشرارت میروند و مرا
عارف نیستند (۴) هرکس از همسایهآش با حذر بوده بهیچ برادري اعتماد ننمائید بدرستي که هر برادر
فریب خواهد داد و هرهمسایه بسخن چیني رفتار خواهد نمود (۵) هر یك همسایهآش‌را فریفته براستي
متکلّم نیست زبانِ خودرا بدروغگوئي آموختند و خویشتن‌را بفعلِ شرارت درمانده مینمایند (۶) خداوند
میفرماید که مسکنت در میانِ فریفتگي است بجهةِ فریفتن شناختنِ مرا اِبا میکنند * (۷) بنابراین خداوندِ
لشکرها چنین میفرماید که من ایشان‌را قالگذاشته امتحان خواهم نمود دیگر بسببِ دخترِ قومِ خود چه عمل
نمایم (۸) زبانِ ایشان تیرِ مهلك است بفریفتگي متکلّم است بدهانِ خودشان بهمسایهگان سلامت میگویند
امّا بدلِ خودشان درکمین مي نشینند (۹) خداوند میفرماید که آیا بسببِ این چیزها ایشان‌را باز دید
نخواهم نمود و مگر از مثلِ این قوم جانَم انتقام نخواهد کشید * (۱۰) بجهةِ کوهها گریه و ناله و براي

جایگاهِ بیابان نوحه برمیکشم زیرا به حدّي سوخته است که کسي نمیگذرد و صداي مواشي شنیده نمیشود
از مرغِ هوا الی بهائم همهگي کوچیده رفته اند (۱۱) و اُورْشَلِیمْرا بتودهها و مکانِ گرگها مبدّل میسازم و
شهرهاي یِهُودَاهْرا ویران و غیرِ مسکون میگردانم * (۱۲) مردِ حکیمي که اینرا درك نماید و کسي که دهانِ
خداوند باو تکلّم نموده است کیست که تا اینرا آشکار سازد که چرا زمین خراب شده مثلِ بیابان بحدّي
سوخته باشد که گذرندهء پیدا نشود (۱۳) پس خداوند میفرماید چونکه شریعتمرا که درحضورِ ایشان گذاشتم
ترك کردند و قولِ مرا نشنیدند و در آن رفتار ننمودند (۱۴) بلکه پَیْرویِء هوسِ دلِ خود و پَیْرویِء
بَعَلِیمْ که پدرانِشان ایشانرا آموختند نمودند (۱۵) باین سبب خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِیلْ چنین
میفرماید که اینك من افسنطینرا باین قوم میخورانم و آبِ مرارهرا بایشان مینوشانم (۱۶) و ایشانرا درمیانِ
قبائلي که ایشان و پدرانِ ایشانرا نشناختند پراکنده نموده شمشیررا جهةِ اتمام نمودنِ ایشان به عقبِ
ایشان خواهم فرستاد * (۱۷) خداوندِ لشکرها میفرماید بفکر افتاده زنانِ نوحهگررا دعوت کنید تا آنکه
بیآیند و مویهکنانِ مَهَرهرا بطلبید که حاضر شوند (۱۸) و تعجیل نموده براي ما نوحهرا برکشند و چشمانِ
ما اشك ریزان شده جفونِ ما آبهارا جاري سازند (۱۹) چونکه صداي نوحه از صِیُّونْ مسموع است که
چگونه غارت شدیم و چه بسیار شرمنده شدیم بجهةِ اینکه ولایترا ترك کردیم زانرو که مسکنهاي ما مارا بخارج
انداخت (۲۰) پس اي زنان کلامِ خداوندرا بشنوید و گوشهاي شما کلماتِ دهانَشرا بپذیرند تا بدخترانتان
نوحه و هر زن همسایهاَشرا مرثیه بیآموزید (۲۱) زیرا مرگ به پنجرههاي ما بر آمده بقصرهاي ما در آمده
است تا آنکه کودکانرا از بیرون و جوانانرا از چهارسوها منقطع سازد (۲۲) خداوند چنین میفرماید بگو
که لاشهاي آدمي مثلِ سرگین بروي کِشْتزار و مثلِ دسته درعقبِ دِرَونده بیوجودِ جمعکننده خواهند
افتاد * (۲۳) و خداوند چنین میفرماید که حکیم از حکمتِ خود فخر ننماید و جبّار از جبروتِ خود مفتخر
نشود و دولتمند از دولتِ خود افتخار نکند (۲۴) بلکه مفتخر از این افتخار نماید که مرا میشناسد و
میداند خداوندي که رحمت و انصاف و صداقترا در زمین بجا مي آورد مَنم چونکه خداوند میفرماید که
از این چیزها محظوظم * (۲۵) و خداوند میفرماید که اینك روزها میآیند که همهگيء مختونانرا با غُلفه داران
بازدید خواهم نمود (۲۶) از مِصْرِیانْ و یِهُودِیانْ و اِدُومِیانْ و بني عَمُّونْ و مُوآبِیانْ و همهگيء مو تراشاني
که در بیابان ساکن اند زیرا که تماميء قبائل غُلفهدار اند و همهگيء خاندانِ اِسْرائِیلْ در قلب
نامختون اند *

(فصلِ دهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) اي خاندانِ اِسْرائِیلْ کلامي که خداوند بشما میگوید بشنوید * (۲) خداوند چنین میفرماید که طریقِ
طوائفرا یاد مگیرید و از علاماتِ آسمانها که طوائف از آنها ترسان اند مترسید (۳) زیرا آیینهاي قبائل
باطل اند زانرو که از جنگل درخترا با تبر میبرّند که عملِ دستهاي صنعتگر است (۴) آنرا بنقره و طلا تزیین
داده بمیخ و چکش محکم میکنند تا متحرّك نشود (۵) مثلِ ستونِ مُدَوَّر مي ایستند امّا غیرِ ناطق اند

آنهارا برداشته میبرند چونکه راه نتوانند رفت از آنها نترسید زیرا که ضرر نتوانند رساند و قدرت
نیکوئی در دست ایشان نیست * (۶) ای خداوند کسی مثل تو نیست که عظیمی و جبروت اسمت بزرگ
است (۷) ای شاهنشاه طوائف از تو کیست که نترسد زیرا که این بتو میزیبد علت اینکه میان تمامیء
حکمای طوائف و جمیع ممالك ایشان مثل تو کسی نیست (۸) همگیء ایشان حیوان‌آسا و ابله اند
تعلیم چوبی محض بطلان است (۹) صفحهای نقره از ترشیش و طلا از اوفاز آورده میشود عمل صنعتگر و
دست ریخته‌گراند و لباس ایشان از لاجورد و ارغوان است همگیء آنها عمل حکمت پیشه گان (۱۰) اما
خداوند خدای حق است خدای حی و پادشاه ابدی اوست زمین از غضبش مرتعش و طوائف قهرش‌را
متحمل نتوانند شد * (۱۱) بایشان چنین بگوئید خدایانی که آسمانها و زمین‌را نیافریدند از زمین و تحت
آسمانها برداشته خواهند شد (۱۲) اوست آنکه بقدرت خود زمین‌را ساخته است و بحکمت خود جهان‌را
استوار کرده است و آسمان‌هارا بفطانتش گسترده است (۱۳) وقتی که آواز خودرا بلند میکند کثرت آبها در
آسمانها مرئی است ابرهارا از کنارهای زمین متصاعد میسازد برقهارا با باران صادر میگرداند و بادرا از
خزینهایش میوزاند (۱۴) همگیء آدمیان از علم خودشان حیوان آسایند هر ریخته‌گر از بت خود شرمنده
میشود زیرا که ریخته‌شده‌هایش دروغ اند و روح در آنها نیست (۱۵) آنها باطل و فعل فریبنده اند زمان
بازدید ایشان زائل خواهند شد (۱۶) حصهء یعقوب مثل آنها نیست زیرا که مصور کل اوست و اسرائیل
عصای میراث اوست و اسمش خداوند لشکرها است * (۱۷) ای آنکه در قلعه ساکنی امتعهء خودرا از
زمین برچین (۱۸) زیرا که خداوند چنین میفرماید که این مرتبه ساکنان زمین‌را از فلاخن مطروح میکنم
و ایشان‌را بتنگی می‌اندازم تا آنکه گرفتار شوند * (۱۹) وای بر من بسبب انکسارم زخم من الیم است
گفتم که البته مرض من که باید بکشم از همین است (۲۰) چادرم بتاراج رفته است و تمامیء طنابهای
من گسیخته است پسران من از من بیرون رفته مفقود اند احدی نیست که بار دیگر چادر مرا گسترده
پرده‌هایم‌را مقیم سازد (۲۱) زیرا که راعیان حیوان آسا گردیده خداوندرا طلب نمی نمایند بنابراین کامیاب
نشده تمامیء گلهای ایشان پراکنده خواهند شد (۲۲) آوازی مسموع است اینك لرزش بزرگ از زمین
شمال می آید تا آنکه شهرهای یهوداه‌را مثل محل گرگان ویران کند * (۲۳) ای خداوند اعتراف مینمایم
که طریق آدمی از خودش نیست از برای مردی که روان است قدرت آن نیست که اقدام خودرا ایستاده
گرداند (۲۴) ای خداوند مرا تأدیب نما اما بشرع نه بغضب تا که مرا ذلیل نگردانی (۲۵) شدت قهر
خودرا بر طوائفی که ترا نمی‌شناسند و فرقه‌هائی که اسمت‌را نمیخوانند بریز زیرا که یعقوب‌را خورده و
بلعیده باتمام میرسانند و جایگاهش‌را ویران مینمایند *

(فصل یازدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) کلامیکه از جانب خداوند به یرمیاه رسید این بود که گفت (۲) کلمات این عهدرا بشنوید که به

مردمانِ یِهُودَاهْ و ساکنانِ اُورْشَلِیمْ بگوئید (۳) و تو بایشان بگو که خداوند خداي اِسْرائِیْلْ چنین
میفرماید لعنت بکسي که کلماتِ این عهدرا نشنوَد (۴) که آن‌را به پدرانِ شما در روزي که ایشان‌را از
زمین مِصْرْ از تنورِ آهنین بیرون آوردم امر فرموده گفتم که بقولِ من گوش دهید و انهارا موافقِ هرچه که
بشما امر فرمودم بجا آورید که شما بمن قوم و من بشما خدا بوده باشم (۵) تا آنکه سوگندي که
بپدرانِ شما یاد نمودم وفا نموده زمیني که شیر و عسل در آن جاري است بطوري که امروز بر قرار است
بایشان بدهم آنگاه من جواب داده گفتم که اي خداوند آمین * (۶) پس خداوند بمن فرمود که همه‌گيءِ
این کلمات‌را در شهرهاي یِهُودَاهْ و کوچه‌هاي اُورْشَلِیمْ ندا کرده بگو که کلماتِ این عهدرا بشنوید و آنهارا
بجا آورید (۷) زیرا پدرانِ شمارا از روزي که از زمینِ مِصْرْ بیرون آوردم اِلَي‌اَلْآنْ آشکارا پند دادم و
سحرگاهان آگاه ساخته میگفتم که آوازِ مرا بشنوید (۸) امّا نشنیدند و گوشِ خودرا فرا نداشتند بلکه
هر کس بهواي دلِ فاسدِ خود رفتار نمودند پس تماميءِ کلماتِ این عهدي که ایشان‌را بعمل نمودنش
مأمور داشتم که عمل ننمودند بر ایشان خواهم آورد * (۹) و خداوند بمن فرمود که در میانِ مردمانِ
یِهُودَاهْ و ساکنانِ اُورْشَلِیمْ تعاهدي موجود است (۱۰) بمعصیتهاي اوّلینِ پدرانِ ایشان که از شنیدنِ
کلامَم ابا نمودند و پَیْرويءِ خدایانِ غیر از راهِ عبات نمودند برگشتند و خاندانِ اِسْرائِیْلْ و خاندانِ
یِهُودَاهْ عهدي که با پدرانِ ایشان بستم شکسته اَند (۱۱) بنابراین خداوند میفرماید که * اینك بر ایشان
بلائي که از آن رهائي نتوانند یافت مي‌آورم که هرچند به من استغاثه نمایند ایشان‌را نخواهم شنید (۱۲) و
شهرهاي یِهُودَاهْ و ساکنانِ اُورْشَلِیمْ روانه شده بخدایاني که بآنها بخور نموده بودند فریاد خواهند نمود
امّا وقتِ بلاي ایشان آنها ایشان‌را اَصلاً نجات نخواهند داد (۱۳) اي یِهُودَاهْ چونکه خدایانَت موافقِ
تعدادِ شهرهایَت مي باشند و موافقِ تعدادِ کوچهاي اُورْشَلِیمْ براي آن بُتِ شرم‌آورنده مذبحها جهةِ بخور
نمودنِ به بَعَلْ بر پا داشتید (۱۴) پس تو از براي این قوم تضرُّع نه نموده استغاثه و استدعا از براي
ایشان بر مکش زیرا حیني که بسببِ بلاي خودشان مرا استدعا مینمایند نخواهم شنید (۱۵) حبیبِ
مرا در خانهء من چه کار است چونکه اکثرِ ایشان آن‌را بکارِ زشتِ خودشان ملوّث میسازند و گوشتِ
مقدّس از تو میگذرد هنگامي که بلا بتو میرسد گرفتارِ ترس خواهي شد (۱۶) خداوند ترا درختِ زیتونِ
رعناي خوشنماي مُثمر بأثمارِ زیبا مسمّي نموده است لکن بآوازِ غُلغلهء عظیم آتش برآن مي‌افروزد که
شاخه‌هایَش شکسته خواهند شد (۱۷) زیرا غرس کنندهء تو خداوندِ لشکرها بر تو بلائي فرموده است به
سببِ شرارتِ خاندانِ اِسْرائِیْلْ و خاندانِ یِهُودَاهْ که از براي خود بهمرسانیدند هنگامي که از بخور نمودنِ
به بَعَلْ مرا غضبناك گردانیدند * (۱۸) خداوند مرا اعلام نمود تا آنکه آگاه باشم آنگاه اعمالِ بدِ
ایشان‌را به من مرئي گردانیدي (۱۹) و من مثلِ برّه و یا گاوي که بمذبح آورده شده باشد بوده ندانستم
که بر ضدّ من تدبیرات‌را اندیشه نمودند که درخت‌را با میوه‌اَش ضائع گردانیم و آن‌را از زمینِ زندگان
منقطع سازیم که اسمَش دیگر مذکور نشود (۲۰) پس اي خداوندِ لشکرها که بصدق حکم مینمائي و

گُرده‌ها و دلرا امتحان ميكني انتقام كشيدنِ ترا از ايشان به بينم زيرا كه ادّعاي خودرا بتو مُفوّض
داشتم * (۲۱) بنابراين خداوند در بارهٔ مردمانِ عَناثُوث چنين ميفرمايد يعني كساني كه جوياي جانِ تو
شده ميگويند كه باسمِ خداوند نبوّت منما تا آنكه از دستِ ما نميري (۲۲) باين سبب خداوندِ لشكرها
چنين ميفرمايد كه اينك من ايشان‌را باز ديد خواهم نمود كه جوانانِ ايشان به شمشير خواهند مُرد پسران
و دخترانِ ايشان از جوع هلاك خواهند شد (۲۳) و از براي ايشان بقيّهٔ يافت نخواهد شد زيرا كه بر
مردمانِ عَناثُوث بلائي يعني سالِ بازديدِ ايشان خواهم آورد *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) اي خداوند تو صادقي اگرچه بتو معارضه نمايم لكن در بارهٔ احكامت سُخن خواهم راند از چه رهگذر
است كه راهِ شريران برخوردار است و تمامئِ خائنين در سلامت اند (۲) ايشان‌را غرس كردي كه ريشه
زدند و روئيده ميوه ميدهند بدهانِ ايشان نزديكي امّا از گُرده‌هاي ايشان دوري (۳) اي خداوندي كه
مرا ميداني و دلم‌را امتحان كرده مي بيني كه با تُست ايشان‌را مثلِ گوسفند براي ذبح بيرون كَش
و براي روزِ قتل ايشان‌را حاضر نما (۴) زمين تا بچند محزون شده گياهِ تمامئِ چمن خشك بماند
حيوانات و مرغان بسببِ شرارتِ ساكنانش معدوم گرديدند زيرا ميگويند كه او عاقبتِ مارا نخواهد ديد *
(۵) اگر با پياده‌گان دَويده ترا خسته نمايند چگونه با اسبان تواني برابري كرد و اگر در زمينِ سلامت
كه در آن به اطميناني درمانده بماني در طُغيانِ اُرْدُن چگونه رفتار خواهي نمود (۶) زيرا كه هم برادرانت
و هم خاندانِ پدرت با تو خيانت مينمايند ايشان نيز در عقبت بآوازِ بلند فرياد مي كنند اگرچه كلماتِ
نيكو بتو بگويند ايشان‌را باور مكن * (۷) خانهٔ خودرا ترك كرده ميراثِ خودرا وا گذاشتم و محبوبِ جانِ
خودرا بدستِ دشمنانش سپردم (۸) ميراثِ من از برايم مثلِ شيرِ جنگلي شده آوازش‌را بر من بلند
ميگرداند بنابراين اورا مبغوض ميدارم (۹) اينك ميراثِ من از برايم مثلِ كفتارِ درنده گرديده است اينك
دونده‌گان برگردِ وَيْ هجوم آور اند اي تمامئِ حيواناتِ صحرا بيائيد جمع شويد و از براي خوردن حاضر
شويد (۱۰) راعيانِ بسياري تاكستانِ مرا خراب كرده حصّهٔ مرا پايمال گردانيدند حصّهٔ مقبولِ مرا به
بيابانِ ويران مبدّل ساختند (۱۱) آن‌را بالكلّ ويران كردند و در برابرم در حالتِ ويراني محزون است
تمامئِ زمين ويران است سبب اينكه احدي نيست كه دلِ خودرا بآن ببندد (۱۲) يغما كننده‌گان بر
تمامئِ بلنديهاي بيابان هجوم آور شدند زيرا كه شمشيرِ خداوند از كنارِ زمين تا بكنارِ ديگرش مي بلعد
كه براي همه‌گئِ بشر سلامتي نيست (۱۳) گندم كِستند امّا خارها ميدروند بيفائده زحمت مي‌كشند
از ماحَصَلِ شما بسببِ شدّتِ غضبِ خداوند شرمنده خواهند شد * (۱۴) خداوند در حقّ تمامئِ
همسايه‌گانِ شريرِ خود كه ضرر بميراثي كه قومِ خود اِسْرائِيْل‌را وارثِ آن گردانيدم ميرسانند چنين ميفرمايد
اينك ايشان‌را از زمينِ خودشان استيصال خواهم نمود و خاندانِ يِهُوْدَاه‌را از ميانِ ايشان خواهم كَند

(۱۵) و واقع میشود بعد از استیصال کردنم ایشان‌را که برگشته بر ایشان مرحمت خواهم فرمود بلکه هر کس‌را بمیراثِ خودش و هر کس‌را بزمینِ خودش راجع خواهم گردانید (۱۶) و میشود که اگر حقیقةً راه‌هاي قومِ مرا گرفته باسمِ من که خداوندِ حيّ است سوگند بخورند چناني که قومِ مرا آموختند که تا به بَعَلْ سوگند بخورند آنگاه در میانِ قومِ من معمّر خواهند شد (۱۷) و اگر نشنوند خداوند میفرماید که آن قوم‌را بالتّمام استیصال نموده هلاك خواهم گردانید *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) خداوند بمن چنین فرمود که روانه شده کمربندِ کتاني از براي خود تحصیل کن و آن‌را بکمرت ببند و آن‌را بآب مگذار (۲) پس موافقِ فرمانِ خداوند آن کمربندرا تحصیل نموده بکمرِ خود بستم (۳) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۴) که این کمربندِ تحصیليِ خود که بر کمرت بسته است بگیر و برخیز و بنهرِ فراتْ رفته آن‌را در سوراخِ صخره پنهان کن (۵) پس روانه شده آن‌را نزدِ فراتْ بنهجي که خداوند بمن فرموده بود پنهان کردم (۶) و واقع شد بعد از روزهاي بسیاري که خداوند بمن فرمود که برخیز و بفراتْ برو و از آنجا کمربندي که ترا امر فرمودم که در آنجا پنهان نمائي از آنجا بگیر (۷) و من بفراتْ رفتم و کَنده در آنمکاني که پنهان کرده بودم کمربند را برگرفتم و اینك آن کمربند بحدّي پوسیده بود که بهیچ چیز لائق نبود (۸) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۹) که * خداوند چنین میفرماید بهمین نهج غرورِ یهُوداهْ و تکبّرِ زیادِ اُورشَلِیمْ‌را ضائع خواهم گردانید (۱۰) این قومِ شریري که از شنیدنِ کلامِ من ابا نموده پیرويِ هَوَسِ دلِ خودشان مینمایند و در عقبِ خدایانِ غیر بجهةِ عبادت و سجده نمودنِ آنها میروند مثلِ این کمربندي که از براي هیچ چیز لائق نیست مي باشند (۱۱) زیرا که خداوند میفرماید چناني که کمربند بکمرِ آدمي مي چسپد همچنان تماميِ خاندانِ اِسْرائِیلْ و همگيِ خاندانِ یهُوداهْ‌را بخود ملصق کردم تا آنکه از برايِ قوم و نام و مَحْمَدَتْ و عزّت باشند امّا نشنیدند * (۱۲) پس این کلام‌را بایشان بگو که خداوند خدايِ اِسْرائِیلْ چنین میفرماید که هر مَشْك از شراب پُر خواهد شد و ایشان بتو خواهند گفت که آیا بتحقیق نمیدانیم که هر مَشْك از شراب پُر خواهد شد (۱۳) آنگاه بایشان بگو که خداوند چنین میفرماید که اینك من همگيِ ساکنانِ این زمین یعني ملوکي که بر تختِ داودْ مي نشینند و کاهنان و پیغمبران و تماميِ ساکنانِ اُورشَلِیمْ‌را بمستي پُر خواهم گردانید (۱۴) و خداوند میفرماید که ایشان‌را بر یکدیگر پدران و پسران‌را بهم خواهم زد نه حلم و نه دریغ و نه مرحمت بایشان نموده ایشان‌را بهلاکت خواهم رسانید * (۱۵) گوش دهید و بشنوید و مغرور نشوید زیرا خداوند است که میفرماید (۱۶) بخداوند و خدايِ خودتان وصفِ جلال نمائید قبل از آني که تاریکي‌را بظهور مي‌آورد و پیش از اینکه پایهاي شما بکوه‌هاي ظلمت بلغزند و هنگامي که منتظرِ نور میباشید آن‌را بسایهء مرگ بَدَل کرده بظلمتِ کلّي تبدیل نماید (۱۷) و اگر نشنوید جانِ من بسببِ غرورِ شما در مکانهاي مخفي گریه کرده چشمانم بزیادتي دُموع نموده اشك ریزان خواهد شد زیرا

که کُلّهء خداوند باسیري گرفتار شده است * (۱۸) بمَلِكْ و مَلِکَه بگو که خودتان‌را متواضع نموده بنشینید زیرا که تاجِ عزّتِ شما از سَرِ شما فرود خواهد آمد (۱۹) شهرهاي جنوبي مسدود شدند و کسي نیست که بگشاید یهُوداهْ کُلاًّ اسیر شده است و تماماً باسیري گرفتار است (۲۰) چشمانِ خودرا برداشته آناني که از طرفِ شمال مي آیند به بینید گلّهء تسلیم شدهء بتو گوسفندانِ زینتِ تو کجاست (۲۱) هنگامي که ترا بازدید مینماید چه خواهي گفت و حال اینکه ایشان‌را بضررِ خود که تا سروران و رؤسا باشند آموختي آیا دردها مثلِ زنِ زاینده ترا گرفتار نخواهند کرد (۲۲) و اگر در قلبت بگوئي که این حوادث چرا بمن واقع شد بسببِ کثرتِ عصیانت دامانت باز شده پاشنه‌هایت برهنه گردیدند (۲۳) آیا حَبَشي جلدِ خودرا و یا ببر بِیْسه‌هایش‌را تبدیل تواند کرد آنگاه شما که بعملِ بد آموخته شده اید بنمودنِ نیکي قادر توانید شد (۲۴) بنابراین ایشان‌را مثلِ کاهبُني که از بادِ بیابان در کذر است پراکنده خواهم کرد (۲۵) خداوند میفرماید که از جانبِ من قُرعه تو و قسمتِ پیمایشهاي تو همین است چونکه مرا فراموش کرده بدروغ اعتماد نموده (۲۶) باین سبب دامنهایت‌را پیشِ رویت برداشته رسوائيء تو مرئي خواهد شد (۲۷) زناکاريء تو و شیههء تو و زشتيء فحشاي تو و اعمالِ مکروههء تورا برگریوه‌ها و صحراها دیدم اي اُورِشَلِیمْ واي بر تو تا بکي خویشتن‌را پاك نخواهي ساخت *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) کلامي که از جانبِ خداوند به یِرمِیاهْ در بارهء خشکي رسید این است که * (۲) یهُوداهْ محزون و دروازه‌هایش زبون در زمین سیاه پوش میخوابند و فریادِ اُورْشَلِیمْ به بالا بر مي‌آید (۳) نجباي ایشان صغیرانشان‌را به آب میفرستند به چاهها رفته آب‌را پیدا نمي کنند با ظرفهاي خالي برمیگردند شرمنده و منفعل شده سرهاي خودرا مي‌پوشند (۴) بسببِ تفسیدنِ زمین چونکه باران بر آن نباریده است دهقانان منفعل شده سرهاي خودرا میپوشند (۵) بلي غزالهاي صحرا میزایند و بسببِ نبودنِ علف زائیده‌شده‌را وا میگذرند (۶) و گورِخران در بلندیها ایستاده بادرا مانندِ اژدرها مي کشند و چشمانشان از بي علفي خیره میگردند * (۷) اي خداوند اگرچه معصیتهاي ما بر ما شهادت میدهند بسببِ اسمِ خود عمل نما زیرا گمراهيء ما زیاد شده بتو گناه ورزبدیم (۸) اي امیدگاهِ اِسْرائیلْ و رهاننده‌اش در وقتِ تنگنائي چرا در زمین مثلِ بیگانه و مانندِ مسافري که بجهةِ بیتوته کناره میجوید گردیدهء (۹) چرا مثلِ سرگردان و مانندِ شجاعي که برهانیدن قادر نیست هستي امّا چونکه اي خداوند در میانِ مائي و اسمت بر ما خوانده شده است مارا وا مگذار * (۱۰) و خداوند به این قوم چنین میفرماید چونکه بحدّي بهرزه‌گردي مائل اند که پایهاي خودرا باز نمي کشند بنابراین خداوند از ایشان ناراضي است حال عصیانِ ایشان‌را بخاطر آورده گناهِ ایشانرا بازدید مینماید (۱۱) و باز خداوند بمن فرمود از براي خیریّتِ این قوم دعا منما (۱۲) وقتي که روزه میگیرند نالهء ایشان‌را نخواهم شنید و حیني که قربانيء سوختني و هدیّهء آرديرا تقریب مینمایند ایشان‌را قبول نخواهم

کرد بلکه ایشان‌را به شمشیر و قحطي و طاعون نابود خواهم گردانید * (۱۳) پس من گفتم که آوخ اي
خداوند خدا اینك پیغمبران بایشان میگویند که شمشیررا نخواهید دید و قحطي به شما نخواهد رسید زیرا به
تحقیق سلامت‌را در اینجا بشما خواهم داد (۱۴) و خداوند به من فرمود که پیغمبران باسمِ من بدروغ نبوّت
مي‌کنند ایشان‌را من نفرستادم و مأمور نداشتم و بایشان نگفتم برؤیاي دروغ و به تَفأّلِ باطل و بمکرِ دلِ
خودشان بشما اِنباء میکنند (۱۵) بنابراین خداوند در بارهٔ آن پیغمبراني که باسمِ من باوجودي که ایشان‌را
نفرستادم نبوّت مي‌کنند چنین میفرماید چونکه میگویند شمشیر و قحطي در این زمین واقع نخواهد شد آن
پیغمبران بشمشیر و قحطي نابود خواهند گردید (۱۶) و آن قومي که بایشان نبوّت مي‌کنند بسببِ شمشیر و
قحطي به کوچهاي اُورْشَلِیْمْ انداخته خواهند شد و خودِ ایشان و نسوانِ ایشان و پسران و دخترانِ ایشان‌را
دفن کنندهٔ نخواهد بود زیرا شرارتِ ایشانرا بر ایشان خواهم ریخت (۱۷) پس بایشان این کلام‌را خواهي
گفت که چشمانَم شب و روز بي توقّف اشك ریزان شوند زیرا که دخترِ باکرهٔ قومِ من به شکستگيِ عظیم
و صدمهٔ بزرگ منکسر است (۱۸) اگر بصحرا بیرون روم اینك کشتگانِ بشمشیر و اگر بشهر داخل شوم اینك
رنجورانِ قحطي زیرا که هم پیغمبر و هم کاهن در زمین گردش مي‌کنند و رفتارِ خودرا نمیدانند * (۱۹) آیا
یِهُوْدَاْه‌را باْلکلّ ردّ نمودي و جانَت آیا از صِیُوْنْ مُتنفّر است مارا از چه سبب بحدّي زدي که شفا دهندهٔ
نیست منتظرِ سلامت شده خیري نیست و چشم داشتِ زمانِ شفا و اینك اضطراب (۲۰) اي خداوند بشرارتِ
خودمان و به عصیانِ پدرانِ خود اعتراف مینمائیم زیرا که بتو گناه ورزیدیم (۲۱) بسببِ اسمِ خود از ما
متنفّر نشده کرسيِ جلالِ خودرا بي‌حرمت مساز عهدِ خودرا با ما بخاطر آورده مشکن (۲۲) در میانِ اَباطیلِ
طوائف آیا احدي هست که امطاررا بریزاند و مگر آسمانها بارانرا توانند بارانید اي خداوند خداي ما آیا
تو آن کس نیستي پس بتو امیدواریم چونکه عمل کنندهٔ این چیزها تماماً توئي *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و خداوند بمن فرمود اگرچه مُوْسیٰ و شِمُوْئیْل در حضورَم به ایستند جان من باین قوم مائل نخواهد
بود ایشان‌را از حضورَم روانه کن که بیرون روند (۲) و واقع شود اگر بتو بگویند که بکجا برویم آنگاه
بایشان بگو که خداوند چنین میفرماید آنکه مستحقِّ مرگ است بمرگ و آنکه مستلزمِ شمشیر است
بشمشیر و آنکه سزاوارِ قحطي است بقحطي و آنکه لائقِ اسیري است به اسیري (۳) و خداوند میفرماید
که بایشان چهار جنس حواله خواهم نمود شمشیر جهةِ کُشتن و سگان خصوصِ دریدن و مرغانِ هوا و سُباعِ
زمین‌را از براي خوردن و هلاك نمودن (۴) و ایشان‌را در تماميِ ممالكِ زمین بسببِ مَنَسّه پسرِ حِزْقیاه مَلِكِ
یِهُوْدَاْه جهةِ آنچه که در اُوْرشَلِیْمْ مرتکب بود زحمت‌کش خواهم کرد * (۵) زیرا اي اُوْرشَلِیْمْ کیست که ترا
ترحّم و کیست که ترا تعزیت بگوید و براي احوال پُرسیّت که میرود (۶) خداوند میفرماید چونکه مرا ترك
کرده قهقري نمودي بنابراین دستِ خودرا بتو دراز کرده ترا نابود خواهم گردانید که از حلم نمودن

بیزارم (۷) و ایشان‌را در دروازه‌های ولایات با غربال خواهم بیخت و قومِ خودرا بی‌وَلَد نموده هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خودشان برنگشتند (۸) بیوه زنانِ ایشان برایم از ریگِ دریا بیشتراند برایشان وقتِ ظُهر هم بمادر و هم بجوانان غارتگررا حمله‌ور خواهم کرد و بناگهان ترس و آشفتگی بر شهر افکنده خواهم گردانید (۹) هفت زاینده زبون شده نَفَسِ آخرینَش‌را میکَشد آفتابَش در حالتی که روز است فرو میرود منفعل و شرمسار میگردد خداوندگار میفرماید باقی ماندهٔگانِ ایشان‌را رو بروی دشمنانشان بشمشیر خواهم سپرد * (۱۰)ای مادرَم وای بر من که مرا از برای تمامیءِ اهلِ زمین جدل‌کننده و نزاع‌کننده زائیدی نه به ربا دادم و نه به ربا گرفتم مع هذا تمامیءِ ایشان مرا لعنت مینمایند (۱۱) و خداوند میفرماید که البتّه ترا عاقبتِ بخیر خواهم گردانید و بتحقیق در روزِ بلا و تنگی دشمن‌را شفیع تو خواهم گردانید (۱۲) آیا میشود که آهن یعنی آهن و فولادِ شمالی شکسته شود (۱۳) دولتِ ترا و خزینَهایَت‌را بسببِ تمامیءِ گناهانی که در همهٔگیءِ حدودَت کردهٔ بدونِ قیمت بتاراج خواهم داد (۱۴) و دشمنانَت‌را در زمینی که نمیدانی خواهم کوچانید.بعد از آنی که شدّتِ غضبِ من افروخته شده شمارا سوخته باشد * (۱۵) ای خداوند تو میدانی مرا بیاد آورده شفقت فرما و انتقامِ مرا از تعاقب کنندهٔگانَم بَکش مرا بسببِ دیرغضبیّت از میانه بر مدار ملامتی که از برای تو کَشیدم بدان (۱۶) کلماتِ تو یافت شدند و ایشان‌را خوردم که آنها موربِ شادمانی و سرورِ دلِ من شد سبب آنکه اسمِ تو ای خداوند خدای لشکرها برمن خوانده شده است (۱۷) در مجلسِ مستهزئان نه نشستم و شادمان نشدم بسببِ اِلْهامِ تو منفرد نشستم زیرا که مرا از رنجیدهٔگی مملّو ساختی (۱۸) دردِ من چرا دائمی و صدمهٔ من مأیوسی است که از درمان ابا مینماید آیا حقیقةً ازبرایَم بمنزلهٔ دروغگو و آبهائی که برقرار نیستند خواهی بود * (۱۹) بنابراین خداوند میفرماید که اگر برگردی ترا برخواهم گردانید که تا درحضورَم به ایستی و اگر صاحبانِ وَقاررا از پست فطرتان برآری بمنزلهٔ دهانِ من خواهی شد و ایشان بتو بازخواهند گردید امّا تو بایشان بازگشت نخواهی نمود (۲۰) و ترا از برای این قوم دیوارِ مشیّدِ برنجین خواهم گردانید که هرچند بتو بجنگند بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند میفرماید که جهةِ نجات دادن و رهانیدنَت من با تو ام (۲۱) و ترا ازدستِ شریران خواهم رهانید و ترا از کفِ جبّاران آزاد خواهم کرد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که از برای خود زنی مگیر تا که ترا پسران و دختران در این مکان نباشند (۳) زیرا که خداوند در بارهٔ پسران و دخترانی که در این مکان زائیده میشوند و بخصوصِ مادرانی که ایشان‌را میزایند و پدرانی که ایشان‌را در این ولایت تولید مینمایند چنین میفرماید (۴) که از مرگهای هولناک خواهند مُرد نه نوحه‌گری شده و نه مدفون شده بر روی زمین مثلِ سرگین خواهند ماند و بشمشیر و قحطی باتمام خواهند رسید و لاشهای ایشان غذای مُرغانِ هوا و وحوشِ زمین خواهد شد

(۵) زيرا خداوند چنين ميفرمايد كه بخيرات خانه داخل مشو و براي نوحه‌گري و عزاداري مرو زانرو كه خداوند ميفرمايد كه سلامت مع رحمت و زأفتِ خودرا از اين قوم برميدارم (۶) دراين مكان بزرگ و كوچك ميميرند كه مدفون نخواهند شد و از براي ايشان ماتم نخواهند گرفت بلكه از براي ايشان نه مجروح و نه مو كننده خواهند شد (۷) در حينِ ماتم جهةِ تسلّي دادنِ اقرباي اموات نان‌را بايشان نخواهند شكست و كأسِ تسلّي‌را احدي بپدران و مادرانِ ايشان نخواهد نوشانيد * (۸) و بقصدِ خوردن و نوشيدن به مهمان خانه نرفته با ايشان منشين (۹) زيرا كه خداوندِ لشكرها خداي إسْرائِيْلْ چنين ميفرمايد اينك من از اين مكان در مدّ نظرِ شما و در روزهاي شما آوازِ سرور و آوازِ فرح و آوازِ داماد و آوازِ عروس‌را ساكت خواهم گردانيد * (۱۰) و هنگامي كه تماميءِ اين كلمات‌را به اين قوم بيان مينمائي و ايشان از تو مي‌پرسند كه از چه رهگذر خداوند تماميءِ اين بلاياي عظيم‌را برما فرموده است و عصيانِ ما چيست و گناهي كه بخداوند خداي ما ورزيديم چه (۱۱) آنگاه تو بايشان البتّه بگو كه * خداوند ميفرمايد سبب اين است كه پدرانِ شما مرا ترك كرده و پيْرويءِ خدايانِ غير نموده آنهارا عبادت و سجده نمودند بلكه مرا وا گذاشته شريعتَم‌را محفوظ نداشتند (۱۲) و شما رفتارِ خودرا از پدرانِ خود بدتر نموديد درحالتي كه اينك هركس در پيْءِ هواي دلِ مفسدِ خود رفتار نموده مرا نشنيديد (۱۳) بنابراين شمارا از اين زمين بزميني كه ندانستيد شما و پدرانِ شما من خواهم انداخت و در آنجا روز و شب خدايانِ غيررا عبادت خواهيد كرد در جائي كه من شمارا مرحمت نخواهم فرمود * (۱۴) پس خداوند مي‌فرمايد كه اينك روزها مي‌آيند كه بارِ ديگر گفته نخواهد شد كه خداوندي كه بني إسْرائِيْلْ‌را از زمينِ مِصْر برآورد حيّ است * (۱۵) بلكه گفته ميشود خداوند حيّ است كه بني إسْرائِيْلْ‌را از زمينِ شمال و از تماميءِ اراضي كه ايشان‌را بآنجاها رانده بود برآورد و من ايشانرا [بعد از آن] بزميني كه به پدرانِ ايشان داده بودم باز پس خواهم آورد (۱۶) خداوند ميفرمايد اينك ماهي گيرانِ بسيادي‌را روانه ميگردانم كه ايشان‌را صَيْد خواهند كرد و بعد صيّادانِ بيشماري‌را من فرستم كه ايشان‌را از هركوه و از هرگَريوه و از سوراخ‌هاي صخره‌ها شكار خداهند نمود (۱۷) زيرا كه چشمانَم برهمه‌گيءِ راه‌هاي ايشان بوده از حضورَم مخفي نخواهند شد و عصيانِ ايشان از پيشِ نظرَم مستور نيست (۱۸) و عصيان و گناهِ اوّلين و آخرينِ ايشان‌را مكافات خواهم نمود بسببِ اينكه زمينِ مرا بلاشهاي رجسِ خودشان پليد ساختند و ميراثِ مرا از مكروهاتشان پر ردند * (۱۹) اي خداوند قوّت من و قلعهء من و ملجاءِ من در روزِ تنگنائي [البتّه] قبائل ازكرانهاي زمين نزدِ تو آمده خواهندگفت بتحقيق پدرانِ ما دروغ و بُطلاني كه بيفائده است وارث شدند (۲۰) آيا ميشود كه انسان از براي خود خدايان سازد و حال اينكه خدا نيستند (۲۱) بنابراين اينك اين مرتبه دستِ خودرا بايشان ظاهر و جبروتِ خودرا بايشان باهِر ميگردانم تا بدانند كه اسمِ من خداوند است *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

(۱) گناهِ يِهُوْداهْ بر لوحِ ادلِ ايشان و بر شاخهاي مذبحهاي شما با قلمِ آهنين مرقوم و بنوكِ الماس محكوك

ست (٢) که پسرانِ ایشان مذبحهایشان و تنقشِ عَشْتارُوْتشانرا در نزدِ درختانِ سبز و برگریوههاي بلند ذکر
مینمایند (٣) اي کوهِ من که در صحرائي دولتِ تو و تماميءِ گنجهاي ترا بسببِ گناهي که در همهگيءِ
حدودّت بر مقامهاي بلند مرتکب شدي به تاراج خواهم داد (٤) و خودِ تو از میراثي که بتو دادم متروك
خواهي ماند و ترا در زمیني که نمیداني خادمِ دشمنانّت خواهم گردانید زیرا که در غضبّم آتشيرا افروختید که
دائماً خواهد سوخت * (٥) خداوند چنین میفرماید لعنت باد بر کسي که بر انسان تکیه مینماید و بشريرا
بمکانِ بازويِ خود میگیرد و قلبش از خداوند منحرف است (٦) زیرا مثلِ نهالِ بي برگي که وُرودِ نیکوئيرا
نمي بیند خواهد بود که در مکانهاي خشكِ بیابان در زمینِ شورهء غیرِ مسکون ساکن خواهد شد
(٧) مبارك باد آن کسي که تکیه بر خداوند نموده و خداوند تکیهگاهِ اوست (٨) زیرا مثلِ درختِ مغروس
شدهء بکنارِ آبها خواهد بود که ریشههایَش‌را بجویهاي آب میدَواند و حرارت‌را که مي‌آید نمي بیند و برگَش
سبز بوده در خشكسالي بي‌اندیشه از میوه دادن باز نخواهد ماند * (٩) دل از همه چیز هم فریبندهتر و هم
گُمراهتر است کیست که آن‌را بداند (١٠) من که خداوندم تفتیش کنندهء دل و تجربه کنندهء گردههایم تا
آنکه بهر کسي موافقِ رفتارَش و مطابقِ میوهء اعمالَش ادا نمایم (١١) چناني که کبك بر بیضههائي که تخم
نکردهء است تفریخ مینماید همچنان است کسي که بغیرِ حقّ مال جمع میکند که در نصفِ روزهایَش آن‌را
ترك کردهء در آخرَش ابله خواهد ماند (١٢) مقامِ مقدّسِ ما از ازل کرسيءِ ذي‌جلالِ رفیع است (١٣) اي
خداوند امیدِ اِسْرائیْلْ همهگيءِ تارِکانِ تو شرمنده خواهند شد و برگشتهگانِ از من در خاك مکتوب خواهند شد
زیرا منبعِ آبِ حیاتي که خداوند است ترك کردند * (١٤) اي خداوند مرا شفا دهء که شفا خواهم یافت و مرا
خلاصي دِهء که خلاص خواهم شد زیرا که محمودِ من توئي (١٥) اینك ایشان بمن میگویند که کلامِ خداوند
کجاست تمنّا اینکه حال واقع شود (١٦) نسبت بمن از بودنِ شباني در عقبِ تو دست نکشیدم و تو
میداني که مشتاقِ روزِ بلا نبودم آنچه که از لبهایَم بیرون مي‌آید در حضورِ تو است (١٧) از برایَم مادّهء ترس
مباش که در روزِ بلا ملجاءِ من توئي (١٨) تعاقب‌کنندهگانِ من شرمنده شوند امّا من شرمنده نشوم ایشان
مخوف شوند امّا من مخوف نشوم روزِ بلارا بر ایشان بیاور و ایشان‌را بِاْلْمضاعف بشکستهگي بشکن *
(١٩) خداوندگار بمن چنین فرمود که روانه شده در دروازهء پسرانِ قوم به ایست که از آن ملوكِ یِهُوْدْاٰهْ
دخول و خروج مینمایند و هم بر تماميءِ دروازههاي اُوْرشَلِیْمْ (٢٠) و بایشان بگوي که اي ملوكِ یِهُوْدْاٰهْ و
تماميءِ یِهُوْدْاٰهْ و همهگيءِ ساکنانِ اُوْرشَلِیْمْ که از این دروازهها داخل میشوید کلامِ خداوندرا بشنوید
(٢١) خداوند چنین میفرماید که از جانِ خودتان با حذر باشید و در روزِ سبت بارکَشي نه نمائید و از
دروازههاي اُوْرشَلِیْمْ میآورید (٢٢) و در روزِ سبت باررا از خانههاي خودتان بیرون میآورید و هیچ کار مکنید
و روزِ سبت‌را چناني که آباي شمارا مأمور داشتم تقدیس نمائید (٢٣) امّا نشنیدند و گوشِ خودرا فرا
نداشته گردنهاي خویشتن‌را قوي گردانیدند تا آنکه نشنوند و متنبّه نشوند * (٢٤) و خداوندگار میفرماید
واقع میشود که اگر مرا حقیقةً بشنوید و باررا در روزِ سبت از دروازههاي این شهر نیآورید و روزِ سبت‌را

تقدیس نموده در آن هیچ کار نکنید (۲۵) آنگاه ملوك و سروران برکرسيء داوُدْ نشسته از دروازههاي این شهر بر عرّاده و اسبها سوار شده داخل خواهند شد خودِ ایشان و سرورانِ ایشان و مردمانِ یِهُوداهْ و ساکنانِ اُورِشَلِیمْ و این شهر هم ابداً معمور خواهد ماند (۲۶) و از شهرهاي یِهُوداهْ و اطرافِ اُورِشَلِیمْ و زمینِ بِنْیامِینْ و از هامون و از کوهستان و از جنوب خواهند آمد و قربانیهاي سوختني و ذبائح و هدیّههاي آردي و کُندر آورده هدیّهاي شکرگذاري بخانهء خداوند خواهند رسانید * (۲۷) و اگر مرا نشنیده تا آنکه روزِ سبت‌را تقدیس نمائید و باررا برندارید و بروزِ سبت داخلِ دروازههاي اُورِشَلِیمْ شوید آنگاه آتشي‌را در دروازههایَش مي افروزم که قصرهاي اُورِشَلِیمْ‌را خواهد سوخت و منطفي نخواهد شد *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) کلامي که بیِرمِیاهْ از جانبِ خداوند رسید بدین مضمون بود (۲) که برخیز بخانهء کوزهگر فرود آي که ترا در آنجا بکلامِ خود شنوا خواهم کرد (۳) پس بخانهء کوزهگر فرود آمدم و اینك شغلي برروي چرخ درست میکرد (۴) و ظرفي که از گلِ میساخت در دستِ کوزهگر ضائع شد و برگشته ظرفِ غیریرا ساخت مطابقِ آنچه که در نظرِ کوزهگر خوش آمد که بسازد (۵) پس کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۶) که خداوندگار میفرماید اي خانَدانِ اِسْرائِیْلْ آیا من بشما مثلِ این کوزهگر نمیتوانم عمل نمایم اینك اي خانَدانِ اِسْرائِیْلْ چناني که گل در دستِ کوزهگر است شما در دستِ من همچنان اید (۷) هنگامي که در بارهء قبیلهء و یا مملکتي بخصوصِ کندن و خراب کردن و هلاك نمودن بگویم (۸) اگر آن قبیله از شرارتي که در بارهء آن گفتم برگردد آنگاه نظر ببدي که قصد نموده بودم که بایشان عمل نمایم تغییر به ارادهء خود خواهم داد (۹) و هنگامي که در بارهء قبیله و یا مملکت بخصوصِ بنا کردن و غرس نمودن بگویم (۱۰) اگر بدیرا در نظرَم بعمل آورده فرمانِ مرا نشنوند آنگاه خصوصِ نیکوئي که گفته بودم که بایشان عمل نمایم تغییر بارادهءام خواهم داد * (۱۱) پس حال فرمان اینست که بمردمانِ یِهُوداهْ و ساکنانِ اُورِشَلِیمْ خطاب کرده بگوئي که خداوند چنین میفرماید اینك من بخلافِ شما بدیرا مصوّر میکنم و تدبیري بر ضدّ شما مینمایم پس برگردید هرکس از راهِ زشتِ خود و راههاي خود و اعمالِ خودرا نیکو سازید (۱۲) امّا ایشان گفتند که امیدي نیست زیرا که در پَيْء افکارِ خودِ ما خواهیم رفت و موافقِ هَوَسِ دلِ زشتِ خود هر یك رفتار خواهیم نمود * (۱۳) بنا بر این خداوند چنین میفرماید که حال در میانِ طوائف سوءال نمائید که مثلِ این چیزهارا کیست که شنیده باشد که دخترِ باکرهء اِسْرائِیْلْ بعملِ بسیار خوفناکي مرتکب گردیده است (۱۴) آیا برفِ لُبنانْ که از صخره روان است زمینهاي مرا ترك خواهد کرد و مگر آبهاي غریبهء سَرْد رودبارهاي خودرا ترك خواهند نمود (۱۵) امّا قومِ من مرا فراموش کرده بچیزِ باطل بخور میسوزانند و براهها و طرائقِ قدیمِ خودشان لغزان شده بسمتهاي راهِ غیرِ مُهیّا گردش مینمایند (۱۶) تا آنکه زمینِ خودرا ویران و محلِّ صفیر زدنِ دائمي گردانند هر کسي که از آن میگذرد متحیّر شده سَرِ خودرا خواهد جنبانید (۱۷) ایشان‌را از حضورِ

دشمن مثلِ بادِ شرقي پراكنده خواهم ساخت و در روزِ ذلّتِ ايشان نه رو بلكه پُشت بايشان خواهم
نمود * (۱۸) آنگاه گفتند كه بيائيد و فكري بر ضدّ يِرْمياهْ نمائيم زيرا كه شريعت از كاهن و مشورت
از حكيم وكلام از پيغمبر ضائع نخواهد شد بيائيد كه اورا بزبان بزنيم و بهيچ كلامَش گوش ندهيم *
(۱۹) اي خداوند بمن گوش ده و قولِ مُدّعيانِ مرا استماع نما (۲۰) آيا بدي بجاي نيكي ادا خواهد شد
زيرا چاهي از براي جانَم ميكَنند بخاطر دار كه چونكه در حضورت ايستادم تا آنكه براي ايشان
نيكوئي گفته حدّتِ ترا از ايشان برگردانم (۲۱) بنابراين پسرانِ ايشانرا بقحطي تسليم نما و ايشان‌را
بدمِ شمشير بكُش و زنهاي ايشان بي‌وَلَد و بيوه گردند و مردانِ ايشان‌را بمرگ كُشته شوند و جوانانِ
ايشان در معركه كُشتهٔ شمشير گردند (۲۲) و هنگامي كه فوجي بناگهان بر ايشان مي‌آوري فرياد از
خانهاي ايشان مسموع شود زيرا بخصوصِ گرفتار كردنَم چاه‌را كَندند و دامهارا براي پايهايَم پنهان كردند
(۲۳) اي خداوند تماميِ مشورتهاي مُهلكِ ايشانرا بر من ميداني عصيانِ ايشان‌را ميامُرز و گناهِ ايشان از
حضورت محو نشود بلكه در حضورت بلغزش افتند هنگامِ غضبت با ايشان چنين عمل نما *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) خداوند چنين ميفرمايد كه روانه شده كوزهٔ گِلينِ كوزه‌گررا با مشايخانِ قوم و مشايخانِ كاهنان بگير
(۲) و بدرّهٔ اِبنِ هِنُّوم كه بدهنهٔ دروازهٔ شرقي است بيرون رو و در آنجا كلماتي كه بتو مي گويم ندا كن
(۳) و بگو كه * اي ملوكِ يِهُوْداهْ و ساكنانِ أُورْشَلِيمْ كلامِ خداوندرا بشنويد خداوندِ لشكرها خداي
إِسْرائِيلْ چنين ميفرمايد كه اينك در اين مكان بلائي مي آورم كه گوشهاي هر كسي كه آن‌را بشنود زنگ
خواهد زد (۴) از آنجائي كه مرا ترك كردند و در اين مكان بيگانه‌وار رفتار كردند و بخوررا در آن
بخدايانِ غيري كه ايشان و پدرانِ ايشان و ملوكِ يِهُوْداهْ ندانستند سوزانيدند و اين مكان‌را از خونِ
بي تقصيران مملوّ كردند (۵) و مقامهاي بلندِ بَعَل‌را خصوصِ سوزانيدنِ پسرانِ خود در آتش از راهِ قربانيِ
سوختني به بَعَلْ بنا كردند [عملي] كه امر نفرمودم و فرمان ندادم بلكه بخاطرَم نگذشت * (۶) بنابراين
خداوند ميفرمايد كه اينك روزها مي‌آيد كه باين مكان ديگر تُوْفِتْ و درّهٔ اِبنِ هِنُّوم گفته نخواهد شد
بلكه درّهٔ قتل (۷) و در اين مكان مشورتِ يِهُوْداهْ و أُورْشَلِيمْ‌را باطل خواهم گردانيد و ايشان‌را در برابرِ
دشمنانِشان و بدستِ جويندهٔگانِ جانِ ايشان از شمشير خواهم انداخت و لاشهاي ايشان‌را بمرغانِ هوا
و سباعِ زمين براي غذا ميدهم (۸) و اين شهررا بخرابي و بمحلِّ صفير زدن تبديل خواهم نمود هر كسي
كه از آن ميگذرد حيران شده بجهةِ تماميِ صدماتَش صفير خواهد زد (۹) و به ايشان گوشتِ پسرانِ
ايشان و گوشتِ دخترانِ ايشان‌را خواهم خورانيد و هر كس بسببِ ضيق و تنگي كه ايشانرا دشمنانِ ايشان
و جويندهٔگانِ جانِ ايشان محصور ميسازند گوشتِ رفيقِ خودرا خواهد خورد * (۱۰) آنگاه كوزه‌را در مدّ
نظرِ كساني كه با تو ميروند بشكن (۱۱) و به ايشان بگو كه خداوندِ لشكرها چنين ميفرمايد كه چناني

که احدي کوزهٔ کوزه‌گررا میشکند که اصلاح پذیر نباشد همچنان این قوم و این شهررا خواهم شکست و در تُوفِتْ دفن خواهند کرد تا که جاي دفن کردن نماند (۱۲) خداوند میفرماید که باین مکان و بساکنانِ این مکان چنین عمل خواهم کرد و این شهررا نیز مثلِ تُوفِتْ خواهم گردانید (۱۳) و خانهاي اُورْشَلِیْمْ و خانهاي ملوكِ یِهُوداهْ مثلِ مکانِ تُوفِتْ نا پاك خواهند شد یعني تمامئ خانهائي که بر بامهاي آنها به همه‌گئ لشکرهاي آسمان بخور نمودند و هدیهاي ریختني بخدایانِ غیر ریختند * (۱۴) و یِرمِیاهْ از تُوفِتْ که خداوند اورا جهةِ نبوّت بآنجا فرستاده بود باز آمد و در حیاطِ خانهٔ خداوند ایستاده بتمامئ قوم اعلام کرد (۱۵) که خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِیْلْ چنین میفرماید که اینك باین شهر و به همه‌گئ شهرهایش تمامئ بلایائي که در باره‌اش گفتم خواهم آورد بسببِ اینکه گردنِ خودشان‌را قوي کرده به سخنانم گوش ندادند *

(فصلِ بیستم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و پَشْحُورِ پسرِ اِمّیرِ کاهن که رئیس ناظرِ خانهٔ خداوند میبود شنید که یِرْمِیاهْ پیغمبر باین کلام متکلّم است (۲) و پَشْحُورْ یِرمِیاهِ پیغمبررا زده اورا در حبس خانهٔ دروازهٔ بِنْیامِیْنْ که برابرِ خانهٔ خداوند بود گذاشت (۳) و بامدادان واقع شد که پَشْحُورْ یِرمِیاهْ‌را از حبس خانه بیرون آورد و یِرمِیاهْ وَيْ‌را گفت که خداوند اسمت‌را نه به پَشْحُورْ بلکه به ماگُورْ مِسّابِیْبْ تسمیه نموده است (۴) زیرا خداوند چنین میفرماید که اینك من ترا هم از براي خودت و هم از براي تمامئ دوستانت موروثِ ترس میگردانم که ایشان بشمشیرِ دشمنانشان افتاده و چشمانت خواهند دید و همه‌گئ یِهُوداهْ‌را بدستِ مَلِكِ بابِلْ خواهم سپرد که ایشان‌را ببابِلْ اسیر برده با شمشیر خواهد کُشت (۵) و تمامئ دولتِ این شهر و محصولِ همه‌گئ زحمتش و کلّ چیزهاي قیمتیش و جمیع گنجهاي ملوكِ یِهُوداهْ‌را بدستِ دشمنانِ ایشان تسلیم و تفویض نموده که ایشان‌را غارت کرده و گرفتار نموده ببابِلْ خواهند آورد (۶) و تو اي پَشْحُورْ و تمامئ ساکنانِ خانه‌ات اسیروار روانه شده و ببابِلْ داخل شده در آنجا خواهي مُرد و در آنجا تو و تمامئ دوستانت که بایشان بدروغ نبوّت کردي مدفون خواهید شد * (۷) اي خداوند مرا تمایل دادي که من راضي شدم از من قوي‌تر بودي و غالب آمدي هر روز دام مضحکه شده هرکس مرا استهزا مي‌نماید (۸) زیرا وقتِ تکلّم کردنم ناله مینمایم بلکه ظلم و غارت فریاد میکنم چونکه از برایم کلام خداوند هر روز موجبِ ملامت و استهزا است (۹) پس گفتم که ذکرِ اورا نخواهم کرد و باسمِ او بارِ دیگر متکلّم نخواهم شد امّا کلامش در دلم مثلِ آتشِ سوزندهٔ حبس شدهٔ دراستخوانهایم شده از تحمّل نمودن درمانده شدم و قادر نبودم (۱۰) زیرا رسوائي بسیاري‌را در حالتي که احاطه شدهٔ بترس بودم شنیدم که اِنباء نما تا آنکه اِنباء نمائیم همه‌گئ مردمانِ صلح اندیشِ من منتظرِ لغزیدنم میباشند تا بلکه فریفته شده بر او غالب توانیم آمد و انتقامِ خودرا از او بکشیم (۱۱) امّا خداوند مثلِ جبّارِ قوي با من است بنابراین تعاقب کننده‌گانِ من لغزیده غالب نخواهند آمد بسیار شرمنده خواهند شد و بکام نخواهند رسید

رسوائيءِ دائميءِ ايشان فراموش كرده نخواهد شد (۱۲) اي خداوندِ لشكرها كه صديق‌را تجربه مينمائي و
گرده‌ها و دلهارا مي بيني انتقامت‌را از ايشان به بينم زيراكه دعواي خودرا بتو حواله مينمايم
(۱۳) خداوندرا بسرائيد خداوندي كه جانِ مسكين‌را از دستِ شريران ميرهاند تهليل نمائيد (۱۴) لعنت
بر آن روزي باد كه زائيده شدم روزي كه مادرم مرا زائيد مبارك نباشد (۱۵) بر كسي كه مژده به پدرم
داده گفت كه از برايت فرزندِ ذكوري توليد يافته است و اورا بسيار شادمان گردانيد لعنت باد (۱۶) آن
كس مثلِ شهرهائي كه خداوند دريغ ننموده واژگون ساخت بشود فريادي‌را وقتِ صبحدم و
غلغله‌را هنگامِ ظهر بشنود (۱۷) سبب اينكه مرا در رَحِم نكُشت تا آنكه مادرم از برايم بمنزلهء
مزار باشد و رحمش هميشه آبستن مانده باشد (۱۸) از چه سبب است كه از رَحِم بيرون آمدم تا آنكه
مشقّت و درد به بينم و روزهايم بشرمندگي باتمام رسند *

(فصلِ بيست و يكم مشتمل برچهارده آيه)

(۱) كلامي كه از جانبِ خداوند بيرمياه رسيد حيني كه صِدقياه مَلِكْ پَشْحُورِ پسرِ مَلْكِياهْ و صَفَنْياهِ پسرِ
مَعَسياهِ كاهن‌را باو فرستاد تا آنكه بگويند (۲) تمنّا اينكه از براي ما از خداوند درخواست نماي زيراكه
نبوكدرصّر پادشاهِ بابِلْ برما جنگ مينمايد شايدكه خداوند موافقِ عجايباتِ خود با ما عمل نمايدكه تا
و از ما برگردد (۳) و يرمياهْ بايشان فرمودكه بصدقياهْ چنين بگوئيد (۴) كه خداوند خداي اِسْرائيلْ چنين
ميفرمايدكه اينك من اسبابِ جنگي كه بدستِ شمايندكه شما بواسطهء آنها بپادشاهِ بابِلْ و كَلْدانيانيِ كه
شمارا خارج از ديوارها محاصره مينمايند ميجنگيد برميگردانم و ايشان‌را باندرونِ اين شهر جمع خواهم كرد
(۵) و من با شما با دستِ دراز و بازوي قوي و هم با غضب و حدّت و خشمِ عظيم جنگ خواهم نمود
(۶) ساكنانِ اين شهر از آدميان و بهائم‌را خواهم زدكه بطاعونِ عظيم خواهند مُرد (۷) و خداوند ميفرمايد
كه بعد از آن صِدْقياهِ مَلِكِ يهُوداهْ و بندهگانش و خلقش‌را و هم كساني كه بعد از طاعون و شمشير و قحطي
در اين شهر باقي ميمانند بدستِ نبوكدرصّرِ پادشاهِ بابِلْ و بدستِ دشمنانِ ايشان و بدستِ جويندهگانِ
جانِ ايشان تسليم خواهم نمود تا آنكه بدمِ شمشير ايشان‌را بزندكه بايشان نه دريغ و نه حلم و نه رحم
خواهد كرد * (۸) و باين قوم بگوكه خداوند چنين ميفرمايدكه اينك راهِ حيات و راهِ مرگ‌را در حضورِ شما
ميگذارم (۹) آنكه در اين شهر بماند از شمشير و قحطي و طاعون خواهد مُرد و آنكه بيرون رود و به
كَلْدانيانيِ كه شمارا احاطه مي نمايند ملحق شود زنده مانده جانش بمنزلهء غنيمت خواهد بود (۱۰) زانرو
خداوند ميفرمايدكه روي خودرا باين شهر از براي بدي نه از براي خوبي ميگردانم كه بدستِ مَلِكِ بابِلْ
تسليم خواهد شد و آنرا بآتش خواهد سوزانيد * (۱۱) و نسبت بخاندانِ پادشاهِ يهُوداهْ بگوكه كلامِ
خداوندرا بشنويد (۱۲) اي خاندانِ داودْ خداوند چنين ميفرمايد كه سحرگاهان بانصاف حكم نمائيد و
مظلومانرا از دستِ ظالمان رها دهيد مباداكه شدّتِ قهرِ من بسببِ بديءِ اعمالِ شما مثلِ آتش خروج

نموده بحدّي بسوزد که منطفي نشود (۱۳) خداوند میفرماید که اي ساکنِ دردرّه و صخرهء درهامون اینك
برضدّ تو ام چونکه میگوئید کیست که بما فرود آید و کیست که بمسکنهاي ما داخل شود (۱۴) امّا
خداوند میفرماید که نتیجهء اعمالِ شمارا بر شما ردّ خواهم نمود و آتشي‌را در جنگلش خواهم افروخت
که اطرافش‌را خواهد سوزانید *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر سي آیه)

(۱) خداوند چنین فرمود که بخانهء پادشاهِ یهُوداه فرود آي و در آنجا باین کلام متکلّم شو (۲) و بگو که *
اي پادشاهِ یهُوداه که بر تختِ داوُد جالسي کلامِ خداوندرا بشنو تو و بندهگانت و قومت که باین دروازه‌ها
داخل میشوید (۳) خداوند چنین میفرماید که بانصاف و عدالت عمل نمائید و مظلوم‌را از دستِ ظالم رها
دهید و بغریب و یتیم و بیوه ستم و جور ننمائید و خونِ بي‌گناهان‌را در این مکان مریزید (۴) زیرا اگر
في‌الواقع این کاررا بکنید آنگاه پادشاهاني که از داوُد بر تختش مي‌نشینند برعرّاده‌ها و اسبها سوار شده داخلِ
دروازه‌هاي این خانه خواهند شد ایشان و بندهگانِ ایشان و قومِ ایشان (۵) امّا اگر این کلمات‌را نشنوید
خداوند میفرماید که بذاتِ خود قسم که این خانه خراب خواهد شد * (۶) بدرستي که خداوند در بارهء
خانهء مَلِكِ یهُوداه چنین میفرماید اگرچه تو از برایم مثلِ گِلعاد و رأسِ لُبنان باشي البتّه ترا به بیابان و
شهرهاي غیرِ مسکون مبدّل خواهم کرد (۷) و بر تو خراب کننده‌گان‌را هریك با آلاتش مهیّا میسازم تا آنکه
ایشان برگزیده‌ترینِ سروهاي آزادت‌را بُرّیده به آتش افکنند (۸) و قبائلِ بسیاري از نزدِ این شهر عبور
نموده بیکدیگر خواهند گفت که خداوند باین شهرِ عظیم چرا چنین نموده است (۹) و جواب خواهند گفت
که عهدِ خداوند خدايِ خودرا ترك نموده خدایانِ غیررا سجده و عبادت نمودند * (۱۰) از براي مُرده
گریه منمائید و از برایش نوحه نکنید از براي کسي که روان است بشدّت گریه نمائید که بارِ دیگر
برنخواهد گشت تا آنکه زمینِ تولّدِ خودرا به بیند (۱۱) زیرا خداوند در بارهء شَلُّومِ پسرِ یوشیاهِ پادشاهِ
یهُوداه که بجاي پدرِ خود یوشیاه سلطنت نموده و از این مکان بیرون رفته است چنین میفرماید که دیگر
باین مکان برنخواهد گشت (۱۲) بلکه در مکاني که اورا اسیر بردند در آنجا خواهد مُرد و این زمین‌را دیگر
نخواهد دید * (۱۳) واي برکسي که از براي خود خانه‌را به بي‌انصافي و کوشکهایش‌را بناحقّ بنا میکند و
همسایهء خودرا مفت خادم گردانیده مُزدش‌را باو نمیدهد (۱۴) آنکه میگوید از براي خود خانهء وسیع و
کوشك‌هاي مُرَوَّح بنا خواهم کرد و از برایش پنجره‌ها ساخته از چوبِ سرو آزاد مُسقّف مینماید و با
شنجرف رنگین میکند (۱۵) آیا بستنِ خودرا بچوبِ سروهاي آزاد باعثِ استمراريِ سلطنتِ تو خواهد بود
پدرت آیا اکل و شُرب ننمود و هنگامي که انصاف و عدالت عمل مینمود آنگاه از برایش خوشي بود
(۱۶) دعواي فقیر و مسکین‌را غَوْر رسي مینمود آنگاه از برایش خوشي بود خداوند میفرماید که آیا
شناختنِ من همین نیست (۱۷) امّا چشمانت و دلت بسته بچیزي نبود مگر در طمعِ خردت و ریختنِ خونِ

بي‌گناهان و مرتکب شدن بظلم و ستم * (۱۸) بنابراین خداوند دربارهٔ یهُویاقیم پسرِ یوشیاه مَلِكِ
یهُوداه چنین میفرماید که از برایش نوحه نکرده آوخ اي برادرم و یا آوخ اي‌خواهرم نخواهند گفت و
مویه نکرده نخواهند گفت که آوخ اي آقایم و یا آوخ اي جلالش (۱۹) بمدفنِ حمار مدفون خواهد
شد و بیرون کشیده شده بخارجِ دروازه‌هاي أورشلیم افکنده خواهد شد * (۲۰) به لُبنان بر آمده
فریاد کن و آوازِ خودرا در باشان بلند نموده و از عُدود خروش کن زیرا که تمامیءِ دوستانت شکستند
(۲۱) در امنیّت بتو گفتم امّا گفتي که نخواهم شنید راهت از جوانیت همین بوده است که گوش به آوازِ
من ندهي (۲۲) تمامیءِ راعیانت‌را باد خواهد خورد و محبّانت اسیرزار روانه خواهند شد آنگاه بسببِ تمامیءِ
اعمالِ زشتت شرمسار و خجل خواهند شد (۲۳) اي نشینندهٔ در لُبنان که اشیانهٔ خودرا درمیانِ سروهاي
آزاد بنا میکني زماني که دردها مثلِ دردِ زهِ زاینده ترا میگیرد چه قدر ترحّم کرده میشوي * (۲۴) خداوند
میفرماید که بحیاتِ خود قسم اگرچه یکُنیاه پسرِ یهُویاقیم پادشاه یهُوداه انگشترینِ دستِ راستم مي‌بود البتّه
ترا از آن میکشیدم (۲۵) و ترا بدستِ جویندهگانِ جانت و بدستِ آنکساني که از روي آنها میترسي یعني
بدستِ نبُوکدرصّر مَلِكِ بابِل و بدستِ کَلدانیان تسلیم خواهم نمود (۲۶) و ترا و مادرت که ترا زائیده
است بزمینِ غریبي که درآن تولّد نیافتید خواهم انداخت که درآنجا خواهید مُرد (۲۷) امّا بزمیني که
ایشان جانِ خودرا از براي برگشتنِ بآن مُشتاق میسازند بر نخواهند گشت (۲۸) این شخصِ یکُنیاه آیا صنمِ
منفورِ شکسته شدهٔ و یا ظرفي که ناپسندیده است میباشد چرا با اولادش بزمیني که عارف نبوده اند
انداخته و مطروح شده اند * (۲۹) اي زمین اي زمین اي زمین کلامِ خداوندرا بشنو (۳۰) خداوند چنین
میفرماید که این شخص‌را بي‌وَلَد و مردي که در روزگارش بکام نخواهد رسید مرقوم سازید زیرا که ازنسلش هیچ
کسی کامیاب نخواهد شد بحدّي که بر تختِ داوُد جلست نموده بارِ دیگر در یهُوداه سلطنت نماید *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) خداوند میفرماید واي بر راعیاني که گوسفندانِ مرتعِ مرا گمراه و پراکنده میسازند (۲) بنابراین
خداوند خداي إسرائیل دربارهٔ راعیاني که قومِ مرا رعایت مینمایند چنین میفرماید چونکه گوسفندانِ مرا
پراکنده و رانده گردانیدید و بآنها توجّه ننمودید پس خداوند میفرماید که اینك شرارتِ اعمالِ شمارا بر
شما بازپس خواهم آورد (۳) و باقي ماندهگانِ گوسفندانِ خودرا از تمامیءِ ولایاتي که ایشان‌را در آنها
پراکنده گردانیدم جمع خواهم کرد و ایشان‌را بآغل‌هایشان باز پس خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند
شد (۴) و از براي ایشان راعیاني که ایشان‌را رعایت نمایند نصب خواهم نمود و خداوند میفرماید که بارِ
دیگر ترسان و مشوّش نخوهند شد و مفقود نخواهند گردید (۵) خداوند میفرماید که اینك روزها مي‌آید که از
براي داوُد شاخهٔ عادلي‌را برمیخیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و راستي‌را
بجا خواهد آورد (۶) و در روزگارش یهُوداه نجات خواهد یافت و إسرائیل با إمنیّت ساکن خواهد شد و

سمي که بآن نامیده میشود این است که * یَهْوَاهْ صِدْقِینُو (۷) بنابرین خداوند میفرماید که روزها می آیند
که دیگر نخواهند گفت خداوندي که بني إِسْرَائِیلْرا از زمینِ مِصْر بیرون آورد حیّ است (۸) بلکه خداوند
حیّ ست که ذریّهٔ خاندانِ إِسْرَائِیلْرا از زمینِ شمال و از تماميِ زمینهائي که ایشانرا بآنها رانده بودم بیرون
آورده راهبري فرموده است تا آنکه در زمینِ خودشان ساکن شوند * (۹) بسببِ پیغمبران دلَم در اندرونَم
شکسته و تماميِ استخوانهایَم مُرتعش شده مانندِ مردِ طافح و کسي که مغلوبِ شراب است از جهةِ خداوند و
کلامِ قُدسَش گردیده‌ام (۱۰) زیرا که زمین از زناکاران پُراست و ولایت بسببِ سوگندِ دروغ محزون است مَراتعِ
بیابان پژمرده است چونکه دَویدنِ ایشان ببدي است و جبروتِ ایشان ناحقّ است (۱۱) زیرا که هم
پیغمبران و هم کاهنان منافق اند خداوند میفرماید شرارتِ ایشانرا در خانهٔ خود یافتم (۱۲) بنابراین از براي
ایشان راهِشان مثلِ مکانِ لغزنده وقتِ ظلمت خواهد بود که در آن رانده شده خواهند افتاد زیرا خداوند
میفرماید که در سالِ بازدیدِ ایشان بلا بایشان مستولي خواهم گردانید * (۱۳) و در پیغمبرانِ شُومِرُونْ
حماقتيرا دیدم که باسمِ بَعَلْ پیغمبري نموده قومِ من إِسْرَائِیلْرا گمراه گردانیدند (۱۴) و در پیغمبرانِ
أُورشَلِیمْ چیزِ هولناکي یعني زناکاري و دروغ گوئيرا دیدم و هم کسانيکه دستِ شریرانرا قوي میگردانند
تا آنکه از شرارتِ خود بر نگردند در نظرَم همهٔ‌کيِ ایشان مثلِ سِدُومْ و ساکنانِ آن مانندِ عَمُورَاهْ گردیده
اند * (۱۵) بنابراین خداوندِ لشکرها بخصوصِ آن پیغمبران چنین میفرماید که اینك افسنطینرا بایشان میخورانم
و آبِ مرارهرا بایشان مینوشانم زیرا که از پیغمبرانِ أُورشَلِیمْ منافقي بتماميِ ولایات بیرون آمده است *
(۱۶) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید بکلامِ این پیغمبراني که بشما نبوّت مینمایند گوش ندهید شمارا ببطالت
مي‌اندازند رؤیاي دلِ خودشانرا بیان میکنند نه از دهانِ خداوند (۱۷) حقیقةً بتحقیرکنندهٔ‌گانَم میگویند که
براي شما کلامِ خداوند بسلامتي است و به همهٔ‌کيِ روندهٔ‌گانِ بهواي دلِ خود میگویند که بلا بشما نخواهد
رسید (۱۸) زیرا کیست که در شورِ خداوند حاضر شده کلامَشرا دیده و شنیده باشد و کیست که کلامَشرا
گوش داده استماع نموده باشد (۱۹) اینك گردبادِ غضبِ خداوند صادر میگردد و تُندبادِ شدیدي بر سَرِ
شریران فرود مي‌آید (۲۰) غضبِ خداوند تا عمل ننماید و مقصدِ دلِ خودرا بجا نیاورد ساکت نخواهد
گردید یقین که در ایّامِ آخِرْ اینرا خوب درك خواهید کرد * (۲۱) این پیغمبرانرا نفرستادم لکن دویده
اند بایشان نگفتم مع هذا نبوّت مینمایند (۲۲) اگر در مشورتِ من حاضر میبودند کلامِ مرا بقومِ من
مسموع میگردانیدند و ایشانرا از راهِ بد و از اعمالِ شریرِ ایشان برمي گردانیدند * (۲۳) خداوند میفرماید
که آیا من خداي نزدیك و نه خداي دورم (۲۴) خداوند میفرماید که آیا کسي در جایهاي مخفي خویشتنرا
پنهان تواند نمود که من آنرا نه بینم و خداوند میفرماید که مگر من آسمانها و زمینرا مملوّ نمیسازم *
(۲۵) آنچه پیغمبراني که باسمِ من کاذبانه نبوّت نموده اند گفتند شنیدم وقتِ گفتنِ ایشان که خوابرا دیدم
خوابرا دیدم (۲۶) در دلِ آن پیغمبران فکرِ این که بدروغ نبوّت نموده بفریفتگيِ دلِ خودشان انباء نمایند
تا بکي خطور خواهد کرد (۲۷) یعني کساني که بفکرِ این هستند که بواسطهٔ خوابهائي که بیکدیگر بیان

3 I

میکنند قوم مرا از اسم من ناسي گردانند بنهجي که پدران ایشان اسم مرا بسبب بَعَلْ فراموش کردند
(۲۸) آن پیغمبري که خواب دیده است خوابرا بیان بکند وکسي که کلام من با اوست کلام مرا براستي
بیان نماید خداوند میفرماید که کاهرا با گندم چه مناسبت است (۲۹) و خداوند میفرماید که آیا خاصیّت
کلام من مثل آتش و مانند تیشهء سنگ شکن نیست * (۳۰) بنابراین خداوند میفرماید که اینك من بر
خلاف آن پیغمبران هستم که کلام مرا از همدیگر میدزدند (۳۱) و خداوند میفرماید که اینك من برضدّ آن
پیغمبران هستم که زبان خودرا بر میگردانند و میگویند که خداوند فرموده است (۳۲) و خداوند میفرماید که
اینك من برضدّ نبوّت کنندهگان خوابهاي دروغم که آنهارا بیان کرده قوم مرا بدروغهاي خود وگستاخیهاي
خود گمراه میکنند خداوند میفرماید چونکه من ایشانرا نفرستادم و مأمور نداشتم اَصْلًا باین قوم فائدهمند
نخواهند شد * (۳۳) پس اگر این قوم یا پیغمبر یا کاهن از تو سؤال نموده بگویند که از خداوند بار نبوّت
چیست خداوند میفرماید ایشانرا بگو که چه بار شمارا البتّه وا خواهم گذاشت (۳۴) و اگر پیغمبر و یا کاهن
و یا قوم بار نبوّت خداوندرا بگوید آن کس و خاندانشرا سزا خواهم داد (۳۵) هر کس به همسایهاش و هر
کس ببرادرش چنین بگوئید که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است (۳۶) امّا دیگر بار
نبوّت خداوند ذکر ننمائید زیرا از براي هر کس کلامش جکم بار خواهد داشت چونکه شما کلمات خداي حيّ
خداي ما خداوند لشکرهارا تعویج نموده اید (۳۷) بآن پیغمبر چنین بگو که خداوند بتو چه جواب داد و
خداوند چه فرموده است (۳۸) و اگر بار نبوّت خداوند بگوئید پس خداوند چنین میفرماید از آنجائي که
شما باین کلام یعني بار نبوّت خداوند متکلّم شوید بعد از آني که بشما فرستاده گفتم که بار نبوّت خداوند
مگوئید (۳۹) بنابراین اینك من شمارا بالکلّ فراموش خواهم کرد و شمارا و هم شهريَ که بشما و بپدران
شما دادم از حضور خود استیصال خواهم نمود (۴۰) و شمارا بملامت ابدي و رسوائيء دائمي که فراموش
کرده نخواهد شد وا خواهم گذاشت *

(فصل بیست و چهارم مشتمل بر ده آیه)

(۱) وبعد از آني که نبوکدرصّر پادشاه بابل یکنیاه پسر یهویاقیم پادشاه یهوداه و سروران یهوداه و نجّاران
و آهنگرانرا از اورشلیم اسیر نموده ببابل آورد خداوند بمن مرئي گردانید که اینك دو سبد انجیر در برابر هیکل
خداوند آراسته شده بودند (۲) در یك سبد انجیر بسیار نیکو مثل انجیرهاي نَوْرس بود و در سبد دیگر
انجیرهاي بسیار بدي که از بدي قابل اکل نبود (۳) و خداوند بمن فرمود که اي یرمیاه چه مي بیني و من
گفتم که انجیرهارا خوبيء انجیرها بسیار خوب و بدیهایش بسیار بد بحدّي که از بدي قابل اکل نیستند * (۴) و
کلام خداوند بدین مضمون به من رسید (۵) که خداوند خداي إسرائیل چنین میفرماید که مثل این انجیرهاي
خوب همچنان من اسیر شدهگان یهوداهرا که ایشانرا از راه لطف از این مکان بزمین کلدانیان فرستادم خواهم
شناخت (۶) و چشمان خودرا بر ایشان از راه لطف انداخته ایشانرا باین زمین باز پس خواهم آورد بلکه

ایشان‌را بنا کرده سرنگون نخواهم نمود و غرس کرده ایشان‌را نخواهم کند (۷) و قلبی‌را تا آنکه منکه خداوندم بدانند بایشان میدهم که ایشان قومِ من و من خدای ایشان خواهم بود حینی که بتمامیء دل خودشان بمن برمیگردند * (۸) بدرستی که خداوند میفرماید که مثلِ انجیرهای بدی که از بدی قابلِ اکل نبودند بهمین نحو صِدْقیاه پادشاهِ یِهُودَاهْ‌را با سرورانش و یا بقیهء اُورْشَلِیْم که در این زمین باقی میمانند و هم ازکسانی که درزمینِ مِصْر ساکن میباشند ردّ خواهم نمود (۹) و ایشانرا درتمامیء ممالكِ ارض بشدّتی زحمت کَش میگردانم بحدّی که در تمامیء مکانهائی که ایشانرا رانده گردانیده‌ام مادّهء ملامت و ضرب‌آلمثل و مطعون و ملعون گردند (۱۰) و بر ایشان شمشیر و قحطی و طاعون‌را تا تمام شدنِ ایشان از زمینی که بایشان و بپدرانِ ایشان داده بودم خواهم فرستاد *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) کلامی که در سالِ چهارمِ یِهُوْیاقِیْم پسرِ یُوْشِیاهِ پادشاهِ یِهُوْدَاهْ که سالِ اوّلِ نِبُوْکَدْرِصَّر پادشاهِ بابِلْ بود به یِرْمِیاهْ در بارهء تمامیء قومِ یِهُوْدَاهْ رسید (۲) یعنی کلامی که یِرْمِیاهِ پیغمبر بتمامیء قومِ یِهُوْدَاهْ و همگیء ساکنانِ اُوْرْشَلِیْم فرموده بود این است که گفت * (۳) از سالِ سیزدهمِ یُوْشِیاهِ پسرِ آمُوْنِ پادشاهِ یِهُوْدَاهْ تا امروز که بیست و سه سال است کلامِ خداوند بمن رسید و من بشما گفتم بلکه سحرگاهان برخاسته متکلّم شدم امّا شما گوش ندادید (۴) و خداوند بشما تمامیء بندهگانش پیغمبران‌را فرستاد بلکه سحرگاهانه ارسال نمود امّا نشنیدید و بجهةِ شنیدن گوشِ خودرا فرا نداشتید (۵) که ایشان گفتند که حال هر یك ازشما از راهِ بدِ خود و اعمالِ شریرِ خودتان برگردید و در زمینی که خداوند به شما و بپدرانِ شما از ابتدا تا انتها داده است ساکن باشید (۶) و بخدایانِ غیر مخصوص عبادت و سجده نمودنِ ایشان پَیْروی ننموده مرا باعمالِ دستهایتان غضبناك نگردانید تا که بلائی بشما نرسانم (۷) امّا خداوند میفرماید که بمن گوش ندادید تا آنکه جهةِ ضررِ خودتان مرا به اعمالِ دستهای خود غضبناك گردانید * (۸) بنابراین خداوندِ لشکرها چنین میفرماید چونکه شما کلامَم‌را نشنیده اید (۹) لهذا اینك خداوند میفرماید که من فرستاده تمامیء فرقهای شمال و بندهء خود نِبُوْکَدْرِصَّرِ مَلِكِ بابِلْ‌را گرفته ایشان‌را باین زمین و ساکنانش و به همه‌گیء طوائف از گرداگرد خواهم آورد و آنهارا استیصال نموده به حیرت و صفیر زدن و خرابیء دائمی تبدیل خواهم نمود (۱۰) و از ایشان آوازِ شادی و آوازِ مسروری و آوازِ داماد و آوازِ عروس و آهنگِ آسیا و نورِ چراغ‌را نابود خواهم گردانید (۱۱) و تمامیء این زمین محلّ خرابی و حیرت خواهد شد و این طوائف هفتاد سال به پادشاهِ بابِلْ بنده‌گی خواهند نموده (۱۲) و خداوند میفرماید میشود بعد از تمام شدنِ هفتاد سال که من بپادشاهِ بابِلْ و بقومَش و بولایتِ کَلْدانیانْ مکافاتِ گناهِ ایشان‌را خواهم آورد و آن‌را بخرابیهای دائمی مبدل خواهم ساخت (۱۳) و باین زمین همه‌گیء تهدیداتی که بر ضدّش گفتم یعنی هر چه در این کتابی

كه يرمياه پيغمبر بر ضدّ همه‌گيء آن طوائف مرقوم ساخته است خواهم آورد (۱۴) زيرا كه طوائف
بسياري و ممالك عظيمي ايشان‌را خادم خود خواهند گردانيد حيني كه ايشان‌را موافق افعال و مطابق
اعمال دستهاي ايشان سزا ميدهم * (۱۵) زآنرو كه خداوند خداي إسرائيل بمن چنين فرمود كه اين
جام شراب خشم‌را از دست من بگير و آنرا بتماميء قبائلي كه ترا بآنها ميفرستم بنوشان (۱۶) تا آنكه
نوشيده از شمشيري كه من در ميان ايشان ميفرستم مشوّش و ديوانه گردند * (۱۷) آنگاه آن جام‌را
از دست خداوند گرفته به همه‌گيء قبائلي كه خداوند مرا به ايشان فرستاده بود نوشانيدم (۱۸) به
اورشليم و شهرهاي يهوداه و ملوكش و سرورانش تا آنكه ايشانرا محلّ خرابي و حيراني و صفير زدن
و لعنت مثل امروز گردانم (۱۹) و هم بفرعون پادشاه مصر و بنده‌گانش و سرورانش و تماميء قومش
(۲۰) و به همه‌گيء طوائف مختلفه و به تماميء ملوك ولايت عوص و به جملهء ملوك ولايت فلسطين يعني
أشقلون و عزّاه و عقرون و بقيّهء أشدود (۲۱) و به إدوم و موآب و پسران عمون (۲۲) و بتماميء
ملوك صور و به همه‌گيء ملوك صيدون و جميع ملوك جزائر آن طرف دريا (۲۳) و بديدان و تيما و
بوز و همگيء كساني كه اطراف سررا مي‌تراشند (۲۴) و بتماميء ملوك عربستان و به مجموع ملوك
مختلفهء باديه نشين (۲۵) و به تماميء ملوك زمري و جميع ملوك عيلام و جمهور ملوك مداين (۲۶) و به
همه‌گيء ملوك شمالي چه به همديگر نزديك و چه دور و به تماميء ممالك أرض كه بر روي زمين اند و
پادشاه شيشك بعد از ايشان بنوشد * (۲۷) و بايشان بگو كه خداوند لشكرها خداي إسرائيل چنين
ميفرمايد كه بنوشيد و مست شويد و استفراغ نمائيد تا آنكه افتاده شده از شمشيري كه من در
ميان شما ميفرستم بر نخيزيد * (۲۸) و مأمور است اگر از گرفتن و نوشيدن جام از دست تو ابا نمايند
بايشان بگو كه خداوند لشكرها چنين ميفرمايد كه البتّه خواهيد نوشيد (۲۹) زيرا اينك شروع برسانيدن
بلا بشهري كه باسم من مسمّي است نموده ام و شما آيا بالكلّ بي عقوبت خواهيد ماند يقين كه
بي عقوبت نخواهيد ماند چونكه خداوند لشكرها ميفرمايد كه من شمشيري‌را بتماميء ساكنان زمين
فرمان ميدهم (۳۰) پس تو تماميء اين كلمات‌را انباء نموده بايشان بگو كه * خداوند از
علّيين خروش نموده از مقام قدسش آواز خودرا بلند ميسازد بر مكان خود بشدّت خروش خواهد كرد
بلكه نعرهء مثل قدم‌زنندهگان بانگور بر تماميء ساكنان زمين خواهد زد (۳۱) و شورشي تا به اقصاي
زمين خواهد رسيد زيرا كه خداوندرا با طوائف دعوي است و بتماميء بشر محاكمه خواهد كرد
و خداوند ميفرمايد كه شريران‌را بشمشير تسليم خواهم نمود * (۳۲) خداوند لشكرها چنين ميفرمايد كه
اينك بلائي از طائفهء بطائفهء ديگر گذر خواهد كرد و گردباد شديد از كرانهاي زمين انگيخته خواهد شد
(۳۳) و در آن روز كشته‌گان خداوند از كران زمين تا بكران ديگرش يافت خواهند شد نه نوحه كرده
شده و نه جمع آورده شده و نه مدفون شده مثل سرگين بر روي زمين خواهند ماند (۳۴) اي راعيان
عويل و فرياد نمائيد و اي سران گلّه بخاكستر بغلطيد زيرا كه روزها براي كشتن و پراكنده شدن

شما بسر آمده است که مثلِ ظرفِ پسندیده خواهید افتاد (۳۵) و گریزگاه از راعیان و ملجأ از سَرانِ گلّه زائل خواهد شد (۳۶) آوازِ فریادِ راعیان و واویلاي سرانِ گلّه است بسببِ اینکه خداوند مرتعهاي ایشان‌را خراب کرده است (۳۷) و مسکنهاي سلامتي از شدّتِ غضبِ خداوند منهدم شدند (۳۸) شیرآسا مکمنِ خودرا واگذاشته است زیراکه زمینِ ایشان بسببِ خشمِ ظالم و شدّتِ غضبَش ویران شد *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) در ابتداي سلطنتِ یِهُوْیاقیم پسرِ یُوْشیاءِ پادشاهِ یِهُوْداه این کلام از جانبِ خداوند رسید و گفت * (۲) خداوند چنین میفرماید که بحیاطِ خانهٔ خداوند به ایست و بتماميِ شهرهاي یِهُوْداه که جهةِ سجود بخانهٔ خداوند مي‌آیند همگيِ کلماتي که ترا امر فرمودم که بایشان بگوئي بیان نما و سخني کم مکن (۳) شاید بشنوند و برگردند هر کس از راهِ بدِ خود تا آنکه خصوصِ بلائي که بفکرِ آن بودم که بایشان بسببِ اعمالِ زشتِ ایشان برسانم تغییر بارادهٔ خود دهم (۴) و بایشان بگو که خداوند چنین میفرماید اگر مرا نشنوید تا آنکه بشریعتي که در حضورِ شما نهادم رفتار نمائید (۵) و هم کلماتِ بندگانِ من پیغمبراني که به شما فرستادم گوش دهید و حال اینکه سحرگاهانه ایشان‌را ارسال نمودم لکن شما نشنیدید (۶) آنگاه من این خانه‌را مثلِ شِیْلُوْ خواهم گردانید و این شهررا در نظرِ تماميِ قبائلِ زمین محلِّ لعنت خواهم گردانید * (۷) پس کاهنان و پیغمبران با تماميِ قوم یِرْمیاه‌را در حیني که در خانهٔ خداوند باین کلام متکلّم شد شنیدند (۸) و واقع شد بمحضِ انجام رسانیدنِ یِرْمیاه هر آنچه که خداوند امر فرموده بود که بهمگيِ قوم بگوید که کاهنان و پیغمبران و تماميِ قوم اورا بچنگ آورده گفتند که مستلزمِ قتلي (۹) چرا باسمِ خداوند اِنباء نموده گفتي که این خانه مثلِ شِیْلُوْ خواهد گردید و این شهر خراب و غیرِ مسکون خواهد شد * و تماميِ قوم بخلافِ یِرْمیاه در خانهٔ خداوند جمع شدند (۱۰) و سَرورانِ یِهُوْداه بعد از شنیدنِ این سخنان از خانهٔ پادشاه بخانهٔ خداوند برآمده بمدخلِ دروازهٔ جدید خانهٔ خداوند نشستند (۱۱) و کاهنان و پیغمبران و سروران و تماميِ قوم متکلّم شده گفتند که این مرد مستلزمِ قتل است زیرا بنهجي که بگوشهاي خود شنیدید بخلافِ این شهر نبوّت نموده است * (۱۲) و یِرْمیاه بتماميِ سروران و همگيِ قوم متکلّم شده گفت که خداوند مرا فرستاده است تا آنکه جمیعِ سخناني که شنیده اید بخلافِ این خانه و این شهر اِنباء نمایم (۱۳) پس حال راههاي خود و اعمالِ خودتان‌را نیکو سازید و قولِ خداوند خداي خودرا بشنوید تا خداوند در بارهٔ بلائي که بشما فرموده است تغییر به ارادهٔآش دهد (۱۴) و نسبت بمن اینك در دستِ شما هستم موافقِ آنچه که در نظرِ شما خوش و راست است بمن عمل نمائید (۱۵) امّا اگر شما مرا بقتل رسانید یقین بدانید که خونِ بي گناهي‌را بر خود و بر این شهر و بر ساکنانَش خواهید آورد زیرا في‌الحقیقه خداوند مرا بشما فرستاده است تا آنکه تماميِ این سخنان‌را بگوشِ شما بگویم * (۱۶) آنگاه سروران و تماميِ قوم و

کاهنان و پیغمبران گفتند که این مرد مستلزم قتل نیست زیرا بما باسم خداوند خدای ما گفته است
(۱۷) پس مردمان چندي از مشائخ ولایت برخاسته به تمامیء جماعت قوم متکلّم شده گفتند (۱۸) که
میکاي مُورَشتي در ایّام حِزقیاه پادشاه یِهُوداه نبوّت نمود و بتمامیء قوم یِهُوداه متکلّم شده گفت
که خداوند لشکرها چنین میفرماید که صِیُون مثل کِشتزار شیار کرده خواهد شد و اُورشلیم بتودهها
و کوه این خانه به بلندیهاي جنگل مبدّل خواهد شد (۱۹) آیا حِزقیاه پادشاه یِهُوداه و همهگیء یِهُوداه
اورا فيالواقع به قتل رسانیدند آیا از خداوند ترسیده خداوندرا استدعا ننمود و خداوند نسبت ببلائي
که به ایشان تهدید نموده بود تغییر باراده‌اش داد پس از این رفتار ماها بلاي عظیمي بجان خود ما
خواهیم آورد * (۲۰) دیگر مردي اُورِیاه نام پسر شِمَعیاه از قِریَت یِعارِیم بود که باسم خداوند نبوّت
مینمود و او بر ضدّ این شهر و این زمین بر طبق تمامیء سخنان یِرمِیاه انباء مینمود (۲۱) و یِهویاقیم
مَلِك و تمامیء پهلوانان و همهگیء سرورانش سخنانش‌را شنیدند و هنگامي که مَلِك جویاي قتلش
میبود اُورِیاه شنیده و ترسیده فرار کرد و داخل مِصر شد (۲۲) و یِهویاقیم مَلِك اشخاصي‌را بمصر فرستاد
یعني اِلناتان پسر عَکبُور و همراهانش‌را بمصر ارسال نمود (۲۳) و ایشان اُورِیاه‌را از مِصر بیرون آورده
نزد یِهویاقیم مَلِك احضار نمودند که او ويرا بشمشیر کُشته لاشه‌اش‌را بمزار عوامّ‌الناس انداخت
(۲۴) نهایت دست اَحیقام پسر شافان با یِرمِیاه بود تا آنکه اورا بدست قوم جهة قتلش تسلیم
نه نمایند *

(فصل بیست و هفتم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) در ابتداي سلطنت یِهویاقیم پسر یُوشِیاه پادشاه یِهُوداه این کلام از جانب خداوند به یِرمِیاه رسید
و گفت * (۲) خداوند بمن چنین فرمود که بندها و پالهنگ‌هارا از براي خود بساز و آنهارا بگردن خود
بگذار (۳) و آنهارا با دست رسولاني که باُورشلیم بصِدقیاه پادشاه یِهُوداه مي‌آیند بپادشاه اِدُوم و
پادشاه مُوآب و پادشاه بني عَمُّون و پادشاه صُور و پادشاه صِیدُون بفرست (۴) و ایشان‌را مأمور دار که
بخداوندان خود بگویند که خداوند لشکرها خداي اِسرائیل چنین میفرماید که بخداوندان خود بدین مضمون
بگوئید (۵) که من زمین و انسان و حیواناتي که بر روي زمین اند بقدرت عظیم و بازوي افراشته خود
آفریدم و آن‌را بهر که در نظرم خوش آید میدهم (۶) و حال من تمامیء این زمینهارا بدست بندهء خود
نَبُوکَدنَصَّر پادشاه بابِل دادم و هم حیوانات صحرارا باو عطا نمودم تا آنکه اورا بندهگي نمایند (۷) و
همهگیء طوائف اورا و پسرش و پسر پسرش‌را خدمت خواهند کرد تا وقتي که نوبت زمین او بیآید که
اورا طوائف بسیار و ملوك عظیم خادم خودشان خواهند گردانید (۸) و واقع میشود طائفه و مملکتي که
اورا یعني نَبُوکَدنَصَّر پادشاه بابِل‌را خدمت ننمایند و گردن خودرا بپالهنگ پادشاه بابِل نمیگذارند
خداوند میفرماید که آن طوائف‌را بشمشیر و قحطي و طاعون باز دید خواهم کرد تا ایشان‌را با دست او
باتمام رسانم * (۹) پس شما به پیغمبران خود و فالگیران خود و خواب بینندهگان خود و ساحران خود

و کشف‌سازندگانِ خود که بشما متکلّم شده میگویند که پادشاهِ بابِلْرا خدمت ننمائید گوش ندهید (۱۰) زیرا که ایشان بشما دروغرا نبوّت مینمایند تا آنکه شمارا از زمینِ خودتان دور نمایند و تا که من شمارا پراکنده کرده شما هلاك شوید (۱۱) خداوند میفرماید طایفهٔ که گردنِ خودرا بپالهنگِ پادشاهِ بابِلْ میگذارد تا آنکه اورا خدمت نماید ایشان‌را در زمینِ خودشان متصرّف آرام خواهم گردانید که آن‌را شیار کرده در آنجا خواهند ماند * (۱۲) و من بصِدْقِیاهِ پادشاهِ یِهُودَاهْ بتمامیِٔ این کلمات متکلّم شده گفتم که گردنهاي خودتان‌را بپالهنگِ پادشاهِ بابِلْ بگذارید و اورا و قومِ اورا خدمت نمائید تا آنکه زنده بمانید (۱۳) چرا تو و قومت بشمشیر و قحطي و طاعون بمیرید بنهجي که خداوند در بارهٔ قومي که پادشاهِ بابِلْرا خدمت نخواهند کرد فرموده است (۱۴) و به اقوالِ پیغمبراني که متکلّم شده بشما بگویند که پادشاهِ بابِلْرا خدمت نخواهید نمود گوش ندهید زیرا که دروغرا بشما انباء مینمایند (۱۵) خداوند میفرماید اگرچه من ایشان‌را نفرستادم ایشان به اسمِ مَن کاذبانه نبوّت مینمایند تا آنکه شمارا پراکنده ساخته شما و پیغمبراني که بشما نبوّت مینمایند هلاك شوید * (۱۶) و من بکاهنان و تمامیِٔ این قوم متکلّم شده گفتم که خداوند چنین میفرماید که بکلامِ پیغمبراني که بشما انباء نموده میگویند که اینك حال عنقریب است که ظروفِ خانهٔ خداوند از بابِلْ باز پس آورده شوند گوش ندهید زیرا که ایشان بشما کاذبانه نبوّت مینمایند (۱۷) بایشان گوش نداده پادشاهِ بابِلْرا خدمت نمائید تا زنده بمانید چرا این شهر خراب شود (۱۸) و اگر ایشان پیغمبران اند و کلامِ خداوند با ایشان است تمنّا اینکه خداوندِ لشکرهارا تضرّع نمایند تا آنکه ظروفي که در خانهٔ خداوند و در خانهٔ پادشاهِ یِهُودَاهْ و اُورُشَلِیمْ باقي است ببابِلْ برده نشود * (۱۹) زیرا که خداوندِ لشکرها در بارهٔ ستونها و دریاچه و پایه‌ها و بقیّهٔ ظروفي که در این شهر میمانند چنین میفرماید (۲۰) که آنهارا نِبُوکَدْنَصَّرِ پادشاهِ بابِلْ حیني که یِکُنْیاهْ پسرِ یِهُویاقِیمْ مَلِكِ یِهُودَاهْ و همگیِٔ اشرافِ یِهُودَاهْ و اُورُشَلِیمْرا از اُورُشَلِیمْ ببابِلْ آورد بتصرّف نیاورده بود (۲۱) بلکه خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِیلْ در بارهٔ آن ظروفي که در خانهٔ خداوند و در خانهٔ پادشاهِ یِهُودَاهْ و در اُورُشَلِیمْ باقي میمانند چنین میفرماید (۲۲) که ببابِلْ آورده خواهند شد و خداوند میفرماید که در آنجا تا روزي که آنهارا بازدید نمایم خواهند ماند پس آنهارا بیرون آورده باین مکان خواهم آورد *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و درهمان سال در ابتداي سلطنتِ صِدْقِیاهِ پادشاهِ یِهُودَاهْ در ماهِ پنجم سالِ چهارم واقع شد که حَنَنْیاهِ پیغمبرِ پسرِ عازُورِ گِبْعُوني در خانهٔ خداوند در نظرِ کاهنان و تمامیِٔ قوم بمن متکلّم شده گفت (۲) که خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِیلْ تکلّم نموده بدین مضمون میفرماید که پالهنگِ پادشاهِ بابِلْرا شکستم (۳) بمرورِ دو سالِ تمام من تمامیِٔ ظروفهاي خانهٔ خداوند که نِبُوکَدْنَصَّرِ پادشاهِ بابِلْ از این مقام گرفته ببابِلْ بُرد باین مکان باز پس خواهم آورد (۴) و خداوند باز میفرماید که یِکُنْیاهْ پسرِ یِهُویاقِیمْ

پادشاه یهوداه و تمامیء اسیرشدهگان یهوداهرا که ببابل رفتند باین مکان باز پس خواهم آورد حینی
که پالهنگ پادشاه بابلرا میشکنم * (٥) آنگاه یرمیاه پیغمبر در نظر کاهنان و در نظر تمامیء خلقی که
در خانهء خداوند ایستاده بودند بحننیاه پیغمبر گفت (٦) بلکه یرمیاه پیغمبر گفت که آمین کاشکی
خداوند چنین عمل نماید کاشکی خداوند کلماتی که انباء نمودی اثبات نموده ظروف خانهء خداوند و
تمامیء اسیرشدهگانرا از بابل باین مکان باز پس آورد (٧) نهایت تمنّا اینکه این کلامی که من در گوش
تو و بسمع تمامیء قوم میگویم بشنوی (٨) پیغمبرانی که از ایّام قدیم پیش از من و تو بودند بر ضدّ
ولایات بسیار و ممالک عظیم بخصوص جنگ و بلا و طاعون انباء نمودند (٩) پیغمبری که در بارهء سلامت
انباء مینماید وقت وقوع کلام آن پیغمبر معروف میشود که خداوند آن پیغمبررا حقیقةً فرستاده است *
(١٠) پس حننیاه پیغمبر آن پالهنگرا از گردن یرمیاه پیغمبر گرفته آنرا شکست (١١) و حننیاه در
نظر تمامیء قوم متکلّم شده گفت که خداوند چنین میفرماید بدین منوال پالهنگ نبوکدنصّر پادشاه بابلرا
بمرور دو سال تمام از گردن تمامیء طوائف خواهم شکست بعد از آن یرمیاه پیغمبر براه خود رفت *
(١٢) و بعد از شکستن حننیاه پیغمبر پالهنگرا از گردن یرمیاه پیغمبر کلام خداوند به یرمیاه بدین
مضمون رسید (١٣) که برو و بحننیاه متکلّم شده بگو که خداوند چنین میفرماید که پالهنگهای چوبینرا
شکستی امّا در عوض آنها پالهنگهای آهنینرا خواهی ساخت (١٤) زیرا که خداوند لشکرها خدای اسرائیل
چنین میفرماید که پالهنگ آهنین برگردن تمامیء این اقوام خواهم گذاشت تا آنکه به نبوکدنصّر پادشاه
بابل خدمت نمایند و اورا خدمت خواهند نمود و حیوانات صحرارا هم باو میدهم * (١٥) آنگاه یرمیاه
پیغمبر بحننیاه پیغمبر گفت که ای حننیاه حال استماع نما که خداوند ترا نفرستاده است و تو این
قومرا بدروغ اعتماد میدهی (١٦) بنابراین خداوند چنین میفرماید که اینک ترا از روی زمین برمیدارم و
امسال خواهی مُرد زیرا که بر ضدّ خداوند کلمات فتنه انگیز گفتی (١٧) و حننیاه پیغمبر در ماه هفتم
همان سال مُرد *

(فصل بیست و نهم مشتمل بر سی و دو آیه)

(١) سخنان مکتوبی که یرمیاه پیغمبر از اورشلیم فرستاد به بقیّهء مشایخان اسیر رفته و بکاهنان و به پیغمبران
و بتمامیء قومی که نبوکدنصّر از اورشلیم ببابل اسیر برده بود اینان اند (٢) بعد از رفتن یکنیاه ملک و
ملکه و خواجهسرایان و سروران یهوداه و اورشلیم و نجّاران و آهنگران اورشلیمی (٣) بواسطهء إلعاساه پسر
شافان و غمریاه پسر حلقیاه که اورا صدقیاه پادشاه یهوداه نزد نبوکدنصّر ملک بابل ببابل فرستاد و آن
[سخنان] بدین مضمون بود * (٤) خداوند لشکرها خدای اسرائیل بتمامیء اسیرشدهگان که ایشانرا از اورشلیم ببابل
اسیروار روانه گردنیدم چنین میفرماید (٥) که * خانهارا ساخته در آنها ساکن شوید و باغاترا غرس کرده
میوهآنرا بخورید (٦) نانرا گرفته پسران و دخترانرا تولید نمائید و از برای پسران خود زنها بگیرید و دختران
خودرا بشوهر دهید که پسران و دختران بزایند و در آنجا زیاد شده کم نشوید (٧) و سلامت شهری که

شمارا اسیروار روانه نمودم طلب نمائید و از براي آن خداوندرا تضرّع نمائید زیرا که در سلامتيء آن
بشما سلامت میشود * (۸) چونکه خداوند لشکرها خداي إِسْرَائِيلْ بدین مضمون میفرماید که پیغمبران و
فالگیراني که درمیانِ شمایَند شمارا فریب ندهند و بخوابِ بینندهگاني که شما ایشان‌را خواب‌بین میگردانید
گوش ندهید (۹) زیرا که خداوند میفرماید که ایشان بشما باسمِ من کاذبانه انباء مینمایند و من ایشان‌را
نفرستاده ام (۱۰) زانروکه خداوند میفرماید که بعد از تمام شدنِ هفتاد سال در بَابِلْ شمارا بازدید خواهم
نمود و سخنانِ نیکوي خودرا برشما ثابت گردانیده شمارا باین مکان باز پس خواهم آورد (۱۱) زیرا که
خداوند میفرماید فکرهائي که در بارهء شما نموده ام میدانم که فکرهاي سلامت و نه مضرّ اند تا بشما
امیدِ عاقبتِ بخیري دهم (۱۲) آنگاه شما مرا خواهید خواند بلکه روانه شده مرا تضرّع خواهید نمود که
من شمارا استجابت خواهم نمود (۱۳) و مرا جُستجُو کرده خواهید یافت هنگامي که مرا بتماميء قلبِ خودتان
تفحّص نمائید (۱۴) و خداوند میفرماید که من بشما یافت خواهم شد و اسیرشدهگانِ شمارا باز پس خواهم
آورد بلکه خداوند میفرماید که شمارا ازهمهگيء طوائف و تماميء مکانهائي که شمارا در آنها پراکنده
کردم جمع خواهم نمود و شمارا از جائي که اسیروار روانه کرده بودم بهمان جا راجع خواهم گردانید *
(۱۵) از این که گفتید که خداوند پیغمبران‌را از براي ما در بَابِلْ بظهور آورده است (۱۶) پس خداوند به
پادشاهي که بر تختِ دَاوُدْ مي نشیند و بر تماميء قومي که در این شهر ساکن اند یعني برادرانِ شما که
با شما به اسیري نرفته اند چنین میفرماید (۱۷) بلکه خداوند لشکرها چنین میفرماید که اینک شمشیر و
قحطي و طاعون برایشان هجوم آور مي فرمایم و ایشان‌را به انجیرهاي زبوني که از بدي قابلِ خوردن
نیست مشابه میگردانم (۱۸) و ایشان‌را به شمشیر و قحطي و طاعون تعاقب خواهم نمود و ایشان‌را در
تماميء ممالکِ زمین زحمتکَش میگردانم تا آنکه درمیانِ همهگيء طوائفي که ایشان‌را پراکنده ساختم
محلِّ لعنت و حیرت و صفیر زدن و ملامت نمودن بوده باشند (۱۹) سبب اینکه خداوند میفرماید که کلامِ
مرا نشنیدند که بواسطهء بندهگانَم پیغمبران ارسال نمودم بلکه سحرگاهانه فرستادم آري خداوند میفرماید که
شما نیزگوش نداده اید * (۲۰) پس اي همهگيء اسیرشدهگاني که از أُورْشَلِيمْ به بَابِل فرستادم کلامِ خداوندرا
بشنوید (۲۱) خداوندِ لشکرها خداي إِسْرَائِيلْ درحقِّ اَخْابِ پسرِ قُولْایَاهْ و صِدْقِیَاهْ پسرِ مَعَسِیَاهْ کساني که
باسمِ من بشما کاذبانه انباء مینمایند چنین میفاماید که اینک ایشان‌را بدستِ نَبُوکَدْنَصَّر پادشاهِ بَابِلْ تسلیم
مینمایم و او ایشان‌را درمدِّ نظرِ شما خواهد کُشت (۲۲) و از براي تماميء اسیرشدهگانِ یَهُوداه که در
بَابِلْ اند لعنتي بدین مضمون گرفته خواهد شد که خداوند ترا مانندِ صِدْقِیَاهْ و اَخْابْ که پادشاهِ بَابِلْ
ایشان‌را در آتش سوزانید گرداند (۲۳) سبب اینکه در إِسْرَائِيلْ حماقت نمودند که بزنانِ همسایهگانشان زنا
نمودند و کاذبانه باسمِ من بکلامي که ایشان‌را مأمور نداشتم تکلّم نمودند خداوند میفرماید که البتّه من
میدانم و شاهد هستم (۲۴) و به شِمعیاهِ نِحِلامِي متکلّم شده بگو (۲۵) که * خداوندِ لشکرها خداي إِسْرَائِيلْ
چنین متکلّم شده فرمود از آنجائي که مکتوباتي‌را باسمِ خودَت بتماميء قومي که در أُورْشَلِيمْ اند و بصِفَنْیَاهِ

پسرِ مَعَسِیاهِ کاهن و به همهگيء کاهنان بدین مضمون فرستادي (۲۶) که خداوند ترا در جاي یِهُویاداعِ کاهن
کاهن نصب گردانید تا که در خانهء خداوند پیشوا باشي از براي هرکسي که دیوانه شده انبیاء مينماید و
اورا در محبس انداخته بزنجیر بیندازي (۲۷) پس حال چرا یِرْمِیاهِ عَناثُوثيرا که به شما نبوّت میکند تنبیه
نمي نمائي (۲۸) زیرا که باین خصوص بما ببابِلْ فرستاده گفت که این اسیري بطول خواهد انجامید پس
خانَها بنا کرده ساکن شوید و باغات غرس نموده از میوهء آنها بخورید (۲۹) و صِفَنْیاهِ کاهن آن مکتوبرا
درگوشِ یِرْمِیاهِ پیغمبر خواند * (۳۰) آنگاه کلامِ خداوند به یِرمِیاهْ بدین مضمون رسید (۳۱) که بتماميء
اسیرشدهگان فرستاده بگو که خداوند در بارهء شِمَعْیاهِ نِحِلامِي چنین میفرماید از اینکه شِمَعْیاهْ بشما درحالتي
که اورا نفرستادم نبوّت نمود و شمارا بدروغ اعتماد داد (۳۲) بنابراین خداوند میفرماید که اینك من
شِمَعْیاهِ نِحِلامِي و ذریّهء اورا عقوبت خواهم نمود که از براَش درمیانِ این قوم کسي ساکن نخواهد شد و
خداوند میفرماید نیکوئي که بقومِ خود عمل مینمایم نخواهد دید زیرا که در حقِّ خداوند کلماتِ
فتنهانگیز گفته است *

(فصلِ سيام مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) کلامي که از جانبِ خداوند به یِرمِیاهْ رسید بدین مضمون است * (۲) که خداوند خداي اِسْرائیلْ چنین
متکلّم شده میگوید که تماميء سخناني که من بتو گفتم درکتابي بنویس (۳) زیرا اینك خداوند
میفرماید روزها ميآید که اسیرشدهگانِ قومِ خود اِسْرائیلْ و یِهُوداهْرا باز پس خواهم آورد و خداوندْ
میفرماید که ایشانرا بزمیني که به پدرانِ ایشان دادم راجع خواهم گردانید تا آنکه وارثِ آن گردند
(۴) سخناني که خداوند در بارهء اِسْرائیلْ و یِهُوداهْ میفرماید اینان اند * (۵) زیرا که خداوند چنین
میفرماید که آوازِ خوف و ترسيرا شنیدیم و سلامتي نیست (۶) حال سؤال نموده به بینید که آیا نَرْ
ميزاید چرا هر کسرا مثلِ زنِ زاینده دستشرا در کمرش میبینم و تماميء چهرهها بزردي تبدیل
کرده شده اند (۷) دریغ که آن روز بزرگي است و مثلِ آن نیست بلکه زمانِ تنگنائيء یَعْقُوبْ است *
امّا از آن نجات خواهد یافت (۸) و خداوندِ لشکرها میفرماید که در آن روز واقع میشود که پالهنگشرا از
گردنَت ميشکنم و بندهایَترا پاره کرده که اجنبیان اورا بارِدیگر خادمِ خودشان نخواهند گردانید (۹) که بخداوند
خداي خود و بپادشاهِ خود داوُد که از براي ایشان بظهور ميآورم خدمت خواهند کرد (۱۰) پس خداوند
میفرماید که اي بندهء من یَعْقُوبْ مترس و اي اِسْرائیلْ هراسان مشو زیرا اینك من ترا از دور و ذریّهاَترا
از زمینِ اسیريء ایشان نجات خواهم داد و یَعْقُوبْ مراجعت نموده درامنیّت و رفاهیّت بي وجودِ ترسانندهء
گذران خواهد نمود (۱۱) زیرا خداوند میفرماید جهةِ رهانیدنَت من با تو ام اگرچه تماميء طوائفي که ترا در
میانِ ایشان پراکنده ساختم باتمام رسانم لکن ترا باتمام نخواهم رسانید بلکه ترا بحکمِ شرع تنبیه
نموده بالکلّ بي عقوبت نخواهم گذاشت * (۱۲) زیرا خداوند میفرماید که شکستهگيِت بسته نشده صدمهاَت
پُرزور است (۱۳) و احدي نیست که از برایَت ادّعا نماید تا آنکه بسته شود و از برایت درمانهاي شفا

بخشنده نیست (١٤) تماميءِ محبّانَت ترا فراموش کردند ترا جُستجو نمي نمایند زیرا که بصدمهء دشمن و
تازیانهء بي رحمي ترا بسببِ زیادتيءِ معصیتهایَت و کثرتِ گناهانَت زدم (١٥) از براي شکستهگیَت چه
فریاد مینمائي دردِ تو علاج پذیر نیست به سببِ زیادتيءِ عصیانَت و کثرتِ گناهانَت اینهارا بتو نمودم
(١٦) نهایت تماميءِ بلعکنندهگانَت بلعیده خواهند شد و تماميءِ مخالفانَت کلّیةً به اسیري خواهند رفت
و غارت کنندهگانَت غارت خواهند شد و همهگيءِ تاراج کنندهگانَترا بتاراج خواهم داد (١٧) زیرا که
خداوند میفرماید عافیت بتو خواهم رساند و صدمههایَترا بِهْ خواهم کرد زانرو که ترا مردود یعني صِیونّي
که احدي جویاي آن نیست خواندند * (١٨) خداوند چنین میفرماید که اینك چادرهاي باسیري رفتهء
یَعقوبرا باز پس خواهم آورد و بر مسکنهایَش مرحمت خواهم فرمود و شهر بر گریوهآش بنا شده قصرَش
بعادتِ قدیم خواهد ماند (١٩) و از ایشان شکرگذري و آوازِ شاديکنندهگان بیرون خواهد آمد و
ایشانرا زیاد گردانیده کم نخواهند شد و معزّز ساخته پست نخواهند گردید * (٢٠) و پسرانَش مانندِ ایّامِ
پیشین شده جماعتَش در حضورَم برقرار خواهد ماند و تماميءِ ظالمانِ ایشانرا بازدید خواهم نمود (٢١) و
پیشواي ایشان از خودِ ایشان بوده سلطانِ ایشان از میانِ ایشان خروج خواهد کرد و اورا مقرّب
گردانیده که بمن تقرّب خواهد جُست زیرا خداوند میفرماید کیست آنکه بجهةِ تقرّب جُستنِ بمن قلبَشرا
کفیل بدهد (٢٢) و شما از براي من قوم و من نیز از براي شما خدا خواهم بود * (٢٣) اینك گِردبادِ
خداوند با شدّت بیرون ميآید یعني گِردبادِ باقي ماندني که بر سَرِ شریران فرود خواهد آمد (٢٤) حدّتِ
خشمِ خداوند تا تدبیراتِ قلوبَشرا مؤثّر ساخته تکمیل نگرداند بر نخواهد گشت اینرا در ایّامِ آخرین
ادراك خواهید کرد *

(فصلِ سي و یکم مشتمل برچهل آیه)

(١) خداوند میفرماید که در آن زمان من از براي تماميءِ فرقههاي اِسْرائیل خدا بوده و ایشان از براي من
قوم خواهند بود (٢) و خداوند چنین میفرماید قومي که در بیابان از شمشیر باقي ماندند عنایت یافتند و
همچنین عزیمت به آرام دادنِ اِسْرائیل خواهم نمود (٣) خداوند بمن از قدیم مرئي گردیده گفت که ترا به
محبّتِ ابدي دوست داشتم بآن سبب ترا برحمت جذب نمودم (٤) اي دخترِ اِسْرائیل ترا دیگر بنا خواهم
کرد و تو بنا کرده خواهي شد بارِ دیگر دفهایَترا آرایش داده در هرولهء شاديکنندهگان بیرون خواهي
رفت (٥) و بارِ دیگر تاکهارا در کوههاي شومرون غرس خواهي کرد غرسکنندگان غرس خواهند کرد و
محصولَشرا بکار خواهند برد (٦) زیرا روزي بوجود ميآید که دیدهبانانِ کوهِ اِفْرَیم فریاد خواهند کرد که
برخیزید تا بصیون بحضورِ خداوند خداي ما برآئیم * (٧) زیرا خداوند چنین میفرماید که بجهةِ یَعقوب بشادي
بسرائید و با رئیسِ طوائف گلبانگ زنید بشنوانید و تهلیل نمائید و بگوئید که اي خداوند قومِ خود بقیّهء
اِسْرائیلرا نجات ده (٨) اینك من ایشانرا از طرفِ شمال خواهم آورد و از کرانهاي زمین جمع خواهم کرد و
در میانِ ایشان کور و لنگ و آبستن و زنِ زاینده با هم که جمعیّتِ عظیم میباشند باینجا باز خواهند آمد

(٩) گريه‌كنان خواهند آمد و ايشان‌را با شفقت بازپس خواهم آورد و ايشان‌را بكنار نهرهاي آب براه راستي
كه در آن لغزان نخواهند شد روانه خواهم گردانيد زيرا كه از براي اسرائيل پدرم و افريم نخست زادهٔ من
است * (١٠) اي طوائف كلام خداوندرا بشنويد و در ميان جزائر بعيده خبر داده بگوئيد كه پراكنده‌كنندهٔ
اسرائيل آن‌را جمع خواهد نمود و چناني كه شبان گلهٔ خودرا نگاه ميدارد آن‌را نگاه خواهد داشت
(١١) زيرا كه خداوند يعقوب‌را فديه نموده اورا از دست كسي كه از او قوي‌تر است رهائي خواهد داد
(١٢) و حاضرشده بركوه صيون خواهند سرائيد و به طيبات خداوند بگندم و شيره و روغن و بچه‌گان گله و
رمه روان خواهند شد و جان ايشان مثل باغ آبياري شده خواهد شد و بار ديگر مطلقا غمگين نخواهند
گرديد (١٣) آنگاه دختر باتفاق جوانان و كهن سالان در هروله شاد خواهند شد چه من محزوني ايشان‌را
بشادي تبديل خواهم نمود و تسلي داده بعد از آلم كشيدن خوش حال خواهم گردانيد (١٤) خداوند
ميفرمايد كه جان كاهنان‌را از فربهي سيرآب گردانيده قوم من از احسانم سير خواهند شد * (١٥) خداوند
چنين ميفرمايد كه در راماه آوازي مسموع است ناله وگريهٔ تلخ كه راحيل از براي پسرانش گريه‌كنان شده
بسبب پسرانش از يافتن تسلي ابا مينمايد از اينكه پيدا نيستند * (١٦) خداوند چنين ميفرمايد كه آواز
ترا ازگريه و چشمانت‌را از اشك منع نما زيرا خداوند ميفرمايد كه براي عمل تو أجرتي هست كه ايشان از
زمين دشمن بر خواهند گشت (١٧) و خداوند ميفرمايد كه از براي عاقبت تو اميدي هست كه پسرانت
بحدود خودشان خواهند برگشت * (١٨) بتحقيق افريم‌را شنيدم كه نوحه‌كنان ميگويد كه مرا تأديب نمودي و
من مثل گوسالهٔ كه تعليم نگرفته باشد متأدب شدم مرا برگردان تا برگرديده شوم زيرا كه خداوند خداى من
توئي (١٩) يقين كه بعد از برگشتنم پشيمان شدم و بعد از تعليم يافتنم ران خودرا زدم شرمنده و منفعل
شدم زيرا كه رسوائيء جوانيء خودرا كشيدم * (٢٠) آيا افريم از برايم پسر با وقار و مگر پسر بيقرين نيست
كه از زماني كه بخصوص او گفتم تا حال بشدت مذاكره مينمايم باين سبب امعايم از برايش در اضطراب
است خداوند ميفرمايد كه بتحقيق باو مرحمت خواهم نمود * (٢١) از براي خود نشانهاي راهي نصب نما از
براي خود توده‌ها بگذار دل خودرا بشاه‌راه براهي كه رفتي ببند اي دختر اسرائيل برگرد بلكه باين شهرهاي
خود برگرد (٢٢) اي دختر آواره كننده تا بكي هرزه‌گردي خواهي نمود زيرا كه خداوند چيز جديدي در زمين
ابداع خواهد نمود كه زن مردرا حمايت خواهد كرد * (٢٣) خداوند لشكرها خداي اسرائيل چنين ميفرمايد كه بار
ديگر حيني كه اسيرشده‌گان ايشان‌را برميگردانم اين كلام‌را در زمين يهوداه و شهرهايش ذكر خواهند نمود
كه اي جايگاه صداقت و كوه قدس خداوند ترا متبارك سازد (٢٤) و در يهوداه و هم در تماميء شهرهايش
فلاحان و شبانان گلها ساكن خواهند شد (٢٥) زيرا كه جان خسته‌شده‌گان‌را سيرآب خواهم گردانيد و هر
جان غمگين‌را سير خواهم نمود (٢٦) بعد از اين بيدار شده نگريستم كه خوابم بمن شيرين نمود *
(٢٧) خداوند ميفرمايد كه اينك روزها مي‌آيند كه خاندان اسرائيل و خاندان يهوداه‌را ببذر انساني و بذر
حيواني خواهم كاشت (٢٨) و واقع مي شود چناني كه بايشان متوجه كندن و خراب كردن و منهدم ساختن

و هلاك نمودن و مبتلا گردانیدن شدم به همین نهج خداوند میفرماید که بایشان برای بنا نمودن و غرس کردن متوجّه خواهم شد (۲۹) و در آن ایّام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کُند گردید (۳۰) امّا هرکس بسبب عصیان خود خواهد مُرد هرکسی که انگور ترش میخورد دندانش کُند خواهد شد * (۳۱) اینك خداوند میفرماید که روزها می‌آیند که من با خاندان اِسْرائیل و خاندان یهوداه عهد تازه‌را خواهم بست (۳۲) نه مثل عهدی که با پدران ایشان بروزی که ایشان‌را جهة بیرون آوردن ایشان از زمین مِصْر دست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکستند و خداوند میفرماید که از برای ایشان بجای شوهر بودم (۳۳) امّا خداوند میفرماید عهدی که بعد از آن ایّام بخاندان اِسْرائیل می‌بندم این است که شریعت خودرا به درون ایشان نهاده آنرا در قلب ایشان خواهم نوشت و از برای ایشان خدا بوده ایشان نیز بمن قوم خواهند بود (۳۴) و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم داده نخواهند گفت که بخداوند اعتراف نما زیرا خداوند میفرماید که همگیء ایشان از کهین و مهین بمن اعتراف خواهند نمود هنگامی که عصیان ایشان‌را عفو نموده گناه ایشان‌را بار دیگر ذکر ننمایم * (۳۵) خداوند چنین میفرماید آنکه آفتاب‌را بجهة ضیاء روز و قوانین ماه و ستاره‌هارا از برای روشنائیء شب میدهد آنکه دریارا وقتی که امواجش خروش مینماید ساکت میگرداند و اسمش خداوند لشکرها است (۳۶) خداوند میفرماید که اگر این قوانین از حضورم برداشته شود ذریّهء اِسْرائیل نیز در حضورم از بودن قومی همیشهء اوقات توقّف خواهند نمود (۳۷) خداوند چنین میفرماید اگر آسمانها از بالا پیمایش پذیر باشند و اساس زمین در پائین تفحّص ممکن باشد خداوند میفرماید من نیز همگیء ذریّهء اِسْرائیل‌را بجهة آنچه که عمل نمودند ردّ خواهم ساخت * (۳۸) خداوند میفرماید اینك روزها می‌آیند که این شهر از برای خداوند از بُرج حَنَنْئیل تا بدروازهء گوشه ساخته خواهد شد (۳۹) و ریسمان پیمایش بار دیگر برگریوهء گاریب بیرون خواهد رفت و گوعَث‌را گردش خواهد کرد (۴۰) و تمامیء درّهء لاشها و خاکستر و همگیء مزرعه‌ها تا بنهر قِدْرون و شرقاً تا گوشهء دروازهء اسبها از برای خداوند مقدّس شده بار دیگر کنده و منهدم ابداً نخواهد شد *

(فصل سی و دویم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) کلامی که در سال دهم صِدْقیاه پادشاه یهوداه که سال هجدهم نبوکدنصّر بود از جانب خداوند به یِرْمیاه رسید این است (۲) در زمانی که لشکریان پادشاه بابِل اورشلیم‌را محاصره مینمودند و یرمیاه پیغمبر در حیاط محبسی که در خانهء پادشاه یهوداه بود محبوس بود (۳) که صِدْقیاه پادشاه یهوداه اورا حبس کرده گفت که تو چرا نبوّت نموده میگوئی که خداوند چنین میفرماید که اینك من این شهررا بدست پادشاه بابِل تسلیم خواهم کرد تا آنکه اورا تسخیر نماید (۴) و صِدْقیاه پادشاه یهوداه از دست کَلْدانیان رهائی نخواهد یافت و بتحقیق بدست پادشاه بابِل تسلیم خواهد شد و دهان او بدهانش متکلّم و چشمان او به چشمانش نگران خواهد شد (۵) و صِدْقیاه‌را ببابِل برخواهد داشت و خداوند میفرماید که در آنجا خواهد ماند تا وقتی که من

اورا بازدید نمایم اگرچه بکلدانیان جنگ نمائید امّا برخوردار نخواهید شد * (۶) آنگاه یرمیاه گفت که کلامِ
خداوند بدین مضمون به من رسید (۷) که اینک حنمئیل پسرِ شلّوم عمّوی تو نزدِ تو آمده خواهد گفت که
مزرعهٔ من که در عناثوث است از برای خود بخر زیرا حقّ خریدن از راهِ خویشاوندی با تُست (۸) پس
موافقِ کلامِ خداوند حنمئیل پسرِ عمّویم نزدِ من بحیاطِ حبس‌خانه آمد و بمن گفت تمنّا اینکه مزرعهٔ من که
در عناثوث در ناحیهٔ بنیامین است بخر زیرا که حقّ ارثیّت با تو و حقّ بازخریدن از تُست از برای خود
بیع نما آنگاه دانستم که این کلامِ خداوند است (۹) و مزرعهٔ که در عناثوث بود از حنمئیل پسرِ عمّویم
خریدم و از برایش نقره‌را بوزن هفده مثقال نقره سنجیدم (۱۰) و در قباله‌نامچه نوشته مُهر زدم و شاهدهارا
گرفته نقره‌را درمیزان کشیدم (۱۱) پس قباله‌نامچه‌را آنکه موافقِ فرمان و قانون مختوم شد و هم آنکه باز
بود گرفتم (۱۲) و قباله‌نامچه‌را به باروکِ ابنِ نیریاه ابنِ محسیاه درحضورِ حنمئیلِ عمّوزاده‌ام و درحضورِ شاهدانی
که قباله‌نامچه‌را ثبت کردند در حضورِ تمامیء یهودیانی که درحیاطِ محبس می نشستند دادم (۱۳) و د
مدِّ نظرِ ایشان باروک‌را امر فرموده گفتم (۱۴) که خداوندِ لشکرها خدای اسرائیل چنین میفرماید که این
قباله‌نامچات‌را هم این قباله‌نامچهٔ که مختوم است و هم این قباله‌نامچهٔ که مفتوح است بگیر و آنهارا در ظرفِ
گلین بگذار تا آنکه ایّامِ بسیاری باقی بمانند (۱۵) زیرا که خداوندِ لشکرها خدای اسرائیل چنین میفرماید که
خانها و مزرعه‌ها و تاکستانها در این ولایت بارِ دیگر خریده خواهند شد * (۱۶) و بعد از دادنم قباله‌نامچه‌را
به باروکِ بنِ نیریاه خداوندرا تضرّع نموده گفتم (۱۷) که آوخ ای خداوند خدا اینک تو آسمانها و زمین‌را
بقدرتِ عظیمِ خود و به بازوی افراشتهٔ خویشتن آفریدی و هیچ چیز از برایت دشوار نیست (۱۸) بهزاران احسان
کننده و عصیانِ پدران‌را ببغلِ پسران بعد از ایشان ادا نماینده خدای عظیم و جبّار که اسمش خداوندِ
لشکرها است (۱۹) درمشورت کبیر و درفعل قوی زیرا که چشمانِ تو برتمامیء راه‌های بنی آدم مفتوح
است تا آنکه بهرکس موافقِ راه‌هایش و مطابقِ نتیجهٔ اعمالش جزا دهی (۲۰) اینکه آیات و علامات در
زمینِ مصر و دراسرائیل و غیرِ مردمان تا امروز گذاشتی و از برای خود مثلِ امروز نامی برقرار داشتی (۲۱) و
قومِ خود اسرائیل‌را با آیات و علامات بدستِ قوی و بازوی افراشته و بهیبتِ عظیم از زمینِ مصر اخراج
نمودی (۲۲) و این زمینی که به پدرانِ ایشان سوگند یاد نمودی که بایشان خواهی داد زمینی که شیر و
عسل درآن جاری است بایشان دادی (۲۳) و داخل شده آنرا بملکیّت آوردند لکن قولِ ترا نشنیدند
و بشریعتِ تو رفتار نه نمودند و هرچه که تو بایشان امر فرمودی که عمل نمایند بعمل نیاوردند بنابراین تمامیء
این بلارا به ایشان دوچار کردی (۲۴) اینک مترسها بشهر نزدیک آمدند بسببِ فتح نمودنش و این شهر از
شمشیر و قحطی و طاعون بدستِ کلدانیان که برآن جنگ مینمایند داده میشود و آنچه که فرموده بودی
واقع شد و اینک تو می‌بینی (۲۵) و تو ای خداوند خدا به من گفتی که این مزرعه‌را بنقره از برای خود بخر
و شاهدها بگیر در حالتی که شهر بدستِ کلدانیان داده خواهد شد * (۲۶) و کلامِ خداوند بدین مضمون به
یرمیاه رسید (۲۷) که اینک من خداوند خدای تمامیء بشرم آیا میشود چیزی از برای من دشوار باشد

(۲۸) بنابراين خداوند چنين ميفرمايد كه اينك من اين شهررا بدستِ كَلْدانيانْ و بدستِ نَبُوكَدْرِصّر پادشاهِ بابِلْ تسليم خواهم كرد كه او آنرا مفتوح خواهد ساخت (۲۹) وكَلْدانياني كه باين شهر جنگ مينمايند خواهند آمد و اين شهررا بآتش گيرانيده آنرا و خانههائي كه بامهاي آنها بَعَلْ بخور نمودند و هديّهاي ريختنيرا به خدايانِ غير ريختند تا آنكه مرا غضبناك گردانند خواهند سوزانيد (۳۰) زيرا بني اِسْرائِيلْ و بني يَهُوداهْ از جوانيشان در نظرم محضِ بدي عمل نمودند بلكه خداوند ميفرمايد كه بني اِسْرائِيلْ از اعمالِ دستهايشان مرا همان غضبناك گردانيدند (۳۱) زيرا كه اين شهر از روزي كه آنرا بنا كردند تا به امروز مورثِ هيجانِ غضب و خشمَم بوده است تا آنكه آنرا از حضورِ خود دور گردانم (۳۲) بسببِ تماميءِ قباحتِ بني اِسْرائِيلْ و بني يَهُوداهْ كه خودِ ايشان و ملوكِ ايشان و سرورانِ ايشان وكاهنانِ ايشان وپيغمبرانِ ايشان و مردانِ يَهُوداهْ و ساكنانِ اُورْشَلِيمْ جهةِ غضبناك گردانيدنَم عمل نمودند (۳۳) و بمن پشت نه رو برگردانيدند و باوجودي كه ايشانرا آموخته بلكه سحرگاهان تعليم دادم مع هذا گوش نداده تربيترا قبول نه نمودند (۳۴) و مكروهاتِ خودشانرا در خانهء كه باسمِ من خوانده شده است بخصوصِ ملوّث نمودنَش گذاشتند (۳۵) و مقامهاي بلندِ بَعَلْ كه در درّهء ابنِ هِنُّوم اند بنا كردند تا آنكه پسرانشان و دخترانشانرا بمُولَكْ در آتش بگذرانند عملي كه امر نفرمودم و بخاطرَم خطور ننمود كه اين مكروههرا بجا آورده يَهُوداهْرا مرتكبِ گناه گردانند * (۳۶) مع هذا حال خداوند خداي اِسْرائِيلْ درحقِّ اين شهر كه شما در بارهء آن ميگوئيد كه بدستِ پادشاهِ بابِلْ بشمشير و قحطي و طاعون داده ميشود چنين ميفرمايد (۳۷) كه اينك من ايشانرا از تماميءِ زمينهائي كه ايشانرا در غضب و حدّت و شدّتِ غيظِ خود پراكنده نموده بودم جمع خواهم كرد و ايشانرا باين مكان باز پس آورده باطمينان ساكن خواهم گردانيد (۳۸) و ايشان از برايَم قوم بوده من از براي ايشان خدا خواهم بود (۳۹) و ايشانرا يك دل و يك طريقه ميگردانم تا آنكه جهةِ خيريّتِ خودشان و پسرانشان بعد از خودِ ايشان جميعِ اوقات از من بترسند (۴۰) و عهدِ دائميرا با ايشان خواهم بست كه از نمودنِ نيكوئي بايشان بر نخواهم گشت و خشيتِ خودرا بر دلِ ايشان خواهم گذاشت تا آنكه از من دوري نورزند (۴۱) و از نمودنِ احسان به ايشان خوشنود خواهم شد و ايشانرا به حقيقت بتماميءِ دل و جانِ خود در اين زمين مغروس خواهم ساخت * (۴۲) زيرا كه خداوند چنين ميفرمايد چناني كه كلِّ اين بلاي عظيمرا باين قوم رسانيدم همچنان تماميءِ احساني كه بايشان وعده كرده بودم بايسان خواهم آورد (۴۳) و در اين زمين كه شما در بارهآش ميگوئيد كه ويران و بدونِ انسان و بهائم شده بدستِ كَلْدانيانْ تسليم گرديده است مزرعهها خريده خواهند شد (۴۴) و مزرعههارا به نقره خريده قبالهنامچههارا خواهند نوشت و مختوم خواهند كرد و شاهدانرا خواهند گرفت در زمينِ بِنْيامِينْ و اطرافِ اُورْشَلِيمْ و در شهرهاي يَهُوداهْ و در شهرهاي كوهستان و در شهرهاي هامون و در شهرهاي جنوب زيرا خداوند ميفرمايد كه من اسيرشدهگانِ ايشانرا باز پس خواهم آورد *

(فصلِ سی و سیوم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) حیني که یِرْمیاه هنوز در حیاطِ حبس خانه محبوس بود کلامِ خداوند در دفعهء ثاني بدین مضمون باو
رسید (۲) که * خداوندي که این‌را کرد و خداوندي که این‌را مصوّر نموده اِثباتَش نمود که اسمَش خداوند
است چنین میفرماید (۳) مرا بخوان که ترا جواب خواهم داد و از برایَت چیزهاي عظیم و مخفي که تو آنهارا
نادانستهء اعلام خواهم کرد (۴) زیرا که خداوند خداي اِسْرائیْلْ در بارهء خانَهاي این شهر و خانَهاي ملوكِ
یِهُوداائي که با مترسها و با شمشیر سرنگون میشوند چنین میفرماید (۵) که کَلْداِیانْ بقصدِ جنگ نمودن
مي‌آیند و آنهارا با لاشَهاي مردماني که در غضب و حدّتِ خود کُشتم پُر خواهند ساخت چونکه روي خودرا
از این شهر بسببِ تماميءِ شرارتِ ایشان پنهان نمودم (۶) اینك من بآنها عافیت و علاج رسانیده شفا خواهم
بخشید و بایشان فراوانيءِ سلامت و حقیقت کشف مینمایم (۷) و اسیر شده‌گانِ یِهُوْداهْ و اسیرشده‌گانِ
اِسْرائیْلْ‌را باز پس خواهم آورد و ایشان‌را مثلِ اوّل بنا خواهم نهاد (۸) و ایشان‌را از تماميءِ عصیاني که بمن
ورزیدند پاك خواهم گردانید و همه‌گيءِ گناهاني که بمن خطا نموده بمن تجاوز کردند عفو خواهم کرد (۹) و از
براي من بجاي اسمِ شادماني و حمد و عزت در نظرِ همه‌گيءِ اقوامِ زمین خواهد بود و هنگامی که همه‌گيءِ
نیکوئي که بآنها نموده ام بشنوند ایشان به سببِ تماميءِ احسان و همه‌گيءِ سلامتي که من بآنها میرسانم
مخوف و لرزان خواهند شد * (۱۰) خداوند چنین میفرماید که در این مقامي که شما میگوئید خراب است
بحدّي که نه انسان و نه بهائم موجود است یعني در شهرهاي یِهُوْداهْ و کوچهاي اُوْرشَلیْمْ که بمرتبهء ویران
اند که نه انسان و نه ساکنان و نه بهائم وجود داشته باشند (۱۱) در آنها آوازِ سرور و آوازِ شادماني و آوازِ
داماد و آوازِ عروس و آوازِ کساني که میگویند که خداوندِ لشکرهارا شکر نمائید که خداوند نیکو است و
رحمتَش ابدي است و آوازِ آورنده‌گانِ هدیّه‌هاي شکرگذاري بخانهء خداوند مسموع خواهد شد زیرا که
خداوند میفرماید که اسیرشده‌گانِ این زمین‌را مثلِ اوّل باز پس خواهم آورد (۱۲) خداوندِ لشکرها چنین
میفرماید که در این مکاني که در آن نه انسان و نه حیوان وجود دارد و هم در تماميءِ شهرهایَش بارِ دیگر
جایگاهِ شباناني که گلّهارا میخوابانند خواهد بود (۱۳) خداوند میفرماید که در شهرهاي کوهستان و در شهرهاي
هامون و در شهرهاي جنوب و در زمینِ بِنْیامیْنْ و در اطرافِ اُوْرشَلیْمْ و در شهرهاي یِهُوْداهْ نیز گلّها بارِ دیگر
از دستِ شمارنده خواهند گذشت * (۱۴) خداوند میفرماید که اینك روزها مي آیند که سخنِ خیري که
بخاندانِ اِسْرائیْلْ و خاندانِ یِهُوْداهْ فرمودم اثبات خواهم نمود (۱۵) در آن ایّام و در آن زمان از براي داُوْدْ
شاخهء عدالت تنبیت مینمایم که انصاف و عدالت‌را در زمین جاري خواهد ساخت (۱۶) در آن ایّام
یِهُوْداهْ نجات خواهد یافت و اُوْرشَلیْمْ به امنیّت مسکون خواهد شد و اسمي که بآن خوانده خواهد شد
یِهُوَاهْ صِدْقِینُوْ است (۱۷) زیرا که خداوند میفرماید که از براي داُوْدْ مردي که بر تختِ خاندانِ اِسْرائیْلْ
بنشیند کم نخواهد شد (۱۸) و از براي کاهناني که از لِوِیانْ اند در حضورِ من مردي که قربانیهاي سوختني‌را

تقریب نماید و هدیهٔ آردي‌را تبخیر نماید و ذبائح‌را همیشهٔ اوقات برساند کم نخواهد شد * (۱۹) و کلامِ
خداوند بدین مضمون به یِرْمیاهْ رسید (۲۰) که خداوند چنین میفرماید اگر عهدِ من با روز و عهدِ مرا با شب
زائل توانید کرد که تا روز و شب در وقتش واقع نشوند (۲۱) آنگاه عهدِ من با بنده‌ام داوُدْ زائل میشود
تا آنکه از برایش پسري که بر تختش نشیند وجود نداشته باشد و هم عهدِ من با خدمتگارانم کاهنان که از
لِویانْ اند [زائل تواند شد] (۲۲) چناني که لشکرِ آسمانها بشمار در نمي‌آید و ریگِ دریا پیموده نمیشود
همچنان ذریّهٔ بنده‌ام داوُدْ و خادمانم که از لِویانْ اند بسیار خواهم گردانید * (۲۳) و کلامِ خداوند به
یِرْمیاهْ بدین مضمون رسید (۲۴) که آیا بگفتگوي این قوم نگران نیستي هنگامِ گفتنِ ایشان که دو فرقهائي
که خداوند برگزیده بود ایشان‌را ردّ نموده است و اینکه قومِ مرا بحدّي خوار میشمارند که در نظرِ ایشان
حکمِ قومي نداشته باشند (۲۵) خداوند چنین میفرماید که اگر عهدِ مرا بروز و شب قرار نداده قانونهاي
آسمان و زمین‌را برپا نداشتم (۲۶) آنگاه ذریّهٔ یَعْقوبْ و بندهٔ خود داوُدْرا به حدّي ردّ نموده که احدي
از ذریّهٔ اورا بخصوصِ مسلّط بودنِ آنها بنسلِ اِبْراهیمْ و اِسْحقْ و یَعْقوبْ نخواهم گرفت زیرا که اسیرشدگانِ
ایشان‌را باز پس آورده ایشان‌را مرحمت خواهم فرمود *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) کلامي که از جانبِ خداوند در حالتي که نِبوکَدْنصَّرْ پادشاهِ بابِلْ و تمامیءِ لشکرش و همگیءِ
مملکتهائي که در زیرِ سلطنتش بودند و جمیع اقوام به اُورْشَلیمْ و بر کلِّ شهرهایش جنگ مینمودند به یِرْمیاهْ
بدین مضمون رسید اینست (۲) که * خداوند خداي اِسْرائیلْ چنین میفرماید که برو بصِدْقیاهِ پادشاهِ یِهوداهْ
متکلّم شده وي‌را بگو که خداوند چنین میفرماید که اینك این شهررا بدستِ پادشاهِ بابِلْ تسلیم خواهم نمود
که او آن‌را بآتش خواهد سوزانید (۳) و تو از دستش خلاص نخواهي شد بلکه حقیقةً گرفتار شده بدستش
تسلیم خواهي شد و چشمانت بچشمانِ پادشاهِ بابِلْ نگریسته دهانش بدهانت متکلّم شده ببابِلْ خواهي
رفت * (۴) نهایت اي صِدْقیاهِ مَلِكِ یِهوداهْ کلامِ خداوندرا بشنو خداوند در باره‌ات چنین میفرماید که
بشمشیر نخواهي مُرد (۵) بلکه بسلامت خواهي مُرد و چناني که از براي پدرانت پادشاهانِ پیشیني که از تو
مقدّم بودند بخور نمودند همچنان از براي تو بخور نموده بدریغ اي آقایم متکلّم شده نوحه‌گري خواهند نمود
زیرا که خداوند میفرماید که من چنین فرموده ام * (۶) و یِرْمیاهِ پیغمبر تمامیءِ این سخنان‌را بصِدْقیاهْ مَلِكِ
یِهوداهْ در اُورْشَلیمْ متکلّم شد (۷) و لشکرِ پادشاهِ بابِلْ بر ضدِّ اُورْشَلیمْ و بر ضدِّ تمامیءِ سائر شهرهاي یِهوداهْ
جنگ مینمود یعني به لاکیشْ و عَزیقاهْ زیرا که از شهرهاي مُشیّدِ یِهوداهْ این شهرها مانده بودند وبس *
(۸) کلامي که از خداوند به یِرْمیاهْ رسید این است بعد از بستنِ صِدْقیاهِ مَلِكْ عهدي با تمامیءِ خلقي که در
اُورْشَلیمْ بودند براي اعتاق ندا نمودن بایشان (۹) مُراد اینکه هر کس بندهٔ خود و هر کس کنیزكِ خود
عبراني و عبرانیّه‌را در حالتِ آزادي رها دهد تا آنکه هیچ کس برادرِ یِهودیءِ خودرا خادمِ خود نگرداند

(۱۰) پس تمامیِ سروران و همگیِ خلق که باین عهد داخل شدند بعد از شنیدنِ اینکه هرکس‌را باید که بندهٔ خود و هرکس کنیزکِ خودرا در حالتِ آزادی رها داده بارِ دیگر ایشان‌را خادمِ خودشان نگردانند اطاعت نموده ایشان‌را رها دادند (۱۱) امّا بعد از آن برگشته بندگان و کنیزکانِ خودرا که در حالتِ آزادی رها داده بودند باز پس آورده ایشان‌را جبراً بندگان و کنیزکان گردانیدند * (۱۲) پس کلامِ خداوند بیِرمیاه از خداوند بدین مضمون رسید (۱۳) که خداوند خدای اِسْرائیلْ چنین میفرماید که من با پدرانِ شما در روزی که ایشان‌را از زمینِ مِصْرْ از خانهٔ بندگی بیرون آوردم عهدی‌را بسته گفتم (۱۴) که بعد از انقضای هفت سال شما هرکس برادرِ عِبْرِیِ خودرا که از برای خود خریده باشد رها دهید و بعد از آنی که شش سال ترا بندگی نماید اورا در حالتِ آزادی از خود رها دهی امّا پدرانِ شما از من نشنیده گوشِ خودرا فرا نداشتند (۱۵) و امروز شما برگشته آنچه در نظرَم خوش آیند شد عمل نموده هرکس به برادرِ خود اعتاق ندا نمودید و در حضورِ من در خانهٔ که اسمِ من بر آن خوانده شده است عهدرا بستید (۱۶) امّا برگشته اسمِ مرا پلید نمودید و هرکس بندهٔ خود و هرکس کنیزکِ خودرا که در حالتِ آزادی بر طبقِ مرادِ خود رها داده بودید باز پس آوردید و ایشان‌را برای خودتان جبراً بندگان و کنیزکان گردانیده اید * (۱۷) بنابراین خداوند چنین میفرماید چونکه شما مرا اطاعت ننموده هرکس ببرادرِ خود و هرکس به همسایهٔ خود اعتاق ندا ننموده اید اینک خداوند میفرماید که برای شما اعتاق بشمشیر و طاعون و قحطی ندا مینمایم و شمارا در میانِ تمامیِ ممالکِ زمین زحمت‌کَش میگردانم (۱۸) و مردمانی که از عهدِ من تجاوز نموده اند و بکلامِ عهدی که در حضورِ من بستند حینی که گوساله‌را دو پاره کرده در میانِ شُقّه‌هایَش گذشتند اثبات ننمودند تسلیم خواهم کرد (۱۹) یعنی سرورانِ یِهُوداهْ و سرورانِ اُورُشَلیمْ از خواجه سرایان و کاهنان و تمامیِ خلقِ ولایتی که در میانِ شُقّه‌های گوساله گذر نمودند (۲۰) و ایشان‌را بدستِ دشمنانِ ایشان و بدستِ جویندگانِ جانِ ایشان تسلیم خواهم نمود که لاشهای ایشان غذای مُرغانِ هوا و حیواناتِ زمین خواهند شد (۲۱) و صِدْقیاهْ پادشاهِ یِهُوداهْ و سرورانَش‌را بدستِ دشمنانِ ایشان و بدستِ جویندگانِ جانِ ایشان و بدستِ لشکرِ پادشاهِ بابِلْ که از شما انصراف نمودند تسلیم خواهم کرد (۲۲) اینک خداوند میفرماید که من فرمان داده ایشان‌را باین شهر باز پس خواهم آورد که باو جنگ کرده و تسخیرَش نموده آن‌را بآتش خواهند سوزانید و شهرهای یِهُوداهْ‌را ویرانیِ غیرِ مسکون خواهم گردانید *

(فصلِ سی و پنجم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) کلامی که در ایّامِ یِهُویاقیمْ اِبنِ یُوشِیاهْ پادشاهِ یِهُوداهْ به یِرْمیاهْ از جانبِ خداوند رسید این بود که گفت (۲) که بخانهٔ رِیکابیانْ برَوْ و بایشان متکلّم شده بیکی از حجره‌های خانهٔ خداوند بیار و بایشان شراب بنوشان * (۳) پس یأزَنْیاهِ پسرِ یِرْمیاهِ پسرِ حَبَصّنیاهْ و برادرانَش و تمامیِ پسرانَش و همگیِ خاندانِ رِیکابیانْ‌را گرفتم (۴) و ایشان‌را بخانهٔ خداوند بحجرهٔ پسرانِ حانانِ پسرِ یِگْدَلْیاهِ مردِ خدا که

به پهلوي حجرهٔ سروراني که ببالاي حجرهٔ مَعَسِياهِ پسرِ شَلُّوم محارسِ آستانه بود. آوردم (۵) و اِبْريقهاي
مملوّ از شراب و قدحهارا در حضورِ پسرانِ خاندانِ رِيْكابِيانْ نهاده گفتم كه اين شرابرا بنوشيد * (۶) امّا
ايشان گفتند كه ما شراب نمي‌نوشيم زيرا كه پدرِ ما يُوْناداب پسرِ رِيْكابْ مارا امر فرموده گفت كه شما
و پسرانِ شما ابداً شرابرا ننوشيد (۷) و خانه بنا نكرده كشت و كار مكنيد و تاكستان غرس ننموده
از براي خود بتصرّف نياوريد بلكه تمامئ روزهاي خودتان چادر نشين باشيد تا آنكه روزهاي بيشمار
بروي زميني كه شما درآن غريب ايد زنده بمانيد (۸) و ما بفرمانِ يُوْنادابِ پسرِ رِيْكابِ پدرِ ما در هر
چه كه بما امر نموده بود گوش داده در تمامئ روزهاي ما شراب ننوشيديم نه ما و نه زنانِ ما و نه
پسرانِ ما و نه دخترانِ ما (۹) و خانها جهةِ سكونتِ خود بنا نكرديم و تاكستان و مزرعه و كشت و كاري
از براي ما نيست (۱۰) لكن چادر نشين ايم و اطاعت نموده برطبقِ هرآنچه كه پدرِ ما يُوْنادابْ مارا
امر فرموده بود عمل نموديم (۱۱) و واقع شد حينِ بر آمدنِ نِبُوْكَدْرِصَّرِ پادشاهِ بابِلْ باين زمين گفتيم
كه بيآئيد تا از برابرِ لشكرِ كَلْدانِيانْ و عساكرِ اَرَمِيانْ به اُوْرِشَلِيمْ داخل شده در اُوْرِشَلِيمْ بمانيم *
(۱۲) پس كلامِ خداوند بدين مضمون به يِرْمِياهْ رسيد (۱۳) كه خداوند لشكرها خداي اِسْرائِيلْ چنين
ميفرمايد كه برو بمردمانِ يِهُوْداهْ و ساكنانِ اُوْرِشَلِيمْ بگو كه آيا پند نگرفته كلامَمرا نخواهيد شنيد گفتهٔ
خداوند اين است (۱۴) سخنانِ يُوْنادابِ پسرِ رِيْكابْ بخصوصِ مَيْ نه نوشيدن كه به پسرانش وصيّت
نمود جاي‌گير شد چونكه تا امروز شراب نخوردند و وصاياي پدرِ خودرا استماع نموده اند امّا من بشما
گفتم بلكه سحرگاهانه فرمودم و شما مرا گوش ندادید (۱۵) و همه‌گئ بندهٔگانِ خود پيغمبران‌را بشما
فرستادم بلكه سحرگاهان ايشان‌را فرستاده گفتم كه حال هر كس از راهِ بدِ خود برگرديد و اعمالِ خودرا
نيكو نمائيد و خدايانِ غيررا جهةِ عبادتِ آنها پَيْروي ننمائيد تا در زميني كه بشما و بپدرانِ شما دادم
ساكن شويد امّا شما گوشهاي خودرا فرا نداشته مرا استماع نكرديد (۱۶) چونكه پسرانِ يُوْناداب
پسرِ رِيْكابْ وصاياي پدرِشان كه بايشان امر فرموده بود استماع نمودند و اين قوم مرا استماع نه نموده
اند (۱۷) بنابراين خداوند خداي لشكرها و خداي اِسْرائِيلْ چنين ميفرمايد كه اينك من بر يِهُوْداهْ و
تمامئ ساكنانِ اُوْرِشَلِيمْ هر بلائي كه بايشان تهديد نمودم خواهم آورد سبب اينكه من بايشان فرمودم
و ايشان گوش ندادند و دعوت نمودم و ايشان جواب ندادند * (۱۸) و يِرْمِياهْ بخاندانِ رِيْكابِيانْ
گفت كه خداوندِ لشكرها خداي اِسْرائِيلْ چنين ميفرمايد چونكه وصاياي يُوْنادابِ پدرِ خودرا استماع
نموديد و تمامئ فرمانهايَش‌را نگاه داشته موافقِ هر آنچه كه شمارا امر فرموده بود بجا آورديد
(۱۹) بنابراين خداوندِ لشكرها خداي اِسْرائِيلْ چنين ميفرمايد كه از براي يُوْنادابِ پسرِ رِيْكابْ كسي
كَم نخواهد شد كه تا در جميعِ ايّام در حضورَم باشد *

(فصلِ سي و ششم مشتمل برسي و دو آيه)

(۱) و واقع شد كه در سالِ چهارمِ يِهُوْياقِيمْ پسرِ يُوْشِياهِ پادشاهِ يِهُوْداهْ اين كلام از جانبِ خداوند به يِرْمِياهْ

رسيده گفت (٢) كه طومار نوشتني را بگير و تماميء سخناني كه در بارهء اسرائيل و يهوداه و همگيء طوائف از
روزي كه بتو گفتم از ايام يوشياه تا به امروز بر روي آن مرقوم ساز (٣) شايد كه خاندان يهوداه هر بلائي
كه بقصد رسانيدنش به ايشان داشتم استماع نموده هر كس از راه بد خود برگردد تا آنكه عصيان
و گناه ايشان را عفو نمايم * (٤) پس يرمياه باروك پسر نيرياه را خواند و باروك از دهان يرمياه تماميء
كلمات خداوند كه باو گفته بود در آن طومار نوشتني ثبت كرد (٥) و يرمياه باروك را امر فرموده گفت كه
من محبوسم و به داخل شدن خانهء خداوند قادر نيستم (٦) پس تو برو و از طوماري كه از دهان من
نوشتي كلمات خداوندرا در روز صوم در خانهء خداوند درگوش قوم بخوان و هم درگوش تماميء يهوديائي
كه از شهرهاي خودشان مي‌آيند قراءت كن (٧) شايد كه استدعاي ايشان بحضور خداوند واصل شده
هر كس از راه بد خود برگردد زيرا غيظ و غضب شديدي كه خداوند در بارهء اين قوم فرموده است
عظيم است * (٨) و باروك پسر نيرياه موافق هر چه كه يرمياه پيغمبر امر فرموده بود كلمات خداوندرا
در خانهء خداوند از كتاب خواند (٩) و در سال پنجم يهوياقيم پسر يوشياه پادشاه يهوداه در ماه نهم
واقع شد كه براي تماميء خلق اورشليم و همگيء خلقي كه از شهرهاي يهوداه به اورشليم آمدند در حضور
خداوند صوم را ندا كردند (١٠) و باروك در خانهء خداوند در حجرهء غمرياه كاتب پسر شافان در
حياط بالائي در دهنهء دروازهء جديد خانهء خداوند بگوش تماميء خلق سخنان يرمياه را از كتاب خواند *
(١١) و ميكاياه پسر غمرياه پسر شافان همگيء سخنان خداوندرا از كتاب چونكه شنيد (١٢) پس بخانهء
ملك بحجرهء كاتب فرود آمد و اينك در آنجا تماميء سروران يعني اليشاماع كاتب و دلاياه پسر شمعياه
و الناثان پسر عكبور و غمرياه پسر شافان و صدقياه پسر حننياه و سائر سروران مي نشستند (١٣) و
ميكاياه تماميء كلماتي كه شنيده بود وقت خواندن باروك از كتاب در گوش قوم بايشان بيان كرد *
(١٤) و تماميء سروران يوديء پسر نثنياه پسر شلمياه پسر كوشي را بباروك فرستادند كه تا بگويد آن
طوماري كه بگوش خلق خواندي بدستت بگير و بيا پس باروك پسر نيرياه طومار را بدستش گرفته بايشان
آمد (١٥) و ايشان باو گفتند كه حال بنشين و بگوشهاي ما آن را بخوان و باروك بگوش ايشان خواند
(١٦) و واقع شد بمحض شنيدن ايشان تماميء كلمات را هر كس در نظر يكديگر هراسان شده بباروك
گفتند كه البته تماميء اين كلماترا بپادشاه بيان خواهيم كرد (١٧) و باروك را سؤال كرده گفتند كه
تمنا اينكه بما اعلام نمائي كه تماميء اين كلمات را چگونه از دهانش نوشتي (١٨) و باروك به ايشان
گفت كه او تماميء اين كلمات را از دهانش بمن ميخواند و من با مركب در طومار مي‌نوشتم (١٩) و
سروران به باروك گفتند كه تو برو مخفي شو و هم يرمياه تا آنكه كسي نداند كه در كجا ميباشيد *
(٢٠) پس بعد از آني كه طومار را در حجرهء اليشاماع كاتب گذاشته بودند بحياط پادشاه رفتند و تماميء كلماترا
بگوش پادشاه بيان كردند (٢١) و پادشاه يودي را فرستاد تا آنكه طومار را بگيرد و آن را او از حجرهء
اليشاماع كاتب آورد و يودي درگوش ملك و درگوش تماميء سروراني كه در حضور پادشاه متوقف بودند

آنرا خواند (۲۲) و پادشاهْ در خانهٔ زمستانیِ در ماهِ نُهمي مي‌نشست و در مُجْمَرْ آتش در برابرش
میسوخت (۲۳) و واقع شد بعد از خواندنِ یودِي سه چهار ورق که آنرا با قلم تراشِ کاتب بُرِّید و آن‌را
بآتشي که در مُجْمَرْ بود انداخت تا تمام شدنِ تماميءِ طوماري که در آتش بالاي مُجْمَرْ بود (۲۴) و ترسان
نشده رخوتِ خودرا پارهٔ نکردند نه مَلِكْ و نه احدي از بندهٔگانَش که تماميءِ این کلمات‌را شنیدهٔ بودند
(۲۵) و لکن اِلْناثانْ و دِلایاهْ و غِمَرْیاهْ به پادشاه التماس نمودند تا که طوماررا نسوزاند امّا او
ایشان‌را استماع نفرمود (۲۶) و مَلِكْ یِرَحْمِئِیلِ پسرِ هَمِّلِكْ و سِرایاهِ پسرِ عَزْرِيئیلْ و شِلِمْیاهِ پسرِ عَبْدِئیلْ‌را
امر فرمود که بارُوكِ کاتب و یِرمِیاهِ پیغمبررا بگیرند امّا خداوند ایشان‌را نگاه داشت * (۲۷) و بعد از آني
که پادشاه طومار و کلماتي که بارُوكْ از دهانِ یِرمِیاهْ نوشته بود سوزانید کلامِ خداوند به یِرمِیاهْ بدین
مضمون رسید (۲۸) که مکرّرًا طومارِ غیري‌را براي خود بگیر و تماميءِ کلماتِ اوّلیني که در طومارِ پیش که
یِهُویاقِیمِ مَلِكِ یِهُوداهْ سوزانید بود بر آن بنویس (۲۹) و به یِهُویاقِیمِ پادشاهِ یِهُوداهْ بگو که خداوند چنین
میفرماید که تو این طوماررا سوزانیدهٔ گفتي که در آن چرا باین مضمون نوشتي که البتّه پادشاهِ بابِلْ
خواهد آمد و این زمین‌را خراب کرده از آن انسان و حیوان‌را نیست خواهد کرد (۳۰) بنابراین خداوند
بخصوصِ یِهُویاقِیمِ مَلِكِ یِهُوداهْ چنین میفرماید که * از برایَش کسي نخواهد بود که به تختِ داوُدْ بنشیند
و لاشِ او در روز بگرمي و در شب بسردي مطروح خواهد شد (۳۱) و براو و بر ذرّیهٔ او و بر بندهٔگانِ او
عقوبتِ گناهِ ایشان‌را خواهم آورد و من بر ایشان و بر ساکنانِ اُورشَلِیمْ و بر مردمانِ یِهُوداهْ هر بلائي
که بایشان گفته بودم خواهم رسانید چونکه مرا نشنیدند * (۳۲) پس یِرمِیاهْ طومارِ غیریرا گرفته ببارُوكِ
کاتبِ پسرِ نیریاهْ داد و او تماميءِ کلماتِ طوماري که یِهُویاقِیمِ مَلِكِ یِهُوداهْ آنرا بآتش سوخته بود از دهانِ
یِرمِیاهْ در آن نوشت و دیگر بآنها مانند کلماتِ بسیاري مُلصق شدند *

(فصلِ سي و هفتم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و صِدْقیاهْ مَلِكْ پسرِ یُوشیاهْ بجاي کُنْیاهِ پسرِ یِهُویاقِیمْ که اورا نَبُوکَدْرِصّرِ پادشاهِ بابِلْ در زمینِ
یِهُوداهْ مَلِكْ نصب نموده بود سلطنت مینمود (۲) و او و بندهٔگانَش و خلقِ ولایت به کلماتِ خداوند که
بواسطهٔ یِرمِیاهِ پیغمبر گفته بود گوش ندادند * (۳) و صِدْقیاهِ مَلِكْ یِهُوکَلِ پسرِ شِلِمْیاهْ و صِفَنْیاهِ پسرِ
مَعَسیاهِ کاهن‌را به یِرمِیاهِ پیغمبر فرستادهٔ گفت تمنّا اینکه خداوند خداي مارا از جانبِ ما درخواست کن
(۴) و یِرمِیاهْ در میانِ خلق آمد و رفت مینمود چونکه اورا هنوز بحبس خانه نینداخته بودند (۵) و لشکرِ
فَرعَونْ از مِصْرْ بیرون آمده بود و کَلْدانیانیِ که اُورشَلِیمْ‌را محاصره مینمودند به محضِ شنیدنِ این خبر از
برابرِ اُورشَلِیمْ نهضت نمودند * (۶) و کلامِ خداوند به یِرمِیاهِ پیغمبر بدین مضمون رسید (۷) که خداوند
خداي اِسرائیلْ چنین میفرماید که به پادشاهِ یِهُوداهْ که شمارا جهةِ درخواست نمودنَم بمن فرستاد چنین
بگوئید که اینك لشکرِ فَرعَونْ که بشما جهةِ امداد نمودن بیرون آمده است به مِصْرْ بولایتِ خود

برخواهد گشت (۸) و كَلْدانيانْ برگشته با اين شهر جنگ خواهند نمود و تسخيرش نموده آن‌را بآتش خواهند سوخت (۹) خداوند چنين ميفرمايد كه جانهاي خودتان‌را فريب داده مگوئيد كه البتّه كَلْدانيانْ از ما نهضت خواهند نمود چونكه نخواهند رفت (۱۰) زيرا اگرچه كلِّ لشكرِ كَلْدانياني كه با شما جنگ مينمايند بحدّي مضروب سازيد كه از ايشان بغير از مجروح شدگان احدي نماند هركس از چادرِ خود برخاسته اين شهررا بآتش خواهند سوزانيد * (۱۱) و بعد از كوچيدنِ لشكرِ كَلْدانيانْ از ترسِ لشكرِ فَرْعَونْ از أورشَليمْ واقع شد (۱۲) كه يِرْمياهْ از أورشَليمْ بقصدِ رفتن بزمينِ بِنْيامينْ روانه شد تا آنكه خويشتن‌را از ميانِ خلق بكنار كشد (۱۳) و به مجرّدِ رسيدنش بدروازهء بِنْيامينْ كه رئيسِ نوبتيان كه اسمش يِرِيّاهِ پسرِ شِلْمياهِ پسرِ حَنَنْياهْ درآنجا بود و او يِرْمياهِ پيغمبررا گرفتار نموده گفت كه به كَلْدانيانْ ميروي (۱۴) و يِرْمياهْ گفت كه دروغ است به كَلْدانيانْ نميروم ٭امّا باو گوش نداد و يِرِيّاهْ يِرْمياهْ‌را گرفته بسروران آورد (۱۵) و سروران به يِرْمياهْ غضبناك شده اورا زدند و به حبس خانهء كه در خانهء يِهُوناثانِ كاتب بود گذاشتند زيرا كه آن‌را محبس نموده بودند * (۱۶) و يِرْمياهْ بيكي از حجره‌هاي سياه چال فرود آمد و بعد از آني كه يِرْمياهْ روزهاي بسياري در آنجا مانده بود (۱۷) صِدْقِياهِ مَلِكْ فرستاد و اورا از آنجا بيرون آورد و مَلِكْ اورا درخانهء خود سرّا سؤال نموده گفت كه آيا از جانبِ خداوند كلامي هست و يِرْمياهْ گفت كه هست و ديگر گفت كه بدستِ پادشاهِ بابِلْ تسليم خواهي شد (۱۸) و يِرْمياهْ بصِدْقِياهِ مَلِكْ گفت كه بتو و ببندگانت و باين خلق چه گناه كردم كه مرا بحبس خانه انداختيد (۱۹) حال پيغمبرانِ شما كه بشما إنباء نموده گفتند كه پادشاهِ بابِلْ برشما و براين ولايت نخواهد آمد كجايند (۲۰) پس حال اي آقايَم مَلِكْ بشنو تمنّا اينكه استدعاي من درقدمت بيفتد كه تا مرا بخانهء يُونَاثانِ كاتب برنگرداني مبادا كه در آنجا بميرم (۲۱) پس صِدْقِياهِ مَلِكْ امر فرمود كه يِرْمياهْ‌را بحياطِ محبس بگذارند و باو هر روزه از چهارسوي نان‌وايان قرصِ ناني بدهند تا تمام شدنِ تماميء نان از شهر و يِرْمياهْ در حياطِ حبس خانه مي‌نشست *

(فصلِ سي و هشتم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) و شِفَطْياهِ پسرِ مَتّانْ و گِدَلْياهِ پسرِ پَشْحُورْ و يُوكَلِ پسرِ شِلْمياهْ و پَشْحُورِ پسرِ مَلْكِياهْ سخناني كه يِرْمياهْ بتماميء خلق گفته بود شنيدند هنگامِ گفتنش كه * (۲) خداوند چنين ميفرمايد كسي كه در اين شهر بماند از شمشير و قحطي و طاعون خواهد مُرد امّا كسي كه به كَلْدانيانْ بيرون ميرود زنده خواهد ماند و جانش از برايش غنيمت مانده زندگي خواهد نمود (۳) خداوند چنين ميفرمايد كه البتّه اين شهر بدستِ لشكرِ پادشاهِ بابِلْ تسليم شده آنرا تسخير خواهند كرد (۴) و سروران بمَلِكْ گفتند تمنّا اينكه اين مرد كشته شود زيرا كه بدين منوال دستهاي مردانِ جنگي كه در اين شهر باقي مانده اند و دستهاي تماميء خلق‌را سست ميكند هنگامي كه مثلِ چنين سخنها بايشان ميگويد زيرا كه اين مرد جوياي سلامتيء اين قوم نيست بلكه ضررِ ايشان‌را (۵) و صِدْقِياهِ مَلِكْ گفت كه اينك او بدستِ شما است زيرا كه مَلِكْ چنين كسي

نیست که برخلافِ شما امري صادر تواند کرد (۶) پس یِرْمیاه‌را گرفته اورا بسیاه چالِ مَلْکیاهِ پسرِ هَمَّلَكْ
که در حیاطِ حبس خانه بود انداختند و یِرْمیاه‌را بریسمانها فرود آوردند و در چاه آب نبود همین گل بود
که یِرْمیاه به گل فرو میرفت * (۷) و عِبِد مِلِكِ کُوشي که خواجه‌سرائي درخانهء مَلِكْ بود شنید که یِرْمیاه‌را
بچاه انداخته اند درحالتي که مَلِكْ بدروازهء بِنْیامِین مي‌نشست (۸) آنگاه عِبِد مِلِكْ از خانهء مَلِكْ بیرون
آمد و بمَلِكْ متکلّم شده گفت (۹) که اي آقایَم مَلِكْ این مردمان شریرانه عمل نمودند در هرچه که به
یِرْمیاهِ پیغمبر کرده اند که اورا بچاه انداخته اند و درجایَش بسبب گرسنگي میمیرد زیرا که دیگر در شهر
ناني نیست (۱۰) آنگاه مَلِكْ بعِبِد مِلِكِ کُوشي امر فرموده گفت که از اینجا بهمراهِت سي نفر بگیر و یِرْمیاهِ
پیغمبررا قبل از مُردنَش از چاه بیرون آر (۱۱) پس عِبِدمِلِكْ آن مردمان‌را بهمراهَش گرفت و بخانهء مَلِكْ در
زیرِ گنج‌خانه داخل شده از آنجا پارچه‌هاي مُندرس و رُقعه‌هاي کهنه‌را گرفته و آنهارا با ریسمانها به یِرْمیاه
بچاه فرود آورد (۱۲) و عِبِدمِلِكِ کُوشي به یِرْمیاه گفت که این پارچه‌هاي مندرس و کهنه‌را بزیرِ بغلهایَت
در زیرِ ریسمانها بگذار و یِرْمیاه چنین کرد (۱۳) و یِرْمیاه‌را با ریسمانها کشیده اورا از چاه بیرون آوردند
و یِرْمیاه در حیاطِ حبس خانه ماند * (۱۴) آنگاه صِدْقیاهِ مَلِكْ فرستاده یِرْمیاهِ پیغمبررا بمدخلِ سیومي که
درخانهء خداوند است بنزدِ خود گرفت و مَلِكْ به یِرْمیاه گفت که خبري از تو میپرسم از من چیزي
مستور مساز (۱۵) و یِرْمیاه به صِدْقیاه گفت اگر از برایَت بیان کنم آیا بتحقیق مرا نخواهي کُشت و اگر
پند بتو بدهم آیا مرا نخواهي شنید * (۱۶) و صِدْقیاهِ مَلِكْ به یِرْمیاه سرًّا سوگند یاد نموده گفت که بخداوندِ
حيّ قسم که این جانرا از براي ما آفرید که ترا نخواهم کُشت و ترا بدستِ مردماني که جویاي جانِ تویَند
نخواهم سپرد * (۱۷) آنگاه یِرْمیاه به صِدْقیاه گفت خداوند خداي لشکرها إِلٰهِ إِسْرائِیلْ چنین میفرماید که
اگر حقیقةً بسرورانِ پادشاهِ بابِلْ بیرون بروي جانِ تو زنده خواهد ماند و این شهر بآتش سوخته نخواهد
شد و تو و خانَواده‌اَت زنده خواهید ماند (۱۸) امّا اگر بسرورانِ پادشاهِ بابِلْ بیرون نروي این شهر بدستِ
کَلْدانیانْ تسلیم خواهد شد که آن‌را بآتش خواهند سوزانید و تو از دستِ ایشان رهائي نخواهي یافت *
(۱۹) و صِدْقیاهِ مَلِكْ به یِرْمیاه گفت که من از یَهُودیاني که به کَلْدانیانْ فرار کرده اند میترسم مبادا که مرا
بدستِ ایشان داده مرا استهزا نمایند * (۲۰) و یِرْمیاه گفت که تسلیم نخواهند نمود تمنّا اینکه بکلام
خداوندي که بتو میگویم استماع نمائي تا آنکه ترا خیریّت بوده جانَت زنده بماند (۲۱) و اگر از بیرون
رفتن امتناع نمائي امري که خداوند بمن مرئي ساخته است این است (۲۲) که اینك تماميء زناني که
در خانهء مَلِكِ یَهُوداه باقي میمانند بسرورانِ پادشاهِ بابِلْ بیرون آورده خواهند شد و خواهند گفت که
مردمانِ صلح اندیشِ تو ترا اغوا نموده بر تو غالب آمدند و پایهایَت حیني که بلجن فرو رفته ایشان به
عقب برگشتند (۲۳) و تماميء زنانَت و فرزندانَت به کَلْدانیانْ بیرون آورده خواهند شد و تو از دستِ
ایشان خلاصي نخواهي یافت بلکه بدستِ پادشاهِ بابِلْ گرفتار خواهي شد و تو باعث خواهي شد که این
شهر بآتش سوخته شود * (۲۴) و صِدْقیاه به یِرْمیاه گفت که احدي باین سخنان آگاه نشود مبادا که بمیري

(۲۵) و اگر سروران بشنوند که بتو متکلّم شدم و نزدِ تو آمده بتو بگویند تمنّا اینکه آنچه که بمَلِکْ گفتي و
آنچه که مَلِکْ بتو گفت از براي ما بیان نما و از ما باز مدار تا آنکه نمیري (۲۶) آنگاه بایشان بگو که
استدعاي خودرا بقدمِ مَلِکْ رسانیدم که مرا بخانهء یهُوناثانْ نفرستد تا در آنجا نمیرم * (۲۷) پس تماميءِ
سروران به یِرْمِیاهْ آمده از او پرسیدند که او موافقِ تماميءِ این کلماتي که مَلِکْ امر فرموده بود بایشان بیان
کرد و ایشان ازاو ساکت شدند چونکه مراد فهمیده نشد (۲۸) و یِرْمِیاهْ درحیاطِ محبس تا روزِ فتح
شدنِ اُورْشَلِیمْ ماند و حینِ تسخیر شدنِ اُورْشَلِیمْ در آنجا بود *

(فصلِ سي و نهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و در سالِ نُهمِ صِدْقِیاهِ مَلِکِ یهُوداه در ماهِ دهم نِبُوکَدْرِصّر پادشاهِ بابِلْ با تماميءِ لشکرش بر
اُورْشَلِیمْ آمده آن‌را محاصره نمودند (۲) و در روزِ نهمِ ماهِ چهارمِ سالِ یازدهمِ صِدْقِیاهْ آن شهر منکسر شد
(۳) و تماميءِ سرورانِ پادشاهِ بابِلْ داخل شده در دروازهء میانه نشستند یعني نَرْگَلِ شَرْأَصَرْ و سَمْگَرِ
نِبُوْ و سَرْسِکِیْم رئیسِ خواجه سرایان و نَرْگَلِ شَرْأَصَرِ رئیسِ مجوسیان و تماميءِ بقیّهء سرورانِ
مَلِکِ بابِلْ * (۴) و واقع شد هنگامي که صِدْقِیاهِ مَلِکِ یهُوداهْ و تماميءِ مردانِ جنگي که دیدند فرارکرده
از شهر براهِ باغِ شاه بدروازهء که در میانِ دو دیوار بود وقتِ شب بیرون رفتند و او براهِ بیابان روانه شد
(۵) و لشکرِ کَلْدانیانْ ایشان‌را تعاقب نمودند و بصِدْقِیاهْ در بیابانِ یِرِیحُوْ رسیده اورا گرفتار نمودند و
اورا به نِبُوکَدْرِصّرِ پادشاهِ بابِلْ بر رِبْلاهْ بزمینِ حَماثْ آوردند و به او حُکمها اجرا داشت (۶) و
پادشاهِ بابِلْ در رِبْلاهْ پسرانِ صِدْقِیاهْ‌را در پیشِ نظرَش کُشت و پادشاهِ بابِلْ تماميءِ اشرافِ یهُوداهْ‌را
بقتل رسانید (۷) و چشمانِ صِدْقِیاهْ‌را کور نموده اورا جهةِ بُردنَش ببابِلْ بزنجیرها بست (۸) و کَلْدانیانْ
خانهء مَلِکْ و هم خانهاي عوام‌را بآتش سوزانیدند و حصارهاي اُورْشَلِیمْ‌را منهدم ساختند * (۹) و نِبُوزَرْأَدانِ
رئیسِ جلّادانْ ما بقيءِ خلقي که در شهر باقي ماندند و فراریاني که باو فرار نموده بودند یعني بقیّهء
قومي که باقي ماندند ایشان‌را ببابِلْ باسیري بُرد (۱۰) نهایت نِبُوزَرْأَدانِ رئیسِ جلّادان از فُقَراي
خلقي که چیزي نداشتند در زمینِ یهُوداهْ وا گذاشته تاکستانها و کِشت‌زارها‌را در آن روز بایشان
داد * (۱۱) و نِبُوکَدْرِصّرِ پادشاهِ بابِلْ بواسطهء نِبُوزَرْأَدانِ رئیسِ جلّادان بخصوصِ یِرْمِیاهْ امر فرموده
گفت (۱۲) که اورا بگیر و چشمانِ خود باو بدوز و چیزِ مُضرّي باو مَرسان بلکه بطوري که بتو بگوید
به همان طور باو عمل نما (۱۳) پس نِبُوزَرْأَدانِ رئیسِ جلّادان و نِبُوشَزْبانِ رئیسِ خواجه سرایان و
نَرْگَلِ شَرْاصِرِ رئیسِ مجوسیان و تماميءِ رؤساي پادشاهِ بابِلْ فرستادند (۱۴) و ارسال نموده یِرْمِیاهْ‌را
از حیاطِ محبس گرفتند و اورا بگَدَلْیاهِ پسرِ اَحِیقامِ پسرِ شافانْ سپردند تا آنکه اورا بخانه آورده در میانِ قوم
ساکن شود (۱۵) و کلامِ خداوند به یِرْمِیاهْ در حالتي که درحیاطِ محبس محبوس بود بدین مضمون رسید
(۱۶) که برو و بعِبدِمِلِکِ کُوشِي خطاب کرده بگو که * خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائیلْ چنین

میفرماید که اینك کلماتي‌را که در بارهٔ این شهر گفتم ببدي نه بخیر مي‌آورم و در آن روز در حضورِ تو باتمام خواهند رسید (۱۷) و خداوند میفرماید که در آن روز ترا خلاصي خواهم داد که بدست مردماني که از ایشان میترسي تسلیم نخواهي شد (۱۸) زیرا که بتحقیق ترا رهائي داده بشمشیر نخواهي افتاد و جانت از برایت غنیمت خواهد بود چونکه بمن اعتماد نمودي فرمانِ خداوند چنین است

(فصلِ چهلم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) کلامي که از جانبِ خداوند به یِرْمِیاهْ رسید بعد از آني که نِبُوزَرْاَدانِ رئیسِ جلّاداي اورا از رامَاهْ رها داد و اورا در حالتي که در میانِ تماميءِ اسیرشده‌گانِ اُورُشَلیم و یِهُوداهْ که ببابِلْ باسیري بُرده شدند بزنجیرها بسته شد گرفت * (۲) و رئیسِ جلّادان یِرْمِیاهْ‌را گرفته وَيْ‌را گفت که خداوند خدایت این بلارا باین مکان فرموده بود (۳) و خداوند آن‌را آورده موافقِ کلامَش عمل نموده است زیرا که بخداوند گناه ورزیده به قولَش گوش ندادید باین سبب این بلا به شما رسیده است (۴) پس حال اینك امروز ترا از زنجیرهائي که بدستهایت میباشند فتح کردم اگر در نظرت با من ببابِلْ آمدن خوش آید بیا که چشم خودرا بر تو خواهم دوخت و اگر با من رفتن ببابِلْ خوش نیاید به ایست ببین که همه‌گيءِ زمین در حضورت مي‌باشد هر جائي که رفتن در نظرت خوش و راست آید برو (۵) و هنوز بر نگشته [وَيْ‌را گفت] تو بگِدَلْیاهِ پسرِ اَخِیْقامِ پسرِ شافانْ که پادشاهِ بابِلْ اورا بر شهرهاي یِهُوداهْ نصب کرد برگرد و با او در میانِ خلق ساکن شو و یا هر جائي که در نظرت رفتنِ بآن راست آید برو * و رئیسِ جلّادان توشهٔ راه و بخشش باو داده وَيْ‌را رها نمود (۶) و یِرْمِیاهْ بگِدَلْیاهِ پسرِ اَخِیْقامْ بمِصْپاهْ روانه شده با او در میانِ خلقي که در زمین مانده بودند ساکن شد * (۷) و هنگامي که تماميءِ سرورانِ عساکرِ بادیه نشین و نفرهاي ایشان شنیدند که پادشاهِ بابِلْ گِدَلْیاهِ پسرِ اَخِیْقامْ‌را بر ولایت نصب کرده و مردان و زنان و طفلکان و فقراي زمین‌را که ببابِلْ باسیري گرفته نشده بودند باو تفویض نموده است (۸) آنگاه بگِدَلْیاهْ به مِصْپاهْ آمدند یعني اِسْمَعِیلِ پسرِ نِتَنْیاهْ و یُوحانانْ و یُوناثانْ پسرانِ قارِیَحْ و سِرایاهِ پسرِ تَنْحُومِتْ و پسرانِ عِیْفاي نِطُوفاتي و یِزَنْیاهِ پسرِ مَعَکاتي ایشان و مردانِ ایشان * (۹) و گِدَلْیاهِ پسرِ اَخِیْقامِ پسرِ شافانْ بایشان و مردمانِ ایشان سوگند یاد نموده گفت که از خدمت نمودنِ بکَلْدانیانْ مترسید در ولایت ساکن شوید و بپادشاهِ بابِلْ بنده‌گي نمائید که با شما خیریت خواهد بود (۱۰) و نسبت بمن اینك در مِصْپاهْ ساکن خواهم شد تا آنکه در برابرِ کَلْدانیانِي که بما مي‌آیند به ایستم امّا شما شراب و میوه‌هاي تابستاني و روغن‌را جمع نموده در ظروفِ خودتان بگذارید و در شهرهائي که متصرّف اید ساکن شوید * (۱۱) و نیز تماميءِ یِهُودیانِي که درِ مُوابْ و در میانِ بني عَمُّونْ و اِدُومْ و سائرِ ولایات بودند چون شنیدند که پادشاهِ بابِلْ بقیّهٔ از یِهُودیانْ‌را وا گذاشته و گِدَلْیاهِ پسرِ اَخِیْقامِ پسرِ شافانْ‌را بر ایشان نصب نموده است (۱۲) پس تماميءِ یِهُودیانْ از همه‌گيءِ مکانهائي که بآنها رانده شده بودند برگشته بگِدَلْیاهْ بزمینِ یِهُوداهْ در مِصْپاهْ آمدند و شراب و میوه‌هاي

تابستاني بسيار بسيار جمع نمودند * (۱۳) و يُوحانانِ پسرِ قاريح و تماميءِ سرورانِ عساكرِ باديه نشين
بگدَلْياه بمِصْپاه آمدند (۱۴) و باو گفتند كه آيا في الواقع ميداني كه بَعَلِيس پادشاهِ بني عَمُّون إسْمَعِيل
پسرِ نِتَنْياه را بجهةِ كُشتنت فرستاده است امّا گَدَلْياهِ پسرِ اَحِيقام ايشان را باور نكرد (۱۵) پس
يُوحانانِ پسرِ قاريح بگَدَلْياه در مِصْپاه سِرًّا متكلّم شده گفت تمنّا اينكه بروم و إسْمَعِيل پسرِ نِتَنْياه را
بكُشم و هيچ كس نخواهد دانست و او ترا چرا بكُشد و جميعِ يَهُودِيانِي كه نزدِ تو جمع شده اند
پراكنده شده بقيّهء يَهُودِيان تلف شوند (۱۶) امّا گَدَلْياهِ پسرِ اَحِيقام به يُوحانانِ پسرِ قاريح
فرمود كه تو اين كار را مكن زيرا كه بخصوصِ إسْمَعِيل دروغ ميگوئي *

(فصلِ چهل و يكم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و در ماهِ هفتمين واقع شد كه إسْمَعِيل پسرِ نِتَنْياهِ پسرِ إلِيشاماع كه از نسلِ شاه بود با سرورانِ
مَلِك و ده نفر بهمراهَش به گَدَلْياهِ پسرِ اَحِيقام به مِصْپاه آمدند و در آنجا در مِصْپاه معاً نان خوردند
(۲) و إسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياه و ده نفري كه بهمراهَش بودند برخاسته و گَدَلْياهِ پسرِ اَحِيقام پسرِ شافان را
كه پادشاهِ بابِل اورا حاكمِ زمين نصب كرده بود با شمشير زده كُشتند (۳) و هم تماميءِ يَهُودِيانِي
كه به گَدَلْياه در مِصْپاه بودند و نيز كَلْدانيانِي كه در آنجا يافت شدند و مردانِ جنگي را إسْمَعِيل
كُشت * (۴) و بعد از كشتنِ او گَدَلْياه را در روزِ دويم در حالتي كه هيچ كس نميدانست واقع شد
(۵) كه هشتاد مردِ ريش تراشيده و لباسها دريده و بدنها خراشيده از شِكِم و شِيلُو و شُومِرُون آمدند
و در دستِ ايشان هديّهاي آردي و بخور بود كه بخانهء خداوند مي آوردند (۶) و إسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياه
جهةِ استقبالِ ايشان رفته رفته و گريه كنان از مِصْپاه بيرون آمد و به محضِ راست آمدنِ بايشان چنين
شد كه بايشان گفت كه نزدِ گَدَلْياهِ پسرِ اَحِيقام بيائيد (۷) و واقع شد بمجرّدِ دخولِ ايشان بميانِ شهر
كه إسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياه او و مردماني كه به همراهَش بودند ايشان را كُشته بچاهي انداختند (۸) و در
ميانِ ايشان ده نفر يافت شدند كه به إسْمَعِيل گفتند كه مارا مَكُش زيرا كه دفينه شده ها از براي ما
در كِشتزار گندم و جو و روغن و عسل ميباشد پس ترك كرده ايشان را در ميانِ برادرانشان نكُشت *
(۹) و چاهي كه إسْمَعِيل لاشهاي كلِّ مردماني كه بسببِ گَدَلْياه كُشته بآن انداخته بود همين بود
كه آساي مَلِك از ترسِ بَعَشاي مَلِكِ إسْرائيل ساخته بود و إسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياه آن را بكُشته شده گان
پُر كرد * (۱۰) پس إسْمَعِيل تماميءِ باقي مانده گانِ خلقي كه در مِصْپاه بودند به اسيري گرفت يعني دخترانِ
مَلِك و تماميءِ خلقي كه در مِصْپاه باقي مانده بودند كه نِبُوزَرْآدانِ رئيسِ جلّادان گَدَلْياهِ پسرِ اَحِيقام را
بر ايشان نصب كرده بود و إسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياه ايشان را باسيري گرفته بقصدِ كوچيدن به بني عَمُّون روانه
شد * (۱۱) و هنگامي كه يُوحانانِ پسرِ قاريح و تماميءِ سرورانِ عساكري كه بهمراهَش بودند همگيءِ
فسادي كه إسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياه كرده بود شنيدند (۱۲) آنگاه تماميءِ مردمانِ [خودرا] گرفته به إسْمَعِيل

پسرِ نِتَنْیاهْ بقصدِ جنگ نمودنِ رفتند و اورا نزدِ آبهاي بسياري كه در گِبْعونْ بود يافتند (١٣) و واقع
شد به محضِ ديدنِ تماميء خلقي كه با اِسْمَعِيلْ بودند يُوحانانِ پسرِ قاريَحْ و بهمراهَش همه‌گيء سرورانِ
عساكررا كه خوشحال شدند (١٤) و تماميء خلقي كه اِسْمَعِيلْ از مِصْپاهْ باسيري برداشته بود برگشته
باز پس آمدند و به يُوحانانِ پسرِ قاريَحْ آمدند (١٥) و اِسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياهْ با هشت نفر از روي يُوحانانْ
خلاصي يافته به بني عَمُّونْ رفتند * (١٦) و يُوحانانِ پسرِ قاريَحْ و جميعِ سرورانِ عساكري كه بهمراهَش
بودند ايشان همه‌گيء باقي مانده‌گانِ خلقي كه از اِسْمَعِيلِ پسرِ نِتَنْياهْ از مِصْپاهْ خلاصي داده بودند بعد
از آني كه او گِدَلْياهِ پسرِ اَحِيقامْرا كشته گرفتند يعني پهلوانان از مردانِ جنگي و زنان و اطفال و
خواجه‌سراياني كه از گِبْعونْ برگردانيدند (١٧) و رفتند و در منزلِ كِمْهامْ كه به پهلوي بَيْتِ‌لِحِمْ است ساكن
شدند بجهة به مِصْرْ كوچيدن (١٨) از براي كَلْدانيانْ زيرا كه از ايشان ميترسيدند چونكه اِسْمَعِيلِ پسرِ
نِتَنْياهْ گِدَلْياهِ پسرِ اَحِيقامْرا كه پادشاهِ بابِلْ برولايت نصب كرده بود كشته بود *

(فصلِ چهل و دويم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(١) پس تماميء سرورانِ عساكر يعني يُوحانانِ پسرِ قاريَحْ و يِزَنْياهِ پسرِ هُوشَعْياهْ و همه‌گيء خلق از كوچك
و بزرگ نزديك آمده (٢) به يِرْمِياهِ نبي گفتند كه تمنّا اينكه تضرّعِ ما بقدومت افتاده براي ما و از براي
همه‌گيء اين بقيّه بخداوند خدايَت استدعا نمائي زيرا بنوعي كه با چشمانت مارا مي بيني از بسياري اندك
مانده ايم (٣) تا آنكه خداوند خدايَت راهي كه در آن بايد برويم و عملي كه بايد بكنيم بما اعلام نمايد *
(٤) و يِرْمِياهِ پيغمبر بايشان گفت كه شنيدم اينك موافقِ سخنانِ شما خداوند خداي شمارا استدعا خواهم كرد
و چنين ميشود هركلامي كه خداوند بشما جواب ميفرمايد بشما اعلام خواهم نمود و از شما سخنيرا باز
نخواهم داشت * (٥) و ايشان نيز به يِرْمِياهْ گفتند كه خداوند درميانِ ما شاهدِ عادل و حقّ باشد اگر موافقِ
هرسخن كه خداوند خدايَت ترا بما بفرستد چنان عمل ننمائيم (٦) قولِ خداوند خداي مارا كه ترا باو
ميفرستيم چه نيك و چه بد اطاعت خواهيم كرد تا آنكه قولِ خداوند خداي خودرا شنيده بما خيريّت باشد *
(٧) و بعد از انقضاي ده روز واقع شد كه كلامِ خداوند به يِرْمِياهْ رسيد (٨) كه او يُوحانانِ پسرِ قاريَحْ و
تماميء سرورانِ عساكري كه بهمراهَش بودند و همه‌گيء خلقرا از كوچك و بزرگ خطاب كرد (٩) و بايشان
گفت كه خداوند خداي اِسرائيلْ كه شما مرا به حضورش فرستاديد تا آنكه استدعاي شمارا بقدومش عرض
نمايم چنين ميفرمايد * (١٠) اگر في‌الواقع در اين زمين بمانيد آنگاه شمارا بنا نموده منهدم نخواهم ساخت
و غرس كرده نخواهم كند زيرا در بارهٔ بلائي كه بشما رسانيدم تغيير باراده خود دادم (١١) خداوند ميفرمايد
از پادشاهِ بابِلْ كه از آن ميترسيد ترسان و مخوف نباشيد زيرا بجهةِ رهانيدنِ شما و بيرون آوردنِ
شمارا از دستش با شمايم (١٢) و بشما رحمت خواهم فرمود تا كه او بشما لطف نموده شمارا بزمينِ شما پس
بفرستد (١٣) امّا اگر بگوئيد كه * ما دراين زمين نخواهيم ماند و بقولِ خداوند خداي خود گوش ندهيد

(۱۴) و بگوئيد كه نيْ بلكه بزمينِ مصْر ميرويم كه در آن جنگ نميبينيم و آوازِ كرنارا نخواهيم شنيد و از
نان گرسنه نخواهيم ماند و در آن ساكن خواهيم شد * (۱۵) پس حال بنابراين اي بقيهء يهوداه كلامِ
خداوندرا بشنويد خداوندِ لشكرها خداي إسْرائيل چنين ميفرمايد كه اگر شما في الواقع بمصْر رفتن توجّه
نمائيد و جهةِ سكونتِ در آنجا روانه شويد (۱۶) آنگاه شمشيري كه از آن ميترسيد البتّه در آنجا در زمينِ مصْر
بشما خواهد رسيد و گرسنگي كه از آن هراسان ايد در آنجا در مصْر بشما خواهد چسپيد و در آنجا خواهيد
مُرد (۱۷) زيرا ميشود تماميء مردماني كه بجهةِ سكونت به مصْر رفته توجّه مينمايند از شمشير و قحطي و
طاعون خواهند مُرد و بسببِ بلائي كه من بايشان ميرسانم از ايشان كسي باقي نمانده خلاصي نخواهد
يافت (۱۸) زانرو كه خداوندِ لشكرها خداي إسْرائيل چنين ميفرمايد چناني كه غضب و حدّتِ خودرا بساكنانِ
أورشليم مستولي گردانيدم همچنان حدّتِ من بشما وقتِ رفتنِ شما به مصْر ريخته خواهد شد و به ملعنت و
حيرت و لعنت و ملامت مانده اين مكانرا ديگر نخواهيد ديد * (۱۹) اي بقيهء يهوداه خداوند در بارهء
شما ميفرمايد كه بمصْر داخل نشويد يقين بدانيد كه امروز بشما پند ميدهم (۲۰) بتحقيق جانهاي خودرا بخطر
انداختيد حيني كه مرا بخداوند خداي خود فرستاده گفتيد كه بخداوند خداي ما جهةِ ما استدعا نما كه
موافقِ هر آنچه كه خداوند خداي ما به تو بفرمايد بما اعلام نمائي كه ما بعمل خواهيم آورد (۲۱) و امروز
شمارا اعلام نمودم امّا شما كلامِ خداوند خداي خودرا و بهر چيزي كه او مرا بشما فرستاده است نشنيديد
(۲۲) پس يقين بدانيد كه در مكاني كه ميْلِ رفتن و سكونتِ در آن داريد از شمشير و قحطي و طاعون
خواهيد مُرد *

(فصلِ چهل و سيوم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) و واقع شد به همگيء قوم بعد از آني كه يرمياه گفتنِ تماميء كلماتِ خداوند خداي ايشان كه اورا در
بارهء تماميء اين كلمات بايشان خداوند خداي ايشان فرستاده بود بانجام رسانيد (۲) كه عزرياه پسرِ
هوشعياه و يوحانانِ پسرِ قاريح و تماميء مردمانِ متكبّر متكلّم شده به يرمياه گفتند كه تو دروغ ميگوئي خداوند
خداي ما ترا نفرستاده است تا آنكه بگوئي كه بمصْر جهةِ سكونتِ در آن مرويد (۳) بلكه باروكِ پسرِ نيرياه
ترا بر ما ميانگيزاند تا آنكه مارا بدستِ كلدانيان تسليم نمايد بهْ جهةِ كشتنِ ما و يا به اسيري بردنِ مارا
ببابل (۴) و يوحانانِ پسرِ قاريح و تماميء سرورانِ عساكر و همگيء خلق آوازِ خداوندرا گوش ندادند كه
در زمينِ يهوداه بمانند * (۵) بلكه يوحانانِ پسرِ قاريح و تماميء سرورانِ عساكر تماميء بقيهء يهوداه را
كه از ميانِ تماميء طوائفي كه در ميانِ آنها رانده شده بودند جهةِ سكونتِ در زمينِ يهوداه برگشته بودند
گرفتند (۶) يعني پهلوانان و زنان و اطفال و دخترانِ ملك و همگيء نفوسي كه نبوزرادانِ رئيسِ جلّادان با
گدلياهِ پسرِ احيقامِ پسرِ شافان واگذاشته بود و هم يرمياهِ پيغمبر و باروكِ پسرِ نيرياه را (۷) و بزمينِ مصْر رفتند
چونكه بآوازِ خداوند گوش ندادند و تا تحپنحيس رسيدند * (۸) و در تحپنحيس كلامِ خداوند به يرمياه
بدين مضمون رسيد (۹) كه بدستت سنگهاي بزرگرا گرفته آنهارا در تحپنحيس در نظرِ مردانِ يهوداه بدهنهء

خانهء فَرْعَوْن در گِل بکورهء آجُرپَزي پنهان کن (۱۰) و بايشان بگو که خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِيْلْ چنين ميفرمايد که اينك من فرستاده بندهء خود نَبُوْکَدْرِصَّرِ پادشاهِ بابِلْرا خواهم گرفت و کرسيء اورا بر بالاي اين سنگهائي که پنهان کردم خواهم گذاشت که او شادروان خودرا بر روي آنها خواهد گسترانيد (۱۱) و آمده زمينِ مِصْررا خواهد زد آنکه مُستلزمِ مرگ است بمرگ و آنکه مُستلزمِ اسيري است به اسيري و آنکه مُستحقِ شمشير است بشمشير (۱۲) و آتشيرا در خانههاي خدايانِ مِصْر خواهم افروخت که او آنهارا سوزانيده به اسيري خواهد بُرد و خويشتنرا با زيبائيهاي زمينِ مِصْر آرايش خواهد داد به نهجي که شبان خودرا بجامهاَش آرايش ميدهد و از آنجا بسلامت بيرون خواهد آمد (۱۳) و بُتهاي بَيْتَالشَّمْسي که در زمينِ مِصْر است خواهد شکست و خانهاي خدايانِ مِصْررا بآتش خواهد سوزانيد *

(فصلِ چهل و چهارم مشتمل بر سي آيه)

(۱) کلامي که دربارهء تماميء يِهُوْدِيانِي که در زمينِ مِصْر ساکن شدند يعني کساني که در مِگْدُوْلْ و تَحْپَنْحِيْسْ و نُوْفْ و ولايتِ پَتْرُوْسْ متمکّن بودند به يِرْمِيَاْهْ رسيد اين بود که گفت * (۲) خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِيْلْ چنين ميفرمايد که شما کُلِّ بلائي که بر اُوْرُشَلِيْم و تماميء شهرهاي يِهُوْدَاْهْ رسانيده ام ديده ايد که اينك امروز خراب و احدي در آنها ساکن نيست (۳) بسببِ شرارتي که عمل نمودند حينی که مرا غضبناك گردانيده جهةِ بخور و عبادت نمودنِ خدايانِ غيري که ايشان و شما و پدرانِ شما ندانستيد روانه گرديدند (۴) و من تماميء بندهگانِ خود پيغمبرانرا فرستاده سحرگاهان ارسال نمودم و گفتم که حال اين عملِ مکروهي که باو بغض نمودم بجا نياوريد (۵) امّا نشنيدند و گوشِ خودرا فرا نداشتند تا آنکه از شرارتِ خود برگشته بخدايانِ غير بخور ننمايند (۶) بنابراين حدّتِ من و غضبِ من بشهرهاي يِهُوْدَاْهْ و کوچهاي اُوْرُشَلِيْم ريخته و افروخته شد که مثلِ امروز خراب و ويران گرديدند * (۷) پس حال خداوند خداي لشکرها اِلٰه اِسْرائِيْلْ چنين ميفرمايد که شما چرا اين شرارتِ عظيم برجانِ خود مينمائيد تا آنکه خويشتنرا از مرد و زن و طفل و شيرخواره از ميانِ يِهُوْدَاْهْ منقطع ساخته از براي خودتان بقيّهرا باقي نگذاريد (۸) هنگامي که مرا به اعمالِ دستهاي خود غضبناك گردانيده در زمينِ مِصْر که جهةِ سکونت در آن داخل گرديديد بخدايانِ غير بخور مينمائيد تا آنکه خويشتنرا بهلاکت رسانيده درميانِ تماميء طوائفِ زمين ملعون و رسوا باشيد (۹) آيا شرارتِ پدرانِ خودتان و شرارتِ ملوكِ يِهُوْدَاْهْ و شرارتِ زنانِ ايشان و شرارتِ خود و شرارتِ زنانِ خودرا که در زمينِ يِهُوْدَاْهْ و کوچهاي اُوْرُشَلِيْم عمل نموده ايد فراموش کرده ايد (۱۰) تا به امروز متواضع نگرديده نمي‌ترسند و در شريعت و فرائضم که درحضورِ شما و درحضورِ پدرانِ شما گذاشتم رفتار نه نموده اند * (۱۱) بنابراين خداوندِ لشکرها و خداي اِسْرائِيْلْ چنين ميفرمايد که اينك بر ضدّ شما روي خودرا از راهِ بدي بخصوصِ هلاك نمودنِ همهگيء يِهُوْدَاْهْ ميگذارم (۱۲) و بقيّهء يِهُوْدَاْهْرا که توجّه بزمينِ مِصْر جهةِ سکونت در آن مينمايند خواهم گرفت تا آنکه تماميء ايشان درزمينِ مِصْر باتمام رسند و بشمشير افتاده بقحطي از

کوچك و بزرگ به اتمام خواهند رسید [آري] بشمشیر و قحطي خواهند مُرد و بملعنت و لعنت و ملامت خواهند ماند (۱۳) و بساکنانِ زمینِ مِصْر عقوبت خواهم نمود چنانی که بأورشلیم بشمشیر و قحطي و طاعون عقوبت نمودم (۱۴) و از بقیّهٔ یهوداه که بزمینِ مِصْر جهةِ سکونت در آن رفتند احدي فارغ و باقي نخواهد ماند تا آنکه بزمینِ یهوداه که از جانِ مشتاقِ برگردیدن و سکونت نمودنِ در آن میباشند برگردد زیرا که غیر از فراریان بر نخواهند گشت * (۱۵) آنگاه تماميء مردماني که باین عارف بودند که زنانِ ایشان بخدایانِ غیر بخور نموده بودند و همهگيء زناني که حاضر شدند گروهِ عظیمي و تماميء خلق که در زمینِ مِصْر در پتروس ساکن بودند به یرمیاه جواب داده گفتند * (۱۶) که نسبت بکلامي که باسمِ خداوند بما گفتي ما ترا گوش نخواهیم داد (۱۷) بلکه هر کلامي که از دهانِ ما صادر گردیده است البتّه عمل نموده بملکهٔ آسمان بخور نموده هدیّهاي ریختنيرا باو خواهیم ریخت بنهجي که خودِ ما و آباي ما و ملوكِ ما و سرورانِ ما در شهرهاي یهوداه و کوچهاي أورشلیم نموده بودیم زیرا که در آن زمان از نان سیر بوده بخوشي گذران نمودیم و بديرا ندیدیم (۱۸) امّا از زماني که بخور نمودنِ به ملکهٔ آسمان و ریختنِ هدیّهاي ریختنيرا باو ترك نمودیم از هر چیز کمي یافته از شمشیر و قحطي باتمام میرسیم (۱۹) و وقتي که بخور به ملکهٔ آسمان نمودیم و هدیّهاي ریختنيرا باو ریختیم آیا بدونِ شوهرهاي خود گِردههارا جهةِ عبادتِ باو پختیم و ریختنيهارا باو ریختیم * (۲۰) پس یرمیاه بتماميء خلق هم بمردان و زنان و همهگيء عوامي که جواب باو دادند متکلّم شده گفت (۲۱) که * بخوري که در شهرهاي یهوداه و کوچهاي أورشلیم نمودید شما و پدرانِ شما و ملوكِ شما و سرورانِ شما و خلقِ ولایتِ شما آیا خداوند بخاطر نیاورده به قلبش برنیامد (۲۲) چونکه بسببِ شرارتِ اعمالِ شما و مکروهاتي که نمودید دیگر خداوند تحمّل نتوانست نمود باین سبب زمینِ شما بخرابي و حیرت و لعنت بدونِ ساکنان مثلِ امروز گردیده است (۲۳) از آن جائي که بخور نمودید و به خداوند گناه نموده بقولِ خداوند گوش ندادید و بشریعتِ او و فرائضِ او و شهاداتِ او رفتار نه نمودید بنابراین این بلا بشما مثلِ امروز واقع شده است * (۲۴) و یرمیاه دیگر بتماميء خلق و همهگيء نسوان گفت که اي جمیعِ یهوداه که در زمینِ مِصْر اید کلامِ خداوندرا بشنوید (۲۵) خداوندِ لشکرها و خداي إسرائیل چنین فرموده میگوید که شما و زنانِ شما هم بدهانِ خود متکلّم شده و هم بدستهاي خود بجا آورده میگوئید که نذوراتي که کردیم البتّه بجا آورده بخور بملکهٔ آسمان خواهیم نمود و ریختنيهارا باو خواهیم ریخت چونکه نذوراتِ خودرا کلّا اثبات نمودید بلکه نذوراتِ خودرا بجا آوردید (۲۶) بنابراین اي تماميء یهودیاني که در زمینِ مِصْر ساکن اید کلامِ خداوندرا بشنوید خداوند میفرماید که اینك باسمِ عظیمِ خود سوگند یاد نمودم که اسمِ من بارِ دیگر بدهانِ هیچ مردِ یهودي که در تماميء زمینِ مِصْر میگوید که خداوند خداي حيّ است خوانده نخواهد شد (۲۷) اینك بر ایشان ببدي نه بخیر توجّه خواهم نمود تا آنکه تماميء مردمانِ یهودي که در زمینِ مِصْر ساکن اند بشمشیر و قحطي تمام خواهند شد تا استیصال گردند (۲۸) مگر مردمانِ قلیلُ العددي که از شمشیر رها شده از زمینِ مِصْر بزمینِ یهوداه بر خواهند گشت و تماميء بقیّهٔ یهودیاني

كه بزمينِ مِصْر جهةِ سكونتِ درآن رفته اند خواهند دانست كه كلامِ كدام يك ازمن يا از ايشان به اثبات خواهد رسيد * (۲۹) و خداوند ميفرمايد كه از براي شما آيت اين خواهد بود كه من شمارا دراين مكان عقوبت خواهم نمود تا آنكه بدانيد كه كلماتِ من بر شما براي بدي البتّه ثابت خواهد شد (۳۰) خداوند چنين ميفرمايد كه اينك فِرْعَوْنِ حُفْرَع پادشاهِ مِصْررا بدستِ دشمنانَش و بدستِ جويندهگانِ جانَش تفويض خواهم نمود بنهجي كه صِدْقِياهِ پادشاهِ يِهُوداهرا بدستِ دشمنَش نِبُوكَدْرِصَّر پادشاهِ بابِل كه جوياي جانَش بود تسليم نمودم *

(فصلِ چهل و پنجم مشتمل بر پنج آيه)

(۱) كلامي كه يِرْمِياهِ پيغمبر به بارُوكِ پسرِ نيرِياه بيان كرد بعد از آني كه [بارُوك] در سالِ چهارمِ يِهُوياقيمِ پسرِ يوشِياهِ مَلِكِ يِهُوداه اين كلامرا از دهانِ يِرْمِياه در طومار نوشته بود اين است كه گفت (۲) كه اي بارُوك خداوند خداي اِسْرائيل بتو چنين ميفرمايد (۳) كه تو ميگوئي كه حال واي برمن زيرا كه خداوند بغمِ من غم افزود حينِ ناله كشيدنَم بيحسّ شده راحت نيافتم * (۴) وَيْرا چنين بگو كه خداوند بدين مضمون ميفرمايد كه اينك آنچه كه بنا كردم منهدم ميسازم و آنچه كه غرس كردم يعني تماميء اين زمينرا ميكنم (۵) و تو آيا از براي خود عظمتهارا تجسّس ميكني آنهارا تجسّس منما زيرا كه خداوند ميفرمايد كه اينك من بلارا بر تماميء بشر خواهم رسانيد امّا در هر جائي كه بآن ميروي از برايَت جانَترا غنيمت ميدهم *

(فصلِ چهل و ششم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) كلامِ خداوند كه بر ضدّ طوائف به يِرْمِياهِ پيغمبر رسيد اينست (۲) يعني بر ضدّ مِصْر و لشكرِ فِرْعَوْنِ نِكُوهِ پادشاهِ مِصْر كه در كَرْكِميش به پهلوي نهرِ فِراتْ بود كه نِبُوكَدْرِصَّر پادشاهِ بابِل اورا در سالِ چهارمِ يِهُوياقيمِ پسرِ يوشِياهِ پادشاهِ يِهُوداه شكست داد (۳) كه * جُنّه و سپررا آماده ساخته بجنگ نزديك آئيد (۴) اسبهارا بسته سواران سوار شويد و با كُلاهخودها حاضر شده نيزههارا صيقل دهيد و زرههارا بپوشيد (۵) خداوند ميفرمايد چرا ايشانرا ميبينم كه مدهوش اند و بعقب ميگردند و پهلوانانِ ايشان كوفته شدند و به تعجيل گريخته به عقب نمينگرند در حالتي كه ترس از اطراف است (۶) چابك نگريزد و پهلوان فراغت نيابد در طرفِ شمال به پهلوي نهرِ فِراتْ لغزيده ميافتند * (۷) اين كيست كه مانندِ نهرِ لبريز ميآيد و آبهايَش مثلِ سَيْلابها سَيَلان مينمايد (۸) آن مِصْر است كه مانندِ نهرِ لبريز ميآيد و آبهايَش مثلِ سَيْلابها سَيَلان ميكند و ميگويد كه برآمده زمينرا مستور خواهم كرد و شهر و ساكنانَشرا نابود خواهم نمود (۹) اي اسبها برآئيد و اي عرّادهها مجنون رَوِش رفتار نمائيد جبّاران بيرون آيند يعني كُوش و فُوط كه سپرگردان اند و لُودِيان كه به تيراندازي ماهر اند (۱۰) زيرا كه اين روزِ خداوندِ لشكرها روزِ انتقام است كه از اعدا انتقام ميكشد آري شمشير ميخورد و با خونهايشان سير و مست ميشود زيرا كه در زمينِ شمال بپهلوي نهرِ فِراتْ از جانبِ خداوند خداي لشكرها قرباني است *

(۱۱) اي دخترِ باكرهٔ مصر بگلعاد برآمده بلسانرا بگیر درمانهارا عبثاً زیاد مینمائي از برایت شفائي
نیست (۱۲) طوائف رسوائيء ترا شنیدند و از فریادِ تو زمین پر میشود زیرا پهلوانان بیکدیگر خورده هر
دوي ایشان معاً مي‌افتند * (۱۳) کلامي که خداوند خصوصِ آمدنِ نبوکدرصرِ پادشاهِ بابل و شکست
دادنش زمینِ مصررا به یرمیاه رسانید این است * (۱۴) که بمصر خبر دهید و در مگدول ندا نمائید و در
نوف و تحپنحیس منادي کرده بگوئید که حاضر شده خودرا آماده ساز زیرا که شمشیر اطرافترا بلع
میکند * (۱۵) پهلوانانت چرا افکنده شده نمي ایستند سبب اینکه خداوند ایشان‌را پراکنده ساخته
است (۱۶) بسیاري لغزیده هر کس بر روي رفیقش افتاده میگویند که برخیز از روي شمشیرِ برنده
بقومِ خود و بزمینِ تولدِ خود برگردیم (۱۷) آنجا فریاد مي‌کنند که فرعونِ ملکِ مصر افکنده شده است
و از مکانِ معیني گذشته است (۱۸) آن پادشاهي که اسمش خداوندِ لشکرها است میفرماید که بحیاتِ خود
قسم که آنکس مثلِ تابور در میانِ کوهها و مانندِ کرمل بکنارِ دریا مي‌آید (۱۹) اي دختري که
بمصر ساکني بجهتِ خود اسبابِ اسیري آماده ساز زیرا که نوف خراب و ویران و غیرِ مسکون گردیده
است * (۲۰) مصر مانندِ گاوِ خوش‌منظر است لکن مهمیز زنش از طرفِ شمال البته مي‌آید (۲۱) و
اجیر شده‌گانش در اندرونش نیز مثلِ گوساله‌ء پرواري اند که آنها نیز روگردان شده معاً میگریزند و
نمي ایستند چونکه روزِ ذلتِ ایشان و زمانِ بازدیدِ ایشان بایشان آمده است (۲۲) آوازِ او مثلِ مار
صادر میگردد زیرا که ایشان با لشکري راهي شده مانندِ برنده‌گانِ درختها بر او با تبرها مي‌آیند
(۲۳) خداوند میفرماید که جنگلش‌را اگرچه بغیرِ حساب است خواهند برید چونکه از ملخ زیاده بوده
ایشان‌را تعدادي نیست (۲۴) دخترِ مصر شرمنده شده بدستِ قومِ شمالي تسلیم خواهد شد * (۲۵) خداوندِ
لشکرها خداي اسرائیل میفرماید که اینك من آموني که در نوا است و فرعون و مصر و خدایانش و
پادشاهانش یعني فرعون و معتمدانش‌را عقوبت خواهم نمود (۲۶) و ایشانرا بدستِ جوینده‌گانِ جانِ
ایشان یعني نبوکدرصرِ پادشاهِ بابل و بدستِ بنده‌گانش خواهم داد و خداوند میفرماید که بعد از آن
مثلِ ایامِ سابق معمور خواهد شد * (۲۷) و تو اي بنده‌ام یعقوب مترس و اي اسرائیل هراسان مشو زیرا
که اینك من ترا از دور و ذریه‌ء ترا از زمینِ اسیريء ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته راحت
و استراحت بدونِ ترساننده خواهد ماند (۲۸) خداوند میفرماید اي بنده‌ء من یعقوب مترس چونکه من
با تو ام اگرچه تماميء طوائفي که ترا در میانِ آنها پراکنده ساختم باتمام رسانم اما ترا باتمام
نخواهم رساند بلکه ترا موافقِ شرع تنبیه خواهم نمود نهایت ترا بالکل بي عقوبت نخواهم گذاشت *

(فصلِ چهل و هفتم مشتمل بر هفت آیه)

(۱) کلامِ خداوند که در بارهٔ فلسطین به یرمیاهِ پیغمبر رسید قبل از آني که فرعون عزاه‌را شکست
داد این است * (۲) که خداوند چنین میفرماید اینك آبها از طرفِ شمال بطغیان مي‌آیند و بنهرِ لبریز

گردیده زمین و پُریَش و شهر و ساکنانَش‌را مستور خواهند ساخت بحدّي که مردمان فریاد و تماميِ ساکنانِ زمین وَیْل خواهند نمود (٣) از صداي سُمهاي اسبهاي قَویش و از گُرگُرِ آوازِ عرّاده‌هایَش و از وَلْوَلهء تَکَرْهایَش پدران از سُستيِ دستهایشان بپسرانشان بعقب نخواهند نگریست (٤) بسبب روزي که جهةِ غارتِ تماميِ فِلِسْطِیانْ و قطعِ صُورْ و صِیدُونْ با هر نصرت‌کننده‌ء که باقي مي مانند مي‌آید زیرا که خداوند فِلِسْطِیانْ‌را از بقیّهء جزیرهء کَفْتُورْ خراب خواهد کرد (٥) بر غَزّاهْ طاسيِ سَرْ عارض میشود اَشْکِلُونْ با بقیّهء درّه‌اَش مُنقرض خواهد شد تا بچند خویشتن‌را خواهي خراشید * (٦) اي شمشیرِ خداوند تا بکي ساکن نخواهي شد بغلافِ خود برو آرام گرفته خاموش باش * (٧) چگونه ساکن خواهد شد در حالتي که خداوند اورا بر اَشْکِلُونْ و بر کنارِ دریا امر فرموده است و اورا بآنجا تعیین نموده است *

(فصلِ چهل و هشتم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(١) خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائِیلْ در بارهء مُوآبْ چنین میفرماید که واي بر نِبُوْ که خراب شده است و قِرْیَتَیِمْ شرمنده مانده گرفتار است و مِسْکَابْ خجل مانده شکسته حال است (٢) در حِشْبُونْ براي مُوآبْ دیگر مدحي نیست زیاني بر او تدبیر کردند بیائید اورا از بودنِ قومي منقطع سازیم اي مَدْمِینْ تو نیز بُریده خواهي شد شمشیر از عقبت روان است (٣) از حورونَیِمْ آوازِ فریادي و خرابي و شکستگيِ بزرگ مي آید (٤) مُوآبْ شکسته‌حال است و کودکانَش فریادرا مسموع میگردانند (٥) زیرا که بر فرازِ لُوحِیتْ گِریهء شدیدي بر مي‌آید و در نشیبِ حورونَیِمْ فریادِ شکستگي از دشمنان شنیده شده است * (٦) بگریزید جانهاي خودرا نجات دهید و مثلِ نهالِ تفسیده‌ء در بیابان باشید (٧) زیرا از اینکه به اعمالَت و خزینه‌هایَت مُعتمد شدي تو نیز گرفتار خواهي شد و کِمُوشْ باتّفاقِ کاهنان و سرورانَش باسیري خواهند رفت (٨) و مُخرِّب به همگيِ شهرها مي‌آید و شهري خلاص نخواهد شد و درّه خراب و هامون مُستأصل خواهد ماند چونکه خداوند فرموده است (٩) بمُوآبْ بالها بدهید که بتعجیل بپرد زیرا که شهرهایَش ویرانِ شده که درآنها ساکني نخواهد بود (١٠) کسي که کارِ خداوندرا با مکر عمل نماید ملعون باشد و آنکه شمشیرَش‌را از خون منع مینماید ملعون باشد * (١١) مُوآبْ از جوانیَش بامنیّت گذران کرده بدُردهایَش نشست و از ظرف بظرفي جاري‌نشده باسیري نرفت بآن سبب مزه‌اَش در آن مانده بویَش تغییر نیافت (١٢) بنابراین خداوند میفرماید که اینك روزها مي‌آیند که من ریزنده‌گاني‌را مي فرستم که آن‌را بریزند و ظرفهایَش‌را خالي و مشکهایَش‌را پاره خواهند کرد (١٣) و مُوآبْ از کِمُوشْ شرمنده خواهد شد بنهجي که خاندانِ اِسْرائِیلْ از پناهِ خود بَیْتِ‌اِیلْ شرمنده شدند * (١٤) چگونه میگوئید که ما پهلوانان و مردانِ جنگي براي محاربه مي باشیم (١٥) مُوآبْ خراب است و از شهرهایَش برمي‌آید و جوانانِ برگزیده‌اَش بقتل فرود مي‌آیند چون پادشاهي که اسمَش خداوندِ لشکرها است فرموده است (١٦) رسیدنِ زوالِ مُوآبْ نزدیك است و ذلّتَش بسیار شتابان است (١٧) اي تماميِ کساني که در اطرافَش میباشید

باو تعزيت نمائيد و همهٔگيء شما كه اسمَش‌را ميدانيد بگوئيد كه عصاي قوّت و چوب دستيء عزّت
چگونه شكسته است (۱۸) اي دختري كه بِديبون سكونت داري از عزّت فرود آمده به تشنگي بنشين
زيرا كه خراب‌كنندهء مُوآب بر تو برآمده حِصنهايَت‌را خواهد شكست (۱۹) اي ساكنهء عَروعير بسرِ راه
يستاده بنگر و از مردِ گريزنده و از زنِ نجات يافته پرسيده بگو كه چه واقع شد * (۲۰) از اين است
كه مُوآب بسببِ شكست يافتنَش خجل است غريو و فرياد نموده در اَرنون بگوئيد كه مُوآب خراب شد
(۲۱) و بزمينِ هاّمون سزا آمده است يعني بر حولون و يَهصاه و ميفاعَث (۲۲) و بر ديبون و نِبو و بيتِ
دِبلَتَيِم (۲۳) و بر قِريَتَيِم و بَيتِ‌گامول و بَيتِ‌مَعون (۲۴) و بر قِريوث و بُصراه و بر تماميء شهرهاي زمينِ
مُوآب چه دور و چه نزديك (۲۵) خداوند ميفرمايد كه شاخِ مُوآب بُرّيده و بازويَش شكسته است *
(۲۶) اورا مست نمائيد سببِ اينكه بخداوند تكبّر نموده است و مُوآب در استفراغِ خود خواهد غلطيد
و او نيز آلتِ مضحكه خواهد شد (۲۷) آيا اِسرائيل از برايَت مضحكه نشد و مگر در ميانِ دُزدانِ يافت
شده است كه به مجرّدِ گفتنَت دربارهء او سررا مي‌جنباني (۲۸) اي ساكنانِ مُوآب شهرهارا ترك كرده
بصخره بنشينيد و مانندِ كبوتري كه آشيانه‌اَش‌را دركنارِ دهنهء مغاره ميسازد باشيد * (۲۹) غرورِ مُوآب‌را
شنيديم كه بسيار مغرور است يعني استعلايَش و تكبّرَش و مغروريَش و ارتفاعِ قلبَش‌را (۳۰) خداوند
ميفرمايد كه من تكبّرَش و هرزه‌گوئيَش‌را ميدانم امّا دروغهايَش بر قرار نخواهند ماند * (۳۱) بنابراين
بجهةِ مُوآب وَيل خواهم نمود بلكه براي تماميء مُوآب فرياد نموده بجهةِ مردمانِ قيرِ حِرِس ناله كرده
خواهد شد (۳۲) اي تاكِ سِبماه از برايَت بگريهء يَعزير گريه خواهم نمود كه نهالهايَت از دريا گذر نموده
تا بدرياي يَعزير رسيدند و خراب كنندهء بميوه‌هاي تابستانيَت و اَثمارِ تاكهايَت هجوم آور شده است
(۳۳) مسروري و شادماني از مزرعهء بارور و زمينِ مُوآب ناقص شده است شراب‌را از حوضها نابود گردانده‌ام
و بگلبانگ انگوررا نخواهند فشرد گلبانگ گلبانگ‌را نخواهد بود (۳۴) بسببِ فريادِ حِشبون آوازِ خودرا تا
اِلعاليه و تا يَهَص رسانيدند از صوعَر تا حورونَيِم مثلِ گوسالهء سه ساله بانگ مي‌زدند زيرا كه آبهاي
نِمريم نيز خشك خواهند شد * (۳۵) خداوند ميفرمايد از مُوآب كساني كه درمقامهاي بلند قرباني مينمايند
و بخوررا بخدايانِ خود مينمايند نابود خواهم گردانيد (۳۶) باين سبب دلَم براي مُوآب مانندِ نَي ناله
ميكند و بجهةِ مردمانِ قيرِ حِرِس دلَم مثلِ نَي‌ها فغان مينمايد چونكه دولتي كه تحصيل نمودند ضائع شد
(۳۷) زيرا هر سَرطاس و هر ريش تراشيده و برتماميء دستها خراشها و برهركمرپلاس بسته شده است (۳۸) بر
همهٔگيء پُشتِ بامهاي مُوآب و بر چهارسوهايَش ماتمِ كلّي خواهد بود زيرا كه خداوند ميفرمايد كه
مُوآب‌را مثلِ ظرفِ ناپسنديده شكستم (۳۹) چگونه شكسته شده وَيل مينمايند و مُوآب چگونه بگردنِ كج
مُنفعل گرديده است و مُوآب از براي تماميء كساني كه در اطرافَش ميباشند سببِ مضحكه و باعثِ ترس
شده است * (۴۰) زيرا كه خداوند چنين ميفرمايد كه اينك آنكس مثلِ عقاب پرواز كرده بالهايَش‌را بر
مُوآب خواهد گسترانيد (۴۱) قِريوث گرفتار و قلعه‌ها تسخير شده دلِ بهادرانِ مُوآب در آن روز مثلِ دلِ زنِ

زاینده از دردِ زهَش خواهد شد (۴۲) و مُوآبْ از بودنِ قومي نابود خواهد شد زيرا كه بخداوند تكبّر نموده است (۴۳) اي آنكه در مُوآبْ ساكني خداوند ميفرمايد كه ترس و چاه و دام بر تُست (۴۴) كسي كه از ترس ميگريزد در چاه خواهد افتاد و كسي كه از چاه بيرون مي‌آيد گرفتارِ دام خواهد شد زيرا خداوند ميفرمايد كه بر آن يعني مُوآبْ سالِ عقوبتَش‌را خواهم آورد (۴۵) فراريان از بي‌قوّتي در سايهٔ حِشْبُونْ مي‌ايستند زيرا كه آتشي از حِشْبُونْ و شعلهٔ از ميانِ سِيحُونْ صادر شده حدودِ مُوآبْ و فرقِ سَر پسرانِ فتنه‌انگيزرا خواهد سوزانيد * (۴۶) اي مُوآبْ واي بر تو امّتِ كِمُوشْ هلاك شد زيرا پسرانَت باسيري و دخترانَت هم باسيري گرفتار اند (۴۷) لكن خداوند ميفرمايد كه در ايّامِ آخرين اسيرشدهٔگانِ مُوآبْ‌را باز پس خواهم آورد حكم بر مُوآبْ تا باين حدّ است *

(فصلِ چهل و نهم مشتمل بر سي و نه آيه)

(۱) خداوند در بارهٔ پسرانِ عَمُّونْ چنين ميفرمايد كه آيا اِسْرائِيلْ‌را فرزنداني نيست و اورا وارثي نيْ پس مِلْكُومْ چرا وارثِ گادْ گرديده اُمّتَش در شهرهاي او ساكن شده است (۲) بنابراين خداوند ميفرمايد كه اينك روزها مي‌آيند كه در رَبّاهِ بني عَمُّونْ نعرهٔ جنگ‌را خواهم شنوانيد كه او تودهٔ ويراني خواهد شد و دخترانَش به آتش سوخته خواهند شد و خداوند ميفرمايد كه اِسْرائِيلْ وارثانِ خودرا بارثيّت خواهند آورد (۳) اي حِشْبُونْ وَيْل نماي كه عَيْ خراب شد اي دخترانِ رَبّاهْ فرياد نمائيد بپلاس ملبّس شويد نوحه نموده در حصارها گردش نمائيد زيرا كه مِلْكُومْ بهمراهِ كاهنانَش و سرورانَش به اسيري ميروند * (۴) از درّه‌هايَت چرا فخر مينمائي اي دخترِ گردن كَشي كه به خزانَهايَت مُعتمد شده ميگوئي كه كيست كه بر من بر آيد درّه‌اَت جاري شد (۵) خداوند خداي لشكرها ميفرمايد كه اينك از تماميءِ كساني كه در اطرافَت ميباشند ترس‌را بر تو مي‌آورم و شما هركس از پيشِ روي خود رانده خواهيد شد و از براي كسي كه آواره ميگردد جمع آورندهٔ نخواهد بود (۶) و خداوند ميفرمايد بعد از آن اسيرشدهٔگانِ بني عَمُّونْ‌را باز پس خواهم آورد * (۷) خداوندِ لشكرها در بارهٔ اِدُومْ چنين ميفرمايد كه آيا ديگر حِكمت در تِيمانْ نيست و مگر مشورت از فطانت‌پيشه‌گان زائل شد كه حكمتِ ايشان نابود گرديده است (۸) بگريزيد و پُشت بگردانيد و به مسكنهاي عميق مأوي گزينيد اي ساكنانِ دِيدانْ زيرا كه ذلّتِ عِيسُوْ و زمانِ عقوبتِ وَيْرا بر او خواهم آورد (۹) اگر چينندهٔگانِ انگور بتو مي‌آيند آيا دانه‌هاي چنديرا وا نخواهند گذاشت و اگر در شب دزدان مي‌آيند آيا بقدرِ كفايت غارت نخواهند كرد (۱۰) امّا من عِيسُوْرا تاراج كرده مستورهايَش‌را مكشوف گردانيدم كه پنهان نتواند شد نسلَش و برادرانَش و همسايگانَش بحدّي خراب شدند كه هيچ كس يافت نشد (۱۱) يتيمانِ خودرا وا گذار تا آنكه ايشانرا زنده نگاه دارم و بيوه‌زنانَت بمن مُعتمد شوند * (۱۲) زيرا خداوند چنين ميفرمايد كه اينك كسي كه مستحقّ خوردنِ اين جام نبود في‌الواقع نوش خواهد كرد و تو گر آنكس هستي كه بي عقوبت رها خواهي شد بي عقوبت نشده البتّه خواهي نوشيد (۱۳) زيرا كه

خداوند ميفرمايد كه بذاتِ خود سوگند ياد نمودم كه بُصْرَاهْ مقامِ حيرت و ملامت و خرابي و لعنت شده
تمامي‌ء شهرهايَش بخرابيهاي دائمي مبدّل خواهند شد * (۱۴) از جانبِ خداوند ندائي‌را شنيدم كه رسولي
بطوائف فرستاده شده است كه جمع شده بر ضدَّش برآئيد و براي جنگ قائم شويد (۱۵) زيرا كه اينك
ترا در ميانِ قبائل كوچك و در ميانِ انسانيان حقير خواهم گردانيد (۱۶) اي آنكه در شكافهاي صخره
ساكني و بر بلنديهاي گريوه چسپيده‌ء هيبتِ تو و غرورِ قلبَت ترا فريفته است خداوند ميفرمايد اگرچه
آشيانه‌ء خودرا مانندِ عقاب بلند نمائي ترا از آن فرود خواهم آورد * (۱۷) و اِدُومْ خراب گرديده هر كس كه
از آن بگذرد حيران خواهد ماند و بسببِ تماميء صدمهايَش صفير خواهد زد (۱۸) خداوند ميفرمايد كه
مثلِ سرنگوني‌ء سِدُومْ و عَمُورَاهْ و شهرهاي همسايه‌اَش در آنجا كسي ساكن نخواهد شد و نه بني آدم در
آن تمكُّن خواهد نمود (۱۹) اينك آن كس مثلِ شير از طغيانِ اُرْدُنْ به مكانِ محكم بر مي‌آيد زيرا كه من
ايشانرا از آن بزودي خواهم دوانيد و شخصِ برگزيده‌ءرا بر آن نصب خواهم كرد زيرا كه مثلِ من كيست و
از برابرَم كيست كه زمان‌را تعيين نمايد و آن شبان كدام است كه در برابرَم به ايستد * (۲۰) بنابراين
قضائي كه خداوند بر اِدُومْ نموده است و تدبيري كه بر ساكنانِ تِيمانْ كرده است بشنويد البتّه ايشانرا
مثلِ ضعيف ترينِ گوسفندان بيرون خواهد كشيد و يقين كه مأواي ايشانرا از براي ايشان خراب خواهد
كرد (۲۱) از صداي سقوطِ ايشان زمين مُرتعش و آوازِ فريادِ ايشان تا به درياي احمر مسموع است
(۲۲) اينك مثلِ عقاب متصاعد شده خواهد پَريد و بر بُصْرَاهْ بالهايَش‌را خواهد گسترانيد و در آن روز دلِ
پهلوانانِ اِدُومْ مانندِ دلِ زنِ زاينده از دردِ زِهَش خواهد گرديد * (۲۳) در باره‌ء دَمِشْقْ حَمَاتْ و اَرْپَادْ
شرمنده شدند زيرا كه خبرِ بلارا شنيده گداخته شدند اضطراب در دريا است كه به آرام قادر نيست
(۲۴) دَمِشْقْ سُست شده بفرار توجُّه مينمايد گرفتارِ خوف شده ثقلت و درد مثلِ زنِ زاينده آن‌را گرفته
است (۲۵) كه شهرِ حمد و مدينه‌ء مسروري‌ء من چرا بحالِ خود وا گذاشته نشد * (۲۶) نهايت خداوندِ
لشكرها ميفرمايد كه در آن روز جوانانَش در چهارسوهايَش خواهند افتاد و همگي‌ء مردمانِ جنگيَش هلاك
خواهند شد (۲۷) و آتشي بر حصارهاي دَمِشْق خواهم افروخت كه قصرهاي بِنْ هَدَادْرا خواهد سوزانيد *
(۲۸) خداوند در باره‌ء قِيدارْ و ممالكِ حَاصُورْ كه نِبُوكَدْرِصَّر پادشاهِ بَابِلْ شكست خواهد داد چنين
ميفرمايد كه * برخيزيد بر قِيدارْ برآئيد و پسرانِ مشرق‌را غارت نمائيد (۲۹) چادرهاي ايشان وگلّهاي ايشانرا
خواهند گرفت و پرده‌هاي ايشان و تمامي‌ء اسبابِ ايشان و شُترانِ ايشانرا از براي خود خواهند بُرد و بر
ايشان ترس‌را كه از اطراف است خواهند خواند (۳۰) خداوند ميفرمايد كه اي ساكنانِ حَاصُورْ بگريزيد
و بشدّت پراكنده شده بمسكنهاي عميق مأوي گزينيد زيرا كه نِبُوكَدْرِصَّر پادشاهِ بَابِلْ بر شما مشورتي
نموده است و بر ضدِّ شما تدبيري كرده است * (۳۱) خداوند ميفرمايد كه برخيزيد بطائفه‌ء اميني كه
باطمينان ساكن شده كه نه دروازه‌ها و نه قفلها دارند و منفرداً ساكن ميشوند برآئيد (۳۲) خداوند
ميفرمايد كه شترهاي ايشان يغما وكثرتِ گلّهاي ايشان غارت خواهند شد و من كساني كه اطرافِ سررا

میترا‌شند بهر بادي پراکنده خواهم نمود و ذلّتِ ایشان‌را از هر طرفِ ایشان خواهم آورد (۳۳) و حاصور
مکانِ شغالها و ویرانيء دائمي خواهد شد و کسي درآن ساکن نخواهد شد و بني آدم درآن تمکّن
نخواهد کرد * (۳۴) کلامِ خداوند که در ابتداي سلطنتِ صِدْقیاهِ مَلِكِ یهُوداهْ در بارهء عِیْلامْ به یِرْمِیاهِ
پیغمبر رسید این بود که گفت (۳۵) که خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که * اینك کمانِ عِیْلامْ‌را که سرآمدِ
قوّتِ ایشان است خواهم شکست (۳٦) و چهار باد از چهار گوشهء آسمانها بر عِیْلامْ وزانیده ایشان‌را بسوي
تماميء آن بادها پراکنده خواهم نمود بحدّي که هیچ طائفهء یافت نخواهد شد که رانده‌شده‌گانِ عِیْلامْ
بآنها نیآیند (۳۷) و عِیْلامیانْ‌را در برابرِ دشمنانشان و در برابرِ جویندگانِ جانِ ایشان مخوف خواهم گردانید
خداوند میفرماید که بر ایشان بلارا یعني حدّتِ غضبِ خودرا خواهم آورد و تا تمام شدنِ ایشان شمشیررا
از عقبِ ایشان خواهم فرستاد (۳۸) و خداوند میفرماید که کرسيء خودرا در عِیْلامْ بر پا خواهم نمود و
پادشاه و سرورانرا از آنجا مستأصل خواهم کرد (۳۹) و خداوند میفرماید که در ایّامِ آخرین واقع میشود که
اسیرشده‌گانِ عِیْلامْ‌را باز پس خواهم آورد *

(فصلِ پنجاهم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) کلامي که خداوند در بارهء بابِلْ و زمینِ کَلْدانیانْ بواسطهء یِرْمِیاهِ پیغمبر فرمود این است (۲) که * در
میانِ طوائف بیان کرده بشنوانید و عَلَم‌را بر پا نموده إصغا نمائید و اخفا ننموده بگوئید که بابِلْ مسخّر شد
بیلْ شرمنده و مِرُودَكْ شکسته بتهایَش خجل و اصنامَش منکسر گردیده اند (۳) زیرا که بر او از طرفِ
شمال قومي بر مي آید که زمینَش‌را بحدّي ویران میگرداند که احدي در آن ساکن نخواهد ماند و از
انسان و بهائم کوچیده خواهند رفت * (۴) خداوند میفرماید که در آن ایّام و در آن زمان بني إسْرائیلْ
ایشان و بني یِهُوداهْ بهمراه خواهند آمد و گریه‌کنان روان و راهي شده جویاي خداوند خداي خود
خواهند شد (۵) راهِ صِیُّونْ‌را رویهاي خودرا بسویَش گردانیده بدین مضمون سؤال خواهند کرد که بیآئید با
عهدِ ابدي که فراموش نخواهد شد خویشتن‌را بخداوند ملصق سازیم * (٦) قومِ من گلّهٔ آسا گمراه گردیدند
شبانانِ ایشان ایشان‌را اضلال نمودند که در میانِ کوه‌ها گردش مینمایند از کوه بکوهِ دیگر روانه شده مرتعِ
خودرا فراموش کردند (۷) تماميء یابنده‌گانِ ایشان ایشان‌را میخورند و مخالفانِ ایشان میگویند که مقصّر
نیستیم چونکه بخداوند محلِّ عدالت و بخداوندي که امیدِ پدرانِ ایشان بود گناه ورزیدند * (۸) از میانِ
بابِلْ کوچیده از زمینِ کَلْدانیانْ بیرون آئید و مانندِ بُزهاي نَرْ در برابرِ گلّه روانه شوید (۹) زیرا اینك من
جمعیّتِ طوائفِ عظیمي‌را از دیارِ شمال انگیزانیده بر بابِلْ هجوم آور میگردانم که در برابرَش صف‌آرائي
نموده از آنجا گرفته خواهد شد تیرهایَش مثلِ تیرهاي پهلوانانِ کاردان خالي بر نخواهند گردید (۱۰) و زمینِ
کَلْدانیانْ یغما خواهد شد خداوند میفرماید که تماميء یغما کننده‌گانَش سیر خواهند شد * (۱۱) زیرا که
اي غارت‌کننده‌گانِ ارثِ من شما مسرور و وجدکنان اید و مثلِ گوساله‌ء پرواري شده‌ء بعلف گردیده

مانندِ فحل شیهه زنان اید (١٢) مادرِشما بسیار شرمنده شده زاینده‌ٔ شما انفعال خواهد کشید اینك او
که از آخرینانِ طوائف است به بیابان و خشکي و ویراني مبدّل خواهد شد (١٣) بسببِ خشمِ خداوند غیرِ
معمور شده ویرانيِء کلّي خواهد شد هرکسي که از بابِلْ گذر مینماید مُتحیّر شده نظر بهمه‌گيِء صدماتَش
صفیر خواهد زد * (١٤) اي تماميِء تیراندازان در برابرِ بابِلْ ازگرداگِردِ صف‌آرائي نموده براو تیر بیندازید
تیرهارا دریغ ننمائید زیرا که بخداوند گناه ورزیده است (١٥) در برابرَش ازگرداگرد نعره زنید دستِ
خودرا تسلیم نموده است اساسَش افتاده گردیده دیوارهایَش سرنگون شده اند زیرا که انتقامِ خداوند
است ازآن انتقام بگیرید بنهجي که عمل نموده است بآن عمل نمائید (١٦) از بابِلْ کارنده و داس‌گیرِ در
زمانِ دروْرا استیصال نمائید از ترسِ شمشیرِ برّنده هرکس بقومِ خود روگردان شده هرکسي بزمینِ خود
بگریزد * (١٧) إِسْرائیلْ مثلِ گوسفندِ رانده شده است شیران اورا فرار دادند اوّلًا پادشاهِ اَشّور اورا خورد و
آخراً پادشاهِ بابِلْ نِبُوکَدْرِصّرْ استخوانهایَش‌را شکسته است (١٨) بنابراین خداوندِ لشکرها خداي إِسْرائیلْ
چنین میفرماید که اینك من پادشاهِ بابِلْ و زمینَش‌را بازدید خواهم نمود بنهجي که پادشاهِ اَشّوررا بازدید
نمودم (١٩) و إِسْرائیلْ‌را بمکانَش باز پس خواهم آورد تا آنکه بکَرْمِلْ و باشانْ بچرد و درکوهِ إِفْرَیِمْ و
گِلْعادْ جانَش سیرشود (٢٠) خداوند میفرماید که درآن ایّام و در آن زمان عصیانِ إِسْرائیلْ تفحّص شده
لکن پیدا نخواهد شد و هم گناهِ یِهُودَاهْ امّا یافت نخواهد شد زیرا کساني که باقي میگذارم خواهم
بخشید * (٢١) بر زمینِ مِراثَیِمْ برآمده ساکنانَش‌را عقوبت نما خداوند میفرماید که ایشان‌را بشمشیر بکُش
و تعاقب نموده بالْکُلّ اخترام کن و موافقِ هرآنچه که امر مینمایم عمل نما (٢٢) آوازِ جنگ و شکسته‌گيِء
عظیم در زمین مسموع است (٢٣) پتكِ تماميِء زمین چگونه مقطوع و منکسر است در میانِ طوائف
بابِلْ چگونه ویران گردیده است (٢٤) اي بابِلْ از برایت دام گستردم و گرفتار شدي در حالتي که آگاه
نبودي یافت شده مأخوذ شدي زیرا که بخداوند مجادله نمودي * (٢٥) خداوند جبّه خانه‌ٔ خودرا کشوده
اسلحه‌ٔ خشمَش‌را بیرون آورده است زیرا که مصلحتِ خداوند خداي لشکرها در زمینِ کَلْدانیانْ همین است
(٢٦) بر او از اقصاي حدودها بیآئید انبارهایَش‌را بکُشائید اورا مثلِ دسته‌ها لکدکوب نمائید و اورا
بجدّي اخترام نمائید که از برایَش بقیّه‌ٔ نمانَد (٢٧) تماميِء گاوانَش‌را بقتل رسانید که بمسلخ فرود آیند واي
برایشان زیرا که روزِ ایشان و زمانِ بازدیدِ ایشان آمده است (٢٨) آوازِ فراریان و فارغ‌شده‌گانِ از زمینِ
بابِلْ مسموع است که تا انتقامِ خداوند خداي ما و انتقامِ هیکلَش‌را در صِیّون اخبار نمایند *
(٢٩) تیراندازان برضدِّ بابِلْ جمع کرده شوند و اي تماميِء کساني که کمان‌را زِهْ میکنید در برابرَش از
گرداگِردِ آردو زنید تا آنکه احدي رهائي نیابد و برطبقِ عملَش آن‌را جزا دهید و موافقِ هر چه که عمل
نموده است بآن عمل نمائید زیرا که بر خداوند و قدّوسِ إِسْرائیلْ تکبّر نموده است (٣٠) خداوند
میفرماید که باین سبب جوانانَش در چهارسوهایَش خواهند افتاد و تماميِء مردانِ جنگیَش درآن روز
منقطع خواهند شد * (٣١) خداوند خداي لشکرها میفرماید که اینك اي صاحبِ غرور من بر ضدِّ تو هستم

زیرا که روز تو و زمان عقوبت نمودنم ترا رسیده است (۳۲) و صاحب غرور لغزیده خواهد افتاد و
احدي اورا برنخواهد خیزانید و آتشي‌را در شهرهایش مي‌افروزانم که تمامي اطرافش‌را خواهد سوزانید *
(۳۳) خداوند لشکرها چنین میفرماید که بني اِسْرائیلْ و بني یَهُوداهْ با هم مظلوم شدند و همه‌گي آناني که
ایشان‌را اسیرکردند نگاه داشته از رها کردن ابا مینمایند (۳۴) امّا رهاکننده‌ء ایشان که اسمش خداوند
لشکرها است قوي است و البتّه مرافعه‌ء ایشان‌را رفع خواهد کرد تا آنکه زمین‌را راحت دهد و ساکنان
بابِلْ‌را مشوّش سازد * (۳۵) خداوند میفرماید که شمشیر بر کَلْدانیانْ و بر ساکنان بابِلْ و سرورانش و
عُلَمایش حواله (۳۶) شمشیر بر دروغ‌گویان است که تا دیوانه گردند شمشیر بر پهلوانانش باشد که تا
مشوّش گردند (۳۷) شمشیر براسبها و عرّاده‌هایش و بر تمامي خلائق مختلفه در میانش باشد که تا مانند
زنان گردند شمشیر بر خزانهایش باشد که به یغما بروند (۳۸) بآبهایش خشک‌سالي بوده که خشک میگردند
زیرا که ولایت بُتها است که با اصنامشان فخر مینمایند (۳۹) بنابراین گُربه‌هاي دشتي باتّفاق گفتارها
در آن ساکن و شترمرغان هم متمکّن خواهند بود و دیگر ابداً مسکون نشده دَوْر بدَوْر معمور نخواهد شد
(۴۰) خداوند میفرماید که مثل سرنگون کردن خدا سِدُوْمْ و عَمُوْراهْ و همسایه‌گانش‌را در آنجا کسي ساکن
نخواهد شد و نه بني آدم در آن تمکّن خواهد نمود * (۴۱) اینک قومي از شمال مي آید و طائفه‌ء عظیمي
با ملوک بسیاري از اقصاي زمین انگیخته خواهند شد (۴۲) کَمان و نیزه‌را بچنگ مي آورند با خشونت و
بیرحم اند صَوْت ایشان مثل شورش دریا است و براسبها سوارشده بر ضدّ تو اي دختر بابِلْ مانند مرد
جنگي صف آرائي خواهند کرد (۴۳) پادشاه بابِلْ خبر ایشان‌را شنیده دستهایش سُست گردیده ثقلت و درد
مانند زن زاینده اورا گرفتار مینماید (۴۴) اینک آنکس مثل شیر از طغیان اَرْدَنْ بمکان محکم بر مي‌آید
زیرا که من ایشان‌را از آن بزودي خواهم دوانید و شخص برگزیده‌ء‌را برآن نصب خواهم کرد زیرا که
مثل من کیست و از برایم کیست که زماني‌را تعیین نماید و آن شبان کدام است که در برابرم به ایستد *
(۴۵) بنابراین قضائي که خداوند بر بابِلْ و تدبیراتي که بر زمین کَلْدانیانْ کرد بشنوید البتّه ایشان‌را مثل
ضعیفترین گوسفندان بیرون خواهد کشید و یقین که مأواي ایشان‌را از براي ایشان خراب خواهد کرد
(۴۶) از صداي گرفتاري بابِلْ زمین مرتعش میگردد و فریاد در میان طوائف مسموع است *

(فصل پنجاه و یکم مشتمل بر شصت و چهار آیه)

(۱) خداوند چنین میفرماید که اینک بر بابِلْ و بر کساني که در میان مقاومت‌کننده‌گانم ساکن اند باد
مُهلکي‌را برمي انگیزانم (۲) و بر بابِلْ پاروب‌کننده‌گاني‌را که پاروبش کرده زمینش‌را خالي میگردانند
مي‌فرستم که ایشان در روز بلایش از اطراف برآن احاطه نمایند (۳) یعني بر ضدّ تیراندازي که کَمان خودرا
زه مي‌کند و بر ضدّ کسي که از زرهْ خود فخر مینماید پس بجوانانش رحمت ننموده تمامي لشکرش‌را بالکّل
اخترام نمائید (۴) و مجروحان در زمین کَلْدانیانْ و زخمیان در کوچهایش خواهند افتاد * (۵) زیرا که

إسْرائيلْ و يهُوداهْ از خداي خود خداوندِ لشكرها متروك نيستند اگرچه ولايتِ ايشان بخلافِ قدّوسِ إسْرائيلْ
از گناه پُر باشد * (۶) از ميانِ بابِلْ بگريزيد و هركس جانِ خودرا خلاصي دهد تا كه در عصيانَش هلاك
نشويد زيرا كه زمانِ انتقامِ خداوند است كه وَيْرا جزا خواهد داد (۷) بابِلْ در دستِ خداوند كاسهء زرّيني
است كه تماميءِ زمين‌را مست ميگرداند طوائف از شرابَش مينوشند و بآن سبب اُمَم ديوانه ميگردند (۸) بابِلْ
بناگهان افتاده و شكسته گرديده است از برايَش وَيْل نمائيد جهةِ دردَش روغنِ بَلَسان‌را بگيريد محتمل است
كه شفا يابد * (۹) بابِلْ‌را ما تيمار نموديم امّا بِهْ نشد آن‌را ترك نمائيد تا آنكه هريك از ما بولايتِ خود
برويم زيرا كه [صَوْتِ] سياستَش بآسمانها ميرسد و تا به سپهر برمي‌آيد (۱۰) خداوند صداقتِ مارا بظهور
مي‌آورد پس بيائيد كه صنعتِ خداوند خداي مارا در صِيونْ گفتگو نمائيم * (۱۱) به تيرها صيقل دهيد و
تركشهارا پُركنيد خداوند روحِ ملوكِ مَداين‌را مي‌انگيزاند زيرا كه درباره‌ء بابِلْ تدبيرَش اين است كه آنرا
خراب گرداند چونكه انتقامِ خداوند و انتقامِ هيكلَش ميباشد (۱۲) عَلَم‌را بر ديوارهاي بابِلْ بلند نمائيد و
محافظان‌را قوي گردانيده پاسبانانرا نصب نمائيد كمين‌گاهها‌را آماده سازيد زيرا كه خداوند هم تدبيري
كرده است و هم آنچه كه درباره‌ء ساكنانِ بابِلْ فرموده است بجا خواهد آورد (۱۳) اي آنكه نزدِ آبهاي
بسيار ساكن شده گنجهايَت بسيار اند عاقبتَت و انجامِ طمعَت آمده است (۱۴) خداوندِ لشكرها بذاتِ خود
سوگند ياد فرموده است كه البتّه ترا بمردمان مانندِ ملخ مملوّ خواهم ساخت و دربرابَرت گلبانگ خواهند
كَشيد (۱۵) آنكه زمين‌را بقدرتَش آفريد و عالم‌را بحكمتَش ثابت نمود و آسمانهارا بفطانتَش مُنبسط ساخت
(۱۶) آنكه بقولِ خود آبهاي بسياررا در آسمانها موجود ميسازد و ابرهارا از كرانهاي زمين متصاعد ميگرداند
و برقهارا درميانِ باران ميجهاند و بادرا از خزانهاي خود اخراج مينمايد (۱۷) هرآدمي از نادانستگي حيوان
آسا است هر ريخته‌گر از بتهايَش شرمنده است زيرا كه ريخته شده‌هايَش فريبنده و بي روح اند (۱۸) آنها
باطل و عملِ ضلالت اند در زمانِ بازديدِشان هلاك خواهند شد (۱۹) حصهٔ يَعْقُوبْ مثلِ آنها نيست زيرا كه
مُصوّرِ كلِّ اشيا اوست و إسْرائيلْ عصاي ميراثِ اوست كه اسمَش خداوندِ لشكرها است * (۲۰) گُرزِ من و
اسلحه‌ء جنگِ من توئي كه طوائف‌را با تو خواهم شكست و با تو ممالك‌را خراب خواهم كرد (۲۱) و با تو اسب و
سوارَش‌را خواهم شكست و با تو عرّاده و راكبَش‌را سحق خواهم نمود (۲۲) و با تو مرد و زن‌را خواهم
شكست و با تو پير و طفل‌را خواهم شكست و با تو جوان و دختررا خواهم شكست (۲۳) و با تو شبان و
گلّه‌اَش‌را شكسته با تو شياركننده و جُفتِ گاوَش‌را خواهم شكست و با تو سروران و حاكمانرا خواهم
شكست (۲۴) خداوند ميفرمايد كه ببابِلْ و همگيءِ ساكنانِ زمينِ كَلْدانيانْ در نظرِ شما جميعِ شرارتي
كه در صِيونْ نمودند ردّ خواهم نمود * (۲۵) خداوند ميفرمايد كه اينك اي كوهِ مُخرّبي كه تماميءِ زمين‌را
خراب ميسازي برضدّ تو بوده دستَم‌را بر تو درازخواهم نمود و ترا از صخره‌ها غلطانيده بكوهِ سوخته مبدّل
خواهم ساخت (۲۶) و از تو سنگِ زاويه و سنگِ بُنيان نخواهند گرفت زيرا كه خداوند ميفرمايد كه ويرانيهاي
ابدي خواهي شد * (۲۷) عَلَم‌را در زمين برپا داريد كرنارا در ميانِ طوائف بنوازيد در برابَرش اقوامرا زُبده

نمائید و بر ضدّش ممالکِ آرارَطْ و مِنّي و اَشْکِنازْرا آواز دهید و بر خلافَش سردارانرا نصب نموده اسبهارا مثلِ ملخ بر آورید (۲۸) طوائفرا بر ضدّش زُبده نمائید یعني ملوکِ مَدایِنْ و سرورانَش و تماميء حاکمانَش و همه‌گيء زمینِ سلطنتَش (۲۹) پس زمین مرتعش و مضطرب میگردد زیرا که تدبیراتِ خداوند بر بابِلْ مُقدّر است غرض اینکه زمینِ بابِلْرا ویرانيء غیرِ مسکون گرداند * (۳۰) پهلوانانِ بابِلْ از جنگ نمودن دست کَشیده در مقامهاي مشیّد مي‌نشینند جبروتِ ایشان زائل گردیده مثلِ زنان شدند مسکن‌هاي ایشان سوخته پُشت‌بندهایَش شکسته گردیدند (۳۱) قاصد جهةِ استقبالِ قاصد و بَرید جهةِ استقبالِ بَرید خواهد دوید تا آنکه بپادشاهِ بابِلْ خبر دهند که شهرَش از هر طرف مسخّر شد (۳۲) و اینکه گذرگاهها مسدود و نَيْزارها بآتش سوخته و مردمانِ جنگ آشفته‌حال گردیدند * (۳۳) زیرا که خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائیلْ چنین میفرماید که دخترِ بابِلْ مثلِ خرمني است که وقتِ کوفتنَش رسیده است و کَم مانده است که زمانِ دِرَوْعَش بیاید * (۳۴) نِبُوکَدْرِصَّرِ پادشاهِ بابِلْ مرا خورد و مرا شکست و مرا بظرفِ خالي مبدّل ساخت مرا مانندِ اژدرها بلعید و شکمِ خودرا از نعمتهاي من پُر کرده است و مرا مطرود نموده است (۳۵) ساکنِ صِیونْ خواهد گفت ظلمي که بر من و بر جسمِ من شد بر بابِلْ باشد و اُورشَلِیم خواهد گفت که خونِ من بر ساکنانِ ولایتِ کَلْدانیانْ باشد * (۳۶) بنابراین خداوند چنین میفرماید که اینک من مرافعهء ترا رفع نموده از براي تو انتقام خواهم کَشید و دریاچه‌اَش‌را خراب و منبعَش‌را خُشک خواهم گردانید (۳۷) و بابِلْ بتوده‌ها و مکانِ اژدرها و محلِّ حیرت و صفیرزدن خواهد گردید و ساکني در آن نخواهد بود (۳۸) با همدیگر مانندِ شیرانِ غُرّش خواهند نمود و مثلِ شیربچه‌گان فریاد خواهند کرد (۳۹) خداوند میفرماید که بایشان وقتِ گرم شُدَنِشان ضیافتي‌را مي‌چینیم و ایشان‌را مست میگردانم تا که جست و خیز نموده بخوابِ دائمي که از آن بیدار نخواهند شد بخوابند (۴۰) ایشان‌را مثلِ برّه‌ها و قوچها و بُزهاي نَرْ بمسلخ فرود مي‌آورم * (۴۱) شِیشَاکْ چگونه گرفتار و ممدوحِ تماميء زمین چگونه مأخوذ گردیده بابِلْ در میانِ طوائف بچه نوع محلِّ حیرت گردیده است (۴۲) دریا بر بابِلْ بر آمده که بکثرتِ امواجَش مستور شد (۴۳) شهرهایَش بویراني [بلکه] به زمینِ خشکِ غیرِ ذي‌زرع مبدّل شد که احدي در آن ساکن نیست و بني آدم از آن عبور نمیکند (۴۴) و بِیْلِ بابِلي‌را بازدید نموده آنچه که بلعیده است از دهانَش بیرون خواهم کَشید و طوائف بارِ دیگر بآن روانه نخواهند شد و دیوارِ بابِلْ هم خواهد افتاد * (۴۵) اي قومِ من از میانَش بیرون آئید و از حدّتِ قهرِ خداوند هرکس جانتانرا مستخلص سازید (۴۶) مبادا دلِ شما ضعیف شود و از خبري که در ولایت مسموع میگردد ترسان شوید زیرا که در یک سال خبري مي‌آید و بعد از آن در سالِ دیگر خبري و در زمین ظلم و سُلطان بر ضدِّ سُلطان مي‌آید * (۴۷) بنابراین اینک روزها مي‌آیند که بُتهاي محکوکِ بابِلْ‌را بازدید خواهم نمود و تماميء ولایتَش شرمنده خواهد شد و همه‌گيء مقتولانَش در میانَش خواهند افتاد (۴۸) آسمانها و زمین و هرچه که در آنها است بر بابِلْ ترنّم خواهند نمود زیرا خداوند میفرماید که از طرفِ شمال بر آن خراب‌کننده‌گان مي‌آیند (۴۹) چناني که مقتولانِ اِسْرائیلْ از بابِلیانْ افتادند همچنان تماميء مقتولانِ آن

ولایت در بابِلْ خواهند افتاد * (۵۰) ای رها یافتگانِ از شمشیر بروید و توقّف ننمائید خداوندرا از دور بیاد آورید و اُورِشَلِیمْ بخاطرِ شما برآید (۵۱) از شنیدنِ ما رسوائیءرا شرمنده شدیم خجالت رویهای مارا مستور کرده است زیرا که بیگانگان بمقدّسهای خانهء خداوند برآمدند * (۵۲) بنابراین خداوند میفرماید که اینك روزها میآیند که بتهای تراشیده‌شده‌اش‌را بازدید خواهم نمود و در تمامیءِ ولایتش مجروحان آه خواهند کشید (۵۳) خداوند میفرماید اگرچه بابِلْ تا به آسمان صعود نماید و مکانِ بلندیءِ قوّتش‌را محکم سازد بازازجانبِ من خراب‌کنندگان بآن خواهند آمد (۵۴) صَوْتِ فریاد از بابِلْ و شکستگیءِ عظیم از زمینِ کَلْدانِیانْ میآید (۵۵) زیرا که خداوند بابِلْ‌را غارت نموده است و آوازِ بزرگرا از آن تعدیم کرده است درحالتی که امواجِ آنها مثلِ آبهای بسیار شورش مینمایند و صَوْتِ آوازِ ایشان صادر میگردد (۵۶) زیرا که بر آن یعنی بر بابِلْ غارت‌کنندهء میآید و پهلوانانَش گرفتار میشوند و کمانهای هریکی از ایشان شکسته میگردند چونکه خداوند خدای جزا است البتّه جزا خواهد داد (۵۷) و آن پادشاهی که اسمَش خداوندِ لشکرها است میفرماید که من سرورانَش و دانشمندانَش و سردارانَش و حاکمانَش و پهلوانانَش‌را مست میگردانم که بخوابِ ابدی که از آن بیدار نشوند بخوابند * (۵۸) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که دیوارهای پهنِ بابِلْ بالکلّ سرنگون خواهند شد و دروازه‌های بلندَش بآتش شوخته خواهند گردید در حالتی که امّتها عبثاً زحمت بکشند و قومها خویشتن‌را بجهةِ سوختگی خسته گردانند * (۵۹) کلامی که یِرْمِیاهِ پیغمبر بسِرایاهِ پسرِ نیریاهِ پسرِ مَحْسِیاهْ سپرد وقتِ رفتنَش ببابِلْ با صِدْقِیاهِ پادشاهِ یِهُودَاهْ در سالِ چهارمِ سلطنتَش این بود و حال اینکه سِرایاهْ رئیسِ ریش‌سفیدان بود (۶۰) و یِرْمِیاهْ تمامیءِ بلایائی که ببابِلْ بایست بیآید بر طوماری نوشت یعنی تمامیءِ این کلماتی که بر ضدِّ بابِلْ مرقوم اند (۶۱) و یِرْمِیاهْ بسِرایاهْ فرمود که بمحضِ رسیدنَت ببابِلْ تمامیءِ این کلمات‌را ملاحظه نموده بخوان (۶۲) و بگو که تو ای خداوند بر ضدِّ این مکان امر فرمودی که من آنرا بجدّی استیصال مینمایم که از انسان و بهائم نَفْسِی در آن ساکن نشده ویرانیءِ ابدی خواهد شد (۶۳) و مقرّر است به مجرّدِ خواندنَت این طوماررا که سنگی بر آن ببندی و آنرا بمیانِ فِراتْ رها دهی (۶۴) و بگوئی که بابِلْ بهمین طَوْر فرو خواهد رفت و از بلائی که من بآن میفرستم بر نخواهد خاست و ساکنانَش درمانده خواهند شد کلام یِرْمِیاهْ تا به اینجا است *

(فصلِ پنجاه و دویم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) و صِدْقِیاهْ درابتدای سلطنتَش بیست و یك ساله بود و یازده سال در اُورِشَلِیمْ سلطنت نمود و اسمِ مادرَش حَمِیطالِ دخترِ یِرْمِیاهِ لِبْنِی بود (۲) و در نظرِ خداوند بدیرا بر طبقِ هرآنچه که یِهُویاقِیمْ میکرد عمل نمود (۳) باین سبب غضبِ خداوند بر اُورِشَلِیمْ و یِهُودَاهْ بجدّی مؤثّر شد که ایشان‌را از حضورَش ردّ نمود در حالتی که صِدْقِیاهْ بپادشاهِ بابِلْ عاصی شد (۴) و در روزِ دهمِ ماهِ سالِ نهمِ سلطنتَش واقع شد که نَبُوکَدْرِصَّرِ پادشاهِ بابِلْ او و تمامیءِ لشکرَش بر اُورِشَلِیمْ آمده در برابرَش اُردو زد و ازگرداگردَش مترسها بنا نمود (۵) و

تا سالِ يازدهمِ صِدْقِياهِ مَلِكْ شهر محاصره شد (٦) و در ماهِ چهارم درنُهُمِ ماه قحطي در شهر بحدّي اشتداد يافت كه براي خلقِ ولايت نان يافت نشد (٧) و شهر رخنه‌دار شد و تماميءِ مردمانِ جنگ فرار كرده در شبانه از شهر براهِ دروازهء ميانِ دو حصار كه پهلوي باغِ مَلِكْ بود خروج نمودند درحالتي كه كَلْدانيانْ شهررا احاطه مينمودند و به سمتِ بيابان روانه شدند (٨) و لشكرِ كَلْدانيانْ مَلِكْرا تعاقب نموده بصِدْقِياهْ در واديءِ يرِيحُو درحيني كه تماميءِ لشكرش از نزدش پراكنده شده بودند رسيدند (٩) و مَلِكْرا گرفته اورا در رِبْلاهْ درزمينِ حَماتْ بحضورِ پادشاهِ بابِلْ آوردند كه باو حكم فرمود (١٠) و پادشاهِ بابِلْ پسرانِ صِدْقِياهْرا در مدِّ نظرش كُشت و همه‌گيءِ سرورانِ يِهُودَاهْرا نيز در رِبْلاهْ بقتل رسانيد (١١) و چشمانِ صِدْقِياهْرا كور نمود و پادشاهِ بابِلْ اورا به زنجير بسته اورا ببابِلْ فرستاد و اورا تا بروزِ وفاتش در حَبْس‌خانه گذاشت * (١٢) و در ماهِ پنجم در دهمِ ماه كه مطابقِ سالِ نوزدهم از سلطنتِ نِبُوكَدْرِصَّرِ پادشاهِ بابِلْ بود نِبُوزَرْادانِ رئيسِ جلّادان كه در حضورِ مَلِكْ مي‌ايستاد باُورُشَلِيمْ آمد (١٣) و خانهء خداوند و خانهء مَلِكْرا سوزانيد و تماميءِ خانهاي اُورْشَلِيمْرا يعني همه‌گيءِ خانهاي عالي‌را بآتش سوخت (١٤) و تماميءِ لشكرِ كَلْدانيانِي كه با رئيسِ جلّادان بودند همه‌گيءِ حصارهاي اُورْشَلِيمْرا ازگرداگرد خراب كردند * (١٥) و نِبُوزَرْادانِ رئيسِ جلّادان چندي از فقراي خلق و از بقيّهء قومي كه در شهر باقي بودند و از فرارياني كه نزدِ مَلِكِ بابِلْ فرار نموده بودند و از بقيّهء عوام‌را به اسيري بُرد (١٦) نهايت نِبُوزَرْادانِ رئيسِ جلّادان بعضي از فقراي زمين‌را واگذاشت تا آنكه باغبانان و فلّاحان باشند (١٧) وكَلْدانيانْ ستونهاي برنجيني كه درخانهء خداوند بودند و پايه‌ها و درياچهء برنجيني كه درخانهء خداوند بود شكسته همه‌گيءِ برنجِ آنهارا ببابِلْ آوردند (١٨) و ديگها و بيلها وگلگيرها و اِبريقها و قاشوقها و تماميءِ ظروفِ برنجيني كه بآنها خدمت مينمودند برداشتند (١٩) و رئيسِ جلّادان طاسها و بخوردانها و اِبريقها و تيانچها و شمعدانها و قاشوقها و قدحهارا آنچه كه طلا بود طلايش و آنچه كه نقره بود نقره‌اش برداشت (٢٠) و هم دو ستون و يك درياچه و دوازده گاوِ برنجيني [كه] در تحتش [بود] با پايه‌هائي كه سُلَيْمانِ مَلِكْ درخانهء خداوند ساخته بود كه برنجِ تماميءِ اين ظروف بوزن درنيآمد * (٢١) نسبت بستونها ارتفاعِ يك ستون هجده ذراع بود و خيّاطهء دوازده ذراعي آن‌را احاطه مينمود و ميان تُهي كه سطبريش چهار انگشت بود (٢٢) و برسرش تاجِ برنجيني بود كه ارتفاعِ آن تاج پنج ذراع بود و برروي تاج از اطراف شبكه و انارها همه‌گي از برنج و ستونِ دويمين با انارها به اينها مانند بود (٢٣) انارها بهر سوي باد نود و شش بود تماميءِ انارها بر شبكه از اطراف يك صد بود * (٢٤) و ديگر رئيسِ جلّادان سِرايَاهِ كاهنِ بزرگ و صِفَنْياهِ كاهنِ ثاني و سه مُحافظانِ دررا گرفت (٢٥) و از شهر خواجه‌سرائي كه سرورِ مردمانِ جنگي بود و هفت مرد كه از بيننده‌گانِ روي مَلِكْ كه در شهر يافت شدند و سرِ نويسندهء لشكر كه خلقِ ولايت‌را سان ميديد و شصت نفر از خلقِ زمين كه در شهر موجود بودند گرفت (٢٦) نهايت نِبُوزَرْادانِ رئيسِ جلّادان ايشان‌را گرفته برِبْلاهْ بپادشاهِ بابِلْ آورد (٢٧) و پادشاهِ بابِلْ ايشان‌را زده در رِبْلاهْ درزمينِ حَماتْ كُشت خلاصه يِهُودَاهْ از زمينِ خودش باسيري بُرده شد * (٢٨) و خلقي كه نِبُوكَدْرِصَّر باسيري بُرد اينست در سالِ هفتم سه هزار و

بیست و سه یهودی (۲۹) و در سالِ هجدهم نبوکدرصّر از اورشلیم هشت صد و سی و دو جان‌را باسیری
برد (۳۰) و در سالِ بیست و سیوم نبوکدرصّر نبوزرادانِ رئیسِ جلّادان هفت صد و چهل و پنج جان‌را از
یهودیان باسیری برد همگیء جانها چهار هزار و شش صد * (۳۱) و در سالِ سی و هفتم اسیریء یهویاکین
ملکِ یهوداه در ماهِ دوازدهم در بیست و پنجم ماه واقع شد که اویلِ مرودك پادشاهِ بابل در اوّل سالِ
سلطنتش یهویاکینِ ملکِ یهوداه‌را سربلند ساخت و اورا از حبس خانه بیرون آورد (۳۲) و با او بکلامِ نیکو
متکلّم شده کرسیء اورا از کرسیء ملوکی که بهمراهش در بابل بودند بالاتر نهاد (۳۳) و رخوتِ زندانیش‌را عوض
کرد و در تمامیء عمرش دائماً در حضورش نان میخورد (۳۴) و نسبت بوظیفه‌اش وظیفهء دائمی از جانبِ
پادشاهِ بابل حصّهء هر روز در روزش در تمامیء روزهای حیاتش تا بمرگش باو داده میشد *

کتابِ نیاحاتِ یرمیاهِ پیغمبر

مشتمل بر پنج فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) شهری که خلقش بسیار بود چگونه منفرد نشسته بیوه گردیده است و آنکه در میانِ طوائف معظّم و در
کشورها رئیسه بود باج‌گذار گردیده است (۲) شبانه بشدّتِ گریه مینماید و اشکهایش بر گونه‌هایش جاری
است از تمامیء محبّانش تسلّی دهنده‌ء نیست همگیء مصاحبانش اورا خیانت کرده دشمنش گردیدند
(۳) یهوداه بسببِ محنت و کثرتِ بندگی مهاجر گردیدد است و در میانِ طوائف مکان گرفته آرام نمی گیرد
تمامیء تعاقب کننده‌گانش در میانِ صعبیها باو رسیدند (۴) جهةِ نیآمدنِ کسی به عیدها راههای صیّون
محزون است و تمامیء دروازه‌هایش خالی‌مانده کاهنانش آه کشان و دخترانِ باکره‌اش در رنج اند و خودش
در تلخی است (۵) دشمنانش رئیس و اعدایش برخوردار شدند زیرا که خداوند اورا بسببِ زیادتیء
معصیتهایش قسی گردانیده اطفالش پیشِ روی دشمن باسیری میروند (۶) و از دخترِ صیّون تمامیء رونقش
زائل گردیده است سرورانش مانندِ آهوانی که مرتع‌را پیدا نمی‌کنند گردیده در حالتِ بی‌قوّتی پیشِ روی
تعاقب‌کننده میروند (۷) اورشلیم در ایّامِ محنتش و تلخیش تمامیء نفائسش‌را که در ایّامِ سابق داشت بخاطر
می آورد در هنگامی که خلقش بدستِ دشمن افتاد و ویرا یاری‌کننده‌ء نبود دشمنان اورا دیده بذلّتش
خندیدند (۸) اورشلیم گناهِ عظیمی نموده بنابراین حائضه شد همگیء محترم دارنده‌گانش ویرا خوار میشمارند
چونکه مکانِ عورتش‌را می‌بینند و خودش نیز آه‌کشیده باز پس میگردد (۹) نجاستش در دامنش بود امّا

آخرش‌را بخاطر نیاورده عجیبانه پست شد وَیْرا تسلّي‌دهنده‌ٔ نیست اي خداوند محنتِ مرا ملاحظه فرما زیرا که دشمن خودرا معظّم میسازد (۱۰) دشمن دستِ خودرا بتمامئ نفائسش دراز میسازد بنوعي که او طوائفي که در بارهٔ ایشان امر فرمودي که داخلِ جماعتت نشوند مي‌بیند که داخلِ مقامِ مُقدّسش گردیدند (۱۱) همگئ اقوامش آه کشیده متجسّسِ نان اند جهةِ تقویتِ جانِ خود نفائسِ خودرا براي خوراکي میدهند اي خداوند بنگر و ملاحظه فرما که من ذلیل شدم (۱۲) اي تمامئ راه‌روان آیا مثلِ این چیزها بشما واقع نشدند پس بنگرید و ملاحظه نمائید که آیا مثلِ اَلَمي که بمن رسیده است اَلَمي هست یعني [اَلَمي] که خداوند در روزِ شدّتِ قهرش مرا بآن مبتلا گردانیده است (۱۳) از بالا آتش به استخوانهایم فرستاد که آنهارا فرو گرفت دام از براي پایهایم گسترانید مرا برگردانیده است مرا خراب و تمامئ روز ضعیف گردانید (۱۴) پالهنگِ گناهانم بدستِ او بسته است پیچیده شده تا بگردنم رسید قوّتم‌را زائل کرد خداوند مرا بدستِ کساني که قادر بر مقاومت نیستم تسلیم نمود (۱۵) خداوند تمامئ شجاعانم‌را در اندرونم پایمال نموده است جماعتي‌را جهةِ منکسر ساختنِ جوانانم احضار کرده است خداوند دخترِ باکرهٔ یهوداه‌را مانندِ در معصر کوبیده است (۱۶) بسببِ این حوادثات گریه مینمایم چشمِ من چشمِ من آبرا فرو میریزد زیرا تسلّي دهندهٔ که جانم‌را تقویت دهد از من دور است پسرانم خراب شدند چونکه دشمن غالب آمد (۱۷) صیّون دستهاي خویشتن‌را مي‌گستراند از برایش تسلّي دهندهٔ نیست خداوند در حقِّ یعقوب فرموده که دشمنانش در اطرافش باشند اورشلیم مانندِ حائضه در میانِ ایشان است (۱۸) خداوند صادق است زیرا که به امرش بغي ورزیدم اي تمامئ اقوام تمنّا اینکه بشنوید و به اَلَمِ من بنگرید که دخترانم و جوانانم باسیري رفتند (۱۹) دوستانِ خودرا خواندم ایشان مرا فریب دادند کاهنانم و مشائخانم در شهر جان میدهند در حالتي که جویاي طعام اند که جانِ خودرا تقویت نمایند (۲۰) اي خداوند ملاحظه فرما زیرا که در تنگیم امعایم برهم میخورد دلم در اندرونم منقلب شد زیرا که بسیار عاصي شدم در بیرون شمشیر بي‌ولد میگرداند و در اندرون مثلِ مرگ است (۲۱) آه‌کشیدنم‌را میشنوند و مرا تسلّي دهندهٔ نیست تمامئ دشمنانم اَلَمم‌را شنیدند از اینکه عمل نمودي مسرور اند روزي که تعیین نمودي خواهي آورد که ایشان مثلِ من خواهند شد (۲۲) تمامئ شرارتِ ایشان بحضورت بیاید و بنهجي که بمن بجهةِ همگئ معصیتهایم عمل نمودي بایشان نیز عمل نما زیرا که آههایم بسیار و قلبم نحیف است *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) خداوند در غضبش دخترِ صیّون‌را بغمام چگونه پوشانید و رونقِ اسرائیل‌را از آسمان بزمین انداخته قدمگاهِ خودرا در روزِ غضبش بخاطر نیاورده است (۲) خداوند دریغ ننموده تمامئ مسکنهاي یعقوب‌را خراب نموده در حدّتِ خود مقامهاي مشیّدِ دخترِ یهوداه‌را سرنگون کرد مملکت و سرورانش‌را بر زمین انداخته ملوّث ساخت (۳) در شدّتِ قهرش تمامئ شاخهاي اسرائیل‌را قطع کرد دستِ راستِ خودرا

از روي دشمن باز کشید و مانندِ آتشِ شعلهوري که از هر طرف میسوزاند بر یعقوب افروخت (۴) دشمن
آسا کمانِ خودرا چلّه کرد دستِ راست‌را مانندِ عدو اشاره کرده تماميِ مقبولانِ نظررا در مسکنِ دخترِ
صیون کشت و حدّتِ خودرا مانندِ آتش ریخت (۵) خداوند دشمن آسا اِسرائیل‌را خراب و تماميِ
قصرهایش‌را منهدم و مقامهاي مشیّدش‌را سرنگون گردانید و بدخترِ یهوداه آه و ناله‌را زیاد نموده است
(۶) سایبانِ خودرا مانندِ باغ بزور خراب کرد و مجمعِ خودرا شکست خداوند در صیون عیدها و روزهاي
سبت‌را منسي گردانیده است و در شدّتِ غضبش مَلِك و کاهن‌را تحقیر نمود (۷) خداوند از مذبحِ خود
متنفّر شده از مقامِ مقدّسِ خود مستکره گردید دیوارهاي قصرهایش‌را بدستِ دشمن تفویض نمود ایشان
در خانهٔ خداوند مانندِ در روزِ عید گلبانگ کشیدند (۸) خداوند خرابيِ دیوارهاي دخترِ صیون قصد
کرده مقیاس‌را کشید دستِ خودرا از خراب نمودن باز نداشت هم برج و هم دیواررا سیاه‌پوش
گردانید که با هم زبون شدند (۹) دروازه‌هایش تا بزمین فرو نشستند پشت بندهایش‌را خراب و منکسر
گردانید که مَلِك و سرورانش در میانِ طوائف اند شریعت دیگر نیست و پیغمبرانش از جانبِ خداوند
رؤیارا نمي‌بینند (۱۰) مشائخانِ دخترِ صیون در زمین خاموش مي‌نشینند خاك بر سرِ خود میپاشند و
پلاس‌را میپوشند دختران باکرهٔ اُورشلیم سرهاي خودرا بزمین مي‌افکنند (۱۱) چشمهایم از اشکها
ضعیف گردید امعایم بر هم میخورد جگرم بسببِ انکسارِ دخترِ قومم بزمین ریخته است حیني که کودکان
و شیرخوارگان در کوچه‌هاي شهر مدهوش اند (۱۲) بمادرهاي خود میگویند که گندم و شراب در کجاست
هنگامي که مانندِ مجروحان در چهارسوهاي شهر بیهوش میگردند و جانهاي خودرا در بغلِ مادرهاي خود
میدهند (۱۳) اي دخترِ اُورشلیم ترا چه نصیحت دهم و ترا بچه چیز تشبیه نمایم و اي دخترِ باکرهٔ
صیون ترا به قصدِ تسلّي دادنت بچه چیز مساوي نمایم چونکه شکستگيِ‌ت مثلِ دریا عظیم است کیست
که ترا علاج نماید (۱۴) پیغمبرانت از برایت رؤیاي کاذب و بیهوده دیده عصیانت‌را کشف نکردند
تا آنکه اسیرشدگانت‌را برگردانند بلکه از برایت رؤیاي باطل و فریبده دیده اند (۱۵) تماميِ
عابرینِ راه بر تو دستك میزنند و صفیر زنان سرهاي خودرا بر دخترِ اُورشلیم مي‌جنبانند که آیا شهري
که آن‌را کمالِ رونق و باعثِ مسروريِ تماميِ زمین گفتند همین است (۱۶) تماميِ
دشمنانت دهانِ خودرا بر تو میکشایند و صفیر زنان دندانهاي خودرا میسایند میگویند که آن‌را فرو بردیم
بتحقیق روزي که از آن منتظر بودیم همین است آن‌را پیدا کرده دیدیم (۱۷) خداوند آنچه تقدیر نمود
بجا آورده است و کلامي که از ایّامِ قدیم فرموده بود بانجام رسانید بي دریغ خراب کرده است و
دشمن‌را بر تو شادمان گردانیده است و شاخِ اعدایت‌را بلند ساخته است (۱۸) قلبِ ایشان بخداوند
فریاد کرد که اي دیوارِ دخترِ صیون اشکهایت‌را روز و شب مثلِ سَیل فرو ریز خودرا آرام مده مردمكِ
چشمت راحت نبیند (۱۹) برخیز در وقتِ شب در ابتداي نوبتِ پاسبانان فریاد نما دلت‌را مثلِ آبها در
پیشِ روي خداوند بریز دستهایت‌را بسببِ جانِ کودکانت که از گرسنگي بسرِ تماميِ کوچه‌ها بیهوش

میگردند باو بردار (۲۰) که اي خداوند مشاهده و ملاحظه فرما بکه چنین عمل نمودهٔ آیا میشود که زنان میوهٔ رَحِمِ خود کودکاني که بدست دارند بخورند آیا میشود که کاهنان و پیغمبران در مقامِ مقدّسِ خداوند کُشته شوند (۲۱) جوانان و پیران در کوچهها بزمین میخوابند دخترانَم و جوانانَم بشمشیر افتادند در روزِ غضبَت ایشان‌را بقتل رسانیدي و بي دریغ کُشتي (۲۲) ترسهاي مرا از اطراف مانندِ در روزِ عید آوازکردي و در روزِ غضبِ خداوند فراري و باقي ماندهٔ یافت نشد آناني که بدستهایَم گرفته پرورش دادم ایشان‌را دشمنَم باتمام رسانید *

(فصلِ سیوم مشتمل بر شصت و شش آیه)

(۱) من آن کسم که با چوبدستئِ غضبِش محنت‌را دیدم (۲) مرا بتاریکي بي‌نور راهي و روانه گردانید (۳) بتحقیق مکرّراً تمامئِ روز دستش‌را بر من برگردانید (۴) جسدَم و پوستَم‌را کهنه گردانیده استخوانهایَم‌را شکست (۵) بر ضدَّم اساس‌را بر پا داشته بمراره و زحمت مرا احاطه نمود (۶) مرا در مقامهاي تاریك مانندِ کساني که از قدیم مرده اند نشانده است (۷) مرا از اطراف حصار کرد که نتوانم برآیم زنجیرَم‌را گران نموده است (۸) هنگامي که ناله و زاري مینمایَم استدعایَم‌را مسدود ساخته است (۹) راههایَم‌را بسنگهاي مُربّع احاطه کرد سمت‌هایَم‌را مُعوّج نمود (۱۰) از برایَم مثلِ خرسِ درکمین نشسته و شیرِ در مکانهاي مخفي است (۱۱) راههایَم‌را تقلیب نمود و مرا در هم شکسته خراب نمود (۱۲) کمانَش‌را چلّه نموده مرا از براي تیر هدف ساخت (۱۳) تیرهاي تیرکشِ خودرا به گُردههایَم انداخت (۱۴) بجهةِ تمامئِ قومَم مضحکه و تمامئِ روز باعثِ سرودِ ایشان گردیدم (۱۵) مرا بتلخي‌ها سیر کرده با افسنطین مست نمود (۱۶) و دندانهایَم‌را به سنگریزهها شکست و مرا با خاکستر پوشید (۱۷) و جانَم‌را از سلامت دور نمودي که نیکوئي‌را فراموش کردم (۱۸) و گفتم که اعتمادِ من و امیدِ من از خداوند سلب شد (۱۹) محنت و مصیبتَم‌را افسنطین و مراره بخاطر آر (۲۰) حقیقةً بخاطرداري اگرچه جانَم در اندرونَم عاجز شود (۲۱) این‌را بخاطرَم مي آورم و باین سبب امیدوارم (۲۲) از رأفتهاي خداوند است که تمام تلف نشدیم چونکه مرحمتهایَش کَم نمیگردد (۲۳) هر صبح جدید میشوند وفادارئِ تو بسیار است (۲۴) جانِ من میگوید که خداوند حصّهٔ من است بنابراین باو امیدوارم (۲۵) خداوند بمتوکّلانَش و به نفوسي که اورا جُستجو مینمایند نیکو است (۲۶) از نجات خداوند امیدوار بودن و سکوت نمودن نیکو است (۲۷) از براي مرد نیکو است که پالهنگ‌را در جوانیَش بردارد (۲۸) مُنفرد نشسته سکوت نماید هنگامي که او آن‌را باو مي نهد (۲۹) دهانَش‌را بخاك بنهد چونکه امیدي هست (۳۰) گونهٔ خودرا بسیلي‌زنندهاَش بدارد تا از رسوائي سیر شود (۳۱) زانرو که خداوند ابداً ردّ نخواهد نمود (۳۲) زیرا اگرچه مُتألّم سازد از کثرتِ رأفتَش مرحمت خواهد فرمود (۳۳) چونکه قلباً اَلَم‌را نمیدهد و بني آدم‌را غمگین نمیسازد (۳۴) هنگامي که [ظالمان] تمامئِ بستهشدهگانِ زمین‌را بزیرِ پایهایشان خورد میگردانند (۳۵) و حقِّ آدمي‌را در حضورِ مُتعال مُنحرف میسازند (۳۶) و بر انسان در دعوایش تمایُل مینمایند آیا خداوند نمي بیند

(۳۷) کیست که بگوید و واقع شود در حالتي که خداوند امر نفرماید (۳۸) آیا از دهانِ متعال شرّ و خیر بر نمي‌آید (۳۹) آدم زنده انسان چرا بخصوصِ عقوبتِ گناهانش شکایت مینماید (۴۰) راههاي خودمان‌را تجسّس و تفحّص نمائیم و بخداوند رجوع نمائیم (۴۱) قلوبِ خودرا با دستهایمان بسوي آسمان بخدا بلند نمائیم (۴۲) که ما عصیان و گناه نمودیم و تو عفو ننمودي (۴۳) مارا بغضب مستور ساخته تعاقب مینمائي و بي دریغ میکشي (۴۴) و خودرا به ابر پوشاندي تا آنکه استدعاي ما نگذرد (۴۵) مارا در میانِ طوائف خاکروبه و کریهه گردانیدي (۴۶) تماميء دشمنانِ ما بر ما دهانشان‌را مي گشایند (۴۷) ترس و کمند و خرابي و شکستگي بر ما واقع شده اند (۴۸) جویهاي آب بسببِ انکسارِ دخترِ قومَم از چشمَم فرو میریزد (۴۹) چشمانَم میچکاند و از توقّف نه نمودن بي آرام است (۵۰) تا آنکه خداوند از آسمانها ملاحظه نموده ببیند (۵۱) چشمانَم بجهةِ تماميء دخترانِ شهرَم بجانَم اَلَم میرساند (۵۲) دشمنانَم بي سبب مرا مانندِ مرغ بشکار نمودن مشغول اند (۵۳) بقطع نمودنِ حیاتَم در چاه مشغول بوده سنگ بر من انداختند (۵۴) آبها از سرَم گذشتند و گفتم که منقطع گردیدم (۵۵) اي خداوند از تحتِ گَوْدي باسمَت استدعا نمودم (۵۶) آوازِ مرا شنیدي گوشِ خودرا از نَفَس کَشیدنَم و فریاد نمودنَم مستور مساز (۵۷) در روزِ استدعا نمودنَم بتو نزدیکي نموده فرمودي که مترس (۵۸) دعواي جانَم‌را رفع نمودي اي خداوند حیاتَم‌را خلاصي دادي (۵۹) اي خداوند ظلمي که بمن نمودند دیدي بدعواي من حکم نما (۶۰) تماميء انتقامهاي ایشان بر من و همگيء اَغْراضِ ایشان‌را دیدي (۶۱) اي خداوند ملامتِ ایشان‌را و تماميء افکارِ ایشان‌را بر من شنیدي (۶۲) و همچنین سخنانِ کساني که بر من برمیخیزند و تدبیري که در تماميء روز بر من مینمایند (۶۳) نشستنِ ایشان و برخاستنِ ایشان‌را ملاحظه فرما که سرودِ ایشان گردیده ام (۶۴) اي خداوند موافقِ اعمالِ دستهاي ایشان جزاي ایشان‌را کرامت فرما (۶۵) غشاوهء قلب بایشان بده و لعنتَت‌را بر ایشان بادا (۶۶) اي خداوند در حدّتِ خود ایشان‌را تعاقب نما و ایشانرا از زیرِ آسمانها محو ساز *

(فصلِ چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) طلا چگونه زنگ زده زَرِ خالص منقلب گردیده است سنگهاي مقامِ مقدّس بسَرِ تماميء کوچه‌ها ریخته شده است (۲) فرزندانِ عزیزِ صیونّ که با زَرِ خالص برابر بودند چگونه مثلِ سفالِ گلینِ عملِ دستهاي کوزه‌گر محسوب شدند (۳) حیواناتِ آبي پستانهاي خودرا بیرون آورده بچه‌گانِ خودرا مي‌مکانند امّا دخترِ قومِ من مانندِ شترمرغِ برّي بي‌رحم گردیده است (۴) زبانِ مَکَنْده از تشنگي بکامَش مي‌چسپد کودکان نان مي‌طلبند لکن کسي نیست که از براي ایشان تقسیم نماید (۵) خورندگانِ تنعّم لذیذ در کوچها بي‌نوایَند پرورش یافتگانِ بسقرلات مَزابل‌را بغل میکَشند (۶) [سزاي] عصیانِ دخترِ قومِ من از [جزاي] گناهِ سِدومّ زیاده است که در آني بدونِ دست رسانندهء منکوس شد (۷) نُجَبایَش از برف پاکتر و از شیر سفیدتر و بدنِ ایشان از لعل سرخ‌تر بوده جلایشان مانندِ یاقوتِ کبود بود (۸) حالِ چهرهء ایشان از

ظلمتِ سحرگاهي سياه‌ترشده درکوچه‌ها معروف نميشوند پوستِ ايشان باستخوانهايشان مي‌چسپد مانندِ چوبِ خشك گرديده است (۹) و مقتولانِ بشمشير از مقتولانِ بگرسنه‌گي بخت‌يارتر اند زيرا كه اينها كاهيده شده از نقصانِ محصولِ كِشت‌زارها نابود ميگردند (۱۰) دستهاي زنانِ رحيم اولادِشانرا پختند كه در انكسارِ دخترِ قومِ من بايشان غذا گرديدند (۱۱) خداوند تماميءِ حدّتَش‌را جاري و غيظِ غضبَش‌را ريخته است و آتشي در صِيُّون افروخته كه اساسَش‌را سوزانيده است (۱۲) پادشاهانِ زمين و تماميءِ ساكنانِ دنيا باور نميكردند كه عدو و دشمن بدروازه‌هاي اُوْرِشَلِيم داخل خواهند شد (۱۳) بسببِ گناهانِ انبيايَش و معصيتهاي كاهنانَش كه در اندرونَش خونِ صالحانرا ريختند اين واقع شد (۱۴) مانندِ كوران در كوچه‌ها گردش كرده از خون بحدّي ملوّث شدند كه مسّ نمودنِ اثوابِشان ممكن نبود (۱۵) بايشان فرياد مي‌كردند دور شويد اي ناپاكان كناره جوئيد كناره جوئيد دست مگذاريد هنگامي كه مي‌گريزند بحالتِ سرگرداني گردش ميكنند در ميانِ طوائف گفته خواهد شد كه ديگر در اين ولايت مُتمكّن نخواهند شد (۱۶) روي خداوند ايشانرا پراگنده گردانيد كه بايشان ديگر نخواهد نگريست روي كاهنان‌را اكرام نمي‌نمايند و مشائخانرا لطف نمي‌كنند (۱۷) چشمانِ ما تا بحال از چشم‌داشتِ امدادِ باطلِ خود تمام شد درحيني كه انتظار كشيديم مُنتظريءِ ما از طوائفي كه نتوانستند نجات داد ميبود (۱۸) بشكار كردنِ اَقدامِ ما بحدّي مشغول اند كه در چهارسوهاي خود گردش نتوانيم كرد آخرِ ما نزديك است روزهاي ما تمام شد البتّه آخرِ ما رسيده است (۱۹) تعاقب كننده‌گانِ ما از عقاب‌هاي هوا تيزرَوْ بودند مارا بر كوهها بشدّت دوانيدند براي ما در صحرا دركمين بودند (۲۰) نَفَسِ دماغِ ما مسيح كرده‌ء خداوند كه در باره‌اَش مي‌گفتيم كه در ميانِ طوائف در سايه‌ء او زنده‌گي خواهيم نمود در چاههاي ايشان گرفتار شد (۲۱) اي دخترِ اِدُوم كه در زمينِ عُوص ساكني مسرور و شادمان باش [نهايت] آن كاسه بر تو خواهد گذشت و مست شده عُريان خواهي شد (۲۲) اي دخترِ صِيُّون عصيانِ تو بانجام رسيد كه ترا بارِ ديگر به اسيري وا نخواهد گذاشت اي دخترِ اِدُوم عصيانِ ترا بازديد نموده گناهانَت‌را كشف خواهد نمود *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) اي خداوند آنچه كه بما واقع شد بخاطر دار و نگران شده رسوائيءِ مارا ببين * (۲) ميراثِ ما بغريبان و خانَهاي ما به بيگانه‌گان تحويل شده است (۳) يتيم و بي‌پدر شديم و مادرانِ ما مانندِ بيوگان گرديده اند (۴) آبهاي خودرا بنقره مينوشيم و هيزمهاي ما بقيمت مي‌آيد (۵) و بر گردنهاي ما باركشي است زحمت كش شده از براي ما آرام نيست (۶) بجهةِ سير شدنِ از نان دست بمِصْريانْ آشُّوريانْ داديم (۷) پدرانِ ما گناه ورزيده نابود شدند وُ ما بارِ معاصيءِ ايشان‌را برداشتيم (۸) بنده‌گان بر ما مسلّط اند و فارغ كننده‌ء از دستِ ايشان نيست (۹) نانِ خودرا با مخاطره‌ء جانِ خود بسببِ شمشيرِ باديه نشينان آورديم (۱۰) پوستِ ما بسببِ سوخته‌گيءِ قحطي مثلِ تنور سياه‌فام است (۱۱) زنان‌را در

صِیون و دختران‌را در شهرهاي یهوداه مفتضح کردند (۱۲) با دستهاي ایشان سروران آویزان شدند بروي
مشائخان حرمت ننمودند (۱۳) جوانان‌را بطاحونه‌کشي برداشتند و پسران در زیرِ بارِ هیزم افتان و
خیزان اند (۱۴) مشائخان از نشستن در دروازه‌ها و جوانان از نواختنِ سازهاي ایشان متوقّف اند
(۱۵) مسروريء دلِ ما معدوم و هرولهء ما بنوحه‌گري مبدّل است (۱۶) تاج از سرِ ما افتاد واي بر ما
که گناه ورزیدیم (۱۷) بنابراین دلِ ما ضعیف شد براي این چیزها چشمانِ ما تاریك گردید (۱۸) بسببِ
خرابيء کوهِ صِیون شغالها در آن گردش مینمایند (۱۹) تو اي خداوند ابداً باقي هستي و کرسيء تو دور
بدور است (۲۰) چرا مارا ابداً فراموش مینمائي و بطولِ زمان مارا وا گذاشتهء (۲۱) اي خداوند مارا
بخودت راجع گردان تا که برگشت نمائیم و ایّامِ مارا مثلِ اوّلین تجدید نما (۲۲) مگر مارا بالکلّیّه ردّ
نمودهء و بر ما باین حدّ غضبناك گردیدهء *

کتابِ حزقیلِ پیغمبر

مشتمل بر چهل و هشت فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) در روزِ پنجم ماهِ چهارمِ سالِ سي‌ام درحالتي که درمیانِ اُسَرا نزدِ نهرِ کِبار بودم واقع شد که آسمانها
گشوده‌شده دیدنیهاي خدائي‌را دیدم (۲) در پنجمِ ماه که مطابقِ سالِ پنجم اسیريء یهویاکینِ مَلِك بود
(۳) پس کلامِ خداوند به حزقیلِ پسرِ بوزيء کاهن نزدِ نهرِ کبار در زمینِ کلدانیان رسید و دستِ خداوند
در آنجا باو مؤثّر شد * (۴) که نگریستم و اینك از طرفِ شمال گردبادي که حاوي بود بر ابرِ عظیم و
آتشِ ملفوف و از اطرافش ضیائي و از میانش از میانِ آتش چیزي مانندِ عینِ کاه‌ربا متلألیء بود * (۵) و
از اندرونش سیماي چهار جانوري بود و نمایشِ ایشان چنین بود که شباهت بانسان داشتند (۶) و
از براي هر یك چهار رو بود و از براي هر یك از آنها چهار بال (۷) و پایهاي ایشان پایهاي راست و
کفِ پاي ایشان مانندِ کفِ پاي گوساله بود و مانندِ برنجِ صیقلي درخشان بودند (۸) و در زیرِ بالهاي
ایشان از چهار جانبشان دستهاي انساني و از براي هر یك از آن چهار هم رویها و بالها بود (۹) و بالهاي
ایشان بهمدیگر پیوسته بود درحینِ رفتار بکنار گردش نکرده هر یك راست به پیشِ روي خود میرفت
(۱۰) نسبت به نمایشِ رویهاي ایشان از براي هر یك از آن چهار بطرفِ راست روي انسان و روي شیر و
از براي هر یك از آن چهار بطرفِ چپ روي گاو و از براي هر یك از آن چهار هم روي عقاب بود

(۱۱) رویهاي ایشان چنین بودند و بالهاي ایشان از بالا گسترده دو بالِ هرِ یك بهمدیگر پیوسته و دوي دیگر جسدِ ایشانرا میپوشید (۱۲) و هر یك از ایشان راست به پیشِ روي خود میرفت بهر طرف روح روان میبود بهمان طرف میرفتند و در حینِ رفتار بکنار گردش نمیکردند (۱۳) و سیماي آن جانوران مانندِ نمایشِ اخگرهاي آتشِ سوزنده و نمایشِ مشعلها و آن آتش در میانِ آن جانوران گردش میکرد و ضیاء میداد و از آتش برق ميجَست (۱۴) و آن جانوران بنمایش برق ميجَستند و بر ميگشتند * (۱۵) و هنگامي که بآن جانوران مینگریستم اینك بر زمین به پهلوي جانوران در نزدِ چهار رویِشان یك چرخي (۱۶) و سیماي آن چرخها و صنائعشان مانندِ چشمهء سنگِ تَرشِیش بود و نمایشِ هر یك از آن چهار و هم سیما و صنائعِ آنها مثلِ چرخ درمیانِ چرخ بود (۱۷) حینِ رفتارِ آنها به چهار جانبِ خودشان میرفتند و حینِ رفتار بکنار گردش نمیکردند (۱۸) و نسبت به دَوْرهایشان آنها بلند و مهیب و خودِ دَوْرهاي آن چهار [چرخ] ازگرداگرد با چشمان پُر بودند * (۱۹) و حینِ رفتارِ آن جانوران چرخها به پهلوي آنها میرفتند و حینِ بلند شدنِ آن جانوران از زمین چرخها بلند میگردیدند (۲۰) بهرجائي که روح رفتني بود آنها بهمان جا میرفتند و چرخها در برابرِ ایشان بلند میشدند زیرا که روحِ آن جانوران در چرخها بود (۲۱) حینِ رفتارِ ایشان آنها میرفتند و هنگامِ ایستادنِ ایشان آنها ميایستادند و مادامِ بلند شدنِ ایشان از زمین چرخها نیز در برابرِ ایشان بلند میشدند زیرا که روحِ آن جانوران در چرخها بود (۲۲) و سیماي رقیعي که بالاي سَرِ آن جانوران بود شبیه بلونِ بلورِ مهیب بود و بالاي سرهاي ایشان از بالا ممدود بود (۲۳) و در زیرِ رقیع بالهاي ایشان در برابرِ یکدیگر راست بودند از براي هر یك هم دو بالِ سترکننده بود که هر یك جسدِ خودرا بآنها میپوشید (۲۴) و وقتِ رفتارِ ایشان صداي بالهاي ایشانرا مانندِ شورشِ آبهاي بسیار و یا مثلِ آوازِ خداي قدیر و یا آوازِ گویندهگان و یا غلغلهء لشکر شنیدم و هنگامِ ایستادنِ ایشان بالهایِشانرا فرود ميآوردند (۲۵) و حیني که ایستاده شده بالهايِخودشانرا فرود ميآوردند از رقیعي که بالاي سرهاي ایشان بود آوازي ميآمد * (۲۶) و بالاي رقیعي که مافوقِ سرهاي ایشان بود سیماي کرسي به نمایشِ سنگِ یاقوتِ کبود بود و بر سیماي آن کرسي شکلي مانندِ نمایشِ انسان بر آن از بالا بود (۲۷) و مانندِ عینِ کاهربا مثلِ نمایشِ آتش از هر طرف درِ اندرونَش دیدم و از نمایشِ کمرَش ببالاتر و از نمایش کمرَش بپایین تر مثلِ نمایشِ آتش و از اطرافَش ضیائي دیدم (۲۸) مانندِ نمایشِ قوسِ قزحي که در روزِ باران در ابر میباشد نمایش ضیاء از اطراف چنان بود * دیدنیهاي نمایشِ جلالِ خداوند این بود و به محضِ دیدنَم بر رو افتادم و آوازِ قائليرا شنیدم *

(فصلِ دویم مشتمل بر ده آیه

(۱) و بمن گفت که اي فرزندِ آدم بر سرِ پایهایَت به ایست تا بتو بگویم (۲) و به محضِ گفتنَش بمن به اندرونَم روح داخل شد که مرا بر سرِ پایهایَم ایستاده گردانید و آنکه متکلّم با من بود شنیدم (۳) و

بمن گفت که اي فرزندِ آدم من ترا به بني اِسْرائِيْلْ ميفرستم بطائفهٔ عاصي که بمن عصيان ورزيده اند ايشان و پدرانِ ايشان تا بامروز بمن گناهکار بوده اند (۴) به نسرانِ بي‌حيا و سخت‌دل ترا بايشان مي‌فرستم تا آنکه بايشان بگوئي که خداوند خدا چنين ميفرمايد (۵) و ايشان خواه بشنوند و خواه نشنوند زيرا که خاندانِ عصيان اند خواهند دانست که پيغمبري در ميانِ ايشان هست * (۶) و تو اي فرزندِ آدم از ايشان مترس و از سخنانِ ايشان مخوف مباش اگرچه با تو لجوج و خار آسا بوده در ميانِ عقربها ساکن باشي از سخنانِ ايشان مترس و از وجوهِ ايشان خوف مکن هرچند که ايشان خاندانِ عصيان اند (۷) و سخنانِ مرا بايشان بگوي خواه بشنوند و خواه نشنوند چونکه عاصيان اند * (۸) و تو اي فرزندِ آدم آنچه که بتو ميگويم بشنو مثلِ اين خاندانِ عاصي عاصي مباش و دهانِ خودرا کشوده آنچه که بتو ميدهم بخور (۹) و چون نگريستم اينک دستي بر من دراز شد و اينک در آن طومارِ مکتوبي بود (۱۰) و آن‌را پيشِ روي من گسترد که رويَش و پُشتَش نوشته و آنچه که در آن نوشته شده بود مراثي و نوحه و آه *

(فصلِ سيوم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

(۱) و باز بمن گفت که اي فرزندِ آدم آنچه که يافتهٔ بخور اين طومارا بخور و روانه شده بخاندانِ اِسرائِيْلْ متکلّم شو (۲) پس دهانَم‌را کُشودم که آن طومارا بمن خورانيد (۳) و بمن گفت که اي فرزندِ آدم شکمِ خودرا بخوران و باين طوماري که بتو داده ام امعايَت‌را پُر کن پس آن‌را خوردم و در دهانَم مثلِ عسل شيرين بود (۴) و بمن گفت که اي فرزندِ آدم بيآ و بخاندانِ اِسْرائِيْلْ برو و سخنانَم‌را بايشان بگو (۵) زيرا که بقومِ ضخيم‌لب و سنگين‌زبان فرستاده نيستي بلکه بخاندانِ اِسْرائِيْلْ (۶) باَقوامِ بسياري از ضخيم‌لب و سنگين‌زبان که سخنانِ ايشان‌را نمي‌فهمي نيست يقيناً کساني که ترا بايشان ميفرستم ترا مي‌فهمند (۷) امّا خاندانِ اِسْرائِيْلْ ميل بشنيدنَت ندارند چونکه مرا ميل بشنيدن ندارند زيرا که تماميءِ خاندانِ اِسْرائِيْلْ قوي‌جبين و قَسِيُّ‌القلب اند (۸) اينک روي ترا در مقابلِ رويهاي ايشان قوي و جبينِ ترا در برابرِ جبينِ ايشان اقوي گردانيدم (۹) و جبينِ ترا مثلِ الماس سخت‌تر از سنگِ چخماق گردانيدم از ايشان مترس و از وجوهِ ايشان مخوف مباش اگرچه خاندانِ عصيان اند * (۱۰) و ديگر بمن گفت که اي فرزندِ آدم تماميءِ کلماتي که بتو ميگويم بدلَت بگير و بگوشهايَت بشنو (۱۱) و بيآ بمهاجراني که از پسرانِ قومِ تو اند برو و بايشان متکلّم شده به ايشان بگو که خداوند خدا چنين ميفرمايد خواه بشنوند و خواه نشنوند * (۱۲) و روح مرا برداشت و در عقبِ خود صداي گلبانگِ عظيمي که جلالِ خداوند از مقامَش مبارک باد شنيدم (۱۳) و صداي بالهاي آن جانوران که بهمديگر ميخوردند و صداي چرخهائي که در برابرِ ايشان بود و آوازِ گلبانگِ عظيمي‌را شنيدم (۱۴) و روح مرا برداشته بُرد و تلخ‌کام بحدّتِ روحَم رفتم در حالتي که دستِ خداوند بر من قوي بود (۱۵) پس نزدِ مهاجرانِ تِيْلِ آبِيْبْ که

بکنارِ نهرِ کِبارْ ساکن بودند رفتم و در مکانی که ایشان در آن می نشستند نشستم و در آنجا در میانِ ایشان هفت روز متحیّر ماندم * (۱۶) و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۷) که ای فرزندِ آدم ترا برای خاندانِ إِسْرائیْلْ پاسبان نصب کردم پس کلام‌را از دهانِ من بشنو و ایشان‌را از جانبِ من متنبّه ساز (۱۸) وقتِ گفتنم بشریر که البتّه میمیری اگر اورا متنبّه نسازی و به قصدِ متنبّه ساختنِ آن شریر وَیْ‌را در بارهٔ راهِ شوارتش تا آنکه زنده بماند خبر ندهی هرچند بسببِ عصیانش آن شریر خواهد مُرد لیکن از دستِ تو خونش‌را طلب خواهم کرد (۱۹) امّا اگر تو آن شریررا متنبّه سازی و او از شرارتِ خود و طریقِ بدِ خود برنگردد به سببِ عصیانِ خود خواهد مُرد و تو جانت‌را مستخلص خواهی ساخت * (۲۰) و دیگر اگر صدیق از صداقتِ خود برگردیده عصیان نماید و من [از آن سبب] چیزِ لغزندهٔ در برابرش بگذارم خواهد مُرد از اینکه اورا متنبّه نساختی بسببِ گناهش خواهد مُرد و صداقتی که عمل مینمود مذکور نخواهد شد مع هذا از دستِ تو خونش‌را طلب خواهم کرد (۲۱) امّا اگر تو آن صدیق‌را متنبّه سازی که آن صدیق گناه نورزد و فی الْواقع او گناه نکند البتّه زنده خواهد ماند چونکه متنبّه شد و تو جانت‌را مستخلص خواهی ساخت * (۲۲) و در آنجا دستِ خداوند بمن مؤثّر شد و مرا فرمود که برخیز و بهامون برو که در آنجا با تو سخن خواهم راند (۲۳) آنگاه برخاسته بهامون رفتم و اینك جلالِ خداوند مثلِ جلالی که بکنارِ نهرِ کِبارْ دیده بودم در آنجا ظاهر شد و من بر رویم افتادم (۲۴) پس روح باندرونم داخل شد و مرا بر سَرِ پایهایم ایستاده گردانید و با من تکلّم نموده فرمود که برو و باندرونِ خانه‌ات بسته شو (۲۵) و ای فرزندِ آدم اینك بندهارا بر تو خواهند نهاد و با آنها ترا خواهند بست تا در میانِ ایشان گردش نه نمائی (۲۶) و زبانت‌را بکامت میچسپانم تا آنکه لال شوی و برای ایشان مردِ تنبیه کننده نگردی چونکه ایشان خاندانِ عصیان اند (۲۷) امّا وقتی که بتو متکلّم میشوم دهانت‌را خواهم کشود تا آنکه بایشان بگوئی که خداوند خدا چنین میفرماید آنکه شنونده است بشنود و آنکه شنونده نیست نشنود چونکه ایشان خاندانِ عصیان اند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و تو ای فرزندِ آدم خشتی‌را بگیر و در پیشِ رویت بگذار و شهرِ أُورُشَلِیْمْ‌را بر آن محکوك ساز (۲) و آن‌را محصور دار و در برابرش برجها ساخته مترسها در برابرش بنا کن و خیمها در برابرش برپا نما و در برابرش از گرداگرد منجنیقها مهیّا کن (۳) و از برای خودت تختهٔ آهنینی‌را بگیر و آنرا در میانِ خود و شهر بجای دیوارِ آهنین بگذار و روی خودرا در برابرش بدار که محصور شود و آن‌را محاصره نما تا این برای خاندانِ إِسْرائیْلْ بجای علامت باشد * (۴) و به پهلوی چپِ خود بخواب و عصیانِ خاندانِ إِسْرائیْلْ‌را بر آن بگذار مراد اینکه موافقِ عددِ روزهائی که بر آن بخوابی بارِ عصیانِ ایشان‌را بکشی (۵) زیرا که سالهای عصیانِ ایشان‌را مطابقِ شمارهٔ روزها سیصد و نود روز بر تو نهاده ام تا آنکه بارِ عصیانِ خاندانِ إِسْرائیْلْ‌را بکشی

(۶) و بعد از انجام رسانيدنِ تو اينهارا باز به پهلوي راستِ خود بخواب و بارِ گناهِ خاندانِ يهوداهرا چهل روز بكش هر روزي بجاي سال بتو دادم * (۷) و روي خودرا به محاصرهٔ اورشليم بدار و بازوي خودرا برهنه ساخته به خلافش نبوّت نما (۸) و اينك بندهارا بر تو مينهم تا آنكه از پهلو بپهلوي ديگرت تا روزِ انجام رسانيدنِ محاصرهات برنگردي * (۹) و تو از براي خود گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و گاورسرا بگير و آنهارا در ظرفي بگذار و از آنها از براي خود نان بپز و آنرا موافقِ عددِ روزهائي كه به پهلويت ميخوابي سيصد و نود روز بخور (۱۰) و خوراكِ خود كه بوزن ميخوري هر روزه بيست مثقال آنرا وقت بوقت بخور (۱۱) و آبرا به پيمايش بنوش سُدسِ يك هين آنرا وقت بوقت بنوش (۱۲) و آنرا بمثلِ گردههاي جوين بخور و آنرا بفضلهٔ كه از انسان بيرون ميآيد در پيشِ چشمِ ايشان بپز * (۱۳) و خداوند فرمود كه بني اسرائيل نانِ پليدِ خودرا در ميانِ طوائفي كه ايشانرا پراكنده ميگردانم بدين منوال خواهند خورد (۱۴) پس گفتم كه آوخ اي خداوند خدا اينك جانِ من پليد نشده بود چونكه ازكودكيءِ خود تا بحال ميّته و دريده شدهرا نخوردهام وگوشتِ مكروهه بدهانم نرفته است * (۱۵) آنگاه بمن فرمود ببين كه عوضِ فضلهٔ انسان سرگينِ گاورا بتو دادهام تا نانِ خودرا با آن به پزي * (۱۶) ديگر بمن گفت كه اي فرزندِ آدم اينك من عصاي نانرا در اورشليم خواهم شكست كه نانرا بوزن و عُسرت خواهند خورد و آبرا به پيمايش و حيراني خواهند نوشيد (۱۷) تا آنكه نان و آبِ ايشان كمي نموده در برابرِ يكديگر حيران شوند و بسببِ گناهشان كاهيده شوند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و تو اي فرزندِ آدم از براي خود تيغِ بُرّندهٔ بگير و هم استرهٔ دلّاكانرا از براي خود گرفته آنرا بر سر و ريشِ خود بگذران و ديگر از براي خود ميزانِ سنجيدني بگير و موي آنهارا تقسيم نما (۲) و بعد از انجامِ روزهاي محاصره يك ثلثي در ميانِ شهر بآتش بسوزان و ثلثِ ديگريرا گرفته آنرا از گرداگرد به تيغ بزن و ثلثِ آخرينرا بباد ده و من در عقبِ ايشان شمشيريرا خواهم فرستاد (۳) و از آنها قليلُ العدديرا گرفته آنهارا بدامنهاي خود ببند (۴) و ديگر از آنها گرفته آنهارا در ميانِ آتش بينداز و آنهارا بآتش بسوزان تا از آن آتشي بتماميءِ خاندانِ اسرائيل خروج نمايد * (۵) خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اين اورشليم است كه آنرا در ميانِ طوائف و زمينهائي كه در اطرافش ميباشند گذاشتم (۶) كه او احكامِ مرا بدتر از طوائف و قانونهاي مرا زياده از زمينهائي كه در اطرافش ميباشند تبديل نموده است زيرا كه احكامَمرا ردّ نموده به قانونهايَم رفتار ننمودند (۷) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد از آنجائي كه بيشتر از طوائفي كه در اطرافِ شمايند فتنه انگيزشده در قانونهايم رفتار ننموديد و احكامَمرا بجا نياورديد و موافقِ احكامِ طوائفي كه در اطرافِ شمايند عمل ننموديد (۸) بآن سبب خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اينك من خودم بر ضدِّ توام و در ميانِ تو در نظرِ طوائف حكمها خواهم نمود (۹) و در تو آنچه كه عمل ننمودم و ديگر مثلِ آن عمل نمي نمايم بسببِ تماميءِ مكروهاتت عمل خواهم نمود (۱۰) بنابراين در ميانِ تو پدران پسرانرا

خواهند خورد و پسران پدران‌را خواهند خورد و در تو حکمهارا بجا آورده تماميء باقي ماندگانت‌را بهر بادي پراکنده خواهم ساخت * (۱۱) باین سبب خداوند خدا به حیاتِ خود سوگند یاد نموده میفرماید بتحقیق چونکه مقامِ مقدّسِ مرا بتماميء اعمالِ منفوره‌اَت و همگيء مکروهاتِ خود ملوّث ساختي من نیز بي‌دریغ چشمِ خودرا از تو بر مي دارم و مرحمت نخواهم فرمود (۱۲) در میانَت ثُلثي از تو بطاعون مُرده بقحطي باتمام خواهند رسید و ثُلثي در اطرافَت بشمشیر خواهند افتاد و ثُلثي‌را بهر بادي پراکنده گردانیده در عقبِ ایشان شمشیري خواهم فرستاد (۱۳) و تماميء غضبم جاري شده حدّتِ خودرا برایشان فرود خواهم آورد تا آنکه تسلّي یابم و بعد از آنکه تماميء حدّتِ خودرا بر ایشان فرود آوردم خواهند دانست منکه خداوندم به غیرتِ خود گفته‌ام * (۱۴) و ترا در نظرِ تماميء عبورکنندگان در میانِ طوائفي که در اطرافَت میباشند بخرابي و رسوائي خواهم داد (۱۵) و هنگامي که بغضب و حدّت و عتابهاي شدید حکمهارا بتو اجرا میدارم در میانِ طوائفي که در اطرافَت مي‌باشند محلِّ رسوائي و سرزنش و عتاب و حیراني خواهي بود منکه خداوندم فرموده ام (۱۶) هنگامي که تیرهاي مضرِّ مُهلكِ قحطي‌را بایشان مي‌اندازم که آنهارا جهةِ هلاکتِ شما میفرستم و قحطي‌را برشما زیاد گردانیده عصاي نانِ شمارا خواهم شکست (۱۷) و بر شما قحطي و سباعِ مضرّ میفرستم تا آنکه ترا بي وَلَد گردانند و طاعون و خون از میانَت میگذرند و شمشیررا نیز بر تو خواهم آورد منکه خداوندم فرموده ام *

(فصلِ ششم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي فرزندِ آدم روي خودرا بسمتِ کوه‌هاي اِسْرائیلْ بدار و بر ضدِّ آنها نبوّت نما (۳) و بگو که * اي کوه‌هاي اِسْرائیلْ کلامِ خداوند خدارا بشنوید خداوند خدا بکوه‌ها و گریوه‌ها و سَیْلها و درّه‌ها چنین میفرماید که اینك من من شمشیررا بر شما مي آورم و مقامهاي بلندِ شمارا خراب خواهم ساخت (۴) و مذابحِ شما ویران و نصب‌شده‌هاي شما شکسته خواهند شد و مقتولانِ شمارا در برابرِ بتهاي شما افتاده خواهم گردانید (۵) و مَیِّتهاي بني اِسْرائیلْ‌را در برابرِ بُتهاي ایشان خواهم نهاد و استخوانهاي شمارا از اطرافِ مذابحِ شما خواهم پاشید (۶) در تماميء مسکنهاي شما شهرها خراب و مقامهاي بلند ویران خواهند شد بحدّي که مذابحِ شما خراب و ویران و بُتهاي شما شکسته و نابود و نصب شده‌هاي شما مقطوع و صنائعِ شما محو گردند (۷) و مقتولانِ شما درمیانِ شما افتاده خواهید دانست که خداوند مَنم * (۸) و هنگامِ پراکنده گردیدنِ شما در زمینها بقیّةُ السَّیفِ شمارا درمیانِ طوائف وا خواهم گذاشت (۹) و فارغ شدگانِ شما که در میانِ طوائف اسیر ماندند که دلِ زانيء ایشان‌را که از من دوري ورزیده بود شکستم و چشمانِ زانيء ایشان‌را که پیرويء اصنام میکردند تارگردانیدم مرا بیاد خواهند آورد و بسببِ اعمالِ بدي که در تماميء افعالِ مکروهِ خودشان عمل نمودند در حضورِ همدیگر پشیمان خواهند شد (۱۰) و خواهند دانست منکه خداوندم عبثاً نگفته ام بعد از آني که این بلایارا بایشان آورده باشم *

(۱۱) خداوند خدا چنین میفرماید که دستهاي خودرا بهم بزن و پایهاي خودرا بکوب و بگوکه آوخ بسببِ تماميءِ مکروهاتِ زشتِ خاندانِ اِسْرائیل حیني که بشمشیر و قحطي و طاعون مي‌افتند (۱۲) آنکه دوراست بطاعون مي‌میرد آنکه نزدیك است بشمشیر خواهد افتاد و باقي ماندهء که محفوظ میماند بقحطي خواهد مرد حیني که حدّتِ خودرا بایشان باتمام خواهم رسانید * (۱۳) و هنگامي که مقتولانِ ایشان در میانِ بتهاي ایشان از اطرافِ مذابحِ ایشان بهر بلند گریوه و بهر سرِ کوه و بزیرِ هر درختِ سبز و بزیرِ هر بلوطِ پُربرگ مکاني که رایحهء خوش از براي تماميءِ بُتهایشان در آن دادند یافت میشوند آنگاه خواهید دانست که خداوند مَنم (۱۴) زیرا که دستِ خودرا بر ایشان دراز خواهم کرد و ولایت‌را از بیابانِ دِبْلَتْ در تماميءِ مکانهاي ایشان خراب و تهي خواهم گذاشت و خواهند دانست که خداوند مَنم *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که تو اي فرزندِ آدم بگوکه خداوند خدا بولایتِ اِسْرائیل چنین میفرماید که * انتها [آري] انتها بچهارگوشهء زمین رسیده است (۳) حال بر تو انتها نزدیك و غضبِ خودرا بر تو فرستاده ترا موافقِ رفتارت حکم خواهم نمود و سزاي تماميءِ مکروهاتت‌را بر تو خواهم آورد (۴) و چشمَم بر تو دریغ نه نموده ترا مرحمت نخواهم فرمود بلکه سزاي راه‌هایت‌را بر تو خواهم داد و اعمالِ مکروهه‌ات در میانت ظاهر خواهد شد تا آنکه بدانید که خداوند مَنم * (۵) خداوند خدا چنین میفرماید که بلائي یعني بلاي منفردي البتّه مي آید (۶) انتها مي آید انتها مي‌آید در برابرت بیدار است اینك مي‌آید (۷) اي ساکنِ در زمین صباح بتو آمد زمان نزدیك است روزِ هنکامه و نه صداي کوه‌ها است (۸) حال عنقریب است که غضبِ خودرا بر تو بریزم و در تو حدّتم‌را باتمام رسانیده ترا موافقِ رفتارت حکم نمایم و سزاي تماميءِ اعمالِ مکروهه‌ات‌را بتو بدهم (۹) و چشمَم دریغ ننموده مرحمت نخواهم فرمود موافقِ رفتارت جزا خواهم داد و اعمالِ مکروهه‌ات در میانت ظاهر خواهد شد تا آنکه بدانید که خداوندِ ضارب مَنم * (۱۰) اینك روز اینك مي‌آید صبح طالع است عصا غنچه زده غرورگُل کرده است (۱۱) ظلم بچوبدستيءِ شرارت برآمده است که نه از ایشان و نه از ازدحامِ ایشان و نه ازگروهِ ایشان چیزي باقي خواهد ماند و در میانِ ایشان رونقي نخواهد بود (۱۲) زمان مي‌آید روز نزدیك است خریدار شادمان نشود و فروشنده مغموم نگردد چونکه غضب بر تماميءِ ازدحامِ ایشان است (۱۳) زیرا که فروشنده بفروخته شده‌اش بر نخواهد گشت اگرچه هنوز در میانِ زنده‌گان زنده‌گي نماید چونکه رؤیا در بارهءِ تماميءِ ازدحامِ ایشان بر نخواهد گشت و هیچ کس بواسطهء بي انصافيءِ حیاتش خویشتن‌را قوي نخواهد ساخت (۱۴) کرنارا کشیده تماميءِ اسباب‌را حاضر میکنند امّا کسي بجنگ نمیرود زیرا که غضبِ من بر تماميءِ ازدحامَش میباشد (۱۵) شمشیر در بیرون و طاعون و قحطي در اندرون آنکه در صحرا است بشمشیر خواهد مُرد و آنکه در شهر است قحطي و طاعون اورا تمام خواهد نمود * (۱۶) و

فراريانِ ايشان كه رهائي يابند بر كوهها مانندِ كبوترانِ درّهها گرديده تماميءِ ايشان هركس براي عصيانِ خودَش ناله خواهد نمود (۱۷) همهگيءِ دستها سُست گرديده تماميءِ زانوها آب خواهند گرديد (۱۸) و با پلاسها كمر بسته شده هراس ايشانرا مستور خواهد ساخت بر هر روي شرمندهگي و بر هر سر طاسي خواهد بود (۱۹) نقرهءِ خودرا در كوچهها خواهند افكند و زرِ خودرا دور خواهند كرد نقره و زرِ ايشان د روزِ غضبِ خداوند ايشانرا قادر برهانيدن نخواهد شد جانهاي خودرا سير نكرده شكمهاي خودرا پر نخواهند ساخت زيرا كه عصيانِ ايشان باعثِ لغزندهگيءِ ايشان خواهد بود (۲۰) رونقِ زيوراتِ ايشان ايشانرا متكبّر گردانيده است و در اندرونِ آن اصنامِ چيزهاي مكروهه و منفورهء خود ساختند بنابراين آنرا از ايشان دور ميگردانم (۲۱) و بجهةِ يغما آنرا بدستِ بيگانگان و بخصوصِ غارت بشريرانِ زمين تسليم خواهم نمود كه آنرا ملوّث سازند (۲۲) و روي خودرا از ايشان بر خواهم گردانيد تا آنكه خلوتگاهمرا ملوّث سازند و هجوم آورندهگان بآن درآمده پليدَش خواهند ساخت * (۲۳) زنجيري بساز زيرا كه زمين از حكمِ خوني پُر است و شهر از ظلم مملوّ است (۲۴) پس بدترينِ طوائفرا خواهم آورد كه وارثِ خانهاي ايشان خواهند گرديد و غرورِ زورِ آورانرا ساقط خواهم گردانيد و مقامهاي مقدّسِ ايشان ملوّث خواهند شد (۲۵) انكسار ميآيد و سلامتيرا تجسّس نموده امّا يافت نخواهد شد (۲۶) بلا بر روي بلا خواهد آمد و خبر بعد از خبر مسموع خواهد شد و از پيغمبر رؤيارا طلب خواهند كرد امّا شريعت از كاهن و نصيحت از مشائخان ضائع خواهد شد (۲۷) پادشاه مغموم خواهد شد و سَرورِ بتحيّر ملبّس شده دستهاي قومِ زمين خواهند لرزيد موافقِ راههاي ايشان بايشان عمل خواهم نمود و مطابقِ استحقاقِ ايشان به ايشان حكم خواهم نمود تا آنكه بدانند كه خداوند منم *

(فصلِ هشتم مشتمل بر هجده ايه)

(۱) و در سالِ ششم در روزِ پنجمِ ماهِ ششم واقع شد كه زمانِ نشستنم در خانهء خود و نشستنِ مشائخِ يهُوداهْ در برابرم كه دستِ خداوند خدا در آنجا بر من مؤثّر شد (۲) و ملاحظه كرده اينك شكلي بنمايشِ آتش ظاهر از نمايشِ كمَرش تا بپايين آتشي و از كمَرش تا ببالا مثلِ نمايش ضيائي مانندِ عينِ كاهربا (۳) و شبيهِ دسترا درازكرده مرا از ناصيهٔ سَرم گرفت و روح مرا بميانِ زمين و آسمان برداشت و مرا در ديدَنيهاي خدائي به اُورُشَلِيمْ بدهنهء دروازهء اندروني كه بسمتِ شمال نگران است بجائي كه صورتِ غيرتِ غيرتانگيز مسكن داشت آورد (۴) و اينك در آنجا جلالِ خداي إسْرائِيلْ مانندِ نمايشي كه در هامون ديده بودم ظاهر شد * (۵) و به من گفت كه اي فرزندِ آدم حال چشمانترا بسمتِ شمال بردار كه من چشمانِ خودرا بسمتِ شمال برداشتم و اينك از جانبِ شمال بدهنهءِ دروازهءِ مذبح آن صورتِ غيرتانگيز هويدا بود (۶) و بمن گفت كه اي فرزندِ آدم آيا آنچه كه عمل مينمايند مي بيني يعني مكروهاتِ عظيمي كه خاندانِ إسْرائِيلْ در اينجا بعمل ميآورند تا آنكه از مقامِ مقدّسِ خود دوري ورزم امّا ديگر برگشته مكروهاتِ

عظيم‌را ببين (۷) و مرا بدَرِ حياط آورد و نگريسته اينك رَوْزنهٔ در ديوار بود (۸) و بمن گفت كه اي فرزندِ
دم حال اين ديواررا بكَن و من ديواررا كندم و اينك دري ظاهر شد (۹) و بمن گفت داخل شده
مكروهاتِ زشتي كه درانجا به عمل مي‌آورند ببين (۱۰) پس داخل شده نگريستم و اينك هرگونهٔ حشرات
و بهائمِ منفوره و تماميءِ اصنامِ خاندانِ اِسْرائِيْلْ كه بر روي ديوار ازگرداگرد منقّش بود ظاهر شد (۱۱) و
هفتاد نفر مشائخِ خاندانِ اِسْرائِيْلْ در برابرِ آنها مي‌ايستادند و يَأَزَنْيَاه پسرِ شافانْ در ميانِ ايشان مي‌ايستاد
هركس مجمرَش در دستَش و عطرِ چم‌دارِ بخور متصاعد ميشد (۱۲) و بمن گفت كه اي فرزندِ آدم آيا آنچه كه
مشائخِ خاندانِ اِسْرائِيْلْ هركس بحجرهٔ مصوّرِ خود در تاريكي بجا مي آورند ديدهٔ زيرا ميگويند كه خداوند
مارا نمي‌بيند و خداوند زمين‌را وا گذاشته است (۱۳) و بمن گفت كه باز برگشته مكروهاتِ عظيمي كه بجا
مي‌آورند ملاحظه كن (۱۴) و مرا بدَرِ دروازهٔ خانهٔ خداوند كه بسمتِ شمال بود آورد و اينك در آنجا زناني
كه بسببِ تمّوز ميگريستند مي‌نشستند (۱۵) و به من گفت كه اي فرزندِ آدم آيا اين‌را مي بيني باز برگرد
و مكروهاتِ عظيم‌تر از اينهارا ببين * (۱۶) و مرا بحياطِ اندرونيءِ خانهٔ خداوند آورد و اينك بدهنهٔ هيكلِ
خداوند درميانِ پيشگاه و مذبح بقدرِ بيست و پنج نفركه پُشتهاي خودرا به هيكلِ خداوند و رويهاي
خودرا بسمتِ مشرق داشته آفتابرا بطرفِ مشرق سجده مينمودند ظاهر (۱۷) و بمن گفت كه اي فرزندِ آدم
اينرا ديدهٔ آيا بجا آوردنِ مكروهاتي كه درانجا مرتكب اند از براي خاندانِ يِهُوْدَاهْ سهل است زيرا كه
زمين‌را از ظلم مملوّ ساخته جهةِ غضبناك ساختنَم برگشتند و اينك نهالرا بدماغِ خود تقريب مينمايند
(۱۸) بنابراين من نيز حدّتِ خودرا جاري خواهم ساخت و چشمَم دريغ نه نموده مرحمت نخواهم فرمود
اگرچه بآوازِ بلند بسمعِ من فرياد نمايند ايشانرا استجابت نخواهم فرمود *

(فصلِ نهم مشتمل بر يازده آيه)

(۱) و بگوشَم بآوازِ بلند فرياد كرده گفت كه عقوبت رسانندگانِ بشهر هركس آلتِ مُهلكَش در دستَش
نزديك آيد (۲) و اينك شش نفر از راهِ دروازهٔ بالائي كه بسمتِ شمال نگران است هركس با آلتِ
مُهلك در دستَش مي‌آمدند و درميانِ ايشان يك مردِ ملبّس شدهٔ بكتان بود و دواتِ كاتب دركمرَش و
داخل شده درنزدِ مذبحِ برنجين ايستادند (۳) و جلالِ خداي اِسْرائِيْلْ از كَرّوبي كه بالاي آن بود به
آستانهٔ خانه كوچيد * و بمردِ ملبّس شدهٔ بكتان كه دركمرَش دواتِ كاتب بود خطاب نمود (۴) و خداوند
باو فرمود كه از ميانِ شهر از ميانِ اُوْرشَلِيْمْ بگذر و برجبينِ مردماني كه آه و ناله مينمايند بسببِ تماميءِ
مكروهاتي كه درآن مرتكب شده اند نشاني بگذار (۵) و بايشان بگوشَم گفت كه بعقبِ او به شهر بگذريد
و بزنيد چشمانِ شما دريغ ننموده مرحمت نفرمائيد (۶) پيران و جوانان و دختران و طفلان و زنانرا تا
بهلاكت بكُشيد امّا بهركسي كه آن نشان براوست نزديك نشويد و ازمقامِ مقدّسِ من شروع نمائيد *
و ايشان از مردمانِ پيري كه در برابرِ خانه بودند شروع نمودند (۷) و بايشان گفت كه خانه‌را ملوّث سازيد

و حياطهارا از مقتولان مملوّ ساخته بيرون رويد پس بيرون رفته در شهر مي زدند * (۸) و حينِ زدنِ
ايشان واقع شد كه من ماندم و بس و بر رو افتادم و فرياد كرده گفتم كه آوخ اي خداوند خدا آيا حينِ
ريختنت حدّتِ خود بر اُورُشَلِيم تماميءِ بقيّهء اِسْرائِيلْرا هلاك خواهي ساخت (۹) و مرا گفت كه عصيانِ
خاندانِ اِسْرائِيلْ و يِهُوداهْ بسيار بسيار عظيم شد و زمين از خون پُر بوده شهر از فساد مملوّ است زيرا
ميگويند كه خداوند زمينرا واگذاشت و خداوند نميگرد (۱۰) پس نسبت بمن چشمانم دريغ ننموده
مرحمت نخواهم فرمود و طريقِ ايشانرا بر سرِ ايشان برخواهم گردانيد * (۱۱) و اينك آنمردِ ملبّس شدهء
بكتان كه دوات در كمرش بود جواب آورده گفت به نهجي كه مرا امر فرمودي عمل نموده ام *

(فصلِ دهم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) پس نگريستم و اينك بر رقيعي كه بالاي سرِ كَرُّوبيانْ بود چيزي مثلِ سنگ ياقوتِ كبود مانندِ
نمايشِ شكلِ كرسي بر آنها نمايان ميشد (۲) و بمردِ ملبّس شدهء بكتان خطاب كرده گفت كه درميانِ
چرخها در زيرِ كَرُّوبيان برو و مشتهايتِرا از اخگرِ آتشي كه در ميانِ كَرُّوبيانْ است پُر كن و بر شهر
بپاش و او در مدِّ نظرم داخل شد * (۳) و حينِ داخل شدنِ اين مرد كَرُّوبيانْ براستِ خانه مي‌ايستادند
و ابر حياطِ اندرونيرا پُر كرد (۴) و جلالِ خداوند از كَرُّوبي ببالاي آستانهء خانه برآمد و خانه از ابر پُر
شد و حياط از جلالِ خداوند پُر ضيا گرديد (۵) و صداي بالهاي كَرُّوبيانْ تا بحياطِ بيروني مثلِ آوازِ
[خداي] قدير وقتِ تكلّمش مسموع ميشد * (۶) و واقع شد حينِ فرمودنش بمردِ ملبّس شدهء
بكتان و گفتنش كه آتش از ميانِ چرخها از ميانِ كَرُّوبيانْ بگير كه او داخل شده به پهلوي چرخها ايستاد *
(۷) و كَرُّوبي دستِ خودرا از ميانِ كَرُّوبيانْ به آتشي كه درميانِ كَرُّوبيانْ بود درازكرده برداشت و
بمشتِ آن مردِ ملبّس شدهء بكتان داد كه او گرفته بيرون رفت (۸) و بجهةِ كَرُّوبيانْ در زيرِ بالهايشان
شكلِ دستِ انسان مرئي بود (۹) و نگريستم و اينك چهار چرخ به پهلوي كَرُّوبيانْ ظاهر يك چرخ به
پهلوي يك كَرُّوبْ و چرخِ ديگر به پهلوي كَرُّوبِ ديگر و نمايشِ چرخها مانندِ عينِ سنگ تَرْشِيشْ بود
(۱۰) و نمايشِ آنها نسبت بهر چهار يكي بود كه گويا چرخي باندرونِ چرخي مينبود (۱۱) وقتِ رفتنشان
بچهار سمتِ خودشان ميرفتند و حينِ رفتنشان بكنار كردش نميكردند زيرا هر جائي كه سر توجّه ميكرد در
عقبش ميرفتند و هنگامِ رفتنشان بكنار گردش نميكردند (۱۲) و تماماً جسدِ ايشان و پشتِ ايشان و
دستهاي ايشان و بالهاي ايشان و چرخها يعني آن چهار چرخ كه داشتند از گرداگرد از چشمها پُر بودند
(۱۳) و در گوشِ من بچرخها فرياد كرده شد كه اي چرخ (۱۴) و از براي هر يك چهار رو بود روي اوّلين
روي كَرُّوبْ و روي دويمين روي انسان و روي سيمين روي شير و چهارمين روي عقاب بود (۱۵) پس
كَرُّوبيانْ بلند شدند اين جانور همان است كه بكنارِ نهرِ كِبارْ ديده بودم * (۱۶) و هنگامِ رفتنِ كَرُّوبيانْ
چرخها به پهلوي ايشان ميرفتند و حينِ درازكردنِ كَرُّوبيانْ بالهاي خودرا بقصدِ برخاستنِ از زمين آن چرخها

بکنار گردش نمیکردند بلکه به پهلوي ایشان [میماندند] (۱۷) حیني که اینان مي‌ایستادند آنها
مي‌ایستادند و هنگامي که اینان بلند میشدند آن‌ها بلند میگردیدند سبب اینکه روحِ آن جانوران در آنها
بود * (۱۸) آنگاه جلالِ خداوند از بالاي آستانهء خانه کوچیده بالاي کَرُوبیانْ ایستاد (۱۹) و در پیشِ
رویَم آن کَرُوبیانْ بالهاي خودرا برداشته از زمین بلند شدند و حینِ کوچیدنِ ایشان چرخها نیز در پهلوي
ایشان بود و بدهنهء دروازهء شرقيِء خانهء خداوند ایستادند و جلالِ خداي إسْرائِیْلْ از بالا بر ایشان بود
(۲۰) جانوري که در زیرِ خداي إسْرائِیْلْ بکنارِ نهرِ کبارْ دیدم این است و دانستم که اینان کَرُوبیانْ اند
(۲۱) هر یکي‌را چهار رو و هر یکي‌را چهار بال و در زیرِ بالهاي ایشان شکلِ دستِ انساني بود (۲۲) و
نمایشِ رویهاي ایشان همین رویها بودند که بکنارِ نهرِ کبارْ دیده بودم سیماي ایشان و خودِ ایشان هر یکي
راست به پیشِ روي خود میرفتند *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) دیگر روح مرا برداشت و بدروازهء شرقيِء خانهء خداوند که بمشرق نگران است آورد و اینك در
دهنهء آن دروازه بیست و پنج نفر بودند و در میانِ ایشان از سرورانِ قوم یَأَزَنْیاهِ پسرِ عَزُّرْ و پَلَطْیاهِ پسرِ
بِنایاهْ‌را دیدم (۲) و بمن گفت که اي فرزندِ آدم کساني که بخیالاتِ فاسد در فکر هستند و نصیحتِ قبیح
در این شهر میدهند اینان اند (۳) میگویند زمانِ بنا نهادنِ خانها نزدیك نیست این شهر دیك است و ما
گوشت میباشیم (۴) بنابراین اي فرزندِ آدم بر ایشان نبوّت کرده نبوّت، نما (۵) و روحِ خداوند بر من
افتاده بمن گفت که بگو که خداوند چنین میفرماید که اي خاندانِ إسْرائِیْلْ شما چنین گفته اید زیرا که
تدبیراتِ قلوبِ شمارا من میدانم (۶) در این شهر مقتولانِ خودرا بسیار کرده کوچهایَش‌را از لاشها پُر کردید
(۷) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که مقتولانِ شما که در میانَش گذاشته اید آنها گوشت اند و این
شهر دیك است لکن شمارا از آنها بیرون خواهم آورد (۸) خداوند خدا میفرماید که از شمشیر ترسیدید و
من شمشیررا بر شما خواهم آورد (۹) و شمارا از میانَش بیرون آورده شمارا بدستِ بیگانه‌گان حواله
خواهم نمود و حکمهارا بر شما جاري خواهم گردانید (۱۰) از شمشیر خواهید افتاد و شمارا در حدودِ
إسْرائِیْلْ حکم خواهم نمود و خواهید دانست که خداوند مَنم (۱۱) این شهر بجهة شما دیك نخواهد شد و
شما در میانَش بجاي گوشت نخواهید شد و شمارا در حدودِ إسْرائِیْلْ حکم خواهم نمود (۱۲) و خواهید
دانست من آن خداوندم که در قانونهایَم رفتار ننمودید و احکامَم‌را بجا نیاوردید بلکه به آیینهاي طوائفي
که در اطرافِ شمایند رفتار کردید * (۱۳) و واقع شد در حالتي که من نبوّت مینمودم که پَلَطْیاهِ پسرِ
بِنایاهْ مُرد و من بر روي خود افتاده بآوازِ بلند فریاد نمودم و گفتم که آوخ اي خداوند خدا تماميِء
بقیّهء إسْرائِیْلْ‌را باتمام خواهي رساند (۱۴) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۵) که اي فرزندِ
آدم برادرانِ تو یعني برادرانِ تو از مردمانِ خویشاوندانَت و تماميِء خاندانِ إسْرائِیْلْ کُلّهُم اینان اند که

ساکنانِ اُورُشَلِیمْ به ایشان میگویند: که از نزدِ خداوند دور شوید که این زمین برای ارثیّت بما داده شده
است (۱۶) بنابراین بگو که * خداوند خدا چنین میفرماید که اگرچه ایشانرا درمیانِ طوائف تبعید نموده ایشانرا
درمیانِ ولایات پراکنده نموده‌ام مع هذا اندک زمانی برای ایشان در ولایاتی که به آنها رفتند بجای
مقامِ مقدّس خواهم بود (۱۷) باین سبب بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که شمارا ازمیانِ قبائل جمع
خواهم کرد و شمارا ازمیانِ ولایاتی که درمیانِ آنها پراکنده شده اید گرد خواهم آورد و زمینِ اِسْرائیلْ‌را
بشما خواهم داد * (۱۸) که ایشان بآنجا داخل شده تمامیء منفوراتش و همه‌گیء مکروهاتش‌را از آن
دور خواهند نمود (۱۹) و ایشانرا دلِ واحدی خواهم داد و دراندرونِ شما روحِ جدیدی خواهم نهاد و دلِ
سنگی ازجسدِ ایشان دور نموده دلِ گوشتی بایشان خواهم داد (۲۰) تا آنکه درقانونهایم رفتار نمایند و
احکامم‌را نگاه داشته آنهارا بجا آورند و ایشان از برای من قوم بوده من نیز از برای ایشان خدا خواهم
بود * (۲۱) امّا کسانی که دلِ ایشان موافقِ دلِ منفورات و مکروهاتِ ایشان رفتار مینماید خداوند خدا
میفرماید که سزای طریقِ ایشان‌را برسرِ ایشان خواهم آورد * (۲۲) آنگاه کَرُوبیانْ بالهای خودرا بلند
کرده و چرخها در پهلوی ایشان بودند و جلالِ خدای اِسْرائیلْ از بالا بر ایشان بود (۲۳) و جلالِ
خداوند ازمیانِ شهر کوچیده بالای کوهی که بشرقیء شهر بود ایستاد * (۲۴) و روح مرا برداشت و مرا در
عالمِ رؤیا بروحِ خدا بزمینِ کَلْدانیانْ به اسیرشدگان آورد و رؤیائی که دیده بودم از نظرم صعود نمود (۲۵) و
تمامیء کلماتِ خداوندرا که بمن مرئی گردانیده بود به اسیران بیان کردم *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم تو در میانِ خاندانِ عاصی ساکن
میباشی که باوجودِ داشتنِ چشم برای دیدن نمی‌بینند و باوجودِ داشتنِ گوشها برای شنیدن نمی‌شنوند
چونکه خاندانِ عصیان می‌باشند (۳) پس ای فرزندِ آدم از برای خود آلاتِ کوچیدن‌را حاضر ساز و در
پیشِ نظرِ ایشان وقتِ روز کوچ نما و از مکانِ خود بمکانِ دیگر در پیشِ نظرِ ایشان بکوچ بلکه ببینند
که خاندانِ عصیان اند (۴) و اسبابِ خودرا مثلِ اسبابِ کوچیدنی وقتِ روز در پیشِ نظرِ ایشان بیرون
آر و در نظرِ ایشان وقتِ شام مثلِ کسانی که بکوچیدن بیرون میروند بیرون رو (۵) و از برای خود در
نظرِ ایشان دیواررا سوراخ کرده آنهارا بیرون آر (۶) و درنظرِ ایشان بر دوشها برداشته وقتِ غَسَقْ بیرون
آر و رویت‌را بپوش تا که زمین‌را نه بینی زیرا که ترا جهتِ خاندانِ اِسْرائیلْ برای علامت دادم *
(۷) پس چنانی که مأمورشدم همچنان نموده اسبابِ خودرا مثلِ اسبابِ کوچیدنی وقتِ روز بیرون آوردم
و وقتِ غروب از برای خود بدستم دیواررا سوراخ کردم و وقتِ غَسَقْ ببیرون آورده در نظرِ ایشان بر
دوشهای خود برداشتم (۸) و بامدادان کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۹) که ای فرزندِ آدم آن
خاندانِ عاصی خاندانِ اِسْرائیلْ آیا بتو نخواهند گفت آنچه که بجا می آوری چیست (۱۰) بایشان بگو که

خداوند خدا چنین میفرماید که * این رؤیا نسبت دارد بسرورِ اُورشَلیمی و تمامیءِ خاندانِ اِسرائیل که
در اندرونَش اند * (۱۱) بگو که از برای شما علامتم چنانی که عمل نموده ام بایشان چنین عمل کرده
خواهد شد حینِ کوچیدنِ باسیری خواهند رفت (۱۲) و شخصی که در میانِ ایشان سَروَر است وقتِ غَسَق
بر دوشها برداشته بیرون خواهد رفت ایشان دیواررا سوراخ خواهند کرد که آنرا از آن بیرون آورند و
او روی خودرا خواهد پوشید تا آنکه زمین‌را با چشمانَش نبیند (۱۳) و دامِ خودرا بر رویَش خواهم
گسترد که او بکمندِ من گرفتار خواهد شد و اورا ببابِل به زمینِ کَلدانیان بر خواهم داشت و نیز آن‌را
ندیده در آنجا خواهد مُرد (۱۴) و همگیءِ آنانی که در گرداگردَش جهتِ امداد می‌باشند بلکه تمامیءِ
فَوجهایَش‌را بهر بادی پراکنده نموده شمشیر در عقبِ ایشان خواهم کَشید (۱۵) و حینِ پراکنده
نمودنَم ایشانرا در میانِ طوائف و مُنتشر ساختنَم ایشانرا در ولایات خواهند دانست که خداوند مَنم *
(۱۶) و از ایشان مردمانِ قلیل‌العددیرا از شمشیر و قحطی و طاعون وا خواهم گذاشت تا آنکه در میانِ
طوائفی که بآنها میروند تمامیءِ مکروهاتِ خودرا بیان کرده اعتراف نمایند که خداوند مَنم * (۱۷) و
باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۸) که ای فرزندِ آدم نانِ خودرا به ارتعاش بخور و آبِ
خودرا بلرزش و اندوهناکی بنوش (۱۹) و بخلقِ زمین بگو که خداوند خدا در حقِّ ساکنانِ اُورشَلیم در
زمینِ اِسرائیل چنین میفرماید که نانِ خودرا به اندوهناکی خواهند خورد و آبِ خودرا بحیرانی خواهند
نوشید تا که زمینِ ایشان از مملوّیَش تهی باشد بسببِ ظلمِ تمامیءِ ساکنانَش (۲۰) و شهرهای مسکونِ
ایشان خراب شده زمین ویران خواهد ماند و خواهید دانست که خداوند مَنم (۲۱) و کلامِ خداوند
بدین مضمون بمن رسید (۲۲) که ای فرزندِ آدم مَثَلِ شما در زمینِ اِسرائیل که میگوئید که روزها طول
می‌کَشد و هر رؤیا زائل میشود چیست (۲۳) بنابراین بایشان بگو که * خداوند خدا چنین میفرماید
که این مَثَل‌را ابطال خواهم نمود و این‌را بارِ دیگر در اِسرائیل مَثَل نخواهند کرد امّا بایشان بگو که
روزها و تکمیلِ هر رؤیا نزدیک است (۲۴) زیرا بارِ دیگر هیچ رؤیای باطل و فالِ لغزش‌ده در میانِ
خاندانِ اِسرائیل نخواهد بود (۲۵) زان رو که خداوند مَنم و بمحضِ گفتنَم هر چه که بگویم واقع خواهد
شد بارِ دیگر طول نخواهد کَشید چونکه خداوند خدا میفرماید ای خاندانِ عاصی در ایّامهای شما
کلامیرا که میگویم بجا خواهم آورد * (۲۶) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲۷) که ای
فرزندِ آدم اینک خاندانِ اِسرائیل میگویند رؤیائی که این می‌بینند بجهةِ ایّامِ بسیاری است و از برای
زمانهای بعیده است که او نبوّت مینماید (۲۸) بنابراین بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید
که بارِ دیگر هیچ کلامِ من طول نخواهد کَشید خداوند خدا میفرماید کلامی که بگویم بجا آورده
خواهد شد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم بر ضدِّ پیغمبرانِ اِسرائیل که

پیغمبري مینمایند نبوّت نما و بکساني که بدلِ خودشان پیغمبري مینمایند بگو که * کلامِ خداوندرا
بشنوید (۳) خداوند خدا چنین میفرماید که واي بر پیغمبرانِ ابلهي که تابعِ روحِ خودشان میباشند
و هیچ چیز ندیده اند (۴) اي اِسْرائِیْل پیغمبرانَت مانندِ شغالها بخرابیهایَند (۵) بشکسته‌شده‌ها بر نمي‌آئید
و از براي خانْدانِ اِسْرائِیْل دیواررا تعمیر نمینمائید تا آنکه در روزِ خداوند بمحاربه به ایستند (۶) بطالت‌را
مي‌بینند و فالِ کذبرا گرفته میگویند که خداوند فرموده است در حالتي که خداوند ایشان‌را نه فرستاده
است و مردمان‌را بتکمیلِ کلام امیدوار میسازند (۷) آیا رؤیاي باطل‌را ندیده اید و فالِ کذبرا تکلُّم نکرده
اید چونکه میگوئید که خداوند فرموده است اگرچه من نفرموده ام * (۸) بنابراین خداوند خدا چنین
میفرماید از آنجائي که دروغ میگوئید و کذبرا مي‌بینید پس اینک خداوند خدا میفرماید که من بر
ضدّ شما میباشم (۹) و دستِ من بر پیغمبراني که بطالت‌را مي‌بینند و کذبرا تفأُّل مینمایند دراز است
در مجلسِ قومَم نخواهند بود و در دفترِ خانْدانِ اِسْرائِیْل مرقوم نخواهند شد و بزمینِ اِسْرائِیْل داخل نخواهند
گردید و خواهید دانست که خداوند خدا مَنَم (۱۰) بتحقیق از آنجائي که قومِ مرا گمراه کرده گفتند که
سلامتي است درحالتي که سلامتي نبود و آن یکي دیواررا بنا کرد و اینک ایشان آن‌را بگِلِ بي‌کاه اندود
نمودند (۱۱) به اندودکننده‌گانِ بگِلِ بي‌کاه بگو که خواهد افتاد بارانِ طوفاني واقع شده شما اي
سنگهاي تگرگ خواهید افتاد و گردباد آن‌را خواهد شکافت (۱۲) و اینک در حینِ افتادنِ دیوار آیا بشما
گفته نخواهد شد اندودي که شما اندود کرده اید در کجاست (۱۳) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید
که آن‌را در حدّتِ خود بگردبادي چاک خواهم کرد و بجهةِ نابود کردنَش بارانِ طوفاني در غضبَم و
سنگهاي تگرگ در خشمَم خواهد شد (۱۴) و آن دیواري که بگِلِ بي‌کاه اندود نموده اید منهدم ساخته
بزمین خواهم انداخت چنان که بُنیانَش کشف شده افتاده گردد و شما در اندرونَش باتمام برسید و خواهید
دانست که خداوند مَنَم * (۱۵) و حدّتِ خودرا بر دیوار و به اندودکننده‌گانَش باگِلِ بي‌کاه بانجام میرسانم
و بشما خواهم گفت که نه دیوار و نه اندودکننده‌گانَش وجود دارند (۱۶) یعني به پیغمبرانِ اِسْرائِیْلي که
در بارهء أُوْرشَلِیْم نبوّت مینمایند و از برایَش رؤیاي سلامتي‌را مي‌بینند در حالتي که خداوند خدا میفرماید
که سلامتي نیست * (۱۷) و تو اي فرزندِ آدم روي خودرا بسوي دخترانِ قومِ من که از دلِ خودشان
پیغمبري مینمایند گردانیده بر ضدّ ایشان نبوّت نما (۱۸) و بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که واي
بر زناني که متّکاهارا از براي بغلِ هر دست مي دوزند و دستارها باندازهء هر سر جهةِ صید کردنِ جانها
میسازند آیا جانهاي قومِ مرا صید خواهید کرد و جانهائي که بشما مي‌آیند احیا خواهید نمود (۱۹) و مرا
در میانِ قومَم بسببِ مُشتهاي پُر جَوْ و لقمه‌هاي نان آیا ملوّث خواهید ساخت هنگامي که جانهائي که
لایقِ مردن نیستند بمیرانید و جانهائي که سزاوارِ حیات نیستند زنده نگاه دارید بواسطهء دروغ گفتنِ شما
بقومِ من که بدروغِ شما گوش میدهند * (۲۰) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که اینک من بر
ضدّ متّکاهاي شما هستم که بواسطهء آنها جانهارا صید مینمائید تا که بشما پرواز نمایند و آنهارا از زیرِ

بازوهاي شما خواهم دريد و جان‌هارا يعني جانهائي كه شما صيد مينمائيد كه آنها بشما پرواز مينمايند
رهائي خواهم داد (٢١) و دستارهاي شمارا دريده قومِ خودرا از دستهاي شما خواهم رهانيد كه بارِ ديگر
جهةِ صيد نمودن در دستهاي شما نباشند و خواهيد دانست كه خداوند منم (٢٢) سبب اينكه بدروغِ
خودتان دلِ صديق‌را كه من محزون نكرده بودم محزون نموده دستهاي شريررا قوي گردانيديد تا آنكه
از راهِ شريرِ خود بر نگردد و زنده بماند (٢٣) بنابراين بارِ ديگر بطالت‌را رؤيت ننموده فالگيري نخواهيد
نمود و قومِ خودرا از دستِ شما رهائي خواهم داد و خواهيد دانست كه خداوند منم *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(١) پس مردمانِ چندي از مشائخِ اِسْرائِيل بمن آمده در حضورم نشستند (٢) و كلامِ خداوند بدين
مضمون بمن رسيد (٣) كه اي فرزندِ آدم اين مردمان اصنامِ خودرا در قلبِ خودشان ضبط كردند و
سنگِ لغزش‌دهِ عصيانِ خودرا به پيشِ رويِ خود مي‌گذارند آيا سزاست كه سؤالِ ايشان‌را جواب
دهم (٤) باين سبب بايشان متكلّم شده بايشان بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه هر كسي از
خاندانِ اِسْرائِيل كه اصنامِ خودرا در قلبش ضبط نموده سنگِ لغزش‌دهِ عصيانِ خودرا به پيشِ روي خود
ميگذارد و نزدِ پيغمبري مي‌آيد منكه خداوندم آن آينده‌را موافقِ كثرتِ اصنامش جواب خواهم داد
(٥) تا آنكه قلبِ خاندانِ اِسْرائِيل‌را معترف گردانم باين كه تماميءِ ايشان بسببِ اصنامشان از من جدا
گرديده اند * (٦) بنابراين بخاندانِ اِسْرائِيل بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه توبه نموده از
اصنامِ خودتان راجع شويد و رويهاي خودتان‌را از تماميءِ مكروهاتِ خود برگردانيد (٧) زيرا كه هر كس
چه از خاندانِ اِسْرائِيل و چه از غريباني كه در اِسْرائِيل متوقّف اند خودرا از پيرويءِ من جدا كرده
اصنامِ خودرا در قلبش ضبط مينمايد و سنگِ لغزش‌دهِ عصيانِ خودرا به پيشِ رويِ خود گذاشته نزدِ
پيغمبري مي‌آيد تا آنكه اورا از براي من طلب نمايد منكه خداوندم اورا بآنچه كه سزاوارِ من است
جواب خواهم داد (٨) و روي خودرا بر ضدِّ آن كس بر خواهم گردانيد و اورا بجاي آيت و مَثَل گذاشته
اورا از ميانِ قومم استيصال خواهم كرد و خواهيد دانست كه خداوند منم * (٩) و اگر پيغمبري
فريب خورده كلامي بگويد منكه خداوندم آن پيغمبررا بفريب خوردنش وا گذاشته دستِ خودرا بر او
دراز خواهم كرد و اورا از ميانِ قومم اِسْرائِيل منقطع خواهم ساخت (١٠) و ايشان بارِ عصيانِ خودرا
خواهند كشيد و مثلِ عصيانِ طلب‌كننده همچنان عصيانِ آن پيغمبر خواهد بود (١١) تا آنكه بارِ ديگر
خاندانِ اِسْرائِيل از پيرويءِ من گمراه نگردند و ديگر بتماميءِ عصيانهايشان ملوّث نشوند و براي من
بجاي قوم و من از براي ايشان خدا باشم خداوند خدا فرموده است (١٢) پس كلامِ خداوند بدين
مضمون بمن رسيد (١٣) كه اي فرزندِ آدم اگر زميني بر ضدِّ من بشدّت عصيان نمايد من دستِ
خودرا بر آن دراز نموده عصاي نانش‌را شكسته قحطي بآن بفرستم و انسان و حيوان‌را از آن قطع نمايم

(۱۴) اگرچه آن سه مرد نُوحْ و دانیالْ و اَیُّوبْ در آن بوده باشند خداوند خدا میفرماید که ایشان بصداقتِ خودشان جانهاي خودرا خلاص خواهند ساخت و بس * (۱۵) اگر سباعِ مُضرّرا بزمیني عابر گردانم که تا آن‌را بحدّي خراب گردانند که بي وجودِ عبورکننده از ترسِ آن سباع ویران بماند (۱۶) اگرچه آن سه مرد در میانَش بوده باشند خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که نه پسران و نه دختران‌را خلاصي خواهند داد ایشان خلاصي خواهند یافت و بس و زمین ویران خواهد ماند * (۱۷) و یا اگر شمشیري بآن زمین آورده و بگویم که اي شمشیر بزمین عبور نما و انسان و حیوانرا از آن قطع نمایم (۱۸) اگرچه آن سه مرد در میانَش بوده باشند خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که نه پسران و نه دختران‌را خلاصي خواهند داد بلکه ایشان خلاصي خواهند یافت و بس * (۱۹) و یا اگر بآن زمین طاعون‌را بفرستم و حدّتِ خودرا بخون‌ریزي بریزم تا آنکه انسان و حیوان‌را از آن قطع نمایم (۲۰) اگرچه نُوحْ و دانیالْ و اَیُّوبْ در میانَش بوده باشند خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که نه پسر و نه دخترا خلاصي خواهند داد ایشان بصداقتِ خودشان جانِ خودرا خلاصي خواهند داد و بس * (۲۱) زیرا که خداوند خدا چنین میفرماید اگرچه چهار حکمِ مُضرِّ خود شمشیر و قحطي و سباعِ مضرّ و طاعون‌را باُورشَلیمْ بفرستم تا آنکه انسان و حیوان‌را از آن قطع نمایم (۲۲) نهایت اینک بقیّهٔ در آن وا گذاشته خواهد شد که ایشان از پسران و دختران بیرون آورده خواهند شد اینک بشما بیرون آمده راهِ ایشان و اعمالِ ایشان‌را خواهید دید و بخصوصِ بلائي که بر اُورشَلیمْ آورده ام بلکه هر آنچه که بر آن رسانده‌ام تسلّي خواهد یافت (۲۳) و حیني که سما راهِ ایشان و اعمالِ ایشان‌را مي‌بینید ایشان موردِ تسلّئِ شما خواهند بود و خداوند خدا میفرماید که خواهید دانست که هر آنچه که در آن عمل نموده ام بي سبب بجا نیاورده ام *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم تاكِ انگور از سائرِ درختان چه برتري دارد مثلِ نهالي است در میانِ درختانِ جنگل (۳) آیا چوبي از آن براي کردنِ کاري گرفته میشود آیا میخي از آن جهةِ آویختنِ هر ظرفي گرفته میشود (۴) اینك براي سوختن بآتش انداخته میشود آتش هر دو سَرَشرا میسوزاند و میانَش نیم سوخته میشود آیا براي کاری مصرف دارد (۵) اینك وقتي که سالم بود بکاري نمي‌آمد پُرظاهر است بعد از اینکه آتش آنرا تفسیده و سوخته باشد دیگر از براي کاري مصرف ندارد * (۶) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید مثلِ تاكِ انگور در میانِ درختانِ جنگل که براي سوختن به آتش دادم ساکنانِ اُورشَلیمْ‌را همچنان خواهم داد (۷) و رويِ خودرا بر ضدِّ ایشان خواهم گردانید از یك آتشي بیرون رفته آتشِ دیگر ایشان‌را خواهد سوزانید و حیني که رويِ خودرا بر ضدِّ ایشان میگردانم خواهید دانست که خداوند مَنم (۸) خداوند خدا میفرماید از اینکه از حدّ تجاوز نمودند زمین‌را ویران خواهم کرد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر شصت و سه آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم اُورِشَلیم‌را بمکروهاتِ خودَش عارف
گردان (۳) و بگو که * خداوند خدا به اُورِشَلیم چنین میفرماید که اصلِ تو و تولّدِ تو از زمینِ کَنَعن است
پدرت اَموریْ و مادرَت حِتّیه بوده است (۴) و نسبت بمولودَت در روزِ زائیده شُدنَت نافَت بریده نشده
بآب شُستشو نیافتی تا آنکه پاك باشی بنمك زده نشده بقماط پیچیده نگردیده‌ء (۵) چشمی بتو دریغ ننمود
تا آنکه بتو مرحمت فرموده یکی از این چیزهارا بتو بعمل آورد و خودَت در روزِ تولُّدَت ازبرای اِکراهِ
جانَت بر روی زمین انداخته شدی * (۶) و حینی که از تو گذر نمودم و ترا بخونِ خودَت آلوده دیدم بتو
گفتم که ای بخونَت آلوده زنده باش بلکه گفتم که ای بخونَت آلوده زنده باش (۷) ترا مثلِ سبزه‌های
چمن بسیار نمودم که پرورش یافته و بزرگ شده بکمالِ رونق رسیدی پستانهایَت برآمده مویَت روئید امّا
عریان و برهنه بودی * (۸) و از نزدَت گذشته ترا دیدم که اینك زمانِ تو زمانِ عشق است پس دامانِ
خودرا بر تو گسترده عورتَت‌را مستور ساختم خداوند خدا میفرماید که با تو سوگند یاد نموده با تو عهدی
بستم که ازآنِ من شدی (۹) و ترا بآب شُستشو داده خونَت‌را از تو شُستم و ترا بروغن مسح کردم (۱۰) و
ترا بلباسِ زرتاری ملبس ساخته بنعلینِ پوستِ سَگِ آبی پوشاندم و ترا بکتان آرایش داده ترا به ابریشمی
پیراسته کردم (۱۱) و دیگر ترا بزیورات آرایش داده دست بندهارا بدستَت و گردن‌بند بگردنَت بستم (۱۲) و
به بینیَت حلقه و بگوشهایَت گوشواره و بر سرَت تاجِ عزّت نهادم (۱۳) پس بزر و سیم آرایش یافته لباسَت
از کتان و ابریشم و زرتاری بود گندم و عسل و روغن‌را خوردی و رونقِ تو بسیار شده به مملکت کامیاب
شدی (۱۴) و اسمَت بسببِ زیبائیَت بطوائف برآمد زیرا که خداوند خدا میفرماید نسبت بزینتِ من که
بر تو نهادم کامل بود * (۱۵) امّا بزیبائیِ‌ء خود معتمد شده نظر به شُهرتَت فاحشه گردیدی و بهر عبور
کننده‌ء که اتّفاقاً میگذشت زناکاریَت‌را ریختی (۱۶) و از لباسهایَت گرفته انواعِ مقامهای بلندی که مثلِ
آنها نبوده و نخواهد شد آراسته ساختی تا آنکه در میانِ آنها بزناکاری مشغول گردی (۱۷) و آلاتِ زینتِ
خود از زر و سیمِ من که بتو داده بودم گرفته اصنامِ ذکوررا از برای خود آراستی و با آنها زناکاری نمودی
(۱۸) و لباسهای زرتاریِ‌ء خودرا گرفته آنهارا پوشانیدی و درحضورِ آنها روغن و بخورِ مرا نهادی (۱۹) و از
نانی که بتو داده بودم از گندم و روغن و عسل که آنهارا بتو خورانیده بودم درحضورِ آنها تا رایحهٔ خوش
باشد نهادی خداوند خدا میفرماید که چنین شد * (۲۰) و پسران و دخترانَت‌را که از برایَم زائیدی گرفته
ایشان‌را جهتِ طعام بآنها ذبح نمودی آیا از اعمالِ فاحشه‌گیِ‌ء تو این سهل است (۲۱) که پسرانَم‌را کُشته
ایشان‌را جهتِ گذرانیدنِ بآنها بآتش تسلیم نمودی (۲۲) و در میانِ تمامیِ‌ء اعمالِ مکروهه و فاحشه‌گیت
روزهای جوانیِ‌ء خودرا حینِ بودنَت عُریان و برهنه و آلوده شدنَت بخونَت بیاد نیاوردی * (۲۳) و خداوند
خدا میفرماید که وای بر تو وای بر تو چونکه بعد از تمامیِ‌ء شرارتَت واقع میشد که (۲۴) از برای خود

خرابات‌خانه‌ها ساخته در هر چهارسو مقامهاي بلند بنا نمودي (۲۵) بسرِ هر راه مقامهاي بلندَت‌را ساخته زيبائيء خودرا مكره نمودي و از براي هر عبور كننده پايهايَت‌را كشوده زناكاريهاي خودرا زياد گردانيدي (۲۶) و با همسايه‌اَت پسرانِ مِصْرِ بلندبالا فاحشگي نمودي و براي غضبناك نمودنَم فاحشگيَت‌را زياد ساختي * (۲۷) پس اينك هنگامي كه دستِ خودرا بر تو دراز نموده نفقه‌اَت‌را كَم نمودم و ترا به اختيارِ بغض‌كننده‌گانَت دخترانِ فِلِسْطِينْ كه از راهِ زِشتِ تو مُنفعل ماندند دادم * (۲۸) و ديگر از سير نشدنَت با پسرانِ اَشُّور فاحشگي نمودي و باوجودِ فاحشگي نمودنَت با آنها باز سير نشدي (۲۹) و در زمينِ كَنَعَنْ تا بزمينِ كَلْدانِيانْ فاحشگيَت‌را زياد نمودي و از اين هم سير نشدي * (۳۰) خداوند خدا ميفرمايد چه دلِ زبوني داري چونكه تماميء اين چيزها اعمالِ زنِ فاحشهء سليطه‌را بجا مي آوري (۳۱) و بر سَرِ هر راه خرابات خانه‌هايتَرا بنا نموده بر سَرِ هر چهارسوها مقامهاي بلندَت‌را ساختي و از اينكه اُجرت‌را خار ميبيني شبيهِ زنِ فاحشه نيستي (۳۲) بلكه مثلِ زنِ زناكاري كه بجاي شوهرَش بيگانگانرا قبول مينمايد (۳۳) عادتِ زناكاران اين است كه بكُلِّ زنانِ فاحشه اُجرت ميدهند امّا تو بتماميء عاشقانَت بخشش داده ايشان‌را اجير ميكني تا آنكه جهةِ زنا نمودنَت از هر طرف بتو بيآيند (۳۴) در زناكاريَت عادتِ تو بر عكسِ سائرِ زنان است از اينكه جهةِ زناكاري پَيْرَويء تو نمينمايند و از اينكه تو بخشش ميدهي و بخششي بتو داده نميشود پس بر عكسِ ديگران ميباشي * (۳۵) بنابراين اي زانيه كلامِ خداوندرا بشنو (۳۶) خداوند خدا چنين ميفرمايد از آنجائي كه ناپاكيء تو ريخته شد و عورتِ تو بواسطهء فاحشگيَت با عاشقانِ خود و با تماميء اصنامِ مكروههء خود و با خونِ پسرانَت كه به حضورِ آنها نهادي مكشوف گرديد (۳۷) بنابراين اينك من تماميء عاشقاني كه بايشان مُلتذّ بودي يعني تماميء آناني كه دوست داشتي با تماميء كساني كه بغض نمودي جمع خواهم نمود بلكه ايشان‌را از هر طرف نزدِ تو گرد خواهم آورد و عورتَت‌را بايشان ظاهر خواهم كرد تا آنكه تماميء جايهاي عورتَت‌را ببينند (۳۸) و احكامِ زنانِ زانيّه و خونريزرا بر تو جاري خواهم ساخت و خون‌را در حالتِ حدّت و غيرت بر تو خواهم ريخت (۳۹) و ترا بدستِ ايشان تسليم خواهم نمود كه خرابات‌خانه‌اَت‌را سرنگون و مقامهاي بلندَت‌را منهدم خواهند ساخت و لباسهايَت‌را از تو خلع كرده آلاتِ زينتَت‌را خواهند گرفت و ترا عُريان و برهنه سر خواهند داد (۴۰) و بر تو جماعتي‌را برآورده ترا با سنگ سنگسار خواهند كرد و به شمشيرهايشان ترا سوراخ خواهند نمود (۴۱) و خانَهايَت‌را بآتش خواهند سوزانيد و در نظرِ زنانِ بسياري بر تو حكم خواهند نمود و ترا از زنا منع خواهم كرد كه بارِ ديگر بخشش ندهي * (۴۲) و حدّتِ خودرا در تو تسكين نموده غيرتَم از تو دور خواهد شد و آرام گرفته بارِ ديگر غضبناك نخواهم شد (۴۳) چونكه روزهاي جوانييء خودرا بياد نيآورده مرا بتماميء اين چيزها رنجيه داشتي لهذا خداوند خدا ميفرمايد كه اينك من نيز سزاي راهَت‌را بر سرَت خواهم آورد تا كه علاوه بتماميء اعمالِ زشتِ خود اين عمل‌را مرتكب نشوي (۴۴) اينك تماميء مَثَل گويان بر ضدّت اين مَثَل‌را بجا آورده خواهند گفت كه دختر مثلِ مادرَش است (۴۵) تو دخترِ مادرِتي كه كارِهِ شوهرَش و پسرانَش ميباشد و خواهرِ خواهرانِ خودي كه

بشوهران و پسرانِشان مُكرِه اند مادرِ شما حِتّيه و پدرِ شما اَموريْ است (۴۶) و خواهرِ بزرگِ تو كه بدستِ
چپِ تو مي‌نشيند شومرون و دختراَنش است و خواهرِ كوچكِ تو كه بدستِ راستِ تو مي‌نشيند سِدوم و
دختراَنش است (۴۷) و تو براههاي ايشان نرفته و موافقِ مكروهاتِ ايشان عمل نه نمودي و بس گويا كه
اين‌ها جزوِي بود بلكه در تماميِء راههايَت از ايشان زيادهٔ فاسد بودي * (۴۸) خداوند خدا ميفرمايد
بحياتِ خود قَسَم كه خواهرَت سِدوم و دختراَنش بنهجي كه تو و دختراَنت عمل مينمائيد عمل ننموده اند
(۴۹) اينك خواهرَت سِدوم گناهَش همين تكبّر بود باوجودي كه او و دختراَنش‌را كثرتِ نان و زيادتيِء
راحت بود به فقيران و به محتاجان دستگيري نه نمودند (۵۰) و چونكه متكبّري نموده در حضورَم باعمالِ
مكروهه مرتكب شدند پس ايشانرا به نهجي كه منظورَم بود از خود دور گردانيدم * (۵۱) و شومرون بقدرِ
نصفِ گناهانَت گناه نورزيده است از اينكه اعمالِ مكروههٔ آت‌را از آن‌ها زياد گردانيدي لهذا خواهرانَت‌را به
همگيِء مكروهاتي كه بجا آوردهٔ صادق گردانيدي (۵۲) پس تو نيز كه خواهرانَت‌را حكم نمودي بارِ رسوائيِء
خودرا بكَش نظر بگناهانَت كه از آنِ آنها مكروه‌تر بود ايشان از تو اصدق اند پس تو نيز شرمنده شده بارِ
رسوائيِء خودرا بكَش چونكه خواهرانَت‌را صادق گردانيدي (۵۳) پس اسيرانِ ايشانرا يعني اسيرانِ سِدوم و
دختراَنش و اسيرانِ شومرون و دختراَنش و هم اسيرانِ ترا در ميانِ ايشان باز پس خواهم آورد (۵۴) تا آنكه
بارِ رسوائيِء خودرا كشيده بسببِ هرچه كه عمل نمودهٔ حيني كه ايشانرا تسلّي دادي شرمنده گردي *
(۵۵) و خواهرانَت سِدوم و دختراَنش بحالِ اوّلينِ خود بر خواهند گشت و شومرون و دختراَنش بحالِ اوّلينِ
خود برخواهند گشت و تو و دختراَنت نيز بحالِ اوّلينِ خودتان بر خواهيد گشت (۵۶) و حال اينكه در روزِ
تكبّرت خواهرَت سِدوم از دهانَت مسموع نشد (۵۷) پيش از آني كه شرارتَت فاش شود يعني مثلِ زمانِ
ملامتَت از دخترانِ اَرَم و تماميِء آناني كه در اطرافَش ميباشند دخترانِ فِلِسطين كه ترا از هر طرف تحقير
مينمودند (۵۸) خداوند ميفرمايد كه بارِ شرارتِ خود و اعمالِ مكروههٔ خودرا خواهي كَشيد * (۵۹) زيرا
خداوند خدا چنين ميفرمايد بنهجي كه عمل نمودهٔ بتو چنين رفتار خواهم نمود تو كه عهدرا شكسته سوگندرا
تحقير نمودي (۶۰) نهايت عهدي كه با تو در ايّامِ جوانيَت بستم بياد آورده عهدِ ابدي‌را با تو مقرّر خواهم
نمود (۶۱) و هنگامي كه خواهرانِ بزرگ و كوچكِ خودرا مي پذيري راههايَت‌را بخاطر آورده شرمنده خواهي
شد كه ايشان‌را بجاي دختران بتو ميدهم امّا از عهدِ تو نخواهد بود (۶۲) و من عهدِ خودرا بتو برقرار خواهم
داشت و خواهي دانست كه خداوند مَنم (۶۳) تا آنكه بخاطر آورده شرمنده شوي و به سببِ رسوائيِء خود
دهانِ خودرا بارِ ديگر نگشائي هنگامي كه ترا بخصوصِ هر آنچه كه عمل نمودهٔ عفو فرموده ام فرمانِ
خداوند خدا اين است *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) و كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲) كه اي فرزندِ آدم بخاندانِ اِسرائيل رَمزيرا بگو و مَثَلي‌را
بيان كن (۳) و بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه * عقابِ بزرگي با بالهاي سترگ و قلمهاي درازِ

پُر از پرهاي رنگارنگ به لُبْنانْ آمده سرِ شاخهء سروِ آزادرا گرفت (۴) و سَرِ شاخههاي تازهاَش‌را کَند و آن‌را بزمینِ تاجران آورده در شهرِ باز رگانان نصب کرد (۵) و از تخمِ زمین گرفته در مزرعهء باروري نهاد و آن‌را نزدِ آبهاي بسيارِ بر سطحي گذاشت (۶) و نموّ نموده بحدّ تاكِ وسيعِ پست‌قدّي رسيد و شاخهَهايَش بسوي او نگران بود و ريشههايَش درزيرش خليد و تاكي شده نهالها رويانيد و سرِ شاخههارا برآورد * (۷) و عقابِ بزرگِ ديگري با بالهاي سترگ و پرهاي بسياري آمد و اينك اين تاك هم ريشههايَش‌را بسوي او گردانيد و شاخههايَش‌را به سمتِ او درازكرد تا آنكه او آن‌را در كَرْدْوهاي مغروسهاَش آبياري نمايد (۸) آن در خاكِ خوب به پهلوي آبهاي بسيار مغروس شد تا آنكه شاخههارا بر آورده ميوه بيآورد و تاكِ زيبا گردد (۹) بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه آيا كامياب خواهد شد آيا [احدي] ريشههايَش‌را نخواهد كند و ميوهاَش‌را قطع نخواهد كرد تا آنكه پژمرده شود [بلي] تماميء اوراقِ شاخههايَش بي وجودِ بازوي قوي و خلقِ كثير كه بكَندنِ ريشههايَش مشغول شوند پژمرده خواهد گرديد (۱۰) و اينك بعد از مغروس شدنَش آيا كامياب خواهد شد و آيا حيني كه بادِ شرقي بآن ميوزد بالْكلّيه خشك نخواهد گرديد البتّه در كَرْدْوهاي مغروسهاَش پژمرده خواهد شد * (۱۱) بعد از آن كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۱۲) كه حال باين خاندانِ عاصي بگو كه اين چيزهارا نميدانيد كه چيست بگو كه اينك پادشاهِ بابِلْ بأورشليم آمده و پادشاهَش و سرورانَش‌را گرفته ايشان‌را بهمراهِ خودَش ببابِلْ آورده است (۱۳) و از نسلِ شاهي گرفته با او عهدي بسته است و سوگندي باو داده است و هم نيرومندانِ زمين‌را اخذ كرده است (۱۴) تا آنكه مملكت ادني شده سر بلند نكند بلكه عهدَش‌را منظور داشته به ايستد (۱۵) امّا از او عاصي شده ايلچيانَش‌را بمصْر فرستاد كه اسبان و خلقِ بسياري باو بدهند آيا فاعلِ اين چيزها كامياب شده رهائي خواهد يافت و يا كسي كه عهدرا شكسته است خلاص خواهد شد * (۱۶) خداوند خدا ميفرمايد بحياتِ خود قَسَم كه البتّه در مكانِ پادشاهي كه اورا مَلِكْ نصب نمود كه سوگندِ اورا خار شمرده عهدَش‌را شكست نزدِ او در ميانِ بابِلْ خواهد مُرد (۱۷) و فرعونْ با لشكرِ عظيم وگروهِ بسيار در معركه حيني كه بخصوصِ تلف نمودنِ جانهاي بسيار پُشتههارا ريخته و مترسهارا بنا نموده باشد از برايَش كاري نخواهد ساخت (۱۸) چونكه سوگندرا خار شمرده عهدرا شكست و اينك از اينكه دستِ خودرا داده تماميء اين چيزهارا عمل نمود رهائي نخواهد يافت * (۱۹) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد بحياتِ خود قَسَم كه سزاي سوگندِ مرا كه خار شمرد و عهدِ مرا كه شكست البتّه بسَرِ او خواهم آورد (۲۰) و دامِ خودرا بر او گسترانيده به آلاتِ صيدِ من گرفتار خواهد شد و اورا ببابِلْ برداشته بسببِ عصياني كه به من ورزيد بر او در آنجا حكم خواهم نمود (۲۱) و تماميء فراريانَش و همهگيء فوجهايَش از شمشير خواهند افتاد و باقي ماندهگان بهر بادي پراكنده خواهند شد و خواهيد دانست منكه خداوندم امر فرموده ام * (۲۲) خداوند خدا چنين ميفرمايد كه من سرِ شاخهء بلندِ سروِ آزادرا گرفته ميكارم و از سَرِ شاخههاي تازهاَش نهالِ ملايمي‌را كَنده آن‌را من بر كوهِ رفيع و بلند غرس ميكنم

(۲۳) [بلي] آن‌را بکوهِ بلندِ إسْرائِيْلْ غرس خواهم نمود که نهال رویانیده میوه بدهد و سروِ آزادِ زیبا گردد و در زیرش هر صاحب پري ساکن شده در ظلِ شاخه‌هایش منزل خواهد گزید (۲۴) و تماميءِ درختانِ صحرا خواهند دانست منکه خداوندم درختِ بلندرا پست و درختِ پست‌را بلند و درختِ سبزرا خشك و درختِ خشك‌را سرسبز گردانیده ام منکه خداوندم هم گفته ام و هم بجا خواهم آورد *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي کساني که در زمینِ إسْرائِيْلْ این مَثَل‌را بجا آورده میگوئید که پدران انگورِ ترش خوردند و دندانهاي پسران کُند گردید مُرادِ شما چیست * (۳) خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که در إسْرائِيْلْ بارِ دیگر شمارا عادتِ بجا آوردنِ این مَثَل نخواهد بود (۴) اینك تماميءِ جانها از آنِ من اند چونکه جانِ پدر و هم جانِ پسر از آنِ من اند لهذا جاني که گناه میورزد او خواهد مُرد (۵) پس مردي که صادق بوده بعدل و صدق مشغول است (۶) آنکه بر کوه‌ها نمیخورد و چشمانشرا به اصنامِ خاندانِ إسْرائِيْلْ بر نمیدارد و زنِ همسایهء خودرا ملوّث نمیسازد و بزنِ حائضه نزدیکي نمي نماید (۷) و به کسي ظلم ننموده بقرضدارِ خود رهنش‌را پس میدهد و بغارت مرتکب نشده نانِ خودرا بگرسنگان میدهد و برهنگان‌را بجامه میپوشد (۸) آنکه به ربح نمیدهد و مرابحه‌را نمیگیرد و دستِ خودرا از بي انصافي کشیده در میانِ اشخاص حکم به راستي مینماید (۹) آنکه در قانونهاي من رفتار مینماید و بقصدِ عمل نمودنِ براستي احکامم‌را نگاه میدارد خداوند خدا میفرماید که او صادق است و البتّه زنده خواهد ماند (۱۰) و اگر پسرِ گمراهِ خون‌ریزي‌را تولید نماید که مثلِ یکي از این بدیها عمل مینماید (۱۱) و او تماميءِ این نیکوئیهارا بجا نیاورد بلکه بر کوه‌ها اکل نماید و زنِ همسایهء خودرا ملوّث سازد (۱۲) و بمسکین و محتاج ظلم نماید و بغارت مرتکب شود و رهن‌را پس ندهد و چشمانِ خودرا به اصنام برداشته مکروهات‌را عمل نماید (۱۳) و به ربح بدهد و مرابحه‌را بگیرد آیا زنده خواهد ماند البتّه زنده نخواهد ماند از اینکه تماميءِ این مکروهات‌را عمل نموده است البتّه خواهد مُرد و خونش بر خودش خواهد بود * (۱۴) و اینك اگر او پسري‌را تولید نماید که تماميءِ گناهانِ پدرش‌را که عمل نموده بود دیده بترسد و مثلِ آنها عمل ننماید (۱۵) و بر کوه‌ها نخورد و چشمانِ خودرا به اصنامِ خاندانِ إسْرائِيْلْ برندارد و زنِ همسایهء خودرا ملوّث نسازد (۱۶) و کسي‌را ظلم ننموده رهن‌را دریغ ندارد و بغارت مرتکب نشده بگرسنه نانِ خودرا بدهد و برهنه‌را بجامه بپوشاند (۱۷) و دستِ خودرا از مسکین بکشد و ربح و مرابحه نگیرد و احکامِ مرا جاري ساخته بفرائضم رفتار نماید او بسببِ عصیانِ پدرش نخواهد مُرد و البتّه زنده خواهد ماند (۱۸) و نسبت بپدرش چونکه بشدّت ظلم نموده بغارت نمودنِ برادرِ خود مرتکب شد و در میانِ قومش بآنچه که نیکو است عمل ننمود اینك او بسببِ گناهِ خود خواهد مُرد * (۱۹) و آیا میگوئید شما که پسر بارِ گناهِ پدرش‌را چرا نمیکشد سبب اینکه آن

پسر بعدل و صدق رفتار نموده و تماميء فرائضِ مرا منظور داشته به آنها عمل نموده است البتّه زنده خواهد ماند (۲۰) جاني که گناه میورزد خواهد مُرد پسر بارِ گناهِ پدررا نخواهد کَشید و پدر بارِ گناهِ پسررا نخواهد کَشید صداقتِ صدیق بر او خواهد بود و شرارتِ شریر هم بر او خواهد بود * (۲۱) امّا اگر شریر از تماميء گناهاني که مرتکب شده بود رجوع نموده تماميء فرائضَمرا منظور دارد و بعدل و صدق عمل نماید البته زنده مانده نخواهد مُرد (۲۲) تماميء معصیتهائي که نموده بود بر او مذکور نخواهد شد بسببِ صداقتي که عمل نموده است زنده خواهد ماند (۲۳) خداوند خدا میفرماید که آیا از مرگِ شریر هیچ حظّي خواهم نمود بلکه حظِّ من از این است که از راههایَش رجوع نموده زنده بماند * (۲۴) و دیگر اگر صدیق از صداقتِ خود برگردد و به بي انصافي موافقِ تماميء مکروهاتي که شریر عمل نموده است عمل نماید آیا زنده خواهد ماند البتّه تماميء صداقتي که عمل نموده است مذکور نخواهد شد بسببِ عصیاني که مرتکب شده است و گناهي که ورزیده است بعلّتِ اینها خواهد مُرد * (۲۵) لکن شما میگوئید که طریقِ خداوند مستقیم نیست اي خانَدانِ اِسْرائِیْل حال بشنوید آیا طریقَهاي من مستقیم نیستند و آیا طریقَهاي شما غیرِ مستقیم نیستند (۲۶) هنگامي که صدیق از صداقتِ خود برگردیده به بي‌انصافي عمل نماید بسببِ آنها بمیرد بسببِ گناهي که مرتکب شده است خواهد مُرد (۲۷) دیگر هنگامي که شریر از شرارتي که عمل نموده است برمیگردد و بعدل و صدق رفتار مینماید او جانِ خودرا زنده نگاه خواهد داشت (۲۸) از اینکه ملاحظه کرده از تماميء معصیتهائي که عمل نموده است برگردیده است البتّه زنده مانده نخواهد مُرد * (۲۹) نهایت خانَدانِ اِسْرائِیْل میگویند که طریقِ خداوند مستقیم نیست اي خانَدانِ اِسْرائِیْل آیا طریقَهايء من مستقیم نیستند و آیا طریقَهاي شما غیرِ مستقیم نیستند (۳۰) بنابراین خداوند خدا میفرماید که اي خانَدانِ اِسْرائِیْل شمارا هرکس موافقِ راههایَش حکم خواهم نمود پس توبه کرده از تماميء معصیتهاي خودتان بازگشت نمائید تا آنکه گناه باعثِ هلاکتِ شما نباشد (۳۱) تماميء معصیتهاي خودتان‌را که به آن مرتکب شدید از خودتان بیندازید و بجهةِ خود قلبِ تازه و روحِ جدید بسازید و اي خانَدانِ اِسْرائِیْل چرا باید بمیرید (۳۲) بدرستي که خداوند خدا میفرماید که از مرگِ میرنده حظّي نمي برم پس رجوع نمائید و زنده بمانید *

(فصلِ نوزدهم مشتمل برچهارده آیه)

(۱) و تو بخصوصِ سرورانِ اِسْرائِیْل مراثي‌را بخوان (۲) و بگو که مادرت مثلِ شیرِماده درمیانِ شیران میخوابید بچه‌گانَش‌را درمیانِ شیرانِ جوان چگونه پرورش داده است (۳) و یکي از بچه‌گانَش‌را تربیت نموده تا آنکه او شیرِجوان گردد که او فنِّ صیّادي یاد گرفته مردمان‌را خورد (۴) و هنگامي که طوائف در برهأش شنیدند بعد ازگرفتار شدنَش بچاهِ ایشان اورا با زنجیرها بزمینِ مِصْر بُردند * (۵) و حیني که [مادرَش] دید که او ناتوان است امیدَش قطع شده از بچه‌گانَش دیگري‌را گرفت تا آنکه اورا هم شیرِ

جوان گرداند (۶) و او درمیانِ شیران گردش کرده شیرِ جوان شد و فنِّ صیّادي یاد گرفته مردمان‌را خورد (۷) و قصرهاي ایشان‌را ویران و شهرهاي ایشان‌را خراب نمود و از صداي غُرّشِ او زمین و پُرِیَش تُهي گردید * (۸) و طوائف ازکشورها از هر طرف بر او هجوم آورده دامِ خودرا بر اوگستردند که بچاهِ ایشان گرفتار شد (۹) و اورا در زنجیرها بحبس گذاشتند و اورا بمَلِكِ بابِلْ آوردند و اورا بر قلعهٔ گذاشتند که بارِ دیگر آوازَش برکوههاي اِسْرائیلْ مسموع نشود * (۱۰) مادرِ تو مثلِ تاکي است که نزدِ آبها مغروس است که بسببِ آبهاي بسیار باروَر و شاخه‌دار گردیده است (۱۱) و بجهةِ عصاي سلاطین برایَش قلمهاي قويْ بود و قامتَش درمیانِ شاخه‌هاي پُر برگ بحدّي بلند شد که در بلندیَش از کثرتِ شاخه‌هایَش نمایان گردید * (۱۲) امّا بحدّت کَنده شده بزمین انداخته شد و بادِ شرقي میوه‌اَش‌را خشك کرد و قلمهاي قویَش شکسته و خشك گردیده آتش آنهارا سوزانید (۱۳) و حال در بیابان در زمینِ خشك و تفسیده مَغروس است (۱۴) و از قلمِ شاخه‌هایَش آتشي برآمده میوه‌اَشرا سوخت که جهةِ عصاي سلاطین از برایَش قلمِ قوي نمانده است این باعثِ مرثیه است و موردِ مرثیه خواهد بود *

(فصلِ بیستم مشتمل بر چهل و نه آیه)

(۱) و در روزِ دهمِ ماهِ پنجمِ سالِ هفتم واقع شد که مردمانِ چندي از مشائخِ اِسْرائیلْ جهةِ درخواست نمودنِ از خداوند آمدند و درحضورَم نشستند (۲) وکلامِ خداوند بدین مضمون به من رسید (۳) که اي فرزندِ آدم بمشائخِ اِسْرائیلْ خطاب کرده بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که آیا جهةِ درخواست نمودنِ ازمن آمده اید خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که من شمارا استجابت نخواهم کرد (۴) اي فرزندِ آدم البتّه بایشان حکم نما بلکه بایشان حکم نموده ایشان‌را بمکروهاتِ پدرانِ ایشان عارف گردان (۵) و بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که * در روزي که اِسْرائیلْ‌را برگزیدم و دستِ خودرا بذریّهٔ خاندانِ یَعْقُوبْ بلند نموده خودرا بایشان در زمینِ مِصْرْ معلوم گردانیدم و دستِ خودرا برایشان بلند نموده گفتم که خداوند خداي شما مَنم (۶) و درآن روزدستِ خودرا از براي ایشان بلند نمودم تا آنکه ایشان‌را از زمینِ مِصْرْ بزمیني که از براي ایشان آماده ساخته بودم برآورم که شیر و عسل در آن جاري شده زیباترینِ تماميِ زمینها بود (۷) و بایشان گفتم که شما هرکس منفوراتِ چشمانِ خودرا دور گردانید و خویشتن‌را به اصنامِ مِصْرْ ملوّث مسازید خداوند خداي شما مَنم * (۸) امّا بمن بغي ورزیده نخواستند که مرا بشنوند و ایشان هر یك منفوراتِ چشمانِ خودرا نینداختند و اصنامِ مِصْرْرا ترك ننمودند آنگاه با خود گفتم که حدّتِ خودرا بر ایشان بریزم تا آنکه قهرِمن درمیانِ زمینِ مِصْرْ بر ایشان باتمام رسد (۹) نهایت بسزاواريِ اسمِ عمل نموده ایشان‌را از زمینِ مِصْرْ بیرون آوردم تا آنکه اسمِ در نظرِ طوائفي که ایشان درمیانِ آنها بودند که خودرا در حضورِ آنها بایشان معلوم گردانیدم ملوّث نشود * (۱۰) پس ایشان‌را از زمینِ مِصْرْ برآورده ایشان‌را به بیابان آوردم (۱۱) و قانونهاي خودرا بایشان داده

احکامِ خودرا بایشان اعلام نمودم که اگرکسي آنهارا بجا آورد بآنها زنده خواهد ماند (۱۲) و هم روزهاي سبتِ خودرا بایشان دادم تا آنکه در میانِ من و ایشان آیتي گردیده بدانند منکه خداوندم تقدیس کنندهٔ ایشانم * (۱۳) امّا خاندانِ اِسْرائیْلْ در بیابان بمن بَغي ورزیده درقانونهایَم رفتار ننمودند و احکامَمرا تحقیر نمودند که اگرکسي آنهارا بجا آورد بآنها زنده خواهد ماند و روزهاي سبتَمرا بسیار ملوّث ساختند آنگاه با خودگفتم که حدّتِ خودرا بر ایشان در بیابان ریخته ایشان‌را نابودگردانم (۱۴) امّا بسزاوارئِ اسمَم عمل نمودم تا آنکه در نظرِ طوائفي که ایشان‌را درحضورِ آنها بیرون آورده بودم ملوّث نشود * (۱۵) و باوجودي که در بیابان دستِ خودرا بایشان بلندکردم به اینکه ایشان‌را بزمیني که بایشان دادم که شیر و عسل در آن جاري شده زیباترینِ تمامئِ زمینها بود نخواهم آورد (۱۶) سبب اینکه احکامَمرا تحقیر نموده درقانونهایَم رفتارننمودند و روزهاي سبتَمرا ملوّث ساختند و دلِ ایشان پَیْرُوِ اصنامِ ایشان گردید * (۱۷) مع هذا چشمِ من بایشان دریغ نموده ایشان‌را هلاك نکردم و در بیابان ایشانرا نابود نساختم (۱۸) و در بیابان به پسرانِ ایشان گفتم که در قانونهاي آباي خودتانرا رفتار ننمائید و احکامِ ایشان‌را منظورندارید و خودتانرا به اصنامِ ایشان ملوّث نسازید (۱۹) خداوند خداي شما مَنم بقانونهاي من رفتار نموده احکامَمرا نگاه دارید و آنهارا بجا آورید (۲۰) و روزهاي سبتَمرا تقدیس نمائید که درمیانِ من و شما آیت میباشند تا آنکه بدانید که خداوند خداي شما مَنم * (۲۱) امّا پسران بمن بغي ورزیده درقانونهایَم رفتارننمودند و احکامَمرا نگاه نداشتند تا آنهارا بجا آورند که اگرکسي آنهارا بجا آورد بآنها زنده خواهد ماند و روزهاي سبتَمرا ملوّث ساختند آنگاه باخودگفتم که حدّتِ خودرا بایشان خواهم ریخت تا آنکه غضبِ خودرا در بیابان بر ایشان باتمام برسانم (۲۲) نهایت دستِ خودرا باز پس کشیدم و به سزاوارئِ اسمِ خود عمل نمودم تا آنکه درنظرِ طوائفي که ایشانرا در حضورِ آنها بیرون آورده بودم ملوّث نشود * (۲۳) مع هذا دستِ خودرا در بیابان بایشان بلندکردم که ایشان‌را در میانِ طوائف پراکنده و ایشانرا در زمینها منتشر خواهم ساخت (۲۴) سبب اینکه احکامَمرا بجا نیاورده قانونهایَمرا تحقیرنمودند و روزهاي سبتَمرا ملوّث ساختند و چشمانِ ایشان درَ پَیْروئِ اصنامِ پدرانِ ایشان نگران بودند * (۲۵) بنابراین من نیز قضایائي که ناپسند بود و احکامي که با آنها زنده نتوانستند بمانند بایشان دادم (۲۶) و ایشان‌را با هدیّهاي ایشان پلید نمودم چونکه هر کُشایندهٔ رَحِمرا از آتش گذراندند تا آنکه ایشانرا خراب نمایم و بدانند که خداوند مَنم * (۲۷) بنابراین اي فرزندِ آدم بخاندانِ اِسْرائیْلْ خطاب کرده بایشان بگوکه خداوند خدا چنین میفرماید که پدرانِ شما دیگر باین رفتار مرا تجدیف نمودندکه بمن بغي ورزیدند (۲۸) زیرا هنگامي که ایشانرا بزمیني آوردم که در بارهٔآش دستهاي خودرا بلند نموده بودم که ایشانرا بآن خواهم آورد ایشان هرجائي که گریوهٔ بلند و یا درختِ پُر برگ دیدند درهمان جا ذبائحِ خودرا ذبح نمودند و درهمان جا قربانیهاي غضب آورندهٔ خودرا تقریب نمودند و درهمان جا رائحه‌هاي خوشِ بوئِشانرا متصاعد نمودند و در همان جا ریختنیهاي خودرا ریختند (۲۹) باوجودي که بایشان

گفتم که چه چیز است این مقامِ بلندي که بآن میروید مع هذا تا بامروز اِسمَش مقامِ بلند است *
(۳۰) بنابراین بخاندانِ اِسْرائِیْلْ بگو که خداوند خدا چنین میفرماید چونکه شما خویشتن‌را براهِ پدرانِ خود
ملوّث میسازید و در عقبِ مکروهاتِ ایشان زنا میکنید (۳۱) و هدیّهاي خودرا تقریب نموده پسرانِ خودرا
از آتش میگذرانید و خویشتن‌را تا به امروز از تماميءِ اصنامِ خودتان پلید میسازید آیا اي خاندانِ اِسْرائِیْلْ
میشود که شمارا اجابت نمایم خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که شمارا اجابت نخواهم فرمود
(۳۲) و آنچه که بخاطرِ شما خطور مینماید حینِ گفتنِ شما که مثلِ طوائف و مانندِ قبائلِ زمینهائي که
بچوب و سنگ عبادت مینمایند بشویم البتّه وقوع نخواهد یافت * (۳۳) خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود
قَسَم که البتّه بدستِ قوي و بازوي رفیع و حدّتِ ریخته شده بر شما سلطنت خواهم نمود (۳۴) بلکه
شمارا از میانِ اُمّتها بیرون آورده شمارا بدستِ قوي و بازوي رفیع و حدّتِ ریخته شده از زمین‌هائي که
در آنها پراکنده شده اید جمع خواهم کرد (۳۵) و شمارا به بیابانِ اُمّتها آورده در آنجا با شما رو برو حکم
خواهم نمود * (۳۶) خداوند خدا میفرماید چنانی که بر پدرانِ شما در بیابانِ زمینِ مِصْرْ حکم نمودم
همچنان بر شما حکم خواهم نمود (۳۷) و شمارا بزیرِ چوبدست آورده شمارا به بندِ عهد خواهم آورد (۳۸) و
از شما متمرّدان و بمن عاصي شده‌گانرا جدا نموده ایشان‌را از زمینِ سکونتِ ایشان بیرون خواهم آورد که بزمینِ
اِسْرائِیْلْ داخل نشوند و خواهید دانست که خداوند مَنَم * (۳۹) اي خاندانِ اِسْرائِیْلْ خداوند خدا چنین
میفرماید که شما هر یك به اصنامِ خودتان رفته ایشانرا عبادت نمائید نهایت اگر بمن گوش ندهید اسمِ
مقدّسِ مرا بار دیگر با هدیّهاي خود و اصنامِ خود ملوّث مسازید (۴۰) زیرا خداوند خدا میفرماید که در
کوهِ مقدّسِ من در کوهِ بلندِ اِسْرائِیْلْ در آنجا تماميءِ خاندانِ اِسْرائِیْلْ و همه‌گيءِ کساني که در زمین اند
بمن عبادت خواهند نمود و در آنجا از ایشان راضي شده قربانیهاي جنبانیدنيءِ شما و نوبرهاي هدیّهاي
شما با تماميءِ چیزهاي مقدّسِ شمارا قبول خواهم نمود * (۴۱) و حیني که شمارا از اُمّتها بیرون آورده
شمارا از زمینهائي که در آنها پراکنده شده اید جمع مینمایم از رایحهءِ خوشِ شما راضي خواهم شد و در
نظرِ طوائف در میانِ شما مقدّس خواهم بود (۴۲) و هنگامي که شمارا بزمینِ اِسْرائِیْلْ بزمینی که در بارهٔ آن
دستِ خودرا بلند کردم که آن‌را به پدرانِ شما خواهم داد بیاورم خواهید دانست که خداوند مَنَم (۴۳) و
در آنجا راههاي خود و تماميءِ اعمالي که خویشتن‌را با آنها ملوّث ساختید بیاد آورده از کلِّ اعمالِ بدي که
مرتکب شدید در پیشِ روي خودتان از خویشتن متنفّر خواهید شد (۴۴) خداوند خدا میفرماید که اي
خاندانِ اِسْرائِیْلْ هنگامي که با شما بسزاواريءِ اسمِ خود نه مطابقِ راههاي بد و موافقِ اعمالِ فاسدِ شما
عمل مینمایم خواهید دانست که خداوند مَنَم * (۴۵) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۴۶) که
اي فرزندِ آدم روي خودرا بجانبِ جنوب گردانیده سخنانِ خودرا بسمتِ جنوب جاري ساز و بر جنگلِ
صحراي جنوبي نبوّت نما (۴۷) و بآن جنگلِ جنوبي بگو که کلامِ خداوندرا بشنو خداوند خدا چنین
میفرماید که اینك من آتشي در تو مي‌افروزم که در تو هر درختِ سبز و هر درختِ خشکرا خواهد سوزانید و

شعلهٔ آتَش اطفاپذیر نخواهد شد و جمیع وجوه از جنوب تا شمال سوختهٔ آن خواهند شد (۴۸) و تمامیءِ بشر خواهند دید منکه خداوندم آنرا افروخته ام که اطفاپذیر نخواهد شد * (۴۹) و من گفتم که آوخ ای خداوند خدا ایشان درحقّ من میگویند که آیا او بمَثَلها متکلم نیست *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل برسي و دو آیه)

(۱) وکلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزند آدم روی خودرا باُورَشَلیمْ بگردان و سخنانِ خودرا بسمتِ مقامهایِ مقدّس جاری ساز و برزمینِ اِسْرائیلْ نبوّت نما (۳) و بزمینِ اِسْرائیلْ بگو که خداوند چنین میفرماید که اینك من برضدّ تویم و شمشیرِ خودرا از غلافش بیرون کشیده صدّیقان و منافقان‌را از میانَت استیصال خواهم نمود (۴) و از آنجائی که از میانَت صدّیقان و منافقان‌را استیصال مینمایم بنابراین شمشیرِ من از غلافَش بر تمامیءِ بشر از جنوب تا بشمالِ خروج خواهد نمود (۵) و تمامیءِ بشر خواهند دانست منکه خداوندم شمشیرِ خودرا که بارِ دیگر بر نخواهد گشت از غلافَش بیرون کشیدم * (۶) و تو ای فرزندِ آدم با پُشتِ مُنحنی آه بکَش و در حضورِ چشمانِ ایشان بتلخیها ناله کن (۷) و واقع شود اگر بتو بگویند که چرا آه میکَشی بگو بسببِ خبری که می آید زیرا که هر دل گداخته و تمامیءِ دستها سُست گردیده هر روح تنگ و تمامیءِ زانوها آب خواهند گردید خداوند خدا میفرماید که اینك می آید و بوقوع خواهد پیوست * (۸) و بازکلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۹) که ای فرزندِ آدم نبوّت کرده بگو که خداوند چنین میفرماید که بگو که شمشیر بلکه شمشیر هم تیز و هم صیقل داده شده است (۱۰) جهةِ ذبح نمودنِ ذبائح تیز شده است و برای داشتنِ درخشنده‌گی صیقل داده شده است آیا بسببِ عصای پسرَم که هرگونهٔ چوب‌را تحقیر مینماید شادمان خواهیم شد (۱۱) از برای صیقل یافتن تحویل شده بود تا آنکه بدست گرفته شود و این شمشیر تیز کرده و صیقل داده شده است تا که بدستِ قاتل داده شود * (۱۲) ای فرزندِ آدم فریاد کرده عویل نما زیرا که این بر قومِ من و بر تمامیءِ سرورانِ اِسْرائیلْ که به همراهِ قومِ من بشمشیر انداخته میشوند مستولی است بنابراین بررانِ خود بزن (۱۳) زیرا که تجربه کرده شده است و اگر آن چوبدستی که حقیر نماینده است براو درازشود چه واقع خواهد شد خداوند خدا میفرماید که نابود خواهد گردید (۱۴) و تو ای فرزندِ آدم نبوّت کرده دست بدست بزن که شمشیرِ قاتلان دو باره بلکه سه باره بکار برده خواهد شد اینست شمشیرِ قاتلی که بزرگان‌را بقتل رسانیده تا بخلوتگاهِ ایشان میگذرد (۱۵) تا آنکه دلها گداخته شوند و مقتولانِ ایشان در برابرِ تمامیءِ دروازه‌ها زیاد شوند شمشیرِ بُرّنده گذاشتم آوخ جهةِ درخشنده‌گی آماده و جهةِ قتل صیقل داده شده است (۱۶) یك دل شده براست و یا بچپ هرجائی که رویَت بآن مائل است برَو (۱۷) و من نیز دستِ بدستِ خود میزنم و حدّتِ خودرا تسکین میدهم منکه خداوندم فرموده ام * (۱۸) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۹) که تو ای فرزندِ آدم از برای خود دو راه بکَش جهةِ آمدنِ شمشیرِ پادشاهِ بابِلْ که هردو از یك وِلایت کَشیده شوند و نشانی تعیین کن بسرِراهِ شهر تعیین نما (۲۰) راهی‌را بجهةِ

آمدنِ شمشیر به رَبَّتِ بني عَمُّونْ و [دیگري‌را] بسوي یَهُوداهْ بأُورْشَلِیْم مشیّد بَکَش * (۲۱) زیرا که پادشاهِ
بَابِلْ به اُمُّ‌الطَّرِیق بسَرِ آن دو راه بقصدِ تفأّل نمودن مي‌ایستد و به تیرها ازلام مینماید و از اصنام سؤال میکند
و بجگر مینگرد (۲۲) تفأّلِ اُورْشلیْم براستَش افتاد تا آنکه منجنیقهارا ترتیب دهد و دهانرا بنعره بگشاید و
آوازرا به‌گلبانگي بلند نماید و منجنیق‌را در برابرِ دروازه‌ها بدارد و پُشته‌ها بریزد و مَتَرْسها‌را بنا نماید (۲۳) امّا
این [تفأّل] از براي ایشان تفأّلِ دروغ مینماید یعني در نظرِ کساني که سوگند خورده بودند لکن او گناهِ
ایشان‌را بخاطر مي‌آورد تا آنکه گرفتار شوند * (۲۴) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید از آنجائي که عصیانِ
خودتان‌را بخاطر مي‌آورید تا آنکه معصیتهاي شما بحدّي فاش گردد که گناهانِ شما در تماميءِ اعمالِ شما مرئي
گردند پس از اینکه بخاطر آورده شده اید با دست گرفتار خواهید شد (۲۵) و تو اي سلطانِ منافقِ شریرِ
اِسْرائیْل که روزِ او در وقتِ عقوبتِ گناهش آمده است (۲۶) خداوند خدا چنین میفرماید که دستاررا دور
نموده تاج‌را برانداز این از برایَت نخواهد ماند آنچه که پست است بلند خواهد شد و آنچه که بلند است
پست خواهد گردید (۲۷) آن‌را من سَرنگون سَرنگون سَرنگون میکنم این دیگر وجود نخواهد داشت تا بوقتِ
آمدنِ کسي که سزاوارَش باشد که باو خواهم داد * (۲۸) و تو اي فرزندِ آدم نبوّت کرده بگو که خداوند خدا
در خصوصِ بني عَمُّونْ و رسوائيءِ ایشان چنین میفرماید که بگو که شمشیر بلکه شمشیرِ کشیده شده جهةِ
قتل صیقل داده شده است و براي اتمام رسانیدن درخشنده گردیده است (۲۹) هنگامي که از برایَت باطلهارا
مي بینند و از برایَت دروغهارا تفأّل مینمایند تا آنکه ترا بگردنهاي کُشته‌شده‌گانِ شریراني که روزِ ایشان
بوقتِ عقوبتِ گناهِ ایشان آمده است بیندازند * (۳۰) شمشیررا به غلافَش برگردان در مکاني که خلق شدي
در زمینِ تولُّدَت بر تو حکم خواهم نمود (۳۱) و غضبِ خودرا بر تو خواهم ریخت و آتشِ حدّتِ خودرا بر تو
خواهم وزانید و ترا بدستِ مردمانِ حیوان آسائي که در هلاک نمودن ماهر اند تسلیم مینمایم (۳۲) از براي
آتش بجاي هیزم خواهي شد خونَت در فضاي زمین خواهد بود و بیاد آورده نخواهي شد زیرا منکه خداوندم
فرموده ام *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که تو اي فرزندِ آدم آیا میشود که باین شهرِ خوني حکم
کرده حکم نمائي و آنرا به جمیعِ مکروهاتَش معروف سازي (۳) پس بگو که خداوند چنین میفرماید که
اي شهري که در میانت خون ریختي تا آنکه زمانِ تو بیآید و برخلافِ خود جهةِ پلید نمودنَت اصنام‌را
ساختي (۴) و بسببِ خوني که ریختي آثم گردیدي و بجهةِ اصنامي که مرتّب ساختي پلید شدي و ایّامِ
خودرا قریب نموده بسالهایَت رسیده‌ءِ بنابراین ترا از براي طوائف مورثِ ملامت و از براي تماميءِ ولایت
بجهةِ استهزا دادم (۵) اي پلید نام پُر فتنه هم نزدیکان و هم دور شده‌گانِ از تو ترا استهزا مینمایند *
(۶) اینك در درونَت سرورانِ اِسْرائیْل هر کس بر طبقِ نیرومندیَش بجهةِ خون‌ریزي آماده اند (۷) پدر و
مادررا در اندرونَت تحقیر مینمایند و غریبان‌را در فضایَت ظلم میکنند و یتیمان و بیوه زنان‌را در تو ستم

مینمایند (۸) اشیاء مقدّسِ مرا تحقیر و روزهاي سبتِ مرا تخییس نمودي (۹) و در جوفَت بجهةِ ریختنِ خونِ مردمان سخن چین وجود دارند و در تو اشخاصي هستند که در کوهها میخورند و در فضایت بقباحت مرتکب اند (۱۰) و در تو عورتِ پدررا مکشوف و در درونَت حائضهء ملوّثهرا زور مینمایند (۱۱) این یك با زنِ همسایهء خود بفعلِ زشت مشغول و آن یك عروسِ خودرا بجبر ملوّث میسازد و آن دیگري در درونَت با خواهرَش که دخترِ پدرَش است بي‌عصمتي مینماید (۱۲) و در تو جهةِ ریختنِ خون بخشش مي‌گیرند ربح و مرابحهرا گرفتي و از راهِ طمع بهمسایهء خود جبر نمودي خداوند خدا میفرماید که مرا فراموش کردي * (۱۳) پس اینك بسببِ طمعي که نموده و بسببِ خون‌ریزي‌ها که در میانَت نمایان اند کفهایَمرا بهم میزنم (۱۴) و در روزهائي که با تو عمل مینمایم آیا قلبَت مطمئن و دستهایَت قوي مینمایند منکه خداوندم هم گفتم و هم بجا مي‌آورم (۱۵) و ترا در میانِ طوائف پراکنده و در میانِ ولایتها منتشر ساخته ناپاکیهایَترا از میانَت نابود میسازم (۱۶) هنگامي که در نظرِ طوائف در حالتِ پلیدي میباشي خواهي دانست که خداوند مَنم * (۱۷) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۸) که اي فرزندِ آدم خاندانِ اِسْرائیلْ از برایَم حکمِ فِلِزّ دارند و همگيء ایشان در میانِ بوته مس و قلع و آهن و سُرب شده حکمِ فِلِزِّ نقرهرا دارند * (۱۹) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید چونکه همگيء شما حکمِ فِلِزّ دارید لهذا شمارا اینك در میانِ اُورشَلیمْ جمع خواهم نمود (۲۰) چناني که نقره و مس و آهن و سُرب و قلع در میانِ بوته جمع میشوند تا آنکه بر آنها آتش دمیده شده گداخته شوند همچنان شمارا در خشم و حدّتِ خود جمع خواهم کرد شمارا در آن نهاده گداخته خواهم نمود (۲۱) بلکه شمارا جمع خواهم کرد و آتشِ غضبِ خودرا بر شما خواهم وزانید که شما در میانَش گداخته خواهید گردید (۲۲) چناني که نقره درِ میانِ بوته گداخته میشود همچنان در میانَش گداخته خواهید شد و خواهید دانست منکه خداوندم حدّتِ خودرا بر شما ریختهام * (۲۳) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲۴) که اي فرزندِ آدم به آن بگو که تو در روزِ غضبَم زمینِ پاك نگردیده شده و باران دیده نشده مي‌باشي (۲۵) معاهدهء پیغمبران در اندرونَش پیدا است به نهجي که شیرِ غُرّنده شکاررا صَیْد مینماید همچنان جانهارا میخورند دولت و امتعهء قیمتي‌را مي‌گیرند و در اندرونَش بیوه زنانرا زیاد مي گردانند (۲۶) کاهنانَش شریعتَمرا خراب و چیزهاي مقدّسَمرا ملوّث میسازند در میانِ مقدّس و غیرِ مقدّس فرق نمیگذرند و در میانِ طاهر و غیرِ طاهر امتیاز نمیدهند و چشمانِ خودرا از روزهاي سبتَم مي‌پوشند و در میانِ ایشان غیرِ مقدّس گردیدم (۲۷) و سَروَرانَش در اندرونَش مانندِ گرگانِ شکاري گردیده جهةِ حصولِ طمع بریختنِ خون و هلاکتِ جانها مشغول اند (۲۸) و پیغمبرانَش از براي ایشان به گِلِ بي‌کاه اندود نموده رؤیاي باطل مي بینند و از براي ایشان فالِ دروغ گرفته میگویند که خداوند خدا فرموده است و حال اینکه خداوند نفرموده است (۲۹) و خلقِ زمین بظلم مشغول و بغارت مرتکب گردیده مسکینان و بي نوایان‌را ستم مینمایند و غریبان‌را به ناحقّ جبر میکنند * (۳۰) و از میانِ ایشان کسي‌را تفحّص نمودم که دیواررا مرمّت نموده از براي ولایت در حضورَم در شکستگي به ایستد تا آنکه آن‌را خراب ننمایم

امّا نیافتم (۳۱) خداوند خدا میفرماید که بنابراین غضبِ خودرا بر ایشان میریزم و به آتشِ غضبِ خود ایشان‌را باتمام میرسانم و راهِ ایشان‌را برسرِ ایشان برمیگردانم *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل برچهل و نه آیه)

(۱) و بازکلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم دو زن دخترانِ یك مادر بودند (۳) و درمصّر زنا کرده در ایّامِ جوانیِء خود مشغولِ زنا بودند در آنجا ثدْیَیْنِ ایشان مالیده شده درهمان جا پستانهای دوشیزه‌گیِء ایشان فشرده گردید (۴) و اَسامیِء ایشان بزرگی اَهُلاهْ و خواهرَش اَهُلیبْاهْ که از آنِ من بودند و پسران و دختران زائیدند و نسبت به اسامیِء ایشان اَهُلاهْ شومِرونْ و اَهُلیبْاهْ اُورشَلیمْ است * (۵) و اَهُلاهْ حینی که از آنِ من بود زنا نموده بر محبوبانَش [یعنی] همسایه‌گانَش اَشّوریانْ عاشق شد (۶) که سردارانِ و حاکمانِ لاجوردی‌پوش همگیِء ایشان جوانانِ مرغوب و فارِسانِ اسب‌سوار بودند (۷) و فاحشه‌گیِء خودرا بایشان یعنی به همگیِء پسرانِ برگزیدهء اَشّور و به همگیِء کسانی که عاشق بایشان بودند داده به مجموعِ اصنامِ ایشان ملوّث شد (۸) و زناکاریِء خودرا بمِصْریانْ که با او در ایّامِ جوانیَش میخوابیدند ترك نکرده ایشان پستانهای دوشیزه‌گیَشرا فشرده زناکاریِء خودشانرا بر او ریختند * (۹) بنابراین اورا بدستِ محبوبانَش بدستِ پسرانِ اَشّور که بر ایشان عاشق شد سپردم (۱۰) که ایشان عورتَش‌را مکشوف نموده پسران و دخترانَش‌را گرفته اورا با شمشیر کُشتند و در میانِ زنان نام‌ور شد از اینکه بر او احکامرا اجرا داشتند * (۱۱) و باوجودی که خواهرَش اَهُلیبْاهْ اینرا دید مع هذا فسادِ عشق‌بازیِء خودرا از او زیاد و هم زناکاریِء خودرا از زناکاریِء خواهرَش اَزْیَد نمود (۱۲) و به همسایگانَش پسرانِ اَشّور از سروران و حاکمانِ ملبسِ بلباسِ نفیس و فارِسانِ اسب‌سوار و همگیِء ایشان جوانانِ مرغوب عاشق شد (۱۳) و دیدم که ملوّث شد و اینکه راهِ هر دوی ایشان یکی بود (۱۴) و زناکاریَش‌را زیاد کرد زیرا هنگامی که مردمانِ مُنقّش شدهء بر دیوار یعنی صُوَرِ کَلْدانیانی که بشنجرف مصوّر شدند دید (۱۵) کسانی که بکمربند بسته شدند و سَرهای ایشان بدستارهای رنگارنگ پیچیده شد همگیِء ایشان‌را نمایشِ سروران بود بطرزِ پسرانِ بابِلْ درزمینِ کَلْدانیانْ که وطنِ تولّدِ ایشان است (۱۶) و به مجرّدِ دیدنَش ایشان‌را با چشمانِ خود بایشان عاشق گردیده رسولانرا بایشان بزمینِ کَلْدانیانْ فرستاد (۱۷) و پسرانِ بابِلْ نزدِ او به بسترِ عشق بازی آمدند و اورا بزناکاریِء خودشان ملوّث ساختند و بعد از ملوّث شدنِ بایشان جانِ او از ایشان رنجید (۱۸) پس زناکاریِء خودرا بحدّی آشکار کرد که عورتَش مکشوف شد بنابراین جانَم از او رنجه شد چنانی که جانَم از خواهرَش رنجه شده بود (۱۹) و دیگر ایّامِ جوانیِء خودرا که درزمینِ مصّر زنا کرده بود بخاطر آورده زناکاریِء خودرا زیاد کرد (۲۰) و به شهوتِ مضاجعت بکسانی که آلتِ ایشان مانندِ آلتِ خران و منیِء ایشان مثلِ منیِء اسبان بود عاشق شد (۲۱) و شهوتِ جوانیِء خودرا حینی که پستانهایت در مصّر فشرده شد بسببِ ثدْیَیْنِ جوانیَت بخاطر آوردی * (۲۲) پس ای اَهُلیبْاهْ خداوند خدا چنین میفرماید که

اینك من محبوبانَت که جانَت از ایشان رنجه شده است بر تو انگیزانیده ایشان‌را از هر طرف بر تو خواهم آورد (۲۳) یعني پسرانِ بابِلْ و تماميءِ کَلْدانیانْ از پِقُودْ و شُوعْ و قُوعْ و بهمراهِ ایشان همه‌گيءِ پسرانِ اَشُّوررا که جمیعِ ایشان جوانان مرغوب و سرداران و حاکمان و امیران و نامداران بوده تماميءِ ایشان اسب سواران اند (۲۴) و ایشان با عرّاده‌هاي سلاح دار و گردونها و جمعیّتِ قومها برخلافَت هجوم آورده با جُنّه و سپر و کلاه‌خُود ترا از هر طرف احاطه خواهند نمود و من ایشان‌را مختار میکنم تا آنکه باحکامِ خودشان بر تو حکم نمایند (۲۵) و غیرتِ خودرا بر تو مي‌انگیزانم که ایشان با حدّت بتو رفتار نمایند و بینیَت و گوشهایَت‌را خواهند بُرید و باقيِ مانده‌گانَت با شمشیر خواهند افتاد و ایشان پسران و دخترانَت‌را خواهند گرفت و بقیّه‌مانده‌ءِ تو از آتش تلف خواهد شد (۲۶) و لباسَت‌را از تو خلع خواهند نمود و آلاتِ عزّتَت‌را خواهند گرفت (۲۷) نهایت شهوتِ ترا از تو و زناکاریَت‌را در زمینِ مِصْر بحدّي رفع خواهم کرد که چشمانَت‌را بآنها برنداري و مِصْررا دیگر بخاطر نیاوري * (۲۸) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید که اینك ترا بدستِ کساني که ایشان‌را بغض مینمائي و بدستِ آناني که جانَت از ایشان رنجه شده است تسلیم خواهم نمود (۲۹) و ایشان با تو از راهِ بغض عمل نموده [ماحصلِ] تماميءِ مشقّتَت‌را خواهند گرفت و ترا عریان و برهنه وا خواهند گذاشت تا آنکه عورتِ برهنه‌گیَت با قباحتَت و زناکاریَت فاش شود * (۳۰) این چیزها بسببِ زناکاریَت درعقبِ طوائفي که به اصنامِ ایشان ملوّث شدي واقع خواهند شد (۳۱) و از اینکه براهِ خواهرَت رفتي کاسه‌اَش‌را بدستَت خواهم داد (۳۲) خداوند خدا چنین میفرماید که کاسه‌ءِ عمیق و وسیعِ خواهرَت‌را خواهي نوشید که محلِّ سخریّه و استهزا خواهي گردید چونکه استعدادَش زیاد است (۳۳) از کاسه‌ءِ سرگرداني و حیراني از کاسه‌ءِ خواهرَت شُومِرُونْ بمستي و اندوهناکي مملوّ خواهي شد (۳۴) که آنرا نوشیده خواهي مَکید و سفالهایشرا خواهي شکست و پستانهایَترا خواهي کَند زیرا خداوند خدا میفرماید که من فرموده ام (۳۵) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید از آنجائي که مرا فراموش کرده مرا وَراءِ پُشتَت نهادي لهذا تو نیز بارِ قباحتِ زناکاریَت‌را خواهي کَشید (۳۶) و خداوند بمن فرمود که اي فرزندِ آدم آیا میشود که به اَهْلاهْ و اَهْلِیباهْ حکم نمائي و مکروهاتِ ایشان‌را بایشان بیان نمائي (۳۷) زیرا که زنا نمودند و دستهاي ایشان خون آلود است و با اصنامِ خویشتن زنا نمودند و هم پسرانِ خودرا که برایَم زائیدند براي آنها بجهةِ اکل از آتش گذرانیدند (۳۸) و علاوه بر آن این عمل‌را بمن نمودند که در همان روز مقامِ مقدّسَم‌را ملوّث و روزهاي سبتَم‌را تنجیس نمودند (۳۹) زیرا بعد از ذبح نمودنِ پسرانِ خودشان به اصنامِ خویش در آن روز داخل بمقامِ مقدّسِ من جهةِ ملوّث نمودنَش گردیدند و اینك در اندرونِ خانه‌اَم چنین عمل نمودند (۴۰) و دیگر مردماني که از دور آینده اند طلبیدند که بایشان رسول فرستاده شد و اینك آمدند که از براي ایشان [روي] خودرا شُستي و بچشمانَت سُرمه کَشیده خویشتن‌را بزیورات آرایش دادي (۴۱) و بر بسترِ عزّت که در برابرَش سُفره پهن شده بود نِشَستي و بالاي آن بخورِ من و روغنِ مرا گذاشتي (۴۲) و در آن آوازِ جماعتِ عیش کننده‌گان مسموع و سواي گروهِ عوامُ‌النّاس از بیابان سابائیانْ آورده

شدند که دست‌بندها بدستهاي آنها و تاجهاي زیبا بسرهایشان گذاشتند * (۴۳) پس دربارهٔ آن زانیهٔ فرتوته باخود گفتم حال آیا میشود که ایشان با او و او با ایشان زنا نماید (۴۴) مع هذا با او بنهجي که بزنِ زانیه درمی‌آیند در آمدند بلکه به اَهُلاهْ و به اَهُلِیْباهْ زنانِ فاحشه بهمین نهج در آمدند (۴۵) پس مردمانِ صادق بحکمِ زانیه‌گري و بحسبِ خونریزي ایشان‌را حکم خواهند نمود چونکه زانیه‌گان اند و دستهاي ایشان خون آلود است * (۴۶) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید که بر ایشان گروهي‌را برمي‌آورم که ایشانرا زحمت کَش و غارت نمایند (۴۷) و آن گروه ایشانرا با سنگها سنگسار نموده ایشان‌را با شمشیر خواهند بُرید و پسران و دختران ایشان‌را خواهند کُشت و خانَهاي ایشان‌را به آتش خواهند سوزانید (۴۸) و قباحت‌را از زمین رفع خواهم کرد که همه‌گيِ زنان متنبّه گردیده موافقِ قباحتِ شما عمل ننمایند (۴۹) و سزاي قباحتِ شمارا بر شما خواهند داد و شما بارِ گناهِ اصنامِ خودرا خواهید کَشید و خواهید دانست که خداوند خدا مَنم *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و در سالِ نهم در ماهِ دهم در روزِ دهمَش کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي فرزندِ آدم از براي خودت اسمِ امروز [بلي] تاریخِ امروزرا مرقوم ساز که در خودِ امروز پادشاهِ بابِلْ باُورُشَلِیْمْ نزدیك آمده است (۳) و بخاندانِ عاصي مَثَل آورده بایشان بگو که * خداوند خدا چنین میفرماید که بگذار [بلي] دیك‌را بنه و باندرونَش آب‌را بریز (۴) و پارچه‌هایَش‌را در میانَش یعني هر پارچهٔ نیکو از ران و دوش دْر او بچین و از برگزیده ترینِ استخوانها مملوّش ساز (۵) و از برگزیده ترینِ گوسفندان بگیر و تودهٔ استخوانهارا در زیرَش ترتیب ده آن‌را بزیادتي گرم کن تا آنکه استخوانهایَش در اندرونَش پُخته شوند * (۶) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که واي بر شهرِ خوني و به دیکي که کَفَش در اندرونَش است که کَفِ آن بیرون نمي‌آید و بدونِ انداختنِ قرعه برایَش آن‌را پارچه پارچه بیرون آر (۷) زیرا که خونَش در اندرونَش است آن‌را بصخرهٔ مصفّيٰ نهاده بر زمین نریخته است تا آنکه با خاك مستور شود (۸) پس بقصدِ اینکه حِدّت‌را برانگیخته انتقام‌را بکَشم خونَش‌را بصخرهٔ مصفّيٰ خواهم نهاد تا آنکه مستور نشود * (۹) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که واي بر شهرِ خوني که من نیز تودهٔ بزرگي‌را خواهم ساخت (۱۰) هیزم‌را زیاد نموده آتش‌را بیفروز گوشت‌را تمام پخته ساز و با ادویه‌جات بپز که استخوانهایَش سوخته گردند (۱۱) و آن‌را خالي بالاي اخگرها بگذار تا آنکه مِسَش گرم شده سوخته شود و لَوْثَش در اندرونَش گداخته شده کَفَش تمام گردد (۱۲) بمشقّت‌ها خسته شده است و از اندرونَش کفِ بسیارَش بیرون نیآمد و بآتش هم کَفَش بیرون نیآمد (۱۳) در لَوْثَت قباحت مندرج است چونکه ترا تنبیه نموده متنبّه نشدي لهذا تا بوقتي که حِدّتِ خودرا بر تو نازل گردانم بارِ دیگر از لَوْثَت پاك کرده نخواهي شد * (۱۴) منکه خداوندم فرمودم خواهد آمد و بجا خواهم آورد و بر نگشته نه ترحّم خواهم فرمود و نه

تغییر بارادهٔام خواهم داد خداوند خدا میفرماید که موافقِ راههایت و بر طبقِ اعمالت ترا حکم خداهند نمود (۱۵) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۶) که ای فرزندِ آدم اینك من مطلوبِ چشمانت‌را بضربی از تو میگیرم مع هذا نوحه و گریه منما و اشكِ چشمت جاری نشود (۱۷) بخاموشی آه بکش و برای مردهگان محزون مباش عمامه‌ات‌را بر سرت به پیچ و نعلینت‌را بپایهایت بپوش و لبهایت‌را مپوش و نانِ خیراتِ دیگران‌را مخور * (۱۸) پس وقتِ صبح بقوم بیان کردم و وقتِ غروب زنم مُرد و بامدادان بنهجی که مأمور شدم عمل نمودم (۱۹) و خلق بمن گفتند که آیا از برای ما بیان نخواهی کرد که آن چیزهائی که عمل مینمائی بما چه نسبت دارد (۲۰) پس بایشان گفتم که کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسیده است (۲۱) که بخاندانِ اِسْرائیلْ بگو که * خداوند خدا چنین میفرماید که اینك مقامِ مقدّسم‌را که جاهِ قوّتِ شما و مطلوبِ چشمانِ شما و محبوبُ القلوبِ شما است غیرِ مقدّس میگردانم که پسرانِ شما و دخترانِ شمارا که وا میگذارید از شمشیر خواهند افتاد (۲۲) و بنهجی که عمل نموده ام عمل خواهید نمود که لبهارا نخواهید پوشید و نانِ خیراتِ دیگران‌را نخواهید خورد (۲۳) و عمامه‌های شما بر سر و نعلینِ شما در پایهای شما بوده نوحه و گریه نخواهید کرد و بسببِ معصیتهای خودتان کاهیده شده در برابرِ همدیگر هَمْهَمَه خواهید کرد (۲۴) و حِزْقِیْلْ از برای شما بجای علامت بوده کلّا بنهجی که عمل نموده است عمل خواهید نمود و حینی که این حادثه واقع میشود خواهید دانست که خداوند خدا مَنم * (۲۵) و ای فرزندِ آدم نسبت بتو آیا واقع نخواهد شد در روزی که من قوّتِ ایشان و مسروریءِ فخرِ ایشان و مطلوبِ چشمانِ و محبوبُ القلوبِ ایشان و پسرانِ ایشان و دخترانِ ایشان‌را از ایشان بگیرم (۲۶) که در همان روز فارغ شوندهٔ بقصدِ شنوانیدنِ گوشهایت نزدِ تو بیاید (۲۷) در آن روز دهانِ تو در حضورِ آن فراری باز شده متکلّم خواهی شد و بارِ دیگر لال نخواهی گردید و از برای ایشان بجای علامت خواهی بود و خواهند دانست که خداوند مَنم *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم روی خودرا بسمتِ پسرانِ عَمُّونْ گردانیده برِ ضدِّ ایشان نبوّت نما (۳) و به پسرانِ عَمُّونْ بگو که * کلامِ خداوند خدارا بشنوید خداوند خدا چنین میفرماید از آنجائی که تو درحقِّ مقامِ مقدّسم که غیرِ مقدّس شد و زمینِ اُورْشَلِیْمْ که ویران گردید و خاندانِ یِهُوْداهْ که باسیری رفتند خَهْ خَهْ زدی (۴) بنابراین اینك من ترا موروثیءِ پسرانِ شرقی میگردانم که آغلهای خودرا در تو ساخته مسکنهای خودرا در تو بر پا خواهند نمود ایشان میوه‌هایت‌را خواهند خورد و شیرت‌را خواهند نوشید (۵) و رَبّاهْ‌را جایگاهِ شتران و پسرانِ عَمُّونْ‌را مربضِ گلّه‌ها خواهم گردانید تا بدانید که خداوند مَنم * (۶) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید که نظر بدست زدنت و پای کرفتنت و شادمان بودنت بزمینِ اِسْرائیلْ بکمالِ احتقارِ جانت (۷) بنابراین اینك من دستِ خودرا بر تو

دراز نموده ترا بطوائف براي غارت خواهم داد و ترا از ميانِ اقوام استيصال نموده از ولايتها ناپديد خواهم گردانيد بلكه ترا محو مينمايم تا آنكه بداني كه خداوند مَنم * (۸) خداوند خدا چنين ميفرمايد نظر بگفتنِ مُوآبْ و سِعِيرْ كه اينك خاندانِ يِهُودَاهْ مثلِ سائرِ طوائف گرديده اند (۹) بنابراين اينك من سرحدِّ مُوآبْ‌را از شهرها خواهم گشود يعني شهرهاي خدودَش كه زيباترينِ ولايت اند از بَيْتِ يِشِيمُوثْ و بَعَلِ مِعُونْ و قِرْيَتَيِمْ (۱۰) و علاوه بر پسرانِ عَمُّونْ آن‌را موروثيِ پسرانِ شرقي خواهم گردانيد تا آنكه پسرانِ عَمُّونْ در ميانِ طوائف مذكور نگردند (۱۱) و بر مُوآبْ حكمها خواهم كرد تا آنكه بدانند كه خداوند مَنم * (۱۲) خداوند خدا چنين ميفرمايد از اينكه اِدُومْ بكشيدنِ انتقامِ شديد از خاندانِ يِهُودَاهْ مشغول بودند و خطاي عظيمي نموده انتقام از ايشان كشيدند (۱۳) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد كه دستِ خودرا بر اِدُومْ دراز كرده از آن انسان و حيوان‌را استيصال خواهم نمود و آن‌را از جانبِ جنوب خراب خواهم گردانيد و اهاليِ دِدَانْ از شمشير خواهند افتاد (۱۴) و انتقامِ خودرا بر اِدُومْ بواسطهء قومَم اِسْرَائِيلْ خواهم كشيد و به اِدُومْ موافقِ غضبَم و مطابقِ حدّتَم عمل خواهند نمود خداوند خدا ميفرمايد كه انتقامِ مرا خواهند دانست * (۱۵) خداوند خدا چنين ميفرمايد از آنجائي كه فِلِسْطِيانْ انتقام كشيدند بلكه به احتقارِ جان با شدّت انتقام كشيدند تا آنكه بسببِ حِقدِ قديم آن‌را خراب سازند (۱۶) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اينك من دستِ خودرا بر فِلِسْطِيانْ دراز نموده كِرِيْتِيانْ‌را استيصال خواهم نمود و باقي ماندگانِ سواحلِ دريارا نا پديد خواهم گردانيد (۱۷) و انتقامهاي عظيم‌را با عتابهاي شديد از ايشان خواهم كشيد و حين كشيدنَم انتقامِ خودرا از ايشان خواهند دانست كه خداوند مَنم *

(فصلِ بيست و ششم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) و در سالِ يازدهم در غرّهء ماه واقع شد كه كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد * (۲) كه اي فرزندِ آدم از آنجائي كه صُورْ بر ضدِّ اُورُشَلِيمْ به خَهْخَهْ گفته است آنكه درهاي اقوام بود شكست يافته است بمن گردش ميكرد و چونكه خراب است من مملوّ خواهم گرديد (۳) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اي صُورْ اينك من بر ضدّ تو ام و طوائفِ عظيمي‌را چناني كه دريا تلاطمَش‌را زياد ميكند بر تو هجوم‌آور خواهم ساخت (۴) كه ايشان حصارهاي صُورْرا خراب و برجهايَش‌را سرنگون خواهند كرد و من خاكَش‌را از آن خواهم رُفت و آنرا بصخرهء مُصفّي تبديل خواهم نمود (۵) و درميانِ دريا محلِّ گستردنِ دامها خواهد شد زيرا خداوند خدا ميفرمايد كه من فرموده ام و از براي طوائف بجهة يغما خواهد بود (۶) و دخترانَش كه در صحرايند به شمشير كُشته خواهند شد و خواهند دانست كه خداوند مَنم * (۷) زيرا خداوند خدا چنين ميفرمايد اينك من بر ضدّ صُورْ از طرفِ شمال مَلِكْ اَلْمُلوك نِبُوكَدْرِصّر پادشاهِ بَابِلْ‌را با اسبها و عرّاده‌ها و سواره‌ها و فوجها و خلقِ كثيري خواهم آورد (۸) و دخترانَت‌را كه در صحرايند بشمشير خواهد كُشت و در برابرَت مَتْرَسْ‌را خواهد كشيد و پُشته‌را در برابرَت خواهد ريخت و سپررا در برابرَت استوار خواهد ساخت

(۹) و منجنیقهارا در برابرِ حصارهایَت خواهد نهاد و برجهایَت‌را با کُلنگها خواهد کَند (۱۰) از کثرتِ اسبهایَش ترا بگَرد خواهد پوشید و حینی که از دروازه‌هایَت بنهجی که بشهرِ رخنه‌دار دخول مینمایند در می آید حصارهایَت از غُلغُلهء سوارها و گردونها و عرّاده‌ها مرتعش خواهند گردید (۱۱) و بسُمِ اسبهایَش تماميء کوچهایَت‌را پایمال خواهد کرد و خلقت‌را بشمشیر خواهد کُشت و نصب شده‌هاي قويآت بزمین فرود خواهند آمد (۱۲) و دولَت‌را یغما و امتعهٔ تجارتَت‌را غارت خواهند نمود و دیوارهایَت‌را سرنگون و خانَهاي مرغوبَت‌را منهدم خواهند کرد و سنگهایَت و درختهایَت و غُبارَت‌را در میانِ آبها خواهند گذاشت (۱۳) و کثرتِ سرودهایَت‌را ساکت میگردانم و نغمهء بربطهایَت بارِ دیگر مسموع نخواهد شد (۱۴) و مَن ترا بصخرهء مصفّي مبدّل گردانیده مقامِ گستردنِ دامها خواهي شد و بارِ دیگر تعمیر کرده نخواهي شد زیرا خداوند خدا میفرماید منکه خداوندم فرموده ام * (۱۵) خداوند خدا بصُور چنین میفرماید که از صداي انهدامَت حیني که مجروحان ناله میکشند هنگامِ شدّتِ قتل در اندرونَت آیا جزیره‌ها مرتعش نخواهند گردید (۱۶) بلي تماميء سرورانِ دریا از تختهاي خودشان فرود خواهند آمد و بالا پوشهارا دور نموده لباسهاي زرتاريء خودرا خلع خواهند کرد و به ترسها ملبّس شده در خاك خواهند نشست و هر آني خوف نموده از تو حیران خواهند ماند (۱۷) و در بارهٔآت مراثي خوانده بتو خواهند گفت که * اي آنکه از اهاليء دریا مسکون بودي شهرِ نامداري که در میانِ دریا او و ساکنانَش پُر زور بودند که هیبتِ خودرا بر تماميء ساکنانِ دریا مي‌انداختند چگونه نابود گردیدهء (۱۸) اکنون جزائر در روزِ انهدامَت میلرزند بلکه جزائري که در میانِ دریا اند بسببِ ناپیدا بودنَت در اضطراب اند (۱۹) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید حیني که ترا شهرِ خراب مثلِ شهرهاي غیرِ مسکون میگردانم و هنگامي که لُجّه‌هارا بر تو بر مي آورم و آبهاي بسیار ترا مستور میسازند (۲۰) آنگاه ترا با فرو رونده‌گانِ بچاه بقومِ قدیم فرود خواهم آورد و ترا در میانِ زمینِ اسفلي در میانِ ویرانیهاي جاوداني بهمراهِ فرو رونده‌گانِ بچاه ترا ساکن خواهم گردانید تا آنکه مسکون نشوی لکن زمینِ زنده‌گانرا ذي‌جلال خواهم گردانید (۲۱) و من ترا محلِّ ترس‌ناکي گردانیده نیست خواهي شد خداوند خدا میفرماید اگرچه تجسّس کرده شوي مع هذا دیگر هرگز یافت نخواهي شد *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که تو اي فرزندِ آدم بر صُور مراثي‌را بخوان (۳) و به صُور بگو * اي آنکه در مدخلِ دریا ساکن شده بجهةِ جزائرِ بسیار تاجرِ اقوامِي خداوند خدا مي‌فرماید که * اي صُور تو گفتي که من کمالِ زیبائیَم (۴) سنُورهایَت در قلبِ دریا است سازنده‌گانَت رونقِ ترا کامل گردانیدند (۵) از برایَت تماميء تختهارا از صنوبرِ سنیر ساختند و جهةِ ترتیب نمودنِ دَکَلِ تو چوبِ سروِ آزادرا از لُبنان گرفتند (۶) خاده‌هایَت‌را از چوبِ بلوطِ باشان ساختند نشیمن‌گاهَت‌را از ساج مُنبّت شده بعاجِ جزائرِ کتّیم ترتیب دادند (۷) کتانِ زرتارِ مصري از برایَت جهةِ گسترانیدنِ عَلَمِ تو بود لاجوردي و قرمزيء جزائرِ الیشاه

شادروانت بود * (۸) ساكنانِ صِيدُون و اَرْوَدْ خادهكشانت بودند اي صُور دانشمندانت كه در تو بودند
ايشان ناخدايانت بودند (۹) مشائخِ گِبَلْ و فهيمانش در تو مرمّت كنندهگانِ چاكهايت گرديده تماميءِ
كشتيهاي دريا و ملّاحانِ آنها در تو بودند تا آنكه بعملِ داد و سِتَد مشغول باشند * (۱۰) اهلِ فارْس و لُود
و فُوطْ در لشكرت مردمانِ جنگيت بودند سپر و كلاه خُود در تو آويزان كردند و ترا زينت دادند (۱۱) پسرانِ
اَرْوَدْ با لشكرت بر ديوارها از گِرداگِرْد بودند و گَمّاديانْ در برجهايت وجود داشته تيركشهاي خودرا از
ديوارهايت ازگِرداگِرد آويزان كردند ايشان زيبائيترا كامل گردانيدند * (۱۲) اهلِ تَرْشِيشْ بسببِ كثرتِ
همهگيءِ امتعهات تاجرانِ تو بودند با نقره و آهن و قلع و سرب در بازارهايت معامله مينمودند (۱۳) و
اهاليءِ يُونانْ و تُوبَلْ و مِشِكْ تاجرانِ تو بودند در بازارهايت با جانهاي آدمي و مِسينهآلات بعملِ داد و
سِتَد مشغول بودند (۱۴) اهاليءِ خاندانِ تُوگَرْماهْ اسبان و سواران و استران در بازارهايت داد و سِتَد مينمودند
(۱۵) پسرانِ دِدانْ تاجرانِ تو بودند و جزائرِ بسيار بازرگانِ دستت بوده دندانهاي عاج و ساج ازراهِ مُزد ادا
نمودند (۱۶) و اهاليءِ اَرَمْ بسببِ كثرتِ مصنوعاتِ تو تاجرانِ تو بودند با گوهرِ شبچراغ و قرمزي و زردوزي و
كتانِ نازك و مرجان و بلور در بازارهايت بداد و سِتَد مشغول بودند (۱۷) يَهُوداهْ و زمينِ إسْرائِيلْ تاجرانِ
تو بوده با گندمِ مِنّيثْ و پَنَّگْ و هم با عسل و روغن و بَلَسان در بازارت بداد و سِتَد مشغول بودند (۱۸) و
اهاليءِ دَمِّشِقْ در كثرتِ مصنوعاتت بسببِ بسياريءِ هرگونهء امتعه در شرابِ حِلْبُونْ و كركِ سفيد تاجرانِ تو
بودند (۱۹) و اهاليءِ دانْ و ياوانِ اُوزالِي در بازارهايت داد و سِتَد مينمودند [مصنوعاتِ] آهنين و سليخه و
نَيءِ خوشبو در بازارت بودند (۲۰) اهلِ دِدانْ بپوششِ نفيس جهةِ سواري تاجرانِ تو بودند (۲۱) اهاليءِ
عَرَبِسْتانْ با تماميءِ سرورانِ قِيدارْ تاجرانِ دستِ تو با برّهها و قوچها و بُزها با اينها تاجرانت بودند
(۲۲) بازرگانانِ شِبا و رَعَماهْ ايشان تاجرانِ تو بودند با سرآمدِ همهگيءِ ادويهجات و هرگونهء سنگهاي قيمتي
و طلا در بازارهايت داد و سِتَد مينمودند (۲۳) اهاليءِ حارانْ و كَنّيه و عِدِنْ و بازرگانانِ شِبا و اَشُّورِ كِلْمَدِي
تاجرانِ تو بودند (۲۴) ايشان از تاجرانت بودند درهرگونهء امتعه در لباسهاي لاجوردي و زردوزي كه در
صندوقهاي سروِ آزاد از اثوابِ نفيسِ بسته شدهء بريسمانها از جملهء مال التّجارهات بود (۲۵) كشتيهاي
تَرْشِيشْ سرآمدِ تجارتت بودند كه در قلبِ دريا مُمتلي و بسيار عزيز گرديدي * (۲۶) خادهكشانت ترا بآبهاي
كثير آوردند و بادِ شرقي ترا در ميانِ درياها شكسته است (۲۷) امتعهات و بازارهايت و سوداگريت و
ملّاحانت و ناخدايانت و محكم كنندهگانِ چاكهايت و داد و سِتَد كنندهگانِ تجارتت و تماميءِ مردمانِ
جنگيت كه در تو اند با همهگيءِ جمعيّتت كه در جوفت ميباشند در روزِ انْهِدامت بقلبِ درياها خواهند افتاد
(۲۸) از صداي هاي و هُوي ناخدايانت پيرامونها مرتعش خواهند گرديد (۲۹) تماميءِ خادهكشان و ملّاحان
همهگيءِ ناخدايانِ دريا از كشتيهاي خود فرود آمده در زمين خواهند ايستاد (۳۰) و در بارهات آوازِ خودرا
مسموع گردانيده بتلخي فرياد خواهند كرد و خاك بر سرهاي خود پاشيده در خاكستر خواهند غلطيد (۳۱) و
بسببِ تو مويهاي خودرا كَنده پلاسرا خواهند بست و از برايت بتلخيءِ جان و نوحهء تلخ گريه خواهند نمود

(۳۲) و حینِ نوحه‌گري از برايت مراثي خواهند خواند و در بارهٔات بدين مضمون فرياد خواهند كرد كه * مثلِ
صُور مانندِ آنكه در ميانِ دريا غرق شده است كيست (۳۳) هنگامِ برآمدنِ متاعهايت از دريا طوائفِ
بسياري‌را سير ميكردي و ملوكِ زمين‌را بكثرتِ امتعهٔات و سوداگريهايت غني ميگردانيدي (۳۴) و حال در
عمقهاي آبها از دريا شكست يافتي سوداگريت و تماميءِ جمعيتي كه در جوفت بودند افتاده اند (۳۵) تماميءِ
ساكنانِ جزائر بسببِ تو حيران اند و ملوكِ ايشان بغايت غضبناك شده رويهاي ايشان آشفته گرديدند
(۳۶) تاجران درميانِ اقوام بر تو صفير ميزنند و محلِّ ترس گرديده دائماً ناپيدا خواهي شد *

(فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲) كه اي فرزندِ آدم بسلطانِ صُور بگو كه * خداوند خدا
چنين ميفرمايد چونكه دلت مغرور شده گفتي كه من خدايم و در قلبِ دريا بكرسيءِ خدا مي‌نشينم مع
هذا تو آدمي و نه خدا اگرچه دلت‌را مانندِ دلِ خدا نمودهٔ (۳) اينك تو از دانيالْ حكيم‌تري هيچ سرّي
از تو پنهان نتوان كرد (۴) به حكمتت و فطانتت دولت‌را پيدا كردي و طلا و نقره‌را در خزينهايت
جمع نمودي (۵) از كثرتِ حكمتت و سوداگريت دولتت‌را زياد گردانيده قلبت بسببِ دولتت مغرور
گرديده است * (۶) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد از آنجائي كه دلِ خودرا مثلِ دلِ خدا
گردانيدهٔ (۷) لهذا اينك از نيرومندانِ طوائف اجنبيان‌را مي‌آورم كه ايشان شمشيرهاي خودشان‌را
بر زيبائيءِ حكمتت كشيده جلوهٔات‌را ملوّث خواهند كرد (۸) و ترا بچاه فرود خواهند آورد كه بمرگِ
كشته‌شده‌گانِ قلبِ دريا خواهي مُرد (۹) آيا بتحقيق در حضورِ قاتلت تواني گفت كه من خدايم و
حال اينكه در دستِ قاتلت تو آدمي و نه خدا (۱۰) با مرگِ نامختونان از دستِ اجنبيان خواهي مُرد
زيرا خداوند خدا ميفرمايد كه من فرموده ام * (۱۱) و باز كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۱۲) كه
اي فرزندِ آدم بملكِ صُور مراثي‌را خوانده ويرا بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه تو نمونهٔ خاتمي
و از حكمت پُر و از حُسن كاملي (۱۳) در عدن در باغِ خدا بودي هر گونهٔ سنگِ قيمتي روپوشِ تو بود
لعل و زبرجد و الماس و بلور و سليماني و يشم و ياقوتِ كبود و زمرّد و شبچراغ و طلا صنعتِ دفهايت
و نايهايت در روزِ خلقتت در تو آماده شد (۱۴) تو كَرُوبِ ممسوحِ سايه‌گستري من ترا نصب كردم در
كوهِ مقدّسِ خدا بودي در ميانِ سنگهاي آتشين سلوك نمودي (۱۵) از روزِ خلقتت در راههايت تا
يافت شدنِ عصيان در جوفت كامل بودي * (۱۶) از كثرتِ سوداگريت اندرونت‌را از ظلم پُر كردند
كه گناه ورزيدي باين سبب ترا از كوهِ خدا مثلِ چيزِ ملوّث رانده گردانيدم اي كَرُوبِ سايه‌گستر ترا
از ميانِ سنگهاي آتشين ناپيدا خواهم كرد (۱۷) دلت از زيبائيت پُر غرور گرديد از جلوهٔ خود
حكمتت‌را فاسد گردانيدي ترا بر زمين مي‌اندازم و ترا در برابرِ ملوك ميگذارم تا آنكه بتو بنگرند (۱۸) از
كثرتِ عصيانت و بي انصافيءِ تجارتت مقامهاي مقدّسِ خودرا ملوّث ساختي پس از ميانت آتشي

بیرون مي‌آورم که ترا خواهد سوخت و ترا بر روي زمین در نظرِ تماميءِ بینندگانت بخاکستر خواهم
انداخت (۱۹) تماميءِ کساني که ترا در میانِ طوائف میشناسند بسببِ تو حیران خواهند شد و
محلِّ ترس گردیده دائماً ناپیدا خواهي ماند (۲۰) و باز کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید *
(۲۱) که اي فرزندِ آدم روي خودرا بسمتِ صِیدُون گردانیده بر ضدِّش نبوّت نما (۲۲) و بگو * که خداوند
خدا چنین میفرماید که اینك اي صِیدُون من بر ضدِّ تو ام و در میانت ذوالجلال خواهم بود حیني
که حکمهارا در آن جاري میسازم و خویشتنرا در آن مقدّس مینمایم خواهند دانست که خداوند مَنم
(۲۳) زیرا که بر آن طاعونرا میفرستم و در کوچه‌هایش خونرا [جاري] میسازم و در فضایش مجروحان
از شمشیري که از هر طرف بر او است خواهند افتاد و خواهند دانست که خداوند مَنم (۲۴) و بارِ دیگر
بخاندانِ إِسْرائِیلْ از جمیعِ کساني که در اطرافِ ایشان بوده ایشان‌را استحقار مینمایند خارِ خلنده و شوكِ
رنج آورندهٔ وجود نخواهد داشت و خواهند دانست که خداوند خدا مَنم * (۲۵) خداوند خدا میفرماید
هنگامي که خاندانِ إِسْرائِیلْ‌را از اقوامي که در میانِ ایشان پراکنده شده بودند جمع نموده خویشتن‌را
در میانِ ایشان در نظرِ طوائف مقدّس مینمایم آنگاه در زمیني که به بندهٔ خود یَعقُوبْ داده ام
ساکن خواهند شد (۲۶) و در آن به امنیّت ساکن شده خانه‌ارا بنا و تاکستانهارا غرس خواهند
نمود بلکه بعد از آني که حکمهارا بر تماميءِ آنکساني که ایشانرا از هر طرف استحقار مینمایند جاري
میسازم به امنیّت ساکن خواهند شد و خواهند دانست که خداوند خداي ایشان مَنم *

(فصلِ بیست و نهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و در سالِ دهم در روزِ دوازدهمِ ماهِ دهم کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي فرزندِ
آدم روي خودرا بسوي فِرْعَوْنِ مَلِكِ مِصْرْ گردانیده بر ضدِّ او و بر تماميءِ مِصْرْ نبوّت نما (۳) و متکلّم شده
بگو * که خداوند خدا چنین میفرماید که اینك بر ضدِّ تو ام اي فِرْعَوْنِ مَلِكِ مِصْرْ یعني نهنگِ بزرگي که
در میانِ رودبارهایش خوابیده میگوید که رودبارَم از آنِ منست و من آن‌را جهةِ خود ساخته ام
(۴) بنابراین در چانه‌ات قلّابهارا مي‌اندازم و ماهیانِ رودبارهایت‌را به فلست چسپانیده ترا از میانِ
رودبارهایت بیرون خواهم کشید و تماميءِ ماهیانِ رودبارهایت بفلسهایت خواهند چسپید (۵) و ترا
و هم تماميءِ ماهیانِ رودبارهایت‌را بصحرا خواهم انداخت و تو بسطحِ صحرا خواهي افتاد نه جمع کرده
شده و نه گرد آورده شده ترا به حیواناتِ زمین و مرغانِ هوا بجهةِ غذا خواهم داد (۶) و تماميءِ
ساکنینِ مِصْرْ خواهند دانست که خداوند مَنم چونکه از براي خاندانِ إِسْرائِیلْ بمنزلهٔ تکیه‌گاهِ نَيْ
بودند (۷) هنگامي که ترا بدستت گرفتند چاك شده تماميءِ کتفِ ایشان‌را بُریدي و حیني که
بر تو تکیه نمودند شکسته شده تماميءِ کمرهاي ایشانرا سوراخ کردي (۸) بنابراین خداوند خدا چنین
میفرماید که اینك من بر تو شمشیررا خواهم آورد و از تو انسان و حیوانرا استیصال خواهم نمود (۹) و

زمينِ مصْر ويران و خراب خواهد شد و خواهند دانست كه خداوند مَنم چونكه گفته بود كه رودخانه از آنِ من است و من ساخته ام * (۱۰) بنابراين اينك بر ضدّ تو و رودبارهايت هستم و زمينِ مصْررا از برجِ سِوِينِيه تا حدودِ كُوش بغايت خراب و ويران خواهم گردانيد (۱۱) پاي انسان از آن عبور ننموده پاي حيوان نيز از آن گذر نخواهد كرد و چهل سال مسكون نخواهد شد (۱۲) و زمينِ مصْررا در ميانِ زمينهاي ويران ويران خواهم گردانيد و در ميانِ شهرهاي خراب شده چهل سال شهرهايت خراب خواهند ماند و مِصْرِيانْرا در ميانِ طوائف رانده گردانيده ايشانرا در ولايتها پراكنده خواهم ساخت * (۱۳) نهايت خداوند خدا چنين ميفرمايد كه بعد از انقضاي چهل سال مِصْرِيانْرا از اقوامي كه در ميانِ آنها پراكنده شده اند جمع خواهم كرد (۱۴) و اسيرشدگانِ مصْررا باز پس آورده ايشان‌را بزمينِ پَتْرُوس بزمينِ ميلادِ خودرا جمع خواهم گردانيد و در آنجا مملكتِ پستي خواهند بود (۱۵) از سائرِ ممالك پست تر خواهد شد و بارِ ديگر بر طوائف برتري نخواهد نمود چونكه ايشان‌را كوچك مينمايم تا آنكه ديگر بطوائف مسلّط نگردند (۱۶) و آنها ديگر براى خاندانِ. اِسْرائِيلْ تكيه‌گاهي كه عصيانِ ايشان‌را وقتي كه بآنها مي‌نگرند مذكور ميسازد نخواهند گرديد و خواهند دانست كه خداوند خدا مَنم * (۱۷) و واقع شد در روزِ اوّلِ ماهِ نخستين از سالِ بيست و هفتم كه كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد * (۱۸) كه اي فرزندِ آدم نَبُوكَدْرِصَّر پادشاهِ بابِلْ لشكرِ خودرا بر ضدّ صُور مرتكبِ خدمتِ شَديد گردانيده است كه هر سَر طاس و هر كتف پوست كَنده شده است مع هذا بسببِ صُور خصوصِ خدمتي كه بر ضدّش نموده بود نه خودَش و نه لشكرَش به اجري رسيدند (۱۹) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اينك من زمينِ مِصْررا به نَبُوكَدْرِصَّر پادشاهِ بابِلْ ميدهم و جماعتَش‌را خواهد گرفت و يغمايَش‌را يغما نموده غارتَش‌را غارت خواهد نمود كه تا از براي لشكرَش اجري باشد (۲۰) و خداوند خدا ميفرمايد كه بسببِ عملي كه بآن نمود است زمينِ مِصْررا باو خواهم داد چونكه از براي من عمل نموده است (۲۱) و در آن روز شاخهء خاندانِ اسْرائِيلْ‌را خواهم شُكفانيد و بتو در ميانِ ايشان كُشاده‌دهاني خواهم داد و خواهند دانست كه خداوند مَنم *

(فصلِ سي‌ام مشتمل بر بيست و شش آيه)

(۱) و بازكلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲) كه اي فرزندِ آدم نبوّت نموده بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه عويل نمائيد واي بر آن روز (۳) زيرا كه روز نزديك است بلكه روزِ خداوند كه روزِ ميغ دارِزمانِ اُمّتها است نزديك است (۴) و بر مِصْر شمشيرخواهد آمد و حيني كه مجروحانِ مِصْر بيفتند و هنگامي كه جمعيّتَش‌را ميگيرند و اساسهايَش‌را منهدم ميسازند دردِ شديدي بر كُوش استيلا خواهد يافت (۵) و كُوش و فُوطْ و لُودْ و تماميء اهاليء عَرَبْ و كُوبْ و پسرانِ زمينِ متعاهد به اتّفاقِ ايشان از شمشير خواهند فتاد * (۶) خداوند ميفرمايد كه ياري‌كنندگانِ مِصْر افتاده گرديده جاهِ قوّتَش فرود خواهد

آمد و خداوند خدا میفرماید که در فضایش از برج سوینه بشمشیر خواهند افتاد (۷) و در میان زمینهای
ویران شده ویران خواهند گردید و در میانِ شهرهای خراب شده شهرهایش [خراب] خواهند بود (۸) و
حینی که آتشیرا در مصر مشتعل میسازم و تمامیِ یاریکنندهگانش شکست می یابند خواهند دانست که
خداوند منم (۹) در آن روز از جانبِ من رسولان در کشتیها جهةِ ترسانیدنِ مردمانِ غفلت شعار کوش
خروج خواهند نمود و دردِ شدید مثلِ در روزِ مصر بایشان استیلا خواهد یافت زیرا اینك میآید *
(۱۰) خداوند خدا چنین میفرماید که جمعیّتِ مصررا با دستِ نبوکدرصّر پادشاهِ بابل ساقط خواهم نمود
(۱۱) او و هم قومِ او که از نیرومندانِ طوائف اند بهمراهش جهةِ خراب کردنِ زمین آورده خواهند شد و
شمشیرهای خویشتنرا بر مصر کشیده زمینرا از مقتولان پر خواهند ساخت (۱۲) و رودبارهارا خشك
گردانیده زمینرا بدستِ مفسدان خواهم فروخت و منکه خداوندم میفرمایم که زمین و پریش را بواسطهٔ
اجنبیان ویران خواهم نمود * (۱۳) خداوند خدا چنین میفرماید که بتهارا نابود خواهم گردانید و صنمهارا
از نوف استیصال خواهم نمود که بارِ دیگر از زمینِ مصر سلطانی نباشد و خوفرا در زمینِ مصر خواهم انداخت
(۱۴) و پتروسرا ویران میگردانم و آتشیرا در صوعن خواهم افروخت و حکمهارا بر نوّا جاری خواهم
ساخت (۱۵) و حدّتِ خودرا بر سینِ پناهِ مصر خواهم ریخت و جمعیّتِ نوّارا استیصال خواهم نمود (۱۶) و
آتشیرا در مصر میافروزانم و سین گرفتارِ دردِ شدید خواهد شد و نوّا رخنهدارشده نوف روز بروز تنگ میگردد
(۱۷) جوانانِ آون و پیبست از شمشیر خواهند افتاد و نسوان باسیری خواهند رفت (۱۸) و هنگامی که
در تحپنحیس پالهنگهای مصررا در آنجا میشکنم روز تاریك خواهد شد و جاهِ قوّتش در آن ساقط خواهد گردید
و ابرِ میغدار آنرا مستور خواهد کرد و دخترانش باسیری خواهند رفت (۱۹) و حکمهارا بر مصر جاری خواهم
ساخت و خواهند دانست که خداوند منم * (۲۰) و در روزِ هفتمِ ماهِ نخستینِ سالِ یازدهم واقع شد که کلامِ
خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲۱) که ای فرزندِ آدم بازوی فرعونِ پادشاهِ مصررا خواهم شکست و
اینك بجهةِ به شدنش بسته نخواهد شد تا آنکه از گذاشتن و بستنش بجبیرة برای گرفتنِ شمشیر قوی باشد
(۲۲) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من بر ضدّ فرعونِ ملكِ مصر آماده شده بازوهایش هم
درست و هم شکستهاشرا منکسر خواهم ساخت و شمشیررا از دستش افتاده خواهم گردانید (۲۳) و
مصریانرا در میانِ طوائف رانده گردانیده ایشانرا در ولایتها پراکنده میسازم * (۲۴) و بازوهای پادشاهِ
بابلرا قوی گردانیده شمشیرِ خودرا بدستِ او خواهم نهاد لکن بازوهای فرعونرا بجدّی خواهم شکست که
او در برابرش باه و نالهٔ کشتهشدهگان ناله خواهد نمود (۲۵) و بازوهای پادشاهِ بابلرا قوی خواهم
گردانید امّا بازوهای فرعون خواهند افتاد و هنگامی که شمشیرِ خودرا بدستِ پادشاهِ بابل بقصدِ اینکه
آنرا بزمینِ مصر بلند نماید میدهم خواهند دانست که خداوند منم (۲۶) و مصریانرا در میانِ طوائف رانده
گردانیده ایشانرا در ولایتها پراکنده خواهم ساخت و خواهند دانست که خداوند منم *

(فصل سي و يكم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و در روز اوّل ماه سيوم از سال يازدهم واقع شد كه كلام خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲) كه اي فرزند آدم بمَلِك مصر فرعون و جماعتش بگو كه بسبب عظمتت بكه شباهت داري (۳) اينك آشور در لُبنان درخت سرو آزاد با شاخه‌هاي زيبا و رُخ زده‌هاي سايه‌افكن و بلندقامت و سرش در ميان شاخه‌هاي چتردار بود (۴) آبها آن‌را بزرگ كرد و عمقها آن‌را رفيع نمود و جويها در اطراف مغروساتش جاري بود و مجاريهايش‌را بجميع درختان صحرا روانه ميكرد (۵) باين سبب قامتش از تماميء درختان صحرا بلندتر شده شاخه‌هايش زياد و اغصانش بسبب آبهاي بسياري كه جاري ساخت دراز گرديده بود (۶) و در ميان شاخه‌هايش تماميء مرغان هوا آشيانه ساختند و همگيء حيوانات صحرا در زير اغصانش وضع حمل نمودند و در سايه‌اش كلّ طوائف بزرگ سكونت نمودند (۷) پس نظر بعظمتش و درازيء شاخه‌هايش خوشنما شد چونكه ريشه‌اش در نزد آبهاي بسيار بود (۸) درختهاي سرو آزاد در باغ خدا آن‌را مستور نميساختند صنوبرها بشاخه‌هايش مشابه نبوده درختهاي چنار مثل اغصانش نبود و نظر بزيبائيش هيچ درختي در باغ خدا بآن شباهت نداشت (۹) نسبت بكثرت شاخه‌هايش آن‌را خوشنما نمودم بحدّي كه تماميء درختان عدن در باغ خدا بآن رشك ميبردند * (۱۰) پس خداوند چنين ميفرمايد چونكه قامت خودرا بلند و سر خودرا در ميان شاخه‌هاي چتردار نمايان كرده قلبش در ارتفاعش متكبّر گرديد (۱۱) بنابراين اورا رانده گردانيده ويرا بدست قويترين طوائف دادم تا آنكه بجهة شرارتش سزايش‌را باو بدهد (۱۲) از اجنبيان قويترين طوائف آن‌را قطع كرده وا گذاشتند شاخه‌هايش بركوه‌ها و در تماميء درّه‌ها افتادند و اغصانش دركنار تماميء مجاريء زمين شكسته شدند و تماميء اقوام زمين از سايه‌اش درگذشته آن‌را ترك نمودند * (۱۳) تماميء مرغان هوا بر ساقش سكونت نموده همگيء حيوانات صحرا برشاخه‌هايش مأوي دارند (۱۴) تا آنكه تماميء درختان سيرابي بسبب قامتشان بلندي ننمايند و سر خودرا در ميان شاخه‌هاي چتردار نمايان نگردانند و همگيء آب خواران نسبت به ارتفاع خودشان نه ايستند زيرا كه همگيء ايشان در زمين اسفل در ميان بني آدم كه بچاه فرو ميروند بمرگ تسليم شده اند * (۱۵) خداوند خدا چنين ميفرمايد در روز فرود آمدنش بعالم غيب ماتم‌را بر پا نمودم و لُجّه‌هارا بخصوص آن پوشانيدم و سيلهايش‌را منع كرده آبهاي كثيررا باز داشتم و لُبنان‌را از برايش سياه پوش كردم كه همگيء درختان صحرا بجهة آن بيحس گرديدند (۱۶) و حيني كه آن‌را بعالم غيب باتّفاق فرو روندگان بچاه فرود آوردم طوائف‌را از صوت انهدامش مرتعش گردانيدم و جميع درختان عدن همگيء آبخواران برگزيده و خوشنماي لُبنان در زمين اسفل متسلّي شدند (۱۷) زيرا كه ايشان و هم بازو شدگانش كه در ميان طوائف در سايه‌اش سكونت نمودند بهمراهش نزد كُشته شدگان بشمشير بعالم غيب فرود آمدند * (۱۸) پس نظر بجلال و عظمت در ميان درختان عدن بكيست كه شباهت داري لكن با درختهاي عدن بزمين اسفل فرود آورده شده در

میانِ نامختونانِ بهمراهِ کُشته‌شده‌گانِ بشمشیر خواهي خوابید خداوند خدا میفرماید که فَرعُونْ و تماميءِ
جماعتَش چنین است *

(فصلِ سي و دويم مشتمل بر سي و دو آيه)

(۱) و در روزِ اولِ ماهِ دوازدهم از سالِ دوازدهمَش واقع شد که کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید
(۲) که اي فرزندِ آدم در بارهءِ فَرعَونِ مَلِكِ مِصْر مراثي‌را خوانده به وَيْ بگو که * تو به شیرِ طوائف و به
نهنگِ دریاها شبیهي و در نهرهایَت استراحت نموده آبهارا بپایهایَت متحرّك و رودبارهاي ایشانرا گِل آلود
میسازي * (۳) خداوند خدا چنین میفرماید دامِ خودرا بواسطهء طائفهء بسیاري بر تو خواهم گسترد و ترا
بدامَم بیرون خواهند آورد (۴) و ترا بزمین خواهم کشید و ترا بر سطحِ صحرا خواهم انداخت و تماميءِ
مرغانِ هوارا بر تو فرود خواهم آورد و همه‌گيءِ حیواناتِ زمین‌را از تو سیر خواهم گردانید (۵) و گوشتَت‌را
بر کوهها خواهم نهاد و درّه‌هارا از قدّ و قامتَت پُر خواهم ساخت (۶) و زمیني که در آن شناوري میکني
ازّ خونِ تو تا بکوهها سیرآب خواهم نمود و سیلها از تو ممتلي خواهند گردید * (۷) و حیني که ترا منطفي
میگردانم آسمانهارا خواهم پوشید و ستاره‌گانَش‌را تاریك کرده آفتابرا بغمام خواهم پوشانید و ماه نورِ
خودرا ساطع نخواهد ساخت (۸) خداوند خدا میفرماید که تماميءِ نیّرهاي درخشندهء آسمانهارا برایَت تار
گردانیده بر زمینَت ظلمت خواهم نهاد (۹) و حیني که انکسارِ ترا درمیانِ طوائف بر زمین‌هائي که بآنها
عارف نیستي میرسانم قلبِ طوائفِ بسیاري‌را غمناك خواهم ساخت (۱۰) و اقوامِ بسیاري‌را به سببِ تو
متحیّرخواهم گردانید و ملوكِ ایشان زماني که شمشیرِ خودرا پیشِ روي ایشان جلوه‌گر میسازم از برایَت
بي‌نهایت هولناك خواهند گردید و در روزِ انهدامَت هرکس از براي جانِ خود در هر آني خواهد لرزید *
(۱۱) زانرو که خداوند خدا میفرماید که شمشیرِ پادشاهِ بابِلْ بر تو خواهد آمد (۱۲) و جمعیّتِ ترا بشمشیرهاي
جبّارانِ که همه‌گيءِ ایشان از نیرومندانِ طوائف اند افتاده خواهم گردانید و ایشان شوکتِ مِصْررا زائل
نموده تماميءِ جمعیّتَش نابود خواهند گردید (۱۳) و همه‌گيءِ حیواناتَش‌را از کنارِ آبهاي بسیار فاني خواهم
کرد که بارِ دیگر پایهاي انسان آنهارا متحرّك نساخته سُمهاي بهائم آنهارا قدم نزنند (۱۴) خداوند خدا
میفرماید که آنگاه آبهاي ایشانرا صاف میگردانم و رودبارهاي ایشانرا مانندِ روغن جاري خواهم ساخت
(۱۵) هنگامي که زمینِ مِصْررا بحدّي ویران میگردانم که زمین از مملُوّیَش تُهي خواهد گردید و زماني که
همه‌گيءِ ساکنانِ در آن‌را مضروب میسازم خواهند دانست که خداوند مَنم (۱۶) نوحهء که خواهند نمود
اینست دخترانِ طوائف بآن نوحه خواهند نمود خداوند خدا میفرماید که آن‌را بخصوصِ مِصْر و همه‌گيءِ
جمعیّتَش [یعني] همین مراثي‌را خواهند خواند * (۱۷) و در روزِ پانزدهمِ ماه در سالِ دوازدهم واقع شد که
کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۸) که * اي فرزندِ آدم بخصوصِ جمعیّتِ مِصْر نوحه‌گري نما و
ایشان‌را و هم دخترانِ طوائفِ نامداررا بهمراهِ فرو رونده‌گانِ بچاه باسفلهاي زمین فرود آر (۱۹) از کیست
که زیباتري فرود آي و با نامختونان بخواب (۲۰) ایشان در میانِ کُشته شده‌گانِ بشمشیر خواهند

افتاد به شمشیر تحویل شده است اورا و تمامیء جمعیّتش‌را بیرون کشید (۲۱) قوی ترین شجاعان اورا و نصرت‌کننده‌گانش‌را از عالم غیب خطاب خواهند کرد چونکه ایشان هم در حالت نامختونی کشته‌شدهء شمشیرگردیده فرود آمدند و خوابیدند * (۲۲) در آنجا آشور است و تمامیء جمعیّتش که قبرهای ایشان از گرداگرد وی اند همه‌گیء ایشان کشته‌شده از شمشیر افتادند (۲۳) که قبرهایش در اطراف چاه وضع گردید و جمعیّتش در اطراف قبرش بودند همه‌گیء ایشان کشته‌شده از شمشیر افتادند اگرچه در زمین زنده‌گان باعث ترس بودند * (۲۴) در آنجا عیلام است و تمامیء جمعیّتش در اطراف قبرش همه‌گیء ایشان کشته‌شده با شمشیر افتادند و در حالت نامختونی باسفلهای زمین فرود آمدند اگرچه در زمین زنده‌گان ایشان باعث ترس بودند مع هذا بار رسوائیء خودرا با فرو رونده‌گان بچاه می کشند (۲۵) ویرا بستری در میان کشته‌شده‌گان با همه‌گیء جمعیّتش دادند قبرهایش در اطرافش میباشند و همه‌گیء ایشان بنامختونی بشمشیر کشته شدند اگرچه در زمین زنده‌گان باعث ترس بودند مع هذا بار رسوائیء خودرا با فرو رونده‌گان بچاه می‌کشند او در میان کشته‌شده‌گان وضع شده است * (۲۶) در آنجا مشک و توبل است و تمامیء جمعیّتش قبرهایش در اطراف وی اند همه‌گیء ایشان در حالت نامختونی از شمشیر کشته شده اند اگرچه در زمین زنده‌گان ایشان باعث ترس بودند (۲۷) آیا ایشان با جبّارانی که در حالت نامختونی افتادند نمی خوابند با کسانی که با اسلحهء جنگ خود بعالم غیب فرود آمدند که شمشیرهای ایشان‌را در زیر سرهای ایشان نهاده بودند امّا معصیتهای ایشان بالای استخوانهای ایشان است باوجودی که در زمین زنده‌گان باعث ترس جبّاران بودند (۲۸) نسبت بتو در میان نامختونان شکسته شده در میان کشته‌شده‌گان با شمشیر خواهی خوابید * (۲۹) در آنجاست ادوم و ملوکش و تمامیء سرورانش که با وجود جبروت ایشان با کشته‌شده‌گان از شمشیر وضع شدند ایشان با نامختونان و فرو رونده‌گان بچاه میخوابند * (۳۰) در آنجایند سلاطین شمال جمعاً و جمیع صیدونیان که با کشته‌شده‌گان فرود آمدند باوجود ترس ایشان از جبروتشان شرمنده اند و در حالت نامختونی با کشته شده‌گان بشمشیر میخوابند و با فرو رونده‌گان بچاه بار رسوائیء خودرا میکشند * (۳۱) فرعون اینهارا خواهد دید و بخصوص تمامیء جمعیّتش متسلّی خواهد شد یعنی فرعون و تمامیء لشکرش بعد از کشته‌شدن بشمشیر فرمان خداوند خدا همین است (۳۲) اگرچه ویرا در زمین زنده‌گان باعث ترس گردانیدم مع هذا در میان نامختونان با کشته‌شده‌گان از شمشیرخواهد خوابید یعنی فرعون و تمامیء جمعیّتش فرمان خداوند خدا ین است *

(فصل سی و سیوم مشتمل برسی و سه آیه)

(۱) و کلام خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزند آدم بفرزندان قوم خود خطاب کرده بایشان بگو که * اگر شمشیری به زمینی بیآورم و خلق ولایت احدی‌را از میان خودشان گرفته اورا از برای خودشان دیده‌بان تعیین کنند (۳) و او اگر آن شمشیررا به بیند که بر آن ولایت می‌آید و

کرنارا کشیده آنقومرا آگاه سازد (۴) اگر کسي آوازِ کرنارا في الواقع بشنود و متنبّه نگردد و شمشیر آمده ویرا گرفتار نماید خونَش بر گردنَش خواهد بود (۵) چونکه آوازِ کرنارا شنید و متنبّه نگردید خونَش بر اوست لکن آنکه متنبّه میگردد جانَش‌را خلاصي خواهد داد * (۶) و اگر آن دیده‌بان شمشیررا مي‌بیند که مي‌آید و کرنارا نکشیده خلق متنبّه نگردند و شمشیر بیآید و جانیرا از میانِ ایشان بردارد اگرچه آنکس بسببِ گناهَش گرفتار شود لکن خونَش‌را از دستِ دیده‌بان طلب خواهم کرد * (۷) پس نسبت بتو اي فرزندِ آدم ترا از براي خاندانِ إسْرائیلْ دیده‌بان تعیین نمودم تا آنکه کلامرا از دهانَم شنیده ایشانرا از جانبِ من آگاه سازي (۸) حینِ گفتنَم بشریر که اي شریر البتّه مي‌میري اگر بقصدِ آگاه ساختنِ آن شریر براهَش خبر نرساني هر چند آن شریر بسببِ گناهَش خواهد مرد امّا خونَش‌را از دستِ تو طلب خواهم نمود (۹) نهایت اگر تو شریررا از راهَش آگاه سازي تا آنکه از آن برگردد و او از راهَش بر نگردد اگرچه او بسببِ گناهَش خواهد مرد لکن جانِ خویشتن‌را نجات خواهي داد * (۱۰) پس تو اي فرزندِ آدم بخاندانِ إسْرائیلْ بگو که شما بدین مضمون متکلّم شده میگوئید * چونکه عصیان و گناهانِ ما بر ما‌یند و ما بسببِ آنها کاهیده گردیده ایم پس چگونه زنده خواهیم ماند (۱۱) بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید بحیاتِ خود قَسَم که از مرگِ شریر هیچ حظّي نمي‌نمایم بلکه حظِّ من از این است که شریر از راهِ خود برگشته زنده بماند برگردید از راههاي شرارتِ خودتان برگردید که اي خاندانِ إسرائیلْ چرا بایست بمیرید * (۱۲) پس تو اي فرزندِ آدم بفرزندانِ قومِ خود بگو که صداقتِ صدیق در روزِ عصیانَش اورا نجات نخواهد داد و نسبت بشرارتِ شریر در روزِ باز گشتنَش از شرارتَش از آن نخواهد افتاد لکن صدیق در روزِ عصیانَش بسببِ صداقتَش بزنده ماندن قادر نخواهد بود * (۱۳) حیني که بصدیق میگویم که البتّه زنده خواهي ماند اگر اعتماد بصداقتَش نموده عصیان ورزد همه‌گيِء صداقتَش مذکور نخواهد شد امّا بسببِ گناهَش که مرتکب شد از آن خواهد مُرد * (۱۴) و هنگامي که بشریر میگویم که البتّه میمیري اگر از گناهَش برگشته بعدل و صدق رفتار نماید (۱۵) و آن شریر اگر رهن‌را باز دهد و غصب‌کرده‌اَش‌را تسلیم نماید و در فرائضِ حیات رفتار نموده مرتکبِ عصیان نگردد البتّه زنده مانده نخواهد مُرد (۱۶) همه‌گيِء گناهي که ورزیده بود بر او مذکور نخواهد شد و از اینکه عدل و صدق نموده است البتّه زنده خواهد ماند * (۱۷) امّا پسرانِ قومِ تو مي‌گویند که راهِ خداوند مستقیم نیست و حال اینکه راهِ ایشان غیرِ مستقیم است (۱۸) حینِ بر گردیدنِ صدیق از صداقتَش و ارتکابِ نمودنَش بعصیان بسببِ آن خواهد مُرد (۱۹) و هنگامِ برگردیدنِ شریر از شرارتَش و عمل نمودنَش بعدل و صدق بسببِ آنها زنده خواهد ماند (۲۰) امّا شما میگوئید که راهِ خداوند مستقیم نیست اي خاندانِ إسْرائیلْ هر یك از شمارا موافقِ راه‌هایَش حکم خواهم نمود * (۲۱) و در روزِ پنجمِ ماهِ دهمِ سالِ دوازدهمِ اسیريِء ما واقع شد که فراري از أُورشَلیمْ نزدِ من آمده گفت که شهر مسخّر شد (۲۲) و حال اینکه در شام قبل از ورودِ آن

فراري دستِ خداوند بر من مؤثّر شده دهانِ مرا گشود تا رسيدنَش بمن وقتِ صبح بلكه دهانَم گشوده شده بارِ ديگر لال نگرديدم (۲۳) و كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲۴) كه اي فرزندِ آدم ساكنانِ اين خرابيهاي زمينِ إسْرائيلْ متكلّم شده ميگويند كه إبْراهيمْ يكي بود و وارثِ زمين شد امّا ما بسياريم و زمين از راهِ ارثيّت بما داده شده است (۲۵) بنابراين بايشان بگو كه * خداوند خدا چنين ميفرمايد شما كه با خون ميخوريد و چشمانِ خودرا باصنامِ خودتان بر ميداريد و خونرا ميريزيد آيا ميشود كه وارثِ زمين گرديد (۲۶) اعتماد بر شمشيرِ خود نموده مكروهاترا عمل مينمائيد و هر كس زنِ همسايهٔ خودرا ملوّث ميسازيد پس آيا ميشود كه وارثِ زمين گرديد * (۲۷) بدين منوال بايشان بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد بحياتِ خود قَسَم كه البتّه از شمشير در ميانِ خرابيها خواهند افتاد و آناني كه در سطحِ صحرايند بسباع جهةِ غذا محوّل خواهم ساخت و كساني كه در مقامِ مشيّد و مغارهها ميباشند با طاعون خواهند مُرد (۲۸) و آن زمينرا خراب و ويران گردانيده جاهِ قوّتَش رفع خواهد شد و كوههاي إسْرائيلْ بجدّي ويران خواهند شد كه عبوركنندهٔ نخواهد بود (۲۹) و هنگامي كه زمينرا بسببِ تمامئ مكروهاتي كه عمل نمودند خراب و ويران مينمايم خواهند دانست كه خداوند مَنم * (۳۰) و نسبت بتو اي فرزندِ آدم فرزندانِ قومَت در كنارِ ديوارها و در دهنهٔ خانَها در بارهٔاَت گفتگو ميكنند و با همديگر هر كس ببرادرَش متكلّم گرديده ميگويد كه اكنون بيائيد و كلامي كه از خداوند صادر گرديده است بشنويد (۳۱) و بتو مثلِ ورودِ خلق مي‌آيند بلكه مانندِ قومِ من در حضورَت نشسته سخنانَترا ميشنوند امّا آنهارا بجا نمي‌آورند زيرا كه با دهانهاي خودشان ادّعاي دوستي مينمايند امّا دلِ ايشان در پَيْءِ طمعِ خودشان روان است (۳۲) و اينك تو از براي ايشان مثلِ سرودِ لطيفِ خوش آوازي و نيكنوازندهٔ تاري چونكه سخنانَترا ميشنوند امّا آنهارا بجا نمي‌آورند (۳۳) و حيني كه اين اخبار بوقوع ميرسد كه اينك مي‌آيد خواهند دانست كه درميانِ ايشان پيغمبري بودهٔ است *

(فصلِ سي و چهارم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) و كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲) كه اي فرزندِ آدم نبوّت نموده بر ضدِّ شبانانِ إسْرائيلْ نبوّت نما و بآن شبانان بگو كه * خداوند خدا چنين ميفرمايد كه واي بر شبانانِ إسْرائيلْ كه خويشتنرا ميچرانند آيا بر شبانان لازم نيست كه گلّهرا بچرانند * (۳) شيررا مينوشيد و پشمرا ميپوشيد و فربهشدههارا ذبح مينمائيد امّا گلّهرا رعايت نمينمائيد (۴) ضعيفانرا تقويت نداده ايد و بيمارانرا بهْ نكرده ايد و شكستهشدهگانرا جبيره ننموده ايد و راندهشدهگانرا باز پس نياورده ايد و گمشدهگانرا جُستجو ننموده بلكه آنهارا با جبر و جَوْر تسلط نموده ايد (۵) و بيوجودِ شبان پراكنده شده براي تمامئ حيواناتِ صحرا در حالتِ پراكندهگي غذا گرديدند (۶) گلّهٔ من در تمامئ كوهها و همهگئ گريوههاي بلند آواره گرديدند بلكه گلّهٔ من بر تمامئ رويِ زمين پريشان شدند كه نه جويندهٔ و نه تفحّصكنندهٔ

وجود داشت * (۷) پس اي شبانان کلامِ خداوندرا بشنوید (۸) خداوند خدا میفرماید بحیاتِ خود قَسَم چونکه حقیقةً گلّهء من بتاراج رفته گوسفندانَم براي همهگيء حیواناتِ صحرا از بيوجوديء شبان غذا گردیدند و از اینکه شبانانَم گلّهاَمرا تجسّس نکرده آن شبانان خویشتنرا چرانیدند و گلّهء مرا رعایت ننمودند (۹) بنابراین اي شبانان کلامِ خداوندرا بشنوید (۱۰) خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من بر ضدّ آن شبانانَم و گلّهء خودرا از دستِ ایشان خواهم طلبید و ایشانرا از شبانيء گلّهء معزول خواهم گردانید که آن شبانان بارِ دیگر خویشتنرا نچرانند و گلّهء خودرا از دهانِ ایشان بیرون خواهم آورد تا آنکه غذاي ایشان نباشند * (۱۱) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من خودَم گلّهاَمرا طلب نموده تفحّص خواهم کرد (۱۲) چناني که شبان در روزِ بودنَش در میانِ گوسفندانِ پراکنده شدهء خود گلّهء خودرا تفتیش مینماید همچنان گلّهء خودرا تفتیش خواهم کرد و آنهارا از تماميء مکانهائي که در روزِ ابرِ میغدار و تار در آنها پراکنده شده بوده بیرون خواهم آورد (۱۳) و ایشانرا از قومها اخراج نموده از ولایتها جمع خواهم نمود و ایشانرا بزمینِ خودشان باز پس خواهم آورد بلکه ایشانرا بر کوههاي اِسْرائِیْل بکنارِ جویها و در تماميء مسکنهاي زمین خواهم چرانید (۱۴) ایشانرا بمرتعِ خوش چرانیده مأواي ایشان بکوههاي بلندِ اِسْرائِیْل خواهند بود در آنجا در مأواي خوش خوابیده بر کوههاي اِسْرائِیْل در مرتعِ سمین خواهند چرید (۱۵) خداوند خدا میفرماید که من گلّهء خودرا چرانیده آنهارا خواهم خوابانید (۱۶) گمراه شدهرا تفتیش و رانده شدهرا پس خواهم آورد و شکسته شدهرا جبیره نموده بیمار شدهرا تقویت خواهم نمود امّا فربهان و قوّتمندانرا استیصال نموده ایشانرا با حکم رعایت خواهم نمود * (۱۷) و نسبت بشما اي گلّهاَم خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من در میانِ گوسفند و گوسفند و در میانِ قوچها و بُزها حکم خواهم نمود (۱۸) آیا از براي شما سهل است که در مرتعِ خوش چرانیده باقي ماندهء مرتعِ خودرا بپایهاي خود کوبیده اید و آبهاي صافرا نوشیده باقي ماندهرا بپایهاي خود گِل آلود ساخته اید (۱۹) و گلّهاَم کوفته شدههاي پایهاي شمارا میخورند و گِل آلودهاي پایهاي شمارا مینوشند * (۲۰) باین سبب خداوند خدا بایشان چنین میفرماید که اینك من خودَم در میانِ گوسفندانِ فربه و گوسفندانِ لاغر حکم خواهم نمود (۲۱) از آنجائي که به پهلو و کتف میزنید و همهگيء ضعیفانرا بشاخهاي خودتان میزنید بحدّي که آنهارا به بیرون پراکنده میگردانید (۲۲) پس گلّهاَمرا نجات خواهم داد که بارِ دیگر غارت کرده نشوند و در میانِ گوسفند و گوسفند حکم خواهم نمود * (۲۳) و بر ایشان شبانِ یگانهء نصب خواهم نمود که ایشانرا بچراند یعني بندهاَم داؤدرا که او ایشانرا خواهد چرانید بلکه او ایشانرا شبان خواهد بود (۲۴) و منکه خداوندم خداي یشان خواهم بود و بندهء من داؤد در میانِ ایشان سلطان خواهد شد منکهِ خداوندم فرموده ام (۲۵) و عهدِ سلامتيرا با ایشان بسته حیواناتِ مضرّرا از زمین ساقط خواهم گردانید تا در بیابان بامنیّت ساکن شده در جنگلها بخوابند

(۲۶) و ايشان‌را و [ساكنان] اطرافِ كريوه‌اَم‌را متبرّك خواهم ساخت و باران‌را در موسمش خواهم بارانيد كه امطارِ بركت باشند (۲۷) و درختانِ صحرا ميوه‌اَش‌را خواهد داد و زمين نيز محصولش‌را خواهد بخشيد و بامنيّت در زمينِ خودشان خواهند نشست و حيني كه چوبهاي پالهنگِ ايشان‌را بشكنم و ايشان‌را از دستِ كساني كه ايشان‌را خادمِ خود گردانيده بودند نجات دهم خواهند دانست كه خداوند مَنم (۲۸) و بارِ ديگر در ميانِ طوائف غارت كرده نخواهند شد و سباعِ زمين ايشان‌را نخواهند خورد و بامنيّت ساكن شده ترسانندهٔ وجود نخواهد داشت (۲۹) و براي ايشان مغروسيِ نام‌داررا بر پا خواهم داشت كه بارِ ديگر در روي زمين از گرسنگي برچيده نخواهند شد و ديگر بارِ رسوائيِ طوائف‌را نخواهند كشيد (۳۰) و خداوند خدا ميفرمايد كه خاندانِ اِسْرائِيْل خواهند دانست منكه خداوند خداي ايشانم با ايشان هستم و اينكه ايشان از قومِ من ميباشند * (۳۱) و باز خداوند خدا ميفرمايد كه شما گوسفندانَم يعني گوسفندانِ مرتعم هستيد و شما انسانيد و من خداي شمايم *

(فصلِ سي و پنجم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) و كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۲) كه اي فرزندِ آدم روي خودرا بكوهِ سِيعِير گردانيده بر ضدّش نبوّت نما (۳) و بآن بگو كه * خداوند خدا چنين ميفرمايد اينك اي كوهِ سِيعِير من بر ضدّ توام و دستِ خودرا بر تو دراز نموده ترا ويران و تُهي خواهم گردانيد (۴) شهرهايت‌را خراب خواهم نمود تا آنكه ويران شده بداني كه خداوند مَنم (۵) و نظر بحقدِ ديرينه‌اَت و ريختنَت خونِ بني اِسْرائِيْل‌را بدَمِ شمشير در وقتِ ذلّت و هنگامِ عقوبتِ گناهِ ايشان * (۶) لهذا خداوند خدا چنين ميفرمايد بحياتِ خود قَسَم كه ترا بخون وا ميگذارم كه خون ترا خواهد دوانيد چونكه تو خون‌را بغض نه نمودي خون ترا خواهد دوانيد (۷) و كوهِ سِيعِيررا ويران و تُهي گردانيده از آن عبوركننده و برگردنده‌را قطع خواهم نمود (۸) و كوههاي آنرا بكُشته‌شدگانش مملوّ خواهم گردانيد و در كريوه‌هايت و درّه‌هايت و در همگيِ جويهايت كُشته‌شدگان بشمشير خواهند افتاد (۹) ترا ويرانيِ دائمي خواهم گردانيد و شهرهايت غيرِ مسكون گرديده خواهيد دانست كه خداوند مَنم * (۱۰) و نظر بگفتنَت كه اين دو طوائف و اين دو ولايت از آنِ من خواهند شد كه وارثِ آنها شوم اگرچه خداوند در آن باشد (۱۱) پس خداوند خدا ميفرمايد بحياتِ خود قَسَم كه بر وفقِ غضبَت و بر طبقِ حَسَدي كه از بغضَت بايشان نموده بودي بتو عمل خواهم نمود و هنگامي كه ترا حكم نموده باشم به ايشان معروف خواهم گرديد (۱۲) و خواهي دانست منكه خداوندم تماميِ سخنانِ كفرآميزِ ترا كه بر ضدِّ كوههاي اِسْرائِيْل گفتهٔ شنيده ام چونكه گفتي كه اين ويرانيها جهةِ غذا بما داده شده اند (۱۳) و با دهانِ خودتان بر ضدِّ من تكبّر نموده كلماتِ خودتان‌را كه در باره‌اَم زياد نموديد شنيدم * (۱۴) خداوند خدا چنين ميفرمايد كه حينِ خرّميِ تماميِ زمين ترا ويران ميگردانم (۱۵) چناني كه بميراثِ خاندانِ اِسْرائِيْل بسببِ ويرانيش خرّمي نمودي همچنان بتو عمل خواهم نمود و تو اي كوهِ سِيعِير و تماميِ اِدُوم جمعاً ويران گرديده خواهيد دانست كه خداوند مَنم *

(فصلِ سي و ششم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(۱) و تو اي فرزندِ آدم بكوههاي إِسْرائِيْلْ نبوّت نموده بگو كه * اي كوههاي إِسْرائِيْلْ كلامِ خداوندرا
بشنويد (۲) خداوند خدا چنين ميفرمايد چونكه دشمن در بارهء شما گفته است كه خَهْ خَهْ بلنديهاي دائمي
موروثيءِ ما خواهند گرديد (۳) پس نبوّت كرده بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد از آنجائي كه شمارا از
گِرداگِرد ويران نموده بلعيدند تا آنكه براي سائرِ طوائف ميراث گرديد كه شما از لب و زبان گرفتار شده
مطعونِ اقوام گرديديد (۴) پس اي كوههاي إِسْرائِيْلْ كلامِ خداوند خدا بشنويد خداوند خدا بكوهها و
گريوهها و جويها و درّهها و خرابيهاي ويران‌شده و شهرهاي متروكهء كه از سائرِ طوائف از هر طرف براي
يغما و مسخره گرديده اند چنين ميفرمايد (۵) بلكه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه حقيقةً بآتشِ غيرتِ خود
در بارهء سائرِ طوائف گفتم و هم بر تماميءِ اِدُوْمْ كه زمينِ مرا از براي خودشان بجهةِ ارثيّت بتماميءِ خرّميءِ
دل و احتقارِ جان تعيين نمودند تا آنكه بعد از رانده شدنِ [ساكنانَش] يغما نمايند (۶) پس بر زمينِ
إِسْرائِيْلْ نبوّت كرده بكوهها و گريوهها و جويها و درّهها بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اينك در غيرتِ
خود و حدّتِ خود گفتم چونكه شما بارِ ملامتِ طوائف‌را كشيديد (۷) باين سبب خداوند خدا چنين مي
فرمايد كه من دستِ خودرا بلند كردم كه البتّه طوائفي كه در اطرافِ شمايند ايشان بارِ ملامتِ خودرا
خواهند كشيد * (۸) امّا اي كوههاي إِسْرائِيْلْ شما شاخههاي خودرا نموّ خواهيد داد و ميوههاي خودرا بر
قومِ إِسْرائِيْلْ خواهيد آورد از اينكه ورودِ ايشان نزديك است (۹) كه اينك من از جانبِ شمايم و بشما
توجّه مينمايم تا كه شما شيار شده كاشته شويد (۱۰) و در شما مردمان‌را يعني تماميءِ خاندانِ إِسْرائِيْلْ‌را
جمعاً بسيار خواهم گردانيد و شهرها مسكون و خرابيها معمور خواهند گرديد (۱۱) و در شما انسان و حيوان‌را
زياد گردانيده ايشان كثيرُ‌العدد و بارور خواهند گرديد و شمارا مثلِ ايّامِ قديم ساكن گردانيده شمارا از
حالِ نخستين بهتر خواهم كرد و خواهيد دانست كه خداوند مَنم (۱۲) بر شما مردمان‌را يعني قومِ إِسْرائِيْلْ‌را
سالك ميگردانم كه ايشان ترا بوراثت خواهند گرفت و تو از براي ايشان ميراث گرديده ايشان‌را بارِ ديگر
بي‌وَلَد وا نخواهي گذاشت * (۱۳) خداوند خدا چنين ميفرمايد از اينكه بشما ميگويند كه تو اي زمين
انسانيان‌را مي بلعي و طوائفَت‌را بي‌وَلَد ميگرداني (۱۴) پس خداوند خدا ميفرمايد كه بارِ ديگر انسانيانرا
بلع نخواهي نمود و طوائفَت‌را بارِ ديگر بي‌وَلَد وا نخواهي گذاشت (۱۵) و خداوند خدا ميفرمايد كه رسوائيءِ
طوائف‌را بارِ ديگر در تو مسموع نخواهم گردانيد و بارِ ملامتِ اقوامرا ديگر نخواهي كشيد و طوائفِ خودرا
بارِ ديگر بي‌وَلَد وا نخواهي گذاشت * (۱۶) و باز كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد (۱۷) كه اي فرزندِ
آدم هنگامي كه خاندانِ إِسْرائِيْلْ در زمينِ خودشان سكونت مينمودند آنرا براههاي خود و اعمالِ خودشان
ملوّث نمودند كه در حضورِ من راهِ ايشان مثلِ لَوْثِ زنِ حائضه گرديد (۱۸) پس بسببِ خوني كه بر زمين
ريختند و باصنامي كه آن‌را به آنها ملوّث ساختند حدّتِ خودرا بر ايشان ريختم (۱۹) و ايشان‌را در ميانِ

طوائف راندم که در میانِ ولایات پراکنده شدند و مطابقِ راههایِ ایشان و موافقِ اعمالِ ایشان بایشان حکم نمودم (۲۰) و هنگامي که بطوائفي که بآنها میرفتند رسیدند اسمِ مقدّسِ مرا تدنیس نمودند چونکه آنها بایشان گفتند که اینان اند قومِ خداوند که از زمینِ او بیرون میروند (۲۱) لکن من حرمتِ اسمِ مقدّسمرا که خاندانِ اِسْرائیلْ آنرا در میانِ طوائفي که بآنها میرفتند تدنیس نموده بودند منظور داشتم * (۲۲) پس بخاندانِ اِسْرائیلْ بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که اي خاندانِ اِسْرائیلْ بپاسِ خاطرِ شما عمل نمي نمایم بلکه بسببِ اسمِ مقدّسِ خود که آنرا در میانِ طوائفي که بآنها رفتید تدنیس نمودید عمل مي نمایم (۲۳) و اسمِ عظیمِ خودرا که در میانِ طوائف تدنیس شده بود که شما در میانِ آنها تدنیس نمودید تقدیس خواهم نمود بلي خداوند خدا میفرماید حیني که در میانِ شما وصفِ تقدیس در نظرِ آنها یابم خواهید دانست که خداوند منم * (۲۴) و شمارا از میانِ طوائف گرفته شمارا از همهگيء ولایات جمع خواهم کرد بلکه شمارا بولایتِ خودتان باز پس خواهم آورد (۲۵) و آبهاي طاهر برشما خواهم پاشید که طاهر خواهید شد و شمارا از تماميء نجاساتِ خودتان و همهگيء اصنامِ خودتان طاهر خواهم گردانید (۲۶) و دلِ جدیدي بشما خواهم داد و روحِ تازهء درجَوْفِ شما خواهم نهاد و دلِ سنگي از جسدِ شما برداشته دلِ بشري بشما خواهم داد (۲۷) روحِ خودرا بجَوْفِ شما خواهم انداخت و شمارا بقانونهایَم سالک میگردانم که شما احکامَمرا منظور داشته آنهارا بجا خواهید آورد (۲۸) و شما بزمیني که بپدرانِ شما دادم سکونت نموده شما براي من قوم و من براي شما خدا خواهم بود (۲۹) و شمارا از جمیعِ لَوْثهاي خودتان خلاصي خواهم داد و غلّهرا حاضر ساخته آنرا زیاد میگردانم و شمارا بقحطي وا نخواهم گذاشت (۳۰) و میوهء درختانرا و محصولِ کِشْتزارهارا بسیار خواهم نمود تا آنکه بارِ دیگر در میانِ طوائف بارِ رسوائيء قحطيرا نکَشید * (۳۱) و راههاي شریرِ خودتان و اعمالِ ناپسندِ خودتانرا بیاد خواهید آورد و بسببِ معصیتهاي خود و مکروهاتِ خود از رویهاي خودتان متنفّر خواهید شد (۳۲) خداوند خدا میفرماید که آگاه باشید که بپاسِ خاطرِ شما عمل نمي نمایم اي خاندانِ اِسْرائیلْ بسببِ راههايِ خودتان شرمنده و منفعل باشید * (۳۳) خداوند خدا چنین میفرماید که در روزِ طاهر گردانیدنَم شمارا از تماميء معصیتهاي خودتان شهرهارا مسکون خواهم گردانید و خرابیها معمور خواهند گردید (۳۴) و زمینِ ویران شیار کرده خواهد شد اگرچه در نظرِ تماميء عبورکنندهگان ویران باشد (۳۵) و خواهند گفت که * این زمیني که ویران بود مانندِ باغِ عِدِنْ گردیده است و شهرهائي که خراب و ویران و منهدم بودند مشیّد و مسکون شده اند (۳۶) و طوائفي که در اطرافِ شما باقي مانده اند خواهند دانست منکه خداوندم منهدمهارا بنا و ویرانيهارا مغروس کرده ام منکه خداوندم هم گفتم و هم بجا خواهم آورد * (۳۷) خداوند خدا چنین میفرماید که دیگر مسئولِ خاندانِ اِسْرائیلْ خواهم شد تاکه براي ایشان اینرا بجا آورم ایشانرا با مردمان مانندِ گلّه بسیار گردانم (۳۸) چناني که گلّهء مقدّس یعني گلّهء اُورْشَلیمي در روزهاي عیدشان همچنان شهرهاي خراب گردیده از گلّهاي انساني مملوّ خواهند گردید و خواهند دانست که خداوند منم *

فصلِ سي و هفتم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(١) و دستِ خداوند بر من مؤثّر شده خداوند مرا در روح بيرون آورد و مرا در درّه در حالتي كه
از استخوانها پُر بود گذاشت (٢) و مرا در برابرِ آنها از گرداگرد عابر گردانيد و اينك بر روي درّه بسيار
بسيار بودند و اينك بسيار خشكيده بودند * (٣) و بمن گفت كه اي فرزندِ آدم آيا ميشود كه اين استخوانها
زنده گردند و من گفتم كه اي خداوند خدا تو ميداني (٤) و مرا فرمود كه بر اين استخوانها نبوّت نموده
باينها بگو كه اي استخوانهاي خشكيده كلامِ خداوندرا بشنويد (٥) خداوند خدا بر اين استخوانها چنين
ميفرمايد اينك من در جَوْفِ شما روحيرا حلول ميدهم كه تا زنده شويد (٦) و پَيْهارا بر شما خواهم دوانيد و
گوشترا بر شما برخواهم آورد و شمارا بپوست خواهم پوشانيد و در جَوْفِ شما روحيرا حلول خواهم داد
كه زنده شده بدانيد كه خداوند مَنم * (٧) پس بنهجي كه مأمور شدم نبوّت نمودم و بمحضِ نبوّت نمودنَم
آوازي مسموع گرديد و اينك ارتعاشي و استخوانها استخوان باستخوانش ملصق شد (٨) و نگريستم و اينك بر
آنها پَيْها و گوشت آمد و پوست آنهارا از رو پوشانيد امّا در جَوْفِ آنها روح نبود (٩) و ديگر بمن فرمود
كه بروح نبوّت نموده اِنْباء نما اي فرزندِ آدم و بروح بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اي روح از
چهار مَهَبّ بيا و باين كُشته‌شدگان دَميده شو كه زنده شوند (١٠) و بنهجي كه مأمور شدم نبوّت نمودم و
روح بجَوْفِ آنها داخل شده زنده گرديده و بر پايهاي خود مثلِ لشكرِ بسيار عظيم ايستادند * (١١) و به
من گفت كه اي فرزندِ آدم اين استخوانها جميع خاندانِ اِسْرائيْلْ اند اينك ميگويند كه استخوانهاي ما
خشكيده شده اميدِ ما ضائع شد و خودِ ما قطع گرديديم (١٢) بنابراين نبوّت كرده بايشان بگو كه * خداوند
خدا چنين ميفرمايد كه اي قومِ من اينك قبورِ شمارا كشوده شمارا از قبرهاي خودتان بر مي آورم و شمارا
بزمينِ اِسْرائيْلْ خواهم آورد (١٣) و اي قومِ من هنگامِ كشودنَم قبورِ شمارا و بيرون آوردنَم شمارا از قبورِ
خودتان خواهيد دانست كه خداوند مَنم (١٤) و روحِ خودرا در جَوْفِ شما خواهم نهاد كه زنده شويد و
شمارا در زمينِ خودتان وضع خواهم نمود و خداوند ميفرمايد كه خواهيد دانست منكه خداوندم هم فرموده
ام و هم بجا آورده ام (١٥) و باز كلامِ خداوند بدين مضمون بمن رسيد * (١٦) كه تو اي فرزندِ آدم از
براي خود چوبيرا بگير و بر آن از براي يهُوْداه و رفيقانَش از پسرانِ اِسْرائيْلْ بنويس و بعد چوبِ ديگررا
بگير و بر آن از براي يُوْسفْ كه چوبِ اِفْرَيمْ و همگيءِ رفيقانَش كه از خاندانِ اِسْرائيْلْ اند بنويس (١٧) و
آنهارا بيكديگر بچسپان تا آنكه از برايت يك چوب بشوند و در دستت يكي باشند * (١٨) و هنگامي كه
پسرانِ قومِ تو متكلّم شده بگويند كه آيا بما بيان نخواهي كرد كه مرادت از اينها چيست (١٩) آنگاه بايشان
بگو كه خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اينك چوبِ يُوْسفْ كه در دستِ اِفْرَيمْ است و رفيقانَش اسباطِ
اِسْرائيْلْ‌را گرفته آنهارا به آن يعني بچوبِ يهُوْداه خواهم گذاشت و آنهارا يك چوب خواهم ساخت كه در
دستم يكي خواهند شد (٢٠) و آن چوبهائي كه بر آنها مينويسي در مدِّ نظرِ ايشان در دستت باشند (٢١) و

بایشان بگو که * خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من بني إسرائیل را از میانِ طوائفي که بآنها رفتند
گرفته ایشان را از اطراف جمع خواهم کرد و ایشان را بزمینِ ایشان خواهم آورد (۲۲) و ایشان را در زمین در
کوههاي إسرائیل يك أمّت گردانیده از براي همگيء ایشان يك مَلِك سلطنت خواهد نمود و بارِ دیگر دو
أمّت نبوده بدو مملکت بارِ دیگر تقسیم نخواهند شد (۲۳) و بارِ دیگر از اصنامِ خود و مکروهاتِ خود و
همگيء معصیتهاي خود ملوّث نخواهند شد و من ایشان را از تماميء مسکنهایشان که در آنها گناه ورزیدند
خلاصي خواهم داد و ایشان را طاهر نموده ایشان از براي من قوم و من از براي ایشان خدا خواهم بود *
(۲۴) و بندهء من داوُد پادشاهِ ایشان خواهد بود و براي همگيء ایشان شبانِ یگانه خواهد شد که ایشان
در احکامِ من رفتار نموده فرائضم را منظور داشته آنهارا بجا خواهند آورد (۲۵) و در زمیني که ببندهء خود
یعقوب دادم که در آن پدرانِ ایشان ساکن بودند سکونت خواهند نمود و در آن ایشان و پسرانِ ایشان
و پسرانِ پسرانِ ایشان تا به ابد ساکن خواهند بود و بندهءَم داوُد دائماً سلطانِ ایشان خواهد بود *
(۲۶) و من با ایشان عهدِ سلامتي را که براي ایشان عهدِ دائمي خواهد بود خواهم بست و ایشان را
تأسیس نموده بسیار خواهم گردانید و در میانِ ایشان مقامِ مقدّسِ خودرا ابداً قرار خواهم داد (۲۷) و
مسکنِ من در ایشان بوده من از براي ایشان خدا و ایشان از براي من قوم خواهند بود (۲۸) و هنگامي
که مقامِ مقدّسِ من در میانِ ایشان است طوائف خواهند دانست که خداوند و مقدّس سازندهء إسرائیل
من مي باشم *

(فصلِ سي و هشتم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و کلام خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي فرزندِ آدم روي خودرا به گُوگ در زمینِ ماگُوگ
بسرورِ روش و مِشِك و تُوبَل گردانیده بر ضدّش نبوّت نما (۳) و بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که *
اینك اي گُوگ سرورِ روش و مِشِك و تُوبَل من بر ضدّ توام (۴) و ترا گردش میدهم و قلّابِ خودرا بچانهات
گذاشته ترا و تماميء لشکرَت را از اسبان و سواران که همگيء ایشان بلباسِ کامل ملبّس اند جمعیّتِ بزرگ
با سپر و جُنّه و جملهء ایشان شمشیربند اند بیرون خواهم آورد (۵) و بهمراهِ ایشان فارس و کوش و
فوط و همگيء ایشان سپر و کلاهخود دار (۶) گُومِر و تماميء فوجهایش و خاندانِ توگرماه و همگيء
فوجهایش از جانبِ شمال قومهاي بسیاري با تو اند * (۷) آماده شده خویشتن را حاضر ساز تو و همگيء
جمعیّتهائي که نزدِ تو جمع آمده اند و تو بجههِ ایشان سلطان باش (۸) و روزهاي بسیاري سردار بوده
بسالهاي آخرین بزمیني که [ساکنانش] از شمشیر باز پس آورده از قومهاي بسیار جمع شدند یعني
بکوههاي إسرائیل که پیوسته خراب شدند خواهي آمد ایشان از میانِ طوائف باز پس آورده شده همگيء
ایشان باطمینان ساکن اند (۹) خروج نموده مانندِ تندباد برمي آئي تا آنکه زمین را مثلِ ابر مستور
سازي تو و همگيء فوجهایَت و اقوامِ بیشماري که با تو اند * (۱۰) خداوند خدا چنین میفرماید که در
آن روز واقع میشود که فکرها بر قلبت خطور نموده تدبیرِ بدرا خواهي نمود (۱۱) و خواهي گفت که

بزمینِ دِهاتِ بی حصار برآیم بکسانی که آرامگزین شده تمامیء ایشان به اطمینان ساکن اند و ایشان دربی‌حصارها می‌نشینند که آنهارا پُشت‌بندها و درها نیست روانه شوم (۱۲) جهةِ غارت گرفتن و یغما بُردن تا آنکه دستِ خودرا بخرابیهائی که [تازه] معمور شدند و بقومی که از میانِ طوائف جمع شدند که اموال و امتعهرا تحصیل نموده درنافِ زمین ساکن اند برگردانی (۱۳) شِبا و دِدانْ و تاجرانِ تَرْشِیش و تمامیء مردمانِ شیرونَش بتو خواهند گفت که آیا تو جهةِ گرفتنِ غارت برآمده و آیا جهةِ بُردنِ یغما جمعیّت‌را جمع کرده تا که نقره و طلارا برداری و اموال و امتعهرا بگیری و تاراجِ عظیم‌را به بَری * (۱۴) بنابراین ای فرزندِ آدم نبوّت نموده گُوگ‌را بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که در آن روز حینی که قومِ من اِسْرائیْل بامنیّت ساکن اند آیا باین عارف نخواهی بود (۱۵) پس از مکانهایَت از جانبِ شمال خواهی آمد تو و قومهای بسیاری که با تو اند همهگیء ایشان فارسِ اسبان و جمعیّتِ عظیم و لشکرِ بیشمار (۱۶) و برقومِ منِ اِسْرائیْل خواهی برآمد تا آنکه زمین‌را مثلِ ابر مستور سازی و در ایّامِ آخرین این بوقوع خواهد پیوست که ترا بزمینِ خودَم بیآورم تا که طوائف بمن عارف باشند حینی که در تو ای گُوگْ درمدّ نظرِ ایشان وصفِ تقدیس یابم * (۱۷) خداوند خدا چنین میفرماید که آیا تو آن نیستی که در ایّامِ سابق بواسطهء بندهگانَم پیغمبرانِ اِسْرائیْل که در آن روزها و سالها نبوّت مینمودند در بارهء‌اَت گفتم که ترا برایشان خواهم آورد (۱۸) خداوند خدا میفرماید که در آن روز روزی گُوگْ بر زمینِ اِسْرائیْل می‌آید واقع میشود که حدّتِ من بردماغَم برمی‌آید (۱۹) و درغیرتِ خود و درآتشِ غضبِ خود فرمودم که درآن روز بر زمینِ اِسْرائیْل البتّه ارتعاشِ عظیمی خواهد بود (۲۰) بحدّی که از حضورِ من ماهیانِ دریا و مُرغانِ هوا و حیواناتِ صحرا و همهگیء حشراتی که بر زمین می‌جنبند و تمامیء انسانیانی که بر روی ارض اند خواهند لرزید و کوهها سرنگون و قلّهها خواهند افتاد و هرحصار بزمین افتاده خواهد گردید (۲۱) و خداوند خدا میفرماید که شمشیررا برضدّش درتمامیء کوههایَم خواهم طلبید که شمشیرِ هر یك برضدِ برادرَش خواهد بود (۲۲) و اورا با طاعون و خون حکم خواهم نمود و بارانِ شدید و سنگهای تگرگ و آتش و گوگرد براو و برفوجهایَش و برقومهای بسیاری که با وَیْ اند خواهم بارانید * (۲۳) و خویشتن‌را درنظرِ طوائفِ بسیاری معظّم و مقدّس و معروف خواهم گردانید و خواهند دانست که خداوند مَنم *

(فصلِ سی و نهم مشتمل بربیست و نه آیه)

(۱) پس تو ای فرزندِ آدم بر ضدّ گُوگْ نبوّت نموده بگو که خداوند خدا چنین میفرماید که اینك ای گُوگِ سرورِ رُوشْ و مِشِكْ و تُوبَلْ برضدّ تو ام (۲) و ترا گردش میدهم و ترا آواره گردانیده از جانبِ شمال بیرون خواهم آورد و ترا بر کوههای اِسْرائیْل روانه خواهم ساخت (۳) و کمانَت‌را از دستِ چپَت تکانیده تیرهایَت‌را از دستِ راستَت افتاده خواهم گردانید (۴) و بر کوههای اِسْرائیْل تو و همهگیء فوجهایَت و اقوامی که با تو اند خواهید افتاد و ترا بمرغانِ درنده بهرصاحبِ پر و بسباعِ صحرا جهةِ غذا

خواهم داد (۵) خداوند خدا میفرماید که بر رویِ صحرا خواهي افتاد زیرا که من فرموده ام * (۶) و آتشي بر ماگوگْ و کساني که درجزائر به امنیّت ساکن اند خواهم انداخت و خواهند دانست که خداوند مَنم (۷) و اسمِ مقدّسِ خودرا درمیانِ قومَم اِسْرائیلْ معروف خواهم گردانید و اسمِ مقدّسِ خودرا بارِ دیگر بملوّث نمودن وا نخواهم گذاشت و طوائف خواهند دانست که من خداوند و قدّوسِ اِسْرائیلم (۸) و خداوند خدا میفرماید که اینك مي‌آید و واقع میگردد روزي که در بارهٔآش گفتم این است * (۹) و ساکنانِ شهرهاي اِسْرائیلْ بیرون آمده اسلحه‌هارا از سپر و جُنّه و کَمان و تیر و چوبِ‌دستي و نیزه افروخته خواهند سوزانید بلکه آنهارا مدّتِ هفت سال خواهند سوزانید (۱۰) و هیزم‌را از صحرا نیآورده از جنگلها قطع نخواهند نمود زیرا که اسلحه‌هارا بآتش خواهند سوخت و غارت‌کننده‌گانِ خودرا غارت خواهند کرد و یغما بَرنده‌گانِ خودرا بیغما خواهند بُرد فرمانِ خداوند خدا این است * (۱۱) و در آن روز واقع میشود که در آنجا در اِسْرائیلْ زمینِ مزاري یعني درّهٔ مسافرانِ طرفِ شرقيِ دریارا به گوگْ خواهم داد و آن مسافران‌را مسدود خواهد کرد و در آنجا گوگْ و تماميِ گروهَش‌را مدفون خواهند نمود و آنرا درّهٔ گروهِ گوگْ خواهند نامید (۱۲) و خانَدانِ اِسْرائیلْ مدّتِ هفت ماه مشغولِ دفنِ ایشان خواهند شد جهةِ طاهرنمودنِ زمین (۱۳) بلکه تماميِ قومِ ولایت مشغولِ دفنِ ایشان خواهند شد خداوند خدا میفرماید که در روزي که وصفِ جلال مي یابم مورثِ نیکناميِ ایشان خواهد بود (۱۴) و مردمانِ مداميرا تعیین خواهند نمود تا آنکه از زمین عبور نموده با مسافران جهةِ طاهرنمودنَش باقي مانده‌گانِ بر رويِ زمین‌را مدفون سازند و بمرورِ هفت ماه تجسّس خواهند نمود (۱۵) و مسافران حیني که در زمین میگذرند و استخوانِ آدمي‌را مي‌بینند نزدِ آن نشاني بنا کنند تا آنکه دفن کننده‌گان آنرا در درّهٔ گروهِ گوگْ مدفون سازند (۱۶) و در آنجا نیز شهرِ هامُونَهْ نام خواهد بود بدین منوال شهررا طاهر خواهند ساخت (۱۷) و اي فرزندِ آدم خداوند خدا چنین میفرماید که تو بمرغان بهرصاحبِ پر و به همه‌گيِ سباعِ صحرا بگوکه * جمع شده بیآئید از هر طرف بذبائحي که من از براي شما ذبح مینمایم گرد آئید بقربانيِ عظیم برکوههاي اِسْرائیلْ تا آنکه گوشت‌را بخورید و خون‌را بنوشید (۱۸) گوشتِ جبّاران‌را خواهید خورد و خونِ سرورانِ زمین‌را خواهید نوشید از قوچها و برّه‌ها و بُزها و گاوها که همه‌گيِ آنها از پرواریهاي باشانْ اند (۱۹) و چربي‌را تا بسیري خواهید خورد و خون‌را تا بمستي خواهید نوشید از ذبیحهٔ من که بجهةِ شما ذبح مینمایم (۲۰) خداوند خدا میفرماید که شما بر سفرهٔ من از اسبان و سواران و پهلوانان و هر مردِ جنگي سیرخواهید شد * (۲۱) و جلالِ خودرا در میانِ طوائف نمایان خواهم ساخت و تماميِ طوائف حکمي که اجرا داشتم و دستم‌را که برایشان گذاشتم خواهند دید (۲۲) و خانَدانِ اِسْرائیلْ از آن روز و بعد خواهند دانست که خداوند خداي ایشان مَنم (۲۳) و نیز طوائف خواهند دانست که خانَدانِ اِسْرائیلْ بسببِ عصیانِ خودشان اسیر شدند چونکه بمن عصیان ورزیدند و رويِ خودرا از ایشان پوشیدم و ایشان‌را بدستِ دشمنانِ ایشان تسلیم نمودم که همه‌گيِ ایشان از شمشیر افتادند (۲۴) موافقِ پلیديِ

ايشان و مطابقِ عصيانِ ايشان با ايشان رفتار نموده روي خودرا از ايشان پوشيدم * (۲۵) بنابراين خداوند خدا چنين ميفرمايد كه حال اسيرشدهگانِ يَعْقُوبْرا بازپس آورده بتماميء خانَدانِ اِسْرائِيلْ مرحمت خواهم فرمود و به پاسِ خاطرِ اسمِ مقدّسم غيرتِ خودرا عَيان خواهم نمود (۲۶) بعد از آني كه بارِ رسوائيء خودشانرا و بارِ تماميء اعمالِ بدي كه برضدّ من مرتكب گرديدند حيني كه در زمينِ خودشان بيوجودِ ترسانندهء بامنيّت ساكن بودند كشيده باشند (۲۷) هنگامي كه ايشانرا از اقوام برگردانيده ايشانرا از زمينِ دشمنانِ ايشان جمع مينمايم و در مدِّ نظرِ طوائفِ بسيار وصفِ تقديس در ايشان ميابم (۲۸) آنگاه خواهند دانست كه من خداوند خداي ايشانم كه بعد از اسير دادنّم ايشانرا بطوائف ايشانرا بزمينِ خودشان جمع نموده ام و بارِ ديگر احدي از ايشانرا در آنجاها وا نگذاشته ام (۲۹) و خداوند خدا ميفرمايد كه بارِ ديگر وقتي كه روحِ خودرا بخانَدانِ اِسْرائِيلْ ميريزم روي خودرا از ايشان نخواهم پوشيد *

(فصلِ چهلم مشتمل برچهل و نه آيه)

(۱) و در سالِ بيست و پنجم اسيريء ما ابتداي سال بدهمِ ماه در سالِ چهاردهم بعد از تسخير شدنِ شهر در خودِ آن روز دستِ خداوند برمن مؤثّرشده مرا بآنجا آورد (۲) در رؤياهاي خدائي مرا بزمينِ اِسْرائِيلْ آورد و مرا بركوهِ بسياربلندي كه نزدِ آن از طرفِ جنوب مانندِ ابنيهء شهر بود نهاد * (۳) و مرا بآنجا آورد و اينك مردي كه نمايشَش مانندِ نمايشِ برنج بود نمايان شد و دردستَش ريسمانِ كتاني و نَيْء پيمايشيرا داشت و بآن دروازه مي‌ايستاد (۴) و آن مرد بمن گفت كه * اي فرزندِ آدم با چشمانَت بنگر و باگوشهايَت بشنو و دلِ خودرا بهر چه كه بتو مينمايم مشغول ساز زيرا كه باينجا آورده شدهء تا كه بتو بنمايم پس هر چه كه به بيني بخانَدانِ اِسْرائِيلْ اعلام كن * (۵) و اينك از خارجِ خانه دَوْراً ديواري و بدستِ آن مرد نَيْء پيمايشِ شش ذراعي كه هر ذراعَش يك ذراع و چهار انگشت بود و عرضِ آن بُنيان يك نَيْ و ارتفاعَشرا يك نَيْ پيمود * (۶) و بدروازهء كه رويَش بسمتِ مشرقي بود در آمده به پلّههايَش برآمد و آستانهء دروازهرا كه عرضاً يك نَيْ بود و آستانهء ديگري كه عرضاً يك نَيْ بود پيمود (۷) و طولِ هرحجره يك نَيْ و عرضِ هر حجره يك نَيْ و مابينِ حجرهها پنج ذراع و آستانهء دروازهء پهلوي رواقِ آن دروازه از اندرون يك نَيْ بود (۸) و رواقِ دروازهرا از اندرون يك نَيْ پيمود (۹) پس رواقِ دروازهرا هشت ذراع پيمود و ستونهايَش دو ذراع و رواقِ دروازه از اندرون بود (۱۰) و حجرههاي دروازهء بسمتِ شرقي سه از اين طرف و سه از آن طرف پيمايشِ هرسه مساوي و پيمايشِ ستونها از اين طرف و از آن طرف نيز مساوي (۱۱) و عرضِ دهنهء دروازهرا ده ذراع و طولِ آن دروازهرا سيزده ذراع پيمود (۱۲) و حاشيهء برابرِ حجرهها يك ذراع و حاشيهء ديگري از آن طرف هم يك ذراع بود و آن حجرهها از اين طرف شش ذراع و هم از آن طرف شش ذراع (۱۳) و آن دروازهرا از بامِ يك حجره تا بامِ حجرهء ديگرَش عرضَشرا بيست و پنج ذراع پيمود و دَرمقابلِ دَر بود (۱۴) و ستونهارا شصت ذارع ساخت كه در اطرافِ

دروازه تا بستونهاي متّصلِ بحياط وضع شدند (١٥) و از روي دروازهٔ مدخلي تا روي رواقِ دروازهٔ اندروني پنجاه ذراع بود (١٦) و از اندرونيِ دروازه دَوْراً بجهةِ حجرها و ستونها و همچنان بجهةِ رواق پنجرهاي سهسو بود و پنجرها دَوْراً از اندرون بود و بر ستونها درختانِ خرما * (١٧) پس مرا بحياطِ بيروني آورد و اينك از براي آن حياط دَوْراً حجرها و سنگ بستي وضع بود و بر آن سنگ بست سي حجره بود (١٨) و سنگ بستي به پهلوي دروازها در برابرِ درازيِ آن دروازها سنگ بستِ تحتاني بود (١٩) و عرضش‌را از برابرِ دروازهٔ تحتاني تا بروي حياطِ اندروني خارجاً صد ذراع بمشرق و شمال پيمود * (٢٠) و دروازهٔ كه رويش بسمتِ شمالِ حياطِ بيروني بود طولش و عرضش‌را پيمود (٢١) و حجرهايش سه از اين طرف و سه از آن طرف و ستونهايش و رواقهايش موافقِ پيمايشِ دروازهٔ اوّلين طولش پنجاه ذراع و عرضش بيست و پنج ذراع بود (٢٢) و پنجرهايش و رواقهايش و درختانِ خرمايش موافقِ پيمايشِ دروازهٔ كه بسمتِ مشرق نگرانست بود و بهفت پلّه بآن بر مي آمدند و رواقهايش در برابرِ دروازها بود (٢٣) و دروازهٔ حياطِ اندروني در برابرِ دروازهٔ شمالي و مشرقي بود و از دروازهٔ تا بدروازهٔ صد ذراع پيمود * (٢٤) پس مرا بسمتِ جنوب آورد و اينك دروازهٔ بسمتِ جنوب كه ستونهايش و رواقهايش‌را مثلِ اين پيمايش‌ها پيمود (٢٥) و براي آن و براي رواقهايش دَوْراً پنجرها مثلِ اين پنجرها بود طولش پنجاه ذراع و عرضش بيست و پنج ذراع (٢٦) و خصوصِ بر آمدنِ بآن هفت پلّه بود و رواقهايش رو بروي آنها بود و درختانِ خرما بر ستونهاي دروازه يكي از اين طرف و يكي از آن طرف بود (٢٧) و از براي حياطِ اندروني بطرفِ جنوب نيز دروازهٔ بود و از دروازهٔ تا بدروازهٔ بسمتِ جنوب صد ذراع پيمود * (٢٨) و مرا از دروازهٔ جنوبي بحياطِ اندروني آورد و دروازهٔ جنوبي‌را مثلِ اين پيمايش‌ها پيمود (٢٩) و حجرهايش و ستونهايش و رواقهايش مانندِ اين پيمايشها بودند و از براي آن و رواقهايش دَوْراً پنجرها بود طولش پنجاه ذراع و عرضش بيست و پنج ذراع بود (٣٠) و رواقها دَوْراً طولش بيست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود (٣١) و رواقهايش بحياطِ بيروني ميرسيد و درختانِ خرما بر ستونهايش بود و خصوصِ برآمدنِ بآن هشت پلّه بود * (٣٢) پس مرا بحياطِ اندروني بسمتِ شرقيش آورد و آن دروازه‌را مثلِ پيمايشاتِ مذكوره پيمود (٣٣) و حجرهايش و ستونهايش و رواقهايش موافقِ اين پيمايشها بود و از براي آن و از براي رواقهايش دَوْراً پنجرها بودند طولش پنجاه ذراع و عرضش بيست و پنج ذراع (٣٤) و رواقهايش بسوي حياطِ بيروني بود و بر ستونهايش از آن طرف و از اين طرف درختان خرما و خصوصِ برآمدنِ بآن هشت پلّه بود * (٣٥) و بعد مرا بدروازهٔ شمالي آورد و آن‌را مثلِ اين پيمايشات پيمود (٣٦) حجرهايش‌و ستونهايش و رواقهايش و پنجرهايش دَوْراً طولش پنجاه ذراع و عرضش بيست و پنج ذراع (٣٧) و ستونهايش بسوي حياطِ بيروني بود و بر ستونهايش از اين طرف و از آن طرف درختانِ خرما و خصوصِ برآمدنِ بآن هشت پلّه بود (٣٨) و حجرهٔ كه مدخلش در ميانِ ستونهاي دروازها وضع شدهٔ است بود كه در آن قربانيهاي سوختني شُستشو ميشد (٣٩) و در رواقِ دروازه دو خوان

از این طرف و دو خوان از آن طرف بودند تا آنکه بالاي آنها قربانيء سوختني و قربانيء رفعِ گناهي و قربانيء تقصیريرا ذبح نمایند (۴۰) و بر پهلوي بیروني حینِ برآمدنِ بدهنهء دروازهء شمالي دو خوان و بر پهلوي دیگر که در رواقِ دروازه بود نیز دو خوان بودند (۴۱) چهار خوان از این طرف و چهار خوان از آن طرف بر پهلوي دروازه بودند هشت خوان جهةِ ذبح نمودنِ بر آنها (۴۲) و چهار خوان جهةِ قربانيء سوختني از سنگهاي تراش بودند طولَش یك ذراع و نیم و عرضَش یك ذراع و نیم و ارتفاعَش یك ذراع و بالاي آنها آلاتي که با آنها قربانیهاي سوختني و ذبیحهرا ذبح مینمودند نهادند (۴۳) و از گرداگرد در اندرون لبههاي چهار انگشتي پیوسته شدند و گوشتِ قرباني بر آن خوانها * (۴۴) و بیرون از دروازهء اندروني حجرههاي مغنّیان در حیاطِ اندروني که به پهلوي دروازهء شمالي است بود و روي آنها بسمتِ جنوب بود یکي نیز بر پهلوي دروازهء مشرقي که رویَش بطرفِ شمال است بود (۴۵) و بمن گفت این حجرهء که رویَش بسمتِ جنوب است از براي کاهناني است که خدمتِ خانهرا منظور میدارند (۴۶) و حجرهء که رویَش بطرفِ شمال است از براي کاهناني است که خدمتِ مذبحرا منظور میدارند اینان اند پسرانِ صادوق از فرزندانِ لیوي که بخداوند جهةِ خدمتَش تقرّب میجویند * (۴۷) و حیاطرا پیمود طولَش صد ذراع و عرضَش صد ذراع چهار گوشه و مذبح در برابرِ خانه بود * (۴۸) و مرا برواقِ خانه آورده ستونهاي آن رواقرا پیمود پنج ذراع از این طرف و پنج ذراع از آن طرف و عرضِ دروازه سه ذراع از این طرف و سه ذراع از آن طرف بود (۴۹) و طولِ رواق بیست ذراع و عرضَش یازده ذراع و از پلّههایَش بر آن برمي آمدند و قُربِ آن ستونها [دو] عمود یکي از این طرف و دیگري از آن طرف بودند *

(فصلِ چهل و یکم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) پس مرا به هیکل آورد و ستونهارا که عرضِ آنها شش ذراع از این طرف و عرضِ آنها شش ذراع از آن طرف موافقِ عرضِ چادر بود پیمود (۲) و عرضِ دَر ده ذراع و پهلوهاي دَر پنج ذراع از این طرف و پنج ذراع از آن طرف بودند طولَشرا چهل ذراع و عرضَشرا بیست ذراع پیمود * (۳) و به اندرون داخل شده چوبهاي دَررا دو ذراع و خودِ دَررا شش ذراع و عرضِ دَررا هفت ذراع پیمود (۴) و طولَشرا بیست ذراع و عرضَشرا بیست ذراع در برابرِ هیکل پیمود و بمن گفت که قدسِ قدّوسین این است * (۵) و دیوارِ خانهرا شش ذراع پیمود و حجرههاي پهلوئي دَوْرًا از اطرافِ خانه عرضاً چهار ذراع بود (۶) و آن حجرههاي پهلوئي مرتبه بمرتبه سي و سه تا و آن حجرهها باوجودي که بدیوارِ خانه از گرداگرد خصوصِ یافتنِ اتّکاء میرسیدند امّا بدیوارِ خانه ملصق نمیگردیدند (۷) و عرضِ حجرههاي محیطه مرتبه بمرتبه زیاد میشد چونکه محوّطهء خانه اطرافِ خانهرا مرتبه بمرتبه احاطه مينمود بنابراین عرضِ خانه فَوْقًا أزْیَدْ بود بدین منوال فضاي حجرهها از تحتاني تا فوقاني زیادتر بودند (۸) و ارتفاعِ خانهرا از هر طرف دیدم که بُنیانِ حجرهها یك نَيْء کامل یعني

شش ذراعِ اصلي بود * (۹) و بطرفِ بيروني عرضِ ديوارِ حجرههاي پهلوئي پنج ذراع و زميني كه باقي ميماند مكانِ حجرههاي پهلوئي كه بخانه ملصق شدند بود (۱۰) و مابينِ حجرهها دَوْرًا از اطرافِ خانه عرضش بيست ذراع بود (۱۱) و دَرهاي حجرههاي پهلوئي بسوي زمينِ باقي ماندهٔ دَري بسوي شمال و دَرِديگر بسوي جنوب بود و زمينِ باقي ماندهٔ عرضش از گرداگرد پنج ذراع بود * (۱۲) و بنائي كه رو بروي مكانِ جداگانه بگوشهٔ سمتِ مغرب بود عرضش هفتاد ذراع و ديوارِ بنا عرضش از گرداگرد پنج ذراع و طولش نود ذراع بود (۱۳) پس خانهرا پيمود طولش صد ذراع و مكانِ جداگانه و عمارت و ديوارهايش طولاً صد ذراع بود (۱۴) و عرضِ جبههٔ خانه و مكانِ جداگانه بسمتِ مشرق صد ذراع بود * (۱۵) و طولِ عمارتي كه در برابرِ مكانِ جداگانه و آنچه كه در عقبش بود پيمود با غُرفهها از اين طرف و از آن طرف صد ذراع و هم هيكلِ اندروني و رواقهاي حياطرا (۱۶) و آستانهها و پنجرههاي سهسو و غَرفهها از اطراف سه طبقههاي آنها در برابرِ هر آستانه از گرداگرد و از زمين تا به پنجرهها چوب پوش بود و خودِ پنجرههارا هم ستري بود (۱۷) و مافوقِ دَرحتّيٰ خانهٔ اندروني و بيروني و بر تماميءِ ديوار از گرداگرد از اندرون و بيرون بر طبقِ پيمايشات * (۱۸) كَرُوبِيانْ و درختانِ خرما بطوري مصوّرشدند كه درختِ خرمائي مابينِ كَرُوبْ و كَرُوبْ بود و هر كَرُوبْ‌را دو رو بود (۱۹) و روي انساني از اين طرف بسوي درختِ خرما و روي شير از آن طرف بسوي درختِ خرما دَوْرًا در تماميءِ خانه مصوّر بود (۲۰) از زمين تا فوقِ دَر كَرُوبِيانْ و درختانِ خرما مصوّر بودند و هم بر ديوارِ هيكلِ (۲۱) و ستونهاي هيكل چهارگوشه و نسبت به جبههٔ مُقامِ مقدّس نمايشِ اين مثلِ نمايشِ آن بود * (۲۲) و مذبحِ چوبي ارتفاعش سه ذراع و طولش دو ذراع وگوشههايش و طولش و ديوارهايش از چوب بودند و بمن گفت خواني كه در حضورِ خداوند است اين است (۲۳) و از براي هيكل و مقامِ مقدّس دو دَر بود (۲۴) و جهةِ هر يك از آن دَرها دو مصراع بود يعني دو مصراعِ گردشكنندهٔ دو مصراع از براي اين يك و دو مصراع از براي آن ديگر (۲۵) و بر آنها يعني بر دَرهاي هيكل كَرُوبِيانْ و درختانِ خرما مصوّر بودهٔ بنهجي كه بر ديوارها مصوّر بودند و چوبهاي ضخيم خارجًا برروي رواق ملصق بودند (۲۶) و بر كتفهاي رواق از اين طرف و از آن طرف و بر حجرههاي پهلوئيءِ خانه پنجرههاي سهسو و درختانِ خرما بودند و هم چوبهاي ضخيم *

(فصلِ چهل و دويم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) پس مرا بحياطِ بيروني براهِ سمتِ شمالي بيرون آورد و مرا بحجرهئي كه رو بروي مكانِ جداگانه و هم رو بروي عمارت بطرفِ شمال بود آورد (۲) بمكاني كه طولش بدَرِ شمالي صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع بود (۳) در مقابلِ بيست ذراعي كه براي حياطِ اندروني بود و در مقابلِ سنگبستي كه براي حياطِ بيروني بود غُرفه رو بروي غُرفه بسه طبقه (۴) و در برابرِ حجرهها گذرگاهي از اندرون كه عرضش دهٔ ذراع بود و هم راهِ يكذراعي موجود و دَرهاي آنها بسمتِ شمال بود (۵) و حجرههاي فوقاني كمتر بودند چونكه آن غُرفهها از اينها يعني از تحتانيها و اوسطيهاي عمارت تنگتر بودند (۶) زيرا كه آنها سه طبقه بودهٔ مثلِ ستونهاي حياطها

ستونها نداشتند بنابراين اينها از زمينِ تحتانيها و اوسطيها تنگتر بودند * (۷) و ديوارِ بيروني در مقابلِ
حجرهها بسوي حياطِ بيروني طولَش در مقابلِ آن حجرهها پنجاه ذراع بود (۸) زيرا طولِ حجرههاي حياطِ
بيروني پنجاه ذراع بود و اينك در مقابلِ هيكل صد ذراع (۹) و از طرفِ شرقي مدخلي بزيرِ آن حجرهها
ميبود حيني كه كسي از حياطِ بيروني بآنها در ميآمد (۱۰) و در عرضِ ديوارِ سمتِ شرقيء حياط رو بروي
مكانِ جداگانه و هم رو بروي عمارت حجرههائي بود (۱۱) و در مقابلِ آنها گذرگاهي مثلِ نمايشِ راهِ
حجرههائي كه بسمتِ شمال بود موجود موافقِ طولِ آنها و مطابقِ عرضِ آنها و تماميء مَخْرجهاي آنها مثلِ
قانونهاي آنها و هم مانندِ مدخلهاي آنها بود (۱۲) و مثلِ مُدخلهاي حجرههاي سمتِ جنوب بسرِ راه دَري
بود يعني براهي كه راست بروي ديوار بسمتِ شرقي است حينِ داخل شدنِ به آنها * (۱۳) و بمن گفت كه
حجرههاي شمالي و حجرههاي جنوبي كه در برابرِ مكانِ جداگانه اند آنها حجرههاي مقدّس اند كه در آنها
كاهناني كه بخداوند تقرّب ميجويند قدسِ قدسيّينرا ميخورند و در آنجا قدسِ قدسيّينرا ميگذارند و هم
هديّههاي آردي و قربانيهاي رفعِ گناهي و قربانيهاي تقصيريرا چونكه مقام مقدّس است (۱۴) و هنگامي كه
كاهنان داخلِ آن ميگردند از مقامِ مقدّس بحياطِ بيروني نميروند بلكه لباسِ ايشان كه در آنها خدمت
ميكردند در آنجاها وا ميگذارند بجهةِ مقدّس بودنِ آنها و لباسهاي ديگر بپوشند و بچيزهائي كه متعلّقِ بخلق
است نزديك آيند * (۱۵) و بعد از انجام رسانيدنَش پيمايشاتِ خانهء اندرونيرا مرا بسوي دروازهء كه
رويَش بسمتِ شرقي است آورد و آنرا ازگرداگرد پيمود (۱۶) و سمتِ شرقيرا به نَيْء پيمايشي پانصد نَيْ
پيمود يعني سراسر به نَيْء پيمايشي (۱۷) و سمتِ شماليرا نيز پانصد نَيْ پيمود يعني سراسر به نَيْء
پيمايشي (۱۸) و سمتِ جنوبيرا هم پانصد نَيْ پيمود يعني به نَيْء پيمايشي (۱۹) و بسمتِ مغرب نيز
گردش كرده پانصد نَيْ پيمود يعني به نَيْء پيمايشي (۲۰) آنرا بچهار سمت پيمود و وَيْرا از هر طرف
ديواري بود طولاً پانصد نَيْ و عرضاً پانصد نَيْ جهةِ جدا كردن درميانِ مقامِ مقدّس و غيرِ مقدّس

(فصلِ چهل و سيوم مشتملِ بر بيست و هفت آيه)

(۱) و مرا بدروازه يعني دروازهء كه بسمتِ شرقي نگران است آورد (۲) و اينك جلالِ خداي إِسْرائِيْلْ بسمتِ
شرقي آمد و آوازَش مثلِ خروشِ آبهاي بسيار بود و زمين بسببِ جلالَش منوّر شد (۳) و اين ديدنيها مثلِ
ديدنيهائي كه ديده بودم يعني مثلِ ديدنيهائي كه وقت آمدَنم براي خرابيء شهر ديدم بود بلكه آن
ديدنيها مانندِ ديدنيهائي كه بكنارِ نهرِ كِبارْ ديده بودم بود كه برروي خود افتادم * (۴) و جلالِ خداوند
از راهِ دروازهء كه رويَش بسمتِ شرقي است بخانه درآمد (۵) و روح مرا برداشته امر بحياطِ اندروني آورد
و اينك جلالِ خداوند خانهرا پُركرد (۶) و كسيرا كه از خانه بمن تكلّم نمود شنيدم در حالتي كه آن مرد
به پهلويَم ميايستاد (۷) و بمن گفت كه * اي فرزندِ آدم اين است مكانِ كرسيء من و مكانِ پايهايَم كه
درآن درميانِ بني إِسْرائِيْلْ ابداً ساكن خواهم شد كه خاندانِ إِسْرائِيْلْ باردیگر ايشان و ملوك ايشان با

زناهاي خودشان و لاشهاي ملوكِ ايشان در مقامهاي بلندِ ايشان اسمِ مقدّسِ مرا ملوّث نخواهند ساخت (۸) هنگامي كه آستانهء خودشان‌را نزدِ آستانه‌هاي من و ستونهاي خودرا قُربِ ستونهاي من نهادند كه در ميانِ من و ايشان ديواري بود و بس و حيني كه اسمِ مقدّسِ مرا بمكروهاتِ خودشان كه عمل نمودند ملوّث ساختند پس ايشان‌را در حدّتِ خود تلف مينمودم (۹) حال زناهاي خودشان و لاشه‌هاي ملوكِ خودشانرا از من دور نمايند كه من درميانِ ايشان ابداً سكونت خواهم نمود (۱۰) و تو اي فرزندِ آدم بخاندانِ إسْرائيلْ اين خانه‌را اعلام نما تا آنكه از مكروهاتِ خودشان خجل شده طرحَش‌را به پيمايند (۱۱) و اگر از هرچه كه عمل نموده اند خجل شوند بايشان صورتِ اين خانه و طرحَش و مَخْرجها و مدخلهايَش و همه‌گيء صورتهايَش و تماميء قانونهايَش و جميع نقشهايَش و همه‌گيء شريعتهايَش‌را اعلام نما و در مدّ نظرِ ايشان بنويس تا آنكه تماميء صورتَش و همه‌گيء قانونهايَش‌را منظور داشته با آنها عمل نمايند * (۱۲) و قانونِ خانه بسَرِكوه اين است كه تماميء حدودَش دَوْراً قُدسِ قُدسِيِّين باشد اينك قانونِ خانه همين است (۱۳) و پيمايشاتِ مذبح با ذراعها كه هر يك ذراع يك ذراع و چهار انگشتِ متعارفي است و پايه‌اَش و عرضَش يك ذراع ر حدودَش تا به لَبَه‌اَش دَوْراً يك وجب گَوْدالِ مذبح اين است (۱۴) و از آن پايهء زميني إلى لَبَهء تحتاني دو ذراع و عرضَش يك ذراع و از اين لَبَهء كوچك إلى لَبَهء بزرگ چهار ذراع و عرضَش يك ذراع (۱۵) و آتش‌دان چهار ذراع و از آتش‌دان تا مافوق چهار مناره (۱۶) و آتش‌دان طولَش دوازده ذراع و عرضَش دوازده ذراع مُربّع درچهارگوشه‌اَش (۱۷) و لَبَه‌اَش طولاً چهارده ذراع و عرضاً چهارده ذراع درچهارجنبَش وكناره‌ء كه در اطرافَش است نيم ذراع و پايه‌اَش دَوْراً يك ذراع و پلّه‌هايَش بطرفِ شرقي بنگرند * (۱۸) و بمن گفت كه اي فرزندِ آدم خداوند خدا چنين ميفرمايد كه قانونهاي مذبح در روزِ ساختنَش بجهةِ تصعيد نمودنِ قربانيهاي سوختني بر آن و پاشيدنِ خون بر آن اينهايند (۱۹) خداوند خدا ميفرمايد كه بكاهناني كه از لِوِيانْ اند از ذريّهء صادُوق كه جهةِ خدمتم بمن تقرّب مي جويند گوسالهء رفعِ گناهي‌را بدهٔ (۲۰) و از خونَش گرفته به چهارْ مناره‌اَش و بچهارگوشهء لَبَه‌اَش و بكناره‌اَش دَوْراً بمال بدين منوال آن‌را پاك و مصفّى خواهي نمود (۲۱) و گوسالهء رفعِ گناهي‌را گرفته آن‌را بمكانِ معيّنيء خانه خارج از مقامِ مقدّس بسوزاند (۲۲) و در روزِ دويم بُزغالهء بي‌عيبي جهةِ قربانيء رفعِ گناه تقريب نما تا آنكه مذبح‌را بنهجي كه با گوساله پاك نمودند طاهر گردانند (۲۳) و بعد از اينكه طاهركردني‌را باتمام رساني گوسالهء بي‌عيبي و قوچِ بي‌عيبي‌را از گلّه تقريب نما (۲۴) و آنهارا بحضورِ خداوند تقريب خواهي نمود وكاهنان نمك‌را بر آنها خواهند پاشيد و آنهارا جهةِ قربانيء سوختني بخداوند تصعيد خواهند نمود (۲۵) هفت روز هر روزه بُزِ رفعِ گناهي‌را آماده ساز و ايشان گوساله و قوچِ بي‌عيبي‌را از گلّه حاضر نمايند (۲۶) هفت روز مذبح‌را پاك نموده آن‌را طاهر سازند و خويشتن‌را مُخصّص نمايند (۲۷) و بعد از تمام شدنِ آن روزها مأمور است كه بروزِ هشتمين و بعدهُ كاهنان قربانيهاي سوختنيء شمارا و قربانيهاي سلامتيء شمارا برمذبح برسانند و خداوند خدا ميفرمايد كه از شما راضي خواهم شد *

(فصلِ چهل و چهارم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) آنگاه مرا از راهِ دروازهء مقدّسِ بيروني كه بسوي مشرقي نگران است برگردانيد در حالتي كه بسته بود
(۲) و خداوند بمن گفت كه اين دروازه بسته باشد و گُشوده نشود و كسي از آن داخل نشود چونكه خداوند
خداي اِسْرائيلْ از آن داخل گرديده است لهذا بسته باشد (۳) از آنِ سرور است پس سرور جهةِ خوردنِ نان
در حضورِ خداوند در آن بنشيند از راهِ رواقِ دروازه داخل شود و از همان راه بيرون رود * (۴) و نيز مرا
براهِ دروازهء شمالي دربرابرِ خانه آورد و نگريستم و اينك جلالِ خداوند خانهٔ خداوندرا مملوّ ساخت كه من
بر روي خود افتادم (۵) و خداوند بمن فرمود كه اي فرزندِ آدم دلِ خودرا مشغول ساخته با چشمانت بنگر
و بهر چه كه ترا بگويم بجهةِ تماميء قوانينِ خانهء خداوند و همگيء قواعدش با گوشهايت بشنو بلكه دلِ
خودرا بمدخلِ خانه و همگيء مخرجهاي مقامِ مقدّس مشغول ساز (۶) و بخاندانِ عاصيء اِسْرائيلْ بگو كه
خداوند خدا چنين ميفرمايد كه اي خاندانِ اِسْرائيلْ جميعِ مكروهاتِ شما شمارا كفايت نمايند (۷) زيرا
كه پسرانِ غريبهرا كه دلِ ايشان غُلفهدار و گوشتِ ايشان نامختون است آورديد تا آنكه در مقامِ مقدّسِ من
حاضر شده خانهامرا پليد سازند حيني كه نانِ مرا و چربي و خونرا تقريب نموديد و عهدِ مرا بتماميء
مكروهاتِ شما باطل گردانيدند (۸) و شما خدمتِ مقامِ مقدّسِ مرا منظور نداشته ناظرانِ خدمتِ مقامِ مقدّسِ
مرا بهواي خود تعيين نموديد * (۹) خداوند خدا چنين ميفرمايد از تماميء پسرانِ غريبهء كه در ميانِ بني
اِسْرائيلْ اند هيچ پسرِ غريبهء كه دلش غُلفه دار و گوشتش نامختون است بمقامِ مقدّسم داخل نشود (۱۰) و
لِويانِي كه در حينِ آواره گرديدنِ بني اِسْرائيلْ از من دوري ورزيده در پيء اصنامِ ايشان از من آواره گرديدند
البتّه بارِ عصيانِ خودرا خواهند كشيد (۱۱) امّا در مقامِ مقدّسِ من خدمتكار شده ناظرانِ دروازهء خانه و
خادمانِ خانه شوند ايشان قربانيهاي سوختني و ذبائحِ قومرا بكُشند و در حضورِ ايشان براي خدمتِ ايشان
به ايستند (۱۲) خداوند خدا ميفرمايد از آنجائي كه بايشان در حضورِ اصنامِ ايشان خدمت ميكردند و براي
خاندانِ اِسْرائيلْ بمنزلهء سنگِ لغزشِ دهِ عصيان آور گرديدند باين سبب دستِ خودرا بر ايشان بلند كردم كه
بارِ عصيانِ خويشتنرا خواهند كشيد (۱۳) و جهةِ كاهن بودنِ بمن نزدِ من نخواهند آمد تا آنكه در قدسِ
قدّوسين بهر چيزِ مقدّس نزديكي نمايند امّا بارِ رسوائيء خودرا و مكروهاتِ خودرا كه عمل نمودند خواهند
كشيد (۱۴) و ايشانرا ناظرِ خدمتِ خانه در هر خدمتش و هر آنچه كه در آن عمل كرده ميشود خواهم گردانيد *
(۱۵) امّا از لِويانْ كاهنانِ پسرانِ صادُوق كه حينِ آواره شدنِ بني اِسْرائيلْ از من نگاهبانيء مقامِ مقدّسِ
مرا منظور داشتند خداوند خدا ميفرمايد كه ايشان جهةِ خدمت نمودنِ بمن تقرّب بمن خواهند جُست و در
حضورم جهةِ تقريب نمودنِ چربي و خون بمن خواهند ايستاد (۱۶) ايشان بمقامِ مقدّسِ من خواهند در آمد
و جهةِ خدمت نمودن بخوانِ من قُربت جُسته نگاهبانيء مرا منظور خواهند داشت (۱۷) و مأمور است حينِ
در آمدنِ ايشان بدروازههاي حياطِ اندروني كه بلباسهاي كتاني ملبّس شوند و زمانِ خدمت نمودنِ ايشان

دردروازه‌هاي حياطِ اندروني و اندرونَش لباسهاي پشمينه نپوشند (۱۸) دستارهاي كتاني در سرِ ايشان و كمربندهاي كتاني دركمرِ ايشان باشند و بچيزي كه عَرَقْ آورنده است بسته نشوند (۱۹) و حينِ بيرون رفتنِ ايشان بحياطِ بيروني يعني نزدِ خلق بحياطِ بيروني آنگاه لباسِ خودرا كه در آن خدمت ميگردند خلع نمايند و آنهارا در حجره‌هاي مقدّسي بگذارند و بلباسِ غيري ملبّس شده قومرا در لباسهاي خاصّ خودشان تقديس ننمايند (۲۰) سَرِخودرا نتراشند و گيسوهاي خودرا بلند نسازند بلكه سرهاي خودرا بمقراض بچينند (۲۱) و هيچ كاهن وقتِ در آمدنَش به حياطِ اندروني شراب نخورد (۲۲) و زنِ بيوه و يا مطلّقه‌را براي زوجه نمودن نگيرند بلكه از دوشيزه‌هاي نسلِ خاندانِ اِسْرائيلْ و يا بيوهٔ كه از كاهن بيوه مانده باشد بگيرند (۲۳) و قومِ مرا فرقِ ميانِ مقدّس و غيرِمقدّس تعليم دهند و به ايشان تشخيصِ ميانِ طاهر و غيرِ طاهررا اعلام نمايند (۲۴) و ايشان جهةِ دعوي در محكمه ايستاده موافقِ احكامِ من حكم نمايند و در تماميءِ اعيادِ من قوانين و قواعدِ مرا منظور داشته روزهاي سبتِ مرا تقديس نمايند (۲۵) و بميّتهٔ انساني براي ملوّث شدن نزديك نيآيند مگر اينكه جهةِ پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهري كه شوهري نداشته باشد مي توانند ملوّث شوند (۲۶) و بعد از طاهر گرديدنَش از برايَش هفت روز بشمارند (۲۷) و خداوند خدا ميفرمايد كه در روزِ دخولَش بمقامِ مقدّس بحياطِ اندروني جهةِ خدمت نمودنِ در مقامِ مقدّس قرباني رفعِ گناهيءِ خودرا تقريب نمايد * (۲۸) و از براي ايشان بمنزلهٔ ارثيّت باشد كه من بجهةِ ايشان ميراثَم و بايشان در اِسْرائيلْ ملكي ندهيد ملكِ ايشان مَنم (۲۹) هديّهٔ آردي و قربانيءِ رفعِ گناهي و قربانيءِ تقصيري‌را بخورند و هرچيزِ موقوفه در اِسْرائيلْ از آنِ ايشان باشد (۳۰) و نخستين نوبري از هرگونهٔ ميوه‌ها و جميعِ قربانيهاي جنبانيدني از هرقسمِ جنبانيدني‌هاي شما از آنِ كاهنان باشند و نخستين كندهٔ خميرهاي شمارا بكاهن بدهيد تا آنكه بركتي‌را در خانداَت آرام گرداند (۳۱) و كاهنان از هيچ ميّته و يا دريده‌شدهٔ از مرغ و سباع‌را نه خورند *

(فصلِ چهل و پنجم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) و هنگامي كه زمين‌را جهةِ ارثيّت بقرعه تقسيم نمائيد از آن زمين حصّهٔ مقدّس‌را بجهةِ خداوند كه طولَش به طولِ بيست و پنج هزار نَيْ و عرضَش ده هزار نَيْ باشد اِهْدا نمائيد و آن بتماميءِ حدودَش دَوْراً مقدّس خواهد بود (۲) و از اين حصّه بجهةِ مقامِ مقدّس طولاً پانصد نَيْ و عرضاً پانصد نَيْ از هرطرف مربّع باشد و پيرامونَش از هرجانب پنجاه ذراع (۳) و از اين پيمايش طولِ بيست و پنج هزار و عرضِ ده هزار نَيْ به پيما و مقامِ مقدّس كه قدسِ قدّوسين است در آن خواهد بود (۴) حصّهٔ مقدّسِ زمين بجهةِ كاهناني كه در مقامِ مقدّسِ خداوند خدمت كننده و بحضورِ خداوند جهةِ خدمت تقرّب ميجويند باشد براي ايشان مكانِ خانها و مكانِ مقدّس بجهةِ مقامِ مقدّس باشد * (۵) و طولِ بيست و پنج هزار و عرضِ ده هزار از آنِ لِويّاني كه در خانه خدمت ميكنند بر سبيلِ ملك باشد جهةِ بيست خانه * (۶) و مِلكِ شهررا عرضاً پنج هزار و طولاً بيست و پنج هزار به پهلوي هديّهٔ مقدّسي تعيين نمائيد اين از براي تماميءِ خاندانِ اِسْرائيلْ باشد * (۷) و از اين

طرف و از آن طرفِ زمینِ مقدّسی و مِلکِ شهری که در مقابلِ هدیّهٔ مقدّسی است و در برابر مِلکِ شهر از
گوشهٔ مغربی بسوی مغرب و از گوشهٔ مشرقی بسوی مشرق از آنِ سروَر باشد و طولش در برابرِ یکی از آن
حصّه‌ها از سرحدِّ غربی تا بسرحدِّ شرقی باشد (۸) و این زمین در اِسْرائیلْ بجهةِ مِلکیّت او باشد و سروَرانم
قومم‌را بارِ دیگر زور نخواهند کرد و بقیّهٔ زمین از برای خاندانِ اِسْرائیلْ موافقِ اسباطِ ایشان داده شود *
(۹) خداوند خدا چنین میفرماید که ای سروَرانِ اِسْرائیلْ این بجهةِ شما کفایت نماید ظلم و شدّت‌را دور
نموده بعدل و صدق رفتار نمائید و ستمگریِ خودرا از قومِ من رفع نمائید فرمانِ خداوند خدا این است
(۱۰) میزانِ شما مستقیم و اِیفاهِ شما حقّ و بَتِ شما صدق باشد (۱۱) اِیفاهْ و بَتْ بیک پیمایش باشند
بنوعی که بَتْ مشتمل به ده یکِ حُومِرْ و اِیفاهْ نیز به ده یکِ حُومِرْ باشند پیمایشِ آنها موافقِ حُومِرِ آنها باشد
(۱۲) و مثقالِ شما بیست نخود باشد و مانهِ شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال
باشد * (۱۳) و هدیّهٔ که تقریب مینمائید این است یک سُدسِ اِیفاهْ از حُومِرِ گندم و یک سُدسِ اِیفاهْ از
یک حُومِرِ جَوْ (۱۴) و حقِّ روغن یعنی بَتِ روغن این است از کُورْ که حُومِرِ ده بَتی است هدیّهٔ شما عُشرِ
بَتْ باشد زیرا که حُومِرْ ده بَتْ است (۱۵) و از گلّه یک گوسفند از دویست از مرتعِ سیرابیِ اِسْرائیلْ برای
هدیّهٔ آردی و قربانیِ سوختنی و قربانیهای سلامتی تا آنکه جهةِ ایشان کفّاره باشد [تقریب نمائید]
فرمانِ خداوند خدا همین است (۱۶) این قربانی‌را تمامیِ خلقِ زمین برای سرورِ اِسْرائیلی تقریب خواهند
نمود * (۱۷) و بر سروَر لازم است که در عیدها و در غرّهٔ ماهها و در روزهای سبت و در تمامیِ عیدهای
مَعیّنیِ خاندانِ اِسْرائیلْ قربانیهای سوختنی و هدیّهای آردی و هدیّهای ریختنی‌را برساند که او قربانیِ
رفعِ گناهی و هدیّهٔ آردی و قربانیِ سوختنی و قربانیهای سلامتی‌را جهةِ کفّاره برای خاندانِ اِسْرائیلْ حاضر
خواهد نمود * (۱۸) خداوند خدا چنین میفرماید که در روزِ اوّلِ ماهِ نخستین گوساله بی‌عیبی‌را گرفته
مقامِ مقدّس‌را طاهر خواهی نمود (۱۹) و کاهن از خونِ قربانیِ رفعِ گناهی گرفته برستونهای خانه و بچهار
گوشهٔ لَبهٔ مذبح و برستونهای دروازهٔ حیاطِ اندرونی بمالد (۲۰) و در روزِ هفتمِ ماه از برای هر کسِ
گمراهِ ساده‌دل بدین منوال عمل نما تا آنکه خانه‌را کفّاره نمائید * (۲۱) و در روزِ چهاردهمِ ماهِ نخستین
عیدِ فصحِ شما که عیدِ هفت روزه است باشد نانِ فطیری خورده شود (۲۲) و در همان روز آن سروَر جهةِ
خود و جهةِ تمامیِ خلقِ زمین گوساله رفعِ گناهی‌را حاضر سازد (۲۳) و در هفت روزهٔ عید هفت گوساله و
هفت قوچِ بی‌عیبی‌را از راهِ قربانیِ سوختنی بخداوند یوماً فیوماً در آن هفت روز حاضر نماید و هم جهةِ
قربانیِ رفعِ گناهی هر روزه از بزها تکهٔرا (۲۴) و از برای گوساله هدیّهٔ آردی یک اِیفاهْ و از برای قوچ
یک اِیفاهْ و از برای هر اِیفاهْ یک هِینِ روغن حاضر نماید (۲۵) و در روزِ پانزدهمِ ماهِ هفتم وقتِ عیدِ هفت
روزهٔ موافقِ این چیزها عمل نماید یعنی موافقِ قوانینِ قربانیِ رفعِ گناهی و قربانیِ سوختنی و هدیّهٔ
آردی و روغنی *

(فصلِ چهل و ششم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) خداوند خدا چنین میفرماید که دروازهٔ حیاطِ اندرونی که بمشرق نگران است شش روزهای مشغله
بسته شود و در روزِ سبت گشاده گردد و هم در روزِ غرّهٔ ماه مفتوح گردد (۲) و سروَر از راهِ رواقِ دروازهٔ
بیرونی داخل شده به پهلوی ستونهای آن دروازه به ایستد و کاهنان قربانیءِ سوختنی و قربانیهای سلامتیَش‌را
حاضر نموده که او در دهنهٔ دروازه سجده نماید و بیرون رود و آن دروازه تا بغروب بسته نگردد (۳) و
خلقِ ولایت در روزهای سبت و غرّهٔ ماهها در مدخلِ آن دروازه بحضورِ خداوند سجده نمایند * (۴) و
قربانیءِ سوختنی که سروَر در روزِ سبت بخداوند تقریب خواهد نمود شش برّهٔ بی عیب و قوچِ بی
عیبی خواهد بود (۵) و هدیّهٔ آردیَش از برای قوچ یك اِیْفاهْ و هدیّهٔ آردیَش از برای برّهها هرآنچه که از
دستَش برآید و هینِ روغن از برای هر اِیْفاهْ باشد (۶) و در روزِ غرّهٔ ماه یك گوسالهٔ بی عیب و شش برّهٔ
و یك قوچ آنها بی عیب باشند (۷) و هدیّهٔ آردیَش‌را از برای گوساله یك اِیْفاهْ و از برای قوچ یك اِیْفاهْ
حاضر نماید و از برای برّهها هرآنچه که از دستَش برآید و هینِ روغن از برای هر اِیْفاهْ باشد * (۸) و حینِ
داخل گردیدنِ سروَر از راهِ رواقِ آن دروازه داخل شود و از همان راه بیرون رود (۹) و هنگامی که خلقِ
ولایت در عیدهای معیّنی بحضورِ خداوند در آیند آنکه از راهِ دروازهٔ شمالی جهةِ سجده نمودن در می‌آید
از راهِ دروازهٔ جنوبی بیرون رود و آنکه از راهِ دروازهٔ جنوبی در می‌آید از راهِ دروازهٔ شمالی بیرون رود
براهِ دروازه‌ئی که از آن در آمد بر نخواهد گشت بلکه از دروازهٔ پیشِ رویَش بیرون رود (۱۰) و نسبت
بسروَر حینِ در آمدنِ ایشان در میانِ ایشان داخل شود و حینِ خروجِ ایشان بیرون رود * (۱۱) و در ایّامِ
عیدها و اعیادِ معیّنی هدیّهٔ آردی از برای گوساله یك اِیْفاهْ و از برای قوچ یك اِیْفاهْ و جهةِ برّهها هرآنچه
که از دستَش برآید و هینِ روغن برای هر اِیْفاهْ باشد (۱۲) و اگر سروَر قربانیءِ سوختنیءِ ارادتی و یا
قربانیهای سلامتیءِ ارادتی‌را از برای خداوند حاضر نماید آن دروازهٔ که بمشرق نگران است از برایَش
گشوده خواهد شد که او قربانیءِ سوختنیءِ خود و قربانی‌های سلامتیءِ خودرا بنهجی که در روزِ سبت آماده نموده
بود مهیّا خواهد ساخت بعد از آن بیرون رود وبعد از بیرون رفتنَش آن دروازه بسته گردد * (۱۳) و هر روز از
راهِ قربانیءِ سوختنی بجهةِ خداوند یك گوسفندِ یك سالهٔ بی عیب حاضر ساز هر صبح آنرا حاضر ساز (۱۴) و
هر صبح هدیّهٔ آردی‌را از برایَش حاضر کن سُدسِ اِیْفاهْ و ثُلثِ هینِ روغن‌را برای سرشتنِ آردِ رقیق هدیّهٔ
آردی بجهةِ خداوند بحکمِ ابدی است (۱۵) و آن برّه و هدیّهٔ آردی و روغن‌را هر صبح حاضر نمایند که
قربانیءِ سوختنیءِ دائمی است * (۱۶) خداوند خدا چنین میفرماید که اگر آن سروَر بخششی بیکی از
پسرانَش بدهد ارثیّتَش از آنِ پسرانَش باشد بسببِ ارثیّت ملكِ ایشان است (۱۷) و اگر از میراثِ خود
بخششی بیکی از بندگانَش دهد که تا سالِ آزادی از آنِ وَیْ خواهد بود و بعد از آن بآن سروَر راجع
خواهد شد امّا وراثتَش از آنِ پسرانَش جهةِ خودشان خواهد بود (۱۸) و سروَر از میراثِ قوم چیزی نخواهد

گرفت تا آنکه ایشان‌را از ملکهاي ایشان جبراً اخراج نماید و پسرانش‌را از ملكِ خاصِّ خود ارثي خواهد
داد تا آنکه قومِ من هر کس از ملكِ خود پراکنده نشود * (۱۹) پس مرا از مدخلي که به پهلوي دروازه
بود بحجره‌هاي مقدّسِ کاهنان که بسوي شمال نگران اند آورد و اینك در آنجا بهر دو طرف بسمتِ مغرب
مکاني بود (۲۰) و بمن گفت که این است مکاني که کاهنان قربانيء تقصیري و قربانيء رفعِ گناهي‌را میجوشانند
جائي که هدیهء آردي‌را میپزند تا آنکه بحیاطِ بیروني نرفته خلق‌را تقدیس نمایند (۲۱) بعد از آن مرا
بحیاطِ بیروني بر آورد و مرا به چهار گوشهء آن حیاط عابر گردانید و اینك درهر گوشهء آن حیاط حیاطي بود
(۲۲) و در چهار گوشهء آن حیاط حیاطهاي وصلي بود طولاً چهل ذراع و عرضاً سي ذراع و جههِ آن چهار
گوشه پیمایش یکي بود (۲۳) و براي آن چهار دَوْراً دیواري و در زیرِ آن دیوارها از گرداگرد مَطبخها ترتیب
شده بودند (۲۴) و بمن گفت اینها خانهء جوشانندهگان اند جائي که در آن خدمتکارانِ خانه قربانيء خلق‌را
مي جوشانند *

(فصلِ چهل و هفتم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) پس مرا بدَرِ خانه برگردانید و اینك آبها از زیرِ آستانهء خانه بطرفِ شرقي جاري بودند زیرا که روي خانه
بطرفِ شرقي بود و آن آبها از زیرِ جانبِ راستِ خانه از جنوبِ مذبح جاري بودند (۲) بعد مرا از راهِ دروازهء
شمالي بر آورد و مرا از راهِ بیروني بدروازهء بیروني براهي که بطرفِ شرقي نگران است گردش داد و اینك
آبها از جانبِ یمیني جاري بودند * (۳) و حینِ خروجِ آن مرد بطرفِ شرقي که اندازهء در دستش بوده
هزار ذراع پیمود و مرا از آبها گذرانید که آبها بکَعْبَیْن میرسید (۴) و باز هزاري پیمود و مرا از آبها گذرانید
که آبها بزانوها میرسید و باز هزاري پیمود و مرا گذرانید که آبها بکمر میرسید (۵) پس هزاراي دیگر پیمود
نهري که از آن نتوان عبور نمود زیرا که آبها بلند میشدند آبهاي شناگري نهري که عبور از آن نتوان
کرد * (٦) و بمن گفت که اي فرزندِ آدم آیا مي‌بیني پس مرا روانه گردانیده بکنارِ آن نهر برگرداند (۷) و
بعد از برگردیدنم اینك به لبِ نهر از این طرف و از آن طرف درختانِ بسیار بسیار بود (۸) و بمن گفت که
این آبها بناحیهء شرقي جاري میشوند و بوادي فرود آمده بدریا داخل میگردند و بعد از داخل شدن بدریا
آن آبها شیرین میگردند (۹) و واقع میشود که هر جانورِ جنبنده هرجائي که آن نهرها میروند زنده خواهند
ماند و ماهیانِ بسیار بسیار خواهند شد چونکه این آبها بآنجا داخل میگردند شیرین خواهند شد و بهرجائي
که آن نهر داخل میگردد تماميء اینها زنده خواهند ماند (۱۰) و ماهي گیران از عَیْنِ گِدي تا عَیْنِ عِگْلَیم
درکنارهایش خواهند ایستاد که آنها مکانِ گستردنِ دامها خواهند شد و ماهیانِ آنها بنوعِ آنها مثلِ ماهیانِ
دریاي بزرگ بسیار بسیار خواهند بود (۱۱) امّا وَحلها و آبگیرههایش شیرین نخواهند شد بنمك‌زارها وا
گذاشته خواهند شد (۱۲) و بر آن نهر درکنارهایش از این طرف و از آن طرف هر گونهء درختانِ مأکولي
خواهند روئید و برگهایشان پژمرده نخواهد شد و میوههایش کَمْ نخواهد گردید موافقِ ماههایش میوهء تازه
خواهد داد سبب اینکه آبهایش از مقامِ مقدّس جاري گردیده اند و میوههایش براي خوردن و برگهایش

براي معالجه خواهد بود * (١٣) خداوند خدا چنين ميفرمايد كه حدودِ زميني كه دوازده سبطِ إسْرائِيلْ‌را وارث آن خواهيد گردانيد اين است از براي يُوسُفْ دو حصّه (١٤) و آن‌را هر كس مثلِ برادرش بارثيّت خواهيد آورد زيرا كه دستِ خودرا بلند كردم كه آن‌را بپدرانِ شما خواهم داد پس اين زمين از راهِ ارثيّت بشما خواهد افتاد * (١٥) و سرحدّ زمين بطرفِ شمال اين است از درياي بزرگ براهِ حِتْلُونْ تا مدخلِ صِدادْ (١٦) حَماتْ و بِيرُوثاهْ و سِبْرِيمْ كه در ميانِ سرحدِّ دَمِّشِقْ و سرحدِّ حَماتْ است و حاصِيرِ هتّيكُونْ كه بر سرحدِّ حَوْرانْ است (١٧) و سرحدّ از دريا از حَصَرِ عِينُونْ و سرحدِّ دَمِّشِقْ و صافُونِ شمالي و سرحدِّ حَماتْ پس سرحدِّ شمالي اين است (١٨) و سرحدِّ شرقي‌را از حَوْرانْ و دَمِّشِقْ و گِلْعادْ و زمينِ إسْرائِيلْ الي أرْدُنْ يعني از سرحدّ تا بدرياي مشرقي خواهيد پيمود و سرحدِّ شرقي اين است (١٩) و سرحدِّ جنوبي بسوي جنوب از تامارْ تا آبهاي مِرِيبُوتْ قادِيشْ بنهري كه بدرياي بزرگ جاري است سرحدِّ جنوب بسوي جنوب اين است (٢٠) و سرحدِّ غربي درياي بزرگ خواهد بود از سرحدّ تا برابرِ مدخلِ حَماتْ سرحدِّ غربي اين است (٢١) پس اين زمين‌را از براي خودتان موافقِ اسباطِ إسْرائِيلْ تقسيم نمائيد (٢٢) و مأمور است كه آنرا جهةِ خودتان و غريباني كه در ميانِ شما متمكّن شده اولادرا درميانِ شما توليد نموده اند بجهةِ ارثيت بقرعه تقسيم نمائيد چونكه ايشان از براي شما مثلِ زائيده‌شده‌گانِ بني إسْرائِيلْ ميباشند لهذا درميانِ اسباطِ إسْرائِيلْ با شما ميراث خواهند گرفت (٢٣) خداوند خدا ميفرمايد مأمور است كه درسبطي كه آن غريبه متمكّن است ميراثش‌را درهمان جا باو بدهيد *

(فصلِ چهل و هشتم مشتمل برسي و پنج آيه)

(١) و اساميءِ اسباط اينان اند از طرفِ شمال از پهلوي راهِ حِتْلُونْ حينِ رفتنِ بحَماتْ حَصَرِ عِينانْ و سرحدِّ دَمِّشِقْ كه بسمتِ شمالِ حَماتْ يعني از طرفِ مشرق تا طرفِ مغربش بجهةِ دانْ ملكي (٢) و درجنبِ سرحدِّ دانْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي بجهةِ أشِيرْ ملكي (٣) و در جنبِ سرحدِّ أشِيرْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي بجهةِ نَفْتالِيْ ملكي (٤) و در جنبِ سرحدِّ نَفْتالِيْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي بجهةِ مِنَسّهْ ملكي (٥) و درجنبِ سرحدِّ مِنَسّهْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي بجهةِ إفْرَيِمْ ملكي (٦) و درجنبِ سرحدِّ إفْرَيِمْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي بجهةِ رُؤبِنْ ملكي (٧) و درجنبِ سرحدِّ رُؤبِنْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي بجهةِ يِهُوداهْ ملكي * (٨) و درجنبِ سرحدِّ يِهُوداهْ از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي هديّهٴ كه وقف خواهند نمود عرضش بيست و پنج هزارنَيْ و طولش از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي مثلِ يكي از سائرِ حصّهها باشد و مقامِ مقدّس درميانش باشد (٩) و هديّهٴ كه بخداوند وقف خواهيد نمود طولش بيست و پنج هزار و عرضش ده هزارنَيْ باشد (١٠) و اين هديّهٴ مقدّس بجهةِ ايشان يعني كاهنان باشد بسمتِ شمال بيست و پنج هزار و عرضش بسمتِ مغربي ده هزار و عرضش بسمتِ مشرقي ده هزار و طولش بسمتِ جنوب بيست و پنج هزار نَيْ و در ميانش مقامِ مقدّسِ خداوند باشد

(۱۱) و بجهةِ كاهنانِ تقديس كرده شدهء پسرانِ صادوق كه خدمتِ مرا منظور داشتند و حيني كه بني
اِسرائيل گمراه گرديدند بنهجي كه لويان گمراه گرديدند ايشان گمراه نگرديدند باشد (۱۲) و بجهةِ ايشان
اين هديّه از حصّهء موقوفهء زمين بپهلوي سرحدّ لويان از قدسِ قدسيّين باشد * (۱۳) و در جنبِ سرحدّ
كاهنان بجهةِ لويان طولاً بيست و پنج هزار و عرضاً ده هزار طولَش تماماً بيست و پنج هزار و عرضَش ده
هزار باشد (۱۴) و از آن نخواهند فروخت و عوض نخواهند نمود و نوبرهاي زمين‌را بديگران نخواهند داد
زيرا كه مقدّسِ خداوند است * (۱۵) و پنج هزاري كه عرضاً در برابرِ بيست و پنج هزار باقي ميماند
جهةِ سكونت در شهر و جهةِ پيرامونها عامّ خواهد بود و شهر در ميانش باشد (۱۶) و پيمايشاتش اينان اند
سمتِ شمالي چهار هزار و پانصد و سمتِ جنوبي چهار هزار و پانصد و از سمتِ شرقي چهار هزار و پانصد
و سمتِ غربي چهار و پانصد (۱۷) و پيرامونهاي شهر بسمتِ شمال دويست و پنجاه و بسمتِ جنوب
دويست و پنجاه و بسمتِ مشرق دويست و پنجاه و بسمتِ مغرب دويست و پنجاه باشد (۱۸) و طولِ باقي
ماندهء در برابرِ هديّهء مقدّس بسمتِ مشرقي ده هزار و بسمتِ مغربي ده هزار و در برابرِ هديّهء مقدّس
باشد و محصولش بجهةِ خوراكِ عاملانِ شهر باشد (۱۹) و عاملانِ شهر از تماميء اسباطِ اِسرائيل عاملش
باشند * (۲۰) تماميء اين هديّه بيست و پنج هزار در بيست و پنج هزار باشد اين هديّهء مقدّس‌را با
مِلكِ شهر مربّع وقف خواهيد نمود (۲۱) و بقيّه از اين طرف و از آن طرفِ هديّهء مقدّس و مِلكِ شهر از آنِ
سرور باشد يعني رو بروي هديّهء بيست و پنج هزاري بطرفِ شرقي و غرباً رو بروي بيست و پنج هزاري
بطرفِ غربي در جنبِ حصّه‌هاي [اسباط] از آنِ سرور باشد و هديّهء مقدّس اين است و مقامِ مقدّسِ خانه
در ميانش (۲۲) و ديگر از مِلكِ لويان و از مِلكِ شهر كه در ميانش است از آنِ سرور باشد فضاي ميانِ سرحدّ
يهوداه و سرحدّ بنيامين از آنِ سرور خواهد بود * (۲۳) و نظر به مابقيء اسباط از طرفِ مشرقي تا بطرفِ
مغربي جهةِ بنيامين ملكي (۲۴) و در جنبِ سرحدّ بنيامين از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي جهةِ شمعون
ملكي (۲۵) و در جنبِ سرحدّ شمعون از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي جهةِ يسّاكار ملكي (۲۶) و در
جنبِ سرحدّ يسّاكار از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي جهةِ زبولون ملكي (۲۷) و در جنبِ سرحدّ زبولون
از طرفِ مشرقي تا بطرفِ مغربي جهةِ گاد ملكي (۲۸) و در جنبِ سرحدّ گاد بطرفِ جنوبي جنوباً سرحدّ از تامار
تا به آبهاي مريبتِ قاديش و بنهري كه بدرياي بزرگ جاري است خواهد بود (۲۹) خداوند خدا ميفرمايد
زميني كه جهةِ ارثيّت بقرعه براي اسباطِ اِسرائيل تقسيم خواهيد نمود اين است و حصّه‌هاي ايشان اينان
اند * (۳۰) و مخرجهاي شهر اينان اند از طرفِ شمال چهار هزار و پانصد پيمايشِ ني (۳۱) و دروازه‌هاي
آن شهر موافقِ اساميء اسباطِ اِسرائيل باشد سه دروازه بسمتِ شمال دروازهء رؤبين يكي دروازهء يهوداه
يكي و دروازهء ليوي يكي (۳۲) و از طرفِ مشرقي چهار هزار و پانصد ني و سه دروازه باشد يعني دروازهء
يوسف يكي و دروازهء بنيامين يكي و دروازهء دان يكي (۳۳) و از طرفِ جنوبي چهار هزار و پانصد
پيمايشِ ني و سه دروازه باشد دروازهء شمعون يكي و دروازهء يسّاكار يكي و دروازهء زبولون يكي (۳۴) و

و از طرفِ مغربي چهار هزار و پانصد نيْ دروازهء آنها سه باشد دروازهء گادْ يكي و دروازهء اَشيْر يكي و
دروازهء نَفْتاليْ يكي (۳۵) ازگرداگرد هجده هزار و از آن روز اسمِ شهرِ يَهُوَاهْ شَمّا خواهد بود *

كتابِ دانيالِ پيغمبر

مشتمل بر دوازده فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) در سالِ سيوم سلطنتِ يهُوياقيمْ پادشاهِ يهُوداهْ نبُوكَدْنصَّرِ پادشاهِ بابِلْ باُورْشَليمْ آمده آن‌را محاصره نمود
(۲) و خداوند يهُوياقيمْ پادشاهِ يهُوداهْ و بعضي از ظروفِ خانهء خدارا بدستِ او تفويض كرد كه او
آنهارا بزمينِ شِنْعارْ بخانهء خدايش تحويل نموده آن ظروف‌را بگنجِ‌خانهء خداي خود نقل نمود * (۳) و
پادشاه اَشْپنازِ رئيسِ خواجه‌سرايان‌را فرمود كه از بني اِسْرائيلْ و از نسلِ ملوك و نُجبا بيآورد (۴) يعني جوانانِ
بي‌عيبِ خوش‌منظري كه بهرگونهء حكمت ماهر و بدانش دانا و بعلم مُدرك كه در ايشان طاقتِ ايستادنِ
در قصرِ مَلِكْ باشد تا آنكه بايشان كتابت و زبانِ كَلْدانيانْ‌را بيآموزند (۵) و پادشاه از براي ايشان أذوقهء
روزينهء از طعامِ مَلِكْ و از شرابِ نوشيدنيش تعيين نمود تا كه سه سال پرورش يابند و بعد از انقضاي آنها
در حضور مَلِكْ به ايستند (۶) و در ميانِ ايشان از پسرانِ يهُوداهْ دانيالْ و حَنَنْياهْ و ميشائيلْ و عَزَرْياهْ
بودند (۷) و رئيسِ خواجه سرايان بايشان نامها گذاشت بدانيالْ بِلْطِشَصَّرْ و بحَنَنْياهْ شَدْرَكْ و بميشائيلْ
ميشَكْ و بعَزَرْياهْ عَبِيدِ نَگُو نام نهاد * (۸) و دانيالْ در قلبش نيّت نمود كه خويشتن‌را از طعامِ مَلِكْ و
شرابِ نوشيدنيش ملوّث نسازد پس از رئيسِ خواجه سرايان درخواست نمود كه خويشتن‌را ملوّث نسازد
(۹) و حال اينكه خدا دانيالْ‌را در حضورِ رئيسِ خواجه سرايان رأفت و مرحمت داده بود (۱۰) و رئيسِ
خواجه‌سرايان بدانيالْ گفت كه از آقايم مَلِكْ خوراكيء شما و نوشيدنيء شمارا كه تعيين نموده است
ميترسم كه چرا وجوهِ شمارا از ابناي جنسِ شما كاهيده‌تر به بيند و سرِ مرا نزدِ مَلِكْ بخطر اندازيد
(۱۱) و دانيالْ به مِلْصَرْ كه رئيسِ خواجه‌سرايان اورا بر دانيالْ و حَنَنْياهْ و ميشائيلْ و عَزَرْياهْ نصب نموده
بود گفت (۱۲) استدعا اينكه اين بنده‌گانت‌را ده روزه تجربه نمائي و بما باقلارا بجهةِ خوردن و آب‌را براي
نوشيدن بدهند (۱۳) آنگاه چهره‌هاي ما و چهرهء ابناي جنسِ ما كه از طعامِ مَلِكْ ميخورند در حضورت
ديده شوند و با بنده‌گانت بنهجي كه ميبيني عمل نما (۱۴) پس از ايشان اين كلام‌را گوش داده ده
روز ايشان‌را تجربه نمود (۱۵) و بعد از انقضاي ده روز چهرهء ايشان خوشتر و بشرهء ايشان فربه‌تر از

تماميء ابناي جنسِ ایشان که طعامِ مَلِكْرا میخوردند نمایان بود (۱۶) و مِلْصَرْ طعامِ خوردنيء ایشان و شرابِ نوشیدنيء ایشانرا برداشته باقلارا بایشان میداد * (۱۷) و باین چهار پسر خدا علم و ادراك در هر گونهء کتابت و حکمت داد و دانِیالْ بهمهگيء رؤیاها و خوابها مُدرك بود (۱۸) و بعد از انقضاي روزهائي که مَلِكْ امر فرموده بود که ایشانرا بیاورند رئیسِ خواجهسرایان ایشانرا بحضورِ نَبُوْکَدْنَصَّرْ آورد (۱۹) و مَلِكْ بایشان متکلّم شده از تماميء ایشان مثلِ دانِیالْ و حَنَنْیاهْ و میشائیلْ و عَزَرْیاه کسي یافت نشد و ایشان در حضورِ مَلِكْ مي‌ایستادند (۲۰) و در هر گونهء حکمت و فطانتي که مَلِكْ از ایشان استفسار نمود ایشانرا از تماميء دانشمندان و منجّمان که در همهگيء ملکتَش بودند ده مقابله داناتر یافت (۲۱) و دانِیالْ تا بسالِ نخستینِ مَلِكِ کُوْرِشْ باقي ماند *

(فصلِ دویم مشتمل بر چهل و نه آیه)

(۱) و نَبُوْکَدْنَصَّرْ در سالِ دویمِ سلطنتَش نَبُوْکَدْنَصَّرْ خوابهارا دید که از آنها روحَش مشوّش شده خوابَش از او رفع شد (۲) پس مَلِكْ فرمود که دانشمندان و منجّمان و فالگیران و کَلْدانِیانْرا جهةِ تعبیر نمودنِ آن خوابها بمَلِكْ احضار نمایند که ایشان آمده درحضورِ مَلِكْ ایستادند * (۳) و مَلِكْ بایشان گفت که خوابيرا دیدم و روحَم بجهةِ دانستن خواب مشوّش است (۴) و کَلْدانِیانْ بزبانِ آرَمیْ بمَلِكْ عرض کردند که اي مَلِكْ عُمرَت ابدي باشد باین بندهگانَت خوابرا بگو که ما تعبیررا خواهیم گفت (۵) مَلِكْ جواب داده به کَلْدانِیانْ گفت فرماني که از من صادرگردید اینست که اگرخواب و تعبیرَشرا بمن اعلام ننمائید پارهٔ پاره خواهید شد و خانَهاي شما بمزبله تبدیل کرده خواهد شد (۶) امّا اگر خواب و تعبیرَشرا بمن اعلام نمائید از من بخششها و انعامها و اکرامهاي عظیمرا خواهید گرفت پس خواب و تعبیرَشرا بمن اعلام نمائید (۷) و ایشان نوبتِ دویم جواب داده گفتند که مَلِكْ به بندهگانَش خوابرا اعلام نماید که ما تعبیرَشرا اعلام خواهیم نمود * (۸) و مَلِكْ در جواب گفت بیقین میدانم که دفعُ‌الْوقت میکنید چونکه مي بینید که فرمان از من صادر شد (۹) پس اگرخوابرا بمن اعلام ننمائید از براي شما فرمان یکي است از اینکه کلماتِ دروغ و فاسدرا جهةِ گفتنِ بمن آماده ساختید تا بوقتي که زمان تغییر یابد پس خوابرا بمن بگوئید تا آنکه بدانم که تعبیرَشرا بمن اعلام توانید کرد (۱۰) و کَلْدانِیانْ درحضورِ مَلِكْ جواب داده گفتند که بر روي زمین کسي نیست که مطلبِ مَلِكْرا اعلام تواند کرد باین سبب هیچ مَلِكْ و سرور و سلطان مثلِ این مطلبیرا از هیچ يك از دانشمندان و منجّمان و کَلْدانِیانْ سؤال ننموده است (۱۱) و مطلبي که مَلِكْ سؤال مینماید بحدّي مشکل است که سواي خدایاني که مسکنهاي ایشان با انسانیان نباشند احدي نیست که آنرا بمَلِكْ اعلام نماید * (۱۲) باین سبب مَلِكْ بشدّت غضبناك و خشمناك گردیده فرمود که همهگيء دانشمندانِ بابِلْرا هلاك سازند (۱۳) پس فرمان صادر شد که دانشمندانرا مقتول سازند و دانِیالْ و رفیقانَشرا جهةِ کُشتن تجسّس کردند *

(۱۴) آنگاه دانیال بحکمت و فطانت به آریوك رئیسِ جلّادانِ مَلِك که خصوصِ قتلِ حکماي بابِل بیرون رفته بود جواب داد (۱۵) بلکه به آریوك ضابطِ مَلِك جواب داده گفت که از چه سبب است که این فرمان غیظ آمیز از مَلِك صادر گردیده است آنگاه آریوك به دانیال مطلب‌را اعلام نمود (۱۶) پس دانیال داخل شده از مَلِك درخواست نمود که اورا مهلت دهد تا آنکه بمَلِك تعبیررا آشکار سازد (۱۷) آنگاه دانیال بخانهء خویش رفته مطلب‌را به حَنَنْیاه و میشائیل و عَزَرْیاه رفیقانش اعلام نمود (۱۸) تا آنکه مرحمت‌هارا از خداي آسمانها در بارهء این راز استدعا نمایند مبادا که دانیال و سائرِ رفیقانش با حکماي بابِل هلاك گردند * (۱۹) آنگاه آن راز به دانیال در رؤیاي شبانه مکشوف شد پس دانیال بخداي آسمانها وصفِ تبارك داد (۲۰) و دانیال متکلّم شده گفت که * اسم خدا دهر بدهر متبارك بادا زیرا که حکمت و جبروت از آنِ وَيْ است (۲۱) و تغییر دهندهء اوقات و أزْمِنَه و معزول‌کنندهء ملوك و نصب‌کنندهء ملوك اوست حکمت‌را بحکما و دانش‌را بدانایانِ فهیم میدهد (۲۲) چیزهاي عمیق و مستوررا او کشف مینماید آنچه که در تاریکي است میداند و نور با او باقي است (۲۳) اي خداي آباي من ترا شکر و حمد مینمایم که حکمت و قوّت‌را بمن دادي و حال آنچه که از تو درخواست کردیم بمن اعلام فرمودي چونکه مطلبِ مَلِك‌را بما اعلام نمودهء (۲۴) بنابراین دانیال نزدِ آریوك که مَلِك اورا بجهةِ هلاك نمودنِ حکماي بابِل مأمور داشته بود داخل شد بلکه داخل شده وَیْرا چنین گفت که حکماي بابِل‌را هلاك مساز و مرا بحضورِ مَلِك آور که تعبیررا بمَلِك اعلام نمایم (۲۵) آنگاه آریوك بتعجیل دانیال‌را بحضورِ مَلِك آورد و وَیْرا چنین گفت که از پسرانِ اسیريء یهوداه کسیرا یافتم که تعبیررا بمَلِك اعلام تواند نمود (۲۶) پس مَلِك متکلّم شده به دانیال که اسمش بِلْطِشَصَّر است گفت که آیا باعلام نمودنِ من بخوابي که دیده‌ام و تعبیرش قادري * (۲۷) و دانیال در حضورِ مَلِك جواب داده گفت رازي‌را که مَلِك سؤال نمود حکما و منجّمان و خردمندان و فالگیران قادر نیستند که آن‌را بمَلِك اعلام نمایند (۲۸) امّا در آسمانها خدائي است که کشف‌کنندهء رازها است و به نِبوکَدْنِصَّرِ مَلِك آنچه که در ایّامِ آخرین واقع میشود اعلام نمایندهء است خوابِ تو و رؤیاي سَرِ تو که بر بسترت بود اینست (۲۹) نسبت بتو اي مَلِك در بسترت بتو افکار بر آمد که بعد از این چه واقع خواهد شد و مکشوف سازندهء رازها ترا بآنچه که میشود اعلام گردانندهء است (۳۰) نسبت بمن این راز نه جهةِ ازدیادِ حکمتم از تماميء ذي حیاتان بر من کشف گردیده است بلکه سبب اینست که تعبیر بمَلِك اعلام شود و بافکارِ قلبت عارف گردي * (۳۱) و تو اي مَلِك دیدي و اینك تمثالِ بزرگي و این تمثالِ بزرگ که ضیایش افزون و نمایشش مهیب بود در برابرت مي‌ایستاد (۳۲) و این تمثال سرش از طلاي نیکو و سینه‌اش و بازوهایش از نقره و شکمش و رانهایش از برنج (۳۳) و ساقهایش از آهن و پایهایش قِسمي از آهن و قِسمي از گِل بود (۳۴) ملاحظه کردهء که تا سنگي بدونِ واسطهء دستها جدا شده آن تمثال‌را بر پایهاي آهن و گلینش زد و آنهارا سحق نمود (۳۵) آنگاه آهن و گِل و برنج و نقره و طلا با هم سحق شدند و مثلِ کاهِ خرمنِ تابستاني گردیده باد آنهارا

بحدي برداشت که اثري از آنها پیدا نشد و سنگي که تمثال‌را زد بکوهِ بزرگ مبدّل شده تماميء زمین‌را مملوّ ساخت (۳۶) خواب همین است و تعبیرش‌را در حضورِ مَلِكْ بیان خواهیم کرد * (۳۷) تو اي مَلِكْ مَلِكُ الْملوکي چونکه خداي آسمانها ترا مملکت و قدرت و قوّت و عزّت داده است (۳۸) و در هر جائي که بني آدم سکونت دارند حیواناتِ صحرا و مرغانِ هوارا بدستِ تو تسلیم نموده است و ترا بر همه‌گيء آنها مسلّط گردانیده است آن سَرِ طلا توئي (۳۹) و بعد از تو مملکتِ دیگري که از تو پست‌تر است خواهد برخاست و مملکتِ سیومینِ دیگري از برنج که بر تماميء زمین سلطنت خواهد نمود (۴۰) و مملکتِ چهارمین مثلِ آهن سخت خواهد بود زیرا چناني که آهن هر چیزرا سَحْق و مغلوب میسازد همچنان این نیز مثلِ آهني که همه‌گيء اینهارا منکسر میسازد سَحْق و شکسته خواهد گردانید (۴۱) و چناني که پایها و انگشتهارا دیدي که قِسمي از گِلِ کوزه‌گري و قِسمي از آهن است لهذا آن مملکت تقسیم کرده خواهد شد امّا از سختيء آهن قدري در آن خواهد ماند چونکه آهن‌را با گِلِ کوزه‌گري دیدي که ممزوج است (۴۲) و از آنجائي که انگشتانِ پایهایَش قِسمي از آهن و قِسمي از گِل بود پس آن مملکت نیز قطعهء قَوي و قطعهء از آن ضعیف خواهد بود (۴۳) و چناني که آهن‌را دیدي که با گِلِ کوزه‌گري ممزوج است همچنان ایشان خویشتن‌را بنسلِ آدمي ممزوج خواهند کرد امّا بهمدیگر نخواهند چسپید بنهجي که آهن بگِل ممزوج نمیگردد (۴۴) و در ایّامِ آن ملوك خداي آسمان مملکتي‌را که هرگز زائل نشود بر پا خواهد داشت و این مملکت بقومِ دیگر وا گذاشته نخواهد شد بلکه تماميء این مملکت‌هارا سَحْق و مغلوب گرداند و آن ابداً بر قرار خواهد بود (۴۵) و چناني که سنگ‌را دیدي که بي واسطهء دستها از کوه جدا شده آهن و برنج و گِل و نقره و طلارا سَحْق نمود لهذا خداي کبیر مَلِكْ‌را بآنچه که بعد از این واقع میشود اعلام نموده است و خواب متین و تعبیرَش صحیح است * (۴۶) آنگاه نِبُوْکَدْنَصَّرِ مَلِكْ بر روي خود افتاده دانیالْ‌را سجده نمود و امر فرمود که هدیّها و بخورهاي خوشبو باو بریزند (۴۷) و مَلِكْ به دانیالْ متکلّم شده گفت که حقّا خداي شما خداي خدایان و خداوندِ ملوك و کشف‌کنندهء رازها است چونکه بکشف نمودنِ این راز قادر شدي (۴۸) آنگاه مَلِكْ دانیالْ‌را معظّم ساخت و بسیاري از بخششهاي عظیم باو داد و اورا بتماميء کشورهاي بابِلْ مسلّط و رئیسِ حکما بر تماميء دانشندانِ بابِلْ نصب نمود (۴۹) و دانیالْ از مَلِكْ تمنّا کرد که او شَدْرَكْ و مِیْشَكْ و عَبِیْدِ نِگْورا بر اموراتِ کشورهاي بابِلْ نصب نمود و خودِ دانیالْ در دیوان خانهء مَلِكْ بر قرار بود *

(فصلِ سیوم مشتمل بر سي آیه)

(۱) نِبُوْکَدْنَصَّرِ مَلِكْ از طلا صورتي که ارتفاعَش شصت ذراع و عرضَش شش ذراع بود ساخت و اورا در کشورِ بابِلْ در میدانِ دُوْرا نصب کرد (۲) و نِبُوْکَدْنَصَّرِ مَلِكْ جهةِ جمع نمودنِ سروَران و والیان و سرداران و قاضیان و خزینه‌داران و مشیران و وکیلان و همه‌گيء مسلّطانِ کشورها فرستاد تا آنکه جهةِ تخصیصِ صورتي که

نبوکدنصرِ مَلِكْ نصب نموده بود بیایند (٣) آنگاه سروران و والیان و سرداران و قاضیان و خزینه‌داران و
مشیران و وکیلان و همه‌گیء مسلّطانِ کشورها جهةِ تخصیصِ صورتي که نِبُوکَدْنصّرِ مَلِكْ نصب نموده بود جمع
شده در برابرِ آن صورتِ نصب کرده شدهء نِبُوکَدْنصّر ایستادند * (٤) پس منادي بآوازِ بلند ندا میکرد که
اي قومها و اُمّتها و زبانها از براي شما فرمان اینست (٥) که در وقتِ شنیدنِ شما صداي کرنا و سرنا و بربط
و مِزمار و سنطور و کَمانچه و هر جورهء آلاتِ موسیقي‌را در حضورِ صورتِ زرّیني که نِبُوکَدْنصّرِ مَلِكْ نصب
نموده است بیفتید و سجده نمائید (٦) و کسي که نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت بمیانِ تنورِ آتشینِ
سوزان افکنده خواهد شد (٧) بنابراین وقتي که تماميء قومها آوازِ کرنا و سرنا و بربط و مِزمار و سنطور و
همه‌گیء آلاتِ موسیقي‌را شنیدند تماميء قومها و اُمّتها و زبانها افتاده گردیده صورتِ زرّیني که نِبُوکَدْنصّرِ
مَلِكْ نصب نموده بود سجده نمودند * (٨) پس در همان زمان نفرِ چندي از کَلْدانیانْ نزدیك آمده بر ضدِّ
یِهُودِیانْ شکایت آوردند (٩) و متکلّم شده به نِبُوکَدْنصّرِ مَلِكْ گفتند که اي مَلِكْ عمرت ابدي بادا (١٠) تو
اي مَلِكْ فرماني‌را صادر کردي که هر کسي که صداي کرنا و سرنا و بربط و مزمار و سنطور و کمانچه و همه‌گیء
آلاتِ موسیقي‌را بشنود در برابرِ این صورتِ زرّین بیفتد و سجده نماید (١١) و کسي که نیفتد و سجده ننماید
درمیانِ تنورِ آتشینِ سوزان افکنده خواهد شد (١٢) پس نفرِ چندي از یِهُودِیانْي که بر اُموراتِ کشورِ بابِلْ
نصب نمودي هستند یعني شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُوْ که این اشخاص اي مَلِكْ ترا به حساب نمي آورند
ایشان خدایانت‌را عبادت ننموده صورتِ زرّیني که نصب نمودهء سجده نمي نمایند * (١٣) آنگاه نِبُوکَدْنصّر در
حدّت و خشم فرمود که شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُوْرا بیاورند پس این مردمان‌را بحضورِ مَلِكْ آوردند (١٤) و
نِبُوکَدْنصّر متکلّم شده بایشان گفت که اي شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُوْ آیا راست است که بخدایانِ من
عبادت نمي نمائید و بصورتِ زرّیني که نصب نموده ام سجده نمي کنید (١٥) حال اگر آماده اید وقتِ
شنیدنِ شما صداي کرنا و سرنا و بربط و مزمار و سنطور و کمانچه و همه‌گیء آلاتِ موسیقي‌را که بیفتید و صورتي که
ساخته ام سجده نمائید [فبها] و اگر سجده ننمائید در همان ساعت در میانِ تنورِ آتشینِ سوزان افکنده
خواهید شد و خدائي که شمارا از دستِ من خلاصي دهد کیست * (١٦) و شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُوْ
بمَلِكْ جواب داده گفتند که اي نِبُوکَدْنصّر در بارهء این کار بما سزاوار نیست که بتو جواب بدهیم (١٧) اگر
چنین شود خداي ما که وَيْ‌را عبادت مینمائیم برهانیدنِ ما از تنورِ آتشینِ سوزان قادر است و مارا از دستت
اي مَلِكْ رهائي خواهد داد (١٨) و الّا اي مَلِكْ ترا معلوم شود که خدایانت‌را عبادت نخواهیم کرد و صورتِ
زرّیني که نصب نمودهء سجده نخواهیم نمود (١٩) آنگاه نِبُوکَدْنصّر با خشم پُر شد و رنگِ رویش بشَدْرَكْ و
مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُوْ متغیّر شد و متکلّم شده فرمود که آن تنوررا هفت باره از گرميء عادتش گرم‌تر سازند (٢٠) و
بقوي‌ترینِ پهلوانانِ لشکرش فرمود که شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُوْرا بسته به تنورِ آتشِ سوزان بیندازند
(٢١) آنگاه آن مردمان بجوفِ جامها و دستارها و جورابها و سائرِ لباسها بسته شده درمیانِ تنورِ آتشِ
سوزان افکنده شدند (٢٢) پس از آنجائي که فرمانِ مَلِكْ با ابرام بود و تنور با شدت گرم بود لهذا زبانهء

آتش آن پهلوانانی که شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُورا بستند کُشت (۲۳) و شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُو
این سه نفر درمیانِ تنورِ آتشینِ سوزان بسته افتادند * (۲۴) آنگاه نِبُوکَدْنَصَّرِ مَلِكْ حیران شده بتعجیل
برخاست و متکلّم شده بمشیرانَش گفت که آیا سه مردِ بسته‌را در میانِ آتش نینداختیم ایشان درجواب
عرض کردند که راست است ای مَلِكْ (۲۵) و او جواب داده گفت که اینك چهار مردرا می بینم که کشاده در
میانِ آتش سالك اند و هیچ ضرری بایشان نرسیده است و نمایشِ چهارمین مثلِ ابن‌اللّه است (۲۶) آنگاه
نِبُوکَدْنَصَّر بدهنهٔ تنورِ آتشینِ سوزان نزدیك آمد و متکلّم شده گفت که ای شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِنِگُو
بندهگانِ خدای مُتعال برآئید و بیائید پس شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِنِگُو از میانِ آتش برآمدند (۲۷) و
سروَران و والیان و سرداران و مشیرانِ مَلِكْ جمع آمده این مردمان‌را تماشا کردند که آتش براجسامِ
ایشان مؤثّر نشده موی سَرِ ایشان برشته نشد و جامَهای ایشان تغییر نیافت و بوی آتش بایشان نرسید *
(۲۸) و نِبُوکَدْنَصَّرْ متکلّم شده گفت که خدای شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُو متبارك بادا که فرشتهٔ خودرا
فرستاده بندهگانَش‌را که براو متوکّل شدند رهائی داده است و فرمانِ مَلِكْ‌را مخالفت نموده اند و اجسامِ
خویشتن‌را تسلیم نموده اند تا آنکه سوای خدای خودشان هیچ خدائی‌را عبادت وسجده ننمایند (۲۹) بنابراین
فرمانی‌را صادر میگردانم که تمامیءِ قوم و اُمّت و زبانی که حرفِ نالائق برضدّ خدای شَدْرَكْ و مِیشَكْ و
عَبِیدِ نِگُو بزنند پاره پاره کرده خواهند شد و خانَهای ایشان بمزبله تبدیل کرده خواهند شد سبب اینکه
خدای غیری نیست که بدین منوال رهائی تواند داد (۳۰) آنگاه مَلِكْ شَدْرَكْ و مِیشَكْ و عَبِیدِ نِگُورا در
کشورِ بابِلْ معظّم گردانید *

(فصلِ چهارم مشتمل برسی و هفت آیه)

(۱) از نِبُوکَدْنَصَّرِ مَلِكْ بتمامیءِ قومها و اُمّتها و زبانهائی که بجمیعِ زمین ساکن اند سلامتیءِ شماها
مَزید بادا (۲) و بمن پسند آمد که آیات و عجایُباتی که خدای مُتعال بمن نموده است بیان نمایم
(۳) آیاتَش چه عظیم و عجایُباتَش چه قوّتمند مملکتَش مملکتِ ابدی و سلطنتَش دَوْر بدَوْر است *
(۴) منکه نِبُوکَدْنَصَّرم در خانه‌ام با استراحت و در قصرم شکُفته بودم (۵) خوابی‌را دیدم که مرا ترسانید
و افکارم در بسترم و رُؤیاهای سَرَم مرا مضطرب ساختند (۶) باین سبب فرمان صادر کردم که همهگیءِ
حُکَمای بابِلْ‌را بحضورم بیاورند تا آنکه تعبیرِ خواب‌را بمن اعلام نمایند (۷) آنگاه دانشندان و منجّمان
و کَلْدانیانْ و فالگیران در آمدند و من خواب‌را بایشان بیان کردم امّا تعبیرش‌را بمن اعلام نتوانستند
نمود (۸) عاقبت دانیالْ که اسمَش موافقِ اسمِ خدایم بِلْطِشَّصَّرْ است و روحِ خدایانِ مقدّس در او
است درآمد که خواب‌را درحضورش بیان کردم * (۹) که ای بِلْطِشَّصَّر رئیسِ دانشمندان از اینکه میدانم
که روحِ خدایانِ مقدّس در تو است و هیچ رازی از برایت مشکل نیست رُؤیاهای خوابی که دیدم
و تعبیرش‌را بمن بیان فرما (۱۰) پس رُؤیای سَرِم بر بسترم چنین است مشاهده کردم و اینك در وسطِ

زمین درختي و ارتفاعَش زیاد بود (۱۱) آن درخت بزرگ و قوي گردید و قدّش بآسمان رسید و نمودَش بکنارهاي تماميء زمین بود (۱۲) و برگهایَش رعنا و میوهآش بسیار و در آن اطعمه از براي همهگي و حیواناتِ صحرا در زیرَش مستظلّ و بر شاخهایَش مرغانِ هوا مأوی داشتند و تماميء بشر از آن پرورش مییافتند (۱۳) در رؤیاهاي سَرَم بر بسترم مشاهده کردم و اینك از آسمان بیدارِ مقدّسي نزول نمود (۱۴) و بآوازِ بلند فریاد کرده چنین فرمود که درخترا ببُرّید و شاخهایَشرا قطع کنید و برگهایَشرا بتکانید و میوههایَشرا پراکنده سازید و حیوانات از زیرَش و مرغان از شاخهایَش آواره گردند (۱۵) لکن اصلِ ریشهایَشرا بسلسلهٔ آهنین و مسین در زمین در سبزهزارِ صحرا وا گذارید که از شبنمِ آسمان تر شود و حصّهاَش با حیوانات از سبزههاي زمین باشد (۱۶) از قلبِ انساني تبدیل یافته دلِ حیواني باو داده شود و هفت زمان بر او بگذرد (۱۷) این حادثه از تقدیرِ بیداران و این مسئلت از فرمانِ مقدّسان است تا که جانوران بدانند که متعال در ممالكِ انسانیان مسلّط است و آنرا بهر کس که میخواهد میدهد و ادناترینِ مردمانرا بر آن نصب مینماید (۱۸) این خوابرا منکه نُبُوکَدْنِصَّرْ مَلِکَم دیدم و تو اي بِلْطِشَّصَّرْ تعبیرَشرا بیان کن زیرا که تماميء حکماي مملکتَم قادر نبودند که مرا بتعبیرَش اعلام نمایند امّا تو باین قادري چونکه روحِ خدایانِ مقدّس در تُست * (۱۹) آنگاه دانیالْ که اسمَش بِلْطِشَّصَّرْ است بقدرِ یك ساعت حیران ماند و افکارَش اورا مُشوّش گردانید و مَلِكْ متکلّم شده فرمود که اي بِلْطِشَّصَّرْ خواب و تعبیرَش ترا مشوّش نگرداند بِلْطِشَّصَّرْ باز جواب داده گفت که اي آقایَم خواب از براي مبغضانَت و تعبیرَش براي دشمنانَت باشد (۲۰) درختي که مشاهده نمودي که بزرگ و قوي شد وقدّش بآسمان و نمودَش بتماميء زمین رسید (۲۱) و برگهایَش رعنا و میوهآش بسیار که در آن از براي همهگي اطعمه بود و حیواناتِ صحرا در زیرَش ساکن بودند و مرغانِ هوا در شاخهایَش متمکّن بودند (۲۲) اي مَلِكْ آن توئي که بزرگ و قوي گردیدي زیرا که عظمتَت بحدّي بزرگ است که بآسمان میرسد و سلطنتَت تا بکنارهاي زمین (۲۳) و از اینکه مَلِكْ بیدارِ مقدّسيرا مشاهده نمود که از آسمان نزول نموده فرمود که درخترا ببُرّید و افنایَش سازید لکن اصلِ ریشههایَشرا با سلسلهء آهنین و مسین در زمین در سبزههاي صحرا واگذارید که بشبنَمِ آسمان تر شود و حصّهاَش باحیواناتِ صحرا تا بوقتي که هفت زمان بر آن گذرد باشد (۲۴) لِهذا اي مَلِكْ تعبیر اینست و تقدیرِ مُتعال چنین است که بآقایَم مَلِكْ میرسد (۲۵) که ترا از انسانیان رانده خواهند گردانید و مسکنَت با حیواناتِ صحرا خواهد بود و ترا مثلِ گاوان بعلف خواهند چرانید و ترا بشبنمِ آسمان تر خواهند گردانید و هفت زمان از تو خواهد گذشت تا بداني که مُتعال بر ممالكِ انسانیان مسلّط است و آنرا بهر کس که میخواهد میدهد (۲۶) و از اینکه گفتند اصلِ ریشههاي درخترا وا گذارند از برایَت مملکت بر قرار خواهد بود بعد از دانستنَت که آسمانها مسلّط اند (۲۷) بنابراین اي مَلِكْ نصیحتِ من ترا مقبول افتد و گناهانَترا با عدالت و معاصیَترا با نمودنِ احسان بفقرا بشکني شاید که موجبِ تطویل استراحتَت باشد *

(۲۸) این همه به نَبُوکَدْنَصَّرِ مَلِكْ رسید (۲۹) و بعد از انقضای دوازده ماه در قصرِ مملکتِ بابِلْ گردش
مینمود (۳۰) مَلِكْ متکلّم شده گفت که آیا این بابِلِ بزرگ نیست که آنرا من بقوّتِ اقتدارَم جهةِ
قصرِ مملکت و جاهِ عزّتَم بنا نمودم (۳۱) هنوز که این سخن در دهانِ مَلِكْ بود آوازی از آسمان نازل
گردید که ای نَبُوکَدْنَصَّرِ مَلِكْ برایت گفته شده است که مملکت از تو رفت (۳۲) و ترا از انسانیان
رانده خواهند گردانید و مسکنت با حیواناتِ صحرا خواهد بود و ترا مثلِ گاوان بعلف خواهند چرانید
و هفت زمان از تو خواهد گذشت تا بدانی که متعال بر ممالكِ انسانیان مسلّط است و آنرا بهرکس که
میخواهد میدهد * (۳۳) در همان ساعت این حادثه بر نَبُوکَدْنَصَّر واقع شد و از انسانیان رانده شده
علفرا مانندِ گاوان میخورد و جسدش بشبنمِ آسمان تر میگردید تا بوقتی که مویهایش مثلِ پرهای عقاب
روئید و ناخنهایش مانندِ چنگالِ مرغان گردید (۳۴) و بعد از انقضای آن روزها منکه نَبُوکَدْنَصَّرَم چشمانِ
خودرا بآسمان برداشتم و عقلِ من بمن عَوْد نمود و متعالرا تبارك نمودم و آنکه ابداً حیّ است
تسبیح و تمجید نمودم که سلطنتش سلطنتِ ابدی است و مملکتش دَوْر بدَوْر است (۳۵) و جمیعِ
ساکنانِ زمین به لاشیٔ محسوب اند و با لشکرِ آسمانی و ساکنانِ زمین موافقِ اختیارِ خود عمل
مینماید و کسی نیست که دستِ اورا منع تواند کرد و یا به او بگوید که چه عمل مینمائی (۳۶) و در
همان زمان عقلِ من بمن عَوْد و بجهةِ فخرِ مملکتم عزّتم و ضیایم بمن برگشت و مشیرانم و امرایم مرا
طلب نمودند و بر مملکتم برقرار شدم و عظمتِ عظیم بمن ازدیاد شد * (۳۷) حال من که نَبُوکَدْنَصَّرَم
مَلِكِ آسمانرا تسبیح و تعظیم و تعزیز مینمایم که تمامیِ اعمالش حقّ و راههایش عادل و کسانی که
بغرور رفتار مینمایند به پست نمودن قادر است *

(فصلِ پنجم مشتمل بر سی و یك آیه)

(۱) و بِلْشَصَّرِ مَلِكْ ضیافتِ عظیمیرا برای هزار نفر سرورانش بر پا داشت و در حضورِ آن هزار نفر شراب
نوشید (۲) و بِلْشَصَّر درحینِ چشیدنِ شراب امر فرمود که ظروفِ طلا و نقرهٔ که پدرش نَبُوکَدْنَصَّر از هیکلِ
اُورَشَلِیْم آورده بود آورده شوند تا آنکه مَلِكْ و سرورانش و حرمها و مدخولههایش در آنها بنوشند (۳) آنگاه
ظروفِ طلائی که از هیکلِ خانهٔ خدائی که در اُورَشَلِیْم است گرفته شده بودند آوردند و مَلِكْ و سرورانش
و حرمها و مدخولههایش از آنها نوشیدند (۴) شرابرا نوشیدند و خدایانِ زرّین و سیمین و برنجین و آهنین
و چوبی و سنگیرا تسبیح نمودند * (۵) در همان ساعت انگشتانِ دستِ انسانی بر آمده در برابرِ
شمعدان بر گچِ دیوارِ قصرِ مَلِكْ مینوشت و مَلِكْ حصّهٔ دستِ نویسندهرا میدید (۶) آنگاه گونهٔ مَلِكْ متغیّر
شده افکارش اورا مضطرب ساخت و مفصلهای کمرش سست شده زانوهایش بیکدیگر میخوردند (۷) و مَلِكْ
بآوازِ بلند فرمود که منجّمان و کَلْدانیانْ و فالگیرانرا احضار نمایند و مَلِكْ متکلّم شده بحکمای بابِلْ گفت
هرکسی که این نوشتهرا بخواند و تفسیرشرا بمن اعلام نماید بلباسِ قرمزی ملبّس و بگردنش طَوْقِ زرّین

بوده در مملکت ثالثاً سلطنت خواهد نمود (۸) آنگاه تماميء حُکماي مَلِكْ داخل شدند و بخواندنِ نوشته و تفسيرَش‌را اعلام نمودن بمَلِكْ قادر نشدند (۹) پس بِلْشَصَّرِ مَلِكْ بزيادتي مضطرب شد و گونه‌اَش بر او متغيّر گرديد و سروَرانَش هم مدهوش ماندند * (۱۰) و مَلِکه بسببِ سخنانِ مَلِكْ و سروَرانَش بضيافت‌خانه در آمد و مَلِکه متکلّم شده گفت که اي مَلِكْ عُمرَت دائمي بادا افکارَت ترا مضطرب نسازد و گونه‌اَت متغيّر نگردد (۱۱) در مملکتَت شخصي هست که روحِ خدايانِ مقدّس در اوست و در روزهاي پدرَت اشراقِ فهم و حکمت مثلِ حکمتِ خدايان در او موجود و اورا پدرَت نِبُوْکَدْنَصَّرِ مَلِكْ بلکه پدرَت مَلِكْ اورا رئيسِ دانشمندان و منجّمان و کَلْدانيانْ و فالگيران نصب نموده بود (۱۲) چونکه روحِ افضل و علم و فهم و تعبيرِ خواب و حلِّ معمّا و شرحِ مشکوکات درهمان دانيالْ که مَلِكْ اسمَش‌را بِلْطِشَصَّرْ نهاد يافت شده است پس حال دانيالْ طلب کرده شود که تعبيررا اعلام خواهد کرد * (۱۳) آنگاه دانيالْ بحضورِ مَلِكْ آورده شد و مَلِكْ متکلّم شده بدانيالْ فرمود که آيا دانيالي که از پسرانِ اسيريء يهُوْداهْ که پدرَم مَلِكْ از يهُوْداهْ آورد توئي (۱۴) در باره‌اَت شنيدم که روحِ خدايان در تُست و اينکه اشراقِ فهم و حکمتِ افضل در تو موجود است (۱۵) و حال حُکَما و منجّمان بحضورَم آورده شدند تا آنکه اين نوشته‌را بخوانند و تفسيرَش‌را بمن اعلام نمايند امّا به اعلام نمودنِ تفسيرِ مطلب قادر نبودند (۱۶) و من در باره‌اَت شنيده ام که به اعلام نمودنِ تعبيرات و شرح نمودنِ مشکوکات قادري پس اگر نوشته‌را بخواندن و تعبيرَش‌را بمن اعلام نمودن قادري بلباسِ قرمزي ملبّس و طَوْقِ زرّين بگردنَت بوده در مملکت ثالثاً سلطنت خواهي نمود * (۱۷) آنگاه دانيالْ جواب داده در حضورِ مَلِكْ گفت که بخششِ تو از آنِ تو باشد و انعامهايَت‌را بديگري بده نهايت نوشته‌را از براي مَلِكْ خواهم خواند و تعبيررا باو اعلام خواهم نمود (۱۸) و تو اي مَلِكْ خداي متعال مملکت و عظمت و جاه و عزّت بپدرَت نِبُوْکَدْنَصَّرْ عطا فرمود (۱۹) و نظر بعظمتي که باو عطا فرمود تماميء قومها و اُمّتها و زبانها در حضورَش لرزان و ترسان بودند آنکه‌را ميخواست ميکُشت و آنکه‌را ميخواست زنده نگاه ميداشت و آنکه‌را ميخواست رفيع مينمود و آنکه‌را ميخواست پست مينمود (۲۰) و هنگامي که دلَش مغرور شد و روحَش در تکبّر سخت گرديد از تختِ مملکتَش معزول شد و جاهَش از او رفع گرديد (۲۱) و از بني آدم رانده شده دلَش با حيوانات يك سان و مسکنَش با گورخران شده اورا مثلِ گاوان بعلف چرانيدند و جسدَش از شبنمِ آسمان تر شد تا وقتي که دانست که خداي متعال برمملکتِ انسانيان مسلّط است و هرکس‌را ميخواهد برآن نصب مينمايد (۲۲) و تو که پسرَش بِلْشَصَّري اگرچه اين همه‌را دانستي قلبَت‌را متواضع ننمودي (۲۳) و خودَت‌را بخداوندِ آسمان ارتفاع داده ظروفهاي خانه‌اَش‌را بحضورَت آوردند و تو و سروَرانَت و حَرَمها و مدخوله‌هايَت از آنها شراب‌را نوشيديد و هم بخدايانِ سيمين و زرّين و برنجين و آهنين و چوبي و سنگي که نمي بينند و نمي شنوند و درك نمي نمايند حمد نمودي و آن خدائي که روحِ تو و تماميء طريقهايَت در دستِ اوست تمجيد ننمودي (۲۴) پس از طرفِ او حصّهء دست فرستاده شد و اين نوشته تحرير گرديد * (۲۵) و نوشته‌ء که تحرير گرديد اينست که مِنِيء مِنِيء

ثِقِیْل أُوفَرْسِیْن (۲٦) و تفسیر کلام اینست مِنِیْ که خدا مملکتت‌را شمرده است و آنرا بانجام رسانیده است (۲۷) ثِقِیْلْ در میزان سنجیده‌شده‌ و کم یافت شده‌ (۲۸) پِرِیْشْ مملکتت تقسیم کرده شده است و به مَدایِنْ و فارْسْ داده شده است * (۲۹) آنگاه بِلْشَصَّر امر فرموده دانیالْ‌را بلباسِ قرمزي ملبّس ساختند و بگردنش طَوْقِ زرّین نهادند و در باره‌اَش ندا کردند که در مملکت ثالثاً سلطان خواهد بود (۳۰) و در همان شب بِلْشَصَّرِ مَلِكِ کَلْدانِیان کُشته شد (۳۱) و دارایُوسِ مَدایِنِيْ در حالتي که تخمیناً شصت و دو ساله بود مملکت‌را متصرّف شد *

(فصلِ ششم مشتمل بر بیست وهشت آیه)

(۱) و دارایُوسْ خوشش آمد که بر مملکت یکصد و بیست والي نصب نماید تا آنکه بر تماميء مملکت باشند (۲) و همچنان بر آنها سه رئیس که دانیالْ یکي از آنها بود که آن والیان بایشان محاسبه بدهند و بمَلِكْ ضرر نباشد (۳) امّا این دانیالْ از رؤسا و والیان ترجیح یافت سبب اینکه روحِ افضل در او بود و مَلِكْ در فکرِ این بود که اورا بر تماميء مملکت نصب نماید * (۴) پس رؤسا و والیان درخصوصِ مملکت بهانه‌جوئي مینمودند تا آنکه بر دانیالْ شکایت آورند امّا بیافتنِ هیچ بهانه و تقصیري قادر نبودند چونکه بجدّي با وَفا بود که هیچ سَهْو و تقصیري در او یافت نمیشد (۵) آنگاه آن مردان گفتند که ما به این دانیالْ هیچ بهانهء پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه در شریعتِ خدایَش بر او بیابیم * (٦) پس آن رؤسا و والیان نزدِ مَلِكْ جمع آمده باو باین مضمون گفتند که اي دارایُوسِ مَلِكْ عُمرت دائمي بادا (۷) تماميء رؤساي مملکت و سَروران و والیان و مشیران و وکیلان با هم مشورت کردند تا فرمانِ ملوکانه و تنبیهِ مُؤکّدي صادر گردد که هرکس که بمرورِ سي روز بخدائي یاخود انساني سواي تو اي مَلِكْ فيِ الْواقع در خواست نماید به شیرخانه انداخته شود (۸) پس اي مَلِكْ این تنبیه‌را برقرار و خطّرا بنویس تا آنکه موافقِ قانونِ مَدایِنْ و فارْسْ که تغییرپذیر نیست تبدیل نشود (۹) بنابران دارایُوسِ مَلِكْ خط و تنبیه‌را نوشت * (۱۰) و دانیالْ بمجرّدِ دانستنش که فرمان دست خطّ شد بخانه‌اَش در آمد و در حالتي که در کوشکش پنجره‌هایش بسوي أُورْشَلِیْمْ کشاده بودند هر روزه سه وقت زانو زده دعا مینمود و بنهجي که قبل از آن عمل نموده بود بخداي خودش شکر میکرد * (۱۱) آنگاه آن مردان جمع آمده دانیالْ‌را در حالتي که در حضورِ خدایش درخواست و تضرّع مینمود یافتند (۱۲) پس قربت جُسته در حضورِ مَلِكْ بخصوصِ فرمانِ ملوکانه سخن راندند که آیا فرمان‌را دست‌خطّ ننمودي که هرکس که بهر خدائي و یاخود انساني بمرورِ سي روز سواي تو اي مَلِكْ درخواستي نماید به شیرخانه انداخته خواهد شد مَلِكْ جواب داده گفت که کلام موافقِ قانونِ مَدایِنْ و فارْسْ که تغییرپذیر نیست حقّ است (۱۳) آنگاه ایشان جواب داده در حضورِ مَلِكْ گفتند که اي مَلِكْ دانیالي که از پسرانِ اسیريء یِهُوداهْ است دلِ خودرا بتو و فرماني که دست‌خطّ کرده‌ مشغول نمیسازد بلکه هر روز سه وقت دعاي خودرا میرساند (۱۴) بنابراین مَلِكْ از شنیدنِ این کلام از

خودَش سخت اَلَم کشید و دلِ خودرا جهةِ رها نمودنِ دانیالْ مشغولْ ساخت و تا غروبِ آفتاب بخلاص نمودنَش مشقّت میکشید * (۱۵) امّا آن مردان نزدِ مَلِكْ جمع آمده بمَلِكْ گفتند که اي مَلِكْ بدان که قانونِ مَداینْ و فارْس اینست که هیچ تنبیه و فرماني که مَلِكْ بر قرار میدارد تبدیل نیابد (۱۶) آنگاه مَلِكْ فرمود که دانیالْرا آوردند و اورا به شیرخانه انداختند و مَلِكْ متکلّم شده بدانیالْ گفت خدائي که اورا دائماً عبادت مي نمائي ترا رهائي خواهد داد (۱۷) و سنگي آورده شده بر دهنهء شیرخانه نهاده شد و آنرا مَلِكْ بمُهرِ خودَش و بمُهرِ اعیانَش مُهر زد تا آنکه امر در خصوصِ دانیالْ تبدیل نگردد (۱۸) بعد از آن مَلِكْ بقصرَش روانه شد و گرسنه بیتوته نمود و دهنیّات بحضورَش آورده نشدند و خوابَش از او رفع گردید * (۱۹) و مَلِكْ سحرخیزي نموده وقتِ طلوعِ فجر برخاست و بتعجیل به شیرخانه رفت (۲۰) و بمحضِ قربِ جُستنَش به شیرخانه بآوازِ حزین بَدانیالْ فریاد کرد بلکه مَلِكْ متکلّم شده بدانیالْ فرمود که اي بندهء خداي حيّ دانیالْ آیا خدایَت که وَيْرا دائماً عبادت مي نمائي برهانیدنَت از شیران قادر است (۲۱) آنگاه دانیالْ بمَلِكْ گفت که اي مَلِكْ عُمرَت دائماً بادا (۲۲) خداي من فرشتهء خودرا فرستاده دهانِ شیرانرا مسدود نمود که بمن ضرر نرسانیدند چونکه در حضورَش در من مُزکّي یافت شد و هم در حضورِ تو اي مَلِكْ فسادي ننمودم (۲۳) آنگاه مَلِكْ در بارهء او بزیادتي شاد شده فرمود که دانیالْرا از شیرخانه بیرون آورند و دانیالْ از شیرخانه بیرون آورده شد و نظر باعتماد نمودن بخدایَش در او هیچ ضرري یافت نشد * (۲۴) و مَلِكْ فرمود که تا آن مردماني که شکایت از دانیالْ آورده بودند آورده شوند و به شیرخانه انداخته شدند خودِ ایشان و پسران ایشانِ و زنانِ ایشان و هنوز بفرشِ شیرخانه نارسیده شیران بر ایشان مسلّط شدند و تماميء استخوانهاي ایشانرا شکستند * (۲۵) آنگاه داریُوسِ مَلِكْ بتماميء قومها و اُمّتها و زبانهائي که بهمهگيء زمین ساکن بودند نوشت که سلامتيء شماها زیاد بادا (۲۶) از حضورِ خود فرمانيرا صادر میگردانم که در هر سلطنتِ مملکتَم در حضورِ خداي دانیالْ لرزان و ترسان باشند زیرا که او خداي حيّ و ابداً قیّوم است و مملکتَش إفنا پذیر نیست و سلطنتَش تا بانجام بر قرار است (۲۷) رها دهنده و مستخلص سازنده و آیات و عجایبات در آسمان و زمین رساننده است که دانیالْرا از دستِ شیران رهائي داده است * (۲۸) و این دانیالْ در سلطنتِ داریُوسْ و سلطنتِ کُورِشِ فارْسي به آسودهگي گذران مینمود *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و در سالِ اوّلِ بِلْشَصرِ مَلِكِ بابِلْ دانیالْ خوابيرا و دیدهشدههاي سَرَش بر بسترَشرا دید بعد خوابرا نوشت و اجمالِ سخنهارا بیان کرد * (۲) دانیالْ متکلّم شده گفت در دیدهشدههاي شبانهام رؤیارا دیدم و اینك چهار بادِ هوا بر دریاي عظیم هجوم آور شدند (۳) و چهار حیوانِ بزرگ که نمایشِ آنها از همدیگر تفاوتي داشتند از دریا بیرون آمدند (۴) اوّلین مثلِ شیر و بالهاي عُقاب وَیْرا بود و تا کَنْده شدنِ بالهایَش نگریستم که از زمین برداشته شده مانندِ آدمي بر پایها ایستاد و قلبِ انساني باو داده شد (۵) و اینك حیوانِ ثانويء غیريرا که

مشابهِ خرس بود و بیك جانب می‌ایستاد و در میانِ دندانهای دهانش سه استخوانِ پهلو بوده وَیْرا چنین گفته میشد که برخیز و گوشتِ بسیاری‌را بخور (۶) بعد از آن نگریستم و اینك دیگری مثلِ ببرْ که بر پُشتش وَیْرا چهار بالِ مرغ بود و این حیوان‌را چهار سر و سلطنت بوَیْ داده شد (۷) بعد از آن در دیدنیهای شبانه نگریستم و اینك حیوانِ چهارمین سهمگین و مهیب و بسیار قوی و وَیْرا دندانهای بزرگِ آهنین بود میخورد و پاره پاره میکرد و باقی مانده‌را بپایهایش پایمال مینمود و نمایشش از تمامیء حیواناتِ پیشینِ از وَیْ تفاوتی داشت و وَیْرا ده شاخ بود (۸) و حینی که باین شاخها ملاحظه میکردم اینك در میانِ آن شاخها شاخِ کوچكِ غیری برآمد و در برابرش سه شاخهای اوّلین از وَیْ کنده شدند و اینك در این شاخ چشمانی مانندِ چشمانِ آدمی و دهانی که بحرفهای بزرگ متکلّم شد * (۹) تا گذاشتنِ کرسیها نگریستم که صاحبِ روزهای قدیم نشست لباسش مثلِ برف سفید و موی سرش مانندِ پشمِ پاك بوده کرسیش مثلِ آتشِ شعله‌ور و تکرهایش مانندِ آتشِ سوزان بود (۱۰) از حضورش نهرِ آتشین صادر شده بیرون آمد هزاران هزار باو خدمت مینمودند و ده هزار هزار در حضورش می‌ایستادند دیوان بر پا شد و کتابها گشوده گردید (۱۱) آنگاه نظر بصدای سخنانِ بزرگانهء که این شاخ میراند ملاحظه کردم و تا بکُشته شدنِ این حیوان و هلاك شدنِ جسمش و تسلیم شدنش بآتشِ سوزان مینگریستم (۱۲) و سلطنتِ سائرِ حیوانات از آنها رفع شد و درازیء عُمر بآنها داده شد تا بزمانِ معیّنی * (۱۳) در رؤیاهای شبانه نگریستم و اینك در ابرهای آسمانی شخصی مانندِ فرزندِ انسان می آمد و نزدِ صاحبِ روزهای قدیم نزدیکی نموده بحضورش آورده شد (۱۴) و باو سلطنت و عظمت و مملکت داده شد تا آنکه تمامیء قومها و اُمّتها و زبانها اورا خدمت نمایند سلطنتش سلطنتِ ابدی است که در نگذرد و مملکتش فانی نخواهد گردید * (۱۵) روحِ من که دانیالم در میانِ بدنَم ملول گردید و رؤیاهای سَرَم مرا مشوّش گردانید (۱۶) به یکی از حاضران تقرّب جُسته در بارهء این همه حقیقت‌را از وَیْ سؤال نمودم که او بمن متکلّم شده تعبیرِ این قصّه‌هارا بمن اعلام نمود (۱۷) که این چهار حیوانِ بزرگ چهار مَلِكْ اند که از زمین خواهند برخاست (۱۸) امّا مقدّسینِ خدای مُتعال مملکت‌را خواهند گرفت و بمملکت تا به ابد و ابدالآباد مالك خواهند شد * (۱۹) آنگاه در بارهء حیوانِ چهارمین حقیقترا خواستم بدانم که نمایشش از تمامیء آنها تفاوت داشته بسیار مهیب بود و دندانهایش از آهن و ناخنهایش از برنج بوده میخورد و پاره پاره میکرد و باقی مانده‌را بپایهایش پایمال مینمود (۲۰) و همچنان در بارهء ده شاخهای سَرَش و از آن دیگری که برآمد که در برابرش آن سه افتاد یعنی از برای آن شاخی که وَیْرا چشمان بوده دهانش سخنانِ بزرگ میراند و نمایشش از همسرانش بزرگتر بود (۲۱) و حینیکه ملاحظه نمودم این شاخ با مقدّسین جنگ نموده برایشان غالب آمد (۲۲) تا بوقتِ آمدنِ صاحبِ روزهای قدیم و اجرای حکم برای مقدّسینِ خدای مُتعال و رسیدنِ زمانی که مقدّسین مالكِ مملکت گردیدند (۲۳) و او چنین گفت که حیوانِ چهارمین بر زمین مملکتِ چهارم خواهد بود که از تمامیء ممالك تفاوت داشته همگیء زمین‌را خواهد خورد و آنرا پاره پاره

کرده پایمال خواهد نمود (۲۴) و ده شاخ از این مملکت ده مَلِكْ اند که خواهند برخاست و بعد از آنها دیگري که از پیشینیانَش تفاوت دارد برخاسته سه مَلِكْرا پست خواهد ساخت (۲۵) و برضدِّ خداي مُتعال سخنانرا رانده مقدّسینِ مُتعال‌را مندرس خواهد کرد و بفکرِ تغییر دادنِ زمانها و شریعتها خواهد افتاد که آنها مدّتِ یك زمان و زمانها و نیم زمان بدستِ وَيْ تسلیم خواهد شد (۲۶) پس دیوان نشسته سلطنتَش برداشته خواهد شد که تا بآخر مستأصل و فاني خواهد گردید (۲۷) و مملکت و سلطنت و عظمتِ مملکت در زیرِ تماميء آسمان بقومِ مقدّسینِ خداي مُتعال تسلیم خواهد شد که مملکتَش مملکتِ دائمي است و تماميء مملکتها وَيْرا خدمت نموده اطاعت خواهند کرد * (۲۸) آخرِ سخن تا باینجا است نسبت بمن که دانیالم افکارَم مرا بشدّت مُضطرب ساخته گونه‌اَم در من متغیّر گردید نهایت قصّه‌را در قلبَم نگاه داشتم

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) در سالِ سیومِ سلطنتِ بِلْشَصَّرِ مَلِكْ بمنکه دانیالم رؤیائي مرئي شد بعد از رؤیائي که اوّلاً بمن مرئي شده بود * (۲) و در رؤیا دیدم و هنگامِ دیدنَم چنین شد که من در قصرِ شُوشانْ که در کشورِ عِیْلامْ است بودم و در خواب دیدم که نزدِ نهرِ اُوْلایم (۳) و چشمانِ خودرا برداشته نگریستم و اینك قوچي در برابرِ آن نهر مي‌ایستاد که صاحبِ دو شاخ بود و شاخهایَش بلند امّا یکي از دیگري بلندتر و بلندترینَش آخراً برآمد (۴) و آن قوچرا بسمتِ مغربي و شمالي و جنوبي شاخ زنان دیدم و هیچ حیواني در برابرَش مقاومت نتوانست کرد و از اینکه احدي نبود که از دستَش رهائي بدهد لهذا موافقِ رأيِ خود عمل مینمود و بزرگ میشد * (۵) و حیني که متفکّر بودم اینك بُزِ نَري از مغرب بر رويِ تماميء زمین مي‌آمد که زمین‌را مَسّ نمینمود و آن بُزرا شاخِ خوش‌منظري در میانِ چشمانَش بود (۶) و بآن قوچِ صاحبِ شاخي که در برابرِ آن نهر ایستاده دیدم مي‌آمد و بغیظِ قوّتَش بر او میدوید (۷) و اورا دیدم که بنزدِ آن قوچ رسید و بر او با شدّتِ غضب آورشده وَيْرا زد و هر دو شاخَش‌را شکست و از اینکه در قوچ طاقتِ ایستادنِ در برابرَش نبود وَيْرا بزمین انداخته پایمالَش کرد و کسي نبود که قوچرا از دستَش رهائي دهد * (۸) پس آن بُز بزیادتي بزرگ شد و حینِ قوي شدنَش آن شاخِ بزرگ شکسته شد و در جایَش چهار شاخِ خوش‌منظر بسمتِ چهار بادِ آسماني برآمدند (۹) و از یکي از آنها شاخِ کوچکي برآمد که بسمتِ جنوب و مشرق و زمینِ زیبائي بزیادتي بزرگ شد (۱۰) حتّي بلشکرِ آسمانها بزرگ شده بعضي از آن لشکر و ستاره‌هارا بزمین انداخته آنهارا پایمال کرد (۱۱) و هم تا بسروَرِ لشکر بزرگ شد که قربانيء دائمي بواسطهء او رفع شد و محلِّ مقامِ مقدّسِ او انداخته شد (۱۲) و بسببِ عصیان لشکري برضدِّ قربانيء دائمي بوَيْ داده شد که حقیقت‌را بزمین انداخت و عمل نموده کامیاب شد (۱۳) و مقدّسِ متکلّمي‌را شنیدم و هم مقدّسِ دیگریرا که از آن متکلّم مي پرسید که رؤیاي قربانيء دائمي و عصیانِ خراب‌کنندهء تا بکَيْ میرسد و مقامِ مقدّس و لشکر به پایمالي تسلیم کرده خواهد شد (۱۴) و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقامِ مقدّس مصفّي خواهد

گردید * (۱۵) و واقع شد بعد از اینکه منکه دانیالم رؤیارا دیده متفحّصِ معنایش بودم که اینك مثلِ نمایشِ
مردي در برابرم ایستاد (۱۶) و از میانِ [نهرِ] أولاي آوازِ آدمیرا شنیدم که فریاد کرده گفت که اي جَبْرَئیل
رؤیارا باین مرد بفهمان (۱۷) و بمکانِ ایستادنم نزدیك آمد و حینِ آمدنش هراسان شده بر رويِ خود افتادم
و بمن گفت که اي فرزندِ آدم آگاه باش که این رؤیا نسبت بزمانِ آخر دارد (۱۸) و هنگام گفتنش بمن
رو بر زمین غنودم که او مرا لمس نموده مرا در مکانِ ایستادنم بر خیزانید (۱۹) و گفت که اینك ترا بآنچه که
در آخرِ غضب واقع خواهد شد اعلام مینمایم زیرا که این بزمانِ آخر نسبت دارد * (۲۰) قوچِ صاحبِ
دو شاخي که دیدي ملوكِ مَداین و فارس است (۲۱) و بزِ نرِ مودار پادشاهِ یونان است و شاخِ بزرگي که
در میانِ چشمانش مي باشد مَلِكِ اوّلین است (۲۲) و از اینکه شکسته شده بجایش چهار شاخ برآمد چهار
مملکت از قومِ او خواهند برخاست و قوّتِ ایشان مثلِ او نخواهد بود (۲۳) امّا در آخرِ مملکتِ ایشان
حیني که عاصیان [معصیتهایشانرا] بانجام میرسانند مَلِکيءِ قوي چهره و مُعمّا دان برخواهد خاست (۲۴) و قوّتش
عظیم خواهد شد امّا نه از قوّتِ خود و عجیبانه خرابیها خواهد کرد و کامیاب در عملش گردیده پُر زوران و
قومِ مقدّسینرا خراب خواهد نمود (۲۵) و از زیرکيءِ خود غدررا بدستش کامیاب داشته در قلبش متکبّر خواهد
شد و بسیاریرا در مصالحه خراب کرده بسرورِ سروران مقاومت خواهد کرد امّا بي واسطهء دست شکست
خواهد یافت (۲۶) و رؤیاي شبانهروزي که گفته شده بود راست است و تو آن رؤیارا مسدود ساز زیرا
که نسبت بروزهاي بسیاري دارد * (۲۷) و منکه دانیالم چند روزي بيحسّ و مریض شدم امّا بعد از
برخاستنم بمصلحتِ مَلِك مشغول گردیدم و بسببِ این رؤیا متحیّر ماندم لکن درك کنندهء نبود *

(فصلِ نهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) در سالِ اوّلِ داریوس پسرِ اَحَشْوِیرُوش از نسلِ مَداین که بر مملکتِ کَلْدانیان مَلِك نصب شده بود
(۲) در سالِ اوّلِ سلطنتش منِ دانیال در کتابها بحسابِ سالهائي که کلامِ خداوند در بارهء آنها به یِرمیاهِ
پیغمبر رسید مطالعه نمودم که هفتاد سال در خرابیهاي اورشلیم تکمیل خواهد ساخت * (۳) و روي خودرا
بسوي خداوند خدا گردانیدم تا آنکه بتضرّع و استدعا و صَوم و پلاس و خاکستر درخواست نمایم (۴) و
خداوند خدایمرا استدعا نموده اعتراف نمودم و گفتم که اي خداوند خداي عظیم و مهیبي که عهد و
رحمترا با محبّانش و حافظانِ اوامرش نگاه دارنده است (۵) گناه و عصیان ورزیده ایم و شریرانه رفتار
نمودهِ ایم و عاصي گردیده از اوامرت و احکامت دوري ورزیده ایم (۶) و به بندهگانت پیغمبراني که باسمت
بملوكِ ما و سرورانِ ما و آباي ما و بهمهگيءِ قومِ ولایت متکلّم شدند اطاعت ننمودیم (۷) اي خداوند
عدالت از تُست و شرمندهگيءِ رویها مثلِ امروز از ما است از مردمانِ یهوداه و ساکنانِ اورشلیم و از
تماميءِ اسرائیلیان چه نزدیك و چه دور در تماميءِ زمینهائي که ایشانرا در آنها بسببِ عصیاني که بتو
ورزیدند پراکنده ساختي (۸) اي خداوند شرمندهگيءِ رویها از ما و از ملوكِ ما و سرورانِ ما و آباي ما

است چونكه بتو گناه ورزيديم (۹) رحمت و مغفرت از خداوند خداي ما است كه باو بغي ورزيديم (۱۰) و به آواز خداوند خداي ما گوش نداديم تا آنكه موافق شريعتهايش كه بواسطهء بندهگانش پيغمبران در حضور ما گذاشت سلوك نمائيم (۱۱) و جميع إسْرائيلِيانْ از شريعتت تجاوز نمودند و روگردان شده بقول تو گوش ندادند باين سبب لعنت و سوگندي كه در تورية بندهء خدا مُوسي مرقوم است بر ما مستولي گردانيدي چونكه باو گناه ورزيديم (۱۲) و سخنان خودرا كه بما و قاضياني كه بما حكم نمودند ثابت كرده است و بلاي بزرگي كه در زير تماميء آسمان مثل آنكه در اُورشَلِيمْ واقع شده است واقع نشد بر ما مستولي گردانيد (۱۳) تماميء اين بلا بنهجي كه در تورية مُوسي نگارش يافته است بر ما فرود آمده است لكن در حضور خداوند خداي خود استدعا ننموديم تا آنكه از معصيتهاي خود رجوع نموده حقيقت ترا درك نمائيم (۱۴) پس خداوند براين بلا مراقب شده آنرا بر ما فرود آورد زيرا كه خداوند خداي ما كه قولشرا استماع ننموديم بهركاري كه بجا مي آورد عادل است (۱۵) و حال اي خداوند خداي ما كه قوم خودرا از زمين مِصْر بدست قوي بيرون آورده از براي خود مثل امروز نام پيدا كردي ماها خطا ورزيده شريرانه رفتار نموديم (۱۶) اي خداوند استدعا اينكه موافق تماميء عدالتت غضب خود و حدت خودرا از شهرت اُورشَلِيمْ و كوه مقدست برگرداني زيرا بسبب گناهان ما و معصيتهاي پدران ما اُورشَلِيمْ و قوم تو نزد تماميء كساني كه باطراف مايند رسوا گرديدند (۱۷) پس حال اي خداي ما تضرع بندهات و استدعايشرا استماع نما و روي خودرا بمقام مقدس خراب شدهات متجلي گردان بسبب خداوندي (۱۸) اي خداي من گوش خودرا فرا داشته بشنو و چشمان خودرا گشوده بخرابيهاي ما و شهري كه اسمت بآن خوانده شده است بنگر زيرا كه تضرعهاي خودرا نه بجهة صداقت ما بلكه بسبب رحمتهاي عظيم تو در حضور تو عرض مينمائيم (۱۹) اي خداوند بشنو اي خداوند عفو فرما اي خداوند توجه نموده عمل نما اي خداي من بپاس خاطر خود تأخير منما زيرا كه اسم تو بشهر تو و به قوم تو خوانده شده است * (۲۰) و هنوز كه من متكلم بوده استدعا مينمودم و بگناه خود و هم بگناه قوم خود إسْرائِيلْ اعتراف ميكردم و تضرع خودرا در حضور خداوند خداي خود بخصوص كوه مقدس خداي خود معروض مي داشتم (۲۱) بلكه هنوز كه در حالت استدعا متكلم بودم آن گَبْرِئِيلْ شخصي كه اورا اولا در رؤيا ديده بودم بسرعت آمده بوقت هديهء شامي بمن رسيد (۲۲) و تعليم نموده با من متكلم شد و گفت كه اي دانِيالْ حال جهة زيرك نمودنت بفطانت بيرون آمدم (۲۳) و درابتداي استدعاهايت فرمان صادر گرديد و من جهة اعلام نمودن بتو آمدم زير كه مرد پسنديدهء پس بمطلب متوجه شده رؤيارا فهم نما * (۲۴) براي قومت و شهر مقدست هفتاد هفته تعيين شده است جهة انجاميدن عصيان و اتمام رسانيدن گناه و كفاره نمودن خطا و آوردن عدالت دائمي و تكميل نمودن رؤيا و نبوت و جهة مسح نمودن قدس قدوسين * (۲۵) پس بدان و درك نما كه از صدور فرمان جهة مرمت و بنا كردن اُورشَلِيمْ تا مسيح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چهارسوها و ديوارها بتنگيء وقتها بنا كرده خواهد شد * (۲۶) و بعد از شصت و دو هفته مسيح منقطع شده نا پديد

خواهد گردید و قومِ سرداري که مي آيد شهر و مقامِ مقدّس‌را خراب خواهد کرد و آخرش با طوفان خواهد
بود و تا به آخرِ محاربه خرابیها مقدّر شده اند (۲۷) و عهدي‌را در يك هفته با بسياري محکم خواهد ساخت
و در نصفِ هفته قرباني و هديه‌را رفع خواهد کرد و مخرّبي با بالهاي مکروهه‌اش تا بانجامِ عملش [غالب]
که آنگاه [غضب] معيّني بر خودِ آن مخرّبي ريخته خواهد شد *

(فصلِ دهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) در سالِ سيومِ کُورِشِ مَلِكِ فارْسْ کلامي بدانيالْ که اسمَش به بِلْطِشَّصَّرْ مُسمّي است کشف
گرديد و آن کلام حقّ و گير و دار عظيم است پس بآن کلام توجّه نموده رؤيارا فهم نما (۲) در آن ايّام
من دانيالْ در روزهاي سه هفته حزين بودم (۳) نانِ لذيذرا نخوردم و گوشت و شراب بدهانم داخل
نشد و تا بانجامِ روزهاي سه هفته خويشتن‌را تدهين ننمودم * (۴) و در روزِ بيست و چهارمِ ماهِ نخستين
من بکنارِ نهرِ عظيمِ حِدّقِلْ بودم (۵) و چشمانِ خودرا برداشته نگريستم و اينك يك شخصي ملبّسِ بکتان
و کمرش بزرِ اُوفازْ بسته (۶) و بدنش مثلِ جوهرِ تَرْشِيشْ و رويش مثلِ نمايشِ برق و چشمانش مثلِ
مشعلهاي آتش و بازوهايش و پايهايش مثلِ برنجِ صيقلي و آوازِ کلامش مثلِ صداي جماعت بود (۷) و
منِ دانيال به تنها آن رؤيارا ديدم امّا مردماني که بهمراهم بودند اين رؤيارا نديدند لکن لرزشِ عظيمي
بر ايشان افتاده جهةِ مخفي شدن فرار کردند (۸) و من به تنها ماندم و اين رؤياي عظيم‌را ديدم و
قوّت در من باقي نماند و رنگِ خوشِ من بزبوني مبدّل شده و هيچ طاقت‌را نگاه نداشتم (۹) و
آوازِ کلماتش‌را شنيدم و در حينِ شنيدنم آوازِ کلماتش‌را من رو بزمين بر رويم غنودم * (۱۰) و اينك
دستي مرا مسّ نموده مرا بزانوهايم و کفهاي دستم ايستاده گردانيد (۱۱) و بمن گفت که اي مردِ
پسنديده دانيالْ بکلماتي که بتو ميگويم توجّه نما و در جاي ايستادنت به ايست زيرا که حال بتو فرستاده
شده ام و هنگامِ گفتنش اين کلام‌را بمن لرزان ايستادم (۱۲) و بمن گفت که اي دانيالْ مترس زيرا
از روزِ اوّلي که دلِ خودرا بدرك نمودن مشغول ساختي و خويشتن‌را در حضورِ خدايت برياضت وا داشتي
کلماتت مسموع شدند و من بسببِ کلماتت آمده ام (۱۳) امّا سرورِ ملوكِ فارْسْ بيست و يك روز در برابرم
مقاومت نمود و اينك ميکائيلْ يکي از رئيس سرداران جهةِ استعانتم آمد و من در آنجا نزدِ ملوكِ فارْسْ
ماندم (۱۴) و جهةِ اعلام نمودنت بآنچه که در ايّامِ آخرين بقومِ تو واقع ميشود آمدم زيرا هنوز رؤيا
نسبت بروزهاي آينده دارد (۱۵) وحيني که بمثلِ اين کلام متکلّم با من شد روي خودرا بزمين نهاده لال
ماندم * (۱۶) و اينك [شکلي] مثلِ نمايشِ بني آدم لبهايم‌را مسّ نمود که دهانِ خودرا کشودم و
متکلّم شده بآنکه در برابرم مي ايستاد گفتم که اي آقايم بسببِ اين رؤيا مفصلهايم از من جدا شدند
و طاقت‌را نگاه نداشتم (۱۷) و اين بندهٔ آقايم باين آقايم بتکلّم نمودن چگونه قادر تواند بود چونکه
نسبت بمن از اين وقت قوّت در من نمي ايستد و نَفَسي در من باقي نميماند (۱۸) و باز [شکلي] که

مثلِ نمایشِ آدم بود مرا مسّ نموده بمن تقویت داد (۱۹) و گفت که ای مردِ پسندیده مترس سلام بر تو دلیر و قوی باش و حینا گفتنش بمن تقویت یافته گفتم که ای آقایم بگو زیرا که مرا تقویت دادی * (۲۰) و گفت که آیا میدانی که چرا بتو آمدم و حال اینکه جهةِ محاربه با سروَرِ فارْس بر میگردم و بعد از خروج نمودنم اینك سروَرِ یونان خواهد آمد (۲۱) لکن آنچه که در کتابِ حقّ مرقوم است بتو اعلام خواهم نمود و حال اینکه سوای میکائیلِ سروَرِ شما کسی نیست که بر آنها مرا استعانت نماید *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر چهل و پنج آیه)

(۱) و من جهةِ تقویت و سخت گردانیدنَش در سالِ اوّلِ دارایوُسِ مَدایِنی ایستادم * (۲) و حال ترا بتحقیق اعلام مینمایم اینك برای فارس سه ملوك خواهند ایستاد و چهارمین از همگی دولتِ خودرا زیاد خواهد گردانید و حینی که بدولتَش قوی میگردد همگیء مملکتِ یونانرا خواهد انگیزانید * (۳) و پادشاهِ جبّاری بظهور خواهد آمد که بسلطنتِ عَظیمی سلطنت نموده موافقِ رضای خود رفتار خواهد کرد * (۴) و حینِ جلوه‌گریَش مملکتَش شکست خواهد یافت و بسوی چهار بادِ آسمانی تقسیم کرده خواهد شد امّا نه به احفادَش و نه موافقِ سلطنتی که او نموده بود زیرا که مملکتَش مُنتزع شده سوای اینان بدیگران داده خواهد شد * (۵) و مَلِكِ جنوب خصوصاً یکی از سردارانَش قوی خواهد شد و دیگری از او غالب آمده سلطنت خواهد نمود سلطنتَش سلطنتِ عظیم خواهد شد (۶) و بعد از انقضای سالهای چندی بهمدیگر متعاهد گردیده دخترِ مَلِكِ جنوب جهةِ نمودنِ مصالحه بمَلِكِ شمال خواهد آمد امّا قوّتِ بازورا نگاه نخواهد داشت نه او و نه نسلَش خواهند ایستاد زیرا هم او و هم آورنده‌گانَش و ولدِش و تقویت دهنده‌گانَش در آن زمانها تسلیم کرده خواهند شد * (۷) امّا درجایَش شاخهء از ریشه‌هایَش بر پا خواهد ایستاد و با لشکری آمده بقلعه‌های مَلِكِ شمالی داخل خواهد شد و با آنها کارسازی کرده غالب خواهد آمد (۸) و نیز خدایان و سروَران و آلاتِ پسندیدهء ایشان از نقره و طلارا اسیروار بمصْر خواهد بود و خودَش سالهای چندی از مَلِكِ شمالی رفیع‌تر خواهد ایستاد (۹) و به مملکتِ مَلِكِ جنوب خواهد آمد و بولایتِ خودَش بر خواهد گشت * (۱۰) امّا پسرانَش انگیخته شده جماعتِ لشکرهای بزرگرا جمع خواهند کرد و یکی از آنها هجوم آورشده سَیْل‌آسا خواهد گذشت و بارِ دیگر تا بقلعه‌هایَش انگیخته خواهد شد (۱۱) و مَلِكِ جنوب با شدّت خشمناك شده و بیرون آمده با مَلِكِ شمالی که لشکرِ عظیم جمع خواهد ساخت جنگ خواهد نمود و آن جماعت بدستِ وَیْ تسلیم خواهند گردید (۱۲) و بعد از اخذ نمودنِ آن جماعت دلَش متکبّر خواهد شد و اگرچه ده هزارانرا خواهد افکند لکن تقویت نخواهد یافت (۱۳) زیرا که مَلِكِ شمال بارِ دیگر لشکری از اوّلین بزرگتر بر پا خواهد داشت و بعد از انقضای سالهای چندی البتّه با لشکرِ عظیم و اثاث بسیار خواهد آمد * (۱۴) و در آن اوقات بسیاری بر مَلِكِ جنوب مقاومت خواهند نمود و پسرانِ فتنه‌انگیزِ قومِ تو جهةِ اثبات نمودنِ رؤیا خویشتنرا بلند نموده خواهند

افتاد (۱۵) و مَلِکِ شمالی آمده پشته‌هارا خواهد ریخت و شهرهای مشیّدرا خواهد گرفت و بازوهای جنوبی
مقاومت نخواهند نمود بلکه قوم برگزیده‌اش طاقتِ ایستادن نداشته مقاومت نخواهند نمود (۱۶) و
کسی که باو می‌آید موافقِ رضایش عمل خواهد نمود و احدی در حضورش نخواهد ایستاد و در زمینِ
زیبائی که بدستش تسخیر میشود مقام خواهد گرفت * (۱۷) و بقصدِ اینکه بقوّتِ تمامیءِ مملکتش
داخل گردد توجّه خواهد کرد و راستان بهمراهش بوده عمل خواهد نمود و دخترِ نسوانیرا جهةِ هلاکِ
نمودنش بویْ خواهد داد امّا این فکر باثبات نرسیده بکارش نخواهد آمد (۱۸) و روی خودرا بسوی
جزائر گردانیده بسیاریرا خواهد گرفت امّا سرداری رسوائیءِ اورا بر او باطل خواهد کرد بلکه رسوائیءِ
اورا بخودِ او راجع خواهد گردانید (۱۹) بعد از آن بقلعه‌های زمینِ خود توجّه خواهد نمود لکن لغزان
و افتاده گردیده یافت نخواهد شد * (۲۰) و در جایش کسی که باج‌گیران‌را از مملکتِ عزیز میگذراند
بر خواهد خاست امّا در روزهای کمی نه بحدّت و نه بمحاربه شکست خواهد یافت * (۲۱) و در جای او
کسِ پست فطرتی که عزّتِ مملکت‌را بویْ بمیدهند بر خواهد خاست و در حالتِ آشتی بچاپلوسی
مملکت‌را ضبط خواهد نمود (۲۲) و در حضورش لشکرهای سَیْل آسا و هم سرورِ عهد از پا درآمده شکست
خواهند یافت (۲۳) و با کسی که با او همعهد میگردد حیله‌بازی خواهد نمود بلکه با خلقِ کمی صعود
نموده غالب خواهد آمد (۲۴) و بزمینِ مُطمئن و سَمین درآمده آنچه که نه پدرانش و نه پدرانِ پدرانش
نمودند عمل خواهد نمود غارت و تاراج و امتعه‌را بر ایشان خواهد پاشید و مدّتی بر ضدّ مقامهای
مشیّد مُدبّرِ تدبیرات خواهد بود (۲۵) و قوّتِ خود و دلِ خودرا با لشکرِ عظیم بر مَلِکِ جنوب خواهد
انگیزانید و مَلِکِ جنوب با لشکرِ بزرگ و عظیم بجنگ انگیخته خواهد شد امّا نخواهد ایستاد سبب اینکه
مُدبّرِ تدبیرات بر ضدّش خواهد بود (۲۶) و آکل کنندگانِ سُفره‌اش اورا شکست خواهند داد و لشکرش
از پا در آمده بسیاری کُشته خواهند افتاد (۲۷) و این دو مَلِکْ دلِ ایشان میل بزیان نموده بسَرِ یک
سُفره کاذبانه گُفتگوُ خوهند کرد امّا راست نخواهد آمد زیرا انجام کار تا بوقتِ معیّنی خواهد کشید
(۲۸) آنگاه بزمینِ خود با غنیمتِ بسیار بر خواهد گشت و دلش بر ضدّ عهدِ مقدّس خواهد بود و عمل
نموده بزمینِ خود خواهد برگشت * (۲۹) در زمانِ معیّنی برگشته باز بجنوب داخل خواهد شد امّا چنانی
که در سفرِ اوّلین بود در سفرِ آخرین نخواهد شد (۳۰) زیرا کشتیهای کِتّیم بر ضدّش خواهد آمد
بنابراین آلَم کشیده و برگشته بر عهدِ مقدّس غضب کرده عمل خواهد نمود و بارِ دیگر برگشته با
تارکانِ عهدِ مقدّس همشوْر خواهد گردبد (۳۱) و از طرفِ او لشکرها خواهند ایستاد و پناهگاهِ مقامِ مقدّس‌را
پلید نموده قربانیهای دائمی‌را رفع خواهند کرد و مکروهاتِ مخرّبیرا بر پا خواهند نمود (۳۲) و
شکنندگانِ عهدرا با چاپلوسی بگناه خواهد افکند امّا قومی که بخدای خود معترف اند قوی شده عمل
خواهند نمود (۳۳) و دانشمندانِ قوم بسیاریرا تعلیم خواهند داد امّا روزهای بسیاری بشمشیر و شعله
و اسیری و یغما خواهند افتاد (۳۴) و هنگامِ افتادگیءِ ایشان به امدادِ اندکی منصور خواهند شد امّا

بسياري بچاپلوسي بايشان ملصق خواهند شد (۳۵) و از دانشمندان بعضي خواهند افتاد تا آنكه تجربه كرده شده تا بزمانِ آخرين پاك و سفيد شوند زيرا تا بوقتِ معيّني تأخير خواهد يافت * (۳۶) و آن مَلِكْ موافقِ رأي خود عمل نموده خويشتن‌را بر هر خدائي رفيع و متعظّم خواهد نمود و بر ضدّ خداي خدايان عجيبانه گفتگو خواهد كرد و تا به انجامِ غضب كامياب خواهد شد زيرا آنچه كه مقدّر است بوقوع خواهد پيوست (۳۷) و بخداي پدرانِ خود و بشوقِ زنان تفكّر نخواهد نمود بلكه بهيچ خدائي تفكّر نخواهد نمود زيرا كه خويشتن‌را از همگي متعظّم خواهد ساخت (۳۸) امّا در جايش خداي مقامهاي مشيّدرا محترم خواهد داشت و بخدائي كه پدرانش عارف نبودند با طلا و نقره و سنگهاي قيمتي و مرغوبات تكريم خواهد نمود (۳۹) بدين منوال در مقامهاي مشيّد عمل نموده بخداي بيگانهٔ كه باو معترف است زياده عزّت نموده آنهارا بر بسياران مسلّط خواهد گردانيد و زمين‌را جهةِ نفع تقسيم خواهد نمود * (۴۰) و در زمانِ آخرين مَلِكِ جنوب براو هجوم خواهد آورد و مَلِكِ شمال با عرّاده‌ها و سواران و كشتيهاي بسياري مانندِ گردباد بر او خواهد آمد و بولايتها داخل شده سيل آسا خواهد گذشت (۴۱) و بزمينِ زيبائي داخل شده بسياري خواهند افتاد امّا اينان كه اِدوم و موآب و رؤساي پسرانِ عمّونْ اند از دستش رهائي خواهند يافت (۴۲) و دستِ خودرا بر ولايات دراز كرده زمينِ مصر فارغ نخواهند شد (۴۳) و بخزانهاي طلا و نقره و همگيء مرغوباتِ مصر مسلّط شده لُوبيانْ و حَبَشيانْ اورا تابع خواهند گرديد (۴۴) و از اينكه اخبار از مشرق و شمال اورا مشوّش خواهند ساخت لهذا بحدّتِ عظيم جهةِ استيصال و اخترام نمودنِ بسياري بيرون خواهد آمد (۴۵) و شادروانِ قصرِ خودرا در ميانِ دريا و كوهِ مقدّسِ زيبا بر پا خواهد داشت امّا بانجامش رسيده ياري كنندهٔ وَيْرا نخواهد بود *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) درآن وقت سرورِ بزرگ ميكائيلْ كه از جانبِ پسرانِ قومت قائم است خواهد ايستاد و زمانِ تنگنائي كه از بودنِ طوائف تا باين زمان نبوده است واقع خواهد شد و درآن زمان قومِ تو هركسي كه در كتاب مكتوب يافت شده است نجات خواهد يافت (۲) و از خوابندگانِ درخاكِ زمين بسياري بيدار خواهند شد بعضي جهةِ حياتِ ابدي و بعضي از براي شرمساري و حقارتِ ابدي (۳) و دانشمندان مثلِ ضياي سپهر و كساني كه بسياري‌را براهِ صداقت رهبري نمايند مانندِ كواكب تا ابدالآباد درخشان خواهند بود * (۴) امّا تو اي دانيالْ كلمات‌را مخفي تن وكتاب‌را تا بزمانِ انجامِ كار مختوم ساز حيني كه بسياري گردش كرده علم زياد گردد * (۵) آنگاه منِ دانيالْ نگريستم و اينك دو شخصِ ديگر يكي باين طرفِ نهر و ديگري بآن طرفِ نهر مي ايستادند (۶) و يكي بمردِ ملبّس شدهٔ بكتان كه بالاي آبهاي نهر مي‌ايستاد گفت كه انجامِ اين عجايبات تا بچند ميكشد (۷) و آن مردِ ملبّس شدهٔ بكتان‌راكه بالاي آبهاي نهر مي‌ايستاد شنيدم در حالتي كه دستِ راست و دستِ چپِ خودرا بسوي آسمان بلند كرده بحيّ ابدي سوگند ياد نمود كه براي يك

زمان و زمانها و نیم زمان خواهد کشید و بمحضِ تمام شدنِ پراکندگیء قوّتِ قومِ مقدّس همه‌گیء این حوادث
بانجام خواهد رسید * (۸) و من شنیدم امّا درك نکردم و گفتم که اي آقایم آخرِ این حوادث چگونه خواهد
شد (۹) او گفت که اي دانیالْ راهِ خود پیش گیر زیرا که این کلمات تا زمانِ آخرین مخفي و مختوم اند
(۱۰) بسیاري پاك و سفید و قال گذاشته خواهند شد و از اینکه شریران شریرانه رفتار خواهند نمود لهذا هیچ
يك از شریران درك نخواهد نمود امّا دانشمندان فهم خواهند کرد (۱۱) و زمانِ رفع شدنِ قربانيء دائمي و
نصب شدنِ مکروهاتِ مخرّبي يك هزار و دویست و نود روز خواهد بود (۱۲) خوشاحالِ کسي که انتظار کشیده
بروزهاي يك هزار و سیصد و سي و پنج برسد (۱۳) امّا تو تا بانجامِ کار راهِ خودرا پیش گیر زیرا که باستراحت
گذران نموده در انجامِ آن روزها در منصبِ خود خواهي ایستاد *

کتابِ هوشیعِ پیغمبر

مشتمل بر چهارده فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر یازده آیه)

(۱) کلامِ خداوند که در ایّامِ عُزیّاهْ و یُوثامْ و آحازْ و حِزْقیاهْ ملوكِ یهُوداهْ و هم در ایّامِ یارُبعامِ پسرِ یُوآشِ
مَلِكِ اِسْرائیلْ به هُوشیَعِ پسرِ بئیريْ رسید * (۲) ابتداي کلامِ خداوند به هُوشیَعْ اینست که خداوند بهُوشیَعْ
فرمود که روانه شده بجهةِ خود زنِ فاحشه و اولادِ فاحشه بگیر زیرا که این زمین فيْ‌الْواقع از خداوندگار
زنا کنان برگشته است * (۳) پس روانه شده گُومِرِ دخترِ دِبْلَیمْ‌را گرفت که او حامله شده از برایش پسریرا
زائید (۴) و خداوند وَيْ‌را فرمود که اسمِ اورا یِزْرِعیلْ‌را بگذار زیرا که هنوز اندك زماني است که انتقامِ
خونِ یِزْرِعیلْ‌را از خاندانِ یِیهُوْ خواهم کشید و مُملکتِ خاندانِ اِسْرائیلْ‌را مُنقرض خواهم ساخت (۵) و در
آن روز واقع میشود که کمانِ اِسْرائیلْ‌را در درّهٔ یِزْرِعیلْ خواهم شکست * (۶) و باز حامله شده دختریرا
زائید و خدا باو گفت که اسمِ وَيْ‌را لُوْ رُحاماهْ بگذار زیرا بار دیگر بخاندانِ اِسْرائیلْ مرحمت نخواهم فرمود
بلکه ایشان‌را بالْکلّ از میانه خواهم برداشت (۷) امّا خاندانِ یهُوداهْ‌را مرحمت خواهم نمود و ایشان‌را
بخداوند خداي ایشان نجات داده ایشان‌را نه به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران رهائي خواهم
داد * (۸) و بعد از بازداشتنِ لُوْ رُحاماهْ‌را از شیر باز حامله شده پسري‌را زائید (۹) و خدا فرمود که
اسمش‌را لُوْ عَمّيْ بگذار زیرا که شما بمن قوم نیستید و من از آنِ شما نخواهمْ بود (۱۰) مع هذا تعدادِ بني
اِسْرائیلْ مثلِ ریگِ دریا که پیمودني و شمردني نیست خواهد بود بلکه واقع میشود در مقامي که بایشان

گفته شد که شما قومِ من نیستید بایشان گفته خواهد شد که پسرانِ خدای حیّ اید (۱۱) و بنی یِهُودَاهْ و بنی إِسْرَائِیلْ با هم جمع شده یك رئیسی از برای خودشان نصب خواهند نمود و از ولایتها بیرون خواهند آمد زیرا که روزِ یِزْرِعِیلْ عظیم خواهد بود *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و به برادرانِ خود عَمِّیْ و به خواهرانِ خود رُحَامَاهْ بگوئید (۲) بمادرانِ خودتان مجادله نمائید مجادله نمائید چونکه او زنِ من نیست و من شوهرِ وَیْ نیستم لهذا فاحشگیء خودرا از پیشِ رویَش و زناکاریء خودرا از میانِ ثَدْیَیْنَش رفع نماید (۳) تا آنکه اورا کَنده برهنه نسازم و آنرا مثلِ روزِ تولّدَش نگردانم و اورا مثلِ بیابان وا گذاشته مانندِ زمینِ خشك نموده اورا بتشنگی لکُشم (۴) و فرزندانَش‌را ترحّم ننمایم از اینکه فرزندانِ زنایَند (۵) چونکه مادرِ ایشان زنا نموده است و حامله شدهء ایشان بی شرمی کرده است حینِ گفتنَش که در پَیْء عاشقانِ خود که نانِ من و آبِ من و پشمِ من و کتانِ من و روغنِ من و شربتِ مرا بمن دادند خواهم رفت * (۶) بنابراین اینك من راههایَت‌را بخارها پر خار خواهم نمود و محلِّ اورا از دیوار بحدّی مسدود خواهم ساخت که سمتهایَش‌را نتواند یافت (۷) اگرچه عاشقانَش‌را تعاقب نماید لکن بایشان نخواهد رسید و اگر ایشان‌را جُستجو نماید امّا نخواهد یافت و خواهد گفت که روانه شده بشوهرِ اوّلینِ خود رجعت خواهم نمود چونکه آن وقت بمن از این وقت خوشتر بود *

(۸) و حال این که ندانست که من باو گندم و شیرهء انگور و روغن داده بودم و نقره و طلائی که آنهارا صرفِ بَعَلْ کردند از برای او زیاد کردم (۹) بنابراین برگشته گندمِ خودرا در فصلَش و شیرهء انگورِ خودرا در موسمَش خواهم گرفت و پشمِ خودرا و کتانِ خودرا که جهةِ پوشیدنِ عورتَش داده بودم پر خواهم گرفت (۱۰) و حال فسقِ اورا در چشمانِ عاشقانَش مکشوف خواهم ساخت و احدی وَیْ‌را از دستِ من رهائی نخواهد داد (۱۱) و همگیء مسروریَش و عیدهایَش و غُرّههای ماهَش و روزهای سبتَش بلکه تمامیء اعیادِ معیّنیَش‌را ساقط خواهم گردانید (۱۲) و تاکستانهایَش و درختانِ انجیرَش‌را که در بارهء آنها گفته بود که اینها بخششهایَم میباشند که عاشقانَم بمن داده اند ویران خواهم کرد و آنهارا مبدّل بجنگل خواهم ساخت که حیواناتِ صحرا آنهارا خواهند خورد (۱۳) و خداوند میفرماید که انتقامِ روزهای بَعَلِیمْ‌را از او خواهم کشید روزهائی که برای آنها بخور نمود و خویشتن‌را بحلقهای بینی و زیوراتَش آرایش داده در پَیْء عاشقانَش میرفت و مرا فراموش میکرد * (۱۴) امّا اینك من اورا کشش داده به بیابانَش خواهم آورد و بقلبَش خواهم گفت (۱۵) بعد از آن تاکستانهایَش‌را باو داده درّهء عاکُورْرا دروازهء امیدواری خواهم گردانید که در آنجا مانندِ زمانِ جوانیَش و مثلِ روزِ بیرون آمدنَش از زمینِ مِصْرْ خواهد سرائید * (۱۶) و خداوند میفرماید که در آن روز واقع میشود که مرا إِیْشِیْ خواهی خواند و بارِ دیگر مرا بَعَلِیَ نخواهی خواند (۱۷) زیرا نامهای بَعَلِیمْ‌را از دهانَش رفع خواهم کرد که بارِ دیگر باسمِ

آنها متذکّر نخواهند گردید (۱۸) و در آن روز جهةِ ایشان عهدي‌را با حیواناتِ صحرا و مرغانِ هوا و حشراتِ زمین خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ‌را از زمین خواهم شکست و ایشان‌را بامنیّت خواهم خوابانید (۱۹) و ترا بجهةِ خود ابداً نامزد خواهم گردانید بلکه ترا از براي خود بعدالت و انصاف و رأفت و رحمتها نامزد خواهم گردانید (۲۰) و ترا از براي خود با وَفا نامزد گردانید، خداوندرا اعتراف خواهي نمود * (۲۱) و خداوند میفرماید که در آن روز واقع میشود که استجابت خواهم نمود بلکه آسمانهارا استجابت خواهم فرمود و آنها نیز زمین‌را استجابت خواهند نمود (۲۲) و زمین نیز گندم و شیرهٔ انگور و روغنِ زیت‌را استجابت خواهد نموده و آنها نیز یِزْرِعِیْل‌را استجابت خواهند نمود (۲۳) و من اورا جهةِ خود در زمین خواهم کاشت و به لُوُ رُحاماهْ رحمت نموده به لُوُ عَمّي خواهم گفت که قومِ من توئي و او نیز خواهد گفت که خداي من توئي *

(فصلِ سیوم مشتمل بر پنج آیه)

(۱) و خداوند بمن فرمود که بارِ دیگر روانه شده زنِ زانیهٔ که محبوبهٔ رفیقش باشد دوست دار موافقِ محبّتِ خداوند به بني اِسْرائیْل در حالتي که ایشان بخدایانِ غیر رو آورده شیشهاي شرابرا دوست میداشتند (۲) پس اورا بجهةِ خود بپانزده مثقال نقره و بحُوْمِرِ جَوْ و به نیم حُوْمِرِ جَوْ تحصیل نمودم (۳) و ویرا گفتم که از براي من روزهاي بسیاري خواهي نشست زنا نکرده از آنِ غیري مباش و من نیز از آنِ تو خواهم بود * (۴) زیرا که بني اِسْرائیْل روزهاي بسیاري بدونِ مَلِكْ و بدونِ سرورَ و بدونِ قرباني و بدونِ منصوبه و بدونِ اِیْفُوْدْ و تِرافِیْمْ خواهند ماند (۵) عاقبت بني اِسْرائیْل رجوع نموده خداوند خداي ایشان و داوُدِ مَلِكِ ایشان‌را تجسّس خواهند کرد و در روزهاي آخرین از خداوند و احسانَش خواهند ترسید

(فصلِ چهارم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) اي بني اِسْرائیْل کلامِ خداوندرا بشنوید زیرا که خداوندرا بساکنانِ زمین دعوي است بجهةِ آنکه نه راستي و نه رأفت و نه خداشناسي در زمین است (۲) بلعنت و کذب و قتل و دُزدي و زنا افراط مینمایند و خون بخون متّصل میگردد (۳) بنابراین زمین محزون و تماميِ ساکنانَش با حیواناتِ صحرا و با مرغانِ هوا زبون و ماهیانِ دریا نیز برداشته شدند (۴) امّا احدي مجادله ننماید و احدي عتاب نکند زیرا که قومِ تو مثلِ مجادله‌کننده‌گانِ با کاهنان اند (۵) پس وقتِ روز خواهي افتاد و پیغمبر نیز با تو در وقتِ شب خواهد افتاد و مادرِ ترا خواهم کُشت * (۶) قومِ من از عَدَمِ معرفت هلاك میشود چونکه تو معرفترا ردّ نمودي من نیز ترا از بودنِ کاهنَم ردّ خواهم نمود و از اینکه شریعتِ خداي خودرا فراموش کردي من نیز فرزندانَت‌را فراموش خواهم کرد (۷) هر قدر که زیاد گردیدند بهمین قد ربمن گناه ورزیدند پس عزّتِ ایشان‌را برسوائي تبدیل خواهم کرد (۸) بانیهاي رفعِ گناهِ قومِ مرا میخورند و نَفسِ ایشان‌را

بعصیانِ خودشان میبندند (٩) و چونکه کاهن با قوم یکسان گردیده است لهذا انتقامِ راههای ایشانرا
از ایشان خواهم کشید و جزای اعمالِ ایشانرا بایشان خواهم داد (١٠) پس خواهند خورد و سیر نخواهند
گردید زنا خواهند کرد و نخواهند افزود سبب اینکه از توجّه نمودنِ خداوندرا ترك کردند * (١١) زنا و
شراب و شیرهٔ انگور دلرا میگیرند (١٢) قومم از صنم چوبینِ خود سؤال مینمایند و چوبدستِ ایشان
ایشانرا اعلام مینماید زیرا که روحِ زناکاری ایشانرا اضلال نموده است و از خدای خود زناکنان
برگشتند (١٣) بر سرِ کوهها ذبح نموده بر گریوهها بخور در زیرِ درختانِ بلوط و طاق و کندر که سایهاش
نیکوست مینمایند باین سبب دخترانِ شما بفاحشگی و عروسانِ شما بزناکاری وا گذاشته خواهند شد
(١٤) و من دخترانِ شمارا حینیکه فاحشگی مینمایند و عروسانِ شمارا حینی که بزناکاری مشغول اند
تنبیه نخواهم کرد زیرا که ایشان بزانیهگان جدا شده با فاحشگان ذبح مینمایند پس قومی که درك
نمینمایند خواهند افتاد * (١٥) ای اِسْرائیلْ اگر تو زنا نمائی باری یِهُوداهْ آثم نگردد و بگِلْگالْ نرفته به
بَیْتِ اَوِنْ برنیائید و بخدای حیّ قَسَم یاد نکنید (١٦) از اینکه اِسْرائیلْ مانندِ گاوِ معاند عناد میورزد
پس حال خداوند ایشانرا مثلِ برّه درمکانِ وسیع خواهد چرانید (١٧) اِفْرَیمْ به اصنامِ خود ملصق
است ویرا رها دهید (١٨) شرابِ ایشان تغییر یافته پیوسته بزناکاری مشغول اند سرورانش بی حیا
گردیده عشقبازی مینمایند (١٩) باد ایشانرا در بالهایش گرفته است و ایشان از مذابحِ خودشان منفعل
خواهند گردید *

(فصلِ پنجم مشتمل بر پانزده آیه)

(١) ای کاهنان اینرا بشنوید و ای خاندانِ اِسْرائیلْ متوجّه شوید و ای خاندانِ مَلِكْ گوش دهید زانرو که
حکم برشما است چونکه برای مِصْپاهْ دام و بر تابُورْ تلهٔ گستردهشده بودید (٢) راهزنان کشتاررا عمیق
کردند اگرچه من همگیءِ ایشانرا عتاب نمودم (٣) من اِفْرَیمْرا میشناسم و اِسْرائیلْ از من مخفی نیست
زیرا که حال تو ای اِفْرَیمْ زنا کردهٔ و اِسْرائیلْ ملوّث گردیده است (٤) اطوارِ ایشان ایشانرا از رجوع
کردنِ بخدا باز میدارد چونکه روحِ زناکاری درجوفِ ایشان است * (٥) و شوکتِ اِسْرائیلْ درمدّ
نظرِ ایشان پست خواهد گردید بلکه اِسْرائیلْ و اِفْرَیمْ بسببِ عصیانِ ایشان خواهند افتاد و یِهُوداهْ
نیز بهمراهِ ایشان خواهند افتاد (٦) اگرچه با گوسفندان و گاوانِ خودشان جهةِ تجسّسِ خداوند روانه
شوند اورا نخواهند یافت چونکه از ایشان بُعد ورزیده است (٧) بخداوند خیانت ورزیدند زیرا فرزندانِ
بیگانه تولّد نمودند پس حال [حوادث] یکماه ایشان و املاكِ ایشانرا بلع خواهد کرد * (٨) کرنارا در
گِبْعاهْ و سرنارا در رامَاهْ بنوازید و در بَیْتِ اَوِنْ فریاد بکنید ای بِنْیامینْ [عدو] در عقبِ تُست (٩) در
روزِ عتاب اِفْرَیمْ خراب خواهد شد حقیقترا باسباطِ اِسْرائیلْ اعلام مینمایم (١٠) سرورانِ یِهُوداهْ مثلِ حرکت
دهندهٔ ثُغور اند پس حدّتِ خودرا مثلِ آبها بر ایشان خواهم ریخت * (١١) درحینِ عقوبت اِفْرَیمْ مظلوم
و شکسته میگردد زیرا که عمداً درقانونِ خود رفتار نموده است (١٢) بنابراین برای اِفْرَیمْ من مانندِ

کرمِ بید و براي خاندانِ يِهُودَاهْ مثلِ پوسیدهگي خواهم بود (۱۳) حیني که اِفْرَیِمْ علّتِ خودرا و يِهُودَاهْ جراحتِ خودرا دیدند اِفْرَیِمْ به اَشُوّر روانه شده يَارِابْ مَلِكْرا طلبید امّا او شمارا شفا نتوانست داد و جراحتِ شمارا بِهْ نتوانست کرد (۱۴) بدرستي که من از براي اِفْرَیِمْ مثلِ اسد و براي خاندانِ يِهُودَاهْ مانندِ شیرجوان خواهم بود من خودَم ایشانرا پاره پاره کرده راهِ خودرا پیش میگیرم برخواهم داشت و رهانندهٔ نخواهد بود (۱۵) روانه شده بمکانِ خود رجوع خواهم نمود تا وقتي که ایشان اعتراف بعصیان نمودهٔ روي مرا جُستجُو نمایند و زمانِ تنگنائئِ خودشان مرا سحرگاهانه تفحُّص خواهند کرد *

(فصلِ ششم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) [و خواهند گفت که] بیائید بخداوند رجوع نمائیم چونکه او پاره پاره کرده است او نیز مارا شفا خواهد بخشید و مارا مضروب ساخته است باز مارا التیام خواهد داد (۲) در دو روز مارا زنده خواهد کرد در روزِ سیوم مارا بر پا خواهد داشت تا آنکه در حضورَش زندهگي نمائیم (۳) و معترف شده در شناختنِ خداوند جاهد باشیم که خروجَش مثلِ طلوعِ فجر مقرّر است و از براي ما مثلِ باران بلکه مانندِ بارانِ بهاري که زمینرا سیراب میسازد مي‌آید * (۴) اي اِفْرَیِمْ بتو چه بکنم اي يِهُودَاهْ بتو چه بکنم و حال اینکه این احسانِ شما مثلِ ابرِ صبحدمي و مانندِ شبنمِ سحرگاهي درگذر است (۵) بنابراین ایشانرا بوسیلهٔ پیغمبران بُریده بکلماتِ دهانَم کُشتم و احکامِ [من] بتو مثلِ نور است که ساطع میگردد * (۶) زیرا که مرحمت خواستم نه ذبائح و معرفتِ اللّهرا از قربانیهاي سوختني زیاده میخواهم (۷) امّا ایشان مثلِ [حضرتِ] آدم از عهد تجاوز نمودند و در این باب بمن خیانت ورزیدند (۸) گِلْعَادْ شهرِ فسادکنندهگان و آلوده بخون است (۹) چناني که راهزنان براي مردي منتظر اند همچنان جمعیّتِ کاهنان در راهِ شِکِمْ بکُشتن مشغول اند زیرا که فساد میتمایند (۱۰) در خاندانِ اِسْرَائِیْلْ عملِ هولناکيرا دیدم زناي اِفْرَیِمْ در اوست و اِسْرَائِیْلْ ملوّث شده است * (۱۱) اي يِهُودَاهْ نیز از براي تو حصّادي مهیّا است حیني که من اسیرشدهگانِ قومِ خودرا باز پس مي‌آورم *

(فصلِ هفتم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و هنگامي که ارادهٔ شفا دادنِ به اِسْرَائِیْلْ داشتم عصیانِ اِفْرَیِمْ و شرارتِ شُومِرُونْ مکشوف گردید زیرا که بدروغگوئي مشغول شده دُزد به اندرون مي‌آید و راهزنان در بیرون برهنه مینمایند (۲) و در قلبِ خود نمیگویند که تمامئِ شرارتِ ایشانرا بخاطر دارم حال اعمالِ ایشان ایشانرا احاطه مینمایند و آنها در حضورِ من اند (۳) مَلِكْرا بشرارتِ خودشان و سَروَرانرا بدروغهاي خودشان شادمان میسازند (۴) همهگئِ ایشان زناکاران اند مانندِ تنورِ سوزانِ نانوائي که بعد از سِرِشتنِ خمیر تا مختمر شدنَش از بیداري توقُّف مینماید (۵) در روزِ مَلِكِ ما سروَران اورا از گرمئِ شراب مدهوش گردانیدند بحدّي که دستِ خودرا با مُستهزِئان

درازکرد (۶) زیرا ایشان حینی که درکمین سستند دلِ خودرا تنور آسا نمودند تمامیءِ شب نانوائیءِ ایشان میخوابد امّا در صبحدم او مثلِ آتشِ شعلهور میسوزد (۷) همهگیءِ ایشان تنور آسا گرم گردیده حاکمانِ خودرا بلع نمودند تمامیءِ ملوکِ ایشان افتادند لکن در میانِ آنها احدی نیست که مرا بخواند * (۸) اِفْرَیِمْ در میانِ اقوام مخلوط است اِفْرَیِمْ مانندِ گردهء برگردیده نشده میباشد (۹) غریبان قوّتش‌را اکل نمودند و وَیْ آگاه نیست مویهاي سفید باو پاشیده شده اند امّا خبردار نیست (۱۰) اگرچه شوکتِ اِسْرائیلْ درمدّ نظرش پست گردیده است مع هذا بخداوند خداي خودشان رجوع نمینمایند و با این همه اورا نمي طلبند (۱۱) و اِفْرَیِمْ مانندِ کبوترِ سادهء بي‌دل گردیده مِصْرْرا میطلبند و باَشُّورْ میروند (۱۲) بمحضِ عزیمتِ ایشان دامِ خودرا بر ایشان گسترانیده ایشان‌را مثلِ مرغانِ هوا فرود مي آورم و ایشان‌را بنهجي که درجماعتِ ایشان مسموع شد تنبیه خواهم نمود * (۱۳) وايِ برایشان که ازمن آواره گردیدند وَیْل بر ایشان چونکه بمن عاصي شدند اگرچه ایشان‌را خلاص نمودم مع هذا بر ضدّ من دروغ‌گویان اند (۱۴) و حیني که در بسترِ خودشان وَیْل مینمایند قلباً بمن استغاثه نمیکنند بلکه جهةِ غلّه و شیرهء انگور جمع گردیده بمن عاصي شدند (۱۵) و اگرچه من ایشان‌را تنبیه نموده بازوهاي ایشان‌را تقویت دادم لکن برضدّ من مُدبّرِ تدبیراتِ بد میباشند (۱۶) بر میگردند امّا نه بمُتعال چونکه مثلِ کمان فریبنده گردیدند سرورانِ ایشان بسببِ زبانِ خشمناکِ ایشان ازشمشیرخواهند افتاد این در زمینِ مِصْرْ باعثِ استهزاي ایشان خواهد گردید *

(فصلِ هشتم مشتمل برچهارده آیه)

(۱) کرنارا بدهانِ خود بگذار[دشمن] برضدّ خانهء خداوند مانندِ عقاب مي‌آید سبب اینکه ازعهدِ من تجاوز نموده بشریعتِ من عاصي گردیدند (۲) اِسْرائیلْ بمن فریاد مینماید ای خداي من ترا معترف ایم (۳) اِسْرائیلْ خیریّت‌را از خود دور نموده است پس دشمن اورا خواهد دوانید (۴) ایشان ملوك‌را نصب نمودند امّا نه ازمن سروران‌را تعیین نمودند امّا خبر بمن نرسانیدند جهةِ خودشان بُتها از نقره و طلایِشان ساختند تا آنکه منقطع گردند * (۵) اي شُومِرُونْ گوسالهء تو ترا ردّ نموده است غیظِ من بر ایشان افروخته شده است پاکي‌را تا بچند متحمّل نتوانند شد (۶) زیرا که [گوساله] ازاِسْرائیلْ است چونکه صنعتگر آن‌را ساخته است لهذا خدا نیست گوسالهء شُومِرُونْ البتّه پاره پاره خواهد شد (۷) چونکه بادرا کشتند لهذا گردبادرا خواهند دروید ساقهایش بي ثبات شده خوشههایش غلّه‌را نخواهد داد اگر اتّفاقاً بدهد بیگانگان آن‌را خواهند بلعید (۸) اِسْرائیلْ بلعیده میشود حال در میانِ طوائف مثلِ ظرفِ نامقبول گردیدند (۹) زیرا که ایشان به اَشُّورْ مثلِ گورِخرِ تنها گرد برآمده اند اِفْرَیِمْ عاشقان‌را اجیر گرفته است (۱۰) اگرچه در میانِ طوائف باجیري گرفته اند لکن من آنهارا حال جمع خواهم کرد تا ایشان اندك زماني دردِ بارِ مَلِكِ سروران‌را بکشند * (۱۱) چونکه اِفْرَیِمْ مذابح‌را جهةِ عصیان نمودن زیاد کرده

است پس مذابح از برایش مورثِ خطا خواهد شد (۱۲) اعظمِ شریعتمرا از برایش نوشتم امّا مثلِ چیز غریبه محسوب گردیدند (۱۳) نسبت بذبائحي که بمن پیشکش میدهند گوشت‌را بجهةِ خوردنش ذبح مینمایند بنابراین خداوند آنهارا قبول نخواهد کرد حال عصیانِ ایشانرا بیاد آورده انتقامِ گناهِ ایشانرا خواهد کشید که ایشان بمصّر بر خواهند گشت (۱۴) زیرا که إسرائیلْ خالقِ خودرا فراموش کرده هیکلهارا بنا مینماید و یهُوداهْ شهرهاي مُشیّدرا زیاد میکند امّا آتشي‌را بشهرهایش میفرستم که قصرهایش‌را خواهد سوزانید *

(فصلِ نهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) اي إسْرائیلْ مانندِ اقوام شادي‌کنان مسرور مشو زیرا که زناکنان از خدایت برگشته در عمومِ خرمنهاي غلّه اُجرت‌را دوست داشتي (۲) خرمنگاه و میخانه ایشان‌را پرورش نخواهد داد و در میانِ ایشان شیرهٔ انگور کمي خواهد نمود (۳) در زمینِ خداوند ساکن نخواهند بود بلکه إفْرَیِمْ بمصّر خواهد برگشت و ملوّث شده‌هارا در اَشّور خواهند خورد (۴) شراب‌را در حضورِ خداوند نخواهند ریخت و باو پسند نخواهند شد ذبائحِ ایشان از براي ایشان مانندِ نانِ نوحه‌گران خواهد گردید تماميِ خورندگانش پلید خواهند شد چونکه نانِ نفیسِ ایشان بخانهٔ خداوند در نخواهد آمد * (۵) در روزِ عیدِ معیّني و در روزهاي اعیادِ خداوند چه خواهید کرد (۶) زیرا که اینك بجهةِ خرابي میروند مصّر ایشان‌را جمع نموده مُوفْ ایشان‌را مدفون خواهد ساخت مکانهاي مرغوبِ نقرهٔ ایشان علف‌گزنَه وارثِ آنها خواهد شد و در چادرهایشان خارها خواهد روئید * (۷) روزهاي مميّزي مي‌آیند روزهاي بازخواست مي‌آیند إسْرائیلْ باین آگاه خواهد شد چونکه پیغمبر سفیه و صاحبِ روح بسببِ کثرتِ عصیان و بسیاريِ بغضِ تو مجنون گردیده اند (۸) إفْرَیِمْ بدیگران سواي خداي من نگران است و پیغمبر در تماميِ راه‌ها براي او حکمِ دامِ صیّاد داشته در خانهٔ خدایش مورثِ بغض میگردد (۹) فسادِ خودرا مثلِ در روزهاي گِبْعاهْ عمیق گردانیدند بنابراین عصیانِ ایشان‌را بخاطر آورده انتقامِ گناهِ ایشان‌را خواهد کشید * (۱۰) إسْرائیلْ‌را در بیابان‌مانندِ انگور یافتم اجدادِ شمارا مثلِ نَوْبرِ درختِ انجیر در ابتدایش دیدم امّا ایشان به بَعَلِ پعُور رفته جهةِ آن چیزِ شرم آورنده جدا شدند و مکروهاتِ ایشان موافقِ خواهشِ خودشان بودند (۱۱) جاهِ إفْرَیِمْ مثلِ مرغ از نزائیدن و عقیمه ماندن و حامله نشدن خواهد پَرید (۱۲) و اگر فرزندانرا پرورش دهند ایشان‌را در میانِ مردمان بي‌ولد خواهم گردانید البتّه واي بر ایشان حیني که ایشان‌را وا میگذارم (۱۳) إفْرَیِمْ‌را مانندِ صُور دیدم که در جاي مرغوب مغروس است امّا إفْرَیِمْ فرزندانَش‌را از براي قاتل بیرون خواهد آورد * (۱۴) اي خداوند بایشان بده چه بدهي بایشان رَحِمِ سقط کننده و پستانهاي خشك بده (۱۵) همگيِ شرارتِ ایشان در گِلْگالْ یافت میشود که ایشان‌را در آنجا بغض نمودم پس ایشان‌را بسببِ شرارتِ عمالِ ایشان از خانه‌ام خواهم راند و ایشان‌را بار دیگر دوست نخواهم داشت چونکه تماميِ سرورانِ ایشان عناد ورزندگان اند (۱۶) إفْرَیِمْ مضروب شده است ریشه‌هایش خشك

گردیدند میوه نمیدهند اگرچه بزایند مرغوباتِ رَحِمِ ایشان‌را خواهم کُشت (۱۷) خدای من ایشان‌را مردود خواهد ساخت سبب اینکه اورا نشنیدند و ایشان در میانِ طوائف آوارە خواهند بود *

(فصلِ دهم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) اِسْرائیْلْ تاكِ پُرشاخه ایست که از برای خود ثمر میدهد موافقِ کثرتِ ثمرَش مذبحهارا زیاد نموده است و مطابقِ زیبائیِ زمینَش نصب شده‌هارا خوشنما گردانیده اند (۲) دلِ ایشان مُنقسم شده است حال مُلزم خواهند شد مذبحهای ایشان‌را او خراب کرده منصوبه‌های ایشان‌را او مُنهدم خواهد ساخت (۳) زیرا که حال میگویند که مارا پادشاهی نیست چونکه از خدا نمی ترسیم پس پادشاه از برای ما چه خواهد کرد * (۴) سخنانِ باطل‌را میرانند حینِ بستنِ عهد بدروغ سوگند میخورند بنابراین عقوبت مثلِ خس در میانِ شیارهای کشت زار میروید (۵) ساکنانِ شُومْرُونْ خصوصِ گوساله‌ء بَیْتِ‌آوِنْ مخوف خواهند شد زیرا که اُمّتَش و هم کاهنانَش که از جاهَش مسرور بودند بسببَش محزون خواهند گردید حینِ مُنتقل شدنَش از آن (۶) و حال اینکه به اَشُّور به یارابْ مَلِكْ برسمِ هدیّه بُرده خواهد شد آنگاه اِفْرَیِمْ خجالت خواهد کشید و اِسْرائیْلْ از مشورتَش منفعل خواهد بود (۷) مَلِكِ شُومْرُونْ مانندِ حُباب بر روی آب معدوم خواهد شد (۸) و مقامهای بُلندِ آوِنْ که مورثِ گناهِ اِسْرائیْلی است خراب خواهد شد شَوْكْ و شترخار بر مذبحهای ایشان خواهد برآمد و بکوه‌ها خواهند گفت که مارا مستور سازید و بگریوه‌ها که بر ما بیفتید * (۹) ای اِسْرائیْلْ از روزهای گِبْعاهْ بیشتر گناه ورزیدی آنان در آنجا ایستادند [نتیجه‌ء] جنگ بر ضدِّ پسرانِ مُفسد در گِبْعاهْ بایشان نخواهد رسید (۱۰) اراده‌ء من اینست که ایشانرا تنبیه نمایم لهذا قومها بر ضدّ ایشان جمع خواهند شد حینی که [گاوآسا] در دو شیارِشان بسته گردیده اند (۱۱) و اِفْرَیِمْ گوساله‌ء آموخته شده ایست که کوفتنِ خرمن‌را دوست میدارد امّا من [پالهنگ‌را] برگردنِ زیبایَش خواهم گذرانید اِفْرَیِمْ‌را سوار خواهم کرد و یهوداه شیار خواهد نمود و یَعْقُوبْ مازو خواهد کشید * (۱۲) بجهة خود با عدالت بکارید و بمرحمت دِرَوْ نمائید و زمینِ مُعطّل‌را آماده سازید زیرا که وقتِ طلب نمودنِ خداوند است تا آنکه بیآید و صداقت‌را بر شما باراند (۱۳) شرارت‌را شیار کردید و بی‌انصافی‌را دِرَوْ نمودید و میوه‌ء دروغرا خورده اید سبب اینکه براههایت و کثرتِ پهلوانانت اعتماد نمودی (۱۴) پس در میانِ اقوامَت هنگامه خواهد برخاست و تمامیء مقامهای مشیَّدَت خراب خواهد شد مانندِ خراب نمودنِ شَلْمُونْ بَیْتِ اَرْبِیْلْ‌را در روزِ جنگ حینی که مادر و جوانانَش بخش کرده شدند (۱۵) بدین منوال بَیْتِ اِیْلْ بشما عمل خواهد نمود بسببِ شدّتِ شرارتِ شما در طُلوعِ فجر مَلِكِ اِسْرائیْلْ کلّیّةً منقطع خواهد گردید *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) هنگامی که اِسْرائیْلْ طفل بود وَیْرا درست میداشتم و پسرِ خودرا از مِصْرْ طلب کردم (۲) هر قدری که ایشان‌را دعوت کردند از ایشان روگردان بودند و به بَعَلِیْمْ ذبح نمودند و باصنامِ تراشیده شده بخور کردند

(۳) و إِفْرَیمْرا براه رفتن تعلیم داده ایشانرا ببازوهاي ایشان گرفتم امّا ندانستند که شفا دهندهٔ ایشان من بودم (۴) ایشانرا بریسمانهاي آدمي و به بندهاي محبّت کَشیدم و بجهةِ ایشان مثلِ بردارندهٔ پالهنگي که بر چانهٔ ایشان است بودم و بایشان مائل گردیده خورانیدم * (۵) و بزمینِ مِصْر بر نخواهد گشت و اَشُّور مَلِكِ او خواهد بود سبب اینکه از رجوع نمودن ابا نمودند (۶) و شمشیر بر شهرهایَش حلول خواهد نمود و پُشت بندهایَش‌را بسببِ مشورتهاي ایشان معدوم و نابود خواهد ساخت (۷) و قوم من جهةِ رجوع بمن در تشکیكِ مُعلّق اند اگرچه ایشان بمُتعال دعوت نمایند احدي نیست که مرا محترم دارد * (۸) اي إِفْرَیمْ ترا چگونه تفویض و اي إِسْرَائِیلْ ترا چگونه تسلیم نمایم ترا چگونه مثلِ اَدْماهْ نمایم و ترا چگونه مانندِ صِبُوئِیم خواهم گذاشت قلبَم در اندرونَم مُنقلب است رحمتهایَم با هم بهَیَجان آمد (۹) شدّتِ غضبِ خودرا جاري نخواهم نمود خصوصِ هلاكتِ إِفْرَیمْ رجوع نخواهم کرد زیرا که من خدا و نه انسانم در جوفَت مقدّسم و گردش کنندهٔ در شهرها نیستم (۱۰) پَیْروِيء خداوند خواهند نمود وَيْ مانندِ شیر خروش خواهد کرد حیني که او خروش مینماید پسران از مغرب خواهند شتافت (۱۱) مثلِ مرغ از مِصْر و مانندِ کبوتر از زمینِ اَشُّور خواهند شتافت خداوند میفرماید که ایشانرا در خانهاي ایشان ساکن خواهم گردانید * (۱۲) إِفْرَیمْ مرا بدروغ و خاندانِ إِسْرَائِیلْ بمکر احاطه مینمایند امّا یِهُودَاهْ آلان با خدا سلطنت مینماید و با مقدّسان با وفا است

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) إِفْرَیمْ بر باد پرورش یافته به بادِ شرقي دَوان است هر روزه کذب و ظلمرا زیاد گردانیده به اَشُّور عهد مي بندند و روغن‌را بمِصْر مي آورند (۲) خداوندرا با یِهُودَاهْ دعوي است و یَعْقُوبْ‌را موافقِ راههایَش انتقام کَشیده مطابقِ اعمالَش جزا باو خواهد داد * (۳) برادرَش‌را در رَحِمْ از پاشنه‌اَش گرفت و با قوّتَش بخدا کامیاب شد (۴) بلکه با فرشته کامیاب گردیده قادر شد گریه کنان ویْرا التماس نمود اورا در بَیْتِ إِیلْ یافت و در آنجا با ما گُفتگو کرد (۵) و خداوند خداي لشکرها ذکرَش یِهْوَاهْ است (۶) پس تو بخدایت رجوع نما و رأفت و حکم‌را منظور داشته بخدایَت دائماً مُتوکّل باش * (۷) تاجري است که در دستَش میزانِ غدر است ستم‌را دوست میدارد (۸) و إِفْرَیمْ میگوید بدرستي که غني شده دولت‌را از براي خود یافتم امّا در تماميء مشقّتهایَم عیبي که گناه باشد نخواهند یافت (۹) و من از زمینِ مِصْر خداوند خدایَت هستم و ترا بارِ دیگر مثلِ در ایّامِ عیدهاي معیّني بچادرها ساکن خواهم گردانید (۱۰) و بواسطهٔ پیغمبران گفتم بلکه رؤیاهارا زیاد کردم و بواسطهٔ دستِ پیغمبران مَثَل‌هارا اجرا داشتم (۱۱) البتّه در گِلْعَادْ بي‌انصافي است بدرستي که بطالت است در گِلْگَالْ گوساله‌هارا ذبح مینمایند و نیز مذبحهاي ایشان مثلِ توده‌ها در شیارهاي کشت‌زار اند * (۱۲) و یَعْقُوبْ بزمینِ آرَمْ گریخت و إِسْرَائِیلْ بجهةِ زن خدمت کرده و هم از براي زن شباني نمود (۱۳) و خداوند إِسْرَائِیلْ‌را بواسطهٔ پیغمبر از مِصْر بیرون آورد و بواسطهٔ پیغمبر

محفوظ گردید (۱۴) اِفْرَیمْ خدایَش‌را بتلخیها غضبناك گردانید پس خونَش‌را بر سَرَش خواهد گذاشت و خداوندَش ملامتِ اورا براو برخواهد گردانید *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر شانزده آیه)

۱) حینی که اِفْرَیمْ بآن چیزِ مکروه قائل بود بارِ خودرا در اِسْرائیلْ کشید و بسببِ بَعَلْ مُلزم شده مُرد (۲) و حال گناه‌کاری‌را زیاد نموده بجهةِ خودشان بُتهای ریخته‌شده‌ء از نقره‌ءشان و بفطانتشان اصنامی که همه‌گیء آنها عملِ صنعتگران است ساخته اند و دربارهء آنها ذبح کننده‌گانِ مردمان میگویند که گوساله‌ارا ببوسند (۳) بنابراین ایشان مثلِ ابرِ صبحدمی و مانندِ شبنمِ طلوعِ فجری که درگذر است و شبیهِ کاهی که از خرمنگاه رانده شده‌ء بگردْباد است و مشابهِ دودی که از دودکش بر می‌آید میگردند (۴) امّا من از زمینِ مصْرْ خداوند خدایت هستم پس بغیر از من بخدائی معترف مباش زیرا که سوای من خلاص کننده‌ء نیست (۵) من ترا در بیابان در زمینِ خشك شده یافتم (۶) بر طبقِ مرتعهایشان سیر شدند بلکه سیر شده قلبِ ایشان مرتفع شد پس مرا فراموش کردند (۷) بنابراین بجهةِ ایشان مثلِ شیر خواهم بود و مانندِ بَبْر بسرِ راه کمین خواهم کرد (۸) ایشان‌را مثلِ خرسِ بی ولد گردیده دوچار خواهم آمد و پرده‌ء دلِ ایشان‌را خواهم درید بلکه ایشان‌را در آنجا مثلِ شیر بلع خواهم نمود و حیواناتِ صحرا ایشان‌را پاره خواهند کرد * (۹) ای اِسْرائیلْ هلاك شدی امّا نصرتِ تو با من است (۱۰) درکجا است مَلِكِ تو درکجا است که ترا در تمامیء شهرهایت برهاند و قاضیانی که دربارهء آنها میگفتی که مَلِكْ و سروَران‌را بمن بده [درکجا است] (۱۱) در غضبَم مَلِكْ بتو دادم و وَی‌را در حدّتَم خواهم برداشت * (۱۲) عصیانِ اِفْرَیمْ بسته است و خطایَش مخفی است (۱۳) دردهای زاینده‌ء باو می‌آیند وَیْ پسرِ حکیم نیست زیرا هنگامِ زائیدنِ بچگان زمان نمی‌ایستد (۱۴) ایشان‌را از دستِ عالَمِ غیب خواهم رهانید و ایشان‌را از مرگ نجات خواهم داد ای مرگ من طاعونهایت خواهم بود و ای عالَمِ غیب هلاکتت خواهم بود مرحمت از چشمانَم پوشیده است * (۱۵) اگرچه در میانِ برادرانَش بارور است لکن بادِ شرقی وزیده بلکه بادِ خداوند از بیابان برآمده مَنبَعش خشك و چشمه‌اَش خراب خواهد گردید و او خزینهٔ همه‌گیء ظروفِ پسندیده‌را تاراج خواهد کرد (۱۶) شومِرونْ خراب خواهد شد چونکه بخدایَش بغی ورزیده است از شمشیر خواهند افتاد بچگانِ ایشان پخش کرده خواهند شد و زنانِ حامله‌ء ایشان شکم دریده خواهند گردید *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر نه آیه)

(۱) ای اِسْرائیلْ بخداوند خدایت رجوع نما زیرا که بسببِ عصیانت افتاده گردیده‌ء (۲) سخنان‌را با خودتان گرفته بخداوند رجوع نمائید وَیْ‌را بگوئید که تمامیء عصیان‌را عفو نما و بخوشی قبول فرما که گوساله‌ای لبهایمان‌را تقریب خواهیم نمود (۳) اَشّورْ مارا رهائی نخواهد داد بر اسبان سوار نخواهیم شد و بارِ دیگر بعملِ دستهای خود نخواهیم گفت که خدایانِ ما شما اید چونکه یتیم از تو مرهونِ رحمت است *

(۴) گمراهیِء ایشان‌را بِهْ خواهم کرد ایشان‌را به اراده دوست خواهم داشت زیرا که غضبم از ایشان برگشته
است (۵) برای إسْرائیلْ مثلِ شبنم خواهم بود که سوسن آسا گل زده ریشهایش‌را مانندِ لُبْنانْ خواهد دوانید
(۶) قلمهایش منتشر شده رونقش مثلِ درختِ زیتون و رایحه‌اش مانندِ لُبْنانْ خواهد بود (۷) ساکنانِ
در سایه‌اش خواهند برگشت مثلِ غلّه زنده خواهند شد و مانندِ تاك غنچه خواهند زد ذکرِ ایشان مانندِ
شرابِ لُبْنانْ خواهد بود (۸) إفْرَیمْ خواهد گفت که بارِ دیگر مرا باصنام چه کار است من استجابت فرموده
مراقبِ او خواهم بود من مانندِ درختِ صنوبرِ سبزم میوه‌ات از من یافت میشود * (۹) کیست حکیمی که
این چیزهارا درك نماید و فطانت‌پیشه‌ء که اینهارا بداند زیرا که راههای خداوند مستقیم اند و صادقان در
آن سلوك خواهند نمود امّا عاصیان در آنها خواهند لغزید *

کتابِ یوئیلِ پیغمبر

مشتمل بر سه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست آیه)

(۱) کلامِ خداوند که به یُوئیلْ پسرِ پِتُوئیلْ رسید اینست (۲) که ای مشائخان بشنوید و ای ساکنانِ
تمامیِء زمین گوش دهید آیا مثلِ این در روزهای شما و یا در روزهای آبای شما واقع شد (۳) و شما به
پسرانِ خود این‌را حکایت نمائید و پسرانِ شما به پسرانِ خودشان و پسرانِ ایشان بنسلِ آخرین (۴) وا
گذاشته‌شده‌ء مَلَخِ گازِمْ‌را مَلَخِ اَرْبِهْ اکل و پس مانده‌ء مَلَخِ اَرْبِهْ‌را مَلَخِ یِلِقْ خورده و باقی مانده‌ء مَلَخِ یِلِقْ‌را
مَلَخِ حاسِیلْ غذای خود نموده است * (۵) ای نوشنده‌گانِ مسکرات بیدار گردیده گریه نمائید و ای تمامی
مَیْ‌پرستان بجهةِ شیره‌ء انگورکه از دهانِ شما قطع شده است وَیْل نمائید (۶) زیرا اُمّتِ عظیم و بیشماری
که دندانهای ایشان مثلِ دندانهای شیر و دندانهای طاحونه‌ء شیرِ ماده ایست بزمینِ من برمی آید
(۷) تاکستانِ مرا ویران و درختِ انجیرِ مرا منکسر و بالکلّ برهنه نموده می اندازند که شاخهایش سفید
گردیدند * (۸) ناله کن مانندِ دختری که به سببِ شوهرِ جوانیش ملبّس به پلاس است (۹) هدیه‌ء آردی و
ریختنی از خانه‌ء خداوند منقطع میگردد کاهنانی که خادمانِ خداوند اند محزون اند (۱۰) کشت‌زار خراب و
زمین محزون است زیرا که غلّه خراب و شیره‌ء انگور خشك و روغن زبون گردیده است * (۱۱) ای زارعان
شرمنده شوید و ای باغبانان خصوصِ گندم و جَوْ وَیْل نمائید زیرا که محصولِ کشت زار ضائع شد (۱۲) تاك

خشك و درختِ انجیر زبون است انار و خُرما و سیب و تمامیءِ درختانِ صحرا پژمرده گردیدند سبب اینکه
شادمانی از بنی آدم رفع شده است * (۱۳) ای کاهنان ملبّس به پلاس گردیده ناله نمائید و ای خادمانِ
مذبح وَیْل نمائید ای خادمانِ خدای من بیآئید و در پلاس بیتوته نمائید زیرا که هدیّهٔ آردی و ریختنی
از خانهٔ خدای شما منع گردیده است (۱۴) روزهرا تعیین نمائید عیدرا ندا کنید مشایخان و تمامیءِ
ساکنانِ ولایت‌را درخانهٔ خداوند خدای شما جمع نموده بخداوند استغاثه نمائید * (۱۵) دریغ بآن روز
چونکه روزِ خداوند نزدیك است و مثلِ حادثهٔ مهلك از خدای قدیر خواهد آمد (۱۶) آیا در مدِّ نظرِ ما
مأکولات قطع نشد و هم مسروری و خرّمی از خانهٔ خدای ما (۱۷) دانّها در زیرِ کلوخهایشان پوسید
مخزنها ویران و انبارها خراب گردید زیرا که گندم خشك شد (۱۸) حیوانات چه‌قدر ناله مینمایند گلّهای گاوان
مضطرب گردیدند چونکه آنهارا مرتعی نیست و گلّهای گوسفندان نیز خراب شده اند (۱۹) ای خداوند ترا
خواهم خواند زیرا که آتشی مرتعهای بیابانرا سوزانید و شعله تمامیءِ درختانِ صحرارا مُلتهب ساخته است
(۲۰) حیواناتِ صحرا نیز بتو فریاد مینمایند زیرا که جویهای آب خشك گردیده اند و مرتعهای بیابانرا آتش
سوخته است *

(فصلِ دویم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) کرنارا درصِیّونْ بنوازید و درکوه مقدّسِ من نعره زنید تمامیءِ ساکنانِ زمین بلرزند زیرا که روزِ
خداوند می‌آید بلکه نزدیك است (۲) روزِ تیره و تار و روزِ ابر و چم‌دار مانندِ انتشارِ طلوعِ فجر برکوهها
اُمّتِ عظیم و قوی که مانندِ آن ازازل نشده بود و بعد از آن بارِ دیگر تا بسالهای دَوْر بدَوْر نخواهد بود
(۳) در پیشاپیشِ او آتشی میسوزد و درعقبَش شعله مُلتهب است در پیشاپیشَش زمین مثلِ باغِ عِدِنْ
است و درعقبَش بیابانِ ویران است و از آن رها شوندهٔ نخواهد بود * (۴) نمایشَش مثلِ نمایشِ اسبان
است و چنانی که فارسان چنین میدوند (۵) مانندِ صدای عرّادهها برسرِکوهها جَسْت و خیز مینمایند و مثلِ
زبانهٔ آتش که کاه‌بن‌را میسوزد و شبیه بقومِ عظیمِ مهیّا شدهٔ جنگ صدا میکنند (۶) پیشِ روی ایشان
اقوام میلرزند و تمامیءِ رویها سیاه میگردند (۷) مانندِ پهلوانان میدوند و مثلِ مردمانِ جنگی بحصارها بر
می‌آیند و میروند هرکس در راهَش و از صفهای خودشان انحراف نمی ورزند (۸) و بیکدیگر بر نمی‌خورند
هرکس بسمتِ خودَش راهی است و حینِ افتادنِ برمِزْراق مجروح نمیگردند (۹) درشهرگردش مینمایند و
درحصارها میدوند و بخانَها برمی‌آیند و مانندِ دُزد از پنجرهها در می‌آیند (۱۰) پیشِ روی ایشان زمین
میلرزد و آسمانها مرتعش میگردند آفتاب و ماه تارمیگردند و ستارهها ضیای خودشان‌را برمیدارند (۱۱) و
خداوند آوازَش‌را درپیشِ لشکرَش برمیدارد زیرا که لشکرَش بسیار بزرگ است و بجا آورندهٔ کلامَش
عظیم است و ازاینکه روزِ خداوند عظیم و بسیار مهیب است پس کیست که متحمّلِ آن تواند بود *
(۱۲) پس حال خداوند میفرماید که بتمامیءِ قلبِ خودتان و با روزه و گریه و ناله بمن رجوع نمائید
(۱۳) و قلبِ خودتانرا بدرید نه لباسِ خودرا و بخداوند خدای خود برگردید زیرا که او رحمن و رحیم

و دیرغضب و کثیرالاحسان و درحقّ بلا به ارادهء خود تغییر دهنده است (۱۴) که میداند بلکه برگشته
تغییر به ارادهء خود داده برکتي در عقبش از راهِ هدیهء آردي و ریختني بجهةِ خداوند خداي شما وا
خواهد گذاشت * (۱۵) کرنارا در صیون بنوازید و روزهرا تعیین نموده عیدرا ندا نمائید (۱۶) خلق‌را گرد
آورید جماعترا تقدیس نمائید پیرانرا جمع نمائید کودکان و هم مَکنده‌گانِ پستانهارا مجتمع سازید داماد از
حجرهء خود و عروس از خلوتگاهِ خود بیرون آید (۱۷) کاهناني که خادمانِ خداوند اند درمیانِ رواق و
مذبح گریه نموده بگویند که اي خداوند بقومِ خود مرحمت فرما و میراثِ خودرا برسوائي وا مگذار تا
آنکه طوائف برایشان تسلُّط نمایند درمیانِ اقوام چرا بگویند که خداي ایشان درکجاست * (۱۸) آنگاه
خداوند خصوصِ زمینش غیرت کشیده بقومِ خود مرحمت خواهد فرمود (۱۹) بلکه خداوند استجابت نموده
بقومِ خود خواهد گفت که اینك من بشما غلّه و شیرهء انگور و روغنِ زیت‌را فرستاده که از آنها سیر خواهید
شد و شمارا بارِ دیگر درمیانِ طوائف برسوائي نخواهم انداخت (۲۰) ولشکرِ شمالي‌را ازشما دور خواهم ساخت
و اورا بزمینِ خشك و ویران خواهم راند که رویَش بدریاي شرقي و پُشتَش بدریاي عربي باشد وگندش
برآمده عفونتَش صعود خواهد نمود چونکه اعمالِ جابرانه کرده است (۲۱) اي زمین مترس خرّم و شادمان
باش زیرا که خداوند جبروتِ عظیم‌را بجا آورده است (۲۲) اي حیواناتِ صحرا مترسید چونکه مرتعهاي
بیابان شکوفه میکنند و درختان میوهء خودرا میدهند و درختِ انجیر و تاك قوّت خودشانرا مي‌بخشند
(۲۳) پس اي پسرانِ صیون شاد باشید و ازخداوند خداي خودتان مسروري نمائید زیرا که بارانِ پائیزیرا
به اعتدال خواهد داد بلکه بارانِ پائیزي و هم بهاریرا درماهِ اوّل خواهد داد (۲۴) و خرمنگاهها ازگندم
پُر و معصرها ازشیرهء انگور و روغن لبریز خواهند گردید (۲۵) و سالهایي که لشکرِ عظیمَم که برشما فرستاده
بودم یعني مَلَخ اَرْبِهْ و یِلِقْ و حاسِیْلْ وگازِمْ محصولِ آنهارا خوردند بشما ردّ خواهم نمود (۲۶) و مأکولاترا
تا بسیري خواهید خورد و به اسمِ خداوند خداي خود که با شما عجیبانه رفتار نموده است حمد خواهید
نمود و قومِ من هرگز شرمنده نخواهند شد (۲۷) و خواهید دانست که من درمیانِ اِسْرائیلم و اینکه خداوند
خداي شما مَنم نه دیگري و قومِ من ابداً منفعل نخواهند گردید * (۲۸) و بعد ازآن واقع میشود که روحِ
خودرا بر تماميءِ بشر خواهم ریخت و پسران و دخترانِ شما نبوّت خواهند کرد کهن‌سالانِ شما خوابهارا
خواهند دید و جوانانِ شما رؤیاهارا رؤیت خواهند کرد (۲۹) و نیز درآن ایّام روحِ خودرا بر بنده‌گان و
کنیزکان خواهم ریخت (۳۰) و علاماترا ازخون و آتش و ستونهاي دود درآسمانها و زمین نمایان خواهم
گردانید (۳۱) و آفتاب بظلمت و ماه بخون مبدّل خواهد شد پیش از ورودِ روزِ عظیم و مهیبِ خداوند *
(۳۲) و واقع میشود هرکس که باسمِ خداوند استدعا مینماید نجات خواهد یافت زیرا که درکوهِ صیون
و اُورشَلیم موافقِ فرمودهء خداوند رهانندهء خواهد بود و هم به باقي مانده‌گاني که خداوند ایشانرا خوانده
باشد *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و یك آیه)

.(۱) زیرا اینك در آن ایّام و در آن زمانی که اسیر شده‌گانِ یهُوداه و اُورشلیم‌را باز پس می‌آورم (۲) تمامیء
طوائف‌را جمع کرده ایشان‌را بدرّهء یهُوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا با ایشان تحاکم خواهم نمود
بسببِ قومِ خود و میراثِ خود اِسرائیل که ایشان‌را در میانِ قبائل پراکنده نموده زمینم‌را تقسیم کردند
(۳) و بجهةِ قومِ من قرعه‌را انداختند و پسررا برای فاحشه داده دختررا از برای شراب فروختند تا آنکه
بنوشند (۴) و حال ای صُور و صیدون و تمامیء حدودِ فِلسطین از برای من چه اید آیا بمن عوض خواهید
نمود پس اگر بمن عوض نمائید بزودی و تعجیل سزای شمارا بسَرِ شما ردّ خواهم کرد (۵) چونکه نقره و
طلا و مرغوباتِ زیبایم‌را گرفته آنهارا بهیاکلِ خودتان آوردید (۶) و هم پسرانِ یهُوداه و پسرانِ اُورشلیم‌را
به پسرانِ یُونان فروختید تا آنکه ایشان‌را از حدودِ ایشان دور نمائید (۷) اینك من ایشان‌را از مکانی که
ایشان‌را در آنجا فروختید خواهم انگیزانید و سزای شمارا بسَرِ شما ردّ خواهم نمود (۸) و پسران و دخترانِ
شمارا بدستِ بنی یهُوداه خواهم فروخت و ایشان آنهارا به شِبائیم بطوائفِ بعیده خواهند فروخت زیرا که
فرمانِ خداوند اینست * (۹) اینرا در میانِ طوائف ندا نمائید جنگ‌را تعیین نموده پهلوانانرا بینگیزانید
تمامیء مردمانِ جنگی نزدیکی نموده بر آیند (۱۰) سُپارهای خودرا به شمشیر و داسهای خودرا به نیزه
تبدیل نمائید ضعیف بگوید که من قوّتمندم (۱۱) ای تمامیء طوائف جمع شده بیائید و از اطراف مجتمع
گردید ای خداوند شجاعانترا بآنجا فرود آر (۱۲) طوائف انگیخته شوند و بدرّهء یهُوشافاط بر آیند زیرا که
برای حکم نمودنِ طوائف از هر طرف در آنجا جالس خواهم بود * (۱۳) داس‌را بکار برید زیرا که دِرَو
رسیده است بیائید فرود آئید زیرا بسببِ بسیاریء شرارتِ ایشان معصر پُر و حوضها لبریز است
(۱۴) جماعتها جماعتها در درّهء قضا نمایان اند چونکه روزِ خداوند در درّهء قضا نزدیك است (۱۵) آفتاب
و ماه تار میگردند و ستاره‌ها ضیای خودرا باز پس میکَشند * (۱۶) و خداوند از صیّون خروش خواهد نمود
و آوازِ خودرا از اُورشلیم بلند خواهد کرد و آسمانها و زمین مُرتعش خواهند گردید امّا خداوند از برای قومِ
خود ملجأ و برای بنی اِسرائیل پناه خواهد بود (۱۷) پس خواهید دانست منکه خداوند خدای شمایم در کوهِ
مقدّسم صیّون ساکن میباشم آنگاه اُورشلیم مقدّس خواهد بود و غریبان بارِ دیگر از آن عبور نخواهند
نمود * (۱۸) و در آن روز واقع میشود که کوه‌ها شیرهء انگوررا خواهند چکانید و شیر از گریوه‌ها جاری
خواهد شد و آب از تمامیء رودبارهای یهُوداه روان خواهد شد و چشمه از خانهء خداوند بیرون آمده درّهء
شِطّیم‌را شاداب خواهد کرد * (۱۹) مصر خراب شده اِدُوم بیابانِ ویران خواهد شد سبب اینکه بنی یهُوداه‌را
ظُلم نمودند حینی که خونِ بی‌گناه‌را در زمینِ شان ریختند (۲۰) و یهُوداه ابداً و اُورشلیم دَور بدور ساکن
خواهند ماند (۲۱) و خونِ ایشان‌را که مصفّی ننموده بودم پاك خواهم کرد زیرا که خداوند در صیّون
ساکن است *

كتابِ عاموصِ پيغمبر

مشتمل بر نه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) كلماتِ عامُوصْ كه از شبانانِ تِقوُّعْ بود كه در بارهٔ اِسْرائيلْ در ايّامِ عُزّياهِ مَلِكِ يهُودْاهْ و ايّامِ يارُبْعامِ
پسرِ يُوْاشِ مَلِكِ اِسْرائيْلْ دو سال قبل از زلزله ديد اينست (۲) كه گفت * خداوند از صِيُّونْ خروش نمودهٔ
آوازِ خودرا از اُورِشَلِيمْ بلند خواهد كرد و مأواي شبانان محزون و سَرِ كَرْمِلْ پژمردهٔ خواهد گرديد *
(۳) خداوند چنين ميفرمايد كه بسببِ سه عصيانِ دَمِّشْقْ و بسببِ چهارمينَش سزايَشرا بر نخواهم گردانيد
علّت اينكه گِلْعادْرا بآهنهاي خرمن كوب كوفتند (۴) پس آتشيرا بخانهٔ حَزائيْلْ خواهم فرستاد كه قصرهاي
بْنِهَدادْرا خواهد سوخت (۵) و خداوند ميفرمايد كه پُشت بندهايِ دَمِّشْقْرا شكسته ساكنانِ درّهٔ آوِنْرا
و گيرندهٔگانِ عصاي خاندانِ عِدِنْرا منقطع خواهم كرد و قومِ اَرَمْ اسيروار بقِيرْ خواهند رفت *
(۶) خداوند چنين ميفرمايد كه بسببِ سه عصيانِ عَزّاهْ و بسببِ چهارمينَش سزايَشرا بر نخواهم گردانيد
علّت اينكه تماميءِ اسيرانرا اسيروار بُردند تا آنكه به اِدُومْ تسليم نمايند (۷) پس آتشيرا بحصارهاي
عَزّاهْ خواهم فرستاد كه قصرهايَشرا خواهد سوخت (۸) و خداوند خدا ميفرمايد كه ساكنانرا از اَشْدُودْ
و گيرندهٔ عصارا از اَشْقِلُونْ منقطع خواهم كرد و دستِ خودرا بر عِقرُونْ بر خواهم گردانيد و بقيّهٔ
فِلِسْطِيانْ هلاك خواهند شد * (۹) خداوند چنين ميفرمايد كه بسببِ سه عصيانِ صُورْ و بسببِ چهارمينَش
سزايَشرا بر نخواهم گردانيد علّت اينكه تماميءِ اسيرشدهٔگانرا به اِدُومْ تسليم نمود و عهدِ برادريرا بخاطر
نياورد (۱۰) پس آتشيرا بحصارهاي صُورْ خواهم فرستاد كه قصرهايَشرا خواهد سوخت * (۱۱) خداوند چنين
ميفرمايد كه بسببِ سه عصيانِ اِدُومْ و بسببِ چهارمينَش سزايَشرا بر نخواهم گردانيد علّت اينكه برادرِ
خودرا بشمشير دوانيد و نقضِ مرحمَتشرا نمودهٔ غيظَشرا پيوسته ميدريد و حدّتِ خودرا دائماً نگاه ميداشت
(۱۲) پس آتشيرا به تيمانْ خواهم فرستاد كه قصرهاي بُصْراهْرا خواهد سوخت * (۱۳) خداوند چنين
ميفرمايد كه بسببِ سه عصيانِ بني عَمُّونْ و بسببِ چهارمينَش سزايَشرا بر نخواهم گردانيد علّت اينكه
حاملهٔگانِ گِلْعادْرا شكافتند تا آنكه حدودِ خودشانرا وسيع نمايند (۱۴) پس آتشيرا در حصارهاي رَبّاهْ
خواهم افروخت كه قصرهايَشرا به وَلْوَلَهٔ در روزِ جنگ و طوفانِ در روزِ گردباد خواهد سوخت (۱۵) و
خداوند ميفرمايد كه مَلِكِ ايشان او و سرورانَش بهمديگر به اسيري خواهند رفت *

(فصلِ دویم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) خداوند چنین میفرماید که بسببِ سه عصیانِ مُوآبْ و بسببِ چهارمینَش سزایَش‌را بر نخواهم گردانید علّت اینکه استخوانهاي پادشاهِ اِدُوم‌را بجاي گَچ سوزانید (۲) پس آتشي‌را بر مُوآبْ خواهم فرستاد که قصرهاي قِریوث‌را خواهد سوخت و مُوآبْ با هنگامه و خروش و صداي کرنا خواهد مرد (۳) خداوند میفرماید که حاکم‌را از میانَش قطع خواهم کرد و تماميِ سرورانَش‌را بهمراهَش خواهم کُشت * (۴) خداوند چنین میفرماید که بسببِ سه عصیانِ یِهُوداهْ و بسببِ چهارمینَش سزایَش‌را بر نخواهم گردانید علّت اینکه شریعتِ خداوندرا ردّ نموده قانونهایَش منظور نداشتند و [اصنام] فریب‌دهِ ایشان که آنهارا پدرانِ ایشان پَیْروي نمودند ایشان‌را گمراه کردند (۵) پس آتشي‌را بر یِهُوداهْ خواهم فرستاد که قصرهاي اُورشَلِیم‌را خواهد سوخت * (۶) خداوند چنین میفرماید که بسببِ سه عصیانِ اِسْرائِیْلْ وبسببِ چهارمینَش سزایَش‌را بر نخواهم گردانید علّت اینکه صادق‌را براي نقره و مسکین‌را براي جُفتِ نعلین فروختند (۷) که براي تراکُمِ غبارِ زمین بر سَرِ فُقَرا نَفَس کشیدند و راهِ متواضعان‌را منحرف گردانیدند و بجهةِ ملوّث نمودنِ اسمِ مقدّسَم هم پسر و هم پدرَش بدختري در آمدند (۸) و بنزدِ هر مذبح با لباسهاي مرتهن خوابیدند و در خانهٔ خداي خودشان شرابِ جریمه شده‌گان‌را نوشیدند * (۹) و حال اینکه من از حضورِ ایشان اَمُورِي‌را که قدَّش مانندِ قدِّ درختانِ سروِ آزاد بود قطع نمودم اگرچه مثلِ درختانِ بلوط قوي بود میوه‌اَش‌را از بالا و ریشَهایَش‌را از پایین استیصال کردم (۱۰) و من شمارا از زمینِ مِصْر بیرون آورده شمارا چهل سال در بیابان گردش دادم تا آنکه زمینِ اَمُورِي‌را وارث شوید (۱۱) و از پسرانِ شما پیغمبران و از جوانانِ شما حَصوران‌را بر پا داشتم خداوند میفرماید که اي بني اِسْرائِیْلْ آیا اینچنین نیست (۱۲) امّا شما شراب‌را بحَصوران نوشانیدید و پیغمبران‌را نهي نموده گفتید که نبوّت منمائید * (۱۳) اینك من مکانِ شمارا تنگ مینمایم چناني که عرّادهٔ مملوّ از دسته‌ها تنگ میگردد (۱۴) و مَفرّ از تُندرَوْ ضائع خواهد شد و نیرومند قوّتَش‌را محکم نخواهد ساخت و شجاع جانِ خودرا مستخلص نخواهد کرد (۱۵) و گیرندهٔ کَمان نخواهد ایستاد و تیز پا رِهائي نخواهد یافت و اسب‌سوار جانِ خودرا خلاصي نخواهد داد (۱۶) خداوند میفرماید که در آن روزکسي که در میانِ پهلوانانِ قوي‌دل است عریان خواهد گریخت

(فصلِ سیوم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) اي بني اِسْرائِیْلْ این کلامي که خداوند بشما مفیرماید یعني بتماميِ خاندَاني که از مِصْر بیرون اورده گفتم بشنوید * (۲) از جمیعِ قبائلِ زمین شمارا به انفراده شناختم پس سزاي تماميِ گناهانِ شمارا بشما ردّ خواهم نمود * (۳) آیا دو کس با یکدیگر تا متّفق نباشند خواهند رفت (۴) آیا شیر در جنگل غریو خواهد نموده حیني که وَيْ‌را شکاري نیست و مگر شیرِ جوان آوازِ خودرا در مکمنِ خود خواهد داد وقتي که

چیزي صید نکرده است (۵) آیا مرغ به تله در زمین خواهد افتاد مادامي که دام از برایش نیست و آیا کسي دام‌را از زمین بر میچیند حیني که مطلقا چیزي نگرفته است (۶) آیا حینِ نواختنِ کرنا در شهر خلق نخواهند ترسید و آیا در شهر بلائي که خداوند عمل ننموده است واقع میشود (۷) زیرا که خداوند کاري نمیکند الّا اینکه سِرِّ خودرا به بندهٔگانش پیغمبران مکشوف سازد (۸) شیر غریو نموده است کیست که نمیترسد خداوند خدا فرموده است کیست که نبوّت ننماید * (۹) بقصرهاي اَشْدُودْ و بقصرهاي زمینِ مِصْرْ بشنوانید و بگوئید که برکوههاي شُومِرُونْ جمع شوید و هنگامه‌هاي عظیمي که در جوفش و ظلمهائي که در فضایش واقع شده اند به بینید (۱۰) زیرا خداوند میفرماید کساني که ظلم و غارترا در قصرهایِشان ذخیره مینمایند راست‌کرداري‌را عارف نیستند (۱۱) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که عدو زمین‌را احاطه نموده اقتدارِ ترا از تو فرود خواهد آورد و قصرهایت به یغما خواهند رفت (۱۲) خداوند چنین میفرماید چناني که شبانِ دو ساق و یا نرمهٔ گوشي از دهانِ شیر رها میدهد همچنان بني اِسْرَائِیلْ که در شُومِرُونْ ساکن اند در گوشهٔ بستر و در دَمِّشِقْ در فراش رهائي خواهند یافت * (۱۳) خداوند خدا که خداي لشکرها است میفرماید که بشنوید و بخاندانِ یَعْقُوبْ اخبار نمائید (۱۴) روزي که انتقامِ عصیانِ اِسْرَائِیلْ‌را از وَيْ میکَشم انتقامِ مذابحِ بَیْتِ‌اِیلْ‌را نیز خواهم کَشید و شاخهاي آن مذبح قطع شده بزمین خواهند افتاد (۱۵) و خداوند میفرماید که خانهٔ زمستاني و خانهٔ تابستاني‌را خواهم زد و خانهاي عاجي زائل گردیده خانهاي عظیم بانجام خواهند رسید *

(فصلِ چهارم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) اي گاوانِ باشانْ که بکوهِ شُومِرُونْ بفقَرا ظلم مینمائید و بمسکینان ستم نموده بصاحبانِ آنها میگوئید که بیاورید تا آنکه بنوشیم این کلام‌را بشنوید * (۲) خداوند خدا بقدّوسيِ خود سوگند یاد مینماید که اینك بر شما روزها مي‌آیند که شمارا با قُلّابها و اعقابِ شمارا با قُلّابهاي ماهي‌گري خواهد کَشید (۳) و خداوند میفرماید که شما هر یك از شکافهاي رو بروي خود بیرون رفته به اَرِمنیّه افکنده خواهید شد * (۴) به بَیْتِ‌اِیلْ آمده عصیان ورزید در گِلْگَالْ گناه‌را زیاد سازید و ذبیحه‌هاي خودتان‌را هر صبحدم و عُشرهاي خودرا بمرورِ سه روز بیاورید (۵) و هدیّهٔ شکرگذاري‌را با خمیر تقریب نمائید و هدیّهاي ارادتي‌را ندا نموده شهرت دهید زیرا خداوند خدا میفرماید که اي بني اِسْرَائِیلْ این‌را دوست دارید * (۶) پس من نیز خلاي دندان‌را در تماميِ شهرهاي شما و در تماميِ مکانهاي شما قحطيِ نان‌را دادم مع هذا خداوند میفرماید که بمن بازگشت نکردید * (۷) و دیگر من باران‌را حیني که سه ماه بدِرَوْ مي‌ماند از شما منع نمودم و بر شهري بارانیده و بر شهرِ دیگري نبارانیدم و بر حصّهٔ باران بارید و بر حصّهٔ که نبارید خشك شد (۸) و دو سه شهر بشهري بجهةِ آشامیدنِ آب کوچیدند لکن سیرآب نمیگردیدند مَعَ هذا خداوند میفرماید که بمن بازگشت نکردید * (۹) شمارا بسموم و یَرَقان زدم کثرتِ

باغاتِ شما و تاکستانهاي شما و درختانِ انجیرهاي شما و درختانِ زیتونهاي شمارا مَلَخ خورد مَعَ هذا
خداوند میفرماید که بمن بازگشت نکردید (۱۰) طاعون‌را بشما انداختم برسمِ مِصْر و جوانانِ شمارا از
شمشیر کُشتم و اسبهاي شمارا اسیر کردم و عفونتِ اُردوهاي شمارا بدماغِ شما متصاعد نمودم مَعَ هذا
خداوند میفرماید که بمن بازگشت نکردید (۱۱) و در میانِ شما سرنگوني نمودم مثلِ سرنگون نمودنِ
خدا سِدُوم و عَمُوراه‌را و شما مثلِ کهنهٔ که از آتش بیرون آورده شود گردیده اید مَعَ هذا خداوند
میفرماید که بمن بازگشت نکردید * (۱۲) بنابراین اي اِسْرائِیْل با تو باین طور عمل خواهم نمود و
از اینکه این‌را بتو عمل خواهم نمود پس اي اِسْرائِیْل جهةِ ملاقاتِ خداي خود مهیّا باش (۱۳) زیرا
اینك مصوّرِ کوهها و آفرینندهٔ باد و اظهارکنندهٔ به آدمي‌زاد که فکرش چیست و مبدّل کنندهٔ
نورِ فجر بظلمت و خرام کنندهٔ به اعلاي زمین اوست که اسمش خداوند خداي لشکرها است *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) اي خاندانِ اِسْرائِیْل این کلامي که از راهِ مرثیه بر ضدّ شما میخوانم بشنوید (۲) دوشیزهٔ اِسْرائِیْل افتاد
دیگر نخواهد برخاست بر روي زمینش متروك شد و احدي نیست که وَیْرا ایستاده گرداند (۳) زیرا
خداوند خدا چنین میفرماید از شهري که از خاندانِ اِسْرائِیْل هزاري بیرون رفت یك صد بماند و از آن
که یك صد بیرون رفت ده بماند * (۴) پس خداوند بخاندانِ اِسْرائِیْل چنین میفرماید که مرا جُستجو
نمائید و زنده بمانید (۵) امّا بَیْتِ اِیْل‌را تفحّص ننمائید و به گِلْگال داخل نشوید و به بِئْیرِشِبَعْ عبور
ننمائید زیرا که گِلْگال البتّه به اسیري خواهد رفت و بَیْتِ اِیْل لاشَيْ میگردد (۶) خداوندرا جُستجو
نمائید و زنده بمانید تا آنکه بر خاندانِ یُوسِف مثلِ آتش حمله‌ور نشده اکل ننماید و منطفي کنندهٔ
در بَیْتِ اِیْل نباشد * (۷) شما که حکم‌را به افسنطین مبدّل میسازید و عدالت‌را در زمین مي اندازید
(۸) جُستجو نمائید آنرا که خالقِ ثُریّا و جبّار است و سحرگاه‌را بظلمت و روزرا مانندِ شب تار میگرداند
که آبهاي دریارا خوانده آنهارا بر روي زمین میریزد اسمش خداوند است (۹) آنکه غارت کرده
شده‌را بر نیرومند تقویت میدهد تا آنکه غارت کرده شده بقلعه در آید * (۱۰) تنبیه کنندهٔ در
دروازه‌را بغض مینمایند و از راست‌گوینده اکراه دارند (۱۱) پس از آنجائي که فُقَرارا پایمال گردانیده اید
و بارهاي گندم‌را از ایشان میگیرید خانهارا از سنگِ تراشیده خواهید ساخت امّا در آنها نخواهید نشست
و تاکستانهاي مرغوب غرس خواهید کرد لکن شرابِ آنهارا نخواهید نوشید (۱۲) زیرا معصیتهاي شمارا
که بسیار اند و خطاهاي شمارا که عظیم اند میدانم کساني اند که صادق‌را میر نجانند و رشوه میخورند
و مسکینانرا در دروازه تمایُل مینمایند * (۱۳) بنابراین دانشمند در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا
که زمانِ پُر بلا است (۱۴) نیکوکاري نه بدکاري‌را تجسّس نمائید تا آنکه زنده بمانید بدین منوال
خداوند خداي لشکرها با شما خواهد بود بنهجي که قائل اید (۱۵) بدرفتاري‌را بغض نموده نیکوکاري‌را

درست دارید و انصاف‌را در محکمه اقامت نمائید شاید که خداوند خدای لشکرها بر بقیهء یوسف مرحمت فرماید * (١٦) باین سبب خداوند خدای لشکرها و پروردگار چنین میفرماید که در تمامیءِ چهارسوها نوحه‌گری نموده در همگیءِ کوچها آه وآه خواهند گفت زارعان بحزن ومهرهء نوحها بنوحه‌ها دعوت خواهند نمود (١٧) بلکه در تمامیءِ تاکستانها نوحه‌گری خواهد شد زیرا خداوند میفرماید که در میانت گذر خواهم نمود * (١٨) وای بر کسانی که از روزِ خداوند آرزومند اند شمارا باین روزِ [خداوند] چه کار چونکه روزِ خداوند تاریك نه روشن خواهد بود (١٩) مثلِ کسی که از شیر میگریزد و خرس ویرا دوچار میسازد و یا بکسی که بخانه داخل شده دستِ خودرا بر دیوار متّکی مینماید و مار ویرا میگزد (٢٠) آیا روزِ خداوند تاریك و نه روشن بلکه پُر ظلام و بی روشنائی نخواهد بود * (٢١) عیدهای شمارا بغض نموده از آنها نفرت میورزم و عیدهای معیّنیءِ شمارا نخواهم بوئید (٢٢) و اگرچه قربانیهای سوختنی و هدیّه‌های آردیء خودتانرا بمن عرض نمائید آنهارا قبول نخواهم کرد و قربانیهای سلامتیءِ پرواریهای شمارا منظور نخواهم داشت (٢٣) آهنگِ سرودهای خودرا از من دور نما زیرا که نغمهء کمانچه‌های ترا گوش نخواهم داد (٢٤) بلکه انصاف مثلِ آبها و عدالت مانندِ نهرِ پر زور جاری شود (٢٥) ای خاندانِ اسرائیل آیا ذبائح و هدیّهای آردیرا در بیابان چهل سال بمن تقریب نموده اید (٢٦) و حال اینکه سایبانِ مولكِ خود و صورتِ اصنامِ خود یعنی ستارهء خدایانِ خودرا که بجههٔ خود ساخته بودید بهمراه برداشتید (٢٧) پس خداوند خدا که اسمش خداوندِ لشکرها است میفرماید که شمارا بآن طرفِ دمّشق باسیری روانه خواهم گردانید *

(فصلِ ششم مشتمل بر چهارده آیه)

(١) وای بر کسانی که در صیّون به اطمینان ساکن اند و بکوهِ شومرون معتمد اند که به رؤسای طوائفی که خاندانِ اسرائیل بآنها داخل شدند مسمّی اند (٢) به کلنیه عبور نمائید و از آنجا بحماتِ بزرگ روانه شوید و به گتِ فلسطیان فرود آمده به بینید که آیا آنها از این ممالك بهتر اند و یا اینکه حدودِ ایشان از حدودِ شما وسیع‌تر اند * (٣) شما که روزِ بلارا تبعید مینمائید وکرسیءِ ظلم‌را نزدیك میکنید (٤) که بر بسترهای عاجی میخوابید و برفرشهای خود دراز میکشید و برّه‌هارا ازگلّه و گوسالهارا از میانِ آخور میخورید (٥) کسانی که بر وفقِ کمانچه میسرایند و جههٔ خودشان آلاتِ موسیقی‌را مثلِ داوُد پیدا میکنند (٦) که با ابریق شرابرا مینوشند و خویشتن‌را بسرآمدِ روغنها ممسوح میسازند امّا بسببِ انکسارِ یوسف محزون نیستند (٧) پس حال بابتدای اسیرشده‌گان باسیری خواهند رفت و ضیافتیءِ دراز شده‌گان رفع خواهد شد * (٨) خداوند خدا بذاتِ خود سوگند خورده خداوندگار خدای لشکرها میفرماید که من از جاهِ یعقوب متنفّرم و قصرهایش‌را مبغوض دارم باین سبب شهر و پریش‌را تسلیم خواهم نمود * (٩) و واقع میشود اگر درخانهء ده نفر باقی بمانند که خواهند مرد (١٠) وخویشاوندش و یا همسایه‌اش اورا برداشته استخوانهارا ازخانه بیرون خواهد آورد و بآنکه درجنبِ خانه است خواهد گفت که آیا نزدِ تو دیگری

هست و او خواهد گفت که نیست بلکه خواهد گفت که خاموش باش چونکه باسمِ خداوند متذکّر نیستند * (۱۱) زیرا اینك خداوند امر فرموده است که خانهء بزرگ‌را با رخنه‌ها و خانهء کوچك‌را با شکافها خواهد زد * (۱۲) آیا اسبها بصخره میدوند وگاوان مگر در آن شیار مینمایند و حال اینکه شما انصاف‌را بحنظل و میوهء صداقت‌را بافسنطین مبدّل ساخته اید (۱۳) و به لاشيء شادمان اید و میگوئید که آیا با نیرومندیء خود از براي خود قرنهارا بهم نرسانیدیم (۱۴) بدرستي که خداوند خداي لشکرها میفرماید که اینك اي خاندانِ إسْرائِیْلْ من بر ضدّ شما طائفه‌ءرا بر مي‌انگیزانم که شمارا از مدخلِ حَماتْ تا بنهرِ وادي پایمال خواهند نمود *

(فصلِ هفتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) خداوند خدا بمن چنین نمودار ساخت که اینك در ابتداي نموِّ آخرین ملخهارا مصوّر میسازد و اینك نموِّ آخرین بعد از درویدنیهاي مَلِكْ بود (۲) و واقع شد بعد از تمامِ خوردنِ گیاهِ زمین‌را که من گفتم * اي خداوند خدا استدعا اینکه عفو نمائي بوسیلهء کیست که یَعْقُوبْ برخیزد چونکه کوچك است (۳) در این باب خداوند تغییر به ارادهء‌اش داد بلکه خداوند فرمود که این واقع نخواهد شد * (۴) خداوند خدا بمن چنین نمودار ساخت که اینك خداوند خدا با آتش دعویرا میخواند که لجّهء عظیم‌را میسوخت و حصّهء زمین‌را بلعید (۵) و من گفتم که * اي خداوند خدا استدعا اینکه توقّف نمائي بوسیلهء کیست که یعْقُوبْ برخیزد چونکه کوچك است (۶) خداوند در این باب تغییر بارادهء‌اش داد بلکه خداوند خدا فرمود که این نیز واقع نخواهد شد * (۷) و بمن چنین نمودار ساخت که اینك خداوند بر دیوارِ مِقیاسي و مِقیاسُ در دستَش مي‌ایستد (۸) و خداوند بمن فرمود که اي عامُوصْ چیست که مي‌بیني وگفتم که مِقیاس‌را و خداوند دیگرگفت که * اینك در میانِ قومِ خود إسْرائِیْلْ مِقیاس‌را مینهم و بارِ دیگر از او عبور نخواهم کرد (۹) بلکه مقامهاي بلندِ إسْحَقْ‌را ویران و مقامهاي مقدّسِ إسْرائِیْلْ‌را خراب کرده بر خاندانِ یارُبْعامْ با شمشیر مقاومت خواهم نمود * (۱۰) آنگاه اَمَصْیاهِ کاهنِ بَیْتِ‌إیْلْ به یارُبْعامِ مَلِكِ إسْرائِیْلْ فرستاده گفت که عامُوصْ درمیانِ خاندانِ إسْرائِیْلْ بر تو معاهده بسته است که زمین به تحمّل نمودنِ تماميء کلامَش قادر نیست (۱۱) زیرا که عامُوصْ چنین میگوید که یارُبْعامْ با شمشیر خواهد مرد و إسْرائِیْلْ بي شبهه از زمینِ خودَش اسیروار خواهد رفت (۱۲) و اَمَصْیاهْ بعامُوصْ گفت که اي بیننده روانه شده بزمینِ یهُوداهْ بگریز و در آنجا نان‌را بخور و در آنجا نبوّت نما (۱۳) امّا در بَیْتِ‌إیْلْ بارِ دیگر نبوّت منما چونکه مقامِ مقدّسِ مَلِكْ و خانهء مملکت است * (۱۴) و عامُوصْ جواب داده باَمَصْیاهْ گفت که من نه نبي و نه پسرِ نبي بودم بلکه شبان و جمع کنندهء انجیرِ بي مزه بودم (۱۵) و خداوند مرا از پیرویء گوسفندان گرفت و خداوند بمن فرمود که روانه شده بقومِ من إسْرائِیْلْ نبوّت نما (۱۶) پس حال کلامِ خداوندرا بشنو تو میگوئي که بر ضدّ إسْرائِیْلْ نبوّت منما وکلامَت‌را بر ضدّ خاندانِ إسْحَقْ مچکان (۱۷) بنابراین خداوند چنین میفرماید که * زنِ تو در شهر بي عصمت خواهد شد و پسرانَت و دخترانَت با شمشیر خواهند افتاد و زمینَت با ریسمان

قسمت کرده خواهد شد و تو در زمینِ مُلَوّثي خواهي مرد و إِسْرائِيْل نيز البتّه از زمينِ خودَش به اسيري خواهد رفت *

(فصلِ هشتم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) خداوند بمن چنين نمودار ساخت که اينك زنبيلِ ميوهء تابستاني (۲) و بمن گفت که اي عامُوص چيست که مي بيني و من گفتم که زنبيلِ ميوهء تابستاني‌را و خداوند بمن فرمود که بر قومِ من إِسْرائِيْل انجام رسيده است و ديگر از او عبور نخواهم نمود (۳) خداوند خدا ميفرمايد که در آن روز سرودهاي هيكل به واويلا مبدّل خواهند شد و در هر جا لاشهاي بسيار خواهد بود و آنها بخاموشي انداخته خواهند گرديد * (۴) اي آنكساني که بجهةِ فُقَرا نَفَس ميكَشيد تا آنكه متواضعانِ زمين‌را نابود گردانيد اين‌را بشنويد (۵) و ميگوئيد که * غُرّهء ماهِ کَي خواهد گذشت تا آنكه غلّه‌را بفروشيم و روزِ سبت تا آنكه انبارِ گندم‌را بگُشائيم در حالتي که إِيْفاه‌را كوچك و مثقال‌را بزرگ نموده و ميزان‌را بحيله تمايُل ميدهيد (۶) كه فُقَرارا بنقره و مسكينانرا بجفتِ نعلَين بخريم و وا پسِ ماندهء گندم‌را بفروشيم (۷) خداوند بعزّتِ يَعقُوبْ قَسَم خورده است كه تماميءِ اعمالِ ايشان‌را هرگز فراموش نخواهم كرد (۸) آيا باين سبب زمين لرزان و تماميءِ ساكنانَش محزون نخواهند گرديد و همه‌گيَش مثلِ رودِ [نِيْل] برآمده رود خانهء مِصْر متموّج و غرق نخواهد گرديد (۹) خداوند خدا ميفرمايد که در آن روز واقع ميشود که آفتاب‌را در وقتِ ظهر آفِلْ خواهم كرد و زمين‌را در روزِ روشن تاريك خواهم نمود (۱۰) و عيدهاي شمارا بحزن و سرودهاي شمارا بماتم مبدّل خواهم گردانيد و بهر كمر پلاس‌را و بر هر سَر طاسي‌را بر خواهم آورد و آن‌را مثلِ ماتمِ پسرِ يگانه و آخرش‌را مانندِ روزِ تلخي خواهم نمود * (۱۱) خداوند خدا ميفرمايد كه اينك روزها مي‌آيند كه قحطي‌را بزمين خواهم فرستاد نه از قحطيءِ نان و نه از عطشِ آب بلكه از شنيدنِ كلامِ خداوند (۱۲) و از دريا تا بدريا و از شمال تا بمشرق آواره شده بسببِ تفحّصِ كلامِ خداوند گردش خواهند كرد امّا آن‌را پيدا نخواهند نمود (۱۳) در آن روز دوشيزگانِ خوش منظر و جوانان از تشنگي بيهوش خواهند گرديد (۱۴) آناني كه بگناهِ شُومِرُون سوگند خورده ميگويند كه اي دانْ خدايت حيّ و قاعدهء بِئيرِ شِبَع زنده بادا ايشان افتاده بارِ ديگر بر نخواهند خاست *

فصلِ نهم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) خداوندرا ديدم كه مذبح مي‌ايستد و فرمود و نرمود كه * سَرِ دررا بزن تا آنكه پاشنه‌هايَش بلرزند و ايشانرا كلهم بسر مجروح ساز و من اعقابِ ايشانرا بشمشير خواهم كُشت و از ايشان گريزندهء نخواهد گريخت و از ايشان فارغ شوندهء فراغت نخواهد يافت (۲) اگر تا به اسفلها بكَنند دستِ من ايشانرا از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمانها صعود نمايند ايشان‌را از آنجا فرود خواهم آورد (۳) و اگر در سَرِ كَرْمِلْ پنهان شوند ايشانرا تفتيش كرده از آنجا خواهم گرفت و اگرچه از پيش چشمانَم بقعرِ دريا مستور شوند در

انجا ماررا امر خواهم فرمود که ایشانرا بگزد (۴) و اگر در برابرِ دشمنانِ ایشان اسیروار روانه گردند در آنجا شمشیررا امر میفرمایم که ایشانرا بکشد و چشمانمرا بایشان براي بدي نه بجهةِ نیکي خواهم گذاشت * (۵) خداوند خداي لشکرها کسي است که زمینرا لمس مینماید و گداخته میگردد و همهگيء ساکنانش محزون میشوند و تماميش مثلِ رودِ [نیل] برخواهد آمد و مانندِ تحتِ رود خانهء مصر مستور خواهد گردید (۶) کسي که علیّینشرا در آسمانها بنا و طاقشرا بر زمین تأسیس مینماید و آبهاي دریارا میخواند و آنهارا بر روي زمین میریزد اسمش خداوندگار است * (۷) خداوند میفرماید که اي بني اِسْرائیلْ آیا شما از براي من مثلِ پسرانِ حَبَشي نیستید و آیا اِسْرائیلْرا از زمینِ مِصْر و فِلِسْطِیانْرا از کَفْتور و آرَمیانْرا از قِیر بیرون نیاوردم (۸) اینك چشمانِ خداوند خدا بر مملکتِ گناهکاري [نگران] اند و آنرا من از روي زمین منقطع خواهم نمود نهایت خداوند میفرماید که خاندانِ یَعْقوبْرا بالکّل استیصال نخواهم کرد (۹) زیرا اینك من امر فرموده خاندانِ اِسْرائیلْرا درمیانِ تماميء طوائف چناني که غلّه درغربال بیخته میشود خواهم بیزانید مَعْ هذا دانهء بزمین نخواهد افتاد (۱۰) تماميء گناهکارانِ قومِ من که میگویند بلا بماها نخواهد رسید و سبقت نخواهد جُست بشمشیر خواهند مُرد * (۱۱) درآن روز چادرِ افتادهشدهء داوُدرا بر پا خواهم نمود و شکستگیهایشرا مرمّت خواهم کرد و خرابیهایشرا تعمیر نموده آنرا مثلِ ایّامِ قدیم بنا خواهم نمود (۱۲) تا آنکه بقیّهء اِدُومْرا و تماميء طوائفي که اسمم برایشان خوانده شده است بوراثت بیاورند خداوندي که اینرا بجا مي‌آورد فرموده است (۱۳) خداوند میفرماید اینك روزها مي‌آیند که شیار کننده بدرونده و قدم زنندهء انگور بکارندهء بذر خواهد رسید و کوهها شیرهرا خواهند چکانید و تماميء گریوهها گداخته خواهند گردید (۱۴) و اسیرشدهگانِ قومِ خود اِسْرائیلْرا باز پس خواهم آورد که ایشان شهرهاي ویرانيرا بنا نموده درآنها ساکن خواهند شد و تاکستانهارا غرس کرده شرابِ آنهارا خواهند نوشید و باغاترا ترتیب داده میوهء آنهارا خواهند خورد (۱۵) خداوند خدایت میفرماید که ایشانرا در زمینِ خودشان غرس خواهم کرد و بارِدیگر از زمیني که بایشان داده ام مستأصل نخواهند گردید *

کتابِ عُوبَدْیاهِ پیغمبر

مشتمل بر یك فصل وبس

(فصلِ اوّلي است بلا ثاني مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) رؤیاي عُوبَدْیاهْ است خداوند خدا دربارهء اِدُومْ چنین میفرماید آوازیرا از جانبِ خداوند شنیده ایم که رسولي بطوائف فرستاده شده است برخیزید تا برضدّش بمحاربه مقاومت نمائیم * (۲) اینك ترا درمیانِ

طوائف کوچك گردانیده ام تو بسیار خوار گردیدهٔ (۳) غرور قلبَت ترا فریب داده است اي آنکه در
شکافهاي صخرهٔ نشسته مسکنَش در بلندي است و در قلبَش میگوید کیست که مرا بزمین فرود آورد (۴) خداوند
میفرماید اگرچه خویشتن‌را مثلِ عقاب بلند سازي و اگر آشیانهٔ خودرا در میانِ ستاره‌ها وضع نمائي ترا از آن
فرود خواهم آورد (۵) چگونه مستأصل گردیدهٔ اگر دُزدان و یا غارت‌کنندهٔگان وقتِ شب بتو بیآیند آیا تا
بکفایتِ دُزدي نخواهند کرد اگر چینندهٔگانِ خوشَها بتو بیآیند آیا بعضي از خوشه‌هارا وا نخواهند گذاشت *
(۶) چیزهاي عِیْسُوْ چگونه تفتیش و چیزهاي پنهانیَش چگونه تفحُّص کرده شدند (۷) تماميءِ همعهدانَت ترا تا
سرحدّ رفاقت نمودند مردمانِ صلح‌اندیشِ تو ترا فریفته بر تو غالب آمدند خورندگانِ نانَت در تحتَت دام
نهادند در او فطانت نیست * (۸) خداوند میفرماید که در آن روز آیا واقع نخواهد شد که دانشمندان‌را از
اِدُوْمْ و فطانت پیشهٔگانرا از کوهِ عِیْسَوْ نابود بگردانم (۹) اي تِیْمانْ پهلوانانِ تو مدهوش اند تا که هرکس
از کوهِ عِیْسُوْ بقتل منقطع شود (۱۰) بسببِ ظلم نمودنَت به برادرَت یَعْقُوْبْ خجالت ترا مستور خواهد کرد و
تو دائماً مُنقرض خواهي گردید (۱۱) در روزِ ایستادنَت در برابرِ[دَرْ] روزي که بیگانگان لشکرَش‌را اسیر
کردند و اجنبیان بدروازه‌هایَش داخل شدند و بر اُوْرِشَلِیْمْ قرعه‌را انداختند تو هم مثلِ یکي از آنها بودي *
(۱۲) در روزِ برادرَت در روزِ غریب بودنَش ترا سزاوار نبود که باو نگران باشي و شایسته نبود که از بني یهُوْدَاه
در روزِ هلاکتِ ایشان شادمان گردي و دهانَت‌را در روزِ تنگنائي نبایست که بزرگ نمائي (۱۳) بدروازهٔ
قومِ من در روزِ ذلّتِ ایشان نشایست که داخل شوي و هم در روزِ ذلّتَش به بلایَش نبایست که نگران گردي
و در روزِ محنتَش دستَت‌را شایسته نبود که به اموالَش درازکني (۱۴) و خصوصِ منقطع نمودنِ فراریانَش لایق
نبود که در دهنهٔ چهار راه به ایستي و در روزِ تنگنائي نبایست که باقي ماندهٔگانَشرا تسلیم نمائي * (۱۵) زیرا
که روزِ خداوند بر تماميءِ طوائف نزدیك است چنانيکه عمل نمودي همچنان بتو عمل خواهد شد سزاي
تو بر سرَت عَوْد خواهد نمود (۱۶) زیرا که بنهجي که شما در کوهِ مقدّسِ من نوش نمودید همچنان تماميءِ
طوائف پیوسته خواهند نوشید بلکه نوشیده و بلعیده چنانيکه وجود نداشتند خواهند شد * (۱۷) امّا در
کوهِ صِیُّوْنْ رهانندهٔ بوجود خواهد آمد و هم مقدّس خواهد بود و خانَدانِ یَعْقُوْبْ مَوْروثي‌هاي خودرا
وارث خواهد گردید (۱۸) و خانَدانِ یَعْقُوْبْ بجاي آتش و خانَدانِ یُوْسِفْ بجاي شعله خواهد بود و خانَدانِ
عِیْسُوْ بجاي کاهبُن خواهند بود که ایشان در میانِ آنها شعلدور شده آنهارا خواهند سوزانید بحدّي که از
خانَدانِ عِیْسُوْ بقیّهٔ نخواهد ماند چونکه خداوند فرموده است (۱۹) و اهلِ جنوب کوهِ عِیْسَوْرا و اهلِ هامُوْنْ
فلِسْطِیانْ‌را وارث خواهند شد بلکه ایشان زمینِ اِفْرَیِمْ و ارضِ شُوْمِرُوْنْ‌را بوراثت خواهند آورد و بِنْیامِیْنْ نیز
گِلْعادْرا وارث خواهد شد (۲۰) و اسیرشدهٔگانِ این لشکرِ بني اسْرائِیْلْ ولایتِ کِنْعَنِیانْ‌را تا صَرِفَتْ وارث خواهند
شد و اسیرشدهٔگانِ اُوْرِشَلِیْمْ که در سِفارْدْ اند شهرهاي جنوبیرا وارث خواهند گردید (۲۱) و در کوهِ صِیُّوْنْ
رهانندهٔگاني جهة تحکُّم نمودنِ کوهِ عِیْسُوْ خواهند برآمد و مملکت از آنِ خداوند خواهد بود *

کتابِ یُونَاهِ پیغمبر

مشتمل بر چهار فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بدین مضمون به یُونَاهِ اِبنِ اَمِتّیْ رسید (۲) که برخیز و بشهرِ بزرگِ نِینْوِیَه روانه شده بر
ضدّش ندا نما زانرو که شرارتِ ایشان بحضورم برآمده است (۳) امّا یُونَاهْ بقصدِ اینکه از روی خداوند به
تَرْشِیش بگریزد برخاست و به یافُو فرود آمد و کشتی‌را که عازمِ تَرْشِیش بود یافته کرایه‌اش‌را داد و بر آن
سوار شد بقصدِ اینکه از حضورِ خداوند با ایشان به تَرْشِیش برود * (۴) و خداوند بادِ شدیدی در دریا
وزانید که تلاطمِ عظیمی در دریا واقع شد و کشتی در شُرُفِ آن بود که شکسته شود (۵) و مَلّاحان ترسیده
استدعا نمودند هرکس بخدایِ خود و اشیائی که در کشتی بود تا آنکه از نبودنِ آنها سبك شود بدریا
انداختند و یُونَاهْ به تهِ سفینه فرود آمده خوابید و غنود * (۶) و ناخدای کشتی نزدِ او آمده وَیْ‌را گفت
که ای خوابنده ترا چیست برخاسته بخدایت استدعا نما بلکه خدا مارا بخاطر آورده هلاك نگردیم (۷) و
هرکس برفیقش گفت که بیائید تا قرعه اندازیم و بدانیم که این بلا بسببِ کیست که بر ما واقع شد پس
قرعه انداختند و قرعه به یُونَاهْ افتاد * (۸) آنگاه بوَیْ گفتند که حال بما اعلام نما که این بلا بسببِ کیست
که بر ما واقع شد شغلِ تو چیست و از کجا آمده‌ٔ و وطنت کدام و از چه قوم هستی (۹) و او بایشان
گفت که من عِبْرانیْ ام و از خداوند خدای آسمانها که خالقِ دریا و خشکی است میترسم (۱۰) آنگاه آن
مردمان بسیار بسیار ترسیدند و وَیْ‌را گفتند که این چیست که عمل نموده‌ٔ و حال اینکه مردمان عارف شدند که
از روی خداوند گریزان است چونکه ایشان‌را اعلام نموده بود (۱۱) و ایشان به او گفتند که بتو چه بکنیم
تا آنکه دریا از ماها ساکن شود زیرا که دریا رفته رفته متلاطم بود (۱۲) و او بایشان گفت که مرا برداشته
بدریا بیندازید که دریا از شما ساکن خواهد گردید زانرو میدانم که بسببِ من این تلاطمِ عظیم بشما واقع
شد * (۱۳) و آن مردمان بشدّت خاده میکشیدند تا آنکه کشتی‌را بخشکی برسانند امّا نمیتوانستند زیرا که
دریا رفته رفته برضدِّ ایشان متلاطم بود (۱۴) و ایشان بخداوند فریاد نموده گفتند که ای خداوند تمنّا و
استدعا اینکه بسببِ جانِ این شخص هلاك نشویم و خونِ بی‌گناهی‌را بر ما نریزی زیرا که ای خداوند تو هر
چه که میخواهی عمل مینمائی (۱۵) پس یُونَاهْ‌را برداشته بدریایش انداختند و دریا از تلاطمش توقّف نمود
(۱۶) و آنمردمان از خداوند بسیار بسیار ترسیدند و بخداوند ذبائح‌را ذبح و نذورات‌را نذر نمودند * (۱۷) و
خداوند ماهیٔ بزرگی‌را آماده ساخته بود بجهةِ بلعیدنِ یُونَاهْ و یُونَاهْ سه روز و سه شب در شکمِ ماهی بود *

(فصلِ دویم مشتمل بر ده آیه)

(۱) و یُوْنَاهْ بخداوند خدایش از شکمِ ماهي استدعا نمود (۲) و گفت که در تنگنائيءِ خود بخداوند فریاد نمودم و مرا استجابت فرمود از شکمِ عالَمِ غیب آواز کردم و تو آوازِ مرا استماع نمودي (۳) زیرا که مرا بلُجّهٔ بقلبِ دریاها انداخته بودي و سَیْلها مرا احاطه نمود تمامیءِ لطماتَت و اَمواجَت از من عبور نمودند (۴) و من گفتم که از حضورِ چشمانَت رانده شده‌ام مَعَ هذا بارِ دیگر بهیکلِ مقدّسِ تو خواهم نگریست (۵) آبها مرا تا بجان احاطه نمودند و لُجّه مرا دَوَران کرد خَسِ دریا سَرَم‌را ملفوف نمود (٦) به بُنیانِ کوهها فرود آمدم و زمین به پُشت‌بندهایَش دائماً از اطرافِ من بودند مع هذا اي خداوند خدایَم حیاتَم‌را از گَوْدال برآوردي * (۷) هنگامي که جانَم دراندرونَم بي حسّ شد خداوندرا بخاطر آوردم و استدعایَم نزدِ تو بهیکلِ مقدّسَت رسید (۸) منظور دارندگانِ اَباطیلِ کاذب رحمتِ خودرا ترك مینمایند (۹) امّا من بآوازِ شکرگذاري بتو ذبح خواهم نمود آنچه که نذر کردم ادا خواهم کرد نجات از آنِ خداوند است (۱۰) و خداوند بآن ماهي فرمود که یُوْنَاهْ‌را بخشکي قَيْ کرد *

(فصلِ سیوم مشتمل بر ده آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بارِ دویم بدین مضمون به یُوْنَاهْ رسید (۲) که برخیز بشهرِ بزرگِ نِیْنْوِیْهْ برو و ندائي که بتو میگویم بآن ندا نما (۳) پس یُوْنَاهْ برطبقِ کلامِ خداوند برخاسته به نِیْنْوِیْهْ رفت و حال اینکه نِیْنْوِیْهْ شهرِ بسیار بزرگ بمسافتِ سه روزي بود (۴) و یُوْنَاهْ بقدرِ یك روزي شروع بگردشِ شهر نمود و ندا کرده گفت که هنوز چهل روز مانده است تا که نِیْنْوِیْهْ سرنگون گردد * (۵) و مردمانِ نِیْنْوِیْهْ بخدا ایمان آوردند و روزه‌را ندا کرده از بزرگ تا به کوچك ایشان پلاسهارا پوشیدند (٦) و بمحضِ اینکه این خبر بمَلِكِ نِیْنْوِیْهْ رسید از تختَش برخاست و لباسِ عزّت‌را از بَرَش کَند و پلاس‌را پوشیده بر خاکستر نشست (۷) پس از فرمانِ مَلِكْ و اکابرَش در نِیْنْوِیْهْ بدین مضمون ندا کنان فرمودند که انسانیان و بهائم و گاوان و گوسفندان چیزي‌را نچشند و مأکولات‌را نخورند و آب‌را ننوشند (۸) و انسانیان و بهائم پلاسهارا بپوشند و بخدا بشدّت فریاد نمایند و هر کسي از رهِ زشتِ خود و از ظلمي که در دستَش میباشد برگردد (۹) که میداند شاید که خدا برگشته تغییر باراده‌اَش دهد و از شدّتِ قهرَش رجوع نماید تا که هلاك نگردیم (۱۰) چونکه خدا اعمالِ ایشان‌را دید که از راهِ زشتِ خود برگردیدند خدا در بارهٔ بلایائي که فرموده بود که بایشان بنماید تغییر باراده‌اَش داده آن‌را بجا نیاورد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) امّا بیُوْنَاهْ بسیار بسیار ناخوش آمد و غیظَش افروخته شد (۲) و بخداوند تضرّع نموده گفت که حال اي خداوند آیا کلامَم این نبود حیني که در ولایتَم بودم بِاین سبب بقصدِ فرار نمودنِ به تَرْشیْش اقبال

نمودم زیرا که میدانستم که تو خداي رحمان و رحیم و دیرغضب و کثیرالاحساني که در رساندن بلا
تغییر بارادهآت میدهي (۳) و حال اي خداوند استدعا اینکه جان مرا از من بگیري زیرا که از حیات مردنم
بهتراست (۴) خداوند فرمود که آیا نیکو است که غصّه میکشي * (۵) پس یوناه از شهر بیرون رفته بطرف
شرقيء شهر نشست و در آنجا از براي خود سایباني را ساخت و در زیرش بسایه نشست تا آنکه به بیند که
بشهر چه واقع خواهد شد (۶) و خداوند خدا کدوئي را مهیّا ساخت که بر یوناه برآمده بر سرش سایه افکند
واورا از دردش رها دهد و یوناه از کدو بسیار بسیار شادمان شد (۷) امّا بامدادان در وقت طلوع فجر خدا
کرمي را آماده کرد که آن کدورا زد و پژمرده شد (۸) و واقع شد حین برخاستن آفتاب که خداوند باد
شدید شرقي را وزانید که آفتاب بر سر یوناه تابش نمود چناني که بیهوش گردیده از جانش مرگ را سؤال
نمود وگفت که از حیات مردنم بهتراست (۹) و خدا بیوناه فرمود که آیا نیکو است که بجهة کدو غصّه بکشي
و او گفت که نیکو است تا بمرگ غصّه بکشم * (۱۰) و خداوند باو فرمود که تو آن کدورا دریغ داشتي که
برایش نه زحمت کشیدي و نه نشو و نمایش دادي که درشبي بظهور آمد و درشبي ضائع گردید (۱۱) پس آیا
این شهر عظیم نینویه را دریغ نخواهم داشت که در آن از یك صد و بیست هزار زیاده آدمي زادي که تشخیص
درمیان راست و چپ نتواند داد هست و هم بهائم بسیاري در آن یافت میشود *

کتاب میکاه پیغمبر

مشتمل بر هفت فصل

(فصل اوّل مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) کلام خداوند که در ایّام یوثام و آحاز و حزقیاه ملوك یهوداه به میکاه مورشتي رسید که درباره شومرون
و اورشلیم دید اینست * (۲) اي اقوام شما کلّهم بشنوید اي زمین و پریش گوش دهید و خداوند خدا و
پروردگار از هیکل مقدّسش بر شما شاهد باشد (۳) زیرا که اینك خداوند از مقام خود بیرون مي آید و نزول
نموده مقامهاي عاليء زمین را پایمال خواهد نمود (۴) و در زیرش کوهها مثل موم در برابر آتش گداخته خواهند
شد و عمقها مانند آبهاي ریخته شده به نشیب شکافته خواهند گردید * (۵) این همه بسبب عصیان یعقوب
وگناه خاندان اسرائیل است پس عصیان یعقوب از چیست آیا از شومرون نیست و مقامهاي بلند یهوداه از
چه است آیا از اورشلیم نیست (۶) بنابراین شومرون را به توده کشتزاري و مکان غرس شدن تاکها خواهم
گردانید و سنگهایش را بدرّه افکنده اساسش را مکشوف خواهم کرد (۷) و همهگيء بتهاي محکوکش منسحق

گردیده تمامیء تحفه‌هایش بآتش سوخته خواهند شد و کلّ اصنامش‌را خراب خواهم کرد زیرا که از اُجرت فواحش جمع شدند و باُجرت فواحش بر خواهند گشت (۸) باین سبب نوحه کرده ویل خواهم نمود و برهنه و عُریان گردش خواهم کرد و مانند شغالان زوزه کشیده مثل دختران شترمرغ آه خواهم کشید (۹) زیرا که صدمهء وی علاج پذیر نیست چونکه تا به یهوداه رسیده است و بدروازهء قومم به اُورشلیم واصل گردیده است (۱۰) درگث اعلام ننمائید مطلقا گریه نکنید خویشتن‌را درخانهء عفراه بغبار بیالای (۱۱) ای ساکنهء شافیر برهنه و شرمنده بگذر ساکنهء صانان بیرون نمی آید نوحه‌گریء بیت‌ایصل مکان ایستادنش‌را از شما میگیرد (۱۲) زیرا ساکنهء ماروث جهة [رفع] نیکوئی الم میکشد علّت اینکه بلا از جانب خداوند تا بدروازهء اُورشلیم فرود آمده است (۱۳) ای ساکنهء لاکیش عرّاده‌را به اسب تندرو به بند رأس گناه دختر صیون اوست چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است (۱۴) بنابراین طلاق‌نامه‌را به مورشت گث بدهی خانهای اکزیب برای ملوك اسرائیل بجای دروغ خواهد بود (۱۵) ای ساکنهء ماریشاه بار دیگر وارثی‌را بتو خواهم آورد و تا به عدلّام که عزّت اسرائیل است واصل خواهد گردید (۱۶) مویت‌را بسبب پسران مصفّای خود کنده و بتراش طاسیء سرخودرا مثل عقاب وسیع ساز زیرا که از نزد تو به اسیری رفتند *

(فصل دویم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) وای بر کسانی که بی‌انصافی‌را تدبیر مینمایند و بر بسترهای خودشان قصد شرارت میکنند و بطلوع فجر آن‌را بجا می‌آورند چونکه در قوّت دست ایشان است (۲) مزرعه‌هارا طمع نموده آنهارا غصب مینمایند و خانه‌هارا [طمع] نموده بتصرّف می‌آورند و مردیرا با خاندانش و مردیرا با وراثتش جور میکنند * (۳) بنابراین خداوند چنین میفرماید که اینك من بر این قبیله تدبیر بلارا مینمایم که شما گردن خودرا از آن نتوانید بر آورد و متکبّرانه رفتار نتوانید نمود زیرا که آن وقت وقت پربلا است (۴) در آن روز مَثَل و مرثیهء هولناکی بدین مضمون بر ضدّ شما خوانده میشود که تماماً خراب شدیم حصّهٔ قوم مرا تغییر داده است از من آنرا چگونه دور گردانیده است و مزرعه‌های مارا برگردانیده تقسیم نموده است (۵) بنابراین برای تو در جماعت خداوند اندازندهء ریسمان بجهة قرعه یافت نخواهد شد * (۶) و از اینکه به پیغمبران میگویند که نبوّت منمائید پس پیغمبران به آنها نبوّت نخواهند کرد مع هذا رسوائی از ایشان دوری نخواهد نمود (۷) ای آنکه بخاندان یعقوب مسمّائی آیا روح خداوند مقصور است و آیا اینها اعمال وی اند و آیا کلمات من با راست روان نیکو نیست (۸) دی‌روز قوم من بجای دشمن مقاومت مینمود قبا با جامه از کسانی که از جنگ عودت نموده باطمینان عبور مینمایند از بر ایشان میکنید (۹) نسوان قوم مرا از خانهء با صفای ایشان رانده میسازید از بچگان ایشان عزّت مرا ابداً گرفتید (۱۰) برخیزید و بروید زیرا که این برای شما آرامگاهی نیست نظر بر اینکه ملوّث است شمارا بخرابیء شدید خراب خواهد ساخت (۱۱) اگر کسی بروح خود رفتار نموده دروغ گوید و در بارهء شراب و مسکرات نبوّت نماید البتّه وی از برای این قوم پیغمبر خواهد بود *

(۱۲) اي یَعقُوبْ بتحقیق من ترا کلّیةً جمع و بقیهٔ اِسْرائِیْلْ‌را البتّه مجتمع خواهم نمود ایشانرا مثلِ گوسفندانِ بُصْرَّهْ و مانندِ رمهٔ درمیانِ آغلش بهمدیگر مأوا خواهم داد و از کثرتِ مردم غُلغله خواهند نمود (۱۳) غالب شونده در برابرِ ایشان خواهد رفت و ایشان غالب آمده از دروازه عبور کرده از آن برخواهند آمد و مَلِكِ ایشان در پیشِ رويِ ایشان عبور خواهد نمود و خداوند بسَرِ ایشان خواهد بود *

(فصلِ سیوم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) و گفتم که اي رؤساي یَعقُوبْ و قاضیانِ خانَدانِ اِسْرائِیْلْ حال بشنوید آیا بر شما لازم نیست که انصافرا درك نمائید (۲) کساني که نیکوئیرا بغض نموده بدیرا دوست میدارند و پوستِ ایشانرا از بَرِ ایشان و گوشتِ ایشانرا از اُستخوانهاي ایشان میکَنند (۳) و گوشتِ قومَم‌را میخورند و پوستِ ایشانرا از بَرِ ایشان میکَنند و استخوانهاي ایشانرا میشکَنند و آنهارا گویا که در دیك و مثلِ گوشت در پاتیل پاره پاره میسازند (۴) آنگاه بخداوند فریاد خواهند نمود امّا ایشانرا استجابت نخواهد فرمود بلکه در آن زمان رويِ خودرا از ایشان مستور خواهد کرد چونکه به اعمالِ بد مرتکب شدند * (۵) خداوند به پیغمبران که قوم مرا اضلال مینمایند و با دندانهایشان میگزند و سلامتي‌را وعظ میکنند و اگر کسي بدهانِ ایشان چیزی نگذارد بر ضدّش جنگ‌را آماده میسازند چنین میفرماید (۶) که باین سبب بر شما شب شده رؤیائي نخواهد بود و تاریکي بر شما بوده فالگیریيء نخواهد شد و آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده روز بر ایشان سیاه خواهد گردید (۷) و بینندگان شرمنده و فالگیران منفعل گردیده تماميء ایشان لبهاي خودرا خواهند پوشید علّت اینکه از جانبِ خدا جوابي نخواهد بود (۸) امّا بتحقیق من با قوّت از روحِ خداوند و حکم و جبروت مملوّم تا آنکه به یَعقُوبْ عصیانَشرا و به اِسْرائِیْلْ گناهَشرا اعلام نمایم * (۹) اي رؤساي خانَدانِ یَعقُوبْ و اي قاضیانِ خانَدانِ اِسْرائِیْلْ که از انصاف متنفّر اید و تماميء راستیرا معوّج میسازید حال بشنوید (۱۰) که صِیّونْ‌را با خون و اُورِشَلِیمْ‌را با ظلم بنا مینمائید (۱۱) رؤسایَش براي رشوه حکم مینمایند و کاهنانَش براي اُجرت تعلیم میدهند و پیغمبرانَش براي نقره فال میگیرند مع هذا بخداوند متّکي شده میگویند که آیا خداوند درمیانِ ماها نیست و بر ما بلا نخواهد آمد (۱۲) پس بسببِ شما صِیّونْ مثلِ کِشْت زار شیار خواهد شد و اُورِشَلِیمْ به توده‌ها و کوهِ خانه به بلندیهاي جنگل مبدّل خواهد گردید *

(فصلِ چهارم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و در ایّامِ آخرین واقع میشود که کوهِ خانهٔ خداوند بسَرِ کوه‌ها برقرار و بر تلها رفیع‌تر خواهد شد و طوائف بسوي آن روان خواهند گردید (۲) و قومهاي بیشمار روانه شده خواهند گفت که بیائید تا بکوهِ خداوند و بخانهٔ خداي یَعقُوبْ برآئیم که او راه‌هایَش‌را بما نموده در طریقهایَش گردش نمائیم زیرا که شریعت از صِیّونْ و کلامِ خداوند از اُورِشَلِیمْ بیرون خواهد آمد (۳) و او درمیانِ خلائقِ بسیار حکومت

نموده قومهاي بيشماري‌را از دور مُتنبّه خواهد ساخت و ايشان شمشيرهاي خودرا بگاوآهن و نيزه‌هاي خودشان‌را به ارّه تبديل كرده قوم بقوم شمشير نكشيده بارِ ديگر جنگ‌را نخواهند آموخت * (۴) و هركس در زيرِ تاكِ خود و در زيرِ درختِ انجيرِ خود خواهد نشست و ترسانندهٔ يافت نخواهد شد زيرا كه دهانِ خداوندِ لشكرها فرموده است (۵) و تماميء اقوام اگرچه هركس باسمِ خدايش رفتار نمايد لكن ما باسمِ خداوند خداي ما ابدالآباد رفتار خواهيم نمود (۶) خداوند ميفرمايد كه در آن روز من لنگ‌شدگان‌را جمع و رانده‌شدگان‌را و كساني‌را كه مبتلا گردانيده ام مجتمع خواهم نمود (۷) و لنگ‌شدگان‌را براي بقيّه خواهم گذاشت و دور شدگان‌را بطائفهء عظيم مبدّل خواهم ساخت و خداوند در كوهِ صِيونْ برايشان از حال تا به ابد سلطنت خواهد كرد (۸) و تو اي برجِ عِيدِرْكه قلعهٔ دخترِ صِيونِي بتو خواهد آمد يعني تسلّطِ قديم و مملكتِ دخترِ اُورشَلِيم خواهد رسيد * (۹) حال چرا بآوازِ بلند خروش مينمائي آيا در تو پادشاهي نيست و مگر مشيرِ تو نابود گرديده است كه درد ترا مثلِ زنِ زاينده گرفته است (۱۰) اي دخترِ صِيونْ مثلِ زنِ زاينده دردِ زِهْ كشيده وضعِ حمل نما زانرو كه حال از شهر بيرون رفته در صحرا خواهي نشست و ببابِلْ رفته در آنجا رهائي خواهي يافت و در آنجا خداوند ترا از دستِ دشمنانت خلاصي خواهد داد * (۱۱) و حال طوائفِ بسياري بر ضدّت جمع شده ميگويند كه ملوّث شود و چشمانِ ما بصِيونْ بنگرد (۱۲) امّا ايشان تدبيراتِ خداوندرا نميدانند و تقديراتش‌را درك نمينمايند زيرا كه ايشان‌را مثلِ دسته‌هاي خرمن جمع خواهد كرد (۱۳) اي دخترِ صِيونْ برخيز و خرمن كوبي نما زيرا كه شاخهاي ترا از آهن كرده سُمهايت‌را از برنج خواهم نمود تا آنكه اقوامِ بسياري‌را بكوبي و من ربحِ ايشان‌را بخداوند و دولتِ ايشان‌را بخداوندِ تماميء زمين وقف خواهم نمود *

(فصلِ پنجم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) اي دخترِ فَوْج حال با افواجت بيا مَتَرسْ‌را در برابرِ ما بر پا داشته است حاكمِ إسْرائِيلْ‌را بر گونه با عصا زدند (۲) و تو اي بَيْتِ‌لِحِمِ إفْراتاهْ اگرچه در ميانِ هزاره‌هاي يِهُوداهْ كوچكي لكن از برايم شخصي كه در إسْرائِيلْ سلطنت خواهد نمود كه خروجهايش از قديم از ايّامِ پيشين بوده است از تو بيرون خواهد آمد * (۳) بنابراين ايشان‌را تا زماني كه زايندهء بزايد و بقيّهء برادرانش ببني إسْرائِيلْ برگردند تسليم خواهد نمود (۴) و ايستاده گرديده بقوّتِ خداوند و بجبروتِ اسمِ خداوند خدايش رعايت خواهد نمود و ايشان سكونت خواهند كرد زيرا كه حال تا بكرانهاي زمين معظّم خواهم شد * (۵) و آن شخص مصدرِ سلامت خواهد بود هنگامي كه آشُورْ بزمينِ ما در آمده در ميانِ قصرهاي ما قدم ميزند آنگاه ما بر ضدّش هفت شبان و هشت سرورانِ آدمي‌را بر پا خواهيم داشت (۶) كه ايشان زمينِ آشُورْ و مدخلهاي زمينِ نِمرُودْرا با شمشير رعايت خواهند كرد بدين منوال مارا از آشُورْ خلاصي خواهد داد حيني كه بزمينِ ما داخل شده حدودِ مارا قدم بزند * (۷) و بقيّهء يَعقُوبْ در ميانِ اقوامِ بسياري مانندِ شبنم از جانبِ

خداوند و مثلِ امطار بر گیاه که نه مُنتظرِ انسان و نه مُترصّدِ بني آدم است خواهند بود (۸) و بقیّهء یعقوب در اُمم در میانِ قومهاي بسیاري مثلِ شیر در میانِ جانورانِ جنگل و مانندِ شیرِ جوان در گلّهء وسفند خواهد بود که اگر عبور نماید پایمال و پاره پاره میسازد در حالتي که رهانندهء نخواهد بود (۹) دستت بر دشمنانت بلند خواهد گردید و همگيء اعدایت منقرض خواهند شد * (۱۰) و خداوند میفرماید که در آن روز واقع میشود که اسبانترا از میانت مُنقطع و عرّادههایترا معدوم خواهم نمود (۱۱) و شهرهاي ولایتترا قطع نموده تماميء قلعههایترا سرنگون خواهم کرد (۱۲) و دیگر کشفکنندهگانرا از دستت مُنقطع نموده از برایت جادوگران نخواهند بود (۱۳) و بتهاي محکوکيء تو و اصنام منصوبهء ترا از میانت قطع خواهم کرد که بارِ دیگر صنائعِ دستترا سجده نخواهي کرد (۱۴) و عشتروثهایترا از میانت کنده شهرهایترا استیصال خواهم کرد (۱۵) و با غضب و حدّت از طوائفي که فرمان بردارِ من نیستند انتقام خواهم کشید *

(فصلِ ششم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) حال آنچه که خداوند میفرماید بشنوید برخیز و در برابرِ کوهها دعوي کن و گریوه آوازترا بشنوند * (۲) اي کوهها و بُنیادهاي محکم زمین دعواي خداوندرا بشنوید زانرو که خداوندرا با قومِ خود دعوايء و با إسْرائیلْ احتجاجي است (۳) اي قومِ من بتو چه کردم و با چیست که ترا درمانده گردانیدم جواب بمن بده (۴) و حال اینکه ترا از زمینِ مصْر بیرون آورده ترا از خانهء بندهگي آزاد کردم و مُوسی و هارُونْ و مرْیامْرا در پیشاپیشت ارسال نمودم (۵) اي قومِ من آنچه که بالاقِ مَلِكِ مُوآبْ اندیشه کرد و آنچه که بِلْعامِ پسرِ بعُورْ از شِطِّیمْ تا به گِلْگالْ جواب داد بخاطر آر تا آنکه صداقتهاي خداوندرا درك نمائي * (۶) با چه چیز بحضورِ خداوند آمده خویشتنرا در پیشِ خداي تعالي خم خواهم نمود آیا بقربانیهاي سوختني و یا با گوسالهاي یکساله بحضورش خواهم آمد (۷) آیا خداوند از هزارهاي قوچ و یا ده هزارهاي نهرِ روغن راضي خواهد بود آیا اوّل زادهء خودرا جهةِ رفعِ عصیانم و میوهء جسدمرا جهةِ رفعِ گناهِ جانم خواهم داد (۸) اي آدم آنچه که نیکو است ترا اعلام نموده است و آنچه که خداوند از تو میطلبد چیست مگر اینکه انصاف ورزیده رحمترا دوست داري و در حضورِ خدایت متواضعانه رفتار نمائي * (۹) آوازِ خداوند بشهر میخواند و حکمت پیشه باسمت توجّه خواهد نمود عصا و تعیین کنندهآشرا بشنوید (۱۰) آیا تا بحال ذخیرههاي فاسد در خانهء مُفسدان و پیمانهء مکروههء ناقص وجود دارند (۱۱) آیا صاحبِ میزانهاي غدر و کیسههاي سنگهاي فریبندهرا مُزکّي خواهم دانست (۱۲) چونکه دولتمندانش از ظلم مملوّ اند و ساکنانش دروغ میگویند و زبانِ ایشان در دهانشان فریب ده است * (۱۳) پس من نیز ترا بسببِ گناهانت زده و ویران کرده مریض خواهم ساخت (۱۴) تو خواهي خورد و سیر نخواهي شد در حالتي که ذلّتت در میانت میباشد و دوري خواهي جُست امّا رهائي نخواهي یافت و آنکهرا

که فارغ میگردانی آنرا بشمشیر تسلیم خواهم کرد (١٥) تو خواهی کِشت امّا دِرَوْ نخواهی کرد و زیتون‌را قدم خواهی زد لکن خویشتن‌را با روغن چرب نخواهی کرد و هم شیرهٔ انگوررا امّا شراب‌را نخواهی نوشید (١٦) سبب اینکه قوانینِ عُمْرِیْ و تمامیءِ اعمالِ خاندانِ اَحْاَبْ‌را نگاه داشته به نصائحِ ایشان رفتار مینمائی تا آنکه ترا ویران و ساکنانَش‌را محلِّ صفیرگردانم پس بارِ رسوائیءِ قومِ مرا خواهید کشید *

(فصلِ هفتم مشتمل بر بیست آیه)

(١) وای بر من زانرو که مثلِ پس‌ماندهٔ میوهٔ تابستانی و مثلِ وا ماندهٔ خوشه‌های انگور گردیدم خوشهٔ خوردنی نَیْ جانَم از نَوْبرها مُشتهی است (٢) مردِ کریم از زمین نابود و در میانِ آدمیان راست کرداری نیست تمامیءِ ایشان جهةِ خونها در کَمین اند هر کس برادرِ خودرا بدام صَیْد مینماید (٣) برای عملِ بد بهر دو دست جاهد اند سرور و هم قاضی پیشکش‌را میطلبند و مردِ بزرگ بهوای نَفسِ خود میگوید و آنرا محکم میسازند (٤) مردِ نیك ایشان مثلِ شَوْك و مردِ راست مانندِ خار است روزِ دیده‌بانانَت که روزِ مُمَیِّزِیءِ تست می‌آید حال مُشَوَّشِیءِ ایشان خواهد شد (٥) بدوست معتمد نشوید و بهادی اعتقاد ننمائید دَرهای دهانَت‌را از خوابندهٔ آغوشَت نگاه دار (٦) زیرا که پسر پدرِ خودرا حرمت نمیکند و دختر بر ضدِّ مادرِ خود و عروس بر ضدِّ خَشْرویَش بر میخیزد دشمنِ [هر] کس مردمانِ خانهٔ خودَش است * (٧) امّا من بخداوند نگریسته از خدای نجاتِ خود انتظار خواهم کشید خدای من مرا استجابت خواهد فرمود * (٨) ای دشمنِ من از من فرحناك مباش اگرچه بیفتم خواهم برخاست و هرچند بظلمت بنشینم خداوند برایَم بمنزلهٔ نور خواهد شد (٩) و از اینکه باو گناه ورزیدم بارِ غضبِ خداوندرا خواهم کشید تا بوقتی که دعوای مرا مرافعه نموده از برایَم حکم جاری سازد و مرا بنور بیرون بیاورد که عدالتَش‌را به بینم (١٠) آنگاه دشمنِ من خواهد دید و شرمندهگی آن کسیرا که بمن میگوید خداوند خدایَت در کجا است خواهد پوشید چشمانَم اورا خواهد دید که حال آنکس مثلِ گِلِ کوچها پایمال خواهد شد * (١١) در روزی که حصارهایَت بنا میگردند در آن روز حکم دور خواهد گردید (١٢) و در آن روز از آشُّوْر و از شهرهای مِصْرْ بلکه از مِصْرْ تا بنهر و از دریا تا بدریا و از کوه تا بکوه بتو خواهند آمد (١٣) امّا زمین بسببِ ساکنانَش بعلّتِ میوهٔ اعمالِشان ویران خواهد گردید * (١٤) قومِ خودرا گوسفندانِ مَوْروثیءِ خود که منفرداً در جنگل درمیان کَرْمِلْ ساکن اند با عصای خود بچران در بَاشَانْ و گِلْعَادْ مثلِ ایّامِ سابق بچرند * (١٥) مانندِ روزهای بیرون آمدنَت از مِصْرْ عجایبات‌را باو نمودار خواهم ساخت (١٦) طوائف دیده بسببِ تمامیءِ جَبَروتِ ایشان مُنفعل خواهند شد دست بر دهان خواهند نهاد و گوشهای ایشان کَرْ خواهد گردید (١٧) خاك‌را مثلِ مار خواهند لیسید و مانندِ حشراتِ زمین از سوراخهای خود لرزان بیرون خواهند آمد از خداوند خدای ما مخوف شده از تو خواهند ترسید * (١٨) مانندِ تو خدائی کیست که عصیانرا عفو نموده از خطای بقیّهٔ میراثِ خود

بگذرد غضبِ خودرا ابداً اقرار نمیدهد چونکه از رحمت نمودن مبتهج است (۱۹) برگشته بر ما رحمت
خواهد نمود معصیتهاي مارا عفو خواهد کرد بلکه تماميِ خطاياي مارا بلجّهء دريا خواهي انداخت
(۲۰) به يعقوب وفا نموده رحمتي که در ايّامِ قديم به پدرانِ ما سوگند ياد نمودي به إبراهيم عطا
خواهي فرمود *

کتابِ ناحومِ پيغمبر

مشتمل بر سه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) وحي در بارهء نينويه کتابِ رؤياي ناحومِ إلقوشي است * (۲) خدا غيور و خداوند منتقم است
خداوند منتقم و غضوب است خداوند از دشمنانش انتقام کشنده و خشمرا به اعدايش نگاه ميدارد
(۳) خداوند دير غضب و عظيم‌القوّت است و شريررا بهيچ وجه پاك نخواهد داشت راهِ خداوند در گردباد
و طوفان است و خاك پايهايش ابرها است (۴) دريارا عتاب کرده آن‌را خشك ميکند و جميع نهرهارا
ميخشکاند باشان و کرمل زبون و شکوفهء لبنان پژموده گرديده است (۵) از او کوهها مرتعش و گريوه‌ها
گداخته اند و از حضورش زمين و دنيا و همه‌گيِ ساکنانش متزلزل ميگردند (۶) در برابرِ خشمش که
تواند ايستاد و در شدّتِ غيظش کيست که قائم تواند بود حدّتش مثلِ آتش ريخته است و صخره‌ها
در حضورش کنده ميگردند * (۷) خداوند نيکوست و در روزِ تنگنائي ملجاء است و متوکّلانِ خودرا
ميداند (۸) امّا مکانِ آن‌را بطوفانِ لبريز بانجام ميرساند و ظلمت دشمنانش‌را ميدواند (۹) تدبيري که
بخداوند مينمائيد چيست انجام رساننده اوست که تنگنائي دو باره بظهور نخواهد آمد (۱۰) زيرا حيني
که مثلِ خارها بهم پيچيده اند و مانندِ مست شده‌گان [بشرابِ خودشان] مست اند سوخته ميگردند
مثلِ کاهِ بسيار خشك (۱۱) مشيرِ شريري که تدبيرِ زشت بخداوند مينمايد از تو بيرون مي‌آيد
(۱۲) خداوند چنين ميفرمايد * اگرچه ايشان سالم و هم کثير باشند مع هذا منقطع و نابود ميگردند
و هرچند ترا مبتلا ساختم بارِ ديگر ترا مبتلا نخواهم گردانيد (۱۳) زيرا حال پالهنگِ وي‌را از برت خواهم
شکست و بندهايت‌را خواهم گسيخت * (۱۴) و خداوند در باره‌ات امر فرموده است که از اسمت
ديگر کِشت نگردد صورتهاي محکوکي و اصنامِ ريخته‌شده‌را از خانهء خدايانت منقطع خواهم ساخت و از
اينکه حقير گرديده‌ء قبرت‌را ميسازم * (۱۵) اينك بر کوهها است پايهاي مبشّري که خبرِ سلامت‌را ميرساند

اي يِهُوداه عيدهاي خودرا بگير و نذوراتِ خودرا اد نما زيرا که بارِ ديگر شرير از تو عبور نخواهد نمود چونکه بالکّل منقطع خواهد گرديد *

(فصلِ دويم مشتمل بر سيزده آيه)

(١) خراب کننده پيشِ رويَت بر مي‌آيد حصاررا محافظت کن راه‌را مُراقب باش کمرهارا قوي گردان قوّت‌را زياد کن * (٢) زيرا که خداوند عزّتِ يَعقُوب‌را مثلِ عزّتِ اِسرائيل باز پس خواهد آورد اگرچه خالي کنندهگان ايشان‌را تهي و شاخهاي تاکِ ايشان‌را زبون کردند (٣) سپرِ جبّارانش سرخ‌فام و مردمانِ جنگي قرمز پوش اند عرّادهاي تيغ‌دار در روزي که آماده جنگ اند آتش‌سان و نيزه‌هاي صنوبري لرزان اند (۴) عرّاده‌ها در کوچها مجنون آسا ميدوند و در چهارسوها بهم بر ميخورند نمايشِ آنها مانندِ مشعلها است و همچو برقها ميدوند * (٥) آکابرَش سان خواهد ديد ايشان در حينِ رفتن لغزان خواهند شد و بحصارَش خواهند شتافت در حالتي که مظلّه مهيّا گرديده باشد (٦) دروازه‌هاي نهرها مفتوح گرديده قصر بتحليل خواهد رفت (٧) و حُزّبْ اسيروار برداشته شده کنيزکانَش مثلِ ناله کبوتر ناله کرده سينه زنان خواهند بود (٨) اگرچه نِينوِيَه از ايّامِ قديم مثلِ برکه آب بوده است لکن خواهند گريخت به ايستيد به ايستيد خواهند گفت امّا احدي بعقب بر نخواهد گشت * (٩) نقره‌را غارت کنيد و طلارا يغما نمائيد چونکه گنجهايَش انجامي ندارد از تمامي ظروفِ نفيسه بسياري است (١٠) خالي و تهي و ويران است و دل گداخته گرديده است و زانوها بر هم ميخورند و در همهگي کمرها دردِ شديد است و رويهاي همهگيِ ايشان بسياهي گرفتار اند (١١) مکمنِ شيران در کجا و چراگاهِ شيرِجوان جائي که در آن شيران و شيرانِ ماده و شير بچگان بي وجودِ ترساننده در آن گردش ميکردند در کجا است (١٢) شير از براي بچگانَش بکفايت ميدريد و بجهتِ شيرانِ ماده‌اَش خفّه ميکرد و سوراخهايَش‌را با شکار و مکمنهايَش‌را با صَيد پُر ميکرد * (١٣) خداوندِ لشکرها ميفرمايد که اينک بر ضدّ تو ام و عرّاده‌هايَت‌را به [آتشِ] دودي خواهم سوزانيد و شيرانِ جوانَت‌را شمشير اکل خواهد نمود و شکارَت‌را از زمين منقطع خواهم نمود و آوازِ ايلچيانَت بارِ ديگر بگوش نخواهد رسيد *

(فصلِ سيوم مشتمل بر نوزده آيه)

(١) واي بر شهرِ خوني که همهگيَش از کذب و ظلم مملوّ گرديده نَهْب از آن دوري نمي نمايد (٢) آوازِ تازيانه و صداي حرکتِ تکرها و جهندهگيِ اسبان و جَوَلانِ عرّاده‌ها مسموع است (٣) سوار شمشيرِ درخشنده و نيزه بَرّاق‌را بلند مينمايد فراوانيِ مجروحان و کثرتِ لاشها نمايان است و مَيّتهايَش‌را انجامي نَيْ که بميّتهاي ايشان ميلغزند * (۴) هم از کثرتِ فاحشهگيِ فاحشه خوش منظرِ صاحبه سحرها که طوائف‌را براي فاحشهگيهايَش و قبيلهارا بسببِ جادوگريهايَش ميفروشد (٥) خداوندِ لشکرها ميفرمايد که اينک برضدّ تو ام

و دامانهایت‌را به پیش رویت بر خواهم داشت و بطوائف عورتت‌را و رسوائیت‌را بمملکتها خواهم نمود
(۶) رجس‌هارا بر تو انداخته ترا رسوا خواهم نمود و ترا محلّ تماشا خواهم کرد (۷) و میشود که هر
کسي که ترا به بیند از تو دوري نموده خواهد گفت که نینویه بغارت رفته است کیست که ويرا تعزیت
دهد و از برایت تسلّي دهنده‌گان از کجا خواهم جست * (۸) آیا از نوي آمون تو بهتري که در میان رودها
ساکن شده آبها اورا احاطه مینمودند که دریا آن‌را سنگر و آبها دیوارش بود (۹) کوش و مصر قوّتش
بود که انجامي نداشت فوط و لوبیم از یاري کننده‌گانت بودند (۱۰) مع هذا اسیرشده باسیري رفت و
بچه‌گانش هم برسر تمامي کوچها پخش شدند و براي عزیزانش قرعه انداختند و همه‌گي بزرگانش با زنجیر
بسته گردیدند * (۱۱) تو نیز سرمست شده پنهان خواهي گردید و تو نیز از دشمن مفرّي خواهي جست
(۱۲) تمامي قلعه‌هایت بدرختان انجیر با نوبرها مشابه خواهد بود که اگر تکانیده شدند بدهان خورنده
مي‌افتند (۱۳) اینك خلقت در اندرونت نسوان اند و دروازه‌هاي ولایتت براي دشمنانت بالکلّ باز شده
پشت‌بندهایت‌را آتش خواهد سوخت * (۱۴) بسبب محاصره از جهة خودت آبهارا بکش قلعه‌هایت‌را محصون
کن بگل در آي و طین‌را قدم زن و کوره آجررا مرمّت نما (۱۵) در آنجا آتش ترا خواهد سوخت شمشیر
ترا قطع خواهد نمود ترا مثل ملخ یلق خواهد خورد مثل ملخ یلق خویشتن‌را بسیار و مانند ملخ اربه بیشمار
گردان (۱۶) بازرگانانت‌را بیشتر از ستاره‌هاي آسمان گردانیدي ملخ یلق خراب کرده مي‌پرد (۱۷) تاجدارانت
مانند ملخ اربه و سرورانت مثل ملخ بزرگي که در روز سرما در زیر جدارها فرود مي‌آیند و حیني که آفتاب
طالع میگردد میکوچند و احدي نمیداند که آنها در چه جایند (۱۸) اي ملك آشور شبانانت میخوابند و
اکابرت سکونت میورزند و قومت بي وجود جمع آورنده برکوه‌ها منتشر اند (۱۹) جهة انکسارت علاجي
نیست و صدمه تو پرزور است تمامي شنونده‌گان خبرت در برابرت دستك خواهند زد زیرا بر کیست
که شرارتت همیشه نگذشته است *

کتاب حبقوق پیغمبر

مشتمل بر سه فصل

(فصل اوّل مشتمل بر هفده آیه)

(۱) وحي که حبقوق نبي دید اینست (۲) اي خداوند تا بکي فریاد نمایم و استجابت نخواهي فرمود
بلکه بسبب ظلم بتو استغاثه نمایم و نجات ندهي (۳) چرا مرا به بي‌انصافي نگران و بجور ناظر میگرداني

چونکه ظلم و ستم درپیشِ من اند و مجادله و نزاع را مي‌انگیزانند (۴) باین سبب شریعت سُست گردیده و حکم بانجام نمیرسد و از اینکه شریر صدیق‌را احاطه مینماید بنابراین حکمِ مُعَوَّج بیرون مي‌آید * (۵) بر طوائف بنگرید و نگران باشید و تعجّب نموده حیران بمانید زیرا در روزهاي شما فعلي بجا مي آورم که اگر گفته شود باورش نخواهید کرد (۶) زیرا اینك کَلْدانیان‌را طائفهٔ تلخ وش و تندخورا برمي‌انگیزانم که زمین‌را عرضاً گردش خواهند کرد تا آنکه مسکنهائي که از آنِ ایشان نیست مالكِ آنها شوند (۷) ایشان ترساننده و مُهیب اند قاعده و عظمت از خودِ ایشان صادرمیگردد (۸) و اسبانِ ایشان از ببرها چالاك‌تر و از گرگهاي وقتِ شام تیزتراند و فارِسانِ ایشان منتشرخواهند شد بلکه آن فارِسان از دور آمده مثلِ عقابي که براي خوردني میشتابد خواهند پَرید (۹) همگيء ایشان بقصدِ ظلم مي‌آیند تهاجمِ روي ایشان مانندِ بادِ شرقي میباشد و اسیرانرا مثلِ ریك جمع خواهند کرد (۱۰) و ایشان ملوك‌را استهزا خواهند نمود و سروَران براي ایشان مسخره خواهند شد و همگيء قلعه‌را استهزا خواهد کرد و خاك‌را توده نموده آن‌را تسخیر خواهد نمود (۱۱) آنگاه روحَش از حدّ تجاوز کرده خواهد گذشت و آثم خواهد شد و این قوّتَش‌را از خدایش خواهد دانست * (۱۲) اي خداوند خداي من و قدّوسِ من آیا تو ازلي نیستي امّید که نمیریم اي خداوند ایشانرا براي حکم برپا داشتي و اي خداي قوي ایشانرا جهةِ تنبیه تأسیس نمودي (۱۳) چشمانَت از این پاك‌تراند که به بدي بنگري و بظلم ملاحظه نتواني کرد پس چرا بخائنان مینگري و حیني که شریرصادقتر از خودرا بلع مینماید خاموش میماني (۱۴) و مردمان‌را مانندِ ماهیانِ دریا و مثلِ حشراني که ضابط ندارند میگرداني (۱۵) همگيء ایشانرا با قلّاب بیرون مي آورند و ایشانرا بدامِ خود میگیرند و به تورِ خود آنهارا جمع مینمایند باین سبب مسرور و شادمان اند (۱۶) پس بدامِ خودشان ذبح نموده به تورِ خود بخور مینمایند علّت اینکه قسمتِ ایشان بواسطهٔ آنها سمین و آذوقهٔ ایشان نفیس است (۱۷) مع هذا آیا میشود که دامِ خودرا خالي نموده کُشتنِ طوائفرا هرگز دریغ ننمایند *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) بدیدهٔبانگاهِ خود ایستادم و بمحرسِ خود قائم شدم و مُترصّدِ آن بودم که آنچه بمن بگوید به بینم و در بارهٔ دلائلِ خود چه جواب بدهم (۲) که خداوند بمن جواب داده گفت که رؤیارا بنویس و بر الواح مُبرهن ساز تا آنکه دوَنده آنرا بخواند (۳) زیرا که هنوز رؤیا نسبت بزمانِ معیّني دارد و در بارهٔ آخرین بیان میکند و دروغ نخواهد گفت اگرچه تأخیرنماید از آن منتظرباش زیرا که به تحقیق مي‌آید و تعویق نخواهد نمود (۴) اینك جانِ صاحبِ غرور درجَوْفَش راست نیست امّا صادق به ایمانَش زنده خواهد ماند (۵) بدرستي که مي‌پرستِ خائن است مردِ پُرغروري که درمکانَش نمانده اشتهایَش‌را مثلِ عالَمِ غیب وُسعت میدهد و مانندِ مرگ سیر نمیگردد و همگيء طوائف‌را نزدِ خود جمع مینماید و تماميء اقوام‌را پیشِ خود مجتمع میگرداند (۶) آیا اینان کُلّهم برضدّش مَثَلي‌را بلکه برضدّش هجا و طنزهارا آورده نخواهند گفت که

واي بر کسي که آنچه که از آنِ وَيْ نباشد زياد مينمايد تا بچندي و بر کسي که خودرا برگِلِ ماسّه محمول میسازد (۷) آیا گزندهگانت بناگهان نخواهند برخاست و رنجه دارندهگانت بیدار نخواهند گشت که ایشانرا بمنزلهٔ یغما خواهي شد (۸) چونکه طوائفِ بسياريرا غارت کردي تماميءِ بقيّهٔ طوائف نيز ترا يغما خواهند کرد بسببِ خونِ آدميان و ظلمي که بزمين و شهر و تماميءِ ساکنانش نمودي (۹) واي بر کسي که براي خاندانش طمعِ فاسد مينمايد تا آنکه آشيانهٔ خودرا بر بلنديها گذاشته از دستِ بلا رهائي يابد (۱۰) اقوامِ بسياريرا قطع نموده تدبيرِ شرم آورندهٔ از براي خاندانت نمودي و هم بر ضدِّ جانت گناه ورزيدي (۱۱) زيرا که سنگ از ديوار فرياد خواهد کرد و اتّصالِ چوبها بآن جواب خواهد داد (۱۲) که واي بر کسي که شهررا با خون بنا و قريهرا به بيانصافي برپا نمايد (۱۳) آيا اين از جانبِ خداوندِ لشکرها نيست که اقوام در ميانِ آتش مشقّت ميکشند و اُمَم در بطالت خويشتنرا خسته ميگردانند (۱۴) زيرا که زمين از معرفتِ جلالِ خداوند مثلِ آبهائي که دريارا مستور ميسازند پُرخواهد شد (۱۵) واي بر کسي که همسايهٔ خودرا مينوشاند و بر تو که مشكِ خودرا باو ميرساني و هم مست ميگرداني تا آنکه بعورتش نگران باشي (۱۶) بجاي عزّت برسوائي سير خواهي شد تو نيز بنوش تا عورتت عريان شود کاسهٔ يمينِ خداوند بتو گردش خواهد نمود و برعزّتت قيءِ رسوائي مؤثّر خواهد شد (۱۷) زيرا ظلمي که به لُبْنانْ نمودي و جَوْري که حيوانات از آن ترسيدند ترا مستور خواهد ساخت بسببِ خونهاي مردمان و ظلمي که بر ولايت و قريه و تماميءِ ساکنانش رساندي * (۱۸) از صورتِ حکّاکي که مُصوِّرش آنرا محکوك ميسازد و يا از صورتِ ريخته شدهٔ تعليم دهندهٔ بدروغ چه فائدهٔ که تصويرکنندهاش بمعمولِ خود اعتماد مينمايد و بُتهاي بيزبانرا ميسازد * (۱۹) واي بر کسي که به چوب ميگويد که بيدار شو و بسنگِ گنگ که برخيز آيا ميشود که او تعليم دهد اينك بطلا و نقرهآلايش يافته است امّا در جَوْفَش مطلقا روحي نيست (۲۰) لکن خداوند در هيکلِ مقدّسِ خود است تماميءِ زمين درحضورش خاموش بادا *

(فصلِ سيوم مشتمل بر نوزده آيه)

(۱) دعاي حَبَقّوقِ نبي بر شِگْيونوث (۲) اي خداوند سخنترا شنيده ترسيدم اي خداوند در ميانِ سالها عملترا احيا کن در ميانِ سالها معروف ساز حينِ غضب رحمترا بخاطر دار * (۳) خدا از تيمانْ و قدّوس از کوهِ پارانْ آمد * سلاه * جلالش آسمانهارا مستور کرد و زمين از حمدش پُرشد (۴) و ضيايش مثلِ نور بود پرتوها از دستش نمايان و اِستتارِ قوّتش در آنها ميبود (۵) و پيشاپيشش طاعون روان و لاش خوار بر اقدامش بر آمدند (۶) ايستاد و زمينرا پيمود نگريست و طوائفرا پراکنده نمود و کوههاي قديمي جهيدند و گريوههاي ابدي خم شدند راههايش دائمي اند (۷) چادرهاي کُوشانْرا در تحتِ اضطراب ديدم و پردههاي زمينِ مِدْيانْرا که لرزان اند (۸) آيا خداوند بنهرها غضب کرد و آيا خشمت به رودها بود و آيا حدّتِ تو بر دريا بود حيني که براسبها و بر عرّادههاي نجاتت سوارشدي (۹) کمانِ تو موافقِ سوگندهائي که

به اسباط نمودي بِالْکلّ برهنه شد * سلاه * زمین‌را بنهرها شقّ ساختي (۱۰) کوه‌ها ترا دیده لرزان شدند و سیلابها میگذشت لجّه آوازِ خودرا داده دست‌هایش‌را ببالا برداشت (۱۱) آفتاب و ماه در مکانِ خود توقّف نمودند ایشان از نورِ تیرهایت و از ضیاي نیزهء برّاقِ تو رفتار نمودند (۱۲) زمین‌را در غضب سیر نمودي و طوائف‌را در غیظ [خود] کوفتي (۱۳) جهةِ نجاتِ قومت و خلاصيء مسیح شده‌گانت برآمدي سرِ خاندانِ اشراررا کوفتي تَه دریارا برهنه نموده [آب] تا بگردن رسید * سلاه (۱۴) سرِ سروران‌را بعصاهاي ایشان زدي گردباد آسا جهةِ پراکنده نمودنِ مارا آمدند وَجدِ ایشان از این بود که گویا فُقَرارا در خُفیه بلع خواهند نمود (۱۵) با اسبانت از دریا در میانِ تودهء آبهاي بسیار راهي شدي * (۱۶) شنیدم و شکمَم لرزان و لبهایَم از آوازِ متحرّك شد و پوسیده‌گي به استخوانهایَم داخل شد که در تحتَم لرزیدم از اینکه بروزِ تنگنائي بوقتي که شخصي که بر قومِ من با افواجش هجوم‌آور میگردد برآید [بایدَم] باقي بمانم * (۱۷) با وجودي که درختِ انجیر شکوفه ننماید و میوه در تاك یافت نشود و ثمرِ درختِ زیتون ناقص شود و زراعتها آذوقه ندهند و گوسفندان از آغل منقطع شوند و گاوان در آخورها یافت نشوند (۱۸) مع هذا من از خداوند شادمان و از خداي نجاتَم مسرور خواهم بود (۱۹) خداوند خدا قوّتِ من است که پایهاي مرا مثلِ پایهاي غزالها میگرداند و مرا بمقامهاي بلندَم روانه میکند * براي سالارِ مغنیّان بر تارهاي ریسماني‌اَم *

کتابِ صَفَنْیاهِ پیغمبر

مشتمل بر سه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هجده آیه)

(۱) کلامِ خداوند که در ایّامِ یُوشِیاهِ پسرِ آمُونِ مَلِكِ یَهُوداه بصَفَنْیاه پسرِ کُوشِيء پسرِ گَدَلْیاه پسرِ اَمَرْیاه پسرِ حِزْقِیاه رسید اینست * (۲) که خداوند میفرماید که تماميء اشیارا از روي زمین البتّه خواهم برداشت (۳) آدمیانرا خواهم برداشت و بهائم و مرغانِ هوا و ماهیانِ دریارا خواهم برداشت و هم لغزش دهنده‌گان و شریران‌را بلکه خداوند میفرماید که انسانیان‌را از روي زمین قطع خواهم کرد (۴) و دستِ خودرا بر یَهُوداه و بر تماميء ساکنانِ اُورِشَلِیم دراز کرده بقیّهء بَعَل‌را از این مقام و هم اسمِ ذابحان و کاهنان‌را منقطع خواهم ساخت (۵) و کساني‌را که به لشکرهاي آسمانها در بامها سجده مینمایند و سجده کننده‌گاني که باسمِ خداوند سوگند خورده بِمِلْکُوم نیز قَسَم میخورند (۶) و کساني‌را که از پَیْرَويء خداوند برگردیده اند که خداوندرا تفتیش ننموده وَيْ‌را نمیطلبند * (۷) در حضورِ خداوند خدا خاموش باشید زانرو

كه روزِ خداوند نزديك است چونكه خداوند قرباني‌را حاضر ساخته ميهمانانش‌را تعيين نموده است *
(۸) و در روزِ قربانيء خداوند واقع ميشود كه سروَران و مَلِكْ زادهگان و همهگيء ملبّس شدهگانِ بلباسِ
بيگانه‌را عقوبت خواهم نمود (۹) و در همان روز همهگيء جهندهگانِ بر آستانه‌را كه خانَهاي آقايانِ خودرا با
ظلم و حيله پُر مينمايند عقوبت خواهم كرد * (۱۰) و خداوند ميفرمايد كه در آن روز واقع ميشود كه آوازِ
فرياد از دروازهء ماهي و واويلا از دروازهء ديگر و انكسارِ عظيمي از گريوه‌ها مسموع خواهد گرديد
(۱۱) اى ساكنانِ مَكْتِيشْ عَويل نمائيد زيرا كه تماميء خلقِ بازرگانان مُستأصل و همهگيء بَرندهگانِ
نقره منقطع گرديده اند * (۱۲) و در آن وقت واقع ميشود كه أورْشَلِيمْ‌را با شمعها تفتيش خواهم كرد و
مردماني كه بر دُردهايشان مينشينند عقوبت خواهم نمود كه در قلبشان ميگويند كه خداوند نه بدي و نه
نيكي خواهد كرد (۱۳) باين سبب اموالِ ايشان يغما و خانهاي ايشان خراب خواهد شد خانه‌هارا بنا كرده
در آنها نخواهند نشست و تاكستانهارا غرس كرده شرابِ آنهارا نخواهند نوشيد * (۱۴) روزِ اكبرِ خداوند
نزديك است بلكه نزديك است و بسيار شتابان است آوازِ روزِ خداوند است جبّار در آن بتلخيء تمام
فرياد خواهد كرد (۱۵) آن روز روزِ حدّت است روزِ تنگي و ضيق و روزِ فرياد و ناله و روزِ ظلمت و تاريكي
و روزِ ابر و غمامهء مظلمه ايست (۱۶) روزِ كرنا و نعره بر ضدّ شهرهاي مشيّد و بر ضدّ برجهاي مرتفع
(۱۷) و مردمان‌را بحدّي بتنگي وا ميگذارم كه مثلِ كوران راهي خواهند شد چونكه بخداوند گناه ورزيدند
پس خونِ ايشان مانندِ غبار وگوشتِ ايشان مثلِ سرگين ريخته خواهد شد (۱۸) در روزِ حدّتِ خداوند نه
نقره و نه طلاي ايشان برهانيدنِ ايشان قادر خواهد شد زانروكه تماميء زمين از آتشِ غيرتش خواهد
سوخت زيرا كه بزوديء زود تماميء ساكنانِ زمين‌را بانجام خواهد رسانيد *

(فصلِ دويم مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) اي قومِ بي رغبت خويشتن‌را تجسّس و تفحّص نمائيد (۲) قبل از آني كه حكم بزايد و روز بشما مثلِ
كاهبُن حمله‌ورشود و قبل از آني كه شدّتِ غضبِ خداوند بر شما هجوم آورد و پيش از آنكه روزِ خشمِ
خداوند بر شما مستولي گردد (۳) اي تماميء متواضعانِ زمين كه حكمِ اورا بجا مي‌آوريد خداوندرا طلب
نمائيد صداقترا جُستجو و حلم‌را تجسّس نمائيد شايد كه در روزِ غضبِ خداوند پنهان شويد (۴) زيرا كه
عَزّاهْ متروك شده عَشْقِلُونْ ويران خواهد گرديد اهلِ اشْدُودْرا در نيمهء روز اخراج خواهند نمود و عِقرونْ
مُستأصل خواهد گرديد (۵) واي بر طائفهء كِرِيتْيانْ كه ساكنِ كنارِ دريايند اي كِنَعَنْ زمينِ فِلِسْطِيانْ
كلامِ خداوند برضدّ شما است و ترا بحدّي هلاك ميگردانم كه ساكني نباشد (۶) و كنارِ دريا محلِّ أوبهء
شبانان و آغلهاي گوسفندان خواهد شد (۷) و كنارِ دريا از آن بقيّهء خاندانِ يهُوداهْ خواهد بود كه تا در
آن بچرند و درخانَهاي عَشْقِلُونْ وقتِ غروب بخوابند زيرا خداوند خدايشان ايشانرا شفقت نموده اسيرانِ
ايشانرا باز پس خواهد آورد * (۸) ملامتهاي مُوآبْ‌را و حرفهاي طعنه‌آميزِ بني عَمّونْ‌را شنيدم كه با آنها قومِ

مرا طعنه ميزدند در حالتي كه برحدودهاي ايشان متكبّرانه رفتار مينمودند (٩) بنابر اين خداوندِ لشكرها خداي إسْرائِيلْ ميفرمايد كه بحياتِ خود قسم كه موْآبْ مثلِ سدُوم و بني عمّون مانندِ عمُوراه خواهند گرديد يعني محلِّ علفِ گزنه و معدنهاي نمك و ويرانيء ابدي بقيّهء قومِ من ايشانرا غارت خواهند كرد و پس‌ماندگانِ اُمّتِ من ايشانرا بتصرّف خواهند آورد (١٠) اين حادثه بسببِ غرورِ ايشان واقع خواهد شد چونكه طعنه زده بر قومِ خداوندِ لشكرها متكبّرانه رفتار نمودند (١١) خداوند بر ايشان مُهيبانه خواهد بود زيرا كه تماميء خدايانِ زمين‌را بانجام خواهد رسانيد و جميعِ طوائفِ جزائر هر كس از جاي خودش اورا سجده خواهد كرد * (١٢) و شما نيز اي حَبَشيانْ با شمشيرِ من مقتول خواهيد شد * (١٣) و دستِ خودرا بطرفِ شمال درازكرده آشوررا هلاك خواهد كرد و نينْوِيه‌را بويراني و مثلِ بيابان بخشكي مبدّل خواهد نمود (١٤) و گلّهها و تماميء حيواناتِ طوائف درميانَش خواهند خوابيد و قاْث و خارپشت در رواقهايَش بيتوته خواهند نمود و آوازِ آنها دربخرهها سرائيده خواهد شد و آستانَها خراب گرديده سروهاي آزادَش برهنه خواهند ماند (١٥) اينست شهرِ فرحناكي كه به اطمينان نشسته در دلَش ميگويد كه مَنم و غير از مني نيست چگونه ويران شده خوابگاهِ حيوانات گرديده است كه هركسي كه از آن عبور مينمايد صفير زنان دستِ خودرا حركت خواهد داد *

(فصلِ سيوم مشتمل بر بيست آيه)

(١) واي بر شهرِ ملوّثِ پليدِ ظلم‌كننده (٢) آوازرا نمي شنود و تأديب‌را قبول نمي‌نمايد و بخداوند مُتوكّل نيست و بخداي خود قربت نمي جويد (٣) سرورانَش در اندرونَش شيرانِ غُرّش‌كننده و قاضيانَش مثلِ گرگانِ وقتِ شام اند كه تا بصبحدم استخوانهارا نمي چايند (٤) انبيايَش بي‌حيا و مردمانِ خائن اند كاهنانَش چيزهاي مقدّس‌را ملوّث نموده بشريعت زور مي‌آورند * (٥) خداوند در اندرونِ آن عادل است بي‌انصافي نمي نمايد هر صبح بي‌نقصان حكمِ خودرا بروشنائي بر مي‌آورد امّا عاصي انفعال‌را نميداند (٦) طوائف‌را منقطع نمودم برجهاي ايشان ويران اند كوچهاي ايشانرا خراب كردم بحدّي كه عبوركنندهء نيست و شهرهاي ايشان بدونِ آدمي و ساكني ويران اند (٧) و گفتم كه شايد از من ترسيده تأديب‌را قبول نمائي تا آنكه مسكنِ ايشان منقطع نشود امّا هر قدر كه ايشانرا عقوبت نمودم ايشان سحرخيزي نموده تماميء اعمالِ خويشتن‌را فاسد گردانيدند * (٨) بنابراين خداوند ميفرمايد كه از من منتظر شويد تا بروزي كه جهةِ غارت كردن برخيزم زيرا قصدِ من اينست كه طوائف‌را جمع نموده ممالك‌را بگِرد آورم تا آنكه غضبِ خودرا يعني شدّتِ قهرم‌را كلًّا بايشان بريزم زيرا كه تماميء زمين بآتشِ غيرتِ من سوخته خواهد شد * (٩) زيرا در آن زمان بقومها لبِ پاك‌را برخواهم گردانيد تا آنكه همگيء ايشان باسمِ خداوند استدعا نموده اورا به يك دل عبادت نمايند (١٠) نيازمندانَم از جماعتِ پراكنده شدگانَم هديّهء آرديء مرا از آن طرفِ نهرهاي حَبَشْ تقريب خواهند نمود (١١) در آن روز از

تماميء اعمالِ خودَت كه بمن عصيان ورزيدي شرمندهء نخواهي شد زيرا آن زمان كساني كه از نخوتِ
تو فخر مي‌نمايند از ميانِ تو بيرون خواهم آورد كه بارِ ديگر در كوهِ مقدّسِ من تكبّر نخواهي كرد (۱۲) و
درميانِ تو قومِ متواضع و فقيررا وا خواهم گذاشت كه باسمِ خداوند متوكّل خواهند شد (۱۳) بقيّهء
إسْرائيلْ بي‌انصافي ننمودهء دروغ نخواهند گفت و در دهانِ ايشان زبانِ فريبندهء يافت نخواهد شد كه
ايشان چرا نموده بي وجودِ ترسانندهء خواهند خُفت * (۱۴) اي دخترِ صِيّونْ سرود نما و اي إسْرائِيلْ گلبانگ
بكش اي دخترِ أورشَلِيمْ به تماميء دل شادمان و مسرور باش (۱۵) خداوند عقوبتهايَترا برداشته است
دشمنانَترا رانده است مَلِكِ إسْرائِيلْ خداوند در ميانِ تُست كه بارِ ديگر بلارا نخواهي ديد * (۱۶) در
آن روز به أورشَلِيمْ گفته خواهد شد كه مَترس و به صِيّونْ كه دستهايَت سُست نشوند (۱۷) خداوند خداي
قدير كه درِ ميانِ تُست ترا رهائي خواهد داد و از تو بسرور مسرور خواهد گرديد در محبّتِ خود آرام
خواهد گرفت بسرودي از تو فرحناك خواهد شد (۱۸) كساني كه بجهةِ [نبودنِ] اعياد مُتَألّم اند جمع
خواهم كرد از آنِ تو اند بارِ ملامت از آنِ وَيْ باشَد (۱۹) اينك من در آن زمان تماميء جفاكنندهگانَت‌را
بانجام ميرسانم و لنگ‌شدهگانرا خلاص نموده راندهشدهگانرا جمع خواهم گردانيد و ايشان‌را در هر زميني كه
مُنفعل شدند محمود و نامدار خواهم كرد (۲۰) خداوند ميفرمايد كه در آن زمان يعني زماني كه شمارا
جمع نمودم شمارا باز پس خواهم آورد زيرا حيني كه اسيرشدهگانِ شمارا در پيشِ چشمانِ شما برميگردانم
شمارا درميانِ تماميء قومهاي زمين نامدار و محمود خواهم گردانيد *

كتابِ حَگّيء پيغمبر

مشتمل بر دو فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پانزده آيه)

(۱) در روزِ اوّلِ ماهِ ششم از سالِ دويم دارْيوشِ مَلِكْ كلامِ خداوند بواسطهء حَگّيء پيغمبر به زِرُبّابِلِ
پسرِ شِئَلْتِيئيلِ واليء يهوداهْ و هم به يهوشعِ پسرِ يهوصادِقِ كاهنِ بزرگ بدين مضمون رسيد (۲) كه
خداوندِ لشكرها چنين فرموده ميگويد كه اين قوم ميگويند كه زمان يعني زمانِ بنا كردنِ خانهء خداوند
نرسيده است (۳) پس كلامِ خداوند بواسطهء حَگّيء پيغمبر بدين مضمون نازل شد (۴) كه * آيا شمارا وقتي
است كه شما درخانهاي مُسقّفِ خود بنشينيد درحالتي كه اين خانه خراب مانده است * (۵) پس حال
خداوندِ لشكرها چنين ميفرمايد كه دلِ خودتان‌را براههاي خود مشغول سازيد (۶) بسياريرا ميكاريد و اندك‌را

مي‌آوريد ميخوريد امّا نه بسيري و مينوشيد لكن نه بكفايت و ميپوشيد امّا نه بگرمي و أجرتْ گيرندهٔ أجرت ميگيرد تا بكيسهٔ سوراخ‌دار بگذارد * (٧) خداوندِ لشكرها چنين ميفرمايد كه دلِ خودرا براههاي خودتان مشغول سازيد (٨) خداوند ميفرمايد كه بكوه برآمده چوبهارا بيآوريد و خانه‌را بنا نمائيد كه از آن راضي شده ذي‌جلال خواهم بود (٩) انتظارِ بسياري‌را كشيديد و اينك كمي شد و بخانه آورديد و من باو دميدم خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه سبب چه سبب اينكه خانهٔ من خراب مي‌ماند و شما هر كس بخانهٔ خود دوانيد (١٠) باين سبب آسمانهاي فَوقِ شما از شبنم منع گرديدند و زمين محصولَش‌را منع مينمايد (١١) و من بر زمين و بر كوهها و بر غلّه و بر شيرهٔ انگور و بر روغنِ زيت و بر هر آنچه كه زمين ميروياند و بر آدم و بر حيوانات و بر تماميءِ مشقّتهاي دستها خشكي‌را آواز كردم * (١٢) آنگاه زِرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِي‌ئِيل و يِهُوشُعِ پسرِ يِهُوصادِقِ كاهنِ بزرگ و تماميءِ بقيّهٔ قوم به آوازِ خداوند خداي ايشان و بكلامِ حَگّيءِ پيغمبر كه خداوند خداي ايشان وَيْ‌را فرستاده بود گوش دادند و قوم از حضورِ خداوند ترسيدند * (١٣) و حَگّيءِ رسولِ خداوند حينِ رسانيدنِ پيغامِ خداوندرا بدين مضمون بقوم گفت كه خداوند ميفرمايد كه من با شمايم (١٤) پس خداوند روحِ زِرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِي‌ئِيلِ واليءِ يِهُوداه و روحِ يِهُوشُعِ پسرِ يِهُوصادِقِ كاهنِ بزرگ و روحِ تماميءِ بقيّهٔ قوم‌را انگيزانيد كه تا روانه‌شده در خانهٔ خداوندِ لشكرها خداي ايشان بكار مشغول شوند (١٥) در روزِ بيست و چهارمِ ماهِ ششم از سالِ دويمِ داراْيوُسِ مَلِكْ اين واقع شد *

(فصلِ دويم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(١) و در روزِ بيست و يكمِ ماهِ هفتمين كلامِ خداوند بواسطهٔ حَگّيءِ پيغمبر بدين مضمون رسيد (٢) كه حال به زِرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِي‌ئِيلِ واليءِ يِهُوداه و به يِهُوشُعِ پسرِ يِهُوصادِقِ كاهنِ بزرگ و به بقيّهٔ قوم خطاب كرده بگو (٣) كه * در ميانِ شما كيست كه باقي مانده اين خانه‌را در عزّتِ أوّلينَش ديده باشد و آن‌را حال چگونه ميبينيد آيا در نظرِ شما در مقابلِ آن حكمِ لاشيءٌ‌را ندارد (٤) لكن خداوند ميفرمايد كه اي زِرُبّابِل قوي باش و اي يِهُوشُعِ پسرِ يِهُوصادِقِ كاهنِ بزرگ قوي باش بلكه خداوند ميفرمايد كه اي تماميءِ قومِ زمين قوي بوده عمل نمائيد زيرا خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه من با شمايم (٥) موافقِ عهدي كه در زمانِ بيرون آمدنِ شما از مِصْر بستم همچنان روحِ من در ميانِ شما باقي است مخوف نباشيد * (٦) زيرا خداوندِ لشكرها چنين ميفرمايد كه هنوز وقتِ قليلي است كه من آسمانها و زمين و بحر و خشكي‌را بهيجان مي‌آورم (٧) بلكه تماميءِ طوائف‌را بهيجان مي‌آورم و مرغوبِ تماميءِ طوائف خواهد آمد و خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه اين خانه‌را مملوّ از جلال خواهم كرد (٨) خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه نقره از آنِ من است و طلا از آنِ من است (٩) خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه عزّتِ اين خانهٔ آخرين از عزّتِ خانهٔ أوّلين اعظم خواهد بود و خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه در اين زمين سلامتي‌را خواهم بخشيد * (١٠) در روزِ بيست و چهارمِ ماهِ نهم از سالِ دويمِ داراْيوُس كلامِ خداوند بواسطهٔ حَگّيءِ پيغمبر بدين

مضمون رسید (۱۱) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که اکنون کاهنان‌را در بارهٔ شریعت سؤال کرده بگو
(۱۲) که اگر کسی گوشتِ مقدّس‌را بدامنِ جامه‌اَش بردارد و دامنش بنان و یا آش و یا شراب و یا
روغن و یا بهر گونهٔ طعام بر خورد آیا مقدّس خواهد شد و کاهنان در جواب گفتند که نیْ (۱۳) وَ باز
حَگّیْ گفت اگر کسی که بجهةِ میّتی نا پاك است به یکی از اینها بر خورد آیا ملوّث خواهد شد و کاهنان در
جواب گفتند که ملوّث خواهد شد (۱۴) و حَگّیْ جواب داده گفت که خداوند میفرماید که * این قوم
همچنین است و این طائفه نیز در حضورم همچنین است و تمامیءِ عملِ دستهای ایشان نیز چنین است
و هر چه که بآنجا تقریب مینمایند آن نیز ملوّث است (۱۵) پس حال از این روز و بعد هنوز که سنگی
بالای سنگی در هیکلِ خداوند گذاشته نشدهٔ باشد دلِ خودرا مشغول سازید (۱۶) قبل از آنی که باین کار
شروع نمودید کسی که بتودهٔ بیست پیمانه رسید ده پیمانه بود و اگر کسی بحوضِ شراب بقصدِ
کشیدنِ پنجاه بث رسید بیست بود (۱۷) همگیءِ عملِ دستهای شمار بسموم و یرقان و تگرگ زدم
مع هذا خداوند میفرماید که شما بمن رجوع نکردید * (۱۸) اکنون از این روز و بعد از روزِ بیست
و چهارمِ ماهِ نهم دلِ خودرا مشغول سازید یعنی از روزی که بُنیانِ هیکلِ خداوند گذاشته میشود دلِ
خودرا مشغول سازید (۱۹) آیا حال بذر در انبار است و هنوز تاك و انجیر و انار و درختِ زیتون
میوه‌اَش‌را نیآوردهٔ است مع هذا از این روز برکت خواهم داد * (۲۰) و باز در بیست و چهارمِ ماه
کلامِ خداوند ثانیاً به حَگّیْ بدین مضمون رسید (۲۱) که به زرُبّابِلِ والیءِ یهُوْداْهْ بدین مضمون بگو
که * من آسمانها و زمین‌را بهیجان خواهم آورد (۲۲) و کرسیءِ ممالك‌را منهدم خواهم کرد و قوّتِ
ممالكِ طوائف‌را نابود خواهم ساخت و عرّاده و سواران‌اَش‌را سرنگون خواهم کرد و اسبها و فارسانِ آنها
فرود خواهند آمد هر کس بشمشیرِ برادرَش (۲۳) خداوندِ لشکرها میفرماید که ای بندهٔ من زرُبّابِلِ
پسرِ شِئَلْتِیْئیلْ خداوند میفرماید که ترا در آن روز خواهم گرفت و خداوندِ لشکرها میفرماید که ترا
مثلِ خاتم خواهم گذاشت زیرا که ترا برگزیدهٔ ام *

کتابِ زِکَریاهِ پیغمبر

مشتمل بر چهارده فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) در ماهِ هشتمین از سالِ دویمِ داْرِیُوْسْ کلامِ خداوند به زِکَرْیاهِ پیغمبرِ پسرِ برِکْیاهِ پسرِ عِدُّوْ بدین
مضمون رسید * (۲) که خداوند با آبای شما بسیار غضبناك شد (۳) پس بایشان بگو که خداوندِ لشکرها

چنین میفرماید خداوندِ لشکرها میفرماید که بمن رجوع نمائید و خداوندِ لشکرها میفرماید که من هم
بشما رجوع خواهم کرد (۴) مثلِ آبای خود مباشید که پیغمبرانِ نخستین بایشان بدین مضمون ندا کردند
که خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که اکنون از راههای زشت و اعمالِ بَدِ خود برگردید امّا خداوند
میفرماید که نشنیدند و بمن گوش ندادند * (۵) آبای شما در کجایند و پیغمبران آیا همیشه زنده میمانند
(۶) امّا کلامِ من و قوانینِ من که به بندهگانَم پیغمبران امر فرمودم آیا به آبای شما نرسیدند بحدّی که
برگشته میگفتند که چنانی که خداوندِ لشکرها بما مقدّر کرد که بما عمل خواهد نمود همچنان موافقِ
راههای ما و اعمالِ ما بما عمل نمود * (۷) در روزِ بیست و چهارم ماهِ یازدهم که ماهِ شباط است از سالِ
دویمِ داریوس کلامِ خداوند به زکریاهِ پیغمبرِ پسرِ برکیاهِ پسرِ عدّو بدین مضمون رسید (۸) که بوقتِ
شب دیدم و اینك مردی باسبِ کُمیت سوارشده در میانِ درختانِ آس که در درّه بودند میایستد و در
عقبِ وَیْ اسبانِ کُمَیت و ابلق و سفید بود (۹) و گفتم که ای آقایَم اینان چه اند و فرشتهٔ که با من
متکلّم بود بمن فرمود که ترا مرئی خواهم ساخت که اینان چه اند (۱۰) و شخصی که در میانِ درختانِ
آس میایستاد جواب داده گفت که اینها آن کسانی اند که خداوند ایشانرا برای گردشِ زمین فرستاده
است (۱۱) و ایشان بفرشتهٔ خداوند که در میانِ درختانِ آس می ایستاد جواب داده گفتند که زمینرا
گردش کردیم و اینك تمامیِ زمین ساکن بوده آرام است (۱۲) و فرشتهٔ خداوند متکلّم شده گفت ای
خداوندِ لسکرها تا بچند باورشلیم و شهرهای یهوداه که در این هفتاد سال بایشان غضبناك شدی مرحمت
نخواهی فرمود (۱۳) و خداوند با سخنانِ نیکو و متسلّی بآن فرشتهٔ که بمن متکلّم بود جواب داد
(۱۴) و فرشتهٔ که بمن متکلّم شد مرا فرمود که ندا کرده بگو که * خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که
بخصوصِ اورشلیم و صیون غیرتِ عظیم نمودم (۱۵) و من بطوائفی که به اطمینان اند با شدّت غضبناکم
از اینکه من اندك غضبناك شده ایشان بمحنت نصرت نمودند (۱۶) بنابراین خداوند میفرماید که به
اورشلیم به رحمتها رجوع مینمایم خداوندِ لشکرها میفرماید که خانهٔ من در آن بنا کرده خواهد شد
و ریسمانی بر اورشلیم درازکرده خواهد شد (۱۷) دیگر ندا کرده بگو که خداوندِ لشکرها چنین میفرماید
که شهرهایَم بارِ دیگر از طَیّبات مُنتشر خواهند شد و دیگر خداوند صیونرا تسلّی خواهد داد و اورشلیمرا
دیگر برگزیده خواهد نمود *(۱۸) بعد از آن چشمانَمرا برداشته نگریستم و اینك چهار شاخ (۱۹) و
بفرشتهٔ که با من متکلّم بود گفتم که اینان چه اند و او بمن گفت که اینان شاخهائی اند که یهوداه
و اسرائیل و اورشلیمرا پراکنده ساختند (۲۰) و باز خداوند بمن چهار صنعتگر نمودار ساخت (۲۱) و
من گفتم که اینان جهةِ نمودنِ چه میآیند و او در جواب گفت که آنها آن شاخهائی اند که
یهوداهرا بحدّی پراکنده نمودند که احدی سَرِ خودرا بلند نتوانست کرد و اینان میآیند تا که
ایشانرا ترسانیده شاخهای طوائفی که شاخهارا بر زمینِ یهوداه جهةِ پراکنده نمودنَش برداشتند
بیندازند *

(فصلِ دویم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و باز چشمانِ خودرا برداشته نگریستم و اینك شخصي که در دستش ریسمانِ پیمایشي بود نمودار شد (۲) و ویرا گفتم که بکجا میروي و او بمن گفت جهةِ پیمودنِ اورشلیم تا آنکه به بینم عرضش چه قدر و طولش چه قدر است (۳) و اینك فرشتهٔ که با من متکلّم بود بیرون رفت و فرشتهٔ دیگر جهةِ استقبالش برآمد (۴) و باو گفت که بدو و باین جوان بدین مضمون بگو که * اورشلیم بسببِ کثرتِ مردمان و حیواناتي که در درونِ وي اند دهاترا مسکون خواهد گردانید (۵) چه خداوند میفرماید که من آن‌را در اطرافِ دیوارِ آتشین بوده در اندرونش جلال خواهم بود * (۶) هان هان خداوند میفرماید که از زمینِ شمال بگریزید زیرا خداوند میفرماید که شمارا بچهار باد آسماني منتشر کردم (۷) اي صیوي که با دخترِ بابل ساکني خویشتن‌را مستخلص ساز (۸) زانرو که خداوندِ لشکرها میفرماید که علاوهٔ بر جلال مرا بطوائفي که شمارا یغما نموده اند فرستاده است زیرا کسي که بشما بر مي‌خورد بر مردمكِ چشمِ خودِ اورا بر مي‌خورد (۹) زیرا اینك من بر ایشان دستِ خودرا حرکت میدهم و ایشان یغماي بندگانِ ایشان خواهند شد و خواهید دانست که خداوندِ لشکرها مرا فرستاده است * (۱۰) اي دخترِ صیون بسرا و شادمان باش زیرا خداوند میفرماید که اینك من آمده در میانت ساکن خواهم بود (۱۱) و در آن روز طوائفِ بسیاري بخداوند ملصق شده قومِ من خواهند شد و در میانت ساکن خواهم شد و خواهي دانست که خداوندِ لشکرها مرا بتو فرستاده است (۱۲) و خداوند در زمینِ مقدّس از براي حصّهٔ خود یهوداه‌را به ارثیّت خواهد گرفت و اورشلیم‌را بارِ دیگر برگزیده خواهد کرد (۱۳) هر بشر در حضورِ خداوند خاموش باشد زیرا که از مکانِ مقدّسش انگیخته خواهد شد *

(فصلِ سیوم مشتمل بر ده آیه)

(۱) پس یهوشعِ کاهنِ بزرگرا بمن نمود که در حضورِ فرشتهٔ خداوند مي‌ایستاد و بر دستِ راستش شیطان مي‌ایستاد تا آنکه ویرا خصومت نماید (۲) و خداوند بشیطان گفت که * اي شیطان خداوند ترا عتاب نماید بلکه خداوندي که اورشلیم‌را برگزیده است ترا معاتب سازد آیا این نیم‌سوزي نیست که از آتش رهائي یافته است * (۳) و یهوشع بلباسِ پلیدي ملبّس بود و در حضورِ فرشته مي‌ایستاد (۴) و متکلّم شده بکساني که در حضورش مي‌ایستادند بدین مضمون گفت که این لباسِ پلیدرا از برش بکنید و بوي گفت که بنگر که عصیانترا از برت گذراندم و ترا بلباسِ مختصّي ملبّس خواهم کرد (۵) و من گفتم دستارِ پاکیزهٔ بر سرش بنهند که دستارِ پاکیزه‌را بر سرش نهادند و بوي لباس‌را پوشانیدند و فرشتهٔ خداوند مي‌ایستاد (۶) و فرشتهٔ خداوند به یهوشع اعلام نموده گفت (۷) که خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که * اگر در طرائقم رفتار نمائي و اگر اوامرِ مرا منظور داري تو نیز در خانهٔ من حکمراني خواهي نمود و

حیاطهایَمرا محافظت خواهي کرد و درمیانِ این ایستادهگان ترا مَسلکها خواهم داد (۸) حال اي یِهوشَعِ کاهنِ بزرگ بشنو تو و هم رفیقانَت که درحضورَت مینشینند چونکه مردمانِ صاحب کرامت اند که اینك من بندهٔ خود شاخهرا بظهورخواهم آورد (۹) زیرا اینك سنگي که درحضورِ یِهوشَعْ نهادم بر آن یك سنگ هفت چشم است اینك خداوندِ لشکرها میفرماید که نقشهایَشرا تنقیش خواهم نمود و عصیانِ آن زمینرا در یك روز رفع خواهم کرد (۱۰) خداوندِ لشکرها میفرماید که درآن روز شما هرکس رفیقَشرا در زیرِ درختِ تاك و در زیرِ درختِ انجیر ندا خواهید کرد *

(فصلِ چهارم مشتمل برچهارده آیه)

(۱) بعد از آن فرشتهٔ که با من متکلّم بود برگشته مرا مثلِ کسي که از خوابَش بیدار میگردد بیدارگردانید (۲) و بمن گفت آنچه که ميبیني چیست و گفتم که نگریستم و اینك شمعداني که تماماً طلا است و لالهٔ برسرَش و برآن هفت چِراغ و هفت لوله براي هفت نَیّري که برسرَش بود (۳) و بقربِ آن دو درختِ زیتوني یکي براستِ آن لاله و دیگري برچپَش * (۴) و من متکلّم شده بفرشتهٔ که بمن سخن میراند بدین مضمون گفتم که اي آقایَم اینها چه اند (۵) و فرشتهٔ که با من متکلّم بود جواب داده بمن گفت که آیا نمیداني که اینها چه اند من گفتم که اي آقایَم نَيْ (۶) آنگاه متکلّم شده بدین مضمون بمن گفت اینست کلامِ خداوندي که به زِرُبّابِلْ میگوید که خداوندِ لشکرها میفرماید که * نه بقدرت و نه بقوّت بلکه با روحِ من است (۷) اي کوهِ بزرگ تو در برابرِ زِرُبّابِلْ کیستي تو بهامون مبدّل خواهي شد و با گلبانگهاي لُطف لُطف برآن بادا سنگِ رئیسَشرا برخواهد آورد * (۸) پس کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۹) که دستهاي زِرُبّابِلْ بُنیانِ این خانهرا نهاده است و دستهاي وَيْ آنرا بانجام خواهد رسانید و خواهي دانست که خداوندِ لشکرها مرا بشما فرستاده است (۱۰) زیرا کیست که روزِ چیزهاي کوچكرا تحقیر مینماید و این هفت چشم شادمان شده هنجارهٔ سربيرا دردستِ زِرُبّابِلْ خواهند دید اینان چشمانِ خداوند اند که تمامئِ زمینرا گردش مینمایند * (۱۱) پس متکلّم شده وَيْرا گفتم که این دو درختِ زیتون براستِ شمعدان و به چپَش چه اند (۱۲) و مکرّراً متکلّم شده وَيْرا گفتم که این دو شاخهٔ زیتون که بواسطهٔ دو لولهٔ زرّین روغنِ طلاآسارا از خودشان میریزند چه اند (۱۳) و بمن بدین مضمون گفت که آیا نمیداني که اینها چه اند من گفتم که اي آقایَم نَيْ (۱۴) و او گفت که اینها دو پسرانِ ممسوح اند که در حضورِ خداوندِ تمامئِ زمین مي‌ایستند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) پس برگشته چشمان خودرا برداشتم و نگریستم و اینك طومارِ طائري (۲) و بمن گفت چه میبیني و من گفتم طومارِ طائريرا میبینم که طولَش بیست ذراع و عرضَش ده ذراع است (۳) و او بمن گفت * اینست لعنتي که بر رويِ کلِّ زمین صادراست زیرا که از این طرف موافقِ آن هردُزد منقطع و از آن

طرف موافقِ آن هرسوگند خورنده استیصال خواهد شد (۴) خداوندِ لشکرها میفرماید که من آن‌را صادر خواهم گردانید و بخانهٔ دُزد و بخانهٔ کسي که باسمِ من کاذبانه سوگند میخورد داخل شده درجوفِ آن خانه بیتوته خواهد نمود و خودِ آن‌را و چوبهایَش‌را و سنگهایَش‌را باتمام خواهد رسانید * (۵) آنگاه فرشتهٔ که با من متکلّم بود خروج نموده بمن گفت که حالِ چشمانَت‌را برداشته و آنچه که بظهور مي‌آید ببین که چیست (۶) و من گفتم این چیست و او گفت اینکه بظهور مي‌آید إیفاهي است و بازگفت تمثالِ ایشان در کلِّ زمین اینست (۷) و اینك تخته سربي برداشته شد و آنکه در اندرونِ إیفاه مي نشست زنِ منفرده بود (۸) و او گفت که این خودِ شرارت است پس وَي‌را درمیانِ إیفاه انداخت و سنگِ سربي‌را بردهنه‌اَش نهاد (۹) و چشمانِ خودرا برداشته نگریستم و اینك دو زن بر آمدند و باد در بالهاي ایشان بود حال اینکه ایشان شبیه ببالهاي لَقْلَقْ بالها داشتند و آن إیفاه‌را بمیانِ زمین و آسمان بر داشتند (۱۰) و بآن فرشتهٔ که با من متکلّم بود گفتم که اینان إیفاه‌را بکجا بر میدارند (۱۱) و بمن گفت غرض اینکه خانهٔرا در زمینِ شنْعار از برایَش بنا نمایند تا آنکه آماده شده در آنجا بپایه‌اَش گذاشته شود *

(فصلِ ششم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) بعد از آن برگشته چشمانِ خودرا برداشته نگریستم و اینك چهار عرّاده از میانِ دوکوه بیرون آمدند و آن کوهها کوههاي مسین بودند (۲) و در عرّادهٔ نخستین اسبهاي کُمَیْت و در عرّادهٔ دویمین اسبهاي سیاه (۳) و در عرّادهٔ سیومین اسبهاي سفید و در عرّادهٔ چهارمین اسبهاي خال دارِ بور بود (۴) پس من متکلّم شده با فرشتهٔ که با من سخن میراند گفتم که اي آقایَم اینان چه اند * (۵) و فرشته درجواب بمن گفت که اینان چهار ذي‌روحِ آسماني اند که از محلِّ ایستادن در حضورِ خداوندِ تماميِ زمین بیرون مي‌آیند (۶) از جملهٔ آنها اسبهاي سیاه بزمینِ شمال خروج مینمایند و درعقبِ آنها اسبهاي سفید خروج میکنند و خالداران بزمینِ جنوب بیرون میروند (۷) و بورها بیرون آمدند و خواستند که روانه شده بگردشِ زمین مشغول شوند و او گفت که روانه شده بگردشِ زمین مشغول شوید پس بگردشِ زمین مشغول شدند * (۸) پس مرا آوازکرده بدین مضمون بمن گفت ببین آنانیکه بزمینِ شمال رفتند روحِ مرا در زمینِ شمال استراحت دادند * (۹) و بازکلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۱۰) که از اسیران از حِلْدَي و از طُوبیاه و از یَدَعْیاه که از بابِلْ آمدند [تحائف‌را] بگیر و درهمان روز آمده درخانهٔ یوشیّاه پسرِ صِفَنْیاه داخل شو (۱۱) و نقره و طلارا گرفته تاجهارا بساز و برسرِ یهوشَعِ کاهنِ بزرگ پسرِ یهوصادِق بگذار (۱۲) و بدین مضمون باو بگو که خداوندِ لشکرها چنین فرموده میگوید که * اینك شخصي که اسمش شاخه است که او ازجایَش خواهد روئید و هیکلِ خداوندرا بنا خواهد کرد نمایان است (۱۳) و او هیکلِ خداوندرا بنا خواهد ساخت و او عزّت‌را خواهد کشید و درتختش جلوس نموده سلطنت خواهد نمود و نیز درتختش کهانت خواهد کرد و عهد سلامت در میانِ هر دوي ایشان خواهد بود * (۱۴) و تاجها براي حِیلِم و

3 U 2

طُوبِیاهْ و یِدْعِیاهْ و حِینْ پسرِ صِفَنْیاهَ تا آنکه در هیکلِ خداوند براي تذکره باشند خواهند بود (١٥) و دور ماندهگان خواهند آمد و در هیکلِ خداوند بنا خواهند کرد و خواهید دانست که خداوندِ لشکرها مرا بشما فرستاده است و این واقع خواهد شد اگر بجدّ و جهد بقولِ خداوند خداي خودتان گوش دهید *

(فصلِ هفتم مشتمل بر چهارده آیه)

(١) و در سالِ چهارمِ دارْیُوسِ مَلِكْ واقع شد که کلامِ خداوند در روزِ چهارمِ ماهِ نهم که کِسْلُو است به زِکَرْیاهْ رسید (٢) و حال اینکه شَرْاصِرْ و رِگِمِ مِلِكْ و مردمانِ ایشان بخانهء خدا خصوصِ استدعا نمودنِ بخداوند فرستاده شدند (٣) تا آنکه بکاهناني که در خانهء خداوندِ لشکرها بودند و هم به پیغمبران بدین مضمون بگویند که آیا در ماهِ پنجم زُهد نموده گریه خواهیم کرد بنهجي که این چند سالها کرده بودیم * (٤) و کلامِ خداوندِ لشکرها بدین مضمون بمن رسید (٥) که بتماميء قومِ این زمین و بکاهنان متکلّم شده بگو حیني که این هفتاد سال در ماههاي پنجمین و هفتمین روزه گرفته نوحهگري نمودید آیا بتحقیق از براي من روزه گرفتید (٦) و زماني که خوردید و نوشیدید آیا جهةِ خود نخوردید و جهةِ خود ننوشیدید (٧) آیا کلماتي که خداوند بواسطهء پیغمبرانِ پیشین ندا نمود هنگامي که اُورِشَلیمْ مسکون و سالم بود و شهرهایش در اطرافش و هم جنوب و هامون مسکون شدند این نبود * (٨) پس کلامِ خداوند به زِکَرْیاهْ بدین مضمون رسید (٩) که خداوندِ لشکرها چنین فرموده میگوید که * حکمرا موافقِ حقّ نمائید و بیکدیگر رأفت و رحمترا بجا آورید (١٠) و به بیوه زن و یتیم و غریب و فقیر ظلم ننمائید و شما هر کس به برادرش در قلبِ خودتان مُدبّرِ تدبیرِ بد نشوید * (١١) امّا ایشان ازگوش دادن ابا نموده کتفِ مُعاندیرا پیش دادند وگوشهاي خودرا از شنیدن سنگین کردند (١٢) و دلِ خودشانرا تبدیل بسنگِ الماس نمودند تا آنکه شریعت وکلماتي که خداوندِ لشکرها بروحِ خود بواسطهء پیغمبرانِ پیشین ارسال داشت نشنوند بنابراین غضبِ شدیدي از جانبِ خداوندِ لشکرها صادر شد (١٣) و خداوندِ لشکرها فرمود که بوقوع خواهد پیوست چناني که او خواند و ایشان نشنیدند همچنان ایشان خواهند خواند امّا من استجابت نخواهم فرمود (١٤) پس من ایشانرا بمیانِ کلِّ طوائفی که ایشانرا نشناختند مانندِ گِردْباد پراکنده ساختم بحدّي که زمین در عقبِ ایشان بي وجودِ عابرین و ساکنین ویران گردید و ایشان زمینِ مرغوبرا خراب ساختند *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(١) و دیگر کلامِ خداوندِ لشکرها بدین مضمون رسید (٢) که * خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که بغیرتِ عظیم بسببِ صِیونْ غیرت کشیدم و بحدّتِ کبیر از برایش غیور شدم * (٣) خداوند چنین میفرماید که بصِیونْ رجعت نمودم و در میانِ اُورْشَلیمْ سکونت خواهم نمود و اُورْشَلیمْ شهرِ حقّ و کوهِ خداوندِ لشکرها کوهِ مقدّس خوانده خواهد شد * (٤) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که در چهارسوهاي اُورْشَلیمْ باز پیرمردان

و پیرزنان بسببِ کثرتِ روزها هرکس عصایش در دستش ساکن خواهند گردید (۵) و چهارسوهاي شهر از پسران و دختراني که در آن چهارسوها بازي میکنند مملوّ خواهد شد * (۶) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که اگر در آن روزها این در چشمانِ بقیهٔ این قوم عجیب نماید خداوندِ لشکرها میفرماید که آیا در نظرِ من عجیب خواهد نمود * (۷) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که اینك قومِ خودرا از زمینِ مشرق و از زمینِ غروبِ افتاب نجات خواهم داد (۸) و ایشان‌را خواهم آورد که در میانِ اُورشَلِیم سکونت خواهند نمود و ایشان قومِ من بوده من نیز بایشان خداي حقّ و با صداقت خواهم بود * (۹) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که دستهاي شما قوي باشند شما که در این ایّام این کلمات‌را از دهانِ پیغمبراني که در روزِ بُنیادِ خانهٔ خداوندِ لشکرها بودند تا آنکه هیکل ساخته شود میشنوید (۱۰) زیرا پیش از این روزها اُجرتي براي انسان نبود و اُجرتي براي حیواني نَيْ و بسببِ تنگنائي بجهةِ خروج‌کننده و داخل شونده هیچ سلامتي نبود علّت اینکه تمامئِ آدمیانرا برضدِّ هرکس از برادرانش انداختم (۱۱) خداوندِ لشکرها میفرماید که حال من براي بقیهٔ این قوم مثلِ ایّامِ پیشین نخواهم بود (۱۲) زیرا که تخم سالم خواهد شد تاك میوه‌اش‌را خواهد داد و زمین محصولش‌را خواهد داد و آسمانها نیز شبنمشان‌را خواهند داد و من بقیهٔ این قوم‌را بوراثتِ همگئِ این چیزها خواهم آورد (۱۳) و میشود که اي خاندانِ یهُوداه و اي خاندانِ اِسْرائِیل چناني که درمیانِ طوائف لعنتي شدید همچنان من شمارا نجات داده برکتي خواهید بود مترسید دستهاي شما قوي گردد * (۱۴) زیرا که خداوندِ لشکرها چنین میفرماید بنهجي که هنگامِ غضبناك گردانیدنِ آباي شما مرا من مبتلا کردنِ شمارا تقدیر نموده تغییر باراده‌ء خود ندادم خداوندِ لشکرها میفرماید (۱۵) که همچنان بارِدیگر این روزها تقدیر نمودم که باُورشَلِیم و خاندانِ یهُوداه نیکوئي نمایم مترسید (۱۶) چیزهائي که باید عمل نمائید اینهایند که شما حقّ‌را هرکس با همسایه‌اش بگوئید و در دروازه‌هایتان حقیّت و حکمِ سالم‌را اجرا دارید (۱۷) و شما در دلهاي خودتان هرکس مُدبّرِ تدبیرِ بد بهمسایگانیتان نشوید و سوگندِ دروغ‌را دوست مدارید زیرا که خداوند میفرماید که همهٔ این چیزهارا بغض مینمایم * (۱۸) و باز کلامِ خداوندِ لشکرها بدین مضمون بمن رسید * (۱۹) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که روزهٔ ماهِ چهارم و روزهٔ ماهِ پنجم و روزهٔ ماهِ هفتم و روزهٔ ماهِ دهم براي خاندانِ یهُوداه مسروري و شادماني و جهةِ اعیادِ مُبتهج خواهد بود پس حقّیت و سلامت‌را دوست دارید (۲۰) خداوندِ لشکرها میفرماید که دیگر واقع میشود که قومها و ساکنانِ شهرهاي بسیاري خواهند آمد (۲۱) و ساکنانِ یك شهر بدیگري رفته خواهند گفت که بتعجیل برویم تا آنکه درحضورِ خداوند تضرّع نمائیم و خداوندِ لشکرهارا جُستجُو کنیم که من نیز خواهم رفت (۲۲) و قومهاي بسیار و طوائف عظیمي جهةِ تفحّصِ خداوندِ لشکرها در اُورشَلِیم و تضرّع نمودنِ بخداوند خواهند آمد (۲۳) خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که در آن روزها واقع میشود که ده نفر از تمامئِ زبانهاي طوائف مُتمسّك شده یعني بدامانِ شخصِ یهُودیْ متمسّك شده بگویند که همراهِ شما خواهیم رفت چونکه شنیدیم که خدا با شماها است *

(فصل نهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) بار کلام خداوند آرامگاهش بر زمین حَدْراك و بر دَمّشق است زیرا که چشم خداوند بر انسانیان و
خصوصاً بر تمامیء اسباط اِسْرائیل است (۲) و نیز بر حَماث که بر آن سرحدّی مینماید و به صُور و صیدون
که بسیار دانشمند است (۳) و صُور از جهةِ خود قلعه‌را بنا و نقره‌را مثل خاك و زرِ خالص‌را مانند گلِ کوچها
جمع کرده است * (۴) اینك خداوند وَیْ‌را اخراج نموده ولشرا بدریا خواهد انداخت و خودِ او بآتش
سوخته خواهد شد (۵) عَشْقلون دیده خواهد ترسید و عَزّاه نیز بسیار خواهد لرزید و عِقرون نیز از امیدش
منفعل خواهد گردید و پادشاه از عَزّاه هلاك خواهد شد و عَشْقلون مسکون نخواهد گردید (۶) و بیگانه در
اَشْدود جلست خواهد نمود و غرورِ فِلِسْطِیان‌را منقطع خواهم کرد (۷) از دهانش خونهایش‌را و از میانِ
دندانهایش مکروهاتش‌را برخواهم داشت و او هم واگذاشته خدای ما خواهد بود و در یهوداه مثلِ سرور
خواهد بود و عِقرون نیز مانندِ یبوسی خواهد گردید (۸) و در اطرافِ خانه‌ام اردو خواهم زد بر ضدّ
لشکریانی که آمد و رفت مینمایند و ظالم بارِ دیگر از آنها عبور نخواهد نمود زیرا که حال با چشمانِ خود
نگران خواهم بود * (۹) ای دخترِ صیون بسیار شادمان باش و ای دخترِ اورشلیم گلبانگ بکش اینك پادشاه
تو بتو می آید او عادل و رهاننده و متواضع و بر حمار یعنی بر کرّه بچّه خر سوار است (۱۰) و من عرّاده
از اِفْریم و اسب از اورشلیم قطع خواهم نمود و کمانِ جنگی قطع کرده خواهد شد و او بطوائف سلامت
خواهد گفت و سلطنتش از دریا تا بدریا و از نهر تا بکرانهای زمین خواهد بود * (۱۱) نسبت بتو محبوسانت‌را
بسببِ خونِ عهدت از چاهی که در آن آبی نیست بیرون خواهم فرستاد (۱۲) ای محبوسانِ با اُمّید بقلعه
رجعت نمائید هم در امروز بیان میکنم که ترا بالمضاعف باز پس خواهم داد (۱۳) زیرا که یهوداه‌را جهةِ
خود زه خواهم کرد و کمانِ اِفْریم‌را مملوّ خواهم ساخت و پسرانِ ترا ای صیون بر ضدّ پسرانِ تو ای یونان
خواهم انگیخت و ترا مثلِ شمشیرِ پهلوان خواهم گردانید (۱۴) و خداوند بر فوقِ ایشان نمودار خواهد شد و
تیرش مانندِ برق خواهد جست و خداوند خدا کرنارا نواخته در گردبادِ جنوبی سالك خواهد شد
(۱۵) خداوندِ لشکرها ایشانرا حمایت خواهد کرد و ایشان خواهند خورد و با سنگهای فلاخن غالب
خواهند آمد و نوشیده گویا که از شراب نعره خواهند زد و مثلِ ابریق و مانندِ قرنهای مذبح پُر خواهند شد
(۱۶) و در آن روز خداوند خدای ایشان ایشان‌را مثلِ گوسفندانِ قومِ خود خواهد رهانید زیرا که مانندِ
سنگهای تاجی خواهند بود که بر زمینش علامت آسا برداشته خواهند شد (۱۷) خوشحالیء ایشان چه و
زیبائیء ایشان چه عظیم میشود گندم جوانان‌را و شیرهء انگور دختران‌را تنبیت خواهد کرد *

(فصلِ دهم مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) بارانرا در موسمِ بارانِ بهاری از خداوند طلب نمائید و خداوند برقهارا جهانیده امطارِ بارانرا و بهرکس

در چمن سبزه‌را خواهد داد (۲) زیرا که بتها باطلاً میگویند و فالگیران کذب‌را میبینند و خوابهاي دروغ
میگویند و بیفائده تسلّي میدهند بنابراین [قومَم] مثلِ گوسفندان کوچیده از نبودنِ شبان مبتلایند (۳) غضبم
برآن شبانان افروخته شده است و بآن بزان عقوبت خواهم نمود زیرا که خداوند لشکرها بگلّه‌اش خاندانِ
یهُوداهْ شفقت فرموده ایشانرا مثلِ اسبِ زینتِ خود در جنگ خواهد گردانید (۴) از او سنگِ زاویه و از او میخ
و از او کمانِ جنگي و از او هم هر ظالمي بیرون مي‌آید (۵) مثلِ پهلوانانی که گِلِ کوچهارا پایمال مینمایند
در معرضِ جنگ خواهند بود و از اینکه خداوند با ایشان است محاربه خواهند نمود و اسب سواران شرمنده
خواهند گردید * (۶) و خاندانِ یهُوداهْ‌را تقویت داده خاندانِ یُوسفْ‌را رهائي خواهم بخشید و ایشانرا باز
پس خواهم آورد زیرا که بایشان مرحمت خواهم نمود و ایشان خواهند بود گویا که ایشان‌را ردّ نمي نمودم
سبب اینکه منکه خداوند خداي ایشانم ایشان‌را استجابت خواهم فرمود (۷) و اِفْرَیمیانْ مثلِ پهلوان بوده دلِ
ایشان گویا که از شراب شادمان خواهد شد بلکه پسرانِ ایشان دیده شادمان و دلِ ایشان از خداوند
مسرور خواهد بود (۸) ایشانرا صلا زده جمع خواهم کرد چونکه ایشانرا رها دادم و ایشان بنهجي که زیاد
بودند زیاد خواهند گردید (۹) و ایشانرا در میانِ قومها خواهم پاشید و ایشان مرا در ولایاتِ بعیده بخاطر
خواهند آورد و باتّفاقِ پسرانِ خودشان زندگي نموده بر خواهند گشت (۱۰) و ایشانرا از زمینِ مصْر باز پس
خواهم آورد و ایشانرا از آشّور جمع خواهم کرد و ایشانرا بزمینِ گلْعادْ و لُبْنانْ خواهم رسانید که از براي
ایشان مکاني یافت نخواهد شد (۱۱) و از دریا ويْ بتنگي گذر خواهد نمود و در دریا امواج‌را خوهد زد و
تماميء عمقهاي نهر خشك خواهند گردید و غرورِ آشّور فرود آورده خواهد شد و عصاي مصْر رفع خواهد گردید
(۱۲) و خداوند میفرماید که ایشانرا با خداوند تقویت خواهم داد و در اسمَش سیر خواهند کرد *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) اي لُبْنانْ درهایت‌را بگشا تا آنکه آتش سروهاي آزادت‌را بسوزاند (۲) و اي صنوبر وَیْل نما زیرا که سروِ
آزاد از پا افتاده است و اکابرها خراب شدند اي درختانِ بلوطِ باشانْ عَویل نمائید زیرا که جنگلِ مشیّد به
پستي آمده است (۳) صداي واویلاي شبانان است که عزّتِ ایشان رفع شد صوتْ غرّشِ شیرانِ جوان است
چونکه شوکتِ اَرْدَنْ خراب گردید * (۴) خداوند خدایَم میفرماید که گوسفندانِ کشته‌شدني‌را بچران (۵) که
مالکانِ آنها آنهارا میکُشند و خویشتن‌را آثم نمیشمرند و فروشندگانِ آنها میگویند که خداوند متبارك بادا
چونکه غني گردیدم و شبانانِ آنها آنهارا دریغ نمینمایند (۶) زیرا خداوند میفرماید که بارِ دیگر ساکنانِ
زمین‌را دریغ نخواهم کرد و اینك من آن مردمانرا هر کسرا بدستِ همسایه‌اَش و بدستِ پادشاهَش تسلیم
خواهم نمود و ایشان آن زمین‌را خواهند کوفت در حالتي که من از دستِ ایشان رهائي نمیدهم * (۷) پس
گوسفندانِ کشته‌شدني‌را خصوصاً حقیرترینِ گوسفندانرا چرانیدم و بجهةِ خود دو چوبدستي گرفته یکي‌را نَعیم نام
نهادم و دیگري‌را بَقْیدها مسمّي کردم و آن گوسفندان‌را چرانیدم (۸) امّا در مرورِ یك ماه سه شبانرا قطع کردم

و جانم از ایشان بیزار شد و جانِ ایشان هم از من متنفّر گردید (۹) آنگاه گفتم که * شمارا نخواهم چرانید
مُردني بمیرد و قطع‌شدني قطع شود و باقي مانده‌گان هر کس گوشت همسایهء خودرا بخورند * (۱۰) پس
چوبدستيء خود نَعِیْمْرا گرفته آنرا شکستم تا آنکه عهدیرا که بتماميء قومها بسته بودم بشکنم (۱۱) و در
آن روز شکست یافت و از آن حقیرترینِ گوسفندان که بمن متوجّه بودند دانستند که این کلامِ خداوند است
(۱۲) پس بایشان گفتم که اگر در نظرِ شما خوش آید مزدمرا بدهید و الا ندهید و ایشان سي پارهء نقره جهةِ اجرتم
وزن کردند (۱۳) و خداوند بمن فرمود که آنهارا بکوزه‌گر بینداز قیمتِ عزیزي است که بایشان احتساب کرده شدم
پس آن سي پارهء نقره‌را گرفته آنهارا در خانهء خداوند بکوزه‌گر انداختم * (۱۴) بعد از آن چوبدستيء
دویميء خود یعني قَیْدهارا شکستم تا آنکه برادریرا از میانِ یهُوداه و اِسْرائیلْ بر هم زنم * (۱۵) و خداوند
بمن فرمود که بارِ دیگر آلاتِ شبانِ جاهل‌را از براي خود بگیر * (۱۶) زیرا اینك من در زمین شباني‌را خواهم
انگیخت که گمراهان‌را توجّه نخواهد نمود و جوانانرا تفحّص نخواهد کرد و شکسته شده‌گانرا نخواهد بست و وا
مانده‌گانرا نخواهد برداشت بلکه گوشتِ فربهان‌را خواهد خورد و سُمهاي آنهارا خواهد کند * (۱۷) واي
بر شبانِ جاهل که گوسفندانرا وا میگذارد بر بازویش و چشمِ راستش شمشیر است یقین که بازویش خشك و
چشمِ راستش البتّه تار خواهد گردید *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) بارِ کلامِ خداوند در بارهء اِسْرائیلْ اینست خداوندي که آسمانهارا منبسط و زمین‌را مؤسّس و روحِ انسان‌را
در جوفش مصوّر میکند میفرماید (۲) که اینك من اُورْشَلیمْرا از براي قومهاي اطراف کاسهء سرگرداني خواهم
گردانید و بر یهُوداه هم لزوم خواهد داشت که در حینِ محاصره بر ضدِّ اُورْشَلیمْ باشد (۳) و در آن روز واقع
میشود که اُورْشَلیمْرا براي همه‌گيء اقوام سنگِ گران خواهم کرد که تماميء مُتحمّلینش بالْکلّ نرم خواهند
گردید مع هذا کلِّ طوائفِ زمین بر ضدّش جمع خواهند شد (۴) خداوند میفرماید که در آن روز هر اسب‌را
بحَیْراني و سوارش‌را بمجنوني خواهم زد و چشمانِ خودرا بر خاندانِ یهُوداه کشوده تماميء اسبانِ اقوام‌را
بکوري خواهم زد * (۵) و سرورانِ یهُوداه در قلبِ خود خواهند گفت که براي من و ساکنانِ اُورْشَلیمْ قوّت
از خداوندِ لشکرها و خداي ایشان است (۶) در آن روز سرورانِ یهُوداه‌را مثلِ آتشداني در میانِ
درختستان و مانندِ مشعلهء آتش در دسته‌هاي غلّه مینمایم که ایشان تماميء قومهاي اطراف‌را از راست و چپ
خواهند سوزانید و اُورْشَلیمْ بارِ دیگر تحتِ خودِ اُورْشَلیمْ سکونت خواهد نمود (۷) و خداوند اوّلا چادرهاي
یهُوداه‌را نجات خواهد داد تا آنکه عزّتِ خاندانِ داوُدْ و عزّتِ ساکنانِ اُورْشَلیمْ بر یهُوداه تکبّر ننمایند
(۸) و در آن روز خداوند ساکنانِ اُورْشَلیمْ‌را حمایت خواهد نمود و ضعیفانِ ایشان در آن روز مانندِ داوُدْ
شده خاندانِ داوُدْ مانندِ خدا یعني فرشتهء خداوند در حضورِ ایشان خواهد بود (۹) و در آن روز واقع
میشود که جویاي مستأصل نمودنِ تماميء اقوامي که بر اُورْشَلیمْ مي‌آیند خواهم بود (۱۰) و بر خاندانِ داوُدْ
و ساکنانِ اُورْشَلیمْ روحِ توفیق و تضرّع‌هارا خواهم ریخت و بر من که ایشان سوراخ کردند خواهند نگریست

و از برایش مثلِ نوحه‌گريِء پسرِ یگانه نوحه‌گري خواهند نمود و از برایش مثلِ تلخکامیِء نخست زاده تلخکام خواهند شد * (۱۱) و در آن روز در اُورشَلیم نوحه‌گريِء عظیمي مثلِ نوحه‌گريِء هَدادِ رِمّون در درهء مِگِدّون خواهد بود (۱۲) و زمین قبیله بقبیله منفرداً و قبیلهء خاندان داوُد بانفراده و نسوانِ ایشان بانفراده قبیلهء خاندانِ ناتان منفرداً و زنانِ ایشان بانفرادهء نوحه‌گري خواهند نمود (۱۳) و هم قبیلهء خاندانِ لیوي منفرداً و نسوانِ ایشان بانفراده قبیلهء شِمعي منفرداً و زنانِ ایشان بانفراده (۱۴) همه‌گيِء قبائلي که باقي میمانند قبیله منفرداً و نسوانِ ایشان بانفراده نوحه‌گري خواهند نمود *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر نه آیه)

(۱) در آن روز براي خاندانِ داوُد و ساکنانِ اُورشَلیم جهةِ [تطهیرِ] گناه و نجاست چشمهء کشاده خواهد بود (۲) خداوندِ لشکرها میفرماید که در آن روز واقع میشود که اسامیِء اصنام‌را از روي زمین قطع خواهم کرد که بارِ دیگر بخاطر آورده نخواهند شد و هم پیغمبرانِ کاذب و روحِ پلیدرا از زمین رفع خواهم گردانید (۳) و واقع میشود که اگر کسي بارِ دیگر نبوّت نماید که والدَینَش پدر و مادرَش باو خواهند گفت که زنده نخواهي ماند چونکه باسم خداوند دروغ گفتي و والدَینَش پدر و مادرَش در زماني که پیغمبري مینماید وَي‌را سوراخ خواهند کرد * (۴) و در آن روز واقع میشود که پیغمبران هر کس از رؤیایَش حیني که نبوّت نموده است شرمنده خواهند شد و جهةِ فریفتن جامهء مودار‌را نخواهند پوشید (۵) و او خواهد گفت که پیغمبر نیستم بلکه شیار کنندهء زمینم زیرا که مردي مرا از جوانیَم تحصیل نمود (۶) و باو خواهد گفت که این داغهائي که در دستهایت میباشند چیست و وَي درجواب خواهد گفت که آن داغهائي اند که در خانهء دوستانَم با آنها مضروب شدم * (۷) خداوندِ لشکرها میفرماید که اي شمشیر بر ضدِّ شبانِ من و شخصِ مُقرّبِ من بیدار شَو شبان‌را بزن تا آنکه گوسفندان پراکنده گردند و من دستَم‌را بر ضدِّ کوچکان بر خواهم گردانید (۸) و خداوند میفرماید واقع میشود که در تمامیِء زمین دو حصّه‌اَش قطع شده خواهند مُرد و حصّهء سیوم در آن باقي خواهد ماند (۹) و سیّمین‌را از آتش خواهم گذرانید و ایشان‌را مثلِ قال گذاشتنِ نقره قال خواهم گذاشت و ایشان‌را مانندِ خلاص گذاشتنِ طلا خالص خواهم کرد ایشان باسمِ من استدعا خواهند نمود و من ایشان‌را استجابت خواهم فرمود و خواهم گفت که قومِ من اینست و ایشان خواهند گفت که خداوندِ خداي من است

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) اینك روزِ خداوند مي‌آید و یغمایَت در جَوفَت تقسیم کرده خواهد شد (۲) و تمامیِء طوائف‌را از براي نمودنِ محاربه بر ضدِّ اُورشَلیم گرد خواهم آورد و شهر مسخّر و خانَها تاراج و به نسوان زور آورده خواهد

شد و نصفِ شهر باسیري خواهند رفت و بقیّهٔ قوم از شهر منقطع نخواهند شد * (۳) و خداوند خروج
نموده بآن طوائف جنگ خواهد کرد بنهجي که در روزِ معرکه جنگ مینمود (۴) و در آن روز پایهایش بر
کوهِ زیتون که شرقاً در برابرِ اُورشَلیم است خواهد ایستاد و کوهِ زیتون از میانش شَقّ شده شرقاً و غرباً
درّهٔ بسیار عظیمي خواهد شد و نصفِ کوه بطرفِ شمال و نصفِ دیگرش بطرفِ جنوب کشیده خواهد شد
(۵) و بدرّهٔ کوهها خواهید گریخت و حال اینکه درّهٔ کوهها تا به آصَلْ میکَشد و شما بنهجي که از زلزله
در ایّامِ عُزّیاهِ مَلِکِ یِهُوداه فرار کردید فرار خواهید نمود و خداوند خداي من و تماميءِ مقدسان
بهمراهَت خواهد آمد (۶) و در آن روز واقع میشود که نور نخواهد بود بلکه سرما و یخ‌بستگي * (۷) و
آن روز روزِ یگانهٔ معروفِ خداوند بوده نه روز و نه شب خواهد بود و واقع میشود که وقتِ شام نور
ساطع خواهد شد (۸) و در آن روز واقع میشود که آبهاي حیات از اُورشَلیم جاري خواهند شد نصفِ
آنها بدریاي شرقي و نصفِ دیگرِ آنها بدریاي غربي و این در تابستان و هم در زمستان واقع میشود (۹) و
خداوند بر تماميءِ زمین پادشاه خواهد بود در آن روز خداوند یکي و اسمش نیز یکي خواهد بود (۱۰) و
تماميءِ زمین از گِبَعْ تا رِمُّوني که در جنوبِ اُورشَلیم است مثلِ بیابان خواهد گردید و [اُورشَلیم] بلند
گردیده در جایَش از دروازهٔ بِنیامین تا مکانِ دروازهٔ اوّلین حتّی بدروازهٔ گوشه و از برجِ حَنَنْئیلْ اِلیٰ
بحوضهاي شرابيءِ مَلِکْ مسکون خواهد شد (۱۱) و در آن ساکن شده بارِ دیگر اخترام نخواهد شد و
اُورشَلیم به امنیّت خواهد نشست * (۱۲) و صدمهٔ که خداوند تماميءِ اقوامي که بر ضدّ اُورشَلیم جنگ
مینمایند بآن خواهد زد اینست که گوشتِ ایشان در حالتي که بر سَرِ پا مي‌ایستند پوسیده خواهد شد
و چشمانِ ایشان در حَدَقَه گداخته خواهند گردید و زبانِ ایشان در دهانِ ایشان پوسیده خواهد گردید
(۱۳) و در آن روز واقع میشود که ازدحامِ عظیمي از جانبِ خداوند در میانِ ایشان خواهد بود و ایشان
هر کس دستِ همسایهٔ خودرا خواهند گرفت و دستِ خودرا بر دستِ همسایه‌اش بلند خواهد کرد (۱۴) و
یِهُوداه نیز بر ضدِّ اُورشَلیم جنگ خواهد کرد و دولتِ تماميءِ طوائفِ اطرائف از طلا و نقره و لباسِ
بسیار بسیار جمع خواهد گردید (۱۵) و مثلِ این صدمه صدمهٔ اسب و قاطر و شتر و حمار و تماميءِ
حیواناتي که در چادرهایَند همچنان خواهد شد * (۱۶) و واقع میشود از تماميءِ طوائفي که بر ضدِّ اُورشَلیم
آمده اند هر کسي که باقي میمانند سال بسال بجهةِ سجده نمودنِ پادشاه خداوندِ لشکرها و نگاه
داشتنِ عیدِ سایبانها بر خواهند آمد (۱۷) و واقع میشود هر کسي که از قبائلِ زمین به اُورشَلیم
جهةِ سجده نمودنِ پادشاه خداوندِ لشکرها بر نمي‌آید بر ایشان باران نخواهد بود (۱۸) و اگر قبیلهٔ
مِصْر بر نیآمده وارد نشود [آبِ نِیلْ] بر آنها بر نخواهد آمد و صدمهٔ که خداوند بطوائفي که جهةِ نگاه
داشتنِ عیدِ سایبانها بر نمي‌آیند بایشان واقع خواهد شد اینست (۱۹) و عقوبتِ مِصْر و عقوبتِ تماميءِ
کساني که جهةِ نگاه داشتنِ عیدِ سایبانها بر نمي‌آیند این خواهد بود * (۲۰) در آن روز به جَرَسهاي
اسبان قدس خداوند خواهد بود و دیگها در خانهٔ خداوند مثلِ ابریقهاي در برابرِ مذبح خواهند

بود (۲۱) و هردیك در اُورشَلیمْ و دریَهوداه مقدّسِ خداوندِ لشکرها خواهند بود و تماميء ذبح کنندهگان
آمده از ایشان خواهند گرفت و در آنها خواهند پخت و در آن روز بارِ دیگر کَنعَنِي درخانهء خداوند
لشکرها یافت نخواهد شد *

کتاب مَلاکِيء پیغمبر

مشتمل بر چهار فصل

(فصلِ اوّل مشتمل برچهارده آیه)

(۱) بارِکلامِ خداوند به اِسْرائیْل بواسطهء مَلاکِيْ اینست * (۲) خداوند میفرماید که شمارا دوست داشتم
امّا گفتید که به چه چیز مارا دوست داشتي خداوند میفرماید که آیا عِیسُو برادرِ یَعقوبْ نبود و لکن من
یَعقوبْرا دوست داشتم (۳) و عِیسُورا بغض نمودم و کوههایش‌را ویران و میراثش‌را محلِّ گرگانِ بیابان
گردانیدیم (۴) و از اینکه اِدوم میگوید اگرچه خراب شویم مع هذا برگشته خرابیهارا بنا خواهیم کرد خداوندِ
لشکرها چنین میفرماید که اگر بنا نمایند من سرنگون خواهم کرد و بایشان گفته میشود که سرحدّ شرارت و
قومي که خداوند عليٰ الدّوام برایشان غضبناك است اینست (۵) و چشمانِ شما دیده خواهید گفت که
خداوند از سرحدِ اِسْرائیْل متعظّم بادا * (۶) پسر پدرِ خود و بندهء آقاي خودرا محترم میدارد پس بشما
خداوندِ لشکرها میفرماید که اگر پدر باشم عزّت از براي من درکجا و اگر آقا باشم خشیت از من کو اي
کاهناني که اسمِ مرا تحقیر نموده میگوئید که بچه چیز اسمِ ترا تحقیر نموده ایم (۷) نانِ ملوّث‌را بر مذبحِ من
تقریب نموده میگوئید که بچه چیز ترا ملوّث نمودیم از اینست میگوئید که سفرهء خداوند محقّر است
(۸) پس اگر حیوانِ کوررا از راهِ قرباني تقریب نمائید آیا قبیح نیست و اگر لنگ و یا بیماررا تقریب
نمائید آیا قبیح نخواهد بود خداوندِ لشکرها میفرماید که حال این‌را بواليء خود تقریب نما آیا از تو راضي
خواهد شد و مگر رویت‌را محترم خواهد داشت * (۹) و حال استدعا اینکه خدارا تضرّع نمائید تا آنکه
مارا رحمت فرماید چونکه این از دستِ شما صادرگردیده است خداوندِ لشکرها میفرماید که آیا روي
شمارا محترم خواهد داشت (۱۰) کاشکي یکي از شما درهارا به بندد تا آنکه قربانگاهِ مرا عبثاً افروخته
نسازید خداوندِ لشکرها میفرماید که از شما بمن بهجتي نیست و از دست شما هدیّه‌را قبول نخواهم کرد
(۱۱) زیرا که از مطلعِ آفتاب اليٰ مغربش اسمِ من درمیانِ طوائف عظیم خواهد بود و درهرمکان باسمِ
من بخور و هدیّهء طاهر تقریب کرده خواهد شد زانرو خداوندِ لشکرها میفرماید که اسمِ من درمیانِ طوائف

عظیم خواهد بود * (۱۲) امّا شما آن‌را ملوّث میسازید چونکه میگوئید که سفرهء خداوند ملوّث است و میوه‌اَش و اطعمه‌اَش حقیر است (۱۳) و میگوئید که اینك چه زحمت است آری خداوندِ لشکرها میفرماید که بآن نفخه دمیدید و نیز دریده شده و لنگ و بیماررا آوردید بدین منوال هدیّه‌را آوردید پس خداوند میفرماید که آیا این‌را از دستِ شما قبول خواهم کرد (۱۴) پس لعنت بر فریبندهء بادا که باوجودِ یافت شدنِ ذکور درگلّه‌اَش نذرکرده هدیّهء فاسدرا ذبح مینماید زیرا که خداوندِ لشکرها میفرماید که من پادشاهِ بزرگم و اسمَم درمیان طوائف مهیب خواهد بود *

(فصلِ دویم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و حال ای کاهنان این حکم از برای شما است (۲) خداوندِ لشکرها میفرماید که اگر گوش ندهید و دلتان‌را بوصفِ جلالِ اسمِ من مشغول نسازید لعنت‌را بشما فرستاده برکتهای شمارا مادّهء لعنت خواهم کرد بلکه هم حالا آنهارا مادّهء لعنت کردم چونکه شما دلهای خودتان‌را بمن مشغول نساخته اید (۳) اینك من کِشت‌شده‌های شمارا ضائع خواهم گردانید و سرگین‌را بر رویهای شما یعنی سرگینِ اعیادِ شمارا بر شما خواهم پاشید و [شرارتِ شما] شمارا بآن خواهد کشید (۴) خداوندِ لشکرها میفرماید نظر بعهدِ من با لِیوِیْ خواهید دانست که این حکم‌را بشما فرستاده ام * (۵) عهدِ حیات و سلامتِ من با او بود و آن‌را بسببِ ترسی که از من داشت باو بستم تا آنکه از اسمِ من خشیت بورزد (۶) شریعتِ حقّ در دهانَش بود و بی انصافی در لبهایش یافت نشد با اخلاص و راستی با من سلوك نمود و بسیاری‌را از عصیان راجع گردانید (۷) زیرا که لبهای کاهن باید که دانش‌را حفظ نماید تا آنکه شریعت از دهانَش جُستجو کرده شود چونکه رسولِ خداوندِ لشکرها اوست * (۸) امّا شما از راه منحرف گردیده بسیاری‌را در شریعت لغزان گردانیدید خداوندِ لشکرها میفرماید که عهدِ لِیوِیْ‌را شکستید (۹) بنابراین من نیز شمارا در نظرِ تمامیءِ اقوام حقیر و پست خواهم گردانید بنهجی که شما راه‌هایم‌را منظور نداشته در شریعت طرف گیری نمودید * (۱۰) آیا همگیءِ ماهارا پدر یکی نیست و مگر ماهارا یك خدا نیافریده است پس چرا عهدِ پدرانِ خودرا پلید نموده بهمدیگر خیانت می‌ورزیم * (۱۱) یِهُوداْه خیانت می‌ورزد و مکروهی در اِسْرائِیْل و اُوْرِشَلِیْم صادر است زیرا که یِهُوداْه تقدّسی که خداوند دوست میداشت پلید کرده دخترِ خدای بیگانه‌را تزویج نمود (۱۲) خداوند کسی که این‌را عمل مینماید هم پیشوا و هم جواب دهنده‌را از چادرهای یَعْقُوبْ منقطع خواهد نمود و هم کسی‌را که هدیّه بخداوندِ لشکرها تقریب مینماید (۱۳) و ثانیاً این‌را بجا می آورید مذبحِ خداوندرا به اشك وگریه و ناله میپوشانید بنهجی که بارِ دیگر بهدیّه نظر نکرده از دستِ شما برضامندی چیزی قبول ننماید (۱۴) و میگوئید که از چه سبب علّت اینکه خداوند درمیانِ تو و زنِ جوانیَّت که باو خیانت ورزیدهء شاهد است و حال اینکه او همدمِ تو و زَنِ همعهدِ تُست (۱۵) و با وجودی که بقیّهء روح با او بود آیا یکی‌را نیآفرید وچرا یکی‌را بوجود آورد سبب اینکه جویای دریّهء خدائی است شما از روحِ خودتان با

حذر باشید و بزنِ جوانيِءِ خود خیانت مَوَرز (١٦) زیرا که خداوند خداي إِسْرائِيْلْ میفرماید که طلاق
دهنده‌را بغض مینماید و هم کسي که ظلم لباسِ اورا مستور میسازد فرموده‌ء خداوندِ لشکرها همین است پس
از روحِ خودتان با حذر بوده خیانت مَوَرزید * (١٧) خداوندرا بکلماتِ خودتان بیزار گردانیدید و شما
میگوئید که درچه باب اورا بیزارگردانیده ایم از اینست که میگوئید هرکسي که بديرا بجا مي‌آورد در نظرِ
خداوند نیکو است و او از ایشان خورسند است و یا اینکه خدائي که حکم نماید درکجاست *

(فصلِ سیوم مشتمل برهجده آیه)

(١) اینك رسولِ خودرا خواهم فرستاد و او در برابرم راه‌را آماده خواهد ساخت و خداوندي که متفحّص اید
یعني رسولِ عهدي که از او مبتهج اید بناگهان بهیکلش خواهد آمد خداوندِ لشکرها میفرماید که اینك
مي‌آید (٢) وکیست که روزِ ورودش‌را متحمّل تواند شد و حینِ ظهورش کیست که به ایستد زیرا که او
مثلِ آتشِ قال‌گر و مانندِ صابونِ گازران است (٣) و مثلِ قال‌گر و مُصفّيِ کننده‌ء نقره نشسته پسرانِ
لِیْوِيْرا مُصفّي خواهد کرد و ایشانرا مانندِ طلا و نقره خالص خواهد نمود تا آنکه بصداقت هدیّه‌را بخداوند
تقریب نمایند * (٤) و هدیّه‌ء یِهُوْداهْ و أُوْرِشَلِیْمْ بخداوند مانندِ ایّامِ قدیم و مثلِ سالهاي پیشین مقبول
خواهد افتاد (٥) خداوندِ لشکرها میفرماید که من بجهةِ حکومت نزدِ شما قربت میجویم و برضدِّ ساحران و
زناکاران و بدُروغ سوگند خورنده‌گان و کساني که مُزدِ مُزدورانرا غصب نموده بیوه‌زن و یتیم‌را ظلم
مینمایند و حقِّ غریب‌را برمیگردانند و از من نمیترسند شاهدِ چالاك خواهم بود (٦) زیرا منکه خداوندم
تغییر نمي‌نمایم بنابراین شما که پسرانِ یَعْقُوْبْ اید باتمام نرسیده اید * (٧) از ایّامِ پدرانِ خودتان از
فرائضِ من بُعد ورزیده آنهارا منظور نداشته اید خداوندِ لشکرها میفرماید که بمن رجوع نمائید که من هم
بشما رجوع خواهم کرد * امّا شما میگوئید که در چه باب باید رجوع نمائیم (٨) آیا انسان بخدا تواند
خُدعه نماید و حال اینکه شما بمن خُدعه نمودید و میگوئید که بچه چیز ترا خُدعه نموده ایم درعشر و
هدیّها (٩) شما بلعنت ملعون اید چونکه شما کلِّ این طوائف مرا خُدعه نمودید * (١٠) خداوندِ لشکرها
میفرماید که تماميِءِ عُشرهارا بمخزنِ خانه بیاورید تا آنکه در خانه‌ام آذوقه باشد و حال مرا با این امتحان
نمائید که آیا پنجره‌هاي آسمانهارا از براي شما نخواهم کشود و بشما برکت‌را نخواهم ریخت بحدّي که از
برایش جائي کفایت ننماید (١١) و خداوندِ لشکرها میفرماید که بجهةِ شما خورنده‌را عتاب خواهم کرد که تا
میوه‌ء زمینِ شمارا ضائع نکند و تاكِ شمارا درصحرا عاقِرَه نگرداند (١٢) و تماميِءِ طوائف شمارا متبرّك
خواهند خواند زیرا خداوندِ لشکرها میفرماید که شما زمینِ مرغوب خواهید بود * (١٣) خداوند میفرماید که
سخنانِ گستاخانه بر من زدید امّا میگوئید که برضدّت چه حرفها زده ایم (١٤) و میگوئید که * عبادت
نمودنِ بخدا لغو است و اگر اوامرش‌را منظور داریم و درحضورِ خداوندِ لشکرها سیاه‌پوش گردش نمائیم مارا
چه فائده است (١٥) و حال متکبّرانرا متبرّك میخوانیم و شرارت پیشه‌گان استوار اند اگرچه خدارا امتحان

نمايند رهائي مييابند (۱٦) آنگاه متّقيانِ خداوند بهمديگر متكلّم شدند و خداوند توجّه نموده شنيد و از
براي متّقيانِ خداوند که اسمش را تفکّر مينمودند در حضورش کتاب تذکرهٔ مرقوم شد (۱۷) و خداوند
لشکرها ميفرمايد که در روزي که خاصّانم را جمع مينمايم از آنِ من خواهند شد و ايشانرا مرحمت خواهم
فرمود مانندِ کسي که پسرِ خودرا که باو خدمت نموده است مرحمت فرمايد (۱۸) آنگاه برگشته در
ميانِ صادق و شرير و در ميانِ عبادت کنندهٔ خداوند و کسي که اورا عبادت نمي نمايد فرق را
خواهيد ديد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر شش آيه)

(۱) زيرا اينک روزي که تنورآسا ميسوزد خواهد آمد و تمامي متکبّران و همگيِ شرارت پيشگان کاه
خواهند گرديد و خداوندِ لشکرها ميفرمايد روزي که مي‌آيد ايشانرا خواهد سوزانيد چناني که از براي
ايشان نه ريشه و نه شاخه وا خواهد گذاشت * (۲) امّا از براي شما که از اسمم خشيت مي‌ورزيد آفتابِ
صداقت و علاج در پرتوهايش طلوع خواهد نمود و شما بيرون آمده مانندِ گوسالهاي از آخور جست
و خيز خواهيد کرد (۳) و شريرانرا پايمال خواهيد کرد زيرا خداوندِ لشکرها ميفرمايد در روزي که اينرا بجا
مي‌آورم ايشان در زيرِ کفِ پايهاي شما خاکستر خواهند شد * (۴) تورية بندهٔ من موسي را بخاطر آوريد
که آنرا با فرائض و احکامش بجهة تمامي اِسرائيل در حوريب باو مأمور داشتم (۵) اينک من بشما
پيش از ورودِ روزِ عظيم و مهيبِ خداوند ايلياه پيغمبر را خواهم فرستاد (٦) و او دلِ پدرانرا به پسران
و قلبِ پسرانرا به پدران مائل خواهد گردانيد مبادا که آمده زمين را بلعنتي بزنم *

كتاب المقدس

وهو

كتب العهد الجديد خداوند و رهاننده ما

عيسى مسيح

که آنرا

افضل الفضلاء المسيحيه هنري مرتن قسيس انكليسي
از اصل زبان يوناني بزبان فارسي
ترجمه نمود

اجراى هفتم

بفرمان المجمع المشهور به بريطش اند فرن بيبل سسيتي

۱۸۷۸

Martyn's Version of the Persian New Testament.
Seventh Edition.

كتابِ انجيلِ متّي

مشتمل بر بيست و هشت باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) نَسَب نامهٔ عيسيِ مسيحِ پسرِ داؤدِ پسرِ اِبراهيم * (۲) اِبراهيم پدرِ اِسحق و اِسحق پدرِ يعقوب و
يعقوب پدرِ يهوداه و برادرانِ او بود (۳) و يهوداه پدرِ پرِص و زرح بود از تامار و پرِص پدرِ حِصرون
و حِصرون پدرِ آرام (۴) و آرام پدرِ عَميناداب و عَميناداب پدرِ نحشون و نحشون پدرِ سلمون (۵) و سلمون
پدرِ بوعز است از راحاب و بوعز پدرِ عوبيد است از روت و عوبيد پدرِ يشي (۶) و يشي پدرِ داؤدِ
مَلِك * و داؤدِ مَلِك پدرِ سليمان از وي كه زنِ اوريّاه بود (۷) و سليمان پدرِ رحبعام و رحبعام پدرِ اَبياه
و اَبياه پدرِ آسا (۸) و آسا پدرِ يهوشافاط و يهوشافاط پدرِ يورام و يورام پدرِ عوزياه (۹) و عوزياه پدرِ يوثام
و يوثام پدرِ آحاز و آحاز پدرِ حزقياه (۱۰) و حزقياه پدرِ منسّه و منسّه پدرِ آمون و آمون پدرِ يوشياه
(۱۱) و يوشياه پدرِ يكنياه و برادرانش در زمانِ انتقال به بابل است * (۱۲) و پس از انتقال به بابل
يكنياه پدرِ شئلتي ئيل و شئلتي ئيل پدرِ زربّابل است (۱۳) و زربّابل پدرِ اَبيهود و اَبيهود پدرِ
اِلياقيم و اِلياقيم پدرِ عازور (۱۴) و عازور پدرِ صادوق و صادوق پدرِ آكيم و آكيم پدرِ اِليهود (۱۵) و
اِليهود پدرِ اِلعازار و اِلعازار پدرِ متّان و متّان پدرِ يعقوب (۱۶) و يعقوب پدرِ يوسفِ شوهرِ مريم است كه
عيسيِ الموسوم بمسيح از او زائيده شد (۱۷) پس تمامِ طبقات از اِبراهيم تا داؤد چهارده طبقه باشد و از
داؤد تا بزمانِ انتقال ببابل نيز چهارده طبقه و از زمانِ انتقال ببابل تا بمسيح چهارده طبقه * (۱۸) و
متولّد شدنِ عيسيِ مسيح باين طريق بوده است كه چون مادرِ او مريم به يوسف منسوب شده بود قبل
از آنكه با هم آمده باشند يافته شد كه از واسطهٔ روحُ القدس حامله بود (۱۹) و از آنجا كه شوهرِ او
يوسف مردي بود عادل و نخواست كه اورا عبرت نمايد بخاطرش رسيد كه وي‌را به پنهاني رها كند
(۲۰) و هم بر اين انديشه مي‌بود كه فرشتهٔ از جانبِ خداوند خودرا در خواب بر او نمود و گفت كه
اي يوسف پسرِ داؤد از گرفتنِ زنِ خود مريم مترس زيرا كه آنچه در او موجود شده است از روحُ القدس
است (۲۱) و او پسري خواهد زائيد و تو اسمش‌را عيسي خواهي نهاد از آنجا كه او قومِ خودرا از گناهانِ
ايشان نجات خواهد داد (۲۲) و اين همه براي آن واقع شد كه كامل شود آنچه از خداوند بواسطهٔ

پیغمبر گفته شده بود که میگفت (۲۳) اینك دختر باکرهٔ آبستن خواهد شد و پسریرا خواهد زائید و
نام اورا عمانوئیل خواهد خواند که ترجمه‌اش این است که خدا با ماست (۲۴) پس یوسف از خواب
بیدار شده آن چنان که فرشتهٔ خدا باو گفته بود رفتار نمود و زن خودرا نزد خویش خواند * (۲۵) و باوی
نزدیکی نکرد تا آنکه پسر نخستین خودرا زائید پس اورا عیسی نام نهاد *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و عیسی چون در بیت‌لحم یهودیه در زمان هیرودیس شاه زائیده شد ناگاه مجوسی چند از ناحیهٔ
مشرق باورشلیم آمده (۲) گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زانکه ما ستارهٔ اورا در طرف
مشرق دیده ایم و از بهر آنکه اورا بپرستیم آمده ایم (۳) چون که هیرودیس شاه این سخن‌را شنید خود
و همگیِ اورشلیم با وی ترسان شدند (۴) پس همهٔ کاهنان بزرگ و نویسندگانِ قوم‌را باهم خواند
و از آنها استفسار کرد مسیح در کجا زائیده باید شد (۵) گفتندش در بیت‌لحم یهودیه از آنجا که از
پیغمبر چنین نوشته شده است (۶) و تو ای بیت‌لحم سر زمین یهوداه در میان بزرگان یهوداه کوچك
نیستی زیرا که از میان تو پیشوائی خواهد آمد که مر قوم من اسرائیل‌را رعایت خواهد نمود (۷) آنگاه
هیرودیس بپنهانی مجوسیان‌را نزد خویش خوانده زمان ظهور ستاره‌را از ایشان استفسار نمود (۸) پس
ایشانرا به بیت‌لحم فرستاده گفت بروید و از حالات آن طفل اطلاع تمام بهم رسانید و چون اورا در
یافته باشید مرا مطلع سازید تا من نیز آمده اورا پرستش کنم (۹) ایشان گفتهٔ پادشاه‌را شنیده رو براه
نهادند و ناگاه ستاره که در ناحیهٔ مشرق دیده بودند در پیش رویشان میرفت تا آنکه آمده بر جائی
که طفل بود ایستاده شد (۱۰) پس چون ستاره‌را دیده بودند در انتهای غایت خرسند گشتند (۱۱) و
داخل در خانه شده طفل‌را با مادر وی مریم یافتند پس [بزمین] افتاده اورا سجود کردند و مخازن خودرا
گشوده از طلا و کندر و مر باو پیشکش گذرانیدند (۱۲) و از آنجا که در خواب ملهم شده بودند که
بنزد هیرودیس باز گشت نکنند پس از راه دیگر بوطن خود بر گشتند * (۱۳) و چون که باز گشت نموده
بودند ناگاه فرشتهٔ خداوند خودرا در خواب به یوسف نموده گفت برخیز و طفل و مادرش‌را بگیر و
بمصر فرار نما و در آنجا باش تا تورا خبر دهم زیرا که هیرودیس طفل‌را جستجو خواهد کرد تا اورا بکشد
(۱۴) پس برخاسته طفل و مادرش‌را شبانگاه برداشت و روانه بمصر شد (۱۵) و تا وفات هیرودیس
در آنجا می‌بود تا کامل شود آنچه از خداوند بواسطهٔ پیغمبر گفته شده بود که میگفت فرزند خودرا از
مصر طلب کرده ام * (۱۶) و چون هیرودیس ملاحظه کرد که مجوسیان اورا استهزا نموده بودند بشدت
غضبناك شد پس فرستاده همهٔ اطفال بیت‌لحم و همهٔ توابع آن‌را از دو ساله و کمتر از آن مقارن زمانی
که از مجوسیان بدقت آگاهی یافته بود بقتل رسانید (۱۷) آنگاه کامل شد آنچه از یرمیاه پیغمبر گفته
شده بود که میگفت (۱۸) در رامه آوازی شنیده شد از زاری و گریه و فغان بسیار که راحیل بر فرزندان

خود مي گريست و از تسلي كناره ميجست چرا كه پيدا نبودند * (۱۹) پس چون هيروديس وفات يافته
بود ناگاه فرشتهء خداوند در خواب خودرا به يوسف در مصر نمود (۲۰) و گفت برخيز و طفل و مادرش‌را
بگير و بمرزوبوم اسرائيل روانه شو زيرا آناني كه دشمن جان طفل بودند وفات يافتند (۲۱) پس برخاست
و طفل و مادرش‌را برداشت و بمرزوبوم اسرائيل آمد (۲۲) و چون شنيد كه اركلاوس در يهوديه
تسلط يافته بر جاي پدر خود هيروديس [نشسته است] از رفتن بآنسو ترسان گشت و در خواب ملهم
شده بنواحيء جليل انعطاف نمود (۲۳) و در بلدي كه نام آن ناصرة است آمده ساكن شد تا آنچه
بواسطهء پيغمبران گفته شده بود كامل شود كه به ناصري موسوم خواهد شد *

(باب سيوم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) اندر آن ايام يحيىء تعميد دهنده در بيابان يهوديه ظاهر گشت و وعظ مي نمود * و مي گفت (۲) كه
توبه كنيد كه مملكت آسمان نزديك است (۳) زيرا كه همين است آنكه بواسطهء اشعياء پيغمبر مذكور
شده بود كه مي گفت در بيابان آواز فرياد كنندهء ايست كه طريق خداوندرا مهيا سازيد و راههايش‌را درست
گردانيد (۴) و خود يحيي‌را لباس از پشم شتر بود و كمربند چرمي گرد كمرش مي بود و خوراك وي از ملخ و
عسل بري ميبود * (۵) آنگاه [ساكنان] اورشليم و جميع يهوديه و تمام آن مرزوبوم كه حواليء اردن
است بنزد وي آمدند (۶) و بگناهان خود اعتراف كرده در اردن غسل تعميد از او مي يافتند (۷) و چون
مشاهده كرد كه جمعي از فريسيان و صادوقيان از بهر غسل تعميد وي مي آمدند بايشان گفت كه اي
افعي زادهها كيست آنكه شمارا خبر داده است كه از غضب آينده گريزيد (۸) حال ثمرات مناسب توبه
بياريد (۹) و در دلهاي خود انديشه مكنيد كه مارا ابراهيم پدر است زيرا كه من بشما ميگويم كه خداي
قادر است كه ابراهيم‌را ازين سنگها فرزندان بر انگيزاند (۱۰) و حال آنكه تيشه بر بيخ درختان گذاشته شده
است پس هر درختي كه ثمرهء نيكو ندارد بريده و در آتش افكنده شود (۱۱) من شمارا از بهر توبه بآب
غسل ميدهم اما آنكه پس از من مي آيد از من تواناتر است چنانكه من لائق برداشتن نعلين او نيستم او
شمارا بروح القدس و آتش غسل خواهد داد (۱۲) اوست آنكه طبقي در دست خود مي دارد و خرمن گاه
خودرا بر سبيل كمال پاك خواهد نمود و گندم خودرا در انبار جمع خواهد نمود و كاه‌را در آتشي كه اطفا
پذير نيست خواهد سوزانيد * (۱۳) آنگاه عيسي از جليل باردن نزد يحيي آمد تا آنكه از وي تعميد يابد
(۱۴) و يحيي اورا ممانعت نمود و گفت بر من لازم است كه از تو تعميد يابم و تو نزد من مي آئي
(۱۵) عيسي در جواب وي گفت كه الحال بگذار كه مارا همين مناسب است تا آنكه همهء راستي بسرحد
كمال رسانيم پس اورا بگذاشت (۱۶) و عيسي غسل تعميد يافته بي تأمل از آب بيرون آمد كه ناگاه آسمان
از بهر وي شكافته شد و روح خدارا ديد كه مانند كبوتري نزول نمود و بر وي فرود آمد (۱۷) وناگاه آوازي از
آسمان رسيد باين مضمون كه اين است فرزند محبوب من كه از او خوشنودم *

(بابِ چهارم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) آنگاه عيسي از قوّتِ روح به بيابان بُرده شد تا اِبْلِيسْ اورا امتحان نمايد (۲) پس چهل شبانه روز روزه
داشته عاقبت‌الْأمر گرسنه گرديد (۳) آنگاه امتحان كننده نزدِ وَيْ آمده گفت كه اگر فرزندِ خدائي بفرما تا اين
سنگها نان شود (۴) درجواب گفت نوشته شده است كه انسان نه بمحضِ نان زنده خواهد بود بلكه بهر
كلمهٔ كه از دهانِ خدا صادر گردد * (۵) آنگاه اِبْلِيسْ ببلدهٔ مقدّسه بُرَدَش و بر كنگرهٔ هيكلَش ايستاده
نمود (۶) و باوگفت اگر فرزندِ خدا هستي خودرا بزير انداز از آنكه نوشته شده است كه او ملائكهٔ
خودرا از بهرِ تو فرمان مي دهد كه ايشان ترا بر دست‌هاي خود بر مي دارند مبادا پايَت‌را بر سنگي بزني
(۷) عيسي باوگفت كه نيز مكتوب است كه آن خداوندگاري‌را كه خداي تُست تجربه مكن * (۸) بارِ ديگر
شيطان اورا بكوهِ بسيار بلندي بُرد و تمامئ ممالكِ دنيا و جلالِ آنهارا بر وَيْ نشان داد (۹) و به او گفت
همهٔ اين اشياءرا بتو خواهم بخشيد اگر [بزمين] افتاده مرا سجده نمائي (۱۰) آنگاه عيسي بوي گفت دور
شو اي شيطان كه مسطور است اينكه آن خداوندگاريرا كه خداي تُست پرستش بكن و غيراورا عبادت مكن
(۱۱) پس اِبْلِيسْ اورا بگذاشت كه ناگاه ملكي چند آمده خدمتَش كردند * (۱۲) و چون كه عيسي
استماع نمود كه يَحْيِي گرفتار شده بجَلِيْلْ بازگشت نمود (۱۳) و ناصِرَةْرا رها كرده در كَپِرناحُومْ از كنارِ
دريا بسمتِ زِبُولُونْ و نَفْتالِيْ آمده ساكن شد (۱۴) تا كامل شود آنچه بواسطهٔ اِشَعْياهْ پيغمبر گفته
شده بود كه مي گفت (۱۵) ارضِ زِبُولُونْ و زمينِ نَفْتالِيْ از راهِ دريا آن طرفِ اَرْدَنْ كه جَلِيْلِ قبائل
است (۱۶) آن گروهي كه در ظلمت نشسته بودند نورِ عظيمي‌را مشاهده نمودند و بر آن‌ها كه در نشيمن و
ظلمتِ مرگ نشسته بودند روشني درخشان گرديد (۱۷) از آن روز عيسي شروع نمود به ندا كردن و گفتن
كه توبه كنيد كه مملكتِ آسمان نزديك است * (۱۸) و در آن حالتي كه عيسي بر كنارِ درياي جَلِيْلْ
گردش مي‌كرد دو برادررا يعني شِمْعُونِ مسمّي بپِطْرُسْ و برادرِ او اَنْدْرِيَاسْ‌را ديد كه دام در دريا
مي‌انداختند از آنجا كه ماهي‌گير بودند (۱۹) پس بآن‌ها گفت در عقبِ من بيائيد كه من شمارا آدم‌گير
مي‌كنم (۲۰) بي تأمّل دامهارا رها كردند و از پيِْ او روان شدند (۲۱) و از آنجا پيش رفته دو برادرِ
ديگررا يعني يَعقُوبْ ابنِ زِبِدِيْ و برادرِ او يُوحَنّارا ديد كه دركشتي با پدرِ خود زِبِدِيْ نشسته و دام‌هاي
خويش‌را اصلاح مي‌كردند آنهارا طلب نمود (۲۲) ايشان بسرعت سفينه و پدرِ خودرا ترك نموده درعقبِ او
روان شدند * (۲۳) وعيسي در همهٔ جَلِيْلْ گشته در مجامعِ آنها تعليم مي‌كرد و به بشارتِ ملكوت اعلام
مي‌نمود و از هرقسمِ مرضي و هرنوع رنجي كه در آن مردم بود شفا مي بخشيد (۲۴) و آوازهٔ وَيْ در تمام
سر زمينِ صُورِيَّهْ پيچيد و مجموعِ خداوندانِ امراض كه به رنجها و دردهاي مختلفه مبتلا بودند و مجانين و
مصروعين و فالجين‌را نزدِ وَيْ آوردند و آن‌هارا شفا بخشيد (۲۵) و جماعتِ بسياري از جَلِيْلْ و مدائنِ عَشْرْ
و اُورِشَلِيْمْ و يَهُودِيَّهْ و آن طرفِ اَرْدَنْ به تعاقبِ وَيْ روان شدند *

(باب پنجم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(۱) و چونکه آن طوائف‌را مشاهده نمود بر بالاي کوهي برآمد و چون نشسته بود شاگردانِ ويْ نزدش
حاضر شدند (۲) پس لبِ خودرا بتکلّم کُشاده ایشانرا تعلیم نمود وگفت * (۳) خوشحالِ آنان که در روح
مسکین اند زیرا که ملکوتِ آسمان از آنِ آنهاست (۴) خوشحالِ آنان که حزین هستند بجهةِ آنکه
تسلّي خواهند یافت (۵) خوشحالِ افتاده‌گان از آنکه وارثِ زمین خواهند شد (۶) خوشحالِ آنان که
گرسنه و تشنهٔ راستي اند که سیر خواهند گردید (۷) خوشحالِ ترحّم کننده‌گان که ترحّم کردهٔ خواهند شد
(۸) خوشحالِ پاکدلان که ایشان خدارا خواهند دید (۹) خوشحالِ صلح‌کننده‌گان از آنجا که فرزندانِ خدا
خواندهٔ خواهند شد (۱۰) خوشحالِ آنان که از براي راستي زحمت مي‌کشند بسببِ آنکه مملکتِ
آسمان از آنِ آنهاست (۱۱) خوشحالِ شما چون شمارا فحش دهند و زحمت رسانند و کاذبانه هر قسمِ
سخنانِ ناشایسته در حقِّ شما از بهرِ من گویند (۱۲) شاد باشید و وجد نمائید که اجرِ شما بر آسمان عظیم
است که بهمین طریق انبیائي‌را که پیش از شما بودند زحمت دادند * (۱۳) شمائید نمکِ زمین و هرگاهٔ
نمک فاسد بشود بکدام چیز نمکین خواهد گردید بلکه مصرفي ندارد جز آنکه بیرون افکندهٔ شود و
پایمالِ مردم گردد (۱۴) شمائید روشنيءِ عالم شهري که بر بالاي کوه بنا شدهٔ باشد پنهان نمي تواند شد
(۱۵) و هرگز چراغِ افروخته‌را در زیرِ پیمانهٔ نگذارند بلکه بالاي چراغدان نهند آنگاه بهمهٔ کساني که
در آن خانه اند روشنائي بخشد (۱۶) باید که روشنيءِ شما بر مردم چنان تجلّي نماید تا آنکه اعمالِ حسنهٔ
شمارا به بینند و اسمِ پدرِ شمارا که در آسمان است تمجید نمایند * (۱۷) تصوّر مکنید که من از بهرِ
ابطالِ توریت و رسائلِ انبیا آمدهٔ ام از جهةِ ابطال نه بلکه بجهةِ تکمیل آمدهٔ ام (۱۸) که راست بشما
مي‌گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزهٔ یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه زائل نخواهد گشت
تا آنکه همه کامل نشود (۱۹) پس هرکسي که یک حکم از این احکامِ صغاررا سُست نماید و مردم‌را بهمان
معني تعلیم نماید در ملکوتِ آسمان صغیر شمردهٔ خواهد شد امّا هرکسیکه بعمل آورد و تعلیم نماید در
مملکتِ آسمان کبیر خواندهٔ خواهد شد (۲۰) زیرا که بشما مي‌گویم تا اتّقاي شما بر اتّقاي کاتبان
و فَرِیسیان نیفزاید بهیچ نحو داخلِ ملکوتِ آسمان نخواهید شد * (۲۱) شنیدهٔ اید که بمتقدّمین گفته
شدهٔ است که قتل مکن و هرکسي که قتل کند مستوجبِ قضا خواهد شد (۲۲) لیکن من بشما مي‌گویم که
هرکسي که بر برادرِ خود بي سبب غضب نماید مستلزمِ قضا خواهد گشت و هرکسي که ببرادرِ خود راکا
گوید مستلزمِ شورا خواهد گردید امّا هرکس که به برادرِ خود احمق بگوید مستحقِّ آتشِ دوزخ خواهد بود
(۲۳) پس اگر هدیّهٔ خودرا در قربانگاه بیاوري و در آنجا بخاطرت آید که برادرِ تو از تو گله‌مند است
(۲۴) هدیّهٔ خودرا پیشِ قربانگاه رها کن و رفته اوّل با برادرِ خود صلح کن بعد از آن آمدهٔ هدیّهٔ
خودرا بگذران (۲۵) با مدّعيءِ خود تا با او در راه هستي بزودي صلح نما مبادا که آن مدّعي تورا حوالهٔ

قاضي نمايد و قاضيت بسرهنگ سپارد و در زندان افکنده شوي (۲۶) بتحقيق که با تو ميگويم
تا فلسِ آخريرا ادا ننمائي بهيچ وجه از آن مکان بيرون نخواهي رفت * (۲۷) شنيده ايد که بارباب زمانِ
سلف گفته شده است که زنا مکن (۲۸) ليکن من بشما ميگويم هر کسي که بر زني از روي خواهش نظر
اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا نموده است (۲۹) پس اگر چشمِ راستِ تو تورا بلغزاند
قلعش کن و از خويشتن برافکن از اين جهة که تورا سودمندتر آن است که يک عضوي از اعضاي تو تباه
شود و تمامِ جسدت در دوزخ افکنده نشود (۳۰) و اگر که دستِ راستِ تو تورا بلغزاند قطعش کن
و از خويشتن برانداز زيرا که از براي تو فائده مندتر آن است که يک جزوي از اجزاي تو تباه گردد و
همگيء بدنت در جهنّم انداخته نشود * (۳۱) گفته شده است که هر کسي که زن خودرا مفارقت نمايد خطّ
طلاق را باو بدهد (۳۲) ليکن من بشما ميگويم که هر کس که منکوحهء خودرا بغيرِ علّتِ زنا جدا گرداند
اورا بزنا کردن برانگيزد و هر کس که آن مطلّقه را در نکاح خود آورد مرتکبِ زنا ميشود * (۳۳) باز
شنيده ايد که باهلِ ايّامِ سابق گفته شده است که بکذب سوگند مخور بلکه سوگندهاي خودرا به خداوند
وفا کن (۳۴) ليکن من بشما ميگويم مطلقا قسم نبايد خورد نه بآسمان از آنکه کرسيء خداست (۳۵) و
نه بزمين زيرا که مطرحِ قدمِ اوست و نه باورشليم بنابر آنکه مدينهء ملکِ عظيم است (۳۶) و نه بسرِ
خود سوگند ياد کن زيرا که نمي تواني يک مويرا سفيد يا سياه نمائي (۳۷) ليکن بگذاريد که مکالمهء شما
به آري آري و نَي نَي واقع شود بجهةِ آنکه هرچه از آن زياده تر است از شرير است * (۳۸) شنيده ايد که
گفته شده است که چشمي عوضِ چشمي و دنداني بَدَلِ دنداني (۳۹) ليکن من بشما ميگويم که با شرير
مقاومت مکنيد بلکه هر کس که به رخسارهء راستِ تو طپانچه زند رخسارهء ديگررا بسوي او بگردان (۴۰) و
اگر کسي بخواهد که بر تو ادّعا نمايد و خواهد که پيراهنت را اخذ نمايد قبايت را نيز از بهرِ وَي ترک کن
(۴۱) و هر کس که تورا برفتنِ يک ميل راه مجبور نمايد دو ميل با وَي ساعي باش (۴۲) هر کسي که از تو
سؤال کند باو به بخش و از آنکه قصدِ قرض از تو دارد بر مگرد * (۴۳) شنيده ايد که گفته شده است
دوستِ خويش را محبت کن و دشمنِ خويش را بغض نما (۴۴) ليکن من بشما ميگويم که اعداءِ خودرا دوست
بداريد و از براي آنها که بر شما لعن ميکنند برکت طلبيد و با آنانيکه شمارا عداوت مي نمايند احسان
کنيد و از بهرِ آنها که شمارا فحش ميدهند و زحمت مي نمايند دعا کنيد (۴۵) تا پدرِ خودرا که در
آسمان است فرزندان باشيد زيرا که او آفتابِ خودرا بر بدان و نيکان طالع مي نمايد و بارانِ خودرا بر
عادلان و ظالمان مي فرستد (۴۶) که اگر آنهارا دوست داريد که شمارا دوست مي دارند چه اجر خواهيد
يافت آيا عشّاران چنين نميکنند * (۴۷) و اگر بر برادرانِ خود فقط سلام مي نمائيد از ديگران چه افزون
کرده ايد آيا عشّاران چنان نمي نمايند (۴۸) پس کامل باشيد چنانچه پدرِ شما که در آسمان است
کامل است *

[illegible]
[illegible]

(باب ششم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(۱) احتياط كنيد تا صدقهء خود را پيش روي مردم ندهيد كه آنرا ببينند و الا نزد پدر خود كه
در آسمان است اجر نخواهيد داشت (۲) پس هرگاه كه صدقه مي دهي پيش خود در كرنا منواز چنانكه
رياكاران در جامع و بازارها مي كنند تا آنكه در نزد مردم محترم گردند بشما راست مي گويم كه اجر
خود را تمام تحصيل نموده اند (۳) بلكه چون صدقه مي دهي بايد كه دست چپت از آنچه دست راست
تو مي كند خبردار نشود (۴) تا صدقهء تو در خفا باشد و پدر تو كه در خفا مي بيند علانيه ترا جزا
خواهد داد (۵) و چون نماز گذاري همچو رياكاران مباش زيرا كه ايشان خوش دارند كه در جامع
و سر كوچها ايستاده نماز گذارند تا آنكه در نظر مردم باشند بشما راست مي گويم كه آنها اجر خود را
يافتند (۶) ليكن تو چون نماز مي كني در حجرهء خود داخل شو و در را محكم بسته پدر خود را كه در
خفاست نماز بگذار و پدر تو كه نهاني مي بيند ترا آشكارا جزا خواهد داد (۷) ليكن هرگاه كه
نماز كنيد مانند مردم قبائل كلمات زائده مگوئيد زيرا كه آنها تصوّر مينمايند كه بجهة زياد گفتن ايشان
مسموع خواهند شد (۸) پس مثل آنها مباشيد كه پدر شما بآن چيزها كه شما را ضرور است عالم است
پيش از آنكه از او سؤال نمائيد (۹) پس بر اين طريق دعا نمائيد شما كه اي پدر ما كه در
آسماني نام تو مقدّس باد (۱۰) ملكوت تو بيايد و ارادت تو چنانكه در آسماني است بر زمين نافذ
باد (۱۱) نان روزينهء ما را در اين روز بما به بخش (۱۲) و آن چنان كه قرضداران خود را مي بخشيم قرضهاي
ما را بما به بخش (۱۳) و ما را در معرض آزمايش ميآور بلكه از شرير خلاصي ده زيرا كه ملك و قدرت
و جلال تا ابد از آن تو است آمين (۱۴) كه هرگاه تقصيرات مردم را بايشان به بخشيد پدر آسماني شما
شما را خواهد بخشيد (۱۵) امّا چنانچه جرائم مردم را نه بخشيد پدر شما نيز جرائم شما را نخواهد بخشيد *
(۱۶) چون روزه رويد مانند رياكاران كشيده رو مباشيد كه صورت خويش را متغيّر كنند تا در نظر مردم
روزه دار نمايند بدرستي كه من بشما مي گويم كه ايشان اجر خود را گرفته اند (۱۷) ليكن تو هرگاه روزه
روي سر خود را چرب كن و روي خويش را بشوي (۱۸) تا در نظر مردم روزه دار ننمائي بلكه در
نظر پدر خود كه در خفا ميباشد و پدر نهان بين تو مر ترا آشكارا جزا دهد (۱۹) و در زمين براي خود
گنج مگذاريد جائي است كه بيد و زنگ زيان رسانند و دزدان سوراخ كنند و ببرند (۲۰) بلكه بر
آسمان براي خود گنج نهيد جائيكه نه بيد و نه زنگ زيان نرساند و دزدان سوراخ نه كنند و دزدي نه
نمايند (۲۱) زيرا كه جائيكه خزانهء شما باشد دل شما نيز در آنجا خواهد بود (۲۲) چشم روشنيء جسد
است پس هرگاه چشم تو مجرّد باشد همگيء جسمت روشن خواهد بود (۲۳) ليكن اگر ديدهء تو فاسد
باشد تمام بدنت تاريك خواهد بود پس اگر آن روشني كه در تو هست ظلمت شود چه قدر تاريكي
عظيم خواهد بود (۲۴) هيچ كس دو آقا را خدمت نمي تواند كرد از آنكه با يكي عداوت خواهد كرد

و دیگریرا محبّت و یا بیکی خواهد چسپید و دیگری‌را حقیر خواهد شمرد پس خدا و مَمُونارا عبادت نمی توانید کرد (۲۵) از این جاست که شمارا میگویم از بهرِ حیاتِ خود متفکّر مباشید که آیا چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید و نه از بهرِ جسدِ خود که چه خواهید پوشید آیا که حیات از غذا و بدن از لباس بهتر نیست (۲۶) مرغانِ هوارا ملاحظه نمائید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه در انبار جمع می‌کنند و پدرِ آسمانیء شما آنهارا رزق میرساند آیا که بچندین مرتبه افضل از آنها نیستید (۲۷) آن کیست از شما که بفکر تواند یك ذرع بر قامتِ خود افزاید (۲۸) و دیگر بچه سبب از بهرِ لباس فکر می‌کنید سوسنهای چمن‌را تصوّر نمائید که چگونه بخود می‌بالند با آنکه نه تعب میکشند و نه میریسند (۲۹) و من بشما می گویم که سُلَیْمان هم با همهء جلالِ خود مانندِ یکی از آنها متلبّس نشده بود (۳۰) پس هرگاه که خدا علفِ صحرارا که امروز موجود است و فردا در تنور افکنده شود چنان مخلّع میسازد ای کم اعتقادان آیا که بطریقِ اَوْلیٰ شمارا کسوت نخواهد داد (۳۱) پس در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم (۳۲) از آنکه تمامیء این چیزها است که قبائل طلب می‌کنند و پدرِ آسمانیء شما خبر دارد که بهمهء این چیزها محتاج اید (۳۳) پس اوّل ملکوتِ خدا و عدلش‌را طلب نمائید که همهء این چیزها از برای شما زیاد خواهد شد (۳۴) پس از برای فردا فکر مکنید از آنکه فردا خود در بارهء خویش فکر خواهد نمود و امروزرا اذیّتِ امروز کافی است *

(بابِ هفتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) حکم مکنید تا بر شما حکم نشود (۲) زیرا که بآن طریق که حکم می‌کنید حکم بر شما خواهد شد و بهمان پیمانه که می پیمائید از برای شما پیموده خواهد شد (۳) و چرا آن خس‌را که در چشمِ برادرِ تُست می‌بینی و آن شهتیری که در دیدهء خود داری نمی یابی (۴) و چون است که برادرِ خودرا میگوئی که مرا رخصت ده تا خس‌را از چشمِ تو بیرون کنم و حال آنکه در دیدهء تو شهتیری هست (۵) ای مزوّر اوّل شهتیررا از چشمِ خود بیرون کن آنگاه بکمالِ بینائی آن خس که در چشمِ برادرِ تُست توانی بیرون آورد * (۶) آنچه مقدّس است بسگان مدهید و مرواریدهای خودرا در پیشِ گرازان میندازید مبادا که آنهارا پایمال نمایند و بازگشته شمارا بدرند * (۷) سؤال نمائید که بشما داده خواهد شد تفحّص کنید که خواهید یافت بکوبید [دررا] که از برای شما کُشاده خواهد شد (۸) زیرا هر کسی که سؤال نماید تحصیل نماید و کسی که جستجو نماید یابد و از برای آنکه [دررا] بکوبد کُشاده خواهد شد (۹) کیست از شما که اگر فرزندَش از او نان طلبد اورا سنگ دهد (۱۰) یا اگر ماهی خواهش کند ماری باو بخشد (۱۱) پس هرگاه شما که اشرار اید طریقِ بخشیدنِ چیزهای نیکورا باولادِ خود بدانید پدرِ شما که در آسمان است بچندین مرتبهء افزون‌تر بکسانی که از او سؤال نمایند عطاهای نیکو خواهد نمود * (۱۲) پس هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوك نمائید که همین

است شریعت و رسائل رُسُل * (۱۳) از دَرِ تنگ داخل شوید بجهةِ آنکه فراخ است آن در و وسیع
است آن طریقی که مؤدّی بهلاکت باشد و داخل شوندهگانِ آن بسیار اند (۱۴) زیرا که تنگ است آن
در وصعب است آن راه که بزندهگانی می رساند و یابندهگانِ آن کم اند * (۱۵) از انبیاء کاذب احتیاط
نمائید که نزدِ شما بلباسِ میشی می‌آیند و حال آنکه در باطن گرگانِ درّنده اند (۱۶) آنهارا از ثمراتِ
آنها خواهید شناخت آیا که انگوررا از خار و انجیررا از خسك می چینند (۱۷) هم براین قیاس هر درختِ
خوب میوه‌های نیکو دهد و درختِ پست ثمراتِ فاسد می‌آورد (۱۸) هیچ درختِ خوب نتواند که میوه‌های
بد آورد و نه شجرهء پست تواند که ثمراتِ نیکو آرد (۱۹) هر درخت که ثمرهء نیکو ندهد بُریده و در آتش
افکنده شود (۲۰) غرض آنکه از ثمراتِ آنها مر آنهارا توانید شناخت * (۲۱) نه هر که مرا خداوند
خداوند گوید در ملکوتِ آسمان داخل خواهد گشت بلکه آنکس که ارادهء پدرَم که در آسمان است
بعمل آورد (۲۲) و در آن روز بسا کسانی که بمن خواهند گفت خداوندا خداوندا آیا باسمِ تو نبوّت
ننمودیم و بنامِ تو شیاطین‌را بیرون نکردیم و بنامِ تو خوارقِ عاداتِ بسیار ظاهر نساختیم (۲۳) آنگاه
بایشان خواهم گفت که من شمارا هرگز نمی شناختم از من دور شوید ای بدکاران * (۲۴) بنابراین هر که
این گفتهای مرا استماع نماید و آنهارا بعمل آورد اورا بمردِ دانائی تشبیه خواهم نمود که خانهء خودرا بر
سنگ بنا کرده است (۲۵) پس باران ببارید و سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه حمله
نمودند و خراب نشد از جهة آنکه بر سنگ بنا شده بود (۲۶) و هرکه این کلماتِ مرا گوش کند و بر
آنها عمل نکند بمردِ جاهلی مانَد که خانهء خودرا بالای ریك بنا کرده است (۲۷) پس باران ببارید
و سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و منهدم شد و اندامِ وَی عظیم بود *
(۲۸) و چونکه عیسی این کلمات‌را تمام ساخت آن گروه از تعلیمِ او مبهوت شدند (۲۹) زیرا که ایشانرا
از روی قدرت تعلیم میکرد نه مثلِ نویسندهگان *

(بابِ هشتم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) و چون از کوه بزیر آمد طوائفِ بسیاری از عقبِ او روان شدند * (۲) و ناگاه ابرصی پیش آمده اورا
سجده نمود و گفت خداوندا اگر اراده نمائی مرا طاهر توانی ساخت (۳) عیسی دستِ خودرا دراز نمود و
اورا لمس کرده گفت اراده کردم طاهر باش که فوراً برصِ او زائل شد (۴) پس عیسی باو گفت احتیاط نما
هیچ کس‌را مطّلع مکن بلکه برگرد و خودرا بکاهن نموده آن قربانی‌را که موسی فرموده است بعمل آور تا
شهادتی باشد بجهةِ آنها * (۵) و چونکه عیسی داخلِ کَپِرناحُوم گردید یوزباشی بخدمتَش آمده از وَی
التماس نمود (۶) و گفت خداوندا بدرستی که ملازمِ من بخانه خوابیده و بمرضِ رعشه بشدّتِ اَلَم مبتلا
است (۷) عیسی باو گفت من آمده اورا شفا خواهم بخشید (۸) پس یوزباشی جواب گفت خداوندا [بتحقیق
که] سزاوارِ آن نیستم که در زیرِ سقفِ من آئی بلکه بکلمه تلفّظ کن وبس که ملازمِ من صحّت خواهد

یافت (۹) از آنکه من مردی محکومِ دیگری هستم و لشکریان در تحتِ خود دارم و هرگاه باین شخص
میگویم برو میرود و بدیگری بیا می آید و بملازمِ خود که این کاررا بکن میکند (۱۰) و عیسی این مقولهرا
شنیده تعجّب نموده وبآنها که همراهِ او بودند فرموده براستی که بشما میگویم که این چنین اعتقادِ عظیمیرا
در اسرائیل هم نیافته‌ام (۱۱) و بشما میگویم که بسا کسانی که از مشرق و مغرب خواهند آمد و در
ملکوتِ آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب خواهند نشست (۱۲) و ابنای ملکوت در ظلمتِ بیرونی
افکنده خواهند شد که گریستن و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود (۱۳) پس عیسی بیوزباشی فرمود که
برگرد که بر وفقِ اعتقادِ تو بتو واقع شود در ساعت ملازمِ وی صحّت یافت * (۱۴) و چون که عیسی
بمسکنِ پطرس آمد مادرزنش را دیده افتاده و بمرضِ تپ مبتلا بود (۱۵) پس دستشرا مسّ نموده تپ او
زائل شد آنگاه برخاسته بخدمتِ آنها مشغول گردید * (۱۶) و چون وقتِ شام شد دیوانگانِ بسیاررا بنزد
وی آوردند و بعضِ کلمه ارواحرا از ایشان بیرون کرده همگیرا شفا بخشید (۱۷) تا کامل شود آنچه
بواسطه اشعیاء پیغمبر گفته شده بود که میگفت او خود سستیهای مارا گرفت و او بیماریهارا بر داشت
نمود * (۱۸) و چونکه عیسی ملاحظه نمود که جمعِ کثیری گرداگردِ او هستند فرمان داد تا بجانبِ دیگر
روند (۱۹) که یک کاتبی پیش آمده گفت ای استاد بهر جائی که بروی تورا متابعت خواهم نمود (۲۰) پس
عیسی باو گفت روباهانرا سوراخها و مرغانِ هوارا نشیمنها است و فرزندِ انسانرا جای سرنهادن نیست
(۲۱) و دیگری از شاگردانِ او گفت خداوندا مرا رخصت ده تا اوّل بروم و پدرِ خودرا دفن نمایم (۲۲) عیسی
باو گفت که متابعتِ من کن و بگذار تا مردگان مردگانِ خودرا دفن نمایند * (۲۳) و چون که بکشتی
سوار شد شاگردانِ او از پیء او روان شدند (۲۴) ناگاه تلاطمِ عظیمی در دریا پیدا شد بطریقی که آن
کشتی در امواج پنهان شد و او خوابیده بود (۲۵) پس شاگردانِ او پیش آمده و اورا بیدار نموده
گفتند خداوندا مارا دریاب که هلاک شدیم (۲۶) بآنها گفت ای مردمِ کم‌ایمان از برای چه خوف دارید
پس برخاسته بادها و دریارا منع فرموده آرامِ کامل پیدا شد (۲۷) و آن اشخاص تعجّب کرده گفتند این
چه نوع بشری است که بادها و امواجِ دریا اورا اطاعت میکنند * (۲۸) چون که در آن طرف بسرحد
گرگسیان آمد دو دیوانه در نهایتِ شدّت چنانچه هیچ کس از آن راه عبور نمی توانست کرد از مقابر بیرون
آمده اورا ملاقات نمودند (۲۹) ناگهان خروشان گفتند مارا با تو چه علاقه است ای عیسی ابن الله
مگر آمده که مارا قبل از زمانِ معیّن عذاب نمائی (۳۰) و دور از آنها گلّهٔ گراز بسیاری بود که میچریدند
(۳۱) که آن دیوان از وی التماس نموده گفتند هرگاه مارا بیرون کنی اجازت ده تا در آن گلّهٔ گراز برویم
(۳۲) بآنها گفت بروید پس آنها بیرون آمده در گلّهٔ گرازها رفتند که ناگاه مجموعِ آن گلّهٔ گراز از کمرِ
کوه بدریا جستند و در میانِ آب تباه شدند (۳۳) و نگاهبانانِ آنها منهزم شده داخلِ شهر گشتند و تمام
سرگذشت و ماجرای آن دو مجنون را ظاهر نمودند (۳۴) ناگاه تمامِ اهلِ شهر از برای ملاقاتِ عیسی بیرون
آمدند و اورا مشاهده نموده از وی التماس می کردند که از حدودِ آنها بیرون رود *

(باب نهم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(١) پس در كشتي نشسته باين طرف عبور نموده بشهر خويش در آمد (٢) كه ناگاه مفلوجي را كه بر بستر خوابيده بود بنزد وي آوردند چون عيسي آنهارا ملاحظه نموده مفلوج را فرمود كه اي فرزند خاطر جمع باش كه گناهان تو آمرزيده گرديد (٣) و تني چند از كاتبان با خود گفتند كه اين شخص كفر ميگويد (٤) و عيسي تصورات انهارا درك نموده گفت از بهر چه اين خيالات فاسدرا در دل خود راه ميدهيد (٥) آيا كه كدام اسهل است گفتن كه گناهان تو آمرزيده شد يا كه برخيز و روانه شو (٦) ليكن تا بدانيد كه فرزند انسانرا در روي زمين استطاعت آمرزش گناهان هست پس مفلوج را فرمود كه برخيز و فراش خودرا برداشته بمكان خويش روانه شو (٧) و او برخاسته بمكان خود روانه گرديد (٨) و چون جماعت آن عمل را ملاحظه نمودند تعجب كرده خدارا تمجيد نمودند كه اين نوع اقتداري را بانسان عنايت فرموده است * (٩) چون عيسي از آن مكان گذشته بود شخصي را مسمّي به متّي ديد كه بر باجگاه نشسته است وي را گفت كه مرا متابعت نما و او برخاسته بعقب وي روانه شد (١٠) و چون عيسي در خانه وي بجهة غذا خوردن قرار گرفت اتفاقاً بسياري از باج گيران و گناهكاران آمده با عيسي و تلاميذش نشستند (١١) چون فريسيان اين را مشاهده نمودند تلاميذ وي را گفتند كه چونست كه معلّم شما با باجداران و گناهكاران طعام ميخورد (١٢) و عيسي آن سخن را شنيده ايشان را گفت آناني كه تندرست ميباشند محتاج بطبيبي نيستند بلكه آنان كه بيمارند محتاج اند (١٣) ليكن شما رفته مضمون اين كلام را بفهميد كه رحمت ميخواهم نه قرباني زيرا كه بجهة آن نيامده ام كه عادلانرا دعوت نمايم بلكه تا عاصيانرا بسوي توبه بخوانم * (١٤) در آن هنگام شاگردان يحيي نزد وي آمده گفتندش كه چون است كه ما و فريسيان مكرّر روزه مي داريم و شاگردان تو روزه نمي گيرند (١٥) عيسي ايشانرا فرمود كه آيا تواند شد كه ابناي بيت السّرور غمگين شوند مادامي كه داماد با ايشان است ليكن آن روزها آيد كه داماد از ايشان گرفته شود آنگاه صائم خواهند گرديد (١٦) هيچ كس بر پيراهن كهنه پارچهٔ كرباس نورا پيوند نميگذارد زيرا كه آنچه از بهر تكميل بادر ملحق مي شود آن پيراهن را نقصان مي نمايد و دريدگي قبيح تر مي گردد (١٧) و نه باده نورا در مشكهاي كهنه ميريزند و الّا آن مشكها دريده و باده ريخته شود و مشكها معدوم گردد بلكه شراب نورا در مشكهاي نو ميريزند تا هردو محفوظ ميمانند * (١٨) و از اين مقوله با آنها سخن ميراند كه ناگاه رئيسي آمده وي را سجود نموده گفت كه در اين وقت دختر من مرده است ليكن اگر تو آئي و دست خودرا بر وي نهي زنده خواهد گرديد (١٩) پس عيسي برخاسته با شاگردان خود بعقب وي روانه شد * (٢٠) ناگاه زني كه از دوازده سال بمرض جريان خون مبتلا ميبود از پشت سر وي آمده دامن قبايش را لمس نمود (٢١) زانرو كه با خود انديشيده بود كه اگر همين قبايش را مسّ نمايم شفا خواهم يافت (٢٢) پس عيسي متوجّه گرديده اورا ملاحظه فرموده گفت اي دختر خاطر جمع باش كه اعتقاد تو مر ترا نجات بخشيد و از همان ساعت آن زن

رستگار گردید * (۲۳) و چون عیسی بخانهٔ رئیس در آمده نوحه سنجان و مردمرا وحشت کنان مشاهده
نمود (۲۴) ایشانرا گفت راه دهید که دختر نمرده است بلکه خوابیده است و ایشان وَیْرا تمسخر
نمودند (۲۵) و چون آن جمعیّت بیرون کرده شد داخل گشته دستِ دخترا گرفته و او برخاست (۲۶) و
آوازهٔ آن در تمامِ آن مرزوبوم بپیچید * (۲۷) در حینی که عیسی از آن مکان عبور مینمود که دو مردِ
نابینائی بعقبِ وَیْ روان شده فریاد کنان میگفتند که ای فرزندِ داؤُد بر ما رحم کن (۲۸) چون بخانه
رسید آن دو نابینا بخدمتش آمده عیسی آنهارا فرمود که آیا اعتقاد مینمائید که قابلیّتِ کردنِ این عملرا
دارم گفتند خداوندا آری (۲۹) پس عیسی دیدههای آنهارا مسّ نموده گفت بر وفقِ اعتقادِ شما بشما
کرده شود (۳۰) که چشمانِ آنها بازگشته و عیسی بتأکید فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس مطّلع
نگردد (۳۱) و ایشان بیرون رفته در تمامیءِ آن مرزوبوم آنرا مشهور گردانیدند * (۳۲) و چونکه آنها
بیرون رفتند ناگاه گنگِ دیوانهٔرا بخدمتش آوردند (۳۳) و بعد از اخراج نمودنِ جنّرا گنگ گویا گردید و
مجموعِ آن تعجّب نموده گفتند گاهی این چنین چیز در اِسْرائیل مشاهده نشده بود * (۳۴) لیکن
فَرِیسیان گفتند که جنّیانرا بوساطتِ بزرگِ اجنّه اخراج مینماید * (۳۵) عیسی در تمامیءِ شهرها و قُراء سَیْر
می نمود و در مجامعِ آنها تعلیم میداد و ندا بمژدهٔ ملکوت می نمود و از هر مرض و هر رنجی که در خلق
میبود شفا می بخشید (۳۶) و آن طوائفرا ملاحظه فرموده بر ایشان ترحّم می نمود زانرو که مانندِ
گوسفندانِ بیشبان ضعیف و پریشان بودند (۳۷) پس تلامیذِ خویشرا فرموده که زراعت بسیار است لیکن
کارکنندهگان کم اند (۳۸) پس خداوندِ کشترا استدعا نمائید تا کارکنندهگانرا در زراعتِ خود روانه نماید *

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) پس دوازده شاگردِ خودرا طلب فرموده ایشانرا بر ارواحِ پلیده قدرت داد تا آنکه ایشانرا اخراج
نمایند و اینکه از هر مرضی و رنجی شفا بخشند * (۲) و اینست اسماء آن دوازده حواری اوّل شِمْعُونِ مسمّی
بپِطْرُس و برادرش اَنْدْرِیاس و یَعْقُوبِ ابنِ زِبِدی و برادرش یُوحَنّا (۳) فِیلِپُّوس و بَرْتُلْما و تُوما و مَتّی
که باج خواه بود و یَعْقُوبِ ابنِ حَلْفا و لِبّی که به تَدّی ملقّب است (۴) شِمْعُونِ قِنْعَنی و یِهُوداهِ
اِسْخَرْیُوطی که اورا خیانت نمود * (۵) پس این دوازده نفررا عیسی روانه فرموده ایشانرا گفت که از راهِ قبائل
مروید و در هیچ شهری از شهرهای سامِرِیّین داخل مشوید (۶) بلکه سزاوار است که نزدِ گوسفندانِ گم
شدهٔ خانهٔ اِسْرائیل رفته باشید (۷) و در اثناء راه اعلام داده بگوئید که ملکوتِ آسمان نزدیک است
(۸) و بیمارانرا شفا بخشید و ابرصرا طاهر سازید و مردهگانرا برخیزانید و جنّیهارا اخراج نمائید چنانچه
بی تکلّف یافته اید بی تکلّف ببخشید (۹) و در کمر بندِ خود طلائی یا نقرهٔ یا نحاسیرا ذخیره ننمائید
(۱۰) و نه بجهتِ سفر توشهدانی و نه یک کس دو پیراهنرا و نه نعلینی و نه عصائیرا زیرا که مزدور مستحقِّ
خوراکِ خود است (۱۱) و در هر شهر یا قریهٔ که داخل شوید تفحّص نمائید که در آنجا کیست که قابلیّت

داشته باشد و در همان مکان باشید تا بیرون روید (۱۲) و چون بخانهٔ داخل شوید بر آن سلام نمائید (۱۳) پس اگر آنخانهرا قابلیّت باشد سلام شما برآن واقع شود و اگر استعداد ندارد سلام شما بسوي شما بازگشت نماید (۱۴) و چون کسي شمارا قبول نکند و سخن شمارا استماع ننماید چون از آنخانه یا شهر بیرون روید غبار قدمهاي خودرا بر افشانید (۱۵) که بدرستي که بشما میگویم که در روز جزا احوال سر زمین سدوم و عموراه اسهل از این بلاد خواهد بود * (۱۶) اینك شمارا چون گوسفندان بمیان گرگان میفرستم پس چون ماران دانا و چون کبوتران بي‌خدعه باشید (۱۷) لیکن از مردم احتیاط نمائید که شمارا در شوراها خواهند کشید و در میان مجامع خود شمارا تازیانه خواهند زد (۱۸) و در حضور اُمرا و سلاطین بجهة خاطر من حاضر کرده خواهید شد تا بر آنها و بر قبائل شهادتي باشد (۱۹) چون شمارا حاضر نمایند متفکّر مباشید که به چه نوع یا بچه لفظ تکلّم نمائید زیرا که آنچه خواهید گفتن در همان ساعت بشما اعلام کرده خواهد شد (۲۰) از آنرو که شما متکلّم نیستید بلکه روح والد شماست که در شما تکلّم مي‌نماید (۲۱) پس برادر برادررا بمرگ خواهد کشانید و پدر فرزندرا و فرزندان بر والدین خود برخاسته ایشان‌را مقتول خواهد ساخت (۲۲) و بجهة اسم من دشمني از همهٔ خلق خواهید دید لیکن آنکه تا بآخر صبر نماید ناجي خواهد بود (۲۳) و چون در این شهر شمارا زحمت دهند بدیگري فرار نمائید بدرستي که شمارا میگویم که شهرهاي اسرائیل‌را تمام نخواهید نمود که فرزند انسان خواهد آمد (۲۴) نه شاگرد از معلّم خود افضل است و نه خادم از مخدوم خویش اعلی (۲۵) شاگردرا کافي است که چون معلّم خود گردد و ملازم چون مولاي خویش هرگاه که خداوند خانه‌را به بعلزبول مسمّي نمودند بچندین مرتبهٔ افزون اهل خانه‌اش‌را تسمیه خواهند نمود (۲۶) پس از آنها مترسید زیرا که هیچ پنهان نیست که آشکارا نخواهد گشت و هیچ مخفي که ظاهر نخواهد گردید (۲۷) هرچه در تاریکي بشما تکلّم مي‌نمایم در روشنائي بازگوئید و آنچه‌را گوش داده بشنوید بر بامها ندا کنید (۲۸) و از آنها که جسم‌را تباه مي نمایند و بر هلاك روح قادر نیستند هراسان مباشید بلکه سزاوار است که از آنکس ترسید که قادر است بر هلاك نمودن روح و جسد در جهنّم (۲۹) آیا که دو گنجشك به یك فلس فروخته نمي شود و حال آنکه بي ارادهٔ پدر شما هیچ یك از آنها بر زمین نمي افتد (۳۰) و بدرستي که تمامیِ موي سر شما شمرده شده است (۳۱) پس مخوف مباشید که از گنجشك‌هاي بسیار افضل میباشید (۳۲) پس هر که در حضور مردم مرا اقرار نماید من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است اورا اقرار خواهم نمود (۳۳) و هر کس که در حضور مردم مرا انکار نماید من نیز ویرا نزد پدر خود که در آسمان است انکار خواهم نمود (۳۴) تصوّر ننمائید که من بجهة نهادن صلح بر زمین آمده ام بجهة صلح نیآمده‌ام بلکه بجهة نهادن شمشیر (۳۵) زیرا که بجهة تفرقهٔ مرد از پدر و دختر از مادر و عروس از مادر شوهر خود آمدهٔ ام (۳۶) و دشمنان شخص اهل خانهٔ اویند (۳۷) هر آنکو پدر یا مادررا زیادهٔ از من دوست دارد مستحقّ من نیست و هر آنکو پسر یا دختررا اَزیَد از من مهر ورزد قابل من نباشد (۳۸) و آنکو صلیب خودرا بر نداشته بعقب من نیآید قابل

من نیست (۳۹) آنکه حیات خویش را تحصیل نموده آنرا هلاک خواهد نمود و هر آنکه زندگانی خودرا بجهت من برباد داده است آنرا خواهد یافت (۴۰) و هر آنکه شمارا می پذیرد مرا پذیرفته است و آنکه مرا پذیرفته است آنکس را پذیرفته است که مرا فرستاده است (۴۱) هر آنکس که نبی را باسم نبی قبول نماید اجر نبی را خواهد یافت و آنکه عادلی را بنام عادلی پذیرد مزد عادلی را خواهد گرفت (۴۲) بدرستی که هر آنکه بیکی از این اطفال کاسهٔ آب سردی بجهت آشامیدن عطا نماید باسم شاگردی من بشما میگویم که بهیچ وجه اجر خودرا ضائع نخواهد ساخت *

(باب یازدهم مشتمل بر سی آیه)

(۱) در هنگامی که عیسی فرمایش خودرا بدوازده شاگرد خود تمام نمود از آنجا بجهت تعلیم و موعظه نمودن در شهرهای ایشان روانه گشت * (۲) و چونکه یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید دو شخص از شاگردان خودرا بنزد وی فرستاد (۳) و باو گفت آیا که توئی آنکس که آمدنش ضروری بود یا منتظر دیگری باشیم (۴) عیسی آنهارا جواب داده فرمود که بروید و از آنچه شنیده و دیده اید یحیی را مطّلع گردانید (۵) که کوران روشن میگردند و شلها برفتار می آیند و مبروصین طاهر می گردند و کران شنوا میگردند و مردهگان بر میخیزند و بی نوایان مژدهٔ انجیل می یابند (۶) و خوشا حال کسی در بارهٔ من پا نکوبد * (۷) و چون آن دو نفر بیرون شتافتند عیسی در بارهٔ یحیی بآن جماعت آغاز سخن نموده گفت بسبب دیدن چه به بیابان رفته بودید آیا نی را که از باد می جنبد (۸) و بجهت مشاهدهٔ چه بیرون شتافتید آیا مردی را که بلباس نرم ملبّس بود اینک آنان که لباس فاخر پوشیده اند در خانهٔ سلاطین اند (۹) پس بهر تماشای چه بیرون رفته اید آیا پیغمبر را بلی بشما میگویم بلکه از پیغمبر هم افضل (۱۰) زیرا که همین است که در حق وی نوشته شده بود که اینک من رسول خودرا پیش روی تو میفرستم که راه تورا در پیش روی تو درست نماید (۱۱) بدرستیکه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده بر نخاسته است لیکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است بزرگتر است از وی (۱۲) و از ایام یحیی تعمید دهنده تا بحال مملکت آسمان مجبور است و ارباب جبرش بزور اخذ می نمایند (۱۳) زآنچه همگیء انبیا و توریت نیز تا بظهور یحیی خبر میدادند (۱۴) و هرگاه که قبول نمائید این ایلیاه است که آمدن وی ضروری بود (۱۵) و هر کسیکه گوش شنوا دارد بشنود (۱۶) پس مردم این طبقهرا بچه چیز تشبیه نمایم آن اطفال را مانند که در بازارها نشسته رفقای خویش را طلب نمایند (۱۷) و گویند که بجهت شما نواختیم و رقص نکردید و بجهت شما نوحهگری کردیم و سینه نزدید (۱۸) زیرا یحیی که نه خورنده و نه آشامنده بود آمد گفتند که دیو او جنّی هست (۱۹) و فرزند انسان که خورنده و آشامنده رسید گویند اینک مردی اکول باده پرست و دوست عشّاران و گناهکاران لیکن حکمت از اولاد خود مصفّی میشود * (۲۰) پس بملامت نمودن اهل آن شهرها که بسیاری از

معجزاتِ وَيْ در آنها صادر شده بود آغاز نمود زيرا كه توبه نكرده بودند (٢١) كه واي بر تو اي خورزين
واي بر تو اي بيت صيدا زانرو كه اگر آن اعمالِ قويه كه در شما صادر گشت در صور و صيدون نموداز
گشتي هر آينه از مدّتي در پلاس و خاكستر توبه نمودندي (٢٢) ليكن بشما ميگويم كه بدرستي كه در
روزِ جزا بجهةِ صور و صيدون اسهل از آنچه بشما است خواهد بود (٢٣) تو اي كپرناحوم كه تا بفلك
سر كشيده بجهنّم فرو خواهي شد زيرا كه اگر آن اعمالِ قويه كه در ميانِ تو هويدا گرديد در سدوم
واقع ميگشت هر آينه تا امروز استوار مي ماندي (٢٤) ليكن بشما ميگويم كه در روزِ جزا از براي سدوم
اسهل خواهد بود تا از براي تو * (٢٥) و عيسى در آن زمان توجّه فرموده گفت والدا خداوندِ آسمان
و زمينا تورا ستايش مينمايم از آنكه اين چيزهارا از حكما و صاحبانِ فهم مستور و بكودكان ظاهر گردانيدي
(٢٦) و بلي والدا زيرا كه همين منظورِ نظرِ تو شده بود (٢٧) همگيء چيزها از پدرِ خود بمن تسليم شده
است و غير از پدر هيچ كس پسررا نمي شناسد و غير از پسر يا آنكسي كه ميخواهد پسر كه بوي ظاهر
گرداند هيچ كس پدررا نمي يابد (٢٨) اي همگيء زحمت كشان و گران باران نزدِ من آئيد كه من
شمارا براحت خواهم رسانيد (٢٩) غلِّ مرا بر خود گيريد و از من تعليم گيريد زانرو كه حليم ميباشم و در
دل فروتن كه در نفوسِ خود آسودگي را حاصل خواهيد نمود (٣٠) زيرا كه غلِّ من خفيف است
و بارِ من سبك *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر پنجاه آيه)

(١) در آن هنگام عيسى در روزِ سبتي از ميانِ كشتها عبور نمود و شاگردانِ وَيْ گرسنه بودند پس شروع
بماليدنِ خوشها و خوردنِ نمودند (٢) و چون فريسيان اين عمل را مشاهده نمودند گفتندش اينك شاگردانِ
تو عملي را مي نمايند كه كردنِ آن در روزِ سبت جائز نيست (٣) ايشان را گفت كه آيا نخوانده ايد
آنچه را كه داؤد نموده بود چون گرسنه شد او و كساني كه با وَيْ بودند (٤) كه چه وضع در خانهء خدا
داخل گشته و نانهاي تقدمه را كه خوردنِ آن را نه به وَيْ و نه به رفيقانِ وَيْ جز بكهنه و بس جائز بود
تناول نمود (٥) و يا آنكه در توريت نخوانده ايد كه روزِ سبت كاهنان در هيكل سبت را حرمت نميدارند
و مؤاخذ نيستند (٦) ليكن بشما ميگويم كه در اين مكان شخصي است كه از هيكل عظيم تر است (٧) و
هرگاه معنيء اين فقره را ميدانستيد كه رحمت ميخواهم نه قرباني بر بيگناهان حكم نمي نموديد (٨) زانرو
كه فرزندِ انسان خداوندِ يوم السّبت نيز هست * (٩) و چون از آن مكان بيرون رفت به مجمع ايشان
در آمد (١٠) و شخصِ دستِ شلي در آنجا حاضر بود پس ايشان از وَيْ سؤال نموده گفتند كه آيا در
روزهاي سبت شفا دادن جائز است تا بر وَيْ ادّعا نمايند (١١) ايشان را گفت كه كيست در ميان شما
كه يك گوسفند داشته باشد و هرگاه كه در روزِ سبت در گودالي افتد اورا نخواهد گرفت و برداشت
(١٢) و فضيلتِ انساني بر ميشي چه قدر است پس بنابراين اقدام بامورِ خير در ايّام سبت جائز است
(١٣) آنگاه آن مرد را فرمود كه دستِ خود را دراز كن و او آن را دراز كرده كه مانندِ آن دستِ

دیگرش درست شد (۱۴) آنگاه فَرِیسیان شورائي از براي وَيْ بر پا نمودند که اورا هلاك گردانند * (۱۵) و
چون عیسی از این مقدّمه مطّلع گشته از آنجا رحلت فرمود و جمع بسیاري بعقب وَيْ آمده که همهگيء
آنهارا تن‌درست نموده (۱۶) و ایشان‌را تأکید فرمود که آن‌را اظهار ننمایند (۱۷) تا کامل گردد آنچه
بوساطتِ اِشَعْیاءِ پیغمبر گفته شده بود که مي گفت (۱۸) اینك ملازم من که اورا برگزیده دارم و محبوبِ
من که خاطرَم از وَيْ خورسند است روح خودرا بر وَيْ خواهم نهاد و او بر قبائل انصاف خواهد فرمود
(۱۹) او مجادله و فغان نخواهد نمود و هیچ کس آوازش‌را در کوچها نخواهد شنید (۲۰) نَيْء خورد
شده‌را نخواهد شکست و فتیلهء نیم سوخته‌را خاموش نخواهد نمود تا آنکه بر آرد انصاف‌را با غلبه
(۲۱) و قبائل بر اسم وَيْ معتمد خواهند بود * (۲۲) آنگاه دیوانهء کور و گنگي‌را نزدِ وَيْ آوردند و
اورا شفا بخشید که آن کور و گنگ گویا و بینا گردید (۲۳) و مجموعِ آن گروه محو گردیده گفتند که
آیا این فرزندِ داؤُدْ نیست (۲۴) لیکن چون فَرِیسیان این مقدّمه‌را شنیدند گفتند بدرستي که این کس
جنّان‌را بیرون نمي نماید مگر باستظهارِ مَلِكِ جنّها بِعِلْزِبُول (۲۵) لیکن عیسی تصوّراتِ آنهارا درك نموده
فرمود که هر مملکتي که بر خلافِ خود منقسم میگردد بویراني کشد و هر شهري یا خانهء که بر خلافِ
خود منقسم گردد پایدار نخواهد ماند (۲۶) پس اگر شیطاني شیطاني‌را بیرون نماید بر خلافِ خود منقسم
مي گردد پس از چه رو سلطنتش ثابت خواهد بود (۲۷) و اگر من باستظهارِ بِعِلْزِبُول جنّهارا اخراج
مینمایم پس بمعاونتِ چه کس فرزندانِ شما آنهارا اخراج مینمایند لهذا ایشان بر شما انصاف خواهند
نمود (۲۸) لیکن اگر من جنّهارا بمعاونتِ روحِ خدا بیرون نمایم یقین که ملکوتِ خدا نزدِ شما رسیده
است (۲۹) و دیگر آنکه چه سان کسي در خانهء شخصِ پُر زوري رفته و رختهایَش‌را بگیرد جز آنکه اوّل آن
مردِ زبردست‌را ببندد و بعد از آن خانه‌اش‌را غارت نماید (۳۰) هر آنکس که از من نیست بر منست و هر
آنکه با من جمع نمیکند پراکنده میسازد (۳۱) از اینجا است که شمارا میگویم که مجموعِ گناهان و
کفر گفتن از انسان آمرزیده میشود لیکن کفر بروح‌ألْقدس بجهة انسان عفو نخواهد گشت (۳۲) هر
کسي که سخني بر خلافِ فرزندِ انسان گوید از وَيْ عفو خواهد گشت امّا هر کس بر خلافِ روح‌ألْقدس
گوید نه در این جهان و نه در جهانِ آینده معاف نخواهد گردید (۳۳) یا آنکه درخت‌را نیکو و ثمرش‌را نیکو
سازید یا آنکه درخت‌را فاسد و ثمرش‌را فاسد سازید زانرا که درخت از میوهء خود شناخته میشود (۳۴) اي
افعي‌زاده‌ها چگونه میتوانید خوب تکلّم نمائید و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتيء دل تکلّم
مینماید (۳۵) مردِ شایسته از خزانهء شایستهء دلِ خود اشیاء شایسته‌را بیرون مي‌آرد و مردِ ناشایسته از
خزانهء ناشایستهء خود چیزهاي ناشایسته‌را بیرون مي‌آرد (۳۶) لیکن من بشما میگویم که هر کلمهء
ناشایسته‌را که مردم میگویند در روزِ جزا محاسبه‌اش‌را خواهند داد (۳۷) زیرا که از سخنانِ خود عادل
شمرده خواهي گشت و از سخنانِ خود حکم بر تو خواهد شد * (۳۸) آنگاه تني چند از نویسنده‌گان
و فَرِیسیان پاسخ داده گفتند اي استاد از تو خواهشِ دیدنِ آیتي‌را داریم (۳۹) ایشان‌را جواب داده

گفت که طبقهٔ شریرِ زناکار آیترا جستجو مینماید و جز آیتِ یُوناهِ پیغمبر هیچ آیتی بوَیْ داده نخاهد
شد (۴۰) چه بوضعی که یُوناه سه شبانه روز در شکمِ ماهی ماند فرزندِ انسان همچنان سه شبانه روز در
شکمِ زمین خواهد ماند (۴۱) و مردانِ نینِویهْ با این طبقه در محاکمه خواهند ایستاد و آنرا ملزم خواهند
نمود زانرو که آنها بموعظهٔ یُوناه توبه نمودند اینك از یُوناه بزرگتری در اینجا است (۴۲) ملکهٔ جنوب
در محاکمه با این طبقه خواهد برخاست و بر آن حکم خواهد نمود زیرا که او بجهةِ شنیدنِ حکمتِ
سُلَیْمانْ از اقصای زمین آمد و اینك از سُلَیْمانْ بزرگتری در اینجا است * (۴۳) و چون روحِ خبیثه از
آدمی بیرون میرود بجهةِ جستجوی آسایش در اماکنِ بی آب میگذرد و هیچ نمی یابد (۴۴) پس میگوید
بخانهٔ خود که از آن بیرون آمده ام مراجعت نمایم پس آمده آنرا خالی و جاروب کرده و مزیّن می
یابد (۴۵) آنگاه رفته هفت روحِ شریرتر از خودرا با خود گرفته و در آنجا داخل گشته ساکن میگردد و
انجامِ آن مرد از آغازش بدتر می گردد و همین نوع خواهد بود نسبت باین طبقهٔ شریر * (۴۶) و در
آن حالتی که با جماعت تکلّم می‌نمود مادر و برادرانِ وَیْ بیرون ایستاده خواهشِ گفتگوی با وَیْ داشتند
(۴۷) شخصی وَیْرا گفت اینك مادر و برادرانت بتمنّای تکلّم با تو در بیرون ایستاده اند (۴۸) پس
با آن شخص که با وَیْ این سخن‌را گفت جواب داده فرمود که مادرِ من کیست و برادرانِ من کدام
اند (۴۹) و دستِ خویش‌را بجانبِ شاگردانِ خود دراز نموده گفت اینك مادر و برادرانم (۵۰) چه هر آنکس
که خواهشِ پدرِ من که در آسمان است بعمل می‌آورد اوست برادر و خواهر و مادرِ من *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر پنجاه و هشت آیه)

(۱) و در آن روز عیسی از خانه بیرون آمده برکنارهٔ دریا نشست (۲) و جماعتِ بسیاری بر وَیْ جمع شده
بنوعی که در سفینهٔ رفته نشست و تمامیِٔ آن گروه بر کناره ایستاده بودند (۳) و او معانیِٔ بسیاری‌را در
مثالها بجهةِ ایشان آورده فرمود که * اینك بذرگری بجهةِ زراعت نمودن بیرون رفت (۴) و در حالتِ تخم
پاشی بعضی بر کنارهٔ راه افتاده و مرغان آمده آنرا خوردند (۵) و بعضی بر سنگلاخ افتاد جائی که خاكِ
بسیاری‌را نیافت و زود سبز شد زیرا که زمینِ عمیق نداشت (۶) و چون آفتاب طالع گشت سوخته شد و از
آنجا که ریشه نداشت خشك گردید (۷) و بعضی در میانِ خارها واقع گشت و خارها نمو نموده و آنرا خفه
نمودند (۸) و قدری در زمینِ نیکو کاشته گردید و بعضی صد چندان و بعضی شصت و بعضی سی ثمر برآورد
(۹) هرکس که گوشِ شنوا دارد بشنود (۱۰) پس شاگردانِ وَیْ آمده گفتند از چه رو با ایشان در مثالها تکلّم
میفرمائی (۱۱) گفت زیرا که دریافتنِ اسرارِ ملکوتِ آسمان بشما داده شده و بایشان داده نشده است
(۱۲) بنابراین هرکس که دارد باو داده خواهد شد و زیاد خواهد گردید و امّا هرکس که ندارد نیز آنچه دارد
از وَیْ گرفته خواهد شد (۱۳) پس بآنها در مثالها سخن میرانم زانرو که می‌نگرند و نمی بینند و گوش میدارند
و نمی شنوند و نمی فهمند (۱۴) و اخبارِ اِشَعْیاهْ دربارهٔ آنها کامل گردید که میگفت که پیوسته خواهید شنید

و نخواهيد فهميد و پيوسته خواهيد نگريست و نخواهيد ديد (۱۵) زانروكه دلِ اين قوم سنگين است و سخنهارا
گران استماع مي نمايند و چشمانِ خودرا برهم مينهند كه مبادا گاهي بديدهها نظر نمايند و بگوشها بشنوند
و بدل دريابند و توبه نمايند و من آنهارا شفا بخشم (۱۶) ليكن خوشا حالِ چشمانِ شما زانروكه مي‌بينند و
گوشهاي شما ازآنروكه مي‌شنوند (۱۷) زيرا بدرستي كه بشما ميگويم كه چندين پيغمبر و پرهيزگاركه تمنّاي
ملاحظه داشتند آنچه‌راكه شما ملاحظه مي‌نمائيد و نديدند و شنيدنِ آنچه‌را كه شما مي‌شنويد و نشنيدند *
(۱۸) پس شما مثالِ بذرگررا گوش دهيد (۱۹) چون كسي كلمهٔ ملكوت‌را بشنود و نفهمد آن شرير آيد و
آنچه در دلِ او كاشته شده است ميربايد اينست مثلِ آنكه تخم‌را دركنارهٔ راه تحصيل نموده بود (۲۰) و
آنكه بذررا درزمينِ سنگلاخ يافت همان است كه سخن‌را ميشنود و بخوشنودي فيالفور قبول مي نمايد
(۲۱) ليكن چون ريشه درخود ندارد تا مدّتي باقي است و چون سختي يا صدمهٔ بسببِ كلام عارض ميشود
فيالفور لغزش مي‌يابد (۲۲) و آنكه دانه‌را درميانِ خارها يافت همان است كه كلام‌را مي‌شنود ليكن مهمّاتِ
دنيوي و فريبِ دولت كلمه‌را خفه مي نمايد پس بي ثمر مي‌گردد (۲۳) و آنكه دانه‌را در زمينِ نيكو مي‌يابد
همان است كه كلمه‌را مي شنود و ميفهمد و ثمرآورده بعضي صد چندان و بعضي شصت و بعضي سي ميدهد *
(۲۴) پس مثلي ديگر بجهةِ آنها آورده گفت ملكوتِ آسمان مرديرا شباهت دارد كه بذرِ نيكوئي‌را در زمينِ
خويش زراعت نمود (۲۵) و چون مردم بخواب رفتند خصمِ وَيْ آمده و درميانِ آن گندم گندمِ ديوانه كاشت
و روان گرديد (۲۶) و چون كِشته نمو نمود و خوشه برآورد آن گندمِ ديوانه نيز ظاهرگرديد (۲۷) پس
ملازمانِ رئيس نزدِ وَيْ آمده گفتند مولانا آيا كه تخمِ نيكو درمزرعهٔ خويش نَكِشتي اين كاكل‌را ازكجا بهم
رسانيد (۲۸) بايشان گفت كه خصمي اين عمل‌را نموده است ملازمان وَيْرا گفتند كه پس آيا مي‌خواهي كه
رفته آنرا برچينيم * (۲۹) گفت نَيْ مبادا كه چون خواهيد كه گندمِ ديوانه‌را جمع نمائيد گندم‌را نيز با وَيْ بر
كَنيد (۳۰) بلكه هردورا بگذاريد كه تا وقتِ حصاد نمو نمايند و هنگامِ حصاد درونده‌گانرا خواهم گفت كه
اوّل كاكل‌را جمع نمائيد و بجهةِ سوخت دستها بنديد وگندم‌را درانبارِ من جمع نمائيد * (۳۱) و باز مثلي
ديگر بجهةِ ايشان آورده گفت كه ملكوتِ آسمان دانهٔ خردلي‌را مانَد كه شخصي آنرا گرفته درمزرعهٔ خويش
زرع نمود (۳۲) و آن درحقيقت از جميعِ تخمها كوچكتراست و چون نمو نمايد بزرگترينِ بقولات است
بنوعي كه درخت ميشود چنانچه مرغانِ هوا آمده درشاخهايَش سايه‌گزين ميگردند * (۳۳) و باز مثلي ديگر
بجهةِ آنها زده فرمود كه ملكوتِ آسمان خميرمايه‌را مشابهت دارد كه ضعيفهٔ آنرا گرفته در سه پيمانهٔ آرد
گذارد كه بالآخره مجموعِ آن مخمّر گردد * (۳۴) خلاصه آنكه عيسي همه‌گيِ اين مفهومات‌را درامثال بآن
جماعت توضيح نمود و بدونِ مثال هيچ نمي گفت آنهارا (۳۵) تا كامل گردد آنچه بوساطتِ پيغمبر گفته شده
بود كه ميگفت لبِ خودرا درمثالها خواهم گُشاد و باسراري كه ازابتداي عالمَ مخفي بودند تكلّم خواهم نمود *
(۳۶) آنگاه عيسي جماعت‌را برگردانيده بخانه رفت و شاگردانِ وَيْ نزدِ وَيْ آمده گفتند كه مثلِ كاكلِ
كِشت‌را بجهةِ ما شرح نما (۳۷) ايشانرا جواب داده گفت آنكه بذرِ نيكو كارد فرزندِ انسان است (۳۸) و

مزرعه دنیا است وتخمهاي نیك ابناي ملکوت و کاکلکها فرزندانِ شریراند (۳۹) و دشمني که آنهارا کاشته بود شیطان و موسم حصاد انجام جهان و دروندهگان ملائکه اند (۴۰) پس برهمان وضع که گندم تلخ جمع میشود و درآتش سوخته مي گردد بهمان طریق در عاقبتِ این جهان خواهد بود (۴۱) که فرزندِ انسان فرشتهاي خودرا خواهد فرستاد که جمیع چیزهاي لغزشدهنده و بدکارانرا از مملکتِ وَيْ فراهم خواهند آورد (۴۲) و آنهارا در تنورِ آتش خواهند افکند و در آنجا گریه و فشارِ دندان خواهد بود (۴۳) آنگاه عادلان مانندِ آفتاب در ملکوتِ پدرِ خود خواهند درخشید و هرکس که گوشهاي شنوا دارد بشنود * (۴۴) و نیز ملکوتِ آسمان گنجيرا ماند که در مزرعهٔ مخفي باشد و شخصي آنرا یافته پوشیده داشت و از خوشوقتيءِ آن رفته هرچه داشت بفروخت و آن مزرعهرا خرید * (۴۵) و باز ملکوتِ آسمان تاجريرا ماند که جویاي مرواریدهاي نیکو باشد (۴۶) و یك لُولُوء گران بهارا یافته رفته و جمیعِ آنچهرا داشت فروخته و آنرا خرید * (۴۷) و نیز ملکوتِ آسمان داميرا ماند که در دریا افکنده شده و از تماميءِ اجناس فراهم آورده (۴۸) و چون پرگشت بر کنارهاش بر آوردند پس نشسته خوبهارا در ظرفها جمع نموده و بدهارا بیرون انداختند (۴۹) و بهمین وضع در انتهاي دنیا خواهد گردید که فرشتهگان بیرون خواهند آمد و بدانرا از میانِ راستان اخراج خواهند نمود (۵۰) و آنهارا در تنورِ آتش خواهند افکند چنانکه گریه و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود * (۵۱) عیسيٰ فرمود که آیا شما جمیعِ این چیزهارا درك نمودید گفتند بلي خداوندا (۵۲) پس بآنها فرمود که هر مُدرِّسي که در ملکوتِ آسمان تربیت یافته است کدخداي خانهرا ماند که از مخزنِ خود چیزهاي نو و کُهنهرا بیرون مي‌آورد * (۵۳) و چون عیسيٰ این مثالهارا کامل گردانید از آن مکان رحلت فرمود (۵۴) پس بوطنِ خویش آمده و آنهارا در مجمعِ آنها بنوعي تعلیم نمود که تعجّب نموده گفتند این مردِ چنین حکمت و اعمالِ قويرا از کجا بهم رسانید (۵۵) و آیا که نه این فرزندِ نجّار است و نه مسمّي بمریمْ مادرِ اوست و نه برادرانش یعقوبْ و یوشا و شمعونْ و یهوداْ اند (۵۶) و همهگيءِ خواهرانِ او نزدِ ما نمي باشند پس این مردرا جمیعِ این چیزها از کجا بهم رسید (۵۷) و در بارهٔ وَيْ لغزش مي‌یافتند که عیسيٰ آنهارا فرمود که هیچ پیغامبري بي حرمت نیست مگر در وطن و خانهٔ خویش (۵۸) و بنابر عدمِ اعتقادِ ایشان در آنجا بسیاري از افعالِ قويّه صادر ننمود *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر سي و شش ایه)

(۱) و در آن ایّام هیرودیسِ رئیسِ ربع آوازهٔ عیسيٰرا شنیده (۲) ملازمانِ خویشرا گفت که این شخص یحیيٰ تعمید دهنده است که از مردهگان برخاسته است و از آنرو اعمالِ قویّه از وَيْ صادر میگردد * (۳) زانرو که هیرودیس بجهة خاطرِ هیرودیّا زنِ برادرِ خود فیلپّوسْ یحییٰرا گرفته بسته در زندان انداخت (۴) بجهة آنکه یحییٰ وَيْرا گفته بود که تورا داشتنِ آن زن حلال نیست (۵) و او ارادهٔ قتلِ وَيْرا نموده لیکن از خلق هراسان بود زیرا که چون پیغمبرش میدانستند (۶) و در اثناي عیش نمودن در روزِ تولّدِ هیرودیسْ دخترِ هیرودیّا درمیانِ مجمع رقص نمود که هیرودیسْرا شاد نمود (۷) بنابراین قَسَم خورده وَيْرا

وعده نمود که هر آنچه طلب نماید بوَیْ عطا نماید (۸) و چون مادرش اورا تحریك نموده بود گفت که
سرِ یحْیِیء تعمید دهنده‌را درطبقي در اینجا بمن عنایت فرما (۹) و پادشاه ازین اندوهناك گشته لیکن بجهتِ پاسِ
قَسَم و وساطتِ همنشینان بدادنِ آن فرمان داد (۱۰) پس فرستاده سرِ یحْیِیرا در زندان جدا نمودند (۱۱) و
سرِ اورا در طشتي حاضر نموده به آن دختر تسلیم نموده و او نزدِ مادرِ خود آورد (۱۲) و شاگردانِ وَیْ آمده
جسدَش‌را برداشته دفن نمودند و آمده عیسیرا اطّلاع دادند * (۱۳) و عیسی آن مقدّمه‌را شنیده درکشتي
نشسته بتنهائي از آن مکان بجاي ویراني رفت و همهء خلق این‌را شنیده از شهرها در خشکي بعقبِ وَیْ روان
شدند * (۱۴) پس عیسی بیرون آمده جمعِ بسیاري‌را مشاهده نمود و بر آنها ترحّم فرموده بیمارانِ ایشانرا
شفا بخشید (۱۵) و چون شام گردید شاگردانِ وَیْ نزدِ وَیْ آمده گفتند که این مکاني است ویران و حال
وقت هم منقضي شده است لهذا این جماعت‌را رخصتِ انصراف بفرما تا بقریها رفته بجهةِ خویش غذائي
خریده باشند (۱۶) و عیسی ایشانرا فرمود که احتیاج برفتن نیست شما ایشانرا خوراك دهید (۱۷) گفتند
که ما در اینجا جز پنج نان و دو ماهي چیزي نداریم (۱۸) گفت آنهارا در اینجا نزدِ من حاضر سازید
(۱۹) پس آن گروه‌را فرمود که تا بر سبزه بنشینند و آن پنج قرص‌را با آن دو ماهي گرفته بسوي آسمان
نگریست و برکت داده آن نانهارا پاره پاره نموده بشاگردانِ خویش داد و شاگردان بآن جماعت دادند
(۲۰) و همه‌گیء آنها خورده سیر گشته و از پاره‌هایش که باقي مانده دوازده طبق برداشتند (۲۱) و عددِ
خورنده‌گان سواي زنان و اطفال به پنج هزار میرسید * (۲۲) و عیسی بي تأمّل شاگردانِ خودرا بسوارشدن
برکشتي و بآن طرف قبل از وَيْ عبور نمودن مجبور نمود تا آن جماعت‌را رخصتِ انصراف دهد (۲۳) پس
آن جماعت‌را مرخّص نموده بتنهائي برکوهي بجهةِ نمازگذاردن صعود نمود و دروقتِ غروبِ آفتاب در آن
مکان تنها بود (۲۴) و کشتي در آن وقت در میانِ دریا باموا‌ج گرفتار مي بود زانرو که باد مخالف بود
(۲۵) و عیسی در پاسِ چهارمِ شب بر دریا خرامان بسوي ایشان روان گردید (۲۶) و شاگردانِ وَيْ اورا
بر دریا خرامان دیده مضطرب گشته گفتند که صورتِ وهمي است و از شدّتِ اضطراب فریاد نمودند (۲۷) که
عیسی بي تأمّل با آنها تکلّم فرموده گفت خاطرجمع باشید که من هستم و هراسان مباشید (۲۸) پس پطرس
اورا جواب داده گفت که خداوندا هرگاه تو هستي مرا مرخّص فرما تا بر آب نزدِ تو آیم (۲۹) گفت بیا و
پطرس از کشتي پائین آمده بر بالاي آب روان گردیده تا نزدِ عیسی برود (۳۰) لیکن چون شدّتِ بادرا
مشاهده نموده خائف گشت و مشرف بغرق گردیده فریاد زنان گفت خداوندا مرا دریاب (۳۱) در آن لحظه
عیسی دست افشانده و اورا برگرفت و با وَيْ گفت اي کم‌اعتقاد از بهرِ چه شك آوردي (۳۲) و چون در
کشتي آمدند باد ساکن گردید (۳۳) پس آناني که درکشتي بودند آمده وَیرا سجود نموده گفتند که
درحقیقت فرزندِ خدا هستي * (۳۴) پس از آنجا عبور نموده بسر زمینِ گنیسّرتْ آمدند (۳۵) و اهلِ آن
قصبه از وَيْ مطّلع گشته بهمه‌گیء نواحيء آن دیار فرستاده جمیع بیمارانرا نزدِ وَيْ آوردند (۳۶) و از وَيْ
استدعا نمودند که همین دامنِ قبایش‌را مسّ نمایند و هرکس که مسّ نمود شفا یافت *

(باب پانزدهم مشتمل بر سي و نه آيه)

(۱) آنگاه چند کاتب و فَرِيسيءِ اُورْشَلِيْمِي نزدِ عيسيٰ آمده گفتند (۲) چون است که شاگردانِ تو از رسومِ قُدَما تجاوُز مي‌نمايند چه هرگاه که نان ميخورند دستهاي خودرا نمي شويَند (۳) ايشان‌را جواب داده فرمود که از بهرِ چه شما نيز بر قاعدهٔ خويش از حدودِ الٰهي تجاوُز مي‌نمائيد (۴) زانرو که خدا فرموده است که پدر و مادرِ خودرا محترم بدار و هرکس که پدر يا مادررا فحش دهد البتّه هلاك گردد (۵) و شما ميگوئيد که هرکس که پدر يا مادرِ خودرا بگويد که آنچه از مالِ من بتو نفع رسيد قرباني است (۶) و پدر يا مادرِ خودرا احترام ننمايد معاقب نخواهد بود پس بجهةِ رسومِ خود حکمِ خدارا باطل نموده ايد (۷) اي مزوّران در بارهٔ شما اِشَعْياهْ خوب اخبار نموده است که گفت (۸) که اين گروه بزبانِ خود با من نزديکي ميکنند و بلبها مرا عزيز ميدارند و دلِ آنها از من دور است (۹) و بيهوده مرا عبادت مينمايند که احکامِ خلق‌را بمنزلهٔ فرائض تعليم مينمايند * (۱۰) پس آنگروه‌را طلب نموده بايشان گفت که بشنويد و بفهميد (۱۱) که نه آنچه بدهان فرو ميرود انسان‌را نجس ميگرداند بلکه آنچه از دهن بيرون آيد آن است که انسان‌را نجس مي‌سازد * (۱۲) پس شاگردانِ وَيْ آمده گفتندش که آيا در يافتهٔ که فَرِيسيان اين مقدّمه‌را شنيده مکدّر گرديدند (۱۳) او جواب داده فرمود که هر نهالي‌را که پدرِ آسمانيءِ من نکاشته است کَنده خواهد شد (۱۴) ايشان‌را وا گذاريد که کوران رهبرانِ کوران اند پس هرگاه کوري کوري‌را هدايت نمايد هردو در گودي خواهند افتاد (۱۵) پس پِطْرُسْ جوابش داده گفت که اين مثل‌را بجهةِ ما شرح نما (۱۶) عيسيٰ فرمود که آيا شما نيز تا حال بي ادراك هستيد (۱۷) و هنوز نيافته ايد که هرچه بدهان فرو ميرود داخلِ شکم مي‌گردد و در مبرز افکنده مي‌شود (۱۸) ليکن آن چيزهائي که از دهن بيرون مي‌آيد از دل صدور مي‌يابد و آنها انسان‌را نجس ميسازد (۱۹) زيرا که مظنّه‌هاي بد و قتل و فسق و زنا و دزدي و شهادتِ زور و کفر از درونِ دل بيرون مي‌آيد (۲۰) و اين چيزها است که آدمي‌را ناپاك ميگرداند و بدستهاي ناشُسته چيز خوردن انسان‌را نجس نميگرداند * (۲۱) پس عيسيٰ از آنجا بيرون رفته بنواحيءِ صُور و صِيدُونْ روان گرديد (۲۲) که ناگاه ضعيفهٔ کِنْعَنِي از آن حدود بيرون آمده فريادکنان وَيْ‌را گفت خداوندا فرزندِ داؤُدا بر من رحم فرما که دخترِ من سخت ديوانه شده است (۲۳) و او يك لفظ هم جواب نداده پس شاگردانِ وَيْ آمده از وَيْ استدعا نمودند که اورا برگردان زيرا که درعقبِ ما غوغا مي‌نمايد (۲۴) ليکن او جواب داده فرمود که من فرستاده نشده ام مگر بجهةِ گوسفندانِ گم شدهٔ خانهٔ اِسْرائِيلْ (۲۵) پس آن ضعيفه آمده وَيْ‌را سجود نموده گفت خداوندا مرا دستگيري فرما (۲۶) جواب داده فرمود که نانِ اطفال‌را گرفتن و نزدِ سگان انداختن مناسب نيست (۲۷) گفت خداوندا چنين است ليکن سگان هم از پس ماندهٔ که از خوانِ مولاهاي خود مي‌افتد اکل مينمايند (۲۸) پس عيسيٰ اورا جواب داده گفت اي زن بدرستي که ايمانِ تو عظيم است آن چنان که خواهش داري با تو کرده شود که دخترِ وي درهمان ساعت صحيح گرديد * (۲۹) پس

عیسی از آنجا رفته در نزدیکیءِ دریای جَلیلْ بر کوهی بر آمده در آنجا بنشست (۳۰) که جمع بسیاری که
چندین لنگ و کور و گنگ و شل و غیرِ اینها بسیار با خود داشتند نزدِ عیسی آمده آنهارا بر پای وَیْ
افکندند و او ایشان‌را شفا بخشید (۳۱) چنانچه آن جماعت گنگهارا متکلّم و شلهارا تن‌درست و لنگهارا
خرامان و کوران‌را بینا دیده تعجب نمودند و خدای اِسْرائیلْ‌را تمجید کردند * (۳۲) آنگاه عیسی
شاگردانِ خودرا طلب فرموده گفت که مرا بر این جماعت دل سوخت زانرو که الحال سه روز است که
با من میباشند و چیزی بجهةِ خوردن ندارند و نمی خواهم که ایشان‌را گرسنه برگردانم مبادا در عرضِ راه
ضعف نمایند (۳۳) شاگردان وَیْ‌را گفتند که مارا در بیابان این قدر نان از کجا بهم خواهد رسید که
چنین جماعتِ بسیاررا سیر نماید (۳۴) عیسی آنهارا گفت که چند نان دارید گفتند هفت عدد و قدری
از ماهیانِ خورد (۳۵) پس آن گروه‌را فرمود که بر زمین بنشینید (۳۶) و آن هفت قرص‌را با آن دو ماهی
گرفته و شکر نموده و پاره نموده بشاگردانِ خویش داد و ایشان بآن گروه دادند (۳۷) و تمامیءِ آن
مردم خورده سیر گردیدند و از پاره‌های باقی مانده هفت زنبیلِ پُر برداشتند (۳۸) و سوای زنان و اطفال
چهار هزار نفر بودند که غذارا تناوُل نمودند * (۳۹) پس آن جماعت‌را رخصتِ انصراف داده و در
کشتی داخل گشته به حدودِ مَگْدَلَه وارد گردید *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) پس فَریسیان و صادُوقیان پیش آمده بر سبیلِ امتحان از وَیْ سؤال نمودند که آیتِ آسمانی بر آنها
ظاهر سازد (۲) آنگه ایشانرا جواب داده گفت چون شام شود گوئید که هوا خوش خواهد بود بجهةِ آنکه
آسمان سرخ است (۳) و در صبحگاه امروز هوا ناخوش خواهد بود زانرو که آسمان سرخ و گرفته است ای
ریاکاران روی فلک‌را تمیز می توانید کرد و علاماتِ این عصررا نمی توانید دانست (۴) طبقهء شریرِ فاسق
آیت‌را خواهش مینمایند و سوای آیتِ یُوناهِ پیغمبر هیچ آیتی بوَیْ داده نخواهد شد پس آنهارا گذاشته روان
گردید * (۵) و شاگردانش بآن طرف رسیده نان آوردن‌را فراموش کرده بودند (۶) عیسی آنهارا فرموده که
احتیاط نمائید و از خمیر مایهء فَریسیان و صادُوقیان با حذر باشید (۷) و آنها در دلهای خود تصوُّر نموده
گفتند زانست که نان نگرفته ایم (۸) و عیسی از آن مطّلع گشته گفت ای مردمِ کم‌اعتقاد چرا در دلهای
خود تخیُّل مینمائید که از آن است که نان نگرفته اید (۹) آیا که هنوز آن پنج گرده و پنج هزار مردرا و
چند طبق‌را که برداشتید نمی فهمید و یاد نمیآرید (۱۰) و نه آن هفت نان و چهار هزار نفررا و آن چند
زنبیل‌را که برداشته بودید (۱۱) چرا تصوُّر نمی‌نمائید که بجهةِ نان با شما تکلُّم ننمودم که از خمیرمایهء
فَریسیان و صادُوقیان احتراز نمائید (۱۲) آنگاه یافتند که احتیاط از خمیرمایهء نان نفرموده بود بلکه از
تعلیم فَریسیان و صادُوقیان * (۱۳) پس عیسی بسر حدّ قَیصَرِیَّهء فیلِپُّوسْ رسیده از شاگردانِ خویش سؤال
نموده فرمود که مرا که فرزندِ انسانم مردم چه شخص میگویند (۱۴) گفتند که بعضی یَحْیِیءِ تعمید دهنده و

بعضي اِلِیاهْ و بعضي یِرمیاهْ یا یکي از پیغمبران (۱۵) ایشان‌را فرمود که شما مرا چه شخص میگوئید (۱۶) آنگاه شِمْعُونِ پِطْرُسْ جواب داده گفت که توئي مسیحِ پسر خداي حيّ (۱۷) و عیسی جواب داده فرمود که خوشحالِ تو اي شِمْعُونِ بَرِیُوناهْ زانرو که جسم و خون این‌را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدرِ من که در آسمان است ظاهر نمود (۱۸) و من نیز تورا میگویم که توئي پِطْرُس و بر این سنگ کلیساي خودرا بنا خواهم نمود و درهاي جهنّم بروَيْ استوار نخواهد بود (۱۹) و کلیدهاي مملکتِ آسمانرا بتو خواهم بخشید و هر چیزي‌را که تو در زمین ببندي در آسمان نیز بسته خواهد گشت و هر چیزي‌را که تو در زمین بُکشائي در آسمان نیز کشاده خواهد گشت (۲۰) آنگاه شاگردانِ خودرا تأکید نمود تا هیچ کس‌را نگویند که او خود عیسیء مسیح است * (۲۱) و عیسی از همان وقت به مطّلع گردانیدنِ شاگردانِ خویش آغاز نمود بآنکه ضرور است اورا باُورشَلِیمْ رفتن و از دستِ رؤسا و کاهنانِ بزرگ و نویسندگان متحمّلِ چیزهاي بسیار گشتن و کُشته شدن و در روزِ سیوم برخاستن (۲۲) آنگاه پِطْرُسْ اورا گرفته آغازِ ملامت نموده گفت خداوندا از تو دور باد این بر تو واقع نخواهد گشت (۲۳) که او التفات نموده پِطْرُس‌را گفت اي شیطان از عقبِ من برو که موجبِ صدمهء من هستي زیرا که اندیشهء تو از الٰهیّات نیست بلکه از انسانیّات است (۲۴) آنگاه عیسی شاگردانِ خویش‌را فرمود که اگر کسي خواهد که بعقبِ من آید باید که خویش‌را انکار نماید و صلیبِ خودرا برداشته مرا متابعت نماید (۲۵) از آنجا که هر کس که خواهد که نفسِ خویش‌را نجات دهد اورا هلاك خواهد نمود و هر که زندگانيء خودرا بجهةِ خاطرِ من تلف نماید آن‌را خواهد یافت (۲۶) زیرا که شخص‌را چه سود دارد هرگاه تماميء دنیارا ببرد و نفسِ خویش‌را ببازد و یا آنکه چه چیزرا آدمي بعوضِ جانِ خود خواهد داد (۲۷) زانرو که فرزندِ انسان در جلالِ پدرِ خود با ملائکهء خویش خواهد آمد و آنگاه هر کس‌را بر وفقِ عملِ او جزا خواهد داد (۲۸) بدرستي که بشما میگویم که از ایستادگانِ اینجا کساني میباشند که تا فرزندِ انسان‌را در حالتي که در ملکوتِ خود مي‌آید مشاهده ننمایند ذایقهء مرگ‌را نخواهند چشید *

(باب هفدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از شش روز عیسی پِطْرُسْ و یَعْقُوبْ و یُوحَنّا برادرش‌را برداشته و بپنهاني ایشانرا بکوهِ مرتفعي آورد (۲) و در حضورِ آنها صورتش متغیّر گشته و چهره‌اش چون خورشید میدرخشید و لباسِ او چون نور سفید بود (۳) که ناگاه مُوسی و اِلیاهْ با وَيْ تکلّم کنان بر ایشان ظاهر گردیدند (۴) پس پِطْرُس به عیسی توجّه نموده گفت خداوندا مارا نیکوست که در اینجا باشیم اگر خواهش داري سه سایبان در اینجا بسازیم یکي از براي تو و یکي بجهةِ مُوسی و یکي بجهةِ اِلیاهْ (۵) که در اثناي تکلّمِ او ناگاه ابرِ درخشنده بر ایشان سایه افکنده و ناگاه صدائي از آن ابر مي‌گفت اینست فرزندِ محبوبِ من که از وي خوشنودم سخنِ اورا بشنوید (۶) و شاگردانِ وَيْ این‌را شنیده بر رویشان افتادند و بي نهایت ترسان گشتند (۷) پس عیسی آمده و آنهارا مسّ فرموده گفت برخیزید و خائف مباشید (۸) پس چشمانِ خویش‌را کُشاده سواي عیسی

وبس هیچ کس‌را ندیدند * (۹) و چون از آن کوه پائین می آمدند عیسی آنهارا تأکید فرموده گفت که
این رؤیارا با هیچ کس مگوئید تا آنکه فرزندِ انسان از میانِ مردهٔگان برخیزد (۱۰) پس شاگردانِ وَیْ از
او سؤال نمودند که پس چون است که نویسندهٔگان میگویند باید که اِیلیاه اوّل آید (۱۱) عیسی آنهارا در
جواب فرمود که فی الحقیقه اوّل اِیلیاه آید و همه چیزهارا اصلاح خواهد نمود (۱۲) لیکن شمارا میگویم که
بدرستی که اِیلیاه هنوز آمده و اورا نشناختند و آنچه خواهشِ ایشان بود با وَیْ نمودند و بهمان وضع نیز
فرزندِ انسان‌را زحمت خواهند رسانید (۱۳) و شاگردانِ وَیْ یافتند که در بارهٔ یحییء تعمید دهنده با
ایشان تکلّم می نماید * (۱۴) و چون نزدِ خلق آمدند یک مردی پیشِ او آمده و بوَیْ زانو زده گفت
(۱۵) خداوندا بر فرزندِ من ترحّم فرما زانرو که مصروع است و بشدّتِ اَلَم گرفتار است چنانچه بارها در آتش
و بارها در آب می‌افتد (۱۶) و من اورا نزدِ شاگردانِ تو آوردم نتوانستند که اورا علاج نمایند (۱۷) پس
عیسی جواب داده فرمود که ای طبقهٔ بی ایمان و کج تا کجا با شما خواهم بود تا بکَی شمارا تحمّل خواهم
نمود در همین جا نزدِ من آریدَش (۱۸) و عیسی اورا [که جنّ باشد] نهیب نمود که جنّ از وَیْ اخراج
شد و در ساعت آن طفل شفا یافت (۱۹) پس شاگردان پنهانی نزدِ عیسی آمده گفتند که چون است که
ما نتوانستیم که اورا بیرون نمائیم (۲۰) عیسی آنهارا فرمود که از عدمِ اعتقادِ شما زیرا بدرستی که بشما
میگویم که هرگاه بقدرِ دانهٔ خردلی اعتقاد داشته باشید و باین کوه بگوئید که از این مکان بآن مکان حرکت
نما البتّه حرکت می نماید و هیچ چیز شمارا محال نخواهد بود (۲۱) لیکن این نوع بیرون نمیرود جز بدعا و
روزه * (۲۲) و چون در مرزوبومِ جَلیلْ بسَیْر میرفتند عیسی ایشانرا فرمود که فرزندِ انسان بدستهای مردم
تسلیم خواهد شد (۲۳) و ایشان اورا خواهند کُشت و در روزِ سیوم خواهد برخاست و آنها بغایت غمگین
بودند * (۲۴) و چون به کَپِرْناحُومْ آمدند محصّلانِ خراج نزدِ پِطْرُسْ آمده گفتند که آیا معلّمِ شما خراج‌را
تسلیم نمی نماید (۲۵) گفت بلی و چون بخانه در آمد عیسی سبقت نموده گفت ای شِمْعُونْ چه تصوّر
مینمائی آیا که سلاطینِ زمین عشر و جزیه‌را از چه کس میگیرند از فرزندانِ خویش یا از بیگانهٔگان
(۲۶) پِطْرُسْ وَیْرا گفت که از بیگانهٔگان عیسی باز باو گفت پس بیقین که فرزندان آزاد اند (۲۷) لیکن از آنرو
که ایشانرا عذاب ندهیم بدریا رفته قلّابی‌را بینداز نخستین ماهیٔ که بیرون آید گرفته دهانَشرا بکُشا یک ریال
خواهی یافت اورا برداشته بعوض من و خود بایشان تسلیم نما *

(بابِ هجدهم مشتمل برسی و پنج آیه)

(۱) و در آن هنگام شاگردانِ عیسی نزدِ وَیْ آمده گفتند که در ملکوتِ آسمان بزرگتر کیست (۲) پس
عیسی طفلی‌را نزدِ خود طلب نموده و در میانِ ایشانَش بر پا داشت (۳) و فرمود که بدرستی که بشما
میگویم که مادامی که متبدّل نگردید و چون اطفالِ صغیر نگردید داخلِ ملکوتِ آسمان نخواهید گشت
(۴) پس هر که مانندِ این کودک خودرا حقیر دارد همان در مملکتِ آسمان بزرگتر است (۵) و هر که

چنین طفلي‌را بنامِ من قبول نماید مرا قبول نموده است (٦) و هرکه به یکي از این اطفالِ صغار که معتقدِ
من اند صدمه رساند اورا بهتر است که سنگِ آسیائي درگردنِ وَيْ معلّق باشد و در قعرِ دریا غرق گردد *
(٧) واي بر اینجهان بسببِ نامِلایمیها و حال آنکه وجودِ آن اشیاء نامِلایم ضروري است لیکن واي بر آن
کس که آن اشیاء نامِلایم بوساطتِ وَيْ بظهور آید (٨) پس هرگاه که دست یا پاي تو تورا بلغزاند
آنهارا قطع نموده از خویش دورکن زیرا که تورا بهتر است که لنگ یا شل داخلِ حیات گردي از آنکه
دو دست یا دو پا داشته در آتشِ ابدي انداخته شوي (٩) و اگرکه دیدهٔ تو مر تورا لغزش دهد اورا
کَنده از خود برانداز زانروکه بهتر است تورا که یك چشم وارِدِ زندگي گردي تا آنکه دو چشم داشته
در آتشِ جهنّم انداخته گردي * (١٠) احتیاط نمائید که هیچ یك ازین اطفالِ صغاررا حقیر ندانید زیرا
که بشما میگویم که پیوسته ملائکهٔ ایشان در آسمان صورتِ پدرِ مرا که در آسمان است مشاهده
مي‌نمایند (١١) زیرا که فرزندِ انسان آمده است که گم‌شدگانرا نجات دهد (١٢) شمارا چگونه مي‌نماید
اگر کسي‌را صد گوسفند باشند و یکي از آنها گم گردد آیا که آن نَوَد و نُه‌را وا نمیگذارد و بکوه‌ها رفته
گم‌شده‌را جستجو نمي‌نماید (١٣) و اگر اتّفاق افتد که آنرا بیابد بدرستي که بشما میگویم از بهرِ آن
بیش از آن نَوَد و نُه که گم نشده بود خورسند خواهد گشت (١٤) هم چنین پدرِ شما که در آسمان است
اراده ندارد که یکي ازین اطفال تباه شود * (١٥) و هرگاه که برادرِ تو با تو خطائي نماید برو و بتنهائي
در میانهٔ خود و او ملزمش سازکه اگر سخنِ تورا بشنود هرآینه برادرِ خویش‌را یافتي (١٦) و اگر که
نشنود یك دو نفررا با خود بگیر که از زبانِ دو یا سه شاهد هرمقدّمه مستحکم گردد (١٧) هرگاه که سخنِ
آنهارا نشنود کلیسیارا خالي نما و اگرکه از شنیدنِ سخنِ کلیسیا ابا نماید بگذار که تا در نزدِ تو چون
خارجي یا عشّاري باشد * (١٨) و بشما راست میگویم که هرچه‌را بر زمین ببندید در آسمان بسته خواهد
گشت و هرچه‌را بر زمین بگشائید در آسمان گشاده خواهد گردید (١٩) و نیز شمارا میگویم که هرگاه دو نفر
بر زمین از شما بجهةِ درخواست کردنِ امري اتّفاق نمایند هرچه باشد از جانبِ پدرِ من که در آسمان
است بجهةِ آنها کامل خواهد گردید (٢٠) زانروکه در هر جا که دو یا سه کس بنامِ من جمع شوند من
در آنجا در وسطِ ایشان هستم * (٢١) پس پطْرُس نزدِ وَيْ آمده گفت خداوندا تا چند مرتبه که برادرِ من
برمن تعدّي نماید از او درگذرم آیا که تا بهفت مرتبه (٢٢) پس عیسي ویرا گفت که تورا نمیگویم که
تا هفت بلکه تا هفتاد هفت مرتبه (٢٣) زانروکه ملکوتِ آسمان سلطاني‌را مانَد که با خدمتکارانِ خود
ارادهٔ محاسبه داشت (٢٤) و چون شروع بمحاسبه نمود شخصي‌را نزدِ وَيْ آوردند که مبلغِ ده هزار قنطار
بدهکار بود (٢٥) و از آنجا که چیزي نداشت که ادا نماید مولاي وَيْ بفروشِ او و زن و فرزند و جمیعِ
آنچه داشت فرمان داد که ادا کرده شود (٢٦) و آن ملازم بر زمین افتاده وَيْرا تعظیم نموده گفت
خداوند مرا مهلت ده تا همه‌را بتو ادا نمایم (٢٧) و آقاي آن ملازم ترحّم فرموده و اورا رها نموده و قرضِ
ورا بخشید (٢٨) چون آن ملازم بیرون شتافت از ملازمانِ همقطارِ خویش شخصي‌را که صد دینار بوَيْ

دانهي بود يافته دست انداخته گردن ويرا گرفته گفت قرض را بمن تسليم نما (۲۹) و ملازمِ همقطارِ وَيْ بر
پايهاي او افتاده التماس نمود و گفت که مرا مهلت ده تا تمامي را بتو ادا نمايم (۳۰) ليکن او قبول
ننموده بلکه رفته اورا در زندان انداخت تا که آن دَيْن را ادا نمايد (۳۱) و چون ملازمانِ همقطارِ وَيْ اين
واقعه را ملاحظه نمودند بسيار غمگين گشته پس آمدند و مولاي خودرا از تمامي آنچه واقع شده بود مفصّلاً
اعلام نمودند (۳۲) پس مولاي او اورا خوانده گفت اي ملازمِ شرير از آنجا که تو از من سؤال نمودي من
مجموعِ آن قرض را بتو بخشيدم (۳۳) آيا نيکو نبود که تو نيز بر ملازمِ همقطارِ خود چنانچه من بر تو رحم
نمودم رحم نمائي (۳۴) پس مولاي وَيْ را خشم گرفته بمحصّلانش سپرد تا همهٔ آنچه بر او لازم بود که
داده باشد ادا نمايد (۳۵) بهمين وضع پدرِ آسمانيءِ من نيز با شما سلوك خواهد نمود چنانچه هر يکي از
شما از صميمِ قلب جرائمِ برادرِ خودرا از وَيْ معاف ننمايد *

(باب نوزدهم مشتمل بر سي آيه)

(۱) و چون عيسي اين مکالمه را بانجام رسانيد چنان واقع گشت که از سرحدّ جليل رفته و بکنارِ يهوديّه
آن طرف اردن آمد (۲) که جماعتِ بسياري در قفاي وَيْ افتادند و آنها را در آن مکان شفا بخشيد * (۳) و
فريسيان بر سبيلِ امتحان نزدِ وَيْ آمده ويرا گفتند که آيا انسان را جائز است که زنِ خودرا به هر جهتي
طلاق دهد (۴) ايشان را جواب داده گفت مگر مطالعه ننموده ايد که آن کس که آنهارا در ابتدا آفريده
بود ايشان را زن و مرد خلقت نمود (۵) و گفت که انسان بدين جهت پدر و مادررا ترك نموده بجفتِ خود
خواهد پيوست و هر دو يك جسد خواهند بود (۶) پس ايشان فيما بعد دو نيستند بلکه يك جسم اند
پس آنچه را خدا پيوند فرموده است هيچ کس آنرا متفرّق نسازد * (۷) وَيْ را گفتند پس چون است
که موسي بدادنِ طلاق نامه و بيرون کردنِ وَيْ فرمان داد (۸) ايشان را گفت که بجهةِ سنگدليءِ شما
شمارا موسي باطلاقِ زنان اجازت بخشيد ليکن از ابتداي آفرينش چنين نبوده (۹) و من شمارا ميگويم که
هر کس که زنِ خودرا جز بعلّتِ زنا طلاق دهد و ديگري را نکاح نمايد زنا نموده است و هر کس که آن
مطلّقه را نکاح نمايد نيز زنا نموده است * (۱۰) پس شاگردانِ او وَيْ را گفتند که هرگاه مقدّمهٔ مرد با
زن چنين است پس بهتر است که نکاح نکنند (۱۱) آنهارا فرمود که تماميءِ خلق اين مقدّمه را فرا
نمي توانند گرفت جز آنان که بايشان عطا شده است (۱۲) زيرا که خصي چند هستند که از شکمِ مادر
چنان متولّد شده اند و خصي چند هستند که بدستِ ديگران خصي شده اند و خصي چند هستند که
خودرا بجهةِ ملکوتِ آسمان خصي نموده اند پس هر کس که قابليّتِ اين را دارد آن را قبول نمايد *
(۱۳) آنگاه چند طفلي را بنزدِ وَيْ آوردند تا آنکه دستهاي خودرا بر آنها گذاشته دعا فرمايد و شاگردانِ
وَيْ آنهارا نهيب نمودند (۱۴) ليکن عيسي فرمود که اطفالِ صغيررا اجازت دهيد و از آمدن بنزدِ من منع
ننمائيد زيرا که ملکوتِ آسمان از آنِ چنين ها است (۱۵) پس دستهاي خودرا بر آنها گذاشته و از

آن مكان روان گرديد * (١٦) كه ناگاه شخصي آمده وَيْرا گفت كه اي استادِ نيكو من چه فعلِ نيكورا بعمل آرم تا زندهگيء جاويدرا يابم (١٧) وَيْرا گفت از چه رو مرا خوب گفتي و حال آنكه هيچ كس خوب نيست جز يكي و آن خداست و اگر ارادهء آن داري كه داخلِ حيلت گردي فرائضرا نگاه دار (١٨) گفت كدام [فرائض] عيسي گفت همين كه قتل مكن و زنا مكن و دزدي مكن و شهادتِ زور مگوي (١٩) پدر و مادرِ خودرا محترم دار و آشناي خودرا چون خود دوست دار (٢٠) پس آن جوان وَيْرا گفت كه جميعِ اين گفتهارا از ابتداي جوانيء خود محفوظ داشته ام در چه چيز حال ناقص ميباشم (٢١) عيسي وَيْرا گفت كه اگر قصدِ آن داري كه كامل گردي برو و اشياي خودرا فروخته به فقرا تسليم نما كه در آسمان گنجي خواهي يافت پس آمده مرا متابعت نما (٢٢) و چون آن جوان اين كلماترا شنيده ماند غمگين گشته روان گرديد زانرو كه املاكِ بسيار داشت * (٢٣) پس عيسي شاگردانِ خويشرا فرمود كه هرآينه بشما ميگويم كه شخصِ دولتمند در نهايتِ دشواري داخلِ ملكوتِ آسمان خواهد گشت (٢٤) و نيز شمارا ميگويم كه شتررا در سوراخِ سوزن داخل شدن آسهل است از داخل شدنِ دولتمند در ملكوتِ خدا (٢٥) چون شاگردانش اين مقدّمهرا شنيده بي نهايت متحيّر گشته گفتند پس كيست كه نجات خواهد يافت (٢٦) و عيسي بآنها توجّه فرموده ايشانرا گفت اين مقدّمه نزدِ انسان محال است ليكن نزدِ خدا همه چيز ممكن است * (٢٧) آنگاه پِطْرُسْ وَيْرا جواب داده گفت اينك ما جميعِ چيزهارا ترك نموده تورا متابعت مينمائيم پس اجر ما چه خواهد بود (٢٨) كه عيسي بايشان فرمود بدرستي كه بشما ميگويم شما كه مرا متابعت نموديد در تولّدِ نو اندر آن زمان كه فرزندِ انسان بر كرسيء جلالِ خود نشيند شما نيز بر دوازده تخت جلوس خواهيد نمود و حكمراني بر دوازده فرقهء اِسْرائيلْ خواهيد نمود (٢٩) و هركس كه خانهها يا برادران يا خواهران يا پدر يا مادر يا زن يا فرزندان يا زمينهارا بجهةِ اسمِ من رها كرده است صد مانندِ آنرا خواهد يافت و وارثِ حياتِ ابدي خواهد گرديد (٣٠) ليكن بسا مقدّمي كه مؤخّر خواهد گشت و مؤخّري كه مقدّم خواهد گرديد *

(باب بيستم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(١) از آنرو كه ملكوتِ آسمان صاحب خانهءرا ماند كه بامدادان بجهةِ گرفتنِ عَمَلَه از براي تاكستانِ خود روان گرديده بود (٢) پس با عَمَلَه هر روز بديناري قرار داد نموده ايشانرا به تاكستانِ خود روانه نمود (٣) و در ساعتِ سيوم بيرون رفته اشخاصِ ديگررا بي كار در بازار ايستاده ديد (٤) ايشانرا گفت كه شما نيز به تاكستان برويد كه آنچه بايد بشما خواهم داد ايشان بآنجا رفتند (٥) و نيز در ساعتِ ششم و نهم بيرون رفته بهمان وضع بعمل آورد (٦) و نزديك بساعتِ يازدهم نيز بيرون رفته بعضي ديگررا بي كار ايستاده ديد ايشانرا گفته بچه سبب تماميء روز در اينجا بي كار ايستادهايد (٧) وَيْرا گفتند زانرو كه كسي مارا نگرفته است ايشانرا گفت كه شما نيز بسوي تاكستان برويد كه حقِّ خودرا

خواهید یافت (۸) و چون شام گشت صاحبِ تاکستان وکیلِ خودرا فرمود که مزدوران‌را طلب نما و از آخریها گرفته تا باوّلیها أجرتِ آنهارا بآنها تفویض نما (۹) و چون آن یازده ساعتیها آمدند هر نفری دیناری یافتند (۱۰) پس آن اوّلیان حاضر گشته گمان نمودند که زیاده‌تر خواهند یافت که ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند (۱۱) پس آن‌را گرفته با صاحبِ خانه گله نموده (۱۲) گفتند که تو این پسینیانرا که یك ساعت کار کرده اند با ما که متحمّلِ صعوبت و حرارتِ روز گردیده ایم قرین نموده (۱۳) و او به یکی از آنها جواب داده گفت عزیزِ من من هیچ ظلمی بر تو ننموده ام آیا که تو بدیناری از من راضی نگشتی (۱۴) پس حقّ خودرا گرفته روانه شو که من این متأخّررا چون أجرتِ تو خواهم داد (۱۵) آیا جائز نیست مرا که آنچه خواهم با مالِ خویش بعمل آرم و یا آنکه نیکیء من موجبِ بدیء چشمِ تو شده است (۱۶) و هم بر این قیاس پسینیان پیشینیان و اوّلیان آخریان خواهند بود زیرا که خوانده شده‌گان بسیار اند و برگزیده‌گان کم * (۱۷) در اثنای رفتنِ عیسی باورشلیم دوازده شاگردِ خودرا خفیه در راه طلب نموده فرمود (۱۸) که اینك باورشلیم میرویم و فرزندِ انسان بروٌسای کَهَنَه و نویسنده‌گان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتلِ وَیْ خواهند نمود (۱۹) و بجهةِ استهزا و ضرب و صلب به قبائلش خواهند سپرد و در روزِ سیوم خواهد برخاست * (۲۰) آنگاه مادرِ اولادِ زِبِدی با فرزندانِ خویش اورا سجده نموده استدعا کنان نزدِ وَیْ آمد (۲۱) وَیْ‌را گفت که چه میخواهی گفت مقرّر فرما که این دو فرزندِ من در ملکوتِ تو یکی بر یمین و یکی بر یسارت بنشینند (۲۲) پس عیسی جواب داده فرمود که نمیدانید که چه چیزرا سؤال مینمائید آیا که بر آشامیدنِ قدحی که من از آن خواهم آشامید و یافتنِ آن غسلی‌را که من خواهم یافت قادر میباشید گفتندش بلی می‌توانیم (۲۳) ایشان‌را فرمود که البتّه از قدحِ من خواهید آشامید و آن غسلی‌را که من می‌یابم خواهید یافت لیکن نشستن بر دستِ راست و چپِ من زانِ من نیست که بدهم جز آنانی‌را که از پدرِ من معیّن شده اند * (۲۴) چون آن ده نفرِ دیگر این سخن‌را شنیده بر آن دو برادر خشم گرفتند (۲۵) پس عیسی آنهارا پیش خوانده فرمود که مطّلع هستید که أمراء قبائل بر آنها خداوندی مینمایند و بزرگان بر آنها سَرْوَری مینمایند (۲۶) لیکن در میانِ شما چنین نخواهد بود بلکه هر که خواهشِ این دارد که در میانِ شما بزرگ گردد خادمِ شما گردد (۲۷) و هر کس که ارادهء آن دارد که در میانِ شما مقدّم باشد ملازمِ شما باشد (۲۸) چنانچه فرزندِ انسان برای مخدومی نیامده است بلکه بجهةِ خادمی و از بهرِ آنکه جانِ خویش‌را فدای خلقِ بسیاری نماید * (۲۹) و چون از یریحو بیرون میرفتند گروهِ بسیاری در قفای وَیْ روان شدند (۳۰) که اینك دو مردِ کور که بر کنارِ راه نشسته بودند چون شنیدند که عیسی در گذار است فریاد کنان گفتند خداوندا فرزندِ داؤدا بر ما ترحّم فرما (۳۱) آن گروه آنهارا نهیب نمودند تا خاموش گردند لیکن آنها بیشتر فریاد کرده گفتند عیسی ابنِ داؤدا بر ما ترحّم فرما (۳۲) پس عیسی ایستاده و آنهارا پیش خوانده فرمود چه خواهید تا با شما بعمل آورم (۳۳) گفتندش خداوندا که دیده‌های ما باز شود

(۳۴) پس عیسی ترحّم فرموده دیده‌های آنهارا مسّ فرمود که فی‌ٱلفور چشمان آنها بینائیء خودرا یافت و آنها بر قفاي وَيْ روان گردیدند *

(باب بیست و یکم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) چون نزدیك بأُورشَلِیمْ رسیدند و به بَیْتِ فاگِي بر دامن کوهِ زیتون آمدند عیسی دو نفر از شاگردانِ خودرا فرستاده (۲) فرمود که در این قریه که مقابلِ شماست بروید که در ساعت ماده‌ٱلاغی‌را بسته و کرّه‌ءرا با وَيْ خواهید یافت پس آنهارا باز نموده نزدِ من آیِد (۳) و هرگاه که کسي شمارا چیزي بگوید گوئید که خداوند بآنها احتیاج دارد که در ساعت آنهارا روانه خواهد نمود (۴) و همگیء این چیزها واقع گردید تا کامل گردد آنچه بوساطت پیغمبر گفته شده بود که میگفت (۵) بگوئید دخترِ صِیُونْ‌را که اینك پادشاهِ تو نزدِ تو مي‌آید با فروتني و سوار شده بر ألاغي بر کرّهء بارکشي (۶) پس آن شاگردان رفته چنانچه عیسی بایشان فرموده بود عمل نمودند (۷) و ماده‌ٱلاغ و کرّه‌را آوردند و رختهاي خودرا بر آن گسترده و اورا بر آن نشانیدند (۸) و جمعِ بسیاري رختِ خودرا در راه فرش مینمودند و بعضي شاخهارا از درختان بُریده در راه مي‌گستردند (۹) و آن گروه که پیش‌رو و آنان که در قفاي وَيْ بودند فریاد کنان میگفتند هُوشَعَنا فرزندِ داؤُدْرا است فرخنده کسي که باسمِ خداوند مي‌آید هُوشَعَنا در ملاء علي * (۱۰) و چون واردِ أُورشَلِیمْ گردید همگیء ساکنانِ آن شهر مضطرب گشتد گفتند که این کیست (۱۱) و آن جماعت گفتند که این عیسی پیغمبرِ ناصِرِیء جَلیلي است * (۱۲) پس عیسی باندرونِ هیکلِ خدا رفته و همگیء آنانيرا که خرید و فروخت مینمودند بیرون نمود وتختهاي صرّافان و کُرسیهاي کبوترفروشان‌را واژگون ساخت (۱۳) و ایشان‌را گفت که نوشته شده است که خانهء من به بَیْتِ‌ٱلدّعا نامیده خواهد شد و شما مغارهء دزدانش ساخته اید (۱۴) پس کوران و شلها اندرونِ هیکل نزدِ وَيْ آمده آنهارا شفا بخشید (۱۵) و چون رؤساي کَهَنَه و نویسندگان مشاهده نمودند آن عجائب‌را که بعمل مي‌آورد و آن اطفال‌را که در درونِ هیکل با فریاد میگفتند که هُوشَعَنا فرزندِ داؤُدْرا است غضبناك گشته (۱۶) وَيْرا گفتند که آیا مي‌شنوي آنچه‌را اینها میگویند عیسی آنهارا گفت که آري آیا هرگز نخوانده اید که از دهنِ اطفال وکودکان ثنائي‌را خواهم ساخت (۱۷) پس آنهارا واگذاشته و از آن شهر بیرون رفته در بَیْتِ‌عَنیاهْ آمد و شب‌را در آنجا بسر برد * (۱۸) و بامدادان چون بشهر مراجعت مینمود گرسنه گشته (۱۹) که در اثناي راه درختِ انجیري‌را مشاهده فرموده نردِ آن آمده بجز برگ بر آن هیچ نیافت پس باو گفت که مِنْ بعد هیچ میوه بر تو نمو نکناد که درختِ انجیر در ساعت خشك گردید (۲۰) و چون شاگردانِ وَيْ آنرا دیده تعجّب نموده گفتند که چه بسیار زود درختِ انجیر خشك گردید (۲۱) که عیسی آنهارا جواب داده فرمود که بدرستي که بشما میگویم که اگر اعتقاد آرید و شك ننمائید نه همین‌را که بدرختِ انجیر واقع گشت خواهید نمود بلکه مرگاه

این کوه‌را بگوئید که بر داشته و بدریا افکنده شود چنین خواهد گشت (۲۲) و تمام چیزهائی‌را که
بدعا بعقیدهٔ درست طلب نمائید خواهید یافت * (۲۳) و چون در هیکل آمد در حالتی که وعظ مینمود
رؤسای کَهَنَه و بزرگانِ آن قوم نزدِ وَیْ آمده گفتند بچه اقتدار این اعمال‌را می‌نمائی و کیست
که این اقتدار‌را بتو داده است (۲۴) عیسی آنهارا جواب داده فرمود که من نیز از شما یك سخن
خواهم پرسید اگر از آن مرا مطّلع سازید من نیز شمارا خواهم گفت که بکدام قدرت این اعمال‌را مینمایم
(۲۵) غسلِ تعمید دادنِ یحیی از کجا میبود آیا از آسمان یا از خلق و ایشان در دلهای خود گفتند که
اگر گوئیم که از آسمان بود بما خواهد گفت پس چرا بوَیْ اعتقاد نیاوردید (۲۶) و اگر گوئیم که از
خلق بود از مردم خوف داریم زانرو که تمام خلق یحیی‌را پیغمبر میدانستند (۲۷) پس عیسی‌را جواب داده
گفتند که ما نمیدانیم فرمود که من هم شمارا نمیگویم که بچه اقتدار این اعمال‌را مینمایم * (۲۸) لیکن
چه تصوّر مینمائید که یك شخص‌را دو پسر میبود نزدِ نخستین آمده گفت ای فرزند برو و در تاکستانِ
من امروز بشغلی متوجّه شو (۲۹) جواب داده گفت که نخواهم رفت و بعد از آن پشیمان گشته متوجّهٔ
آن سمت گردید (۳۰) پس نزدِ دومین آمده بهمان وضع تکلّم نمود او جواب داده گفت خداوندا
خواهم رفت و نرفت (۳۱) آیا از آن دو نفر کدام خواهشِ پدرِ خودرا بعمل آورده است گفتند که
نخستین پس عیسی بآنها گفت که بدرستی بشما میگویم که باج‌گیران و زناکاران قبل از شما داخلِ
ملکوتِ خدا می‌گردند (۳۲) زانرو که یحیی از راهِ راستی نزدِ شما آمده بود بر او اعتقاد نیاوردید و
باج‌گیران و فاحشه‌ها بوَیْ ایمان آوردند و شما مشاهده نموده بالآخره پشیمان نشدید تا آنکه بوَیْ
اعتقاد آرید * (۳۳) و این مثلِ دیگررا بشنوید صاحب خانهٔ تاکستانی‌را غرس نموده آنرا محصور نمود
و عصیره‌خانهٔ در او کنده و برجی بنا گذارده و آنرا بباغبانان سپرده بسوی ملكِ دیگر شتافت (۳۴) و چون
موسمِ میوه‌ها نزدیك گشت ملازمانِ خودرا بجهتِ تحصیلِ میوه‌های آن نزدِ باغبانان روانه نمود (۳۵) لیکن
باغبانان ملازمانش‌را گرفته بعضی‌را زدند و بعضی‌را کشتند و بر بعضی رجم نمودند (۳۶) باز ملازمانِ
دیگررا بیشتر از اوّل فرستاده بهمان وضع بآنها رفتار نمودند (۳۷) بالآخره فرزندِ خودرا نزدِ ایشان
فرستاده گفت که البتّه فرزندِ مرا حرمت خواهند داشت (۳۸) لیکن باغبانان چون فرزندرا ملاحظه نموده
با خود گفتند که این وارث است بیائید تا اورا کشته میراثش‌را بچنگ آریم (۳۹) پس اورا گرفته و در
خارجِ تاکستان برده مقتول نمودند (۴۰) آیا چون صاحبِ تاکستان آید با مزدوران چه خواهد کرد
(۴۱) گفتند که یقین که زشت کاران‌را بزشتی هلاك خواهد نمود و تاکستان‌را بباغبانانِ دیگر تسلیم
خواهد نمود و آنها میوه‌هارا در فصلِ آنها بوَیْ تسلیم خواهند نمود (۴۲) پس عیسی آنهارا فرموده که آیا
هرگز در کُتُب مطالعه نکرده اید که آن سنگی‌را که معمارانش رد نمودند سرِ زاویه واقع شد این مقدّمه
از جانبِ خدا واقع گردیده و در نظرِ ما عجیب است (۴۳) از اینجا است که شمارا میگویم که ملکوتِ خدا
از شما گرفته و بقبیله‌ئی که ثمرش‌را بخوانند فرستاد سپرده خواهد گشت (۴۴) و هرکس که بر این سنگ

افتد خواهد شکست و بر هر کس که افتد نرمش خواهد ساخت * (۴۵) و چون رؤسای کهنه و فریسیان مثلهایش را شنیدند دریافتند که درباره آنها تکلّم مینماید (۴۶) قصد نمودند که بر وی دست اندازی نمایند لیکن از مردم می ترسیدند زانرو که پیغمبرش میدانستند *

(باب بیست و دویم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و دیگر بار عیسی آنهارا در مثلها مخاطب فرموده گفت (۲) که ملکوت آسمان پادشاهی را مانند که بجهة فرزند خویش سوری ترتیب نمود (۳) و ملازمان خویش را بجهة خواندن خوانده شدگان بسور فرستاد لیکن ایشان نخواستند که بیایند (۴) باز ملازمان دیگررا فرستاده گفت موعودین را خبر نمائید که اینک خوان خودرا مهیّا نموده ام و گوسالهها و پرواریهای من کشته گردیده و همه چیزها آماده گشته است بعیش آئید (۵) و ایشان سهل انگاری نموده راه خویش گرفتند یکی بجانب مزرعهٔ خویش و دیگری بتجارت خویش (۶) و بقیّهٔ آنها ملازمانش را گرفته خفّت دادند و بقتل رسانیدند (۷) چون سلطان را از آن مقدّمه آگاهی حاصل گردید خشم بر وی مستولی گشته لشکریان خودرا فرستاده و آن قاتلان را مقتول ساخت و شهر آنهارا سوخت (۸) پس ملازمان خویش را فرمود که بدرستی که اسباب عیش مهیّا است لیکن طلبیدهگان مستحق نبودند (۹) لهذا بشوارع عامّه رفته هر کس‌را که بیابید بعیش دعوت نمائید (۱۰) و ملازمان در سر راهها رفته بد و خوب هر کس‌را که یافتند جمع نمودند چنانچه حجلهٔ عروسی از نشینندهگان مملو گردید (۱۱) و ملك بجهة تفرّج مجلسیان درون آمده شخصی‌را در آنجا ملاحظه فرمود که لباس عیش نپوشیده بود (۱۲) ویرا گفت ای مرد بچه سبب لباس عیش در بر نکرده به اینجا داخل گشتهٔ آن شخص خاموش گردید (۱۳) پس سلطان ملازمان فرموده که دست و پایش‌را بسته برده در ظلمت خارجی اندازیدش که در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود (۱۴) زیرا که طلبیدهگان بسیار و برگزیدهگان کم اند * (۱۵) پس فریسیان رفته شورا نمودند که اورا در گفتگو گرفتار سازند (۱۶) پس شاگردان خویش‌را با هیرودیان نزد وی فرستاده گفتند استادا مارا معلوم است که صدّیق هستی و راه خدارا براستی تعلیم مینمائی و از کسی نمی اندیشی زانرو که بظاهر خلق نمی نگری (۱۷) پس مارا از آنچه بتو می نماید ارشاد فرما آیا که قیصررا جزیه دادن جائز است یا نه (۱۸) عیسی شرارت آنهارا یافته فرمود ای ریاکاران چرا خواهید که در تجربه‌ام اندازید (۱۹) زر جزیه‌را بمن نمائید آنها دیناری‌را بوی دادند (۲۰) پس آنهارا فرمود که این صورت و رقم از کیست (۲۱) گفتندش که زان قیصر است پس آنهارا فرمود که چیزهای قیصری‌را بقیصر و چیزهای خدائی‌را بخدا تسلیم نمائید (۲۲) و ایشان این سخن‌را شنیده تعجّب نموده اورا گذاشته روان شدند * (۲۳) و هم در آن روز تنی چند از صادوقیان که بقیامت قائل نیستند نزد وی آمده سؤال نمودند (۲۴) و گفتند استادا موسی فرموده است که هرگاه کسی بی فرزند فوت شود باید برادر وی زنش‌را بعقد خویش درآورده نسل برادر

خویش‌را جاري سازد (۲۵) و بودند درمیانِ ما هفت برادر که نخستینِ ایشان زن گرفته و مُرد و از آنجا
که فرزندي نداشت زنِ او به برادرش رسید (۲۶) و همچنین دویم و سیومِ ایشان تا هفتم (۲۷) و
بعد از همه آن زن نیز فوت گردید (۲۸) پس در روزِ قیامت آن زنِ کدام یك از آن هفت نفر خواهد بود
زیرا که تماميءِ آنها اورا نکاح داشته بودند (۲۹) پس عیسیٰ آنهارا جواب فرمود که چون مضمونِ
کُتُب و قدرتِ خدارا نیافته اید خطا مي‌نمائید (۳۰) زیرا که در روزِ قیامت نه نکاح مي‌کنند
و نه بنکاح داده میشوند بلکه در آسمان چون ملائکهٔ خدا میباشند (۳۱) و آیا که مطالعه ننموده اید
آنچه از خدا در بارهٔ برخاستنِ مردگان بشما گفته شده است (۳۲) که خدای إبراهیم و خداي إسحٰق
و خداي یعقُوب منم و خدا خداي مردگان نیست بلکه خداي زندگان است (۳۳) و مردم این
سخن‌را شنیده از تعلیمِ وَيْ تعجّب نمودند * (۳۴) و چون فَرِیسیانْ شنیدند که صادُوقیانْ‌را ملزم
ساخت با هم جمع گردیدند (۳۵) پس یکي از آنها که فقیه بود از وَيْ بر سبیلِ امتحان سؤال نموده
گفت (۳۶) اي استاد حکمِ بزرك در شریعت چیست (۳۷) عیسیٰ وَيْرا گفت که آن خداوندیرا که خداي
تُست بهمگيءِ دل و همگيءِ جان و همگيءِ اندیشهٔ خود دوست دار (۳۸) که نخستین و بزرگترینِ
احکام این است (۳۹) و دویم چون آن است که آشناي خویش‌را چون خود دوست دار (۴۰) و همگيءِ
توریت و رسائلِ رُسل باین دو حکم معلّق اند * (۴۱) و چون فَرِیسیانْ جمع گردیدند عیسیٰ از آنها سؤال
نموده (۴۲) فرمود در بارهٔ مسیح چه تصور مینمائید که او فرزندِ کیست گفتند که او فرزندِ داوُدْ است
(۴۳) بآنها فرمود که پس چگونه داوُدْ در روح اورا خداوند خوانَد که گفت (۴۴) خداوند خداوندِ مرا
گفت که بردستِ راستِ من بنشین تا دشمنانِ تورا قدمگاهِ پایهاي تو سازم (۴۵) پس هرگاه داوُدْ اورا
بخداوند ملقّب نمود چگونه فرزندِ او باشد (۴۶) هیچ کس قدرتِ جوابِ وَيْ به یك کلمه نداشت و از آن
روز هیچ کس بارِ دیگر جرأتِ پرسیدن از وَيْ ننمود *

(بابِ بیست و سیوم مشتمل بر سيَ و نه آیه)

(۱) آنگاه عیسیٰ با آن جماعت و شاگردانِ خود تکلّم فرموده (۲) گفت که نویسندگان و فَرِیسیانْ بر
کُرسيءِ مُوسیٰ نشسته اند (۳) پس هرچه شمارا امر کنند که فرا گیرید فرا گیرید و بکار برید لیکن چون
اعمالِ آنها عمل ننمائید زانرو که میگویند و نمي‌کنند (۴) زیرا که بارهاي گرانِ عسرُالحمل‌را مي‌بندند و بر
شانهاي خلق میگذارند لیکن به یك انگشتي از انگشتانِ خود آنهارا حرکت نمیدهند (۵) و تماميءِ اعمالِ
خودرا بجهة آنکه منظورِ نظرِ خلق گردند بجا مي آرند چه تعویذهاي خویش‌را عریض مینمایند و دامنهاي
لباسِ خودرا بزرگ مي سازند (۶) و دوست میدارند در ضیافات بالاي مجالس‌را و در مجامع صدررا (۷) و
سلام‌را در بازارها و اینکه از زبانهاي خلق به رّبي رّبي خوانده شوند (۸) لیکن شما به رّبي مخاطب
مشوید که پیشروِ شما یکي است یعني مسیح و همگيءِ شما برادران هستید (۹) و هیچ کس‌را بر زمین

پدرمگوئید زانرو که پدرِشما یکی است یعنی آنکه در آسمان است (۱۰) و نه به پیشوا مسمّی شوید
زانرو که پیشوای شما یکی است یعنی مسیح (۱۱) آنکه بزرگترینِ شما است خادمِ شما خواهد بود
(۱۲) و هرکس که خویش‌را بلند گیرد پست خواهد گشت و هر که خودرا پست می‌سازد بلند خواهد
گشت * (۱۳) لیکن ای نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار وای برحالِ شما زانرو که درهای ملکوتِ آسمان‌را
بر روی خلق می‌بندید چنانچه نه خود داخل می‌شوید و نه داخل شونده‌گان‌را اذنِ دخول میدهید
(۱۴) وای برحالِ شما ای نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار زانرو که خانه‌های بیوه زنان‌را می‌بلعید و طول
نمازرا بجهةِ روپوش بجا می‌آرید بنابراین شدیدترینِ عذابهارا خواهید یافت (۱۵) و وای بر حالِ شما ای
نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار زانروکه برّو بحررا بجهةِ آنکه یك شخص‌را درطریق داخل نمائید می‌گردید
و چون داخل شود اورا دو مرتبه پست‌تر از خود ابنُ‌الجهنّم میسازید (۱۶) و وای بر حالِ شما ای راهبرانِ
نابینا که میگوئید که قَسَمِ شخصی که بهیکل قَسَم خورد اعتباری ندارد و لیکن کسی که بطلای هیکل قَسَم
خورد باید ادا کند (۱۷) ای احمقان وکوران آیا کدام بزرگتراست طلا یا هیکل که طلارا منزّه مینماید
(۱۸) و اینکه قَسَمِ هرکس که بقربانگاه سوگند خورد معتبر نیست لیکن هر کس که بآن هدیهٔ که آن
است سوگند خورد بایدّش بجا آوردن (۱۹) ای ابلهان و کوران کدام بزرگتر است هدیّه یا هدیه‌گاه که
هدیّه‌را محترم میسازد (۲۰) پس هرکس که بقربانگاه سوگند خورد به آن و به هر چه برآن است سوگند
خورده است (۲۱) و هرکس که بهیکل سوگند خورد هم بآن و هم بآن که در آن ساکن است سوگند خورده
است (۲۲) امّا آنکه بآسمان سوگند خورد هم بتختِ خدا و هم به آنکه بر آن نشسته است قَسَم خورده
است (۲۳) وای برحالِ شما ای نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار که پودینه و شِبت و زیره‌را عشر میدهید
و بزرگترینِ احکامِ شریعت‌را که عدالت و رحمت و ایمان است ترك نموده اید بابست که اینهارا بجا آرید
و آنهارا ترك ننمائید (۲۴) ای راهبرانِ کور که بجهةِ پشهٔ صافی‌را بکار می بَرید و شتررا فرو می بَرید
(۲۵) وای برحالِ شما ای نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار زانرو که بیرونِ پیاله و بشقاب‌را طاهر میسازید
و حال آنکه باطنِ آنها از طمع و بی پرهیزی پُر است (۲۶) ای فَریسیءِ کور اوّل باطنِ کاسه و بشقابرا
طاهرساز تا ظاهرِ آنها نیز طاهرگردد * (۲۷) وای برحالِ شما ای نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار زآنکه
چون گورهای گچ‌کاری شده‌را می مانید که از بیرون نیکو مینماید و از داخل از استخوانهای مرده‌گان و
همگیءِ نجاسات مملو است (۲۸) شما نیز در ظاهر بمردم عادل می نمائید و از ریا وگناه در باطن مملو
هستید (۲۹) وای برحالِ شما ای نویسنده‌گان و فَریسیانِ ریاکار زانروکه مقبرهٔ انبیارا عمارت می نمائید
و مدفنِ عادلان‌را مزیّن می سازید (۳۰) و میگوئید که اگر در ایّامِ پدرانِ خویش می بودیم یقین که با
ایشان در خونِ انبیا مشارکت نمی‌نمودیم (۳۱) پس خود بر خود گواهی میدهید که فرزندِ کُشنده‌گانِ
پیغمبران اید (۳۲) پس پیمانهٔ پدرانِ خودرا لبریز کنید (۳۳) ای افعیها و مارزاده‌ها چه سان از
عقوبتِ دوزخ خواهید گریخت (۳۴) و اینك من بجهةِ این رُسولان و حکیمان و نویسندگانِ چندرا نزدِ شما

میفرستم که بعضیرا قتل خواهید نمود و بعضیرا صلب و بعضیرا در مجامعِ خود تازیانه خواهید زد و از
شهر بشهر تعاقب خواهید نمود (۳۵) تا آنکه تماميءِ خونِ صدّیقان که بر زمین ریخته شده است از خونِ
هابیلِ صدّیق تا خونِ زِکَرْیاءِ ابنِ بَرَخْیاهْ که درمیانِ هیکل و قربانگاه کُشته بودید بر شما واقع گردد
(۳۶) بدرستي که بشما میگویم که جمیعِ این چیزها براین طبقه واقع خواهد گشت (۳۷) اي أورِشَلیمْ أورِشَلیمْ
که کُشندهءِ پیغمبران و سنگسارکنندهءِ آنان که بتو فرستاده شده اند مي باشي چند بار خواستم که
فرزندانِ تورا چنانچه مرغ جوجهاي خودرا در زیرِ بالِ خود جمع مینماید جمع نمایم و ابا نمودید
(۳۸) اینك خانهءِ شما بجهةِ شما ویران گذاشته ميشود (۳۹) زانرو که بشما میگویم که مِنْ بعد مرا نخواهید
دید تا آن زمان که بگوئید مبارك است آنکه باسمِ خداوند مي‌آید *

(بابِ بیست و چهارم مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) پس عیسیٰ از هیکل بیرون آمده روان گردید و شاگردانِ وَيْ بجهةِ آنکه عمارتِ هیکلرا بوَيْ نشان
دهند پیش آمدند (۲) و عیسیٰ ایشانرا فرمود که آیا همهءِ این چیزهارا نمي بینید بدرستي که بشما
راست میگویم که در اینجا هیچ سنگي بر سنگي گذاشته نخواهد شد مگر آنکه انداخته خواهد گردید *
(۳) و چون برکوهِ زیتون قرارگرفت شاگردانِ وَيْ بپنهاني نزدِ وَيْ آمده گفتند که مارا خبر ده که
چه وقت این چیزها واقع خواهد گشت و علامتِ آمدنِ تو و انقضاي عالَم چیست (۴) عیسیٰ در جوابِ
آنها فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس شمارا نفریبد (۵) زانرو که بسیاري باسمِ من آمده خواهند
گفت که مَنَم مسیح وگروهيرا فریب خواهند داد (۶) یقین که جنگها و اخبارِ جنگهارا خواهید شنید
لیکن احتیاط نمائید که مضطرب نگردید زانرو که وقوعِ جمیعِ اینها ضروري است امّا انجامِ کارهنوز
نزدیك نیست (۷) زیرا که طایفهءِ بر طایفهءِ و مُلکي بر مُلکي خواهند بر خواست و در بعضي جایها
قحطها و طاعونها و زلزلهها پدید خواهد گردید (۸) و همهگيءِ این چیزها ابتداي دردها است (۹) آنگاه
شمارا بمصیبت خوهند سپرد و شمارا خواهند کُشت و بجهةِ اسمِ من همهگيءِ قبائل شمارا دشمن خواهند
داشت (۱۰) و در آن ایّام بسیاري لغزش خواهند یافت و یك دیگررا خواهند سپرد و هم دیگررا دشمن
خواهند داشت (۱۱) و چندین پیغمبرِ دروغگو خروج خواهند نمود و بسیاريرا فریب خواهند داد (۱۲) و
بجهةِ افزونيءِ گناه محبّت بسیاري افسرده خواهد گشت (۱۳) لیکن آنکه تا بانجام صبر کند ناجي خواهد
بود (۱۴) و ندا باین مژدهءِ ملکوتي در همهگيءِ اقطارِ جهان خواهد شد بجهةِ شهادت بر همهگيءِ قبائل و
آنگاه انجامِ کار پدید خواهد شد * (۱۵) پس چون کراهتِ قرینِ ویرانيرا که دانیالِ پیغمبر مذکور
نموده است در مکانِ مقدّس ایستاده خواهید دید هر خوانندهءِ در یابد (۱۶) آنگاه آنان که در یهودیّه
مي باشند بکوهها بگریزند (۱۷) و آنکه بر بام است پائین نیآید بجهةِ برگرفتنِ چیزي از خانه (۱۸) و آنکه
در میانِ زراعت است برنگردد تا آنکه لباسِ خویشرا بردارد (۱۹) واي بر حالِ شما آبستنان و شیر

دهندهگان در آن ايّام (۲۰) و دعا نمائيد كه فرارِ شما در زمستان و در روزِ سبت واقع نشود (۲۱) زيرا كه در آن وقت مصيبتِ عظيمي خواهد بود كه از ابتداي عالَم تا حال مثلِ آن واقع نشده است و نخواهد شد (۲۲) و اگر آن روزها كوتاه نمي شد هيچ بشر نجات نمي يافت ليكن بجهةِ خاطرِ برگزيدهگان آن روزها كوتاه خواهد گرديد (۲۳) پس اگر كسي شمارا گويد كه اينك مسيح در اينجاست يا در آنجاست باور نه نمائيد (۲۴) زيرا كه مسيحانِ دروغ و پيغمبرانِ كاذب خواهند برخاست و علاماتِ عظيمه و آياترا چنان ظاهر خواهند ساخت كه اگر ممكن بود برگزيدهگانرا نيز اغوا خواهند نمود (۲۵) اينك من شمارا قبل از آن اخبار نمودم (۲۶) پس هرگاه شمارا گويند كه اينك در صحرا است بيرون مرويد يا آنكه در خلوت خانه است باور ننمائيد (۲۷) زيرا كه چون برق كه از مشرق بيرون مي‌آيد و تا مغرب ظاهر ميگردد آمدنِ فرزندِ انسان نيز چنين خواهد بود (۲۸) زانرو كه هر جا كه مُرداري است كركسان در آنجا جمع خواهند شد * (۲۹) و بعد از زحمتِ آن ايّام في‌الفور آفتاب تاريك خواهد گشت و ماه نورِ خودرا نخواهد بخشيد و ستارهگان از فلك خواهند افتاد و قوّتهاي آسمان متزلزل خواهد شد (۳۰) و در آن وقت علامتِ فرزندِ انسان بر فلك ظاهر خواهد گرديد و آنگاه جميعِ طوائفِ زمين سينه زني خواهند نمود و خواهند ديد فرزندِ انسانرا بر ابرهاي آسمان كه مي آيد با قدرت و جلالِ عظيم (۳۱) و فرشتهاي خودرا خواهد فرستاد با صورِ بلندآواز و آنها برگزيدهگانشرا جمع خواهند نمود از اطرافِ اربعه از اقصاي فلك تا بطرفِ ديگر * (۳۲) پس مثلي از درختِ انجير فرا گيريد كه چون شاخِ آن هنوز نازك است و برگ مي‌آرد فصلِ تابستانرا نزديك ميدانيد (۳۳) همچنين چون شما تماميءِ اين چيزهارا مشاهده نمائيد بدانيد كه نزديك است بلكه بر دَراست (۳۴) بدرستي كه بشما ميگويم كه تا جميعِ اين چيزها كامل نگردد اين طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۵) و هرآينه آسمان و زمين زائل خواهد گرديد و كلامِ من زائل نخواهد گشت * (۳۶) و سواي پدرِ من ويس هيچ حتي ملائكهء آسمان هم از آن روز و ساعت مطلّع نيستند (۳۷) و چنانچه در اوانِ نوحٌ مي‌بود آمدنِ فرزندِ انسان نيز بهمان وضع خواهد بود (۳۸) زيرا كه چنانكه در ايّامِ قبل از طوفان ميخوردند و مي‌آشاميدند و نكاح ميكردند و منكوح مي‌گرديدند تا وقتِ داخل شدنِ نوحٌ در كشتي (۳۹) و بي خبر بودند. تا آمدنِ طوفان و فروگرفتنِ همهگيءِ آنهارا بر همان وضع خواهد بود آمدنِ فرزندِ انسان (۴۰) آنگاه دو نفر كه در مزرعهء باشند يكي گرفته خواهد شد و ديگري رها خواهد گرديد (۴۱) و دو زن كه آس كنند يكي گرفته و ديگري رها خواهد گشت * (۴۲) پس بيدار باشيد زيرا كه آگاه نيستيد كه خداوندِ شما در چه ساعت وارد خواهد گرديد (۴۳) و اين سخنرا دريافت مينمائيد كه اگر صاحبِ خانه مخبر بودي كه دُزد در چه ساعت خواهد آمد هرآينه بيدار ميبودي و نميگذاشتي كه خانهء وَيْ كَنده شود (۴۴) بنابراين شما نيز آماده باشيد زيرا كه فرزندِ انسان در ساعتي كه شما مظنّه نمي نمائيد خواهد آمد (۴۵) كيست آن ملازمِ متديّن و دانا كه خداوندش بر عيالِ خويش گماشته باشد كه غذارا در زمانِ معيّن بآنها رساند (۴۶) پس چه فرخنده است حالِ آن ملازمي كه آقاي وَيْ آمده اورا در عمل خود چنين

مشغول بیند (۴۷) بشما راست میگویم که بر مجموعِ اموالِ خویشش گماشته خواهد گردانید (۴۸) و هرگاه
آن ملازمِ شریر با خود تصوّر نماید که خداوندِ من در آمدن تأخیر مینماید (۴۹) پس شروع نماید بزدنِ
ملازمانِ همقطارِ خویش و اکل و شرب نمودن با باده خواران (۵۰) هرآینه مولای آن ملازم در روزی که
منتظرِ آن نباشد و در ساعتی که نداند وارد خواهد شد (۵۱) و اورا دو حصّه خواهد نمود و رسدِ اورا با
ریاکاران مقرّر خواهد نمود که گریه و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود *

(بابِ بیست و پنجم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) آنگاه ملکوتِ آسمان ده باکره‌را مانَد که مشعلهای خودرا برداشته به استقبالِ داماد بیرون رفتند
(۲) و از آنها پنج نفر دانا و پنج نفر احمق میبودند (۳) و آنان که ابله بودند مشعلهای خودرا برداشته
هیچ روغن با خود نبردند (۴) و دانشمندان روغن‌را در ظروفِ خود با مشعلهای خود برداشتند (۵) و از
آنجا که داماد تأخیر نمود تمامیءِ آنها پینکی زده خوابیدند (۶) و در نصفِ شب خروشی برخاسته که
اینک داماد می‌آید بجهةِ استقبالِ وَیْ بیرون شتابید (۷) پس تمامیءِ دوشیزه‌گان برخاسته مشعلهای خودرا
آراسته ساختند (۸) و آن بی خردان خردمندان‌را گفتند از روغنِ خود قدری بما بدهید زانرو که مشعلهای
ما خاموش میشوند (۹) لیکن آن خردمندان ایشان‌را جواب داده گفتند که شاید بقدرِ کفافِ ما و شما
نباشد بهتر آن است که نزدِ فروشنده‌گان رفته بجهةِ خویش خریده باشید (۱۰) و در حینی که ایشان
بجهةِ خرید رفته بودند داماد داخل شده و آنان که آماده بودند با وَیْ در عروسی داخل گشتند و دروازه
بسته گردید (۱۱) که دخترانِ دیگر بعد از آن آمده گفتند خداوندا خداوندا برای ما باز کن (۱۲) جواب گفت
که بدرستی که بشما میگویم که شمارا نمی‌شناسم (۱۳) پس بیدار باشید زیرا که از آن روز و از آن
ساعتی که در آن فرزندِ انسان می‌آید مطّلع نیستید * (۱۴) که او چون مردی است که ارادهٔ سَفَر
نموده ملازمانِ خویش‌را طلب نمود و اموالِ خویش‌را بایشان سپرد (۱۵) یکی‌را پنج قنطار و دیگری‌را دو
و سیومی‌را یکی هر یک‌را بر وفقِ استعداد سپرد و بی درنگ بسَفَرِ خود روان گردید (۱۶) پس آن که پنج
قنطار گرفته بود رفته آنرا معامله نموده پنج قنطارِ دیگر تحصیل نمود (۱۷) و همچنین آن دو قنطاری دو
تای دیگر انتفاع نمود (۱۸) لیکن آن که یک قنطار گرفته بود رفته زمین‌را شکافت و سیم مولای خودرا
پنهان نمود (۱۹) و پس از مدّتِ مدیدی خداوندِ آن ملازمان رسیده با ایشان محاسبه نمود (۲۰) پس آن
که پنج قنطار گرفته بود پیش آمده پنج قنطارِ دیگررا آورده گفت خداوندا پنج قنطار بمن دادی اینک
جز آن پنج قنطارِ دیگر سود یافته ام (۲۱) پس خداوندِ وَیْ وَیْرا گفت که ای ملازمِ نیک‌نهادِ متدیّن آفرین
بر تو که بر چیزهای اندک امین بودی پس بر چیزهای بسیارت خواهم گماشت در خوشنودیءِ خداوندِ خود
داخل شو (۲۲) پس آن که دو قنطار گرفته بود پیش آمده گفت خداوندا دو قنطار بمن دادی اینک جز
آنها دو قنطارِ دیگر تحصیل نموده ام (۲۳) پس خداوندِ وَیْ وَیْرا گفت ای ملازمِ نیک‌نهادِ متدیّن آفرین

بر تو که بر چیزهاي اندك امین بودي پس بر چیزهاي بسیارت خواهم گماشت در خوشنوديء خداوند خود داخل شو (۲۴) پس آن که یك قنطار گرفته بود پیس آمده گفت اي آقاي من چون تورا مي‌شناختم که مردِ زشت‌نهادي که جائي که نکاشتهء میدروي و از آنجا که نه افشاندهء جمع مینمائي (۲۵) پس خوف نموده رفته و قنطارِ تورا درزمین پنهان نموده ام اینك مالِ تو حاضراست (۲۶) پس آقایش وَيْ‌را جواب داده گفت که اي ملازمِ شریرو بي کاره تو میدانستي که میدروم از آنجا که نکاشته ام و جمع مي‌نمایم از آنجا که نپاشیده ام (۲۷) پس مي بایست که تو زرِ مرا نزدِ صرّافان مي گذاشتي که من آمده مالِ خویش‌را با سود یافتمي (۲۸) بنابراین آن قنطاررا از وَيْ گرفته به آن که ده قنطار دارد تسلیم نمائید (۲۹) چه به هر کس که دارد داده خواهد شد و زیاد خواهد گشت و آن کس که ندارد آنچه داشته باشدَ نیز از وَيْ گرفته خواهد شد (۳۰) و آن ملازمِ بي‌منفعه‌را در ظلمتِ خارجي اندازید که در آنجا گریستن و فشارِ دندان خواهد بود * (۳۱) و چون فرزندِ انسان در جلالِ خود خواهد آمد با جمیعِ ملائکهء مقدّسه برکُرسيء بزرگيء خود قرار خواهد گرفت (۳۲) همگيء قبائل نزدِ وَيْ جمع خواهند گشت و آنهارا از همدیگر جدا خواهد نمود چنانکه شباني میشهارا از بزها جدا نماید (۳۳) پس میشهارا برراست و بزهارا برچپِ خود ایستاده خواهد نمود * (۳۴) آنگاه مَلِكْ به اصحابِ یمین خواهد گفت اي برکت یافتگانِ پدرِ من بیائید و آن مملکت‌را که از ابتداي عالَم بجهةِ شما مهیّا شده بود تصرّف نمائید (۳۵) زیرا که من گرسنه بودم طعامَم دادید و تشنه بودم سیرابمَ نمودید و بي کس بودم پناهَم دادید (۳۶) و برهنه بودم مرا پوشانیدید و رنجور بودم عیادتَم نمودید و در زندان بودم نزدِ من آمدید (۳۷) آنگاه آن عادلان اورا درجواب خواهند گفت خداوندا کَيْ گرسنه‌اَت دیدیم و طعامَت دادیم یا تشنه و سیرابَت نمودیم (۳۸) و کَيْ تورا بي کس دیدیم و پناه دادیم یا عریان بودي و پوشانیدیم (۳۹) یا کَيْ تورا مریض و محبوس دیدیم و نزدِ تو آمدیم (۴۰) پس مَلِكْ آنهارا جواب خواهد گفت که بدرستي که بشما میگویم که هرچه با یکي از کوچکترینِ این برادرانِ من بعمل آوردید آن‌را بمن کردید * (۴۱) پس به اصحابِ شمال خواهد گفت که اي مَلاعین از نزدِ من بروید در آتشِ ابدي که بجهةِ شیطان و سپاهِ وَيْ مهیّا شده است (۴۲) زیرا که گرسنه بودم تغذیه‌اَم ننمودید و تشنه بودم سیرآبَم نکردید (۴۳) و بي کس بودم پناهَم ندادید و برهنه بودم نه پوشانیدید و بیمار و محبوس بودم عیادتَم نکردید (۴۴) پس آنها نیز جوابَش خواهند داد که خداوندا کَيْ تورا گرسنه یا تشنه یا بي کس یا برهنه یا بیمار یا محبوس مشاهده نمودیم که تورا خدمت نکردیم (۴۵) پس آنهارا جواب خواهد داد که بدرستي که بشما میگویم که آنچه نسبت به یکي از این کوچکترینها بعمل نیاوردید با من نیز عمل نیاوردید (۴۶) و آنها در عذابِ ابدي خواهند رفت و عادلان درحیاتِ ابدي *

(بابِ بیست و ششم مشتمل برهفتاد و پنج آیه)

(۱) چون عیسیٰ مجموعِ این سخنان‌را باتمام رسانید پس شاگردانِ خویش‌را فرمود (۲) آگاه اید که بعد از

دو روز عیدِ فصح است و فرزندِ انسان بجهةِ مصلوب گشتن تسلیم خواهد گشت * (۳) و در آن آوان رؤسای
کَهَنَه و نویسنده‌گان و مشائخِ آن قوم در دیوان‌خانهء رئیسِ کَهَنَهٔ که قیافا نام داشت جمع گردیدند
(۴) و مشورت کردند که عیسی‌را بحیلهء بچنگ آورده بقتل رسانند (۵) لیکن گفتند که در ایّامِ عید نشود مبادا
که شورشی در میانِ خلق بر پا گردد * (۶) و هنگامی که عیسی در بَیْتِ‌عَنیاه در خانهء شِمْعُونِ ابرص
میبود (۷) ضعیفهٔ با شیشهء عطرِ گرانبها در حالتی که نشسته بود نزدِ وَیْ امده بر سرِ وَیْ ریخت (۸) و
شاگردانِ وَیْ این‌را دیده مکدّر شده گفتند چرا چنین اصراف نموده شد (۹) ممکن بود که این عطررا بمبلغِ
خطیری فروخته و بفقرا بخشیده شود (۱۰) عیسی این معنی‌را دریافته بایشان فرمود که چرا این ضعیفه‌را
مضطرب میدارید و حال آنکه عملِ نیکوئی با من بجا آورده است (۱۱) بدرستی که فُقرارا همیشه با خود
دارید لیکن مرا همیشه با خود ندارید (۱۲) و این زن این عطررا که بر بدنَم مالیده است بجهةِ دفنَم نموده
است (۱۳) بدرستی که بشما میگویم که در تمامِ جهان در هر جائی که ندا باین مژده کرده خواهد شد این
عملِ این ضعیفه نیز بجهةِ یادداشتِ او مذکور خواهد شد * (۱۴) آنگاه یکی زان دوازده نفر که به یِهُوداهِ
اِسْکَرِیُوطی مسمّی بود نزدِ رئیسِ کَهَنَه رفته (۱۵) گفت مرا چه خواهید دادن که اورا بشما تسلیم نمایم
ایشان سی پاره نقره بجهةِ وَیْ مقرّر نمودند (۱۶) و از همان وقت در جستجوی فرصت میبود که اورا بآنها
سپارد * (۱۷) و روزِ اوّل از عیدِ فطیر شاگردانِ عیسی نزدِ وَیْ آمده گفتند در کجا اراده داری که فصح‌را مهیّا
سازیم که تناول نمائی (۱۸) گفت بشهر رفته فلان شخصی‌را بگوئید که استاد میگوید که زمانِ من نزدیك است
و فصح‌را با شاگردانِ خود نزدِ تو صرف خواهم نمود (۱۹) و آن شاگردان چنانچه عیسی ایشان‌را فرموده
بود عمل آوردند و فصح‌را مهیّا نمودند * (۲۰) و چون شبانگاه رسید با آن دوازده شاگردِ خود بنشست
(۲۱) و در اثنای خوردنِ آنها ایشان‌را فرمود که بدرستی که بشما میگویم که یکی از شما مرا خیانت خواهد
نمود (۲۲) پس بغایت مهموم گشته هر یك از آنها با وَیْ شروع بسخن نموده گفت خداوندا آیا من باشم
(۲۳) در جواب فرمود آن که دست‌را با من در قاب فرو میکند او مرا تسلیم خواهد نمود (۲۴) بدرستی که
فرزندِ انسان چنانچه بجهةِ وَیْ مقرّر شده است میرود لیکن وای بر آن کس که فرزندِ انسان بواسطهء وَیْ
تسلیم کرده شود که بجهةِ وَیْ اسهل بودی که زائیده نمی شدی (۲۵) پس تسلیم نمایندهء وَیْ یِهُوداه جواب
داده گفت ربّی آیا من باشم فرمود که تو خود گفتی * (۲۶) و در آن ساعت که میخوردند عیسی نانی‌را
گرفته شکر نموده پاره کرد و بآن شاگردان داده فرمود که بگیرید و بخورید که این بدنِ من است (۲۷) پس
جام‌را بر داشته شکر نموده بآنها داد و فرمود که همه از این بیاشامید (۲۸) که خونِ من است این یعنی
خونِ پیمانِ نَو که بجهتِ آمرزشِ گناهانِ بسیاری ریخته میشود (۲۹) لیکن بدرستی که بشما میگویم که بعد
از این از دخترِ رز نخواهم نوشید تا آن روز که در ملکوتِ پدرِ خود آنرا با شما تازه بیاشامم * (۳۰) و بعد
از ترنّمِ تسبیح بیرون شتافتند بسوی کوهِ زیتون (۳۱) آنگاه عیسی ایشانرا فرمود که شما در این شب تمامی
نسبت بمن لغزش خواهید یافت زانرو که نوشته شده است که شبانرا خواهم زد و گوسفندانِ گلّه متفرّق خواهند

گشت (۳۲) و پس از برخاستنِ خود پیش از شما بمرزوبومِ جَلِیلْ خواهم رفت (۳۳) که پِطْرُسْ اورا درجواب
گفت که چنانچه همه دربارهٔ تو لغزش یابند من هرگز لغزش نخواهم یافت (۳۴) عیسیٰ وَیْرا فرمود بدرستي که
بتو میگویم که در این شب قبل از بانگ نمودنِ خروس سه مرتبه مرا انکارخواهي نمود (۳۵) پِطْرُسْ وَیْرا
گفت که اگرچه مرگِ من با تو ضروري گردد لیکن هرگزت انکار نخواهم نمود و تماميءِ شاگردان نیز چنین
گفتند * (۳۶) آنگاه عیسیٰ بموضعي که به گِتْسِمانِيْ مسمّیٰ بود آمده شاگردانرا فرمود که شما در اینجا
بنشینید تا من در آنجا رفته نمازگذارم (۳۷) و پِطْرُسْ و دو فرزندِ زِبدِيرا با خود برداشته شروع نمود بمتألّم
شدن و بي حال گشتن (۳۸) آنگاه ایشانرا فرمود که جانِ من تا بمرگ بیغایت محزون است در اینجا بوده
با من بیدار باشید (۳۹) و اندکي پیش رفته بر رو افتاده و در دعا گفت اي پدرِ من اگر ممکن باشد این
جام از من بگردد لیکن نه چنانچه خواهشِ من است بلکه چنانچه خواهشِ تُست (۴۰) پس نزدِ شاگردان
آمد و ایشانرا در خواب ملاحظه نموده بپِطْرُسْ فرمود که آیا نمي توانستید که یك ساعت با من پاس نمائید
(۴۱) پاسبان شوید و دعا نمائید تا در تجربه نیفتید بدرستي که روح راغب است لیکن جسم ضعیف است
(۴۲) و باز مرتبهٔ دویم رفته دعا نموده گفت اي پدرِ من اگر ممکن نیست که این جام از من بگردد مگر
آنرا بیاشامم برحسبِ ارادهٔ تو بشود (۴۳) و پس آمده باز آنهارا در خواب یافت زانرو که چشمانِ ایشان
از خواب گران بود (۴۴) پس آنهارا رها نموده بارِ سیوم رفته دعا نمود و گویا شد به همان کلمات (۴۵) آنگاه
نزدِ شاگردانِ خود آمده آنهارا فرمود که الحال باقيءِ وقترا بخوابید و استراحت نمائید زیرا که آن ساعت
نزدیك است که فرزندِ انسان بدستِ عاصیان تسلیم گردد (۴۶) برخیزید برویم اینك آن که مرا تسلیم مي‌نماید
نزدیك است * (۴۷) و هنوز در گفتگو مي‌بود که ناگاه یِهُوداهْ یکي زان دوازده نفر با جمعِ بسیاري از جانبِ
رؤساي کَهَنَه و مشائخِ آن قوم با شمشیرها و چوبها آمدند (۴۸) و تسلیم‌کنندهٔ او ایشانرا نشاني داده گفته
بود آن کس‌را که ببوسم همان است محکم بگیریدَش (۴۹) و در ساعت نزدِ عیسیٰ آمده گفت سلام ربّي و
اورا بوسید (۵۰) پس عیسیٰ اورا فرمود اي عزیز بچه سبب آمدهٔ آنگاه آنها آمده دست بر عیسیٰ افکنده
اورا بگرفتند (۵۱) که اینك یکي از آنان که با عیسیٰ بودند دست گشاده شمشیرِ خودرا کَشیده و غلامِ رئیسِ
کَهَنَه‌را زده گوشِ اورا بُرید (۵۲) آنگاه عیسیٰ اورا فرمود که شمشیرِ خودرا در غلافَش نما زانرو که تماميءِ
آناني که شمشیرگیرند بشمشیر کُشته خواهند گشت (۵۳) آیا تصوّر مینمائي که الحال استطاعتِ آن ندارم که
بپدرِ خود استغاثه نمایم که زیادتر از دوازده جوق از مَلائکه حاضر گرداند (۵۴) لیکن در این صورت بچه نهج
آن نوشتها که میگوید چنین واقع شدن ضروري است کامل خواهد گشت * (۵۵) و در آن وقت عیسیٰ بآن
گروه فرمود که گویا بجهةِ دزدي با تیغها و چوبها براي گرفتنِ من آمده اید و هر روز در هیکل وعظ کنان با
شما مي‌نشستم و مرا نگرفتید (۵۶) لیکن همگيءِ اینها واقع گشت تا که کامل گردد کُتُبِ انبیاء آنگاه همگيءِ
شاگردانَش اورا رها نموده فرار نمودند * (۵۷) و آنان که عیسیٰ‌را گرفته بودند اورا نزدِ قیافاء رئیسِ کَهَنَه در
آنجا که نویسندگان و مشائخ جمع بودند رسانیدند (۵۸) و پِطْرُسْ دورادور از عقبِ وَيْ بمنزلِ رئیسِ کَهَنَه

رفته و داخل گشته نزدِ ملازمان بنشست بجهةِ ملاحظهٔ عاقبتِ امر (۵۹) پس رؤسای کَهَنَه و مشائخ و همگیِٔ
اهلِ شورا استفسارِ شهادتِ دروغ بر عیسیٰ مینمودند تا اورا بقتل رسانند (۶۰) لیکن نمی یافتند اگرچه
چندین شاهدِ زُور آمدند امّا هیچ حاصل نگردید بالآخره دو شاهدِ کاذب آمده (۶۱) گفتند که این شخص گفته
است که استطاعت دارم که هیکلِ خدارا منهدم نموده در سه روزش بر پا نمایم (۶۲) پس رئیسِ کَهَنَه بر
خاسته ویرا گفت هیچ جواب نمی دهی این چه شهادت است که اینها بر تو میدهند (۶۳) لیکن عیسیٰ
خاموش میبود پس رئیسِ کَهَنَه جواب داده ویرا گفت که من تورا بخدای زنده سوگند میدهم که مارا مطّلع
نمائی اگر مسیحِ پسرِ خدا توئی (۶۴) پس عیسیٰ بوَی گفت که تو خود میگوئی لیکن من بشما میگویم که
فرزندِ انسانرا بعد از این بر دستِ راستِ اقتدار نشسته و در ابرهای آسمان خواهید دید که می‌آید (۶۵) آنگاه
رئیسِ کَهَنَه لباسِ خودرا چاک زده گفت بکفر تکلّم نمود دیگر چه احتیاج بشاهد داریم الحال کفرشرا
شنیدید (۶۶) آیا چه مصلحت می‌بینید جواب دادند که مستوجبِ هلاک است (۶۷) آنگاه بر رویش آبِ دهن
انداختند و سیلی میزدندش و لطمه‌اش میدادند (۶۸) و گفتند ای مسیح از راهِ نبوّت مارا خبر ده که
کیست آن که تورا زده است * (۶۹) پطرس در ایوان در بیرون نشسته بود که کنیزکی نزدِ وی
آمده گفت که تو نیز با عیسیٰ جلیلی بودی (۷۰) و او در حضورِ همه انکار نموده گفت نمیدانم که چه
میگوئی (۷۱) و چون بسوی کریاس بیرون رفت کنیزکیِٔ دیگر اورا دیده به آنانی که در آنجا
بودند گفت که این هم با عیسیٰ ناصری بود (۷۲) که باز سوگند خورده گفت که آن مردرا نمی‌شناسم
(۷۳) و بعد از لمحهٔ کسانی که ایستاده بودند پیش آمده پطرسرا گفتند که البتّه تو هم از آنها میباشی زیرا
که لهجهٔ تو مر تورا ظاهر مینماید (۷۴) که شروع بلعنِ خود و بقَسَم خوردن نموده گفت که آن مردرا
نمی‌شناسم که بی‌تأمّل خروس بانگ زد (۷۵) آنگاه پطرس سخنِ عیسیٰرا که بوَی گفته بود که سه مرتبه‌ام
قبل از بانگِ خروس انکار خواهی کرد بیاد آورد و بیرون شتافته زار زار گریست *

(بابِ بیست و هفتم مشتمل بر شصت و شش آیه)

(۱) و چون صبح گردیده جمیعِ رؤسای کَهَنَه و مشائخِ آن قوم در بارهٔ عیسیٰ مشورت کردند که اورا
بقتل رسانند (۲) پس اورا بسته بیرون کَشیدند و به پُنطیوس پیلاطسِ حاکم تسلیم نمودند * (۳) و چون
یهوداهِ تسلیم کنندهٔ وَی ملاحظه نمود که بر او حکم نمودند پشیمان گشته آن سی پاره نقره‌را به رئیسِ
کَهَنَه و مشائخ ردّ نمود (۴) و گفت که خطا کرده‌ام زیرا که خونِ بی گناهی‌را تسلیم نموده‌ام گفتند
که مارا چه کار است خود دانی (۵) پس آن پاره‌های نقره‌را در هیکل افکنده برگشت و رفته خودرا
خفه نمود (۶) و رؤسای کَهَنَه آن پاره‌های نقره‌را برداشته گفتند که نهادنِ آنهارا در بیت‌المال جائز نیست
زانرو که بهای خون است (۷) پس شورا نموده مزرعهٔ کوزه‌گری‌را بجهةِ مدفنِ غُربا از آنها خریدند (۸) و
از آن جهة آن مزرعه تا امروز بکشتِ خون خوانده میشود (۹) آنگاه کامل گردید آنچه بوساطتِ یرمیاهِ
پیغمبر گفته شده بود که می گفت پس آن سی پاره نقره بهای آن شخصِ قیمت کرده شده‌را که بعضی

از بني إسْرائيلَش قيمت نمودند بگرفتند (۱۰) و آنهارا در عوضِ مزرعهء کوزه‌گر دادند چنانچه خداوند بمن ارشاد کرده است * (۱۱) و عیسی در حضورِ حاکم ایستاده حاکم از وَيْ سؤال نموده گفت که آیا تو پادشاهِ یِهُوْد میباشي عیسی وَيْرا گفت که تو خود میگوئي (۱۲) و در حیني که رؤساي کَهَنه و مشائخ وَيْرا متّهم مي‌نمودند او مطلقا جواب نمیداد (۱۳) آنگاه پیلاطُسْ گفتَش که نمي‌شنوي که بچه مقدار چیزها بر تو شهادت میدهند (۱۴) اورا مطلقا تا به یك لفظ پاسخ نداده چنانچه حاکم بسیار تعجّب نمود * (۱۵) و حاکم‌را قاعدهء بود که در هر عید یك زنداني هرکرا ایشان خواهش مي‌نمودند آزاد مي‌کرد (۱۶) و در آن زمان محبوسيء مشهور که به بَرْاَبّاسْ مسمّی بود داشتند (۱۷) بنابران چون جمع گشتند پیلاطُسْ ایشانرا گفت که کرا میخواهید که بجهةِ شما رها نمایم بَرْاَبّاس یا عیسی‌را که بمسیح مشهور است (۱۸) زانرو که یافته بود که از راهِ حسدَش تسلیم نموده اند * (۱۹) و چون بر کرسيء حکومت نشست زنَش نزدِ وَيْ فرستاده گفت که تورا با آن مردِ عادل هیچ کار نباشد زیرا که امروز بخواب در بارهء او بسیار زحمت کشیده ام * (۲۰) لیکن رؤساي کَهَنه و مشائخ خلق‌را بر استخلاصِ بَرْاَبّاس و هلاك عیسی تحریص نمودند (۲۱) و حاکم جواب داده ایشانرا گفت که ازاین دو کدامرا خواهش دارید که بجهةِ شما رها نمایم گفتند که بَرْاَبّاس‌را (۲۲) پیلاطُسْ ایشانرا گفت پس با عیسی که مسمّی بمسیح است چه کنم تماميء آنها گفتند که مصلوب شود (۲۳) حاکم گفت چه تقصیر کرده است لیکن ایشان با غوغاي زیاد گفتند که باید مصلوب شود (۲۴) و چون پیلاطُسْ ملاحظه نمود که هیچ فائده حاصل نمیشود بلکه آشوب میشود آبي‌را برداشته و پیشِ روي آن جمعیّت دستهاي خودرا شسته گفت که از خونِ این مردِ عادل مبرّا میباشم شما خود به بینید (۲۵) که تماميء خلق جواب داده گفتند خونِ او برما و بر فرزندانِ ما باد (۲۶) پس بَرَاَبّاسْ‌را براي آنها آزاد نمود و عیسی‌را تازیانه زده بجهةِ مصلوب شدنَش تسلیم نمود * (۲۷) پس سپاهیانِ حاکم عیسی‌را در دیوان‌خانه آورده جمیع سپاه‌را بر وَيْ جمع نمودند (۲۸) و اورا برهنه نموده جامهء سرخَش پوشانیدند (۲۹) و تاجي از خار بافته بر سَرِش نهادند و نَي بدستِ راستَش دادند و پیشِ روي وَيْ زانو زده استهزاکنان مي‌گفتند سلام اي پادشاهِ یِهُوْدْ (۳۰) و آبِ دهن بر وَيْ افکنده آن نَي‌را گرفته بر سرِ او زدند (۳۱) و بعد از آن که استهزایَش نمودند جامه‌را از بَرَش در آورده بلباسِ خودَش اورا پوشانیدند و بجهةِ صلبَش بردند * (۳۲) و در اثناء بیرون رفتنِ ایشان شخصِ قُورِنِي‌را که مسمّی بشَمْعُوْنْ بود یافته اورا بجهةِ برداشتنِ صلیبَش مجبور ساختند (۳۳) و بمکاني که به گُلْگُتا مسمّی بود یعني محلّ کاسهٔ سَر رسیدند (۳۴) و سرکهء ممزوج بمرّ بجهةِ آشامیدن بوَيْ دادند و او چشیده نخواست که بیاشامد (۳۵) پس اورا مصلوب نموده بر لباسِ وَيْ قرعه افکنده تقسیم نمودند تا آنچه بوساطتِ پیغمبر گفته شده بود کامل گردد که بدرستي که لباسَم‌را با خود تقسیم نمودند و بر پیراهنَم قرعه افکندند (۳۶) و در آن مکان نشسته حراستَش مي‌نمودند (۳۷) و مضمونِ ادّعایَش‌را نوشته بالاي سَرَش آویختند که این است عیسیء پادشاهِ یِهُوْدْ (۳۸) و در آن هنگام دو دُزد نیز با وَيْ مصلوب شدند

يكي بر يمين و ديگري بر شمالَش * (٣٩) و گذرندهگانَش فحش داده سرهاي خودرا جنبانيده (٤٠) ميگفتند
اي آن كه هيكلرا ويران ميكردي و در سه روز عمارتَش مي‌ساختي خودرا نجات ده و چون فرزندِ خدا
ميباشي از اين صليب فرود آي (٤١) و همچنين رؤساي كَهَنَه با نويسندهگان و مشائخ نيز تمسخركنان
ميگفتند (٤٢) ديگران‌را نجات داده است و خودرا نمي‌تواند كه نجات دهد اگر پادشاهِ اِسْرائيلْ است
از صليب الحال فرود آيد كه ما بر وَيْ اعتقاد خواهيم آورد (٤٣) او كه توكّل بر خدا مي‌نمود چنانچه
از او راضي است اَلحال نجاتَش دهد از آنكه ميگفت فرزندِ خدا ميباشم (٤٤) و همچنين آن دُزدان كه با
وَيْ مصلوب شدند بر وَيْ فحش ميدادند * (٤٥) و از ساعتِ ششم تا ساعتِ نهم ظلمتي تماميِء آن
زمين‌را فرو گرفت (٤٦) و نزديك بساعتِ نهم عيسيٰ بآوازِ بلند فرياد نموده گفت اِيلي اِيلي لَمَا شِبَقْتَانِي
يعني الٰهي الٰهي از بهرِ چه مرا وا گذاشتي (٤٧) و بعضي كه در آنجا ايستاده بودند چون اين سخن‌را
شنيدند گفتند كه او به اِيلياهْ استدعا مي‌نمايد (٤٨) و در ساعت يكي از آن ميان دوان رفته اسفنجي‌را
گرفته و از سركه مخلوط نموده بر سرِ نَيي گذاشته بجهةِ آشاميدنَش حواله نمود (٤٩) ديگران گفتند بگذار تا
بنگريم كه اِيلياهْ [يعني اِلياسْ] بجهةِ خلاص نمودنِ وَيْ مي‌آيد يا نه * (٥٠) و عيسيٰ باز بآوازِ بلند
فريادي نموده روح‌را تسليم نمود * (٥١) كه ناگاه پردهء هيكل از بالا تا پائين دو پاره شده و زمين
متزلزل گشته و سنگها شكافتند (٥٢) و قبرها باز شدند و بسياري از جسدهاي مقدّسين كه آراميده بودند
برخاستند (٥٣) و بعد از برخاستنِ وَيْ از ميانِ قبرها بيرون آمده در شهرِ مقدّس داخل گشته و بر بسياري
ظاهر گرديدند * (٥٤) و چون يوزباشي و كساني كه با او بوده عيسيٰ‌را پاس ميداشتند زلزله و آن
چيزهائي كه بوقوع رسيد مشاهده نمودند بي نهايت ترسيده گفتند في‌الْحقيقه اين شخص فرزندِ خدا بود *
(٥٥) در آنجا زنانِ بسياري كه از جَليلْ عيسيٰ‌را خدمت كرده متابعت مي‌نمودند از دور در مشاهده بودند
(٥٦) و مَرْيَمِ مَگْدَلِيَّه و مَرْيَم مادرِ يَعْقُوبْ و يُوشَا و مادرِ فرزندانِ زِبِدِي در آن ميان بودند * (٥٧) و چون
شام گرديد توانگريء يُوسِفْ نام از اَرِمَتِيَّه كه او نيز شاگردِ عيسيٰ بود آمده (٥٨) و آن شخص نزدِ
پِيلاطُسْ رفته جسدِ عيسيٰ‌را خواهش نمود و پِيلاطُسْ فرمان داد كه جسد باو داده شود (٥٩) پس
يُوسِفْ جسدرا گرفته بپارچهء كتانِ پاكي پيچيدَش (٦٠) و در قبرِ نوِ خويش كه از سنگ تراشيده بود
بگذاشت و سنگِ بزرگي‌را بر سَرِ قبر غلطانيده رفت (٦١) و مَرْيَم مَگْدَلِيَّه و مَرْيَم ديگر در آنجا مقابلِ
قبر نشسته بودند * (٦٢) و در روزِ دويم كه بعد از روزِ تهيّه است رؤساي كَهَنَه و فَرِيسيانْ باتّفاق نزدِ
پِيلاطُسْ آمده (٦٣) گفتند مخدوما ياد داريم كه آن گمراه كننده در حالتِ حياتِ خود ميگفت كه بعد
از سه روز خواهم برخاست (٦٤) بدين جهة بفرما كه تا روزِ سيوم آن قبررا محافظت نمايند مبادا كه شاگردانِ
وَيْ در شب آمده آن‌را بدُزدند و بمردم بگويند كه از مردهگان برخاسته است و گمراهيء آخر از اوّل
افزون‌تر گردد (٦٥) پِيلاطُسْ آنهارا گفت كه شما خود كشيكچيان داريد رفته بآن نحو كه ميدانيد محافظت
نمائيد (٦٦) و ايشان رفته قبررا بقرار دادنِ كشيكچيان و مهر نمودنِ سنگ محافظت نمودند *

(باب بیست و هشتم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و در آخرِ سبت سفیده دم روزِ اوّلِ هفته مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ دیگر بجهةِ مشاهدهء قبر آمدند (۲) که ناگاه زلزلهء عظیمی واقع گشته از آنرو که فرشتهٔ خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگرا از سرِ قبر غلطانید و بر آن بنشست (۳) که جبههء او مانندِ برق و لباسِ وَیْ چون برف سفید بود (۴) و نگاهبانان از هیبتَش مبهوت شده چون مردهگان گردیدند (۵) پس آن فرشته توجّه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید زانرو که میدانم در تفحّصِ عیسیء مصلوب می باشید (۶) و او در اینجا نیست زیرا که چنانچه گفته بود برخاست بیائید و جائی که خداوند خوابیده بود ملاحظه نمائید (۷) و بسرعت رفته شاگردانَشرا اعلام کنید که از مردهگان برخاسته است و اینک او پیش از شما به جَلِیْلْ میرود و در آنجا اورا خواهید دید و اینک شمارا من مطّلع نمودم (۸) و ایشان بسرعت از قبر بترس و خرّمیء عظیم بیرون آمده بجهةِ اخبارِ شاگردانِ او روان گردیدند * (۹) و هنگامی که بجهةِ اخبارِ شاگردانِ او میرفتند ناگاه عیسی با ایشان بر خورده سلام داد و ایشان پیش آمده پایهایَشرا گرفته اورا سجود نمودند (۱۰) آنگاه عیسی ایشانرا فرمود که مترسید و رفته برادرانِ مرا خبر نمائید که بناحیهء جَلِیْلْ روند که مرا در آنجا خواهند دید * (۱۱) و در آن وقت که میرفتند اینک چند نفر از کشیکچیان در شهر آمده از جمیعِ چیزهائی که واقع شده بود رؤسای کَهَنَهرا مطّلع نمودند (۱۲) و ایشان با مشائخ جمع شده و شورا نموده مبلغِ متعدّدی بآن سپاهیان دادند (۱۳) و گفتند که بگوئید که شاگدانَش در شب در وقتی که ما در خواب بودیم آمده اورا دزدیدند (۱۴) و هرگاه که این مقدّمه بگوشِ حاکم رسد اورا مجاب و شمارا فارغ خواهیم نمود (۱۵) و ایشان آن مبلغرا گرفته چنانچه تعلیم یافته بودند بعمل آوردند و این سخن تا امروز در میانِ یِهُودْ مشهور است * (۱۶) و آن یازده شاگرد بسوی جَلِیلْ بآن کوهی که عیسی بآنها اشاره فرموده بود شتافتند (۱۷) و اورا مشاهده کرده وَیْرا سجود نمودند لیکن بعضی شك کردند (۱۸) پس عیسی پیش آمده و بآنها تکلّم فرموده گفت که تمامیء قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است (۱۹) لهذا بروید و تمامیء قبائلرا از شاگردان نمائید بغسلِ تعمید دادنِ آنهارا باسمِ اب و ابن و روح القدس (۲۰) و آنهارا بمحافظت کردنِ هرآنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضای جهان با شما میباشم * آمین *

کتابِ انجیلِ مَرقُس

مشتمل بر شانزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر چهل و پنج آیه)

(۱) آغازِ بشارتِ عیسیِٔ مسیح فرزندِ خدا (۲) چنانچه در رسائلِ رُسُل نوشته شده است که اینک من رسولِ
خودرا در پیشِ رویِ تو میفرستم که راهِ تورا در پیشِ تو آراسته گرداند (۳) صدایِ فریادکننده ایست
در بیابان که طریقِ خداوندرا مهیّا سازید و راههایش‌را مستقیم نمائید (۴) چون یَحْیی در بیابان غسلِ
تعمید میداد و بغسلِ توبه بجهةِ آمُرزشِ گناهان امر مینمود (۵) و تمامیِٔ سَکَنهٔ مرزوبومِ یهودیّه و
اُورِشَلیمْ نزدِ وَیْ بیرون رفته معترف بخطایایِ خویش گشته همه بوساطتش غسلِ تعمید در رودِ اَرْدَنْ
می‌یافتند (۶) و یَحْیی‌را لباس از پشمِ شتر و کمربندِ گردِ کمرش از چرم و خوراك از ملخ و عسلِ برّی
میبود (۷) و اعلام مینمود و میگفت که می‌آید شخصی بعد از من که از من تواناتر است و من
لائقِ آن نیستم که خم شده دوالِ نعلینش‌را کُشایم (۸) و بدرستی که تعمیدِ من شمارا بآب است لیکن
او شمارا بروحِ اَلْقُدس تعمید خواهد داد * (۹) و در این ایّام واقع شد که عیسی از ناصرهٔ جَلیلْ آمده
بوساطتِ یَحْیی در رودِ اَرْدَنْ غسلِ تعمید یافت (۱۰) و فیِ اَلْفور از آب بر آمده دید که افلاك شکافته
و روح چون کبوتری بر وَیْ نزول نمود (۱۱) و هاتفی از عالَمِ علو میگفت که توئی فرزندِ محبوبِ من که
از او خوشنودم * (۱۲) و در لحظه روح به بیابانش اخراج نمود (۱۳) و در آن بیابان مدّتِ چهل روز از
شیطان امتحان می‌یافت و در میانِ وحوش بسر بُرده ملائکه‌اش پرستاری مینمودند * (۱۴) و بعد
از گرفتاریِٔ یَحْیی عیسی بناحیهٔ جَلیلْ آمده بشارتِ بملکوتِ خدا میداد (۱۵) و می‌گفت بدرستی
که وقت کامل شده است و ملکوتِ خدا نزدیك است پس توبه نمائید و باین بشارتِ خجسته اعتقاد
آرید * (۱۶) و در اثنایِ عبور بر کنارِ دریایِ جَلیلْ شِمْعُونْ و برادرش اَنْدْرِیاسْ‌را دید که دام در دریا
می‌انداختند از آنجا که ماهی‌گیر میبودند (۱۷) عیسی آنهارا گفت که بعقبِ من آئید که من شمارا
مردم‌گیر خواهم گردانید (۱۸) پس بی تعلّل دامهایِ خودرا گذاشته وَیْرا تعاقب نمودند (۱۹) و اندکی
از آنجا پیشتر رفته یَعْقُوبِ ابنِ زِبِدی و برادرش یُوحَنّارا دید که در کشتی دامهایِ خودرا اصلاح می‌نمودند
(۲۰) ایشان‌را نیز فیِ اَلْفور دعوت نموده آنها پدرِ خود زِبِدی‌را با مزدوران در کشتی گذاشته بعقبِ
وَیْ روان گردیدند * (۲۱) و داخلِ کَفَرْناحُومْ گشته در روزِ سبت بی تامّلْ داخلِ مجمع گشته وعظ

کردن گرفت (٢٢) و از تعلیم وَي متحیّر میبودند زیرا که مقتدرانه ایشان‌را تعلیم مینمود نه بر سیاقِ
نویسنده‌گان (٢٣) بود در مجمعِ ایشان شخصي که به روحِ خبیثه بود او فریاد نموده گفت (٢٤) اي عیسيِء
ناصَرِي بگذار مارا با تو چه کار است آیا که بجهةِ پامال نمودنِ ما آمدهء من تورا مي‌شناسم که کیستي اي بر
گزیدهء خدا (٢٥) پس عیسي نهیب نموده گفت ساکت باش و از وَيْ بیرون آي (٢٦) که آن روحِ خبیث اورا
مرتعش کرده و بآوازِ درشتي فریاد نموده از وَيْ بیرون آمده (٢٧) و همه‌گي بطوري متعجّب گشته که
از یکدیگر سؤال مینمودند و میگفتند که این چیست و این چه تعلیمِ نَوْ است که بر ارواحِ خبیثه باقتدار
حکم میکند و آنها اطاعتَش مینمایند (٢٨) و از آن وقت آوازهء وَيْ در همه‌گيِء اطرافِ جَلِیلْ بپیچید *
(٢٩) و در آن وقت از مجمع بیرون آمده با یَعْقُوبْ و یُوحَنّا بخانهء شِمْعُونْ و اَنْدْرِیاسْ در آمدند (٣٠) و
مادر زنِ شِمْعُونْ تب نموده خوابیده بود همان دم وَیْرا در بارهء او خبر دادند (٣١) و او آمده دستِ اورا
گرفته بر خیزانیدَش که فيِ‌ٱلْفور تبِ او زائل شد و بخدمتِشان مشغول گردید * (٣٢) و چون شبانگاه که
آفتاب غروب نمود جمیعِ بیماران و دیوانه‌گان‌را نزدِ وَيْ حاضر کردند (٣٣) و همه‌گيِء ساکنانِ آن
بلاد بر در جمع آمدند (٣٤) و بسیاري از آنانرا که بامراضِ مختلفه گرفتار میبودند شفا بخشیده و دیوانِ
بسیاري‌را اخراج نمود لیکن دیوان‌را اجازت نداد که از شناسائيِء وَيْ تکلُّم نمایند * (٣٥) و سحرگاهان قبل
از صُبح بر خاسته بیرون شتافت و در ویرانهء بنماز مشغول گشت (٣٦) و شِمْعُونْ و کساني که با
وَيْ بودند بعقبِ او روان گردیدند (٣٧) پس وَیْرا یافته گفتندَش که تماميِء خلق در جستُجوي تو میباشند
(٣٨) و ایشانرا گفت که باید به قُراء قریبه رفته ایشانرا نیز اعلام نمائیم زیرا که بجهةِ این کار بیرون آمده
ام (٣٩) و پیوسته در همه‌گيِء جَلِیلْ در مجامعِ آنها اعلام مینمود و دیوان‌را اخراج میکرد * (٤٠) که
ناگاه مبروصي نزدِ وَيْ آمده و از او استدعا نموده پیشَش بزانو در آمده گفت چنانچه خواهي تواني
که مرا طاهر سازي (٤١) عیسي ترحّم فرموده دست دراز کرد و اورا لمس نموده گفت میخواهم طاهر شو
(٤٢) که دفعتاً بعد از تکلُّمِ وَيْ برص زائل گشته طاهر گردید (٤٣) پس فيِ‌ٱلفور اورا سفارش نموده
روانه گردانید (٤٤) وَیْرا گفت که زینهار هیچ کس‌را مطّلع نساخته بلکه شتافته خودرا بکاهن بنما و آنچه
مُوسي مقرّر کرده است بجهةِ تطهیرِ خویش بتقدیم رسان تا آنکه شهادتي باشد بر ایشان (٤٥) لیکن او
بیرون شتافته شروع نمود بندا کردنِ بسیار و بشهور نمودنِ آن مقدّمه بنهجي که آشکارا نمي‌توانست بعد
از آن داخلِ آن شهر شود پس در اماکنِ غیرِ مسکونه بسر میبُرد و مردم از هر طرف بنزدِ وَيْ
مي‌آمدند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(١) بعد از چند روزي باز در کَپِرْناحُومْ داخل گشته و چون بودنَش در خانه بسمعِ خلق رسید (٢) فيِ‌ٱلْفور
خلقِ بسیاري جمع آمدند بحیثیّتي که اماکنِ قریبه بدر نیز بِاَلْمرّه گنجایشِ ایشانرا نداشت و او با
ایشان بکلام تکلُّم مینمود (٣) پس مرتعشي‌را که چهار کس اورا برداشته بودند بنزدِ وَيْ آوردند (٤) و

چون از کثرتِ انبوه ممکن نبود که اورا بنزدِ وَیْ آورند پس سقفِ مکانیرا که در آن نشسته بود برداشته و
شکافته تختیرا که مرتعش بر آن خوابیده بود بزیر آوردند (۵) و عیسی اعتقادِ آنهارا مشاهده نموده آن
مرتعشرا گفت ای فرزند گناهانِ تو آمرزیده شد (۶) و در آنجا تنی چند از نویسندهگان نشسته بودند که در
دلِ خود میاندیشیدند (۷) که چرا این شخص چنین بکفر تکلّم مینماید کیست که تواند آمرزید گناهانرا
جز خدا وبس (۸) که فیالفور عیسی در روحِ خود یافت که آنها چنین تصوّر نموده اند ایشانرا گفت چرا
اینچنین تصوّرات مینمائید (۹) آیا گفتنِ کدام یك بمرتعش اسهل است گناهانِ تو آمرزیده شد یا آن که
گفتن برخیز وتختِ خودرا برداشته روان شو (۱۰) لکین تا بدانید که فرزندِ انسانرا بر زمین قدرتِ عفوِ
گناهان هست پس مرتعشرا فرمود (۱۱) که تورا میگویم برخیز و تختِ خودرا برداشته بخانهء خود روان شو
(۱۲) در ساعت برخاسته وتخترا برداشته در پیشِ رویِ همه بیرون شتافت چنانکه همهگی تعجّب نموده و
خدارا تمجید کرده میگفتند که هرگز چنین امریرا مشاهده ننموده بودیم * (۱۳) و باز بکنارهء دریا بیرون
رفته و تمامیء خلق بنزدِ وَیْ آمده او ایشانرا تعلیم میفرمود (۱۴) و در اثنای راه لیویِ ابنِ حَلْفارا دید که
در گمركخانه نشسته است وَیْرا گفت متابعتم نما او برخاسته بعقبِ وَیْ روان گردید (۱۵) و در هنگامی که
عیسی بجهةِ تناولِ غذا در خانهء وَیْ نشسته بود اتّفاقاً تنی چند از باجگیران و معصیتکاران با عیسی و
شاگردانِ وَیْ نشسته بودند زانرو که هرچند بسیار بودند پیروی مینمودبد (۱۶) و چون نویسندهگان و
فَرِیسیان اورا دیدند که با باجگیران وگناهکاران تناول مینماید تلامیذِ وَیْرا گفتند که بچه جهة با عشّاران
و تباهکاران اکل و شرب مینماید (۱۷) و عیسی این سخنرا استماع نموده ایشانرا گفت آنان که صحیح اند
احتیاج بطبیب ندارند بلکه آنان که مریض اند و من نیآمده ام که راستانرا دعوت نمایم بلکه تا
گناهکارانرا بسوی توبه بخوانم * (۱۸) و شاگردانِ یَحْیی و فَرِیسیانْ پیوسته صائم میبودند پس نزدِ وَیْ
آمده گفتند چون است که شاگردانِ یَحْیی و فَرِیسیانْ روزه میدارند و شاگردانِ تو صائم نمی شوند
(۱۹) عیسی آنهارا فرمود که آیا ابنای بیتالسّروررا ممکن است مادامی که داماد با آنها است روزه دارند
بدرستی که هنگامی که دامادرا با خود دارند روزه نمی توانند گرفت (۲۰) لیکن ایّام خراهد آمد که داماد از
میانِ آنها برداشته شود آنگاه در آن ایّام روزه خوهند داشت (۲۱) و هیچ کس از کرباسِ درشت وصله بر
پیراهنِ کهنه نمی گذارد و الّا آن نوِ کاملکنندهء کهنه از او فرا میگیرد و آن دریدهگی اقبح ترمیگردد
(۲۲) و هیچ کس بادهء نَوْرا در خیکهای کُهنه نمی گذارد و الّا آن شرابِ نَوْ آن مشكهارا بدَرَد و شراب بریزد
و مشکها ضایع گردد بلکه مَیِ تازهرا در خیکهای نو باید ریخت * (۲۳) اتّفاقاً در روزِ سبتی از میانِ
کشتزاری عبور میکرد و شاگردانِ وَیْ در اثنای راه شروع بخوشه چینی نمودند (۲۴) پس فَرِیسیانْ
وَیْرا گفتند که ملاحظه نما که بچه قِسم عملِ غیرِ شایستهرا در روزِ سبت بجا میآورند (۲۵) و او ایشانرا
گفت که آیا گاهی مطالعه ننموده اید آنچه داؤُدْ بعمل آورد چون محتاج گشت و گرسنه گردید او وکسانی
که با وَیْ بودند (۲۶) که چگونه در خانهء خدا در زمانِ اَبیاتارِ کاهنِ بزرگ در آمده و نانهای تقدّمهرا که

برغیر کهنه تناولِ آن جائز نیست خورد و به آنهائي که با وَيْ بودند نیز داد (۲۷) پس ایشانرا گفت که سبت بجهةِ انسان مقرّرشده است نه انسان بجهةِ سبت (۲۸) پس فرزندِ انسان خداوندِ یومِ سبت هم میباشد *

(بابِ سیوم مشتمل برسي و پنج آیه)

(۱) پس باز در مجمع داخل گشت و بود در آنجا مردي که دستِ او خشك شده بود (۲) و آنها مترصّد میبودند که شاید اورا در سبت شفا بخشد تا بر وَيْ ادّعا نمایند (۳) پس آن مردِ شل دست را گفت که در میانه به ایست (۴) و آنهارا فرمود که در روزِ سبت آیا عملِ نیکو نمودن جائز است یا عملِ زشت نفسي را نجات بخشیدن یا هلاك نمودن آنها خاموش گردیدند (۵) و باطراف بخشم بر آنها نظر افکنده زانرو که از سنگدليء آنها غمگین شده بآن مرد گفت که دستِ خودرا دراز کن و او آن را دراز نموده که دستِ او چون دستِ دیگرش درست گردید (۶) و فَرِیسِیانْ بیرون شتافته بي تأمّل با هِیرودِیانْ در بارهء وَيْ شوري نموده که چه سانَش هلاك نمایند * (۷) و عیسي با شاگردانِ خویش بدریا متواري گشته و جمعِ بسیاري از جَلِیلْ و یِهُودِیَّه در قفاي وَيْ روان شدند (۸) و از اُورشَلِیمْ و اِدُومِیَه و آن طرفِ اَرْدَنْ و از سَکَنهء اطرافِ صُورْ و صِیدُونْ جماعتِ بسیاري بسببِ استماعِ اُمورِ عظیمه که از او صادر میگشت بر وَيْ جمع آمدند (۹) پس شاگردانِ خودرا فرمود که کشتيء کوچکي از جهةِ وَيْ نگاه دارند که مبادا از کثرتِ جمعیّت بر وَيْ صدمهء واقعه گردد (۱۰) زانرو که چون جمعي را شفا بخشید بسیاري که بمرضها مبتلا بودند بر وَيْ هجوم نمودند که اورا مسّ نمایند (۱۱) و چون ارواحِ پلیده مشاهده‌اَش مینمودند نزدِ وَيْ افتاده فریاد میکردند که توئي فرزندِ خدا (۱۲) و او آنهارا بسیار تأکید مینمود که اورا شهرت ندهند * (۱۳) پس بر فرازِ کوهي رفته و هرکس را که میخواست طلبیده و آنها نزدِ وَيْ آمدند (۱۴) و دوازده نفررا مقرّر فرمود که با وَيْ باشند که آنهارا روانه نماید هم بجهةِ وعظ نمودن (۱۵) و هم بجهةِ قادر گردانیدن بر شفاي مَرَضها و اخراجِ اجنّه (۱۶) و شِمْعُونْ بپِطْرُسْ ملقب نمود (۱۷) و یَعْقُوبِ پسرِ زِبدِي و یُوحَنّاء برادرِ یَعْقُوبْ که آنهارا به بني رِگِسْ یعني فرزندانِ رَعَد ملقّب ساخته بود (۱۸) و اَنْدْرِیاسْ و فِیلِپُّوس و بَرْتُلْما و مَتّي و تُوما و یَعْقُوبِ ابنِ حَلْفا و تَدّي و شِمْعُونِ قِنَعَنِي (۱۹) و یِهُوداءِ اِسْکَرْیوطِي که اورا تسلیم نمود * پس در خانه داخل گشتند (۲۰) و مردم باز باتّفاق مي آمدند چنانچه فرصتِ نان خوردن هم نداشتند (۲۱) و مصاحبانِ وَيْ شنیده بجهةِ باز داشتنِ او بیرون شتافتند زانرو که میگفتند بتحقیق که بیهوش است (۲۲) و نویسندهگان که از اُورشَلِیمْ آمده بودند گفتند که او بِعلْزِبُولْ دارد و دیوان را بوساطتِ رئیس دیوان بیرون مي نماید (۲۳) پس آنهارا خوانده و در مثالها با ایشان سخن رانده فرمود که چگونه شیطاني شیطاني را اخراج نماید (۲۴) چه هرگاه مملکتي بر خلافِ خود منقسم گردد آن مملکت پایدار نخواهد بود (۲۵) و هرگاه خانهء بر خلافِ خود منقسم گردد آن خانه نیز پایدار نتواند بود * (۲۶) پس هرگاه شیطاني بر خلافِ خود برخیزد و جدا گردد پایدار نخواهد ماند بلکه تمام خواهد گشت (۲۷) و هیچ کس در خانهء مردِ قوي داخل گشته نتواند که اموالش را غارت نماید جز آنکه آن مردِ توانارا ببندد آنگاه خانه‌اش را غارت

نماید (۲۸) و بدرستي که بشما میگویم که تماميِ گناهانِ بني آدم آمرزیده خواهد شد حتّي کفر
چندانکه کفر ورزند (۲۹) مگر آن که بروح‌القدس کفر گوید که هرگز آمرزیده نخواهد شد بلکه
مستوجبِ عذابِ ابدي است (۳۰) زیرا که آنها گفته بودند که در وَيْ روحِ خبیث میباشد * (۳۱) آنگاه
برادران و مادرِ وَيْ آمده و بیرون ایستاده نزدِ وَيْ فرستاده اورا طلب نمودند (۳۲) و جماعتي که بر
اطرافِ وَيْ نشسته بودند اورا گفتند اینك مادر و برادرانت تورا در بیرون طلب مینمایند (۳۳) که
ایشان‌را جواب داده گفت که مادرِ من کیست و برادرانم کدام اند (۳۴) پس بر آناني که بر اطرافِ وي
نشسته بودند نظر افکنده گفت این است مادر و برادرانم (۳۵) زانرو که هر کس که خواهشِ خدارا بعمل
آورد برادر و خواهر و مادرِ من است *

(بابِ چهارم مشتمل بر چهل و یك آیه)

(۱) و باز بر کنارهٔ دریا آغازِ تعلیم نمود و جماعتِ بسیاري بر وَيْ جمع گشته بنهجي که در کشتي داخل
گشته بر دریا قرار گرفت و تماميِ آن جماعت نزدیك بدریا در خشکي میبودند (۲) در چیزهاي بسیاري
آنهارا در مثالها تعلیم نمود و در اثناي تعلیم نمودنِ ایشان‌را فرمود (۳) که بشنوید بذرگري بجهةِ زراعت
نمودن بیرون رفت (۴) اتّفاقاً در اثناي زرع نمودن بعضي بر کنارهٔ راه ریخته و مرغانِ هوا آمده آنهارا
خوردند (۵) و بعضي بر سنگلاخ افتاده چنانچه خاكِ بسیاري نداشت و چون در خاك عُمق نداشت في‌الفور
نمو نمود (۶) لیکن چون آفتاب طالع گشت [بجهةِ حرارت] پژمرده گشت و چون ریشه نداشت خشك گردید
(۷) و بعضي در میانِ خارها کاشته گردید و همان خار نمو نموده خفه‌اش نمود و هیچ ثمر نیاورد (۸) و
بعضي در زمینِ نیکو کاشته گردید و رسید بثمري که نمو نموده و زیاد شده بعضي سي و بعضي شصت و
بعضي صد چندان ثمر آورد (۹) پس آنهارا فرمود که هر کس گوشِ شنوا دارد بشنود * (۱۰) و چون تنها
گردید آناني که نزدِ وَيْ بودند با آن دوازده نفر معنيِ مثل‌را از وَيْ استفسار نمودند (۱۱) و ایشان‌را
فرمود که در یافت نمودنِ رموزِ ملکوتِ خدا بشما داده شده است امّا بآناني که خارجي هستند تماميِ
چیزها در امثال بیان میشود (۱۲) تا پیوسته بنگرند و نه بینند و پیوسته گوش دهند و نه فهمند مبادا
که گاهي پشیمان شوند و گناهانِ ایشان آمرزیده شود (۱۳) پس آنهارا فرمود که آیا این مثل‌را نمي‌یابید
پس تماميِ مثالهارا چگونه خواهید یافت (۱۴) بذرگر آن است که کلمه‌را میکارد (۱۵) و آناني که بر کنارهٔ راه
اند آنجا است که کلمه در آن کاشته میشود و چون کلمه‌را مي‌شنوند في‌الفور شیطان مي‌آید و آن کلمه‌را که
در دلهاي آنها کاشته شده است میرُباید (۱۶) بهمین وضع آنها که بر زمینِ سنگلاخ کاشته شده بودند
آنان اند که چون کلمه‌را مي‌شنوند بخوشنودي في‌الفورش قبول مي‌نمایند (۱۷) و در خود ریشه ندارند بلکه
چندي مانده چون زحمتي یا تصدیعي بجهةِ آن کلمه واقع گردد بي درنگ لغزش مي‌یابند (۱۸) و آنها که
در میانِ خارها کاشته شده بودند آنان اند که کلمه‌را مي‌شنوند (۱۹) لیکن افکارِ دنیوي و فریبِ توانگري و

هوسِ چیزهاي دیگر داخل گشته کلمه‌را خفه مینماید و بیثمر میگردد (۲۰) و آنهائي که بر زمینِ نیکو افتاده بودند آنان اند که کلمه‌را شنیده قبول مي‌نمایند و بعضي سي و بعضي شصت و بعضي صد مانند ثمر مي‌آرند * (۲۱) و آنهارا فرمود که آیا چراغ مي‌آید بجهةِ گذارده شدن در زیرِ پیمانه یا بزیرِ تخت نَيْ بلکه بجهةِ گذاشته شدن بر چراغدان (۲۲) زانرو که هیچ پنهاني نیست که ظاهر نخواهد گشت و هیچ پوشیدهٔ نیست جز آنکه آشکارا گردد (۲۳) هرکس که گوشِ شنوا دارد بشنود (۲۴) و ایشان‌را فرمود بنگرید که چه مي‌شنوید از هر پیمانهٔ که مي‌پیمائید بجهةِ شما پیموده خواهد شد و بشما که مي‌شنوید زیاد خواهد گشت (۲۵) چه بآن کس که دارد داده خواهد شد و آن کس که ندارد نیز آنچه دارد از او گرفته خواهد گشت * (۲۶) و باز فرمود که ملکوتِ خدا چنین است که مردي تخم‌را در زمین مي‌افشاند (۲۷) و بخواب رود پس شب و روز برخیزد و آن تخم نمو و نشو مي‌کند و او مطّلع نیست که چون میشود (۲۸) زانرو که زمین از خویش میرویاند اوّل علف بعد از آن سنبله پس دانهٔ کامل در آن سنبله (۲۹) و چون ثمر خویش‌را ظاهر سازد فيْ‌ٱلْفور داس‌را بکار میبرد زیرا که هنگامِ درو رسیده است * (۳۰) و باز فرمود که ملکوتِ خدارا بچه چیز شبیه سازیم یا بچه مثال تمثیلش نمائیم (۳۱) دانهٔ خردلي‌را مانَد که چون بر زمین کاشته میگردد از همه‌گئ دانهائي که بر زمین است کوچکتر است (۳۲) و چون کاشته گشت نمو مینماید و بزرگترین همهٔ بقولات مي‌شود پس شاخهاي بزرگ مي‌افرازد چنانچه مرغانِ هوا در زیرِ سایهٔ آن قرار میتوانند گرفت * (۳۳) و مانندِ این مثالها به امثالِ بسیاري بجهةِ آنها بر حَسَبِ استعدادشان کلمه‌را بیان میفرمود (۳۴) و بجز مثل بآنها تکلّم نمي فرمود و همه چیزهارا بشاگردانِ خویش در خفیه خالي مینمود * (۳۵) و در همان روز چون شام گشت ایشان‌را گفت بیائید تا بآن طرف عبور کنیم (۳۶) و آن جماعت‌را رخصتِ برگشتن داده و چنانچه درکشتي بود بُردندَش و چند کشتئ کوچك نیز با او بودند (۳۷) و طوفانِ عظیمي از هوا پدید آمد چنانچه مرج کشتي‌را صدمه زد که بٱلْآخره مشرف بغرق شد (۳۸) و او در دنبالِ کشتي بر بالش خُفته بود پس اورا بیدار نموده باو گفتند اي استاد هیچ نمي اندیشي که هلاك شویم (۳۹) پس بر خاسته هوارا نهیب فرمود و دریارا فرمود که ساکن شو و آرام گیر که هوا ساکن گشته آرام کاملي پدید آمد (۴۰) و آنهارا فرمود که بچه سبب چنین مضطرب میباشید چرا اعتقاد ندارید (۴۱) و ایشان بسیار مخوف گشته با هم مي‌گفتند که این کیست که باد و دریا هم اورا اطاعت مینمایند *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) پس بآن کنارهٔ دریا بسرزمینِ گَدَرِئینْ آمدند (۲) و چون از کشتي بیرون آمد فيْ‌ٱلْفور شخصي از قبرستان با دیوِ پلید بويْ دو چار گشته (۳) که در میانِ قبرستان ساکن بود هیچ کس به زنجیر هم اورا نمي‌توانست بند نمود (۴) زیرا که بارها بکُنده‌ها و زنجیرها بسته شده بود و زنجیرهارا گسیخته و کُنده‌هارا مي‌شکست و هیچ کس اورا رام نمي‌توانست نمود (۵) و پیوسته شب و روز درکوه‌ها و

قبرها فریاد مینمود و خودرا بسنگ مجروح میکرد (۶) چون عیسی‌را از دور مشاهده نمود دوان آمده
وَیْرا سجود نمود (۷) و بآوازِ بلند فریاد نموده گفت که ای عیسیء فرزندِ خدای تعالی مرا با تو چه کار
است تورا بخدا سوگند میدهم که عذابَم ندهی (۸) زانرو که وَیْرا گفته بود که ای دیوِ پلید از این شخص
بیرون آی (۹) پس از وَیْ سؤال نمود که چه نام داری گفت که نامِ من لِغْیونْ است زانرو که بسیار
هستیم (۱۰) و از وَیْ استدعای بسیار نمودند که ایشان‌را از آن مرزوبوم اخراج ننماید (۱۱) و در آنجا
نزدیك بکوه گلّهء بزرگی از گراز میچریدند (۱۲) و همهء دیوها از وَیْ خواهش نمودند که مارا بآن گرازها
بفرست تا در آنها داخل گردیم (۱۳) و فی‌الفور عیسی آنهارا اجازت داد و آن روحهای خبیثه بیرون رفته
در آن خوکان داخل گشتند که آن گلّه از کمرِ کوه بدریا جستند و قریب بدو هزار بودند که در دریا خفه
شدند (۱۴) و خوکبانان گریخته مردمِ آن شهر و نواحی‌را آگاه نمودند و ایشان بجهةِ تماشای آن سرگذشت
بیرون شتافتند (۱۵) و نزدِ عیسی آمده دیوانه‌ءرا که لِغْیونْ [یعنی فوج] در وَیْ بود مشاهده نمودند
که نشسته و لباس پوشیده و هوشیار گشته است پس خائف گردیدند (۱۶) و کسانی که آن مقدّمه‌را
مشاهده نموده بودند بجهةِ ایشان سرگذشتِ دیوانه و گرازهارا نقل نمودند (۱۷) پس آنها شروع بالتماس
نمودند که از حدودِ ایشان رحلت نماید (۱۸) و چون در کشتی درآمد شخصی که دیوانه بود استدعا نمود
که با وَیْ باشد (۱۹) و عیسی اجازتش نفرموده بلکه وَیْرا فرمود که بخانهء خویش بسوی خویشانِ خود
برو و ایشان‌را مطّلع گردان که خداوند چه امورِ عظیمه بجهةِ تو بظهور آورد و چگونه تورا ترحّم فرمود
(۲۰) و از آنجا رفته در مَدائنِ عشر شروع به بیانِ آن امور که عیسی بجهةِ وَیْ نموده بود کرد که تمامیء
خلق متحیّر گردیدند * (۲۱) و چون عیسی باز بآن طرف در کشتی عبور نمود مردمِ بسیاری بر وَیْ
جمع گشتند و او هنوز نزدیك بدریا بود (۲۲) که ناگاه شخصی یائِرُوسْ نام از رؤسای مجمع آمده و اورا
ملاحظه نمود و بر قدمهایش افتاد (۲۳) و اورا بسیار التماس نموده گفت که دخترِ کوچكِ من مشرف
بمرگ است بیاَ و براو دست بگذار که شفا یافته زنده مانَد (۲۴) پس با او روان گشته و خلقِ بسیاری
از قفایش روان گشتند و اورا مزاحم میشدند * (۲۵) [از اتّفاقات] آنکه ضعیفهء که دوازده سال بمرضِ
سیلانِ خون گرفتار بود (۲۶) معالجاتِ بسیار از اطبّاء متعدّده دیده و هر چه داشته صرف نموده بجای
نرسید بلکه شدّت نموده بود (۲۷) چون خبرِ عیسی‌را شنیده در آن کثرت از عقبِ وَیْ آمده لباسش‌را
مسّ نمود (۲۸) زانرو که با خود اندیشیده بود که اگر همین لباسش‌را مسّ کنم نجات خواهم یافت
(۲۹) که درساعت جریانِ خونِ وَیْ ایستاده و از خود دریافت نمود که از آن مرض صحّت یافته است
(۳۰) و درهمان دم عیسی ادراك نمود که قوّتی از وَیْ بیرون رفت پس بآن کثرت توجّه نموده فرمود که
کیست آنکه رختِ مرا مسّ کرد (۳۱) و شاگردانِ وَیْ گفتندش که می‌نگری که این کثرت بر تو هجوم
می‌آرند و میفرمائی کیست که مرا مسّ نمود (۳۲) پس باطرافء بجهةِ مشاهدهء آن زن که این عمل‌را
نموده بود نگریست (۳۳) لیکن زن ترسان و هراسان و آنچه از وَیْ صادر شده بود دانسته آمد

و نزدِ وَيْ افتاده تماميءِ حقيقت‌را بوَيْ ظاهر ساخت (۳۴) وَيْرا فرمود که اي دختر عقيدهء تو مر تورا نجات داد برو بسلامت و از مرضِ خويش رستگار باش * (۳۵) و در اين گفتگو بود که از منسوبانِ رئيسِ مجمع چندي آمده گفتندَش که دخترَت وفات نمود از براي چه استادرا بيش از اين زحمت ميدهي (۳۶) و عيسيٰ آن مقدّمه‌را مي‌شنيد در ساعت برئيسِ مجمع گفت که خائف مباش همين اعتقاد نما و بس (۳۷) و جز پِطْرُس و يَعقوبْ و يُوحَنّاء برادرِ يَعْقوبْ هيچ کس‌را رخصتِ متابعت نفرمود (۳۸) و در خانهء رئيسِ مجمع داخل گشته غوغائي‌را با آنان که گريه و نوحهء بسيار مينمودند مشاهده کرد (۳۹) پس داخل گشته بآنها فرمود که بچه جهة غوغا وگريه مي‌کنيد و حال آنکه اين دختر نمرده بلکه خوابيده است (۴۰) و ايشان بر وَيْ خنديدند پس همه‌گيءِ ايشانرا بيرون کرده پدر و مادرِ دختر و آناني‌را که با وَيْ بودند بهمراهِ خود برداشت و در آنجا که دختر خوابيده بود رفت (۴۱) و دستِ دختررا گرفته فرمود طاليثا قُومِي که ترجمه‌اش اين است بتو ميگويم اي دختر بر خيز (۴۲) که در ساعت دختر برخاسته خرامان گرديد که دوازده ساله بود و ايشان بي نهايت تعجّب نمودند (۴۳) پس ايشانرا بسيار تأکيد فرمود که احدي از ايد مقدّمه مطّلع نگردد و فرمود که چيزي بجهتِ خوردن باو بدهند *

(بابِ ششم مشتمل بر پنجاه و شش آيه)

(۱) پس از آنجا روان گشته بوطنِ خويش آمد و شاگردانَش وَيْ‌را تبعيّت نمودند (۲) چون روزِ سبت رسيد در مجمع آغازِ تعليم دادن نموده و بسياري که کلامِ وَيْ‌را شنيده تعجّب کردند و گفتند که اين شخص‌را اين چيزها از کجا بهم رسيد و اين چه حکمت است که بوَيْ داده شده است که چنين آمورِ قويّه از دستهاي وَيْ صادر ميشود (۳) مگر اين نه آن نجّارِ فرزندِ مَرْيَمْ است برادرِ يَعْقوبْ و يُوشا و يِهوداهْ و شِمْعُونْ و مگر نه خواهرانِ او در اينجا نزدِ ما ميباشند و در حقّ او لغزش مي‌يافتند (۴) ليکن عيسيٰ آنهارا فرمود که هيچ پيغمبري بي احترام نيست جز در وطنِ خود و درميانِ اقران و خانهء خويش (۵) و در آنجا هيچ اِمرِ قوي نتوانست نمود جز آنکه بر چند مريض دست نهاده شفا بخشيد (۶) و از عدمِ اعتقادِ آنها تعجّب کرد و باطرافِ قُرا بتعليم دادن روان گرديد * (۷) پس دوازده نفررا نزدِ خود خوانده و در روانه نمودنِ آنها جفت جفت شروع نمود و آنهارا بر روحهاي پليده قدرت بخشيد (۸) و ايشان‌را فرمود که بجهةِ سفر با خود توشه‌دان ياني ناني يا نحاسي در ميانِ هميان بر نداريد جز عصا وبس (۹) ليکن کفش پوشيد و دو قبا مپوشيد (۱۰) و ايشان‌را فرمود که در هر جا که بخانهء داخل شويد در همانجا بمانيد تا از آنجا روانه شويد (۱۱) و اشخاصي که شمارا نپذيرند و کلامِ شمارا نشنوند چون از آنجا بيرون آئيد گردِ قدمهاي خودرا بر افشانيد تا شهادتي بر آنها باشد بدرستي که بشما ميگويم که در روزِ جزا بر سر زمينِ سِدُومْ يا عَمُّوراهْ اسهل خواهد بود از اين شهر (۱۲) پس آنها بيرون رفته ندا مي‌نمودند که توبه نمايند (۱۳) و ديوانِ بسياررا اخراج نمودند و بيمارانِ متعدّدرا بروغن چرب نموده شفا

بخشیدند * (۱۴) و از آنجا که اسمِ وَیْ شهرت یافته بود هیرودیسِ مَلِکْ آوازهٔ‌آش‌را شنیده گفت که
یَحْیِیِء غسل دهنده است که از مردهٔگان برخاسته و بدین جهة أُمورِ عجیبه از وَیْ صادر میگردد (۱۵) و
دیگران گفتند که اِیلیاهْ است و بعضي گفتند پیغمبري یا مانندِ یکي از پیغمبران (۱۶) امّا هیرودیس
شنیده گفت که این یَحْیاست که گردنش‌را زده بودم و الحال از مردهٔگان برخاسته است (۱۷) زیرا که
همین هیرودیس بجهة خاطرِ هیرودیا زنِ برادرش فیلِپّوسْ فرستاده یَحْیِی‌را دستگیر کرده در محبسش حبس
نمود زانرو که آن زن‌را در عُهدهٔ نکاح آورده بود (۱۸) و یَحْیِی به هیرودیس گفته بود که نگاه داشتنِ
زنِ برادرت بر تو جائز نیست (۱۹) از این جهة هیرودیا در کمینِ وَیْ مي‌بود که اورا بقتل رساند لیکن
نمي توانست (۲۰) زیرا که هیرودیس از یَحْیِی خوف مینمود از آنجا که اورا مردِ صدیق و مقدّس
میدانست و رعایتش نموده کلامش‌را شنیده اعمالِ بسیار بجا مي آورد و سخنش‌را بخوشي مي شنید
(۲۱) و چون هنگامِ فرصت رسید که هیرودیس در روزِ تولّدِ خود بجهةِ أمراء خود و مین‌باشي‌ها و بزرگانِ
جَلیلْ ضیافتي نموده بود (۲۲) که دخترِ هیرودیاء مذکوره داخل گشت و رقصي نمود که هیرودیس‌را با
هم‌نشینان مسرور‌نموده مَلِکْ آن دختررا گفت که هر آنچه خواهش داري از من بطلب که من بتو خواهم
بخشید (۲۳) و بجهةِ وَیْ سوگند خورده [گفت] هر آنچه از من سؤال نمائي اگرچه نصفِ مُلکِ من
باشد بتو ارزاني خواهم فرمود (۲۴) و او بیرون رفته از مادرِ خود سؤال نمود که چه طلب نمایم گفت
سرِ یَحْیِیِء غسل دهنده‌را (۲۵) پس بسرعتِ تمام نزدِ مَلِکْ اندرون آمده سؤال نموده گفت که خواهشِ
آن دارم که در این دم سَرِ یَحْیِیِء غسل دهنده‌را در طشتي بمن عنایت فرمائي (۲۶) و مَلِکْ بغایت دلگیر
گشته لیکن بجهةِ پاسِ سوگند و خاطر جوئيِء مجلسیان نخواست که مایوسش نماید (۲۷) في‌الفور پادشاه
جلّادي‌را فرستاده به آوردنِ سرِ وَیْ فرمان داد و او رفته سَرَش‌را در زندان جدا ساخت (۲۸) و سَرَش‌را
در طشت آورده به دختر سپرد و دختر آن‌را بمادرِ خویش رسانید (۲۹) و شاگردانِ وَیْ شنیده آمدند و
جسدش‌را برداشته در قبري نهادند * (۳۰) و حواریان نزدِ عیسی جمع گشته همه‌گيِء مقدّمات‌را
از آنچه بعمل آوردند و از آنچه تعلیم نمودند بوَیْ بیان کردند (۳۱) پس ایشان‌را گفت که بتنهائي در
مکانِ خلوتي رفته اندکي آرام بگیرید زیرا که متردّدینِ چندان بودند که مجالِ تناولِ طعام هم
نداشتند (۳۲) پس بتنهائي در کشتي بمکان ویراني رفتند * (۳۳) و در اثناي رفتنِ آنها مردم اورا دیده
بسیاري شناختندش و از تماميِء شهرها پیاده در عقبِ وَیْ به آنجا شتافتند و بر آنها سبقت جسته با
هم نزدِ وَیْ آمدند (۳۴) و عیسی بیرون آمده خلقِ بسیاري‌را مشاهده نمود که چون گوسفندانِ بي‌شبان
بودند پس بر ایشان ترحّم فرمود و شروع نموده ایشان‌را چیزهاي بسیار تعلیم کرد * (۳۵) و چون
مدّتِ کثیري از روز گذشت شاگردانِ وَیْ نزدش آمده گفتند این مکانِ ویران است و وقت منقضي
شده است (۳۶) ایشان‌را رخصت فرما تا مگر به آبادي و دهاتِ این نواحي رفته نانِي بجهةِ خویش خریده
باشند زانرو که چیزي بجهةِ خوراکِ خود ندارند (۳۷) ایشان‌را جواب فرمود که شما آنها‌را خوراک دهید

وَيْرا گفتند آيا برويم و دو صد دينار نان خريده ايشان‌را طعام دهيم (۳۸) آنهارا فرمود برويد و ملاحظه نمائيد كه چند نان داريد و ايشان ملاحظه نموده گفتند كه پنج نان و دو ماهي (۳۹) ايشان‌را فرمود كه همه‌گيء مردم‌را دسته دسته بر سبزه‌ها بنشانيد (۴۰) كه ايشان صف بصف صد صد و پنجاه پنجاه بنشستند (۴۱) پس آن پنج گرده و دو ماهي‌را گرفته بسوي آسمان نظر نموده و آنهارا بركت داده گرده‌هارا بشكست و بشاگردانِ خود داده تا پيشِ ايشان بگذارند و دو ماهي‌را نيز بر مجموعِ آنها تقسيم نمود (۴۲) و تمامي خورده سير گشتند (۴۳) و دوازده سبد مملوّ از پاره‌هاي نان و از ماهيان نيز برداشتند (۴۴) و خورنده‌گانِ آن نانها قريبِ پنج هزار مرد بودند * (۴۵) و فيِ‌ٱلْفور شاگردانِ خودرا به سوار شدن بر كشتي و بآنطرف در بَيْتِ‌صَيْدَا رفتن قبل از خود مجبور فرمود مادامي كه خود مردم‌را رخصت ميفرمود (۴۶) پس آنهارا رخصت داده بجهةِ نماز گذاردن بر كوهي صعود فرمود * (۴۷) و چون شام گشت كشتي درميانِ دريا و او بر خشكي تنها ميبود (۴۸) و آنهارا در پارو كشيدن خسته ديد زانرو كه بد مخالفِ آنها بود پس نزديك به پاسِ چهارمِ شب بر دريا خرامان گشته نزدِ ايشان آمد و قصدِ گذشتن از آنها داشت (۴۹) و ايشان اورا بر دريا خرامان ديده صورتِ وهمي تصوّر نموده فرياد كردند (۵۰) زيرا كه تمامي چون اورا ديده مضطرب گرديدند و درساعت ايشان‌را مخاطب فرموده گفت خاطر جمع باشيد كه من هستم خائف مباشيد (۵۱) پس دركشتي نزدِ ايشان رفت و باد ساكن گرديد و آنها بي نهايت بيهوش شدند و متحيّر گشتند (۵۲) كه معجزهء نان‌را تصوّر ننمودند از آنجا كه دلِ ايشان سخت بود * (۵۳) پس عبور نموده بزمينِ گِنّيسَرِتْ آمده و در آنجا لنگر افكندند (۵۴) و چون از كشتي بيرون آمدند فيِ‌ٱلْفور مردم اورا شناختند (۵۵) و بهمه‌گيء نواحيء آن مُلك دويده در هر جا كه شنيدند كه او در آنجاست شروع به آوردنِ بيماران بر تختها نمودند (۵۶) و در دهات و شهرها و ممالك هر جا كه داخل ميگشت بيماران‌را در بازارها گذاشته و از وَيْ استدعا مي‌نمودند كه همين دامنِ قبايَش‌را مسّ نمايند و هركس كه اورا مسّ نمود شفا مي‌يافت *

(بابِ هفتم مشتمل برسي و هفت آيه)

(۱) آنگاه فَرِيسيانْ و بعضي از نويسنده‌گان از اُورشَليمْ آمده نزدِ وَيْ جمع گرديدند (۲) و بعضي از شاگردانِ اورا ديدند كه بدستهاي نامطهّر يعني بدستهاي ناشُسته چيز ميخورند پس آنهارا ملامت نمودند (۳) زيرا كه فرِيسيانْ و تماميء يهُودْ سُنَّتِ سَلَف‌را قايم گرفته تا دستهارا پيوسته نشويند اكل ننمايند (۴) و هرگاه كه از بازار آيند تا شستُشو ننمايند نميخورند و بسيار رسومِ ديگر ميباشد كه يافته اند كه بايد نگاه داشت چون شُستنِ پيالها و قدحها و ظرفهاي برنجي و كُرسيها (۵) پس فَرِيسيانْ و نويسنده‌گان از وَيْ پرسيدند كه چون است كه شاگردانِ تو بر وفقِ رسمِ قُدما عمل نمي نمايند كه بدستهاي ناشُسته نان ميخورند (۶) درجوابِ آنها فرمود كه اي رياكاران بدرستي كه اشَعْياهْ دربارهء شما خوب اخبار فرموده

است چنانچه نوشته شده است که این گروه مرا بلبها محترم میدارند و دلِ ایشان از من دوراست (۷) و مرا
بباطل عبادت مینمایند که احکامِ خلق‌را چون فرائض تعلیم می‌نمایند (۸) زانرو که حکمِ خدارا ترك نموده
بقواعدِ خلق متمسّك میگردید مانندِ شُستنِ قدحها و پیالدها و چنین چیزهای دیگرِ بسیار که بعمل می‌آورید
(۹) و به آنها فرمود که حکمِ خدارا بخوبی باطل می‌نمائید تا آنکه سُنّتِ خویش‌را محکم دارید (۱۰) چنانچه
موسیٰ فرموده است که پدر و مادرِ خودرا محترم دار و هر کس که پدر یا مادررا دوشنام نماید البتّه هلاك
شود (۱۱) و شما میگوئید که هرگاه شخصی پدر یا مادررا بگوید که آنچه تو از مالِ من بآن منتفع خواهی
شد قربان یعنی هدیّه است معاقب نخواهد بود (۱۲) و بعد از آن مرخّصش نمینمائید که بجهةِ پدر یا مادرِ
خود چیزی بعمل آرد (۱۳) و کلامِ خدارا بسُنّتِ خویش که بِدعت نهاده اید باطل میکنید و چنین کارها
بسیار می‌نمائید * (۱۴) پس تمامیِ آن گروه‌را خوانده فرمود که بشنوید از من همه‌گی و بدانید (۱۵) که
چیزی نیست که از خارج درانسان داخل گشته تواند که نجسش نماید بلکه آنچه از وَیْ بیرون می‌آید
آن است که اورا نجس مینماید (۱۶) کسی که گوشِ شنوا دارد بشنود * (۱۷) و چون از پیشِ خلق بدرونِ
خانه رفت شاگردانش از آن مثال از وَیْ سؤال نمودند (۱۸) و ایشان‌را فرمود که مگر شما هم بهمان قِسم
بیفهم هستید و نمی فهمید که هر چه از بیرون در انسان داخل می‌شود قادر برنجس نمودنِ وَیْ نیست
(۱۹) زانرو که بدرونِ دلِ وَیْ داخل نمیشود بلکه در درونِ شکم رفته و بمزبله میرود آنچه همه‌گیِ غذارا
پاك میسارد (۲۰) و باز فرمود که آنچه از انسان بیرون می‌آید آن است که انسانرا نجس میسازد (۲۱) که
از درَونِ دلِ انسانی خیالاتِ بد بیرون می‌آید و فسق و زنا و قتل (۲۲) و دزدی و طمع و شرارت و تغلّب
و بی مبالاتی و چشمِ بد و کفر و تکبّر و بی تمیزی (۲۳) تمامیِ این چیزهای بد از درون می‌آید و
انسانرا نجس میسازد * (۲۴) پس از آنجا برخاسته بسرحدّ صُورْ و صِیدُونْ رفته در خانهٔ داخل گشت و
میخواست که هیچ کس مطّلع نگردد لیکن مخفی نمی توانست شد (۲۵) زانرو که ضعیفهٔ که دخترِکوچكِ وَیْ
روحِ پلید داشت خبرش‌را شنید و آمده برپایهای وَیْ افتاد (۲۶) و آن زن یُونانی بود از اهلِ صُورُوفِینِقی
و از وَیْ استدعا نمود که جنّی‌را از دخترش بیرون نماید (۲۷) لیکن عیسیٰ وَیْرا فرمود که نخست بگذار
که فرزندان سیر شوند زانرو که گرفتنِ نانِ فرزندان و نزدِ سگان گذاشتن نیکو نیست (۲۸) و او جواب
داد که چنین است خداوندا لیکن سگان زیرِ مائده هم از خوردهٔ نانهای فرزندان اکل می‌نمایند (۲۹) وَیْرا
فرمود که بجهةِ این سخن روانه شو که جنّ از دخترِ تو بیرون رفته است (۳۰) پس بخانهٔ خویش آمده
یافت که آن دیو بیرون رفته است و دختررا بر بستری خفته یافت * (۳۱) و باز از نواحیِ صُورْ و صِیدُونْ
روان گشته بوسطِ مرزوبومِ مَدائنِ عشر بسوی دریای جَلِیلْ آمد (۳۲) پس کَرِی‌را که زبانش میگرفت نزدِ
وَیْ آورده استدعا نمودند که اورا دست گذارد (۳۳) و او اورا از آن جمعیّت برکناره بُرده انگشتهای خودرا
درگوشش کرد و بآبِ دهن تر نموده زبانش‌را مسّ فرمود (۳۴) و بآسمان نگریسته آهی کشید و وَیْرا گفت
اِفَّتَّح یعنی باز شو (۳۵) که درهماندم گوشهای وَیْ بازگشته و عُقدهٔ زبانش گشاده شد و بدرستی تکلّم

فرمود (۳۶) و آنهارا قدغن فرمود که هیچ کس‌را مطّلع نسازند و ایشان بیش از آنچه او تأکید فرموده بود اورا مشهور نمودند (۳۷) و بی نهایت تعجّب کرده گفتند که جمیع کارهارا بخوبی نموده است چنانچه کَرْهارا شنوا و گنگهارا گویا ساخته *

(بابِ هشتم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) و در آن اوان هنگامی که بسیار جمعیّت بود و مطلقا چیزی بجهت خوردن نداشتند عیسیٰ شاگردانِ خودرا خوانده بآنها فرمود (۲) که مرا بر این گروه رحم می‌آید زانرو که الحال سه روز است با من میباشند و چیزی بجهةِ خوراك نیافته اند (۳) و اگر آنهارا مرخّص نمایم که گرسنه بخانهای خود روند در عرضِ راه ضعف خواهند نمودُ زانرو که بعضی از آنها از اماکنِ بعیده آمده اند (۴) و شاگردانِ وَیْ اورا جواب دادند که چه سان کسی در این مکانِ ویران این مردم‌را از نان سیر تواند نمود (۵) از آنها پرسید که چند نان دارید گفتند هفت (۶) پس خلق‌را فرمود که بر زمین بنشینید و آن هفت نان‌را گرفته و شکر بجا آورده پاره کرد و بشاگردانِ خود داد تا پیشِ ایشان بَرندِ و آنها پیشِ روی خلق نهادند (۷) و قدری از ماهیانِ کوچك داشتند پس او برکت داده فرمود تا آنرا نیز پیش گذارند (۸) پس آنها خورده سیرگشتند و از پاره‌های که زیاد آمد هفت طبق برداشتند (۹) و اشخاصی که خوردند قریب بچهار هزار مرد بودند پس آنهارا مرخّص فرمود * (۱۰) و در ساعت درکشتی درآمده با شاگردانِ خود بنواحیءِ دَلْمَنُوثا آمد (۱۱) و فَرِیسیانْ بیرون شتافته با وَیْ آغازِ مناظره نمودند و بر سبیلِ امتحان آیتِ سماوی از وَیْ خواستند (۱۲) که دلگیرگشته فرمود که از بهرِ چه این طبقه آیت‌را طلب مینمایند بدرستی که بشما میگویم که هیچ آیتی باین طبقه داده نخواهد شد (۱۳) و آنهارا ترك فرموده باز درکشتی سوار شده بطرفِ دیگر روانه گشت * (۱۴) و ایشان نان گرفتن‌را فراموش کرده جز یك گِرده درکشتی با خود نداشتند (۱۵) و او ایشان‌را قدغن فرمود که با خبر بوده از خمیر مایهء فَرِیسیانْ و خمیر مایهء هِیرُودِیسْ احتیاط نمائید (۱۶) و ایشان با خود اندیشیده گفتند زان است که نان نداریم (۱۷) و عیسیٰ از آن مطّلع شده بایشان فرمودُ که بچه سبب قیاس مینمائید که از آنجاست که نان نداریم آیا هنوز درك نمی نمائید و نمی فهمید و تا حال دلهای خودرا سخت دارید (۱۸) آیا که چشم دارید و نمی بینید وگوش دارید و نمی شنوید و یاد نمی آرید (۱۹) آن وقت که پنج گِرده‌را بر پنج هزار تقسیم نمودم چند طبق مملوّ از پاره‌ها بر داشتید وَیْرا گفتند دوازده (۲۰) و آن وقت که هفت‌را بر چهار هزار چند سبد مملوّ از پاره‌ها بر داشتید گفتند هفت (۲۱) ایشان‌را فرمود پس چرا دریافت نمینمائید * (۲۲) و به بَیْتِ‌صَیْدا آمد که کوری‌را مردم نزدِ وَیْ آوردند و التماس نمودند که اورا مسّ نماید (۲۳) و او دستِ کوررا گرفته از قریه‌اش بیرون بُرد و آبِ دهن بر چشمهای وَیْ افکنده و دستهای خودرا بر وَیْ گذاشته از او سؤال نمود که چیزی میتوانی دید (۲۴) و او بالا نگریسته گفت مردمان‌را چون درخت روان می‌بینم (۲۵) بعد از آن دست برچشمهای وَیْ نهاده ببالا نگرانش ساخت و او صحیح گشته هرکس‌را آشکارا

میدید (۲۶) پس اورا بخانه‌اَش فرستاده گفت که نه داخلِ قریه شو و نه در آنجا بکسي بگو * (۲۷) و عیسی و شاگردان به دهاتِ قَیْصَرِیَّهٔ فِیلِپُّوسْ رفتند و در اثنایِ راه از شاگردانِ خویش سؤال نموده گفت که مردم مرا چه کس میگویند (۲۸) ایشان جواب دادند که یَحْییِء غسل دهنده و بعضي ایلیاهْ و بعضي یکي از انبیا (۲۹) ایشانرا فرمود که شما مرا چه کس میدانید که پِطْرُسْ جواب داده گفت تو مسیح هستي (۳۰) پس آنهارا قدغن فرمود که هیچ کس‌را از او مطّلع نسازند * (۳۱) و شروع در تعلیمِ آنها فرموده باین که فرزندِ انسانرا ضروري است متحمّلِ چیزهاي بسیار شدن و از مشائخ و رؤساي کَهَنَه و نویسنده‌گان مردود شدن و کُشته گشتن و بعد از سه روز برخاستن (۳۲) و آن مقدّمه‌را آشکارا فرمود چنانچه پِطْرُسْ اورا گرفته شروع بملامتش نمود (۳۳) و او برگشته بر شاگردانِ خود نظر افکنده پِطْرُسْ‌را نهیب داده فرمود که اي شیطان از عقبِ من برو زیرا که اندیشهٔ تو از الٰهیّات نیست بلکه از انسانیّات است * (۳۴) پس مردم‌را با شاگردانِ خویش خوانده آنهارا فرمود که هر که خواهشِ آمدن در عقبِ من دارد خودرا انکار نموده و صلیبِ خودرا برداشته مرا پَیْرَوِي نماید (۳۵) زانرو که هرکس که خواهد که نفسِ خودرا نجات دهد هلاکش خواهد نمود لیکن هر کس که بجهتِ من و انجیل نفسِ خودرا تلف نماید نجاتش خواهد داد (۳۶) چه اگر انسان تماميِء دنیارا جمع نماید و نفسِ خودرا هلاک سازد چه فائده بجهتِ وَيْ خواهد داشت (۳۷) یا آنکه انسان چه چیز بعوضِ جانِ خود خواهد داد (۳۸) لهذا هرکس که در این طبقهٔ زانيِء گناه‌کار از من و از کلامِ من شرمنده شود فرزندِ انسان نیز هنگامي که در جلالِ پدرِ خود با ملائکهٔ مقدسه خواهد آمد از وَيْ شرمنده خواهد بود

(بابِ نهم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) پس آنهارا فرمود بدرستي که بشما میگویم در این ایستاده‌گان کساني میباشند که ذایقهٔ مرگ‌را نخواهند چشید مادامي که مشاهده ننمایند که ملکوتِ خدا با قدرت مي آید * (۲) و بعد از شش روز عیسی پِطْرُسْ و یَعْقُوبْ و یُوحَنّارا برداشته بتنهائي بر فرازِ کوهِ بلندي بُرد و چهره‌اَش در نظرِ آنها متغیّر گشت (۳) چنانچه لباسِ وَيْ درخشان و چون برف بغایت سفید گردید که هیچ گاذري در رويِ زمین چنان سفید نمي تواند نمود (۴) و ایلیاهْ با موسی بر آنها ظاهر گردیدند که به عیسی تکلّم مینمودند (۵) پس پِطْرُسْ توجّه نموده به عیسی گفت رَبّي مارا نیکو است که در اینجا مانده و سه سایبان یکي بجهتِ تو و یکي بجهتِ موسی و یکي بجهتِ ایلیاهْ آراسته کنیم (۶) زانرو که نمي فهمید که چه میگوید از آنجا که هراسان شده بودند (۷) که ناگاه ابري بر آنها سایه انداخته و صدائي از آن ابر گفت اینست پسرِ محبوبِ من اورا بشنوید (۸) و در ساعت بهر طرف نظر انداخته جز عیسی و بس هیچ کسي‌را با خود ندیدند * (۹) و هنگامي که از کره بشیب مي آمدند ایشان‌را تأکید فرمود که از آنچه مشاهده نموده بودند هیچ کسي‌را مطّلع نسازند تا آنکه فرزندِ انسان از مرده‌گان برخیزد (۱۰) و آن سخن‌را گرفته با یکدیگر مباحثه مي نمودند که آیا برخاستن از میانِ مرده‌گان چه خواهد بود (۱۱) پس از وَيْ سؤال نمودند که پس چرا نویسنده‌گان میگویند که آمدنِ

اِیْلیاهْ نخست ضروري است (۱۲) آنهارا درجواب فرمود بدرستي که اِیلیاهْ پیش مي آید و همه چیزهارا درست مینماید و بنوعي که نوشته شده است بجهةِ فرزندِ انسان که زحمتهاي بسیار کشد و اورا ناچیز انگارند واقع خواهد شد (۱۳) لیکن من بشما میگویم بدرستي که چنانچه بجهةِ اِیلیاهْ نوشته شده بود آمد و آنچه خواستند بر وَيْ جاري ساختند * (۱۴) پس نزدِ شاگردانِ خود آمده جماعتِ بسیاريرا بدَوْرِ آنها دید و نویسندهگانرا که با آنها مباحثه مینمودند (۱۵) و فيالْفور تماميء خلق بمجرّدِ دیدنش متحیّر گشته و دوان پیش آمده بر وَيْ سلام نمودند (۱۶) پس نویسندهگانرا پرسید که با اینها چه مباحثه مینمائید (۱۷) که یك نفر از آن جماعت جواب داده گفت که اي استاد فرزندِ خودرا که روحِ گنگ دراوست نزدِ تو آورده ام (۱۸) که هر جا اورا میگیرد بر زمینش مي اندازد چنانکه کف مینماید و دندانهاي خودرا بر هم میزند و پیوسته لاغر میشود شاگردانِ تورا گفتم که اورا بیرون کنند لیکن نتوانستند (۱۹) اورا جواب داده فرمود اي طبقهء بيایمان تا کجا با شما بایست باشم و تا کَيْ متحمّلِ شما گردم نزدِ مَنَش آرید (۲۰) پس اورا نزدِ وَيْ آوردند و چون اورا دید در ساعت روحِ وَيْرا گرفته بر زمین افتاد و کف نموده ميغلطید (۲۱) از پدرِ وَيْ پرسید که چند وقت است که باین مرض مبتلا است گفت از طفولیّت (۲۲) و بارها اورا هم در آتش هم در آب افکنده است که هلاکش نماید خلاصه چنانچه کاري میتواني نمود بر ما ترحّم فرموده مارا امداد نما (۲۳) عیسی وَيْرا فرمود که اگر میتواني ایمان آورد هر چیزي بجهةِ مؤمن ممکن است (۲۴) که در ساعت پدرِ طفل فریاد نموده گریه کنان گفت اي آقا ایمان دارم سُستيء ایمانمرا یاري نما (۲۵) و چون عیسی ملاحظه فرمود که گروهي دوان مي آیند آن روحِ پلیدرا نهیب داده باو فرمود که اي روحِ گنگ و کَرْ ترا میگویم که از وَيْ بیرون آي و بعد از این در وَيْ داخل مشو (۲۶) پس فریاد بر آورده و بسیاري مرتعشش نموده از وَيْ بیرون رفت و طفل مانندِ مرده گشت چنانچه بسیاري گفتند که مرده است (۲۷) لیکن عیسی دستِ اورا گرفته بلندش نمود که بر پا ایستاد * (۲۸) و چون بخانه آمد در خفیه شاگردانش از او پرسیدند چون است که ما اورا بیرون نتوانستیم نمود (۲۹) آنهارا فرمود که این نوع بهیچ وجه بیرون نميشود مگر بدعا و روزه * (۳۰) پس از آنجا روانه شده بر جَلیلْ گذشتند لیکن نخواست که کسي مطّلع گردد (۳۱) زیرا که شاگردانِ خودرا اعلام فرموده گفت که فرزندِ انسان بدستِ مردم تسلیم میشود و اورا خواهند کُشت و بعد از کُشته شدنِ وَيْ در روزِ سیوم خواهد برخاست (۳۲) و آنها این سخنرا نفهمیده و بپرسیدن از وَيْ نیز جرأت نمي نمودند * (۳۳) پس به کَپِرْناحُومْ در آمده و بخانه رفته از آنها سؤال نمود که در عرضِ راه در میانِ خود چه تصوّر مینمودید (۳۴) ایشان خاموش ماندند از آنجا که در میانِ راه با یکدیگر گفتگو مینمودند که کدام یك بزرگتر است (۳۵) پس نشسته و آن دوازده نفررا خوانده بآنها فرمود که اگر کسي خواهشِ آن دارد که مقدّم باشد مؤخّرِ همه و خادمِ همه باشد (۳۶) و طفليرا گرفته در میانِ ایشانش بر پا نمود و اورا در آغوش کشیده بآنها گفت (۳۷) هر کس که یکي از این اطفالِ صغیررا باسمِ من قبول نماید مرا قبول نموده

است و هرکس که مرا قبول کرد نه مرا قبول کرده است بلکه آنرا که مرا فرستاده است * (۳۸) پس
یُوحَنّا وَیْرا گفت که ای استاد شخصیرا دیدیم که دیوهارا باسمِ تو بیرون میکرد و لیکن مارا متابعت
نمینمود و چون پَیْرَوِیء ما نمیکرد منعش نمودیم (۳۹) عیسی فرمود که منعش مکنید زیرا که هیچ
کس نیست که معجزهرا باسمِ من بظهور رساند و در ساعت مرا سَبّ تواند نمود (۴۰) زانجا که کسی که
بر ما نیست از ماست (۴۱) زانرو که هرگاه کسی شمارا کاسهء آبی از برای آشامیدن بجهةِ اسمِ من بدهد
از آنجا که از مسیح هستید بدرستی که بشما میگویم که اجرِ خودرا بهیچ وجه ضائع نخواهد نمود * (۴۲) و
هرکس که یکی از این حقیرانرا که معتقدِ من اند بلغزاند وَیْرا بهتر است که سنگِ آسیائی درگردنِ او
انداخته شود و در دریا افکنده گردد (۴۳) پس هرگاه که دستِ تو تورا بلغزاند قطعش نما که بجهةِ تو بهتر
است که بی دست داخلِ حیات شوی از آنکه دو دست داشته وارد شوی در جهنّم درآتشی که خاموشی
نپذیرد (۴۴) جائی که کرمِ ایشان نمی میرد و آتش خاموش نگردد (۴۵) و هرگاه که پای تو تورا بلغزاند
بُبرّش که بجهةِ تو بهتر است که لنگ داخلِ حیات شوی از آنکه دو پا داشته افکنده شوی در جهنّم درآتشی
که خاموشی نپذیرد (۴۶) آنجا که کرمِ آنها نمیمیرد و آتش خاموش نمی گردد (۴۷) و هرگاه که چشمِ تو
تورا بلغزاند بیرونش آرکه تورا بهتر است که یك چشم داخلِ ملکوتِ خدا گردی از آنکه دو چشم
داشته در آتشِ جهنّم افکنده شوی (۴۸) آنجا که کرمِ آنها نمی میرد و آتش خاموش نمیشود (۴۹) زانرو
که هرکس بآتش نمکین خواهد شد و هر قربانی بنمك نمکین خواهد گردید * (۵۰) بدرستی که نمك
نیکوست لیکن هرگاه که نمك فاسد شود بچه چیزش اصلاح خواهید نمود در خود نمك دارید و با هم
صلح نمائید *

(بابِ دهم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) پس از آنجا برخاسته و از آن طرفِ رودِ اُرْدُن بنواحیء یهُودیّه آمد که دیگربار جماعتی بر وَیْ جمع
آمدند و او حَسَبِ عادت باز بایشان تعلیم میداد * (۲) که فَرِیسیانْ پیش آمده از روی امتحان از
وَیْ سؤال نمودند که آیا مردرا طلاق دادنِ زن جائز است (۳) در جواب بایشان گفت که مُوسی شمارا
چه فرموده است (۴) گفتند که مُوسی بنوشتنِ طلاق نامه و بیرون نمودنِ وَیْ حکم داده است (۵) و
عیسی در جواب فرمود که بجهةِ سنگدلیء شما این حکمرا برای شما نوشته است (۶) لیکن از آغازِ
آفرینش خدا ایشانرا نر و ماده آفریده است (۷) و از آن است که انسان پدر و مادرِ خودرا واگذاشته
بجفتِ خویش می پیوندد (۸) و ایشان هر دو یك تن خواهند بود چنانچه بعد از آن دو نمیباشند بلکه
یك جسم اند (۹) و ازاین جهة آنچهرا که خدا پیوند نموده است هیچ کس جدا نکند * (۱۰) و نیز
شاگردان در خانه از این مقدّمه استفسار نمودند (۱۱) و آنهارا فرمود که هرکس که زنِ خودرا طلاق دهد
و دیگریرا در سلكِ ازدواج کشد نسبت بآن زن زنا نموده است (۱۲) و اگر زنی از شوهرِ خود طلاق
گیرد و در نکاحِ دیگری در آید مرتکبِ زنا شده است * (۱۳) و در آن هنگام طفلی چندیرا نزد

وَيْ آوردند که آنهارا مسّ نماید و شاگردانَش آورندهگانرا نهیب نمودند (۱۴) و عیسي ملاحظه فرموده
اورا ناخوش آمد و آنهارا فرمود که کودکانرا اجازت دهید که نزدِ من آیند و ایشانرا نهیب ننمائید زیرا
که ملکوتِ خدا امثالِ ایشانرا است (۱۵) و بدرستي که بشما میگویم که هرکس که ملکوتِ خدارا
چون طفلي نپذیرد هرگز در آن داخل نخواهد گشت (۱۶) پس آنهارا در آغوش کَشید و دست بر آنها
نهاده در حقِّ ایشان دعا فرمود * (۱۷) و هنگامي که براه میرفت شخصي دویده و پیشش بزانو در آمده
گفت اي استادِ نیکو چه فعلرا نمایم تا وارثِ حیاتِ جاوید گردم (۱۸) عیسي وَیْرا فرمود که چرا مرا نیکو
گفتي و حال آنکه هیچ کس خوب نیست جز یکي یعني خدا (۱۹) احکامرا میداني که زنا مکن قتل مکن
دُزدي مکن شهادتِ زور مگو فریب مده پدر و مادرِ خودرا محترم دار (۲۰) او درجواب گفت اي استاد
تماميِ این احکامرا از ابتداي جوانيِ خود محافظت نموده ام (۲۱) آنگاه عیسي بر وَيْ ملتفت شد و
بر وَيْ رحم نموده گفت که تورا یك چیز باقي است برو و هر چه داري بفروش بفُقرا ده که در آسمان گنجي
خواهي یافت پس بیاَ و صلیبرا برداشته متابعتَم نما (۲۲) لیکن او از این سخن تُرش شده و غمگین روان
گردید زانرو که اموالِ بسیار داشت * (۲۳) و عیسي باطراف نگریسته بشاگردانِ خود گفت که صاحب
دولتان چه دشوار داخلِ ملکوتِ خداَ ميگردند (۲۴) و شاگردان از سخنِ او متحیّر گشتند که عیسي
باز التفات فرموده بایشان گفت اي فرزندانِ من چه دشوار است داخلِ ملکوتِ خدا گردیدن اغانيرا
که اعتمادِشان بر اسبابِ دنیوي است (۲۵) بتحقیق که شتررا از سوراخِ سوزن گذشتن اسهل است از
آنکه دولتمندي داخلِ ملکوتِ خدا گردد (۲۶) که ایشان بغایت متحیّر گشته با یکدیگر گفتند پس
کیست که ناجي تواند بود (۲۷) عیسي بر آنها نظر افکنده فرمود که نزدِ انسان محال است لیکن پیشِ
خدا نیست زیرا که جمیعِ چیزها نزدِ خدا ممکن است * (۲۸) آنگاه پِطْرُسْ آغاز نموده وَيْرا گفت اینك
ما همهرا ترك نموده تورا متابعت نمودیم (۲۹) عیسي درجواب فرمود بدرستي که بشما میگویم هیچ کس نیست
که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاكرا بجهةِ من و بجهةِ انجیل ترك نموده باشد
(۳۰) جز آنکه صد چندان از خانها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و مُلکها در این زمانِ
الآني با عقوبات و درجهانِ آینده حیاتِ ابديرا یابد (۳۱) و بسا اوّلي که آخر گردد و آخري که اوّل *
(۳۲) و در اثناي راه که بسوي اُورشَلیمْ میرفتند و عیسي پیش روي آنها میرفت متحیّر گشتند و درحالي
که پیرويِ او مینمودند خائف گردیدند پس آن دوازده نفررا بکنارهٔ برده بخبر دادن بآنها از آنچه بر
وَيْ وارد شدني بود شروع نمود (۳۳) که اینك بسوي اُورشَلیمْ میرویم و فرزندِ انسان بروٌساي کَهَنَه
و نویسندهگان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتلِ وَيْ خواهند نمود و بدستِ قبائلش خواهند
سپرد (۳۴) و آنها بر وَيْ استهزا خواهند کرد و اورا خواهند زد و آبِ دهن بر او خواهند افکند و اورا
خواهند کُشت و در روزِ سیوم خواهد برخاست * (۳۵) پس یَعْقُوبْ و یُوحَنّا فرزندانِ زِبدِي نزدِ وَيْ آمده
گفتند اي استاد استدعا داریم که آنچه از تو سؤال نمائیم بجهةِ ما بعمل آري (۳۶) ایشانرا فرمود چه

خواهش داريد که بجهةِ شما بعمل آرم (۳۷) وِيْرا گفتند بما عطا فرما اينکه در عالَمِ جلالِ تو يکي بر راستِ تو و ديگري بر چپِ تو بنشينيم (۳۸) که عيسي ايشان‌را فرمود که نميدانيد که چه خواهش مينمائيد آيا که استعدادِ نوشيدن از آن ساغر که مينوشم و غسل نمودن از آن غسلي که من مغسول ميشوم داريد (۳۹) وِيْرا گفتند بلي استطاعت داريم پس عيسي بايشان گفت که البتّه از آن ساغري که من مينوشم خواهيد نوشيد و از آن غسلي که من مغسول ميشوم غسل خواهيد يافت (۴۰) ليکن نشستن بر راستِ من و چپِ من زانِ من نيست که بدهم مگر آنان‌را که بجهةِ آنها مهيّا شده است * (۴۱) و آن ده شاگرد اين‌را شنيده از يَعْقُوبْ و يُوحَنّا خشم گرفتند (۴۲) پس عيسي آنهارا خوانده گفت مطّلع ميباشيد که بزرگانِ قبائل بر ايشان تحکّم مينمايند و مشائخ بر آنها سلطنت ميرانند (۴۳) ليکن در ميانِ شما چنين نباشد بلکه هر که خواهش دارد که در ميانِ شما بزرگ گردد خادمِ شما گردد (۴۴) و هر که خواهش دارد که در ميانِ شما مقدّم گردد ملازمِ همه گردد (۴۵) زيرا که فرزندِ انسان نيز بجهةِ مخدوم گرديدن نيآمده است بلکه بجهةِ خادم بودن و تا آنکه نفسِ خودرا بجهةِ فداي بسياري بذل نمايد * (۴۶) پس به يِرِيحُو آمدند و هنگامي که از يِرِيحُو با شاگردانِ خود و گروهِ بسياري از مردم بيرون ميرفت بَرْطِيمِيءِ کور فرزندِ طِيمِي بر طرفِ راه بجهةِ سؤال نشسته بود (۴۷) و چون شنيد که عيسيءِ ناصَري است شروع بفرياد نموده گفت که اي عيسي ابنِ داؤُد بر من ترحّم فرما (۴۸) و بسياري از خلق اورا تهديد نمودند که خاموش گردد که او بسيار زياد بر آن فرياد نموده گفت اي فرزندِ داؤُد بر من ترحّم فرما (۴۹) که عيسي ايستاده فرمود که بخوانيدَش و ايشان آن کوررا آواز نموده گفتند خاطر جمع دار و برخيز که تورا طلب مينمايد (۵۰) و او عباي خودرا نهاده برخاسته نزدِ عيسي آمد (۵۱) و عيسي بوَيْ توجّه فرموده گفت چه خواهش داري که بجهةِ تو بعمل آرم آن کور گفت رَبّي همين که بينائيِءِ خودرا بيابم (۵۲) و عيسي اورا فرمود که برو که اعتقادِ تو تورا نجات داده است او در همان دم بينا گشته و در راه در پيِ عيسي روان گرديد *

(بابِ يازدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) چون به بَيْتِ‌فاگي و بَيْتِ‌عَنْياهْ بر کوهِ زيتون بنزديکيءِ اُورِشَلِيمْ آمدند از شاگردانِ خود دو نفررا روانه فرمود (۲) و ايشانرا گفت که باين قريه که مواجهِ شماست رفته و در ساعت که داخلِ آن ميشويد خواهيد يافت کرّه‌را بسته که هيچ کس بر آن سوار نشده است پس باز کرده بيآريدَش (۳) و هرگاه که کسي شمارا گويد که چرا چنين ميکنيد بگوئيد که خداوند بآن احتياج دارد که در ساعت اورا به اينجا خواهد فرستاد (۴) و ايشان رفته آن کرّه‌را بر سرِ دو راه در بيرونِ دَرْ بسته يافتند پس آنرا گشادند (۵) و بعضي از آنان که در آنجا ايستاده بودند آنهارا گفتند که اين کرّه‌را باز مينمائيد چه کنيد (۶) و آنها ايشان‌را چنانکه عيسي فرموده بود گفتند که ايشان آنهارا رها نمودند (۷) پس آن کرّه‌را نزدِ عيسي آورده لباسِ خويش‌را بر آن نهادند و او بر آن سوار شده (۸) و خلقِ بسياري لباسِ خودرا در راه گسترانيده و

بعضی شاخی چند از درختان بُریده در راه فرش نمودند (۹) و آنان که پیش و عقب میرفتند فریاد نموده میگفتند هُوشَعنا مبارك باد آن کسی که باسم خداوند می‌آید (۱۰) و مبارك باد منکوتِ پدرِ ما داُود که بنامِ آن خداوند می‌آید هُوشَعنا در عالمِ اعلی * (۱۱) و عیسی در اُورِشَلِیمْ و هیکل داخل گشته به اطراف جمیعِ چیزها نظر نموده از آنجا که شام گشته بود با آن دوازده شاگرد به بَیْتِ‌عَنیاهْ رفت * (۱۲) و در روزِ دیگر هنگامی که از بَیْتِ‌عَنیاهْ می‌آمدند گرسنه بود (۱۳) که درختِ انجیرِ سبزیرا از دور مشاهده نموده آمد که شاید چیزی بر آن یابد و چون نزدیکش رسید جز برگ چیزی نیافت زانرو که موسمِ انجیر نبود (۱۴) پس عیسی توجّه فرموده بآن گفت که بعد از این تا ابد هیچ کس از تو میوه نخورد و شاگردانش این سخن‌را شنیدند * (۱۵) پس باُورِشَلِیمْ آمدند و عیسی در هیکل داخل گردیده شروع به بیرون کردنِ آنان که در هیکل خرید و فروخت مینمودند نمود و تختهای صرّافان و کُرسیهای کبوترفروشانرا واژگون ساخت (۱۶) و هیچ کس‌را اجازت نمیداد که ظرفی‌را از میانِ هیکل بیرون بَرَد (۱۷) و آنهارا تعلیم داده میفرمود که آیا نوشته نشده است که خانهٔ من به بَیْتِ‌الدّعاء تمامیءِ قبائل نامیده خواهد شد و شما آنرا مغارهٔ دزدان ساخته اید (۱۸) و نویسندگان و رؤسای کَهَنَه آنمقدّمه‌را شنیده درجستجو می‌بودند که اورا بچه بهانه هلاك سازند که از وَیْ مخوف بودند از آنجا که تمامیءِ مردم از تعلیمَش متحیّر میبودند (۱۹) و چون شام گردید از شهر بیرون رفته * (۲۰) و صباح هنگامِ گذشتنِ ایشان از آن راه آن درختِ انجیررا از بیخ خشك یافتند (۲۱) که پِطْرُسْ متذکّر گردیده وَیْرا گفت که رَبّی اینك درختِ انجیری که نفرینَش نمودی خشك گردیده است (۲۲) عیسی درجوابِ ایشان فرمود که بخدا ایمان دارید (۲۳) بدرستی که بشما میگویم هرکس که باین کوه بگوید بر خاسته در دریا افکنده شو و در دلِ خود شك ندارد بلکه اعتقاد داشته باشد که آنچه میگوید واقع میگردد هرچه گوید بجهةِ وَیْ واقع خواهد شد (۲۴) و نیز شمارا میگویم که هرچه‌را دراثنای دعا طلب نمائید اعتقاد دارید که آنرا خواهید یافت که بجهةِ شما واقع خواهد گشت (۲۵) و هنگامی که بدعا نمودن به ایستید اگر از کسی شکایتی دارید عفو نمائید تا آنکه پدرِ شما که در آسمان است نیز خطاهای شمارا بجهةِ شما بیآمُرزد (۲۶) و هرگاه که نبخشید پدرِ شما که درآسمان است نیز گناهانِ شمارا نخواهد بخشید * (۲۷) و باز باُورِشَلِیمْ آمدند و درحینِ خرامیدنِ او درهیکل رؤسای کَهَنَه و نویسندگان و مشائخِ نزدِ وَیْ آمده (۲۸) وَیْرا گفتند که بچه اقتدار این کارهارا مینمائی کیست که این قدرت‌را بتو داده است که این کارهارا مینمائی (۲۹) عیسی در جوابِ ایشان فرمود من نیز از شما یك سؤال دارم مرا جواب دهید که من نیز شمارا خواهم گفت که بچه اقتدار این کارهارا میکنم (۳۰) آیا غسلِ تعمیدِ یَحْیی از آسمان بود یا از خلق مرا جواب دهید (۳۱) و ایشان با خود اندیشیده گفتند اگر گوئیم از آسمان است خواهد گفت چرا ایمان نیآوردید باو (۳۲) و اگر گوئیم از خلق است از مردم خائف هستیم از آنجا که یَحْیی‌را همه پیغمبرِ برحقّ میدانستند (۳۳) پس عیسی‌را در جواب گفتند که نمی دانیم عیسی نیز بایشان جواب داده گفت که من نیز نمی گویم که این کارهارا بچه اقتدار مینمایم *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) پس در مثال با آنها شروع بتکلّم نموده فرمود که شخصي تاکستاني‌را غرس نمود و اطرافِ آنرا محصور
گردانیده و شیره خانه کَنده و منظري عمارت نموده بباغبانانش سپرده روانهء مملکتِ دیگر گشت (۲) و
در موسم ملازمي‌را نزدِ آن کارکنانِ فرستاده که چیزي از میوهء تاکستان از آن کارکنان یابد (۳) و ایشان
اورا گرفته زدند و تهي دست برگردانیدندَش (۴) که باز ملازمِ دیگري‌را نزدِ ایشان فرستاده که سنگ بروَيْ
افکنده سَرَش‌را شکستند و خفیفَش نموده برگردانیدندَش (۵) و دیگر بار دیگریرا روانه نموده که ایشان
کُشتندَش و بسیاري دیگررا که ایشان بعضي‌را زدند و بعضي‌را کُشتند (۶) و فرزندي باقي داشت که
محبوبِ وَيْ بود عاقبت اورا نیز نزدِ ایشان فرستاده گفت یقین که از فرزندِ من خجل خواهند گشت (۷) لیك
آن باغبانان با خود گفتند که این است وارث بیآئید تا اورا بکُشیم که میراث از ما گردد (۸) پس اورا
گرفته کُشتند و در خارجِ تاکستان افکندند (۹) آیا صاحبِ تاکستان چه خواهد کرد بلي خواهد آمد
و باغبانانرا هلاك خواهد نمود و تاکستانرا بدیگران خواهد سپرد (۱۰) آیا این نوشته‌را مطالعه ننموده اید
که سنگي‌را که بنّابانَش حقیر نمودند بر سرِ زاویه واقع شد (۱۱) از جانبِ خداوند این مقدّمه واقع گردید
و در نظرِ ما عجیب است * (۱۲) و ایشان ارادهء گرفتنِ وَيْ کردند از آنجا که چنین دانستند که این
مثل‌را بجهةِ آنها زد لیکن از خلق ترسیده اورا گذاشته رفتند * (۱۳) و تني چند از فَرِیسیانْ و
هیرُودِیانْ‌را نزدِ وَيْ فرستادند که شاید در تکلّمَش بدام آرند (۱۴) و آنها آمده وَيْرا گفتند اي استاد مارا
یقین است که راستگوئي و از هیچ کس نمي اندیشي زیرا که در ظاهرِ خلق نمي نگري بلکه راهِ خدارا
براستي تعلیم مینمائي آیا که جزیه دادن بقَیْصَرْ جائز است یا نه (۱۵) بدهیم یا نه و او نیرنگِ آنهارا یافته
گفت از چه رو مرا امتحان مینمائید دیناري‌را نزدِ من آرید تا ملاحظه نمایم (۱۶) پس ایشان
آوردند و او ایشانرا گفت که این تصویر و خط زانِ کیست وَيْرا گفتند از قَیْصَرْ (۱۷) پس عیسی در جوابِ
ایشان گفت که چیزهاي قَیْصَري‌را بقَیْصَرْ دهید و چیزهاي خدائي‌را بخدا و ایشان از وَيْ تعجّب
نمودند * (۱۸) آنگاه صادُوقیانْ که منکرِ قیامت اند نزدِ وَيْ آمده سؤال نموده گفتند (۱۹) اي استاد
مُوسی بجهةِ ما نوشته است که اگر شخصي بمیرد و زني‌را باز گذارد و فرزندي از او نماند برادرِ وَيْ زنَش‌را
گرفته نسلي بجهةِ برادرِ خود جاري سازد (۲۰) و بودند هفت برادر که نخستینِ آنها زني گرفته و مُرد و از وَيْ
نسلي نماند (۲۱) و دویمی اورا گرفته و مُرد و او نیز هیچ اولاد نگذاشت و هم چنین سیومي (۲۲) و بهمین
نهج آن هفت نفر اورا گرفته و هیچ اولاد نگذاشتند و بعد از همه آن ضعیفه نیز فوت گردید (۲۳) پس آن
زن در روزِ قیامت هنگامي که برمیخیزند زنِ کدام یك از آنها خواهد بود زانجا که آن هفت نفر اورا بزني
گرفته بودند (۲۴) عیسی ایشان‌را در جواب فرمود که آیا گمراه نیستید زانرو که نه نوشتها و نه قدرتِ خدارا
درك مینمائید (۲۵) چه هنگامِ برخاستنِ مردهگان نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه چون

ملائکهٔ در آسمان هستند (۲۶) و آیا بخصوصِ مردهگان و برخاستنِ ایشان در صحیفهٔ موسی مطالعه نکرده اید که چگونه خدا در بوته با وَیْ تکلّم فرمود که مَنَم خدای اِبْراهِیمْ و خدای اِسْحٰقْ و خدای یَعْقُوبْ (۲۷) و بتحقیق که او خدای مُردهگان نیست بلکه خدای زندهگان است پس شما بسیار خبط نموده اید * (۲۸) و یکی از نویسندهگان که مباحثهٔ ایشانرا شنید و یافت که آنهارا جوابِ صحیح داد پس آمده از وَیْ سؤال نمود که سَرِ همهٔ احکام کدام است (۲۹) عیسیٰ در جوابِ وَیْ فرمود سَرِ همهٔ احکام این است ای اِسْرائِیلْ بشنو خداوندی که خدای ماست یك خداوند است (۳۰) پس آن خداوندرا که خدای تُست بهمهگیءِ دلِ خود و همهگیءِ جانِ خود و همهگیءِ خیالِ خود و همهگیءِ توانائیءِ خود دوست دار حکمِ نخستین اینست (۳۱) و حکمِ دویم که مثلِ آنست اینست که آشنای خودرا چون خود دوست دار و بزرگتر از اینها فرمانی دیگر نیست (۳۲) پس آن نویسنده وَیْرا گفت خوب است ای استاد سخنِ حقّی گفتی زیرا که یك خداست و جز او دیگری نیست (۳۳) و اینکه اورا بهمهگیءِ دل و همهگیءِ فهم و همهگیءِ جان و همهگیءِ توانائی دوست داشتن و آشنای خودرا چون خود دوست داشتن از همهگیءِ قربانیهای تمام سوخته و هدیّها افضل است (۳۴) و عیسیٰ در او نگریست که عاقلانه جواب داده وَیْرا گفت که از ملکوتِ خدا دور نیستی و بعد از آن هیچ کس جرأتِ پرسیدن از وَیْ ننمود * (۳۵) و عیسیٰ در هیکل در اثنای تعلیم نمودن توجّه نموده فرمود که چگونه نویسندهگان میگویند که مسیح فرزندِ داؤُد است (۳۶) با وجودِ آنکه خودِ داؤُد بوساطتِ روحُ‌الْقُدس گفته است بدرستی که خداوند بخداوندِ من گفته است که بنشین بر دستِ راستِ من تا دشمنانِ تورا در محلِّ اقدامَت گذارم (۳۷) و چون داؤُد خود اورا خداوند خوانده است چه سان او فرزندِ وَیْ باشد * و عوامُ‌النّاس سخنَش‌را بخوشنودی می شنیدند (۳۸) و در وعظِ خود گفت آنهارا از نویسندهگان احتیاط کنید که ایشان راه رفتن‌را در لباسِ بلند و سلام‌را در بازارها دوست میدارند (۳۹) و در مجامع صدرِ اَمْکِنَه‌را و در ضیافتها جایهای اعلی‌را (۴۰) اینان که خانهای بیوه زنان‌را می‌بلعند و نمازرا به ریا طول میدهند عقوبتِ عظیمی خواهند یافت * (۴۱) و عیسیٰ در مقابلِ بَیْتُ‌الْمال نشسته خلق‌را ملاحظه مینمود که بچه وضع درم‌را در خزینه می‌انداختند و گروهی از توانگران بسیار می‌انداختند (۴۲) که بیوه زنِ مسکینی آمده دو فلس‌را که مبلغِ یك شاهی باشد انداخت (۴۳) پس شاگردانِ خودرا نزدِ خود خوانده گفت بدرستی که بشما میگویم که این بیوه زنِ مسکین زیادتر از همهگیءِ آنها که در خزینه انداختند انداخت (۴۴) زانرو که تمامیءِ آنها از زیادتیءِ خود افکندند و این ضعیفه از فقرِ خود جمیعِ آنچه داشت یعنی تمامِ معیشتِ خودرا افکند *

(بابِ سیزدهم مشتمل برسی و هفت آیه)

(۱) درحینِ بیرون رفتنِ وَیْ از هیکل یکی از شاگردانَش اورا گفت ای استاد ملاحظه فرما که چه نوع سنگها و چه نوع عمارتهاست (۲) عیسیٰ وَیْرا جواب داده گفت این عمارات رفیع‌را که می‌بینی بدرستی که هیچ

سنگي بر سنگي گذاشته نمي شود مگر آنکه افتاده خواهد شد * (۳) چون بر کوهِ زیتون مقابلِ هیکل بنشست
پِطْرُس و یَعْقُوبْ و یُوحَنّا و اَنْدْرِیاسْ در خفا از وَيْ سؤال نمودند (۴) که مارا مطّلع سازکه کَيْ این چیزها
واقع خواهد گشت و چیست علامت هنگامي که جمیعِ این چیزها خواهد بسر آمد (۵) پس عیسيٰ در جوابِ
آنها شروع نموده فرمود که با حذر باشید که کسي شمارا گمراه ننماید (۶) زیرا که بسیاري باسمِ من آمده
خواهند گفت که من هستم و بسیاري را گمراه خواهند نمود (۷) و چون رزمها و اخبارِ جنگهارا بشنوید مضطرب
مشوید زیرا که وقوعِ آن چیزها ضروري است امّا انجامِ کار هنوز نرسیده است (۸) که قبیلهٔ بر قبیلهٔ و
مملکتي بر مملکتي خواهند برخاست و در بعضي از اَمْکِنَه زلزلهها واقع خواهد گشت و قحط و اضطراب
پدید خواهد آمد * و این چیزها اوّلِ دردها است (۹) لیکن شما از براي خود احتیاط نمائید زانرو که شمارا
در شوراها و محفلها خواهند کشید و زده خواهید شد و در نزدِ بزرگان و سلاطین بجهةِ خاطرِ من حاضر خواهید
گشت تا بر آنها شهادتي باشد (۱۰) و نخست اعلام به انجیل در تمامِ قبائل ضروري است (۱۱) و چون شمارا
پیش انداخته تسلیم نمایند مَیندیشید که چه خواهید گفت و متفکّر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت بشما
داده میشود همانرا بگوئید زانجا که شما نیستید که سخن میگوئید بلکه روحِ اَلْقُدس است (۱۲) آنگاه برادر
برادررا بهلاکت خواهد داد و پدر پسررا و فرزندان بر والدینِ خود خواهند برخاست و ایشانرا بقتل خواهند
رسانید (۱۳) و بجهةِ اسمِ من تماميءِ خلق شمارا دشمن خواهند داشت لیکن آن که تا انجامِ کار صبر نماید
نجات خواهد یافت * (۱۴) و هرگاه که کراهتِ قرینِ ویرانيرا که دانیالِ رسول گفته است در جائي که نمي
بایست ایستاد بنگرید (هرآئینه هر کس که میخواند بداند) آنگاه آنان که در یَهُودِیَّه اند بکوهستان فرار
نمایند (۱۵) و آن که بر بامِ خانه است پائین بیاید بخانهٔ خود و بجهةِ بر داشتنِ چیزي از خانهٔ خود
داخلش نگردد (۱۶) و آن که در زراعت است بجهةِ برداشتن لباسِ خود باز نگردد (۱۷) لیکن واي بر احوالِ
آبستنان و شیردهندهگان در آن ایّام (۱۸) و دعا کنید که فرارِ شما در زمستان واقع نگردد (۱۹) زیرا که چنان
زحمتي در آن ایّام واقع خواهد گشت که از آغازِ آفرینش که خدا خلق نموده است تا این زمان نبوده است
و نخواهد بود (۲۰) و اگر خداوند آن روزهارا کوتاه ننمودي هیچ بشري نجات نمي یافت لیکن بجهةِ خاطرِ
برگزیدهگاني که خود برگزیده است آن ایّامرا کوتاه ساخت (۲۱) پس در آن وقت اگر کسي شمارا گوید که
اینك مسیح در اینجاست یا در آنجاست باور مکنید (۲۲) زانرو که مسیحانِ کاذب و پیغمبرانِ کاذب خواهند
برخاست و چیزهاي عجیب و غریبرا نشان خواهند داد که اگر ممکن میبود برگزیدهگانرا هم گمراه
مينمودند (۲۳) لیکن شما احتیاط نمائید که الحال همهٔ چیزهارا قبل از وقوع بشما گفته ام * (۲۴) و در آن
روزها بعد از آن زحمت خورشید تاریك خواهد شد و ماه نورِ خودرا باز خواهد گرفت (۲۵) و ستارههاي
آسمان خواهند افتاد و قوّتهاي فلکي مضطرب خواهد گردید (۲۶) آنگاه فرزندِ انسانرا در ابر بقوّتِ عظیم
و جلال خواهند دید که مي آید (۲۷) پس ملائکهٔ خودرا خواهد فرستاد که برگزیدهگانِ خویشرا از
بادهاي اربعه از اقصاي زمین تا به اقصاي آسمان خواهند فراهم آورد * (۲۸) الحال مثلي از درختِ انجیر

بیآموزید که هنگامي که شاخهاي نازك آن نمو مينمايد و برگ ميروياند فصل تابستانرا نزديك ميدانيد (۲۹) شما هم باين نهج چون اين چيزهارا واقع بينيد بدانيد که نزديك است بلکه بر دَر است (۳۰) بدرستي که بشما ميگويم که تا تماميء اين چيزها واقع نگردد اين طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۱) آسمان و زمين زائل خواهد گشت و سخن من زائل نخواهد گرديد * (۳۲) و بر حقيقت آن روز و آن ساعت سواي پدر نه ملائکهء آسمان و نه فرزند هيچ کس مطّلع نيست * (۳۳) احتياط نمائيد که با حذر باشيد و دعا نمائيد زيرا که از هنگام رسيدن آن زمان مطّلع نيستيد (۳۴) چنانچه شخصي بسفر بعيدي رفته و خانهء خودرا گذاشته و ملازمان خودرا قدرت داده و هر کسرا نشغل خاصّ مقرّر فرموده و دربانرا به بيدار بودن امر فرموده (۳۵) پس بيدار باشيد از آنجا که نميدانيد که بزرگ خانه چه وقت خواهد آمد در شام يا نصف شب يا وقت بانگ خروس يا صبح (۳۶) مبادا که ناگاه آمده شمارا در خواب يابد (۳۷) و آنچه من بشما ميگويم بهمه ميگويم بيدار باشيد *

(باب چهاردهم مشتمل بر هفتاد و دو آيه)

(۱) و بعد از دو روز عيد فصح و فطير رسيده بزرگان كَهَنه و نويسندگان در جستجو مي‌بودند که چگونه‌اش بمکر دستگيري کرده بقتل رسانند (۲) ليکن ميگفتند نه در عيد مبادا که در ميان خلق شورشي پديد آيد * (۳) و در حيني که در بَيْت‌عَنياهْ در خانهء شِمْعونِ ابرص بجهة تناول نشسته مي‌بود ضعيفهء با حقّهء پُر از عطر سنبل خالص گران‌بها آمده و آن حقّهرا شکسته بر سَرِ وَيْ بريخت (۴) و بعضي بودند که در خود غضب‌آلود گشته گفتند چرا اين عطر چنين تلف گرديد (۵) چه ممکن بود که بزياده از سيصد دينار فروخته شده بفُقَرا داده ميشد و از آن ضعيفه اعراض نمودند (۶) که عيسي فرمود اورا بگذاريد بچه جهة اورا مکدّر مينمائيد که با من کاري نيکو نموده است (۷) که فُقَرارا هميشه با خود داريد و هرگاه که خواهيد ايشانرا احسان ميتوانيد نمود ليکن مرا هميشه با خود نداريد (۸) و او بآنچه قدرت داشت بعمل آورد زيرا که سبقت جُسته بدنمرا بجهة دفن معطّر نموده است (۹) و بدرستي که بشما ميگويم در تمام عالَم هر جا که باين مژده ندا خواهد شد آنچه اين ضعيفه بعمل آورد بجهة يادگاريء وي گفته خواهد شد * (۱۰) پس يهُوداهِ إسْکَرْيُوطي که يکي از آن دوازده نفر بود نزد بزرگان کَهَنَه رفت تا آنکه اورا بايشان سپارد (۱۱) و آنها اين مقدّمهرا شنيده خوشنود گرديده وعدهء دادن درم نمودند و او در جستجو بود که چگونه اورا در وقت مناسبي تسليم نمايد * (۱۲) و در روز اوّل عيد فطير هنگامي که فصحرا ذبح مينمودند شاگردان او گفتندش کجا اراده داري تا برويم و آماده نمائيم فصحرا که تناول نمائي (۱۳) پس دو شخص از شاگردان خودرا فرستاده بآنها فرمود که باين شهر برويد و مردي که سبوي آبيرا برداشته است بشما دو چارخواهد شد از عقب وَيْ برويد (۱۴) و در هر خانه که او داخل شود بصاحب خانه بگوئيد استاد ميگويد که اوطاق کجاست تا فصحرا با شاگردان خود در آنجا صرف نمائيم (۱۵) و او ايوان وسيع مفروشي و آماده

شده‌را بشما نشان خواهد داد در آنجا بجهة ما مهیّا سازید (۱۶) و شاگردان او بیرون رفته در شهر آمده
چنانچه بآنها گفته بود یافته فصح‌را آماده نمودند * (۱۷) و چون شام گشت با آن دوازده نفر آمد (۱۸) و
هنگامی که ایشان نشسته به تناول طعام مشغول گشتند عیسی فرمود بدرستی که بشما میگویم یکی از شما
که با من اکل مینماید مرا تسلیم خواهد نمود (۱۹) پس آنها غمناك شده و یك یك از وی سؤال
نمودن آغاز کردند که آیا من هستم و دیگری که آیا من هستم (۲۰) در جواب آنها فرمود یکی از این
دوازده است که دست خودرا با من در قاب فرو مینماید (۲۱) بدرستی که فرزند انسان بنهجی که بجهة وی
نوشته شده است میرود لیکن وای بر آن کس که فرزند انسان بوساطت وی تسلیم شود بجهة آن شخص بهتر
میبود اگر هرگز موجود نمیگردید * (۲۲) و در حالتی که تناول مینمودند عیسی نانی‌را گرفته و برکت
داده پاره پاره نموده و بایشان داده گفت بگیرید و بخورید که این جسم من است (۲۳) پس جامی‌را گرفته
و شکر بجا آورده بآنها داد و همه از آن آشامیدند (۲۴) و ایشان‌را فرمود که این خون من است یعنی خون
پیمان تازه که بجهة بسیاری ریخته میشود (۲۵) و بدرستی که بشما میگویم که من بعد از دختر رز نخواهم
نوشید تا آن روز که در ملکوت خدا تازه‌آش‌را بنوشم * (۲۶) و پس از سرود تسبیحات بسوی کوه زیتون
بیرون رفتند (۲۷) آنگاه عیسی ایشان‌را گفت که شما همه در این شب نسبت بمن لغزش خواهید
یافت از آنجا که نوشته شده است که شبان‌را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند گردید (۲۸) لیکن
بعد از برخاستن من پیش از شما بناحیهء جلیل خواهم رفت (۲۹) پطرس بوی گفت که اگر همه لغزش
یابند من نخواهم یافت (۳۰) عیسی ویرا فرمود بدرستی که بتو میگویم که در این روز بلکه در این شب
قبل از آنکه خروس دو بار بانگ زند تو سه بار مرا انکار خواهی نمود (۳۱) او بیشتر مبالغه نموده گفت
اگرچه مرگ من هم با تو ضرور شود هرگزت انکار نخواهم کرد و تمامیء آنها نیز چنین گفتند * (۳۲) پس
بمکانی که به گثسمانی مسمّی بود آمدند و شاگردان خودرا فرمود که در اینجا بنشینید تا دعا کنم (۳۳) و
پطرس و یعقوب و یوحنّارا با خود برداشته شروع بمتحیّر گشتن و بیهوش شدن نمود (۳۴) پس بایشان
فرمود که نفس من تا بمرگ محزون است در اینجا درنگ نموده بیدار باشید (۳۵) پس اندکی پیش رفته
بر زمین افتاده دعا نمود که اگر ممکن باشد آن ساعت از وی درگذرد (۳۶) و گفت ابّا پدرا تمامیء
چیزها نزد تو ممکن است این ساغررا از من بگردان لیکن نه چنانچه من میخواهم بلکه چنانچه تو میخواهی
(۳۷) پس آمده ایشانرا در خواب یافت پطرس‌را فرمود ای شمعون میخوابی آیا که بالقوّه پاسبانی یك
ساعت نداشتی (۳۸) بیدار باشید و دعا نمائید تا در تجربه گرفتار نشوید بدرستی که روح مهیّاست
لیکن جسم ضعیف است (۳۹) و باز رفته دعا نمود و بهمان کلمات تکلّم نمود (۴۰) و برگشته ایشانرا باز
خوابیده یافت (زانرو که چشمان ایشان خواب آلوده بود) و نمیدانستند که اورا چه جواب دهند
(۴۱) پس مرتبهء سیوم آمد و ایشانرا گفت اکنون باقی وقت‌را بخوابید و آرام نمائید بس است که آن
ساعت رسیده است که فرزند انسان در دستهای گناهکاران تسلیم گردد (۴۲) برخیزید تا برویم اینك آن

کس که مرا تسلیم مینماید نزدیک است * (۴۳) که در ساعت در اثناي تکلّمِ وَيْ یهوداهْ که یکي از آن دوازده نفر بود آمد و جماعتِ بسیاري با شمشیرها و چوبدستیها از جانبِ رؤساي کَهَنَه و نویسندهگان و مشائخ با وَيْ بودند (۴۴) و آن که اورا تسلیم نمود نشانه بایشان داده بود که هر کسیرا که ببوسم همان است بگیریدش و بسلامت ببرید (۴۵) و بمجرّدِ رسیدن نزدِ وَيْ رفته گفت رَبّي رَبّي و اورا بوسید (۴۶) پس آنها دستهاي خودرا بر وَيْ انداخته گرفتندش * (۴۷) پس از آنان که نزدیک ایستاده بودند یک نفر شمشیر کشیده زد بملازمِ بزرگِ کَهَنَه و گوشِ اورا قطع نمود (۴۸) پس عیسی بآنها توجّه فرموده گفت که بجهةِ گرفتنِ من چون بجهةِ دُزد با شمشیرها و چوبدستیها بیرون آمدید (۴۹) و حال آنکه هر روز در هیکل وعظ کنان با شما میبودم و مرا نگرفتید لیکن بایست که نوشتها کامل گردد (۵۰) و همهگي اورا گذاشته فرار نمودند (۵۱) مگر یک جواني که پارهء کتاني بر بدنِ برهنه افکنده بعقبِ وَيْ روان گردید و جوانان اورا گرفتند (۵۲) که آن پارچهء کتانرا هم انداخته برهنه از ایشان فرار نمود * (۵۳) پس عیسیرا نزدِ رئیسِ کَهَنَه بردند و همهگيء بزرگانِ کَهَنَه و مشائخ و نویسندهگان نزدِ وَيْ جمع بودند (۵۴) و پِطْرُس از دور تا درِ خانهء رئیسِ کَهَنَه از پَيِ او روان گشته و با سرهنگان نشسته بآتش گرم میشد (۵۵) و بزرگانِ کَهَنَه و جمیعِ اهلِ شوري در جُستجويِ شهادتي بر عیسی میبودند تا آنکه اورا هلاک نمایند لیکن نمي‌یافتند (۵۶) هرچند بسیاري شهادتِ دروغ در بارهء وَيْ دادند لیکن شهادتها متّفق نبود (۵۷) پس چند نفر برخاسته شهادتِ دروغي در بارهء وَيْ داده گفتند (۵۸) که ما از وَيْ شنیدیم که میگفت من این هیکلرا که به دست ساخته شده است خراب خواهم نمود و در سه روز دیگریرا که بي‌دست مهیّا شده است عمارت خواهم نمود (۵۹) و با وجودِ این شهادات ایشان متّفق نبودند (۶۰) پس رئیسِ کَهَنَه در میان ایستاده از عیسی پرسیده گفت که هیچ جواب نمیدهي که این خلق بر تو چه‌ها گواهي میدهند (۶۱) و او خاموش مانده هیچ جواب نمیداد که باز رئیسِ کَهَنَه از وَيْ سؤال نموده گفت آیا توئي مسیح فرزندِ آن که متبرّک است (۶۲) عیسی گفت آري منم و فرزندِ انسانرا بر یمینِ اقتدار نشسته و با ابرهاي آسمان خواهید دید که مي‌آید (۶۳) آنگاه رئیسِ کَهَنَه لباسِ خودرا چاک زده گفت دیگر مارا چه احتیاج بگواه است (۶۴) کفررا شنیدید الحال چه خیال دارید که تماميء آنها فتواي استحقاقِ قتلِ وَيْرا دادند * (۶۵) و بعضي شروع نموده آبِ دهن بر وَيْ افکندند و رویشرا پوشانیدند و اورا مُشت زده گفتندي اخبار نما و سرهنگانش سیلي میزدند * (۶۶) و هنگامي که پِطْرُس در ایوانِ پائین میبود یکي از کنیزانِ رئیسِ کَهَنَه آمده (۶۷) چون پِطْرُسرا دید که خودرا گرم مینمود در او نگریسته گفت تو نیز با عیسيء ناصري بودي (۶۸) لیکن او انکار نموده گفت من نمیدانم و نمي‌یابم که چه میگوئي و بسوي کریاس بیرون رفت که خروس بانگ زد (۶۹) و کنیز باز اورا دیده بآنان که در آنجا ایستاده بودند آغازِ سخن نموده که این شخص از آنهاست (۷۰) او باز انکار نمود و پس از اندکي کساني که ایستاده بودند باز پِطْرُسرا گفتند به تحقیق که تو از آنها میباشي زانجا که جلیلي هستي و لهجهء تو

قرينه است * (٧١) و او شروع بلعن و سوگند نموده كه من اين مردرا كه در بارهٔ او سخن ميگوئيد
نمي شناسم (٧٢) كه ديگر بار خروس بانگ زد و پطرس آن سخن‌را كه عيسي بوَيْ فرموده بود كه قبل از آنكه
خروس دو بار بانگ زند سه بار انكارم خواهي نمود ياد آورد و زار زار بگريست *

(باب پانزدهم مشتمل بر چهل و هفت آيه)

(١) بمجرّد صبح شدن رؤساي كَهَنَه با مشائخ و نويسندگان و همهٔ اهل شوري مشورت كردند و عيسي‌را
بسته برده به پيلاطُس تسليم نمودند (٢) پس پيلاطُس از وَيْ سؤال نمود كه آيا پادشاه يهود توئي وَيْرا
جواب داده گفت كه تو خود ميگوئي (٣) و رؤساي كَهَنَه ادّعاي بسياري بر او نمودند هيچ جواب نداد
(٤) كه باز پيلاطُس وَيْرا سؤال نموده گفت هيچ جواب نميدهي بنگر كه بجهة مقدار چيزها بر تو گواهي ميدهند
(٥) كه با وجود اين عيسي هيچ پاسخ نداد چنانچه پيلاطُس تعجّب نمود * (٦) و قاعدهٔ وَيْ اين بود كه
در هر عيدي يك زنداني‌را كه ايشان خواهش كنند بجهة آنها آزاد مينمود (٧) و بود بَرَاَبّاس نامي كه با
هم‌مُفتّنان خود كه در فتنة قتل نموده بودند بسته شده بود (٨) كه آن گروه فرياد بر آورده آغاز خواستن
آنچه هميشه با ايشان سلوك مينمود نمودند (٩) پيلاطُس آنهارا جواب داده گفت آيا ميخواهيد كه پادشاه
يهودرا بجهة شما مرخّص نمايم (١٠) زانجا كه يافته بود كه رؤساي كَهَنَه از حسد اورا تسليم نمودند (١١) ليكن
رؤساي كَهَنَه مردم‌را اغوا مينمودند كه بلكه بَرَاَبّاس‌را بجهة ايشان مستخلص نمايد (١٢) كه پيلاطُس باز
بايشان در جواب گفت كه پس چه اراده داريد تا با اينكه پادشاه يهودش ميخوانيد بعمل آرم (١٣) باز
فرياد نمودند كه اورا مصلوب ساز (١٤) آنگاه پيلاطُس بايشان گفت كه چه بد كرده است امّا آنها زياد از
پيش فرياد نمودند كه اورا صليب نما (١٥) پيلاطُس چون خواست كه آن قوم‌را خوشنود نمايد بَرَاَبّاس‌را
آزاد نموده و عيسي‌را تازيانه زده بجهة صليب كردنش تسليم نمود * (١٦) و سپاهيانش در پريطُريُون يعني
ديوان خانه برده و جميع سپاه‌را فراهم آوردند (١٧) پس اورا جامهٔ سرخي پوشانيدند و تاج خاري بافته
بر سرش گذاشتند (١٨) و بجهة او شروع بسلام نموده گفتندي السّلام اي پادشاه يهود (١٩) پس نَيْي بر
سرش زدند و آب دهن بر او انداخته و بزانو در آمده اورا سجود مينمودند (٢٠) و چون اورا استهزا نمودند
جامهٔ سرخ‌را از وَيْ كنده لباس خودش‌را پوشانيدند و اورا بيرون كشيدند تا آنكه صليبش نمايند * (٢١) و
شمعون قُورِيني كه پدر اِسكَندَر و رُوفُس است در اثناي مراجعت از كشت‌زار از آنجا عبور نمودي كه ايشان
اورا بجهة برداشتن صليب وَيْ مجبور نمودند (٢٢) پس اورا بمكان گُلگُتا كه ترجمه‌اش محلّ كاسهٔ سر است
آوردند (٢٣) و بادهٔ ممزوج بمرّ بجهة آشاميدن بوَيْ دادند ليكن او قبول نه نمود (٢٤) و اورا صليب
كرده لباسش‌را بنابر افكندن قرعه كه بهر كس چه رسد تقسيم نمودندي (٢٥) و چون اورا صليب نمودند
ساعت سيوم بود (٢٦) و نوشتهٔ ادّعاي وَيْ در آنجا نوشته شده بود كه پادشاه يهود اين است (٢٧) و دو
دزدرا با او يكي بر يمين و ديگري بر يسار وَيْ صليب نمودند (٢٨) آنگاه كامل گرديد نوشته كه ميگويد

در زمرهٔ گناهکاران شمرده گشت (۲۹) و راهگذران سرجنبان بَوَیْ فحش داده میگفتند اي ویرانکنندهٔ هیکل
و عمارتکنندهٔ آن در سه روز (۳۰) خودرا نجات ده و از صلیب فرود آي (۳۱) و بهمین وضع رؤساي
کَهَنَه نیز نزدِ خود بر سبیلِ استهزا با نویسندهگان میگفتند دیگرانرا نجات داد و خودرا نجات نمي تواند
داد (۳۲) بگذار که الحال مسیح پادشاهِ اِسْرائیلْ از صلیب فرود آید تا به بینیم و اعتقاد نمائیم و آنان که
با وَیْ مصلوب شده بودند فحشش میدادند * (۳۳) و چون ساعتِ ششم رسید تا ساعتِ نهم ظلمتي تمامِ
آن مُلكرا فروگرفت (۳۴) و در ساعتِ نهم عیسیٰ بآوازِ بلند فریاد برآورده گفت اِیلُوي اِیلُوي لَمَّا شَبَقْتَانِي
یعني الٰهي الٰهي از بهرِ چه مرا بگذاشتي (۳۵) پس بعضي از آنان که نزدیك ایستاده بودند این سخنرا شنیده
گفتند اینك اِیلیاهْرا ميطلبد (۳۶) و یکي از آن میان دوان گشته اسفنجيرا از سرکه پُر نموده بر نَئيِ
گذاشته بجهتِ آشامیدنِ وَيْ بازداشت و گفت بگذارید که مشاهده نمائیم آیا اِیلیاهْ بجهةِ فرود آوردنِ وَيْ
ميآید * (۳۷) و عیسیٰ آوازِ بلندي برآورده روحرا تسلیم نمود (۳۸) و پردهٔ هیکل از بالا تا پائین بدو
پاره گردید (۳۹) و چون یوزباشي که مقابلِ وَيْ نزدیك ایستاده بود اورا دید که چنان فریاد برآورده روحرا
تسلیم نمود گفت بدرستي که این مرد فرزندِ خدا بود (۴۰) و زني چند نیز بودند که از دور نگاه میکردند
که مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ مادرِ یَعْقُوبِ کوچك و یُوشَا و سَلُومِي در میانِ آنها بودند (۴۱) که چون در
جَلِیلْ بود پیرویِ و خدمتش مینمودند و دیگر زنانِ بسیار که با وَيْ بأورشَلِیمْ آمده بودند * (۴۲) چون شام
گردید از آنجا که روزِ تَهْیِیَهْ بود یعني آن وقت که پیش از سَبْت است (۴۳) یُوسِفِ آرِمَتِّي که یکي از اهلِ
شوري و متشخّص بود که خود نیز منتظرِ ملکوتِ خدا بود عازم شده گستاخانه نزدِ پیلاطُسْ رفته بدنِ
عیسیٰرا خواهش نمود (۴۴) و پیلاطُس از اینکه باین زودي فوت شده باشد تعجّب نموده یوزباشيرا طلبید
و از وَيْ پرسید که مگر دیري است که وفات نموده است (۴۵) چون از یوزباشي آن مقدّمهرا شنیده تنرا
به یُوسِفْ ارزاني داشت (۴۶) و او پارچهٔ نازکيرا خریده و اورا فرود آورده در آن پارچه بپیچید و در قبري
که از سنگ تراشیده شده بود گذاشت و سنگيرا برسَرِ قبر غلطانید (۴۷) و مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ مادرِ
یُوشَا ملاحظه مینمودند که در کجا گذاشته شد *

(باب شانزدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) چون روزِ سبت گذشت مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ مادرِ یَعْقُوبْ و سَلُومِي بُوي خوش خریده تا آنکه آمده
اورا مدهون نمایند (۲) و روزِ یكشنبه صبح بسیار زودي هنگامِ بر آمدنِ آفتاب نزدِ قبر آمدند (۳) و با
یکدیگر میگفتند که چه کس سنگرا از سَرِ قبر بجهةِ ما خواهد گردانید (۴) زانرو که بسیار بزرگ بود پس
نگریسته سنگرا غلطیده دیدند (۵) و بدرونِ قبر داخل گشته جوانيرا بر طرفِ راست نشسته و لباسِ سفید
پوشیده دیدند و خائف گردیدند (۶) که بایشان گفت مترسید عیسیٰ ناصَرِيرا که مصلوب شده بود تفحّص
مینمائید او برخاست و در اینجا نیست اینك مکاني که در آنجا گذاشته بودندش (۷) لیکن شما بروید و

بشاگردانِ او و پطرس بگوئید که او قبل از شما به جلیل میرود و چنانچه بشما گفته بود اورا در آنجا خواهید
دید (٨) و آنها بزودي بیرون رفته از نزدِ قبر فرار نمودند از آنکه اضطراب و تحیّر بر آنها استیلا یافته بود
و هیچ کس هیچ نگفتند زانرو که ترسیده بودند * (٩) و در صبحگاه اوّلِ هفته برخاسته نخست به مریمِ
مگدلیّه که هفت جنّي از وي بیرون نموده بود ظاهر گشت (١٠) و او رفته مصاحبانش را که نوحه و زاري
مینمودند خبر نمود (١١) چون شنیدند که زنده است و این ضعیفه اورا دیده است قبول ننمودند * (١٢) و
بعد از آن در صورتِ دیگر بدو نفر از آنها در حالتي که بسوي دهات میرفتند جلوه‌گر شد (١٣) و ایشان رفته
ببقیّهٔ آنها خبر دادند و آنهارا هم تصدیق نه نمودند * (١٤) و بعد از آن بآن یازده نفر در حالتي که نشسته
بودند ظاهر گردید و آنهارا به سببِ عدمِ اعتقاد و قساوتِ قلب ملامت نمود زانرو که اشخاصي را که اورا
برخاسته دیده بودند قبول ننمودند * (١٥) پس بایشان فرمود که بهمه‌گيِ جهان رفته بجمیع خلائق را باین
مژده ندا نمائید (١٦) که هر آنکه ایمان مي‌آرد و غسلِ تعمید مي‌نماید ناجي خواهد شد لیکن آن که
ایمان نمي‌آرد براو حکم خواهد شد (١٧) و اشخاصي که باین چیزها اعتقاد آرند با آیتي چند مقرون خواهند
گشت که باسمِ من دیوهارا بیرون خواهند نمود و بزبانهاي تازه تکلّم خواهند نمود (١٨) و مارهارا خواهند
گرفت و اگر چیزِ کشنده‌را بیاشامند هرگز متأذّي نخواهند گشت و بر بیماران دست خواهند نهاد و ایشان
تن درست خواهند گردید * (١٩) و بعد از تکلّمِ خداوند با ایشان به آسمان صعود نموده بر دستِ راستِ
خدا بنشست * (٢٠) و ایشان بیرون رفته در هر مکان اعلام نموده و خداوند با ایشان عمل مینمود و با
آیاتِ پیوسته آن کلام را ثابت میگردانید * آمین *

کتاب انجیل لوقا

مشتمل بر بیست و چهار باب

(باب اوّل مشتمل بر هشتاد آیه)

(١) از آنجا که بسیاري شروع نموده که آن وقایعي را که در میانهٔ ما بیقین پیوسته است تبیین نمایند
(٢) به نهجي که آنان که از آغاز بچشم خود میدیدند و خادمانِ کلام بوده بما رسانیده اند (٣) من نیز مصلحت
چنان دیدم که آن وقایع را تماماً من البدایت کمالِ تبعیّت نموده بر حسبِ اتّصالشان تحریر نمایم براي
تو اي تیوفلسِ گرامي (٤) تا حقیقتِ سخناني که تو آنهارا تعلیم یافته دریابي * (٥) در اوانِ هیرودیسِ
سلطانِ یهودیّه زکریاه نام کاهني بود که از دستهٔ ابیاه بود و زني داشت از دخترانِ هارون که اورا

نام الیصابات بود (۶) و ایشان هر دو در نزد خدا ثوابکار میبودند و در تمامیء فرائض و سنن خداوند
بی دغدغه رفتار مینمودند (۷) و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات یائسه بود و هر دو بر عمر سبقت
جسته بودند * (۸) چنین بوقوع پیوست که در اوانی که نوبت دستهء خود در نزد خداوندگار باداء
لوازم کهانت میپرداخت (۹) بر حسب آئین کهانت نوبت او شد که در هیکل خداوند در آمده بخور نماید
(۱۰) و تمامیء گروه خلق در هنگام سوزانیدن بخور در بیرون نماز میکردند (۱۱) که یکی از فرشتگان
خداوندگار بر او هویدا گشته چنانکه بر طرف راست مجمر ایستاده بود (۱۲) زکریاه از ملاحظهء او
مضطرب گردیده خوف بر وی استیلا یافت (۱۳) آن ملک ویرا گفت مترس ای زکریاه زیرا که دعای تو
مستجاب شده زوجهات الیصابات پسری برای تو خواهد آورد و تو اورا یحیی خواهی نامید (۱۴) و ترا
خواهد بود خوشوقتی و خرمی و از تولّد آن بسیاری شادمان خواهند گردید (۱۵) زیرا که او در نزد
خداوندگار بزرگ میشود و شراب و خمر نخواهد آشامید و هم از شکم مادر خود بروح القدس مملوّ خواهد
گردید (۱۶) و او بسیاری از بنی اسرائیل را بسوی خداوند خدای آنها بر خواهد گردانید (۱۷) و او در
پیش روی وی بروح و قوّت ایلیاه خواهد رفت تا که مائل گرداند قلوب پدران را بجانب فرزندان و
نافرمانان را بفهم عاقلان تا که قوم کاملی را برای خداوند مهیّا نماید (۱۸) زکریاه ملک را گفت که چه سان
من این را بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زن من کهن سال است (۱۹) ملک ویرا جواب داده
گفت که منم گبرئیل که نزد خدا حاضر میباشم و برای همین فرستاده شده ام که با تو سخن گفته این
مژده را بتو سپارم (۲۰) و اینکه تو خاموش خواهی بود بلکه یارای تکلّم نخواهی داشت تا روزی که اینها واقع
شود زیرا که تو سخنهای مرا باور نکردی و حال آنکه آنها در وقت خود بوقوع خواهد پیوست (۲۱) و
مردم منتظر زکریاه بودند و از بسیاریء توقّفش در هیکل متحیّر میبودند (۲۲) و او بیرون آمده یارای
تکلّم با آنها نداشت پس در یافتند که در درون هیکل او امر غریبی را مشاهده نموده است که بآنها
اشارت میکند و گنگ مانده است * (۲۳) و چون ایّام خدمتش منقضی گشته بخانهء خویش رفت (۲۴) و
بعد از آن ایّام زوجهاش الیصابات آبستن شده خودرا پنج ماه پنهان داشته و گفت (۲۵) که در این اوان
که خداوندگار خود منظور میداشت به این نهج با من عمل نموده تا تنگی که مرا در میان انسان
میباشد بر دارد * (۲۶) و در ماه ششم فرشتهء گبرئیل از خدا بسوی شهری از جلیل که ناصره نام داشت
(۲۷) بنزد دختر دوشیزهء مریم نام که منسوب بود به یوسف نام مردی از دودمان داؤد فرستاده شد *
(۲۸) و ملک بنزد وی آمده گفت که السّلام ای شرف یافته خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارکی
(۲۹) و او چون این را دیده از سخن او مضطرب شده و در شبهة افتاد که این چه نوع سلام است (۳۰) و
ملک ویرا گفت که مترس ای مریم زیرا که تو یافتهء نعمت خدا داد را (۳۱) و اینک تو آبستن خواهی شد
و خواهی زائید پسری و اورا عیسی خواهی نامید (۳۲) و او شخص بزرگی خواهد بود و فرزند خدای
تعالی خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داؤد را به وی خواهد داد (۳۳) و بر دودمان

يَعْقُوبِي تا ابد سلطنت رانده سلطنتش‌را نهايت نخواهد بود (٣٤) مَرْيَمْ مَلَكْ‌را گفت كه چگونه اين تواند
شد و حال آنكه من مردي‌را نيافته ام (٣٥) و مَلَكْ وَيْرا جواب داده گفت كه روح‌القدس بر تو نزول
خواهد نمود و قوّت خداي تعالي بر تو سايه‌افكند از آنجاست كه آن مولودِ مقدّس فرزندِ خدا خوانده
خواهد شد (٣٦) و اينك اِلِيصابَاتْ خويشِ تو نيز در پيريش بپسري بارور است و اين ماه آنكس‌را
كه يائسه ميدانند ماهِ ششم است (٣٧) زيرا كه نزدِ خدا هيچ امري مُحال نيست (٣٨) مَرْيَمْ گفت اينك
كنيزكِ خداوند بشود بر من بر وفقِ كلامِ تو پس فرشته از نزدِ وَيْ جدا گشت * (٣٩) و مَرْيَمْ برخاسته
در آن اوان بسوي كوهستان بجانبِ شهرِ يهوداه بسرعت شتافت (٤٠) و در خانهء زَكَرِيَّاهْ در آمده
اِلِيصابَاتْ‌را سلام نمود (٤١) و چون اِلِيصابَاتْ سلام كردنِ مَرْيَمْ‌را استماع نموده طفل در رحمِ او جسته و
اِلِيصابَاتْ بروح‌القدس مملوّ گشت (٤٢) و بآوازِ بلند تكلّم نموده گفت كه در ميانِ زنان مباركي و مبارك
است ثمرهء رحمِ تو (٤٣) و كجا سزاست مرا كه مادرِ خداوندم بنزدِ من آيد (٤٤) اينك چون آوازِ
سلامِ تو بگوشهايم رسيد طفل در شكمِ من از خرّمي بحركت آمد (٤٥) و خوشاحالِ زني كه ايمان آورده
است زيرا سخناني‌را كه از جانبِ خداوندگار است بوَيْ كمالي ميباشد (٤٦) و مَرْيَمْ گفت كه * جانِ من
خداوندگاررا ثنا ميگويد (٤٧) و خوشنود ميشود روحِ من بسببِ خدا نجات دهندهء من (٤٨) زيرا كه
نظرِ مرحمت بر حقارتِ كنيزكِ خود انداخته و اينك از اين وقت تماميء طبقاتِ انام مرا مبارك خواهند
دانست (٤٩) زيرا كه نموده است آن قادر كارهاي بزرگ براي من پس منزّه باد اسمِ او (٥٠) و رحمتِ
او بر كساني كه از او مي‌ترسند پُشت در پُشت (٥١) و ببازوي خود قوّت‌را پديدار نموده آناني‌را كه بخيالاتِ
خود برتري داشتند پريشان نمود (٥٢) و بزير آورد مقتدران‌را از تختها و خاك نشينان‌را برداشت نمود
(٥٣) و سير گردانيد گرسنگان‌را از خوبيها و روانه نمود متموّلين‌را تُهي‌دست (٥٤) و بندهء خود اِسْرائِيلْ‌را
مساعدت نموده تا رحمتِ خودرا ياد آرد (٥٥) كه بر اِبْراهيمْ و ذرّيتش تا بابد خواهد بود چنانچه به
پدرانِ ما فرموده است * (٥٦) و مَرْيَمْ قريب به سه ماه با وَيْ بوده پس برگشت بخانهء خود * (٥٧) و
اِلِيصابَاتْ‌را وقتِ وضعِ حمل رسيده پس زائيد پسري‌را (٥٨) و شنيدند همسايگان و خويشانش كه خداوند
بر وَيْ بسيار رحمت نموده پس ايشان نيز با وَيْ خرّمي نمودند * (٥٩) و در روزِ هشتم بجهةِ ختنهء طفل
آمده اورا باسمِ پدرش زَكَرِيَّاهْ ميخواندند (٦٠) مادرش جواب داده گفت نه بلكه خوانده شود به يَحْيَى
(٦١) وَيْرا گفتند كه نيست از خويشانِ تو شخصي كه خوانده شود به اين اسم (٦٢) پس پدرش‌را اشارت
نمودند كه به چيست خواهشت كه ناميده شود (٦٣) و او تختهءرا خواسته برآن نوشته گفت كه اسمِ اوست
يَحْيَى و همگي متحيّر گرديدند (٦٤) و در همان لحظه دهن و زبانِ وَيْ باز شده بحمدِ خدا تكلّم فرمود
(٦٥) و بر همگيء آنان كه در اطرافِ ايشان ساكن مي‌بودند خوفي عارض گشت و در همهء كوهستانِ
يهوديّه از اين وقايع گفتوگو ميرفت (٦٦) و آنان كه شنيدند همگي در دلِ خود متفكّر شده مي گفتند
كه آخرِ اين طفل چه خواهد بود و با وَيْ بود دستِ خداوند * (٦٧) و پدرش زَكَرِيَّاهْ بروح‌القدس

ممتلی گشته بالهام گفت * (۶۸) خداوند خداي اِسْرائيلْ مبارك باد زيرا كه نظرِ مرحمت انداخته براي قومِ خود فديه مقرر فرمود (۶۹) و در خانهء بندهء خود داُؤد شاخِ نجاتي براي ما بر پا داشت (۷۰) چنانچه بر زبانِ انبياي مقدسِ خود از اوانِ سلف فرموده است (۷۱) يعني نجات از دشمنانِ ما و از دستِ همهء آناني كه كينه ميورزند با ما (۷۲) تا آنكه بجاي آرد رحمتِ خودرا بر پدرانِ ما و تا آنكه ياد آرد عهدِ مقدسِ خودرا (۷۳) يعني سوگندي كه به اِبْراهيمْ پدرِ ما خورده است (۷۴) كه بما اين بخشش‌را خواهد فرمود تا آنكه ما از چنگِ دشمنانِ خود مستخلص شده بي خوف اورا بندگي نمائيم (۷۵) و تا همه زندگانيء خودرا بپاكيزگي و صوابكاري در نزدِ او باشيم (۷۶) و تو اي كودك رسولِ خداوندِ تعالي خوانده خواهي شد زيرا كه تو پيشِ روي خداوند خواهي رفت تا آنكه راههاي اورا آماده نمائي (۷۷) و تا آنكه عطا شود بقومِ او شناسائيء راه نجات كه با آمرزشِ گناهان است (۷۸) از غايتِ ترحمِ خداي ما كه بجهةِ آن روشنيء صبح از عالمِ علو بر ما هويدا گشت (۷۹) تا آناني‌را كه در تاريكي و سايهء مرگ نشسته بودند روشن گرداند و قدمهاي مارا براهِ آرام راهنمائي نمايد * (۸۰) و بزرگ ميشد آن طفل و در روح قوت مي‌يافت و تا اواني كه بر بني اِسْرائيلْ ظهور نمود در اطرافِ بيابانها ميزيست *

(بابِ دويم مشتمل بر پنجاه و دو آيه)

(۱) و در آن اوان چنين اتفاق افتاد كه از جانبِ قَيْصَرِ اُوگُوصطُسْ حكم شد كه در همهء ولايات اسم‌نويسي نمايند (۲) و اين نخستين اسم‌نويسي بود كه در اواني كه كُرِينِيُوسْ حاكمِ شامْ بود واقع شد (۳) بجهةِ آنكه اسامي نوشته شود هركسي بشهرِ خود رفتندي (۴) و يُوسِفْ نيز از جَلِيلْ از شهرِ ناصَرةِ به يِهُودِيَّه بشهرِ داُؤد كه به بَيْتِ‌لِحِمْ مسمي است رفت زانرو كه او از دودمان و قبيلهء داُؤد ميبود (۵) تا نوشته شود اسمش با زنِ منسوبِ بخود مَرْيَمْ كه آبستن بود * (۶) و در آن اوان كه ايشان در آنجا بودند اَيّامِ وضعِ حملش رسيد (۷) پس زائيد نخستين پسرِ خودرا و اورا در قنداقهء پيچيده در آخُر خوابانيد زيرا كه نبود در اندرونِ كاروانسرا مكاني براي آنها * (۸) و در آن زمين شبانان ميبودند كه گلّهء خودرا حراست نموده در شب بنوبت كشيك مي‌كشيدند (۹) ناگاه فرشتهٔ خداوند بر آنها نزول نموده نورِ خداوند باطرافِ آنها درخشيد و آنها بغايت مخوف گرديدند (۱۰) آن مَلَكْ ايشان‌را گفت مترسيد كه اينك مژدهء سروريء بيغايت كه خواهد بود براي تماميء قبائل بشما آورده ام (۱۱) زيرا كه نجات دهندهء از براي شما كه او مسيحِ خداوند است امروز در شهرِ داُؤد متولد شد (۱۲) و اين است براي شما نشاني كه يابيد طفلي‌را كه بقنداقه پيچيده در آخُر گذاشته شده است (۱۳) ناگاه فوجي از لشكرِ آسماني با آن مَلَكْ خدارا ستايش كنان نمودار شده ميگفتند (۱۴) كه خدارا است در عالمِ بالا جلال و بر زمين آرام و در ميانِ انسان رضامندي (۱۵) و چون آن فرشتگان از نزدِ آنها بسوي آسمان رفتند شبانان گفتند با يكديگر كه تا به بَيْتِ‌لِحِمْ رفته اين واقعه‌را كه خداوند بما نمودار گردانيده است ملاحظه نمائيم (۱۶) پس بزودي روان شده يافتند مَرْيَمْ و يُوسِفْ‌را و آن طفل‌را در

حالتي که در آخُر خوابیده بود (۱۷) پس ایشان ملاحظه نموده سخني را که در بارهٔ آن طفل بآنها گفته شده
بود بدرستي دریافتند (۱۸) و هرآن کس که آن سخنانرا از شبانان شنیده متعجّب میشد (۱۹) و مَرْیَمْ
تمامیءِ این سخنانرا در دل جاي میداد و نگاه میداشت (۲۰) و شبانان خدارا حمد و ثنا گویان برگشتند
زیرا که مطابقِ همهٔ آنچه بآنها گفته شده بود دیدند و شنیدند * (۲۱) و چون هشت روز ایّامِ خُتنهٔ طفل
باتمام رسید اورا عیسی نامیدند و همان نام است که قبل از تقرّرش در رحم مَلَكْ بآن نامش خوانده *
(۲۲) و چون ایّامِ تطهیرش رسید برحَسَبِ آئینِ موسی اورا باورشَلیم آوردند تا نزدِ خداوندش برپا دارند
(۲۳) چنانچه نوشته شده است در آئینِ خداوند که هرآن ذکوري که نخست باز کند رحمرا براي خداوند منزّه
خوانده شود (۲۴) و تا قرباني گذرانند چنانچه در آئینِ خداوند مقرّر است یا جفتِ حمام یا دو جوجهٔ کبوتر
(۲۵) و اینك کسي بود در اورشَلیم مسمّي بشِمْعُونْ که مردِ عادل و متّقي بود و منتظرِ تسلّيءِ إسْرائیلْ میبود و
روح القدس بر او بود (۲۶) از روح القدس الهام یافته که پیش از آنکه مسیحِ کردهٔ خداوندرا نه بیند
مرگرا نخواهد دید (۲۷) پس براه نمائيءِ روح در هیکل درآمده در هنگامي که والدینِ عیسی طفلرا باندرون
مي آوردند تا کرده شود اورا آنچه موافقِ رسمِ آئین است (۲۸) او بر رويِ دستِ خود گذاشت و خدارا حمد
گفت * (۲۹) که خداوندا حالا تو بندهٔ خودرا بر وفقِ سخنِ خود بسلامت رخصت میدهي (۳۰) زیرا که دیده
است چشمانِ من نجاتِ تورا (۳۱) که در پیشِ رويِ همگيءِ قبائل مهیّا کردهٔ (۳۲) نوري براي روشنيءِ
قبائل و جلالِ قومِ خود إسْرائیلْ * (۳۳) و یوسفْ و مادرش از سخناني که در بارهٔ او گفته میشد متحیّر
میبودند (۳۴) و شِمْعُونْ ایشانرا دعاي خیر کرده بمادرش مَرْیَمْ گفت که اینك این کسي است که براي افتادن
و برخاستنِ بسیاري در إسْرائیلْ و براي هدفِ مخالفان شدن گذاشته میشود (۳۵) و در دلِ تو نیز نیزه فرو
خواهد رفت تا تصوّراتِ دلهاي بسیاري آشکارا شود * (۳۶) و بود زني نبیّه حَنّا نام دخترِ فَنُوئِلْ از طائفهٔ
عَشِیرْ بسیار کُهن سال و هفت سال از اوّلِ بکریّتِ خود با شوهر بسر برده (۳۷) و قریب بهشتاد و چهار سال
بود که او بیوه بود و از هیکل جدا نشده با روزه ها و دعاها روز و شب عبادت میکرد (۳۸) آن زن در آن
ساعت حاضر شده خداوندرا شکر مینمود و در بارهٔ او با همگيءِ منتظرانِ نجات در اورشَلیمْ تکلّم مینمود *
(۳۹) چون جمیعِ رسومرا بحَسَبِ آئینِ خداوند بجا آوردند بجانبِ جَلِیلْ و شهرِ خود ناصِرَةْ برگشتند (۴۰) و
آن طفل بزرگ شده در روح قوّت پیدا کرده بعقل مملوّ میشد و با وَيْ بود توفیقِ خدا * (۴۱) و والدینِ او
هر سال در عیدِ فصح باورشَلیم میرفتند (۴۲) و چون دوازده ساله شد ایشان موافقِ رسمِ عید باورشَلیمْ رفتند
(۴۳) و چون ایّامِ عیدرا تمام کرده در اواني که مراجعت مینمودند آن طفل عیسی در اورشَلیمْ توقّف نمود
و یوسفْ و مادرش نمي دانستند (۴۴) بلکه زانجائي که گمان میداشتند که او در کاروان است یك منزل
آمده در میانِ خویشان و آشنایانش جستجو مینمودند (۴۵) و اورا نیافته در تفحّصِ او باورشَلیمْ برگشتند *
(۴۶) و بعد از سه روز اورا یافتند که در وسطِ معلّمان در هیکل نشسته است و از آنها مي شنود و پرسش
مینماید (۴۷) و همگيءِ آناني که از او مي شنیدند از ذهن و جوابهایش متحیّر میبودند (۴۸) اورا دیده تعجّب

نمودند مادرش ویرا گفت ای کودك چرا چنین بما نمودی اینك پدر تو و من اندوهناك گشته در جستجوی تو میبودیم (۴۹) ایشانرا گفت که چرا مرا میجستید آیا ندانسته بودید که مرا میبایست در خانهٔ پدر خود باشم (۵۰) و ایشان این سخن را که بایشان گفت نیافتند (۵۱) و با آنها روان شده بناصرة آمد و مطیع آنها بوده مادرش تمامیء این واقعاترا در دل خود نگاه میداشت * (۵۲) و عیسی در عقل و قامت و مهربانی نزد خدا و خلق ترقّی میکرد *

(باب سیوم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) در سال پانزدهم از سلطنت تبریوس قیصر که پنتیوس پیلاطس حاکم یهودیّة و هیرودیس رئیس ربع جلیل و فیلپّوس برادرش رئیس ایتوریّة و مرزوبوم تراخونی و لیسنیاس رئیس ربع ابیلینی (۲) و حنّا و قیافا کاهنان بزرگ می بودند کلام خدا نازل شد به یحیی ابن زکریّا در بیابان * (۳) و آمده همگیء مرزوبوم اطراف رود یاردن را برای آمرزش گناهان بغسل توبه ندا میکرد (۴) چنانچه در صحیفهء اخبار اشعیاء پیغمبر نگارش یافته است که میگفت در بیابان آواز فریاد کننده ایست که راه خداوندرا مستعد کنید و طرق اورا مستقیم سازید (۵) هر گودی انباشته و هر کوه و تلّی پست خواهد گردید و کجیها راست و راههای درشت هموار خواهد شد (۶) و خواهد دید مجموع بشر نجات خدارا (۷) و طوائفی را که برای غسل تعمیدش بیرون رفتندی میگفت ای افعیزادگان که شمارا راه نمود که بگریزید از غضب آینده (۸) پس بیآرید ثمراتی که شایستهٔ توبه باشد و در دل خود شروع بگفتن ننمائید که مارا پدر ابراهیم است زیراکه بشما میگویم که خدا قادر است بر آنکه برخیزاند از این سنگها فرزندان از برای ابراهیم (۹) و الحال تبر بر بیخ درختان گذاشته شده است و هر درختی که ثمر نیکو نیآرد بریده و بآتش افکنده خواهد شد * (۱۰) و طوائف پرسیدندش و گفتند که پس مارا چه باید کرد (۱۱) آنهارا جواب داده گفت کسی که دو جامه دارد آن کس را که ندارد شریك سازد و آن کس که نان دارد هم چنین بایدش کردن (۱۲) و باج خواهان نیز بجهة غسل تعمید آمده گفتندش که ای استاد مارا چه بایست کردن (۱۳) آنهارا فرمود که بیش از آنچه بر شما مقرّر است طلب مکنید (۱۴) سپاهیانش نیز پرسیدند که مارا چه باید کرد آنهارا فرمود که هیچ کس را جبر ننمائید و بر کسی افترا ننموده و بمواجب خود اکتفا نمائید * (۱۵) و در اثنائی که مردم در انتظار میبودند و هر یك در دلهای خود تصوّر مینمودند در بارهٔ یحیی که آیا این مسیح باشد (۱۶) یحیی همگی را باین خطاب مخاطب نموده که من شمارا غسل بآب میدهم امّا آید کسی که قوی تر است از من و من نیستم قابل آنکه بند نعلینش را کشایم آن است که شمارا بروح القدس و آتش غسل خواهد داد (۱۷) که طبقش در دست اوست و خرمن خودرا خوب پاك نموده گندم را در انبار خود جمع خواهد نمود و کاهرا در آتشی که افسردگی نپذیرد خواهد سوزانید (۱۸) و باندرزهای بسیار دیگر آن گروهرا نصیحت فرمود * (۱۹) و رئیس ربع هیرودیس که بسبب هیرودیا زن برادر خود فیلپّوس و بسبب قبائح دیگر که هیرودیس متوجّه آن

میبود از او ملامت یافته بود (۲۰) این‌را نیز بر آنها مزید کرد که یَحْیی‌را در زندان محبوس گردانید *
(۲۱) و چونکه تمامیءِ مردم غسل یافتند و عیسی نیز غسل یافته دعا مینمود چنین بوقوع پیوست که
آسمان باز شده (۲۲) و بصورتِ جسمانیِ روح‌اَلْقُدس چون کبوتری بر او نازل شده و آوازی از آسمان بر
آمد که گفت توئی پسرِ محبوبِ من و بتو رضامند میباشم * (۲۳) و عمرِ عیسی تخمیناً آغاز به سی سال
بود و چنانچه گمان میداشتند بود پسرِ یُوسِفِ پسرِ هِیلی (۲۴) پسرِ مَتْثاتِ پسرِ لِیْوِیءِ پسرِ مَلْخِیءِ پسرِ یَنّاء
پسرِ یُوسِفْ (۲۵) پسرِ مَطّاثِیاء پسرِ عاموسِ پسرِ ناحُومِ پسرِ اِسْلِیءِ پسرِ نَگّی (۲۶) پسرِ مَآاث پسرِ مَطّاثِیاء
پسرِ شِمْعِیءِ پسرِ یوسِفِ پسرِ یِهوداه (۲۷) پسرِ یُوحَنّاء پسرِ رِیصاء پسرِ زُرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِیئِیلِ پسرِ نیرِی
(۲۸) پسرِ مِلْخِیءِ پسرِ اَدِّیءِ پسرِ قُوصامِ پسرِ اِلْمُودامِ پسرِ اَیْر (۲۹) پسرِ یُوسِیءِ پسرِ ایلِعازِرِ پسرِ یورِیم
پسرِ مَتْثاتِ پسرِ لِیوِی (۳۰) پسرِ شِمْعُونِ پسرِ یِهوداهِ پسرِ یُوسِفِ پسرِ یُونانِ پسرِ اِیلِیاقِیمْ (۳۱) پسرِ مِیلیاء
پسرِ مِیْنانِ پسرِ مَطّاثاء پسرِ ناثانِ پسرِ داوُدْ (۳۲) پسرِ یِشّیِ پسرِ عُوبِیدِ پسرِ بُوعَزِ پسرِ سَلْمُونِ پسرِ نَحْشُونْ
(۳۳) پسرِ عَمّینادابِ پسرِ آرامِ پسرِ حِصْرُونِ پسرِ پِرِصِ پسرِ یِهوداه (۳۴) پسرِ یَعْقُوبِ پسرِ اِسْحٰقِ پسرِ
اِبْراهیمِ پسرِ تَرَحِ پسرِ ناحُورْ (۳۵) پسرِ سِرُوگِ پسرِ رِعُو پسرِ پِلِگِ پسرِ عِیبِرِ پسرِ شِلَحْ (۳۶) پسرِ قِینانِ
پسرِ اَرْفَکْشَدِ پسرِ سامِ پسرِ نُوحِ پسرِ لِمِك (۳۷) پسرِ مِتُوشَلَحِ پسرِ اَخْنُوخِ پسرِ یِرِدِ پسرِ مَهَلَلْئِیلِ پسرِ
قِینانْ (۳۸) پسرِ اِنُوشِ پسرِ شیثِ پسرِ آدمِ پسرِ اَللّٰه *

(بابِ چهارم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و عیسی از روح‌اَلْقُدس مملوّ بوده از رودِ اُرْدُنْ مراجعت فرموده بقوّتِ روح در بیابان روان گشت
(۲) و مدّتِ چهل روز اِبْلِیسْ اورا ممتحن میساخت و در آن اوان مطلقا نمی خورد و چون آن ایّام باتمام
رسید در آخر گرسنه گشت (۳) اِبْلِیسْ اورا گفت چنانچه تو پسرِ خدا هستی بفرما این سنگ‌را تا نان شود
(۴) و عیسی در جواب با وَیْ گفت که نوشته شده است که انسان نه همین بمجرّد نان خواهد زیست
بلکه بهر [نوع] فرموده‌ءِ خدا (۵) اِبْلِیسْ اورا بر کوهِ بلندی آورده تمامیءِ ممالکِ ربعِ مسکون‌را در
آنی بوَیْ نمودار کرد (۶) گفت وَیْرا اِبْلِیسْ که من جمیعِ این قدرت و شأنِ آنهارا بتو خواهم داد زیرا
که وا گذاشته شده است بمن و هر آن کس‌را که خواهم دهم (۷) و چنانچه در پیشِ من سجده
نمائی این همه تورا خواهد بود (۸) عیسی در جواب باو فرمود که بعقبِ من برو ای شیطان زیرا که
نوشته شده است که تو خدای خود خداوندرا ستایش کن و اورا بتنهائی بندگی نما (۹) پس اورا به
اُورشَلِیمْ آورده بر کنگره‌ءِ هیکلش ایستاده نمود و گفتش چنانچه تو پسرِ خدا هستی خودرا از اینجا
بپائین انداز (۱۰) زانرو که نوشته شده است که او بفرشتگانِ خود در باره‌ءِ تو حکم خواهد فرمود که
تورا حراست نمایند (۱۱) و اینکه تورا بر دستها خواهند برداشت که مبادا پای تو از سنگ کوفت یابد
(۱۲) عیسی در جواب با وَیْ گفت که گفته شده است که تو امتحان منما خداوند خدای خودرا (۱۳) و

اِبْلیسْ تمامیءِ امتحانات‌را تمام نموده مدّتی از وَیْ جدا گشت * (۱۴) و عیسی بقوّتِ روح بسوی
جَلیلْ برگشت و آوازهٔ او بتمامیءِ مرزوبوم اطراف بپیچید (۱۵) و او در مجامعِ آنها تعلیم میداد و همگی
اورا تحسین مینمودند * (۱۶) و او تا نَاصِرَةْ محلّی که تربیت یافته بود آمده و در روزِ سبت بر حسبِ
رسمِ خود در مجمع درآمدهٔ برای تلاوت برخاست (۱۷) و کتابِ اِشَعْیاهِ پیغمبر باو داده شد و او وَیْ‌را
باز نموده مقامی‌را یافت که در آنجا مرقوم است (۱۸) که بر من است روحِ خداوند برای کاری
که مرا برای آن مسح فرموده و فرستاد مرا که بفقیران مژده آرم و دل شکسته‌گان‌را شفا بخشم و
دهم خبرِ رستگاری به اسیران و بینائی بکوران و آزاد سازم جراحت دیده‌گان‌را (۱۹) و ندا کنم بسال
مقبولِ خداوند (۲۰) پس کتاب‌را بسته بسرهنگ داده بنشست و همگیءِ مجمع چشمهای خودرا بر او
دوختند (۲۱) و بآنها آغازِ تکلّم فرموده که امروز این کتاب تکمیل یافته است در گوشهای شما
(۲۲) و همه برای وَیْ شهادت داده و از سخنانِ مهرآمیزی که از دهنش بیرون می‌آمد تعجّب کرده
میگفتند که آیا نیست این پسرِ یُوسِفْ (۲۳) و بآنها گفت که بی شبهه این مثل‌را بمن خواهید آورد که
ای طبیب خودرا شفا بخش و آنچه‌را که در کَپِرْنَاحُوْم شنیدیم که واقع شده است در اینجا نیز که
وطنِ تست کرده باش (۲۴) و باز گفت که من بدرستی گویم شمارا که هیچ پیغمبری در وطنِ خود
قبول کرده نمی شود (۲۵) و من به تحقیق شمارا گویم که در ایّامِ اِیلیاهْ [که اِلیاسْ باشد] در اوانی
که از آسمان مدّتِ سه سال و شش ماه باران منقطع گردید بنوعی که گرانی عظیمی در تمامیءِ زمین
هویدا گشت بودند بیوه‌های بسیار در اِسْرَائیلْ (۲۶) لیکن اِیلیاهْ فرستاده نشد بنزدِ هیچ یك از آنها مگر به
صارِپْتَهء صِیدُونی بنزدِ زنِ بیوهء (۲۷) و در زمانِ اِلیشاعِ پیغمبر بودند مبروصِ بسیاری در اِسْرَائیلْ و نشد
هیچ کس از آنها مصفّی مگر نَعمانِ صُوری * (۲۸) و چون شنیدند این سخنان‌را تمامیءِ اهلِ مجمع
غضبناك گشته (۲۹) برخاسته از شهرش بیرون نموده بدامنِ کوهی که شهرِ ایشان بر آن بنا شده بود
آورده که از کوه سرازیرش نمایند (۳۰) لیکی او از میانِ آنها گذشته روان گردید * (۳۱) و بکَپِرْنَاحُوْم
که شهری است از شهرهای جَلیلْ آمده در روزِ سبت ایشانرا تعلیم مینمود (۳۲) و از تعلیم کردنش
متحیّر میبودند زیرا که کلامش با قوّت میبود (۳۳) و در آن مجمع بود کسی که در آن بود روحِ دیوِ
پلید که بآوازِ بلند فریاد کرده (۳۴) گفت که واگذار مارا چه کار است تورا ای عیسیء ناصِری گویا که
آمدهٔ که مارا هلاك گردانی می‌شناسم که کیستی تو ای مقدّسِ اللّٰه (۳۵) عیسی اورا نهیب کرده گفت
که خاموش باش و بیرون آی از او پس آن دیو اورا در میان انداخته از او بیرون شد و اورا مطلقا
ضرری نه رسانید (۳۶) و همگی از آن بشگفت آمده با یکدیگر متکلّم شده میگفتند که این چه نوع
کلامی است که بقدرت و توانائی به ارواحِ پلیده فرمان داده بیرون می‌آیند (۳۷) و صیت او به
طرافِ همهء مرزوبوم بپیچید * (۳۸) و او از مجمع برخاسته بخانهء شِمْعُونْ در آمد و مادر زنِ شِمْعُونْ بتبِ
شدیدی مبتلا بوده اورا در بارهء او التماس نمودند (۳۹) و بنزدِ وَیْ ایستاده تب‌را نهیب نموده که از

او زائل شده او فيالفور برخاسته ايشانرا خدمت كردن گرفت * (۴۰) و در غروبِ آفتاب همهء آناني كه
كسانِ ايشان گرفتار بودند بناخوشيهاي گوناگون ايشانرا بنزدش آوردند و او دستهاي خويش بر هر
يك از آنها نهاده ايشانرا شفا ميبخشيد (۴۱) و از [داخلِ] اكثرِ مردم ديوان بيرون رفته فرياد
مينمودند كه توئي مسيحِ پسرِ خدا و او ايشانرا نهيب كرده اجازت بگفتنِ اينكه دانسته بودند كه
او مسيح است نفرمود * (۴۲) چونكه هنگامِ روز آمد بيرون رفته به ويرانهء رسيد و طوائف جستجويش
نموده باو رسيده چنگ در وي زدند كه مبادا از ميانِ ايشان بدر رود (۴۳) ايشانرا گفت كه بايست
مرا كه مژدهء ملكوتِ خدارا بشهرهاي ديگر برسانم زيرا كه فرستاده شده ام براي همين كار (۴۴) پس
در مجامعِ جليل پيوسته وعظ مينمود *

(بابِ پنجم مشتمل برسي و نه آيه)

(۱) و چون بركنارهء درياچهء گنيسَرِت ايستاده بود وگروهي بر وي هجوم نمودند كه كلامِ خدارا بشنوند
(۲) ديد دو كشتيرا كه بكنارهء درياچه ايستاده بود و ماهيگيران از آنها برآمده دامهارا ميشستند
(۳) بر يكي زان كشتيان كه زانِ شمعون بود سوار شده از او درخواست نمود كه كشتيرا از كناره اندكي دور
نمايد پس در آن نشسته مردمرا از كشتي تعليم ميفرمود * (۴) و چون تكلّم باتمام رسيد شمعونرا فرمود كه
برانيد بعمقِ بحر و بيندازيد دامهاي خودرا براي شكار (۵) شمعون ويرا جواب داده گفت اي مولا ما تمامِ
شب زحمت كشيده هيچ صيد ننموده ايم ليكن بفرمودهء تو دامرا خواهم انداخت (۶) چون چنين كردند
بقدرِ انبوهي از ماهيان احاطه نموده كه دامِ ايشان مي گسيخت (۷) به رفقائي كه در كشتيء ديگر بودند
اشاره كردند كه آنها آمده كومك نمايند پس ايشان آمده هر دو كشتيرا بنهجي انباشتند كه مشرف بغرق
ميبودند (۸) چون شمعونِ پطرس اينرا ديده بر زانوهاي عيسيٰ افتاده عرض كرد كه اي مولا از من جدا
شو زيرا كه من مردي هستم گناهكار (۹) زيرا كه بسببِ شكارِ ماهياني كه بچنگ آورده بودند حيرت اورا و همهء
رفيقانشرا فروگرفته بود (۱۰) و بهمان قسم پسرانِ زبديرا يوحنّا و يعقوب كه شمعونرا شريك ميبودند و
عيسيٰ شمعونرا فرمود كه مترس كه از اين هنگام تو مردمشكار خواهي بود (۱۱) آنگاه كشتيانرا بساحل كشيده
همهگيء چيزهارا وا گذاشته از عقبش روان شدند * (۱۲) و در هنگامي كه در يكي از شهرها بود ناگاه مردي
كه پر بود از برص عيسيٰرا ديده و بر رو افتاده استدعا نموده گفت مولانا اگر خواهي تواني كه پاك
نمائي مرا (۱۳) پس دسترا دراز نموده و اورا لمس نموده فرمود كه خواهم مصفّيٰ شو و در زمان برصِ او
رفع شده (۱۴) اورا فرمود كه بهيچ كس مگو بلكه از آنجا رفته خودرا بكاهن بنما و چنانچه موسيٰ حكم
نموده است هديّه براي طهارتِ خود بگذران تا براي آنها شهادتي باشد (۱۵) ليك آوازهء او بيشتر از پيشتر روان
شده گروهي انبوه باتّفاق آمده تا كه كلامشرا شنيده و شفاي بيمارانِ خودرا ازاو دريابند (۱۶) و ليك او
در صحاري متواري بوده بدعا اشتغال مينمود * (۱۷) و يك روز چنين وقوع يافت كه او تعليم ميداد و

بعضي از فريسيان و فقها که از تمامي قراء جليل و يهوديه و اورشليم آمده بودند نشسته و حاضر بود قوت شفابخشي خداوند (۱۸) و ناگاه کساني چند شخصي را که مفلوج بود بر تختي آورده خواستند که اورا باندرون آورده بنزدش گذارند (۱۹) چون بسبب ازدحام خلق راه نيافتند که اورا باندرون داخل نمايند بر بام رفته اورا از ميان سفالها با تخت در پيش روي عيسي در وسط نهادند (۲۰) چون او ايمان آنهارا ملاحظه نمود ويرا گفت که اي شخص گناهان تو آمرزيده شده است (۲۱) و نويسندگان و فريسيان در فکر افتاده گفتند که اين کيست که کفر ميگويد کيست که تواند گناهانرا آمرزيد جز خدا وبس (۲۲) و عيسي تصورات آنهارا دريافت نموده ايشانرا جواب داده فرمود که در دلهاي خود چه تصور ميکنيد (۲۳) کدام است اسهل گفتن که گناهانت آمرزيده شد يا گفتن که برخيز و بخرام (۲۴) و ليکن تا بدانيد که فرزند انسان بر زمين اختيار دارد که بيامرزد گناهانرا بمفلوج گفت که تورا گويم که برخاسته و تخت خودرا برداشته بخانه خود روان شو (۲۵) و او في الفور در نزد ايشان تختي را که بر آن خوابيده بود برداشته و خدارا حمدگويان بخانه خويش روان شد (۲۶) و تحير همه گي را فرو گرفته و خدارا سپاس نمودند و ترسناك گشته ميگفتند که ما امروز امور غريبه مشاهده نموده ايم * (۲۷) و بعد از آن بيرون رفت و باجخواهي را که ليوي نام داشت ديد که بر باجگاه نشسته است ويرا فرمود از عقب من آي (۲۸) و او همه چيزهارا ترك نموده برخاسته از عقب او روان شد (۲۹) و ليوي ضيافت عظيمي براي او در خانه خود مهيا نموده و در آنجا گروهي بسيار بودند از باجخواهان و ديگران که از هم نشينان بودند (۳۰) و نويسندگان ايشان و فريسيان غوغا نموده بشاگردان او گفتند که چرا ميخوريد و مينوشيد شما با باج خواهان و گناهکاران (۳۱) عيسي ايشانرا جواب داده فرمود که تندرستانرا احتياجي بطبيب نيست بلکه بيمارانرا است (۳۲) و نيامده ام من که نيکانرا بتوبه صلا دهم بلکه گناهکارانرا * (۳۳) آنها گفتندش که چون است تلاميذ يحيي دائم روزه دارند و دعا نمايند و بهمان دستور تلاميذ فريسيان نيز اما شاگردان تو دائم ميخورند و مي آشامند (۳۴) ايشانرا فرمود آيا شما سوريانرا مادامي که داماد با ايشان است توانيد روزه دار نمود (۳۵) و ليك آيد ايامي که داماد از پيش آنها برداشته خواهد شد و در آن ايام روزه خواهند داشت (۳۶) و او مثلي براي آنها آورد که نمي دوزد هيچ کس به رخت کهنه پارچه رخت نورا و الا رخت نو نيز از آن شکافد و پارچه نو با کهن موافقت ننمايد (۳۷) و هيچ کس شراب نورا در مشکهاي کهنه ننمايد و الا شراب نو مشکهارا پاره نموده و خود ريخته ميشود و مشکها تباه خواهد گشت (۳۸) و ليکن شراب نورا در مشکهاي نو بايد گذاشت تا هردو باقي ماند (۳۹) و هيچ کس نيست که شراب کهنه را آشاميده نورا في الفور خواهش نمايد زيرا که گويد کهنه نيکوتر است *

(باب ششم مشتمل بر چهل و نه آيه)

(۱) و در آن روز شنبه که بعد از شنبه بزرگ است چنين اتفاق افتاد که چون از ميان زراعتها عبور مينمود شاگردانش خوشه هارا چيده بدستها ماليده ميخوردند (۲) و بعضي از فريسيان بايشان گفتند که چرا ميکنيد

چنین کاریرا که در سَبْت کردنِ آن جائز نیست (۳) عیسیٰ ایشانرا جواب فرمود که آیا نخوانده اید
آنچهرا کرد داؤُدْ و رُفقَاي او در وقتي که گرسنه بود (۴) که چه سان او در خانهٔ خدا درآمده نانهاي
تقدیمرا که خوردنِ آنها جائز نیست هیچ کسرا جز کاهنان وبس برداشت و خود تناول نمود و رُفقَاي
خویشرا نیز داد (۵) و نیز آنهارا فرمود که فرزندِ انسان خداوندِ سَبْت نیز میباشد * (۶) و در سَبْتِ دیگر
اتّفاق افتاد که او در مجمع درآمده تعلیم مینمود و شخصي در آنجا حاضر بود که دستِ راستَش خشك
میبود (۷) و نویسندهگان و فَرِیسِیانْ اورا مترصّد میبودند که شاید اورا در سَبْت شفا دهد تا جاي شکایت
براو یابند (۸) و خود تصوّراتِ آنهارا دریافته بآن شلدست فرمود که برخیز و در میانه به ایست پس او
برخاسته و ایستاد (۹) عیسیٰ ایشانرا گفت که چیزي شمارا بپرسم آیا نیکوئي نمودن در روزِ سبت جائز
است یا بدي نمودن رهانیدن نفسيرا یا هلاك نمودن (۱۰) پس به اطراف بهمهگيِ آنها نگاه نموده آن
شخصرا فرمود که درازکن دستِ خودرا و او چنان نموده آن دست چون دیگردستَش درست گردید (۱۱) و
آنها چون دیوانهگان شده با هم میگفتند چه کنیم عیسیٰرا * (۱۲) و در آن ایّام چنین اتّفاق افتاد که
بسوي کوه بقصدِ نماز بیرون رفت و در دعاي خدا شبرا بسر بُرده (۱۳) چون روز برآمد شاگردانِ
خویشرا پیش خوانده و دوازده نفررا از آنها اختیار فرموده بحواري مسمّیٰ نمود (۱۴) یعني شِمْعُونرا که
بپطْرُسْ ملقّب فرمود و برادرَش أَنْدْرِیاسْ و یَعْقُوبْ و یُوحَنّا و فِیلِیُّوسْ و بَرْتُلْما (۱۵) و مَتّیٰ و تُوما و
یَعْقُوبِ پسرِ حَلْفي و شِمْعُونْ که بغیور ملقّب است (۱۶) و یِهُوداهِ برادرِ یَعْقُوبْ و یِهُوداهِ إِسْکَرِیُوطي که
خائن گردید (۱۷) و بآنها پائین آمده برمیدان ایستاد و جماعتِ شاگردانَش و گروهي وافر از تماميِ
یِهُودِیّه و أُورِشَلِیمْ و اطرافِ درياي صُورْ و صِیدُونْ که از برای استماعِ کلامَش و شفا یافتن از امراضِ خود
آمده بودند (۱۸) و اشخاصي که از ارواحِ پلیده صدمه میيافتند نیز شفا میيافتند (۱۹) و تماميِ آن
گروه میخواستند که اورا مسّ نمایند از آنجا که قوّت از او نشر مینمود و همهرا تن درست مینمود *
(۲۰) و چشمانِ خویشرا بشاگردانَش انداخته فرمود خوشا حالِ شما اي مسکینان زیرا که ملکوتِ خدا
زانِ شماست (۲۱) و خوشا حالِ کساني که الحال گرسنه میباشید زیرا که شیر خواهید گردید و خوشا به
احوالِ شما که الحال گریاناید زیرا که خواهید خندید (۲۲) و خوشا حالِ شما که مردم براي فرزندِ
انسان شمارا دشمن دارند و جدا سازند و رسوا کنند و بیرون نمایند نامِ شمارا چون نامِ بد (۲۳) و در
آن وقت خوشوقت باشید و فرح نمائید زیرا که بسیار است درآسمان مزدِ شما که کردند پدرانِ آنها
به پیغمبران مثلِ اینهارا (۲۴) لیکن واي برشما اي کساني که صاحبِ دولت میباشید زیرا که شما تسلّيِ
خودرا [تمام] یافته اید (۲۵) و واي برشما اي سیرشدهگان زیرا که گرسنه خواهید گشت واي برشما که
الحال میخندید زیرا که خواهید نمود گریه و زاري (۲۶) واي برشما وقتي که تماميِ خلق شمارا تحسین
نمایند زیرا که اجدادِ ایشان چنین کردند مر پیغمبرانِ کاذبرا * (۲۷) و شمارا که میشنوید میگویم که
دشمنانِ خودرا دوست دارید و نیکي کنید کسانيرا که عداوت کنند شمارا (۲۸) و تبرّك گوئید اشخاصيرا که

لعنت کنند شمارا و دعاي خير نمائيد آناني‌را که با شما بد رفتاري نمايند (۲۹) و آن کس که تورا بر
رُخ زند رُخ ديگررا پيش آر و آن کس که مي‌گيرد قباي تورا از گرفتنِ پيراهنش منع ننما (۳۰) و هرکس
که سؤال نمايد تورا بده و از آن کس که گيرد چيزهاي تورا باز مخواه (۳۱) و چنان که ميخواهيد مردم
بشما عمل کنند شما نيز بهمان طور بايشان عمل نمائيد (۳۲) چه اگر دوست داريد آناني‌را که دوست
دارند شمارا پس چيستِ فضيلت شما زيرا که بدکاران نيز دوست دارند کسائي‌را که دوست دارند ايشان‌را
(۳۳) و اگر نيکي کنيد کساني‌را که نيکي کنند شمارا چه چيز است فضيلتِ شما زيرا که گناه‌کاران نيز اينچنين
کنند (۳۴) و اگر عاريت دهيد ايشان‌را که اميدِ بازيافتن از ايشان داريد پس چيست شرافتِ شما زيرا
که گناه‌کاران بگناه‌کاران نيز عاريت دهند که عوض يابند (۳۵) امّا دشمنانِ خودرا دوست داريد و نيکي
نمائيد و عاريت دهيد بدونِ اميدِ عوض و مزدِ شما بسيار خواهد بود و فرزندانِ خداي تعالي خواهيد بود
زيرا که او بر ناشکران و بدکاران نيز مهربان است (۳۶) پس رحيم شويد آنچنان که پدرِ شما رحيم است
(۳۷) و عيب‌جوئي ننمائيد که بر شما عيب نخواهند جُست و تحکّم بر کسي ننمائيد که بر شما تحکّم
نخواهد شد بيآمرزيد تا آمرزيده شويد (۳۸) بدهيد تا داده شود شمارا و پيمانهٔ خوبِ تپانيدهٔ جنبانيدهٔ
و لب‌ريز شده‌را بدامنِ شما خواهند ريخت که پيموده خواهد شد براي شما به پيمانهٔ که مي‌پيمائيد *
(۳۹) و با آنها اين مثل‌را آورد که آيا تواند کوري که رهنمائي نمايد کورِ ديگررا آيا که نخواهند افتاد هر دو
در خندق (۴۰) و شاگردرا تفوّقي براستادِ خود نيست بلکه هرکس که کامل شود مثلِ استادش خواهد
بود * (۴۱) و چون است که تو آن خاشاک‌را که در چشمِ برادرِ تُست مي‌بيني و آن شاه‌تيررا که در چشمِ
تُست نمي‌نگري (۴۲) چگونه است که برادرِ خودرا تواني گفت اي برادر بگذار مرا که اين خاشاک‌را که در
چشمِ تُست بيرون کنم و آن شاه‌تيررا که در چشمِ تُست ملتفت نيستي اي حيله‌باز نخستين شاه‌تيررا از
چشمِ خود بيرون آر آنگاه خوب خواهي ديد که از چشمِ برادرت خاشاک‌را بيرون کني (۴۳) زيرا که نيست
هيچ درختِ نيکوئي که ثمرِ بد بار آرد و نه درختِ زشتي که ميوهٔ نيکو آرد (۴۴) هم چنانکه شناخته
ميشود هر درخت از ميوهٔ خود نه از درختِ خار يابند انجيررا و نچينند از بوتهٔ خار خوشه‌هاي انگوررا
(۴۵) و بيرون آرد مردِ نيکو از خزانهٔ نيکوي دلِ خود چيزِ نيکورا و بيرون آرد مردِ بد از خزانهٔ بدِ دلش
چيزِ بدرا زيرا که تکلّم کند دهانش از لب‌ريزيءِ آنچه وَيْ‌را در دل است * (۴۶) و چون است که شما مرا
آقا آقا مي‌ناميد و آنچه ميفرمايم بعمل نمي‌آريد (۴۷) هرکس که بنزدِ من آيد و کلامِ مرا شنيده بجا آرد
گويم شمارا که چه کس‌را مانَد او (۴۸) آن کس‌را مانَد که خانه‌را ميساخت و کَنده و عُمق داده بُنيادش‌را
بر سنگ نهاد چون طوفان آمد سيل بر آن خانه صدمه زد نتوانست که آن‌را از جاي کَند زيرا که بُنيادش بر
سنگ بود (۴۹) و آن کس که شنود و بجا نيآورد آن کس‌را مانَد که خانهٔ بني بُنيادي بر زمين ساختهٔ باشد
که چون سيل صدمه زد في‌الفور افتاد و شکسته‌گيءِ آن خانه عظيم بود *

(بابِ هفتم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) و چون تمامیءِ سخنهاي خودرا بسمعِ خلق رسانیده داخل بکَپِرْناحُومْ گردید (۲) و یکي از یوزباشیان‌را
غلامي بود که نزدیكِ وَي بسیار عزیز میبود و از مرض قریب بهلاکت میبود (۳) چون خبرِ عیسی‌را شنیده
جمعي از مشائخِ یهُودرا نزدَش روان نمود که از او استدعا نمایند که آمده غلامِ اورا نجات بخشد (۴) پس
ایشان بنزدِ عیسی حاضر شده التماس به ابرام نموده گفتند که این لائق است آن‌را که بر آن احسان نمائي
(۵) زیرا که او دوست دارد قومِ مارا و خود نیز مجمع براي ما ساخته است (۶) پس عیسی باتّفاقِ ایشان
روان گردیده * و در حواليءِ خانهء آن یوزباشي رسیده بود که جمعي از دوستان‌را بنزدَش فرستاده گفت
که اي خداوند خودرا زحمت مده زیرا که من شایستهء آن نیستم که در زیرِ بامِ من در آئي (۷) و هم از
این سبب خودرا قابلِ آن ندیدم که بخدمتِ آمده باشم لیك یك کلمه بفرما که غلامِ من شفا خواهد یافت
(۸) که من مردي هستم محکوم در تحتِ دیگري و میدارم در تحتِ خود سپاهیان‌را هرگاه به یکي بگویم برو
رود و بدیگري بیا آید و با غلامِ خود که بکن این‌را کند (۹) عیسی این سخنان‌را شنیده‌ء تعجّب فرموده و
برگشته بجمعي که بعقبِ او مي‌بودند فرمود که شمارا میگویم که من اینچنین ایماني در اِسْرائیلْ هم ندیدم
(۱۰) چون کساني که فرستاده شده بودند برگشتند بخانه غلامِ بیماررا تن‌درست یافتند * (۱۱) و در روزِ
دوّیم آنچنان اتّفاق افتاد که بسوي شهري که نائِنْ نام دارد راه میرفت جمعي که شاگردانَش میبودند و
گروهي انبوه با وَيْ میرفتند (۱۲) و چون بدرِ وازهء شهر نزدیك شد اینك مُرده‌ءرا بیرون مي‌آوردند که
مادرَش‌را همان یك فرزند بود و او زنِ بیوه بود و گروهي از اهلِ شهر با آن زن بودند (۱۳) و خداوند اورا
دیده بر وَيْ ترحّم فرمود و اورا گفت گریه مکن (۱۴) و نزدیك آمده تابوت‌را مسّ کرده تا حاملانَش ایستادند
فرمود اي جوان تورا گویم برخیز (۱۵) پس آن مُرده راست نشسته آغازِ سخن گفتن نمود پس اورا بمادرَش
تسلیم کرد (۱۶) پس خوفت همه‌را فرو گرفته خدارا سپاس مینمودند و میگفتند پیغمبري کلان در میانِ ما
مبعوث شده است و اینکه نظر کرده است خدا بر قومِ خود (۱۷) پس این شهرت در بارهء وَيْ در همه‌گيءِ
یهُودِیّه و مرزوبومِ اطراف بپیچید * (۱۸) و یَحْیی‌را شاگردانَش بتماميءِ این چیزها مخبر نمودند (۱۹) پس
یَحْیی دو نفر از شاگردانِ خودرا طلب فرموده بنزدِ عیسی روان نمود و گفت آیا تو آني که آمدنَش ضرور
میبود یا دیگري‌را منتظر باشیم (۲۰) و آن مردان نزدِ وَيْ آمده گفتند که یَحْییءِ غسل دهنده مارا بنزدِ تو
فرستاده گفته است که آیا آن کس که آمدنَش ضرور بود توئي یا ما منتظر باشیم دیگري‌را (۲۱) و در آن
ساعت بسیاري‌را از بیماریها و دردها و روحهاي شریر شفا داده و بکورانِ بسیار بینائي بخشید (۲۲) عیسی
ایشان‌را جواب داده فرمود که بروید به آنچه دیدید و شنیدید یَحْیی‌را خبر دهید که کوران بینا و لنگان
روان و مبروصین پاك و کَران شنوا و مُرده‌گان برخاسته میگردند و بفقیران مژده داده میشود (۲۳) و خوشحالِ
آن کس که در بارهء من لغزش نیابد * (۲۴) چون فرستاده‌گانِ یَحْیی رفتند بطوائف آغازِ تکلّم در بارهءِ
یَحْیی فرموده که براي دیدنِ چه چیز شما در دشت رفتید آیا نئي‌را که بهوا مي‌جنبد (۲۵) و براي دیدن

چه چیز بیرون شتافتید آیا کسی که بلباسِ نرم ملبّس است اینك کسانی که لباسِ فاخر دارند و عیش
عشرت کنند در دولت خانهای پادشاهان اند (۲۶) و بقصدِ دیدنِ چه چیز بیرون رفتید آیا پیغمبری بلی
شمارا میگویم بلکه بیش از پیغمبری (۲۷) این است که در شأنِ او نوشته شده است اینك من قاصدِ
خودرا پیشِ روی تو میفرستم که راهِ تورا در پیشِ روی تو مهیّا خواهد گردانید (۲۸) و میگویم شمارا که
در میانهٔ ابنای نسا پیغمبری بزرگتر از یحیٰی غسل دهنده نیست لیکن آن کس که در ملکوتِ خدا
کوچك تر است اوست بزرگ تر از او * (۲۹) تمامیِ خلق چون این را شنیدند و باج خواهان نیز تصدیق
کردند خدارا که بغسلِ یحیٰی غسل یافته بودند (۳۰) و فریسیان و فقیهان خواهشِ خدارا در شأنِ خود
ضائع کردند زیرا که از او غسل نیافتند * (۳۱) خداوند فرمود که من اشخاصِ این طبقه را بچه تشبیه کنم و
آنها کرا مانند (۳۲) آن اطفال را مانند که در بازار نشسته هم دیگررا خوانند و گویند که ما برای شما نَی
زدیم و شما رقص نکردید و نوحه برای شما نمودیم نه گریستید (۳۳) زیرا که یحیٰی غسل دهنده آمده
است که نه نان میخورد و نه شراب می آشامد شما گوئید که دیو دارد (۳۴) و فرزندِ انسان که آمده است
خورنده و آشامنده گوئیدش مردِ اکولِ مَی پرست و هواخواهِ باج خواهان و گناهکاران (۳۵) و لیکن حکمت
تصدیق می یابد از همهٔ فرزندانِ خود * (۳۶) یکی از فریسیان ویرا سؤال نمود که با وی خورده باشد
چیزی را پس بخانهٔ فریسی در آمده بنشست * (۳۷) ناگاه زنی از آن شهر که گناهکار میبود چون یافت که
او در خانهٔ فریسی نشسته است حقّهٔ عطری پیدا نموده (۳۸) پس بعقبِ سرِ او گریان نزدیكِ پایهایش
ایستاده شروع بترکردنِ پایهای او باشكِ خود نموده و بمویهای سرِ خود خشك نموده و پایهایش را می بوسید
و عطر می مالید (۳۹) آن فریسی که اورا خوانده بود این مقدّمه را ملاحظه کرده با خود میگفت چنانچه این
کس پیغمبر بودی هرآئینه یافتی که این زن که اورا مسّ میکند کیست و چه قسم زنی است زیرا که
گناهکار است * (۴۰) عیسیٰ تکلّم فرموده ویرا گفت ای شِمعُون چیزی دارم که بتو اظهار میکنم گفت ای
استاد بفرما (۴۱) گفت طلبکاری را دو بده کار بودند که یکی پانصد دینار بده داشت و دیگری پنجاه دینار
(۴۲) چون چیزی نداشتند که ادا نمایند هر دورا بخشید پس بگو که کدام یك از آنها اورا بیش دوست
خواهد داشت (۴۳) شِمعُون در جواب عرض کرد که گمان دارم که آن کس که باو بیشتر بخشیده است فرمود
براستی جواب دادهٔ (۴۴) و بآن زن اشارت نموده شِمعُون را گفت این زن را می بینی من در خانهٔ تو در
آمده آب برای پایهای من نیاوردی امّا او پایهای مرا به اشکها شُسته بمویهای سرِ خود خشك نمود (۴۵) تو
مرا نبوسیدی و او از وقتِ آمدنم از بوسیدنِ پایهای من باز نه ایستاده است (۴۶) و تو سرِ مرا بروغن چرب
ننمودی او پایهای مرا عطر مالید (۴۷) و بجهةِ این بتو میگویم که گناهانِ بسیارِ او آمرزیده شد زیرا که
بسیار دوست داشت و آن کس که اندك دوست دارد برای او اندك آمرزیده شود (۴۸) و آن زن را گفت
که گناهانِ تو آمرزیده شد (۴۹) و همنشینان آغازِ تکلّم به یکدیگر نمودند که کیست این که گناهان را نیز
آمرزد (۵۰) زن را فرمود که ایمانِ تو تورا نجات داده است برو بسلامت *

(بابِ هشتم مشتمل بر پنجاه و شش آیه)

(۱) و بعد از این بوقوع پیوست که او شهر بشهر و ده بده رفته ندا مي‌کرد و مژدهء ملکوتِ خدارا میداد
و آن دوازده نفر اورا همراه میبودند (۲) و بودند چند زن نیز که از ارواحِ پلیده و بیماریها شفا یافته
یعني مَرْیَمْ که بمَگْدَلِیَّه مسمّی بود که از او هفت دیو اخراج شده بود (۳) و یُوحَنَّه زوجهء خُوزا خزانه‌دارِ
هِیرُودِیسْ وَ سُوسَنْ و زنانِ بسیارِ دیگر که اورا خدمت مي‌نمودند از مالِ خود * (۴) و چون جمعیّتيء وافر و
کساني که از هر شهر بنزدش آمده بودند مجتمع گردیدند مثالي‌را نقل نمود (۵) که بزرگري براي پاشیدنِ
تخمِ خود بیرون شتافت و چونکه تخم‌را مي‌پاشید قدري بر کنارهء راه ریخته و پایمال گشته و پرنده‌گانِ هوا
آن‌را بر چیدند (۶) قدري دیگر بر سنگ ریخته روئید و پژمرده شد زیرا که رطوبت نداشت (۷) و قدري
در میانِ خارها ریخته خارها با آن بهم برآمده آن‌را خفه نمودند (۸) و قدري بر زمینِ نیکو افتاده روئید و
صد چندان ثمر داد چون این‌را فرمود پس فریاد نمود که هر کس که گوشِ شنوا دارد بشنود * (۹) شاگردانِ
وَيْ متکلّم گردیده پرسیدندش که چه چیز است این مثل (۱۰) گفت که معرفتِ اسرارِ ملکوتِ خدا سپرده
شده است بشما و دیگران‌را بمثلها که چون بینند ند بینند و چون شنوند نَفهمند (۱۱) و مثل این است که
آن تخم کلامِ خداست (۱۲) آنچه بر سَرِ راه است آناني هستند که مي‌شنوند و اِبْلِیسْ آمده کلام‌را از دلِ
ایشان میربُاید که مبادا ایمان آورده نجات یابند (۱۳) و اصحابِ سنگ آنان اند که چون بشنوند کلام‌را
بخوشي پذیرند لیکن بیخي ندارند بلکه مدّتي ایمان آورده در زمانِ امتحان بر میگردند (۱۴) و آنچه در میانِ
خارها افتاد آنان اند که شنیده اند و رفته بتفکّرات و دولت و لذّاتِ دنیوي مخنوق گردیده و ثمره‌را
بکمال نرسانند (۱۵) و آنچه برزمین نیکو افتاد آنان اند که بدلِ خوب و نیکو کلام‌را شنیده در میگیرند و
ثمره بدوام مي‌آرند * (۱۶) هیچ کس چراغي‌را روشن نموده که آن‌را در ظرفي پنهان نماید یا زیرِ تخت
گذارد بلکه بر چراغدان گذارد تا داخل شونده‌گان نورِ آن‌را ادراک کنند (۱۷) زیراکه هیچ پنهان نیست
که آشکار نخواهد گشت و نه هیچ مجهول که معلوم و روشن نخواهد گشت (۱۸) پس توجّه نمائید که
چگونه مي‌شنوید زیراکه کسي که دارد باو داده خواهد شد و کسي که ندارد آنچه‌را هم که گمان دارد که
دارد از او گرفته خواهد شد * (۱۹) و مادر و برادرانش بنزدیکِ وَيْ آمده بسببِ کثرتِ خلق فرصتِ ملاقاتش
نمي یافتند (۲۰) و اورا خبر داده گفتند که مادر و برادرانت بیرون ایستاده خواهند که تورا ملاقات نمایند
(۲۱) ایشان‌را جواب داده گفت که مادر و برادرانِ من آنان اند که کلامِ خدارا شنیده بر آن عمل نمایند *
(۲۲) و اینچنین اتّفاق افتاد که روزي او و شاگردانش در کشتي در آمدند و ایشان‌را فرمود که
به آن طرفِ دریاچه روان شویم پس ایشان روان شدند (۲۳) و وقتي که آنها بر دریاچه میرفتند اورا
خوابِ رُبوده طوفان بر دریاچه فرود آمد پس کشتيء آنها پُر میشد و در خطر میبودند (۲۴) پس ایشان
پیش آمده اورا بیدار نموده میگفتند مخدوما مخدوما هلاک میشویم و او برخاسته باد و تلاطمِ آب‌را نهیب

کرده پس بازایستاده ساکن شدند (۲۵) و ایشان‌را فرمود که کجاست ایمانِ شما آنها خائف شده
و متعجّب گشتند و میگفتند با یکدیگر که کیست این شخص که نیز به بادها و آب حکم مینماید و اورا اطاعت
مینمایند * (۲۶) و ایشان تا مرزوبومِ گَدَرْئِینْ که مقابلِ جَلِیلْ است رسیدند (۲۷) چون برساحل فرود آمد
شخصي ازشهر که مدّتِ مدیدي بود که دیوان در او بودند و لباس نپوشیده و درخانه نمانده بلکه در
مقبرهٔ بسَر میبرُد وَیْرا دوچار شد (۲۸) و چون عیسی‌را دیده فریاد نموده به پیشِ او افتاده به آوازِ بلند
گفت که اي عیسيء پسرِ خداي متعال مرا چه کاراست با تو از تو استدعا مینمایم که مرا عذاب ندهي
(۲۹) چه او روحِ پلیدرا حکم نموده بود که از درونِ آن شخص بیرون آید زیرا که بارها میگرفتش با وجودِ
آنکه اورا بزنجیرها و کُنده‌ها حبس نموده محافظتش مینمودند کُنده‌هارا شکسته و ازراندنِ دیو بسوي
بیابانها میرفت (۳۰) عیسی پُرسیدَش که نامَت چیست گفت فوج زیرا که دیوانِ بسیار در او در آمده
بودند (۳۱) و از او استدعا نمودند که آنهارا نفرماید که به ژرف روند * (۳۲) و بودند در آنجا گلّهء خوكِ
بسیاري که برکوه میچریدند از او خواهش نمودند که ایشان‌را اجازت دهد که در آنها درآیند پس ایشان‌را
اجازت داد (۳۳) آنگاه دیوان ازآن کس بیرون شده به اندرونِ خوکان در آمده و گلّه از قُلّهء کوه در
دریاچه افتاده خفه شدند (۳۴) و شبانان این ما جرارا ملاحظه نموده گریخته آمدند و بشهر و دهات خبر
دادند (۳۵) پس ایشان براي دیدنِ آن مقدّمه عازم شده بنزدِ عیسی رسیده دیدند آن کس‌را که دیوان
از او اخراج شده بودند که رخت پوشیده و هوشیار نزدیكِ پایهاي عیسی نشسته است پس ترسیدند (۳۶) و
آنانی که دیده بودند ایشان‌را خبر دادند آن دیوانه چگونه نجات یافت * (۳۷) پس تماميء خلقِ مرزوبومِ
گَدَرْئِینْ که در آن حوالي بودند از وَيْ خواهش نمودند که ازنزدِ آنها برود زیرا که درخوفِ عظیم گرفتار
شده بودند پس او درکشتي سوارشده مراجعت نمود (۳۸) و آن مرد که دیوان از میانَش بدَرْرفته بودند
از او التماس نمود که با وَيْ باشد امّا عیسی اورا از خود جدا نموده فرمود (۳۹) برگرد بخانهء خود و آنچه
خدا با تو نموده است بیان کن پس روان گردیده و در تماميء شهر به آنچه عیسی با وَيْ کرده بود منادي
مینمود * (۴۰) چون عیسی برگشت تماميء خلق اورا استقبال نمودند زیرا که همه انتظارَش‌را میکشیدند
(۴۱) و ناگاه مردي که یائیرُسْ‌نام داشت و خود بزرگِ مجمعي بود آمده بر پایهاي عیسی افتاده از او
استدعا نمود که بخانهء وَيْ درآید (۴۲) زیرا که بود اورا دخترِ یگانهٔ قریب بدوازده سال که مي مُرد و در
وقتِ رفتن خلق اورا مزاحم میشدند * (۴۳) و زني بود که مدّتِ دوازده سال بود که خون از وَيْ جاري بود
و همگيء معیشتِ خودرا بر اطبّا خرج نموده هیچ کس اورا علاج نمي توانست نمود (۴۴) او بعقبش در
آمده دامنِ رختش‌را مسّ نمود فيِ الْفور جریانِ خونش ایستاد (۴۵) عیسی فرمود کیست که مرا مسّ نمود
چون همگي انکارنمودند پِطْرُسْ و رفیقانش عرض کردند که مخدوما خلق هجوم آورده زحمتت میدهند تو
میفرمائي کیست که مرا مسّ کرد (۴۶) عیسی فرمود مرا کسي مسّ کرده است زیرا یافتم که قوّتي ازمن
بیرون آمد (۴۷) چون آن زن دید که او پنهان نماند پس لرزان آمده اورا سجده نمود و نزدِ تماميء خلق

بیان نمود که بچه علّت اورا مسّ کرده بود و چگونه فی‌الفور شفا یافت (۴۸) وَیْرا گفت ای دختر خاطر جمع
باش که ایمانَت تورا نجات داده است برو بسلامت * (۴۹) و او هنوز تکلّم مینمود که کسی از ملازمانِ
رئیسِ مجمع آمده اورا گفت که دخترَت مُرد استادرا تکلیف مکن (۵۰) چون عیسی اینرا شنیده وَیْرا در
جواب گفت مترس ایمان بیآر وبس که نجات خواهد یافت (۵۱) چون بخانه در آمد هیچ کس‌را رخصتِ
دخول نفرمود مگر پطرُسْ و یَعْقُوبْ و یُوحَنّا و پدرِ دختر و مادرَش‌را (۵۲) و بودند همه‌گی بجهةِ او گریه‌کنان
و سینه‌زنان گفت مگرئید که او نمُرده است بلکه خوابیده است (۵۳) اورا استهزا می‌نمودند بعلّتِ آنکه
میدانستند که فوت شده است (۵۴) و او تمامی‌را بیرون نموده دستَش‌را گرفت و فریاد نمود که ای
دختر برخیز (۵۵) پس روحَش برگشته او فی‌الفور برخاست پس فرمود که اورا چیزِ خوردنی داده باشند (۵۶) و
والدینَش متحیّر شدند آنهارا حکم فرمود که این واقعه‌را به هیچ کس مگوئید *

(بابِ نهم مشتمل بر شصت و دو آیه)

(۱) پس او دوازده شاگردِ خودرا طلب فرموده بخشید ایشان‌را قدرت و اختیار بر تمامیءِ دیوان و شفا
بخشیدن بر بیماران (۲) و آنهارا ارسال نمود که بملکوتِ خدا ندا نموده بیماران‌را شفا بخشند (۳) و
ایشان‌را فرمود که هیچ چیز بجهةِ سفر همراهِ خود بر مدارید نه چوبدستی و نه توبره و نه نان و نه زر و نه
یك نفر دو جامه‌را (۴) و هر خانهٔ که داخل شوید در آنجا توقّف نمائید تا از آنجا بیرون آئید (۵) و اشخاصی
که قبول ننمایند شمارا چون از آن شهر بیرون آئید غبارِ پاپوشِ خودرا بتکانید تا که بر آنها شهادتی باشد
(۶) پس آنها بیرون رفته گذشتند ده بده‌را تماماً و درهر جا مژده میدادند و شفا می‌بخشیدند * (۷) و هرآنچه
از وَیْ صادر میشد هیرودِیسِ رئیسِ ربع شنیده در تحیّر میبود زیرا که بعضی گفتندی که یَحْیَی از میانِ مرده‌گان
برخاسته است (۸) و بعضی که ایلیاه [یعنی الیاسْ] ظاهرگردیده است و دیگران که یکی از پیغمبرانِ سابق
برخاسته است (۹) هیرودیسْ گفت که یَحْیَی‌را من سر بُریدم این کیست که اینهارا در بارهٔ او می‌شنوم پس
متفحّص میبود که اورا ملاقات نماید * (۱۰) و چون حواریان باز آمده آنچه کرده بودند با وَیْ بیان نمودند
ایشان‌را برداشته خفیتاً در مکانیءِ ویران از شهری که بَیْت‌صَیْدا نام دارد متواری گشت (۱۱) و خلق یافته
بعقبَش رفتند پس ایشان‌را پذیرفته از ملکوتِ خدا با ایشان سخن میراند و آنانی‌را که بعلاج محتاج بودند
شفا بخشید * (۱۲) و چون روز آغازِ زوال نمود آن دوازده نفر پیش آمده گفتندَش که مردم‌را مرخّص فرما
که در دهاتِ حوالی و بلوکات رفته راحتی نمایند و خورشی یابند زیرا که این مقامِ ویران است که ما میباشیم
(۱۳) بآنها گفت که شما ایشان‌را خورش بدهید گفتند که ما بیش از پنج نان و دو ماهی نداریم جز آنکه
رفته خورش بجهةِ تمامیءِ این خلق بخریم (۱۴) بجهةِ آنکه قریبِ پنج هزار خلق می‌بودند پس شاگردانَش‌را
فرمود که مردم‌را صف بصف صفی پنجاه نفر بنشانید (۱۵) پس باین طور کرده تمامی‌را نشانیدند (۱۶) آنگاه
پنج نان و دو ماهی‌را گرفته در آسمان نگریسته آنهارا برکت داد و شکسته بشاگردان داد که پیشِ آن گروه

بگذارند (١٧) پس همگي خورده سیر شدند و آن پارههائي که از آنها زیاد آمد برداشته شد مساويء دوازده
طبق میبود * (١٨) و چون بتنهائي بدعا مشغول بود و شاگردان با وَيْ بودند از ایشان پرسید که مردم مرا
چه کس میگویند (١٩) ایشان جواب داده گفتند که یَحْیيء غسل دهنده و بعضي اِیلیاهْ و بعضي یکي از
پیغمبران سابق که برخاسته است (٢٠) بایشان فرمود شما مرا که میدانید پِطْرُسْ جواب داد که مسیح اَللّٰه
(٢١) او ایشان را حکم محکم فرموده که این را بهیچ کس مگوئید (٢٢) و فرمود که باید فرزند انسان را که بسیار
زحمت کشیده از مشائخ و کاهنان بزرگ و نویسندهگان ردّ کرده و کشته شود و برخیزد در روز سیوم * (٢٣) و
همه را گفت که اگر کسي خواهد که در پَيِّ من آید باید نفس خودرا مخالفت نموده صلیب خودرا هر روز
برداشته پیرويء من نماید (٢٤) زیرا که هرکس که خواهد که نجات دهد جان خودرا آن را تلف خواهد نمود
امّا هرکس که جان خودرا براي خاطر من تلف کند آنرا نجات خواهد داد (٢٥) که چه سود دهد کسي را که
تماميء جهان را حاصل نموده نفس خودرا ضایع کند یا آنکه بجریمه از وَيْ گرفته شود (٢٦) زیرا که هرکس
که خجل باشد از من و از کلام من فرزند انسان نیز چون بجلال خویش و بجلال پدر خویش و فرشتهگان
مقدّس رسد از او خجالت خواهد کشید (٢٧) و من بشما راست میگویم که هستند بعضي از این کساني که در
اینجا ایستاده اند که مرگ را نخواهند چشید مگر آنکه ملکوت خدارا به بینند * (٢٨) و چنین شد که قریب
به هشت روز بعد از این سخن پِطْرُسْ و یُوحَنّا و یَعْقُوبْ را برداشته بکوه براي دعا کردن روان شد (٢٩) و
هنگامي که دعا مینمود ظاهر صورتش دیگرگون و لباس او سفید و درخشان گردید (٣٠) و ناگاه دو مرد که
مُوسي و اِیلیاهْ بودند با وَيْ تکلّم مینمودند (٣١) که در جلال نمودار شده ذکر وفاتش را که در اُورشَلیمْ
نزدیك بود که واقع شود مینمودند (٣٢) و پِطْرُسْ و رفیقانش در خواب گران میبودند و چون بیدار شده
جلالش را و آن دو مرد که با وَيْ ایستاده بودند دیدند (٣٣) و چون ایشان از آن جدا میشدند پِطْرُسْ به
عیسي گفت که مخدوما خوب است که ما در اینجا توقّف نمائیم پس سه مسکن بسازیم یکي براي تو و یکي
بجهت مُوسي و یکي اِیلیاهْ و نمیدانست که چه میگوید (٣٤) و هنگامي که او این سخنان را ميگفت
ابر شد و بر آنها سایه افکند و چون ایشان داخل ابر میشدند ترسیدند (٣٥) و آوازي از ابر برآمد که
میگفت اینست پسر محبوب من از او استماع بکنید (٣٦) و بعد از این آواز عیسي را تنها یافتند و ایشان
سکوت نموده ذکر این چیزهارا که دیدند در آن ایّام بهیچ کس ننمودند * (٣٧) چون روز دیگر آنها از کوه
پائین آمدند گروه بسیاري اورا استقبال نمودند (٣٨) ناگاه مردي از آن گروه فریاد نمود که اي استاد تورا
التماس مي نمایم که بر پسر من بنگري زیرا که یگانهء من است (٣٩) و ناگاه روحي اورا ميگیرد و في الفور او
فریاد میکند و مضطرب گردیده کف مي نماید و اورا خسته کرده بدشواري از او جدا ميشود (٤٠) شاگردان
تورا درخواست نمودم که اورا بیرون نمایند نتوانستند (٤١) و عیسي جواب داده گفت که اي قوم بي ایمان
کجرو تا کي من با شما خواهم بود و از شما تحمّل خواهم نمود بیاور پسر خودرا به اینجا (٤٢) و هنوز
ميآمد که روح اورا انداخته پاره پاره ميکرد و عیسي روح پلیدرا نهیب کرده پسررا شفا بخشید و اورا

بپدرَش سپرد (۴۳) و همگي از بزرگواريء خدا متحیّر شدند * و چون تمامي از همهء آن چیزها که عیسیٰ
میکرد تعجّب مینمودند شاگردانِ خودرا گفت (۴۴) که درگوشهاي خود این کلامرا نگاه دارید که نزدیك
است که فرزندِ انسان بدستهاي مردم تسلیم کرده شود (۴۵) و آنها این کلامرا نفهمیدند و از آنها مخفي ماند
تا آنرا نیابند و از پُرسیدنَش بخصوصِ آن سخن ترسیدند * (۴۶) و درمیانِ ایشان مباحثه شد که کدام یك
از آنها بزرگتر است (۴۷) و عیسیٰ تصوّرِ قلوبِ آنهارا یافته طفليرا گرفت و نزدِ خویش بر پا نمود (۴۸) و
ایشانرا گفت که هرکس که قبول کند این طفلرا باسمِ من مرا قبول کند و آن کس که قبول کند مرا قبول کند
آن کسرا که مرا فرستاده است و آن کس که درمیانهء تمامیء شما کوچكتر است همان است بزرگتر *
(۴۹) و یُوحَنّا آغازِ تکلّم نموده گفت که اي مخدوم دیدیم کسيرا که باسمِ تو بیرون میکند دیوهارا و ما اورا
منع کردیم زیرا که با ما پیروي نمي نماید (۵۰) عیسیٰ وَیْرا گفت که منع مکنید زیرا که آن کس که برما
نیست از ماست * (۵۱) و چون ایّامِ برخاستنَش نزدیك رسید عزمِ خودرا بسفرِ اُورِشَلیمْ استوار نمود (۵۲) و
پیش از خود قاصدانرا فرستاده آنها رفته به یکي از دهاتِ شُومِرُونْ داخل شدند که براي او آماده نمایند
(۵۳) آنها اورا قبول نکردند زیرا که رأيِ او برفتنِ اُورشَلیمْ بود (۵۴) چون شاگردانَش یَعْقُوبْ و یُوحَنّا اینرا
دیدند گفتند که اي خداوند آیا رأيِ تو هست که حکم کنیم که آتش از آسمان آمده آنهارا فروگیرد چنانچه
اِیلیاهْ کرد (۵۵) و او رورا گردانیده ایشانرا نهیب کرده گفت که نمیدانید که شما از چه قِسمِ روح سرشته شده
اید (۵۶) زیرا که فرزندِ انسان نیآمد که جانهاي مردمرا هلاك کند بلکه نجات دهد و رفتند بدهء دیگر *
(۵۷) و هنگامي که راه میرفتند اتّفاقاً کسي وَیْرا گفت اي خداوند هرجا که تو میروي من بعقبِ تو خواهم
آمد (۵۸) پس وَیْرا گفت عیسیٰ که روباهان سوراخها دارند و پَرندگانِ هوا نشیمنها و لیکن فرزندِ انسان براي
نهادنِ سَرْجاي ندارد (۵۹) و بدیگري گفت از پيِ من بیا گفت خداوندا مرا اجازت ده که نخستین بروم و
پدرِ خودرا دفن نمایم (۶۰) عیسیٰ وَيْرا گفت بگذار که مردگان مردگانِ خودرا دفن نمایند امّا تو برو و
بملکوتِ خدا خبرده (۶۱) دیگري نیز گفت اي خداوند من تورا پیروي خواهم نمود لیکن نخست اجازت
ده که تا اهلِ خانهء خودرا وداع نمایم (۶۲) عیسیٰ وَیْرا گفت که آن کس که دستِ خودرا بر خویش گذاشته
پس نِگَرد قابلِ ملکوتِ خدا نباشد *

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و بعد از این خداوند هفتاد نفرِ دیگررا انتخاب نموده بهر شهري و مقامي که خود قصدِ آن داشت
آنهارا دو بدو پیشِ رويِ خود روان میفرمود (۲) و ایشانرا فرمود که * حصاد بسیار است و حصادکن
قلیل پس از خداوندِ حصاد بخواهید تا کارکنانرا براي حصادِ خود بیرون نماید (۳) بروید اینك من شمارا
چون گوسفندان درمیانِ گرگان میفرستم (۴) بهمراه مگیرید نه کیسهء و نه توبرهٔ و نه نعلین و هیچ کسرا
در راه سلام ننمائید (۵) و بهر خانهء که در آن در آئید نخستین گوئید که سلام باد این خانهرا (۶) و

اگر فرزندِ سلامت در انجا باشد سلامِ شما بر آن قرار خواهد گرفت و الا بسوي شما بازگشت خواهد نمود
(۷) و در همان خانه توقّف نموده آنچه داشته باشند بخورید و بیآشامید زیرا که کارکن مستحقّ است
مزدِ خویش‌را و از خانه بخانهٔ دیگر مروید (۸) و هر شهري که در آن آئید و آنها شمارا بپذیرند چیزهائي‌را
که پیشِ شما بگذاوند بخورید (۹) و به بیمارانی که در انجا باشند شفا بخشید و بگوئید ایشان‌را که
آمده است ملکوتِ خدا بر شما (۱۰) و به هر شهري که در آئید و نپذیرند شمارا بمیدانهاي آن شهر
در آمده بگوئید (۱۱) که حتّي غباري‌را که از شهرِ شما بر ما مي‌نشیند بر شما مي‌تکانیم لیك این‌را دانسته
باشید که ملکوتِ خدا نزدیكِ شما آمده است (۱۲) و شمارا میگویم که در آن روز بر سُدومْ آسان‌تر
خواهد بود که بر آن شهر (۱۳) واي بر تو اي خُورَزِینْ و واي بر تو اي بَیْتِ‌صَیْدا زیرا که اگر آن معجزاتي
که در شما بوقوع پیوست در صُورْ و صِیدُونْ میشد آنها مدّتهاي مدید در پلاسي و خاکستر نشسته توبه
مینمودند (۱۴) و لیکن براي صُورْ و صِیدُونْ در روزِ جزا اسهل خواهد بود که براي شما (۱۵) و تو اي
کَپِرْناحُومْ که تا آسمان سر کشیدهٔ بجهنّم فرو خواهي شد (۱۶) و آن کس که قبول کند شمارا مرا قبول
کرده است و آن کس که تحقیر کند شمارا تحقیر کند مرا و آن کس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آن کس‌را که مرا
فرستاده است * (۱۷) پس آن هفتاد نفر با خرّمي مراجعت نموده گفتند اي خداوند دیوان هم باسمِ تو
اطاعت مي‌کنند مارا (۱۸) پس ایشان‌را گفت که من شیطان‌را دیدم که چون برقي از آسمان افتاد (۱۹) و
اینك قدرت میدهم شمارا که ماران و عقارب‌را پایمال کنید و تماميءِ قدرتِ دشمن‌را و از هیچ چیز متضرّر نخواهید
شد (۲۰) و لیکن از این مسرور مشوید که ارواح اطاعتِ شمارا مینمایند بلکه اولي این است که
خوش‌وقت باشید بجهةِ آنکه نامهاي شما در آسمان نقش شده است * (۲۱) و در آن وقت عیسي در
دل خوش‌وقت گشته گفت والدا خداوندِ آسمان و زمینا سپاس میکنم تورا که این چیزهارا از اربابِ عقل
و اصحابِ کیاست مخفي داشته و بر اطفال نمودار کردهٔ آري والدا زیرا که همین نزدِ تو رضا بود (۲۲) تماميءِ
چیزها از پدرِ من بمن تفویض شده است و هیچ کس نمیداند که کیست پسر مگر پدر و پدر کیست مگر
پسر و آن کس که پسر خواسته باشد که بر او هویدا نماید * (۲۳) و بسوي شاگردان بتنهائي نگریسته
گفت خوشاحالِ چشماني که مي‌بینند آنچه مي‌بینید (۲۴) زیرا که من میگویم شمارا بسیاري از پیغمبران
و پادشاهان خواستند که آنچه شما مي‌بینید به بینند و ندیدند و آنچه مي‌شنوید بشنوند و نشنیدند *
(۲۵) ناگاه یکي از فقیهان بجهةِ امتحانَش برخاسته گفته که اي استاد مرا چه باید نمود که حیاتِ جاویدرا
یابم (۲۶) وَيْ‌را گفت که در آئین چگونه نوشته شده است و چگونه مطالعه مینمائي (۲۷) او جواب
داده گفت تو خدا خداوندِ خودرا بهمهٔ دل و همهٔ جان توانائي و بهمهٔ اندیشهٔ خود دوست بدار و
شناي خودرا نیز چون خود (۲۸) وَيْ‌را گفت که جوابِ نیکو گفتي چنین کن و خواهي زیست (۲۹) و او قصدِ
تزکیهٔ خود نموده عیسي‌را گفت که کیست آشناي من * (۳۰) عیسي سؤالَش‌را یافته گفت کسي که از اُورشَلِیمْ
بسوي یِرِیحُو میرفت در میانِ دُزدان افتاد و آنها برهنه‌اَش نموده چوبَش زده رفتند و اورا نیم کُشته شده

گذاشتند (۳۱) قضارا كاهني از آن راه رفته اورا ديد و از مقابلش گذشت (۳۲) و لِيويِئي نيز بحواليءِ
آن مكان رسيده نزديك آمده اورا ديده از او كناره جسته روان شد (۳۳) و شومرونيي كه در سَفَر بود
بجائي كه او بود رسيده اورا ديده رحم نمود (۳۴) و نزدِ وَيْ آمده زخمهايش‌را روغنِ زيتون و شراب ريخته
بربسته و بر مركبِ خويشش نشاند و بكاروانسرايش بُرده از وَيْ با خبرمي‌بود (۳۵) روزِ ديگرخود بيرون
امد و دو دينار گرفته بسرادار داده وَيْرا گفت كه از او با خبر بوده هر چه از اين بيش خرجش كني چون
آيم بتو ادا خواهم نمود (۳۶) كدام از اين سه نفر تورا معلوم ميشود كه آشناي آن كس باشد كه در
ميانِ دُزدان افتاده بود (۳۷) گفت آن كس كه بر وَيْ رحمت نمودهٔ عيسيٰ وَيْرا گفت برو و بهمان قسم
عمل كن * (۳۸) و هنگامي كه در راه ميبودند اتّفاقاً دريكي ازدهات درآمده زني مَرْثا نام اورا بخانهءِ
خود بُرد (۳۹) و اورا خواهري بود مَرْيَمْ نام كه نزديكِ پايهاي عيسيٰ نشسته كلامش‌را استماع مينمود
(۴۰) و مَرْثا از كثرتِ خدمت در تردّد ميبود و پيش آمده گفت اي خداوند ملاحظه نمي‌نمائي كه خواهرم
مرا تنها در خدمت گذاشته است بفرما اورا كه مرا مَدَد كند (۴۱) و عيسيٰ وَيْرا جواب داده گفت اي
مَرْثا اي مَرْثا تو از براي اشياي كثيره در تردّد و اضطراب ميباشي (۴۲) ليكن آنچه ضروري است يك
چيز است و مَرْيَمْ حصّهءِ خوب‌را برگزيده است و آن از اوگرفته نخواهد شد *

(بابِ يازدهم مشتمل بر پنجاه و چهار آيه)

(۱) هنگامي كه او در مكاني ازامكنه نماز ميگذارد چون تمام شد يكي از شاگردانش وَيْرا گفت كه اي
خداوند بيآموز مارا نمازي چنانكه يَحْيٰي آموخت شاگردانِ خويش‌را (۲) ايشان‌را گفت چون نمازگذاريد
بگوئيد اي پدرِ ما كه در آسماني مقدّس باد اسمِ تو و آياد پادشاهيءِ تو وكرده شود خواهشِ تو در زمين
چنانچه درآسمان است (۳) نانِ كفافِ مارا روز بروز بما بهبخش (۴) و بيآمرز گناهانِ مارا كه ما نيز هر
يك وامدارِخودرا مي‌آمرزيم ميآور و مارا درمقامِ امتحان بلكه رستگاري ده مارا از شرير * (۵) و ايشان‌را گفت
چنانچه كسي از شما دوستي داشته باشد و نصفِ شب بنزدِ وَيْ رفته بگويد اي دوست سه نان بمن عاريت
ده (۶) كه يكي ازدوستانم از راه بنزدِ من آمده است و من ندارم چيزي كه به پيشش گذارم (۷) و او از
درون جواب داده گويد كه زحمت مده مرا زيرا كه الحال دَرْبسته است و فرزندان با من در رختِ خواب
خوابيده اند نمي توانم برخاست كه تورا نان دهم (۸) من ميگويم شمارا كه اگرچه آن شخص نخواهد
برخاست كه اورا نان بدهد بعلّتِ دوستي ليك بعلّتِ بي‌شرميءِ او خواهد برخاست و آنچه‌را بدان محتاج
است باو خواهد داد (۹) و من نيز شمارا ميگويم كه بخواهيد كه بشما داده خواهد شد و بجوئيد كه خواهيد
يافت و بكوبيد كه براي شما گُشاده خواهد شد (۱۰) زيرا كه هر آن كس كه ميخواهد ميگيرد و آن كس
كه ميجويد مي‌يابد و براي آن كه كوبد گُشاده خواهد شد * (۱۱) و كيست از شما كه پدر باشد و
پسرش نان خواهد سنگي باو خواهد داد و يا اگر ماهي خواهد بعوضِ ماهي ماري بوَيْ دهد (۱۲) يا اگر

تخم مرغي خواهد ويْرا عقربي خواهد داد (۱۳) پس چون شما با وجود آنکه بد هستيد بخششهاي نيکورا بفرزندانِ خود توانيد نمود پس بچند مرتبه اَزيَد پدرِ آسماني روحُ‌القدس‌را بطالبانِ خود خواهد داد * (۱۴) و او بيرون ميکرد ديوي‌را که گنگ ميبود و چون ديو بيرون شد آن گنگ حرف زد و مردم تعجّب نمودند (۱۵) و ميگفتند بعضي از آنها که او بمَدَدِ بِعلْزِبُول رئيسِ ديوان ديوان‌را اخراج ميکند (۱۶) و ديگران درمقامِ امتحان از وَيْ آيتِ سماوي‌را مطالبه نمودند (۱۷) او خيالاتِ ايشان‌را دريافته ايشان‌را گفت که هر مملکت که برخلافِ خود مُنقسِم شود ويران شود و هر خانه که بخلافِ خانه منقسِم باشد منهدم گردد (۱۸) پس اگر شيطان برخلافِ خود مُنقسِم شود سلطنتَش چگونه پايدار باشد زيرا که شما ميگوئيد من ديوان‌را به بِعلْزِبُول اخراج مينمايم (۱۹) و اگر من بيرون کنم ديوان‌را به بِعلْزِبُولْ پس ابناي شما بمَدَدِ که اخراج مينمايند و بجهتِ اين ايشان بشما انصاف خواهند نمود (۲۰) و اگر به انگشتِ خدا ديوان‌را اخراج ميکنم هرآينه ملکوتِ خدا بشما رسيده است * (۲۱) چون مردِ نيرومندي سلاح پوشيده خانهٔ خودرا پاس دارد اموالِ او بسلامت است (۲۲) چون مردي نيرومندتر از او آمده اورا زبون سازد همهٔ سلاحي‌را که برآن اعتماد داشت از او ميگيرد و اموالِ اورا قسمت نمايد (۲۳) آن کس که نيست با من برمن است و آن کس که جمع نميکند با من پراکنده مينمايد * (۲۴) چون روحِ پليد از شخص بيرون آيد بطلبِ استراحت از ميانِ اراضيءِ بي آب گذرد و چون نيابد گويد که بسوي خانهٔ خود که از آنجا بيرون شده ام باز خواهم گشت (۲۵) و آمده آنرا يابد که جاروب شده و آراسته است (۲۶) آنگاه رَوَد و هفت روحِ ديگر که از خود شريرتر اند با خود گرفته داخل ميشود و درآنجا مسکن مينمايد و اواخرِ آن شخص بدتر از اوائل ميشود * (۲۷) و هنگامي که او اين سخنان‌را تکلّم مينمود زني از آن گروه به آوازِ بلند وَيْرا گفت خوشا حالِ آن رحِم که تورا پرورد و آن پستانها که تو مکيدي (۲۸) و گفت بيشتر خوشا به احوالِ آنها که کلامِ خدارا شنيدند و آنرا نگاه دارند * (۲۹) چون مردم جمع ميشدند شروع بتکلّم فرمود که بد طبقه هستند اين طبقه چه طالب هستند آيتي‌را و هيچ آيتي به آنها داده نخواهد شد مگر آيتِ يُوناهْ [يعني يُونَسِ] پيغمبر (۳۰) زيرا چنانکه يُوناهْ بجهةِ نِينِوِيانْ آيت شد همان قسم فرزندِ انسان براي اين طبقه خواهد بود (۳۱) و خواهد برخاست مَلَکهٔ جنوب در محاکمه با مردمِ اين طبقه و حکم خواهد نمود بر آنها زيرا که از اقصاي زمين آمد که حکمتِ سُلَيْمانْ‌را بشنود و اينك بيشتر از سُلَيْمانْ در اينجا است (۳۲) و خواهند برخاست مردانِ نينويه در محاکمه با اين طبقه و بر آنها حکم خواهند کرد زيرا که ايشان توبه کردند از وعظِ يُوناهْ و اينك بيش از يُوناهْ در اينجا است * (۳۳) و هيچ کس نيست که افروزد چراغي‌را و در پنهاني نهد يا زيرِ پيمانه بلکه بر چراغدان نهد تا آنان که داخل شوند به بينند روشنيءِ آن‌را (۳۴) و چراغِ بدن چشم است ماداميکه چشمِت مصفّي است تماميءِ بدنِ تو پُر نور است وچون مکدّر باشد بدنِ تو نيز تاريك است (۳۵) پس با حذر باش مبادا آن نوري که در تُست ظلمت شود (۳۶) چنانچه اگر بدنِ تو تماماً روشن باشد و هيچ جزء تاريك ندارد همه‌اش منوّر

خواهد بود چون چراغي که به روشنيءِ خود تورا منوّر کند * (۳۷) و هنگامي که او تکلّم مينمود يکي از
فَرِيسِيانْ از وَيْ سؤال نمود که با وَيْ چاشت خورد پس در آمده بنشست (۳۸) و فَرِيسِي چون ديد که او
پيش از چاشت شُستشو نمي نمايد حيران شد (۳۹) خداوند وَيْرا گفت که شما فَرِيسِيانْ بيرونِ کاسه
و بشقاب‌را پاك مينمائيد و درونِ شما پُر از ظلم و شرارت است (۴۰) اي بي‌وقوفان آن کس که ساخت
بيرون‌را آيا او نساخت اندرون‌را (۴۱) ليکن از ما مَلَكِ خود بخيرات دهيد که اينك همه چيزها از براي شما
پاك گردد (۴۲) ليکن واي بر شما اي فَرِيسِيانْ که شما ده يك از پودينه و سداب و انواع سبزيهارا ميدهيد
و انصاف و محبّت خدارا ميگذاريد بايست که اينهارا بجا آريد و آنهارا نيز ترك ننمائيد (۴۳) واي برشما اي
فَرِيسِيانْ زيرا که دوست ميداريد شما بالا نشستنِ مجامع‌را و سلام نمودن در بازارها (۴۴) و واي بر
شما اي نويسنده‌گان و فَرِيسِيانِ رياکار زيرا که شما مانندِ قبرهاي پنهان هستيد که مردم برآنها ميروند و
ندانند * (۴۵) يکي از فقيهان تکلّم نموده وَيْرا گفت اي استاد از اين سخناني که تو ميگوئي مارا نيز سبّ
مينمائي (۴۶) گفت واي برشما نيز اي فقيهان زيرا که شما بارهاي گران‌را بر مردم مي‌نهيد و خود يك
انگشت از انگشتانِ خود بآن بارها نميگذاريد (۴۷) و واي برشما زيرا که خود ميسازيد قُبورِ پيغمبران‌را
و حال آنکه کُشتند آنهارا پدرانِ شما (۴۸) پس شهادت ميدهيد و راضي هستيد بکارهاى پدرانِ خود زيرا
که ايشان کُشتند آنهارا و شما قبرهاي ايشان‌را ميسازيد (۴۹) و از آنجاست که حکمتِ خدا فرموده
است که من پيغمبران و رسولان‌را بنزدِ ايشان خواهم فرستاد بعضي‌را خواهند کُشت وَ بعضي‌را زجر
خواهند نمود (۵۰) تا از اين طبقه باز خواست شود خونِ تماميءِ پيغمبران که از آفرينشِ جهان ريخته شده
است (۵۱) از خونِ هابيلْ تا خونِ زِکَرْيَاهْ که در ميانهء قربانگاه و خانه هلاك شد هرآئنه بشما ميگويم که
از همين طبقه باز خواست خواهد شد (۵۲) واي برشما اي فقيهان زيرا که گرفته ايد کليدِ معرفت‌را نه
خود درمي‌آئيد و درآينده‌گان‌را نيز باز ميگردانيد * (۵۳) هنگامي که او اين سخنان‌را بايشان ميگفت
نويسنده‌گان و فَرِيسِيانْ شروع نمودند باينکه دراو به ابرام آويخته اورا در بارهء مقدّمات بسياري متکلّم
گردانند (۵۴) و درکمين و جوياي اين مي‌بودند که چيزي از دهانش بچنگ آرند تا جاي شکايت
از او يابند *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر پنجاه و نه آيه)

(۱) در هنگامي که هزاران هزار خلق جمع آمده بودند بنوعي که يکديگررا پامال مينمودند بشاگردان آغازِ
تکلّم نموده که بيش از هرچيز از خميرِ فَرِيسِيانْ با حذر باشيد که اين ريا است (۲) زيرا که نيست چيزي
نِهُفته که آشکارا نخواهد گرديد و نه پنهاني که فاش نخواهد گشت (۳) بجهةِ آنکه هر آنچه در تاريکي گفته
ايد در روشني شنيده خواهد شد و هر آنچه در خلوت خانها درگوش گفته ايد در بامها منادا خواهد
بود * (۴) و بشما دوستانِ خود ميگويم که نترسيد از آناني که چون بدن‌را بقتل رسانند زياده بر آن کاري

با کس نتوانند کرد (۵) و شمارا نشان دهم که از چه کس بترسید از آن کس بترسید که بعد از کشتن قدرت آن دارد که در جهنّم اندازد آري ميگويم که از او بترسيد (۶) آيا نيست که پنج گنجشك بدو فلس فروخته ميشود و حال آنکه هيچ يك از آنها در نزد خدا فراموش نميشود (۷) و تا بموبهاي سر شما تمامي شمرده شده است پس نترسيد زيرا که از بسياري گنجشكان افضل ايد * (۸) و ميگويم شمارا که هر آن کس که تصديق کند مرا در حضور مردم فرزند انسان نيز تصديق کند ويرا در حضور فرشتگان خدا (۹) و آن کس که مرا انکار کرد نزد مردم انکار کرده خواهد شد در حضور فرشتگان خدا (۱۰) و هر آن کس که حرفي بخلاف فرزند انسان بزند آمرزيده خواهد شد امّا آن کس که نسبت بروح القدس ناسزا گويد آمرزيده نخواهد شد (۱۱) چون شمارا در آرند در مجامع و نزد ارباب حکم و اقتدار مينديشيد که بچه نوع يا بچه دليل ايشان‌را جواب دهيد يا تکلّم نمائيد (۱۲) زيرا که روح القدس همان لحظه خواهد آموخت شمارا که چه بايد گفت * (۱۳) و شخصي از ميانهٔ آن گروه گفت اي آستاد مقرّر فرما که برادر من ميراث‌را با من قسمت نمايد (۱۴) ويرا گفت اي مرد کيست که مرا قاضي يا قاسم بر شما تعيين نموده است (۱۵) و ايشان‌را فرمود که زنهار از طمع با حذر باشيد زيرا که حيات کسي بفراوانيء اموالش تعلّق ندارد * (۱۶) و از جهة آنها مثلي‌را ايراد کرده فرمود که مرد صاحب‌دولتي‌را زراعتش بسيار نيکو گرديد (۱۷) او با خود انديشيده گفت که چون کنم که جائي‌را که محصول خودرا در آن انبار نمايم ندارم (۱۸) و گفت که چنين خواهم نمود که انباران خودرا خراب نموده بزرگ‌تر سازم و همگيء حاصل و مال خودرا در آنجا انبار نمايم (۱۹) و با دل خود خواهم گفت که اي دل تو مال کثير براي سالهاي بسيار فراهم آوردهٔ حال آرام گرفته بخور و بياشام و خوش‌وقتي کن (۲۰) ليکن خدا ويرا گفت اي احمق در همين شب جان تورا از تو باز خواهند گرفت و آنچه اندوختهٔ کرا خواهد بود (۲۱) همچنين است آن کس که مي‌اندوزد خزانه براي خود و آنچه دولت است نزد خدا پيدا نمي‌نمايد * (۲۲) و شاگردان خويش‌را فرمود که هم از اين سبب است که شمارا ميگويم که بجهة نفس خود مينديشيد که چه خوريد و براي تن که چه پوشيد (۲۳) که جان بيش از خوراك است و تن بيش از پوشاك (۲۴) و بنگريد کلاغان‌را که نه تخم کارند و نه درو نمايند و نه مخزن و نه انبار است آنهارا و خدا رزق ميدهد آنهارا شما بچند مرتبه از مرغان افضل ايد (۲۵) کيست از شما که به انديشه تواند يك ذراع بر قامت خويش بيفزايد (۲۶) پس اگر چيزي باين حقارت‌را نتوانيد کرد چون است که در باقي چيزها تفکّر مينمائيد (۲۷) بنگريد سوسنهارا که چگونه ميرويند و حال آنکه نه تعب ميکشند و نه ميريسند و من بشما ميگويم که سليمان هم با مجموع بزرگيء خود مانند يکي از اينها نپوشيده شد (۲۸) پس اگر آن گياهي‌را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده ميشود خدا باين طور پوشاند پس چه قدر بيشتر شمارا اي کم اعتقادان * (۲۹) و شما در تفحّص مباشيد که چه خوريد و چه آشاميد و متحيّر مباشيد (۳۰) که خالق جهان تماميء اين چيزهارا ميجويند ليکن پدر شما ميداند که شما محتاج باين چيزها هستيد (۳۱) ليکن بجوئيد ملکوت خدارا که تماميء اين چيزها

نیز براي شما زیاده خواهد گشت (۳۲) مترسید اي گلّهء کوچك زیرا که خواهشِ پدرِ شما اینست که
ملکوت‌را بشما بدهد (۳۳) آنچه دارید فروخته بخیرات بدهید و کیسّهائي که کهنه نمي‌شوند و خزانهء
که زائل نمي‌شود در آسمان بجهةِ خود پیدا کنید آن جائی که نه دُزد نزدیك آید و نه بید خراب کند
(۳۴) زیرا که هرجا که خزانهء شماست دلِ شما نیز خواهد بود * (۳۵) پس بایست که بسته باشد
کمرهاي شما و افروخته باشد چراغهاي شما (۳۶) و خود باشید مانندِ آن کساني که انتظار ميکشند
آقاي خودرا که کَيْ از عروسي باز آید که چون آید و دَرْ زند دفعتاً دَررا گشایند (۳۷) خوشاحالِ آن
نوکران که چون آقا آید بیدار یابد آنهارا و من بشما میگویم که بدرستي که کمرِ خودرا بسته آنهارا خواهد
نشانید و نزدِشان آمده آنهارا خدمت خواهد نمود (۳۸) و اگر آید در پاسِ دویم یا در پاسِ سیوم و
چنین یابد پس خوشاحالِ آن نوکران (۳۹) و خود میدانید این‌را که چنانچه صاحبِ خانه دانستي که دُزد
درکدام ساعت آمدي هرآینه بیدار بوده نگذاشتي که خانهء اورا نقب زنند (۴۰) پس شما نیز مهیّا شوید
زیرا که درساعتي که گمان ندارید فرزندِ انسان خواهد آمد * (۴۱) پِطْرُسْ گفت اي آقا تو این مثل‌را
تنها بما میگوئي یا آنکه بهمه (۴۲) خداوند گفت کیست ناظرِ امینِ دانشمندي که آقاي او بر سائرِ
نوکرانَش مقرّرکرده که حصّهء نان آنهارا در وقت داده باشد (۴۳) و خوشاحالِ آن نوکري که چون مولاَیش
آید یابد که چنین میکند (۴۴) بشما میگویم بدرستي که اورا بر تماميء اموالِ خود مختار خواهد ساخت
(۴۵) وچنانچه آن نوکر با خود اندیشد که آقاي من درآمدن تأخیر مینماید و آغازِ زدنِ غلامان وکنیزان و
خوردن و آشامیدن و مست شدن نماید (۴۶) آقاي آن نوکر در روزي که منتظر نباشد و در ساعتي که نداند
خواهد آمد و اورا دو نیمه ساخته قسمتِ اورا با بي‌دینان مقرّر خواهد ساخت (۴۷) پس نوکري که خواهشِ
مولاي خودرا دانسته بر وفقِ خواهشِ آماده ننمود و بجا نیاورده باشد بسیار تازیانه خواهد خورد (۴۸) و
آن کس که ندانسته کرد اموري‌را که قابلِ تازیانه باشد قلیلي تازیانه خواهد خورد و هرکس که وَیْرا
بسیار داده اند از او بسیار خواهند طلبید و آن کس که بسیار باو سپرده اند زیاده مطالبه خواهند نمود *
(۴۹) و من آمده ام که آتش‌را بر زمین فرود آرم و چه بسیار میخواهم که حال افروخته شود (۵۰) و میباشد
براي من غسلي که باید بیابم آن‌را و چه بسیار در تنگي هستم که تا وقتِ آن بسَرْ آید (۵۱) آیا گمان
دارید که من آمده ام که صلح‌را بر زمین آرم نَيْ بلکه میگویم شمارا که مفارقت‌را (۵۲) زیرا که از این
وقت پنج نفر از یك خانه دو از سه و سه از دو مفارقت خواهند نمود (۵۳) و پدر از پسر و پسر از پدر و
مادر از دختر و دختر از مادر و مادرِ شوهر از عروس و عروس از مادرِ شوهرِ خود مفارقت خواهد نمود *
(۵۴) و هم بخلق گفت که چون ابري‌را مي‌بینید که میخیزد از مغرب فيْالفور گوئید باران آید و چنین شود
(۵۵) و چون بینید که بادِ جنوب مي‌وزد گوئید که گرم شود و میشود (۵۶) اي ریاکاران رويِ زمین و
آسمان‌را توانید یافت چگونه این زمان‌را نمي‌شناسید * (۵۷) و چرا از خود نیز انصاف بحقّ نمي‌نمائید
(۵۸) و هنگامي که با خصمِ خود نزدِ حاکم رَوِي در راه جهد کن که تورا عفو نماید که مبادا تورا بنزدِ

قاضي كشيده قاضي تورا بسرهنگ سپارد كه سرهنگ تورا در زندان اندازد (۵۹) ميگويم تورا كه از آنجا بيرون نخواهي آمد مگر آنكه فلسِ آخرينرا داده باشي *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و در آن هنگام تني چند حاضر بودند كه اورا خبر ميدادند از جليليانْ كه پيلاطُسْ خونِ ايشانرا با قربانيهاي ايشان آميخته بود (۲) و عيسى ايشانرا جواب داده فرمود كه آيا گمان داريد كه اين جليليانْ بيش از همهء جليليانِ ديگر گناهكار بودند كه چنين عذابيرا در يافتند (۳) من بشما ميگويم كه نَيْ ليكن اگر شما توبه نكنيد تمامي باين طور هلاك خواهيد شد (۴) و يا آن هجده نفر كه برج در سيلُوحا بر آنها فرود آمده آنهارا هلاك نمود گمان داريد كه بيش از همهء ساكنانِ اُورشَلِيمْ بدكار ميبودند (۵) من بشما ميگويم كه نَيْ ليكن اگر شما توبه نكنيد بهمين طور همه هلاك خواهيد شد * (۶) و اين مثلرا فرمود كه شخصيرا درختِ انجيري بود كه در تاكستانش غرس نموده بودند و آمده ثمرِ آنرا جُستجو كرده نمي يافت (۷) تاكنشانرا گفت كه حال سه سال است كه مي‌آيم و ثمرِ اين نهالِ انجيررا جُسته نمي يابم آنرا بُبر چرا بارِ اين زمين باشد (۸) در جواب گفت اي آقا امسالِ ديگر آنرا گذار كه اطرافِ آنرا بكنم و كُودْ اندازم (۹) آن هنگام اگر ثمر آورد هو آلْمطلوب و الّا آنرا بعداً ببُر * (۱۰) و در روزِ سبت در يكي از مجامع وعظ مي‌نمود (۱۱) و ناگاه زني بود كه از مدّتِ هجده سال روحِ مُضعف داشت و خم شده مطلقا نمي توانست كه راست نشيند (۱۲) عيسى اورا ملاحظه فرموده اورا خوانده گفت اي زن از ضعفِ خود بيرون آي (۱۳) و دستهاي خودرا براو نهاده دَفْعي راست شد و خدارا سپاس مي‌نمود * (۱۴) پس بزرگ مجمع بهم برآمده زيرا كه عيسى اورا در سَبْت شفا بخشيد و مردمرا گفت كه شش روز ميباشد كه در آنها بايد بكار پرداخت پس در آنها آئيد و شفا يابيد نه آنكه در روزِ سَبْت (۱۵) خداوند وَيْرا جواب فرمود كه اي مكّار آيا هيچ يك از شما در سَبْت گاو يا آلاغِ خودرا از آخور باز نمي نمايد كه بُرده آب دهد (۱۶) آيا اين شخصه كه دخترِ اِبْراهِيمْ است و شيطان اورا حال هجده سال است كه بند نموده است نبايست اورا در روزِ سَبْت از اين بند رها نمود (۱۷) و چون اين سخنانرا ميفرمود همگيءِ مخالفانِ او خجل گشتند و تماميءِ خلق بجهةِ كارهاي عظيمي كه از او صادر مي‌شد خوش‌وقت ميبودند * (۱۸) و فرمود كه ملكوتِ خدا چه چيزرا مانَد و من آنرا بچه چيز تشبيه نمايم (۱۹) دانهء خردلرا مانَد كه شخصي گرفته در كشتِ خود انداخت پس روئيد و درختِ بزرگ شد و پرندگانِ هوا در شاخهاي آن مسكن نمودند * (۲۰) و باز فرمود كه ملكوتِ خدارا بچه چيز تشبيه نمايم (۲۱) خميريرا مانَد كه زني گرفته در سه پيمانهء آرد پنهان نمايد تا هنگامي كه همه‌اش مخمّر شود * (۲۲) و شهر بشهر و ده بده ميگشت و وعظ مينمود و باُورشَلِيمْ توجّه مينمود * (۲۳) شخصي وَيْرا گفت اي آقا آيا قليلي ميباشند كه نجات مي‌يابند او در جواب ايشانرا فرمود (۲۴) جهد كنيد كه از دَرِ تنگ داخل

شوید زیرا که بشما میگویم که بسیاري بر داخل شدن طالب میباشند و نخواهند توانست (۲۵) و بعد از
آنکه صاحبِ خانه برخاسته دَرْرا بسته باشد هر قدر شما از بیرون زیاده دَرْرا بکوبید و آقا آقا نمائید که
از براي ما دَرْرا باز کن در جواب خواهد گفت که من شمارا نمي شناسم که از کجا میباشید (۲۶) و آنگاه
خواهید گفت که پیشِ روي تو خورده ایم و آشامیده ایم و تو در کوچهاي ما وعظ کردهٔ (۲۷) و او
خواهد گفت که من شمارا میگویم که شمارا نمي شناسم که از کجا میباشید دور شوید از من اي همهٔ
کنندهگانِ کارهاي ناصواب (۲۸) در آنجا که گریه و فشارِ دندان خواهد بود چون اِبْراهِیمْ و اِسْحَقْ و
یَعْقُوبْ و همهگيِ پیغمبران‌را بینید که درملکوتِ خدا میباشند و اینکه شمارا بیرون مینمایند (۲۹) و
از مشرق و مغرب و شمال و جنوب خواهند آمد و در ملکوتِ خدا خواهند نشست (۳۰) و هرآینه کساني
که در آخر هستند اوّل خواهند بود و کساني که اوّل هستند آخر خواهند بود * (۳۱) و در آن روز
فَرِیسِيِ چند آمده وَیْرا گفتند که از اینجا بیرون آمده برو زیرا که هِیرُودِیسْ میخواهد که تورا بقتل
رساند (۳۲) ایشان‌را فرمود که شما بروید و بآن روباه بگوئید که حال من دیوان‌را بیرون مینمایم
و امروز و فردا شفاهارا باتمام میرسانم و روزِ سیوم کامل میشوم (۳۳) و امّا بایست که من امروز و فردا و
پس‌فردا در راه باشم زیرا که ممکن نیست که هیچ پیغمبري بیرون از اُورشَلِیمْ کشته شود (۳۴) اي
اُورشَلِیمْ اُورشَلِیمْ که پیغمبران‌را بقتل میرساني و سنگسار مینمائي کساني‌را که بتو فرستاده شده اند
چند دفعه خواستم که فرزندانِ تورا جمع نمایم چنانچه مادهمرغ جوجهاي خودرا زیرِ پرهاي خود جمع کند
و شما نخواستید (۳۵) اینك خانهٔ شما ویران کرده گذاشته میشود از براي شما و میگویم شمارا که بدرستي
که مرا نخواهید دید تا آن روزي که گوئید میمون آن کس است که باسمِ خداوند مي آید *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) اتّفاقاً در خانهٔ یکي از بزرگانِ فَرِیسِیانْ در روزِ سَبْت بجهتِ تناولِ طعام داخل گردید و ایشان مراقبِ
او میبودند (۲) و شخصي نزدِ وَيْ بود که مستسقي میبود (۳) عیسیٰ فُقَها و فرِیسیانْ‌را مخاطب فرموده
گفت که آیا شفا بخشیدن در سَبْت روا است (۴) ایشان خاموش ماندند پس اورا گرفته شفا بخشیده رها
نمود (۵) و بایشان جواب داده فرمود که کیست از شما که اگر حمار یا گاوِ او در چاه افتد در روزِ
سَبْت فيِ ٱلْفور آنرا بر نخواهد کشید (۶) و آنها در این مقدّمات از جوابَش عاجز میبودند * (۷) و از
جهتِ مهمانان مثلي‌را ایراد فرمود چون ملاحظه فرمود که چگونه ایشان صدرِ مجلس‌را اختیار کردند پس
فرمود ایشان‌را (۸) که چون کسي تورا درِ زفافي بخواند در صدرِ مجلس منشین که مبادا شخصي معزّزتر از
تورا هم خوانده باشند (۹) آن کس که هر دورا خوانده است آمده بتو گوید که جاي‌را باین کس بده آن
وقت تو با نهایتِ خجالت پائین‌ترِرا اختیار کني (۱۰) بلکه چون بخوانند تورا رفته در جائي پائین‌تر
بنشین تا چون آن کس که تورا خوانده است آید بتو گوید اي دوست برتر نشین آنگاه تورا در میان

همنشینان عزّت خواهد بود (۱۱) زیرا که هر کس که خودرا عزیز میدارد ذلیل خواهد شد و هر که خودرا ذلیل میدارد عزیز خواهد شد * (۱۲) و بآن شخص که اورا خوانده بود فرمود که چون چاشت یا شامي مهیّا سازي دوستانِ خود یا برادران یا خویشان یا آشنایانِ دولتمندِ خودرا مَخوان مبادا که آنها نیز تورا بنوبت خوانده تورا عوض داده شود (۱۳) بلکه چون ضیافت نمائي فقیران و شلان و لنگان و کوران‌را بخوان (۱۴) و خوش خواهد بود حالِ تو زیرا که ایشان نمي توانند تورا عوض دهند پس در قیامتِ راستان تورا عوض داده خواهد شد * (۱۵) و شخصي از همنشینان که این سخن‌را شنید وَیرا گفت خوشا حالِ آن کس که نان‌را در ملکوتِ خدا خورده باشد (۱۶) او وَیرا گفت که شخصي ضیافتِ عظمي نموده بسیاري‌را خواند (۱۷) و در ساعتِ موعود ملازمِ خودرا فرستاده که طلبیده‌گان‌را بگوید که بیائید زیرا که حال همه چیز آماده است (۱۸) و همه باتّفاق شروع در عذرخواهي نمودند نخستین باو گفت که من قطعهٔ زمیني‌را خریده ام و ضروراست که رفته آنرا به بینم از تو خواهش مینمایم که مرا معذور داري (۱۹) دیگري گفت که من پنج جفتِ گاو خریده ام میروم که آنهارا آزمایش کنم از تو سؤال مینمایم که از من درگذري (۲۰) دیگري گفت که من زني گرفته ام از آن سبب نمي توانم آمد (۲۱) پس آن نوکر آمده مولاي خودرا از این نقلها خبر داد آنگاه صاحب خانه‌را خشم گرفته و نوکرِ خودرا گفت در میدانها و کوچهاي شهر بتعجیل برو و فقیران و شلان و لنگان و کوران‌را باینجا حاضر کن (۲۲) و ملازم گفت اي آقا اِنچنان که تو حکم فرمودي شد و هنوز مکان خالي است (۲۳) آقا ملازم‌را گفت براه و خیابانها برو و بابرام داخل بگردان تا که خانهٔ من پُر شود (۲۴) زیرا میگویم شمارا که هیچ کس از آن مردان که خوانده شده بودند شامِ مرا نخواهد چشید * (۲۵) و جمعِ کثیري همراهِ وَي میبودند روگردانیده بایشان فرمود (۲۶) که اگر کسي بنزدِ من آید که پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران و خواهران بلکه جانِ خودرا دشمن ندارد شاگردِ من نمي تواند شد (۲۷) و هر کس که صلیبِ خودرا بر ندارد و بعقبِ من نمي آید او نیز شاگردِ من نمي تواند بود (۲۸) کیست از شما که هرگاه خواهشِ آن نماید که برجي‌را بسازد اوّل ننشیند و مظنّهٔ خرجَش‌را ننماید که آیا براي اتمامَش کفایت دارد یا نه (۲۹) که مبادا بعد از آنکه بنیادَش‌را نهاده باشد بر اتمامَش قادر نباشد و آنان که بینند شروع در تمسخر نمایند (۳۰) و گویند که این شخص شروع در ساختن نمود که بر اتمامَش قادر نبود (۳۱) یا کدام سلطان رود که با سلطانِ دیگر در آویزد که نخستین نشسته تأمّل ننماید که آیا با ده هزار نفر میتواند بآن کس که با بیست‌هزار نفر مي‌اید مقابله نماید یا نه (۳۲) و اگر نه چون او هنوز دور است رسولي‌را فرستاده خواهش میکند چیزي‌را که مناسبِ صلح باشد (۳۳) و همچنین هر یك از شما که خودرا از همگيِ مالِ خود آزاد نسازد شاگردِ من نمي تواند بود * (۳۴) نمك خود خوب است و لیکن اگر بگندد بکدام چیز اصلاح خواهد شد (۳۵) نه از براي زمین و نه بجهةِ مزبله مصرف دارد بر دَرَش میریزند هر کس که گوشِ شنوا دارد بشنود *

(بابِ پانزدهم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) چون تماميء باج‌گیران و خطاکاران بنزدَش مي‌آمدند که کلامَش‌را استماع نمایند (۲) فَریسیانْ و
نویسندهگان غوغا مي‌نمودند و میگفتند که این شخص گناهکاران‌را مي‌پذیرد و با آنها میخورد (۳) و او از براي
ایشان این مثل‌را ایرادکرده فرمود * (۴) که کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکي‌از آنهارا
گم کند ان نَوَد و نُه‌را در صحرا ترك نکند و بعقبِ گم‌شده نرود تا وقتي که اورا بیابد (۵) پس یافته
بر شانهاي خود بخوشنوديْ گذارد (۶) و بخانه رسیده دوستان و همسایهگان‌را طلب نماید و گوید که با
من در خوش‌وقتي شریك باشید زیرا که من گوسفندِ گم‌شدهء خودرا یافتم (۷) و من شمارا میگویم که بهمین
طور آن خوشنودي که در آسمان براي یك خطاکارِ توبه‌کننده است بیش از آن است که براي نَوَد و نُه
از راستان که احتیاج بتوبه ندارند * (۸) و کدام زن است که ده درم داشته باشد اگر یك درم‌را گم کند
چراغ‌را نیفروزد و خانه‌را جاروب ننماید و بسعي تفحّص نکند تا وقتي که بیابد (۹) و چون یابد دوستان
و همسایهگان‌را فراهم آورده میگوید که با من در خورسندي شریك باشید زیرا که درمِ گم‌شدهء خودرا یافتم
(۱۰) و من بشما میگویم که همچنین است خوشي از براي فرشتهگانِ خدا براي یك گناهکارِ توبه‌کننده *
(۱۱) و گفت شخصي دو پسر داشت (۱۲) جوانتر از آنها پدررا گفت اي پدر رسدمالي که بمن افتد بده
پس مال‌را در میانهء آنها قسمت کرد (۱۳) بعد از ایّامِ چندي پسرِ کوچك اموالِ خودرا جمع نموده
بمملکتِ بعیدي سَفَر نموده و در آنجا بگذرانِ بي محابا اموالِ خودرا صرف نمود (۱۴) و چون همه‌را
خرج کرد گرانيء سخت از آن مُلك پیدا شد و او رو باحتیاج آورد (۱۵) پس رفته به یکي از اهلِ آن مُلك
خودرا بسته آن شخص اورا بکشتهاي خود میفرستاد که خوکان‌را چراند (۱۶) و آرزو داشت که زان سبوسهائي
که خوکان میخوردند شکمِ خودرا سیر نماید هیچ کس وَیْرا نمیداد (۱۷) و آخر با خود آمده گفت چند
مزدوريء پدرِ من نانِ فراوان دارند و من بگرسنهگي هلاك میشوم (۱۸) پس من برخاسته بنزدِ پدرِ خود
خواهم رفت و وَیْرا خواهم گفت که اي پدرِ من در آسمان و نزدِ تو گناهکارم (۱۹) و شایستهء آن نَيْ‌ام
که بعد از این فرزندِ تو خوانده شوم مرا چون یکي از مزدورانِ خود محسوب دار (۲۰) پس برخاسته
نزدِ پدرِ خود رفت و او هنوز دور بود که پدرَش اورا دیده ترحّم نموده و دویده وَیْرا در بغل گرفت و
اورا بوسید (۲۱) پسر وَیْرا گفت که اي پدرِ من در آسمان و نزدِ تو گناهکارم و شایستهء آن نیستم که بعد
از این فرزندِ تو خوانده شوم (۲۲) پدر ملازمانِ خودرا فرمود که بهترین خلعتي آورده اورا بپوشانید و
انگشترین در دستَش نمائید و پاهایَش نعلین‌را (۲۳) و گوسالهء پرواري‌را آورده ذبح نمائید که خورد
و شادي نمائیم (۲۴) زیرا که این پسرِ من مرده بود و زنده شده است و گم شده بود و یافت شده
است پس شروع بخوش‌وقتي نمودند (۲۵) و پسرِ بزرگین در کِشت‌زار میبود چون آمده بخانه نزدیك شد
صداي سازها و رقص‌را استماع نمود (۲۶) یکي از غلامان‌را پیش خوانده پرسیدَش که این چیست

(۲۷) وَيْرا گفت برادرت آمده است و پدرِ تو گوسالهء فربه‌را ذبح نموده است زيرا که اورا صحيح باز يافته
است (۲۸) و او خشم نموده نخواست که به اندرون در آيد پس پدرش بيرون شتافته از وَيْ در خواست
کرد (۲۹) و او پدررا جواب داده گفت که حال اين قدر سالهاست که بنده‌گيء تورا ميکنم و گاهي از
حکمِ تو تجاوز ننموده ام و تو گاهي بزغاله بمن نداده‌ء که با دوستانِ خود بشادي بگذرانم (۳۰) و چون
اين پسرِ تو که معاشِ تورا بر فاحشه‌گان صرف نموده است آمد گوسالهء فربه‌را برايش ذبح نمودي
(۳۱) وَيْرا گفت اي فرزند تو هميشه با مني و هرآنچه از آنِ من است زانِ تُست (۳۲) بايست شادماني
کرد و خوش‌وقت بود زيرا که برادرِ تو مرده بود و زيست و گم‌شده بود يافت شد *

(بابِ شانزدهم مشتمل برسي و يك آيه)

(۱) و ديگر شاگردانِ خويش‌را فرمود که شخصي بود توانگر و ناظري داشت که درحقّ او بنزدِ وَيْ شکايت
ميبُردند که اين اموالِ تورا پراکنده ميسازد (۲) پس اورا طلب نموده وَيْرا گفت چيست اين سخناني
که در بارهء تو مي‌شنوم محاسبهء نظارتِ خودرا باز ده که ممکن نيست که مِنْ بعد امرِ نظارت بتو تفويض
شود (۳) آن ناظر با خويش انديشيد که چه سازم چون مولاي من نظارت‌را از من گيرد نه کارِ
کندنِ گِل‌را توانم کرد و نه از خجالت سؤال نمودن‌را (۴) و بدرستي يافتم که چون کنم تا هنگامي که
از نظارت معزول شوم مرا در خانهاي خويش راه دهند * (۵) پس هر يك از وام‌دارانِ مولاي خويش‌را پيش
خوانده نخستين‌را پرسيد که بمولاي من چند بده‌کاري (۶) او گفت که صد پيمانه روغن گفتش حجّت
خودرا گرفته بنشين بزودي پنجاه مرقوم کن (۷) بعد از اين بديگري گفت تورا چند بايد داد گفت صد
پيمانه گندم با وَيْ گفت بگير سندِ خودرا و هشتاد نويس (۸) و آن جناب ناظرِ خائن‌را بسببِ کارِ عاقلانه‌اَش
ستوده فرمود که ابناي روزگار در طبقهء خويش داناتر اند از ابناي نور * (۹) و من شمارا گويم که از
دولتِ ناصوابِ خويش دوستان براي خويش مهيّا کنيد که تا چون ذليل شويد شمارا در اَمْکِنَهء جاوداني
جا دهند (۱۰) و آن کس که در شيء قليل معتمد است نيز در چيزِ کثير معتمد است و خائن در قليل
نيز در کثير خائن است (۱۱) چون شما دولتِ ناصواب‌را امين نبوديد کيست آن که دولتِ باصواب‌را بشما
سپارد (۱۲) و چون شما در مالِ ديگري امانت بجا نياورديد کيست که مال شمارا بشما گذارد (۱۳) و
نشايد که ملازمي دو مولي‌را خدمت کند زيرا که يا يکي‌را دشمن دارد و ديگري‌را دوست يا آنکه يکي‌را
مصاحب باشد و تحقيرِ ديگري نمايد پس نمي توانيد که هم خدا و هم مَمّونارا بنده‌گي نمود * (۱۴) و
فَرِيسِيانِي که زر دوست بودند تمامِ اين سخنان‌را شنيدند و اورا تمسخر مينمودند (۱۵) و ايشان‌را گفت
که آنان هستيد که در نزدِ خلق خودرا مصفّي مينمائيد ليکن از دلهاي شما خدا آگاه است که آنچه
نزدِ خلق مطلوب است آن نزدِ خدا مبغوض است (۱۶) و شريعت و پيغمبري بود تا يَحْيي‌را و الحال
بشارت داده ميشود بملکوتِ خدا و هرکس بسعي درآن در مي‌آيد (۱۷) و آسانتراست آسمان و زمين‌را

زائل شدن از جا تا آنكا نقطهٔ از شريعت زائل شود (۱۸) وَ هر كس كه طلاق دهد زني‌را كه زنِ اوست
و گيرد ديگري‌را زاني است و هر آن كس كه آن زنِ مطلّقه‌را گيرد نيز زاني است * (۱۹) و صاحب‌مكنتي بود
كه پيوسته سرخ و حرير پوشيدي و هر روز سرور و عيشِ متنعّمانه نمودي (۲۰) و مفلسي بود لَعاضَرْ نام
كه با بدنِ مقروح بر آستانَش افتاده بود (۲۱) و پيوسته نيازمند بود كه سير شود از لقمهائي كه از خوانِ
صاحبِ دولت مي‌افتاد و سگان آمده زبان بر زخمهاي او مي‌ماليدند (۲۲) و چنين شد كه آن فقيررا
مرگ در يافت و ملائكه اورا تا بپهلوي اِبْراهيمْ بُردند و آن غني نيز مُرد و بخاكَش سپردند (۲۳) و در
جهنّم چون بعقوبت گرفتار ميبود چشمهاي خودرا كشوده اِبْراهيمْ‌را از دور ديد و در پهلويَش لَعاضَرْرا
(۲۴) و خروش بر آورده گفت كه اي پدرِ من اِبْراهيمْ بر من رحم نما و بفرست لَعاضَرْرا كه سر انگشتِ خودرا
در آب نموده زبانَم‌را خنك گرداند زيرا كه در اين شعله معذّبم (۲۵) پس اِبْراهيمْ گفتَش كه اي فرزند
ياد آر از آنكه تو در ايّامِ حياتَت چيزهاي نيك‌را بخود تصرّف نمودي و چنين بود مر لَعاضَرْرا بلاها پس
اوست حال در تسلّي و تو در عذاب (۲۶) و علاوه بر اين همه ميانهٔ ما و شما درّهٔ عظيم است كه تا
كساني كه خواهند از اينجا عبور نموده بنزدِ شما آيند نتوانند و نه آن كساني كه آنجا هستند توانند بنزدِ
ما آيند (۲۷) گفت پس اي پدر از تو استدعا مينمايم كه تو اورا بخانهٔ پدرَم فرستي (۲۸) زيرا كه مرا پنج
برادر هست تا كه آنهارا آگاه سازد كه مبادا آنها نيز باين مكانِ عذاب در آيند (۲۹) اِبْراهيمْ اورا فرمود
كه مُوسيٰ و پيغمبران‌را دارند از آنها بشنوند (۳۰) گفت نَيْ اي پدرِ من اِبْراهيمْ بدرستي كه در صورتي
كه يكي از مرده‌گان بر ايشان در آيد تائب شوند (۳۱) باز فرمود در صورتي كه مُوسيٰ و پيغمبران‌را
نگروند چنانچه از مرده‌گان هم كسي برخيزد نخواهند مَيْل نمود *

(بابِ هفدهم مشتمل بر سي و هفت آيه)

(۱) و فرمود شاگردان‌را كه لابدّ است از آمدن چيزهاي نا ملايم و واي بر آن كس كه بوساطتَش بوجود آيد
(۲) و بهتر است اورا كه سنگِ آس بگردنِ او آويخته بدرياآش در اندازند از آنكه يكي از اين اطفال‌را به لغزش
در آرد (۳) از خود احتراز نما و چون برادرَت با تو خطا نمايد متنبّهاَش ساز و چون توبه نمايد به بخش اورا
(۴) و چنانچه در روزي هفت مرتبه نسبت بتو تقصير نموده و روزي هفت كرّت بسوي تو آمده گويد كه
توبه ميكنم هرآينه توراست آمرزيدنَش * (۵) و حواريان بخداوند عرض كردند كه زياده گردان ايمان مارا
(۶) خداوند فرموده چنانچه شما ايمان‌را بقدرِ دانهٔ خردلي ميداشتيد هرآينه هرگاه باين درختِ افراغ
مي‌گفتيد كَنده و در دريا نشانده شو اطاعت ميكرد * (۷) و از شما كيست كه داشته باشد غلامي كه
خويش نمايد يا بچراند و چون از كِشت باز آيد الآن گويدَش كه بيا بنشين (۸) و نگويدَش كه چيزي براي
آشامَم آماده كن و كمر در خدمتَم بسته تا آنكه بخورم و بيآشامم و بعد از آن تو خود بخور و بيآشام
(۹) آيا كه ممنون شود از غلام كه آنچه فرموده است بجا آرد مظنّه ندارم (۱۰) و همچنين است شمارا چون

آنكه مقرّر شده است كنيد بگوئيد كه ما بندهگانِ بي منفعت هستيم زيرا كه آنچه بر ما واجب بود كردنَش
همان‌را كرديم * (١١) و هنگامي كه در راهِ أورشَليمَ سَيْر مينمودند چنين شد كه از ميانهٔ شُومِرُونْ و جَلِيلْ
عبور نمود (١٢) و چون در قُريهٔ از قُراء در آمده ده نفرِ مبروص اورا استقبال نموده از دور ايستادند (١٣) و
ايشان صدارا بلند كرده گفتند كه اي عيسيٰ مخدوما بر ما ترحّم فرما (١٤) پس نظر انداخته فرمود كه رفته
خودرا بكاهنان نشان دهيد و بوقوع رسيد كه در هنگامِ رفتنِ ايشان پاك گرديدند (١٥) و يكي از آنها چون
ديد كه شفا يافت بآوازِ بلند خدارا حمد كنان برگشت (١٦) و اورا ثنا گويان در پيشِ پاهايَش بر رو افتاد
و آن كس شُومِرَونِيي بود (١٧) و عيسيٰ جواب داده فرمود كه آيا پاك نشدند ده تن پس كجايَند آن نُه تن
ديگر (١٨) آيا يافت نشدند كساني كه برگردند و حمد كنند خدارا جز آن غريب (١٩) پس اورا گفت كه
برخيز و رو كه ايمانَت تورا رهانيد * (٢٠) و چون فَرِيسِيانَش پرسيدند كه كَيْ در آيد ملكوتِ خدا ايشان‌را
جواب داده فرمود كه ملكوتِ خدا با نگاهباني نيآيد (٢١) و نخواهند گفت كه اينك اينجا و همانا آنجاست
زيرا كه ملكوتِ خدا شمارا در درون است * (٢٢) و فرمود شاگردان‌را كه ايّامي آيد كه آرزو كنيد كه
بينيد روزي از روزهاي فرزندِ انسان‌را و نشايد كه بينيد (٢٣) و بشما خواهند گفت كه اينك اينجا و اينك
آنجاست بيرون نرويد و نيفتيد در عقبِ او (٢٤) زيرا چون برق كه از طرفِ آسمان نمودار شده تا طرفِ
ديگر درخشان شود چنين خواهد بود فرزندِ انسان نيز در روزِ خود (٢٥) ليكن بايَدَش اوّل كه بسيار عذاب
كشيده و از اين طبقه خواري يابد (٢٦) و چنانچه در ايّامِ نُوحْ شد همان قِسم نيز در ايّامِ فرزندِ انسان
خواهد بود (٢٧) ميخوردند مي‌آشاميدند زن ميبرُدند شوهر ميكردند تا آن روزي كه نُوحْ بكشتي در آمد و
طوفان آمده همه‌را فرو گرفت (٢٨) و چنانچه در ايّام لُوطْ خوردند و آشاميدند و خريدند و فروختند و
نشاندند و ساختند (٢٩) در روزي كه لُوطْ از سِدُومْ در آمده آتش و گوگرد از آسمان باريدن گرفته تمامي‌را
در گرفت (٣٠) چنين خواهد بود در روزي كه فرزندِ انسان آشكارا شود (٣١) در آن روز كسي كه بر بام
باشد و اسبابَش در خانه براي گرفتنَش نزول نكند و آن كس كه در كِشت است نيز رجعت
ننمايد (٣٢) ياد آريد زنِ لُوطْرا (٣٣) و هر آن كس كه خواهد نگاه بدارد جانِ خودرا هلاكَش كند و آن
كس كه هلاك كند آن‌را حياتَش دهد (٣٤) و من شمارا ميگويم كه در آن شب دو نفر كه بر يك سرير باشند
يكي گرفته و ديگري گذاشته شود (٣٥) و خواهند بود دو زن كه آس نمايند كه يكي گرفته و ديگري گذاشته
خواهد شد (٣٦) و دو نفر در كِشت خواهند بود كه يكي زانها دستگير و ديگري رستگار خواهد شد
(٣٧) ايشان گفتندَش كجاست اي خداوند او فرمود كه هر جا كه مُردار افتاد كركس‌ها جمع گردند *

(بابِ هجدهم مشتمل بر چهل و سه آيه)

(١) و بر ايشان مثلي آورد باين مضمون كه سزاوار است كه هميشه دعا كنيد و كلال نيابيد (٢) و گفت كه
قاضي در شهري ميبود نه از خدا ترس و نه از مردم شرم ميكرد (٣) و بود بيوهٔ در آن شهر كه پيوسته

بنزدَش آمده میگفت که انتقام مرا از خصمِ من بگیر (۴) و مدّتي نخواست لیك بعد بخود اندیشید که هرچند
نه از خدا ترس و نه از خلق شرم دارم (۵) لیك چون این بیوه مرا پُرمصدّع است بدادَش رسم که از کثرتِ
آمدنَش مبادا دماغَم عاقبت پریشان شود (۶) خداوند فرمود که بشنوید آنچه آن قاضيءِ ناراست گفت
(۷) آیا نیست خدا که براي برگزیدهگان که شب و روز اورا خوانند انتقام کَشد هرچند درحقِّ ایشان
تأخیر کند (۸) و من شمارا میگویم که بزودي از براي آنها انتقام خواهد کَشید و آیا چنین است که چون
فرزندِ انسان آید ایمان‌را برزمین خواهد یافت * (۹) و برکساني که برخود اعتماد میداشتند که نیکوکاران
اند و دیگران‌را بحقارت مي‌نگرند این مثل‌را زد (۱۰) که بقصدِ نماز گذاردن دو نفر یکي فَرِیسي و دیگري
باج‌خواه بهیکل روان شدند (۱۱) و فَرِیسي ایستاده اینگونه درضمیرَش دعا مینمود که خدایا تورا حمد
میکنم که نیستم چون دیگران ظالم و ناراست و زناکار و یا چون این باج‌گیر (۱۲) و درهفتهءِ دو روز روزه
دارم و عشر از همهء مالِ خودرا ایثار میکنم (۱۳) و آن عشّار دور ایستاده نمیخواست که چشمان‌را هم بسوي
آسمان کند لیکن بر سینهءِ خود زده مي‌گفت خدایا برمن به بخش که گناهکارم (۱۴) و من شمارا میگویم که
این کس مصفّي بخانه رفت نسبت بدیگري زیرا که پست شود هر آن کس که خودرا بلند بیند و بلند شود
هر که خودرا پست بیند * (۱۵) و طفلِ چندي‌را نه پیشَش آوردند که مسّ نماید چون تلامیذَش آنهارا
دیدند ملامت نمودند (۱۶) امّا عیسيٰ آنهارا خوانده فرمود که گذارید اطفال‌را که بنزدَم آیند و مانع
نشوید زانرو که ملکوتِ خدا زانِ اینچنین کسان است (۱۷) و به تحقیق که بشما میگویم که هر که نه پذیرد
ملکوتِ خدارا چون طفل داخلِ آن نخواهد شد * (۱۸) و رئیسي پرسیدَش که اي استادِ نیکو چون سازم
که حیاتِ جاودان‌را دریابم (۱۹) عیسيٰ گفتَش چرا نیکو خواني مرا نیکو نیست جز یکي که او خدا است
(۲۰) و تو خود شناسي احکام‌را زنا مکن و قتل مکن و دُزدي مکن وگواهيءِ دروغ مده و پدر و مادرِ خودرا
محترم دار (۲۱) او دیگر گفت این همه‌را از جوانيءِ خود نگاه داشته ام (۲۲) عیسيٰ چون که این سخن‌را
شنیده باو گفت که یك چیز تورا باقي است هرآنچه داري بفروش و بمسکینان ده که در آسمان خواهد بود
براي توگنجي و بیا و مرا متابعت نما (۲۳) و چون این سخن‌را شنیده بسیار غمگین گشت زیرا که اموالِ
فراوان داشت * (۲۴) چون عیسيٰ اندوهناکَش ملاحظه نمود فرمود چه بسیار مشکل است کساني‌را که
صاحبانِ دولت اند درآمدن در ملکوتِ خدا (۲۵) زیرا آسانتر است شتررا که در چشمهء سوزن درآید
از اینکه صاحب‌دولتي در ملکوتِ خدا داخل شود (۲۶) وگفتندَش کساني که شنیدند پس چه کس تواند
که یابد نجات‌را (۲۷) فرمود که چیزهائي که نزدِ خلق محال است نزدِ خدا ممکن است * (۲۸) پطْرُس گفت
که اینك ما تماميءِ چیزهارا واگذاشته تورا پیروان ایم (۲۹) آنهارا فرمود که من شمارا مي‌گویم بدرستي
که نیست کسي که خانه یا والدین یا برادران یا زن یا فرزندان‌را بجهتِ ملکوتِ خدا واگذارد (۳۰) و
بچندین مرتبه زیاده‌تر از آن‌را نیابد دراین جهان و نیز در آن جهان حیاتِ جاویدرا * (۳۱) و آن دوازده
تن‌را برداشته ایشان‌را فرمود که اینك بسوي اُورشَلیمْ روان ایم و هر آنچه درکُتُبِ پیغمبران مرقوم شده

است بر فرزندِ انسان کامل میگردد (۳۲) زیرا که بقبائل سپرده شود و تمسخر و ظلم یابد و بر او آبِ دهن خواهند انداخت (۳۳) و اورا چوب زده خواهندش کُشت و روزِ سیوم برخاسته خواهد شد (۳۴) و آنها این سخنان‌را مطلق درك نکرده و این کلام بر ایشان مخفي ماند و آنچه میفرمود نیافتند * (۳۵) و در زماني که نزدیك به یریحو بود کوري بر سرِ راه نشسته سؤال مینمود (۳۶) دریافت که جمعي درگذار اند پرسید که چیست این (۳۷) گفتندش که عیسیء ناصري درگذار است (۳۸) بافغان گفت که اي عیسي ابنِ داؤد رحم کن بر من (۳۹) و آن کسان که در پیش میرفتند اورا منع کردند که خاموش باش لیك او بیش از پیش فریاد کرد که اي پسرِ داؤد رحم کن بر من (۴۰) عیسي توقّف نموده امر فرمود که اورا بنزدیکش آورند چون نزدیك شد پرسیدش (۴۱) تورا چیست خواهش که براي تو کنم عرض کرد که خداوندگارا خواهم که بینا شوم (۴۲) و عیسي فرمود که بینا شو که ایمانت تورا رستگار ساخت (۴۳) درحال بینا شده خدارا حمدگویان درعقبش درآمد و جمیعِ مردمش دیدند و خدارا ستایش کردند *

(بابِ نوزدهم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(۱) و چون داخل شد یریحورا عبوراً (۲) اینك بود مردي که به زَکّي نامیده شده بود و بود از بزرگانِ باج‌خواهان و صاحبِ دولت بود (۳) و خواهشمند بود که عیسي‌را دیده ببیند که او چگونه است و ازکثرتِ خلق مقدورش نبود زیرا که بود قصیرالقامت (۴) پس پیش دوید و بر درختِ افراغي برآمد تا نظاره‌اش نماید زیرا که او اراده داشت که از آن راه عبور نماید (۵) و چون عیسي بآن مکان رسید بالا نگریست و اورا دیده گفت اي زَکّي بشتاب و پائین آ که باید مرا که امروز درخانه‌ات بسر آرم (۶) پس بسرعت نزول نموده اورا بخرّمي پذیرفت (۷) پس چون همگي نگریستند آن مقدّمه‌را همهمه در آنها افتاده گفتند که با مردي گناه‌کار بر آمده خوش نشسته است (۸) و زَکّي بر پا ایستاده با خداوند عرض کرد که الحال خداوندا نصفِ مالِ خودرا بمساکین میدهم و چنانچه کسي‌را در مال مغبون کرده باشم چهار مقابله‌اش باز دهم (۹) عیسي باو فرمود که امروز رستگاري باین دودمان رسید زانروکه این نیز از اولادِ إبراهیم است (۱۰) که فرزندِ انسان آمده است که گم‌شدگان‌را طلب نموده رستگار نماید * (۱۱) و هنگامي که ایشان مي‌شنیدند این سخنان‌را بر آن افزوده مثلي آورد چونکه نزدیك باُورشَلیم بود و ایشان‌را گمان این بود که آلان ملکوتِ خدا آشکارا خواهد شد (۱۲) پس فرمود که * شخصِ شریفي بقصدِ مَرزِ دوري روان شد که تا مملکت براي خود تحصیل نموده عود نماید (۱۳) پس ده تن از بندگانِ خودرا خوانده و ده قنطار بآنها داد و آنهارا گفت که تا بازگشتنم معامله کنید (۱۴) و امّا مردمانِ شهرش براو عداوت داشتند و پس ازاو پیغام فرستاده گفتند که ما این کس‌را نخواهیم که برما امیر باشد (۱۵) و چون آن مملکت‌را یافته رجعت نمود و نه احضارِ غلامانِ خویش که زررا بآنها سپرده بود فرمان داد که دریابد هر یك چه نفع نموده است (۱۶) پس اوّل آمده گفت اي آقا یك قنطارِ تو ده قنطار نفع نموده است

(۱۷) پس اورا گفت مرحبا اي غلامِ نیکو ازآنجا که تو امین بودي این قلیل‌را پس تورا بر ده شهر امارت
است (۱۸) و دیگري آمده گفت اي آقا يك قنطارِ تو پيدا نموده است پنج قنطاررا (۱۹) باو نیز گفت که
تورا نیز بر پنج شهر امارت است (۲۰) دیگري آمده گفت اي آقا يك قنطارِ تو اینك موجود است آن‌را در
ملفوفي نگاه داشته ام (۲۱) زیرا که تو مردي بغایت تندمزاج و من از تو مخوف بودم بعلّتِ اینکه
آنچه خود نگذاشتهٔ برميداري و آنچه زرع نکردهٔ میدروي (۲۲) با وَيْ گفت که تورا بحرفِ خودَت
الزام دهم اي غلامِ نا شایسته تو چون دانستي که مردي تندمزاج ام که نگذاشته بر میدارم و نَکِشته
میدروم (۲۳) پس چون است که زرِ مرا بر تختِ صرّافي ننهادي که چون من آیم آن‌را با نفعش بگیرم
(۲۴) و گفت حاضران‌را که قنطاررا از او گرفته تسلیمِ آن دیگري که ده قنطار زانِ اوست نمائید (۲۵) پس
اورا گفتند اي آقا اینست صاحبِ ده قنطار (۲۶) و من شمارا میگویم که بهرکس که دارد داده خواهد
شد و آن کس که ندارد از او گرفته خواهد شد چیزي که دارد (۲۷) و آناني که از عداوت نمیخواستند که
من بر ایشان امارت نمایم در این جا حاضر نمائید و در برابرم بقتل رسانید (۲۸) و چون این‌را گفت
پیشتر بسوي اُورشَلیمْ روان شد * (۲۹) و چون بنزدیکيء بَیْتِ‌فاگي و بَیْتِ‌عَنیاهْ بنزدیکيء کوهِ مسمّی
بزیتون رسید دو تن از شاگردانِ خودرا فرستاد (۳۰) و فرمود بقریهٔ برابر درآئید و در درآمدن در آن کرّهٔ
خري مي‌یابید بسته که هیچ کس گاهي براو ننشسته است باز نموده آریدَش (۳۱) و اگرکسي شمارا پرسد
که چرا این‌را باز میکنید اورا باین قسم جواب دهید که خداوندگار بآن محتاج است * (۳۲) و ایشان که
فرستاده شدند رفته آنچنان یافتند که او بآنها فرموده بود (۳۳) و هنگامي که کرّه‌را باز مي‌کردند مالکانَش
ایشان‌را گفتند که چرا این‌را باز مي‌کنید (۳۴) گفتند که خداوندگار بآن احتیاج دارد (۳۵) پس آن‌را بنزدِ
عیسي آوردند و رختِ خودرا براو افکنده عیسي‌را برآن سوار نمودند (۳۶) و هنگامِ رفتنِ رختِ خودرا
در راهَش گسترانیدند (۳۷) چون نزدیك بدامنِ کوهِ زیتون رسید همه‌گيء جماعتِ شاگردانَش شروع نموده
بخوش‌وقتي خدارا حمد میکردند بآوازِ بلند بعلّتِ آن معجزه‌هائي که دیده بودند (۳۸) و میگفتند که
خجسته باد پادشاهي که باسمِ خداوند مي‌آید و آرام در آسمان و جلال در عالَمِ بالا (۳۹) و چندي از
فَرِیسیانْ از آن جمع گفتندَش که اي استاد شاگردانِ خودرا منع نما (۴۰) پس ایشان‌را جواب داده
گفت که من شمارا میگویم که اگر اینان خاموش باشند سنگها فریاد خواهند نمود * (۴۱) و چون نزدیك
رسید و شهررا دید برآن گریست (۴۲) و گفت تو بلي تو کاش آنچیزهاي که تورا موجبِ آرام بودند در این
روزهائي که مالکَش هستي مي‌شناختي و حال دیگراز چشمانِ تو نهان اند (۴۳) زیرا که مي‌آید ایّامي
بر تو که اعداي تو برگردِ تو احاطه نموده بخندق و تورا محصور خواهند ساخت و از همهٔ اطراف تو
بتنگي خواهند درآورد (۴۴) و تورا و فرزندانَت‌را در تو بر زمین خواهند انداخت و سنگي بر سنگي در تو قر
نخواهند داشت زیرا که نشناختي ایّامِ توجّهِ خودرا * (۴۵) و درهیکل درآمده به بیرون نمودنِ کساني
که در آن میفروختند و میخریدند آغاز فرمود (۴۶) و بآنها گفت که مرقوم شده است که خانهٔ من عبادت

خانه است شما آن‌را مغارهٔ دزدان نموده اید * (۴۷) و هر روز در هیکل تعلیم میداد و بزرگانِ کاهنان و نویسندهگان و پیشوایانِ مردم خواستند که هلاکش نمایند (۴۸) و ندانستند که چون کنند زیرا که همگیِ مردم به رشتهٔ استماع خودرا باو در آویخته بودند *

(بابِ بیستم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و در یك روزي از آن روزها اتّفاق افتاد که در زماني که او درونِ هیکل بود و مر خلق‌را تعلیم میداد و بشارت میفرمود رؤسایِ کَهَنه و نویسندهگان با بزرگان آمده (۲) بدین مضمون گفتندش که بگوي مارا که تو بچه اقتدار این‌را میکني و آن کیست که داده است این اقتداررا بتو (۳) او در جواب فرمود که من نیز از شما یك سخن مي‌پرسم بمن بگوئید (۴) که آیا غسلِ یَحْیي از آسمان و یا از خلق بود (۵) آنها با خود اندیشیدند که اگر گوئیم از آسمان بود خواهد گفت که چرا بویْ اعتقاد نداشتید (۶) و اگر گوئیم که از مردم بود همهٔ خلق مارا سنگسار کنند زیرا که یَحْیي‌را بي شبهه پیغمبر دانند (۷) پس جواب گفتند که ندانیمش که از کجا بود (۸) و عیسی ایشان‌را گفت که من بشما نیز نگویم که این کارهارا بچه اقتدار کنم * (۹) و شروع نموده این مثل‌را براي مردم آورد که شخصي تاکستاني‌را غرس نموده بدهقانانش سپرده خود مدتي مسافرت اختیار نمود (۱۰) و در موسم ملازمي‌را بنزدِ دهقانان فرستاد تا ثمرهٔ آن تاکستان‌را بویْ تسلیم نماید لیك دهقانانش زده تهي‌دست بازگردانیدند (۱۱) دیگر بار ملازمِ دیگررا فرستاد ایشان اورا نیز زده خفیفش نموده تهي‌دست پس فرستادند (۱۲) او نیز ثالثاً ملازمي‌را فرستاده ایشان اورا زخم زده بیرونش نمودند (۱۳) صاحبِ تاکستان گفت که چون کنم میفرستم فرزندِ محبوبِ خودرا که شاید چون بینندش خجل شوند (۱۴) چون دهقانان ویْرا دیده با خود تصوّر نموده گفتند که این وارث است بیائید که تا اورا بکُشیم و میراث از آنِ ما شود (۱۵) پس از تاکستانش بیرون بُرده بکُشتند حال مالكِ تاکستان با ایشان چه خواهد نمود (۱۶) او خود آید و آن دهقانانرا هلاك نموده تاکستان‌را بدیگران خواهد سپرد * آنها شنیده گفتند این خون مبادا (۱۷) او در آنها نگریسته فرمود چیست آنچه نوشته شده است که سنگي که معمارانش ردّ نموده اند سرِ زاویه واقع شده است (۱۸) هرکس که بر آن سنگ افتد خورد میشود و آن کس که بر او افتد نرم خواهد شد (۱۹) پس قصد نمودند کاهنانِ بزرگ و نویسندهگان که درهمان ساعت دستها بر او اندازند و از مردم ترسیدند زیرا که دانستند که قصدش از این مثل ایشان بود * (۲۰) پس فرصت جُسته فرستادند جواسیسِ چندرا که خودرا صالح مینمودند تا که سخني از ویْ بچنگ آرند که اورا باقتدار و قدرتِ حاکم سپارند (۲۱) پس ایشان پرسیدندش که اي استاد دانیم که تو آنچه گوئي و تعلیم دهي محضِ صواب است و نظر در ظاهر نمیکني بلکه راهِ خدارا براستي مینمائي (۲۲) آیا جائز است که ما قَیْصَرْرا جزیه دهیم یا نه (۲۳) و چون مکرِ ایشان‌را دانست گفت ایشان‌را چرا تجربه ام میکنید (۲۴) نشان دهید بمن دیناري‌را که نقش و سکّهٔ کرا دارد پس جواب داده گفتندش که قَیْصَرْرا

(۲۵) آنهارا گفت كه پس آنچه زانِ قَيْصَرْ است بَقْيَصَرْ وا گذاريد و آنچه از خداست بخدا (۲۶) و نتوانستند بسخنش در نزدِ مردم چنگ زنند پس از جوابش حيران مانده ساكت شدند * (۲۷) تني چند از صادُوقيانْ كه منكرِ قيامت اند پيش آمده پرسيدندش (۲۸) وگفتند اي استاد مُوسي براي ما نوشته است كه اگر برادرِ كسي بميرد كه زني داشته و در هنگامِ مردن بي فرزند باشد برادرش زنِ اورا گرفته نسلي بجهةِ برادرِ خود جاري سازد (۲۹) و بودند هفت برادر و نخستين زني را گرفته بي فرزند وفات يافت (۳۰) و دويمي آن زن را گرفته او نيز لاولد فوت شد (۳۱) سيومين اورا گرفته و همچنين آن هفت نفر نماند آنهارا فرزندي و مردند (۳۲) و درآخرِ همه آن زن نيز وفات يافت (۳۳) پس او در قيامت زنِ كدام يك از ايشان خواهد بود زيرا كه هر هفت اورا گرفتند * (۳۴) و عيسي ايشان را در جواب فرمود كه ابناي اين روزگاررا است نكاح نمودن و نكاح كرده شدن (۳۵) و امّا كساني را كه سزاوار است كه بدست آرند آنجهان را و قيامت را از مردهگان نه تزويج ميكنند و نه تزويج كرده ميشوند (۳۶) و نيز نميتوانند كه باز بميرند زيرا كه ايشان مَلَك را مانند و ايشان اند فرزندانِ خدا زيرا كه فرزندانِ قيامت هستند (۳۷) و باينكه مردهگان بر ميخيزند مُوسي نيز اشارت فرمود در حديثِ بوته چون گويد خداوندرا خداي اِبْراهِيمْ و خداي اِسْحَقْ و خداي يَعْقُوبْ (۳۸) خدا نيست زانِ مردهگان بل زانِ زندهگان است زيرا كه نسبت باو همه زنده اند (۳۹) پس بعضي از نويسندهگان جواب دادند كه اي استاد نيكوگفتي (۴۰) و بعد از آن جرأت ننمودند كه هيچ چيزرا از او سؤال نمايند * (۴۱) و آنهارا فرمود كه چه گونه گويند كه مسيح پسرِ داُوُدْ است (۴۲) و حال آنكه داُوُدْ خود ميگويد در كتابِ مزامير كه خداوند بخداوندِ من گفت بنشين بر دستِ راستِ من (۴۳) تا آنكه بنهم اعداي تورا در محلِّ اقدامِ تو (۴۴) داُوُدْ اورا خداوند گفت پس چگونه پسرِ اوست * (۴۵) هنگامي كه مردم تمامي ميشنيدند شاگردانش را گفت (۴۶) كه به پرهيزيد از نويسندهگاني كه خواهند خراميدن در رختِ بلند و دوست دارند سلام كردن را در بازارها و صدرِ مجالس را در مجامع و صدرِ سرايررا در ضيافات (۴۷) و خورند خانهاي بيوه زنان را و طول ميدهند نمازهارا بريا پس اينان اند كه مي يابند عذابِ عظيم را *

(بابِ بيست و يكم مشتمل بر سي و هشت آيه)

(۱) و نظر كرده ديد اغنيارا كه مي انداختند نذوراتِ خودرا در مخزن (۲) و ديد نيز بيوهء مفلسي را كه دو فلس در آن مي انداخت (۳) وگفت بدرستي كه راست گويم شمارا كه اين بيوهء مفلس بيش از همگي انداخت (۴) زيرا كه انداختند تماميء آنها در نذوراتِ خدا چيزيرا كه زائد ميداشتند و انداخت اين بيوه چيزيرا كه ناقص بود يعني تماميء معاشِ خودرا * (۵) و جمعي را كه ميگفتند از تزيينِ هيكل بسنگهاي نيكو و عطايا گفت (۶) مي بينيد اين چيزهارا و آيد زماني كه گذاشته نشود در آن سنگي بر سنگي مگر آنكه خراب شود (۷) پس ايشان اورا پرسيده گفتند كه استاد اين كَي خواهد

بود و چه نشان است در پیوستنِ اینها (۸) گفت آگاه باشید که فریفته نشوید زیرا که بسیاري باسم
من خواهند آمد که گویند من هستم و وقت قریب است پس نیفتید بعقبِ ایشان (۹) و چون شنوید
اخبارِ جنگها و هنگامه‌هارا مضطرب مشوید زیرا که بایست که اینها همه اوّلاً بجا آید لیکن
نوز وقت باتمام نرسیده است (۱۰) و در آن هنگام ایشان‌را گفت که بر خواهند خاست قومي بر قومي
و مملکتي بر مملکتي (۱۱) و در اماکن خواهد بود زلزلهاي عظیم و گرانیها و وباها و خواهد بود
توهّمات و نشانهاي عظیم از آسمان * (۱۲) و قبل از این همه مي‌اندازند دستهاي خودرا در شما و
معاقب نموده بسبب اسمِ من در مجامع و زندانها خواهند بُرد و نزدِ سلاطین و حکّام خواهند کشید
(۱۳) این همه شهادتي خواهد بود از براي شما (۱۴) پس در دلهاي خود عزم کنید که پیشتر اندیشه
از براي معذرتِ جوابِ آنها مکنید (۱۵) زیرا که میدهم شمارا زباني و عقلي که قادر نباشند تماميِ
مخاصمینِ شما که مخالفت یا مقاومت نمایند (۱۶) و بدرستي که تسلیم کنند شمارا والدین و برادران
و خویشان و دوستان و بکُشند بعضي از شمارا (۱۷) و بجهتِ اسمِ من همگيِ مردم با شما کینه خواهند
ورزید (۱۸) و موئي از سرِ شما گم نخواهد شد (۱۹) و شما خود نفوسِ خودرا بصبر نگاه دارید *
(۲۰) و چون یابید اُورشَلیمْرا که محصور شده است بخیامِ سپاه آنگاه در یابید که نزدیك است ویرانيِ
آن (۲۱) در آن هنگام کساني که در یهُودیّه هستند بگریزند بسوي کوهستان و کساني که داخلِ آن
هستند به بلوکات روند و کساني که هستند در بلوکات باندرونِ آن در نیآیند (۲۲) زیرا که آنروزها است
روزهاي انتقام و تکمیلِ هر آنچه نوشته شده است (۲۳) و واي بر آبستنها و شیردهنده‌گان در آن
ایّام زیرا که گرفتاريِ عظیم بر زمین خواهد بود و این طائفه‌را سخط (۲۴) و بدمِ شمشیر خواهند افتاد
و در همگيِ قبائل اسیر خواهند شد و پایمالِ طوائف خواهد بود اُورشَلیمْ تا زماني که زمانِ طوائف
تمام شود * (۲۵) و خواهد بود علامات در آفتاب و ماه و ستاره‌ها و بر زمین گرفتاريِ طوائف بتحیّر و
صداي دریا و امواج (۲۶) و خلق از وهم و انتظارِ آن قضایا که بر ربعِ مسکون مي‌آید بیجان خواهند
شد زیرا که خواهد شد توانائي‌هاي آسمان متزلزل (۲۷) و آن وقت خواهند دید فرزندِ انسان‌را که
بر ابر نشسته با قوّت و جلالِ عظیم مي‌آید (۲۸) و چون شروع باین چیزها میشود راست نشسته سرهاي
خودرا بالا نمائید زیرا که خلاصيِ شما نزدیك شده است * (۲۹) و بانها مثلي‌را آورد که درختِ انجیر و
سائرِ درختهارا ملاحظه نمائید (۳۰) که چون بمجرّد بینید که شکوفه‌را میریزند خود دریابید که الحال تابستان
نزدیك شده است (۳۱) همچنین شما نیز چون بینید که آنها واقع میشوند دریابید که ملکوتِ خدا
نزدیك شده است (۳۲) و من بشما راست میگویم که نخواهد گذشت این طبقه تا همگيِ اینها بوقوع
انجامد (۳۳) و آسمان و زمین خواهد گذشت و لیکن نخواهد گذشت سخنانِ من * (۳۴) و با حذر باشید
که مبادا دلهاي شما به پُرخوري و مَيْ‌پرستي و افکارِ معیشت گران گردد و ناگاه دریابد آنروز شمارا
(۳۵) زیرا که چون دام بر تماميِ نشینندهگان بر روي کلِّ زمین خواهد آمد (۳۶) پس بیدار بوده

دعا کنید در تمامیء اوقات تا آنکه شایسته باشید که توانید رستگار شد از تمامیء اینها که بوقوع
می‌انجامد و به ایستید پیشِ روی فرزندِ انسان * (٣٧) و روزها در هیکل تعلیم میفرمود و شب‌ها
ببیرون رفته در کوهِ مسمّیٰ بزیتون توقّف مینمود (٣٨) و تمامیء خلق برای شنیدنِ کلامَش در
هیکل پیشَش جمع میشدند *

(بابِ بیست و دویم مشتمل بر هفتاد و یك آیه)

(١) و چون نزدیك بود عیدِ فطیر که مسمّیٰ است بفصح (٢) کاهنانِ بزرگ و نویسنده‌گان در جستجو میبودند
که اورا بچه طریق مقتول نمایند زیرا که از خلق واهمه مینمودند (٣) و شیطان در یهوداه که ملقّب به
اِسکَریُوطی و یکی از دوازده نفر بود در آمده * (٤) پس آمده برؤسای کَهَنَه و سپاه گفتگو مینمود که
اورا چگونه بایشان سپارد (٥) و خوشنود بودند و با وَی عهد بستند که اورا زر خواهند داد (٦) و او راضی
شده در انتظارِ فرصت می‌بود که اورا بپنهانی از خلق بایشان سپارد * (٧) چون روزِ فطیر که در آن ذبحِ فصح
بایست نمودن آمد (٨) او پطرُس و یوحنّارا فرستاده گفت بروید و فصح‌را از برای ما آماده سازید که تناول
نمائیم (٩) آنها ویرا گفتند کجا میخواهی که آماده کنیم (١٠) ایشان‌را گفت چون بشهر در آئید کسی‌را برخورید
که سبوئی از آب میبرد اورا پیروی نمائید بخانهٔ که در آید (١١) و بگوئید صاحب خانه‌را که استاد ترا
میفرماید که کجاست مکانی که در آن با شاگردانِ خود فصح‌را خورده باشم (١٢) و او حجرهٔ وسیعِ مفروشی‌را
بشما خواهد نمود در آنجا آماده سازید (١٣) و ایشان رفته چنانکه بایشان فرموده بود یافتند و فصح‌را
مهیّا ساختند * (١٤) چون وقت رسید بنشست و دوازده حواری نیز با او (١٥) ایشان‌را فرمود که من بسیار
خواهشمند بودم که قبل از وفاتِ خود این فصح‌را با شما خورده باشم (١٦) که بشما میگویم که مِنْ‌بعد از این
نخواهم خورد تا اینکه در ملکوتِ خدا کامل گردد (١٧) و کاسه‌ءرا گرفته شکر بجا آورد و فرمود که بگیرید
این‌را و در میانِ خود قسمت نمائید (١٨) زیرا که من شمارا میگویم که نخواهم آشامید از میوهٔ رز تا وقتی
که بیآید ملکوتِ خدا * (١٩) و نانی‌را گرفته شکر نمود و شکسته بایشان داد و فرمود که این تنِ من
است که در راهِ شما داده میشود این‌را بیادِ من بجا آرید (٢٠) و کاسه‌را نیز بهمان طور بعد از خوردنِ شام
گرفته فرمود که این کاسه پیمانِ نَوی است که بسته میشود بخونِ من که ریخته میشود در راهِ شما * (٢١) و
الحال دستِ آن کس که مرا خیانت می‌نماید با من در میانِ سفره است (٢٢) و فرزندِ انسان برحسبِ تقدیر
میرود لیکن وای بر آن کس که اورا تسلیم می‌نماید (٢٣) پس آنها از همدیگر شروع بتفحّص می‌نمودند که
آیا کدام یك باشد که این عمل‌را نماید * (٢٤) و بود در میانِ ایشان نزاعی که آیا کدام یك از آنها بزرگتر
میباشد (٢٥) او ایشان‌را فرمود که سلاطینِ قبائل خداوندی بر ایشان مینمایند و خوانده میشوند ولیءِ نعمت
کسانی که در میانِ آنها صاحبِ اقتدار هستند (٢٦) لیکن مباشید شما اینچنین بلکه بزرگتر از شما چون
کوچکتر بوده باشد و پیشوا چون ملازم (٢٧) کیست بزرگتر آیا آن کس که نشسته است یا آن که خدمت

مینماید آیا نیست آن کس که نشسته است لیکن من در میانِ شما چون خادم هستم (۲۸) و شما آنان هستید
که صبر نموده اید در امتحانهاي من با من (۲۹) و من براي شما مهيّا مینمایم ملکوتي‌را چنانچه پدرم
براي من نموده است (۳۰) تا که شما بر خوانِ من بخورید و بیآشامید در ملکوتِ من و بنشینید بر تختها
و حکم نمائید بر دوازده سبطِ اِسْرائیلْ * (۳۱) پس خداوند فرمود که اي شِمْعُونْ شِمْعُونْ اینك شیطان میخواهد
که شمارا به بیزد چون گندم (۳۲) و امّا من خواسته ام براي تو که ناقص نشود ایمانِ تو و چون تو تائب
شدهٔ برادرانِ خودرا نیز استوار نما (۳۳) و او از برایش عرض کرد که اي خداوند من مستعد مي‌باشم که بوده
باشم با تو در زندان و در مرگ (۳۴) پس گفت اورا اي پِطْرُسْ میگویم تورا امروز بانگ نخواهد زد خروس
مگر آنکه پیش از آن تو سه بار انکار کرده باشي مرا که من اورا نمي شناسم (۳۵) و ایشان‌را فرمود که چون
فرستادم شمارا بي کیسهٔ و خورجین و نعلین آیا در هیچ چیز کم رسي یافتید گفتند که در هیچ چیز نیافتیم
(۳۶) و ایشان‌را فرمود که حال آن کس که کیسه با اوست بردارد و همچنین کسي که خورجین‌را دارد و کسي
که ندارد بفروشد جامهٔ خودرا و بخرد شمشیري (۳۷) و میگویم شمارا که آنچه نوشته شده است باید که در
من کامل گردد که شمرده میشود با بدکاران بجهةِ اینکه آنچه نوشته شده است در بارهٔ من کمالي دارد
(۳۸) پس ایشان گفتند اي خداوند اینك دو شمشیر در اینجا هست گفت ایشان‌را که بس است * (۳۹) و
بحَسَبِ عادت برآمده بسوي کوهِ زیتون روان شد و شاگردانش اورا متابعت نمودند (۴۰) چون رسید بآن
مکان شاگردان‌را فرمود دعا کنید تا آنکه در امتحان در نیآئید (۴۱) و او خود بمقدارِ سنگ‌پرتابي دور رفته
بزانو در آمده دعا کرد (۴۲) و گفت اي پدر اگر خواهي که این پیاله از من بگذرد بگذرد لیکن نه بخواهشِ
من بلکه بخواهشِ تو (۴۳) و فرشتهٔ از آسمان اورا نمودار شد تا قوّت دهد اورا (۴۴) و او در اضطراب افتاده
بسعيِ شدید دعا مینمود و عرقش چون قطره‌ها از خون بود که بر زمین میچکید (۴۵) و از دعا برخاسته بنزدِ
شاگردانش آمد یافت ایشان‌را که از حزنِ خواب رُبوده اند (۴۶) و ایشان‌را گفت چرا میخوابید برخیزید و
دعا نمائید تا آنکه داخل نشوید در تجربه * (۴۷) و هنوز تکلّم میفرمود که ناگاه گروهي که آن کس که به
یِهُوداهْ مسمّي بود و یکي از آن دوازده نفر بود ایشان‌را پیشوا شده بنزدِ عیسي آمد تا اورا ببوسد (۴۸) عیسي
وَیْرا فرمود اي یِهُوداهْ آیا تو ببوسهٔ خیانت میکني فرزندِ انسان‌را (۴۹) آنگاه مصاحبانش چون دیدند که
چه خواهد شد وَیْرا گفتند اي خداوند آیا بشمشیر بزنیم (۵۰) و یکي از آنها زد و گوشِ راستِ خادمِ کاهنِ
بزرگ‌را ببُرید (۵۱) عیسي جواب داده فرمود که همین بس است و گوشِ اورا مسّ نموده اورا درست نمود
(۵۲) و عیسي بآن کساني که بنزدِ وَيْ آمده بودند از کاهنانِ بزرگ و سردارانِ هیکل و مشائخ فرمود که آیا
چون براي دُزد بر من آمدید با شمشیرها و چوبدستها (۵۳) و من هر روز در هیکل با شما میبودم و شما
دست بر مَن دراز نکردید لیکن این ساعتِ شماست و قوّتِ ظلمت (۵۴) پس ایشان اورا گرفته
و بُرده بخانهٔ کاهنِ بزرگ رسانیدندش * و دورادور پِطْرُسْ بعقبش روان شد (۵۵) و ایشان آتشي در وسطِ
خانه افروخته با هم نشستند و پِطْرُسْ نیز با ایشان نشست (۵۶) کنیزکي اورا دیده که نزدیك آتش نشسته

است در رَوْيِ تيز نگريسته گفت كه اين نيز با وي بود (۵۷) و انكارِ او نموده گفت كه اي زن من اورا
نمي‌شناسم (۵۸) بعد از لمحهٔ شخصي ديگر اورا ديده گفت كه تو نيز از آنها هستي پِطْرُس گفت اي مرد
نيستم (۵۹) و چون تخميناً ساعتي گذشت ديگر بار شخصي مبالغه نموده كه اين كس بي شبهه با او بوده
است زيرا كه جَليلي است (۶۰) پِطْرُسْ گفت اي مرد نمي‌يابم كه تو چه ميگوئي و هنوز در تكلّم ميبود كه
في‌الفور خروس بانگ زد (۶۱) و خداوند گشته به پِطْرُسْ نگريست و او سخنِ خداوندرا كه باو فرموده
بود كه پيش از آنكه خروس بانگ زند تو مرا سه بار انكار خواهي نمود ياد آورد (۶۲) و پِطْرُسْ بيرون
آمده زار زار بگريست * (۶۳) و آناني كه عيسيٰ‌را نگاه ميداشتند اورا تازيانه زده تمسخر مينمودند
(۶۴) و رويَش‌را پوشانيده طپانچه بر رَوْيِ زدند و پرسيدندش وگفتند از راهِ نبوّت بگو كه كيست كه تورا
طپانچه زد (۶۵) و ديگر سخنانِ رزلِ بسيار باو گفتند * (۶۶) و چون روز ظاهر شد جمع شدند رؤساي قوم و
ابزرگانِ كَهَنه و نويسندگان و اورا در مجمعِ خود داخل نمودند (۶۷) پس گفتند كه چنانچه تو مسيح هستي
مارا اطّلاع ده ايشان‌را گفت اگر شمارا بگويم باور نخواهيد نمود (۶۸) و اگر سؤال نمايم جواب نخواهيد
داد و مرخّص نخواهيد نمود (۶۹) و بعد از اين زمان فرزندِ انسان بر دستِ راستِ قوّتِ خدا نشسته خواهد
بود (۷۰) همه گفتند پس تو پسرِ خدا هستي گفت ايشان‌را كه شما ميگوئيد كه من آنم (۷۱) پس ايشان گفتند
كه مارا چه احتياج بشهادت است زيرا كه خود از دهنِ او شنيديم *

(بابِ بيست و سيوم مشتمل بر پنجاه و شش آيه)

(۱) پس تماميءِ آن جماعت برخاسته اورا بنزدِ پِيلاطُسْ آوردند (۲) و آغازِ شكايت بر او نموده گفتند
كه يافتيم اين شخص‌را كه منحرف ميكند قوم‌را و از دادنِ جزيه بقَيْصَرْ منع ميكند و ميگويد كه
او خود مسيحِ پادشاه است (۳) پِيلاطُسْ از وَيْ سؤال نموده گفت كه تو پادشاهِ يهُودْ هستي او وَيْ‌را
جواب داده گفت كه تو ميگوئي (۴) و پِيلاطُسْ كاهنانِ بزرگ و جمعيّت‌را گفت كه من در اين شخص عيبي
نمي بينم (۵) و ايشان تأكيد نموده گفتند كه او از جَليلْ آغاز نموده در تمامِ يهُوديّه تا اينجا تعليم ميداد
و درميانِ مردم فتنه مي‌انگيزد (۶) و پِيلاطُسْ چون جَليلْ‌را شنيده پرسيد كه آيا اين شخص از جَليلْ است
(۷) و چون يافت كه از اعمالِ هِيرُودِيسْ است اورا بنزدِ هِيرُودِيس فرستاد زيرا كه او نيز در آن ايّام در
اُورشَليمْ بود * (۸) و چون هِيرُودِيسْ عيسيٰ‌را ديده بسيار خوش‌وقت شد زيرا كه مدّتها بود كه خواهانِ
ديدارَش بود بعلّتِ آنكه بسيار از او نقلها شنيده بود و اميدوار بود كه از او معجزهٔ ديده باشد (۹) پس
از او سؤالاتِ چند نمود و او مطلقا جوابَش نداد (۱۰) پس ايستادند رؤساي كَهَنَه و نويسندگان
و بشدّتِ تمام بر وَيْ شكايت مينمودند (۱۱) هِيرُودِيسْ با لشكرِ خود اورا استحقار و استهزا مينمود و كسوتِ
فاخري بَوَيْ پوشانيده اورا بنزدِ پِيلاطُسْ بازفرستاد (۱۲) و آن روز پِيلاطُسْ و هِيرُودِيسْ با هم آشتي
نمودند زيرا كه با هم از پيش در مقامِ عداوت بودند * (۱۳) و پِيلاطُسْ بزرگانِ كاهنان و رؤساي قوم‌را

خوانده (١٤) ایشان‌را گفت که این کس‌را که شما بنزد من آوردید که مردم‌را منحرف میسازد الحال پیش
روي شما من اورا امتحان نمودم هیچ عیبي از آنها که شما وي‌را بآن منسوب مینمائید در او نمي یابم
(١٥) بلکه نه هیرودیس نیز زیرا که من خود شمارا بنزدش فرستادم و الحال هیچ چیز که لائق
قتل باشد در وي بعمل نیاورده است (١٦) پس اورا تنبیه نموده رها خواهم نمود (١٧) چون بر او در آن
عید واجب بود که کسي‌را بجهة آنها آزاد نماید (١٨) همه به یك بار فریاد کرده گفتند که این‌را ببر و
برابّاس‌را بجهة ما آزاد ساز (١٩) و آن کسي بود که بسبب شورش و قتلي که در شهر واقع شده بود در
محبس گرفتار شده بود (٢٠) پس پیلاطس دیگر بار ایشان‌را مخاطب ساخت و خواهش داشت که عیسي‌را
آزاد کند (٢١) و آنها فریاد کرده گفتند که اورا صلیب کن صلیب کن (٢٢) باز سیوم مرتبه ایشان‌را گفت
که این کس چه بدي کرده است علّت قتل‌را از وي نیافته ام اورا تنبیه نموده رها خواهم نمود (٢٣) و
ایشان بآواز بلند مبالغهء بسیار نمودند و خواهش کردند که او صلیب شود و آواز ایشان و کاهنان بزرگ اورا
مغلوب نمود (٢٤) پس پیلاطس حکم نمود که مطلوب ایشان‌را بعمل آرند (٢٥) و براي ایشان شخصي‌را
که بعلّت هنگامه و قتل در زندان بود و اورا خواستند رها نمود و عیسي‌را بخواهش ایشان سپرد *
(٢٦) و چون اورا مي‌بردند شخصي شمعون نام قورِنیني که از خارج شهر مي‌آمد گرفتار کرده صلیب‌را بر
دوشش گذاشتند که از پس عیسي ببرد (٢٧) و گروهي بسیار از مردم و از زنائي که بجهة او سینه‌زنان
و گریه‌کنان بودند در عقب او روان شدند (٢٨) عیسي بسوي ایشان برگشته گفت اي دختران اورشلیم
بر من مگرئید بلکه بر خود و فرزندان خود بگرئید (٢٩) زیرا اینك مي‌آید ایّامي که در آن خواهند گفت
که خوشحال عقیمها و رحمهائي که نزادند و پستانهائي که شیر ندادند (٣٠) و آنگاه شروع تکلّم
بکوه‌ها خواهند کرد که بر ما بیفتید و بتلّها که مارا پنهان نمائید (٣١) زیرا که چون کرده میشود این
اعمال با چوب تر با چوب خشك چه خواهد شد * (٣٢) و دو نفر دیگر که بدکار بودند آوردند که با او
کشته شوند (٣٣) و چون بجائي که آن‌را کاسهء سر میگویند رسیدند اورا در آنجا صلیب نمودند و بدکاران‌را
نیز یك از راست و یك از چپ (٣٤) و عیسي گفت که اي پدر اینهارا بیآمرز زیرا که نمیدانند که
چه کار مي‌کنند و آنها رختهاي اورا قسمت کرده قرعه زدند (٣٥) و مردم نگران ایستاده بودند و بزرگان
بتمسخر بآنها گفتند که دیگران‌را نجات داد خودرا نجات دهد اگر این است مسیح برگزیدهء خدا (٣٦) و
سپاهیان نیز اورا استهزا مي نمودند که پیش او آمده سرکه گذاشتند (٣٧) و گفتند که اگر تو پادشاه
یهود هستي خودرا نجات ده (٣٨) و نامهء بر او نوشته بود بخطّ یوناني و رومي و عبري که این پادشاه
یهود است * (٣٩) و یکي از آن بدکاران که بصلیب آویخته شده بود اورا منکرانه گفت که اگر توئي
مسیح خودرا و مارا نجات بده (٤٠) و دیگري اورا نهیب داده در جواب گفت آیا تو از خدا نمي ترسي
زیرا که تو در همان عذاب گرفتاري (٤١) و ما بحقّ زیرا که مکافات اعمال خودرا مي‌یابیم و این کس
هیچ عمل نا شایسته نکرده است (٤٢) و به عیسي گفت اي خداوند مرا یاد آر چون بملکوت خود رسي

(۴۳) عيسيٰ وَيْ‌را گفت كه من ترا راست مُيگويم كه تو امروز در فردوس با من خواهي بود * (۴۴) و
قريب بساعتِ ششم بود كه همهء مرزوبوم‌را ظلمتي فرو گرفت و تا بساعتِ نهم باقي بود (۴۵) و آفتاب
تاريك شد و پردهء هيكل از ميان شكافت (۴۶) و عيسيٰ بآوازِ بلند فرياد نموده گفت اي پدر من
روحِ خودرا بدستهاي تو ميسپارم و اين‌را گفته وفات نمود * (۴۷) و يوزباشي اين واقعه‌را ديده خدارا
تمجيد نمود و گفت بدرستي كه اين شخص بر راستي بود (۴۸) و همگيء طوائف كه بجهةِ اين تماشا حاضر
بودند چون اين واقعات‌را ملاحظه نمودند سينه زنان برگشتند (۴۹) و همگيء آشنايانِ او و زناني كه
از جَليلْ اورا پيروي نموده بودند از دور ايستاده اين واقعات‌را ملاحظه نمودند * (۵۰) و ناگاه مردِ
مشيرِ يُوسُف‌نام كه راست و نيكوكار بود (۵۱) و در مشورت و عملِ آنها شريك نبود و خود نيز منتظرِ
ملكوتِ خدا ميبود از اَرِمَتِّيه كه شهري است از شهرهاي يهودْ (۵۲) او نزدِ پيلاطُس آمده بدنِ عيسيٰ‌را
خواهش نمود (۵۳) و آن‌را پائين آورده در پارچهء كتان پيچيده در مقبرهء كه از سنگ كنده شده بود
جائي كه هيچ كس گذارده نشده بود اورا گذاشت (۵۴) و آنروز روزِ تهيه و ابتداي سَبْت بود * (۵۵) و
آن زناني كه از جَليلْ با وَيْ آمده بودند نزديك آمده در قبر مي‌نگريستند كه چه سان تنش‌را گذاردند
(۵۶) و برگشته بويهاي خوش و عطرها آماده ساخته و در روزِ سبت بحَسَبِ حكم آرام گرفتند *

(بابِ بيست و چهارم مشتمل بر پنجاه و سه آيه)

(۱) و در روزِ يكشنبه صبحِ بسيار زودي آن عطرهائي‌را كه مهيّا ساخته بودند برداشته بسرِ قبر آمدند و با
آنها تني چند نيز بودند (۲) و يافتند كه سنگ از سرِ قبر غلطيده شده است (۳) چون باندرون رفتند
تنِ خداوند عيسيٰ‌را نيافتند (۴) از اين واقعه در حيرت ميبودند كه ناگاه دو مرد با لباسهاي درخشان
بر ايشان پديد آمدند (۵) چون كه ايشان ترسان شده سرهارا بزير انداختند ايشان‌را گفتند چرا شما
زنده‌را در مردگان ميجوئيد (۶) در اينجا نيست بلكه برخاسته است ياد آريد كه چه گفت شمارا
هنگامي كه هنوز در جَليلْ بود (۷) كه فرزندِ انسان بايد كه بدستهاي مردمِ گناهكار تسليم كرده شود و
صليب شود و در روزِ سيوم برخيزد * (۸) و سخنش‌را ياد آوردند (۹) و از سرِ قبر برگشته بالتّمام اين
واقعات‌را بآن يازده نفر و باقيء مردم خبر دادند (۱۰) و مَرْيَمِ مَگْدَلِيَّه و يُوحَنَّه و مَرْيَمِ مادرِ يَعْقُوبْ و زنانِ
ديگر كه همراه بودند ايشان بودند كه حواريان‌را باين واقعه خبر دادند (۱۱) و سخن ايشان نزدِ آنها مانندِ
افسانه آمده ايشان‌را تكذيب نمودند (۱۲) پِطْرُس برخاسته بر سرِ قبر دويد و خم شده كفن‌را ديد كه
گذاشته شده است بتنهائي و در نفسِ خود از آن واقعه تعجّب نموده برگشت * (۱۳) و اينك در آن
روز دو نفر از ايشان بسوي قريهء كه شصت تيرپرتاب از اُورشَليمْ دور بود و اسمش إمّاُوس بود ميرفتند
(۱۴) و آنها دربارهء همهء اين واقعات با يكديگر گفتگو مينمودند (۱۵) و در آن وقت كه گفتگو و جستجو
مينمودند عيسيٰ خود پيش آمده با ايشان روان شد (۱۶) امّا چشمهاي ايشان پوشيده شده بود كه

اورا نشناختند (۱۷) ایشان‌را گفت که این چه سخن است که در راه با یکدیگر میگوئید و مکدّر هستید (۱۸) و یکي که کِلیُوپاسْ نام داشت وي‌را در جواب گفت که آیا تو در اُورشَلِیمْ خوش‌نشین هستي وبس و آنچه در این اوان در میانِ آن واقع شد ندانسته‌ (۱۹) ایشان‌را گفت که چه واقعه وَيْ‌را گفتند که نقلِ عیسيء ناصِري است که پیغمبر بود و پیشِ خدا و همگيء خلق در فعل و قول قادر بود (۲۰) و کاهنانِ بزرگ و رؤساي ما چگونه اورا بقضاي مرگ سپردند و صلیبَش نمودند (۲۱) و ما امیدوار بودیم که همین باشد که إِسْرائِیلْ‌را فدیه خواهد بود و علاوه بر این واقعات که حال سه روز است که این واقع شده است (۲۲) زني چند از طائفهء ما مارا حیران نموده اند که صبحي بر سرِ قبر رفته اند (۲۳) و تنَش‌را نیافتند آمده میگفتند که فرشتهء چندرا رؤیت نموده اند که گفته بودند که او زنده است (۲۴) و بعضي از رُفَقاي ما بر سرِ قبر آمده آنچنان که زنان گفته بودند ملاحظه نمودند و اورا نیافتند (۲۵) و او ایشان‌را گفت که اي نافهمان و در باور کردنِ همهء آنچه پیغمبران گفته اند سُسْت‌اعتقادان (۲۶) آیا نبایست که مسیح این چیزهارا کشیده بجلالِ خود برسد (۲۷) پس نقلِ خودرا از همگيء کتابها از مُوسيٰ آغاز نموده و سائرِ پیغمبران براي ایشان تفسیر نمود (۲۸) چون نزدیك شدند بقریهء که بسوي آن میرفتند او اراده نمود که پیشتر رود (۲۹) ایشان چنگ در او زده گفتند که باما باش زیرا که نزدیك بشام است و آفتاب در زوال است پس داخل شد که با ایشان باشد (۳۰) و چون با ایشان نشسته بود نانيرا برداشته و شکر بجا آورده وشکسته به ایشان داد (۳۱) که چشمهاي ایشان کُشاده شد و اورا شناختند و او از ایشان ناپدید گشت (۳۲) و با یکدیگر میگفتند که آیا جانِ ما مشتعل نبود در هنگامي که در راه با ما تکلّم مینمود و کتابهارا بجهةِ ما تفسیر مینمود * (۳۳) و در همان ساعت برخاسته به اُورشَلِیمْ مراجعت نمودند و آن یازده نفر و رُفَقاي ایشان‌را یافتند که باهم جمع شده اند (۳۴) و میگفتند که خداوند فيالحقیقت برخاسته است و بر شِمْعُونْ نمودار شده است (۳۵) پس بایشان نقلِ راهِ سفررا نمودند که چه سان دروقتِ شکستنِ نان بایشان نمودار شد * (۳۶) و ایشان در این گفتگو بودند که عیسيٰ خود در میانِ ایشان ایستاده ایشان‌را گفت سلام بر شما باد (۳۷) و ایشان حیران و مخوف شده مي‌پنداشتند که روح‌را رؤیت مینمایند (۳۸) و آنهارا فرمود که چرا شما مضطرب میباشید و چرا در دلهاي خود شبههرا راه میدهید (۳۹) دستها و پایهاي مرا ملاحظه نمائید که من خود هستم و مرا لمس نمائید و به بینید زیرا که روح جسم و استخوان ندارد آنچنانکه ملاحظه میکنید که در من است (۴۰) و این‌را گفته دستها و پایهارا بایشان نمود (۴۱) و چون هنوز از خوش‌وقتي در شبهه و حیران بودند ایشان‌را فرمود که آیا چیز خوراکي در اینجا دارید (۴۲) ایشان قدري از ماهيء بریان و از شانِ عسل بَوْيْ دادند (۴۳) و او گرفته پیشِ روي ایشان تناول نمود * (۴۴) و بایشان فرمود که این همان مقدّمات است که شمارا میگفتم در وقتي که هنوز با شما بودم که هرآنچه درآئینِ مُوسيٰ و رسائلِ پیغمبران و مزامیر در بارهء من نوشته شده است باید کامل گردد (۴۵) آنگاه فهمِ آنهارا وسعت داده که کتابهارا توانند فهمید

(۴۶) و ايشان‌را گفت كه باين طور نوشته شده است و باين قسم لازم بود كه مسيح كشته شود و در
روزِ سيوم از ميانِ اموات برخيزد (۴۷) و بايد از أورشليمْ آغاز شده ندا بتوبه و آمرزشِ گناهان در همهء
قبائل باسمش كرده شود (۴۸) و شما شاهدانِ اين چيزها هستيد (۴۹) و اينك من وعدهء پدر خودرا
بشما ميفرستم و شما در شهرِ أورشليمْ توقّف نمائيد تا وقتي كه از عالَمِ بالا بقوّت ملبّس شويد * (۵۰) پس
ايشان‌را بيرون آورد تا بيْت‌عَنياهْ و دستهاي خودرا بلند كرده آنهارا بركت ميداد (۵۱) و او هنوز
ايشان‌را بركت ميداد كه از ايشان جدا گشته بسوي آسمان بلند شد (۵۲) و آنها اورا سجده
نموده با فرحِ بسيار بسوي أورشليمْ برگشتند (۵۳) و پيوسته در هيكل مانده خدارا حمد و سپاس
مينمودند * آمين *

كتابِ انجيلِ يوحنّا

مشتمل بر بيست و يك باب

(بابِ اوّل مشتمل بر پنجاه و يك آيه)

(۱) بود درابتدا كلمه و آن كلمه نزدِ خدا بود و آن كلمه خدا بود (۲) و همان درابتدا نزدِ خدا بود
(۳) و هرچيز بوساطتِ او موجود شد و بغير از او هيچ چيز از چيزهائي كه موجود شده است وجود نيافت
(۴) دراو حيات بود و آن حيات روشنائيء انسان بود (۵) و آن روشنائي در تاريكي مي‌درخشيد و تاريكي
درنمي‌يافتش * (۶) شخصي بود كه از جانبِ خدا فرستاده شده كه اسمش يحيي بود (۷) و او براي
شهادت آمد تا آنكه شهادت بر آن نور دهد تا آنكه همه بوساطتِ او ايمان آورند (۸) و او خود
روشنائي نبود بلكه آمده بود كه برآن روشنائي شهادت بدهد * (۹) و روشنائيء حقيقي آن است كه هر
كس‌را كه بجهان در مي‌آيد منوّر ميگرداند (۱۰) و اين درجهان بود و جهان بوساطتِ او پديد گشت و
جهانَش نمي‌شناخت (۱۱) و بسوي خاصانِ خويش آمد و ايشان نپذيرفتندَش (۱۲) و چندي كه
پذيرفتندَش ايشان‌را رتبه داد كه فرزندانِ خدا بشوند و ايشان بودند كه باسمَش ايمان آوردند (۱۳) و
تولّدِ ايشان از اخلاط و از خواهشِ جسماني و خواهشِ نفساني نبود بلكه مجرّد از خدا بود (۱۴) و آن
كلمه مجسّم شده درميانِ ما قرارگرفت و تجلّيء اورا ما ديديم و آن تجلّي بود كه شايستهء يگانهء پدر بود و
پُر از مهرباني و راستي بود * (۱۵) و يحيي درحقِّ او گواهي داد و بآوازِ بلند گفت كه اين همان كس
است كه ذكرش‌را كردم كه پس از من مي‌آيد و پيش از من است زيرا كه پيش از من بود (۱۶) و از

تمامیت او نعمتهاي پي در پي بمجموع ما رسید (۱۷) زیرا که هرچند بوساطت موسی آئین قرار داد
شده بود و لیکن نعمت و راستي بوساطت عیسیء مسیح رسید (۱۸) و خدارا هیچ کس گاهي ندید اما
فرزند یگانه که در آغوش پدر بود اورا نمودار کرد * (۱۹) و گواهيء یحیی این است که چون یهود
کاهنان و لویانرا از اورشلیم فرستادند تا از او پرسند که تو کیستي (۲۰) اقرار کرد و انکار نکرد بلکه
فاش کرد که من مسیح نیستم (۲۱) پس پرسیدند از او که چگونه است آیا تو ایلیاه هستي گفت نیستم گفتند
آیا تو آن پیغمبر هستي بپاسخ گفت نه (۲۲) پس گفتند باو که تو کیستي که به آنان که مارا فرستادند
جواب بدهیم و تو در حق خود چه میگوئي (۲۳) گفت من آواز آن کس هستم که در بیابان فریاد میکند
که راه خداوندرا درست کنید چنانچه اشعیاه پیغمبر گفته است (۲۴) و آنکساني که فرستاده شده
بودند از فریسیان بودند (۲۵) پرسیدند از او و گفتند که هرگاه تو مسیح نیستي و ایلیاه و آن پیغمبر
نیستي پس چرا غسل میدهي (۲۶) یحیی بایشان درجواب گفت که من بآب غسل میدهم اما شخصي در
میان شما ایستاده است که شما اورا نمي‌شناسید (۲۷) همان است که پس از من مي‌آید و پیش از من
است و من شایستهء آن نیستم که دوال نعلینشرا بازکنم (۲۸) این گذارش در بیت‌عبراه در آن طرف رود
اردن در جائي که یحیی غسل میداد واقع شد * (۲۹) روز دیگر یحیی دید عیسی‌را که بطرف خود
مي‌آمد گفت اینك برهء خدا که گناه خلق جهان‌را رفع میکند (۳۰) این است آن که در حق او گفتم که
شخصي پس از من مي‌آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است (۳۱) و من خود اورا
نشناختم لیکن بجهت آنکه او بر اسرائیل ظاهر گردد آمده ام و بآب غسل میدهم (۳۲) و یحیی شهادت
داد که من روح‌را دیدم که از آسمان پائین مي‌آمد مانند کبوتر و بر او مي‌نشست (۳۳) و من اورا
نشناخته بودم لیکن آن کس که مرا فرستاده است که بآب غسل دهم مرا گفت که هر کس‌را که به بیني
که روح بر او نازل میشود و بر او مي نشیند همان کس است که بروح‌القدس غسل میدهد (۳۴) و من
همان‌را دیدم و شهادت دادم که این است پسر خدا * (۳۵) روز دیگر باز یحیی و دو نفر از شاگردانش
ایستادند (۳۶) و عیسی‌را که میخرامید نگاه کرده گفت اینك برهء خدا (۳۷) و آن دو شاگرد سخن اورا
مي‌شنیدند و در دنبال عیسی افتادند * (۳۸) عیسی برگردیده ایشانرا دید که بعقبش مي‌آیند آنهارا گفت
که چه اراده دارید شما آنها گفتند ربّي که ترجمه‌اش آن است که اي استاد کجا میباشي (۳۹) بایشان
گفت بیائید و به بینید و ایشان آمدند و دیدند که در کجا میباشد و آن روز نزد او درنگ کردند و آن
ساعت تخمیناً ساعت دهم از روز بود (۴۰) و یکي از آن دو نفر که سخن یحیی‌را شنیده بعقب او افتادند
اندریاس برادر شمعون پطرس بود (۴۱) و نخست برادر خود شمعون‌را دیده اورا گفت که ما مسیح‌را که
ترجمهء آن کرسطوس میباشد یافتیم (۴۲) پس اورا بنزد عیسی برده عیسی در او نگریست و گفت تو
شمعون پسر یوناه هستي و تورا به کیفاس که ترجمهء آن سنگ است ندا خواهند کرد * (۴۳) روز دیگر
عیسی خواهش نمود که بقصد جلیل بیرون رود فیلپوس‌را یافت و اورا گفت که از عقب من آمده باش

(۴۴) و فيلپُّوس از بَيْتِ‌صَيدا كه شهرِ اَنْدْرِياسْ و پِطْرُسْ است بود (۴۵) فيلپوس ناثانائيل‌را يافته باو
گفت كسي‌را كه موسي از وَيْ در توريت و پيغمبران نوشته اند ما يافته ايم و او عيسيء پسرِ يُوسِفْ
است كه از ناصِرةْ است (۴۶) و ناثانائِيلْ باو گفت كه آيا ممكن است كه بيرون آيد چيزِ خوبي از ناصِرةْ
فيلپُّوسْ اورا گفت بيا و ببين (۴۷) عيسي ناثانائِيلْ‌را ديد كه نزدِ خود مي‌آيد درحقِّ او گفت اين است
كسي كه درحقيقت إسْرائيلي است و در او غشي نيست (۴۸) ناثانائِيلْ باو گفت كه تو مرا ازكجا
مي‌شناسي عيسي درجوابِ وَيْ گفت كه پيش از آنكه فيلپُّوسْ تورا بخواند در وقتي كه در زيرِ درختِ
انجير بودي من تورا ديدم (۴۹) ناثانائِيلْ وَيْرا درجواب گفت رَبّي توئي پسرِ خدا و توئي پادشاهِ إسْرائِيلْ
(۵۰) عيسي باو جواب داده گفت كه تو بعلّتِ آنكه من گفتم كه تورا در زيرِ درختِ انجير ديدم ايمان
مي‌آري و حال آنكه از اينها كارهاي عظيم‌تر خواهي ديد (۵۱) پس باو گفت كه هرآينه من بشما راست
ميگويم كه بعد از اين شما آسمان‌را كشاده و فرشتگانِ خدارا كه بر فرزندِ انسان صعود و نزول
ميكنند خواهيد ديد *

(بابِ دويم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) در روزِ سيوم در قاناي جَلِيلْ سوري واقع شد و مادرِ عيسي در آنجا بود (۲) و هم عيسي و شاگردانَش‌را
در آن عيش خوانده بودند (۳) و چونكه شراب كم شد مادرِ عيسي وَيْرا گفت كه شراب ندارند (۴) و
عيسي باو گفت كه اي زن مرا با تو چه كار است هنوز وقتِ من نرسيده است (۵) و مادرَش بخادمان
گفت كه هرچه بشما بفرمايد عمل نمائيد (۶) و در آن خانه شش كوزهء سنگي بود كه براي طهارتِ يَهُودِيانْ
گذارده بودند هر يك از آن كوزه‌ها دو سه من ميگرفت (۷) و عيسي آنهارا گفت كه كوزه‌هارا از آب پُر
كنيد پس آن كوزه‌هارا از آب مملوّ كردند (۸) بايشان گفت كه حالا قدري از اين برداريد بنزدِ ميرِ
مجلس ببريد پس بردند (۹) و چون ميرِ مجلس آن آب‌را كه شراب شده بود چشيد خود ندانست كه آن
شراب ازكجا آمد مگر خادمان كه آب‌را برداشته بودند دانستند پس آن ميرِ مجلس دامادرا مخاطب ساخته
(۱۰) و باو گفت كه همهء مردم شرابِ خوب‌را اوّل حاضر ميسازند و بعد از آنكه بسيار خورده باشند شرابِ
بدرا ليكن تو شرابِ خوب‌را تا حال نگاه داشتي (۱۱) اين معجزه‌را كه نخستين معجزه‌اَش بود عيسي در
قاناي جَلِيلْ نمود و جلالِ خودرا جلوه داد و شاگردانَش براو ايمان آوردند * (۱۲) و بعد از آن خود و
مادرَش و برادرانَش و شاگردانَش به كَپِرناحُومْ آمدند و در آنجا مدّتِ قليل درنگ كردند * (۱۳) و از
آنجا كه عيدِ فصحِ يَهُودْ نزديك بود عيسي به اُورِشَلِيمْ رفت (۱۴) و كساني كه گاو و گوسفند و كبوتر
ميفروختند و صرّافان‌را در هيكل نشسته يافت (۱۵) پس تازيانه از زه ساخته و همهء مردم‌را با گوسفندان و
گاوان از هيكل بيرون دوانيد و زرهاي صرّافان‌را بريخت و تختهارا زير و زبر كرد (۱۶) و كبوترفروشان‌را
گفت كه اين چيزهارا بيرون بريد و خانهء پدرَم‌را تجارت خانه مسازيد (۱۷) شاگردانَش‌را بياد آمد كه
چنين نوشته بود كه غيرتِ خانهء تو مرا فرا گرفته است * (۱۸) آنگاه يَهُودِيانْ آغاز نموده باو گفتند توكه

این امورزا مرتکب میشوي چه علامت بما نشان میدهی (۱۹) عیسی در جواب ایشان‌را گفت که این هیکل‌را خراب کنید که من آنرا بعد از سه روز بلند خواهم ساخت (۲۰) یهُودیانْ گفتند که این هیکل در چهل و شش سال ساخته شده است و تو آنرا در سه روز میسازي (۲۱) امّا او در بارهء هیکلِ بدنِ خود گفتگو مي‌نمود (۲۲) پس چون از میانِ مردگان برخاست شاگردانش‌را بیاد آمد که او آنهارا همین گفته بود پس کتاب‌را و سخني که عیسی فرموده بود باور کردند * (۲۳) و در اوانی که در اُورشَلیمْ بود و عیدِ فصح بود بسیاري از مردم چون معجزه‌هائي که مینمود دیده بر نامش ایمان آوردند (۲۴) امّا عیسی از آنها مطمئین نشد زیرا که تماميء مردم‌را مي‌شناخت (۲۵) و احتیاج بآنکه کسی معرّفيء مردم‌را نماید نداشت زیرا که خود میدانست که در مردمان چیست *

(بابِ سیوم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و شخصي از فَریسیانْ بود که نیقُودیمُسْ نام داشت و او یکي از بزرگانِ یهُودْ بود (۲) آن شخص در شب نزدِ عیسی آمده وَیْرا گفت رَبّي ما میدانیم که تو از جانبِ خدا از براي تعلیم آمدهء زیرا که هیچ کس این معجزات‌را که تو مي‌نمائي نمي تواند نمود جز اینکه خدا با وَيْ باشد * (۳) عیسی اورا جواب داده گفت که هرآینه بتو راست میگویم که تا کسي تولُّدِ تازه نیابد ملکوتِ خدارا نمي تواند دید * (۴) نیقُودیمُس باو گفت که شخصي که پیر باشد چگونه متولّد میشود آیا مي‌تواند شد که بارِ دیگر در شکمِ مادرِ خویش در آمده متولّد بشود * (۵) عیسی جواب داد که بتحقیق که من بتو راست میگویم که تا کس از آب و روح متولّد نشود در ملکوتِ خدا نمي تواند آمد (۶) و آنچه از جسم متولّد شده جسم است و آنچه از روح متولّد شده روح است (۷) حیران مباش که تورا گفتم که باید شما تولُّدي تازه بیابید (۸) و باد هر جا که مي‌خواهد میوزد تو آوازش‌را میشنوي لیکن نمیداني که از کجا میآید و بکجا میرود همچنین است هر کسي که از روح متولّد شده است * (۹) نیقُودیمُسْ اورا جواب داد و گفت که این چیزها چگونه مي‌تواند شد * (۱۰) عیسی در جواب وَیْرا گفت آیا تو اِسْرائیلْ‌را معلّم هستي و این چیزهارا نمي یابي (۱۱) هرآینه من بتو راست میگویم که ما بآنچه میدانیم حرف میزنیم و بآنچه دیده ایم شهادت میدهیم و شما شهادتِ مارا نمي‌پذیرید (۱۲) چون من شمارا آن چیزهائي که زمیني است گفتم و شما باور نمیکنید چگونه اگر بشما چیزهائي که آسماني است بگویم باور خواهید کرد (۱۳) و هیچ کس بآسمان بالا نرفته است مگر آن کس که از آسمان پائین آمده است یعني فرزندِ آدم که در آسمان هست (۱۴) و چنانکه موسی ماري‌را در دشت بلند کرد فرزندِ انسان نیز باید که برداشته شود (۱۵) تا هر کس که بر او ایمان آورد هلاك نشود بلکه زندگيء جاوید یابد (۱۶) زیرا که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزندِ یگانهء خودرا ارزاني فرمود که تا هر کس که بر او ایمان آورد هلاك نشود بلکه زندگانيء جاوید یابد (۱۷) چه خدا فرزندِ خودرا بجهان نفرستاد که با جهانیان داوري نماید بلکه تا جهانیان

بواسطهٔ او نجات يابند (۱۸) و آن کس که بر او ايمان آورد بر وَيْ حکم نمي شود و آن کس که ايمان
نيآورد هنوز بر او حکم شد زيرا که بر اسمِ فرزندِ يگانهٔ خدا ايمان نيآورده است (۱۹) و حکم اين است
که روشني در جهان درآمده است و مردمان تاريکي‌را بيش از روشنائي دوست دارند زيرا که افعالِ ايشان
بد بوده است (۲۰) زيرا که هر کس که بکارهاي ناشايسته مشغول است روشنائي‌را دشمن دارد و
نزدِ روشنائي نمي‌آيد مبادا که افعالَش آشکارا گردد (۲۱) و امّا آن کس که راست‌کردار است بنزدِ روشنائي
مي‌آيد تا ظاهر گردد که افعالَش‌را با خدا کرده است * (۲۲) و بعد از اين مقدّمه عيسي و شاگردانَش
در مرزوبومِ يهوديّه آمدند و با آنها در آنجا اوقاف صرف ميکرد و غسلِ تعميد ميداد (۲۳) و يَحْيي نيز
در عِينونْ نزدِ سالِيمْ غسل ميداد زيرا که در آنجا آب بسيار بود و خلق در آنجا حاضر شده غسل مي‌يافتند
(۲۴) زيرا که يَحْيي هنوز در زندان نيفتاده بود * (۲۵) و در ميانِ شاگردانِ يَحْيي و يهوديانْ بخصوصِ
تطهير نزاعي شده (۲۶) و بنزدِ يَحْيي آمده باو گفتند رَبّي آن کس که با تو در آن طرفِ رودِ اَرْدَنّ بود
که تو از براي او شهادت دادي اينك غسل ميدهد و همگي بنزدِ او مي‌آيند * (۲۷) يَحْيي در جواب
گفت که انسان خود هيچ چيزرا نمي تواند يافت مگر آنکه از آسمان باو داده شود (۲۸) و شما خود
شاهِدان براي من هستيد که گفتم من مسيح نيستم بلکه فرستاده شده ام که پيشروِ او باشم (۲۹) داماد
کسي است که عروس‌را دارد و دوستِ داماد کسي است که مي‌ايستد و آوازَش‌را مي‌شنود و بشنيدنِ
صداي داماد بسيار خوش‌وقت است پس اين خوش‌وقتيءِ من باتمام رسيده است (۳۰) و اورا بايد
ترقّي نمايد و مرا بايد که تحليل روم (۳۱) آن کس که از بالا مي‌آيد از همه کس بلندتر است و آن کس
که از زمين است زميني است و از زمين حرف ميزند و آن کس که از آسمان مي‌آيد از همه بالاتر است
(۳۲) و او بر آنچه ديد و شنيد خبر ميدهد و هيچ کس حرفَش‌را قبول نمي‌کند (۳۳) و آن کس که حرفَش‌را
قبول کند مُهر کرده است که خدا راست‌گو است (۳۴) زيرا که آن کس‌را که خدا فرستاد بکلامِ خدا حرف
ميزند که خدا روح‌را به پيمانه بوَيْ نميدهد (۳۵) پدر پسررا دوست دارد و بدستَش همه چيزهارا داده
است (۳۶) و آن کس که به پسر ايمان آورده است زندگانيءِ جاودان دارد و آن کس که سخنِ پسررا
نمي‌شنود زندگاني‌را نخواهد ديد بلکه غضبِ الٰهي بر وَيْ ميماند *

(بابِ چهارم مشتمل بر پنجاه و چهار آيه)

(۱) و چون خداوندرا خالي شد که فَرِيسيانْ شنيده اند که عيسي بيش از يَحْيي شاگردان پيدا کرده و غسل
ميدهد (۲) و حال آنکه عيسي خود غسل نميداد بلکه شاگردانَش ميدادند (۳) پس يهوديّه‌را گذاشت
باز بسوي جَلِيلْ برگرديد (۴) و اورا مي‌بايست که به شُومْرُونْ عبور کند (۵) پس بشهري از شُومْرُونْ که
سُوخارْ نام داشت بنزديك آن مقام که يَعْقُوبْ بپسرَش يُوسِفْ داده بود آمد (۶) و چاهِ يَعْقُوبْ در آنجا بود
چون عيسي از رنجِ راه مشقّت کشيده بود بي درنگ نزدِ آن چاه بنشست و تخميناً ساعتِ ششم بود *

(۷) که زنِ شُومِرُونِي بجهةِ برداشتنِ آب آمد عیسیٰ وَيْرا فرمود که مرا آبِ خوردن بده (۸) زیرا که
شاگردانَش بشهر براي خریدنِ خورش رفته بودند (۹) زنِ شَومِرُونِي گفت که تو یِهوُدِي هستي پس چگونه
از من آبِ خوردن میطلبي و حال آنکه من زنِ شُومِرُونِي هستم و یِهُودیانْ با شُومِرُونِیانْ آمیزش ندارند *
(۱۰) عیسیٰ در جواب وَيْرا گفت که اگر تو بخششِ خدارا میدانستي و کیست که بتو میگوید مرا آبِ خوردن
بده هرآینه تو اورا میخواستي و او بتو آبِ زندهگي میداد (۱۱) زن باو گفت اي خداوند تو دلو نداري و
چاه عُمق دارد پس تو آبِ زندهگيرا از کجا داري (۱۲) آیا تو از پدرِما یَعْقُوبْ بزرگتري که او چاهرا بما
داد و خود و فرزندانَش و بهائمَش از آن مي‌آشامیدند * (۱۳) عیسیٰ باو جواب داده گفت هرکس که
از این آب میخورد باز تشنه خواهد شد (۱۴) و هرکس که از آبي که من باو خواهم داد میخورد گاهي تشنه
نخواهد شد بلکه آن آب که من وَيْرا خواهم داد چشمهء آبي در میانَش خواهد بود که تا بزندهگانيء
جاوداني میجهد (۱۵) زن باو گفت اي خداوند این آبرا بمن ده تا تشنه نشوم و در اینجا براي آب برداشتن
نیآیم * (۱٦) عیسیٰ باو گفت برو شوهرِ خودرا بخوان و باینجا بیآ (۱۷) زن جواب داده گفت که شوهري
ندارم * عیسیٰ باو گفت تو خوب گفتي که شوهري ندارم (۱۸) زیرا که پنج مرد داشتهء و آن کس که حال
داري شوهرت نیست اینرا راست گفتهء (۱۹) زن باو گفت خداوندا فهمیدم که تو پیغمبري (۲۰) پدرانِ ما
در این کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید که در اُورشَلیمْ مقامي است که در آنجا باید پرستش نمایند *
(۲۱) عیسیٰ باو گفت اي زن سخنِ مرا باورکن که وقت است که نه در این کوه و نه در اُورشَلیمْ پدررا
خواهید پرستید (۲۲) شما آنچه نمیدانید مي‌پرستید و ما آنچه میدانیم مي‌پرستیم که نجات از میانِ یِهُودْ
است (۲۳) بتحقیق که نزدیک است بلکه رسید آن وقتي که پرستندهگانِ حقیقي پدررا بروح و راستي
خواهند پرستید و پدر آنچنان پرستندهگانرا میخواهد (۲۴) خدا روح است و آن کساني که اورا میپرستند
باید که بروح و راستي بپرستند (۲۵) زن باو گفت میدانم که مسیح یعني کِرِسْطُوسْ مي‌آید او چون بیآید
مارا بهر چیز خبر خواهد داد * (۲٦) عیسیٰ باو گفت من که بتو سخن ميگویم آنم (۲۷) و در همانَدم
شاگردانَش آمدند و حیران شدند که بآن زن حرف میزد لیکنْ هیچ کس نگفت که چه چیز مي‌طلبي یا چرا
باو حرف میزني (۲۸) پس آن زن کوزهء خودرا بگذاشت و بشهر رفته مردمرا گفت (۲۹) که بیآئید و
شخصيرا به بینید که هر آنچه کردم بمن گفته است آیا این مسیح نیست (۳۰) پس از شهر بیرون آمدند و
بنزدَش رسیدند * (۳۱) و در این میانه شاگردانَش از او درخواسته گفتند که رَبّي چیزي بخور (۳۲) بآنها
گفت که من خوراکي براي خوردن دارم که شما آنرا نمیدانید (۳۳) پس شاگردانَش به یکدیگر گفتند
آیا کسي چیزِ خوردني به پیشَش آورده است (۳۴) عیسیٰ بآنها گفت که خورشِ من این است که خواهشِ
آن کسي که مرا فرستاده بجا آورم و کارَشرا تمام کنم (۳۵) آیا که شما نمیگوئید که بعد از چهار ماه دیگر
وقتِ دِرَوْکردن است اینک شمارا میگویم که چشمهاي خودرا باز کنید و درکشتها نگاه کنید که الحال براي
دِرَوْ سفید شده است (۳٦) و دِرَوْکنندهِ مزدِ خودرا مي‌یابد و ثمررا بقصدِ حیاتِ جاوداني جمع میکند تا

که تخم‌ریزنده و دروکننده با هم شادمان گردند (۳۷) پس در این امر این مثل راست میشود که
تخم‌ریزنده دیگر و دروکننده دیگر است (۳۸) من شمارا فرستادم که آنچه شما بر آن مشقّت نکشیدید
دروکنید که دیگران مشقّت کشیدند و شما در مشقّتِ آنها درآمده اید * (۳۹) و شومرونیانِ بسیاري از
اهلِ آن شهر که بعلّتِ سخنِ آن زن که شهادت میداد که هرچه کردم بمن گفت بر او ایمان آوردند (۴۰) چون
شومرونیانْ بنزدِ ويْ آمدند اورا در خواستند که نزدِ ایشان بماند پس درآنجا دو روز بماند (۴۱) بعلّتِ
سخنِ او اکثري بیشتر از اوّل ایمان آوردند (۴۲) و بآن زن گفتند که حالا ما نه بعلّتِ گفتنِ تو ایمان
مي‌آوریم زیرا که ما خود شنیدیم و دانستیم که في‌الحقیقت همین است مسیحِ نجات دهندهٔ جهان * (۴۳) و
بعد از دو روز از آنجا بیرون آمد و به جلیل رفت (۴۴) زیرا که عیسی خود شهادت داد که پیغمبر در وطنِ
خود عزّت ندارد (۴۵) پس چون به جلیلْ آمد جلیلیانْ اورا قبول کردند زیرا که آنها هرچه در اورشلیمْ در
عید کرد دیده بودند چه آنها نیز به عید آمده بودند (۴۶) پس عیسی به قاناي جلیلْ جائي که آب‌را شراب
ساخت باز آمد * و در آنجا امیري بود که پسرش در کپرناحومْ بیمار بود (۴۷) آن کس چون شنید که
عیسی از یهودیّه به جلیل آمده است بنزدِ ويْ آمد و از او درخواست نمود که آمده پسرش‌را شفا بدهد
زیرا که نزدیك بود که بمیرد (۴۸) عیسی باو گفت شما اگر علاماتِ غرائب و عجائب نمي‌بینید ایمان
نخواهید آورد (۴۹) آن امیر باو گفت که ای خداوند پیس از آنکه طفلِ من بمیرد آمده باش (۵۰) عیسی
باو گفت برو پسرت زنده است آن کس آن سخن‌را که عیسی با ويْ گفت تصدیق نمود و رفت (۵۱) و او
هنوز در راه بود که خادمانش از پیش در آمدند و خبر داده گفتند که پسرت زنده است (۵۲) و از آنها
ساعتي‌را که در آن بهتر شده بود تحقیق نمود ويْرا گفتند که دیروز در ساعتِ هفتم تب شکست (۵۳) پدر
دریافت که در همان ساعت بوده که عیسی باو گفت که پسرت زنده است پس او و خود و تمامِ خاندانِ او
ایمان آوردند (۵۴) و این معجزهٔ دویم‌را عیسی چون از یهودیّه به جلیلْ آمده بود ظاهر ساخت *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) بعد از این مقدّمه یکي از عیدهاي یهودْ بود و عیسی به اورشلیمْ رفت (۲) و در اورشلیمْ در بازارِ
گوسفند حوضي است که به عبراني بیت‌حسدا خوانند که پنج رواق دارد (۳) در آن رواقها جمعي
بسیاري از بیماران و کوران و شلان و خشکان گذاشته شده بودند که براي جنبشِ آب انتظار میکشیدند
(۴) زیرا که فرشتهٔ گاه گاه در آن حوض پائین مي‌آمد آب‌را میجنبانید پس نخستین کسي که بعد از جنبشِ
آب در آن مي‌آمد از هر مرضي که داشت شفا مي‌یافت (۵) در آنجا شخصي بود که سي و هشت سال بود
که در حالتِ ناتواني مي‌بود (۶) عیسی اورا خوابیده دید و دریافت نمود که مدّتي است که در آنجا
میباشد با ويْ گفت که میخواهي شفا یابي (۷) مردِ ناتوان ويْرا جواب داد که اي آقاي من کسي‌را ندارم
که چون آب جنبانیده شود مرا در حوض بیندازد و مادامي که من خود آیم کسي دیگر پیش از من بآن

در مي‌آيد (۸) عيسى باو گفت برخيز و چهارپايهٔ خودرا بردار و بخرام (۹) كه في‌الفور آن كس شفا يافت
و چهارپايهٔ خودرا برداشت و خراميد و آن روز سَبْت بود * (۱۰) پس يهوديان آن كس‌را كه شفا يافته
بود گفتند كه سَبْت است و تورا روا نيست كه چهارپايهٔ خودرا برداري (۱۱) بآنها جواب داد كه آن
كه مرا شفا بخشيد همان بمن گفت كه چهرپايهٔ خودرا بردار و بخرام (۱۲) پس اورا پرسيدند كه كيست
آن شخص كه اين‌را بتو گفته است كه چهارپايهٔ خودرا بردار و بخرام (۱۳) آن مرد كه شفا يافته بود
نمي‌دانست كه كيست زيرا كه عيسى بپنهاني رفته بود بعلّت آنكه جمعي در آنجا بودند (۱۴) بعد از
اين عيسى اورا در هيكل يافت و باو گفت كه الحال كه شفا يافتهٔ بعد از اين گناه مكن مبادا كه
چيزِ بدتر بر تو واقع شود (۱۵) آن كس رفت و به يهوديان خبر داد كه عيسى است آن كس كه بمن
شفا بخشيد (۱۶) و از براي اين يهوديان عيسى‌را زحمت دادند و خواستند كه اورا بكشند زيرا كه اين
كارهارا در روزِ سَبْت كرده بود * (۱۷) عيسى بايشان گفت كه پدرم تا حال كار ميكند و من نيز كار ميكنم
(۱۸) و بجهتِ اين يهوديان بيش از اوّل اراده كردند كه اورا بكشند زيرا كه او نه همين روزِ سَبْت‌را شكست
بلكه خدارا پدرِ خود خوانده خودرا با خدا مساوي ساخت * (۱۹) پس عيسى بآنها جواب داده گفت
كه هرآينه من بشما راست ميگويم كه پسر از خود هيچ نمي تواند كرد مگر آنچه مي‌بيند كه پدر ميكند
و هر آنچه او ميكند پسر نيز همان‌را مي‌كند (۲۰) زيرا كه پدر پسررا دوست دارد و بهر آنچه خود ميكند
اورا نشان ميدهد و كارهاي بزرگتر از اين نشان خواهد داد تا شما حيران بشويد (۲۱) زيرا كه همچنانكه
پدر مردگان‌را بر ميخيزاند و زنده ميكند بهمان طور پسر نيز هر كرا ميخواهد زنده ميكند (۲۲) و پدر
بر هيچ كس حكم نمي كند بلكه تماميءِ حكم‌راني‌را به پسر داده است (۲۳) تا آنكه همهٔ مردم پسررا
عزّت كنند چنانكه پدررا عزّت ميكنند آن كس كه پسررا عزّت نمي‌كند پدري‌را كه اورا فرستاده است عزّت
نمي‌كند (۲۴) هرآينه من بشما راست ميگويم كه آن كس كه سخنم‌را مي‌شنود و بر آن كس كه مرا فرستاد
ايمان آورد زندگانيءِ جاوداني دارد و از براي او مؤاخذهٔ نيست بلكه از مرگ نقل بزندگي كرده است
(۲۵) هرآينه من بشما راست ميگويم آن ساعت نزديك است بلكه رسيده است كه مردگان آوازِ پسرِ خدارا
بشنوند و شنوندگان زنده خواهند شد (۲۶) زيرا كه چنانچه پدر در ذاتِ خود زندگاني دارد به پسر نيز داده
است كه او در ذاتِ خود زندگاني داشته باشد (۲۷) و قدرت باو داده است كه هم حكم‌راني بكند
بعلّتِ آنكه فرزندِ انسان است (۲۸) از اين تعجّب مكنيد زيرا كه آن ساعت مي‌آيد كه همهٔ آنان كه
در قبرها هستند آوازش‌را بشنوند (۲۹) و بيرون خواهند آمد آناني كه نيكوئي كرده باشند از براي
قيامتِ حيات و آن كساني كه بد كرده باشند براي قيامتِ جزا (۳۰) من از خود هيچ نمي‌توانم كرد موافقِ
آنچه مي‌شنوم حكم ميكنم و حكمِ من بر حقّ است زيرا كه من خواهشِ خودرا نمي‌خواهم بلكه خواهشِ
پدرم كه مرا فرستاده است مي‌خواهم (۳۱) اگر من در حقِّ خود شهادت بدهم شهادتِ من راست نيست
(۳۲) ديگري هست كه در حقِّ من شهادت ميدهد و ميدانم كه آن شهادت كه در حقِّ من ميدهد راست

است * (۳۳) شما بنزدِ يَحْيِيٰ فرستاديد و او بر راستي شهادت داد (۳۴) ليكن من از انسان سهادت
نميخواهم ليكن آنچيزهارا ميگويم تا شما نجات يابيد (۳۵) و او چراغِ سوزان و درخشان بود و شما
يك مدّت مي‌خواستيد كه در روشنائيءِ او خوش‌وقت باشيد (۳۶) و من شهادتي دارم كه بزرگتر از شهادتِ
يَحْيِيٰ است چه اين كارها كه پدر بمن داده است كه آنهارا تمام كنم يعني همين كارها كه ميكنم براي
من شهادت ميدهند كه پدر مرا فرستاده است (۳۷) و پدري كه مرا فرستاد خود در حقّ من شهادت داده
است و شما گاهي آوازش‌را نشنيده بوديد و صورتش‌را نديده بوديد (۳۸) و شما سخنش‌را در دل جا
نداديد زيرا كه بر آن كس كه فرستاده است ايمان نيآورديد (۳۹) كتابهارا تفتيش كنيد چه شما خود گمان
داريد كه در آنها براي شما زندگيءِ جاويد باشد و اينها هستند كه در حقّ من شهادت ميدهند
(۴۰) ليكن شما نمي خواهيد بنزدِ من بيآئيد تا زندگاني بيابيد (۴۱) من عزّت از جانب انسان نمي‌خواهم
(۴۲) و شمارا مي‌شناسم كه محبّتِ خدا در دل نداريد (۴۳) من باسمِ پدرِ خود آمده ام و شما مرا قبول
نميكنيد اگر ديگري باسمِ خود بيآيد اورا قبول خواهيد كرد (۴۴) شما كه عزّت از يكديگر قبول ميكنيد و
آن عزّت كه محض از خدا ميباشد نمي‌طلبيد چگونه ايمان مي‌توانيد آورد (۴۵) مپنداريد كه من
شكايتِ شمارا پيشِ پدر ميكنم هست كه شكايت ميكند يعني موسيٰ كه باو پناه ميجوئيد (۴۶) اگر موسيٰ‌را
باور ميكرديد هرآينه مرا باور ميكرديد زيرا كه او در حقّ من نوشت (۴۷) ليكن چون نوشتهاي اورا باور
نمي‌كنيد چگونه سخنانِ مرا باور خواهيد كرد *

(بابِ ششم مشتمل بر هفتاد و يك آيه)

(۱) بعد از اين عيسيٰ بآن طرفِ درياي جَليل يعني درياي تِبِرياس رفت (۲) و گروهي بسيار از عقبِ او
رفتند زيرا كه آن معجزهائي كه او با بيماران مي‌نمود ميديدند (۳) و عيسيٰ بر بالاي كوهي رفت و در
آنجا با شاگردانِ خود بنشست (۴) و عيدِ فصحِ يهود نزديك بود (۵) و عيسيٰ چونكه نگاه كرد گروهي
بسيار ديد كه نزدِ او مي‌آيند فيلپوس‌را گفت ما از كجا نان بخريم تا اينها بخورند (۶) و اين‌را براي امتحان
كردنِ او فرمود زيرا كه خود ميدانست چه خواهد كرد (۷) فيلپوس باو جواب داد كه دويست دينار
نان براي آنها كافي نيست تا هر كس از آنها قليلي بخورد (۸) يكي از شاگردانش يعني اَنْدْرِياسِ برادرِ
شِمْعونِ پِطْرُس باو گفت (۹) در اينجا جواني است كه پنج نانِ جَوين و دو ماهيءِ كوچك دارد ليكن اين
قليل براي اين جمعيّت چه ميشود (۱۰) عيسيٰ فرمود آدم‌هارا بنشانيد و در آن مقام گياه بسيار بود و مردم
تخميناً پنج هزار نفر بودند كه نشستند (۱۱) عيسيٰ آن نان‌هارا گرفت و شكر بجا آورد و بشاگردان قسمت
كرد و شاگردان بنشستگان و بهمان طور از ماهيان آنچه مي‌خواستند داد (۱۲) چون سير شدند بشاگردانِ
خودِ فرمود كه پاره‌هائي كه زياد آمده است جمع كنيد تا هيچ چيز از آن ضايع نشود (۱۳) پس جمع كردند و
از پاره‌هاي جَوين كه از پنج نان از پيشِ آنها كه خورده بودند زياد آمده بود دوازده طبق‌را پُر

کردند * (۱۴) آن مردم چون معجزه‌را که عیسی نمود دیدند گفتند بتحقیق همان است آن پیغمبر که
لازم بود که بجهان بیاید (۱۵) عیسی در یافت که خواهند آمد و اورا خواهند گرفت تا اورا پادشاه سازند
پس باز بتنهائی بکوهی رفت * (۱۶) چون وقت شام رسید شاگردانش بکنار دریا آمدند (۱۷) و در
کشتی سوار شده بآن طرف دریا بسوی کَپِرْناحُومْ میرفتند و وقت تاریك شده بود و عیسی هنوز
بایشان نرسیده بود (۱۸) و دریا بعلّت وزیدن باد شدید به آشوب در آمد (۱۹) و چون که آنها بقدر
بیست و پنج یا آنکه سی پرتاب تیر کشیدند عیسی‌را دیدند که بر روی دریا راه میرود و بنزد کشتی
می‌آید پس ترسیدند (۲۰) امّا بآنها گفت که منم مترسید (۲۱) پس آنها بخواهش اورا بکشتی درآوردند و
فی‌الْفور کشتی بزمینی که بسوی آن میرفتند رسید * (۲۲) روز دیگر گروه که بر آن طرف دریا مانده بودند ندیدند
که کشتی دیگر در آنجا نیست مگر کشتی که شاگردانش بر آن سوار بودند و اینکه عیسی با شاگردان
خود درکشتی داخل نشده بود بلکه شاگردانش تنها رفته بودند (۲۳) امّا کشتیهای دیگر از تِبِرِیاسْ
نزدیك آنجائی که ببرکت خداوند نان‌را خورده بودند آمده بود (۲۴) پس چون آن گروه ملاحظه کردند که
نه عیسی و نه شاگردانش در آنجا هستند آنها نیز بر کشتیها سوار شدند و در تفحّص عیسی به کَپِرْناحُومْ
رسیدند (۲۵) و اورا در طرف دیگر دریا یافته باو گفتند رَبّی تو کَیْ در اینجا آمدی * (۲۶) عیسی
بآنها جواب داد و گفت که هرآینه من بشما راست میگویم که شما در تفحّص من هستید نه از آنجا که شما
معجزه‌هارا دیدید بلکه از آن سبب که نان‌هارا خوردید و سیر گردیدید (۲۷) برای خوراك فانی تصدیع
مکشید بلکه برای آن خوراك که در زنده‌گیِء جاوید باقی می‌ماند و آن‌را فرزند انسان بشما خواهد
داد زیرا که خدای پدر اورا مهر کرده است (۲۸) باو گفتند چه کنیم تا کارهای خدارا بجا آریم
(۲۹) عیسی بآنها جواب داده گفت که کار خدا این است که بر آن کس که او فرستاده است ایمان آورید
(۳۰) باو گفتند پس چه معجزه میکنی تا ما به بینیم و تورا باور کنیم تو چه کار میکنی (۳۱) پدران ما در
دشت منّ خورده اند چنانکه نگارش یافته که نان برای خوردن از آسمان بآنها داد * (۳۲) عیسی بآنها
گفت هرآینه من بشما راست میگویم که موسی بشما نان آسمانی نداده است بلکه پدرم نان آسمانیء
حقیقی بشما میدهد (۳۳) که نان خدا آن است که از آسمان پائین می‌آید و بجهان زنده‌گی می‌بخشد
(۳۴) باو گفتند ای آقا همیشه این نان‌را بما بده (۳۵) عیسی بآنها گفت منم نان حیات آن کس که بنزد
من می‌آید هرگز گرسنه نخواهد شد و آن کس که بر من ایمان آورد گاهی تشنه نخواهد شد (۳۶) لیکن
بشما گفتم که مرا دیدید و باور نکردید (۳۷) هر چه پدر بمن میدهد بنزد من خواهد آمد و آن کس
که بنزد من می‌آید من هرگز اورا بیرون نخواهم کرد (۳۸) زیرا که من از آسمان پائین آمدم نه برای
آنکه خواهش خودرا بجا آورم بلکه خواهش آن کس که مرا فرستاده است (۳۹) و خواهش پدر که مرا
فرستاد این است که هر چه بمن بخشید من هیچ چیز آن‌را ضایع نکنم بلکه در روز باز پسینش برخیزانم
(۴۰) و خواهش آن کس که مرا فرستاد این است که هر کس که پسررا به بیند و بر او ایمان بیاورد مالك

زندهگانيء جاوداني شود و من اورا در روزِ باز پسين خواهم برخيزانيد * (۴۱) آنگاه يهوديان در بارهء او
همهمه كردند زيرا كه گفت من آن نانم كه از آسمان پائين آمد (۴۲) گفتند كه آيا اين شخص عيسيء
پسرِ يوسف نيست كه ما پدر و مادرش‌را مي‌شناسيم پس او چگونه ميگويد كه از آسمان پائين آمده‌ام
(۴۳) پس عيسي بآنها جواب داده گفت كه شما با يكديگر همهمه مكنيد (۴۴) هيچ كسي بنزدِ من نميتواند
آمد مگر آنكه پدري كه مرا فرستاد اورا بكشد و من اورا در روزِ باز پسين خواهم برخيزانيد (۴۵) در
كتابهاي پيغمبران اينچنين نگارش يافته كه خدا همهء آنهارا خواهد آموخت پس هر كس كه از پدر
شنيده است و آموخته است بنزدِ من مي‌آيد (۴۶) اين نيست كه كسي پدررا ديده باشد مگر آن كس كه
از جانبِ خدا هست آن است كه پدررا ديده است (۴۷) بدرستي كه بشما راست ميگويم كه آن كس كه
بر من ايمان آورد زندهگانيء جاوداني مي‌يابد (۴۸) منم نانِ حيات (۴۹) پدرانِ شما در دشت منّ خوردند
و مردند (۵۰) آن نان كه از آسمان پائين آمده آنچنان است كه اگر كسي از آن بخورد نمي‌ميرد (۵۱) منم
آن نانِ زندهگي كه از آسمان پائين آمده است اگر كسي از اين نان بخورد تا بابد خواهد زيست و آن نان
كه من خواهم داد جسمِ من است كه منش براي زندهگيء جهان خواهم داد * (۵۲) آنگاه يهوديان با
همديگر نزاع كردند و گفتند كه اين كس جسمِ خودرا چگونه براي خوردن بما ميتواند داد (۵۳) پس عيسي
بآنها گفت بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه اگر شما جسمِ فرزندِ انسان‌را نخوريد و خونش‌را نياشاميد
زندهگي در شما نخواهد بود (۵۴) آن كس كه جسم مرا ميخورد و خونِ مرا مياشامد حياتِ ابدي دارد و من
اورا در روزِ باز پسين خواهم برخيزانيد (۵۵) زيرا كه جسمِ من في‌الحقيقت خوردني است و خونِ من
في‌الحقيقت آشاميدني است (۵۶) و آن كس كه جسم مرا ميخورد و خونِ مرا مياشامد در من مي‌ماند و من
در وي (۵۷) آنچنان كه پدرِ زنده مرا فرستاد و من بسببِ پدر زنده هستم آن كسي نيز كه مرا ميخورد بسببِ
من خواهد زيست (۵۸) پس آن نان كه از آسمان پائين آمده است اين است و اين مثلِ آن منّ نيست
كه پدرانِ شما آن‌را خورده مردند چه آن كس كه اين نان‌را ميخورد تا بابد خواهد زيست (۵۹) اين
چيزهارا در مجمع وقتي كه در كپرناحوم وعظ مي‌كرد گفت * (۶۰) پس بسياري از شاگردانش شنيده
گفتند كه اين كلام سخت دشوار است كيست كه آن‌را بتواند شنيد (۶۱) عيسي بخود دانست كه
شاگردانش در بارهء آن غوغا مي‌كنند پس بآنها گفت آيا اين سخن شمارا متزاحم مي‌گردد (۶۲) پس
چگونه اگر شما فرزندِ انسان‌را به بينيد كه بآنجا كه پيشتر در آن بود بالا ميرود (۶۳) روح است آنچه
زنده ميكند و جسم هيچ فائده ندارد سخنهائي كه من بشما ميگويم روح است و حيات است (۶۴) ليكن
بعضي از شما هستند كه ايمان نمي آورند كه عيسي از آغاز دانسته بود كه كيان اند آنان كه ايمان نمي‌آورند
و آن كس كيست كه اورا بگرفتاري خواهد انداخت (۶۵) و گفت هم از اين جهة بشما گفتم كه هيچ كسي
بنزدِ من نميتواند آمد مگر آنكه از جانبِ پدرم باو داده شود (۶۶) از آن وقت بسياري از شاگردانش
عقب رفتند و ديگر با وي راه نميرفتند (۶۷) عيسي با آن دوازده نفر گفت آيا شما نيز ميخواهيد برويد

(٦٨) شمعون پطرس باو جواب داد اي خداوند بنزد کدام کس برویم آن کلام که زندگاني جاوید داد نزد تست (٦٩) و ما باور کرده ایم و دانسته ایم که تو مسیح پسر خداي زنده هستي (٧٠) عیسی بآنها جواب داد که آیا من شما دوازده نفررا برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما خائن است (٧١) و قصد او یهوداه اسکریوطيء پسر شمعون بود زیرا که این کس بود که بعد اورا تسلیم کرد و یکي از آن دوازده نفر بود *

(باب هفتم مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(١) بعد از این عیسی در جلیل سیر میکرد زیرا که نمیخواست در یهودیه سیر نماید بعلت آنکه یهودیان اراده داشتند که اورا بکشند * (٢) و عید خیمه‌بندان یهود قریب بود (٣) آنگاه برادرانش باو گفتند از اینجا نقل مکان کن و دریهودیه برو تا شاگردانت کارهائي که میکني به بینند (٤) زیرا که هیچ کس کاري پنهان نمیکند و میخواهد که خودش نمودار باشد چونکه تو این کارهارا میکني خودرا بجهانیان نمودار ساز (٥) چه برادرانش نیز براو ایمان نیاورده بودند (٦) عیسی بآنها گفت که وقت من هنوز نیآمده است و امّا وقت شما همیشه حاضر است (٧) جهان با شما کینه نمي تواند ورزید امّا با من کینه مي ورزد زیرا که من درباره ایشان شهادت میدهم که افعالشان قبیح است (٨) شما بجهت این عید بروید و من براي عید الحال نمیروم زیرا که وقتم هنوز تمام نشده است (٩) این سخنهارا با آنها گفته در جلیل ماند (١٠) و چون برادرانش رفته بودند آنگاه خودش نه در ظاهر بلکه گویا که پنهاني براي عید رفت * (١١) پس یهودیان اورا در عید تفحّص کردند و گفتند او کجا است (١٢) و همهمه عظیم در باره او درمیان خلق برخاست چه بعضي گفتند که خوب شخصي است و دیگران گفتند نه بلکه مردم‌را فریب میدهد (١٣) لیکن بعلّت آنکه از یهود ترسیدند هیچ کس درباره او ظاهراً گفتگوئي نمیکرد * (١٤) آخر در وسط عید عیسی بهیکل رفت و تعلیم کردن گرفت (١٥) و یهودیان حیران شدند و گفتند این کس چگونه علم دارد با وجود آنکه تعلیم نگرفته است (١٦) عیسی بآنها جواب داده گفت که تعلیم کردنم از آن من نیست بلکه از آن کس است که مرا فرستاده است (١٧) و کسي که میخواهد خواهش اورا بجا آورد او این تعلیم مرا خواهد دریافت که آیا از خدا هست یا آنکه من از پیش خود میگویم (١٨) آن کس که از پیش خود میگوید عزّت خودرا مي طلبد و امّا آن کس که عزّت آن که اورا فرستاده است طلب میکند راست است و دراو غشّي نیست (١٩) آیا موسی نیست که شمارا شریعت داده است لیکن هیچ کس از شما آنرا بجا نمي‌آورد چرا میخواهید مرا بکشید (٢٠) آن گروه در جواب گفتند که با تو دیوي هست کیست که میخواهد تورا بکشد (٢١) عیسی جواب داده ایشان‌را گفت که من یك کار کرده ام و شما همه حیران هستید (٢٢) که موسی بشما امر ختنه کرده و حال آنکه از موسی نیست بلکه از آبا است و شما در روز سبت هم آدم‌را ختنه مي کنید (٢٣) پس چون کس در سبت ختنه مي یابد مبادا که آئین موسی شکسته شود پس چرا شما برمن خشم

میگیرید از آنکه من شخصي‌را بالتّمام در سبّت شفا بخشیدم (۲۴) موافقِ ظاهر حکم مکنید بلکه حکم
بعدل بکنید * (۲۵) بعضي از اُورشَلیمیان گفتند که آیا این آن کسي نیست که در پَيِ قتلش هستند
(۲۶) و اینك درظاهر تکلُّم میکند بوَيْ هیچ چیز نمیگویند شاید که بزرگان براستي دریافتند که این است
في‌الحقیقت مسیح (۲۷) لیکن این کس‌را میدانیم از کجا هست و مسیح چون بیآید هیچ کس نمیداند که
از کجا هست * (۲۸) عیسی در هیکل در تعلیمِ خود فریاد کرد و گفت شما مرا مي شناسید و میدانید که من
از کجا هستم من از پیشِ خود نیآمده ام امّا آن کسي که مرا فرستاده است حقّ است و شما اورا نمي
شناسید (۲۹) لیکن من اورا مي‌شناسم زیرا که من از جانبِ او هستم و او مرا فرستاده است (۳۰) پس اورا
خواستند گرفتار نمایند لیکن هیچ کس بر او دست نَینداخت زیرا که وقتش هنوز نرسیده بود (۳۱) و
بسیاري از خلق بر او ایمان آوردند و گفتند آیا چون مسیح بیآید معجزه‌هاي بیش از معجزه‌هائي که این
کس نموده است خواهد نمود * (۳۲) و فَریسیان مي‌شنیدند این همهمه‌را که خلق در بارهء او مي‌کردند
پس فرستادند فَریسیان و کاهنانِ بزرگ سرهنگان‌را تا اورا بگیرند (۳۳) عیسی گفت من مدّتِ قلیلي دیگر با
شما هستم بعد از آن بنزدِ آن کس که مرا فرستاده است میروم (۳۴) شما مرا جستجو خواهید نمود و نخواهید
یافت زیرا که آنجائي که من هستم شما نمي‌توانید آمد (۳۵) یُهودیان با یکدیگر گفتند که او بکجا خواهد
رفت که ما اورا نیابیم مگر بنزدِ پراکندگانِ یُونانیي خواهد رفت و یُونانیان‌را تعلیم خواهد داد (۳۶) این
چه سخن است که گفته است که شما مرا جستجو خواهید کرد و نخواهید یافت و جائي که من هستم شما
نمي‌توانید آمد * (۳۷) در روزِ آخر که روزي بزرگ است از آن عید عیسی بایستاد و فریاد کرده گفت که
هر کس که تشنه است بنزدِ من آمده بیآشامد (۳۸) و آن کس که بر من ایمان بیآورد از درونِ او چنانکه
کتاب گفته است رودهاي آبِ زندگي خواهد ریخت (۳۹) این سخن‌را در بارهء روح گفت که آنهائي که
بر او ایمان آورده باشند مقرّر بود که بیابندش و هنوز روح‌القُدس نیآمده بود زیرا که عیسی هنوز بجلال
نرسیده بود (۴۰) و بسیاري از آن جماعت سخنش‌را شنیده گفتند که بدرستي که این همان پیغمبر است
(۴۱) و بعضي گفتند که این مسیح است و بعضي گفتند که آیا مسیح از جَلیل مي‌آید (۴۲) آیا که کتاب
نگفته است که از نسلِ داؤُد از بَیْتِ‌لحِم از آن ده که در آنجا داؤُد بود مسیح مي‌آید (۴۳) پس بسببِ وي
در میانِ آن جماعت اختلاف افتاد (۴۴) بعضي از آنها خواستند که اورا بگیرند لیکن هیچ کس دست بر
او نَینداخت * (۴۵) پس سرهنگها به پیشِ کاهنانِ بزرگ و فَریسیان برگشته بایشان گفتند که چرا اورا
نیآوردید (۴۶) سرهنگان جواب دادند که گاهي آدمي حرف نزده است آنچنانکه این شخص میزند
(۴۷) فَریسیان بآنها جواب داده گفتند که آیا شما نیز فریفته شده اید (۴۸) آیا که هیچ کس از بزرگان یا
از فَریسیان بر او ایمان آورده است (۴۹) و این جماعت که شریعت‌را نمیدانند موردِ لعنت هستند
(۵۰) نیقُودِیمُس آن که در شب به پیشش آمده بود و یکي از آنها بود بآنها گفت (۵۱) آیا که آئینِ ما بر
شخصي پیش از آنکه از او بشنود و دریابد که چه میکند حکم میکند (۵۲) باو در جواب گفتند که آیا تو

لیز از جَلیلْ هستي تفتیش کن و ببین که پیغمبري از جَلیلْ گاهي مبعوث نشده است (۵۳) و هر کس بسوي خانهء خود راه گرفت *

(بابِ هشتم مشتمل بر پنجاه و نه آیه)

(۱) و عیسیٰ بطرفِ کوهِ زیتون رفت (۲) و صبح باز در هیکل حاضر شد و همهگیء مردم بنزدش آمده پس نشست و آنهارا تعلیم داد (۳) و نویسندهگان و فَرِیسیان زني‌را که در زنا گرفته شده بود به پیشش آوردند و اورا در میان بر پا داشته (۴) باو گفتند که اي استاد این زن در وقتِ فعلِ زنا گرفته شده است (۵) و در توریت موسیٰ بما فرموده است که اینچنین زنها سنگسار بشوند پس تو چه میگوئي (٦) و آنها این سخن‌را بر سبیلِ امتحان میگفتند تا جايِ شکایتِ کردن بر او بیابند امّا عیسیٰ خم شده بر زمین بانگشتِ خود نوشت (۷) چونکه در پرسیدن اصرار کردند راست نشسته بآنها گفت که آن کس که از شما بي‌گناه باشد بر او نخستین سنگ بیندازد (۸) بارِ دیگر خم شده بر زمین نوشت (۹) آنها این سخن‌را شنیده از شناختِ خود ملزم شدند و ابتدا از بزرگان شده تا آخرین یك یك همه بیرون رفتند و عیسیٰ تنها باقي ماند و آن زن در میان ایستاده بود (۱۰) عیسیٰ راست نشسته هیچ کس‌را سواي آن زن ندید باو گفت اي زن آن مدّعیانِ تو کجا رفتند آیا که هیچ کس بر تو حکم نکرده است (۱۱) گفت که اي آقا هیچ کس پس عیسیٰ باو گفت که من نیز بر تو حکم نمیکنم برو و دیگر گناه مکن * (۱۲) و باز عیسیٰ بایشان فرموده گفت که من نورِ جهانم و آن کس که مرا پیروي نماید در تاریکي راه نخواهد رفت بلکه نورِ زندگي‌را خواهد داشت (۱۳) پس فَرِیسیانْ باو گفتند که تو در بارهء خود شهادت میدهي پس شهادتِ تو درست نیست (۱۴) عیسیٰ بآنها جواب داده گفت که با وجودي که من در بارهء خود شهادت میدهم شهادتَم درست است زیرا که میدانم از کجا آمده ام و بکجا میروم و شما نمیدانید که من از کجا آمده ام و بکجا میروم (۱۵) و شما برحَسَبِ جسم حکم میکنید و من بر هیچ کس حکم نمیکنم (۱٦) و هرگاه که من حکم بکنم حکمِ من راست است زیرا که من تنها نیستم بلکه مَنَم و پدر که مرا فرستاده است (۱۷) و در آئینِ شما نیز نوشته شده است که شهادتِ دوکس درست است (۱۸) من یك هستم که در بارهء خود شهادت میدهم و پدر که مرا فرستاد نیز در بارهء من شهادت میدهد (۱۹) باو گفتند که پدرت کجاست عیسیٰ جواب داد که شما نه مرا میشناسید و نه پدرِ مرا اگر مرا مي شناختید پدرِ مرا نیز مي شناختید * (۲۰) این سخنهارا عیسیٰ در خانهء خزانه وقتي که در هیکل تعلیم میداد گفت و هیچ کس اورا گرفتار نکرد زیرا که وقتش هنوز نرسیده بود * (۲۱) و عیسیٰ باز ایشان‌را فرمود که من میروم و شما مرا جستجو خواهید نمود و در گناهِ خود خواهید مُرد و جائي که من میروم شما نمي توانید آمد (۲۲) یهودیانْ گفتند که آیا خودرا خواهد کُشت که میگوید جائي که من میروم شما نمي توانید آمد (۲۳) و بآنها فرمود شما از تحتاني هستید و من از فوقاني هستم شما ازاین جهان هستید

و من از اين جهان نيستم (۲۴) و من از آن سبب گفتم بشما كه درگناه‌هاي خود خواهيد مُرد زيرا كه
اگر شما ايمان نيآوريد كه مَنَم درگناه‌هاي خود خواهيد مُرد (۲۵) باو گفتند كه تو كيستي عيسي بآنها
گفت كه من آن كسم كه بشما درابتدا گفتم (۲۶) بسيار چيزها دربارهء شما دارم كه بگويم و شمارا حكم
كنم ليكن اوكه مرا فرستاده است راست است و من هر آنچه از او شنيدم بجهانيان ميگويم (۲۷) و
آنها ندانستند كه قصدِ او از اين حرفها پدر بود * (۲۸) عيسي بآنها فرمود كه چون‌شما فرزندِ
انسان‌را بلند گرديد آنگاه خواهيد يافت كه من هستم و از پيشِ خود هيچ نميكنم بلكه موافقِ آنچه پدرَم
بمن تعليم كرده است حرف ميزنم (۲۹) و آن كس كه مرا فرستاد با من است مرا پدر تنها نگذاشته است
زيرا كه هر چه رضاي اوست من عليَ‌الدّوام بجا مي آورم * (۳۰) وقتي كه او اين سخنهارا ميگفت
بسياري بر او ايمان آوردند (۳۱) پس عيسي بآن يهوديانْ كه اورا باور كرده بودند گفت كه اگر شما
در كلامِ من استوار بمانيد شما شاگردانِ حقيقيِء من هستيد (۳۲) و راستي‌را خواهيد فهميد و راستي
شمارا آزادگي خواهد بخشيد (۳۳) باو جواب دادند كه ما نسلِ اِبْراهيمْ هستيم و گاهي بندهٔگانِ كسي
نبوده ايم پس چگونه ميگوئي كه آزاد خواهيد گرديد * (۳۴) عيسي بآنها در جواب فرمود هرآينه من بشما
راست ميگويم كه هر كس كه گناه ميكند بندهء گناه است (۳۵) بنده در خانه هميشه نمي‌ماند امّا پسر
هميشه ميماند (۳۶) پس اگر پسر شمارا آزاد بسازد شما فيْ‌الحقيقت آزاد خواهيد بود (۳۷) من ميدانم
كه شما نسلِ اِبْراهيمْ هستيد ليكن ميخواهيد مرا بكُشيد زيرا كه كلامَم در دلِ شما جا نميگيرد
(۳۸) من آنچه از جانبِ پدرَم ديده ام ميگويم و شما آنچه از پدرِ خود ديده ايد مي‌كنيد (۳۹) باو جواب
داده گفتند كه پدرِ ما اِبْراهيمْ است * عيسي بآنها گفت كه اگر شما فرزندِ اِبْراهيمْ ميبوديد هرآينه كارهاي
اِبْراهيمْ‌را بجا مي‌آورديد (۴۰) اكنون شما در پَيِ قتلِ من هستيد و حال آنكه من كسي هستم كه اين
راستي‌را كه از جانبِ خدا شنيده ام بشما گفتم اِبْراهيمْ اينچنين نميكرد (۴۱) شما كارهاي پدرِ خودرا مي‌كنيد
باو گفتند كه ما از زنا متولّد نشده ايم يك پدر داريم كه خداست * (۴۲) عيسي ايشان‌را گفت كه
اگر خدا پدرِ شما ميبود مرا دوست داشتيد زيرا كه من از خدا بيرون شدم و آمدم زيرا كه من نه
از خود آمده ام بلكه او مرا فرستاده است (۴۳) چرا شما گفتگوي مرا در نمي‌يابيد سبب اين كه
شما قابليّت نداريد كه سخنِ مرا بشنويد (۴۴) شمارا شيطان پدر است و خواهشهاي پدرِ خودرا ميخواهيد
بجا آريد او از آغاز مردمكُش بود و درراستي نماند زيرا كه راستي در او نيست چون دروغ ميگويد از
چيزهاي مختصِّ بخودميگويد زيرا كه او دروغگو است و پدرِدروغها است (۴۵) و من از آنجا كه راست
ميگويم مرا باور نمي‌كنيد (۴۶) كيست از شما كه مرا بگناه ملزم كند و در صورتي كه راست ميگويم شما
چرا مرا باور نمي‌كنيد (۴۷) آن كس كه از خداست سخنِ خدارا مي‌شنود از اين سبب شما نمي‌شنويد
كه از خدا نيستيد (۴۸) يهوديانْ ويرا در جواب گفتند آيا كه ما خوب نمي‌گوئيم كه تو شومرونى هستي
و در تو ديوي ميباشد * (۴۹) عيسي جواب داد كه در من ديوي نيست بلكه پدرِ خودرا عزّت ميكنم

و شما مرا بي حرمتي ميكنيد (۵۰) و من حرمتِ خودرا نميطلبم و هست كسي كه ميطلبد و حكم ميكند
(۵۱) هرآينه من بشما راست ميگويم كه اگر كسي كلامِ مرا حفظ كند هرگز تا بابد مرگرا نخواهد ديد
(۵۲) پس يهوديان باو گفتند كه حالا در يافتيم كه ديوي در تو ميباشد ابراهيم مرده است و
پيغمبران نيز مرده اند تو ميگوئي كه اگر كسي كلامِ مرا حفظ دارد او هرگز مرگرا نخواهد چشيد (۵۳) آيا
كه تو بزرگتر از پدرِ ما ابراهيم هستي او مرده است و پيغمبران مرده اند تو خويشرا چه كس
ميپنداري * (۵۴) عيسي جواب داد كه اگر من خودرا ستايش ميكنم شأنِ من هيچ نيست پدرِ من
است كه مرا عزت ميدهد كه شما ميگوئيد او خداي شماست (۵۵) ليكن شما اورا نميشناسيد من اورا
ميشناسم و اگر بگويم كه من اورا نميشناسم مثلِ شما دروغگو ميباشم ليكن من اورا ميشناسم و
كلامشرا ياد دارم (۵۶) ابراهيم پدرِ شما بسيار خواهشمند بود كه روزِ مرا به بيند پس ديد و خوشوقتي
كرد (۵۷) پس يهوديان باو گفتند كه تو هنوز پنجاه سال نداري و ابراهيمرا ديدهٔ * (۵۸) عيسي بآنها
گفت كه بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه پيشتر از آنكه ابراهيم شد من هستم (۵۹) آنگاه
سنگهارا برداشتند تا بر او بيندازند ليكن عيسي پنهان گشت و از وسطِ آنها آمده از هيكل بيرون
رفت و همچنين گذشت *

(بابِ نهم مشتمل بر چهل و يك آيه)

(۱) و در بينِ راه رفتن مرديرا ديد كه كور مادرزاد بود (۲) و شاگردانش اورا پرسيده كه ربي كدام
كس گناه كرده است اين كس يا والدينش كه كور متولد شده است (۳) عيسي جواب داد كه نه اين كس
گناه كرد و نه والدينِ او ليكن تا كارهاي خدا در او آشكارا گردد چنين شد (۴) سزاوار است مرا كه
تا وقتي كه روز است بكارهاي آن كسي كه مرا فرستاده است مشغول باشم كه شب ميآيد و در آن هيچ
كسي نميتواند بشغلي پرداخت (۵) چند وقتي كه در جهان ميباشم نورِ جهانم (۶) اين سخنها گفته بر
زمين آبِ دهن افكنده از آن آب گل ساخت و بر چشمهاي آن كورگلرا ماليد (۷) باو گفت برو و در
حوضِ سيلوحا كه ترجمهٔ آن است فرستاده شده غسل كن پس رفت و غسل كرد و بينا پس آمد *
(۸) پس همسايگان و آنان كه اورا پيشتر ديده بودند كه كور بود گفتند آيا اين آن كس نيست كه
مينشست و سؤال ميكرد (۹) بعضي گفتند همين است و ديگران گفتند كه مثلِ اوست او گفت من
همانم (۱۰) باو گفتند كه چشمهاي تو چگونه گشاده شده است (۱۱) او جواب داده گفت شخصي كه
عيسي نام دارد گل ساخت و بر چشمهاي من ماليده بمن گفت بحوضِ سيلوحا برو و غسل بكن پس رفته
غسل كرده بينا شدم (۱۲) پس باو گفتند كه او در كجا است گفت نميدانم * (۱۳) پس اورا كه كور
بود بنزدِ فريسيان آوردند (۱۴) و سبت بود آن روزي كه عيسي گلرا ساخته چشمهاي اورا روشن كرد
(۱۵) باز فريسيان اورا پرسيدند كه چگونه بينا شدي بآنها گفت كه گل بر چشمهاي من گذاشت و من غسل
كرده بينا شدم (۱۶) بعضي از فريسيان گفتند كه اين شخص از جانبِ خدا نيست زيرا كه روزِ سبترا

نگاه نمیدارد دیگران گفتند که مردِ گناهکار اینچنین معجزات‌را چگونه مي‌تواند نمود پس در میانِ آنها
اختلاف افتاد (١٧) باز بآن کور گفتند که تو در بارهٔ او چه میگوئي که چشمهاي تورا گشاده است
او گفت که او پیغمبر است (١٨) یهودیانْ در حقِّ او باور نکردند که کور بود و بینا شد تا والدینِ آن
بینا شده‌را خواندند (١٩) و آنهارا بدین مضمون پرسیدند آیا این پسرِ شما است که میگوئید که او کور
متولّد شد پس حال چگونه مي‌بیند (٢٠) والدینِ او جواب داده ایشان‌را گفتند که ما میدانیم این
پسرِ ما هست و کور متولّد شده است (٢١) لیکن حال چگونه مي‌بیند نمیدانیم و کیست که چشمهاي اورا باز
کرد هم نمیدانیم او خود بالغ است اورا پرسش کنید او خود در بارهٔ خود حرف خواهد زد
(٢٢) والدینِ او این‌را گفتند بعلّتِ آنکه از یهودْ ترسیدند زیرا که یهودیانْ پیش از آن عهد با یکدیگر
کرده بودند که اگر کسي اقرار کند که او مسیح است او از مجمع بیرون کرده شود (٢٣) بهمین
علّت والدینِ او گفتند که خود بالغ است اورا پرسش کنید * (٢٤) پس بارِ دیگر آن کس‌را که کور بود
خواندند و باو گفتند سپاس کن خدارا که ما میدانیم که این کس گناهکار است (٢٥) او جواب داده
گفت که اگر گناهکار است یا نیست نمیدانم این‌را میدانم که کور بودم و حالا بینا هستم
(٢٦) باز باو گفتند که او تورا چه کرد چگونه چشمهاي تورا گشاد (٢٧) بآنها جواب داد که من شمارا یك
بار گفتم و شما نشنیدید چرا بارِ دیگر میخواهید بشنوید آیا شما نیز میخواهید که شاگردانِ او بشوید
(٢٨) اورا دشنام دادند و گفتند تو شاگردِ او هستي و ما شاگردانِ موسي هستیم (٢٩) و میدانیم که خدا
با موسي تکلّم کرد و این کس‌را نمیدانیم که از کجا است (٣٠) آن کس جواب داده ایشان‌را گفت که
بدرستي که اینْ عجب است که شما نمیدانید که او از کجا هست با وجودِ اینکه چشمهاي مرا گشاده است
(٣١) و میدانیم که خدا حرفِ گناهکاران‌را نمي شنود امّا درصورتي که کسي خداپرست باشد و خواهشش‌را
بجا آورد خواهشِ اورا مي‌شنود (٣٢) و از ابتداي عالَم نشنیده شد که چشمهاي کسي‌را که کور متولّد شد
کسي گشاده باشد (٣٣) پس اگر این شخص از طرفِ خدا نمي‌بود هیچ نمي توانست کرد (٣٤) باو جواب
داده گفتند که تو بالتّمام در گناه متولّد شدهٔ پس تو مارا تعلیم میدهي آنگاه اورا بیرون کردند * (٣٥) و
عیسي شنید که اورا بیرون کردند اورا بر خورد و باو گفت آیا تو بر پسرِ خدا ایمان مي‌آوري (٣٦) جواب
داده گفت که اي آقا او کیست که من بر او ایمان آورم (٣٧) عیسي ویْرا گفت تو اورا دیدهٔ و آن کس
که با تو گفتگو میکند همان است (٣٨) باو گفت خداوندا ایمان آوردم و اورا پرستید (٣٩) عیسي
گفت که من براي قضا در این جهان آمده ام تا آن کسان که نمي‌بینند به بینند و آن کسان که مي‌بینند
کور شوند * (٤٠) و بعضي از فریسیانْ که با ويْ بودند این چیزهارا شنیدند و باو گفتند آیا ما نیز
کور هستیم (٤١) عیسي بآنها گفت اگر شما کور میبودید گناه نمي‌داشتید و حالا که میگوئید که
مي‌بینید پس گناهِ شما ثابت است

(باب دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه هركس كه درمحلّ گوسفندان از دَرْ در نمي‌آيد بلكه از طرف
ديگر بالا ميرود او دُزد و راه‌زن است (۲) واما آن كس كه از دروازه در مي‌آيد پاسبانِ گوسفندان است
(۳) و دَرْبان براي او دَرْرا ميگشايد وگوسفندان آوازِ اورا مي‌شنوند و اوگوسفندانِ خودرا بنام ميخواند و
آنهارا بيرون مي‌آورد (۴) و چونكه گوسفندانِ خودرا بيرون مي‌آورد پيشِ آنها ميرود وگوسفندان در پَيِ
او مي‌افتند زيرا كه آوازش‌را مي‌شناسند (۵) امّا در عقبِ غيرِ او نخواهند رفت بلكه از او خواهند گريخت
زيرا كه آوازِ غيررا نمي‌شناسند (۶) عيسي آن مثل‌را بآنها گفت ليكن آنها ندانستند كه چه چيز بود كه بايشان
ميگفت * (۷) باز عيسي بآنها گفت بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه من دروازهٔ گوسفندانم (۸) و
همهٔ آن كسان كه پيش از من آمدند دُزدها و راه‌زنها هستند ليكن گوسفندان سخنِ آنهارا نشنيدند (۹) و
من دروازه هستم كه هركس كه از من بدرون بيآيد ناجي خواهد شد و او بدرون خواهد آمد و بدَرْ خواهد
رفت و عيش خواهد يافت (۱۰) دُزد نمي‌آيد مگر براي آنكه دُزدي كند و ذبح نمايد و هلاك گرداند و من
آمده ام تا كه حيات از براي آنها بوده باشد و آن‌را افزون دارند (۱۱) من شبانِ خوب هستم شبانِ خوب
جانِ خودرا درراهِ گوسفندان مي نهد (۱۲) امّا مزدور و آن كس كه شبان نيست وگوسفندان از آنِ او نيست
چون گرگ‌را مي‌بيند كه مي آيد گوسفندهارا ترك ميكند و ميگريزد پس گرگ گوسفندان‌را بچنگ مي‌آرد و آنهارا
پراكنده ميكند (۱۳) و مزدور ميگريزد زيرا كه مزدور است و براي گوسفندان نمي انديشد (۱۴) و من شبانِ
خوب هستم و خاصّهٔ خويش‌را مي‌شناسم و خاصّهٔ من مرا مي‌شناسند (۱۵) آنچنان كه پدر مرا مي‌شناسد من
نيز پدررا مي‌شناسم و من جانِ خودرا براهِ گوسفندان مي نهم (۱۶) گوسفندانِ ديگر دارم كه ازاين گلّه
نيست مرا بايست كه آنهارا نيز بيآورم و آوازِ مرا خواهند شنيد پس يك گلّه خواهند بود و يك گلّه‌بان (۱۷) از
اين جهة پدر مرا دوست دارد كه من جانِ خودرا ميدهم تا آن‌را بازگيرم (۱۸) هيچ كس آن‌را از من نميگيرد
بلكه من خود جان‌را ميدهم و من برگذاشتنش اختيار دارم و اختيار دارم كه آن‌را بازگيرم و اين حكم‌را از
پدرِ خود يافتم * (۱۹) پس بارِ ديگر در ميانِ يهُوديانْ بجهةِ اين سخنها اختلاف افتاد (۲۰) بسياري از آنها
گفتند كه او ديو دارد و ديوانه هست چرا سخنِ اورا مي‌شنويد (۲۱) بعضي گفتند كه اين سخنهاي
ديوانه نيست آيا كه ديوي ميتواند كه چشمهاي كوران‌را بينا كند * (۲۲) آنگاه عيدِ تجديد در اُورشَليمْ بود
و زمستان بود (۲۳) و عيسي در هيكل در رواقِ سُلَيْمانْ تردّد ميكرد * (۲۴) يهُوديانْ بگِردِ او در آمدند و باو
گفتند تا كَيْ تو مارا در معرضِ شك گرفتار ميكني اگر تو مسيح هستي بما روشن بگو (۲۵) عيسي بآنها جواب
داد كه من شمارا گفتم و شما باور نكرديد آن كارهائي كه من باسمِ پدرِ خود ميكنم براي من شهادت ميدهد
(۲۶) ليكن شما باور نمي كنيد بعلّتِ اينكه شما ازگوسفندانِ من نيستيد چنانچه بشما گفتم (۲۷) وگوسفندان
من آوازِ مرا مي شنوند و من آنهارا مي‌شناسم و آنها درعقبِ من مي‌آيند (۲۸) و من بآنها زندگيءِ جاودانيَ

میدهم و آنها هرگز تا بابد هلاك نخواهند شد و هیچ کس آنهارا از دستِ من نخواهد کشید (۲۹) و پدرِ من
که آنهارا بمن داده است بزرگتر از همه هست و هیچ کس نمي تواند که از دستِ پدر بیرون کند (۳۰) من
و پدر يك هستیم * (۳۱) و یهُودیانْ سنگهارا باز برداشتند تا اورا سنگسار کنند (۳۲) عیسی بانها جواب داد
که من بسیار کارهاي خوبرا از جانبِ پدرِ خود بشما نموده ام بجهةِ کدام از آنها است که شما مرا سنگسار
میکنید (۳۳) یهُودیانْ باو جواب داده گفتند براي کارِ خوب تورا سنگسار نمیکنیم بلکه بجهةِ کفر و بجهةِ اینکه
تو انسان هستي و خودرا خدا میگرداني (۳۴) عیسی بآنها جواب داد آیا در آئینِ شما نگارش نیافته است
که من گفتم شما خداها هستید (۳۵) پس چون آنهارا که کلامِ خدا نزدِ آنها آمد خداها گفت و کتاب قابلِ
نقصان نیست (۳۶) آیا شما بآن کس که پدر اورا منزّه کرده و بجهان فرستاده میگوئید که تو کفر میگوئي از
آنجا که گفتم من پسرِ خدا هستم (۳۷) اگر من کارهاي پدرِ خودرا بجا نمي آرم مرا باور مکنید (۳۸) و اگر بجا
آرم هرچند که مرا باور نکنید کارهاي مرا باور کنید تا شما بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در
وَيْ * (۳۹) و باز خواستند که اورا بگیرند و لیکن از دستِ آنها بیرون رفت (۴۰) باز بآن طرفِ رودِ اُرْدُنْ
بآنجا که یَحْیی اوّل غسل میداد برگشت و در آنجا بماند (۴۱) بسیاري بنزدَش آمدند و گفتند بدرستي که
یَحْیی هیچ معجزه نه نمود امّا همه سخنها که یَحْیی در بارهء او گفت راست بود (۴۲) و بسیاري در آنجا براو
ایمان آوردند *

(بابِ یازدهم مشتمل بر پنجاه و هفت آیه)

(۱) و کسي که لَعازَرْ نام داشت و از بَیْتِ عَنیاه قریهء مَرْیَمْ و خواهرَش مَرْثا بود بیمار بود (۲) مَرْیَمْ
آن زن بود که خداوندرا بعطر مُعطّر ساخت و پایهاي اورا بمویهاي خود خشك کرد برادرِ همان زن لَعازَرْ
بیمار بود (۳) پس آن خواهران بنزدِ او فرستادند و گفتند خداوندا اینك آن کس که تو دوست داري
بیمار است * (۴) عیسی شنیده گفت که این بیماري تا بموت نیست بلکه براي بزرگيِء خدا است تا
پسرِ خدا بوسیلهء آن بزرگي یابد (۵) عیسی مَرْثا و خواهرَش و لَعازَرْرا دوست میداشت (۶) پس چون
شنید که بیمار است در جائي که مي بود دو روز ماند (۷) بعد از این بشاگردانِ خود گفت که باز
بیهُودیّه میرویم (۸) شاگردان باو گفتند که رَبّي یهُودیانْ الحال خواستند که تورا سنگسارا کنند آیا که تو
بآنجا باز میگردي (۹) عیسی جواب داد که آیا در روز دوازده ساعت نیست اگر کسي در روز بخرامد لغزش
نمیکند زیرا که نورِ این جهانرا مي بیند (۱۰) امّا کسي که در شب بخرامد لغزش مي یابد زیرا که روشني
در او نیست (۱۱) اینچنین فرمود و بعد از آن بآنها گفت که دوستِ ما لَعازَرْ خوابیده است امّا میروم تا
آنکه اورا بیدار کُنم (۱۲) شاگردانَش گفتند اي آقا اگر خوابیده است رستگار خواهد شد (۱۳) عیسی
در بارهء مرگَش حرف میزد و آنها گمان میداشتند که در بارهء آرامِ خواب میفرمود (۱۴) آنگاه عیسی
بآنها روشن فرمود که لَعازَرْ مرده است (۱۵) و بعلّتِ شما یعني تا آنکه ایمان آورید من خوش هستم که
در آنجا نبودم و حال بزودي برویم (۱۶) تُوما که دِدِمُسْرا میگویند بهم پیشه گانِ خود گفت که ما هم برویم

که تا با وَيْ بمیریم * (۱۷) و عیسی آمده یافت که او حال چهار روز است که در قبر است (۱۸) و بَیْتِ عَنیاهْ نزدیك بأورِشَلیمْ قریب بپانزده تیرپرتاب بود (۱۹) و بسیاري از یهُودْ بنزدِ مَرْثا و مَرْیَمْ آمده بودند تا آنهارا در بارهٔ برادرِ آنها تسلّي دهند (۲۰) مَرْثا چون شنید که عیسی مي‌آید اورا استقبال کرد و مَرْیَمْ در خانه نشسته ماند (۲۱) مَرْثا به عیسی گفت که اي آقا اگر تو در اینجا میبودي برادرِ من نمیمُرد (۲۲) لیکن الحال میدانم که هرچه تو از خدا بخواهي خدا بتو خواهد داد (۲۳) عیسی باو گفت که برادرِ تو خواهد برخاست (۲۴) مَرْثا باو گفت میدانم که در قیامت در روزِ باز پسین خواهد برخاست (۲۵) عیسی باو فرمود که من قیامت و حیاتم آن کس که بر من ایمان مي‌آورد با وجودِ اینکه بمیرد زنده خواهد بود (۲۶) و هر آن کس که زنده است و بر من ایمان مي‌آورد تا بابد نخواهد مُرد آیا که تو این‌را باور میکني (۲۷) باو گفت بلي خداوندا من باور کرده ام که تو مسیحِ هستي پسرِ خدا که آمدنِ او درجهان لازم بود * (۲۸) و این سخنهارا گفته بازگشت و خواهرِ خود مَرْیَمْرا بپنهاني خواند و گفت استاد آمده است تورا میخواند (۲۹) و او چون شنید بزودي برخاسته بخدمتَش رسید (۳۰) عیسی بآن قریه هنوز نرسیده بود بلکه در آنجا بود که مَرْثا اورا استقبال کرد (۳۱) یهُودیانْ که با وَيْ در خانه بودند و اورا تسلّي مي‌دادند چون دیدند که مَرْیَمْ بزودي برخاست و بیرون رفت در پَيِ او آمدند و گفتند که بر سرِ قبر میرود تا در آنجا بگریَد (۳۲) پس مَرْیَمْ چون به آنجا که عیسی بود آمد و اورا دید بر پایهاي او افتاد و باو گفت اي خداوند اگر تو در اینجا میبودي برادرِ من نمي‌مُرد (۳۳) عیسی چون اورا دید که میگریَد و یهُودیانْرا که همراهِ او بودند دید که مي‌گریَند آهِ سردي کَشیده متألّم گردید (۳۴) و گفت شما اورا کجا گذاشته اید باو گفتند اَي آقا بیا و ببین (۳۵) و عیسی بگریست (۳۶) و یهُودیانْ گفتند که ببین چه قدر اورا دوست میداشته است (۳۷) بعضي از آنها گفتند که آیا این کس که چشمهاي آن کوررا روشن کرد قدرت نداشت که باعث شود که این کس نمیرد (۳۸) عیسی بارِ دیگر آهِ سردي کشیده بقبر آمد غاري بود و سنگي بر آن گذارده بودند (۳۹) عیسی فرمود سنگرا بردارید مَرْثا خواهرِ آن مُرده باو گفت اي خداوند این حالا بد بو است که چهار روز است که مرده است (۴۰) عیسی بوَيْ فرمود که آیا من تورا نگفتم که اگر باور کني بزرگيِ خدارا خواهي دید (۴۱) پس آن سنگرا از جائي که مُرده در آن گذاشته شده بود برداشتند و عیسی چشمهارا بالا کرد و گفت اي پدر تورا شکر میکنم که تو خواهشِ مرا شنیدهٔ (۴۲) و من دانسته ام که تو خواهشِ مرا همیشه میشنوي لیکن بعلّتِ این گروه که بدَوْر ایستاده اند گفتم تا آنکه باور کنند که تو مرا فرستادهٔ (۴۳) و این سخنهارا گفته بآوازِ بلند بانگ زد اي لَعازَرْ بیرون بیا (۴۴) و آن مُرده بیرون آمده پایها و دستهاي او بکفن پیچیده و چهره‌اَش به رومال ملفوف بود عیسی بآنها گفت اورا کُشائید و اورا بگذارید برَود * (۴۵) پس بسیاري از یهُودیانْ که بنزدِ مَرْیَمْ آمده بودند و آنچه عیسی کرده بود دیدند براو ایمان آوردند (۴۶) و بعضي از آنها بنزدِ فَریسیانْ آمدند و آنهارا بآنچه عیسی کرده بود اطّلاع دادند * (۴۷) پس کاهنانِ بزرگ و فَریسیانْ در مجلسي

با هم جمع گردیدند و گفتند که ما چه کنیم زیرا که این شخص معجزه‌های بسیار مینماید (۴۸) اگر ما باین
قِسم اورا وا گذاریم همه معتقدِ او خواهند شد و رُومیانْ خواهند آمد و مقام و قومِ مارا خواهند برگرفت
(۴۹) و یکي از آنها که قیافا نام داشت و کاهنِ بزرگِ آن سال بود بآنها گفت شما هیچ نمیدانید (۵۰) و
تصوّر نمیکنید که براي ما مفید است که یك کس براي قوم بمیرد و تمامِ قوم هلاك نشود (۵۱) و این‌را
از خود نگفت بلکه بجهةِ آنکه کاهنِ بزرگِ آن سال بود خبر داد که عیسیٰ براي آن قوم خواهد مُرد
(۵۲) و نه براي آن قوم بتنهائي بلکه تا آنکه فرزندانِ پراکندهٔ خدارا به یك جا جمع کند *
(۵۳) پس آنها از آن روز مشورت کردند تا اورا بکُشند (۵۴) از آن سبب عیسیٰ دیگر در میانِ یِهُودْ
ظاهراً سَیْر نمیکرد بلکه از آنجا بجائي که نزدیك بدشت بود بشهري که اِفْرَیمْ نام داشت رفته در آنجا با
شاگردانِ خود بسر میبرد * (۵۵) و فصحِ یِهُودْ نزدیك بود پس بسیاري از ان زمین پیش از فصح باُورشِلیمْ
رفتند تا خودرا طاهر سازند (۵۶) و عیسیٰ‌را تفحّص میکردند و در هیکل ایستاده با یکدیگر میگفتند که
شما چه گمان دارید که به عید نخواهد آمد (۵۷) کاهنانِ بزرگ و فَریسیانْ حکم داده بودند که اگر کسي
بداند که او درکجاست نشان بدهند تا اورا گرفتار کنند *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) شش روز قبل از عیدِ فصح عیسیٰ به بَیْتِ عَنیاهْ بمکانِ لَعازَر مرده که از میانِ مرده‌گان اورا برخیزانیده
بود آمد (۲) و در آنجا براي او طعام آماده کردند و مَرْثا خدمت میکرد و لَعازَرْ یکي از همنشینان بود *
(۳) مَرْیَمْ رطلِ عطرِ سنبلِ خاصِّ گران قیمت‌را گرفته بپایهاي عیسیٰ مالید و پایهاي اورا بمویهاي خود
خشك کرد و خانه به بوي آن عطر پُر شد (۴) آنگاه یکي از شاگردانش یعني یِهُوداهِ اِسْکَرْیُوطِي پسرِ
شِمْعُونْ که بعد به او خیانت کرد گفت (۵) که این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که بفقیران داده
شود (۶) و گفتنِ او این‌را نه از آنجا بود که براي فقیران مي‌اندیشید بلکه از این سبب بود که دُزد بود و
کیسه میداشت و آنچه‌را که در آن مي‌افتاد مي‌بُرد (۷) عیسیٰ فرمود که اورا بگذار که این‌را براي دفنِ
من نگاه داشته است (۸) زیرا که فُقَرا همیشه با شما هستند و من همیشه با شما نیستم * (۹) گروهيِ
بسیار از یِهُودْ یافتند که او در آنجا هست پس آمدند نه براي عیسیٰ وبس بلکه تا لَعازَرْرا که اورا از
مرده‌گان برخیزانیده بود نیز به بینند (۱۰) پس کاهنانِ بزرگ مشورت کردند که لَعازَرْرا نیز بقتل برسانند
(۱۱) زیرا که بسیاري از یِهُودْ بسببِ او برگشتند و بر عیسیٰ ایمان آوردند * (۱۲) روزِ دیگر گروهِ انبوه
که به عید آمده بودند چون شنیدند که عیسیٰ باُورشِلیمْ مي‌آید (۱۳) شاخهاي نخل‌را گرفتند و براي
استقبالِ او بیرون آمده فریاد کردند که هُوشَعْنا مبارك باد آن کس‌را که باسمِ خداوند مي‌آید و پادشاهِ
اِسْرائیلْ است (۱۴) و عیسیٰ خري‌را یافته براو نشست چنانکه نوشته شده است (۱۵) که اي دخترِ
صِیّونْ مترس اینك پادشاهِ تو برکرّهٔ خري نشسته بنزدِ تو مي‌آید (۱۶) شاگردانِ او این چیزهارا نخستین

نفهمیدند لیکن چون عیسی بجلال خود آمد آنهارا یاد آمد که این سخنها براي او نوشته شده بود و اینکه
آن کارهارا براي او کرده بودند * (۱۷) و گروهي که با وَيْ بودند شهادت میدادند که لَعَاَزُرْرا از قبر خواند و
اورا از میانِ مردگان بر خیزانید (۱۸) از این جهة گروهي اورا استقبال کردند زیرا که شنیده بودند که این
معجزهارا نموده بود (۱۹) و فَرِیسِیانْ بیکدیگر گفتند آیا مي‌بینید که هیچ نفعي ندیده اید اینك جهان در
عقبِ او رفته است * (۲۰) و از آنان که آمده بودند که در عید پرستش کنند بعضي یُونَانِي بودند
(۲۱) اینها بنزدِ فِیلِپُّوسْ که از بَیْتِ صَیْدَاي جَلِیلْ بود آمدند اورا سؤال کرده گفتند که اي آقا ما میخواهیم
که عیسیرا دیده باشیم (۲۲) فِیلِپُّوسْ آمد و به اَنْدْرِیَاسْ گفت باز اَنْدْرِیَاسْ و فِیلِپُّوسْ به عیسی گفتند
(۲۳) عیسی بآنها جواب داده گفت که وقت رسیده است که فرزندِ انسان بجلالِ خود آید (۲۴) و بدرستي
که من بشما راست میگویم که دانهٔ گندم اگر در زمین نیفتد و نمیرد همان مي‌ماند و اگر بمیرد بسیار
میوه بار مي آورد (۲۵) آن کس که جانِ خودرا دوست دارد آن‌را ضایع خواهد کرد و آن کس که جانِ
خودرا در این جهان دشمن دارد آن‌را تا بحیاتِ جاوداني نگاه خواهد داشت (۲۶) اگر کسي مرا خدمت
کند مرا پیروي بنماید و در آنجاي که من هستم خادمِ من نیز خواهد بود و اگر کسي مرا خدمت کند پدر
اورا عزّت خواهد داد * (۲۷) اکنون جانِ من مضطرب گردیده است و من چه بگویم اي پدر مرا از این
ساعت رهائي ده لیکن براي همین تا با این ساعت رسیده ام (۲۸) اي پدر اسمِ خودرا جلال ده آنگاه
آوازي از آسمان آمد که جلال داده ام و هم خواهم داد (۲۹) و گروهي که ایستاده بودند شنیده گفتند که
رعد شد دیگران گفتند که فرشته باو حرف زد (۳۰) عیسی جواب داده گفت که این آوازِ براي من نشده
است بلکه براي شما است (۳۱) اکنون بر این جهان حکم میشود و اکنون رئیسِ این جهان افکنده
خواهد شد (۳۲) و من چون از زمین بلند شوم همهرا بنزدِ خود خواهم کشید (۳۳) او این سخن‌را گفت
تا اشارتي کرده باشد که بچه قسم خواهد مُرد * (۳۴) گروهي در جوابِ او گفتند از شریعتِ ما شنیده ایم
که مسیح تا باید مي‌ماند و تو چگونه میگوئي که فرزندِ انسان میباید که بلند کرده بشود کیست این
فرزندِ انسان (۳۵) عیسی بآنها فرمود که مدّتِ قلیلي دیگر نور با شما هست پس راه روید مادامي که نور
دارید مبادا که تاریکي شمارا گیرد و آن کس که در تاریکي میخرامد نمیداند بکجا میرود (۳۶) مادامی
که نور دارید بر نور ایمان آرید تا آنکه ابناي نور شوید عیسی این سخنهارا گفته رفت و از آنها پنهان
گردید * (۳۷) امّا با وجودي که او اینقدر معجزهرا در پیشِ آنها نموده بود بر او ایمان نیآوردند (۳۸) تا
آن سخنِ اِشَعْیَاهِ پیغمبر مکمّل گردد که گفت خداوندا کیست که گفتهٔ مارا باور کرده است و بازوي
خداوند بر که هویدا شده است (۳۹) هم از این علّت باور نتوانستند کرد که اِشَعْیَاهْ باز گفته است (۴۰) که
او چشمهاي آنهارا کور کرده است و دلهاي آنهارا سخت مبادا که بچشمها به بینند و بدل بفهمند و بر
گردند و من آنهارا شفا بخشم (۴۱) اِشَعْیَاهْ این سخنهارا گفت در آن هنگام که جلالش‌را مشاهده نمود که در
بارهٔ او حرف زد (۴۲) هرچند بسیاري از بزرگان نیز بر او ایمان آوردند لیکن بعلّتِ فَرِیسِیانْ اقرار نمي‌کردند

که مبادا خارج از مجلس شوند (۴۳) زیرا که آنها عزّتِ مردم‌را بیشتر از عزّتِ خدا دوست میداشتند *
(۴۴) عیسیٰ فریاد کرد و گفت که آن کس که بر من ایمان آورد بر من ایمان نیآورده است بلکه بر آن
کس که مرا فرستاده است (۴۵) و آن کس که مرا بیند آن کس‌را که مرا فرستاده می‌بیند (۴۶) من در
جهان نوري آمدم تا که هر کس که بر من ایمان آورَد در تاریکي نماند (۴۷) و اگر کسي سخنهاي مرا
بشنود و باور نکند من بر او حکم نمیکنم زیرا که من آمده ام نه از براي اینکه بر جهان حکم کنم بلکه
براي آنکه جهان‌را نجات دهم (۴۸) و آن کس که مرا خوار مي‌کند و سخنهاي مرا نمي‌پذیرد حکم‌کننده‌ء
دارد آن سخني که من گفتم همان اورا در روزِ بازِ پسین حکم خواهد کرد (۴۹) زیرا که من از خود حرف
نزده ام بلکه پدر که مرا فرستاده است بمن فرمان داد که من چه گویم و بچه حرف بزنم (۵۰) و من
میدانم که فرمانِ او حیاتِ جاوید است پس هر آنچه من میگویم همان‌را موافقِ آنچه پدر بمن گفته
است میگویم *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) قبل از عیدِ فصح عیسیٰ چونکه دانست که وقتِ انتقالِ او از این جهان بپدر آمده است آنچنان که
خویشانِ خودرا در جهان دوست داشته بود همان طور تا به انتها آنهارا دوست داشت (۲) پس چون شام
خوردند اِبلیس در دلِ یهوداءِ اِسکَریوطيء پسرِ شمعون انداخته بود که به او خیانت کند (۳) عیسیٰ از
آنجا که دانست که پدر همه چیزهارا بدستِ او داده است و آنکه از نزدِ خدا آمده است و بسوي خدا
بر میگردد (۴) از نانِ شام برخاست و رختهارا گذاشت و دست‌مالي گرفته کمرِ خودرا بست (۵) بعد از آن
آب‌را در لگن ریخت و بشستنِ پایهاي شاگردان و خشك کردن بآن دست‌مال که بر کمر داشت آغاز نمود
(۶) پس بنزدِ شمعونِ پطرس آمده او بوي گفت اي خداوند آیا تو پایهاي مرا مي‌شوئي (۷) عیسیٰ باو
جواب داده گفت که آنچه میکنم تو بالفعل نمیداني لیکن بعد از این خواهي دانست (۸) پطرس باو گفت
که تو هرگز گاهي پایهاي مرا نخواهي شستن عیسیٰ باو جواب داد که اگر من تورا نشویم از براي تو با
من هیچ نصیبي نخواهد بود (۹) شمعونِ پطرس باو گفت اي خداوند نه پایهاي مرا وبس بلکه دستها و
سررا نیز (۱۰) عیسیٰ باو گفت آن کس که غسل کرده است احتیاج ندارد الّا پایهارا بشوید بلکه بالکلّ
پاك است و شما پاك هستید لیکن نه همه (۱۱) زیرا که تسلیم کننده‌ء خودرا مي‌شناخت و از همین جهة
گفت که شما همه پاك نیستید * (۱۲) پس چون پایهاي آنهارا شست رختهاي خودرا گرفته باز بنشست و
بآنها گفت بفهمید که من بشما چه کرده ام (۱۳) شما مرا به استاد و آقا مخاطب میسازید و خوب میگوئید
زیرا که هستم (۱۴). پس چون من که آقا و استادم پایهاي شمارا شسته ام شمارا نیز باید که پایهاي
یکدیگررا بشوئید (۱۵) که من بشما نمونهء دادم تا آنچنانچه من بشما کردم شما نیز بکنید (۱۶) بدرستي که
من بشما راست میگویم که بنده از آقاي خود بزرگتر نیست و نه رسول از آن کسي که اورا فرستاده است
بزرگتر است (۱۷) در صورتي که شما این چیزهارا میدانید خوشحالِ شما اگر آنهارا بجا آورید (۱۸) من

در بابت همهگيء شما حرف نميزنم و من ميدانم كسانيرا كه برگزيده ام ليكن تا آنكه كتاب كامل
گردد آن كس كه با من نان ميخورد پاشنهٔ پاي خودرا بر من بلند كرده است (۱۹) من شمارا الحال قبل از
وقوع خبر ميدهم تا كه چون واقع شده باشد باور كنيد كه من هستم (۲۰) بدرستي كه من بشما راست
ميگويم كه هر كس كه قبول كند كسيرا كه من ميفرستم مرا قبول كرده است و هر كس كه مرا قبول كرده
است قبول كرده است كسيرا كه مرا فرستاده است * (۲۱) چون عيسي اينچنين گفت در دل مضطرب
گرديد و شهادت داد و گفت بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه يكي از شما مرا خيانت خواهد نمود
(۲۲) آنگاه شاگردان بيكديگر نگاه كردند و در ترديد بودند كه آيا قصدش كدام خواهد بود (۲۳) و يكي
از شاگردان بود كه در پهلوي عيسي مينشست و اورا عيسي دوست ميداشت (۲۴) پس شِمْعُونِ پِطْرُسْ
باو اشارت كرد كه تا بپرسد آيا كدام يكرا قصد كرده است (۲۵) پس او بر سينهٔ عيسي افتاده باو
گفت خداوندا كدام است (۲۶) عيسي جواب داد همان است كه من لقمهرا تر كرده باو بدهم پس لقمهرا
تر كرده به يِهُودَاهِ اِسْكَرْيُوطِيءِ پسرِ شِمْعُونْ داد (۲۷) بعد از لقمه شيطان در او داخل شد پس عيسي باو
گفت آنچه ميكني زود بكن (۲۸) ليكن هيچ يك از حاضران ندانستند كه اينرا از چه سبب باو فرموده بود
(۲۹) بعضي گمان داشتند كه از آنجا كه يِهُودَاهْ كيسهرا داشت عيسي باو گفت كه چيزي از آن چيزها كه
ما براي عيد محتاج هستيم بخر يا آنكه بفُقَرا چيزي بدهد (۳۰) پس او لقمهرا گرفته فيالْفَوْر بيرون رفت
و شب بود * (۳۱) چون بيرون رفت عيسي گفت فرزندِ انسان اكنون جلال يافت و خدا نيز بَوَيْ جلال
يافت (۳۲) چونكه خدا بَوَيْ جلال يافت خدا نيز اورا بخود جلال خواهد داد و اورا بزودي جلال خواهد
داد (۳۳) اي طفلان هنوز دمي ديگر با شما هستم شما مرا تفحّص خواهيد كرد و آنچنان كه من به يِهُودِيَانْ
گفتم جائي كه من ميروم شما نمي توانيد آمد بشما نيز حال ميگويم (۳۴) و من بشما حكمِ تازه ميكنم كه
شما يكديگررا دوست داريد آنچنان كه من شمارا دوست داشته ام زينهار كه شما نيز يكديگررا دوست
داريد (۳۵) و بهمين تمامي خواهند دانست كه شما مرا شاگردان هستيد اگر در شما دوستيءِ يكديگر
باشد * (۳۶) شِمْعُونِ پِطْرُسْ باو گفت اي خداوند تو كجا ميروي عيسي باو جواب داد كه جائي كه ميروم
تو اكنون در عقبِ من نمي تواني آمد ليكن بعد تو در عقبِ من خواهي آمد (۳۷) پِطْرُسْ باو گفت اي
خداوند من چرا نمي توانم كه اكنون در عقبِ تو بيآيم من جانِ خودرا در راهِ تو خواهم نهاد (۳۸) عيسي
باو جواب داد تو جانِ خودرا براي من خواهي نهاد بدرستي كه من بتو راست ميگويم كه خروس بانگ
نخواهد زد تا وقتي كه تو مرا سه بار انكار كرده باشي *

(باب چهاردهم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) دلِ شما مضطرب نشود شما بر خدا ايمان ميآريد بر من نيز ايمان آريد (۲) در خانهٔ پدرِ من آبادي
بسيار است و اگر نه بشما ميگفتم ميروم تا جائي براي شما آماده كنم (۳) و من چون رفته باشم و جائي

براي شما مهيّا كرده باشم باز مي آيم و شمارا بنزدِ خود خواهم بُرد تا در جائي كه من هستم شما نيز
باشيد (۴) و شما جائي كه ميروم ميدانيد و راه‌را مي‌شناسيد * (۵) تُوْما بَوَيْ گفت اي خداوند ما
نميدانيم تو بكجا ميروي پس راه‌را چگونه مي‌توانيم دانست (۶) عيسيٰ باو گفت كه من راه و راستي و حياتم
هيچ كسي بنزدِ پدر بغير از وسيلهء من نمي‌آيد (۷) اگر شما مرا مي‌شناختيد پدرِ مرا نيز مي‌شناختيد و از
اين بعد اورا مي‌شناسيد و اورا ديده ايد * (۸) فِيلِپُّوْسْ باو گفت اي خداوند پدررا بما نشان بده كه براي
ما كافي است (۹) عيسيٰ باو گفت اي فِيلِپُّوْسْ من اينقدر مدّت با شما هستم تو مرا نشناخته‌ء آن كس كه
مرا ديده است پدررا ديده است تو چگونه ميگوئي كه پدررا بما نشان بده (۱۰) آيا تو باور نميكني كه
من در پدر هستم و پدر در من سخنهائي كه من بشما ميگويم از خود نميگويم بلكه پدر كه در من است
همان اين كارهارا ميكند (۱۱) مرا باور كنيد كه من در پدر هستم و پدر در من و الّا بعلّتِ اين كارها مرا باور
كنيد (۱۲) هرآينه من بشما راست ميگويم كه آن كس كه بر من ايمان آوَرَد اين كارهارا كه من ميكنم او نيز
خواهد كرد بلكه بزرگتر از اين نيز خواهد كرد زيرا كه من بنزدِ پدرِ خود ميروم (۱۳) و هر آنچه باسمِ من
در خواهيد خواست آنرا من خواهم كرد تا آنكه پدر بسببِ پسر جلال يابد (۱۴) اگر چيزيرا باسمِ من
بخواهيد بدهم (۱۵) اگر شما مرا دوست داريد احكامِ مرا نگاه داريد (۱۶) و من از پدر خواهم خواست و
او تسلّي دهندهء ديگر بشما خواهد داد كه تا بابد با شما خواهد ماند (۱۷) روحِ راستي كه اورا جهان
نمي تواند پذيرفت زيرا كه اورا نمي بيند و نمي‌شناسد امّا شما اورا مي‌شناسيد زيرا كه نزدِ شما مي‌ماند
و در شما خواهد بود (۱۸) شمارا يتيم نخواهم گذاشت بنزدِ شما خواهم آمد (۱۹) اندكي ديگر هست كه
جهان ديگر مرا نمي‌بيند امّا شما مرا مي‌بينيد از آنجا كه من زنده ام شما نيز زنده خواهيد بود (۲۰) و
در آن روز شما خواهيد دانست كه من در پدرِ خود هستم و شما در من و من در شما (۲۱) آن كس كه
احكامِ مرا دارد و آنهارا نگاه دارد آن است كه مرا دوست دارد و آن كه مرا دوست دارد محبوبِ پدرم
خواهد شد و من اورا دوست خواهم داشت و خودرا بر او نمودار خواهم نمود * (۲۲) يِهُوداْهْ نه آن
اِسْكَرْيوطِي بَوَيْ گفت اي خداوند چگونه هست كه تو خودرا بر ما نمودار خواهي كرد نه برجهانيان
(۲۳) عيسيٰ باو جواب داده گفت كه اگر كسي مرا دوست دارد كلامِ مرا نگاه خواهد داشت و پدرِ من
اورا دوست خواهد داشت و ما بنزدَش خواهيم آمد و با وَيْ قرار خواهيم كرد (۲۴) آن كسي كه مرا
دوست ندارد كلامِ مرا نگاه نخواهد داشت و حال آنكه كلامي كه مي‌شنويد از آنِ من نيست بلكه از آنِ
پدري است كه مرا فرستاده است * (۲۵) من اين سخنهارا چونكه نزديكِ شما بودم بشما گفته ام
(۲۶) ليكن آن تسلّي دهنده يعني روح‌القدس كه پدر اورا باسمِ من خواهد فرستاد همان شمارا هرچيز
خواهد آموخت و هر چه من شمارا گفتم بيادِ شما خواهد آورد (۲۷) آرام براي شما ميگذارم بل آرامِ
خودرا بشما ميدهم نه چنانكه جهان ميدهد من بشما ميدهم دلِ شما مضطرب نشود و ترسان نباشد
(۲۸) شنيديد كه من بشما گفتم كه ميروم و بنزدِ شما مي‌آيم اگر شما مرا دوست ميداشتيد خوش

میشدید از آنجا که گفتم من بنزد پدر میروم زیرا که پدر من از من بزرگتر است (۲۹) و حالا قبل از وقوع بشما خبر دادم تا که چون وقوع یابد باور کنید * (۳۰) دیگر بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من حصّهٔ ندارد (۳۱) لیکن تا آنکه جهان بداند که من پدررا دوست میدارم من آنچنانکه پدر فرموده است بهمان طور میکنم برخیزید تا از اینجا برویم *

(باب پانزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) من تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است (۲) هر شاخی که در من میوه نیآرد آنرا بر میدارد و هر شاخی که میوه آرد آنرا صاف میکند تا آنکه میوه بیشتر بیآرد (۳) الحال شما بعلّت آن سخن که من بشما گفته ام صاف هستید (۴) شما در من بمانید و من در شما زیرا که آنچنان که شاخ میوه از خود نمی تواند آورد مگر آنکه در تاك بماند بهمان طور شما نیز اگر در من نمی مانید بی ثمر خواهید بود (۵) و من آن تاك هستم و شما شاخها و آن کس که در من می ماند و من در وی او میوهٔ بسیار می آرد زیرا که شما جدا از من هیچ نمی توانید کرد (۶) اگر کسی در من نمی ماند او مثل شاخ بیرون انداخته می شود که خشك می شود و آنهارا جمع می کنند و در آتش می اندازند و سوخته می شود (۷) اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند هر چه خواهید در خواهید خواست و برای شما خواهد شد (۸) و پدر من بهمین جلال می یابد که شما میوهٔ بسیار بیآورید و مرا شاگردان خواهید بود * (۹) آنچنانکه پدر مرا دوست دارد من شمارا دوست دارم و در دوستیٔ من ثابت باشید (۱۰) اگر شما احکام مرا نگاه دارید در دوستیٔ من خواهید ماند چنانچه من فرمانهای پدرمرا نگاه داشتم و در دوستیٔ او ثابت هستم * (۱۱) این سخنهارا من بشما گفته ام تا که خوشوقتیٔ من در شما بماند و خوشوقتیٔ شما کامل شود (۱۲) فرمان من این است که شما یکدیگررا دوست دارید چنانچه من شمارا دوست داشته ام (۱۳) دوستیرا بیشتر از این هیچ کس ندارد که کسی جان خودرا براه محبوبان خود بنهد (۱۴) شما دوستان من هستید اگر هر چه بشما میفرمایم بجا آرید (۱۵) دیگر شمارا بندهگان نمیگویم زیرا که بنده نمیداند که آقای او چه میکند و شمارا دوستان گفتهام زیرا که هر چه از پدر خود شنیدهام شمارا اطّلاع بر آن داده ام (۱۶) شما مرا بر نگزیدید بلکه من شمارا برگزیدم و شمارا مقرّر کردم تا بروید و میوه بیآورید و میوهٔ شما بماند تا آنکه هر چه از پدر باسم من در خواهید خواست بشما به بخشد (۱۷) این سفارشرا بشما میفرمایم که شما یکدیگررا دوست دارید * (۱۸) اگر جهان با شما عداوت کند شما میدانید که پیش از شما با من عداوت کرده است (۱۹) اگر شما از جهان می بودید جهان خویش خودرا دوست میداشت امّا از آنجا که شما از جهان نیستید بلکه من شمارا از جهان برگزیدم بهمین علّت جهان شمارا دشمن میدارد (۲۰) آن سخنرا که من بشما گفتم بیاد آورید که بنده از آقای خود بزرگتر نیست اگر مرا زحمت دادند شمارا نیز زحمت خواهند داد اگر کلام مرا نگاه داشتند کلام شمارا نیز نگاه خواهند داشت (۲۱) لیکن ایشان همهگیٔ این چیزهارا بعلّت اسم من

بشما خواهند كرد زيرا كه آن كس‌را كه مرا فرستاده است نمي‌شناسند (۲۲) اگر من نيآمده بودم و بايشان
حرف نزده بودم ايشان گناهي نميداشتند امّا حال عذري براي گناهِ خود ندارند (۲۳) آن كس كه مرا
دشمن دارد پدرِمرا نيز دشمن دارد (۲۴) اگر من درميانِ ايشان آن كارهائي كه هيچ كسِ ديگر نكرده است
نكرده بودم گناهي نمي‌داشتند و حال كه ديدند هم مرا و هم پدرِمرا دشمن داشتند (۲۵) و اينچنين
ميشود تا كه آن سخن كه در آئينِ آنها نوشته شده است كامل گردد كه مرا بي سبب دشمن كرده اند *
(۲۶) و چون آن تسلّي دهنده بيآيد كه من از جانبِ پدر بشما خواهم فرستاد يعني روحِ راستي كه از طرفِ
پدر مي‌آيد او در بارهٔ من شهادت خواهد داد (۲۷) و شما نيز شهادت خواهيد داد زيرا كه از آغاز شما با
من بوده ايد *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) من اين سخنهارا بشما گفتم كه مبادا شما بلغزيد (۲) شمارا از مجامع خارج خواهند كرد بلكه وقت
مي‌آيد كه هركس كه شمارا مي كُشد گمان دارد كه خدارا بندگي ميكند (۳) و اين چيزهارا بشما خواهند
كرد بعلّتِ آنكه نه پدررا شناخته اند و نه مرا (۴) امّا اين چيزهارا بشما گفتم تا كه چون وقت بيآيد
بياد آريد كه من بشما گفتم و اين چيزهارا از آغاز بشما نگفتم زيراكه من خود با شما بودم (۵) ليكن حالا
بنزدِ آن كسي كه مرا فرستاده است ميروم و هيچ كس از شما مرا نمي پرسد كه تو بكجا ميروي (۶) بلكه
از آنجا كه اين چيزهارا بشما گفتم اندوه دلِ شمارا پُركرده است * (۷) ليكن بشما راست ميگويم كه شمارا
مفيد است كه من بروم كه اگر من نروم آن تسلّي دهنده بنزدِ شما نخواهد آمد امّا اگر بروم اورا بنزدِ
شما خواهم فرستاد (۸) و او چون بيآيد جهانيان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت (۹) بگناه
زيرا كه بر من ايمان نمي آرند (۱۰) بصدق زيرا كه بنزدِ پدرِخود ميروم و شما مرا ديگرنمي بينيد
(۱۱) به انصاف زيرا كه بر رئيسِ اين جهان حكم جاري شده است * (۱۲) و ديگر چيزهاي بسيار دارم كه
بشما بگويم ليكن حالا نمي توانيد متحمّل شد (۱۳) امّا چون او يعني روحِ راستي بيآيد او شمارا بتماميءِ
راستي ارشاد خواهد نمود زيرا كه او از پيشِ خود سخن نخواهد گفت بلكه هر آنچه مي شنود خواهد
گفت و شمارا به آينده خبر خواهد داد (۱۴) و او مرا جلال خواهد داد زيرا كه او آنچه‌را زانِ من است
خواهد يافت و شمارا خبر خواهد داد (۱۵) هر آنچه پدر دارد از آنِ من است از همين سبب گفتم كه
آنچه از آنِ من است خواهد يافت و شمارا خبر خواهد داد (۱۶) اندك مدّتي شما مرا نمي بينيد و باز
اندكي ديگر مرا خواهيد ديد زيرا كه بنزدِ پدر ميروم * (۱۷) بعضي از شاگردانَش بيكديگر گفتند كه آيا
اين چه خبر است كه بما ميدهد كه اندك مدّتي شما مرا نخواهيد ديد و باز اندكي ديگر مرا خواهيد ديد و
نيز اينكه از آنجا كه بنزدِ پدر ميروم (۱۸) پس گفتند اين‌چه چيز است كه بما ميگويد كه اندكي نميدانيم
چه ميگويد (۱۹) و عيسي دريافت كه خواستند كه اورا به پرسند بآنها گفت آيا كه در بارهٔ اين سخن
بيكديگر تفحّص ميكنيد كه من گفتم اندكي ديگر شما مرا نمي بينيد و باز اندكي مرا خواهيد ديد

(۲۰) بدرستي كه من بشما راست ميگويم كه شما خواهيد گريست و ناله خواهيد كرد امّا جهانيان خوش
حال خواهند بود و شما اندوهناك خواهيد بود ليكن اندوهِ شما بخوشي مبدّل خواهد شد (۲۱) و زني چون
دردِ زه دارد اندوه دارد از آنجا كه وقتِ او رسيده است و چون طفلرا زائيد ديگر آلمرا ياد نيآرد بعلّتِ
فرحي كه انساني بجهان آمده است (۲۲) شما نيز حالا اندوه داريد ليكن من شمارا باز خواهم ديد و دلِ
شما خوش خواهد شد و خوشنوديء شمارا از شما هيچ كس بر نمي دارد (۲۳) و در آن روز از من هيچ
سؤال نخواهيد كرد هرآينه من بشما راست ميگويم كه هر آنچه پدررا باسمِ من در خواهيد خواست او بشما
خواهد بخشيد (۲۴) تا حال شما هيچ چيز باسمِ من نخواستيد بخواهيد كه خواهيد يافت تا كه خوشيء شما
كامل باشد * (۲۵) من اين چيزهارا بشما در مثلها گفتم امّا آن وقت مي آيد كه ديگر در مثلها بشما حرف
نخواهم زد بلكه دربارهء پدر در ظاهر خبر بشما خواهم داد (۲۶) و در آن روز شما باسمِ من در خواهيد
خواست و شمارا نميگويم كه من دربارهء شما از پدر سؤال خواهم كرد (۲۷) زيرا كه پدر خود شمارا دوست
دارد بعلّتِ آنكه شما مرا دوست داشته ايد و باوركرده ايد كه من از جانبِ خدا آمده ام (۲۸) از نزدِ پدر
بيرون آمدم و بجهان رسيدم و باز جهانرا ميگذارم و بنزدِ پدر ميروم * (۲۹) شاگردانش باو گفتند اينك
حالا در ظاهر حرف ميزني و تو هيچ مثل نميگوئي (۳۰) حالا دانستيم كه همه چيزهارا ميداني و احتياج
نداري كه كس تورا بپرسد و بهمين ما باور ميكنيم كه تو از خدا بيرون آمدي (۳۱) عيسي بآنها گفت كه
آيا حالا باور مي كنيد (۳۲) اينك وقت نزديك است بلكه رسيده است كه هر يك از شما نزدِ خويشان
پراكنده خواهيد شد و مرا تنها خواهيد گذاشت و من تنها نيستم زيرا كه پدر با من است (۳۳) اين
سخنهارا بشما گفته ام تا كه در من آرام بگيريد و در جهان تصديع خواهيد كشيد ليكن خاطرجمع باشيد
من جهانرا زبون كرده ام *

(بابِ هفدهم مشتمل بر بيست و شش آيه)

(۱) عيسي اين سخنانرا گفت و چشمهاي خودرا بسوي آسمان بلند كرد و گفت اي پدر وقت رسيده است
پسرِ خودرا جلال بده تا آنكه پسر نيز تورا جلال بدهد (۲) چنانچه تو اورا بر همهء بشر قدرت دادهء تا
هر آنچهرا تو بويْ دادهء او بآنها حياتِ ابدي به بخشد (۳) و حياتِ ابدي اين است كه از تو كه خداي واحدِ
حقيقي و از عيسيء مسيح كه تو اورا فرستادهء واقف باشند (۴) من تورا برزمين جلال داده ام و آن كاري
كه بمن داده بودي تا بكنم تمام كردم (۵) و حالا اي پدر بآن جلالي كه پيش از بناي عالَم نزدِ تو داشتم
مرا در نزدِ خويش مزيّن كن * (۶) من اسمِ تورا بر مردماني كه مرا از جهان داده بودي آشكارا كرده ام و
تورا بودند و آنهارا بمن بخشيدهء و كلامِ تورا نگاه داشتند (۷) حالا دانسته اند كه همهگيء چيزهائي كه
تو بمن دادهء از جانبِ تو است (۸) زيرا كه كلامي كه تو بمن دادهء من بآنها داده ام و آنها نيز پذيرفته
اند و براستي دانستند كه از جانبِ تو آمده ام و باور كردند كه تو مرا فرستادي (۹) و من براي آنها سؤال
ميكنم و سؤال براي جهان نميكنم بلكه براي آنهائي كه بمن بخشيدهء بعلّتِ آنكه تورا هستند (۱۰) و هر

أنچه مراست توراست و آنچه توراست مراست و من در آنها جلال يافته ام (۱۱) و من ديگر در جهان نيستم
امّا اينها در جهان هستند و من بنزدِ تو مي آيم اي والدِ مقدّس أنهائي كه بمن بخشيدهٔ باسمِ خود نگاه
دار تا يك باشند چنانچه ما يك هستيم (۱۲) و هنگامي كه من با آنها در جهان بودم من أنهارا باسمِ تو نگاه
داشتم و آن كساني كه بمن بخشيدهٔ حفظ كرده ام و هيچ كس از أنها هلاك نشده است مگر فرزندِ هلاكت
كه تا كتاب كامل گردد (۱۳) و حالا من بنزدِ تو مي آيم و اين سخنهارا در جهان ميگويم تا سُرورِ مرا در
خود كامل دارند * (۱۴) و من كلامِ تورا بأنها دادهٔ ام و جهان آنهارا عداوت كرد زيرا كه چنانچه من از جهان
نيستم أنها نيز از جهان نيستند (۱۵) من طالبِ آن نيستم كه تو آنهارا از جهان برداري بلكه أنهارا از شَرّ
نگاه داري (۱۶) آنچنان كه من از جهان نيستم أنها نيز از جهان نيستند (۱۷) تو انهارا براستيءِ خود مقدّس
ساز و كلامِ تو راستي است (۱۸) آنچنان كه تو مرا بجهان فرستادهٔ من نيز أنهارا در جهان فرستادم (۱۹) و
من براي آنها خودرا منزّه ميكنم تا آنكه أنها نيز براستي منزّه باشند * (۲۰) و من در بارهٔ اينها وبس سؤال
نمي‌كنم بلكه براي أنهائي كه بجهةِ كلامِ اينها بر من ايمان خواهند آورد (۲۱) تا آنكه همه يك باشند
آنچنان كه تو اي پدر در من هستي و من در تو أنها نيز در ما يك باشند تا آنكه جهان باور كند كه تو
مرا فرستادي (۲۲) و آن جلالي‌را كه تو بمن دادهٔ من بأنها داده ام تا آنچنان كه ما يك هستيم أنها نيز
يك باشند (۲۳) من در آنها و تو در من تا آنكه باتّحاد كامل برسند و تا آنكه جهان بداند كه تو مرا
فرستادي و اينكه دوست داشتي ايشان‌را آنچنان كه مرا دوست داشتي * (۲۴) والدا كساني كه بمن بخشيدهٔ
ميخواهم جائي كه من هستم أنها نيز با من باشند تا جلالِ مرا كه تو بمن دادهٔ به بينند زيرا كه تو مرا قبل
از بناي عالَم دوست داشتي (۲۵) اي پدرِ عادل حال آنكه جهان تورا نشناخت من تورا شناخته ام و اينها
دانستند كه تو مرا فرستادي (۲۶) و من معرفتِ اسمِ تورا بر آنها نمودار ساختم و خواهم ساخت تا آنكه
دوستي كه با من كردهٔ در آنها باشد و من در آنها باشم *

(بابِ هجدهم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و عيسي اين سخنان‌را گفته با شاگردانِ خود بآن طرفِ رودِ قِدْرُونْ رفت آنجا باغي بود كه او و
شاگردانَش در آن در آمدند (۲) يِهُوداهْ نيز كه اورا خيانت كرد آن مقام‌را دانسته بود چه عيسي بارها در
آنجا با شاگردانِ خود جمع شده بود (۳) پس يِهُوداهْ دستهٔرا و سرهنگانِ كاهنانِ بزرگ و فَرِيسيانْ‌را با خود
برداشته با فانوس و مشعل و يراق در آنجا آمدند * (۴) و عيسي از آنچه كه در آنچه بر وَيْ واقع ميشد ميدانست
بيرون آمده بأنها گفت كه شما كرا جستجو ميكنيد (۵) باو جواب دادند كه عيسيءِ ناصِري‌را عيسي بأنها
گفت كه من هستم يِهُوداهْ نيز كه اورا خائن بود با أنها ايستاده بود (۶) پس چون بأنها گفت كه من هستم
بعقب رفتند و بر زمين افتادند (۷) باز آنهارا پرسيد كه شما كرا جستجو ميكنيد گفتند عيسيءِ ناصِري‌را
(۸) عيسي فرمود من بشما گفتم كه من هستم پس اگر شما مرا جستجو ميكنيد اينهارا بگذاريد كه بروند

(۹) تا آنکه آن سخن که گفته بود کامل گردد که از آنهائي که بمن بخشيدهٔ من هيچ کس‌را ضايع نکردم * (۱۰) آنگاه شِمْعُونِ پِطْرُسْ که شمشيري داشت آن‌را کشيد و خادم کاهنِ بزرگ‌را زد و گوشِ راستش‌را بريد اسمِ آن خادم مَلْخُسْ بود (۱۱) عيسي به پِطْرُسْ گفت شمشيرِ خودرا در غلاف کن آيا پيالهٔ که پدر بمن دادهٔ است من آن‌را نيآشامم * (۱۲) آنگاه آن دستهٔ سپاهي و مِينْباشي و سرهنگانِ يهُودْ عيسي‌را گرفته بستند (۱۳) و اورا نخستين بنزدِ حَنّاسْ که کاهنِ بزرگِ آن سال قِيافارا پدرزن بود آوردند (۱۴) قِيافا آن کسي بود که به يهُودْ مشورت کرد که هلاکْ شدنِ يكْ کس براي قوم مفيد است * (۱۵) شِمْعُونِ پِطْرُسْ و شاگردِ ديگري درعقبِ عيسي رفتند و آن شاگرد بنزدِ کاهنِ بزرگ معروف بود پس با عيسي در ايوانِ کاهنِ بزرگ آمد (۱۶) امّا پِطْرُسْ نزدِ دَرْ بيرون ايستاده بود و آن شاگردِ ديگر که در پيشِ کاهنِ بزرگ معروف بود بيرون آمد و بدَرْبان سخن گفته پِطْرُسْ‌را باندرون آورد (۱۷) و آن کنيز که دَرْبان بود به پِطْرُسْ گفت آيا که تو نيز يکي از شاگردانِ اين کس هستي او گفت من نيستم (۱۸) آنگاه خادمان و سرهنگان آتش کرده ايستاده بودند زيرا که هوا سرد بود و خودرا گرم مي کردند پِطْرُسْ نيز با آنها ايستاده و خودرا گرم ميکرد * (۱۹) پس کاهنِ بزرگ عيسي‌را در بارهٔ شاگردانش و تعليمش پرسش کرد (۲۰) عيسي باو جواب داد که من جهان‌را در ظاهر گفتم من هميشه در مجمع و در هيکل که يهُوديان هميشه در آنجا جمع ميشوند تعليم ميدادم و در پنهان هيچ نگفتم (۲۱) تو مرا چرا پرسش ميکني آنهارا که شنيدند پرسش کن که من بآنها چه چيز گفتم اينکْ اينها ميدانند که من چه گفتم (۲۲) چون اين سخنهارا گفت يکي از سرهنگان که نزديکْ ايستاده بود عيسي‌را طپانچه زد و گفت آيا که تو باين طور کاهنِ بزرگ‌را جواب ميدهي (۲۳) عيسي وَيْرا گفت اگر من بد گفتم در بارهٔ آن بدي شهادت بده و اگر خوب گفتم چرا مرا ميزني (۲۴) آنگاه حَنّاسْ اورا بسته بنزدِ کاهنِ بزرگ قِيافا فرستاد * (۲۵) شِمْعُونِ پِطْرُسْ ايستاد و خودرا گرم ميکرد پس باو گفتند که تو نيز از شاگردانش هستي انکار کرد و گفت من نيستم (۲۶) يکي از خادمانِ کاهنِ بزرگ که يکي از خويشانِ آن کس بود که پِطْرُسْ گوشِ اورا بُريد گفت که آيا من تورا با او در باغ نديدم (۲۷) بارِ ديگر پِطْرُسْ انکار کرد که دفعتاً خروس بانگ زد * (۲۸) پس عيسي‌را از جانبِ قِيافا بديوان‌خانه آوردند و صبح بود پس آنها خود در ديوان‌خانه در نيآمدند تا آنکه آلوده نشوند بلکه قابلِ خوردنِ فصح باشند (۲۹) پس پِيلاطُسْ بنزدِ آنها آمد و گفت چه شکايت بر اين شخص ميکنيد (۳۰) باو جواب دادند و گفتند که اگر اين کس بدکار نمي‌بود اورا بتو تسليم نمي‌کرديم (۳۱) پِيلاطُسْ بآنها گفت شما خود اورا بگيريد و برحَسَبِ آئينِ خود بر او حکم کنيد يهُوديانْ وَيْرا گفتند مارا جائز نيست که کسي‌را بکُشيم (۳۲) اين بوقوع رسيد تا سخنِ عيسي که اشارتاً بکيفيّتِ مرگِ خود تکلّم نموده بود کاما گردد (۳۳) باز پِيلاطُسْ در ديوان خانه آمد و عيسي‌را خوانده باو گفت آيا تو پادشاهِ يهُودْ هستي (۳۴) عيسي باو جواب داد که آيا تو اين‌را از خود ميگوئي يا ديگران در بارهٔ من تورا گفتند (۳۵) پِيلاطُسْ گفت که آيا من يهُوْدي هستم قومِ تو و کاهنانِ بزرگ تورا بمن تسليم کردند تو چه کار کردهٔ (۳۶) عيسي جواب داد که پادشاهيءِ

من از این جهان نیست و اگر پادشاهيء من از این جهان مي‌بود خادمانِ من ستیزه مي‌کوردند تا من به یِهُودْ
تسلیم کرده نشوم و حالا پادشاهيء من از این طرف نیست (۳۷) پِیلاطُسْ باو گفت پس تو پادشاه
هستي عیسیٰ جواب داد که تو خود میگوئي من پادشاه هستم من براي این متولّد شدم و براي
همین بجهان آمدم که براستي شهادت بدهم و هر کس که صاحبِ راستي هست سخنِ مرا مي‌شنود
(۳۸) پِیلاطُسْ باو گفت که راستي چه چیز است * و این‌را گفته باز بنزدِ یِهُودِیانْ بیرون رفت و بآنها گفت
که من هیچ عیب دراو نمي‌یابم (۳۹) شمارا رسمي است که یك کس براي شما در فصح رهائي دهم پس
مي‌خواهید که من براي شما پادشاهِ یِهُودرا رهائي دهم (۴۰) آنها همه فریاد کردند وگفتند نه این‌را بلکه
بَرَاَبّاسْ‌را و این بَرَاَبّاسْ دُزد بود *

(بابِ نوزدهم مشتمل برچهل و دو آیه)

(۱) پس پِیلاطُسْ عیسیٰ‌را گرفته تازیانه زد (۲) و سپاهیان تاجي‌را از خارها بافته بر سَرَش نهادند و
لباسِ سرخي‌را دراو پوشانیدند (۳) وگفتند السّلام اي پادشاهِ یِهُودْ و اورا طپانچه مي‌زدند (۴) پِیلاطُسْ
باز بیرون آمده بآنها گفت اینك من اورا بنزدِ شما بیرون مي‌آرم تا دریابید که من در او هیچ
علّت نمي‌یابم (۵) پس عیسیٰ تاج خار و لباسِ سرخ در بَرَش بوده بیرون آمد و [پِیلاطُسْ] بآنها گفت
اینك آن مرد (۶) پس چون کاهنانِ بزرگ و سرهنگان اورا دیدند فریاد کردند و گفتند صلیب کن صلیب
کن پِیلاطُسْ بآنها گفت شما خود اورا بگیرید و صلیب کنید من در او علّتي نمي‌یابم (۷) یِهُودِیانْ باو
گفتند که ما آئیني داریم و برحَسَبِ آئینِ ما باید که بمیرد زیرا که خودرا پسرِخدا خوانده است *
(۸) پس چون پِیلاطُسْ این سخن‌را شنید بیشتر از اوّل ترسید (۹) و باز در دیوان‌خانه درآمده به عیسیٰ
گفت تو از کجا هستي عیسیٰ باو جواب نداد (۱۰) پِیلاطُسْ باو گفت آیا تو با من حرف نمي زني
نمي‌داني که من قدرت دارم که تورا صلیب کنم و قدرت دارم که تورا رهائي دهم (۱۱) عیسیٰ جواب داد
که تو بر من هیچ قدرت نمي‌داشتي اگربتو از بالا داده نمي‌شد از این سبب آن کس که مرا بتو
تسلیم کرد بیشتر گناه دارد * (۱۲) از این وقت پِیلاطُسْ تفحّص میکرد که اورا رهائي بدهد لیکن
یِهُودِیانْ فریاد کردند وگفتند اگر تو این‌را رهائي دهي تو قَیصَرْرا دوست نیستي هرکس که خودرا
پادشاه مي‌نامد مخالفِ قَیصَرْ است (۱۳) پس پِیلاطُسْ این سخن‌را شنیده عیسیٰ‌را بیرون آورده بر محکمه
درجائي که صُفه نام داشت و در عِبْرِي گَبّثه گویند نشست (۱۴) و وقتِ تَهْیِئَهء فصح و قریب بساعتِ
ششم بود پس به یِهُودْ گفت اینك پادشاهِ شما (۱۵) آنها فریاد کردند که بِبَر بِبَر و اورا صلیب کن
پِیلاطُسْ بآنها گفت پادشاهِ شمارا صلیب کنم کاهنان بزرگ جواب دادند که دیگر پادشاهي نداریم مگر
قَیصَرْ(۱۶) آنگاه اورا بآنها تسلیم کرد تا که صلیب کرده بشود * عیسیٰ‌را گرفتند و بُردند (۱۷) و او
صلیبِ خودرا بُرده بجائي آمد که آنجارا کاسهء سَرْ و دره عِبْرِي گُلْگُتا میگویند (۱۸) در آنجا اورا صلیب
کردند و با او دو نفر دیگررا دراین طرف و آن طرف و عیسیٰ درمیان مي‌بود * (۱۹) پِیلاطُسْ خطي

نوشته بر صليب چسپانيد چنين نوشته شده بود كه عيسيء ناصريء پادشاهِ يهود (۲۰) و اين نامهرا بسياري
از يهود مطالعه كردند زيرا جائي كه عيسي صليب كرده شد بشهر نزديك بود و به عبري و يوناني و رومي
نوشته شده بود (۲۱) و كاهنانِ بزرگِ يهود به پيلاطس گفتند كه پادشاهِ يهود منويس بلكه بنويس كه
اين كس گفت كه پادشاهِ يهودم (۲۲) پيلاطس جواب داد كه آنچه نوشتم نوشتم * (۲۳) پس سپاهيان
چون عيسيرا صليب كردند رختهاي اورا گرفتند و چهار پاره كردند براي هر يك سپاهي يك پاره پيراهنرا
نيز گرفتند و پيراهن يك پارچهء بي درز بود كه از بالا سراسر بافته شده بود (۲۴) پس بيكديگر گفتند
كه آنرا پاره نكنيم بلكه براي آن قرعه افكنيم كه از آنِ كه خواهد شد اين بوقوع آمد تا آن
كتاب كه ميگويد رختهاي مرا در ميانِ خود قسمت كردند و بر پيراهنِ من قرعه افكندند كامل گردد و
سپاهيان چنين كردند * (۲۵) و نزدِ صليبِ عيسي مادرش و خواهرِ مادرش و مريم زنِ كليوپا و
مريم مگدليه ايستاده بودند (۲۶) و عيسي مادر و آن شاگرديرا كه دوست ميداشت ايستاده ديد
بمادرِ خود گفت اي زن اينك پسرِ تست (۲۷) و بعد بشاگرد گفت اينك مادرِ تو و همان ساعت آن
شاگرد اورا بنزدِ خويش آورد * (۲۸) بعد از اين عيسي دانست كه حالا همه تمام شده است براي آنكه
كتاب كامل گردد گفت كه من تشنه هستم (۲۹) ظرفيء پر از سركه آنجا بود و آنها اسفنجرا بسركه مخلوط
كرده و بر زوفا گذاشته تا بدهانش رسانيدند (۳۰) چون عيسي سركهرا چشيد گفت كه تمام شد پس
سررا بزير انداخته روحرا تسليم نمود * (۳۱) و يهوديان بجهتِ آنكه بدنهاي كشتها در صليب نمانند
زيرا كه وقتِ تهيئهء عيد بود كه آن روزِ سبت روزِ بزرگ بود از پيلاطس در خواستند كه ساقهاي آنهارا
شكسته و آنها بر داشته شود (۳۲) پس سپاهيان آمده ساقهاي نخستينرا شكستند و آن يك نفر ديگررا نيز
كه با اوصليب شده بود شكستند (۳۳) چون نزدِ عيسي آمدند از آنجا كه اورا مرده ديدند ساقهاي
اورا نشكستند (۳۴) ليكن يكي از سپاهيان نيزه بپهلوي او فرو كرد في الفور خون و آب بيرون آمد *
(۳۵) آن كس كه ديد شهادت داده است و شهادتش درست است و او ميداند كه راست ميگويد تا
كه شما باور كنيد (۳۶) كه اين چيزها واقع شد تا آنكه كتاب كامل گردد كه يكي از استخوانهاي او
شكسته نخواهد شد (۳۷) و باز كتابِ ديگر ميگويد كه در آن كس كه اورا فرو كردند نگاه خواهند كرد *
(۳۸) بعد از اين يوسف كه از اريمثيه بود و يكي از شاگردانِ عيسي و ليكن از ترسِ يهود مخفي بود از
پيلاطس اجازت خواست تا تنِ عيسيرا بردارد پيلاطس اجازت داد پس آمد و بدنِ عيسيرا برداشت
(۳۹) و نيقديمس همان كه بنزدِ عيسي نخستين در شب آمد دوائي كه مركب از مر و صبر بود قريب
بصد رطل با خود گرفته آمد (۴۰) پس تنِ عيسيرا برداشتند و با بوهاي خوش بكفن آنچنان كه
رسمِ دفن كردنِ يهود است بستند (۴۱) و در جائي كه صليب كرده شد باغي بود و در آن باغ قبريء
نو بود كه در آن هيچ كسيرا هنوز نگذاشته بودند (۴۲) پس آنجا بسببِ تهيئهء يهود عيسيرا
گذاشتند كه قبر نزديك بود *

(بابِ بيستم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) و در روزِ يكشنبه مَرْيَمِ مَگْدَلِيَّه صبح وقتي كه هنوز تاريك بود بقبر آمد و ديد كه سنگ از سرِ قبر
برداشته شده است (۲) پس دَويد و بنزدِ شِمْعُونِ پِطْرُسْ و آن شاگردِ ديگر كه عيسي اورا دوست داشت
آمد و بآنها گفت كه آقارا از ميانِ قبر برداشته اند و نميدانيم اورا كجا گذاشته اند (۳) پس پِطْرُسْ و آن
شاگردِ ديگر بيرون آمدند و بسوي قبر روان شدند (۴) و آن دو نفر باهم دَويدند و آن شاگردِ ديگر از
پِطْرُسْ پيش افتاده و اوّل بقبر رسيد (۵) و خم شده ديد كه كفن هست ليكن بدرون نرفت (۶) و شِمْعُونِ
پِطْرُسْ پسِ ازاو رسيد و بقبر درآمده ديد كه لفافهاي كفن گذاشته است (۷) و رومال كه بر سَرَش بود با
كفن نبود بلكه در جاي ديگر پيچيده گذارده شده بود (۸) آنگاه آن شاگردِ ديگر كه نخستين بقبر آمده
بود درآمد و ديد و باور كرد (۹) چه هنوز كتابرا ندانسته بودند كه اورا لازم بود كه از مردهگان برخيزد
(۱۰) پس آن شاگردان بنزدِ خويشان بازگشتند * (۱۱) امّا مَرْيَمْ در پيشِ قبر گريان ايستاد پس چون
ميگريست بسوي قبر خم شد (۱۲) دو فرشتهٔ سفيدپوش ديد كه جائي كه تنِ عيسي گذاشته شده بود نشسته
اند يك نزدِ سَرِاو و يك نزدِ پاي او (۱۳) آنها باو گفتند اي زن تو چرا ميگرئي بانها گفت زيرا كه آقاي
مرا برداشته اند و نميدانم كه اورا كجا گذاشته اند (۱۴) و اينرا گفته بعقب نگريست عيسيرا ايستاده
ديد و ندانست كه عيسي است (۱۵) عيسي باو گفت اي زن تو چرا ميگرئي توكرا ميجوئي او ازآنجا كه
گمان داشت كه باغبان است باو گفت اي آقا اگر تو اورا برداشتهٔ بمن بگو كه اورا كجا گذاشتهٔ كه من
اورا خواهم برداشت (۱۶) عيسي باو گفت مَرْيَمْ او برگشته باو گفت رَبُّونِي كه عبارت از استاد است
(۱۷) عيسي باو گفت كه مرا دست مگذار زيرا كه هنوز بنزدِ پدرِ خود بالا نرفته ام بلكه بنزدِ برادرانِ من
برو و بآنها بگو كه من بنزدِ پدرِ خود و پدرِ شما و خداي خود و خداي شما بالا ميروم (۱۸) پس مَرْيَمِ
مَگْدَلِيَّه آمد و شاگردانرا خبر داد كه او خداوندرا ديده بود و آنكه او باو چنين گفت * (۱۹) در همان
روز كه روزِ يكشنبه بود وقتِ شام هنگامي كه دروازههاي آنجا كه شاگردان باهم نشسته بودند از ترسِ يهود
بسته شده بود عيسي آمد و درميان ايستاده بانها گفت كه سلام عليكم (۲۰) و اينرا گفته دست و پهلوي
خودرا بآنها نمود پس شاگردان خداوندرا ديده خوشوقت گرديدند (۲۱) عيسي باز بآنها گفت كه درامان
باشيد آنچنان كه پدر مرا فرستاده است من نيز شمارا ميفرستم (۲۲) اينرا گفته دميد و بآنها گفت روحِ القُدُسرا
بيابيد (۲۳) هركسرا كه گناهانِ اورا مي‌آمرزيد ازبراي او آمرزيده شد و هركسي كه آنهارا بگناهانِشان
ميگيريد گرفته شد * (۲۴) تُومَا كه يكي از آن دوازده نفر بود همان است كه دِيدِمُسْ نام دارد وقتي كه
عيسي آمد با آنها نبود (۲۵) پس شاگردانِ ديگر باو گفتند كه ما خداوندرا ديده ايم او بآنها گفت تا من
نشانِ ميخهارا در دستش نه بينم و انگشتِ خودرا در نشانِ ميخها نيندازم و دستِ خودرا در پهلوي او
نگذارم باور نخواهم كرد * (۲۶) و بعد از هشت روز شاگردانش باز اندرون بودند و تُومَا با آنها بود وقتي

که دَرْبسته شده بود عیسی آمد و درمیان ایستاده گفت سلام علیکم (۲۷) بعد از آن به تُوما گفت
انگشتِ خودرا باینجا بیآور و دستهاي مرا ببین و دستِ خودرا بیآور و درپهلوي من بگذار و بي‌ایمان
مشو بلکه ایمان دار (۲۸) تُوما باو جواب داد که خداوندِ من و خداي من (۲۹) عیسی باو گفت اي تُوما
از این جا که تو مرا دیدهٔ ایمان آوردهٔ خوشا حالِ آنان که ندیده باشند و ایمان آورده باشند * (۳۰) و
عیسی در پیشِ شاگردانِ خود بسیار معجزه‌هاي دیگر نمود که در این کتاب نوشته نشده است (۳۱) لیکن
این چیزها نگارش یافته است تا که باور کنید که عیسی بدرستي مسیحِ پسرِ خداست و تا آنکه ایمان
آورده باسمِ او حیات یابید *

(بابِ بیست و یکم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) بعد از این عیسی بارِ دیگر خودرا بشاگردان بر لبِ درياي تِبِرِیاسْ نمودار کرد و باین نمط نمایان
گشت (۲) که شِمْعُونِ پِطْرُسْ و تُوما که همان دِیدِمُسْ است و ناثانائیلْ که از قاناي جَلِیلْ بود و پسرانِ
زِبِدِي و دو نفر دیگر از شاگردانَش باهم بودند (۳) شِمْعُونِ پِطْرُسْ بآنها گفت که من براي شکارِ ماهي میروم
باو گفتند که ما نیز با تو مي‌آئیم پس بیرون رفتند و في‌الفور بر کشتي سوار شدند و در آن شب هیچ
چیز بچنگ نیآوردند * (۴) و صبح شده بود که عیسی در ساحل ایستاده بود لیکن شاگردانَش ندانستند
که عیسی هست (۵) عیسی بآنها گفت اي اطفال چیزي براي خوردن دارید جواب دادند که نه (۶) بآنها
گفت که دام‌را در طرفِ راستِ کشتي بیندازید که خواهید یافت پس انداختند و از کثرتِ ماهیان آنرا
نمي‌توانستند کَشید (۷) آن شاگرد که عیسی اورا دوست داشت بپِطْرُسْ گفت که خداوند هست شِمْعُونِ
پِطْرُسْ چون شنید که خداوند هست لُنگ‌را بر بست زیرا که برهنه بود و خودرا در دریا انداخت (۸) و
شاگردانِ دیگر در کشتي (نشسته بخشکي) آمدند و دامِ ماهي‌را کَشیدند زیرا که از زمین دور نبودند بلکه
بقدرِ دویست ذرع (۹) پس چون بخشکي آمدند دیدند که آتشي است و ماهي بر آن و نان است
(۱۰) عیسی بآنها گفت که از ماهیهائي که حال بچنگ آورده اید بیآرید (۱۱) شِمْعُونِ پِطْرُسْ رفت و دام‌را
بر زمین کَشیده و آن از دویست و پنجاه و سه ماهيِ بزرگ پُر شده بود و با وجودي که این قدر بود دام
پاره نشد * (۱۲) عیسی بآنها گفت بیآئید چاشت بخورید لیکن هیچ یك از شاگردان جرأت نکرد که از او
بپرسد تو کیستي زیرا که دانسته بودند که خداوند هست (۱۳) عیسی آمد و نان‌را گرفت و بآنها داد و
بهمان طور ماهي‌را (۱۴) این مرتبهٔ سیوم است که عیسی از مردگان برخاسته بشاگردانِ خود نمودار شد *
(۱۵) و بعد از چاشت عیسی بشِمْعُونِ پِطْرُسْ گفت که اي شِمْعُونِ پسرِ یُونا آیا تو مرا بیشتر از اینها دوست
میداري وَیْرا گفت آري اي خداوند تو میداني که من تورا دوست دارم باو گفت برّه‌هاي مرا بچران (۱۶) باز
بارِ دیگر باو گفت شِمْعُونِ پسرِ یُونا مرا دوست میداري باو گفت آري اي خداوند تو میداني که من تورا
دوست میدارم باو گفت گوسفندانِ مرا شباني کن (۱۷) بارِ سیوم باو گفت شِمْعُونِ پسرِ یُونا تو مرا دوست

میداري پِطْرُسْ اندوهناك بود که اورا بارِ سیوم گفت آیا تو مرا دوست میداري پس باو گفت اي خداوند تو
از همه چیز آگاه هستي تو میداني که من تورا دوست میدارم عیسیٰ باو گفت گوسفندهاي مرا بچران
(۱۸) بدرستي که من بتو راست میگویم که چون تو جوانتر بودي تو کمرِ خودرا مي‌بستي و جائي که میخواستي
میخرامیدي و چون پیر خواهي شد دستهاي خودرا باز خواهي کرد و دیگري تورا خواهد بست و جائي که
تو نمي خواهي خواهد بُرد (۱۹) باین سخن نشان میداد که بچه قِسم از مرگ خدارا جلال خواهد داد و چون
چنین گفته باو فرمود که پیرويِ من بکن * (۲۰) پِطْرُسْ رو گردانیده دید آن شاگردي‌را که از عقب
مي‌آید و که عیسیٰ اورا دوست داشت و در وقتِ شام خوردن در پهلوي او مي‌نشست گفت اي خداوند
کیست آن کس که تورا خیانت میکند (۲۱) پِطْرُسْ این کس‌را دیده بعیسیٰ گفت که اي خداوند این
کس‌را چه میشود (۲۲) عیسیٰ باو گفت که اگر خواهش داشته باشم که او تا آمدنِ من بماند تورا چه
کار تو در عقبِ من بیآ (۲۳) پس این خبر در میانِ برادران مشهور شد که آن شاگرد نمي‌میرد و حال
اینکه عیسیٰ باو نگفت که نمي‌میرد بلکه اگر خواهشِ من باشد که او تا آمدنِ من بماند تورا چه کار *
(۲۴) این همان شاگرد است که در بارهٔ این چیزها شهادت میدهد و این سخنهارا نوشت و ما میدانیم که
شهادتش درست است (۲۵) و دیگر کارهاي بسیار است که عیسیٰ کرد که اگر یك یك نوشته شود گمان دارم
که آن صُحُف در همهٔ جهان نتواند گنجید * آمین *

کتابِ اعمالِ حواریان

مشتمل بر بیست و هشت باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و شش ایه)

(۱) اي ثِیوفِلُسْ کتابِ نخستین تصنیف کردم در بارهٔ آن همه چیزهائي که عیسیٰ شروع بعمل نمودن
و تعلیم دادن کرد (۲) تا آن روز که به حواریانِ برگزیده بروح‌القدس فرمان داده صعود نمود (۳) و او
بهمان کسان خودرا بعد از وفاتش زنده بنشانیهاي بسیار نمود که تا مدّتِ چهل روز بر ایشان هویدا بود
و بملکوتِ خدا تکلّم میفرمود (۴) و بآنها ملاقات نموده قدغن کرد که از اُورِشَلِیمْ جدا مشوید بلکه
آن وعدهٔ پدررا که خبرش از من شنیدید منتظر باشید (۵) بدرستي که یَحْیيٰ بآب غسل میداد امّا شما
چند روز بعد از این بروح‌القدس غسل خواهید یافت * (۶) پس ایشان با هم جمع شده و از او

پرسيده گفتند اي آقا همين وقت است كه تو ملكوت‌را بر اسرائيل معين ميكني (۷) بآنها گفت كه
از شما نيست كه زمانها يا وقتهائي‌را كه پدر در اختيار خود نگاه داشته است بدانيد (۸) ليكن بنزول
روح‌القدس بر شما توانائي خواهيد يافت و هم در اورشليم و در همه‌گيء يهوديه و شومرون و تا اقصاي
زمين شاهدان من خواهيد بود * (۹) و او اينهارا گفته در پيش نظر آنها صعود نمود و ابر اورا فرو گرفته
از چشم آنها پنهان كرد (۱۰) و هنگامي كه در هو مي‌نگريستند و او ميرفت ناگاه دو مرد سفيدپوش
نزد آنها ايستاده بودند (۱۱) كه گفتند اي مردان جليلي چر شما ايستاده درآسمان نگران ايد همين
عيسي كه از پيش شما بآسمان صعود نمود خواهد آمد بهمان طور كه اورا ديديد كه رفت بآسمان *
(۱۲) آنگاه ايشان برگشتند به اورشليم از كوه مصمي بزيتون كه نزديك به اورشليم است و مسافت راه
يك روز سبت دارد (۱۳) چون درآمدند بر بالا خانهء رفتند و آنجا مستمر بودند پطرس و يعقوب و يوحنا
و اندرياس و فيليپوس و توما و برتلما و متي و يعقوب پسر حلفي و شمعون غيور و يهوداه پسر يعقوب
(۱۴) و همهء اينها با زنان و مريم مادر عيسي و برادرانش در نماز و دعا متفقاً پيوسته مي‌بودند *
(۱۵) و در آن ايام پطرس درميان شاگردان برخاسته حرف زد و مجموع آنها تخميناً يكصد و بيست نفر
بودند (۱۶) و گفت اي برادران بايست كامل گردد آن كتاب كه روح‌القدس بزبان داؤد گفت در بارهء
يهوداه كه گيرنده‌گان عيسي‌را راه‌نما شد (۱۷) كه او با ما شمرده شده بود و قسمت در اين خدمت
يافت (۱۸) و آن كس از اجرت عمل ناشايسته زمين‌را خريد و بر رو افتاده شكمش دريد و تماميء
امعايش ريخته شد (۱۹) و اين مقدمه بهمه‌گيء ساكنان اورشليم معلوم شد بنهجي كه آن زمين در لغت
آنها اكلدما يعني زمين خون خوانده شد (۲۰) كه در كتاب مزامير نوشته شده است كه مسكن او
ويران شود و در آن هيچ كس ساكن نباشد و منصب نظارتش‌را ديگري بگيرد (۲۱) پس بايد از آن
اشخاص كه مصاحبان ما بوده اند در هر وقت كه خداوند عيسي با ما آمد و رفت مينمود (۲۲) از آغاز
غسل دادن يحيي تا آن روزي كه از نزد ما صعود نمود يكي از ايشان با ما شاهد باشد به برخاستن او *
(۲۳) پس دو نفررا يعني يوسف كه برسباس نام داشت و به يوسطس ملقب بود و متثياس‌را تعين كردند
(۲۴) و دعا كردند و گفتند خداوندا تو عارف دلهاي همهء تشان ده كه از اين دو نفر كدام‌را
برگزيدهء (۲۵) تا قسمت اين خدمت و رسالت كه يهوداه بتجاوز منحرف گشت تا آنكه بمقام خود
برود (۲۶) پس قرعهاي خودرا دادند و قرعه بنام متثياس بيرون آمد و او در سلك يازده حواري
منتظم گشت *

(باب دويم مشتمل بر چهل و هفت آيه)

(۱) و چون روز پنجاهم رسيد همه‌گي باتفاق يك جا بودند (۲) ناگاه صدائي چون صداي باد شديد كه
مي‌وزيد از آسمان آمد و همهء آن خانه‌را كه در آنجا نشسته بودند پر كرد (۳) و زبانهاي شكافته شده
چون زبانه‌هاي آتش بر آنها آشكارا گرديد و بر هر يكي از آنها بنشست (۴) و همه‌گيء ايشان بروح‌القدس

مملوّ گشتند و بزبانهاي مختلف بنوعي كه روح بآنها قدرتِ تكلّم بخشيده بود آغاز گفتن كردند * (٥) و
در آن وقت مردانِ صالح از يهوديانْ كه از ربعِ مسكون آمده بودند در اُورشَليمْ ساكن مي‌بودند
(٦) و چون اين مقدّمه شيوع يافت گروه با هم جمع شده تعجّب مي‌نمودند چه هر كس لغتِ خودرا از
ايشان مي‌شنيد (٧) و همه محو شده تعجّب مي‌نمودند و بيكديگر گفتند كه اينك آيا همگيء اين كساني
كه حرف ميزنند جَليلي نيستند (٨) پس چگونه است كه ما هر يكي لغتي‌را كه در آن متولّد شده
ايم از ايشان مي‌شنويم (٩) ما كه پارْسيانْ و ماديانْ و عِلاميانْ و ساكنانِ جَزيرَه و يهوديّه و قِپدقيّه و
پنطُسْ و آسيَه (١٠) و فريگيه و پَمفوليَه و مِصْر و نواحيء لِيبيا كه متّصل به قيروانْ هست و مسافران از
رُوميها و يهودْ و يهودِ جديد (١١) و كريتي و عَرَبْ ميباشيم ايشان‌را در زبانهاي خودمان مي شنويم
كه به كبريائيهاي خدا تكلّم مي‌نمايند (١٢) و همه در تحيّر و تردّد بودند و با يكديگر ميگفتند كه
غايتِ اين بكجا انجامد (١٣) و بعضي استهزاكنان ميگفتند كه ايشان از شرابِ تازه مملوّ شده اند *
(١٤) آنگاه پطْرُسْ با آن يازده نفر راست ايستاده آنهارا بآوازِ بلند مخاطب نموده فرمود كه اي مردمِ يهوديّه
و اي همگي ساكنانِ اُورشَليمْ اين مقدّمه‌را بيابيد و كلامِ مرا بگوشِ خود جا دهيد (١٥) كه نيست
چنين كه شما پنداشته ايد كه اينان مست اند زيرا كه سه ساعت از روز گذشته است وبس (١٦) بلكه
اين است آنچه بوساطتِ يُوئيلِ پيغمبر گفته شده است (١٧) كه حكمِ خداست كه در ايّامِ آخر چنين خواهد
بود كه من از روحِ خود بر همهء بشر خواهم ريخت و پسران و دخترانِ شما اخبار بغيب خواهند نمود و
جوانانِ شمارا مكاشفه خواهد بود و پيران‌را رؤياها (١٨) بلكه در آن ايّام بر غلامان و كنيزانِ خود
از روحِ خود خواهم ريخت و اخبار بغيب خواهند نمود (١٩) و خواهم نمود بالا در آسمان عجائب و
پائين بر زمين غرائب‌را از خون و آتش و بخارِ دود (٢٠) و آفتاب بتاريكي و ماه بخون مبدّل خواهد شد
پيش از آمدنِ روزِ عظيم و نامدارِ خداوند (٢١) و چنين خواهد شد كه هر كس كه اسمِ خداوندرا
خواند نجات خواهد يافت * (٢٢) اي مردانِ إسْرائيلي اين سخن‌را بشنويد كه عيسيء ناصري مردي كه
هويدا كرد اورا خدا بر شما بوساطتِ اُمورِ قوي و معجزاتِ غريب و علاماتِ عجيب كه خدا بوساطتش
درميانِ شما بظهور آورد چنانچه شما خود ميدانيد (٢٣) آن كس‌را كه به ارادهء قديم و تقديرِ خدا تسليم
شده بود شما گرفته بدستهاي ناراستِ خود ميخ‌زده قتل نموديد (٢٤) آن كس‌را خدا برخيزانيد كه
بندهاي مرگ‌را گشاد زيرا كه ممكن نبود كه او در چنگش بماند (٢٥) كه داؤُدْ در بارهء وَيْ ميگويد
كه من خداوندرا علي‌الدّوام در پيشِ روي خود ديده‌ام كه بر دستِ راستِ من است كه مبادا كه من
مضطرب شوم (٢٦) و بجهةِ آن دِلَم خوشنود است و زبانِ من به وجد آمده است و علاوه بر آن جسمِ من
نيز باستراحت خواهد آراميد (٢٧) كه تو نفسِ مرا در قبر نخواهي گذاشت و اجازت نخواهي داد كه
برگزيدهء تو فسادرا ببيند (٢٨) و راههاي زندگي‌را بمن نشان دادهء و مرا از رؤيتِ خود پُر از سرور
خواهي كرد * (٢٩) اي برادران در حقِّ بزرگِ اجداد داؤُدْ بي محابا بشما ميتوانم گفت كه هم وفات

کرد و هم دفن شد و قبرش هم تا امروز در میانِ ما هست (۳۰) پس از این جا که پیغمبر بود
و یاد داشت که خدا بجهةِ او سوگند خورده بود که از نسلش از حیثیّتِ جسم مسیح‌را بیرون آرد تا که
بر تختش بنشیند (۳۱) او سبقت کرده از برخاستنِ مسیح سخن میگوید که نفسِ او در قبر وا گذاشته
نشده است و فسادرا جسمش ندیده است (۳۲) و این عیسی‌را خدا برخیزانید و ما همه بر این مطلب
شاهد هستیم (۳۳) پس صعود بدستِ راستِ خدا نموده و روح‌القدسِ مَعهودرا از پدر یافته ریخته است
این‌را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید (۳۴) چه داؤدْ خود بسوي آسمان صعود نه نمود بلکه گفت که
خداوند بخداوندِ من گفته است که بنشین بر دستِ راستِ من (۳۵) مادامي که دشمنانِ تورا لکد کوبِ
پایهاي تو گردانم (۳۶) پس همهء قومِ إسْرائیلْ یقین بدانند که خدا خداوند و مسیح نموده است همین
عیسی‌را که شما اورا صلیب نمودید * (۳۷) و ایشان این کلام‌را شنیده بر دلِشان فرو رفت و پِطْرُسْ و
باقيء حواریان‌را گفتند چه کنیم اي برادران * (۳۸) پِطْرُسْ بایشان گفت که توبه کنید و هر یك از شما
باسمِ عیسيء مسیح بجهتِ آمرزشِ گناهان غسل بیابید که روح‌القدس‌را بانعام خواهید یافت (۳۹) که
وعده شده است براي شما و فرزندانِ شما و همهء آنان که دور میباشند و هر کس‌را که خداوند خداي
ما بخوانَد (۴۰) و بکلامِ بسیارِ دیگر دلیل آورد و نصیحت می‌نمود بقصدِ آنکه شما از این طبقهء کج‌رو
نجات یابید * (۴۱) پس ایشان سخنش‌را بخوشنودي قبول نموده غسل یافتند و در همان روز تخمیناً سه
هزار نفر ملحق گردیدند (۴۲) و در تعلیم گرفتن از حواریان و خیرات نمودن و شکستنِ نان و دعاها دائم
مشغول بودند (۴۳) و هر یك‌را خوف فرو گرفته که بسیار عجائب و غرائب از حواریان صادر میشد
(۴۴) و جمیعِ ایمان داران باهم بوده همه چیزرا باهم مشترك داشتند (۴۵) و مال و اسبابي‌را که
میفروختند بهر یك بقدري که احتیاج داشتند قسمت می‌نمودند (۴۶) و پیوسته باتّفاق هر روزه در هیکل
می‌بودند و با خوش‌دلي و پاك‌دلي خانه بخانه نان‌شکنان خوراکي‌را با یکدیگر تناول می‌نمودند
(۴۷) و خدارا حمد میگفتند و نزدِ تماميء خلق عزیز می‌بودند و خداوند ناجیان‌را هر روز بر کلیسیا
مزید می‌نمود *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و در روزي در ساعتِ نهم که هنگامِ دعا است پِطْرُسْ و یُوحَنّا باتّفاق بسوي هیکل می‌شتافتند
(۲) مردي‌را که شل مادرزاد بود میبُردند اورا هر روز بر دَرِ هیکل که مسمّی به وجیه است میگذاشتند
که تا از خلق که بهیکل در می‌آمدند سؤالِ صدقه نماید (۳) آن کس چون پِطْرُسْ و یُوحَنّارا دید که
می‌خواهند که داخلِ هیکل شوند بگرفتنِ صدقه سؤال نمود (۴) پِطْرُسْ با یُوحَنّا بر او نگریسته وَیْرا گفتند
که بسوي ما بنگر (۵) و او ایشان‌را التفات نموده منتظر بود که چیزي از آنها یابد (۶) پِطْرُسْ گفت
که نقره و طلائی مرا نیست لیکن آنچه دارم بتو میدهم که باسمِ عیسيء مسیحِ ناصَري برخیز و بخرام
(۷) و اورا بدستِ راست گرفته برخیزانید، في‌الفور قدمها و کعبهاي او استوار شد (۸) و از جا جِسته ایستاد

و خرامید و بآنها در هیکل در آمد خرامان و رقص کنان و خدارا حمدکنان (۹) و تمامیء مردم اورا خرامان و خدارا حمدگویان ملاحظه نمودند (۱۰) و اورا شناختند که این همان است که بر دَرِ وجیهِ هیکل بجهةِ سؤالِ صدقه مینشست و از آنچه باو واقع شده بود مملوّ از تحیّر و تعجّب شدند * (۱۱) و هنگامی که آن شل که شفا یافته بود هنوز متمسّك بپطْرُسْ و یُوحَنّا بود تمامیء مردم از حیرت بسوی طاقی که سلَیْمانِی نام دارد میدویدند (۱۲) چون پِطْرُسْ اینرا ملاحظه نمود با خلق تکلّم نمود که ای مردانِ إسْرائیلِی چرا از این تعجّب میکنید و چرا درما مینگرید گویا که ما بقوّت یا صلاحیّت خود اورا خرامان ساختیم (۱۳) خدای إبْراهِیمْ و إسْحٰقْ و یَعْقُوبْ خدای پدرانِ ما پسرِ خود عیسیرا جلال داد همان کسرا که شما تسلیم کردید و در پیشِ پیلاطُسْ انکار نمودید و حال آنکه او قصدِ رهائیش نموده بود (۱۴) و شما آن مقدّسِ عادلرا انکار کردید و خواستید که مردِ قتّالی بشما بخشیده شود (۱۵) و پیشوای زندهگیرا کُشتید امّا خدا اورا از میانِ مردهگان برخیزانید و ما بر این مطلب شاهدان هستیم (۱۶) و اسمِ او بوسیلهء ایمان باسمِ او این کسرا که شما میبینید و میشناسید استوار نموده است و ایمان بر او این شفای کاملرا در نزدِ همهگیء شما بوَیْ داده است * (۱۷) ای برادران میدانم که آنهارا از جهالت کردید و همچنین بزرگانِ شما (۱۸) لیکن خدا آن چیزهارا که خبر داده بود در بارهء وفاتِ مسیح بزبانِ همهگیء پیغمبرانِ خود باین طور کامل کرد (۱۹) پس توبه نمائید و باز گشت کنید تا که گناهانِ شما محو شود و تا که زمانِ تازهگیرا از حضورِ خداوند بیابید (۲۰) و عیسیء مسیحرا که قبل از این بشما ندا کرده شده بود باز بفرستد (۲۱) زیرا که باید که آسمان اورا نگاه دارد تا وقتِ ثبوتِ هر آنچه خداوند بزبانِ کلِّ پیغمبرانِ مقدّسِ خود از ایّامِ قدیم فرموده است * (۲۲) که مُوسیٰ بپدرانِ ما گفت که خدای شما خداوند پیغمبریرا مثلِ من از برای شما از میانِ برادرانِ شما مبعوث خواهد نمود و هر چه او بشما گوید شمارا است که اطاعت نمائید (۲۳) و اینچنین خواهد بود که هر کس که سخنِ آن پیغمبررا نشنود از قوم بُریده خواهد شد (۲۴) و همهگیء پیغمبران از شِمُوئِیْل و متعاقبانِ او هر کس که چیزی تکلّم نموده است خبر از این ایّام داده است (۲۵) و شما پسرانِ آن پیغمبران هستید و پسرانِ آن وثیقه که خدا با پدرانِ ما مُوَثّق کرد چون به إبْراهِیمْ گفت که همهگیء قبائلِ زمین بنسلِ تو مبارك خواهد شد (۲۶) پس نخستین خدا پسرِ خود عیسیرا برخیزانیده بنزدِ شما فرستاد که برکت دهد شمارا به برگردانیدنِ هر کسرا از اعمالِ زشتِ خود *

(بابِ چهارم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و هنوز ایشان با مردم تکلم مینمودند که کاهنان و سردارِ هیکل و صادُوقیانْ بر آنها فرود آمدند (۲) زیرا که در تشویش بودند از آنکه ایشان مردمرا تعلیم میکردند و خبر میدادند که قیامتِ مردهگان بعیسیٰ است (۳) پس ایشانرا گرفتار نمودند و چون آن روز عصر میبود تا فردا ایشانرا محبوس نمودند (۴) و بسیاری از آنان که کلامرا شنیده بودند ایمان آوردند و عددِ مردان تخمیناً پنج هزار نفر میشد *

۵) و شد که روزِ دویم رؤساي ایشان و بزرگان و نویسندهگان در اُورشَلیمْ جمع آمدند (۶) و کاهنِ بزرگ
حَنّا و قیافا و یُوحَنّا و سِکَنْدِرْ و همهء خویشانِ کاهنِ بزرگ [نیز جمع آمدند] (۷) پس ایشان‌را در میان
بر پا داشتند و سؤال نمودند که شما بچه توانائي و بچه اسم این عمل‌را نمودید (۸) آنگاه پِطْرُسْ پُر از
روحِ اَلْقدس بایشان گفت که اي رؤساي قوم و بزرگان بني اِسْرائیلْ (۹) اگر امروز سؤال میشود از ما
در بارهء احسانِ این مردِ ضعیف که بوساطتِ چه کس نجات یافت (۱۰) همهگيء شما و تماميء قومِ
اِسْرائیلْ بدانید که باسمِ عیسيء مسیحِ ناصِري که شما اورا صلیب نمودید و خدا از میانِ مردهگانَش
برخیزانید بوساطتِ همان این شخص در پیشِ روي شما صحیحاً ایستاده است (۱۱) این است آن سنگ
که شما معماران آن‌را ردّ نمودید و حال سَر گوشه شده است (۱۲) و بهیچ کَسِ دیگر نجات نیست زیرا
که در زیرِ آسمان نامي دیگر نیست که به انسان داده شده باشد که ما بسببِ آن نجات توانیم یافت *
(۱۳) و ایشان در بي پروائيء پِطْرُسْ و یُوحَنّا در تکلّم نظر نمودند و از عدمِ سواد و تعلّمِ آنها مخبر شده
تعجب نمودند و یافتند که ایشان با عیسي بوده اند (۱۴) و از آنجا که آن شخصِ شفایافته‌را با ایشان
ایستاده میدیدند مطلقا ندانستند جواب داد (۱۵) چون حکم نمودند که آنهارا از مجلس بیرون نمایند
با یکدیگر مشورت نمودند (۱۶) که چه کنیم با این اشخاص که همهء ساکنانِ اُورشَلیمْ مطّلع شدند که
معجزهء نمایاني از آنها بظهور رسید و انکارَش‌را نمي‌توان نمود (۱۷) لیکن باید ایشان‌را سخت ترسانید
که دیگر با هیچ کس باین اسم تکلّم ننمایند که مبادا در میانِ مردم بیش از این شهرت نماید (۱۸) پس
ایشان‌را خوانده قدغن نمودند که دیگر باسمِ عیسي مطلقا تکلّم ننمایند و تعلیم ندهند * (۱۹) پِطْرُسْ و یُوحَنّا
ایشان‌را جواب دادند که آیا درست است نزدِ خدا که بشنویم سخنِ شمارا بیش از سخنِ خدا انصاف دهید
(۲۰) زیرا که مارا ممکن نیست که نگوئیم آنچیزهارا که دیده و شنیده ایم (۲۱) پس ایشانرا مکرّر تهدید
نموده رخصت کردند زیرا که بسببِ خلق بهانهء نیافتند که ایشان‌را عذاب نمایند که همهگيء خلق بجهةِ وقوعِ
این امر خدارا حمد مینمودند (۲۲) چونکه آن شخص که با اعجاز شفا یافته بود بیش از چهل سال داشت *
(۲۳) و ایشان مرخّص شده بنزدِ دوستانِ خود آمدند و ایشان‌را بآنچه کاهنانِ بزرگ و مشائخ گفته بودند
خبر دادند (۲۴) و آنها چون این خبررا استماع نمودند همه به یك بار آوازرا بخدا بلند نموده گفتند که
خداوندا تو آن خدائي که آسمان و زمین و دریا و همهگيء آنچه در آنهاست آفریدهء (۲۵) و تو
بزبانِ بندهء خود داُوُدْ گفتي که چرا قبائل هنگامه مي‌کنند و مردم خیالِ باطل مینمایند (۲۶) و پادشاهانِ
زمین باهم آمدند و حُکّام باهم مجتمع گردیدند بر خلافِ خداوند و خلافِ مسیحَش (۲۷) و في اَلْواقع
بر خلافِ فرزندِ مقدّسِ تو عیسي که تو اورا مسیح نمودي هِیرودِیسْ و پُنْطِیُوسْ پِیلاطُسْ با قبائل و
قومِ اِسْرائیلْ باهم جمع شدند (۲۸) تا هر آنچه‌را دستِ تو و ارادهء تو بان تعلّق گرفته بود بوقوع آرند
(۲۹) خداوندا الحال بر تهدیداتِ آنها نظر فرما و بندهگانِ خودرا مرحمتي عطا کن که بکمالِ جرأت کلامِ
تورا گویا باشند (۳۰) به اینکه دستِ خودرا براي شفا دراز کن تا آنکه باسمِ فرزندِ مقدّسِ تو عیسي

امورِ عجیب و غریب رو نماید * (۳۱) و چون این دعارا نمودند آن مقامي که در آن مجتمع بودند
بجنبش درآمده و همهگي بروحِ اَلقدس مملوّ گشتند و کلامِ خدارا بجرأت میگفتند * (۳۲) و گروهِ ایمان
داران یكدل و یكجان بودند بحیثیّتي که هیچ یك چیزي‌را از مالِ خود نگفت که زانِ من است بلکه
همهگي در آن شریك بودند (۳۳) و پیوسته حواریان بر برخاستنِ خداوند عیسی بقوّتِ قوي شهادت دادند
و توفیقِ عظیم با همهء آنها بود (۳۴) و هیچ کس در میانِ آنها محتاج نبود زیرا که کساني که مالکانِ
زمینها بودند آنهارا فروخته قیمتِ آنهارا مي‌آوردند (۳۵) و پیشِ پایهاي حواریان میگذاشتند و بقدرِ احتیاج
به هر کس قسمت میشد (۳۶) و یُوشا که از حواریان به بَرْنَبَاسْ ملقّب شده بود که ترجمهء آن فرزندِ
تسلّي است و از لِوِيِ‌یِّینْ بود و نسبِ او قِپْرِي بود (۳۷) زمیني‌را که مالكِ آن بود فروخته قیمتش‌را
آورده پیشِ پایهاي حواریان ریخت *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و حَنَّانِیاسْ مردي باتّفاقِ زنِ خود صَفِیرَه مُلکي‌را فروخت (۲) و قدري از قیمتِ آن‌را باطّلاعِ زنش
پنهان نمود و پارهءرا آورد و پیشِ پاي حواریان گذاشت (۳) پِطْرُسْ گفت اي حَنَّانِیاسْ چرا شیطان
دلَت‌را قوي نموده است که نسبت بروحِ القُدس دروغ گفتي و از قیمتِ زمین چیزي‌را پنهان نمودي
(۴) آیا چون آن مُلك از تو بود مختصّ تو نبود وچون فروختي نه دراختیارِ تو بود چرا این عمل‌را بقلبِ خود
جا دادي وحالِ آنکه با خلق دروغ نگفتي بلکه با خدا (۵) و حَنَّانِیاسْ بمجرّدِ استماعِ این کلام افتاده
و جان‌را سپرد و بر تماميء آن کساني که این‌را شنیدند خوفِ عظیم استیلا یافت (۶) و چند از جوانان
برخاسته اورا پیچیدند و بیرون بُرده دفن نمودند * (۷) و تخمیناً سه ساعت ازاین گذشت که زنش این
مقدّمه‌را ندانسته داخل شد (۸) پِطْرُسْ باو گفت بازگو که آیا زمین‌را بفلان قیمت فروختید یا نه گفت بلي
بآن قیمت (۹) پس پِطْرُسْ وَیْرا گفت که بچه جهة اتّفاق نمودید که روحِ خداوندرا امتحان نمائید اینك آن
کسان که شوهرِ تورا دفن نمودند برآستان ایستاده تورا هم خواهند بُرد (۱۰) که فِي‌اَلفور نزدِ پایهاي او
افتاده مُرد و جوانان درآمده اورا بي جان یافتند پس بیرونش کشیده نزدِ شوهرش دفن نمودند
(۱۱) و بر مجموعِ کِلِیسیا و همهء آناني که این‌هارا شنیدند ترس مستولي شد * (۱۲) و اُمورِ غریب و عجیبِ
بسیار درمیانِ خلق بدستِ حواریان جاري شد و ایشان مجموع متّفقاً در طاقِ سُلَیْمانْ مي‌بودند (۱۳) و از
سائرِ خلق هیچ کس‌را جرأت نبود که بایشان ملحق شود و مردم ایشان‌را تعظیم مي‌نمودند (۱۴) و بیش از
اوّل برخداوند ایمان آورده فوجِ مردان و زنان ملحق مي‌شدند (۱۵) بمرتبهء که بیماران‌را بر تختها و
چهارپایها در میدان‌ها آوردندي که گاه هست که سایهء پِطْرُسْ هنگامِ عبور بر یکي از آنها افتد (۱۶) و
مردمِ بسیار از بلدانِ حوالي باُورِشَلِیمْ آمده بیماران‌را وکساني‌را که از ارواحِ پلیده رنج دیده با خود آورده
همهگي شفا مي‌یافتند * (۱۷) دراین وقت کاهنِ بزرگ و همهگيءِ رُفَقاي او که طائفهء صادُوقِیانْ اند از
غیرت پُرشده و برخاسته (۱۸) حواریان‌را دستگیر نموده در محبسِ عام انداختند (۱۹) و یکي از ملائکهء

خداوند در شب دروازهٔ زندان‌را گشاده ایشان‌را بیرون آورده گفت (۲۰) بروید و در هیکل ایستاده
همهٔ سخنهای این راه حیات‌را بمردم تکلّم نمائید (۲۱) ایشان این‌را شنیده هنگام صبح بهیکل درآمده
تعلیم دادن گرفتند و کاهن بزرگ و مصاحبانش آمده اصحاب شوری و تمامیٔ مشائخ بنی اِسْرائیل‌را طلب
نموده فرستادند بزندان که آنهارا بیآرند (۲۲) سرهنگان بزندان درآمده ایشان‌را نیافتند برگشته ایشانرا خبر
دادند (۲۳) وگفتند که یافتیم زندان‌را که باحتیاط کلّی بسته بود وکشیکچیان بیرون درها ایستاده بودند
لیکن درْرا بازکرده هیچ کس‌را دردرون نیافتیم (۲۴) چون کاهن و سردار هیکل و کاهنان بزرگ این سخن‌را
شنیده در بارهٔ آنها درحیرت افتادند که آیا این چه باشد (۲۵) که شخصی آمده ایشان‌را خبر داده گفت
که اینک آن اشخاصی‌را که شما در زندان نمودید در هیکل ایستاده مردم‌را تعلیم میدهند *
(۲۶) درآن وقت سردار هیکل با سرهنگان رفته آنهارا آوردند لیکن نه بجبر زیرا که می‌ترسیدند از خلق که
مبادا ایشان‌را سنگسار نمایند (۲۷) پس ایشان‌را در مجلس آورده بر پا داشتند وکاهن بزرگ ازایشان
پرسیده (۲۸) گفت که آیا ما شمارا قدغن بلیغ ننمودیم که باین اسم دیگر تعلیم ندهید و اینک از تعلیم
دادن خود اُورشَلِیم‌را پر نموده اید و می‌خواهید که خون آن شخص‌را بگردن ما ثابت نمائید * (۲۹) پِطْرُس
و حواریان جواب داده گفتند که اطاعت خدارا بیش از اطاعت خلق باید نمود (۳۰) و خدای پدران ما
عیسی‌را برخیزانید آن کس که شما اورا بر دار آویخته قتل نمودید (۳۱) همان‌را خدا پیشوا و نجات‌دهنده بر
دست راست خود بلند کرده است که تا توبه و آمرزش گناهان‌را به اِسْرائیل عطا نماید (۳۲) و ما براین
سخنان گواهان هستیم و روح‌القدس نیزکه خدا اورا به آنانی که اطاعت اورا می‌نمایند کرامت کرده است *
(۳۳) وچون آنها این‌را شنیدند دل ایشان خراشیده شد و در بارهٔ قتل آنها مشورت نمودند (۳۴) و
شخصی از طائفهٔ فَرِیسیان که مسمّی به گَمْلِیئیل بود و از علمای دین و نزد خلق عزیز بود در مجلس
برخاسته حکم نمود که ساعتی حواریان‌را از مجلس بیرون برند (۳۵) وگفت آنهارا که ای مردان اِسْرائیلی با
حذر باشید که درحقّ ایشان چه اراده دارید که نمائید (۳۶) زیرا که قبل ازاین اوان ثیوداً خروج نمود
و خودرا شخصی می‌پنداشت وگروهی نزدیک بچهار صد نفر براوگرویدند او خود کشته شد و آنهائی که
اطاعتش مینمودند همه پراکنده و برطرف شدند (۳۷) و بعد از آن یَهُودای جَلیلی در ایّام اسم‌نویسی
برخاست و چندی خلق‌را بمتابعت خود منحرف گردانیده او نیز هلاک شد و همهٔ متابعانش پراکنده شدند
(۳۸) الحال شمارا میگویم که ازایشان دست بردارید و آنهارا واگذارید زانروکه اگر این اراده و اعمال از
جانب خلق باشد بر طرف خواهد شد (۳۹) و اگرازخدا باشد شما آن‌را برطرف نمی‌توانید نمود و شاید
که با خدا معارضه نموده باشید * (۴۰) پس آنها با او متّفق شده حواریان‌را پیش طلبیده تازیانه زده
حکم نمودند که دیگر باسم عیسی تکلّم ننمایند و آنهارا مرخّص نمودند (۴۱) و ایشان از پیش آن مجلس
با خورسندی روان شدند ازآنروکه شایستهٔ آن شمرده شده بودند که برای اسم او رسوائی کشند (۴۲) و
هر روز درهیکل و خانها از تعلیم و مژده دادن به عیسی که مسیح است باز نه ایستادند *

(بابِ ششم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و چون در آن ایّام شاگردان زیاده شدند یهودیانِ یونانی از عِبْرانی شکایت نمودند زانروکه بیوه‌های آنها از ایشان درقسمتِ روزینه‌گرفتن بی‌اعتنا گردیدند (۲) پس آن دوازده نفرگروهِ شاگردان طلب نموده گفتند که شایسته نیست که ما کلامِ خدارا ترک کرده خدمتِ خان‌را نمائیم (۳) پس ای برادران شما هفت مردِ معتبرِپُراز روح‌القدس و عقل‌را از میانِ خود اختیار نموده که ما آنهارا براین شغل مقرّر خواهیم ساخت (۴) و ما خود بدعا و رسانیدنِ کلام خواهیم پرداخت (۵) و این سخن همه‌گیءِ آن جمع‌را خوش آمده پس اِسْتِفانْ مردی پُراز ایمان و روح‌القدس و فیلِپّوسْ و پِرُکُرُسْ و نیقانُورْ و تیمُونْ و پَرْمِناسْ و نیقُلاؤُسِ جدیدِ اَنْتاکیّی‌را اختیارکردند (۶) پس اینهارا نزدِ حواریان برپا داشته آنها دعا نموده دستهارا برایشان گذاشتند * (۷) و کلامِ خدا وسعت بهم رسانیده و در اُورِشَلیمْ عَدَدِ شاگردان بغایت می افزود وگروهِ بسیاری از کاهنان نیز مطیعِ ایمان شدند * (۸) و اِسْتِفانْ مملوّ از ایمان و قوّت شده اُمورِعجیبه و علامات عظیمه در میانِ خلق بظهور میرسانید (۹) و تنی چند از مجمع مسمّی به لیبِرْتینانْ و اهلِ قیروانْ و سِکَنْدِریانْ و اهلِ قِلِقْیا و آسیَه برخاسته با اِسْتِفانْ مباحثه نمودند (۱۰) آنهارا با عقل و روحی که در سخنش بود امکانِ مقاومت نبود (۱۱) پس تنی چندرا پیدا نمودند که گویند که ما از وَیْ شنیدیم که نسبت بمُوسیٰ و خدا کلامِ کفرآمیز می‌گفت (۱۲) پس خلق و بزرگان و نویسنده‌گان‌را برانگیخته تا آمده اورا گرفتار نمودند و بمجلس درآوردند (۱۳) و شاهدانِ دروغ‌گورا بر پا داشته گفتند که این شخص ازگفتنِ سخنهای کفرآمیز بر این مکانِ مقدّس و آئین دست بر نمیدارد (۱۴) که ما شنیدیم ازوَیْ که می‌گفت این عیسیٰءِ ناصِری این مکان‌را خراب خواهد نمود و رسومی که مُوسیٰ بما سپرده است تغییر خواهد داد (۱۵) و همهء حُضّارِ مجلس چشم بر و دوخته صورتش‌را ملاحظه مینمودند که چون صورتِ مَلَکْ می‌بود *

(بابِ هفتم مشتمل برشصت آیه)

(۱) وکاهنِ بزرگ سؤال کرد که آیا راست است اینها (۲) اوگفت که ای برادران و پدران بشنوید که خدای ذوالجلال بر پدرِ ما اِبْراهیمْ در وقتی که در مُلکِ جَزیرَه بود قبل از سکنایَش درحَرّانْ هویدا گشت (۳) و وَیْرا گفت که از زمینِ خود و از میانِ خویشانِ خود بیرون آی و بزمینی که من تورا نشان میدهم بیا (۴) پس از زمینِ کَلدانیانْ بیرون آمده در حَرّانْ ساکن شد و بعد از وفاتِ پدرَش اورا از آنجا باین محلّ که حال شما ساکن هستید کوچانید (۵) و بقدرِ نقشِ پای اورا از آنجا بمُلکیّت نداد و وعده کرد که آن‌را بتصرّفِ او و بعد از او بنسلِ او در آورَد باوجودی که اورا فرزندی نبود (۶) و خدا باین قِسم فرمود که اولادَش در زمینِ غریب بیگانه خواهند بود و اهلِ آنجا آنهارا مدّتِ چهارصد سال به بنده‌گی خواهند گرفت و بَدْ سلوکی خواهند نمود (۷) و فرمانِ خداست که من بآن طائفه که ایشان‌را بغلامی گرفته اند حکم خواهم

نمود و بعد از آن بیرون آمده در این مقام بندهگیء مرا خواهند نمود (۸) و پیمان ختنهرا بوی داد و إسحق از او در آن حالت بوجود آمد و در روز هشتم اورا ختنه نمود و از إسحق یعقوب بوجود آمد و از یعقوب دوازده پدر اسباط * (۹) و پدران اسباط از یوسف حسد برده در ملك مصر فروختندش لیکن خدا با وی میبود (۱۰) و اورا از تماميء زحمتهایش رستگار نمود و توفیق و عقلرا در حضور فرعون پادشاه مصر بوی داده که او ویرا بر مصر و بر همهگیء خاندان خود بوکالت مقرر فرمود (۱۱) و گرانی و زحمت بسیار در مجموع ملك مصر و کنعن پدید شد و نیافتند پدران ما قوتیرا بجهة خود (۱۲) و چون یعقوب شنید که در مصر غلّه یافت میشود نخست پدران مارا فرستاد (۱۳) و در کرّت دیگر یوسف خودرا به برادران خود ظاهر نمود و قوم یوسف بر فرعون آشکارا گردیدند (۱۴) و یوسف فرستاده پدر خود یعقوب و سائر خویشان خودرا که هفتاد و پنج نفر بودند از آنجا آورد (۱۵) پس یعقوب بمصر فرو رفت و در آنجا او و پدران ما وفات نمودند (۱۶) و آنهارا به شکم برده در مقبرهء که إبراهیم از بنی عمور پدر شکم بزر خریده بود گذاشتند * (۱۷) و چون هنگام وعدهء که خدا بسوگند با إبراهیم داده بود نزدیك میشد آن قوم در مصر زیاد شده میافزودند (۱۸) تا وقتی که پادشاه دیگر بعرصه آمد که یوسفرا نشناخت (۱۹) و آن کس با قوم ما غدر نموده با پدران ما بدسلوکی نمود بحدّی که اطفال ذکور خودرا بیرون مینمودند که زنده نمانند * (۲۰) و در همان ایّام موسی تولّد یافت و بغایت وجیه بود و سه ماه در خانهء پدر خود پرورش یافت (۲۱) و چون بیرون افکنده شد دختر فرعون اورا برداشته بجهة خودش بفرزندی پرورش مینمود (۲۲) و موسی در مجموع حکمت مصریان تربیت یافته در فعل و قول قادر گردید (۲۳) و چونکه سال چهلمش بانجام رسید بخاطرش رسید که برادران خود بنی إسرائیلرا در یابد (۲۴) چون دید شخصیرا که باو تعدّی مینمایند برحمایتش مصریرا زده انتقام آن بیچارهرا از او کشید (۲۵) و گمان میبرد که برادران او یافته اند که خدا نجات ایشانرا بدست او مینماید لیکن آنها نفهمیده بودند (۲۶) و روز دیگر وقتی که نزاع مینمودند نزد آنها آمده ایشانرا بصلح دعوت مینمود و میگفت ای مردان شما برادران میباشید چرا بر یکدیگر ظلم مینمائید (۲۷) آن کس که برهمسایهء خود تعدّی مینمود اورا دور کرده گفت که چه کس تورا بر ما حاکم و قاضی قرار داد (۲۸) آیا میخواهی که مرا نیز بقتل آوری چنانچه دیروز مصریرا بقتل رسانیدی (۲۹) و از استماع این سخن موسی فرار نموده درزمین مدیان آواره شد و در آنجا دو پسر از وی بوجود آمدند * (۳۰) و چون چهل سال گذشت در بیابان کوه سینی فرشتهء خداوند بسعلهء آتش در بوتهء بر او نمودار گشت (۳۱) و موسی از رؤیت آن حیران شده چون نزدیك شد که در وی نظر کند کلام خداوند بوی نازل شد (۳۲) که من خدای پدرانت هستم خدای إبراهیم و خدای إسحق و خدای یعقوب و موسی مرتعش شده جرأت نظاره کردن نداشت (۳۳) و خداوند ویرا فرمود که بکشا بند نعلینترا از پاهای خود زیرا که این مقامی که ایستادهء زمین مقدّس است (۳۴) البتّه دیده ام بدسلوکیرا با قوم من در مصر و فغان آنهارا شنیده ام و بجهة رهانیدن آنها فرود آمده ام و الحال بیا که تورا بمصر خواهم فرستاد * (۳۵) و

آن موسیٰ‌را که دورَش کرده گفتند که کیست که تورا حاکمی و قاضیء قرارداد همان کس‌را خدا بدستِ
فرشته که بر او در بوته ظاهرگردید بمنصبِ حکومت و رهانیدن فرستاد (۳۶) آن کس آنهارا بیرون آورده و
أمورِ عجیب و غریب‌را در زمینِ مِصْر و در دریای سرخ و در دشت مدّتِ چهل سال بعمل آورد (۳۷) و این
همان موسیٰ است که بنی إِسْرائیل‌را گفت که خدای شما خداوند پیغمبری‌را از میانِ برادرانِ شما مانندِ من
مبعوث خواهد نمود آنچه گوید بشنوید (۳۸) همین است آن کس که بود در دشت درکلیسیا با فرشته که در
کوهِ سینیْ با او تکلّم فرمود و بود با پدرانِ ما و یافت کلام زندگانی‌را که بما رساند (۳۹) و پدرانِ ما
نخواستند که اورا اطاعت نمایند بلکه دورکردند اورا و بود دلهای ایشان بسوی مِصْر (۴۰) و هارونْ‌راگفتند
که بساز بجهةِ ما خدایانی که پیشِ ما روان گردند زیرا که این موسیٰ که مارا از زمینِ مِصْر بیرون آورد
نمیدانیم که اورا چه پیش آمد (۴۱) و ساختند درآن ایّام گوساله‌را بجهةِ خود و قربانی بجهةِ آن بُت نمودند
و بصنعتهای دستهای خود خوش‌وقت می‌بودند (۴۲) پس خدا از ایشان اعراض نمود و وا گذاشت تا
فوجِ آسمانی‌را پرستش نمودند چنانچه درصُحُفِ انبیا نگارش یافته است که آیا آن مدّتِ چهل سال که در
دشت بودید قربانی و هدیّه برای من آوردید ای قومِ إِسْرائیلْ (۴۳) بلکه نقل می‌کردید خیمهء مُولِكْ‌را و
ستارهء رِمْفانْ خدای خودرا یعنی این نقشهائی که آنهارا برای سجده نمودنِ خود ساختید برداشتید پس من
شمارا بآن طرفِ بابِل خواهم کوچانید * (۴۴) و خیمهء شهادت در دشت در میانِ پدرانِ ما بود چنانچه
تکلّم کنان به موسیٰ فرمود که موافقِ نمونهء که دیدهء بساز (۴۵) و آن‌را پدرانِ ما باتّفاقِ یُوشَعْ از وَیْ
یافتند و بمُلكِ قبائل آوردند که خدا آنهارا از پیشِ پدرانِ ما میراند تا هنگامِ داؤُدْ (۴۶) که او از خدا
توفیق یافته‌سؤال نمود که محلّی برای خدای یَعْقُوبْ بسازد (۴۷) و امّا سُلَیْمانْ بجهةِ او خانهء ساخت
(۴۸) لیکن نیست چنین که مُتَعالْ در مسجدهائی که بدستها ساخته میشود ساکن باشد چنانچه پیغمبر
میگوید (۴۹) که مرا آسمان تخت است و زمین لگدکوبِ پایهای من است کدام مکان‌را بجهةِ من خواهید
ساخت خداوند میفرماید کجا محلّ آرامِ من است (۵۰) آیا که دستِ من نساخته است همهء این چیزهارا *
(۵۱) ای گردن‌کشان که در دل و گوش نامختون اید شما همیشه معارضه با روحِ‌ٱلْقُدس مینمائید آنچنان که
پدرانِ شما می‌کردند میکنید (۵۲) وکدام است از پیغمبران که پدرانِ شما زحمتَش ندادند و کُشتند آن
اشخاص‌را که از پیش خبرمیدادند از آمدنِ آن عادلی که شما بٱلْفعل به او خیانت ورزیده مقتول نمودید
(۵۳) شما آئین‌را بتوسّطِ فرشتگان یافته اید و نگاه نه داشته اید * (۵۴) پس بمجرّدِ استماعِ این سخنان در
دلِ آنها پیچیده شده دندانهای خودرا بهم می‌افشردند (۵۵) و او پُر از روحِ‌ٱلْقُدس درآسمان نگریست و
جلالِ خدارا مشاهده نمود و عیسیٰ‌را در دستِ راستِ خدا ایستاده یافت (۵۶) گفت اینك می‌بینم آسمان‌را
که کُشاده است و فرزندِ انسان‌را که بدستِ راستِ خدا ایستاده است (۵۷) پس آنها بآوازِ بلند بر او
بانگ زده وگوشهای خودرا گرفته همه باتّفاق براو حمله نمودند (۵۸) و اورا از شهر بیرون کَشیده سنگسار
نمودند و شاهدان رختهای خودرا نزدِ پایهای جوانی که سَوْلُسْ نام داشت گذاشتند (۵۹) و چون إِسْتِفانْ‌را

سنگسار میکردند دعا نموده میگفت که عیسیٰ خداوند روح مرا به پذیر (۶۰) و زانو زده بآواز بلند فریاد
کرد که خداوندا این گناه را بر ایشان مگیر و این را گفته خوابید *

(باب هشتم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و سَوْلُسْ در قتل با آنها متّفق میبود و در آن روز شکستیء فاحش بر کلیسیای اُورِشَلِیمْ واقع شد و همه
جز حواریان بمرزوبوم یهودیّه و شومرُونْ متفرّق شدند (۲) و پارسائی چند اِسْتِفَانْ را برداشته گریه و نوحهء
بسیار بر او نمودند (۳) و سَوْلُسْ کلیسیا را بسیار عذاب میداد که خانه بخانه میگشت و مردان و زنان را
بیرون کشیده بزندان میسپرد (۴) و آنها متفرّق شده بهرجا میرفتند و مژدهء کلام را میدادند * (۵) و
فیلِپُّوسْ بشهر شومرُونْ در آمده پیش آنها ندا بمسیح مینمود (۶) و مردم بگفتهای فیلِپُّوسْ به یك دل
گرویدند چون معجزاتی که مینمود میشنیدند و میدیدند (۷) که از بسیاری که روحهای پلید داشتند فریادکنان
بیرون میآمدند و مفلوج و شلهای بسیار شفا مییافتند (۸) پس در آن شهر فرحیء عظیم پدید شد * (۹) و
بود مردی شِمْعُونْ نام که پیش در آن شهر جادوگری مینمود و مردم شومرُونْ را حیران مینمود و خود را
شخصی میخواند (۱۰) و بآن شخص از کوچك تا بزرگ میگرویدند و میگفتند که این قوّت بزرگ خداست
(۱۱) و از این جهت باو میگرویدند که از مدّتهای مدید از جادوگریهای او حیران بودند (۱۲) و چون مژدهء
فیلِپُّوسْ را که در شان ملکوت خدا و اسم عیسیء مسیح میداده قبول کردند مرد و زن غسل تعمید
مییافتند (۱۳) شِمْعُونْ نیز گرویده غسل تعمید یافت و از فیلِپُّوسْ جدائی نمینمود و از دیدن معجزات
و علامات بزرگ که از او سر میزد متحیّر میبود * (۱۴) و چون حواریان را که در اورشلیمْ میبودند معلوم شد که
شومرُونْ کلام خدا را قبول کرده است پطرسْ و یوحنّا را بنزد ایشان روان نمودند (۱۵) و ایشان آمده بجهت
آنها دعا نمودند که روح القدس را بیابند (۱۶) که هنوز بر هیچ یك از آنها نازل نشده بود و باسم خداوند
عیسیٰ تعمید یافته بودند وبس (۱۷) پس آنها دستها را بر ایشان گذاشتند و ایشان روح القدس را یافتند *
(۱۸) و چون شِمْعُونْ ملاحظه نمود که بنهادن دستهای حواریان روح القدس داده میشود زر بنزد آنها آورده
(۱۹) گفت مرا نیز این قدرت دهید که هرکس را که دست بر او گذارم روح القدس را بیابد (۲۰) پطرسْ ویرا
گفت که زرت در هلاکت باد با تو چون پنداشتی که انعام خدا را بزر حاصل میتوان کرد (۲۱) تورا از این
امر نه رسد و نه قسمت است زیرا که دلت با خدا راست نیست (۲۲) پس از این شرارت خود توبه نما و
از خدا درخواه تا بلکه این تصوّر دل تو آمرزیده شود (۲۳) زانرو که میبینم تورا که در صفرای تلخ و
بندهای شرارت گرفتاری (۲۴) شِمْعُونْ جواب داده گفت که شما بجهت من از خداوند بخواهید تا چیزی از
آنچه گفتید بر من واقع نشود * (۲۵) و آنها ارشاد نموده و بکلام خداوند تکلّم نموده باورشلیمْ برگشتند و به بسیاری
از قرای شومرُونْ مژده دادند * (۲۶) و فرشتهء خداوند فیلِپُّوسْ را گفت که برخیز بسوی جنوب و براهی که از
اورشلیم بسمت غزّاهْ که آن ویران است روان شو (۲۷) پس برخاسته روان شد ناگاه مرد حبشی که خواجه

و يكي از نُدَماي قَنْداقِيَء مَلِكهٔ حَبَشَه مي‌بود و بر همهٔ خزانه‌اش ناظر مي‌بود و به أُورشَلِيمْ بجهتِ عبادت
آمده بود (۲۸) مراجعت مي‌نمود و بر تختِ روانِ خود نشسته كتابِ إِشَعْياه پيغمبررا ميخواند (۲۹) روح
فِيلِپُّوسْ‌را گفت نزديك رو و به تختِ روان ملصق شو (۳۰) پس فِيلِپُّوسْ پيش دويده شنيد كه كتابِ إِشَعْياه
پيغمبررا ميخواند وَيْرا گفت آيا از آنچه ميخواني مطّلع هستي (۳۱) گفت چگونه دانم مگر كسي مرا راه نمايد
پس از فيلِپُّوسْ سؤال نمود كه بالا آمده با او بنشيند (۳۲) و فقرهٔ كه از كتاب ميخواند اين بود كه او
چون گوسفند بذبح آورده ميشود چنانكه برّه در نزدِ چيننده‌ٔ پشمِ خود بي‌صداست بهمان قسم او نيز دهانِ
خودرا نمي گُشايد (۳۳) و در فروتنيَش انصاف از او منقطع شد و طبقه‌اش‌را كه تقرير تواند كرد كه زنده‌گيش
هم از زمين مرتفع ميشود (۳۴) خواجه فِيلِپُّوسْ‌را گفت كه از تو سؤال ميكنم كه اين‌را پيغمبر در بارهٔ كه
ميگويد در بارهٔ خود يا در شانِ كسِ ديگر (۳۵) فيلِپُّوسْ زبان‌را گُشاده و از همان جاي كتاب آغاز كرده مژدهٔ
عيسي‌را بوَيْ رسانيد * (۳۶) و در عرضِ راه به آبي رسيدند خواجه گفت اينك آب از تعميد يافتنم چه چيز
مانع است (۳۷) فيلِپُّوسْ گفت اگر تو بهمه‌گيء دل ايمان آوري جائز است جواب داد و گفت كه قبول
مي‌كنم كه عيسيء مسيح پسرِ خداست (۳۸) پس حكم نمود كه تختِ روان به ايستد و خواجه و فِيلِپُّوس هر
دو در آب رفته اورا تعميد داد (۳۹) و چون از آب بر آمدند فيلِپُّوسْ‌را روحِ خداوند گرفته خواجه اورا
ديگر نيافت و راهِ خودرا به خوش وقتي پيش گرفت (۴۰) و فيلِپُّوسْ در أَزُوتُسْ پيدا شده و در همه‌گيء
شهرها تا رسيدنش بقَيْصَرِيَّه عبوراً مژده ميداد *

(بابِ نهم مشتمل بر چهل و سه آيه)

(۱) و سَوْلُسْ در تهديد و قتلِ شاگردانِ خداوند هنوز دمان بوده نزدِ كاهنِ بزرگ آمد (۲) و از او خواهش
نمود كتابتي چندرا بمجامع در دَمِّشِقْ كه اگر بيابد در آن مذهب كسي‌را خواه مرد و خواه زن اورا بسته
بأُورشَلِيمْ كَشاند (۳) و هنگامي كه در راه مي‌بود و به دَمِّشِقْ نزديك بود ناگاه نوري از آسمان باطرافِ او
درخشيد (۴) و بر زمين افتاده آوازي شنيد كه وَيْرا گفت كه اي سَوْلُسْ اي سَوْلُسْ تو چرا عقوبت ميدهي مرا
(۵) او گفت كه تو كيستي خداوندا خداوند گفت كه من عيسيء هستم آن كس كه تو اورا عقوبت ميدهي تورا
مشكل است بر ميخ لكد زدن (۶) كه او لرزان و حيران شده گفت خداوندا چه ميخواهي كه من كنم خداوند
وَيْرا فرمود كه برخاسته بشهر داخل شو كه تورا گفته خواهد شد كه چه بايد كردن (۷) و همراهانش گنگ ايشتادند
كه مي‌شنيدند آن آوازرا و هيچ كس‌را نميديدند (۸) و سَوْلُسْ از زمين برخاسته چشمهاي خودرا گُشاده هيچ
كس‌را نميديد پس اورا دست گرفته به دَمِّشِقْ آوردند (۹) و سه روز نابينا بود و نخورد و نياشاميد *
(۱۰) و بود در دَمِّشِقْ شاگردي حَنّانِياسْ نام كه خداوند در عالَمِ رؤيا وَيْ‌را گفت اي حَنّانِياسْ گفت اينك
منم خداوندا (۱۱) خداوند وَيْ‌را گفت برخيز و بكوچهٔ كه آن‌را راست ميخوانند بزو و در خانهٔ يَهُوداهْ سَوْلُسْ
نام تَرْسِي‌را بجو كه اينك بدعا مشغول است (۱۲) و در عالَمِ رؤيت حَنّانِياسْ نام مردي‌را ديده است كه در

آمده براو دست نهاده تا روشن گردد (۱۳) حَنّانِیاسْ عرض کرد که خداوندا درباره این شخص از مردم
بسیار شنیده ام که بسیار مشقّتها در اُورِشَلیمْ بمقدّسانِ تو داده است (۱۴) و نیز در اینجا از قبلِ کاهنانِ بزرگ
قدرت دارد که همه خوانندهگانِ باسم تورا به بندد (۱۵) خداوند وَیْرا گفت که بروکه این ظرف مختارِ من
است که اسمِ مرا نزدِ قبائل و سلاطین و بني اِسْرائیلْ بَرَد (۱۶) و من وَیْرا نشان خواهم داد که چه مقدار
زحمتها که وَیْرا باید کشیدن بجهةِ اسمِ من * (۱۷) حَنّانیاسْ روان شده و بآن خانه رسیده دست بروَيْ نهاد
و گفت سَوْلُسْ برادر خداوند مرا فرستاد یعني عیسیٰ که بر تو در راه که ميآمدي پدیدار گشت تا که تو
روشن گردیده بروحِ اَلْقدس مملوّ گردي (۱۸) که فيآلْفور از چشمهاي او چون پوست چیزي افتاد و در
ساعت بینا گردیده و برخاسته تعمید یافت (۱۹) و چیزي خورده توانا گردید * و سَوْلُسْ نزدِ شاگردانِ
دَمّشْقِي روزي چند توقّف نمود (۲۰) و بي تکاهُل در مجامع ندا کردن گرفت که مسیح پسرِ خداست (۲۱) و
همه شنوندهگان حیران شده گفتندي که آیا نیست این آن کسي که خوانندهگانِ این اسمرا در اُورِشَلیمْ
پریشان نموده و باینجا نیز بجهةِ این آمد که آنهارا بسته نزدِ کاهنانِ بزرگ کشاند (۲۲) و سَوْلُسْرا قوّت بیشتر
شده یهُودیانِ ساکنِ دَمّشْقْرا مجاب ساخته زانروکه دلیلي ميآورد که همین شخص مسیح است (۲۳) و
بعد از اتمامِ ایّامِ چندي یهُودِیانْ بر کُشْتنَش مشورت کردند (۲۴) و سَوْلُسْرا از مشورتِ آنها معلوم شد که
در دروازهها شب و روز بجهةِ کُشتنش پاسباني میکردند (۲۵) پس شاگردان اورا در شب در زنبیلي گذاشته
از حصارِ شهر فرو هشتند * (۲۶) و سَوْلُسْ به اُورِشَلیمْ رسیده اراده نمود که با شاگردان ملحق شود و همهگي
از او ترسیدند زیرا که باور نکردند که او یکي از شاگردان است (۲۷) و بَرْنابَاسْ اورا برداشته بنزدِ حواریان
بُرده بایشان حکایت نمود که چگونه او خداوند در راه ملاقات نمود و اینکه او بوَيْ گفته بود و اینکه او چه
سان در دَمّشِقْ باسمِ عیسیٰ فاش ندا میکرد (۲۸) پس او در اُورِشَلیمْ با آنها تردّد مینمود (۲۹) و باسمِ
خداوند عیسیٰ فاش دعوت مینمود و با یهُودیانِ یونانِي نیز گفتگو و مباحثه مینمود و آنها سعي مینمودند که
اورا کُشته باشند (۳۰) پس برادران آگاه شده اورا بُردند به قَیْصَرِیّه و از آنجا به تَرسُسْ روانه نمودند (۳۱) امّا
کلیسیاها در تماميِ یهودیّه و جَلیْل و شُومرُونْ آرام داشتند و رفعت بهم میرسانیدند و در ترسِ خداوند و
تسلّيِ روحِ اَلْقدس رفتار کرده ميافزودند * (۳۲) و اتّفاق افتاد که پِطْرُسْ از میانِ تماميِ عبور نموده تا
بمقدّسین که در شهرِ لُدّه ساکن اند رسیده (۳۳) و در آنجا اِینِیاسْ نام شخصيرا یافت که مدّتِ هشت سال
بود که از مرضِ فالج بر تخت خوابیده بود (۳۴) پِطْرُسْ وَيْرا گفت که اي اِینیاسْ عیسیِ مسیح تورا شفا داده
برخیز و بجهةِ خود بگستران و او در ساعت برخاست (۳۵) و همهگيِ ساکنانِ لُدّه و سَرُونَه اینرا دیده بسوي
خداوند بازگشت نمودند * (۳۶) و در شهرِ یُوپّه زني از جملهٔ شاگردان بود که نامَش طَبِیثَه که ترجمهاَش
آهو است بود و بود مملوّ از اعمالِ شایسته و نذورات که مينمود (۳۷) اتّفاقاً در آن ایّام او بیمار شده مُرد
پس اورا شُسته در بالا خانهٔ نهادند (۳۸) و از آنجا که لُدّه نزدیك به یُوپّه بود چون شاگردان شنیدند که
پِطْرُسْ در آنجاست دو نفررا بنزدَش روانه نمودند و استدعا نمودند که در آمدن بایشان تاخیر ننماید *

(۳۹) پس پطرس برخاسته باتّفاقِ آنها روان شد چون بآنجا رسید اورا ببالا خانه بردند و همگيء بیوه‌گان بخدمتِ او ایستاده گریه‌کنان نشان میدادند لباس و جامهائیرا که آهو در ایّامِ حیاتش مهیّا مینمود (۴۰) پس پطرس همه‌را بیرون فرستاده زانو زد و دعا نمود و بسوي نعش گردیده گفت طَبیثَه برخیز او چشمانِ خودرا گشاده پطرس‌را ملاحظه نمود راست نشست (۴۱) و او آن‌را دست گرفته برخیزانید و همگيء مقدّسان و عجوزان‌را خوانده اورا زنده بایشان سپرد (۴۲) و این واقعه در تماميء شهرِ یوپّه شهرت یافته بسیاري برخداوند ایمان آوردند (۴۳) و چنین شد که او چند روزي نزدِ شمعون نام دبّاغي در یوپّه توقّف نمود *

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(۱) و بود در قیصریّه مردي کرنیلیوس نام یوزباشي از دستهء که آن‌را ایتلیاني میگویند (۲) مردِ متّقيء خداترس میبود او و همگيء اهلِ خانه‌اش تصدّقاتِ بسیار بقوم مینمود و علي‌الدّوام بذکرِ خدا اشتغال مینمودند (۳) روزي قریبِ بساعتِ نهم مي‌بود که در عالمِ رؤیا آشکارا دید که فرشتهء خدا بنزدش آمده وي‌را گفت کرنیلیوس (۴) او در وي نگریسته هراسان شده گفت خداوندا چه چیز است ویرا گفت که دعاهاي تو و نذوراتِ تو براي یاد داشت نزدِ خدا صعود نموده است (۵) حالا چند شخص‌را به یوپّه بفرست و شمعون‌را که به پطرس ملقّب است طلب نما (۶) و او نزدِ شخصي دبّاغي شمعون نام که خانه‌اش در کنارِ دریا واقع است مهمان است او تورا خواهد گفت که چه باید کردن (۷) چون فرشته که با کرنیلیوس این گفتگورا نموده بود رفته او دو نفر از ملازمانِ خود و سپاهيِ متّقي‌را از آناني که همیشه با وي بودند خوانده (۸) و همهء مقدّمات‌را بایشان بیان نمود و آنهارا بسوي یوپّه روان نمود * (۹) روزِ دیگر در هنگامي که آنها در راه مي‌بودند و بشهر نزدیك شدند پطرس بجهةِ دعا نمودن بر بام رفت و قریبِ بساعتِ ششم میبود (۱۰) که او گرسنه شده اراده نمود که چیزي تناول نماید هنگامي که آن‌را مهیّا مینمودند ویرا بیهوشي دست داد (۱۱) و دید که آسمان گشاده شد و ظرفي چون چادرِ بزرگي که چهار گوشه‌اش‌را بسته باشند بسوي زمین آویخته بر او نازل شد (۱۲) و مجموعِ بهائمِ زمین و حیوانات و حشراتِ ارض و پرنده‌گانِ آسمان در وي بودند (۱۳) و آوازي بوي آمده که اي پطرس برخیز ذبح کن و بخور (۱۴) پطرس گفت خداوندا نخواهم کرد زیرا که من چیزِ حرام یا ناپاك‌را هرگز نخورده ام (۱۵) بارِ دیگر باز آوازي رسید که آنچه‌را خدا پاك نموده است تو آن‌را ناپاك مخوان (۱۶) و این سه دفع مکرّر شد و باز آن ظرف بسوي آسمان بلند شد * (۱۷) و پطرس در شبهه میبود که آیا این واقعه‌را که در رؤیا دیده بود چه باشد که ناگاه آناني که کرنیلیوس ایشان‌را فرستاده بود خانهء شمعون‌را تفحّص نموده بر درِ خانه ایستاده بودند (۱۸) و احوال میگرفتند و مي‌پرسیدند که آیا شمعون که به پطرس ملقّب است در اینجا مهمان است (۱۹) و پطرس هنوز متفکّر در بارهء آن واقعه بود که روح ویرا گفت که اینك سه کس تورا جستجو مینمایند (۲۰) پس برخیز و پائین رو و با آنها روانه شو و شك‌را بخاطر راه مده که من آنهارا فرستاده ام (۲۱) آنگاه

پطرس بنزد آناني که از جانب کرنیلیوس بوي آمده بودند آمده گفت اینك منم آن کس که شما اورا
تفحص مي‌نمائید سبب آمدن شما چه چیز است (۲۲) گفتندش که کرنیلیوس یوزباشي‌را که مردي است
عادل و خداترس و نزد همه‌گي قوم یهود نیك‌نام است وي‌را از فرشتهٔ مقدس حکم شده است که تورا
بخانهٔ خود طلب نموده کلام‌را از تو استماع نماید (۲۳) پس او آنهارا باندرون خوانده مهماني نمود * و
بامدادان پطرس با آنها روان شد و بعضي از برادران یوپّئي نیز با آنها روان شدند (۲۴) روز دیگر به
قیصریّه رسیدند و کرنیلیوس خویشان خویش و یاران صدّیق خودرا جمع نموده انتظار ایشان‌را مي‌کشید
(۲۵) چون پطرس رسید کرنیلیوس اورا برخورد نموده بر پایهایش افتاده اورا سجده نمود (۲۶) پطرسش
برخیزانیده گفت برخیز که من نیز چون تو انسانم (۲۷) پس باو تکلّم‌کنان باندرون در آمد و یافت جمع
بسیاري‌را * (۲۸) پس بآنها گفت که شما میدانید که مرد یهودي‌را سزاوار نیست که با بیگانه‌گان معاشرت
یا ملاقات نماید لیکن خدا مرا نموده است که هیچ کس‌را نجس و ناپاك نخوانم (۲۹) و از آن است که
من بمجرّد خواهش ممانعت نه نموده آمدم حال سؤال مي‌نمایم که مرا بچه سبب احضار نمودید
(۳۰) کرنیلیوس گفت که چهار روز است قبل از این که تا این ساعت بود که روزرا روزه بردم و در ساعت
نهم روز بود که در خانهٔ خود بدعا مشغول بودم که ناگاه مردي در لباس درخشان پیش من ایستاد (۳۱) و
گفت اي کرنیلیوس دعاي تو به استجابت مقرون گردید و نیازهاي تو نزد خدا مقبول گشت (۳۲) پس
بفرست به یوپّه و شمعون که به پطرس ملقّب است و در خانهٔ شمعون دبّاغ نزدیك دریا مهمان است
طلب نما که او چون آید با تو سخن خواهد راند (۳۳) پس بي‌تأمّل بنزد تو فرستادم و تو نیز خوب کردي
که آمدي و حال ما همه‌گي در پیش خدا حاضر هستیم تا آنچه‌را که خدا بتو فرموده است بشنویم *
(۳۴) پطرس زبان گشاده گفت که بدرستي در یافته ام که خدارا چشم بظاهر نیست (۳۵) بلکه در هر قوم
آن کس که از وي ترسد و عمل نیك کند وي‌را پسند مي‌آید (۳۶) و کلامي‌را که به بني إسرائیل فرستاد از
مژدهٔ صلح بوساطت عیسیٰ مسیح که خداوند همه است [شما میدانید] (۳۷) یعني آن مقدّمات‌را که
از جلیل آغاز آن شده بعد از آن تعمید که یحیي بوي ندا نمود در تمام یهودیّه بظهور آمد میدانید (۳۸) که
چگونه خدا عیسیٰ ناصري‌را بروح القدس و قوّت مسح نمود و چگونه احسان‌کنان سیر مي‌نمود و
همه‌گي آناني‌را که مقهور ابلیس بودند صحّت مي‌بخشید زیرا که خدا با وي بود (۳۹) و ما شاهدان بر
همهٔ آنچه در مرزوبوم یهودیان و اورشلیم کرد هستیم همان‌را بر دار آویخته قتل نمودند (۴۰) و خدا اورا
در روز سیوم برخیزانیده آشکارا شدن‌را باو عطا فرمود (۴۱) لیکن نه بر همهٔ خلق بلکه بر شاهدان که
پیش بر این از خدا برگزیده شده بودند یعني ما که بعد از برخاستنش از میان مرده‌گان با وي خوردیم و
آشامیدیم (۴۲) و مارا مقرّر فرمود که نزد خلق ندا کنیم و شهادت دهیم که او از جانب خدا منصوب شد که
حاکم زنده‌گان و مرده‌گان باشد (۴۳) و همه‌گي پیغمبران بر او شهادت دادند که هر کس که بر وي ایمان
آورد آمرزش گناهانش‌را باسم وي خواهد یافت * (۴۴) و پطرس هنوز در این سخن مي‌بود که روح القدس

بر همگیءِ مستمعانِ کلام افتاد (۴۵) و ایمان‌دارانی که از اهلِ ختنه با پطرس آمده بودند حیران گردیدند
که بخششِ روح‌القدس قبائل‌را نیز فرو گرفته است (۴۶) زیرا که شنیدند از آنها که بزبانهای مختلف تکلّم
مینمودند و خدارا سپاس بجا می آورند در آن وقت پطرس گفت (۴۷) که آیا کسی تواند که منع از آب
نماید که اینان که مثلِ ما روحِ مقدّس‌را یافته اند تعمید یابند (۴۸) پس حکم نمود که ایشان باسمِ خداوند
تعمید یابند پس از او درخواستند که چند روزی با ایشان باشد *

(بابِ یازدهم مشتمل بر سی آیه)

(۱) پس حواریان و برادران که در یهودیّه میبودند شنیدند که قبائل نیز کلامِ خدارا پذیرفته اند (۲) چون
پطرس به اورشلیم رسید اهلِ ختنه با وی معارضه نموده (۳) گفتند که تو با جماعتِ نامختونان بر آمدی
و با آنها نان خوردی (۴) پطرس شروع نموده برحسبِ ترتیب بیان فرموده گفت * (۵) من در شهرِ یوپّه
در دعا می‌بودم که در عالمِ رؤیت دیدم که قسمِ ظرفی چون چادرِ بزرگی که چهار گوشه‌اش از آسمان
آویخته بود نازل شده تا آنکه بمن رسید (۶) چون نگریستم و ملاحظه نمودم بهائمِ زمین و حیوانات و
حشراتِ ارض و پرندگانِ هوارا دیدم (۷) و آوازی‌را شنیدم که گفت مرا ای پطرس برخیز ذبح کن و بخور
(۸) من گفتم هرگز خداوندا زانرو که گاهی هیچ چیزِ حرام یا ناپاک بدهنم داخل نشد (۹) بارِ دیگر آوازی
از آسمان آمد که آنچه‌را خدا پاک کرده است تو آنرا حرام مخوان (۱۰) این مقدّمه سه بار واقع شد و
باز همه بسوی آسمان کشیده شد (۱۱) که اینک درهماندم سه نفر که از قیصریّه که بنزدِ من فرستاده
شده بودند بخانهٔ که من در آن بودم وارد شدند (۱۲) و روح مرا فرمود که بدونِ تشکیک بهمراهِ ایشان
روانه شوم و این شش برادر نیز با من روان شدند تا بخانهٔ آن شخص داخل شدیم (۱۳) و او مارا آگاهی
بخشید که چه سان فرشته‌را در خانهٔ خود دیده بود که ایستاده ویرا گفت که آدمی چندرا به یوپّه بفرست
و شمعون‌را که به پطرس ملقّب است طلب نما (۱۴) و او سخنی چند بتو خواهد گفت که بسببِ آنها
تو و همهٔ خاندانِ تو نجات خواهید یافت (۱۵) و چون شروع بتکلّم نمودم روح‌القدس بر آنها نازل
شد چنانکه نخست بر ما (۱۶) و مرا کلامِ خداوند بخاطر رسید که چه سان فرمود که یحیی بآب غسل داد
و شما بروح‌القدس غسل خواهید یافت (۱۷) پس چون خدا این موهبت‌را چنان داد بایشان که بما که
بر عیسیءِ مسیح خداوند ایمان آوردیم من که بودم که توانم خدارا منع نمود (۱۸) پس آنها این‌را شنیده
مطمئن شدند و خدارا سپاس نموده گفتند که بی‌شك که خدا بقبائل نیز توبهٔ حیات بخش‌را کرامت کرده
است * (۱۹) و آنانی که بعلّتِ اذیتی که در هنگامهٔ استفان بر پا شد پریشان شدند تا به فینیقی
و قبرس و انطاکیّه عبور نمودند و به هیچ کس جز یهودیان بآن کلام گفتگو نمی‌نمودند (۲۰) و بعضی
از آنها قپرسی و قیروانی بودند که به انطاکیّه رسیده با یهودیانِ یونان گفتگو مینمودند و مژدهٔ خداوند
عیسی‌را میدادند (۲۱) و دستِ خداوند با ایشان بوده جمعِ بسیاری ایمان آوردند و بسوی خداوند

برگشت نمودند (۲۲) و این خبر بسمع کلیسیای اورشلیمی رسیده ایشان برناباس‌را مقرر کردند که تا به انطاکیه عبور نماید (۲۳) و او چون رسید و توفیق خدارا مشاهده نمود خوشوقت شده همه‌را نصیحت کرد که به نیت دل با خداوند پایدار بمانند (۲۴) زانرو که مرد نیک‌نهاد و پر از روح‌القدس و ایمان بود و چندی مردم نیز بایمان بخداوند مزید شدند * (۲۵) و برناباس به ترسس در جستجوی سولس رفته (۲۶) اورا یافته به انطاکیه آورد و ایشان مدت یک سال در کلیسیا باهم میبودند و خلق بسیاری‌را می‌آموختند و نخست شاگردان در انطاکیه مسیحی خوانده میشدند * (۲۷) و در آن ایام اخبار دهنده‌ء چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند (۲۸) و یکی از آنها که مسمی به آگبس بود برخاسته به اعلام روح بیان نمود که قحط عظیمی بر همه‌کیء روی زمین خواهد شد و آن در زمان قلودیس قیصر بوقوع پیوست (۲۹) و شاگردان عزم بستند که هریک بحسب مقدور خود هدیهء بخدمت برادران ساکن یهودیه بفرستند (۳۰) پس این چنین نموده بدست برناباس و سولس فرستادند بآن بزرگان *

(باب دوازدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و در این اوقات هیرودیس سلطان دست تطاول گشوده تا بعضی از اهل کلیسیارا بیازارد (۲) و یعقوب برادر یوحنارا بشمشیر قتل نمود * (۳) و چون یافت که این حرکت یهودرا پسند می‌افتد پس در آن مبالغه نموده پطرس‌را نیز بچنگ آورد و آن ایام عید فطیر بود (۴) پس اورا مقید نموده در حبس انداخته و چهار دستهء سپاهی‌را مقرر فرمود که اورا پاسبانی نمایند و می‌خواست که بعد از فصح اورا از جهت خلق بیرون آورد (۵) پطرس‌را در زندان نگاه داشتند و در کلیسیا بجهت او نزد خدا دائم دعا می‌نمودند * (۶) و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردنش داشت پطرس در میان دو سپاهی خفته بود و بدو زنجیر بسته شده بود و کشیکچیان در بیرون دروازهء زندان بمحافظت مشغول بودند (۷) که ناگاه فرشتهء خداوند نازل شده که نوری در عمارت درخشید و به پهلوی پطرس زده اورا بیدار نموده گفت زود برخیز و زنجیرها از دستهای او فرو ریخت (۸) و آن فرشته ویرا گفت که کمربند و نعلین‌را بپوش چون پوشید باز گفت که جامهء خودرا نیز بپوش و بعقب من بیا (۹) پس بیرون شتافته بعقب وی روان شد و نمیدانست که آنچه با فرشته می‌نماید واقعیت دارد زیرا که گمان داشت که در خواب می‌دید (۱۰) پس ایشان از کشیک اول و دویم گذشته تا بدروازهء آهنی که بطرف شهر است رسیدند و آن از پیش خود در پیش آنها باز شده بیرون رفتند و بقدر یک کوچه راه رفتند که آن فرشته در ساعت از وی نهان گردید (۱۱) پطرس با خود آمده گفت حالا بتحقیق یافتم که خداوند فرشتهء خودرا فرستاد و مرا از دست هیرودیس و همهء منتظرین قوم یهود رهانید * (۱۲) و چنان دید که بخانهء مریم مادر یوحنائی که ملقب به مرقس است درآید و در آنجا بعضی جمع آمده دعاکنان می‌بودند (۱۳) چون پطرس دررا کوفت کنیزی که نام وی رودا بود آمده که در خفا بشنود (۱۴) چون آواز پطرس‌را شناخت

بعلّتِ خوشوقتي دَرْرا نگُشاده بدرون شتافته اخبار نمود که پِطْرُس است که بر دَرْ ايستاده است (۱۵) وُيرا
گفتند که ديوانهٔ پس او اصرار نموده که همين است گفتند شايد که فرشتهٔ او باشد (۱۶) و پِطْرُسْ
مدّتي دَرْرا ميکوبيد پس ايشان دَرْرا باز کرده اورا ديده متحيّر شدند (۱۷) و او بدست آنهارا اشاره نموده
که خاموش باشيد و بيان فرمود که چگونه خداوند اورا از زندان نجات داد و گفت که يَعْقُوبْ و برادران را
از اين خبر آگاهي دهيد و خود بيرون رفته بجاي ديگر روان شد * (۱۸) و چون صبح گرديد اضطرابِ
کثيري در ميانِ سپاهيان پديد آمد که آيا پِطْرُس را چه شد (۱۹) و هيرُودِيسْ اورا تفحّص نموده نيافت
و کشيکچيان را مواخذه نموده حکم بر قتلِ ايشان نمود امّا او از يهُودِيَّه بقَيْصَرِيَّه آمده در آنجا اوقات را
بسر مي بُرد * (۲۰) و چون هيرُودِيسْ بر اهلِ صُورْ و صِيدُونْ خشمناك بود پس ايشان يك دل شده
نزدِ وَيْ حاضر شده بودند و بِلاسْتُسْ را که بر خوابگاهِ مَلِكْ معيّن بود بر اصلاحِ امر ترغيب مي‌نمودند
زيرا که مُلكِ ايشان از مُلكِ او رونق مي‌پذيرفت (۲۱) و در روزِ معيّني هيرُودِيسْ لباسِ شاهانه پوشيده
و بر تختِ سلطنت نشسته با ايشان تکلّم مي‌نمود (۲۲) و خلق فرياد مي‌نمودند که اين آوازِ خدا است
او آوازِ انسان (۲۳) و در ساعت فرشتهٔ خداوند اورا زد زيرا که خدارا تمجيد نه نمود و شپش بدنش را
خورده تا مُرد * (۲۴) و کلامِ خدا ترقّي نموده و زياد شد (۲۵) و بَرْنابَاسْ و سَوْلُسْ خدمتِ هدايارا
تمام نموده از اُورشَلِيمْ مراجعت نمودند و يُوحَنّارا که ملقّب بمَرْقُسْ بود بهمراهِ خود گرفتند *.

(بابِ سيزدهم مشتمل بر پنجاه و دو آيه)

(۱) و بودند در کليساي اَنْطاکِيَّه اخبار دهنده و معلّم چند چون بَرْنابَاسْ و شَمْعُونْ که به نيگَرْ مسمّي
بود و لُوقِيُوسِ قِيرِوانِي و مَنائِنِ برادرِ رضاعيءِ هيرُودِيسِ رئيسِ ربع و سَوْلُسْ (۲) و در اواني که
ايشان خداوندرا خدمت مينمودند و روزه ميگرفتند روحُ‌اَلْقدس فرمود که جدا سازيد بَرْنابَاسْ و سَوْلُسْ را
بجهةِ من براي آن کاري که ايشان را براي آن خوانده ام (۳) پس ايشان روزه گرفته و دعا نموده دستهارا
بر آنها نهاده آنهارا مرخّص ساختند * (۴) پس چون فرستاد ايشان را روحُ‌اَلْقدس به سِلُوقِيَّه رفتند و
از آنجا تا به قُبْرُسِ جزيرهٔ بر دريا رفتند (۵) و به سَلَمِينْ رسيده در مجامعِ يهُودْ بکلامِ خدا ندا
ميکردند و خادم مي‌بود ايشان را يُوحَنّا (۶) و در آن جزيره تا به پَافُسْ رفتند يهُودِي را ديدند که ساحِر
نه پيغمبرِ دروغ‌گو مي‌بود و اسمِ او بَرْيَسُوعْ بود (۷) با وزيرِ سَرْگِيُوسْ پَوْلُسْ که مردي صاحبِ فهم بود
مي‌بود همان شخص بَرْنابَاسْ و سَوْلُسْ را طلب نموده خواست که کلامِ خدارا استماع نمايد (۸) و ايشان را
مخالفت نمود اِلِيماسْ آن ساحِر که همين است ترجمهٔ اسمِ آن و خواست که وزيررا از ايمان منحرف
گرداند (۹) و سَوْلُسْ همان پَوْلُسْ که از روحُ‌اَلْقدس مملوّ بود در او نگريسته (۱۰) گفت اي که پُرِي تو
از همهٔ غشها و هر نوع مکري اي فرزندِ شيطان و دشمنِ هر نوع راستي آيا باز نخواهي ايستاد از
منحرف کردنِ راهِ راستِ خداوند (۱۱) الحال به بين که دستِ خداوند بر تُست و تو کور خواهي شد و تا

مدّتي آفتاب‌را نخواهي ديد و در ساعت ظلمت و تاريكي بر رويْ افتاده و دَوْر ميزد و دستگيري‌را مي‌جست (۱۲) چون وزير اين مقدّمه‌را ملاحظه نموده از تعليم خداوند متحيّر شده ايمان آورد * (۱۳) و پُولُسْ و مصاحبانَش از پافُسْ روان شده تا به پِرگهء پَمْفُولِيّه آمدند و يُوحَنّا از آنها جدا شده بسوي أورشَلِيمْ مراجعت نمود * (۱۴) و آنها از پِرْگه عبور نموده به أنْطاكِيّهٔ پِسيدِيّه رسيدند و در روزِ سَبْت بمجمع درآمده بنشستند (۱۵) و بعد از تلاوتِ تورية و كُتُبِ انبيا رؤساي مجمع نزد ايشان فرستاده گفتند اي برادران اگر سخن نصيحتي براي مردم داريد بيان كنيد * (۱٦) پُولُسْ برخاسته و بدستِ خود اشاره نموده گفت اي مردانِ إسرائيلي و مردمانِ خداترس بشنويد (۱۷) خداي اين قومِ إسْرائِيلْ پدرانِ مارا برگزيد و اين قوم‌را در غُربت در زمينِ مِصْر بلند كرد و بدستهاي بلند آنهارا از آنجا بيرون آورد (۱۸) و قريب بمدّتِ چهل سال آنهارا در دشت برداشت نمود (۱۹) و هفت طائفه‌را در زمينِ كَنْعَنْ تباه نموده زمينِ آنهارا بايشان قسمت نمود (۲۰) و بعد از اين داد ايشان‌را حُكّام در مدتِ چهارصد و پنجاه سال تا زمانِ شمُوئِيلِ پيغمبر (۲۱) در آن أيّام خواستند بادشاهي‌را پس خدا شاؤُلِ اِبنِ قِيشْ از طائفهء بنِ يَمينْ‌را بايشان داد كه چهل سال پادشاهي نمود (۲۲) پس اورا از ايشان گرفته داؤُدْرا بر ايشان پادشاه نمود و براي او اين شهادت‌را داد كه يافته ام داؤُدِ اِبنِ يِشّيْ‌را مردي موافقِ طبعَم كه جميعِ خواهشهاي مرا بجا خواهد آورد (۲۳) و از نسلِ همين شخص خدا بر حَسَبِ وعده بجهةِ إسْرائيلْ نجات دهنده‌را مبعوث نموده است يعني عيسيٰ (۲۴) بعد از آنكه يَحْيىٰ پيش از آمدنَش همگيء قومِ إسْرائِيلْ‌را ندا بغسلِ توبه داده بود * (۲۵) و چون يَحْيىٰ دَوْرِ خودرا بانجام رسانيد گفت كه شما در بارهء من چه مظنّه مي‌نمائيد من آن نيستم بلكه اينك كسي بعد از من مي‌آيد كه من لائقِ آن نيستم كه دوالِ نعلينش‌را از پايهايَش كُشايم (۲٦) اي برادران و اي ابناي دودمانِ إبْراهِيمْ و اشخاصي كه در ميانِ شما خدا ترسيد كلامِ اين نجات بشما فرستاده شده است (۲۷) زيرا كه ساكنانِ أورشَلِيمْ و بزرگانِ‌شان از آنجا كه نشناختند اورا و نه اقوالِ پيغمبراني‌را كه هر سَبْت مي‌خوانند حكمِ بقتلَش نموده تمامي‌را كامل گردانيدند (۲۸) و با وجودي كه هيچ سببِ قتل در ويْ نيافتند از پِيلاطُسْ خواستند كه اورا بكُشد (۲۹) و چون تماميء آن چيزهائي‌را كه در بارهء او نوشته شده بود كامل كردند اورا از دار بزير آورده در قبر گذاشتند (۳۰) پس خدا اورا از ميانِ مردگان برخيزانيد (۳۱) و او در اكثري از روزها بر آناني كه از جَلِيلْ تا به أورشَلِيمْ همراهانِ او بودند ظاهر گشت و ايشان شاهدانِ او در پيشِ مردم مي‌باشند (۳۲) و ما اين مژده‌را بشما ميدهيم كه آن وعده‌را كه بپدرانِ ما كرده شده بود (۳۳) آن‌را خدا براي ما كه فرزندانِ آنها هستيم كامل نموده است كه عيسيٰ‌را برخيزانيده است چنانچه در مزمورِ دويم مرقوم است كه تو فرزندِ مني و من امروز ترا توليد نمودم (۳۴) و فرموده است در بيانِ آنكه اورا از مردگان برخيزانيد تا آنكه بعد از آن بسوي فساد رو نه نمايد كه من بشما خواهم داد حقوقِ ثابتهء داؤُدْرا (۳۵) و باين مضمون در مقامِ ديگر ميگويد كه تو برگزيدهء خودرا نخواهي

گذاشت که فسادرا به بیند (۳۶) زیرا که داؤُدْ در طبقهء خود مشیّتِ خدارا اطاعت فرمود و مُرد و به بدرانِ خود ملحق شد و دید فسادرا (۳۷) و امّا آن کس‌را که خدا برخیزانید فسادرا ندید * (۳۸) پس ای برادران معلوم باد شمارا که بوساطتِ این کس بشما به آمرزشِ گناهان خبر داده می‌شود (۳۹) و هر چیزرا که در شریعتِ مُوسیِ شما از آن نتوانستید عادل شمرده شد بوساطت این شخص هر کس که ایمان آورد عادل شمرده خواهد گردید (۴۰) پس احتیاط کنید که مبادا آنچه در کُتُبِ پیغمبران مرقوم است بر شما واقع شود (۴۱) که ملاحظه نمائید ای تحقیر کنندگان و تعجُّب نمائید و نابود شوید زیرا که من در ایّام شما کاری میکنم که شما باور نه نمائید هرگاه آنرا کسی از برای شما روایت نماید * (۴۲) چون یِهُودیانْ از مجمع بیرون رفتند قبائل از ایشان سؤال نمودند که این کلام در سَبْتِ دیگر نیز بآنها گفته شود (۴۳) و چون از مجمع برخاستند بسیاری از یِهُودیانْ و یِهُودیانِ جدید بعقبِ پُوْلُسْ و بَرْنَابَاسْ رفتند و آنها با ایشان تکلُّم نموده آنهارا پند میدادند که در توفیقِ خدا ثابت قدم باشند (۴۴) و در سَبْتِ دیگر قریب بتمامِ شهر جمع آمدند که کلامِ خدارا استماع نمایند (۴۵) چون یِهُودیانْ طوائف‌را ملاحظه نمودند پُر از حسد گردیده اقوالِ پُوْلُسْ‌را مخالفت کردند و بمخالفت ناسزا میگفتند (۴۶) و پُوْلُسْ و بَرْنَابَاسْ با جرأت گفتند که واجب بود که کلامِ خدا نخستین بشما القا شود لیکن چون شما آنرا دور میکنید و حکم می‌نمائید بر خود که شایستهء حیاتِ ابدی نیستید الحال بسوی قبائل میگردیم (۴۷) زیرا که خداوند بهمین طور مارا فرمود که من تورا مقرّر کردم که نورِ قبائل شوی و تا به اقصای زمین سببِ نجات گردی * (۴۸) و قبائل از شنیدنِ این سخنان مسرور شده کلامِ خدارا تحسین کردند و چندی که مستعدِ حیاتِ جاوید شده بودند ایمان آوردند (۴۹) و در تمامیءِ آن مملکت کلامِ خداوند جاری شد (۵۰) و یِهُودیانْ زنانِ خداپرستِ متشخّص و بزرگانِ شهررا ترغیب نموده ایشان‌را بمعارضه با پُوْلُسْ و بَرْنَابَاسْ بر انگیختند و آنهارا از سرحدّاتِ خود بیرون راندند (۵۱) ایشان خاکِ پایهای خودرا بر ایشان تکانیده به اِیقُونِیُونْ در آمدند (۵۲) و شاگردان پُر از سرور و روح‌القدس بودند *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و در اِیقُونِیُونْ چنین اتّفاق افتاد که آنها بمجمعِ یِهُودیانْ باتّفاق در آمده بنوعی تکلُّم نمودند که جمعِ کثیری از یِهُودیانْ و یُونَانیانْ ایمان آوردند (۲) امّا یِهُودیانی که ایمان نمی‌پذیرفتند دلهای قبائل‌را اغوا نموده برانگیختند که بدی نمایند با برادران (۳) پس مدّتِ مدیدی بدین منوال در آنجا ماندند و بی‌پروا در حقِّ خداوند تکلُّم مینمودند و او بجههٔ فضلِ کلامِ خود شهادت میداد و بخشید ایشان‌را اینکه أمورِ عجیبه و غریبه از دستِ ایشان بظهور رسد (۴) و مردمِ شهر دو فرقه شده بعضی با یِهُودیانْ بودند و بعضی باحواریان (۵) و چون قبائل و یِهُودیانْ با بزرگانِ ایشان هنگامه برپا نمودند که ایشان‌را خفیف نموده سنگسار نمایند (۶) آنها از این مقدّمه آگاه گشته بسوی شهرهای مرزوبومِ لَکاوُنِیَّه

بشهر لِسْطِرَه و سهر دِرْبِه و اطراف آنها فرار نمودند (۷) و در آنجاها پیوسته آن خبر خوش‌را رسانیدند * (۸) و بود در لِسْطِرَه مردي که پایهاي او ضعیف شده بود و دائم نشسته و از شکم مادرش شل آمده که گاهي راه نرفته بود (۹) این کس کلام پُوْلُسْ‌را خود شنیده و او در وَيْ نگریسته دریافت که در او است ایمان که رستگار شود (۱۰) پس بآواز بلند گفت که بر پایهاي خود راست برخیز پس او از جا جَسْته روان شد (۱۱) چون طوائف آنچه پُوْلُسْ نمود ملاحظه نمودند بآواز بلند در لغت لَکَاوُنِي گفتند که خدایان صورت انسان گرفته بنزد ما پائین آمدند (۱۲) و بَرْنَابَاسْ‌را به مُشْتَرِي مسمّي نمودند و پُوْلُسْ‌را به عَطَارِدْ زیرا که او درکلام مقدّم بود (۱۳) و چون مُشْتَرِي پیشواي شهر آنها بود کاهنش گاوهاي نر و شاخ‌بندهارا بدروازه‌ها آورده با طوائف خواستند که ذبح نمایند (۱۴) چون بَرْنَابَاسْ و پُوْلُسْ آن دو رسول این‌را شنیده رختهاي خودرا دریده در میان آنها افتاده فریاد مي‌نمودند (۱۵) وگفتند که اي مردان شما چرا چنین مي‌کنید ما هم چون شما انسان هستیم و حسّ داریم و نصیحت مینمائیم شمارا که از این راه باطل برگردید بسوي خداي زنده‌ که آسمان و زمین و دریا و هر آنچه در آنهاست آفرید (۱۶) و او در طبقات سلف وا گذاشت همه‌گيء قبائل‌را که در طُرُق خویشتن رفتار نمایند (۱۷) و با وجود این خودرا نگذاشت بي‌شهادت زیرا که احسان مینمود که از آسمان باران بجهة ما میفرستاد و فصول میوه‌آور میداد و دلهاي مارا از غذا و خوشنودي مملوّ مي‌نمود (۱۸) و باین مکالمات طوائف‌را از ذبح کردن نزد آنها بزحمت بسیار منع مینمودند * (۱۹) و یهودي چند از اَنْطَاکِیَّه و اِیقُونِیُوْنْ آمده طوائف‌را برانگیختند که پُوْلُسْ‌را سنگسار نموده از شهرش بیرون کشیدند بحیثیّتي که مظنّه میداشتند که مرده است (۲۰) و چون شاگردان بدَوْر او جمع شدند برخاسته بشهر درآمد * و بامدادان با بَرْنَابَاسْ بشهر دِرْبِه روان شد (۲۱) و در آن شهر مژده میدادند و شاگردان چند حاصل نموده به لِسْطِرَه و اِیقُونِیُوْنْ و اَنْطَاکِیَّه مراجعت نمودند (۲۲) و دلهاي شاگردان‌را استوار مي‌نمودند و پند میدادند که در ایمان مقاومت نمایند و اینکه از مصائب بي‌شمار سزاوار است که بملکوت خدا داخل شویم (۲۳) و چون کشیشان‌را بجهة آنها در هر کلیسیا مقرّر کرده بودند و دعا و روزه نموده آنهارا بخداوندي که بر او ایمان آورده بودند سپردند (۲۴) و از پِسِدِیَّه گذشته به پَمْفُولِیَّه آمدند (۲۵) و در پِرْگَه کلام‌را گفتند و به اَتَّلِیَّه آمدند (۲۶) و از آنجا بر دریا به اَنْطَاکِیَّه رفتند و آنجائي است که براي آن کار که کامل کردند بتوفیق خدا سپرده شدند * (۲۷) چون داخل شدند اهل کلیسیارا طلب نموده بآنچه خدا با ایشان نموده بود خبر دادند و اینکه فتح باب ایمان‌را بجهة قبائل نمود (۲۸) و در آنجا مدّت مدیدي با شاگردان بسر بردند *

(باب پانزدهم مشتمل بر چهل و یك آیه)

(۱) تني چند از یهودیَّه آمده برادران‌را تعلیم میدادند که هرگاه شما برحسب آئین موسي ختنه نه نمائید ممکن نیست که نجات یابید (۲) پس چون نزاع و مباحثهء بسیاري میانهء پُوْلُسْ و بَرْنَابَاسْ با آنها واقع

شد قرار دادند که پُولُس و بَرْنَابَاس و تني چند از آنها براي تحقيق اين مَسئَله نزدِ حواريان وکشيشان که
در اُورشَلِيمْ بودند بروند (۳) پس کليسيا ايشان‌را بدرقه نموده از فِينِيقِي و شُومِرُونْ گذشتند و برگشتنِ
قبائل‌را تبيين مينمودند و سرورِ وافر ميدادند بهمه‌گيء برادران (۴) و چون به اُورشَلِيمْ رسيدند پذيرفتند
ايشان‌را کليسيا و حواريان وکشيشان و آنها بآنچه خداوند بآنها کرده بود خبر دادند (۵) پس تني چند از
طائفهٔ فَرِيسِيانْ که ايمان آورده بودند برخاسته گفتند که آنهارا بايد خُتنه نمود و حکماً بايد که شريعتِ
مُوسي‌را نگاه دارند * (۶) پس حواريان وکشيشان جمع آمدند که دراين خصوص فکري نمايند
(۷) چون مباحثهٔ بسيار واقع شد پِطْرُسْ برخاسته گفت اي برادران شما ميدانيد که از اوانِ قبل خدا از
ميانهٔ ما مرا برگزيد که قبائل از زبانِ من کلامِ مژده‌را بشنوند و ايمان بياورند (۸) و خداي عارفُ‌ٱلْقُلوب
آنهارا برهان داده است زآنروکه روحُ‌ٱلْقُدس‌را بآنها داده است چنانچه بما (۹) و در ميانِ ما و آنها مطلقا
تفاوت نگذاشته است زانروکه دلهاي آنهارا بايمان مصفّي نموده است (۱۰) پس حال چرا خدارا تجربه
مي‌نمائيد که طوقي برگردنِ شاگردان گذاريد که نه پدرانِ ما و نه ما متحمّل توانستيم شد (۱۱) و حال
آنکه اعتقاد داريم که بمحضِ فضلِ خداوند عيسيء مسيح نجات خواهيم يافت چنانچه ايشان نيز * (۱۲) و
همه‌گيء گروه خاموش بودند و مي‌شنيدند از پُولُس و بَرْنَابَاسْ که بيان ميکردند از عجائب و غرائبي که خدا
در ميانِ قبائل بوساطتِ آنها بظهور رسانيده بود * (۱۳) چون ايشان خاموش شدند يَعْقُوبْ آغاز سخن نموده
که اي برادران بشنويد از من (۱۴) که شِمْعُونْ بيان نمود که خدا نخست چه سان توجّه فرموده است که
بگيرد از قبائل قومي‌را منسوب باسمش (۱۵) و متّفق است براين کلامِ پيغمبران چنانچه نگارش يافته است
(۱۶) که بعد از اين برخواهم گرديد و مسکنِ منهدمِ داؤُدْرا خواهم ساخت و مکانهاي ويرانِ آن‌را بنا خواهم
کرد و اورا دوست خواهم نمود (۱۷) تا که ما بقيء مردم و همهٔ قبائل که اسمِ من برآنها خوانده شده
است بجويند خداوندرا واين است فرمانِ خداوند که تماميء آن چيزهارا بجا مي‌آورد (۱۸) و از ايّامِ قديم
معروف است خدارا مجموعِ افعالش (۱۹) پس رأي من اين است که آن کساني‌را که از ميانِ قبائل
بخداوند برگرديده اند زحمت ندهيم (۲۰) مگر آنکه بگوئيم آنهارا که از آلوده‌گيء بُتها و زنا و خفه شده
و خون بپرهيزند (۲۱) زيرا که مُوسيٰ از طبقاتِ سلف درهرشهر اشخاصي‌را دارد که ندا باو ميکنند زيرا
که هرسبّت مي‌خوانند اورا در مجامع (۲۲) آنگاه حواريان وکشيشان و مجموعِ کليسيارا پسند افتاد که
چند نفررا از خود برگزيده با پُولُسْ و بَرْنَابَاسْ به اَنْطَاکِيَّه روانه نمايند يعني يِهُودَاه که بَرْسَبَاسْ ملقّب
بود و سِيلَاسْ‌را که در ميانِ برادران مردانِ مکرّم بودند (۲۳) و نوشتند چيزي باين معني بدستِ ايشان
که از حواريان وکشيشان و برادران برادران‌را که در اَنْطَاکِيَّه و شامْ و قِلِيقِيَّه از قبائل هستند سلام
باد (۲۴) و چون شنيديم که بعضي از قبلِ ما آمده و بسخنانِ چند شمارا مشوّش و دلهاي شمارا مضطرب
نموده اند بسببِ تأکيدِ خُتنه و حفظِ شريعت و حال آنکه ما نگفته ايم (۲۵) لهذا مارا کلًّا پسند
افتاد که چند مردرا اختيار نموده با محبوبهاي خود برنَابَاسْ و پولُسْ بر شما بگماريم (۲۶) اين کساني

هستند که جانهاي خودرا در راهِ اسمِ خداوندِ ما عیسیءِ مسیح گذاشته اند (۲۷) خلاصه یهوداه و سیلاس‌را فرستاده ایم و ایشان نیز باین چیزها خود خبر خواهند داد (۲۸) که روح‌القدس و مارا اختیار افتاد که دیگر باري بر شما نگذاریم مگر این ضروریات (۲۹) پرهیز نمودن از قربانیهاي بتها و خون و خفه شده و زنا چنانچه از اینها خودرا محفوظ دارید به نیکوئي خواهید پرداخت و السّلام * (۳۰) پس ایشان مرخّص شده به انطاکیّه آمدند و همه‌را جمع نموده نامه‌را تسلیم نمودند (۳۱) و ایشان مطالعه نموده از این فرمایش مسرور شدند (۳۲) و یهوداه و سیلاس چون ایشان نیز اخبار دهنده‌گان مي بودند برادران‌را بسخنهاي بسیار پند داده استوار نمودند (۳۳) و مدّتي در آنجا بسر بردند و از برادران بسلامت مرخّص شده بنزد حواریان مراجعت نمودند (۳۴) و سیلاس خواهش نمود که در آنجا توقّف نماید (۳۵) و پولس و برناباس در انطاکیّه اوقات میگذرانیدند و با بسیاري دیگر تعلیم میدادند و مژده کلام خداوندرا میرسانیدند * (۳۶) و بعد از چندي پولس برناباس‌را گفت برگردیم و در هر شهري که در آنجا بکلام خداوند خبر دادیم به برادران خود بگذریم و به بینیم که ایشان چون مي باشند (۳۷) و برناباس چنان مصلحت دید که یوحنّا‌را که مسمّی به مرقس بود با خود همراه گیرد (۳۸) و پولس‌را این اراده بود که شخصي که از پمفولیّه از ایشان جدا شد و بجهة آن کار بهمراه آنها نیآمد نباید با خود برداشت (۳۹) پس در میانه ناخوشي پیدا شده بنهجي که از یکدیگر جدا گردیدند پس برناباس مرقس‌را برداشته به قپرس روان گردید (۴۰) و پولس سیلاس‌را اختیار نموده و برادران اورا بتوفیق خدا سپرده روان شد * (۴۱) و از میان شام و قلقیّه کلیسیاهارا استوار کنان عبور نمود *

(باب شانزدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و تا شهر دربه و لسطره رسیده در آنجا تیموثیوس نام شاگردي پسر زن یهوديء مؤمن که پدرش یوناني بود مي‌بود (۲) که نزد برادران لسطراني و ایقونیاني نیك‌نام مي‌بود (۳) این کس‌را پولس اختیار نمود که با او در راه باشد پس اورا گرفته بعلّت یهودیاني که در آن نواحي مي‌بودند ختنه نمود زیرا که مي‌شناختند همه‌گي پدرش‌را که یوناني بود (۴) و از شهري که عبور مي‌نمودند آن احکامي‌را که حواریان و کشیشان اورشلیمي مقرّر داشتند بایشان مي سپردند که محافظت نمایند (۵) پس کلیسیاها در ایمان استوار میشدند و هر روز بر تعداد ایشان مي‌افزود * (۶) پس ایشان از فریگیّه و مرزوبوم گلتیّه عبور نمودند و روح‌القدس آنهارا منع کرد که در آسیّه اظهار کلام‌را نه نمایند (۷) پس به موسیّه رسیدند و سعي نمودند که به بطینیّه بروند لیکن روح آنهارا مرخّص نفرمود (۸) پس از دامنهٔ موسیّه عبور نموده به تیرواس آمدند (۹) و در شب در عالم رؤیا پولس‌را آشکارا شد که مردي مقدوني ایستاده و از او استدعاکنان میگفت که تا بمقدونیّه گذر کن و مارا مدد کن (۱۰) چون این رؤیارا دید همان لحظه در تفحّص بودیم که بمقدونیّه برویم زیرا که نتیجه گرفتیم که خداوند مارا خوانده است که مژده‌را بآنها برسانیم * (۱۱) پس از تیرواس برداشته براه

واست تا به سَمُتْرَاكِي رسيديم و روزِ ديگر به نِيَاپُلِسْ در آمديم (١٢) و از آنجا به فِيلِپِّي كه اوّل شهر از آن
محالِ از مَقْدُونِيَّه و مسكنِ مسافران است در آمده چند روزي در آنجا بسر برديم (١٣) و در روزِ شنبه از
شهر بيرون رفته بر لبِ رودخانه جائي كه رسمِ نماز بود نشستيم و با آن زناني كه با هم جمع آمده بودند
تكلّم مي‌نموديم (١٤) كه زني لُودِيَّه نام سرخاب فروش كه از شهرِ ثَاطِيرَه و خداپرست بود مي‌شنيد و
خداوند قلبِ اورا گشاده تا گفتهاي پَوْلُسْ‌را اعتنا نمود (١٥) و چون تعميد يافتند او و خاندانِ او نيز
استدعا نمود و گفت كه اگر شمارا يقين است كه من بخداوند ايمان آورده ام پس بخانهٔ من در آمده
قرار بگيريد پس مارا به اصرار بخانه‌اش بُرد * (١٦) از اتّفاقات در وقتي كه به نمازخانه ميرفتيم كنيزكي كه
روح خبر دهنده در او بود و از علمِ غيب بجهتِ مالكانش مبلغي نفع پيدا مينمود مارا دو چار شده
(١٧) آن زن بعقبِ پَوْلُسْ و ما افتاده فرياد ميكرد و ميگفت كه اين اشخاص بندگانِ خداي تعالي هستند
و مارا براهِ نجات آگاهي مي‌بخشند (١٨) و اين عمل‌را روزهاي بسيار مينمود پَوْلُسْ بهم برآمده برگشت و
بروح گفت كه من تورا ميفرمايم باسم عيسيء مسيح كه از او بيرون آئي و او در همان وقت بيرون شد *
(١٩) چون مالكانش ملاحظه نمودند كه اميدگاهِ نفعِ ايشان رفته است پَوْلُسْ و سِيلاسْ‌را گرفته ببازار
بنزدِ حُكّام بُردند (٢٠) و آنهارا بنزدِ سرداران برده گفتند كه اين كسان شهرِ مارا بسيار زحمت ميدهند كه
يهودي هستند (٢١) و مارا به رسومي تعليم مينمايند كه جائز نيست مارا پذيرفتن و بجا آوردنِ آنها از آنرو
كه رُومي هستيم (٢٢) و خلق بر آنها جمع آمدند و سرداران رختهاي ايشان‌را كنده بچوب‌زدنِ ايشان
امر فرمودند (٢٣) و چون چوبِ بسياري بر آنها زدند آنهارا بحبس در آوردند و حارس‌را امر فرمودند كه
آنهارا باحتياطِ تمام محافظت نمايد (٢٤) آن شخص آن قدغن يافته ايشان‌را بزندانِ اندرون رانده و پايهاي
آنهارا در كُنده مضبوط نمود * (٢٥) و پَوْلُسْ و سِيلاسْ در نصفِ شب دعا و تسبيحِ خدارا مي‌نمودند و
زندانيان آنهارا گوش ميدادند (٢٦) كه ناگاه زلزلهٔ عظيمي واقع شد بنهجي كه اساسِ زندان بجنبش در
آمد و تماميء درها دفعةً باز شده و قيدهاي همه‌گي فرو ريخت (٢٧) و زندانبان بيدار شده ديد كه
درهاي زندان باز شده است پس شمشيررا كشيده خواست كه خودرا بكُشد زيرا كه پنداشت كه زندانيان
فرار نموده اند (٢٨) پَوْلُسْ بآوازِ بلند بانگ زده گفت كه خودرا ضرر مرسان كه ما همه در اينجا ميباشيم
(٢٩) پس روشنائي‌را طلب نموده باندرون جسته پيشِ پَوْلُسْ و سِيلاسْ لرزان بر زمين افتاد (٣٠) و آنهارا
بيرون آورده گفت اي خداوندان مرا چه بايد كردن كه رستگار شوم (٣١) گفتندش كه بر عيسيء مسيح
خداوند ايمان بياور تو و خاندانت كه رستگاري خواهيد يافت (٣٢) و كلامِ خداوندرا باو و همه‌گيء كساني
كه در خانهٔ او بودند تلقين نمودند (٣٣) و او ايشان‌را گرفته در همان ساعتِ شب زخمهاي ايشان‌را
شُسته و او و اهلِ خانهٔ او همه‌گي في‌الفور تعميد يافتند (٣٤) و ايشان‌را به خانهٔ خود آورده سفره‌را نزد
ايشان گشاد و خود و همهٔ خاندانِ او بايمانِ خدا خرّمي ميكردند * (٣٥) و چون روز گرديد سرداران
بساولان‌را فرستاده امر نمودند كه آن اشخاص‌را رها نما (٣٦) پس زندانبان باين كلام پَوْلُسْ‌را خبر داده كه

سرداران فرستاده اند که آزاد باشید پس حالا بیرون آمده بسلامت بروید (۳۷) پُولُسْ آنهارا گفت که نی
نشاید که بعد از آنکه مارا آشکارا زدند با وجودِ آنکه حجّتی بر ما تمام نکردند و مردمانِ رُومی هستیم و
بزندان انداختند حالا به پنهانی مارا بیرون بیآورند بلکه خود آمده مارا بیرون بیآورند (۳۸) پس
یساولان این خبررا بسرداران رسانیدند و ایشان چون شنیدند که رُومی هستند ترسیدند (۳۹) پس آمدند
و التماس نموده ایشان‌را بیرون آوردند و استدعا نمودند که از شهر بیرون روند (۴۰) پس ایشان از زندان
بیرون آمده بنزدِ لُودیّه آمده و برادران‌را ملاقات نموده آنهارا پند داده روان شدند *

(بابِ هفدهم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) پس آنها از اَمْفِپُلِسْ و اَپُلُّونیّه عبور نموده به تِسَلُونیقی که در آنجا مسجدِ یهُودیانْ بود رسیدند
(۲) آنچنانکه پُوْلُسْ‌را رسم بود بنزدِ ایشان آمده درسه سَبْت از کتاب با ایشان گفتگو نمود (۳) و شرح
میکرد و دلیل می‌آورد که مسیح‌را ضرور بود که کُشته گردد و از مردگان برخیزد و این عیسائی که من
خبرش‌را بشما میرسانم همان مسیح است (۴) و تنی چند از ایشان قبول نموده با پُوْلُسْ و سِیلاسْ شریك
شدند و بسیاری از یُونانیانِ خداپرست و برخی از زنانِ نجیب نیز قبول نمودند * (۵) پس یهُودیانِ
بی‌ایمان حسد بُرده و اوباشی چند از اهلِ بازاررا با خود گرفته و فتنه برانگیخته شهررا مضطرب نمودند و
بخانهء یاسُونْ آمده به ارادهء اینکه ایشان‌را بسوی خلق کَشانند (۶) و چون ایشان‌را نیافتند یاسُونْ و
تنی چند از برادران‌را بنزدِ رؤسای شهر فریادکنان کَشیدند که این اشخاص که زمین‌را زیروزبر نموده
اند حال باینجا رسیده اند (۷) و یاسُونْ آنهارا پذیرفته است و حال آنکه ایشان همه برخلافِ احکامِ قَیْصَرْ
عمل می‌نمایند و قائل اند بآنکه پادشاهیِ دیگر هست که عیسی باشد (۸) پس خلق و بزرگانِ شهر که
این‌را استماع نمودند مضطرب گردیدند (۹) و از یاسُونْ و باقیء خلق گِرَوْ گرفته آنهارا مرخّص نمودند *
(۱۰) و بدونِ تعلُّل در شب برادران پُوْلُسْ و سِیلاسْ‌را بشهرِ بریّه فرستادند و ایشان چون رسیدند بمسجدِ
یهُودیان در آمدند (۱۱) و نجیب‌تر بودند خلقِ آنجا از مردمِ تِسَلُونیقی و با کمالِ رضامندی کلام‌را
پذیرفتند و کتابهارا هر روز تفتیش نمودند که آیا چنین است یا نه (۱۲) پس بسیاری از آنها و جمعی از
زنانِ یُونانیء نجیب و مردان نیز ایمان پذیرفتند (۱۳) و چون یهُودیانِ تِسَلُونیقی‌را معلوم شد که پُوْلُسْ در
شهرِ بریّه نیز بکلامِ خدا ندا میکند به آنجا رفته خلق‌را برانگیختند (۱۴) پس بی تأمُّل برادران پُوْلُسْ‌را
بسمتِ دریا روانه نمودند لیکن سِیلاسْ و تیمُوثِیُوسْ در آنجا توقُّف نمودند (۱۵) و راه‌نمایانِ پُوْلُسْ اورا تا
بشهرِ آتینیّه آوردند و حکمی بجهتِ سِیلاسْ و تیمُوثِیُوسْ گرفته که زود بنزدِ وَیْ روانه شوند و مراجعت
نمودند * (۱۶) و وقتی که پُوْلُسْ در آتینیّه در انتظارِ ایشان می‌بود چون ملاحظه نمود که شهر چه شان پُر
از بُت‌پرستی است روحِ وَیْ متغیّر شده (۱۷) پس در مجمع با یهُودیانْ و خداپرستان و هر روزه در بازار
با اشخاصی که ملاقات اتّفاق می‌افتاد گفتگو مینمود (۱۸) و تنی چند از اِپیکُوریانْ و اِسْتُوئیکیانِ

فيلسوف اورا برخورده بعضي گفتند كه اين ياوه‌گو چه مي‌خواهد بگويد و بعضي ميگفتند كه إخبار بخدايان
بيگانه مينمايد زيرا كه مژدهٔ عيسي و قيامت‌را بايشان ميداد (۱۹) پس اورا برداشته بكوه مريخ آوردند و
گفتند كه آيا ما توانيم يافت كه اين تعليم تازه‌را كه ميگوئي چه چيز است (۲۰) زانرو كه سخنهاي
غريب بگوش‌هاي ما مي‌رساني پس مي‌خواهيم بيابيم كه از اينها چه چيز مدّعا است (۲۱) زانرو كه تماميء
خلق آثينيه و مسافران ساكن آنجارا جز از گفتن و شنيدن سخن تازه خوش نمي‌گذشت * (۲۲) پس
پولس در ميان كوه مريخ ايستاده گفت كه اي مردان آثينيه من شمارا چنان مي‌بينم كه در هر امر ميل به
تعبّد مينمائيد (۲۳) زيرا كه چون مي‌گشتم و معبدهاي شمارا سيّر ميكردم قربان‌گاهي‌را يافتم كه در آن
خداي غير معروف‌را مرقوم شده بود پس آنكس كه شما لاعن شعور اورا مي‌پرستيد من شمارا بهمان إخبار
مينمايم (۲۴) خدائي كه عالم‌را و هر آنچه در آن است آفريد از آنجا كه او خداوندگار آسمان و زمين
است در مساكن از دست ساخته قرار نمي‌گيرد (۲۵) و نه بدستهاي مردم خدمت كرده مي‌شود كه محتاج
باشد بچيزي زيرا كه خود بهمه‌گي حيات و نفس و همه چيزهارا داده است (۲۶) و از يك نوع خون
تماميء اصناف خلق‌را آفريد تا بر جميع روي زمين مسكن گيرند و اوقات معيّن و حدود مساكن ايشان‌را
مقرّر فرموده (۲۷) تا كه خداوندرا طلب نمايند كه شايد اورا بجويند و يابند و حال آنكه از هيچ كدام
از ما دور نيست (۲۸) زيرا كه در وي ميزيئيم و حركت مينمائيم و موجود ايم چنانچه چند نفر از شعراي
شما نيز گفته اند كه ما از نسل اوئيم (۲۹) پس چون از نسل خدا هستيم نشايد كه مظنّه كنيم كه طلا يا
نقره يا سنگ منقوش بصنعت و تخيّلات مردم شباهت با الهيّت دارد (۳۰) خلاصةالحال اوقات جهالت‌را خدا
وا گذاشته است و همه‌گيء مردم‌را در هر جا امر بتوبه ميفرمايد (۳۱) زيرا كه مقرّر فرموده است روزي‌را
كه در آن روز بر خلق عالم بعدالت حكم خواهد نمود بواسطهٔ شخصي كه اورا مقرّر كرده است و اعتقاد
باو اين‌را قرار داده است كه اورا از ميان مرده‌گان برخيزانيد * (۳۲) و چون نقل قيامت مرده‌گان‌را شنيدند
بعضي استهزا نمودند و بعضي گفتند كه مرتبهٔ ديگر اين سخنهارا از تو خواهيم شنيد (۳۳) و باين وضع
پولس از ميان ايشان بيرون رفت (۳۴) و چندي ايمان آورده باو ملحق شدند كه بودند در آن ميان
ديونوسيوس مشير و زني كه دمرس نام داشت و با ايشان بعضي ديگر *

(باب هجدهم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) بعد از آن پولس از آثينيه بر آمده به قرنتس آمد (۲) و يافت در آنجا مرد يهودي‌را آقلا نام كه
مولدش پنطس بود و از ايتاليه با زنش پرسكله تازه وارد شده بود زيرا كه قلوديوس فرمان داده بود كه
تماميء يهوديان از روم بيرون روند پس در نزد آنها آمد (۳) و از آنجا كه با آنها هم‌پيشه بود كه
خيمه‌دوزي باشد بنزد آنها مانده مشغول بكار گرديد (۴) و در مجمع هر سبت سخن ميگفت و
يهوديان و يونانيان‌را مائل مي‌ساخت (۵ و چون سيلاس و تيموثيوس از مقدونيه رسيدند پولس

جان‌فشانی نموده نزد یهودیان باستدلال گفتگو میکرد که عیسی مسیح است * (۶) و از آنجا که ایشان
مخالفت می‌نمودند و کفر میگفتند او دامن‌را بر ایشان افشانده گفت که خون شما بگردن شما باد من از
این پاکم بعد از این بنزد قبائل خواهم رفت (۷) و از آنجا نقل مکان نموده درخانهٔ شخصی یوسطس نام
خداپرست که خانه‌اش متصل بمجمع بود رفت (۸) و رئیس مجمع که کرسپس نام داشت با همگیء
خاندان خود برخداوند ایمان آورد و بسیاری از قرنتیان که این‌را شنیدند ایمان آورده تعمید یافتند
(۹) و خداوند درشب در عالم رؤیا پولس‌را فرمود که مترس بلکه حرف‌زنان باش و خاموش منشین
(۱۰) زیرا که من با تو ام و هیچ کس‌را بر تو دستی نخواهد بود که با تو خصومت نماید زیرا که قوم
من در این شهر بسیار اند (۱۱) پس مدت یك سال و شش ماه در میان آنها تعلیم‌دهان بکلام خدا
توقف نمود * (۱۲) و هنگامی که گلیون وزیر اخائیه بود یهودیان بهیأت اجتماعی بر پولس هجوم آورده
اورا بمحکمه آوردند (۱۳) و گفتند که این شخص مردم‌را امر می‌نماید که خدارا برخلاف شرع پرستش
نمایند (۱۴) چون پولس ارادهٔ تکلم نموده گلیون یهودیان‌را گفت که اگر این مقدمه از ظلم یا خیانت
چیزی می‌بود ای یهودیان شرط عقل بود که شمارا متحمل شوم (۱۵) لیکن چون این مسئله هست درخصوص
حرف و اسماء و شریعتی که نزد شما است خود میدانید که من نمی خواهم که در چنین امری حاکم باشم
(۱۶) پس آنهارا از محکمه راند (۱۷) و همگیء یونانیان رئیس مجمع سوستنیس‌را گرفته نزدیك محکمه
زدند و گلیون‌را از این مقدمه مطلقا اندیشه نبود * (۱۸) و پولس بعد از چند روزی که توقف نمود و سر
خودرا نخست در کنکریه تراشید زیرا که نذر کرده بود برادران‌را وداع نموده با پرسکله و اقلا بر دریا
بسوی شام رفت (۱۹) و به افسس رسید و آنهارا در آنجا گذاشته خود بمجمع درآمد و با یهودیان تکلم
فرمود (۲۰) و ایشان خواستند که مدتی زیادتر نزد آنها توقف نماید راضی نشد (۲۱) و آنهارا وداع نموده
گفت که البته مرا بایست که عید آینده‌را در اورشلیم کنم لیکن انشاء الله نزد شما باز خواهم آمد و از
افسس لنگر برداشت (۲۲) و به قیصریه رسیده رفت و کلیسیارا سلام نمود و به انطاکیه روان شد (۲۳) و
مدتی درآنجا ماند و از آنجا رفته از میان ملك گلتیه و فرگیه بر حسب ترتیب شاگردان‌را استوارکنان گذر
می‌نمود * (۲۴) و مرد یهودی مسمی به اپلوس که وطنش اسکندریه بود و فصیح و درعلم کتاب ماهر
بود به افسس آمد (۲۵) این شخص در راه خداوند تربیت یافته بود و با دل گرم گفتگو می‌نمود و در
بارهٔ خداوند تعلیم درست می‌نمود و مطلع نبود مگر از غسل یحیی (۲۶) همان شخص بی‌پروایانه در مجمع
آغاز سخن گفتن نمود چون اقلا و پرسکله این‌را شنیدند اورا گرفته بطریق خدا درست‌تر بیان نمودند
(۲۷) چون اراده نمود که به اخائیه عبور نماید برادران پیش کاغذ نوشتند بشاگردان که اورا بپذیرند و
چون رسید بسیار کمك نمود آنانی‌را که بایمان موفق بودند (۲۸) زیرا که بر یهودیان با کمال استقلال
آشکارا حجت‌را تمام می‌نمود که از کتب برهان می‌آورد که عیسی مسیح است *

(بابِ نوزدهم مشتمل بر چهل و يك آيه)

(۱) و در اواني كه اَپُلُّوسْ در قُرِنْتُسْ مي‌بود اتّفاق افتاد كه پُوْلُسْ از ممالكِ بعيده گذشته به اِفِسُسْ رسيد
و شاگردانِ چندرا يافت (۲) ايشان‌را گفت آيا كه شما چون ايمان آورديد روح‌القدس‌را يافتيد گفتندش كه
بلكه نيافتيم كه روح‌القدس هست يا نيست (۳) ايشانرا گفت كه چه قسمِ تعميد يافتيد گفتند تعميدِ
يحيي‌را (۴) پُولُسْ گفت بدرستي كه يَحْيي كه تعميدِ توبه ميداد خلق‌را گفت كه بر كسي كه بعد از من مي‌آيد
ايمان بيآوريد يعني بر مسيح عيسيٰ (۵) چون اين‌را شنيدند باسمِ عيسيٰء خداوند تعميد يافتند (۶) و
چون پُولُسْ بر آنها دست نهاد روح‌القدس بر آنها آمده آغازِ تكلّم بزبانهاي مختلفه نمودند و به الهام بيان
مي‌نمودند (۷) و مجموعِ مردان تخميناً دوازده نفر بودند * (۸) پس در مجمع در آمده بي‌پروا تا مدتِ
سه ماه در بارهٔ ملكوتِ خدا به استدلال گفتگو مينمود (۹) و چون چند نفر سنگدل مي‌بودند كه فرمان
نبُردند و در پيشِ گروه بر آن طريق بدگوئي مي‌نمودند از آنها جدا شد و شاگردان‌را جدا نموده هر روز در
مكتبِ شخصي طَرَنُّسْ نام گفتگو مي نمود (۱۰) و تا مدّتِ دو سال بدين نوع گذشت بنهجي كه تماميِ
ساكنانِ آسيّه چه يهودي و چه يوناني كلامِ خداوند عيسيٰ‌را شنيدند (۱۱) و خدا بردستِ پولُسْ معجزاتِ
باهره ظاهر گردانيد (۱۲) بحدّي كه دست مالها و دامنِ رختهائي‌را كه مسّ با جلدِ وَيْ نموده بود آورده بر
بيماران مي‌نهادند و امراض از ايشان دور مي‌شد و روحهاي شرير از آنها بيرون ميرفت * (۱۳) و تني
چند از يهوديانِ سيّاح كه عزائم مي خواندند سعي نمودند كه باسمِ خداوند عيسيٰ روحهاي پليده‌را از اشخاص
بيرون نمايند و ميگفتند كه شمارا قَسَم ميدهيم بآن عيسائي كه پولُسْ بآن ندا ميكند (۱۴) و از جملهٔ
اشخاصي كه اين عمل‌را مي‌نمودند هفت پسرِ اِسْكيواي يهودي [يك] كاهنِ بزرگ مي‌بودند (۱۵) و روحِ
شرير ايشان‌را جواب داد كه عيسيٰ‌را مي‌شناسم و پولُسْ‌را ميدانم ليكن شما چه كاره ايد (۱۶) و آن شخصي
كه روحِ شرير در وَيْ بود بر آنها حمله نمود و ايشان‌را بچنگ آورده بحدّي بر آنها زورآور شد كه برهنه و
زخم‌دار از آن خانه فرار نمودند (۱۷) و اين واقعه بر همگيِ يهوديانْ و يونانيانْ كه ساكنِ اِفِسُسْ بودند
معلوم گرديد و خوف بر همگيِ آنها طاري گشته ديگر اسم خداوند عيسيٰ‌را مكرّم ميداشتند (۱۸) و بسياري
از آنها كه ايمان آورده بودند آمده اعتراف نموده اعمالِ خويش‌را آشكارا مي‌كردند (۱۹) و بسياري از
مُشَعْبِذان كتابهارا آورده در حضورِ خلق سوختند و ثمنِ آنهارا چون حساب نمودند پنجاه هزار ريال يافتند
(۲۰) باين سياق بشدّت كلامِ خداوند زياد شده زور پيدا نمود * (۲۱) و بعد از اتمامِ اين مقدّمات پولُسْ
قلباً اراده داشت كه از مَقدونيّه و اَخائيّه گذشته باورشليمْ رفته باشد و فرمود كه بعد از رسيدن بآنجا مرا
بايست كه رُومْ‌را نيز سياحت نمايم (۲۲) و دو نفر از ملازمانش يعني تيموثيوسْ و اِراسْتُسْ‌را بمَقدونيّه
فرستاده خود در آسيّه چند گاهي توقّف نمود * (۲۳) و در آن اوان هنگامهٔ عظيمي در بارهٔ اين طريق
بر پا شد (۲۴) كه شخصي ديميطريوسْ نام زرگري كه مانندِ هيكلِ اَرْتِمسْ هياكل از نقره مي‌ساخت و بجهتِ

کارکنان شغلِ بسیاري پیدا مینمود (۲۵) همان شخص آنهارا و اشخاصي دیگررا که نیز این پیشه‌را داشتند فراهم آورده گفت اي مردان شما خود میدانید که این شغل مدارِ معاشِ ما میباشد (۲۶) و این‌را نیز مي‌بینید و مي‌شنوید که تنها در اِفِسُسْ نه بلکه نزدیك بتمامِ آسِیَّه این پُوْلُسْ خلقِ بسیاري‌را ترغیب نموده منحرف کرده است زانرو که میگوید اینها خدایان نیستند که بدست ساخته میشوند (۲۷) و خطرِ او همین بس نیست که پیشهٔ مارا در عرضهٔ تلف شدن مي‌آرد بلکه هیکلِ آن اَرْتِمِسِ ماده‌خداي عظیم ناچیز شود و بزرگيِ آن کس که همگيِ آسِیَّه و خلقِ عالَم اورا مي‌پرستند برطرف شود * (۲۸) چون ایشان این‌را شنیده غضب آلوده گشتند و شروع بفریاد نموده گفتند که بزرگ است اَرْتِمِسِ اِفِسِیّانْ (۲۹) و تماميِ شهر پُر از اضطراب شده همگي مُتَّفِقاً بتماشاگاه دویدند و گایُوسْ و اَرِسْتَرْخُسْ مردمِ مَقْدُونِي همراهانِ پُوْلُسْ‌را کَشیده با خود بُردند (۳۰) و پُوْلُسْ اراده نمود که بمیانِ خلق درآید شاگردان اورا ممانعت نمودند (۳۱) و از رؤساي آسِیَّه اشخاصي که با وَيْ دوست بودند نزدِ وَيْ فرستاده سفارش نمودند که بتماشاگاه حاضر نشود (۳۲) و دیگران فریاد کرده چیزي دیگر میگفتند زیرا که محفلي آشفته بود و اکثري نمي‌دانستند که از براي چه آمده اند (۳۳) پس اِسْکَنْدَرْرا از میانِ گروه پیش طلبیدند و یهودیانْ اورا پیش میبُردند و اِسْکَنْدَرْ دست‌را حرکت داده خواست که پیشِ مردم عذري خواسته باشد (۳۴) چون ایشان دریافتند که یهودي است صدائي از همه بلند شد که بمدّت دو ساعت طول کشید که بزرگ است اَرْتِمِسِ اِفِسِیّان * (۳۵) و چون منشيِ مملکت ایشان‌را ساکن گردانید گفت اي مردمِ اِفِسِي کیست که نمیداند که شهرِ اِفِسِیّان امانت‌دارِ ماده‌خداي عظیم اَرْتِمِسْ نام و صَنَمي که از مُشْتَرِي افتاده است میباشد (۳۶) پس چون این نقل‌را ممکن نیست که انکار نمایند شمارا باید که آرام گرفته بي تأمّل هیچ کاررا ننمائید (۳۷) زیرا که آوردید شما این اشخاص‌را که نه دزدانِ هیکل اند و نه کفرگویندگان بر ماده‌خداي شما (۳۸) پس اگر دِیمِیطرِیُوسْ و هم‌پیشگانِ او ادّعائي با کسي دارند حال وقتِ عدالت میباشد و وُزَرا نشسته اند با یکدیگر معارضه نمایند (۳۹) و در صورتي که چیزِ دیگررا طالب هستید در محکمهٔ شرعي فیصل خواهد یافت (۴۰) زیرا که محلِّ خطر است که متّهم بفتنها شویم بسببِ مقدّمهٔ امروز چه عذري نداریم که توانیم براین هنگامه آورده باشیم (۴۱) پس این سخنهارا گفته خلق‌را مرخّص نمود *

(باب بیستم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) و بعد از اتمامِ این هنگامه پُوْلُسْ شاگردان‌را طلب نمود و وداع نموده جدا شد تا بسوي مَقْدُونِیَّه بروَد (۲) و از میانِ آن نواحي گذشته آنهارا بسخنهاي بسیار پند داد و به یُونانْ آمد (۳) و سه ماه در آنجا بسر بُرده چون خواست که از راهِ دریا بسوي شامْ روانه شود یهودیانْ در بارهٔ او توطیّه نمودند پس رأیش قرار گرفت که از راهِ مَقْدُونِیَّه بازگردد (۴) و مصاحبانش تا به آسِیَّه با او بودند سُوپَطْرُسِ بِرِیئي و از تِسَلُونِقِیانْ اَرِسْتَرْخُسْ و سِکُونْدُسْ و گایُوسْ از دِرْبِه و تِیمُوثِیُوسْ و از اهلِ آسِیَّه تِخِکُسْ و

ترُوفِمُسْ (۵) پس اینها پیش رفته در طِرُوآسْ مارا انتظار میکشیدند (۶) و ما بعد از ایّام فطیر از فیلیپّی
از راه دریا روانه شده در پنج روز در طِروآسْ بانها رسیدیم و مدّت هفت روز در آنجا توقّف نمودیم *
(۷) و در روز یکشنبه چون شاگردان بجهت شکستن نان باهم جمع شده بودند و پَوْلُسْ اراده داشت که
بامدادان رفته باشد بآنها تکلّم مینمود و تا نصف شب کلام طول کشید (۸) و در آن بالاخانه که جمع شده
بودند چند چراغ گذاشته شده بود (۹) و پسری بود اوتیخُسْ نام که نزدیك بدریچه نشسته بود و چون
شدّت خواب اورا گرفته بود از آنجا که پَوْلُسْ کلامرا طول داد اورا خواب ربوده از طبقهٔ سیوم پائین افتاد
چون اورا برداشتند مرده بود (۱۰) پَوْلُسْ پائین آمده و بر روی او افتاده اورا در آغوش کشید و گفت
مضطرب مباشید که جانِ او در او هست (۱۱) پس بالا رفته و نانرا شکسته و چشیده قدری گفتگو کرد تا
صبح گشته در آن حالت روان گردید (۱۲) و پسررا زنده آوردند و بسیار مطمئن گردیدند * (۱۳) و ما
بکشتی نشسته پیش به اَسُّسْ رفتیم و خواستیم که از آنجا پَوْلُسْرا با خود بریم چنانچه او که ارادهٔ
خشکی داشت همین نحو مقرّر کرده بود (۱۴) پس چون در اَسُّسْ با ما ملاقات نمود اورا برداشته به
مِطُلینه آمدیم (۱۵) و از آنجا از راه دریا روزِ دویم بمقابلِ خیوسْ رسیدیم و از آنجا روزِ دویم به سامُسْ
رسیدیم و در طِرُوگِلیُونْ توقّف نموده روزِ دویم واردِ مِلیطُسْ گردیدیم (۱۶) زیرا که پَوْلُسْ اراده داشت
که از مقابلِ اِفِسُسْ بگذرد که مبادا ماندن در آسیّه براو لازم گردد زانرو که میشتافت که اگر اورا ممکن
باشد روزِ پنجاهم در اُورَشَلیمْ باشد * (۱۷) پس از مِلیطُسْ به اِفِسُسْ فرستاده کشیشانِ کلیسیارا طلب نمود
(۱۸) چون بنزدش حاضر شدند ایشانرا گفت که شمارا معلوم است که از روزِ اوّل که در آسیّه رسیدم
چه سان همیشهٔ اوقات با شما بوده ام (۱۹) و پیوسته در بندهگیِ خداوند بودم با تمامیِ خشوع و
اشکهای بیشمار و آزمایشهای که از مشورتِ یهودیانْ بر من واقع شد (۲۰) و بچه وضع من از آنچه مفید
بود بشما از شما هیچ پنهان نداشتم بلکه خبر دادم بشما و علانیّه و خانه بخانه شمارا تعلیم میدادم
(۲۱) و پیوسته با یهودیانْ و یونانیانْ نیز در ندای توبه بسوی خدا و ایمان بر خداوندِ ما عیسیِ مسیح
مشغول بودم (۲۲) و اکنون از روح مقیّد شده بسوی اُورشَلیم میروم و از آنچه در آنجا بر من واقع
گردد مطّلع نیستم (۲۳) مگر آنکه پیوسته روحُ القُدس شهر بشهر این خبررا میدهد که بندها و زحمتها
بجهة من آماده میباشد (۲۴) لیکن من آنهارا بهیچ نشمرده بلکه جانِ خودرا نیز عزیز نمی دارم بجهة
خود بشرطی که فرصت یافته دورِ خودرا بسرور بجا آرم و آن خدمتیرا که از جانب عیسیِ خداوند مأمورم
که به بشارتِ فضلِ خدا ندا کنم (۲۵) و الحال اینرا میدانم که تمامیِ شما که در میانِ شما گذشته
ام و بشارتِ بملکوتِ خدا داده ام بارِ دیگر صورتِ مرا نخواهید دید (۲۶) و بجهة این امروز من شمارا
گواه میگیرم که من منزّه هستم از خونِ همهگی (۲۷) زیرا که من باز نه ایستاده ام از خبر دادن شمارا
بهر آنچه مشیّتِ خدا است (۲۸) پس متوجّه خود و تمامیِ آن گلّه که روحُ القدس شمارا بر آنها اِسقُوف
قرار داده است بوده باشید تا که بچرانید کلیسیای خدارا که بخونِ خود تحصیل نموده است (۲۹) زیرا که

من این‌را میدانم که بعد از جدائیء من گرگان درنده بمیان شما خواهند در آمد که بر گلّه ترحّم نخواهند
نمود (۳۰) بلکه از میان شما خود کسان چند خواهند برخاست و سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان‌را
بعقب خود در آورند (۳۱) پس هشیار باشید و یاد دارید که در مدّت سه سال شب و روز باز نه ایستادم
و پیوسته با اشکها هر یك‌را نصیحت می‌نمودم (۳۲) و الحال ای برادران من شمارا بخدا میسپارم و بکلام
انعامش که قادر است بر آنکه شمارا مستعدّ نماید و میراث بخشد شمارا با همهگیء مقدّسان (۳۳) و نقره
یا زر یا لباس کسی‌را طمع نه نمودم (۳۴) و شما خود میدانید که این دستهای من بجههٔ احتیاجات خود
و مصاحبانم خدمت نمودند (۳۵) و من این همه‌را بجههٔ شما بیان نمودم که شمارا نیز باید که بمشقّت
خود ضعفارا کمك نمائید و یاد آرید کلام خداوند عیسی‌را که فرمود دادن فرخنده‌تر است از گرفتن *
(۳۶) و اینهارا گفته بزانو در آمد و با همهگیء ایشان دعا کردن گرفت (۳۷) و تمامی‌را گریه بسیاری دست
داده بر روی پولس افتادند و اورا می‌بوسیدند (۳۸) زیرا که بسیار متألّم بودند خصوصاً از آن سخن که گفت
دیگر بر صورت من نخواهید نگریست و تا کشتی اورا بدرقه نمودند *

(باب بیست و یکم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) چون از برای روان شدن از ایشان جدا شده در دریا براه راست به کوس آمدیم و روز دویم به
رودس و از آنجا به پطره (۲) و در آنجا یافتیم کشتی‌را که به فینیقی عبور می‌نمود بر آن سوار شده
روانه شدیم (۳) و قپرس ظاهر گشته آن‌را بر دست چپ گذاشته بسوی شام رفتیم و به صور رسیدیم زیرا
که کشتی بار خودرا در آنجا فرود می‌آورد (۴) و یافتیم شاگردان‌را و در آنجا هفت روز ماندیم و ایشان
پولس‌را بالهام روح گفتند که به اورشلیم نرود (۵) چون آن ایّام‌را باتمام رسانیدیم بیرون آمده روانه
شدیم و ایشان تمامی با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا بدرقه نمودند و بر ساحل بزانو در آمده دعا
نمودیم (۶) و یکدیگررا تحیّت گفته ما بر کشتی سوار شدیم و ایشان برگشتند بخانهای خود * (۷) و
راه دریارا بانجام رسانیده از صور به طلمائس رسیدیم و در آنجا برادران‌را سلام گفته یك روز با ایشان بودیم
(۸) و بامدادان مصاحبان پولس بیرون آمده به قیصریّه رسیدند و بخانهء فیلیپوس که رسول و یکی از آن
هفت نفر بود در آمده نزد وی ماندیم (۹) و بود این شخص‌را چهار دختر دوشیزه که بالهام تکلّم می‌نمودند
(۱۰) چون چندی در آنجا توقّف نمودیم اخبار دهنده‌ء از یهودیّه رسید که اسمش اکبس بود (۱۱) چون
نزد ما آمد کمربند پولس‌را برداشته دستها و پایهای خودرا بسته گفت که روح القدس میفرماید که شخصی‌را
که این کمربند زان اوست در اورشلیم یهودیان اورا باین طور خواهند بست و بدست قبائلش خواهند
سپرد (۱۲) چون این‌را شنیده همهگیء ما و کسانی که در آنجا بودند التماس نمودیم که به اورشلیم نرود
(۱۳) پولس ایشان‌را جواب داد که چه کار می‌کنید شما که می‌گریئید و دلم‌را می‌شکنید زیرا که من آماده
هستم نه محض برای بسته شدن بلکه برای آنکه در راه اسم خداوند عیسی در اورشلیم مرده باشم

(۱۴) پس چون او نمي پذيرفت خاموش گرديده گفتيم كه آنچه مشيّتِ خدا است بشود * (۱۵) و بعد
از آن ايّام تدارك ديده روانهء اُورشَليمْ گرديديم (۱۶) و تني چند از شاگردان از قَيْصَرِيَّه بهمراهِ ما آمدند تا
مارا به برند نزدِ كسي كه مهمانِ او باشيم يعني مِناسونِ قُپْرِيِ شاگردِ قديم * (۱۷) و چون باُورشَليمْ در آمديم
بخوشنودي برادران مارا پذيرفتند (۱۸) و روزِ دويم پولُسْ باتّفاقِ ما بنزدِ يَعقُوبْ رفت و همهگيء كشيشان
حاضر بودند (۱۹) پس ايشان‌را سلام نموده مفصّلاً آن چيزهائي‌را كه خدا در ميانِ قبائل بوساطتِ خدمتش
نموده بود بيان نمود (۲۰) و چون ايشان اينهارا شنيده خداوندرا تعظيم نمودند و اورا گفتند كه * اي برادر
مي‌بيني كه چند هزار يهُوديانِ ايمان‌دار ميباشند كه همهگي در شريعت تعصّب دارند (۲۱) و در بارهء تو چنين
يافته اند كه همهگيء يهُودرا در ميانِ قبائل تعليم بجدائي نمودن از مُوسيٰ مي‌نمائي كه ميگوئي اولادرا
ختنه نه نمايند و رفتار بحَسَبِ آئين نه نمايند (۲۲) پس چه بايد كردن كه البتّه خلق با هم اتّفاق خواهند
نمود چه آگاه خواهند شد كه تو آمدهء (۲۳) پس اين عمل‌را كه ما بتو مي‌گوئيم كرده باش كه هستند
نزدِ ما چهار نفر كه نذر نموده اند بجههٔ خود (۲۴) تو آن اشخاص‌را برداشته همراهِ اينها تطهير نما و بر آنها
خرج كن تا كه سرهاي خودرا بتراشند تا همهگي‌را معلوم شود كه آنچه در بارهء تو شنيده اند مطلقا اصلي
ندارد بلكه تو خود در محافظتِ شريعت ميكوشي (۲۵) و ليكن در بارهء قبائلِ ايمان‌دار حكم نموديم و
صلاح ديديم كه ايشان امثالِ اين چيزهارا هيچ بجا نيآرند مگر آنكه از قربانيهاي بت و خون و خفه‌شده‌ها
و زنا به پرهيزند * (۲۶) پس پولُسْ آن اشخاص‌را روزِ ديگر برداشته و با ايشان تطهير نموده بهيكل در آمد
و خبر از تمام شدنِ ايّامِ طهارت ميداد تا آنكه هديّه بجههٔ هريك از ايشان آورده شود * (۲۷) چون هفت
روز نزديك باتمام بود يهُوديانِ آسيَّه اورا در هيكل ملاقات نموده تماميء خلق‌را برانگيختند و دستهارا
بر او دراز نمودند (۲۸) و فرياد نمودند كه اي مردانِ اِسرائيلْ مدد نمائيد كه اينست آن كس كه
همهگي‌را در هر جا بخلافِ اُمّت و آئين و اين مقام تعليم مينمايد و علاوه بر آن يُونانيانْ‌را بهيكل داخل
نموده است و اين مكانِ مقدّس‌را ملوّث گردانيده است (۲۹) چه قبل از اين طْرُفِمُسِ اِفِسِي‌را در شهر
با وَيْ ديده بودند و مظنّه داشتند كه پولُسْ اورا بهيكل در آورده است (۳۰) پس همهگيء شهر بحركت
در آمدند و مردم با هم هجوم آورده پولُسْ‌را گرفته از ميانِ هيكلَش بيرون كشيدند و في‌الْفور دروازه‌ها
بسته شد * (۳۱) چون اراده نمودند كه اورا بقتل رسانند مين‌باشيء سپاه‌را آگاهي رسيد كه تماميء
اُورشَليمْ مخشوش شده است (۳۲) پس او في‌الْفور سپاه‌را با يوزباشي‌ها برداشته بسوي ايشان دويد و چون
ايشان مين‌باشي و سپاهيان‌را ديده از زدنِ پولُسْ باز ايستادند (۳۳) چون مين‌باشي رسيد اورا گرفت
و فرمان داد كه اورا بدو زنجير ببندند و پرسش نمود كه اين كيست و چه كار كرده است (۳۴) و بعضي
اين سخن‌را و ديگران سخنِ ديگررا در ميانِ مردم فرياد ميكردند پس چون حقيقتِ امررا نتوانست فهميد
بسببِ اضطراب حكم نمود كه اورا بقلعه در آورند (۳۵) چون به پله رسيد اتّفاق افتاد كه سپاهيان بسببِ
جبرِ گروه اورا برداشتند (۳۶) زيرا كه انبوه خلق از عقبِ وَيْ مي‌آمدند و فرياد مي‌زدند كه اورا بكُش *

(۳۷) چون پُولُس بدرِ قلعه رسید مین‌باشي‌را گفت که آیا جائز است مرا که سخني با تو بگویم او گفت
آیا تو زبانِ یونانیي‌را آگاهي (۳۸) آیا تو نیستيْ آن مصري که چندي پیش از این فتنه انگیختي و چهار
هزار مردِ قتّال‌را به بیابان بردي (۳۹) پُولُس گفت که یهودي هستم از شهرِ ترسُسِ قِلقِیّه ساکنِ شهري
که بي نامّ و نشان نیست و خواهشِ من اینست که تو مرا رخصت دهي که پیشِ مردم تکلّم نمایم
(۴۰) چون رخصت یافت پُولُس بر پله ایستاده مردم‌را بدست اشاره نمود و چون خوب خاموش گردیدند
آنهارا بلغتِ عِبْري مخاطب نموده گفت *

باب بیست و دویم مشتمل بر سي آیه

(۱) اي برادران و پدران الحال من جواب شمارا میدهم بشنوید (۲) و چون شنیدند که بلغتِ عِبْري با
آنها تکلّم میکند بیشتر خاموش مي‌بودند و گفت (۳) من مردي یهوديّ هستم و در ترسُسِ شهرِ قِلقِیّه
متولّد گشتم و در این شهر در خدمتِ گَمْلِیئیلْ تربیّت یافته و بدقائقِ شریعتِ پدران پرورش یافته
و از براي خدا غیور بودم چنانچه امروز همگيء شما میباشید (۴) و این طریق‌را تا بمرگ دشمني مي‌نمودم
من بنوعي که مردان و زنان‌را بند نموده بزندان مي‌سپردم (۵) چنانچه کاهنِ بزرگ و مجموعِ مشائخِ بجهةِ
من شهادت میدهند و از ایشان کتابتها به برادران گرفته بأین قصد به دَمِّشْق میرفتم که اشخاص آنجارا
نیز بسته به اُورشَلیمْ کشانم تا که سزا یابند (۶) و هنگامي که راهي شده نزدیك به دَمِّشْق بودم چنین
اتّفاق افتاد که در ظهر نورِ عظیمي از آسمان بدَوْرِ من درخشید (۷) و من بر زمین افتاده آوازي‌را شنیدم
که گفت که اي سَاؤُلْ اي سَاؤُلْ تو چرا مرا عقوبت مینمائي (۸) من گفتم که تو کیستي خداوندا
جواب داد که من عیسيء ناصري هستم که تو عقوبت مي‌نمائي (۹) و همراهانِ من آن نوررا دیده
هراسان گشتند و آوازِ آن کس‌را که با من حرف میزد نه فهمیدند (۱۰) پس گفتم خداوندا چه کنم
خداوند بمن فرمود برخیز و به دَمِّشْق برو که در آنجا بآنچه در بارهء تو مقرّر شده است که بجا آري تورا
خبر خواهند داد (۱۱) و از آنجا که بعلّت تابشِ آن نورِ نابینا بودم از همراهانِ دست‌گیري یافته به
دَمِّشْق رسیدم (۱۲) پس مردِ متشرّعي حَنّانِیاسْ نام که نزدِ مجموعِ یهودِ ساکنِ آنجا نیك‌نام بود
(۱۳) به نزدیكِ من آمد و ایستاده بمن گفت که اي سَاؤُلْ برادرِ من بینا شو و من همان لحظه در وي
نگریستم (۱۴) و گفت خداي پدرانِ ما تورا اختیار نموده است که ارادهء اورا بیابي و آن عادل‌را به
بیني و از دهانِ او سخن بشنوي (۱۵) زیرا که بر آنچه دیدي و شنیدي نزدِ همهء خلق شاهدِ او خواهي
بود (۱۶) و حال چرا تأخیر مینمائي برخاسته غسلِ تعمید نما و اسمِ خداوندرا خوانده گناهانِ خودرا
محو گردان (۱۷) و چون به اُورشَلیمْ مراجعت نمودم هنگامي که در هیکل نماز میگذاردم چنین اتّفاق
افتاد که بیهوش گشتم (۱۸) و دیدم اورا که مرا فرمود بشتاب و بزودي از اُورشَلیمْ بیرون رو زیرا که
شهادتِ تورا در بارهء من قبول نخواهند کرد (۱۹) من گفتم خداوندا ایشان میدانند که آنهائي‌را که بر تو

ايمان آورده بودند پيوسته حبس مينمودم و در مجامع ميزدم (٢٠) و چون خون شهيدِ تو اِسْتِفانْرا
ميريختند من نيز ايستاده و بقتلش متّفق بودم و رختهاي قاتلانِ اورا نگاهباني مينمودم (٢١) مرا فرمود
كه برو كه من تورا بسوي قبائلِ بعيده ميفرستم * (٢٢) تا باين سخن از او شنيدند آنگاه صداهاي
خودرا بلند نموده گفتند كه اين چنين شخصيرا از زمين بردار زيرا كه مناسب نيست كه زنده بماند
(٢٣) و چون پيوسته فرياد مينمودند رختهارا مي‌انداختند و خاكرا بهوا مي‌ريختند (٢٤) مين‌باشي فرمان
داد كه اورا بقلعه درآورند و گفت كه بايد اورا بتازيانه زجر نمود تا كه معلوم شود كه بچه سبب اين
قدر در ضدِّ او فرياد مينمودند (٢٥) و در وقتي كه اورا بتسمها مي‌كشيدند پَوْلُسْ يوزباشيرا كه
نزديك ايستاده بود گفت آيا شمارا جائز است كه روميرا خصوصاً بي حجّتي زجر نمائيد (٢٦) چون
يوزباشي اينرا شنيده رفت و مين‌باشيرا اخبار نمود كه با خبر باش كه چه ميكني زانرو كه اين شخص
رومي است (٢٧) و مين‌باشي بنزدِ وَيْ آمده گفت مرا بگو كه آيا تو رومي هستي گفت بلي (٢٨) پس
مين‌باشي جواب داد كه من اين حقّرا بمبلغي خطير اكتساب نمودم پَوْلُسْ گفت كه من چنين متولّد
شدم (٢٩) پس بدونِ تأمّل كساني كه قصدِ آزارش داشتند دست از او برداشتند و مين‌باشي چون
يافت كه رومي است خائف گرديد از اين جهة كه اورا بسته بود * (٣٠) و بامدادان بقصدِ آنكه درست
بيابد كه چرا يهوديانْ بر او ادّعا مينمايند اورا از بند خلاص نمود و فرمان داد كه كاهنانِ بزرگ و
همگيء اهلِ شوراء آنها حاضر شوند و پَوْلُسْرا پائين آورده درميانِ آنها بر پا داشت *

(بابِ بيست و سوم مشتمل بر سي و پنج آيه)

(١) و پَوْلُسْ در مجمع نگريست و گفت اي برادران من تا امروز با خدا به نيّتِ نيكو زندگي كرده
م (٢) و حَنّانياسِ كاهنِ بزرگ كسانيرا كه نزديكِ وَيْ ايستاده بودند فرمود كه بدهنش بزنند (٣) پَوْلُسْ
بوَيْ گفت كه خدا تورا خواهد زد اي ديوارِ سفيد كرده شده آيا تو نشستهء كه بر من بحسبِ شريعت
حكم نمائي و حال آنكه بر خلافِ شرع حكم مي نمائي كه مرا بزنند (٤) نزديك ايستادگان گفتندش
كه آيا تو كاهنِ بزرگِ خدارا ناسزا ميگوئي (٥) پَوْلُسْ گفت كه اي برادران ندانستم كه او كاهنِ بزرگ
باشد زيرا كه نوشته شده است كه تو حاكمِ قومِ خودرا بد مگو * (٦) چون پَوْلُسْ يافت كه بعضي
صادوقيانْ و بعضي فَرِيسيانْ ميباشند در مجلس فرياد نمود كه اي برادران من فَرِيسيِ و پسرِ فَرِيسي هستم
و بجهةِ اميد و قيامتِ مردگان بر من حكم مينمائيد (٧) چون اين سخنرا گفت ميانِ فَرِيسيانْ و صادوقيانْ
نزاع بر پا شده خلق بدو فرقه شدند (٨) زيرا كه صادوقيانْ قائل اند بآنكه نه قيامت است و نه فرشته
و روح و فَرِيسيانْ قائل بهر دو هستند (٩) پس فريادِ بسيار نمودند و نويسندگان از طائفهء فَرِيسيانْ
بتعصّب برخاسته گفتند كه ما در اين شخص هيچ بدي مشاهده نمينمائيم و مبادا كه اگر روح يا فرشته با
وَيْ تكلّم نموده است با خدا معارضه نمائيم (١٠) و چون نزاعِ عظيمي بر پا شد بتوهّمِ آنكه مبادا

پولسرا پاره پاره نمایند مین‌باشي سپاهیان خودرا فرمود که پائین آمده اورا از میان ایشان ربوده در قلعه
آورند (۱۱) و شب دیگر خداوند بنزدش آمده گفت پولس خاطر جمع دار که بآن نحو که در اورشلیم
در بارهٔ من شهادت دادي بهمان قسم تورا باید که در روم نیز شهادت دهي * (۱۲) و چون روز شد
چندتن از یهود با یکدیگر عهد بسته هم‌قسم شدند که نخورند و نیاشامند مادامي که پولسرا نکشته
باشند (۱۳) و کساني که هم‌قسم گشتند بیش از چهل نفر بودند (۱۴) پس ایشان بنزد کاهنان بزرگ و
بزرگان رفته گفتند که ما با خود سوگند خورده ایم که هیچ چیز نچشیم مادامي که پولسرا نکشیم
(۱۵) پس حال شما مین‌باشي‌را با اهل شور بگوئید که فردا اورا بنزد شما آورده باشد گویا باراده آنکه
قصد دارید که در خصوص او زیاده تفتیش نموده باشید و ما پیش از آمدنش بر قتلش مهیا هستیم *
(۱۶) وخواهرزادهٔ پولس این توطیه‌را یافته بقلعه درآمد و پولسرا خبردار نمود (۱۷) پولس یکي از
یوزباشي‌هارا طلب نموده گفت که این پسررا ببر بنزد مین‌باشي زیرا که خبري دارد که بوي بگوید
(۱۸) پس اورا برداشته بنزد مین‌باشي برد و گفت که پولس مقید مرا خوانده خواهش نمود که این پسررا
بنزد تو آرم که خبري دارد که بتو گفته باشد (۱۹) و مین‌باشي دست اورا گرفته بکناري بردش و گفتش
چه داري که بمن باز گوئي (۲۰) گفت که یهودیان توطیه نموده اند که از تو سؤال نمایند که فردا
پولسرا در مجلس درآوري که گویا قصد دارند که چیزي در حقیقت امرش بدقت پرسیده باشند
(۲۱) لیکن از آنها قبول مکن زیرا که از چهل نفر بیشتر میباشند از آنها که درکمین اند و خودرا بسوگند
استوار نموده اند که نخورند و نیاشامند تا اورا نکشند و حال مستعد اند و منتظر وعده از تو میباشند
(۲۲) پس مین‌باشي آن پسررا مرخص نمود و قدغن نمود که هیچ کس‌را مگو که مرا از این مقدمه مطلع
گردانیدي * (۲۳) و دو نفر از یوزباشیان‌را طلب نموده گفت که دویست نفر از سپاهیان‌را مستعد نمائید
که به قیصریه رفته باشند و همچنین هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار‌را در ساعت سیوم از شب (۲۴) و
مرکبي‌را نیز حاضر سازید که پولسرا سوار نموده اورا بسلامت بنزد فیلکس حاکم برسانید (۲۵) و
باین مضمون کاغذي نوشت (۲۶) که از قلودیس لیسیاس حاکم کرامي فیلکس‌را سلام باد (۲۷) که
چون این مردرا یهودیان گرفته و قصد قتلش نموده بودند من با سپاه رفته اورا رها نمودم چون یافته
بودم که رومي مي‌باشد (۲۸) و باین اراده که بیابم که بچه جهة با او معارضه مي‌نمایند اورا بمجلس
آنها درآوردم (۲۹) و یافتم که در خصوص مسائل شرعیهٔ آنها معارضه مي‌نمودند و هیچ ادعائي براو نه
نموده اند که مستوجب قتل یا بند باشد (۳۰) و چون مخبر شدم که یهود در بارهٔ این شخص توطیه
مي‌بینند اورا دفعتاً بنزد تو فرستادم و مدعیان‌را نیز امر نمودم که در حضور تو بر او ادعا نمایند و
السلام * (۳۱) پس سپاهیان بآن قسم که مأمور شده بودند پولسرا برداشته در شب تا به انتیپطرس
آوردند (۳۲) و بامدادان سواران‌را گذاشتند که با او بروند و خود بسوي قلعه برگشتند (۳۳) پس ایشان
به قیصریه درآمده نامه‌را بحاکم داده پولسرا نیز بحضورش در آوردند (۳۴) چون حاکم مطالعه فرمود

و استفسار نمود که از چه محلّ است و آگاه گردید که از قلقیّه است (۳۵) فرمود که من تمامی را چون مدّعیانت حاضر شوند از تو خواهم شنید و حکم نمود که اورا در بارگاه هیرودیس نگاه دارند *

(باب بیست و چهارم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از پنج روز حنّانیاس کاهن بزرگ با بزرگان و ترطلّس نام خطیب رسیده نزد حاکم از پولس شکایت نمودند (۲) و چون اورا خواندند ترطلّس شروع بسخن نموده گفت ازآنجا که ما بوساطت بسیار قراردادهائی که تو از پیش‌بینیء خود در این قوم نهادهء بسیار آرام یافته ایم (۳) درهرجا و در هر وقت با کمال شکرگذاری اعتراف می‌کنیم ای فیلکس گرامی (۴) لیکن ازآنجا که مبادا تورا زیاده تصدیع دهم استدعا می‌نمایم که تو از راه نوازش خود مختصری از ما بشنوی (۵) که این مردرا یافتیم ما شریر و فتنه‌انگیز در میان تمامیء یهودیانی که در عالم هستند و یکی از پیشوایان فرقهء ناصریان است (۶) و نیز کوشید که هیکل‌را ملوّث کند ما اورا گرفته خواستیم که برحسب شریعت خود بر او حکم کنیم (۷) که لیسیاس مین‌باشی آمده بجبر بسیار از دست ما بیرونش نمود (۸) و حکم کرد که مدّعیانش بنزد تو آمده باشند که تو خود بعد از تحقیق این همه چیزهائی‌را که بر او ادّعا مینمائیم توانی دریافت نمود (۹) و یهودیان نیز متّفقاً گفتند که این چنین میباشد * (۱۰) و چون حاکم پولس‌را اشارت نمود که تو نیز حرف خودرا بزن او گفت ازآنجا که میدانم که تو سالهای بسیار است که این قوم‌را حاکم میباشی بخوشنودیء وافر نقل خودرا بیان می‌نمایم (۱۱) زیرا که تو میتوانی تحقیق نمود که بیش از دوازده روز نیست که من بجهت عبادت باورشلیم رفتم (۱۲) و ایشان نه مرا یافتند درهیکل با کسی گفتگوکنان و نه در میان مردم و نه درمجامع و نه درشهر فتنه انگیزان (۱۳) و نمی توانند که بآنچه مرا متّهم مینمایند ثابت نمایند (۱۴) لیکن این‌را نزد تو اقرار مینمایم که در طریقی که آنرا بدعت می‌نامند خدای پدران‌را بندهگی مینمایم و می‌پذیرم هرآنچه در شریعت و رسائل رسل نگارش یافته است (۱۵) و این امیدرا پیش خدا دارم که اینها نیز منتظر آن میباشند که قیامت مردهگان عادلان و ظالمان‌را هم خواهد بود (۱۶) و در این کوشش مینمایم که نزد خدا و خلق دائماً باطناً مطمئن باشم (۱۷) و بعد از سالهای چند با نیازها و هدیهها بجهت قوم خود رسیدم (۱۸) و در آن ایّام یهودی چند از اهل آسیّه یافتند مرا در هیکل مطهّر نه با هنگامه و نه با فتنه (۱۹) پس باید که آنها پیش تو آمده اگر چیزی از من دارند شکایت نمایند (۲۰) یا همین اشخاص بگویند اگر چیزی از ناراستی درمن دیده اند در وقتی که در مجلس آنها ایستاده بودم (۲۱) مگر این یک سخن‌را که در آن میان ایستاده فریاد نمودم که شما بسبب اعتقاد در بارهء قیامت مردهگان بر من حکم مینمائید * (۲۲) چون فیلکس این‌را شنید و آن طریقه‌را بهتر فهمیده بود پس بتأخیر انداخته گفت چون لیسیاس مین‌باشی بیاید حقیقت امر شمارا خواهم دریافت (۲۳) و یوزباشی‌را فرمود که پولس‌را نگاه دارد و اورا در استراحت گذارد و هیچ یک از خویشانش‌را از خدمت یا ملاقات او منع ننماید * (۲۴) و بعد از چند روزی فیلکس با زن خود دروسلّه که یهودی بود رسیده

بطلب پولس فرستاده و سخني چند در بارهٔ ایمان بر مسیح از او شنید (۲۵) و در وقتي که او در بارهٔ عدالت و پرهیزکاري و بازخواستِ آیندهٔ گفتگو مي‌نمود فیلکس ترسان شده گفت الحال برو که من فرصت جسته تورا باز خواهم خواند (۲۶) و نیز امیدوار بود که پولس اورا زر خواهد داد که اورا رهائي بخشد از این جهت بارها اورا مي‌طلبید و با وَيْ معاشرت مینمود (۲۷) و بعد از اتمام مدّت دو سال فیلکس پرقیوس فیسطس‌را قایم مقام خود یافته و بجهة آنکه یهودرا ممنون سازد فیلکس پولس‌را بسته گذاشت *

(باب بیست و پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) چون فیسطس در حکم‌راني متمکّن گردید بعد از سه روز از قیصریّه به اورشلیم روان گردید (۲) و کاهنِ بزرگ و رؤساي یهود بر شکایتِ پولس اورا آگاه نمودند و باستدعا (۳) این‌را بجاي انعام از او درخواستند که اورا به اورشلیم بطلبد و در کمین بودند که اورا در راه کشته باشند (۴) امّا فیسطس جواب داد که پولس در قیصریّه نگاه داشته شود که خود اراده دارم که بزودي رفته باشم (۵) پس آن اشخاصي که درمیانِ شما قادر میباشند همراه بیآیند اگر چیزي در این مرد میباشد آنرا بر او ادّعا نمایند * (۶) پس بیش از ده روز با آنها بسر برده بقیصریّه رفت و بامدادان بر محکمه نشسته به احضارِ پولس فرمان داد (۷) و چون حاضر شد یهودیاني که از اورشلیم آمده بودند بدَوْرِ او ایستاده شکایتهاي بسیار و عظیم از پولس مینمودند که ثابت نمي توانستند کرد (۸) و او جواب میداد که من نه بشریعتِ یهود و نه بهیکل و نه بقیصر مطلقاً تقصیري نه نموده ام (۹) و فیسطس بنابر آنکه خواست یهودرا ممنون سازد پولس‌را در جواب گفت که آیا خواهش داري که به اورشلیم روي و این قضیّه در آنجا نزدِ من فیصل یابد (۱۰) پولس گفت که در محکمهٔ قیصر ایستاده ام اینجا باید که در بارهٔ من حکم کرده شود و هیچ ظلم بر یهود نکرده ام چنانچه تو خود بهتر میداني (۱۱) زیرا که اگر ظلم کرده ام و چیزي که قابلِ قتل باشد کرده باشم از مرگ سر نمي پیچم لیکن اگر هیچ چیز از آنها که مرا متّهم میسازند اصل ندارد هیچ کس نمي تواند که مرا بایشان سپارد پس تظلّم بقیصر میبرم (۱۲) و بعد از آنکه فیسطس با مشیران شور نمود اورا گفت که چنانچه قیصررا خواندهٔ البتّه نزدِ قیصر خواهي رفت * (۱۳) و روزي چند که گذشت اگریپاس پادشاه و برنیقي بقیصریّه آمدند که با فیسطس تحیّت بجا آرند (۱۴) و چون ایّام بسیاري در آنجا بسر بردند فیسطس نزدِ پادشاه مقدّمهٔ پولس‌را بیان نمود و گفت مردي است که فیلکس اورا در بند گذاشته است (۱۵) و چون باورشلیم بودم کاهنانِ بزرگ و مشائخ یهود در خصوصِ او مرا آگاه گردانیده مي‌خواستند که بر او حکم شود (۱۶) ایشان‌را جواب دادم که رومیان‌را رسم نیست که هیچ کس‌را بدونِ آنکه مدّعیان‌را با مدّعي علیه باهم جمع نمایند و اورا مجالِ تکلّم نمودن در خصوصِ آن ادّعاي خود بدهند بهلاکت سپارند (۱۷) چون در اینجا باهم جمع آمدند بي‌تأخیر روزِ دویم در محکمه نشسته حکم نمودم که این مردرا بیآورند (۱۸) چون مدّعیان ایستادند از آنچه من مظنّه مي‌کردم هیچ ادّعائي بر وَيْ نکردند (۱۹) بلکه در مسئلهٔ چند در خصوصِ دینِ خود با وَيْ گفتگو مینمودند

وُ بخصوصِ شخصي مردهٔ عیسی نام که پولس پیوسته میگفت که او زنده است (۲۰) و من در این مسئله
متحیّر بودم پرسیدم اورا که میخواهي به اورشلیم رفته در آنجا این مقدّمه فیصل یابد (۲۱) و چون پولس طلب
نمود که خودرا بگذارند تا خدیو عالي در امر او تفتیش نماید فرمان دادم که نگاه داشته شود تا وقتي که
بنزد قیصرش بفرستم (۲۲) اگریپاس فیسطس را گفت که من خود میخواهم که از این شخص چیزي بشنوم
گفت که فردا از او خواهي شنید * (۲۳) چون بامدادان اگریپاس و برنیقي با حشمتِ تمام آمدند و در
دیوانخانه نشستند با مینباشیها و شرفاء شهر فیسطس فرمان داد تا پولس را آوردند (۲۴) فیسطس گفت
اي اگریپاس پادشاه و تماميءِ مردان که با ما حاضر هستید این شخص را که مي بینید همان است که
همهگيء گروهِ یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا در بارهٔ او بمن فریادکنان در آویختند که دیگر نه بایستي
که زنده باشد (۲۵) و من چون دریافتم که او عملي نکرده است که لائقِ قتل باشد و او خود هم خدیو
عالي را طلب نمود لهذا عزم نموده ام که اورا بفرستم (۲۶) و چون چیزي در دست ندارم که به آقاي خود
در بارهٔ او بنویسم از این جهت اورا نزدِ شما حاضر نمودم خصوصاً نزدِ تو اي سلطان اگریپاس تا که بعد از
تحقیق چیزي داشته باشم که بنویسم (۲۷) زیرا که بيجا مینماید مرا که اسیري را بفرستم و ادّعاهائي
که بر اوست عرض نه نمایم *

(باب بیست و ششم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) اگریپاس پولس را گفت که مرخّصي که نقلِ خودرا نمائي آنگاه پولس دست را دراز نموده باین نوع
جواب داد * (۲) که اي سلطان اگریپاس من این را سعادتِ خود میدانم که در بارهٔ همهٔ آنچه یهود بر من
ادّعا مینمایند پیشِ تو امروز جواب داده باشم (۳) خصوصاً چون تو از همهگيءِ رسوم و مسائلِ یهود آگاه
هستي پس از تو سؤال مینمایم که بتحمّل از من بشنوي (۴) و چون اوقاتِ من از ابتداي طفولیّت در میانِ
قومِ خود در اورشلیم بسر رفت تماميءِ یهود از آن واقف هستند (۵) و احوالِ مرا مِنَ البدایت میدانند و
اگر خواسته باشند شهادت مي توانند داد که بحسبِ فرقهٔ که پارساترینِ دینِ ما هستند زندهگاني میکردم
یعني فریسي بودم (۶) و حال بسببِ امیدِ وعدهٔ که خدا به پدرانِ ما نموده است مرا در محکمه بر پا
داشته اند (۷) آن امیدي که دوازده فرقهٔ ما پیوسته شب و روز عبادتکنان امیدوار اند که بآن برسند
در بارهٔ همان امید اي سلطان اگریپاس یهودیان با من مخاصمه مینمایند (۸) آیا نزدِ شما امکان ندارد که
خدا مردهگان را برخیزاند (۹) امّا مرا این خیال بود که باید اسمِ عیسيء ناصري را مخالفتِ بسیار نمود (۱۰) و
نیز این چنین میکردم و در اورشلیم بسیاري از مقدّسان را چون از کاهنانِ بزرگ قدرت یافتم در زندان بند
نمودم و چون ایشان بقتل میرسیدند راضي بودم (۱۱) و در همهگيء مجامع بارها ایشان را زحمت داده جبر
بر آنها مینمودم تا کفر بگویند و زیاده از حدّ بر آنها شوریده تا بشهرهاي بیرون آنهارا تعاقب میکردم
(۱۲) در این حال وقتي که بسوي دمشق میرفتم با قدرت و اجازت از کاهنانِ بزرگ (۱۳) در وسطِ روز در

راه دیدم ای سلطان نوری را از آسمان که بیش از تابش آفتاب می‌درخشید بدور من و آنانی که همراه من بودند (۱۴) و چون همه‌گیء ما بر زمین افتادیم آوازی را شنیدم که مرا مخاطب کرده بلغت عبری گفت شاؤل شاؤل چرا تو مرا عقوبت مینمائی تورا دشوار است بر میخها لگد زدن (۱۵) من گفتم که خداوندا تو کیستی گفت من عیسی هستم که تو مرا عقوبت مینمائی (۱۶) لیکن برخیز و بر پایهای خود بایست که من بهمین جهة بر تو نمودار گردیدم که تورا خادم و شاهد بر آنچه دیده‌ء و آنچه بتو نشان خواهم داد قرار دهم (۱۷) و تورا از قوم و از قبائل آزاد می‌سازم و الحال تورا بنزد ایشان میفرستم (۱۸) تا که چشمهای آنها باز کرده شود و از تاریکی بنور گردانیده شوند و از قدرت شیطان بخدا و تا آنکه آمرزش گناهان و میراث در میان مقدّسان بسبب ایمان بر من یابند (۱۹) پس ای سلطان آگرپّاس من رؤیت آسمانی‌را نافرمانی نه نمودم (۲۰) بلکه نخست اهل دمّشق‌را و اورشلیم‌را و در همه‌ء مرزوبوم یهودیّه و قبائل پیوسته خبر میدادم که توبه نمائید و بسوی خدا بگردید و کارهائی که شایسته‌ء توبه باشد بجا آورید (۲۱) و بعلّت همین چیزها یهودیان مرا در هیکل گرفته سعی نمودند که بقتل رسانند (۲۲) امّا من بیاری‌ء خدا تا امروز ایستاده کوچک و بزرگ‌را شهادت میدهم و هیچ چیز نمی‌گویم جز آنچه موسی و پیغمبران گفتند که خواهد شد (۲۳) یعنی که مسیح باید که عقوبت کشد و چون از مردگان اوّل برخیزد نوری بقوم و قبائل خواهد فرستاد * (۲۴) و چون این نوع تکلّم نمود فیسطس باواز بلند گفت پولس دیوانه هستی کثرت درس تورا بدیوانگی کشانیده است (۲۵) گفت دیوانه نیستم ای فیسطس گرامی بلکه براستی و هشیاری باین سخنها حرف میزنم (۲۶) که سلطان از این چیزها آگاه هست و پیش او بی‌پروا حرف میزنم چون مرا یقین است که هیچ یک ازاین چیزها بر او مخفی نیست زیرا که اینها در خلوت نشده است (۲۷) ای سلطان آگرپّاس آیا باور میکنی پیغمبران‌را میدانم که قبول میکنی (۲۸) آگرپّاس گفت پولس‌را که نزدیک است که تو مرا مائل گردانیده مسیحی گردم (۲۹) پولس گفت کاشکی هم نزدیک بود و هم تمامی نه همین تو بتنهائی بلکه همه‌گیء اینانی که امروز از من میشنوند آن چنانکه من هستم بشوند جز این بندها * (۳۰) چون این‌را گفت سلطان و حاکم و برنیقی و همگنان برخاستند (۳۱) و چون بخلوت رفتند بیکدیگر گفتند که این شخص هیچ عملی که لائق قتل یا بند باشد نمی‌نماید (۳۲) آگرپّاس فیسطس‌را گفت که ممکن بود که این شخص آزاد شود اگر قیصر‌را طلب نه نموده بود *

(باب بیست و هفتم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و چون مقرّر شد که از راه دریا به ایتلیّه رفته باشیم پولس و چند قیدی دیگر‌را بیوزباشیء یولیوس نام از دسته‌ء سبسطی سپردند (۲) و بر کشتیء ادرمتّی سوار شده روانه شدیم باین اراده که از چند جای آسیه بگذریم و ارسترخس مقدونی از تسلونیقی باتّفاق ما بود (۳) و روز دویم بصیدون رسیدیم و یولیوس با پولس بملاطفت سلوک مینمود و اورا اجازت داد که بنزد دوستان خود رفته از ایشان تمتّع یابد (۴) و

ازينجا روانه شده از پناهِ قُپرُس گذشتيم از آنرو كه بادها مخالف ميبود (٥) و از درياي قِليقيه و پمفوليه گذشته بموراء لِقِيَّه رسيديم * (٦) آنجا يوزباشي كشتيءِ إسْكَنْدِريَّه‌را يافته كه ارادهء إيتَليَّه داشت مارا برآن سوار نمود (٧) در روزِ چندي آهسته رفته بمشقّت تا به قِنيدُس رسيديم بجهة آنكه باد اجازت نميداد و در پناهِ قريطي تا به سَلْمُونِي رسيديم (٨) و بدشواري از آنجا گذشته بجائي كه مسمّي به بندرِ خوش است و نزديك بشهرِ لَسِيَّه است رسيديم * (٩) و چون چندي گذشت و رفتن بر آب در آن وقت با خطر گرديد زيرا كه ايّام روزه منقضي شده بود پَوْلُس سفارش نموده (١٠) ايشان‌را گفت اي جماعت ميبينم كه اين راه بدشواري و زيانِ بسيار نه مجرّد براي بارِ كشتي بلكه براي جانهاي مارا نيز خواهد بود (١١) ليكن يوزباشي ملّاح و صاحبِ كشتي‌را بيش از گفتهء پَوْلُس اعتنا نمود (١٢) و چون آن بندر نيكو نبود كه زمستان در آن توقّف نمايند اكثر مردم چنان صلاح ديدند كه از آنجا رفته شايد كه بفِينيقي برسند و زمستان‌را در آنجا بسر برند و آن بندري است از قريطي كه مواجهه دارد با مغربِ جنوبي و مغربِ شمالي * (١٣) چون بادِ جنوبي برخاست چنان پنداشتند كه بمقصودِ خود رسيده اند پس لنگر برداشته از نزديكيء كنارهء قريطي گذشتيم (١٤) بسي نگذشت كه بادِ طوفاني كه به أورُقْليدُون مسمّي است كشتي‌را فرو گرفت (١٥) و از آنجا كه اختيارِ كشتي‌را فرو گرفت و نتوانست كه با باد مقاومت نمايد بي‌اختيار روانه شديم (١٦) و از پناهِ جزيرهء كه مسمّي بقلوده بود عبور نموده بدشواري سفينه‌را دستگير نموديم (١٧) و چون آن برداشته شد كشتي‌را به بستنِ كمرِ آن كمك نمودند و از ترسِ آنكه مبادا بر ريكستان بيفتند اسبابِ كشتي‌را پائين آورده باين قسم رانده شدند (١٨) و چون طوفان بر ما شدّت نمود روزِ دويم كشتي‌را سبك نموديم (١٩) و در روزِ سيوم اسبابِ كشتي‌را بدستِ خود بيرون ريختيم (٢٠) و چون ايّامِ بسيار منقضي گشت كه نه آفتاب و نه ستاره‌ها ظاهر گرديدند و پيوسته طوفانِ شديد ميزد و بالآخره تماميء اميدِ نجاتِ ما منقطع گرديد * (٢١) و بعد از گرسنگيءِ بسيار پَوْلُس در ميانِ آنها ايستاده گفت اي مردان بايست كه سخنِ مرا شنيده از قريطي روانه نشويد و اين سختي و زيان‌را پيدا نه نمائيد (٢٢) الحال من شمارا سفارش مينمايم كه خاطرجمع باشيد كه مطلقا جانِ شمارا زيان نخواهد بود جز كشتي‌را (٢٣) زيرا كه در اين شب مرا فرشتهء آن خدائي كه من از آنِ آن هستم و عبادتش‌را مينمايم نمودار گرديد (٢٤) و گفت اي پَوْلُس مترس كه تورا بايد نزدِ قَيْصَر حاضر شوي و اينك خدا تماميءِ همسفرانِ تورا بتو بخشيده است (٢٥) پس اي مردم خاطرجمع باشيد زيرا كه من باور ميكنم خدارا كه آنچنان كه بمن گفته است خواهد شد (٢٦) و بايد كه ما بجزيرهء افتاده شويم * (٢٧) و چونكه شبِ چهاردهم شد و ما هنوز در درياي هَدْريا پيش و پس رانده ميشديم در نصفِ شب ملّاحان مظنّه مينمودند كه ساحلي بايشان نزديك است (٢٨) پس بلدرا انداخته بيست بغل يافتند و قدري دور رفته و باز بلدرا انداخته پانزده بغل يافتند (٢٩) و از آنجا كه ترسيدند كه مبادا در سنگلاخ بيفتند از پُشتِ كشتي چهار لنگر انداخته و دعا مينمودند كه روز شود * (٣٠) چون ملّاحان خواستند كه از كشتي بگريزند سفينه‌را بدريا پائين نمودند گويا

بقصدِ آنکه لنگررا از پیش‌جهاز بکشند (۳۱) پولس یوزباشي و سپاهیان‌را گفت اگر این اشخاص درکشتي نمانند ممکن نیست که شما نجات یابید (۳۲) پس سپاهیان ریسمانهاي سفینه‌را بریده گذاشتند که در دریا افتد * (۳۳) چون روز میشد پولس گفت که تمامي چیزي بخورند وگفت که امروز روزِ چهاردهم است که انتظار میکشید و طعام تناول نکرده پیوسته گرسنگي کشیده اید (۳۴) پس سفارشِ من اینست که غذائي بخورید زیرا که این از براي عافیتِ شماست و موئي از سرِ هیچ کس از شما نخواهد افتاد (۳۵) این‌را گفته و نان‌را گرفته نزدِ همگي خدارا شکر نمود و شکسته آغازِ خوردن نمود (۳۶) و همه خاطرجمع شده ایشان نیز چیزي خوردند (۳۷) و همگيِ نفوس در کشتي دویست و هفتاد و شش نفر بودیم (۳۸) چون از خوراک سیر شدند گندم‌را بدریا ریخته کشتي‌را سبک نمودند * (۳۹) و چون روز شد زمین‌را باز نشناختند و خلیجي‌را دیده که کنارهٔ داشت خواستند که اگر ممکن باشد کشتي‌را بر آن برانند (۴۰) پس لنگرهارا بریده در دریا گذاشتند و در دم بندهاي سکّان‌را باز نموده و بادبانِ بزرگ‌را پیشِ باد گشاده بسوي ساحل راه گرفتند (۴۱) و در جائي که دو سمتِ دریا بود افتاده کشتي‌را بر خشکي راندند و پیشش محکم شده ساکن گردید و عقبش از شدّتِ امواج شکست (۴۲) و سپاهیان‌را مشورت این بود که بندیان‌را بکشند که مبادا کسي شنا کرده بگریزد (۴۳) لیکن یوزباشي بجهةِ آنکه میخواست که پولس‌را رستگار سازد آنهارا از آن اراده باز داشت و فرمان داد که هر کس که شنا میداند نخست خودرا انداخته بزمین برود (۴۴) و باقي بعضي بر تختها و بعضي بر پاره‌هاي شکستهٔ جهاز نشینند و چنین شد که تمامي بسلامت بخشکي رسیدند *

(باب بیست و هشتم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و چون رستگار گردیدند یافتند که جزیرهٔ ملیته نام دارد (۲) آن مردمانِ وحشي مارا بسیار ملاطفت نموده که آتشي افروختند و بسببِ باران که مي‌بارید و بعلّتِ سرما تماميِ مارا بنزدِ خود آوردند * (۳) چون پولس قدري از هیمه جمع کرد و بر آتش گذاشت تیره‌ماري از گرمي بیرون آمده بر دستش چسپید (۴) چون که آن وحشیان جانوررا دیدند که از دستش آویخته است با یکدیگر گفتند که بلا شك که این شخص قاتل است که با وجودي که از دریا رستگار شده است عدالت اقتضاي زیستنِ او نمي‌کند (۵) امّا او جانوررا در آتش تکانیده مطلقا ضرري نیافت (۶) لیکن ایشان انتظار مي‌کشیدند که آماس کرده یا ناگاه مرده في‌الفور خواهد افتاد و چون بسیار انتظار کشیدند و دیدند که مطلقا اثري باو نرسید از آن رأي برگشته گفتند که این خدائي است * (۷) و در اطرافِ آن مکان زمیني بود از پبلیوس نام مردي که بزرگِ آن جزیره بود آن شخص مارا پذیرفته سه روز بمهرباني مهماني نمود (۸) و چنین واقع گردید که پدرِ پبلیوس بتب و اسهال مبتلا گردیده بستري گردیده بود پولس بنزد وي آمده دعا نمود و دست بر وي نهاد و او شفا یافت (۹) و بعد از آن مقدّمه اشخاصي که در

جزیره بمرضها مبتلا بودند می‌آمدند و شفا مي‌یافتند (۱۰) و ایشان مارا بسیار عزیز داشتند
و چون ارادهٔ رفتن نمودیم هرآنچه ما محتاجِ ما میبود بما کارسازي مینمودند * (۱۱) و بعد از سه
ماه در کشتيءِ سکندریّي که زمستان‌را در آن جزیره بسر برده بود و بر علمش شکلِ دو دیوبچه
بود روانه شدیم (۱۲) و به سراکوسه رسیده سه روز توقّف نمودیم (۱۳) و از آنجا دورگشته به ریگیوم
رسیدیم و بعد از یك روز بادِ جنوب وزیده روزِ دویم به پتیولي رسیدیم (۱۴) در آنجا برادرانِ چندرا یافته
بتکلیفِ آنها هفت روز توقّف نمودیم و باین نوع تا به روم آمدیم (۱۵) و در آنجا برادران احوالِ مارا
شنیده باستقبالِ ما تا بازارِ اپیوفورم و سه دکان آمدند و پولس آنهارا دیده شکرِ خدارا بجا آورده خاطر
جمع گردید * (۱۶) و چون به روم رسیدیم یوزباشي قیدیهارا بکشیکچي‌باشي سپرده و پولس‌را اجازت داد
که تنها بماند با شخصِ سپاهي که اورا پاس میمود (۱۷) و اتّفاقاً پولس بعد از سه روز بزرگانِ یهودرا
باهم خوانده چون جمع شدند ایشان‌را گفت اي برادران با وجودي که از من بر خلافِ قوم یا رسومِ
پدران هیچ صادر نگشته است مرا در اورشلیم بسته بدستهاي رومیان سپردند (۱۸) و ایشان در بارهٔ من
تفحّص نموده اراده نمودند که مرا مرخّص نمایند زیرا که هیچ علّتِ قتل در من یافت نشد (۱۹) و چون
یهود مخالفت نمودند پس بحکمِ ضرورت قیصررا طلب نمودم لیکن این چنین نیست که شکایت از قومِ خود
نمایم (۲۰) و بهمین سبب شمارا طلب نمودم تا شمارا دیده گفتگو نمایم زیرا که بسببِ امیدِ اسرائیل
باین زنجیر بسته شدم (۲۱) ایشان ویرا گفتند که ما نه کاغذي را در خصوصِ تو از یهودیه یافتیم و نه
شخصي از برادران رسیده است که خبر یا کلامِ بدي‌را در بارهٔ تو آورده باشد (۲۲) امّا مناسب است که
آنچه مقصودِ تو است از تو بشنویم زیرا که مارا معلوم شد که این فرقه‌را در هرجا بد میگویند * (۲۳) پس
با وي روزي‌را مقرّر کردند و بسیاري در خانه بنزدش آمدند و پیشِ آنها ملکوتِ خدارا بیانِ مدلّل
میفرمود و در حقِّ عیسی حجّت‌را بر آنها تمام مینمود از آئینِ موسی و رسائلِ رسل از صبح تا شام
(۲۴) بعضي گفته‌هاي اورا قبول نمودند و بعضي بي ایمان ماندند (۲۵) و چون با یکدیگر متّفق نبودند
مرخّص گردیدند بعد از آنکه پولس این سخن‌را بایشان گفت که روح‌القدس بوساطتِ اشعیاء پیغمبر نیکو
گفته است به پدرانِ ما (۲۶) که بنزدِ این گروه برو و بگو که پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید و
پیوسته خواهید نگریست و نخواهید دید (۲۷) زیرا که دلِ این قوم سخت شد و گوشها گران گردید و
چشمهاي خودرا بسته اند که مبادا بچشمان ببینند و بگوشها بشنوند و بدل بفهمند و برگردند و من
ایشان‌را شفا بخشم (۲۸) پس شمارا معلوم باد که بقبائل فرستاده شده است نجاتِ خدا و ایشان خواهند
شنید (۲۹) و چون این‌را گفت یهودیان در رفتند و با یکدیگر بسیار مباحثه نمودند * (۳۰) و پولس در
خانهٔ کرایهٔ خود دو سالِ تمام توقّف نمود و همهٔ کساني‌را که بنزدِ وي مي‌آمدند مي‌پذیرفت (۳۱) و
بملکوتِ خدا ندا مي‌کرد و در بارهٔ خداوند عیسی مسیح در کمالِ بي‌پروائي تعلیم میداد و هیچ کس
اورا منع نمي‌نمود *

نامهٔ پولس حواری باهل روم

مشتمل بر شانزده باب

(باب اوّل مشتمل بر سي و دو آيه)

(۱) پولس بندهٔ عيسيء مسيح حواريء خوانده شده و اختصاص يافته برسانيدن مژدهٔ خدائي (۲) كه
بوساطت پيغمبيران خود در كتب مقدّسه بآن وعده كرده بود (۳) در بارهٔ فرزند خود كه هرچند او به
جسميّت از نسل داؤد هويدا گشت (۴) امّا از مردهگان برخاستنش مبرهن كرد اينكه او پسر خداست با
قوّت روح القدسي يعني خداوند ما عيسيء مسيح (۵) كه از جانب وي توفيق و مرتبهٔ رسالت يافتيم
بهمهگيء قبائل باسم او تا آنكه آنها ايمان را مطيع شوند (۶) و شما نيز در آن ميان خوانده شدهگان عيسيء
مسيح هستيد (۷) بتماميء آناني كه در روم محبوبان خدا و خوانده شدهگان و مقدّسان هستند كه از جانب
پدر ما خدا و خداوند ما عيسيء مسيح توفيق و آرام بر شما باد * (۸) نخست شكر مي‌نمايم خداي
خودرا بوساطت عيسيء مسيح در بارهٔ همهگيء شما كه ايمان شما در تماميء عالم مذكور است (۹) و
خدائي كه من بروح خود اورا در مژدهٔ پسرش بندهگي مينمايم شاهد است مرا كه چگونه شمارا پيوسته ياد
مي‌نمايم و همواره در دعاهاي خود (۱۰) استدعا مينمايم كه اگر ممكن باشد الحال بمشيّت خدا سفر
خيريّت‌اثر نموده بنزد شما آمده باشم (۱۱) كه بسيار آرزو دارم كه با شما ملاقات نموده تا آنكه شمارا
قدري در انعامهاي روحاني با خود شريك سازم كه موجب استقامت شما گردد (۱۲) و مقصود اينست كه
از ايمان هر دو يعني شما و من تسلّيء طرفين حاصل شود * (۱۳) اي برادران من ميخواهم كه شما آگاه
باشيد كه من بارها ارادهٔ آمدن نزد شمارا كرده ام هرچند كه تا حال تعويق افتاده است كه در ميان شما
ثمري حاصل نمايم چنانچه در قبائل ديگر حاصل نموده ام (۱۴) و من بدهكارم يونانيان و غير يونانيان و
دانايان و نادانان را (۱۵) پس مستعدّ هستم كه شمارا كه در روم ميباشيد نيز بقدر مقدور خود خبر بانجيل داده
باشم * (۱۶) چه من مطلقا شرمنده نيستم از مژدهٔ مسيح زيرا كه آن قوّت نجات‌بخش خداست هركسرا كه ايمان
آرد نخست يهودي و يوناني را نيز (۱۷) زيرا كه عدالت خدائي كه از ايمان است در آن مژده براي آوردن
ايمان ظاهر ميشود چنانچه نگارش يافته است كه عادل از ايمان حيات خواهد يافت * (۱۸) چه غضب
الهي ظاهر است از آسمان بر مجموع بي‌ديني و ناراستيء مردم كه ايشان حقيقت را با شرارت دارند (۱۹) از
آنجا كه آنچه از خدا فهميدني است بر آنها ظاهر است چه خدا خود بر آنها نمودار كرده است (۲۰) چه

نامرئیهاي او یعني قدرتِ نامُتَناهي و خداوندگاریش از خلقتِ عالَم به تعقّل در اشیاء مصنوعه بحیثیّتي روشن میشود که ایشان‌را یاراي عذر نیست (۲۱) که با وجودِ آنکه شناختند خدارا اورا بخدائي تمجید ننمودند و شکرِ نعمتش ادا نکردند بلکه در خیالاتِ خود باطل گردیده و دلهاي جاهلِ ایشان‌را ظلمت گرفت (۲۲) و ادّعاي حکمت مینمودند و ابله بودند (۲۳) و تبدیل نمودند جلالِ خداي باقي‌را بشبیهِ صورتِ آدمِ فاني و تمثالِ پرندهٔگان و بهائم و حشراتِ ارض * (۲۴) و بجهةِ این خدا بخواهشِ دلِ ایشان آنهارا در ناپاکي واگذاشت تا بدنهاي خودرا با همدیگر تفضیح نمایند (۲۵) و چونکه آنها حقیقتِ خدارا بباطل بدل نمودند و آفریده‌را ستایش و بندهٔگي نمودند بیش از آفریننده سُبحانَهُ الي‌الآبد آمین (۲۶) از آن جهة خدا آنهارا بمیلهاي رسواکننده واگذاشت بنوعي که زنانِ ایشان هم استعمالِ طبعي‌را بغیرِ طبیعي تبدیل نمودند (۲۷) و بهمین قسم مردان استعمالِ طبیعيِ زنان‌را گذاشته از خواهش با یکدیگر سوختند که مردان با مردان کارهاي روسیاهي پرداختند که سزاي شایستهٔ گمراهيِ خودرا در خود یافتند (۲۸) که چنانچه ایشان بنگاه داشتنِ معرفتِ خدا راضي نبودند خدا نیز آنهارا با ادراکاتِ غیرِ مرضیّه واگذاشت تا اُمورِ ناشایسته بعمل آرند (۲۹) پس به انواعِ ناراستي و زنا و کینه و طمع و بدذاتي معمور شدند و از حسد و قتل و جنگجوئي و تقلّب و تندخوئي پُرگردیدند (۳۰) و غمّازان و غیبت‌کنندهٔگان و دشمنانِ خدا و ستیزه‌کنندهٔگان و متکبّران و مغروران و مُبدِعانِ بدیها و نافرمانانِ والدین (۳۱) بي‌فهم و بي‌صلح و بي‌الفت و بي‌وفا و بي‌رحم گردیدند (۳۲) و با وجودِ آنکه ایشان قضاي الٰهي‌را میدانند که کنندهٔگانِ اینچنین کارها سزاوارِ هلاکت اند نه همین خود میکنند وبس بلکه خوشنود اند از آناني که نیز میکنند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و نه ایه)

(۱) و بهمین جهة تو که تحکّم مینمائي هرکس که باشي هیچ بهانه نداري که بآنچه بر دیگري حکم به بدي مینمائي بر خود فتوي میدهي زیرا که خود نیز بهمان شغل مشغولي اي کسي که حکم مینمائي (۲) و ما میدانیم که حکمِ الٰهي برکنندهٔگانِ این چنین کارها براستي میباشد (۳) پس اي کسي که برکنندهٔگانِ این چنین کارها حکم مینمائي و خود آن کارهارا مینمائي آیا گمان داري که تو از حکمِ الهي خواهي رُست (۴) یا آنکه غایتِ مهر و تحمّل و حلمِ اورا ناچیز میشماري و تدبیر نمي‌نمائي که لطفهاي خدائي تورا بتوبه میخواند (۵) بلکه بسختي و دلِ بي‌انفعالِ خود غضب‌را ذخیره مینمائي بجهةِ خود در روزِ غضبِ خدا و اظهارِ انصافش (۶) و او خواهد داد بهرکس جزاي اعمالِ اورا (۷) آناني‌را که به استقرار در اعمالِ شایستهٔ طالبِ جلال و عزّت و بقایَند حیاتِ جاویداني (۸) و اهلِ لجاجت‌را که براستي اطاعت نمي‌نمایند بلکه مطیع اند ناراستي‌را خشم و غضب (۹) و عذاب و عقوبت بر هر نفسِ بشريِ زیان‌کار مقرّر است نخستین بر یهودْ و بر یُونانِي نیز (۱۰) و جلال و عزّت و آرام براي هر کس است که نیکوکار است نخست یهودْ و یُونانِي‌را نیز * (۱۱) زیرا که نزدِ خدا ظاهربیني نیست (۱۲) زیرا که آناني که بغیرِ شریعت گناه

کرده اند بر غیر شرع هلاك خواهند شد و کساني که با شريعت گناه کرده اند از آن شريعت حکم خواهند يافت (۱۳) و چنين نيست که شنونده‌گان شريعت نزد خدا راست باشند بلکه بجا آرنده‌گان شريعت راست شمرده خواهند شد (۱۴) و هرگاه قبائلي که شريعتي ندارند احکام شريعت‌را از روي طبع مي‌نمايند اينها از آنجا که شريعتي ندارند خود شريعت اند از براي خود (۱۵) چه ايشان ظاهر ميکنند عمل شريعت‌را که بر دل آنها ثبت شده است چه عقل آنها گواهي ميدهد و خيالات بعضي مستدلّ هستند و بعضي مانع (۱۶) در روزي که خدا بر خفاياي مردماي حکم خواهد نمود بر حسب پيغام من بوساطت عيسيء مسيح * (۱۷) اي که به يهودي ملقّب هستي و بر شريعت تکيّه مينمائي و بخدا فخر ميکني (۱۸) و اراده‌اش‌را ميداني و بشريعت تربيت يافتهء فضائل‌را تميز ميدهي (۱۹) و يقين داري که خود راه‌نمائيء کوران و نور ظلمت‌گرفته‌گان ميباشي (۲۰) و استاد جهّال و معلّم اطفال هستي و معيار علم و راستي‌را از شريعت داري (۲۱) پس چون است که تو که بديگران مي‌آموزي خود نمي‌آموزي و تو که اندرز بدزدي نکردن مي‌نمائي خود ميدزدي (۲۲) تو که منع از زنا مينمائي خود زنا ميکني و تو که بت‌هارا نجس ميداني از مسجد دزدي مينمائي (۲۳) و تو که بشريعت فخر مي‌نمائي بتجاوز شريعت خدارا بي‌حرمتي مينمائي (۲۴) زيرا که بجهة شما در قبائل باسم خدا کفر گفته ميشود چنانچه نوشته شده است * (۲۵) بدرستي که ختنه فائده دارد اگر تو شريعت‌را نگاه داري امّا چون تو تجاوز شريعت نمائي ختنهء تو نامختوني است (۲۶) پس هرگاه نامختون احکام شريعت‌را بجا آرد آيا نامختونيء او ختنه شمرده نخواهد شد (۲۷) و آن کس که از اصل نامختون است اگر حافظ شريعت باشد بر تو که با وجود نوشته و ختنه متجاوز شريعت هستي آيا حکم نخواهد کرد (۲۸) زيرا که اين چنين نيست که يهوديء ظاهري يهودي باشد يا ختنهٔ ظاهري و جسمي ختنه باشد (۲۹) بلکه يهودي آن است که در باطن يهودي باشد و ختنه ختنهء دل است در روح نه در کلام و عزّت آن از خداست نه از انسان *

(باب سیوم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) پس آيا فضل يهودي چيست و يا فائدهء مختون بودن چه باشد (۲) بلي بهر وجهه بسيار است خصوصاً که معتمدان کلامهاي خدا ايشان اند (۳) چه شد هرگاه بعضي ايمان نياوردند آيا که بي ايمانيء ايشان راستيء خدارا معدوم ميسازد (۴) حاشا خدا راست‌گو ميباشد و هرچند تماميء انسان دروغ‌گو باشند چنانچه نوشته شده است تا آنکه تو در کلام خود صادق محقّق شوي و در تحکّم خود غالب آئي * (۵) و اگر ناراستيء ما راستيء خدارا ثابت مينمايد پس چه گوئيم آيا که خدا ناراست است چون غضب مينمايد (اين‌را بطريقهء مردم ميگويم) (۶) حاشا زيرا که در اين صورت خدا چگونه بر جهان حکم خواهد نمود (۷) و اگر راستيء خدا بدروغ من افزون شود بنهجي که جلال او ظاهر گردد پس چون است که حکم بر من مي‌شود چنانچه بر گناهکار (۸) و چرا نکنيم چنانچه اين تهمت بر ما هست و چنانچه

بعضي ميگويند كه ما ميگوئيم كه بد بكنيم تا كه خوبي حاصل گردد حكم براستي بر آنها ميشود * (۹) پس غرض چيست آيا كه ما افضل هستيم نه مطلقا زيرا كه پيش از اين ما هم يهود و هم يونانيانرا ادعا نموديم كه گناهكار اند (۱۰) چنانچه نوشته شده است كه هيچ كس راستكار نيست يك كس هم نيست (۱۱) و هيچ كس نيست كه بفهمد و هيچ كس نيست كه طالب خدا باشد (۱۲) همه گمراه شدند و همه بيكاره شدند هيچ كس نيست كه نيكوكار باشد يك كس هم نيست (۱۳) گلوي آنها گور كشاده است و بزبانهاي خود فريفتند و زهر مار بالشي در زير لبهاي ايشان است (۱۴) و دهانشان پر از فحش و تلخي است (۱۵) و پايهاي ايشان بقصد خون ريختن دوان است (۱۶) و پايمالي و خرابي در روش آنهاست (۱۷) و راه آرامرا نشناخته اند (۱۸) و در چشمان ايشان ترس خدا نيست * (۱۹) و مارا محقق است كه هر چه در شريعت گفته ميشود براي اهل شريعت گفته ميشود تا هر دهني بند شود و بر همه خلق جهان حجت خدا تمام شود (۲۰) پس بسبب اعمال شرعي هيچ بشري در نزدش عادل شمرده نخواهد شد بلكه بشريعت ثبوت گناه ميشود * (۲۱) اما حال عدالت خدائي در خارج از شريعت نمودار شده است و شريعت و پيغمبران شهادت بآن ميدهند (۲۲) آن عدالت خدائي كه بوساطت ايمان بر عيسيء مسيح بر همگي و با همگي كه ايمان مي‌آورند ميشود بنوعي كه توفيري نباشد (۲۳) بعلت آنكه تمامي گناهكار اند و در ستايش خدائي قاصر اند (۲۴) پس مفت بكرم و بوسيلهء فديهء عيسيء مسيح عادل شمرده ميشوند (۲۵) كه خدا اورا در مقام كفاره بوساطت اعتماد بر خونش قرار داده است تا كه عدالت خودرا بظهور رساند بآمرزش بگناهان گذشته كه بتعويق انداخت خدا آنرا (۲۶) نظر به اظهار عدالتش در حال تا آنكه خودش عادل باشد و عادل شمارد صاحب ايمان بعيسيرا * (۲۷) پس كجا باقي ماند تفاخر اخراج كرده شد آن آيا بكدام شريعت بشريعت اعمال ني بلكه بشريعت ايمان (۲۸) پس نتيجه اين است كه شخص با ايمان خارج از اعمال شريعت عادل شمرده ميشود (۲۹) آيا او خداي يهود است و بس آيا خداي قبائل نيز نيست آري خداي قبائل نيز هست (۳۰) چون يكي است خدائي كه صاحبان ختنه‌را از ايمان عادل خواهد شمرد و ارباب غلاف‌را نيز از راه ايمان (۳۱) آيا كه ما شريعت‌را با ايمان باطل ميكنيم حاشا بلكه ثابت مينمائيم شريعت‌را *

(باب چهارم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) پس چه گوئيم كه پدر ما از حيثيت جسم ابراهيم چه يافته است * (۲) زيرا كه اگر ابراهيم از اعمال عادل شمرده شد گنجايش تفاخر دارد ليكن پيش خدا ندارد (۳) و كتاب چه ميگويد ميگويد كه ابراهيم ايمان بخدا آورد و بدان جهت اورا بعدالت منسوب شد (۴) و منسوب نميشود كاركننده‌را مزدش از راه كرم بلكه اداي دين است (۵) و آن كس كه عمل بجا نمي‌آرد بلكه بر آن كس كه بي‌دينانرا بعدالت منسوب ميكند ايمان مي‌آرد همان است كه ايمانش بعدالت منسوب ميشود *

(٦) چنانچه داؤد نیز ذکر میکند خوشيء آن کس‌را که خدا اورا بعدالت منسوب میکند بدونِ اعمال
(٧) که خوشا حالِ آنان که ناراستيء آنها آمرزیده شد و گناهانِ آنها پوشیده گشت (٨) و خوشا حالِ آن
کس که خداوند گناه‌را بوَيْ منسوب نمي‌نماید * (٩) این تهنیّت آیا بر اهلِ ختنه است وبس یا بر
اهلِ غلاف نیز هست زیرا میگوئیم که ایمان بمنزلهء عدالت شمرده شد براي اِبراهیمْ * (١٠) پس در چه
حالت منسوبه شد وقتي که در ختنه بود یا در غلاف نه در ختنه بلکه در غلاف (١١) و مُهرِ عدالتِ
ایماني‌را که در غلاف داشت یافت بنشانِ ختنه تا که همه‌گيء آناني‌را که در حالتِ نامختوني ایمان
مي‌آرند پدر بوده باشد که عدالت بآنها نیز منسوب گردد (١٢) و اهلِ ختنه‌را نیز پدر بوده باشد لیکن
نه آناني‌را که اصحابِ ختنه باشند وبس بلکه آناني‌را که برآثارِ آن ایماني که پدرِ ما اِبْراهیمْ در نامختوني
داشت رفتار مینمایند * (١٣) و وعدهء که او وارثِ جهان خواهد بود اِبْراهیمْ‌را و نسلش‌را نه بشریعت
بود بلکه بعدالتِ ایماني (١٤) زیرا که اگر اهلِ شریعت وارثان اند ایمان بي مصرف است و وعده
بي‌جا (١٥) زیرا که از شریعت خشم بر میخیزد و جائي که شریعت نیست تجاوز نیست (١٦) از این جهت
از راهِ ایمان شد تا که عطا باشد و تا آنکه وعده بهمه‌گيء ذرّیه ثابت باشد نه بر ذرّیهء که اهلِ
شریعت هستند وبس بلکه بر آن ذرّیهء که اهلِ ایمانِ اِبْراهیم هستند و او پدرِ همه‌گيء ما میباشد
(١٧) چنانچه نوشته شده است که من تورا پدرِ قبائلِ بسیار ساختم از این جهت که او کلامِ خدائي‌را
که مرده‌گان‌را زنده میکند و معدومات‌را چون موجودات مي‌خواند باور مینمود * (١٨) چه در جائي که
امید نبود با امید باور نمود که بسیار قبائل‌را پدر باشد چنانچه گفته شده است که نسلِ تو چنین خواهد
بود (١٩) و از آنجا که سُستْ‌اعتقاد نبود نظر نکرد در بدنِ خود که پژمرده شده بود که تخمیناً صد سال
داشت و نه در افسرده‌گيء رحمِ سارَاهْ (٢٠) و در وعدهء خدا شك نه نمود بسببِ بي‌ایماني بلکه
قويُ‌الْایمان بود و خدارا شکر نمود (٢١) و یقینِ کلّي داشت که آنچه‌را باو وعده کرده است بر وفاي آن
قادر است (٢٢) و بجهتِ همین عدالت بوَيْ منسوب گردید * (٢٣) و اینکه بوَيْ منسوب گردید نوشته
نشد براي او وبس (٢٤) بلکه بجهتِ ما نیز که بما نیز منسوب خواهد گردید چه ما نیز قبول میکنیم
که خداوندِ ما عیسيء مسیح‌را از مرده‌گان بر خیزانید (٢٥) و او بجهتِ گناهانِ ما وا گذاشته شد و
برخاست تا که ما بعدالت منسوب شویم *

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(١) چون بسببِ ایمان عادل شمرده شدیم لهذا مارا بوسیله خداوندِ ما عیسيء مسیح با خدا صلح افتاد
(٢) و بسببِ او مارا از ایمان در این عنایت مدخلیّت است و در آن پایدار هستیم و بامیدِ جلالِ خدا
فخر مي‌نمائیم * (٣) نه بهمان وبس بلکه بمصیبتها نیز فخر مي‌کنیم که میدانیم مصیبت صبررا پیدا
میکند (٤) و صبر تجربه و تجربه امیدواري‌را (٥) و امید شرمنده‌گي‌را باعث نیست زیرا که از آن

روح‌القدس که بما عطا شده است محبّتِ خدا در دلهاي ما ريخته شده است * (٦) که چون ما ضعيف بوديم مسيح در وقتِ خود در راهِ بي‌دينان وفات نمود (٧) زيرا که کم است که کسي درراهِ مردِ عادل بميرد و شايد که در راهِ شخصي مهربان کسي از سپردنِ خودرا بمرگ نترسد (٨) امّا خدا محبّتِ خودرا بر ما ثابت مينمايد به اينکه هنگامي که ما گناه‌کار بوديم مسيح در راهِ ما وفات نمود (٩) پس بطريقِ اولي حالا که بسببِ خونَش عادل شمرده شديم بوساطتَش از غضب نجات خواهيم يافت (١٠) و چون ازموتِ پسرَش مارا با خدا صلح افتاد هنگامي که دشمن بوديم پس بطريقِ اولي چون صلح نموديم از زنده‌گيَش ناجي خواهيم بود * (١١) و نه همين وبس بلکه بوساطتِ خداوندِ خود عيسيء مسيح که بسببِ او حال صلح يافتيم از خدا فخر مينمائيم * (١٢) پس چنانچه گناه بوسيلهء يك شخص در جهان پديد شد و بگناه مرگ بهمين قِسم مرگ بر همگي طاري گرديد از آنجا که دروَيْ همه گناه‌کار ميبودند (١٣) چه تا نزولِ شريعت گناه در جهان بود با وجودي که چون شريعت نباشد گناه بکسي منسوب نمي‌شود (١٤) ليکن از آدم تا بموسي مرگ تسلّط يافت بر آنهائي که بمشابهتِ تجاوزِ آدم گناه نَو رزيدند و او مثالِ آدمِ آينده بود (١٥) امّا اينچنين نيست که عطا چون خطا باشد چه هرچند بخطاي يك کس بسي مُردند ليکن بطريقِ اولي کَرَمِ خدا و آن انعامي که بکرامتِ يك شخص که عيسيء مسيح باشد بر بسياری افزود (١٦) و نيست چنين که عطا درمقابلِ آن يك گناه‌کار باشد زيرا که از يك گناه انصاف به الزام شد امّا حال عطا بگناهانِ بسيار است تا انتساب بعدالت (١٧) که چون مرگ بوسيلهء يك شخص و از خطاي يك کس تسلّط يافت بطريقِ اولي آن کساني که افضليّتِ فضل و بخششِ عدالت‌را مي‌يابند بوساطتِ يك شخص که عيسيء مسيح است بر حيات تسلّط خواهند يافت (١٨) خلاصه چنانچه به يك خطا شد بر همه مردم تا حکم به الزام بهمين طور به يك راست‌کرداري همه مردم‌را فتوي شده است تا منسوب شدن بعدالتِ زنده‌گي (١٩) که چنانچه بسببِ معصيتِ يك شخص بسيارکسان گناه‌کار مقرّر گرديدند بهمين طور بسببِ اطاعتِ يك شخص بسيارکسان عادل شمرده خواهند شد * (٢٠) امّا شريعت بميان آمد تا که خطايا زياد گردد ليکن جائي که خطا زياد گشت کَرَم بيش از آن افزون شده است (٢١) که چنانچه گناه تا بموت مسلّط شده است بهمين وضع بوساطتِ عدالت عطا تا بحياتِ سرمدي مسلّط شود بوسيلهء خداوندِ ما عيسيء مسيح *

(بابِ ششم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(١) پس چه بگوئيم آيا درگناه بمانيم تا که عطا افزون گردد * (٢) حاشا که چون ما ازگناه فاني شديم بعد از آن چگونه در آن زيست نمائيم (٣) آيا مخبر نيستيد از آنکه هر يك از ما که بغسلِ تعميد داخلِ مسيح عيسي گرديديم داخلِ درقتلَش نيز شديم (٤) پس بغسل در مرگَش داخل شده با او دفن شديم تا آنچنان که مسيح از ميانِ مرده‌گان با جلالِ پدر برخاست ما نيز درزنده‌گيء تازه رفتار نمائيم (٥) زيرا که

چون در مشابهت مرگش غرس شدیم هر آئینه در مشابهت برخاستن او هویدا خواهیم بود (۶) چه این را ما میدانیم که شخص کهنهء ما با او صلیب شد تا که بدن گناه ما معدوم شود بنوعي که بندهگيء گناه را نکرده باشیم (۷) زیرا که شخصي که مرده است از گناه خلاصي یافته است (۸) و چون که با مسیح مردیم یقین میدانیم که با او نیز زنده خواهیم بود (۹) که میدانیم که مسیح از مردهگان برخاسته است و بعد نمي‌میرد و دیگر مرگ بر وي تسلّط نخواهد یافت (۱۰) آن کس که مرد نسبت بگناه مرده است یك بار وبس و اکنون که زنده است زندهگیش نسبت بخداست (۱۱) شما نیز خودرا چنین بدانید که نسبت بگناه مرده اید و زنده اید نسبت بخدا درخداوند ما مسیح عیسی * (۱۲) پس گناه در بدن فانيء شما تسلّط نیابد بنوعي که شما اطاعت اورا نمائید بحسب خواهشهاي او (۱۳) و مگذارید اعضاي خودرا تا که گناه را آلات ناراستي شوند بلکه خودرا پیش خدا واگذارید چون کسائي که از مرگ زنده شده اند و اعضاي شما آلات راستي از براي خدا باشد (۱۴) که گناه بر شما خداوندي نیابد زیرا که شما نیستید تحت شریعت بلکه تحت کرم مي‌باشید * (۱۵) پس چه باید کرد آیا گناه کنیم از آنجا که در تحت شریعت نیستیم بلکه مورد کرم هستیم حاشا * (۱۶) آیا نمي دانید که شما خودرا بخدمت هرکس مي‌سپارید از بندهگان آن مخدوم هستید خواه آن گناه بمرگ و خواه اطاعت بعدالت باشد (۱۷) و شکر خدارا که اگرچه شما بندهگان گناه بودید لیکن آن نمونهء تربیت را که بآن ملصق شدید از دل مطیع گشتید (۱۸) و از گناه خلاصي حاصل نموده در قید عدالت میباشید (۱۹) بطور انسانیّت سخن میگویم بجهت ضعف جسمانيء شما که چنانچه اعضاي خودرا شما وا گذاشتید که بندهگان ناپاکي تا بمعصیت باشند بهمان وضع اعضاي خودرا حال بازگذارید تا که عدالت را منقاد باشند تا بمرحلهء تقدّس (۲۰) و چون بندهگان گناه بودید مطلقا وابستگي بعدالت نداشتید (۲۱) از آن چیزهائي که بالفعل از آنها پشیمان هستید چه حاصل نمودید بدرستي که انجام آن کارها مرگ است (۲۲) امّا حال که از گناه خلاصي یافته و در بندهگيء خدا راسخ شده اید حاصل خودرا در تقدّس که انجامش حیات جاوید است یافته اید (۲۳) زیرا که مزد گناه مرگ است و عطاي خدا حیات جاوید است در خداوند ما عیسيء مسیح *

(باب هفتم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) اي برادران آیا شما مطّلع نیستید [بکساني که استحضار از شریعت دارند سخن میگویم] که شریعت بر مردم خداوندي مینماید مادامي که زیست مینماید (۲) زان رو که زن مزوّجه بحسب شرع بشوهر خود بسته شده است هنگامي که زیست نماید امّا اگر شوهر بمیرد از قید شوهر خلاصي یافته است (۳) پس مادامي که شوهرش زنده است اگر مرد دیگررا بگیرد زانیه خواهد بود لیکن چون مرد بمیرد از قیدش خلاص شده است بنوعي که اگر مرد دیگررا بگیرد زانیه نخواهد بود * (۴) پس اي برادران شما نیز از شریعت فاني شده اید بسبب بدن مسیح تا بعد از این شما از آن دیگري شوید یعني آن کس که از مردهگان برخاست تا

که بجهت خدا ثمر آرید (۵) چه مادامی که جسمانی بودیم تمنّای گناهان که بسبب شریعت میبود در اعضای ما اثر می‌نمود بنوعی که بجهت مرگ ثمر آوردیم (۶) حالا از شریعت معدوم شدیم بسبب مرگ آنچه بآن وابسته بودیم بنهجی که بندهگی می‌نمائیم بتازهگیٔ روح نه بکهنهگیٔ نوشته * (۷) پس چه میگوئیم آیا که شریعت گناه است * حاشا لیکن گناه‌را نشناختمی جز بشریعت و طمع‌را نیافتمی جز آنکه در شریعت گفته شده است که طمع مکن (۸) لیکن بسبب حکم گناه فرصت یافته هر قسم طمع‌را در من پدید آورد زانرو که بدون شریعت گناه مرده است (۹) و من مدّتی بیرون از شریعت زنده بودم لیکن چون حکم آمد باز گناه‌کاری زنده گردید و من خود مردم (۱۰) و همان حکم که قصدش حیات بود مرا مرگ گشت (۱۱) زانرو که از حکم گناه فرصت یافته و مرا فریب داده باین نوع هلاک نمود (۱۲) حاصل آنکه شریعت منزّه است و حکم منزّه است و راست و نیکوست * (۱۳) پس آیا آنچه خوب است مرا مرگ شد * حاشا بلکه خود گناه تا ظاهر گردد که گناه است مرگ‌را بوسیلهٔ چیز نیکوئی در من پیدا نمود تا آنکه گناه بوساطت حکم [شریعت] در معصیت اشدّ شود (۱۴) زیرا که محقّق است ما‌را که شریعت روحانی است و من جسمانی و مقهور گناه (۱۵) زیرا که آنچه‌را میکنم خوب نمیدانم زانرو که نه آنچه‌را میخواهم میکنم بلکه آنچه‌را دشمن میدارم بجا می‌آرم (۱۶) پس چون آنچه‌را نمی‌خواهم بجا می‌آرم بشریعت معتقدم که نیکوست (۱۷) و من حال نیستم فاعل فعل بلکه آن گناه که در من ساکن است اوست (۱۸) زیرا که می‌یابم که در من یعنی در جسمم هیچ چیز نیکو ساکن نیست بجهت آنکه خواهش در من هست لیکن بجا آوردن آنچه‌را خوب است نمی‌یابم (۱۹) نه آن نیکوئی‌را که میخواهم بجا می آرم بلکه بدی‌را که نمی خواهم میکنم (۲۰) پس چون آنچه‌را که نمی خواهم میکنم البتّه من نیستم که آنرا میکنم بلکه گناهی که در من ساکن است (۲۱) پس اینچنین قیدی در خود می‌یابم که چون میخواهم که خوب کنم بدی نزد من بظهور میرسد (۲۲) چه من از حیثیّت شخص باطنی از شریعت خدا خوشنودم (۲۳) لیکن قیدی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با قید عقل من منازعت مینماید و مرا اسیر آن قید گناه که در اعضای من است میسازد (۲۴) آه که مرد مستمندم و کیست که مرا از این بدن مرگ رهائی بخشد (۲۵) شکر میکنم خدا‌را بوساطت خداوند ما عیسیٔ مسیح خلاصه آنکه من از حیثیّت عقل خود متابعت شریعت خدا‌را مینمایم و بحسب جسم قواعد گناه‌را *

(باب هشتم مشتمل بر سی و نه آیه)

(۱) عرض بر آنانی که در مسیح عیسی میباشند که جسم‌را نه بلکه روح‌را متابعت مینمایند مؤاخذه نیست (۲) که شریعت روح حیات در مسیح عیسی از قید گناه و مرگ مرا آزاد ساخته است (۳) زیرا آنچه که بسبب ناتوانائیٔ جسم شریعت‌را محال میبود خدا بفرستادن پسر خود در صورت جسم گناه‌کار و بقربانی از برای گناه در جسم بر گناه تحکّم نمود (۴) تا که راستیٔ شرعی در ما که جسم‌را نه بلکه روح‌را متابعت مینمائیم بکمال انجامد (۵) زیرا آنهائی که در قید جسم اند سرشت آنها جسمانی است و آنانی که

تابع روح اند مزاج روحاني دارند (٦) و سرشت جسماني فنارا است و فطرت روحاني حيات و آرامرا
(٧) زانرو که سرشت جسم مبغوض خداست که شريعت خدارا تابع نمي‌شود بلکه نمي‌تواند شد (٨) و
آناني که در جسم اند پسنديدهء خدا نمي‌توانند شد * (٩) ليکن شما در جسم نيستيد بلکه در روح
ميباشيد هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد و اگر کسي روح مسيح‌را ندارد زان او نيست (١٠) پس
چون مسيح در شما ميباشد هرچند بدن بعلّت گناه مرده است ليکن روح بعلّت راستي زندهگي است
(١١) و چون روح کسي که عيسي‌را از مردهگان برخيزانيد در شما ساکن ميباشد پس او که مسيح‌را از
مردهگان برخيزانيد بدنهاي فانيء شمارا بسبب روحش که در شما ساکن ميباشد خواهد برخيزانيد *
(١٢) پس اي برادران چنين نيست که بدهکار جسم باشيم که بروش جسم زندهگاني نمائيم (١٣) زيرا که
اگر بروش جسم زندهگاني نمائيد مرگ‌را آماده ايد و اگر افعال بدن‌را بروح بي جان سازيد زندهگي‌را
خواهيد يافت (١٤) که اشخاصي‌را که روح خدا محرّك ميباشد پسران خدا ميباشند (١٥) زيرا که شما
بار ديگر نيافته ايد روح بندهگي‌را تا محلّ خوف بلکه يافته ايد روح پسرخواندهگي‌را که بسبب اين ندا
ميکنيم ما که يا ابا اي پدر (١٦) همان روح با ارواح ما شهادت ميدهد که فرزندان خدا ميباشيم
(١٧) و چون فرزندان ايم وارثان نيز ميباشيم يعني وارثان خدا و هموارث با مسيح زيرا که در مصائبش
شرکائيم تا آنکه در جلالش نيز شريك باشيم * (١٨) چون مي‌سنجيم مصائب اين زمان الآني‌را که لائق
مقابله نيست نزد آن جلالي که نزديك است که بر ما ظاهر گردد (١٩) زانرو که [تماميء] مخلوقات مترصّد
اند در انتظار ظهور جلال پسران خدا (٢٠) زيرا که مخلوق که مقهور بطالت گرديده است نه از خود گشته
است بلکه بسبب کسي است که آن‌را مقهور گردانيد و حال اميدوار ميباشد (٢١) چه مخلوقات خود نيز از
قيد فساد خلاصي مي‌يابند و در آزادهگيء جلال فرزندان خدا در مي‌آيند (٢٢) که ميدانيم که مجموع
خلقت تا حال در آه کشيدن و درد زه ميباشند (٢٣) نه آنها بتنهائي بلکه ما که نوبر روح‌را يافته
ايم در خود آه ميکشيم در انتظار مرتبهء پسريي که آن خلاصيء بدن ماست (٢٤) که باميد نجات يافتيم
و چون اميد خود موجود شد اميد نيست زيرا که آنچه کسي‌را موجود است چرا ديگر اميد در آن باشد
(٢٥) ليکن اگر اميدواريم آنچه‌را که نمي بينيم بصبر منتظر مي‌باشيم * (٢٦) و حال آنکه روح هم
ضعفهاي مارا معاون ميباشد که چنانچه بايد نميدانيم که سؤال نمائيم ليکن آن روح خود با آههائي که
بيان ندارد شفاعت مارا مينمايد (٢٧) و آن کس که تفحّص‌کنندهء دلهاست ميداند که مقصد روح چه
چيز است زيرا که او بحسب خدا شفاعت مينمايد مقدّسان‌را * (٢٨) و مارا محقّق است که دوستان
خدارا تماميء وقائع انجام بخير خواهد انجاميد بجهة آناني که بحسب تقديرش خوانده شدهگان اند
(٢٩) زيرا که آن کساني‌را که او از ازل شناخت مقدّر نمود که آنها با صورت پسرش مشابه باشند تا که
او در ميان برادران بسيار مولود نخست باشد (٣٠) و کساني‌را که پيش شناخت خواند و آنان‌را که
خواند تنزيه نمود و آنهارا که منزّه نمود جلال داد * (٣١) پس چه گوئيم اين چيزهارا چون خدا از ما

است کیست که بر ما است (۳۲) آن کس که حتّی این‌را نیز کرد که پسرِ خویش‌را هم دریغ نفرمود بلکه اورا در راهِ همه‌گیء ما تسلیم نمود پس چرا همه چیزرا با وَيْ بما نخواهد بخشید (۳۳) کیست که با برگزیده‌گانِ خدا مدّعیگری نماید چون خدا آنهارا عادل میشمارد (۳۴) و کیست که تحکّم تواند نماید چون مسیح مُرد بلکه برخاسته در دستِ راستِ خدا میباشد و بجهة ما شفاعت مینماید (۳۵) کیست آن که مارا از محبّتِ مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگي یا عقوبت یا گرسنه‌گي یا عُریاني یا تحدید یا شمشیر (۳۶) چنانچه نگارش یافته است که همیشه از جهةِ تو کُشته مي‌گردیم و چون گوسفندانِ ذبحي شمرده مي‌شویم (۳۷) بلکه بر همه‌گیء آن چیزها فوقِ غالب نیز هستیم بوسیلهٔ این کس که مارا محبوب داشت (۳۸) که من یقین دارم که نه مرگ و نه زنده‌گي و نه فرشته‌گان و نه ریاست و نه توانائیها و نه موجوداتِ و نه آینده‌گان (۳۹) و نه بلندي و نه پستی و نه هیچ خلقتِ دیگر قدرت خواهد داشت که مارا از آن محبّتِ خدا که در مسیح عیسیٰ خداوندِ ما است جدا سازد *

(بابِ نهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) من راست میگویم در مسیح و دروغ نمي‌گویم و قلبِ من با من شهادت میدهد بروح‌القدس (۲) که مرا اندوهِ عظیم است و دلم‌را اَلَمِ پیوسته (۳) که کاشکي من خود از مسیح محروم میشدم در راهِ برادرانِ من که خویشانِ من از حیثیّتِ جسم اند (۴) که ایشان اِسْرائیلي میباشند و آنهارا است پسرخوانده‌گي و جلال و عهدها و اِمانتِ شرع و عبادت و وعده‌ها (۵) و پدران نیز پدرانِ ایشان اند و مسیح نیز از حیثیّتِ جسم از میانِ ایشان است که او خداي فوقِ همه است مبارك باد تا باید آمین *
(۶) لیکن چنین نیست که کلامِ خدا ضایع شده باشد زیرا که چنین نیست که همه که از اِسْرائیلْ هستند اِسْرائیلْ باشند (۷) یا از آنجا که نسلِ اِبْراهیمْ میباشند همه از فرزندان باشند نه بلکه به اِسْحٰق نسلِ تو خوانده خواهد شد (۸) یعني چنین نیست که فرزندانِ جسمي فرزندانِ خدا باشند بلکه فرزاندانِ مَوْعودي نسل شمرده میشوند (۹) و کلامِ وعده باین طور بود که من این وقت خواهم آمد و ساراهْ‌را پسري خواهد بود (۱۰) همین نه آن وبس بلکه چون رِبْقاهْ نیز از آن یك شخص حامله بود یعني پدرِ ما اِسْحٰق (۱۱) و هنوز متولّد نشده بودند و از نیك و بد هیچ ننموده بودند تا آنکه مقرّر شود که ارادهٔ خدا از روي اختیارِ وَيْ است نه به اعمالِ مردم بلکه بدعویء دعوت‌کننده است (۱۲) وَيْ‌را گفته شد که مهتر کهتررا بنده‌گي خواهد نمود (۱۳) چنانچه نوشته شده است که من یَعْقوب‌را دوست داشته ام و عیسَوْرا دشمن * (۱۴) پس چه میگوئیم آیا که در خدا ناراستي میباشد حاشا (۱۵) و نیز مُوسیٰ‌را گفت که هر آن کس‌را که من رحم بر او خواهم کنم رحم خواهم نمود و هرکس‌را که من لطف خواهم نمودن لطف خواهم نمود (۱۶) حاصل آنکه نه از خواهش‌کننده و نه از دونده بلکه از خداي رحم‌کننده است (۱۷) و کتاب فَرْعَوْن‌را میفرماید که من تورا بجهةِ این بلند کرده ام که قدرتِ خودرا در تو ظاهر سازم تا که بر

تمامي زمين اسم من شهرت يابد (۱۸) پس رحم مينمايد برهر آن کس که ميخواهد و سنگدل مينمايد هر آن کس را که ميخواهد * (۱۹) پس تو مرا خواهي گفت که پس چرا ديگر ملامت مينمايد بجهة آنکه با مشيّت وي که مقاومت نموده است (۲۰) ليکن اي انسان توکيستي که با خدا معارضه ميکني آيا که مصنوع بصانع خود تواند گفت که تو چرا امر چنين ساختهٔ (۲۱) آيا که کوزه‌گر بر گِل اختيار ندارد که از يك مشت گل کوزهٔ عزيزي و کوزهٔ ذليلي را مهيّا نمايد (۲۲) پس چون خدا عزم نمود که غضب را ظاهر سازد و قدرت خودرا هويدا نمايد پس ظروف غضب را که بجهة هلاك آماده شده بودند با حلم بسيار متحمّل گرديد (۲۳) و تا آنکه ظاهر نمايد وفور جلال خودرا بر ظرفهاي رحمت که آنهارا پيش آماده نموده بود براي جلال (۲۴) و خواند نيز يعني مارا نه محض از يهود بلکه از قبائل نيز * (۲۵) چنانچه بوساطت هُوشيَع ميگويد که آناني را که قوم من نبودند قوم خود خواهم خواند و اورا که محبوب نبود محبوب (۲۶) و چنين خواهد شد که در جائي که بآنها گفته شد که شما قوم من نيستيد در همان جا فرزندان خداي زنده خوانده خواهيد شد (۲۷) و اِشعَياه بر اِسرائيل فرياد مينمايد که هرچند عدد بني اِسرائيل چون ريك دريا است ليکن بعضي نجات خواهند يافت (۲۸) چه محاسبه را جمع ميزند و بصحّت مفروغ مينمايد که خداوند محاسبه را با زمين منقطع خواهد کرد (۲۹) چنانچه اِشعَياه پيش خبر داده است که اگر خداوند صَباؤث بجهة ما نسلي نگذاشته بود چون سدوم ميگشتيم و مانند عَموراه ميگرديديم * (۳۰) پس چه گوئيم اين است که قبائل که در پَيِ عدالت نبودند عدالت را بچنگ آوردند آن عدالتي را که از ايمان است (۳۱) و اِسرائيل که جُستجو مينمود شريعت عدالت را بشريعت عدالت نرسيد (۳۲) چرا که از راه ايمان جُستجو نميکردند گويا که از اعمال شرعي يافت شدني است زيرا که بر آن سنگ مصادم پا کوفتند (۳۳) چنانچه مرقوم شده است که اينك در صِيّون سنگ کوفتگي و کوهي مصادم مي‌نهم و هرکس که بر آن ايمان آورد پشيمان نخواهد شد *

(باب دهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) اي برادران خوشنوديء دل من و استدعاي من پيش خدا بجهة اِسرائيل در نجات ايشان است (۲) زيرا که من بجهة ايشان شهادت ميدهم که در راه خدا تعصّب دارند ليکن نه بحَسَب عقل (۳) زيرا که چون از عدالت خدا واقف نبودند و خواهان اثبات عدالت خود بودند مطيع عدالت خدا نشدند (۴) چه مسيح مقصد از شريعت است با عدالت براي هرکس که ايمان مي‌آورد * (۵) و موسي آن عدالت را که از شريعت پيدا ميشود چنين بيان مينمايد که هرکس که اينهارا بجا مي‌آورد بسبب اينها حيات خواهد يافت (۶) امّا عدالت ايماني باين طور ميگويد که در دل خود مگو که بآسمان چه کس صعود خواهد نمود مقصود اين است که تا آنکه مسيح را پائين آورد (۷) و يا به عميقي چه کس فرو خواهد رفت مقصود اين است که تا آنکه مسيح را از مردگان بر آورد (۸) ليکن چه ميگويد اينکه کلام نزد تُست و در دهن تو و در دل تو و آن اين کلام ايماني است که بآن ندا ميکنيم (۹) که اگر بزبان خود اعتراف به عيسيء خداوند

یعني و در دلِ خود اعتقاد نمائي که خدا اورا از مردگان برخيزانيد نجات خواهي يافت (۱۰) زيرا که ايمان بدل آورده شده است از براي راستي و اقرار بزبان کرده شده است از براي نجات (۱۱) زانرو که کتاب ميگويد که هر آن کس که بر او ايمان آورد خجل نخواهد شد * (۱۲) زيرا که هيچ فرق نيست ميانِ يهود و يوناني از آنرو که او خداوند همه است همان بر همهء آنان که اورا ميخوانند کريم است (۱۳) زيرا که هر کس که اسم خداوندرا ميخواند نجات خواهد يافت * (۱۴) پس چگونه بخوانند آن را که اورا باور نکردند و چگونه باور کنند آن کس را که خبرش را نيافتند اند و چگونه خبرش را بيابند بغير خبردهنده (۱۵) و چگونه خبر دهند جز اينکه فرستاده شوند چنانچه نوشته شده است که چه زيبا است پايهاي آن کساني که مژدهء صلح ميدهند و خبرهاي خوش مي آرند (۱۶) ليکن همه مژده را مطيع نشده اند زانرو که إِشَعْيَاهْ ميگويد خداوندا نداي مارا چه کس باور کرده است (۱۷) خلاصه آنکه ايمان از شنيدن حاصل ميشود و شنيدن از کلامِ خدا (۱۸) ليکن ميگويم آيا نشنيده اند آري چونکه آوازِ ايشان بمجموع زمين رسيد و باقصاي معمورهٔ سخنهاي ايشان رسيد (۱۹) و ميگويم که آيا إِسْرَائِيلْ ندانسته است و حال آنکه مُوسَي نخستين گفته است که بآناني که قوم نبودند من شمارا بغيرت و بطائفهء بي فهم شمارا بحميت خواهم آورد (۲۰) و إِشَعْيَاهْ جرأت کنان ميگويد که من بآناني که جوياي من نبودند يافت شدم و بر آنهائي که خواهانِ من نبودند هويدا گشتم (۲۱) و به إِسْرَائِيلْ ميگويد که دستهاي خودرا گشوده ام در تمام روز نزدِ کساني که تمرّد و مخالفت مينمايند *

(باب يازدهم مشتمل بر سي و شش آيه)

(۱) پس ميگويم که آيا خدا قوم خودرا رانده است حاشا که من نيز إِسْرَائِيلي از نسلِ إِبْرَاهِيمْ ميباشم و از طائفهء بِنْيَامِينْ (۲) و خدا ردّ نکرده است قوم خودرا که پيش قصد کرده بود آيا نميدانيد که کتاب در خصوصِ إِيلِيَاهْ چه ميگويد که چگونه از إِسْرَائِيلْ شکايت ميکند و ميگويد (۳) خداوندا پيغمبرانِ تورا کشته اند و مذابح تورا برکنده اند و من تنها مانده ام و ايشان در قصدِ جانِ من ميباشند (۴) ليکن الهام بوي چه ميگويد اينکه من بجهت خود هفت هزار مردرا بجا گذاشته ام که در پيشِ بَعَلْ زانو نزده اند (۵) و بهمين قسم حال نيز بعضي باقي مانده اند بحسب اختيارِ کرمي (۶) و چون بکرم باشد ديگر از اعمال نباشد ورنه کرم ديگر کرم نباشد و چون باعمال باشد ديگر از کرم نباشد ورنه ديگر عمل عمل نباشد * (۷) خلاصه آن است که آنچه إِسرائيلْ ميجويد بآن نرسيده است و برگزيدگان بآن رسيده اند و باقي کور شده اند (۸) چنانچه نوشته شده است که خدا آنهارا روح خواب آلوده داده است يعني چشمانِ نابينا و گوشهاي ناشنوا و چنين است تا امروز (۹) و دَاؤُدْ نيز ميگويد که سفرهء ايشان دام و تله و سنگِ مصادم و جزا باد آنهارا (۱۰) و چشمانِ ايشان کور گردانيده شود که نه بينند و پيوسته پشت آنهارا خم گردان * (۱۱) پس ميگويم آيا که لغزش نمودند تا که بيفتند حاشا بلکه از لغزشِ آنها نجات بقبائل

رسیده است تا که غیرت در آنها پدید آید (۱۲) پس چون لغزشِ آنها سعادتِ جهان است و نقصانِ
ایشان افزونیء قبائل چند مرتبه بیشتر کمالِ ایشان چنین خواهد بود (۱۳) و من شمارا که قبائل میباشید
میگویم از آنجا که حواري بسوي قبائلم و خدمتِ خودرا تحسین مینمایم (۱۴) تا شاید که ابنای جنسِ
خودرا بغیرت آورم و بعضي از آنهارا رهائي بخشم (۱۵) و چون راندنِ ایشان سببِ برگردیدنِ جهان است
بازگرفتنِ آنها چیست جز حیات از مردهگان * (۱۶) و چون نوبر پاکیزه گردید باقي نیز چنین خواهد بود
و چون بیخ منزّه گشت شاخها نیز چنین خواهند بود (۱۷) و چون بعضي از شاخها بُریده گشت و تو که
زیتونِ صحرائي بودي درمیانِ آنها پیوند گشتی و در اصل و چربيء زیتون شریك گردیدي (۱۸) بر شاخها
تفاخر مکن و اگر تفاخر کني چنین نیست که تو اصل‌را حامل باشي بلکه اصل تورا (۱۹) پس خواهي گفت
که شاخها بُریده گشت تا که من پیوند گردم (۲۰) بلي بسببِ بي‌ایماني بُریده شدند و تو نیز بایمان
ایستادهء بلندپروازي مکن بلکه هراسان باش (۲۱) زیرا که چون خدا بر شاخهاي طبیعي دریغ نفرمود
خبردار باش که مبادا بر تو نیز دریغ ندارد * (۲۲) پس ملاحظه نما مهرباني و سختيء خدارا سختي بر
افکندهگان و مهرباني بر تو اگر در خوبي بماني ورنه تو نیز بُریده خواهي گشت (۲۳) و اگر ایشان در
بي‌ایماني نمانند پیوند خواهند گشت زیرا که خدا قادر است که ایشان‌را باز پیوندد (۲۴) زیرا که
چون تو از زیتونِ طبیعي بُریده شدهء بزیتونِ نیکو فوق الطّبیعت پیوسته گردیدي چند مرتبه
افزون‌تر ایشان که شاخهاي طبیعي اند در زیتونِ خود پیوسته خواهند گردید * (۲۵) و اي برادرانِ من
نمیخواهم که این راز بر شما مستور باشد که مبادا خودبین باشید که جزوي کوري بر اِسْرائیلْ طاري شده
است مادامي که آمدنِ قبائل بکمال رسد (۲۶) آنگاه مجموعِ اِسْرائیلْ نجات خواهند یافت چنانچه نوشته
شده است که رهاننده از صِیونْ خواهد آمد و ناراستي‌را از یَعْقُوبْ بر خواهد داشت (۲۷) و این است
پیمانِ من با آنها چون گناهانِ ایشان‌را نابود میسازم (۲۸) و نظر بانجیل مردود اند بجهةِ شما و نظر به
برگزیدهگي محبوب اند بجهةِ پدران (۲۹) که خدا از انعامها و خواندن پشیمان نمي‌شود (۳۰) زیرا که
چنانچه شما پیش از این خدارا عاصي بودید و حال بعلّتِ معصیتِ آنها مرحوم گردیدید (۳۱) بهمین وضع
ایشان نیز بسببِ رحم بر شما عاصي شدند تا که بر ایشان نیز رحم کرده شود (۳۲) که خدا همه‌را در
عصیان شریك شمرده است تا بر همه رحم فرماید * (۳۳) زهي کنهِ حکمتِ بي‌منتها و دانشِ خدائي که
چه قدر قضایاي او دور از تحقیق و چه بسیار راههاي او بعید از تدقیق است (۳۴) کیست که ارادهء
خداوندرا دانست یا مُشیرش که بود (۳۵) یا کیست که سبقت جُسته اورا چیزي داده باشد که باو باز
داده شود (۳۶) که همه از او و باو و تا او است سُبْحانَهُ الي الابد آمین *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) پس اي برادران براي خاطر رحمتهاي خدا من از شما استدعا مي‌نمایم که بدنهاي خودرا وا گذارید

چون قربانیء زنده و مقدّس چنانکه خدارا خوش آید که آن است عبادتِ عقلانیءِ شما (۲) و همشکل باین جهان مباشید بلکه شکلِ دیگر پذیرید به تجدیدِ فهمِ شما تا که دریابید که آن رفتارِ نیکوی خوش آیندهء کامل که خدا خواهد کدام است * (۳) و بعلّتِ آن توفیقی که بمن داده شده است هر کسرا که در میانِ شما میباشد میگویم که مَیندیش فوقِ آنچه باید اندیشید بلکه اندیشهء سنجیده نما چنانچه هرکسرا خدا پیمانه از ایمان باو پیموده است (۴) که چنانچه یك بدنِ مارا اعضاي بسیار است و جمیعِ اعضا به یك کارِ مشغول نیستند (۵) بهمین وضع مُجمِلًا ما در مسیح یك تن میباشیم و مُفصّلًا اعضاي یکدیگر هستیم (۶) هرچند استعداداتِ مختلفه در ما میباشد بحَسَبِ فضلي که بما داده است اگر آن اِخبار کردن باشد فضلش در پیمایشِ ایمان است (۷) و اگر خدمت باشد فضیلتش در خدمت است و و اگر معلّم است در تعلیم (۸) اگر وعظدهنده است در وعظ تقسیم کننده در پاكدستي و پیشوا در کوشش و پرستار در خوشنودي * (۹) و در محبّت صداقت باید و بدي‌را بغض نمائید و با نیکي ملحق شوید (۱۰) و در برادري با یکدیگر مهربان باشید و یکدیگررا در سبقت تعظیم نمائید (۱۱) و در کوشش تأخیر ننمائید و در روح چالاك و خداوندرا فرمان‌پذیر باشید (۱۲) در امید شاد و در مصیبت صابر و در دعا پایدار (۱۳) حاجتِ مقدّسان‌را بر آورده غریب‌پروري‌را پیروي نمائید (۱۴) معذّبینِ خودرا خوش گفته بلي خوش‌گوئید و نفرین نه نمائید (۱۵) و شمارا است خوشي با خوش‌شده‌گان وگریستن با گریانان (۱۶) و با یکدیگر به برابري اندیشه نمائید و بلندپرواز مباشید بلکه با افتاده‌گان فرود آئید و خودبین مباشید * (۱۷) هیچ کس‌را بدي در مکافاتِ بدي ننمائید و بجهتِ آنچه نزدِ کلِّ خلق شایسته نماید پیش اندیشه نمائید (۱۸) اگر ممکن باشد بقدري که از جانبِ شما باشد با همه خلق بصلح باشید (۱۹) اي محبوبان بجهتِ خود انتقام مکنید بلکه جاي غضب‌را خالي گذارید که نوشته شده است که مراست انتقام عوض خواهم کرد خداوند میفرماید (۲۰) و اگر دشمنِ تو گرسنه باشد اورا لقمه بده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگر تو چنین کنی اخگرهاي آتش‌را بر سرِ او خواهي انباشت (۲۱) و مغلوبِ بدي مشو بلکه بدي‌را بنیکي مغلوب کن *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) هر شخص‌را باید که قدرتهاي برتر [از خودرا] اطاعت نماید زیرا که هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خداست و قدرتهائي که موجود است از خدا مقرّر است (۲) پس آن کس که قدرت‌را مخالفت مي‌نماید تقدیرِ خدارا مقاومت مي‌نماید و چنین مُقاوِمان حکم‌را بر خود فرود مي‌آرند (۳) چه حُکّام بر اعمالِ نیك قاهر نیستند بلکه اعمالِ بدرا پس اگر تو خواهي که از قدرت خائف نباشي نیکي کن که تو از آن تحسین خواهي یافت (۴) زیرا که گماشتهء خدا است که تورا احسان نماید لیکن اگر بدي نمائي خائف باش که شمشیررا عبث بر ندارد زانرو که خادمِ خداست که با غضب از بدکار انتقام کشد

(۵) پس باید مطیع باشید نه بعلّتِ غضب وبس بلکه بجهتِ معرفتِ خود (۶) و بهمین قسم باج‌را ادا نمائید زیرا که خدارا ملازمانِ حضور اند که به همین کار بمواظبت متوجّه اند (۷) پس همه‌گی‌را اداي لوازم نمائید و باج‌خواه‌را باج و صاحبِ جزیه‌را جزیه و مستحقّ ترس‌را ترس و بخداوندِ عزّت عزّت * (۸) و هیچ کس‌را بده‌کار مباشید جز دَینِ محبّتِ یکدیگررا زانروکه آن کس که دیگري‌را محبّت مینماید در شریعت کامل است (۹) زیرا اینکه زنا مکن و قتل مکن و دزدي مکن و شهادتِ دروغ مده و طمع مکن و چنانچه حکمي دیگر باشد همه مُندرج است در این کلام که آشناي خودرا چون خود دوست دار (۱۰) و از محبّت برآشنایان بدي نمي‌آید پس تکمیلِ شریعت بمحبّت است * (۱۱) خصوصاً که وقت‌را یافته اید که حال وقتي است که از خواب بیدار شویم زیرا که نجات الحال نزدیکتر شده است از آن وقتي که ایمان آوردیم (۱۲) و شب منقضي شده است و روز نزدیك است پس کارهاي تاریکي‌را دور کنیم و سلاحِ نوررا بما بپوشیم (۱۳) و بر رسمِ روزانه بطرزِ شایسته رفتار نمائیم نه در جشنها و مستیها و مجامعات و ملاعبات و در نزاع و جدال (۱۴) بلکه ملبّس بعیسيِ مسیحِ خداوند شوید و طامعانه فکر بجهتِ جسم ننمائید *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و ضعیف الایمان‌را بپذیرید و با اختلافِ آراء وا مگذاریدش (۲) که یك شخص‌را اعتقاد آن است که هر چیزرا میتوان خورد و شخصِ ضعیف الایمان بقُول میخورد (۳) و آن کس که خورنده است تحقیر نه نماید آن کس‌را که نمي‌خورد و آن کس که نمي‌خورد معیوب نداند خورنده‌را زیرا که خدا اورا قبول کرده است (۴) و تو کیستي که ملازمِ آقاي دیگررا تحکّم مینمائي او اگر ایستاده است یا افتاده است نزدِ مولیِٰ خود است بلکه خواهد ایستاد که خدارا آن قدرت هست که اورا بر پا دارد (۵) و یك شخص روزي‌را افضل از روزِ دیگر میداند و دیگري هر روزرا برابر میداند هر کس باید که در فهمِ خود بر یقین باشد (۶) و آن کس که نظر در روز مي‌کند براي خداوند نظر میکند و آن کس که نظر در روز نمي‌کند از براي خداوند نظر نمي‌کند و آن کس که میخورد براي خداوند میخورد و شکر خدارا میکند و آن کس که نمیخورد براي خداوند نمیخورد و نیز خدارا شکر مینماید (۷) زیرا که هیچ کس از ما بجهتِ خود زیست نمي‌نماید و هیچ کس از ما بجهتِ خود نمي میرد (۸) اگر زیست کنیم بجهتِ خداوند میزیئیم و اگر مي‌میریم بجهتِ خداوند مي‌میریم پس خواه زیست کنیم و خواه بمیریم از آنِ خداوندیم (۹) زیرا که مسیح براي همین هم مُرد و هم برخاسته زنده شد تا که هم بر مرده‌گان و هم بر زنده‌گان خداوندي نماید * (۱۰) لیکن تو چرا بر برادرِ خود تحکّم مي‌نمائي یا تو نیز چرا برادرِ خودرا حقیر مي شماري زانرو که همه‌گي نزدِ محکمهٔ مسیح حاضر خواهیم گشت (۱۱) چنانچه نوشته شده است که بحیاتِ من خداوند میفرماید که هر زانو مرا خم خواهد گشت و هر زبان بخدا اقرار خواهد نمود (۱۲) پس هر یك از ما حسابِ

خودش‌را بخدا پس خواهد داد * (۱۳) پس بعد ازین بر یکدیگر تحکّم نه نمائیم بلکه این‌را اولی دانیم که موجب مصادمه یا سکندری‌را در راه برادر نگذاریم (۱۴) زیرا که من میدانم و یقین دارم از عیسیء خداوند که هیچ چیز از خود ناپاك نیست بلکه از برای آن کس که چیزی‌را ناپاك می‌پندارد ناپاك است (۱۵) لیکن اگر بسببِ خوراکی برادرت آزرده شود دیگر رفتارت بمحبّت نیست برای خوراکیء خود آن کس‌را هلاك مکن که مسیح در راه او مُرد (۱۶) خلاصه بر آن خوبیء شما بد گفته نشود (۱۷) که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح القدس است * (۱۸) و آن کس که در این امور مسیح‌را بندگی می‌نماید خدارا خوش می‌آید و مردم‌را مقبول است (۱۹) پس تابع چیزهائی که مناسبت بصلح و تعمیر یکدیگر دارند باشیم (۲۰) و صنعت خدارا برای خوراکی از هم مپاش البتّه همه چیز پاك است لیکن آن کس که با ایذای غیر میخورد حرام است (۲۱) و اولی است گوشت نخوردن و شراب نه نوشیدن و نه هیچ چیز دیگر که بعلّت آن برادرت ایذا یابد یا سکندری خورد یا سُست شود (۲۲) اگر تو ایمان داری با خود و خدا داشته باش خوشا حال آن شخص که خودرا ملامت نمیکند در کاری که اختیار کرده است (۲۳) و آن کس که شك دارد اگر خورد بر وی حکم میشود زیرا که از ایمان نیست و هرچه از راه ایمان نیست گناه است *

(باب پانزدهم مشتمل بر سی و سه آید)

(۱) و ما که قوی الایمان میباشیم باید که ضعف ضُعَفارا متحمّل شویم و در قیدِ خوشیء خود نباشیم (۲) بلکه هر یك از ما در آنچه مفید است بجهة معموری باید که جویان خوشیء آشنایان خود باشد (۳) زیرا که مسیح هم خودرا خوش نمی‌کرد بلکه چنانچه نوشته شده است [بوقوع انجامید] که ملامتهای آنان که تورا ملامت می‌نمودند بر من واقع شد (۴) و هر آنچه پیش نگارش یافته برای آگاهیء ما نوشته شده است تا که بصبر و خاطرجمعی از کتاب امیدوار باشیم (۵) و آن خدائی که اصل صبر و خاطرجمعی است بشما عطا کند این‌را که نظر بوحدت مسیح عیسی با یکدیگر یك اندیشه باشید (۶) تا که به یك جان و یك زبان خدا و پدر خداوند ما عیسیء مسیح‌را تعظیم نمائید * (۷) پس شما یکدیگررا به پذیرید چنانچه مسیح مارا در جلال خدا راه داده است (۸) الحال میگویم که عیسیء مسیح خادم اهل خُتنه شد بجهت راستیء خدا تا که وعده‌هائی که به پدران شده بود ثابت گرداند (۹) و تا آنکه قبائل بسبب رحمت خدارا تعظیم نمایند چنانچه نوشته شده است که من بجهت آن بتو در میان قبائل اقرار خواهم کرد و باسم تو تسبیح خواهم خواند (۱۰) و باز می‌فرماید که ای قبائل مسرور باشید با قوم او (۱۱) و نیز سپاس کنید خدارا ای همگیء طوائف و اورا ستایش نمائید ای همگیء قبائل (۱۲) و باز اِشَعیاهْ میگوید بیخ یَشّی خواهد ماند و کسی برمیخیزد که مسلّط شود بر قبائل و بوی قبائل امیدواری خواهند یافت (۱۳) و خدا که اصل امید است شمارا از کمال سرور و آرام در ایمان مملوّ گرداند تا در امیدواری افزوده شوید در قوّت

روح القدس * (۱۴) ومن خود یقین دارم ای برادران که شما خود از خوبیها پر میباشید و از هرگونه
معرفتی مملوّ و قادر بر آن اید که یکدیگررا نصیحت نمائید (۱۵) لیکن من کاغذ مختصری بی تکلّفانه بشما
نوشتم که شمارا یادآوری نمایم بعلّتِ توفیقی که خدا بمن داده است (۱۶) تا که من درمیانِ قبائل
گماشتهٔ عیسیءِ مسیح باشم یعنی ملازمتِ مژدهٔ خدارا نمایم و تا آنکه هدیهٔ قبائل مقبول شود که
بروح القدس مشرّف گردد (۱۷) پس مراست تفاخر بعیسیءِ مسیح درکارهای خدائی (۱۸) زیرا که مرا آن
جرأت نیست که تکلّم نمایم جز بآنچه مسیح بوساطتِ من برای اطاعتِ قبائل امرکرده است قولاً و فعلاً
(۱۹) به اظهارِ آن قوّت برأمورِ عجیب و غریب بقوّتِ روحِ خدا بحدّی که از اورشلیم دَوْر زده تا به اِلرقون
درهرجا مژدهٔ مسیح‌را باتمام رسانیدم (۲۰) و خواهانِ این عزّت بودم که درجائی که اسمِ مسیح نبود
خبر بانجیل دهم تا که براساسِ غیری عمارت نه نمایم (۲۱) بلکه آن شود که نوشته شده است که آن کسانی که
خبرش بآنها نرسیده است خواهند دید و آنهائی که نشنیده اند خواهند فهمید * (۲۲) از برای این بکرّات
از آمدن نزدِ شما باز ماندم (۲۳) لیکن حال چون در این حُدود دیگرجائی باقی نیست و آرزوی آمدن
نزدِ شمارا از سالهای بسیار دارم (۲۴) چون به اِسْپانیّه میروم بنزدِ شما خواهم آمد زیرا که امیدوارم که
درعبور شمارا ملاقات نمایم و از شما بدرقه یابم بعد از آنکه قدری از ملاقاتِ شما سیر شوم (۲۵) اکنون
بجهتِ خدمت نمودنِ مقدّسان باورشلیم می‌روم (۲۶) زیرا که اهلِ مَقدونیّه و اَخَئیّه چنین بخاطر رسید که
قدری بذل کنند بجهتِ مفلسان از مقدّساتی که در اورشلیم میباشند (۲۷) بلی ایشان خود راضی شدند
هرچند بدهکارانِ ایشان میباشند زیرا که چون قبائل در روحانیّات شریکِ ایشان گشتند آنهارا نیز باید که
درجسمانیّات ایشان‌را خدمت نمایند (۲۸) پس چون این کاررا باتمام رسانم و این منفعت‌را نزدِ آنها ختم
نمایم ازاینجا بسوی شما تا به اِسْپانیّه خواهم رفت (۲۹) که میدانم این‌را که اگربسوی شما آیم با کمالِ
برکتِ مژدهٔ مسیح خواهم آمد * (۳۰) و ای برادرانِ من از شما استدعا مینمایم که از برای خاطرِ خداوند
ما عیسیءِ مسیح و از برای محبّتِ روح که شما بجهتِ من نزدِ خدا در دعا سعی نمائید (۳۱) تا آنکه
از بی‌ایمانان که در یهودیّه هستند رستگار شوم و آنکه خدمتِ من در اورشلیم مقدّسان‌را پسند افتد
(۳۲) تا با سرور نزدِ شما آمده انشاء الله با شما استراحت نمایم خدائی که اصلِ آرام است با همهٔ شما
باد آمین *

(باب شانزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه) *

(۱) و خواهرِ ما فیبی‌را که خادمهٔ کلیسیای کِنْکریّه هست بشما می‌سپارم (۲) که شما بجهتِ خداوند
اورا بنهجِ شایستهٔ مقدّسان بپذیرید و در هر عمل که شمارا میخواند معاونِ او باشید زیرا که او خود معاونِ
بسیاری بوده است بلکه معاونِ من خود نیز * (۳) و پِرِسْکِلّه و اَقیلَه‌را سلام نمائید که در امرِ مسیح عیسی
رفیقِ من می‌بودند (۴) و بجهتِ جانِ من گردنِ خودشان‌را نهادند و نه همین من از ایشان ممنونم بلکه
تمامیءِ کلیسیاهای قبائل (۵) و کلیسیائی‌را که درخانهٔ ایشان است سلام نمائید و محبوبِ من اِپینِتُس‌را

كه بجهتِ مسيح نوبرِ اَخَئيَّه هست سلام رسانيد (٦) و سلام رسانيد مَرْيَم‌را كه براي ما بسيار مشقّت كَشيد (٧) و سلام نمائيد خويشان و هم‌محبسهاي من اَنْدرُنيقُس و يُونيَّه‌را كه در ميانِ حواريان مشهور اند و پيش از من داخلِ مسيح گشتند (٨) اَمپلِياسْ‌را كه محبوبِ من است در خداوند سلام رسانيد (٩) أورْبانُس‌را كه درامرِ مسيح رفيقِ ما بود و دوستِ من إسْتَخس‌را سلام باد (١٠) و اَپِلّيس‌را كه در مسيح آزموده است سلام رسانيد و اشخاصي كه از اهلِ اَرِستُبولُسْ ميباشند سلام رسانيد (١١) و خويشِ من هيرُودِيُون‌را سلام برسانيد و از اهلِ نَرْكِسْ آن كساني كه در خداوند اند سلام رسانيد (١٢) طِرِفينَه و طرِفُوسَه‌را كه در امرِ خداوند زحمت مي‌كَشند سلام بگوئيد و پِرْسِسِ محبوبه‌را كه در امرِ خداوند بسيار مشقّت كَشيد سلام رسانيد (١٣) و رُوفُسْ‌را كه درخداوند برگزيده شده است و مادرِ او و مادرِ مرا سلام رسانيد (١٤) و اَسِنْكرِطُسْ و فِلِيكُونْ و هِرْماسْ و پَطْرُباسْ و هِرْمِيس و برادراني‌را كه با ايشان اند سلام برسانيد (١٥) و فِلُلُگسْ و يُولِيَّه و نيريُوسْ و خواهرَش‌را و اَلِمپاسْ و تماميِء مقدّساني‌را كه با ايشان اند سلام برسانيد (١٦) و يكديگررا ببوسهء مقدّسانه سلام نمائيد و كِليسياهاي مسيح شمارا سلام مي‌نمايند * (١٧) واي برادران من از شما استدعا مي‌نمايم كه با خبر باشيد از آناني كه جدائيها و ايذاهارا خلافِ اعتقادي كه شما آموخته ايد عمل نمايند و از آنها اعراض نمائيد (١٨) زيرا كه چنين كسان خداوندِ ما عيسيِء مسيح‌را بندگي نمي‌نمايند بلكه شكمِ خودرا مي‌پرستند و بكلامِ محبّت‌آميز و سخنِ شيرين دلهاي ساده‌گان‌را مي‌رُبايند (١٩) و مطيع بودنِ شما بهمگي رسيده است پس خوشوقت ميباشم در بارهء شما و مي خواهم كه شما در نيكوئي‌ها عاقل باشيد و در بديها ساده (٢٠) و خدائي كه اصلِ آرام است شيطان‌را بزودي در زيرِ قدمهاي شما خواهد ماليد و توفيقِ خداوندِ ما عيسيِء مسيح با شما باد آمين * (٢١) تِيمُوثِيوسِ رفيقِ من درهر امر و لُوكِيُوسْ و ياسُونْ و سُوسِپَطِرْ خويشانِ من سلام شمارا ميرسانند (٢٢) و منِ كاتبِ حروف تِرْتِيوسْ در خداوند شمارا سلام ميگويم (٢٣) و گايُوسْ كه مرا و تمامِ كليسيارا مهمان‌دار است شمارا سلام ميرساند و إراسْتُسِ كلانترِ شهر و كُوارْطُسِ برادر شمارا سلام ميرسانند (٢٤) كه توفيقِ خداوندِ ما عيسيِء مسيح با همهء شما باد آمين * (٢٥) پس آن كسي‌را كه قادر است كه شمارا استوار نمايد بر حَسَبِ مژدهء من و نداي بعيسيِء مسيح موافقِ اظهارِ آن سرّي كه از قديم الايّام مستتر بود (٢٦) و الحال آشكارا گرديده است و بوساطتِ رسائلِ انبيا و حكمِ خداي لَمْ‌يَزَل از براي اطاعت بايمان بر همگيِء قبائل هويدا شده است (٢٧) آن خداي وحيدِ حكيم‌را بوساطتِ عيسيِء مسيح تا بابد جلال باد آمين *

نامهٔ اوّلِ پُولُسِ حواري باهلِ قُرِنتُس

مشتمل بر شانزده باب .

(بابِ اوّل مُشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) پُولُسِ حواريِ خوانده شدهٔ عيسئ مسيح بمشيّتِ خدا با سُوسْتِنِيسِ برادر (۲) بكليسياي خدا كه در
قُرِنتُس است به مُنزّهان در مسيح عيسي و مقدّسانِ خوانده شده با همهگيِ آناني كه درهرجا اسمِ
خداوندِ ما عيسئ مسيحرا مي خوانند كه هم خداوندِ ايشان است و هم مارا (۳) كه توفيق و آرام از
جانبِ پدرِ ما خدا و عيسئ مسيح خداوند برشما باد * (۴) [امّا بعد] پيوسته شكر مينمايم خداي خودرا
در بارهٔ شما بجهةِ توفيقِ خدا كه در مسيح عيسي بشما دادهٔ شده است (۵) زيرا كه در هرچيز در
وي مستغني شده ايد ازكمالِ بيان و كمالِ علم (۶) بنوعي كه شهادتِ مسيح در نزدِ شما ثابت شده
است (۷) بنهجي كه شما در هيچ كرامت قاصر نيستيد و ظهورِ خداوندِ ما عيسئ مسيحرا انتظار ميكشيد
(۸) و او است كه شمارا تا بانجام برقرار خواهد ساخت تا آنكه شما در روزِ خداوندِ ما عيسئ مسيح سر
افكنده نباشيد (۹) امين است آن خدائي كه از او طلب كرده شديد تا كه در پسرش عيسئ مسيح
خداوندِ ما شريك باشيد * (۱۰) و من اي برادران از شما بجهةِ خاطرِ خداوندِ ما عيسئ مسيح استدعا
مينمايم كه شما بتمامي در قول متّفق باشيد و جدائي درميانِ شما راه نيابد بلكه به يك قصد و يك
مقصود با هم پيوسته باشيد (۱۱) زيرا كه از اهلِ كلُوئِي خبر بمن رسيده است در بارهٔ شما اي برادران
كه نزاعها درميانِ شما ميباشد (۱۲) غرض اين است كه هر يكي از شما ميگويد كه من زانِ پُولُسم و من
زانِ اَپلُّوس و من زانِ كيفاس و من زانِ مسيح * (۱۳) آيا مسيح منقسم شد يا آنكه پُولُس در راهِ
شما مصلوب شد يا باسمِ پُولُس تعميد يافتيد (۱۴) خدارا شكر ميكنم كه هيچ يك از شمارا غسل ندادم مگر
كِرِسپُس و گايُوسرا (۱۵) مبادا كسي بگويد كه من باسمِ خود تعميد دادم (۱۶) و خاندانِ اِستيفانرا نيز
تعميد دادم و ديگر ياد ندارم كه كسي ديگررا تعميد داده باشم * (۱۷) زيرا كه مسيح نفرستاد مرا تا
كه تعميد دهم بلكه تا مژدهرا رسانيده باشم و آن نه بسحروبيان است كه مبادا صليبِ مسيح عبث
شود (۱۸) زيرا كه ذكرِ صليب در نزدِ هالكان حماقت است و نزدِ ما نجاتيافتهگان قدرتِ خداست
(۱۹) زيرا كه نوشته شده است كه من تباه ميكنم حكمتِ حُكمارا و باطل ميسازم فهمِ اربابِ فهمرا
(۲۰) كجاست حكيم و كجاست كاتب و كجاست مباحثهكنندهٔ اين جهان آيا كه خدا حكمتِ اين دنيارا

تحقیق نکرده است (۲۱) زیرا که چون بسببِ حکمتِ خدا جهان بحکمتِ خود خدارا نشناخت رأي خد چنین قرار گرفت که بوسیلهٔ مهملیّتِ قولِ منادي ایمان داران‌را برهاند (۲۲) هرچند یهودْ متفحّصِ آیت و یونانیانْ جویانِ حکمت اند (۲۳) لیکن ما ندا میکنیم بمسیحِ مصلوب که آن یهودرا سنگِ مصادم و یونانیان‌را مهمَل است (۲۴) و آنهائي‌را که خوانده شده اند چه از یهودیانْ و چه از یونانیانْ مسیح قدرتِ خدا و حکمتِ خداست (۲۵) زیرا که آنچه ازخدا احمق است از مردم عاقل‌تراست و آنچه از خدا ضعیف است از مردم قوي‌تراست * (۲۶) دیگراي برادران شما اهلِ دعوتِ خودرا ملاحظه نمائید که حکماء جسماني بسیار نیستند و بزرگان بسیار نیستند و شرفا بسیار نیستند (۲۷) بلکه خدا ابلهانِ چند از جهان‌را برگزیده است تا آنکه حکیمان‌را شرمنده سازد و تني چند از ضعیفانِ عالم‌را برگزیده است تا که قویهارا خجل سازد (۲۸) و پست‌ترین چیزهاي دنیا و چیزهاي نا چیزرا و چیزهاي غیرِموجودرا خدا برگزیده است تا آنکه چیزهاي موجودرا معدوم گرداند (۲۹) و تا آنکه هیچ بشري در حضورِ او فخر نه نماید (۳۰) لیکن شما از او در مسیح عیسي هستید که او از خدا حکمت و عدالت و تقدّس و استخلاص شده است براي ما (۳۱) تا آنکه بحَسَبِ آنچه نوشته شده است هر کس که فخر کند بخداوند فخر کند *

(بابِ دویم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و من اي برادران چون بنزدِ شما آمدم نیامدم با فضیلتِ کلام و حکمت بلکه تا شمارا از إعلامِ خدا آگاه سازم (۲) زیرا که عزمِ من چنین بود که چیزي ندانم درمیانِ شما جز عیسيء مسیح و همان‌را مصلوب (۳) و من در ضعف و ترس و لرزشِ بسیار نزدِ شما میبودم (۴) وکلامِ من و نداي من بسخنانِ دل پسندِ حکمتِ انساني نبود بلکه به برهان و تأثیرِ روح بود (۵) تا که نباشد ایمانِ شما در حکمتِ انساني بلکه در قدرتِ خدائي باشد * (۶) لیکن نزدِ اشخاصِ کامل بحکمت تکلّم مینمائیم امّا نه حکمتِ این جهان و نه حکمتِ فضلاي این جهان که نابود میگردند (۷) بلکه بحکمتِ خدائي مرموزاً تکلّم مینمائیم آن حکمتِ نهان‌را که خدا پیش از عوالم بجهةِ جلالِ ما مقدّرکرده بود (۸) و آنرا هیچ کس از پیشوایانِ این جهان ندانستند زیرا که اگر دانستندي خداوندِ جلال‌را مصلوب نساختندي (۹) لیکن آنچنان که نوشته شده است که چشمي ندیده است و گوشي نه شنیده است و بخاطري خطور نکرده است آن چیزهائي‌را که خدا بجهةِ محبّانِ خود مهیّا ساخته است (۱۰) لیکن خدا بروحِ خود بر ما کشف نموده است که روح همه چیزهارا تحقیق مینماید بلکه مواضعِ عمیقهٔ خدارا نیز (۱۱) وکیست از بشرکه چیزهاي بشري‌را درك کند مگر روحِ بشرکه در وَيْ است بهمین وضع امورِ خدائي‌را هیچ کس درك نتواند کرد جز روحِ خدا (۱۲) و ما نیافته ایم روحِ دنیائي‌را بلکه روحِ خدائي‌را تا که درك نمائیم آن چیزهائي‌را که خدا بما عطا نموده است (۱۳) و بآن چیزها تکلّم مینمائیم نه بکلامِ پرداختهٔ حکمتِ انساني بلکه بآن کلام که روح القدس آموزد و مقابله مینمائیم روحانیات‌را با روحانیات (۱۴) و انسانِ طبیعي چیزهاي

روح خدارا نمي‌پذيرد زيرا كه نزدش مُهْمَل است و نمي‌تواند فهميد از آنرو كه بروحانيّت تحقيقِ آن ميشود (۱۵) ليكن شخصِ روحاني همه‌را درك مي‌نمايد و هيچ كس اورا درك نمي‌كند (۱۶) زيرا كيست كه فهمِ خداوندرا فهميده است تا آن‌را مُشير باشد ليكن ما فهمِ مسيح‌را داريم *

(بابِ سيوم مشتمل بر بيست و سه آيه)

(۱) اي برادران من نتوانستم كه با شما تكلّم نمايم چون با روحانيان بلكه چون با جسمانيان و چون اطفال در مسيح [تكلّم نمودم] (۲) و شمارا با شير پرورانيدم نه با گوشت كه توانائي نداشتيد بلكه هنوز نيز توانائي نداريد (۳) چه تا حال جسماني هستيد آيا چون در ميانِ شما غيرت و نزاع و جدائيها است جسماني نيستيد و مثلِ خلق رفتار نمي‌نمائيد (۴) چنانچه كسي از شما ميگويد كه من زانِ پَوْلُسم و ديگري كه من زانِ اَپلُّوسْ آيا جسماني نيستيد * (۵) كيست پَوْلُسْ و كيست اَپلُّوسْ جُز خادمان كه بوساطتِ آنها ايمان آورديد و بقدري كه خداوند بهركس داده است (۶) من كاشتم و اَپلُّوسْ آب‌ياري نمود و روياننده خدا است (۷) پس نه غرس‌كننده و نه آب‌دهنده چيزي است مگر خداي روياننده (۸) كارنده و آب‌دهنده يك هستند و هر يك مزدِ خودرا موافقِ مشقّتِ خود خواهند يافت (۹) زيرا كه بِاَلسَّوِيّه مزدورانِ خدا هستيم و شما زراعتِ خدا و عمارتِ خدا هستيد * (۱۰) و من بِحَسَبِ توفيقي كه خدا بمن داده است چون معمارِ عاقل اساس نهادم و ديگري آنرا عمارت مينمايد و هر كس بايد خبردار باشد كه چگونه تعمير مينمايد (۱۱) زيرا كه هيچ كس نمي تواند كه اساسِ ديگررا بنا نهد جُز آنچه هست و آن عيسيء مسيح است (۱۲) و اگر كسي بر آن اساس از طلا يا نقره يا جواهر يا چوب يا گياه يا كاه عمارت كند (۱۳) عملِ هركس آشكارا خواهد شد زيرا كه آن روز اورا ظاهر خواهد ساخت از آنرو كه بآتش كشف كرده ميشود پس آتش خواهد آزمود كارِ هركس‌را كه چگونه است (۱۴) اگر عملِ كسي كه عمارت كرده است بماند مزد خواهد يافت (۱۵) و اگر عملِ كسي سوخته شود زيان خواهد يافت ليكن خود رستگار شود مانندِ كسي كه از آتش گريزد * (۱۶) آيا ندانسته ايد كه هيكلِ خدا ميباشيد و روحِ خدا در شما ساكن ميباشد (۱۷) اگر كسي خراب كند هيكلِ خدارا خدا اورا خراب نمايد زيرا كه هيكلِ خدا پاك است و آن شمائيد (۱۸) و هيچ كس خودرا فريب ندهد چه اگر كسي از شما در اين جهان حكيم مينمايد بايد احمق گردد تا آنكه حكيم شود (۱۹) زيرا كه حكمتِ اين جهان نزدِ خدا حماقت است كه نوشته شده است كه او حكيمان‌را هم بتزويراتِ ايشان گرفتار ميسازد (۲۰) و أيضا اينكه تصوّراتِ حُكَمارا ميداند كه لغو است * (۲۱) خلاصه آنكه هيچ كس‌را نرسد كه بمردم فخر نمايد زيرا كه تماميء اشيا زانِ شماست (۲۲) خواه پَوْلُسْ خواه اَپلُّوسْ خواه كيفاسْ خواه دنيا خواه زندگي خواه مرگ خواه حاليات خواه مستقبلات همه زانِ شماست (۲۳) و شما زانِ مسيح ايد و مسيح زانِ خدا است *

(بابِ چهارم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) چنین باید که شخص مارا داند که خادمانِ مسیح و تقسیم‌کننده‌گانِ اسرارِ خدائیم وبس (۲) و آنچه در تقسیم‌کننده مطلوب است این است که امین یافته شود (۳) و چه بسیار حقیر است مرا که از شما یا از تدقیقِ خلق امتحان کرده شوم بلکه من بر خود حکم نمینمایم (۴) که هرچند من در خود هیچ نیابم معیّن نمي شود که عادل هستم آن که معیّن مي‌نماید مرا خداوند است (۵) پس پیش از وقت مطلقا حکم نه نمائید تا وقتي که خداوند آید و او است که مستوراتِ ظلمت‌را روشن خواهد ساخت و ارادهء قلوب‌را هویدا خواهد نمود آنگاه هرکس‌را خدا تعریف خواهد نمود * (۶) اي برادران این مطالب‌را از خود و اپلوس بیان نمودم بجهة دیگران براي خاطرِ شما تا آنکه شما از ما یاد گیرید که زیاده بر آنچه نوشته شده است تصوّر نه نمائید و تا آنکه یك شخص از یك نفر بزدِ دیگري تفاخر نه نماید (۷) زیرا که کیست که تورا منزّه میسازد و چه چیزرا مالکي که نیافتهء پس چون یافتي چرا فخر مینمائي چنانچه گویا از خود یافتي * (۸) حال سیر هستید حال مستغني میباشید و بدونِ ما بمرتبهء سلطان هستید کاش مسلّط بودید تا که ما نیز با شما مسلّط شویم (۹) زیرا که مظنّهء من چنین است که خدا ما رسولان‌را آخرین نمودار نموده است بنوعي که گویا حکمِ قتل بر ما شده است که دنیا و فرشته‌گان و خلق‌را تماشاگاه گشته ایم (۱۰) و ما بجهةِ مسیح احمق ایم و شما از مسیح خردمند اید ما ناتوان ایم و شما توانا شما عزیز اید و ما ذلیل (۱۱) و تا این ساعت گرسنه هستیم و تشنه و برهنه و طپانچه خورده و آواره (۱۲) و بدستهاي خود درکارکردن مشقّت مي‌کشیم و فحش میدهند دعا مینمائیم عذاب میدهند صبر مینمائیم (۱۳) کفر میگویند التماس مینمائیم چون فضلهء دنیا شده ایم و چون زوایدِ هرچیز تا حال * (۱۴) و من این‌را نمي‌نویسم که شمارا منفعل نمایم بلکه چون بفرزندانِ محبوبِ خود پند میدهم (۱۵) که هرچند درمسیح ده هزار استاد دارید لیکن پدرانِ بسیار ندارید که در مسیح عیسی بوسیلهء انجیل من شمارا تولید نمودم (۱۶) پس از شما استدعا مینمایم که از من تتبّع نمائید * (۱۷) و بسببِ این من تیموثیوس‌را بنزدِ شما فرستادم که او فرزندِ محبوب و امینِ من است در خداوند و او رفتارِ مرا در مسیح بنوعي که درهرجا درهرکلیسیا تعلیم می‌نمایم شمارا یاد خواهد آورد (۱۸) بعضي خودرا شخصي مینمایند گویا که من خود نزدِ شما نمي‌آیم (۱۹) لیکن بزودي نزدِ شما خواهم آمد اگر خداوند خواسته باشد و خواهم یافت نه کلامِ متکبّران‌را بلکه قدرتِ ایشان‌را (۲۰) زیرا که ملکوتِ خدا درکلام نیست بلکه درقدرت است (۲۱) چه مي خواهید آیا با چوب بنزدِ شما آیم یا با محبّت و نفسِ فقر *

(بابِ پنجم مشتمل برسیزده آیه)

(۱) و مشهور است درهرجا که در میانِ شما زنا میباشد آن قسمِ زنائي که درمیانِ قبائل هم نام برده نمی‌شود که شخص زنِ پدرِ خودرا گیرد (۲) و شما فخر مینمائید بجاي آنکه بایست غم خورید که آن کس که این

عملرا نموده است از میانِ شما بر طرف گردد (۳) و بدرستي که هرچند من از حیثیّت جسم غائبم لیك از روي روح حاضرم در این کس که این چنین کرده است گویا که من خود حاضر هستم و حکم مینمایم (۴) که شما باسمِ خداوندِ ما عیسیء مسیح و روحِ من جمع گشته با قوّتِ خداوندِ ما عیسیء مسیح (۵) فلان کس‌را بجهةِ هلاکتِ جسماني بشیطان سپارید تا آنکه روح در روزِ خداوندِ ما عیسیء مسیح نجات یابد * (۶) و فخرِ شما شایسته نیست آیا نمیدانید که اندك خمیري تمامِ چونه‌را خمیر میسازد (۷) پس خمیرمایهء کهنه‌را تماماً بیرون نمائید تا آنکه تماماً چونهء نو باشید چنانچه شما نیز بي خمیرمایه اید که فصحِ ما نیز بجهةِ ما قربان شده است یعني مسیح (۸) پس عید کنیم نه بخمیرِ کهنه و نه بخمیرِ بدي و شرارت بلکه بنانِ بي خمیرمایهء ساده‌لوحي و راستي * (۹) و در این مکتوب بشما نوشته ام که با زناکاران مخالطت نه نمائید (۱۰) لیکن نه اینکه مطلقا با زناکارانِ این جهان یا با طمّاعان یا ستم‌پیشگان یا بُت‌پرستان [محشور نشوید] زیرا که در این صورت بایست از دنیا بیرون روید (۱۱) بلکه بشما نوشتهام که مخالط نشوید با کسي که برادرخوانده شود و زاني یا طامع یا بُت‌پرست یا دشنام‌دهنده یا باده‌پرست یا ستمگر باشد بلکه با چنین کسي اکل نه نمائید (۱۲) زیرا که مرا چه کار است که برخارجیان حکم نمایم آیا چنین نیست که شما بر اهلِ درون حکم مي‌نمائید (۱۳) و خدا بر اهلِ بیرون حکم مي‌نماید بهر صورت آن شریررا از میانِ خودتان بر طرف نمائید *

(بابِ ششم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) آیا هیچ کس از شمارا این جرأت هست که چون با کسِ دیگر محاکمه دارد در نزدِ بي‌دینان انفصال دهد نه در نزدِ مقدّسان (۲) نمیدانید که مقدّسان حکم بر اهلِ دنیا خواهند کرد پس هرگاه اهلِ دنیا از شما حکم مي‌یابند آیا شایستهء تحکُّمِ مقدّماتِ کمینه نیستید (۳) آیا نمیدانید که بر فرشتگان حکم خواهیم کرد پس چون است که در أمورِ دنیوي حکم نه نمائیم (۴) پس اگر ادّعاهاي دنیوي داشته باشید کساني‌را که در کلیسیا پست‌تر اند بنشانید (۵) این سخن‌را بجهةِ انفعالِ شما میگویم آیا چنین است که در میانِ شما یك خردمند هم نباشد که تواند در حقِّ برادرِ خود. نصاف نماید (۶) آیا برادر با برادر ادّعا دارد نه همین وبس بلکه به پیشِ بي‌دینان (۷) بدرستي که در میانِ شما بالکلّیه نقصي است که با یکدیگر ادّعا داشته باشید چرا مظلوم بودن‌را نمي‌پسندید و چرا زیان‌را بیشتر اختیار نمي‌نمائید (۸) بلکه شما ظالم و اخّاذ هستید نه همین وبس بلکه بر برادران (۹) آیا نمیدانید که ناراستان وارثانِ ملکوتِ خدا نخواهند گشت * فریفته نشوید زانرو که نه زناکاران و نه بُت‌پرستان و نه فاسقان و نه مفعولان و نه فاعلان (۱۰) و نه دُزدان و نه طامعان و نه باده‌پرستان و نه فحّاشان و نه اخّاذان وارثانِ ملکوتِ خدا خواهند گشت (۱۱) و بعضي از شما نیز چنین بودید لیکن غسل یافتید و مطهّر گردیدید و از راستان شدید باسمِ خداوند عیسیٰ و بروحِ خداي ما * (۱۲) و همه چیز مرا جائز است لیکن نه آنکه همه مفید باشد قادر برهمه هستم و هیچ چیز بر

من قدرت نخواهد یافت (۱۳) خوراك بجهةِ شکم است و شکم بجهةِ خوراك و خدا هم اینرا و هم آنرا فاني خواهد ساخت و بدن بجهةِ زنا نیست بلکه بجهةِ خداوند است و خداوند بجهةِ بدن (۱۴) و خدا هم خداوندرا برخیزانید و هم مارا بقدرتِ خود خواهد برخیزانید (۱۵) آیا نمیدانید که بدنهاي شما اعضاي مسیح اند پس آیا من اعضاي مسیح‌راگرفته اعضاي فاحشه‌گردانم چنین مباد (۱۶) آیا نمیدانید که آن کس که با فاحشه ملحق مي‌گردد با وَيْ يك تن است زانرو که میگوید آن هردو يك جسم خواهند بود (۱۷) و آن کس که با خداوند ملحق مي‌گردد با او يك روح است (۱۸) از زنا بگریزید که هرگناه که مردم میکنند خارج از بدن است و زاني گناه‌کاراست نسبت بتنِ خود (۱۹) آیا که نمي‌دانید بدنِ شما هیکلِ روح‌القدس است که در شما مي‌باشد و آنرا از خدا یافته اید و اینکه از آنِ خود نیستید (۲۰) زیرا که بقیمت خریده شده اید پس خدارا تعظیم نمائید بتنِ خود و بروحِ خود که زانِ خدا میباشند *

(باب هفتم مشتمل برچهل آیه)

(۱) و دربارهء آنچه شما از من استفسار نمودید شایسته است مردرا که با زن مسّ نه نماید (۲) لیکن بسببِ رفعِ زنا سزاواراست که هر مرد زنِ خودرا داشته باشد و هرزن شوهرِخودرا (۳) و باید شوهررا که با زن بوضعِ مناسب مرحمت نماید و زن نیز با شوهرِخود بهمین وضع (۴) زن مختارِبدنِ خود نیست بلکه شوهراست و شوهر نیز مختارِ بدنِ خود نیست بلکه زن است (۵) از یکدیگر جدائي نگزینید جُز برضاي طرفین تا مدّتي بجهتِ فُرصت نمودن بجهتِ روزه و نماز و بازبا یکدیگر پیوندید مبادا که شیطان بسببِ بي مبالاتيء شما شمارا در امتحان اندازد (۶) و اینهارا بطریقِ جواز میگویم نه بطریقِ حکم (۷) زیرا که من چنین میخواهم که همگيء خلق چون من باشند لیکن هرکس بنوعِ مخصوصِ خود از خدا بخشش یافته است یکي باین قِسم و دیگري بقِسمِ دیگر (۸) و تزویج نکرده شده‌گان و بیوه‌زنان‌را میگویم که ایشانرا افضل است که چون من باشند (۹) لیك اگر پرهیز ندارند نکاح نمایند که نکاح نمودن افضل است از سوخته شدن (۱۰) بتزویج‌کرده شده‌گان حکم مینمایم نه من بلکه خداوند که زن از شوهر جدا نگردد (۱۱) و اگرجدا شود بي‌نکاح بماند یا برگردد بشوهرِخود و اینکه شوهرزن‌را وا نگذارد * (۱۲) و بدیگران میگویم نه من بلکه خداوند که اگرکسي از برادران زني بي‌ایمان داشته باشد و او راضي باشد که با وَيْ ساکن باشد اورا مرخّص نه نماید (۱۳) و نیز زني که شوهرِ بي‌ایمان داشته باشد و آن مرد راضي باشد که با وَيْ ساکن باشد آن زن مردرا ترك نه نماید (۱۴) زیرا که شوهرِ بي‌ایمان بزنِ خود مقدّس گردیده است و زنِ بي‌ایمان بشوهر مقدّس گردیده است ورنه اولادِ شما حرام‌زاده میبودند و حال آنکه مقدّس اند (۱۵) و اگرشخصِ بي‌ایمان خود جدا شود جدا گردد برادر یا خواهر در این وقت مُقیّد نیست لیکن خدا مارا بصلح دعوت نموده است (۱۶) که چه میداني تو اي زن شاید شوهررا نجات دهي و تو چه داني اي مرد شاید که زن‌را نجات دهي (۱۷) بهر حال چنانچه خدا هرکس‌را قِسمت داده است و آنچنان که

خداوند هرکس‌را خوانده است بهمان طور رفتار نماید و در همهٔ کلیسیاها من باین وضع معیّن مینمایم * (۱۸) و اگر مختونی خوانده شده باشد نامختونی نخواهد و اگر نامختونی خوانده شده باشد مختون نگردد (۱۹) زیرا که مختونی هیچ و نامختونی نیز هیچ است بلکه نگاه داشتنِ احکامِ خدا عُمده است (۲۰) و هرکس در پیشهٔ که درآن خوانده شده بود بماند (۲۱) اگر در حالتِ بندهٔگی خوانده شدی مَیندیش لیکن آزادی‌را اگر توانی بیشتر خواهان باش (۲۲) زیرا که بندهٔ که در خداوند خوانده شده است آزادِ خداوند است و همچنین کسی که آزاد خوانده شده است بندهٔ مسیح است (۲۳) بقیمت خریده شده اید در بندهٔگیء مردم راسخ مَشوید (۲۴) ای برادران باید شخص در هر حالت که خوانده شده است درهمان حالت با خدا باشد * (۲۵) و حکمی از خداوند در بارهٔ نکاح نیافتهٔگان ندارم لیکن چون کسی که از خداوند مرحمت یافته است که امین باشد رائی میزنم (۲۶) که چنین گمان دارم که بسببِ تنگیء این روزگار بهتر آن است که شخص در همان حالت بماند (۲۷) ای که با زن پیوند شدهٔ خلاصی مجو و ای که از زن جدائی زن مگیر (۲۸) لیکن اگر نکاح کنی گناه نکردهٔ و اگر باکرهٔ نکاح نماید گناه نکرده است لیکن این اشخاص زحمتِ جسمانی خواهند کَشید و از این مرا بر شما دریغ است * (۲۹) و این‌را میگویم ای برادران که وقت منقضی است خلاصه این است که آنان که زن دارند چنان باشند که گویا ندارند (۳۰) و گریه‌کنندهٔگان چون آنان باشند که گریه نمی‌کنند و خوشوقتان چون آنان که خوشی نمی‌نمایند و خرندهٔگان چون آنان که مالك نیستند (۳۱) و کسانی که در این جهان تصرّف نمایند چون آنان که بغایت تصرّف نمی نمایند زیرا که اوضاعِ جهان درگذار است (۳۲) و شمارا میخواهم که بی‌فکر باشید که شخصِ بی‌نکاح در چیزهای خداوند می‌اندیشد که چگونه خداوندرا خوش نماید (۳۳) و نکاح‌کرده شده در بارهٔ اُمورِ جهان می‌اندیشد که چگونه زن‌را خوش نماید (۳۴) زنِ مزوّجه و باکره باهم تفاوت دارند زنِ نامزوّجه بجهتِ اُمورِ خداوند می‌اندیشد که هم در تن و هم در روح مقدّس باشد و زنِ نکاح‌دیده در امرِ دنیا می اندیشد که چگونه شوهررا خوش نماید (۳۵) و بجهتِ نفعِ شما این‌را میگویم نه آنکه دامی برشما اندازم بلکه بجهتِ آنچه سزاوار است و تا آنکه خداوندرا بی‌تشویش خدمت نمائید * (۳۶) لیکن اگر کسی گمان دارد که دخترِ اورا شایسته نیست که از حدِّ بلوغ بگذرد و باید که چنین شود پس آنچه خواهد کند گناه نمی‌کند نکاح کنند (۳۷) و آن کس که در دل پایدار است و محتاج نیست و مختارِ ارادهٔ خود است و در دلِ خود این عزم‌را نموده است که دخترِ خودرا نگاه دارد خوب مینماید (۳۸) پس آن کس که نکاح میدهد خوب میکند و آن کس که بنکاح نمی‌دهد خوبتر مینماید * (۳۹) زن بسته میشود بشریعت مادامی که شوهرَش زنده است و اگر شوهرَش مُرده باشد اختیار دارد بهرکه تزویج کند لیکن در خداوند باشد (۴۰) لیکن خوش حال‌تر است که باین طور بماند بنابر رأی من و من گمان میبَرم که روحِ خدا در من است *

(بابِ هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) امّا در بارهء قربانیهاي بُت‌ها مارا محقّق است که همه دانش داریم و دانش آماسِ مي‌نماید و محبّت معمور میسازد (۲) اگر کسي گمان دارد که چیزي میداند هیچ چیزرا نمي‌داند چنانچه بایست بداند (۳) و اگر کسي با خدا محبّت داشته باشد هم آن‌را شناخته است (۴) پس بخصوصِ خوردنِ قربانیهاي بُت‌ها این محقّق است مارا که درجهان بُت چیزي نیست و اینکه خداي نیست جُز یك خدا (۵) چه هرچند میباشند که خدایان خوانده میشوند چه در آسمان و چه در زمین چنانچه میباشند خدایانِ بسیار و خداوندانِ بسیار (۶) لیکن مارا یك خداست آن پدر که همه چیزها از او است و بازگشتِ ما بسوي او است و یك خداوند یعني عیسيِء مسیح که بوساطتِ او همه چیز مي‌باشد و مارا وسیله است (۷) لیکن همه‌را این دانش نیست چه بعضي تا حال نظر بر بُت میخورند چنانچه آن از بُت است و چون مُدرِكِ آنها ضعیف است مکدّر میشود * (۸) و خوراك مارا بخدا نمیرساند زیرا که اگر خوریم افضل نیستیم و اگر نخوریم پست‌تر نیستیم (۹) لیکن زنهار مبادا که این اختیارِ شما ضعیفان‌را بلغزاند (۱۰) زیرا که اگر کسي تورا که دانش داري به بیند که در بُت‌کده نشستهٔ آیا دلِ آن شخصِ ضعیف بخوردنِ قربانیهاي بُت قوي نخواهد شد (۱۱) پس هلاك مي‌شود آن برادرِ ضعیفِ تو که در راهِ او مسیح مُرد بسببِ دانشِ تو (۱۲) و باین قِسم بر برادرانِ تقصیر کرده و دانشِ ضعیفِ آنهارا صدمه رسانیده بر مسیح خطا مینمائید (۱۳) پس اگر خوراکي برادرم‌را لغزش دهد هرگز گوشت نخواهم خورد مبادا که برادرِ خودرا لغزش دهم *

(بابِ نهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) آیا من حواري نیستم آیا من آزاد نیستم آیا من عیسيِء مسیح خداوندِ مارا ندیدم آیا شما صنعتِ من در خداوند نیستید (۲) اگر دیگران‌را حواري نیستم که بي‌شك شمارا هستم زانرو که شما مُهرِ رسالتِ من در خداوند هستید (۳) جوابِ من آناني‌را که از من سؤال مینمایند این است (۴) که آیا اختیارِ خوردن و آشامیدن نداریم (۵) آیا اختیار نداریم که خواهرِ ایماني‌را بزني گرفته باهم بسر بُرده باشیم چون باقي حواریان و برادرانِ خداوند و کیفاسْ (۶) یا همین من و بَرْنابَاسْ اختیارِ معزولي از شغل نداریم * (۷) کیست که از کیسهء خود خورده گاهي متوجّهِ جنگ شود یا کیست که تاکستان‌را غرس نموده از میوه‌اَش نخورد یا گلّه‌ءرا چراند و از شیرِ آن گلّه نخورد (۸) آیا اینهارا من از خود میگویم و یا شریعت چنین نمي‌گوید (۹) که در صحیفهء مُوسي مرقوم است که گاوِ خوردکنندهء خرمن‌را دهان مَبند آیا خدارا اندیشه از گاوان است (۱۰) یا بجهتِ ما میگوید بالکلّیه بلي بجهتِ ما مرقوم است که خویش‌کننده باید بأُمید خویش کند و خوردکننده بیابد از امیدگاهِ خود چیزي‌را به امیدواري (۱۱) چون ما روحانیات‌را بجهتِ شما افشاندیم آیا امري بزرگ است که جسمانیاتِ شمارا دِرَوْ کنیم (۱۲) چون دیگران بر شما در این اختیار شریك میباشند آیا که ما بطریق اولي نیستیم لیکن این اختیاررا معمول نداشتیم بلکه هر چیزرا متحمّل میشویم

که مبادا مژدهٔ مسیحرا معوّق داریم * (۱۳) آیا شما مطّلع نیستید که خادمانِ مجمع از مجمع میخورند
و ملازمانِ مذبح در مذبح شریك اند (۱۴) بهمین قِسم خداوند مقرّر فرموده است بجهتِ انانی که ندا
بمژده مینمایند که از مژده معاش یابند * (۱۵) لیکن من هیچ یك از اینهارا معمول نداشتم و اینرا
باین قصد نه نوشتم که بجهتِ من چنین شود زانرو که مرا مرگ نیکوتر است از آنکه کسی فخرِ مرا باطل
گرداند (۱۶) که هرچند ندا بمژده کنم فخرِ من نیست که مرا ضروری است و وای بر من است اگر ندا
بمژده نه نمایم (۱۷) چه اگر بخوشوقتی در این امر مشغول باشم مزدِ خودرا مییابم و اگر کرهاً نمایم امینِ
نظارت میباشم (۱۸) پس اجرتِ من چیست این است که رسانیدنِ مژدهٔ مسیحرا چون رسانم بیخرج
سازم یعنی که اختیارِ خودرا در انجیل پُر استعمال نه نمایم * (۱۹) که چون از همه آزاد میباشم خودرا
بندهٔ همه ساخته ام تا بیشتر از خلقرا بچنگ آرم (۲۰) و با یهودیانْ چون یهود گشتم تا که یهودْرا بچنگ
آرم و با متشرّعان چون متشرّع تا آنکه متشرّعانرا بچنگ آرم (۲۱) و با بیشرعان چون بیشرع نه
اینکه نزدِ خدا بیشریعت بودم بلکه در راهِ مسیح متشرّع بودم تا که بیشرعانرا بچنگ آرم (۲۲) و
ضعیفانرا چون ضُعَفا گشتم تا آنکه ضعیفانرا بچنگ آرم و بجهتِ هرکس هر چیز گشتم تا بهرنوع بعضیرا
نجات دهم (۲۳) و اینرا بجهتِ این مینمایم که تا به انجیل شریك گردم * (۲۴) آیا نمیدانید که آن کسان
که در میدان میدوند همه میدوند و یك نفر گویرا میرُباید شما نیز بهمان طور بدوید تا که شما بچنگ
آرید (۲۵) و هر کس که ارادهٔ کوشش دارد کمالِ خودداری مینماید بدرستی که ایشان اینرا مینمایند تا
که سربندِ فانیرا رُبایند و ما غیرِ فانیرا (۲۶) و من هم بهمان طور میدوم نه چون شبههناکان در مقصود
و مشت میزنم نه چون کسی که هوارا میزند (۲۷) بلکه تنِ خودرا زبون میسازم و چون اسیرش میکشم که
مبدا دیگرانرا وعظ نموده من خود مَردود شوم *

(بابِ دهم مشتمل برسی و سه آیه)

(۱) ای برادران من نمیخواهم که شما بیخبر باشید که پدرانِ ما همه تحتِ ابر بودند و همه از دریا
عبور نمودند (۲) و همه بغسل در ابر و دریا داخلِ مُوسیٰ شدند (۳) و همه یك خوراكِ روحانی میخوردند
(۴) و همه یك آشامیدنیِ روحانیرا میآشامیدند زیرا که از کوهِ روحانی که بعقب میآمد میآشامیدند
و آن کوه مسیح بود (۵) لیکن از اکثرِ آنها خدا راضی نبود چنانچه در دشت ریخته شدند * (۶) و این
اُمور بجهةِ ما نمونهها گشتند تا آنکه اخّاذِ بدیها نباشیم چنانچه آنها اخّاذ بودند (۷) و نه بُتپرستان شوید
چنانچه بعضی از آنها بودند چنانچه نوشته شده است که قوم نشست بجهةِ خوردن و آشامیدن و برخاست
بجهةِ لعب (۸) و نه زنا کنید چانچه بعضی از آنها زنا کردند و ساقط گشتند در یك روز بیست و سه هزار
نفر (۹) و نه مسیحرا امتحان کنیم چنانچه بعضی از آنها امتحان کردند و از مارها هلاك شدند (۱۰) و نه گِله
نمائید چنانچه بعضی از آنها گِله کردند و از فرشتهٔ هلاك کننده هلاك شدند (۱۱) و همهگیِ
این اُمور که بر آنها واقع گشت نمونه است و بجهةِ نصیحتِ ما نوشته شده است که اواخرِ

ایّام بما رسیده است (۱۲) پس آن کس که گمان دارد که ایستاده است با خبر باشد که نَیفتد * (۱۳) و هیچ امتحانی شمارا در نیافته است جُز آنکه انسانی بوده است و خدا امین است و شمارا نخواهد گذاشت که ما فوقِ طاقت آزموده شوید بلکه با امتحان گریزگاه نیز پیدا خواهد نمود تا آنکه تحمّل توانید کرد * (۱۴) خلاصه ای محبوبانِ من از بُت‌پرستی بگریزید (۱۵) سخن میگویم چون با خردمندان خودتان تفکّر کنید در آنچه میگویم (۱۶) ساغرِ مبارك که ما آنرا تنزیه مینمائیم آیا شراکت در خونِ مسیح نیست و نانی که می‌شکنیم آیا شراکت در تنِ مسیح نیست (۱۷) زیرا که ما تمامی یك نان و یك بدن هستیم که همه در یك نان شریك هستیم (۱۸) ملاحظه نمائید اِسْرائیلِ ظاهری‌را آیا خورندهٔگانِ قربانی شُرکای قربانگاه نیستند (۱۹) و قصدِ من چیست آیا که بُت چیزی هست یا قربانیهای بُت چیزی میباشند (۲۰) بلکه آنچه قبائل قربانی مینمایند دیوهارا مینمایند نه خدارا و نمی‌خواهم که شما شُرکاء دیوان باشید (۲۱) کاسهٔ خداوند و کاسهٔ دیوان هر دورا نمی‌توانید آشامید در مائدهٔ خداوند و مائدهٔ دیوان هر دو شریك نمی‌توانید بود (۲۲) آیا که خداوندرا بغیرت می‌آریم آیا ما از وَیْ قوی‌تر میباشیم * (۲۳) مرا بر همه چیز اختیار است لیکن همه مُفید نیست مرا بر همه چیز اختیار است لیکن نیست چنین که همه معمور سازد (۲۴) و باید که هیچ کس فائدهٔ خودرا نجوید بلکه هر کس فائدهٔ دیگری‌را (۲۵) و هر آنچه در قصّاب‌خانه میفروشند بخورید و بسببِ زُهد سؤال نه نمائید (۲۶) که زمین و پُرِیش از خداوند است (۲۷) و اگر کسی از بی‌ایمانان شمارا دعوت نماید و خواهشِ رفتن نمائید هر آنچه نزدِ شما گذاشته شود بخورید و بسببِ زُهد شك نه نمائید (۲۸) و اگر کسی شمارا گوید که این قربانیِ بُت است مَخورید بسببِ آن کس که اشارت کرد و بسببِ زُهد هرچند که زمین و پُرِیش زانِ خداوند است (۲۹) و قصدِ من از زُهد نه زُهدِ خودَت است بلکه شخصِ دیگر زیرا که چرا بر آزادهٔگیِ من از زُهدِ دیگری حکم شود (۳۰) و اگر من شریكِ نعمت شوم چرا بسببِ آنچه بر آن شکر کنم مطعون گردم (۳۱) پس خواه خورید و خواه آشامید هر چه کنید در همه منظورِ تعظیمِ خدا باشید (۳۲) پس نسبت به یِهُوْد و یُونانِی و کِلِیسیای خدا بی‌آزار باشید (۳۳) چنانچه من نیز در هر عمل همه‌را خوش‌وقت میسازم و فائدهٔ خودرا منظور ندارم بلکه فائدهٔ عمومِ خلق‌را تا نجات یابند

(بابِ یازدهم مشتمل برسی و چهار آیه)

(۱) از من تتبّع نمائید چنانچه من تتبّع مینمایم مسیح‌را * (۲) ای برادران من تحسین مینمایم شمارا که در هر عمل مرا یاد آرید و سفارش‌هارا نگاه درید آنچنان که بشما سپردم (۳) و میخواهم که بدانید شما که سَرِ هر مردِ مسیح است و سَرِ زن مرد و سَرِ مسیح خدا (۴) و هر مرد که در دعا یا وعظ سررا پوشیده دارد سرِ خودرا رسوا می‌نماید (۵) و هر زن که سربُرهنه دعا یا وعظ نماید سرِ خودرا رسوا مینماید زانرو که چنان است که گویا تراشیده شده است (۶) زیرا که اگر زن نمی‌پوشد بچیند و اگر چیدن یا تراشیدن

بجهةِ زن بي‌حرمتي است بپوشاند (۷) و مرد نبایست که سَررا بپوشاند که صورتِ او پرتوِ خداست و زن پرتوِ مرد است (۸) که مرد نیست از زن بلکه زن از مرد است (۹) و مرد بجهةِ زن خلق نشد بلکه خلق شد زن بجهةِ مرد (۱۰) از آن است که زن‌را بایست که نقاب بر سر داشته باشد بجهةِ فرشتگان (۱۱) لیکن در خداوند نه مرد جدا از زن است و نه زن جدا از مرد (۱۲) زیرا که چنانچه زن از مرد است مردرا نیز واسطه زن است و همه از خدایند * (۱۳) و در پیشِ خود انصاف دهید که آیا شایسته است که زنِ نپوشیده خدارا عبادت نماید (۱۴) یا آنکه طبیعت خود شمارا نمي‌آموزد که اگر موی مرد دراز باشد باعثِ بي‌حرمتيء اوست (۱۵) و اگر زن داشته باشد حرمتِ اوست از آنجا که مو در شمارِ لباس بوَي داده شده است * (۱۶) و اگرکسي لجاجت نماید [خود داند] نه ما و نه کلیسیاهاي خدا چنین عادتي‌را نداریم * (۱۷) و چون این اخباررا مینمایم تحسین نمي‌نمایم که نه بجهةِ تکمیل بلکه بجهةِ نقص با هم جمع میشوید (۱۸) زیرا که مسموع میشود که چون نخست در کلیسیا فراهم مي‌آئید مخالفتها در میانِ شما میشود و قلیلي‌را اعتقاد مي‌نمایم (۱۹) زیرا که ضروري است که مخالفتها درمیانِ شما باشد تا که مقبولان درمیانِ شما آشکارا گردند * (۲۰) پس چون شما با هم فراهم مي‌آئید بجهةِ خوردنِ عشاء ربّاني نیست (۲۱) بلکه هر یك عشاي خودرا مقدّم میدارد و یکي گرسنه و دیگري مست میباشد (۲۲) مگر بجهةِ خوردن و آشامیدن خانه‌ها ندارید یا آنکه کلیسیاي خدارا تحقیر مینمائید و مفلسان‌را شرمنده میسازید من چه گویم شمارا آیا در این مقدّمه شمارا تحسین نمایم من تحسین نمینمایم * (۲۳) که من این‌را از خداوند یافتم و بشما سپردم که عیسيء خداوند در شبي که تسلیم گردید نانی‌را برداشت (۲۴) و شکر نموده شکست و گفت که بگیرید و بخورید این بدنِ من است که در راهِ شما شکسته میشود و این عمل‌را در یادداشتِ من بجا آرید (۲۵) بهمان طور کاسه‌ء‌را نیز بعد از شام گرفته گفت که این کاسهء پیمانِ تازه ایست که بخونِ من بسته شده است این عمل‌را هر وقت که بیآشامید در یادداشتِ من بجا آرید (۲۶) زانرو که هر مرتبه که آن نان‌را میخورید و این کاسه‌را مي‌آشامید نشان میدهید از مرگِ خداوند تا وقتي که باز آید * (۲۷) پس هرکس که بطورِ ناشایسته آن نان‌را خورد یا کاسهء خداوندرا آشامد مُجرمِ بدن و خُونِ خداوند خواهد بود (۲۸) باید که شخص تحقیق نماید خودرا و باین قِسم از نان خورد و ازکاسه آشامد (۲۹) زیرا که آن کس که بطورِ ناشایسته میخورد و مي‌آشامد مکافاتِ خودرا میخورد و مي‌آشامد که بدنِ خداوندرا ملاحظه نمی‌نماید (۳۰) و از آنجاست که در میانِ شما بسیار مي‌باشند بي‌قوّت و ضعیف و چندي مُرده اند (۳۱) زانرو که اگر خودرا مي‌آزمودیم برما حکم نمي‌شد (۳۲) و چون که بر ما حکم مي‌شود از خداوند متنبّه میشویم مبادا که با اهلِ دنیا سزا یابیم (۳۳) خلاصه اي برادرانِ من چون بجهةِ خوردن جمع میشوید یکدیگررا انتظار کشید (۳۴) و اگرکسي گرسنه باشد در خانه بخورد مبادا که بجهةِ سزا یافتن با هم جمع شوید و باقي مطالب‌را چون خود آیم درست خواهم نمود *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) اي برادران من نميخواهم كه شما از كراماتِ روحاني بيخبر باشيد (۲) و خود ميدانيد كه از جملهٔ قبائل ميبوديد و در عقبِ بُتهاي گنگ بنوعي كه مي‌بُردند شمارا روان بوديد (۳) پس شمارا مُخبر ميسازم كه هر كس كه بروحِ خدا تكلّم مي‌نمايد عيسي‌را لعنت نمي‌نمايد و هيچ كس عيسي‌را خداوند نمي‌تواند خواند مگر بروحِ اَلْقُدس * (۴) و كراماتِ متعدّد است و روح يك (۵) و خدماتِ متعدّد است و مخدوم يك (۶) و افعالِ متعدّد است و يك خداست كه فاعلِ همه درهمه است (۷) و هركس‌را ظهورِ روح بجهةِ منفعت عطا ميشود (۸) كه يك كس‌را از روح كلامِ حكمت و ديگري‌را بهمان روح كلامِ دانش داده ميشود (۹) و بهمان روح ديگري‌را ايمان و ديگري‌را كراماتِ معالجات بهمان روح (۱۰) و يكي‌را فعلهاي قوي و ديگري‌را اِخبار نمودن و يكي‌را تميزِ ارواح و ديگري‌را اقسامِ زبانها و ديگري‌را ترجمهٔ زبانها (۱۱) و فاعلِ اين همه همان يك روح است كه هركس‌را برحَسَبِ ارادهٔ خود تقسيم مينمايد * (۱۲) كه چنانچه بدن يك است و اعضاي متعدّد دارد و همگيءِ اجزاي آن يك بدن بتمامي يك شخص ميباشند مسيح نيز بهمين وضع ميباشد (۱۳) زيرا كه ما تمامي از يك روح بغسل داخلِ يك بدن شديم خواه يهودْ و خواه يونانيي خواه بنده و خواه آزاد و همه از آشاميدن يك روح شديم * (۱۴) و تمامِ بدن‌را يك عضو نيست بلكه اعضاي بسيار است (۱۵) و اگر پا گويد كه چون من دست نيستم از بدن نيستم آيا بدين سبب از بدن نيست (۱۶) و اگر گوش گويد كه چون من چشم نيستم از بدن نيستم آيا بدين سبب از بدن نيست (۱۷) اگر تمامِ بدن چشم بودي كجا بودي شنيدن و اگر همه شنيدن بودي كجا بوئيدن (۱۸) وخدا الحال هر يك از اعضارا بر وفقِ ارادهٔ خود در بدن قرار داده است (۱۹) و اگر تمامي يك عضو بدي بدن كجا بودي (۲۰) حالا اعضا بسيار اند و بدن يكي است (۲۱) و چشم دست‌را نمي‌تواند گفت كه محتاجِ تو نيستم يا سر پاهارا كه احتياج بشما ندارم (۲۲) بلكه اعضائي كه در بدن ضعيف‌تر معلوم ميشود بطريقِ اولي ضرورتر است (۲۳) و آن اعضائي‌را كه گمان ميكنيم كه در بدن عزّتي ندارند بيشتر عزّت مينمائيم و اعضاي ناشايسته‌را بيشتر شايستگي ميدهيم (۲۴) و اعضاي شايستهٔ مارا احتياج نيست ليكن خدا بدن‌را چنان تركيب نمود كه اعضاي ناشايسته‌را بيشتر حرمت داد (۲۵) تا آنكه در بدن جدائي نشود بلكه اعضا با يكديگر يك حِسّ دارند (۲۶) كه اگر يك عضو از آن درد آيد تماميءِ اعضا با او درد مي‌يابد و اگر يك عضو از آن عزّت يابد تمامي با او خورسند ميگردند (۲۷) غرض شما بدنِ مسيح مي‌باشيد و مفصّلًا اعضا ميباشيد * (۲۸) و بعضي‌را خدا دركليسيا قرار داده است اوّل حواريان دويم خبردهندگان سيوم معلّمان بعد معجزات بعد كراماتِ شفاها و دستگيريها و رياستها و اقسامِ زبانها (۲۹) آيا كه همه حواريان اند يا همه مُخبِران يا همه معلّمان يا همه معجزات (۳۰) آيا كه همگي كراماتِ شفاهارا دارند يا كه همه بزبانها حرف ميزنند يا كه همه ترجمه مي‌كنند * (۳۱) وشما شائقِ كراماتِ افضل باشيد و من طريقِ افضل‌را بشما نشان ميدهم *

(باب سیزدهم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) اگر من بزبانهاي خلق و فرشتگان حرف زنم و محبّت نداشته باشم چون کرهناي نفیرکننده یا منج فغانکننده شده ام (۲) و اگر نبوّت داشته باشم و همگيء اسرارا و جمیع علومرا یافته باشم و نیز کمالِ ایمانرا بحدّي که کوهها را نقلِ مکان نمایم و محبّت نداشته باشم هیچ نیستم (۳) و اگر همگيء اموالِ خودرا خیرات نمایم و بدنِ خودرا واگذارم که سوخته شود و محبّت نداشته باشم هیچ سود نکرده ام * (۴) و محبّترا حوصله میباشد و مهربان است محبّت غیرت ندارد محبّت کبر ندارد محبّت مغرور نمي باشد (۵) اطوارِ ناشایسته ندارد و مالِ خودرا تقاضا نمینماید و خشونت نمي‌نماید و بد مظنّگي ندارد (۶) از ناراستي خوشوقت نمي‌گردد بلکه با راستي خوشنود میشود (۷) بهمه چیز شکیبائي مینماید و همه چیزرا باور مینماید و از هر چیز انتظارِ نیکو مي‌کشد و بهر چیز صبر مینماید * (۸) و محبّت گاهي ساقط نمي‌شود لیکن اگر نبوّتهاست باطل خواهد گشت اگر زبانهاست بازخواهد ماند اگر فهم است ضایع خواهد گردید (۹) که جزئيرا مي‌فهمیم و جزئيرا خبر میدهیم (۱۰) و چون آنچه کامل است آید پس جزوي باطل مي‌گردد (۱۱) مادامي که طفل بودم چون طفل سخن میکفتم و چون طفل مي‌یافتم و چون طفل مناظره میکردم و چون مرد گشتم طفلیّاترا باطل نمودم (۱۲) که الحال بوساطتِ آئینه مُنْعَکِساً مي‌بینیم و آن وقت رو برو حال جزئيرا مي‌فهمم و آن وقت خواهم یافت بنوعي که یافته شده ام * (۱۳) و بالحال ایمان و امید و محبّت این سه چیز باقي است و بزرگترینِ آنها محبّت است *

(باب چهاردهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) پس محبّترا پیروي نمائید و طالبِ کراماتِ روحاني باشید خصوصاً اینکه وعظ نمائید (۲) زیرا که آن کس که بزباني تکلّم مینماید با خلق تکلّم نمي‌نماید بلکه با خدا زانرو که هیچ کس نمي‌فهمد و در روح به اسرار تکلّم مي‌نماید (۳) و آن کس که وعظ مي‌نماید خلق‌را بتکلّم تربیت و دلجوئي و نصیحت مي‌نماید (۴) آن کس که بزباني حرف میزند خودرا معمور میکند و آن کس که وعظ مینماید کلیسیارا معمور مینماید (۵) و من مي‌خواهم که شما همه بزبانها تکلّم نمائید و زیاده بر آن آنکه وعظ نمائید زیرا که وعظکننده افضل است از آن که بزبانها تکلّم مینماید مگر آنکه ترجمه نماید تا آنکه اهلِ کلیسیا تربیت یابند * (۶) و الحال اي برادران اگر بنزدِ شما آیم و به اَلْسِنَهء مختلفه تکلّم نمایم شمارا چه سود بخشم مگر آنکه در پیشِ شما بتفسیر یا بدانش یا بوعظ بتعلیم تکلّم نمایم (۷) و بهمین وضع تماميء اشیائي که لاعَن شعور صدا میکنند خواه نَيْ و خواه بربط اگر آوازها ممتاز نشود آنچه نَيْ مي‌سراید یا بربط مي‌نوازد چگونه توان درك نمود (۸) و نیز اگر کرّهناي صداي غیرِ معیّني نماید کیست که بجهتِ کارزار آماده گردد (۹) و بهمین نوع شما نیز اگر بزبان کلامِ معیّني ادا ننمائید چگونه مفهوم شود آنچه‌را تکلّم

مینمائید گویا که با هوا سخن میگوئید (۱۰) هرچند اقسامِ لغتها در جهان میباشد هیچ یك از آنها بی‌معنی نیست (۱۱) پس اگر معنیءِ لغت‌را تیابم نسبت بمتکلّم بیگانه خواهم بود و نیز متکلّم نسبت بمن * (۱۲) پس چون شما مشتاقِ کرامات هستید بکوشید تا بجهةِ تعمیرِ کلیسیا فضیلت بهم رسانید (۱۳) پس آن کس که بزبانها تکلّم مینماید دعا کند که مترجم شود (۱۴) زیرا که اگر بزبانی دعا کنم روحِ من دعا مینماید و فهمِ من خود بی فائده است (۱۵) خلاصه آنکه بروح دعا خواهم کرد و بفهم نیز بروح خواهم سرود و بفهم نیز (۱۶) زیرا که اگر در روحِ دعای خیر نمائی آن کس که در رتبهء بی‌سواد است چگونه بر شکرگذاریءِ تو آمین بگوید چون نداند که تو چه می‌گوئی (۱۷) و بدرستی که تو خوب شکر میگذاری لیکن دیگری تربیت نمی‌یابد (۱۸) و من شکر مینمایم خدای خودرا که بیش از همهء شما بزبانها حرف میزنم (۱۹) لیکن پنج کلمه در کلیسیا موافقِ فهمِ خود بنوعی که دیگران‌را تعلیم نمایم بیشتر می‌پسندم از ده هزار کلمه در زبانِ دیگر * (۲۰) و ای برادران در فهم چون اطفال مباشید در بدخوئی طفل باشید و در فهم کامل (۲۱) در شریعت نوشته شده است که من با این قوم بصاحبانِ زبانِ دیگر و بلب‌های دیگر تکلّم خواهم نمود و باین طور هم مرا نخواهند پذیرفت خداوند میفرماید (۲۲) پس زبانها نشانی هست نه بجهةِ مؤمنان بلکه بجهةِ بی‌ایمانان و نبوّت نیست بجهةِ بی‌ایمانان بلکه مؤمنان‌را است * (۲۳) پس اگر تمامِ کلیسیا باهم جمع گردند و تمام بزبانهای مختلفه تکلّم نمایند و یك بی‌سوادی یا بی‌ایمانی داخل شود آیا نخواهد گفت که شما دیوانه میباشید (۲۴) و اگر تمامی وعظ نمائید و شخصی که بی‌ایمان یا اُمّی باشد داخل گردد از همه مجاب و از همه ملزم خواهد گشت (۲۵) و باین نوع اسرارِ درونش آشکارا گشته پس برو افتاده خدارا خواهد پرستید و خواهد گفت که فی‌الحقیقه خدا در میانِ شماست * (۲۶) پس خلاصه ای برادران چون باهم جمع شوید هر یك از شما مزموری دارد تعلیمی دارد زبانی دارد مکاشفهء دارد و ترجمهءِ دارد باید که هر آنچه شود بجهتِ تربیت شود (۲۷) و اگر کسی بزبانی تکلّم نماید دو نفر اِلی سه نفر تکلّم نمایند یکی بعد دیگری و یك نفر ترجمه نماید (۲۸) و اگر مترجم ناشد در کلیسیا خاموش بماند و میانهء خود و خدا حرف زند (۲۹) و باید که از واعظان دو سه نفر تکلّم نمایند و دیگران تفکّر نمایند (۳۰) و اگر دیگری‌را که نشسته باشد چیزی معلوم گردد باید که نخست خاموش گردد (۳۱) زیرا که ممکن است شمارا که یك یك تمامی وعظ نمائید تا آنکه همه بیآموزند و تمامی خاطرجمع شوند (۳۲) و ارواحِ انبیا مطیع اند انبیارا (۳۳) زیرا که خدا آشوب‌دوست نیست بلکه آرام‌را است چنانچه در تمامیءِ کلیسیاهای مقدّسان است * (۳۴) و باید که زنانِ شما در کلیساها خاموش باشند زانرو که سخن گفتن آنهارا جائز نیست بلکه ایشان‌را است اطاعت چنانچه شریعت نیز میفرماید (۳۵) و اگر خواهند چیزی معلوم نمایند از شوهرانِ خود در خانه سؤال نمایند زانرو که تکلّم ایشان‌را در کلیسیا سزاوار نیست (۳۶) آیا کلامِ خدا از میانِ شما بیرون آمد یا همین بشما رسید وبس * (۳۷) و اگر کسی واعظ یا روحانی است بایست که اعتراف نماید که آنچه من بشما مینویسم

احکام خداوند است (۳۸) و اگر کسي چنين نداند هم نداند (۳۹) پس اي برادران شائق وعظ نمودن باشيد ليك از تکلّم بزبانها منع نه نمائيد (۴۰) و بايد که هرچيز بشايستگي و موافق ترتيب کرده شود

(باب پانزدهم مشتمل بر پنجاه و هشت آيه)

(۱) و اي برادران من شمارا خبر مي نمايم از آن مژدهٔ که من نزد شما آوردم و شما آنرا پذيرفتيد و بآن نيز قائم ميباشيد (۲) و بوساطت آن نيز نجات مي‌يابيد بشرطي که هر سخني‌را که من بشما گفتم محکم بگيريد و الّا که شما عبث ايمان آورديد (۳) و من نخست سپردم شمارا آنچه بمن سپرده شده بود که مسيح موافق کتب در راه گناهان ما مُرد (۴) و اينکه مدفون گشت و اينکه در روز سيوم موافق کتب برخاست (۵) و اينکه بر کيفاس نمودار گشت و بعد از آن بآن دوازده نفر (۶) و بعد از آن پانصد برادررا بيش به يك بار در نظر آمد و اکثر آنها تا حال باقي مي‌باشند و بعضي مرده اند (۷) و بعد از آن بر يعقوب نمودار گشت و بعد از آن سائر حواريان‌را (۸) و آخر همه همچون بر ساقط گشتهٔ بر من هويدا گرديد (۹) زيرا که من کوچك‌ترين ام از حواريان و لائق آن نيستم که بحواري موسوم شوم زانرو که کليساي خدارا مزاحم گشتم (۱۰) ليکن بفضل خدا آنچه هستم هستم و توفيق او که بجهت من بود باطل نگشت بلکه بيش از همگيء آنها مشقّت کشيدم ليکن نه من بلکه توفيق خدا که با من ميبود (۱۱) بهر صورت خواه من و خواه ايشان باين طور ندا مي‌کنيم و بهمين وضع ايمان آورديد * (۱۲) و چون بمسيح ندا ميشود که از مردگان برخاست چون است که بعضي از شما ميگويند که مردگان‌را قيامت نيست (۱۳) و در صورت آنکه مردگان‌را قيامت نباشد مسيح نيز بر نخاسته است (۱۴) و اگر مسيح بر نخاسته است پس نداي ما عبث است و ايمان شما نيز عبث (۱۵) و ما شاهدان کاذب خدا گشته ايم که بجهت خدا شهادت داديم که مسيح‌را برخيزانيد و حال آنکه اورا بر نخيزانيده است در صورتي که مردگان بر نمي‌خيزند (۱۶) زيرا که اگر مردگان بر نمي‌خيزند مسيح نيز بر نخاسته است (۱۷) و اگر مسيح بر نخاسته است ايمان شما بي‌جا است و تا حال در گناه خود باقي ميباشيد (۱۸) بلکه آناني که در مسيح مرده اند نيز هلاك شده اند (۱۹) چه اگر در اين جهان وبس از مسيح اميدواريم کار ما از جميع خلق تباه تراست * (۲۰) و حال آنکه مسيح از مردگان برخاسته است و نوبر خوابيدگان شده است (۲۱) زيرا که چون بوساطت انسان مرگ آمد بوساطت انسان نيز قيامت مردگان بديدار شد (۲۲) که چنانچه در آدم همه مي‌ميرند بهمان طور در مسيح همه زنده خواهند گشت (۲۳) هرکس در نوبهٔ خود نخست مسيح که نوبراست و بعد از آن کساني که زان مسيح هستند در وقت آمدنش (۲۴) آنگاه آخر است که چون سلطنت‌را بخدا و پدر سپارد و وقتي که جميع بزرگي و همهٔ اختيار و اقتداررا معدوم گرداند (۲۵) زيرا که بايد او سلطنت نمايد مادامي که تماميء دشمنان‌را در زير پاهاي خود نهد (۲۶) و دشمن اخرين که معدوم مي‌شود مرگ است (۲۷) زيرا که همه چيزرا زير پاهاي او گذاشته است و چون ميگويد

که همه چیزرا گذاشته است ظاهر است که آن کس که همه اشیارا مُنقادِ او گردانیده است مستثني است (۲۸) و چون همه چیز مطیعِ او شود آن وقت پسر خود نیز در تحتِ او درآید که همه‌را در تحتِ او در آورده است تا آنکه خدا همه در همه باشد * (۲۹) و اگر این است که مرده‌گان بِالْکلیّة بر نمي‌خیزند پس چه میکنند آنان که در راهِ مرده‌گان غسل مي‌یابند و چرا غسل مي‌یابند در راهِ مرده‌گان (۳۰) و ما نیز چرا هر ساعت خودرا در خطر مي‌اندازیم (۳۱) بفخري که بخصوصِ شما در عیسیء مسیحِ خداوندِ ما دارم قَسَم که هر روزه مرا مُردني است (۳۲) و چون حرب با سباع بطورِ انسانیّه دز اِفِسُس نمودم اگر مرده‌گان بر نمي‌خیزند مرا از این چه سود است بخوریم و بیاشامیم چون فردا مي‌میریم (۳۳) و فریفته مَشوید که صحبتهاي ناخوش اَخلاقِ خوش‌را تباه میسازد (۳۴) بیدار شوید در صداقت و گناه مکنید زیرا که بعضي از شما معرفتِ خدارا ندارید بجهتِ انفعالِ شما سخن میگویم * (۳۵) امّا کسي خواهد گفت مرده‌گان چگونه برمیخیزند و بکدام بدن باز مي‌آیند (۳۶) اي احمق آنچه‌را تو مي‌افشاني زنده نمي‌شود جُز اینکه بمیرد (۳۷) و آنچه‌را مي‌افشاني نه آن بدن‌را مي‌افشاني که خواهد گشت بلکه همین دانه‌را وبس خواه دانهء گندم و خواه دانه‌هاي دیگر (۳۸) و خدا آنرا بدني میدهد آنچنان که خواسته است و هر یك از تخمهارا بدنِ مخصوصِ بخود (۳۹) و همه اجسام یك نوع جسم نیستند بلکه جسمِ انساني دیگر و جسمِ وُحوش دیگر و جسمِ ماهیان دیگر و جسمِ طُیور دیگر (۴۰) و ابدانِ سماوي و ابدانِ ارضي میباشند لیکن شأنِ سماویات دیگر است و شأنِ ارضیات دیگر (۴۱) و شأنِ آفتاب دیگر است و شأنِ ماه دیگر و شأنِ ستاره‌ها دیگر زانرو که ستاره از ستاره در شأن توفیر دارند * (۴۲) بهمین نهج است قیامتِ مرده‌گان بفساد پاشیده میشود و بي‌فساد برمیخیزد (۴۳) در ذلّت پاشیده میشود و با جلال برمیخیزد در ناتواني پاشیده میشود در توانائي برمیخیزد (۴۴) بدنِ حیواني پاشیده میشود و بدنِ روحاني برمیخیزد بدني حیواني میباشد و بدني روحاني (۴۵) و باینِ قسم نیز تحریر شده است که بود انسانِ اوّل آدَمْ نفسِ حیات‌دار و انسانِ آخر روحِ حیات‌بخش (۴۶) لیکن مقدّم نبود آنچه روحاني است بلکه نفساني و بعد از آن روحاني (۴۷) و انسانِ اوّل از زمین بود خاکي و انسانِ دویم خداوند است از آسمان (۴۸) چنانچه خاکي بود خاکیان نیز هستند و چنانچه آسماني بود آسمانیها نیز هستند (۴۹) و آنچنان که شکلِ آن خاکي‌را برداشتیم شکلِ آن سماوي‌را نیز خواهیم برداشت * (۵۰) اي برادران من این‌را میگویم که جسم و خون نمي‌توانند که وارثِ ملکوتِ خدا شوند و نیز فساد وارثِ غیرِ فساد نمي‌شود (۵۱) اینك من شمارا سرّي میگویم که همه نخواهیم مُرد بلکه همه مبدّل خواهیم گشت (۵۲) در دقیقهء در طرفةًالعینی در هنگامِ صورِ آخر زیرا که کرنا صفیر خواهد نمود و مرده‌گان بی‌فساد خواهند برخاست و ما مبدّل خوهیم شد (۵۳) زیرا که باید که این فاسد بي‌فسادي‌را بپوشد و این فاني بي‌فنائی‌را * (۵۴) و چون این فاسد بی‌فسادي‌را بپوشد و این فانی بی‌فنائی‌را آن وقت واقع خواهد شد آن کلمه که نوشته شده است که مرگ در غلبه مستغرق گردید (۵۵) اي مرگ نیزهء تو کجاست و اي گور غلبهء تو کجاست (۵۶) نیزهء مرگ گناه است

وقوّتِ گناه شریعت است (۵۷) و شکر خدارا است که مارا غلبه بوساطتِ خداوندِ ما عیسیء مسیح عطا فرمود (۵۸) پس اي برادرانِ محبوبِ من بر قرار بوده بی‌تشویش در شغلِ خداوند پیوسته بیفزائید زانجا که میدانید که زحمتِ شما درخداوند بی‌جا نیست *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و بخصوصِ عطائي که بجهةِ مقدّسان میشود چنانچه من کلیسیاهاي گَلَتیّه‌را امر نمودم شما نیز بعمل آرید (۲) که هر روزِ یكشنبه هر یك از شما چیزي‌را نزدِ خود وا گذارد و جمع نماید بحَسَبِ آنچه برکت یافته است که مبادا که چون بیایم آن وقت عطاها آماده شود (۳) و چون حاضرشوم آناني‌را که شما برگمارید در کاغذها من مقرّر خواهم نمود که بخششِ شمارا بأورشلیم رسانند (۴) و اگر مناسب باشد که من نیز بروم با من خواهند رفت * (۵) و بنزدِ شما خواهم آمد چون از مَقدونیّه عبور نمایم زانرو که از مَقدونیّه عبور مي‌نمایم (۶) و شاید که بنزدِ شما بمانم بلکه زمستان‌را بسر برَم تا که مرا بدرقه نمائید بهرجا که میروم (۷) و نمي‌خواهم شمارا در عبور به بینم که امیدوارم که مدّتِ چندي نزدِ شما توقّف نمایم اگرخداوند اجازت دهد (۸) و تا عیدِ پنجاهم در اِفِسُس مي‌مانم (۹) زیرا که دروازهء بزرگ و مفید بجهةِ من باز شده است و مخالفان بسیار اند * (۱۰) اگر تیموثیُوس بیآید آگاه باشید که نزدِ شما بي‌خوف بماند زانجا که شغلِ خداوندرا بجا می‌آرد چون من (۱۱) پس باید که هیچ کس اورا حقیر نشمارد و اورا بدرقه نمائید که بسلامت بنزدِ من رسد زیرا که من اورا با برادران انتظار مي‌کَشم (۱۲) امّا بخصوصِ اَپلُوسِ برادراز او بسیار استدعا نمودم که با برادران بنزدِ شما بیآید در این وقت مطلقا خواهش نداشت که آمده باشد لیکن چون فرصت یابد خواهد آمد * (۱۳) هشیار باشید و در ایمان پایدار و مردانه و زورآور باشید (۱۴) و همه‌گيِ اعمالِ شما با محبّت کرده شود * (۱۵) و من اي برادران از شما استدعا مي‌نمایم که شما خود خاندانِ اِستِفانْ‌را مي‌شناسید که نوبرِ اَخَئیّه اند و خودرا بجهةِ خدمتِ مقدّسان وقف نموده اند (۱۶) پس [با خبر باشید که] شما نیز مطیع باشید این چنین اشخاص‌را و هر کس‌را که درعمل رفاقت میکند و زحمت میکَشد (۱۷) و ازآمدنِ اِستیفانْ و فُورتُوناطُس و اَخَئیکُس من خوشوقت هستم زیرا که نقصِ شمارا ایشان تمام کردند (۱۸) که روحِ مرا و شمارا تازه نمودند پس چنین کسان‌را بپذیرید * (۱۹) و کلیسیاهاي آسیّه شمارا سلام میرسانند اَقُلا و پرِسْکِلّه با کلیسیائي که درخانهء آنهاست شمارا درخداوند بسیار سلام میرسانند (۲۰) و همه‌گيِ برادران شمارا سلام میرسانند و یکدیگررا ببوسهء مقدّس سلام نمائید * (۲۱) و سلامِ من بدستِ خودَم پُولُس (۲۲) اگرکسي عیسیء مسیح خداوندرا دوست ندارد محروم باد ماران‌آثا (۲۳) و توفیقِ عیسیء مسیحِ خداوند بر شما باد (۲۴) و محبّتِ من با همه‌گيء شما در مسیح عیسی باد * آمین *

نامهٔ دویم پولس حواری باهل قرنتس

مشتمل بر سیزده باب

(باب اوّل مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) پولس حواریء عیسیء مسیح بمشیّت خدا و تیموثیوس برادر بکلیسیای خدا که در قرنتس میباشد با
همهٔ مقدّسانی که در تمام اخائیّه میباشند (۲) که از پدر ما خدا و عیسیء مسیح خداوند فضل و آرام بر
شما باد * (۳) مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسیء مسیح پدری که اصل رحمتها است و خدائی که
منشاء همهگیء تسلّیات است (۴) که مارا در تمامیء زحمتهای ما تسلّی عطا میفرماید تا آنکه بوسیلهٔ
این تسلّی که ما خود از خدا می‌یابیم دیگرانرا که در هر مصیبت گرفتار میباشند تسلّی توانیم بخشید
(۵) زانجا که چنانچه ناخوشیهای ما بسبب مسیح افزاید بهمین قسم بوسیلهٔ مسیح تسلّیء ما نیز می‌افزاید
(۶) خواه زحمت کشیم که بجهة تسلّی و نجات شما است که میسّر گردد به اینکه شما نیز متحمّل ناخوشیهائی
میباشید که ما متحمّل آن می‌باشیم و خواه تسلّی یابیم که بجهة تسلّی و نجات شما است (۷) و امید ما
در بارهٔ شما ثابت است که یقین داریم که چنانچه شما در زحمتها شرکا می‌باشید بهمین وضع در تسلّی
نیز شرکا خواهید بود * (۸) زانرو که ما نمیخواهیم ای برادران که شما بی‌خبر باشید از صدمه که در آسیّه
بر ما واقع گشت که بیش از قوّهٔ ما گران بود بحیثیّتی که قطع امید از زندهگانی گردیم (۹) لیکن ما خود
بر خود فتوای قتل داشتیم تا آنکه بر خود توکّل نکرده باشیم بلکه بر خدائی که برخیزانندهٔ مردهگان
است (۱۰) و او است که مارا از چنین مهلکه رهانید و میرهاند و امیدوار ایم که بعد از این نیز رهاند
(۱۱) بشرطی که شما نیز بدعا در حقّ ما اعانت نمائید که آن نعمتی که بما بسبب اشخاص بسیاری رسیده
است شکرانهٔ آن بجهة ما از خلق بسیاری بجا آورده شود * (۱۲) که فخر ما این است یعنی اقرار قلب ما
که بسادهگی و صفای خدائی نه بتخیّل جسمانی بلکه بتوفیق خدا اوقات خودرا در دنیا صرف نمودیم
خصوصاً در بارهٔ شما (۱۳) و هیچ چیز بشما نمی‌نویسیم جز اینکه میخوانید بلکه اعتراف نمائید و امیدوار
ایم که تا بآخر اعتراف خواهید نمود (۱۴) چنانچه شما در جزء اعتراف نموده اید که ما فخر شما می‌باشیم
بنوعی که شما نیز فخر ما می‌باشید در روز عیسیء خداوند * (۱۵) و باین اعتماد پیس از این اراده نمودم
که بسوی شما آمده باشم تا آنکه نعمت دیگررا دریافته باشید (۱۶) و از میان شما بمقدونیّه عبور نمایم
و باز از مقدونیّه بنزد شما آمده باشم و از شما بدرقه گرفته بسوی یهودیّه شتابم (۱۷) پس این ارادهرا که

نمودم آيا تلوّن‌را بكار بُردم يا ارادهء من از روي بشرّيت بود كه بلي بلي و نه نه در من باشد * (۱۸) بخداي امين قَسَم است كه سخنِ ما نزدِ شما بلي و نه نشد (۱۹) زيرا كه پسرِ خدا عيسيء مسيح‌را كه مژدهء او از ما يعني من و سِلْوَانُسْ و تِيمُوثِيُوسْ در ميانِ شما پديد شد بلي و نه نشد بلكه در او بلي بود (۲۰) زيرا كه تماميء وعده‌هاي خدا بلي است در وَيْ و در وَيْ آمين است خدارا تعظيماً بوسيلهء ما (۲۱) و آن كس كه مارا با شما در مسيح ثابت مي‌سازد و مارا مسح نموده است خداست (۲۲) كه او مارا مُهر نموده است و روح‌را بر سبيلِ بَيْعانه بما بخشيده است * (۲۳) و من خدارا بشهادتِ خود ميخوانم كه از راهِ آنكه شمارا معاف دارم به قُرِنْتُسْ هنوز نيآمده ام (۲۴) و اين نيست كه بر ايمانِ شما حكم‌راني نمائيم بلكه با شما رفيق در خوشوقتي مي‌باشيم زانرو كه در ايمان ثابت مي‌باشيد

(بابِ دويم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و من اين‌را بر خود لازم دانستم كه ديگر با اندوه نزدِ شما نيآمده باشم (۲) زيرا كه اگر من شمارا اندوهگين نمايم كيست كه مرا خوشوقت سازد جُز آن كس كه از من متألّم ميشود (۳) و من اين‌را نوشتم بشما كه مبادا من آمده اندوهناك شوم از آناني كه بايست از ايشان خوشوقت گردم به اعتماد بر تماميء شما كه خوشوقتيء من خوشوقتيء همگيء شما مي‌باشد (۴) زيرا كه از اندوهِ بسيار و از دل تنگيء خود بشما به اشكهاي بسيار نوشتم نه از آنجا كه شما غُصّه خوريد بلكه تا دريابيد آن محبّت‌را كه خصوصاً نسبت بشما دارم * (۵) و اگر كسي مرا غُصّه دهد مرا غُصّه نداده است بلكه جزوي‌را مبادا كه همگيء شمارا باربردار نمايم (۶) و آن سرزنش كه از اكثري بر آن شخص واقع شده است اورا كافي است (۷) بنوعي كه بر خلاف گذشته شمارا لازم است كه اورا عفو نموده تسلّي دهيد كه مبادا اين شخص در اندوهِ بي‌شمار مُستهلَك گردد (۸) پس از شما استدعا مي‌نمايم كه محبّت‌را بَوَيْ ثابت نمائيد (۹) و بدين جهة نوشتم كه بتجربه شمارا دريابم كه آيا در جميعِ امور مطيع مي‌باشيد يا نه (۱۰) و هر كس‌را كه شما چيزي عفو نمائيد من نيز عفو مي‌نمايم زيرا كه اگر من كسي‌را از عملي عفو نمايم بجهةِ شما در مقامِ مسيح عفو مي‌نمايم (۱۱) تا آنكه شيطان دستِ تطاول بر ما دراز نه نمايد از آنجا كه از اراده‌هاي او بي‌خبر نيستيم ما * (۱۲) و چون به تِرُوآسْ بجهةِ مژدهء مسيح آمدم و بابِ راهِ خداوند بجهةِ من مفتوح شده بود (۱۳) از آنجا كه تِيتُسِ برادرِ خودرا نيافتم قلباً آرام نداشتم پس از آنها مرخّص شده بمَقِدُونِيَّه آمدم * (۱۴) و خدارا شكر كه مارا در مسيح دائم مظفّر مي‌سازد و رايحهء معرفتِ خودرا بوسيلهء ما در هر جا هويدا مي‌سازد (۱۵) كه ما خدارا عطرِ خوشبوي مسيح مي‌باشيم در ناجيان و در هالكان (۱۶) در يك طائفه رايحهء مرگ در مرگ و در طائفهء ديگر رايحهء حيات در حيات و بجهةِ اين امور كيست كه كافي باشد (۱۷) زيرا كه ما چون بسياري اشخاص نيستيم بمخالط نمودنِ كلامِ خدا بلكه چون راستان و چون مردانِ خدا پيشِ روي خدا در شأنِ مسيح سخن ميگوئيم *

(باب سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) آیا باز شروع در سفارشِ خود می‌نمائیم آیا چون بعضي احتیاج بسفارش نامجات بشما یا ازشما داریم (۲) نامهٔ ما شما می‌باشید که در دلهاي ما رقم شده است که بر همهٔ خلق معروف است و خوانده میشود (۳) که هویدا است که نامهٔ مسیح می‌باشید که ما خادمانِ آن ایم و نه بسیاهي مرقوم است بلکه بروحِ خداي حيّ و نه درِ صفحه‌هاي سنگي بلکه در صُحُفِ جسميِء دل * (۴) پس چنین اعتمادي از مسیح نزدِ خدا داریم (۵) نه اینکه بخود اعتماد نمائیم که چون از خود چیزي تصوّر نمائیم بلکه استطاعتِ ما بخدا است (۶) و اوست که مارا خادمِ پیمانِ تازه ساخته است که نیست نوشته بلکه روح است زیرا که نوشته مي‌کُشد و روح حیات مي‌بخشد (۷) و چون خدمتِ مرگ بنوشته درِ سنگهاي منقوش با این همه جلال واقع شد که بني اِسْرائیلْرا طاقت نبود که درِ صورتِ مُوسیٰ نگرند بجهةِ جلالِ فاني که در صورتَش بود (۸) چگونه خدمتِ روح بیشتر با جلال نخواهد بود (۹) که چون خدمتِ الزام با جلال مي‌بود خدمتِ عدالت بطریقِ اولیٰ جلال‌را بیشتر دارد (۱۰) بلکه آنچه با جلال بود نسبت باین هیچ جلال نداشت بسببِ جلالِ فائقِ این (۱۱) زیرا که چون آنچه معدوم مي‌شد با جلال بود بطریقِ اولیٰ آنچه باقي است با جلال است * (۱۲) پس چون چنین اُمید مارا مي‌باشد در کمالِ وُضوح آن‌را بجا مي‌آوریم (۱۳) وچون مُوسیٰ نمي‌نمائیم که برصورتِ خود نقاب مي‌بست بحدّي که بني اِسْرائیلْرا غایتِ آنچه فاني بود نیافتند (۱۴) بلکه فهمهاي آنها کور شد و تا امروز آن نقاب در هنگامِ مطالعهٔ پیمانِ کُهنه باقي است و برداشت نشده است زیرا که آن از مسیح معدوم میشود (۱۵) بلکه تا امروز وقتي که مُوسیٰ‌را مطالعه مي‌نمایند نقاب بر دلِ آنها گذارده مي‌شود (۱۶) و چون بسوي خداوند بازگشت شود نقاب برداشته میشود (۱۷) زیرا که خداوند روح است و جائي که روحِ خداوند است آزاده‌گي مي‌باشد (۱۸) و ما همه که بصورتِ آشکارا در جلالِ خداوند نگران مي‌باشیم آن تمثال‌را اخذ مینمائیم از جلالي بجلالي از آنجا که از خداوند که روح است اخذ مینمائیم *

(باب چهارم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) پس ما که این خدمت‌را داریم از ترحّمي که بما شده است خسته نمي‌شویم (۲) بلکه از اسرارِ شرم‌آور دورکَشي مي‌نمائیم و مکّارانه رفتار نمي‌نمائیم و کلامِ خدارا مخلوط نمي‌نمائیم بلکه بسببِ اظهارِ راستي از براي خود درِ ضمیرِ هر کس نزدِ خدا منزل مي‌گزینیم * (۳) و اگر هم مژدهٔ ما مخفي بماند بر هالکان مخفي است (۴) یعني آناني که خداي این جهان فهمهاي بي‌ایمانشان‌را کور کرده است که مبادا روشنائيِء مژدهٔ جلالِ مسیح که شبیهِ خداست بر ایشان تابد (۵) چه ما ندا بخود نمي‌نمائیم بلکه بمسیح عیسیٰء خداوند و خودرا به اینکه خادمانِ شما مي‌باشیم بجهةِ عیسیٰ (۶) زیرا که خدائي که حکم فرمود که

از ظلمت روشنائي درخشد همان است که دلهاي مارا روشن ساخت تا آنکه بمعرفتِ جلالِ خدا که در صورتِ عیسیٰ مسیح است روشن سازد * (۷) و این گنجینه‌را در ظروفِ سفالي داریم تا آنکه فضیلتِ قدرت خدارا باشد نه مارا (۸) و پیوسته زحمت مي‌کَشیم لیکن درشکنجه نیستیم حیرانیم و مأیوس نیستیم (۹) متعاقب میشویم و واگذاشته نشده ایم انداخته میشویم و هلاك نمي‌باشیم (۱۰) و پیوسته قتلِ عیسیٰ خداوندرا در بدن مي‌کَشیم تا که حیاتِ عیسیٰ در بدنِ ما آشکارا گردد (۱۱) زیرا که پیوسته ما که زنده مي‌باشیم در راهِ عیسیٰ بقتل رسانده میشویم تا آنکه حیاتِ عیسیٰ نیز در جسمِ فانيِ ما بدیدار شود * (۱۲) پس مرگ در ما اثر مي‌نماید و حیات در شما (۱۳) و چون که ما نیز همان روحِ ایمان‌را داریم که مسطور است که ایمان آوردم و بجهةِ این حرف زدم ما نیز ایمان آورده ایم پس متکلّم مي‌باشیم (۱۴) زآنجا که میدانیم که آن کس که عیسیٰ‌را برخیزانید مارا نیز بوساطتِ عیسیٰ خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت (۱۵) و این همه بعلّتِ شماست تا آنکه نعمتِ فراوان موجبِ ازدیادِ تعظیمِ خدا بوساطتِ شکرگذاريِ اکثري گردد * (۱۶) و بجهةِ این ما خسته نمي‌شویم بلکه هرچند شخصِ ظاهرِ ما از هم مي‌پاشد لیکن شخصِ باطنِ ما هر روزه تازه مي‌گردد (۱۷) زیرا که زحمتِ سبکي که مارا در آني میباشد بارِ جلالِ ابديِ غایت‌الغایت‌را براي ما مهیّا مینماید (۱۸) از آنجا که ما در مرئیات نمي‌نگریم بلکه در نامرئیها از آنجا که مرئیات زماني است و نامرئیها جاوداني است

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) از آنجا که میدانیم که اگر مسکنِ خاکيِ ما ریخته گردد عمارتي از خدا داریم خانهٔ که دست آنرا نساخته است و ابدي در آسمان است (۲) و در این آه مي‌کشیم از آرزوي هیکلِ روپوشِ ما که آسماني است (۳) از آنجا که هنگام پوشیدن عریان نخواهیم بود (۴) زآنجا که چون در این هیکل میباشیم از گرانیَش آه مي‌کَشیم و حال آنکه نمي‌خواهیم از این عاري شویم بلکه بر روي این پوشیم تا که فنائي مستغرقِ حیات گردد (۵) و آن کس که مارا بجهةِ این مهیّا گردانیده است خداست و اوست که روح‌را به بیْعانه بما داده است (۶) پس دائم خاطرجمع میباشیم و میدانیم که مادامي که در وطنِ بدن میباشیم از خداوند غائب میباشیم (۷) زیرا که به ایمان رفتار مینمائیم نه به بینش (۸) پس با وجودِ آنکه خاطرجمع هستیم بیشتر خواهان ایم که از بدن غائب شده نزدِ خداوند منزل گزینیم (۹) پس این عزّت‌را طالب ایم که خواه توقّف نمائیم و خواه بیرون رویم از ما خوشنود باشد (۱۰) از آنجا که ما همه‌را لازم است که در محکمهٔ مسیح حاضر شده تا آنکه هرکس مکافات در بدن یابد بروفقِ عملش خواه نیك و خواه بد * (۱۱) پس از ترسِ خداوند مستحضر شده خلق‌را دعوت مینمائیم و نزدِ خدا ظاهر مي‌باشیم و امیدوارم که بر ضمائرِ شما نیز ظاهر باشیم (۱۲) زیرا که چنین نیست که ما خودرا بشما واگذاریم بلکه شمارا موجبِ فخر میدهیم تا آنکه پیشِ کساني که بظاهر فخر مینمایند نه به دل بي‌چیز نباشید (۱۳) زیرا که اگر بي‌هوش ایم ما بجهتِ

خداست و اگر هشیار ایم بجهتِ شماست (۱۴) بدرستي که محبّتِ مسیح مارا مي‌کشد که چنین یافته ایم که چون یك شخص بجهتِ همه مُرد پس همه مرده بودند (۱۵) و اینکه در راهِ همه مُرد تا زنده‌گان دیگر بجهتِ خود زیست نه نمایند بلکه بجهتِ آن کس که در راهِ آنها مُرد و برخاست (۱۶) پس ما بعد از این هیچ کس‌را از راهِ جسم نمي‌شناسیم بلکه هرچند مسیح‌را هم از راهِ جسم شناخته ایم لیکن مِنْ بعد دیگر نمي‌شناسیم (۱۷) پس در صورتي که کسي در مسیح باشد مخلوقِ تازه ایست که چیزهاي کُهن گذشته است و الحال تماميء چیزها نَوْ شده است (۱۸) و همه امور از خداست که مارا بوساطتِ عیسيء مسیح بسوي خود باز گردانیده است و خدمتِ صلح‌را بما عنایت فرموده است (۱۹) و آن این است که خدا در مسیح دنیارا بسوي خود بر میگرداند و خطایاي آنهارا بر آنها نمي‌گیرد و کلامِ مصالحت‌را در ما قرار داد * (۲۰) پس بجهةِ مسیح ایلچیگري مینمائیم و گویا خدا بوساطتِ ما استدعا مینماید و ما بجهتِ مسیح استدعا مینمائیم که با خدا صلح نمائید (۲۱) زیرا که آن کسي که گناه‌را نشناخت در راهِ ما کفّارهء گناه قرار داد تا آنکه ما نفسِ عدالتِ خدائي دروَيْ شویم *

(بابِ ششم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) خلاصه ما همکارانِ استدعا مینمائیم که شما توفیقِ خدارا عبث مَگیرید (۲) که میگوید در زماني سعید تورا اجابت نموده ام و در روزِ نجات تورا کُمك کرده ام اینك حال زمانِ سعید است و الحال روزِ نجات (۳) ما هیچ کس‌را مطلقا سدِّ راه نیستیم از آنجا که مبادا نقصي در خدمت پدید آید (۴) بلکه در هر امر خودرا مقرّر مینمائیم که خادمانِ خدائیم بصبرِ بسیار در زحمتها در حاجتها در تنگیها (۵) در صدمه‌ها در زندانها در هنگامه‌ها در محنتها در بیداریها در گرسنه‌گیها (۶) بپاکیزه‌گي بدانش بحلم بمهرباني بپاك‌طینتي بمحبّتِ بي‌ریا (۷) بکلامِ راست بقدرتِ خدا بسلاحِ صداقت از راست و چپ (۸) در عزّت و ذلّت در فُحش و خوش‌آمد چون مزوِّر و ساده‌لوح (۹) چون گم‌نام و مشهور چون اجل‌رسیده‌گان و اینك زنده ایم و صدمه مي‌یابیم و هلاك نمیشویم (۱۰) چون غم‌خوار و دائم خوشحال مفلس و غني‌کننده‌ء بسیاري چون بي‌چیز و مالكِ هر چیز میباشیم * (۱۱) اي قرِنْتِسیانْ دهنِ ما بسوي شما باز شده است و دلِ ما وسیع (۱۲) شما در بارهء ما در تنگي نیستید بلکه در امعاي خود در تنگي میباشید (۱۳) و شما نیز [که گویا با فرزندان تکلّم مینمایم] درعوضِ آن گشاده شوید * (۱۴) با بي‌ایمانان جفتِ ناجنس مَشوید که صدق‌را با ناراستي چه شراکت و روشني‌را با تاریکي چه رفاقت باشد (۱۵) و مسیح‌را با بلیعَلْ چه مناسبت است و مؤمن‌را با بي‌ایمان چه مشارکت (۱۶) و هیکلِ خدارا با بُتان چه مشابهت است از آنجا که شما هیکلِ خداي حيّ میباشید چنانچه خدا گفته است که من در میانِ آنها خواهم ماند و خواهم سَیْرکرد و من خداي آنها خواهم بود و آنها اهلِ من خواهند بود (۱۷) پس خداوند میفرماید که از میانِ آنها بیرون آئید و جدا شوید و چیزِ ناپاك‌را مسّ نه نمائید و من شمارا مي‌پذیرم (۱۸) و من شمارا پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود فرمانِ خداوندِ قادرِ مطلق همان است *

(باب هفتم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) پس اي محبوبان چون اين وعده‌هارا داريم بايد كه از تماميء نجاشتهاي جسماني و روحاني خودرا پاك كنيم و از ترس خدا پاكيزه‌گي‌را بنهايت رسانيم * (۲) و مارا به پذيريد كه برهيچ كس ظلم نكرديم و هيچ كس‌را متضرّر نساختيم و از هيچ كس طمع نه نموديم (۳) و من از روي حجّت سخن نمي‌گويم كه پيش گفته ام كه شما در دلِ ما هستيد كه در مرگ و حيات باهم باشيم (۴) مرا نسبت بشما بسيار گستاخي است و مرا از شما نهايتِ فخر است و با وجودِ همه‌گيء مصيبتهاي ما پُر از تسلّي و لب‌ريزِ سرور شده ام * (۵) زيرا كه چون بمَقِدُونيّه رسيديم جسمِ ما هيچ استراحت نديد بلكه در هر طريق زحمت مي‌كشيديم در ظاهر هنگامه‌ها و در باطن خوفها مي‌بود (۶) ليكن آن كس كه افتاده‌گان‌را تسلّي دهنده است يعني خدا مارا تسلّي داده است به آمدنِ تيِتُس (۷) و نه از آمدنش وبس بلكه بجهةِ اين تسلّي كه او در شما يافت و مارا آگاهي داد از شوق و غُصّه و غيرتِ شما در بارهء من بنوعي كه بيش از پيش خوشوقت گرديدم (۸) زيرا كه هرچند شمارا بآن مراسله غمگين گردانيدم امّا حال پشيمان نيستم چنانچه بودم از آنجا كه مي‌بينم آن كاغذرا كه در شما غم احداث نمود هرچند كه ايّامِ معدودي بود (۹) و حال كه خوشوقت ميباشم نه از آن است كه غُصّه خورديد بلكه از آن است كه تا بتوبه غُصّه خورديد از آنجا كه غُصّهء شما درراهِ خدا بود كه بهيچ وجه از ما نقصاني در شما بديد نيآمد (۱۰) و از آنجا كه غُصّه در راهِ خدا نتيجه ميدهد توبه‌را كه انجامش نجات است و باعثِ پشيماني نيست و غُصّهء دنيائي نتيجه‌اَش مرگ است (۱۱) چه اين غُصّهء شما كه در راهِ خدا بود ملاحظه نمائيد كه چه مقدار جهد در شما بديد آورد بلكه معذرت و خشم و ترس و اشتياق و غيرت و انتقام‌را و شما بالكلّيه ثابت نموديد كه خود از آن مقدّمه عاري هستيد (۱۲) لهذا هرچند من بشما نوشتم ليكن نه بجهتِ آن ظالم يا آن مظلوم بلكه از براي اظهار كردن بشما پيشِ روي خدا آن جهدي‌را كه مارا است در بارهء شما * (۱۳) و باين جهت از تسلّيء شما تسلّي يافتيم و از خورسنديء تيِتُس بنهايت خوشوقت شديم از آنجا كه قلبش از همه‌گيء شما آرام يافته بود (۱۴) و از آنجا كه اگر اندكي در بارهء شما درپيشِ او فخر نمودم خجل نگشتم بلكه چنانچه همه چيزرا بشما براستي گفتم بهمان وضع فخرِ ما نيز نزدِ تيِتُس براستي بود (۱۵) و مهرِ او با شما زياد ميشود و چون ياد مي‌آرد اطاعتِ تماميء شمارا كه چگونه بترس و لرز اورا پذيرفتيد (۱۶) پس خوشوقتم كه از هر راه با شما خاطرجمع ميباشم *

(باب هشتم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) اي برادران شمارا آگاهي ميدهيم از نعمتِ خدا كه بكليسياهاي مَقِدُونيّه عطا شده است (۲) زيرا كه در امتحانِ عظيم از تنگي فراوانيء سُرورِ ايشان و افلاسِ بي‌نهايتِ عظيمِ ايشان استغناي سخاوتِ ايشان‌را

افزوده است (۳) زانجا که من شاهدم که بقدرِ قوّت بلکه بیش از قوّهٔ خود راضي شده (۴) به اصرارِ بسیار از ما خواهش نمودند که ما این نعمت و شراکت در این خدمت‌را که براي مقدّسان است قبول نمائیم (۵) و این‌را بنوعي که ما مظنّه داشتیم نکردند بلکه اوّل خودرا بخداوند دادند و بمشیّتِ خدا نیز بما (۶) پس ما از تیطُسْ استدعا نمودیم که چنانچه آغاز نمود این نعمت‌را در میانِ شما بانجام رساند * (۷) لیکن [من میگویم که] چنانچه در هر امر سبقت گرفته اید در ایمان و کلام و دانش و کمالِ جهد و محبّتِ خود نسبت بما خبردار باشید که در این نعمت نیز بیفزائید (۸) و من حکم نمي‌نمایم بلکه از راهِ کوششِ دیگران و تا بحک زنم خالص بودنِ محبّتِ شمارا (۹) و شما میدانید کَرَمِ خداوندِ ما عیسیِٔ مسیح‌را که هرچند دولتمند بود در راهِ شما مفلس گردید تا آنکه به افلاسش دولتمند شوید (۱۰) و در این امر چنین صلاح میدانم که این بجهتِ شما مناسب است چنانچه یك سالِ پیش از این شروع نمودید نه در کردن وبس بلکه در مهیّا شدن (۱۱) الحال این فعل‌را بانتهها رسانید که چنانچه در ارادهٔ تُند بودید در فعل نیز بهمان طور باشید بحَسَبِ آنچه دارید (۱۲) که اگر خواهش مقدّم باشد هر کس‌را بقدرِ مقدور قبول مي‌افتد نه زیاده از مقدور (۱۳) و من نمي خواهم که بر دیگران اسهل و بر شما مشکل باشد (۱۴) بلکه از راهِ مساوات تا آنکه در این وقت زیادتئِ شما با نقصِ آنها باشد و زیادتئِ آنها با نقصِ شما باشد تا که مساوات واقع شود (۱۵) چنانچه مرقوم است که آن کس که بسیار یافت زیاده نداشت و آن کس که کم یافت نقصان نه پذیرفت * (۱۶) و شکرِ خدا که این کوشش‌را نسبت بشما در دلِ تیطُسْ قرار داد (۱۷) از آنجا که استدعارا قبول کرد لیکن از تعجیل که داشت باختیارِ خود بنزدِ شما آمد (۱۸) و فرستادم برفاقتِ وَيْ آن برادررا که تعریفش بسببِ انجیل در تمامئِ کلیسیاها میباشد (۱۹) نه محض این بلکه از کلیسیاها برگزیده شد که همسفرِ ما باشد بهمراهئِ این نعمت که ما آنرا میرسانیم بجهتِ تعظیمِ همان یك خداوند و خاطرِ شما (۲۰) و ما از این با حذر مي‌بودیم که هیچ کس در این بخشش که ما خادمانِ آن هستیم عیبي بر ما نگیرد (۲۱) زیرا که نه آنچه نزدِ خدا وبس مناسب است بلکه آنچه‌را نزدِ خلق نیز مناسب باشد مي‌اندیشیم (۲۲) و با آنها فرستاده ایم برادرِ خودرا که اورا در اُمورِ بسیار تجربه نمودیم که کوشش مینماید و حال بجهتِ آنکه اعتمادِ کلّي بر شما دارد بیش کوشش مینماید (۲۳) اگر کسي از تیطُسْ سؤال نماید مرا رفیق است و بجهتِ شما هم‌پیشهٔ من و اگر از برادرانِ ما سؤال نمائید رسولانِ کلیسیاها و جلالِ مسیح میباشند (۲۴) پس محبّتِ خودرا و فخرِ مارا بشما برایشان ثابت نمائید در حضورِ کلیسیاها *

(بابِ نهم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و بخصوصِ خدمتِ شما بجهتِ مقدّسان نوشتنِ من ضرور نیست (۲) زانجا که میدانم کَرَمئِ شمارا و بدین جهت نزدِ مَقدُونیانْ در بارهٔ شما فخر مینمایم که اَخَئیّه از پارینه مستعدّ اند و غیرتِ شما اکثري‌را برانگیخته

است (۳) امّا برادران‌را فرستادم تا آنکه فخرِ ما نسبت بشما در این خصوصِ عبث نگردد بلکه چنانچه من گفتم مستعدّ باشید (۴) مبادا که اگر مَقدُونیانْ با من بیآیند و شمارا نا مستعدّ یابند شمارا نمیگوئیم بلکه ما از این فخرِ عظیم خجل شویم (۵) پس لازم دانستم که از برادران استدعا نمایم که پیش نزدِ شما آمده باشند و برکتِ موعودِ شمارا مهیّا نمایند تا آنکه فی‌الحقیقه از راهِ برکت باشد نه از راهِ بخل * (۶) و این‌را میگویم که آن کس که برگرفتگي تخم مي‌پاشد بگرفتگي خواهد دروید و آن کس که با برکت خواهد پاشید با برکت خواهد دروید (۷) و هرکس بنوعي که در دلِ خود پسندیده است بعمل آرد نه از راهِ غُصّه یا ضرورت از آنجا که خدا بخشندهٔ مشعوف‌را دوست میدارد (۸) و خدا قادر است که بجهتِ شما هر نعمت‌را برکت دهد تا آنکه در هر صورت و هروقت در کمالِ مستغني بوده در هر عملِ نیك بیفزائید (۹) چنانچه مرقوم شده است که پاشید و داد مفلسان‌را و تصدّقِ او تا ابد خواهد ماند (۱۰) و آن کس که بذررا به بزرگر عطا مینماید امید است که هم نان‌را بجهتِ خوراكِ شما بدهد و هم زراعتِ شمارا برکت دهد و هم حاصلِ تصدّقِ شمارا بسیار سازد (۱۱) تا که از هر راه با کمالِ سخاوت دولتمند باشید که آن بوساطتِ ما ظاهر میسازد شکرگذاري خدارا (۱۲) از آنجا که خدمتِ این عملِ مقدّس نه همین حاجاتِ مقدّسان‌را رفع مینماید بلکه بسیار شکرگذاریهاي خدارا افزاید (۱۳) از آنجا که از اثباتِ این خدمت خدارا تعظیم مي‌نمایند بجهتِ اطاعتِ آشکاراي شما بمژدهٔ مسیح و بسخاوت بر ایشان و بر همه (۱۴) و آنها در دعا بسیار مشتاقِ شما میباشند از آنجا که غایتِ توفیقِ خدا با شما میباشد (۱۵) و شکر خدارا است بجهتِ آن انعامي که تقریري نیست *

(بابِ دهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و من که پُوْلُسم که ظاهراً در میانِ شما حقیر مي‌باشم و در باطن بشما گستاخم بجهةِ حلم و فروتنيءِ مسیح از شما التماس مي‌نمایم (۲) و خواهش مي‌نمایم که مبادا چون حاضر شوم گستاخ باشم آن قدر که مظنّه دارم که باشم نسبت بکساني که مارا چنین میدانند که رفتارِ ما جسماني است (۳) زیرا که هرچند جسماني رفتار مي‌نمائیم لیکن بشیوهٔ جسم جدال نمي‌نمائیم (۴) زانرو که آلاتِ جدالِ ما جسماني نیست بلکه از خدائي است که بر انهدامِ قلعه‌ها قادر است (۵) که خیالات و هر بلندي‌را که خلافِ معرفتِ خداست پست میسازیم و هر عقل‌را اسیر مینمائیم که مسیح‌را مطیع شود (۶) و بجهةِ انتقام گرفتن از هر قسمِ سرکشي مستعدّ مي‌باشیم وقتي که اطاعتِ خودرا تمام نمائید * (۷) آیا شما در ظاهر نگاه مي‌کنید اگر کسي‌را اعتقاد این است که خود زانِ مسیح است باید این‌را نیز بخاطر بگذراند که چنانچه او زانِ مسیح مي‌باشد ما نیز زانِ مسیح مي‌باشیم (۸) و چنانچه من اندکي زیاده فخر نمایم از قدرتِ خود که خداوند بما داده است بجهةِ تعمیرِ شما نه بجهةِ خرابي خجل نمي‌شوم (۹) [این گفته شد که] مبادا چنین ظاهر شود که شمارا بنامه‌ها میترسانم (۱۰) چنانچه میگوید که نامه‌هاي اوگران و پُرزور است و ظاهرِ رؤیتش کم‌زور و سخنش بي‌مغز (۱۱) بخاطرِ آن شخص برسد که چنانچه ما در غیبت در نامه‌ها در کلام مي‌باشیم بهمان وضع درحضور در فعل مي‌باشیم

(۱۲) كه قوهٔ آن‌را نداريم كه خودرا مقارن يا مقابل نمائيم بآنان كه خودرا مي‌ستايند كه ايشان از بسكه خودرا بخود مي‌آزمايند و خودرا با خود مقابله مي‌كنند درك نمي‌كنند (۱۳) و ما از آنچه زياده از پيموده است فخر نمي‌نمائيم بلكه بقدرِ پيمايش مقداري كه خدا بجهة ما تقسيم نموده است و آن پيموده انجامَش تا بشما است (۱۴) كه ما خودرا ممتدّ نمي‌سازيم چنانچه گويا بشما نرسيده ايم از آنجا كه با مژدهٔ مسيح حتّي بشما وارد شديم (۱۵) كه ما بيش از پيمايش در عملِ ديگران فخر نمي‌كنيم بلكه اميدواريم كه چون ايمانِ شما بيفزايد ماها بوساطتِ شما بر وفقِ پيمودهٔ خود وسيع و افزوده شويم (۱۶) كه در نواحيءِ آن طرفِ شما مژده رسانيم نه آنكه در پيمودهٔ كسِ ديگر از عملِ آراسته فخر نمائيم (۱۷) كه هر آن كس كه فخر مي‌نمايد بايد از خداوند فخر نمايد (۱۸) از آنجا كه نه آن كس كه خودرا مي‌ستايد مقبول است بلكه آن كس كه خداوند اورا مي‌ستايد *

(بابِ يازدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و ميخواهم كه ناداني‌ءِ مرا اندكي متحمّل شويد بلي با من متحمّل شويد (۲) زيرا كه مرا در حقّ شما غيرتي است خدائي كه من شمارا آراسته نمودم كه شمارا چون دوشيزهٔ پاكيزه نزد مردي حاضر سازم يعني مسيح (۳) ليكن ميترسم كه چنانچه مارحَوّارا بمكر فريفت بهمان وضع مَدركاتِ شمارا از ساده‌گي در مسيح مكدّر نمايد (۴) زيرا كه اگر شخصي آيد و بعيسيءِ ديگري كه ما باو ندا نكرديم ندا كند يا اگر روحِ ديگري مي‌يافتيد كه نيافته بوديد يا مژدهٔ ديگري كه نه پذيرفته بوديد هرآينه بخوبي متحمّل مي‌شديد * (۵) از آنجا كه من مظنّه ندارم كه بهيچ وجه از بزرگترينِ حواريان كمتر باشم (۶) كه هرچند در تكلّم اُمّي مي‌باشم ليكن در دانش چنين نيست بلكه بالكلّيه در هر امر نزدِ شما آشكارا گرديديم (۷) آيا كه تقصير كردم كه خودرا پست نمودم تا كه شما بلند شويد يا كه مفت مژدهٔ خدارا نزدِ شما آوردم (۸) و از كليسياهاي ديگر غارت نموده معاشِ خودرا اخذ نمودم در خدمتكاريءِ شما (۹) و چون نزدِ شما حاضر بودم و احتياج هم داشتم بر هيچ كس بار نبودم و برادران از مَقِدُونيّه آمده رفعِ احتياجِ مرا نمودند و در هر امر خودرا نگاه داشته ام و خواهم داشت كه بر شما بار نشوم (۱۰) براستيءِ مسيح كه در من است كه اين فخر در نواحيءِ اَخَئيّه از من مرتفع نخواهد شد (۱۱) چرا آيا از آنجا كه شمارا درست نميدارم خدا بهتر ميداند (۱۲) ليكن آنچه مي‌كنم همان‌را خواهم كرد تا از آناني كه دربندِ فرصت اند فرصت‌را منقطع سازم تا كه از آن راهي كه فخر ميكنند مثلِ ما يافته شوند * (۱۳) زيرا كه اين چنين اشخاص حواريانِ كاذب و مباشرانِ حيله‌گر اند كه خودرا با حواريانِ مسيح مشتبه مي‌نمايند (۱۴) و اين نيست عجب از آنجا كه شيطان خود شبيه فرشتهٔ نوراني‌را ميگيرد (۱۵) پس چيزي نادر نيست هرگاه خادمانَش نيز مشابهت بخُدّامِ صادق پيدا نمايند و انجامِ آنها برحَسَبِ اعمالِشان خواهد بود * (۱۶) و نيز ميگويم كه هيچ كس مرا احمق نداند ورنه چون از احمقان از من متحمّل شويد كه من نيز اندكي فخر نمايم (۱۷) آنچه در استقرارِ فخر ميگويم در راهِ خداوند نميگويم بلكه از راهِ حماقت است (۱۸) از آنجا كه بسياري بحَسَبِ جسم فخر مي‌نمايند من نيز

فخر مینمایم (۱۹) زیرا که از آنجا که شما خود صاحبانِ فهم میباشید بي‌فهمان‌را بخوشي متحمّل میشوید (۲۰) زیرا که متحمّل میشوید اگر کسي شمارا بغلامي گیرد یا آنکه شمارا فرو بَرَد یا از شما چیزي گیرد یا خودرا بلند سازد یا شمارا بر رخ طپانچه زند (۲۱) و از روي حقارت حرف میزنم چنانچه گویا ما حقیر بودیم لیکن در هر راه که کسي جرأت دارد از راهِ حماقت میگویم که من نیز جرأت دارم (۲۲) آیا آنان عِبْري میباشند من نیز هم إسْرائیلِي هستند من نیز هستم از نسلِ إبْراهیمْ من نیز هم (۲۳) اگر خادمانِ مسیح اند از راهِ بیهوشي سخن میگویم که من بیشتر هستم در محنتها افزون در ضربها اشدّ در زندانها أزْیَد در هلاکتها بارها (۲۴) از یهُودْ پنج مرتبه چهل و یکي کم تازیانه خوردم (۲۵) سه مرتبه چوب خوردم یک دفعه سنگسار شدم سه مرتبه کِشتیَم شکست یک شبانه روز در دریا بسر بُردم (۲۶) مکرّر در سَفَرها و خطرهاي رودخانه‌ها و خطرهاي دُزدان و خطرها از قومِ خود و خطرها از قبائل و خطرها در شهر و خطرها در صحرا و خطرها در دریا و خطرها درمیانِ برادرانِ کاذب (۲۷) در محنت و مشقّت و بارها در بیداریها و در گرسنگي و تشنگي و بارها در فاقه‌ها و در سردي و برهنگي بودم (۲۸) علاوه بر این همه چیزهاي خارجي نیز آنچه بر من هر روزه شکنجه مي‌نماید از اندیشه نمودن بجهةِ تماميءِ کِلیسیاها * (۲۹) که چه کس کم‌زور است و من کم‌زور نباشم و چه کس در صدمه است و من مشتعل نشوم (۳۰) و چون باید فخر نمود پس از چیزهائي که ضعفِ من در آن است فخر مینمایم (۳۱) که خدا و پدر خداوندِ ما عیسيٰء مسیح که تا ابد مبارک باد آگاه هست که دروغ نمیگویم (۳۲) و در دَمِّشقْ چون حاکم از جانبِ هَرِتاسْ شاه شهرِ دَمِّشِقیانْ‌را بجهةِ گرفتنِ من محارست مینمود (۳۳) از دریچهء در زنبیلي از دیوار پائین آمده از چنگِ آنها بدر رفتم

(بابِ دوازدهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و با وجودي که فخر نمودن مناسبِ من نیست نیز بمشاهدات و مکاشفاتِ خداوند مي‌آیم * (۲) مردي‌را در مسیح مي‌شناسم که چهارده سال پیش از این خواه در بدن نمي‌دانم و خواه بیرون از بدن نمي‌دانم خدا مي‌داند که آن شخص تا بآسمانِ سیوم کَشیده شد (۳) و آن مردرا میدانم آیا در بدن یا بیرون از بدن این‌را نمیدانم خدا میداند (۴) که تا بفردوس کَشیده شد و کلامِ بي‌تقریري‌را شنید که ممکن نیست که بخلق آن‌را تقریر نماید * (۵) از اینچنین شخصي فخر مي‌نمایم و از خود فخر نمي‌کنم جُز از ناتوانیهاي خود (۶) هرچند که اگر فخر نمایم احمق نخواهم بود از آنجا که راست میگویم لیکن ترک میکنم که مبادا کسي در حقِّ من گمان بیش از آنچه از من بیند یا مي‌شنود بَرَد * (۷) و از آنجا که مبادا از غایتِ مکاشفات مغرور شوم نیشتري در جسم بجهةِ بي‌قرار داده شد که فرستادهء شیطان است تا مرا مُشت زند که مبادا مغرور شوم (۸) و سه دفعه از خداوند در این خصوص سؤال نمودم که از من جدا شود (۹) لیک او فرمود مرا که توفیقِ من کافي است تورا زیرا که توانائيءِ من در ناتوانائي کامل میشود پس بخوشوقتيءِ تمام اختیار مي‌نمایم که فخر نمایم از ضعفهاي خود تا آنکه قوّتِ مسیح بر من پرتو افکن گردد (۱۰) پس

از ناتوانائيها و رسوائيها و حاجتها و زحمتها و صدمهها در راهِ مسيح راضي هستم از آنجا كه چون ناتوانم همان لحظه توانا مي‌باشم * (۱۱) و بجهةِ فخر نمودن احمق شدم چون شما بر من زور آورديد از آنجا كه بايست شما تعريفِ مرا نمائيد كه از بزرگترينِ حواريان از هيچ روكمتر نيستم هرچند هيچ نيستم (۱۲) و از آنجا كه نشانهاي حواري بكمالِ صبر درميانِ شما پديد شده است يعني از علامات و أمورِ غريب و معجزات (۱۳) و آن چيست كه شما در آن از كليسياهاي ديگر كمتر مي‌باشيد جز آنكه من بار برشما نشده ام اين ظلم‌را بجهةِ خاطرِ من به بخشيد * (۱۴) اينك بارِ سيوم است كه به آمدن نزدِ شما مهيّا مي‌باشم و برشما بار نخواهم شد از آنجا كه مالِ شمارا نميخواهم بلكه خودِ شمارا كه فرزندان‌را نزيبد كه بجهةِ والدين جمع نمايند بلكه والدين بجهةِ فرزندان (۱۵) كه من بخوشوقتيء تمام خرج ميكنم و خرج كرده خواهم شد در راهِ جانهاي شما هرچند كه هر قدر شمارا بيشتر دوست دارم كمتر دوست داشته شوم * (۱۶) و شايد كه هرچند من خود بارِ شما نگشتم ليكن چون حيله‌ور بودم شمارا بمكر بچنگ آوردم (۱۷) آيا من بوساطتِ كسي از آنها كه نزدِ شما فرستادم از شما طمع نمودم (۱۸) از تيتُسْ استدعا نمودم و برادرِ ديگررا همراهش فرستادم آيا تيتُسْ بشما دست‌اندازي نمود آيا به يك روح و به يك آثار رفتار ننموديم * (۱۹) آيا باز گمان مي‌كنيد كه بجهةِ خود نزدِ شما عذر مي‌آوريم نَيْ پيشِ خدا در مسيح سخن ميگوئيم و تمامي اي محبوبان بجهةِ تربيتِ شماست (۲۰) زيرا كه مي‌ترسم كه چون من بيآيم شمارا چنان يابم كه نمي‌خواهم و شما مرا چنان يابيد كه نمي‌خواهيد و مبادا كه نزاعها و غيرتها و غيظها و جدلها و غيبتها و سرگوشيها و عبوسيها و فتنه‌ها باشد (۲۱) و مبادا چون بيآيم خدا مرا در ميانِ شما پست سازد و از بسياري از آنان كه پيش گناه كردند و از بي‌عصمتي و زنا و فحش توبه نكردند غُصّه خورم *

(بابِ سيزدهم مشتمل برچهارده آيه)

(۱) و اين مرتبهء سيوم است كه ميخواهم كه بنزدِ شما آيم هر مقدّمه از زبانِ دو سه شاهد ثابت خواهد گشت (۲) پيش از اين گفته ام و حال نيز اخبار مي‌نمايم گويا مرتبهء ديگر حاضر مي‌باشم و حال در غيبت بكساني كه قبل از اين تقصير كرده اند و بهمهء باقي مي‌نويسم كه اگر اين بار آيم دريغ نخواهم نمود (۳) زيرا كه شما بُرهان طلب مي‌نمائيد كه مسيح بوساطتِ من سخن ميگويد و او نسبت بشما كم‌زور نيست بلكه او برنفسِ شما قادر است (۴) از آنجا كه هرچند از عجز مصلوب گرديد ليكن از قدرتِ خدا زنده مي‌باشد و ما نيز در وَيْ عاجز مي‌باشيم ليكن از قدرتِ خدا كه در شما است با وَيْ زنده خواهيم بود (۵) خودرا تجربه نمائيد كه آيا در ايمان هستيد و خودرا بيآزمائيد آيا شما خود نميدانيد كه عيسيء مسيح در شما مي‌باشد مگر آنكه مردود باشيد (۶) و اميدوارم كه خواهيد يافت كه ما مردود نيستيم (۷) و از خدا سؤال مي‌نمايم كه شما از بدي مُعرّي باشيد نه اين‌را كه ما نيكو ظاهر گرديم بلكه اين‌را كه شما نيك باشيد هرچند ما چون مردودين باشيم (۸) زيرا كه ما بر خلافِ راستي هيچ كار نمي‌توانيم نمود بلكه آنچه كنيم

در راهِ راستي است (۹) از آنجا كه خوشوقت ميباشيم چون ما ناتوان و شما توانا ميباشيد و بجهة اين استدعا مي‌نمائيم كه شما مستحكم گرديد (۱۰) و بجهةِ اين در غيبت من اين‌را مي‌نويسم كه مبادا چون حاضر شوم درستي‌را كار بفرمايم بحَسَبِ آن قدرت كه خداوند بمن داده است بجهةِ عمارت نه ويراني * (۱۱) خلاصه اي برادران خوشوقت شويد مستحكم گرديد خاطرجمع و متّفق و با صلح باشيد كه خداي محبّت و آرام با شما خواهد بود (۱۲) و يكديگررا ببوسهء مقدّس سلام رسانيد (۱۳) و تماميء مقدّسان شمارا سلام ميرسانند (۱۴) توفيقِ عيسيء مسيح خداوند و محبّتِ خدا و رفاقتِ روح‌اَلْقدس با همگيء شما باد * آمين *

نامهء پولُسِ حواري به گَلَتِيانْ

مشتمل برشش باب

(بابِ اوّل مشتمل بربيست و چهار آيه)

(۱) پولُسِ حواري شدهء نه از جانبِ خلق و نه بوساطتِ خلق بلكه از عيسيء مسيح و خداي پدركه اورا از مردگان برخيزانيد (۲) و تماميء برادران كه با من مي‌باشند بكِليسياهاي گَلَتِيَّه (۳) كه فضل و آرام برشما باد از خداي پدر و خداوندِ ما عيسيء مسيح (۴) كه خودرا در راهِ گناهانِ ما فدا نموده است تا آنكه مارا از اين جهانِ زشت خلاصي بخشد بمشيّتِ خدا و پدرِ ما (۵) كه اورا تا ابدالآباد جلال باد آمين * (۶) و من تعجّب مينمايم كه شما باين زودي برگشتيد از آن كس كه شمارا بفضلِ مسيح خوانده بود بمژدهء ديگر (۷) كه في‌الحقيقه مژدهء ديگر نيست مگر اينكه بعضي هستند كه شمارا مضطرب ميسازند و ميخواهند كه انجيلِ مسيح‌را منحرف نمايند (۸) ليكن اگر ما يا فرشتهء از آسمان مژدهء ديگر جز اينكه ما بشما رسانيديم رساند ملعون باد (۹) چنانچه پيش گفتيم حال نيز ميگويم كه اگر كسي شمارا مژده دهد جز آنكه يافتيد ملعون باد (۱۰) آيا الحال مردم‌را راغب مينمايم يا خدارا يا آيا خوش‌آمدِ مردم‌را مي‌جويم اگر خوش‌آمد مي‌نمودم خلق‌را خادمِ مسيح نمي‌بودم * (۱۱) و اي برادران من شمارا خبر ميدهم در بارهء آن مژده كه من آوردم كه بحَسَبِ خلق نمي‌باشد (۱۲) از آنجا كه من آنرا نه از خلق يافتم و نه فرا گرفتم مگر به اِنكشافِ عيسيء مسيح (۱۳) و شما سرگذشتِ مرا در دينِ يهودْ پيش از اين شنيده ايد كه بشدّت كِليسياي خدارا مزاحم شده اورا ويران نمودم (۱۴) و در دينِ يهودْ از اكثرِ رُفَقا در ميانِ قومِ خود سبقت جستم كه تعصّبِ سننِ پدرانِ خودرا بيشتر داشتم * (۱۵) ليكن چون خدا كه مرا از شكمِ مادر جدا نمود و بفضلِ خود خواند

راضي شد (۱۶) که پسرِ خودرا بر من جلوه‌گر سازد تا آنکه مژدهٔ اورا در میانِ قبائل رسانم در آن وقت بجسم و خون نه پرداختم (۱۷) و نه باُورِشَلِیمْ بنزدِ آن کسان که قبل از من حواري بودند رفتم مگربدیارِ عَرَبْ رفته باز به دَمِّشِقْ برگشتم (۱۸) و باز بعد از سه سال باُورِشَلِیمْ رفتم که با پِطْرُسْ ملاقات شوذ و پانزده روز با وَيْ بودم (۱۹) و کسي دیگر از حواریان‌را ندیدم حُز یعْقُوبْ برادرِ خداوُندرا (۲۰) و آنچه بشما نوشتم اینك در حضورِ خدا مینوسم که دروغ نیست (۲۱) و بعد از این بنواحيءِ شامْ و قِلِیقِیَّه آمدم (۲۲) و در کِلِیسِیاهاي یِهُودِیَّه که در مسیح میباشند صورتاً غیرِمعروف میبودم (۲۳) و آنها همین قدر شنیده بودند که آن کس که مارا پیش مزاحم میبود حال ندا میکند به آن طریق که پیش ویران مینمود (۲۴) پس بسببِ من خدارا تعظیم مینمودند

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و باز بعد از چهاردهٔ سال دیگر بار به اُورِشَلِیمْ رفته بَرْنَباسْ و تِیتُسْ‌را همراه گرفتم (۲) و بحَسَبِ الهام رفتم و نزد ایشان بیان نمودم آن مژده‌ر که در میانِ قبائل ندا بآن میکنم لیکن در خلوت بمعتبرانِ ایشان که مبادا بیهوده بدَوَم یا دویده باشم (۳) هرچند ضرور نبود که تِیتُسْ هم که با من بود خُتنه شود که یُونَاني بود (۴) مگر بسببِ برادرانِ کاذبِ پنهاني آمده که داخل شده بودند که آزاديءِ مارا که درمسیح عیسيٰ داریم تفحُّص نموده تا مارا به بندهٔگي درآرند (۵) لیکن ایشان‌را یك ساعت هم از راهِ اطاعت مُنقاد نگشتیم تا آنکه حقیقتِ انجیل در میانِ شما پایدار باشد (۶) و در خصوصِ آنها که ظاهراً چیزي بودند هر چه بودند نزدِ من تفاوت ندارد که خدا صورتِ خلق‌را نمي‌پذیرد و آن بزرگان بر من هیچ نیفزودند (۷) بلکه چون دیدند که من بدادنِ مژده بغیرِ مختونان امین شده ام چنانچه پِطْرُسْ باهلِ خُتنه (۸) از آنجا که آن کس که بجهتِ رسالتِ پِطْرُسْ باهلِ خُتنه تقویّت نمود همان کس نیز مرا درمیانِ قبائل تقویّت نمود (۹) و چون یافتند یَعْقُوبْ و کِیفَاسْ و یُوحَنّا که ظاهراً ستون میبودند آن فضیلت‌را که بمن عطا شده است دستهاي راست‌را بجهتِ شراکت بمن و بَرْنَباسْ دادند تا آنکه ما در میانِ قبائل برویم و ایشان باهلِ خُتنه (۱۰) و همین‌را مي‌خواستند که مُفْلسان‌را یاد آریم و من نیز درهمین عمل جهد مي‌کردم * (۱۱) و چون پِطْرُسْ به اَنْطاکِیَّه آمد اورا رو برو مخالفت نمودم از آنجا که مستوجبِ مؤاخذه بود (۱۲) زیرا که پیش از آمدنِ بعضي از جانبِ یَعْقُوبْ با قبائل اکل مي‌نمود و چون آنها آمدند متواري گشته از ترسِ اهلِ خُتنه خودرا جدا ساخت (۱۳) و باقي یِهُودِیانْ در رِیاي او شریك شدند بحدّي که بَرْنَباسْ نیز از ریاي آنها از جا کَنده شد (۱۴) لیکن چون من دیدم که بحَسَبِ حقیقتِ انجیل درست قدم نمي‌زنند در نزدِ همگي پِطْرُسْ‌را گفتم چون تو که یِهُودِي هستي بطورِ قبائل زیست مي‌کني نه بطورِ یهُودْ چود است که بر قبائل زور مي‌آوري که به یهودیّت پردازند * (۱۵) ما که طبعاً یِهُودِي هستیم و نه از قبائلِ گناهکاران (۱۶) از آنجا که میدانیم که مردم از اعمالِ شرعي عدالت نمي‌یابند مگر به ایمان برعیسيٰ مسیح ما نیز بر

عیسیء مسیح ایمان آوردیم تا آنکه از ایمان بمسیح عادل شویم نه از اعمالِ شرعي زیرا که از اعمالِ شرعي هیچ بشري عدالت پیدا نخواهد کرد (۱۷) و اگر هنگامي که ميخواهیم در مسیح عدالت پیدا نمائیم خود گناه‌کار باشیم مسیح واسطهء گناه است و حاشا عَنْ ذالِكْ (۱۸) که اگر آن چیزهارا که خراب نمودم باز تعمیر نمایم خودرا خاطي قرار خواهم داد (۱۹) که من بعلّتِ شریعت از شریعت فاني شدم تا آنکه درخدا زنده باشم (۲۰) و با مسیح مصلوب شدم و زنده هستم لیکن نه مَنَم بلکه مسیح است که در من زنده است و زندهگاني که حال در جسم مینمایم بایمان بر پسرِ خدا مینمایم که با من محبّت نموده خودرا در راهِ من تسلیم نمود (۲۱) توفیقِ خدارا ضایع نميسازم که چنانچه عدالت از راهِ شریعت پیدا شود بدیهي است که مردنِ مسیح مطلقا مصرف نداشت *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) اي گَلَتیانِ خفیفُ‌العقل کیست که شمارا چشم‌بند نموده است که راستيرا اطاعت نه نمائید و حال آنکه در چشمانِ شما عیسیء مسیح که در میانِ شما مصلوب بود ظاهر میبود (۲) و اینرا ميخواهم که از شما معلوم نمایم وبس که آیا روحرا از اعمالِ شرعي یافتید یا از استماعِ ایمان (۳) آیا شما این قدر بيمدرك میباشید که در روح شروع نمودید و حال میخواهید که در جسم کامل گردید (۴) آیا این همه زحمترا بیهوده متحمّل شدید لیکن شاید که بیهوده نباشد (۵) و آن کس که روحرا بشما عطا مينماید و در میانِ شما معجزات مینماید از اعمالِ شرعي مینماید یا از اعتقادِ ایماني (۶) چنانچه اِبْراهیمْ خدارا باور نمود و این دربارهء او عدالت شمرده گشت * (۷) پس دریابید که اهلِ ایمان همان پسرانِ اِبْراهیمْ اند (۸) و کتاب چون پیش دید که خدا قبائلرا از ایمان عادل میشمارد به اِبْراهیمْ پیش مژده داد که تماميء قبائل از تو برکت خواهند یافت (۹) پس اهلِ ایمان به اِبْراهیمِ مؤمن برکت مي‌یابند * (۱۰) و کساني که مقیّد به اعمالِ شرعي اند موردِ لعنت ميباشند از آنجا که نوشته شده است که ملعون باد هرکس که ثابت نباشد در تماميء نوشته‌هاي شریعت تا آنکه همه‌را بجا بیآرد (۱۱) و این بدیهي است که هیچ کس‌را عدالت نزدِ خدا از شریعت حاصل نمیشود از آنجا که عادل بایمان زندهگي خواهد یافت (۱۲) و شریعت‌را نسبتي بایمان نیست بلکه آناني که آنهارا بجا آورده اند از آنها زندهگي خواهند یافت (۱۳) و مسیح مارا از لعنتِ شریعت فدیه گشته است که بجاي ما موردِ لعنت شد از آنجا که نوشته شده است که ملعون است هرکس که از دار آویخته شده است (۱۴) خلاصه چنین شد تا که برکتِ اِبْراهیمْ در قبائل بوساطتِ مسیح عیسی پدید آید آنکه وعدهء روح‌را از راهِ ایمان یافته باشیم * (۱۵) اي برادران بر حَسَبِ خلق تکلّم مینمایم که اگر پیماني از خلق باشد وبس چنانچه بسته شد هیچ کس آنرا باطل نميسازد و چیزي برآن نميافزاید (۱۶) حالا اِبْراهیمْ و نسلش‌را وعده‌ها کرده شده بود و نميگوید نسلهارا که بسیار باشند بلکه همچون یك یعني نسلِ تورا و اوست مسیح (۱۷) و من میگویم که آن عهدي که از خدا بسته شد در مسیح

شریعت که چهار صد و سي سال بعد پدیدار شد آنرا منسوخ نمي‌سازد بنهجي که آن وعده باطل شود (۱۸) و اگر میراث از راهِ شریعت باشد دیگر از راهِ وعده نخواهد بود لیکن خدا این‌را به إبْراهِیمْ بحَسَبِ وعده عنایت نموده است * (۱۹) پس شریعت چیست بلي بجهتِ تجاوزها ملحق گردید تا هنگامِ آمدنِ آن نسل که وعده باو شد و بوساطتِ فرشته‌گان از دستِ واسطه قرار گرفت (۲۰) و واسطه بجهتِ يك طرف نیست و خدا یکي است * (۲۱) پس آیا شریعت خلافِ وعده‌هاي خداست حاشا وکلّا زیرا که اگر شرعي مقرّر شده بود که مي‌توانست زنده‌گي بخشد هرآینه از شریعت عدالت پیدا مي‌شد (۲۲) لیکن اکنون کتاب همه‌را به يك وتیره درگناه کَشیده است تا که آن وعده مؤمنان‌را از ایمان بعیسيء مسیح داده شود (۲۳) امّا قبل از آمدنِ ایمان در تحتِ شریعت مُقیّد شدیم و تا آمدنِ ایمان که ظهورَش آینده بود بسته شدیم (۲۴) پس شریعت مارا استاد گشته است بمسیح تا آنکه از ایمان عدالت‌را حاصل نمائیم * (۲۵) لیکن بعد از آمدنِ ایمان دیگر محکوم استاد نیستیم (۲۶) از آنجا که همه فرزندانِ خدا هستید بایمان برعیسيء مسیح (۲۷) زیرا که اشخاصي که از شما بتعمید داخلِ مسیح شدید ملبّس بمسیح شدید (۲۸) و نه یهُودْ و نه یُونَاني و نه بنده و نه آزاد و نه نر و نه ماده از آنجا که شما همه در مسیح عیسيِ يك میباشید (۲۹) و چون زانِ مسیح مي‌باشید خلاصه آن است که نسلِ إبْراهِیمْ میباشید و برحَسَبِ وعده از وارثان میباشید *

(بابِ چهارم مشتمل بر سي و يك آیه)

(۱) و من میگویم مادامی که وارث صغیر است با بنده توفیر ندارد باوجودي که خداوندِ همه است (۲) بلکه تا هنگامي که پدرَش مقرّر نموده است در تحتِ وُکَلا و ناظران است (۳) و ما نیز چون طفل بودیم در تحتِ مباديءِ دنیوي بنده بودیم (۴) و چون کمالِ هنگام فرا رسید فرستاد خدا پسرِ خودرا که از زن زائیده و در تحتِ شریعت مُتَوَلّد شد (۵) تا آنکه آناني‌را که در تحتِ شریعت اند فدیه شود که مقامِ پسرخوانده‌گي‌را یابیم (۶) واز آنجا که پسران مي‌باشید خدا روحِ پسرِ خودرا به دلهاي شما نازل نمود و او فریاد میکند یا ابا اي پدر (۷) پس دیگر بنده نیستي بلکه پسري و چون پسر باشي وارث خدائي بوساطتِ مسیح * (۸) لیکن در آن هنگام که خدارا نمي‌شناختید آنان‌را که بِالْطبع خداوندان نیستند بنده‌گي مي‌نمودید (۹) امّا حال که عارف بخدا مي‌باشید یا فيِ‌الْحقیقه بخدا معروف شدید چون است که بسوي مباديءِ ضعیفِ ناتوان رجعت مي‌نمائید و دیگر از نَوْ بآنها میخواهید که بنده‌گي نمائید (۱۰) روزها و ماهها و فصلها و سالهارا نگاه مي‌دارید (۱۱) میترسم از آنجا که مبادا در میانِ شما بي‌جا تصدیع کَشیده باشم * (۱۲) اي برادران از شما استدعا مي‌نمایم که چون من شوید زانجا که من چون شما میباشم شما بهیچ وجه ضرري بمن نرسانیده اید (۱۳) و خود میدانید که مژده‌را بشما با ضعفِ جسم نخست رسانیدم (۱۴) و شما بسببِ آن تجربهء جسمي که در من بودْ مرا إهانت نرسانیدید و دور نه نمودید بلکه چون فرشتهء خدا و چون مسیح عیسيِ قبول کردید مرا (۱۵) چه مقدار بود مبارك‌بادِ شما که شاهد

هستم که اگر ممکن بود چشمهاي خودرا کنده بمن ميداديد (۱۶) پس آيا شمارا دشمن گشتم چون
بشما راست گفتم * (۱۷) نسبت بشما حميّت دارند ليکن نه نيکوئي بلکه ميخواهند مارا رانده باشند تا
آنکه شما نسبت بآنها حميّت نمائيد (۱۸) سزاوار است که شما پيوسته در امرِ نيکو حميّت داشته باشيد
نه همين که من نزدِ شما حاضر ميباشم (۱۹) اي طفلهاي من که از شما باز در دردِ زه مي‌باشم تا
هنگامي که مسيح در شما بالکلّيه مصوّر شود (۲۰) ميخواهم که الحال نزدِ شما باشم و صداي خودرا تغيير
دهم زيرا که از شما در شك ميباشم * (۲۱) اي کساني که ميخواهيد در تحتِ شريعت باشيد بمن
بگوئيد که آيا سخنِ شريعت‌را مسموع نميداريد (۲۲) زيرا که نوشته شده است که اِبْراهِيم دو پسر
داشت يك از کنيز و ديگري از آزاد (۲۳) ليکن پسرِ کنيز بحَسَبِ جسم تولُّد يافت و پسرِ زنِ آزاد بر
وفقِ وعده (۲۴) اينها بر سبيلِ مثال است از آنجا که اين دو زن دو عهد هستند يکي از کوهِ سِينَيْ
که بجهتِ بنده‌گي ميزايد و آن هاجَرْ است (۲۵) و آن هاجَرْ کوهِ سِينَيْ است در عَرَبْ و باُورِشَلِيم موجود
همقدم است و با فرزندانِ خود در بنده‌گي هست (۲۶) و آن اُورِشَلِيمْ که در علّيين است آزاد است و مادرِ
همه‌گيءِ ما او است (۲۷) که نوشته شده است که خوش باش اي عاقرهء که نزائيدهء و بانگك برآور و فرياد
نما اي که دردِ زه‌را نديدهء زيرا که اولادِ زنِ بي کس بسيار بيش از فرزندانِ صاحبِ شوهر اند (۲۸) و
ما اي برادران چون اِسْحٰق اطفالِ وعده مي‌باشيم (۲۹) ليکن چنانچه آن وقت آن که بحَسَبِ جسم تولُّد
يافت آن‌را که بحَسَبِ روح بود صدمه ميرسانيد حال نيز چنين است (۳۰) ليکن کتاب چه ميگويد کنيزك
و پسرش‌را اخراج نما از آنجا که پسرِ کنيز با پسرِ زنِ آزاد ميراث نخواهد يافت (۳۱) پس خلاصه اي
برادران اين است که ما اولادِ کنيز نيستيم بلکه اولادِ زنِ آزاد ايم *

(بابِ پنجم مشتمل بر بيست و شش آيه)

(۱) پس در آن آزادي که مسيح بما بخشيده است پايدار بمانيد و ديگر بار در غُلِّ بنده‌گي گرفتار نيآئيد *
(۲) اينك من که پَوْلُس شمارا ميگويم که اگر شما مختون شويد مسيح در بارهء شما سودمند نخواهد بود
(۳) و نيز مکرّر آنکه هر کس که مختون شود فتوئ ميدهم که بر او واجب است که شريعت‌را تماماً
بجا آرد (۴) و شمارا با مسيح هيچ کار نيست اي کسان که از شريعت عدالت حاصل مي‌نمائيد و از توفيق
افتاده ايد (۵) زيرا که ما از روح اميدوارِ عدالت از ايمان مي‌باشيم (۶) که در مسيح عيسئ ختنه و
نامختوني هيچ اثر ندارد جُز ايمان که بمحبّت عمل مينمايد (۷) و شما خوب مي‌شتافتيد آن کيست که
شمارا از اطاعتِ راستي مانع گشت (۸) که اين اعتقاد از آن کس که شمارا خوانده بود نمي‌باشد
(۹) اندك خميري تمامِ چونه‌را خمير مي‌سازد (۱۰) من بر شما اعتماد دارم در خداوند که ديگر چيزي خيال
نخواهيد نمود و آن کس که شمارا مضطرب مي‌نمايد هر کس که باشد عقوبت‌را بگردن خواهد گرفت (۱۱) و
لي برادران اگر هنوز من بختنه ندا کنم چرا زحمت ميکشم يقين است که کراهتِ صليب برخاسته است

(۱۲) اي كاش آنان كه شمارا از جا مي‌برند خودرا بُريدندي * (۱۳) از آنجا كه شما اي برادران به آزادي خوانده شديد ليكن همين آزادي‌را فرصت بجهتِ جسم مدانيد بلكه يكديگررا بندهگي نمائيد در طريقِ محبّت (۱۴) از آنجا كه تماميءِ شريعت به يك سخن كامل ميشود يعني تو آشناي خودرا چون خود دوست دار (۱۵) و اگر شما يكديگررا بگزيد و بخوريد با حذر باشيد كه از يكديگر بلعيده نشويد * (۱۶) و ميگويم من كه بروح رفتار نمائيد كه خواهشِ جسم‌را كامل نخواهيد نمود (۱۷) از آنجا كه جسم‌را خواهش بر خلافِ روح است و روح‌را برخلافِ جسم و اين هردو ضدِّ يكديگراند بنهجي كه آنچه خواهيد نمي‌توانيد نمود (۱۸) و اگر از روح هدايت شريد در تحتِ شريعت نمي‌باشيد (۱۹) و اعمالِ جسم ظاهر است و آن اين است فسق و زنا و بي‌عصمتي و فحش (۲۰) و بت‌پرستي و جادوگري و دشمنيها و نزاعها و غيرتها و خشمها و جدلها و جدائيها و بدعتها (۲۱) و حسدها و قتلها و مستيها و قلّاشيها و امثالِ اينها كه من شمارا خبر ميدهم چنانچه پيش دادم كه عاملانِ اين اعمال وارثانِ ملكوتِ خدا نخواهند بود (۲۲) و ثمرِ روح محبّت است و سُرور و آرام و حلم و مهرباني و اخلاق و وفاداري (۲۳) و افتادهگي و پرهيزگاري و بر چنين كسان شريعتي نمي‌باشد (۲۴) و آنان كه زانِ مسيح اند جسم‌را با خواهشها و تمنّاها صليب نموده اند (۲۵) چون بروح زنده هستيم بروح نيز قدم زنيم (۲۶) جاه طلب نباشيم با ادّعا بر يكديگر و حسد بر يكديگر *

(بابِ ششم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و اي برادران اگر كسي ناگاه بخطائي گرفتار شود شما كه روحاني ميباشيد آن شخص‌را بنفسِ حليم بپزيريد و خودرا نيز ملاحظه نما كه مبادا تو نيز در امتحان افتي (۲) و يكديگررا ببارها دستگيري نمائيد و باين نوع در شريعتِ مسيح كامل باشيد (۳) اگر كسي گمان بَرَد كه چيزي هست مادامي كه چيزي نيست خودرا ميفريبد (۴) و بايد هركس عملِ خودرا تحقيق نمايد كه آن وقت خود مجالِ فخررا در خود خواهد يافت نه از شخصِ ديگر (۵) زيرا كه هركس حاملِ بارِ خود خواهد بود * (۶) و بايد كه آن كس كه از كلام تربيت مي‌يابد مُرَبّي‌را در همهگيءِ نعمتها شريك سازد (۷) وگول نخوريد كه خدا فريفته نمي‌شود زآنرو كه شخص هرچه افشاند همان خواهد درويد (۸) چه آن كس كه در راهِ جسمِ خود مي‌پاشد از جسم فسادرا خواهد درويد و آن كس كه در راهِ روح مي‌افشاند حياتِ جاويداني‌را خواهد درويد (۹) از نكوئي ملول نگرديم از آنجا كه اگر ملول نباشيم در موسمِ خاصّ خواهيم درويد (۱۰) پس بقدري كه فرصت داريم در بارهء همهگي احسان نمائيم خصوصاً در بارهء خاندانِ ايمان * (۱۱) و مي‌بينيد كه من از دستِ خود چه مقدار كاغذ بشما نوشتم (۱۲) اشخاص كه ميخواهند ظاهراً در جسم آراسته باشند شمارا مجبور مي‌نمايند كه ختنه نمائيد محض ازاين رو كه مبادا از صليبِ مسيح زحمت كشند (۱۳) از آنجا كه همان اشخاص كه ختنه مي‌شوند خود شريعت‌را برقرار نميدارند بلكه خواهند كه شما ختنه شويد تا آنكه

ازظاهر شما فخر نمایند (۱۴) لیکن مُیسّرَم نگردد که فخر کنم جُز از صلیبِ خداوندِ ما عیسیٰ مسیح که
بوساطت آن مرا دنیا صلیب شده است و من دنیارا (۱۵) و در مسیح عیسیٰ نه خُتنه مصرف دارد و نه
نامختوني جُز خلقتِ نو (۱۶) و آناني که برحَسَبِ این قانون رفتار مینمایند آرام و رحمت برآنها باد و بر
اِسْرائیلِ خدا * (۱۷) و دیگر هیچ کس مرا تصدیع ندهد که نشانهاي داغهاي عیسیٰء خداوندرا در جسدِ خود
دارم (۱۸) توفیقِ خداوندِ ما عیسیٰء مسیح با روحِ شما باد اي برادران * آمین *

نامهء پَولُسِ حواري به اِفُسِسیان

مشتمل برشش باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) پَولُسِ حواري شدهء عیسیٰء مسیح بمشیّتِ خدا بمقدّساني که در اِفِسُس مي‌باشند و در مسیح عیسیٰ
ایمان دارند (۲) که فضل و آرام از پدرِ ما خدا و ازخداوند عیسیٰء مسیح بر شما باد * (۳) مبارك باد
خدا و پدرِ خداوندِ ما عیسیٰء مسیح که در مسیح درهمهء برکتهاي روحاني دراعلیٰء علّیین مارا فرخنده
ساخته است (۴) چنانچه مارا پیش از بناي عالَم درمسیح اختیار نمود که مقدّس و بي‌نقص در محبّت
باشیم در پیشِ روي او (۵) که بر ما بحَسَبِ ارادهء مختارِ خود تقدیم نمود که بوساطتِ عیسیٰ مسیح اورا
پسران خوانده شویم (۶) تا آنکه سپاس کرده شود جلالِ فضلِ او که بسببِ آن مارا مقبول نمود
درمحبوب (۷) و در وَيْ فدیه یافته ایم بعلّتِ خونش یعني آمرزشِ گناهان‌را از استغناي فضلَش (۸) که
بدان سبب هر نوع دانش و بینش‌را در ما افزون نمود (۹) که مارا آگاه نموده است از سِرِّ مرادِ خود که
بحَسَبِ اختیارِ خود درخود تقدیرکرده است (۱۰) نسبت بانتظامِ تمامیٔ اَزْمِنَه به اِندراجِ همه درمسیح
یعني همهء آنچه درآسمان و زمین است در وَيْ (۱۱) که بسببِ او میراث نیز شدیم یعني بر حَسَبِ تقدیرِ
آن کس که بر وفقِ ارادهء مصلحت آمیزِ خود همهء اُمورات‌را بظهور میرساند مقدّر شدیم (۱۲) تا آنکه از ما
که نخست امیدوار بمسیح میبودیم اوصافِ جلالَش پدید آید (۱۳) و شما نیز بوَيْ امیدوار شدید بعد از
آنکه کلامِ راست‌را یعني مژدهء نجاتِ خودرا شنیده و بر وَيْ ایمان آورده مُهرشدید بروحِ وعده که آن
روحُ‌الْقدس است (۱۴) و بَیْعانهء میراث بودنِ ما است تا وقتِ استخلاصِ مالِ خاصّ که اوصافِ جلالَش
پدید آید * (۱۵) و بنا براین من چون خبرِ ایمانِ شمارا بر عیسیٰء خداوند و محبّت نسبت بتمامئ

مقدّسانرا شنیدم (۱۶) باز نمي‌ایستم از شکرگذاري در بارهٔ شما و از یاد نمودنِ شمارا در اوقاتِ دعایم (۱۷) تا که خداوندِ ما عیسیٰ مسیح که ذوالجلال است روحِ دانش و کشفرا بشما عطا نماید در شناسائيِ او (۱۸) تا آنکه دیده‌هاي دانشِ شما گشاده شود تا که دانید چیست اُمیدِ دعوتش و چیستِ عظَمِ جلالِ میراثش که در مقدّسان است (۱۹) و چه مقدار هست عُظمِ عظمتِ قدرتش در بارهٔ ما مؤمنان بحَسَبِ تأثیرِ زورِ قوّتش (۲۰) که نسبت بمسیح بظهور آورد چون اورا از مردهگان برخیزانید و بر یمینِ خود در علّیین نشانید (۲۱) برتر از همه‌گيِ ریاستها و اقتدار و قوّت و خداوندي و هر اسمي که نه در این جهان وبس بلکه در جهان آینده خوانده میشود (۲۲) و تمامیِ اشیارا در تحتِ اقدامِ وَيْ نهاد و وَيْرا د. همهٔ اُمور سربودنِ کلیسیا ارزاني فرمود (۲۳) که آن بدنِ او مي‌باشد که کمالِ آن کس است که کمالِ همه درهمه مي‌باشد *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و شمارا که درخطایا وگناهان مُرده بودید برخیزانیده است (۲) که در آنها بر حسبِ دَوْرِ این روزگار و بر حَسَبِ رئیسِ قدرتِ هوا پیش از این رفتار میکردید که آن روحي است که حال در ابناي بغاوت تأثیر مینماید (۳) و ما نیز درمیانِ آنها پیش از این در خواهشهاي جسمانيِ خود بسر میبُردیم که خواهشهاي جسم و تصوّراترا بجا مي‌آوردیم و طبعاً ابناي غضب بودیم چون دیگران (۴) و خدا که رحمتش درغایت است از آن محبّتِ بسیاري که نسبت بما داشت (۵) هنگامي که درخطایا هلاك بودیم مارا با مسیح زنده بردانیده است که شما محض از توفیق نجات یافته اید (۶) و برخیزانید و نشانید در اعليٰ اعلّیین در مسیح عیسیٰ (۷) تا درعوالِمِ مستقبله نهایتِ فراوانيِ کَرَمِ خودرا بسببِ مهرباني برما در مسیح عیسیٰ آشکار نماید (۸) که شما از کَرَم در راهِ ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخششِ خداست نه ازشما (۹) و نه ازاعمال است مبادا کسي فخر نماید (۱۰) از آنجا که ما مصنوعِ او مي‌باشیم و خلق شدیم در مسیح عیسیٰ براي اعمالِ نیکي که خدا پیشتر معیّن فرمود که در آنها رفتار نمائیم * (۱۱) پس یاد آرید که شما پیش‌تر قبائلِ جسماني بودید و نامختون خوانده مي‌شدید از آنچه بختنه مسمّیٰ است که آن خُتنه در جسم به دست کرده شده است (۱۲) که در آن هنگام شما از مسیح جدا بودید و از خاندانِ إسْرائیلْ اجنبي و از عهدهاي وعده بیگانه و اُمید نداشتید و در دنیا از خدا مهجور بودید (۱۳) و حال در مسیح عیسیٰ شما که قبل از این دور بودید نزدیك شدید از خونِ مسیح (۱۴) از آنجا که وَيْ مُصلِحِ ما است که هر دورا متّحد نمود و دیوارِ حائلرا از میان برداشت (۱۵) و دشمني یعني فرمایشاي احکامِ واجبهرا بسببِ جسمِ خود نابودگرداند تا که هر دورا یك شخصِ جدید در خود که باعثِ صلح بود مهیّا نماید (۱۶) و تا آنکه در یك بدن هر دورا بخدا بازگرداند بسببِ صلیبي که دشمنيرا بآن هلاك نمود (۱۷) و آمده شمارا که دور بودید و آنانيرا که نزدیك بودند ندا بصلح نمود (۱۸) که ما هر دو بوساطتِ او به یك روح نزدِ پدر

مدخلیّت داریم * (۱۹) پس حال دیگر شما بیگانه و غریب نیستید بلکه همشهريءِ مقدّسان و خانوادهٔ خدا میباشید (۲۰) و براساسِ حواریان و پیغمبران بنا شده اید و عیسيءِ مسیح خود رأسِ زاویه میباشد (۲۱) و در وَيْ تماميءِ عمارت باتّصال باهم مرتفع میشود براي هیکلِ مقدّس در خداوند (۲۲) و شما نیز باتّفاق در وَيْ ساخته میشوید تا که روحاً منزلِ خدا گردید *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) بنا بر این من که پَوْلُسم بجهةِ شما که قبائل اید اسیرِ عیسيءِ مسیح (۲) و شما امرِ نظارتِ توفیقِ خدارا که بمن داده شده است بجهةِ شما شنیده اید (۳) که از روي کشف این سِرّرا بر من آشکارا نمود چنانچه مختصري قبل از این نوشتم (۴) و از مطالعهٔ آن قدري از دریافتِ من از سِرِّ مسیح میتوانید فهمید (۵) که آن سِرّ در قرنهاي پیش بر بني آدم آشکارا نشده بود بقدري که حال بر حواریانِ مقدّسِ او و پیغمبران از روح کشف گردید (۶) که قبائل نیز باید که هم در میراث و هم در تن و هم در شراکتِ وعدهٔآش در مسیح رسد داشته باشند بوساطتِ مژده (۷) که من بانعامِ فضلِ خدا که از تأثیرِ قوّتش بمن عنایت شد خادمِ آن شدم (۸) و مرا که احقر از حقیرترینِ مقدّسانم این توفیق عنایت شد که درمیانِ قبائل ندا بدولتِ افزون از قیاسِ مسیح نمایم (۹) و بر همه آشکارا نمایم که چیست شراکت در سِرّي که از ازل مستور بود در خدائي که تماميءِ اشیارا بوساطتِ عیسيءِ مسیح خلق نمود (۱۰) تا آنکه در این وقت بر اربابِ ریاست و اقتدار در اعليءِ علّیین بوساطتِ کلیسیا ظاهر گردد حکمتِ گوناگونِ خدا (۱۱) بر حَسَبِ تقدیري که از ازل نمود در مسیح عیسيءِ خداوندِ ما (۱۲) که داریم دروَيْ گستاخي و داخل شدن با اعتماد بسببِ ایمان بر وَيْ (۱۳) بنا بر این استدعا مینمایم که از مصیبتهاي من بجهةِ شما دلشکسته نشوید که آن عزّتِ شما است * (۱۴) و از این جهة است که من در پیشِ پدرِ خداوندِ ما عیسيءِ مسیح بزانو درمي‌آیم (۱۵) که از وَيْ همدگيءِ خاندان در آسمان و زمین مسمّي میگردند (۱۶) تا آنکه بمقتضاي غایتِ جلالِ خود شمارا عنایت فرماید که در شخصیّتِ باطني از روحِ او قوّتِ کامل بهم رسانید (۱۷) تا آنکه در دلهاي شما مسیح بوساطتِ ایمان مسکن نماید و شما در محبّت ریشه دوانیده و اساس نهاده (۱۸) قدرت بهم رسانید که یابید با تماميءِ مقدّسان که عرض و طول و عمق و ارتفاع چیست (۱۹) و محبّتِ مسیح‌را هرچند خارج از فهم است بفهمید تا پُر شوید تا بتماميءِ پُريءِ خدائي * (۲۰) و آن کس که قادر است که بي‌نهایت بیش از تمامِ آنچه بخواهیم یا بیابیم بجا آرد به اقتضاي آن قدرتي که در ما اثر مینماید (۲۱) اورا در کلیسیا بوساطتِ مسیح عیسي تا ابدآلْآباد جلال باد آمین *

(بابِ چهارم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) خلاصه من که اسیرم در خداوند استدعا مینمایم از شما که بطورِ شایستهٔ آن دعوتي که یافتید رفتار

نمائيد (٢) با كمالِ فروتني و كوچك‌دلي و حلم و متحمّلِ يكديگر بمحبّت (٣) و ساعي شويد كه برشتهء
صلحِ اتّحادِ روح‌را نگاه داريد (٤) يك تن و يك روح است چنانچه اميدِ دعوتِ شما كه باو خوانده شديد
يك است (٥) يك خداوند يك ايمان يك غسل (٦) يك خدا و پدرِ همه كه بر بالاي همه و درميانِ همه و
در اندرونِ همهء شما همان است * (٧) ليكن هر يك‌را ازما توفيق بر وفقِ مقدارِ انعامِ مسيح داده شده
است (٨) كه بنا بر اين ميگويد كه بر بلندي صعود نموده نفسِ اسيري‌را اسير نمود و بمردم انعامها فرمود
(٩) و صعود نمود چيست جز اينكه اوّل باسفلِ زمين نزول نمود (١٠) و آن كس كه نزول نمود همان است
كه صعود نمود بر بالاي همهء آسمانها تا پُر كند همه‌را (١١) و اوست كه داده است بعضي‌را منزلتِ
حواري و بعضي‌را پيغمبري و بعضي‌را رسالتِ مژده و بعضي‌را شباني و مُعلّمي (١٢) بقصدِ آراستنِ مقدّسان
براي خدمتكاري بجهةِ تعميرِ بدنِ مسيح (١٣) تا وقتي كه همه باتّحادِ ايمان و اعتراف بر پسرِ خدا بكمالِ
بلوغ باندازهء قامتِ كاملِ مسيح رسيم (١٤) تا آنكه ديگر طفل نباشيم و متلاطم و از هر بادِ تعليم از
تقلّبِ خلق و از مهارت در حكمتِ ضلال از جا درنرويم (١٥) بلكه در محبّت راست بوده تماماً نموّ نمائيم
مناسبِ آن كه سَر است يعني مسيح (١٦) كه از وَيْ تمامِ بدن پيوسته و ملصق شده بوساطتِ هر مفصلِ
غذارساننده بفعل نمودن باندازهء هر عضوي كه باعثِ نموّ بدن مي‌شود بنهجي كه خود خودرا در محبّت
كامل مي‌سازد * (١٧) پس اين‌را ميگويم و درخداوند ميفرمايم كه شما مِنْ بَعد چون قبائلِ ديگر كه بفهمِ
باطلِ خود رفتار مي‌نمايند رفتار ننمائيد (١٨) كه ازادراك كور اند و از زندهگيء خدا مهجور بسببِ آن
جهالت كه از سختيء دلِ آنها در ايشان است (١٩) كه خودرا بي‌حس ساخته به رذالت تسليم نمودند كه هر
قِسمِ بي‌عصمتي‌را بحرص بجا آرند (٢٠) ليكن شما مسيح‌را باين طور فرا نگرفته ايد (٢١) چون شما از او
شنيديد و در او آموخته شديد بطوري كه حقّ است در عيسيٰ (٢٢) تا آنكه شما شخصيّتِ كُهنه‌را نظر
برفتارِ قديمَش كه از خواهشهاي فريبندهء فاسد ميباشد از خود بيرون كنيد (٢٣) و در فهمِ خود روحاً نَوْ
شويد (٢٤) و شخصيّتِ تازه‌را بپوشيد كه آن مانندِ خدا در صداقت و پاكيء حقيقي مخلوق شده است *
(٢٥) پس دروغ‌را اخراج نموده هر كس با نزديكِ خود براستي گويد از آنجا كه اعضاي يكديگر مي‌باشيم *
(٢٦) غيظ كنيد ليكن خطا مكنيد و بايد كه آفتاب بر غيظِ شما غروب ننمايد (٢٧) و غيبت كننده‌را
مجال مدهيد * (٢٨) و آن كس كه دُزدي مي‌كرد مِنْ بَعد دُزدي ننمايد بلكه سزاوار است كه در پيشهء
نيكي محنت كشيده بدستها مشغول شود تا آنكه تواند كه محتاجان‌را چيزي داده باشد * (٢٩) و هيچ
سخنِ فاسدي شمارا از دهن بيرون نيآيد بلكه اگر سخن است كه بجهتِ تربيتِ نيكو مصرفي دارد وگفته
شود تا شنونده‌گان‌را وسيلهء توفيق باشد (٣٠) و غُصّه مَدهيد روحِ مقدّسِ خدارا كه از آن مُهر شده ايد
تا بروزِ خلاصي * (٣١) و همه مرارت و غيرت و غيظ و هنگامه و بدگوئي و هر قِسمِ كج‌خلقي از ميانهء
شما مرتفع شود (٣٢) و بر يكديگر مهربان و رحيم باشيد و يكديگررا عفو نمائيد چنانچه خدا در مسيح
شمارا عفو نموده است *

(باب پنجم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) پس خدارا متابعت نمائيد چون فرزندانِ محبوب (۲) و در محبّت رفتار نمائيد چنانچه مسيح مارا محبّت نمود که در راهِ ما خودرا تسليم نمود که خدارا هديّه و قرباني بوده باشد با رايحهء خوش * (۳) و زنا و هر قِسمِ بي‌عصمتي و حرص در ميانِ شما ذکرش کرده نشود چنانچه ميزيبد مقدّسان‌را (۴) و نيز فُحش و بي‌هوده‌گوئي يا شوخي که نامناسب باشد بلکه اولي است شکرگذاري (۵) که شما خود مطّلع هستيد که هرکس که او زاني يا بي‌عصمت يا طامع که بُت‌پرست است باشد هيچ ميراث در ملکوتِ مسيح و خدا ندارد (۶) و از سخنانِ باطل هيچ کس شمارا نفريبد زانرو که بجهتِ اين أمور است که غضبِ خدا برابناي بغاوت نازل ميشود (۷) پس ايشان‌را رفيق مباشيد (۸) زيرا که شما پيش‌تر ظلمت بوديد و اکنون که در خداوند نور مي‌باشيد چون ابناي نور رفتار نمائيد (۹) از آنجا که ميوهء روح در کمالِ مهر و صدق و راستي است (۱۰) و تحقيق نمائيد که رضاي خداوند چيست (۱۱) و در اعمالِ بي‌ماحَصَلِ ظلماني رفيق مباشيد و بهتراست که آنهارا روشن سازيد (۱۲) از آنجا که تکلّم بقبايحي که از آنها در خلوت سر ميزند ناشايسته است (۱۳) و هر آنچه از نور ظاهر مي‌شود آشکارا است و هر چه آشکارا مي‌شود روشن مي‌باشد (۱۴) و از آنجا است که ميگويد که اي خوابيده بيدارشو و از مردهگان برخيز که مسيح بر تو خواهد تابيد * (۱۵) پس با خبر باشيد که باحتياط رفتار نمائيد نه چون مردمانِ بي‌عقل بل چون عارفان (۱۶) و زمان‌را در يابيد که روزگار نا مساعد است (۱۷) و بي‌مدرك مباشيد بلکه دريابيد که مشيّتِ خداوند چيست (۱۸) و مستِ شراب مشويد که در آن فساد است بلکه مملوّ از روح باشيد (۱۹) و با يکديگر به مزامير و ترنّمها و اشعارِ روحاني تکلّم نمائيد و قلباً خداوندرا سُرود و ترنّم نمائيد (۲۰) و پيوسته بجهتِ هرچيز خدا و پدررا شکر نمائيد باسمِ خداوندِ ما عيسيِ مسيح (۲۱) و از خداترسي يکديگررا مطيع باشيد * (۲۲) اي زنان شوهرانِ خودرا چون به خداوند مطيع باشيد (۲۳) از آنجا که شوهر سَرِ زن است چنانچه مسيح که رستگارکنندهء بدن است رأس کِليسيا است (۲۴) لهذا چنانچه کِليسيا مسيح‌را اطاعت مي‌نمايد بهمين وضع بايد که زنان با شوهران باشند درهر امر * (۲۵) اي شوهران زنانِ خودرا محبّت نمائيد چنانچه مسيح نيز کِليسيارا محبّت نمود و خودرا در راهِ او تسليم نمود (۲۶) تا آنکه اورا به غسلِ آب با کلام پاك نموده منزّه سازد (۲۷) تا آنکه اورا نزدِ خود حاضر نمايد با تزيين يعني کِليسيائي که داغ و چين و از اين قبيلِ چيزها نداشته باشد بلکه مقدّس و بي عيب باشد (۲۸) و بهمين وضع بر مردان واجب است که زنانِ خودرا دوست دارند چون بدنهاي خود و هر کس که زنِ خودرا دوست دارد خودرا دوست داشته است (۲۹) زيرا که هيچ کس هرگز جسمِ خودرا دشمن ندارد بلکه اورا مي‌پروراند و نازش مي‌نمايد چنانچه خداوند کِليسيارا (۳۰) که ما اعضاي بدنش هستيم از جسم و استخوانهاي او (۳۱) از آن است که مرد پدر و مادرِ خودرا وا ميگذارد و با زنِ خود مي‌پيوندد

و این دو یك جسم خواهند بود (۳۲) و این سرّي عظیم است لیکن قصدِ من مسیح و کلیسیا است (۳۳) بهرصورت شما هر یك زنِ خودرا دوست دارید چون خود و زن باید که شوهررا محترم دارد *

(بابِ ششم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) اي فرزندانِ والدینِ خودرا در خداوند اطاعت نمائید که این است انصاف (۲) پدر و مادرِ خودرا اکرام نما که حکمِ اوّل با وعده این است (۳) تا که تو خوشوقت و بر زمین طویلُ ٱلْعمر باشي * (۴) و اي پدران بر فرزندانِ خود سخت مگیرید بلکه ایشان‌را با تربیت و نصیحتِ خداوندي پرورش نمائید * (۵) و اي ملازمان آنان‌را که خداوندانِ بشري مي‌باشند چون مسیح بخوف و بیم و ساده‌لوحيِ خود اطاعت نمائید (۶) نه بنده‌گيِ ظاهري چون آنان که مردم‌را خوش‌آمد میگویند بلکه چون بنده‌گانِ مسیح ارادهٔ خدارا از جان بجا آرید (۷) و با خوشنودي خداوندرا بنده‌گي نمائید نه مردم‌را (۸) از آنجا که میدانید که شخص هر عملِ نیکي که بجا آرد جزاي آنرا از خداوند خواهد یافت خواه بنده و خواه آزاد باشد * (۹) و اي مالکان شما نیز با آنها بهمین طور رفتار نمائید و نهیب کمتر کنید از آنجا که میدانید که خداوندِ شما نیز در آسمان است و نگاه بظاهرِ شخص نمي‌نماید * (۱۰) خلاصه اي برادرانِ من از خداوند و از توانائيِ قدرتش زور پیدا نمائید (۱۱) اسلحهٔ تامِّ خدارا بپوشید تا آنکه نزدِ شیطنتهاي اِبْلیس توانید ایستاد (۱۲) از آنجا که کُشتيِ ما بخون و جسم نیست بلکه با رؤسا و مقتدرین و شاهنشاهانِ ظلمتِ این جهان و اشرارِ روحاني در ملاء اعلیٰ است (۱۳) بنا بر این اسلحهٔ تامِّ خدارا اخذ نمائید تا آنکه در روزِ معرکه مخالفت توانید نمود و همه‌را بکار بُرده تابِ مقاومت توانید آورد (۱۴) پس کمرِ خودرا بکمربندِ راستی بسته و چهار آئینهٔ صدق‌را پوشیده قائم باشید (۱۵) و چالاکيِ مژدهٔ صلح‌را بر پاها بسته (۱۶) و بر بالاي همه سپرِ ایمان‌را گرفته که بوسیلهٔ آن قدرت خواهید داشت که تماميِ تیرهاي آتشینِ آن شریررا اطفا نمائید (۱۷) و کلاه‌خودِ نجات و شمشیرِ روح‌را که آن کلامِ خداست بردارید (۱۸) و با کمالِ طلب و دعا پیوسته قلباً استدعا نمائید و در این عمل هشیار باشید در نهایتِ استقلال و استدعا بجهتِ همه‌گيِ مقدّسان (۱۹) و بجهتِ من که بمن داده شود گُشاده‌گي در زبان و جرأت در کلام تا که سرِّ مژده‌را کشف نمایم (۲۰) که بجهتِ آن در زنجیر ایلچیگري مي‌نمایم تا آنکه بجرات حرف زنم چه طور که مرا سزاوارِ تکلّم است * (۲۱) و تا آنکه شما نیز بدانید احوالِ مرا که چه میکنم برادرِ محبوب تُخِکُسْ که در خداوند خادمِ وفادار است شمارا از هر چیز مطّلع خواهد ساخت (۲۲) و اورا من بجهتِ همین نزدِ شما فرستادم تا آنکه از احوالِ من مستحضر باشید و تا آنکه دلهاي شمارا تسلّي بخشد * (۲۳) برادران‌را آرام و محبّت با ایمان باد از خداي پدر و عیسيِ مسیح خداوند (۲۴) و توفیق با همه‌گيِ آنها باد که خداوندِ ما عیسيِ مسیح‌را بساده‌لوحي محبّت مي‌نمایند * آمین *

نامهٔ پَولُسِ حواري باهلِ فِيلِپّي

مشتمل بر چهار باب

(بابِ اوّل مشتمل بر سي آيه)

(۱) پَولُسْ و تِيمُوثِيُوسِ خادمانِ عيسيِٰ مسيح بتمامئِ مقدّسان در مسيح عيسيٰ كه در فِيلِپّي ميباشند
با اِسْقُفانْ و خُدّام (۲) كه فضل و آرام از جانبِ پدرِ ما خدا و عيسيِٰ مسيح بر سما باد * (۳) من شكر
مي‌نمايم خداي خودرا در هر وقت كه شمارا ياد مي‌آرم (۴) و پيوسته دو هر دعاي خود با سُرور بجهتِ
تمامئِ شما دعا مينمايم (۵) بسببِ آن شراكتي كه شمارا از روزِ اوّل تا حال در انجيل بوده است
(۶) يقين دارم كه آن كس كه عملِ خيررا در شما شروع نموده است تا روزِ عيسيِٰ مسيح باتمام خواهد
رسانيد (۷) چنانچه شرطِ انصاف نزدِ من اين است كه اين‌را در بارهٔ همه‌گئِ شما ملاحظه نمايم
زيرا كه شمارا چنين تصوّر مي‌نمايم كه هم در زنجيرها و هم درجواب و اثباتِ انجيل تمامئِ شما در
توفيق رُفَقاي من ميباشيد (۸) كه خدا گواه است كه چه مقدار مشتاقِ تمامئِ شما بمِهرِ عيسيِٰ
مسيح مي‌باشم (۹) و بجهتِ اين دعا مي‌نمايم كه محبّتِ شما پيوسته در معرفت و كمالِ فهم در ترقّي
باشد (۱۰) تا آنكه فضائل‌را امتياز دهيد و در روزِ مسيح ساده و بي آزار باشيد (۱۱) و پر از ثمراتِ
صداقت بوساطتِ عيسيِٰ مسيح حمد و ستايش خدارا باشد * (۱۲) و اي برادرانِ من ميخواهم كه
شما بدانيد كه آنچه بر من واقع شد بجهتِ انجيلْ انفع بود (۱۳) بحدّي كه زنجيرهاي من در تمامئِ بارگاه
و بر تمامئِ جاهاي ديگر ظاهر گشت كه بجهتِ مسيح مي‌باشد (۱۴) و اكثرِ برادران در خداوند از
زنجيرهاي من جرأت بهم رسانيده در گفتنِ كلام گستاخانه زياده جرأت مي‌نمايند (۱۵) و بدرستي كه بعضي
از راهِ حسد و ادّعا و بعضي به رضا ندا بمسيح مي‌نمايند (۱۶) اوّل از راهِ جدال ندا بمسيح مي‌نمايند نه
بسادگي است بلكه گمان مي‌برند كه بزنجيرهاي من زحمتي ديگر علاوه نمايند (۱۷) و ديگري از راهِ
محبّت نيز از آنجا كه ميدانند كه بجهتِ اِثباتِ مژده مقرّر شده ام (۱۸) ما حَصَل آنكه حال بهرِ صورت
خواه بغَرَض و خواه در حقيقت بمسيح خبر داده مي‌شود از همين خوشوقتم و خوشوقتي خواهم نمود
(۱۹) از آنجا كه ميدانم كه انجامِ اين مرا بنجات خواهد كشانيد بوسيلهٔ دعاي شما و رسد يافتن از
روحِ عيسيِٰ مسيح (۲۰) چنانچه انتظار و اميدِ من است كه هيچ گونه خجالت نخواهم كشيد بلكه با
كمالِ گستاخي آنچنان كه پيوسته بوده است حال نيز مسيح از بدنِ من بزرگي يابد خواه در حيات و

خواه در ممات * (۲۱) که مرا زیست مسیح است و مرگ نفع (۲۲) و اگر زیستن در جسم نصیبم من شود این نیرکارسازي مرا ميکند نمیدانم کدامرا اختیار نمایم (۲۳) زیرا که در میانِ دو چیز گرفتارم که خواهش دارم که خلاصي یابم و با مسیح باشم زانرو که آن بسیار بهتر است (۲۴) لیکن در جسم ماندن بعلّتِ شما ضرور است (۲۵) و از این عقیده ميیابم که خواهم ماند و نزدِ شما زیست خواهم نمود تا آنکه شما در ایمان ترقّي نمائید و مسرور باشید (۲۶) و تا آنکه فخرِ شما بجهتِ من بسببِ حضورِ من دیگر بار نزدِ شما در مسیح عیسیٰ بیفزاید * (۲۷) همین است که بطورِ شایستهٔ انجیلِ مسیح گذران نمائید تا آنکه خواه آیم و شمارا به بینم و خواه غائب باشم احوالِ شمارا بشنوم که در یك روح بر قرار ميباشید و به اتّحادِ دل در ایمانِ مژده کوشش نمائید (۲۸) و از هیچ یك از مخالفان مشوّش مباشید که آن ایشانرا دلیلِ هلاکت است و شمارا دلیلِ نجات و آن از خداست (۲۹) که بجهتِ خاطرِ مسیح این اِنعام بشما شده است نه مجرّدِ ایمان بوَيْ بلکه در راهِ او تصدیع کشید (۳۰) چه شما در همان سعي هستید که در من ميدیدید و الحال ميشنوید که در من است *

(بابِ دویم مشتمل بر سي آیه)

(۱) اگر چنین است که در مسیح تسلّي و اگر در محبّت خاطرجمعي و اگر در روح شراکتي و اگر مهري و رحمي ميباشد (۲) پس خورسنديء مرا کامل گردانید که یك راي و در محبّت متحد و یك دل و یك مزاج باشید (۳) هیچ امري بمنازعه و جاهطلبي میسّر نشود بلکه بکوچكدلي یکدیگررا از خود افضل دانید (۴) شما هر یك حالِ خودرا ملاحظه ننمائید بلکه احوالِ دیگرانرا ملاحظه نمائید * (۵) شمارا همان طبیعت باشد که در مسیح عیسیٰ بود (۶) که چون او تمثالِ خدا مي بود و تساوي با خدارا تعدّي ندانست (۷) لیکن خودرا پست نموده مثالِ بندهگيرا گرفته در صورتِ خلق بدیدار گشت (۸) و چون صورتِ انسانيرا پذیرفته خودرا حقیر ساخته مطیع گردید تا بمرگ بلکه بمرگِ صلیب هم (۹) پس خدا اورا بينهایت بلند نموده است و اسمي بوَيْ داده است که فوقِ هر اسمي است (۱۰) تا که خم گردد باسمِ عیسیٰ هر زانوئي از اهلِ آسمان و زمین و آنان که در زیرِ خاك اند (۱۱) و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که عیسیٰء مسیح خداوند است بقصدِ جلالِ خداي پدر * (۱۲) پس اي محبوبانِ من آنچنان که پیوسته فرمانپذیر بوده اید نه همین آنچنان که درحضورِ من ميگردید کنید وبس بلکه حال که غائب ميباشم بسیار بیشتر در خوف و هراس در عملِ نجاتِ خود مشغول باشید (۱۳) از آنجا که خداست که در شما تأثیر مینماید که تا به رضا بخواهید و بکنید (۱۴) و هر عمليرا بدونِ هنگامه و مجادله بجا آرید (۱۵) تا که بيعیب و بيغش و فرزندانِ خالصِ خدا باشید در میانِ طبقهٔ کجرَوْ و گردنکش و در آن میان شما ميدرخشید چنانچه نیّرین درعالَم (۱۶) و چنگزنان در کلامِ حیات بوده تا که در روزِ مسیح مرا مجالِ فخر باشد که بیهوده ندویدم و بیهوده محنت نکشیدم * (۱۷) و اگر بر هدیّه و خدمتِ

ايمانِ شما ريخته گردم خوشنود هستم و شما همهگي‌را تهنيت ميگويم (۱۸) لهذا شما نيز خوشوقتي نمائيد و مرا تهنيت گوئيد * (۱۹) و اميدوارم از عيسيء خداوند كه بزودي تيموثيوس‌را نزدِ شما روانه نمايم كه ازاحوالِ شما اطّلاع بهم رسانيده آسوده‌خاطر گردم (۲۰) زيرا كه هيچ همدم ديگررا ندارم كه بي‌تكلّف دربارهء شما انديشه نمايد (۲۱) از آنجا كه همه‌گي فوائدِ خودرا ملاحظه مي‌نمايند نه فوائدِ مسيحِ عيسيٰ‌را (۲۲) و شما بتجربه اورا مي‌شناسيد كه چون فرزند با پدر در مژده با من خدمت نمود (۲۳) پس أميدوارم كه اورا بعد از اينكه ملاحظهء احوالِ خودرا نموده در ساعت روانه نمايم (۲۴) و بر خداوند اعتماد دارم كه خود نيز زود آمده باشم * (۲۵) اِيپفْرُدِيتُسْ‌را كه برادر و همكار و همقتالِ من است و شمارا رسول است و خادمِ ضرورياتِ من است لازم دانستم كه بسوي شما بفرستم (۲۶) زيرا كه تماميء شمارا مشتاق مي‌بود و اندوهناك ميبود از اينكه شمارا مسموع شده بود كه او بيمار بود (۲۷) از آنجا كه بيمار بود و بيمارِيش نزديك بمرگ بود و ليكن خدا بر وَيْ ترحّم فرمود نه بر وَيْ بتنهائي بلكه بر من نيز مبادا كه غمي بر غممَ افزايد (۲۸) پس بيشتر بسعي اورا روانه نمودم كه اورا ديده ديگر بار خوشوقت گرديد و اندوهِ من كمتر شود (۲۹) پس در خداوند اورا با كمالِ خورسندي بپذيريد و اينچنين اشخاص‌را محترم داريد (۳۰) زيرا كه در عملِ مسيح نزديك بمرگ رسيد و بجهتِ حياتِ خود نمي‌انديشيد تا آنكه نقص ملازمتِ شمارا نسبت بمن كامل گرداند *

(بابِ سيوم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) خلاصه اي برادرانِ من در خداوند خوشنود باشيد و مكرّر نوشتن بشما مرا تصديع نيست و شمارا سلامتي است * (۲) از سگها از بدكاران از بُرندهگان بر حذر باشيد (۳) كه ما اهلِ خُتنه مي‌باشيم كه در روح خدارا بندهگي مينمائيم و از مسيح عيسيٰ فخر مينمائيم و برجسم اعتماد نداريم (۴) و حال آنكه مرا گنجايشِ فخردر جسم ميباشد كه اگر ديگري‌را در جسم مظنّهء خاطرجمعي است مرا بطريقِ اَولي ميباشد (۵) خُتنهء من در هشت روزهگي شد و از خاندانِ اِسْرائيلْ از فرقهء بِنْيامينْ عِبْري از عِبْريانْ نسبت بشرع فَرِيسِي مي‌بودم (۶) و در تعصّبْ معذّبِ كِلِيسيا و در عدالتِ شرعي بي‌عيب مي‌بودم (۷) ليكن هر آنچه مرا سود بود همان‌را بجهتِ مسيح مُضِرّ دانستم (۸) بلكه همهء اشيارا نقص ميدانم نسبت بفضيلتِ معرفتِ مسيح عيسيء خداوندِ خود كه بجهتِ او همه چيزهاي من زيان گرديد و فضله ميدانم تا كه مسيح‌را سود يابم (۹) كه در وَيْ يافت شوم نه با عدالتِ خود كه شرعي است بلكه با آن عدالت كه از راهِ ايمان بمسيح است عدالتِ خدائي كه در ايمان است (۱۰) تا كه اورا بشناسم و قدرتِ برخاستنَش و شراكت در عذابَش‌را تا مشابه گردم مرگش‌را (۱۱) كه شايد بقيامتِ مردهگان برخورم * (۱۲) كه نيست چنين كه الحال يافته باشم يا كامل شده باشم ليكن درپيْ هستم كه شايد آنچيزي‌را بچنگ آرم كه بسبب آن گرفتارِ عيسيء مسيح گشتم (۱۳) اي برادران من خودرا چنين نميدانم كه به دست آورده

باشم لیک یک چیز هست که گذشته‌را فراموش می‌نمایم و آنچه در پیش است بسوی او خودرا می‌کشانم (۱۴) و در پَیِ نشانهٔ دعوتِ خدا به بلندی در مسیح عیسیٰ راست می‌دَوَم * (۱۵) پس اشخاصی که از ما بالغ می‌باشند باید که باین طور خیال نمایند و اگر فی‌الجمله در تصوراتِ دیگر میباشید این‌را نیز خدا بر شما کشف خواهد نمود (۱۶) امّا بهرمقام که رسیده اید بهمان قانون قدم زنید و در همان خیال باشید (۱۷) ای برادران با یکدیگر تتبّعِ من نمائید و ملاحظه نمائید آن اشخاصی‌را که بحَسَبِ آن نمونه که در ما دارید رفتار می‌نمایند (۱۸) زیرا که بسیاری چنین رفتار مینمایند و بارها ذکرِ آنهارا بشما نموده ام و حال نیز با گریه مینمایم که دشمنان صلیبِ مسیح میباشند (۱۹) که انجامِ آنها هلاک است و خدای آنها شکم است و فخرِ ایشان در ننگِ ایشان است و از سُفلیات سرشته اند (۲۰) وگذارشِ ما از علّیین است و از آنجا انتظارِ نجات‌دهنده‌را می‌کشیم که او عیسیٰء مسیحِ خداوند است (۲۱) که بدنِ ذلیلِ مارا متغیّر خواهد ساخت تا که بدنِ جلالیِش‌را هم‌رنگ شود بر حَسَبِ ظهورِ قدرتش بر کشیدنِ تمامیء اشیارا بتحتِ خود

(بابِ چهارم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) پس ای برادرانِ محبوب و معشوق و شادی و تاجِ من بهمین طور در خداوند پایدار باشید ای محبوبان * (۲) و از اِوُوُدِیَّه استدعا مینمایم و همچنین از سُنْتُخِی که در خداوند بی‌نفاق باشند (۳) و سؤالِ من از تو ای همکارِ ساده این است که مُعین باش آن زنان‌را که با من در مژده کوشش نمودند و نیز قلیمِنْس‌را و باقی همکارهای مرا که اسماء ایشان در کتابِ حیات است * (۴) و دائم در خداوند خوشوقتی نمائید و نیز میگویم که خوشوقتی نمائید (۵) بر تمامیء خلق اعتدالِ رفتارِ شما معلوم باشد که خداوند نزدیک است (۶) و هیچ فکر ننمائید بلکه درهرامر به مناجات و دعا با شکرگذاری مسؤلاتِ شما نزدِ خدا آشکارا گردد (۷) و آرامِ خدا که ما فوقِ درکِ همه است دلهای شما و فهمهای شمارا در مسیح عیسیٰ محفوظ خواهد داشت * (۸) خلاصه ای برادران هرچه راست است و هرآنچه شایسته است و هرآنچه عادل است و هرآنچه پاک و هرآنچه دلخواه و هر آنچه نیک‌نامی است اگر هُنری و اگر تعریفی باشد همان‌را تصوّر نمائید (۹) آنچه‌را شما آموختید و یافتید و شنیدید و درمن ملاحظه نمودید آنرا فاعل باشید و خدای آرام با شما خواهد بود * (۱۰) و من در خداوند بسیار خوشوقت میباشم که حال بالآخره اندیشهٔ شما در بارهٔ من شکوفه نمود همانرا که تصوّر می‌نمودید لیکن فصل مقتضی نبود (۱۱) چنین نیست که بسببِ احتیاج تکلّم نمایم زیرا که آموخته شده ام که بهرحال که باشم بآن قناعت نمایم (۱۲) رفتار در ذلّت و افزونی‌را نیز میدانم بهر صورت و درهر حال تربیت یافته ام هم در سیری و هم درگرسنگی هم درزیادتی و هم در نقصان (۱۳) بر همه چیز قادرم در مسیحی که مرا قدرت می‌بخشد * (۱۴) لیکن نیکو کرده اید که در زحمت شُرَکاء من گردیده اید (۱۵) و شما خود ای فیلپیانْ واقف اید که در آغازِ مژده چون از مقِدونیّه بیرون آمدم هیچ کلیسیا در خصوصِ دادن و گرفتن رفاقت با من

نکرد جز شما وبس (۱۶) چنانچه در تِسَلُنیقِي یك دفعه بلکه دو دفعه بجهتِ رفعِ احتیاجِ من فرستادید
(۱۷) چنین نیست که من خواهانِ عطا باشم بلکه جویانِ ثمري هستم که بحسابِ شما افزاید (۱۸) تمامي
بمن رسید و متموّل و پُر شده ام چون از اِپَفْرُدِیتُس یافته ام سوغاتِ شمارا که رایحهٔ طیب و هدیّهٔ
مقبول و خدارا خوش آینده است (۱۹) و خداي من بر وفقِ غایتِ جلالِ خود در مسیحِ عیسیٰ جمیعِ
احتیاجِ شمارا رفع خواهد نمود (۲۰) خدا و پدرِ مارا ابدالآباد جلال باد آمین * (۲۱) هر شخصِ مقدّس در
مسیحِ عیسیٰ را سلام رسانید و برادراني که با من میباشند شمارا سلام میرسانند (۲۲) همگيِ مقدّسان
شمارا سلام میرسانند عليٰ الخصوص آناني که در خانهٔ قَیْصَرْ میباشند (۲۳) توفیق خداوندِ ما عیسيٰ مسیح
با همگيِ شما باد * آمین *

نامهٔ پُولُسِ حواري به قُلُسِّیان

مشتمل بر چهار باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) پَوْلُسِ حواري شدهٔ عیسيٰ مسیح بمشیّتِ خدا و تِیمُوثِیُوسِ برادر (۲) بمقدّسان و برادرانِ ایماني در
مسیح که در قُلُسِّي میباشند که فضل و آرام از جانبِ پدرِ ما خدا و عیسيٰ مسیحِ خداوند بر شما باد *
(۳) و ما خدا و پدرِ خداوندِ ما عیسيٰ مسیح را شکر ميگذاریم و پیوسته شمارا دعاگو میباشیم (۴) از
هنگامي که شنیدیم از ایمانِ شما در مسیحِ عیسيٰ و محبّت در بارهٔ همگيِ مقدّسان که شمارا میباشد
(۵) و بسببِ آن اُمیدگاهي که بجهةِ شما در آسمان گذاشته شده است چنانچه شما پیش از این در کلامِ
حقیقتِ مژده خبرش را شنیدید (۶) و بشما رسید این چنانچه بتمامِ عالَم و بَرْ میدهد چنانچه در میانِ شما
نیز از روزي که شنیدید و دریافتید فضلِ خدارا براستي (۷) چنانچه از اِپَفْرَاسِ هم‌خدمتِ ما که خادمِ
وفادارِ مسیح بجهةِ شماست آموختید (۸) و اوست که مارا از محبّتِ روحانيِ شما آگاهي بخشیده است *
(۹) لهذا ما نیز از روزي که شنیدیم باز نميایستیم از دعا نمودن در حقّ شما و سؤال نمودنِ این را که
کامل گردید در معرفتِ ارادهٔ آش با کمالِ دانش و بینشِ روحاني (۱۰) و تا آنکه بطورِ شایستهٔ خداوند
با کمالِ رضاجوئيِ او رفتار نمائید و در هر عملِ خوب مُثمر و در معرفتِ خدا در ترقّي باشید (۱۱) و
بحَسَبِ قدرتِ جلالش بکمالِ اِنضباط قادر باشید که کمالِ صبر و تحمّل را با سُرور بجا آرید (۱۲) و پیوسته
شکر نمائید آن پدر را که مارا بجهتِ رسد در میراثِ مقدّسانِ نوراني مستعدّ نموده است (۱۳) اوست که

مارا از قبضهء قدرتِ ظلمت رهانیده بملکوتِ پسرِ محبّتِ خود در آورده است (۱۴) که در وَیْ فدیه داریم از خونَش یعني آمرزشِ گناهان (۱۵) و او رؤیتِ خداي غیرِ مرئي است و پیشِ همهء مخلوقات متولّد شد (۱۶) که مخلوق شد بوَيْ هر آنچه در آسمان و زمین است از چیزهاي دیدني و نادیدني چه از او رنگها و چه خداوندیها و چه ریاستها و چه قدرتها تمامي بوساطت و بجهتِ وَيْ خلقت گشت (۱۷) و او پیش از همه میباشد و همه در وَيْ باهم متّصل اند (۱۸) و اوست رأسِ هیکلِ کلیسیا و اوست آغاز و از میانِ مُردگانِ مولودِ نخست تا آنکه در همهء أمور اورا تقدیم باشد * (۱۹) از آنجا که همهء پُري اختیار نمود که در وَيْ مسکن نماید (۲۰) و بوساطتَش همهرا بسوي خود برگرداند چون بخونِ صلیبَش صلح نمود بلي بوساطتِ او خواه اشیاء سِفلي و خواه اشیاء علويرا * (۲۱) و شمارا نیز که پیش اغیار بودید و با اعمالِ ناشایسته در عقل دشمن بودید الحال برگردانید (۲۲) تا در بدنِ جسمانيِء او بوساطتِ مرگش شمارا حاضر سازد مقدّس و بيعیب و بيادّعا در حضورِ خود (۲۳) بشرطي که در ایمان پا برجا و استوار بمانید و نجُنبید از امیدِ مژدهء که شنیدید که ندا بآن در میانِ همهء خلق که زیرِ آسمان است کرده شد و آنرا من که پَوْلُسم خادم میباشم * (۲۴) و الحال از زحمتهاي خود در راهِ شما خوشوقتم و آنچه از عذابهاي مسیح باقي است در پاداشِ آن کامل میسازم در بدنِ خود در راهِ بدنش که آن کلیسیا است (۲۵) که من خادمِ آن گشتم بحَسَبِ این نظارت که در بارهء شما خدا بمن داده است که کلامِ خدارا انتشار دهم (۲۶) یعني آن رازي که از ایّامِ سلف و قرنهاي ماضیه مخفي بود و الحال بر مقدّسانَش فاش گردید (۲۷) آنانيرا که خدا خواست که مطّلع سازد که چه مقدار است غایتِ جلالِ این راز نسبت بقبائل که آن این است که مسیح در شما امیدِ جلال است (۲۸) آن کسي که ما خبر از وَيْ میدهیم و هر کسرا ناصح و معلّم میباشیم با کمالِ دقّت تا آنکه هر کسرا در مسیح عیسیٰ کامل حاضر سازیم (۲۹) و در این امر زحمت ميکشم و مجاهد میباشم برحَسَبِ فعلي که با قوّت در من پدید ميآید *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و میخواهم که شما آگاه باشید که چه قدر کوشش مینمایم در راهِ شما و اهلِ لاؤدِکیّه و اشخاصي که صورتِ جسمانيِء مرا ملاقات نکرده اند (۲) تا که خاطرهاي آنها جمع شود به اِلتصاق بمحبّت و در کمالِ مقدارِ عقیدهء دانشمندانه با معرفتِ سرِّ خداي پدر و مسیح (۳) آن که در وَيْ همهگيِء خزائنِ دانش و بینش مستتر است (۴) و اینرا از آنرو میگویم که مبادا کسي شمارا بچربگوئي بمغالطه اندازد (۵) که هرچند جسماً غائب میباشم لیکن قلباً با شما میباشم و در نظم و استواريِء ایمانِ شما بر مسیح بخوشوقتي نگرانم (۶) پس آنچنان که مسیح عیسیٰء خداوندرا پذیرفته اید در وَيْ سلوك نمائید (۷) که پیوسته ریشه دوانیده و تعمیر شده در وَيْ و در ایمان بطوري که آموختید پایدار و در آن در ترقّي و شکرگذاري باشید * (۸) و خبردار باشید که کسي شمارا بفِلْسِفه و دلائلِ باطل موافقِ احادیثِ مردم و یا

موافقِ مباديءِ دنيوي نه موافقِ مسيح بربايد (۹) زيرا كه در وَيْ مسكن مي‌نمايد تماميءِ الهيّت از روي جسم (۱۰) و شما كامل هستيد در او آن كه رأسِ جميعِ رياست و اقتدار است (۱۱) و در وَيْ مختون شديد بختنهءِ كه به دست نشده است يعني به بيرون كردنِ جلدِ گناهانِ جسمي كه اوست ختنهء مسيحي (۱۲) و بغسل با وَيْ مدفون شديد و بوساطتِ ايمان بر فعلِ خدا كه اورا از ميانِ مرده‌گان برخيزانيد در برخاستنش شريك شديد (۱۳) و شمارا كه در خطايا و غلافِ جسماني مرده بوديد با وَيْ زنده گردانيد بنوعي كه تماميءِ خطايارا بجهةِ شما معاف فرمود (۱۴) و آن حجّتِ نوشتهء در احكام كه بر خلافِ ما و مقابلِ ما بود محو نمود و از ميانه برد چون بر صليبش چسپانيد (۱۵) و رياستهارا و قوّتهارا عريان ساخته علانيّه رسوا نمود چون در صليب بر آنها ظفر يافت * (۱۶) پس هيچ كس شمارا در بارهء خوراكي يا آشاميدني يا در خصوصِ عيد يا هلال يا سَبْتها مجرم نداند (۱۷) اينها اظلالِ اشياء آينده است و حقيقتِ آنها مسيح است (۱۸) و هيچ كس شمارا نربايد به استرضا در فروتني و عبادتِ فرشته‌گان و بدخل نمودن در چيزهائي كه نديده است كه آن شخص از فهمِ جسمانيءِ خود عبث باد مي‌نمايد (۱۹) و تمسّك بسر نمي‌جويد كه از وَيْ همه‌گيءِ بدن بوسيلهء مفصلها و اوتار غذا يافته و باهم ملصق شده بنموّ خدائي نموّ مي‌نمايد * (۲۰) پس چون از مباديءِ دنيوي با مسيح مرديد چون است كه باز احكام‌پرست ميباشيد چنانچه در دنيا زنده ميباشيد (۲۱) چون مسّ مكن و مچش و دست مگذار (۲۲) كه مصرفِ اين همه اشيا درمعرضِ فساد است چون اعتقادات و تعليمهاي بشري (۲۳) كه حكمت شمرده ميشود بسببِ استرضا در عبادت و فروتني و عدمِ توجّه ببدن و عدمِ التفات بسير كردنِ جسم *

(بابِ سيوم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) پس چون با مسيح برخاستيد طالب باشيد اشياء علوي‌را جائي كه مسيح نشسته است بر دستِ راستِ خدا (۲) كه بآنچه علوي است ضميرِ شما باشد نه از آنچه برزمين است (۳) از آنجا كه مرده ايد و زنده‌گيءِ شما با مسيح مخفي است در خدا (۴) و چون مسيح كه حياتِ ما است بظهور آيد آن وقت شما نيز با وَيْ با جلال بظهور خواهيد آمد * (۵) پس اعضاي خودرا كه بر زمين ميباشد مرده انگاريد از زنا و بي‌عصمتي و شهوت و خواهشِ نفساني و طمع كه بت‌پرستي است (۶) كه بسببِ اين اعمال غضبِ خدا بر ابناي بغاوت نازل مي‌شود (۷) و شما نيز مدّتي با آنها بسر ميبرديد هنگامي كه در آنها زنده بوديد (۸) ليكن الحال شما همه‌را واگذاشته ايد از غضب و خشم و تندخوئي و خبث و فحش از دهنِ خود (۹) و دروغ به يكديگر مگوئيد از آنجا كه انسانيّتِ كهنه‌را با اعمالش از خود بر كنده ايد (۱۰) و نَوْرا پوشيده ايد كه او متجدّد مي‌شود درمعرفت در صورتِ خالقِ خود (۱۱) آنجا كه يوناني و يهودي و ختنه و نامختوني و بَرْبَري و اِسْكُوثي و بنده و آزاد نيست بلكه همه و در همه مسيح است * (۱۲) پس چون برگزيده‌گانِ خدا كه مقدّس و محبوب اند رحم‌دلي و مهرباني و فروتني و

افتادگي و حلمرا در بَرِ خود نمائید (۱۳) مُتَحَمّل و بخشنده نسبت به یکدیگر باشید و اگر کسي در ضدّ دیگري ادّعائي داشته باشد چنانچه مسیح شمارا عفو نمود شما نیز چنان کنید (۱۴) و علاوه بر این همه محبّترا که او ریسمانِ اِنضباطِ کاملیّت است (۱۵) و در دلهاي شما صلحِ خدا حاکم باشد که بجهةِ آن در یك بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید * (۱۶) و کلامِ مسیح در شما کثیراً واقع شود و بکمالِ دقّت یکدیگررا تعلیم و اندرز نمائید و بمزامیر و ترنّمات و اشعارِ روحاني بشکرانه در دلِ خود خداوندرا سرائید (۱۷) و هر آنچه قولاً یا فعلاً مي‌نمائید تمامي بأسمِ عیسيء خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطتِ وَيْ شاکر باشید * (۱۸) اي زنان شوهرانِ خودرا چنانکه در خداوند زیبد اطاعت نمائید (۱۹) اي شوهران زنانِ خودرا محبّت نمائید و با ایشان تندخوئي ننمائید * (۲۰) و اي فرزندان والدینِ خودرا در هر امر مطیع باشید که این است رضاي خداوند (۲۱) و اي پدران با فرزندانِ خود بلجاجت رفتار ننمائید مبادا که افسرده‌گردند * (۲۲) و اي نوکران آقایانِ بشريرا در هر امر مطیع باشید نه بخدمتهاي ریائي چون کساني که مردمرا خوش‌آمد میگویند بلکه بساده‌لوحي چون خداترسان (۲۳) و هر امررا که بعمل مي‌آرید بجان بجا آرید چنانچه بجهتِ خداوند نه بجهتِ خلق (۲۴) و چنین دانید که در مکافات میراثرا از خداوند خواهید یافت زیرا که مسیح است آن آقائي که شما اورا بنده‌گي مینمائید (۲۵) و آن کسي که ظلم مي‌نماید بر حَسَبِ ظلمي که نموده است باو خواهد رسید و مطلقا ظاهربیني نمي‌باشد *

(بابِ چهارم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) اي آقایان در حقِّ خادمان براستي و عدالت رفتار نمائید که شمارا نیز آقائي در آسمان مي‌باشد * (۲) و در دعا نمودن مداومت نمائید و در آن بیدار بوده شکر گذارید (۳) و در حقِّ ما نیز دعا نمائید که خدا دَرِ کلامرا بر روي ما بکُشاید که سِرِّ مسیحرا که بجهتِ آن مُقَیَّد شدم آشکارا سازم (۴) که ظاهر سازم اورا بطوري که مرا باید حرف زنم * (۵) و پیشِ خارجیان بعقل رفتار نموده زمانرا در یابید (۶) و پیوسته مکالمهء شما مِهرآمیز و نمکین و مربوط باشد و بفهمید که شمارا بچه نوع باید که هر کسرا جواب دهید * (۷) و تماميءِ احوالِ من بر شما ظاهر خواهد گشت از تُخِکُسْ آن برادرِ محبوب و خادمِ وفادار و همخدمت در خداوند (۸) و اورا بهمین جهت نزدِ شما فرستادم که از احوالِ شما مستحضر شده شمارا تسلّي بخشد (۹) و اُنِیسِمُسِ برادرِ امینِ محبوب که از شما است اورا همراه است ایشان از همه گذارشِ اینجا شمارا مستحضر خواهند ساخت * (۱۰) اَرِسْتَرْخُسِ رفیقِ مجلسِ من شمارا سلام میرساند و مَرْقُسِ خواهرزادهء بَرْنابَاسْرا که شمارا در بارهء او فرمایش شده است اگر بنزدِ شما آید اورا بپذیرید (۱۱) و یِسُوعْ که به یُوسْطُسْ مسمّي است سلام میرساند ایشان اند که از اهلِ خُتنه میباشند و بتنهائي در ملکوتِ خدا هم خدمتِ من میباشند و مرا دل جوئي مینموده اند (۱۲) اِپَفْرَاسْ که از میانهء شما بندهء مسیح است شمارا سلام میرساند و دائم در حقِّ شما بدعا مي‌کوشد تا که در

جميع ارادهٔ خدا تامّ و تمام باشيد (۱۳) و من در حقِّ او شهادت ميدهم كه او در بارهٔ شما و اهلِ
لاودِكيّه و اهلِ هيراپلي بسيار حميّت دارد (۱۴) و لوقاي طبيبِ محبوب و ديماس شمارا سلام
ميرسانند * (۱۵) به برادراني كه در لاودِكيّه ميباشند و نه نمفاس و كليسيائي كه درخانهٔ اوست سلام
رسانيد (۱۶) و چون اين كتابت بر شما خوانده شود نوعي نمائيد كه دركليسياي لاودِكيان نيز خوانده
شود و كتابتِ لاودِكيان‌را نيز شما بخوانيد (۱۷) و به آرخِپّس بگوئيد كه آن خدمتي‌را كه در خداوند
يافتهٔ ملاحظه نما كه باتمام رساني * (۱۸) تهنيت است به دستِ خودم پولس قيدهاي مرا ياد
آريد توفيق با شما باد * آمين *

نامهٔ اوّلِ پولسِ حواري به تِسلُنيقيان

مشتمل بر پنج باب

(بابِ اوّل مشتمل بر ده آيه)

(۱) پولس و سِلوانس و تيموثيوس به كليسياي تِسلُنيقيان كه درخداي پدر و عيسيء مسيحِ خداوند است
كه فضل و آرام از جانبِ پدرِما خدا و عيسيِ مسيحِ خداوند برشما باد * (۲) و بعد ما پيوسته در بارهٔ
همه‌گيء شما خدارا شكر ميگذاريم و در دعاهاي خود شمارا ذكر مينمائيم (۳) و پيوسته كارِ ايمان و محنتِ
محبّت و صبر در اميدِ خداوند عيسيء مسيح كه در شما ميباشد نزدِ خدا و پدرِخود ياد مي‌آريم (۴) كه اي
برادرانِ محبوب ميدانيم كه شما برگزيده‌گانِ خدائيد (۵) زيرا كه مژدهٔ ما درميانِ شما بمجرّدِ كلام نبود بلكه
با قوّت و روح‌القدس و اعتقادِ صحيح بود چنانچه خود ميدانيد كه چگونه درميانِ شما بسببِ شما ميبوديم
(۶) و شما مارا و خداوندرا تبعيّت نموديد از آنجا كه كلام‌را درهنگامِ اَلَمِ بسيار بخوشوقتيء روح‌القدس
يافتيد (۷) بجدّي كه شما بجهتِ تماميء مؤمنان درمَقدونيّه و اَخائيّه نمونه ميبوديد (۸) كه آوازهٔ كلامِ
خداوند از ميانِ شما نه بتنهائي در مَقدونيّه و اَخائيّه پيچيده است بلكه ايمانِ شما نسبت بخدا درهرجا
مشهورشده است بجدّي كه احتياج بحرف زدنِ ما نيست (۹) از آنجا كه ايشان خود دربارهٔ ما خبرميدهند
كه چه نوع مدخليّت نزدِ شما داشتيم و بچه نوع از بت‌ها بسوي خدا برگرديديد كه خداي حيِّ حقيقي‌را
بنده‌گي نمائيد (۱۰) و پسرش‌را از آسمانها منتظر باشيد كه اورا از مرده‌گان برخيزانيد يعني عيسي كه مارا از
غضبِ آينده ميرهاند *

(بابِ دويم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) اي برادران شما خود ميدانيد كه مدخليّتِ ما در شما عبث نبود (۲) بلكه هرچند عذاب و رسوائي
بيشتر كشيده بوديم در فيلپّي چنانچه ميدانيد باز در خداي خود جرأت بهم رسانيديم كه بمژدهء خدا بكوشش
تمام نزدِ شما تكلّم نمائيم (۳) كه استدعاي ما از روي مكر يا تقلب يا ريا نبود (۴) بلكه چنانچه منظورِ خدا
ميباشيم كه امينِ مژده باشيم بهمان طور حرف ميزنيم و خلق‌را خوش آمد نميگوئيم بلكه خدائي‌را كه دلهاي
مارا مي‌آزمايد (۵) زيرا كه هرگز سخنِ تملّق نمي‌گفتيم چنانچه خود ميدانيد [چه] نه بهانهء طمع داشتيم جنانچه
خدا گواه است (۶) و نه عزّت از خلق‌را طالب بوديم و نه از شما و نه از ديگران‌را باوجودِ آنكه مارا جائز
بود كه بر ديگران بار باشيم از آنرو كه رسولانِ مسيح بوديم (۷) بلكه بملايمت در ميانِ شما بسر ميبرديم
بطوري كه دايه اطفالِ خودرا مي‌پروراند (۸) ما نيز از اشتياق بشما راضي بوديم كه داده باشيم بشما نه همين
مژدهء خدائي‌را وبس بلكه جانهاي خودرا نيز زيرا كه مارا محبوب مي‌بوديد (۹) چه شما خود اي برادران
ياد داريد محنت و مشقّتِ مارا كه شب و روز بشغل مشغول ميبوديم كه مبادا براحدي از شما باربوده باشيم
و شمارا ندا بمژدهء خدا مينموديم (۱۰) شما خود شاهد ايد و خدا نيز كه بچه زهد و عدالت و نيك‌نامي نزدِ
شما كه مؤمنان ايد ميبوديم (۱۱) چنانچه شما خود واقف ايد كه چون پدر فرزندانِ خودرا هريك از شمارا
نصيحت و پند مينموديم (۱۲) همواره ميگفتيم كه بنوعِ لائقِ آن خدائي كه شمارا بملكوت و جلالِ خود خوانده
است رفتار نمائيد * (۱۳) از اين روست كه ما پيوسته خدارا شكر مينمائيم كه چون كلامي‌را كه از ما شنيديد
كه كلامِ خداست چون كلامِ خلقش نپذيرفتيد بلكه چنانچه في‌الحقيقت ميباشد كلامِ خدايش يافتيد كه
شما مؤمنان‌را مؤثّر است (۱۴) از آنجا كه شما اي برادران پيروِ كليسياهاي خدا كه در مرزوبومِ يهوديّه در
مسيح عيسيٰ ميباشد شديد زيرا كه كشيديد شما از قومِ خود آن عذابي‌را كه كشيدند آنها از يهود
(۱۵) كه عيسيء خداوند و پيغمبرانِ خودرا بقتل رسانيدند و مارا زحمت دادند كه در رضاجوئيء خدا
نيستند و همهء خلق‌را نيز مخالفت مينمايند (۱۶) و مارا منع مينمايند كه با قبائل بجهتِ نجاتِ ايشان
حرف نزنيم تا آنكه پيوسته معاصيء خودرا بانتها رسانند و منتهاي غضب بر ايشان رسيده است * (۱۷) و
ما اي برادران كه چندي ظاهراً نه قلباً از شما مهجور گشتيم بشوقِ بسيار زياده گوشيديم تا كه روي شمارا
به بينيم (۱۸) و بدين جهة مي‌خواستيم كه بنزدِ شما آمده باشيم يعني من كه پولُس يك مرتبه بلكه
مكرّر ليكن شيطان مارا باز مي‌داشت (۱۹) زيرا كه چيست اميدِ ما يا سرور يا تاجِ فخر آيا كه شما
نمي‌باشيد نزدِ خداوندِ ما عيسيء مسيح وقتي كه آيد (۲۰) بدرستي كه شما هستيد جلال و سرورِ ما *

(بابِ سيوم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) پس چون ديگر متحمّلِ جدائي نمي‌توانستيم شد راضي شديم كه تنها در آثينيّه مانده باشيم (۲) و

تیموثیوس‌را که برادرِ ما و خادمِ خدا و در انجیلِ مسیح هم‌پیشهء ما است فرستادیم تا آنکه شمارا استوار سازد و شمارا در خصوصِ ایمانِ شما خاطرجمع نماید (۳) که هیچ کس از این مصائب متحرّک نشود که شما خود میدانید که براي همین مقرّر شده ایم (۴) و چون با شما بودیم پیش شمارا مي‌گفتیم که زحمت خواهیم کشید و چنین شد چنانچه شما خود میدانید (۵) لهذا من دیگر شکیبائي نکرده فرستادم تا ایمانِ شمارا تحقیق نمایم که مبادا ممتحن شمارا امتحان نموده باشد و محنتِ ما بیهوده شده باشد * (۶) لیکن الحال چون تیموثیوس از پیشِ شما بما آمده و مژدهء ایمان و محبّتِ شمارا بما رسانید و اینکه شما پیوسته بخوبی در ذکرِ ما مي‌باشید و ملاقاتِ مارا شائق مي‌باشید چنانچه ما مشتاقِ شمائیم (۷) لهذا اي برادران باوجودِ همهء مصیبت و ناخوشیهاي خود از شما بسببِ ایمانِ شما تسلّي یافتیم (۸) یعني حال زنده هستیم اگر شما در خداوند پایدار باشید (۹) و ما چه مقدار خدارا شکر مي‌توانیم نمود بجهتِ آن همه سرور که بعلّتِ شما نزدِ خداي خود داریم (۱۰) و شب و روز بي‌شمار استدعا مینمائیم که شمارا ملاقات نموده ناتمامیهاي شمارا در ایمان تمام نمائیم * (۱۱) خودِ خدا و پدرِ ما و خداوندِ ما عیسیء مسیح راهِ مارا بسوي شما نماید (۱۲) و خداوند شمارا این عطا کند که در محبّت نسبت به یکدیگر و همه‌گي ترقّي و افزوني پیدا کنید چنانچه ما نسبت بشما (۱۳) تا آنکه دلهاي شمارا استوار سازد در تقدّس نزدِ خدا و پدرِ ما در هنگامِ آمدنِ خداوندِ ما عیسیء مسیح با همه‌گيء مقدّسانش *

(بابِ چهارم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) خلاصه اي بردران از شما سؤال مي‌کنیم و استدعا مي‌نمائیم بجهتِ خاطرِ عیسیء خداوند که چنانچه از ما فرا گرفتید که چه نحو رفتار نمائید و خدارا رضاجوئي کنید بر آن افزائید (۲) زیرا که شما خود میدانید که چه احکام دادیم شمارا از قبلِ عیسیء خداوند (۳) چه خواهشِ خدا در تقدّسِ شما اینست که از زنا خودداري نمائید (۴) و اینکه هرکس از شما بداند که بچه نوع بدنِ خودرا منزّه و محترم نگاه دارد (۵) نه در آرزوي شهوت چون قبائل که خدارا نمي‌شناسند (۶) و اینکه در هیچ امر تعدّي و دست‌اندازي نسبت ببرادرِ خود ننمائید که خداوند از تماميء این چیزها انتقام مینماید چنانچه پیشتر ما بشما گفتیم و پیوسته شهادت دادیم (۷) از آنجا که نخوانده است خدا مارا به ناپاکي بلکه بسوي تقدّس (۸) لهذا آن کس که تحقیر مي‌نماید خلق‌را تحقیر نمي‌نماید بلکه آن خدائي‌را که روحِ مقدّسِ خودرا بما عنایت فرموده است * (۹) و در خصوصِ محبّتِ برادري احتیاج نیست که من بشما بنویسم زیرا که شما خود محبّتِ یکدیگررا از خدا آموخته اید (۱۰) و چنین مي‌نمائید نسبت بتماميء برادران که در تماميء مقدونیّه میباشند اي برادران از شما استدعا مي‌نمائیم که بر آن بیفزائید (۱۱) و طالب باشید این عزّت‌را که آرام داشته در کارِ خود مشغول باشید و بدستهاي خود چنانچه شمارا مقرّر نمودیم بکار پردازید (۱۲) تا آنکه بطورِ نیکوئي در نظرِ خارجیان زیست کنید و احتیاج بهیچ کس نداشته باشید * (۱۳) و اي برادران نمیخواهم که

شما از مُردگان بی‌خبر باشید مبادا چون دیگرا که امید ندارند غم خورید (۱۴) زیرا که اگر باور کرده ایم که عیسیٰ مُرد و برخاست همین طور خدا آن اشخاصی‌را که در عیسیٰ خوابیده اند با وَیْ خواهد آورد (۱۵) و این‌را از کلام خداوند میگوئیم که مایان که زنده و باقی میباشیم تا بآمدن خداوند سبقت بر خوابیدگان نخواهیم نمود (۱۶) که خداوند خود در آنی بآواز رئیس ٱلْمَلائکت و صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و آنانی که در مسیح خوابیده اند اوّل خواهند بر خاست (۱۷) و بعد از آن ما که زنده و باقی مانده باشیم با آنها به ابرها کَشیده خواهیم شد تا که خداوندرا ملاقات نمائیم در هوا و پس همواره با خداوند خواهیم بود (۱۸) لهذا یکدیگررا باین سخن خاطر جمع نمائید *

(باب پنجم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) ای برادران در بارهٔ زمانها و فصلها احتیاج ندارید که چیزی بشما نوشته شود (۲) زیرا که شما خود یقین میدانید که روز خداوند چون دُزد در شب می‌آید (۳) چه هنگامی که ذکر آرام و امن‌را می‌نمایند همان وقت هلاکت ناگهانی آنهارا فرو خواهد گرفت چون درد زه زن حامله‌را و رستگاری نخواهند یافت * (۴) لیکن ای برادران شما در تاریکی نمی‌باشید تا آنکه آن روز شمارا چون دُزد بچنگ آرد (۵) شما همه فرزندان نور و فرزندان روز اید و از شب و تاریکی نیستیم (۶) پس باید که چون دیگران بخواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم (۷) از آنجا که خوابناکان در شب میخوابند و بدمستان در شب مست میشوند (۸) لیکن ما که از روز میباشیم باید هشیار بوده چهارآئینهٔ ایمان و محبّت‌را و کلاه‌خود اُمید نجات‌را پوشیده باشیم (۹) که خدا مارا معیّن نکرده است بر غضب بلکه بجهت تحصیل نجات بوساطت خداوند ما عیسیٰء مسیح (۱۰) که در راه ما مُرد که خواه بیدار و خواه خوابیده باشیم همراه او زنده گردیم (۱۱) پس همدیگررا خاطرجمع نمائید و یکدیگررا تعمیر نمائید چنانچه حال می‌نمائید * (۱۲) و ای برادران از شما استدعا مینمائیم که آنانی‌را که در میانهٔ شما بتعب گرفتار اند و پیشوایان شما در خداوند میباشند و شمارا نصیحت می‌نمایند التفات نمائید (۱۳) و آنهارا با نهایت مهربانی عزیز دارید بسبب عمل آنها و باهم در مقام صلح باشید (۱۴) و ای برادران از شما استدعا مینمائیم که سرکشان‌را نصیحت نمائید و بی‌جرأتان‌را تسلّی دهید و ضُعَفارا معاونت نمائید و نسبت به همگی در مقام حلم باشید * (۱۵) و با حذر بوده که کسی با کسی در مکافات بدی بدی ننمائید بلکه دائم در پَیِ خوبی با یکدیگر و با همه باشید * (۱۶) و همواره شادمان باشید (۱۷) و پیوسته بدعا مشغول باشید (۱۸) و در هر امر شاکر باشید که اینست خواهش خدا در حقّ شما در مسیح عیسیٰ * (۱۹) روح‌را خاموش ننمائید (۲۰) نبوّتهارا حقیر مشمارید (۲۱) هرچیزرا آزموده بآنچه خوب است تمسّک جوئید (۲۲) از هر بدنمائی پرهیز نمائید * (۲۳) و خود خدای آرام شمارا بٱلْکلّیّه مقدّس سازد و جملهٔ سمارا از روح و از نفس و از بدن محفوظ دارد که در آمدن خداوند ما عیسیٰء مسیح بی‌عیب باشید (۲۴) امین است آن کن شمارا

خواند و اوست که بجا خواهد آورد * (۲۰) اي برادران درحقّ ما دعا نمائيد (۲۶) و همهگيء برادرانرا
ببوسهء مقدّس سلام رسانيد (۲۷) و شمارا بخداوند سوگند ميدهم که اين مکتوبرا بر همهگيء برادرانِ
مقدّس بخوانيد * (۲۸) توفيقِ خداوندِ ما عيسيٰ مسيح با شما باد * آمين *

نامهٔ دويمِ پولسِ حواري به ثِسلُنيقيانْ

مشتمل بر سه باب

(بابِ اول مشتمل بر دوازده آيه)

(۱) پولُسْ و سِلْوانُسْ و تيموثيوسْ بكليسياي ثِسلُنيقيانْ که در پدرِ ما خدا و عيسيٰء مسيحِ خداوند ميباشد
(۲) که فضل و آرام از جانبِ پدرِ ما خدا و عيسيٰء مسيحِ خداوند بر شما باد * (۳) اي برادران بر ما
واجب است که بجهتِ شما دائم خدارا چنانچه سزاوار است شکرگذاري نمائيم از آنجا که ايمانِ شما بغايت
عظيم‌تر ميگردد و محبّتِ هر يك از شما همهگي در بارهء يكديگر مي‌افزايد (۴) بحدّي که ما خود از شما در
كليسياهاي خدا فخر مينمائيم بعلّتِ صبر و ايمانِ شما درجميعِ مصائبِ شما و عذابهائي که آنرا متحمّل
ميگرديد (۵) و اين برهاني است براجراي حكمِ خدا براستي که شما قابلِ ملكوتِ خدا دانسته شده ايد
که بجهتِ آن زحمت مي‌كشيد (۶) زيرا که اين است انصاف نزدِ خدا که معذّبينِ شمارا از راهِ
قصاص عذاب نمايد (۷) و شمارا که مظلومان ايد راحت بخشد با ما در وقتِ ظهورِ عيسيٰء خداوند با
فرشتهگانِ قدرتش از آسمان (۸) در آتشِ مشتعلِ منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که مژدهء
خداوندِ ما عيسيٰء مسيحرا اطاعت نمي‌نمايند (۹) و ايشان از حضورِ خداوند و جلال و قدرتش بقصاصِ
هلاكتِ ابدي خواهند رسيد (۱۰) هنگامي که مي‌آيد که بمقدّسانِ خود مزيّن گردد و از همهگيء مؤمنان
باعثِ كمالِ حيرت گردد در آن روز يقين است که از شهادتِ ما شما مؤمن گشته ايد * (۱۱) لهذا در حقّ
شما دعا مي‌نمائيم که خداي ما شمارا شايستهء اين دعوت شمارد و باتمام رساند كمالِ رضاي خودرا در
نيكوئي و كارِ ايمانرا با قوّت گرداند (۱۲) تا آنكه عظيم گردد از شما اسمِ خداوندِ ما عيسيٰء مسيح و شما
از وي برحسبِ توفيقِ خداي ما و عيسيٰء مسيحِ خداوندِ ما *

(بابِ دويم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) اي برادران از شما استدعا مينمائيم در بارهء آمدنِ خداوندِ ما عيسيٰء مسيح و حشرِ ما نزدِ وي

(۲) که شما زود از هوش متزلزل نشوید و مضطرب نگردید نه از روح و نه ازکلام و نه از نوشتهٔ که گویا از ما باشد باین مظنه که گویا روز مسیح نزدیك است (۳) و هیچ کس بهیچ وجهه شمارا نفریبد زیرا که آن واقع نمیشود جز آنکه در اوّل ارتداد طاري گردد و آشکارا شود آن شخص گناه که فرزند هلاکت است (۴) که او بر همهٔ آنچه بخدا یا معبود مسمّي است مخالفت مینماید و تفوّق میجوید بنوعي که در هیکلِ خدا چون خدا مي‌نشیند و خودرا چنین مینماید که اوست خدا * (۵) آیا یاد نمیدارید که وقتي که هنوز نزدِ شما بودم اینرا بشما گفتم (۶) و الحال میدانید که مانع چیست تا که در هنگام خود بظهور آید (۷) از آنجا که بالفعل هم آن مستورِ ناراست مؤثّر است و همین که آنچه تا حال مانع است از میان برخاسته شود (۸) آن وقت آن ناراست ظاهر خواهد گردید و خداوند اورا بنفسِ دهنِ خود فرو خواهد گرفت و بجلوهٔ آمدنِ خود معدوم خواهد نمود (۹) و ظهورش از عملِ شیطان با هر قسم قوّت و عجائب و غرائب کاذب میباشد (۱۰) و با کمالِ ذلیلِ ناراست نسبت بهالکان از آنجا که نیافتند محبّتِ راستي‌را تا آنکه نجات یابند (۱۱) لهذا خدا بآنها اثرِ ضلالت‌را خواهد فرستاد تا آنکه ایشان دروغ‌را اعتقاد نمایند (۱۲) تا که بر همهٔ آنها حکم شود که راستي‌را باور نه نمودند بلکه بناراستي خورسند بودند * (۱۳) و اي برادرانِ محبوبِ خداوند مارا لازم است که بجهتِ شما همواره خدارا شکرگذاریم که خدا از نخست بتقدّسِ روحاني و ایمانِ راستي سمارا بجهتِ نجات برگزید (۱۴) و شمارا بوسیلهٔ نداي ما بآن خواند تا آنکه شما مالِ پرجلالِ خداوندِ ما عیسئ مسیح گردید * (۱۵) پس اي برادران راسخ‌قدم باشید و آن احکامي‌را که خواه ازکلام و خواه از مکتوبِ ما فراگرفتید محکم نگاه دارید (۱۶) و خودِ خداوندِ ما عیسئ مسیح و خدا و پدرِ ما که مارا محبّت فرمود و تسلّئ ابدي و امیدوارئ خوب‌را از کرم بما عنایت فرموده است (۱۷) دلهاي شمارا تسلّي بخشد و در هر قول و فعلِ نیك پایدار سازد *

(باب سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) خلاصه اي برادران در حقّ ما دعا کنید که کلامِ خداوند جاري شود و عُظم یابد چنانچه نزدِ شما یافته است (۲) و تا آنکه از مردمِ نامعقولِ شریر محفوظ گردیم از آنجا که همه‌را ایمان نمی‌باشد (۳) و امین است خداوندي که شمارا استوار خواهد ساخت و از شریر محفوظ خواهد نمود (۴) و از خداوند دربارهٔ شما اعتماد داریم که آنچه شمارا میفرمائیم هم بجا آوردهٔ اید و هم خواهید آورد (۵) و دلهاي شمارا خداوند هدایت نماید بمحبّتِ خدا و صبر در انتظارِ مسیح * (۶) و شمارا حکم مینمائیم باسمِ خداوندِ ما عیسئ مسیح اي برادران که شما از هر برادری که بسرگشتگي رفتار مینماید نه برحَسبِ آن فرماني که از ما یافت کناره گیرید (۷) از آنجا که شما خود میدانید که چه سان با ما متابعت نمائید چه ما در میانِ شما سرگشته نبودیم (۸) و نه از قبلِ کسي نانِ مُفت مي‌خوردیم بلکه با محنت و مشقّت شب و روز مشغول بودیم که مبادا براحدي از شما بار باشیم (۹) و این نبود از آن جهت که اختیار نداریم بلکه از آنجا که خودرا نمونه

بنما نمائیم تا که موافقِ ما گردید (۱۰) و چون نزدِ شما بودیم این‌را نیز بشما گفتیم که اگر کسي خواهد
که کار نکند نان نیز نخورد (۱۱) که مسموع میشود که بعضي اشخاص بسرگشتگي در میانِ شما رفتار
مینمایند و کار نمي‌کنند و لیکن بگردش مشغول اند (۱۲) و امثالِ این اشخاص‌را مي‌گوئیم و استدعا مي‌نمائیم
که بخاطرِ خداوندِ ما عیسیٰء مسیح که بآرام بشغل پرداخته نانِ خودرا بخورند (۱۳) و اي برادران شما در
نیکوکاري ملول نگردید (۱۴) و اگر کسي سخنِ مارا درنوشته اطاعت نه نماید اورا نشانه نمائید و با وَيْ
محشور نشوید تا آنکه خجل گردد (۱۵) لیکن چون دشمنش نشمارید بلکه پندَش دهید چون برادري‌را
(۱۶) خودِ خداوندِ آرام پیوسته درهرصورت شمارا آرام بخشد و خداوند با همهٔگيء شما باد * (۱۷) سلام
بدستِ خودَم پُولُسْ این نشاني است در هر کتابت چنین مینویسم (۱۸) توفیقِ خداوندِ ما عیسیٰء مسیح
با همهٔگيء شما باد * آمین *

نامهٔ اوّلِ پُولُسِ حواري به تِیمُوثِیُوس

مشتمل بر شش بات

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست آیه)

(۱) پُولُسْ حواريء عیسیٰء مسیح بحکمِ نجات‌دهندهٔء ما خدا و اُمیدگاهِ ما عیسیٰء مسیح خداوند (۲) به
تیمُوثیُوسِ فرزندِ حقیقي درایمان که فضل و رحم و آرام از پدرِ ما خدا و خداوندِ ما عیسیٰء مسیح بر تو
باد * (۳) چنانچه هنگامي که ارادهٔء مَقِدُونِیّه داشتم از تو استدعا نمودم که دراِفِسُسْ مانده بعضي از
آناني‌را بفرمائي که تعلیم‌را تغییر ندهند (۴) و نقلها و نَسَب نامهاي غیرِ متناهي‌را اعتنا ننمایند که غالب
آن است که آن چیزها جدل‌را باعث است نه تربیتِ الٰهي‌را درایمان * (۵) و مقصود ازحکم محبّت است
ازدلِ پاك و نفسِ مطمئن و ایمانِ بي‌ریا (۶) و بعضي از این چیزهارا منحرف گشته بنارا بیاوه‌گوئي گذاشته
اند (۷) و میخواهند که مُعلّمانِ شرع بوده باشند و نمي‌یابند که چه میگویند و برچه دلیل مي آرند (۸) و
میدانیم ما که شریعت نیکو است اگر کسي آن‌را متشرّعانه بکار بَرَد (۹) و این‌را بداند که شرع بجههٔ عادل
نیست بلکه بجههٔ سرکَشان و طاغیان و بي‌دینان وگناه‌کاران و بي‌تقوایان و بي‌پرهیزان و پدرکُش و
مادرکُش و مردم‌کُش (۱۰) و زاني و لاطي و مردم‌دزُد و دروغ‌گو و سوگندِ دروغ‌خور است و اگر چیزي
دیگرباشد که خلافِ تعلیمِ صحیح باشد (۱۱) این است بر وفقِ مژدهٔء با جلالِ خداي مبارك که بمن سپرده
شده است (۱۲) و منّت‌پذیرم از مسیح عیسیٰء خداوندِ ما که مرا قدرت بخشید زانروکه مرا امین دانست

چون بخدمت تعیین فرمود (۱۳) و من قبل از این کفرگو و معذّب و ظالم بودم لیکن رحم کرده شدم زانرو که آنهارا در جهالت از بی‌اعتقادی مینمودم (۱۴) و توفیقِ خداوندِ ما بغایت افزود بایمان و محبّتی که در مسیحِ عیسیٰ است (۱۵) کلامی است معتبر و قابلِ کمالِ قبول است که مسیح عیسیٰ بدنیا درآمد تا که گناه‌کاران‌را نجات بخشد و در میانِ آنها من بزرگترینِ گناه‌کارانم (۱۶) لیکن از این جا بر من رحم کرده شد تا که عیسیٰء مسیح کمالِ حلم‌را در من نخست نمودار کند تا که نمونهٔ باشم بجهتِ آنانی که بعد بر وَیْ ایمان می‌آرند بجهةِ حیاتِ جاوید (۱۷) و پادشاهِ عوالمِ مُعَرّا از فساد و مُبَرّا از رؤیت خدای یگانهٔ حکیم‌را تعظیم و جلال تا ابدُالْآباد آمین * (۱۸) ای فرزند تیموثیوسْ این حکم‌را بتو می‌نمایم که برحَسَبِ اخباراتی که سابق در بارهٔ تو می‌بود تا در این چیزها جهادِ نیکو بجا آری (۱۹) بنگاه داشتنِ ایمان و اطمینانِ نفس نیز که بعضی اورا دور کرده کِشتیءِ ایمانِ ایشان شکست (۲۰) و از آن میانه هُمینوُس و اِسکَنْدَرْ می‌باشند که آنهارا بشیطان سپردم تا تنبیه یافته دیگر کفر نگویند *

(بابِ دویم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) پس از هر چیز پیشتر سفارش می‌نمایم که مناجات و دعا و شفاعت و شکرگذاری در بارهٔ تمامیءِ خلق کرده شود (۲) بجهتِ پادشاهان و تمامیءِ اشخاصِ صاحبِ جاه تا آنکه عُمرِ خودرا بآرام و استراحت گذران نمائیم با کمالِ زُهد و شایستگی (۳) زیرا که این نیکو است و خوش آیندهٔ نزدِ نجات‌دهندهٔ ما خدائی (۴) که میخواهد که تمامیءِ خلق نجات یافته بمعرفتِ راستی گرایند (۵) که یك خداست و درمیانِ خدا و خلق یك واسطه است و او انسانِ مسیح عیسیٰ است (۶) که خودرا در راهِ همه فدیّه داد و این شهادت دروقتهای مُعَیّن واقع شد (۷) و در آن من نداکننده و حواری و مُعلّمِ قبائل در ایمان و راستی مقرّر شدم و در مسیح راست میگویم و دروغ نمیگویم * (۸) پس خواهشِ من است که مردان در هرجا دعا نمایند به بلند کردنِ دستهای پاك بی‌خشم و بی‌جدل (۹) و زنان نیز بلباسِ مُزَیّن بجیا و پرهیز نه بگیسوها یا طلا یا مروارید یا رختهای گران‌بها خودرا آرایند (۱۰) بلکه چنانچه زنانی‌را که خداپرستی ادّعا مینمایند میزیبد به اعمالِ نیکو [بجا آرند] * (۱۱) و باید که زن بآرام و با کمالِ اطاعت تعلیم گیرد (۱۲) و زن‌را بتعلیم دادن اجازت نمیدهم و نه تا آنکه زبردستِ مرد باشد بلکه سکوت اختیار کند (۱۳) از آنجا که اوّل آدَمْ خلق شد و بعد حَوّا (۱۴) و آدَمْ فریفته نشد بلکه زن فریفته شده از حدّ تجاوز نمود (۱۵) لیکن در زادنِ فرزند رستگاری خواهد یافت بشرطِ استقرارشان در ایمان و محبّت و تقدّس و وقار *

(بابِ سیوم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) سخنی است متین که هر کس که خواهشمندِ منصبِ اِسْقُوفیّت باشد عملی نیکورا طالب است (۲) پس باید که اِسْقُوفْ نیك‌نام و صاحبِ یك زن و پرهیزکار و بُردبار و صاحبِ اخلاق و غریب پرست و مائل

بتعليم باشد (۳) نه مَيْ‌پرست و نه ضارب و نه طامع نفع معيوب بلكه صابر و صلح‌جو و نه محبّ سيم باشد (۴) و بر خانوادهٔ خود بطور شايسته حكم كند و فرزندان خودرا دركمال بردباري مطيع دارد (۵) زيرا كه اگر كسي نداند كه چگونه برخانوادهٔ خود بزرگتري نمايد بچه نوع تواند از كليسياي خدا با خبر باشد (۶) و نَوْآموز نباشد مبادا بادكرده بسزاي اِبْلِيسْ گرفتار شود (۷) و بايد كه از خارجيان استشهاد نيك‌نامي داشته باشد مبادا كه در ذلّت و دام اِبْلِيسْ افتد * (۸) و خادمان‌را نيز بايد كه بهمان طور بردبار باشند نه اشخاص دو رو و نه اينكه بشراب بسيار ميل داشته باشند و نه نفع معيوب‌را طالب باشند (۹) بلكه رازِ ايمان‌را با ساده‌لوحي نگاه دارند (۱۰) و نخست بايد كه آنهارا تجربه نمايند اگر بر آنها ادّعائي نشد آنگاه دركار خدمت مشغول شوند (۱۱) و زنان‌را نيز بهمان طور بايد كه بردبار و مُبَرّا از غيبت ديگران‌را و هشيار و در هر امر پا بر جا باشند (۱۲) و خادمان با يك زن بمانند و فرزندان و خانوادهٔ خودرا بطور شايسته پيشوائي نمايند (۱۳) زيرا كه آناني كه خوب خدمت نموده اند مرتبهٔ نيكورا و نهايت جرأت‌را در ايمان بمسيح عيسيٰ اخذ مينمايند * (۱۴) و اين چيزهارا بتو مي‌نويسم با اميد اينكه خود زود بنزد تو آيم (۱۵) و در صورتي كه تأخير كنم داني كه چگونه در خانهٔ خداگذران بايد كرد كه آن كليسياي خداي حيّ و ستون و بنياد راستي است (۱۶) و بِالْبديهه عظيم است سرّ دين كه خدا درجسم آشكارا شد و بروح تصديق كرده شد و از ملائكه ديده شد و در ميان قبائل باو ندا كرده شد و دردنيا بروَيْ ايمان آورده شد و بجلال گرفته شد *

(باب چهارم مشتمل بر شانزده آيه)

(۱) روح صريحاً ميفرمايد كه در ايّام آخر بعضي از ايمان خواهند برگشت و به ارواح ضالّه و تعليم ديوان اعتنا خواهند نمود (۲) بسبب تزوير دروغ‌گويان كه نفس آنها گويا بداغ از حسّ افتاده است (۳) و منع مينمايند از نكاح و حكم مينمايند به احتراز از طعامهائي كه خدا آفريده است تا آنكه مؤمنان و عارفان حقّ با شكرگذاري تناول نمايند (۴) زيرا كه هر مخلوق خدا نيكوست و هيچ چيز قابل دوركردن نيست اگر بشكرگذاري تناول كرده شود (۵) از آنجا كه از كلام خدا و دعا پاك ميشود * (۶) اگر اين چيزهارا به برادران ياد دهي خادم خوب عيسيٰ مسيح خواهي بود و تربيت يافته دركلام ايمان و آن تعليم نيكو كه پيوسته درپَيِ آن بودهٔ (۷) ليكن از نقلهاي ياوه و افسانه‌هاي پيره‌زنان اعراض نما و در دين‌داري رياضت‌كش باش (۸) زيرا كه رياضت بدني كم‌مصرف است و دين‌داري بهر چيز مُفيد است و وعده‌هاي اين حيات و حيات آينده‌را دارد (۹) سخن متين است و قابل كمال قبول (۱۰) و بدين جهت است كه مشقّت مي‌كشيم و ذليل ميشويم كه اميدوارميباشيم از خداي حيّ كه اوست نجات‌دهندهٔ همگيِ خلق خصوصاً مؤمنان (۱۱) و اين چيزهارا حكم و تعليم فرما * (۱۲) و كسي جوانيءِ تورا حقير نشمارد بلكه مؤمنان‌را دركلام و كذران و محبّت و روحانيّت و ايمان و پاكيزگي نمونه باش (۱۳) تا

هنگام آمدنم بمطالعه و دعوت و تعلیم متوجّه شو (۱۴) و بي‌خبر مباش از کرامتي که در تست که بتو داده شد از اخبار نمودن و نهادنِ دستِ کشیشان بر تو (۱۵) در این چیزها تأمّل نما و باینها ثابت باش تا که ترقّيء تو بر همه نمودار باشد (۱۶) از خود و از ارشاد با خبر باش و در اینها مستحکم شو که اگر اینهارا بجا آري خودرا و شنونده‌گانِ خودرا نجات خواهي داد *

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پیررا درشتي منما بلکه چون از پدر سؤال نما و با جوانان چون با برادران رفتار نما (۲) و با پیره‌زنان چون با مادران و با زنان جوانِ چون با خواهران با کمالِ حیا * (۳) و بیوه زنان‌را که في‌الحقیقه بیوه باشند محترم دار (۴) و اگر زنِ بیوه فرزند یا نبیره داشته باشد آنهارا باید که بیآموزند نخست با خانوادهء خود صِلهء رحم‌را بجا آرند و به اداي حقوقِ اجداد پردازند زیرا که این نزدِ خدا شایسته و نیکوست (۵) که زني که في‌الحقیقه بیوه و بي‌کس است بخدا توکّل نموده شب و روز در دعا و مناجات اشتغال مینماید (۶) لیکن زني که بعیش و عشرت میگذراند هم در حیات مُرده است (۷) پس آنهارا از این آگاه ساز تا که متّهم نشوند (۸) و اگر کسي در بارهء خویشان بتخصیص اهلِ خانهء خود تکاهل ورزد منکرِ ایمان است و پست‌تر از بي‌ایمان است * (۹) و زنِ بیوه که داخلِ سیاهه میباشد باید که کمتر از شصت سال نداشته باشد و یك شوهر کرده باشد (۱۰) و در اعمالِ نیك مشهور گردیده باشد مثلاً در طفل‌پروري مشغول بوده است یا غریب نوازي مینموده است یا پایهاي مقدّسان‌را مي‌شُسته است یا دل شکسته‌گان‌را معاونِ بوده است یا در هر نوع عملِ نیکوئي همواره اشتغال داشته است (۱۱) امّا از زنانِ بیوهء جوان احتراز نما زانرو که برخلافِ مسیح ناز مینمایند و نکاح میخواهند (۱۲) و قابلِ مؤاخذه مي‌باشند از آنرو که وفاداريء اوّل‌را فسخ نموده اند (۱۳) و علاوه بر این بي‌کاري‌را یاد مي‌گیرند که از خانه بخانه گردش نمایند نه بي‌کار وبس بلکه یاوه‌گو و فضول و تکلّم کننده بآنچه مناسب نیست (۱۴) پس رأيِ من این است که زنانِ جوان نکاح کرده شوند و فرزند زایند و کدبانوي خانه باشند و خصم‌را مجالِ مذمّت ندهند (۱۵) زیرا که بعضي الحال پیرويء شیطان‌را مینمایند (۱۶) و اگر مرد یا زنِ مؤمني بیوه‌گان‌را داشته باشد خود آنهارا متکفّل گردد و بار بر کلیسیا ننماید تا آنکه آناني‌را که في‌الحقیقه بیوه مي‌باشند متکفّل گردد * (۱۷) و آن مشائخي‌را که پیشوائي‌را نیکو نموده اند لائقِ توجّهِ مضاعف دانند خصوصاً آناني‌را که در وعظ و تعلیم مشقّت مي‌کشند (۱۸) چه کتاب مي‌گوید که گاوِ خرمن‌کوب‌را دهن مبند و مزدور مستحقِّ مزدِ خود است * (۱۹) و ادّعائي بر کسي از مشائخ‌را مپذیر جز با دو سه شاهد (۲۰) امّا گناه‌کاران‌را در پیشِ روي همه‌گي ملزم ساز تا دیگران نیز ترس بر دارند (۲۱) و من پیوسته نزدِ خدا و عیسيء مسیحِ خداوند و فرشتگانِ برگزیده در این گواهي هستم که تو اینهارا بدونِ لجاجت باید نگاه داري و هیچ امررا از طرف‌داري نه نمائي * (۲۲) بزودي دستهارا بر کسي مگذار و نه در

گناهانِ دیگران شریك شو بلکه خودرا پاك نگاه دار (۲۳) و دیگر آبخور مباش بلکه بجهتِ هضم و ضعفهاي پیوستهٔ خود اندك شرابي بكار بر * (۲۴) و تقصیراتِ بعضي اشخاص پُر واضح است و بر تجربه سبقت ميگیرد و گناهانِ بعضي بعد واضح ميشود (۲۵) و همان قِسْم اعمالِ نیكِ بعضي واضح است و چیزهاي دیگرگون نیز مخفي نخواهد بود *

(بابِ ششم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) باید آناني که در غُلّ بندهگي ميباشند مولایانِ خودرا قابلِ کمالِ احترام دانند که مبادا باسمِ خدا و قواعدش بدگوئي شود (۲) و آناني که مولایانِ ایماندار دارند تحقیر نه نمایند آنهارا از آنجائي که برادران اند بلکه بیش بندهگي نمایند از انجائي که ایماندار و محبوب و در نعمت حصّه دارند باین چیزها ارشاد و دعوت نما * (۳) و اگر کسي بطورِ دیگر تعلیم دهد و بکلامِ صحیحِ خداوندِ ما عیسیٰ مسیح و اعتقادي که بحَسَبِ دینداري است اعتنا نه نماید (۴) باد کرده است و هیچ نميفهمد بلکه ناخوشيِ مباحثه و مجادله در اوست که از آنها حسد و نزاع و اقوالِ قبیحه و بدمظنّهگیها (۵) و اتلافِ اوقاتِ اشخاصِ فاسدالعقل و مهجور از حقّ که ميپندارند که دینداري نفع است از این جورهٔ اشخاص خودرا کناره کن * (۶) بلي دینداري با قناعت نفعِ بزرگ است (۷) زیرا که هیچ چیزرا در دنیا در نیآوردیم و ظاهر است که هیچ چیزرا از دنیا بیرون نميتوانیم بُرد (۸) پس هرگاه خوراك و پوشاك داشته باشیم با آنها اکتفا نمائیم (۹) و آنان که عزمِ دولت دارند ميافتند در امتحان و دام و انواعِ خواهشهاي نامعقولِ مضرّ که مردمرا در تباهي و هلاکت غرق ميکنند (۱۰) و اصلِ همهٔ بدیها زردوستي است که آنرا بعضي طالب شده از ایمان گمراه گشتند و در خود نوكِ اَلَمهاي بسیاررا فرو کردند * (۱۱) و تو اي مردِ خدا از این چیزها گریز و در پيِ صدق و دینداري و ایمان و محبّت و صبر و افتادهگي باش (۱۲) و در کوششِ نیکوي ایمان بکوش و حیاتِ جاویدرا که بجهتِ آن خوانده شدهٔ و ادّعاي نیکيرا نیز پیشِ شاهدانِ بسیار نمودهٔ به دست آر (۱۳) و تورا حکم مینمایم پیشِ خدائي که همهرا زنده ميسازد و پیشِ مسیح عیسیٰ که در حضورِ پُنْطِیُوسِ پیلاطُس بدرستي اقرار نمود (۱۴) که تو این حکمرا بيداغ و خالي از ذم نگاه داري تا هنگامِ ظهورِ خداوندِ ما عیسیٰ مسیح (۱۵) زیرا که در وقتِ مُعیّن خواهد نمود آن کس که حاکمِ مبارك واحد و پادشاهِ پادشاهان و خداوندِ خداوندان میباشد (۱۶) و اوست تنهائي که بقارا دارد و ساکنِ نوري که دور از نزدیکي است و هیچ کس از مردم اورا ندیده است و نميتواند دید اورا عزّت و قدرتِ جاوداني باد آمین * (۱۷) و اشخاصيرا که در این جهاد صاحبِ دولت اند حکم فرما که مغرور نشوند و بر دولتِ ناپایدار اعتماد نه نمایند بلکه بر آن خداي حيّ که هر چیزرا بفراواني بما ارزاني میفرماید تا بکار بریم اعتماد نمایند (۱۸) و اینکه نیکوکار بوده و در اعمالِ نیك بیفزایند و میل بعطا و بذل نمودن داشته باشند (۱۹) و اساسِ خزانهٔ نیکو در آخرت بجهتِ

خود بنهند تا که حیاتِ جاویدرا به دست آرند * (۲۰) اي تیموثیوس امانت نگاه‌دار و از یاوه‌گوئي‌هاي
بي‌ديني و از آن اختلافات که از علم کاذب حاصل میشود کناره‌جو باش (۲۱) که بعضي چون آنرا ادّعا
نمودند از راهِ ایمان منحرف گشتند و توفیق با تو باد * آمین *

نامهء ثانيء پولسِ حواري به تیموثیوس

مشتمل بر چهار باب

(بابِ اوّل مشتمل بر هجده آیه)

(۱) پولسِ حواري شدهء عیسيء مسیح بارادهء خدا در بارهء وعدهء حیات در مسیح عیسی (۲) به
تیموثیوسِ فرزندِ محبوب که فضل و رحم و آرام از خداي پدر و مسیح عیسی خداوندِ ما بر او باد *
(۳) منّت خداي‌را که بنده‌گیش‌را از اجداد بساده‌گي مي‌نمایم و شکر مینمایم چون تورا پیوسته در دعاي
خود شب و روز یاد مي‌آرم (۴) و مشتاقِ ملاقاتِ تو میباشم زماني که اشکهاي تورا بیاد مي‌آرم تا آنکه
از سرور پر شوم (۵) چه یاد مي‌آرم ایمانِ بي‌ریائيء تورا که پیشتر ساکن بود در جدّه‌اَت لوئیس و
مادرت اُونیقي و مرا یقین است که حال در تو نیز میباشد * (۶) لهذا تورا یاد مي‌آرم که کرامتِ خدارا
که بوساطتِ گذاشتنِ دستاي من در تو میباشد بر افروزي (۷) از آنجا که خدا روحِ جبن‌را بما نداده
است بلکه روحِ قدرت و محبّت و وقاررا * (۸) پس تو از شهادت بر خداوندِ ما و از من که اسیرِ اویم
خجل مباش بلکه بمرافقتِ مژده عذاب بکش بقدرتِ خدائي (۹) که مارا ناجي گردانیده است و بدعوتِ
مقدّس دعوت نمود نه از اعمالِ ما بلکه از تقدیرِ خود و توفیقي که بما در مسیح عیسی از ایّام قدیم
عنایت شده است (۱۰) و حال آشکارا گردید بسببِ ظهورِ نجات‌دهندهء ما عیسيء مسیح که مرگ‌را معدوم
ساخت و حیات و بقارا روشن نمود بمژدهء (۱۱) که من در آن نداکننده و حواري و معلّمِ قبائل مقرر
شدم (۱۲) و بهمین جهة من این عذاب‌را مي‌کشم لیکن خجل نیستم که میدانم بر چه کس ایمان آورده
ام و یقین دارم که تواند که امانتِ مرا تا بآن روز نگاه دارد * (۱۳) و آن کلام‌هاي صحیح‌را که از من
شنیدهء چون معیار با ایمان و محبّت که در مسیح عیسی است تمسّك جو (۱۴) امانتِ نیکورا نگاه دار
بروح‌القدس که در ما ساکن است * (۱۵) و تو این‌را میداني که همهء اهلِ آسیه از من برگشتند و
فیگلّس و هرمگنس نیز با آنها میباشند (۱۶) و خداوند خانوادهء اُنیسیفُرُس‌را رحمت نماید که مکرّر مرا

تازگي بخشید و از زنجیرِ من خجل نمي‌شد (۱۷) بلکه در هنگامي که در رُومْ میبود نیز بکوشش مرا جُسته پیدا نمود (۱۸) خداوند این‌را بوَيْ عنایت فرماید که در آن روز رحمت از خداوند یابد و تو بهتر میداني که در اِفِسُسْ چه قدر خدمت نمود *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) پس تو اي فرزندِ من از توفیق که در مسیح عیسیٰ مي‌باشد با قوّت باش (۲) و آنچه از من بوسیلهٔ شاهدانِ متعدّد شنیدهٔ بسپار به اشخاصِ مُعتبري که قابلیّتِ تعلیم نمودنِ دیگران‌را داشته باشند (۳) حاصل آنکه تو چون سپاهيِ نیکوي عیسيِ مسیح متحمّلِ عذاب میباش (۴) و کسي که سپاه‌گري مي‌نماید تا سردارِ سپاه‌را خوش آید در اُمورِ معاش نمي‌پیچد (۵) و اگر کسي نیز کوشش نماید مُتوّج نمي‌شود جُز آنکه بر وفقِ قاعده کوشش نماید (۶) و دهقانِ رنج‌دیده‌را باید که نخست در حاصل شریك باشد (۷) و در آنچه میگویم تأمّل نما و خداوند فهمِ هر چیزي‌را بتو عنایت فرماید * (۸) بخاطر آر که عیسیٰ مسیح که از نسلِ داۇدْ بود از مردگان برخاست چنانچه من بآن ندا مي‌نمایم (۹) و بسبب آن متحمّلِ شدائد مي‌باشم تا به بندها که گویا مُجرم بودم لیکن آن کلامِ خدا بسته نمیشود (۱۰) و این همه‌را بجهتِ برگزیدگان متحمّل میشوم تا آنکه ایشان آن نجاتي‌را که در مسیح عیسیٰ میباشد با جلالِ ابدي بچنگ آرند (۱۱) سخني صحیح است که اگر با وَيْ مُرده ایم با وَيْ نیز خواهیم زنده شد (۱۲) اگر تحمّل ورزیدیم با وَيْ نیز مسلّط خواهیم گشت و اگر انکار نمائیم او نیز مارا انکار خواهد نمود (۱۳) اگر بي‌ایمان گردیم او خود امین باقي مي‌ماند و خودرا انکار نمي‌تواند نمود * (۱۴) این چیزهارا یاد ده و در حضورِ خداوند پیوسته ایشان‌را در شهادت تأکید نما که با یکدیگر مجادله ننمایند که جُز واژگون نمودنِ شنوندگان دیگر کارسازي از وَيْ نمي‌شود (۱۵) و کوشش نما که خودرا از مقبولانِ درگاهِ خدا سازي چون عاملي که شرمنده نگردد و در شرحِ کلامِ حقّ به استقامت باشد (۱۶) و از یاوه‌گوئیهاي هرزه کناره گیر که بزیادتيِ بي‌دیني ترقّي خواهند نمود (۱۷) و سخنِ آنها چون خوره پیوسته در تفحّصِ قوت است و هُمنايُوسْ و فِلِيتُسْ هم از آنان مي‌باشند (۱۸) که ایشان از حقّ منحرف گشته اند که قائل اند بآنکه قیامت قائم گشته است و ایمانِ بعضي‌را انحراف میدهند * (۱۹) هرچند اساسِ خدائي مستحکم است و این مُهررا گرفته است که مي‌شناسد خدا آنانيرا که زانِ او میباشند لیکن باید که هرکس که باسمِ مسیح تکلّم مي‌نماید از ناراستي دور باشد (۲۰) و در خانهٔ بزرگان نه همین ظروفِ طلا و نقره است بلکه چوبي و گِلي نیز میباشد بعضي بجهتِ عزّت و بعضي بجهتِ خواري (۲۱) پس هرگاه کسي خودرا از این آلودگیها پاك سازد ظرفِ عزّت خواهد بود و مقدّس و نزدِ مالك با قُرب و بجهتِ هر عملِ نیکو آماده است * (۲۲) و از خواهشهاي جواني هزیمت نما و در پَيِ راستي و ایمان و محبّت و صلح با آنان که اسمِ خداوندرا از دلِ پاك میخوانند باش (۲۳) و از مسائلِ دمعقول و نامربوط اغماض نما زیرا که خود

میداني که اینها موجبِ نزاعها مي‌باشند (۲۴) و نبایست بندهء خداوندرا که جنگ نماید بلکه با همه حلم ورزد و میل بتعلیم داشته متحمّلِ عذاب گردد (۲۵) و منازعان‌را بحوصله خالي نماید چه شاید که خدا آنهارا توبه دهد تا راستي‌را شناسند (۲۶) و از دامِ اِبْلِیسْ به بیداري رهائي یابند که از وَيْ گرفتار شدند بنوعي که خواهشِ اورا بجا مي‌آرند *

(بابِ سیوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و این‌را بدان که اوقاتِ صعب در زمانِ آخر خواهد رسید (۲) زیرا که خواهند بود مردمِ خوددوست و زرپرست و مغرور و متکبّر و کفرگو و نافرمانِ والدین و حقّ ناشناس و بي‌دین (۳) و بي‌اُلفت و بي‌وفا و خُبث‌کننده و بي‌پرهیز و بي‌حلم و با خوبان بي‌اعتنا (۴) و خائن و کم‌حوصله و عبوس‌کننده و عیش‌را برخدا ترجیح میدهند (۵) و صورتاً دین‌دار و منکرِ حقیقتَش میباشند از این چنین اشخاص اغماض نما (۶) و از این مقوله اند آنان که بخانه‌ها درآمده ضعیفه‌هائي‌را اسیر مینمایند که بارِ گناه‌را مي‌کشند و بخواهشهاي گوناگون کَشیده میشوند (۷) و پیوسته مي‌آموزند و گاهي بمعرفتِ راستي نمي‌توانند رسید (۸) که چون یَنّیسْ و یَمْبِرِیسْ که مخالفت نمودند مُوسي‌را ایشان نیز راستي‌را مخالفت مینمایند و مردمي میباشند فاسد اَلْعقل و مردود اَلْایمان (۹) لیکن بعد از این ترقّي نخواهند کرد از آنجا که دیوانه‌گيِ اینها برهمه واضح خواهد گشت چنانچه دیوانه‌گيِ آنها نیز ظاهر گشت * (۱۰) لیکن تو مستحضري از تعلیم من وگذران و مراد و ایمان و حوصله و محبّت و صبر (۱۱) و مصیبتها و عذابهائي که در اَنْطاکِیَّه و اِیقُونِیُونْ و لِسْطِرَه برمن واقع گشت که چه مقدار زحمت کَشیدم و خداوند از همه مرا رهائي بخشید (۱۲) و همهء آنان که میخواهند تَدَیُّن ورزید در مسیح عیسي زحمت خواهند کَشید (۱۳) و اشخاصِ بد و مکّار ترقّي خواهند نمود به پستي در فریبنده‌گي و فریب‌خوري * (۱۴) لیکن تو درآنچه آموختهٔ و معتقده نمودي پا برجا باش که میداني از چه کس آموختهٔ (۱۵) و اینکه شناختهٔ از طفولیّت آن نوشته‌هاي مقدّس‌را که مي‌تواند تورا فهیم سازد درآن نجاتي که در ایمان بمسیح عیسي هست (۱۶) هر نوشته از الهامِ خداست و بجهةِ تعلیم و حجّت و اِصلاح و تربیت در عدالت مُفید است (۱۷) تا که مردِ خدا مستعدّ و بجهتِ هر کارِ نیک مهیّا باشد *

(بابِ چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) پس من در حضورِ خدا و عیسيِ مسیحِ خداوند که در ظهورِ خود و ملکوتِ خود بر زنده‌گان و مرده‌گان حکم خواهد نمود براین قول ثابتم (۲) که ندا بکلام نما و در فرصت و غیرِ فرصت در حضور مداومت نما و حجّتِ آر و ملامت نما و دعوت کن با کمالِ حوصله و مُعَلّمي (۳) از آنجا که خواهد رسید هنگامي که تعلیمِ صحیح‌را متحمّل نخواهند شد بلکه سامعهء خوارش‌دار خواهند داشت که مُعَلّمان‌را بر حَسَبِ راي خود انبار مینمایند (۴) و سامعه‌را از راستي منحرف ساخته بسوي افسانه‌ها خواهند گرائید

(٥) لیکن تو در هر با خبر و متحمّلِ شدائد باش و بجا آر فعلِ مژده‌آوررا و خدمتِ خودرا بانتها رسان *
(٦) زیرا که حال من بتحلیل میروم و هنگامِ رحلت رسیده است (٧) در کوششِ نیکو کوشیده امْ و دَوْرِ
خودرا باتمام رسانیده ام و ایمان‌را نگاه داشته ام (٨) خلاصه تاجِ صداقت بجهتِ من گذارده شده است
که خداوند که حاکمِ عادل است بمن در آن روز عطا خواهد فرمود و نه مرا وبس بلکه همهء آنانی‌را
که مشتاقِ ظهورَش میباشند * (٩) تلاش نما که زود بنزدیکِ من آئی (١٠) زیرا که دیماسْ از حبِّ
این دنیا مرا گذاشته به تِسَلُنیقِي رفت و کِرِیسْکِنْس به گَلَتِیَّه و تِیتُسْ به دَلْمَاتِیَّه رفتند (١١) و لُوقا
بتنهائي با من است و مَرْقُس‌را بهمراهِ خود گرفته بیآور که در خدمت بجهتِ من کارساز است (١٢) و
تِخِکُسْ‌را به اِفِسُسْ فرستادم (١٣) و بالاپوش‌را که در تُرُواسْ نزدِ کَرْپُسْ گذاشتم چون آئي بیآور و
کتابهارا خصوصاً پوستهارا نیز بیآور * (١٤) اِسْکَنْدَرِ آهنگر بسیار بدیها با من نمود خداوند اورا بر
حَسَبِ أفعالَش جزا دهد (١٥) تو نیز از وَيْ با حذر باش زیرا که کلامِ مارا بابرام مخالفت نمود *
(١٦) و نخستین بار که جواب دادم هیچ کس با من رفاقت نه نمود بلکه همه مرا رها نمودند و امید است
که با این گرفته نشوند (١٧) لیکن خداوند به پهلوي من ایستاد و قوت بمن بخشید تا ندای من بمُنتها
رسد و همه‌گیِء قبائل استماع نمایند و از دهنِ شیر رستگاري یافتم (١٨) و خداوند که مرا از هر عملِ زشت
محفوظ خواهد داشت و تا بملکوتِ آسمانيِء خود ناجي خواهد داشت تا ابدآلْآباد اورا جلال باد آمین *
(١٩) و پِرِسْکِلَّه و اَکُلَه و خاندانِ أُنِیسِیفُرُسْ‌را سلام رسان (٢٠) اِرَاسْتُسْ در قُرِنْتُسْ ماند و تُرُوفِیمُسْ‌را در
مِلِیتُسْ بیمار رها نمودم (٢١) و جهد نما که قبل از زمستان آمده باسي * اِوْبُولُسْ و پُودِنْسْ و لِینُسْ و
قِلَوْدِیَه و همه‌گیِء برادران تورا سلام مي‌رسانند (٢٢) عیسیء مسیحِ خداوند با روحِ تو باد و توفیق با
شما باد * آمین *

نامهء پولُسِ حواری به تِیتُس

مشتمل بر سه باب

(بابِ اوّل مشتمل بر شانزده آیه)

(١) پُولُسْ بندهء خدا و حوارِیِء عیسیِ مسیح بجهتِ ایمانِ برگزیده‌گانِ خدا و بجهتِ اعتراف بآن راستي
که موافقِ تَدَیُّن است (٢) بامیدِ حیاتِ جاویدي که خدای صادق از اَزْمِنهٔ قدیم وعده نموده بود (٣) و در

هنگامِ مُعیّن کلامِ خودرا آشکار نموده است بندائی که بر حَسَبِ حکمِ رهانندهٔ ما خدا بمن سپرده شد (۴) به تیتُسِ فرزندِ حقیقي در ایمانِ مشترك که فضل و رحم و آرام از جانبِ خدایِ پدر و عیسیٰ مسیح خداوند و رهانندهٔ ما بر تو باد * (۵) بدین جهت تورا در قِرِیتي گذاشتم که اُمورِ باقي ماندهرا درست نمائي و کشیشهارا شهر بشهر مقرّر کني بنحوي که من بتو امر نمودم (۶) هرگاه شخصی یافت شود از تُهمت برّي و صاحبِ یك زن بوده فرزندانِ مؤمنرا داشته باشد که خالي اند از تُهمتِ بيمبالاتي و گردنکشي (۷) زانروکه اِسْقُوفرا ضروري است که از تُهمت بَري باشد چون ناظر است از جانبِ خدا و خودپرست یا تندمزاج یا ميپرست یا مردمآزار و یا نفعطلب نباشد (۸) بلکه غریب نواز و محبِّ نیکان و سنجیده و عادل و پاكفطرت و پرهیزگار (۹) و تمسّك جوینده بکلامِ معتبر بطوري که تعلیم یافته است تا آنکه تواند هم تسلّي بخشد و هم بر مخاصمان حجّت تمام نماید به بیاني صحیح * (۱۰) از آنجا که بسیاري میباشند که گردنکش و یاوهگو و مکّار اند خصوصاً آنان که از اهلِ خُتنه میباشند (۱۱) که زبانِ آنهارا باید بست که ایشان خاندانهارا بالْکلّیه واژگون میگردانند و بجهتِ قلیلنفعي خبرهاي ناشایستهرا تعلیم مينمایند (۱۲) چه یکي از ایشان که پیغمبري از قومِ خودشان ميبود گفته است که قِرِیتیانْ همیشه دروغگو و حیواناتِ بد و شکمهايگران هستند (۱۳) این شهادتي است راست و بدین جهت آنهارا بدرشتي مجاب نما که ایمانشان صحیح باشد (۱۴) و بر افسانهاي یُهودْ و احکامِ مردماني اعتنا نه نمایند که راستيرا انحراف میدهند (۱۵) پاکانرا هرچیز پاك است و آلودهگان و بيایمانانرا هیچ چیز پاك نیست بلکه دانش و نفسِ آنها نیز ملّوث شده است (۱۶) ادّعاي معرفتِ خدارا مینمایند فعلًا منکر میباشند که کثیف و گردنکش و بجهتِ هیچ امرِ نیك مصرف ندارند *

(بابِ دویم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و تو بآن سخناني که موافقِ اعتقادِ صحیح باشد تکلّم نما (۲) که پیرانرا باید که هوشیار و با وقار و سنجیده و در ایمان و محبّت و صبر مستقیم باشند (۳) و زنانِ پیر بهمان طور در اخلاق چنان باشند که مقدّسانرا زیبد نه غیبت کنند و نه مُقیّد بشرابِ بسیار باشند بلکه مائل بآموختنِ نیکي باشند (۴) که زنانِ جوانرا ادب بیآموزند که دوستِ شوهر و فرزند (۵) و میانهرَوْ و با عصمت و خانهنشین و نیکوخُلق و مطیعِ شوهران باشند که مبادا نسبت بکلامِ خدا سخنِ ناشایسته گفته شود (۶) و بهمین طور نیز مردانِ جوانرا نصیحت نما که میانهروْ باشند (۷) و تو خودرا در هر امر از اعمالِ نیك نمونه نما و در تعلیم صحّت و وقار و اِخلاصرا ظاهر ساز (۸) بکلامِ صحیحي که بر او نکته نتوان گرفت که خصم خجل گردد و مطلقا نتواند در بارهٔ شما سخنِ ناشایسته گوید * (۹) و ملازمانرا حکم نما که آقایانِ خودرا اطاعت نمایند در هر امر بنوعِ خوشي نه آنکه حاضرجواب باشند (۱۰) و خائنان نباشند بلکه کمالِ امانترا ظاهر سازند تا آنکه قواعدِ نجاتدهندهٔ ما خدارا در هر امر زینت دهند * (۱۱) زیرا که توفیقِ نجاتآورِ خدا بر تماميِ خلق

ظاهر گردید (۱۲) و مارا مربّي است که بي‌ديني و خواهشهاي دُنيوّي‌را انکار نموده بمیانه‌روّي و عدالت و تَدَيُّن در این جهان زندگاني نمائیم (۱۳) در اِنتظارِ آن امیدِ خجسته و ظهورِ جلالِ خداي عظیم و نجات‌دهندهٔ ما عیسیٰء مسیح (۱۴) که خودرا در راهِ ما تسلیم نمود تا آنکه مارا از هر قسم گرفتاري رهائي بخشد تا پاك نماید بجهتِ خود طائفهٔ مخصوصي‌را غیور در اعمالِ نیکو (۱۵) باین چیزها تکلّم نما و دعوت کن و ملزم ساز با کمالِ قدرت و هیچ کس حقیرت نشمارد *

(بابِ سیوم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) خلق‌را مُحرّك شو که اربابِ ریاست و اقتداررا مطیع و مُنقاد باشند و بجهتِ هر کارِ نیك مستعدّ باشند (۲) و هیچ کس‌را بد نگویند و صلح جو و حلیم و با نهایتِ افتاده‌گي با همهٔ خلق رفتار نمایند (۳) زیرا که قبل از این ما نیز بي‌فهم و گردن‌کش و گمراه در قَیْدِ لذّات و خواهشهاي گوناگون و با بغض و حسد هم‌عنان و لائقِ تَنَفُّرِ [خلق] و یکدیگررا دشمن مي‌بودیم * (۴) لیکن چون عنایت و شفقتِ نجات‌دهندهٔ ما خدا آشکارا گردید (۵) نه بجهتِ اعمالي که از ما بصداقت صادر شده بود بلکه از راهِ رحمِ خود مارا نجات بخشید بغسلِ تولّدِ ثاني و تجدیدِ بروحُ‌الْقدسي (۶) که آنرا بوساطتِ رهانندهٔ ما عیسیٰء مسیح بر ما بفراواني ریخت (۷) تا آنکه از فضلش از عادلان شمرده شده امیدوارِ وراثتِ حیاتِ جاوید گردیم * (۸) سخني است متین و میخواهم که همواره تو در این مقدّمه گفتُگو نمائي تا آناني که بر خدا ایمان آورده اند تفکّر نمایند و در اعمالِ نیك سبقت جویند که مردم‌را این چیزها مناسب و مُفید است (۹) لیکن از مسائلِ نامعقول و از نَسَب‌نامه‌ها و نزاعها و جنگهاي متشرّعانه اِعراض نما از آنجا که بي‌مصرف و عبث میباشد (۱۰) و از شخصِ بدعت‌گذار بعد از یك دو دفعه نصیحت اِعراض نما (۱۱) از آنجا که میداني که این چنین شخص برگشته است و بحکمِ خود گناه‌را مرتکب میشود * (۱۲) و چون که اَرْتِماسْ یا تُخِکُسْ‌را بنزدت روانه نمایم سعي نما که در نِیقُپولي بنزدِ من آمده باشي که اراده دارم که در آنجا زِمستان‌را بسر بُرده باشم (۱۳) زِیناسِ فقیه و اَپُلُّوسْ‌را بکوشش بدرقه نما تا آنکه آنهارا مطلقا احتیاجي نباشد (۱۴) و آناني‌را که از آنِ ما میباشند بایست که در شغلهاي نیکو مشغول باشند بجهتِ کارسازي تا که بي‌ثمر نباشند (۱۵) و همهٔ آن کسان که همراهِ من اند تورا سلام میرسانند و اشخاصي که مارا در ایمان دوست میدارند سلام رسان و توفیق با همگيِء شما باد * آمین *

نامهٔ پولس حواری به فلیمو

مشتمل بر بیست و پنج آیه

---

(١) پولس بندهٔ مسیح عیسی و تیموثیوس برادر به فلیمون که محبوب و همقطار ما است (٢) و به اپفیهٔ
محبوب و ارخپس هم‌معرکهٔ ما و بکلیسیائي که در خانه‌ات میباشد (٣) که فضل و آرام از جانب پدر ما خدا
و عیسیٰ مسیح خداوند برشما باد * (۴) خدارا شکر می‌نمایم و پیوسته در دعاهاي خود تورا یاد مي‌آرم
(٥) از آنجا که محبت تورا و ایماني که نسبت بخداوند عیسی و همه‌گيٌ مقدسان داري مي‌شنوم (٦) بنهجي
که شراکت تو در ایمان باعث مي‌شود که اعتراف نمایند بتماميٌ خوبیهائي که در شما میباشد در
مسیح عیسی (٧) و بدرستي که سرور وافر و تسلي از محبت تو بجهت ما حاصل است زیرا که اي برادر از
تو نفس مقدسان در آرام است * (٨) بدین جهت من با وجود آنکه کمال جسارت از مسیح دارم که بآنچه
مناسب است بر تو حکم نمایم (٩) لیکن مرا خوش مي‌آید که از راه محبت از تو التماس نمایم از آنجا که
من کسي نمي‌باشم جز پولس پیر و حال نیز اسیر عیسیٰ مسیح (١٠) خلاصه از تو استدعا مي‌نمایم درحق
فرزند خود که در زنجیرها از من پدیدار گشت یعني انیسمس (١١) که پیش از این بجهة تو بی‌مصرف و
الحال هم تورا و هم مرا مصرف دارد (١٢) که اورا فرستادم و تو اورا یعني نفس مرا قبول نما (١٣) و میخواستم
که اورا نزد خود نگاه دارم که بجاي تو مرا در بندهاي مژده خدمت نماید (١۴) لیکن خواستم که بي
استرضاي تو امري مرتکب نشوم تا که احسان تو بتکلف نباشد بلکه از روي رضا باشد (١٥) و شاید که
مدتي از تو دور افتاد بدین جهت بود که دیگر باز گشته پیوسته با تو بوده باشد (١٦) لیکن نه چون بنده
بلکه فوق بنده چون برادر محبوب خصوصاً مرا پس بچند مرتبه افزون تورا هم جسماً و هم در خداوند
(١٧) پس اگر تو مرا رفیق میداني اورا چون من قبول فرما (١٨) و اگر ضرري بتو رسانیده است یا چیزي
مقروض است آنرا بمن حوالت نما (١٩) من که پولسم بدست خود نوشتم که من ادا خواهم نمود و نمیگویم
این‌را که تو خودت قرض‌دار من هستي (٢٠) اي برادر بگذار که من در خداوند از تو منتفع شوم و نفس
مرا در خداوند آرام بخش (٢١) چون جزم داشتم که اطاعت مي‌نمائي بتو نوشتم و یقین است که زیاد از
آنچه گفته ام خواهي کرد (٢٢) و هم بجهت من مکاني معین کن زیرا که امیدوارم که از دعاهاي شما بشما
باز داده شوم * (٢٣) اپفراس که هم‌محبس من در مسیح عیسی مي‌باشد (٢۴) و مرقس و ارسترخس و
دیماس و لوقا همقطاران من تورا سلام میرسانند (٢٥) توفیق خداوند ما عیسیٰ مسیح با روح شما
باد * آمین *

نامهٔ پولسِ حواري به عِبرِيانْ

مشتمل بر سيزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر چهارده آيه)

(۱) خدائي كه دراوانِ سلف درقسطهاي متعدّده و وُجوهِ مختلفه به اجدادِ ما بوساطتِ پيغمبران تكلّم
نمود (۲) دراين ايّامِ آخر با ما تكلّم نمود بوساطتِ پسرِ خود كه اورا وارثِ جميعِ اشيا گردانيد و
بوساطتش عوالم‌را خلق نمود (۳) و او تابشِ جلالش و سكّهٔ وُجودش بود و همگيء اشيارا بجريانِ قوّهٔ
خود متحمّل گشته گناهانِ مارا بنفسِ خود محو نموده بر دستِ راستِ خداي قادرِ مُطلق در علّيين
جلوس فرموده (۴) و از فرشتگان بمقدارِ عِظَمِ نام خود كه بميراث يافت از آنها بزرگتر است * (۵) از
آنجا كه بكدام يك از ملائكه گاهي فرمود كه تو پسرِ من ميباشي و من امروز تورا توليد نموده ام و يا
آنكه من پدرِ او و او پسرِ من خواهد بود (۶) و نيز چون نخستين مولودرا بگيتي در مي‌آورد ميگويد كه
همگيء ملائكهٔ خدا اورا سجده نمايند (۷) و در حقّ فرشتگان ميگويد كه اوست كه فرشتگان‌را از روح
مي‌سازد و ملازمانِ خودرا شعلهٔ آتش (۸) و پسررا چنين كه اي خدا تختِ تو تا بابدالآباد است و عصاي
ملكوتِ تو عصاي راستي است (۹) توئي كه راستي‌را دوست داشتهٔ و ناراستي‌را دشمن لهذا خدا خداي تو
مسح كرد عطرِ سُروررا بر تو بيش از آنچه مسح كرد بر رُفقاي تو (۱۰) و نيز كه اي خداوند تو در ابتدا
زمين‌را بنا نهادهٔ و سموات صنائعِ دستهاي تُست (۱۱) اينها فاني مي‌شوند و تو باقي ميماني و اينها
تمامي چون لباس مُندرس مي‌شوند (۱۲) و تو آنهارا چون لباس خواهي پيچيد و آنها تغيير خواهند پذيرفت
و تو هماني و سالهاي تو نقصان نخواهد يافت * (۱۳) و نيز بكدام يك از فرشتگان گاهي فرموده است كه
بنشين در دستِ راستِ من تا هنگامي كه دشمنانت‌را لكدكوبِ پاهاي تو سازم (۱۴) آيا كه نيستند آنها
همه ارواحِ خادم كه فرستاده مي‌شوند بجهتِ خدمتِ آناني كه نجات‌را بميراث خواهند يافت *

(بابِ دويم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) لهذا ضروري است كه بآنچه شنيده شد نهايتِ دقّت‌را بجا آريم مبادا كه گاهي فراموش نمائيم (۲) از
آنجا كه چون آن كلام كه بوساطتِ فرشتگان گفته شد برقرار گرديد كه هر تجاوز و تغافل سزاي سزاواررا
يافت (۳) چگونه ما رستگار گرديم اگر از چنين نجات عظيمي غافل باشيم كه ذكرِ آن از خداوند آغاز شده از

آنان که شنیدند برما ثابت گردید (۴) و خدا بامورِ عجیب و غریب و اقسامِ معجزات و کراماتِ روح القدس که برحَسَبِ ارادهٔ خود تقسیم نمود با آنها شهادت میداد * (۵) خلاصه اینکه آن جهانِ مستقبل‌را که در بارهٔ آن تکلّم می‌نمائیم در تحتِ فرشتگان در نیاورده است (٦) لیکن شخصی در مقامی شهادت داده فرموده است که چیست انسان که تو اورا بخاطر میگذرانی و فرزندِ انسان که بر وَیْ توجّه میفرمائی (۷) تو تا مُدّتی اورا کمتر از فرشتگان داشتی و اورا بعزّت و اکرام متوّج نموده و تو اورا برکارهای دستهای خود گماشتی (۸) و هرچیزرا در تحتِ اقدامَش نهاده و چون هر چیزرا محکومِ او نمود هیچ چیزی‌را نگذاشت که محکومِ وَیْ نباشد لیکن هنوز نمی‌بینیم که هر چیز محکومِ او شده باشد (۹) و حال می‌بینیم عیسی‌را که چندگاهی پست‌تر از فرشتگان می‌بود و بسببِ عذابِ مرگ بعزّت و اکرام متوّج شد زانرو که از فضلِ خدا لازم بود که او در راهِ هرکس مرگ‌را بچشد (۱۰) زانروکه آن کسی‌را که همه بجهتِ او و بوسیلهٔ او هست شدند شایسته بود که در درآوردنِ ابنای کثیری‌را در جلال که پیشوای نجاتِ آنهارا از راهِ عذاب کامل گرداند * (۱۱) زانرو که مقدس‌کننده و مقدّس‌شدگان همه از یك میباشند لهذا از خواندنِ آنهارا برادر خجل نمی‌شود (۱۲) که میگوید اسمِ تورا در میانِ برادرانِ خود مشهور خواهم گردانید و تورا در میانِ جماعت حمد خواهم نمود (۱۳) و نیز من بر وَیْ توکّل خواهم نمود و نیز اینك مَن و فرزندانی که خدا بمن داده است (۱۴) و چون فرزندان در جسم و خون شریك اند او نیز در آنها بر تساوی حصّه یافت تا آنکه بوسیلهٔ مرگ صاحبِ اقتدارِ مرگ یعنی اِبلیس‌را تباه سازد (۱۵) و آنانی‌را که از ترسِ مرگ همهٔ عُمر گرفتارِ بندگی بودند رهائی بخشد (۱٦) که جسمِ فرشتگان‌را نگرفت بلکه جسمِ نسلِ اِبراهیم‌را گرفت (۱۷) پس بایست که در هر امر مشابهِ برادران باشد تا آنکه کاهنِ بزرگِ رحیم و امین باشد در هر امر که خدائی باشد در کفارتِ گناهانِ خلق (۱۸) که چون خود عذاب کشیده تجربه یافت می‌تواند که تجربه بینندگان‌را دستگیری نماید *

(بابِ سیوم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) پس ای برادرانِ مقدّس که در دعوتِ آسمانی شریك اید بنگرید رسول و کاهنِ بزرگ برحَسَبِ اعتقادِ مارا یعنی مسیح عیسی‌را (۲) که امین بود تعیین نمایندهٔ خودرا چنانچه موسی نیز در تمامِ خاندانَش می‌بود * (۳) و این کس لیاقتِ عزّت‌را بیش از موسی دارد بقدری که سازندهٔ خانه‌را حرمت بیش از حرمتِ خانه است (۴) زیرا هر خانه‌را کسی سازد و آن که هر چیزرا ساخته است خداست * (۵) و بدرستی که موسی امین بود بر همگیِ خاندانَش چون خادمی بجهتِ شهادت بر آن چیزها که بعد از آن گفتنی بود (٦) امّا مسیح چون پسر بر خانهٔ خود و ما ئیم خانهٔ او بشرطی که اعتماد و فخرِ امیدرا تا بانتها باستحکام نگاه داریم * (۷) پس (چنانچه روح القدس میفرماید که اگر آوازش‌را امروز می‌شنوید (۸) خودرا قسیّ القلب مسازید چنانچه در اوانِ به خشم آوردن و ایّامِ امتحان در بیابان (۹) جائی که پدرانِ

شما مرا امتحان کردند و آزمودند و تا مدّتِ چهل سال افعالِ مرا مي‌نگریستند (۱۰) پس بر آن طائفه خشم گرفتم و گفتم که پیوسته قلباً گمراه میشوند و راههاي مرا ندانستند (۱۱) بنهجي که در خشمِ خود سوگند خوردم که در آرامِ من داخل نخواهند گردید) (۱۲) اي برادران با خبر باشید که در کسي از شما دلِ شریر و بي‌ایمان نباشد که از خداي حيّ دور شوید (۱۳) بلکه یکدیگررا روز بروز استدعا نمائید مادامي که امروز گفته مي‌شود که مبادا کسي از شما سخت‌دل گردد بتزویرِ گناه (۱۴) زانرو که در مسیح شُرَکا میگردیم بشرطي که ابتداي اعتمادرا تا انجام محکم بچنگ زنیم * (۱۵) مادامي که گفته مي‌شود که امروز اگر آوازش‌را مي‌شنوید دلهاي خودرا سخت مدارید چنانچه ایشان در هنگامِ تحریکِ خشم [داشتند] (۱۶) از آنجا که بعضي شنیده تحریکِ خشم مي‌نمودند لیکن نه همهٔ آنان که بوسیلهٔ موسيٰ از مصر بر آمدند (۱۷) پس با کدام اشخاص چهل سال خشم داشت آیا نه با آنان که عاصي بودند که اعضاي آنها در بیابان افتاد (۱۸) و بجهتِ کدام اشخاص سوگند یاد فرمود که داخلِ آرامش نخواهند گشت جُز بي‌ایمانان (۱۹) پس مارا معلوم است که بسببِ بي‌ایماني نتوانستند که داخل شوند *

(بابِ چهارم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) پس باید بترسیم که بعد از آنکه وعدهٔ بداخل شدن در آرامش کرده شد مبادا کسي از شما چنان نماید که قاصر آید (۲) زانرو که بما نیز مژده چون بآنها داده شد لیکن آنهارا شنیدنِ کلام سود نه بخشید زانرو که با ایمان در شنونده‌گان در نیآمد (۳) و ما که ایمان آوردیم داخلِ آرام هستیم چنانچه گفته است که در غضبِ خود سوگند یاد کردم که داخل نخواهند گشت بآرامِ من و حال آنکه افعالش از بناي عالَم باتمام انجامید (۴) و روزِ هفتم‌را در مقامي باین طور فرموده است که خدا در روزِ هفتم از اتمامِ همه‌گيءِ افعالِ خود آرام گرفت (۵) و دیگر بار در اینجا میگوید که داخلِ آرامِ من نخواهند گردید (۶) پس چون حاصل این است که بعضي داخلِ آن میشوند و آنهائي که پیش مژده‌را یافتند بسببِ بي‌ایماني داخل نشدند * (۷) (و باز روزِ دیگري‌را محدود میفرماید از آنجا که بزبانِ داؤد بعد از مدّتِ طویلي بلفظِ امروز اشاره میفرماید چنانچه گفته است که امروز اگر آوازش‌را بشنوید دل سخت مگردید (۸) و اگر یُوشَعْ آنهارا آرام داده بود ذکرِ روزِ دیگر بعد از این نمي‌نمود (۹) حاصل آنکه بجهتِ طائفهٔ خدا آرام گرفتن باقي است (۱۰) زانرو که آن که داخلِ آرامِ او شده است خود از افعالِ خود آرام گرفته است چنانچه خدا از اعمالِ خویش) * (۱۱) پس بکوشیم تا داخلِ آن آرام شویم که مبادا بر وفقِ آن نمونهٔ بي‌ایماني کسي بیفتد (۱۲) زانرو که کلامِ خدا زنده و مؤثّر و بُرنده‌تر از شمشیرِ دو دمه و فرو رونده تا شکافتنِ جان و روح و مفصلها و مغزها و مُحَقِّقِ تصوّرات و تخیّلاتِ قلبي است (۱۳) و هیچ خلقت در پیشش مخفي نیست بلکه همه چیزها برهنه و منکشف است پیشِ چشمانِ آن کس که مارا با او سرکار است * (۱۴) پس چون داریم کاهنِ بزرگي‌را که از آسمانها در گذشت یعني عیسيٰ پسرِ خدارا پس باین اعتقاد تمسّك جوئیم

(۱۵) زیرا که نداریم چنان کاهنِ بزرگي که همدرد نباشد با شکستگیهاي ما بلکه چنان تجربه شد که در هرامر مشابه بود جُز در گناه (۱۶) پس نزدیك آئیم با جرأت تختِ توفیق‌را تا که بیابیم رحمت‌را و بگیریم توفیق‌را که مُعاوِن باشد در هنگامِ احتیاج *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) چه هر کاهني بزرگ که از میانِ خلق اختیار میشود در اُمورِ اِلٰهي وکیلِ خلق مقرّر شده است تا آنکه هدایا و ذبائح‌را بجهتِ گناهان بگذارد (۲) و مي‌تواند که با جاهلان و گمراهان مهرباني نماید از آنجا که ضعف بر وَيْ نیز مُحیط میباشد (۳) و از این جهت باید که بجهتِ خود نیز چون بجهتِ خلق قرباني گذراند بجهتِ رفعِ گناهان * (۴) و هیچ کس نمي‌تواند که خود این عزّت‌را براي خود اخذ نماید جُز آنکه از خدا مقرّر شود چون هارُونْ (۵) و مسیح نیز بهمین قِسم خود عزّتِ کهانت‌را بجهتِ خودِ اخذ نه نمود بلکه آن کس بوَيْ داد که وَیْرا گفت که تو پسرِ من میباشي و من امروز تورا تولید کرده‌ام (۶) و چنانچه درِ مقامِ دیگر نیز میگوید که تو تا بابد کاهن میباشي در صفِ مَلْکي‌صِدِقْ * (۷) و او چون در ایامي که در جسم بود دعا و نیازرا نزدِ آن کس که برهانیدنش از مرگ قادر بود با فریاد شدید و اشکها مي‌نمود و بسببِ عبادت مستجاب شد (۸) پس با وجودِ آنکه پسر مي‌بود از عذابهائي که مي‌کَشید اطاعت‌را آموخت (۹) و کامل گردیده بجهتِ تمامیء مطیعانِ خود سببِ نجاتِ ابدي گشت (۱۰) و از خدا مخاطب بود بکاهنِ بزرگ از صفِ مَلْکي‌صِدِقْ * (۱۱) که قصهء او طویل و مشکلُ‌التّقریر است از آنرو که شما ثقیلُ‌السّمع میباشید (۱۲) که هرچند بسببِ طولِ مدّت باید که معلّم باشید لیکن باز محتاج اید که کسي شمارا تعلیم نماید که نخستین مبادیء کلامِ خدا چه چیز است و چنان میباشید که محتاج اید به شیر نه به اکلِ سخت (۱۳) و هر کس که شیرخواره است آن است که در کلامِ صدق ناآزموده است بلکه طفل است (۱۴) و غذاي سخت زانِ کاملان است که ایشان از کثرتِ عادت مدركِ خودرا قوي دارند بنوعي که مُمیّزِ نیك و بد مي‌توانند شد *

(بابِ ششم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) پس حکایتِ مبادیء مسیح‌را واگذاشته بسوي کمال رو نهیم نه اینکه دیگر باز اساسِ بازگشت از اعمالِ جبي‌جان و ایمان بر خدا (۲) و تعلیمِ غسلها و گذاشتنِ دستها و برخاستنِ مردگان و جزاي ابدي‌را نهیم (۳) و اگر خدا اجازت دهد این‌را خواهیم بجا آورد (۴) که آناني که یك بار مُنوّر شدند و انعامِ آسماني‌را چشیدند و در روحُ‌القُدس شریك میبودند (۵) و خوش مزه یافتند کلامِ خدا و حقائقِ عالَمِ آینده‌را (۶) چون افتند محال است که دیگربار آنهارا بتوبه آرند چون پسرِ خدارا بسببِ خود باز صلیب و رسوا مي‌نمایند * (۷) که زمیني که شُرب مینماید آن باراني‌را که مکرّر بر او مي‌بارد و میزاید گیاهِ نیکوئي‌را

بجهت آن اشخاصي که در آن کار می‌کنند از خدا برکت مي‌يابد (۸) و آن زمين که ميرو‌ياند خار و شترخاررا بي‌قرب و نزديك بنفرين است و انجامش سوختن است * (۹) ليکن اي محبوبان هرچند باين طور تکلّم ميکنيم امّا در حقّ شما چيزهائي بهتر و قرين به نجات‌را يقين داريم (۱۰) از آنجا که خدا بي‌انصاف نيست تا که فراموش کند عملِ شمارا و آن محنتِ محبّتي‌را که در راهِ اسمش ظاهر کرديد بخدمتي که ميکرديد و مي‌کنيد مقدّسان‌را * (۱۱) و آرزومند ايم که هر يك از شما همين کوشش‌را در استکمالِ اميدِ خود تا انجام ظاهر سازد (۱۲) تا آنکه تغافل نورزيده بلکه پيرو باشيد آناني‌را که از ايمان و تحمّل وارثانِ وعده‌ها شدند (۱۳) زانرو که خدا وقتي که اِبْراهيم‌را وعده نمود چون سوگند به عظيم‌تر از خود نمي‌توانست خورد بخود سوگند خورد (۱۴) و فرمود به يقين که من برکت ميدهم تورا برکت دادني و پيوسته تورا منتشر ميکنم منتشر کردني (۱۵) پس صبر بجا آورده اخذِ مواعيد گرديد (۱۶) که سوگند مي‌خورند مردم به بزرگتر از خود و آنهارا در اِثباتِ اشيا سوگند قاطعِ تماميءِ اختلاف ميشود (۱۷) و بر همين وتيره چون خدا خواست که ظاهرتر سازد استحکامِ ارادهء خودرا بوارثانِ وعده سوگندرا در ميان آورد (۱۸) تا آنکه بسببِ دو امر که تغيير پذير نيست و دروغ گفتنِ خدا در آنها محال است اِطمينانِ کامل حاصل شود مارا که گريختيم که تا بآن اميدگاهي تمسّك جوئيم که پيشِ رُوي ما گذارده شده است (۱۹) و آنرا داريم چون لنگرِ جان که راسخ و پايدار است و فرو ميرود باندرونِ پرده (۲۰) که آنجا پيش‌رُو ما رفته است عيسائي که از صفِ مَلکي صِدِقْ تا بابد کاهنِ بزرگ است *

(بابِ هفتم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) و اين مَلْکِي‌صِدِقْ که پادشاهِ سَليمْ و کاهنِ خداي متعالي که برخورد اِبْراهيم‌را هنگامی که از شکستنِ پادشاهان باز مي‌گرديد و درحقّ او دعاي خير نمود (۲) و اِبْراهيمْ عُشر از همهء مال‌را باو داد و اوّل اسمش در ترجمه مَلِك‌صِدِقْ است و بعد مَلِكِ سَليمْ نيز يعني شاهِ آرام (۳) بي‌پدر و مادر و بي‌نَسَب و نه آغازِ ايّام و نه انجامِ عُمر داشت بلکه مشابه است پسرِ خدارا کاهني است دائمي * (۴) و ملاحظه نمائيد که اين شخص چه قدر صاحبِ مرتبه بود که بزرگِ پدران اِبْراهيمْ نيز ده‌يك از غنائم‌را بوْي داد (۵) و بدرستي که آن اشخاص از بني لِيوِي که کهانت‌را مي‌يابند حکم دارند که بحَسَبِ شريعت ده يك‌را از قوم بگيرند يعني از برادرانِ خود هرچند که ايشان نيز از صُلبِ اِبْراهِيمْ جاري شده اند (۶) ليکن آن کس که در نَسَب با آنها داخل نبود عُشررا از اِبراهيمْ گرفت و مالكِ مواعيدرا دعاي خير نمود (۷) و بي شك و شبهه بزرگتر در حقّ کوچکتر دعاي خير مينمايد * (۸) اينجا اشخاصِ مُردني عُشررا اخذ مينمايند امّا درآنجا کسي که چنين مشهور شده است که زنده است (۹) و گويا لِيوِي که حال عُشررا مي‌گيرد بوساطتِ اِبْراهيمْ او نيز عُشر داد (۱۰) زانرو که هنگامي که مَلْکِي‌صِدِقْ بوْي برخورد در پشتِ پدرِ خود بود * (۱۱) پس اگر کمال در کهانتِ لِيوِي مي‌بود که قوم بهمان مُتَشَرّع شدند ديگر چه احتياج بود که از صفِ مَلْکِي‌صِدِقْ

کاهني دیگر مبعوث شود و از صفِ هارُونْ گفته نشود (۱۲) و اگر کهانت متبدّل شود لازم که شریعت نیز متبدّل میشود (۱۳) که آن شخص که اینها در شأنِ او گفته شد در طائفهٔ شریك می‌بود که هیچ کس از آن طائفه به قربانگاه نزدیکي نمي‌نمود (۱۴) و مُحقّق است که خداوندِ ما طلوع فرمود از یُهوداهْ که مُوسیٰ از کهانت در بارهٔ آن فرقه هیچ نفرمود (۱۵) و اوضح از آن است که بمشابهتِ مَلْکيصِدقْ کاهني دیگر مبعوث میشود (۱۶) که با شریعتِ احکامِ جسمي نمي‌آید بلکه با قوّتِ حیاتِ لایَزالي (۱۷) که شهادت میدهد که تو تا ابد کاهن هستي از صفِ مَلْکيصِدقْ * (۱۸) که حقیقتاً نسخِ حکمِ مقدّم میشود بعلّتِ ضعف و بي‌مصرفیّش (۱۹) زیرا که هیچ چیزرا شریعت کامل نکرد جُز آنکه داخل کننده بود امید بهتري‌را که بعلّتِ آن نزدیکي بخدا میجوئیم * (۲۰) و چون مقـرّر نشد بدونِ آنکه سوگند خورده شود (۲۱) وکاهنانِ دیگر بدونِ قَسَم مقرّر میشوند و لیکن او با سوگند از طرفِ آن کسي که باو میگوید که خداوند سوگند خورد و تخلّف نخواهد کرد که تو تا ابد کاهن هستي از صفِ مَلْکيصِدق (۲۲) عیسیٰ بهمین تفاوت ضامنِ پیمانِ بهتر مي‌باشد * (۲۳) و آنهائي که کاهن میشوید بسیار اند زانرو که مرگ مانع از بقاي ایشان است (۲۴) امّا او بعلّتِ آنکه تا ابد باقي است کهانتَش بي‌زوال است (۲۵) لهذا او آن اشخاص‌را که از راهِ او پیشِ خدا مي‌آیند میتواند که تا آخرُالْامر ناجي سازد از آنجا که پیوسته زنده است که بجهتِ آنها شفاعت نماید * (۲۶) و این چنین کاهنِ بزرگ مارا شایسته است که معصوم و بي ضرر و ناآلوده و از گناهکاران متفرّق و رفیع‌تر از آسمانها باشد (۲۷) و او چون کاهنانِ بزرگ احتیاج ندارد که هر روز اوّل بجهتِ گناهانِ خود قرباني گذراند و بعد بجهتِ گناهانِ خلق زانرو که چون خودرا گذرانید این‌را به یك دفعه بجا آورد (۲۸) و شریعت آن اشخاص‌را بر کهانت مي‌گمارد که ضعف دارند امّا کلامِ مؤکّد بسوگند که بعد از شریعت بوده است پسررا مي‌گمارد که تا ابد کامل است *

(بابِ هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) خلاصهٔ کلام این است که ما چنین کاهنِ بزرگي‌را داریم که بر یمینِ تختِ خداي قادرِ مُطلق در علّیین نشسته است (۲) و ملازم است مکانِ مقدّس و آن خیمهٔ حقیقي‌را که آنرا خداوند نه آنکه خلق بر پا نموده است * (۳) و چون هر کاهنِ بزرگ مقرّر میشود که هدیّه‌ها و قربانیهارا بگذراند پس ضرور بود که این شخص‌را نیز چیزي باشد که بگذراند (۴) و اگر بر زمین میبودي کاهن نبودي زانرو که بحَسَبِ شرع کاهنان هستند که هدیّه‌هارا میگذرانند (۵) و ایشان بجا مي‌آرند ملازمتِ آنچه‌را نمونه و ظلِ عُلویان است چنانچه بر مُوسیٰ منکشف گشت هنگامي که میخواست بیآراید خیمه‌را که میگوید خبردار باش که بسازي همه‌را موافقِ آن نمونه که در کوه بتو نشان داده شده بود (۶) و حال آنکه یافته است منصبِ افضل‌را چنانچه واسطه است پیمانِ بهتري‌را که مرتّب است بر وعده‌هاي بهتر * (۷) چه اگر پیمانِ اوّل بي‌عیب بودي جائی بجهتِ پیمانِ دیگر مطلوب نمیگشت (۸) و از راهِ عیب‌جوئی بآنها گفت فرمانِ خداوند این است

که اینك می‌آید آن ایّام که من بر خاندانِ إِسْرائیلْ و خاندانِ یَهُوداهْ پیمانِ نَوْرا بانجام خواهم رسانید
(۹) نه چون آن پیمان که با پدرانِ آنها نمودم هنگامي که آنهارا دستگیري نمودم که از زمینِ مِصْرْ بیرون
آرم چه آنها پیمانِ مرا استوار نداشتند و من وا گذاشتم آنهارا فرمانِ خداوند همین است (۱۰) و خداوند
باز میفرماید اینست آن پیمان که بعد از این اوان با خاندانِ إِسْرائیلْ خواهم بست که احکامِ خودرا
در فهمهاي آنها خواهم نهاد و بر دلهاي آنها نقش خواهم نمود و من خواهم بود ایشان‌را خدائی و ایشان
خواهند بود مرا قومي (۱۱) و دیگر هیچ کس آشناي خود و برادرِ خودرا مُعَلّم نخواهد بود و نخواهد گفت
خداوندرا بشناس زیرا که ایشان از ادني و اعلي تمامي مرا خواهند شناخت (۱۲) چه من بر کج‌رَویهاي
آنها رحم خواهم نمود و دیگر یاد نخواهم نمود گناهان و خطایاي آنهارا * (۱۳) و چون پیمانِ نَوْرا ذکر
مینماید اوّل‌را کُهنه ساخته است و آنچه کهن و سال خورده است درمعرضِ زوال است *

(بابِ نهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) خلاصه آن خیمهٔ نخستین مشتمل بود بر آدابِ ملازمت و پیرایهٔ مقدّسِ دُنیَوي (۲) چه ساخته شد در
آن خیمه نخست جائي که در آن چراغدان و مائده و گذاردنِ نانها بود و این مسمّیٰ است بمکانِ مقدّس
(۳) و پس از آن پردهٔ دویم است که مسمّیٰ است بمکانِ اقدس (۴) که مشتمل بود بر قربانگاهِ زرین و
صندوقِ پیمان که اطرافش طلا کوب بود و در آن بود حُقهٔ طلائي از منّ و عصاي هارُونْ که شکوفه نمود و
دو لوحِ پیمان (۵) و بر بالاي او کَرُّوبیانِ با جلال که بر تختِ مرحمت سایه‌افکن میبودند و حال هنگام
تفصیلِ آنها نیست * (۶) خلاصه این چیزها باین قسم آراسته شده کاهنان بخیمهٔ اوّل بجهتِ اداي لوازمِ
خدمت دائم در مي‌آیند (۷) لیکن در خیمهٔ ثاني کاهنِ بزرگ تنها در سالي یك بار درمي‌آید نه بدونِ
خوني که بجهةِ خود و خطایاي مردم میگذراند (۸) و روح‌القدس باین اشارت مینمود که مادامي که خیمهٔ
اوّل بر پا است راهِ مکانِ اقدس گشاده نیست (۹) و آن مثالي است تا مدّتي که در آن مدّت هدایا و
قربانیهارا میگذرانند که نمي توانند که عبادت‌کننده‌را کامل گرداند در نَفْس (۱۰) چونکه مشتمل است
بمحضِ خوردنیها و آشامیدنیها و اقسامِ غسلها و احکامِ جسمي که تا وقتِ إصلاح مأمور شد * (۱۱) لیکن
مسیح حاضر شده کاهني بزرگ بجهتِ منافعِ آینده در خیمهٔ بزرگتر و کامل‌تر که از دست ساخته نشده است
یعني از این قبیلِ صنائع نیست (۱۲) و نه با خونِ بزها و گوساله‌ها بلکه با خون خود یك بار بمکانِ اقدس
برآمده بعد از آنکه فدیهٔ ابدي‌را یافت (۱۳) و اگر خونِ گاوها و بزها و خاکسترِ گوسالهٔ ماده چون بر
آلوده‌گان ریخته میشود آن مقدارِ طهارت مي‌بخشد که صفاي جسم حاصل مي‌شود (۱۴) پس بطریقِ اولیٰ آیا
خون مسیح که بروحِ ابدي خودرا قربانيِ بي‌داغ پیشِ خدا گذرانید نَفْسِ شمارا از اعمالِ مُرده صفا
نخواهد بخشید که تا خداي زنده‌را عبادت نمائید * (۱۵) و از این رو است که واسطهٔ پیمانِ نَوْ اوست تا
از مرگي که واقع شد بجهتِ مکافاتِ خطایائي که در پیمانِ اوّل شده بود خوانده شده‌گان بیابند وعدهٔ

میراثِ ابدي‌را (۱٦) چه هر جائي که وصیّتي مُتَحَقّق میشود ناچار است از مرگِ وصیّت‌کننده (۱۷) زانرو که وصیّت ثابت میشود از مرگ و مادامي که وصیّت‌کننده زنده است استحکام ندارد * (۱۸) پس پیمانِ نخست نیز بي خون مُتَحَقّق نشد (۱۹) که چون موسي گفت همه‌گيء احکامِ شرعي‌را پیشِ همه‌گيء خلق گرفت خونِ گوساله‌ها و بزهارا با آب و پشمِ قرمز و زوفا وهم بر کتاب و هم بر مجموعِ قوم پاشید (۲۰) و فرمود که این است خونِ آن پیمان که خدا با شما بسته است (۲۱) و نیز بر خیمه و همه‌گيء اسبابِ خدمت پاشید برهمین سیاق (۲۲) و قریب بتمامِ آلوده‌گیها بحَسَبِ شریعت از خون پاك می شود و بي خون‌ریزي عَفوي نمي‌شود * (۲۳) پس ضرور بود نمونه‌هاي اشیائي که در آسمان اند باین قربانیها و خودِ اشیاء آسماني با قربانیهاي افضل از این‌ها مصفّي شوند (۲۴) چه مسیح بمکانِ مقدّس که از دست ساخته شده و نمونهٔ مکانِ حقیقي است در نیآمد بلکه باصلِ آسمان در آمد و حال براي ما پیشِ خدا حاضر میباشد (۲۵) و ضرور نبود که خودرا مکرّر بگذراند چنانچه کاهنِ بزرگ هر ساله با خوني که از غیرِ اوست بمکانِ مقدّس در آید (۲٦) زانرو که در آن صورت بایست بارها از آغازِ جهان وفات کرده باشد و حال آنکه در اواخرِ ایّام یك بار ظاهر گشت تا گناه‌را بقربانيء خود ناچیز سازد (۲۷) و آنچنان که بر مردم یك بار مُردن و بعد از آن جزا یافتن مقرّر است (۲۸) مسیح نیز برهمین وتیره یك بار بجهتِ بر داشتنِ گناهانِ بسیاري قربان شد و دیگر بار معرّا از گناه ظهور خواهد نمود بجهتِ نجاتِ آنان که اورا منتظر اند *

(بابِ دهم مشتمل برسي و نه ایه)

(۱) و چون شریعت‌را ظلالِ خوبیهاي آینده است نه اصلِ شبیهِ آمور بود پس هرگز نمي‌تواند که کامل گرداند مقرّبان‌را بآن قربانیهائي که پیوسته هر ساله میگذرانند (۲) ورنه چرا گذرانیدنِ آنهارا موقوف نمي‌کردند زانرو که عبادت‌کننده‌گان بعد از آنکه یك بار مبرّا شدند دیگر یادِ گناهان نمي‌نمودند (۳) لیکن بآن قربانیها هر ساله یاد از گناهان مینماید * (۴) چه ممکن نیست که خونِ گاوها و بزها گناه‌را رفع نماید (۵) لهذا چون بدُنیا در مي‌آید میگوید که تو قرباني و هدیّه‌را نخواستي و بدن‌را براي من آراستهٔ (٦) و از قربانیهاي تمام سوخته و هدیّه‌هاي گناه راضي نبودي (۷) و آنگاه من گفتم اینك مي‌آیم چنانچه در صحیفهٔ کتاب در شأنِ من مکتوب است تا اي خدا مشیّتِ تورا بجا آرم (۸) وچون در آنچه مذکور شد میگوید که قرباني و هدیّه و قربانیهاي تمام سوخته و هداياي گناهان‌را نخواستي و از آنها راضي نبودي و حال آنکه اینها در شریعت گذرانیده میشود (۹) آنگاه فرمود اینك من مي‌آیم تا اي خدا مشیّتِ تورا بجا آرم اوّل‌را نَفي مینماید تا ثاني‌را ثابت نماید (۱۰) پس ما [که همراهان ایم] با گذاردنِ بدنِ عیسيء مسیح یك مرتبه بآن مشیّت مصفّا شدیم * (۱۱) و بدرستي که هرکاهني هر روزه برپا ایستاده خدمت مینماید و مکرّر آن قربانیهارا میگذراند که هرگز نمي‌توانند گناهان‌را رفع نمایند (۱۲) لیکن او یك قرباني بجهتِ گناهان گذرانیده تا ابد بر دستِ راستِ خدا نشسته است (۱۳) و منْ بعد منتظر است تا دشمنانَش لکدکوبِ پایهاي او

گردند (۱۴) که به یك قرباني تا باید کامل گردانیده است مصفّا شوندهگان‌را * (۱۵) و نیز روح‌القدس براي ما شهادت میدهد زانروکه بعد از آنکه قبل گفت (۱٦) که خداوند میفرماید که اینست آن پیمان که بعد ازآن ایّام با آنها خواهم بست که احکامِ خودرا در دلهاي آنها خواهم نهاد و در فهمهاي آنها خواهم نگاشت (۱۷) [فرمود] که گناهان و خطاياي آنهارا ديگر ياد نخواهم آورد (۱۸) و جائي كه آنهارا آمرزش است ديگرقرباني بجهةِ گناه نيست * (۱۹) پس اي برادران از آنجا كه جرأت داريم بداخل شدن در مكانِ مقدّس بسببِ خونِ عيسي (۲۰) از طريقِ جديدِ حيّ كه بجهةِ ما از ميانِ پرده يعني از جسمِ خود مهيّا نموده است (۲۱) و نيز كاهنِ بزرگ‌را بر خاندانِ خدا (۲۲) پيش آئيم با دلِ صادق و ايمانِ كامل و دلها از ضميرِ بد پاك نمائيم و بدن‌را بآبِ پاك شست‌وشو كرده (۲۳) اعتراف به اميدواري‌را محكم نگاه داريم زانروكه امين است وعده‌كننده (۲۴) و يكديگررا نگرسته بمحبّت و اعمالِ نيك تحريك نمائيم (۲۵) و اجتماع با يكديگررا چنانچه بعضي‌را عادت است ترك نكنيم بلكه دعوت نمائيم بلكه بيشتر نمائيم از آنجا كه مي‌بينيد كه روز نزديك ميشود * (۲٦) زيرا كه بعد از پذيرفتنِ معرفتِ راستي هرگاه عمداً گناه نمائيم ديگر قرباني بجهةِ گناه باقي نيست (۲۷) بلكه هست نوعِ انتظارِ هيبت ناكِ جزا و غيرتِ آتشي كه مخاصمان‌را فرو خواهد گرفت (۲۸) و كسي كه شريعتِ موسي‌را تحقيركرده است به دو سه شاهد بي‌دريغ كشته مي‌شود (۲۹) پس ملاحظه نمائيد كه آن شخص بچند مرتبه لايقِ عذابِ شديدتر است كه پسرِ خدارا پايمال نموده است و خونِ پيمان‌را كه بآن منزّه شده بود تحقير نموده است و روحِ توفيق‌را خوار شمرده است (۳۰) زانرو كه ميدانيم كه كيست كه گفته است كه خداوند ميفرمايد كه مرا است انتقام و مَنَم كه تلافي خواهم نمود و نيز اينكه خداوند بر قومِ خود حكم خواهد نمود (۳۱) و بدستهاي خداي حيّ گرفتار شدن بغايت هولناك است * (۳۲) و ياد آريد ايّامِ سابق‌را هنگامي كه منوّر شده متحمّلِ شدائدِ گران از عذابها مي‌بوديد (۳۳) چه بسببِ فضيحتها و عذابها كه تماشاگاه ميبوديد و چه بسببِ رفاقتِ آناني كه با ايشان چنين سلوك ميشد (۳۴) از آنجا كه در بندهاي من شريك بوديد و تاراجِ اموالِ خودرا بخوشوقتي مي‌پذيرفتيد از آنجا كه ميدانستيد كه مالِ نكوتر و پاينده‌تررا در آسمان بجهةِ خود داريد (۳۵) پس دوري مگزينيد از آن اعتقادي كه مقرون است پاداشِ عظيم‌را * (۳٦) كه لابُد است از صبري تا كه مشيّتِ خدارا بجا آورده وعده‌را بچنگ آريد (۳۷) زانرو كه قليل مدّتي آن كس كه آمدني است ظهور خواهد نمود و تأخير نخواهد ورزيد (۳۸) و عادل از ايمان زنده خواهد بود و اگر كسي متنفّر باشد من از او دل خوش نخواهم بود (۳۹) ليكن ما از متنفّرين نيستيم تا هلاك شويم بلكه از مؤمنين ايم تا جان‌را مالك باشيم *

(بابِ يازدهم مشتمل برچهل آيه)

(۱) و ايمان اعتماد برچيزهائي كه مرجو است و مرئي كننده‌ء چيزهاي نامرئي مي‌باشد (۲) و متقدّمين از همين شهرت يافته اند * (۳) و بسببِ ايمان مي‌يابيم كه عوالم از امرِ خدا آفريده شده است بنوعي كه

اشیائي که مرئي میشود از چیزهاي ظاهري بوجود نیآمد * (۴) و هابیلْ بسببِ ایمان قربانيءِ شایستهتر ز قائنْرا پیشِ خدا گذرانید و بسببِ این شهادت یافت که از عادلان بود و خدا هدیّههاي اورا تحسین فرمود و بسببِ آن ایمان باوجودي که مُرده است تا حال مذکور ميشود * (۵) و بسببِ ایمان اَخْنُوخْ منتقل گردید تا مرگرا ندید و یافت نشد زانروکه خدا اورا منتقل نمود و پیش از انتقالش شهرت یافته بود که خدا از وَيْ راضي است (۶) و جُز بایمان ممکن نیست که از کسي راضي شود چه آن کس که توجّه بخدا مي‌نماید باید اینرا معتقد باشد که او موجود است و آنانيرا که در طلبِ وَيْ کوشش مینمایند مکافاتکننده است * (۷) و بسببِ ایمان بود که نُوحْرا منکشف گشت از اُموري که غائب بود که خوف کرده کشتي بجهةِ نجاتِ خاندانِ خود ساخت و باین سبب اهلِ دنیارا ملزم ساخت و وارث گشت راستيءِ ایمانيرا * (۸) و بسببِ ایمان بود که اِبْراهِیمْ بمجرّدِ دعوت اطاعت نمود بنوعي که بیرون آمده رفت بسوي مقامي که مقرّرشده بود که مالك گردد پس بیرون آمد و حال آنکه نمیدانست که بکجا میرود (۹) و بسببِ ایمان بود که درزمینِ موعود غریبانه ميبود چون در زمینِ بیگانه و خیمه نشین میبود با اِسْحٰقْ و یَعْقُوبْ که درمیراثِ آن وعده شریك بودند (۱۰) زانروکه انتظار ميکَشید شهررا بنیاديرا که معمار و آبادکنندهءِ وَيْ خداست (۱۱) و بسببِ ایمان بود که سارَاهْ نیز قدرتِ برگرفتنِ نسل یافت و زائید بعد از هنگامِ جواني زانروکه امین دانست وعدهکنندهرا (۱۲) لهذا از آن یك شخص که او نیز چون مُرده بود چون عددِ ستارههاي آسمان و چون ریكِ لبِ دریا که بیشماراست متولّد گردید * (۱۳) و این همه در ایمان مُردند و حال آنکه نیافته بودند مواعیدرا لیکن آنهارا از دور دیده یقین نمودند و تهنیت گفتند و معترف بودند که چون بیگانهگان و مسافران اند در زمین (۱۴) و آناني که چنین تکلّم مینمایند ظاهراست که در جُستجُوي وطن میباشند (۱۵) و اگرمقصدِ آنها آن وطني بود که از آن بیرون آمده بودند هرآئینه قدرتِ رجعت بآنجارا داشتند (۱۶) لیکن شائقِ وطنِ بهترین میبودند یعني وطنِ آسمانيرا لهذا خدا از خدا خوانده شدن بجهتِ آنها منفعل نمیگردد بلکه بجهتِ آنها شهريرا آراسته است * (۱۷) و بسببِ ایمان بود که چون اِبْراهِیمْ تجربهکرده شده اِسْحٰقْرا پیش گذرانید بلي یگانهء خودرا گذرانید آن کس که وعدههارا یافته بود (۱۸) که بوَيْ گفته شد که نسلِ تو از اِسْحٰقْ خوانده خواهد شد (۱۹) زانروکه چنین ميپنداشت که خدا به برخیزانیدنَش از مردهگان قادراست بلکه اورا از انجا درمثل پیدا نمود * (۲۰) و بسببِ ایمان بود که اِسْحٰقْ درحقِّ یَعْقُوبْ و عِیسَوْ دربارهءِ چیزهاي آینده دعاي خیر نمود (۲۱) و بسببِ ایمان بود که یعْقُوبْ هنگامِ رحلت هریك از پسرانِ یُوسِفْرا دعاي خیر نمود و برسرِ عصاي خود سجده نمود (۲۲) و بسببِ ایمان بود که یُوسِفْ درهنگامِ وفات ذکرِ خلاصيءِ بني اِسْرائیلْرا نمود و دربارهء استخوانهاي خود حکم کرد * (۲۳) و بسببِ ایمان بود که چون مُوسيٰ تولّد یافت والدینَش اورا سه ماه پنهان کردند زانروکه اورا وجیه یافتند و از قدغنِ پادشاهي نترسیدند (۲۴) و بسببِ ایمان بود که چون موسيٰ بزرگ شد نخواست که پسرِ دخترِ فَرْعَوْنْ خوانده شود (۲۵) که بیشتر پسندید که در مصیبت با قومِ خدا شریك باشد تا آنکه درگناه باشد

بسبب خوش‌گذرانيء قليل مدّتي (۲۶) و مي‌پنداشت تفضيح مسيحي‌را دولتي عظيم‌تر از خزائن مصر زانرو كه ملاحظه مينمود مكافات‌را (۲۷) و بسبب ايمان بود كه مصررا گذاشته و از خشم پادشاهي نينديشيد كه گويا غيرمرئي‌را رؤيت نموده مستقلّ بود (۲۸) و بسبب ايمان فصح و خونپاشي‌را بنا نهاد كه مبادا مُهلك اولاد نخستين برآنها دست نهد * (۲۹) و بسبب ايمان بود كه از درياي سرخ چون از خشكي عبور نمودند و مصريان چون قصد نموده [بگرداب] فنا افتادند * (۳۰) و بسبب ايمان بود كه قلعهاي يريحو بعد از آنكه هفت روز بدور آنها گشتند منهدم شد * (۳۱) و بسبب ايمان بود كه راحاب فاحشه با بي‌ايمانان در مهلكه شريك نبود كه جاسوسان‌را بسلامت راه ميداد * (۳۲) و ديگر چه گويم كه مرا وقت كفاف نخواهد كرد اگر در بارهء گدعون و باراق و شمشون و يفتاح و داؤد و شموئيل و پيغمبران خواهم كه مفصّلاً بيان نمايم (۳۳) كه ايشان از راه ايمان بر ممالك غلبه نموده و به نيكوكرداري پرداخته و آخذ وعده‌ها گرديدند ودهن شيران‌را بند نمودند (۳۴) و شدّت آتش‌را خاموش نمودند و از دمهاي شمشير رستگار شدند و از ضعف بقوّت رسيدند و در جنگ دلير شدند و لشكرهاي بيگانگان‌را منهدم ساختند (۳۵) و زنان مردگان خودرا يافتند برخاسته و بعضي كوفته گشته و خلاصي‌را قبول نكردند تا كه قيامت بهتررا يابند (۳۶) و بعضي در امتحان استهزاها و تازيانه‌ها بلكه بندها و حبسها افتادند (۳۷) و سنگسار شدند و از ارّه دو پاره شدند و در شكنجه افتادند و از شمشير بقتل رسيدند و پوستهاي گوسفند و بز پوشيده آواره مي‌گشتند و پيوسته محتاج و متألّم بودند و بد رفتاري ميديدند (۳۸) و باوجود آنكه جهان لائق آنها نبود در بيابانها وكوه‌ها و غارها و شكافهاي زمين متواري ميبودند * (۳۹) و اينها همه بسبب ايمان مشهور شدند و وعده‌را نيافتند (۴۰) كه خدا در بارهء ما چيز نيكوتري‌را ملاحظه مي‌نمود تا آنكه آنها كامل نگردند جدا از ما *

(باب دوازدهم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) پس ما نيز چون چنين ابر شاهدان‌را گرداگرد خود داريم هر گراني و گناه دامن‌گيررا بيرون كرده در ميدان مُعَيّني بي‌خستگي بدَويم (۲) و پيوسته در بناكننده و كامل‌سازنده در ايمان يعني عيسي نگران باشيم كه او بجهت آن سُروري كه منظورش بود خجالت‌را ناچيز انگاشته صليب‌را متحمّل گرديد و بر دست راست تخت خدا بنشست * (۳) و ملاحظه نمائيد كه اين شخص چه قدر آن مخالفتي كه گناه‌كاران‌را در ضد وي بود متحمّل مي‌شد مبادا كه دل‌شكسته شده خسته شويد (۴) و شما در جهاد با گناه تا بخون‌ريزي هنوز نه ايستاده ايد (۵) و آن خاطرجمعي‌را فراموش كرديد كه شمارا چون پسران مخاطب مينمايد كه اي پسر حقير مشمار تنبيه خداوندرا و چون تورا ملزم سازد خسته مشو (۶) زانرو كه هر كس‌را كه خداوند دوست دارد تنبيه مينمايد و تازيانه ميزند هر پسررا كه مي‌پذيرد (۷) و اگر شما متحمّل تنبيه مي‌شويد خدا با شما چون با پسران رفتار نموده است زانرو كه كدام پسراست كه پدر اورا تنبيه نمي‌نمايد (۸) و اگر نيابيد آن تنبيه‌را كه تمامي در آن شريك ميباشند حرام زادگان ميباشيد

نه فرزندان * (۹) و اگر پدرانِ جسمي‌را مُنَبِّهِ خود داشتيم و مُنقاد شديم آيا بطريقِ اولی پدرِ روحانيء
خودرا اطاعت نكنيم و زنده باشيم (۱۰) كه بدرستي كه بجهتِ [فائدهء] قليل مدّتي بنوعي كه مظنّه داشتند
تنبيه مينمودند و او بجهتِ نفعي كه تا در تقدّسِ وَيْ شريك باشيم [تنبيه مينمايد] (۱۱) و هر تنبيهي
در آن حال چيزِ فَرَح‌انگيزي نيست بلكه اَلَم آلود است ليكن بعد ميوهء پُر آرامِ راستي‌را بجهتِ آنها
كه تربيت كرده ميشوند از وَيْ بار مي‌آورد * (۱۲) لهذا دستهاي افتاده و زانوهاي سُست شده‌را استوار
نمائيد (۱۳) و راه‌هاي راست‌را بجهتِ پايهاي خود آراسته نمائيد تا كه آنچه لنگ است تلف نه شود بلكه
صحيح گردد (۱۴) و بصلح جوئي با همه سلوك نمائيد و تقدّس نيز كه بدونِ آن هيچ كس خداوندرا
نخواهد ديد (۱۵) و هوشيار باشيد كه مبادا كسي از توفيقِ خدا قاصر آيد و مبادا اصلِ مرارت سركشيده
اضطراب بار آرد و بسياري بدين جهة آلوده شوند (۱۶) و مبادا كسي زاني و بي‌مبالات باشد مانندِ عيسُو
كه بجهتِ يك خوراك حقِّ خلافت‌را تسليم نمود (۱۷) كه ميدانيد كه چون بعد خواست كه وارثِ بركت
گردد به اجابت نرسيد زانرو كه مجالِ تغيير در آن نيافت با وجودِ آنكه با اشكها جوياي آن ميبود *
(۱۸) و شما نرسيديد بكوهي كه مسّ كرده شود و بآتش سوخته باشد و بظلمت و تاريكي و طوفان (۱۹) و
آوازِ صورها و صداي هاتفها كه شنونده‌گان خواستند كه ديگر سخني زياد بر آن بايشان مذكور نشود
(۲۰) [زيرا كه آنچه مذكور مي‌شد نمي توانستند متحمّل شد كه اگر حيوان هم كوه‌را مسّ نمايد سنگسار
شود يا نيزه بر او فرو كرده شود (۲۱) و اينكه رؤيت آن قدر هولناك بود كه موسی گفت من در غايت
هراسان و لرزانم] (۲۲) بلكه آمديد بكوهِ صِيُّوْن و بشهرِ خداي حيِّ اُورشَليمِ آسماني و به هزاران هزار
فرشته (۲۳) و بديوانِ عمومي و كليسياي زاده‌هاي نخستين كه در آسمان مرقوم اند و بخداي حاكمِ همه
و بارواحِ راستانِ كامل گرديده (۲۴) و به واسطهء پيمانِ نو عيسی و خوني كه ريخته شد كه سخنانش بهتر
از آوازِ خونِ هابيلْ است * (۲۵) و هوشيار باشيد كه از حرف‌زننده خودرا اِعراض ننمائيد زانرو كه چون
آنان كه خودرا از آن كس كه بر زمين حكم ميفرمود دور داشتند رستگار نشدند بطريقِ اولی هرگاه ما خودرا
از آن كه از آسمان تكلّم مي‌نمايد دور نمائيم رستگار نخواهيم شد (۲۶) چه آن وقت آوازش زمين‌را جُنبانيد
و حال وعده نموده است كه من يك بارِ ديگر زمين‌را نه بتنهائي بلكه آسمان‌را مي‌جُنبانم (۲۷) و اين
سخن كه يك بارِ ديگر دالّ است بر كَنده شدنِ چيزهاي جُنبنده چون چيزهاي ساخته شده تا آنكه
چيزهائي كه نمي‌جُنبد باقي ماند (۲۸) لهذا ما كه بچنگ مي‌آريم مملكتِ با ثبات‌را بگيريم
توفيق‌را كه بطورِ خوش‌آينده خدارا بندگي نمائيم با حيا و زُهد (۲۹) كه خداي ما آتشِ
فروگيرنده است *

(بابِ سيزدهم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) و پيوسته محبّت برادرانه باقي ماند (۲) و مسافر پروري‌را فراموش نه نمائيد زانرو كه بعضي بدين
سبب لاعَنْ شُعور فرشته‌گان‌را مهماني نموده اند (۳) و بنديان‌را ياد آريد چنانچه گويا با آنها در بند بوديد

و آنانيرا که بدسلوکي ميبينند چنانکه خودتان در بدن هستيد (۴) و نکاح در همه خلق معزّز است و
بسترِناآلوده ليکن زانيان و فاسقانرا خدا جزا خواهد داد (۵) و زر پرستيرا طريقِ خود مسازيد و بآنچه
هست قناعت نمائيد زانروکه او خود فرموده است که من مطلقا تورا وا نخواهم گذاشت و هرگز تورا
ترك نخواهم نمود (۶) بنوعي که ما خاطرجمع شده ميتوانيم گفت مرا خداوند مُعاوِن است نخواهم ترسيد از
آنچه خلق با من مينمايند * (۷) و پيشوايانِ خودرا که بکلامِ خدا با شما تکلّم نمودند بخاطر آريد و
انجامِ گذرانِ ايشانرا ملاحظه نموده ايشانرا در ايمان پيَروي نمائيد (۸) و عيسيء مسيح ديروز و
امروز و تا بابد همان است (۹) و از تعليمهاي گوناگونِ غريب مُتَرَدّد مشويد زانروکه بهتر است که دل
از توفيق استوار شود نه از خوراکيها که آناني که اين قِسم رفتار مينمودند هيچ سود نيافتند (۱۰) و ما
قربانگاهيرا داريم که آنان که ملازمِ خيمه ميباشند مأذون نيستند که از آن خورده باشند * (۱۱) که
آن حيوانهائي که خونِ ايشان بجهتِ گناه به دستِ کاهنِ بزرگ بمکانِ اقدس برده ميشود بدنهاي آنها
بيرون از خيمهگاه سوخته ميشود (۱۲) لهذا عيسي نيز تا آنکه قومرا بخونِ خود مقدّس سازد در خارج
ازدروازه عذاب کَشيد (۱۳) پس ما بيرون از خيمهگاه بنزدَش برويم و رسوائيَشرا مُتحمّل گرديم
(۱۴) زانروکه نداريم در اينجا شهرِ پايداريرا بلکه در تفحّصِ شهرِ مستقبل ميباشيم (۱۵) پس بوسيلهء
او هديّهء تمجيدرا يعني حاصلِ لبهارا که اعترافِ باسَمش باشد پيوسته نزدِ خدا بگذرانيم * (۱۶) و از
اِحسان و خيرات غفلت نورزيد زانروکه خدا از چنين هدايا راضي ميشود (۱۷) و اطاعت و اِنقياد
نمائيد پيشوايانِ خودرا زانروکه آنها جانهاي شمارا پاسباني مينمايند چون آنان که حسابرا پس ميدهند
تا آنکه بخوشوقتي اينرا بجا آرند نه با ناله ازآنجا که اين بجهتِ شما بيمصرف است (۱۸) و درحقِّ ما
دعا نمائيد زانروکه مارا يقين است که نيّتِ خيرداريم و ميخواهيم که بهر صورت بخوبي رفتارنموده
باشيم (۱۹) و بيشترالتماس مينمايم که اينرا بکنيد تا آنکه بشما باز بزودي برسم * (۲۰) و خداي آرام
که شبانِ بزرگِ گوسفندان يعني خداوندِ ما عيسيرا بخونِ پيمانِ جاوداني از مردهگان برخيزانيد
(۲۱) شمارا در هر عملِ خيرآراسته سازد تاآنکه ارادهء اورا بجا آريد و در شما پديد آرد آنچه در حضورِ
او خوش آينده ميباشد بوساطتِ عيسيء مسيح که اورا تا ابدالآباد جلال باد آمين * (۲۲) و اي
برادران از شما استدعا مينمايم که کلامِ نصيحتآميزرا به پذيريد که مختصري بجهتِ شما دررساله نوشتم *
(۲۳) و مستحضر باشيد که تيمُوثيُوسِ برادر خلاصي يافته است و اگر زود آيد بهمراهِ او شمارا ملاقات
خواهم نمود (۲۴) و همهء پيشوايانِ خودرا و مقدّسانرا سلام برسانيد و اهلِ اِيتَاليّه شمارا سلام ميرسانند
(۲۵) با همهگيء شما توفيق باد * آمين *

نامهٔ عامّ یعقوب حواری

مشتمل بر پنج باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) از یعقوب بندهٔ خدا و عیسیء مسیحِ خداوند بدوازده فرقه که پراکنده اند سلام باد * (۲) اي برادران
چون دِر امتحانهاي گوناگون مبتلا شوید کمالِ سعادتِ خود دانید (۳) که میدانید که تجربهٔ ایماني صبررا در
شما پدید مي‌آرد (۴) امّا باید که صبر عمل‌را کامل کند تا آنکه تام و تمام باشید و درهیچ چیز ناقص نباشید *
(۵) و اگر کسي از شما ناقص الْعقل باشد از خداي سؤال نماید که بسخاوت بهمه میدهد و سرزنش نمیدهد
که بوَيْ داده خواهد شد (۶) لیکن باید که بایمان سؤال نماید و شك نداشته باشد زانرو که مُشکّك چون
موجِ دریا است که از باد مي‌غلطد و بهم مي‌خورد (۷) و این شخص ظنّ نبرَد که از خداوند چیزي خواهد
یافت (۸) و شخصِ دو دل در تماميء رفتارِ خود متزلزل است * (۹) پس برادرِ ذلیل از عزّتِ خود فخر نماید
(۱۰) و دولتمند از ذلّتِ خود زانرو که چون گُلِ علف درگذار است (۱۱) زانرو که چون آفتاب بحرارت طلوع
نماید و علف‌را خشك نماید گلش مي‌افتد و حُسنِ صورتِ او زائل مي‌شود بهمین وضع دولتمند نیز در اطوارِ
خود پژمرده خواهد گشت * (۱۲) و خوشحاليِ آن شخص که امتحان‌را مُتحمّل است زانرو که بعد از آزمایش
خواهد یافت آن تاجِ حیاتي‌را که خداوند بمُحِبّانِ خودرا وعده فرموده است (۱۳) و کسي در امتحان مطلقا
نگوید که خداست که مرا امتحان مي‌نماید زیرا که نه خدا از بدیها امتحان مي‌شود و نه کس‌را امتحان مي‌نماید
(۱۴) و هرکس که در امتحان است از خواهشِ خود کشیده شده و گول خورده است (۱۵) و بعد خواهش
آبستن شده میزاید گناه‌را و گناه بکمال رسیده مرگ‌را پدید مي‌آرد * (۱۶) اي برادرانِ محبوبِ من فریفته
مشوید (۱۷) که هر انعامِ نیکو و هر احسانِ کامل از بالا است و نازل میشود از ابوالْانوار که نزدِ او زوال و
ظلّ اِنعکاس هم نیست (۱۸) و اراده فرموده بکلامِ حقّ مارا تولید نمود تا آنکه از مخلوقاتِ وَيْ چون نوبر
باشیم * (۱۹) پس اي برادرانِ محبوبِ من هرکس در شنیدن تُند و درگفتن کُند و در خشم سُست باشد
(۲۰) از آنجا که خشمِ خلق عدالتِ خدارا بجا نمي آرد (۲۱) پس هر قسمِ کثافت و فضلاتِ بدرا کننده
بفروتني کلامِ کاشته‌را بپذیرید که جانهاي شمارا تواند رهانید * (۲۲) و بکلام عمل‌کننده باشید نه اینکه
خودرا گول زده همین بشنوید وبس (۲۳) که اگر کسي شنوندهٔ کلام باشد و عمل ننماید شخصي‌را مانَد که
صورتِ ظاهريِء خودرا در آئینه مي‌نگرد (۲۴) از آنجا که خودرا نگریست و رفت و في الْفور فراموش نمود که

چه قسم شخصي بود (۲۵) لیکن آن کس که در شریعت کامل آزادي غَوْر نماید و قرار گیرد از آنجا که شنونده
فراموش‌کننده نیست بلکه بجا آرنده عمل است در اطوار خود خوشوقت خواهد بود * (۲۶) و اگر شخصي
در میان شما اندیشه دین‌داري کند و جلو زبان خودرا نگیرد بلکه دل خودرا فریبد دین‌داري آن شخص
عبث است (۲۷) دین پاك بي‌غش نزد خدا و پدر اینست یتیمان و زنان بیوه‌را در هنگام تنگ‌دستي تفحُّص
نمودن و خودرا از [آلایش] دُنیوي پاك نگاه داشتن *

(باب دویم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) اي برادران من با ظاهربیني جمع ننمائید ایمان خداوند ما عیسيء مسیح [خدیو] جلال‌را (۲) چه
اگر مردي با انگشترین طلا و کسْوَت فاخر بمجلس شما درآید و آید مُفلسي نیز با لباس مندرس (۳) و بر
صاحب کسْوَت فاخر توجُّه نموده میگوئید که اینجا بفرمائید که نیکوست و مُفلس‌را میگوئید که درآنجا به
ایست یا در اینجا در تحت قدمگاه من بنشین (۴) آیا در میانه خود طرف‌گیري ننموده اید و مُمَیِّزان
زشت‌سیَر نیستید (۵) بشنوید اي برادران محبوب من آیا برنگزیده است خدا مُفلسیان این جهان‌را که در
ایمان توانگر و وارث آن ملکوت باشند که بمُحِبّان خود وعده فرموده است (۶) لیکن شما فقیران‌را تحقیر
نموده اید آیا صاحبان مکنت شمارا مجبور نمي‌نمایند و بمحکمها شمارا نمي‌کشند (۷) آیا آنها نسبت با آن
نام کرامي که برشما خوانده شده است کفر نمي‌گویند (۸) و بتحقیق که اگر شما در شریعت ملوکانه ترقّي
نمائید بروفق آن نوشته که تو آشناي خودرا چون خود دوست دار نیکو خواهید نمود (۹) امّا اگر نگاه
بظاهر نمائید گناه مي‌ورزید و مثل تجاوزکننده‌گان بشریعت ملزم میشوید * (۱۰) زانرو که اگر کسي
تمام شریعت‌را نگاه دارد و یك جزورا سهل انگارد همه‌را مقصّر شده است (۱۱) زانرو که آن کس که
فرمود که زنا مکن نیز فرمود قتل مکن پس اگر تو زنا ننمائي لیکن قتل کني از شریعت تجاوز
نموده * (۱۲) شما حرف زنید و عمل نمائید چون کسانی که از شریعت آزادي حکم خواهند یافت (۱۳) که
حکم بي‌رحم بکسي خواهد شد که رحم ننموده است و رحم برحکم برتري میکند * (۱۴) اي برادران من چه
مصرف دارد اگر کسي گوید که ایمان دارد و عمل ندارد آیا ایمان اورا رستگار تواند نمود (۱۵) اگر برادر
یا خواهري برهنه باشد و محتاج بگذران یومیه باشد (۱۶) و یکي از شما آنهارا گوید بروید بسلامت و گرم و
سیر شوید و ما یَحْتاج بدن‌را بآنها ندهد چه نفع حاصل خواهد شد (۱۷) بهمان طور ایمان نیز اگر با عمل
نباشد خودَش بي‌روح است (۱۸) شاید کسي گوید که تورا ایمان است و مرا عمل تو ایمان خودرا بي‌عمل
خودت بر من ظاهر ساز و من از اعمال خود ایمان خودرا بر تو ظاهر مي‌سازم (۱۹) تو اعتقاد داري که
خدا یکي است و خوب میکني و شیاطین نیز معتقد اند و مي‌لرزند (۲۰) اي مرد پوچ آیا خواهي دانست
که ایمان بي‌عمل مُرده است (۲۱) آیا پدر ما اِبْراهیمْ از عمل عادل شمرده نشد هنگامي که پسر خود
اِسْحٰق‌را بر قربانگاه گذرانید (۲۲) پس ملاحظه نما که ایمان با عملش مؤثّر بود و از عمل ایمانَش کامل گشت

(۲۳) و آن نوشته کامل گشت که میگوید إبْراهیم بر خدا ایمان آورد و به عدالت به او منسوب شد و خلیل اللّٰه خوانده شد (۲۴) پس ملاحظه نمائید که مردم از اعمال عادل شمرده میشوند نه از ایمان بتنهائي (۲۵) و بهمان قِسم آیا رَاحاب فاحشه نیز از عمل عادل شمرده نشد چون فرستادهگانرا باندرون بُرد و از راهِ دیگر بیرون نمود (۲۶) که آنچنان که جسمِ بيجان مُرده است بهمان وتیره ایمانِ بي عمل مُرده است *

باب سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) اي برادرانِ من بسیار مُفتي مباشید که خود میدانید که عقوبتِ اشدّ بر ما واقع ميشود (۲) از آنجا که در اکثرِ اُمور همهگي سهو مينمائیم و اگر کسي در کلام سهو نه نماید همان مردِ کامل است و ميتواند که تمامِ بدنرا جِلَوگیري نماید (۳) چنانچه جِلَوْهارا در دهانِ اسپان میگذاریم تا مارا اطاعت نمایند و تماميءِ بدنِ آنهارا ميگردانیم (۴) و نیز کشتیها هرقدر بزرگ باشند و بادهاي شدید آنهارا برانند با سُکّانِ کوچك هر جا که میلِ ناخدا باشد ميروند (۵) بهمان وضع زبان عضوي کوچك است و سخنانِ عظیمِ بسیار میگوید چنانچه اخگرِ آتشي چه مقدار اجناسرا که میسوزاند (۶) زبان آتش و عالَمِ ناراستي است در میانِ اعضا و چنان است زبان که تماميءِ بدنرا آلوده و گیتيرا افروخته سازد و افروختهگيءِ خودَش از جهنّم میباشد (۷) هر نوع وحوش از طُیور و حشرات و حیواناتِ بحري از طبائع انسان رام شده اند و ميشوند (۸) لیکن زبانرا هیچ کس از خلائق رام نمي‌تواند کرد و سرکشي است شریر و مملوّ از زهرِ قاتل است (۹) بهمان ما خدا و پدررا ستایش مينمائیم و بهمان لعن مينمائیم مردمرا که شبیهِ خدا میباشند (۱۰) پس از یك دهن دعا و نفرین بیرون ميآید اي برادرانِ من نباید که چنین شود (۱۱) آیا از یك شکاف چشمهٔ شیرین و تلخ بیرون ميتَراوَد (۱۲) اي برادرانِ من آیا درختِ انجیر بَرِ زیتون مي‌تواند آورد یا تاك انجیررا همچنین هیچ چشمه آبِ شور و شیرینرا نميتواند آورد * (۱۳) اگر کسي در میانِ شماست که صاحبِ عقل و تمیز باشد ظاهر سازد اعمال گذرانِ نیكِ خودرا با افتادهگيءِ عاقلانه (۱۴) اگر در دل دارید غیرتِ تُندخوئي و نزاعجوئيرا فخر نه نمائید و دروغ مگوئید بر خلافِ راستي (۱۵) از آنجا که این عقل از بالا نازل نميشود بلکه زمیني و نفساني و شیطاني است (۱۶) چه هرجا که غیرت و نزاع میباشد فتنه و هر عملِ ناشایسته موجود است (۱۷) امّا آن عقل که از بالا است اوّل پاك است و بعد صلحجو و حلیم و افتاده و پُر از رحم و ثمراتِ نیك و بي طرف داري و بيریا (۱۸) و تخمِ صداقت در آرامِ پاشیده ميشود براي آنان که آرامطلب اند *

(باب چهارم مشتمل برهفده آیه)

(۱) در میانِ شما نزاعها و جدالها از کجا میشود آیا از اینجا نميشود یعني از خواهشهاي شما که در اعضاي شما در نزاع اند (۲) طمع مینمائید و مالك نميشوید قتل و حسد مینمائید و بجنگ نميتوانید

آورد و جنگ و جدل مینمائید و بسببِ آنکه استدعا نمي کنید بجنگ نمي‌آرید (۳) بلي سؤال مینمائید و نمي‌رسد زانرو که بعقیدهٔ ناخوش سؤال مي‌نمائید تا در خواهشهاي خود بکار برید * (۴) اي زانیها و زانیه‌ها آیا نمیدانید که دوستئِ دنیا دشمنئِ خداست پس هرکس که خواهد با دنیا دوست باشد دشمنِ خدا گشته است (۵) آیا چنان گمان برید که کتاب لغو مي‌گوید که روح که در ماست انجام طمعَش تا حسد است (۶) لیکن توفیقَش افزون است که میگوید خدا متکبّران‌را مخالفت مینماید و فروتنان‌را توفیق مي‌بخشد (۷) پس خدارا اطاعت نمائید و با اِبْلیس مقاومت نمائید که از شما خواهد گریخت (۸) با خدا نزدیکي نمائید که او با شما نزدیکي خواهد نمود دستهارا پاك سازید اي گناه‌کاران و دلهارا صاف سازید اي دو دلگان (۹) غُصّه خورید و ناله و گریه کنید خَندهٔ شما به غصّه و راحتِ شما به رنج مبدّل شود (۱۰) پیشِ خداوند کوچکي نمائید که او شمارا بلند خواهد ساخت * (۱۱) و اي برادران با یکدیگر بد نگوئید و هرکس که بر برادر بد میگوید و بر برادر حکم مینماید بر شریعت بد میگوید و بر شریعت حکم مینماید و اگر بر شریعت حکم مینمائي بجا آرندهٔ شریعت نیستي بلکه خود شارعئِ (۱۲) یك شارع است که تواند رهانید و هلاك نمود تو کیستي که بر کسِ دیگر حکم مینمائي * (۱۳) بشنوید شما که میگوئید که امروز و فردا بفلان شهر میرویم و در آنجا یك سال بسر بُرده تجارت میکنیم و منتفع میشویم (۱۴) و حال آنکه نمیدانید که فردا چه میشود زانرو که چیست حیاتِ شما بخاري است که اندکي ظاهر است و بعد غائب میشود (۱۵) شمارا بخلافِ آن باید گفت که اگر خداوند بخواهد زنده خواهیم ماند و چنین خواهیم کرد (۱۶) لیکن حال شما از راهِ پوچي فخر مینمائید و هر آن فخري که چنین باشد بد است (۱۷) خلاصه کسي که نیکي کردن‌را داند و بجا نیآرد باو گناه است *

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) اي صاحبانِ دولت الحال رو آرید و گریه و ناله کنید بعلّتِ این مصیبتها که بر شما وارد میشود (۲) دولتِ شما گندیده مي‌شود و رختهاي شما به بید خورده مي‌گردد (۳) طلا و نقرهٔ شمارا موریانه میخورد و موریانهٔ آنها شهادتي است بر شما و اجسامِ شمارا نیز چونَ آتش میخورد و بجهتِ روزِ بازپسینِ خود گنجینه نهاده اید (۴) اینك فریاد مي‌کند مزدِ مزدوراني که کِشْتهاي شمارا درویدند و شما از آنها باز داشتید و فریادِ آن دروندگان بگوشهاي خداوندِ صَباؤُتْ رسیده است (۵) تَنَعُّم و عیش و عشرت در زمین نموده اید و دلهاي خودرا فربه نمودید چنانکه بجهتِ روزِ ذبح است (۶) بر عادل تحکّم نمودید و به قتل رسانیدید و او شمارا مقاومت نمي‌نماید * (۷) پس اي برادران صبر نمائید تا آمدنِ خداوند اینك دهقان انتظارِ ثمرِ گرانبهاي زمین‌را مي‌کشد و بجهتِ آن صبر مینماید تا هنگامي که یابد بارانِ اوّل و آخررا (۸) شما نیز صبور بوده خاطرهاي خودرا جمع دارید که آمدنِ خداوند نزدیك است * (۹) اي برادران با یکدیگر گِله ننمائید مبادا که بر شما تحکّم شود اینك حاکم بر دَرِ دروازه

ایستاده است (۱۰) اي برادرانِ من نمونه بگیرید در تحمّلِ بد سلوکیها و صبر آن پیغمبرانرا که باسمِ خداوند حرف زده اند (۱۱) الحال متحمّلانرا تهنیت میگوئیم صبرِ اَیُّوبْرا شنیده اید و مقصودِ خداوندرا یافته اید که خداوند بغایت مهربان و رحیم است * (۱۲) و اي برادرانِ من فوقِ همه اینست که بآسمان و زمین و هر نوعِ دیگر سوگند مخورید بلکه بلیء شما بلي و نهء شما نه باشد مبادا که زیرِ تحکّم افتید * (۱۳) و اگر کسي از شما ستم دیده باشد دعا نماید و اگر کسی خاطرجمع است زبور بسراید (۱۴) و اگر کسي در میانِ شما بیمار باشد کشیشانِ کلیسیارا بخواند که بر وَيْ دعا نموده و بر وَيْ باسمِ خداوند روغن مالند (۱۵) و دعاي ایماني رنجوررا خواهد رهانید و اورا خداوند خواهد برخیزانید و اگر گناهي کرده باشد آمرزیده خواهد شد (۱۶) و نزدِ یکدیگر بخطاها اقرار نمائید و در حقِّ یکدیگر دعا نمائید تا که رستگار باشید که دعاي محکمِ شخصِ عادل بسیار مؤثّر است (۱۷) اِیلیاهْ که انسان چون ما صاحبِ حواس بود دعا نمود که باران نبارد و سه سال و شش ماه باران نبارید (۱۸) و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین برِ خودرا آورد * (۱۹) اي برادران اگر کسي در میانِ شما از حقّ منحرف گردد و کسي اورا باز برگرداند (۲۰) بداند که شخص که گناهکاريرا از گمراهيء او برگرداند نفسيرا از قتل رهانیده است و بسیاري از گناهانرا پوشیده است *

نامهء عامِ اوّلِ پِطرسِ حواری

مشتمل بر پنج باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پِطْرُسِ حواريء عیسیء مسیح بمسافرانِ پراکنده در پُنْطُسْ و گَلَتِیَّه و قَپَّدُقِیَّه و آسِیَّه و بِیثُونِیَّه (۲) که برگزیده شده اند بر حَسَبِ مشیّتِ ازليء خداي پدر بوسیلهء تقدیسِ روح تا به اطاعت و خونپاشيء عیسيء مسیح که فضل و آرام زیاد بر شما باد (۳) مبارك باد خدا و پدرِ خداوندِ ما عیسيء مسیح که بحَسَبِ وفورِ رحمتش مارا باز بامیدِ زنده تولید نمود بوسیلهء برخاستنِ عیسيء مسیح از مُردهگان (۴) بمیراثِ بیفساد و ناآلوده و ناپژمردهء که بجهتِ ما گذارده شده است در آسمان (۵) که بقدرتِ خدا و بوساطتِ ایمان در امن هستیم تا رسیدنِ آن نجاتي که آشکارا میشود در ایّامِ آخر (۶) لهذا شما خرّم میباشید باوجودِ آنکه حال مدّتِ قلیلي از راهِ ضرورتدر امتحانهاي گوناگون غمگین هستید (۷) تا

أنکه این حجّتِ ایمانِ شما که از زر فاني بسیار گرامي‌تر است بعد از تجربه کرده شدنَش بآتش در هنگام ظهورِ عیسیٰء مسیح با تحسین و تکریم و جلال یافت شود (۸) که شما اورا ندیده دوست میدارید وحال أنکه هنوز نمي‌بینید اورا لیکن ایمان آورده دروجد اید بخرّمي که بیرون از تقریر و پُر از جلال است (۹) و غایتِ ایمانِ خودرا که نجاتِ جانهاست مي‌یابید * (۱۰) و در بارهء آن نجات بدقّت تفحّص و تجسّس نمودند پیغمبراني که اخبار نمودند از آن توفیقي که در شماست (۱۱) و استفسار مي‌نمودند که چه وقت و چه نوعِ وقتي قصد است آن روحِ مسیح‌را که در ایشان بود هنگامي که پیشتر شهادت میداد بر عذابهاي مسیح و جلالهاي متعاقبِ آن (۱۲) آنهارا مکشوف شد که نه بجهتِ خود بلکه بما میرسانیدند آن خبرهائي‌را که حال خبر از آنها یافتید بوساطتِ آناني که بروحِ القدسي که از آسمان فرستاده شد شمارا مژده دادند و فرشتگان شوقمند مي‌باشند که در این چیزها غَوْر نمایند * (۱۳) لهذا شما کمرهاي دلِ خودرا استوار نموده هوشیار بوده امیدِ کامل داشته باشید براي آن توفیقي که در هنگامِ ظهورِ عیسیٰء مسیح بر شما مي‌آید (۱۴) چون ابناي اطاعت متُماثل مَباشید خواهشهاي پیشینِ خودرا که در اوانِ جهالت داشتید (۱۵) بلکه چنانچه مقدّس است آن که شمارا دعوت نمود شما نیز در جمیعِ افعالِ خود مقدّس باشید (۱۶) از آنجاکه مرقوم شده است که پاك شوید زانرو که من پاك هستم * (۱۷) و چون آن کس‌را که شما پدر مي‌خوانید بي‌ظاهربیني بر حَسَبِ فعلِ هر کس حکم مینماید هنگامِ توقّفِ خودرا باحتیاط مصروف نمائید (۱۸) زیرا که میدانید که بچیزهاي فاني چون طلا و نقره رهائي نیافتید از اطوارِ باطلِ خود که از پدران بتواتر بشما رسیده بود (۱۹) بلکه بخونِ گران‌بهاي مسیح که چون برّهٔ بي‌عیب و بي‌داغ بود (۲۰) و مُعیّن شد پیش از بناي عالَم لیکن براي شما در این ایّامِ آخر ظاهر گشت (۲۱) که بوساطتَش ایمان مي‌آورید بر خدائي که اورا از مردگان برخیزانید و جلال بخشید بنوعي که ایمان و امیدِ شما بر خدا میباشد * (۲۲) و جانهاي خودرا به اطاعت براستي از قدرتِ روحِ پاك نموده تا که محبّتِ برادريء بي‌ریا [باشد] پس یکدیگررا بساده‌لوحي و بغایت دوست دارید (۲۳) زانرو که تولّدِ تازه یافتید نه از تخمهء فاني بلکه از تخمهء غیرِ فاني که عبارت است از کلامِ خدا که تا ابد زنده و باقي است (۲۴) زانرو که هر بشری چون گیاهي است و جمیعِ جلالِ خلق چون گلِ گیاه است گیاه پژمرده گشت و افشانده گشت گُلَش (۲۵) امّا گفتهء خداوند تا ابد باقي است و این کلامي است که بشما بمژده داده شده است

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پس هر نوع شرارت و هر قسمِ مکر و ریا و حسد و هر قسمِ غیبت‌را گذاشته (۲) چون اطفالِ نَوْ زاده خواهش‌مندِ شیرِ صافِ کلام باشید تا از آن پرورش یابید (۳) چون یافت ذایقهء شما که خداوندرا خوش‌گوار است * (۴) تا باو رسیده یعني بآن سنگِ زنده که خلقَش مردود نموده اند امّا نزدِ خدا

مکرّم و معزّز است (٥) شما خود نیز چون سنگهاي زنده عمارت میشوید چون خانهٔ روحاني و میگردید
کاهنِ مقدّس تا قربانیهايِ روحانيِ خوش آیندهٔ خدارا بوساطتِ عیسيِ مسیح گذرانید (٦) و در این
مقدّمه فقره ایست در کتاب که اینك من مي نهم در صِیُّونْ سنگي‌را که سرِ زاویه و مکرّم و معزّز است
و هر کس که بروَيْ ایمان آورد خجل نخواهد گردید (٧) پس نزدِ شما که ایمان دارید گران‌بها است و
طاغیان‌را آن سنگی که معمارانَش ردّ کردند سَرِ زاویه (٨) و سنگِ کوبندهٔ پا و کوهِ مصادم شده است و
ایشان از راهِ بغاوت از کلام کوبیده میشوند و بجهتِ همین وضع شده بودند (٩) لیکن شما قومِ برگزیده
و کَهَنَهٔ مُلوکانه و طائفهٔ مقدّس و قومِ خاصّ گشته اید تا آنکه اوصافِ آن کس که شمارا از ظلمت
بنورِ نادرِ خود دعوت نموده است جلوه دهید (١٠) که سابق بر این شما قوم نبودید امّا حال قومِ خدائید
و مرحوم نبودید و الحال مرحوم گشته اید * (١١) اي محبوبان استدعا مینمایم که چون غریب و مسافر
از خواهشهاي جسمي اجتناب نمائید که آنها با نفس در نزاع اند (١٢) و رفتارِ خودرا در میانِ قبائل
نیکو دارید تا آنکه ایشان بجاي سخنانِ زشت در حقّ شما چون بر زشتکاران در روزِ توجُّه خدارا تمجید
نمایند از کردارهاي شایستهٔ شما که ملاحظه مینمایند * (١٣) پس هر مُعَیَّن شدهٔ انسان‌را بجهتِ خداوند
اطاعت نمائید چه پادشاه‌را چون سَرورْ (١٤) و چه حکّام‌را چون گماشتهٔگانِ وَيْ بجهتِ انتقام از بدکاران
و تحسینِ نیکوکاران (١٥) که خواهشِ خدا همین است که به نیك‌رفتاري جَهلِ مردمِ جاهل‌را منطفي نمائید
(١٦) و چون آزادان بوده لیکن آزادي‌را بهانهٔ شرارت ننمائید بلکه چون بندهٔگانِ خدا باشید (١٧) هر
کس‌را عزّت نمائید و برادران‌را دوست دارید و از خدا بترسید و پادشاه‌را تعظیم نمائید * (١٨) اي
نوکران آقایانِ خودرا در کمالِ انقیاد اطاعت نمائید نه همین آقایانِ مهربان و حلیم‌را وبس بلکه
کج خلقان‌را نیز (١٩) زانرو که فضیلت است هرگاه کسي مصیبت به ناحق کشیدهٔ آنرا بجهتِ خاطرِ
خدا متحمّل گردد (٢٠) چه فخر است اگر گناه کرده و طپانچه خورده متحمّل شوید لیکن اگر نیکي کرده
و مصیبت کَشیدهٔ متحمّل شوید این نزدِ خدا فضیلت است (٢١) و از براي این رفتار دعوت کرده
شدید زانرو که مسیح نیز در راهِ ما عذاب کَشید و براي ما نمونه گذاشت تا آنکه برا اثرِ پاي وَيْ روان
شوید (٢٢) که او گناه نکرد و در دهانَش تقلُّب یافت نشد (٢٣) و چون بر او دشنامي واقع مي‌شد
دشنام باز نمیداد و چون عذاب مي‌کَشید تهدید نمي‌نمود بلکه خودرا بآن کس تسلیم مي‌نمود که
انصاف بحقّ مي‌نماید (٢٤) و او گناهانِ مارا بر بدنِ خود بردار متحمّل شد تا که ما از گناهان عُریان
گشته در راستي زندهٔ گردیم و شما بسببِ ضربِ او شفا یافته اید (٢٥) که بودید چون گوسفندانِ گمراه
لیکن الحال بسوي شبان و ناظرِ نُفوسِ خود برگشتید *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(١) و نیز اي زنانِ شوهرانِ خودرا بنوعي مطیع باشید که اگر بعضي کلام‌را نگرویدهٔ باشند بسببِ

خوش‌رفتاريء زنان بدون کلام ربوده شوند (۲) چون به بينند رفتارِ شايستهء با حرمتِ شمارا (۳) و آرايشِ
شما از زينتهاي ظاهري از بافتنِ موهاي سر و مزيّن بطلاشدن يا پوشيدنِ لباسها نباشد (۴) بلکه شخصِ
پوشيدهء باطني [بزينتِ] غيرِ فاني بمزاجِ حليم و آسوده مزيّن شود که او نزدِ خدا گران‌بها است (۵) و
بهمين نوع در اوانِ سلف زنانِ مقدّس که اميدوار بخدا ميبودند خودرا آرايش مي‌نمودند و شوهرِ شان‌را
مطيع ميبودند (۶) چون ساراه که اِبراهيم‌را مطيع بود که اورا خداوند ميخواند و شما دخترانِ او ميباشيد
مادامي که نيك‌کردار باشيد و از هيچ صدمه خائف نباشيد * (۷) و شوهران نيز با ايشان بطورِ عاقلانه
سلوك نمائيد و ماده‌را چون ظرفِ نازك‌تر احترام نمائيد چون کساني که در توفيقِ حيات همارث اند که
مبادا دعاهاي شما منقطع گردد * (۸) خلاصه شما همگي يك‌دل و همدرد و برادردوست و رحم‌دل و
خوش‌خُلق باشيد (۹) و بدي بجاي بدي و دشنام بجاي دشنام بکار نيآوريد بلکه بالعکس دعاي خير
نمائيد که چنين ميدانيد که براي همين خوانده شده ايد که دعاي خيررا بميراث يابيد (۱۰) و آن کس که
طالب است خوشيء حيات‌را و خواهد که در روزگارِ خوشي بيند زبانِ خودرا از بدي باز دارد و لبهاي
خودرا تا بتقلّب نگردد (۱۱) از بدي اِعراض نمايد و نيکي نمايد و صلح‌جو باشد و اورا تعاقب نمايد
(۱۲) زانرو که چشمهاي خداوند بر راستکاران است وگوشهاي او در راهِ دعاي آنها گشاده است و روي
خداوند برخلافِ بدکاران است (۱۳) و اگر شما نيکي‌را پيروي نمائيد آن کيست که با شما بدسلوکي
نمايد (۱۴) امّا اگر در راهِ راستي زحمت يابيد خوشوقت باشيد و از تهديداتِ آنها مترسيد و مضطرب
مشويد (۱۵) بلکه در دلهاي خود خداوند خدارا تنزيه نمائيد و پيوسته مستعدّ باشيد که هرکس که در
بارهء آن اميد که داريد علّتي از شما سؤال نمايد با حلم و احتياط جواب دهيد (۱۶) و در نيکي نفس‌را نا
مکدّر نگاه داريد تا آنان که طعن مي‌زنند بر رفتارِ نيك شما در مسيح بجاي بد گفتن بر شما چون بر
بدکاران خجل گردند (۱۷) چه اگر مشيّتِ خدا قرار گرفته باشد که عذاب کشيم نيك‌کردارِ معذّب بهتر
است از بدکردار * (۱۸) زانرو که مسيح در راهِ گناهان [يعني] عادل در راهِ ظالمان يك بار عقوبت کشيد
تا آنکه مارا بسوي خدا آرد و حال آنکه از حيثيّتِ جسم کشته شد و از حيثيّتِ روح زنده گشت
(۱۹) و او رفته ندا کرد ارواحي‌را که مسجون بودند (۲۰) که مدّتي ياغي بودند هنگامي که حلمِ خدا
چندگاهي اِنتظار کشيد يعني در ايّامِ نوح در اواني که کشتي‌را ميساختند و در آن چندي از نفوس
يعني هشت نفر از طريقِ آب ناجي شدند (۲۱) و در مقابلِ آن ما نيز از غسلي که آن شستنِ کثافتِ جسم
نيست بلکه توجّهِ قلبِ صميم بخداست نجات مي‌يابيم بوساطتِ برخاستنِ عيسيء مسيح (۲۲) که
بآسمان صعود نموده در دستِ راستِ خداست و فرشتگان و اصحابِ اقتدار و خداوندان قدرت محکومِ
وي شدند *

(بابِ چهارم مشتمل بر نوزده آيه)

(۱) پس از آنجا که از حيثيّتِ جسم مسيح در راهِ ما متحمّل گشت شما نيز همان خوي‌را چون سلاح به بر

نمائید که آن کس که جسماً متحمّلِ مرگ شد ازگناه باز مانده است (۲) تا آنکه دیگر باقی عُمررا در جسم
موافقِ خواهشِ خلق صرف ننماید بلکه بنوعی که مشیّتِ خداست (۳) زیرا که مدّتِ ماضی از عُمرِ ما
بس است بجهتِ بجا آوردنِ خواهشِ قبائل چون در بی‌عصمتیها و شهوتها و میْ‌پرستیها و شوخیها و شُربها و
بُت‌پرستیهای مکروه رفتار مینمودیم (۴) و تعجّب می‌نمایند و سخنهای لغو میگویند چون بینند که شما تا
بآن حدّ اِسراف با آنها نمی‌دوید (۵) لیکن نزدِ آن کس که مستعدّ است که بر زندگان و مُردگان حکم
نماید حساب‌را پس خواهند داد (۶) و ازاین رو است که مُردگان‌را ندا باین مژده شد که هرچند پیشِ
مردم ازحیثیّتِ جسم حکم کرده شده اند پیشِ خدا ازحیثیّتِ روح زنده باشند * (۷) و انجامِ هرچیز
نزدیك است پس بهوشیاری در دعا بیدار باشید (۸) خصوصاً آنکه محبّتِ یکدیگررا بشدّت داشته باشید
زانروکه محبّت کثرتِ گناهان‌را خواهد پوشانید (۹) و بی دریغ یك دیگررا ضیافت نمائید (۱۰) چنانکه
هرکس کرامتی یافته است آنرا بدیگران رساند چون ناظرانِ نیكِ توفیقِ گوناگونِ خدا (۱۱) و اگر کسی
تکلّم نماید از مقولهٔ کلامِ خدا تکلّم نماید و اگرکسی خدمت نماید خدمت نماید بحَسَبِ آن قوّتی که
خدا عطا می‌نماید تا آنکه بهر صورت خدا تمجید یابد بوساطتِ عیسیِٔ مسیح که اورا جلال و قوّت تا
ابدآلآباد است آمین * (۱۲) ای محبوبان تعجّب ننمائید ازآن شدائدِ ناری که بجهتِ تجربهٔ شما در شما
واقع می‌شود که گویا چیزِ غریبی بشما برخورده است (۱۳) بلکه از این رو که در عذابهای مسیح شریك
میباشید شادمان باشید تا آنکه هنگامِ ظهورِ جلالَش با فرح و وجد باشید (۱۴) و اگر از اسمِ مسیح
رسوائی می‌کشید خوشحالِ شما زانروکه روحِ جلال و خدا برشما قرار می‌گیرد که ازآنها می‌یابد بدگوئی
و ازشما تمجیدرا (۱۵) پس هوشیار باشید که کسی از شما چون قاتلی یا دُزدی یا بدکاری یا فضولی معذّب
نگردد (۱۶) لمّا اگرچون مسیحی عذاب کشد شرمنده نگردد بلکه از این جهت خدارا شکر نماید
(۱۷) زانروکه وقت است که ازخانهٔ خدا قضا بنا شود و چون آغازش ازماست پس انجامِ آنان که مژدهٔ
خدارا نه پذیرفتند چه خواهد بود (۱۸) و چون نجاتِ عادل به دشواری است بی‌دین و گناه‌کارکجا رو
خواهند نمود (۱۹) پس آن کسان که برحَسَبِ ارادهٔ خدا زحمت می‌کشند نفوسِ خودرا با نیکوکرداری
باو بسپارند چون بخالقِ امین *

(بابِ پنجم مشتمل برچهارده آیه)

(۱) از کشیشانی که در میانِ شما میباشند من که نیز کشیش و شاهد برعذابهای مسیح و در جلالی
که کشف خواهد گردید شریك میباشم استدعا مینمایم (۲) که گلّهٔ خدارا که در میانِ شما میباشد
شبانی نمائید و نظارت نمائید نه کرهاً بلکه طوعاً نه بجهتِ نفعِ معیوب بلکه بخواهشِ دلِ خود
(۳) و بر میراثِ خدا خداوندی مجوئید بلکه نمونه‌های گلّه بشوید (۴) و چون شبانِ باشی ظاهرگردد
تاجِ پیوستهٔ تازهٔ جلال‌را خواهید یافت (۵) و نیز جوانان پیران‌را اطاعت نمائید بلکه همدیگررا

كُلاًّ مطيع باشيد و ملبّس بافتادهگي باشيد زانرو كه خدا با متكبّران مقاومت مينمايد و توفيق مي‌بخشد افتادهگان‌را (۶) پس در تحتِ دستِ قدرتِ خدا كوچكي نمائيد تا شمارا بهنگام مُعيّن سر افراز نمايد (۷) و جميعِ انديشهء خودرا با وَيْ گذاريد كه او در بارهء شما فكر مي‌نمايد * (۸) و هوشيار و بيدار باشيد زانرو كه خصمِ شما اِبْلِيس چون شيرِ غران مي‌گردد در طلبِ كسي كه بلع نمايد (۹) به أستواري در ايمان اورا مقاومت نمائيد زانرو كه ميدانيد كه برادرانِ شما كه در دنيا ميباشند بانواعِ اين بلاها بسر مي‌برند * (۱۰) و خدائي كه هر توفيقي از او است و مارا بوسيلهء مسيح عيسىٰ خوانده است كه داخلِ جلالِ ابديء او شويم بعد از تحمّلِ زحمت قليلي او خودش شمارا آراسته نمايد و استوار كند و قوّت بخشد و پايدار نمايد (۱۱) اورا تاابد الآباد جلال و قوّت باد آمين * (۱۲) مختصري بهمراهِ سِلْوانُسْ كه چنين مي‌دانم كه برادرِ امين است بشما نوشتم باستدعا و شهادت بر اينكه همين است توفيقِ حقيقيء خدا كه در آن ايستاده ايد (۱۳) و كليسياي بابِلْ كه در برگزيدهگي شريك است و پسرِ من مُرقُسْ شمارا سلام ميرسانند (۱۴) و شما يكديگررا ببوسهء محبّت سلام نمائيد و بر همهگيء شما كه در مسيح عيسىٰ مي‌باشيد سلام باد * آمين *

نامهٔ ثانيء عامِّ پِطرُسِ حواري

مشتمل بر سه باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) شِمْعُونِ پِطْرُسْ بنده و حواريء عيسىٰء مسيح بآنان كه قسمت يافته اند چون ما ايمانِ گران‌بهارا بعدالتِ خدا و رهانندهء ما عيسىٰء مسيح (۲) كه فضل و آرام بر شما از معرفتِ خدا و عيسىٰء خداوندِ ما افزون باد * (۳) چنانچه قدرتِ الٰهيء او هر چيزرا كه منسوب بحيات و زُهد ميباشد بوسيلهء معرفتِ آن كس كه مارا بجلال و صلاح خوانده است بما عنايت فرموده است (۴) كه بوساطتِ آنها مواعيدِ بسيار اعظم و اكرم بما عنايت كرده شده است تا آنكه شما از فسادي كه در دنيا بسببِ شهوت ست خلاصي يافته بوسيلهء اينها در طبيعتِ الٰهيّت شريك گرديد (۵) بر اينها نظر نموده سعيء بليغ نموده ظاهر سازيد از ايمان صلاح و از صلاح معرفت‌را (۶) و از معرفت پرهيز و از پرهيز صبر و از صبر تقوي‌را (۷) و از تقوي اُلفتِ برادرانه و از اُلفتِ برادرانه محبّت‌را (۸) چه اگر اين چيزها در شما يافت

شود و بيفزايد شمارا در معرفتِ خداوندِ ما عيسيء مسيح لغو و بي‌ثمر نخواهد بود (۹) و آن كس كه صاحبِ اين اخلاق نيست كور و اَحوَل است و فراموش نموده است كه از گناهانِ پيشين تنزيه يافته است (۱۰) پس اي برادران اولي است كه كوشش نمائيد كه دعوت و برگزيده‌گيء خودرا ثابت نمائيد كه اگرچنين نمائيد هرگز نخواهيد افتاد (۱۱) و باين نوع شمارا كمالِ مدخليّت در ملكوتِ ابديء خداوند و رهانندهٔ ما عيسيء مسيح داده خواهد شد * (۱۲) و من از اين غفلت نخواهم ورزيد كه اين مطالب‌را پيوسته گوش‌زدِ شما نمايم هرچند خود ميدانيد و در راستي كه داريد ثابت‌قدم ميباشيد (۱۳) و مناسب ميدانم كه هنگامي كه در اين مسكن هستم شمارا بيادآوري تحريك نمايم (۱۴) و ميدانم كه گذاشتنِ مسكنِ خودرا زود واقع مي‌شود چنانچه خداوندِ ما عيسيء مسيح مرا آگاه كرده است (۱۵) پس سعي مي‌نمايم كه بعد از وفاتِ من اين مطالب‌را شما پيوسته ياد آريد * (۱۶) كه ما افسانه‌هاي ساختگي‌را پيروي نكرديم چون از قوّت و ظهورِ خداوندِ ما عيسيء مسيح شمارا مطّلع ساختيم بلكه بچشمانِ خود بزرگيء اورا مشاهده نموديم (۱۷) كه ازخدا و پدر عزّت و جلال يافت هنگامي كه آوازي بجهتِ وَيْ از جلالِ عظيم باين معني نازل گرديد كه اين است پسرِ محبوبِ من كه من از وَيْ خوشنودم (۱۸) و اين صدارا هنگامي كه با وَيْ در كوهِ مقدّس بوديم شنيديم ما كه از آسمان آمد * (۱۹) و اعتقادِ ما در بارهٔ كلامِ نبوّت افزود و شما نيكو مينمائيد كه اورا اعتنا مينمائيد كه چون چراغ در ظلمت ميدرخشد تا هنگامي كه فجر خندد و ستارهٔ صبح در دلهاي شما طالع گردد (۲۰) و اين‌را نخست بدانيد كه هر خبرِ كتابي‌را شرحِ مخصوصي نيست (۲۱) زيرا كه خبرهاي پيشين بارادهٔ مردم نشد بلكه اشخاصِ مقدّسِ خدا بروح‌القدس متحرّك گشته سخن گفتند *

(بابِ دويم مشتمل بر بيست و دو آيه)

(۱) و پيغمبرانِ كاذب نيز در قوم بودند چنانچه در ميانِ شما معلّمانِ كاذب نيز خواهند بود كه بدعتهاي مُهلك‌را در خفا داخل خواهند نمود بمرتبهٔ كه آن مخدومي كه آنهارا خريد انكار خواهند نمود و هلاكِ ناگهاني بر خود قرار خواهند داد (۲) و بسياري امورِ مُهلكهٔ ايشان‌را پيروي خواهند نمود كه بسببِ ايشان نسبت براهِ راست لعن‌كرده خواهد شد (۳) و از راهِ طمع بافسانه‌هاي فريبنده شمارا مايهٔ نفعِ خود خواهند پنداشت و جزاي آنها مدّتي تأخير نخواهد افتاد و هلاكِ آنها دريك نمي‌نمايد * (۴) كه چون خدا بر فرشته‌گان كه مرتكبِ گناه شدند دريغ نفرمود بلكه درجهنّم انداخته بزنجيرهاي ظلمت گرفتار نمود كه تا بروزِ حكم محفوظ باشند (۵) و برجهانِ كُهنه دريغ نفرمود كه شخصِ هشتم يعني نوُحْ‌را كه دعوت براستي مي‌نمود محفوظ داشته برجهانِ بي‌دينان طوفاني فرود آورد (۶) و شهرهاي سِدُومْ و عَمُوراَهْ‌را خاكستر نموده از راهِ مكافات زيروزبر كرده بجهتِ بي‌دينانِ آيندهٔ عبرت نهاد (۷) و لُوط عادل‌را كه از رفتارِ بي‌ضابطهٔ بي‌دينان غم ميخورد رهانيد (۸) كه آن عادل هنگامي كه در ميانِ

آنها ساکن بود هر روز از دیدن و شنیدنِ افعالِ ناشایستهء آنها دلِ راستِ خودرا مجروح میداشت (۹) [محقّق است که] خداوند میتواند که دین‌داران‌را از امتحان رهانیده ناراستان‌را تا روزِ حکم در عقوبت نگاه دارد (۱۰) خصوصاً آنان که در پیِ جسم بخواهشِ آلودهگي رفتار مینمایند و حکمرانان‌را تحقیر مینمایند * متهوّر و متکبّر میباشند و از طعن زدنِ بزرگان نمی‌اندیشند (۱۱) و ملائکه با وجودِ آنکه در زور و توانائي بیش اند مقدّمهء فحش آمیزرا بر آنها نزدِ خداوند نمي‌برند (۱۲) و اینها که چون حیوانِ مطلق هستند که بجهتِ گرفتاري و خرابي موجود شدند در مقدّماتي که نمي‌فهمند کفر میگویند و از فسادِ خود فاسد خواهند شد (۱۳) که مزدِ ناراستي‌را خواهند یافت که عیش و عشرتِ روزرا تنعّم میدانند و حال آنکه داغها و نقصها مي‌باشند و از تزویراتِ خود هنگامي که با شما در ضیافتها مي‌نشینند خوش میشوند (۱۴) و چشم‌هایشان پُر از زنا است که از گناه باز نمي‌ایستند و ایشان نفوسِ متلوّن‌را میفریبند و دلِ آنها در طمع مستقرّ گشته است و فرزندانِ لعنت میباشند (۱۵) و راهِ راست‌را گذاشته گمراه گشته متابعت نمودند براهِ بِلْعامِ ابن بُصُوْر که مزدِ ناراستی‌را دوست داشت (۱۶) و از حماقتِ خود ملزم گردید که حمارِ صامت بصداي انسان تکلّم نموده پیغمبررا از دیوانگی منع نمود (۱۷) ایشان اند چشمه‌هاي بی‌آب و ابرهائی که از باد گردش مینمایند و بجهتِ آنها تاریکیءِ ظلمتِ جاوید مقرّر است * (۱۸) و الفاظِ بلندِ باطل‌را استعمال نموده گرفتار مي‌نمایند بخواهشهاي جسماني و بی‌عصمتی آنانی‌را که فی‌الحقیقه از اهلِ ضلالت رستگاري یافته بودند (۱۹) و آنهارا بآزادي وعده میدهند و حال آنکه خود بندهگانِ فساد اند از آنجا که چون شخص از کسی مغلوب شد در بندِ او نیز گرفتار است (۲۰) و اگر بعد از رستن از آلایشِ دُنیَوي بواسطهء معرفتِ خداوند و رهانندهء عیسیِٰ مسیح بارِ دیگر در آنها پیچیده و مغلوب شوند انجامِ آنها بدتر از آغاز شده است (۲۱) چه بهتر بود آنهارا که راهِ راست‌را ندانند از آنکه بعد از دانستن از آن فرمانِ پاک که به آنها سپرده شد اعتراف ورزند (۲۲) که آن مثل بر آنها درست گردید که سگ بقیءِ خود رجوع کرده است و خوکِ شسته شده بغلطیدن در لجن *

(بابِ سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) اي محبوبان اکنون این مراسلهء دیگررا بشما مي‌نویسم و در این و آن هر دو دلِ سادهء شمارا بطریقِ یادآوري بر مي‌انگیزم (۲) تا یاد آرید کلامي‌را که پیش پیغمبرانِ مقدّس گفته اند و حکمِ ما رسولانِ خداوند و رهاننده‌را (۳) و نخست این‌را بدانید که در اواخرِ آخر ریشخند کننده‌گان خواهند آمد که بر وفقِ خواهشهاي خود رفتار نموده (۴) خواهند گفت که وعدهء ظهورش کجاست که از هنگامي که پدران مُرده اند هر چیز بهمان نسق است که در آغازِ آفرینش مي‌بود * (۵) که ایشان عمداً فراموش مي‌کنند که آسمان از قدیم مي‌بود و زمین از آب و در آب موجود مي‌بود به امرِ خدا (۶) و با وجودِ آنها آن جهاني که آن وقت مي‌بود در آب غرق گشته تباه گردید (۷) و آسمان و زمیني که الحال مي‌باشد به

امرِ وَيْ امانت و محفوظ باشند بجهتِ آتش در روزِ جزا و هلاكِ اشخاصِ بي‌دين * (۸) و اين يك امر اي محبوبان برشما مخفي نماند كه نزدِ خداوند يك روز چون هزار سال و هزار سال چون يك روز است (۹) و خداوند در وعده تأخير نمي‌نمايد چنانچه بعضي تأخير مي‌پندارند بلكه با ما بحلم رفتار مي‌نمايد و نمي خواهد كه كسي هلاك گردد بلكه تمامي به توبه رجوع كنند (۱۰) ليكن روزِ خداوند چون دُزد در شب خواهد آمد و در آن وقت آسمانها بفشافش از جا در خواهد رفت و عناصر سوخته از هم خواهد پاشيد و زمين و متحدّثاتش سوخته خواهد گرديد * (۱۱) پس چون اين همه چيزها از مي‌پاشد شمارا چه نوع اشخاص مي‌بايد بودن درهر رفتارِ نيك و عبادت (۱۲) منتظر و خواهانِ رسيدنِ روزِ خدا كه در آن آسمانها افروخته گشته از هم خواهد پاشيد و عناصر از حرارت گداخته خواهد شد (۱۳) ليكن انتظار مي‌كَشيم آسمان و زمينِ نَوْرا بحَسَبِ وعدهء آن كه درآنها راستي قرار مي‌گيرد * (۱۴) پس اي محبوبان چون انتظار مي‌كَشيد اين چيزهارا سعي نمائيد كه بي‌داغ و بي‌عيب نزدِ او يافت شويد (۱۵) و حلمِ خداوندِ مارا سببِ نجات دانيد چنانچه برادرِ محبوبِ ما پُوْلُس نيز بحَسَبِ عقلي كه بَوِيْ داده شده است بشما نوشته است (۱۶) چنانچه در همهء كتابتها نيز اين چيزهارا بيان مي‌نمايد و دراين مطالب مقاصدي چند هست كه در يافتِ آن مشكل است و مردمانِ جاهل و متشكّي در وَيْ مي‌پيچند چنانچه در باقي كتابها درهلاكِ خود * (۱۷) پس شما اي محبوبان پيش آگاه شده با خبر باشيد كه مبادا بضلالتِ بي‌دينان از جا كنده شده از استقرارِ خود باز مانيد (۱۸) و در توفيق و معرفتِ خداوند و رهانندهء ما عيسيء مسيح نموّ نمائيد و اورا هم حال و هم تا ابد جلال باد * آمين *

نامهء عامِّ اوّلِ يُوحَنّاي حواري

مشتمل بر پنج باب

(بابِ اوّل مشتمل بر ده آيه)

(۱) آنچه از نخست بود و آنچه شنيديم و آنچه بچشمِ خود ديديم و آنچه‌را نگاه كرديم و دستهاي ما مسّ كرد در بارهء كلمهء حيات (۲) كه حيات جلوه‌گر شد و ما ديديم و شهادت ميدهيم و آگاهي مي‌بخشيم شمارا از حياتِ جاوداني كه نزدِ پدر بود و برما آشكارا گشت (۳) خلاصه شمارا از آنچه خود ديديم و شنيديم خبر ميدهيم تا آنكه شما نيز با ما متّحد باشيد و اتّحادِ ما با پدر و با پسرش عيسيء مسيح است

(۴) و اینرا بشما مینویسیم تا آنکه سُرورِ شما کامل گردد * (۵) و این است سخن که از وَیْ شنیدیم و شمارا میگوئیم که خدا نور است و از ظلمت در وَیْ اثري نیست (۶) اگر گوئیم که با وَیْ مُتّحد ایم و در ظلمت رفتار نمائیم دروغ گوئیم و در راستی عمل نميِنمائیم (۷) و اگر در روشنائي رفتار نمائیم چنانچه او در روشنائي میباشد با یکدیگر مُتّحد هستیم و خونِ پسرَش عیسیءِ مسیح مارا از هرگناه پاك ميِسازد * (۸) اگرگوئیم که گناه نکرده ایم خودرا میفریبیم و راستي درما نیست (۹) و اگر بگناهِ خود اعتراف نمائیم او صادق ٱلْقول و عادل است تا آنکه گناهانِ مارا عفو نماید و مارا از هر قِسمِ ناپاکي پاك سازد (۱۰) اگر بگوئیم که گناه نکرده ایم اورا تکذیب ميِنمائیم وکلامَش در ما قرار نگرفته است *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) اي طفلانِ من این چیزهارا بشما ميِنویسم تا که گناهرا مرتکب نشوید و اگر کسي مرتکبِ گناه شود وَکیلي نزدِ پدر داریم یعني عیسیء مسیحِ عادل (۲) که او بجهتِ گناهانِ ما بل نه گناهانِ ما وبس بلکه همهء جهان کفارت است * (۳) و از آنجا میدانیم که اورا ميِشناسیم که فرمایشهاي وَیْرا بجا ميِآریم (۴) و آن کس که گوید من اورا ميِشناسم و احکامَشرا بجا نیآرد کاذب است و دروَيْ راستی نیست (۵) لیکن آن کس که امرَشرا بجا آرد فيِ ٱلْحقیقه محبّتِ خدا در وَيْ کامل است و از این جا میدانیم که در وَيْ هستیم (۶) و آن کس که میگوید که در وَيْ است باید چنانچه او رفتار نمود او نیز رفتار نماید * (۷) اي برادران حکمِ نَوْئيرا بشما نميِنویسم بلکه آن حکمِ کُهنهءرا که از آغاز میداشتید و حکمِ کُهنه آن سخني است که از نخست استماع نمودید (۸) و نیز حکمِ نَوْئيرا بشما ميِنویسم که راست است هم در وَيْ و هم درشما که ظلمت درگذراست و نُورِحقیقي بٱلْفعل میدرخشد (۹) و آن کس که ادّعا نماید که در روشنائي است و با برادرِ خود خصومت ميِورزد تا حال در تاریکي است (۱۰) و آن کس که برادرِخودرا مُحِبّ است در روشنائي است و سببِ افتادن در وَيْ موجود نیست (۱۱) و آن کس که با برادرِ خود کینه ورزد در ظلمت است و در ظلمت راه میرود و نمیداند که بکجا میرود زانرو که تاریکي چشمانِ اورا کورکرده است * (۱۲) و اي اطفال بشما ميِنویسم از آنجا که گناهانِ شما بعلّتِ اسمَش بخشیده شد (۱۳) و اي پدران بشما ميِنویسم از آنجا که شناختید اورا که قدیم است و اي جوانان بشما ميِنویسم از آنجا که برآن شریر ظفر یافتید و اي اطفال بشما ميِنویسم از آنجا که پدررا شناختید (۱۴) و نوشتم بشما اي پدران که اورا شناختید که قدیم است و نوشتم بشما اي جوانان از آنجا که زورآور ميِباشید وکلامِ خدا درشما قرارگرفته است و برآن شریرغلبه یافته اید * (۱۵) دنیا و چیزهائي که در اوست دوست مدارید که کسي که دنیارا دوست داشت دوستيءِ پدردر وَيْ نیست (۱۶) چه هر آنچه در دنیا است از خواهشهاي جسمي و خواهشهاي چشمي و غرورِ زندگي از پدرنیست بلکه از دنیا است (۱۷) و دنیا و خواهشهایَش درگذر است امّا آن کس که خواهشِ پدررا بجا آرد تا ابد باقي است *

(۱۸) اي کودکان ساعتِ آخر است که آنچنانکه شنیدید که مخالفِ مسیح مي‌آید الحال هم مخالفانِ مسیح بسیار اند از آنجاست که میدانیم که ساعتِ آخر است (۱۹) آنها از میانِ ما بیرون آمدند لیکن از ما نبودند چه اگر از ما میبودند با ما مي‌ماندند لیکن چنین شد تا ظاهر شود که همه از ما نیستند (۲۰) لیکن شما مَسْح را از آن مقدّس دارید و همه‌را میدانید (۲۱) من بشما ننوشتم از آنجا که بر راستي مطّلع نیستید بلکه از آنجا که میدانیدش و اینکه هیچ دروغ از راستي نیست (۲۲) کیست دروغ گو اگر نیست آن کس که انکار مینماید که عیسيء همان مسیح است همان است مُخالفِ مسیح که پدر و پسررا منکر است (۲۳) و هرکس که پسررا منکر است پدررا نیز نیافته است * (۲۴) پس آنچه از آغاز شما شنیدید در شما قرار گیرد و اگر در شما قرار گیرد آنچه از آغاز شنیدید شما نیز در پسر و پدر خواهید ماند (۲۵) و اینست آن وعده که بما داده است یعني حیاتِ جاوید (۲۶) پس این قدر در بارهء آنها که شمارا میفریبند بشما نوشتم (۲۷) و حال آنکه آن مَسْحي که شما از آن یافتید در شما باقي است و احتیاج بتعلیمِ کسي نیست بلکه آنچنان که آن مَسْح شمارا در هر امر تعلیم مینماید و راست است و دروغ نیست همان نوعي که شمارا آموخته است در وَيْ بمانید * (۲۸) و اي کودکان الحال در وَيْ بمانید تا آنکه چون ظاهر شود پروا نداشته باشیم و درهنگامِ ظهورَش از وَيْ خجل نباشیم (۲۹) اگر میدانید که او عادل است میدانید که هر عدالت‌کرداري از وَيْ تولّد یافته است

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) ملاحظه نمائید که پدر با ما چه مقدار محبّت داشته است که فرزندانِ خدا خوانده شدیم و از آنرو دنیا مارا نمي‌شناسد که اورا نشناخت (۲) اي محبوبان حال هم فرزندانِ خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن میدانیم که چون او ظاهر شود چو او خواهیم بود از آنجا که اورا چنانکه هست خواهیم دید * (۳) و هرکس که این امیدرا از وَيْ دارد خودرا طاهر میسازد چنانکه او طاهر است (۴) هرکس که معصیت مي‌نماید بي‌شرعي نیز مي‌نماید که معصیت بي‌شرعي است (۵) و شما خود میدانید که او ظاهر گشت که گناهانِ مارا بردارد و گناه در او نیست (۶) و هرکس که در وَيْ مي‌ماند گناه نمي‌کند و هر کس که معصیت مینماید اورا ندیده و نشناخته است * (۷) اي کودکان کسي شمارا نفریبد که آن کس که راستي‌را بجا آرد راست است آنچنانکه او راست است (۸) آن کس که معصیت مي‌نماید از اِبْلیس است زانرو که اِبْلیس از نخست معصیت مینمود و پسرِ خدا از این جهت ظاهر گشت تا که افعالِ اِبْلیس‌را ناچیز گرداند (۹) و هرکس که از خدا متولّد شده است معصیت نمي‌نماید چه اصلَش در وَيْ باقي است و نمي‌تواند که معصیت نماید زانرو که از خدا متولّد شده است (۱۰) و از اینجا ظاهر میشوند فرزندانِ خدا و فرزندانِ اِبْلیس * و هرکس که راستي‌را بجا نمي‌آرد و آن کس که برادرِ خودرا دوست نمي‌دارد از خدا نیست (۱۱) زانرو که آن فرماني که از نخست شنیدید اینست که یکدیگررا دوست داریم (۱۲) و نه چون

قائن باشیم که از آن شریر بود و برادر خودرا کُشت از بهر چه کُشت اورا زانرو که افعال خودش قبیح بود و از برادرش حُسن (۱۳) اي برادرانِ من غریب مَشمارید اگر دنیا با شما مخاصمت نماید (۱۴) که میدانیم ما که از مرگ تا بحیات عبورنموده ایم از آنرو که برادران‌را دوست میداریم و آن کس در مرگ است که برادرِ خودرا دوست ندارد (۱۵) و هرکس که با برادرِ خود مخاصمت ورزد قاتل است و شما میدانید که هیچ قاتل در خود حیاتِ جاوید ندارد * (۱۶) و ما محبّت‌را از اینجا شناختیم که او جانِ خودرا در راهِ ما نهاد و مارا نیز باید که جانهاي خودرا در راهِ برادران بنهیم (۱۷) لیکن آن کس که معیشتِ دنیوي‌را دارد و برادرِ خودرا در احتیاج مي‌بیند و از او مضایقه مي‌نماید چگونه محبّتِ خدا در وَيْ بر قرار باشد (۱۸) اي کودکانِ من محبّت قولي یا زباني نه نمائیم بلکه فعلاً و صدقاً نمائیم * (۱۹) و از اینجا ما میدانیم که اهلِ راستي هستیم و بنزدِ وَيْ از دل مطمئن خواهیم بود (۲۰) چه اگر دلِ ما برما ملامت کند خدا از دلِ ما بزرگتراست و همه چیزرا میداند (۲۱) اي محبوبان اگر دلِ ما ملامتي بر ما ندارد نزدِ خدا اعتماد داریم (۲۲) و آنچه سؤال مینمائیم از وَيْ مي‌یابیم از آنجا که اوامرش‌را بجا مي‌آریم و آنچه اورا خوش‌آیند نماید مینمائیم (۲۳) و اینست فرمانِ او که باسمِ پسرش عیسيء مسیح ایمان بیآریم و یکدیگررا دوست داریم چنانچه مارا مقرّر فرموده است (۲۴) و آن کس که فرمانش‌را بجا مي‌آرد در او مي‌ماند و او در وَيْ و از روحی که بما داده است میدانیم که در ما مي‌باشد *

(بابِ چهارم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) اي محبوبان هر روح‌را باور ننمائید بلکه ارواح‌را بیآزمائید که آیا از خدا هست یا نه زیرا پیغمبرانِ کاذبِ بسیار در دنیا پیدا شده اند (۲) و از اینجا مي‌شناسیم روحِ خدارا که هر روحي که اقرار مي‌نماید که عیسيء مسیح مُجسّم شده است از خداست (۳) و هر روحي که اعتراف ننماید که عیسيء مسیح تجسیم یافته است از خدا نیست و همین است آن روحِ مخالفِ مسیح که شنیده اید که مي‌آید و الحال در جهان است * (۴) اي کودکان شما از خدا میباشید و بر آنها فائق آمدید زانرو که آن کس که در شماست بزرگتر است از آن کس که در جهان است (۵) و چون ایشان از دنیا میباشند لهذا از دنیا تکلّم مي‌نمایند و دنیا از آنها مي‌شنود (۶) و چون ما از خدائیم آن کس که بخدا عارف است از ما مي‌شنود و آن کس که از خدا نیست از ما نمي‌شنود و بهمین نَسَق روحِ راستي و روحِ گمراهي‌را تمیز میدهیم * (۷) اي محبوبان یکدیگررا دوست داریم از آنجا که دوستي از خداست و هرکسي که دوستي دارد از خدا متولّد شده است و خدارا مي‌شناسد (۸) و آن کس که محبّت ندارد خدارا نشناخت از آنجا که خدا عینِ محبّت است (۹) و از اینجا محبّتِ خدا بر ما ظاهر گشت که فرستاد خدا فرزندِ یگانهء خودرا بدنیا تا آنکه بواسطهء او زندگاني یابیم (۱۰) و همین است محبّت نه اینکه ما خدارا مُحبّ بودیم بلکه خودِ او مارا محبّت نمود که فرزندِ خودرا فرستاد که در راهِ جرائمِ ما عقوبت کَشد (۱۱) پس اي محبوبان چون چنین محبّتي خدا بما نمود مارا نیز سزاوار است که یکدیگررا محبّت نمائیم (۱۲) و هیچ

کس گاهي خدارا ندیده است لیکن اگر یکدیگررا محبّت نمائیم خدا در ما میباشد و محبّتش در ما
بکمال مي‌انجامد (۱۳) و از اینجا که از روحِ خود بما عنایت فرموده است میدانیم که ما در وَيْ میباشیم
و او در ما * (۱۴) و ما خود دیدیم و شهادت مي‌دهیم که پدر فرستاد پسرِ خودرا تا آنکه رهاننده باشد
جهان‌را (۱۵) و هر کس که اعتراف نماید که عیسیٰ پسرِ خداست خدا در وَيْ مي‌باشد و او در خدا
(۱۶) و ما یافته ایم و قبول نموده ایم آن محبّتي‌را که خدا بما دارد و خدا خود محبّت است پس آن
که در محبّت است در خداست و خدا در وَيْ است (۱۷) و از آنرو محبّت در ما کامل گشته است
که در روزِ جزا بي‌پروا باشیم زانرو که چنانچه او میباشد ما نیز در این جهان میباشیم (۱۸) در
محبّت خوف نیست بلکه محبّتِ کامل خوف‌را بیرون مینماید از آنجا که خوف عذاب است و مخوف
در محبّت کامل نشده است (۱۹) و ما اورا از آنرو مُحِبّ میباشیم که نخست او مارا محبّت نمود (۲۰) و
اگر کسي گوید که من خدارا مُحِبّم و با برادرِ خود کینه ورزد دروغ‌گو است چه آن کس که محبّت نکند
برادرِ خودرا که دیده است خدارا که ندیده است چگونه تواند مُحِبّ باشد (۲۱) خلاصه این حکم‌را از
وَيْ داریم که آن کس که خدارا دوست دارد برادرِ خودرا نیز دوست دارد *

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) هر کس که اعتراف نماید که عیسیٰ همان مسیح است از خدا متولّد شده است و هر آنکس که
والدرا دوست دارد دوست دارد هر آنکس‌را که از وَيْ تولّد یافته است (۲) و از اینجا که فرزندانِ خدارا
دوست میداریم میدانیم که خدارا دوست میداریم و احکامَش‌را بجا مي‌آریم (۳) که محبّتِ خدا این است
که احکامَش‌را بجا آریم و احکامَش گران نباشد (۴) چه هر چه از خدا متولّد شده است بر دنیا
سرافرازي مي‌یابد و آن ظفر که دنیارا مغلوب مي‌نماید ایمانِ ماست (۵) کیست آن کس که دنیارا غالب
آید جز آن که معترف است که عیسیٰ پسرِ خداست * (۶) و این است آن کس که از آب و خون آمد
یعني عیسیٰء مسیح نه بآب وبس بلکه آب و خون و روح است آن که شهادت میدهد زیرا روح راستي
است (۷) زانرو که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر و کلمه و روح‌القدس و این هر سه یك
هستند (۸) و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب و خون و این هر سه در یك هستند *
(۹) اگر ما قبول مي‌کنیم شهادتِ مردم‌را حال آنکه شهادتِ خدا بزرگتر است و اینست شهادتِ خدا که
دربارهٔ پسرَش داد (۱۰) و آن کس که ایمان آورده است بر پسرِ خدا در خود شهادت دارد و آن کس
که خدارا باور نکرده است اورا کاذب ساخته است که اعتراف ننموده است آن شهادتي‌را که خدا
دربارهٔ پسرِ خود داده است (۱۱) و آن شهادت این است که خدا حیاتِ جاویدرا ارزاني فرموده است بما و
آن حیات در پسرَش مي‌باشد (۱۲) و آن کس که یافته است پسررا حیات‌را یافته است و آن کس که
نیافته است پسرِ خدارا حیات‌را نیافته * (۱۳) این چیزهارا بشما که باسمِ پسرِ خدا اعتقاد دارید نوشتم

تا آنکه بدانید که حیاتِ ابدی‌را دارید و تا اینکه باسمِ پسرِ خدا اعتقاد نمائید (۱۴) و این است آن اعتمادی که نزدِ وی داریم که هر چه سؤال نمائیم بحَسَبِ اراده‌اش استجابت می‌نماید (۱۵) و اگر دانیم که سؤالِ مارا مستجاب مینماید هر آنچه سؤال نمائیم دانیم که آن سؤالات‌را که از او استدعا نمودیم خواهیم یافت * (۱۶) اگر کسی بیند برادرِ خودرا که گناهی‌را می‌نماید که مقرون بهلاکت نیست استدعا نماید و بوَیْ حیات بخشد این در بارهٔ آنهائی است که معصیتِ مقرون بهلاکت نمی‌کنند وگناهی هست که مقرون بهلاکت میباشد و من نمیگویم که در بارهٔ آن سؤال نماید (۱۷) هر قِسمِ ناراستی معصیت است لیکن گناهی هست که مقرون بهلاکت نیست * (۱۸) و میدانیم ما که هر کس که از خدا متولّد شده است معصیت نمی‌نماید بلکه آن کس که از خدا متولّد شده است خودرا نگاه میدارد و آن شریر بر وَیْ دست نمی‌یابد (۱۹) میدانیم که از خدا میباشیم و تمامِ دنیا در معصیت خوابیده است (۲۰) و میدانیم که پسرِ خدا آمده است و مدرکی بما داده است که آن کس‌را که راست است بشناسیم و هستیم در آن شخصِ راست یعنی در پسرَش عیسیٔ مسیح و این است خدای حقیقی و حیاتِ جاودانی * (۲۱) ای کودکان خودرا از بُت‌ها نگاه دارید * آمین *

نامهٔ دویمینِ یوحَنّای حواری

(بابِ اوّلی است بلا ثانی مشتمل برشیزده آیه)

(۱) کشیش به خاتونِ برگزیده و فرزندانَش که من درراستی دوست میدارم و نه من وبس بلکه همگیٔ آنان که راستی‌را در یافتند (۲) بسببِ آن راستی که درما می‌باشد و تا ابد با ما خواهد بود (۳) که فضل و رحم و آرام از جانبِ خدای پدر و از جانبِ خداوند عیسیٔ مسیحِ فرزندِ پدر در راستی و محبّت بر شما باد * (۴) بسیار خوشوقت بودم که یافتم بعضی از فرزندانِ تورا که در راستی رفتار می‌نمودند چنانکه از پدر فرمان یافته ایم (۵) و ای خاتون حالی از تو سؤال مینمایم نه آنکه حکمِ تازهٔ بتو می‌نویسم بلکه آنچه‌را از نخست داشتیم که یکدیگررا محبّت نمائیم (۶) و محبّت آن است که بروفقِ احکامَش رفتار نمائیم و این است آن حکم که از آغاز شنیدید که موافقِ آن رفتار نمائید * (۷) که مکّارانِ بسیار بدنیا درآمده اند که اقرار نمی‌نمایند که عیسیٔ مسیح مُجسّم شده است و چنین کسی مکّار و مخالفِ مسیح است (۸) خودرا محافظت نمائید تا آنکه آنچه کرده ایم بر باد ندهیم بلکه تمامِ مزدرا بچنگ آریم (۹) و هر کس که تجاوز مینماید و در تعلیمِ مسیح توقّف نمی‌نماید خدارا ندارد و هرکس که در تعلیمِ مسیح می‌ماند او هم پدر و

هم پسررا دارد (١٠) اگرکسي بنزدِ شما آید و آن تعلیم‌را نیآرد اورا بخانهء خود راه ندهید و اورا سلام مگوئید (١١) از آنجا که هرکس که اورا سلام میگوید در افعالِ قبیحش شریك میگردد * (١٢) چیزهاي بسیار دارم که بشما بنویسم لیکن نخواستم که بکاغذ و مرکّب نوشته باشم بلکه امیدوارم که خود بنزدِ شما آمده مشافههً تکلّم نمایم تا که سُرورِ ما کامل گردد * (١٣) و فرزندانِ خواهرِ برگزیدهء تو تورا سلام میرسانند * آمین *

نامهء سیومینِ یُوحَنّای حواري

(بابِ اوّلي است بلا ثاني مشتما برچهارده آیه)

(١) کشیش به گایوسِ محبوب که در راستي اورا دوست میدارم * (٢) اي محبوب زیاده از هرچیز دعا مینمایم که چنانکه جانِ تو در خیریّت است خودت نیز در خیریّت و عافیّت باشي (٣) که بسیار خورسند گشتم چون آمدند برادران و شهادت براستيء تو مي‌دهند چنانکه تو در راستي رفتار مینمائي (٤) و مرا بیش از این خورسندي نیست که بشنوم که فرزندانِ من در راستي رفتار مي‌نمایند (٥) اي محبوب بجهتِ برادران و مسافران آنچه مي‌نمائي بطرزِ مؤمنان مي‌نمائي (٦) چه آنها نزدِ کلیسیا بر محبّتِ تو شهادت دادند و تو اگر بطورِ شایستهء خدا آنهارا بدرقه نمائي خوب خواهي کرد (٧) زانرو که بجهتِ اسمِ وَيْ بیرون آمده اند و از قبائل هیچ چیز نمي‌گیرند (٨) پس مارا واجب است که چنین اشخاص‌را راه دهیم که مُعین باشیم راستي‌را * (٩) چیزي بکلیسیا نوشته ام لیکن دِیُوطْرِفِیسْ که مي‌خواهد بر آنها تَفَوّقْ جوید مارا قبول نمي‌نماید (١٠) لهذا اگر آیم بخاطرش آرم آن رفتاري‌را که مي‌نماید که بسخنهاي ناشایسته مارا استهزا مي‌نماید و باین قانع نگشته نه خود برادران‌را راه میدهد و نه کسانِ دیگررا که میخواهند میگذارد بلکه آنهارا ازکلیسیا اخراج مي‌نماید (١١) اي محبوب بدي‌را پیروي ننما بلکه نیکي‌را که نیکوکردار از خداست و تبه‌کردار خدارا نیافته است * (١٢) دِیمِیطْرِیُوسْ همه‌گيء خلق و خودِ راستي بر نیکيء او شهادت میدهند و ما نیز شهادت میدهیم و میدانید که شهادتِ ما صدق است * (١٣) بسیار بود که بنویسم لیکن نخواستم که بمرکّب و قلم بتو نوشته باشم (١٤) و امیدوارم که بزودي تورا دیده مشافههً گفتگو نمایم و سلام بر تو باد و دوستان تورا سلام میرسانند و دوستان‌را باسمه سلام برسان *

نامهٔ عامِّ یهوداهِ حواری

(بابِ اوّلی است بلا ثانی مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) یهوداهِ بندهٔ عیسیٰ مسیح و برادرِ یعقوب بمقدّس شدگان در خدای پدر و محفوظانِ خوانده بجهتِ
عیسیٰ مسیح (۲) که شمارا رحم و آرام و محبّت در ترقّی باد * (۳) ای محبوبان چون سعیِ موفور مینمودم
که بنویسم بشما چیزی در حقِّ نجاتِ مشترك ضرور میدانستم که مُستدعیاً بشما نوشته باشم که بر آن ایمانی
که یك بار سپرده شد بمقدّسان جان‌فشانی نمائید (۴) زیرا که مردی چند مخفیانه داخل شده اند که از
قدیم این جزا بر آنها مقدّر شده بود و مردمانی بی‌دین اند که توفیقِ خدای مارا به بی‌پرهیزی بَدَل
نموده‌اند و خدای مخدومِ وحید و خداوندِ ما عیسیٰ مسیح‌را انکار مینمایند * (۵) و میخواهم که شمارا
یادآوری نمایم هرچند شما خود این‌را یك بار دریافتید که خداوند بعد از آنکه قوم‌را از زمینِ مِصر نجات
داد بی‌ایمانان‌را هلاك نمود (۶) و ملائکه که نگاه نداشتند مرتبهٔ خودرا و محلِّ خاصِّ خودرا بازگذاشته
آنهارا تا محاکمهٔ روزِ عظیم در زنجیرهای ابدی در ظلمت نگاه داشته است (۷) و هم بر این قیاس سُدوم
و عَموراه‌را و نیز شهرهای اطراف که بطرزِ آنها فسق می‌نمودند و درپیِ جسمِ غیرِطبیعی می‌افتادند
محلِّ عبرت مینماید که سزای آتشِ ابدی‌را پذیرفته اند * (۸) و باوجودِ آن وقائع این خوابیده‌گان نیز
جسم‌را آلوده مینمایند و اربابِ ریاست‌را ناچیز می‌انگارند و اهلِ منصب‌را رفض مینمایند (۹) وحال آنکه
میکائیلِ رئیسِ ملائکه هنگامی که با اِبلیس منازعت مینمود در بارهٔ بدنِ موسیٰ جرأتِ این ننمود که حکمِ
دشنام آمیزی نماید بلکه گفت خداوند تورا نهیب نماید (۱۰) و اینها بد میگویند آنچه‌را نمی‌یابند و آنچه‌را
بالطّبع چون حیواناتِ غیرِ ناطق می‌یابند از همان خودرا خراب مینمایند (۱۱) وای بر آنها زانرو که در راهِ
قائِن رفته اند و در ضلالتِ بِلعام بجهتِ مزد خودرا انداخته اند و در بغاوتِ قُورَح تباه گشته اند * (۱۲) اینها
در ضیافتهای مُحبّتانهٔ شما لکه‌ها هستند هنگامی که عیش مینمایند و خودرا بی‌دغدغه سیر مینمایند و
ابرها هستند بی‌آب که از بادها چرخ میزنند و درختانِ پژمرده و بی‌بَر و دوباره مُرده از بیخ برکنده
شده میباشند (۱۳) و نیز امواجِ پُر خروشِ دریا که کفِ روسیاهیِ خودرا بر می‌آرند و ستّاره‌های
سیّاری که سیاهیِ ظلمتِ ابدی بجهتِ آنها مقرّر است * (۱۴) و اَخنوخ پشتِ هفتم از آدم از اینها اِخبار
نمود چون گفت که اینك خداوند با رِبْوّاتِ مقدّسهٔ خود می‌آید (۱۵) تا بر همه حکم نماید و تمامیِ
بی‌دینان‌را الزام دهد در بارهٔ همه‌گیِ افعالِ بی‌دینیِ آنها که کرده اند و در بارهٔ همه‌گیِ سخنانِ

درشت که آن گناهکارانِ بی‌دین بر او گفته اند (۱۶) و اینها شورش‌کننده و گله‌مند و بر وفقِ خواهشهای
خود رفتارکننده می‌باشند و دهنِ آنها بالفاظِ بلند تکلّم مینماید و بجهتِ نفع ظاهرِ اشخاص‌را می‌ستایند *
(۱۷) امّا ای محبوبان بخاطر آرید آن سخنانی‌را که از حواریانِ خداوندِ ما عیسیء مسیح پیش از این
اِخبار کرده شده است (۱۸) که گفته اند شمارا که خواهند بود در اوانِ آخر ریشخند کنندگانی که
بحَسَبِ خواهشهای بی‌دینیِ خود رفتار خواهند نمود (۱۹) اینها آنان اند که خودرا جدا میسازند و نفسانی
اند و روح‌را ندارند * (۲۰) لیکن ای محبوبان شما خودرا در ایمانِ اقدسِ خود تعمیر کنید و با
روح‌القدس دعا نمائید (۲۱) و خویشتن‌را در محبّتِ خدا نگاه دارید و رحمِ خداوندِ ما عیسیء مسیح‌را
همواره تا حیاتِ ابدی منتظر باشید (۲۲) و بر بعضی با تمییز رحم نمائید (۲۳) و بعضی‌را از خوف به
رهانید و از آتش به یغما بَرید و عداوت کنید حتّی لباسی‌را که از جسم آلوده شده است * (۲۴) و آن
کس‌را که تواند شمارا معصوم نگاه دارد و در حضورِ جلالَش بی‌داغ و با سُرور بر پا دارد
(۲۵) یعنی خدای وحیدِ حکیمِ رهانندهء مارا جلال و بزرگی و توانائی و اقتدار حال و تا ابدالآباد
باد * آمین *

کتابِ مکاشفاتِ یوحنّای الهی

مشتمل بر بیست و دو باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست آیه)

(۱) مکاشفهء عیسیء مسیح که خدا ویرا عنایت نمود تا آنکه اموری‌را که زود واقع میگردد بر
بندگانِ خود ظاهر سازد و او فرشتهء خودرا فرستاد و بوساطتِ او بر بندهء خود یوحنّا نمودار گردانید
(۲) و اوست آن کس که شهادت داد بر کلامِ خدا و بر شهادتِ عیسیء مسیح و بر هر آنچه دید
(۳) خوشا حالِ آن کس که می‌خواند و آن کسان که می‌شنوند سخنهای این نبوّت‌را و نگاه میدارند
چیزرا در او نوشته شده است زیرا که وقت نزدیك است * (۴) یوحنّا بآن هفت کلیسیا که در آسیه
هستند که فضل و آرام از او که هست و بود و خواهد بود و از آن هفت روحی که در پیشِ تختِ اوست
(۵) و ازعیسیء مسیح که شاهدِ مُعتبر و نخست‌زادهء مردگان و سرِ پادشاهانِ زمین است بر شما باد و اورا
که مارا محبّت نمود و مارا بخونِ خود ازگناهانِ ما شُست (۶) و مارا نزدِ خدا و پدرِ خود پادشاهان و

کاهنان گردانید وَیْرا تا ابداً لآباد جلال و قدرت باد آمین * (۷) آینك با ابرها میآید و هر چشمي اورا
خواهد دید و آناني که اورا نیزه زدند و تماميء طوائفِ زمین بجهتِ وَيْ خواهند نالید آري آمین *
(۸) و من هستم اَلْفا و اُومِگا و ابتدا و انتها فرمانِ خداوند است که هست و بود و خواهد بود قادر
عليُ الْاطلاق * (۹) من که یُوحَنّا و برادرِ شمایم و در مصیبت و ملکوت و انتظارِ عیسيء مسیح رفیقِ
شما هستم بجهتِ کلامِ خدا و شهادت بر عیسيء مسیح وارد بجزیرهٔ که مسمّي به پَطْمُسْ است گردیدم
(۱۰) و در روزِ خداوندي در روح شدم و از عقبِ خود آوازِ بلندي چون صداي صور شنیدم (۱۱) که
گفت من اَلْفا و اُومِگا اوّل و آخر هستم و نیز اینرا که آنچهرا مشاهده مينمائي در صحیفه بنگار و نه هفت
کلیسیاي آسِیَّه بفرست به اِفِسُسْ و سِمُرْنا و پِرْگَمُسْ و ثُیَطیرَه و سَرْدِیسْ و فِلَدِلْفِیَّه و لَاوُدِکِیَّه *
(۱۲) و برگشتم تا بنگرم آن آوازيرا که با من تکلّم نمود چون برگشتم هفت چراغدان از طلا دیدم (۱۳) و
در میانِ آن هفت چراغدان چون فرزندِ انسانرا که تا بپا ملبّس بود و بر پستانها حمائلِ طلائي بسته
بود (۱۴) و سَرش و موي سَرش چون پشم سفید بلکه چون برف سفید بود و چشمهاي او چون شعلهء
آتش (۱۵) و پایهاي او مانندِ برنجِ صیقلي گویا در تنورِ پرآتش میبود و آوازَش چون صداي آبهاي بسیار
(۱۶) و داشت در دستِ راستِ خود هفت ستارهرا و از دهانَش شمشیرِ دو دمهٔ تیز بیرون ميآمد
و صورتَش چون آفتاب که هنگامِ اوجِ قدرتَش ميتابد (۱۷) چون وَیْرا دیدم چون مُردهٔ نزدِ قدمهاي وَيْ
افتادم لیکن او دستِ راستِ خودرا بر من نهاد و مراگفت که مترس که مَنَم اوّل و آخر (۱۸) و زندهٔ
هستم و مُردهٔ بودم و الحال تا ابداً لآباد زندهٔ هستم آمین و کلیدهاي جهنّم و مرگ نزدِ من است (۱۹) بنویس
آنچهرا که دیدهٔ و آنچه هست و آنچه خواهد بود بعد از این (۲۰) و سِرِّ این هفت ستارهرا که در دستِ
راستِ من دیدي و آن هفت چراغدانِ طلا این است که آن هفت ستاره فرشتگانِ آن هفت کِلیسیا هستند
و آن هفت چراغدان که مشاهدهٔ نمودي هفت کِلیسیا میباشند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و بفرشتهٔ کِلیسیاي اِفِسُسْ بنویس که آن کس که هفت ستارهرا بدستِ راستِ خود دارد و در میانِ
هفت چراغدانِ طلا سَیْر مینماید اینرا میفرماید (۲) که من ازکارهاي تو و مشقّتِ تو و صبرِ تو مستحضرم
و اینکه تو بَدانرا متحمّل نمي توانی شد و آنانرا که ادّعاي حواري بودن دارند و نیستند آزمودهٔ و
آنهارا کاذب یافتهٔ (۳) و تحمّل نمودهٔ و صبر ورزیدهٔ و بجهتِ اسمِ من محنت کشیدهٔ و خسته نگشتهٔ
(۴) لیك یك سخن با تو دارم که محبّتِ اوّلِ خودرا فراموش کردهٔ (۵) پس یاد آر که ازکجا افتادهٔ و توبه
نما و اعمالِ نخستینرا متوجّه شو و الّا بزودي بنزدَت آمده چراغدانَترا از مکانَش بر میکنم اگر توبه
ننمائي (۶) لیکن اینرا داري که افعالِ طائفهء نیقُلائیانْرا دشمن داري که من نیز آنهارا دشمن دارم *
(۷) و هرکس که گوشي دارد بشنود که روح بکِلیسیاها چه چیز میگوید که هرکس که غالب آید من اینرا
بویْ خواهم داد که از درختِ حیات که در وسطِ فردوسِ خداست اکل نماید * (۸) و بفرشتهٔ کِلیسیاي

سِمُرْنِیانْ بنویس که اوکه اوّل و آخراست و مُرد و زیست این‌را میفرماید* (۹) که من از اعمال و مشقّت و مفلسیء تو مستحضرم و حال آنکه غني هستي و ازکفرِ آنها که خودرا یهودي مي نامند و نیستند بلکه از مَعبدِ شیطان هستند [عارفم] (۱۰) و مطلقا مترس از آنچه از عذاب خواهي کشید و اینكِ اِبْلیسْ بعضي از شمارا در زندان خواهد افکند تا که آزمایش کرده شوید و تا ده روز آسیب خواهید کشید و تا بقتل ایمان‌دار باش که تاج حیات‌را بتو خواهم بخشید * (۱۱) و هرکس که گوشي دارد بشنود که روح بکِلیسیاها چه چیز میگوید که هرکس که غالب آید از مرگِ ثاني ضرر نخواهد یافت * (۱۲) و بفرشتهء آن کِلیسیا که در پِرگَمُسْ است بنویس که صاحبِ شمشیرِ دو دمهء تیز این‌را میفرماید (۱۳) که من افعالت‌را میدانم و جائي‌را که ساکن هستي و آن جاي تختِ شیطان است و اینکه تو اسمِ مرا محکم گرفتهء و ایمانم‌را انکار نه نمودهء درچنان ایّامي که آنطِپاسْ شهیدِ امینِ من درمیانِ شما که مسکنِ شیطان است کُشته شد (۱۴) لیکن بعضي جُزئیّات بر تو دارم که تو در آنجا داري اشخاصي‌را که اعتقادِ بِلْعامْ‌را دارند که او آموخت بالاقْ‌را که بیندازد در راهِ بني اِسْرائیلْ سنگِ مصادم‌را که از قربانیهاي بُت‌ها بخورند و زنا نمایند (۱۵) و نیز تو آن اشخاصي‌را داري که اعتقادِ نیقُلائیانْ‌را دارند که آن چیزي است که من اورا دشمن دارم (۱۶) تائب باش ورنه بزودي بنزدت آمده و با شمشیرِ دهنِ خود با آنها جنگ مینمایم * (۱۷) هرکس که گوش دارد بشنود که روح بکِلیسیاها چه میگوید هرکس که غالب آید این‌را بویْ خواهم داد که از آن منِّ مخفي بخورد و اورا سنگِ سفیدي خواهم داد که بر آن سنگ اسمِ نَوِئي مرقوم است که هیچ کس نمي‌فهمد جز آنکه یافته است * (۱۸) و بفرشتهء کِلیسیاي ثُئطیرَه بنویس که پسرِ خدا که چشمهاي او چون شعلهء آتش و پایهاي او مانندِ برنجِ صیقلي است این‌را میفرماید (۱۹) که من اعمال و محبّت و خدمت و ایمان و صبر بلکه همهء افعالِ تورا دانسته ام و اینکه افعالِ آخرِ تو بیش از افعالِ اوّل است (۲۰) لیکن بعضي جُزئیّات بر تو دارم که تو آن زن یعني اِیزِبِلْ که خودرا نبیه میگوید اجازت دادهء که تعلیم دهد و بفریبد ملازمانِ مرا که زنا کنند و از قربانیهاي بُتها بخورند (۲۱) و من اورا مُهلت دادم تا از زناکاريء خود تائب شود و تائب نشد (۲۲) اینك من اورا به بستر مي‌اندازم و آناني‌را که با او زنا مینمایند درصورتي که از افعالِ خود تائب نشوند بمصیبتِ سخت مبتلا میسازم (۲۳) و اولادش‌را بهلاکت خواهم انداخت و همهگیءِ کِلیسیاها خواهند دانست که من ضمیر و قلبِ هرکس‌را تفحّص مینمایم و هر یك از شمارا بر وفقِ اعمالش خواهم داد (۲۴) امّا بشما و باقيِ آنان که در ثُئطیرَه هستند و این اعتقادرا ندارند و تبحّرِ شیطان‌را چنانکه میگویند نفهمیده اند میگویم که باري دیگر بر انها نمیگذارم (۲۵) جُز اینکه تمسّك جوئید بآنچه دارید تا هنگامِ آمدنِ من * (۲۶) و هرکس که غالب آید و تا انجام اعمالِ مرا نگاه دارد ويْ‌را بر قبائل اقتدار خواهم داد (۲۷) که بر آنها به عصاي آهني حکمراني خواهد کرد که چون کوزه‌هاي کوزه‌گر خورد میشوند بنوعي که من از پدرِ خود یافته ام (۲۸) و من اورا ستارهء سَحَري خواهم داد (۲۹) هرکس که گوش دارد بشنود که روح بکِلیسیاها چه چیز میگوید *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و بفرشتهٔ کِلِیسیاي سَرْدِیسْ بنویس که صاحبِ هفت ارواحِ خدا و هفت ستاره این‌را میفرماید که من
افعالت‌را میدانم که تو اسمِ زندهگی‌را داري لیکن مُردهٔ (۲) بیدار شو و آنچه‌را باقي است که نزدیك
بفناست استوار نما زانروکه افعالت‌را نزدِ خدا کامل نیافتم (۳) پس بخاطر آرکه چگونه یافتهٔ و شنیدهٔ و
نگاه‌دار و توبه نما که اگر بیدار نباشي خواهم آمد بر تو چون دُزدي که تو بي‌خبر خواهي بود از
ساعتِ آمدنَم بر تو (۴) و تو در سَرْدِیسْ هم چند شخص‌را داري که لباسِ خودرا ملوّث ننموده اند و ایشان
سفیدپوش با من خواهند خرامید از آنجا که سزاوار اند * (۵) و هر آن که غالب آید بجامهٔ سفید
ملبّس خواهد گشت و اسمَش‌را از کتابِ حیات محو نخواهم نمود بلکه بنامِ وَيْ نزدِ پدرِ خود و نزدِ
فرشتهگانَش اقرار خواهم نمود (۶) هر آن که گوشي دارد استماع نماید که روح بکلیسیاها چه سخن میگوید *
(۷) و به فرشتهٔ کلیسیاي فِلَدِلْفِیَّه بنویس که آن کس که مقدّس و راست‌گو و با اوست کلیدِ داؤُدْ و می
کُشاید چنانچه هیچ کس نمی بندد و می بندد چنانچه هیچ کس نمی‌کُشاید این‌را می‌فرماید (۸) که من
افعالت‌را دانستم اینك دَرِ کُشاده‌را در پیشَت نهاده ام که هیچ کس‌را قدرتِ بستنِ آن نیست از آنجا که
قلیل طاقتي داري وکلامَم‌را سخت گرفتهٔ و اسمِ مرا انکار نکردهٔ (۹) اینك از مَعبدِ شیطان میگردانم
آنانی‌را که خودرا یهودي می‌نامند و نیستند بلکه دروغ گویند الحال چنین خواهم نمود که بیآیند و
نزدِ پایهاي تو سجود نمایند و یابند که من تورا دوست می‌دارم (۱۰) از آنجا که تو کلامِ صبرِ مرا نگاه
داشتهٔ من نیز تورا نگاه خواهم داشت از آن ساعتِ امتحانی که قریب است که بر همهگیٔ رُبعِ مسکون
طاري گردد تا که مقیمانِ ارض‌را امتحان کند (۱۱) اینك من بزودي مي‌آیم پس محکم بگیر آنچه‌را داري
که مبادا دیگري تاجِ تورا بگیرد * (۱۲) و هر آنکو غالب آید من اورا در هیکلِ خداي خود ستون
میسازم که دیگر بیرون نخواهد رفت و بر وَيْ اسمِ خداي خودرا و اسمِ شهرِ خداي خودرا که اُورشَلِیمِ نَوْ
است و از آسمان از نزدِ خداي من نازل می‌شود و اسمِ نَوِي خودرا خواهم نوشت (۱۳) و هر آن کس که
گوشي دارد بشنود که روح چه میفرماید بکلیسیاها * (۱۴) به فرشتهٔ کلیسیاي لاؤُدِکِیَّه بنویس که آن شاهدِ
امینِ راست‌گوي مُبداء خلقتِ خدا این‌را میفرماید (۱۵) که من افعالت‌را میدانم که تو نه سرد و نه
گرمی کاش یا سرد یا گرم میبودي (۱۶) پس از ملولیٔ تو که نه سرد و نه گرمی نزدیك است که تورا از
دهنِ خود بیرون افکنم (۱۷) تو میگوئی که من دولت‌مند و مستغنی هستم و نه هیچ چیز احتیاج
ندارم و غافلی از آنکه مستمند و ذلیل و مُفلس وکور و برهنهٔ (۱۸) و من صلاح تورا چنین می‌بینم که
بخري از من طلاي مصفّا شدهٔ بآتش‌را تا آنکه صاحبِ مکنت شوي و نیز رختِ سفیدرا تا که پوشیده
شوي که مبادا ننگِ برهنهگیٔ تو فاش گردد و بمال بر چشمهاي خود مرهم‌را تا بینا شوي (۱۹) و هرکس‌را
که دوست میدارم من ایشان‌را الزام و تنبیه مینمایم پس با غیرت باش و توبه نما (۲۰) اینك بر

دَرْ ایستاده‌ام و میکویم و اگرکسي آوازِ مرا بشنود و دَرْرا باز نماید بنزدِش مي‌آیم و با وَيْ نان می خورم
و او نیز با من خواهدُ خورد * (۲۱) و هرکس که غالب آید من این‌را بوَيْ میدهم که در تختِ من با من
بنشیند چنانچه من که نیز غلبه یافتم با پدرِ خود بر تختَش نشستم (۲۲) و آن کس که گوشي دارد بشنود
که روح بکلیسیاها چه می‌فرماید *

(بابِ چهارم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) بعد از آن نگاه کردم که ناگاه دروازهٔ در آسمان باز شد و نخست صدائي چون صور شنیدم که با من
تکلُّم نمود و گفت بدین سو بالا بیآ تا من تورا نشان دهم از آنچه بعد از این باید بوقوع آید *
(۲) فيٱلفور در روح شدم که ناگاه تختي در آسمان گذارده شد و بر تخت نشینندهٔ (۳) و آن نشینندهٔ
تخت در شمائل چون سنگِ یشم و یاقوت بود و قوسِ قزحي برگردِ آن تخت بود که رنگِ زمرُّد داشت
(۴) و براطرافِ آن تخت بیست و چهار تخت بود و دیدم که بیست و چهار بزرگ برآن تختها نشسته و رختهاي
سفید پوشیده بودند و تاجي از طلا برسرهاي خود داشتند (۵) و بیرون مي‌آمد از آن تخت برقها و رعدها
و صداها و هفت چراغِ آتشین در پیشِ تخت مشتعل بود و این هفت روح خداست (۶) و در پیشِ تخت
دریائي از شیشه چون بلور بود و در وسط و اطرافِ تخت چهار حیوان بودند که پیشِ رو و پشتِ سرِ آنها
پُر از چشم بود (۷) و حیوانِ اوّل چون شیر بود و حیوانِ دویم چون گوساله و حیوانِ سیوم در صورت شبیهِ
مردم بود و حیوانِ چهارم چون عقابِ پَرنده (۸) و این چهارحیوان هر یك شش پَر بر اطراف داشتند و اندرون
پُر از چشمها بود * و شب و روز باز نمي‌ایستادند از گفتن قدُّوس قدُّوس قدُّوس خداوند خداي قادر
عَليٱلاطلاق که بود و هست و خواهد بود (۹) و چون آن حیوانات عزّت و تکریم و شکرگذاري مینمایند
آن تخت‌نشین‌را که تا بابدٱلآباد زنده است (۱۰) آن بیست و چهار بزرگ پیشِ نشینندهٔ عرش می‌افتند
و اورا که تا ابدٱلآباد زنده است سجده مي‌کنند و تاجهاي خودرا نزدِ تخت مي‌اندازند (۱۱) و میگویند
خداوند سزاوار هستي که بجلال و اکرام و توانائي ستوده شوي از آنجا که همه‌را تو آفریدهٔ و بمشیّتِ
تو هستند و آفریده شدند *

(بابِ پنجم مشتمل برچهارده آیه)

(۱) و دیدم بردستِ راستِ تخت‌نشین کتابي‌را که اندرون و پُشتَش نوشته شده بود و به هفت مُهر
مختوم بود (۲) و فرشتهٔ توانائي‌را دیدم که بآوازِ بلند فریاد نمود که کیست سزاوارِ آن که کتاب‌را کُشاید
و مُهرهاي آن‌را بازکند (۳) و هیچ کس در آسمان یا درزمین یا در زیرِ زمین نتوانست که آن کتاب‌را کُشاید
یا در آن نگرد (۴) و من بسیار گریستم که هیچ کس پیدا نشد که شایستهٔ آن باشد که آن کتاب‌را کُشاید
و بخواند بلکه در آن بنگرد (۵) و یکي از بزرگان مرا گفت که گریه مکن که اینك آن شیر که از فرقهٔ
یهوداه و ریشهٔ داؤُد است غالب آمده است تا آنکه کتاب‌را کُشاید و هفت مُهرَش‌را باز کند *

(۶) و ناگاه دیدم درمیانِ تخت و چهار حیوان و در وسطِ بزرگان برّهٔ ایستاده بود که گویا ذبح شده بود و داشت هفت شاخ و هفت چشم که هفت روحِ خدایند که بتمامیٔ زمین فرستاده شده اند (۷) پس او آمد وکتاب‌را از دستِ راستِ نشینندهٔ تخت گرفت * (۸) و چون کتاب‌را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار بزرگ که با هر یك از آنها بربطها و پیالههاي طلاي پُر از بویهاي خوش که دعاهاي مقدّسان است بود نزدِ آن برّه افتادند (۹) و بسُرودِ تازه مي‌سرودند و مي‌گفتند که توئي سزاوارِ آنکه کتاب‌را بگیري و مُهرهاي آن‌را بشکني زانروکه ذبح شدهٔ و از براي خدا بخونِ خود از هر فرقهٔ و زباني و قومي و طائفهٔ مارا خریدهٔ (۱۰) و مارا بجهتِ خداي ما پادشاهان و کاهنان گردانیدهٔ و در زمین پادشاهي خواهیم نمود (۱۱) و نگاه کردم و شنیدم آوازِ فرشتگانِ بسیاري‌را بردَوْرهٔ تخت و آن حیوانها و بزرگان‌را که عددِ آنها ده هزار ده هزار و هزاران هزار بود (۱۲) که بآوازِ بلند مي‌گفتند که سزاوار است برّهٔ ذبح شده که بتوانائي و دولت و عقل و زورو عزّت و جلال و برکت ستوده شود (۱۳) و هر مخلوقي که در آسمان و در زمین و در زیرِ زمین و آنانی که دردریا و هرآنچه در آنهاست شنیدم که میگفتند نشینندهٔ تخت و برّه‌را شکر و عزّت و جلال و قدرت تا ابدُالآباد باد (۱۴) و چهار حیوان گفتند آمین و آن بیست و چهار بزرگ افتادند و سجده نمودند اورا که تا ابدُالآباد زنده است *

(بابِ ششم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) چون برّه یکي از مُهرهارا گُشاد نگاه کردم و شنیدم که یکي از آن چهار حیوان بصدائي چون رعد میگفت بیاً و ببین (۲) چون نگریستم اسپِ سفیدي بود و راکبش‌را کماني بود و باو تاجي داده شد و با غلبه بیرون آمد و تا آنکه غلبه یابد * (۳) چون مهرِ دویم‌را گُشاد شنیدم که حیوانِ دویم میگفت بیاً و ببین (۴) و بود اسپِ دیگري کهر که بیرون آمد و به راکبش این داده شد که صلح‌را از زمین مرتفع نماید و اینکه هم‌دیگررا قتل نمایند و شمشیرِ بزرگ بوَيْ داده شد * (۵) و چون مُهرِ سیوم‌را گُشاد حیوانِ سیوم‌را شنیدم که میگفت بیاً و ببین و دیدم و بود اسپِ سیاهي که سوارَش داشت در دستِ خود ترازوئي (۶) و از میانِ چهار حیوان آوازي‌را شنیدم که میگفت یك وقیّه گندم به یك درهم و جو سه وقیّه به یك درهم و روغن و شراب‌را ضرر مَرسان * (۷) چون گُشاد مُهرِ چهارم‌را آوازِ حیوانِ چهارم‌را شنیدم که میگفت بیاً و ببین (۸) و دیدم که بود اسپِ سمندي و بود اسم راکبش مرگ و ملازمِ او بود قبر و تا چهارمِ زمین اختیاري بآنها داده شد که بشمشیر و قحط و مرگ و حیواناتِ زمین بکُشند [خلق‌را] * (۹) و چون گُشاد مُهرِ پنجم‌را در زیرِ مذبح دیدم نُفوسِ آناني‌را که در راهِ کلامِ خدا و شهادتی که داشتند کُشته شده بودند (۱۰) که بآوازِ بلند فریاد مي‌نمودند و گفتند که تا چند اي مولاي مقدّسِ راستگو انصاف نمي‌نمائي و انتقامِ خونِ مارا از سَکَنهٔ ارض نمي‌کشي (۱۱) و داده شده بهریك از آنها جامههاي سفیدي و بآنها گفته شد که اندکي دیگر تأمّل نمایند تا هنگامي

که هم‌قطارانِ آنها در بندهگی و برادرانِ آنها که چون آنها کُشته میشوند تمام شوند * (۱۲) و چون مُهرِ ششم‌را کُشاد ناگاه دیدم که زلزلهء عظیمي شد و آفتاب چون پلاسِ پشمي سیاه شد و ماه چون خون گردید (۱۳) و ستارههاي آسمان بر زمین افتادند بنوعي که درختِ انجیر از بادِ شدید تکان خورَد و انجیرهاي اوّلِ خودرا بیفشاند (۱۴) و آسمان چون صحیفهء پیچیده شده در گذشت و هر کوه و جزیره از مقامِ خود مُنتقل گشت (۱۵) و سلاطینِ زمین و بزرگان و اغنیا و سرداران و اربابِ اقتدار و هر بنده و هر آزادي خودرا در مغارهها و سنگهاي کوهها پنهان نمودند (۱۶) و بکوهها و سنگها ميگفتند که بر ما بیفتید و مارا از صورتِ نشینندهء تخت و غضبِ برّه پنهان نمائید (۱۷) زانرو که روز عظیمِ غضبَش آمده است و کیست که تابِ مقاومت آورد *

(بابِ هفتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) بعد از آن دیدم که چهار فرشته بر چهار گوشهء زمین ایستادند و چهار بادِ زمین‌را گرفتند تا آنکه مطلقا باد بر زمین یا بر دریا یا بر درخت نوَزَد * (۲) و فرشتهء دیگررا دیدم که از مشرق بالا مي‌آمد و داشت مُهرِ خداي زنده‌را و بآن چهار فرشته که مقرّر شدند که بر زمین و دریا زیان رسانند بآوازِ بلند فریاد نمود (۳) و گفت زمین و دریا و درختهارا آسیبي مَرسانید تا هنگامي که بندهگانِ خداي مارا بر پیشانیهاي ایشان مُهر نمائیم * (۴) و عددِ مُهرکرده شدهگان شنیدم که از تماميِء فِرَقِ بني اِسْرائیْلْ یك صد و چهل و چهار هزار مُهر شدند (۵) از فرقهء یِهوُدَهْ دوازده هزار و از فرقهء رِوُبِنْ دوازده هزار از فرقهء گادْ دوازده هزار (۶) از فرقهء اَشیرْ دوازده هزار از فرقهء نَفْتالي دوازده هزار از فرقهء مَنَسّهْ دوازده هزار (۷) از فرقهء شِمْعُونْ دوازده هزار از فرقهء لیوي دوازده هزار از فرقهء یِسّاکارْ دوازده هزار (۸) از فرقهء زِبوُلونْ دوازده هزار از فرقهء یوسفْ دوازده هزار از فرقهء بِنْیامینْ دوازده هزار مُهر شدند * (۹) و بعد از آن نگریسته گروهِ بسیاري‌را دیدم که هیچ کس آن‌را نتوانست شمرد از هر طائفه و فرقه و قومي و زباني که پیشِ تخت در حضورِ برّه ایستاده و جامههاي سفید پوشیده بودند و شاخهاي نخل‌را در دست گرفته (۱۰) بآوازِ بلند فریاد مي‌کردند و ميگفتند نجات خداي مارا که تخت‌نشین است و برّه‌را است (۱۱) و همهگيِء ملائکه در دَوْرِ تخت و بزرگان و آن چهار حیوان که ایستاده بودند در پیشِ تخت بر رو افتادند و خدارا سجده نمودند (۱۲) و گفتند آمین برکت و جلال و عقل و شکر و عزّت و توانائي و قدرت تا ابد آلآباد خداي مارا است آمین * (۱۳) و یکي از آن بزرگان مرا مخاطب ساخته گفت این سفید پوشان کیان اند و از کجا مي‌آیند (۱۴) من اورا گفتم خدیوا تو میداني مرا گفت اینها آنان اند که از عذاب شدید مي‌آیند و در خونِ برّه جامههاي خودرا شُستند و سفید نمودند (۱۵) از این جهت پیشِ تخت خدایند و شب و روز در هیکلِ او بندهگیش مینمایند و آن که نشینندهء تخت است بر آنها سایه خواهد افکند (۱۶) و دیگر نه گرسنه خواهند بود و نه تشنه خواهند بود و آفتاب و هیچ حرارتي بر آنها نخواهد

تا‌بید (۱۷) زانرو که آن برّه‌ٔ که در وسطِ تخت است آنهارا خواهد چرانید و بچشمه‌هاي زنده‌ٔ آب آنهارا راه‌نمائي خواهد نمود و خدا هر اشکي‌را از چشم‌هاي آنها محو خواهد نمود *

(بابِ هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و چون کُشاد مُهرِ هفتم‌را تا مدّتِ نیم‌ساعت در آسمان خاموشي پدید گشت * (۲) و آن هفت فرشته‌را که درحضورِ خدا ایستاده بودند دیدم که هفت صور بآنها داده شد (۳) و فرشته‌ٔ دیگر آمده نزدِ مذبح ایستاد و داشت مجمري از طلا و بَوْيِ داده شد بوهاي خوشِ بسیاري که تا با دعاهاي همه‌گيِ مقدّسان درقربانگاهِ طلائي که پیشِ تخت است بگذراند (۴) و دودِ بوهاي خوش با دعاهاي مقدّسان از دستِ فرشته بنزدِ خدا صعود نمود (۵) و آن فرشته مجمررا گرفته و از آتشِ قربان‌گاه پُرکرده بر زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله‌ها واقع گشت * (۶) و آن هفت فرشته‌ٔ مالکانِ هفت صور صورهاي خودرا مستعدّ نمودند که صور دَمَند * (۷) و فرشته‌ٔ اوّل صور زد و تگرگ و آتشِ خونین پیدا شده بر زمین ریخته شد و ثلثِ درختان سوخته شد و هر گیاهِ سبز سوخته شد * (۸) و فرشته‌ٔ دویم صور دمیده چون کوهي بزرگ با آتش افروخته شده بدریا افکنده شد و ثلثِ دریا خون شد (۹) و ثلثِ مخلوقاتِ جان‌دارِ دریائي مُردند و ثلثِ کشتیها تباه شد (۱۰) و فرشته‌ٔ سیوم صور دمید وکوکبِ عظیمی چون چراغِ افروخته از آسمان بزیر آمد و بر ثلثِ رودخانه‌ها و چشمه‌هاي آب وارد گشت (۱۱) و اسمِ آن ستاره افسنتین است و ثلثِ آن آبها افسنتیني شد و مردمِ بسیار مُردند از آن آب زیرا که تلخ شده بود * (۱۲) و فرشته‌ٔ چهارم صور دمید و ثلثِ آفتاب و ثلثِ ماه و ثلثِ ستاره‌ها ضرب خورده بنوعي که ثلثِ آبها تاریك شد و ثلثِ روشنيِ روز و شب نیزکم شد * (۱۳) و دیدم فرشته‌را و شنیدم که در فضاي آسمان مي‌پَرَد و بآوازِ بلند میگوید واي واي واي بر ساکنانِ زمین بجهتِ صداهاي آن صورِ سه فرشته‌ٔ باقي مانده که باید صور دمند *

(بابِ نهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و فرشته‌ٔ پنجم صور دمید و دیدم که ستاره‌ٔ از آسمان برزمین افتاد وکلیدِ گَوْدِ بي‌قعر بَوْيِ داده شد (۲) و گَوْدِ بي‌پایان‌را کُشاد و بالا رفت از آن گَوْد دودي چون دودِ تنورِعظیم و آفتاب و هوا از دودِ آن گَوْد تاریك شد (۳) و از میانِ دود ملخها بر زمین ریختند و داده شد آنهارا قدرتي چون قدرتِ عقربهاي زمین (۴) و آنهارا امر شد که علفِ زمین و هرگونه گیاهي‌را و هر درختي‌را ضَرر نرسانند جُز آن اشخاصي‌را که مُهرِخدارا در پیشانيِ خود ندارند (۵) و بآنها امر شد که ایشان‌را نکُشند بلکه مدّتِ پنج ماه معذّب دارند و تعذیبِ آنها چون تعذیبِ عقرب که خلق‌را مي‌گزد است (۶) و در آن اوان خلق مرگ‌را طلب خواهند نمود و آنرا نخواهند یافت و ایشان خواهشِ مرگ خواهند نمود و مرگ از ایشان خواهد گریخت (۷) و شکلِ ملخها چون اسپهائي که بجهتِ جنگ آراسته شده باشند میبود و بر سرِ آنها تاجهاي چون طلا

مي‌بود و صورتِ آنها شبيه به صورتِ مردم (۸) و چون موي زنان موئي داشتند و دندانهاي آنها چون دندانِ شيران ميبود (۹) و داشتند چهارآئينه‌هائي چون چهارآئينهء آهني و صداي پَرِ آنها چون صداي ارابه‌هاي اسپانِ بسيار که در جنگ ميدوند (۱۰) و دُمهائي چون دُمِ عقرب مي‌داشتند و در دُمهاي آنها نيزه‌ها مي‌بود و قدرتِ آنها بر تعذيبِ خلق پنج ماه مي‌بود (۱۱) و پادشاهي دارند که فرشتهء گَوْدِ بي‌پايان است و در عِبْري اسمش اَبَدُّوْن و در يُوناني آپلّيُوْن است * (۱۲) و يك واي گذاشته است و اينك دو واي ديگر بعد از اين مي‌آيد * (۱۳) و فرشتهء ششم صور دميد و آوازي‌را از چهار شاخِ قربانگاهِ طلائي كه نزدِ خداست شنيدم (۱۴) که بآن فرشتهء ششم که صاحبِ صور بود ميگويد که تو آن چهار فرشته‌را که در رودخانهء بزرگِ فراتْ بسته شدهء اند خلاص نما (۱۵) پس خلاصي يافتند آن چهار فرشته که براي ساعت و روز و ماه و سال مهيّا شدهء اند تا که ثلثِ مردم‌را بکُشند (۱۶) و عددِ سوارانِ فوجها دويست هزار هزار بود و اين عددرا من خود شنيدم (۱۷) و باين سياق آن اسپان و سوارانِ آنهارا در رؤيا ديدم که چهارآئينه‌هاي آتش و سنبل و کبريت‌گُون داشتند و سرِ اسپان چون سرهاي شير بود و از دهانِ آنها آتش و دود و کبريت بيرون مي‌آمد (۱۸) و از اين سه چيز يعني آتش و دود و کبريت که از دهانِ آنها بيرون مي‌آمد ثلثِ خلق هلاك شدند (۱۹) زانرو که قدرتِ آنها در دهان و دُمْهاي آنها هست زيرا که دُمْهاي آنها چون ماران ميبود که سَرها داشتند و بآنها ضرر ميرسانند (۲۰) و باقي‌ماندهء خلق که از اين مصيبتها هلاك نشدند از صنعت دستهاي خود توبه نه نمودند که نه پرستند شياطين و بُت‌هاي طلائي و نقرهء و برنجي و سنگي و چوبي‌را که نه توانائيء ديدن و شنيدن دارند و نه رَوِش ميدانند (۲۱) و از قتلها و جادوگريها و زنا و دُزديهاي خود توبه نه نمودند *

(بابِ دهم مشتمل بر يازده آيه)

(۱) و فرشتهء تنومندِ ديگري‌را ديدم که از آسمان نازل مي‌شد و پوشيدهء بود بابري و قوسِ قزح بر سَرَش و صورتَش چون آفتاب و پايهايَش چون ستون‌هاي آتش ميبود (۲) و داشت در دستِ خود کتابِ کوچكِ کُشادهء و نهاد پای راستِ خودرا بر دريا و چپَش‌را بر زمين (۳) و بآوازِ بلندي چون غرّشِ شير فرياد نمود و چون فرياد نمود هفت رعد صداهاي خودرا دادند (۴) و چون آن هفت رعد صداهاي خودرا دادند من در ارادهء نوشتن بودم که آوازي‌را از آسمان شنيدم که مرا گفت بر آنچه آن هفت رعد گفتند مُهر کن و آنرا منويس (۵) و ديدم آن فرشته‌را که بر دريا و زمين ايستاده بود که دستِ خودرا بآسمان بلند نمود (۶) و سوگند ياد کرد که بآن کس که تا ابدالآباد زنده است و آسمان و آباديَس و زمين و آباديَش و دريا و آباديَش‌را آفريد که ديگر زمان نخواهد بود (۷) بلکه در ايّامِ فرشتهء هفتم هنگامي که صور دَمَد سرِّ خدا بغايت خواهد انجاميد چنانچه به بندهگانِ خود پيغمبران خبر داده است * (۸) و آن آوازي‌را که از آسمان شنيدم باز با من تکلّم نموده گفت که برو و آن کتابِ کوچكِ کُشاده‌را که در دستِ آن فرشته است که بر دريا و زمين ايستاده است بگير (۹) و من بنزدِ فرشته رفته وَيْ‌را گفتم کتابِ کوچك‌را بمن

۹ مرا گفت بگیر آنرا و بخور که اندرونت‌را تلخ خواهد نمود لیکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود (۱۰) و کتاب کوچك‌را از دست فرشته گرفته خوردم و در دهنم چون عسل شیرین بود و چون خوردم اندرونم تلخ شد (۱۱) و مرا گفت که تورا لازم است که ایضاً بر قومها و طوائف و زبانها و پادشاهان بسیار نبوّت نمائي *

(باب یازدهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و نئیي چون عصا بمن داده شده و امر شد که برخیز و هیکل خدا و قربانگاه و عبادت کنندگاني‌را که در اویند به پیما (۲) و قصر بیرون هیکل‌را بگذار و نه پیما آنرا که بقبائل داده شد و شهر مقدّس‌را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود * (۳) و دو شاهد خودرا قدرت خواهم بخشید که پلاس پوشیده یك هزار و دویست و شصت روز إخبار نمایند (۴) اینها دو درخت زیتون و دو چراغدان اند که نزد خداي زمین ایستاده اند (۵) و اگر کسي خواهد که آنهارا ضرر رساند آتشي از دهن آنها بیرون مي‌آید و دشمنان آنهارا فرو میگیرد که اگر کسي خواهد که آنهارا ضرر رساند هم چنین باید که کُشته شود (۶) و اینها قدرت بر بستن آسمان دارند که در ایّام نبوّت آنها باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنهارا بخون مبدّل نمایند و زمین‌را بهر قسم مصیبت گرفتار نمایند هر وقت که خواهند * (۷) و چون شهادت خودرا باتمام رسانند آن حیوان که از گَوْد بي‌پایان بر مي‌آید با آنها خواهد جنگید و بر آنها دست خواهد یافت و آنهارا بقتل خواهد رسانید (۸) و مُردارهاي آنها در میدان آن شهر بزرگ که معناً بسُدُوْم و مِصْر مسمّی میشود جائي که خداوند ما مصلوب شد خواهد بود * (۹) و خلقي از قومها و قبیله‌ها و زبانها و اصناف مُردارهاي آنهارا سه روز و نیم خواهند دید و نخواهند گذاشت که نعشهای آنها در قبور مدفون شود (۱۰) و ساکنان زمین بر آنها سُرور خواهند نمود و شادمان خواهند گشت و بجهت یکدیگر هدیّه‌ها خواهند فرستاد زانرو که این دو نبي ساکنان زمین‌را عذاب مي‌رسانند * (۱۱) و بعد از آن سه روز و نیم از خدا روح حیات در آنها در آمده بر پایهاي خود ایستادند و بینندگان آنهارا خوف عظیمی فرو گرفت (۱۲) و آواز بلندي‌را از آسمان شنیدند که آنهارا گفت باین سو بالا آئید پس در ابر بآسمان صُعود نمودند و دشمنان آنها آنهارا میدیدند (۱۳) و در همان ساعت زلزلهء عظیمي واقع شد که ده یك از شهر خراب شد و هفت هزار نفر در آن زلزله هلاك شدند و باقي مخوف گشته خداي آسمان‌را ستایش نمودند (۱۴) و واي دویم درگذشت و الحال واي سیوم مي‌آید * (۱۵) و فرشتهء هفتم صور دمید و صداهاي بلند در آسمان بلند شد که ممالك دنیا از خداوند ما و مسیحش شده است و تا ابدالآباد سلطنت خواهد نمود * (۱۶) و آن بیست و چهار بزرگ که بر تختهای خود نزد خدا نشسته اند بر رویشان افتاده خدارا ستایش نمودند (۱۷) وگفتند شکر مي‌کنیم تورا خداوند خدای قادر علي‌الأطلاق که هستي و بودي و خواهي بود زانرو که قدرت عظیم خودرا درفته و سلطنت کردهء (۱۸) و طوائف غضب‌آلود بودند و حال آمده است غضب تو و وقت مُردگان تا انصاف شود و مُزد دهي بندگان خودرا از پیغمبران و مقدّسان و ترسناکان از اسم تو چه بزرگ و چه کوچك و تا

فاسد نمائي مفسدانِ زمين‌را * (۱۹) و هيکلِ خدا در آسمان باز شد و صندوقِ پيمانَش در هيکلَش نمايان شد برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگِ بزرگي واقع گشت *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر هفده آيه)

(۱) و علامتي عظيم در آسمان سر زد که زني پوشيده بود خورشيدرا و ماه در زيرِ پايَش بود و بر سرَش تاجي بود از دوازده ستاره (۲) و آبستن شده از دردِ زه و عذابِ زادن فرياد مي‌نمود * (۳) و علامتي ديگر که در آسمان پديد آمد که ناگاه اژدهای بزرگِ آتشيني که هفت سر و ده شاخ داشت و بر سرهاي او هفت افسر مي‌بود (۴) و دُمَش ثلثِ کواکبِ آسمان‌را جاروب نموده بر زمين ريخت و آن اژدها نزدِ آن زن که در زادن بود ايستاده که چون زايد بچه‌اَش‌را فرو گيرد (۵) و زائيد بچهء ذکوري‌را که بعصاي آهنين برهمهء طوائف حکم خواهد راند و آن بچه‌اَش‌را رُبوده بنزدِ خدا و تختَش رسانيدند (۶) و آن زن گريخت به بيابان و در آنجا مکاني داشت که از خدا مُعَيَّن شده بود که در آنجا اورا يك هزار و دويست و شصت روز پرورانند * (۷) و در آسمان جنگ شد که ميکائيلْ با فرشتهگانَش با اژدها جنگ نمودند و اژدها با فرشتهگانَش نيز بجنگ در آمدند (۸) ليکن غلبه نيافتند بلکه ديگر در آسمان مکانِ آنها يافت نشد (۹) و آن اژدهاي بزرگ و مارِ قديم که به اِبْليسْ و شيطان مسمّی است که تمامِ مسکونه‌را ميفريبد مطروح شده بر زمين انداخته شد و فرشتهگانَش نيز با وَيْ افکنده شدند (۱۰) و آوازِ بلندي‌را شنيدم که در آسمان مي‌گفت حالا نجات و توانائي و سلطنتِ خداي ما و اقتدارِ مسيحَش بوقوع پيوست زيرا مُدّعيء برادرانِ ما که برآنها نزدِ خدای ما شب و روز ادّعا مي‌نمود بزيرافکنده شد (۱۱) و ايشان بجهتِ خونِ برّه و کلامِ شهادتِ خود براو غالب آمدند و جانِ خودرا دوست نداشتند تا بمرگ (۱۲) لهذا شاد باشيد اي آسمانها و ساکنانِ آنها و واي بر ساکنانِ زمين و دريا از آنجا که اِبْليسْ با غضبِ شديد بنزدِ شما فرود آمده است چه ميداند که قليل مدّتي‌را مالك است * (۱۳) و چون اژدها ديد که بر زمين افکنده شد مزاحم شد آن زن‌را که بچهء نرينه‌را زائيده بود (۱۴) و دو پَرِ عقابِ بزرگ بآن زن داده شد تا که به پَرَد در بيابان بمقامِ خود جائي که پرورش يابد در زمان و زمانين و نصفِ زمان غائب از نظرِ مار (۱۵) و مار در عقبِ زن چون رودِ آب از دهنِ خود ميريخت تا آنکه اورا سيل فروگيرد (۱۶) و زمين زن‌را حمايت نموده بلکه زمين گشاد دهنِ خودرا و آن رودي‌را که اژدها از دهنَش ريخت فرو گرفت (۱۷) و اژدها برآن زن غضب نموده رفت تا با باقي از نسلَش که احکامِ خدارا نگاه ميدارند و شهادتِ عيسيء مسيح‌را دارند جنگ نمايد *

(بابِ سيزدهم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و من بر ريگِ دريا ايستاده بودم که ديدم حيواني از دريا بالا مي‌آيد که هفت سر و ده شاخ داشت و

برشاخهاي او ده أفسر و بر سَرهاي او اسمِ كفر بود (۲) و آن حيواني‌را كه ديدم شبيه بود بپلنك و پايهاي او چون پايهاي خرس و دهانَش چون دهانِ شير بود و اژدَها قدرت و تختِ خود و قوّتِ عظيم‌را بوَيْ داد (۳) چنان يافتم كه گويا يكي از سرهاي او زخمِ مُهلكي خورد ليكن آن زخمِ مُهلك شفا يافت و تماميءِ زمين‌را در پَيِ آن حيوان تعجّب فرو گرفت (۴) و آن اژدَهارا كه قدرت بآن حيوان بخشيد پرستيدند و آن حيوان‌را نيز پرستيدند و گفتند كه كيست كه مثلِ اين حيوان است و كيست كه تواند با او جنگيد (۵) و بوَيْ داده شد كه بألفاظِ بلندِ كفرآميز تكلّم نمايد و تا مدّتِ چهل و دو ماه قدرتِ [جنگ] بوَيْ داده شد (۶) و دهانِ خودرا بكفر بر خدا كُشاد تا آنكه كفر گويد بر اسَمش و بر مسكَنش و برساكنانِ آسمان (۷) و قدرتي بوَيْ داده شد كه با مقدّسان جنگ نمايد و آنهارا زبون سازد و قدرت برهر قبيله و زباني و طائفه بوَيْ داده شد (۸) و خواهند پرستيد اورا همه‌گيءِ ساكنانِ زمين كه اسماي آنها دركتابِ حياتِ برّهءِ ذبيح از بناي عالم مرقوم نشده است (۹) اگر كسي گوش دارد بشنود (۱۰) اگر كسي اسيرنمايد به اسيري خواهد رفت و اگر بشمشير قتل نمايد بايد كه بشمشير كشته شود و در اينجاست صبر و ايمانِ مقدّسان * (۱۱) و حيواني ديگررا ديدم كه از زمين بيرون مي‌آمد و چون برّه دو شاخ داشت و چون اژدَهائي صدا مي‌نمود (۱۲) و تماميءِ قدرتِ حيوانِ سابق‌را درحضورِاو بفعل مي‌آورد و باعث است اين‌را كه زمين و ساكنانَش حيوانِ اوّل‌را كه زخمِ مُهلكَش شفا يافت بپرستند (۱۳) و آن علاماتِ قوي‌را بجا مي‌آورد بحدّي كه پيشِ روي مردم آتش‌را از آسمان بر زمين فرود مي‌آرد (۱۴) و بسببِ آن علامتهائي كه بوَيْ داده شد كه در حضورِ آن حيوان بفعل آرد ساكنانِ زمين‌را ميفريبد و امر مينمايد ساكنانِ ارض‌را كه شكلي بجهتِ آن حيوان كه زخمِ شمشيررا خورد و زنده ماند بسازند (۱۵) و اورا اين قدرت بخشيده شد كه بشكلِ آن حيوان جان بخشد تا كه شكلِ آن حيوان تكلّم نمايد و امر كند كه هر كس كه شكلِ آن حيوان‌را نپرستد كُشته شود (۱۶) و امررا بجائي ميرساند كه همه‌را از كهتر و مهترو غني و فقيرو آزاد و بنده نقشي بردستِ راست يا بر پيشانيءِ آنها بسازد (۱۷) و تا آنكه هيچ كس خريد و فروخت نتواند جُز آن كس كه نقش يا اسمِ حيوان يا عددِ اسمَش‌را داشته باشد (۱۸) و دراينجا حكمتي است كه صاحبِ فهم عددِ حيوان‌را شمارد كه عددِ انسان است و عددَش شش صد و شصت و شش است *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و ديدم كه ناگاه برّه بركوهِ صِيّونْ ايستاده است و با وَيْ بودند يك صد و چهل و چهار هزار كه اسمِ پدرَش‌را بر پيشانيءِ خود ثبت نموده داشتند (۲) و آوازي‌را از آسمان شنيدم چون صداي آبهاي بسيار و چون صداي رعدِ بزرگ و شنيدم صداي بربطنوازان‌را كه بربطهاي خودرا مي‌نواختند (۳) و مي‌سرودند چون سُرودِ تازهءِ در نزدِ تخت و چهار حيوان و بزرگان و هيچ كس آن سُرودرا نتوانست آموخت جُز آن يك صد و چهل و چهار هزار كس كه از زمين خريده شده بودند (۴) و اينها آنان اند كه با زنان آلوده

نشدند و باکره هستند و اینها آنان اند که برّه‌را پیروی می‌نمایند بهر جا که میرود و اینها از میانِ مردم خریده شدند و نوبرِ خدا و برّه اند (۵) و در دهنِ آنها مکری یافت نشد چه پیشِ تختِ خدا بی‌عیب اند * (۶) و دیدم فرشتهٔ دیگررا که درفضای آسمان طیران مینمود و داشت مژدهٔ ابدی‌را که تا ساکنانِ زمین‌را از هر صنف و قبیله و زبان و قومی‌را بآن ندا نماید (۷) و بآوازِ بلند می‌گفت که از خدا بترسید و اورا ستایش نمائید زانرو که رسید زمانِ عدالتش پس به پرستید آفرینندهٔ آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب‌را * (۸) و فرشتهٔ دیگر در عقب آمده گفت که خراب شد بابِلون آن شهرِ عظیم خراب شد زانرو که از شرابِ غضب آلودهٔ زنای خود بهمه طوائف چشانید * (۹) و فرشتهٔ سیومی در عقبِ آنها روان بود و بآوازِ بلند می‌گفت که اگر کسی حیوان و تمثالش‌را پرستد و نقش‌را بر پیشانی یا به دستِ خود پذیرد (۱۰) آن کس نیز از شرابِ غضبِ خدا که در ساغرِ قهرش بدونِ شایبه آمیخته شده است خواهد آشامید و بآتش وگوگرد در حضورِ فرشته‌گانِ مقدّس و در حضورِ برّه معذّب خواهد گردید (۱۱) و دودِ عذابِ ایشان تا ابدالآباد بالا میرود و مطلقا شب و روز آرام ندارند آنانی که می‌پرستند حیوان و شکلش‌را و هر آن کس که نقشِ اسمش‌را می‌پذیرد * (۱۲) اینجا است محلِّ صبرِ مقدّسان و اینجا میباشند آنان که احکامِ خدا و ایمانِ عیسی‌را نگاه میدارند (۱۳) و آوازی‌را شنیدم از آسمان که مرا گفت بنویس که مِن‌بعد خوشاحالِ آن مُرده‌گان که در خداوند می‌میرند روح می‌گوید بلی چون از محنتهای خود آرام می‌گیرند و افعالِ آنها در عقبِ آنها روان است * (۱۴) و ناگاه دیدم ابرِ سفیدی‌را که بر آن ابر شخصی چون فرزندِ انسان نشسته بود که تاجِ طلائی برسر داشت و بود در دستِ وی داسِ تیزی (۱۵) و فرشتهٔ دیگر از هیکل بیرون آمده و بآوازِ بلند به ابرنشین گفت که بینداز داسِ خودرا و درو نما که هنگامِ درو نمودنِ تو رسیده است زانرو که کِشتِ زمین خشک گشته است (۱۶) و نشینندهٔ ابر داسِ خودرا بر زمین انداخته و زمین درویده گشت * (۱۷) و فرشتهٔ دیگر از هیکلِ آسمانی بیرون آمده که او نیز داشت داسِ تیزی‌را (۱۸) و فرشتهٔ دیگر از قربانگاه بیرون آمد که بر آتش مسلّط بود و صاحبِ داسِ تیزرا بآوازِ بلند گفت که داسِ تیزِ خودرا بینداز و خوشه‌های زمین‌را درو نما چه انگورهای آن رسیده است (۱۹) و آن فرشته داسِ خودرا بر زمین انداخت و تاکِ زمین‌را چید و در می‌خانهٔ بزرگِ غضبِ خدا انداخت (۲۰) و [تاک] در می‌خانهٔ خارجِ شهر پایمال شد و خون از می‌خانه بحدّی بیرون آمد تا که در یک هزار و شش صد تیرپرتاب تا جلوِ اسپان می‌آمد *

(بابِ پانزدهم مشتمل بر هشت آید)

(۱) و علامتی دیگرِ بزرگ و عجیب در آسمان مشاهده نمودم که هفت فرشته بودند که هفت صدمهٔ آخرین با آنها بود که غضبِ خدا بآنها باتمام می‌رسید * (۲) و ملاحظه نمودم دریای آبگینه نمای آتشینی و اینکه آن اشخاص که بر حیوان و شکل و نقش و عددِ اسمش غالب آمدند که بر دریای شیشه ایستاده بودند و گرفته بودند بربطهای خدارا (۳) و سرودِ موسیِ بندهٔ خدا و سرودِ برّه‌را می‌سرودند

و مي‌گفتند خداوند خداي قادرِ عَليُّ ٱلاطلاق افعالِ تو بزرگ و عجيب است و پادشاهِ مقدّسانا راه‌هاي تو راست و مُستَوِي است (۴) و كيست كه نترسد از تو خداوندا و اسمِ تورا تكريم ننمايد زانجا كه پاك هستي تو بتنهائي و تماميءِ قبائل خواهند آمد و تورا در حضورت خواهند پرستيد از آنجا كه ظاهر شد قضاهاي تو * (۵) و بعد از آن ديدم كه ناگاه هيكلِ محلِّ شهادت كه در آسمان است گُشاده گشت (۶) و آن هفت فرشته كه صاحبِ هفت صدمه بودند از هيكل بيرون آمدند و پارچهٔ پاكِ درخشنده پوشيده بودند و بر پستانهاي ايشان كمربندِ طلائي پيچيده شده بود (۷) و يكي از آن چهار حيوان هفت پيالهٔ طلائي مملوّ از غضبِ خدائي كه تا ابدٱلآباد زنده است بآن هفت فرشته داد (۸) و هيكل از جلالِ خدا و قدرتَش پُر دود گرديد و هيچ كس باندرونِ هيكل نمي‌توانست در آمد تا انتهاي هفت صدمهٔ آن هفت فرشته *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) و آوازِ بلنديرا شنيدم از هيكل كه بآن هفت فرشته مي‌گفت برويد و پياله‌هاي غضبِ خدارا بزمين بريزيد * (۲) و فرشتهٔ نخست رفت و پيالهٔ خودرا بر زمين ريخت كه زخمي شديد و سخت بر اربابِ نقشِ حيوان و پرستندگانِ شكلَش واقع گشت * (۳) و فرشتهٔ دويم پيالهٔ خودرا در دريا ريخت و آن چون خونِ مُرده گشت و هر جان‌دار كه در دريا بود مُرد * (۴) و فرشتهٔ سيوم پيالهٔ خودرا بر رودها و چشمه‌هاي آب ريخت و خون شد (۵) و از فرشتهٔ آبها شنيدم كه گفت خداوندا تو كه هستي و بودي و مقدّسي راست هستي كه اين انصافرا نمودهٔ (۶) از آنجا كه ايشان خونِ مقدّسان و پيغمبرانرا ريختند و تو ايشانرا خون دادهٔ كه بنوشند چونكه شايستهٔ آن اند (۷) و شنيدم فرشتهٔ ديگررا كه از قربانگاه مي‌گفت بلي خداوند خداي قادرِ مُطلق قضاهاي تو راست و مُستَوِي است * (۸) و فرشتهٔ چهارم پيالهٔ خودرا بر آفتاب ريخت كه بآن اين قدرت بخشيده شد كه خلقرا بآتش بسوزاند (۹) و خلق بسوختنيءِ سخت سوختند كه به اسمِ خدا كه بر اين شدائد اقتدار دارد كفر گفتند و توبه ننمودند كه اورا تعظيم نمايند * (۱۰) و فرشتهٔ پنجم پيالهٔ خودرا بر تختِ حيوان ريخت كه سلطنتَش تاريك گشت و زبانهاي خودرا از درد گزيدند (۱۱) و خداي آسمانرا از دردها و زخمهاي خود كفر گفتند و از افعالِ خود توبه ننمودند * (۱۲) و فرشتهٔ ششم پيالهٔ خودرا بر رودخانهٔ بزرگِ فِراتْ ريخت و آبَش خشك گرديد تا آنكه راهِ پادشاهانِ مشرق مهيّا شد (۱۳) و ديدم كه از دهنِ اژدها و از دهنِ حيوان و از دهنِ پيغمبرِ كاذب سه روحِ پليد چون غوك (۱۴) كه آن روحهاي ديوانِ مُعجِزنشان اند بيرون مي‌آمدند و بنزدِ پادشاهانِ زمين و تمامِ مسكونه ميروند تا آنكه آنهارا فراهم آورند بجهتِ جنگِ روزِ عظيمِ خداي قادرِ عَليُّ ٱلاطلاق (۱۵) اينك من چون دُزد مي‌آيم خوشحالِ آن كس كه بيدار باشد و رختهاي خودرا نگاه دارد كه مبادا برهنه راه رَوَد و ناشايستگيش‌را به بينند (۱۶) و ايشانرا در محلّي كه در عِبري آرمَگِدُّونْ گويند جمع نمود *

(۱۷) و فرشتهٔ هفتم پیالهٔ خودرا بر هوا ریخت و آواز بلندي از هیكلِ آسماني یعني تخت بر آمده گفت كه
شد (۱۸) و پدید آمد صداها ورعدها و برقها و چنان زلزلهٔ عظیمي واقع شد كه از هنگامي كه مردم بر زمین قرار
گرفته اند چنان زلزلهٔ عظیمي واقع نشده است (۱۹) و شهرِ بزرگ به سه پاره گشت و شهرهاي قبائل خراب
شد و یاد آمد نزدِ خدا بابِلُونِ بزرگ كه پیالهٔ شرابِ قهرِ با سخطَش رو باو نهد (۲۰) و هر جزیره گریخت و
كوهها ناپدید گشت (۲۱) و تگرگي عظیم كه هر دانه بوزنِ یك منّ بود از آسمان بر خلق فرو بارید و
مردم بسببِ ضربِ تگرگ خدارا كفر گفتند زیرا كه صدمه‌اَش در غایت بزرگ بود *

(بابِ هفدهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و یكي از آن هفت فرشته كه صاحبِ هفت پیاله بودند آمد و با من سخن راند و مرا گفت كه بیا كه
نشان دهم من تورا سزاي فاحشهٔ بزرگي‌را كه بر آبهاي بسیار نشسته است (۲) و پادشاهانِ زمین با او زنا
كرده اند و از شرابِ زناي او ساكنانِ زمین بیهوش اند (۳) و روحاً مرا در بیاباني آورد و زني‌را دیدم
كه بر حیوانيِ سرخ‌فام كه پر از اسماي كفر و هفت سر و ده شاخ داشت نشسته بود (۴) و آن زن بسرخيِ
و قرمزي ملبّس و بطلا و جواهر و مروارید مُزیّن بود و پیالهٔ طلائي‌را مملوّ از كسافت و نجاستهاي زِناي
خود بر دست داشت (۵) و بر پیشانيِ او این اسم مرقوم بود سِرِّ بابِلُونِ بزرگ و مادرِ زناها و خبائثِ زمین
(۶) و آن زن‌را دیدم كه از خونِ مقدّسان و از خونِ شهیدانِ عیسیٰ مست بود و از ملاقاتِ او بسیار تعجّب
نمودم * (۷) و فرشته مرا گفت چرا حیرت داري من سِرِّ این زن و حیواني كه هفت سر و ده شاخ دارد و
اورا مي‌بَرَد بر تو شرح مینمایم * (۸) آن حیواني كه دیدي بود و نیست و از گَوْدِ بي‌پایان بالا خواهد آمد
و بهلاكت خواهد رسید و تعجّب خواهند نمود ساكنانِ زمین كه اسماي آنها از بناي عالَم در كتابِ
حیات نوشته نشده است از دیدنِ حیوان كه بود و نیست و حال آنكه هست * (۹) اینجا است فهمیدنِ
صاحبِ فهم هفت سر هفت كوه هستند كه زن بر آنها نشسته است (۱۰) و هفت سلطان اند كه پنج ساقط
شده اند و یكي هست و دیگري هنوز نیآمده است و چون آید بایست قلیلي درنگ نماید (۱۱) و آن
حیوان كه بود و نیست آن هشتمین است كه از مقولهٔ آن هفت است كه بهلاكت میرسد * (۱۲) و آن
ده شاخي‌را كه دیدي ده پادشاه اند كه هنوز بپادشاهي نرسیده اند بلكه ساعتي با حیوان چون سلاطین
مُقتدر خواهند گشت * (۱۳) این همه یك اراده دارند و قدرت و اقتدارِ خودرا بحیوان تسلیم خواهند نمود
(۱۴) و اینها با برّه خواهند جنگید و برّه بر آنها سرافراز خواهد بود زیرا كه او خداوندِ خداوندان و پادشاهِ
پادشاهان است و آناني كه با اویَند خوانده شده و برگزیده و امین اند * (۱۵) و مرا گفت آن آبهائي
كه دیدي كه فاحشه بر آن نشسته است قومها و طائفه‌ها و قبیله‌ها و زبانهایَند (۱۶) و آن ده شاخ كه
بر حیوان دیدي فاحشه‌را دشمن خواهند داشت و اورا بینوا و برهنه خواهند نمود و اجزایَش‌را خواهند خورد
و بآتشَش خواهند سوزانید (۱۷) كه خدا در دلهاي آنها انداخت كه قصدِ اورا بجا آرند و باتّفاق سلطنت

خودرا بحیوان سپارند تا هنگام تمام شدنِ کلام خدا * (۱۸) و آن زن که دیدي آن شهرِ بزرگ است که
بر سلاطینِ زمین سلطنت دارد *

(باب هجدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) بعد از آن دیدم فرشتهٔ دیگررا که از آسمان نازل شد و صاحبِ قدرتِ عظیم بود و زمین از جلالَش منوّر گشت (۲) و بقوّت و آوازِ بلند فریاد نمود که خراب شد خراب شد بابِلُونِ بزرگ وگردید مسکنِ دیوان و محبسِ هر روحِ پلید و زندانِ هر طائرِ خبیث و مکروه (۳) از آنجا که همهگیِ طوائف‌را از شرابِ غضبِ زنای خود داد که آشامند و سلاطینِ زمین با او زنا کردند و تُجّارِ زمین از اِسرافَش مستغني گردیدند * (۴) و آوازِ دیگري از آسمان شنیدم که گفت اي قومِ من از وَيْ بیرون آئید که مبادا در گناهانَش شریك بوده از صدماتَش صدمه خورید (۵) از آنجا که گناهانَش تا بآسمان رسیده است و عیبهاي اورا خدا یاد آورده است (۶) باز بدهید اورا آنچه او شمارا داده است و آنچه کرده است براي او مضاعف نمائید و در پیالهٔ که او ممزوج ساخت دو چندان بجهتِ او بیامیزید (۷) هرچند خودرا تعظیم مینمود و نازك‌طبعي بکار مي‌بُرد همان قدر اورا عذاب و غُصّه بدهید چه در دلِ خود میگفت که چون مَلِکه نشسته ام و بیوه نیستم و غُصّه نخواهم دید (۸) لهذا اَلَمهاي وَيْ در یك روز خواهد آمد مرگ و غم و گرسنهگي و در آتش سوخته خواهد شد چه قوي است خداوند خدائي که بر او حکم میکند * (۹) و چون مُلوكِ زمین که با او زنا و عیش رانده اند [و] دودِ سوختنِ اورا بنگرند بجهتِ او گریه و سینه‌زني خواهند کرد (۱۰) از خوفِ عذابَش دور ایستاده خواهند گفت واي واي اي شهرِ بزرگ بابِلُونْ اي شهرِ پُر قوّت که در یك ساعت سزاي تو رسید * (۱۱) و تُجّارِ زمین بجهتِ او گریه و زاري خواهند کرد چه مِنْ‌بَعد متاعِ آنهارا هیچ کس خریدار نیست (۱۲) متاعِ طلا و نقره و جواهر و مروارید و حریر و سُرخي و ابریشم و قرمزي و هر چوبِ خوشبو و هر ظرفِ عاج و از هر چوبِ گران‌بها و برنج و آهن و مَرمَر (۱۳) و دار چیني و کُندرها و مُرّ و لبان و شراب و روغن و آرد و گندم و بهائم و گوسفندان و اسپان و تختِ روانها و اجساد و ارواحِ مردم (۱۴) و میوه‌هاي مرغوبِ جانِ تو و هر چیزِ صاف و برّاق از تو دور شده است و مِنْ‌بَعد تو آنهارا نخواهي دید (۱۵) تاجرانِ این اشیا که از وَيْ غني شده بودند از ترسِ عذابَش دور ایستاده گریه و ناله خواهند نمود (۱۶) و خواهند گفت واي واي اي شهرِ بزرگ که حریر و سرخ و قرمز مي‌پوشیدي و بطلا و جواهر و مروارید مُزَیّن مي‌شدي (۱۷) زیرا که در یك ساعت آن قدر دولتِ عظیم بر بادِ فنا رفت * و هر ناخدا و جماعتِ جهازیان و ملّاحان و هر کس که بدریا مي‌پردازد از دور ایستادند (۱۸) و از دیدنِ دودِ سوختنِ او فریاد کرده گفتند که چون این شهرِ بزرگ کدام شهر مي‌ماند (۱۹) و خاك بر سرهاي خود مي‌ریختند و با گریه و ناله فریادکنان گفتند که واي واي بر آن شهرِ بزرگ که بسببِ او همهگيِ آنان که جهازهاي آنها بر دریا بود از کثرتِ اِسرافَش غني گشتند

زیرا که در یك ساعت ویران گشت * (۲۰) و شاد باشید برآن ای آسمان و حواریانِ مقدّس و پیغمبران زانرو که انتقام شمارا خدا از او گرفته است * (۲۱) و فرشتهٔ توانائی سنگی چون سنگ آسیای بزرگ برداشت و بر دریا انداخت و گفت که باین قسم با صدمه آن شهرِ بزرگ بابِلُونْ انداخته خواهد شد و دیگر پیدا نخواهد شد (۲۲) و آوازِ بربط نوازان و خوانندهگان و نینوازان و صور دَمَندهگان مِنْ‌بَعد در تو شنیده نخواهد شد و مِنْ‌بَعد هیچ اهلِ صنعت از تمامیءِ صنائع در تو یافت نخواهد شد و صدای آسیا مِنْ‌بَعد در تو شنیده نخواهد گشت (۲۳) و روشنیءِ چراغ دیگر بر تو نخواهد تابید و دیگر در تو صدای داماد و عروس شنیده نخواهد شد زیرا که تجّارِ تو بزرگانِ زمین بودند که از سِحرِ تو همهگیءِ طوائف فریفته شدند (۲۴) و خونِ پیغمبران و مقدّسان و همهگیءِ آنان که در زمین کُشته شده بودند در او پیدا شد *

(بابِ نوزدهم مُشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و بعد از آن آوازِ بلندی ازگروهِ بسیاری در آسمان شنیدم که گفتند هَلِلُویاهْ نجات و جلال و عزّت و توانائی خداوند خدای مارا است (۲) زیرا که محاکماتِ او راست و بر حقّ است چه برآن فاحشهٔ بزرگ که زمین‌را بزنای خود فاسد نمود حکم نموده است و انتقامِ خونِ بندهگانِ خودرا از وَیْ کَشید (۳) و بارِ دیگر گفتند هَلِلُویاهْ و دودش تا ابدالآباد صعُود خواهد نمود (۴) و آن بیست و چهار بزرگ و چهار حیوان افتاده و خدای نشینندهٔ تخت‌را سجده نمودند و گفتند آمین هَلِلُویاهْ (۵) و آوازی از تخت بیرون آمد که گفت ستایش نمائید خدای مارا ای همهگیءِ بندهگانش و آنانی که از وَیْ می‌ترسید از کهتر و مهتر * (۶) و چون آوازِ جماعتِ بسیاری و چون آوازِ آبهای بسیار و چون آوازِ رعدِ پُرقوّت شنیدم که می‌گفتند هَلِلُویاهْ زانرو که خداوند خدای قادرِ مطلق سلطنت نموده است (۷) و خوشنود و مسرور باشیم و اورا تعظیم نمائیم زیرا که هنگامِ نکاحِ برّه رسیده است و عروسش خودرا مهیّا نموده است (۸) و عروسش‌را داده شد که حریرِ پاكِ درخشنده بپوشد که آن حریر راستیءِ مقدّسان است (۹) و مرا گفت که بنویس خوشحالِ آنان که بزفافِ برّه طلبیده شده اند و گفت مرا که اینها سخنهای حقیقیءِ خدا است (۱۰) و من نزدِ قدمهای او افتادم که اورا سجده نمایم او بمن گفت زینهار نکنی که من هم‌خدمتِ تو و هم‌خدمتِ برادرانِ تو که شهادتِ عیسی‌را دارند میباشم خدارا بپرست که شهادتِ عیسی روحِ نبوّت است * (۱۱) و دیدم آسمان‌را کُشاده و ناگاه اسبِ سفیدی که سوارش به راست و حقیقی مسمّی است و بحقّ انصاف و جنگ مینماید (۱۲) و چشمهایش چون شعلهٔ آتش‌ و بر سرش افسرهای بسیار و نامی مرقوم بود که هیچ کس نمی‌فهمید جز خودش (۱۳) و جامهٔ پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش به کلمةالله مسمّی بود (۱۴) و سپاهیانِ آسمانی بر اسبانِ سفید سوار شده و حریرِ سفید درخشنده پوشیده در عقبش میبودند (۱۵) و از دهنش شمشیرِ تیز بیرون می‌آمد که قبائل‌را بآن زند و بر آنها به عصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و میخانهٔ قهر و سخطِ خدای قادرِ مُطلق‌را پامال میسازد (۱۶) و بر لباس و رانِ خود اسمی‌را نوشته دارد که

پادشاه پادشاهان و خداوندِ خداوندان * (۱۷) و دیدم فرشته‌ءرا که در آفتاب ایستاده بود و بآوازِ بلند فریاد نموده گفت بتمامیء مرغان که در آسمان طیران مینمایند که بیائید و در ضیافتِ خدای عظیم جمع شوید (۱۸) تا آنکه بخورید اجسادِ پادشاهان و سرداران و پهلوانان و اسبان و راکبانِ آنهارا بلکه اجسادِ همگي‌را از آزاد و بنده و کهتر و مهتر * (۱۹) و آن حیوان و پادشاهانِ زمین و عساکرِ ایشان‌را دیدم که مجتمع شده اند تا با آن سوارِ اسب نشین و سپاهیانش کارزار نمایند (۲۰) و گرفتار شد آن حیوان و آن پیغمبرِ کاذب نیز که پیشش آن امورِ غریبه‌را بجا آورد که بسببِ آنها فریفت آناني‌را که نقشِ حیوان‌را با خود گرفتند و مثالش‌را پرستیدند و آن هر دو زنده در دریاچه‌ء آتش که با کبریت میسوزد انداخته شدند (۲۱) و باقی بشمشیرِ سوارهء اسب که از دهنش بیرون مي‌آید بقتل رسیدند و جمیعِ مرغان از اجسادِ آنها سیر شدند *

(بابِ بیستم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و فرشته‌ءرا دیدم که از آسمان نزول مینمود که کلیدِ گَوْدِ بي‌پایان و زنجیرِ بزرگي‌را در دستِ خود داشت (۲) و اژدها یعني آن مارِ کهن‌را که اِبْلِیسْ و شیطان است گرفتار نمود و اورا تا مدّتِ هزار سال بند نمود (۳) و اورا در گَوْدِ بي‌پایان انداخت و بست و مُهر کرد که دیگر نفریبد قبائل‌را تا آنکه مدّتِ هزار سال باتمام رسد و بعد از آن قلیل مدّتي بایست که آزاد باشد * (۴) و تختِ چندي‌را دیدم که تخت نشینِ چند بر آنها بودند و آنهارا حکومت بخشیده شد و نفوسِ آناني‌را که بسببِ شهادت بر عیسی و بعلّتِ کلامِ خدا سر بریده شده بودند و آناني‌را که نه حیوان و نه شکلش‌را پرستیدند و نقشش‌را بر پیشاني یا بر دستِ خود نگرفتند دیدم که زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت راندند (۵) و باقي از مرده‌گان زنده نشدند تا آنکه هزار سال باتمام رسید و این قیامتِ اوّل است (۶) خوشوقت و مقدّس آن کس است که از قیامتِ اوّل حصّه دارد بر آنها مرگِ ثاني دست ندارد بلکه کاهنانِ مسیح و خدا خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند نمود * (۷) و چون هزار سال بانجام رسد شیطان از محبسِ خود خلاصي خواهد یافت (۸) و بیرون خواهد شتافت تا آنکه قبائل‌را که در چهار جهتِ زمین هستند یعني گُوگْ و ماگُوگْ‌را بفریبد و آنهارا بجهتِ جنگ فراهم آرد و عددِ آنها چون ریگِ دریا است (۹) و بر عرضِ ارض منتشر شدند و قصرِ مقدّساني و شهرِ محبوب‌را محاصره نمودند و آتشي از جانبِ خدا از آسمان نازل شده آنهارا فرو گرفت (۱۰) و اِبْلِیسْ که آنهارا میفریبد بدریاچه‌ء آتش و کبریت در جائي که آن حیوان و پیغمبرِ کاذب هستند انداخته شد تا ابدالآباد شب و روز معذّب خواهد بود * (۱۱) و دیدم تختِ بزرگِ سفیدرا و شخصي‌را که بر او نشسته بود که از صورتِ او زمین و آسمان گریخت و مکاني بجهتِ آنها یافت نشد (۱۲) و دیدم مرده‌گان‌را از کهتر و مهتر که پیشِ خدا ایستاده اند و کتابها باز شد و کتابي دیگر که کتابِ حیات است گشاده شد و مرده‌گان بحَسَبِ افعالِ خود از آنچه در آن کتابها

نوشته شده بود حكم يافتند (١٣) و دريا آن مردگانيرا كه در آن بودند باز داد و مرگ و گور نيز آن
مردگانيرا كه در آنها بودند تسليم نمودند و هر كس بحَسَبِ افعالِ خود حكم يافت (١٤) و مرگ و گور
بدرياچهء آتش انداخته شدند و اين مرگِ ثاني است (١٥) و اگر كسي در كتابِ حيات نوشته يافت نشد
در درياچهء آتش افكنده شد

(بابِ بيست و يكم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

(١) و ديدم آسمانِ نَوْ و زمينِ نَوْرا زيرا كه آسمانِ اوّل و زمينِ اوّل درگذشت و ديگر دريا نبود (٢) و
من كه يُوحَنّا هستم ديدم شهرِ مقدّسِ اُورشَليمِ نَوْرا كه از جانبِ خدا از آسمان نازل ميشد و آراسته
شده بود چون عروسي كه بجهتِ شوهرِ خود آرايش مينمايد (٣) و شنيدم آوازِ عظيميرا از آسمان كه
گفت اينك مسكنِ خدا با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قومِ او و خدا خود با آنها
خواهد بود چون خداي آنها (٤) و محو خواهد كرد خدا هر اشكرا از چشمهاي آنها و ديگر نخواهد بود
مرگ و نيز ناله و فرياد و درد نخواهد بود زانرو كه اطوارِ نخست گذشت (٥) و نشينندهء تخت گفت الحاله
من هر چيزرا از نَوْ ميسازم و مرا گفت بنويس زيرا كه اين سخنان راست و محقّق است (٦) و مرا گفت
كه شد من هستم اَلْفا و اُومِگا و ابتدا و انتها و من تشنهرا مفت از چشمهء آبِ حيات خواهم داد
(٧) و آن كس كه غالب آيد هر چيزرا وارث خواهد بود و من اورا خواهم بود خدا و او خواهد بود مرا
مَوْلودي (٨) امّا خوفناكان و بيايمانان و خبيثان و قاتلان و زانيان و ساحران و بُتپرستان و
تماميء دروغگويان حصّهء آنها در درياچهء كه بآتش و كبريت ميسوزد ميباشد اين مرگِ ثاني است *
(٩) و يكي از آن هفت فرشته كه صاحبِ آن هفت پيالهء پُر از هفت صدمهء آخرين بودند بنزديكِ من آمد
و با من تكلّم نموده گفت كه اينجا بيا عروس زنِ برّهرا بتو نشان خواهم داد (١٠) و مرا روحًا بكوهِ بزرگ
و بلندي بُرد و شهرِ بزرگِ اُورشَليمِ مقدّسرا بمن نمود كه از آسمان از جانبِ خدا فرود ميآمد (١١) و
صاحبِ جلالِ خدائي بود و روشنيء او مانندِ سنگِ گرانبها چون سنگِ يشمِ بلوري بود (١٢) و قلعهء بزرگِ
بلند با دوازده دروازه داشت و بر دروازهها دوازده فرشته و اسمهائي نوشته بود كه اسمهاي دوازدهِ فرقهء
بني اِسْرائيلْ است (١٣) از سمتِ مشرق سه دروازه از شمال سه دروازه از جنوب سه دروازه از مغرب
سه دروازه (١٤) و حصارِ شهررا دوازده اساس بود و در آنها بود اسمهاي دوازده حواريء برّه (١٥) و آن
شخص كه با من سخن مي گفت نَيء طلائي داشت كه شهر و دروازهها و حصارِ آنرا به پيمايد (١٦) و شهر
مربّع است و طول و عرضش مُساوي است و شهررا با نَيْ پيموده دوازده هزار تيرپرتابْ يافت طول
و عرض و ارتفاعش مُساوي است (١٧) و حصارِ آنرا پيموده يكصد و چهل و چهار هزار زرع يافت از
پيمايشِ خلق يعني فرشته (١٨) و بناي حصارش از يشم بود و شهري از طلاي خالص چون شيشهء مصفّا
بود (١٩) و اساسهاي حصارِ شهر از هر نوع سنگِ جواهر آراسته شده بود و اساسِ اوّل يشم بود و دويم

فیروزه و سیوم بی‌جاده و چهارم زمرّد (٢٠) پنجم لَعَل ششم یاقوت هفتم عقیقِ زرد هستم بلور نهم زبرجد
دهم لاجورد یازدهم یاقوتِ کبود دوازدهم مرجان بود (٢١) دوازده دروازه از دوازده مروارید است هر یك
دَر از یك مروارید و میدانِ شهر از طلاي خالص چون شیشهٔ مصفّا بود (٢٢) و در آن معبدي‌را ندیدم زانرو
که خداوند خداي قادرِ مُطلق و برّه معبدِ آن است (٢٣) و آن شهر محتاج بآفتاب و ماه نیست که در
او بتابد زیرا که جلالِ خدا اورا روشن نموده است و چراغش برّه است (٢٤) و طوائفِ ناجیان در نورش
سَیر مینمایند و پادشاهانِ زمین جلال و عزّتِ خودرا بآن میرسانند (٢٥) و دروازه‌هاي آن در روزها بسته
نخواهد شد و شب در آنجا نخواهد بود (٢٦) و جلال و عزّتِ قبائل‌را بآن خواهند رسانید (٢٧) و داخلِ
آن نخواهد شد هیچ چیزکه نجس یا خبیث یا کذب باشد مگر آناني که در کتابِ حیاتِ برّه نوشته
شده اند *

(بابِ بیست و دویم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(١) و نشان داد بمن رودِ صافي از آبِ حیات درخشان چون بلور که جاري بود از تختِ خدا و برّه (٢) و
در میانِ میدانَش و دو طرفِ رودخانه درختِ حیات بود که دوازده میوه میکند و هر ماه میوهٔ خودرا
میآورد و برگهاي آن درخت بجهتِ شفاي قبائل است (٣) و در آنجا هیچ لعنت نخواهد بود و در آن خواهد
بود تختِ خدا و برّه و بنده‌گانَش بنده‌گیٔ اورا خواهند نمود (٤) و صورتش‌را خواهند دید و اسمَش بر
جبینِ آنها خواهد بود (٥) و شب در آنجا نخواهد بود و محتاج بچراغ و نورِ آفتاب نیست زیرا که خداوند
خدا آنهارا روشن میسازد و تا ابدآلآباد سلطنت خواهد نمود * (٦) و مرا گفت که این سخنان راست و
محقّق است و خداوند خداي پیغمبرانِ مقدّس فرشتهٔ خودرا فرستاده است تا آنکه نشان دهد بنده‌گانِ
خودرا آنچه زود بوقوع میآید (٧) اینك من بزودي میآیم خوشا حالِ آن کس که سخنانِ الهاميِ این
کتاب‌را ضبط نماید * (٨) وَ من که یوحنّا هستم دیدم و شنیدم این چیزهارا و چون شنیدم و دیدم
افتادم که درپیشِ پایهاي آن فرشته سجده نمایم که این چیزهارا بر من ظاهر نمود (٩) مرا گفت زینهار
نَکني من همخدمتِ تو و از برادرانَت پیغمبران و حافظانِ سخنانِ این کتاب میباشم خدارا پرستش
نما * (١٠) و مرا گفت که بر سخنانِ الهاميِ این کتاب مُهر ننما زانرو که وقت نزدیك است (١١) و آن
که ظلم مینماید باز ظلم نماید و آن که خباثت مینماید باز خباثت نماید و آن که راست است باز
راستي کند و آن که مقدّس است باز تقدّس پیدا نماید (١٢) که اینك من بزودي میآیم و مزدِ من با
من است تا هر کس‌را بر حَسَبِ اعمالَش ادا نمایم (١٣) و من آلفا و اُومگا و ابتدا و انتها و اوّل و آخر
هستم (١٤) خوشاحال آناني که احکامَش‌را بجا میآرند تا اقتدار بر درختِ حیات‌را داشته باشند و از
دروازه‌ها بشهر در آیند (١٥) که بیرون اند سگها و ساحرها و زانیها و قاتلها و بُت‌پرستها و هر کس که
مُحِبّ و فاعلِ کذب باشد (١٦) من که عیسایم فرشتهٔ خودرا فرستادم تا آنکه باین چیزها شهادت بشما
دهد در کلیسیاها و من ریشه و نسلِ داؤدْ و ستارهٔ درخشانِ صبحگاهم * (١٧) و روح و عروس

میگویند بیاً و هر آن کس که می‌شنود بگوید بیا و هر آنکو تشنه است بیاید و هر کس که خواهد
آب حیات‌را مفت بگیرد * (۱۸) و بهر کس که سخنانِ الهامیء این صحیفه‌را می‌شنود براستی امر مینمایم
که اگر کسی چیزی بر آن ملحق سازد خدا آن آلَمهائی‌را که در این کتاب نوشته شده است باو
ملحق سازد (۱۹) و اگر کسی از سخنانِ این صحیفهء اِلهامی چیزی کم کند خدا حصّه‌اش‌را از کتابِ
حیات و شهرِ مقدّس و نوشته‌های این کتاب کم خواهد کرد * (۲۰) و آن کس که این شهادت‌را میدهد
میگوید که آری من زود می‌آیم آمین آری بیاً ای عیسیء خداوند (۲۱) و توفیقِ خداوندِ ما عیسیء
مسیح با همگیء شما باد * آمین *